



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عزیزان  
علیهم الصلوات  
والتحیات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

دانشنامه امام  
جعفر صادق  
علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# دانشنامه امام جعفر صادق عليه السلام

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

پایگاه تخصصی عاشورا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان



## فهرست

- فهرست ..... ۵
- دانشنامه امام جعفر صادق علیه السلام ..... ۶۲
- مشخصات کتاب ..... ۶۲
- آ ..... ۶۲
- آداب سفر ..... ۶۲
- آزردن پدر و مادر ..... ۶۴
- آماج دشمنان خداوند ..... ۶۵
- آیا خوردن روغن مخلوط با گوشت خوب است؟ ..... ۶۶
- آیا گناهان کبیره استثناء هم دارند؟ ..... ۶۷
- آیا باز پس گرفتن صدقه خوب است؟ ..... ۶۸
- آیا مسجد کوفه قدیم است؟ ..... ۶۹
- آیا پیامبر منافقین را می شناخت؟ ..... ۷۰
- آیا جایز است انسان خود را تعریف کند؟ ..... ۷۱
- آیا آرزو کردن مرگ خوب است؟ ..... ۷۲
- آیا ابلیس در آسمان مسؤولیتی داشت؟ ..... ۷۳
- آیا استفاده از پرده های عکس دار جایز است؟ ..... ۷۴
- آراستگی ظاهری ..... ۷۵
- آیا نامگذاری فرزندان طبق نامهای ائمه مفید است؟ ..... ۷۶
- آیا امام حسن با پای پیاده به حج رفتند؟ ..... ۷۷
- آیا بعضی از ائمه از بعضی دیگر برتر هستند؟ ..... ۷۸
- آیه «کسانی که ایمان آوردند» درباره چه کسانی است؟ ..... ۷۹
- آیا ابوذر برتر است یا شما اهل بیت؟ ..... ۸۰
- آیا شناخت همه امامان لازم است؟ ..... ۸۲
- آیا اسلام اعتقاد به تمامی ائمه است؟ ..... ۸۳

- ۸۴ ..... آیا فرقی بین گنهکار ما و دیگری هست؟
- ۸۵ ..... آیا امامان، خدایان یا پیامبرانند؟
- ۸۶ ..... آل محمد کیانند؟
- ۸۸ ..... آیا نامگذاری فرزندان طبق نامهای ائمه مفید است؟
- ۸۹ ..... آیا امام حسن با پای پیاده به حج رفتند؟
- ۹۰ ..... آیا بعضی از ائمه از بعضی دیگر برتر هستند؟
- ۹۱ ..... آیا مؤمن مرگ را کراهت دارد؟
- ۹۲ ..... آیا بدن مرده پوسیده می شود؟
- ۹۳ ..... آیا طاعون رحمت است یا عذاب؟
- ۹۴ ..... آیا تناسخ صحیح است؟
- ۹۵ ..... آیا سهو نمودن از وسوسه ی شیطان است؟
- ۹۶ ..... آیا صحیح است نمازگزاران به کسی بگویند: تو امام بشو؟
- ۹۷ ..... آیا کسی از پدران شما ماه شعبان را روزه گرفت؟
- ۹۸ ..... آیا می شود زکات را به کسی که عقیده او معلوم نیست داد؟
- ۹۹ ..... آیا حاجی فقیر می شود؟
- ۱۰۰ ..... آیا سعی واجب است یا مستحب؟
- ۱۰۱ ..... آیا پیامبر در حجۃ الوداع هم عمره و هم حج به جا آورد؟
- ۱۰۲ ..... آیا پیامبر طواف مخصوصی داشت؟
- ۱۰۳ ..... آیا توطن و اقامت دائمی در مکه بهتر است یا در مدینه؟
- ۱۰۴ ..... آیا تنها حج واجب است یا حج و عمره؟
- ۱۰۵ ..... آیا مراجعه به غیر مسلمان برای طبابت جایز است؟
- ۱۰۶ ..... آشامیدن آب با یک نفس
- ۱۰۷ ..... آیا خوردن پنیر خوب است؟
- ۱۰۸ ..... آگاهی داشتن از غیب
- ۱۰۸ ..... آوردن خوشه ی انگور و انار سبز در زمستان
- ۱۰۹ ..... آمدن ازدهایی خوفناک

- ۱۱۱ ..... آتش در منزل حضرت
- ۱۱۱ ..... آنها بندگان گرامی خداوند هستند
- ۱۱۱ ..... آن کنیز نزد اوست
- ۱۱۲ ..... آن چه قوم نمود گفتند
- ۱۱۲ ..... آزمایش برای شناخت فضیلت حضرت
- ۱۱۲ ..... آیا بهشتی هستیم؟
- ۱۱۲ ..... آزادی پدرم با دعای حضرت
- ۱۱۳ ..... امرزش گناه دوست و مخالف
- ۱۱۵ ..... آثار ذکر
- ۱۱۶ ..... آثار دعا
- ۱۱۸ ..... آخرت و حسرت
- ۱۱۹ ..... آفت دین
- ۱۲۰ ..... آبادی و طول عمر
- ۱۲۱ ..... آرزوها
- ۱۲۲ ..... آزمند
- ۱۲۳ ..... آیا خدا مکان را پیش از آفریدنش می دانست؟
- ۱۲۴ ..... آیا خداوند رضایت و غضب دارد؟
- ۱۲۵ ..... آیا خداوند از ازل مرید بود؟
- ۱۲۶ ..... آیا خدا غائب است؟ و آیا او در همه جا هست؟
- ۱۲۷ ..... آیا خدا را دیدی و پرستش کردی؟
- ۱۲۸ ..... آیا پیامبر پروردگارش را دید؟
- ۱۲۹ ..... آیا خدا روز قیامت دیده می شود؟
- ۱۳۰ ..... آیا خدا شریک و یا ضد دارد؟
- ۱۳۱ ..... آیا علم و مشیت مختلف اند؟
- ۱۳۲ ..... آیا خدا بندگان را بر گناه مجبور ساخته؟
- ۱۳۳ ..... آیا جبر است یا قدر؟

- ۱۳۴ ..... آیا ایمان درجات و مراتب دارد؟
- ۱۳۵ ..... آیا بین کفر و ایمان مرتبه ای هست؟
- ۱۳۶ ..... آیا بین کفر و ایمان مرتبه ای هست؟
- ۱۳۷ ..... آیا مؤمن بر مؤمن رحمت است؟
- ۱۳۸ ..... آیا غیر مؤمنین هم ثواب دارند؟
- ۱۳۹ ..... آیا «کسانی که ایمان...» شامل چه کسانیست؟
- ۱۴۰ ..... آیا حضرت عیسی نیز مبتلا می شد؟
- ۱۴۱ ..... آیا از کسانی که عیسی زنده کرد بعد از آن زندگی نمود؟
- ۱۴۲ ..... آیا مجوس پیامبر داشتند؟
- ۱۴۳ ..... آیا زمین بدون امام می ماند؟
- ۱۴۴ ..... آیا قائم متولد شده است؟
- ۱۴۵ ..... آیا مهدی و قائم یکی است؟
- ۱۴۶ ..... آیا ائمه علم به غیب دارند؟
- ۱۴۷ ..... آیا بعضی از ائمه از بعضی دیگر داناترند؟
- ۱۴۸ ..... آیا «کسانی که ایمان آوردند» درباره چه کسانی است؟
- ۱۴۹ ..... آیا ابودر برتر است یا شما اهل بیت؟
- ۱۵۱ ..... آیا شناخت همه امامان لازم است؟
- ۱۵۲ ..... آیا اسلام اعتقاد به تمامی ائمه است؟
- ۱۵۳ ..... آیا فرقی بین گنهکار ما و دیگری هست؟
- ۱۵۴ ..... آیا امامان، خدایان یا پیامبرانند؟
- ۱۵۵ ..... آل محمد کیانند؟
- ۱۵۷ ..... آرام شدن منصور دوانقی
- ۱۵۹ ..... |
- ۱۵۹ ..... ابان بن تغلب بن رباح بکری کوفی
- ۱۶۳ ..... ابان بن عثمان
- ۱۶۳ ..... ابان عبدالله ابی عیاش، فیروز بصری

- ۱۶۵ ----- ابراهیم بن ابی البلاد
- ۱۶۶ ----- ابراهیم بن نعیم عبدی معروف به ابی الصباح کنانی
- ۱۶۸ ----- ابن ابی لیلی قاضی
- ۱۷۴ ----- ابن جریح
- ۱۷۴ ----- ابوالخطاب
- ۱۸۰ ----- ابوالخطاب
- ۱۸۵ ----- ابوبصیر
- ۱۸۹ ----- ابوبصیر حکایت نماید:
- ۱۹۱ ----- ابوبصیر نابینا حضرت صادق را می بیند
- ۱۹۱ ----- ابوحمزه ثمالی
- ۱۹۵ ----- ابوحمزه ثمالی
- ۱۹۶ ----- ابوحمزه ثمالی
- ۱۹۷ ----- ابوحمزه ثمالی در خدمت حضرت
- ۱۹۷ ----- ابوحنیفه
- ۱۹۸ ----- ابوسعید ابان بن تغلب
- ۱۹۹ ----- ابوسعید ابان بن تغلب
- ۲۰۰ ----- ابویزید بسطامی
- ۲۰۷ ----- ابویزید بسطامی
- ۲۱۴ ----- اثر نداشتن آتش
- ۲۱۵ ----- اثم و عدوان
- ۲۱۶ ----- احدی مرا ندید
- ۲۱۶ ----- احسان به خویشتن
- ۲۱۸ ----- احکام خدا را تغییر دادند
- ۲۱۸ ----- اختلاف تشیع با مذاهب اربعه
- ۲۱۹ ----- ادب کردن عمر توسط دو مرد سیاه و بد هیبت
- ۲۲۱ ----- از اعتقاد خود برگشتم

- از بی نشان ----- ۲۲۱
- از خدا بترس و شتاب نکن ----- ۲۲۲
- از درخت خرما بارید ----- ۲۲۲
- از غنا بهره‌یزید ----- ۲۲۲
- از فحاشی بهره‌یز ----- ۲۲۲
- از کار تو مسرور شدم ----- ۲۲۳
- از کار خود توبه کن ----- ۲۲۳
- از کجا؟ ----- ۲۲۳
- از هر چه داشتیم خبر دادی ----- ۲۲۵
- استجابت دعا برای غریق جفنه ----- ۲۲۵
- استجابت دعای حضرت در کوه ابوقبیس ----- ۲۲۷
- استجابت سریع دعا ----- ۲۲۷
- استغاثه بزغاله و دراج ----- ۲۲۸
- اسحاق ----- ۲۳۰
- اسحاق بن جعفر ----- ۲۳۰
- اسحاق بن عمار بن حیان صیرفی کوفی ----- ۲۳۲
- اسحاق بن عمار بن حیان صیرفی کوفی ----- ۲۳۴
- اسلام آوردن عثمان بن مظعون ----- ۲۳۶
- اسم اعظم و قتل استاندار مدینه ----- ۲۳۹
- اسماعیل ----- ۲۴۰
- اسماعیل بن جعفر ----- ۲۴۰
- اطاعت حیوانات از حضرت ----- ۲۴۵
- اطاعت شیر از حضرت ----- ۲۴۵
- اطلاع حضرت از خلفای آینده ----- ۲۴۶
- اطلاع حضرت از سؤال اشخاص ----- ۲۴۶
- اطلاع حضرت از کشته شدن یکی از یاران ----- ۲۴۶

- ۲۴۸ ..... اطمینان خاطر از امامت حضرت
- ۲۴۸ ..... اعتراف مرد دروغگو
- ۲۴۸ ..... اعجاز امام صادق درباره ی رفید
- ۲۵۰ ..... اکنون عمومی کشته شد
- ۲۵۰ ..... اگر عشق نبود...
- ۲۵۴ ..... اگر مستحقی نبود...
- ۲۵۴ ..... التماس بزغاله و پرنده از حضرت
- ۲۵۴ ..... امام از گناه مخفی جارودی خبر می دهد
- ۲۵۶ ..... امام سجاد و نیازمند
- ۲۵۷ ..... امام صادق معجزه حضرت ابراهیم را تکرار نمودند
- ۲۵۷ ..... امام صادق و کرامات در اعلام حوادث
- ۲۵۹ ..... امام صادق و مرد جبل عاملی
- ۲۶۰ ..... امام صادق همسر را زنده کرد
- ۲۶۰ ..... امام صادق: رئیس مذهب شیعه
- ۲۶۳ ..... امام علی و حکومت
- ۲۶۶ ..... امام موسی الکاظم
- ۲۶۷ ..... امانت مرد رازی
- ۲۶۷ ..... امتحان امام در اختلاط درهم
- ۲۶۷ ..... امشب جوابت را نخواهم داد
- ۲۶۷ ..... اموری که باید از آنها دوری کرد
- ۲۶۹ ..... امیر شما مرد
- ۲۶۹ ..... انار و انگور تازه
- ۲۶۹ ..... انتشار مذهب جعفری در جهان
- ۲۶۹ ..... انتقام گیرنده مظلومان از ظالمان این شخص است
- ۲۷۰ ..... انصار اهل یمن بودند
- ۲۷۰ ..... او امام است

- ۲۷۰ ..... او دروغ می گوید
- ۲۷۱ ..... او را به دار می آویزد
- ۲۷۱ ..... اهانت عموی حضرت و متنبه شدن وی
- ۲۷۲ ..... اهمیت دیدار خویشاوندان
- ۲۷۴ ..... اهمیت صلح پس از نزاع
- ۲۷۵ ..... این صاحب و امام شماسست
- ۲۷۵ ..... این کرمها را من خلق کرده ام
- ۲۷۵ ..... این گوشت حلال نیست
- ۲۷۶ ..... این موضوع را به کسی نگو
- ۲۷۶ ..... ایوب سجستانی
- ۲۷۶ ..... حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: به شما سفارش می کنم پرهیزکار باشید و با ارتکاب گناه، مردم را بر خود مسلط نکنید و خویشان را دچار ذلت و خواری ننمائید.
- ۲۷۶ ..... طاعت و عبادت
- ۲۷۸ ..... طاهر
- ۲۷۸ ..... طبقات سه گانه مردم
- ۲۷۹ ..... طبقات متوسط جامعه
- ۲۸۰ ..... طبقی از خرما
- ۲۸۰ ..... طبیعی یا اکتسابی
- ۲۸۱ ..... طواف چگونه آغاز شد؟
- ۲۸۲ ..... ب
- ۲۸۲ ..... برخی از مناظرات هشام
- ۲۸۸ ..... باز باران
- ۲۸۹ ..... باغ باران
- ۲۹۱ ..... بخشش بی حساب به داوود و قوم
- ۲۹۱ ..... بریدن سر دو ناقه بجای بریدن سرهای امام صادق و امام کاظم
- ۲۹۳ ..... به سخن آمدن گوشت تذکیه نشده
- ۲۹۴ ..... بردن شخصی به عراق در یک لحظه



- ۲۹۵ ..... برادرم به شما اهل بیت محبت ندارد
- ۲۹۵ ..... به خدا او را ندیدم
- ۲۹۶ ..... بهشت را برایت ضمانت می کنم
- ۲۹۷ ..... با دعای حضرت از زندان آزاد شدند
- ۲۹۷ ..... بنی عباس پسرم را گرفتار می کنند
- ۲۹۷ ..... بیماری حضرت
- ۲۹۷ ..... با مادرت درشتی نکن
- ۲۹۸ ..... به زودی او... ..
- ۲۹۸ ..... بحثی درباره اوصیا
- ۲۹۸ ..... بدرقه علما
- ۲۹۸ ..... به جای قتل، تعظیم و انعام
- ۳۰۰ ..... بخشنده و مخلص گمنام
- ۳۰۱ ..... بشار مکاری
- ۳۰۳ ..... بشر بن طرخان نخاس
- ۳۰۵ ..... بشر نبال
- ۳۰۶ ..... بکیر بن اعین بن سنسن شیبانی
- ۳۰۷ ..... بررسی اعمال
- ۳۱۰ ..... بنی امیه و اسلام
- ۳۱۱ ..... بهترین اعمال در ماه رمضان
- ۳۱۳ ..... بازخواست از عیسی بن مریم
- ۳۱۴ ..... بی دقتی در نقل احکام
- ۳۱۵ ..... برای دیگران هم
- ۳۱۶ ..... بهترین دوستان
- ۳۱۷ ..... بالاترین عبادت
- ۳۱۸ ..... بدزبانی
- ۳۱۹ ..... پیاموزید

- ۳۲۰ ..... بخشنده و بخیل
- ۳۲۱ ..... به یاد خدا بودن
- ۳۲۲ ..... بین الامرین
- ۳۲۳ ..... بتربه
- ۳۲۴ ..... بشارت به شیعه
- ۳۲۵ ..... برای چه خدا به پیامبران معجزه داد؟
- ۳۲۶ ..... بهشت آدم چه بود؟
- ۳۲۷ ..... برای پیامبر چند همسر جائز است؟
- ۳۲۹ ..... بهترین کارها کدام است؟
- ۳۳۰ ..... بعد از قائم کسی دیگر هست؟
- ۳۳۱ ..... بهترین عمل بعد از شناخت ائمه
- ۳۳۲ ..... با مرجئه و خوارج ازدواج کنم؟
- ۳۳۳ ..... بهترین اعمال در روز جمعه
- ۳۳۴ ..... برای فرشتگان پس از شهادت حسین(ع) چه رخ داد؟
- ۳۳۵ ..... به هنگام آوردن نام امام حسین چه باید گفت؟
- ۳۳۶ ..... باقیات صالحات چیست؟
- ۳۳۷ ..... بوسیدن حجر اسود برای چیست؟
- ۳۳۸ ..... برای دفع درد چه کنیم؟
- ۳۳۹ ..... برای دفع سوء هاضمه و سنگینی در قلب چه چیز خوب است؟
- ۳۴۰ ..... به دروغ یا تقیه به گمرکچی قسم خوردن جایز است؟
- ۳۴۱ ..... با پدر و مادر کافر چگونه باید رفتار کرد؟
- ۳۴۲ ..... با والدینی که از مخالفین هستند چگونه رفتار کنیم؟
- ۳۴۴ ..... به چه چیز مرا سفارش می کنی؟
- ۳۴۵ ..... برای شکر حدی هست؟
- ۳۴۶ ..... برای انسان چه صفاتی پسندیده است؟
- ۳۴۷ ..... بنده مؤمن خدا مبتلا به پیسی می گردد؟

- ۳۴۸ ..... باتشکر، خدا نعمتهایش را بر ما می افزاید؟
- ۳۴۹ ..... بلاغت چیست؟
- ۳۵۰ ..... بهترین مقرب به خدا چیست؟
- ۳۵۱ ..... باد از کجا می وزد؟
- ۳۵۲ ..... برای چه مگس آفریده شده؟
- ۳۵۳ ..... بطرس بن بولس البستانی مسیحی
- ۳۵۴ ..... بخشندگی
- ۳۵۶ ..... بردباری
- ۳۵۷ ..... بدزبانی
- ۳۵۸ ..... بهشت و جهنم، خیر و شر واقعی
- ۳۵۹ ..... به سه کس اعتماد نکن
- ۳۶۰ ..... بهترین هدیه
- ۳۶۱ ..... برتری جوی گمراه
- ۳۶۲ ..... به آتش کشیدن خانه امام صادق
- ۳۶۳ ..... بهترین داستان
- ۳۶۴ ..... به خدا اعتماد کن
- ۳۶۵ ..... به پدر و مادر خود اف نگوئید
- ۳۶۶ ..... بر پدر و مادر خود صدا بلند نکنید
- ۳۶۷ ..... با پدر مخاصمه نکنید
- ۳۶۸ ..... به چه کسانی نیکی کنیم
- ۳۶۹ ..... برنامه ۲۱ ساله پسران
- ۳۷۰ ..... بدهکاری رسول خدا
- ۳۷۱ ..... به یاد نعمت های خداوند باشید
- ۳۷۲ ..... بزرگترین جادو
- ۳۷۳ ..... (جدید ۸۴)
- ۳۷۳ ..... (جدید ۸۵)

- ۳۷۳ ..... (جدید ۸۶)
- ۳۷۳ ..... پ
- ۳۷۳ ..... پناه آوردن آهو
- ۳۷۳ ..... پرنده عجیب
- ۳۷۳ ..... پول برادرم را برداشتم
- ۳۷۴ ..... پیش بینی از فرقه اسماعیلیه
- ۳۷۶ ..... پیامبر، بهترین الگوی مجامله
- ۳۷۷ ..... پیروی از فرمانهای خدا
- ۳۷۷ ..... پاداش بزرگ
- ۳۷۸ ..... پارسایی
- ۳۷۹ ..... پاداش حجاج
- ۳۸۰ ..... پایه انسان
- ۳۸۱ ..... پیدایش مذاهب اربعه
- ۳۸۲ ..... پیدایش مذاهب اربعه
- ۳۸۲ ..... پیدایش مذاهب مختلف در عصر امام صادق
- ۳۸۵ ..... پیغمبران پیغمبری خود را چگونه می فهمند؟
- ۳۸۶ ..... پیامبر افضل است یا فرشته وحی؟
- ۳۸۷ ..... پیامبران اولوالعزم کیانند؟
- ۳۸۸ ..... پیامبر در حال غذا خوردن تکیه می دادند؟
- ۳۸۹ ..... پرسشهای ابوحنیفه
- ۳۹۱ ..... پاسخ به بعضی از پرسشها
- ۳۹۶ ..... پاسخ های حضرت به گفتار مادیون
- ۳۹۷ ..... پرهیزگاری
- ۳۹۸ ..... پیام امام صادق به شیعیان خود
- ۳۹۹ ..... پذیرفتن نصیحت دیگران
- ۴۰۰ ..... پندی از گفتار

- ۴۰۲ ..... پیمان شکنی
- ۴۰۳ ..... پارسایی، کوشش و کمک به مؤمنان
- ۴۰۴ ..... پاداش یاری دوستان اهل بیت
- ۴۰۵ ..... پرهیز از ریا و جدال و دشمنی
- ۴۰۶ ..... پاکیزگی روح، ابزار تشخیص مؤمن
- ۴۰۷ ..... پرهیز از سه چیز
- ۴۰۸ ..... پدران و مادران سالمند
- ۴۰۹ ..... پشیمان کیست؟
- ۴۱۰ ..... پاداش انفاق گران
- ۴۱۱ ..... پاکترین درآمد
- ۴۱۲ ..... پرخواهی و بیکاری
- ۴۱۳ ..... پرسش قبل از خواب
- ۴۱۴ ..... پیشگوئی از چه چیزی سرچشمه می گیرد؟
- ۴۱۶ ..... پیاده به حج رفتن بهتر است یا سواره؟
- ۴۱۷ ..... ت
- ۴۱۷ ..... تفسیر «اموال خود را بدست سفیهان..» چیست؟
- ۴۱۸ ..... تزکیه ماهی چگونه است؟
- ۴۱۹ ..... تفسیر «پس از پلیدیها اجتناب کنید» چیست؟
- ۴۲۰ ..... تفسیر «و اگر زندگی خود را با...» چیست؟
- ۴۲۱ ..... تبدیل شدن عکسهای حیوانات به حیوانات واقعی
- ۴۲۲ ..... تبدیل کردن کلید به شیر وحشی
- ۴۲۳ ..... توطئه منصور و استجابت دعای حضرت
- ۴۲۴ ..... تنگ های طلا و سفر دریایی
- ۴۲۵ ..... توسل به ائمه و زنده شدن برادر
- ۴۲۵ ..... توطئه منصور
- ۴۲۶ ..... توطئه برای قتل حضرت

- ۴۲۶ ..... تاکنون در بحث توحید مغلوب نشده ام
- ۴۲۷ ..... توطئه منصور جهت قتل حضرت
- ۴۲۷ ..... تلخی گوش و شوری آب چشم
- ۴۲۹ ..... تخلف از دستور، هلاکت است
- ۴۳۱ ..... تنها شخص شجاع در مقابل تهمت ها
- ۴۳۳ ..... تقوا و جایگاه آن
- ۴۳۳ ..... تصمیم و استقامت
- ۴۳۵ ..... تسبیح موجودات
- ۴۳۷ ..... تقدیر الهی و رضایت
- ۴۳۹ ..... تفاوت صبر و رضا
- ۴۴۲ ..... تفاوت انسان ها در قسمت و تقدیر
- ۴۴۴ ..... تأمل در جواب
- ۴۴۴ ..... تسلیم در دین
- ۴۴۶ ..... تصرف در دعای مأثور
- ۴۴۷ ..... تصمیم، رمز موفقیت
- ۴۴۷ ..... تلاش در راه طاعت خدا
- ۴۵۳ ..... توبه
- ۴۵۴ ..... تقسیم کارها
- ۴۵۵ ..... تربیت دینی فرزندان
- ۴۵۶ ..... تعاون
- ۴۵۷ ..... تجارت
- ۴۵۸ ..... تعقیب
- ۴۵۹ ..... ترس از خدا
- ۴۶۰ ..... تسبیح چیست؟
- ۴۶۱ ..... تفسیر «همه چیز جز ذات او فانی» چیست؟
- ۴۶۲ ..... تفاوت میان اسلام و ایمان چیست؟

- ۴۶۴ ..... تفسیر (عتل بعد ذلک ز نیم) چیست؟
- ۴۶۵ ..... تشکر از پیامبر شرک است؟
- ۴۶۶ ..... تفسیر «بخداوندی که پروردگار...» چیست؟
- ۴۶۷ ..... تفسیر (فسوف یأتی الله بقوم...) چیست؟
- ۴۶۸ ..... تفسیر «لا حول و لا قوة الا بالله» چیست؟
- ۴۶۹ ..... تفسیر «... قلب سلیم بپیشگاه خدا آید» چیست؟
- ۴۷۰ ..... تفسیر (جاء بعجل حنید) چیست؟
- ۴۷۱ ..... تفسیر «کهیص» چیست؟
- ۴۷۲ ..... تفسیر «از پیروان او، ابراهیم بود» چیست؟
- ۴۷۴ ..... تأویل «را بر همه ادیان غالب سازد» چیست؟
- ۴۷۵ ..... تأویل «هنگامیکه در صور دمیده شود» چیست؟
- ۴۷۶ ..... تفسیر «به زودی نشانه های خود...» چیست؟
- ۴۷۷ ..... تأویل «از عذاب نزدیک می چشانیم...» چیست؟
- ۴۷۸ ..... توضیح «پیامبر به علی هزار باب علم و دانش آموخت»
- ۴۸۰ ..... تأویل «ما به تو سبع المثانی دادیم» چیست؟
- ۴۸۱ ..... تأویل «که قبله شما، یک قبله میانه است» چیست؟
- ۴۸۲ ..... تفسیر «در میان شما پیامبرانی قرار داد» چیست؟
- ۴۸۳ ..... تفسیر «به خاطر آور روزی را...» چیست؟
- ۴۸۴ ..... تأویل «آلودگیهایشان را برطرف سازند» چیست؟
- ۴۸۵ ..... تفسیر «شما را تنها به یک چیز اندرز می دهم»
- ۴۸۶ ..... تفسیر «طاعت کنید خدا را...» چیست؟
- ۴۸۷ ..... تفسیر «به پیمانی که بسته اید وفا کنید...» چیست؟
- ۴۸۸ ..... تأویل «شما زندگی دنیا را مقدم می دارید...» چیست؟
- ۴۸۹ ..... تأویل سوال از زنده به گور شده
- ۴۹۰ ..... تفسیر «سپس این کتاب...» چیست؟
- ۴۹۱ ..... تفویض چیست؟

- تفسیر «کسیکه نامه عملش به دست راستش...» ..... ۴۹۲
- تفسیر «چرا که او بر کسانی که ایمان...» چیست؟ ..... ۴۹۳
- تأویل «شاخه آن در آسمان است» ..... ۴۹۴
- تأویل «ستاره و گیاه برای او سجده...» ..... ۴۹۵
- تعز من تشاء بر بنی امیه منطبق می شود؟ ..... ۴۹۷
- تأویل «سوگند به خورشید...» ..... ۴۹۸
- تفسیر «بر او درود فرستید...» ..... ۵۰۰
- تا چه مدت ترک زیارت امام حسین جایز است؟ ..... ۵۰۱
- تفسیر «یا اینکه مردم حسد می ورزند» چیست؟ ..... ۵۰۲
- تفاوت لباس حضرت علی و امام صادق چرا؟ ..... ۵۰۳
- تأویل «این اعلامی است از خدا» ..... ۵۰۴
- تفسیر «ای کسانی که ایمان آورده اید» ..... ۵۰۵
- تفسیر «بر او درود فرستید...» ..... ۵۰۶
- تا چه مدت ترک زیارت امام حسین جایز است؟ ..... ۵۰۷
- تنها آتش در عذاب اخروی کافی نیست؟ ..... ۵۰۸
- تفسیر «به زودی خواهند دانست» ..... ۵۰۹
- تناسخ ارواح صحیح است؟ ..... ۵۱۰
- تفسیر فرمایش خدا: «و کسی که انکار کند آنچه را باید به...» چیست؟ ..... ۵۱۲
- تفسیر «در هیچ کار شایسته ای...» ..... ۵۱۳
- تفسیر «در آن شب هر امری...» ..... ۵۱۴
- تفسیر «کیست که به خدا قرض الحسنه ای بدهد...» ..... ۵۱۵
- تفسیر «و آنها که پیوندهایی را که خدا دستور به...» چیست؟ ..... ۵۱۶
- تفسیر «و هر کس داخل آن (خانه ی خدا) شود در امان...» ..... ۵۱۷
- تفسیر «قیاما للناس» چیست؟ ..... ۵۱۸
- تفسیر «در آن، نشانه های روشن است» ..... ۵۱۹
- تفسیر «و هر کس بخواهد در این سرزمین از راه حق...» چیست؟ ..... ۵۲۰



- تفسیر «سپس از همان جا که مردم کوچ می کنند...» ----- ۵۲۱
- ترکیب بدن چگونه است؟ ----- ۵۲۲
- تفسیر (ثم قضی أجلا...) چیست؟ ----- ۵۲۳
- ث ----- ۵۲۴
- ثواب ذکر ----- ۵۲۴
- ثواب نماز در شهر مدینه و در مسجد پیامبر اکرم یکسان است؟ ----- ۵۲۵
- ثواب کسی که یک روز از ماه شعبان روزه بگیرد؛ چیست؟ ----- ۵۲۶
- ثواب کسی که پنج (مرتبه) حج کند چیست؟ ----- ۵۲۶
- ثواب نماز در مسجد النبی چیست؟ ----- ۵۲۷
- ج ----- ۵۲۸
- جوشیدن آب از چاه خشک شده ----- ۵۲۸
- جابر بن حیان ----- ۵۲۹
- جعفر بن عفان طائی ----- ۵۳۳
- جمیل بن دراج ----- ۵۳۵
- جابر بن حیان ----- ۵۴۰
- جمیل بن دراج ----- ۵۴۱
- جابر بن حیان ----- ۵۴۱
- جایگاه صبر در اسلام ----- ۵۴۳
- جاده بهشت ----- ۵۴۸
- جواب نامه ----- ۵۴۹
- جارودیه ----- ۵۵۰
- جارودیه ----- ۵۵۱
- جامعه چیست؟ ----- ۵۵۲
- جفر چیست؟ ----- ۵۵۳
- جاودانگی در بهشت و جهنم چگونه است؟ ----- ۵۵۴
- جمع بین دو نماز بدون عذر جایز است؟ ----- ۵۵۵

- ۵۵۶ ----- جایز است در نماز واجب حاجتهای خود را یادآور بشوم؟
- ۵۵۷ ----- جایز است توانگر بر بی بضاعت انفاق کند؟
- ۵۵۸ ----- جایز است توانگر بر بی بضاعت انفاق کند؟
- ۵۵۹ ----- جبار و متکبر کیست؟
- ۵۶۰ ----- جمال الدین الداوردی
- ۵۶۱ ----- جوانمردی
- ۵۶۲ ----- جوانان و دین شناسی
- ۵۶۴ ----- جوانان و آموزش
- ۵۶۵ ----- جوانان و ادب آموزی
- ۵۶۶ ----- جوانان و ازدواج
- ۵۶۷ ----- جوانان و تقوا
- ۵۶۸ ----- جوانان و قرآن
- ۵۶۹ ----- جوانان و نماز
- ۵۷۰ ----- جدایی و قهر
- ۵۷۱ ----- جلوه و چهره اسلام
- ۵۷۲ ----- جایگاه توکل
- ۵۷۳ ----- چ
- ۵۷۳ ----- چیزی از عمر من باقی نیست
- ۵۷۳ ----- چگونه اید وقتی که...
- ۵۷۴ ----- چیزی که حق او نیست
- ۵۷۴ ----- چگونگی نماز خواندن پشت سر ناصبی
- ۵۷۴ ----- چنین نیست که می گوید
- ۵۷۴ ----- چاره جوئی قبل از حادثه
- ۵۷۶ ----- چه کسی گفت...؟
- ۵۷۷ ----- چرا تشیع به مذهب جعفری شهرت گرفت
- ۵۷۷ ----- چگونگی استجاب دعا

- چرا امامان به یک سؤال چند جواب می دهند ..... ۵۸۰
- چند پرسش پیرامون آفریدگار ..... ۵۸۲
- چرا آفریدگار جهان متعدد نیست؟ ..... ۵۸۵
- چگونه خدا را بشناسیم؟ ..... ۵۸۶
- چگونه خداوند از ازل شنوا و بینا بود؟ ..... ۵۸۷
- چگونه بندگان در عالم ذر جواب دادند؟ ..... ۵۸۸
- چرا خداوند مردم را مطیع نیافرید؟ ..... ۵۸۹
- چرا مؤمن مؤمن نامیده شد؟ ..... ۵۹۰
- چه شرکی موجب آتش جهنم می شود؟ ..... ۵۹۱
- چه چیز موجب پایداری یا زوال ایمان است؟ ..... ۵۹۲
- چیزهای واجب بر بندگان ..... ۵۹۳
- چگونه ایمان تثبیت و سلب می شود؟ ..... ۵۹۴
- چگونه ایمان تثبیت و سلب می شود؟ ..... ۵۹۵
- چرا خدا انسانها را آفرید؟ ..... ۵۹۶
- چرا خدا پیامبران را فرستاد؟ ..... ۵۹۷
- چه فرقی بین رسول و نبی است؟ ..... ۵۹۸
- چرا خدا آدم را بدون والدین آفرید؟ ..... ۵۹۹
- چگونه پیامبر مطمئن شد که این وحی است؟ ..... ۶۰۰
- چه معجزه ای بر نبوت محمد دلالت می کند؟ ..... ۶۰۱
- چند نوبت پیغمبر به معراج رفت؟ ..... ۶۰۲
- چگونه رسول الله با زنان بیعت کردند؟ ..... ۶۰۴
- چرا قرآن کهنه نمی شود؟ ..... ۶۰۵
- چگونه قرآن در رمضان و در بیست سال نازل شد؟ ..... ۶۰۶
- چیزی که موجب بیهوشی امام به هنگام قرائت شد ..... ۶۰۷
- چه هنگام امام، امامت خود را می فهمد؟ ..... ۶۰۸
- چهارده نور کدامند؟ ..... ۶۰۹

- ۶۱۰ ..... چرا خدا در قرآن نام اهل بیت را صراحتاً نیاورده؟
- ۶۱۲ ..... چرا غیبت امام زمان به طول می انجامد؟
- ۶۱۲ ..... چرا امام گاهی با درنگ و گاهی به زودی جواب میدهد؟
- ۶۱۳ ..... چگونه امام از مناطق مختلف دنیا خبر دارد؟
- ۶۱۴ ..... چگونه مدعی امامت به دروغ شناخته می شود؟
- ۶۱۴ ..... چیزهایی که جایز نیست انسان نماند.....
- ۶۱۶ ..... چرا کودک بدون تعجب و درد می خندد و گریه می کند.....
- ۶۱۷ ..... چگونه بر پیامبر صلوات بفرستیم؟.....
- ۶۲۰ ..... چرا فرزندی برای پیامبر باقی نماند؟.....
- ۶۲۱ ..... چرا حضرت علی در مطالبه حق خودشان پافشاری نکردند؟.....
- ۶۲۲ ..... چگونه اصحاب امام حسین برای مرگ از هم پیشی می گرفتند؟.....
- ۶۲۳ ..... چگونه روز عاشورا روز مصیبت و اندوه شد؟.....
- ۶۲۵ ..... چرا شما را گرفته و محزون می بینم؟.....
- ۶۲۶ ..... چقدر اجلهای شما اهل بیت نزدیک است؟.....
- ۶۲۷ ..... چرا فاطمه، زهرا لقب گرفت؟.....
- ۶۲۹ ..... چه کسی شهادت داد که فاطمه(س) ارث نمی برد.....
- ۶۳۰ ..... چرا حضرت زهرا روز دفن نشدند؟.....
- ۶۳۱ ..... چرا فرشتگان اعمال بشر را می نویسند؟.....
- ۶۳۲ ..... چگونه بدن اعاده می شود در حالیکه پوسیده؟.....
- ۶۳۳ ..... چرا هنگام مرگ از چشم اشک می آید؟.....
- ۶۳۴ ..... چرا مرگها متنوع می باشند؟.....
- ۶۳۵ ..... چگونه ملک الموت می داند چه کسی را باید قبض روح کند؟.....
- ۶۳۶ ..... چرا جریده با میت گذاشته می شود؟.....
- ۶۳۷ ..... چگونه میوه های بهشت پس از خوردن به حالت اولیه اش برمی گردد؟.....
- ۶۳۸ ..... چگونه زنان بهشتی پس از هر بار نزدیکی باکره می شوند؟.....
- ۶۳۹ ..... چگونه اهل بهشت لذت می برند با اینکه از بستگانشان جدا شدند؟.....

- ۶۴۰ ..... چرا شیعه بر میت پنج تکبیر می گویند؟
- ۶۴۱ ..... چه اعمالی پس از مرگ به انسان می رسد؟
- ۶۴۲ ..... چرا اموات به دنیا باز نمی گردند تا به زندگان خبر بدهند؟
- ۶۴۳ ..... چه چیزی ابلیس را از ما دور می کند؟
- ۶۴۴ ..... چرا نماز مغرب شکسته نشد؟
- ۶۴۵ ..... چرا تارک نماز کافر نامیده شده
- ۶۴۶ ..... چرا رنگ رخسار امام سجاده به هنگام نماز تغییر می یافت؟
- ۶۴۷ ..... چرا در سجود باید ابتدا دو دست روی زمین قرار داده شود؟
- ۶۴۸ ..... چرا خدا ابراهیم را دوست خود قرار داد؟
- ۶۴۹ ..... چه بگویم تا ایمانم کامل شود؟
- ۶۵۰ ..... چرا در نماز وتر سه بار سوره ی توحید خوانده می شود؟
- ۶۵۱ ..... چرا مستحب است مأموم در طرف راست امام جماعت بایستد
- ۶۵۲ ..... چگونه نیت مؤمن از عملش بهتر است؟
- ۶۵۳ ..... چگونه رسول خدا روزه مستحب می گرفت؟
- ۶۵۴ ..... چرا زن حائض فقط روزه را قضا می کند نه نماز را؟
- ۶۵۵ ..... چرا جمعه؛ جمعه نامیده شد؟
- ۶۵۶ ..... چرا تسبیح در دو رکعت آخر نماز بهتر از قرائت شد؟
- ۶۵۷ ..... چرا برای زکات نصاب خاصی معین شد؟
- ۶۵۸ ..... چرا خدا بندگان را به حج موظف کرد؟
- ۶۵۹ ..... چگونه خدا حافظ خانواده حاجی است؟
- ۶۶۰ ..... چرا حج سواره بهتر است؟
- ۶۶۱ ..... چرا کعبه بیت الحرام نامیده شد؟
- ۶۶۲ ..... چرا مکه بکه نامیده شد؟
- ۶۶۳ ..... چرا کعبه بکه نامیده شد؟
- ۶۶۴ ..... چرا روز هشتم روز «ترویج» نامیده شد؟
- ۶۶۵ ..... چرا خدا وقوف را در مشعرالحرام قرار داد

- ۶۶۶ ..... چرا روزه در ایام تشریق کراهت دارد؟
- ۶۶۷ ..... چرا مردم به حجر اسود و رکن یمانی دست می کشند؟
- ۶۶۸ ..... ح
- ۶۶۸ ..... حق نصیحت مؤمن
- ۶۶۹ ..... حبیب خدا و دشمن خدا
- ۶۷۰ ..... حشر روز قیامت
- ۶۷۱ ..... حکایت نابینائی ابوبصیر
- ۶۷۲ ..... حرکت اعجاز انگیز کوه از جای خود
- ۶۷۳ ..... حرکت اعجاز انگیز کوه از جای خود
- ۶۷۴ ..... حضرت مهدی حکم خداوند را اجرا می کند
- ۶۷۴ ..... حضرت قبل از سؤال فرمود
- ۶۷۴ ..... حضرت کلام را چندین مرتبه تکرار کرد
- ۶۷۴ ..... حیوانات انسان نما
- ۶۷۵ ..... حضرت سه مشتش شن به مرد سائل داد
- ۶۷۵ ..... حضرت علم را به من نوشاند
- ۶۷۵ ..... حضرت از آینده خبر می دهد
- ۶۷۶ ..... حبابه و البیه
- ۶۷۹ ..... حریر بن عبدالله ازدی کوفی سجستانی
- ۶۸۲ ..... حسن بن زراره بن اعین شیبانی
- ۶۸۳ ..... حسن بن زیاد عطار کوفی
- ۶۸۴ ..... حکم بن عیص
- ۶۸۵ ..... حماد بن عیسی، ابومحمد جهنی بصری
- ۶۸۷ ..... حماد سمندری
- ۶۸۸ ..... حمران بن اعین شیبانی
- ۶۹۵ ..... حمزه بن محمد طیار
- ۶۹۶ ..... حنان بن سدیر صیرفی

- ۶۹۷ ----- حیان سراج
- ۶۹۹ ----- حمران بن اعین شیبانی
- ۷۰۰ ----- حمران بن اعین شیبانی
- ۷۰۲ ----- حمزه بن محمد طیار
- ۷۰۳ ----- حنان بن سدید صیرفی
- ۷۰۴ ----- حیان سراج
- ۷۰۶ ----- حمران بن اعین شیبانی
- ۷۰۷ ----- حمران بن اعین شیبانی
- ۷۰۹ ----- حماد بن عیسی
- ۷۰۹ ----- حکایت
- ۷۰۹ ----- حکایت عیاشی
- ۷۱۱ ----- حیا و پیروی از صالحان
- ۷۱۳ ----- حکایت
- ۷۱۵ ----- حکایت آدم و حوا در تورات
- ۷۱۵ ----- حضور قلب
- ۷۱۷ ----- حکایت ابوتراب با ابوسفیان
- ۷۲۰ ----- حضرت زهرا و مقام رضا
- ۷۲۲ ----- حقایق معقول
- ۷۲۳ ----- حکم مرافعه نزد حکام باطل
- ۷۲۵ ----- حکم کسی که مدعی رؤیت خدا شود چیست؟
- ۷۲۶ ----- حکم مبلغی که در سرزمین شرک بمیرد
- ۷۲۷ ----- حق مؤمن بر مؤمن چیست؟
- ۷۳۰ ----- حضرت ابراهیم و یوسف دروغ گفتند؟
- ۷۳۲ ----- حکم کسی که قرآن را به رأی خودش تفسیر کند چیست؟
- ۷۳۳ ----- حقیقت علم ائمه چیست؟
- ۷۳۴ ----- حکم کسی که امام بعدی را نمی شناسد

- ۷۳۵ ..... حکم کسی که پیش از مرگش به امامی معتقد شود
- ۷۳۶ ..... حدود ایمان چیست؟
- ۷۳۷ ..... حکم ورود به دستگاه سلطان ظالم
- ۷۳۸ ..... حسن افضل است یا حسین؟
- ۷۴۰ ..... حضرت فاطمه را که غسل داد و چرا؟
- ۷۴۱ ..... حور العین از مخلوقات دنیائی یا بهشتی؟
- ۷۴۲ ..... حکم زنی که همسرش بر او غضب کرده؛ چیست؟
- ۷۴۳ ..... حکم کسی که اقرار ندارد که شب قدر به امام مطالبی عرضه می شود؛ چیست؟
- ۷۴۴ ..... حج بهتر است یا صدقه دادن؟
- ۷۴۵ ..... حطیم چیست؟ و چرا به این نام نامیده شده است؟
- ۷۴۶ ..... حکم نگهداری گوشتهای قربانی در منی چیست؟
- ۷۴۷ ..... حج اکبر چیست؟
- ۷۴۸ ..... حجامت روز چهارشنبه خوب است؟
- ۷۴۹ ..... حجامت روز شنبه خوب است؟
- ۷۵۰ ..... حکم شارب خمر چیست؟
- ۷۵۱ ..... حد شرعی مساحقه چیست؟
- ۷۵۲ ..... حال شراب خوار به هنگام مستی
- ۷۵۳ ..... حکم خوردن ماهی جری چیست؟
- ۷۵۴ ..... حکم شطرنج، نرد، آواز، نیبذ چیست؟
- ۷۵۴ ..... حکم بازی با شطرنج چیست؟
- ۷۵۴ ..... حکم خوردن از مال دختر یتیم چیست؟
- ۷۵۵ ..... حکم کسی که مال یتیم را بخورد چیست؟
- ۷۵۶ ..... حکم زینت کردن زنان با طلا و نقره چیست؟
- ۷۵۷ ..... حق مسلمان بر مسلمان دیگر
- ۷۵۸ ..... حکم عشق چیست؟
- ۷۵۹ ..... حکم کسیکه به دروغ آرزوی آمرزش کند چیست؟



- ۷۶۰ ..... حق مسلمان بر مسلمان چیست؟
- ۷۶۱ ..... حد مصافحه چقدر است؟
- ۷۶۲ ..... حد توکل چیست؟
- ۷۶۳ ..... حد سخاوت چیست؟
- ۷۶۴ ..... حد و مرز همسایگی چیست؟
- ۷۶۵ ..... حقیقت سحر چیست؟
- ۷۶۶ ..... حقیقت رؤیا (خواب) چیست؟
- ۷۶۷ ..... حافظ حسین کربلائی تبریزی
- ۷۶۹ ..... حلم امام صادق
- ۷۷۰ ..... حج
- ۷۷۱ ..... حسن خلق
- ۷۷۳ ..... حرز امام صادق
- ۷۷۴ ..... حسن معاشرت
- ۷۷۵ ..... حق همسایه
- ۷۷۶ ..... حقوق برادران دینی
- ۷۷۷ ..... حق و ناحق
- ۷۷۸ ..... حق تقوا از خداوند
- ۷۷۹ ..... حضور و غیاب مؤمن
- ۷۸۰ ..... خ
- ۷۸۰ ..... خنثی نمودن آتش
- ۷۸۱ ..... خبر دادن از ضمیر شخصی
- ۷۸۲ ..... خبر غیبی در مورد بخشش شخصی به پسر عمویش
- ۷۸۳ ..... خبرهای غیبی در مورد مرد شامی
- ۷۸۶ ..... خانه ای در فردوس اعلی
- ۷۸۶ ..... خورشید سیاه شد
- ۷۸۶ ..... خدایا! مرا کفایت کن

- ۷۸۷ ..... خدا جابر را رحمت کند
- ۷۸۷ ..... خواهش انگور و انار در زمستان
- ۷۸۷ ..... خشم حضرت
- ۷۸۷ ..... خوردن انگور و کمک به مراجعین
- ۷۹۰ ..... خالد بجلي
- ۷۹۱ ..... خالد بن نجیح کوفی
- ۷۹۳ ..... خدا، اولین پناهگاه
- ۷۹۴ ..... خوش رفتاری با اهل باطل
- ۷۹۶ ..... خدمت به خلق و آخرت
- ۷۹۶ ..... خداشناس ترین مردم
- ۷۹۸ ..... خوشبختی
- ۷۹۹ ..... خطابه
- ۸۰۰ ..... خوارج
- ۸۰۱ ..... خدا می تواند جهانرا در یک تخم مرغ بگنجانند؟
- ۸۰۳ ..... خدا چگونه می شنود و می بیند؟
- ۸۰۴ ..... خداوند برای مؤمن چه چیزی را ضمانت کرد؟
- ۸۰۵ ..... خدا انسانها را برای رحمت آفرید یا عذاب؟
- ۸۱۰ ..... خدا اطاعت شخصی را واجب می کند؟
- ۸۱۱ ..... خانه هائی که خدا اذن داده تا رفیع باشند کدامند؟
- ۸۱۲ ..... خب چیست؟
- ۸۱۳ ..... خداوند اولیایش را مخصوص مصائب کرده است
- ۸۱۴ ..... خداوند چه مقصودی از آیه تطهیر اراده فرمود؟
- ۸۱۵ ..... خوردن پیاز و تره جایز است؟
- ۸۱۶ ..... خنده از کجا نشأت می گیرد؟
- ۸۱۷ ..... خواب بعد از طلوع فجر
- ۸۱۸ ..... خوردن پیه کدام حیوان بیماری را دفع می کند؟

- ۸۱۹ ..... خوردن و آشامیدن با دست چپ جایز است؟
- ۸۲۰ ..... خضاب موی سر و محاسن سنت است؟
- ۸۲۱ ..... خویشاوند مخالف بر من حقی دارد؟
- ۸۲۲ ..... خیرالدین الزرکلی
- ۸۲۳ ..... خشونت منصور دوانیقی بر امام صادق
- ۸۲۴ ..... خشونت منصور بر امام صادق
- ۸۲۵ ..... خداوند به زنان مهربان است
- ۸۲۶ ..... خوش رفتاری با پدر و مادر
- ۸۲۷ ..... خیرخواهی شخص حسود
- ۸۲۸ ..... خداوند زیباست
- ۸۲۹ ..... د
- ۸۲۹ ..... دختران امام
- ۸۳۰ ..... دست های باران
- ۸۳۱ ..... داوود رقی، طلاهای شمش و اعجاز امام
- ۸۳۲ ..... دستور امام صادق برای زنده کردن مرده
- ۸۳۳ ..... دیدار با امام باقر در بعد از شهادت آن حضرت
- ۸۳۴ ..... داخل شدن به تنور پر از آتش
- ۸۳۵ ..... دفع شیر درنده
- ۸۳۵ ..... دعای حضرت در حق یکی از اصحاب
- ۸۳۶ ..... دعای حضرت و دفع شر منصور
- ۸۳۸ ..... دیدن عجایی از دریا و آسمان
- ۸۳۸ ..... دعای حضرت برای گرگ
- ۸۳۸ ..... دیدن مطلع و مغرب آفتاب
- ۸۳۹ ..... دیدار از خانواده به یک چشم بر هم زدن
- ۸۳۹ ..... دعای حضرت و رهایی از زندان
- ۸۳۹ ..... دعایی جهت دفع شر

- ۸۴۰ ..... دو قطعه قند
- ۸۴۰ ..... درباره امامت بحث کردم
- ۸۴۰ ..... در شهری کنار دجله
- ۸۴۱ ..... دعا جهت رفع بیماری
- ۸۴۱ ..... دعایی برای رفع شکنجه
- ۸۴۲ ..... دیواری از طلا
- ۸۴۲ ..... دو علم دانستنی پیرامون دوقلوها و چگونگی وزش باد
- ۸۴۴ ..... دفن پدر و خبر از مرگ برادر
- ۸۴۵ ..... درسهایی آموزنده و ارزشمند
- ۸۴۷ ..... درباره مذهب جعفری
- ۸۶۳ ..... داود بن زریب کوفی
- ۸۶۴ ..... داود بن فرقد کوفی
- ۸۶۶ ..... داود بن کثیر رقی کوفی
- ۸۷۰ ..... درست بن ابی منصور واسطی
- ۸۷۲ ..... دشواری های تقوا و اجتهاد
- ۸۷۳ ..... دشواری سکوت
- ۸۷۷ ..... دوری کردن از حرص
- ۸۷۷ ..... دشواری های عصر غیبت
- ۸۷۸ ..... دعای «یا من ارجوه»
- ۸۷۹ ..... دین فروشی سمره بن جندب
- ۸۷۹ ..... دشواری تسلیم
- ۸۷۹ ..... دنیا و ارزش آن
- ۸۸۲ ..... دوستی خدا
- ۸۸۶ ..... دید و بازدید
- ۸۸۷ ..... دری از بهشت
- ۸۸۸ ..... دوام دوستی

- ۸۸۹ ..... دعای مستجاب
- ۸۹۰ ..... دوستی و دشمنی
- ۸۹۱ ..... دین جاویدان
- ۸۹۲ ..... دعای غیابی
- ۸۹۲ ..... دعا
- ۸۹۳ ..... دین و مذاهب متعدد
- ۸۹۶ ..... در چه وقت و چگونه مذاهب اربعه بوجود آمد
- ۸۹۷ ..... دلیل بر حدوث اجسام چیست؟
- ۸۹۹ ..... دلیل بر حدوث جهان چیست؟
- ۹۰۰ ..... دلیل بر وحدانیت خدا چیست؟
- ۹۰۱ ..... دلیل بر وجود خدا چیست؟
- ۹۰۲ ..... دلیل نفرت و تمایل دلها به همدیگر
- ۹۰۳ ..... دعا حضرت یوسف در چاه چه بود؟
- ۹۰۴ ..... داستان مانی چیست؟
- ۹۰۵ ..... در زمان غیبت چه دعائی بخوانیم؟
- ۹۰۶ ..... در جفر سفید چه چیز است؟
- ۹۰۷ ..... در جفر سرخ چیست؟
- ۹۰۸ ..... دوستی و دشمنی از ایمان است؟
- ۹۰۹ ..... در فضیلت صلوات بر پیامبر
- ۹۱۰ ..... دلیل بر خروج امامت از اولاد امام حسن
- ۹۱۲ ..... در بهشت غناء و آواز هست؟
- ۹۱۳ ..... در چه ساعتی بنده به خدا نزدیک تر است؟
- ۹۱۴ ..... در شب نیمه شعبان مقدرات رقم می خورد؟
- ۹۱۵ ..... در مدینه از کدام مسجد شروع کنیم؟
- ۹۱۶ ..... دروغگو و کذاب کیست؟
- ۹۱۷ ..... دو آیه از قرآن در مورد دعا و انفاق

- ۹۱۹ ..... دعا کردن و بلند کردن دستها چه کیفیت است؟
- ۹۲۰ ..... درباره خضاب و رنگ کردن مو چه می فرمائید؟
- ۹۲۱ ..... درباره رنگ کردن مو با وسمه چه می فرمائید؟
- ۹۲۲ ..... درود فرستادن بر مؤمنین جایز است؟
- ۹۲۳ ..... در چه صورتی بنده منت گذار می باشد؟
- ۹۲۴ ..... در بلاها دعای مقید به زمان خاصی داریم؟
- ۹۲۵ ..... دستور نماز به سوی بیت المقدس از کی شد؟
- ۹۲۶ ..... در آسمان دریا هست؟
- ۹۲۷ ..... دکتر احمد امین مصری (معاصر)
- ۹۲۸ ..... دکتر کامل مصطفی شبیبی
- ۹۲۹ ..... دانش
- ۹۳۱ ..... دوستان فراوان
- ۹۳۲ ..... دروغگویی
- ۹۳۳ ..... دستورهای اخلاق عملی
- ۹۳۴ ..... درخواست عافیت از خدا
- ۹۳۵ ..... دوستی بینوایان مسلمان
- ۹۳۶ ..... درباره دانش
- ۹۳۷ ..... دو کار مایه هلاکت انسان
- ۹۳۸ ..... دشمنان مردان
- ۹۳۹ ..... دوری از حرام های خداوند
- ۹۴۰ ..... دو خصلت شیعیان
- ۹۴۱ ..... دنیا عالم خواب است
- ۹۴۲ ..... دعوت عملی
- ۹۴۳ ..... ذ
- ۹۴۳ ..... دلیل شدن شیر وحشی
- ۹۴۴ ..... ذریح محاربی

- ذکر و انواع آن ..... ۹۴۸
- ذریه فاطمه که آتش بر آنان حرام است ..... ۹۴۹
- ذکر در «و خدا را در روزهای معینی یاد کنید!» چیست؟ ..... ۹۵۰
- ..... ۹۵۱
- راه کسب درآمد ..... ۹۵۱
- روایت عیص بن قاسم و اعجاز امام صادق ..... ۹۵۲
- ریختن اعجاز انگیز دینارها از لبه ی طشت ..... ۹۵۴
- ریختن خرما از درخت خشک شده ..... ۹۵۵
- رفع حاجت بوسیله جن ..... ۹۵۶
- رفتن، رسیدن است... ..... ۹۵۷
- روایات حدیث ..... ۹۵۹
- ربعی بن عبدالله بن جارود، ابونعیم بصری ..... ۹۵۹
- ربیع بن ابی مدرک ابوسعید کوفی ..... ۹۶۱
- رزام بن مسلم، مولی خالد بن عبدالله قسری ..... ۹۶۲
- رفید مولی ابن هبیره ..... ۹۶۳
- رضایت به تقدیر خدا ..... ۹۶۵
- رفاقت تا جهنم ..... ۹۶۵
- ربا ..... ۹۶۵
- رزق ..... ۹۶۷
- روش صحیح خدانشناسی ..... ۹۶۸
- رسالت انبیا چگونه ثابت می شود؟ ..... ۹۶۹
- روحی که در آدم دمیده شد چه روحی بود؟ ..... ۹۷۰
- رسول خدا سرور فرزندان آدم است؟ ..... ۹۷۱
- رسول خدا غیر از حجۃ الوداع حج دیگری کرد؟ ..... ۹۷۲
- رسول خدا را در چه کفن نمودند؟ ..... ۹۷۳
- روح بعد از مرگ کجا می باشد؟ ..... ۹۷۳

- ۹۷۴ ..... روح پس از مرگ متلاشی می شود؟
- ۹۷۵ ..... روزه مستحب کدام است؟
- ۹۷۶ ..... روزه در روز عرفه و عاشورا چه حکمی دارد؟
- ۹۷۷ ..... روز غدیر چه روزی است؟
- ۹۷۸ ..... رفت و فسوق و جدال چیست؟
- ۹۷۹ ..... رشد در «پس اگر در آنها رشد (کافی) یافتید» چیست؟
- ۹۸۰ ..... رسول خدا خضاب نمودند؟
- ۹۸۱ ..... روزه
- ۹۸۲ ..... راستگویی و امانت داری
- ۹۸۳ ..... روا کردن حاجت مومن
- ۹۸۶ ..... ریشه کفر
- ۹۸۷ ..... راه آسایش
- ۹۸۸ ..... راه های خویشتن داری
- ۹۸۹ ..... راه نزدیک شدن به خداوند
- ۹۹۰ ..... راه شناختن شیعیان
- ۹۹۱ ..... راه های فروتنی چیست؟
- ۹۹۲ ..... روزی، حرص و حسابرسی
- ۹۹۳ ..... راه رفتن روی آب
- ۹۹۴ ..... راه ورود و خروج را بشناسید
- ۹۹۵ ..... ز
- ۹۹۵ ..... زوجات
- ۹۹۶ ..... زنده کردن گاو مرده به اذن خداوند
- ۹۹۷ ..... زنده کردن محمد بن حنفیه به اذن خداوند
- ۹۹۸ ..... زنده شدن گاو
- ۹۹۸ ..... زنده شدن کودک
- ۹۹۸ ..... زنده شدن زنی



- زنا کردن فرستاده ی پادشاه هند با کنیز زیبا روی ----- ۹۹۹
- زننده کردن پرندگان کشته شده ----- ۱۰۰۲
- زننده کردن گاو مرده برای زن فقیر ----- ۱۰۰۳
- زننده شدن برادر مرده و گواهی به امامت امام صادق ----- ۱۰۰۴
- زننده کردن محمد بن حنفیه ----- ۱۰۰۵
- زننده شدن زن جوان ----- ۱۰۰۶
- زننده شدن گاو با معجزه حضرت ----- ۱۰۰۷
- زائرینی از فرشتگان ----- ۱۰۰۷
- زید چه کرد؟ ----- ۱۰۰۷
- زکات است یا هدیه؟ ----- ۱۰۰۸
- زشتی مزاحمت ----- ۱۰۰۸
- زندگانی علمی و روحانی امام جعفر صادق ----- ۱۰۱۰
- زکریا بن ادم بن عبدالله بن سعد اشعری قمی ----- ۱۰۱۲
- زیاد بن عیسی کوفی، (ابوعبیده حذاء) ----- ۱۰۱۴
- زیاد بن منذر ابوجارود همدانی ----- ۱۰۱۶
- زید بن یونس، ابواسامه، (شحام) ----- ۱۰۱۹
- زاهد و ترس از گناه ----- ۱۰۲۱
- زکات علم ----- ۱۰۲۲
- زیدیه ----- ۱۰۲۳
- زیدیه ----- ۱۰۲۵
- زمین بدون امام ممکن است رها شود؟ ----- ۱۰۲۶
- زیارت قبر برای مرده مفید است؟ ----- ۱۰۲۷
- زنا بدتر است یا شرب خمر؟ ----- ۱۰۲۸
- زاهد در دنیا کیست؟ ----- ۱۰۲۹
- زهد در دنیا چیست؟ ----- ۱۰۳۰
- زندگی خود را بر چه چیز بنا فرمودید؟ ----- ۱۰۳۱

- ۱۰۳۲ ..... زمامدار ستمگر
- ۱۰۳۳ ..... زمان روزه گرفتن کودکان
- ۱۰۳۴ ..... زمان خواندن نماز کودکان
- ۱۰۳۵ ..... زبان، دل و ظاهر منافق
- ۱۰۳۶ ..... س
- ۱۰۳۶ ..... سخاوت امام صادق
- ۱۰۳۷ ..... سعه صدر امام صادق
- ۱۰۳۹ ..... سخاوت
- ۱۰۴۱ ..... سفارشات امام صادق به مؤمن طاق
- ۱۰۴۲ ..... سفارشات امام صادق به حرمان بن اعین
- ۱۰۴۳ ..... سفارشات امام صادق به مفضل بن عمر
- ۱۰۴۴ ..... سفارشات امام صادق به جمیل بن دراج
- ۱۰۴۵ ..... سفارشات امام صادق به معلی بن خنیس
- ۱۰۴۶ ..... سفارشات امام صادق به سفیان ثوری
- ۱۰۴۷ ..... سفارشات امام صادق به عنوان بصری
- ۱۰۴۹ ..... سفارش های کوتاه و ارزشمند امام صادق
- ۱۰۵۳ ..... سبقت گرفتن در کارهای خیر
- ۱۰۵۴ ..... سخنان حکمت آمیز امام صادق
- ۱۰۶۸ ..... سفارش امام به عنوان بصری
- ۱۰۶۹ ..... سه چیز، تباهی می آورند
- ۱۰۷۰ ..... سفارش به نوشتن وصیت نامه
- ۱۰۷۱ ..... ستمهای جابران به امام
- ۱۰۷۶ ..... سبب خوش رفتاری فرزندان
- ۱۰۷۷ ..... سه حق پدر و مادر
- ۱۰۷۸ ..... سه حق فرزند بر پدر
- ۱۰۷۹ ..... سه وظیفه زمام دار

- ۱۰۸۰ ..... سه کار ناپسندیده حکمرانان
- ۱۰۸۱ ..... ستارگان زمین
- ۱۰۸۲ ..... سه نگاه انسان
- ۱۰۸۳ ..... سه شرط نگهداری نعمت ها
- ۱۰۸۴ ..... سخن چین قاتل است
- ۱۰۸۵ ..... سخن امام صادق در معنای عدالت بین زن ها
- ۱۰۸۵ ..... سخنان امام صادق با رؤسای معتزله
- ۱۰۸۸ ..... سعید رومی
- ۱۰۸۸ ..... سالمه
- ۱۰۸۹ ..... سخن گفتن با حیوانات
- ۱۰۸۹ ..... سؤال از چهار مرغ ابراهیم
- ۱۰۹۰ ..... سیر و سیاحت در بهشت
- ۱۰۹۲ ..... سوار شدن بر باد در آسمان ارمنستان
- ۱۰۹۳ ..... ساحران بابل و معجزه حضرت
- ۱۰۹۴ ..... سخاوت مهدی عباسی
- ۱۰۹۴ ..... سرانجام هدایت شد
- ۱۰۹۴ ..... سنتی مانند سنت حضرت موسی
- ۱۰۹۵ ..... سفری عجیب
- ۱۰۹۵ ..... سفر با شیری درنده
- ۱۰۹۵ ..... سرچشمه اندوه و خنده
- ۱۰۹۷ ..... سود و زیان
- ۱۰۹۸ ..... سلیمان بن مهران کوفی، ابومحمد، (اعمش) سلیمان بن مهران کوفی، ابومحمد، (اعمش)
- ۱۱۰۷ ..... سالم بن مکرم بن عبدالله، ابوخیجه
- ۱۱۰۸ ..... سدید بن حکیم صیرفی کوفی
- ۱۱۱۱ ..... سعیده
- ۱۱۱۲ ..... سفیان بن مصعب عبدی، ابومحمد

- ۱۱۱۴ ..... سلیمان بن خالد ابوریع هلالی کوفی
- ۱۱۱۶ ..... سفیان ثوری
- ۱۱۱۶ ..... سفیان بن عیینه
- ۱۱۱۶ ..... سرانجام نیک
- ۱۱۱۸ ..... سکوت، گذرگاه تجهیز
- ۱۱۱۹ ..... سکوت و سخن گفتن
- ۱۱۲۱ ..... سرگذشت علی بطائنی
- ۱۱۲۲ ..... سبک شمردن دین
- ۱۱۲۳ ..... سلام
- ۱۱۲۴ ..... سود بی زیان
- ۱۱۲۵ ..... سخندانی
- ۱۱۲۶ ..... سرآمد کارها
- ۱۱۲۷ ..... سلیمانیه
- ۱۱۲۷ ..... سلیمانیه
- ۱۱۲۸ ..... سؤال در مورد تفسیر دو آیه
- ۱۱۲۹ ..... سؤالی در مورد آسمان؟
- ۱۱۳۰ ..... سجده کردن بر غیر خدا جایز است؟
- ۱۱۳۱ ..... سبع مثانی چیست؟
- ۱۱۳۲ ..... سؤالی پیرامون علم امام
- ۱۱۳۳ ..... سؤالی پیرامون علم امام بعدی
- ۱۱۳۴ ..... سبب سجده شکر که حضرت علی انجام داد
- ۱۱۳۶ ..... سؤالی پیرامون ارواح مؤمنین
- ۱۱۳۷ ..... سؤالاتی پیرامون حوض کوثر
- ۱۱۳۸ ..... سزای کسی که نماز عصر را به تأخیر بیندازد
- ۱۱۳۹ ..... سجود بر چه چیز جایزست
- ۱۱۴۰ ..... سنت در زمینه روزه مستحب مستمری

- ۱۱۴۱ ..... سرنوشت کسی که حج را به تأخیر بیندازد
- ۱۱۴۲ ..... سبیل الله در وصیت چیست؟
- ۱۱۴۳ ..... سرور خورشتهها چیست؟
- ۱۱۴۴ ..... سوء هاضمه از چیست؟
- ۱۱۴۵ ..... سرمه کشیدن با سرمه معجون شده با شراب جایز است؟
- ۱۱۴۶ ..... سه نفری که تخلف نمودند کدامند؟
- ۱۱۴۷ ..... سؤالی پیرامون «آن گونه که حق تقوا و ...»
- ۱۱۴۸ ..... سعادت و شقاوت چیست؟
- ۱۱۴۹ ..... سفر در روز معینی کراهت دارد؟
- ۱۱۵۰ ..... سرور و اندوه بدون سبب از چیست؟
- ۱۱۵۱ ..... سفیان بن سعید الثوری
- ۱۱۵۲ ..... سید امیر علی هندی
- ۱۱۵۳ ..... سید مؤمن بن سید حسن
- ۱۱۵۴ ..... ش
- ۱۱۵۴ ..... شیمی
- ۱۱۵۷ ..... شبی که در آن امید می رود آنچه امید می رود کدام است؟
- ۱۱۵۹ ..... شخصیت و کرم و سروری چیست؟
- ۱۱۶۰ ..... شیخ ابوعبدالرحمن السلمی
- ۱۱۶۱ ..... شهاب الدین محمد بن احمد الابشهی
- ۱۱۶۲ ..... شیخ یوسف بن اسماعیل النبهانی
- ۱۱۶۳ ..... شیخ محمد بن علی بن زین العابدین
- ۱۱۶۴ ..... شجاعت
- ۱۱۶۵ ..... شکر نعمت های الهی
- ۱۱۶۶ ..... شش خصلت نابود کننده ی انسان
- ۱۱۶۷ ..... شیطان و افراد کثیر الشک
- ۱۱۶۸ ..... شکافتن زمین با پا و در آوردن شمس طلا

- شهری در پشت دریا ..... ۱۱۶۹
- شفای همسر در حال احتضار توسط امام صادق ..... ۱۱۷۱
- شهادت دادن محمد بن حنفیه به امامت حضرت صادق ..... ۱۱۷۱
- شناخت احوال شخصی ..... ۱۱۷۲
- شفای بیمار ..... ۱۱۷۲
- شیرین ترین و تلخ ترین مخلوقات خداوند ..... ۱۱۷۲
- شفای زن پیس به دعای حضرت ..... ۱۱۷۳
- شستن پوستین ..... ۱۱۷۳
- شیعه خالص ..... ۱۱۷۳
- شعر و شراب ..... ۱۱۷۴
- شیعه جعفری ..... ۱۱۷۶
- شعیب بن یعقوب عفرقوفی ..... ۱۱۷۸
- شهاب بن عبدربه ..... ۱۱۸۰
- شعبه بن حجاج ..... ۱۱۸۲
- شروط استجابت دعا ..... ۱۱۸۲
- شهوت های انباشته و دنیای آکنده از بلا ..... ۱۱۸۴
- شیعه کیست؟ ..... ۱۱۸۴
- شکایتها ..... ۱۱۸۶
- شریک پاداش ..... ۱۱۸۷
- شیعه ..... ۱۱۸۸
- شیعه قبل از امام صادق ..... ۱۱۸۹
- شیعه عصر امام صادق ..... ۱۱۸۹
- شرک و شک چیست؟ ..... ۱۱۸۹
- شهادت چه کسی قبول می شود و نمی شود؟ ..... ۱۱۹۰
- شما کی هستید؟ ..... ۱۱۹۳
- شیعه حقیقی کیست؟ ..... ۱۱۹۴

- ۱۱۹۵ ..... شخص دار زده شده در قبر معذب می شود؟
- ۱۱۹۶ ..... شراب خوار پیشیمان چه حکمی دارد؟
- ۱۱۹۷ ..... شب قدر یک بار بوده یا هر سال
- ۱۱۹۸ ..... ص
- ۱۱۹۸ ..... صباح
- ۱۱۹۸ ..... صدای پای آب
- ۱۲۰۰ ..... صفات خدایی برای ما فائل نشوید
- ۱۲۰۰ ..... صفوان بن مهران اسدی کوفی جمال
- ۱۲۰۲ ..... صدقه و بی نیازی
- ۱۲۰۲ ..... صدقه
- ۱۲۰۳ ..... صالحیه
- ۱۲۰۳ ..... صالحیه
- ۱۲۰۳ ..... صاحب الزمان کیست؟ و چه هنگام می آید؟
- ۱۲۰۴ ..... صراط چیست؟
- ۱۲۰۵ ..... صدای قرائت در نماز شب
- ۱۲۰۶ ..... صلاح است مریض سیب بخورد؟
- ۱۲۰۷ ..... صالح بن محمد الحجازی
- ۱۲۰۸ ..... صبر امام صادق
- ۱۲۰۹ ..... صفات آمر به معروف و ناهی از منکر
- ۱۲۱۰ ..... صلح رحم و آثار آن
- ۱۲۱۱ ..... صفات مؤمن
- ۱۲۱۲ ..... صفات زشت نامردی
- ۱۲۱۳ ..... ض
- ۱۲۱۳ ..... ضمانت بهشت برای همسایه ی ابوبصیر
- ۱۲۱۵ ..... ضمانت خداوند
- ۱۲۱۶ ..... ط

- ۱۲۱۶ ..... طاهر
- ۱۲۱۶ ..... طبقی از خرما
- ۱۲۱۶ ..... طاعت و عبادت
- ۱۲۱۸ ..... طبیعی یا اکتسابی
- ۱۲۱۹ ..... طواف چگونه آغاز شد؟
- ۱۲۲۰ ..... طبقات متوسط جامعه
- ۱۲۲۱ ..... طبقات سه گانه مردم
- ۱۲۲۲ ..... ظ
- ۱۲۲۲ ..... ظلم منصور بر امام صادق
- ۱۲۲۵ ..... ظاهر شدن طلا از زمین
- ۱۲۲۵ ..... ظاهر شدن نوری درخشنده و صفحه هایی از طلای سرخ
- ۱۲۲۷ ..... ظاهر کردن دریا و کشتی هایی از نقره در زمین
- ۱۲۲۸ ..... ظاهر شدن دریایی عجیب در داخل دریا
- ۱۲۳۰ ..... ظاهر شدن حضرت رسول برای دفاع از امام صادق
- ۱۲۳۴ ..... ظاهر شدن اعجاز انگیز آب از زمین
- ۱۲۳۵ ..... ع
- ۱۲۳۵ ..... عبادت
- ۱۲۳۶ ..... عفو و گذشت
- ۱۲۳۷ ..... عمل برای آخرت
- ۱۲۳۸ ..... عبدالله افطح
- ۱۲۴۰ ..... علی بن جعفر
- ۱۲۴۲ ..... عباس بن جعفر
- ۱۲۴۳ ..... عبدالله
- ۱۲۴۳ ..... عباس
- ۱۲۴۳ ..... علی
- ۱۲۴۳ ..... علی



- ۱۲۴۵ ----- عباس بن زید
- ۱۲۴۵ ----- عاقبت قسم دروغ
- ۱۲۴۵ ----- عذاب زن خیانتکار
- ۱۲۴۶ ----- عاقبت بدگویی درباره حضرت علی
- ۱۲۴۶ ----- علت را خواهم پرسید
- ۱۲۴۷ ----- عاقبت تهمت و قسم دروغ
- ۱۲۴۷ ----- عذاب هشام در قبر
- ۱۲۴۷ ----- عقیده خدایی ائمه
- ۱۲۴۸ ----- عاقبت شاعر بی لیاقت
- ۱۲۴۸ ----- عاقبت غاصبان خلافت
- ۱۲۴۸ ----- عدالت در علاقه و محبت زنان
- ۱۲۵۰ ----- عطوفت و مهربانی
- ۱۲۵۱ ----- عقاید شیعه امامیه
- ۱۲۵۳ ----- علل و عوامل مسبب تجلی مذهب جعفری
- ۱۲۵۶ ----- عباد بن صهیب، ابوبکر تمیمی کلبی بصری
- ۱۲۵۷ ----- عبدالرحمن بن حجاج بجلي کوفی، ابو عبدالله
- ۱۲۵۹ ----- عبدالله بن ابی یعفرور عبدی کوفی
- ۱۲۶۱ ----- عبدالله بن سنان، ابن طریف
- ۱۲۶۲ ----- عبدالله بن غالب اسدی شاعر
- ۱۲۶۳ ----- عبدالله نجاشی، ابوجیر
- ۱۲۶۴ ----- عبدالملک بن اعین، ابوضریس
- ۱۲۶۵ ----- عبیدالله بن علی بن ابی شعبه حلبی
- ۱۲۶۶ ----- علاء بن رزین تقفی
- ۱۲۶۷ ----- علیاء بن دراع اسدی
- ۱۲۶۸ ----- علی بن رئاب کوفی
- ۱۲۶۹ ----- عمرو بن حریت، ابواحمد صیرفی اسدی

- ۱۲۷۰ ..... عمران بن عبدالله بن سعد اشعری قمی
- ۱۲۷۱ ..... عنوان بصری
- ۱۲۷۵ ..... عبدالرحمن بن حجاج بجلی
- ۱۲۷۶ ..... عبدالله بن مسکان
- ۱۲۷۶ ..... عبدالله بن ابی یعفر
- ۱۲۷۷ ..... عبدالله بن مسکان
- ۱۲۷۷ ..... عبدالله بن بکیر
- ۱۲۷۷ ..... عالمی که علم باعث گمراهی اش شد
- ۱۲۷۸ ..... عاقبت خوشی ندارد
- ۱۲۷۹ ..... عیادت کامل
- ۱۲۸۰ ..... عزت مؤمن
- ۱۲۸۱ ..... عفت
- ۱۲۸۲ ..... عصر حضرت صادق و ظهور مذاهب و فرق مختلف
- ۱۲۸۵ ..... علل و عوامل تأسیس مذاهب اربعه
- ۱۲۸۷ ..... عقل چیست؟
- ۱۲۸۸ ..... علامت مؤمن چیست؟
- ۱۲۸۹ ..... عنصر مؤمن از چه چیزی آفریده شده است؟
- ۱۲۹۰ ..... علامت نجات یافتگان چیست؟
- ۱۲۹۱ ..... علت خوشحالی و غمگینی بدون سبب
- ۱۲۹۲ ..... عمل بدون ولایت و پیروی از امام عادل مفید است؟
- ۱۲۹۳ ..... علی چند مرتبه بر جنازه فاطمه تکبیر گفت؟
- ۱۲۹۴ ..... عقاب مساحقه چیست؟
- ۱۲۹۵ ..... علت احترام و تکریم مساجد چیست؟
- ۱۲۹۶ ..... علت روزه چیست؟
- ۱۲۹۷ ..... عقاب کسی که مال دارد و حج نمی رود چیست؟
- ۱۲۹۸ ..... علت قربانی در حج چیست؟

- ۱۲۹۹ ----- علت غسل جنابت چیست؟
- ۱۳۰۰ ----- علت مسلمان شدن ابوذر چیست؟
- ۱۳۰۴ ----- علامتگذاری چهارپایان با داغ کردن جایز است؟
- ۱۳۰۵ ----- عورت مؤمن چیست؟
- ۱۳۰۶ ----- عمل خائف یا با عمل خود پسند افضل است؟
- ۱۳۰۷ ----- عبادت چیست؟
- ۱۳۰۸ ----- علت تلبیه در حج چیست؟
- ۱۳۰۹ ----- عرش و کرسی چیست؟
- ۱۳۱۰ ----- علت سرما و گرما چیست؟
- ۱۳۱۲ ----- علم النجوم چیست؟
- ۱۳۱۳ ----- عاطفه ای که ما نسبت به فرزندانمان داریم آنها ندارند؟
- ۱۳۱۴ ----- عبدالله بن المقفع
- ۱۳۱۵ ----- عبدالکریم بن ابی العوجاء
- ۱۳۱۶ ----- عمرو بن ابی المقدم
- ۱۳۱۷ ----- عبدالرحمن بن الجوزی
- ۱۳۱۸ ----- عمر بن بحر، الجاحظ
- ۱۳۱۹ ----- عبدالرحمن بن محمد بن علی (متوفی ۸۵۸ هـ)
- ۱۳۲۰ ----- عبدالله بن اسعد الیافعی
- ۱۳۲۱ ----- عطار نیشابوری
- ۱۳۲۲ ----- عبدالرحمن بن محمد بن خلدون
- ۱۳۲۳ ----- عبدالحی بن العماد الحنبلی
- ۱۳۲۴ ----- عبدالرحمن الشرقاوی
- ۱۳۲۵ ----- عبدالعزیز سید الأهل
- ۱۳۲۷ ----- علی بن سلطان محمد الهروی
- ۱۳۲۸ ----- عبدالله شبراوی قاهری شافعی
- ۱۳۲۹ ----- علم حضرت صادق

- ۱۳۳۰ ----- عفو امام صادق
- ۱۳۳۰ ----- عبادت و خشیت امام صادق
- ۱۳۳۱ ----- غ
- ۱۳۳۱ ----- غذا در حال تکیه خوردن
- ۱۳۳۲ ----- غیبگویی حضرت باعث تشیع ما شد
- ۱۳۳۲ ----- غفلت و عبرت
- ۱۳۳۴ ----- غضب شده گان و گمراهان کیستند؟
- ۱۳۳۵ ----- غذای پیامبر اکرم چه بود؟
- ۱۳۳۶ ----- غیبت چیست؟
- ۱۳۳۷ ----- غیبت و بهتان
- ۱۳۳۸ ----- غذا خوردن پادشاهانه
- ۱۳۳۹ ----- ف
- ۱۳۳۹ ----- (جدید ۳۹)
- ۱۳۳۹ ----- (جدید ۴۰)
- ۱۳۳۹ ----- (جدید ۴۱)
- ۱۳۳۹ ----- (جدید ۴۲)
- ۱۳۳۹ ----- (جدید ۴۳)
- ۱۳۳۹ ----- (جدید ۴۴)
- ۱۳۳۹ ----- (جدید ۴۵)
- ۱۳۳۹ ----- فائده اسفند و کندر چیست؟
- ۱۳۴۰ ----- فائده تره چیست؟
- ۱۳۴۱ ----- فائده صلوات بر پیامبر
- ۱۳۴۲ ----- فاطمه سرور زنان بهشت است؟
- ۱۳۴۳ ----- فایده آلو سیاه چیست؟
- ۱۳۴۴ ----- فایده وزش باد چیست؟
- ۱۳۴۵ ----- فرزندان امام صادق

- ۱۳۴۷ ----- فرزندان عصیانگر بدبخت
- ۱۳۴۸ ----- فرستادن حضرت خضر با قطعه ای از درخت طوبی
- ۱۳۴۹ ----- فرشتگان می خورند و می آشامند؟
- ۱۳۵۰ ----- فرشته ها افضل هستند یا بنی آدم؟
- ۱۳۵۱ ----- فرشته ها بیشتر هستند یا بنی آدم؟
- ۱۳۵۲ ----- فرشته های مأمور فروتنی
- ۱۳۵۳ ----- فرصتهای پر ارزش
- ۱۳۵۳ ----- فرق اسلامی
- ۱۳۶۲ ----- فرق اشاعره و معتزله
- ۱۳۶۵ ----- فرق در حال دعا بین برداشتن و برنداشتن دستها
- ۱۳۶۶ ----- فرقان و کتاب چیست؟
- ۱۳۶۷ ----- فرقه ناجیه
- ۱۳۶۷ ----- فرقه های شیعه
- ۱۳۶۹ ----- فروتنی چیست؟
- ۱۳۷۰ ----- فروختن اسلحه به دو گروه باطل
- ۱۳۷۱ ----- فروهشتن چشم از نامحرم
- ۱۳۷۲ ----- فضایل امام صادق
- ۱۳۷۳ ----- فضل ائمه بر سایرین
- ۱۳۷۴ ----- فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی
- ۱۳۷۶ ----- فضیل
- ۱۳۷۶ ----- فضیلت انفاق
- ۱۳۷۷ ----- فضیلت پیامبر اسلام بر پیامبران دیگر
- ۱۳۷۸ ----- فضیلت حضرت بر دیگران
- ۱۳۷۸ ----- فضیلت روزه روز عرفه چیست؟
- ۱۳۷۹ ----- فضیلت میهمان بر میزبان
- ۱۳۸۰ ----- فطرت انسانی

- ۱۳۸۱ ----- فطرتی که انسان بر آن آفریده شده چیست؟
- ۱۳۸۲ ----- فقط اجازه رفتن می خواهم
- ۱۳۸۲ ----- فقهای حوزه درس صادق (ع)
- ۱۳۸۳ ----- فوائد ذکر
- ۱۳۸۵ ----- فیض بن مختار جعفری کوفی
- ۱۳۸۷ ----- ق
- ۱۳۸۷ ----- قلم چیست؟
- ۱۳۹۰ ----- قدرت ابلیس و تسلط او تا چه حدی است؟
- ۱۳۹۱ ----- قصر و اژدها در میان دریا
- ۱۳۹۱ ----- قدرت نماز شب ندارم
- ۱۳۹۱ ----- قصد داشتند قرآن را نقض کنند
- ۱۳۹۲ ----- قطان
- ۱۳۹۲ ----- قلب، مرکز طاعت و معرفت
- ۱۳۹۳ ----- قیمت بهشت
- ۱۳۹۴ ----- قضا و قدر چیست؟
- ۱۳۹۵ ----- قصد زنا ایمان را از بین می برد؟
- ۱۳۹۶ ----- قوم مجوس به حق نزدیکتر بود یا عرب؟
- ۱۳۹۷ ----- قرآن مخلوق است یا نیست؟
- ۱۳۹۸ ----- قرائت قرآن با صدای بلند جایز است؟
- ۱۳۹۹ ----- قائم از اهل بیت کیست؟
- ۱۴۰۰ ----- قبل از خلق آسمان و زمین چه بودید؟
- ۱۴۰۱ ----- قبل از بعثت پیامبر اسلام حج بود یا خیر؟
- ۱۴۰۲ ----- قتل مورچه جایز است؟
- ۱۴۰۳ ----- ک
- ۱۴۰۳ ----- کاشتن هسته خرما و رشد و میوه دادن آن در یک لحظه
- ۱۴۰۴ ----- کوه به حضور حضرت آمد

- کیفیت نماز شخصی که به دار آویخته شده ..... ۱۴۰۴
- کفنی از مکه ..... ۱۴۰۴
- کاغذی برای تبرک ..... ۱۴۰۴
- کشتی در دریای شیرین و سفید ..... ۱۴۰۵
- کرامت و نصیحت در سفر زیارتی ..... ۱۴۰۷
- کنار هر نفر یک نان ..... ۱۴۰۸
- کینه توزان نیرنگ باز ..... ۱۴۰۹
- کار و کوشش ..... ۱۴۱۱
- کمک به نیازمندان ..... ۱۴۱۲
- کار و کوشش ..... ۱۴۱۲
- کشاورزان ..... ۱۴۱۳
- کیسانیه ..... ۱۴۱۴
- کیسانیه ..... ۱۴۱۶
- کمترین چیزی که با آن انسان کافر می شود ..... ۱۴۱۷
- کدام عمل بهتر و کدام گناه بزرگتر است؟ ..... ۱۴۱۸
- کسی که درباره خدا یا پیغمبر شک کند ..... ۱۴۱۹
- کمترین چیزی که انسان را مشرک میکند ..... ۱۴۲۰
- کفر جلوتر است یا شرک؟ ..... ۱۴۲۱
- کفری هست که به درجه شرک نرسد؟ ..... ۱۴۲۲
- کلماتی که خدا ابراهیم را با آن آزمایش کرد ..... ۱۴۲۳
- کیفیت جمع بین دو آیه ..... ۱۴۲۴
- کسی از صحابه پیامبر بر قضیه سقیفه اعتراض نمود؟ ..... ۱۴۲۶
- کلماتی که خداوند ابراهیم را با آن آزمایش نمود ..... ۱۴۳۴
- کدام یک از اعیاد برتر است؟ ..... ۱۴۳۵
- کسی از فشار قبر در امان است؟ ..... ۱۴۳۶
- کدام دروغ روزه را باطل می کند؟ ..... ۱۴۳۷

- ۱۴۳۸ ..... کدام شب؛ شب قدر است؟
- ۱۴۳۹ ..... کلام و عمل صالح که خوب است روزه به آن ختم شود چیست؟
- ۱۴۴۰ ..... کدام یک از اهل عرفات جرمش بزرگتر است؟
- ۱۴۴۱ ..... کدام غذا گوارا است؟
- ۱۴۴۲ ..... کدام سبزی مفید است؟
- ۱۴۴۳ ..... کسیکه بدقولی و خیانت کند چه منزلتی دارد؟
- ۱۴۴۴ ..... کشتن هدهد جایز است؟
- ۱۴۴۵ ..... کشتن حشرات جایز است؟
- ۱۴۴۶ ..... کمترین مقدار تمجید خدا چیست؟
- ۱۴۴۷ ..... کدامین صدقه بهتر و افضل است؟
- ۱۴۴۸ ..... کدامین صدقه ثوابش عظیمتر است؟
- ۱۴۴۹ ..... کدام عمل ارزشمندتر است؟
- ۱۴۵۰ ..... کدام عمل بهترین اعمال است؟
- ۱۴۵۱ ..... کدام ساعت از شب دعا مستجاب می گردد؟
- ۱۴۵۲ ..... کدام فقر مرگ سرخ است؟
- ۱۴۵۳ ..... کمترین مرحله انحراف از خدا چیست؟
- ۱۴۵۴ ..... کبر چیست؟
- ۱۴۵۵ ..... کدام مسجد بر اساس تقوی بنا شد؟
- ۱۴۵۶ ..... کدام یک ابتدا آفریده شد، شب یا روز؟
- ۱۴۵۷ ..... کسب فیض از امام با ۴۵ سؤال
- ۱۴۶۵ ..... کمال الدین محمد بن طلحه شافعی
- ۱۴۶۶ ..... کمک کردن به برادران دینی
- ۱۴۶۷ ..... کلمات حکیمانه امام
- ۱۴۸۱ ..... کمال احسان به سه چیز
- ۱۴۸۲ ..... کلید رزق و روزی
- ۱۴۸۳ ..... کلاس اول یا مرحله نخستین مدرسه جعفری



- ۱۴۸۳ ..... کمال نعمت چیست؟
- ۱۴۸۴ ..... کم سپاس ترین عضو بدن
- ۱۴۸۵ ..... گ
- ۱۴۸۵ ..... گذشت
- ۱۴۸۷ ..... گفتگو با ملک الموت برای مهلت دادن به زن شیعه
- ۱۴۸۹ ..... گنجهای زمین و کلیدهای آن
- ۱۴۸۹ ..... گوسفند لاغر و معجزه حضرت
- ۱۴۸۹ ..... گناه بی اعتنائی سواره
- ۱۴۹۱ ..... گمان نیک به خدا
- ۱۴۹۲ ..... گناهان
- ۱۴۹۳ ..... گرامی ترین بندگان خدا کیست؟
- ۱۴۹۴ ..... گوش فرا دادن به قرآن واجب است؟
- ۱۴۹۵ ..... گریستن به یاد مردگان جایز است؟
- ۱۴۹۶ ..... گریه، موقع خواندن قرآن در حال نماز جایز است؟
- ۱۴۹۷ ..... گناهان کبیره کدامند؟
- ۱۴۹۹ ..... گناهان کبیره در کتاب خدا کدامند؟
- ۱۵۰۲ ..... گوشت لابلائی دندان را می شود فرو برد؟
- ۱۵۰۳ ..... گرامی ترین بندگان نزد خدا چه کسی است؟
- ۱۵۰۴ ..... گناهان کوچک شمرده شده کدامند؟
- ۱۵۰۵ ..... ل
- ۱۵۰۵ ..... لعن به ابوبکر و عمر
- ۱۵۰۵ ..... لقب امیرالمؤمنین مخصوص حضرت علی است؟
- ۱۵۰۶ ..... لمم یعنی چه؟
- ۱۵۰۷ ..... م
- ۱۵۰۷ ..... محمد بن جعفر
- ۱۵۱۰ ..... محمد

- مناظرات امام صادق در توحید ..... ۱۵۱۰
- مناظرات امام صادق با ابن ابی العوجا ..... ۱۵۱۴
- مناظرات امام صادق با ابوشاکر دیصانی ..... ۱۵۱۹
- مناظره امام صادق با طبیب هندی ..... ۱۵۲۱
- مناظره امام صادق با سفیان ثوری ..... ۱۵۲۴
- مناظره امام صادق با یک عالم سنی درباره ..... ۱۵۲۹
- مناظره امام جعفر صادق با ابوحنیفه ..... ۱۵۳۱
- مناظره امام صادق با ابوحنیفه ..... ۱۵۳۳
- مناظره با فردی دهری مذهب ..... ۱۵۳۶
- مناظره با فردی که به خدا اعتقاد نداشت ..... ۱۵۳۸
- مناظره با اصحاب ..... ۱۵۴۱
- مناظره با غلات ..... ۱۵۴۳
- مناظره با صوفیان ..... ۱۵۴۵
- مناظره با معتزله ..... ۱۵۴۶
- مناظره با ابوحنیفه (رئیس مذهب حنفیه) ..... ۱۵۴۷
- مناظره با مالک بن انس (رئیس مذهب ..... ۱۵۴۸
- مناظره با خلفا و حکام ..... ۱۵۴۹
- مناظره با غیر مسلمانان (اهل کتاب) ..... ۱۵۵۱
- مناظره با زنادقه و دهریون ..... ۱۵۵۲
- مناظره امام با زندیق مصری ..... ۱۵۵۷
- مناظره با ابن ابی العوجاء ..... ۱۵۶۰
- مناظره با رؤسای معتزله ..... ۱۵۶۸
- معلی بن خنیس ..... ۱۵۷۲
- معتب ..... ۱۵۷۲
- مسلم ..... ۱۵۷۲
- مصادف ..... ۱۵۷۲

- ۱۵۷۳ ----- مغیره
- ۱۵۷۳ ----- موسی
- ۱۵۷۳ ----- معجزه امام
- ۱۵۷۴ ----- معجزه
- ۱۵۷۵ ----- معلی بن خنیس و یک خارق عادت
- ۱۵۷۵ ----- منصور و گرزى آهنین
- ۱۵۷۶ ----- معجزات پیامبران توسط امام صادق
- ۱۵۷۷ ----- مانده های آسمانی
- ۱۵۷۷ ----- ما به اموال شما نیاز نداریم
- ۱۵۷۸ ----- مناظره مرد شامی
- ۱۵۸۰ ----- ما نور هستیم و نور سایه ندارد
- ۱۵۸۰ ----- مرگ من نزدیک است
- ۱۵۸۱ ----- مقام شیعه در بهشت
- ۱۵۸۱ ----- مشاهده سگ و خوک در طواف
- ۱۵۸۱ ----- من نسب شناس هستم
- ۱۵۸۲ ----- ماجرای غلام فراری
- ۱۵۸۳ ----- مولای تو به وعده ی خود وفا کرد
- ۱۵۸۳ ----- می دانم که شما هم مثل او کشته می شوید
- ۱۵۸۴ ----- معنای (المص) سوره اعراف
- ۱۵۸۵ ----- مؤمن به نور خدا می بیند
- ۱۵۸۵ ----- مردی از قادسیه
- ۱۵۸۵ ----- مرا خدایی است که می پرستم
- ۱۵۸۶ ----- من بنده ای مخلوقم
- ۱۵۸۶ ----- مردی از اهل کوفه
- ۱۵۸۶ ----- مسأله را فراموش کردم
- ۱۵۸۷ ----- من او را نمی شناختم

- ۱۵۸۷ ----- می ترسم اموالم پراکنده شود
- ۱۵۸۷ ----- معجزه ای شبیه معجزه ابراهیم
- ۱۵۸۸ ----- میمون ده مرد
- ۱۵۸۸ ----- مردی که سعادت هدایت داشت
- ۱۵۸۸ ----- می خواست به حضرت تازیانه بزند
- ۱۵۸۹ ----- معجزه حیات چهار پرنده
- ۱۵۹۱ ----- مرثیه شاعر و اهمیت گریه
- ۱۵۹۲ ----- مناظره ابوحنیفه و امام صادق
- ۱۵۹۴ ----- مسافری فوق العاده در سفر
- ۱۵۹۴ ----- مناظره با شامی به وسیله شاگردان
- ۱۵۹۷ ----- مسئولین با معرفت
- ۱۵۹۹ ----- معاشرت و برخورد با سلطان
- ۱۶۰۰ ----- مهمترین سفارش در آخرین لحظات
- ۱۶۰۲ ----- مذهب جعفری، مذهب اهل بیت
- ۱۶۰۳ ----- مذهب جعفری
- ۱۶۰۴ ----- محمد بن علی بن نعمان صیرفی کوفی (مؤمن طاق)
- ۱۶۰۴ ----- محمد بن مسلم بن رباح ثقفی، ابوجعفر
- ۱۶۰۶ ----- مسمع بن عبدالملک کردین، ابوسیار
- ۱۶۰۷ ----- مصادف، مولی ای عبدالله
- ۱۶۰۸ ----- معاذ بن کثیر کسائی کوفی
- ۱۶۰۹ ----- معاویة بن وهب بجلی
- ۱۶۱۰ ----- معروف بن خربوذ مکی
- ۱۶۱۳ ----- معلی بن خنیس بزاز کوفی
- ۱۶۱۸ ----- مفضل بن عمر، ابوعبدالله، جعفری کوفی
- ۱۶۲۳ ----- مفضل بن قیس بن رمانه مولی الاشعریین
- ۱۶۲۴ ----- منصور بن حازم، ابویوب، بجلی کوفی

- ۱۶۲۶ ..... موسی بن اشیم
- ۱۶۲۸ ..... میسر بن عبدالعزیز کوفی
- ۱۶۳۰ ..... مؤمن الطاق
- ۱۶۳۱ ..... مفضل بن عمر جعفی
- ۱۶۳۲ ..... مالک بن انس
- ۱۶۳۲ ..... محمد بن اسحاق
- ۱۶۳۲ ..... مفضل بن عمر نجفی
- ۱۶۳۴ ..... معنای وقار و سکینه
- ۱۶۳۵ ..... محاسبه نفس
- ۱۶۳۶ ..... ن
- ۱۶۳۶ ..... نصر بن ساعد
- ۱۶۳۶ ..... ناگهان بهار
- ۱۶۳۷ ..... نجات فردی از تشنگی
- ۱۶۳۸ ..... نشان دادن باطن برزخی افراد
- ۱۶۳۹ ..... نذر سالانه هزار دینار به امام صادق
- ۱۶۴۰ ..... نعمات خداوند برای شیعیان
- ۱۶۴۰ ..... نفرین حضرت
- ۱۶۴۰ ..... نفرین حضرت به داوود بن علی
- ۱۶۴۲ ..... نامه و مهر تر بود
- ۱۶۴۲ ..... نگهبانی از جانب خداوند
- ۱۶۴۲ ..... نصر بن قابوس لخمی کوفی
- ۱۶۴۵ ..... نقش زبان در سعادت و شقاوت انسانها
- ۱۶۴۶ ..... نعمت های خداوند
- ۱۶۵۰ ..... نمونه ای از ابتلائات گذشتگان
- ۱۶۵۲ ..... نابودی اعمال
- ۱۶۵۴ ..... نیرنگ های شیطان

- ۱۶۵۵ ..... نفس و سبک شمردن نماز
- ۱۶۵۶ ..... نادانی
- ۱۶۵۷ ..... نور حج
- ۱۶۵۸ ..... نماز و مواسات
- ۱۶۵۹ ..... نشر مذاهب اربعه در جهان اسلام
- ۱۶۵۹ ..... نظر اسلام درباره علم ستاره شناسی
- ۱۶۶۰ ..... نظر امام درباره قرآن چیست؟
- ۱۶۶۱ ..... ناسخ و منسوخ محکم و متشابه چیست؟
- ۱۶۶۲ ..... نامه‌های معصومین بر چه نوشته شد؟
- ۱۶۶۳ ..... نهایت علم و دانش امام چیست؟
- ۱۶۶۴ ..... نزول «و آنها که پیوندهایی...» درباره کیست؟
- ۱۶۶۵ ..... نماز بر خرمن گندم جایز است؟
- ۱۶۶۶ ..... نماز شارب الخمر قبول می شود؟
- ۱۶۶۷ ..... نماز را به صورت زیبا خواندن ریا است؟
- ۱۶۶۸ ..... نشستن در خانه و بسنده به عبادت کافی است؟
- ۱۶۶۹ ..... نور چراغ پس از خاموشی کجا میرود؟
- ۱۶۶۹ ..... نماز
- ۱۶۷۰ ..... نماز جماعت
- ۱۶۷۱ ..... نتیجه اعتماد به خدا
- ۱۶۷۲ ..... نفس دعا، عمل است
- ۱۶۷۳ ..... نشانه های سه کس
- ۱۶۷۴ ..... نشانه های نفاق
- ۱۶۷۵ ..... نشانه های سروری و بزرگی
- ۱۶۷۶ ..... نشانه های بلاغت
- ۱۶۷۷ ..... نجات در سه چیز است
- ۱۶۷۸ ..... نشانه های کرم و بزرگواری

- نتیجه ی تمایل به دنیا و اعراض از آن ..... ۱۶۷۹
- نگه داری دین ..... ۱۶۸۰
- نحوه نوشتن وصیت نامه توسط حضرت جبرئیل ..... ۱۶۸۱
- نیمه شب و امام صادق ..... ۱۶۸۲
- نشانه توکل ..... ۱۶۸۳
- نیکی به پدر و مادر ..... ۱۶۸۴
- نگاه کینه توزانه به پدر و مادر ..... ۱۶۸۵
- نیکی نمودن مرد ..... ۱۶۸۶
- نشانه های یقین ..... ۱۶۸۷
- نگاه حضرت رسول خدا ..... ۱۶۸۸
- نگاه بذر شهوت است ..... ۱۶۸۹
- نگاه های دزدانه ..... ۱۶۹۰
- نگاه تیر زهرآلود ابلیس ..... ۱۶۹۱
- نعمت ها مانند همسایه اند ..... ۱۶۹۲
- نعمت های خداوند را بازگو کن ..... ۱۶۹۲
- نشانه نفاق ..... ۱۶۹۳
- نیت برتر از عمل است ..... ۱۶۹۴
- و ..... ۱۶۹۵
- وای بر کسی که یاریش نکند ..... ۱۶۹۵
- وظیفه به هنگام ورود حدیثی پس از حدیث دیگر چیست ..... ۱۶۹۵
- ولادت حضرت فاطمه چگونه بود؟ ..... ۱۶۹۶
- واصله و موصوله کیانند؟ ..... ۱۶۹۸
- وادار کردن حیوانات به جنگ باهم ..... ۱۶۹۹
- ورع چیست؟ ..... ۱۷۰۰
- وصیت لقمان به فرزندش چه بوده است؟ ..... ۱۷۰۱
- وضو ..... ۱۷۰۲

- ۱۷۰۴ - وصیت به فرزندان
- ۱۷۰۵ - وصیت امام صادق به فرزند خود امام کاظم
- ۱۷۰۶ - وصیت نامه به اصحاب و شیعیان
- ۱۷۰۸ - وصیت به محمد بن احول
- ۱۷۰۸ - وضو نصف ایمان است
- ۱۷۰۹ - وضو روشنایی است
- ۱۷۱۰ - ولی خداوند چه کسی است؟
- ۱۷۱۱ - هانقی در آسمان
- ۱۷۱۱ - هدایای پادشاه هند به امام صادق
- ۱۷۱۲ - هدایت افراد و کمک محرمانه
- ۱۷۱۴ - هدیه
- ۱۷۱۵ - هدیه شاعر و نجات از جن
- ۱۷۱۷ - هر سوره ای را با استعاذه باید شروع نمود؟
- ۱۷۱۸ - هر کسی می گوید
- ۱۷۱۹ - هسته مرکزی و تکون تشیع
- ۱۷۲۲ - هشام بن حکم
- ۱۷۲۶ - هشام بن حکم
- ۱۷۲۷ - هشام بن سالم جوالبقی جعفری علاف
- ۱۷۳۰ - هشام بن محمد بن سائب کلی، ابومنذر
- ۱۷۳۳ - هفت آسمان چیست؟
- ۱۷۳۴ - هفت دستور امام صادق
- ۱۷۳۵ - همت بلند
- ۱۷۳۵ - همسایه خوبی باشید
- ۱۷۳۶ - همسران حضرت امام صادق
- ۱۷۳۶ - همه چیز طلا و جواهرات می شود



۱۷۳۷ ----- هنگام فرود جبرئیل و نزول وحی پیامبر

۱۷۳۸ ----- هوس مایه ی درد و دروغ است

۱۷۳۹ ----- هوسها

۱۷۴۰ ----- درباره مرکز

مشخصات کتاب

نویسنده: جمعی از نویسندگان

ناشر: پایگاه تخصصی عاشورا

آ

آداب سفر

ربعی بن عبدالله گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفته شد: فدایت شوم، فرزندانمان را طبق نامهای شما و نامهای پدرانتان می نامیم آیا این برای ما مفید و نافع است؟

حضرت فرمودند: آری به خدا قسم؛ آیا دین به جز محبت است، خداوند متعال می فرماید: (ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم) (1) «اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد». (2).

ص: 1

1- سوره ی آل عمران آیه ی 31.

2- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 167، بحار الأنوار: ج 27 ص 95 ح 57.

در تعالیم اسلامی برای سفر آداب و دستورات خاصی بیان شده است که بی شک رعایت آنها در وطن ضروری نمی باشد. البته ممکن است کسی در ابتدای امر، چنین تصور کند که لازمه ی جوانمردی و مروت و همت والای انسانی این است که در سفر امکانات زیادی با خود داشته باشد تا بتواند همراهان خود را مهمان کند و هزینه های سفر آنان را بپردازد. اما امام صادق علیه السلام این عمل را صحیح ندانسته و آن را نهی نموده است؛ زیرا اگر همسفرها نیز بخواهند همانند او چنین هزینه هایی را بپردازند، بسا تکلیف سنگینی بر آنان تحمیل خواهد شد. حال اگر شخص نیز بخواهد خود همه ی این هزینه ها را تحمل کند، در حقیقت همسفران خود را ذلیل و شرمسار کرده است و این برخلاف آداب معاشرت اسلامی است که کسی چیزی را به اسم احسان بر برادر دینی خود تحمیل کند و او را خوار و ذلیل نماید.

از این رو امام صادق علیه السلام به این امر بسیار تأکید کرده به طوری که به شهاب بن عبد ربّه (1) که به آن حضرت گفت: «شما می دانید که من اهل دستگیری و کمک به برادران خود هستم و به عده ای که با آنان به مکه می روم، اجازه ی تهیه ی چیزی را نمی دهم، بلکه تمام وسایل و هزینه های مورد نیاز را شخصا به عهده می گیرم» امام علیه السلام در پاسخ به او فرمود: «چنین کاری را مکن، زیرا اگر آنان بخواهند سهم خود را بدهند در حق آنان ظلم کرده ای و اگر ندهند شرمسار خواهند شد، پس تو با امثال خود سفر کن تا آنان را آزار ننمایی» (2).

با توجه به سخن امام علیه السلام، اگر کسی مخارج سفر دیگری را بپردازد، موجب خواری و ذلت او می شود. به طور کلی امام علیه السلام مسافرت با طبقات پایین تر و همچنین با طبقات بالاتر از خود را نیز نهی نموده و به ابوبصیر می فرماید: «من دوست نمی دارم کسی به خود ذلت و خواری بدهد، هر کسی باید از جهت مالی و اقتصادی با امثال خود مسافرت کند [تا این که نه ذلت ببیند و نه کسی را ذلیل کند].»

روزی ابوبصیر روزی از امام علیه السلام در مورد کسی که با افراد ثروتمند مسافرت می کند، سؤال نمود و گفت: افراد ثروتمند هنگامی که سفره های خود را در سفر باز می کنند شخص ضعیف نمی تواند مانند آنان باشد از این رو شرمسار می شود. و امام علیه السلام در پاسخ به او و هشام بن حکم نیز که چنین سؤالی را از امام علیه السلام پرسید، فرمود: «با مثل خودت مصاحبت و سفر کن.» (3) بنابراین امام علیه السلام به هر دو گروه توصیه فرمود که با امثال خودشان مسافرت کنند، تا کسی سبب خواری خود و یا دیگران نشود. این سخنان تنها بخش اندکی از وصایای حکیمانه و زیبای امام صادق علیه السلام نسبت به آداب سفر بود که ما به آن بسنده کردیم.

ص: 2

---

1- شهاب بن عبد ربّه از اصحاب امام صادق علیه السلام و اهل کوفه و مورد اعتماد راویان بوده و ابن ابی عمیر از او روایت می کند.

2- وسائل ج 8 / 302.

3- وسائل الشیعه ج 8 / 303.

«يعقوب بن شعيب» از ياران امام ششم عليه السلام گفت: امام صادق عليه السلام فرموده است: «چون روز قيامت شود، پرده يي از پرده هاي بهشت را کنار زنند، سپس هر جانداري بوي آن را از مسافت پانصد سال راه بشنود، جز يك گروه.» عرض كردم: آنان كيانند؟! فرمود: «عاق والدين.» (1). وق

ص: 3

## آماج دشمنان خداوند

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

خداوند در دنیا دوست خود را آماج دشمن خویش قرار داده است. (1).

ص: 4

---

1- بحار: 68 / 221 / 10، همان، همان، 22849.

## آيا خوردن روغن مخلوط با گوشت خوب است؟

ابوالجارود گوید: از امام صادق - عليه السلام - سؤال نمودم: آیا خوردن روغن مخلوط با گوشت خوب است (يعني از نظر بهداشت خوب است و ضرري ندارد)؟

حضرت فرمود: بخور، و به من بخوران (يعني به من هم بده بخورم). (1).

ص: 5

---

1- المحاسن: ص 40، بحار الأنوار: ج 63 ص 59 ح 9.

## آیا گناهان کبیره استثناء هم دارند؟

اسحاق بن عمار گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: آیا در گناهان کبیره هم استثناء می باشد که خدا برای هر که خواهد بیامرزد؟

فرمود: آری.

ص: 6

## آيا باز پس گرفتن صدقه خوب است؟

از امام صادق - عليه السلام - سؤال کردم: اگر شخصي صدقه اي به فرزندش بدهد آيا باز پس گرفتن آن صدقه خوب است؟

حضرت فرمود: پیامبر اسلام - صلي الله عليه و آله و سلم - فرمود: کسی که صدقه اي به کسی مي دهد پس گرفتن آن مانند کسی است که استفراغ مي کند و سپس استفراغ خود را بر مي گرداند (مي خورد). [\(1\)](#).

ص: 7

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 268.



## آیا مسجد کوفه قدیم است؟

در حدیث مفصلي مفضل از امام صادق - علیه السلام - پرسید: آیا مسجد کوفه قدیم است؟

حضرت فرمود: بله، و آنجا محل نماز انبیاء - صلوات الله علیهم - است و پیامبر اسلام - صلي الله عليه و آله و سلم - نیز آنجا نماز خواند. و آن هنگامی بود که به معراج برده شد، جبرئیل - علیه السلام - به حضرتش فرمود:

ای محمد، این مسجد پدرت آدم - علیه السلام - و محل نماز انبیاء - علیهم السلام - است، پس فرود آی و در آن نماز بگزار.

حضرت فرود آمده و نماز گزارد، سپس جبرئیل - علیه السلام - او را به آسمان عروج داد. (1).

ص: 8

---

1- روضة الكافي: 279 - 281، بحار الأنوار: ج 18 ص 312 ح 25.

## آيا پيامبر منافقين را مي شناخت؟

موسي بن بكر گوید: شخصي از اصحابمان به امام صادق - عليه السلام - عرض کرد: آيا پيامبر - صلي الله عليه و آله و سلم - نامهاي منافقين را مي شناخت؟

حضرت فرمودند: خير، ولي هنگامي پيامبر اكرم - صلي الله عليه و آله و سلم - كه در جنگ تبوك بود و بر استر خود سوار بود و مردم در پيشاپيش ايشان حركت مي كردند، به عقبه (گردنه) رسيد در حالي كه بالاي آن چهارده مرد كه شش نفر آنها از قريش و هشت نفر از مردم مختلف بودند - يا به عكس و ترديد از ناحيه راوي است - نشسته بود، جبرئيل نزد حضرت آمد، و گفت: فلاني و فلاني و فلاني؛ بالاي عقبه (گردنه) نشسته اند تا اينكه استر شما را رم دهند.

پيامبر - صلي الله عليه و آله و سلم - آنها را صدا زدند و فرمودند: اي فلاني، و اي فلاني، و اي فلاني؛ شما آن بالا نشسته ايد تا استر مرا برمانيد.

و حذيفه (بن اليمان نيز) پشت سر پيامبر ايستاده و نام آنها را دنبال پيامبر مي آورد.

حضرت فرمود: اي حذيفه شنيدی؟

حذيفه گفت: بله.

حضرت رسول - صلي الله عليه و آله و سلم - فرمودند: كتمان كن. (1).

ص: 9

## آيا جاي‌ز است انسان خود را تعريف كند؟

سفیان گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: آیا جایز است انسان خود را به پاکی تعریف و توصیف کند؟

حضرت فرمود: بله، اگر مجبور شد اشکالی ندارد، مگر نشنیدی کلام حضرت یوسف را: (اجعلني علي خزائن الأرض اني حفيظ عليهم) (1) «مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده که نگه دارنده و آگاهم»، و فرمایش عبدصالح را که: (أنا لكم ناصح أمين) (2) «من خیرخواه امینی برای شما هستم». (3).

ص: 10

1- سوره ي يوسف آيه ي 55.

2- سوره ي اعراف آيه ي 68.

3- بحار الأنوار: ج 75 ص 259 ح 145.

## آيا آرزو كردن مرگ خوب است؟

احمد بن حسن حسيني از امام عسکري - عليه السلام - و حضرتش از پدراناش - عليهم السلام - روايت نمود كه: مردی خدمت امام صادق - عليه السلام - رسيد و به حضرتش عرض كرد: من از دنيا خسته شدم، آيا مي شود آرزوي مرگ از خدا كنم؟

حضرت فرمود: آرزوي زندگي كن تا اطاعت كني نه معصيت، زيرا زندگي كردن و اطاعت كردن بهتر است براي تو از اينكه بميري و ديگر نه اطاعت كني و نه معصيت. (1).

ص: 11

---

1- بحار الأنوار: ج 6 ص 128 ح 15.

## آیا ابلیس در آسمان مسؤولیتی داشت؟

جمیل بن دراج گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: آیا ابلیس از فرشته‌ها بود، یا مسؤولیتی در آسمان به عهده داشت؟

حضرت فرمود: ابلیس از فرشتگان نبود، ولی فرشتگان خیال می‌کردند از آنها است، و خدا می‌دانست که او از آنها نیست، و هیچ مسؤولیتی و نقشی در آسمانها نداشت، و هیچ امتیاز و کرامتی نداشت.

من آمدم نزد طیار، و به او خبر دادم از آنچه شنیدم، او این مطلب را رد کرد، و گفت: چگونه از فرشته‌ها نباشد، در حالی که خداوند به ملائکه می‌گوید: (أَسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجُدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ) (1) «برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند؛ جز ابلیس».

پس طیار خدمت امام صادق - علیه السلام - رسید در حالی که من نزد او بودم - از حضرتش سؤال کرد و گفت: فدایت شوم؛ آیا فرمایش خدا در جاهای متعدد در حین خطاب به مؤمنین: (یا ایها الذین آمنوا) «ای کسانی که ایمان آورده اید» شامل منافقین می‌شود یا خیر؟

حضرت فرمود: بله، منافقین و گمراهان و هر کس که ظاهراً به دعوت پیامبر اکرم لبیک گفت.

توضیح: گویا طیار بدین جهت از این آیه سؤال کرد تا زمینه را برای اشکال گرفتن بر امام - علیه السلام - به ادعای خروج منافقین از خطاب در فرمایش خدا: «ای کسانی که ایمان آورده اید» آماده کند سپس اشکال کند که منافقین چون از مؤمنین خارجند از این خطاب، پس ابلیس نیز از فرشتگان خارج است.

و چون امام صادق - علیه السلام - توضیح داد که منافقین داخل در عنوان «ای کسانی که ایمان آورده اید» می‌باشند، لذا دیگر جایی برای اشکال نماند.

علامه مجلسی - رحمه الله - (در ذیل همان حدیث) در کتاب نبوت گوید: حاصل حدیث این است که خداوند از این جهت ابلیس را داخل فرشتگان نمود چون با آنها مخلوط بود، و ظاهراً از آنها بود. و خدا خطاب امر به سجود را به این حاضرین نمود که ابلیس در میان آنها بود.

یا مراد به خطاب ای فرشتگان به عنوان مثال بود و ابلیس نیز مأمور بود، زیرا ظاهراً از آنان، و مظهر صفات آنها بود. (2).

ص: 12

1- سوره ی بقره آیه ی 34.

2- تفسیر العیاشی: 1: 33، بحار الأنوار: ج 60 ص 217 ح 54.

## آیا استفاده از پرده های عکس دار جایز است؟

ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: گاهی در خانه از بالشها، و فرشهای عکس دار استفاده می کنیم، آیا این جایز است؟

حضرت فرمود: استفاده از فرشها و بالشهای مصور اشکالی ندارد، ولی استفاده از چیزهایی که روی دیوار یا به تخت خواب آویزان می شود مکروه است. (1).

ص: 13

---

1- مکارم الاخلاق: ص 153، بحار الأنوار: ج 76 ص 288 ح 15.

حضرت ظاهري آراسته داشت. قامتش نه کوتاه بود و نه بلند؛ چهره اي داشت که بسان ماه مي درخشید. پوست او لطيف بود و موهايي مجعد و مشکين و پيشاني بلندي داشت. او لباس هايي را که مورد رضاي جلدش بود، مي پوشید که پیامبر فرموده بود: «بدون اسراف و تکبر بخوريد و بياشاميد و بپوشيد»، (1).

نقل شده است روزي سفيان ثوري، حضرت را دید که قبایي آراسته و زيبا پوشیده است. سفيان ثوري مي گوید: با تعجب به حضرت مي نگريستم. پس حضرت فرمود: اي ثوري! چه شده که چنين با تعجب نگاه مي کنی؟ آیا از آنچه مي بيني، تعجب مي کنی؟ گفتم: اي فرزند رسول خدا! اين لباس، لباس شما و پدرانست نیست. پس حضرت فرمود: اي ثوري! آن زمان، زمان فقر و نداري امت بود و آنان به اقتضاي زمانشان لباس مي پوشیدند، ولي اين زمان، زمان نعمت است و نعمت به سوي امت روي آورده است.

سپس حضرت قبایي روئين را کنار زد و قبایي پشمي خشنی را که زیر لباس هایش پوشیده بود، نشان داد و فرمود: ما اين لباس خشن را براي خدا پوشیده ایم و لباس روئين و آراسته را براي شما. پس هر آنچه براي خدا باشد، پوشیده مي داريم و آنچه براي شما باشد، آشکارش مي کنيم. (2).

عبدالحليم جندي مي نويسد:

امام صادق عليه السلام مي فرمود: «آن گاه که خداوند نعمتي را به کسي ارزاني مي دارد، دوست دارد آن نعمت را نزد او ببيند؛ زيرا خداوند زيباست و زيبايي را دوست دارد.» و مي فرمود: «خداوند زيبايي و تجمل را دوست دارد و از فقر و فقرنمايي ناخرسند است». همچنين مي فرمود: «مرد بايد لباس خويش را پاکيزه نگه دارد و از بوي خوش استفاده کند و خانه خويش را گچ کاري کند و آستانه خود را پاکيزه سازد». (3).

ص: 14

1- عبدالحليم جندي، الامام الصادق عليه السلام، ص 204.

2- حلية الاولياء، ج 3، ص 193؛ تهذيب الكمال، ج 3، ص 425؛ سير اعلام النبلاء، ج 6، ص 443.

3- عبدالحليم جندي، الامام الصادق عليه السلام، ص 204.

## آيا نامگذاري فرزندان طبق نامهاي ائمه مفيد است؟

ربعي بن عبدالله گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفته شد: فدایت شوم، فرزندانمان را طبق نامهاي شما و نامهاي پدرانمان مي ناميم آيا اين براي ما مفيد و نافع است؟

حضرت فرمودند: آري به خدا قسم؛ آيا دين به جز محبت است، خداوند متعال مي فرمايد: (ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و يغفر لكم ذنوبكم) (1) «اگر خدا را دوست مي داريد، از من پيروي كنيد! تا خدا (نيز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد». (2).

ص: 15

---

1- سوره ي آل عمران آيه ي 31.

2- تفسير العياشي: ج 1 ص 167، بحار الأنوار: ج 27 ص 95 ح 57.



## آیا امام حسن با پای پیاده به حج رفتند؟

ابن بکیر گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: به ما چنین رسیده است که حسن بن علی - علیهما السلام - بیست بار با پای پیاده به حج رفتند؟ (آیا این درست است)؟

حضرت فرمود: حسن بن علی - علیهما السلام - چنین به حج رفت در حالی که جهاز و محملها در کنار او در حرکت بودند.

- توضیح: مراد این است که پیاده رفتن حضرت مجتبی - علیه السلام - به حج به خاطر نداری وسیله نبوده است، بلکه از روی خضوع و تواضع در برابر حق تعالی بوده است. (1).

ص: 16

---

1- بحار الأنوار: ج 43 ص 332 ح 3.

## آیا بعضی از ائمه از بعضی دیگر برتر هستند؟

مالك بن عطيه گوید: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: آیا بعضی از ائمه از بعضی دیگر برتر هستند؟

حضرت فرمود: اما در حلال و حرام پس دانششان یکسان است، و آنها در غیر این مورد در علوم دیگر بر همدیگر برتری دارند. (1).

ص: 17

---

1- بصائر الدرجات: 268، بحار الأنوار: ج 25 ص 360 ح 15.

## آیه «کسانی که ایمان آوردند» درباره چه کسانی است؟

عیسی بن داود نجار گوید: از حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - شنیدم که فرمود: از پدرم (امام صادق - علیه السلام -) درباره ی فرمایش خدا: (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا - خالدین فیها لا یبغون عنها حولا) (1) «همانا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغهای بهشت برین محل پذیرایی آنان خواهد بود. آنها جاودانه در آن خواهند ماند؛ و هرگز تقاضای نقل مکان از آنجا نمی کنند» سؤال نمودم.

فرمود: درباره ی آل محمد صلوات الله علیهم أجمعین نازل شد. (2).

ص: 18

---

1- سوره ی کهف آیه ی 107 و 108.

2- کنز الفوائد: 146، بحار الأنوار: ج 24 ص 269 ح 40.

## آیا ابوذر برتر است یا شما اهل بیت؟

1- عثمان بن عمران از عباد بن صهیب روایت می کند که گفت: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: خبر ده مرا آیا ابوذر برتر بود یا شما اهل بیت؟

حضرت فرمود: ای پسر صهیب؛ ماههای سال چند تا است؟

عرض کردم: دوازده ماه.

حضرت فرمود: چند تایی آنها ماه حرام است؟

عرض کردم: چهار ماه.

فرمود: ماه رمضان از آنها است؟

عرض کردم: نه.

فرمود: ماه رمضان برتر است یا ماههای حرام؟

عرض کردم: بلکه ماه رمضان.

فرمود: ما اهل بیت نیز چنین می باشیم، کسی با ما قابل مقایسه نیست.

همانا ابوذر روزی در میان اصحاب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - نشسته بود و آنها فضائل و مناقب افراد را می شمردند، ابوذر فرمود: علی بن ابی طالب - علیه السلام - افضل این امت است، او قسمت کننده ی بهشت و آتش است، او صدیق و فاروق این امت است، و حجت خدا بر امت است.

حاضران از سخن او خوششان نیامد، و همگی چهره از او گرداندند و فرمایش او را تکذیب نمودند.

ابوامامه ی باهلی که در میان آنان بود نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - رفت و سخن ابوذر را به عرض رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - رسانید، و اعراض و تکذیب حاضران در آن محفل را گزارش کرد.

رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: آسمان (کبود و آبی) سایه نینداخت، و زمین تیره برنداشت - یعنی از میان شما ای ابو امامه - شخصی را که راست لهجه تر (راستگوتر) از ابوذر باشد. (1).

- توضیح: صدیق: یعنی تصدیق کننده ای که هیچ شکی در باورش نیست، و از همه ایمانش راستتر، و یقینش کاملتر است. و فاروق: یعنی کسی است که محبت و مودتش موجب خدا شدن صف ها است.

2- اسماعیل فراء از مردی نقل می کند که گفت: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: مگر نه رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم -

سلم - درباره ي ابي ذر - رحمة الله عليه - فرمود: آسمان سايه نينداخت و زمين دربرنداشت مردى را كه داراي زباني راستگوتر از ابوذر باشد».

حضرت فرمود: بله.

عرض كردم: پس جاىگاه رسول خدا- صلي الله عليه و آله و سلم - و اميرالمؤمنين - عليه السلام - كجا است؟ و جاىگاه حسن و حسين - عليهما السلام - كجا است؟

حضرت فرمود: سال چند ماه دارد؟

عرض كردم: دوازده ماه.

فرمود: چند تاي آنها ماه حرام است؟

عرض كردم: چهار ماه آن.

فرمود: ماه رمضان از آنها است؟

عرض كردم: نه.

حضرت فرمود: در ماه رمضان شبي است كه برتر و بالاتر از هزار ماه است. ما اهل بيت قابل مقايسه با كسي نيستيم. (2).

ص: 19

---

1- علل الشرايع: 70، بحار الأنوار: ج 22 ص 406 ح 21.

2- معاني الأخبار: 56، بحار الأنوار: ج 22 ص 406 ح 42.

## آيا شناخت همه امامان لازم است؟

محمد بن مسلم گوید: به امام صادق - عليه السلام - گفتم: مردی به من گفت: امام آخر را بشناسی کافی است و ضرر ندارد امام اول را شناسی (مرادش چیست)؟

حضرت فرمود: خدا او را لعنت کند، من او را نمی شناسم، ولی او را دشمن می دارم، مگر امام آخر جز به وسیله ی امام اول شناخته می شود؟ (1).

ص: 20

---

1- اصول کافی: ج 2 ص 200 ح 7.

## آیا اسلام اعتقاد به تمامی ائمه است؟

ابان بن تغلب گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: اگر کسی امامان (معصوم) را بشناسد ولی امام زمان خود را نشناسد آیا مؤمن است؟

حضرت فرمود: خیر.

گفتم: آیا مسلمان است؟

حضرت فرمود: بله.

مرحوم صدوق رحمة الله عليه گوید: اسلام؛ اقرار به شهادتین است، و به وسیله ی این اقرار خونها و اموال محترم می شود و حفظش واجب است. ولی ثواب به خاطر ایمان است.

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: هر کس شهادت بدهد که خداوندی جز خدا نیست و محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - پیامبر خدا است خون و مال او محفوظ و محترم است مگر در برابر حق، و حساب او بر خداست. (1).

ص: 21

## آيا فرقي بين گنهكار ما و ديگري هست؟

امام رضا از پدرش - صلوات الله عليهما - روايت مي فرمايند كه: اسماعيل به امام صادق - عليه السلام - گفت: اي پدرجان؛ نظر شما درباره ي گنهكار از ما و از ديگران چيست؟ (آيا فرقي هست)؟

حضرت آيه اي تلاوت فرمود كه: (ليس بأمانيكم و لا أمانى أهل الكتاب من يعمل سوء يجز به) [\(1\)](#) «(فضيلت و برتري) به آرزوهاي شما و آرزوهاي اهل كتاب نيست؛ هر كس عمل بد ي انجام دهد كيفر داده مي شود». [\(2\)](#).

- توضيح: يعني عمل ملاك است نه نسب و نه آرزوها.

ص: 22

---

1- سوره ي نساء آيه ي 123.

2- عيون الأخبار: ج 2 ص 234، بحار الأنوار: ج 93 ص 221 ح 13.



## آیا امامان، خدایان یا پیامبرانند؟

سدیر گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: گروهی از مردم عقیده دارند که شما خدا و معبودید و برای عقیده مزبور این آیه را دلیل قرار می دهند: (و هو الذي في السماء اله وفي الأرض اله) (1) «او در آسمان معبود است، و در زمین معبود است» (اینها گمان می کنند که معبود زمین امامانند).

امام فرمود: ای سدیر! گوش و چشم و پوست و گوشت و خون و مویم از اینان بیزار است، و خدا از ایشان بیزار است، اینان بر دین من و دین پدران من نیستند، خدا در روز قیامت مرا با آنها گرد هم نیاورد، جز آنکه بر آنها خشمگین باشد.

پرسیدم: مردمی نزد ما هستند که عقیده دارند شما پیغمبرید و این آیه قرآن را دلیل سخن خود قرار می دهند: (يا ايها الرسل كلوا من طيبات و اعملوا صالحا اني بما تعملون علیم) (2) «و ای رسولان؛ از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید که من به کردار شما دانا و آگاهم».

امام فرمود: ای سدیر! شنوایی و بینایی و مو و پوست و گوشت و خونم از اینها بیزار است، و خدا و رسولش از اینان بیزار است، اینها به دین من و دین پدرانم نیستند، خدا در قیامت مرا با ایشان گرد هم نیاورد جز اینکه بر آنها خشمگین باشد.

عرض کردم: پس شما چه موقعیتی دارید؟

فرمود: ما خزانه دار علم خدائیم، ما مترجم امر خدائیم، ما اشخاصی معصوم هستیم، خدای تبارک و تعالی مردم را به فرمانبری از ما امر فرموده، و از نافرمانی ما نهی نموده است، ما حجت رسانیم بر هر که زیر آسمان و روی زمین است. (3).

ص: 23

1- سوره ي زخرف آيه ي 86.

2- سوره ي مؤمنون آيه ي 51.

3- اصول کافی: ج 2 ص 11 ح 6.

1- ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: آل محمد - علیهم السلام - کیانند؟

حضرت فرمود: ذریه و نسل او.

عرض کردم: اهل بیت او کیانند؟

فرمود: ائمه ی جانشینان او.

گفتم: عترت او کیانند؟

فرمود: اصحاب عبا.

گفتم: امت او کیانند؟

فرمود: مؤمنانی که آنچه را از ناحیه ی خدای عزوجل آمده تصدیق نموده اند و تمسک جستند به ثقلین (دو امانت سنگین او) - که به تمسک به آنها (و پیروی از آنها) دستور داده شدند - کتاب خدا و عترت و خاندان او که خداوند آنها را از پلیدی کاملاً پاک قرار داد، و آنها بر امت بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - دو جانشین هستند. (1).

2- محمد بن سلیمان الدیلمی از پدرش روایت کرد که گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: فدایت شوم آل کیانند؟

حضرت فرمود: ذریه (و نسل) محمد - صلی الله علیه و آله و سلم.

عرض کردم: اهل کیانند؟

فرمود: ائمه - علیهم السلام -.

عرض کردم: فرمایش خدای عزوجل: (أدخلوا آل فرعون أشد العذاب) (2) «آل فرعون را در سخت ترین عذابها وارد کنید» چه معنی دارد؟

فرمود: به خدا قسم؛ مراد خدا جز دختر او نیست. (3).

3- عبدالله بن میسره گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: ما می گوئیم: اللهم صل علی محمد و اهل بیته، و بعضی می گویند: آل محمد ما هستیم

حضرت فرمود: آل محمد تنها کسانی هستند که خدا از دواج رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - را با آنها حرام نمود. (4).

- 1- امالي صدوق: ص 240 ح 10.
- 2- سوره ي مؤمن (غافر) آيه ي 46.
- 3- بحار الأنوار: ج 25 ص 216 ح 12.
- 4- معاني الاخبار: 23، بحار الأنوار: ج 25 ص 216 ح 11.

## آيا نامگذاري فرزندان طبق نامهاي ائمه مفيد است؟

ربعي بن عبدالله گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفته شد: فدایت شوم، فرزندانمان را طبق نامهاي شما و نامهاي پدرانمان مي ناميم آيا اين براي ما مفيد و نافع است؟

حضرت فرمودند: آري به خدا قسم؛ آيا دين به جز محبت است، خداوند متعال مي فرمايد: (ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و يغفر لكم ذنوبكم) (1) «اگر خدا را دوست مي داريد، از من پيروي كنيد! تا خدا (نيز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد». (2).

ص: 25

---

1- سوره ي آل عمران آيه ي 31.

2- تفسير العياشي: ج 1 ص 167، بحار الأنوار: ج 27 ص 95 ح 57.

## آیا امام حسن با پای پیاده به حج رفتند؟

ابن بکیر گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: به ما چنین رسیده است که حسن بن علی - علیهما السلام - بیست بار با پای پیاده به حج رفتند؟ (آیا این درست است)؟

حضرت فرمود: حسن بن علی - علیهما السلام - چنین به حج رفت در حالی که جهاز و محملها در کنار او در حرکت بودند.

- توضیح: مراد این است که پیاده رفتن حضرت مجتبی - علیه السلام - به حج به خاطر نداری وسیله نبوده است، بلکه از روی خضوع و تواضع در برابر حق تعالی بوده است. (1).

ص: 26

---

1- بحار الأنوار: ج 43 ص 332 ح 3.

## آیا بعضی از ائمه از بعضی دیگر برتر هستند؟

مالك بن عطيه گوید: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: آیا بعضی از ائمه از بعضی دیگر برتر هستند؟

حضرت فرمود: اما در حلال و حرام پس دانششان یکسان است، و آنها در غیر این مورد در علوم دیگر بر همدیگر برتری دارند. (1).

ص: 27

---

1- بصائر الدرجات: 268، بحار الأنوار: ج 25 ص 360 ح 15.

سدیر صیرفی گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: فدایت شوم، ای پسر پیامبر خدا؛ آیا مؤمن قبض روحش را کراهت دارد؟

حضرت فرمود: نه والله؛ هرگاه ملك الموت برای قبض روح مؤمن به بالین او بیاید، جزع و فزع می کند.

ملك الموت به او گوید: ای ولی خدا؛ جزع و فزع نکن، قسم به آن کسی که محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را به پیامبری فرستاد من به تو از پدر رحیم - اگر در کنار بالینت باشد - مهربان تر، و شفیق تر هستم، چشمت را باز کن و نگاه کن.

در آن هنگام مثال رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریه ی آنها - علیهم السلام -، در برابر دیدگان مؤمن مجسم می شود و به او گفته می شود: این رسول خدا و این علی امیر مؤمنان و این فاطمه و حسن و حسین و امامان - علیهم السلام - می باشند که همراهان و رفقای تو هستند.

(حضرت فرمود:) مؤمن در این هنگام چشم خود را باز می کند، و نگاه می کند، و روح او از طرف منادی پروردگار عزت خطاب می شود که:

ای کسی که نفس خود را به محمد و اهل بیت او - علیهم السلام - مطمئن ساختی بازگرد به پروردگارت در حالی که به ولایت راضی و با ثواب خشنود هستی، و داخل شو در زمره ی بندگان (حقیقی) من یعنی محمد و اهل بیت او، و در بهشت من داخل شو.

پس هیچ چیز نزد او از گرفتن روح او، و پیوستن به منادی محبوب تر نباشد. (1).

ص: 28

## آيا بدن مرده پوسيده مي شود؟

عمار بن موسي گويد: از امام صادق - عليه السلام - سؤال شد كه: آيا مرده بدنش پوسيده مي شود يا خير؟

حضرت فرمود: بله، تا جايي كه نه گوشت مي ماند نه استخوان مگر آن طينت و عنصر اصلي كه در آغاز از آن آفريده شده است، اين عنصر و طينت اصلي به شكل مستدير در قبر مي ماند تا روزي كه خداوند او را از همان بيافريند همان طوري كه در ابتدا آفريد. [\(1\)](#).

ص: 29

---

1- الكافي: ج 3 ص 251، بحار الأنوار: ج 57 ص 358 ح 43.



## آیا طاعون رحمت است یا عذاب؟

به امام صادق - علیه السلام - گفته شد خبر ده ما را از طاعون (آیا عذاب است یا رحمت)؟

حضرت فرمود: طاعون عذاب خدائی است برای گروهی، و رحمت است برای گروهی دیگر.

گفتند: چگونه رحمت؛ عذاب می شود؟

حضرت فرمود: مگر نمی دانید که آتشیهای جهنم برای کفار عذاب است، ولی برای خازنان جهنم که همراه با کفار هستند در جهنم رحمت است. (1).

ص: 30

---

1- بحار الأنوار: ج 8 ص 286 ح 15.

## آيا تناسخ صحيح است؟

حمادي در روايتي كه به امام صادق - عليه السلام - نسبت مي دهد گويد: از حضرتش درباره ي تناسخ سؤال شد (كه آيا واقعيت دارد، و آيا صحيح است)؟

حضرت فرمود: پس چه كسي اولي را نسخ نمود؟ (1).

ص: 31

---

1- رجال الكشي: 188، بحار الأنوار: ج 25 ص 324 ح 93.

## آيا سهو نمودن از وسوسه ي شيطان است؟

يونس بن عمار گويد: از امام صادق - عليه السلام - درباره ي فرمايش خدا: (أَلذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ) [\(1\)](#) «آنان که در نماز خود سهل انگاري مي کنند» سؤال نمودم، که آيا مراد وسوسه ي شيطان است؟

حضرت فرمود: خير، هر کس گرفتار چنين مطلبي مي شود، ولي از نماز غفلت کند، و آن را در ابتدای وقتش به جا نياورد. [\(2\)](#).

ص: 32

---

1- سوره ي ماعون آيه ي 5.

2- بحار الأنوار: ج 80 ص 6.

## آیا صحیح است نمازگزاران به کسی بگویند: تو امام بشو؟

ابوعبیده حذاء گوید: برخی از ما از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمود که اگر گروهی در جائی جمع شده اند، و وقت نماز فرا رسید، آنگاه بعضی به بعضی دیگر بگویند: فلانی تو امام جماعت شو. (آیا این کار درست است؟).

حضرت فرمود: پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: کسی که در قرائت قرآن واردتر است جلو بیفتد (و امام جماعت شود).

و اگر همه در این زمینه مساوی بودند، کسی که در هجرت مقدمتر است امامت کند.

و اگر همه در این جهت مساوی باشند کسی که سنش بیشتر است جلو بیفتد و امامت کند.

و اگر در سن یکسان باشند کسی که آگاهی از سنت رسول خدا بیشتر و فقیه تر است امامت کند.

و مبادا کسی که در منزلی میهمان است صاحب خانه را امامت کند، و مبادا دوست حاکم؛ حاکم را امامت کند. (1).

ص: 33

## آيا كسي از پدران شما ماه شعبان را روزه گرفت؟

سماعه گوید: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: آيا كسي از پدران شما - عليهم السلام - ماه شعبان را روزه مي گرفت؟

حضرت فرمود: بهترين پدرانم رسول خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - است كه اين ماه را روزه گرفت. (1).

ص: 34

---

1- ثواب الأعمال: ص 55، بحار الأنوار: ج 94 ص 76 ح 32.

## آيا مي شود زكات را به كسي كه عقیده او معلوم نيست داد؟

زراره گوید: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: طبق اين آيه (انما الصدقات) (1) «زكاتها مخصوص...» تا آخر آيه -، آيا مي شود به تمام اصنافي كه در اين آيه ذكر شده اند زكات داد، گر چه كسي از آنها اين مكتب و مذهب را نمي شناسند.

حضرت فرمود: به همه ي آنها زكات داده مي شود چون همه ي آنها از او اطاعت مي كنند، و به رهبري او مقرند.

عرض کردم: حتي اگر اين مذهب و مكتب را نشناسد.

حضرت فرمود: اي زراره؛ اگر امام از زكات به كساني بدهد كه اين مذهب را مي شناسند براي زكات مصرفي باقي نمي ماند، از جهت ديگر به اين علت به كسي كه اين مذهب را نمي شناسد از زكات مي دهد تا در دين رغبت كند، و در آن ثابت قدم بشود.

ولي امروز تو و دوستانت به كسي زكات بدهيد كه اين مذهب را مي شناسند. (2).

ص: 35

---

1- سوره ي توبه آيه ي 60.

2- تفسير العياشي: ج 2 ص 90، بحار الأنوار: ج 93 ص 57 ح 6.

## آيا حاجي فقير مي شود؟

اسحاق بن عمار گوید: امام صادق - عليه السلام - فرمود: حاجي هرگز به املاق مبتلا نمي شود؟

عرض کردم: املاق يعني چه؟

فرمود: املاق يعني بي پولي و نداري و مفلس شدن، سپس (به عنوان شاهد اين آيه را تلاوت) فرمود: (و لا تقتلوا اولادکم من املاق نحن نرزقکم و اياهم) (1) «و فرزندانان را از (ترس) فقر، نکشيد! ما شما و آنها را روزي مي دهيم». (2).

ص: 36

---

1- سوره ي أنعام آيه ي 151.

2- تفسير العياشي: ج 2 ص 75، بحار الأنوار: ج 96 ص 12 ح 37.

## آیا سعی واجب است یا مستحب؟

یکی از اصحابمان گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره سعی بین صفا و مروه سؤال کردم که آیا واجب است یا مستحب؟

حضرت فرمود: واجب است.

(راوی) گوید: عرض کردم: مگر نه خدا در قرآن کریم می فرماید: (فلا جناح علیه أن يطوف) (1) «پس مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند».

حضرت فرمود: این مربوط می شود به عمرة القضاء، هنگامی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بر قریش شرط کرد که هنگام سعی بین صفا و مروه بتها را بردارند، و حضرت و مسلمانان سعی کردند، ولی یکی از اصحاب ایشان مشغول به کاری شد و سعی نکرد تا اینکه بتها برگردانده شدند.

و لذا عده ای از اصحاب خدمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - عرض کردند: که فلانی سعی نکرده است و قریش بتها را به جای خود برگردانده اند (تکلیف چیست)؟

حضرت فرمود: خدای عزوجل این آیه را بر آنها نازل فرمود: (ان الصفا و المروة من شعائر الله فمن حج البيت أو اعتمر فلا جناح علیه أن يطوف بهما) «همانا صفا و مروه از شعائر الهی هستند کسی که حج خانه ی خدا کند یا عمره انجام دهد اشکالی ندارد می تواند بین آن طواف نماید».

یعنی اشکالی ندارد بین این دو مکان (صفا و مروه) که از شعائر الهی هستند سعی کنید گر چه بتها روی آنها باشد.

و هرگز اعمالی به رویه ی مشرکان که بتهایی بر این دو کوه نصب کرده بودند، از موقعیت این دو مکان مقدس نمی کاهند. (2).

ص: 37

1- سوره ی بقره آیه ی 158.

2- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 70، بحار الأنوار: ج 96 ص 237 ح 15.



## آیا پیامبر در حجة الوداع هم عمره و هم حج به جا آورد؟

فضیل بن عیاض گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: مردم در مورد حج پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - اختلاف نظر دارند، برخی می گویند: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در حجة الوداع برای انجام حج از مدینه خارج شده، و برخی می گویند: برای عمره خارج شد، و برخی می گویند: حج قران نمود، و برخی می گویند: خارج شد در حالی که منتظر امر خدا بود.

حضرت فرمود: خداوند عزوجل می دانست که این حج آخرین حج پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است که پس از آن دیگر حج نخواهد کرد، و لذا هر دوی این عمل را برای او در یک سفر جمع نمود (یعنی هم عمره و هم حج) تا اینکه برای امت آن حضرت سنت شود.

و هنگامی که (در ابتدای ورود به مکه) دور خانه ی خدا طواف نمود و بین صفا و مروه سعی کرد جبرئیل به او دستور داد تا آن را عمره حساب کند مگر آنان که با خود هدیه (یعنی شتری برای قربانی) آورده اند که وظیفه آنها این است که احرام خود را نگه دارند تا زمانی که هدیه (قربانی) خود را به منی ببرند چون خدا فرمود: (حتی يبلغ الهدی محله) (1) «تا قربانی به محلش برسد (و در قربانگاه ذبح شود)».

و بدین طریق عمره و حج هر دو برای ایشان جمع شد، و حضرت در ابتدا به سبک گذشته ی عرب خروج کرد، چون عرب جز حج را نمی شناختند (و عمره نداشتند)، و حضرت در این زمینه منتظر امر خدا بود و می فرمود: مردم به سبک همان دوران جاهلیت خارج شوند (و رهسپار مکه شوند) مگر آن قسمت که اسلام آن را تغییر داد.

و چون عربها در ماههای حج، عمره انجام نمی دادند لذا هنگامی که پیامبر فرمود: این کارها را عمره قرار دهید، بر آنها گران آمد، زیرا آنها عمره را در ماههای حج انجام نمی دادند، و این کلام از ناحیه ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - زمانی گفته شد که پیامبر به آنها دستور داد حج را فسخ کنند، و فرمود: «من عمره را تا روز قیامت جزء حج قرار دادم و انگشتهای دو دست خود را به علامت جمع بین این دو عمل در هم انداخت و مراد حضرت این بود که در ماههای حج این چنین است نه در ماههای دیگر.

عرض کردم: مگر می شود به چیزی از احکام جاهلیت عمل کرد؟

حضرت فرمود: مردم زمان جاهلیت همه چیز را از دین حضرت ابراهیم - علیه السلام - ضایع کردند، مگر ختنه، و ازدواج، و حج، آنان این چند مطلب را نگه داشتند، و ضایع نکردند. (2).

ص: 38

1- سوره ی بقره آیه ی 196.

2- علل الشرایع: ج 3 ص 4، بحار الأنوار: ج 96 ص 90 ح 9.

## آيا پیامبر طواف مخصوصي داشت؟

ابوالفرج گوید: ابان از امام صادق - علیه السلام - پرسید: آیا رسول خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - طواف مخصوصي داشت که به آن شناخته مي شد؟

حضرت فرمود: رسول خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - در شبانه روز هفت شوط انجام مي داد، سه تاي آنها اول شب، و سه تاي آنها آخر شب، و دو تاي آنها هنگامی که صبح مي نمود، و دو تا بعد از ظهر، و میان آنها استراحت مي فرمود. (1).

ص: 39

---

1- الخصال: ج 1 ص 221، بحار الأنوار: ج 96 ص 200 ح 3.

## آیا توطن و اقامت دائمي در مکه بهتر است يا در مدينه؟

اسحاق بن زياد گويد: مردی به امام صادق - عليه السلام - عرض کرد: من تمام اموالم را به صورت طلا و نقره در آوردم، و تمام باغهاي خود را فروختم. و مي خواهم در مکه توطن کنم (نظر شما چيست)؟

حضرت فرمودند: اين کار را نکن، زيرا اهل مکه علنا به خدا کفر مي ورزند.

عرض کردم: در مدينه ي رسول خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - چطور؟

فرمود: اينها بدتر از آنها هستند.

عرض کردم: پس کجا را به عنوان وطن اختيار کنم؟

حضرت فرمود: بر توباد کوفه در عراق، زيرا برکت در دوازده مايلي از هر طرف آنجا است، و در کنارش قبري است که هيچ گرفتار، يا محزون و غمزده اي آن را قصد نمي کند مگر اينکه خدا گشايشي در کار او اندازد. (1).

ص: 40

## آيا تنها حج واجب است يا حج و عمره؟

ابن اذينه گويد: از امام صادق - عليه السلام - درباره ي معني فرمايش خدای عزوجل: (و لله علي الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا) (1) «و براي خدا بر مردم است كه آهنگ خانه ي (او) كنند، آنها كه توانايي رفتن به سوي آن را دارند» سؤال نمودم كه آيا مراد خدا؛ تنها حج است؟

حضرت فرمود: خير، بلكه خدا هر دو را قصد کرده است هم حج هم عمره، زيرا هر دو واجب هستند. (2) . 3.

ص: 41

1- سوره ي آل عمران آيه ي 97.

2- علل الشرايع: ص 453، بحار الأنوار: ج 96 ص 331 ح 3.

## آيا مراجعه به غير مسلمان براي طبابت جايز است؟

از امام صادق - عليه السلام - سؤال شد: آيا جايز است شخصي را يهودي يا نصراني طبابت کند؟

حضرت فرمود: اشکالي ندارد، همانا شفا دست خداست. (1).

ص: 42

---

1- بحار الأنوار: ج 59 ص 73 ح 31.

## آشامیدن آب با يك نفس

شيخي از اهالي مدينه گوید: از امام صادق - عليه السلام - سؤال نمودم درباره ي انسان که با يك نفس آب بخورد تا سيراب شود، آیا این خوب است؟

حضرت فرمود: آیا لذتي جز این است؟

گفتم: آنها مي گویند: این شیوه ي آشامیدن چهارپایان است.

حضرت فرمود: دروغ گفتند، شیوه ي آشامیدن چهارپایان آن است که انسان بدون ذکر نام خدا آب بیاشامد. (1).

ص: 43

---

1- معاني الاخبار: 149، بحار الأنوار: ج 63 ص 62 ح 12.

## آيا خوردن پنير خوب است؟

عبدالله بن سنان گوید: شخصی از امام صادق - علیه السلام - راجع به خوردن پنیر سؤال نمود.

حضرت فرمود: از خوردن آن خوشم می آید، سپس امر فرمود: مقداری پنیر آوردند و میل فرمود. (1).

ص: 44

---

1- المحاسن: ص 496، بحار الأنوار: ج 63 ص 105 ح 7.

روایت شده است: فردی به نام داوود، نزد امام صادق (علیه السلام) حاضر بود، امام صادق (علیه السلام) فرمود: «ای داوود! من بین اعمال روز پنجشنبه ی تو، یک صله رحم می بینم، تو مرا با این عملت، خوشنود نمودی».

داوود پسر عمه ای داشت که دشمن اهل بیت (علیهم السلام) بود و تازگی ها از او به داوود خبر آورده بودند که زندگی سختی دارد و داوود قصد داشت در چند روز آینده، به مکه برود و دیداری از پسر عمه اش داشته باشد و این در حالی بود که این کار در ذهن داوود بود، ولی امام (علیه السلام) از آن آگاهی داشت.

### آوردن خوشه ی انگور و انار سبز در زمستان

داوود رقی می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و بعد از من فرزندش موسی علیه السلام وارد شد، در حالی که از سرما می لرزید.

امام صادق علیه السلام پرسید: «حالت چگونه است؟»

او گفت: «در کنف حمایت خدا و به مرحمت او خوب است. خوشه ی انگور جرش<sup>(1)</sup> و انار سبز می خواهم.»

من گفتم: «سبحان الله! در این زمستان!»

امام صادق علیه السلام فرمود: «ای داوود! خدا بر هر چیزی قادر است، داخل باغ برو.»

پس داخل شدم، درختی را دیدم که هم انگور تکدانه داشت و هم انار سبز.

پس گفتم: «من به باطن و ظاهر شما ایمان آوردم.»

پس آنها را چیدم و خدمت امام موسی کاظم علیه السلام آوردم. آن حضرت خورد و فرمود: «ای داوود! به خدا سوگند این باقی مانده ی روزی مریم است که خداوند برای او از افق اعلی مخصوص گردانیده بود. (2)».

ص: 45

---

1- جرش نام شهری در اردن می باشد.

2- بحار الانوار ج 47.



می گویند: روزی منصور دوانقی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را طلبید تا آن حضرت را به قتل برساند، پس دستور داد که شمشیری را حاضر کردند. سپس به ربیع، حاجب خود گفت که: «چون او حاضر شد و مشغول سخن گفتن شدیم و من یک دست را بر دست دیگرم زدم، او را بکش.»

چون ربیع امام صادق علیه السلام را آورد و نظر منصور بر او افتاد، گفت: «مرحبا خوش آمدی ای ابو عبدالله، برای این شما را طلبیدیم که قرض شما را ادا کنیم و حوائج شما را بر آوریم.» و عذر خواهی بسیار کرد و آن حضرت را روانه کرد. ربیع به منصور گفت: «چه چیزی، خشم عظیم ترا به خوشنودی مبدل کرد؟!»

منصور گفت: «ای ربیع! چون او داخل خانه ی من شد، ازدهای عظیمی را دیدم که نزدیک من آمد و دندانش بر من سائید و به زبان فصیح گفت: «اگر اندک آسیبی به امام زمان برسانی، گوشتهای ترا از استخوانهای جدا می کنم.» و من از ترس آن ازدها چنین کردم. (1).

در داستان دیگری که شبیه به قضیه ی قبلی است محمد بن عبدالله اسکندری می گوید: من از ندیمان منصور دوانقی و محرم اسرار او بودم. روزی به نزد او رفتم و او را بسیار مغموم و ناراحت یافتم. وی آه می کشید و اندوهناک بود، گفتم: «ای امیر! سبب تفکر و اندوه شما چیست؟»

گفت: «صد نفر از اولاد فاطمه را هلاک کردم ولی سید و بزرگ ایشان مانده است و در مورد او چاره ای نمی توانم بکنم.»

گفتم: «او کیست؟» گفت: «او جعفر بن محمد الصادق است.»

گفتم: «ای امیر! او مردی است که بسیار عبادت خداوند را می کند و اشتغال او به قرب و محبت خدا، وی را از طلب ملک و خلافت غافل گردانده است.» گفت: «می دانم که تو اعتقاد به امامت او داری، و بزرگی او را می دانم و لیکن ملک و پادشاهی، عقیم است و من، سوگند یاد کرده ام که پیش از آنکه شب این روز بیاید، خود را از اندوه او فارغ بنمایم.»

چون این سخن را از او شنیدم، زمین بر من تنگ شد و بسیار غمگین شدم. سپس منصور، جلادی را طلب کرد و به او گفت: «چون ابوعبدالله صادق را طلبیدم و با او مشغول سخن گفتن شدم و کلاه خود را از سر برداشته و بر زمین گذاشتم، گردن او را بزن. و این علامت میان من و تو است.»

پس در همان ساعت، کسی را فرستاد و امام صادق علیه السلام را طلب کرد. چون حضرت داخل قصر آن ملعون شد، دیدم که قصر به حرکت در آمد مانند کشتی ای که در میان دریای موج مضطرب باشد. منصور بر خواست و با سر و پای برهنه به استقبال آن حضرت دوید. بندهای بدن منصور می لرزید و دندانهایش بر هم می خورد، و ساعتی سرخ و ساعتی زرد می شد، و آن حضرت را بسیار اعزاز و اکرام می کرد. آن حضرت را بر روی تخت خود نشاید و دو زانو در خدمت او نشست مانند بنده ای که در خدمت آقای خود می نشیند. بعد گفت: «ای رسول خدا! به چه سبب در این وقت تشریف آوردی؟»

حضرت فرمود: «برای اطاعت خدا و رسول و فرمانبرداری تو آمده ام.»

گفت: «من شما را نطلبیده ام و اشتباهی شده است، اکنون که تشریف آورده ای هر خواسته ای که داری بخواه.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «خواسته ی من این است بی ضرورت مرا طلب نکنی.» منصور گفت: «باشد.»

سپس حضرت برخاست و بیرون آمد، و من خدا را بسیار حمد کردم که آسیبی از آن ملعون به آن امام مبین نرسید. بعد از آنکه امام صادق علیه السلام بیرون رفت، منصور لحاف طلبید و خوابید و تا نصف شب بیدار نشد. چون بیدار شد و دید که من بر بالین او نشسته ام، گفت: «بیرون نرو تا من نمازهای خود را قضا کنم و قصه ای را برای تو نقل کنم.» چون از نماز فارغ شد گفت: «چون امام صادق علیه السلام را برای کشتن طلبیدم و آن حضرت داخل قصر من شد، دیدم که ازدهای عظیمی پیدا شد و دهان خود را گشود، و کام بالای خود را بالای قصر، و کام پائین خود را در زیر قصر من گذاشت، دم خود را بر دور قصر من گرداند و به زبان عربی فصیح به من گفت: «اگر نسبت به امام صادق علیه السلام بدی اراده کنی ترا و خانه ی تو فرو می برم.» به این سبب، عقل من پریشان شد و بدن من به لرزه در آمد به حدی که دندانهای من بر هم می خورد.

من گفتم: «این چیزها از آن حضرت عجیب نیست، زیرا که نزد او اسمها و دعاهایی است که اگر آنها را بر شب بخواند روز می شود، و اگر بر روز بخواند شب می شود، و اگر بر موج دریاها بخواند ساکن می شود.»

سپس از او رخصت طلبیدم که به زیارت امام صادق علیه السلام بروم، پس اجازه داد و من رفتم. چون به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم به آن حضرت التماس کردم که آن دعا را که در وقت داخل به مجلس منصور خواند را به من تعلیم نماید. آن حضرت قبول کرد و آن دعا را به من یاد داد. (2).

ص: 46

---

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام.

2- مهج الدعوات.

## آتش در منزل حضرت

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: از نشانه های پشیمانی از گذشته سه چیز است: آدمی بزرگی خود را به رخ دیگران بکشد و به گذشتگان ببالد و برتری بجوید.

و از مفضل بن عمر نقل می کند که:

منصور دوانیقی قاصدی برای حسن بن زید حکومت خود بر مکه و مدینه فرستاد که: خانه ی حضرت صادق علیه السلام را آتش بزن. او هم اطاعت کرده و منزل حضرت را آتش زد و در و دالان خانه آتش گرفت. حضرت از خانه بیرون آمد و در آتش راه می رفت و می فرمود:

منم پسر ریشه ها و اصول زمین (یعنی انبیا) منم پسر ابراهیم خلیل.

## آنها بندگان گرامی خداوند هستند

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: آدم با ایمان مداراگر هست اما اهل جدال و سرکشی نیست.

و از مفضل نقل می کند که گفت:

من، و شریکم: قاسم و نجم بن حطیم؛ و صالح بن سهل در مدینه بودیم و در مسأله ی ربوبیت بحث کردیم (ظاهراً یعنی مدعی خدایی ائمه علیه السلام بوده اند) بعضی به یکدیگر گفتند: این چه بحثی است که شما می کنید؟ ما به حضرت صادق علیه السلام نزدیکیم و آن حضرت از ما تقیه نمی کند. برخیزید تا به خدمت او برویم. حرکت کرده و نزد حضرت رفتیم. و به خدا! به در خانه نرسیده بودیم که بدون کفش و ردا بیرون آمد و موهای بدنش راست ایستاده بود و فرمود:

نه ای مفضل؛ نه ای قاسم؛ نه ای نجم، نه نه «بلکه آنها بندگان گرامی اند که در گفتار از خدا پیشی نگیرند و به فرمان او عمل کنند».

## آن کنیز نزد اوست

منصور بن حازم گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم، کدام یک از اعمال بهتر است: نماز در وقتش و نیکی به پدر و مادر و جهاد در راه خدای تبارک و تعالی.

و از هشام بن احمر نقل می کند که گفت:

روز بسیار گرمی حضرت صادق علیه السلام برای من پیغام داد که: نزد فلان مرد آفریقایی برو؛ و کنیزی چینی و چنان در کنیزهای او بین و خریداری کن، من نزد آن مرد رفته و همه ی کنیزانش را ملاحظه کردم و کنیزی به آن صفات نیافتم، برگشتم و به اطلاع حضرت رساندم. فرمود: برگرد آن کنیز نزد اوست. باز برگشتم؛ آفریقایی قسم خورد که هر کنیزی داشتم به تو نشان دادم. سپس گفت: تنها یک کنیز سر تراشیده ی مریضی دارم که قابل عرضه ی بر مشتری نیست؛ گفتم: همان را بیاور؛ آورد؛ در حالتی که به دو کنیز تکیه داده بود و پایش به زمین کشیده می شد. چون او را نشان داد، صفات را در او یافتم. گفتم: این کنیز را به چند می فروشی؟ گفت: او را ببر هر چه آن حضرت خواست، بدهد. حضرت صادق علیه السلام فرمود:

اي ابن احمر! به زودي اين كنيز فرزندي مي آورد كه ميآن او و خدا حجابي نباشد، يعني حضرت موسي بن جعفر عليه السلام.

## آن چه قوم نمود گفتند

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: اگر اهل خانه رفق و مدارا را ترك گفتند، خير و خوبي از آنها گرفته مي شود.

و از جعفر بن هارون نقل مي كند كه گفت:

در طواف خانه كعبه حضرت صادق عليه السلام را ديدم؛ با خود گفتم: اين است كه مردم از او پيروي مي كنند و امام است؛ و چنين و چنان است؟ و متوجه او نبودم كه ناگاه دست به شانه ي من زده، به من رو كرد و فرمود: (آن چه را قوم نمود در مقام رد پيامبران گفتند):

«آيا ما از يك بشري از جنس خود پيروي كنيم؟! در اين صورت ما در گمراهي و آتشم.»

## آزمائش براي شناخت فضيلت حضرت

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: كسي كه عقل ندارد، اصلاح نمي شود و آدم بي عقل بي علم است.

و از شعيب عرقوفي نقل مي كند كه گفت:

مردي هزار درهم به وسيله ي من براي حضرت صادق عليه السلام فرستاد و گفت: مي خواهم امتياز و برتري آن حضرت را بر خاندانش بفهمم. تو پنج درهم پست و ناچيز در اين درهمها بگذار و پنج درهم صحيح از آنها بردار و در يقه ي پيراهنت بگذار تا فضيلت او را بشناسي؟ من خدمت آن حضرت رفتم و درهمها را تقديم كردم. آنها را باز كرد و آن پنج درهم را برداشت و فرمود: اين پنج درهم تو؛ پنج درهم ما را بده.

## آيا بهشتي هستم؟

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: با خردمند از مردم مشورت كن، به درستي كه او امر نمي كند مگر به خوبي.

و از ابوبصير نقل مي كند كه گفت:

مردي از اهل شام نزد ما آمد، مذهب شيعه را بر او عرضه داشتيم، پذيرفت. در حال جان دادن نزد او بودم. به من گفت: اي ابوبصير! من آن چه تو گفتي پذيرفتم، آيا بهشتي هستم؟ گفتم: من ضامن مي شوم كه حضرت صادق عليه السلام بهشت را براي تو شفاعت كند. آن مرد از دنيا رفت. من خدمت حضرت صادق عليه السلام رفتم. حضرت بي مقدمه فرمود: اي ابامحمد! به آن وعده اي كه درباره ي بهشت به رفيقت دادی وفا شد.

## آزادي پدرم با دعاي حضرت

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: پرهيزيد از اين كه نسبت به هم سركشي كنيد، زيرا شايستگان اهل اين خصلت مذمومه و ناپسند نبودند.

و از بکر بن ابی بکر حضرمی نقل شده که گفت:

منصور پدرم را زندانی کرد. خدمت حضرت صادق علیه السلام رفته و شرح حال گفتم؛ فرمود: اکنون به کار فرزندم اسماعیل مشغولم ولی به زودی برای او دعا می‌کنم. چند روزی در مدینه ماندم، حضرت برای من پیغام داد: حرکت کن که خدا کار پدرت را کفایت کرد؛ ولی خدا نخواست که اسماعیل زنده بماند. حرکت کردم و نزد ابن هبیره رفتم و سواره با منصور روبرو شدم. فریاد زدم: ابوبکر حضرمی پیر مردی فرتوت است. گفت: پسرش زبان خود را نگاه نمی‌دارد، او را آزاد کنید.

## آمزش گناه دوست و مخالف

مرحوم راوندی در کتاب خرایج و جرائح خود آورده است:

امام محمد باقر به همراه فرزندش امام جعفر صادق علیهما السلام جهت انجام مراسم حج وارد مکه مکره شدند.

در مسجدالحرام نزدیک کعبه الهی نشسته بودند، که شخصی وارد شد و اظهار داشت: سؤالی دارم؟

امام باقر علیه السلام فرمود: از فرزندم، جعفر سوال کن.

آن مرد خطاب به حضرت صادق علیه السلام کرد و گفت: سؤالی دارم؟

حضرت فرمود: آنچه می‌خواهی سوال کن.

آن مرد گفت: تکلیف کسی که گناهی بزرگ مرتکب شده است، چیست؟

حضرت فرمود: آیا در ماه مبارک رمضان از روی عمد و بدون عذر روزه خواری نموده است؟

گفت: گناهی بزرگ تر انجام داده است.

حضرت فرمود: آیا در ماه مبارک رمضان زنا کرده است؟

آن مرد اظهار داشت: یا بن رسول الله! گناهی بزرگ تر از آن را مرتکب شده است.

حضرت فرمود: آیا شخص بی‌گناهی را کشته است؟

گفت: از آن هم بزرگ تر.

پس از آن صادق آل محمد علیهم السلام فرمود: چنانچه آن از شیعیان و دوستداران امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام باشد، باید به زیارت کعبه الهی برود و توبه نماید؛ و سپس قسم یاد کند که دیگر مرتکب چنان گناهی نشود؛ ولی اگر از مخالفین و معاندین باشد راه پذیرش توبه برای او نیست.

آن مرد گفت: خداوند، شما فرزندان فاطمه زهراء علیها السلام را مورد رحمت خویش قرار دهد، من این چنین جوابی را از رسول خدا

صلي الله عليه و آله نیز شنیده ام.

بعد از آن، از محضر مقدس آن بزرگواران خداحافظي کرد و رفت.

امام محمد باقر عليه السلام به فرزندش فرمود: همانا این شخص، حضرت خضر عليه السلام بود، که خواست تو را به مردم معرفي نماید.  
(1).

ص: 47

---

1- بحارالانوار: ج 47، ص 21، ح 20.

یکی از آثار ذکر دائم، انقطاع و انفصال روح انسان از دنیا است. انسان‌ها به دنیا تعلق خاطر دارند، اما اگر همیشه به یاد خدا و قیامت باشند، به این درک می‌رسند که نعمت‌های این دنیا دائم و ماندنی نیست و این دنیا امتحانی بیش نیست. در قرآن آمده است: «یومئذ یفرقون (1)؛ آن روز [مردم] پراکنده می‌شوند» روز قیامت بین پدر و فرزند، برادر و برادر جدایی می‌افتد و هیچ کس به فکر دیگری نیست.

جمله «لا اله الا الله» به طرق و اشکال گوناگون معنا شده و در روایات هم معنای یکسانی از آن نیامده است، چرا که این کلمه دارای ابعاد مختلف معنایی است. خود لفظ «اله» نیز معنای متعددی دارد و به معنای معبود، پناه، و امید آمده است. خداوند پناهگاه همگان، تنها ملجأ و پناهگاه، و اساس تمام علت‌ها است. اما انسان‌ها از این معنا غفلت می‌کنند. مرحوم شیخ عبدالزهره کعبی شبی در مورد کلمه لا اله الا الله سخن می‌گفت. می‌فرمود: «آدم با زبان می‌گوید لا اله الا الله، اما به هنگام گرفتاری، به سراغ همه می‌رود مگر خدا. آدم مقروض وقتی می‌خواهد قرضش را ادا کند، از همه کمک می‌خواهد مگر خدای متعال. چنین کسی مؤمن است و به خداوند ایمان دارد، اما هنگامی که به او می‌گویند: آیا در خانه‌ی خدا هم رفتی یا نه، می‌گوید: یادم نبود. چرا به یاد خدا نبوده است؟ از یاد بردن خدا نه تنها بهانه و حجت مناسبی نیست بلکه دست‌کم شخص را سزاوار عتاب می‌سازد. شخصی از دوستش گله کرد که فلانی، چرا سراغی از ما نمی‌گیری؟ گفت: یادم نبود. گفت: اگر این را بر زبان نمی‌آوردی بهتر بود؛ چرا که معلوم می‌شود من در دل تو جایی ندارم، و الا یادت نمی‌رفت.

حتی‌آنهایی که دائم‌الذکرند گاهی اوقات زبانشان ذکر می‌گوید، اما دل جای دیگری سیر می‌کند، و از صد ذکر که می‌گوید، نود و نه تایی آن با دلی مشغول گفته می‌شود.

نقل شده که عالمی مشکلی داشت که برای حل آن به امیرمؤمنان علی علیه السلام متوسل شد. چهل روز به حرم آن حضرت رفت و متوسل شد، اما حاجتش برآورده نشد، روز چهارم در حرم نشست بود که ناگاه شخصی از عامه مردم آمد و از حضرت امیر علیه السلام حاجتی خواست، فوراً حاجتش برآورده شد. آن عالم ناراحت شد، اما گله نکرد و به خانه رفت. شب امیرمؤمنان را در خواب (2) دید. حضرت از او پرسیدند: چه می‌خواهی؟ گفت یا امیرمؤمنان، چهل روز است که در پی حاجتی به حرم شما می‌آیم. حضرت فرمود: من از بین این چهل روز، فقط امروز تو را دیدم. از خواب بیدار شد و فهمید حضور قلب نداشته است.

ص: 48

1- روم، آیه 14.

2- خواب به خودی خود حجت نیست، اما در روایت آمده است که اگر خواب منطبق با خارج باشد درست است، و در کل دو نوع خواب صحیح است: خوابی که با خارج انطباق دارد و دیگری خوابی که با ادله و روایات، موافق باشد. (شیرازی).

أكثر من أن تدعوا الله فان الله يحب من عباده المؤمنين أن يدعوه وقد وعد عباده المؤمنين بالاستجابة والله مصير دعاء المؤمنين يوم القيامة لهم عملاً يزيدهم به في الجنة (1)؛ به درگاه خدای متعال فراوان دعا کنید؛ زیرا خدا دوست دارد که بندگان با ایمانش به درگاه او دعا کنند و به آنها وعده اجابت داده است. خدا دعای مؤمنان را در روز قیامت به صورت عملی در می آورد که با آن در بهشت بر پاداش و جایگاهشان می افزاید.

دعا و کوشش دو راه رسیدن به اهداف و آرزوها است. هیچ کدام از این دو کار بر دیگری برتری ندارد و هر دو با هم انسان را به نتیجه دلخواه می رسانند، درست مانند دورشته سیم که با یکدیگر لامپ را روشن می کنند. همان خدایی که فرموده است: «وأن ليس للانسان الا ما سعي (2)؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست» و «وأن سعيه سوف يري (3)؛ [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد»، در جای دیگر می فرماید: «قل ما يعبؤا بكم ربي لولا دعاؤكم (4)؛ بگو اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند».

هیچ کدام از این دو به تنهایی و بدون وجود دیگری ثمربخش نیست. همان طور که کوشش بدون دعا نتیجه ندارد، دعا بدون سعی و کوشش نیز فایده ای به همراه نخواهد داشت؛ چرا که اراده ی خالق یکتا بر این تعلق گرفته است که این دو با یکدیگر اثر داشته باشند.

در سیره معصومین علیهم السلام نیز جایی نیست که وجود مقدس آن بزرگواران یکی از این دو کار را بدون دیگری سفارش کرده باشند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که خداوند در وصف ایشان فرموده است: «لولاك لما خلقت الافلاك (5)؛ اگر تو نبودى افلاك را نمی آفردم»، با وجود این که همیشه دست به دعا بودند و از خداوند استمداد می طلبیدند، دست از تلاش نیز بر نمی داشتند و همواره مشغول تبلیغ اسلام و آماده سازی مسلمانان برای ایستادگی در برابر مشرکان بودند.

حضرت امام صادق علیه السلام در این بخش از رساله خویش، شیعیان را به زیاد دعا کردن و استمرار در این کار فرا می خواند. انسان باید برای هر خواسته مشروعی دعا نماید و دعا کردنش استمرار داشته باشد، به نحوی که بگویند: زیاد دعا می کند. دعا کردن باید به گونه ای باشد که انسان خود باور کند که دست کم پایین ترین درجه ی دعا را انجام داده و در این امر کوتاهی نکرده است. در جمله «اکثروا من ان تدعوا الله» متعلق دعا حذف شده است و حذف متعلق افاده عموم می کند؛ یعنی باید در همه چیز دعا کرد. تنها جایی که نباید دعا کرد، دعا کردن برای محرمات است. در غیر این مورد، دعا کار پسندیده ای است.

«فان الله يحب من عباده المؤمنين...»، مرحوم علامه مجلسی در مورد این عبارت فرموده است: مراد آن است که خداوند از بین اعمالی که بندگان مؤمن او انجام می دهند دعا کردن آنها را دوست دارد، نه این که فقط خداوند بنده ای را که دعا می کند دوست دارد. ظاهر عبارت نیز نظیر ایشان را می رساند. البته، این منافات با آن ندارد که خداوند اعمال دیگری را نیز دوست داشته باشد، ولی این يك شاخص است و در همین حد می توان گفت که خداوند دعا کردن مؤمنان را دوست دارد.



3- نجم، آيه 40.

4- فرقان، آيه 77.

5- بحار الانوار، ج 16، ص 405؛ تأويل الآيات، ص 430؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 216.

انسان با ورود به آخرت متوجه می شود که چه بلایی به سرش آمده و حسرتی دائم گریبانش را می گیرد؛ چرا که می بیند میلیاردها سال باید در آن جا بماند، ولی هیچ کاری برای خودش انجام نداده و هیچ توشه ای برای خودش نیندوخته است. ولی فهم این مطلب در این دنیا مشکل است. اگر چک های امضا شده رنگارنگ را که میلیاردها تومان روی آن نوشته شده به یک بچه نشان دهند فقط ممکن است از نقش رنگارنگ آنها خوشش بیاید ولی ارزش آنها را درک نمی کند. اگر بچه ای گوهر قیمتی و با ارزشی گم کند قاصر است، چرا که جاهل بوده و ارزش آن را نمی دانسته، ولی پس از آن که بزرگ شد اگر به او بگویند در کودکی گوهر با ارزشی که قیمت آن میلیون ها تومان بود، گم کرده است، تا آخر عمر حسرت می خورد و می گوید: ای کاش دستم می شکست و آن گوهر را بر نمی داشتم! به او می گویند تو که تقصیری نداشتی بچه بودی و نمی فهمیدی. می گوید: می دانم که تقصیری نداشته ام. اگر مقصر بودم خودم را می کشتم. زیرا امروز دیگر بزرگ شده و می داند برای به دست آوردن مقدار کمی پول چقدر باید زحمت و مرارت بکشد. با خود می گوید اگر آن گوهر را داشتم، با پول آن می توانستم زندگی خود را زیر و رو کنم. انسان ها نیز پس از مرگ از خواب غفلت بیدار می شوند: «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا (1)»؛ مردم در خواب به سر می برند، وقتی مردند بیدار می شوند». در آن روز دیگر فرصت هیچ کاری را ندارند و عذابی سخت و دردناک یا نعمت هایی بی شمار و جاوید نصیبشان خواهد شد.

در روایت آمده است که خدای متعال درک اهل بهشت را از آنها سلب می کند، تا کسانی که در مراتب پایین تر قرار دارند مراتب بالاتر را درک نکنند و دچار حسرت و پشیمانی نگردند و در بهشت رنج و عذابی نباشد. بنابراین، بهشتیان هیچ گاه آرزوی داشتن مقام بالاتر را ندارند. درست مانند آن که شخصی از یک غذای بسیار لذیذ و مقوی بدش می آید و حتی اگر آن را رایگان به او بدهند نمی خورد و هیچ وقت آرزوی داشتن آن را نمی کند.

ص: 50

آنان که به دین خود علاقه دارند و مایل اند که این گوهر گرانبها همیشه برای آنها محفوظ بماند و در پرتو آن سعادت‌مند زندگی کنند، باید اخلاق خود را اصلاح کنند. و یقین بدانند که دین با انحرافات اخلاقی سازشی ندارد. کسانی که صفات رذیله بر آنها مسلط شده و روان آنها را بیمار کرده، دینشان در معرض خطر قرار گرفته است.

آفة الدین: الحسد و العجب و الفخر (1).

آفت دین، همانا: رشک بردن، خودپسندی و افتخار است.

ص: 51

---

1- اصول کافی. ج 2، ص 307.

هر چيزي علتی دارد و هر کاری سببی. بی دلیل نیست اگر بعضی از مناطق آباد است و برخی از مردم سالیان متمادی زندگانی می کنند و عمر طبیعی دارند و برعکس پاره ای از جاها ویران است و عده ای با عمری کوتاه بدرود حیات می گویند. اکنون اگر می خواهید به سر این امر واقف شوید و رمز عمران و آبادی و حکمت عمر طولانی را بدانید، به این جمله ی کوتاه و بسیار با معنا، گوش فرا دارید.

البر و حسن الخلق، یعمران الدیار و یزیدان فی الاعمار. (1).

نیکی کردن و خوش اخلاقی، خانه ها را آباد و عمرها را زیاد می کند.

ص: 52

---

1- اصول کافی. ج 2، ص 100.

آرزوهای بسیار جز اینکه انسان را بدبخت کنند و اضطراب به وجود بیاورند، ثمری ندارند. پس انسان خوشبخت، کسی است که آرزوهای خود را محدود کند و فکر خود را از نفوذ اضطرابات بی جا محفوظ بدارد.

این موضوعی است که اخیراً روان شناسان به آن توجه کرده اند (1).

و امام ششم ما، متجاوز از هزار سال پیش آن را فرموده است.

تجنبوا المنی، فانها تذهب بهجة ما خولتم، و تستصغرون بها مواهب الله عزوجل عندکم و تعقبکم الحسرات فیما و همتم به انفسکم. (2)

از آرزوهای (دور و دراز) اجتناب کنید زیرا آرزوها، خوشی نعمتهایی را که به شما داده شده از بین می برد. و به واسطه ی آرزوها، مواهبی را که خداوند به شما عنایت فرموده، کوچک می شمرد. و چون آنچه را که در وهم و خیال خود تصور کرده اید فراهم نمی شود، حسرت و افسوس برای شما بار می آورد.

ص: 53

---

1- در جستجوی خوشبختی. ص 236.

2- وافی. ج 10. ص 15.

شخصی که بیش از اندازه و متعارف تلاش می کند بر فرض که آز، او را به سقوط و نیستی نکشاند و مال زیادتری به دست آورد، آسایش را از خود سلب کرده است. زیرا مانند دیگران به زندگی ساده ای قانع نیست و چون این شخص، حد معینی در نظر ندارد و هر چه داشته باشد به نظرش کم است و راضی نیست، به موضوع «روزی با خداست» و «خدا رزق را می رساند» یقین ندارد.

حرم الحریص خصلتین و لزمته خصلتان: حرم القناعة فافتقد الراحة و حرم الرضا فافتقد اليقين. (1).

شخص حریص از دو صفت محروم و به دو حالت دچار است: از قناعت محروم است، از این رو آسایش نخواهد داشت. از خشنودی (به داده ی خدا) محروم است، به این علت (به وعده ی خدا) یقین ندارد.

ص: 54

## آيا خدا مكان را پيش از آفريدنش مي دانست؟

ابن مسكان گويد: از امام صادق - عليه السلام - پرسيدم: آيا خدا مكان را پيش از آفريدنش مي دانست، يا اينكه هنگام يا پس از آفريدن آن به آن علم پيدا كرد؟

حضرت فرمودند: منزّه و متعالی است ذات مقدس خداوند، بلکه او از ازل به مكان آگاه بود پيش از آفريدنش، مانند آگاهی او به آن پس از ايجاد و آفريدنش، و به همین نحو است علم خدای متعال به همه ي اشیاء. (1).

ص: 55

---

1- التوحيد، ص 86. بحار الأنوار: ج 4 ص 85 ح 20 و ج 54، ص 47 ح 25.

## آیا خداوند رضایت و غضب دارد؟

محمد بن عماره از پدرش نقل می کند که گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: ای فرزند پیامبر؛ به من خبر ده آیا خدا رضایت و غضب دارد؟

فرمود: بله، و نه آنسان که در مخلوقات است، غضب خدا همان عقوبت او است، و رضایتمندی و خشنودی او ثواب اوست. (1).

هشام بن حکم گوید: از جمله سؤالات زندیق از امام صادق - علیه السلام - این بود که: آیا خدا خشنودی و خشم دارد؟

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: آری؛ ولی خشم و خشنودی او طبق آنچه که در مخلوقات پیدا می شود نیست، زیرا که خشنودی حالتی است که به انسان وارد می شود، و او را از حالی به حال برمی گرداند، چون که مخلوق تو خالی آفریده شده، و به هم آمیخته است، هر چیز در او راه دخولی دارد، و خالق را راه دخولی برای اشیاء نیست، زیرا او یکتا است، ذاتش یگانه و صفتش یگانه است.

پس خرسندی او پاداش او، و خشم او کیفر او می باشد، بدون اینکه چیزی در او تأثیر کند، و او را برانگیزاند، و از حالی به حالی بگرداند، زیرا این تغییرات از صفات مخلوقین ناتوان و نیازمند است. (2).

ص: 56

---

1- امالی صدوق: ص 278 ح 6.

2- اصول کافی: ج 1 ص 149 ح 6.



## آيا خداوند از ازل مرید بود؟

عاصم بن حمید گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: آیا خداوند از ازل مرید (و خواستار چیزهائی) بود؟

حضرت فرمود: مرید و (خواستار) نمی باشد مگر اینکه حتما مرادش با او باشد. و خداوند از ازل دانا و توانا بود، سپس خواست و اراده کرد. (1).

ص: 57

---

1- الكافي: ج 1 ص 19، بحار الأنوار: ج 54 ص 163 ح 101.

## آیا خدا غائب است؟ و آیا او در همه جا هست؟

عیسی بن یونس گوید: ابن ابی العوجاء در بعضی از مباحثاتش با امام صادق - علیه السلام - به آن حضرت عرض کرد: شما نام خدا را بردی، و به ناپیدائی حواله دادی.

حضرت فرمود: وای بر تو چگونه ناپیداست کسی که نزد مخلوقش حاضر است و از رگ گردن به ایشان نزدیکتر است (پس او زندگی بخش و مدبر انسان است) سخنان آنها را می شنود، و خودشان را می بیند و رازشان را می داند؟

ابن ابی العوجاء گفت: مگر او در همه جا هست؟ وقتی در آسمان است چگونه در زمین باشد؟ و هنگامی که در زمین است چگونه در آسمان باشد؟

حضرت فرمود: تو (با این بیانت) مخلوقی را توصیف کردی که چون از مکانی برود جائی او را فراگیرد و جائی از او خالی شود، و در جایی که آمده از جایی که بوده خبر ندارد که چه پیش آمد کرده، ولی خدای عظیم الشان، و سلطان جزا بخش هیچ جا از او خالی نیست، و هیچ جا او را فرا نگیرد، و به هیچ مکانی نزدیکتر از مکان دیگر نیست. (1).

ص: 58

## آيا خدا را ديدي و پرستش كردي؟

يونس بن ظبيان گويد: مردی خدمت امام صادق - عليه السلام - شرفیاب شد، و گفت: آيا خدا را ديدي و پرستش كردي؟

حضرت فرمود: من چیزی را كه ندیدم پرستش نمی كنم؟

آن مرد گفت: چگونه او را ديدي؟

حضرت فرمود: چشمها او را به طور حسی مشاهده نکردند، ولی دلها از طریق حقیقت ایمان او را دیدند. او با حواس درك نمی شود، و با انسانها قابل مقایسه نیست، او بدون تشبیه (به کسی یا چیزی) معروف و شناخته شده است. (1).

ص: 59

---

1- بحار الأنوار: ج 4 ص 33 ح 10.

هشام گوید: نزد امام صادق - علیه السلام - بودم آنگاه که معاویه بن وهب و عبد الملك بن اعین بر ایشان وارد شدند پس معاویه به ایشان گفت: ای فرزند رسول خدا؛ چه می گوئی درباره ی روایتی که در آن آمده است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - پروردگارش را دید، بر چه صورتی او را دید؟

و آن روایتی که (اهل سنت) روایت می کنند که مؤمنین پروردگارش را در بهشت می بینند بر چه صورتی او را می بینند؟

حضرت تبسمی کردند سپس فرمودند: ای معاویه؛ چقدر زشت است برای مردی که هفتاد سال یا هشتاد سال بر او بگذرد، و در ملک خدا زندگی کند، و از نعمتهایش بهره مند شود، با این حال خدا را حق المعرفه و آن سان که سزاوار است نشناسد.

سپس حضرت گفتند: ای معاویه؛ همانا محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - پروردگار - تبارک و تعالی - را با چشم سر ندید و رؤیت و دیدن به دو صورت است: رؤیت قلبی و رؤیت چشم، پس اگر مرادشان از رؤیت؛ رؤیت قلبی است صحیح می گویند.

و اگر مرادشان رؤیت چشم باشد در این صورت به خدا و آیاتش کافر شده اند، زیرا رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: هر که خدا را به مخلوقش تشبیه کند کافر شده است. (1).

ص: 60

## آيا خدا روز قيامت ديده مي شود؟

اسماعيل بن فضل گوید: از امام صادق - عليه السلام - درباره ي دیدن خدا در روز قيامت سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: خدا منزّه و مبرا و متعالی است، اي پسر فضل؛ همانا چشمها درك نمی کند مگر آن چیزی را که رنگ و کیفیت دارد، و خداوند خالق رنگها و کیفیت است. (1).

ص: 61

---

1- أمالي صدوق: ص 410 ح 3.

زندیق گفت: خبر ده به من آیا خدای عزوجل در ملکش شریک دارد، یا ضدی در تدبیر او هست؟

حضرت فرمود: نه.

زندیق گفت: پس این فساد موجود در جهان چیست؟ این حیوانات درنده، و این حشرات مخوف، و این مخلوقات معلول، و کرمها و پشه ها و مارها و گژدمها در حالی که تو مدعی شدی او نمی آفریند، چیزی را مگر به علتی (و حکمتی)، زیرا او کار عبث و بیهوده انجام نمی دهد.

امام - علیه السلام - فرمودند: مگر نه اینکه تو می گوئی عقربها برای درد مئانه، و ریگ (سنگ مئانه)، و کسی که مبتلا به شب ادراری در بستر است نافع و مفید است؟ و مگر نه اینکه تو می گوئی بهترین دوا برای پاره ای از بیماریها گوشت مارها است، و اینکه هرگاه مبتلا به جذام از گوشت آنها به ضمیمه ی «شب» بخورد برای او مفید است؟ و می گوئی کرم سرخی که لای خاک زمین یافت می شود برای بیماری «آکله» نافع و مفید است.

گفت: بله.

حضرت فرمودند: اما پشه و کک پس بعضی از آنها بدین جهت آفریده شده است تا روزی پرندگان باشد.

و اگر جبار ستمگری که بر خداوند تمرد کرد و ربوبیت و پروردگاری او را منکر شد به وسیله ی پشه به ذلت کشانده شود، آن هنگام خداوند ضعیف ترین مخلوق خود را بر او مسلط می کند تا این که قدرت و عظمت خود را به او نشان دهد تا اینکه این پشه به بینی او وارد شده تا به مغز او برسد، و او را بکشد.

و بدان اگر ما بر اسرار و خصوصیات هر چیزی که خدا آفریده است مطلع شویم، و بدانیم چرا آفریده، و برای چه آفریده است؟ در این موقع با او در دانشش مساوی خواهیم شد، و هنگامی که هر چه او می داند ما نیز بدانیم از او بی نیاز خواهیم شد، و با او در دانش و علم یکسان خواهیم شد. (1).

ص: 62

## آيا علم و مشيت مختلف اند؟

بكير بن اعين گويد: به امام صادق - عليه السلام - گفتم: آيا علم خدا و مشيت خدا دو چيز است يا يك چيز؟

حضرت فرمودند: علم مشيت نيست، مگر نه اينکه تو مي گويي: من اين کار را خواهم کرد اگر خدا بخواهد. و نمي گويي: اين کار را خواهم کرد اگر خدا بداند.

پس گفته ي تو: اگر خدا بخواهد، دليل بر اين است خدا نخواسته است، و اگر بخواهد آنچه خواست - به طوري که خواست - واقع مي شود، و علم خدا سابق بر مشيت او است. (1).

ص: 63

---

1- بحار الأنوار: ج 4 ص 144 ح 15.

## آیا خدا بندگان را بر گناه مجبور ساخته؟

1- مردی گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: خدا بندگان را بر گناه مجبور ساخته؟

فرمود: نه.

گفتم: پس کار را به آنها واگذاشته؟

فرمود: نه.

گفتم: پس حقیقت چیست؟

فرمود: لطفی است از پروردگارت میان این دو مطلب.

راوی گوید: مردی به امام صادق - علیه السلام - عرض کرد: قربانت گردم؛ آیا خدا بندگان را بر گناه مجبور ساخته است؟

فرمود: خدا دادگتر از آن است که ایشان را بر گناه مجبور کند، و سپس به خاطر معصیت عذابشان کند.

آن مرد گفت: قربانت گردم؛ پس کار را به بندگان واگذاشته است؟

فرمود: اگر به ایشان واگذار کرده بود، در تنگنای امر و نهیشان قرار نمی داد.

عرض کرد: پس میان این دو مرتبه منزله‌ی دیگری است؟

فرمود: آری؛ فراتر از میان آسمان و زمین. (1).

ص: 64



## آيا جبر است يا قدر؟

از امام صادق - عليه السلام - راجع به جبر و قدر پرسش شد.

حضرت فرمود: نه جبر است و نه قدر، بلکه منزلي (و مرتبه اي) است ميان آن دو که حق آنجاست، و آن منزل (و مرتبه) را نداند جز دانا يا کسي که عالم آن را به وي آموخته است. (1).

ص: 65

---

1- اصول کافی: ج 1 ص 222 ح 10.

## آیا ایمان درجات و مراتب دارد؟

ابوعمر و زبیری گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: آیا ایمان درجات و مراتب دارد که به وسیله ی آن مؤمنین در نزد خداوند دارای مقامات مختلف هستند؟

حضرت فرمود: بله.

گفتم: خدای رحمت کند آن را برایم بیان فرما تا بفهمم.

حضرت فرمود: خداوند میان مؤمنین مسابقه قرار داده است همان طور که بین اسبها مسابقه قرار می دهند، سپس به آنان براساس مسابقه درجه داده است (یعنی به هر که بهتر به سویی او می دوند یا می رسند درجه و منزلت داده است)، و به هر شخص به اندازه ی پیشی گرفتن منزلت و درجه می دهد، نه از حق او کم می کند، و نه اینکه عقب افتاده ای را بر کسی که جلو افتاده مقدم می دارد و نه مفضولی را بر فاضل مقدم می دارد، و بر اساس همین مطلب کسانی که در ابتدای امت اسلام بودند با کسانی که در آخر امت اسلام هستند تفاضل پیدا می کنند.

و اگر برای کسانی که در ایمان پیشی گرفته اند فضیلتی بر کسی که عقب افتاده است، نباشد، در این صورت کسانی که در این امت در آخر هستند با کسانی که در اول هستند یکسان خواهند بود.

آری؛ اگر چنین فضیلتی بر کسی که در ایمان پیشی گرفته است بر کسی که در ایمان عقب افتاده است نباشد، عقب افتاده گان مقدم خواهند شد، ولی خداوند متعال چنین مقرر داشته است که پیشینیان مقدم باشند، و به خاطر تأخیر و کوتاهی در ایمان مقصرها مؤخر باشند، زیرا ما می بینیم عده ای از مؤمنین از متأخرین امت اسلامی که در عمل از پیشینیان بهتر هستند، و از نظر نماز و روزه و حج و زکاة و جهاد و انفاق کار فزونیتری انجام داده اند.

و اگر سوابق و پیشینه هائی نبود که مؤمنین به وسیله ی آن نزد خدا بر هم برتری دارند هر آینه آنهایی که در آخر آمدند به خاطر زیادی عمل بر کسانی که در ابتدای اسلام بودند مقدم می شدند، ولی خداوند عزوجل نخواست که آخرین درجات ایمان با اولین درجات ایمان یکسان باشد، و یا اینکه کسی که خدا آن را مؤخر قرار داده است مقدم بشود، یا آنکه مقدم قرار داده است مؤخر شود. (1).

ص: 66

## آیا بین کفر و ایمان مرتبه ای هست؟

زندیق گفت: آیا بین کفر و ایمان مرتبه ای هست؟

حضرت فرمودند: خیر.

زندیق گفت: پس ایمان چیست و کفر چیست؟

حضرت فرمودند: ایمان آن است که تصدیق کنی خدای را در امور پنهان و غائب از او در زمینه ی عظمت خدا مانند تصدیق به امور آشکار که مشاهده کرده است، و کفر یعنی انکار و جحود. (1).

حارث گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: آیا بین ایمان و کفر مرتبه ای هست؟

حضرت فرمودند: بله، مراتبی است نه فقط یک مرتبه اگر کسی چیزی از آن مراتب را انکار کند خداوند او را بر رویش در آتش می اندازد، (مراتبی که) بین آن دو است (عبارات و آیات زیر است):

(آخرین مرجون لأمر الله) (2) «دیگرانی هستند که به فرمان خدا واگذار شده اند (و کارشان با خداست)»، و میان آن دو (المستضعفون) (3) «مستضعفین»، و میان آن دو «آخرین خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیناً» «گروهی دیگر کار خوب و بد را به هم آمیختند»، و بین آنان فرمایش خدای متعال: «و علی الأعراف رجال» (4) «و بر اعراف مردانی هستند» است. (5).

ص: 67

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 184.

2- سوره ی توبه آیه ی 106.

3- سوره ی نساء آیه ی 97.

4- العیاشی: ج 2 ص 111، بحار الأنوار: ج 69 ص 16 ح 32.

5- سوره ی اعراف آیه ی 46.

## آیا بین کفر و ایمان مرتبه ای هست؟

زندیق گفت: آیا بین کفر و ایمان مرتبه ای هست؟

حضرت فرمودند: خیر.

زندیق گفت: پس ایمان چیست و کفر چیست؟

حضرت فرمودند: ایمان آن است که تصدیق کنی خدای را در امور پنهان و غائب از او در زمینه ی عظمت خدا مانند تصدیق به امور آشکار که مشاهده کرده است، و کفر یعنی انکار و جحود. (1).

حارث گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: آیا بین ایمان و کفر مرتبه ای هست؟

حضرت فرمودند: بله، مراتبی است نه فقط یک مرتبه اگر کسی چیزی از آن مراتب را انکار کند خداوند او را بر رویش در آتش می اندازد، (مراتبی که) بین آن دو است (عبارات و آیات زیر است):

(آخرین مرجون لأمر الله) (2) «دیگرانی هستند که به فرمان خدا واگذار شده اند (و کارشان با خداست)»، و میان آن دو (المستضعفون) (3) «مستضعفین»، و میان آن دو «آخرین خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیناً» «گروهی دیگر کار خوب و بد را به هم آمیختند»، و بین آنان فرمایش خدای متعال: «و علی الأعراف رجال» (4) «و بر اعراف مردانی هستند» است. (5).

ص: 68

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 184.

2- سوره ی توبه آیه ی 106.

3- سوره ی نساء آیه ی 97.

4- العیاشی: ج 2 ص 111، بحار الأنوار: ج 69 ص 16 ح 32.

5- سوره ی اعراف آیه ی 46.

اسماعیل بن عمار صیرفی گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: فدایت شوم، آیا مؤمن بر مؤمن رحمت است؟

حضرت فرمود: بلی.

گفتم: چگونه؟

فرمود: هر مؤمنی حاجت خود را به نزد برادر (مؤمنش) ببرد، در حقیقت این رحمتی است از ناحیه ی خدا که آن را به طرف او سوق داده است (زمینه بهره برداری از آن را برای او فراهم کرده است) و سبب آمرزش او قرار داده است پس هرگاه حاجت او را برآورد، رحمت خدا را پذیرفته است.

و اگر از برآوردن آن حاجت - در حالی که می توانست - سر باز زند رحمتی که خدا به طرف او سوق داده است از خود دور ساخته است، و خود را از آن محروم نموده است. خداوند عزوجل آن رحمت را تا روز قیامت ذخیره می کند، تا اینکه آن کسی که حاجتش برآورده نشده است خود تصمیم بگیرد، یا آن را برای خود قرار می دهد (و خودش از آن بهره مند می شود) و یا از خود دور می کند و به طرف دیگری سوق می دهد.

ای اسماعیل؛ هنگامی که روز قیامت برپا می شود و خود آن شخص باید در مورد آن رحمت تصمیم بگیرد و این منزلت برای او آشکار شده است به نظر تو با آن رحمت چه می کند؟ به سویی چه کسی سوق می دهد تا از آن بهره مند شود؟

اسماعیل گفت: گمان نمی کنم آن رحمت را از خود دور سازد.

حضرت فرمود: گمان نکن، بلکه یقین کن او رحمت یاد شده را از خودش دور نمی سازد، و به جز خودش از آن بهره نمی برد.

ای اسماعیل؛ هر کسی حاجت خود را نزد برادر خودش که می تواند آن را برآورده کند ببرد، ولی آن برادر حاجتش را بر نیاورد، خداوند در قبر ماری را بر او مسلط می کند که انگشت شصت او را تا روز قیامت بگزد چه آنکه آن میت در روز قیامت آمرزیده شود، چه عذاب بشود. (1).

ص: 69

## آيا غير مؤمنين هم ثواب دارند؟

يعقوب بن شعيب گوید: از امام صادق - عليه السلام - پرسیدم: آیا برای کسی در برابر آنچه انجام می دهد غیر از مؤمنان ثوابی بر خدا لازم است؟

فرمود: خیر. (1).

ص: 70

---

1- اصول کافی: ج 4 ص 206 ح 1.

## آیه «کسانی که ایمان...» شامل چه کسانیست؟

جمیل گوید: طیار به من می گفت: شیطان که از فرشتگان نبود، و جز این نیست که فرشتگان مأمور به سجده برای آدم - علیه السلام - شدند و شیطان گفت: من سجده نمی کنم، پس چرا شیطان گنهگار شد، آنگاه که سجده نکرد با اینکه از فرشتگان نبود؟

گوید: من و او خدمت حضرت صادق - علیه السلام - شرفیاب شدیم به خدا سوگند پرسش خود را به طور نیکوئی طرح کرد و پرسید: قربانت شوم؛ بگوئید آنچه خداوند مؤمنین را خوانده است از اینکه فرموده است: (یا ایها الذین آمنوا...) «ای کسانی که ایمان آورده اید...» آیا منافقان هم در این خطاب وارد می شوند؟

فرمود: آری، و شامل گمراهان نیز می گردد، و شامل هر کس که به دعوت آشکار (اسلام) اعتراف کرده نیز می گردد، و شیطان هم از کسانی بود که به دعوت آشکارا با آنان (یعنی فرشتگان) اعتراف کرده بود. (1).

ص: 71

## آيا حضرت عيسيٰ نيز مبتلا مي شد؟

عبدالله بن سنان از امام صادق - عليه السلام - سؤال نمود: آيا حضرت عيسيٰ - عليه السلام - نيز همچون مردم ديگر مبتلا به دردهائي مي شد؟ (يعني مانند سائر مردم حالات بشري داشت يا خير؟).

حضرت صادق - عليه السلام - فرمود: بله، در دوران كودكي (احيانا) مبتلا به دردهاي بزرگها مي شد، و در دوران بزرگي مبتلا به دردهاي كودكان مي شد، و بيمار مي شد.

گاهي در دوران كودكيش درد پهلو مي گرفت و اين بيماري مربوط به بزرگسالان است، به مادرش مي فرمود: غسل و شونيز و روغن را با هم مخلوط بنما و معجوني درست كن به من بده.

هنگامي كه مادرش آن معجون را فراهم نمود و براي عيسيٰ آورد، از خود بي ميلي نشان داد، مادرش گفت: چرا اين دوا را دوست نمي داري در حالي كه تو خود آن را طلبيدي؟

حضرت عيسيٰ - عليه السلام - فرمود: آن را بياور، من اين دوا را با علم نبوت توصيف نمودم، و به سبب طبيعت كودكي آن را كراهت داشتم. و دوا را مي بوئيد (مانند كودكان) سپس مي نوشيد.

- اين حديث براي توضيح اين حقيقت است كه حضرت عيسيٰ - عليه السلام - گر چه از نظر ولادت با سائر بشر فرق داشتند، ولي از نظر طبيعت بشري با سائر مردم در اين خصوصيات فرقي نداشتند، و نحوه ي مخصوص و جنبه ي اعجازي آن نبايد سبب شود تا به آن شخصيت والا مقام به ديد ديگري نگاه كرد، و جنبه ي خدائي به او داد. (1).

ص: 72



## آیا از کسانی که عیسی زنده کرد بعد از آن زندگی نمود؟

ابان بن تغلب گوید: از امام صادق - علیه السلام - پرسیدم: آیا بود کسی که حضرت عیسی - علیه السلام - او را زنده کند و او پس از زنده شدن مدتی عمر کند، و روزی بخورد، و زن و فرزند دار شود؟

حضرت صادق - علیه السلام - فرمودند: بله، حضرت عیسی دوستی داشتند که با او در راه خدا پیوند برادری بسته بود، و هرگاه عیسی - علیه السلام - از نزدیک منزلش مرور می کرد در خانه ی او فرود می آمد.

هنگامی پیش آمد که حضرت عیسی - علیه السلام - مدتی با او ملاقاتی نداشت، و وقتی بر خانه ی او عبور کرد خواست به او سلامی کند، مادرش از خانه بیرون شد، حضرت از آن زن راجع به پسرش سؤال کرد.

مادرش پاسخ داد: ای رسول خدا، او در گذشت.

حضرت عیسی فرمودند: آیا دوست داری او را مجددا ببینی؟

آن زن گفت: بلی.

حضرت عیسی فرمود: فردا که شد می آیم تا او را برایت با اجازه و اذن خدا زنده کنم.

فردا که شد، حضرت آمد و به آن زن فرمود: برویم نزد قبر پسر، سپس هر دو رفتند، تا به قبر آن مرد رسیدند آنگاه حضرت ایستاد و دعا فرمود و زنده شدن او را از خداوند خواست. قبر شکافته شد، و فرزند آن زن زنده شد.

هنگامی که چشم آن زن به پسرش افتاد، و آن پسر مادرش را دید گریه کردند و همدیگر را در آغوش گرفتند، حضرت عیسی را از این منظره ی عاطفی رقتی گرفت، لذا به او گفت: آیا دوست داری با مادرت در دنیا بمانی؟

گفت: ای پیامبر خدا؛ آیا با رزق و روزی و خورد و خوراک و تا مدتی از زمان، یا بدون روزی و بدون خورد و خوراک و بدون مدت؟

حضرت عیسی فرمودند: بلکه با روزی و خورد و خوراک و مدت بیست سال عمر می کنی؛ و ازدواج می کنی، و اولاد دار هم می شوی.

گفت: اگر این طور است بسیار خوب.

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: حضرت عیسی او را به مادرش داد، بیست سال عمر کرد، و همسر گرفت و دارای فرزند شد. (1).

ص: 73

یکی از اصحاب ما گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی مجوس سؤال شد: آیا پیامبر داشتند یا نه؟

حضرت فرمود: آری، مگر داستان نامه ی رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - به اهل مکه را نشنیدی که برای آنها نوشت: اسلام بیاورید و اگر نه با شما می جنگم، آنها برای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نوشتند: از ما جزیه بگیر، و ما را بگذار به عبادت بتها ادامه دهیم.

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - در پاسخ آنها نوشتند: من جزیه نگرفتم مگر از اهل کتاب.

آنان در حالی که قصد داشتند او را تکذیب کنند برای او نوشتند: شما مدعی شدی که جزیه از غیر اهل کتاب نمی گیری، در حالی که از مجوس منطقه «هجر» (که یکی از قصبه های بحرین است) جزیه گرفتی.

پیامبر در جواب آنها نوشتند که: برای مجوس پیامبری بود که او را کشتند، و کتابی داشتند که آن را سوزانیدند که پیامبرشان کتابشان را برایشان آورد. (1).

2- زندیق گفت: به من خبر ده که آیا خدا برای مجوس پیامبر فرستاد؟ زیرا من نزد آنها کتابهایی محکم و استوار، و موعظه ها و پندهایی بلیغ، و مثالهایی مفید و شافی یافتم و دیدم آنها به ثواب و عقاب اقرار می کنند، و شرائع و برنامه هایی مذهبی دارند که به آن عمل می کنند.

امام - علیه السلام - فرمودند: امتی نیست که خدا برای آنها بیم دهنده ای نفرستاده باشد، و خدا برای آنها پیامبری با کتاب فرستاد، ولی آنان نبوت آن پیامبر را انکار کردند، و کتابش را رد کردند.

سؤال کننده گفت: آن پیامبر کیست؟ زیرا مردم می گویند: آن خالد بن سنان است.

حضرت فرمودند: خالد یک مرد عرب بیابانی بود. و پیامبر نبود، و این چیزی است که مردم می گویند و با حقیقت مطابقت ندارد.

گفت: آیا زردشت است؟

گفت: زردشت برای آنان زمزمه ای (وردهایی) آورد، و ادعای پیامبری کرد، گروهی به او ایمان آوردند، و گروهی انکار کردند و او را از شهر خارج کردند، و حیوانات درنده او را در بیابان خوردند. (2).

ص: 74

1- بحار الأنوار: ج 14 ص 463 ح 28.

2- بحار الأنوار: ج 10 ص 176 - 179.

## آیا زمین بدون امام می ماند؟

ابوحزمه گوید: به امام صادق عرض کردم: آیا زمین بدون امام می ماند؟

فرمود: اگر زمین بدون امام باشد حتما فرورود (و نظمش از هم بپاشد). (1).

2- ابان بن عثمان از حسن بن زیاد روایت کند که گفت: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: آیا ممکن است زمین باشد ولی در آن امام نباشد؟

امام - علیه السلام - فرمود: چنین چیزی نباشد، باید در زمین امامی باشد برای بیان حلال و حرام مردم و آنچه به آن نیاز دارند. (2).

ص: 75

---

1- اصول کافی: ج 1 ص 252 ح 10، علل الشرائع: ج 1 ص 76.

2- اکمال الدین: 129، بحار الأنوار: ج 23 ص 40 ح 73.

## آيا قائم متولد شده است؟

خلاد بن قصار گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم: آیا قائم - علیه السلام - متولد شده است؟

حضرت فرمود: خیر، و اگر من او را درك مي نمودم حتما او را در طول ایام زندگیم خدمت مي کردم.

توضیح: اینکه «خدمت مي کردم» يعني او را تربیت مي نمودم و کمک مي کردم. (1).

ص: 76

---

1- بحار الأنوار: ج 51 ص 148 ح 22.

## آيا مهدي و قائم يكي است؟

ابوسعید خراسانی گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: آیا مهدي و قائم - علیه السلام - يكي است؟

فرمود: بله.

عرض کردم: به چه علت مهدي نامیده شد؟

فرمود: برای اینکه هدایت می کند به سوي هر امر پنهان و مخفي است. و قائم نامیده شد، چون پس از اینکه می میرد قیام می کند، او به امر عظیمي قیام می نماید.

مرحوم علامه مجلسي در بیان حدیث شریف می فرمایند: «پس از اینکه می میرد قیام می کند» یعنی بعد از اینکه نام و یاد حضرت می میرد و یا اینکه مردم گمان می کنند او مرده است. (1).

ص: 77

---

1- بحار الأنوار: ج 51 ص 30 ح 6.

1- صفوان بن یحیی از یکی از دوستانش روایت می کند که گفت: امام صادق - علیه السلام - فرمود: به ما علم اولین و آخرین داده شده است.

مردی از اصحابش عرض کرد: فدایت شوم، آیا علم غیب نزد شما هست؟

حضرت فرمود: وای بر تو؛ من آگاه هستم به آنچه در پشت (و صلب) مردان و رحم زنان است.

وای بر شما؛ سینه هایتان وسیع باشد، چشمان شما خوب ببیند، و دل‌های شما خوب بگیرند، ما حجت خدا بر بندگان هستیم، و این چیزی است که سینه ی هر کسی - مگر مؤمن قوی که قوت و نیرویش به اندازه ی کوه‌های تهامه باشد - تاب و تحمل فراگیری آن را ندارد مگر اینکه خدا اجازه بدهد.

به خدا قسم؛ اگر بخواهم برای شما تمام ریگ‌های روی کوه تهامه را بشمارم، چنین می کنم، و شب و روزی نمی باشد مگر اینکه ریگ‌ها می زایند، و افزایش پیدا می کنند مانند این انسانها (و مخلوقات).

به خدا قسم؛ پس از من آنچنان با هم دشمنی می کنید که همدیگر را می خورید. (1).

2- عمار ساباطی گوید: از امام صادق - علیه السلام - پرسیدم آیا امام غیب می داند؟

فرمود: نه، ولی هرگاه بخواهد بداند خدا آن را به او می آموزد.

- توضیح: مقصود از علم غیب مورد سؤال علم غیب ذاتی است که امام - علیه السلام - فرمود: آن مخصوص خدا است. (2).

ص: 78

---

1- مناقب آل ابی طالب 3: 374، بحار الأنوار: ج 26 ص 27 ح 28.

2- اصول کافی: ج 1 ص 380 ح 41.

## آيا بعضي از ائمه از بعضي ديگر داناترند؟

ايوب بن الحر گويد: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: آيا بعضي از ائمه - عليهم السلام - از بعضي ديگر داناترند؟

حضرت فرمود: بله، ولي در علم به حلال و حرام و تفسير قرآن يکي است. (1).

ص: 79

---

1- تفسير العياشي: ج 2 ص 15، بحار الأنوار: ج 89 ص 95 ح 52.

## آیه «کسانی که ایمان آوردند» درباره چه کسانی است؟

عیسی بن داود نجار گوید: از حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - شنیدم که فرمود: از پدرم (امام صادق - علیه السلام -) درباره ی فرمایش خدا: (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا - خالدین فیها لا یبغون عنها حولا) (1) «همانا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغهای بهشت برین محل پذیرایی آنان خواهد بود. آنها جاودانه در آن خواهند ماند؛ و هرگز تقاضای نقل مکان از آنجا نمی کنند» سؤال نمودم.

فرمود: درباره ی آل محمد صلوات الله علیهم أجمعین نازل شد. (2).

ص: 80

---

1- سوره ی کهف آیه ی 107 و 108.

2- کنز الفوائد: 146، بحار الأنوار: ج 24 ص 269 ح 40.



## آیا ابوذر برتر است یا شما اهل بیت؟

1- عثمان بن عمران از عباد بن صهیب روایت می کند که گفت: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: خبر ده مرا آیا ابوذر برتر بود یا شما اهل بیت؟

حضرت فرمود: ای پسر صهیب؛ ماههای سال چند تا است؟

عرض کردم: دوازده ماه.

حضرت فرمود: چند تایی آنها ماه حرام است؟

عرض کردم: چهار ماه.

فرمود: ماه رمضان از آنها است؟

عرض کردم: نه.

فرمود: ماه رمضان برتر است یا ماههای حرام؟

عرض کردم: بلکه ماه رمضان.

فرمود: ما اهل بیت نیز چنین می باشیم، کسی با ما قابل مقایسه نیست.

همانا ابوذر روزی در میان اصحاب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - نشسته بود و آنها فضائل و مناقب افراد را می شمردند، ابوذر فرمود: علی بن ابی طالب - علیه السلام - افضل این امت است، او قسمت کننده ی بهشت و آتش است، او صدیق و فاروق این امت است، و حجت خدا بر امت است.

حاضران از سخن او خوششان نیامد، و همگی چهره از او گردانند و فرمایش او را تکذیب نمودند.

ابوامامه ی باهلی که در میان آنان بود نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - رفت و سخن ابوذر را به عرض رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - رسانید، و اعراض و تکذیب حاضران در آن محفل را گزارش کرد.

رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: آسمان (کبود و آبی) سایه نینداخت، و زمین تیره برنداشت - یعنی از میان شما ای ابو امامه - شخصی را که راست لهجه تر (راستگوتر) از ابوذر باشد. (1).

توضیح: صدیق: یعنی تصدیق کننده ای که هیچ شکمی در باورش نیست، و از همه ایمانش راسختر، و یقینش کاملتر است. و فاروق: یعنی کسی است که محبت و مودتش موجب جدا شدن صف ها است.

2- اسماعیل فراء از مردی نقل می کند که گفت: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: مگر نه رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم -

سلم - درباره ي ابي ذر - رحمة الله عليه - فرمود: آسمان سايه نينداخت و زمين دربرنداشت مردى را كه داراي زباني راستگوتر از ابوذر باشد».

حضرت فرمود: بله.

عرض كردم: پس جاىگاه رسول خدا- صلي الله عليه و آله و سلم - و اميرالمؤمنين - عليه السلام - كجا است؟ و جاىگاه حسن و حسين - عليهما السلام - كجا است؟

حضرت فرمود: سال چند ماه دارد؟

عرض كردم: دوازده ماه.

فرمود: چند تاي آنها ماه حرام است؟

عرض كردم: چهار ماه آن.

فرمود: ماه رمضان از آنها است؟

عرض كردم: نه.

حضرت فرمود: در ماه رمضان شبي است كه برتر و بالاتر از هزار ماه است. ما اهل بيت قابل مقايسه با كسي نيستيم. (2).

ص: 81

---

1- علل الشرايع: 70، بحار الأنوار: ج 22 ص 406 ح 21.

2- معاني الأخبار: 56، بحار الأنوار: ج 22 ص 406 ح 42.

## آيا شناخت همه امامان لازم است؟

محمد بن مسلم گوید: به امام صادق - عليه السلام - گفتم: مردی به من گفت: امام آخر را بشناسی کافی است و ضرر ندارد امام اول را شناسی (مرادش چیست)؟

حضرت فرمود: خدا او را لعنت کند، من او را نمی شناسم، ولی او را دشمن می دارم، مگر امام آخر جز به وسیله ی امام اول شناخته می شود؟ (1).

ص: 82

---

1- اصول کافی: ج 2 ص 200 ح 7.

## آيا اسلام اعتقاد به تمامی ائمه است؟

ابان بن تغلب گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: اگر کسی امامان (معصوم) را بشناسد ولی امام زمان خود را نشناسد آیا مؤمن است؟

حضرت فرمود: خیر.

گفتم: آیا مسلمان است؟

حضرت فرمود: بله.

مرحوم صدوق رحمة الله عليه گوید: اسلام؛ اقرار به شهادتین است، و به وسیله ی این اقرار خونها و اموال محترم می شود و حفظش واجب است. ولی ثواب به خاطر ایمان است.

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: هر کس شهادت بدهد که خداوندی جز خدا نیست و محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - پیامبر خدا است خون و مال او محفوظ و محترم است مگر در برابر حق، و حساب او بر خداست. (1).

ص: 83

## آيا فرقي بين گنهكار ما و ديگري هست؟

امام رضا از پدرش - صلوات الله عليهما - روايت مي فرمايند كه: اسماعيل به امام صادق - عليه السلام - گفت: اي پدرجان؛ نظر شما درباره ي گنهكار از ما و از ديگران چيست؟ (آيا فرقي هست)؟

حضرت آيه اي تلاوت فرمود كه: (ليس بأمانيكم و لا أماني أهل الكتاب من يعمل سوء يجز به) [\(1\)](#) «(فضيلت و برتري) به آرزوهاي شما و آرزوهاي اهل كتاب نيست؛ هر كس عمل بد ي انجام دهد كيفر داده مي شود». [\(2\)](#).

- توضيح: يعني عمل ملاك است نه نسب و نه آرزوها.

ص: 84

---

1- سوره ي نساء آيه ي 123.

2- عيون الأخبار: ج 2 ص 234، بحار الأنوار: ج 93 ص 221 ح 13.

## آیا امامان، خدایان یا پیامبرانند؟

سدیر گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: گروهی از مردم عقیده دارند که شما خدا و معبودید و برای عقیده مزبور این آیه را دلیل قرار می دهند: (و هو الذي في السماء اله وفي الأرض اله) (1) «او در آسمان معبود است، و در زمین معبود است» (اینها گمان می کنند که معبود زمین امامانند).

امام فرمود: ای سدیر! گوش و چشم و پوست و گوشت و خون و مویم از اینان بیزار است، و خدا از ایشان بیزار است، اینان بر دین من و دین پدران من نیستند، خدا در روز قیامت مرا با آنها گرد هم نیاورد، جز آنکه بر آنها خشمگین باشد.

پرسیدم: مردمی نزد ما هستند که عقیده دارند شما پیغمبرید و این آیه قرآن را دلیل سخن خود قرار می دهند: (يا ايها الرسل كلوا من طيبات و اعملوا صالحا اني بما تعملون علیم) (2) «و ای رسولان؛ از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید که من به کردار شما دانا و آگاهم».

امام فرمود: ای سدیر! شنوایی و بینایی و مو و پوست و گوشت و خونم از اینها بیزار است، و خدا و رسولش از اینان بیزار است، اینها به دین من و دین پدرانم نیستند، خدا در قیامت مرا با ایشان گرد هم نیاورد جز اینکه بر آنها خشمگین باشد.

عرض کردم: پس شما چه موقعیتی دارید؟

فرمود: ما خزانه دار علم خدائیم، ما مترجم امر خدائیم، ما اشخاصی معصوم هستیم، خدای تبارک و تعالی مردم را به فرمانبری از ما امر فرموده، و از نافرمانی ما نهی نموده است، ما حجت رسانیم بر هر که زیر آسمان و روی زمین است. (3).

ص: 85

1- سوره ي زخرف آيه ي 86.

2- سوره ي مؤمنون آيه ي 51.

3- اصول کافی: ج 2 ص 11 ح 6.

1- ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: آل محمد - علیهم السلام - کیانند؟

حضرت فرمود: ذریه و نسل او.

عرض کردم: اهل بیت او کیانند؟

فرمود: ائمه ی جانشینان او.

گفتم: عترت او کیانند؟

فرمود: اصحاب عبا.

گفتم: امت او کیانند؟

فرمود: مؤمنانی که آنچه را از ناحیه ی خدای عزوجل آمده تصدیق نموده اند و تمسک جستند به ثقلین (دو امانت سنگین او) - که به تمسک به آنها (و پیروی از آنها) دستور داده شدند - کتاب خدا و عترت و خاندان او که خداوند آنها را از پلیدی کاملاً پاک قرار داد، و آنها بر امت بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - دو جانشین هستند. (1).

2- محمد بن سلیمان الدیلمی از پدرش روایت کرد که گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: فدایت شوم آل کیانند؟

حضرت فرمود: ذریه (و نسل) محمد - صلی الله علیه و آله و سلم.

عرض کردم: اهل کیانند؟

فرمود: ائمه - علیهم السلام -.

عرض کردم: فرمایش خدای عزوجل: (أدخلوا آل فرعون أشد العذاب) (2) «آل فرعون را در سخت ترین عذابها وارد کنید» چه معنی دارد؟

فرمود: به خدا قسم؛ مراد خدا جز دختر او نیست. (3).

3- عبدالله بن میسره گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: ما می گوئیم: اللهم صل علی محمد و اهل بیته، و بعضی می گویند: آل محمد ما هستیم

حضرت فرمود: آل محمد تنها کسانی هستند که خدا از دواج رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - را با آنها حرام نمود. (4).

- 1- امالي صدوق: ص 240 ح 10.
- 2- سوره ي مؤمن (غافر) آيه ي 46.
- 3- بحار الأنوار: ج 25 ص 216 ح 12.
- 4- معاني الاخبار: 23، بحار الأنوار: ج 25 ص 216 ح 11.



از جمله اموري که دلالت دارد بر اینکه جعفر بن محمد خليفه الله است قضيه اي است که ربیع حاجب منصور دوانقي نقل کرده است. مي گوید روزي منصور عباسي مرا احضار کرد که جعفر ابن محمد را حاضر کنم وقتي که چشم منصور به حضرت افتاد گفت خدا بکشد مرا اگر تو را نکشم در سلطنت من اخلا لگري مي کني؟ و مردم را بر من مي شوراني؟ حضرت فرمود به خدا سوگند چنین قصد و چنین کاري نبوده است اگر چيزي در اين خصوص به شما رسانده باشند به دروغ گفته اند و اگر بر فرض چنین امري ثابت شده باشد حضرت يوسف را برادرانش ظلم کردند ولي در مقابل يوسف آنان را عفو کرد حضرت ايوب در مقابل مصائب و مشکلات صبر نمود حضرت سليمان را سلطنت عطا شد شکرگذاري کرد. اينان پيغمبرانند و نسبت شما نیز به آنها مي رسد.

ربیع مي گوید وقتي که حضرت به طرف مجلس منصور مي آمد در راه لبهاي حضرت حرکت مي کرد و مشغول دعا خواندن بود وقتي که وارد مجلس شد غضب منصور آرامتر شد. منصور گفت که حضرت به طرف بالاي مجلس تشریف ببرند و ايشان نیز چنین کردند منصور گفت آن نسبت هايي که به تو دادم فلان و فلان به من خبر داده اند و خودشان نیز حاضرند. حضرت فرمود آنان را با من روبرو کنيد تا حقيقت نسبت آشکار گردد منصور دستور داد آن مرد به آن نسبت هايي که حضرت داده اقرار کند آن مرد گفت: بلي.

حضرت صادق عليه السلام فرمود قسم ياد کن مرد شروع به قسم خوردن نمود و حضرت فرمود آنچه انچه قسم ياد کن که من مي گويم اين گونه بگو از حول و قوه ي خدا بيزارم و به حول و قوه ي خود پناهنده ام که اين چنان کار (يعني به وسيله تو در سلطنت خليفه اخلا لگري) بوده است. آن حضرت با حال مخصوصي فرمود اين فرد دور از رحمت خدا را بگيريد و از پايش بيرون بکشيد.

کمي نگذشت ديدند که آن مرد از جانب پايش گرفتار شد و چون خليفه چنین حال را ديد حضرت را نزد خود نشانند و حضرت را احترام کرد. حضرت از آن مجلس فارغ شد. پشت سر حضرت روانه شدند و به حضورش گفتند (خليفه) شديدترين غضب را در حق شما داشت. ولي وقتي که داخل مجلس شديد مشغول دعا خواندن بوديد و غضب منصور سبک تر گرديد حضرت فرمود دعاي جدم حضرت حسين عليه السلام را مي خواندم. عرض کردم فدایت شوم آن دعا کدام است؟ حضرت فرمود: «يا عدتي عند شدتي و يا غوثي عند کربتي احرسني بعينک لاتمام و اکفني برکتک الذي لا يرام؛ اي خدایي که در تمام شدايد مايه ي اميدواري و در تمام غصه ها پناهگاه مني با آن نظر بدون غفلت خود و با آن قدرت پاينده ات نگهدارم باش.»

ربیع مي گوید من اين دعا را حفظ کردم و به برکت آن دعا همیشه از گرفتاري ها نجات يافتم. وي مي گوید به حضرت عرض کردم چرا نگذاشتي آن مرد سخن چين به اختيار خود قسم ياد کند؟ حضرت فرمود: دوست نداشتم که خدا را با لفظ توحيد و تمجيد قسم بخورد شايد خدايتعالي از او بگذرد يا عقوبت وي را به تأخير اندازد و با آن لفظي که شنيدني قسم دادم تا خدای عزوجل شديدتر گرفتارش کند. حضرت جعفر بن محمد مي فرمود: کلام من کلام پدرم و جدم است و کلام جدم کلام پدرش و علي بن ابيطالب عليه السلام است و کلام علي عليه السلام کلام رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم و کلام رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم کلام خدا است. حضرت جعفر بن محمد مي فرمود: علم ما خانواده غابر و مزبور و نکت في القلوب و نقر في الاسماع است و جفراحمر و ابيض که تمام مردم به علم آن محتاجند در نزد ما است.

از حضرت تفسير اين کلمات را پرسيدند. حضرت فرمود: اما غابر علم آينده و مزبور علم گذشته است «اما نکت في القلوب الهامات الهي و نقر في الاسماع» شنيدن سخن فرشتگان است ما کلام ملائکه را مي شنويم ولي شخص آنها را نمي بينيم اما جفراحمر آن ظرفي است که اسلحه رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم در آن است و بيرون نياید تا قائم ما ظهور کند و اما جفرابيض آن ظرفي است که تورات

موسي و انجيل عيسي و زبور داوود و كتابهاي الهيه در آن است و مصحف فاطمه عليها السلام در آن و آيه آينده و اسامي پادشاهان تا روز قیامت در آن است و اما جامعه آن نوشته اي است که از زبان مبارك حضرت رسول صلي الله عليه و آله و سلم خارج شده و با دست علي بن ابيطالب عليه السلام نوشته شده است به خدا سوگند هر آن چيزي که تا روز قیامت مردم به آن احتیاج دارند در آن نوشته شده است.

ص: 87

## ابان بن تغلب بن رباح بکری کوفی

ابان بن تغلب (وزان تضرِب) از آل بکر بن وائل و اهل کوفه است. او که درک محضر حضرت زین العابدین، حضرت باقر، و حضرت صادق علیهم السلام را نمود، ثقه ای جلیل القدر، فقیه، قاری (1)، لغوی و مقدم در هر فنی بوده است. از مصنفات او کتاب غریب القرآن است. کتاب فضائل و کتاب احوال صفین نیز از مؤلفات اوست. (2).

مرحوم سید صدر گوید: ابان بن تغلب اول کسی است که در «غریب القرآن» و «معانی القرآن» کتابی تصنیف نموده است. (3) نجاشی (ره) می گوید: ابان بن تغلب در قرآن و فقه و حدیث و ادب و لغت و نحو مقدم بر دیگران و مخصوصاً د علم عربیت، سرآمد اقران بوده است. (4).

هشام بن سالم می گوید: ما به عده ای از اصحاب در محضر حضرت صادق (ع) بودیم که مردی از اهل شام وارد شد امام صادق علیه السلام به او رخصت نشستن داد و او نشست. امام فرمود: چه می خواهی؟ عرض کرد: به ما خبر رسیده که شما عالم و دانایی، اینک آمده ام تا با شما بحث و مناظره نمایم. فرمود: در چه موضوعی می خواهی بحث کنی؟ عرض کرد: در بحث قرآن وارد شویم. حضرت صادق علیه السلام او را به حمران راهنمایی کرد. شامی عرض کرد: من با شما می خواهم بحث کنم نه با حمران. حضرت فرمود: اگر بر حمران غلبه کردی بر من غالب شده ای و اگر مغلوب حمران گشتی، مغلوب منی. مرد شامی با حمران وارد بحث شد و آن قدر بحث کرد که خسته و ملول گردید. امام صادق علیه السلام فرمود: چگونه یافتی حمران را؟ گفت: او را حاذق و استاد دیدم و از هر چه پرسیدم مرا پاسخ داد. حضرت فرمود: حمران! تو هم از شامی سؤال کن. سپس مرد شامی عرض کرد: می خواهم با شما در بحث علم عربیت وارد شوم. حضرت او را به ابان بن تغلب هدایت کرد. (5).

از این روایت معلوم می گردد که جناب ابان بن تغلب در این رشته تخصصی داشته است که حضرت صادق علیه السلام او را به آن مرد شامی معرفی معرفی است.

ابن داود در کتاب رجالش می گوید: ابان سی هزار حدیث از امام صادق (ع) آموخته و محفوظ بود. (6).

در کتاب خلاصه علامه (ره)، نیز مسطور است که ابان در میان اصحاب ما ثقه و جلیل القدر و عظیم الشأن است و به خدمت امام سجاد و امام باقر و حضرت صادق علیهم السلام مشرف گردیده است. (7) حضرت باقر علیه السلام به او دستور داد که در مسجد مدینه بنشیند و فتوی دهد و می فرمود: دوست دارم که در میان شیعیان من مانند تو را ببینند. (8) در روایت دیگر، به ابان فرمود: با اهل مدینه مناظره کن، دوست دارم که مانند تو، کسی از روات و رجال می باشد. (9).

امام ششم به ابان بسیار علاقه مند بود، هرگاه به خدمت امام می رسید، امر می فرمود برای ابان و ساده ای می افکندند و با وی مصافحه و معانقه و احوال پرسی می کرد و از وی احترام بسیاری می نمود. (10).

شیخ نجاشی روایت کرده موقعی که ابان به مدینه می رفت اهالی مدینه به جهت استماع حدیث و استفاده از محضرش جمع می شدند به طوری که در مسجد جای خالی جز کنار ستونی که به آن تکیه می کرد، باقی نمی ماند. (11).

مرحوم پدرم، در سفینه البحار، در باب نهی امام رضا (ع) از متعه در مکه و مدینه، داستانی از ابان بن تغلب نقل می‌کند که طالبین می‌توانند به آن جا رجوع فرمایند. (12).

مرحوم ابن قولویه، نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام به ابان فرمود: چه وقت به زیارت قبر حضرت حسین (ع) مشرف شدي؟ ابان عرض کرد: تا به حال مشرف نشده‌ام، حضرت فرمود: سبحان ربي العظيم و بحمده (13)، شگفت آور است، تواز رؤساي شيعه و تا به حال حسين را زیارت نکرده و ترك کرده باشي. بدان، هر کس حسين را زیارت کند، به هر قدمي که بر مي‌دارد، خداوند برایش حسنه اي مي‌نويسد، و گناهي از صحيفه عملش محو مي‌کند و گناه گذشته و آینده اش را مي‌بخشد.... (14).

در کافی، از ابان بن تغلب، روایت شده که گفت: با حضرت صادق (ع) طواف می‌کردم که مردی از اصحاب به من برخورد و درخواست کرد تا همراه او بروم که حاجتي دارد. او به من اشاره و من کراهت داشتم امام صادق (ص) او را دید و به من فرمود: اي ابان! این مرد تو را مي‌خواهد؟ عرض کردم: آري. فرمود: او کیست؟ گفتم: مردی از اصحاب ما است. فرمود: او مذهب و عقیده تو را دارد؟ عرض کردم: آري. فرمود: نزدش برو. عرض کردم: طواف را بشکنم؟ فرمود: آري. گفتم: اگر چه طواف واجب باشد؟ فرمود: آري.

ابان گوید: پس همراه او رفتم، و سپس خدمت امام رسیدم و درخواست کردم که حق مؤمن را بر مؤمن به من خبر دهد. فرمود: اي ابان! این موضوع را کنار بگذار و پی‌گیری مکن. عرض کردم: چرا، قربانت گردم؟ پس تکرار کردم و اصرار نمودم تا اینکه حضرت فرمود: اي ابان! نیم‌مالت را به او دهی. آن‌گاه به من نگریست و چون دید که چه حالی به من دست داده، فرمود: اي ابان! مگر نمی‌دانی که خدای عز و جل، کسانی را که دیگران را بر خود ترجیح داده‌اند، یاد فرمود؟ (و یؤثرون علي انفسهم و لو كان بهم خصاصة - حشر / 9 - در مایحتاج ضروري نیز دیگران را بر خود مقدم می‌دارند). عرض کردم: آري، قربانت گردم. فرمود: بدان که چون تو نیمی از مالت را به او دهی، او را بر خود ترجیح نداده‌ای، بلکه تو و او برابر شده‌اید، ترجیح او بر خودت زمانی است که از نصف دیگر به او دهی. (15).

و نیز در کافی از ابان بن تغلب روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هر کس هفت مرتبه گرد خانه کعبه طواف کند، خدای عز و جل، برایش شش هزار حسنه نویسد، و شش هزار سیئه از او بزداید، و شش هزار درجه برایش بالا برد. (16) سپس امام فرمود: روا ساختن حاجت مؤمن بهتر است از طوافي و طوافي، و تا ده طواف شمرد. (17).

نجاشي، از عبدالرحمن بن حجاج، روایت کرده که گفت: روزی در مجلس ابان بن تغلب بودم که ناگاه مردی از در درآمد، و گفت: اي ابوسعيد (کنیه ابان)، مرا خبر ده که چند کس از صحابه پیغمبر صلي الله عليه و آله، از حضرت امیرالمؤمنین (ع) متابعت نمودند؟ ابان گفت: گویا می‌خواهی فضل و بزرگی علي عليه السلام را به آن دسته از اصحاب پیغمبر که متابعت آن حضرت را نمودند بازشناسی؟ آن مرد گفت: مقصود من همین است. پس ابان گفت که والله ما فضل صحابه را نمی‌شناسیم الا- به متابعت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام. (18).

در جلال‌ت قدر ابان گواهی مخالفین، برای او، سند پرارزشی به حساب می‌آید. ابراهیم نخعی که از علمای عامه است، درباره ابان می‌گوید: «کان ابان مقدما في كل فن العلم في القرآن و الفقه و الحديث و الادب و اللغة و النحو»، ابان در هر فنی از فنون علمی از علم قرآن و حدیث و ادبیات و لغت و نحو بر همه مقدم، و پیشوایی داشته. (19).

ذهبی در میزان الاعتدال درباره ابان می‌گوید: «شيعي صلد (20) لکنه صدوق»، او سخت شيعي است اما بسیار راستگوست. (21).

ياقوت حموي او را ثقة اي عظيم المنزله و جليل القدر خوانده است. (22).

ابان به سال 141 هجري وفات كرد. او قبلا به وسيله حضرت صادق عليه السلام از نزديكي مرگش مطلع شده بود. همين كه خبر مرگ او را به حضرت دادند، بر او رحمت فرستاد و سوگند ياد فرمود كه مرگ ابان دلش را به درد آورده است. رحمه الله و رضوانه عليه. (23).

موسي بن عقبه - از رجال صحاح ششگانه - و شعبة بن الحجاج و حماد بن زيد و محمد بن خازم و عبدالله بن المبارك - از رجال صحاح ششگانه - از شاگردان ابان بن تغلب بودند. (24).

ص: 88

1- ابان قرائت را از سليمان اعمش و عاصم و ديگران فراهم گرفت، و كساني كه يكي از هفت قاري مشهور است، قرائت را از او فرا گرفته است (تأسيس الشيعة ص 343).

2- فهرست طوسي، ص 45 (چاپ دانشگاه مشهد كه افستي از روي چاپ اسپرنگرمبيئي است). - مولفوالشيعة، ص 34.

3- تأسيس الشيعة، ص 320.

4- رجال نجاشي، ص 7 (چاپ بمبيئي). نجاشي، ابوالعباس، احمد بن علي النجاشي (450 - 372 هجري)، صاحب كتاب رجال معروف كه مورد اعتماد علماي شيعة مي باشد، و عده اي آن را بهترين كتاب رجال مي دانند. او معاصر شيخ طوسي (ره) بوده است. (رجوع شود به تأسيس الشيعة ص 267 و الكني و الالقاب ج 3 ص 207).

5- اختيار معرفة الرجال، ص 267.

6- رجال ابن داود، جزء اول، باب الهمزة - تنقيح المقال، ج 1، ص 4.

7- خلاصة الاقوال في معرفة الرجال، علامه حلي، ص 12.

8- رجال كشي، ص 280، (چاپ كربلاء). شيخ كليني، محمد بن عمر بن عبدالعزيز، مردی فاضل و بصير به اخبار و رجال، و ثقة و جليل القدر است. نام كتاب رجالش، معرفة الناقلين عن الائمة الصادقين عليهم السلام، بوده است، ليكن چون اغلاط بسياري داشته، شيخ طوسي (ره)، آن را ملخص کرده و آن را اختيار معرفة الرجال، نامیده، و از زمان علامه تابه حال آن چه در دست است. همان اختيار الرجال است، و عده اي آن را مرتب کرده اند. كشي در نيمه اول قرن چهارم هجري، همزمان با مرحوم شيخ كليني، مي زيسته، و در بسياري از استادان و شاگردان با وي شريك بوده است. كش، شهري از شهرهاي ماوراءالنهر است. (رجوع شود به تأسيس الشيعة ص 264، الكني و الالقاب ج 3 ص 100).

9- خلاصه علامه حلي، ص 12 - تنقيح المقال، ج 1، ص 4.

10- رجال نجاشي، ص 8 (چاپ بمبيئي).

11- رجال نجاشي، ص 8 (چاپ بمبيئي).

12- سفينة البحار، ج 2، ص 522.

13- در نسخه اي، سبحان الله العظيم، ثبت شده است.

14- كامل الزيارات، ابن قولويه قمي (متوفي به سال 368 يا 367)، باب 108، نوادر الزيارات، ص 331 - بحارالانوار ج 101، ص 7.

15- اصول كافي، ج 2، ص 137.

16- اسحاق بن عمر، افزوده كه شش هزار حاجت او را هم روا كند.

- 17- اصول كافي، ج 2، ص 155.
- 18- رجال نجاشي، ص 9.
- 19- تنقيح المقال، ج 1، ص 4.
- 20- در نسخه اي، جلد، به جاي، صلد، ذكره شده است.
- 21- ميزان الاعتدال، ج 1، ص 4.
- 22- معجم الادباء، ج 1، ص 107.
- 23- رجال كشي، ص 208.
- 24- الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج 3، ص 55.

## ابان بن عثمان

او هم از شش شخصیت برجسته و دانشمند و متقی و مقدسی بود که اصحاب ما نورالله ضریحهم به صدق و فقه و زهد و کرامتشان اجتماع کرده اند.

اللهم صل علي محمد و آل محمد و اغفر لنا و لعلمائنا الماضين يا ذالجلال و الاكرام! يا ارحم الراحمين

در کتاب معصوم هفتم و طی تاریخی که از اصحاب امام ابو جعفر باقر صلوات الله علیه یاد کرده ایم نامی از جابر بن حیان به میان آوردیم.

این جابر هر چند محضر امام باقر علیه السلام را ادراک کرده بود ولی چون مدت کوتاهی بود باید وی را از اصحاب امام صادق سلام الله علیه شمرد زیرا این مرد تحصیلات خود را در خدمت آن بزرگوار به کمال رسانید.

## ابان عبدالله ابی عیاش، فیروز بصری

شیخ طوسی (ره) در رجالش گفته: ابان نامش فیروز و اهل بصره است؛ و از تابعین شمرده شده و از اصحاب حضرت سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام است (1) و از ضعفاء بوده است. (2).

بان غضائری (3) می گوید: اصحاب گفته اند که کتاب «سلیم بن قیس» (4) از ساخته های اوست. (5).

سید علی بن احمد عقیقی در رجالش می گوید: ابان بن ابی عیاش فاسد المذهب بوده و سپس به وسیله سلیم بن قیس هلالی به مذهب حق برگشته و داستان او چنین است:

هنگامی که حجاج در تعقیب سلیم بود و قصد کشتن او را داشت، سلیم به ناحیه فارس گریخت و به ابان پناهنده شد. هنگام مرگش که فرا رسید، به ابان گفت: تو بر من حقی پیدا کرده ای. سپس گفت: همانا بدان بعد از رسول خدا (ص) چنین و چنان شد و شرحی از سقیفه برای او نقل کرد. آن گاه کتابی را به او سپرد؛ و این کتاب را غیر از ابان دیگری نقل نکرده است. (6).

ابان درباره سلیم بن قیس هلالی می گفت: سلیم بن قیس پیرمردی متعبد و نورانی بود.

ابان گوید: بعد از وفات حضرت سجاد (ع) به حج مشرف شدم و با امام باقر (ع) ملاقات کردم و حدیث سلیم را در محضرش از آغاز تا پایان خواندم. حضرت باقر (ع) گریست و فرمود: سلیم راست گفته است. (7).

نویسنده گوید: کتاب سلیم از اصول شیعه است و بزرگان مشایخ مانند: برقی و صفار و کلینی و صدوق و نعمانی به آن اعتماد داشتند.

علامه مامقانی بعد از نقل گفته های ابن غضائری و شیخ طوسی (ره) و دیگران می گوید: بعد از آن که سلیم کتاب را به ابان تسلیم کرده و از او تعبیر به برادر زاده می کند، نمی توان ابان را ضعیف شمرد و نسبت جعل کتاب سلیم را به او داد، به علاوه این که عده ای بزرگان مانند: ابن اذینه و ابراهیم بن عمر یمانی و حماد بن عیسی و عثمان بن عیسی از او روایت کرده اند، و وثاقت ابان از وثاقت سلیم معلوم می گردد و به طور مسلم ابان شیعه و ممدوح است (8) و شاید تضعیف او به دست مخالفین و معاندین صورت گرفته باشد.

مرحوم کلینی از حماد بن عیسی از عمر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش از سلیم خداوند بن قیس هلالی نقل کرده که گفت: شنیدم

امیرالمؤمنین (ع) را که حدیث می کرد از پیغمبر (ص) که آن حضرت در سخنش فرمود: دانشمندان دو قسمند: دانشمندی که علم خود را به کار بندد، پس این رستگار است؛ و دانشمندی که علمش را کنار گذارد، و این به هلاکت افتاده است. همانا دوزخیان از بوی گند عالم بی عمل در رنجند، و به درستی که پشیمان ترین و حسرتمندترین دوزخیان، آن کسی است که در دنیا بنده ای را به سوی خدا خوانده، و آن بنده از او پذیرفته و اطاعت خدا نموده، و خدا به بهشتش در آورده، و خود دعوت کننده را به سبب عمل نکردن و پیروی هوس و آرزوی دراز، به دوزخ برده است. اما پیروی هوس، از حق باز دارد و درازی آرزو آخرت را از یاد برد. (9).

و نیز به همین طریق از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس روایت شده که گفت: شنیدم امیرالمؤمنین (ع) می فرمود که رسول خدا (ص) فرمود: دو خورنده هستند که سیر نمی شوند: خواهان دنیا و خواهان علم. کسی که از دنیا به آن چه خدا برایش حلال کرده قناعت کند، سالم ماند و کسی که دنیا از راه غیر حلال به دست آورد، هلاک گردد مگر آن که توبه کند (و مال حرام را به صاحبش برگرداند). و کسی که علم را از اهلش گیرد و عامل به آن باشد، نجات یابد و هر که منظورش از طلب علم مال دنیا باشد، بهره اش همان است (و در آخرت او را نصیبی نیست). (10).

ص: 89

1- رجال الطوسی، ص 83 و ص 152.

2- رجال الطوسی، ص 106 - خلاصة الاقوال علامه حلی، ص 99.

3- ابوالحسن، احمد خداوند الحسین بن عبیدالله الغضائری، از مشایخ بزرگ و ثقات عظیم الشانی است که بزرگان رجال گفته های او را ذکر کرده و از او تعبیر به استاد می نمایند. او معاصر با شیخ طوسی بوده است. (رجوع شود به تأسیس الشیعه ص 269 و الکنی و الالقاب ج 1 ص 365).

4- سلیم بن قیس هلالی از اصحاب امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام است و صاحب کتاب معروف بین محدثین و علما، و ابان، از او، آن کتاب را نقل کرده است. چنانکه در متن ذکر شد ابن غضائری آن کتاب را مجعول می داند و دلیل او این است که در آن کتاب آمده که ائمه سیزده تن می باشند، و دیگر آن که محمد بن ابی بکر پدرش را هنگام مرگ پند داد در حالی که محمد در حجة الوداع متولد شد و زمان مرگ پدر کودکی بیش نبود. صاحب رجال کبیر این دو اشکال را این گونه جواب داده که آن چه از نسخ کتاب سلیم به دست ما رسیده و ملاحظه کردیم ندیدیم که گفته باشد ائمه سیزده تن می باشند؛ بلکه گفته ائمه با رسول خدا سیزده تن اند. و دیگر آن که می گوید: عبدالله وقت مرگ پدرش، او را موعظه کرد، نه محمد. [تعلیقات علی) منهج المقال (رجال کبیر)، ص 15 - تحفة الاحباب، ص 134].

5- قاموس الرجال، ج 1، ص 71.

6- خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص 99 - تنقیح المقال علامه مامقانی، ج 1، ص 3.

7- اختیار معرفة الرجال، ص 105، (چاپ دانشگاه مشهد).

8- تنقیح المقال، ج 1، ص 3.

9- اصول کافی، ج 1، ص 35. (چاپ اسلامیه).

10- اصول کافی، ج 1، ص 36.



از معمرين، وثقه و جليل القدر است. او مردی ادیب و قاری بوده و از اصحاب امام صادق و امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام شمرده شده، و از آنان روایت نقل کرده است. (1).

امام هشتم (ع) نامه ای برای ابراهیم فرستاده که در آن مدح و تجلیل زیادی از او شده است. ابراهیم کتابی دارد که بزرگان از آن روایت کرده اند. (2).

مرحوم علامه در «خلاصه» فرموده: ابراهیم ثقه است، و من به روایاتش عمل می کنم. (3).

مرحوم کلینی، در کافی، از طریق ابراهیم بن ابي البلاد، از لقمان (ع) روایت می کند که به پسرش گفت: ای پسر جان! زیاد با مردم نزدیک مشو که موجب دوری ات از آنان شوی و یکسره از آنان دوری مکن که خوار و بی مقدار شوی، هر جاننداری همانند خود را دوست دارد و انسان هم به ممنوع خود دوستی ورزد؛ کالایی خود را جز در نزد خریدار و خواستارش پهن مکن؛ و همچنان که میان گرگ و گوسفند دوستی نباشد، میان نیکوکار و بدکار دوستی نیست؛ و هر که به قیر نزدیک شود پاره ای از آن به او چسبد، همچنین هر کس با تبهکار شریک شود از روش های او بیاموزد؛ و هر که جدال و ستیزه جویی را دوست داشته باشد دشنام خورد؛ و هر که به جاهای بد رود متهم گردد؛ و کسی با رفیق بد همنشین شود در امان نباشد؛ و هر که زبان خود را نگه ندارد پشیمان گردد. (4).

پدر ابراهیم، ابوالبلاد، یحیی بن سلیم، مردی نابینا و راویه شعر بود. فرزددق در حق او گفته: «یا لهف نفسي علي عينيك من رجل». او از امام باقر و امام صادق علیهما السلام، حدیث روایت کرده است. (5).

فرزندان ابراهیم به نامهای: محمد بن ابراهیم و یحیی بن ابراهیم نیز از ثقات می باشند. (6).

ص: 90

---

1- رجال کشی، ص 425 - رجال الطوسی، ص 145 - رجال نجاشی، ص 16.

2- رجال نجاشی، ص 17.

3- خلاصة الاقوال في معرفة الرجال، علامه حلی، ص 3.

4- اصول کافی، ج 2، ص 469.

5- رجال نجاشی، ص 16.

6- خلاصه علامه حلی، ص 76.

## ابراهیم بن نعیم عبدي معروف به ابي الصباح کناني

ابوالصباح (وزان شداد) کناني (به کسر کاف) - ابراهیم، از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام است. بعضی گفته اند که تا زمان امام جواد (ع) را درک کرده در حالیکه 25 سال قبل از میلاد امام جواد (ع)، ابوالصباح از دنیا رفته است (ولادت حضرت جواد (ع) به سال 195 و وفات ابوالصباح به سال 170 هجری بوده است).

مرحوم علامه حلی، در خلاصه، در ترجمه ابوالصباح فرموده که او (ابا جعفر) امام جواد (ع) را درک کرده و از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت می کند. (1).

نویسنده گوید: گمان می رود این اشتباه از فرمایش نجاشی رخ داده باشد که گفته: ابراهیم بن نعیم حضرت اباجعفر (ع) را دیده. دیگران گمان کرده اند مراد از ابا جعفر حضرت جواد (ع) است و بدین اشتباه افتاده اند و توجه نکرده اند که منظور نجاشی حضرت باقر (ع) بوده نه حضرت جواد الاثمه (ع).

ابوالصباح مردی ثقه و جلیل القدر بوده و علمای رجال او را مدح و توثیق کرده اند. (2).

مرحوم علامه حلی در خلاصه می فرماید: ابوالصباح ثقه و مورد اطمینان است و من به گفته او عمل می کنم؛ چون امام صادق (ع) او را میزان نامیده و خطاب به او چنین فرموده است: «انت میزان لا عین فیه»، تو ترازوی بدون انحرافی. (3).

علامه مامقانی فرموده که بزرگان او را مدح کرده و جز دو خبر که آنها را جواب گفته قدحی ندیده است. (4).

لیکن دو دسته روایات درباره ی او نقل شده، هم مدح و هم قدح، اما بزرگان به اخبار قدح توجهی نکرده و توثیقش نموده اند. ما یک روایت در مدح و دو روایت در قدحش ذکر می کنیم. و قضاوتش را به عهده خود خوانندگان عزیز می گذاریم.

شیخ کلینی، از محمد بن مسعود، از بعض اصحاب، نقل کرده که حضرت صادق (ع) به ابي الصباح فرمود: تو میزان و ترازویی. عرض کرد: قربانت گردم، ترازو گاهی انحراف پیدا می کند. امام فرمود: تو ترازویی می باشی که انحراف و تمایل به چپ و راست نداری، و در حد اعتدال و استقامتی. (5).

از این روایت عظمت و بزرگی جناب ابي الصباح کاملاً استفاده می شود. چه بسا مردمی که در طول زندگی انحرافات برایشان رخ می دهد و از طریق اعتدال و عدل خارج می شوند، و لذا در روایات ایمان به دو دسته ثابت و زائل تقسیم شده است.

علامه مجلسی، در بحار الانوار، تحت عنوان، «ایمان مستقر و مستودع»، باین گشوده است (6) و همچنین از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل کرده که به کمیل فرمود: ای کمیل! ایمان، عاریه و ثابت است. حذر کن از اینکه از عاریه ها باشی و ایمانت زایل گردد.

هنگامی استحقاق آن داری که صاحب ایمان ثابت باشی که انحراف به چپ و راست پیدا نکنی و از راه مستقیم خارج نگردی. (7).

اما در قدح ابوالصباح، شیخ اربلی در کشف الغمه نقل کرده که وقتی ابوالصباح خواست به محضر امام باقر (ع) مشرف گردد، در را کوبید. کنیزی در را باز کرد. ابراهیم دست بر سینه آن زن زد و گفت: به مولایت بگو من جلو درب خانه ام. امام با جمله ای که حاکی از ناخشنودی حضرتش از عمل ناشایسته او بود، او را به درون خواند. ابوالصباح عذر خواست که این کار را نکردم مگر برای زیاد شدن یقین و

اعتقام. امام فرمود: راست گفתי! اگر گمان کنی که این دیوارهای مانع دیدگان ما می شود، چنانکه مانع دیدگان شماست، پس چه فرق است ما بین ما و شما؟ سپس فرمود: دیگر چنی کاری مکن. (8).

روایت دوم در قدح ابوالصبح همان است که شیخ کشی، از محمد بن مسعود، از علی بن محمد، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از برید عجللی نقل کرده که گفت: من و ابوالصبح کنانی محضر امام صادق علیه السلام بودیم که فرمود: و الله، اصحاب پدرم بهتر از شما بودند؛ اصحاب پدرم مانند برگی بودند که خار نداشت و شما به مانند خاری هستید که برگ ندارد. ابوالصبح گفت: قربانت گردم، ما اصحاب پدرت می باشیم. فرمود: شما دیروز بهتر از امروز بودید. (9).

ولادت ابراهیم در حدود سال یکصد هجری و وفاتش را به سال 170 هجری نقل کرده اند. (10).

ص: 91

---

1- خلاصة الاقوال علامه حلی، ص 3.

2- رجال نجاشی، ص 15.

3- خلاصه علامه حلی، ص 3.

4- تنقیح المقال ج 1، ص 38.

5- رجال نجاشی، ص 299.

6- بحار الانوار، ج 69، ص 212.

7- بحار الانوار، ج 77، باب وصیت امیرالمؤمنین (ع) به کمیل، ص 272.

8- تنقیح المقال، ج 1، ص 38.

9- رجال نجاشی، ص 299.

10- رجال ابن داوود، جزء اول، باب الهمزه.

## ابن ابی لیلی قاضی

محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی یسار انصاری، قاضی کوفه، که شیخ طوسی (ره)، او را از اصحاب حضرت صادق علیه السلام برشمرده است. (1).

ابن ابی لیلی از جمله فقهاء و قضات عراق بوده؛ پدرش عبدالرحمن در عداد تابعین صحابه معروف به شمار آمده و از امیرالمؤمنین علیه السلام و عثمان بن عفان و ابی ایوب انصاری اخذ حدیث و روایت نموده، و در جنگ با حجاج کشته شده است (2)؛ و جدش ابی لیلی از صحابه رسول خدا (ص) بوده، و به گفته ابن خلکان، در واقعه جمل رایت جنگ را به دست داشته و در رکاب حضرت علی (ع) به فیض شهادت نائل شده است. (3).

ابن ابی لیلی به سال 74 در کوفه متولد شد. احکام شرعی و سنن نبویه را نزد شعبی آموخت و در عداد علمای زمانش قرار گرفت. سفیان صوری از شاگردان اوست و از او حدیث اخذ کرده است. در سال یکصد و پانزده که در حدود چهل سال از عمرش گذشته بود، در زمان خلافت بنی امیه، بر مسند قضاوت بنشست و سی و سه سال مدت قضاوتش به طول انجامید، و در تمام مدت، برای فصل خصومات و انجام کارها، مسجد کوفه را برای خود انتخاب نمود و عمرش را در آن راه صرف کرد.

زمانی با ابوحنیفه مختصر منافرت و ملالی در بین آمد، با یکدیگر بنای مخالفت گذاشتند و بر علیه یکدیگر قیام نمودند.

ابن خلکان می گوید: وقتی ابن ابی لیلی از مسند قضاوت خویش که در مسجد کوفه بود، برخاست و عازم خانه شد. بر گذرگاه او زن و مردی با یکدیگر مشاجره داشتند و قاضی کوفه، به هنگام عبور، این سخن را از آن زن شنید که مرد را به دشنام می گفت: ای فرزند دو زناکار! زن با این دشنام بر پدر و مادر آن مرد تهمت بزرگ بسته بود و به این تهمت قاضی کوفه مصمم شد تا بر او حکم قذف براند و فرمان حد دهد.

ابن ابی لیلی با این تصمیم، از رفتن به خانه انصراف جست و بار دیگر به مسجد کوفه برگشت و زن دشنام گوی را به امر وی بدانجا آوردند و او را همچنان به حال ایستاده دو حد زدند، از آن روی که هم پدر و هم مادر را تهمت زده بود.

داستان حکم قاضی به زودی در شهر کوفه پراکنده گشت، و این ماجرا را به گوش نعمان بن ثابت کوفی (ابوحنیفه) نیز رسید.

ابوحنیفه که دعویدار فقاهت بود، بر ابن ابی لیلی خرده گرفت و حکم وی را به شش خطا مردود شناخت و چنین گفت: «اخطاء القاضي في هذه الواقعة في ستة اشياء في رجوعه الي مجلسه بعد قيامه منه و لا ينبغي له ان يرجع بعد ان قام منه في الحال وفي ضربه الحد في المسجد وقد نهى رسول الله (ص) عن اقامة الحدود في المساجد وفي ضربه المرأة قائمة و انما تضرب النساء قاعدات كاسيات وفي ضربه اياها حدين و انما يجب علي القاذف اذا قذف جماعة بكلمة واحدة حد واحد و لو وجب ايضا حدان لا يوالي بينهما بل يضرب اولاً ثم يترك حتي ييرا الم الضرب الاول وفي الاقامة الحد عليها بغير طالب».

نخستین خطای ابن ابی لیلی، آن بود که پس از ختم کار و بیرون شدن از محضر قضا، دگر باره بدانجا باز گشت.

خطای دوم جاری ساختن حد در مسجد که مورد نهی پیغمبر (ص) بوده است.

سومین خطا، اجرای حد بر آن زن در حال ایستاده، زیرا زنان را به هنگام اقامه حدود باید بنشانند و ایشان را در پوششی مستور دارند.

چهارمین خطا، اجرای دو حد بر یک قذف است، چه اگر کسی جمعی را به یک دشنام قذف کند، زج یک حد بر وی واجب نیفتد.

پنجمین خطا آن که اگر نیز دو حد لازم شود اقامه آن هر دو در یک زمان درست نیاید؛ زیرا پس از اجرای حد نخستین باید وی را رها کنند و آن گاه که درد وی از صدمت ضرب فرو نشست، حد دیگر را مجری دارند.

ششمین خطا نیز آن بود که قاضی بی طلب کسی بر آن زن اقامه حد کرد.

همینکه ابن ابی لیلی دریافت که ابوحنیفه به بطلان حکم وی سخن رانده و این چنین گفته، تبا نیاورد و به دیار حاکم کوفه شتافت و به وی گفت: ای امیر! در این شهر جوانی ابوحنیفه نام بر من از در تعریض و خلاف بیرون شده و به بطلان احکام من فتوی می دهد و مرا در فتاوی خویش خطا کار می خواند، مصلحت آن است که وی را طلب کنید و از این کار او را باز دارید. والی شهر به احضار ابوحنیفه فرمان داد و از وی پیمان گرفت تا دیگر باره در کار قاضی مداخله ننماید و خود نیز به فتوی زبان نگشاید.

گفته اند: از آن پس ابوحنیفه از فتوی لب بیست تا آن جا که روزی با زن و پسرش حماد و دخترش نشسته بودند، دخترش به او گفت: من امروز روزه بودم و از بن دندانم خونی بیرون آمد، من همی آب دهان بیرون ریختم تا آن که دیگر اثری از خون نماند و آب دهانم بیرون ریختم تا آن که دیگر اثری از خون نماند و آب دهانم به حالت اول برگشت، حال اگر آب دهان فرو برم آیا افطار کرده ام؟ ابوحنیفه به دخترش گفت: ای فرزند! امیر شهر مرا از فتوی دادن منع کرده، جواب این مسئله را از برادر خود، حماد، بپرس! (4).

علمای سنت و جماعت این داستان را از جمله مناقب ابوحنیفه شمرده اند، و آن را نشانه نهایت امثال امر می دانند، که قضاوتش بر عهده خوانندگان است.

شیخ طبرسی در کتاب احتجاج از سعید بن ابی الخیط (5) نقل کرده که زمانی با ابن ابی لیلی قاضی، به مدینه طیبه وارد شدیم و با یکدیگر به مسجد رسول خدا (ص) در آمدیم و در گوشه ای نشستیم که ناگاه حضرت امام جعفر صادق (ع) وارد مسجد شد، ما به پاس مقدم امام برخاستیم، امام (ع) به نزد ما آمد و از حال من و کسانم استفسار نمود؛ سپس به ابن ابی لیلی اشاره فرمود و پرسید: این رفیق ملازم تو کیست؟ عرض کردم: ابن ابی لیلی است که وظیفه داوری بین مسلمانان را عهده دار شده. امام به وی فرمود: تو ابن ابی لیلی قاضی مسلمانانی؟ گفت: بلی. فرمود: تو از یکی مالی می ستانی و به دیگری می دهی و بین زن و شوهر جدایی می افکنی و از احدی نمی ترسی؟ ابن ابی لیلی گفت: آری. امام فرمود: به چه چیز قضاوت می کنی؟ گفت: به آن چه از رسول خدا (ص) به تو رسیده و از ابوبکر و عمر روایت شده. امام فرمود: آیا این سخن از رسول خدا (ص) به تو رسیده که فرمود: «اقضاکم علی (بعدي)»؟ - (پس از من) علی در کار قضاوت از همگی شما داناتر است؟ - ابن ابی لیلی پاسخ داد: آری. امام فرمود: پس از چه روی در میان مردم جز با حکم علی (ع) داوری می کنی با این که این سخن پیغمبر (ص) را شنیده ای؟ ابن ابی لیلی در جواب امام خاموش شد، در حالی که رنگ چهره اش از غایت شرم زرد شده بود، به من (سعید) گفت: رفیق دیگری برای خود پیدا کن که من دیگر به هیچ وجه با تو صحبت نخواهم نمود. (6).

ورام بن ابی فراس حلی (7) به سند خود نقل کرده که به حضرت صادق (ع) خبر دادند که عمار دهنی در نزد ابن ابی لیلی قاضی کفوه در قضیه ای ادای شهادت کرده و قاضی شهادت وی را قبول ننموده و گفته است: «قم یا عمار فقد عرفناک ان لا تقبل شهادتک لانک رافضی» - برخیز ای عمار که شهادت تو در نزد ما قبول نیفتد چه تو رافضی می باشی و ما خود تو را می شناسیم. عمار با خاطری افسرده و اندوه بسیار

از جای خویش برخاست در حالی که از شدت غضب رگ های گردنش پر شده بود. ابن ابی لیلی گفت: یا شیخ! تو مردی باشی از اهل علم و حدیث، هرگاه از شنیدن لفظ رافضی ننگ داری پس از طریقه و مذهب آن جماع بازگرد و از ایشان بیزای جوی و در سلك برادران دینی ما درآی تا به نزد همه عزیز و گرانمایه باشی. عمار گفت: به خدا سوگند که گریه من نه از آن است که تو پنداشته ای؛ بلکه هم بر خویشتن و هم بر تو می گریم. اما بر خویشتن از آن جهت می گریم که مرا به مرتبه بزرگ نسبت دادی و در شمار قومی آوردی که هرگز همپایه ایشان نباشم و خود را بدان قدر و اعتبار نشناسم که در جمع آنان معدود گردم؛ چون رافضیان آن جماعتند که هیچ گاه به گرد مناهی و مکروهات نگردند و جز به راه طاعت خداوند گام نزنند، و اوامر حق را به جا آورند. حضرت جعفر بن محمد (ع) مرا خبر داد: نخستین مردمی که بدین نام نامیده شدند، سحره بودند که به دیدار معجزه موسای کلیم (ع) از پیروی فرعون بیرون شدند و به نبوت موسی و فرمان وی گردن نهادند؛ پس فرعون ایشان را رافضه خواند و من همی بیم آن دارم که از فرمان فرعون زمان سرباز زده باشم و لایق مقام رفض نباشم. خدای سبحان که بر ضمیرم واقف و بر عقیده ام عالم است مرا به لاف این درجه کبری مورد عتاب فرموده، گوید: «یا عمار اکت رافضا للباطیل عاملا للطاعات کما قال لک»؟ (8) آن وقت مرا جوابی نباشد.

و اما گریه ام برای تو از آن جهت است که بر من به دروغ فضیلتی بزرگ بستی، و به مقامی که لایق آن نیستم و هرگز خویشتن را قابل آن نمی دانم، منتسب نمودی، لاجرم از فرط شفقتی که به تو دارم، از بیم بازپرسی آن گزافه، بر تو گریستم. (9).

ابوعمر و کشی از ابی کهمش روایت کند که گفت: وقتی فیض حضور امام صادق علیه السلام ادارک نمودم، فرمود: یا اباکهمش! آیا محمد بن مسلم ثقفی در محضر ابن ابی لیلی ادای شهادت نمود و او شهادت محمد را رد کرد؟ گفتم: بلی. فرمود: ای اباکهمش! چون به جانب کوفه بازگردی، نزد ابن ابی لیلی برو و به بگویی که سه مسئله از تو سؤال می نمایم، جواب هر یک را مشروط بر اینکه به قیاس سخن نرانی و به گفته های اصحاب خویش تمسک نجویی، بگو. اول آن که اگر کسی در دو رکعت اول نماز خود شك نماید، تکلیفش چیست؟ دیگر آن که اگر جامه یا بدن کسی به نجاست بیاید، چگونه آن را پاک کند؟ و هرگاه کسی در حین رمی جمره یک عدد از آن هفت سنگ از وی ساقط گشت چه کند؟ چون از جواب گفتن عاجز آید، آن گاه به او بگویی که جعفر بن محمد گفت که با تو بگویم، چه باعث شد و تو را چه واداشت که شهادت کسی را که بسی از تو به احکام الهی داناتر و به سنت رسول آگاه تر است رد کنی؟

ابوکهمش گوید: چون به کوفه بازگشتم، قبل از آن که به خانه خویش درآیم، به نزد ابن ابی لیلی رفته و سؤالات را مشروط به همان شرایط مطرح ساختم. نخست، مسئله او را پرسیدم، اندکی سر به زیر افکند، سپس بر آورد و گفت: در این مسئله چیزی به خاطر ندارم. سپس از دو مسئله دیگر سؤال نمودم، همچنان از جواب عاجز ماند. آن گاه پیغام حضرت را رساندم. ابن ابی لیلی گفت: ای اباکهمش! آن کیست که من شهادت او را نپذیرفته ام؟ گفتم: محمد بن مسلم ثقفی. گفت: تو را به خدا سوگند که جعفر بن محمد (ع) این پیغام به من فرستاده است؟ گفتم: آری به خدا سوگند که آن حضرت به من فرمود که با تو چنین بگویم.

آن گاه ابن ابی لیلی کس به جانب محمد بن مسلم فرستاد و او را به نزد خویش خواند و آن شهادت از وی قبول کرد. سپس ایشان را با یکدیگر باب مرأوده باز شد. (10).

نوح بن دراج، به ابن ابی لیلی گفت: آیا برای تو هیچ اتفاق افتاده که بر اثر گفته کسی از داوری خود برگردی؟ گفت: نه، اما فقط برای گفته یک نفر از داوری خود برگشتم. نوح پرسید: آن کیست؟ ابن ابی لیلی گفت: حضرت امام جعفر صادق (ع). (11).

شیخ صدوق رحمه الله، در کتاب «من لا یحضره الفقیه»، روایت کرده که ابن ابی لیلی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد: چه چیز احلی و شیرین تر است نزد آدمی از چیزهایی که خدا خلق کرده؟ فرمود: اولاد جوان. عرض کرد: چه چیز سخت تر و تلخ تر؟ فرمود

فقدان او. ابن ابی لیلی گفت: «اشهد انکم حجج الله علی خلقه»، شهادت می‌دهم که شما حجج خدا هستید بر خلق. (12).

محدث نیشابوری در ذیل ترجمه ان ابی لیلی، گوید: آن چه از تتبع اخبار و آثار به دست می‌آید آن که وی از سلسله سنت و جماعت و اهل رأی و قیاس به شمار رفته ولی سینه او خالی از محبت اهل بیت عصمت و طهارت نبوده است. (13).

از ابن نمیر نقل است که می‌گفت: ابن ابی لیلی به حلیه صدق و امانت آراسته بود ولی به شدت کم حافظه بوده است. پس از سی و سه سال که به مسند قضاوت تکیه زده بود، به سال یکصد و چهل و هشت هجری در گذشت. (14).

گویند: وی را کتابی است معروف به «فردوس» مانند مسند احمد بن حنبل، که علمای حدیث آن کتاب را نقل می‌کنند (15) ابن ندیم (16) گفته که وی کتابی به نام «الفرائض» دارد. (17).

علامه مامقانی فرموده: شیخ طوسی (ره)، در کتاب رجالش، ابن ابی لیلی را از اصحاب حضرت صادق (ع) شمرده و گفته که به سال صد و چهل و هشت در همان سال وفات حضرت صادق علیه السلام او از دنیا رفته است. و علامه حلی در قسم اول خلاصه، ابن ابی لیلی را به گفته ابن نمیر، صدوق و مامون بر حدیث شمرده، و همچنین کم حافظگی شدید او را نیز ذکر کرده است. سپس علامه مامقانی می‌گوید: درباره ابن ابی لیلی علماء اختلاف دارند، عده ای او را از اصحاب صادق آل محمد (ص) بر شمرده و ممدوحش می‌شمارند، مانند: علامه و محقق داماد و صدوق (ره)؛ و شیخ گفته: چون ابن ابی لیلی به حضرت (ع) عرض کرده: «اشهد انکم حجج الله علی خلقه»، این دلیل بر آن است که او مایل به حضرت بوده و جزء صحابه آن بزرگوار است.

و جمعی او را ضعیف شمرده اند مانند: ملا صالح مازندانی که گفته است: «شگفت آور است که بعضی او را ممدوح دانسته اند، در حالی که نصب و عداودتش با اهل بیت عصمت (ع) اشهر از کفر ابلیس است و او از بزرگان منحرفین از ولایت و از اقران ابوحنفیه است و از طرف بنی امیه و بنی عباس، به شهادت اثر مورخین، مقام قضاوت داشته و او کسی است که شهادت اکثر بزرگان اصحاب امام صادق (ع) مانند محمد بن مسلم و عمار دهنی را به واسطه تشیعیشان رد می‌کرد؛ بنابراین لازم است او را در باب ضعفاء ثبت نمایند، همان طوری که فاضل عبدالنبی (ره) این کار را نموده است». (18).

نویسنده گوید: در این که ابن ابی لیلی مختصر علاقه و رابطه ای با امام صادق (ع) داشته، شکی نیست. ولیکن عملاً از طریقه اهل بیت (ع) منحرف بوده، و از روایت احتجاج که نقل شد. کاملاً معلوم است که بر سنت شیخین عمل می‌کرده و اعتراض حضرت صادق (ع) به او، به همین جهت بوده، و گفته او به عمار دهنی که ترك مذهب بنما و ملحق به ما شو، مؤید مطلب است. در هر حال او را جزء یاران امام نمی‌توان شمرد. و الله العالم بحقایق الامور.

مرحوم پدرم در «الکنی و الالقاب» گفته که روزی از ابن ابی لیلی سؤال شد که از مناقب معاویه بن ابی سفیان چیزی بگوید. گفت: از مناقب او همین بس که پدرش با پیغمبر اکرم (ص) بجنگید و خودش با وصی پیغمبر مقاتله کرد و مادرش هند کبد عموی پیغمبر را بخورد و فرزندش سر پیغمبر را از تن جدا کرد، از این منقبت بالاتر چه؟! داستان پسر هند مگر نشنیدی

که از او و سه کس او به پیغمبر چه رسید پدر او دو دندان پیغمبر بشکست

مادر او جگر عم پیغمبر بمکید او بنا حق حق داماد پیغمبر بستاد



1- رجال الطوسی، ص 293.

2- ملخص داستان این است که به سال 81 ابن الاشعث با گروهی بر حجاج خروج کردند و جنگ شدیدی بین آنان و لشکر حجاج رخ داد و از لشکر ابن الاشعث، طفیل بن عامر بن وائله کشته شد. سپس به سال 83، قصه دیر جماجم اتفاق افتاد. سپس ابن الاشعث بر گروه سواره لشکرش عبدالرحمن بن العباس بن ربیعہ ہاشمی را فرمانده قرار داد و بر گروه پیاده محمد بن سعد بن ابی وقاص را فرمانده کرد و بر گروه قراء، جبلة بن زجر بن قیس جعفی را امیر ساخت و در بین آن گروه، سعید بن جبیر و عامر شعبی و ابوالبختری طائی و عبدالرحمن بن ابی لیلی نیز بودند. گروه قراء حمله شدیدی کردند، جبلة بن زجر کشته شد و سعید بن جبیر و ابوالبختری طائی بعد از قتل جبلة باز حمله سختی بر اهل شام نمودند و مدت جنگ یکصد و سه روز به طول انجامید تا آنکه ابن الاشعث شکست خورده، بگریخت و به طرف بصره رفت، و در آنجا گریختگان به دورش جمع شدند و دوباره به طرف حجاج رهسپار گردید و در محلی به نام «مسکن» آتش جنگ شعله ور گردید و کشتار عظیمی اتفاق افتاد. ابن الاشعث و یارانش گریختند و عبدالرحمن بن ابی لیلی و ابن البختری طائی کشته شدند و ابن الاشعث به سجستان رفت و به سال 85 درگذشت. سرش را از بدن جدا کردند و برای حجاج فرستادند، او نیز سر را به شام برای عبدالملک بن مروان فرستاد.

3- تاریخ ابن خلکان، ج 1، ص 296.

4- تاریخ ابن خلکان، ج 2، ص 25.

5- سعید بن ابی الخطیب، از اصحاب امام صادق (ع) بوده است (رجال الطوسی ص 205).

6- احتجاج، ج 2، ص 102 - بحار الانوار ج 47 ص 334.

7- شیخ زاهد و محدث جلیل القدر صاحب «کتاب» «تنبیه الخواطر» ملقب به مجموعه ورام شیخ منتجب الدین گفته: او را در حله دیدم، او مردی فقیه و صالح بود. ورام نسبش منتهی می شود به ابراهیم فرزند مالک اشتر و لهذا او را مالکی و اشتری نیز گفته اند. او جد مادری سید رضی الدین علی بن طاووس است. سید (ره)، در فلاح السائل گفته: جد مادری من، ورام بن ابی فراس قدس الله جل جلاله روحه از کسانی است که می توان به عملش اقتداء و از او پیروی کرد. او وصیت نمود که پس از مرگش انگشتی عقیق که اسماء ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین روی آن نقش شده باشد در دهانش بگذارند. وفات ورام به سال 605، روز دوم محرم در شهر حله واقع شد. مرحوم محدث نوری نورالله مرقدہ در مستدرک فرموده: در کتاب تنبیه الخواطر اخبار مخالفین با اخبار امامیه مخلوط شده است. و از حسن بصری زیاد نقل شده به طوریکه بعضی از نسخ کتاب گمان کرده اند که حسن، حضرت مجتبی (ع) یا امام حسن عسکری (ع) است.

8- ای عمار! آیا، همان گونه که درباره ات می گویند، تو رفض کننده و رد کننده باطل و عالم به طاعات هستی؟

9- مجموعه ورام، ص 415.

10- رجال کشی، ص 146، و در اختیار معرفة الرجال، ص 163 - بحار الانوار، ج 47 ص 402.

11- بحار الانوار، ج 47 ص 29.

12- من لا یحضره الفقیه، ج 1، باب 27، ص 119.

13- نامه دانشوران، ج 2 ص 230.



14- نامه دانشوران، ج 2 ص 230.

15- نامه دانشوران، ج 2 ص 230.

16- ابوالفرج، محمد بن اسحاق الندیم (385 - 297 هجری)، چون پدرش ملقب به «ندیم» بود، به ابن ندیم مشهور گشت. او از نویسندگان فاضل، و متتبع، و مطلع بر بسیاری از علوم، و در نهایت ضبط و دقت بود، و از کتاب «الفهرست» عمق اطلاعات وی در فنون گوناگون معلوم می شود. او به وراق ملقب گشت؛ چون شغلش کتاب فروشی بوده، و نویسندگی نیز می کرده، و این دو شغل او را بر تألیف «الفهرست» مدد کرده است. او شیعی امامی بوده و شیخ طوسی و شیخ نجاشی به وی اعتماد داشته اند. [رجوع شود به الکنی و الالقاب، ج 1، ص 432].

17- فهرست ابن الندیم، ص 286.

18- تنقیح المقال، ج 3، ص 137، ردیف 10918.

19- الکنی و الالقاب، ج 3، ص 199.

## ابن جریح

عبدالملك بن عبدالعزيز بن جریح مكي، از شاگردان امام صادق عليه السلام است. او از علمای عامه و شاگرد عده ي زيادي از علما بود. او همانند عده ي ديگري از علمای اهل سنت، ازدواج موقت را جايز مي دانست.

مرحوم صدوق در بحث «ما يقبل من الدعوي بغیر بينة» و كليني در كافي در «باب ما أحل الله من المتعة» نقل کرده اند که یکی از علمای اهل سنت از امام صادق عليه السلام درباره ي حليت عقد موقت سؤال نمود. پس امام صادق عليه السلام فرمود: «نزد عبدالملك بن جریح برو و از او سؤال کن؛ زیرا او به این مسئله آگاهی دارد.» پس او نزد عبدالملك آمد و عبدالملك مفضل درباره ي عقد موقت برای او بحث نمود.

ابن خلکان مي گوید: «عبدالملك یکی از علمای معروف اهل سنت است و ولادت او در سال 80 (ه ق) واقع شد، وي به بغداد آمد [و نزد منصور دوانیقي بود] تا این که در سال 149 یا 150 یا 151 (ه ق) از دنیا رفت. در کتب گذشته نیز شاگردی او را نزد امام صادق عليه السلام، رجال اهل سنت همانند رجال شيعه ذکر نموده اند.

## ابوالخطاب

محمد بن مقلاص (1) ابي زينب الاسدي الكوفي الاجدع الزراد، ابوالظبيان، ابواسماعيل ابوالخطاب در اول از اصحاب حضرت صادق (ع)، و مردی مستقیم بود. علي بن عقبه گفته: او مأمور رسانیدن جواب و سؤالات اصحاب بوده، سپس مرتکب کارهایی شد که موجب لعن و طرد او گردید. او نیز مدعی مقام نبوت گردید و گروهی از گمراهان نیز با او هم آهنگ گردیدند، تا آنکه کافه مردم از کارهایش آگاه شدند و او و پیروانش را کشتند. فرقه «خطابیه» به او منسوبند. بر او و پیروانش لعنت باد.

در توقيح شريفی که از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر ارواحنا له الفداء شرف صدور یافت مرقوم شده بود که ابوالخطاب محمد بن ابي زينب، ملعون، و يارانش ملعونند، و با کسانی که با او هم عقیده اند، منشينيد. من از آنان بري، و پدرانم نیز از آنان بيزار مي باشند. (2).

ابوالخطاب لعنه الله، همان غالي ملعوني است که ایمانش عاریه بود، و مکرر امام صادق (ع) او را لعن فرمود و از اصحابش خواست تا از او بيزاري جویند.

در كافي، باب ايمان عاريتي ها، از عیسی شلقان روایت شده که گفت: (روزي نشسته بودم و حضرت موسي بن جعفر عليهما السلام (که در آن زمان کودکی بود بر من) گذر کرد و بره ای با او بود. گوید: من عرض کردم: ای پسر! می بینی پدر شما چه می کند؟ ما را به چیزی فرمان دهد، سپس از همان چیز نهی کند؛ به ما دستور داد که ابوالخطاب را دوست بداریم، سپس دستور داد که او را لعن کنیم و از او بيزاري جویم. پس آن حضرت در حالیکه پسر بچه ای بود، فرمود: همانا خداوند خلقي را برای ايمان آفرید که (آن ايمان) زوال ندارد، و خلقي را آفرید برای کفر که زوال ندارد، و در این میان هم خلقي را آفرید و ايمان را به عاريت به آنان داد و اینان را معارین نامند، که هرگاه (خداوند) بخواهد ايمان را از ایشان برگیرد؛ و ابوالخطاب از کسانی است که ايمان را به عاريت بدو داده بودند.

عیسی شلقان گوید: پس از آن به خدمت امام صادق (ع) شرفیاب شدم و آن چه را (به فرزندش) گفته بودم و پاسخی که شنیده بودم، به عرض امام رساندم. امام صادق عليه السلام فرمود: این کلام از جوشش نبوت است (از سرچشمه نبوت جوشیده است). (3).

در کتاب صادق آل محمد، از ملل و نحل شهرستانی، و همچنین دیگران، نقل شده که ابوالخطاب روزگاری در جمع اصحاب حضرت صادق (ع) بود، ناگهان آوازه در انداخت که امام صادق (ع) خداست.

از زمان حضرت امیرالمؤمنین (ع) که عده ای خاص بر وی گمان خدایی بستند این عقیده باطل شاخه ها کرد و بسیاری از مردم گمراه دیگر به امام علی (ع) و پاره ای از فرزندان و فرزندزادگان او نسبت الوهیت دادند. در میان این فرقه های گمراه که «غلات» نام گرفته اند، دسته هایی نیز پیدا شدند که رسول اکرم (ص) و فاطمه علیهاالسلام را خدا خواندند. همچنین بر حسن بن علی (ع) و بر حسین بن علی علیه السلام، این اعتقاد بستند و کار بدانجا رسید که صنفی چند از ایشان در الوهیت ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه و محمد بن عبدالله حسنی و جز آن سخن گفتند.

در عصر امام باقر (ع)، ابومنصور نامی، امام را به الوهیت نسبت داد. آن حضرت او را از خویش براند و از وی برائت جست. پس از رحلت امام باقر (ع)، ابومنصور دعای دیگر آورد و گروهی از مردم «بنی کنده» نیز با وی همراه شدند، لیکن سرانجام یوسف بن عمر، والی کوفه، او را گرفت و بر دار کرد. (4).

به روزگار امام صادق (ع) نیز رویدادی مشابه پدید آمد و ابوالخطاب، محمد بن ابی زینب، وی را نسبت خدایی داد. امام به دعوی باطل و بیجای ابوالخطاب سخت برآشفته و او را از خود دور کرد و بر او لعنت فرستاد. لیکن ابوالخطاب کار خود را رها نکرد و ضمن آنکه امامت و نبوت خویش نیز بر آن مدعا افزود، مردم را به باور سخن خویش خواند.

به حضرت صادق (ع) خبر دادند که ابوالخطاب از قول ایشان می گوید: چون حق را شناختی باک مدار و آن چه خواهی بکن. حضرت فرمود: لعنت خدا بر او باد، و الله، من چنین سخنی نگفته ام. (5).

ابوالخطاب بر پیروان خویش جمیع محرمات را مباح گردانید و چون بر آنان ادای فرائض گرانی می کرد، با وی گفتند که این امور را بر ما سبک گردان. ابوالخطاب یکباره ایشان را به ترک فرائض خواند و از رنج به جای آوردن آن اعمال رها کنید. (6).

چون دعوی ابوالخطاب سخت آشکار شد و روزبه روز بر شماره تابعان او افزوده گشت، عیسی بن موسی - والی وقت کوفه - به دفع غائله وی کمر بست و روزی که او و هفتاد تن از پیروانش در مسجد گرد آمده بودند، فرمان داد تا ایشان را در حصار گیرند و از میان بردارند. در آن حال پیروان ابوالخطاب سلاحی با خود نداشتند و ناگزیر با سنگ و چوب و کارد آماده نبرد شدند. ابوالخطاب به یارانش گفت: چوب های شما بر پیکر این قوم اثر نیزه و شمشیر می کند و سلاح ایشان شما را هرگز آسیب نرساند، بکوشید و از نبرد روی نتابید. رزمندگان از دو سوی در هم افتادند، دسته ای با نیره و شمشیر و گروهی با چوبدست و سنگ و کارد، به زودی سی تن از یاران ابوالخطاب در خون غلطیده و به کام مرگ رفتند. باز ماندگان آن گروه به پیشوای خود گفتند: مگر نبینی که شمشیر و نیزه با جان ما چه می کند و در پیکر ما چگونه تأثیر گذارند؟ ابوالخطاب گفت: گناه از من نیست بلکه خواست خداوند بگردیده است و او خواهد تا شما را بدین محنت بیازماید؛ چون خواست خدا چنین شد، دل به مرگ سپارید و خویشتان به کشتن دهید. دیگر یاران ابوالخطاب نیز که در آن تنگنا مانده بودند، کشته شدند و او خود زنده به چنگ سربازان حکومتی افتاد. عیسی بن موسی وی را بردار کرد و آن گاه سر او و سرهای تنی چند از یارانش را به نزد منصور فرستاد. خلیفه فرمان داد سرها را سه روز بر دروازه بغداد بیاویزند، و سپس بسوزانند.

پس از قتل ابوالخطاب و جمعی از تابعان وی، دیگر پیروانش گفتند که او هرگز کشته نشد و از یاران او کسی به قتل نرسید؛ بلکه ایشان به فرمان جعفر بن محمد در مسجد گرد آمدند و پیکار کردند و اندکی نیز آسیب ندیدند، سپس از مسجد بیرون شدند و هیچ کس آنان را ندید

و در اثنای جنگ، سربازان عیسی بن موسی یکدیگر را می کشتند و گمان می بردند که یاران ابوالخطاب را کشته اند. و همچنین درباره ابوالخطاب گفتند که او به آسمان رفت و به شمار فرشتگان در آمد. (7).

پس از ابولاخطاب، جمعی از پیروانش مردی را که موسوم به معمر بود جانشین وی شناختند و سر به طاعت او سپردند. معمر نیز شرب خمر و زنا و دیگر محرمات را بر یاران خود حلال گردانید و ایشان را به ترك فرائض خواند. این جماعت را که «معریه» نام دارند به بقای جهان اعتقاد بود و می پنداشتند که مراد از بهشت، آن خوشی ها و نعمت هایی است که مردم را در این جهان بهره می گردد و جهنم نیز تمام رنج ها و مشقت هایی است که در این عالم نصیب افراد می شود.

گروهی دیگر از پیروان ابوالخطاب پس از مرگ پیشوای دروغ زن خویش، بزین نامی را جانشین او، و امام خود، شناختند، و «بزینیه» نام یافتند. بزینیه می پنداشتند که خداوند، خویش را در هیأت جعفر بن محمد (ع) به خلق نمایانده است و نیز معتقد بودند که ایشان هرگز نمی میرند، بلکه پس از پایان زندگی در این جهان به ملکوت باز می گردند.

دسته سوم از تابعان ابوالخطاب پس از قتل او، عمیر بن بیان عجلی را به پیشوایی برگزیدند و به نام «عمیریه» و «عجلیه» خوانده شدند. عمیر بن بیان، با یارانش، در کناسه ی کوفه خیمه ای برافراشته و در آن جا به عبادت جعفر بن محمد (ع) مشغول بودند.

چهارمین فرقه از آنان «مفضلیه» است که بعد از ابوالخطاب، رهبر خود را، مفضل صیرفی می دانستند که او نیز به امام صادق (ع) نسبت ربوبیت می داد. (8).

فرقه پنجم، خطابییه مطلق اند که امامت پس از ابوالخطاب را انکار نموده، و تنها به تعیت از او اکتفا کردند. (9).

حضرت صادق (ع) بیزاری خود را از یکایک این فرقه های گمراه اظهار نمود و از اقوال باطل و اعمال ناصواب ایشان، به خدای بزرگ و بی همتا پناه می جست. (10).

از بعضی از اصحاب امام باقر (ع) روایت شده که وقتی حضرت در حالی که بسیار غضبناک بود، نزد ما آمد و فرمود: برای کاری از منزل بیرون رفتم، یکی از سودانیان مدینه متعرض من شد و گفت: «لیک یا جعفر بن محمد لیک». من بشتاب به سوی منزل بازگشتم، در حالی که خانف و ترسان بودم از آن چه آن مرد گفته بود، تا آن که در محل سجود خود، از برای خدای خود، به سجده رفتم و رویم را بر خاک مالیدم و تذلل کردم و از آن چه او به من گفت بیزاری جستم؛ و اگر عیسی بن مریم (ع) به غیر از آن چه خدا در حق او فرموده بود، بر خود می بست، گوش او کر می شد به طوری که بعد از آن هیچ چیزی را نمی شنید و کور می شد و بعد از آن چیزی را نمی دید و گنگ می شد و بعد از آن نمی توانست سخن گوید.

سپس فرمود: خدا لعنت کند ابوالخطاب را و بکشد او را به وسیله آهن. (11).

علامه مجلسی (ره)، در بحار، می گوید: آن مرد سودانی از اصحاب ابوالخطاب بوده و اعتقاد به ربوبیت حضرت صادق (ع) داشته، پس آن حضرت را آن گونه که پروردگار را در حین احرام حج و عمره می خوانند (لیک اللهم لیک)، خوانده است، و حضرت از این جهت مضطرب گردیده و سجده نموده، تا آن که در نزد خدای تعالی نفس خود را از آن نسبت بری سازد، و به همین علت ابوالخطاب را لعن فرموده، چون او این مذهب فاسد را به وجود آورده بود. (12).

کشي (ره) از عیسی بن ابی منصور روایت کرده که گفت: شنیدم از امام صادق (ع) - هنگامی که ابوالخطاب را یاد کرد - گفت: بارالها لعنت کن ابوالخطاب را که مرا در تمام احوال: ایستاده و نشسته و خوابیده، ترسانید، و سوزش آهن را به او بچشان. (13).

و نیز کشي، از یحیی حلی، از پدرش عمران بن علی، روایت کرده که گفت: از حضرت صادق (ع) شنیدم که می فرمود: خدا لعنت کند ابوالخطاب را، و لعنت کند کسانی که با او کشته شدند و لعنت کند کسانی که بعد از او باقی و هم عقیده با او هستند و لعنت کند کسی را که در دلش بر او ترحم کند. (14).

و نیز کشي، از علی بن مهزیار، از امام جواد (ع)، روایت کرده که هنگامی که به نام ابوالخطاب در محضرش ذکر شد، حضرت فرمود: خدا لعنت کند ابوالخطاب را و لعنت کند یارانش را و لعنت کند کسی را که در لعن او شک کند و کسی که در او متوقف یا شک باشد. (15).

و نیز کشي، از حنان بن سدید، روایت کرده که گفت: در سال 138 هجری، در خدمت امام صادق (ع) نشسته بودیم و میسر هم حاضر بود. میسر به حضرت عرض کرد: فدایت گردم، تعجب می کنم از مردمی که با ما در این جا می آیند، ولیکن آثارشان از بین می رود، و عمرشان تباه می گردد. حضرت پرسید: اینان چه کسانی هستند؟ گفت: ابوالخطاب و یارانش. امام که تکیه زده بود، نشست و انگشتش را به سوی آسمان بالا برد و فرمود: لعنت خدا و ملائکه و مردم بر ابوالخطاب باد، خدا را شاهد می گیرم که او کافر، فاسق، و مشرک است و در روز قیامت با فرعون محشور می گردد، و عذابی دردناک خواهد داشت. (16).

و نیز کشي، از ابن ابی عمیر، از مفضل بن یزید، روایت کرده که هنگامی که از غلات و اصحاب ابی الخطاب در محضر امام صادق (ع) یاد شد، فرمود: ای مفضل! با آنان منشین و هم غذا مشو و با آنان مصافحه مکن و محشور مباش. (17).

فضیل بن یسار گوید: امام صادق (ع) فرمود: بترسید از این که غلات جوانان شما را فاسد کنند، به درستی که غلات بدترین خلق خدایند؛ آنان عظمت و بزرگی پروردگار را کوچک جلوه داده و مقام ربوبیت را به بندگان خدا نسبت می دهند. سوگند به پروردگار که غلات از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند. (18).

همچنین، از فضل، در یکی از کتاب هایش، نقل شده که از دروغگویان مشهور: ابوالخطاب و یونس بن ظبیان اند. (19).

حضرت صادق علیه السلام در سفارشاتش به ابی جعفر محمد بن نعمان احوال، پس از تأکید بسیار بر پنهان نگه داشتن اسرار و نقشه های محرمانه و سیاسی اهل بیت (ع) و بر حذر بودن از خبر پراکنی و دروغ زنی، می فرماید: ای پسر نعمان! ما خاندانی هستیم که پیوسته شیطان کسی را به میان ما در آورد که نه از ما است و نه به کیش ما است، و چون او را نامور کند و مورد توجه مردم گردد، شیطان به او امر می کند تا بر ما دروغ بنهد و هر گاه یکی برود، دیگری آید.

در ادامه وصیت حضرت می فرماید: ای پسر نعمان... اسرار مرا فاش مکن که مغیره بن سعید بر پدرم دروغ بست و سر او را فاش کرد و خدا به او شکنجه آهن را نچشانید، و ابی الخطاب بر من دروغ بست و سر مرا فاش کرد و خدا به او سوزش آهن را چشانید... (20).

کشي از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت در تفسیر این آیه مبارکه «هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افک اثیم» (21) - آیا خبرتان دهم که شیطان ها به چه کسی نازل می شوند؟ بر همه دروغ گویان گنه پیشه نازل می شوند - فرمود: آنان هفت نفرند:

1 - مغیره بن سعید 2 - بنان 3 - صائد 4 - حمزة بن عماره 5 - حارث شامی 6 - عبدالله بن عمرو بن حارث 7 - ابوالخطاب. (22).

همچنین کشی، از یحیی الواسطی، روایت می کند که امام رضا (ع) فرمود: بنان بر حضرت زین العابدین (ع) دروغ بست، خداوند سوزش آهن را به او چشاند و مغیره بن سعید بر حضرت باقر (ع) دروغ بست، خداوند به او نیز سوزش آهن را چشاند و ابوالخطاب بر حضرت صادق (ع) دروغ بست. خداوند به او نیز سوزش آهن را چشاند و محمد بن بشیر بر حضرت کاظم (ع) دروغ بست، خداوند به او نیز سوزش آهن را چشاند و کسی که بر من دروغ می بندد، محمد بن الفرات است.

محمد بن الفرات از نویسندگان بود که به دست ابراهیم بن شکله نابود شد. (23).

نویسنده گوید: از آن جایی که در روایت کشی - از حضرت رضا (ع) - از بنان و مغیره و محمد بن بشیر و محمد بن الفرات در کنار ابوالخطاب نام برده شده، برای استحضار بیشتر خوانندگان به شرح مختصری از حالات این چند تن می پردازیم:

ص: 93

- 1- در رجال کشی، مقلاص با صاد ضبط شده (صفحه 246). امادر رجال شیخ طوسی، مقلاص با سین ضبط شده است (ص 302).
- 2- بحار الانوار، ج 47، ص 334 - کلمة الامام المهدي، ص 288.
- 3- اصول کافی، ج 2، باب المعارین، ص 306 - بحار الانوار، ج 47، ص 336.
- 4- الملل و النحل شهرستاني ج 7 ص 1، ص 297.
- 5- بحار الانوار، ج 47، ص 338.
- 6- الكني و الالقاب، ج 1، ص 62.
- 7- تاريخ مذاهب اسلام، ص 394.
- 8- الملل و النحل شهرستاني، ص 303 - 300.
- 9- الفرق بين الفرق، ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، باب چهارم فصل هفتم.
- 10- صادق آل محمد، ص 239 - 235.
- 11- بحار الانوار، ج 47، ص 43 (به نقل از کافی).
- 12- بحار الانوار، ج 47، ص 44.
- 13- رجال کشی، ص 247.
- 14- رجال کشی، ص 250.
- 15- اختيار معرفة الرجال، ص 528.
- 16- رجال کشی، ص 251.
- 17- رجال کشی، ص 252.
- 18- امالي طوسي، ج 1، ص 264.
- 19- اختيار معرفة الرجال، ص 546.
- 20- تحف العقول، سفارشات امام صادق (ع) به محمد بن نعمان، ص 323.
- 21- سوره شعراء، آیات 221 و 222.
- 22- رجال کشی، ص 247 و ص 256 - خصال صدوق، ج 2، ابواب السبعة، ص 36.



محمد بن مقلاص (1) ابي زينب الاسدي الكوفي الاجلجع الزراد، ابوالظبيان، ابواسماعيل ابوالخطاب در اول از اصحاب حضرت صادق (ع)، و مردی مستقیم بود. علي بن عقبه گفته: او مأمور رسانیدن جواب و سؤالات اصحاب بوده، سپس مرتکب کارهایی شد که موجب لعن و طرد او گردید. او نیز مدعی مقام نبوت گردید و گروهی از گمراهان نیز با او هم آهنگ گردیدند، تا آنکه کافه مردم از کارهایش آگاه شدند و او و پیروانش را کشتند. فرقه «خطابیه» به او منسوبند. بر او و پیروانش لعنت باد.

در توفیق شریفی که از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر ارواحنا له الفداء شرف صدور یافت مرقوم شده بود که ابوالخطاب محمد بن ابی زینب، ملعون، و یارانش ملعونند، و با کسانی که با او هم عقیده اند، منشینید. من از آنان بری، و پدرانم نیز از آنان بیزار می باشند. (2).

ابوالخطاب لعنه الله، همان غالی ملعونی است که ایمانش عاریه بود، و مکرر امام صادق (ع) او را لعن فرمود و از اصحابش خواست تا از او بیزاری جویند.

در کافی، باب ایمان عاریتی ها، از عیسی شلقان روایت شده که گفت: (روزی نشسته بودم و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام (که در آن زمان کودکی بود بر من) گذر کرد و بره ای با او بود. گوید: من عرض کردم: ای پسر! می بینی پدر شما چه می کند؟ ما را به چیزی فرمان دهد، سپس از همان چیز نهی کند؛ به ما دستور داد که ابوالخطاب را دوست بداریم، سپس دستور داد که او را لعن کنیم و از او بیزاری جویم. پس آن حضرت در حالیکه پسر بچه ای بود، فرمود: همانا خداوند خلقی را برای ایمان آفرید که (آن ایمان) زوال ندارد، و خلقی را آفرید برای کفر که زوال ندارد، و در این میان هم خلقی را آفرید و ایمان را به عاریت به آنان داد و اینان را معارین نامند، که هرگاه (خداوند) بخواهد ایمان را از ایشان برگیرد؛ و ابوالخطاب از کسانی است که ایمان را به عاریت بدو داده بودند.

عیسی شلقان گوید: پس از آن به خدمت امام صادق (ع) شرفیاب شدم و آن چه را (به فرزندش) گفته بودم و پاسخی که شنیده بودم، به عرض امام رساندم. امام صادق علیه السلام فرمود: این کلام از جوشش نبوت است (از سرچشمه نبوت جوشیده است). (3).

در کتاب صادق آل محمد، از ملل و نحل شهرستانی، و همچنین دیگران، نقل شده که ابوالخطاب روزگاری در جمع اصحاب حضرت صادق (ع) بود، ناگهان آوازه در انداخت که امام صادق (ع) خداست.

از زمان حضرت امیرالمؤمنین (ع) که عده ای خاص بر وی گمان خدایی بستند این عقیده باطل شاخه ها کرد و بسیاری از مردم گمراه دیگر به امام علی (ع) و پاره ای از فرزندان و فرزندانگان او نسبت الوهیت دادند. در میان این فرقه های گمراه که «غلات» نام گرفته اند، دسته هایی نیز پیدا شدند که رسول اکرم (ص) و فاطمه علیها السلام را خدا خواندند. همچنین بر حسن بن علی (ع) و بر حسین بن علی علیه السلام، این اعتقاد بستند و کار بدانجا رسید که صنفی چند از ایشان در الوهیت ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه و محمد بن عبدالله حسنی و جز آن سخن گفتند.

در عصر امام باقر (ع)، ابومنصور نامی، امام را به الوهیت نسبت داد. آن حضرت او را از خویش براند و از وی براثت جست. پس از رحلت امام باقر (ع)، ابومنصور دعاوی دیگر آورد و گروهی از مردم «بنی کنده» نیز با وی همراه شدند، لیکن سرانجام یوسف بن عمر، والی کوفه، او را گرفت و بر دار کرد. (4).

به روزگار امام صادق (ع) نیز رویدادی مشابه پدید آمد و ابوالخطاب، محمد بن ابی زینب، وی را نسبت خدایی داد. امام به دعوی باطل و



بیجای ابوالخطاب سخت برآشفت و او را از خود دور کرد و بر او لعنت فرستاد. لیکن ابوالخطاب کار خود را رها نکرد و ضمن آنکه امامت و نبوت خویش نیز بر آن مدعا افزود، مردم را به باور سخن خویش خواند.

به حضرت صادق (ع) خبر دادند که ابوالخطاب از قول ایشان می گوید: چون حق را شناختی باک مدار و آن چه خواهی بکن. حضرت فرمود: لعنت خدا بر او باد، و الله، من چنین سخنی نگفته ام. (5).

ابوالخطاب بر پیروان خویش جمیع محرمات را مباح گردانید و چون بر آنان ادای فرائض گرانی می کرد، با وی گفتند که این امور را بر ما سبک گردان. ابوالخطاب یکباره ایشان را به ترك فرائض خواند و از رنج به جای آوردن آن اعمال رها کنید. (6).

چون دعوی ابوالخطاب سخت آشکار شد و روزبه روز بر شماره تابعان او افزوده گشت، عیسی بن موسی - والی وقت کوفه - به دفع غائله وی کمر بست و روزی که او و هفتاد تن از پیروانش در مسجد گرد آمده بودند، فرمان داد تا ایشان را در حصار گیرند و از میان بردارند. در آن حال پیروان ابوالخطاب سلاحی با خود نداشتند و ناگزیر با سنگ و چوب و کارد آماده نبرد شدند. ابوالخطاب به یارانش گفت: چوب های شما بر پیکر این قوم اثر نیزه و شمشیر می کند و سلاح ایشان شما را هرگز آسیب نرساند، بکشید و از نبرد روی نتابید. رزمندگان از دو سوی در هم افتادند، دسته ای با نیره و شمشیر و گروهی با چوبدست و سنگ و کارد، به زودی سی تن از یاران ابوالخطاب در خون غلطیده و به کام مرگ رفتند. بازماندگان آن گروه به پیشوای خود گفتند: مگر نبینی که شمشیر و نیزه با جان ما چه می کند و در پیکر ما چگونه تأثیر گذارند؟ ابوالخطاب گفت: گناه از من نیست بلکه خواست خداوند بگردیده است و او خواهد تا شما را بدین محنت بیازماید؛ چون خواست خدا چنین شد، دل به مرگ سپارید و خویشتن به کشتن دهید. دیگر یاران ابوالخطاب نیز که در آن تنگنا مانده بودند، کشته شدند و او خود زنده به چنگ سربازان حکومتی افتاد. عیسی بن موسی وی را بردار کرد و آن گاه سر او و سرهای تنی چند از یارانش را به نزد منصور فرستاد. خلیفه فرمان داد سرها را سه روز بر دروازه بغداد بیاویزند، و سپس بسوزانند.

پس از قتل ابوالخطاب و جمعی از تابعان وی، دیگر پیروانش گفتند که او هرگز کشته نشد و از یاران او کسی به قتل نرسید؛ بلکه ایشان به فرمان جعفر بن محمد در مسجد گرد آمدند و پیکار کردند و اندکی نیز آسیب ندیدند، سپس از مسجد بیرون شدند و هیچ کس آنان را ندید و در اثنای جنگ، سربازان عیسی بن موسی یکدیگر را می کشتند و گمان می بردند که یاران ابوالخطاب را کشته اند. و همچنین درباره ابوالخطاب گفتند که او به آسمان رفت و به شمار فرشتگان در آمد. (7).

پس از ابوالخطاب، جمعی از پیروانش مردی را که موسوم به معمر بود جانشین وی شناختند و سر به طاعت او سپردند. معمر نیز شرب خمر و زنا و دیگر محرمات را بر یاران خود حلال گردانید و ایشان را به ترك فرائض خواند. این جماعت را که «معریه» نام دارند به بقای جهان اعتقاد بود و می پنداشتند که مراد از بهشت، آن خوشی ها و نعمت هایی است که مردم را در این جهان بهره می گردد و جهنم نیز تمام رنج ها و مشقت هایی است که در این عالم نصیب افراد می شود.

گروهی دیگر از پیروان ابوالخطاب پس از مرگ پیشوای دروغ زن خویش، بزین نامی را جانشین او، و امام خود، شناختند، و «بزینیه» نام یافتند. بزینیه می پنداشتند که خداوند، خویش را در هیأت جعفر بن محمد (ع) به خلق نمایانده است و نیز معتقد بودند که ایشان هرگز نمی میرند، بلکه پس از پایان زندگی در این جهان به ملکوت باز می گردند.

دسته سوم از تابعان ابوالخطاب پس از قتل او، عمیر بن بیان عجلی را به پیشوایی برگزیدند و به نام «عمیریه» و «عجلیه» خوانده شدند. عمیر بن بیان، با یارانش، در کناسه ی کوفه خیمه ای برافراشته و در آن جا به عبادت جعفر بن محمد (ع) مشغول بودند.

چهارمین فرقه از آنان «مفضلیه» است که بعد از ابوالخطاب، رهبر خود را، مفضل صیرفی می دانستند که او نیز به امام صادق (ع) نسبت ربوبیت می داد. (8).

فرقه پنجم، خطاییه مطلق اند که امامت پس از ابوالخطاب را انکار نموده، و تنها به تعیت از او اکتفا کردند. (9).

حضرت صادق (ع) بیزاری خود را از یکایک این فرقه های گمراه اظهار نمود و از اقوال باطل و اعمال ناصواب ایشان، به خدای بزرگ و بی همتا پناه می جست. (10).

از بعضی از اصحاب امام باقر (ع) روایت شده که وقتی حضرت در حالی که بسیار غضبناک بود، نزد ما آمد و فرمود: برای کاری از منزل بیرون رفتم، یکی از سودانیان مدینه متعرض من شد و گفت: «لیک یا جعفر بن محمد لیک». من بشتاب به سوی منزل بازگشتم، در حالی که خانف و ترسان بودم از آن چه آن مرد گفته بود، تا آن که در محل سجود خود، از برای خدای خود، به سجده رفتم و رویم را بر خاک مالیدم و تذلل کردم و از آن چه او به من گفت بیزاری جستم؛ و اگر عیسی بن مریم (ع) به غیر از آن چه خدا در حق او فرموده بود، بر خود می بست، گوش او کر می شد به طوری که بعد از آن هیچ چیزی را نمی شنید و کور می شد و بعد از آن چیزی را نمی دید و گنگ می شد و بعد از آن نمی توانست سخن گوید.

سپس فرمود: خدا لعنت کند ابوالخطاب را و بکشد او را به وسیله آهن. (11).

علامه مجلسی (ره)، در بحار، می گوید: آن مرد سودانی از اصحاب ابوالخطاب بوده و اعتقاد به ربوبیت حضرت صادق (ع) داشته، پس آن حضرت را آن گونه که پروردگار را در حین احرام حج و عمره می خوانند (لیک اللهم لیک)، خوانده است، و حضرت از این جهت مضطرب گردیده و سجده نموده، تا آن که در نزد خدای تعالی نفس خود را از آن نسبت بری سازد، و به همین علت ابوالخطاب را لعن فرموده، چون او این مذهب فاسد را به وجود آورده بود. (12).

کشی (ره) از عیسی بن ابی منصور روایت کرده که گفت: شنیدم از امام صادق (ع) - هنگامی که ابوالخطاب را یاد کرد - گفت: بارالها لعنت کن ابوالخطاب را که مرا در تمام احوال: ایستاده و نشسته و خوابیده، ترسانید، و سوزش آهن را به او بچشان. (13).

و نیز کشی، از یحیی حلبی، از پدرش عمران بن علی، روایت کرده که گفت: از حضرت صادق (ع) شنیدم که می فرمود: خدا لعنت کند ابوالخطاب را، و لعنت کند کسانی که با او کشته شدند و لعنت کند کسانی که بعد از او باقی و هم عقیده با او هستند و لعنت کند کسی را که در دلش بر او ترحم کند. (14).

و نیز کشی، از علی بن مهزیار، از امام جواد (ع)، روایت کرده که هنگامی که به نام ابوالخطاب در محضرش ذکر شد، حضرت فرمود: خدا لعنت کند ابوالخطاب را و لعنت کند یارانش را و لعنت کند کسی را که در لعن او شک کند و کسی که در او متوقف یا شک باشد. (15).

و نیز کشی، از حنان بن سدیر، روایت کرده که گفت: در سال 138 هجری، در خدمت امام صادق (ع) نشسته بودیم و میسر هم حاضر بود. میسر به حضرت عرض کرد: فدایت گردم، تعجب می کنم از مردمی که با ما در این جا می آیند، و لیکن آثارشان از بین می رود، و عمرشان تباہ می گردد. حضرت پرسید: اینان چه کسانی هستند؟ گفت: ابوالخطاب و یارانش. امام که تکیه زده بود، نشست و انگشتش را به سوی آسمان بالا برد و فرمود: لعنت خدا و ملائکه و مردم بر ابوالخطاب باد، خدا را شاهد می گیرم که او کافر، فاسق، و مشرک است و در روز قیامت با فرعون محشور می گردد، و عذابی دردناک خواهد داشت. (16).

و نیز کشی، از ابن ابی عمیر، از مفضل بن یزید، روایت کرده که هنگامی که از غلات و اصحاب ابی الخطاب در محضر امام صادق (ع) یاد شد، فرمود: ای مفضل! با آنان منشین و هم غذا مشو و با آنان مصافحه مکن و محشور مباش. (17).

فضیل بن یسار گوید: امام صادق (ع) فرمود: بترسید از این که غلات جوانان شما را فاسد کنند، به درستی که غلات بدترین خلق خداوند؛ آنان عظمت و بزرگی پروردگار را کوچک جلوه داده و مقام ربوبیت را به بندگان خدا نسبت می دهند. سوگند به پروردگار که غلات از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند. (18).

همچنین، از فضل، در یکی از کتاب هایش، نقل شده که از دروغگویان مشهور: ابوالخطاب و یونس بن ظبیان اند. (19).

حضرت صادق علیه السلام در سفارشاتش به ابی جعفر محمد بن نعمان احول، پس از تأکید بسیار بر پنهان نگه داشتن اسرار و نقشه های محرمانه و سیاسی اهل بیت (ع) و بر حذر بودن از خبر پراکنی و دروغ زنی، می فرماید: ای پسر نعمان! ما خاندانی هستیم که پیوسته شیطان کسی را به میان ما در آورد که نه از ما است و نه به کیش ما است، و چون او را نامور کند و مورد توجه مردم گردد، شیطان به او امر می کند تا بر ما دروغ بندد و هر گاه یکی برود، دیگری آید.

در ادامه وصیت حضرت می فرماید: ای پسر نعمان... اسرار مرا فاش مکن که مغیره بن سعید بر پدرم دروغ بست و سر او را فاش کرد و خدا به او شکنجه آهن را نچشانید، و ابی الخطاب بر من دروغ بست و سر مرا فاش کرد و خدا به او سوزش آهن را چشانید... (20).

کشی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت در تفسیر این آیه مبارکه «هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افک اثیم» (21) - آیا خبرتان دهم که شیطان ها به چه کسی نازل می شوند؟ بر همه دروغ گویان گنه پیشه نازل می شوند - فرمود: آنان هفت نفرند: 1 - مغیره بن سعید 2 - بنان 3 - صائد 4 - حمزة بن عماره 5 - حارث شامی 6 - عبدالله بن عمرو بن حارث 7 - ابوالخطاب. (22).

همچنین کشی، از یحیی الواسطی، روایت می کند که امام رضا (ع) فرمود: بنان بر حضرت زین العابدین (ع) دروغ بست، خداوند سوزش آهن را به او چشانید و مغیره بن سعید بر حضرت باقر (ع) دروغ بست، خداوند به او نیز سوزش آهن را چشانید و ابوالخطاب بر حضرت صادق (ع) دروغ بست. خداوند به او نیز سوزش آهن را چشانید و محمد بن بشیر بر حضرت کاظم (ع) دروغ بست، خداوند به او نیز سوزش آهن را چشانید و کسی که بر من دروغ می بندد، محمد بن الفرات است.

محمد بن الفرات از نویسندگان بود که به دست ابراهیم بن شکله نابود شد. (23).

نویسنده گوید: از آن جایی که در روایت کشی - از حضرت رضا (ع) - از بنان و مغیره و محمد بن بشیر و محمد بن الفرات در کنار ابوالخطاب نام برده شده، برای استحضار بیشتر خوانندگان به شرح مختصری از حالات این چند تن می پردازیم:

ص: 94

1- در رجال کشی، مقلاص با صاد ضبط شده (صفحه 246). امادر رجال شیخ طوسی، مقلاص با سین ضبط شده است (ص 302).

2- بحار الانوار، ج 47، ص 334 - کلمة الامام المهدي، ص 288.

3- اصول کافی، ج 2، باب المعارین، ص 306 - بحار الانوار، ج 47، ص 336.

4- الملل و النحل شهرستانی ج 7، ص 297.

- 5- بحار الانوار، ج 47، ص 338.
- 6- الكني و الالقاب، ج 1، ص 62.
- 7- تاريخ مذاهب اسلام، ص 394.
- 8- الملل و النحل شهرستاني، ص 303 - 300.
- 9- الفرق بين الفرق، ابو منصور عبدالقاهر بغدادي، باب چهارم فصل هفتم.
- 10- صادق آل محمد، ص 239 - 235.
- 11- بحار الانوار، ج 47، ص 43 (به نقل از كافي).
- 12- بحار الانوار، ج 47، ص 44.
- 13- رجال كشي، ص 247.
- 14- رجال كشي، ص 250.
- 15- اختيار معرفة الرجال، ص 528.
- 16- رجال كشي، ص 251.
- 17- رجال كشي، ص 252.
- 18- امالي طوسي، ج 1، ص 264.
- 19- اختيار معرفة الرجال، ص 546.
- 20- تحف العقول، سفارشات امام صادق (ع) به محمد بن نعمان، ص 323.
- 21- سوره شعراء، آيات 221 و 222.
- 22- رجال كشي، ص 247 و ص 256 - خصال صدوق، ج 2، ابواب السبعه، ص 36.
- 23- رجال كشي، ص 256.

لیث بن بختري مرادي کوفي، مکني به ابوبصير و ابومحمد، از شمار نيکان و پاکاني است که حضرت جعفر بن محمد صلوات الله عليه، ایشان را به بهشت بشارت داده، و او را از اصحاب اجماع (1) شمرده اند. (2).

جميل بن دراج که خود از اصحاب اجماع است از حضرت صادق (ع) نقل کرده که فرمود: «بشر المخبتين بالجنة: برید بن معاويه العجلي و ابوبصير لیث بن البختري المرادي و محمد بن مسلم و زرارہ، اربعة نجباء امناء الله علي حلاله و حرامه لولا هؤلاء انقطعت آثار النبوة و اندرست». بشارت بده مخبتين (3) را به بهشت: برید بن معاويه و ابوبصير و محمد بن مسلم و زرارہ که این چهار تن از نجباء و امناء خدايند بر حلال و حرامش اگر این چهار نفر نبودند، آثار نبوت قطع مي شد و کهنه مي گشت. (4).

و روي عن الصادق (ع): «ما احد احيي ذكرنا و احاديث ابي الازرارہ و ابوبصير لیث المرادي و محمد بن مسلم و برید بن معاويه العجلي و لولا هؤلاء ما كان احد يستنبط هذا هؤلاء حفاظ الدين و امناء ابي علي حلال الله و حرامه و هم السابقون اليها في الدنيا و السابقون اليها في الآخرة. (5) و عنه (ع) قال: اوتاد الارض و اعلام الدين اربعة محمد بن مسلم و برید بن معاويه و لیث بن البختري المرادي (ابوبصير) و زرارہ بن اعين». (6).

ترجمه: از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود: کسی مانند زرارہ و ابوبصير و محمد بن مسلم و برید بن معاويه عجلي، نام ما و احاديث پدرم را زنده نکرده و اگر این جماعت نبودند، احدي استنباط این امر را نمي کرد. این گروه نگهداران دين و امناء پدرم بر حلال و حرام خدا مي باشند و ایشان سبقت جويندگان به سوي ما در دنيا و آخرت مي باشند. نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود: ميخ هاي زمين و اعلام دين چهار تن هستند: محمد بن مسلم و ابوبصير و برید بن معاويه و زرارہ بن اعين.

شيخ كشي (ره) از امام هفتم (ع) در حديث حواريين نقل کرده که فرمود: در روز قيامت منادي ندا مي کند کجايند حواريون امام باقر (ع) و امام صادق (ع) پس عبدالله بن شريك عامري و ابوبصير لیث بن بختري بر مي خيزند. (7).

و عن داود بن سرحان عن الصادق (ع) قال: «ان اصحاب ابي كانوا زينا احياء و امواتا اعني زرارہ و محمد بن مسلم و منهم لیث المرادي و برید العجلي هؤلاء القوامون بالقسط هؤلاء القوامون بالصدق هؤلاء السابقون اولئك المقربون».

داود بن سرحان از امام صادق (ع) نقل کرده که حضرت فرمود: مرده و زنده ياران پدرم نيکو بودند و ایشان: زرارہ و محمد بن مسلم و ابوبصير و برید عجلي مي باشند و اينان قيام کنندگان به عدل و راستي و سبقت جويندگان به خويي و مقربينند. (8).

از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: زرارہ و ابوبصير و محمد بن مسلم و برید از کسانی هستند که خدا درباره آنان فرمود: «السابقون المقربون». (9).

از ابوبصير روایت شده که گفت: روزي به خدمت امام صادق (ع) رفتم، از يمن پرسيدند: وقت مرگ علباء بن دراع اسدي، حاضر شده بودي؟ گفتم: بلي و او در آن حال مرا خبر داد که شما براي او ضامن بهشت شده بودي، و از من استدعا کرد که این مطلب را به شما یادآور شوم. حضرت فرمود: راست گفته است. پس من به گريه افتادم و گفتم که جان من فدای تو باد، تقصير من چیست که قابل این عنایت نشده ام، مگر من پيري سالخورده نابينا و منقطع به درگاه دين پناه شما نيستم؟ حضرت به من عنایتي نمود و فرمود: براي تو نیز ضامن بهشت شدم. عرض کردم: مي خواهم پدران بزرگوار خود را ضامن آن سازي و يکي را بعد از ديگري نام برم. آن حضرت فرمود که ضامن

گردانیدم آنان را. باز گفتم: می خواهم جد عالی مقدار خود را نیز ضامن سازی. حضرت لحظه ای سر مبارک را به زیر افکند، آن گاه فرمود: خدا را هم ضامن نمودم. (10).

در کتاب بصائر الدرجات از ابوبصیر روایت شده که گفت: مردی از شام بر ما وارد شد، من مراسم تشیع بر او عرضه داشتم قبول کرد. هنگام مرگش بر او وارد شدم، گفت: ای ابوبصیر! آن چه تو گفتی قبول کردم، آیا من اهل بهشتم؟ گفتم: من از طرف حضرت صادق (ع) برای تو بهشت را ضمانت می کنم. آن مرد، مرد. همین که بر حضرت صادق (ع) وارد شدم، به من فرمود: وعده ای که به دوستت دادی، وفا شد. (11).

راوندی در خرائج، از صفار، از ابوبصیر نقل کرده که به حضرت صادق (ع) عرض کردم: ما، شیعیان، بر مخالفین چه برتری داریم؛ به خدا، بعضی از آنان را می بینم که زندگانی بهتر و آسایش بیشتر و حالی نیکوتر و به بهشت امیدوارتر می باشند. حضرت سکوت فرموده و جوابی نداد تا در مکه. به ابطح که رسیدیم متوجه ناله های مردم به سوی خدا شدیم. حضرت فرمود: ضجه و ناله بسیار است و حج گزارانده اندک؛ قسم به خدایی که محمد (ص) را به نبوت فرستاده و روح مطهرش را به بهشت برده، خدا این اعمال را قبول نمی کند مگر از تو، و یاران تو، فقط. سپس دستش را به چشم من کشید، دیدم بیشتر مردم را به صورت حیواناتی همانند: خوک، الاغ و بوزینه می بینم و گاهی لابلای آنان انسانی دیده می شد. (12).

در کتاب کافی، از ابوبصیر، نقل شده که امام صادق (ع) راجع به آیه «و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا» (13) - به هر کس که حکمت داده شد، خیر بسیار داده شد - فرمود: مراد از حکمت، اطاعت خدا و معرفت امام است. (14).

همچنین در کافی آمده است که ابوبصیر گوید: به امام صادق (ع) آیه «انما انت منذر و لکن قوم هاد» (15) - همانا تویی بیم دهنده و برای هر گروه رهبری است - را عرض کردم، فرمود: بیم دهنده رسول خدا (ص) و رهبر علی (ع) است. ای ابامحمد! آیا امروز رهبری هست؟ عرض کردم: آری فدایت گردم، همیشه از شما خانواده، رهبری پس از رهبر دیگر بوده، تا به شما رسیده است. فرمود: خدایت رحمت کند، ای ابامحمد! اگر چنین می بود که چون آیه ای درباره ی مردی نازل می شد که و آن مرد می مرد، آیه هم از بین می رفت (بدون مصداق می ماند) که قرآن مرده بود؛ ولی قرآن همیشه زنده است، بر بازماندگان منطبق می شود، همچنان که بر گذشتگان منطبق می شد. (16).

و نیز در همان کتاب نقل شده که اسماعیل بن محمد خزاعی گوید: من می شنیدم که ابوبصیر از امام صادق (ع) می پرسید: آیا شما فکر می کنید که من حضرت قائم (ع) را درک می کنم؟ فرمود: ای ابابصیر! مگر نه این است که تو امامت را می شناسی؟ عرض کرد: چرا به خدا، شما میاید امام من - و دست حضرت را گرفت - حضرت فرمود: ای ابابصیر! به خدا، از اینکه در سایه خیمه قائم صلوات الله علیه به شمشیرت تکیه نکرده ای، باک نداشته باش (یعنی توبه آن پایه رسیده ای و پاداش برابر داری). (17).

و نیز مرحوم کلینی نقل کرده که ابوبصیر گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: آزاد مرد در همه احوال آزاد مرد است. اگر گرفتاری برایش پیش آید، صبر و استقامت کند، و اگر مصیبت ها بر سرش ریزد، او را شکسته نکند، اگر چه اسیر شود و مغلوب گردد و سختی جایگزین آسایشش شود. چنانکه یوسف صدیق امین، صلوات الله علیه، را بردگی و مغلوبیت و اسارت زیان نبخشید، و تاریکی و ترس چاه و آن چه بر سرش آمد زیانش نزد، تا خدا او را به رسالت فرستاد و به سبب او ره امتی رحم کرد. صبر این چنین است و خیر در پی دارد، پس شکبیا باشید و دل به شکیبایی دهید تا پاداش بینید. (18).

نویسنده گوید: از روایت صحیحه کلینی رحمه الله، ظاهر می شود که ثقة جلیل القدر، محمد بن مسلم، با آن جلالت شأن، در طریق

مکه، با بعضی اصحاب دیگر پشت سر ابوبصیر نماز گذاشتند، و حدیث چنین است: ثقة الاسلام کلینی و همچنین شیخ طوسی، از محمد بن مسلم روایت کرده اند که در راه مکه با ابوبصیر نماز گذاشتیم - شتری از ساربان گم شده بود - ابوبصیر در سجده گفت: بارالها شتر فلان بن فلان را به او بازگردان. محمد بن مسلم گوید: هنگامی که بر حضرت صادق (ع) وارد شدم و جریان را عرض کردم، فرمود: ابوبصیر چنین گفت؟! عرض کردم: بلی، دوباره پرسید، ابوبصیر چنین گفت؟ عرض کردم: بلی، آن گاه سکوت کرد. عرض کردم: نماز را اعاده کنم؟ فرمود: نه. (19).

بر کنار از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین، دیگران حتی اصحاب بزرگ و عالی مقام پیامبر و ائمه مصون از لغزش و خطا نبوده و گاهی اشتباهی از روی غفلت از آنان سر زده است که با تذکر، مجدداً راه اصلاح را پیموده اند.

ابوبصیر گوید: در کوفه به زنی قرآن تعلیم می دادم، روزی به او کلامی از سر شوخی گفتم. همین که به محضر حضرت باقر (ع) شرفیاب شدم، حضرت سرزنش داد و فرمود: هر کس در خلوت مرتکب گناهی شود، خداوند به او نظر لطف نمی کند، به آن زن چه گفتی؟ من از کثرت خجلت صورتم را پوشانیدم و توبه کردم. امام فرمود: دیگر چنین کاری مکن. (20).

نویسنده گوید: یکی از گناهانی که در عصر ما اهمیت خود را از دست داده و واقعا آن را گناه نمی شمارند شوخی با نامحرمان است که امر را رایجی بین بیشتر طبقات شده و حتی آن را نمونه تربیت و اخلاق خوش می دانند؛ و اگر کسی از آن اجتناب کند، او را عقب افتاده و بد اخلاق می شمارند در حالیکه این گناه از نظر پروردگار بسیار بزرگ است و در روایت نبوی است که: «من فاکه امرأة لا یملکها حبس بکل کلمة کلمها فی الدنیا الف عام»، هر کس با زن نامحرمی که از آن او نیست شوخی کند، به ازاء هر کلمه هزار سال (در آتش) زندانی خواهد بود. (21) نستجیر بالله و نعوذ به.

در پایان اشاره به این نکته لازم است که ابوبصیر ما بین لیث مذکور و یحیی بن قاسم نابینا (22) مشترک است، و گاهی این دو با هم اشتباه می شوند.

ص: 95

1- اصحاب اجماع هجده تن به شمار رفته اند و تمامی علمای شیعه متفقند بر تصحیح حدیثی که به سند صحیح از این جماعت نقل شود؛ یعنی اگر حدیثی به سند صحیح از این گروه نقل شود دیگر ملاحظه ما بعد سند را تا به معصوم نمی نمایند و تلقی به قبول می گردد. علامه بحر العلوم (ره) در اشعارش به این جماعت اشاره کرده است: قد اجمع الكل علي تصحيح ما یصح عن جماعة فلیعلموا و هم اولو نجابة و رفعة اربعة و خمسة و تسعة فالسنة الاولى من الامجاد اربعة منهم من الاوتاد زرارة کذا برید قد اتي ثم محمد و لیث یافتي کذا الفضیل بعده معروف و هو الذي ما بیننا معروف و السنة الوسطی اولوالفضائل رتبهم ادنی من الاوائل جمیل الجميع مع ابان و العبدلان ثم حمادان و السنة الاخری هم صفوان و یونس علیهم الرضوان ثم ابن محبوب کذا محمد کذاک عبدالله ثم احمد و ما ذکرناه الاصح عندنا و شد قول من به خالفنا این جماعت که صاحب نجابت و رفعتند هجده تن به شمار رفته اند: 1- زرارة بن اعین 2- برید بن معاویه 3- محمد بن مسلم ثقفی 4- ابوبصیر 5- فضیل بن یسار 6- معروف بن خربوذ 7- جمیل بن دراج 8- ابان بن عثمان 9- عبدالله بن مسکان 10- عبدالله بن مغیره 11- حماد بن عثمان ناب 12- حماد بن عیسی 13- صفوان بن یحیی 14- یونس بن عبدالرحمن 15- حسن بن محبوب 16- ابن ابی عمیر 17- عبدالله بکیر 18- احمد بن محمد بن ابی نصر بنظمی.

2- اختیار معرفة الرجال، ص 238 و خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص 67 - 66.

3- فروتنان، که تفسیر آن در سوره حج، آیه 35، آمده است.

4- رجال کشی، ص 152.

5- اختیار معرفة الرجال، ص 136 - بحار الانوار، ج 47، ص 390 (به نقل از اختصاص).

6- اختیار معرفة الرجال، ص 238.

7- اختیار معرفة الرجال ص 170.

8- اختیار معرفة الرجال ص 170.

9- پیشی گیرندگان به ایمان و خوبی، مقربان درگاهند (سوره واقعه، آیات 10 و 11). (تقیح المقال، ج 2، ردیف 9998).

10- اختیار معرفة الرجال، ص 171 - و نیز رجوع شود به رجال علامه حلی، ص 130.

11- بصائر الدرجات، ج 5، باب 12، ص 68.

12- خرائج، ج 2، باب 16، ح 34، ص 821 - بحار الانوار، ج 27 ص 29.

13- سوره بقره، آیه 270.

14- اصول کافی، ج 1، ص 142.

15- سوره الرعد، آیه 7.

16- اصول کافی، ج 1، ص 148.

17- اصول کافی، ج 1، ص 303.

18- اصول کافی، ج 1، ص 73.

19- فروع کافی، ج 1، ص 89 - وسائل الشیعه، ج 4، ص 973.

20- رجال کشی، ص 154 - خرائج، ج 2، فصل اعلام امام باقر (ع)، ح 5، ص 594.

21- عقاب الاعمال، ص 334.

22- ابومحمد، یحیی بن قاسم حذاء، معروف به ابوبصیر اسدی (متوفی به سال 150 هجری) از اصحاب حضرت باقر (ع) و حضرت

صادق (ع) و نیز موسی بن جعفر (ع) می باشد. کلام علمای رجال در مورد او یکسان نیست. با اینکه در زمان حیات حضرت موسی بن

جعفر (ع) از دنیا رفته، شیخ طوسی، او را واقفی خوانده، و کشی، او را مخلط دانسته، ولی نجاشی او را ثقه و وجیه و از روایان امام باقر (ع)

و امام صادق (ع) می داند، و علامه حلی، عمل کردن به روایات او را جایز، اگر چه مذهبش فاسد باشد. [جامع الروات ج 2 ص 334 -

تحفة الاحباب، ص 418]. - مرحوم سید صدر گوید: ثقه بودن یحیی بن قاسم مسلم است، و همگان بر تقدم او در فقه و علم باور دارند، و

نجاشی کتاب تفسیر القرآن او را ذکر کرده است. او در زمان حیات امام صادق (ع) در سال 148 هجری وفات یافت [تأسیس الشیعه، ص

[327].



روزي به همراه کنیز خود وارد شهر مدینه شدم و پس از اندکي استراحت، برای انجام غسل جنابت راهي حمام شدم.

در بین راه، به تعدادي از شیعیان برخورد کردم که جهت دیدار و ملاقات با امام صادق علیه السلام راهي منزل آن حضرت بودند.

من هم آرزوي دیدار آن حضرت را داشتم و ترسیدم که از ملاقات محروم بمانم، به همین جهت از رفتن به حمام منصرف شدم و همراه دیگر دوستان حرکت کردم تا وارد منزل امام صادق علیه السلام شدیم.

چون به محضر شریف حضرت وارد شدم؛ و در مقابل ایشان قرار گرفتم، نگاهی به من نمود و فرمود:

ای ابوبصیر! آیا نمی دانی که شخص جُنُب نباید داخل منازل پیغمبران و فرزندانشان شود.

پس من شرمنده شدم و گفتم: یا بن رسول الله! چون دیدم دوستان به ملاقات شما می آیند، ترسیدم این فرصت را از دست بدهم و دیگر توفیق زیارت شما را پیدا نکنم، به ناچار چنین شد؛ و سعی می نمایم دیگر تکرار نشود. (1).

همچنین آورده اند:

مصادف و مرازم - که هر دو از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام هستند - حکایت کنند:

روزي ابوجعفر منصور دوانیقي حضرت صادق علیه السلام را نزد خود احضار کرده بود.

پس از آن که امام صادق علیه السلام از مجلس منصور بیرون آمد و خواست از شهر حیره خارج شود، ما نیز به همراه حضرت حرکت کردیم.

اوائل شب بود که به دروازه شهر رسیدیم و دژبان، مانع حرکت حضرت شد و گفت که نمی گذارم خارج شوید.

امام علیه السلام اصرار زیادی نمود؛ ولی سودي نبخشید و مأمور حکومت، بر ممانعت خود اصرار می ورزید.

مصادف گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، این شخص همچون سگ شما را می آزارد و می ترسم بیش از این موجب ناراحتی شما گردد، اجازه فرما تا من و مرازم کار او را بسازیم و جسد او را در رودخانه بیندازیم.

حضرت اظهار داشت: ساکت باش، لازم نیست کاری بکنی.

و بالاخره، دژبان همچنان به ممانعت و اذیت خود ادامه داد تا آن که مقدار زیادی از شب سپری شد و بعد از آن، حضرت را آزاد کرد و توانستیم به حرکت خود ادامه دهیم.

و چون مقداری راه رفتیم، امام علیه السلام فرمود: ای مرازم! آیا الان بهتر شد یا کاری که می خواستید انجام دهید؟

گفتیم: یا بن رسول الله! الان بهتر شد.

سپس حضرت فرمود: چه بسا مردی به جهت بی تابی و کم صبوری از یک ناراحتی ناچیز نجات یابد؛ ولی بعد از آن مبتلا به یک ناراحتی شدید و بزرگی گردد. (2).

ص: 96

- 
- 1- بحارالانوار: ج 27، ص 255، به نقل از إرشاد و إعلام الوری.
  - 2- کافی: ج 8، ص 73، ح 49.

## ابوبصیر ناینا حضرت صادق را می بیند

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: مشورت با خردمند باعث میمنت و برکت است.

و نیز از ابوبصیر نقل می کند که گفت:

من دست به بدن و شانه های حضرت صادق علیه السلام می کشیدم. حضرت فرمود: ای ابومحمد! (کنیه دیگر ابوبصیر است) می خواهی مرا ببینی؟ (ابوبصیر ناینا بود) گفتم: آری قربانت شوم؛ حضرت، دست به چشمم کشید، دیدم حضرت را می بینم. فرمود: ای ابومحمد! اگر ترس شهرت بین مردم نبود تو را به همین حالت بینا می گذاشتم؛ ولی درست در نمی آید؛ سپس باز دست به چشمم کشید، به حالت اول برگشتم.

## ابوحمره ثمالی

ثمالی، به ضم ث، منسوب به ثماله است. این لقب عوف بن اسلم بود و ثماله شعبه ای است از «ازد» و ثماله باقیمانده ظرف را گویند، و این عشیره را بدان جهت ثماله گفتند که چون در جنگی شرکت کردند، دشمن بیشتر آنان را از بین برد و عده کمی از آن ها باقی ماند.

نامش ثابت، و اسم پدرش دینار و کنیه اش ابوصفیه است. بعضی گفته اند که او از موالی آل مهلب بوده ولی نجای آن را منکر است. گروهی دیگر او را عربی اصیل و از فامیل «ازد» شمرده اند. بالجمله وی از ثقات سلسله امامیه و از مشایخ اهل کوفه و زهاد آن شهر بوده است. روایاتش نزد علماء و اساطین معتمد و موثق و اخبارش نزد فقها و محدثین مورد قبول است. حتی علمای عامه نیز او را توثیق نموده و از وی روایت می کنند. (1).

ابوحمره دارای کتابی در تفسیر قرآن می باشد (2)، و رساله حقوق حضرت سجاد (ع) (3) و دعای سحر (4)، از او نقل شده است.

علامه حلی فرموده: بالاتفاق، آن محدث عالیقدر و عالم سعادت مند از محضر حضرات علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام فرآید اخبار و جواهر آثار را به دست آورده و عده ای گویند که از محضر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز کسب فیض کرده و مؤید این قول، گفته ی فضل بن شاذان و شیخ ابوعمرو کشی است که از حضرت ثامن الحجج سلام الله علیه روایت کرده اند که یکی از ثقات گفته: شنیدم از حضرت رضا (ع) که می فرمود: ابوحمره در زمان خودش مانند سلمان (یا لقمان) بوده، و در خدمت چهار نفر از ما (ائمه) بوده است. (5).

سید بن طاووس رحمه الله، در کتاب «فرحة الغری»، نقل کرده که حضرت سجاد (ع) وارد کوفه شد و داخل مسجد کوفه گردید. ابوحمره که از زهاد کوفه و مشایخ آن جا بود در مسجد حاضر بود. امام دو رکعت نماز به جا آورد. ابوحمره گفت: لهجه ای نیکوتر از آن نشنیده بودم، نزدیکش رفتم تا بشنوم چه می گوید، شنیدم می فرمود: «الهی ان کان قد عصیتک فانی قد اطعتک فی احب الاشیاء الیک الا قرار بوحدانیتک منا منک علی لا منامنی علیک...». (6).

نویسنده گوید: سید رحمه الله، در «فرحة الغری»، همین مقدار از دعا را نقل فرموده و باقی دعا را ذکر نکرده، من احتمال می دهم تتمه دعا همان باشد که در مفاتیح، در ذیل اعمال ستون هفتم مسجد کوفه آمده است.

... و اطعتک فی احب الاشیاء لک لم اتخذک ولدا و لم ادع لک شریکا و قد عصیتک فی اشیاء کثیرة علی غیر وجه المکابرة لک و لا

الخروج عن عبوديتك و لا الجحود لربوبيتك و لكن اتبعت هواي و ازلني الشيطان بعد الحجة علي و البيان فان تعذني فبذنوبي غير ظالم لي و ان تعف عني و ترحمني فبحودك و كرمك يا كريم اللهم ان ذنوبي لم يبق لها الارجاء عفوك و قد قدمت الة الحرمان فانا اسئلك اللهم ما الا استوجبه و اطلب منك ما لا استحقه اللهم ان تعذني فبذنوبي و لم تظلمني شيئا و ان تغفر لي فخير راحم انت يا سيدي اللهم انت انت و انا انا انت العواد بالمغفرة و انا العواد بالذنوب و انت المتفضل بالحلم و انا العواد بالجهل اللهم فاني اسئلك يا كنز الضعفاء يا عظيم الرجاء يا منقذ الغرقى يا منجي الهلكى يا مميت الاحياء يا محيي الموتى انت الله لا اله الا انت الذى سجد لك شعاع الشمس و دوي الماء و حفيف الشجر و نور القمر و ظلمة الليل و ضوء النهار و خفقان الطير فاسئلك اللهم يا عظيم بحقك علي محمد و اله الصادقين و بحق محمد و اله الصادقين عليك و بحقك علي علي و بحق علي عليك و بحقك علي فاطمة و بحق فاطمه عليك و بحقك علي الحسن و بحق الحسن عليك و بحقك علي الحسين و بحق الحسين عليك فان حقوقهم عليك من افضل انعامك عليهم و بالشان الذى لك عندهم و بالشان الذى لهم عندك صل عليهم يا رب صلوة دائمة منتهى رضاك و اغفر لي بهم الذنوب التى بيني و بينك و ارض عني خلقك و اتمم علي نعمتك كما اتممتها علي آبائي من قبل و لا تجعل لاحد من المخلوقين علي فيها امتنانا و امن علي كما مننت علي آبائي من قبل يا كهيعص اللهم كما صليت علي محمد و اله فاستجب لي دعائي فيما سئلت يا كريم يا كريم يا كريم (7).

مرحوم پدرم، قدس سره، در سفینه البحار می گوید: در روایت دیگر، ابوحمزه گفته: روزی در مسجد کوفه در کنار ستون هفتم نشسته بودم، ناگاه مردی از در «کنده» وارد شد. دیدم او را از همه نیکو روی تر و خوشبوتر و لباسش پاکیزه تر، عمامه ای بر سر داشت و قبایبی به تن کرده و روپوشی (مثل جبه) روی قبا پوشیده بود و نعلین عربی در پا داشت. نعلینش را از پا بیرون کرد و در کنار ستون هفتم ایستاد و دستهایش را تا برابر گوشش بالا برد و پس از گفتن تکبیر دست ها را پایین آورد. پس از تکبیر او، گویی که موهای بدنم راست شد. سپس چهار رکعت نماز نیکویی به جا آورد. و پس از آن شروع به خواندن این دعا نمود: الهی ان کان قد عصیتک...

آن گاه برخاست و رفت. من از عقبش رفتم تا به مناخ کوفه که توقفگاه شتران بود رسیدم، دیدم، غلام سیاهی دو شتر همراه دارد، پرسیدم، این مرد کیست؟ گفت: «او یحیی علیک شمائله»، او را نشناختی؟ گفتم: نه. گفت: او علی بن الحسین (ع) است.

ابوحمزه گوید: خود را بر قدمهایش افکندم و پایش را بوسیدم. آن جناب با دست خود سرم را بلند کرد و فرمود: سجود نشاید مگر برای خدای عزوجل. گفتم: یا ابن رسول الله! برای چه به اینجا آمده ای؟ فرمود: برای نماز در مسجد کوفه؛ و اگر مردم بدانند نماز در این مسجد چه فضیلتی دارد، به سویی آن بیایند، اگر چه به روش کودکان خود را به زمین کشند (هر چند راه رفتن برایشان در نهایت سختی باشد). پس فرمود: آیا میل داری که، با من قبر جدم علی بن ابیطالب علیه السلام را زیارت کنی؟ گفتم: بلی، حرکت کرد و من در سایه ی ناچه او بودم و حدیث می کرد مرا تا به غرین رسیدیم، و آن بقعه ای سفید بود که نور از آن می درخشید. (8) حضرت از شتر خویش پیاده شد و دو طرف گونه خود را بر آن زمین گذاشت و فرمود: ای اباحمه! اینجا قبر جدم علی بن ابیطالب علیه السلام است. پس زیارت کرد آن حضرت را به زیارتی که اول آن این گونه شروع می شود:

«السلام علی اسم الله الرضی و نور وجهه المضیی ء». سپس با قبر مطهر وداع نمود و به سوی مدینه مراجعت کرد و من به کوفه برگشتم. (9).

از این روایت استفاده می گردد که ابوحمزه تا آن روز که در ملازمت امام چهارم (ع) به زیارت قبر مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) مشرف شد، بر آن تربت پاک مطلع نبوده و شاید اکثر شیعیان کوفه هم آگاه نبوده اند. و الا به زیارت حضرت مشرف می شدند. شاید علت اختفای قبر، همان وصیته باشد که خود حضرت به امام حسن (ع) فرمودند که قبر مرا مخفی کن؛ چون حضرت آگاه بود که ملاعین خواجر و بنی

1- رجال نجاشی، ص 83 - الامام الصادق، محمد حسین مظفر، ج 2، ص 148.

2- فهرست ابن الندیم، کتب تصنیف یافته در تفسیر قرآن، ص 50 - رجال نجاشی، ص 83. ابوحمزه، کتب دیگری همچون: «کتاب النوادر» و «کتاب الزهد» دارد. (مؤلفوا الشیعه، ص 35).

3- وسائل الشیعه، ج 11، ص 131.

4- مصباح المتهدج، ص 524 - مؤلفوا الشیعه، ص 35 - مفاتیح الجنان، باب دوم، فصل سوم، قسم سوم.

5- خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص 16.

6- بارالها، اگر نافرمانی ات کرده ام، در عوض در محبوبترین چیزها در نظرت، اطاعتت نموده ام، و آن اقرار به وحدانیت تو است، از باب منت گذاری تو بر من، نه منتی از من بر تو... (فرحة الغری، باب 4، ص 36).

7- در محبوبترین چیزها در نزد تو که همانا در نظر نگرفتن فرزندی برای تو و نخواندن شریکی برایت بوده است فرمانبرداری ات کرده ام و در موارد بسیار نافرمانی ات کرده ام اما نه از روی سرکشی و عنادورزی و بیرون رفتن از بندگی ات و انکار مقام پروردگاری ات بکله پیروی هوای نفسم را نمودم و شیطان هم پس از دلیل و بیانت بر من، مرا لغزاند، اگر کیفرم نمایی، به واسطه گناهانم می باشد و تو ستمی بر من نکرده ای و اگر بگذری و به من ترحم کنی به واسطه بخشش و بزرگواری تو است. خدایا به راستی برای گناهانم چیزی جز همان امید گذشت تو چیزی نمانده و من ابراز محرومیت را تقدیم کردم. خدایا پس من از تو می خواهم آن چه را که مستحقش نیستم، و طلب می کنم چیزی را که سزاوارش نمی باشم. خدایا اگر عذابم نمایی به خاطر گناهانم می باشد و اگر بیامرزی ام پس تو بهترین رحم کننده ای. ای آقای من. خدایا تو، تویی و من همان. تویی که همیشه به آمرزش باز گردی و منم که همواره به گناه بازگردم. تویی فزون بخش از سر بردباری و منم بازگردنده به نادانی. خدایا از تو می خواهم؛ ای گنج ناتوانان، ای بزرگ مایه امید، ای نجات بخش غریقان، ای منجی هلاک شدگان، ای میراننده ی زندگان، ای زنده کننده ی مردگان، تویی خدایی که جز تو معبودی نیست، تویی که تابش آفتاب و بانگ آب و صدای به هم خوردن درختان و نور مهتاب و تاریکی شب و روشنایی روز و صدای بال پرندگان برایت سجده کرد. پس از تو می خواهم ای خدای بزرگ به حقی که بر محمد و آل راستگویی داری و به حقی که محمد و آل راستگویی بر تو دارند و به حق تو بر علی و به حق علی بر تو به حق تو بر فاطمه و به حق فاطمه بر تو و به حق تو بر حسن و به حق حسن بر تو و به حق تو بر حسین و به حق حسین بر تو، زیرا که حقوق آنان بر تو از برترین نعمت بخشی تو بر ایشان است؛ و به حق آن شأنی که تو در پیش ایشان داری و بدان منزلتی که آنان نزد تو دارند، پروردگارا درود فرست بر ایشان درودی همیشگی تا نهایت خشنودیت و به خاطر ایشان بیامرز برایم گناهانی که میان من و تو است؛ و خلقت را از من راضی گردان و نعمت را بر من تمام کن، همچنان که بر پدرانم پیش از این تمام گردانیدی، و قرار مده برای هیچ یک از آفریدگانت در این باره بر من منتی؛ و منت بنه بر من همچنان که منت نهادی بر پدرانم پیش از این. ای کهیعض، بارالها، همانطور که بر محمد و آلش درود فرستی پس دعای مرا درباره آن چه از تو درخواست نموده ام مستجاب گردان، ای بزرگوار، ای کریم، ای کریم!

8- سید بن طاووس در کتاب «فرحة الغری» فرموده که ابو عبدالله محمد بن علی بن الحسن بن عبدالرحمن علوی حسینی در کتاب فضل کوفه، از عقبه بن علقمه ابی الحبوب روایت کرده که امیرالمؤمنین (ع) ما بین کوفه و خورنق را تا حیره از دهقانان به چهل هزار درهم خریداری کرد. به آن حضرت عرض شد که این زمین را به این مبلغ خریدی در حالی که در اینجا چیزی نمی روید و درختی سبز نمی شود. فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که از پشت کوفه هفتاد هزار نفر محشور می شوند که (از شدت خوبی) بدون حساب به بهشت وارد خواهند شد، خواستم آن جمعیت از ملک من محشور گردند و آن حضرت بنابراین در ملک خودش که غریب

(نصف حالیه) باشد مدفون شده، سلام الله علیه.

9- سفینه البحار، ج 1، ص 340.

نام شریف او «ثابت بن دینار» است. وی مردی مورد اطمینان، جلیل القدر، از زهاد و مشایخ (بزرگان) اهل کوفه و کتابی نیز در تفسیر قرآن نگاشته بود. حضرت علی بن موسی امام رضا علیه السلام درباره ی او فرموده است: «ابوحمزہ ی ثمالی در زمان خود مانند «سلمان فارسی» بود - سپس در ادامه فرمود - بدین جهت که محضر چهار نفر از ما اهل بیت علیه السلام (یعنی حضرت علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام حضرت محمد بن علی امام باقر علیه السلام حضرت جعفر بن امام صادق علیه السلام و حضرت موسی بن جعفر امام کاظم علیه السلام) را به نیکی درک نموده بود.» (1).

شخصیت ممتاز ابوحمزہ ی ثمالی چنان مورد اطمینان و وثوق خاندان پیامبر علیه السلام بود، که نقل شده است: روزی حضرت صادق علیه السلام ابوحمزہ را به حضور خویش طلبید. وقتی وی به محضر امام صادق علیه السلام حاضر شد، آن حضرت علیه السلام به او فرمود: وقتی تو را می بینم، آسایش می یابم.

ص: 98

نام شریف او «ثابت بن دینار» است. وی مردی مورد اطمینان، جلیل القدر، از زهاد و مشایخ (بزرگان) اهل کوفه و کتابی نیز در تفسیر قرآن نگاشته بود. حضرت علی بن موسی امام رضا علیه السلام درباره ی او فرموده است: «ابوحمزہ ی ثمالی در زمان خود مانند «سلمان فارسی» بود - سپس در ادامه فرمود - بدین جهت که محضر چهار نفر از ما اهل بیت علیه السلام (یعنی حضرت علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام حضرت محمد بن علی امام باقر علیه السلام حضرت جعفر بن امام صادق علیه السلام و حضرت موسی بن جعفر امام کاظم علیه السلام) را به نیکی درک نموده بود.» (1).

شخصیت ممتاز ابوحمزہ ی ثمالی چنان مورد اطمینان و وثوق خاندان پیامبر علیه السلام بود، که نقل شده است: روزی حضرت صادق علیه السلام ابوحمزہ را به حضور خویش طلبید. وقتی وی به محضر امام صادق علیه السلام حاضر شد، آن حضرت علیه السلام به او فرمود: وقتی تو را می بینم، آسایش می یابم.

ص: 99



حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: از سعادت آدمی خانه وسیع است.

ابوحمزه ثمالی روایت می کند که در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام در میان مکه و مدینه بودم. ناگهان سگ سیاهی دیدم که از طرف چپ آن حضرت پیدا شد و حضرت به او فرمود: (مالك متجك الله ما سارعتك) یعنی حق تعالی تو را قبیح گرداند، تو را چه می شود که به این تندی می روی؟ چون نگاه کردم آن سگ را در هوا دیدم که مانند مرغی می پرید. تعجب کردم. حضرت فرمود: این را شناختی؟ این عثم نام دارد و به روایتی دیگر فرمود که این عثمان نام دارد و اکنون خبر فوت هشام بن عبدالملک را آورد که امروز در شام مرده است و رفت که خبرهای دیگر را نیز برساند.

### ابوحنیفه

یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی است. او از موالی و غلامان آن حضرت است و اصل او کابلی بود که در کوفه به دنیا آمد و در همان جا بزرگ شد. و در کوفه حوزه ی تدریس داشت و سپس به بغداد منتقل شد. وی در سال 150 (ه ق) در بغداد از دنیا رفت و قبر او در آن جا معروف می باشد. او نزد اهل سنت امام و رئیس یکی از مذاهب چهارگانه است و احوال او نزد همه ی علما معروف می باشد. ابوحنیفه از شاگردان معروف امام صادق علیه السلام و از جمله کسانی است که شاگردی او را شبلنجی در کتاب «نور الأبصار» و ابن حجر در کتاب «الصواعق» و شیخ سلیمان قندوزی در کتاب «ینایع المودة» و ابن صباغ مالکی در کتاب «الفصول المهمة» و علمای دیگر اهل سنت نیز در کتاب های خود تصدیق نموده اند.

آلوسی در کتاب «مختصر التحفة الاثني عشرية» (1) می گوید: «این ابوحنیفه است که در بین اهل سنت افتخار می نمود، و با صدای رسا می گفت: «لولا- السنن لهلك النعمان» یعنی: اگر آن دو ساکن شاگردی من در محضر امام صادق علیه السلام نمی بود، من هلاک و رسوا می شدم.» .

ص: 100

او از شاگردان امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام بود و در سال 140 یا 141 هـ ق، در زمان حیات امام صادق از دنیا رفت. ابان بن تغلب در مدت طولانی که از محضر پیشوایان معصوم نامبرده بهره برد، احادیث و علوم آنان را فرا گرفت.

ابان بن تغلب یکی از شخصیت های بزرگ اسلامی است که به تعقل و تفکر فراوان مشهور بود. مسلم، ترمذی، ابو داوود، نسایی و ابن ماجه از وی احادیثی را روایت کرده اند.

تألیفات او بسیار است. از جمله: غریب القرآن، الفضائل، معانی القرآن، قرائات، والاصول در مورد روایت و حدیث که ابن ندیم در الفهرست از آن یاد کرده است.

او مرد با فضیلت و جلیل القدری بود. در مسجد مدینه می نشست و به سؤالات مردم پاسخ می داد. امام صادق به او فرمود:

اجلس في مسجد المدينة وأفت الناس، فاني أحب أن يري في شيعتي مثلك (1).

در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده و احکام الهی را بیان کن؛ زیرا من دوست دارم در میان شیعیان من امثال تو دیده شوند.

از امتیازات ابان بن تغلب آن است که دانشمندان شیعه و سنی بر وثاقت او متفق القولند و به تشیع او اعتراف کرده اند. یاقوت حموی درباره ی او گفته است که ابان بن تغلب لغوی، فقیه، امامی مذهب، ثقه و جلیل القدر بود. (2).

ص: 101

---

1- قاموس الرجال في تحقيق رواة الشيعة و محدثيهم، التستري، محمدتقي، الجزء الاول، ص 97، مؤسسة النشر الاسلامي، التابعة لجامعة المدرسين بقم، 1410 هـ ق.

2- الامام الصادق والمذاهب الاربعة، ج 2، صص 55-60.

او از شاگردان امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام بود و در سال 140 یا 141 هـ ق، در زمان حیات امام صادق از دنیا رفت. ابان بن تغلب در مدت طولانی که از محضر پیشوایان معصوم نامبرده بهره برد، احادیث و علوم آنان را فرا گرفت.

ابان بن تغلب یکی از شخصیت های بزرگ اسلامی است که به تعقل و تفکر فراوان مشهور بود. مسلم، ترمذی، ابو داوود، نسایی و ابن ماجه از وی احادیثی را روایت کرده اند.

تألیفات او بسیار است. از جمله: غریب القرآن، الفضائل، معانی القرآن، قرائات، والاصول در مورد روایت و حدیث که ابن ندیم در الفهرست از آن یاد کرده است.

او مرد با فضیلت و جلیل القدری بود. در مسجد مدینه می نشست و به سؤالات مردم پاسخ می داد. امام صادق به او فرمود:

اجلس في مسجد المدينة وأفت الناس، فاني أحب أن يري في شيعتي مثلك (1).

در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده و احکام الهی را بیان کن؛ زیرا من دوست دارم در میان شیعیان من امثال تو دیده شوند.

از امتیازات ابان بن تغلب آن است که دانشمندان شیعه و سنی بر وثاقت او متفق القولند و به تشیع او اعتراف کرده اند. یاقوت حموی درباره ی او گفته است که ابان بن تغلب لغوی، فقیه، امامی مذهب، ثقه و جلیل القدر بود. (2).

ص: 102

---

1- قاموس الرجال في تحقيق رواية الشيعة ومحدثيهم، التستري، محمدتقي، الجزء الاول، ص 97، مؤسسة النشر الاسلامي، التابعة لجامعة المدرسين بقم، 1410 هـ ق.

2- الامام الصادق والمذاهب الاربعة، ج 2، صص 55-60.

طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن سروشان (معروف به) ابویزید بسطامی همان شیخ صوفی زاهد مشهور که او را قطب العارفین گفته اند و از سلاطین سبعه به شمار آورده اند.

از کتاب جامع الانوار (اسرار) سید حیدر بن علی آملی (1) نقل شده که ابویزید از شاگردان مکتب امام صادق علیه السلام و سقایی خانه آن حضرت و محرم بر اسرار آن بزرگوار بوده است. (2).

ابن خلکان گفته: جد ابویزید مجوسی بوده که مسلمان شد. ابویزید دو برادر به نامهای آدم و علی داشته که آن دو نیز زاهد و عابد بوده اند، لیکن طیفور از آن دو برادر افضل است. (3).

امام فخر رازی در کتاب اربعین - که در کلام نوشته - می گوید: ابویزید از سایر مشایخ افضل و مقام وی اعلی از دیگران است، و او سقایی خانه امام صادق (ع) بوده. (4).

عارف نورالدین جعفر بدخشی در کتاب الاحباب گفته: سلطان طیفور، معروف به ابویزید بسطامی درک صحبت بسیاری از مشایخ را نموده تا آن که به محضر حضرت صادق (ع) برای استفاده رسید و مدتی مصاحب آن جناب شد و پی به کمالات آن بزرگوار برد و می گفت که اگر به محضر امام صادق (ع) نمی رسیدم، کافر می مردم؛ با این که ابویزید در بین اولیاء همانند جبرئیل در بین ملائکه بوده و آغاز او پایان دیگر از سالکین بوده، آن گونه که جنید بغدادی درباره ی وی گفته است. (5).

فاضل عارف، محمد بن یحیی گیلانی نوریخشی، در شرح گلشن راز، نقل کرده که ابویزید از وطن خارج شد و سی سال در سفر بود و ریاضت می کشید و یکصد و سیزده استاد را خدمت کرد تا به محضر امام صادق (ع) رسید، و در ملازمت آن حضرت، آن چه مقصود و غرض آفرینش بود، حاصل کرد. (6).

محمد بن عیسی که مشهور به حاجی مؤمن خراسانی است در کتابش که شرح طریقه سلسله عرفاء است می گوید: یکی از سلسله های طریقت طیفوریه است. که به ابویزید بسطامی منتهی می شود، و آن گونه که مشهور است او... پس از آن که یکصد و سیزده پیر را ملاقات کرده بود، امام صادق (ع) یکصد و چهاردهمین استادش بوده و مدت هجده سال سقایی خانه آن بزرگوار بوده است. (7).

ابن شهر آشوب (ره)، در مناقب، گوید: ابویزید بسطامی، طیفور سقا، سیزده سال خدمتگزار و سقایی (خانه) امام صادق (ع) بوده است. (8).

سید بن طاووس (ره) در «طرائف» آورده است که: از علوشان اهل بیت علیهم السلام است که افضل المشایخ، ابویزید بسطامی، سقایی خانه امام جعفر صادق علیه السلام بوده است. (9).

علامه حلی (ره)، در شرح تجرید، می فرماید: پراکندگی علم و فضل و زهد و ترک دنیای ائمه (ع) تا بدان جاست که برترین مشایخ افتخار به خدمت آنان می کنند، و ابویزید بسطامی مفتخر است که سقایی خانه امام صادق (ع) بوده است. (10).

شیخ بهائی (ره)، در کتاب کشکول، از تاریخ ابن زهره اندلسی، نقل کرده که ابویزید بسطامی چندین سال به امام صادق (ع) خدمت کرد، و

امام او را طیفور سقا می خواند، چون سقاي خانه آن حضرت بود. پس از مدتي که در محضر آن بزرگوار بود اجازه خواست تا به بسطام برگردد. (11).

روزي حضرت صادق عليه السلام به وي فرمود: از طاقچه کتاب را بده. بويديد عرض کرد: يا ابن رسول الله! طاقچه کجاست؟ حضرت فرمود: بالاي سرت؛ تو چندین سال است که در خانه ما می باشی، هنوز طاقچه اطاق را ندیده ای؟ بويديد عرض کرد: جذبہ و نورانيت تو مرا از همه چیز غافل کرده. حضرت فرمود: کارت تمام شد، باید به بسطام برگردی و در آن جا مردم را به سوي خدا و پیامبر و اولیاء بخوانی. (12).

و بعضي گفته اند: هنگامی که حضرت صادق عليه السلام بويديد را به بسطام می فرستاد، جبه ای جبه های خود را به او عنایت کرد، و فرزند عزیزش، محمد بن جعفر را با او همراه فرمود. هر دو به بسطام آمدند. اتفاقاً محمد در بسطام مرد؛ بويديد او را در همین مقام و مقبره ای که مزار اوست، دفن کرد و مکرر به زیارتش می رفت. (13) بعداً برای قبر او قبه ای بنا شد، و ما در ذیل حالات محمد بن جعفر بدان اشاره کرده ایم.

در نامه دانشوران چنین آمده است: طیفور بن عیسی بن آدم، بويديد بسطامی، در اوایل سده سوم هجری، در زمان خلافت المعتصم بالله، خلیفه عباسی، بر مدارج عرفان و مقامات ایقان ارتقا جست، صیت کرامات و خوارق عاداتش در نزد عالی و دانی، انتشار و اشتهار یافت؛ و وی از زهاد و عباد آن طبقه است، به صفات نیکو و اخلاق حسنه از هر جهت آراسته بوده است. در بدایت ایام زندگانی، دارای علوم ظاهر بوده، سپس به طریق طریقت قدم نهاده تا به سر منزل حقیقت بار گشود و رتبی بلند و مرتبتی ارجمند پیدا نمود. و در بسیاری از کتب که ترجمه حالات آن عارف را نگاهشته اند، مسطور است که در ابتدای حال، پس از آن که یکصد و سیزده پیر را خدمت کرد، شبی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در خواب دید، نزد حضرت زبان به شکایت گشود که یا رسول الله یکصد و سیزده پیر را خدمت کرده ام، هنوز مرا معرفتی به دست نیامده و کمالی حاصل نشده است. حضرت رسول (ص) در جواب فرمود: اگر خواهان کمالی باید از اهل بیت من اخذ نمایی که طریق حق بر تو واضح و آشکار شود. همین که از خواب برخاست عازم مدینه شد؛ چون بدان مکان مبارک رسید، طفلی را در کوچه دید به سن هفت سالگی که آثار سطوت و بزرگی از ناصیه اش پیدا بود؛ معلوم کرد که حضرت صادق علیه السلام است. اول با خود گفت: کودک را سلام کردن، خارج از رسم و قانون است. بعد از اندیشه بسیار، گفت: چه عیب دارد فرزند پیغمبر (ص) را سلام دادن؟ پس نزدیک رفت و سلام نمود. حضرت فرمود: و علیک السلام، ای بويديد. وی از آن حال، حالتش تغییر پیدا کرده، نزدیک رفت و گفت: یا ابن رسول الله! چگونه مرا شناختی؟ فرمود: شناختم تو را و پدر تو را، و می دانم که غرض تو از آمدن نزد ما اخذ طریق حق و راه صواب است، و نقل شده که پس از این مقدمه، سی سال به خدمت و سقایی آن حضرت مشغول بود. (14).

نویسنده گوید: جای بسی تعجب است که چگونه در نامه دانشوران (نوشته جمعی از فضلاء و دانشمندان دور قاجار) دقت کافی در نقل مطالب نشده است. از جمله در همین تاریخ بويديد از طرفی می نویسد که او در اوایل سده سوم در عصر المعتصم بالله (که ابتداء خلافتش در سال 218 هجری است) بوده، و سپس می گوید: سی سال به خدمت و سقایی خانه حضرت صادق (ع) مشغول بوده، در حالی که وفات امام صادق (ع)، 148 هجری است. پس قاعده بويديد باید در سده دوم باشد نه سوم.

جمعی از محققین و دانشمندان مستبعد دانسته اند که بويديد درک محضر امام صادق (ع) را نموده باشد؛ چون وفات حضرت صادق (ع) در سال 148، و وفات بويديد به قول ابن خلکان و شیخ نورالدین ابوالفتح المحدث و دیگران، در سال 261 یا 264 بوده است؛ و هیچ يك از مورخین در این دو تاریخ اختلاف ندارند و اکثراً گفته اند: عمر بويديد بین هفتاد الی هشتاد سال بوده و بیش از هشتاد سال عمر نکرده

است؛ پس باید سی و سه سال یا سی و شش سال بعد از وفات حضرت صادق (ع) به دنیا آمده باشد. بنابراین چگونه ممکن است سی سال - طبق نامه دانشوران - یا هجده و یا سیزده سال طبق گفته دیگران به امام صادق (ع) خدمت کرده و سقایی خانه آن بزرگوار باشد!

و از طرفی شیخ بهائی می فرماید: بزرگانی چون فخر رازی در بسیاری از کتابهایش، و سید جلیل رضی الدین علی بن طاووس در طرایف، و علامه حلی در شرح تجرید گفته اند که بایزید درک محضر امام صادق (ع) را نموده و سقایی خانه آن حضرت بوده است. (15).

عده ای برای رفع استبعاد به جای امام صادق (ع)، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را گفته، و بعضی حضرت ابی جعفر جواد علیه السلام را ذکر کرده اند.

مرحوم آقا محمد علی فرزند مرحوم آقا باقر بهبهانی، در شرح مفاتیح فیض، در ذیل ترجمه حضرت صادق (ع) احتمال داده، جعفری که بویزید درک محضرش را نموده و از او استفاده کرده و سقایی خانه او بوده، جعفر کذاب باشد نه حضرت جعفر صادق (ع)، و این جریان قبل از ظهور فسق و کذب و ادعای امامت جعفر بوده. (16).

در نامه دانشوران از بعضی از عرفاء نقل شده که درک خدمت حضرت صادق علیه السلام لازم نیست که در حیات آن حضرت صورت گرفته باشد؛ زیرا که استفاده و طلب همت مرید، از روحانیت مرشدی، در ممالک نیز ممکن است، و از مرشد حقیقی که آن امام عالی مقام باشد، استفاضه حقایق و معارف به طریق اولی امکان پذیر خواهد بود. و بعضی احتمال داده اند که منظور از درک خدمت، تمسک او به جبل ولایت و التزامش به مذهب جعفری باشد. (17) بنابراین سقایی او در خانه حضرت بسیار بعید است.

آنچه برای حل این مشکل به نظر می رسد این است که بایزید دو نفر بوده اند: یکی طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان که معاصر حضرت صادق (ع) و سقایی خانه او بوده، و دیگری، طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی زاهد که معاصر حضرت جواد (ع) بوده که اولی را ((اکبر)) و دومی را ((اصغر)) نامیده اند. اول کسی که متوجه این مطلب شد، یاقوت حموی است که در معجم البلدان می گوید:

بسطام، به کسر باء ثم السکون، شهری بزرگ در جاده نیشابور دو منزل بعد از دامغان است. بعد می گوید: در آن جا قبر ابویزید بسطامی را، در وسط شهر، کنار بازار، دیدم و او طیفور بن عیسی بن شروسان (18) زاهد بسطامی است. و نیز از بسطام بویزید، طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی زاهد بسطامی (اصغر) است. (19).

جامی در نفحات می گوید: ابویزید ملقب به طیفور در شهر بسطام دو نفر بودند: یکی، بویزید طیفور بن عیسی (اکبر) و دیگری بویزید طیفور بن آدم بن عیسی بن علی (اصغر) است. (20).

نویسنده گوید: عرفاء و صوفیه در کتاب هایشان شرح حال بویزید (اکبر) را، مفضل و مشروح نوشته اند و کراماتی برای وی نقل کرده اند که بیشتر آنها به افسانه شبیه تر است و بسیار مستبعد به نظر می رسد. حال مختصری از آورده آنان و همچنین کلمات منتسب به وی ذکر می شود:

شیخ عطار در تذکرة الاولیاء در شرح حال ابویزید می گوید: شیخ بایزید بسطامی رحمه الله علیه، اکبر مشایخ و اعظم اولیاء بود و مرجع اوتاد در ریاضات و کرامات و حالات و در اسرار و حقایق نظری نافذ و جدی بلیغ داشت و پیوسته تن در مجاهده و دل در مشاهده داشت.

وقتی که به سن تمیز رسید، مادرش او را به مدرسه فرستاد. چون به سوره لقمان و این آیه رسید، «و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه و هنا

علي وهن و فصاله في عامين ان اشكرلي و لوالديك الي المصير» (21) - ما انسان را در مورد پدر و مادرش (مخصوصاً مادرش) که با ناتوانی روز افزون حامله وی بوده، و از شیر گرفتنش تا دو سال طول می کشد، سفارش کردیم و گفتیم: مرا و پدرت و مادرت را سپاس بدار که سرانجام خلق به سویی من است - و استاد معنی آیه را بیان کرد، اثری عمیق رد وی گذاشت؛ لوح بر زمین نهاد و اجازه خواست تا به خانه رود. به خانه آمد، مادرش گفت: به چه آمده ای؟ گفت: به آیتی رسیدیم که حضرت حق به خدمت و شکرگزاری خویش و پدر و مادر امر می فرماید و من در دو خانه، کدخدایی نتوانم کرد، این آیه بر جان من آمده است. یا از خدایم بخواه تا همه از تو باشم و یا در کار خدایم کن تا همه با وی باشم. مادر گفت: ای پسر! تو را در کار خدای کردم و حق خویش به تو بخشیدم، برو و خدای را باش. پس بایزید از بسطام برفت، و سی سال در بلاد شام و مصر می گردید و ریاضت می کشید و بی خوابی و گرسنگی دائم پیش گرفت، و یکصد و سیزده پیر را خدمت کرد و از همه بهره مند شد. (22).

نقل است که او را نشان دادند که فلان جایی، پیر بزرگی است؛ با یزید به دیدن وی رفت، چون نزدیک او رسید، دید که پیر آب دهن سویی قبله انداخت؛ در حال شیخ بازگشت، گفت: اگر او را در طریقت قدری (قدمی ثابت) بودی برخلاف شریعت نرفتی. (23).

پس از آن که با یزید به خدمت اولیاء بزرگ رسید، و مرتبه کمال یافت، بر دلش گذشت تا رضای مادر را بجوید و به خدمت او در آید. خودش (بویزید) در این باره می گوید: آن کار که بازپسین همه کارها می دانستم، پیشین هم بود و آن رضای والده بود. و آن چه در جمله ریاضت و مجاهده و غربت می جستم در آن یافتم که یک شب والده از من آب خواست. رفتم آب آورم. در کوزه آب نبود. و به لب جوی رفتم و آب آوردم. چون باز آمدم، مادرم در خواب شده بود. شبی سرد بود. کوزه بر دست ایستادم تا از خواب، بیدار شد. کوزه را به وی دادم. چون دید که کوزه بر دست من یخ زده، مرا دعا کرد. در وقت سحر آن چه می جستم به من رسید. (24).

از بایزید اشعاری به جا مانده که در کتب شعراء مضبوط است و چند شعر و رباعی زیر از ساخته های اوست: تارفت دیده و دل من در هوای عشق

بنمود جا به کشور بی منتهای عشق وارسته گشت و صرف نظر کرد از دو کون

این سان شود کسی که دهد دل برای عشق ماراست عشق و هر که به عالم جز این بود

بیگانه باشد او، نشود آشنای عشق ای عشق تو کشته عارف و عامی را

سودای تو گم کرده نکونامی را شوق لب میگون تو آورده برون

از صومعه بایزید بسطامی را ما را همه ره به کوی بدنامی باد

از سوختگان نصیب ما خادمی باد ناکامی ما چو هست کام دل دوست

کام دل ما همیشه ناکامی باد گر قرب خدا می طلبی دلجو باش

وندر پس و پیش خلق نیکوگو باش خواهی که چو صبح صادق الوعد شوی

خورشید صفت با همه کس یکر و باش عجبت لمن یقول ذکرت ربی

و هل انسي فاذكر ما نسيت شربت الحب كاسا بعد كاس

فما نقد الشراب و لا رويت (25). نقل است که بویزید در گورستان زیاد می گشت، یک شب از گورستان می آمد، جوان مستی که به ربط می نواخت به بایزید رسید، بویزید گفت: «لا حول و لا قوة الا بالله العظیم». جوان بر ربط بر سر با یزید زد. بر ربط و سر بایزید هر دو بشکست. بایزید به زاویه خویش باز آمد. بامداد، بهای بر ربط را به همراه مقداری حلوا، توسط یکی از مریدان برای جوان فرستاد و گفت: به آن جوان بگویی که بایزید عذر می خواهد از اینکه بر ربط بر سرش شسته شده؛ حال این زر در بهای آن صرف کن و این حلوا را بخور تا تلخی غضب و غصه شکستن آن از دلت برخیزد. جوان که چنان رأفتی دید، متنبه گشت و خود بیامد و از بایزید عذر خواست و از آن عمل توبه کرد و چند جوان دیگر که از رفقای او بودند، به همراه او توبه کردند. سعدی در بوستانش این داستان را چنین آورده: یکی بریطی در بغل داشت مست

به شب بر سر پارسایی شکست چو روز آمد آن نیک مرد سلیم

بر سنگدل برد یک مشت سیم که دوشینه معذور بودی و مست

تورا و مرا بر ربط و سر شکست مرا به شد آن زخم و برخاستیم

تورا به نخواهد شد الا به سیم از آن دوستان خدا بر سرند

که از خلق بسیار بر سر خوردند چنین اند مردان راه خدا

که خلق خدایند از ایشان رضا و نیز حکایت شده که وقتی بایزید به هنگام صبح در حمام شستشویی کرد و بیرون آمد و با جماعتی از مریدان به خانقاه خود می رفت، در اثناء راه، طشتی از خاکستر بر سر وی ریختند. او را هیچ گونه تغییر حالتی پدید نگشت؛ همچنان دست بر سر و روی خود مالیده، قدم بر می داشت و شکر حق به جای می آورد و می گفت: چرا از خاکستر روی در هم کشم که سزاوار بیش از این باشم. سعدی این داستان را در بوستان به نظم آورده: شنیدم که وقتی سحرگاه عید

ز گر مابه آمد برون با یزید یکی طشت خاکسترش بی خبر

فرو ریختند از سرایی به سر همی گفت ژولیده دستار و موی

کف دست شکرانه مالان به روی که ای نفس من در خور آتشم

ز خاکستری روی در هم کشم بزرگان نکردند در خور نگاه

خدا بینی از خویشتن بین مخواه بزرگی به ناموس گفتار نیست

بلندی به دعوی و پندار نیست تواضع سر رفعت افزایش

تکبر به خاک اندر اندازدت به گردن فتد سرکش تندخوی



بلندیت باید بلندی مجوی نقل است که زاهدی از جمله بزرگان بسطام همیشه در مجلس بویزد حاضر بود. يك روز به بویزد گفت: خواجه! امروز سی سالست که صائم الدهر، و به شب در نماز و در خود از این عوالم که می گویی اثری نمی یابم. بایزد گفت: اگر سیصد سال به روز، روزه و به شب، به نماز باشی ذره ای از این حدیث نیابی. گفت: چرا؟ بویزد گفت: از جهت آن که تو به نفس خویش محجوبی. مرد گفت: دوای این چیست؟ بویزد گفت: تو هرگز قبول نکنی. گفت: قبول کنم، با من بگویی تا به جای آورم. بویزد گفت: دستار از سر بردار و این جامه که داری از تن بیرون کن و ازاری از گلیم بر میان بند و توبره ای پر از گردو بر گردن آویز و به بازار رو و کودکان را جمع کن و بدیشان گوی: هر که مرا يك سیلی زند يك جوز می دهم و همچین در شهر بگرد، هر جا که تو را می شناسند. آن جا رو، و علاج این است. مرد زاهد گفت: «سبحان الله، لا اله الا الله»؛ بویزد گفت: کافری اگر این کلمه بگوید مؤمن می شود، و توبه گفتن این کلمه مشرک شدی. مرد گفت: چرا؟ بویزد گفت: زیرا که خویشان را از انجام چنین عملی بزرگ تر شمردی لاجرم مشرک گشتی، تو بزرگی نفس خویش را با این کلمه گفتی، نه تعظیم خدای را. مرد گفت: این کار را نتوانم کرد، چیزی دیگرم فرماید. گفت: علاج این است که گفتم. مرد گفت: نتوانم کرد. بویزد گفت: نگفتم که قبول نخواهی کرد. (26).

نویسنده گوید: حضرت امام محمد باقر علیه السلام، به ثقه جلیل القدر جناب محمد بن مسلم، نظیر این عمل را تذکر فرموده بود که در ذیل حالات محمد بن مسلم نقل شده است؛ اما بویزد، دستور را شدتی بیشتر بخشیده که مشروعیت آن جای سؤال است.

نقل شده که بویزد در پس امام جماعتی نماز می کرد. وقتی امام گفت: ای شیخ! تو کسی نمی کنی و چیزی از کسی نمی خواهی، پس از چه راه معاش خود را تأمین می نمایی؟ شیخ گفت: اینک نمازهایی که با توبه جا آوردم باید قضا کنم. گفت: چرا؟ گفت: نماز از پس کسی که روزی دهنده را نداند، روا نباشد. (27).

ص: 103

1- حیدر بن علی حسنی آملی، عارف کامل ماهر، از علمای باطن و ظاهر، سید الافاضل المتالهین، از سادات رفیع الدرجات آمل است؛ که به عزم زیارت عتبات به عراق سفر کرد و در بغداد رحل اقامت افکند، و با شیخ فخر المحققین نجل جناب علامه حلی، و مولانا نصیرالدین کاشانی مشهور به حلی و دیگر علماء و عرفای شیعه امامیه صحبت داشته. بیان سلسله خرقه و ارادت او در اول شرح فصوص مسمی به نص النصوص که از جمله مصنفات اوست مذکور است. و او غیر شرح مذکور مصنفات دیگری دارد، مانند: جامع الاسرار و تفاسیر او بر قرآن مجید و تفسیر تأویلات و جامع الحقایق و کتاب الکشکول فیما جری علی آل الرسول و رساله رافعة الخلاف، در بیان آن که توقف حضرت شاه ولایت در دفع خلفای ثلاثه از جهت نبودن کمک و یاور بوده، و این رساله را به اشاره فخرالمحققین نوشته، و چند رساله دیگر در امثله توحید و امامت و ارکان الی غیر ذلك. قاضی نورالله (ره) از جامع الاسرار او نقل کرده که گفته: از عنفوان جوانی بلکه از ایام کودکی تا امروز که ایام پیری است عنایات الهی و حسن توفیق او رفیق حال گردیده به تحصیل عقاید اجداد طاهرین خود که ائمه معصومین می باشند و تحقیق طریقه ایشان مشغول بوده ام؛ و می گویم کیست مثل من از ارباب یقین و اهل تحقیق و سپاسگزارم خدای را که مرا هدایت کرد به این راه و اگر هدایت او نبود م هدایت نمی شدیم. کانت لقلبي اهواء مفرقة فاستجمعت مذراتك العین اهوائی فصار یحسدنی من كنت احسده و صرت مولی الوری اذ صرت مولائی ترکت للناس دنیاهم و دینهم شغلا بذکرک یا دینی و دنیایی در دل من آرزوها و هواهای متفرق بود، اما از زمانی که چشمم تو را دید آرزوهایم در تو جمع شد - به کسانی که حسد می بردم امروز به من حسد می ورزند، و امروز مولای خلقم چون تو مولای منی - دنیا و دین مردم را به آنان واگذاشتم و مشغول به ذکر تو گردیدم ای دین و دنیای من. [فوائد الرضویه، ج 1، ص 165].

- 2- مجالس المؤمنین، ج 2، ص 20 - روضات الجنات، ج 4، ص 154) به نقل از جامع الاسرار و منبع الانوار، ص 224).
- 3- تاریخ ابن خلکان، ج 1، ص 621.
- 4- مجالس المؤمنین، ج 2، ص 20 - روضات الجنات، ج 4، ص 154) به نقل از «اربعین»، ص 476).
- 5- مجالس المؤمنین، ج 2، ص 21 - روضات الجنات، ج 4، ص 154.
- 6- شرح گلشن راز، شیخ محمد لاهیجی، ص 687 - روضات الجنات، ج 4، ص 155.
- 7- روضات الجنات، ج 4، ص 155.
- 8- مناقب ابن شهر آشوب، مجلد 2، جزء 7، باب 1، فصل 5، ص 325 - اعیان الشیعه، ج 36، ص 343.
- 9- الطرائف، ص 520.
- 10- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص 249.
- 11- الکشکول، ج 1، ص 84.
- 12- مجالس المؤمنین، ج 2، ص 22 - 21 - روضات الجنات، ج 4، ص 155.
- 13- مجالس المؤمنین، ج 2، ص 22 - 21 - روضات الجنات، ج 4، ص 155.
- 14- نامه دانشوران، ج 4، ص 122.
- 15- الکشکول، ج 1، ص 86.
- 16- روضات الجنات، ج 4، ص 157.
- 17- نامه دانشوران، ج 4، ص 124) برگرفته از مجالس المؤمنین، ج 2، ص 23 - 22).
- 18- سروشان، در نسخه دیگر.
- 19- معجم البلدان، ج 2، ص 180. در نامه دانشوران همین مطلب از یاقوت حموی با دو اشتباه نقل شده. اول آنکه آمده است: «حموی در ترجمه شاهرود چنین گفته»، در حالی که لغت «شاهرود» در معجم البلدان نیست بلکه بسطام است. دوم آن که آمده است: «در کنار بازار قبر ابویزید حسن بن عیسی زاهد اصغر است»، در صورتی که چنین نامی (یعنی حسن) در معجم البلدان نیست.
- 20- روضات الجنات، ج 4، ص 156. - مرحوم میرزا عبدالله افندی در ریاض العلماء، ج 4، ص 301 و ج 5، ص 531، از شیخ ابومحمد، عنایت الله بسطامی، که معاصر شیخ بهائی، و از بزرگان علمای دوره صفویه، و از فرزندان زادگان بایزید بسطامی سقا و صوفی معروف زمان امام صادق (ع) بوده، به عنوان بایزید بسطامی دوم نام برده و مؤلفات او را برشمرده است.
- 21- سوره ی لقمان، آیه ی 14.
- 22- تذکرة الاولیاء، ج 1، ص 130.
- 23- تذکرة الاولیاء، ج 1، ص 130.
- 24- تذکرة الاولیاء، ج 1، ص 133.
- 25- در شگفتم از حال کسی که می گوید یاد آوردم پرودگار خود را، و آیا مگر من فراموش می کنمش تا به یاد آورم او را - از شراب دوستی حق جام های پی در پی نوشیدم، نه شراب تمام شد و نه من سیراب گشتم.
- 26- تذکرة الاولیاء، ج 1، ص 139 - نامه دانشوران، ج 4، ص 138.
- 27- تذکرة الاولیاء، ج 1، ص 145.

طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن سروشان (معروف به) ابویزید بسطامی همان شیخ صوفی زاهد مشهور که او را قطب العارفین گفته اند و از سلاطین سبعه به شمار آورده اند.

از کتاب جامع الانوار (اسرار) سید حیدر بن علی آملی (1) نقل شده که ابویزید از شاگردان مکتب امام صادق علیه السلام و سقایی خانه آن حضرت و محرم بر اسرار آن بزرگوار بوده است. (2).

ابن خلکان گفته: جد ابویزید مجوسی بوده که مسلمان شد. ابویزید دو برادر به نامهای آدم و علی داشته که آن دو نیز زاهد و عابد بوده اند، لیکن طیفور از آن دو برادر افضل است. (3).

امام فخر رازی در کتاب اربعین - که در کلام نوشته - می گوید: ابویزید از سایر مشایخ افضل و مقام وی اعلی از دیگران است، و او سقایی خانه امام صادق (ع) بوده. (4).

عارف نورالدین جعفر بدخشی در کتاب الاحباب گفته: سلطان طیفور، معروف به ابویزید بسطامی درک صحبت بسیاری از مشایخ را نموده تا آن که به محضر حضرت صادق (ع) برای استفاده رسید و مدتی مصاحب آن جناب شد و پی به کمالات آن بزرگوار برد و می گفت که اگر به محضر امام صادق (ع) نمی رسیدم، کافر می مردم؛ با این که ابویزید در بین اولیاء همانند جبرئیل در بین ملائکه بوده و آغاز او پایان دیگر از سالکین بوده، آن گونه که جنید بغدادی درباره ی وی گفته است. (5).

فاضل عارف، محمد بن یحیی گیلانی نوربخشی، در شرح گلشن راز، نقل کرده که ابویزید از وطن خارج شد و سی سال در سفر بود و ریاضت می کشید و یکصد و سیزده استاد را خدمت کرد تا به محضر امام صادق (ع) رسید، و در ملازمت آن حضرت، آن چه مقصود و غرض آفرینش بود، حاصل کرد. (6).

محمد بن عیسی که مشهور به حاجی مؤمن خراسانی است در کتابش که شرح طریقه سلسله عرفاء است می گوید: یکی از سلسله های طریقت طیفوریه است. که به ابویزید بسطامی منتهی می شود، و آن گونه که مشهور است او... پس از آن که یکصد و سیزده پیر را ملاقات کرده بود، امام صادق (ع) یکصد و چهاردهمین استادش بوده و مدت هجده سال سقایی خانه آن بزرگوار بوده است. (7).

ابن شهر آشوب (ره)، در مناقب، گوید: ابویزید بسطامی، طیفور سقا، سیزده سال خدمتگزار و سقایی (خانه) امام صادق (ع) بوده است. (8).

سید بن طاووس (ره) در «طرائف» آورده است که: از علوشان اهل بیت علیهم السلام است که افضل المشایخ، ابویزید بسطامی، سقایی خانه امام جعفر صادق علیه السلام بوده است. (9).

علامه حلی (ره)، در شرح تجرید، می فرماید: پراکندگی علم و فضل و زهد و ترک دنیای ائمه (ع) تا بدان جاست که برترین مشایخ افتخار به خدمت آنان می کنند، و ابویزید بسطامی مفتخر است که سقایی خانه امام صادق (ع) بوده است. (10).

شیخ بهائی (ره)، در کتاب کشکول، از تاریخ ابن زهره اندلسی، نقل کرده که ابویزید بسطامی چندین سال به امام صادق (ع) خدمت کرد، و

امام او را طیفور سقا می خواند، چون سقاي خانه آن حضرت بود. پس از مدتي که در محضر آن بزرگوار بود اجازه خواست تا به بسطام برگردد. (11).

روزي حضرت صادق عليه السلام به وي فرمود: از طاقچه کتاب را بده. بوييد عرض کرد: يا ابن رسول الله! طاقچه کجاست؟ حضرت فرمود: بالاي سرت؛ تو چندین سال است که در خانه ما می باشی، هنوز طاقچه اطاق را ندیده ای؟ بوييد عرض کرد: جذبہ و نورانيت تو مرا از همه چیز غافل کرده. حضرت فرمود: کارت تمام شد، باید به بسطام برگردی و در آن جا مردم را به سوي خدا و پیامبر و اولیاء بخوانی. (12).

و بعضي گفته اند: هنگامی که حضرت صادق عليه السلام بوييد را به بسطام می فرستاد، جبه ای جبه های خود را به او عنایت کرد، و فرزند عزیزش، محمد بن جعفر را با او همراه فرمود. هر دو به بسطام آمدند. اتفاقاً محمد در بسطام مرد؛ بوييد او را در همین مقام و مقبره ای که مزار اوست، دفن کرد و مکرر به زیارتش می رفت. (13) بعداً برای قبر او قبه ای بنا شد، و ما در ذیل حالات محمد بن جعفر بدان اشاره کرده ایم.

در نامه دانشوران چنین آمده است: طیفور بن عیسی بن آدم، ابویید بسطامی، در اوایل سده سوم هجری، در زمان خلافت المعتصم بالله، خلیفه عباسی، بر مدارج عرفان و مقامات ایقان ارتقا جست، صیت کرامات و خوارق عاداتش در نزد عالی و دانی، انتشار و اشتهار یافت؛ و وی از زهاد و عباد آن طبقه است، به صفات نیکو و اخلاق حسنه از هر جهت آراسته بوده است. در بدایت ایام زندگانی، دارای علوم ظاهر بوده، سپس به طریق طریقت قدم نهاده تا به سر منزل حقیقت بار گشود و رتبی بلند و مرتبتی ارجمند پیدا نمود. و در بسیاری از کتب که ترجمه حالات آن عارف را نگاشته اند، مسطور است که در ابتدای حال، پس از آن که یکصد و سیزده پیر را خدمت کرد، شبی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در خواب دید، نزد حضرت زبان به شکایت گشود که یا رسول الله یکصد و سیزده پیر را خدمت کرده ام، هنوز مرا معرفتی به دست نیامده و کمالی حاصل نشده است. حضرت رسول (ص) در جواب فرمود: اگر خواهان کمالی باید از اهل بیت من اخذ نمایی که طریق حق بر تو واضح و آشکار شود. همین که از خواب برخاست عازم مدینه شد؛ چون بدان مکان مبارک رسید، طفلی را در کوچه دید به سن هفت سالگی که آثار سطوت و بزرگی از ناصیه اش پیدا بود؛ معلوم کرد که حضرت صادق علیه السلام است. اول با خود گفت: کودک را سلام کردن، خارج از رسم و قانون است. بعد از اندیشه بسیار، گفت: چه عیب دارد فرزند پیغمبر (ص) را سلام دادن؟ پس نزدیک رفت و سلام نمود. حضرت فرمود: و علیک السلام، ای بوييد. وی از آن حال، حالتش تغییر پیدا کرده، نزدیک رفت و گفت: یا ابن رسول الله! چگونه مرا شناختی؟ فرمود: شناختم تو را و پدر تو را، و می دانم که غرض تو از آمدن نزد ما اخذ طریق حق و راه صواب است، و نقل شده که پس از این مقدمه، سی سال به خدمت و سقایی آن حضرت مشغول بود. (14).

نویسنده گوید: جای بسی تعجب است که چگونه در نامه دانشوران (نوشته جمعی از فضلاء و دانشمندان دور قاجار) دقت کافی در نقل مطالب نشده است. از جمله در همین تاریخ بوييد از طرفی می نویسد که او در اوایل سده سوم در عصر المعتصم بالله (که ابتداء خلافتش در سال 218 هجری است) بوده، و سپس می گوید: سی سال به خدمت و سقایی خانه حضرت صادق (ع) مشغول بوده، در حالی که وفات امام صادق (ع)، 148 هجری است. پس قاعده بوييد باید در سده دوم باشد نه سوم.

جمعی از محققین و دانشمندان مستبعد دانسته اند که بوييد درک محضر امام صادق (ع) را نموده باشد؛ چون وفات حضرت صادق (ع) در سال 148، و وفات بوييد به قول ابن خلکان و شیخ نورالدین ابوالفتح المحدث و دیگران، در سال 261 یا 264 بوده است؛ و هیچ يك از مورخین در این دو تاریخ اختلاف ندارند و اکثراً گفته اند: عمر بوييد بین هفتاد الی هشتاد سال بوده و بیش از هشتاد سال عمر نکرده

است؛ پس باید سی و سه سال یا سی و شش سال بعد از وفات حضرت صادق (ع) به دنیا آمده باشد. بنابراین چگونه ممکن است سی سال - طبق نامه دانشوران - یا هجده و یا سیزده سال طبق گفته دیگران به امام صادق (ع) خدمت کرده و سقایی خانه آن بزرگوار باشد!

و از طرفی شیخ بهائی می فرماید: بزرگانی چون فخر رازی در بسیاری از کتابهایش، و سید جلیل رضی الدین علی بن طاووس در طرایف، و علامه حلی در شرح تجرید گفته اند که بایزید درک محضر امام صادق (ع) را نموده و سقایی خانه آن حضرت بوده است. (15).

عده ای برای رفع استبعاد به جای امام صادق (ع)، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را گفته، و بعضی حضرت ابی جعفر جواد علیه السلام را ذکر کرده اند.

مرحوم آقا محمد علی فرزند مرحوم آقا باقر بهبهانی، در شرح مفاتیح فیض، در ذیل ترجمه حضرت صادق (ع) احتمال داده، جعفری که بویزید درک محضرش را نموده و از او استفاده کرده و سقایی خانه او بوده، جعفر کذاب باشد نه حضرت جعفر صادق (ع)، و این جریان قبل از ظهور فسق و کذب و ادعای امامت جعفر بوده. (16).

در نامه دانشوران از بعضی از عرفاء نقل شده که درک خدمت حضرت صادق علیه السلام لازم نیست که در حیات آن حضرت صورت گرفته باشد؛ زیرا که استفاده و طلب همت مرید، از روحانیت مرشدی، در ممالک نیز ممکن است، و از مرشد حقیقی که آن امام عالی مقام باشد، استفاضه حقایق و معارف به طریق اولی امکان پذیر خواهد بود. و بعضی احتمال داده اند که منظور از درک خدمت، تمسک او به جبل ولایت و التزامش به مذهب جعفری باشد. (17) بنابراین سقایی او در خانه حضرت بسیار بعید است.

آنچه برای حل این مشکل به نظر می رسد این است که بایزید دو نفر بوده اند: یکی طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان که معاصر حضرت صادق (ع) و سقایی خانه او بوده، و دیگری، طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی زاهد که معاصر حضرت جواد (ع) بوده که اولی را ((اکبر)) و دومی را ((اصغر)) نامیده اند. اول کسی که متوجه این مطلب شد، یاقوت حموی است که در معجم البلدان می گوید:

بسطام، به کسر باء ثم السکون، شهری بزرگ در جاده نیشابور دو منزل بعد از دامغان است. بعد می گوید: در آن جا قبر ابویزید بسطامی را، در وسط شهر، کنار بازار، دیدم و او طیفور بن عیسی بن شروسان (18) زاهد بسطامی است. و نیز از بسطام بویزید، طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی زاهد بسطامی (اصغر) است. (19).

جامی در نفحات می گوید: ابویزید ملقب به طیفور در شهر بسطام دو نفر بودند: یکی، بویزید طیفور بن عیسی (اکبر) و دیگری بویزید طیفور بن آدم بن عیسی بن علی (اصغر) است. (20).

نویسنده گوید: عرفاء و صوفیه در کتاب هایشان شرح حال بویزید (اکبر) را، مفضل و مشروح نوشته اند و کراماتی برای وی نقل کرده اند که بیشتر آنها به افسانه شبیه تر است و بسیار مستبعد به نظر می رسد. حال مختصری از آورده آنان و همچنین کلمات منتسب به وی ذکر می شود:

شیخ عطار در تذکرة الاولیاء در شرح حال ابویزید می گوید: شیخ بایزید بسطامی رحمه الله علیه، اکبر مشایخ و اعظم اولیاء بود و مرجع اوتاد در ریاضات و کرامات و حالات و در اسرار و حقایق نظری نافذ و جدی بلیغ داشت و پیوسته تن در مجاهده و دل در مشاهده داشت.

وقتی که به سن تمیز رسید، مادرش او را به مدرسه فرستاد. چون به سوره لقمان و این آیه رسید، «و وصینا الانسان بالادیه حملته امه و هنا

علي وهن و فصاله في عامين ان اشكرلي و لوالديك الي المصير» (21) - ما انسان را در مورد پدر و مادرش (مخصوصاً مادرش) که با ناتوانی روز افزون حامله وی بوده، و از شیر گرفتنش تا دو سال طول می کشد، سفارش کردیم و گفتیم: مرا و پدرت و مادرت را سپاس بدار که سرانجام خلق به سویی من است - و استاد معنی آیه را بیان کرد، اثری عمیق رد وی گذاشت؛ لوح بر زمین نهاد و اجازه خواست تا به خانه رود. به خانه آمد، مادرش گفت: به چه آمده ای؟ گفت: به آیتی رسیدیم که حضرت حق به خدمت و شکرگزاری خویش و پدر و مادر امر می فرماید و من در دو خانه، کدخدایی نتوانم کرد، این آیه بر جان من آمده است. یا از خدایم بخواه تا همه از تو باشم و یا در کار خدایم کن تا همه با وی باشم. مادر گفت: ای پسر! تو را در کار خدای کردم و حق خویش به تو بخشیدم، برو و خدای را باش. پس بایزید از بسطام برفت، و سی سال در بلاد شام و مصر می گردید و ریاضت می کشید و بی خوابی و گرسنگی دائم پیش گرفت، و یکصد و سیزده پیر را خدمت کرد و از همه بهره مند شد. (22).

نقل است که او را نشان دادند که فلان جایی، پیر بزرگی است؛ با یزید به دیدن وی رفت، چون نزدیک او رسید، دید که پیر آب دهن سویی قبله انداخت؛ در حال شیخ بازگشت، گفت: اگر او را در طریقت قدری (قدمی ثابت) بودی برخلاف شریعت نرفتی. (23).

پس از آن که با یزید به خدمت اولیاء بزرگ رسید، و مرتبه کمال یافت، بر دلش گذشت تا رضای مادر را بجوید و به خدمت او در آید. خودش (بویزید) در این باره می گوید: آن کار که بازپسین همه کارها می دانستم، پیشین هم بود و آن رضای والده بود. و آن چه در جمله ریاضت و مجاهده و غربت می جستیم در آن یافتیم که یک شب والده از من آب خواست. رفتم آب آورم. در کوزه آب نبود. و به لب جوی رفتم و آب آوردم. چون باز آمدم، مادرم در خواب شده بود. شبی سرد بود. کوزه بر دست ایستادم تا از خواب، بیدار شد. کوزه را به وی دادم. چون دید که کوزه بر دست من یخ زده، مرا دعا کرد. در وقت سحر آن چه می جستیم به من رسید. (24).

از بایزید اشعاری به جا مانده که در کتب شعراء مضبوط است و چند شعر و رباعی زیر از ساخته های اوست: تارفت دیده و دل من در هوای عشق

بنمود جا به کشور بی منتهای عشق وارسته گشت و صرف نظر کرد از دو کون

این سان شود کسی که دهد دل برای عشق ماراست عشق و هر که به عالم جز این بود

بیگانه باشد او، نشود آشنای عشق ای عشق تو کشته عارف و عامی را

سودای تو گم کرده نکونامی را شوق لب میگون تو آورده برون

از صومعه بایزید بسطامی را ما را همه ره به کوی بدنامی باد

از سوختگان نصیب ما خادمی باد ناکامی ما چو هست کام دل دوست

کام دل ما همیشه ناکامی باد گر قرب خدا می طلبی دلجو باش

وندر پس و پیش خلق نیکوگو باش خواهی که چو صبح صادق الوعد شوی

خورشید صفت با همه کس یکر و باش عجبت لمن یقول ذکرت ربی

و هل انسي فاذكر ما نسيت شربت الحب كاسا بعد كاس

فما نقد الشراب و لا رويت (25). نقل است که بویزید در گورستان زیاد می گشت، یک شب از گورستان می آمد، جوان مستی که به ربط می نواخت به بایزید رسید، بویزید گفت: «لا حول و لا قوة الا بالله العظیم». جوان بر ربط بر سر با یزید زد. بر ربط و سر بایزید هر دو بشکست. بایزید به زاویه خویش باز آمد. بامداد، بهای ربط را به همراه مقداری حلوا، توسط یکی از مریدان برای جوان فرستاد و گفت: به آن جوان بگویی که بایزید عذر می خواهد از اینکه بر ربط بر سرش شسته شده؛ حال این زر در بهای آن صرف کن و این حلوا را بخور تا تلخی غضب و غصه شکستن آن از دلت برخیزد. جوان که چنان رأفتی دید، متنبه گشت و خود بیامد و از بایزید عذر خواست و از آن عمل توبه کرد و چند جوان دیگر که از رفقای او بودند، به همراه او توبه کردند. سعدی در بوستانش این داستان را چنین آورده: یکی بریطی در بغل داشت مست

به شب بر سر پارسایی شکست چو روز آمد آن نیک مرد سلیم

بر سنگدل برد یک مشت سیم که دوشینه معذور بودی و مست

تورا و مرا بر ربط و سر شکست مرا به شد آن زخم و برخاستیم

تورا به نخواهد شد الا به سیم از آن دوستان خدا بر سرند

که از خلق بسیار بر سر خورند چنین اند مردان راه خدا

که خلق خدایند از ایشان رضا و نیز حکایت شده که وقتی بایزید به هنگام صبح در حمام شستشویی کرد و بیرون آمد و با جماعتی از مریدان به خانقاه خود می رفت، در اثناء راه، طشتی از خاکستر بر سر وی ریختند. او را هیچ گونه تغییر حالتی پدید نگشت؛ همچنان دست بر سر و روی خود مالیده، قدم بر می داشت و شکر حق به جای می آورد و می گفت: چرا از خاکستر روی در هم کشم که سزاوار بیش از این باشم. سعدی این داستان را در بوستان به نظم آورده: شنیدم که وقتی سحرگاه عید

ز گر مابه آمد برون با یزید یکی طشت خاکسترش بی خبر

فرو ریختند از سرایی به سر همی گفت ژولیده دستار و موی

کف دست شکرانه مالان به روی که ای نفس من در خور آتشم

ز خاکستری روی در هم کشم بزرگان نکردند در خور نگاه

خدا بینی از خویشتن بین مخواه بزرگی به ناموس گفتار نیست

بلندی به دعوی و پندار نیست تواضع سر رفعت افزایش

تکبر به خاک اندر اندازدت به گردن فتد سرکش تندخوی



بلندیت باید بلندی مجوی نقل است که زاهدی از جمله بزرگان بسطام همیشه در مجلس بویزد حاضر بود. يك روز به بویزد گفت: خواجه! امروز سی سالست که صائم الدهر، و به شب در نماز و در خود از این عوالم که می گویی اثری نمی یابم. بایزد گفت: اگر سیصد سال به روز، روزه و به شب، به نماز باشی ذره ای از این حدیث نیابی. گفت: چرا؟ بویزد گفت: از جهت آن که تو به نفس خویش محجوبی. مرد گفت: دوای این چیست؟ بویزد گفت: تو هرگز قبول نکنی. گفت: قبول کنم، با من بگویی تا به جای آورم. بویزد گفت: دستار از سر بردار و این جامه که داری از تن بیرون کن و ازاری از گلیم بر میان بند و توبره ای پر از گردو بر گردن آویز و به بازار رو و کودکان را جمع کن و بدیشان گوی: هر که مرا يك سیلی زند يك جوز می دهم و همچین در شهر بگرد، هر جا که تو را می شناسند. آن جا رو، و علاج این است. مرد زاهد گفت: «سبحان الله، لا اله الا الله»؛ بویزد گفت: کافری اگر این کلمه بگوید مؤمن می شود، و توبه گفتن این کلمه مشرک شدی. مرد گفت: چرا؟ بویزد گفت: زیرا که خویشان را از انجام چنین عملی بزرگ تر شمردی لاجرم مشرک گشتی، تو بزرگی نفس خویش را با این کلمه گفتی، نه تعظیم خدای را. مرد گفت: این کار را نتوانم کرد، چیزی دیگرم فرماید. گفت: علاج این است که گفتم. مرد گفت: نتوانم کرد. بویزد گفت: نگفتم که قبول نخواهی کرد. (26).

نویسنده گوید: حضرت امام محمد باقر علیه السلام، به ثقه جلیل القدر جناب محمد بن مسلم، نظیر این عمل را تذکر فرموده بود که در ذیل حالات محمد بن مسلم نقل شده است؛ اما بویزد، دستور را شدتی بیشتر بخشیده که مشروعیت آن جای سؤال است.

نقل شده که بویزد در پس امام جماعتی نماز می کرد. وقتی امام گفت: ای شیخ! تو کسی نمی کنی و چیزی از کسی نمی خواهی، پس از چه راه معاش خود را تأمین می نمایی؟ شیخ گفت: اینک نمازهایی که با توبه جا آوردم باید قضا کنم. گفت: چرا؟ گفت: نماز از پس کسی که روزی دهنده را نداند، روا نباشد. (27).

ص: 104

1- حیدر بن علی حسنی آملی، عارف کامل ماهر، از علمای باطن و ظاهر، سید الافاضل المتالهین، از سادات رفیع الدرجات آمل است؛ که به عزم زیارت عتبات به عراق سفر کرد و در بغداد رحل اقامت افکند، و با شیخ فخر المحققین نجل جناب علامه حلی، و مولانا نصیرالدین کاشانی مشهور به حلی و دیگر علماء و عرفای شیعه امامیه صحبت داشته. بیان سلسله خرقه و ارادت او در اول شرح فصوص مسمی به نص النصوص که از جمله مصنفات اوست مذکور است. و او غیر شرح مذکور مصنفات دیگری دارد، مانند: جامع الاسرار و تفاسیر او بر قرآن مجید و تفسیر تأویلات و جامع الحقایق و کتاب الکشکول فیما جری علی آل الرسول و رساله رافعة الخلاف، در بیان آن که توقف حضرت شاه ولایت در دفع خلفای ثلاثه از جهت نبودن کمک و یاور بوده، و این رساله را به اشاره فخرالمحققین نوشته، و چند رساله دیگر در امثله توحید و امامت و ارکان الی غیر ذلك. قاضی نورالله (ره) از جامع الاسرار او نقل کرده که گفته: از عنفوان جوانی بلکه از ایام کودکی تا امروز که ایام پیری است عنایات الهی و حسن توفیق او رفیق حال گردیده به تحصیل عقاید اجداد طاهرین خود که ائمه معصومین می باشند و تحقیق طریقه ایشان مشغول بوده ام؛ و می گویم کیست مثل من از ارباب یقین و اهل تحقیق و سپاسگزارم خدای را که مرا هدایت کرد به این راه و اگر هدایت او نبود م هدایت نمی شدیم. کانت لقلبي اهواء مفرقة فاستجمعت مذراتك العین اهوائی فصار یحسدنی من كنت احسده و صرت مولی الوری اذ صرت مولائی ترکت للناس دنیاهم و دینهم شغلا بذکرک یا دینی و دنیایی در دل من آرزوها و هواهای متفرق بود، اما از زمانی که چشمم تو را دید آرزوهایم در تو جمع شد - به کسانی که حسد می بردم امروز به من حسد می ورزند، و امروز مولای خلقم چون تو مولای منی - دنیا و دین مردم را به آنان واگذاشتم و مشغول به ذکر تو گردیدم ای دین و دنیای من. [فوائد الرضویه، ج 1، ص 165].



- 2- مجالس المؤمنین، ج 2، ص 20 - روضات الجنات، ج 4، ص 154) به نقل از جامع الاسرار و منبع الانوار، ص 224).
- 3- تاریخ ابن خلکان، ج 1، ص 621.
- 4- مجالس المؤمنین، ج 2، ص 20 - روضات الجنات، ج 4، ص 154) به نقل از «اربعین»، ص 476).
- 5- مجالس المؤمنین، ج 2، ص 21 - روضات الجنات، ج 4، ص 154.
- 6- شرح گلشن راز، شیخ محمد لاهیجی، ص 687 - روضات الجنات، ج 4، ص 155.
- 7- روضات الجنات، ج 4، ص 155.
- 8- مناقب ابن شهر آشوب، مجلد 2، جزء 7، باب 1، فصل 5، ص 325 - اعیان الشیعه، ج 36، ص 343.
- 9- الطرائف، ص 520.
- 10- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص 249.
- 11- الکشکول، ج 1، ص 84.
- 12- مجالس المؤمنین، ج 2، ص 22 - 21 - روضات الجنات، ج 4، ص 155.
- 13- مجالس المؤمنین، ج 2، ص 22 - 21 - روضات الجنات، ج 4، ص 155.
- 14- نامه دانشوران، ج 4، ص 122.
- 15- الکشکول، ج 1، ص 86.
- 16- روضات الجنات، ج 4، ص 157.
- 17- نامه دانشوران، ج 4، ص 124) برگرفته از مجالس المؤمنین، ج 2، ص 23 - 22).
- 18- سروشان، در نسخه دیگر.
- 19- معجم البلدان، ج 2، ص 180. در نامه دانشوران همین مطلب از یاقوت حموی با دو اشتباه نقل شده. اول آنکه آمده است: «حموی در ترجمه شاهرود چنین گفته»، در حالی که لغت «شاهرود» در معجم البلدان نیست بلکه بسطام است. دوم آن که آمده است: «در کنار بازار قبر ابویزید حسن بن عیسی زاهد اصغر است»، در صورتی که چنین نامی (یعنی حسن) در معجم البلدان نیست.
- 20- روضات الجنات، ج 4، ص 156. - مرحوم میرزا عبدالله افندی در ریاض العلماء، ج 4، ص 301 و ج 5، ص 531، از شیخ ابومحمد، عنایت الله بسطامی، که معاصر شیخ بهائی، و از بزرگان علمای دوره صفویه، و از فرزندان زادگان بایزید بسطامی سقا و صوفی معروف زمان امام صادق (ع) بوده، به عنوان بایزید بسطامی دوم نام برده و مؤلفات او را برشمرده است.
- 21- سوره ی لقمان، آیه ی 14.
- 22- تذکرة الاولیاء، ج 1، ص 130.
- 23- تذکرة الاولیاء، ج 1، ص 130.
- 24- تذکرة الاولیاء، ج 1، ص 133.
- 25- در شگفتم از حال کسی که می گوید یاد آوردم پرودگار خود را، و آیا مگر من فراموش می کنمش تا به یاد آورم او را - از شراب دوستی حق جام های پی در پی نوشیدم، نه شراب تمام شد و نه من سیراب گشتم.
- 26- تذکرة الاولیاء، ج 1، ص 139 - نامه دانشوران، ج 4، ص 138.
- 27- تذکرة الاولیاء، ج 1، ص 145.

مفضل بن عمر مي گوید: منصور دوانقي به حسن بن زيد که فرماندار او در مکه و مدینه بود، فرمان داد تا خانه ي امام صادق عليه السلام را به آتش بکشاند.

او این مأموریت را انجام داد و خانه ي آن حضرت، آتش گرفت بطوري که درب خانه و دالان خانه، از آتش شعله ور گردید.

آن حضرت روي آتش راه مي رفت بدون اینکه آتش بر آن حضرت اثری بگذارد، و مي فرمود: «من فرزند ریشه هاي خير زمين هستم! من فرزند ابراهيم خليل مي باشم.» (1).

ص: 105

---

1- کافي.

«اِثْم» و «عدوان» دو واژه‌ای هستند که در قرآن گاه به تنهایی (1) و گاه با هم ذکر شده‌اند (2) اما در آن جاهایی که با هم آمده‌اند بعضی از مفسران احتمال داده‌اند عطفی که بین آنها است، عطف تفسیر است؛ چرا که اِثْم، یعنی گناه و عدوان، و از حد گذشتن. بنابراین، هر اِثْمی عدوان هم هست. (3) برخی نیز احتمال داده‌اند که اگر عدوان پس از ماده‌ی اِثْم بیاید به معنای گناه بی اندازه است.

امام صادق علیه السلام در این بخش از سخنان خود می‌فرماید «اِثْم» و «عدوان» را ترك کنید؛ چرا که اگر يك پا لغزید پای دیگر نیز به راحتی می‌لغزد. انسان معصیت اول را با ترس و لرز انجام می‌دهد، اما ارتکاب معصیت دوم و سوم راحت تر است و اگر هم چنان ادامه دهد کارش به جایی می‌رسد که هرگز از ارتکاب معصیت ناراحت نشود.

ص: 106

---

1- برای نمونه: فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اِثْم علیه (بقره، آیه 173)؛ فمن تعجل فی یومین فلا اِثْم علیه (بقره، آیه 203)؛ و من یفعل ذلك عدوانا و ظلما (نساء، آیه 30).

2- برای نمونه: و یتناجون بالاثم و العدوان و معصية الرسول (مجادله، آیه 8)؛ و تري كثيرا منهم یسارعون فی الاثم و العدوان (مائده، آیه 62).

3- مرحوم طبرسی در تفسیر آیه 62 از سوره‌ی مائده آورده است: «الفرق بین الاثم و العدوان ان الاثم الجرم کائنا ما کان و العدوان الظلم» یعنی فرق بین اِثْم و عدوان این است که ارتکاب هر جرمی را اِثْم می‌گویند، اما عدوان به ظلم گفته می‌شود. (تفسیر مجمع البیان، ج 3، ص 334).

## احدي مرا نديد

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: آن که تکیه بر کردار دارد و آن که بر گناهان گستاخ است، هیچ کدام اهل نجات نیستند.

و از معاویه بن وهب در حدیثی نقل می کند که:

حضرت صادق علیه السلام سوار بود؛ نزدیک بازار پیاده شد؛ سجده ای طولانی کرد و سر برداشت. گفتم: نزدیک بازار و در برابر مردم سجده می کنید؟! فرمود: احدي مرا نديد.

## احسان به خویشان

و أحسنوا الي أنفسكم ما استطعتم، فان أحسنتم أحسنتم لأنفسكم و ان أسأتم فلها و جاملوا الناس (1)؛ تا می توانید به یکدیگر نیکی کنید؛ زیرا هر چه خوبی کنید به خود کرده اید و اگر بدی کنید به خودتان بدی کرده اید.

در کتاب های بلاغت، اصطلاحی به نام «تقابل جمعین» آمده است، یعنی جمله ظهور در کل فرد داشته باشد، مثلاً وقتی گفته می شود «باع القوم دوابهم» معنای جمله این است که افراد قوم هر کدام به طور جداگانه حیوانات خود را فروختند، نه این که همه قوم تمام حیواناتشان را جمع کرده باشند، آن گاه در یک معامله همه را یک جا فروخته باشند.

فرمایش گران بهای امام علیه السلام نیز در این جا مصداق تقابل جمع است. به این معنا که منظورشان این بوده است که هر کدام از شیعیان باید در حق نفس خویشان نیکی نمایند، یعنی من به نفس خود نیکی کنم، شما به نفس خود نیکی کنید، و همین طور همه مردم.

امام علیه السلام در این بخش از سخنان خویش از شیعیان می خواهند که به خود نیکی کنند. اما منظور از احسان و نیکی چیست؟ شاید در ابتدای امر انسان تصور کند این مطلب روشن است و نیاز به گفتن ندارد. ولی امام در دنباله روایت آیه ای را می خوانند که تا حدودی منظور ایشان را از احسان روشن می کند: «ان أحسنتم أنفسكم و ان أسأتم فلها (2)؛ اگر کار خوب انجام دهید، در حق خود خوبی کرده اید و اگر کار بدی را مرتکب شدید، در حق خود بدی کرده اید». امام صادق علیه السلام، قبل از ذکر این آیه می فرماید هر اندازه می توانید در حق خود خوبی کنید و تعبیر «ما استطعتم» را به کار می برند. در روایات و آیات دو کلمه «استطعت و شئت» از لحاظ معنا تفاوت دارند و در موارد مختلفی استعمال شده اند. استطعت، ناظر به امر لازم و مهمی است و هر جا ذکر گردد، به این معنا است که تا هر قدر می توانی انجام بده، یعنی تا زمانی که یک کار لازم است باید آن را انجام دهی. در قرآن کریم آمده است: «فاتقوا الله ما استطعتم (3)؛ تا جایی که می توانید تقوای الهی پیشه کنید» یعنی هر چقدر که می توانید تقوا داشته باشید، مگر در جایی که نمی توانید، که در آنجا دیگر استثنای منفصل است. و «و لله علی الناس حج البيت من استطاع (4)؛ حج این خانه برای خدا بر کسی که می تواند واجب است» ولی در مقابل، «شئت» برای امور دلخواه و اختیاری است؛ برای مثال شیخ در مکاسب روایتی از حضرت امیر علیه السلام نقل کرده است که در آن می فرماید: «أخوك دينك فاحتط لدينك بما شئت (5)؛ برادر تو دین تو است پس هر چه می توانی برای دین خود احتیاط کن»، آبی که مشتبه است و انسان نمی داند پاک است یا جنس، بهتر است از آن پرهیز شود. بنابراین کلمه «شئت» متضمن امر لازم نیست، بلکه اگر در جایی ذکر شد نشان دهنده آن است که هر اندازه که می خواهی این کار را انجام بده. در این قسمت از رساله نیز از لفظ «استطعت» استفاده شده است که متضمن امر لازم است. ناگفته نماند این قانون در امور اقتضایی و خوب، و در امور غیر اقتضایی استحباب را می رساند. در هر صورت امام در اینجا فرموده اند: «ما شئتم»؛ یعنی تا جایی که دلتان می خواهد به خود احسان کنید، بلکه

احسان به خویشتن را امری لازم دانسته اید که در صورت امکان انسان ها نباید از آن دریغ ورزند و غافل بمانند.

حضرت برای روشن شدن بهتر کلام خویش، آیه ای از قرآن را شاهد آورده اند که نشان می دهد هر که نیکی کند در حقیقت به خود نیکی کرده است. روایتی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «من به کسی احسان نکرده ام و کسی در حق من بدی نکرده است». عرض شد: یا امیرمؤمنان، شما در طول عمر خویش به همه احسان کرده اید و افرادی نیز به شما اسائه ادب کرده اند. حضرت فرمودند: «هر چه احسان کرده ام به خود کرده ام، و هر کسی به من بدی کرده به خودش بدی کرده است».

انسان باید باور داشته باشد هنگامی که به دیگران کمک و نیکی می کند در واقع به خودش نیکی کرده است. گرچه طرف مقابل از نیکی ما سودی می برد، اما سود بیشتری نصیب خود ما می شود. در ظاهر آن که از ما درس می آموزد، عالم می شود، آن که از ما پول می خواهد مشکلس حل می شود، اما ثوابی که در نامه اعمال ما ثبت می گردد، به مراتب بیشتر از سودی است که آنها از نیکی ما برده اند. چرا که در آخرت این نیکی ها خریدار دارد و به کار می آید، اما کاربرد پول فقط در این دنیای فانی است. کسی که در مقابل تندخویی برادر مؤمنش بردباری می کند و شکیبایی از خود نشان می دهد، به او احسان نکرده، بلکه به خویشتن احسان کرده است. باید نیکی به دیگران در ما ملکه شود. باید در تمام ادوار زندگی، در توانگری و تنگدستی، در گرفتاری و آسانی، در شادی و اندوه، این جمله در ذهن ما باشد: «و احسنوا الی انفسکم؛ به خود احسان کنید». مراد حضرت از این جمله این نیست که غذای خوب بخورید، پول بیشتری جمع کنید، و یا خوب استراحت کنید، بلکه می فرماید در مقابل بدی دیگران بردبار باشید؛ چرا که این بردباری احسان به خودتان است. نقل شده است که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی قدس سره (6) زمانی که زعامت حوزه علمیه با آن همه مسئولیت ها و سختی ها بر عهده ی ایشان بود فرموده بودند: «از این که از اول ماه تا آخر ماه از مردم پول بگیرم و قبض ها را مهر کنم، دستانم خسته می شود!» با این که ایشان با آن پول شهریه طلاب را می دادند و قاعدتا باید از وصول این وجوه خوشحال می شد؛ چرا که اگر این پول ها نمی رسید باید قرض می کردند و با مشکل مواجه می شدند. در عین حال فرموده بودند، پول دادن برای من آسان تر از پول گرفتن است. انسان وقتی پول را می گیرد، مسئولیتی را پذیرفته است و وقتی آن پول را، البته با رعایت ضوابط، می دهد از مسئولیت رهایی می یابد و بارش سبک می شود.

ص: 107

- 
- 1- متن نامه امام صادق (ع).
  - 2- اسراء، آیه 7.
  - 3- تغابن، آیه 16.
  - 4- آل عمران، آیه 97.
  - 5- وسائل الشیعه، ج 27، ص 167؛ بحارالانوار، ج 2، ص 258.
  - 6- سید محمد حسین طباطبائی بروجردی (1340 - 1252 ش) از جمله عالمان و مراجع بزرگ کم نظیر عالم تشیع است که در عمر با برکت خود بزرگ ترین و بیشترین خدمات را به اسلام و مسلمانان کرده است.

## احكام خدا را تغيير دادند

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: مردم كانه‌ها و معادني هستند، مانند طلا و نقره.

و از خشاب نقل مي كند كه حضرت صادق عليه السلام فرمود:

به خدا قسم! ديگر خلافت نه به كسان ابوبكر و عمر بر مي گردد و نه به كسان بني اميه؛ و نه هرگز به اولاد طلحه و زبير خواهد رسيد. زيرا اينها قرآن را دور افكندند و سنتهاي پيامبر صلي الله عليه و آله را ضايع نمودند و احكام خدا را تغيير دادند.

## اختلاف تشيع با مذاهب اربعه

اختلافي كه بين مذهب اماميه با مذاهب اربعه هست زياد نيست نهايت اختلاف اساسي است كه بازگشت به امر خلافت منصوب مي نمايد و مقدسي در احسن التماسيم اختلافات مذاهب اربعه را نقل کرده است چنين مي گويد:

اعلم ان الناس قد عدلوا عن مذهب ابي حنيفة في اربع، صلوة العيدين الازبيد و صدقة النخيل و توجيه الميت عند الموت و التزام الاضحية.

مذهب ابوحنيفه موارد اختلاف و لغزش خيلي داشت كه پيروان اين چهار عدول كردند درباره اين چهار چيز كه نماز عيدين و صدقه نخلها و روبرو نمودن مرده و التزام كشتار باشد. و باز مي گويد:

و عدلوا عن مذهب مالك في اربع الصلوة قدام الامام الا بالمغرب و يوم الجمعة بمصر و في اكل لحوم الكلاب الا بمدينتين بالمغرب تباع جهرا تطرح في عرائس مصر و يثرب سرا و في الخروج من الصلوة بتسليمة واحده

پيروان مالك هم از قوانين او عدول كردند نماز مقدم بر امام مگر در نماز مغرب و روز جمعه به مصر و خوردن گوشت سگها در مغرب آشكارا و در دو مدينه سرا و در خروج از نماز به يك سلام دادن.

و عدلوا عن مذهب الشافعي في اربع الجهر بالبسملة الا بالمشرق في مساجد اصحابه و كذلك القنوت بالفجر و في احتضار النيه في تكبيره افتتاح و في ترك القنوت في الوتر.

پيروان شافعي هم در بلند گفتن بسم الله و قنوت نماز صبح و احتضار نيت در تكبيره الاحرام و ترك قنوت نماز وتر انحراف جستند.

و عدلوا عن مذهب داود في اربع تزويج ما فوق الاربع و اعطاء الاثني النصف و لا صلوة لجار المسجد في المسجد و في مسئله العول

پيروان داود هم در چهار چيز عدول نمودند زن بيش از چهار گرفتن و نصف ارث به زن دادن و نماز براي كساني كه همسايه مسجد هستند بايد در مسجد بخوانند و در مسئله عول كه از مسائل ارث است.

و عدلوا عن اصحاب الحديث في اربع المتعه في الحج و المسح علي العمامه و ترك التيمم في الرمل و انتفاء الوضوء في القهقهه

و پيروان اصحاب حديث و اخبارين هم در باب متعه و حج و مسح بر عمامه و ترك تيمم در شن و بطلان وضوء در قهقهه از احكام

و عدلوا عن مذهب الشيعة في اربعة المتعه و وقوع طلاق الثلاث واحده و المسح علي الرجلين و الحيله في الاذان.

مسلمین از پیروان مذهب امام در متعه و سه طلاق در محل واحد و مسح بر پاها و تغییر کلمه حی علی خیر العمل انحراف یافتند بعدا شرح خواهیم داد.

### ادب کردن عمر توسط دو مرد سیاه و بد هیبت

ولید بن صبیح می گوید: شبی نزد امام صادق علیه السلام بودیم که درب خانه زده شد. حضرت به کنیز خود فرمود: «بین کیست؟»

کنیز بیرون رفت و بعد آمد و گفت: «عمویتان عبدالله بن علی است.»

حضرت فرمود: «داخل شود.» و به ما هم فرمود که به اطاق دیگری برویم. ما به اطاق دیگری رفتیم. وقتی که او وارد شد ما متوجه شدیم، او رو به امام صادق علیه السلام نمود و هر چه از دهانش می آمد به ایشان گفت و رفت.

سپس ما نیز بیرون آمدیم. پس حضرت، از همان جایی که سخش را قطع کرده بود، دوباره شروع به صحبت نمود.

یکی از ما گفت: «او با شما رفتاری کرد که گمان نمی کردیم کسی بتواند با شما آنگونه رفتار کند. نزدیک بود بیرون بیایم و او را بزنیم.»

حضرت فرمود: «آرام باشید و میان کار ما داخل نشوید.»

پاسی از شب که گذشت باز درب کوییده شد. حضرت به کنیز خود گفت: «بین کیست؟» کنیز رفت و برگشت و گفت، «عمویت عبدالله بن علی است.»

امام صادق علیه السلام به ما فرمود: «به جایی که بودید برگردید.»

بعد به او اجازه ی دخول داد. پس عمویش با ناله وارد شد و می گفت: «ای پسر برادر! مرا ببخش، خداوند ترا ببخشد. از من بگذر، خدا از تو بگذرد.»

فرمود: «خدا ترا ببخشد ای عمو! چه چیزی ترا به این کار واداشته است؟»

او گفت: «وقتی که به رختخواب خود رفتم، دو مرد سیاه و بد هیبت آمدند و مرا بستند. یکی به دیگری گفت: او را به جانب آتش ببر. او نیز مرا بسوی آتش می برد که از مقابل رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم گذشتم.»

گفتم: ای رسول خدا! نمی بینی با من چه می کنند؟ حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: مگر تو نبودی که به فرزندم آن چیزها را گفتم؟! گفتم: یا رسول الله! دیگر این کار را نمی کنم. پس دستور داد مرا رها کردند و هم اکنون، درد بندها را احساس می کنم.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «وصیت بکن.»

گفت: «به چه وصیت بکنم؟ مالی ندارم و عیالمند و مقروض نیز می باشم.»

حضرت فرمود: «قرض تو به عهده من و خانواده ات نیز با خانواده ی من خواهند بود. پس وصیت کن.»

پس هنوز ما از مدینه خارج نشده بودیم که او مرد و حضرت قرضش را داد و خرج خانواده اش را نیز تقبل کرد و دختر او را به ازدواج پسر خود در آورد. (1).

ص: 108

---

1- بحار الانوار ج 46.



## از اعتقاد خود برگشتم

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: به شما سفارش می‌کنم پرهیزکار باشید و با ارتکاب گناه، مردم را بر خود مسلط نکنید و خویشتن را دچار ذلت و خواری ننمائید.

حسن بن سعید از عبدالعزیز روایت می‌کند که گفت: من به جعفر بن محمد علیه السلام اعتقاد خدایی داشتم. روزی به مجلس آن حضرت رفتم، فرمود: ای عبدالعزیز ابریق بیاور که اراده طهارت کردن دارم. چون آب حاضر کردم، حضرت به درون مستراح رفت و به قضاء حاجت مشغول شد. من با خود گفتم که این شخص به قضای حاجت می‌رود. از آن اعتقاد منحرف شدم. چون آن حضرت بیرون آمد فرمود: ای عبدالعزیز آن مقدار بار بر روی بنا باید گذاشت که طاقت آن را داشته باشد. تا آن بنا ویران نشود. به تحقیق ما بنده‌ها هستیم که خلق شده ایم از برای عبادت حق جل شأنه.

## از بی نشان

«کوه از خوابی سنگین پر بود.

دیر می‌گذشت.

خوابش بخار شد.» (1)

در جست و جوی نشانه بی بودم؛ نشانی از آن بی نشان، که کوه‌ها فریادش می‌کردند و چشم‌هایش به باران می‌مانست. مثل کوه‌ها، تنها بودیم؛ میان مکه و مدینه. با خود می‌گفتم:

«در دلم آنچه نهان است، بگویم، یا نه؟»

کمی می‌ترسیدم، اما سرانجام پرسیدم:

- نشانه‌ی «امامت» چیست؟

بی‌درنگ فرمود:

- همین کوه، فرمانبردارش شود!

به انگشتش نگاه کردم. کوه، به ما نزدیک می‌شد! (2)

ص: 109

1- زنده یاد سهراب سپهری.

2- مستدرک سفینه البحار، ج 3، ص 26؛ از زبان «عبدالرحمان بن الحجاج».

## از خدا بترس و شتاب نکن

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: انسان اگر دین داشته باشد حرامی را مرتکب نمی شود و از معصیت به دور است.

و از مرازم نقل شده که گفت:

به حضرت صادق علیه السلام گفتم: اراده ی عمره دارم، به من نصیحتی بفرما، فرمود: از خدا بترس و تعجیل نکن. گفتم: نصیحتی بفرما؛ دیگر چیزی نفرمود. من از مدینه خارج شدم، در راه با مردی شامی ملاقات کردم که عزم مکه داشت؛ با من رفاقت کرد. سفره ی نانم را بیرون آوردم؛ او هم سفره اش را بیرون آورد و مشغول غذا خوردن شدیم. شامی سخن از بصریان به میان آورد و به آنها ناسزا گفت. سپس به اهل کوفه هم بدگویی کرد؛ آن گاه نام حضرت صادق علیه السلام را برد و حرفهای ناشایسته زد. من خواستم دست بلند کنم و بینی او را خرد کنم و گاهی به فکر کشتن او می افتادم، ولی سخن حضرت صادق علیه السلام را به یاد آوردم که فرمود:

از خدا بترس و شتاب نکن. با این که ناملایماتی از او می شنیدم، از دستور آن حضرت سرپیچی نکردم.

## از درخت خرما بارید

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: چهار چیز از چهار چیز سیر نمی شود: زمین از باران، چشم از نظر کردن و همسر خوب از همسر شایسته و دانشمند از تحصیل دانش.

و از سلیمان بن خالد در حدیثی نقل می کند که:

ابوعبدالله بلخی همراه حضرت صادق علیه السلام بود؛ آن حضرت به درخت خرما ی بی ثمری رسید؛ فرمود: ای نخل مطیع خدا از آن چه خدا در تو قرار داده به ما اطعام کن؛ پس انوعی از خرما برای ما ریخت و خوردیم تا کاملاً سیر شدیم. بلخی گفت: این سنت و روشی در شما است مانند سنت حضرت مریم که درخت بر او خرما بارید.

## از غنا بپرهیزید

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: اگر خدا برای بنده اش خیر بخواهد، دلی متوجه به خدا به او می دهد و توفیق خواستار شدن زوجه ی صالحه و شایسته.

و از عبدالله بن ابی بکر بن محمد در حدیثی طولانی نقل می کند که گفت:

شنیدم که کنیز همسایه ام می خواند و می زند؛ ساعتی ایستاده و گوش کردم، سپس رفتم. هنگام شب خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم، هنگامی که با من روبرو شد فرمود: از غنا بپرهیزید، از غنا بپرهیزید؛ از گفتار باطل بپرهیزید. پس من فهمیدم که منظور حضرت من هستم.

## از فحاشی بپرهیز

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: برای یاری، بردباری کافی است، هر گاه بردبار هم نیستی به بردباری تظاهر کن.

و از سماعة نقل مي کند که مي گفت:

خدمت حضرت صادق عليه السلام رفتم. بي مقدمه فرمود: اين چه گفتگويي بود که در راه ميان تو و ساربانان واقع شد؟ بپرهيز از اين که فحاش، يا فریاد زن، يا لعنت کن باشي؛ گفتم: به خدا! اين جريان اتفاق افتاد، ولي سببش اين بود که به من ظلم مي کرد.

### از کار تو مسرور شدم

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: به وسيله ي کمک کردن به برادران ديني به خدا نزديکي جوئيد.

و از داوود رقي نقل مي کند که گفت:

خدمت حضرت صادق عليه السلام نشسته بودم و حضرت بدون سابقه فرمود: اي داوود! روز پنج شنبه اعمال شما را بر من عرضه داشتند، از جمله در اعمال تو صله و احساني بود که با پسر عمويت: فلان کرده بودي و از آن مسرور شدم و دانستم که اين پيوند تو با او زودتر عمرش را کوتاه و فاني مي کند.

داوود گفت: من پسر عمويي داشتم، ناصبي و پليد بود. خيبردار شدم که خود و عائله اش به سختي به سر مي برند؛ قبل از حرکت براي مکه، مخارجي براي آنها حواله دادم و چون به مدينه رسيدم، حضرت صادق عليه السلام از آن خبر داد.

### از کار خود توبه کن

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: انتقام گرفتن از کساني که در زندگي تنگ و سخت هستند خيلي بد است.

و از ابوکهمس نقل مي کند که گفت:

در مدينه در خانه اي منزل کرده بودم که کنيزکي در آن خانه بود و من از او خوشم مي آمد. شبي چون به خانه برگشتم؛ در زدم، کنيزک در را باز کرد. دست دراز کرده و پستان او را گرفتم. فردا هنگامی که به حضور حضرت صادق عليه السلام مشرف شدم، حضرت فرمود:

اي ابوکهمس! از آن کاري که ديشب کردی توبه کن.

### از کجا؟

«نه! نمي توانم باور کنم! مگر چنين چيزي امکان دارد؟»

مرد، در اندیشه فرو رفت. برايش سخت بود، کسي در حضورش، زبان به ملامت محبوبش بگشايد. گهگاه در هر کوي و برزني نیز اين سخن بر لبان مردمان مي رفت که: امام عليه السلام املاکي فراوان دارد! (1).

ديگر طاقت نداشت. به سراغ حضرتش شتافت و پرسيد:

- آیا در روستاي... ملکي داريد؟

و پیشوای پاکان و راستان، لب به سخن گشود:

- آری! به کارگزارانم نیز فرمان داده ام هنگام رسیدن میوه ها، مردم را فراخوانند، کاسه هایی پر از میوه در باغ نهند و بر هر ظرف، ده نفر نشانند و به نوبت از همگان پذیرایی کنند. به تمام میهمانان نیز مقداری خرما دهند، تا به خانه هاشان ببرند. آن گاه ظرف هایی از محصول های باغ را به پیران، کودکان، بیماران و... ببخشند.

سپس مزد کارگران را می پردازم و باقی مانده را، میان مستمندان مدینه تقسیم می کنم... با وجود این، چهارصد دینار می ماند! (2).

مرد، که از همروزگاران امام بود، سر به زیر افکند و هیچ نگفت. وقتی می رفت، با خود می اندیشید: کاشکی ما نیز صادق بودیم. این، تنها آرزویش بود. (3).

ص: 110

---

1- ملك حضرتش در روستاي «عين زياد» بود.

2- حضرتش از 4 هزار دینار، يك درهم را به مخارج خویش اختصاص می داد و باقی مانده را، در کارهای خیر، بنابر استحقاق دیگران، به آنان می بخشید.

3- برگرفته از: الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج 2؛ یا تلخیص و تصرف بسیار.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: شستن ظرفها و جارو کردن آستانه خانه، باعث جلب رزق است.

و نقل شده در حدیث علی است که حضرت صادق علیه السلام به او فرمود:

می دانی که سیصد درهم در منزلت گذاشتی؟ گفتم: وقتی که برگردم آنها را به دینار تبدیل می کنم و برای محمد بن عبدالله دعبلی می فرستم؛ و علی به حضرت عرض کرد: به خدا! از هر چه در خانه داشتم خبر دادی.

### استجاب دعا برای غریق جحفه

مرحوم قطب الدین راوندی و دیگر بزرگان حکایت کنند:

روزی حماد بن عیسی به حضور مبارک امام جعفر صادق علیه السلام وارد شد و از آن حضرت تقاضا نمود تا برایش دعا نماید، که خداوند چندین مرتبه سفر حج، باغی مناسب و سرسبز، خانه ای نیک و وسیع، همسری زیبا و خوش نام؛ و از خانواده ای خوب، همچنین فرزندان متدین و نیکوکار نصیب و روزی او گرداند.

امام صادق علیه السلام چنین دعا نمود:

خداوند! پنجاه مرحله سفر حج، باغی مناسب، خانه ای نیک، همسری خوب؛ و از خانواده ای بزرگوار، فرزندان نیکوکار و فهیم، روزی حماد بن عیسی گردان.

یکی از دوستان حماد که در آن مجلس دعا حضور داشت، گوید: پس از گذشت چند سالی، به شهر بصره رفتم؛ و میهمان حماد بن عیسی شدم.

حماد گفت: آیا به یاد می آوری آن روزی را که امام جعفر صادق علیه السلام برای من دعا کرد؟

گفتم: بلی.

گفت: من تاکنون چهل و هشت مرتبه حج انجام داده ام؛ و این خانه ای را که می بینی، در شهر بصره نظیر و مانندی ندارد، نیز باغی دارم که از هر جهت بهترین باغ ها است، همسری پاک و نجیب دارم، که از محترم ترین خانواده ها می باشد؛ و این هم فرزندانم می باشند، که مؤدب و متدین هستند؛ و همه این ها از برکت دعای امام جعفر صادق علیه السلام است.

همین شخص در ادامه داستان گوید: حماد پس از پایان پنجاهمین مراسم حج، نیز برای سفر پنجاه و یکمین بار عازم مکه معظمه شد؛ و چون به جحفه رسید، خواست که احرام ببندد، ناگهان سیل آمد و حماد را با خود برد و همراهانش جنازه او را نجات دادند.

و به همین جهت، حماد به عنوان غریق جحفه معروف شد. (1).



## استجاب دعاي حضرت در کوه ابوقیس

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین و محبوب ترین برادران من کسی است که عیوب مرا به من اهداء کند و تقایصم را تذکر دهد.

لیث بن سعید روایت می کند که در سال صد و سیزدهم از هجرت من به زیارت خانه خدا رفتم. چون به مکه معظمه رسیدم، بعد از نماز عصر بالای کوه ابوقیس رفتم، دیدم که مردی بر بالای آن کوه نشسته و مشغول خواندن دعا بود و در دعا لفظ یا رب یا رب را مکرر می فرمود تا آن که نفس او منقطع می شد. سپس لفظ یا الله یا الله را مکرر می فرمود تا آن که نفس او منقطع می شد. پس لفظ یا حی یا حی را می گفت تا آن که نفس او منقطع می شد. پس لفظ یا رحیم یا رحیم را می گفت تا آن که نفس او قطع می گردید. پس لفظ یا ارحم الراحمین را هفت نوبت فرمودند: نفس آن حضرت منقطع شد.

بعد از آن گفت: اللهم اني اشتهي من هذا العنب فاطعمنيه اللهم و ان تردني قد اخلقا.

یعنی بار خدایا! به انگور رغبت دارم و می خواهم که مرا انگور بخورانی. خدایا! بردها و جامه های من کهنه شده است. لیث گوید که هنوز کلام آن شخص تمام نشده بود که دیدم زنبیلی پر از انگور پیش او حاضر گردید و در آن فصل در تمام زمین انگور وجود نداشت.

پس دیدم دو جامه از برد تازی بسیار نیکو نیز جلوی او حاضر گردید. چون آن شخص اراده کرد که انگور میل فرماید به خدمت او عرض کردم که من شریک توام فرمود: از چه راه؟ گفتم: به این خاطر که تو دعا می کردی و من آمین می گفتم. پس فرمود: پیش بیا و انگور بخور و چیزی را پنهان نکن. من جلو رفتم و از آن انگور سیر خوردم و هرگز در مدت عمر مثل آن انگور نخورده بودم و آن انگور اصلاً دانه نداشت. هر چه از آن انگور خوردیم، از آن چه در زنبیل، بود هیچ کم نشد. بعد آن شخص فرمود: یکی از این دو جامه را نیز بردار. در جواب گفتم: من به این جامه ها نیازی ندارم. فرمود: پس به کناری پنهان شو تا من جامه ها را بپوشم. من به کناری رفتم. او جامه ها را پوشید و راهی مکه گردید و من پشت سرش می رفتم تا این که به مکانی رسید، مردی به خدمت او آمد و از او جامه خواست. ایشان هم جامه های کهنه را به وی عطا فرمود. من از پشت سر آن فقیر رفتم و از او پرسیدم این شخص چه کسی بود که این جامه را به تو عطا فرمود؟ گفت: او امام جعفرالصادق علیه السلام بود. لیث گوید: من بعد از شنیدن این سخن، پشت سر آن حضرت به راه افتادم تا شاید چند سخن از آن حضرت بشنوم ولی هر چه سعی کردم ایشان را نیافتم.

## استجاب سریع دعا

شخصی برای بنده با آب و تاب چگونگی برآورده شدن حاجتش را تعریف می کرد. می گفت: روزی حاجتی داشتم و توسلی انجام دادم، فوراً حاجتم برآورده شد. او از این ماجرا که سال ها پیش اتفاق افتاده بود ابراز خوشحالی می کرد. زود برآورده شدن حاجت بسیار خوب است. ولی بسیاری از بزرگان، ترس این را داشتند که مبادا استجاب سریع دعایشان به معنی استدراج باشد. ذکر حکایتی در این باب خالی از لطف نیست.

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام، خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، دعا کردم که خدا به من خانه ای بدهد، فوراً خانه دار شدم؛ دعا کردم خدا به من هزار درهم بدهد، هزار درهم به دستم رسید (هزار درهم در آن روزگار پول هنگفتی بوده و ارزش آن معادل پنج حج نیابتی بوده است. يك حج نیابتی دویست درهم بوده است)؛ دعا کردم، خدا به من خادم بدهد صاحب خادم و عبد

شدم. عرض کرد: یابن رسول الله، می ترسم این چیزها را که خداوند به من داده است از باب استدراج باشد. در عربی به پله «درج» می گویند. در روایات آمده است که اگر خدا کسی را دوست نداشته باشد و نخواهد در آخرت او را با اولیا و صالحان هم نشین نماید، او را استدراج می کند؛ یعنی پله پله او را به بدی می رساند. البته نه این که اجبارا او را بد کند، بلکه اسباب آن را در اختیارش قرار می دهد، و آن شخص آهسته آهسته بد می شود.

از این رو اولیای الهی وقتی حاجاتشان برآورده می شد می ترسیدند که مبادا خداوند آنها را به استدراج مبتلا کرده باشد.

حضرت امام صادق علیه السلام به آن شخص فرمودند: حال که می ترسی مستدرج باشی چه کار می کنی؟ عرض کرد: یابن رسول الله، خدا را شکر می کنم که محتاج کسی نیستم و مشکلی ندارم. حضرت فرمودند: آن خانه و پول کوچک تر از این «الحمدلله» است که تو می گویی انسان در زندگی باید همیشه به فکر آن چیزهایی باشد که دارد، نه چیزهایی که ندارد. همیشه با خودش بگوید: «الحمدلله» که من نعمت های فراوانی در اختیار دارم، نه این که به فکر آن باشد که فلانی چیزی دارد که من ندارم؛ چرا که حاجات اخروی بسیار بیشتر از حاجات دنیایی است. به راستی اگر اقوال و افعال معصومین علیهم السلام، نبود، انسان راه به جایی نمی برد. سرنخ تمام خوبی ها گفتار و کردار ائمه علیهم السلام است و همه خوبی ها نیز از آنها سرچشمه می گیرد.

## استغاثه بزغاله و دراج

دراج، نام پرنده ای است

جابر می گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم، پس با آن حضرت بیرون شدیم، در راه دیدیم که مردی بزغاله ای را خوابانده است که ذبح کند.

آن بزغاله چون امام صادق علیه السلام را دید صیحه ای کشید.

حضرت به آن فرمود: «قیمت این بزغاله چند است؟»

او گفت: «چهار درهم.»

حضرت از کیسه خود چهار درهم بیرون آورد و به او داد و فرمود: «بزغاله را به حال خودش رها کن.»

پس گذشتیم، ناگاه بر خوردیم به شاهینی که عقب دراجی را گرفته تا آن را صید کند. آن دراج صیحه کشید. امام صادق علیه السلام با آستین خود به آن شاهین اشاره کرد و آن شاهین از صید دراج گذشت و برگشت.

من گفتم: «من از شما امر عجیبی دیدم.»

حضرت فرمود: بلی! همانا آن بزغاله که آن شخص او را خوابانده بود تا ذبح کند چون نظرش به من افتاد گفت: طلب می کنم از خدا و از شما اهل بیت که مرا از کشتن رهائی دهید، و دراج نیز همین را گفت، و اگر شیعیان استقامت داشتند هر آینه به شما زبان حیوانات را می شنوایم.» (1)





اسحاق بن جعفر بن محمد الصادق به روایت علمای ما مردی دانشمند و زاهد بود.

از وی احادیث و آثار گرانبهای روایت شده است.

این اسحاق به امامت برادر گرامیش موسی بن جعفر صلوات الله علیه ایمان داشت.

اسحاق را مؤمن می نامیدند.

وی از جانب مادر نیز با امام موسی برادر تنی بود.

مادر این دو پسر حمیده ی بربریه بود.

## اسحاق بن جعفر

اسحاق مردی مؤمن و اهل فضل و صلاح و تقوا و کوشش در عبادت بود افراد زیادی از او نقل حدیث و آثار نموده اند و یکی از راویان او به نام «ابن کاسب» هنگامی که می خواهد چیزی از او نقل کند می گوید: «آن شخصیت مورد اعتماد و پسندیده، اسحاق بن جعفر علیه السلام چنین گفت.»

اسحاق از کسانی بود که بعد از رحلت امام صادق علیه السلام امامت برادر خود، موسی بن جعفر علیه السلام را پذیرفت و از جانب پدر خود امام صادق علیه السلام، امامت موسی بن جعفر را نقل نمود. همان گونه که برادرش، علی بن جعفر، نیز امامت موسی بن جعفر علیه السلام را از پدر خود نقل نموده است. آری این دو برادر بین مردم دارای فضل و تقوایی بودند که احدی درباره ی آنان شبهه و اختلافی نداشت. (1).

اسحاق بن جعفر از جمله شاهدان وصیت نامه امام کاظم درباره ی امامت حضرت رضا علیه السلام نیز می باشد و از نشانه های فضیلت و تقوای او این است که از امامت حضرت رضا علیه السلام دفاع نموده؛ زیرا پس از رحلت حضرت کاظم علیه السلام، فرزندان آن حضرت وصیت نامه ی پدر خود، موسی بن جعفر، را همراه برادر خود، امام رضا علیه السلام، نزد قاضی بردند و بر ولایت او نسبت به خودشان اعتراف نمودند و عباس بن موسی به قاضی گفت:

در پایان این وصیت نامه گنجی از طلا نهفته است و پدر ما می خواسته که آن محفوظ بماند و تنها به برادر ما علی بن موسی علیه السلام منتقل شود و پدر ما همه ی امور ما را در اختیار او قرار داده و ما را عیال او محسوب نموده است و اگر من قصد خودداری و حفظ اسرار را نداشتم، مقابل همه ی اینها خبر مهمی را به تو می دادم. پس ابراهیم بن محمد بن اسماعیل بن جعفر برخاست و به عباس بن جعفر گفت: اگر چنین خبری را بدهی [یعنی تصریح به امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام کنی] به خدا سوگند! ما آن را از تو نخواهیم پذیرفت و تصدیق نخواهیم نمود و تو نزد ما سرافکنده و مورد سرزنش قرار خواهی گرفت. ما تو را به کذب و دروغگویی در خردسالی و بزرگسالی معرفی خواهیم نمود و اگر در وجود تو خیری می بود؛ پدر تو که به ظاهر و باطن تو آگاه بود، تو را معرفی می نمود در حالی که او تو را نسبت به دو دانه ی خرما نیز امین نمی دانست. پس [با شنیدن این سخنان] عموی او اسحاق بن جعفر [خشمناک گردید] و گریبان او را گرفت و گفت: تو مرد سفیه و ضعیف و احمقی هستی که دیروز آن گونه [با امام صادق علیه السلام] عمل نمودی و امروز نیز چنین می

گویی. پس همه ی مردم سخنان اسحاق را تأیید نمودند [و ابراهیم محکوم گردید] (2).

کسانی که از اسحاق روایت نموده اند - غیر از ابن کاسب و ابن عیینه - بکر بن محمد ازدي و یعقوب بن جعفر جعفري و عبدالله بن ابراهیم جعفري و وشا (3) می باشند که همگی از راستگویان و افراد مورد اعتماد بوده اند.

ص: 113

---

1- ارشاد مفید، ص 289.

2- کافی ج 1 / 318، باب النص علي الرضا عليه السلام.

3- وشا، حسین بن علي بن زیاد از اصحاب حضرت رضا عليه السلام است و روایت های او موثق می باشند.

اسحاق بن عمار از اصحاب حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام و ثقه ای جلیل القدر است. او و برادرانش: یونس، قیس، اسماعیل، و یوسف، بیت جلیلی از شیعه می باشند؛ و فرزندان برادرش: اسماعیل، علی، و بشیر از روایت حدیثند. امام صادق علیه السلام هر وقت اسحاق و اسماعیل را می دید، می فرمود: «و قد یجمعهما لاقوام»، حق تعالی گاهی دنیا و آخرت را برای بعضی جمع می نماید (1) و این بدان جهت بود که اسحاق مردی ثروتمند بود و به مردم رسیدگی می کرد. تا آنکه مال و ثروتش زیاد گشت. درباری بر در خانه گذاشت که مستمندان شیعه را بر گرداند.

اسحاق می گوید: همان سال به مکه مشرف شدم و بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و سلام عرض کردم. حضرت جوابم را از روی گرفتگی خاطر و سنگینی داد. گفتم: فدایت شوم، چه باعث شده که از من گرفته هستید و چه چیز لطف شما را نسبت به من تغییر داده؟ فرمود: همان چیزی که باعث تغییر عقیده تو درباره مؤمنین شده است.

عرض کردم: به خدا سوگند، حق آنان و حقیقت اعتقادشان را می دانم ولی از آن ترس دارم که مشهور به انفاق شوم و بر من هجوم آورند. در جوابم فرمود: مگر نمی دانی هرگاه دو مؤمن با یکدیگر ملاقات کرده و مصافحه نمایند، به میان دو انگشت آنان، صد رحمت از خدا روی می آورد که نود و نه رحمت از آن صد رحمت، متعلق است به آن یکی که برادر دینی خود را بیشتر دوست می دارد. اگر از فرط علاقه یکدیگر رابوسند به آنان از آسمان خطاب می شود که گناهان شما آمرزیده شد. وقتی با هم به راز دل می نشینند ملائکه موکل بر آنان و کاتبان کرام به یکدیگر می گویند: از این دو مؤمن دور شویم، شاید با هم سخنی دارند که خداوند نمی خواهد ما از راز دل آنان مطلع گردیم.

سخن حضرت به اینجا که رسید، عرض کردم: ممکن است ملائکه کاتب که سخن آنان را می شنوند دور شوند، در نتیجه گفتارشان را نشنوند و ننویسند، با اینکه خداوند می فرماید: «ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید» (2) - تلفظ نمی کند به سخنی مگر آنکه رقیب عتید (مراقب مهیا) برای ضبط آن آماده است -؟

از شنیدن سخن من حضرت صادق علیه السلام لحظه ای سر به زیر انداخت، آن گاه سر برداشته در حالی که قطرات اشک از دیدگانش فرومی ریخت، فرمود: اسحاق! اگر ملائکه نویسنده، نشنوند و ننویسند، خداوند عالم دانا به اسرار و پنهانهاست، او می شنود و می داند. «یا اسحق خف الله کانک تراه فان شککت فی انه یراک فقد کفرت و ان تیقت انه یراک ثم برزت له بالمعصیه فقد جعلته من اهون الناظرین علیک» - ای اسحاق! از خدا چنان بترس مثل اینک او را می بینی (و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند) و اگر شک کنی که آیا او تو را می بیند کافر شده ای و در صورتی که یقین داشته باشی که خدا تو را می بیند و سپس مرتکب گناه شوی پس او را از پست ترین ناظران بر خودت قرار داده ای - (3).

نویسنده گوید: در این روایت چون امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار دستور می دهد که از خدا بترسد و او را همیشه حاضر بداند، لازم می دانم به مقداری که با وضع کتاب متناسب باشد، راجع به خوف و اثرات آن و اینکه منشأ آن چیست بحث کنم.

2- سورہ ق، آیہ 18.

3- رجال کشی، ص 349.

اسحاق بن عمار از اصحاب حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام و ثقه ای جلیل القدر است. او و برادرانش: یونس، قیس، اسماعیل، و یوسف، بیت جلیلی از شیعه می باشند؛ و فرزندان برادرش: اسماعیل، علی، و بشیر از روایت حدیثند. امام صادق علیه السلام هر وقت اسحاق و اسماعیل را می دید، می فرمود: «و قد یجمعهما لاقوام»، حق تعالی گاهی دنیا و آخرت را برای بعضی جمع می نماید (1) و این بدان جهت بود که اسحاق مردی ثروتمند بود و به مردم رسیدگی می کرد. تا آنکه مال و ثروتش زیاد گشت. درباری بر در خانه گذاشت که مستمندان شیعه را بر گرداند.

اسحاق می گوید: همان سال به مکه مشرف شدم و بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و سلام عرض کردم. حضرت جوابم را از روی گرفتگی خاطر و سنگینی داد. گفتم: فدایت شوم، چه باعث شده که از من گرفته هستید و چه چیز لطف شما را نسبت به من تغییر داده؟ فرمود: همان چیزی که باعث تغییر عقیده تو درباره مؤمنین شده است.

عرض کردم: به خدا سوگند، حق آنان و حقیقت اعتقادشان را می دانم ولی از آن ترس دارم که مشهور به انفاق شوم و بر من هجوم آورند. در جوابم فرمود: مگر نمی دانی هرگاه دو مؤمن با یکدیگر ملاقات کرده و مصافحه نمایند، به میان دو انگشت آنان، صد رحمت از خدا روی می آورد که نود و نه رحمت از آن صد رحمت، متعلق است به آن یکی که برادر دینی خود را بیشتر دوست می دارد. اگر از فرط علاقه یکدیگر رابوسند به آنان از آسمان خطاب می شود که گناهان شما آمرزیده شد. وقتی با هم به راز دل می نشینند ملائکه موکل بر آنان و کاتبان کرام به یکدیگر می گویند: از این دو مؤمن دور شویم، شاید با هم سخنی دارند که خداوند نمی خواهد ما از راز دل آنان مطلع گردیم.

سخن حضرت به اینجا که رسید، عرض کردم: ممکن است ملائکه کاتب که سخن آنان را می شنوند دور شوند، در نتیجه گفتارشان را نشنوند و ننویسند، با اینکه خداوند می فرماید: «ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید» (2) - تلفظ نمی کند به سخنی مگر آنکه رقیب عتید (مراقب مهیا) برای ضبط آن آماده است -؟

از شنیدن سخن من حضرت صادق علیه السلام لحظه ای سر به زیر انداخت، آن گاه سر برداشته در حالی که قطرات اشک از دیدگانش فرومی ریخت، فرمود: اسحاق! اگر ملائکه نویسند، نشنوند و ننویسند، خداوند عالم دانا به اسرار و پنهانهاست، او می شنود و می داند. «یا اسحق خف الله کانک تراه فان شککت فی انه یراک فقد کفرت و ان تیقت انه یراک ثم برزت له بالمعصیه فقد جعلته من اهون الناظرین علیک» - ای اسحاق! از خدا چنان بترس مثل اینک او را می بینی (و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند) و اگر شک کنی که آیا او تو را می بیند کافر شده ای و در صورتی که یقین داشته باشی که خدا تو را می بیند و سپس مرتکب گناه شوی پس او را از پست ترین ناظران بر خودت قرار داده ای - (3).

نویسنده گوید: در این روایت چون امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار دستور می دهد که از خدا بترسد و او را همیشه حاضر بداند، لازم می دانم به مقداری که با وضع کتاب متناسب باشد، راجع به خوف و اثرات آن و اینکه منشأ آن چیست بحث کنم.

2- سورہ ق، آیہ 18.

3- رجال کشی، ص 349.

عثمان بن مظعون (1) یکی از اصحاب شایسته پیامبر بود که امروزه قبر او در قبرستان بقیع زیارتگاه است.

عثمان ماجرای اسلام آوردن خود را چنین تعریف می کند: «در مکه بودم. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا دیدند و به من فرمودند: عثمان نمی خواهی ایمان بیاوری؟ گفتم: نه. روز دیگر رسول خدا همان جمله را تکرار فرمودند و هم چنان جواب منفی دادم. چندین بار این کار رسول خدا تکرار شد، تا این که روزی نزد ابوطالب رفتم و گفتم: این برادر زاده ات دست بردار نیست. آن قدر به من گفت ایمان بیاور که دیگر خجالت می کشم. ابوطالب به من گفت: عثمان، او سعادت دنیا و آخرت را به تو پیشنهاد کرده است».

ایمان عثمان بن مظعون ابتدا از روی شرم و حیا بود، اما کم کم ایمان در او مستقر شد و از جمله ی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردید و به جایی رسید که پیامبر اکرم بعد از وفات عثمان بر پیکر مبارکش بوسه زد (2) و این خود نشانه ی بزرگواری عثمان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنابر وظیفه ای که داشتند، در راه تبلیغ دین اسلام انواع ابتلائات را تحمل می کردند و این نمازی که مسلمانان امروزه می خوانند نتیجه زجر و زحمات آن حضرت است. خدای متعال می فرماید: «لقد کان لکم فی رسول الله أسوة (3)؛ قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکو است». مؤمنان باید اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را سرمشق قرار دهند. باید دیگران را به اعمال نیک و پسندیده تشویق کنند، ولو این که سال ها طول بکشد تا سخنانشان تأثیر لازم را بگذارد. تمام آفرینش از برکت وجود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آفریده شده است. خدای متعال چون می خواست بر پیامبر خود لباس آفرینش بپوشاند، حضرت آدم و حوا را خلق کرد و تمام انبای بشر به طفیل وجود مقدس رسول اکرم و خاندان او صلوات الله علیهم اجمعین آفریده شدند. آنگاه همین پیامبر که این چنین نزد خداوند متعال مقرب است این گونه مورد آزمایش قرار می گیرد. چرا؟ این آیه شریفه جواب را می دهد: «لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة (4)؛ تا کسی که [باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد، و کسی که [باید] زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند». مؤمنان وظیفه دارند اصول و فروع دین را به دیگران برسانند و چه خوب است از زن و بچه خودشان آغاز کنند و در مراحل بعدی همسایه، هم شاگردی، دوست و آشنا را تا جایی که می توانند و صدایشان می رسد، به تقوا و راستی فراخوانند ولو به واسطه رادیو، تلویزیون، کتاب و اینترنت. این مسئله بسیار مهم و جدی است و باید در این راه استقامت کرد؛ زیرا اسلام با همین استقامت ها ماندگار شد. باید واجبات و مستحبات را به مردم رسانید، ولو آنها بگویند نمی خواهیم. این چیزی از وظیفه مؤمنان نمی کاهد؛ چرا که اگر نگویند، فردای قیامت همین شخص که می گوید نمی خواهیم بشنوم، در محضر خدا دلیل می آورد که به من گفته نشد. بنابراین، باید در راه تبلیغ پیام خدا استقامت کنیم. آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمی دانستند این مشرکان علی رغم کوشش های ایشان ایمان نمی آورند؟ می دانستند، اما دست از تلاش برنداشتند. عده ای می گویند: وظیفه ی نبوت پیامبر چنین اقتضا می کرده است! اما این استدلال عوامانه است به این دلیل که خصایص النبوی در کتاب های مختلف آمده است: صاحب شرایع (5) آنها را تا پانزده خصلت (6) ذکر کرده، و صاحب جواهر (7) نیز، این خصایص را در جواهر الکلام (8) آورده است. همچنین علمای دیگری در کتاب های خود به این خصایص اشاره کرده اند، اما هیچ یک از آن بزرگواران به این مسئله اشاره نکرده اند. اصل نیز همین است که هر چه از خصایص آن حضرت نباشد. مشمول حکم این آیه می شود و باید از سوی مؤمنان سرمشق قرار گیرد. «لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة» (9) یعنی «تأسوا برسول الله، اقتدوا به؛ ای مؤمنان، هر چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم انجام می دهند شما نیز باید انجام دهید» البته، بعضی چیزها از ویژگی های آن حضرت است و فقط بر آن حضرت واجب بوده که با عنوان خصایص النبوی از آنها یاد شده است. اما غیر از این موارد، قول و فعل پیامبر اکرم لازم الاتباع است و «عرض النفس علی القبائل» نیز یکی از کارهای آن حضرت



است که باید سر مشق پیروان آن حضرت قرار گیرد.

ایشان دو بار با قبیله های عرب گفت و گو داشتند، بار اول آنجا بود که احکام و مسائل اسلام را برای آنها نقل می کردند، و بار دوم هنگامی بود که مشرکان در کمین آن حضرت نشسته بودند و منتظر فرصتی برای کشتن ایشان بودند. این گفت و گوی دوم، هم در مکه و هم در مدینه اتفاق افتاد. پیامبر نیز به دنبال این تصمیم مشرکان، از قبیله های عرب خواستند تا از ایشان دفاع کنند.

ص: 116

1- عثمان بن مظعون بن حبيب بن وهب الجمحي، صحابي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم، قبل از اسلام از حکمائي عرب بود. وي سیزدهمین مردی است که اسلام آورد و دویار به حبشه مهاجرت نموده، در جنگ بدر حاضر شد و به سال دوم هجری درگذشت. پس از بازگشت از حبشه در پناه ولید بن مغیره وارد مکه گردید و از آزار دشمن در امان بود. اما با چشمان خود می دید که سایر مسلمانان در آزار و زیر شکنجه قریش به سر می بردند و سخت ناراحت بود. لذا از ولید خواست که در مجمعی عمومی اعلام کند که از این لحظه به بعد عثمان دیگر در پناه او نیست تا او نیز مانند دیگر مسلمانان باشد. ولید نیز اعلام کرد که از این لحظه به بعد عثمان بن مظعون در پناه من نیست. عثمان نیز با صدای بلند گفت، تصدیق می کنم چیزی نگذشت که شاعر و سخنور معروف عرب «لیید» بر آن جمع وارد شد و شروع به خواندن قصیده معروف خود نمود: «الاکل شیء ما خلا الله باطل؛ هر موجودی جز خدا پوچ و بی اساس است». عثمان با صدای بلند گفت: «راست گفتم». لیید مصراع دوم را خواند «وکل نعیم لا محالة زائل؛ تمام نعمت های الهی ناپایدار است». عثمان بر آشفت و گفت اشتباه می کنی، نعمت های سرای دیگر ناپایدار نیست. اعتراض عثمان، بر لیید گران آمد و گفت ای قریش، وضع شما عوض شده است. این فرد کیست؟ یک نفر از حضار گفت: این ابله از آیین ما بیرون رفته و از شخصی مثل خودش پیروی می کند. گوش به سخن او نده. سپس برخاست و سیلی محکمی به صورت او نواخت. و چهره او را سیاه کرد. ولید بن مغیره گفت: اگر در پناه من باقی می ماندی هرگز چنین آسیبی به تو نمی رسید. عثمان گفت: در پناه خدای بزرگ هستم، ولید گفت، حاضرم بار دیگر به تو پناه دهم. گفت: هرگز نخواهم پذیرفت. (لغت نامه دهخدا؛ فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص 135 و 136).

2- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 337.

3- احزاب، آیه 21.

4- انفال، آیه 42.

5- نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن حسین بن یحیی بن هذلی حلی، معروف به محقق حلی (676 - 602 ق) از فحول علمای امامیه در قرن هفتم و معاصر خواجه نصیر طوسی بوده است. از شاگردان پدر و جد خود و نیز سید فنخار بن معد موسوی و سید ابن زهره بوده است. از آثار وی می توان استنباط التیاسر لاهل العراق، تلخیص الفهرست، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام و نهج الوصول الی علم الاصول را نام برد (ریحانة الادب ج 5، ص 231 و 236؛ لغت نامه دهخدا).

6- شرائع الاسلام، ج 2، ص 319 و 320.

7- محمد حسن بن باقر شریف اصفهانی (م: 1264 یا 1268 ق) از فحول علمای امامیه از شاگردان سید جواد عاملی صاحب مصباح الکرامة، شیخ جعفر کاشف الغطاء و پسرش شیخ موسی کاشف الغطاء می باشد نسبت کتاب معروف وی (جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام) به فقه جعفری، مانند نسبت بحار الانوار مجلسی است به اخبار اهل بیت علیهم السلام. او در این کتاب فروع فقه را به همراه ادله آنها آورده است. تألیف این کتاب شریف بیشتر از سی سال به طول انجامیده است (ریحانة الادب ج 3، ص 357 و 358).

8- جواهر الکلام، ج 29، ص 21.



پس از آن که داوود بن علی استاندار مدینه از طرف خلیفه، مُعلی بن خنیس را احضار کرده و به قتل رسانید، امام جعفر صادق علیه السلام با او قطع رابطه نمود و به مدت یک ماه نزد او نرفت. روزی داوود بن علی، مأموری را فرستاد که امام علیه السلام را نزد او ببرند؛ ولی حضرت قبول ننمود.

محمد بن سنان گوید: در حضور امام جعفر صادق علیه السلام بودم و با عده ای از دوستان، نماز ظهر را به امامت آن حضرت می خواندیم که ناگهان پنج نفر مأمور مسلح وارد شدند و به امام صادق علیه السلام گفتند: والی مدینه دستور داده است تا شما را نزد او ببریم.

امام علیه السلام فرمود: اگر نیایم، چه می کنید؟

مأمورین گفتند: والی دستور داده است که چنانچه نیامدید، سر شما را جدا کنیم و نزد او ببریم.

حضرت فرمود: گمان نمی کنم بتوانید فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل رسانید.

گفتند: ما نمی دانیم تو چه می گوئی، ما فقط مطیع امر والی هستیم و دستور او را اجراء می کنیم. حضرت فرمود: منصرف شوید و بروید، که این کار به صلاح شما نخواهد بود.

گفتند: به خدا سوگند، یا خودت و یا سرت را باید ببریم.

امام علیه السلام چون آن ها را بر این تصمیم شوم جدی دید، دست های مبارک خویش را بر شانه ها نهاد؛ و پس از لحظه ای، دست هایش را به سوی آسمان بلند نمود و دعائی خواند، که فقط ما این زمزمه را شنیدیم: «السَّاعَة، السَّاعَة»؛ پس ناگهان سر و صدای عجیبی به گوش رسید. در این هنگام حضرت به مأمورین حکومتی فرمود: هم اکنون رئیس شما هلاک شد؛ و این داد و فریاد به جهت هلاکت او می باشد؛ و مأمورین با شنیدن این سخنان از کار خویش منصرف شدند و رفتند.

بعد از رفتن مأمورین، من به حضرت عرض کردم: مولایم! خداوند، ما را فدای تو گرداند، جریان چه بود؟

حضرت فرمود: او داوود بن علی دوست ما مُعلی بن خنیس را کشت؛ و به همین جهت، مدّتی است که من نزد او نرفته ام بنابر این، او به واسطه افرادی پیام فرستاد که من پیش او بروم؛ ولی من نپذیرفتم تا آن که این افراد را فرستاد تا مرا به قتل برسانند.

و چون من، خدای متعال را با اسم اعظم دعا کردم تا او را نابود گرداند، خداوند نیز ملکی را فرستاد و او را به هلاکت رسانید. (1).

وي بزرگترین فرزندان امام صادق بود.

تا زنده بود چنین شهرت داشت که بر جای پدر خواهد نشست و امامت امت را به عهده خواهد گرفت ولي اسماعیل در سال صد و سي و پنج هجرت بدرود حیات گفت.

امام صادق علیه السلام این اسماعیل را بسیار دوست مي داشت و به خاطرش سخت دلتنگ و مکدر بود.

امام بر اینکه اصحاب او همه بر مرگ اسماعیل وقوف یابند و شخصا شاهد رحلت این جوان باشند و به روزگار آینده درباره ي او به اوهام و خرافات نگروند دستور فرمود جنازه ي اسماعیل را همچنان بر مصلي بگذارند هنگامی که اصحاب او و رجال مدینه فوج فوج براي عرض تعزیت به حضورش مي رسیدند در هر بار شخصا ملافه را از روي جنازه ي اسماعیل پس مي زد و نعش پسرش را به این و آن نشان مي داد و این حقیقت را خاطر نشان مي ساخت.

معهدا گروهی مرگ اسماعیل را غیبتی خارق العاده شمردند و به امامتش باقی ماندند.

فرقه ي اسماعیلیه که امروز تحت رهبری آقاخان کریم اداره مي شود به امامت اسماعیل معتقد است این فرقه امام هفتم ما موسی بن جعفر سلام الله علیه را امام نمی دانند.

جنازه ي اسماعیل را مردم مدینه از خانه ي امام تا بقیع غرقه بر دوش حمل کردند.

وي را اسماعیل اعرج هم مي نامیدند. گویا اندکی در پایش لنگش بود فرقه ناجه ي امامیه اعلي الله کعبها عقیده دارد که امام باید روحا و جسما مستوي و موزون و مبرا از عیوب و نواقص باشد.

شبهه ي امامت اسماعیل هم از شدت علاقه ي امام صادق به او منشاء گرفته بود وگرنه حضرت صادق هیچ گاه در این باره سخنی نگفته بود.

## اسماعیل بن جعفر

اسماعیل بزرگ ترین فرزند امام صادق علیه السلام است و بسیار مورد علاقه آن حضرت بوده و امام علیه السلام در حق او بسیار محبت و احسان مي نموده است. (1) تا جایی که به مفضل - که از وکلا و خواص اصحابشان بود و موسی بن جعفر علیهما السلام که در آن هنگام فرزند خردسالی بود - اول فرمود: «این مولود، یعنی موسی کاظم، برای شیعیان بابرکت ترین فرزندان من می باشد». و سپس فرمود: «ای مفضل، مواظب باش در حق اسماعیل جفا نکنی». (2).

از این سخن روشن می شود که امامت بعد از امام صادق علیه السلام به امام کاظم علیه السلام منتقل گردیده؛ و چون امام صادق علیه السلام هراس داشت که این مسأله سبب عدم توجه و احترام به اسماعیل شود به مفضل چنین فرمود.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «دو مرتبه برای اسماعیل خطر جانی رخ داد و من از خداوند خواستم تا خطر از او برطرف گردد». (3)

آری از گفتار و کردار امام صادق علیه السلام مشخص می شود که آن حضرت علاقه و محبت شدیدی نسبت به اسماعیل داشته است، تا جایی که عده ای از شیعیان گمان می کردند او امام بعد از پدر خود می باشد، زیرا او مورد علاقه شدید پدر بود و بزرگ ترین فرزند آن حضرت نیز محسوب می شد اما با مرگ او قبل از رحلت امام صادق علیه السلام، این شبهه برطرف گردید.

از این رو امام صادق علیه السلام مرگ اسماعیل را بر همه ی مردم آشکار ساخت و عجیب این بود که چون اسماعیل از دنیا رفت و او را کفن کردند، امام علیه السلام دستور داد تا صورت او را باز کنند و سپس پیشانی و چانه و گلوی او را بوسید و برای دومین بار نیز دستور داد تا صورت او را باز کنند و همان عمل را دوباره انجام داد و چون او را غسل دادند و کفن نمودند باز هم دستور داد صورت او را باز کنند و برای سومین بار پیشانی و چانه و گلوی او را بوسید و سپس او را به قرآن تعویذ نمود [و در پناه قرآن قرار داد] سپس دستور داد تا او را دفن نمودند [و این عمل برای این بود که کسی در مرگ او شکی نداشته باشد].

در روایت دیگری آمده که امام علیه السلام به مفضل دستور داد تا عده ای از اصحاب را حاضر نماید، پس سی نفر از اصحاب که در بین آنان ابوبصیر و حمران بن اعین و داود رقی نیز بودند، حاضر شدند. و به داود فرمود: «صورت اسماعیل را باز کن و چون باز نمود به او فرمود: خوب بنگر او زنده است یا مرده؟ داود گفت: او مرده است. پس امام علیه السلام یکایک آن سی نفر را امر نمود تا او را بنگرند و از همه ی آنها گواهی گرفت که اسماعیل مرده است، سپس فرمود: خدایا تو نیز شاهد باش. سپس امر به غسل و تجهیز او نمود و چون او را کفن نمودند به مفضل فرمود: صورت او را باز کن و چون مفضل صورت اسماعیل را باز نمود، باز امام صادق علیه السلام به همه ی آنان فرمود: آیا او زنده است یا مرده؟ خوب او را ببینید، پس آنان گفتند: آری ای مولای ما، او مرده است فرمود: آیا همگی شاهد بودید و خوب دانستید؟ گفتند: آری و از عمل آن حضرت تعجب نمودند. سپس فرمود: خدایا تو نیز بر آنها گواه باش تا این که اسماعیل را داخل قبر نمودند و چون او را در لحد قرار دادند، باز به مفضل فرمود: صورت او را باز کن و به آن جمعیت فرمود: بنگرید آیا او زنده است یا مرده؟ پس آنان گفتند: ای ولی خدا، اسماعیل مرده است، پس فرمود: خدایا تو نیز گواه باش. سپس این عمل را بعد از دفن کردن دوباره تکرار نمود و آنان گواهی دادند که اسماعیل مرده است. پس به آنان فرمود: این میتی که کفن و حنوط گردیده و در لحد قرار گرفته کیست؟ آنان گفتند: او اسماعیل فرزند شماست. پس فرمود: خدایا، تو نیز گواه باش.» (4).

ممکن است انسان از اصرار امام صادق علیه السلام در اثبات مرگ اسماعیل و گواهی گرفتن از مردم برای مرگ او تعجب نماید؛ اما تعجبی ندارد زیرا امام علیه السلام می دانستند که گروهی پیدا خواهند شد که او را امام می دانند و گمان می کنند که او از دنیا نرفته است و در حقیقت عمل امام صادق علیه السلام برای اتمام حجت نسبت به آنان بوده است.

امام صادق علیه السلام علت اصرار خود را پس از این که اسماعیل در لحد قرار گرفت و مردم را بر مرگ او گواه گرفت روشن نمود و با اشاره به فرزند خود موسی فرمود: «زود باشد که اهل باطل اراده ی خاموش نمودن نور خدا را بکنند» و نیز هنگامی که اسماعیل به خاک سپرده شد و امام صادق علیه السلام مردم را به گواهی بر مرگ او دعوت نمود؛ دست فرزند خود موسی علیه السلام را گرفت و فرمود: «او امام بر حق است و حق همواره با اوست تا خداوند وارث زمین و اهل آن شود» (5).

هنگامی که مرگ اسماعیل فرا رسید، امام صادق علیه السلام اندوه شدیدی پیدا کرد و سجده ی طولانی نمود سپس سر خود را بلند کرد و قدری در صورت اسماعیل تأمل نمود و باز سر به سجده گذارد و سجده ی طولانی تری انجام داد؛ سپس سر از سجده برداشت و چشمان اسماعیل را بست و محاسن او را منظم نمود و پارچه ای روی او کشید و از جای خود برخاست در حالی که صدای او بسیار تغییر نموده

بود و براي همه ي مردم محسوس بود.

سپس داخل منزل شد و پس از ساعتی خارج گردید در حالی که آثار شادي بر او ظاهر شده و آثار حزن و اندوه از او برطرف گردیده بود. پس دستورات لازم را در مورد تجهيز اسماعيل انجام داد و چون از غسل او فارغ گردید، دستور داد تا کفن او را آماده کردند و در کنار آن نوشت: «اسماعيل یشهد أن لا اله الا الله» (6) پس مردم از تغيير حال امام صادق عليه السلام از حزن و اندوه به شادي و مسرت تعجب نمودند و یکی از اصحاب گفت: فدای شما شوم، ما گمان کردیم به علت این حادثه و حزن شدید تا مدتی ما از وجود شما نمی توانیم استفاده کنیم، چگونه شد که یکبارہ حزن شما به شادي مبدل گردید؟

امام صادق عليه السلام فرمود: «ما خانواده اي هستیم که قبل از آمدن مصیبت اندوه پیدا می کنیم، اما هنگامی که مصیبت وارد می شود صبر می کنیم» پس امام عليه السلام برای اصحاب خود سفره ي طعامی گسترانید و بهترین غذاها را فراهم نمود و آنان را به خوردن آنها ترغیب فرمود و آثار مصیبت و اندوه از صورت مبارکشان برطرف گردید و چون از علت آن سؤال شد فرمود: چگونه من چنین نباشم، در حالی که خدای متعال که اصدق صادقین است به پیامبر خود می فرماید: «تو و همه ي مردم خواهید مرد؛ (انک میت و انهم لمیتون)».

هنگامی که جنازه ي اسماعيل را به طرف قبرستان حرکت دادند، امام صادق عليه السلام بدون کفش و عبا، جلوي جنازه حرکت می کرد - و این بزرگ ترین شعار و نشانه ي حزن و اندوه می باشد - و در بین راه چندین مرتبه دستور داد - جنازه را زمین گذارند و صورت اسماعيل را باز کنند تا مرگ او برای مردم آشکار شود تا این که به محل قبر رسیدند و او را دفن کردند (7) چون مراسم دفن تمام شد، امام عليه السلام نشست و اصحاب گرد او جمع شدند در حالی که امام سر مبارک خود را پایین انداخته بود، سپس سر مبارک را بالا نمود و به آنان فرمود: «اي مردم این دنیا خانه ي بقا نیست، بلکه خانه ي فراق و جدایی است و خانه ي تغيير و دگرگونی است و خانه همیشگی و دائمی نیست، گر چه آتش فراق دوستان غیر قابل انکار و غیر قابل جلوگیری است، و تنها تفاوت این است که فکر و استقامت مردم در مقابل تلخی ها متفاوت است، کسی که داغ فراق برادر خویش را نبیند برادر او، داغ فراق او را خواهد دید و کسی که فرزندی پیش نفرستد، خود پیش از فرزند خود طعمه ي مرگ خواهد شد.» سپس به شعر ابي خراش هذلي تمثل نمود که می گوید: و لا تحسبن أني تناسيت عهده

و لکن صبري یا أمیم جمیل (8). هنگامی که اسماعيل از دنیا رفت، امام صادق عليه السلام یکی از شیعیان خود را فراخواند و مقداری پول به او داد تا برای اسماعيل حج به جا آورد، سپس به او فرمود: «هنگامی که برای اسماعيل حج به جا آوری، پاداش تو نه دهم خواهد بود و پاداش اسماعيل يك دهم.» (9).

اسماعيل در اطراف مدینه و در محل عریض از دنیا رفت و بدن او را مردم به دوش گرفتند و به مدینه آوردند. (10) محل قبر او در مدینه مشهور بود، ولی سعودی ها آن را خراب کردند همان گونه که قبور پدران او را در بقیع خراب نمودند و تاکنون کسی اقدام به بنای مجدد آنها نکرده است.

حاصل سخن این که برخوردها و سخنان امام صادق عليه السلام درباره ي فرزندشان اسماعيل نشانگر علاقه و محبت شدید ایشان به او و تقوا و فضیلت بسیار اوست. از دیدگاه ما احادیثی که در رد شخصیت و قداست اسماعيل نقل شده، غیر قابل قبول است و حتی برخی از احادیث بر دروغ بودن این گونه اخبار دلالت دارد که به راستی این گونه توهین ها به اسماعيل، اهداف خاصی داشته که برای ما روشن نیست، مانند روایتی که در کتاب «الخراج و الجرائح» از ولید بن صبیح نقل شده که می گوید:

«مردی نزد من آمد و گفت: بیا تا فرزند خدای تو را به تو نشان دهم. پس همراه او رفتم و او مرا نزد جمعیتی برد که شراب می خوردند و بین

آنان اسماعیل فرزند جعفر [علیه السلام] بود. پس من با اندوه از بین آنان خارج گردیدم و داخل حجر اسماعیل شدم، ناگهان دیدم اسماعیل بن جعفر پرده ی کعبه را گرفته و آنقدر گریه کرده که با اشک خود پرده کعبه را تر نموده است. پس من به سرعت به آن جلسه بازگشتم و دیدم اسماعیل بین آن جمعیت نشسته است، پس دوباره به کنار کعبه بازگشتم و دیدم اسماعیل همچنان پرده ی کعبه را گرفته و گریه می کند و چون این ماجرا را به امام صادق علیه السلام گفتم، ایشان فرمود: فرزندم اسماعیل گرفتار شیطانی شده، که او خود را به شکل اسماعیل در می آورد».

این حدیث خود بهترین دلیل بر جعلی بودن این گونه احادیث می باشد، بنابراین باید احادیثی که در مذمت اسماعیل بن جعفر وارد شده، کنار گذاشته شود و یا حمل بر معانی دیگری گردد؛ و اگر اسماعیل عیبی می داشت امام صادق علیه السلام در سفر و حضر ملازم او نمی بود و او را از خود دور می نمود، همان گونه که فرزند دیگر خود عبدالله را از خود دور نمود.

هنگامی که اسماعیل از دنیا رفت، کسانی که گمان کرده بودند او بعد از پدر خود به مقام امامت می رسد؛ نسبت به امامت او سکوت کردند اما پس از شهادت امام صادق علیه السلام باز سخن از امامت او به میان آمد و کسانی که او را امام دانستند به اسماعیلیه معروف گردیدند و ما در اول این کتاب وضعیت آنان را بیان نمودیم.

شیخ مفید (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب ارشاد درباره ی اسماعیلیه می گوید: «کسانی که معتقد به زنده بودن اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام هستند و او را امام بعد از آن حضرت می دانند، عده ی کمی هستند که نه جزء اصحاب امام صادق علیه السلام می باشند و نه از راویان ایشان هستند، بلکه از غریبه ها می باشند.»

حاصل سخن این که هنگامی که امام صادق علیه السلام از دنیا رحلت نمود، عده ای از اسماعیلیه امامت موسی بن جعفر علیه السلام را پذیرفتند و بقیه ی آنان دو دسته شدند؛ گروهی از اعتقاد به زنده بودن اسماعیل بازگشتند و به امامت فرزند او، محمد بن اسماعیل معتقد شدند، به گمان این که امامت از اسماعیل به فرزندش محمد منتقل شده و فرزند اسماعیل سزاوارتر به مقام پدر می باشد تا برادرش [یعنی موسی بن جعفر] و گروهی همچنان بر اعتقاد خود به زنده بودن اسماعیل باقی ماندند که امروز احدی از آنان باقی نمانده است و این دو گروه به اسماعیلیه معروف شدند و اکنون اسماعیلیه کسانی هستند که گمان می کنند امامت بعد از اسماعیل تا قیامت در فرزندان او قرار خواهد داشت. (11).

ص: 118

- 1- ارشاد مفید، ص 284.
- 2- کافی ج 1 / 309، کتاب الحجة؛ باب النص علی الکاظم علیه السلام.
- 3- بحار ج 4 / 127.
- 4- بحار الأنوار ج 47 / 254.
- 5- بحار الأنوار ج 1 / 188.
- 6- و پس از آن همواره مردم این جمله را بر کفن های اموات خود می نوشتند و به گوش من رسید که بعضی از روی جمود نام اسماعیل را نیز برای شهادت به یگانگی خداوند می نوشته اند.
- 7- ارشاد مفید، ص 285.

8- اكمال الدين ج 1 / 163؛ امالي شيخ صدوق، ص 237.

9- بحار ج 47 / 255.

10- ارشاد مفيد، ص 285.

11- ارشاد، ج 2 / 201، مترجم، چاپ اسلاميه.



## اطاعت حیوانات از حضرت

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین زنان شما زنی است که اگر مال در اختیارش گذاشتی سپاسگزاری کند و اگر به مصلحتی از وی منع نمودی خشنود و راضی باشد.

و از ابوخالد کابلی در حدیثی نقل می کند که:

حضرت صادق علیه السلام نامه ای به او داد که در جنگلی ببرد و فرمود: هر درنده ای که با تو آمد او را بیاور. ابوخالد رفت و در راه برگشت درنده ای با او آمد. هنگامی که وارد شد، حضرت با او سخن گفت و من از رامی آن حیوان تعجب کردم. سپس حیوان رفت و طولی نکشید که برگشت در حالی که کیسه ای در دهان داشت. گفتم: این چیز عجیبی است. حضرت فرمود: ابوخالد! این کیسه ی پولی است که فلان کس به وسیله ی مفضل بن عمر برای من فرستاده و اینک به آن نیاز داشتم، این حیوان را فرستادم تا کیسه را بیاورد. و اینجا باش تا مفضل بیاید. چند روزی آن جا ماندم تا مفضل آمد و قصه را بیان کرد. سپس آن حیوان را حاضر کردند و مفضل آن را شناخت و گفت این همان است که در راه به او برخورددم و کیسه را از من گرفتم.

## اطاعت شیر از حضرت

در ایام خلافت منصور - لعنة الله عليه - امام صادق (علیه السلام) جهت انجام پاره ای امور به کوفه رفتند؛ پس از انجام کارها، قصد مراجعت به مدینه را نمودند.

در راه بازگشت به مدینه، عده ای فضلا و علمای اسلام نیز همراه امام صادق (علیه السلام) بودند، ناگهان به شیری برخوردند، یکی از آنها که ابراهیم ادهم نام داشت به علمای دیگر گفت: همگی کنار بایستید تا ببینم، امام (علیه السلام) با این شیر چه می کند؟

امام صادق (علیه السلام) جلوتر رفت و گوش او را گرفت و از راه دورش کرد؛ آن گاه رو به آن جماعت کرد و فرمود: «آگاه باشید! اگر مردم آن چنان که باید، خدا را اطاعت می کردند بارهای خود را پشت شیر می گذاشتند» (1).

آری، بیاید مقداری به طاعت و بندگی خود در برابر معبودمان فکر کنیم!؟

ص: 119

## اطلاع حضرت از خلفای آینده

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که بدون حق و صلاحیت خواستار ریاست باشد باید به حق و درستی از اطاعت مردم محروم بماند.

روایت است که در اواخر دولت بنی امیه، جمعی کثیر از بنی هاشم و بنی عباس و اولاد امام حسن علیه السلام و غیر ایشان اجتماع کردند که یکی را از میان خود اختیار نمایند و با او بیعت کنند و او را خلیفه سازند و لشکر جمع نموده بنی مروان را براندازند. پس محمد و ابراهیم که پسران عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب بودند را انتخاب نمودند و چون آن ها همه به خلافت آن دو برادر راضی شدند گفتند: جعفر بن محمد بن علی بن الحسین را نیز باید طلبید و مجبور کرد، شاید که او هم بیعت کند.

عبدالله بن حسن مثنی که پدر محمد و ابراهیم بود گفت: او را می طلبید، می ترسم که کار شما را خراب کند. ایشان قبول نکردند و کسی به خدمت آن حضرت فرستاده، استدعای قدم آن جناب نمودند. چون آن حضرت حاضر شد از سبب اجتماع پرسید. موضوع را به حضرت گفتند. آن حضرت به عبدالله فرمود که اگر باید با شما بیعت کرد، چرا تو را کنار گذاشته و با پسرانت بیعت می کنند. عبدالله به آن حضرت از روی بی ادبی گفت: که منع نمی کنند تو را از بیعت پسران من الاحسد. پس دست بده تا با تو بیعت کنیم. آن حضرت فرمود: این امر نه به من تعلق می گیرد و نه به یکی از دو پسر تو و چون ابوجعفر دوانیقی و برادرانش سفاح و ابراهیم و عموهای ایشان حاضر بودند و ابوجعفر در آن روز قبای زردی پوشیده بود. آن حضرت اشاره به سفاح کرد و فرمود: این امر تعلق به او خواهد گرفت و بعد از آن به صاحب قبای زرد، به خدا که زنان و کودکان ایشان با امر خلافت بازی خواهند کرد. بعد از آن حضرت برخاست و از مجلس بیرون رفت و آخر آن چنان شد که آن حضرت فرموده بود.

## اطلاع حضرت از سؤال اشخاص

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: دو مسلمان که یکدیگر را ملاقات می کنند، برتر از این دو آن کسی است که بیشتر به رفیقش دوستی دارد.

و از شهاب بن عبد ربه نقل می کند که گفت: برای مسأله ای خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتیم؛ بدون سؤال فرمود: اگر می خواهی پرس و اگر می خواهی از سؤال خبر دهم، گفتیم: قربانت شوم، شما خبر بدهید. سپس نقل می کند که مسأله را بیان کرد، شهاب گفت: آری سؤال من همین بود. آن گاه حضرت پاسخش را فرمود.

و چندین مرتبه این جریان برای شهاب اتفاق افتاد که حضرت از سؤال او خبر می داد و چون تصدیق می کرد، پاسخش را می فرمود.

## اطلاع حضرت از کشته شدن یکی از یاران

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: آدمی که از ذلت و حقارت کوچکی احساس ناراحتی و اندوه می کند و همین جزع و بی قراری، او را به ذلت بزرگتری گرفتار می نماید.

ابوبصیر روایت می کند که روزی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابابصیر! آن چه به تو می گویم به کسی نگو و این سخن را کتمان کن تا روزی که این امر وقوع یابد.

گفتم: یابن رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم مطيع و فرمانبردارم به هر چه شما امر بفرمائيد. فرمود: که معلي بن حنينس به سبب داوود بن علي به درجه عالي مي رسد که بدون آن معلي را چنين درجه اي ميسر نمي شود. گفتم: یابن رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم از داوود چه کاري سر مي زند که موجب درجه معلي مي گردد.

فرمود: که به زودي داوود والي مدينه شود و معلي را به هم صحبتي خود مي طلبد و بعد از آن به قتلش رسانده و بدنش را سلب (1) مي کند. گفتم: یابن رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم اين قضيه کي وقوع مي يابد؟

فرمود: در سال آينده واقع خواهد شد. ابوبصير مي گويد:

چون يك سال از اين سخن گذشت، داوود والي مدينه شد و معلي را طلب نمود و گفت: مرا از اصحاب ابوعبدالله جعفر بن محمد عليه السلام خبر بده و اسامي ايشان را بر ورقه بنويس. معلي گفت: به خدا من از ايشان خبري ندارم و مطلقا از احوال ايشان مطلع نيستم.

داوود گفت: از ايشان بي خبر نيستي ولي از من پنهان مي کنی. مطمئن باش اگر از همه اخبار و کيفيت حال ايشان به من اطلاع ندهي تورا به قتل مي رسانم.

معلي گفت: مرا به قتل و کشتن تهديد مي کنی؟ به خدا که از کشته شدن باک ندارم و اگر بر تمامي احوال ايشان مطلع باشم به تو خبر نمي دهم. داوود غلامان خود را به قتل آن نيکو اعتقاد و پاکيزه نهاد دستور داد و بعد از قتل بدنش را سلب نمود.

ص: 120

---

1- جدا کردن.

## اطمینان خاطر از امامت حضرت

ابن سنان از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال کرد چه موقع اموال نوجوان در اختیارش گذارده می شود؟ فرمود: موقعی که بالغ شود و به علاوه رشد عقلي وي نیز معلوم گردد و سفیه یا ضعیف العقل نباشد.

شعیب عرقوفی روایت می کند که شخصی هزار درهم به من داد که به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام ببرم با خود گفتم باید دلیلی و برهانی از آن حضرت ببینی تا اطمینان خاطر حاصل شود. پنج درهم از آن برداشتم در کیسه خود گذاشتم و پنج درهم بی ارزش به جای آن گذاشتم به خدمت آن حضرت رفتم و کیسه زر را سپردم.

بلافاصله کیسه را گشوده، پهن کرد و آن پنج درهم را جدا کرده و فرمود که مال خود را بگیر و مال ما را به ما ده. من آن پنج درهم را بیرون آورده تسلیم آن حضرت کردم و عذرخواهی بسیار نمودم.

## اعتراف مرد دروغگو

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: سه کار است که به آن سه چیز زیان نمی رساند: دعا به وقت اندوه، طلب آمرزش از خدا و سپاس نعمت.

و از ابان بن تغلب نقل می کند که گفت:

بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدیم، مردی از اهل کوفه آن جا بود، حضرت درباره ی مالی که به او داده بودند که به حضرت برساند به او تنیدی می کرد و می فرمود: مال مرا بردی؟ گفت: به خدا! من چنین کاری نکرده ام؛ حضرت خشمناک شده و راست نشست و چند مرتبه فرمود:

به خدا! من نکرده ام!! تو ای ابان و تو ای زیاد به خدا! اگر امین خدا و جانشین او در زمینش و حجت او بر بندگانش بودید، آن چه این مرد با مال کرده برای شما پوشیده نمی ماند. در این هنگام مرد گفت: قربانت شوم، من مال را گرفتم.

## اعجاز امام صادق درباره ی رفید

رفید می گوید: من غلام یزید بن عمر بن هبیره بودم. روزی مورد غضب مولایم واقع شدم و به کشتنم سوگند یاد کرد. من از او گریختم و به امام صادق (ع) پناهنده شدم و حال خود را برای حضرت بیان کردم و امام به من فرمود: برو سلام مرا به او برسان و بگو من غلام تو رفید را پناه دادم. به او آسیبی مرسان. به حضرت عرض کردم: قربانت گردم! او اهل شام است و عقیده ی پلیدی دارد. فرمود: به آنچه به تو گفتم عمل کن. من راه شام را در پیش گرفتم و به بیابانی رسیدم. مرد عربی به من رو آورد و گفت: کجا می روی؟ من چهره ی مردی را می بینم که کشته می شود. آن گاه گفت: دستت را بیرون بیاور. چون بیرون آوردم گفت: دست مردی است که کشته می شود. سپس گفت: پایت را نشان بده. پایم را بیرون آوردم. گفت: پای مردی است که کشته می شود. سپس گفت: تنت را نشان بده. چون تنم را دید گفت: علائم مرگ در آن است. آن گاه گفت: زبانت را بیرون آر. چون زبانم را بیرون آوردم گفت: برو که باکی نداری، زیرا زبانت پیغامی دارد که اگر به کوه های استوارسانی مطیع تو باشنند. آمدم تا به خانه ی هبیره رسیدم و اجازه خواستم. چون وارد شدم گفت: ای خیانتکار! با پای خود نزد من آمده ای! ای غلام! زود بساط قتل را پهن کن و شمشیر را بیاور. سپس دستور داد شانه و سرم را بستند و جلاد بالای سرم ایستاد تا گردنم

را بزند. گفتم: اي امير! تو كه مرا به اجبار نياوردي بلكه من به اختيار خود پيش تو آمده ام. پيامي دارم كه مي خواهم به تو باز گويم و سپس خود داني. گفت: بگو. گفتم: مجلس بايد خلوت شود. حاضران را بيرون كرد. گفتم جعفر بن محمد مي گويد: من غلام تو رفيد را پناه دادم. با خشم خود به او آسيبي مرسان. گفت: تو را به خدا جعفر بن محمد به تو چنين گفته و به من سلام رسانيده؟! من برايش سوگند ياد كردم. او سه بار سخنش را تكرر كرد و من جواب گفتم.

سپس شانه هاي مرا باز كرد و گفت: من به اين قناعت نمي كنم و از تو خرسند نمي شوم جز آنكه همان كار را با من بكني. گفتم: دست من به اين كار دراز نمي شود و وجدانم به آن اجازه نمي دهد. گفت: به خدا كه من جز به آن قانع نمي شوم. لذا من شانه هاي او را بستم و بازش كردم. سپس او مهر خود را به من داد و گفت: تو اختياردار كارهاي من هستي و هرگونه خواهي عمل كن. (1).

ص: 121

---

1- اصول كافي مترجم، ج 2، ص 379.

## اکنون عمویم کشته شد

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز از روش انبیاء الهی است: استعمال بوی خوش، کوتاه کردن مو، و زیاد پاسخ گفتن به نیاز جنسی زن.

تقل شده که: روزی آن حضرت فرمود:

انا لله و انا الیه راجعون، علت را پرسیدند؛ فرمود: اکنون عمویم زید کشته شد. تاریخ را نوشتند و هنگامی که خبر قتل زید از عراق رسید، دیدند مطابق تاریخ است.

## اگر عشق نبود...

ابرها از آسمان رمیده اند و شن ها در شنزار، مویه می کنند و زنگ ها، با فریاد مردم آمیخته اند.

خورشید، پله - پله پایین می آید. انگار می خواهد تنهای تنها باشد. ورق بر می گردد.

همراه با شمیم آبشار، بارش رحمت بر کویر، جاری می شود و با عبورش، حریری از شوق و شور، بر سر حاجیان برگشته از دیدار خانه ی دوست، پهن می شود، و هرکه او را در لباس احتشام می بیند، نمی تواند دست ادب بر سینه نگذارد. بعضی چند قدم جلوتر حرکت می کنند.

و آن که این سلاله ی نور را با شولایی از عشق می بیند، رفیقش را ندا می کند. و رفیقش سر تعظیم فرود می آورد و دست بر سینه؛

«السلام عليك يا جعفر بن محمد!»

امام نیز چنان محبت فرماید که از حلاوت صدایش عسل به ذائقه ی زائر می ریزد.

سوی دیگر، جوانی دست همسرش را در دست گرفته و می فشرد، که:

- آئی!... ببین! آن آقا، همانی است که در میقات، همگان را مسحور لبیک اش کرده بود. او که تعریفش را برایت کردم... هر چه همراهش می گفت: مولای من! بگو «لبیک»!... و نمی گفت. فقط از شوق می لرزید، و قطره های مروارید اشک، بر صفحه ی چهره اش می رقصیدند. شنیدم که گفت: بگویم «لبیک» و خطاب رسد: «لا لبیک و لا سعدیک»! نمی دانی چه میقات زیبایی بود با او... ولی افسوس در موسم حج، چرا او را نیافتیم؟ انگار فقط او بود و همگان هیچ بودند.

امام صادق علیه السلام از سلاله ی رحمت است و منادی رأفت، نمی پسندد مردم به خاطر احترام او در گرمای طاقت فرسا، آزار ببینند.

بنابراین، آرام - آرام مسیر راه را عوض می کند. «زراره» می گوید:

- مولایم! این مردم را از فیض حضور و عبور خویش، محروم نفرمایند. مولا چنین فرماید:

- زرارہ! نمی خواهم به خاطر احترام من، آزار شوند.

قدم های با صلابتش از ریگزار تفتیده می گذرد و همراه زرارہ، از مسیری دورتر به طرف مدینة النبی حرکت می کنند.

قطره های شبنم وار عرق، بر صورت گندمگون امام، می غلتند. و هر قطره بوسه زنان، راهی را از پیشانی تا محاسنش باز می کنند و بر ریگزار خشک می چکند؛ و داعی در باران!

نزدیک روستایی می رسند؛ نزدیک ظهر. امام می گوید:

- زرارہ! در این نزدیکی، آبادی ای است؛ بی آن که مردم را از حضورم باخبر کنی، قدری نان و ماست تهیه کن.

زرارہ حرکت می کند و امام، آرام بر تخته سنگی می نشیند.

ساعتی می گذرد. زرارہ بر می گردد. از دور، در فاصله ی چند قدمی امام، انگار برقی از آسمان قامتش را می سوزاند و انگار هوا چنان بخیل و سفت می شود که دیگر تاب رفتنش را می گیرد. فقط می تواند تماشا کند:

کودکی سیاه چرده، سر بر دوش امام می گیرد و دانه های اشک امام بر شانه ی کودک جاری است.

چنان که انگار گلاب اشکش بی امان می بارد.

زرارہ از نگاه مولا، جان می گیرد. جلو می آید:

- مولا! شما را چه شده است؟ این کودک کیست؟

امام، پرده ی اشک را کنار می زند.

- ای زرارہ! تا رفتی، این کودک و توپ کوچکش آمدند. با پا، توپش را به طرفم پرتاپ کرد و تا پایم را روی توپ گذاشتم، نگاهی معصومانه کرد و گفت:

- توپم را رها کن!... می خواهم بازی کنم.

نگاهش کردم و پرسیدم:

- پسر! اهل کجایی؟

گفت:

- آقا! اهل همین آبادی نزدیک.

گفتم:

- نزدیک بیا عزیز من! چند گام نزدیک تر.

تا پیش آمد، دوباره پرسیدم:

- پسرکم! جعفر پسر محمد را می شناسی؟

نگاه زراره به چهره ی امام، خیره مانده است. رنگ چهره ی امام تغییر می کند و لرزشی نامحسوس بر تارهای صوتی اش می نشیند. و همزمان قطره های اشک امام، جاری می شوند. امام، دوباره به زحمت سخن می گوید:

- زراره! تا این را پرسیدم، این کودک، مؤدب و با صلابت ایستاد و گفت:

- بله! می شناسم... او مولای من و تمام عشیره ی ما است، که شیعه ی جعفری هستیم. گفتم:

- پسرم! او را می شناسی؟

آنچه از من می دانست، گفت. ای زراره! بسیار فصیح و زیبا! او را جلوتر خواندم و باز سؤال کردم:

- پسرکم! این ها را چه کسی به تو آموخته؟

گفت:

- پدرم... آقا!

گفتم:

- عزیز من! هیچ می دانی این جعفر، پسر محمد، اهل کجاست؟

- او اهل شهر پیامبر (مدینه) است.

گفتم:

- آیا تا به حال از پدرت خواسته یی تو را برای دیدارش به مدینه ببرد؟ کلام امام که به این جا می رسد، شانه هایش می لرزند و ادامه می دهد:

- ای وای! زراره! تا این را گفتم، انگار بغض سالیان کودک ترکید... در میان اشک چنین گفت:

- پدرم به بهانه ی هر کار خوبی که می کنم، قول زیارتش را به من می دهد، ولی افسوس که باید بسیار کار کند، تا روزی من و پنج خواهر و برادرم را به دست آورد... به خاطر همین، وقت ندارد ما را به مدینه و دست بوسی آقا ببرد.

- زراره! این بود که بی اختیار، او را در آغوش کشیدم.



زراره مي گويد: خورشيد به قلب آسمان رسیده بود، که امام، پس از سکوتي کوتاه مي گويد:

- يا زراره!

«آيا دين، غير از دوست داشتن و تنفر داشتن است.» (1).

ص: 122

---

1- بحار الانوار، ج 47، ص 550؛ با تلخيص و تصرف بسيار.

## اگر مستحقي نبود...

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: روزهاي زندگي سه روزند: روزي که گذشته و روزي که در آن هستي، پس سزاوار است غنيمت بداني و از وقت کمال استفاده را بنمايي، سوم روز فردايي که نيامده و معلوم نيست چه بشود و تو موفق باشي در آينده استفاده کني.

و از محمد بن مسلم در حديث مستحقين زکات نقل مي کند که گفت: به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: اگر مستحقي پيدا نشد، زکات را چه بايد کرد؟ فرمود: ممکن نيست خداوند چيزي را واجب کند و مصرف نداشته باشد.

## التماس بزغاله و پرنده از حضرت

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: کسي که عالم به مقتضيات زمان خود باشد مورد هجوم اشتباهات قرار نمي گيرد.

جابر بن عبدالله انصاري روايت مي کند که روزي در ملازمت حضرت امام جعفر صادق عليه السلام به راهي مي رفتيم، قصابي را ديدم که بزغاله اي را خوابانيده و قصد ذبح او را دارد. در آن هنگام بزغاله فريادي کرد. آن حضرت فرمود: اي قصاب، قيمت اين بزغاله را آن چه باشد از من بگير و ذبحش نکن.

قصاب چهار درهم از ملازم آن حضرت گرفته و بزغاله را رها کرد. پس در خدمت آن حضرت مي رفتيم. ناگاه ديدم که عقابي به دنبال پرنده اي پرواز مي نمود.

نزديك بود که پرنده را بگيرد، پرنده فريادي کشيد. ديدم که آن حضرت به آستين مبارك اشاره فرمود. آن عقاب از عقب آن پرنده منحرف گرديد. بعد از آن حضرت فرمود آن بزغاله را که قصاب قصد ذبحش را داشت، چون مرا ديد گفت: استجير الله و بکم اهل البيت مما ادني. يعني پناه مي برم به خدا و شما که اهل بيت رسالتيد از آن چه اين مرد قصاب به من قصد دارد. من او را خلاص گردانيدم و هم چنين پرنده التماس نمود من او را از چنگال عقاب رهانيدم.

## امام از گناه مخفي جارودي خبر مي دهد

هارون بن رئاب گويد: برادري داشتم که جارودي (1) مذهب بود. يك روز بر حضرت وارد شدم. فرمود برادرت که جارودي است چگونه است. گفتم: او نزد قاضي و نزد همسايگان پسنديده و مرضي است و در همه حالات خود عيبي ندارد مگر اينکه به ولايت شما اقرار ندارد. فرمود: چه چيز در اين کار مانع است. گفتم: گمانش اين است که اين از ورع و پرهيزکاري و خداترسي اوست. فرمود: کجا بود ورع او در شب نهر بلخ؟

راوي گويد: بر برادرم وارد شدم و به او گفتم: مادرت به عزايت بنشينند! قصه ي شب نهر بلخ چه بوده است؟ ماجراي گفت و گو با حضرت صادق را براي او نقل کردم. برادرم گفت: آيا حضرت صادق (ع) تو را از اين اسرار با خبر کرد؟! گفتم: بلي گفت: شهادت مي دهيم که او حجت خداوند است. پرسيدم: قصه ي شب نهر بلخ چيست؟ گفت: از پشت نهر بلخ مي آمدم. با مرد ي رفيق راه شدم که همراه او کنيزي بود آوازه خوان. آن مرد گفت: هوا سرد است. يا تو آتشي براي ما مهيا کن و من از وسائل نگهباني کنم يا من به طلب وسيله ي آتش مي روم و تو وسائل ما را حفظ کن. من گفتم: من نگهباني مي کنم و تو براي تهيه ي وسيله ي آتش برو. او رفت و من برخاستم و با آن کنيزک زنا کردم. به خدا سوگند نه کنيز اين سر را براي کسي فاش کرده و نه من به احدي گفته ام و جز خدا کسي از آن آگاه نبود. سپس وحشتي بر

برادرم عارض شد.

سال بعد همراه او پیش امام صادق رفتیم و بیرون نیامدیم مگر آنکه او به امامت امام صادق و اجداد او اعتقاد کامل یافت. عندلیب گوید:  
دل چو آینه اگر پاک و مصفا باشد

رخ دلدار در آن آینه پیدا باشد نیست از کوی وفا میل بهشتم که به من

پایه دیوار دلم سایه ی طوبا باشد گفته بودی که به شمشیر غمت خواهم کشت

بکش ای جان که مرا عین تمنا باشد درد بیمار محبت به دوا به نشود

گر طیب سر بالینش مسیحا باشد هرکه بیند رخ تو محو تماشا گردد

رخ خوب تو مگر دفتر مانا (2) باشد عندلیبا همه مرغان به نوا آمده اند

مگر آن گل به چمن گرم تماشا باشد .

ص: 123

---

1- جارودیه گروهی از زیدیه و منسوب به ابوالنجم زیاد بن مندب معروف به جارود هستند که از غلات شیعه است. وی در سال 150 فوت کرده. جارودیه از فرق و شعبات زیدیه اند و به چند دسته تقسیم شده اند. یکی از آنها تابعین ابی الجارود است. (الفرق بین الفرق، ص 25-24 و لغتنامه ی دهخدا، ج 16، ص 43 و بحار، ج 7، ص 29).

2- مانی، نقاشی بود مشهور، متولد 216 میلادی، متوفای 276 یا 277 میلادی. وی دینی بین دین مجوس و مسیحیت اختراع نمده بود. عیسی را قبول داشت و موسی را قبول نداشت. از امام صادق سؤال شد: عقاید مانی چه بوده؟ فرمود: وی در اثر جست و جو در ادیان، بخشی از دین مسیح را در هم آمیخت؛ در راه مستقیم نبود. دفتر نقاشی او زیباترین اشکال و خطوط را داشت (دایرةالمعارف دشتی، ج 9، ص 38 و بعد)؛ از آن جهت شاعر، رخ معشوقه را به دفتر او تشبیه کرده است.

امام سجاد علیه السلام از انگور خوششان می آمد. یکی از خدمتکاران ایشان از بازار عبور می کرد. دید انگور خوب و تازه ای آورده اند. بدون این که به حضرت خبر دهد، با پول خود مقداری انگور خرید و به هنگام افطار در مقابل آن حضرت نهاد. حضرت تبسمی کردند. معلوم بود که از انگور خوششان آمده است، دست دراز کردند تا دانه ای از انگور را در دهان مبارکشان بگذارند که ناگهان فقیری در زد و عرض کرد: وقت افطار است و من گرسنه ام، غذایی به من بدهید. حضرت به آن خدمتکار فرمود: این انگورها را بردارید و به او بدهید. خدمتکار عرض کرد: یابن رسول الله، آن شخص همه انگورها را لازم ندارد، مقداری از این انگورها را به او بدهید و بقیه را خودتان میل کنید. حضرت فرمودند: همه ی را بردار و به او بده. خدمتکار نیز به امر حضرت این کار را کرد و ایشان با غذایی دیگری افطار کردند. فردای آن روز نیز دوباره امام روزه دار بودند. خدمتکار مجدداً به بازار رفت و از همان انگور خرید و به هنگام افطار در مقابل ایشان نهاد حضرت نیز مجدداً اظهار خرسندی کردند و خواستند با انگور افطار کنند که مجدداً فقیر دیگری در زد و غذا خواست. امام مجدداً تمام انگور را به خدمتکار دادند که به فقیر بدهد. روز سوم نیز خدمتکار به بازار رفت و انگور خرید و در وقت افطار انگور را در مقابل امام مجدداً فقیری در زد و غذا خواست امام بار دیگر تمام انگور را به فقیر داد. خدمتکار روز چهارم نیز انگور خرید و در هنگام افطار در مقابل امام قرار داد، آن شب فقیری نیامد و حضرت از آن انگور میل کردند (1) احسان به نفس که در قرآن و روایات از آن سخن به میان آمده است همین است. این کار تصمیم و نیز دعای قبل از تصمیم می خواهد؛ چرا که ما نیروی کمی داریم و نمی توانیم تزکیه نفس کنیم و باید از خدای متعال بخواهیم تا در این راه به ما کمک کند. همان طور که برای امور دنیایی دعا کنیم باید در امور اخروی نیز دعا کنیم.

بسیارند کسانی که چهل روز زیارت عاشورا را با حضور قلب می خوانند تا حاجتشان برآورده شود. آیا نباید چهل روز زیارت عاشورا را بخواند تا خدا به او کمک کند و توفیق تزکیه نفس پیدا کند؟ گرفتاری های دنیا هر چه باشند بر طرف می شوند و حتی اگر برطرف نشوند باکی نیست، اما مشکلات اخروی که حل شدنی نیست. صد سال، هزار سال، بلکه بیشتر و بیشتر ادامه دارند و برطرف نمی شوند.

یکی از مراجع تقلید گذشته برای بنده نقل می کرد: قبل از این که مرجع تقلید شوم، کم تر با مردم محشور بودم و وقتی متصدی امور مرجعیت شدم تصمیم گرفتم نه از کسی گله ای داشته باشم و نه توقع. به کار بستن تصمیم مشکل است، ایشان با خود عهد کرده بود که از کسی گله نکند؛ مثلاً اگر کسی بعد از سال ها رفاقت دیگر در نماز جماعتش حاضر نشد از او گله نکند و من هیچ وقت ندیدم از کسی شکوه کند. نیز عهد کرده بود که از کسی توقعی نداشته باشد. این يك عمل درونی است. انسان معمولاً از دیگران توقع دارد، اما برای این که خوار نشود و از چشم دیگران نیفتد نمی گوید. ولی آن توقع درونی اعصابش را به هم می ریزد.

به هر حال کسی که به دیگران خدمت می کند، پول می دهد، کار خیر انجام می دهد، در واقع در حال پر بار کردن نامه اعمال خویش است و این کار را باید آن قدر تکرار کند تا ملکه شود. تا این مقام به دست نیاید درك آن مشکل است.

## امام صادق معجزه حضرت ابراهیم را تکرار نمودند

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: به شما سفارش می‌کنم، پرهیزگار باشید و با ارتکاب گناه، مردم را بر خود مسلط نکنید و خویشتن را دچار ذلت و خواری ننمائید.

یونس بن ظبیان نقل می‌کند که با جمعیتی زیاد در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم. شخصی از حضرت سؤال کرد: یابن رسول الله پرنده‌هایی را که خداوند در قرآن مجید ذکر نموده و خطاب به ابراهیم فرموده است: *من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن*.

آیا آن پرندگان از یک جنس بودند یا جنس‌های مختلف؟

حضرت فرمود: آیا می‌خواهید مانند آن معجزه را به شما نشان دهم؟ ما همه گفتیم: بلی یابن رسول الله. حضرت چهار پرنده از جنس‌های مختلف را احضار فرمود طاووس و باز و کبوتر و کلاغ و آنها را ذبح نمود و سرهای آن‌ها را نزد خود نگه داشت و بقیه آن‌ها را دستور داد با گوشت و استخوان کوبیدند و بعد به چهار قسمت تقسیم نمودند و در چهار خانه قرار دادند و بعد اول طاووس را صدا زدند. ما همگی دیدیم که ذره ذره از هر گوشه خانه جدا شدند و به هم پیوستند و طاووس مثل اول ساخته شد و سرش به تن آن متصل شد. بعد از آن بقیه پرنده‌ها را صدا زد و به همین منوال آن‌ها هم به صورت قبلی خود درآمدند و چهار پرنده زنده شدند و بعد ما پس از اجازه از حضرت از آن مجلس بیرون رفتیم.

## امام صادق و کرامات در اعلام حوادث

اعلام حوادث دو نوع است یک نوع از گذشته و نوعی از آینده است اکثر کهنه و سحره و مرتاضین هند از گذشته دوری که همه بی‌خبرند بدون آنکه مراجعه به تاریخ کرده باشند خبر می‌دهند یا از حروف اعداد و رمل و اسطرلاب می‌توانند از آینده خبر دهند که آن‌ها غالب درست در نمی‌آید ولی امام که مؤید من عندالله است و از سرچشمه وحی و الهام ربانی سرچشمه می‌گیرد و در مکتب ربوبی تربیت می‌شود گذشته در نظر او چون آینده است و آینده مانند گذشته است به هر دو جانب به یک نظر می‌نگرد و از هر دو خبر می‌دهد در این اعلام و اخبار از حوادث و وقایع و ساینده فنی مانند حروف و اعداد در کار نیست بلکه به صفای نفسانی می‌بیند و به علم می‌داند و خبر می‌دهد.

امام جعفر صادق علیه السلام که از خاندان رسالت و عالم به گذشته و آینده تا روز قیامت بوده از اکثر وقایع خبر می‌داد و به سبب اهمیت موضوع در مصادیق خاص مفاهیم کلی را بیان می‌فرمود و اعلام حوادث می‌کرد - یکی از مواردی که خبر داد همانطور شد راجع به سقوط بنی‌امیه و طلوع بنی‌عباس و محمد و ابراهیم بود خبر داد - و همچنین شعیب بن میثم تمار که از اصحاب او بود خبر داد که مرگ تو نزدیک شده است.

فرمود یا شعیب ما احسن بالرجل میموت و هولنا ولی و یعادی عدونا.

یعنی هیچ چیزی برای مرد بهتر از مرگ نیست ما آن را دوست می‌داریم و دشمنان ما آن را دشمن می‌دارند.

یا شعیب والله انی لا اعلم ان من ما علی هذا انه لعلی حال حسنه به خدا سوگند من می‌دانم که اگر بر این حال کسی بمیرد «یعنی حال ایمان به مرگ و ایمان به ولایت اهل بیت» با بهترین حالی در گذشته است.

قال (ع) يا شعيب احسن الي نفسك وصل قرابتك و تعاهد اخوانك و لا تستبد بالشيء تقول ادخر لنفسك و عيالي ان الذي خلقهم هو الذي يرزقهم.

اي پسر تمار به نفس خودت نيکي کن - صله رحم کن - خویشان و اقرباء بين با دوستان و فاء به عهد نما و چيزي را اندوخته مکن که خدای بزرگ رازق عيال و اولاد تو و همه مي باشد او است که بندگان را آفريده و رزق آنها را مي دهد شعيب به وصايای امام ششم عمل کرد و يك ماه پس از اين خبر درگذشت. (1).

امام صادق عليه السلام خبر داد که اسحاق بن عمار صيرفي که از روايت موثق و جليل القدر بود به زودي در شهر ربيع خواهد مرد اسحاق عرض کرد يابن رسول الله مردم مال فراوان نزد من دارند و من از بسياري طلب دارم مي ترسم بميرم و حساب من با مردم بماند فقال عليه السلام اجمع اموالك في شهر ربيع فرمود اموال خودت را جمع کن ماه ربيع ماه آخر عمر تو است و در همان ماه هم مرد. (2).

ص: 125

---

1- مدينة المعاجز به نقل الامام الصادق ص 290 ج 1.

2- رجال کشي در احوال معلي ص 239.

قطب راوندي و ابن شهر آشوب از هشام بن الحکم روایت کرده اند که مردی از ملوک جبل از دوستان حضرت صادق علیه السلام بود و هر سال به حج می رفت و قبل از سفر حج وارد مدینه می شد و به ملاقات امام صادق علیه السلام می رفت. حضرت او را منزل می داد و او از کثرت محبت و ارادت که به امام صادق علیه السلام داشت، ماندن خود را در خانه ی آن حضرت طول می داد. یک نوبت که به مدینه آمده بود و مهمان امام صادق علیه السلام بود، وقتی می خواست از خدمت امام مرخص شود، ده هزار درهم به آن حضرت داد و گفت تا برای او خانه ای در مدینه بخرد که هر گاه به مدینه می آید، مزاحم آن حضرت نشود.

امام علیه السلام آن مبلغ را از مرد جبل عاملی گرفت و او به جانب حج رفت. چون از حج مراجعت کرد و خدمت حضرت شرفیاب شد، عرض کرد:

برای من خانه خریدید؟

حضرت فرمود: بلی.

سپس کاغذی به او داد و گفت: این قبالة ی آن خانه است.

مرد چون قبالة را خواند، دید نوشته شده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

این قبالة ی خانه ای است که جعفر بن محمد خریده از برای فلان بن فلان جبلی و آن خانه واقع است در فردوس برین محدود به حدود اربعه: حد اول به خانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، حد دوم به خانه ی امیرالمؤمنین علیه السلام، حد سوم به خانه ی حسن بن علی علیه السلام، حد چهارم به خانه ی حسین بن علی علیه السلام. امیدوارم که حق تعالی از تو قبول فرموده باشد و عوض در بهشت به تو عطا فرماید.

پس آن مرد قبالة را بگرفت و با خود داشت تا گاهی که عمرش منقضی شد و علت موت او را دریافت. پس جمیع اهل و عیال خود را جمع کرد و ایشان را قسم داد و وصیت کرد که: چون مردم، این نوشته را در قبر من بگذارید.

ایشان نیز چنین کردند. روز دیگر که سر قبرش رفتند، همان نوشته را یافتند که در روی قبر بود و بر آن نوشته شده بود که به خدا سوگند جعفر بن محمد علیه السلام بدانچه برای من گفته و نوشته بود، وفا کرد. (1).

ص: 126

## امام صادق همسر را زنده کرد

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: فروتنی و تواضع، مایه اصلی هر شرف محبوب و مقام بلند است.

علی بن حمزه نقل می کند که سالی در محضر امام صادق علیه السلام به حج رفتیم در راه به یک درخت خرما رسیدیم و در سایه آن برای استراحت توقف کردیم. حضرت دعایی نمودند و فرمودند: ای درخت ما را اطعام کن از آنچه خداوند متعال از روزی بندگانش در تو خلق فرموده است. درخت نخل که خشک بود بلافاصله سبز و پر برگ و میوه خرما شد و شاخه هایش را به سمت امام صادق علیه السلام خم کرد.

حضرت به من فرمود: بسم الله بگو هر قدر میل داری تناول کن. رطب هایی را چیدم و تناول کردم که به لطافت و شیرینی آن ها هرگز ندیده بودم یک اعرابی نیز آن جا بود گفت: من در عمرم از هیچ کس جادویی عظیم تر از این ندیده بودم. حضرت فرمود: ما وارثان اسرار نبوتیم و سحر و جادو به ما نسبت ندارد ما از خداوند متعال می خواهیم و دعا می کنیم و او اجابت می فرماید. اگر می خواهی دعا کنم تا خداوند تو را مسخ کند و به سگی مبدل شوی و هنگامی که به خانه ات بروی خانواده ات تو را شناسند.

اعرابی در کمال جهل و وقاحت گفت: دعا کن. حضرت دعا کردند بلافاصله دیدم اعرابی به سگی تبدیل شد و ساعتی به حضرت نگاه کرد و راه خانه اش را پیش گرفت. حضرت فرمود: به دنبالش برو. بین چه اتفاقی می افتد من پشت سر او حرکت کردم. دیدم که به خانه اش رفت و با اهل و عیال خود با ملایمت رفتار می کرد اما خانواده اش به چوب و سنگ او را از خانه بیرون کردند. سپس خدمت حضرت برگشتم و احوال اعرابی را نقل نمودم بعد از آن دیدم آن سگ دوباره آمد و اشک از چشمانش جاری و بسیار مضطرب و نگران و ملتمس بود و روی خاک می غلطید و ناله می زد.

حضرت به او ترحم نمود و دعا کرد و اعرابی به صورت اول برگشت. حضرت فرمود: هم اکنون فهمیدی که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ساحر و کاهن نیستند بلکه هدایت کننده راه حق و خلفای مطلقند.

اعرابی گفت: یابن رسول الله به آنچه فرمودی ایمان دارم.

## امام صادق: رئیس مذهب شیعه

بی شک [رئیس] مذهب در عرف مسلمانان، همان مرجع احکام دینی است و این معنا در بین همه ی ائمه علیهم السلام یکسان بوده و اختصاصی به امام صادق علیه السلام نداشته است؛ چرا که شیعیان امامیه، همه ی ائمه ی از امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت مهدی علیهم السلام را مرجع دینی خود می دانند و عمل نمودن به فرموده ی آنان را بر خود واجب می شمارند. طبق اسناد روایی، علم و دانش ائمه علیهم السلام یکسان و از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و آنان نیز بدون هیچ اختلافی به طور زنجیره ای علوم خود را منسوب به آن حضرت می کنند بدون آن که از خود اجتهاد و تغییر و تحریفی در آن انجام دهند.

البته در این میان، هیچ کدام از ائمه علیهم السلام در نقل علوم و معارف از جد خود، به اندازه ی امام صادق علیه السلام فرصت پیدا نکرده اند و علت موفقیت امام صادق علیه السلام در نشر و تعلیم معارف اسلامی برای مردم، وجود شرایطی بوده که می توان چنین نام برد:

1- مدت امامت آن حضرت به طول انجامید و بیش از سی سال ادامه یافت. گرچه جد آن حضرت، امام زین العابدین، و فرزند او حضرت



موسی بن جعفر، و فرزند دیگر او، حضرت هادی علیه السلام نیز عمر طولانی داشتند و مدت امامت آنان نیز بیش از سی سال بود، اما فرصت هایی که برای امام صادق علیه السلام پیش آمد برای هیچ کدام از آنان پیش نیامد.

2- دوران امامت امام صادق علیه السلام دوران علم و فقهات و کلام و مناظره بود و بدعت گزاران و منحرفین و صاحبان مذاهب گوناگون در آن زمان فراوان بودند؛ این موقعیت اقتضا می کرد که امام علیه السلام دانش خود را اظهار نماید و از گمراهی ها و کج روی ها و انحرافات جامعه جلوگیری کند و حقایق را روشن و منتشر سازد.

3- در زمان امام صادق علیه السلام يك فرصت و آزادي مناسبی برای بني هاشم به وجود آمد و آن حضرت توانست معارف اسلامي را آزادانه و به طور آشکار برای مردم بیان نماید، در حالی که برای دیگر ائمه عليهم السلام چنین فرصتی به وجود نیامد و آنان همواره در محدودیت بودند و حکام و خلفای زمان به مردم اجازه نمی دادند که با ائمه عليهم السلام در ارتباط باشند. از سویی، هیچ کدام از ائمه عليهم السلام جز امیرالمؤمنین علیه السلام زمام حکومت و امور مسلمین به دست شان نیفتاد؛ اما همین دوران حکومت نیز بسیار کوتاه بود و در تمام آن دوران امیرالمؤمنین علیه السلام گرفتار جنگ و مبارزه با بدعت گزاران و منحرفین بود، و در چنین شرایطی امکان نشر معارف اسلامي همانند زمان امام صادق علیه السلام برای آن حضرت فراهم نبود؛ از سویی در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام هنوز مذاهب گوناگون و فرقه های مختلف به وجود نیامده بود.

و چون دوران امامت امام صادق علیه السلام هم زمان با حکومت مروانیان و عباسیان واقع شده بود، در آن دوران خطری از سوی این حکومت ها امام علیه السلام را تهدید نمی کرد، چرا که شروع امامت ایشان هم زمان با پایان دولت مروانی و آغاز دولت عباسی بود. از سویی امویان و اهل شام با کشتن ولید بن یزید زمینه ی ضعف و زوال حکومت شان را فراهم کردند و فرصتی برای به قدرت رسیدن بني هاشم فراهم شد، بنابراین مروانیان از توجه به امام صادق علیه السلام و محدود نمودن ایشان غافل ماندند. و با از میان رفتن مروانیان، عباسیان روی کار آمدند، و آنان نیز در ابتدا مشغول از میان برداشتن بني امیه و تأسیس حکومت جدید خود بودند - البته معلوم است که تأسیس حکومت جدید نیاز به گذشت زمان دارد - بنابراین عباسی ها از فعالیت های امام صادق علیه السلام در زمینه ی نشر معارف و علوم دینی غافل ماندند؛ هر چند که سفاح از امام صادق علیه السلام غافل نبود؛ ولی چون از جانب ایشان خطری را احساس نمی کرد با آن حضرت کاری نداشت. آری هنگامی که منصور دوانیقی به حکومت رسید و پایه های حکومتش را استوار کرد، به دشمنی با آن حضرت پرداخت و پیاپی ایشان را احضار می نمود و اذیت و آزار می کرد.

علامه ی بزرگوار محمد بن شهر آشوب در کتاب مناقب، در احوالات امام صادق علیه السلام از مفضل نقل نموده که گوید: منصور دوانیقی بارها قصد کشتن امام صادق علیه السلام را داشت و هنگامی که ایشان را احضار می نمود با دیدن عظمت و هیبت آن بزرگوار از کشتن او صرف نظر می کرد؛ ولی مردم را از ایشان دور می کرد و اجازه ی کرسی سخن و بیان معارف به ایشان نمی داد و به هیچ وجه مردم نمی توانستند از وجود مبارك ایشان بهره مند شوند. تا جایی که اگر برای آنان مسأله ای در زمینه ی نکاح و یا طلاق و امثال آن به وجود می آمد و حکم آن را نمی دانستند به ناچار می بایست از همسر خود جدا می شدند تا حکم مسأله روشن گردد. در حالی که این برای آنان بسیار سخت و ناگوار بود؛ تا این که خداوند به فکر منصور القا کرد که از آن حضرت تحفه ای طلب کند که ارزشمند باشد و کسی مانند آن را نداشته باشد. امام صادق علیه السلام عصبانی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدشان بود و طول آن يك ذراع بیشتر نبود، برای او فرستاد و منصور بسیار خشنود گردید و دستور داد آن را چهار قسمت کنند و در چهار گوشه ی قصر خود قرار داد، سپس به امام صادق علیه السلام گفت:

«پاداش شما جز این نیست که من شما را آزاد نمایم تا علوم خود را بین شیعیان منتشر کنی؛ پس بر کرسی فتوا بنشین و از کسی هراس مکن؛ ولی در هر شهری که من هستم اقامت مکن.» از این رو، امام صادق علیه السلام علوم خود را بین مسلمانان رواج داد و منصور نیز از آن جلوگیری نکرد. به همین دلیل و دلایل دیگر علوم اسلامی از جانب امام صادق علیه السلام بیشتر از ائمه دیگر به مردم منتقل شده است. و وجود کتاب های حدیث، فقه، اخلاق، احتجاجات و حتی کتبی غیر از اینها مثل کتاب هایی در زمینه ی معارف و علوم گوناگون گویای این حقیقت است. از سویی شاگردان آن حضرت و همچنین روایاتی که از ایشان نقل شده، بسیار زیاد است؛ عده ای از مؤلفان - همچون ابن عقده (1) - تعداد شاگردان ایشان را بیش از چهار هزار نفر دانسته اند. حال اگر شاگردان ایشان چهار هزار نفر باشند، روایات منقول از ایشان چقدر زیاد خواهد بود؟! و اگر یکی از روایان او سی هزار حدیث از ایشان شنیده باشد حال بقیه چگونه خواهند بود؟ آری، علوم و معارفی که از آن حضرت منتشر شده بسیار فراوان می باشد.

خلاصه ی سخن این که ما به این دلیل امام صادق علیه السلام را رئیس مذهب شیعه ی امامیه می دانیم که از ایشان معارف و علوم و احادیث فراوانی نقل شده است، تا جایی که بیشتر احادیث موجود در کتب شیعه از آن حضرت روایت شده است.

البته تنها شیعیان از امام صادق علیه السلام روایت نکرده اند؛ بلکه بزرگان اهل سنت که معاصر با آن حضرت بوده اند نیز از ایشان احادیثی نقل کرده اند. مانند: مالک بن انس، ابوحنیفه، سفیانی ها، ایوب، ابن جریح، شعبه و... تا جایی که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج 1 / 6) فقه مذاهب چهارگانه ی اهل سنت را منتهی به امام صادق علیه السلام می داند.

و از وصیت های امام صادق علیه السلام چنین برداشت می شود که انتساب عنوان شیعه ی جعفری به آن حضرت، در زمان حیات خود ایشان بوده است؛ چرا که ایشان به اصحاب خود می فرمود: «اگر یکی از شما اهل تقوا و ورع در دین و صدق حدیث و ادای امانت و خلق نیک باشد، مردم می گویند: او جعفری است و من خشنود خواهم شد، و اگر جز این باشد یعنی او اهل تقوا و امانت و ورع در دین و راستگویی و ادای امانت و اخلاق نیک نباشد مردم می گویند: او جعفری است و برای من سبب شرمساری و مصیبت خواهد بود».

در زمان امام صادق علیه السلام به قدری این نسبت - یعنی مذهب جعفری - معروف بود که هنگامی که دو نفر از شیعیان به نام های محمد بن مسلم - مردی معروف و مورد اعتماد - و به ابوکریبه از دی نزد قاضی اهل سنت یعنی «شریک قاضی» شهادت دادند؛ او در صورت آنان تأملی کرد و گفت: «اینها جعفری و فاطمی هستند». (2).

از این سخن به خوبی می توان دریافت که این نسبت برای امام صادق علیه السلام از همان زمان شرع شده و تاکنون باقی مانده است.

ص: 127

1- ابن عقده: احمد بن سعید کوفی است او زیدی و از گروه جارودیه است و صاحب شأن و جلالت و وثاقت بسیار است. وی به خاطر حفظ حدیث، شهرت بسیاری داشته است. از او چنین نقل می کنند که می گوید: «من یکصد و بیست هزار حدیث مسند از امام صادق علیه السلام حفظ نمودم و سیصد هزار حدیث از آن حضرت در اختیار دارم.» وی کتاب های فراوانی داشت، از جمله کتاب «اسماء الرجال» که نام روایان حدیث در آن ذکر شده و تعداد آن چهار هزار نفر می باشد در این کتاب اسناد احادیث آنان را ذکر نموده است. البته این کتاب در حال حاضر موجود نمی باشد. وی در سال 233 در کوفه درگذشت.

2- بحار الانوار ج 47 / 393.

در ایام حکومت سید صالحان، امیر مؤمنان علی علیه السلام عده ای از رؤسا می خواستند برای کاری به حضور ایشان برسند. ابن عباس (1) با عجله نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: یا امیر مؤمنان، عده ای از رؤسا قصد شرف یابی به حضور شما را دارند. حضرت که وضع ابن عباس را دید، در حالی که کفشهایش را وصله می زد، در وصف حکومت و بی ارزشی آن فرمود: «و الله لهي احب الي من امرتکم الا ان اقيم حقا أو ادفع باطلا (2)»؛ به خدا سوگند این کفش های کهنه از امارت و ریاست بر شما، نزد من عزیزتر است مگر آنکه حقی را بستانم و باطلی را از بین ببرم». آن حضرت زمانی این جمله را بر زبان آورد که رئیس بزرگ ترین و مهم ترین حکومت روی کره ی زمین بود. چنین چیزی در تاریخ کم نظیر است.

آن بزرگوار کسی است که در رأس بزرگ ترین و پر جمعیت ترین حکومت روی کره ی زمین قرار دارد و در عین حال مشغول پینه زدن کفش هایی است که از لیف خرما درست کرده است.

مسلمانان، در آن زمان ثروتمندترین افراد روی زمین بودند و حریر، طلا، نقره، خانه های مجلل، غلام و کنیز داشتند.

این یکی از مصادیق «الصالحون قبلکم» می باشد. انسان باید به جایی برسد که ریاست، مقام و ثروت، او را دگرگون نکند و نلغزاند.

باید ریاست در نفس انسان بی ارزش شود، و این کار ممکن است؛ زیرا اگر ممکن نبود به شیعیان توصیه نمی شد. در باب اعمالی که انجام دادن آنها برای انسان های معمولی سخت است، حضرت علی علیه السلام می فرماید: «ألا وانکم لا تقدرون علی ذلك (3)»؛ البته شما را یارای آن نیست که چنین کنید.»

این يك واقعیت است. البته حضرت امیر خصوصیتی داشت که کسب آنها برای انسان عادی محال است. در تاریخ کدام زاهد وجود دارد که فقط يك دست لباس داشته باشد؟ حضرت خود می فرماید: ان امامکم قد اکتفی من دنياه بطمريه (4) و من طعمه بقرصيه (5)؛ پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده است.»

آیا کسی وجود دارد که همچون حضرت توان تهیه غذاهای فراوان داشته باشد، اما فقط نان خالی بخورد، و همه ی اموال خود را ببخشد و با این که می تواند لباس های گران قیمت تهیه کند فقط به دو کهنه جامه اکتفا کند؟

به شخصی گفتند: چرا امام جماعت نمی شوی؟ گفت: من وقتی نماز جماعت می خوانم که نماز در خانه با نماز در مسجد فرقی نداشته باشد. اما هنوز نتوانسته ام در خود چنین حالتی ایجاد نمایم. البته نماز جماعت کار خوب و پسندیده ای است و اقامه ی آن بسیار لازم است، اما گاهی اوقات يك مزاحم پیدا می کند و آن چیزی جز غرور نیست. واضح است که داشتن حضور قلب و نیت سالم در نماز از به جماعت خواندن آن مهم تر است.

انسان باید سعی کند با تلقین به خود، خواهش های نفس را گاهی دهد. درخت را يك دفعه نمی توان از جا کند، اما کم کم و با مرور زمان می شود آن را از ریشه درآورد. حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «خادع نفسک (6)»؛ [همان طور که نفس تو را فریب می دهد] تو نیز او را فریب ده». باید این گونه پیش رفت، تا حب ریاست که در خون و پوست و گوشت انسانها ریشه دوانده، کم کم ضعیف گردد.

عایشه دختر ابوبکر بسیار به پدرش شبیه بود و هیچ وقت اظهار ضعف نمی کرد، مگر در جنگ جمل و در مقابل امیرمؤمنان. قدرت معنوی مولای متقیان به حدی بود که چنین فردی که هیچ وقت اظهار ضعف نکرده بود، در آن جا به ضعف و زبونی خود اعتراف نمود.

پس از جنگ جمل، فاتح جنگ که خلیفه ی مسلمانان و امام مؤمنان بود در تأسی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که روز فتح مکه به سران مشرکان فرمود: «اذهبوا فأنتم الطلقاء؛ بروید که شما آزاد شدگانید» نه کسی را اعدام کرد و نه کسی را حبس نمود. عایشه با این که امیرمؤمنان علیه السلام را خوب می شناخت و می دانست هیچ خطری متوجه او نیست، به ضعف و زبونی خویش اعتراف کرد. آری، امیرمؤمنان دارای چنین قدرت و صلابتی بود. علی علیه السلام می فرماید: «والله ما كتمت و شمة و لا كذبت كذبة (7)؛ به خدا سوگند که هیچ سخنی را پنهان نداشتیم و حتی يك دروغ هم نگفته ام». شیعیان معتقدند که امامان معصومند و علی علیه السلام در رأس ائمه آنها قرار دارد، اما مسیحیان و یهودیان نیز گفته اند که علی حتی يك دروغ هم نگفته است. آیا در مقابل چنین شخصیتی نباید کمال فروتنی را به خرج داد؟ آیا نباید رفتار او را سرلوحه ی اعمال خود قرار داد؟

مسئله دیگری که باید مواظب آسیب های آن بود و تا جایی که ممکن است از آن دوری کرد، مسئله پول است. توجه به آفت های پول برای همه، خصوصا برای اهل علم مهم است.

سمرة بن جندب (8) شخصی بود که چهارصد هزار درهم از معاویه گرفت تا يك روایت جعل کند. وای به حال آنان که برای یکی دو درهم دین خود را می فروشند.

ص: 128

---

1- عبدالله بن عباس بن مطلب بن هاشم، (سه سال قبل از هجرت - 68 ق) معروف به ابن عباس، از اکابر صحابه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از شاگردان خاص امیرمؤمنان بود و رسول خدا بارها در حق او دعا کرد.

2- نهج البلاغه، خطبه 33؛ بحار الانوار، ج 32، ص 76.

3- نهج البلاغه، نامه 45.

4- طمرین به لباس دو تکه ای می شود که يك تکه ی آن از شانه تا کمر را می پوشاند و نصف دیگر آن از کمر تا ساق پاها را می پوشاند. مطمار به ژنده پوش گفته می شود.

5- نهج البلاغه، نامه 45.

6- همان، نامه 69.

7- همان، خطبه 16.

8- سمرة بن جندب (م: 60 ق) از جنایت کاران عصر بنی امیه است. بسیاری از مفسران شأن نزول آیه ی «و من الناس من یشري نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رءوف بالعباد (بقره 207)» را حادثه ی لیلۃ المیت می دانند و برآند که آیه در شأن حضرت علی علیه السلام و جان فشانی ایشان در شب هجرت رسول خدا نازل شده اما سمرة بن جندب با گرفتن چهارصد هزار درهم حاضر شد که نزول این آیه را درباره ی حضرت علی علیه السلام انکار کند و در مجمعی عمومی بگوید که آیه درباره عبدالرحمان بن ملجم نازل شده است. وی نه تنها نزول آیه را درباره ی علی علیه السلام انکار کرد، بلکه آیه ی دیگری را که درباره ی منافقان است مربوط به علی علیه السلام دانست. آیه یاد شده این است: «و من الناس من یعجبك قوله في الحياة الدنيا و یشهد الله علي ما في قلبه و هو ألد الخصام (بقره 204)؛ و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وا می دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرد، و حال آنکه او سخت ترین

دشمنان است.» آن ملعون در دوران استانداری «زیاد» در عراق، فرماندار بصره بود و به سبب دشمنی با خاندان پیامبر، هشت هزار نفر را به جرم ولایت و دوستی با حضرت علی علیه السلام کشت. وقتی زیاد از او بازجویی کرد که چرا و به چه جرئتی این همه آدم را کشته است و هیچ تصور نکرد در میان آنان بی گناهی باشد، با کمال بی شرمی پاسخ داد: «لوقتلت مثلهم ما خشیت؛ من از کشتن دو برابر آنان نیز باکی نداشتم.» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 73؛ تاریخ طبری، ج 2، حوادث سال پنجاهم هجری).

كه امام عليه السلام پس از حضرت صادق بود و در حق او فرمود و هذا المولود يعني موسي الكاظم الذي لم يولد فينا مولود اعظم بركة علي شيعتنا منه ثم قال لا تجف اسماعيل (1).

ص: 129

---

1- كافي باب نص علي الكاظم.

## امانت مرد رازی

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر که خشمی را برای رضای خدا فرو برد، خدای متعال روز قیامت قلب او را از رضای خود پر می نماید.

محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از مفضل بن عمر روایت می کند که:

دو نفر از اصحاب حضرت صادق علیه السلام مالی از خراسان برای آن حضرت آوردند؛ و در راه همیشه به اموال رسیدگی می کردند، تا هنگامی که به ری رسیدند؛ یکی از رفقای آنها کیسه ای که هزار درهم در آن بود، به آنها داد تا خدمت حضرت ببرند. هر روز جویای اموال می شدند تا مطمئن شوند تا این که نزدیک مدینه رسیدند، یکی از آنها گفت: بیا به پولها سری بزنیم؛ هنگامی که نگاه کردند؛ دیدند که همه در جای خود است جز کیسه ی پول آن مرد رازی (اهل ری). یکی از آنها به دیگری گفت: خدا به داد برسد، اکنون به حضرت صادق علیه السلام چه بگوئیم؟ رفیقش گفت: او مرد کریمی است و گمان دارم که از اصل قضیه باخبر باشد. وقتی که وارد مدینه شدند، خدمت حضرت رسیده و مال را به ایشان تحویل دادند، فرمود: کیسه ی مرد رازی چه شد؟ قصه را بیان کردند. فرمود: اگر کیسه را ببینید می شناسید؟

گفتند: آری، فرمود: ای کنیز فلان کیسه را بیاور؛ کنیز کیسه را آورد. حضرت کیسه را به آنها داد و فرمود: می شناسید؟ گفتند: آری همان است. فرمود:

من در دل شب محتاج مالی شدم، یکی از شیعیان جنی خود را فرستادم، این کیسه را از اثاث شما آورد.

## امتحان امام در اختلاط درهم

قطب راوندي روایت می کند که مردی هزار درهم برای امام صادق (ع) فرستاد او به من گفت می خواهم امام را به قدرت امامت بشناسم شعیب که همراه ما بود به او گفت پنج دینار از خود داخل آن پولها کن و علامت بگذار و پنج درهم از آن بردار نزد خود بگذار تا فضیلت امامت را بشناسی - چنین کردم تا حضور امام ششم رسیدم - درهم را به حضورش تقدیم کردم امام صادق علیه السلام درهم را بیرون ریخت و آن پنج درهم که مال او بود بیرون کشید و فرمود آن پنج درهم که در پیراهن خود بسته ای بده و این اعجاز مرا به امامت او به حد یقین رسانید.

## امشب جوابت را نخواهم داد

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: يك نوع ستم این است که سواره با پیاده حرف بزند.

و از عمر بن یزید نقل می کند که گفت: شبی تنها خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم. حضرت پای مبارك در دامن من دراز کرد و فرمود: پای مرا مالش بده، وقتی که مشغول مالش پای حضرت بودم، در عضله ی ساقهایش اضطراب و لرزشی احساس کردم؛ خواستم بپرسم: امام بعد از شما کیست؟ هنوز سؤال نکرده بودم که فرمود: امشب چیزی از من نپرس که جوابت را نخواهم داد.

## اموری که باید از آنها دوری کرد

اگر برای دانستن اموری که باید از آنها دوری کرد به تاریخ مراجعه کنیم، به ده ها، بلکه صدها مصداق و مثال بر می خوریم که بزرگان از آنها دوری کرده اند. اما در این میان دو مصداق، هوشیاری و توجه بیشتری می طلبد: یکی ریاست و آقایی است و دیگری پول، که از قضا این دو آفت، بیشتر از هر کس دامن گیر اهل علم می شود.

شخصی که روی زمین هموار در حال پیاده روی است، اگر مواظب نباشد و پیش پای خود را نگاه نکنند ممکن است به زمین بخورد و جایی از بدنش آسیب ببیند. مسلماً یک کوهنورد که در حال پایین آمدن از کوه است، بیشتر در معرض خطر است و اگر سقوط نماید، ممکن است حتی جان سالم به در نبرد. مثل اهل علم نیز، مثل کوهنورد است و پول و ریاست آنها مثل کوه و ارتفاع هولناک آن می باشد.

بخشی از دعای صباح در وصف نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؛ آن جا که می فرماید:

«صل اللهم علي الدليل اليك في الليل الأليل، و الماسك من أسبابك بحبل الشرف الأطول، و الناصع الحسب في ذروة الكاهل الأعلل و الثابت القدم علي زحاليها في الزمن الاول (1)؛ خدایا، بر پیامبرت درود فرست که خلق را به سوی تو در شب بسیار تاریک راهنمایی کرد، و از اسباب و وسائلت به بلندترین ریسمان شرافت [ که قرآن باشد ] تمسک جست؛ همان رسولی که حسب و نسبش بر شانه ی بلند مقام ترین مردان قرار داشت و در زمان اول (دوره ی جاهلیت) بر لغزشها ثابت قدم و پا برجا بود».

علت ذکر این فقره از دعا در این جا است که کلمه «زحالیف» برای نشان دادن جایگاه خطیر علما و وصف حال آنان بسیار لطیف و گویا است. «زحالیف» جمع «زحلوفه» یعنی جای سر خوردن و لیز خوردن و لغزیدن است؛ مانند اینکه کف کفش انسان صاف باشد و در همان حال تصمیم داشته باشد از یک سراسیمگی آکنده از روغن بگذرد چنین جایی را زحلوفه گویند.

آری، علما در میان زحالیف محاصره شده اند، مخصوصاً در باب پول و ریاست، بیشتر از دیگران در معرض خطر قرار دارند. پس اهمیت دوری از آفات پول و ریاست برای آنان دو چندان است و از آن جا که پول و مقام بیش از دیگران به آنان روی می آورد، نباید بگذارند این دو چیز آنها را از راه به در برد.

چه بسیارند عالمانی که پول و ریاست آنها را عوض کرد و گرفتار شدند. آری، برای عمل کردن به مفاد نامه امام صادق علیه السلام و پند گرفتن از سیره صالحان گذشته، باید از مطالعه احوال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام و سپس اصحاب آن بزرگواران شروع کرد؛ اصحابی که اهل علم بوده اند و در کنار خورشید درخشان نبوت و امامت کسب نور کرده اند.

ص: 130



حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: آدم دین دار برادران دینی خود را دوست می دارد.

و از معاویه بن عمار؛ و معاویه بن وهب؛ و ابن سنان نقل می کند که گفتند:

هنگامی که داوود بن علی مأمور فرستاده بود و معلی بن خنیس را کشته بود، حضرت صادق علیه السلام یک ماه به ملاقات داوود نرفت. داوود کسی را فرستاد که نزد من بیا، باز از رفتن خودداری کرد؛ پنج نفر مأمور فرستاد و گفت: او را بیاورید، اگر خودش نیامد، سرش را بیاورید. مأمورین در حالی که ما خدمت او بودیم و حضرت مشغول نماز بود و ما هم به ایشان اقتدا کرده بودیم، وارد شده و گفتند: داوود بن علی را اجابت کن؛ حضرت فرمود: اگر اجابت نکنم چه؟ گفتند: امیر گفته در آن صورت سرت را نزد او ببریم. پس آن حضرت دستش را بلند کرده و بر شانه های خود گذاشت و پهن کرد و انگشتش را حرکت می داد و دعا می کرد و شنیدیم که می فرمود: الساعة، الساعة؛ ناگهان صدای شیون بلندی شنیدیم. مأمورین گفتند: برخیز، فرمود: امیر شما مرد و این شیون برای او است؛ یکی از را بفرستید، اگر برای او نبود، برمی خیزم و همراه شما می آیم؛ یک نفر را فرستادند؛ طولی نکشید که برگشت و گفت: امیرتان مرده و این شیون برای اوست؛ مأموران برگشتند. گفتیم: قربانت قضیه چه بود! فرمود: غلام من معلی بن خنیس را کشته بود. تا آن جا که فرمود: خدا را به اسم اعظمش خواندم و خداوند فرشته ای با حره ای فرستاد که به آلت تناسلی او زد و او را کشت.

## انار و انگور تازه

انار و انگور تازه

## انتشار مذهب جعفری در جهان

شکی نیست که مذهب جعفری صد در صد همان مذهب حقیقی اسلام است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و از او به امام حسن و امام حسین و از او به امام سجاد و امام محمد باقر رسید و در عصر حضرت صادق انبساط کامل پیدا کرد و به نام مذهب جعفری شهرت یافت و هیچ چیز از اصل یا فرع آن از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا آن عصر و از آن روز تا کنون تغییر نیافته است پس آن چه از اسلام واقع شهرت یافت مذهب جعفری بود. نهایت چون سیاست امویین و عباسیین راه انحراف پیش گرفتند و امام صادق علیه السلام این انحراف را ثابت نمود و راه مستقیم روشن را مستدلاً بیان فرمود و روش پرورش خود را بر اصول و فروع زمان پیغمبر قرار داد مذهب جعفری جهان انتشار یافت و کم و بیش پیروان مذاهب مبدعه دیگری که بعد پیدا شد روی عدم تعمق علم و اطلاع شهرت گرفتند و مذهب جعفری همچنان در عالم از حجاز - شام - جبل عامل - حمص - حلب - افریقا - جاوه - مصر - هند - قطیف - احساء - قطر - افغان - امریکاء - چین - روسیه - عراق - ایران - ترکیه و غیره از گذشته ی ایام همچنان ادامه دارد و شرح آن را در کتاب جهان اسلام و اسلام در جهان نوشته ام که چگونه اسلام به این کشورها وارد شد و تطورات تاریخی و تحولات گوناگونی پیدا کرد و شواهد زنده آن چگونه و در چه شرایط است.

## انتقام گیرنده مظلومان از ظالمان این شخص است

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ انسانی خودبین و متجاوز نمی شود و به تکبر و جباریت آلوده نمی گردد، مگر به سبب ذلت و حقارت که در ضمیر خود احساس می کند.

بشیر نبال روایت می کند که روزی نزد حضرت ابی عبدالله علیه السلام بودم که شخصی اجازه ورود خواست. بعد از کسب اجازه به مجلس آن حضرت وارد شد و جامه های بسیار سفید پوشیده بود. آن حضرت فرمود: جامه تو عجب پاکیزه است. گفت: یابن رسول الله جامه های سرزمین ما این چنین است. بعد از آن غلامی را صدا زد و غلام آمد و انبانی پیش حضرت گذاشت. آن شخص چندین جامه از همان جنس جامه خود بیرون آورد و به رسم هدیه پیش آن حضرت گذاشت و ساعتی نشست و سپس برخاست و راهی مدینه شد.

حضرت فرمود: چون هنگام گرفتن انتقام مظلومان از ظالمان برسد، این شخص است که از جانب خراسان با سپاه بیرون آید و جهان را جلوی چشم ظالمان تباہ کار از کثرت سپاه، سیاه گرداند.

پس آن حضرت به غلامی فرمود: خود را به این شخص برسان و نام او را پرس. چون غلام بازگشت، خبر داد که آن شخص عبدالرحمن نام دارد. حضرت فرمود: واللہ که اوست، سوگند به رب کعبه که او است. راوی گوید: در آن وقت که ابومسلم مروزی خروج کرد به مجلس او رفتم. چون نظرم به او افتاد او را شناختم. همان شخص بود که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده بود.

## انصار اهل یمن بودند

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: رفقای که به تو اظهار دوستی می کنند از سه دسته بیرون نیستند: اول دوستی که مانند خوراک از لوازم زندگی است و وجودش ضروری است، او رفیق عاقل است، دوم مثلش مانند درد و بیماری است او رفیق احمق است. سوم مثلش مانند دواست و او رفیق روشن فکر است.

و از اسماعیل بن جابر نقل می کند که گفت:

با رفیقی بین مکه و مدینه بودم، سخن از انصار به میان آمد. یکی از ما گفت: اینها غریبانی از قبیله های مختلف بودند؛ و دیگری گفت: از اهل یمن بودند. در راه خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدیم که در سایه ی درختی نشسته بود؛ بدون این که ما سؤال کنیم، فرمود: هنگامی که تبع (پادشاه یمن) از طرف عراق آمد و علما و پسران انبیا هم با او آمدند؛ سپس از مکه به مدینه برگشت و عده ای از اهل یمن از قبیله ی غسان را آن جا سکونت داد و انصار آنها بودند.

## او امام است

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که حقوق برادرانش را در دین بزرگ بشمارد و ارج نهد، دین خدا را بزرگ شمرده است.

و از ابوبصیر نقل می کند که گفت:

می خواستم از حضرت صادق علیه السلام تقاضا کنم که دلیل امامت و معجزه ای به من نشان دهد چنان که حضرت باقر علیه السلام نشان می داد. به حالت جنابت به حضور حضرت رفتم. حضرت فرمود: ای ابامحمد! آیا برای آن حالتی که داشتی، کاری نداشتی؟ جنب نزد من می آیی؟ گفتم: عمدا چنین کردم. فرمود: مگر به ما معتقد نیستی؟ گفتم: چرا، ولی می خواهم قلبم آرام و مطمئن شود. فرمود: آری ای ابامحمد! برخیز و غسل کن. برخاستم، غسل کرده و برگشتم. آن گاه با خودم گفتم: او امام است.

## او دروغ می گوید

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: عزیزترین دوستان من آن کس است که مرا بیشتر به عییم آشنا کند.

و از برید کناسی نقل می کند که گفت:

مردی با زنی ازدواج کرد که به اقرار خودش با مادر آن زن ملاحظه می کرده و او را می بوسیده ولی مدعی بود که با او مقاربت نکرده است. من حکم آن را از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم، فرمود: دروغ گفته، یک مرتبه با او نزدیکی کرده است و باید از آن زن جدا شود؛ من از سفر برگشتم و کلام حضرت صادق علیه السلام را برای آن مرد نقل کردم. به خدا! انکار نکرد و از آن زن جدا شد.

## او را به دار می آویزد

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: مصافحه کنید و با هم دست بدهید که کینه را از بین می برد.

از جمله این که ابوبصیر گفت:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: آن چه درباره ی معلی بن خنیس به تو می گویم به کسی نگو. گفتم: چشم. فرمود: معلی به درجه ای نرسد جز به آن شکنجه ای که از داوود بن علی به او می رسد. گفتم: چه مصیبتی از داوود بن علی به او می رسد. فرمود: او را می طلبد و گردنش را می زند و به دارش می آویزد. گفتم: چه موقع؟ فرمود: سال آینده، چون سال بعد شد، داوود بن علی حاکم مدینه شد و به فکر معلی افتاده و احضارش کرد و از او خواست که اصحاب حضرت صادق علیه السلام را معرفی کند و نام آنها را بنویسد. گفت: من احدی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام را نمی شناسم. من مردی هستم که برای بعضی کارهای آن حضرت نزد ایشان رفت و آمد می کنم. گفت: از من مخفی می کنی؟ اگر از من کتمان کنی و حرف نزدی تو را می کشم. معلی گفت: مرا به مرگ تهدید می کنی؟ به خدا! اگر آنها زیر قدم من باشند، قدم بر نمی دارم که تو به آنها دست یابی. داوود، معلی را کشت و به دار آویخت. چنان که حضرت صادق علیه السلام فرموده بود.

## اهانت عمومی حضرت و متنبه شدن وی

حضرت امام صادق علیه السلام از پدران خود از علی علیه السلام حدیث کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سه گروه در پیشگاه الهی شفاعت می کنند و مورد قبول واقع می شود، پیامبران، پس از آن علماء و سپس شهداء.

ولید بن صبیح روایت می کند که شبی در منزل امام جعفر علیه السلام با جمعی از محبان آن حضرت بودم که ناگهان شخصی در خانه را کوبید. چون خبر گرفتند، به خدمت آن حضرت عرض کردند که عمویت عبدالله بن علی بن الحسین است.

حضرت فرمود: بگوید داخل شود. و به ما فرمود: شما به حجره دیگر بروید. ما اطاعت کرده و به حجره دیگری رفتیم. چون عبدالله داخل شد شروع به سفاهت و اظهار شناعة و زشتی نمود و از کمال درشتی و اهانت نسبت به آن حضرت چیزی فروگذار نکرد. بعد از آن عبدالله به خانه خود رفت و ما باز نزد امام برگشتیم. آن حضرت همه آن چه عبدالله گفته بود به ما باز گفت. بعضی از میان ما گفتند یابن رسول الله به ما اجازه بده تا عبدالله را نصیحت کنیم. زیرا که به شما بسیاری ادبی کرد. آن حضرت فرمود: شما در کار ما دخالت نکنید و مشاهده کنید که چه روی خواهد داد.

چون ساعتی گذشت، باز شخصی در را کوبید. خادم حضرت گفت: یابن رسول الله عبدالله آمده و اجازه ورود می خواهد. حضرت

فرمود: باز شما به اتاق دیگر بروید. ما به فرموده حضرت عمل نمودیم و عبدالله به خدمت آن حضرت آمد و منتهای فروتنی و خاکساری را به جای آورد و از روی درد ناله های جانسوز و گریه های غم انگیز می کرد و می گفت: ای پسر برادرم گناه مرا عفو کن و خطای مرا ببخش.

حضرت فرمود: سبب این همه گریه چیست و ترس تو از کیست؟ گفت: یابن اخي در آن ساعتی که آن سخنان نالایق و اطوار ناموافق از من سر زد و خاطر مبارك شما از من محزون و متغیر گردید به خانه خود رفتم و در بستر خوابیدم. ناگاه دیدم که دو مرد سیاه با مهابت تمام حاضر شدند و بندهای سنگین بر دست و پای من نهادند و به یکدیگر گفتند: این شخص را باید به دوزخ ببریم، به سبب آن چه امشب از او سر زده است.

سپس مرا با زنجیرها به سوی دوزخ بردند. در راه حضرت رسالت پناه را دیدم، ناله دردناکی کشیدم و گفتم: یارسول الله از آن چه کردم نادم و پشیمانم و از این مهلکه به جز توجه تو راه خلاصی نیست. حضرت رسالت فرمود: مرا باز گذاشتند و بند از دست و پای من برداشتند و اکنون درد بند و کوفت زنجیر را بر خود مشاهده می کنم.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای عموا وصیت کن که سفر آخرت تو نزدیک شده و روز زندگی تو به شب مرگ رسیده است. عبدالله گفت: یابن اخي (ای پسر برادرم) فرزندان زیادی دارم و بی نهایت فقیر و بی چیزم. نمی دانم که بعد از من حال فرزندانم چگونه خواهد شد و قرض های مرا چه کسی خواهد داد.

حضرت فرمود: قرض تو را ادا می کنم و فرزندان تو را محبت کنم و از محافظت آنها روی نگردانم و ایشان را عیال خود دانم. ولید گوید که هنوز از مدینه به شهر خود باز نگشته بودیم که عبدالله بن علی فوت شد و آن حضرت خانواده او را به خانواده خود ملحق ساخت و قرض عبدالله را ادا نمود و دخترش را برای پسر خود عقد نمود.

## اهمیت دیدار خویشاوندان

مرحوم شیخ طوسی در کتاب خود حکایت نموده است:

روزی منصور دوانیقی امام صادق علیه السلام را به دربار خود احضار کرد، هنگامی که حضرت وارد شد، کنار منصور - که برایش محلی در نظر گرفته شده بود - نشست.

پس از آن، منصور دستور داد تا فرزندش مهدی را بیاورند؛ و چون آمدن مهدی مقداری به تأخیر افتاد، منصور با تهدید گفت: چرا مهدی نیامد؟

اطرافیان در پاسخ گفتند: همین الان خواهد آمد.

هنگامی که مهدی وارد مجلس شد، خود را آراسته و خوشبو کرده بود؛ منصور خطاب به امام صادق علیه السلام کرد و اظهار داشت:

یابن رسول الله! حدیثی را پیرامون دیدار و رسیدگی به خویشان برایم گفته ای، دوست دارم آن حدیث را تکرار فرمائی تا فرزندم، مهدی نیز بشنود.

حضرت صادق آل محمد صلوات الله عليهم فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنانچه مردی با یکی از خویشان خود صله رحم نماید و از عمرش سه سال بیشتر باقی نباشد، خداوند متعال آن را به مدت سی سال طولانی می نماید؛ و اگر قطع صله رحم نمود و سی سال از عمرش باقی بود، خداوند آن را سه سال می گرداند.

منصور گفت: این حدیث خوب بود؛ ولی قصد من آن نبود، حضرت فرمود: بلی، پدرم از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود: صله رحم سبب عمران و آبادی خانه و زندگی است؛ و نیز موجب افزایش عمر خواهد بود، گرچه از خوبان نباشد.

منصور گفت: این خوب بود، ولی منظورم حدیث دیگری است.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پدرم باقرالعلوم از پدرش زین العابدین و او از پدرش سیدالشهداء، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی را نقل کرده است، که فرمود:

صله رحم بازخواست شب اول قبر و محاسبات قیامت را آسان می گرداند؛ و دل مرده را با از بین بردن کینه ها و حسادت ها و ناراحتی ها زنده و شاداب می نماید.

در این هنگام منصور گفت: آری، منظورم همین حدیث بود. (1).

ص: 131

---

1- امالی شیخ طوسی: ص 316، بحارالانوار: ج 47، ص 163، ح 3.

## اهمیت صلح پس از نزاع

صفوان بن مهران - یکی از راویان حدیث و از اصحاب حضرت صادق آل محمد علیهم السلام - حکایت کند:

روزی بین امام جعفر صادق علیه السلام و یکی از پسرعموهایش نوه امام حسن مجتبی علیه السلام به نام عبدالله بن الحسن، نزاع و اختلافی پیش آمد، به طوری که از سر و صدا و داد و فریاد آن ها، مردم جمع شدند.

ولی پس از گذشت لحظاتی آرامش پیدا کرده؛ و از یکدیگر جدا شدند؛ و هر یک به سمت منزل خود رهسپار گردید.

صبح فردای آن شب، امام صادق علیه السلام به سوی منزل پسرعمویش، عبدالله بن الحسن، حرکت نمود.

و چون جلوی منزل عبدالله رسید و دقّ الباب کرد، کنیزی جلو آمد و گفت: کیست؟

حضرت فرمود: بگو: ابوعبدالله، جعفر صادق است.

بعد از آن، عبدالله از منزل بیرون آمد و گفت: چه شده است که صبح به این زودی این جا آمده ای؟

حضرت فرمود: چون ضمن تلاوت قرآن، به آیه ای از آیات شریفه برخوردم؛ و اکنون برای اجرای دستور خداوند متعال نزد تو آمده ام.

عبدالله سوال کرد: آن کدام آیه از قرآن است؟

حضرت اظهار نمود:

الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (1) یعنی؛ آن هائی که دستورات الهی را جامه عمل می پوشانند و رعایت حدود پروردگارشان را می کنند و از سختی و شدت محاسبات قیامت در هراس هستند.

سپس همدیگر را در آغوش گرفته و معانقه گرم و با صفائی را با حالت گریه انجام دادند؛ و عبدالله می گفت: مثل این که این آیه شریفه قرآن به گوشم نرسیده بود. (2).

ص: 132

1- سوره رعد: آیه 21.

2- تفسیر عیاشی: ج 2، ص 208، ح 31.

## این صاحب و امام شماس

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: در بیشترین موارد دشمن يك با ايمان، همسر بد اوست.

و از مفضل نقل می کند که:

حضرت کاظم علیه السلام به مجلس پدر بزرگوارش وارد شد؛ آن حضرت فرمود: این صاحب و امام شماس. با این که بنی عباس او را می گیرند و مشقت و زحمتی از آنها می بیند؛ سپس خداوند به نوعی او را از چنگ آنها رها می کند و قصه اش بر مردم مشتبه می شود. (چنان که عده ای گفتند: آن حضرت از دنیا نرفته است).

## این کرما را من خلق کرده ام

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: سه خصلت در هر که باشد آفاست: خشم را فرو بردن، گذشت داشتن، صله ی رحم نمودن با جان و مال.

و از ابو جعفر احوال نقل شده که گفت:

ابن ابی العوجا به من گفت: چنین نیست که اگر کسی چیزی را بسازد و ایجادش کند به طوری که معلوم باشد صانع آن کیست، او خالق و آفریننده ی آن چیز است؟ گفتم: چرا؛ گفت: یکی دو ماه به من مهلت بده و بیا تا به تو نشان دهم. من به حج رفته و خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم. حضرت به من فرمود: ابن ابی العوجا دو گوسفند برای تو مهیا کرده و با عده ای از اصحابش نزد تو می آید و گوسفندهای مرده را که بدنشان کرم افتاده می آورد و می گوید: این کرما را من خلق کرده ام و از کرده های من است. بگو: اگر از مصنوعات توست و تو آنها را آفریدی، نر و ماده اش را جدا کن. ابن ابی العوجا سر موعد کرما را آورد و من گفتم: نر و ماده ی آنها را از هم جدا کن. گفت: به خدا! این حرف از تو نیست؛ این سوغات را شترها از حجاز آورده اند. و در این حدیث است که حضرت صادق علیه السلام مسأله ی دیگری را هم که ابن ابی العوجا بعد از او پرسید با جوابش به وی فرمود و چون ابن ابی العوجا سؤال کرد و او پاسخ داد، گفت: این هم از خودت نیست.

## این گوشت حلال نیست

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که به دنیا دل بسته و در بند علاقه اش اسیر است همواره گرفتار سه حالت روحی است: غصه و اندوهی که هرگز از صفحه دلش زدوده نمی شود، آرزویی که هرگز برآورده نمی گردد و امیدی که هرگز به آن دست نمی یابد.

ابو ابراهیم روایت می کند که روزی نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ناگاه شخصی از مردم کوهستان به خدمت آن حضرت آمد و چندین هدیه به خدمت آن حضرت آورد و از آن جمله انبانی که گوشت در آن بود. حضرت همه هدایای او را به جز انبان گوشت قبول کرد و فرمود:

این گوشت حلال نیست و کسی آن را ذبح ننموده است. بردار و پیش درندگان بگذار. مرد کوهی گفت: یابن رسول الله از مسلمان خریده ام. مرا به پاك بودن این گوشت مطمئن کرده است. حضرت فرمود: که انبان را با گوشت در گوشه خانه بگذار تا حقیقت حال بر تو آشکار گردد. پس آن مرد به حسب اطاعت گوشت را در گوشه خانه نهاد، آن حضرت زیر لب سخنی گفت که نشنیدم. بعد از آن آوازی از آن

گوشت برآمد که می گفت یابن رسول الله من غیر مذبحم (کسی مرا ذبح نکرده است) و ترکیه نشده ام و مرا لیاقت آن نیست که ائمه دین و اولاد سید المرسلین از من تناول کنند. مرد کوهی چون این سخن را شنید، انبان را برداشت و در خارج آن خانه پیش سگها گذاشت. بعد از آن حضرت متوجه من شد و فرمود: یا ابراهیم آیا می دانی که ما می دانیم از علوم الهی آن مقدار که دیگران نمی دانند گفتیم: بلی یابن رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد.

## این موضوع را به کسی نگو

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: مردم شهرها از سه دسته بی نیاز نیستند تا در نظم امر دنیا و دین و جسم به آنها رجوع کنند: فقیهی پرهیزکار، و حاکمی خیرخواه و طبیبی حاذق و بینا.

و از جمیل نقل می کند که گفت:

خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم؛ زنی آمد و اظهار کرد، پسر مرده و جامه ای بر صورت او انداختم. حضرت فرمود: شاید نمرده، برخیز و به خانه برو؛ غسل کن و دو رکعت نماز بخوان و دعا کن و بگو: ای کسی که ابتدا این پسر را به من دادی، دوباره هم او را به من ببخش. سپس او را حرکت بده و این موضوع را به احدی نگو. زن رفت و به دستور حضرت عمل کرد، ناگاه پسر شروع به گریه کرد.

## ایوب سجستانی

ایوب بن ابی تمیمه مشهور به سجستانی و یا سختیانی بصری، مشهورترین غلام عمار بن یاسر بود که اهل سنت او را در ردیف بزرگان فقهای تابعین قرار داده اند. وی در سال 131 (ه ق) در سن 65 سالگی در بصره به وسیله ی بیماری طاعون از دنیا رفت.

شاگردی او را صاحب کتاب «نور الابصار»، «تذکره»، «مطالب السؤال»، «الصواعق»، «حلیة الأولیاء»، «الفصول المهمة»... نقل کرده اند. در کتب رجالی شیعه نیز وی را از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده اند.

این ده نفر برخی از شاگردان امام صادق علیه السلام بوده اند که همگی از فقها و علمای معروف اهل سنت می باشند. البته عده ی دیگری از علمای اهل سنت نیز - طبق گفته ی صاحب کتاب «حلیة الأولیاء» - جزء شاگردان امام صادق علیه السلام محسوب می شوند، و غیر ابونعیم اصفهانی نیز پس از ذکر افراد یاد شده، این گونه تعبیر می کند: «و غیرهم أو ما سوی ذلك مما یؤدی هذا المفاد» [از این رونمی توان تمام شاگردان امام صادق علیه السلام را منحصر در افراد یاد شده دانست].

**حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: به شما سفارش می کنم پرهیزکار باشید و با ارتکاب گناه، مردم را بر خود مسلط نکنید و خویشان را دچار ذلت و خواری ننمائید.**

## طاعت و عبادت

ماه های رجب، شعبان و رمضان بر ماه های دیگر برتری دارند و در روایات تعبیری هست که شوق و رغبت بیشتری برای طاعت و عبادت در این ماه ها به وجود می آورد در این ماه ها می توان خود را به گونه ای از لحاظ معنوی تقویت کرد که اثر آن تا نه ماه دیگر سال بر جای بماند. می توان در این سه ماه برای بقیه سال به قدر امکان نیرو ذخیره نمود و کاهلی در این ماه ها ضربه بزرگی به انسان خواهد زد.



در کافی و بحار روایتی نقل شده که در آن آمده است: «أغلق بابك فان الشيطان لا يفتح بابا (1)؛ در نفس خود را ببند؛ زیرا شیطان در بسته ای را نمی گشاید». شیطان يك دزد است - البته، دزد ایمان - و دزد از در بسته وارد نمی شود، اما اگر کسی از بستن در خانه غفلت کرد و در را باز گذاشت دزد وارد می شود و در صورت ورود دزد به خانه ای که در آن باز است صاحبخانه نباید کسی به جز خودش را ملامت کند. البته دزد هم بی تقصیر نیست، اما صاحبخانه است که اسباب ورود دزد را فراهم ساخته است. این سه ماه فرصت مناسبی برای تحقق این سفارش ارزشمند و دیگر تعالیم ناب اهل بیت علیهم السلام است. در این سه ماه فرصت برای عبادت و خودسازی بیشتر از ایام دیگر سال مهیا است. طاعت و عبادت در همه ایام سال ممدوح است و به وقت خاصی اختصاص ندارد، اما در این ماه ها بازار عبادت داغ تر است. کاسب در طول سال به کسب و خرید و فروش اشتغال دارد، اما در بعضی از ایام و ماه ها که بازار خرید و فروش داغ تر است، سود بیشتری می برد. در زمستان و فصل سرما بازار لباس های زمستانی، و در تابستان بازار جنس های تابستانی رونق دارد و همین طور اجناس دیگر هر کدام فصلی دارند. سه ماه رجب و شعبان و رمضان نیز فصل عبادت است. در بحار و کتاب های دیگر فضیلت ماه رجب و رمضان و این که کدام يك از این ماه ها بر دیگری فضیلت بیشتری دارد بررسی شده است. در روایتی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده ماه رجب با فضیلت ترین ماه معرفی شده و از طرف دیگر چندین (2) روایت مبنی بر افضل بودن ماه رمضان نسبت به دیگر ماه های سال وارد شده است. اصل این بحث که کدام يك از این ماه ها افضل است مهم نیست. مهم غنیمت شمردن فرصت در این ماه ها است. انسان باید در این ماه ها و در این فرصت طلایی، خود را بیش از پیش آماده اطاعت نماید و این کار آسانی نیست.

ص: 133

---

1- کافی، ج 6، ص 532؛ بحارالانوار، ج 73، ص 177.

2- در این زمینه نك: وسائل الشیعه، ج 10، ص 313؛ بحارالانوار، ج 55، ص 376 و نیز ج 87، ص 362؛ علل الشرایع، ج 1، ص 268.

يکي ديگر از غلامان آن حضرت طاهر است که درباره ي او چيز زيادي گفته نشده است، جز اين که او را از اصحاب امام صادق عليه السلام شمرده اند. همان گونه که درباره ي صباح نیز گفته شد، اين افتخار بيانگر توفيق و سعادت وي در شنيدن و نقل سخنان و احاديث امام عليه السلام است که خود بر معرفت و شناخت او نسبت به امام و مولاي خود دلالت دارد. گويا وي همان کسي است که نقل کرده: امام صادق عليه السلام به فرزند خود عبدالله، به سبب عمل خلافي که انجام داده بود عتاب و تندي نمود.

### طبقات سه گانه مردم

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

مردم سه طبقه اند: طبقه اي از مايند و ما از آنان هستيم، طبقه اي به واسطه ي ما خود را آراسته مي کنند (با چسباندن خود به ما براي خويش کسب وجهه و آبرو مي کنند) و طبقه اي هم به نام ما يکديگر را مي خورند. (1).

و نیز فرمودند:

مردم سه دسته اند: ناداني که از آموختن سر باز مي زند، دانايي که علم و دانشش او را نزار کرده است و خردمندي که براي دنيا و آخرتش کار مي کند. (2).

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام، فرمودند:

مردان سه دسته اند: يکي از مال و ثروت برخوردار است، يکي از جاه و مقام و ديگري از زبان (و سخنوري) و اين برترين آنهاست. (3).

ص: 134

1- مشکاه الانوار: 63، میزان الحکمه: ج 13، ح 20878.

2- تحف العقول: 324، میزان الحکمه: ج 13، ح 20880.

3- خصال: 116، همان، همان، 20881.

و نیز حضرت فرمودند:

بر شما باد همتایان خود از مردم و طبقات متوسط جامعه؛ زیرا که معادن جواهر را در میان اینان می یابید. (1).

ص: 135

---

1- مستدرک الوسائل: 12 / 310 / 14167، همان، همان، 20858.

## طبعی از خرما

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کم خرجی و آسان زایی از برکت زن، و سنگینی مخارج و هزینه و دشواری از شومی اوست.

و از قیصه روایت کرده که گفت:

با حضرت صادق علیه السلام بودم، ناگهان از نظرم غایب شده، سپس بازگشت در حالی که طبعی از خرما در دستهای مبارکش بود.

## طبعی یا اکتسابی

اخلاق و عادات نیکی که در انسان هست، یا ذاتا آنها را دارد یا اینکه ذاتا نداشته و در خود به وجود آورده است. حال باید دید برتری با کدامیک از آنهاست؟

الخلق خلقان: احدهما نية و الآخر سجية قيل فايهما افضل؟ قال: النية، لأن صاحب السجية مجبول علي امر لا يستطيع غيره. و صاحب النية يتصبر علي الطاعة تصبرا فهذا افضل. (1).

خوی نیکو بر دو قسم است، اکتسابی و طبیعی. پرسیدند: «کدام بهتر است؟» امام صادق (ع) فرمود: «اکتسابی. چه دارنده ی خوی طبیعی، طبیعت وی آن است و نمی تواند غیر آن را داشته باشد. ولی دارنده ی خوی اکتسابی، خود را به داشتن آن خوی وادار کرده و بر طاعت خدا تحمل می کند. پس این برتر است.»

ص: 136

## طواف چگونه آغاز شد؟

ابن ابوعمیر از برخی از اصحاب ما روایت کرد که از یکی از دو امام همام (امام باقر یا امام صادق - علیهما السلام -) درباره ی کیفیت و تاریخچه ی آغاز طواف دور خانه ی کعبه سؤال شد.

حضرت فرمود: همانا خداوند متعال هنگامی که خواست آدم را بیافریند به ملائکه فرمود: (انی جاعل فی الأرض خلیفة) (1) «همانا من در روی زمین، جانشینی (نماینده ای) قرار خواهم داد».

دو فرشته از میان فرشتگان عرضه داشتند: (أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء) (2) «(پروردگارا!) آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟!»

اینجا بود که حجابهای میان آن دو (ملک) و خدای متعال قرار گرفت، در حالی که نور خدای تبارک و تعالی برای فرشتگان آشکار بود.

هنگامی که آن حجابها میان آن دو (ملک) و میان نور خدای متعال حایل شد دانستند که خداوند از کلامشان به غضب درآمده است، لذا به فرشتگان گفتند: چه کنیم و چگونه توبه کنیم (تا خداوند توبه ی ما را قبول کند، و از گناه ما درگذرد).

گفتند: ما برای شما توبه ای نمی بینیم مگر اینکه به عرش (الهی) پناه ببرید.

حضرت فرمود: آنها به عرش (خدا) پناه بردند، تا اینکه خداوند - عزوجل - توبه ی آنها را قبول فرمود. و حجابهای میان آنها و نور خدا کنار رفت.

و (بعد از آن) خداوند اراده فرمود (که در زمین نیز) به چنین عبادتی (یعنی طواف و پناه به عرشش) او را عبادت کنند، لذا خانه ی کعبه را در زمین قرار داد، و بر بندگان واجب نمود تا دور خانه ی کعبه طواف کنند.

و بیت معمور (خانه ی آباد) را در آسمان ایجاد نمود، که هر روز هفتاد هزار فرشته به آن حج می کنند، و دیگر نوبت آنها نمی شود تا روز قیامت. (3).

ص: 137

1- سوره ی بقره آیه ی 30.

2- سوره ی بقره آیه ی 30.

3- علل الشرایع: ص 402، بحار الأنوار: ج 96 ص 31 ح 6.

## برخی از مناظرات هشام

یحیی بر مکی در بغداد در عصر روزهای جمعه مجلس بحث علمی تشکیل می داد و می گویند هشام ریاست مجلس را عهده دار بود و بعضی از اوقات هارون پشت پرده می نشست و بحث دانشمندان را می شنید. یکی از دانشمندان که بر عظمت مقام هشام حسد می ورزید می خواست در قلب هارون نسبت به او کینه ایجاد کند قضیه ارث پیغمبر و محاکمه عباس و علی را از هشام پرسید ولی او نمی دانست که هارون پشت پرده می شنود. مرد پرسید یا هشام آیا شنیده ای که علی با عباس در باب ارث نزاع کرده و پیش ابی بکر به محاکمه رفتند؟ هشام جواب داد: آری. مرد پرسید کدامیک از آنان ظالم بودند؟ هشام حرفی نزد. سپس گفت هیچ کدام آنها ظالم نبودند. مرد گفت: چطور ممکن است که دو نفر با هم منازعه داشته باشند ولی حق با هر دو باشد؟ هشام جواب داد ممکن است مانند قضیه آن دو فرشته که با هم منازعه داشتند. برای محاکمه پیش داوود پیغمبر رفتند. ولی هیچ کدام از آن دو فرشته ظالم نبودند لکن می خواستند داوود را مطلع کنند مثل قضیه عباس و علی هم که برای محاکمه پیش ابی بکر رفتند تا او را مطلع کنند که در امر خلافت ظلم کرده است. مرد در جواب هشام عاجز ماند و بیان هشام در پیش هارون پسندیده افتاد و او را مورد لطف خود قرار داد.

زمانی هشام گفتارهای خود تکرار می نمود و می گفت در عالم شدیدترین مخالفینی را سراغ نداریم به جز داشتند هشام از ابوهدیل پرسید اگر می پنداری که حرکت دیده می شود چرا با دست لمس نمی شود. یعنی چیزی که قابل دیدن باشد قابل لمس هم هست یعنی باید با لمس کردن محسوس باشد. ابوهدیل گفت حرکت جسم نیست که با لمس کردن محسوس باشد زیرا که لمس بر جسم واقع می شود. هشام گفت ای ابوهدیل بگو حرکت دیده نمی شود زیرا که فقط جسم دیده می شود. ابوهدیل پرسید: ای هشام به کدام دلیل می گویی که صفت عین موصوف نیست و غیر موصوف هم نیست؟ هشام جواب داد از جهت این که فعل من خود بودن محال است و غیر من هم بودن نیز محال است زیرا که بین موجود قائم به نفس خود و قائم به غیر خود تغایر دارد یعنی فعل من قائم به نفس خود نیست و ممکن نیست هم فعل من خودم باشد پس لازم است آن نه فعل من باشد و نه فعل غیر من و جهت دیگری که تو قائل هستی: که حرکت لمس نمی شود و مباین هم نیست به همین جهت گفتم که صفت من عین من نیست و غیر من نیز نیست که هر دو عقیده با هم مطابق است.

هشام در بصره به مجلس درس عمرو بن عبید وارد شد. عمرو بن عبید عقیده داشت که تعیین امام و جانشین پیغمبر به عهده مردم است و هشام عقیده داشت که امام و جانشین پیغمبر با نص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خدا است و پیغمبر علی بن ابیطالب را به جانشینی خود تعیین کرده است و بعد از او فرزندانش امام مسلمین اند. هشام بحث را با عمرو بن عبید اینگونه شروع کرد:

پرسید: آیا خدا دو چشم به تو داده است؟

عمرو جواب داد: بله.

هشام: چرا!

عمرو: برای اینکه مخلوقات آسمان و زمین را بینم و عبرت بگیرم.

هشام: برای چه خدا به تو گوش داده است؟

عمرو: براي اينكه حلال و حرام و احكام را بشنوم.

هشام: چرا خدا به تو دهان داده است؟

عمرو: براي اينكه مزه غذاها را بفهمم و حرف بزوم سپس هشام تمام اعضا را يك به يك شمرد و عمرو جواب داد هشام پرسيد: چرا خدا به تو قلب داده است؟

عمرو گفت: براي اين كه حواس انساني گاهي در درك خود اشتباه مي كند و براي رفع اشتباه به قلب مراجعه مي كند زيرا تشخيص اشتباهات به وسيله قلب است.

هشام پرسيد آيا ممكن است خدا براي تو تمام حواس را خلق كند ولي قلب را خلق نكند؟ عمرو جواب داد: ممكن نيست. هشام گفت: اي عمرو خداي تعالي اعضا و جوارح تو را بي سرپرست خلق نكرده و بر آنها قلب و رهبر خلق كرده است آيا ممكن است اين مخلوق را بي سرپرست بگذارد؟

عمرو بن عبید در جواب متحیر ماند.

«قال جعفر بن محمد عليه السلام يا هشام لا زلت مؤيدا بروح القدس؛ اي هشام به مدد فرشته رحمت پاينده باشي.»

و نیز حضرت مي فرمود: هشام با قلب و زبان به ما كمك كرده است و از حضرت موسي بن جعفر عليه السلام و حضرت علي بن موسي عليه السلام و حضرت جواد عليه السلام روايات زيادي در تمجيد هشام رسیده است.

محمد بن ابی عمير مي گوید مدت مدیدی با هشام بن حکم مصاحب بودم و مطالب علمي زيادي از او فراگرفتم. از جمله مطالبی كه از او پرسيدم راجع به عصمت امام بود كه آيا از امام گناه بزرگ يا كوچك صادر مي شود يا خير. جواب داد امام بايد معصوم باشد. پرسيدم دليل بر عصمت امام چيست؟ جواب داد تمامي گناهان چهار قسم اند:

الف. حرص و طمع. ب. حسد. ج. غضب. د. شهوت.

امام از اين چهار صفت منزّه است. اول امام بر اين دنيا حريص نيست؛ زيرا كه تمام ثروت دنيا تحت اختيار امام است و امام خزينه دار مسلمين است پس براي چه چيز بايد حريص باشد؟ دوم امام حسود نيست زيرا كه انسان هميشه به بالادست خود حسد مي ورزد. سوم امام راجع به امر دنيا به كسي غضب نمي كند مگر اين كه غضب امام به خاطر خدا و براي اجراء حد الهي باشد (مانند بریدن دست دزد و تازیانه زدن بر زناكار و ساير گناهكاران) و براي انجام حكم الهي از كسي نينديشد. چهارم امام هيچ گاه از شهوات نفسيه پيروي نمي كند زيرا كه تمام لذتهاي آخرت را خدا نصيب امام كرده است و امام نظر به سوي لذت هاي دائمي آخرت مي كند و نظر به سوي لذت هاي زودگذر دنيا ندارد. آيا ممكن است شخص عاقلي صورت زيبا را گذاشته صورت نازيبا را اختيار كند. طعام لذیذ را در مقابل طعام غير لذیذ ترك كند؟

يونس مي گوید حضرت به من اشاره كرد فرمود اي يونس اگر به علم كلام آشنا هستي با اين شامي تكلم كن. يونس جواب داد: «يالها من حسره» فدایت شوم شنيدم از حضرتت از تكلم منع مي فرمايي حضرت فرمود: بلي در حق اصحابي گفته ام كه طريقه ما را ترك كرده

است. یونس می گوید حضرت فرمود برو خارج بین از اصحاب متکلم هر کس را دیدی حاضر کن. می گوید بیرون رفتم. حمران بن اعین و محمد بن نعمان احول و هشام بن سالم و قیس الماصر را که همه از جمله متکلمین بودند در مجلس حضرت حاضر کردم. این قضیه قبل از ایام حج بود و حضرت در خیمه ای که در طرف کوهی مشرف به حرم بود نشسته بود. حضرت سر از خیمه بیرون کرد ناگاه دیدیم شترسواری با عجله می آید حضرت فرمود: به خدای کعبه این هشام است. یونس می گوید ما گمان کردیم که هشام نامی از فرزندان عقیل است که حضرت صادق علیه السلام او را بسیار دوست داشت. دیدم نه. هشام بن حکم است و آن جوانی که تازه محاسنش درآمده بود و سن همه ی ما از او بیشتر بود. هشام وارد شد. حضرت بر وی جای باز کرد. فرمودند این شخص (هشام) با قلب و دست و زبان ناصر ما اهل بیت است. حضرت به حمران فرمود: با شامی بحث کن. حمران وارد بحث و محکوم شد. سپس حضرت فرمود: ای طاقی با شامی بحث کن. او نیز مغلوب شد. سپس فرمود: ای قیس با شامی بحث کن. قیس با شامی بحث می کرد و حضرت از گفتار آنان تبسم می کرد شامی در بحث مخذول شد. سپس حضرت به مرد شامی گفت با این جوان (هشام بن حکم) بحث می کنی؟ مرد شامی گفت: آری. شامی پرسید: ای جوان راجع به امامت این شخص (حضرت صادق علیه السلام) با من بحث می کنی؟ هشام غضبناک شد و گفت: ای شامی آیا خدا در حق مخلوقات بینا تر است یا خود مخلوقات در حق خود بینا ترند؟ شامی گفت خدا در حق مخلوقات بینا تر است. هشام پرسید: آیا خدا راجع به امر دین به این مردم چکار کرده است؟ شامی گفت: خدا مردم را مکلف نموده و بر مردم بحث بیان کرده و بر هر مکلفی راهنمایی تعیین کرده و علت های هر تکلیف را روشن نموده است. هشام پرسید این حجت و راهنما کیست؟ شامی گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است. هشام پرسید: بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم راهنما کیست؟ شامی گفت بعد از رسول الله آن راهنما کتاب و سنت است. هشام پرسید آیا کتاب و سنت در حکمی که ما امروز اختلاف داریم به ما فایده دارد که اختلاف ما را از بین بردارد؟ شامی گفت: بلی. هشام گفت: پس چرا شما و ما با هم اختلاف داریم و از شام حرکت کرده آمدی با ما بحث کنی و خود را هم صاحب علم پنداشته ای. شامی مانند آدم متحیر ساکت ماند. حضرت صادق علیه السلام از شامی پرسید چرا جواب هشام را نمی دهی. شامی گفت جوابی ندارم زیرا که کتاب و سنت دارای احتمالات است. شامی از هشام پرسید: خدا بینا تر از مردم است یا خود مردم؟ هشام جواب داد البته خدا بر حال مردم بینا تر است. شامی پرسید آیا خدا کسی را بر مردم فرستاده است تا اینکه اختلافات میان مردم را برطرف کرده و آنان را به اتحاد دعوت کند؟ هشام جواب داد بلی. شامی پرسید آن شخص کیست؟ هشام گفت: در ابتدا شریعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غیر او است. شامی پرسید آن غیر کیست؟ هشام پرسید در زمان ما یا جلوتر؟ شامی گفت: در زمان ما. هشام گفت آن حجت در زمان ما همین (اشاره به حضرت صادق) است که علم را از جدش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برده است. شامی پرسید: من از کجا بدانم که این حجت خدا است؟ هشام گفت: هر چه می خواهی از او بپرس. شامی گفت: عذر مرا قطع کردی و من باید از خود او پرسم. حضرت فرمود: ای مرد شامی من با یک گفتار تو را قانع می کنم من تو را خبر می دهم از جایی که سفر کردی و در کدام روز خارج شدی و از کدام جایی عبور کردی و در سفر بر شما چنین و چنان گذشت. مرد شامی در مقابل هر بیان حضرت می گفت راست گفتمی به خدا سوگند چنین بوده است. مرد شامی گفت حال به خدا قسم اسلام آوردم. حضرت فرمود: حال به خدا ایمان آوردی زیرا اسلام قبل از ایمان است. شامی گفت راست فرمودی من در همین ساعت می گویم «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک وصی الاوصیاء.»

چون قدری از ثروت علمی هشام بیان شد به همین مناسبت مقداری از مطالب علمی و اندرزه های ارزنده ای را که او از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است به نظر خوانندگان می رساند.

حضرت فرمود: ای هشام هر آن کسی که می خواهد از مردم بی نیاز و قلبش از حسد خالی و دینش سالم بماند باید سه چیز را از خدایتعالی درخواست کند که عقل وی سالم بماند. زیرا هر کس دارای عقل سالم باشد به قدر کفایت از مال دنیا قناعت می کند و هر کس



قناعت کند از مردم بی نیاز خواهد بود و آدم طمعکار روی بی نیازی نخواهد دید.

ای هشام هر آن کس که زبانش راستگو باشد کردارش پاکیزه خواهد بود و هر کس دارای نیت نیکو باشد روزی اش فراوان خواهد بود.

هر کس به فامیل و خویشان خود احسان کند عمرش طولانی خواهد بود.

ای هشام دانش را بر افراد نالایق و جاهل یاد نده زیرا که در چنین افرادی دانش ضایع خواهد شد و از اشخاص لایق دانش را مضایقه مکن.

ای هشام به طوری که مال اندوزان از دانش اندوزی چشم پوشی کردند شما نیز از مال اندوزی چشم پوشی کنید.

ای هشام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده فراز نشین مجالس باید دارای سه صفت باشد:

الف. هر گاه مطلب علمی از او سؤال شد جواب بدهد.

ب. هر گاه مردم از سخنگویی عاجز مانند او سزاوار سخن گفتن باشد.

ج. در مشاوره صاحب رأی وزین باشد.

اگر کسی از این سه صفت عاری باشد و در صدر مجلس بنشیند احمق است.

ای هشام شخص عاقل سخن نسنجیده نمی گوید که مردم او را دروغگو پندارند و از کسی چیزی نمی خواهد که از وی منع کنند و به چیزی که پیشرفت ندارد وعده نمی دهد و امیدوار به کسی نمی شود که او را نومید کند و در کاری پیشرو نمی شود که از اتمام آن عاجز بماند.

ای هشام خدا رحمت کند کسی را که از خدا حیا کرده و اعضا و حواس خود را از محرمات حفظ کند و پیوسته در یاد مرگ و در یاد پوسیدن جسم باشد. بدان کسی سزاوار بهشت است که به ناملایمات دنیا صبر کند و کسی سزاوار دوزخ است که با شهوات دنیا آلوده باشد.

ای هشام اگر کسی خود را از تجاوز به ناموس دیگران نگهداری کند خدا در روز قیامت از لغزش های او می گذرد. هر کس غضب خود را نگهدارد خدا از او غضبش را نگه می دارد.

ای هشام آنچه نمی دانی از دانشمندان یاد بگیر و آنچه می دانی به نادانان یاد بده و دانشمندان را به خاطر دانش بزرگوار شمار و نادان را به خاطر نادانی کوچک شمار. ولی او را از خود مرعوبان بلکه او را به سوی خود جلب کرده تعلیمش بده «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» زیرا که این کلمه کلید گشایش ها و خزینه ای از خزائن بهشتی است.

«قال الهیاح بن بسطام کان جعفر بن محمد علیه السلام یطعم حتی لا یتقی لعیاله شیء و کان علیه السلام بقول لا یتیم المعروف الا بثلاثة تعجیله و تصغیره و ستره؛ حضرت جعفر بن محمد صادق علیه السلام اطعام می کرد به قدری که به خانواده خود چیز نمی ماند و حضرت می فرمود احسان کردن با سه چیز تکمیل خواهد شد: اول) احسان را هر چه زودتر انجام دادن. دوم) احسان کننده در نظرش کوچک شمردن. سوم) آنکه احسان را در پنهان ادا کردن.»

از حضرت سؤال کردند چرا ربا را خدا حرام کرده است در جواب فرمود: برای اینکه مردم از احسان نمودن به همدیگر خودداری نکنند با رواج پیدا کردن ربا احسان از بین مردم برداشته می شود.

روزی در مجلس منصور عباسی حضرت صادق علیه السلام تشریف داشتند. اتفاقاً پشه ای به صورت منصور نشست. منصور پشه را دفع کرد بار دوم نیز چنین شد تا مرتبه سوم منصور ناراحت شد از حضرت پرسید یا اباعبدالله چرا خدا پشه را خلق کرده؟ حضرت فرمود: خدا پشه را برای خوار کردن جباران و متکبران خلق کرده است.

ای هشام با مردم نیکی و مدارا را ترك مکن زیرا که این دو صفت بسیار پربرکت می باشند و پرده دري شوم و ناپسند است. مدارا و نیکی به مردم و حسن خلق ممالک را آباد کرده و عمر را طولانی می گرداند.

ای هشام بدان که دنیا به مانند مار نرم تن و خوش رنگی است ولی در جوف آن زهر کشنده ای است مردمان عاقل از او ترسان ولی افراد بی تجربه به سویی او میل می کنند.

ای هشام زراعت در دل خاک نرم رشد می کند نه در سنگلاخها و کلمات دانش نیز اینچنین است که در قلبهای متواضع اثر کند نه در قلبهای متکبر و خودخواه. زیرا که قلب متواضع وسیله عقل و قلب متکبر وسیله نادانی است. آیا نمی بینی کسی که سر خود را به سقف طاق بکوبد سرش می شکند؟ و کسی که سر خود را فرورد سقف از او سایبانی می کند.

ای هشام با هر کسی نشست و برخاست مکن مگر این که از آنان شخص عاقل تر و متین پیدا کنی با او مأنوس باش و از دیگران فرار کن مانند فرار از درندگان کشنده.

شخص عاقل را سزاوار است که پیوسته از خدا یاد کند.

هنگام انجام دادن کاری که خوبی و بدی آن بر تو مشخص نیست فکر کن ببین کدام طرف آن به هوی و هوس نزدیک است آن را ترك کن زیرا که بیشتر کارهای نیک مخالفت با هوی و هوس است.

ای هشام اگر کسی حریص و دوستدار ثروت دنیا باشد ترس روز قیامت از دل او برود.

ای هشام از طمعکاری پرهیز کن. از مال مردم دنیا چشم پوشی کن. طمع را بکش زیرا که طمع کلید درهای ذلت و زایل کننده عقل و منسوخ کننده ی مروت و آلوده کننده آبرو و پامال کننده دانش است. همیشه بر پروردگار خود امیدوار باش و بر او توکل کن و با نفس خود جهاد کرده و به او غالب باش این جهاد با نفس مانند جهاد با دشمن دین بر تو واجب و لازم است. هشام پرسید جهاد با کدام دشمن واجب تر است؟ حضرت فرمود جهاد با آن دشمنی که بر تو نزدیکتر و سخت تر و پرخطرتر است و عداوت او شدیدتر و وجود او بر تو پنهانی تر است.

ای هشام سه دسته از مردم را خدا با سه صفت نوازش کرده است. اول با عقلمندی که با آن از مشقتهای نفسانی وی جلوگیری کند. دوم با علمی که از مشقتهای جهل جلوگیری کند. سوم با بی نیازی از مردم که از ترس ناداری از او جلوگیری کند.

ای هشام از این دنیا و مردم آن پرهیز کن زیرا که مردم دنیا بر چهار قسم اند. اول متمردی که با نفسانیت خود پیوسته است. دوم دانشجویی

که در خودخواهی و افزون طلبی به دیگران پیشروی دارد. سوم عابد نادانی که دوست دارد دیگران او را بزرگوار شمرند. چهارم شخص صاحب بصیرتی که قدرت ندارد بر حق قیام کند بدین سبب محزون و غمگین است. این شخص چهارم بهترین اهل زمانه و عاقلترین آنان است.

وصیتهای حضرت امام موسی بن جعفر بر هشام بن حکم مفصل تر از این است که ذکر شد.

جابر بن حیان ابوموسی طرطوسی از جمله شاگردان زبده امام جعفر صادق است که از شیمی دانان معروف حوزه درس حضرت است. او کاشف داروها بود و بسیاری از علوم تجزیه و ترکیب را از حضرت آموخت.

در پیرامون احوالات جابر کتابهای بسیار نوشته اند و درباره شخصیت علمی وی قلم فرسائیهایی کرده اند امام صادق علیه السلام از علوم مختلف و معارف حقه را به وی آموخت. از سید هبته الدین شهرستانی نقل شده است که می گفت من پنجاه جلد از کتابهای خطی جابر را در کتابخانه بزرگ دنیا دیده ام و این ندیم در فهرست خود می گوید من بیشتر از چهار هزار جلد از تألیفات جابر را دیده ام و هر گاه می خواهد مطلب علمی را توضیح دهد قبلاً متذکر می شود که من این علم را از آقای خود جعفر بن محمد علیه السلام آموختم. ناشر و مروج علم فیزیک و علم شیمی جابر بوده است چنانکه در همه جا او را پدر فیزیک و شیمی و مخترع اسلامی نامیده اند. جابر در علم طب نیز مهارت کامل داشت و در علم طب اختراعات چندی به وی نسبت داده شده است او علاوه بر این دو علم بزرگ در علم اخلاق و فضایل و معارف نیز سرآمد زمان خود بود. جابر در علوم غریبه و اختراعات جدیده قدرتی به سزا داشت که مختصری از آنها را پس از چند صفحه قرائت خواهید فرمود. می گویند جابر با برمکیان و وزراء عباسی رابطه گرمی داشتند. بعد از سقوط کابینه برمکیان هارون عباسی کسانی را که با برمکیان ارتباطی داشتند تحت تعقیب قرار داد که از جمله آنها جابر بود. بنابراین، او مجبور شد تا زمان مأمون در خفاء به سر برد. از دائره المعارف بریتانیا نقل شده است که جابر علوم خفیه را از امام صادق علیه السلام اخذ کرده است. از کتابهای جابر که فعلاً موجود و در کتابخانه های مختلف جهان دیده شده است چند جلد نامبرده می شود که بدین قرار است:

المنافع - الايضاح - مصححات افلاطون - الصمیر - الموازین - الملك - الاحجار - الاسئمام - الخواص - التركيب الثاني - الشمس - القمر - الارض - التركيب - الحيوان - الاسرار - التنويب - الشعر - الزنبق الشرقي - النور - البيان - الدوه المكنونه - اسطقس الاول - اسطقس الثاني - اسطقس الثالث - الواحد الاول - الواحد الثاني - الوكن - الوتبق الغربي - تفسير الاسطقس - عنصر - مجردات - الطبيعه - ما بعد الطبيعه - املاح - تليين - حجاره - اغراض الصنعه - زهره - زحل - مريخ - عطارد - مصححات فيشاغورث - مصححات سقراط - مصححات ارسطو - مصححات ارسنجانس - مصححات اركاعانس - مصححات اورس - مصححات ذي مقراطيس - مصححات حربي.

در عصر امام صادق علیه السلام دانشمندان اسلامی به کتب فلاسفه یونانی که تازه به عربی ترجمه شده بود توجه بیشتری پیدا کردند. امام جعفر صادق علیه السلام برای جلوگیری از انتشار مطالب غلط و خلاف قانون آسمانی و رد مطالب کفرآمیز آن کتب حدیث بسیاری کردند. بنابراین، بعضی از شاگردان با استعداد خود را برای این امر مجهز نمودند که از جمله آنان می توان جابر را نام برد. جابر برای تأمین منظور حضرت صادق علیه السلام مطالب این کتب را از حضرت اخذ نموده در رساله های مخصوصی جمع کرده است.

گوستاولویون می نویسد نوشته های جابر مانند یک دائره المعارف علمی مشتمل بر خلاصه از مجموع مسائل جابر در تمام دنیا به پدر کیمیای عرب معروف است و هنوز در حدود صد جلد کتاب شیمی از او در دست و نفوذ کتاب های او در تاریخ کیمیا و شیمی اروپا آشکار می باشد بعد از جابر در بین مسلمین چهره درخشان دیگری به نام محمد زکریای رازی درخشید. کتاب بزرگ صنعت کیمیای او در

این اواخر در کتابخانه یک شاهزاده هندی پیدا شده است. رازی در این کتاب مواد مختلف را طبقه بندی کرده و خواص شیمیایی هر یک را شرح داده به طوری که جرجی زیدان می نویسد «شکی نیست که مسلمین با تجربیات و عملیات خویش علم جدید شیمی را پایه گذاری کردند و اکتشافات شیمی جدید بر اساس آن استوار گردید.» و در تاریخی شیمی می نویسد «در زمان خلفای عباسی علم شیمی پیشرفت های قابل ملاحظه ای کرد». ابن خلکان می گوید «جابر بن حیان کتابی در هزار ورق از گفتار علمی جعفر بن محمد علیه السلام جمع آوری کرد. پانصد ورق آن پر از علوم اخلاقی و اجتماعی و دینی بود و بدین دلیل مذهب شیعه را جعفری گویند که مسلمانان به روش تعلیمات آن حضرت تربیت شده اند. جرجی زیدان می نویسد «تیزاب سلطان که تیزاب سلطانی گویند که از ترکیب اسید ازتیک با اسید کلرئیدریک حاصل می شود و نمک و ملح آمونیاک و سنگ جهنم نترات دارژان و بی کلرور مرکور و اصول شیمی و علم جبر که از لفظ جابر است از اختراعات او است.

## باز باران

«مرا با خود ببر، تا آسمان، تا کهکشانشان، باران!

دلم را در میان دست هایت کن نهران، باران!» (1).

تشنه بودیم؛ تشنه ی تشنه! وقتی به چاه رسیدیم، سر از پا نشناختیم؛ اما دریغ از قطره بی آب. ناگهان در ژرفای چاه، ماند و دیگر بالا نیامد. زانو زدیم. خسته؛ دلشکسته؛ با چشم هایی به خون نشسته. «او» که تمام شیدایی مان را شنیده بود، به دلداری مان برخاست؛

ایها الجب السامع المطیع...؛ (2).

می خواند و می خواند و می خواند و آب، آهنگش می نواخت! به آسمان نگرستیم؛ اما باران نیامد... و طلوع باران از زمین، شروع شد؛ باغ باران. چاه خروشید. آب جوشید و باز باران.

بی درنگ گفتیم:

- مثل معجزه ی موسی، پسر «عمران». (3).

لبخندی زد و دیگر هیچ نگفت؛ تا به درخت خشکیده ی خرمايي رسیدیم. عطش مان را با آب، فرونشاندیم و گرسنگی مان را، با خرمايي تازه، که به اشارت دستش از درخت، فرو می ریخت. (4).

ص: 138

1- شعرها و چشم ها: م. طلوع.

2- ای چاه شنونده ی فرمانبردار پروردگار! آبی بر ما برسان.

3- این واژه را باید «عمران» خواند؛ زیرا «عمران» به معنای آبادسازی است.

4- مدینه المعاجز / 382؛ برداشتی از سخنان «مفضل» و «داوود رقی» در همراهی با حضرت امام صادق علیه السلام.

«... يك نفر، باز هم صدایم کرد

این صدا، آشناست، ای باران!

من و تو، رهسپار دریایم

عاشقی، سهم ما است، ای باران!» (1).

می گفت: دلم برایش تنگ شده؛ کاشکی می دیدمش. راستی! «او» حتما برای زیارت می آمد. ما هم باید برویم.

مرد، با دلی شکسته گفت:

- من هم دلم تنگ شده، اما چه گونه برویم؟

زن، انگار در خود فرو رفت. لبخندش يك باره محو شد. نگاهی به دست هایش کرد. از خوشحالی، فریاد کشید:

- من این زر و زیورها را نمی خواهم. باید آن ها را خوب بخرند!

مرد، هم خندید. راه افتادند. طلاها را به قیمت خوبی فروختند؛ تمام هستی زن را! برای شان اصلا مهم نبود. نزدیک شهر بودند. که زن،

سخت بیمار شد. درد می کشید؛ گاهی هم فریاد؛ و مرد، فقط اشک می ریخت. زن به کنج ویرانه یی خزید و مرد، غمگانه از او دور شد.

وقتی به شهر رسید، «او» را دید. دو پارچه ی رنگین در بر داشت. مردم، دورش را گرفته بودند. سلام کرد. بغض، راه گلویش را بسته بود...

امام - اما آرام بود و پیش از آن که مرد، سخن گوید، فرمود:

- من دعا کردم و همسرت خوب شد! برگرد!

مرد، آرام گریست و دوان - دوان، دور شد. وقتی همسرش را دید، همه چیز را فهمید. باز هم نمی توانست چیزی بگوید. فقط و فقط

نگریست و گریست. زن، اما به دلداري اش شتافت.

- وقتی رفتی، فرشته ی مرگ را دیدم. مردی با دو پارچه ی رنگین از راه رسید و از او پرسید: «مگر از من فرمان نمی بری؟» فرشته گفت:

«آری!» آن مرد مهربان دوباره گفت: «بگذار تا بیست سال دیگر بماند.» و فرشته ی مرگ رفت؛ یعنی با هم رفتند.

مرد، همچنان می گریست. زن برخاست. رفتند، تا يك بار دیگر، آن مرد مهربان را ببینند. (2).

2- بحار كمياني؛ باب معجزه هاي امام صادق عليه السلام / 137؛ از زبان «صفوان بن يحيى».

## بخشش بي حساب به داوود و قوم

داوود يکي از ياران امام صادق (عليه السلام) مي باشد، او به علت مشکلات زندگي، قرض زيادي داشت.

روزي به نزد امام رفت و امام بلافاصله پس از مشاهده ي ايشان به او فرمود: «اي داوود! چرا رنگت پريده است و اين گونه افسرده شده اي؟»

داوود گفت: يابن رسول الله (صلي الله عليه و اله) بنا به دلایلي مقصر هستم، مي خواهم پيش برادرم در سند بروم؛ ولي راه رسيدن به سند، دريايي است و من بايد سوار کشتي شوم در حالي که از سوار شدن بر کشتي مي ترسم.

امام صادق (عليه السلام) فرمود: «هرگاه خواستي بروي، برو».

داوود گفت: از موج هاي دريا مي ترسم و وحشت دارم که مبادا غرق شوم.

امام صادق (عليه السلام) فرمود: «آن خدايي که حفظ مي کند در خشکي تو را، در دريا هم حفظ مي کند؛ اي داوود! اگر ما نبوديم، نهرها جاري نمي شد و ميوه ها نمي رسيد و درخت ها سبز نمي شد».

بالاخره داوود پس از خداحافظي از امام تصميم گرفت، سوار کشتي شده، نزد برادرش برو.

اين سفر دريايي، حدود 120 روز طول کشيد، غروب داوود از کشتي پياده شد، هوا ابري بود و کمي هم سرد. ناگهان نوري از آسمان به طرف داوود آمد و صدايي آهسته به داوود گفت: اي داوود! اين وقت، زمان اداي قرض توست، سربلند کن که سالم ماندي و به پشت آن تپه سرخ برو.

داوود با عجله پشت آن تپه ي سرخ رفت و ناگهان انبوهي از شمش هاي طلا را مشاهده کرد که يك طرفش صاف بود و در طرف ديگر، اين آيه ي شريفه حک شده بود:

«اين بخشش ماست به تو؛ پس عطا کن از آن بر هر که خواهي يا منع کن، آن را از هر که خواهي که حسابي بر تو نيست».

داوود بلافاصله طلاها را برداشت و به راه افتاد؛ البته قيمت آن طلاها را نتوانست محاسبه کند.

## بريدن سر دو ناقه بجاي بريدن سرهاي امام صادق و امام کاظم

ربيع حاجب مي گويد: روزي منصور مرا طلبيد و گفت: مي بيني که مردم چه چيزهايي از جعفر بن محمد نقل مي کنند؟! به خدا سوگند که نسلش را بر مي اندازم».

پس يکي از امراي خود را طلب کرد و به او گفت: «با هزار نفر به مدينه برو و بي خبر به خانه ي امام جعفر صادق عليه السلام داخل شو و سر او و پسرش موسي را براي من بياور.» چون آن امير داخل مدينه شد، حضرت دستور فرمود تا دو ناقه آورند و بر در خانه آن حضرت قرار دادند. سپس اولاد خود را جمع کرد و در محراب نشست و مشغول دعا شد. امام موسي کاظم عليه السلام مي فرمايد: من ايستاده بودم که آن امير با لشکر خود به در خانه ي ما آمد و به سربازان خود دستور داد که سرهاي آن دو ناقه را بريند، و سپس برگشت.»

چون آن امير نزد منصور برگشت، گفت: «آنچه فرموده بودي را انجام دادم.» و كيسه را نزد منصور گذاشت. چون منصور سر كيسه را باز کرد، سرهاي ناقه را دید، پرسید: «اینها چیست؟»

گفت، «اي امير! چون من داخل خانه ي امام جعفر صادق عليه السلام شدم، سرم گيچ شد و خانه در نظرم تاريک گرديد، دو شخص را دیدم که در نظرم آمد که آنها جعفر و پسر او مي باشند، پس دستور دادم که سر آنها را جدا کردند و آوردم.»

منصور گفت: «آنچه را که دیدي براي کسی نقل نکن و احدي را بر اين معجزه مطلع نگردان.» و تا او زنده بود من اين قضيه را به کسی نگفتم. (1).

ص: 140

---

1- مهج الدعوات.



سعد اسكاف مي گويد: روزي همراه امام صادق عليه السلام بودم كه مردى از اهالى جبل، وارد شد، و هدايائى نيز با خود آورده بود، كه در ميان آنها كيسه اى پر از گوشت خشك، همراه با سبزي خشك بود. حضرت آن را بيرون آورد و فرمود: «اينها را بگير و به سگها بده.»

آن مرد گفت: «چرا؟» حضرت فرمود: «چون تذکيه نشده است.»

آن مرد گفت: «آن را از مرد مسلماني خريده ام كه مي گفت تذکيه شده است.»

امام صادق عليه السلام گوشتها را به كيسه برگرداند و چيزهايي گفت كه نفهميديم. بعد به آن مرد گفت: «برخيز و آن را به اين اطاق بير و در گوشه اى قرار بده.» آن مرد نيز چنان نمود. ناگهان گوشت به سخن در آمد و گفت «اي ابو عبدالله! امام و فرزندان انبياء مانند مرا نمي خوردند چون من تذکيه نشده ام.»

پس آن مرد، كيسه را برداشت و از اطاق بيرون آمد. نگاه حضرت پرسيد:

«آن گوشت چه مي گفت؟» او گفت: «آنچه كه شما خبر داده بوديد را بيان كرد و گفت كه تذکيه نشده ام.»

حضرت فرمود: «اي ابوهارون! آيا نمي داني آنچه را كه مردم نمي دانند ما عالم به آن هستيم؟» گفتم: «بلي.»

پس آن مرد گوشت را برداشت و جلو سنگ انداخت: (1).

مي گویند: روزي معلي بن خنيس در حالي که بسيار ناراحت و غمگين بود خدمت امام صادق عليه السلام رسيد. امام صادق عليه السلام به او فرمود: «اي معلي! چرا ناراحت هستي؟!» معلي بن خنيس گفت: «شنیده ام که در عراق وبا است و به خاطر اهل و عيال خود اندوهناک مي باشم.» حضرت فرمود: «مي خواهي ايشان را ببيني؟» او گفت: «بلي.» حضرت فرمود: «نزدیک بيا.» پس دست مبارك خود را بر چشم و روي او کشيد و از او پرسيد: «اکنون کجا هستي؟!»

او گفت: «خود را در خانه ي خود مي بينم و اين زن من است و اينها فرزندان من مي باشند.» معلي مي گوید: «من از خانه بيرون آمدم در حالي که ايشان را سير ديده و با زن خود مقاربت کردم.» بعد امام صادق عليه السلام او را طلبيد و دست بر روي او ماليد و فرمود: «خود را در کجا مي ببيني؟!» گفت: «با شما در مدينه و اين منزل شما است.» حضرت فرمود: اي معلي! اسرار ما را نقل نکنيد که خود را اسير مردم کنيد. اي معلي! هر کس که احاديث صعب و سخت ما را کتمان کند خدا نوري از ميان دو چشم او ساطع مي گرداند و او را در ميان مردم عزيز مي کند و هر که افشا کند، نميرد مگر آن که درد حربه و سلاح به او برسد و يا در زنجير و بند بميرد. اي معلي! تو کشته خواهي شد! براي مرگ آماده باش.»

پس چند وقت بعد معلي بن خنيس را به دار کشيدند، امام صادق عليه السلام فرمود: «من معلي را به امري فرمان دادم ولي او مخالف دستورم عمل کرد و خود را به کشتن داد.» (1).

## برادرم به شما اهل بیت محبت ندارد

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند، پیر نادان، ثروتمند ستمکار و فقیر متکبر را دشمن بدارد.

هارون زیات نقل می کند که: من برادری داشتم که به ولایت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اقرار نمی نمود. روزی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم حضرت فرمود: یابن زیات برادرت چطور است؟ گفتم: یابن رسول الله خوشحال است و نگرانی ندارد مگر این که محبت نسبت به شما خاندان اهل بیت ندارد و از متابعت شما دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجتناب می کند.

حضرت فرمود: چه چیز باعث شده است که از ما متابعت نکند؟ گفتم: یابن رسول الله او خیلی خودش را قبول دارد و می گوید: ورع من باعث می شود که احوال اشخاص بر من آشکار شود و به همین دلیل نمی شود که از آن ها تبعیت کنم.

حضرت فرمود: چرا ورع او را مانع نشد که در آن شب از فساد اجتناب کند اما ورع او باعث شده است که از اولاد رسول خدا متابعت نکند. سپس من به خانه آمدم و به برادرم گفتم: مادر به عزایت بنشیند. در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم از من حال تو را پرسید گفتم: احوال او خوب است و اوقاتش را به گونه ای می گذراند که کسی از او ناراحت نیست و اغلب او را دارای خصال پسندیده و عمل نیک می دانند و چیزی که از او مورد رضایت نیست به نظر من این است که چنان که باید به شما اهل بیت اعتقاد ندارد.

حضرت پرسید: چه چیزی باعث شده است که از ما تبعیت نکند؟ گفتم: یابن رسول الله او نسبت به خودش گمان ورع دارد. فرمود: شب نهر بلخ ورع او کجا بود که مرتکب آن چنان کار قبیحی شد.

برادرم گفت: امام صادق به تو از شب نهر بلخ خبر داد؟

گفتم: بلی. برادرم گفت: گواهی می دهم که امام جعفر صادق علیه السلام حجت خدا بر مردم است.

گفتم: ای برادر ماجرای آن شب را برای من بیان کن که تو در آن شب چه کرده ای؟

برادرم گفت: من با شخصی رفیق بودم او با خود کنیزی بسیار زیبا همراه داشت از شدت سرما نیاز به آتش و گرما پیدا شد. رفیقم به من گفت: تو از وسائل محافظت کن من می روم هیزم جمع کنم تا آتش روشن کنیم. گفتم: برو من وسائل خودم و تو را محافظت می کنم. رفیق من صاحب آن کنیز برای جمع آوری هیزم به طرف صحرا رفت وقتی از نظر پنهان شد من به آن کنیز نزدیک شدم. و شیطان نیز مرا در متابعت از نفس ترغیب نمود و کار شنیعی از من سر زد و الله که هیچکس را از این راز آگاه نکرده ام و غیر از خداوند کسی از این کار زشت من اطلاع نداشت، یقیناً امام صادق علیه السلام با نور ولایت از این مسئله آگاه شده است.

و بعد از آن دیدم که برادرم را رعب و وحشت فرا گرفت و بسیار دگرگون شد و یک سال از این ماجرا گذشت، همراه برادرم خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم. آثار شرم و خجالت بر پیشانی برادرم را حضرت مشاهده فرمود و عنایت حضرت شامل حال شد و هنگامی که برادرم برخاست و از آن مجلس بیرون رفت دل او لبریز از محبت آن حضرت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده بود.

## به خدا او را ندیدم

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس دو روز از عمرش مساوی باشد ضرر کرده، یعنی هر روز انسان باید از نظر کسب فضیلت

از روز گذشته بهتر باشد.

و از علي بن ميسره نقل مي کند که:

هنگامي که حضرت صادق عليه السلام مي خواست نزد منصور برود، منصور يکي از غلامانش را بالاي سر خود نگهداشت و گفت: وقتي وارد شد، گردنش را بزَن. هنگامي که آن حضرت وارد شد، به منصور نگاه کرد و با خود چيزي گفت که کسي نمي شنيد، سپس بلند گفت: اي کسي که همه ي خلق خود را کفايت مي کني و کسي تو را کفايت نمي کند، شر عبدالله بن علي را از من کفايت کن. چون سخن حضرت تمام شد، منصور غلامش را مي ديد ولي غلام او را نمي ديد. پس منصور گفت: اي جعفر بن محمد! در اين گرما شما را به زحمت انداختيم، باز گرديد. حضرت بيرون رفت.

منصور به غلام گفت: چرا از دستور من اطاعت نکردي؟ گفت: به خدا! او را نديدم و چيزي آمد و ميان من و او حائل شد.

منصور گفت: به خدا اگر اين جريان را براي احدي بگويي تو را خواهم کشت.

### **بهشت را براي ضمانت مي کنم**

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: دقت و تفکر در علوم خرد را بارور مي نمايد.

و از علي بن ابي حمزه نقل مي کند که گفت:

دوستي داشتم که از منشيان بني اميه بود. به من گفت: از حضرت صادق عليه السلام براي من اجازه ي ملاقات بگير. اجازه خواستم و حضرت اجازه فرمود. هنگامي که وارد شد، سلام کرد و نشست و گفت: قربانت شوم من از کارمندان بني اميه بودم و اموال زيادي از دنياي ايشان به دست آورده ام و در به دست آوردن آنها از حرام پرهيزي نداشتم؟ فرمود: اگر بني اميه منشي؛ و مأمور ماليات و جنگجوي مدافع و مأمومي که در جماعتشان شرکت کند، نمي داشتند، حق ما را نمي گرفتند و اگر آنها و اموالشان را واگذاشته بودند چيزي جز آن چه به دستشان افتاد، نمي يافتند و بر اموال مردم مسلط نمي شدند. آن مرد گفت: قربانت شوم، آيا براي من راه نجاتي هست؟ فرمود: اگر بگويم عمل مي کنی؟ گفت: آري، حضرت فرمود: هر مالي که در ديوان اينها به دست آورده اي جدا کن؛ هر کدام که صاحبش را مي شناسي به صاحبش بپرداز؛ و هر کدام که نمي داني از کيست صدقه بده؛ در اين صورت من بهشت را براي تو ضمانت مي شوم.

جوان مدتي سر به زير انداخت، سپس گفت: قربانت شوم، انجام مي دهم.

علي بن ابي حمزه گفت: جوان با ما به کوفه برگشت و هر چه روي زمين داشت، حتي لباس تنش را در آورد. ما پولي جمع کرديم و براي او لباسي خريديم و با خرجي مختصري براي او فرستاديم. چند ماهي بيش نگذشت که بيمار شد، ما به عيادتش مي رفتيم. روزي در حال جان دادن به بالينش رفتم، چشم گشود و گفت: اي علي! به خدا! رفيق تو به وعده اي که به من داد وفا کرد.

سپس از دنيا رفت و ما مراسم دفن او را انجام داديم و از کوفه به مدينه رفته و خدمت حضرت صادق عليه السلام مشرف شدم. چون چشم حضرت به من افتاد، فرمود:

اي علي! به خدا ما به وعده ي رفيقت وفا کرديم. گفتم: مولاي من! فدائيت شوم؛ راست مي گويي، خودش هم وقت مرگ همين طور گفت.

## با دعای حضرت از زندان آزاد شدند

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: يك سوم عقل خوب سلوك كردن با مردم است.

و از یحیی بن ابراهیم بن مهاجر نقل می کند که گفت:

به حضرت صادق علیه السلام گفتم: فلان کس و فلان و فلان به شما سلام می رسانند. فرمود: سلام من بر آنها؛ گفتم: از شما التماس دعایی دارند. فرمود: برای چه؟ گفتم: برای این که منصور حبسشان کرده است. فرمود: چه حسابی با هم داشتند؟ گفتم: آنها را استخدام کرده بود و کارمند او شده بودند و بعد زندانشان کرد؛ فرمود: چه حسابی با هم داشتند؟ مگر من آنها را از این کارها منع نکردم؟ مگر نهیشان نکردم؟ اینها آتش اند، اینها آتش اند، سپس فرمود: خدایا! سلطنت را از آنها بگیر، یحیی گفت: از مکه خارج شدم و سراغ آن عده را گرفتم، معلوم شد، سه روز بعد از آن سخنان حضرت صادق علیه السلام آزاد شده اند.

## بنی عباس پسر را گرفتار می کنند

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: خدا رحمت کرد مردمی را که با کردار خود چراغ راه مردم شدند و به راه هدایتشان کردند.

شیخ طوسی در کتاب غیبت از ابوبصیر نقل می کند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: گویا این پسر یعنی حضرت کاظم را می بینم که بنی فلان (بنی عباس) او را گرفته اند و روزگاری در دست آنها گرفتار مانده، سپس از چنگ آنها بیرون می رود.

## بیماری حضرت

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: اگر در اهل يك خانه ای نرمی و مدارا باشد خدا گشایش در روزیشان می دهد.

و از عمر بن یزید نقل می کند که گفت:

هنگامی که حضرت صادق علیه السلام بیمار بود، به حضورش مشرف شدم. حضرت پشت به من و رو به دیوار کرد؛ با خود گفتم: نمی دانم از این بیماری شفا می یابد یا نه؟ ای کاش از امام بعد از او سؤال کرده بودم. در این فکر بودم که حضرت رو به من نمود و فرمود: قضیه چنان نیست که تو می پنداری؛ از این مرض بر من باکی نیست.

## با مادرت درشتی نکن

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: وام هر شب بدهکار را غمناک می دارد و هر روز بیچاره.

و نیز از مهزم نقل می کند که گفت:

شبی چون از خدمت حضرت صادق علیه السلام مرخص شدم، به منزلی که در مدینه گرفته بودم، رفتم. مادرم همراه من بود. گفتگویی میان من و او شد و من با مادرم درشتی کردم. چون فردا بعد از نماز صبح خدمت حضرت رسیدم بی مقدمه فرمود: ای مهزم! چرا دیشب در سخن گفتن با مادرت خالده درشتی کردی؛ مگر نمی دانی که شکم او منزلی بود که در آن مسکن داشتی و دامن او گهواره ای بود که همیشه در آن جا بودی؛ و پستانش ظرفی بود که از آن می خوردی؟ گفتم: چرا؛ فرمود: پس با او درشتی نکن.

## به زودي او...

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: از نشانه هاي نادان يکي اين است بدون اين که بشنود چي پرسيدند، جواب مي دهد و بدون دقت درصدد مقابله بر مي آيد و نادانسته قضاوت مي کند.

و از رفاعه بن موسي نقل شده که گفت:

در حضور حضرت صادق عليه السلام نشسته بودم، حضرت کاظم عليه السلام وارد شد؛ او را در دامن گذاشته و سر مبارکش را بوسيده و در آغوشش کشيدم. پدرش فرمود: اي رفاعه! به زودي او در دست بني عباس گرفتار شود و از آنها نجات يابد، دوباره او را بگيرند و در دست آنها جان دهد.

## بچني درباره اوصيا

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: سه چيز نشانه نظر درست است: خوبي چهره و برخورد و خوبي توجه کردن به گوينده و خوب پاسخ دادن.

و از ابوالعباس بقباق نقل مي کند که:

ابن ابي يعفور و معلي بن خنيس بحث مي کردند، ابن ابي يعفور مي گفت: اوصياء علماي نيك رفتار پرهيزکارند. معلي مي گفت: اوصيا پيامبر هستند. خدمت حضرت صادق عليه السلام رفتند. هنگامي که در مجلس نشستند حضرت فرمود: اي عبدالله! (نام ابن ابي يعفور است) از کسي که گفت: ما پيامبريم بيزاري بجوي.

## بدرقه علما

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: نشانه ي آن که دروغگوئيش فراوان است. اين است که تو را از مسائل آسمان و زمين خبر دهد ولي به وقت پرسش از حلال و حرام حق چيزي براي جواب نزد او نيست.

احمد بن فهد در عدة الداعي از عبدالغفار بن حسن در حديثي نقل مي کند که:

در عهد منصور حضرت صادق عليه السلام به کوفه آمد. هنگامي که مي خواست به مدينه برگردد، علما بدرقه اش رفتند و مقداري از آن حضرت جلو افتادند. ناگاه به شيري برخوردند که راه را گرفته بود. يکي از آنها گفت: بايستيد تا حضرت صادق عليه السلام بيايد ببينيم چه مي کند. هنگامي که حضرت آمد و موضوع را به عرض رساندند، نزد شير آمده و گوش شير را گرفت و از مسير دورش کرد.

## به جاي قتل، تعظيم و انعام

حضرت علي بن موسي الرضا از پدر بزرگوارش امام موسي کاظم عليهما السلام حکايت کند:

روزي ابوجعفر، منصور دوانقيي تصميم قتل پدرم امام جعفر صادق عليه السلام را گرفت و دستور احضار آن حضرت را صادر کرد، استاندار مدينه هم طبق دستور منصور پدرم را دست گير کرده و به سوي منصور دوانقيي روانه ساخت.

همین که پدرم، امام صادق علیه السلام در مقابل خلیفه قرار گرفت، خلیفه با دیدن او تبسمی کرد و پس از خوش آمدگویی، وی را محترمانه کنار خود نشاند و بسیار اظهار علاقه و محبت کرد و سپس گفت: یا ابن رسول الله! من تصمیم قتل تو را داشتم؛ اما وقتی به نزد من وارد شدی، آنچنان محبت و علاقه ات در دل من جای گرفت که از تمام عزیزان من عزیزتر و محبوب تر گشته ای.

پس از آن افزود: یا ابا عبدالله! اطلاعاتی به من می رسد که ناراحت کننده است، از آن جمله شنیده ام که ما را در جلسات خود به زشتی و عدم صلاحیت در خلافت ذکر می کنی؟

پدرم امام صادق علیه السلام اظهار داشت: خیر، من هرگز نام تو را به بدی و زشتی یاد نکرده ام.

منصور دوانیقی خنده ای کرد و گفت: به خدا قسم! تو نزد من از تمام افراد راستگوتر هستی، اکنون مشکلات زندگی خود را مطرح نما که هر چه باشد برآورده خواهد شد.

امام علیه السلام فرمود: من در وضعیت خوبی هستم؛ و از هر جهت بی نیاز می باشم، چنانچه خواستی نسبت به من نیکی و احسان نمایی، آن افرادی که از اهل بیت و شیعیان من که از طرف مأمورین، متخلف محسوب شده و محکوم به اعدام گشته اند، آن ها را مورد عفو و بخشش خود قرار بده.

منصور پیشنهاد آن حضرت را پذیرفت و در همان حال، دستور داد تا مبلغ یکصد هزار درهم در اختیار حضرت قرار گیرد تا بین افراد و آشنایان خود تقسیم نماید.

همین که حضرت از دربار خلیفه بیرون آمد، پیرمردان و جوانانی از تهی دستان قریش به همراه او حرکت کردند.

یکی از جاسوسان منصور که همراه پدرم بود، به حضرت عرض کرد: یا ابن رسول الله! موقعی که بر خلیفه وارد شدی، چه سخنی را بر زبان مبارک خود جاری نمودی، که آنچنان خشم و غضب او خاموش گشت؛ و از تصمیم خویش منصرف گردیدی؟!

پدرم در پاسخ به وی، اظهار فرمود: دعائی را خواندم و حضرت آن دعا را مطرح نمود.

همین که آن مأمور در جریان دعا قرار گرفت، سریع به طرف منزل منصور دوانیقی بازگشت؛ و آن دعا را برای منصور بازگو کرد.

پس از آن منصور گفت: به خدا سوگند! هنوز زمزمه و دعای حضرت تمام نشده بود که دشمنی و کینه ام نسبت به او تبدیل به محبت و علاقه گردید. (1).

ص: 143

ابوجعفر خثعمي - که يکي از اصحاب امام جعفر صادق عليه السلام است - حکايت کند:

روزي حضرت صادق عليه السلام کيسه اي که مقدار پنجاه دينار پول در آن بود، تحويل من داد و فرمود: اين ها را تحويل فلان سيّد بني هاشم بده؛ و به او نگو توسط چه کسي ارسال شده است.

خثعمي گويد: هنگامي که نزد آن شخص تهی دست رسيدم و کيسه پول را تحويل او دادم، پرسيد: اين پول از طرف چه کسي براي من فرستاده شده است؟!

و سپس گفت: خداوند جزاي خيرش دهد. صاحب اين کيسه، هر چند وقت يك بار، مقدار پولي را براي ما مي فرستد و ما زندگي خود را با آن تأمين و سپري مي کنيم؛ وليکن جعفر صادق با آن همه ثروتي که دارد، توجهي به ما ندارد و چيزي براي ما نمي فرستد، و هرگز به ياد ما فقراء نيست. (1).

(معناي داشتن اخلاص و رياکار نبودن همين است، که انسان نزد خداوند شناخته شود، نه اين که براي خدا شريك قرار دهد).

همچنين آورده اند:

شخصي خدمت امام جعفر صادق عليه السلام شريفياب شد و به حضور حضرتش عرضه داشت: يابن رسول الله! پسرعمويت به شما ناسزا گفته است و نسبت به شما بدگويي مي کند.

پس از آن که آن شخص سخن چين حرفش تمام شد، حضرت به کنيز خود فرمود تا اندکي آب، براي وضو بياورد؛ و چون وضو گرفت و شروع به خواندن نماز نمود، آن مرد گمان کرد که حتما حضرت صادق عليه السلام براي پسرعمویش نفرين خواهد کرد؛ ولي برخلاف تصور او، هنگامي که امام عليه السلام دو رکعت نماز خواند، دست به دعا برداشت و براي پسرعموي خود چنين دعا نمود:

اي پروردگار من! اين حق من است و من او را بخشيدم؛ و تو جود و کرمت از من بيشتري باش، او را ببخش و به واسطه اين عملش مجازاتش مگردان، با شنيدن اين دعا تعجب آن مرد سخن چين برانگيخته شد؛ و با شرمندگي از جاي خود برخاست و رفت. (2).

ص: 144

1- أمالي شيخ طوسي: ج 2، ص 290.

2- جامع الاحاديث الشيعة: ج 7، ص 457، ح 36.



علمای رجال، شرح حالش را متعرض نشده اند، اما به طور مسلم در عصر امام صادق (ع) می زیسته و گاهی به محضر آن بزرگوار شرفیاب می شده، و مورد لطف بوده.

مرحوم مجلسی می گوید: در کتاب مزار بعضی از قدماء، و در کتاب مقتل بعض متأخرین، روایتی را یافتیم که دوست دارم نقل کنم، و این از مزار است که نقل می شود:

حدیث کردند جماعتی از شیخ مفید، ابی علی حسن بن علی طوسی، و از شریف ابی الفضل منتهی بن ابی زید بن کیابکی حسینی و از شیخ امین ابی عبدالله محمد بن شهریار خازن، و از شیخ جلیل ابن شهر آشوب، از مقری عبدالجبار رازی، و همگی نقل کردند از شیخ ابی جعفر محمد بن علی طوسی (ره) که فرمود: حدیث کرد برای ما شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی در نجف اشرف (که بر صاحب آن سرزمین درود باد) در ماه رمضان سال 458 هجری.

گفت: حدیث کرد شیخ ابوعبدالله حسین بن عبیدالله غضایری که گفت: حدیث کرد ما را ابوالفضل محمد بن عبدالله سلمی که گفتند: حدیث کرد برای ما شیخ مفید ابوعلی حسن بن محمد طوسی، و شیخ امین ابوعبدالله محمد بن احمد بن شهریار خازن که آنان گفتند: حدیث کرد برای ما شیخ ابومنصور محمد بن احمد بن عبدالعزیز عکبری در خانه اش در بغداد سال 467 هجری.

گفت: حدیث کرد برای ما ابوالفضل محمد بن عدالله شیبانی که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن یزید از ابی ازهر نحوی که گفت: حدیث کرد ما را ابوالصبح محمد بن عبدالله بن زید نهلی که گفت: خبر داد مرا پدرم و گفت که حدیث کرد برای ما شریف زید بن جعفر علوی که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن وهبان هناتی، گفت: حدیث کرد ما را ابوعبدالله حسین بن علی بن سفیان بزوفری، گفت: حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد علوی که گفت: حدیث کرد برای ما محمد بن جمهور العمی، از هیشم بن عبدالله ناقد، از بشار مکاری که گفت: وارد شدم بر حضرت صادق (ع)، در شهر کوفه، دیدم در خدمت آن جناب طبقی از خرماي طبرزد بود و حضرت تناول می فرمود. پس به من فرمود: بشار! نزدیک بیا و بخور. گفتم: خدا بر تو گوارا کند و مرا قربان تو گرداند، مرا به واسطه چیزی که در راه دیده ام غیرت گرفته، و دلم را به درد آورده، و ناراحتی شدیدی به من دست داده است. حضرت فرمود: قسم می دهم تو را به حق من که نزدیک بیایی و از این خرما بخوری. من نزدیک رفتم و از آن خرما خوردم. سپس فرمود: قضیه چه بوده؟ عرض کردم: در راه که می آمدم، دیدم پاسبای بر سر زنی می زد و او را به سمت زندان می برد. آن زن فریاد می کشید: از برای خدا و رسول خدا، به فریاد من برسید. و کسی به داد او نرسید. امام صادق (ع) فرمود: به چه جهت با او چنین می کردند؟ عرض کردم: از مردم شنیدم که می گفتند: پای آن زن لغزیده و گفته خدا لعنت کند ظلم کنندگان بر تو را، ای فاطمه (ع)؛ بدین جهت او را زندانی می کردند. چون حضرت این سخن را شنید، دست از خوردن کشید و چندان بگریست که ریش و سینه و دستمالش از اشک چشمش تر شد، بعد از آن فرمود: ای بشار! برخیز تا به مسجد سهله رویم و دعا کنیم و خلاصی آن زن را از خدا بنخواهیم. آن گاه یکی از شیعیان را بر در خانه حاکم فرستاد و به او فرمود: در آن جا باش تا فرستاده من به سوی تو بیاید، و اگر مطلب تازه ای نسبت به آن زن واقع شد، فوراً به ما خبر ده، در هر کجا که باشیم. پس به مسجد رفتیم و هر یک از ما دو رکعت نماز گزارد. سپس حضرت صادق (ع) دست خود را به آسمان بلند کرد و این دعا را خواند:

«(بسم الله الرحمن الرحيم) انت الله لا اله الا انت مبدئ الخلق و معيد هم و انت الله لا اله الا انت خالق الخلق و رازقهم و انت الله لا اله الا- انت القابض الباسط و انت الله لا اله الا انت مدبر الامور و باعث من في القبور انت وارث الارض و من عليها اسئلك باسمك المخزون المكنون الحي القيوم و انت الله لا اله الا انت عالم السر و اخفي اسئلك باسمك الذي اذا دعيت به اجبت و اذا سئلت به اعطيت

و اسئلك به اعطيت و اسئلك بحق محمد و اهل بيته و بحقهم الذي اوجبه علي نفسك ان تصلي علي محمد و آل محمد و ان تقضي لي حاجتي الساعة الساعة يا سامع الدعاء يا سيداه يا مولاه يا غياثاه اسئلك بكل اسم سميت به نفسك او استاثرت به في علم الغيب عندك ان تصلي علي محمد و آل محمد و ان تعجل خلاص هذه المرأة يا مقلب القلوب و الابصار يا سميع الدعاء» (1).

پس از آن سر به سجده گذاشت و جز نفس از او چیزی شنیده نمی شد. آن گاه سر برداشت و به من فرمود: برخیز که آن زن رها و آزاد شد. پس هر دو از مسجد بیرون آمدیم. در راه بودیم که مأمور آن حضرت به ما رسید؛ حضرت به او فرمود: چه خبر است؟ عرض کرد: آن زن را رها کردند. فرمود: کیفیت خلاصی او چگونه بود؟ عرض کرد: من سبب آن رانمی دانم، لیکن بر در خانه حاکم ایستاده بودم که حاجب بیرون آمد و زن را طلبید، و از او پرسید که چه گفتی؟ زن گفت: پایم لغزید، گفتم: لعن الله ظالمیک یا فاطمه، پس به سرم آمد آن چه که آمد. حاجب دویست درهم به آن زن داد و گفت: این پول را بگیر و امیر را حلال کن. زن از قبول پول خودداری کرد. حاجب نزد امیر رفت تا او را آگاه کند که زن از قبول پول امتناع می ورزد و سپس برگشت و زن را مرخص کرد، و زن به منزلش بازگشت. امام صادق (ع) پرسید: زن از قبول پول خودداری کرد؟ عرض کرد: بلی، قسم به خدا که او کمال احتیاج را به پول داشت. حضرت کیسه ای از جیب بیرون آورد که در آن هفت دینار بود، و فرمود: این پول را به آن زن بده و سلام مرا به او برسان.

بشار گوید: همگی به خانه آن زن رفتیم و سلام آن حضرت را به او رساندیم. زن گفت: شما را به خدا قسم، جعفر بن محمد (ع) به من سلام رسانده؟ گفتم: خدا تو را رحمت کند، قسم به خدا که جعفر بن محمد (ع) به تو سلام رسانده. چون این سخن از من شنید، جامه خود درید و بیهوش بر زمین افتاد. ما صبر کردیم تا به هوش آمد و گفت: آن چه امام فرموده به من باز گو. من سلام حضرت را تکرار کردم. باز غش کرد و به زمین افتاد. تا سه نوبت این حالت به وی دست داد. پس به او گفتم: این پول را بستان که آن حضرت برایت فرستاده و به آن خشنود باش. زن پول را گرفت و گفت: از حضرت بخواهید مرا ببخشید. بشار گوید: من ندیدم کسی را که بیشتر از آن زن به آن جناب و پدران بزرگوارش توسل جوید. ما به حضور امام صادق (ع) بازگشتیم و تمام جریان را عرض کردیم. حضرت گریست و در حق آن زن دعا فرمود... (2).

ص: 145

1- به نام خداوند بخشنده مهربان، تویی الله، که معبودی جز تو نیست، آغازنده خلق و برگرداننده آنها و تویی الله، که معبودی جز تو نیست، آفریننده خلق و روزی دهنده آنها و تویی الله، که معبودی جز تو نیست، گیرنده و گشاینده و تویی الله، که معبودی جز تو نیست، تدبیر کننده امور و برانگیزنده ساکنان در گور، تویی وارث زمین و ساکنان آن، از تو می خواهیم به حق نامت که در گنجینه و پنهان است، ای زنده پاینده. و تویی الله، که معبودی جز تو نیست، دانای نهان و نهان تر، از تو می خواهیم به حق آن نامت که هرگاه تو را بدان خوانند اجابت کنی و چون به آن از تو درخواست شود عطا کنی. و از تو می خواهیم به حق محمد و خاندانش و به حقی که از ایشان بر خود واجب کرده ای، که درود فرستی بر محمد و آلش و حاجت مرا همین ساعت، همین ساعت، بر آوری. ای شنوای دعا، ای آقای من، ای سرور من، ای فریاد رس من! از تو می خواهیم به حق هر نامی که خود را بدان نامیدی و یا تنها برای خود برگزیدی آن را در علم غیب نزد خودت، که درود فرستی بر محمد و آلش و در همین ساعت آزادی این زن را تعجیل فرمایی، ای گرداننده و زیر رو کننده دلها و دیده ها، ای شنوای دعا.

2- بحار الانوار، ج 47، ص 378 - بحار الانوار، ج 100، ص 441.

شیخ طوسی (ره)، او را از اصحاب حضرت صادق علیه السلام شمرده است. (1).

کشی از بشر بن طرخان روایت کرده که گفت: هنگامی که امام صادق (ع) به حیره وارد شد، به محضرش شرفیاب شدم، از شغلم پرسید، گفتم: نخاس. فرمود: فروشنده حیوانات؟ عرض کردم: آری (و من در آن موقع وضع مالی ام بد بود). فرمود: قاطری برایم خریداری کن که سفید باشد، اما سفید تند نباشد و زیر شکمش هم سفید باشد. گفتم: با این خصوصیت قاطری ندیده ام. فرمود: هست. از حضورش مرخص شدم، تصادفاً به غلامی برخوردیم که بر قاطری سوار بود، با همان خصوصیتی که حضرت فرموده بود، از قسمت قاطر سؤال کردم، مرا به مولایش راهنمایی کرد. نزد مولای غلام رفتم، و از جا برنخاستم تا آن که معامله را تمام کردم و برای امام صادق (ع) خریداری نمودم، و قاطر را محضر امام بردم، فرمود: درست همان صفاتی را که می خواستم، در این جمع است. آن گاه برای من دعا کرد، و فرمود: خداوند مال و فرزندان را زیاد کند، از برکات دعای آن حضرت مال و اولادم زیاد شد. (2).

مرحوم استرآبادی (3) در رجال کبیر فرموده: در اینکه دعای آن حضرت، به زیادی مال و اولاد، برای بشر نخاس، دال به مدح او باشد، محل تأمل است؛ زیرا که از آن جناب روایت شده که فرمود: «اللهم ارزق محب محمد و آل محمد الکفاف و العفاف و ارزق عدو محمد و آل محمد کثرة المال و الولد» - بارالها روزی کن دوست محمد (ص) و خاندان محمد (ص) را به مقدار کفایت و عفت، و روزی کن دشمنان محمد و آل محمد (ص) را مال و فرزندان زیاد - (4).

مؤید این روایت، حدیث دیگری است که شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی، از نوفلی، نقل کرده که علی بن الحسین (ع) فرمود: حضرت رسول (ص) در بیابان به شتربانی گذر کرد. پس کسی را فرستاد تا مقداری شیر از او بخواهد. شتربان گفت: آن چه در سینه شتران است، اختصاص به صبحانه اهل قبیله دارد، و آن چه دوشیده شده، و در ظرف هاست، شامگاه از آن استفاده می کنند. رسول خدا (ص) او را دعا کرد، و فرمود: خدایا، مال و فرزندان او را زیاد کن. پس (از او گذشتند و در راه) به چوپانی برخوردند، از او هم تقاضای شیر کردند. چوپان برای حضرت شیر دوشید و آن چه در ظرف ها داشت، در ظرف های پیغمبر (ص) ریخت، و یک گوسفند نیز اضافه بر شیر تقدیم نمود، و عرض کرد: فعلاً همین مقدار نزد من بود، چنانچه اجازه دهید، بیش از این تهیه و تقدیم کنم. پیغمبر اکرم (ص) دستهای مقدس را بلند کرده و فرمود: خداوند، به اندازه کفایت، به او مرحمت بفرما. پاره ای از همراهان عرض کردند: یا رسول الله، آن که درخواست شما را رد کرد، برایش دعایی فرمودی که همه ما آن را دوست داریم، ولی برای این شخص که حاجت شما را برآورد، از خداوند چیزی خواستی که ما دوست نداریم.

رسول خدا (ص) فرمود: «ان ما قل و کفی خیر مما کثر و الهی»، مقدار کمی که کافی باشد (در زندگی) بهتر است از (ثروت) زیادی که انسان را به خود مشغول کند. آن گاه این دعا را فرمود: «اللهم ارزق محمدا و آل محمد الکفاف» - بارالها، به محمد (ص) و آلش به قدر کفایت، عنایت بفرما. (5).

مرحوم مامقانی می گوید: در اینکه بشر بن طرخان نخاس، امامی است، و جزء مخلصین اهل بیت بوده، شکی نیست و در وجیزه او را از ممدوحین شمرده اند. (6).

1- رجال الطوسي، ص 155.

2- اختيار معرفة الرجال، ص 311.

3- محمد بن علي بن ابراهيم استرآبادي از فقها و متكلمين و عباد و زهاد و ثقات طايفه اماميه است. او استاد ائمه رجال، صاحب منهج المقال است كه از آن تعبير به رجال كبير مي شود. بهتر از رجال او در كتب رجال نوشته نشده و به جهت اتقان و خوبي نظم و ترتيب و روشش، استاد اكبر، بهبهاني، تحقيقات خود را در رجال، تعليقه بر آن نموده و آن را از بين كتب رجال اختيار کرده است. ديگر از مصنفات او: كتاب شرح آيات الاحكام و حاشيه تهذيب و چند رساله ديگر است. علامه مجلسي در بحار گفته: سيد امجد ميرزا محمد، قدس سره، از نجباء و اتقياء و افاضل عصر بوده. او مجاور مکه بود تا بدرود زندگي گفت. كتبش در نهايت متانت و درستي است. مرحوم استرآبادي مدتي مجاور و ساكن عتبه عليه اميرالمؤمنين (ع) بوده و سپس مجاورت بيت الله الحرام را اختيار کرده است. او در سيزدهم ذي القعدة الحرام به سال 1028 در مکه معظمه وفات کرد، و در قبرستان معلي نزديک قبر خديجه کبري سلام الله عليها به خاک رفت. مرحوم مجلسي او را در عداد کسانی که ولي عصر ارواحنا فداه را دیده اند نام مي برد. [فوائد الرضويه، ج 2، ص 554].

4- (تعليقات علي) منهج المقال (رجال كبير)، ص 69.

5- اصول کافي، ج 2، باب الکاف، ص 113.

6- تنقيح المقال، ج 1، ص 173.

شیخ طوسی (ره)، در رجالش، بشیر (بشر) را گاهی از اصحاب حضرت باقر (ع) و گاهی از اصحاب حضرت صادق (ع) شمرده است. (1).

شیخ کشی، بشیر را از ممدوحین شناخته، و وی را از راویان حدیث می داند.

کشی از محمد بن زید شحام، روایت کرده که گفت: (در مدینه) مشغول نماز بودم که امام صادق (ع) مرا دید و به دنبال من فرستاد. همین که به محضرش شرفیاب شدم، پرسید: تو کیستی؟ عرض کردم: از موالیان شما، از اهل کوفه ام. فرمود: در کوفه که را می شناسی؟ گفتم: بشیر نبال و برادرش، شجره، را. فرمود: چگونه است احسان ایشان با تو؟ گفتم: نیکوست. فرمود: بهترین مسلمان، کسی است که با مسلمین پیوند داشته باشد، و آنان را اعانت کند، و برای آنان وجودش نافع باشد؛ والله شبی را نخواستیدم ام که در مالم حقی برای مسلمانان باقی مانده باشد. (2).

از بشیر نبال روایت شده که گفت: شتر لاغری خریدم، جمعی گفتند که این شتر تو را به مقصد نمی رساند و عده ای گفتند که با آن شتر به مقصد خواهیم رسید. به هر حال شتر را سوار شدم و به سوی مدینه طیبه به راه افتادم. در راه صورت و دست و پایم مجروح شد. هنگامی که وارد مدینه شدم، به خانه امام باقر (ع) رفتم و به غلام آن حضرت گفتم که برای من اجازه ورود بگیرد. امام همین که صدای مرا شنید، فرمود: ای بشیر! وارد شو، مرحبا به تو. آن گاه فرمود: ای بشیر! چرا این طور شدی؟ عرض کردم: شتر لاغری خریدم، و به حضور شما آمدم، در راه، صورت و دست و پایم را مجروح کرده. حضرت فرمود: چه تو را به این مسافرت وا داشت؟ گفتم: قربانت کردم، و الله، علاقه و محبت به شما مرا به این کار وادار کرد. حضرت فرمود: روز قیامت که می شود، پیغمبر خدا (ص)، به خدا پناهنده می گردد و ما، به سوی رسول خدا و شیعه ما، به سوی ما؛ به پروردگار کعبه قسم، ما شما را به سوی بهشت خواهیم برد. (3).

بشیر مورد لطف حضرت باقر (ع) بوده، و این خود دلیلی بر خوبی اوست.

در کافی از بشیر نبال روایت شده که گفت: از امام باقر (ع) درباره حکم حمام سؤال کردم، فرمود: اراده حمام داری؟ عرض کردم: بلی. حضرت دستور داد، حمام را گرم کردند. سپس داخل شد و لنگی به کمر بست که از ناف تا سر زانو را پوشانیده بود، آن گاه فرمود: تو نیز همیشه چنین کن. (4).

ص: 147

1- رجال الطوسی، ص 108 و ص 154.

2- رجال کشی، ص 315.

3- سفینه البحار، ج 1، ص 83.

4- فروع کافی، ج 2، ص 219.

اعین، غلامی رومی بود به فردی از بنی شیبان تعلق داشت، و آن گاه که قرآن را فرا گرفت او را آزاد کرد (فهرست ابن الندیم، ص 308)

(سننسن)، راهبی در دیار روم بود. (فهرست ابن الندیم، ص 309)

علامه مامقانی از شیخ طوسی (ره) نقل کرده که بکیر از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام بوده و از حواریون آن دو امام به شمار رفته و از آن دو بزرگوار حادثی نقل کرده است. (1).

کنیه بکیر ابو عبدالله (و نیز ابوالجهم) است، او برادر زراره و حمران می باشد. (2).

بکیر دارای شش پسر به نامهای: عبدالله، جهم، عبدالحمید، عبدالاعلی، عمرو، و زید است. اولاد جهم از بزرگان اهل حدیث و صاحبان تصنیف می باشند، از جمله حسن بن جهم، جد ابو غالب زراری است. آنان به بکیریون معروف بودند؛ لیکن از زمانی که حضرت هادی (ع)، سلیمان بن حسن بن جهم را زراری لقب داد، آنان منسوب به زراره گشتند. (3).

بکیر گوید: روزی محضر امام صادق (ع) رفتم، حضرت مرا پیش خواند و فرمود: از فرزندان اعین می باشی؟ عرض کردم: آری، بکیر بن اعین هستم. حضرت از حال حمران جو یا شد. عرض کردم: امسال به حج نیامده با آن که شوق شدیدی داشت که خدمت شما برسد، لیکن به شما سلام رسانده است. حضرت فرمود: «علیک و علیه السلام» بر تو و بر او سلام و درود. (4).

بکیر در زمان حضرت صادق (ع) از دنیا رفت. حضرت پس از وفات او فرمود: «اما والله لقد انزل الله بین رسوله و امیر المؤمنین علیهما السلام» خداوند او را بین رسولش (ص) و امیر المؤمنین (ع) وارد کرد. (5).

زمانی حضرت صادق (ع) او را یاد کرد و فرمود: «رحم الله بکیرا و قد و الله فعل» خداوند بکیر را رحمت کند، و والله، رحمت کرده است. (6).

بکیر در شهر دامغان مدفون است و دارای قبه و بارگاهی است.

ص: 148

1- اختیار معرفة الرجال، ص 161 - تنقیح المقال، ج 1، ص 181.

2- فهرست ابن الندیم، ص 309.

3- تحفة الاحباب، ص 34.

4- اختیار معرفة الرجال، ص 179.

5- رجال کشی، ص 160.

6- رجال کشی، ص 160.

حساب و کتاب دنیا بسیار دقیق و نظم دنیا خدشه ناپذیر است. خورشید با این که هزاران بار از کره ی زمین بزرگ تر است و حرارت آن به بیش از ده هزار درجه ی سانتیگراد می رسد، در طول هزاران هزار سال يك ثانيه زودتر یا دیرتر طلوع و غروب نکرده است. قرآن کریم می فرماید: «وَأُنَبِّتُ فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مُّزَوَّنًا (1)؛ و از هر چیز سنجیده ای در آن رویانندیم». ولی دنیا با این عظمت و با این نظم و انتظام، نزد خداوند به اندازه ی يك بال پشه ارزش ندارد «ان الدنيا لا تساوي عندالله جناح بعوضة (2)؛ دنیا در نزد خدا به قدر بال پشه ای ارزش ندارد». در این عبارت گفته نشده که دنیا به اندازه ی دو بال پشه ارزش ندارد؛ چرا که دو بال پشه به درد خود پشه می خورد و با آنها پرواز می کند دنیا حتی به اندازه يك بال پشه نزد خدای متعال ارزش ندارد. آیا خدای متعال که این دنیای بی ارزش را تا این حد با نظم و دقت اداره می کند، در کار آخرت دقت به خرج نمی دهد؟

یکی از آیاتی که تأمل و تدبر بسیاری می طلبد این آیه است: «وبدالهم من الله ما لم یکنوا یحتسبون (3)؛ و آنچه تصور [ش را] نمی کردند، از جانب خدا برایشان آشکار می گردد».

آنچه از تفاسیر و آیات قبل و بعد از این آیه بر می آید این است که وقتی انسانها می میرند و وارد جهان آخرت می شوند و دقت آنجا را می بینند در حیرت می مانند، چرا که هرگز گمان نمی کردند، آخرت و حساب و کتاب اعمال آنها تا به این حد، دقیق باشد.

در آخرت حلال دنیا حساب دارد، چه رسد به حرام آن. خدای متعال بعضی از چیزها را حلال کرده و اجازه استفاده از آنها را داده است، اما معنای اجازه این نیست که حساب و کتاب ندارد؛ بلکه حلال نیز حساب و کتاب دارد، اما در محاسبه ی آن اذیت و آزار نیست، و کلمه به کلمه باید جواب داد.

ائمه اطهار علیهم السلام و اولیای الهی به ما گفته اند که باید از عدل خدا بترسیم. خدا هیچ گاه ظلم نمی کند اما اگر عدل الهی در آخرت نمایان شود، هیچ کس را یارای آن نیست.

تنها راه برای در امان ماندن انسان ها از عذاب آخرت، تقوا پیشه کردن در دنیا است.

تقوا حقیقتی است که هزاران درجه دارد که هر کدام با دیگری از جهات گوناگونی متفاوت است. در يك ماشین سواری، باید صدها شرط و جزء به هم پیوسته باشد، تا ماشین توان حرکت داشته باشد و درست کار کند. ممکن است از هزاران ماشین که خراب می شود هر کدام به علت متفاوتی خراب شده باشد. وقتی چیز ساده ای چون ماشین این همه اجزا و شروط داشته باشد، امر مهمی چون تقوا که به واسطه آن می توان هم نشین امیر مؤمنان و ائمه اطهار علیهم السلام شد، جای خود دارد.

امام هادی علیه السلام می فرماید: «الدنيا سوق ریح فیها قوم و خسر الآخرون (4)؛ دنیا بازاری است که عده ای در آن سود می برند و عده ای دیگر ضرر می کنند». آنها که اجناس خود را با مشورت اهل فن خریده اند زیان کمتری می بینند و بیشتر سود می کنند. باید در بازار دنیا به توصیه های خبرگان این بازار، که انبیا و اولیای الهی اند گوش فرا داد و تقوا پیشه کنیم تا دچار زیان اخروی نگردیم. البته، استثناهایی در دنیا وجود دارد که آن هم براساس حساب و کتاب است و از نظم خاص خود پیروی می کند. خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: «و الذین ءامنوا و اتبعتم ذریتهم بایمن ألحقنا بهم ذریتهم و ما آلتهم من عملهم من شیء (5)؛ و کسانی که ایمان آورده اند و فرزندانشان در ایمان از ایشان پیروی کرده اند فرزندانشان را به ایشان ملحق سازیم و چیزی از عملشان نمی کاهیم».

ممکن است فردی چون پدر و مادر یا اجداد و نزدیکان او به درگاه الهی قریبی داشته یا دعایی کرده اند موفقیتی پیدا کند و این موفقیت بر اثر عمل نیک اجداد نصیب او شده باشد. اما چنین مسائلی استثنا است و قانون کلی این است: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (6)»؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست».

زیارتی از امام هادی علیه السلام خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که خواندن آن در روز عید غدیر مستحب است و مرحوم شیخ عباس قمی آن را در مفاتیح الجنان تحت عنوان زیارت مخصوصه ی حضرت امیر در روز غدیر آورده است. حجم این زیارت بیشتر از دعای کمیل است و اگر آن را دایرة المعارف حضرت امیر علیه السلام بخوانیم سخن گزافی نگفته ایم. آن حضرت می فرماید:

«قد يري الحول القلب وجه الحيلة و دونها حاجز من تقوي الله فيدعها رأي العين و ينتهز فرصتها من لا حريجة له في الدين (7)»؛ مردم کار افتاده و زیرکی هستند که می دانند در هر کاری چه حیلت سازند، ولی امر و نهی خدا سد راه آنها است. اینان با آن که راه و رسم حيله گری را می دانند و بر آن توانایند، گرد آن نمی گردند. تنها کسانی که از هیچ گناهی پروایشان نیست، همواره منتظر فرصتند تا در کار حیلتي به کار برند.»

«حول القلب» یکی اصطلاح خاص عربی است. همیشه دو جزء این اصطلاح با هم استعمال شده است و شاید جایی پیدا نشود که «حول» یا «قلب» به تنهایی ذکر شده باشد. کلمه «حول» از ماده «حول» و به معنای حيله و چاره اندیشی است. کلمه «قلب» نیز از ماده «قلب» و گرداندن است و این اصطلاح را درباره کسی به کار می برند که هم حيله را خوب بلد است و هم ثقلب امور را می فهمد. حضرت می فرماید چه بسا کسی می داند که چگونه سر مردم کلاه بگذارد و چگونه صحبت کند که مردم را فریفته خویش نماید، اما دیوار محکمی در مقابل او است که نمی گذارد چنین عملی از او سرزند و این دیوار محکم چیزی جز تقوای الهی نیست. چنین کسی به خوبی می تواند مقاصد دنیایی و شهوانی خود را برآورده نماید، اما ترس از عدل خدا جلودار او است. «فیدعها رأي العين» با این که می بیند مطامع دنیوی از دستش می رود اما آن را رها می کند. این رأي العين به معنای دیدن با چشم نیست، بلکه به معنای حدس زدن و دیدن با چشم بصیرت است؛ مثل آنکه درباره ی شخصی که دارد شاخه ی زیر پای خود را می برد می گویند می بینیم که از روی درخت افتاده است. در چنین حالتی هنوز این اتفاق نیفتاده، اما انسان می داند که می افتد و آن قدر این حدس و گمان قوی است که در حکم دیدن با چشم است.

«و ينتهز فرصتها من لا حريجة له في الدين» اما کسی که درد دین و خداپرستی ندارد آن کار ناروا را دنبال می کند. امیر مؤمنان علیه السلام خلافت مشروط را رها کرد. (8) اما عثمان دنبال آن را گرفت و خیال کرد که برنده ماجرا شده است. آن که دین دارد فریب و نیرنگ و ظلم و ستم را ترك می کند، اما آن که دین برایش بازیچه ای بیش نیست دین را وسیله رسیدن به اهداف دنیوی خود قرار می دهد.

ص: 149

- 1- حجر، آیه ی 19.
- 2- بحار الأنوار، ج 79، ص 148.
- 3- زمر، آیه 47.
- 4- بحار الأنوار، ج 75، ص 366.
- 5- طور، آیه 21.



6- نجم، آیه ي 39.

7- زیارت مخصوصه حضرت امیر علیه السلام در روز عید غدیر، مفاتیح الجنان، ص 608، چاپ دارالثقلین، قم.

8- در شورائی که بعد از عمر و به دستور وی تشکیل شد به حضرت علی علیه السلام پیشنهاد شد که در صورت عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ی ابوبکر و عمر ما با تو بیعت می کنیم حضرت فرمود کتاب خدا و سنت پیامبر را قبول دارم اما سیره ی آن دو را نه نمی پذیرم و به رأی و اجتهاد خودم عمل می کنم.

حسين بن علي بن ابی طالب، سبط پیامبر، فرزند زهرا و علي و کسی است که اگر نبود، بني اميه در همان آغاز، بساط اسلام را برچیده بودند و امروزه دیگر نامی از اسلام و مسلمانی وجود نداشت، و کسی شهادتین را بر زبان جاری نمی کرد. این مسئله خود بحث بسیاری می طلبد و روایات و مطالب گوناگونی در مورد آن وجود دارد، که این مقال برای پرداختن به آن مناسب نیست، اما همین قدر بدانیم که اگر حسین علیه السلام نبود، امروزه از اسلام نشانی نبود. یکی از مراجع تقلید قبل از هر نماز سلامی خدمت ابی عبدالله علیه السلام عرض می کرد و می گفت: این نمازهایی که ما می خوانیم همه از برکت خون سیدالشهدا علیه السلام است و اگر حسین علیه السلام نبود پیامبر آخرالزمان نیز مانند هزاران پیامبر دیگری می شد که حتی اسم بعضی از آنها در سینه تاریخ نمانده است. می گویند خدای متعال برای هدایت انبای بشر 124 هزار پیامبر فرستاده است، اما از این همه فقط نام چند تن در تاریخ آمده است.

نه یزید و نه پدر و نه جدش حتی يك لحظه هم به اسلام و پیامبر ایمان نیاورند. ابوسفیان پیوسته می گفت: «تلقفوها تلقف الکره (1)»؛ حکومت را چون گوی از دست دیگران برابید». معاویه پدر یزید نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بني هاشم دائماً می گفت: «دفنا دفنا (2)»؛ به خدا قسم کاری می کنم که نام [بلند] شان در دل خاک تیره به کلی مدفون گردد و به کم تر از این کار رضایت نخواهم داد».

و خود یزید می گفت: «لعبت هاشم بالملك فلا

خبر جاء و لا وحي نزل (3)». بني هاشم با حکومت بازی کردند. نه خبری از آن دنیا آمده و نه وحیی در کار است [بلکه همه این سخنان دروغی بیش نیست]».

بني اميه با شهادت حسين بن علي عليهما السلام گمان می کردند خیال خام خود را تحقق بخشیده و کار اسلام را يك سره کرده اند. اما اراده ي خدای متعال بر این تعلق گرفت که با ریخته شدن خون آن حضرت درخت اسلام بارور شود و نام پیامبر آخرالزمان تا ابد بر صفحه روزگار نورافشانی کند و راه و آیین او و فرزندان گرامی اش که از هر قول زور و بهتان به دور است، باقی بماند.

ص: 150

1- بحار الانوار، ج 31، ص 197.

2- همان، ج 33، ص 169، باب ما ورد في معاویه.

3- احتجاج، ج 2، ص 307، احتجاج زينب بنت علي بن ابی طالب.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هر سال قبل از ماه مبارک رمضان، به استقبال این ماه می رفتند و برای مردم خطبه می خواندند. در یکی از این خطبه ها که راوی آن امیرمؤمنان علی علیه السلام است مطالب بسیاری در باب احکام دین، صله رحم و مسائل دیگر آمده است و در آخر حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می پرسند: (1) «یا رسول الله، ما أفضل الأعمال فی هذا الشهر؛ ای رسول خدا، بهترین اعمال در این ماه چیست؟» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد: «الورع عن محارم الله (2)؛ پرهیز از محارم الهی». دوری جستن از حرام بهترین عملی است که می توان در این ماه انجام داد. این جمله با آن که بسیار کوچک است، عمل به آن، دقت بسیار و آمادگی فراوان می طلبد. ماه رمضان که ماه خودسازی است، فرصت مناسبی برای ایجاد این آمادگی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این خطبه می فرمایند: «در این ماه خداوند شیطان را غل و زنجیر می کند. پس از خدا بخواهید که آن زنجیر را باز نکند» و این خواستن با زبان میسر نمی گردد، بلکه عمل نیز می خواهد.

شخصی از عالمی مسئله ای پرسید. آن عالم جواب مختصری داد، ولی سؤال کننده قانع نشد و در حضور همان عالم، مسئله را از عالمی دیگر پرسید. عالم دوم مسئله را به تفصیل بیان کرد و پاسخ قانع کننده ای داد. عالم اولی گفت: حافظه بسیار خوبی داری که مسئله را به این روشنی شرح دادی. عالم دوم پاسخ داد: چنین جوابی علاوه بر حافظه قوی تلاش بسیار هم می خواهد.

ص: 151

1- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وصف علی علیه السلام می فرماید: «وکل علم علمنیه قد علمته علیا (الیقین، ص 350)؛ هر چه خدا به من یاد داده، من نیز به علی یاد داده ام». لذا پرسیدن سؤال در این مقام از رسول خدا، سؤال عارفی است که برای فهم دیگران می پرسد؛ مثل آن که عالمی در حضور جمع مطلبی از یک مرجع تقلید بپرسد و هدف او از سؤال این باشد که حاضران چیزی یاد بگیرند و خود بر آن مسئله واقف است (شیرازی).

2- وسائل الشیعه، ج 10، ص 314. ملاک اهل دنیا

حضرت علي عليه السلام مي فرمايند: «اتخذوا الشيطان لأمرهم ملاكا (1)؛ اهل دنيا شيطان را ملاك كار خود قرار دادند». هر كسي در هر حرفه اي براي خود ملاكي دارد. ملاك يكي پول است، ديگري ملاكش براي زندگي علم و براي آن يكي رياضت بدن است، ولي ملاك دنياپرستان، شيطان است. حضرت در ادامه گوشزد مي فرمايند كه شيطان نيز آنها را اغوا مي كند و از آنها به عنوان طعمه استفاده مي كند: «و اتخذهم له أشراكا؛ و شيطان نيز آنان را دام خود ساخت». براي شكار كبوتر كبوتري را كه نخي به پايش بسته شده و سر نخ در دست صياد است، به پرواز در مي آورند تا به وسيله آن، كبوترهاي ديگري را صيد كنند. شيطان نيز از دنياپرستان به عنوان طعمه استفاده مي كند و ديگران را از راه آنها فریب مي دهد. حضرت سرانجام تلخ چنين كساني را اين گونه تصوير مي فرمايند: «فرخ في صدورهم و دب و درج في حجوهم (2)؛ پس در سينه هایشان تخم گذاشت و جوجه برآورد». تنها افراد بي سواد گرفتار اين طعمه ها نيستند، بلكه اهل علم نيز گرفتارند و چه بسا علم براي آنها زيان به همراه داشته باشد.

ص: 152

---

1- نهج البلاغه، خطبه 7.

2- همان.

عده ای را عقده بر آن است که عیسی پسر خدا است. در قرآن آمده است که روز قیامت از حضرت عیسی علیه السلام سؤال می شود که: «أنت قلت للناس اتخذوني و أمي الهين من دون الله (1)؛ آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟» حضرت عیسی علیه السلام پاسخ می هد: «ان كنت قلته فقد علمته؛ [خدایا] اگر آن را گفته بودم قطعاً آن را می دانستی». خدای سبحان در حالی چنین سؤالی از عیسی بن مریم می پرسد که خود می داند حضرت عیسی چنین ادعایی نکرده است، اما می خواهد عیسی این سخن را در مقابل اصحاب خود بر زبان آورد. امام صادق علیه السلام با این گریه و تضرع نمی خواست در این حد نیز در آن دنیا بازخواست شود. آری، باید عبادت و طاعت را از ائمه علیهم السلام یاد گرفت. هر چند مانند آنها شدن از عهده ما بر نمی آید، اما حضرت علی علیه السلام می فرماید: «أعینونی بورع (2)؛ مرا با ورع خود یاری کنید» و ماه رمضان بهترین فرصت برای تمرین ورع است. اولین مرحله ورع ترك محرمات و ادای واجبات است و مقدمه آن نیز همان طور که گفته شد علم به هر دوی آنها است.

پس انسان باید تمرین کند که از دنیا دل بکند و در حالی که در دنیا زندگی می کند و حتی ثروتمند است، به پول وابسته و دلبسته نباشد. اینها را مانند بچه ای که می خواهد راه رفتن یاد بگیرد باید آن قدر تمرین کنیم تا راه بیفتیم، و از زمین خوردن خسته نشویم. دنیا محل گذر است و انسان به همراه اعمالش در محضر عدل الهی حاضر می شود، یکی مانند ابوخطاب مورد لعن امامان قرار می گیرد و دیگری مانند فرزندش حسین بن خطاب از جمله ثقات حدیث و اوتاد می شود.

ص: 153

1- مائده، آیه 116.

2- نهج البلاغه، نامه 45.

امام صادق عليه السلام در جاهاي مختلف ابن ابي خطاب را لعن کرده است. در يکي از اين روايات حضرت مي فرمايد: من به او گفتم «مسوا بالمغرب قليلا» (1) ولي او گفته نماز را به تاخير بياندازید «حتي تشتبک النجوم» (2) غروب با مغرب فرق مي کند. هنگامي که خورشيد در افق ناپديد شود غروب مي باشد و چند دقيقه بعد وقتي حمزه ي مشرقيه از بالاي سرگذشت مغرب است.

بين فقها مشهور است که مغرب، غروب نيست و وقت خواندن نماز و افطار همان مغرب است. اما «تشتبک النجوم» در حدود نيم ساعت بعد از مغرب است. از نظر شرعي تأخير انداختن نماز تا اين وقت مانعي ندارد، اما امام او را به سبب تغيير دادن حکم خدا و تحريف قول معصوم، لعن مي کند.

در روايات آمده است: «اول الوقت أبدا أفضل (3)؛ نماز خواندن در اول وقت هميشه فضيلت بيشترى دارد». ولي ابن ابي خطاب با اين سخن خود حکم شرعي را تغيير داد و آن را اشتباه نقل کرد. امام فرمود: من به او گفته ام: غروب که شد، صبر کنيد هوا مقداري تاريک شود، آنگاه نماز بخوانيد. اما او گفته «حتي تشتبک النجوم».

ص: 154

---

1- تهذيب، ج 2، ص 259.

2- همان.

3- کافي، ج 3، ص 274.

آنان که همیشه به فکر خودشان هستند و با دقت کامل مشغول سر و صورت دادن به وضع خود و خانواده ی خود می باشند و خلاصه آنان که همه ی خوبیها را منحصر برای خود می خواهند، باید اندیشه ی خود را از این دایره ی انحصار جویی بیرون آورند. و از مزایا و موهبتهایی که در اختیار دارند برای دیگران آرزو کنند و در حدود امکان و قدرت، عملاً این معنی را به ثبوت رسانیده و مردم را از آن مواهب بهره مند سازند تا به معنی واقعی، خیرخواه و نوع دوست محسوب شوند.

احبوا للناس ما تحبون لأنفسکم. (1).

آنچه برای خود دوست می دارید، برای مردم نیز دوست بدارید.

ص: 155

---

1- خصال. ج 1، ص 7.

چه بهتر که دوست عیوب دوست خود را بگوید. البته به نحوی که شایسته باشد و موجب رنجش خاطر او نشود و لطمه ای به آبروی او نزند. تا او نیز با این تذکر، درصدد اصلاح برآید و خود را پاک و آراسته کند. و گرنه عیب رفیق را دیدن و با سکوت خود بر رفتار و کردار او صحنه گذاشتن کار درستی نیست و از صداقت و صمیمیت به دور است.

احب اخواني الي، من اهدي الي عيوبي. (1).

آن کس از برادران و دوستانم، نزد من، محبوبتر و خواستنی تر است که عیوبم را به من بگوید.

ص: 156

---

1- اصول کافی. ج 2، ص 639.



انسان مي خواهد به وسيله ي عبادت، خدا را بشناسد و در مقابل عظمت او كوچكي كند و از اينكار نتيجه بگيرد. يعني روح خود را تقويت كند، نفس خويش را تزكيه نمايد، هميشه خدا را به خاطر داشته باشد، با اطاعت و فرمانبرداري او خود را سعادتمند سازد و از نافرمانی او احتراز جويد. پس خود معرفت به خدا و خضوع نسبت به او كه اين همه آثار و نتايج را به دنبال دارد، اساس بندگي است.

افضل العبادۃ العلم بالله و التواضع له. (1).

بالاترين عبادت شناختن خدا و تواضع براي اوست.

ص: 157

---

1- تحف. ص 364.

شخص خوش زبان و مؤدب: به علت آنکه با هر کس چنانکه شايسته است سخن مي گويد و هيچ کس را از خود نمي رنجاند، نزد همه محترم است و مردم او را عزيز مي شمارند. در روز واپسين نيز سزاي عفت زبان و نيکي با مردم را مي بيند. ولي شخص بدزبان و بدگو که مردم را با اين خوي زشت مي آزارد در اين جهان، منفور و ذليل و در آن جهان مستوجب عذاب الهي است.

البذاء من الجفاء. و الجفاء في النار. (1) بدزباني و ناسزاگويي از تندخويي و ناسازگاري است و پاداش تندخويي و ناسازگاري، آتش جهنم است.

ص: 158

کسی که دین اسلام را قبول کرد، بار تکلیف بر دوش او نهاده شده و بر او لازم است پس از فهم عقاید اصولی آن دین از روی ادله، مسائل و احکام شرعی را بیاموزد. چنانچه وسایل آموختن فراهم بود و در یاد گرفتن آنها مسامحه کرد، عذر او پذیرفته نخواهد بود. از این نظر فقها کسی را که حکمی از احکام شرع را ندانسته باشد جاهل گویند و او را بر دو قسم می دانند:

جاهل قاصر و جاهل مقصر. جاهل قاصر کسی است که آموختن مسأله برای او میسر نباشد چنین کسی را معذور می شمرند، یعنی خداوند عذر او را قبول می کند. جاهل مقصر کسی است که یاد گرفتن برای او میسر باشد، ولی مسامحه کند. چنین شخصی را معذور نمی دانند.

جاهدوا فی طلب معرفة ما لا عذر لکم فی جهله. (1).

در تحصیل دانشی که از ندانستن آن معذور نیستید، کوشش کنید.

ص: 159

آيا لذتي بالاتر از اين هست كه انسان از نعمتهايي كه خداوند به او داده است استفاده كند و به ديگران نيز بدهد؟ و آيا لذتي بالاتر از اين هست كه آدمي از داده ي پروردگار بهره مند شود، اما اينقدر همت نداشته باشد كه به داد دل ضعفا برسد و به آنان ترحمي كند، يا اينكه اصلا نه خودش استفاده اي از مال خود نمايد و نه جود و سخاوتي داشته باشد كه به ديگران فايده اي برساند.

خياركم سمحاؤكم و شراركم نجلاؤكم. (1).

نيكان شما كساني هستند كه بخشش مي كنند (و دست گشاده دارند) و بدان شما اشخاصي هستند كه بخل مي ورزند.

ص: 160

آدمی که با خدا باشد، روح او به یاد پروردگار زنده است و در هر حال به فرمان او عمل می‌کند. اگر تنها باشد خدا را از یاد نمی‌برد و اگر در میان مردم با ایمان باشد، برنامه‌ی خود را عملی می‌کند. اگر در میان جماعتی باشد که از خدا بی‌خبرند، باز هم دست از روش خود بر نمی‌دارد و حاضر نیست هم‌رنگ آنها شود. مسلم است که چنین شخصی در صورت اخیر شهادت به خرج داده و ثواب اشخاصی را دارد که در راه خدا جهاد می‌کنند.

الذاکر الله تعالی فی الغافلین کالمقاتل فی الهاربین. (1)

کسی که در میان مردم غافل (از خدا) به یاد خدا باشد، مانند کسی است که در میان فراریان از جنگ (در راه خدا استقامت کرده و) مشغول جنگ باشد.

ص: 161

## بین الامرین

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت صحیح بیان شده است که فرمود نه جبر است نه تفویض و لکن یک امری است در بین این دو امر که راوی پرسید کدام است امر بین الامرین.

فرمود مثل امر بین این دو امر مثل آن است که تو یک کسی را در معصیت کردن بینی و او را از معصیت نهی و منع و زجر نمائی و او قبول نکند و گوش ندهد و وقتی بر سخن تو ننهد تو هم او را ترک گوئی و به خودش واگذاری آنگاه او به اختیار خودش مرتکب معصیت شود تو او را بر عصیان امر نکرده ای.

حاصل سخن این است که خداوند قوت و قدرت کاری را داده ولی طریق سلامت و سعادت را هم نموده در این امر و نهی به اختیار می توانند مبادرت به عملی بکنند و می توانند نکنند و سزا و جزا روی اختیار به عمل است اگر مرتکب معصیتی شد جبر نیست و اگر مرتکب خیری شد تفویض نیست بلکه اطاعت امر است.

حدیث دیگر در امر بین الامرین :

علامه مجلسی در بحار از حسن بن محمد روایت می کند که مردی قدری و جبری بر عبدالملک وارد شد و علماء اهل شام نتوانستند او را قانع نمایند عبدالملک او را به امام محمد باقر و امام صادق (ع) هدایت نمود آن مرد قدری خدمت امامین صادقین رسید حضرت فرمود سوره حمد را بخوان تا خواند به این آیه رسید که ایك نعبد و ایك نستعین فرمود توقف کن تو چه کسی را عبادت می کنی و از چه کسی استعانت می جوئی اگر امر بر تفویض است استعانت برای چه کار است آن مرد معطل ماند و سخنی نتوانست بگوید و قانع شد.

شیخ مفید در ذیل این حدیث می گوید تفویض رفع خطر و عذاب از خلق در افعال انسان است و مباح بودن آن چیزی که خواسته باشند و زنادقه همه افعال را مباح می دانند - باز اضافه می کند که جبر حمل فعل بر اضطرار است و ارتکاب افعال به قهر و اجبار است که مرتکب خود را صاحب قوت و قدرتی نداند و گوید نه فعل از من است نه قوت امتناع از من است و امر بین الامرین است این است که خداوند قوت و قدرتی بر اتیان عمل داده ولی امر و نهی در کار و عمل قرار داده حد و مرزی معین فرموده که چه کارها را باید کرد و چه کارها را نباید کرد و به اطاعت امر وعده ثواب و به تمرد آن وعده عقاب فرموده است.

حدیث دیگر :

جمعی از مسلمانان از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که در پاسخ یک مرد جبری فرمود آیا بهتر از خدا کسی عذر صحیح را می پذیرد؟

او گفت نه؟!!

آنگاه فرمود ای مرد جبری چه می گوئی در حق کسی که او بگوید خدایا من قدرت ندارم و قوت و قدرت هم نداشته باشد آیا این شخص معذور می باشد یا نه؟

گفت آری معذور است.

امام صادق فرمود پس وقتی که خداوند می داند بنده بر اطاعت او قادر نیست و اگر روز قیامت عذر آورد که توبه من قدرت اطاعت ندادی و به قدرت ندادن از اطاعت خود منع کردی آیا عذر او صحیح نیست؟ جبری گفت چرا؟

امام صادق علیه السلام فرمود بنابراین عقیده باید خداوند عذر او را بپذیرد و بر احدی مؤاخذه و عذاب نکند زیرا قوت بر اطاعت او نداشته اند در حالی که مورد اتفاق همه ملتهاست که روز قیامت روز رسیدگی به حساب و دادن ثواب و عقاب است و عذر کسی بدین معنی پذیرفته نیست همه کس قدرت و قوت بر کارها دارد نهایت باید رعایت امر و نهی نماید آن مرد جبری توبه کرد و از عقیده خود برگشت.

علامه مجلسی پس از شرح این حدیث می گوید آنچه برای ما از اخبار معتبر معلوم شد این است که ائمه هدی علیهم السلام چیزی که اشاعره معتقد بودند و تفویضی که معتزله می گفتند هر دو را رد کردند و دلایل متقنی برای رد هر یک آوردند.

اما درباره امر بین امرین این است که فرمودند خداوند برای بندگان مشعل هدایت فرستاده و توفیق عنایت فرموده تا مردم در اضطرار و اجبار نیفتند و به خذلان و عصیان مبتلا نشوند و مثل آنها این است که خواجه ای غلام خود را بر کاری که قادر نیست امر کند و ثوابی برای او معین نماید یا از کاری که نیروی ترک آن را ندارد منع کند و وعده عقاب دهد این وعده و وعید از خواجه بر بنده مورد ملامت عقلاست زیرا با علم به اینکه قادر به این عمل نیست امر به کاری بنماید از بی خردی است - یا از طرف دیگر اکرام و انعام خود را بر بنده به حد افراط برساند و تأکید کند بر امری که قادر بر اتیان آن نباشد هیچ عاقل نمی گوید خواجه بنده را مجبور به کاری کرده بلکه او را به راهی امر نموده و ترغیب در پاداش داده است - پس عمل کردن غلام یا بنده بر حسب حسن و قبح خودش می باشد نه مجبور بوده و نه مفوض بلکه دارای قدرت و نیروی است که باید به اراده خود صرف در اطاعت امر یا نهی آن بشود تا به ثواب و عقاب برسد. (1).

### بتریه

از شعب زیدیه بتریه است و آنها اصحاب کثیرالنوی و حسن بن صالح بن حی و سالم بن ابی حفصه و حکم بن عینه و سلمة بن کهیل و ابی المقدام ثابت بن حداد آنها معتقد به ولایت علی علیه السلام بودند بعد به ولایت ابوبکر و عمر عدول نمودند ولی عثمان را طعن کردند طلحه و زبیر و عایشه را طعن زدند و چون زید بن علی را امام می دانستند و کثیرالنوی ابتر بود آنها را بتریه گفتند حق این است که آنها را بتریه گویند نه بتریه.

ص: 162

در اینکه شیعه زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مورد عنایت و توجه بوده اند از اهل سنت روایاتی در دست است که برای نمونه یکی از آنها را نقل می کنیم.

حافظ جمال الدین زرنندی از ابن عباس به نقل ابن حجر نقل می کند که چون آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجري من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلك لمن خشي ربه نازل شد.

قال رسول الله (ص) لعلي هم انت و شيعتك تاني انت و شيعتك يوم القيامة راضين مرضين و يأتي عدوك غضابي مقمحين

يعني مراد از صلحاء علي و شيعيان او هستند (1).

ص: 163

---

1- الصواعق المحرقة ابن حجر چاپ مصر ص 96 - شواهد التنزيل حاکم و غيره به نقل فصول المهمه علامه شرف الدين ص 39.



## برای چه خدا به پیامبران معجزه داد؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم: برای چه خدا به پیامبرانش و به شما معجزه داد؟

حضرت فرمود: برای اینکه دلیل بر صحت و راستگوئی کسی باشد که آن را آورده، و معجزه علامتی است از ناحیه ی خدا که به کسی جز انبیاء و حجج خود نمی دهد تا اینکه به وسیله ی آن راستگوئی راستگو، و دروغگوئی دروغگو ثابت شود. (1).

ص: 164

---

1- بحار الأنوار: ج 11 ص 71 ح 2.

## بهشت آدم چه بود؟

حسین بن بشار گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی بهشت حضرت آدم - علیه السلام - سؤال کردم.

حضرت فرمودند: باغی بوده از باغهای دنیا که بر آن آفتاب و ماه طلوع می کرد، و اگر از باغها و بهشتهای جاودان بود هرگز از آن خارج نمی شد. (1).

ص: 165

---

1- بحار الأنوار: ج 6 ص 284 ح 2.

## برای پیامبر چند همسر جاز است؟

حلبی گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره معنی فرمایش خدا: (یا ایها النبی انا أحللتنا لك أزواجك) (1) «ای پیامبر، ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته ای برای تو حلال کردیم» سؤال نمودم، و پرسیدم که چند همسر جایز است پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - بگیرد؟

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: هر چقدر که بخواهد.

گفتم: پس معنی فرمایش خدا: (لا یحل لك النساء من بعد و لا أن تبدل بهن من أزواج) (2) «بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست و نمی توانی همسرانت را به همسران دیگری مبدل کنی» چیست؟

حضرت فرمود: برای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - جایز است که با هر کدام یک از دختران عمو و عمه و دانی و خاله ی خود و همسرانش که با او هجرت کردند که خواست ازدواج کند، و برای پیامبر جایز شده است تا با هر زنی از دختران مؤمنین بدون مهریه ازدواج کند و این همان است از طریق بخشیدن صورت می گیرد، و این چنین ازدواجی برای غیر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - جایز نیست، بلکه باید مهریه ای باشد، و این همان فرمایش خدا است: (و امرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبی) (3) «و هرگاه زن با ایمانی خود را به پیامبر ببخشد (و مهری برای خود نخواهد) چنانچه پیامبر بخواهد می تواند او را به همسری برگزیند».

گفتم: معنی این فرمایش خدا: (ترجی من تشاء منه و تؤوی الیک من تشاء) (4) «که (موعد) هر یک از همسرانت را بخواهی می توانی به تأخیر اندازی و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی» چیست؟

حضرت فرمود: (لا یحل لك النساء من بعد) «آنکه نزد خود جای داده به همسری گرفته است، و آنکه تأخیر انداخت به همسری نگرفته است.»

گفتم: معنی این فرمایش خدا: (حرمت علیکم أمهاتکم و بناتکم و أخواتکم) (5) «بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست» چیست؟

حضرت فرمود: منظور زنانی است که در این آیه حرام شده اند: «حرام شده است بر شما، مادرانتان و خواهرانتان و دختران برادرانتان» تا آخر آیه.

و اگر مطلب همان بود که آنان می گفتند (در آن صورت) آنچه برای شما حلال بود برای آن حضرت حلال نمی شد، چرا که شما هر کدام می توانید هر موقع خواستید همسرانتان را به همسران دیگری مبدل کنید، و لکن چنین نیست که آنها می گویند. (6).

ص: 166

1- سوره ی احزاب آیه ی 50.

2- سوره ی احزاب آیه ی 52.

3- سوره ی احزاب آیه ی 50.

4- سوره ی احزاب آیه ی 51.

5- سورة ي نساء آيه ي 23.

6- فروع الكافي: ج 2 ص 24، بحار الأنوار: ج 22 ص 206 ح 28.

## بهترین کارها کدام است؟

رمادی روایت می کند که به ابوعبدالله - علیه السلام - گفتم: بهترین کارها کدام است؟

فرمود: آن کس که تا به منزل می رسد مجددا حرکت می کند.

گفتم: آن چیست؟

حضرت فرمود: آغاز نمودن قرآن و ختم آن هرگاه به آخر آن رسید از نو شروع می کند. (1).

ص: 167

---

1- بحار الأنوار: ج 89 ص 205 ح 6.

## بعد از قائم کسی دیگر هست؟

ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: یابن رسول الله؛ از پدر شما شنیدم که فرمود: بعد از قائم - علیه السلام - دوازده مهدی می باشند (و حکومت می کنند).

حضرت فرمود: (آن حضرت) فرمود: دوازده مهدی، و فرمود: دوازده امام، ولی آنها گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به ولایت ما (محبت و پیروی ما) و شناخت حق ما دعوت می کنند. (1).

ص: 168

---

1- بحار الأنوار: ج 53 ص 145 ح 1.

ابوکهمس گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: کدام عمل بعد از معرفت و شناخت ائمه - علیهم السلام - بهتر است؟

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: هیچ چیز بعد از معرفت و شناخت مساوی - در ثواب و اهمیت - با نماز نیست، و هیچ چیز بعد از معرفت و نماز هم پایه ی زکات نیست، و هیچ چیز بعد از آن هم پایه ی روزه نیست، و هیچ چیز بعد از آن هم پایه ی حج خانه خدا نیست.

و آغاز همه آنها معرفت و شناخت ما است، و فرجام و پایان تمامی آنها معرفت و شناخت ما است.

و هیچ چیز بعد از آن مانند نیکی به برادران (دینی) و مواسات با بذل دینار و درهم به آنها نیست، همانا این دو (درهم و دینار) دو سنگ مسخ شده هستند که خداوند بندگان خود را به وسیله ی آن - پس آنچه که برای شمردم - آزمایش نموده است.

و چیزی را که به سرعت موجب ثروتمند شدن، و زوال فقر شود، مانند مدام بجا آوردن حج خانه ی خدا ندیدم.

و یک نماز فریضه (و واجب) نزد خدا معادل هزار حج و هزار عمره مستحب و قبول شده است.

و یک حج خانه ی خدا بهتر است از یک خانه پر از طلا، نه بلکه بهتر است از یک دنیا پر از طلا و نقره که انسان آن را در راه خدای عزوجل انفاق کند.

قسم به آنکه محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را با حق فرستاد، و او را بشارت دهنده، و بیم دهنده قرار داد انجام یک حاجت مسلمان، و زدودن غم از قلب او بهتر است از حج و طواف، و حج و طواف، و حج و طواف، همین طور (با انگشتان دست مبارکش) شمرده تا ده، سپس دست خود را رها کرد.

سپس فرمود: از خدا بپرهیزید، و از کار خیر خسته و ملول نشوید، و کسالت را به خود راه ندهید، زیرا خداوند عزوجل و پیامبرش - صلی الله علیه و آله و سلم - از شما و اعمال شما بی نیازند و شما هستید که به خدای عزوجل نیاز دارید، و خداوند عزوجل فقط خواست که به لطفش سببی را پیش پای شما بگذارد که شما را به وسیله ی آن به بهشت وارد کند. (1).

ص: 169

## با مرجئه و خوارج ازدواج کنم؟

زرارة گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: آیا می توانم با (زنان گروههای) مرجئه، یا خوارج یا قدریه ازدواج کنم؟

حضرت فرمود: خیر، با زنان ناآگاه (و بی اطلاع) ازدواج کن.

عرض کردم: زنان یا مؤمن هستند یا کافر؟

حضرت فرمود: پس آنانکه خدا استثنا کردند کجا است؟ آنجا که خدا می فرماید و او از تو راستگوتر است: (الا المستضعفين من الرجال و النساء و الولدان - إلی قوله - سیلا) (1) «مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکان که به راستی تحت فشار قرار گرفته اند (و حقیقتاً مستضعفند)... تا آنجا که می فرماید: (و برای نجات از آن محیط آلوده) راهی را (نمی یابند)» (2).

- توضیح: این ممنوعیت شاید بدین جهت باشد که چون زن نقش تربیتی دارد، لذا اگر دارای یکی از عقائد یاد شده باشد، بیم این می رود که در تربیت فرزندان تأثیر منفی بگذارد.

ص: 170

---

1- سوره ی نساء آیه ی 98.

2- العیاشی: ج 1 ص 269، بحار الأنوار: ج 69 ص 164 ح 24.



حماد بن عثمان گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: خیر ده ما را کدام عمل در روز جمعه بهتر است؟

حضرت فرمود: صلوات بر پیامبر خدا و اهل بیت او - علیهم السلام -، صد بار بعد از عصر، و اگر زیادتر (گفتی هم) بهتر است. (1).

ص: 171

---

1- المحاسن: ص 590، بحار الأنوار: ج 83 ص 78 ح 3.

## برای فرشتگان پس از شهادت حسین (ع) چه رخ داد؟

اسحاق بن عمار گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: من شب عرفه در کربلاء بودم، و آنجا نماز می خواندم که ناگاه در حدود پنجاه هزار شخص آمدند که چهره شان زیبا و بوهایشان خوش بود، و در آن مکان همه ی شب نماز خواندند، و هنگامی که فجر طالع شد سجده کردم، سپس سر از سجود برداشتم ولی کسی از آنها را ندیدم. (آنان که بودند)؟

حضرت فرمود: زمانی که حسین بن علی - علیهما السلام - به شهادت می رسید پنجاه هزار فرشته بر او عبور کردند، و از آنجا به آسمان عروج کردند خداوند به آنان خطاب نمود که: بر فرزند حبیب من مرور نمودید در حالی که به شهادت می رسید و او را یاری نکردید؟

سپس آنها را به زمین فرو فرستادند، و در کنار قبر امام حسین - علیه السلام - با سر و صورتی آشفته و گرد آلود تا روز قیامت اسکان داده شدند. (1).

ص: 172

---

1- کامل الزیارة: ص 92، بحار الأنوار: ج 45 ص 226 ح 20.

## به هنگام آوردن نام امام حسین چه باید گفت؟

ابن ابوعمیر از حسین بن ابوفاخته نقل می کند که گفت: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: مکرر شده است که نام امام حسین - علیه السلام - به یاد می آید بفرمائید هرگاه به یاد آمد چه بگوییم؟

حضرت فرمود: بگو: صلی الله علیک یا اباعبدالله، این را سه بار تکرار کن. (1).

ص: 173

---

1- بحار الأنوار: ج 44 ص 301 ح 7.

## باقیات صالحات چیست؟

ادریس قمی گوید: از امام صادق - علیه السلام - پرسیدم: (الباقیات الصالحات) (1) چیست؟

فرمودند: آن نماز است، پس بر آن مواظبت کنید.

ص: 174

---

1- سوره ی کھف آیہ ی 46.

## بوسیدن حجر اسود برای چیست؟

ابن ابوعمیر در حدیث مرفوعه ای از یکی از دو امام (باقر و صادق - علیهما السلام -) نقل می کند که از حضرتش درباره ی علت بوسیدن حجر اسود سؤال شد.

حضرت فرمود: حجر درّ سفیدی در بهشت بود که آدم - علیه السلام - آن را می دید و هنگامی که به زمین فرو فرستاده شد، و آدم نیز به زمین فرو فرستاده شد مبادرت به بوسیدن آن نمود، خداوند تبارک و تعالی این عمل را سنت قرار داد که در میان مردم جاری شود. (1).

ص: 175

---

1- المحاسن: ص 337، بحار الأنوار: ج 96 ص 225 ح 24.

## برای دفع درد چه کنیم؟

حسین بن علی بن نعمان از شخصی از اصحابمان روایت کرده است که گفت: به امام صادق - علیه السلام - از درد شکایت کردم؟

حضرت فرمود: هرگاه خواستی به بستر خواب بروی و بخوابی دو حبه قند تناول کن (بخور).

راوی گوید: من چنین کردم و خوب شدم، و این مطلب را به بعضی از پزشکان خبر دادم که آخرین آنها یکی از پزشکان شهرمان بود.

او گفت: امام صادق - علیه السلام - از کجا این را می دانست؟ این از اسرار دانش ما است، لابد امام صادق - علیه السلام - کتابهایی در زمینه معالجات و پزشکی در اختیار دارد، و در بعضی از آنها چنین مطلبی را یافته است! (1).

ص: 176

---

1- الکافی: ج 6 ص 333، بحار الأنوار: ج 63 ص 300 ح 13.

## برای دفع سوء هاضمه و سنگینی در قلب چه چیز خوب است؟

حارث بن مغیره گوید: به امام صادق - علیه السلام - شکایت کردم از سنگینی در قلبم، و از زیادی سوء هاضمه (که برای دفع آن چه کنم)؟

حضرت فرمود: از این انارهای شیرین میل کن، و با پیه آن بخور، زیرا معده ات را به خوبی دباغی می کند، و سوء هاضمه را شفا می دهد، و غذا را هضم می نماید. (1).

ص: 177

---

1- طب الأئمة: ص 134، بحار الأنوار: ج 63 ص 164 ح 49.

## به دروغ یا تقیه به گمرکچی قسم خوردن جایز است؟

ابوبکر حضرمی گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: گاهی ما به گمرکچی - به دروغ - قسم یاد می کنیم تا اموالمان را آزاد کنیم (آیا این کار جایز است)؟

حضرت فرمود: بله،

آیا قسم نیز در هنگام تقیه جایز است؟

فرمود: پس هرگاه بر مال یا جان خود بیم داشتی قسم بخور، تا آن را از خود دفع کنی.

اما اگر دیدی قسم یاد کردن تو مفید نیست و او را از تو دفع نمی کند قسم یاد نکن. (1).

ص: 178

---

1- بحار الأنوار: ج 72 ص 411 ح 59.



## با پدر و مادر کافر چگونه باید رفتار کرد؟

زکریا بن ابراهیم گوید: من نصرانی بودم، و مسلمان شدم و حج گزاردم سپس خدمت امام صادق - علیه السلام - رسیدم و عرض کردم: من نصرانی بودم و مسلمان شدم.

فرمود: چه دیدی (که باعث شد مسلمان شوی)؟

گفتم: قول خدای عزوجل که می فرماید: (ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا نهدي به من نشاء) (1) «تو کتاب و ایمانی نمی دانستی (و از محتوای قرآن آگاه نبودی)؛ ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله ی آن هر که را بخواهیم بدان هدایت می کنیم».

فرمود: محققا خدا تو را هدایت فرموده است. آنگاه سه بار فرمود: خدایا؛ هدایتش فرما، پسر جان، هر چه خواهی بپرس.

عرض کردم: پدر و مادرم و خانواده ی من نصرانی هستند، و مادرم نابینا است، من همراه آنها باشم و در ظرف آنها غذا بخورم (اشکالی ندارد یا از آنها جدا شوم)؟

حضرت فرمود: آنها گوشت خوک می خورند؟

عرض کردم: نه، حتی به آن دست هم نمی زنند.

فرمود: باکی نیست، مواظب مادرت باش و با او خوشرفتاری کن و چون بمیرد او را به دیگری وامگذار، خودت به کارش اقدام کن، و به کسی مگو نزد من آمده ای تا در «منی» پیش من آیی ان شاءالله.

زکریا گوید: من در «منی» خدمت حضرت شرفیاب شدم در حالی که مردم گردش را گرفته بودند و او مانند معلم کودکان بود که گاهی این و گاهی آن از او سؤال می کرد (و او پاسخ می داد).

چون به کوفه رفتم نسبت به مادرم مهربانی کردم، و خود به او غذا می دادم و جامه و سرش را از کثافات پاک می کردم و خدمتگزارش بودم.

مادرم به من گفت: پسر جان، تو زمانی که دین مرا داشتی با من چنین رفتار نمی کردی، این چه رفتار است که از تو می بینم از زمانی که از دین ما رفته و به دین حنیفیه (یعنی اسلام) گراییده ای؟

گفتم: مردی از فرزندان پیغمبر ما به من چنین دستور داده.

مادرم گفت: آن مرد پیغمبر است؟

گفتم: نه بلکه پسر یکی از پیغمبران است.

مادرم گفت: پسر جان؛ این مرد پیغمبر است، زیرا دستوری که به تو داده از سفارشات پیغمبران است.

گفتم: مادرم؛ بعد از پیغمبر ما پیغمبری نمی باشد و او پسر پیغمبر است.

مادرم گفت: دین تو بهترین دین است، آن را به من عرضه کن، من به او عرضه داشتم و او مسلمان شد. و من هم برنامه ی اسلام را به او آموختم.

او نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند، و در شب عارضه ای برای او رخ داد و بیمار شد، به من گفت: پسر جان، آنچه به من آموختی دوباره بیاموز.

من آنها را تکرار کردم، مادرم اقرار کرد، و از دنیا رفت.

چون صبح شد، مسلمانها غسلش دادند، و خودم بر او نماز خواندم و در قبر گذاشتم. (2).

شرح: گویا زکریا از آیه ی شریفه و تاریخ پیغمبر اسلام چنین استفاده کرده که: مردی که به مکتب و مدرسه ای نرفته و در برابر هیچ معلمی زانو نزده است، با ملا-حظه دین کامل و قرآن محکم و برنامه متینی که آورده است جز با ارتباطش با عالم غیب و وحی آسمانی درست نیاید.

ص: 179

---

1- سوره ی شوری آیه ی 52.

2- اصول کافی: ج 3 ص 234 ح 11.

## با والدینی که از مخالفین هستند چگونه رفتار کنیم؟

جابر گوید: شنیدم مردی به امام صادق - علیه السلام - می گوید: من پدر و مادر مخالفی دارم (با آنها چگونه رفتار نمایم)؟

حضرت فرمود: به آنها نیکی کن همان طوری که به مسلمانانی که ما را دوست می دارند، نیکی می کنی. (1).

ص: 180

---

1- الکافی: ج 2 ص 162، بحار الأنوار: ج 71 ص 56 ح 14.

## به چه چیز مرا سفارش می کنی؟

عمرو بن سعید گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: من جز چند سال یک بار شما را ملاقات نمی توانم بکنم به من چیزی بفرما که آن را داشته باشم و به آن عمل کنم.

فرمود: تو را سفارش می کنم به تقوای خدا، و ورع و کوشش، و بدانکه کوششی که در آن ورع نباشد هرگز سود نخواهد داد (تقوا ترك محرمات است، و ورع ترك شبهات و اجتهاد سعی در عبادت). (1).

ص: 181

---

1- اصول کافی: ج 3 ص 121 ح 1.

## برای شکر حدی هست؟

ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم، آیا برای شکر حد و مرزی است که چون بنده ای انجام دهد شاکر محسوب می شود؟

فرمود: آری.

عرض کردم: کدام است؟

فرمود: خدا را بر هر نعمتی که نسبت به خانواده و مال او داده است سپاس گوید، و اگر برای خدا در نعمتی که نسبت به مال او داده حقی باشد آن حق را بپردازد.

و گفتار خداوند متعال نیز از این باب است آنجا که می فرماید: (سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين) (1) «منزه است خدائی که این (مركوب) را مسخر ما کرد، و گرنه ما توانایی تسخیر آن را نداشتیم». و نیز از این باب است قول خدای تعالی که می فرماید: (وقل رب أنزلي منزلا مباركا وأنت خير المنزلين) (2) «پروردگارا! مرا به منزلی پربرکت فرود آر که تو بهترین فرود آورندگانی»، و قول خدای تعالی: (رب أدخلني مدخل صدق وأخرجني مخرج صدق واجعل لي من لدنك سلطانا نصيرا) (3) «پروردگارا! مرا (در هر کار) با صداقت وارد کن، و با صداقت خارج ساز! و از سوی خود، حجتی یاری کننده برایم قرار ده!»

توضیح: یعنی ورود و خروج مرا مبارک و توأم باموقفیت قرار بده، و آغاز و انجام کارم را مقرون با سعادت و سلامت ساز. (4).

2- سماعه بن مهران گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: آیا شکر حدی دارد که هرگاه انسان آن را به جا آورد شکرگذار محسوب می شود؟

حضرت فرمود: آری.

عرض کردم: حد آن چیست؟

حضرت فرمود: اینکه بگوئی: سپاس می گویم خدای را بر هر نعمتی که بر من ارزانی داشت.

و اینکه اگر در نعمتی که بر او ارزانی شده است حقی باشد، آن را ادا کند. (5).

ص: 182

1- سوره زخرف آیه 13.

2- سوره مؤمنون آیه 29.

3- سوره اسرا آیه 80.

4- اصول کافی: ج 3 ص 152 ح 2.

5- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 67، بحار الأنوار: ج 9 ص 212 ح 14.

## برای انسان چه صفاتی پسندیده است؟

عمران حلبی گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: چه صفاتی برای انسان پسندیده تر است؟

فرمود: وقار بدون هیبت (سنگین باشد اما نه به طوری که مردم از او بترسند و وحشت داشته باشند) و جوانمردی بدون عوض خواستن، و اشتغال به غیر مال دنیا. (1).

ص: 183

---

1- اصول کافی: ج 3 ص 338 حدیث 33.

## بنده مؤمن خدا مبتلا به پيسي مي گردد؟

يونس بن عمار گوید: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: درباره ي آنچه در چهره ي من پيدا شده (گويي لکه هاي پيسي در چهره اش پيدا شده بود) مردم گمان مي کنند که خدا بنده اي را که به او توجهي دارد به آن مبتلا نمي کند.

حضرت فرمود: همانا مؤمن آل فرعون انگشتانش چلاق بود، و با اين حال با دو دستش اشاره مي کرد و مي گفت: (يا قوم اتبعوا المرسلين) «اي مردم، از رسولان خدا پيروي کنيد».

سپس امام به من فرمود: چون ثلث آخر شب فرارسيد در آغاز آن وضو بگير، و به نمازي که مي خواني (نماز شب) برخيز و چون در سجده ي دوم دو رکعت اول باشي در حال سجده بگو:

«اي علي اي عظيم، اي رحمان، اي رحيم، اي شنونده ي دعاها، اي بخشنده ي خيرات، بر محمد و آل محمد رحمت فرست، و از خير دنيا و آخرت آنچه سزاوار بخشش تو است به ما عطا کن، و از شر دنيا و آخرت آنچه سزاوار بخشش تو است از من بگردان، و اين درد را از من دور کن - و نام درد را ذکر کن - که آن مرا به خشم آورده و غمگين ساخته» و در دعا اصرار و پافشاري کن.

يونس گوید: به کوفه نرسیده بودم که خدا همه ي آنها را از من دور کرد. (1).

ص: 184

---

1- اصول کافي: ج 3 ص 358 ح 30.

## باتشکر، خدا نعمتهایش را بر ما می افزاید؟

ابو ولاد گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: این نعمت آشکاری که خداوند بر ما ارزانی داشته است اگر به خاطرش از او تشکر کنیم، و ستایشش نمائیم نعمت ما را زیاد خواهد کرد همان طوری که در کتاب عزیزش فرموده است: (لئن شکرتم لأزیدنکم) (1) «اگر شکرگذاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود»؟

حضرت فرمود: بله، هر کس خدا را بر نعمتهایش تشکر کند، و سپاسگزاری نماید، و بداند که آنها از ناحیه ی او است نه غیر از او (نعمتش را افزون می کند). (2).

ص: 185

---

1- سوره ی ابراهیم آیه ی 7.

2- تفسیر العیاشی: ج 2 ص 222، بحار الأنوار: ج 68 ص 53 ح 81.



به حضرت صادق - علیه السلام - عرض شد: بلاغت چیست؟

حضرت فرمود: هر کس به چیزی معرفت پیدا کرد، در آن زمینه کم سخن می گوید، و بدین جهت بلیغ گفته می شود چون به حاجتش با کمترین تلاش (و سخن گفتن) می رسد. (1).

توضیح: بلغ یعنی رسید، و بلاغت یعنی رسیدن به مقصود با کمترین مقدار سخن.

ص: 186

---

1- بحار الأنوار: ج 75 ص 241 ح 28.

## بهترین مقرب به خدا چیست؟

معاویة بن وهب از امام صادق - علیه السلام - درباره ی بهترین چیزی که بندگان به وسیله ی آن به خدا نزدیک می شوند سؤال کرد.

حضرت فرمود: من چیزی - پس از معرفت - بهتر از این نمازها نمی دانم، مگر نمی بینی عبد صالح عیسی بن مریم - علیه السلام - فرمود: «و مرا به نماز سفارش نمود». (1).

ص: 187

---

1- سفینة البحار: ج 2 ص 42.

عزرمی گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: باد از کجا و کدام سو می وزد؟

حضرت فرمود: باد زیر این رکن [شامی] محبوس و زندانی است، پس هرگاه خدا بخواهد مقداری از آن را آزاد کند آن را خارج می کند، پس اگر از ناحیه ی جنوب باشد باد جنوب است، و اگر شمال باشد باد شمال است، و اگر صبا باشد باد صبا است، و اگر دبور باشد باد دبور است.

سپس حضرت فرمود: و علامت آن این است این رکن در تمام فصول در حال حرکت است، در زمستان و تابستان و شب و روز. (1).

ص: 188

---

1- علل الشرایع: ج 2 ص 133، بحار الأنوار: ج 57 ص 8 ح 7.

## برای چه مگس آفریده شده؟

برقی با سلسله سند خود از ربیع - ملازم منصور (دوانیقی) نقل می کند که ربیع گوید: روزی منصور در حالی که مگس روی صورت او نشسته بود، و هر چه او را دور می ساخت بار دیگر برمی گشت، به امام صادق - علیه السلام - گفت:

ای ابا عبدالله؛ برای چه خدای عزوجل مگس را آفرید؟

حضرت فرمود: برای اینکه جباران و قلدران را ذلیل کند. (1).

ص: 189

---

1- علل الشرایع: ص 496، بحار الأنوار: ج 47 ص 166 ح 6.

مؤلف دائرة المعارف که تمامی علوم متنوع را به ترتیب حروف هجی مشتمل است مؤلف در حیات خود از حرف «ألف» تا کلمه ی «تأبط شرا» از حرف «ت» در شش مجلد بزرگ جمع کرد، پسرش «سلیم» نیز تتمه ی آن را تا کلمه ی «روستجق» از حرف «رای» بی نقطه نوشته و «امین بستانی» و پسر دیگرش «نجیب» نیز تا کلمه ی «عثمانیه» نوشته اند و تا حال 11 جلد بزرگ بدین ترتیب از حرف «الف» تا حرف «ع، ث» تألیف گردیده و در بیروت چاپ شده است. این دانشمند مسیحي (متوفی 1883 یا 1887 میلادی) درباره ی امام صادق علیه السلام نوشته است:

«جعفر الصادق و هو ابن محمد الباقر بن علي زين العابدين كان من سادات أهل البيت و لقب بالصادق لصدقه، و فضله عظیم، له مقالات في صناعات الكيمياء و الزجر و الفال و كان تلميذه جابر بن حيان قد ألف كتابا يشتمل علي ألف ورقة تتضمن «رسائل الصادق» و هي خمسائة رسالة، اليه ينسب كتاب الجفر. و كان جعفر ادبياً تقياً دينا حكيماً في سيرته» (1).

«جعفر صادق پسر محمد باقر بن علي زين العابدين، از بزرگان اهل بيت است و به خاطر صدق و راستي اش، به «صادق» ملقب شده و از نظر فضيلت در بالاترين مراحل آن قرار داد و او را مقالاتي در علم كيميا - شيمي - و زجر و فال است. شاگردش «جابر بن حيان» كتابي تأليف نموده در حدود هزار ورقه که متضمن رسائل آن حضرت است. که آنها مجموعاً پانصد رساله مي باشد کتاب جفر نیز به او منسوب است. جعفر بن محمد در سيرت خود ادبيي پرهيزگار و ديندار حكييم بود».

ص: 190

هیاج بسطام می گوید: «کان جعفر بن محمد یطعم حتی لا یبقی لعیاله شیء»؛ (1) یعنی امام جعفر بن محمد چنان اطعام می فرمود که حتی برای اهل و عیالش چیزی باقی نمی ماند. امام در وصیت به فرزندش می فرمود: «ای فرزند! اگر کسی از تو چیزی خواست، به او احسان کن». (2).

عبدالحمیم جندی در این باره می نویسد:

عین زیاد، نام مزرعه ای از آن امام صادق علیه السلام بود. او به کارکنانش دستور می داد که راهی به داخل باغ باز کنند تا مردم به درون آن راه یابند و از میوه های آن بخورند. هر روز ده سفره می انداخت که بر سر هر یک، ده نفر می نشست. هرگاه ده نفر بر می خاستند، ده تن دیگر به جای آنها می نشستند. هر یک از همسایگان که به مزرعه نمی آمد، یک ظرف از آن خرماها را برایشان می فرستاد. زمان برداشت محصول که می رسید، پاداش کارگران را می داد. آنچه بر جای مانده بود، به دستور امام به مدینه برده می شد و میان مردم تقسیم می گردید و به هر یک در خور حال وی چیزی می رسید.

ابن ابی طیفور می نویسد:

میهمانی نزد امام صادق علیه السلام بود. روزی مهمان برخاست که کاری برای امام انجام دهد. حضرت نگذاشت و خود برخاست و کار را انجام داد و فرمود: «پیامبر از کار کردن مهمان جلوگیری می کرد». (3).

فضل بن روزهان، از علمای اهل سنت در شرح فرازی از صلوات مخصوص آن حضرت می نویسد:

آن حضرت، فریادرس و یاری کننده ضعیفان و عاجزان در پیش آمدها و بلاها بود و این به رحم و عطوفت آن حضرت بر عاجزان اشاره دارد؛ چنان که روایت کرده اند هرگاه برای کسی حادثه یا فقری پیش می آمد، به جوار لطف و احسان آن حضرت در مدینه پناه می برد و از خوان نعمت آن حضرت بهره می برد؛ انگار که شیعه اهل بیت است. (4).

حضرت به همه احسان و محبت می کرد و گناه افراد سبب نمی شد حاجت او را روا نکند. می بخشید و موعظه می کرد. شقرانی (5) که فردی گناه کار و شراب خوار بود، می گوید: گرفتار بودم و شفیع نداشتم. سرگردان بودم که ناگه جعفر بن محمد را دیدم. پس گفتم: فدایت شوم، من غلام شقرانی هستم و حاجت خود را اظهار کردم. پس حضرت به من عطایی کرد و سپس فرمود: ای شقرانی! نیکی از همه خوب است و از تو پسندیده تر و زشتی از همه بد است و از تو بدتر؛ به خاطر مکانی که نزد ما داری.

زمخشری پس از نقل این جریان می نویسد: بنگرید امام چگونه احسان می کند و حاجت شقرانی را روا می کند و به او احترام می گذارد، با اینکه از حال او آگاه بود. بنگرید که چگونه او را موعظه می کند؛ این خلق و خو، همان خلق و خوی پیامبران است. (6).

1- حلیة الاولیاء، ج 3، ص 194؛ سیر اعلام النبلاء، ج 6، ص 443؛ تهذیب الکمال، ج 3، ص 426؛ مطالب السؤل، ص 285.

2- حلیة الاولیاء، ج 3، ص 195.

3- عبدالحليم جندي، الامام الصادق عليه السلام، صص 361 و 362.

4- فضل بن روزبهان، وسيلة الخادم الي المخدوم، قم، كتاب خانه آيت الله مرعشي، 1372، ج 1، صص 184 و 186.

5- از اولاد شقران، غلام رسول الله صلي الله عليه و آله بود.

6- سيد كاظم قزويني، موسوعة الامام الصادق عليه السلام، قم، بصيرتي، 1414، ج 1، ج 1، ص 337؛ به نقل از: زمخشري، ربيع

الابرار، ج 2، ص 513؛ ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 18، ص 205؛ سبط بن جوزي، تذكره الخواص، قم، منشورات الرضي،

1418 هـ. ق، ص 310.

رویدادهای زندگی امام صادق علیه السلام بسان يك مدرسه است. او در برابر نعمت ها، شكور و در بلاها، صبور بود. هنگام پدید آمدن بلاها، یادآور نعمت بود و این همان صبر جمیل است که قرآن ما را بدان فرامی خواند.

در تاریخ آمده است حضرت صادق علیه السلام فرزندی داشت که پیش چشمان ایشان از دنیا رفت. پس حضرت گریست و در همان وقت نعمت های خداوندی را به یاد آورد و فرمود: «لئن اخذت لقد ابقیت و لئن ابتليت لقد عافیت؛ خداوندا! تو منزهی، اگر چیزی از ما گرفتی چیزهایی دیگر را برایمان نگه داشتی. اگر مصیبتی دادی، عافیت نیز بخشیدی».

سپس كودك را نزد زنان برد و آنها را سوگند داد كه شیون نکنند. آن گاه فرزندش را برای خاك سپاری برد؛ در حالی که می گفت:

پاك و منزه است خدایی که فرزندانمان را از ما می ستاند، ولي دوستي و محبت او در دل ما فزوني مي یابد. ما افرادی هستیم که آنچه را دوست داریم، از خدا می طلبیم و او به ما عنایت می کند. آن گاه که به یکی از عزیزانمان مصیبتی رسید، بدان رضایت می دهیم. (1).

ص: 192

---

1- ابوزهره، الامام الصادق علیه السلام، ص 80، به نقل از: کتاب الصادق، ج 1، ص 269.



از حضرت امام صادق عليه السلام روايت گرديده كه: رسول خدا صلي الله عليه و اله فرمود: «از زمره ي بدترين بندگان خدا كسي است كه براي هرزه گويي و دشنام گويي اش از هم نشيني با او كناره گيري شود. (1)».

ص: 193

---

1- اصول كافي، ج 4، باب البذاء.

## بهشت و جهنم، خیر و شر واقعی

أَلْخَيْرُ كُلُّهُ أَمَامَكَ، وَانَ الشَّرُّ كُلُّهُ أَمَامَكَ، وَلَنْ تَرَى الْخَيْرَ وَالشَّرَّ إِلَّا بَعْدَ الْآخِرَةِ، لِأَنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ جَعَلَ الْخَيْرَ كُلَّهُ فِي الْجَنَّةِ وَالشَّرَّ كُلَّهُ فِي النَّارِ، لِأَنَّهُمَا الْبَاقِيَانِ. (1).

تمام خیر در برابر تو و تمام شر نیز در برابر توست، و خیر و شر را نبینی، مگر بعد از آخرت، زیرا که خداوند عزوجل تمام خیر را در بهشت و تمام شر را در دوزخ قرار داده، زیرا که این دو اند که باقی اند.

ص: 194

---

1- تحف العقول، ص 306.

لا تشاور أحمق، ولا تستعن بكذاب ولا تثق بمودة ملوك. (1).

با احمق مشورت نکن، و از دروغگو یاری مجو، و به دوستی زمامداران اعتماد مکن.

ص: 195

---

1- تحف العقول، ص 316.

أحب اخواني الي من أهدي الي عيوي. (1).

محبوب ترین برادرانم نزد من، کسی است که عیب هایم را به من پیشکش کند.

ص: 196

---

1- تحف العقول، ص 366.

من دعا الناس الي نفسه وفيهم من هو أعلم منه فهو مبتدع ضال. (1).

هر که با وجود دانایتر از خود، مردم را به اطاعت از خود دعوت کند بدعت گذار و گمراه است.

ص: 197

---

1- تحف العقول، ص 375.

## به آتش کشیدن خانه امام صادق

مفضل بن عمر - از یاران ویژه ی حضرت صادق علیه السلام - می گوید: منصور دوانیقی برای فرماندار مکه و مدینه پیام داد که: خانه ی جعفر بن محمد علیه السلام را بسوزان!

آن پلید نیز این دستور را اجرا کرد و سرای حضرتش را سوزانید؛ به طوری که آتش به رودخانه کنار خانه ی امام علیه السلام هم سرایت کرد.

حضرت صادق علیه السلام در حالی که در میان آتش، گام برمی داشت از منزل بیرون آمد و در همان حال فرمود: «أنا بن أعراب الثري أنا بن ابراهيم خليل الله» ؛ منم فرزند اسماعیل که دودمانش مانند رگ و ریشه در اطراف زمین پراکنده اند. منم فرزند ابراهیم، دوست خدا که آتش نمرود بر او سرد و سلامت شد.» (1).

ص: 198

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

راست ترین سخن و رساترین پند و بهترین داستان، کتاب خداست. (1).

ص: 199

---

1- امالی شیخ صدوق: 1 / 394 میزان الحکمه: ج 14، ح 12022.

## به خدا اعتماد کن

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

به خدا اعتماد کن تا مؤمن باشی. (1).

ص: 200

---

1- بحار: 71 / 135 / 15 همان، همان، 22543.



## به پدر و مادر خود اف نگوئید

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

کمترین بی احترامی به پدر و مادر، (اف) گفتن است و اگر خداوند عزوجل چیز کمتر از آن سراغ داشت، بی گمان از آن نهی می کرد. (1)

ص: 201

---

1- کافی 2 / 349 / 7 / 22702.

## بر پدر و مادر خود صدا بلند نکنید

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره ی آیه ی (و از روی مهربانی، در برابر آنان خوار و فروتن باش.) (و اخفض لهما جناح الذل من الرحمه) فرمودند:

نگاهت را جز از سر مهر و دلسوزی به آنان خیره مکن و صدایت را از صدای آنها بلندتر مگردان و رودست آنها نیز بلند مشو و از آنها جلو نیفت. (1).

ص: 202

---

1- کافی، 2 / 158 / 1، میزان الحکمه: ج 14، ح 22704.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

به مردی که عرض کرد:

پدرم به من خانه ای بخشیده و حالا از تصمیمش برگشته است و می خواهد آن را پس بگیرد... فرمود: پدرت بدکاری کرده است. اما اگر با او مخاصمه کردی، صدایت را روی او بلند نکن و اگر او صدایش را بلند کرد، تو صدایت را پایین بیاور. (1).

ص: 203

---

1- وسایل الشیعه: 18 / 224 / 2، همان، همان، 22708.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به مردی که عرض کرد: به چه کسی نیکی کنم؟ حضرت فرمودند:

به پدر و مادر، عرض کرد: آنها از دنیا رفته اند. حضرت فرمودند: به فرزندان نیکی کن. (1).

ص: 204

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

پسر باید هفت سال بازی کند، هفت سال سواد بیاموزد و هفت سال به آموزش حلال و حرام بپردازد. (1).

ص: 205

---

1- وسایل الشیعه: 12 / 247 / 12، همان، همان، 22750.

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

رسول خدا (صلي الله عليه وآله وسلم) در حالي از دنيا رفت كه بدهكار بود. (1).

ص: 206

---

1- كافي: 2 / 93 / 5، همان، همان، 1990.

## به یاد نعمت های خداوند باشید

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

بسا کسی که نعمتی به او ارزانی شده است و خودش هم نمی داند. (1).

ص: 207

---

1- خصال: 51 / 223، میزان الحکمه: ج 13، ح 20370.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

از بزرگترین جادو، سخن چینی است، (زیرا) با سخن چینی میان دوستان جدایی افکنده می شود، یاران یکدل را با هم دشمن می کند، به واسطه ی آن خونها ریخته می شود خانه ها ویران می گردد و پرده ها دریده می شود. آدم سخن چین بدترین کسی است که روی زمین گام برمی دارد. (1).

ص: 208



(جدید 84)

(جدید 85)

(جدید 86)

پ

### پناه آوردن آهو

سلیمان بن خالد می گوید در خدمت او بودیم که آهوئی دوان دوان خدمت او آمد و دم خود را حرکت می داد و صدائی می کرد امام به آن حیوان فرمود چنان کنم انشاء الله آنگاه به ما روی کرده فرمود این آهو می گوید یکی از اهل مدینه دمی گسترده و او را گرفته اند و برای آن آهو دو بچه است که قدرت چرا ندارند و از من خواست که آنها را بخوام و ضامن آهو شوم - سلیمان بلخی گفت این همان کار است که حضرت سلیمان بن داود می کرد.

### پرنده عجیب

راوی حدیث می گوید: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام کمترین مرتبه الحاد و کفر را پرسیدم، امام در پاسخ فرمود: کبر نازل ترین درجات کفر است.

صفوان بن جمال روایت می کند که روزی در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم شخصی به نام ربیع به آن جا آمد و گفت: یا اباعبدالله، خلیفه تو را می خواند، اجابت کن. آن حضرت راهی منزل خلیفه شد و بعد از زمان کوتاهی مراجعت نمود. گفتم: یا بن رسول الله، چقدر زود از مجلس خلیفه بیرون آمدید. فرمود: بلی، او از من سؤالی داشت، پاسخ دادم و برگشتم.

صفوان می گوید: من با ربیع دوست بودم، هنگامی که او را دیدم از او پرسیدم که آن روز که خلیفه؛ جعفر بن محمد علیه السلام را طلبید از او چه سؤالی کرد؟ ربیع گفت: در آن روز من امر عجیبی را مشاهده نمودم. جمعی از اعراب در میان پشته ها مرغی عجیب یافته بودند و به مجلس خلیفه آوردند. در آن وقت که ابوعبدالله به مجلس می آمد، خلیفه دستور داد که آن مرغ را مخفی کنند، چون آن حضرت به مجلس آمد خلیفه گفت: یا اباعبدالله در هوا فوق آن چه مرئی است و دیده می شود ذی حیات می باشد؟

آن حضرت فرمود: بلی، حق سبحانه و تعالی جانوری خلق کرده که بدنش مثل ماهی است و سرش مانند سر مرغ و تاجی بر سر دارد شبیه به تاج خروس و بالهایش مانند سایر پرنده هاست و سفیدتر از نقره جلا داده شده است. پس خلیفه دستور داد تا آن طشت را حاضر کردند، همان مرغ در آن طشت بود با همان هیأت و صورت که حضرت از آن خبر داده بود. بعد از رفتن ابی عبدالله خلیفه گفت: ای ربیع! این شخص مانند سوزنی است مقرر در حلق من و افضل از جمیع اهل زمین است در زمان خود.

### پول برادرم را برداشتم

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: خودپسندی نشانه سبکسری است.

و از شعیب عرقوفی نقل می کند که گفت:

من، و علي بن ابي حمزه و ابوبصير به حضور حضرت صادق عليه السلام رسيديم. من سيصد دينار همراهم بود، جلو آن حضرت گذاشتم، يك مشت از آنها را برداشت و بقيه را رد کرد و فرمود:

این صد دينار را از هر جايي که برداشته اي، همان جا بگذار. شعيب گفت: کارهاي خود را انجام داديم و ابوبصير به من گفت: قصه ي اين دينارهايي که حضرت رد کرد چه بود؟ گفتم: من آنها را از جيب برادرم بدون اطلاع او برداشتم. ابوبصير گفت: اي شعيب به خدا! علامت امامت را به تو نشان داد. سپس ابوبصير و علي بن ابي حمزه گفتند: پولها را بشمار؛ چون شمردم، ديدم صد دينار تمام بدون کم و زياد است.

## پيش بيني از فرقه اسماعيليه

زرارة بن اعين حکايت کند:

روزي به منزل امام جعفر صادق عليه السلام وارد شدم، فرزندش حضرت موسي کاظم عليه السلام را در کنارش ديدم و جلوي ايشان جنازه اي - که روي آن پوشيده بود - قرار داشت.

امام صادق عليه السلام فرمود: داود رقي، حمران و ابوبصير را بگو که نزد من آيند.

در همين بين مفضل بن عمر - دربان حضرت - وارد شد و من براي انجام مأموريت بيرون رفتم؛ و پس از ساعتی به همراه آن افراد حضور امام عليه السلام بازگشتم و مردم مرتب به منزل حضرت رفت و آمد مي کردند.

امام صادق عليه السلام جلو آمد و در حضور جمعيت - که حدود سي نفر بودند - خطاب به داود رقي کرد و فرمود: پارچه را از روي صورت فرزندم، اسماعيل برطرف نما.

سپس اظهار داشت: اي داود! اسماعيل زنده است، يا مرده؟

داود پاسخ داد: او مرده است.

بعد از آن، افراد يکي پس از ديگري مي آمدند و صورت اسماعيل را مي ديدند و حضرت همان سؤال را از آنان مي پرسيد؛ و آنان مي گفتند: او مرده و از دنيا رفته است.

آن گاه حضرت فرمود: خدايا! تو شاهد بر اقرار اين افراد باش؛ و سپس دستور داد تا جنازه اسماعيل را غسل داده و کفن نمايند.

و چون فارغ شدند، فرمود: اي مفضل! صورتش را باز کن و پس از آن سؤال نمود: آيا او مرده است، يا زنده؟

و مفضل گفت: او مرده است، حضرت اظهار داشت: خداوندا! تو شاهد باش.

و سپس جنازه را جهت دفن حمل کردند؛ و هنگامي که جنازه را در قبر نهادند، امام عليه السلام جلو آمد و به مفضل فرمود: صورتش را باز کن تا تمام افراد ببينند که او زنده است، يا مرده؟

و همگي شهادت دادند بر اين که او مرده است.

آن گاه حضرت همچنين فرمود: خداوند! تو شاهد بر گفته آن ها باش، اي افراد حاضر! شاهد و گواه باشيد که به زودي گروهی به وسیله اسماعیل راه باطل را برگزینند و گویند که او زنده است؛ و امام و پیشوا خواهد بود.

آنان بدین وسیله می خواهند نور خدا را خاموش کنند و در مقابل خلیفه و حجّت خدا یعنی؛ فرزندم، موسی کاظم موضع بگیرند، ولیکن خداوند متعال نور خویش را به اتمام می رساند، گر چه مشرکان و بدخواهان نخواسته باشند.

و همین که خاک ها را داخل قبر ریختند، حضرت جلو آمد و اظهار داشت: چه کسی درون این قبر زیر خاک پنهان گشت؟

همگی گفتند: یا ابن رسول الله! فرزند شما اسماعیل بود، که پس از غسل و کفن در این قبر دفن گردید.

و در پایان مراسم تدفین، برای آخرین بار حضرت فرمود: خدایا! تو شاهد و گواه باش؛ و سپس دست حضرت موسی کاظم علیه السلام را گرفت و اظهار داشت: این فرزندم خلیفه بر حق است، بدانید که حق با او و نیز او با حق است؛ و حق از نسل او خواهد بود تا هنگامی که وارث زمین - یعنی ولي عصر، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، آشکار گردد. (1).

ص: 209

در آن زمان که قدرت مسلمانان رو به فزونی گذاشته بود و اموال و افراد بسیاری در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داشت، هنگامی که از کنار یک یهودی عبور می کرد به او سلام می کرد و احوالش را می پرسید. وقتی با خبر شد یکی از آنها مریض شده است، جویای احوالش شد و به عیادتش رفت و سرانجام آن یهودی با ایمان از دنیا رفت، حال آن که یهودیان بیشتر از نصارا در مقام انکار رسالت آن حضرت بر می آمدند.

باید با اهل باطل مجامله کرد اما این مجامله برای مؤمنان عواقبی دارد از این رو است که امام علیه السلام می فرماید:

«و تحملوا الضیم منهم؛ آزار و اذیت آنان را تحمل کنید.»

«ضیم» یعنی ظلم و اذیت. بنا به فرموده امام علیه السلام مؤمنان باید ظلم و اذیت اهل باطل را تحمل نمایند.

انسان گمراه با یک برخورد خوب درست شدنی نیست و به قول معروف با یک گل بهار نمی شود. باید بارها و بارها در مقابل گردن کشی و گستاخی کافران نرمش و لطافت به خرج داد، شاید بر اثر این نرمش ها به راه بیایند و دست از عصیان و سرکشی بردارند. بین علما معروف است که می گویند: «حذف المتعلق یفید العموم». برای روشن شدن این اصطلاح از مثالی بهره می گیریم: خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان (1)؛ خداوند بندگان خود را به رعایت عدل و احسان امر می کند.» در این آیه ی شریفه متعلق احسان حذف شده و نوع احسانی که بندگان باید انجام دهند معلوم نیست. پس در این صورت، احسان سفارش شده، همه احسانها را در بر می گیرد. پس اگر متعلق و نوع حکم خواسته شده روشن نباشد، حکم فراگیر خواهد بود. در این فرمایش گهربار امام صادق علیه السلام نیز متعلق مجامله حذف شده و نشان می دهد که همه انواع مجامله مطلوب امام است.

ص: 210

## پیروی از فرمانهای خدا

و اعلموا ان أحدا من خلق الله لم يصب رضا الله الا بطاعته و طاعة رسوله و طاعة ولاة أمره من آل محمد صلوات الله عليهم، و معصيتهم من معصية الله، و لم ينكر لهم فضلا عظم أو صغر؛ و بدانید که هیچ کس به کسب رضای خدا نائل نمی شود، مگر با فرمانبرداری از خدا و فرمانبرداری از پیامبر او و فرمانبرداری از کارگزاران او که از خاندان محمد صلوات الله عليهم می باشند [و بدانید که] نافرمانی آنها نیز نافرمانی خدا است و نباید هیچ يك از فضایل آنان را - کوچک باشد یا بزرگ - منکر شود.

«أحدا» نکره در سیاق نفی، و نشان دهنده عموم است، و از جمله عام هایی است که تخصیص نشده و استثنا ندارد. معنای این فقره چنین است: هیچ کس بی پیروی از خدا و رسولش و اولی الامر که از خاندان اویند نمی تواند رضایت خدا را به دست آورد.

اگر این سه ویژگی (یعنی اطاعت از خدا، اطاعت از رسول، و اطاعت از اهل بیت) در کسی جمع شد «اصاب برضا الله» رضایت خدا را جلب کرده و اگر یکی از این خصوصیات نباشد رضای حق تعالی نیز حاصل نمی شود.

نمی توان قرآن را بدون رسول قبول کرد. هر کسی بخواهد براساس قرآن عمل نماید، به ناچار باید رسول را نیز بپذیرد و پذیرفتن رسول و قرآن نیز بدون ایمان به نایبان رسول بی فایده است. البته، کسب رضای الهی با عفو مقام ربوبی تفاوت دارد. ممکن است خدا هر چند از کسی راضی نباشد او را ببخشاید اما آن که به دنبال کسب رضای خدا است، باید این سه ویژگی را در خود زنده نماید.

«من» در این عبارت نوشته است، به این معنا که عبارت «معصیتهم من معصية الله» یعنی معصیت رسول و اولیای امر، در واقع از معصیت خدا ناشی می شود.

## پاداش بزرگ

گاهی برای انسان گرفتاریهایی بسیار و پیشامدهایی سخت و ناگوار روی می دهد. آدمی که ایمانش سست و در نتیجه روحیه اش ضعیف باشد، زود از میدان در می رود و بر خلاف رضای خدا کارهایی می کند و سخنانی می گوید که خداوند را به خشم می آورد، و بدین گونه اجر خود را ضایع می نماید. امام آدمی که ایمانش قوی باشد، در برابر ناملايمات سینه سپر می کند، و بدون آنکه خم به ابرو بیاورد، آنها را تحمل می کند. در نتیجه اجر بسیاری که خداوند برای صابران قرار داده است، خود به دست می آورد.

ان عظیم الأجر، لمع عظیم البلاء. (1).

همانا پاداش بزرگ، همراه با گرفتاری بزرگ است.

ص: 211

اگر آدمي در دنيا حرص نوزد و خود را زياد آلوده و گرفتار نکند و به واسطه ي تقوي و پارسايي از اقدام در معاملات و کارهاي غير مشروع خودداري کند، زندگيش ساده، فکرش راحت، آسائشش بيشتري و خدا از او خشنود خواهد بود. در روز قيامت نيز عذابي از ناحيه ي تلاشها و کارهاي حرام دامنگير او نخواهد شد.

اما چه کسي اين حسابها را مي کند؟ چه کسي است که فکر حلال و حرام بکند، خير دنيا و آخرت را در نظر بگيرد، احتياط کار باشد، دست به هر عملي نزند، ولو براي آرامش وجدان خودش شده هر مسؤوليتي را به گردن نگیرد و تن زير بار وزر و وبال ندهد؟ تا آنجا که ما اطلاع داريم اين نوع اشخاص اندک اند. بکوشيد تا شما نيز از همين اشخاص اندک باشيد!

جعل الخير كله في بيت، و جعل مفتاحه الزهد في الدنيا. (1).

همه ي خويها، در خانه اي گذارده شده و کلید آن، زهد (پارسايي و اجتناب از حرام و بي ميلي به توسعه طلبي) در دنيا قرار داده شده است.

ص: 212

تشرف به خانه ي خدا موفقیت بزرگی است. کسی که این موفقیت نصیبش شد، سعادت عظیم نصیب او شده است. ولی همان طور که محصلان هر کدام نمره ي مخصوصي مي گیرند، مراتب حجاج نیز یکسان نیست. هرکس وظیفه اش را کاملتر انجام دهد و عمق و واقع اعمال حج را بهتر درک کند، مرتبه و پاداش او زیادتر است. شما بکوشید تا از راه کسب معرفت، تقوي، اخلاص و خدمت به خلق حجي کاملتر انجام داده باشید.

الحجاج يصدر عن علي ثلاثة اصناف: صنف يعتق من النار، و صنف يخرج من ذنوبه كه يهتبه يوم ولدته امه، و صنف يحفظ في اهله و ماله فذلك ادني ما يرجع به الحاج. (1).

حجاج از مکه که بر مي گردند سه دسته اند: دسته اي که از آتش (جهنم) آزاد مي شوند. و دسته اي که از گناهان بيرون مي آیند، مانند روزي که از مادر متولد شده اند. و دسته اي که (تنها پاداش آنان آن است که) خانواده و مال آنها (از بلا) محفوظ مي ماند، (و اصلا آمرزشي براي آنها نیست مانند ریاکاران) و این کمتر پاداشي است که نصیب حاجي مي شود.

ص: 213

خداوند بزرگ با تدبیر خاص خویش، آدمی را بیافرید و از انواع قوایی که مصلحت می دانست به وی مرحمت فرمود. پایه ی موجودیت و قوام انسانیت او را گوهر گرانبهائی «عقل» قرار داد تا در مهالك و پرتگاههای مادی و معنوی انسان را حفظ کرده، از سقوط او جلوگیری کند. از این نظر امام هفتم به هشام فرمود: «خداوند برای مردم دو حجت قرار داد: حجت ظاهر و حجت باطن. حجت ظاهر همان پیمبران و ائمه هستند که برای هدایت مردم فرستاده است و حجت باطن عقل است که به بشر مرحمت فرموده است.» (1).

دعامة الانسان العقل. (2).

پایه ی انسان، خرد است.

ص: 214

---

1- اصول کافی. ج 1، ص 16.

2- اصول کافی. ج 1، ص 25.



در تاریخ آمده است که هنگامی که جعفر بن محمد صادق علیه السلام شروع به تدریس کرد، فلسفه و فیزیک هنوز به زبان عربی ترجمه نشده بود و مترجمین به تازگی دست به ترجمه ی آن علوم به زبان عربی زده بودند بدون این که بعضی از اصطلاحات فلسفی را بفهمند.

بنابراین، می توانیم حدس بزنیم که امام جعفر صادق علیه السلام آن علوم غربی را در محضر پدر فراگرفت و خود هم چیزهایی بر آن افزود.

بعد از چند سطر می نویسد شیعیان برای توضیح این موضوع می گویند که علم امام جعفر صادق علیه السلام لدنی بود. آنها چنین می گویند شعور باطنی هر کسی برخلاف شعور ظاهری وی است، شعور باطنی گنجینه تمام معلومات بشری و جهانی است و علوم امروزی به نسبت زیاد این نظریه را تأیید می کند؛ زیرا با گذشت زمان از مطالعات زیست شناسی این نتیجه به دست می آید «هر مجموعه از سلولهای بدن تمام آنچه را که برای او دانستی است از آغاز خلقت تا امروز می داند.»

و نیز در آن کتاب گوید: به عقیده ی شیعیان هنگامی که شخصی به پیامبری یا امامت منصوب می شود حجاب و حایلی که بین شعور ظاهری و شعور باطنی او است از بین می رود. لذا پیغمبر یا امام به دلیل برخورداري از شعور باطنی، از دانستی های بشری و غیر بشری جهانی استفاده می کنند و نیز بعثت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم را به همین منوال توضیح می دهند و می گویند محمد صلی الله علیه و آله و سلم سواد خواندن و نوشتن نداشت. در شب مبعث در غار حرا در جوار مکه جبرئیل بر او نازل شد. گفت: بخوان پیامبر گفت: نمی توانم بخوانم (الی آخر در مقاله ی آن کتاب اشاره شده است) بر مبنای این عقیده شیعیان علوم جعفر صادق علیه السلام را علم لدنی می دانند یعنی علمی که در گنجینه شعور باطنی نهانی او وجود داشته است و این عقیده ی مذهبی در نظر مسلمین محترم و قابل قبول می باشد.

وی اضافه می کند: یک مورخ بی طرف این عقیده را نمی پذیرد؛ زیرا مورخ مدرک تاریخی و مادی را جستجو می کند تا این که بفهمد چگونه مردی چون جعفر ابن محمد علیه السلام که تا زمان تدریس از عربستان خارج نشده بود (ولی بعد از نیمه ی عمر خود چند بار از عربستان به سفرهای دور رفت) چگونه فلسفه و فیزیک غربی را تدریس می کرده است در صورتی که تا آن تاریخ هیچ یک از مدرسین معروف غرب آن علم را تدریس نکرده بودند. اعتراض نگارنده به نویسنده کتاب نامبرده این است که از مورخ بی طرف حمایت کردن ناروا است؛ زیرا مورخ هر که باشد بالاخره انسان و هر شخص منصفی دارای وجدان است و هر شخصیتی که این نیروی باطنی را دارا باشد خواه مورخ و یا غیر مورخ نباید این قوه و انصاف را زیر پا گذاشته و پایمال نماید و بنا به عقیده ی خود مترجم علم زیست شناسی امروز نیز ثابت می کند «هر مجموعه از سلولهای بدن انسان تمام آنچه را که برای او دانستی است از آغاز خلقت می داند» با اثبات این مدرک علمی گفتار مورخ بی اثر است.

شرکت امام صادق در تجدید بنای مسجد مدینه :

باز در کتاب نامبرده می نویسد: «مسلمین روزی که شروع به تجدید بنای مسجد مدینه کردند، امام جعفر صادق علیه السلام پنج یا هشت ساله بود. او به پدر پیشنهاد کرد که در کارهای ساختمانی این مسجد شرکت کند و گفت میل دارم که همانند جدم پیغمبر در کارهای ساختمانی همین مسجد رسیدگی نمایم. حضور جعفر صادق علیه السلام در کارهای بنایی بسیار شگف آور بود و به اندازه جثه کوچک و توانای خود به کارگران در کار بنایی کمک می کرد.

محضر علمي امام محمدباقر عليه السلام يك مدرسه عالي بود مورخين متفق القولند كه جعفر بن محمد در ده سالگي در مجلس درس پدر حاضر مي شد و علوم عالي را فرامي گرفت.

## پيدايش مذاهب اربعه

با مطالعه احوالات مؤسسين و رؤساي مذاهب چهارگانه معلوم مي شود كه اساس و پايه آن مذاهب به دليل قدرت و نفوذ سلاطين عباسي استوار شده بود و اين مذاهب در هيچ زماني از خود حريت رأي نداشته و هميشه خاضع دربار سلاطين بودند و در تحت عنايت خلفا و امراء زمان خود عظمت طبيعي خود را از دست دادند؛ ولي رنگ عظمت سياسي را دريافت کرده بودند.

## پيدايش مذاهب مختلف در عصر امام صادق

دين و شريعت اسلام در دوران امويه دستخوش عقايد و افكار متشتت شد و كار احكام و مسائل شرعي به آنجا رسيد كه هر كس به پيروي سقيفه بني ساعده فكري ورائي اظهار كرد و باب اجتهاد بدین معني مسدود گرديد كه از قرآن و سنت پيروي نمي شد بلكه با استتباط و آراء خود نظر مي دادند و چون آراء مختلف قابل رعايت نبود كوشيدند و هر دسته به طرفداري مرد شاخصي قيام كردند تا يك پيشوای وجيه المله اي انتخاب كنند و از او پيروي نمايند.

در اين انقلاب فكري كه از انقلاب سياسي منشعب گرديد اشخاصي در عرصه ظاهر شدند كه برخي به طرفداري امويين و بعضي به حمايت بني عباس كه خواه ناخواه آراء علمي اصطكاك با تمايلات آنها داشت روي كار آمدند و در مكه و مدینه - دمشق - عراق - بصره عقايد مختلفی رخ داد.

1- مؤثرترين مذاهب پس از شهادت سيدالشهداء در خاندان آل محمد تثبيت شد و سيادت علمي به وجود آنها محرز گرديد.

مدینه اولین شهریست كه آل محمد را شناختند و در تطورات حكومت بني اميه حقايق بر آنها روشن گرديد و آنها را مهبط وحی و منزل آیات دانسته و مذهب علمي آنها را مذهب حق تشخيص دادند و از مظلوميت و محروميت آنها از مظالم بني اميه محبوبيتي قوي يافتند و فهميدند در علم و فضل و كمال بر تمام افراد تقدم و تفوق داشته اند.

2- مدینه چون محل پيدايش سقيفه بود خلفاي اموي و عباسي به آنجا از اين جهت كه اصحاب پيغمبر و خاندان رسول الله صلي الله عليه وآله و سلم در آنجا نشو و نما يافته اند توجه داشته و مي كوشيدند در درجه اول هر فكري پيدا مي شد تحمیل بر مردم مدینه كنند و لذا فقهاي مدینه قابل اعتنا و اهميت بوده و از طرف خلفا مقررې داشتند و جلب توجه آنها مي شد.

در عهد عباسي كه مركز خلافت از دمشق بعراق رفت آنها فقها را زير نظر خود گرفته تا آراء و افكار آنها منطبق با تمايلات آنها بشود و مسير احكام الهي را با سياست خود منطبق نمايند چون اين نظريه با استدلال فقها كه نزد اهل بيت بود مخالفت داشت و علماي واقعي در اطراف اهل بيت پروانه وار به صف مي گشتند - فقهاي درباري عباسي هم بنا به تمايلات خلفا به پيروي روش نامطلوب امويين آراء و افكار و نظريات خود را به وسيله عمال مختلف اظهار و ابراز و تحمیل بر جامعه مي كردند.

از آن جمله علماي عراق و فقهاي درباري خلفا براي حل كار خود به قياس متوسل شدند و هر مسئله را قياس به هم مي كردند و اين خلاف شرع و اجتهاد بود كه چون علم آنها عمقي نداشت قياس را وسيله فرار از جهل قرار دادند اما اهل مدینه از اطراف اهل بيت دور نشدند

بنابراین فقه اسلام بین اجتهاد و سد باب اجتهاد یعنی قیاس بین حجاز و عراق اختلاف فاحش داشتند و البته علمائی که نظریه آنها به سد جهالت برمی خورد حس بدبینی حسادت و رذالت و سعایت هم به آن کمک می کرد و اختلاف شدیدی بلکه شقاق و نفاقی بین خلفا و اهل بیت ایجاد می کردند.

3- اما حدیث در عراق کم بود زیرا اصحاب و تابعین بیشتر در حجاز بودند و در عراق به سبب دوری کمتر حدیث با منابع موثق نقل می شد - بغداد و بصره هم که هنوز ساخته نشده بود و لذا چون حدیث کم بود باب رای و قیاس را گشودند و حماد از ابراهیم نخعی متوفی 95 ه اخذ حدیث می کرد و ابوحنیفه ایرانی متوفی 150 ه از حماد حدیث گرفت.

در عراق يك عیب دیگری هم داشت که اهل حدیث اهل رای را متهم می کردند و با هم خوشبین نبودند و احادیث آنها را به سبب همین رای و قیاس مخدوش دانسته رد می کردند و می گفتند والدین لا یقاس بالرای و در برخی از اخبار که در عراق گفتیم خیلی کم بود در خبر واحد که به هیچ جایی نمی رسند اهل رای قیاس می کردند در حالی که در شریعت مطهره قیاس حرام است و هر حکمی موضوعی دارد و به مصلحتی وضع شده و ادله اصولی برای آن است اگر نصی نباشد مورد اعتماد نیست و این عوامل در عراق که از مدینه دور بود زحمات فراوانی برای اهل فقه ایجاد کردند و آراء مختلفی به وجود آورد اما اهل حدیث زیر بار قیاس نرفتند و در استنباط احکام همان باب اجتهاد را گشودند و در عراق از اصحاب حدیث زید بن علی بن الحسین علیه السلام شهید سال 122 و امام جعفر صادق علیه السلام که به عراق رفته بود و مالک بن انس متوفی 179 و عامر شعبی متوفی 105 محدث معروف کوفی بود که این چند نفر از برازندگان اصحاب حدیث عراق در کوفه بوده و بین مالک و محمد بن حسن شیبانی درباره حدیث و قیاس اختلاف نظر شدید رخ داد.

کوفه را چون حدیث به صورت پسندیده صادر می شد دارالضرب می گفتند و اختلاف آراء کوفه در دنیای اسلام ضرب المثل شد چنانچه عطاء به ابی حنیفه گفت تو از کدام شهری؟ جواب داد از اهل کوفه هستم.

قال انت من اهل القرية الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعا تو از اهل آن شهری که در دین مردم عقاید مختلفی دارند و دسته دسته هر طبقه پیروی از عقیده ای می کنند.

کار اختلاف آراء با این مقدمه به آنجا رسید که مالک بن انس پیشوای اهل حدیث و سفیان ثوری زعیم و پیشوای اهل رای و ابوحنیفه پیشوای اهل قیاس در عراق گردیدند.

پس از آن شافعی از مالک و اصحاب او اخذ حدیث کرد و احمد حنبل متوفی 241 از شافعی متوفی 204 گرفت.

و این ها حدیث را از اصحاب و تابعین نقل می کردند و از قیاس متنفر بودند.

اما اصحاب الرای ابوحنیفه نعمان بن ثابت و اصحاب او بودند که محمد بن شیبانی ابویوسف قاضی - زفر بن هذیل - حسن بن زیاد لؤلؤی - ابومطیع بلخی - بشر و مریس از مشاهیر اهل رای در عراق به شمار می رفتند.

بنابراین مردم عراق از نظر فقهی به دو دسته بزرگ تقسیم شدند.

اول اهل حدیث

و اهل مدینه و اهل کوفه هم به مذهب اهل حدیث بودند ولی اهل حدیثی که از اهل بیت می گرفتند - کم کم به جایی کشید که در هر شهری یک پیشوائی به وجود می آمد و او عقیده و افکار خاصی داشت و مردم عامی از او پیروی می کردند و عواملی برای انتشار این مذاهب با توسعه و مهاجرت افراد آن شهر بودند و در نتیجه این افکار و عقاید رخ داد و در عصر امام صادق حکومت داشت.

مالکی - حنفی - شافعی - حنبلی - که از مذاهب زیر تحقق یافت و این مذاهب تا زمان امام صادق در جریان بود.

مذهب سفیان ثوری متولد 65 متوفی 161 هجری کوفه

مذهب سفیان بن عینه متوفی 198 هجری کوفه

مذهب حسن بصری متوفی 110 هجری بصره

مذهب اوزاعی متوفی 157 هجری بصره

مذهب محمد بن جریر متولد 224 متوفی 310 هجری بغداد

مذهب ابوسلمان داود ظاهری متولد 202 متوفی 270 هجری در ظاهر کوفه

مذهب عمر بن عبدالعزیز متوفی 101 هجری در شام

مذهب اعمش متوفی 147 هجری در کوفه

مذهب شعبی متوفی 105 هجری

مذهب اسحق متوفی 238 هجری

مذهب الیث متولد 92 هجری 175 هجری به مصر

مذهب ابی ثور متوفی 240 هجری

مذهب داود ظاهری متوفی 270 هجری

و به علاوه مذهب عایشه - مذهب ابن عمر - مذهب ابن مسعود - مذهب ابراهیم نخعی و غیره مردم را متشتت و پراکنده و گمراه نمودند.  
(1).

## پيغمبران پيغمبري خود را چگونه مي فهمند؟

مفضل بن عمر گوید: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: چگونه پیامبران می دانند که پیامبرند؟

حضرت فرمودند: پرده از برابرشان کنار می رود. (1).

ص: 216

---

1- بحار الأنوار ج 2 ص 201 ح 69.

## پيامبر افضل است يا فرشته وحي؟

زنديق گفـت: آيا پيامبر (و فرستاده ي خدا) برتر و افضل است يا فرشته اي كه به سوي او فرستاده مي شود (و با وحي بر او نازل مي شود)؟

حضرت فرمودند: بلکه مقام پيامبر برتر و بالاتر است. (1).

ص: 217

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 183.

## پیامبران اولوالعزم کیانند؟

سماعه گوید: از امام صادق - علیه السلام - معنی فرمایش خدا: (فاصبر كما صبر أولوا العزم من الرسل) (1) «پس صبر کن آن گونه که پیامبران «اولوا العزم» صبر کردند»، پرسیدم.

حضرت فرمودند: (پیامبران اولوا العزم عبارتند از): نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد که صلوات خدا بر آنها و بر همه ی انبیاء الهی باد.

گفتم: چگونه اولوالعزم شدند؟

حضرت فرمودند: چون نوح با کتاب و شریعتی فرستاده شد و هر پیامبری که پس از نوح - علیه السلام - آمد طبق کتاب و شریعت و برنامه ی نوح عمل می کرد، تا اینکه ابراهیم - علیه السلام - با صحف فرستاده شد و وجوب کتاب نوح کنار گذاشته شد اما نه از باب کفر به آن کنار گذاشته شد. و هر پیامبری پس از ابراهیم آمد طبق کتاب و شریعت و برنامه ی ابراهیم عمل نمود، تا اینکه حضرت موسی با تورات فرستاده شد، و با امر واجب (و مصلحت خاصی) صحف ابراهیم کنار گذاشته شد.

پس هر پیامبری که پس از موسی آمد طبق تورات و شریعت و برنامه ی موسی عمل نمود تا اینکه حضرت مسیح با انجیل فرستاده شد، و با امر واجب (و مصلحت خاصی) شریعت موسی و برنامه ی او کنار گذاشته شد.

پس هر پیامبری پس از مسیح آمد طبق شریعت و برنامه ی مسیح عمل نمود تا اینکه رسول خدا محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - فرستاده شد و بر قرآن و شریعت و برنامه خود آمد.

بنابراین؛ حلال او حلال است تا روز قیامت، و حرام او حرام است تا روز قیامت، اینها اولوالعزم از پیامبران هستند. (2).

ص: 218

1- سوره ی احقاف آیه ی 35.

2- بحار الأنوار: ج 10 ص 56 ح 55.

## پیامبر در حال غذا خوردن تکیه می دادند؟

ابو خدیجه گوید: در خدمت امام صادق - علیه السلام - حضور داشتم بشیر دهان از حضرتش سؤال نمود: آیا پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - در حالی که به طرف راست یا چپ تکیه داده بود غذا می خورد؟

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: پیامبر در حالی که به طرف راست یا چپ تکیه داده بودند غذا نمی خوردند، بلکه مانند یک برده می نشستند (و غذا می خوردند).

پرسیدم: چرا چنین می نشستند؟

حضرت فرمود: به خاطر تواضع در برابر خدای متعال. (1).

ص: 219

---

1- بحار الأنوار: ج 16 ص 262 ح 53.



محمد بن مسلم گوید: نزد حضرت صادق - علیه السلام - در منی بودم که ابوحنیفه در حالی که بر الاغ خود سوار بود رسید، و از امام صادق - علیه السلام - اجازه گرفت، حضرت به او اجازه داد و هنگامی که نشست به حضرت صادق - علیه السلام - گفت: می خواهم براساس قیاس با تو بحث کنم.

حضرت صادق - علیه السلام - به او فرمود: در دین خدا قیاس نیست، ولی از تو درباره ی الاغت سؤال می کنم، چرا چنین است؟

ابوحنیفه گفت: از چه چیزی سؤال می کنی؟

حضرت فرمود: از این دو نقطه ای سؤال می کنم که بین دو دست اوست، آنها چیست؟

ابوحنیفه: آن خلقتی است در چهارپایان مانند دو گوش و بینی است که در قسمت سر تو است.

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: خداوند دو گوش مرا آفرید تا با آن بینم، و بینی مرا آفرید تا با آن بوی خوش و بد را استشمام کنم، ولی این دو چیز را در این درازگوش برای چه چیزی آفرید؟ چگونه در همه جای بدن این حیوان موروثی به جز در این قسمت از بدنش؟

ابوحنیفه گفت: سبحان الله! من درباره ی دین خدا سؤال می کنم، و تو پرسشهای بچه گانه ای از من می کنی. سپس ابوحنیفه درخواست و از مجلس خارج شد.

محمد بن مسلم گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: فدایت شوم از مطلبی سؤال کردی که دوست دارم آن را بدانم.

حضرت گفت: ای محمد خدای تبارک و تعالی در کتاب شریف خود می گوید: «ما انسان را در رنج آفریدیم» (1) یعنی انسان را به طور ایستاده در رحم مادر آفرید به طوری که رو و دست و پای او به همان سویی است که رو و دست و پای مادر او است و پشت و نشیمن او به همان سویی است که پشت و نشیمن مادر او است، غذای او همان است که مادر او می آشامد، و نفس می کشد، درحالی که میثاقی که خدا از او گرفت. پیش روی او است.

پس هرگاه ولادت او نزدیک شد فرشته ای می آید که نام او «زاجر» است و به او نهیب می زند و او را به طرف پایین سوق می دهد.

و در اثر آن بچه تغییر وضعیت می دهد و رو و دست و پای او به طرف قسمت های زیرین مادر قرار می گیرد، و قسمت های عقب او به طرف پیشین مادر خود قرار می گیرد و به این وسیله خداوند تولد و زائیده شدن او را بر مادرش آسان قرار دهد. و این حالتی است که شامل همه مردم می گردد مگر اینکه از مخالفین (یا شخص سرکش باشد) زیرا در این صورت هنگامی که فرشته به او نهیب می زند او وحشت می کند و او سر و ته می شود و از نهیب آن فرشته می ترسد و وحشت زده و گریان بر زمین می افتد، در حالی که میثاق و پیمان خدا را (در عالم ألت) فراموش کرده است.

ولی خداوند تمامی حیوانات را در شکم مادرشان به طور معکوس (با سر پایین و پا به سمت بالا) می آفریند و پشت های آنها را به طرف قسمت های جلوی مادر قرار می دهد به طوری که قسمت های جلوی آنها به طرف قسمت پشت مادر است. به همین صورت و در حالی که سر خود را بین دو دست و دو پای خود گرفته اند در ارحام منتظر لحظه ولادت می باشند، و از مادر غذا جذب می کنند و هنگامی که

لحظه ولادت فرارسید به سرعت و سهولت از شکم مادرشان بیرون می افتند و این دو نقطه ای که بین دو دست آنها است همگی محل چشمان آنها در شکم مادرشان می باشد و آنچه در نقطه پاهای آنها است محل تنفس آنهاست که روی آنها مونروئیده است، و این حالت و وضعیت در همه حیوانات و چهارپایان می باشد مگر شتر که سر او - به علت طولانی بودن گردن آنها - از بین دست و پای آنها در شکم مادر خارج شده و عبور کرده است. (2).

ص: 220

---

1- سوره ی بلد آیه ی 4.

2- روایت بالا- از روایاتی است که از زبان امام معصوم - علیه السلام - پرده از حقایق ناشناخته از حقایق عالم هستی که علم از آن به عنوان قوانین جهان تعبیر داشته است، برمی دارد و لذا هیچ منافاتی بین حقایق دینی و کشفیات علمی نیست.

شیخ کلینی در کتاب کافی روایت کرده است که: ابن ابی العوجاء، هشام بن حکم را مورد پرسش قرار داد و گفت: آیا مگر خداوند حکیم نیست؟ هشام گفت: چرا هست او قادرترین فرمانروایان است. ابن ابی العوجاء گفت: پس درباره ی این آیه که گفته است: پس آن کس از زنان را به همسری بگیرد که شما را نیکو و مناسب با عدالت است دو یا سه چهار و اگر بترسید که عدالت را رعایت نکنید یک زن اختیار کنید. (1) به من بگو که آیا این حکم از جانب خدا فرض است؟ هشام گفت: آری. ابن ابی العوجاء پرسید: پس چگونه است که در جای دیگری می گوید: و شما هرگز نتوانید میان زنان به عدالت رفتار کنید هر چند راغب و حریص بر عدل و درستی باشید. پس به تمام میل خود یکی را بهره مند و آن دیگر را محروم کنید تا او معلق و بلا تکلیف ماند (2) کدام حکیمی این گونه متناقض سخن می گوید؟ هشام جوابی نداشت که به او بدهد پس به سوی مدینه رهسپار شد و به نزد امام صادق (ع) رفت.

امام (ع) به او گفت: ای هشام در غیر موسم حج و عمره بدینجا آمده ای؟! پاسخ داد: آری. فدایت شوم. برای کار مهمی اینجا آمده ام. ابن ابی العوجاء پرسشی از من کرده است و من هیچ جوابی برای آن نداشتم. امام (ع) پرسید: مسئله او چه بود؟ هشام سؤال ابن ابی العوجاء را برای امام (ع) بازگو کرد. آنگاه امام صادق (ع) فرمود: منظور خداوند از عدالت در آیه ی نخست، رعایت عدالت در پرداخت نفقه آنان و در آیه ی دوم منظور عدالت در مهرورزی میان آنان است. هشام با شنیدن پاسخ امام صادق (ع) به نزد ابن ابی العوجاء آمد و همان جواب را به وی بازگفت. ابن ابی العوجاء با شنیدن این پاسخ تعجب کرد و گفت: «به خدا سوگند این پاسخ از خودت نبود».

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب می نویسد: عمرو بن عبید به نزد امام صادق (ع) رفت و این آیه از قرآن را خواند که: از کبائری که از آنها منع شده اید، اجتناب کنید (3) سپس گفت: دوست دارم گناهان کبیره را از قرآن بشناسم. امام (ع) قبول کرد و آنها را چنین برشمرد:

شرك به خدا: که در قرآن آمده است: به راستی خداوند نمی آموزد که بدو شرك ورزیده شود. (4).

ناامیدی از رحمت خدا: که در این باره در قرآن فرموده است: و جز گروه کافران از رحمت خدا نومید نشوند. (5).

عاق والدین: آن کس که عاق می شود ستمکاره و تیره روز است و در این باره قرآن می فرماید: و به مادرم مهربانی کردم و مرا ستمکاره و تیره بخت قرار نداد. (6).

قتل نفس: که در آیه ای آمده است: هر کس مؤمنی را به عمد بکشد مجازات او جهنم است که در آن برای همیشه معذب خواهد بود. خدا بر او خشم و لعن کند و برایش عذابی بزرگ فراهم سازد. (7).

تهمت زدن به زنان عقیقه: که قرآن در این باره فرماید: به راستی آنان که به زنان باایمان عقیقه و بی خبر از کار بد تهمت بستند به یقین در دنیا و آخرت مورد لعن قرار گرفتند و برای ایشان عذابی است بزرگ (8).

خوردن مال یتیم: قرآن در این باره گوید: همانا کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند جز این نیست که در دلهایشان آتش می خورند و به زودی در آتش فروزان خواهند افتاد. (9).

فرار از جنگ: قرآن در این باره فرماید: هر کس که در روز جنگ به آنها پشت کرد و گریخت به طرف غضب و خشم خدا روی آورده و جایگاهش جهنم است و چه بد جایگاهی است. (10).

رباخواري: که در این باره فرموده است: کسانی که ربا می خورند نتوانند بایستند جز مانند آن که به وسوسه و فریب شیطان دیوانه شده است. (11).

زنا: در این باره نیز آمده است: به زنا نزدیک نشوید که آن کاری بس زشت و راهی بسیار ناپسند است. (12). و نیز گفته شده است: آنان زنا نمی کنند و هر کس چنین کند کیفرش را خواهد یافت. (13).

سوگند دروغ: قرآن در این باره فرماید: به راستی آنان که پیمان و سوگندهای خود را به بهایی اندک بفروشنند هیچ بهره ای در آخرت برای آنان نیست و خدا با ایشان سخن نگوید و در روز قیامت به آنان ننگرد و پاکشان نسازد و برایشان عذاب دردناکی است. (14).

خیانت: و درباره ی خیانت فرموده است: هر کس خیانت ورزد به کیفر آن خواهد رسید. (15).

ندادن زکات: در این باره قرآن گوید: و کسانی را که طلا و نقره ذخیره می کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند به عذابی دردناک مژده ده. روزی که در آتش دوزخ گداخته شوند و پیشانی و پشت و پهلویشان را بدان داغ نهند و به آنها بگویند این است آنچه برای خود ذخیره کردید پس اکنون بچشید آنچه را که جمع می کردید. (16).

گواهی دروغ: در این باره قرآن فرموده است: و کسانی که شهادت دروغ ندهند. (17).

کتمان شهادت: در این باره فرماید: هر کس شهادت را کتمان کند قلبش گنهکار است. (18).

شراب نوشی: در این باره در حدیث آمده است: نوشنده ی شراب چون پرستنده ی بت است.

ترك نماز: پیامبر در این باره فرمود: هر کس به عمد نماز را ترك کند خدا و رسول او از وی بیزار خواهند بود.

پیمان شکنی و قطع رحم: قرآن در این باره گوید: کسانی که پیمان خدا را پس از بستنش می شکنند و آنچه را که خداوند به وصل آن فرمان داده، قطع می کنند و در زمین فساد به بار می آورند اینانند زیانکاران. (19).

سخن ناروا: در قرآن آمده است: و از سخن ناروا پرهیز کنید. (20).

گستاخی در برابر خدا: قرآن گوید: پس آیا از مکر خدا ایمن شدند، پس از مکر خداوند ایمن نشوند مگر گروه زیانکاران. (21).

ناسپاسی نعمت: قرآن در این باره فرماید: و اگر کفر ورزید به راستی که عذاب من سخت است. (22).

کم فروشی: که قرآن درباره ی آن گفته است وای بر کم فروشان (23).

لواط: قرآن درباره ی آن فرماید: کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می کنند. (24).

بدعت: که پیامبر (ص) فرمود: هر کس در چهره ی بدعت گذاری خنید به تحقیق او را بر تباه کردن دین خود یاری کرده است. (25).

شیخ مفید در ارشاد می نویسد: اخباری که در زمینه های مختلف علم و حکمت و بیان و حجت و زهد و پند و اندرز و شاخه های

گوناگون علمی از آن حضرت نقل شده بسی بیش تر از آن است که به زبان گفته آید و یا در کتابی بگنجد. و در آنچه نقل کردیم برای نیل به مقصود، کافی است.

دوم، حلم: حاض عبدالعزیز بن اخضر جنابذی در کتاب معالم العتره الطاهره می نویسد: در آغاز روزی میان جعفر بن محمد و عبدالله بن حسن مجادله ای لفظی صورت گرفت. عبدالله بن حسن در گفتار خود تندی کرد. سپس از یکدیگر جدا شده به سوی مسجد رفتند. سپس مجدداً یکدیگر را بر در مسجد دیدار کردند. پس جعفر بن محمد بن عبدالله بن حسن گفت: چگونه ای ای ابو محمد؟ عبدالله با عصبانیت پاسخ داد: خوبم. امام به او گفت: ای ابو محمد مگر نمی دانی صله رحم از حساب می کاهد؟ عبدالله گفت: همواره چیزهایی برای ما می گویی که ما آنها را نمی شناسیم؟ امام صادق (ع) فرمود: من از قرآن برای تو می گویم. عبدالله گفت: آیا صله رحم هم از قرآن است؟ امام (ع) فرمود: آری. عبدالله گفت: پس بگو. امام (ع) فرمود: خداوند عزوجل گوید: و کسانی که آنچه را که خدا امر به پیوند آن کرده اطاعت می کنند و از خدا می ترسند و از سختی هنگام حساب می اندیشند. (26). عبدالله بن حسن، با شنیدن این آیه، گفت: از این پس مراقب رحم نخواهی یافت.

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از کتاب روضه نقل کرده است: روزی سفیان ثوری به نزد امام صادق (ع) رفت. دید که سیمای امام متغیر است. علت آن را جویا شد. امام (ع) فرمود: من ممنوع کرده بودم که کسی بر بام خانه رود. اما مشاهده کردم یکی از کنیزانم که پرستاری یکی از کودکانم را بر عهده داشت از نردبان بالا می رفت و کودک نیز همراه او بود. چون کنیز مرا دید، لرزید و در پایین آمدن شتاب جست و کودک از دستش افتاد و در دم جان سپرد. اما چهره ی من به خاطر مرگ کودک نیست که چنین تغییر کرده، بلکه به خاطر ترس و لرزی است که از مشاهده ی من به آن کنیز راه یافته است. امام صادق (ع) پس از این ماجرا به آن کنیز، دوبار فرمود: تو به خاطر خدا آزادی و در این ماجرا بی گناهی.

شیخ کلینی در کافی به سند خود روایت کرده است: امام صادق (ع) روزی غلام خود را در پی کاری فرستاد. غلام در بازگشت تأخیر نمود، پس امام (ع) به دنبال او روان شد و وی را یافت که خوابیده است. بالای سر او نشست و او را باد می زد تا غلام بیدار شد. چون غلام از خواب بیدار شد امام صادق (ع) به او فرمود: ای فلان! به خدا سوگند این گونه نیست که شب و روز متعلق به تو باشد و در آن بخوابی بلکه شب از آن توست و روز از آن ما.

سوم، صبر: شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا به سند خود از ابو محمد از پدرانش از موسی بن جعفر (ع) روایت کرده است که فرمود: به امام صادق (ع) خبر دادند که اسماعیل، بزرگ ترین فرزند وی، در گذشته است. امام در آن لحظه خواست غذا بخورد و ندیمان وی در اطرافش گرد آمده بودند. پس امام تبسم کرد و خواستار غذا شد و در کنار ندیمان نشست. آن حضرت از سایر روزها بهتر غذا خورد، با ندیمان سخن بسیار گفت. ندیمان وی از اینکه هیچ اثری از حزن و اندوه در سیمای امام نمی دیدند، به شگفت افتادند. چون امام از خوردن فراغ یافت گفتند: ای فرزند رسول خدا چیزی شگفت دیدیم، به مصیبت فقدان چنان پسری دچار آمدی اما این گونه ای که ما می بینیم؟! امام فرمود: چرا این گونه نباشم که می بینید در حالی که راستگوترین راستگویان مرا خبر داده است که تو از دنیا می روی و شما نیز این دنیا را بدرود خواهید گفت. به راستی مردمی هستند که مرگ را شناخته و آن را فرادید خود قرار داده اند و منکر نشده اند که مرگ کسی از آنان را در بروده است و به امر پروردگار عزوجل، تسلیم گشته اند. همچنین کلینی به سند خود از علاء بن کامل نقل کرده است که گفت: نزد امام صادق (ع) نشسته بودم که ناگاه فریادی از خانه بلند شد. امام با شنیدن فریاد از جا برخاست سپس نشست و استرجاع گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» و به گفتار خود بازگشت تا آنکه بحث خود را تمام کرد آنگاه فرمود: ما مایلیم که خود و اولاد و اموال ما در سلامت باشند اما چون قضای الهی از راه رسد نباید آنچه را که خداوند برای ما نپسندیده، دوست بداریم.

در روایت دیگری که کلینی در کافی از قتیبة اعشی نقل کرده، آمده است که گفت: «خدمت امام صادق (ع) رسیدم تا از فرزند او عیادت کنم. دیدم امام (ع) بر در ایستاده و غمین و اندوهناک است. عرض کردم: فدایت شوم حال کودک چطور است؟ فرمود: می بینی که سخت بیمار است. پس ساعتی درنگ کرد سپس به سوی ما بیرون آمد در حالی که چهره اش شاد بود و آثار غم و اندوه از آن رفته بود. گمان کردم که حال کودک بهبود یافته است گفتم: فدایت شوم حال کودک چطور است؟ فرمود: او به راه خدا رفت. گفتم: فدایت شوم هنگامی که کودک زنده بود شما ناراحت و اندوهگین بودید اما اکنون که بمرد حالت شما دیگرگون شد، چرا؟! فرمود: ما اهل بیت پیش از رسیدن مصیبت غمگین و اندوهناکیم اما هنگامی که مصیبت واقع می شود به قضای الهی خوشنود می گردیم و تسلیم امر خدا می شویم.

چهارم، عبادت و کثرت یاد خدا. کلینی به سند خود در کافی نقل کرده است که ذکر امام صادق (ع) را در سجده شمردم، پانصد بار تسبیح می گفت. و نیز به سند خود از ابان بن تغلب نقل کرده است که گفت: بر امام صادق (ع) وارد شدم و ذکر او را در رکوع و سجود بر شمردم شصت بار تسبیح گفت. راوندی در خرائج از منصور صیقل روایت کرد که وی امام صادق (ع) را در مسجد پیامبر (ص) به حال سجده دید. منصور گوید: پس نشستیم و مدتی به طول انجامید آنگاه با خود گفتم تا زمانی که امام در سجده است من نیز تسبیح خدا را می گویم و شروع کردم به گفتن «سبحان ربی و بحمده استغفر ربی و اتوب الیه» یکبار سیصد مرتبه و بار دیگر شصت و اندی این ذکر را گرفتم که امام سر از سجده برداشت.

پنجم، مکارم اخلاقی: زمخشری در ربیع الابرار از شقرانی مولای رسول خدا (ص) نقل کرده است که گفت: در روزگار خلافت منصور، عطاء می دادند اما من کسی را نداشتم که مرا به او معرفی کند در این حال متحیر ایستاده بودم که ناگهان دیدم جعفر بن محمد (ع) می آید. خواسته ی خود را با او در میان نهادم امام به درون رفت و پس از مدتی بیرون آمد و دیدم عطای من در آستین لباس اوست. آن را به من داد و فرمود: کار نیک از هر کسی برانزنده است و از تو برانزنده تر به خاطر رابطه ای که با ما داری. و کار زشت از هر کسی که سرزند زشت است و از تو زشت تر به خاطر رابطه ای که با ما داری.

سبط بن جوزی گوید: امام (ع) از آن جهت چنین سخنی به شقرانی گفت زیرا پی برده بود که او شراب می نوشد و می خواست وی را به کنایه موعظه کند و این از اخلاق پیامبران است.

ششم، کرم و بخشندگی: در حلیة الاولیا به سند خود از هیاج به بسطام نقل شده است که گفت: جعفر بن محمد (ع) آنقدر طعام می خورانید که دیگر برای خانواده اش چیزی باقی نمی ماند. و در مطالب السؤل آمده است: امام صادق (ع) می فرمود: کار نیک تمام نمی شود مگر به سه چیز: شتاب در انجام آن و کوچک شمردن و پنهان کردن آن.

هفتم، کثرت صدقات: کلینی در کافی به سند خود از هشام بن سالم نقل کرده است که گفت: امام صادق (ع) همین که پاسی از شب گذشت انبانی پر از نان و گوشت و پول فراهم می کرد و آن را به دوش می گرفت و به سوی نیازمندان مدینه رهسپار می شد و آن را در میانشان تقسیم می کرد. ایشان نیز او را نمی شناختند تا هنگامی که امام صادق (ع) از دنیا رفت و این امر متوقف گردید. آن وقت بود که دانستند آن شخص امام صادق (ع) بوده است.

ص: 221

1- نساء / 3: فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى و ثلاث و رباع و ان خفتم الا تعدلوا فواحدة....

2- نساء / 129: و لن تستطيعوا ان تعدلوا بين النساء ولو حرصتم فلا تميلوا كل الميل فتذروها كالمعلقة.

- 3- نساء / 31: ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه.
- 4- نساء / 48: ان الله لا يغفر ان يشرك به.
- 5- يوسف / 87: ان لا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون.
- 6- مريم / 32: وبرا بوالدتي ولم يجعلني جبارا شقيا.
- 7- نساء / 93: و من يقتل مؤمنا معتمدا فجزاء جهنم خالدا فيها و غضب الله عليه و لعنه و اعد له عذابا عظيما.
- 8- نور / 23: ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا في الدنيا و الآخرة و لهم عذاب عظيم.
- 9- نساء / 10: ان الذين ياكلون اموال اليتامي ظلما انما ياكلون في بطونهم نارا و سيصلون سعيرا.
- 10- انفال / 16: و من يولهم يومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحيزا الي فئة فقد باء بغضب من الله و ماواه جهنم و بس المصير.
- 11- بقره / 275: الذين ياكلون الربا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس.
- 12- اسراء / 32: و لا تقربوا الزنا انه كان فاحشة و ساء سييلا.
- 13- فرقان / 68: و لا يزنون و من يفعل ذلك يلق اثاما.
- 14- آل عمران / 77: ان الذين يشتررون بعهد الله و ايمانهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم في الآخرة و لا يكلمهم الله و لا ينظر اليهم يوم القيامة و لا يزكيهم و لهم عذاب اليم.
- 15- آل عمران / 161: و من يفلل يات بما غل يوم القيامة.
- 16- توبه / 34 - 35: و الذين يكتزون الذهب و الفضة و لا ينفقونها في سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم يوم يحييها في نار جهنم فتكوي بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا ما كنتم تكنزون.
- 17- فرقان / 71: و الذين لا يشهدون الزور.
- 18- بقره / 283: و من يكتمها فانه آثم قلبه.
- 19- بقره / 27: الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه و يقطعون ما امر الله به ان يوصل و يفسدون في الارض اولئك هم الخاسرون.
- 20- حج / 30: و اجتنبوا قول الزور.
- 21- اعراف / 99: افامنوا مكر الله فلا يأمن مكر الله الا القوم الخاسرون.
- 22- ابراهيم / 7: و لئن كفرتم ان عذابي لشديد.
- 23- مطففين / 1: و بل للمطففين.
- 24- نجم / 32: الذين يجتنبون كبائر الاثم و الفواحش.
- 25- گناهان كبيره، گناهاني است كه در قرآن يا سنت مورد مذمت و يا تهديد قرار گرفته است. از اين رو امام صادق (ع) در بعضي از اقسامی كه برشمرده شد تهديدي از قرآن را ياد کرده و در برخي ديگر نيز به سنت استناد جسته است. زيرا فرقي ميان آن دو نبوده است.
- 26- رعد / 21: و الذين يصلون ما امر الله به ان يوصل و يخشون ربهم و يخافون سوء الحساب.

## پاسخ های حضرت به گفتار مادیون

روزي عده اي به خدمت حضرت صادق عليه السلام آمدند و گفتند که جعد بن درهم مقداري آب و خاک را در داخل ظرفي کرده و بعد از مدتي آن آب و خاک به کرمک ها و گزندگان تبدیل شده است سپس جعد بن درهم مي گوید که من اينها را خلق کرده ام زیرا من مسبب وجود اينها هستم.

حضرت صادق عليه السلام فرمود: اگر راست مي گوید از وي بپرسید که شماره ي اين حيوانات چند تا است و چند عدد نر و چند عدد ماده در ظرف وجود دارد و وزن هر کدام از آنها چقدر است و به او بگويد اگر درست مي گوید دوباره اينها را به صورت ديگري درآورد.

ابن ماجر نوشته است وقتي که اين بيان حضرت صادق عليه السلام را به جعد بن درهم رسانيدند جوابي پيدا نکرد و از مرام خود که مادي مذهب بود برگشت.

حضرت در جواب يکي از زنديق ها چنين مي فرمود که بدان مسلمين در وجود خدا ابداء شک ندارند زیرا که خورشيد و ماه و ستارگان و روز و شب را که مي بيني هميشه در گردش و به هم ديگر اصطکاک ندارند و با هم مخلوط نمي شوند و براي هر يك از آنها جاي معلوم و مکان معيني وجود دارد. اگر بر فرض آنها غروب کنند و هرگز طلوع نکنند شب و روز حاصل نمي شود آن قدرتي که شمس و قمر را به گردش واداشته قوي تر و بزرگ تر از شمس و قمر است. پس از سؤال و جواب هاي بسيار مرد به اشتباه خود اقرار کرد.

در همان کتاب نقل شده است که روزي ابن ابی العوجا و ابن مقفع که از رؤساي ماديون بودند در مسجدالحرام عده اي از مسلمين را ديدند که مشغول طواف هستند بدون مقدمه ابن مقفع اشاره به مسلمين کرد و به همکيشان خود گفت که اين همه افراي که طواف مي کنند هيچ کدام آنها قابل مقام انسانيت نيستند مگر اين مرد بزرگ (اشاره به حضرت صادق کرد) که نشسته است اما بقيه آنها همه پشه کورند و چهارپا. در اين هنگام، ابن ابی العوجا از جاي خود برخاست و به خدمت حضرت آمد و صحبت هايي با حضرت کرد.

حضرت به ابن ابی العوجا در ضمن صحبت خود فرمود اگر در آخر کار امر طوري باشد که اين طواف کنندگان عقیده دارند اينان در رستگاري و تو و همکيشانت در گمراهي گرفتاريد اما اگر امر به صورتي باشد که شما مي پنداريد اين طواف کننده تو و همکيشان همه با هم برابرید و اينان

ضرري نکرده اند.

ابن ابی العوجا به حضرت گفت ما چه مي گوئيم و اينان چه مي گویند؟

حضرت فرمود اينان عقیده دارند به معاد که روز کيفر و پاداش کردار است و مي گویند آسمان و زمين را آفريدگاري هست و در آسمانها مخلوقاتي وجود دارند. ولي شما پنداشته ايد که آسمانها خراب و جهان را آفريدگاري نيست.

ابن ابی العوجا گفت اگر حقيقت آن چنان است که شما مي گوئيد پس چرا انسانها خدا را نمي بينند؟ چرا خدا خودش را به بندگان نشان نمي دهد و به پرستش خودش دعوت نمي کند که مردم با هم اختلاف نداشته باشند. چرا اصلا خدا ناپيدا است و چرا پيمبران را فرستاده است. اگر خدا خودش ظاهر مي شد بندگان او را بهتر شناخته و بهتر عبادت مي کردند.



حضرت فرمودند خدا چطور ناپیدا است خدایی که تمام قدرت خود را در ذات تو آشکار کرده است. ابن ابی العوجا در جواب عاجز ماند و برگشت و به همکیشان خود گفت حضرت صادق علیه السلام قدرتهای خدا را بر من شمرد به طوری دلیل آورد که مرا ناتوان کرد و بر من ثابت کرد به حدی که گویا خدا را می بینم و به همکیشان خود گفت اگر فرض شود در دنیا روحانیتی مجسم شده و با چشم دیده شود صاحب این مقام این بزرگوار (حضرت صادق) است.

## پرهیزگاری

عبادت و اطاعت خدا از معرفت برمی خیزد و معرفت هر که بیشتر باشد، عبادت و پرهیزش نیز بیشتر از دیگران است. آن حضرت که در علم و معرفت سرآمد همگان بود، در عبادت و اخلاص مانند نیاکان پاکش در اوج قله کمال بود.

مالك بن انس، فقیه و امام بزرگ اهل سنت در توصیف حضرت صادق علیه السلام می نویسد:

من پیوسته به حضور حضرت صادق علیه السلام مشرف می شدم. بیشتر اوقات حضرت تبسم بر لب داشت، ولی چون نامی از رسول خدا صلی الله علیه و آله برده می شد، رنگش متغیر و کبود و گاهی زرد می شد. مدت زمان زیادی نزد او می رفتم و او را در یکی از سه حال می دیدم: یا در حال نماز بود یا روزه داشت و یا مشغول قرائت قرآن بود. هرگاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل می کرد، با طهارت بود. از زاهدان و عابدانی بود که خشیت از خدا وجودشان را فراگرفته بود... (1).

عبدالحلیم جنیدی از عالمان معاصر اهل سنت از مالك بن انس روایت می کند:

یک سال با او حج به جا آوردم. وقتی سوار بر مرکب، برای احرام مهیا شد، هر چند خواست لبیک بگوید، صدا در گلویش قطع شد و نزدیک بود از مرکب به زیر افتد. عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله (در احرام) ناگزیر نخست باید لبیک بگویی. فرمود: چگونه لبیک بگویم، می ترسم خدای عزوجل بفرماید: «لا لبیک و لا سعیدیک...» (2).

پیوسته در طاعت خدا بود و عزت را در عبادت و طاعت خدای می جست. همواره این دعا را بر لب داشت که: «اللهم اعزنی بطاعتک؛ خدایا! مرا به طاعت خود عزیز گردان.» (3) همچنین به دیگران می فرمود: «هیچ زاد و توشه ای برتر از تقوا نیست و چیزی نیکوکارتر از سکوت و کم حرفی نیست.» (4).

ص: 222

1- نك: ابوزهرة، الامام الصادق علیه السلام، ص 77. به نقل از: مدرک خطی در دارالکتب مصر.

2- الامام الصادق علیه السلام، ص 212.

3- تهذیب الکمال، ج 5، ص 90.

4- همان.

زید شحام چنین نقل می کند که: امام صادق علیه السلام به من فرمود: سلام مرا به کسانی که می دانی سخن مرا می پذیرند و از من پیروی می کنند، برسان و بگو من شما را به تقوای خدا و ورع در دین و کوشش در راه خدا و راستگویی و ادای امانت و طولانی کردن سجده و احسان به همسایه وصیت می نمایم. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اجرای چنین اموری به پیامبری مبعوث گردید. سپس فرمود:

امانت ها را به صاحبان آنها بازگردانید خواه نیکوکار باشند و خواه تبهکار و فاسق همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره سفارش به پرداخت آنها می نمود، حتی مثل خیط و مخیط [مساوی نخ و سوزن] را. و با عشیره و فامیل و اهل قبیله ی خود رفت و آمد و احسان داشته باشید و جنازه های آنان را تشییع کنید و از بیمارانشان عیادت کنید و حقوقشان را ادا نمایید؛ زیرا اگر یکی از شما شیعیان اهل تقوا و صدق حدیث و راستگویی و ادای امانت و دارای اخلاق نیک باشد، مردم [اهل سنت] می گویند: این تربیت و ادب جعفری است و اگر غیر از این باشد می گویند: این ادب جعفری است و آن برای من زشت و ناگوار خواهد بود. سپس فرمود: به خدا سوگند! پدرم امام باقر علیه السلام می فرمود: در گذشته اگر یکی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در بین قبیله ای زندگی می کرد، زینت آن قبله بود و در امانت داری و ادای حقوق و اموال مردم و راستگویی از همه ی آنها بهتر بود و مردم وصیت ها و امانت های خود را به او می سپردند و هنگامی که از احوال او سؤال می شد، اهل آن قبیله می گفتند: چه کسی می تواند مانند او باشد، او امانتدار و راستگوتر از همه ی ماست. (1).

ص: 223

پذیرفتن نصیحت و پیروی از نصیحت کننده، نشانه‌ی عقل سلیم است؛ اما افراد جاهل به علت تعصب و گرایش‌های جاهلی و به گمان این که سخنان نصیحت کننده عیوب آنان را آشکار می‌سازد، از پذیرفتن نصیحت دیگران دوری می‌کنند. غافل از این که اگر آنان به عیوب خود آگاه شوند، در جهت اصلاح خود تلاش می‌کنند و عیوب خود را برطرف می‌سازند. از این رو امام صادق علیه السلام برای تعلیم و تربیت ما می‌فرماید: «أحب اخواني الي من أهدي الي عيوبي» (1) یعنی: محبوب‌ترین برادران من کسانی هستند که عیوب مرا به من هدیه می‌کنند. البته معصوم علیه السلام، از هرگونه نقص و عیبی مبرا است و تنها برای تربیت شیعیان خود چنین توصیه‌ای نموده است.

آری، بهترین هدیه‌ی مؤمن به برادر دینی خود، بیان عیوب و کمک به اصلاح اوست. بنابراین چنین سخنی از امام صادق علیه السلام بعید نیست، زیرا آن حضرت همواره تلاش می‌کرده که مؤمنین از هرگونه زشتی و رذیلت اخلاقی پاک شوند و به همه‌ی خصلت‌های خوب و پسندیده آراسته گردند و این عمل بزرگ‌ترین احسان به برادر مسلمان است. امام علیه السلام با این تعبیر، نهایت ترغیب را نسبت به اصلاح عیوب دیگران و پذیرش نصیحت خیرخواهان بیان نموده، چنان که در سخن دیگری می‌فرماید: «مؤمن برای نجات و رسیدن به سعادت چاره‌ای جز پذیرفتن نصیحت ندارد.» (2) اساساً مؤمن جز با توفیق خدا و خودنگری و پذیرفتن نصیحت دیگران، به مدارج ایمان [و کمال] نمی‌رسد.

ص: 224

---

1- وسائل ج 8 / 413.

2- همان.

- 1- «ان المسلم اذا جاء اخوه المسلم فقام معه في حاجته كان كالمجاهد في سبيل الله عزوجل؛ (1) هر مسلماني که به هنگام مراجعه ي برادر مسلمانش، در انجام خواسته ي او بکوشد چون کسی است که در راه خدا جهاد نماید».
- 2- «قال الله عزوجل: الخلق عيالي فاحبهم الي الطفهم بهم و اسعيهم في حوائجهم؛ (2) خدا فرموده است: مردم مانند عائله ي منند، کسی نزد من محبوبتر است که به مردم بیشتر لطف دارد و در رفع نیازمندی هایشان کوشاتر است».
- 3- «وجدت علم الناس كلها في اربع: اولها ان تعرف ربك، و الثاني ان تعرف ما صنع بك، و الثالث ان تعرف ما اراد منك، و الرابع أن تعرف ما يخرجك من دينك؛ (3) تمام دانش ها و آگاهی های - [سودمند] - مردم را در چهار چیز یافتیم: اول: آنکه پروردگارت را بشناسی، دوم: بدانی خدا با تو چه کرده و چه نعمت هایی به تو داده است، سوم: بدانی که خدای تو چه می خواهد و وظیفه ي تو چیست، چهارم: بدانی که چه چیزی تو را از دینت بیرون می برد».
- 4- «اربعة من اخلاق الانبياء: البر و السخاء و الصبر علي النائبة و القيام بحق المؤمن؛ (4) چهار خصلت از اخلاق پیامبران است: نیکی کردن، سخاوت، صبر و مقاومت در برابر گرفتاریها، رعایت حقوق مؤمنان».
- 5- «المؤمن بين مخافتين: ذنب قد مضى لا يدري ما يصنع الله فيه، و عمر قد بقي لا يدري ما يكتسب فيه من المهالك؛ فهو لا يصبح الا خائفا و لا يمسي الا خائفا و لا يصلحه الا الخوف؛ (5) مؤمن میان دو ترس قرار دارد: گناه گذشته که نمی داند خدا درباره ي آن با او چه می کند، و عمر باقیمانده که نمی داند چه گناهایی از او سر خواهد زد و در چه مهلکه هایی خواهد افتاد؛ به همین جهت شب را به روز نمی آورد مگر با ترس و روز را به شب نمی رساند مگر با ترس، و چیزی جز همین خوف [از خدا] او را اصلاح نمی کند».
- 6- «لا يستكمل عبد حقيقة الايمان حتي تكون فيه خصال ثلاث: الفقه في الدين و حسن التقدير في المعيشة و الصبر علي الرزايا؛ (6) هیچ بنده ای به کمال حقیقت ایمان نمی رسد مگر آنکه این سه خصلت در او باشد: فهم و بصیرت در دین، اندازه گیری درست در معیشت، شکیبایی در گرفتاری ها و مصیبت ها».
- 7- «ثلاثة لا تعرف الا في ثلاث مواطن: لا يعرف الحليم الا عند الغضب و لا الشجاع الا عند الحرب و لا اخ الا عند الحاجة؛ (7) سه نفر در سه جا شناخته می شود: بردبار به هنگام خشم، دلیر به هنگام جنگ، برادر به هنگام نیاز».
- 8- «لا يستغني اهل كل بلد عن ثلاثة يفزع اليه في امر دنياهم و آخرتهم، فان عدموا ذلك كانوا همجا: فقيه عالم ورع، و امير خير مطاع، و طيب ثقة؛ (8) اهل هر شهر از سه نفر که در کار دنیا و آخرتشان به آنان پناه برند، بی نیاز نیستند: فقیه دانشمند پارسا، زمامدار خیرخواه که مردم مطیع او باشند، پزشک حاذق و مورد اطمینان».
- 9- «ریشه ي هر خوبی و نیکی مائیم، و تمام نیکی ها از شاخ و برگ ما است؛ توحید، روزه، فرو خوردن خشم، گذشت از کسی که به انسان بدی کرده است، ترحم به مستمند، رسیدگی به همسایه و اعتراف به فضیلت صاحبان فضیلت، همه از نیکی ها به شمار می رود. و دشمنان ما ریشه ي هر شر و بدی هستند، و همه ي زشتی ها شاخ و برگ آنهاست، از آن جمله: دروغ، بخل، سخن چینی، قطع رحم، ربا خواری، خوردن مال یتیم، تجاوز از حدودی که خدا تعیین فرموده است، ارتکاب جنایات پنهان و آشکار، زنا، دزدی و مانند اینها».

دروغ مي گويد کسي که خود را با ما و از شيعيان ما مي داند، در حالیکه به شاخ و برگ دشمنان ما چنگ زده و آویزان است». (9).

ص: 225

- 
- 1- مستدرک، ج 2، ص 407.
  - 2- کافي، ج 2، ص 199.
  - 3- ارشاد مفيد، ص 265.
  - 4- تحف العقول، ص 375.
  - 5- تحف العقول، ص 377.
  - 6- تحف العقول، ص 324.
  - 7- تحف العقول، ص 316.
  - 8- تحف العقول، ص 237.
  - 9- الامام الصادق، ج 3، ص 138.

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت گردیده است، که رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: «هر که به خدا و روز جزا ایمان داشته باشد، به وعده اش وفا می کند. (1)».

ص: 226

---

1- همان، باب خلف وعده.

لا تذهبن بكم المذاهب فوالله لا تنال ولايتنا الا بالورع والاجتهاد في الدنيا و مواساة الاخوان في الله، وليس من شيعتنا من يظلم الناس.  
(1).

مسلك ها و مذهب ها شما را نبرند، به خدا سوگند به ولايت ما نتوان دست يافت جز با پارسايي و کوشش در دنيا، و ياري دادن برادران  
براي خدا، و کسي که به مردم ستم کند، شيعه ي ما نيست.

ص: 227

---

1- تحف العقول ، ص 303.

لا یبقی أحد ممن أعان مؤمنا من أولیائنا بكلمة الا أدخله الله الجنة بغير حساب. (1).

در روز قیامت کسی نماند که به مؤمنی از دوستان ما [هر چند] با گفتن کلمه ای کمک کرده باشد، مگر این که خداوند او را بی حساب به بهشت داخل گرداند.

ص: 228

---

1- تحف العقول، ص 307.



ایک و المرء فانه یحبط عملک، و ایک و الجدال فانه یوبقک، و ایک و کثرة الخصومات فانه تبعدک من الله. (1).

از ریاکاری پرهیز که عملت را از بین برد، و از جدال پرهیز که هلاکت گرداند، و از خصومت ها و دشمنی ها پرهیز که تو را از خدا دور کند.

ص: 229

---

1- تحف العقول، ص 309.

ان الله جل وعز اذا اراد بعبد خيرا طيب روحه فلا يسمع معروفا الا عرفه و لا منكرا الا انكره، ثم قذف الله في قلبه كلمة يجمع بها أمره.

(1)

بي گمان، خداوند عزوجل چون خير بنده اي را خواهد روحش را پاك گرداند به طوري كه هيچ معروفي به گوشش نرسد مگر آنكه آن را بشناسد و هيچ منكري را نشنود جز آنكه زشتش داند، سپس كلمه اي به دلش الهام كند كه كارش را بدان فراهم آرد.

ص: 230

---

1- تحف العقول، ص 312.

ان یسلم الناس من ثلاثة أشياء كانت سلامة شاملة: لسان السوء و يد السوء و فعل السوء. (1).

اگر مردم از سه چیز در سلامت باشند، سلامت کامل خواهند داشت: زبان بد، دست بد، و کار بد.

ص: 231

---

1- تحف العقول، ص 321.

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام درباره ي آيه (در کنار تو، به سالمندي رسيدند.)، (اما يبلغن عندك الكبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف...) (اسراء / 23)

فرمودند: اگر تو را دلتنگ و آزرده ساختند، به آنان اف مگو و اگر تو را زدند با آنها پرخاش مکن. (1).

ص: 232

## پشیمان کیست؟

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

کسی که به نیکی راغب نباشد به پشیمانی گرفتار آید. (1)

ص: 233

---

1- تحف العقول: 319 میزان الحکمه: ج 13، ح 20107.

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

[در هر شب جمعه دو فرشته ندا مي دهند]: بار خدايا، به هر انفاقگري عوض ده و هر ممسكي را بي چيز گردان. (1).

ص: 234

---

1- بحار: 10 / 117 / 96، ميزان الحکمه: ج 13، ح 20693.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره ی آیه (انفقوا من طیبات ما کسبتم) فرمودند:

مردم در زمان جاهلیت درآمدهای ناروا به دست آورده بودند و بعد از آن که اسلام آوردند تصمیم گرفتند آنها را از اموال خود خارج کنند و صدقه بدهند، اما خداوند تبارک و تعالی قبول نکرد مگر این که (صدقه را) از پاکترین درآمدهایشان بپردازند. (1).

ص: 235

---

1- کافی: 4 / 48 / 10، همان، همان، 20669.

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

خداوند عزوجل، از پرخوابي و بيكاري زياد نفرت دارد. (1).

ص: 236

---

1- كافي: 5 / 84 / 1، ميزان الحكمه: ج 13، ح 20921.



حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

هر گاه به بستر رفتی بیندیش که در آن روز چه غذایی روانه شکم خود کرده ای و چه به دست آورده ای و به یاد آور که خواهی مرد و معادی در پیش داری. (1).

ص: 237

---

1- بحار: 21 / 190 / 76، همان، همان، 20937.

## پیشگوئی از چه چیزی سرچشمه می گیرد؟

هشام بن الحکم گوید: از جمله سؤالاتی که زندق از امام صادق - علیه السلام - نمود این بود که گفت: پیشگوئی (کاهنان) از چه چیزی سرچشمه می گیرد؟ و آنها این خبرها را از کجا می آورند و به مردم می گویند؟

حضرت فرمود: پیشگوئی و کهنات در زمان جاهلیت همیشه در دوران هائی بود که میان پیامبران فاصله می افتاد (و مردم از وجود پیامبران محروم بودند) در این دورانها کاهن برای مردم به منزله ی حاکم و قاضی که مردم مشکلاتشان را بر او عرضه می کردند و از او خبر می گرفتند، و او به آنها خبرهائی می داد.

و این مطلب ناشی بود یا از فراست و ذکاوت و تیزبینی بی حد آنها، و یا وسوسه نفس، و فطنت روح به اضافه ی مطالبی که به قلب و دل او می افتاد، زیرا مطالبی که از آن خبر می داد مربوط به حوادث آشکار زمینی، پس شیطان آن را می دانست و آن را به کاهن القا می نمود، و او را خبر می داد به آنچه در اطراف و اکناف زمین واقع می شد (یا می شود).

و اما اخبار آسمان پس مسأله چنین بود که شیاطین به نقاطی از آسمان صعود می کردند، و استراق سمع می کردند، و چنین نبود که آنها از آنجا طرد شوند یا با ستاره گان زده و رانده شوند.

و هنگامی که آنها بعدا از استراق سمع منع شدند تا مطالبی که مشابه وحی آسمانی باشد به زمین نرسد و امر بر مردم مشتبه نگردد، و ندانند آنچه که از ناحیه ی خدا از باب حجت آمده است کدام است.

و شیاطین اخباری که خداوند درباره ی بندگانش بود، به صورت جسته و گریخته از آسمان می شنیدند و می گرفتند و به دل کاهنان و پیشگویان می انداختند، و هرگاه کلماتی از خود با آن مخلوط می ساختند حق و باطل به هم مخلوط می شد.

پس هر خبری که کاهن می دهد مطابق با واقع است همان خبری است که شیطان شنیده و به او خبر داده است. و هر چیزی که در آن خطا باشد این همان اضافه هائی است که شیطان از خود زیاد کرده است.

و از زمانی که شیاطین از استراق سمع منع شدند، کهنات و پیشگوئی قطع شد و پایان یافت.

و اما امروز شیاطین تنها اخباری را به کاهنان خود القاء می کنند که مربوط می شود به گفتگوهای مردم (آنچه می گویند و آنچه درباره ی آن صحبت می کنند) و شیاطین چیزهائی را به کاهنان منتقل می کنند که مربوط می شود به وقایعی که در مناطق دور واقع می شود مثل دزدی که دستبرد می زند. و کسی که شخصی را می کشد، و غائبی که مخفی می شود، و آنها در این زمینه مانند مردم هستند که در اخبار خود یا دروغگو یا راستگو هستند.

گفتم: چگونه شیاطین به آسمان صعود نمودند در حالی که آنها از نظر خلقت و غلظت، مانند مردم بودند به طوری که برای حضرت سلیمان - علیه السلام - ساختمان می ساختند که مردم از بناء آن عاجز بودند.

حضرت فرمود: آنها برای سلیمان دارای جسم غلیظ شدند همان طوری که برای او تسخیر شدند و تحت امر او قرار داده شدند در حالی که آنها مخلوقی رقیق و غذایشان نسیم بود، و دلیل بر این حقیقت صعود آنها به آسمان برای استراق سمع است و معلوم است که جسم غلیظ

نمي تواند بالا برود مگر به وسيله ي نردبان يا ايزاري ديگر. (1).

ص: 238

---

1- الاحتجاج: 185، بحار الأنوار: ج 60 ص 77 ح 30.

## پیاده به حج رفتن بهتر است یا سواره؟

1- ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: آیا پیاده به حج رفتن بهتر است یا سواره؟

حضرت فرمود: اگر انسان ثروتمند باشد، و با این حال پیاده به حج برود تا خرجش کمتر بشود سواره به حج رفتن بهتر است. (1).

2- ابن بکیر گوید: به امام - علیه السلام - عرض کردم: ما می خواهیم پیاده به حج برویم (نظر شما چیست)؟

حضرت فرمود: سواره بروید پیاده نروید.

راوی گوید: گفتم: خداوند امر شما را اصلاح و آباد کند؛ به ما رسیده است که امام حسن بن علی - علیهما السلام - بیست مرتبه پیاده به حج رفت.

حضرت فرمود: حسن بن علی - علیهما السلام - حج رفت در حالی که محملها و مرکبها در کنارش در حرکت بودند. (2).

ص: 239

---

1- بحار الأنوار: ج 96 ص 104.

2- قرب الاسناد: ص 79، بحار الأنوار: ج 96 ص 103 ح 1.

## تفسیر «اموال خود را بدست سفیهان..» چیست؟

علي بن ابوحزمه گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ي تفسیر و معني فرمایش خدا: (ولا تؤتوا السفهاء أموالکم) (1) «و اموال خود را به دست سفیهان نسپارید» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: آنان ایتم می باشند (که نمی دانند چگونه ثروت و پول خود را مصرف کنند) پس اموالشان را به آنان ندهید، تا وقتی که به رشد (عقلي و فكري) برسند.

عرض کردم: چگونه اموال آنان اموال ما می شود؟

حضرت فرمود: این در صورتی است که شما وارث آنان باشید.

و در روایت عبدالله بن سنان آمده است که حضرت فرمود: اموال را به شرابخواران و زنان ندهید.

توضیح: شاید مراد از زنان در روایت عبدالله بن سنان - در صورت صحت آن به قرینه شارب الخمر و به دلیل اینکه چنین حکمی مفتی به نیست - زنانی است که نمی دانند چگونه این اموال را به مصرف صحیح برسانند. (2).

ص: 240

1- سوره ي نساء آیه ي 5.

2- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 220، بحار الأنوار: ج 72 ص 6 ح 16.

## تزکیه ماهی چگونه است؟

زندیق به امام صادق - علیه السلام - گفت: ماهی مردار است. [پس چگونه با صرف مردن خوردنش حلال است].

حضرت فرمود: تزکیه ی ماهی به وسیله خارج کردن آن به صورت زنده از آب، و مردنش در خارج آب است، برای این که ماهی خون ندارد. و همچنین است ملخ، (1).

ص: 241

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 181.

## تفسیر «پس از پلیدیها اجتناب کنید» چیست؟

1- عبدالاعلی گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی تفسیر فرمایش خدا: (فاجتنبوا الرجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزور) (1) «از پلیدیهای بتها اجتناب کنید، و از سخن باطل بپرهیزید» سؤال کردم که رجس چیست؟

حضرت فرمود: رجس از اوثان: شطرنج، و گفته ی باطل: آواز است.

عرض کردم: فرمایش خدای متعال: (و من الناس من یشتري لهو الحدیث) (2) «و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می خرند» چه معنی دارد؟

حضرت فرمود: از مصادیق آن آواز (غناء) است. (3).

2- حماد بن عثمان گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: قول «زور» چیست؟

حضرت فرمود: از مصادیق آن این است که شخص به کسی که آواز می خواند بگوید آفرین بر تو. (4).

ص: 242

1- سوره ی حج آیه ی 30.

2- سوره ی لقمان آیه ی 6.

3- معانی الاخبار: ص 349، بحار الأنوار: ج 76 ص 245 ح 20.

4- معانی الاخبار: ص 349، بحار الأنوار: ج 76 ص 245 ح 21.

## تفسير «و اگر زندگي خود را با...» چيست؟

محمد حلي گويد: از امام صادق - عليه السلام - درباره ي معني و تفسير فرمايش خدا: (و ان تخالطوهم فاخوانكم والله يعلم المفسد من المصلح) (1) «و اگر زندگي خود را با زندگي آنان بياميزيد، (مانعي ندارد؛) آنها برادر (ديني) شما هستند. (و همچون يك برادر با آنها رفتار كنيد!) خداوند، مفسدان را از مصلحان، بازمي شناسد» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: از اموالشان به اندازه ي كفايتشان جدا مي كني، و از اموال خودت به اندازه ي كفايتت جدا مي كني سپس مصرف مي كني. (يعني در صورتي كه با هم شريك هستيد). (2).

علي گويد: از امام صادق - عليه السلام - درباره ي معني فرمايش خدا كه: (و ان تخالطوهم فاخوانكم) «و اگر زندگي خود را با زندگي آنان بياميزيد، (مانعي ندارد؛) آنها برادر (ديني) شما هستند. (و همچون يك برادر با آنها رفتار كنيد)» كه درباره ي ايتام نازل شده است، سؤال نمودم.

حضرت فرمود: مثلاً يتيم از خرما و دوغ به اندازه ي نيازش و شما هم از آن اشياء به اندازه ي نياز خود مصرف كنيد. و خداوند مي داند چه كسي درست عمل مي كند و چه كسي فساد مي كند. (3).

ص: 243

---

1- سوره ي بقره آيه ي 220.

2- تفسير العياشي: ج 1 ص 107، بحار الأنوار: ج 72 ص 11 ح 40.

3- تفسير العياشي: ج 1 ص 108، بحار الأنوار: ج 72 ص 11 ح 41.



## تبدیل شدن عکسهای حیوانات به حیوانات واقعی

می گویند: منصور دوانقی چند نفر فرستاد و هفتاد مرد از ساحران بابل را خواست. چون حاضر شدند به آنها گفت: «شما سحر را از عهد موسی علیه السلام از پدران خود به میراث یافته اید.

ابوعبدالله جعفر بن محمد نیز مثل شما ساحر و کاهن می باشد، حال شما بر علیه او سحری بکنید که اگر موفق شوید، جایزه های بزرگی را به شما اعطاء می نمایم. پس ایشان برخاستند و در مجلس منصور هفتاد صورت از صورتهای شیر را ساختند و هر یکی از آنها بر ساخته ی خود نشست تا با ورود امام صادق علیه السلام سحر خود را آغاز کنند. منصور نیز در تخت خود نشسته و تاج بر سر نهاده بود. سپس به حاجب خود گفت: «کسی را نزد ابی عبدالله بفرست و او را در این ساعت حاضر کن.

چون امام صادق علیه السلام آمد به آن صاحبان سر نگاه کرد و از آنچه که آنها ساخته بودند ناراحت و خشمگین گردید. پس فرمود: «وای بر شما! مرا می شناسید؟ من آن حجت خدا هستم که سحر پدران شما را در عهد موسی بن عمران باطل گرداند.»

سپس با صدای بلند، گفت: «ای صورتهای شیر! به فرمان خدا هر یک از شما، صاحبان خود را بگیریید.»

پس ناگهان آن صورتهای شیر، به شیری واقعی تبدیل شده و هر کدامشان صاحب خود را گرفت و خورد.

منصور از دیدن این صحنه بیهوش شد از تخت افتاد. چون به هوش آمد گفت: «ای اباعبدالله! ترا به خدا قسم می دهم که بر من رحم کنی و مرا مورد عفو خویش قرار بدهی، من توبه می کنم که دیگر هرگز این چنین کاری را نکنم.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «عفو کردم.»

منصور گفت: «ای سید و مولای من! به صورتهای بگو تا آن مردها را باز گردانند.»

حضرت فرمود: «هرگز، اگر عصای موسی، سحره ی فرعون را بازگرداند صورتهای نیز این ساحران را باز می گردانند.» (1).

ص: 244

## تبدیل کردن کلید به شیر وحشی

ابوصامت حلاونی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «چیزی به من عطا کن که شک را از قلبم بزدايد.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «کلید را از جیب بیرون بیاور و به من بده.»

من کلید را بیرون آوردم و به آن حضرت دادم.

ناگهان دیدم آن کلید به صورت شیری در آمد و من ترسیدم.

حضرت فرمود: «ترس و آن را بگیر.»

وقتی آن را گرفتم، به حال اولش بازگشت. [\(1\)](#).

ص: 245

سید بن طاووس از ربیع، دربان منصور روایت کرده است که وی گفت: وقتی منصور به عزم حج حرکت کرد و به مدینه رسید، شب را تا صبح نخوابید، پس مرا فراخواند و گفت: هم اکنون بدون کوچکترین معطلی و با سرعت هر چه بیشتر و حتی اگر بتوانی تنها، برو و ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام را پیش من بیاور! به او بگو پسر عمویت به تو سلام می رساند و می گوید، اگر چه خانه ها از یکدیگر دور و احوال دگرگون گشته است، ولی بالاخره ما با هم خویشاوندیم و از بند دو انگشت به هم نزدیکتر و از راست به چپ مماس تر. بگو پسر عمویت می گوید همین الآن نزد ما بیا! پس اگر اجابت کرد، با نهایت تواضع و احترام او را همراهی کن و اگر عذر و یا بهانه آورد، تأکید بیشتری کن و امر را به او واگذار نما و هرگاه خواست که با آرامی و ملایمت حرکت کند، تو برایش آسان بگیر و سخت نگیر و عذر او را بپذیر و هرگز تندخویی نکن و سخن درشت و بی حساب نگو. ربیع می گوید: به سوی در خانه ی امام به راه افتادم. او را در اندرونی خانه ی خویش دیدم و بدون این که اجازه بگیرم داخل خانه شدم. حضرت مشغول نماز بود. صورتش را بر خاک نهاده و دست به دعا داشت و آثار خاک بر صورت و گونه هایش مشهود بود. نتوانستم در آن حال مزاحم امام شوم و منتظر ایستادم تا امام از نماز و نیایش فارغ گشت و روبه من نمود. من سلام کردم؛ امام فرمود: علیک السلام ای برادر من! چه کاری داشتی؟ من سلام و پیام منصور را به امام ابلاغ کردم. امام فرمود: وای بر تو ای ربیع! «آیا وقت آن نشده است که دلهای مؤمنان به یاد خدا به خشیت افتد و به فکر حقیقت باشند؟ و از آنها نباشند که جلوتر، از سوی خدا به ایشان کتاب آمد و زمانی طولانی برایشان بگذشت؛ پس دلهایشان سخت و تیره گشت. (سوره الحديد، آیه 15) «وای بر تو ای ربیع! «آیا مردم شهرها و آبادیها خاطر جمع هستند از این که عذاب ما شبانگهان به آنان فرارسد، در حالی که آنان در خوابند؟ یا مطمئن هستند که عذاب ما ظهرگاهان در حالی که آنان مشغول بازیند، به ایشان نرسد؟ به هر حال آیا آنان از نقشه ی الهی خاطری آسوده دارند؟ و چه کسی جز مردمان زیانکار از عذاب خداوندی می تواند خاطر جمع باشد؟ (سوره الاعراف، آیات 95 - 97) «ای ربیع! سلام، رحمت و برکات خدا را به امیر برسان. آن گاه امام رو به قبله کرد و به نیایش با خدا پرداخت. من پرسیدم: آیا جز سلام فرمایش دیگری دارید و یا اجابت فرموده با من می آئید؟ امام فرمود: آری به او بگو: «آیا دیدی آن کس را که روی بگردانید و اندکی داد و بخل ورزید؟ آیا او علم غیب می داند؟ پس بدان وسیله می بیند. آیا او از صحیفه های موسی و اخبار آن اطلاع ندارد؟ و ابراهیم که مسئولیت را به تمامی انجام داد. که هیچ کس وبال گناه دیگری را به دوش نمی گیرد. و برای انسان جز نتیجه ی سعی و کوشش او نیست و البته نتیجه ی سعی و کوشش او ارزیابی خواهد شد. (سوره النجم، آیات 33-40)»

به او بگو: ای امیر! به خدا سوگند آن چنان ما را دچار ترس و وحشت کرده اید که زنان و خانواده ی ما نیز در اثر بیم و هراس ما وحشت زده شده و آرام از دست داده اند و تو این معنی را خوب می دانی و باید هدفت را از این کار بیان کنی. پس اگر دست از ما کشیدی چه بهتر، و الا تو را در هر روز پنج نوبت در نماز نفرین می کنیم. و تو خود حدیث می کنی از پدرت، از جدت که رسول خدا فرمود: دعای چهار تن از درگاه ربوبی مردود نمی شود و حتما به اجابت می رسد: دعای پدر برای فرزندش و دعای برادر دینی در حق برادری از ته دل و دعای مظلوم و ستمدیده و دعای آدمی مخلص. ربیع می گوید: هنوز سخن امام به پایان نرسیده بود که گماشته ی منصور به دنبال من آمد تا از علت تأخیر آگاه گردد و من هم نزد منصور برگشتم و جریان را به او باز گفتم. منصور گریست و گفت: برگرد و پیغام بده که شما اختیار دارید که نزد ما بیائید یا نیائید. اما زنان و بانوانی که فرمودید، سلام بر آنها و بفرمائید ترسند و خاطری آسوده داشته باشند که خداوند آنان را در امان قرار داده و غم و اندوه از آنها برده است. ربیع حضور امام برگشته و پیغام منصور را می رساند و آن گاه حضرت امام صادق علیه السلام نیز پیغامی به این مضمون برای وی می فرستد: صله ی رحم کردی که خداوند جزای خیرت دهد. بعد چشمان امام اشکبار شد و قطراتی از آن بر دامن چکید. آن گاه فرمود: ای ربیع! این دنیا هر چند ظاهرش لذت بخش و زر و زیورش فریاست، اما پایانش به هر حال همانند آخر بهار است که آن همه سرسبزی و طراوت به خزان و افسردگی تبدیل می شود... ربیع می گوید: به امام عرض کردم: شما را به

آن حقی که میان شما و خداوند جل و علا هست. سوگند می دهم که آن دعائی را که خواندید و بدان وسیله به نیایش و مناجات پرداختید و در نتیجه شر و آسیب این مرد را از خود دور ساختید به من هم یاد بدهید؛ شاید این دعای شما دل شکسته ای را مرهمی و بینوایی را نوایی باشد و به خدا قسم جز خودم را نمی گویم. آن گاه امام دستهایش را به سوی آسمان بلند کرد و رو به سجده گاه نمود، گویی دوست نداشت دعائی سرسری و بدون حضور قلب بخواند و چنین گفت: «اللهم اني اسئلك يا مدرک الهارین و یا ملجأ الخائفین...» (به کتاب شریف مهج الدعوات، ص 184 - 177 مراجعه کنید) در این بار که منصور، حضرت امام صادق علیه السلام را نزد خود طلبیده و قصد جلب ایشان را داشته است، بر حسب ظاهر رفتار ناخوشایندی دیده نمی شود، پس چرا امام نگرانی خاطر داشته است و خانواده اش هم بیمناک بوده اند و حتی برای نجات و رهایی از شر و آسیب وی، به دعا و توسل دست برداشته است؟ بی شک امام صادق علیه السلام از تصمیم و راز دل عباسیان آگاهی داشته است و سوء قصد منصور بر جان امام، برای حضرت آشکار بوده است.

## تنگ های طلا و سفر دریایی

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: آدمی از ذلت و حقارت کوچکی اظهار ناراحتی و اندوه می کند و همین جزع و بی قراری، او را به ذلت بزرگتری گرفتار می نماید.

داوود بن کثیر رقی نقل می کند: روزی در محضر امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم آن حضرت فرمود که ای داوود حال تو چگونه است که رنگ تو دگرگون شده؟ گفتم: یابن رسول الله خیلی قرض دارم و شب و روز از فکر آن ناراحت هستم و قصد دارم سفر بحر سند اختیار کنم و با کشتی که عنقریب به آن طرف ها می رود من هم بروم و برادرم را از آن دیار بیاورم و با او بقیه عمر را در خدمت شما بگذرانم.

حضرت فرمود: چون این قصد را داری برو و از رنج مسافرت نگران نباش. گفتم: یابن رسول الله از وضعیت کشتی و امواج دریا خیلی می ترسم. حضرت فرمود: آن کسی که در روی زمین حافظ تو است در دریا نیز ناصر و معین توست. ای داوود تو نمی دانی که اگر ما نباشیم آب دریاها جریان نخواهد داشت و درخت ها سبز نمی شوند.

داوود نقل می کند از سخنان حضرت دلم محکم و قوی شد سپس به کشتی سوار شدم و بالاخره بعد از صد و بیست روز کشتی به ساحل رسید قبل از غروب روز جمعه از کشتی پیاده شدم و در سمتی از صحرا قرار گرفتم. ناگهان تکه ای ابر در آسمان پدیدار شد و از آن ابر نوری درخشید و به زمین رسید و از آن نور صدایی آهسته شنیدم که گفت: ای داوود هم اکنون هنگام ادای دین توست. من به سمت آسمان نگاه کردم و سلام کردم و صدایی شنیدم که گفت: ای داوود به پشت آن تپه های سرخ برو و آیات و صنع الهی را مشاهده کن. رفتم وقتی به آنجا رسیدم تنگ هایی از طلا را دیدم که روی آنها نوشته شده بود: این ها هدایای ماست هر قدر می خواهی بردار، داوود می گوید: آن تنگ ها را برداشتم دیدم قیمت آنها بیشتر از آن است که بشود حساب کرد. لذا از فکر تجارت درآمدم و تنگ ها را برداشتم و عازم مدینه شدم و همه آنها تنگ های طلا را خدمت امام صادق علیه السلام آوردم حضرت فرمودند: آن نور ساطع ما بودیم که تو را به آنجا راهنمایی نمودیم. و آنچه به تو رسید از الطاف پروردگار کریم و رحیم است. خداوند متعال به تو برکت بدهد. این اموال و تنگ های طلا را ببر و صرف خانواده ات کن و شکر الهی به جای آور.

من آن تنگ های طلا را برداشتم و به خانه بردم. روزی به شخصی به نام معین که خادم آن حضرت بود گفتم: که آقای تو امام صادق علیه السلام مرا به سفری دریایی هدایت کرد و در آن سفر خیلی چیزها نصیب من شد.

معین گفت: ای داوود هنگامی که تو در سفر بودی روزی من در خدمت حضرت ایستاده بودم و بعضی اصحاب حضرت مثل عبدالاعلی و عمران و حشمه نیز حضور داشتند و تمام آنچه تو نقل کردی را آن روز حضرت به ما خبر داد. داوود می گوید: به هر یک از اصحابی که در آن روز در محضر امام صادق علیه السلام بوده اند برخورد کردم عینا همین ماجرا را نقل کردند و همگی گفتند: روزی که بعد از مسافرت هنگام بازگشت وارد مدینه شدم حضرت با اصحاب خود نماز شکر به جای آورد.

### نوسل به ائمه و زنده شدن برادر

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: روح مؤمن پس از آن که به امر الهی قبض شد در قالبی که شبیه جسد اصلی دنیای او است استقرار می یابد. افراد با ایمان در عالم بعد از مرگ منتعمند. می خورند و می نوشند و موقعی که شخصی بر آنان وارد می شود او را به همان صورتی که در دنیا بود، می شناسند.

روایت شده است که دو برادر از اهل کوفه به زیارت می رفتند و چون به میان بیابان رسیدند یکی از آنها از شدت تشنگی وفات کرد. دیگری متحیر بر بالین او نشست و نمی دانست که چه کند و پناه به حق سبحانه و تعالی برد و از اهل بیت حضرت رسالت راه نجات می خواست و یک ائمه را می خواند تا آن که به امام ناطق جعفر بن محمدالصادق علیه السلام رسید. نگاه کرد و مردی را پیش خود ایستاده دید. مرد پرسید: حالت چگونه است؟ گفت: برادرم فوت کرده و من نمی دانم در این بیابان چه کنم. آن مرد تکه عودی به او داد و گفت: این را در میان دو لب برادرت بگذار. جوان آن عود را در میان دو لب وی نهاد، در همان لحظه به فرمان حضرت ذوالجلال برادرش زنده شد. از وی پرسید که تشنه است، گفت: نه، سپس به اتفاق به کوفه رسیدند.

بعد از مدتی برادری که دعا می کرد اتفاقا به مدینه رفت و به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید. چون چشم حضرت به او افتاد فرمود: حال برادرت چگونه است؟

پاسخ داد، سلامت است. آن حضرت فرمود: آن پاره عود را که از ساق عرش آمده بود چه کردی؟ گفت: یابن رسول الله چون برادرم زنده شد من از شدت خوشحالی آن را فراموش کردم. حضرت فرمود: آن وقت که تو دعا می کردی و از ما کمک می خواستی، برادرم خضر پیش ما حاضر بود. او را پیش تو فرستادم و آن پاره عود را که از ساق عرش آورده بودند پیش شما آورد. هنگامی که برادرت زنده شد، عود به ما رسید. بعد از آن حضرت خادم را طلبید و فرمود تا آن پاره عود را حاضر کردند و به آن شخص نشان داد.

### توطئه منصور

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: شارب الخمر از مصونیتهاي وابسته به ما بی بهره است و از وی بری و بیزاریم.

مهاجر بن عمار انحراعی روایت می کند که روزی منصور دوانیقی مرا به مدینه فرستاد و مبلغی زر نقد به من داد و گفت که در مدینه با اولاد ایطالب صحبت کن و بعضی وقتها از این زر چیزی به ایشان بده و آن چه از ایشان می شنوی در خاطر نگه دار که از تو سؤال خواهم کرد. معلوم کن که در ضمیر هر یک از ایشان چه می گذرد.

مهاجر گوید: به مدینه رفتم و در زاویه مسجد نزدیک به قبر حضرت رسالت منزوی شدم. و از گوشه مسجد به غیر از وضو برای کار دیگری بیرون نمی رفتم و هر گاه گروهی از بنی فاطمه را می دیدم، با ایشان صحبت می کردم و گاهی مبلغی از دراهم را نیز به ایشان می دادم. تا این که با جوانان و پسران بنی حسن آشنا شدم و آهسته آهسته خود را به مجلس ابی عبدالله علیه السلام رسانیدم.

روزي به خدمتش رفتم، ایشان در حال نماز بود. چون نمازش تمام شد به من نگاه کرد و گفت: اي مهاجر پيش من بيا.

من به فکر فرورفتم، زیرا که ابي عبدالله عليه السلام اسم و کنيه مرا نمي دانست. امام فرمود: به صاحبت بگو که جعفر مي گوید: که غير بني فاطمه با تو چه که کسی را میان اولاد ابيطالب فرستاده اي، تو مي خواهي به اندک تحفه دنيا جمعي از اهل بيت رسالت را فريفته سازي و به سبب حکايتي که عمدا يا سهوا از ایشان سر زند خوني از ایشان بريزي. اگر آنها را از وطنهاي انس گرفته شان اخراج کني يا به بليه عظيم گرفتار گرداني بسيار به حال تو و ایشان مناسب تر خواهد بود. چون اين سخن را شنيدم بسيار شرمنده شدم و به دربار خليفه بازگشتم. منصور پرسيد: اباعبدالله را چگونه ديدی؟ گفتم: ساحر و کاهن دانستم زیرا که از او چنين و چنين سخنان شنيدم و يقين مي دانم که کسی او را از اين خصوصيات خبر نداده است. منصور گفت: به خدا که سخن ابي عبدالله راست است که غير بني فاطمه به اين عمل اولي و محقند.

### توطئه براي قتل حضرت

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: هر کس دختر خود را به شراب خوار بدهد با اين عمل رحمت او را قطع کرده است..

ابوخديجه روايت مي کند که يکي از ملازمان منصور دوانقيي براي من نقل کرد که شبی منصور مرا طلبيد و به قتل اباعبدالله و اسماعيل امر کرد. من به آن خانه اي رفتم که ایشان زنداني بودند و شمشير کشيدم، اول ابوعبدالله را قطعه قطعه کردم بعد از آن اراده کردم که اسماعيل را به قتل برسانم. او با من بحث کرد و بسيار جنگيد. آخر او را نیز مانند ابي عبدالله از آن خانه بيرون آوردم و به قتل رساندم سپس به خدمت خليفه رفتم پرسيد که چه کردی؟ گفتم کار را ساختم و خيالت را از جهت آنها راحت کردم. چون صبح شد، ديدم که ابوعبدالله و اسماعيل هر دو بر در خانه خليفه نشسته اند و اجازه مي خواهند به خانه منصور داخل شوند. منصور مرا صدا زد و گفت: مگر تو نگفتی که اين دو نفر را من در شب گذشته به قتل رساندم؟ گفتم: بله به يقين من ديشب ایشان را کشتم. اما رمز کار آنها را نمي دانم. پس منصور به من گفت که به آن مکان که ایشان را کشته بودی برو و از آثاري که آن جا مي بيني به من خبر بده.

چون به آن مکان رفتم دو گوسفند ذبح شده يافتم. چون اين صحنه را ديدم مبهوت گرديدم و تغيير حال زيادي در خود احساس کردم. بعد از آن به خدمت خليفه شتافتم، از من سؤال کرد که در آن مکان چه ديدی؟ گفتم: دو گوسفند ذبح شده ديدم و از حيرت به خود مي پيچيدم. منصور گفت: اين راز را پنهان کن و اين قصه را با کسی اظهار نکن تا شيعيان و محبان آن چه در حق عيسي گفتند در شأن ایشان نگویند. که و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم.

### ناکنون در بحث توحيد مغلوب نشده ام

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: از سه گروه اجتناب و دوري کن: خائن، ستمگر و سخن چين. آن که به نفع تو خيانت کرد، بدان که يك روز هم به تو خيانت مي کند، و آن که به نفع تو ظلم کرد، يك روز به تو ظلم مي کند و هم چنين کسی که به نفع تو سخن چيني کرد.

و از هشام بن حکم نقل مي کند که گفت:

از حضرت صادق عليه السلام اسمهاي خدا و اشتقاقات آنها را سؤال کردم و حديث را ذکر مي کند تا آن جا که مي گوید: فرمود: اي هشام! فهميدي به طوري که از دين خدا دفاع کنی و با دشمنان ما و مشرکان مبارزه کنی؟ گفتم: آری. فرمود:

خداوند تو را نفع بخشد و ثابت دارد. و به خدا! تاکنون کسی در بحث توحید مرا مغلوب نکرده است.

### توطئه منصور جهت قتل حضرت

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: ایمان به ظاهری آراسته و آرزوهای خام نیست، ایمان یعنی نیت پاک و خالص برای خدا و رفتاری که آن قصد را تصدیق کند.

و از رزام نقل می کند که:

منصور به دربان خود گفت: وقتی که جعفر بن محمد وارد می شود، پیش از این که به من برسد وی را بکش، هنگامی که حضرت وارد شد و نشست، منصور دربان را خواست و نگاه تندی به او کرد، حضرت هم نزد او نشسته بود؛ سپس گفت: به جای خود برگرد، و بنا کرد دست روی دست زدن؛ هنگامی که حضرت برخاست و رفت، دربان را خواست و گفت: من چه دستوری به تو دادم؟ گفت: به خدا! نه موقع آمدن او را دیدم و نه وقت رفتن؛ تنها وقتی که نزد تو نشسته بود ملاقاتش کردم.

### تلخی گوش و شوری آب چشم

ابن ابی لیلی - که یکی از دوستان امام جعفر صادق علیه السلام است - حکایت نماید:

روزی به همراه نعمان کوفی به محضر مبارک آن حضرت وارد شدیم، حضرت به من فرمود: این شخص کیست؟

عرض کردم: مردی از اهالی کوفه به نام نعمان می باشد، که صاحب رای و دارای نفوذ کلام است.

حضرت فرمود: آیا همان کسی است که با رای و نظریه خود، چیزها را با یکدیگر قیاس می کند؟

عرض کردم: بلی.

پس حضرت به او خطاب نمود و فرمود: ای نعمان! آیا می توانی سرت را با سایر اعضاء بدن خود قیاس نمائی؟

نعمان پاسخ داد: خیر.

حضرت فرمود: کار خوبی نمی کنی، و سپس افزود: آیا می شناسی کلمه ای را که اولش کفر و آخرش ایمان باشد؟

جواب گفت: خیر.

امام علیه السلام پرسید: آیا نسبت به شوری آب چشم و تلخی مایع چسبنک گوش و رطوبت حلقوم و بی مزه بودن آب دهان شناختی داری؟

اظهار داشت: خیر.

ابن ابی لیلی می گوید: من به حضور آن حضرت عرضه داشتم: فدایت شوم، شما خود، پاسخ آن ها را برای ما بیان فرما تا بهره مند گردیم.

بنابراین حضرت صادق علیه السلام در جواب فرمود: همانا خداوند متعال چشم انسان را از پیه و چربی آفریده است؛ و چنانچه آن مایع شور مزّه، در آن نمی بود پیه ها زود فاسد می شد.

و همچنین خاصیت دیگر آن، این است که اگر چیزی در چشم برود به وسیله شوری آب آن نابود می شود و آسیبی به چشم نمی رسد؛ و خداوند در گوش، تلخی قرار داد تا آن که مانع از ورود حشرات و خزندگان به مغز سر انسان باشد.

و بی مزّه بودن آب دهان، موجب فهمیدن مزّه اشیاء خواهد بود؛ و نیز به وسیله رطوبت حلق به آسانی اخلاط سر و سینه خارج می گردد.

و اما آن کلمه ای که اولش کفر و آخرش ایمان می باشد: جمله «لا إله إلا الله» است، که اول آن «لا اله» یعنی؛ هیچ خدائی و خالقی وجود ندارد و آخرش «الا لله» است، یعنی؛ مگر خدای یکتا و بی همتا. (1).

ص: 246

---

1- بحار الانوار: ج 2، ص 295، ح 14، به نقل از علل الشرایع.



حفص تمار حکایت کند:

در بحبوحه آن روزهایی که مُعلّی بن خُنیس که یکی از راویان حدیث و از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام بود را به دار آویخته و کشته بودند، به محضر مبارك امام صادق علیه السلام شرف حضور یافتم.

حضرت فرمود: ما مُعلّی را به چیزی دستور دادیم و او مخالفت کرد، سرپیچی از دستور، سبب قتل او گردید. عرض کردم: یا ابن رسول الله! آن سزای که او آشکار کرد، چه بود؟

حضرت فرمود: روزی او را غمگین و ناراحت دیدم، پرسیدم: تو را چه شده است، که این چنین غمگین می باشی؟

مثل این که آرزوی دیدار خانواده و فرزندان را داری؟

مُعلّی پاسخ داد: بلی.

به او گفتم: جلو بیا؛ و همین که او نزدیک من آمد، دستی بر صورتش کشیدم و گفتم: هم اکنون کجایی و چه می بینی؟

جواب داد: در خانه خود، کنار همسر و فرزندانم می باشم. آن گاه من او را به حال خود رها کردم تا لحظاتی در کنار خانواده اش باشد، جایی که حتی از همسر خود نیز کامی برگرفت.

پس از آن، به او گفتم: جلو بیا؛ و چون جلو آمد، دستی بر صورتش کشیدم و گفتم: الآن کجا و در چه حالی هستی؟

گفت: در مدینه، در منزل شما و کنار شما می باشم.

سپس به او گفتم: ای معلّی! ما دارای این اسرار هستیم، هر که اسرار ما را نگهداری کند و مخفی دارد، خداوند دین و دنیای او را در امان دارد.

ای معلّی! موضوعی را که امروز مشاهده کردی، فاش مگردان و گرنه موجب هلاکت خویش، خواهی شد.

ای معلّی! متوجه باش کتمان اسرار ما موجب عزّت و سعادت دنیا و آخرت می باشد؛ و هر که اسرار ما را افشاء نماید، به وسیله آهن (یعنی شمشیر و تیر) و یا در زندان نابود خواهد شد.

بعد از آن حضرت فرمود: و چون معلّی بن خُنیس نسبت به سخنان من بی اهمّیت بود و اسرار ما را برای مخالفین بازگو کرد، همین بی توجهی موجب هلاکتش گردید. (1).

ص: 247



## تنها شخص شجاع در مقابل تهمت ها

عبدالله بن سلیمان تمیمی حکایت کند:

چون دو نفر از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام به نام های: محمد و ابراهیم که هر دو برادر و از فرزندان عبدالله بن الحسن بن الحسن علیه السلام بودند به دستور منصور دوانیقی به شهادت رسیدند؛ شخصی به نام شیبۀ بن غفال از طرف منصور به عنوان استاندار شهر مدینه منصوب شد.

همین که این شخص وارد مدینه طیبه گردید، به مسجدالنبی صلی الله علیه و آله آمد و در میان جمعیتی انبوه، بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی چنین گفت:

علی بن ابی طالب وحدت مسلمین را در هم ریخت؛ و تفرقه به وجود آورد؛ و با مؤمنین جنگ و قتال کرد و او خواست بر مسند خلافت بنشیند، که افراد لایقی مانع او شدند.

و خداوند متعال نیز آن خلافت را بر او حرام گردانید، همچنین فرزندان او هم به پیروی از او در فساد و ایجاد تفرقه تلاش می کنند و چیزی را که مستحق آن نیستند، دنبال می نمایند.

این نوع سخنان برای اکثر جمعیت تلخ و غیر قابل تحمل بود؛ ولی کسی جرأت اعتراض و پاسخ گوئی او را نداشت، تا آن که مردی از میان جمعیت برخاسته و چنین اظهار داشت:

ما نیز حمد و ثنای الهی می گوئیم و بر پیغمبر خدا که خاتم همه پیامبران الهی است و همچنین بر دیگر پیغمبران خداوند درود می فرستیم.

و سپس افزود: ای پسر غفال! آنچه را که از خوبی ها و فضائل بر زبان جاری کردی، ما اهل آن و شایسته آن هستیم؛ و آنچه را که از زشتی ها و فساد گفتی، تو و رئیس تو اهل آن و لایق آن هستید؛ لحظه ای به خود بیندیش که در چه وضعیتی و در کجا قرار گرفته ای؟ و چگونه با چه کسانی سخن می گوئی؟!

تو بر جایگاه دیگری نشسته ای و از نان دیگری می خوری.

آن گاه مردم را مخاطب قرار داد و فرمود: ای جماعت حاضر! آیا شما را خبر دهم که چه کسی در روز قیامت بی بهره؛ و بلکه در ضرر و زیان است؟

و سپس در پاسخ خویش اظهار داشت: او همان کسی است که آخرت خود را برای دنیای دیگری بفرود؛ و او مانند همین فاسق می باشد.

شیبه استاندار مدینه منوره دیگر سخنی نگفت و از منبر پائین آمد و رفت.

عبدالله بن سلیمان گوید: بعد از آن، جو یا شدم و از افراد سوال کردم که آن شخص با شهادت و قوی دل چه کسی بود؟

در پاسخ گفتند: او صادق آل محمد، جعفر بن محمد صلوات الله عليهم اجمعين مي باشد. (1).

ص: 248

---

1- امالي شيخ طوسي: ص 294، بحار الانوار: ج 47، ص 165، ح 5.

فاتقوا الله و كفوا ألسنتكم الا من خير ؛ پارسایی پیشه کنید و زبان خود را جز از سخن نیک باز دارید.

تقوا از «وقایه» به معنای حذر کردن، دوری جستن و احتیاط آمده است. برای مثال شخصی که در حال راه رفتن در جای بی خطری است شاید چندان لزومی نداشته باشد که احتیاط کند. اما آن که مشغول رانندگی است باید احتیاط و «وقایه» داشته باشد، چه رسد به این که در خیابان شلوغ و پر ترددی رانندگی کند. با این اوصاف اگر کسی بخواهد در حال رانندگی، هم صحبت کند و هم ببیند ماشینهایی که از کنار او عبور می کنند از چه نوع و مدلی هستند، به آسانی در معرض هلاکت قرار می گیرد. در امور اخروی نیز چنین است، آنکه تنها بار مسئولیت خود را بر دوش دارد و در راه آخرت طی طریق می کند، مانند شخصی است که در حال پیاده روی است. ما آنکه علاوه بر خود، مسئولیت دیگران را نیز بر عهده دارد و صاحب نعمتهای بیشتری است باید بیشتر احتیاط کند و تقوای بیشتری داشته باشد.

فلسفه خلقت بشر آن است که در بهشت با اولیاء و انبیا هم نشین گردد، این هم نشینی جز با تقوا پیشه کردن و تقویت جنبه های معنوی در وجود بشر، میسر نمی گردد.

### تصمیم و استقامت

انسان ها در طول زندگی با هزاران پستی و بلندی مواجه می شوند و به دست گرفتن مهار زبان در چنین جاهایی تصمیم و استقامت می خواهد. باید کم کم خود را عادت دهیم که هر سخنی از دهانمان خارج نشود. آن که روی منبر نشسته و مشغول وعظ و خطابه است، دقت می کند تا مبادا حرف نادرستی بگوید. انسان ها نیز باید مانند واعظی که حواس خود را شش دانگ جمع می کند تا سخن نادرستی از دهانش خارج نشود، پیوسته به هوش باشند تا کلام ناروایی بر زبانشان جاری نگردد. باید در زندگی تصمیم بگیریم که هرگز به دروغ و تهمت آلوده نشویم. خدای متعال در وجود همه انسان ها قدرت خودداری از دروغ و تهمت را قرار داده، اما این کار همان طور که گفته شد تصمیم و اراده و استقامت می خواهد و جوهره ی هر کاری تصمیم است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «من طلب شیئا ناله أو بعضه (1)؛ انسان هر چه بخواهد یا به آن می رسد یا به بخشی از آن دست می یابد».

با تصمیم و استقامت انسان به جایی می رسد که می توان او را پیرو واقعی ائمه اطهار علیهم السلام خواند. در چنین حالتی انسان به درجه ای رسیده است که هرگز با فرمایش آن بزرگواران مخالفت نمی کند و مصداق این فقره از زیارت وارث می گردد: «و التارك للخلاف علیکم (2)؛ بدون هیچ نافرمانی، مطیع شمایم». هر قدر درک و علم انسان بالاتر رود و به قله ایمان نزدیک تر شود، ارزش بیشتری می یابد و اگر توانست در آن ارتفاع خود را نگه دارد، کارش اهمیت بیشتری می یابد. از سوی دیگر، در چنین موقعیتی لغزش هایش نیز بسیار خطرناک تر و بدتر است. در روایت آمده است: «زلة العالم تفسد عوالم (3)؛ گمراهی عالم، گمراهی عالم است». همان طور که عالم می تواند باعث نجات مردم گردد می تواند آنها را هلاک نماید. چه کسی مردم را علیه امام حسین علیه السلام بسیج کرد؟ علمای خود فروش و پست مانند شریح قاضی فتوا دادند که آن حضرت مهدورالدم است. اغلب مردم از عالمان پیروی می کنند و این عالم است که می تواند مردم را به سوی نیکی یا بدی رهنمون شود. زبان عالم می تواند میلیون ها نفر را از جهنم نجات دهد یا راهی جهنم سازد.

امام حسین علیه السلام روز عاشورا، در گرما گرم جنگ، با صدای بلند گریه کردند؛ کاری که آن حضرت در جنگ های پیشین انجام نداده

بود. نه او و نه برادر و نه پدرش هیچ کدام در میدان محاربه چنین کاری نکرده بودند، اما وجود مقدس آن حضرت در معرکه ی جنگ با صدای بلند گریه کرد، چنین کاری مرسوم نبوده و نیست و برخلاف قوانین جنگ است. اما چرا گریه کردند؟ در روایات جواب این پرسش نیامده است، اما عده ای گفته اند که امام به حال دشمنان خود که بنا بود به جهنم بروند گریه کردند. آن بزرگوار می دید که عده ی زیادی از مردم از سر ناآگاهی یا برای به دست آوردن مطامع ناچیز دنیایی راهی جهنم هستند و به حال آنان گریه کردند. آن قدر غفلت و تباهی بر سر این لشکر زبون و ذلیل سایه افکنده بود که حتی نگذاشتند نصیحت های جگر گوشه ی رسول خدا به گوش همگان برسد و هنگامی که آن حضرت در مقابل اهل کوفه ایستادند و خواستند آخرین سخن خود را بازگو نمایند و حجت را تمام کنند، عده ای بر طبل کوبیدند تا مردم نتوانند سخنان آن حضرت را بشنوند. اما در عین حال عده ای با شنیدن سخنان آن حضرت توبه کردند و در همان لحظه در رکاب سید الشهداء علیه السلام جان خود را فدا نمودند.

ص: 249

---

1- نهج البلاغه، حکمت 386.

2- بحار الانوار، ج 98، ص 199 و 262؛ مصباح المتهجد، ص 719.

3- غرر الحکم، ص 47.

لباسی که بر تن انسان ها است، قلمی که بر روی کاغذ می لغزد، سنگ، کوه، چشمه، دریا، مار، ماهی، مرغ، خروس، همه و همه تسبیح گوی پروردگار بی همتایند. خدای متعال می فرماید: «یسبح لله ما فی السموات و ما فی الأرض (1)؛ آنچه در زمین و آسمان ها است خدا را تسبیح می گویند».

برخی از عرفا این آیه و صدها روایت مرتبط با این مضمون را تأویل کرده و گفته اند این تسبیح، تسبیح تکوینی است. چنین تأویلی خلاف ظاهر روایات است. البته، به طور کلی نفی نمی کنیم، اما اینجا، مسئله کاملاً روشن است و نیازی به تأویل نیست. مراد از این آیه، آن است که همه موجودات چه جاندار و چه بی جان تسبیح حضرت حق را گویند: «و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم (2)؛ و هیچ چیز نیست، مگر این که در حال ستایش، تسبیح او می گوید، ولی شما تسبیح آنها را در نمی یابید». «شیء» لفظ عامی است که از نظر لغت شامل هر چیزی می شود. هر چند در حاشیه ی ملا عبدالله آمده است که «امر» عام تر از شیء است، اما ظاهراً شیء عمومیت بیشتری دارد. به ویژه با «ان» نافی که در این آیه همراه شیء آمده است، شاید این آیه از آن عام هایی باشد که تخصیص نخورده باشد و مشمول قانون «ما من عام الا و قد خص» (3) نباشد. بعضی از عام ها هستند که تخصیص نخورده اند؛ مثل «ان الله علی کل شیء قدير (4)؛ خدا بر هر کاری توانا است» در آیه «و ان من شیء الا یسبح بحمده» نیز حکم عامی داریم که تخصیص نشده است. حتی شیطان هم تسبیح خدا می گوید و این هیچ منافاتی با بد بودن شیطان ندارد؛ چرا که بسیاری از بندگان هستند که مولایشان را می شناسند و بر مالکیت او اعتراف دارند، اما در عین حال از فرمایش سرپیچی می کنند. همه موجودات و مخلوقات تسبیح می گویند، «ولکن لا تفقهون»، اما انسان ها تسبیح آنان را نمی فهمند. فقه در لغت به معنای فهم آمده است. «لا تفقهون» یعنی شما تسبیح آنان را فهم نمی کنید. این تسبیح، تسبیح حقیقی است؛ یعنی در واقع می گویند: «سبحان الله»، اما انسان ها تسبیح گفتن آنها را در نمی یابند.

«یسبح لله ما فی السموات و ما فی الأرض الملك القدوس العزيز الحكيم (5)؛ آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدایی را که مالك پاك ارجمند فرزانه است، تسبیح می گویند».

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: تعداد ملائکه چقدر است؟ حضرت فرمودند: «اکثر من عدد التراب (6)؛ بیشتر از ذرات خاک». تعداد دانه های يك مشت خاک بسیار زیاد است، چه رسد به ذرات تمام خاک های زمین که از شمار بیرون است. آن وقت تمام این ذرات خاک و فرشتگان تسبیح خداوند را می گویند. انسان ها نیز باید تسبیح بگویند.

در هر حال و در هر جا تسبیح گفتن خوب است. حضرت موسی به خدا عرض کرد: خداوندا، در بعضی جاها حیا می کنم ذکر تو را بگویم. خدای متعال فرمود: در هر حال مرا یاد کن (7) فقها گفته اند: مکروه است قرآن را با خود دستشویی ببرد، اما ذکر خدا در آن جا هم مستحب است. هیچ گاه نباید فرصت را از دست داد، حتی ساعات حضور در دستشویی و رختخواب نیز فرصت مناسبی برای ذکر گفتن است. حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: «هرگاه پدرم را می دیدم زبانش به سقف دهان چسبیده بود»، یعنی همیشه «لا اله الا الله» می گفت. در وقت ادای جمله ی «لا اله الا الله» لب ها روی هم نمی آید. «لا اله الا الله» چهار لام دارد و در هنگام گفتن آن زبان به کام می چسبد. اگر این ذکر زیاد تکرار شود دهان خشک می شود. حال کسی که می خواهد به نعمت های بهشت برسد اگر زبانش مانند امام باقر علیه السلام خشک شود چه اشکالی دارد.

آنچه در زیر عرش الهی است تسبیح می گویند، حال زیر عرش الهی چه موجوداتی قرار دارد فقط خود خدا می داند و اگر کسی صد سال هم تحقیق کند نمی تواند دریابد که چه چیزهایی زیر عرش الهی است. انسان به راستی موجودی ضعیف و کوچک است و با این که بزرگ

ترین و بالاترین مخلوق خدا است و خداوند درباره ی خلقت او فرموده است: «فتبارك الله أحسن الخلقين (8)؛ آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است»، اما در عین حال نسبت به دستگاه الهی بسیار کوچک است.

ص: 250

- 
- 1- جمعه، آیه 1.
  - 2- اسراء، آیه 44.
  - 3- هیچ عامی نیست مگر این که تخصیص می شود، هر قانونی کلی استثنائی دارد.
  - 4- بقره، آیه 106.
  - 5- جمعه، آیه 1.
  - 6- بحار الأنوار، ج 24، ص 210.
  - 7- من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 28.
  - 8- مؤمنون، آیه 14.



اعلموا أنه لن يؤمن عبد من عبیده حتی یرضی عن الله فیما صنع الله الیه و صنع به علی ما أحب و کره، و لن یصنع الله بمن صبر و رضی عن الله الا- ما هو أهله و هو خیر له مما أحب و کره (1)؛ بدانید که هیچ یک از بندگان هرگز به مقام ایمان [کامل] نمی رسد مگر این که نسبت به مقدرات الهی راضی باشد، چه مورد پسند او باشد و چه نباشد. خدای متعال هرگز نسبت به بندگان صابر و راضی جز آنچه شایسته آنان است انجام نمی دهد و مقدرات او از آنچه می پسندند و نمی پسندند برایشان بهتر است.

ایمان بنده خدا کامل نمی شود مگر آن که به آنچه خدا برای او مقدر کرده رضایت داشته باشد. منظور از ایمان در این جا درجات بالای ایمان است؛ چرا که ایمان در جاتی دارد و اگر کسی به مقدرات الهی رضایت نداشته باشد در درجه بالای ایمان قرار ندارد، و ایمان او ایمان کاملی نیست. البته، این معنا با قرار دادن آیات و روایات دیگر در کنار این روایت و مقایسه آنها به دست می آید. «عبید» همانند «عباد» جمع کلمه «عبد» است. کلمه عبید همیشه در جاهایی استعمال می شود که بار منفی داشته باشد به خلاف کلمه عباد که استعمال آن در معانی منفی و مثبت است یعنی به هر دو معنا استعمال می شود؛ به عنوان مثال خدای متعال در قرآن می فرماید: «ما ربک بظلم للعبید (2)؛ پروردگار تو هرگز به بندگان [خود] ستم روا ندارد». در این جمله چون بحث از ظلم است و ظلم مقوله ای ناپسند است، کلمه «عبید» به کار برده شده و از عباد استفاده نشده است. این جمله در قرآن بارها آمده و در تمام موارد لفظ عبید به کار رفته است. معنای این آیه چنین است: اگر بلایی به سر بندگان خدا می آید، در واقع خود آنها مقصرند و خدا در حق آنها کوتاهی نکرده است. در این جا حضرت با استفاده از «لن» در جمله، سلب ایمان ابدی را افاده می کند. در این دنیای فانی هر کس ممکن است در ادوار مختلف، دستخوش اوضاع گوناگونی شود. همه مردم علم، عمر طولانی، ثروت، زن، فرزندان، جایگاه اجتماعی و موفقیت را دوست دارند و در مقابل، فقر و بیماری و مظلومیت را دوست ندارد. امام علیه السلام می فرماید: مؤمن کسی است که به همه اینها راضی باشد. یعنی چه در حال خوشی و ثروتمندی و سلامت، و چه در حال فقر و بیماری و بدبختی به مقدرات الهی راضی باشد. مطلب شایان تأمل در آیه پیش گفته آن است، که امور نامطلوب در دنیا نتیجه اعمال نامناسب خود انسان است و باعث اصلی خود اوست و چه قاصر باشد و چه مقصر، در هر صورت تخلف و خطا از جانب خود او است.

در کلام و لغت عربی ظرافت های زیادی وجود دارد؛ به عنوان مثال در این زبان گاهی یک حرف معنای فعل را تغییر می دهد. در همین قسمت از روایت لفظ «صنع» یک بار با «الی» و بار دیگر با حرف «ب» متعدی شده است. ماده «صنع» اگر با «الی» آمده باشد به معنای نیکی و خوبی است، اما اگر با حرف «ب» متعدی شده باشد به معنای بدی و امور ناخوشایند است. به عنوان مثال اگر خداوند به کسی سلامتی داده باشد می گویند: «صنع الله الیه العافیة» و اگر سلامتی را از کسی سلب کرده باشد و او را به بیماری دچار کرده باشد می گویند: «صنع الله به المرض». جمله «فیما صنع الله الیه و صنع به علی ما أحب و کره» مشتمل بر صنعت لف و نشر مرتب است؛ یعنی «صنع الله الیه» مربوط به «ما أحب»، و «صنع به» مربوط به «کره» است. انسان باید به خودش بقبولاند که وضعیتی که در آن قرار دارد، به مصلحت او و مطابق مقدرات الهی است. اگر برخی از امور و اوضاع را نمی پسندد و از وضعیت خویش دل خوشی ندارد، با خود بگوید: خدا این وضعیت را برای من قرار داده است، پس من نیز راضی به رضای او هستم. درست است که این وضعیت خوشایند من نیست اما چون خدا چنین خواسته من رضایت دارم. هر چه از دوست رسد نیکو است.



بین صبر و رضایت تفاوت وجود دارد و خود این دو مقوله دارای درجات متفاوتی است. گاهی اوقات بنده ای از خداوند گله می کند که چرا چنین است و چرا فلان کار را در حق من کردی و چرا و چرا. چنین بنده ای نه صابر است و نه راضی. اما گاهی بنده از خداوند گله نمی کند و این سکوت او نیز ناشی از عقل و فهم و تحمل او است، اما در عین حال راضی هم نیست چنین بنده ای با این که صابر است، راضی نیست. اما مرحله بالاتر که مراد حضرت نیز از رضایت همان است، این است که بنده علاوه بر این که به در خانه خدا شکوه نمی برد، شکر خدا را نیز به جا می آورد و «الحمدلله» می گوید. چنین مقامی مقام رضایت است و چنین بنده ای را صابر و راضی گویند.

شخص محترمی نقل می کرد که: چنان دچار فقر و بی چیزی شده بودم که تحمل آن برایم دشوار بود، اما در عین حال آبروداری می کردم و نمی خواستم کسی چیزی به من قرض دهد و دیگران بفهمند که چیزی ندارم. عده ای هستند که به این مسائل حساسند و نمی خواهند دیگران از فقر آنها اطلاع داشته باشند. نقل می کرد در همان روزها يك بار قرآن را برداشتم و نزدیک ضریح حضرت امیر مؤمنان علیه السلام رفتم و بدون آن که سلام کنم یا زیارت بخوانم، در مقابل ضریح قرآن را باز کردم و عرض کردم: یا امیر مؤمنان، شما می شنوید و علم دارید. سپس این آیه را خواندم: «ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین (1)؛ خدا است که خود روزی بخش نیرومند استوار است» و پس از آن گفتم: یا امیر مؤمنان، به خدا قسم من مفهوم این آیه را نمی فهمم. این را گفتم و از حرم بیرون آمدم. در صحن شخصی را دیدم که مقداری پول به من داد و از آن موقع تا امروز هیچ وقت محتاج پول نشده ام. این شخص صبر نکرد، اما ممکن است فرد دیگری دچار همین وضعیت شود و در عین حال که راضی هم نیست هیچ وقت این کار را انجام ندهد. شخصی می گفت: دعای ابو حمزه ثمالی را می خواندم. تا رسیدم به جمله آخر آن که می فرماید «و رضنی من العیش بما قسمت لی؛ و مرا در زندگانی به هر چه قسمتم کرده ای راضی گردان.» آن را نخواندم، چون دیدم جمله سختی است.

انسانی که صابر و راضی است اگر همه این سختی ها بر سرش بیاید هم چنان «الحمدلله» می گوید و از ته دل راضی است. تأکید امام علیه السلام بر این حالت اخیر است که از آن به رضایت تعبیر می شود. به دست آوردن مقام رضایت به هیچ وجه کار ساده ای نیست و انسان به راحتی نمی تواند به این مقام دست یابد. «لیس للانسان الا ما سعی (2)؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست». هم چنان که سعی برای به دست آوردن غذا و رفع مشکلات لازم است، در امور معنوی نیز ضرورت دارد، چه از این دست کارها عزم جزم لازم دارد، اما شدنی است.

امام در این قسمت دو بار از کلمه «لن» که برای نفی ابد است، استفاده کرده است: يك بار نسبت به بندگان خدا و يك بار نسبت به خدا. نسبت به خدا می فرمایند: حاشا که خداوند کاری خلاف مصلحت انجام دهد. به یکی آن قدر فرزند می دهد که از عهده مخارج آنها بر نمی آید و دیگری آن قدر نذر و نیاز می کند که صاحب بچه شود، اما بچه دار نمی شود. مسلماً مصلحت این دو شخص یکسان نیست.

حکایت :

یکی از علما می فرمود: سال ها پیش عیالوار بودم و از حیث مالی در تنگنای شدیدی قرار داشتم. روزهای زیادی بود که از مغازه دارها نسیه خرید می کردم. يك روز به قصد آن که برای بچه هایم خوراکی تهیه نمایم، زنبیلی برداشتم و از خانه بیرون رفتم. در آن ایام یخچال نبود که بتوان خوراک چند روز را در خانه نگه داشت. بلکه خوراک هر روز را همان روز تهیه می کردند. می گفت: به وسط کوچه که رسیدم فکر کردم از کدام مغازه دار ممکن است نسیه بگیرم. هر چه به ذهنم فشار آوردم کسی را نیافتم که از او نسیه نیاورده باشم. از قصاب گرفته تا نانوا و بقال، از همه آنها کم و بیش نسیه گرفته بودم. البته چیزی به من نگفته بودند، اما خجالت می کشیدم دوباره از آنها نسیه بخرم. با

خود گفتم: بهتر است بروم از رفقا پول قرض بگیرم. دیدم از آنها نیز آن قدر پول قرض کرده ام که نمی توانم دوباره تقاضای قرض بکنم. مدتی گذشت و من هنوز با همین افکار در کوچه ایستاده بودم و هر چه فکر می کردم نمی توانستم راهی پیدا کنم. ناگهان این حدیث به ذهنم

خطور کرد: «ان الله تعالی قد تکفل لطلاب العلم برزقه خاصة عما ضمنه لغيره (3)؛ خداوند روزی طالب علم را خود متکفل شده است» به سوی آسمان نگاهی کردم و گفتم خدایا، من تا جایی که می توانستم قرض کردم و با قرض و نسیه روزگار گذراندم، اما دیگر نمی توانم. این را گفتم و با زنبیل خالی به طرف مدرسه به راه افتادم و مشغول مطالعه شدم. مدتی که گذشت ناگهان خادم مدرسه مرا صدا زد و گفت: خانمی از منزل شما آمده و با شما کار دارد. خیلی نگران شدم؛ چون زن ها در مواقع عادی این کار را نمی کردند و به مدرسه نمی آمدند. با خود گفتم: نکند اتفاق بدی افتاده باشد. از جا پریدم و تا وقتی به در مدرسه رسیدم، هزار و یک فکر به ذهنم آمد. دیدم پشت در مدرسه همان زنی ایستاده است که گاهی به منزل ما می آمد و در مقابل کمکی که به بچه های من می کرد، ناهار یا شامی می خورد و می رفت. کلفت نبود، اما گاهی اوقات می آمد و کمک می کرد. گفت: فلان همسایه می خواهد شما را ببیند و با شما کار فوری دارد. خدا را شکر کردم که مسئله مهمی نیست و زنبیل خالی ام را برداشتم و به طرف خانه به راه افتادم. به خانه که رسیدم، بچه هایم سؤال کردند: چرا چیزی نخریده ای؟ گفتم: بعدا می خرم و به سراغ همسایه رفتم. دیدم خانمی است که عزم سفر دارد. آن روزها رسم بر این بود اشخاصی که به مسافرت می رفتند پول های خود را نزد شخص امینی به امانت می گذاشتند. خانم گفت: می خواهم به مسافرت بروم و شاید این سفر بیش از شش ماه به طول بینجامد، مقداری روپیه (4) دارم که می خواهم آنها را نزد شما به امانت بگذارم. مقداری پول به من داد و من آنها را گرفتم. گفتم: اجازه می دهی اگر محتاج شدم در این پول ها تصرف نمایم؟ گفت: بله اشکالی ندارد. تو فرد امینی هستی و مال مرا نمی خوری. خداحافظی کردم و چند روپیه از آن پول ها را برداشتم و تمام بدهکاری هایم را ادا کردم. آن روز غذای بهتری تهیه کردم و به خانه بردم. این آقا، هم صابر بوده است و هم راضی. مثل آن شخص نبوده است که قرآن را بردارد و نزد حضرت امیر علیه السلام برود.

رسیدن به این مقام کار ساده ای نیست. هنر می خواهد که انسان قدرت گله کردن داشته باشد ولی شکوه نکند و این بدون کمک خدا و سعی خود انسان امکان پذیر نیست؛ چرا که کوشش باید با دعا همراه باشد. بسیارند اموری که اگر بی استعانت و توسل انجام شوند چندان ثمربخش واقع نمی شوند، هر چند با کوشش فراوان توأم باشند. چه بسا مجتهدی پس از چهل یا پنجاه سال زحمت، به مقام اجتهاد و مرجعیت دست یابد ولی در آخر نداند که حکم خدا کدام است. بی استعانت از خدا و اهل بیت علیهم السلام ما کجا و فهم حکم خدا کجا؟ خدا مقدمات و اسبابی را فراهم می کند تا انسان امتحان شود.

یکی از منسوبان ما زن صالح و مؤمنی بود که می گفتند سالها با مادر شوهرش در یک خانه زندگی می کرده است، اما هیچ وقت با هم مشکلی نداشته اند. خیلی مهم است که یک عروس و یک مادر شوهر در یک خانه با هم زندگی کنند و در نهایت هر دو نیز به بهشت بروند. چهل سال پیش که این بنده خدا از دنیا رفت، او را در خواب دیده و پرسیده بودند: حالت چطور است؟ گفته بود: حال خوب است. پرسیده بودند: آیا عمه ات (5) را می بینی؟ گفته بود: آری می بینم. پرسیده بودند: حالش چطور است؟ گفته بود: درجه او از من بالاتر است. گاهی اوقات او اراده می کند و می تواند به دیدن من بیاید، اما من نمی توانم به دیدن او بروم. خدای متعال او را در درجه ی «راضین بقضاء الله» و مرا در درجه «صابرین» قرار داده است.

حضرت در این جا صبر و رضا را در پی هم آورده و فرموده اند: «بمن صبر و رضی». علما گفته اند «واو» ظهور در اثبیت دارد؛ یعنی معطوف و معطوف علیه به هر حال دو چیزند، نه یک چیز. این «واو» دلالت می کند که رضا غیر از صبر است «ولن یصنع الله بمن صبر و رضی عن الله الا ما هو أهله» ظاهرا «هو» در این عبارت به «من» بر می گردد، انسانی که سحر بیدار می شود و با این که خوابش می آید

وضو مي گيرد و مشغول عبادت مي شود، در واقع پا روي نفس خویش گذاشته است اين شخص با کسی که خوابیده و عبادتي انجام نداده فرق مي کند، و مطمئنا پاداش اين دو نفر در نزد خدا یکسان نیست.

ص: 252

---

1- ذاریات، آیه 58.

2- نجم، آیه 39.

3- منية المرید، ص 160.

4- در آن روزگار در عراق «روپیه» پول رایج بوده است.

5- مادر شوهر؛ در عراق به مادر شوهر، عمه مي گویند ولو اینکه خواهر پدر نباشد.

## تفاوت انسان ها در قسمت و تقدیر

ویژگی ها و روحیات انسان ها با یکدیگر متفاوت است. ممکن است شخصی با شنیدن يك ناسزا شب تا صبح نخوابد، دیگری ممکن است اگر صد ناسزا هم بشنود تا صبح با خیال آسوده بخوابد. روحیات و استعدادها با هم فرق می کنند. شخصی که 170 سانتی متر قد دارد اندازه مشخصی پارچه برای دوخت لباس لازم دارد و شخصی که قد او 190 سانتی متر است به مقدار بیشتری پارچه نیاز دارد. انسان ها همان طور که در طول و عرض لباس اندازه مشخصی دارند، در باب ویژگی ها و روحیات و مقدرات نیز با یکدیگر متفاوتند. انسان باید از مقدرات خود راضی باشد و از خدا شکوه نکند.

شخصی می گفت من از نعمتی برخوردارم که همگان آرزوی داشتن آن را دارند، اما از داشتن آن رنج می برم. می گفت: من همه چیز را زود می فهمم و گوشه و کنایه ها را خیلی سریع درک می کنم و از این بابت بسیار در عذابم. معمولاً انسان اگر همه چیز را بفهمد خوشحال می شود ولی این شخص از این بابت خشنود نبود. خدای متعال پس از خلق بندگان خویش برای یکایک آنها قضا و قدری متفاوت با دیگر بندگان در نظر گرفته و دائماً از آنها امتحان به عمل می آورد.

### حکایت :

یکی از زهاد را پس از مرگ در خواب (1) دیدند و از او پرسیدند: حالت چگونه است؟ گفت حال خوب است، ولی يك بار در دنیا گفته بودم: امروز، روز خوبی است. به کیفر این سخن مدتی است که گرفتارم. به من می گویند: مگر روزهای دیگر بد بود که گفتی آن روز، روز خوبی است. ملائک و مأمورین آخرت مفهوم سخن ها را به خوبی درک می کنند.

در علم اصول فقه، آنهایی که می گویند لقب مفهوم ندارد، یعنی دائماً مفهوم ندارد و کشف دائمی نمی کند، به عبارت ساده ترین لقب و مفهوم رابطه علیت برقرار نیست برخلاف شرط و مفهوم آن که بین این دو، رابطه علیت و معلولیت برقرار است.

در دادگاه به او گفته بودند: کدام روز ما بد بود که گفتی آن روز خوب است. البته پرسیدن این سؤالها مقام و مرتبه بالایی را می طلبد که در بین انسان های معمولی یافت نمی شود. ممکن است از من و امثال من چنین سؤالی نشود؛ زیرا با هر کسی به فراخور حال و درک و فهمش برخورد می شود. اگر ده لیوان شربت و چای، روی فرشی که رنگش کدر است بریزند کسی متوجه نمی شود؛ چرا که رنگ فرش از رنگ شربت و چایی تیره تر است. اما اگر شیشه عینک را جلو دهانمان بگیریم نفس بکشیم، بخار موجود در بازدم روی شیشه عینک می نشیند و شیشه کدر می شود؛ چرا که شیشه عینک شفاف است. سؤالاتی که در قیامت از انسان ها پرسیده می شود براساس فضایل و مقاماتی است که به دست آورده اند. البته، تمام این مقامات و فضایل، اکتسابی و به دست آوردن آنها برای همگان میسر است. آن که در مراتب خیلی پایین قرار دارد، می تواند به تدریج خود را بالا برد و به مدارج بالاتر دست یابد. تاریخ نگاران در مورد حضرت ابوذر نوشته اند، که قبل از اسلام، دزد سرگردنه بوده است. این دزد سرگردنه به تدریج بالا رفت تا آن که جزو اهل بیت علیهم السلام شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد او فرمود: «یا اباذر انک أنت منا اهل البيت (2)؛ ای ابوذر، تو از ما اهل بیت هستی». این جمله در روایتی آمده است که در آن بیش از صد و پنجاه بار لفظ «یا اباذر» تکرار شده است. در این روایت مطالب فراوانی در مورد اصول دین، فروع دین و اخلاق وجود دارد. مرحوم علامه مجلسی مقداری از این روایت را شرح کرده اند.

حضرت ابوذر می فرماید: روزی به مسجد رفتم و دیدم در مسجد کسی به جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام نیست. به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: یا رسول الله، مرا نصیحت فرمایید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

نصایحی فرمودند و در بین این سخنان فرمودند: «ای ابوذر تو از ما اهل بیت هستی». فرمایش پیامبر به این معنا نیست که ابوذر هم معصوم است. فرض کنید به کسی که با یک خانواده رفاقت و دوستی زیادی دارد و همدیگر را بسیار دوست دارند، گفته شود: تو از مایی. معنای این سخن این نیست که تو جزو فامیل ما هستی. بلکه این سخن به این معنا است که روح ما با یکدیگر تناسب دارد. این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز ربطی به عصمت ندارد، اما نشان از مقام بسیار بلندی برای ابوذر دارد. آری، می شود انسان آن قدر بالا رود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد او چنین جمله ای بر زبان آورد. این کار شدنی است و به تدریج می توان به این مقام دست یافت.

ص: 253

1- خواب حجیت شرعی ندارد، مگر در صورتی که منطبق با خارج یا بر ادله شرعی و بر حسب فرمایش کسانی باشد که از غیب خبر دارند، مثلاً اگر کسی در خواب دید که پولی دستش رسید و همان روز نیز مقداری پول به دستش رسید، یا خواب دید که به حج رفته و در همان سال نیز به حج مشرف شد معلوم می شود که رؤیایش، رؤیای صادقه بوده چرا که خوابش با خارج منطبق بوده است، یا اگر کسی در خواب یزید را در جهنم یا سلمان فارسی را در بهشت دید رؤیایش صادق است چرا که این خواب مطابق ادله و فرمایش بزرگان دین است غیر از این دو مورد خواب حجیتی ندارد، مگر خواب کسی که عصمت دارد و خواب و بیداری اش مانند هم است. در قرآن کریم به رؤیای صادقه و غیر صادقه اشاره شده است و از خواب های صادقه به «رؤیا» تعبیر شده است.

2- بحارالانوار، ج 74، ص 76، این جمله در ضمن وصیت رسول الله به اباذر آمده است. و این وصیتنامه از سوی حضرت آقای سید صادق شیرازی تدریس شده و از نوار استخراج و پس از نگارش و ویرایش به صورت کتابی با عنوان «ای ابوذر این گونه باش» به چاپ رسیده است.

## تأمل در جواب

وقتي علما به روايتي مي رسند که در آن معصومي براي جواب دادن به سؤال ديگران تأمل به خرج مي دهد، احتمالات زيادي براي اين تأمل بيان مي کنند. شكي نيست که امام همه چيز را مي داند و بر تمام مسائل احاطه دارد. پس اين سکوت و درنگ دليل خاصي داشته است. شخصي از حضرت امير عليه السلام پرسيد: چگونه است که هر چه از شما مي پرسند، بدون درنگ پاسخ مي دهيد؟ حضرت از آن شخص پرسيدند: انگشتان دست من چند تا است؟ فوراً جواب داد: پنج تا. حضرت فرمودند: چرا مقداري براي پاسخ دادن فکر نکردي؟ عرض کرد: يا امير مؤمنان، پاسخ بسيار واضح است. حضرت فرمودند: همه مسائل براي من درست مانند تعداد انگشتان دست روشن است.

روزي از رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم سؤالي پرسيدند. ايشان مقداري تأمل کردند. و سپس به آن سؤال جواب دادند از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم پرسيدند: يا رسول الله، مگر پاسخ سؤال اين مرد را نمي دانستيد؟ چرا فوراً جواب نداديد و تأمل کرديد؟ رسول خدا فرمودند: لازمه حکمت چنين است.

## تسليم در دين

و اعلموا ان الاسلام هو التسليم و التسليم هو الاسلام، فمن سلم فقد اسلم، و من لم يسلم فلا اسلام له (1)؛ و بدانيد که اسلام يعني تسليم و تسليم يعني اسلام. پس کسي که تسليم شد مسلمان است و آن که تسليم نشد مسلمان نيست.

از نظر ادبي ظاهر کردن ضمير فصل دلالت بر حصر دارد. اگر گفتند: «زيد هو الشاعر»، «هو» که ضمير فصل است حصر را مي رساند (2) در اين قسمت از رساله امام عليه السلام فرموده اند: «الاسلام هو التسليم». اگر مي فرمودند: «ان الاسلام التسليم» معنا مشخص بود؛ چرا که اسم و خبر آن در واقع مبتدا و خبرند. اما با آوردن هو بين اين دو، اسلام منحصر در تسليم شده است؛ يعني عمل به احکام و تعاليم اسلام بدون داشتن تسليم فايده اي ندارد، و چنين اسلامي، اسلام درست و کامل نيست. در ادامه مي فرمايند: «و التسليم هو الاسلام». اين تکرار براي تأکيد بيشتر است. «فمن سلم فقد اسلم» اين قسمت تأکيد پس از تأکيد است. هر کس تسليم احکام تکويني و شرعي خدا بود مسلمان است. «و من لم يسلم فلا اسلام له»، آن که تسليم نشد مسلمان نيست.

اسلام منحصر در يك عمل نيست، بلکه اجزا و شرايط و موانع بسياري دارد که همه آنها با همديگر مجموعه اسلام را مي سازند. نماز در اسلام رکن است، اما همه چيز نيست. همين طور روزه و حج رکنند، اما همه ي اسلام نيستند. شايد بتوان مجموعه ي اسلام را به هوايما تشبيه کرد. هوايما براي پرواز نياز به شرايط و اجزاي خاصي دارد و با نبود هر يك از اين اجزا و شرايط، قدرت پرواز نخواهد داشت و اگر با آن وضعيت به پرواز درآيد، سرنشينان آن از بين مي روند. کساني که روز عاشورا فرزند رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را به شهادت رسانيدند، اهل نماز و روزه و حج بودند، و آنها که در جنگ جمل، صفين و نهروان بر علي بن ابي طالب عليه السلام شوريدند، چه بسا بيش از ديگران به نماز و روزه مي پرداختند.

عياشي ذيل آيه ي شريفه: «فلا وربك لا يؤمنون حتي يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما (3)؛ چنين نيست، به پروردگارت قسم که ايمان نمي آورند مگر آن که تو را در اختلافات خود داور کنند، سپس از حکمي که کرده اي در دل هایشان احساس ناراحتي نکنند و کاملاً سر تسليم فرود آورند». روايتي را از ابي ايوب خزاز نقل کرده است که چنين است:



«لو أن قوما عبدوا الله وحده لا شريك له وأقاموا الصلاة وآتوا الزكاة وحجوا البيت وصاموا شهر رمضان، ثم قالوا لشيء صنع الله أو صنع رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم ألا صنع خلاف الذي صنع أو وجدوا ذلك في قلوبهم لكانوا بذلك مشركين (4)؛ اگر قومي خدا را به یکتایی پرستش کنند و نماز به پا دارند و زکات بپردازند و حج به جا آرند و ماه رمضان را روزه بگیرند ولی نسبت به یکی از کارهایی که خدا و یا رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم انجام داده اند اعتراض کنند و بگویند: چرا چنین کرده؟ یا در دلشان چنین چیزی باشد به سبب این اعتراض مشرکند».

مشرک فقط به ملحد گفته نمی شود که احکام فقهی ویژه ای دارد و جزو نجاسات شمرده می شود، بلکه کفر و الحاد فقط یک مرتبه از شرک است و کسی که به یگانگی خدا اعتقاد دارد، اما در عمل خدایان دیگری به نام نفس، پول، زن، فرزند و خانه را می پرستد و ستایش می کند، نیز در مرتبه ای از شرک قرار گرفته است. شخصی نزد من آمده بود و می گفت: خانه ای از فلان کس خریده ام، اما بعد معلوم شد که این خانه غصبی است و فروشنده نیز فرار کرده. به او گفتم: می دانی که این فروشنده غاصب بوده؟ گفت: می دانم. گفتم: پس باید خانه را به صاحب اصلی برگردانی. مرتب می گفت: پس پولی که داده ام چه می شود؟

ص: 254

1- متن نامه امام صادق (ع).

2- مانند سوره مبارکه توحید: «قل هو الله احد» که در آن احدیت در الله منحصر شده است.

3- نساء، آیه 65.

4- کافی، ج 1، ص 390.

عبدالله بن سنان (1) روزی دعایی را که حضرت به او یاد داده بود نزد ایشان خواند و به جای آن که بگوید: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک (2)؛ ای گرداننده دل ها قلب مرا بر دین خود ثابت گردان» گفت: «یا مقلب القلوب و الأبصار». حضرت فرمودند: خداوند «مقلب القلوب و الأبصار» هست، ولی این دعا را بدون کلمه «الأبصار» بخوان و همان گونه که ما گفته ایم عمل کن. آری، شرعا انسان ها می توانند حاجات خود را با هر زبانی که می خواهند از خدا طلب نمایند ولی دستکاری دعاهایی که از معصومین علیهم السلام رسیده بنا بر نظر عده ای از فقها حرام است. حتی بعضی ساختن دعا را حرام دانسته اند و در این باب روایتی نقل کرده اند مبنی بر این که روزی یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام خدمت ایشان رسید و عرض کرد: یا بن رسول الله، من دعایی اختراع کرده ام. حضرت فرمود: «دعنی من اختراعک (3)؛ ساخته خود را رها کن» البته، گاهی ممکن است شخصی یک فقره از دعایی را انتخاب کند و بخواند، این اشکال ندارد، اما اگر دعا را کم و زیاد کند کار حرامی مرتکب شده است.

حسین بن روح که نایب سوم ولی عصر (عج) در زمان غیبت صغرا است روزی دعایی برای مردم نقل کردند. چند روز بعد یکی از شیعیان نزد او رفت. می خواست پرسد که آیا حسین بن روح این دعا را خودش ساخته یا از امام نقل کرده است. قبل از این که چیزی بگوید، حسین بن روح گفت:

؛ لان آخر من السماء فتخطفني الطير أو تهوي بي الريح في مكان سحيق أحب الي من أن أقول في دين الله تعالى ذكره برأبي و من عند نفسي بل ذلك عن الأصل (4)؛ اگر از آسمان سقوط کنم و پرندگان مرا برنایند یا باد مرا به دور دست ها بیاندازد، به مراتب برایم بهتر و دوست داشتنی تر از آن است که بخواهم مطلبی را به دروغ به امام و دین خدای متعال نسبت دهم و از پیش خود سخنی بگویم».

ص: 255

1- در بعضی از روایت ها این مسئله را به عبدالرحیم قیصر نسبت می دهند.

2- بحار الانوار، ج 52، ص 148.

3- کافی، ج 3، ص 476.

4- بحار الانوار، ج 44، ص 274.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «وان طال تتابع نعیمها و زهرتها و غصارة عیشها» یعنی دنیا روزی تمام می شود، هر چند زندگی و عیش و نوش آن طول بکشد. پس باید دل در گرو کسب نعمت های آخرت نهاد، و این کار هم چنان که می دانیم تصمیم و عزم جزم می طلبد چه در امور دنیوی و چه در امور اخروی، همیشه تصمیم کلید موفقیت بوده و هست. بارها دیده ایم که کسی با اندکی درآمد توانسته است خانه دار شود، اما دیگری با درآمدی چند برابر او نتوانسته خانه خریداری کند. چرا چنین اتفاقی می افتد؟ روشن است: آن که در ماه درآمد کمی دارد، عزم خود را جزم کرده که خانه بخرد. از این رو هزینه های جانبی زندگی اش را کاهش داده، مسافرت نرفته و سعی کرده است خرج خوراک و پوشاکش کم تر شود. با این تدابیر توانسته است مقداری پول پس انداز کند و کم کم با این پس انداز و البته با مقداری قرض، خانه خریداری کند. ولی آن که نسبتا از درآمد خوبی برخوردار است ولی خانه دار نیست، در حقیقت، تصمیم نداشته خانه بخرد. در نتیجه اصلا به فکر پس انداز و کاستن مخارج نیست و هر چه در می آورد، خرج می کند. روشن است که چنین فردی، در دراز مدت قدرت خرید مسکن ندارد و تا وقتی این شیوه در زندگی او ادامه داشته باشد، خرید خانه ممکن نیست.

شیخ اعظم و ماجرای مرجعیت :

نقل شده است پس از وفات مرحوم صاحب جواهر، و با اشاره و سفارش ایشان عده ای از بزرگان خدمت شیخ اعظم انصاری رسیدند و از ایشان تقاضا کردند امور مسلمانان را بر عهده بگیرد و مرجع تقلید شود، اما شیخ جواب منفی داد. از ایشان دلیل این امتناع را پرسیدند. فرمود روزهایی که درس می خواندیم، از بین هم شاگردی هایم، یکی بهتر از من مطلب را می فهمید. او از من اعلم است. او اکنون در شمال ایران زندگی می کند و در آن جا به رتق و فتق امور مردم اشتغال دارد. به سراغ او بروید و این وظیفه ی خطیر را بر عهده ی او بگذارید. بزرگان راهی شمال شدند و آن عالم را یافتند. وقتی ماجرا را برایش بازگو کردند، گفت: حق با شیخ است. من از ایشان بهتر درس خوانده ام، ولی اکنون مدتی است که از فضای درس و بحث کناره گیری کرده ام و قطعا حضور ذهن شیخ را ندارم. پس به شیخ بفرمایید این لباس فقط زینده او است و با خیال آسوده این مسئولیت را بپذیرد.

بارها و بارها پیش آمده است که دو نفر هم زمان پای در عرصه کسب علم نهاده اند، یکی از خانواده ای بزرگ و اهل علم و دیگری از خانواده ی معمولی، ولی پس از گذشت مدت زمانی دومی بهتر رشد کرده و به مدارج بالایی علمی دست یافته است. چرا که صبر را نصب العین قرار داده و نفس خود را به بردباری فراخوانده است.

## نلاش در راه طاعت خدا

و علیکم بهدی الصالحین و وقارهم و سکینتهم و حلمهم و تخشعهم، و ورعهم عن محارم الله و صدقهم و وفائهم و اجتهادهم لله فی العمل بطاعته، فانکم ان لم تعملوا ذلك، لم تنزلوا عند ربکم منزلة الصالحین قبلکم؛ شما را به راه و رسم صالحان و وقار و آرامش و بردباری و فروتنی آنان و پرهیزگاری شان از محرمات خدا و راستی و وفاداری و کوشش آنان برای طاعت خدا سفارش می کنم؛ زیرا اگر چنین نکنید به منزلتی که صالحان پیش از شما نزد خدا داشتند دست نخواهید یافت.

هدی الصالحین، یعنی سیره و سلوک رستگاران. هر فرقه و گروهی برای خود راه و رسمی دارند و صالحان و اولیای الهی نیز، دارای راه و روش خاصی می باشند. از ویژگی های این گروه ورع، وقار، سکینه، دوری از محارم، صدق، وفا و کوشش در راه طاعت خدا را می توان ذکر کرد. امام صادق علیه السلام مؤمنان را به پیش گرفتن راه و رسم صالحان فراخوانده و از آنها خواسته تا متخلق به اخلاق صالحان شوند.

همان طور که قبلاً گفته شد وقار و سکینه با هم متفاوتند. وقار مربوط به ظاهر انسان ها، و سکینه و آرامش از خصوصیات درونی آنها است، از این رو در کلام امام از این دو صفت به طور جداگانه یاد شده است.

وقار صالحان :

هر کدام از انسان ها به فراخور حال و به تناسب موقعیت اجتماعی شان نوعی وقار دارند. پادشاهان، تجار و مؤمنان، همه وقار دارند، اما وقار هر يك به اقتضای حال و طرز تفکری که بر وجودشان حاکم است نمود پیدا می کند. بحث از وقار صالحان و مؤمنان است. مؤمن تمام اقوال و افعالش از جانب ایمان او و براساس فرمان های الهی است، بنابراین انسان ها با دیدن مؤمن به یاد خدای متعال می افتند و به گفته حضرت مسیح علیه السلام: «تذکرکم الله رؤيته (1)؛ دیدار او خدا را به یادتان می آورد». تمام حرکات و سکنات مؤمن با غیر مؤمن متفاوت است: طرز نگاه کردن، نوع راه رفتن، شکل لباس پوشیدن، نوع سخن گفتن، همه و همه اینها مطابق با شخصیت معنوی او است. ناگفته نماند بین وقار و تکبر فرق بسیاری هست و این موضوع در جای خود بحث مفصلی می طلبد، ولی تمییز بین این دو مشکل است؛ چرا که تمییز بین مفهومات کار مشکلی است. با این که مفهوم آب بسیار واضح و روشن است بین فقها این بحث مطرح است که آیا آب های زاجیه (2) و کبریتیه (3) آب به شمار می روند یا نه.

در روایات آمده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی می خواستند به کسی نگاه کنند تمام صورت خود را متوجه او می کردند و سر مبارک را به طرف مخاطب خود می چرخاندند. اگر می خواستند به کسی اشاره کنند هیچ گاه با انگشت این کار را نمی کردند، بلکه با تمام دست اشاره می کردند، و این از مظاهر وقار است. در واقع انسان با وقار، غوغای درونش را مهار می کند و نمی گذارد هیاهوی درون او ظاهرش را پریشان سازد، «المؤمن بشره في وجهه و حزنه في قلبه (4)؛ شادی مؤمن در چهره او و اندوهش در قلب او است».

صبر و حلم :

خویشتر داری در برابر ناگواری های تکوینی، را صبر گویند، (منظور از ناگواری های تکوینی اموری چون فقر و بیماری است که انسان قدرت دخالت و تصرف دلخواه را در آنها ندارد). اما حلم این گونه نیست بلکه صبر در برابر اعمال ناخوشایند دیگران را (که از قضا راه چاره نیز دارد) حلم گویند؛ مثل صبر در برابر هتاکي دیگران، نقل است که يك اعرابي به حضرت امام حسن مجتبي عليه السلام بي احترامی کرد، ولي حضرت در برابر گستاخی او فرمودند: «ان كنت جائعا أشبعناك ان كنت عريانا كسوناك (5)؛ اگر گرسنه ای تو را سیر خواهیم کرد و اگر لباس نداری به تو لباس می دهیم». در واقع امام این جا از خود حلم نشان دادند.

شخصی در سامرا نامه ي بسیار تندي به ميرزاي شيرازي نوشت. مرحوم ميرزا نیز به خدمت کارشان فرمودند: «مقداري هندوانه تهييه کن و براي اين آقا بفرست. اين بنده خدا گرمي اش شده!». اين هم يك مصداق از حلم است.

خشوع صالحان :

تخشع از باب تفعل است و چنان که می دانیم یکی از معانی باب تفعل تصنع و ظاهر سازی و تحمیل کاری بر خویش است. گاهی انسان صبر می کند و گاهی تصبر؛ یعنی تظاهر به صبر می نماید. تحلم نیز یعنی تظاهر به حلم که یکی از صفات حسنه است بر همین قیاس تخشع نیز عبارت است از تظاهر به خشوع و تحمیل کردن آن بر خویشتر. خشوع، یعنی تذلل و حقیر شمردن خویش. باید در مقابل خداوند تذلل نمود، به این صورت که انسان خود را در برابر ذات اقدس الهی حقیر پندارد و با خود بگوید: من موجود ضعیف و ناچیزی

هستیم. این تلقین‌ها آهسته آهسته درخت خشوع را در وجود آدمی بارور می‌سازد. خلاصه این که تحلم، راه به دست آوردن حلم، تقصیر راه کسب صبر، و تخشع راه آراسته شدن به خشوع است. برای به دست آوردن هر صفت پسندیده‌ای باید ابتدا ظاهر خود را مانند کسانی سازیم که آن صفت را دارند.

دوری از محارم :

یکی دیگر از صفات رستگاران ورع آنها است. مؤمنان باید دوری از گناه را از صالحان بیاموزند و از ارتکاب حرام فردی، حرام اجتماعی، حرام اقتصادی و انواع حرام‌ها خودداری کنند. خدای حکیم برای انسان‌ها حدودی قرار داده که تجاوز از آنها نافرمانی است. ورع به قدری برای انسان صالح اهمیت دارد که به دست آوردن آن در رأس تمام آمال و آرزوهایش قرار دارد. هم‌چنان که کاسب همیشه به دنبال کسب درآمد و سود است و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند، انسان صالح نیز فکر و ذهنش را معطوف ورع ساخته و همیشه مواظب است تا در دایره‌ی حرمت قدم نهد. البته، این راه نیز پر از فراز و نشیب و دارای مشکلات بی‌شمار است. اگر روزی پای انسان صالحی بلغزد و گناهی مرتکب شود پیوسته در این فکر است که چرا از او چنین غفلتی سرزد، و تن به این گناه داد، و به فکر جبران کرده‌ی خویش است. چنین کسی مواظب است که مبادا دوباره در گناه بیفتد، درست مانند کاسبی که ضرر کرده و شش‌دائگ حواس خود را جمع کرده تا دیگر ضرر نکند. نکته‌ی ظریفی که در این قسمت آمده این است که امام نفرموده‌اند: «الورع عن محارم الله»، بلکه فرموده‌اند: «ورعهم عن محارم الله»؛ یعنی آن‌گونه از حرام اجتناب کنید که صالحان می‌کنند. این نوع بیان تفصیل پس از اجمال است، به این صورت که ابتدا فرمود: «علیکم بهدی الصالحین» و در ادامه جزئیات را ذکر می‌کنند که یکی از آنها ورع از محارم الهی است.

صدق و وفا :

خصوصیات دیگر صالحان صدق و وفای آنها است. داشتن صدق گاه در دنیا با ضررهایی همراه است ولی با این حال گفته شده: «النجاة فی الصدق (6)؛ رهایی در راستگویی است».

وفا نیز همچون صدق ممکن است، با ضررهایی همراه باشد، ولی وفای به عهد از خصوصیات بارز صالحان است. مؤمن به عهد خویش وفا می‌کند. طرف عهدش نیز هر کسی باشد مهم نیست، مهم پیمانی است که بسته است. خالق و مخلوق، محرم و نامحرم، دوست و دشمن، بزرگ و کوچک، همه برایش مهم‌اند و به عهدی که با آنها بسته‌اند پایبند است. یکی از کاسب‌های محترم برای بنده نقل می‌کرد که روزی شخصی آمد و فلاخن جنس را به صورت نسبی از من خرید. قرار شد دو ماه پس از معامله پول بیاورد، ولی چون که جایی برای نگهداری آن جنس نداشت از من خواست تا آن را در مغازه‌ام به صورت امانت نگه دارم. چند روز بعد مشتری دیگری پیدا شد که از همان جنس می‌خواست. به او گفتم: ندارم. مغازه را دیدی زد و متوجه وجود آن امانتی شد. گفتم: تو که این جنس را در مغازه داری؟! گفتم مال نیست، آن را فروخته‌ام. پرسید: پس چرا هنوز این جا است؟ گفتم: صاحبش از من خواست به عنوان امانت آن را برایش نگه دارم. پرسید: آیا خریدار پول تو را داده است؟ گفتم: نه، قرار است دو ماه دیگر بیاورد. گفتم: من پول نقد دارم و با قیمت بهتری این جنس را می‌خرم. هر چه او داده من بیشتر هم می‌دهم. گفتم: نه برادر، من این جنس را فروخته‌ام و مال مردم است.

اطاعت صالحان :

خدای متعال بندگان تنبل را دوست نمی‌دارد، تا جایی که در بعضی از روایات، تعبیر تندی در مورد افراد کسل آمده است. کوشش و اجتناب از تنبلی شرط پیشرفت چه در باب مادیات و چه در باب معنویات است. گاهی انسان کتابی را می‌نگرد بدون آن که به زحمتی که

برای نوشتن این کتاب کشیده شده بیندیشد، اما حقیقت آن است که تمام کتاب های قطور همچون: بحار الانوار، سفینه البحار، مستدرک سفینه البحار و موسوعه های دیگر، همه و همه حرف به حرف نوشته شده اند. این کتاب های عظیم با کنار هم نهادن حروف و اندک اندک به رشته ی تحریر در آمده اند، و چه خون دل هایی که نویسنده نخورده و چه رنجهایی که نکشیده است تا از به هم چسباندن ذره ها، دریای عظیمی پدید آورد که همگان از آن استفاده کنند. آنچه از پشت این نوشته ها خودنمایی می کند تلاش و استمرار پیاپی نویسنده است.

آری، در طاعت الهی نباید کوتاهی کرد و در این معرکه کوشش بسیار لازم است. البته، این به معنای دست شستن از خواب و خوراک نیست. بلکه باید در کنار فعالیت، به اندازه ی لازم و به قدری که بدن لازم دارد استراحت کرد. امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «خادع نفسک (7)؛ نفس خود را فریب دهید». در کلمه «خادع» نکته نغزی نهفته است، و آن این که باب مفاعله را جایی به کار می برند که فعلی دو سویه و متقابل در میان باشد و کاری از جانب دو نفر انجام شود؛ به عنوان مثال وقتی می گویند «قاتلا زید و عمر» یعنی زید و عمر در حال محاربه با یکدیگرند و هر کدام کمر به قتل دیگری بسته اند. چنان که می دانیم نفس دائما در حال نیرنگ زدن به انسان است. حضرت می فرمایند: در برابر این فریب نفس مقابله به مثل کنید و نفس خود را فریب دهید. آنان که صاحب نفس مطمئنه هستند، از این راه به چنین مقامی دست یافته اند. آنان آن قدر با نفس خود نیرنگ کرده اند تا توانسته اند نفس مطمئنه داشته باشند.

نفس عنصر خوبی نیست، ولی قابلیت خوب شدن را دارد. همان طور که خود شیطان هم این قابلیت را دارد. آن که می خواهد قدم در راه سعادت نهد، باید تک تک این صفات حسنه را کم کم در خودش ملکه سازد. با خود بگوید: حال این یک بار، راست می گویم تا ببینم بعد چه می شود، یا یک بار فلان فعل حرام را مرتکب نمی شوم و همین طور ادامه دهد تا آن جا که دیگر در خود رغبتی برای نافرمانی نبیند. «الأجر علی قدر المشقة؛ پاداش به اندازه تحمل دشواری ها است». تظاهر به اعمال پسندیده دشوار است، ولی در هر صورت آن که پر تحرك تر است راحت تر و زودتر به سر منزل مقصود می رسد.

### طاعت چیست؟

در روایت صحیحی ای از اباصلت هروی نقل شده است که امام رضا علیه السلام فرمود: «رحم الله عبداً أحیا أمرنا؛ خدا بیامرزد کسی را که امر ما را زنده می کند» اباصلت پرسید:

یابن رسول الله، چگونه امر شما را زنده کنیم؟ حضرت فرمودند: «یتعلم علمونا و یعلمها الناس (8) آنان که علوم ما را فرا می گیرند و به دیگران نیز می آموزند، امر ما را احیا می کنند». خدا چنین افرادی را مورد لطف و رحمت خویش قرار می دهد؛ زیرا دعای فرزند رسول خدا در حق آنان قطعاً مستجاب می شود.

طاعت الهی در گرو کسب صفات پسندیده است و کسب این صفات نیز رهین تلاش و تمرین است. وقتی انسان خود را به عملی ملتزم نماید، مثلاً تصمیم بگیرد چهل شب نماز شب او ترک نشود، یک سال درسش تعطیل نشود، و یا یک هفته در خانه اش بدخلقی نکند، آن وقت است که متوجه می شود کسب فضایل اخلاقی آسان نیست. ماشینی که در جاده آسفالت حرکت می کند همیشه با دنده چهار و روی جاده صاف حرکت نمی کند، بلکه گاهی به دست انداز بر می خورد و ناچار سرعتش کم می شود. گاهی نیز ممکن است میخ یا شیشه ای چرخ ماشین را پنچر، و حرکت آن را متوقف سازد. عمل به طاعت الهی نیز گاهی با موانعی برخورد می کند. حکایت:

نقل شده است که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی می فرمودند: بسیاری از اوقات اول شب که مشغول مطالعه می شدم تا اذان صبح نمی خوابیدم. تا صبح نخوابیدن و به مغز خود فشار آوردن و بعد با فکری خسته لحظاتی استراحت کردن کار آسانی نیست. این چنین عمل

می کرد که بروجردی شد، یک مسئله را که دیگران در حل آن عاجز بودند با پنج راه حل، ذکر می کرد که هیچ کدام از آنها در کتاب های قدیمی وجود نداشت.

یکی از علما وارد مجلس عقدی شد و همه به احترام او برخاستند. اهل مجلس از علما و مراجع بودند و او نیز در بین بزرگان فرد شناخته شده ای بود. حاضران از ایشان خواستند که بالای مجلس بنشیند، اما ایشان پذیرفتند و دم در نشستند. لحظاتی بعد صاحبخانه از ایشان خواست که بالای مجلس بروند. ایشان پذیرفتند و جای خود را عوض کردند.

حاضران پرسیدند: چرا بار اول که اهل مجلس از ایشان خواستند این کار را نکردند؟ صاحبخانه خواب داد: ایشان بسیار فرد متعبدی است. بار اول که آن جا نشست به دلیل استحباب این کار بود. بار دوم که من از او خواستم، از باب امتثال امر صاحبخانه که کاری مستحب است جایش را عوض کرد. آری، چنین انسان هایی طاعت در تار و پودشان رسوخ کرده است. طاعت و عبادت

کوشش در راه طاعت در صورتی مقبول است که برای خدا باشد و انسان کارش به جایی نرسد که کاسه داغ تر از آش شود. باید ملاک، خواست خدا باشد نه خواست بنده، و این خود نکته دقیقی است. روزی در ماه رمضان به همراه عده ای به دیدن مریضی رفتیم که به علت بیماری نمی توانست روزه بگیرد. یکی از عیادت کنندگان گفت: ان شاء الله، تحمل این سختی ها برای شما اجر داشته باشد. آن بیمار عصبانی شد و گفت: من اجر نمی خواهم آجر می خواهم! چرا من نباید بتوانم روزه بگیرم؟! این قبیل سخنان وجهی ندارد، چرا که کوشش و طاعت باید در چارچوب خواست و اراده ی خدا باشد. نمی شود شخصی که در نماز ظهر حال خوشی پیدا کرده به جای چهار رکعت، پنج رکعت نماز بخواند و بگوید دیدم اگر در رکعت چهارم نماز را سلام دهم حال خوشم را از دست می دهم. درست است که اقبال در نماز شرط قبولی آن است، ولی باید در چارچوب خواست خدا باشد. مرحوم والد ما می فرمود: «شخصی ادعا می کرد که من در طول عمرم هیچ گاه با تیمم نماز نخوانده ام». باید گفت عبادت و اخلاص خوب است، اما این آقا اگر در طول عمرش هیچ وقت وضعیتی برایش پیش نیامده که وظیفه اش تیمم باشد که هنری نکرده و به وظیفه اش عمل کرده، اما اگر چنین حالتی برایش پیش آمده ولی تیمم نکرده باشد (مثل آن که غسل برایش ضرر داشته باشد، ولی با این حال تیمم نکنند)، کار حرامی مرتکب شده است. ملاک در طاعت، خواست خدا است و اگر کسی پایش را فراتر از این حد بگذارد، مخالفت کرده است. باید کارها را «قربه الی الله» انجام داد. شخصی می گفت: من دیگر فلان کار خیر را انجام نمی دهم. پرسیدم: چرا؟ گفت: بعد از چهل سال که با فلان آقا این کار را انجام می دادم، چند روز پیش گفته بود مرا نمی شناسد. گفتم: شما کار خیر را برای آن آقا انجام می دادی یا برای رضای خدا بوده؟ خدا که نگفته من فلانی را نمی شناسم. حال که از دست این آقا ناراحتی از او دست بردار و با شخص دیگری همکاری کن. همکاری را عوض کن، ولی از کار خیر دست بردار.

حضرت امام صادق علیه السلام در این فقره شیعیان را به اقتدای صالحان فراخوانده و ویژگی های صالحان را نیز بر شمرده است. در پایان می فرمایند: اگر در به جا آوردن این اعمال به صالحان اقتدا نکنید، به مقام و منزلتی که صالحان قبل از شما در نزد خدا یافتند، دست نخواهید یافت.

ص: 256

1- بحارالانوار، ج 97، ص 84.

2- ماده ای است که به وسیله آن طلا را صاف می کنند و در اصطلاح یک نوع آب را گویند که همان اسید نیتریک است.

3- نوعی آب است که در صنعت گوگرد استفاده می شود.

- 4- همان، ج 64، ص 305.
- 5- همان، ج 43، ص 344.
- 6- بحار الانوار، ج 70، ص 13.
- 7- نهج البلاغه، نامه 69.
- 8- وسائل الشيعه، ج 27، ص 141.



خداوند نهایت لطف را نسبت به آدمیان دارد و می خواهد که همیشه مردم در راه راست و صحیح قدم بردارند و از وظیفه ای که دارند تخطی نکنند، و در صورت ارتکاب گناه از ادامه ی آن دست برداشته، پرونده ی تاریک خود را به نور توبه روشن کنند.

هنگامی که آدم خطاکار به خود آمد و از عواقب و خیم آن عمل ترسید و از کرده ی خود پشیمان شد و تصمیم گرفت که خطاهای گذشته ی خود را تکرار نکند و از خداوند طلب عفو کرد، خدا را خشنود ساخته است.

ان الله عزوجل، یفرح بتوبه عبده المؤمن اذا تاب كما یفرح احدکم بضالته اذا وحدها. (1).

خداوند به توبه ی بنده مؤمن خود شاد می شود، همچنان که یکی از شما با یافتن گمشده ی خود شاد می شود.

ص: 257

شخص مدبر کسی است که برای انجام و اداره ی امور خویش، برنامه ای تنظیم کند و طبق آن برنامه عمل نماید. کارها عموماً به دو دسته تقسیم می شوند: کارهای مهمی که شخصاً باید انجام داد، در غیر این صورت مختل می شوند و امور دیگر که دخالت شخص در آنها چندان لازم نیست. اگر برنامه و تقسیم کار نباشد، مشکل است که انسان بتواند تمام کارهایش را به تنهایی انجام دهد و به خوبی به پایان برساند.

باشر كبار امورك بنفسك، و كل ما سفل الي غيرك (1).

کارهای بزرگ خود را، خود انجام ده و کارهای جزئی و کوچک را به دیگران واگذار.

ص: 258

انسان وظیفه دارد فرزندان خود را تا زمانی که در جامعه وارد نشده و با افراد منحرف رویرو نگشته اند، طوری تربیت کند و دین صحیح را به آنان بیاموزد که تحت تأثیر سخنان باطل قرار نگیرند. کسانی که مبادی دین و مذهب را به فرزندان خود یاد می دهند، ایمان را در قلوب آنان راسخ و محکم می کنند. این گونه فرزندان در سنین بزرگی با تبلیغات دشمنان دین منحرف نمی شوند و سخنان بی اساس در آنان تأثیری نخواهد داشت.

بادرو اولادکم بالحدیث، قبل ان یسبقکم الیهم المرجئة. (1).

قبل از آنکه «مرجئه» (دسته ای از مخالفین) بر شما پیشی گیرند و فرزندانان را گمراه کنند، شما بر آنان پیشی بگیرید و به فرزندانان سخن حق را بیاموزید.

ص: 259

دين اسلام دين اتحاد، همكاري و عطوفت است. از اين نظر در قرآن مجيد، آيات متعددي راجع به اين موضوع آمده است. از آن جمله:

تعاونوا علي البر والتقوي ولا تعاونوا علي الاثم والعدوان. (1).

در نيكي و پرهيزكاري دست به دست يكدیگر بدهيد، ولي در گناه و تجاوز به حقوق ديگران، يكدیگر را كمك مكنيد.

در سخنان پيغمبر اكرم (ص) و ائمه ي طاهرين (ع) نيز درباره ي اين امر تأكيد بسيار شده است. اينك نمونه اي از دستورات زنده و جاويدان اسلام كه حس تعاون، نوع دوستي و همكاري را در افراد ايجاد مي نمايد.

تواصلوا و تباروا و تراحموا و تعاطفوا. (2).

با يكدیگر ببينيد (از هم بريده و جدا نباشيد ) ، نسبت به هم نيكي كنيد و رحم و عطوفت را ميان خود برقرار سازيد.

ص: 260

---

1- سوره ي مائده. آيه 2.

2- اصول كافي. ج 2، ص 175.

کسی که می خواهد تجارت کند، غیر از سرمایه ای که برای این کار آماده می کند باید از طرز معامله کردن، یعنی تهیه و خرید جنس و عرضه کردن و فروختن آن به مشتری، اطلاعاتی داشته باشد. پس از چند معامله، کم کم تجاربی به دست می آورد و مسلط بر کار تجارت می شود. در آن هنگام می تواند تشخیص بدهد، چه معامله ای سود دارد و چه معامله ای زیان آور یا کم سود است. معامله ای که به صرفه ی او تمام می شود انجام می دهد و از معاملات مشکوک صرف نظر می کند. بنابراین خرید و فروش گذشته از آنکه هزینه ی زندگی را تأمین می کند. نیروی فکر و مغز انسان را نیز به واسطه ی جستجوی راههای مختلف درآمد، ورزیده می نماید.

التجارة تزيد في العقل. (1).

تجارت عقل (معاش) را زیاد می کند.

ص: 261

---

1- فقیه. ج 3، ص 119.

بعد از نماز، مشغول قرائت قرآن، دعا و ذکر خدا باشید. پیشوایان مذهبي ما - و به پيروي از آنها مردم متدين ديگر - که از مناجات، دعا و قرآن لذت مي بردند، بعد از نمازهاي پنجگانه ي واجب، قرآن تلاوت مي کردند و از خداوند علوم دنيا و آخرت را خواستار مي شدند.

مسلم است که با اين کيفيت در ياد خدا بودن، آثار مادي و معنوي دارد. شما هم بعد از نماز، توجه خود را به خداوند معطوف کنيد و از او بخواهيد که راههاي حلال و مشروع کسب را به شما نشان دهد، تا در نتيجه رزق بسيار نصيب شما شود.

التعقيب ابلغ في طلب الرزق من الضرب في البلاد. (1).

دعا کردن بعد از نماز، براي طلب رزق، از سفر کردن در شهرها (و اين طرف و آن طرف رفتن براي تجارت) مؤثرتر است.

ص: 262

---

1- وافي. ج 10، ص 20.

هر کس خدا را بشناسد و به عظمت او پی ببرد، از معصیت کردن بیمناک خواهد شد. امام کسی که در مقام نافرمانی جری و بی باک شود و از این لحاظ ترسی به خود راه ندهد، خدا را شناخته است و نمی توان او را «دانا» به شمار آورد.

الخشية ميراث العلم، و العلم شعاع المعرفة و قلب الايمان، و من حرم الخشية لا يكون عالما، و ان شق الشعر في متشابهات العلم. (1).

ترس از خدا نتیجه ی علم (به او)، و علم پرتو معرفت و اساس ایمان است و کسی که ترس از خدا نداشت عالم نیست، اگرچه در علوم مشکل موشکافی کند.

ص: 263

زید شحام گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی تسبیح سؤال کردم؟

فرمود: آن اسمی است از اسماء خدا (یعنی یکی از صفات خدا است)، و دعای (و عقیده ی) اهل بهشت است. (1).

ص: 264

---

1- تفسیر العیاشی: ج 2 ص 12، بحار الأنوار: ج 90 ص 183 ح 22.



## تفسیر «همه چیز جز ذات او فانی» چیست؟

1- ابن مغیره گوید: نزد امام صادق - علیه السلام - بودیم که مردی از ایشان از تفسیر فرمایش خدا: «کل شیء هالک الا وجهه» (1) «همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می شود» سؤال نمود.

حضرت فرمود: چه می گویند در تفسیر این آیه؟

گفت: می گویند: همه چیز فانی می شود مگر چهره ی او.

حضرت فرمودند: همه چیز فانی می شود مگر آن جهتی که از طریق آن به خدا توان رسید، و ما جهت خدا هستیم که از طریق آن به او می توان رسید. (2).

2- صفوان جمال از قول امام صادق - علیه السلام - درباره ی فرمایش خدای عزوجل: «همه چیز نابود است جز وجه خدا». نقل می کند.

فرمود: «هر کس از راه اطاعت پیامبر گرامی حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - با انجام آنچه مأمور شده است به سوی خدا رود، آن وجهی است که نابود نگردد، و چنانکه می فرماید: (من یطع الرسول فقد أطاع الله) (3) «هر کس اطاعت پیغمبر را کند اطاعت خدا را کرده است». (4).

ص: 265

---

1- سوره ی قصص آیه ی 88.

2- بحار الأنوار: ج 4 ص 5 ح 9.

3- سوره ی نساء آیه ی 79.

4- اصول کافی: ج 1 ص 195 ح 2.

## تفاوت میان اسلام و ایمان چیست؟

1- سماعه گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: به من خبر ده آیا اسلام و ایمان دو چیز متفاوت هستند؟

فرمود: ایمان شریک اسلام است، ولی اسلام شریک ایمان نیست.

عرض کردم: آن دو را برایم وصف کن.

فرمود: اسلام: شهادت به یگانگی خدا، و تصدیق رسول خداست که به سبب آن خونها از ریختن محفوظ می ماند و ازدواج و میراث بر آن اجرا گردد، و جماعت مردم طبق ظاهرشان رفتار کنند.

ولی ایمان هدایت است، و آنچه در دلها از صفت اسلام پا برجا می شود و آنچه از عمل به آن هویدا می گردد.

پس ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است. ایمان در ظاهر شریک اسلام است، ولی اسلام در باطن شریک ایمان نیست، اگر چه هر دو در گفتار و وصف گرد آیند (یعنی اگر چه گفتن شهادتین و تصدیق به توحید و رسالت از شرائط هر دو می باشد). (1).

2- سفیان بن سمط گوید: مردی از امام صادق - علیه السلام - راجع به فرق بین اسلام و ایمان سؤال کرد، حضرت به او پاسخ ندادند، بار دیگر سؤال کرد حضرت به او پاسخ نداد، سپس در میان راه با هم ملاقات کردند، در حالی که آن مرد عازم سفر بود، حضرت به او فرمودند: مثل اینکه عازم سفر هستی؟

گفت: بله چنین است.

حضرت فرمودند: پس با من در خانه ملاقات کن، او به ملاقات حضرت (در خانه اش) رفت، و آنجا از ایشان درباره ی اسلام و ایمان و فرق بین آن دو سؤال نمود.

حضرت فرمود: اسلام همان ظاهری است که مردم بر آن هستند: شهادت به وحدانیت خدا، و رسالت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - (یعنی اجرای شهادتین) و اقامه ی نماز و زکاة دادن و حج خانه ی خدا، و روزه گرفتن در ماه رمضان، این اسلام است.

سپس حضرت فرمودند: ایمان شناخت این امر است (یعنی ولایت اهل بیت - علیهم السلام -) به اضافه مطالب گذشته، پس اگر به آن مطالب اقرار کند، ولی این امر را نشناسد مسلمان است ولی از حق گمراه است.

توضیح: گویا تأخیر جواب حضرت به خاطر تقیه و مصلحت بوده است. (2).

3- ابوالصباح کنانی گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: کدام برتر است: ایمان یا اسلام؟ زیرا مردمی که نزد ما هستند می گویند: اسلام برتر از ایمان است؟

فرمود: ایمان برتر از اسلام است.

عرض کردم: این مطلب را به من خوب بفهمان.

فرمود: چه مي گوئي درباره ي كسي كه عمدا در مسجدالحرام حدثي (مثل بول) نمايد؟

عرض كردم: او را به شدت مي زنند.

فرمود: درست گفتي.

سپس فرمود: چه مي گوئي درباره ي كسي كه در خانه ي كعبه عمدا حدثي صادر كند؟

عرض كردم: بايد كشته شود.

فرمود: درست گفتي، مگر نمي بيني كه خانه ي كعبه عملا- فضيلتش از مسجد الحرام بيشتراست، و كعبه با مسجد شريك است ولي مسجد با كعبه شريك نيست (زيرا كيفر توهين به كعبه در مسجد نيست) همچنين ايمان با اسلام شريك است ولي اسلام با ايمان شريك نيست. (3).

ص: 266

---

1- اصول كافي: ج 3 ص 40 ح 1.

2- الكافي: ج 2 ص 24، بحار الأنوار: ج 65 ص 249 ح 6.

3- اصول كافي: ج 3 ص 41 ح 4.

## تفسیر (عتل بعد ذلك زنيماً) چیست؟

محمد بن مسلم گوید: از امام صادق - علیه السلام - تفسیر «عتل بعد ذلك زنيماً» (1) را پرسیدم.

حضرت فرمودند: «عتل» یعنی کسی که کفر او بزرگ باشد، و «زنيماً» یعنی کسی که در کفر خود بی باک و گستاخ باشد. (2).

ص: 267

---

1- سوره ي قلم، آيه ي 13.

2- معاني الأخبار، ص 149، بحار الأنوار: ج 69 ص 97 ح 12.

## تشکر از پیامبر شرک است؟

تقل شده است: روزي ابوحنيفه با امام صادق - عليه السلام - غذا مي خورد، و هنگامي که امام صادق - عليه السلام - دست از غذا کشيد فرمود: حمد و سپاس مخصوص خدائي است که پرورش دهنده ي جهانيان است. بارالها، اين از ناحيه ي تو و از ناحيه ي پیامبر تو - صلي الله عليه و آله و سلم - است.

ابوحنيفه گفت: اي ابا عبدالله، آيا با خدا شريکي قرار دادی؟

امام - عليه السلام - فرمودند: وای بر تو، خداوند متعال در کتاب عزيزش مي فرمايد: (و ما تقموا الا أن أغناهم الله ورسوله من فضله) (1) «آنها فقط از اين انتقام مي گيرند که خداوند و رسولش، آنان را به فضل (و کرم) خود بي نياز ساختند!»

و در جاني ديگر مي فرمايد: «ولو أنهم رضوا ما آتاهم الله ورسوله وقالوا حسبنا الله سيؤتينا الله من فضله ورسوله» (2) «و اگر آنها به آنچه که خدا و پیامبرش به آنان داده بود راضي مي شدند، و مي گفتند: خداوند براي ما کافي است! به زودي خدا و رسولش، از فضل خود به ما مي بخشند؛ (براي آنها بهتر بود)!»

ابوحنيفه گفت: به خدا مثل اينکه تا حال اين دو آيه را هرگز در قرآن کریم نخوانده ام و از کسي نشنیده ام.

امام صادق - عليه السلام - فرمود: بله؛ خواننده بودي و شنیده بودي ولي خداوند متعال درباره ي تو و امثال تو اين آيه را نازل فرموده است: (أم علي قلوب أفعالها) (3).

«يا بر دلهايشان قفل نهاده شده است؟!»، و باز خدای متعال فرموده: (كلا بل ران علي قلوبهم ما كانوا يكسبون) (4) «چنين نيست که آنها مي پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاري بر دلهايشان نشسته است!».

ص: 268

1- سوره ي توبه آيه ي 74.

2- سوره ي توبه آيه ي 59.

3- سوره ي محمد - صلي الله عليه و آله و سلم - آيه ي 24.

4- سوره ي مطففين آيه ي 14.

## تفسير «بخداوندي كه پروردگار...» چيست؟

ابوحنيفه: از امام صادق - عليه السلام - درباره ي اين فرمايش خدا: (و الله ربنا ما كنا مشركين - أنظر كيف كذبوا..). (1) «به خداوندي كه پروردگار ماست سوگند كه ما مشرك نبوديم!» سؤال كردم.

حضرت فرمودند: تو چه مي گوئي اي ابوحنيفه؟

ابوحنيفه گفت: من مي گويم آنها مشرك نبودند.

حضرت فرمودند: خداوند متعال مي فرمايد: (أنظر كيف كذبوا علي أنفسهم). «بين چگونه به خودشان (نيز) دروغ مي گويند»؟

ابوحنيفه گفت: چه مي گوئي درباره ي اين آيه اي فرزند پيامبر؟

حضرت فرمودند: اينان گروهی بودند كه از اهل قبله (يعني مسلمانان) بدون اينكه متوجه باشند شرك ورزیدند. (2).

ص: 269

---

1- سوره ي أنعام آيه ي 23 - 24.

2- بحار الأنوار: ج 47 ص 220، ضمن ح 6.

## تفسیر (فسوف يأتي الله بقوم...) چیست؟

سوره ي مانده آيه ي 54.

مردی گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ي معني این آیه: «خداوند جمعيتي را مي آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندان» سؤال کردم؟

حضرت فرمود: مراد «موالي» هستند.

مرحوم علامه مجلسي در بيان این حدیث شریف مي فرماید: منظور از «موالي» عجمها هستند. (1).

ص: 270

---

1- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 327، بحار الأنوار: ج 64 ص 181.

## تفسیر «لا حول و لا قوة الا بالله» چیست؟

حسین بن علوان گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به معنی «لا حول و لا قوة الا بالله» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: یعنی چیزی بین ما و معاصی جز خدا حائل و مانع نمی شود، و چیزی جز خدا ما را بر انجام اطاعت و آوردن واجبات توانا نمی سازد. (1).

ص: 271

---

1- المحاسن: ص 42، بحار الأنوار: ج 90 ص 189 ح 24.



## تفسیر «... قلب سلیم پیشگاه خدا آید» چیست؟

ابن عیینه گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به معنی و تفسیر فرمایش خدا: (الا من أتى الله بقلب سليم) (1) «مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: قلب سلیم قلبی است که با پروردگار خود ملاقات کند در حالی که هیچ چیز جز خدا در آن نباشد.

و نیز فرمود: و هر قلبی که در آن شرک یا شک باشد قلبی ساقط است، صاحبان قلب سلیم کسانی هستند که زهد در دنیا را اراده کردند تا دل‌هایشان برای آخرت فارغ باشد. (2).

ص: 272

---

1- سوره ی شعراء آیه ی 89.

2- الکافی: ج 2 ص 16، بحار الأنوار: ج 67 ص 239 ح 7.

## تفسیر (جاء بعجل حنيد) چیست؟

سوره هود آیه 69

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق - علیه السلام - پرسیدم: معنی کلام خدا: (جاء بعجل حنيد) چیست؟

حضرت فرمود: یعنی ابراهیم گوساله پخته ای را آورد (و تقدیم میهمانان نمود). (1).

ص: 273

---

1- بحار الأنوار: ج 12 ص 170 ح 28.

ابن عماره گوید: پدرم گفت: نزد امام صادق - علیه السلام - بودم که مردی بر ایشان وارد شد و از معنی (کهیص) [\(1\)](#) سؤال نمود.

حضرت فرمودند: «کاف» یعنی خدا کفایت می کند شیعیان ما را، و «ها» هدایت می کند آنان را، و «یا» ولی آنهاست، و «عین» عالم به اهل اطاعت از ما است. و «صاد» در وعده های خود به آن صادق است تا اینکه منزلت آنان به جائی برسد که در باطن قرآن به آن اشاره شده است. [\(2\)](#).

ص: 274

1- سوره ی مریم آیه ی 1.

2- معانی الأخبار: 28، بحار الأنوار: ج 89 ص 377 ح 8.

## تفسیر «از پیروان او، ابراهیم بود» چیست؟

جابر جعفی گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی تفسیر فرمایش خدا: (وان من شیعتہ لابراہیم) (1) «و همانا از پیروان او، ابراهیم بوده» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: خداوند هنگامی که ابراهیم را آفرید پرده از چشم او کنار زد، پس او نوری در کنار عرش دید گفت: خداوند! این نور چیست؟

خدا فرمود: این نور محمد برگزیده ی من از میان مخلوقاتم است. آنگاه نور دیگری در کنار او مشاهده نمود گفت: خداوند! این نور چیست؟

خدا فرمود: ای نور علی بن ابی طالب - علیه السلام - یاری کننده ی دین من است.

و سپس در کنار آنها سه نور دیگر مشاهده نمود سؤال کرد، خداوند! این انوار چیست؟

به او خطاب شد: این نور فاطمه - سلام الله علیها - است که محبتش را از آتش جهنم جدا ساخته و نجات دادم، و نور دو فرزندش حسن و حسین - علیهم السلام - می باشد.

حضرت ابراهیم گفت: خداوند! من نه نور دیگر می بینم که گرداگرد آنها جمع شده اند (آنها چیستند)؟

به او گفته شد: ای ابراهیم؛ اینها امامان از فرزندان علی و فاطمه - علیهما السلام - می باشند.

حضرت ابراهیم فرمود: خداوند! به حق این پنج نفر مرا از این نه نفر آگاه کن.

به او گفته شد: نخستین آنها علی بن الحسین سپس فرزندش محمد، و فرزندش جعفر و فرزندش موسی و فرزندش علی و فرزندش محمد و فرزندش علی و فرزندش حسن و فرزندش حجت قائم - علیهم السلام - است.

حضرت ابراهیم گفت: خداوند! نورهایی را می بینم که کسی جز تو شمار و عدد آنها را نمی داند به این انوار چهارده گانه احاطه نموده اند (اینها کیانند)؟

گفته شد: ای ابراهیم؛ اینان شیعیان آنها هستند، شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام -.

حضرت ابراهیم فرمود: شیعیان آنها به چه چیز شناخته می شوند (و علامت آنها چیست)؟

گفته شد: به انجام پنجاه و یک رکعت نماز در روز، و جهر به بسم الله الرحمن الرحیم، و قنوت پیش از رفتن به رکوع (در نماز) و انگشتر را به دست راست گذاشتن.

اینجا بود که حضرت ابراهیم فرمود: خداوند! مرا از شیعیان امیرالمؤمنین - علیه السلام - قرار بده.

خداوندا در قرآن از این ماجرا حکایت نمود آنگاه که فرمود: (و ان من شيعته لابراهيم) «و همانا از پیروان او، ابراهیم بود». (2).

ص: 275

---

1- سوره ي صافات آيه ي 83.

2- الكنز (مخطوط): 10، البرهان: ج 4 ص 20، بحار الأنوار: ج 36 ص 151 ح 131.

## تأویل «را بر همه ادیان غالب سازد» چیست؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی معنی فرمایش خدا در کتابش: (هو الذي أرسل رسوله بالهدى و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون) (1) «او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ی ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند» سؤال نمودم؟

حضرت فرمود: به خدا؛ قسم هنوز تأویل آن محقق نشده است.

عرض کردم: فدایت شوم؛ چه هنگام محقق می شود؟

حضرت فرمود: تا هنگامی که قائم قیام کند ان شاء الله، پس هر گاه قیام نمود هیچ کافری، و هیچ مشرکی نمی ماند مگر اینکه خروج او را کراهت دارد، حتی اگر کافری یا مشرکی در دل صخره ای باشد، آن صخره ندا می دهد: ای مؤمن، در دل من کافر یا مشرکی هست بیا و او را بکش.

آن گاه مؤمن می آید و صخره را کنار می زند و آن را می کشد. (2).

ص: 276

---

1- سوره ی صف آیه ی 9.

2- بحار الأنوار: ج 51 ص 60 ح 58.

## تأويل «هنگامیکه در صور دمیده شود» چیست؟

مفضل گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی فرمایش خدای عزوجل: (فاذا نقر فی الناقور) [\(1\)](#) «هنگامی که در «صور» دمیده شود» سؤال شد.

حضرت فرمود: از ما امامی است مستور، پس هرگاه خداوند ظهور امر او را بخواهد در قلب او نکته ای القا می کند، پس ظاهر می شود و به امر خدای عزوجل قیام می کند. [\(2\)](#).

ص: 277

---

1- سوره ی مدثر آیه ی 8.

2- بحار الأنوار: ج 51 ص 57 ح 49.

## تفسیر «به زودی نشانه های خود...» چیست؟

علی بن ابی حمزه از ابو بصیر روایت کرد که گفت: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی معنی فرمایش خدای متعال: (سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق) (1) «به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانیشان به آنها نشان می دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: مسخ را در خودشان به آنها نشان می دهد، و به هم خوردن نظام طبیعی در آفاق را به آنها نشان می دهد تا اینکه قدرت خدای عزوجل را در خود و در آفاق ببینند.

عرض کردم: مراد از «تا برای آنان آشکار گردد که او حق است» چیست؟

فرمود: خروج قائم - علیه السلام - او حق از ناحیه ی خدای عزوجل است، که خلاق او را می بینند که چگونه امری حتمی و قطعی است. (2).

ص: 278

---

1- سوره ی فصلت آیه ی 53.

2- بحار الأنوار: ج 51 ص 62 ح 63.



## تأويل «از عذاب نزدیک می چشانیم...» چیست؟

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق درباره ی معنی و تفسیر فرمایش خدای عزوجل: (ولنذيقنهم من العذاب الأدنى دون العذاب الأكبر) (1) «و به آنان از عذاب نزدیک پیش از عذاب بزرگ می چشانیم» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: «عذاب نزدیک» گرانی قیمتها است، و «عذاب اکبر» حضرت مهدی - علیه السلام - است با شمشیر. (2).

ص: 279

---

1- سوره ی سجده آیه ی 21.

2- بحار الأنوار: ج 51 ص 59 ح 55.

## توضیح «پیامبر به علی هزار باب علم و دانش آموخت»

1- ابوبصیر گوید: بر امام صادق - علیه السلام - وارد شدم و گفتم: فدایت شوم؛ شیعیان می گویند: «رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - باب علم و دانشی به علی - علیه السلام - آموخت که از هر بابی هزار باب باز می شود»؟ (معنی این چیست)؟

حضرت فرمود: ای ابامحمد، به خدا قسم رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - هزار باب علم به علی - علیه السلام - آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده می شود (یعنی این حدیثی که شیعه آن را نقل می کنند درست است و صحیحش این است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - هزار باب به علی - علیه السلام - آموخت نه یک باب).

گفتم: به خدا؛ علم و دانش این است (نه آنچه بعضیها ادعا می کنند).

حضرت فرمود: بله، این علم و دانش است نه آن. (1).

2- ابوبصیر گوید: خدمت امام صادق - علیه السلام - رسیدم، و عرض کردم قربانت گردم، از شما پرسشی دارم، آیا در اینجا کسی (نامحرم) هست که سخن مرا بشنود؟

امام صادق - علیه السلام - پرده ای را که در میان آنجا و اطاق دیگر بود، بالا زد، و آنجا سر کشید، سپس فرمود: ای ابامحمد؛ هر چه می خواهی بپرس.

عرض کردم: قربانت گردم، شیعیان شما حدیث می کنند که: «پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به علی - علیه السلام - بابی از علم آموخت که از آن هزار باب علم گشوده می شود»؟

حضرت فرمود: ای ابامحمد؛ پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به علی - علیه السلام - هزار باب از علم آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده می شود (مانند جزئیات و مصادیقی که بر قواعد کلی منطبق می شود).

عرض کردم: به خدا؛ که علم کامل و حقیقی همین است.

امام - علیه السلام - ساعتی (برای اظهار تفکر) به زمین اشاره کرد، و سپس فرمود: آن علم است ولی علم کامل نیست.

سپس فرمود: ای ابامحمد؛ همانا «جامعه» نزد ما است، اما مردم چه می دانند که جامعه چیست؟ (2).

3- یونس بن رباط گوید: من و کامل خدمت امام صادق - علیه السلام - رسیدیم، کامل به حضرت صادق - علیه السلام - عرض کرد: قربانت شوم؛ فلان شخص حدیثی روایت می کند.

فرمود: چه می گوید؟

عرض کرد: او گفت: «رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در روز وفاتش به علی - علیه السلام - هزار باب حدیث کرد و هر بابی کلید هزار حدیث بود که جمعا یک میلیون باب می شد».

فرمود: آري چنين بود.

پرسيدم: قربانت آن بابها براي شيعيان و دوستان شما ظاهر شد (از آن علوم آگاه گشتند)؟

فرمود: اي كامل؛ يك باب يا دو باب آن ظاهر گشت.

پرسيدم: قربانت شوم، بنا بر اين از يك ميليون باب از فضل شما جز يك يا دو باب روايت نشده است.

فرمود: توقع داريد كه شما از فضل ما چه اندازه روايت كنيد؟ شما از فضل ما جز يك الف غير متصل نمي توانيد روايت كنيد. (3).

ص: 280

---

1- بصائر الدرجات: 86، بحار الأنوار: ج 26 ص 29 ح 33.

2- اصول كافي: ج 1 ص 344 ح 1.

3- اصول كافي: ج 2 ص 62 ح 9.

## تأويل «ما به توسع المثنائي داديم» چیست؟

سماعه گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ي معني فرمايش خدای متعال: (و لقد آتيناك سبعا من المثنائي و القرآن العظيم) (1) «ما به توسع المثنائي، و قرآن عظيم داديم». پرسيدم.

حضرت فرمود: به خدا قسم ما سبع المثنائي مي باشيم، و ما طريق خدا هستيم که میان شما رفت و آمد داريم، هر کس ما را شناخت (شناخت) و هر کس ما را شناخت بمي تواند با مرگي که در پيش دارد يقين پيدا مي کند. (2).

ص: 281

---

1- سوره ي حجر آيه ي 87.

2- تفسير فرات: 81، بحار الأنوار: ج 24 ص 115 ح 2.

## تأويل «كه قبله شما، يك قبله ميانه است» چيست؟

بريد گويد: از امام صادق - عليه السلام - درباره ي فرمايش خدای عزوجل: (و كذلك جعلناكم أمة وسطا لتكونوا شهداء علي الناس) (1) «و همان گونه (كه قبله ي شما، يك قبله ي ميانه است) شما را نيز امت ميانه قرار داديم (در حد اعتدال، ميان افراط و تفريط) تا بر مردم گواه باشيد». سؤال نمودم.

حضرت فرمود: مائيم امت ميانه، و مائيم شهداي خدا بر خلقش، و حجتهاي او در زمينش.

عرض كردم: معني فرمايش خدا: (ملة أياكم ابراهيم) (2) «از آيين پدرتان ابراهيم پيروي كنيد» چيست؟

حضرت فرمود: تنها ما را اراده فرمود.

(هو سماكم المسلمين من قبل (في الكتب التي مضت) و في هذا (القران) ليكون الرسول عليكم شهداء) (3) «خداوند شما را مسلمان ناميد پيش از اين» در كتابهاي گذشته «و در اين» قرآن «تا پيامبر بر شما گواه باشد».

پس رسول اكرم - صلي الله عليه و آله و سلم - شهيد و شاهد بر ما است كه شهادت مي دهد كه ما ابلاغ نموديم از ناحيه ي خدا (آنچه كه بايد ابلاغ نمايم) و ما شاهد بر مردم هستيم.

پس هر كس ما را تصديق كند او را در روز قيامت تصديق مي كنيم، و هر كس ما را تكذيب كند، ما در روز قيامت او را تكذيب مي كنيم. (4).

ص: 282

1- سوره ي بقره آيه ي 143.

2- سوره ي حج آيه ي 78.

3- سوره ي حج آيه ي 78.

4- اصول كافي 1: 19، بحار الأنوار: ج 23 ص 336 ح 2.

## تفسیر «در میان شما پیامبرانی قرار داد» چیست؟

محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش روایت می کند که گفت: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی معنی فرمایش خدای عزوجل: (اذ جعل أنبیاء و جعلکم ملوکا) (1) «هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرار داد؛ (و زنجیر بندگی و اسارت فرعونیی را شکست) و شما را حاکم و صاحب اختیار خود قرار داد» پرسیدم.

حضرت فرمود: انبیاء، رسول الله و ابراهیم و اسماعیل و ذریه ی او، و پادشاهان ائمه - علیهم السلام - می باشند.

عرض کردم: چه پادشاهی داده شده اید؟

فرمود: پادشاهی بهشت، و پادشاهی دوران بازگشت (رجعت). (2).

ص: 283

---

1- سوره ی مانده آیه ی 20.

2- بحار الأنوار: ج 46 ص 45 ح 18.

## تفسیر «به خاطر آور روزي را...» چیست؟

از امام صادق - عليه السلام - درباره ي معني فرمايش خدا: (و يوم نحشر من كل امة فوجا) (1) «(به خاطر آور) روزي را كه ما از هر امتي، گروهي را محشور مي كنيم» پرسیده شد.

حضرت فرمود: مردم در این زمینه چه می گویند؟

عرض کردم: می گویند: آن در قیامت است.

حضرت فرمود: آیا خداوند در قیامت از هر امتي گروهي را زنده مي کند، و بقیه را رها مي کند؟

این آیه در ارتباط با دوران رجعت است.

و اما آیه ي قیامت پس این است: (و حشرناهم فلم نغادر منهم أحدا) إلی قوله: (موعدا) (2) «و همه ي آنان (انسانها) را برمي انگیزیم، و احدي از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد»؟! تا آنجا كه مي فرماید: «(اما شما گمان مي كرديد ما هرگز براي آنان «موعدی را» قرار خواهیم داد). (3).

ص: 284

1- سوره ي نمل آیه ي 83.

2- سوره ي كهف آیه ي 47.

3- بحار الأنوار: ج 53 ص 51 ح 27.

## تأویل «آلودگیهایشان را برطرف سازند» چیست؟

ذریح گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: خداوند دستوری - در قرآن کریم - به ما داده است که مایلم آن را بدانم.

حضرت فرمود: آن چیست؟

عرض کردم: فرمایش خداوند متعال که می فرماید: (ثم ليقضوا نذرهم و لیوفوا نذورههم) (1) «سپس باید آلودگیهایشان را برطرف سازند؛ و به نذرهای خود وفا کنند».

حضرت فرمود: «سپس باید آلودگیهایشان را برطرف سازند» یعنی ملاقات با امام کنند، و «و به نذرهای خود وفا کنند» یعنی مناسک حج را به جای آورند.

عبدالله بن سنان گوید: خدمت امام صادق - علیه السلام - رسیدم و از معنی آیه ی فوق سؤال نمودم.

حضرت فرمود: یعنی گرفتن سبیل (و شارب)، و کوتاه کردن ناخن و مشابه آن.

عبدالله بن سنان گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛ ذریح محاربی برای من از شما نقل کرد که فرموده اید: «سپس باید آلودگیهایشان را برطرف کنند» یعنی ملاقات امام، و «و به نذرهای خود وفا کنند» یعنی مناسک حج.

حضرت فرمود: ذریح راست گفته است، و تو هم راست گفتی. قرآن ظاهری دارد و باطنی، ولی کیست که تاب و تحمل (باطن قرآن) را مثل ذریح دارد؟ (2).

ص: 285

---

1- سوره ی حج آیه ی 29.

2- فروع الکافی: ج 1 ص 315، بحار الأنوار: ج 24 ص 360 ح 84.



## تفسیر «شما را تنها به يك چیز اندرز مي دهيم»

يعقوب بن بريد گويد: از امام صادق - عليه السلام - درباره ي معني فرمايش خداي عزوجل كه مي فرمايد: «قل انما اعظكم بواحدة أن تقوموا لله مثنى وفرادي» (1) «بگو: شما را تنها به يك چیز اندرز مي دهيم، و آن اينكه: دو نفر دو نفر يا يك نفر يك نفر براي خدا قيام كنيد» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: مراد ولايت است.

عرض كردم چگونه است؟

حضرت فرمود: هنگامی كه رسول خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - علي - عليه السلام - را براي رهبري مردم منصوب نمود و فرمود: «هر كس من مولايست هستم پس علي مولاي او است» مردی ايشان را غيبت كرد، و گفت: محمد هر روز به چیز جديدی دعوت مي كند، و ابتداء به اهل بيت خود كرده است، آنها را بر ما مسلط مي كند، خداوند عزوجل به همين مناسبت به پیامبرش - صلي الله عليه و آله و سلم - آيه اي نازل فرمود كه: «بگو شما را تنها به يك چیز اندرز مي دهيم» پس من ابلاغ كردم به شما آنچه خداوند بر شما واجب كرد.

عرض كردم: پس معني فرمايش خداي عزوجل در اينكه: «دو نفر دو نفر يا يك نفر يك نفر براي خدا قيام كنيد» چیست؟

حضرت فرمود: اما «دو تا» يعني اطاعت از رسول خدا - صلي الله عليه و آله و سلم -، و اطاعت از اميرالمؤمنين، و اما «يكي» يعني اطاعت از ائمه كه از ذريه ي رسول اكرم - صلي الله عليه و آله و سلم - و علي - عليه السلام - مي باشند بعد از آنها است.

اي يعقوب؛ به خدا قسم غير از اين را اراده نفرمود. (2).

ص: 286

1- سوره ي سبأ آيه ي 46.

2- بحار الأنوار: ج 23 ص 391 ح 2.

راوي گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ي گفته ي خدای متعال: «اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر (اوصیای پیامبر) را» و اینکه آیا اطاعت از علي به طور مستقل واجب است؟ سؤال نمودم.

حضرت فرمود: اطاعت رسول اکرم - صلي الله عليه و آله و سلم - به طور جداگانه و مخصوص واجب شد، به دلیل فرمایش خدای متعال که: (من يطع الرسول فقل أطاع الله) (1) «هر کس از پیامبر اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است»، ولي اطاعت از علي - علیه السلام - اطاعت از پیامبر خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - است. (2).

- احتمال دارد که آیه ي مناسب با استدلال امام - علیه السلام - همان آیه ي نخستین باشد.

2- ابوبصير گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ي قول خدای عزوجل که مي فرماید: (أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولي الأمر منكم) (3) «خدا را فرمان برید و پیغمبر و صاحبان امر خود را فرمان برید» پرسیدم؟

فرمود: فقال نزلت في علي بن أبي طالب و الحسن و الحسين - عليهم السلام - (4) درباره ي علي بن ابی طالب و حسن و حسین - عليهم السلام - نازل شده است.

- توضیح: در آن زمان همان سه نفر از ائمه حاضر بودند و گرنه شامل تمام امامان دوازده گانه مي شود.

ص: 287

1- سوره ي نساء آیه ي 59.

2- تفسیر فرات: 28، بحار الأنوار: ج 23 ص 299 ح 49.

3- سوره ي نساء آیه ي 59.

4- اصول کافی: ج 2 ص 40 ح 1.

## تفسیر «به پیمانی که بسته اید وفا کنید...» چیست؟

سماعه گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی تفسیر فرمایش خدا که: (وَأوفوا بعهدی أوف بعهدکم) (1) «و به پیمانی که با من بسته اید وفا کنید، تا من نیز به پیمان شما وفا کنم» سؤال نمودم؟

حضرت فرمود: به پیمان ولایت علی بن ابی طالب - علیه السلام - که از ناحیه ی خدا واجب شده است وفا کنید تا در مقابل در وعده خود به بهشت برای شما وفا خواهم کرد. (2).

ص: 288

---

1- سوره ی بقره آیه ی 40.

2- بحار الأنوار: ج 36 ص 97 ح 35.

## تأويل «شما زندگي دنيا را مقدم مي داريد...» چیست؟

مفضل گوید: از امام صادق - عليه السلام - درباره ي معني و تفسير فرمايش خدا: (بل تؤثرن الحياة الدنيا - و الآخرة خير و أبقى...) (1)

«بلکه شما زندگي دنيا را مقدم مي داريد» سؤال نمودم. حضرت فرمود: مراد از حيات دنيا ولايت آنها است.

[و مراد] از «در حالي که آخرت بهتر و پايدارتر است».

فرمود: ولايت اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب - عليه السلام - مي باشد. (ان هذا لفي الصحف الأولى - صحف ابراهيم و موسي) «اين دستورها در کتب آسماني پيشين (نيز) آمده است. در کتب ابراهيم و موسي». (2).

ص: 289

---

1- سوره ي أعلي آيه ي 17 و 16.

2- اصول کافی: ج 1 ص 418، بحار الأنوار: ج 23 ص 374 ح 53.

## تأويل سوال از زنده به گور شده

جابر جعفي گوید: از امام صادق - عليه السلام - راجع به معني كلام خداي عزوجل كه مي فرمايد: (و اذا الموءودة سئلت - بأي ذنب قتلت) (1) «از زنده به گور شده سؤال خواهد شد» سؤال كردم.

حضرت فرمود: هر كس در راه مودت و محبت ما كشته شود از قاتل او باز خواست خواهد شد. (2).

ص: 290

---

1- سوره ي تكوير آيه ي 8 و 9.

2- كنز جامع الفوائد: 372، بحار الأنوار: ج 23 ص 254 ح 3.

## تفسیر «سپس این کتاب...» چیست؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی تفسیر این آیه: (ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا) [\(1\)](#) «سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده ی خود به میراث دادیم» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: تو چه می گوئی؟

عرض کردم: می گویم: مخصوص فرزندان فاطمه - سلام الله علیها - است.

حضرت فرمود: ولی کسی که شمشیر بکشد و مردم را به خویش دعوت کند (یعنی گمراهی) چه از اولاد فاطمه - سلام الله علیها - باشد چه نباشد داخل این آیه نمی شود.

عرض کردم: پس چه کسی داخل این آیه می شود؟

حضرت فرمود: آنکه به خود ظلم کرده است کسی است که مردم را نه به ضلالت، و نه به هدایت دعوت می کند.

و مقتصد از ما اهل بیت کسی است که عارف به حق امام باشد.

و سابق به سویی خیرات امام است. [\(2\)](#).

ص: 291

---

1- سوره ی فاطر آیه ی 32.

2- الاحتجاج: ص 204، بحار الأنوار: ج 46 ص 180 ح 41.

زراره گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: مردی از فرزندان عبدالله بن سبا قائل به تفویض است.

حضرت فرمود: تفویض چیست؟

عرض کردم: خدای تبارک و تعالی محمد و علی - صلوات الله علیهما - را خلق کرد سپس (امر خلق و تدبیر) را به آنها واگذار کرد، پس آفریدند و روزی دادند، و میراندند، و احیاء نمودند.

حضرت فرمود: دروغ گفت دشمن خدا، اگر نزد او رفتی این آیه از سوره ی رعد را برای او بخوان: (أم جعلوا لله شركاء خلقوا كخلقه عليهم قل الله خالق كل شيء و هو الواحد القهار) (1) «آیا همتایانی برای خدا قرار دادند به خاطر اینکه آنان همانند خدا آفرینش داشتند، و این آفرینشها بر آنها مشتبه شده است؟! بگو: خدا خالق همه چیز است و اوست یکتا و پیروز».

من نزد آن شخص رفتم، و به او خبر دادم و آیه ی مزبور را برای او خواندم، مثل اینکه سنگی به دهان او زدم که دیگر نتوانست هرگز سخن بگوید. (راوی گوید:) یا مثل اینکه به کلی گنگ شد. (2).

ص: 292

---

1- سوره ی رعد آیه ی 16.

2- بحار الأنوار: ج 25 ص 343 ح 25.

## تفسیر «کسیکه نامه عملش به دست راستش...»

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی معنی فرمایش خدا: (فأما من أوتي كتابه بيمينه). [\(1\)](#) «پس کسی که نامه ی اعمالش را به دست راستش دهند» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: او علی - علیه السلام - و شیعیان آن حضرت است که نامه های عملشان به دست راستشان داده می شود. [\(2\)](#).

ص: 293

---

1- سوره ی حاقه آیه ی 19.

2- بحار الأنوار: ج 36 ص 67 ح 9.



## تفسیر «چرا که او بر کسانی که ایمان...» چیست؟

حماد بن عیسی در حدیث مرفوعه ای از امام صادق - علیه السلام - روایت می کند که: شخصی از آن حضرت درباره ی معنی و تفسیر فرمایش خداوند متعال که می فرماید: (انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون - انما سلطانه علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون) (1) «چرا که او بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند، تسلطی ندارد، تسلط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده اند، و آنها که نسبت به او (خدا) شرک می ورزند (و فرمان شیطان را به جای فرمان خدا، گردن می نهند)».

حضرت فرمود: شیطان نمی تواند ولایت را از آنها زایل کند، اما گناهها و نظایر آن پس ممکن است تحت تأثیر شیطان - مانند دیگران - واقع بشوند. (2).

ص: 294

---

1- سوره ی نحل آیه ی 99 و 100.

2- تفسیر العیاشی 2: 270، بحار الأنوار: ج 60 ص 200 ح 123.

## تأویل «شاخه آن در آسمان است»

عمرو بن یزید سابري گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ي تأویل این آیه: (أصلها ثابت وفرعها في السماء) (1) «ریشه ي آن (در زمین) ثابت و شاخه ي آن در آسمان است» سؤال کردم.

حضرت فرمود: اصل آن رسول خدا - صلي الله عليه وآله وسلم - و فرع او اميرالمؤمنين علي - عليه السلام - و حسن و حسين - عليهما السلام - میوه ي آن، و نه نفر از فرزندان حسين - عليه السلام - شاخه هاي آن، و شيعه برگهاي او.

به خدا قسم؛ هرگاه يکي از شيعيان مي ميرد يکي از برگهاي آن درخت مي افتد.

گفتم: فرمايش خدای عزوجل: (تؤتي أكلها كل حين) (2) «هر زمان میوه ي خود را مي دهد» چه معني دارد؟

حضرت فرمود: مراد آن چيزي است که از ناحیه ي علم امام براي شما در هر حج و عمره صادر مي شود. (3).

ص: 295

---

1- سوره ي ابراهيم آیه ي 24.

2- سوره ي ابراهيم آیه ي 25.

3- تفسير العياشي 1: 102، بحار الأنوار: ج 24 ص 159 ح 1.

## تأویل «ستاره و گیاه برای او سجده...»

داوود رقی گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی تأویل و معنی فرمایش خدا: (الشمس و القمر بحسبان) (1) «خورشید و ماه با حساب منظمی می گردند» سؤال نمودم.

فرمود: ای داوود؛ از مطلب خاصی سؤال کردی پس قناعت کن به جوابی که به تو داده می شود، آفتاب و ماه دو نشانه و آیه از آیات خدا می باشند، که به امر خدا جریان دارد، سپس خداوند به آن دو مثال زد از برای کسی که بر علیه ما انقلاب (و کودتا) کرد، و حرمت ما را مورد تجاوز قرار داد، و به حق ما ظلم و ستم نمود.

داوود گفت: معنی: (هما بحسبان)؟ «آن دو با حساب منظمی می گردند» چیست؟

فرمود: آن دو در عذاب من هستند.

داوود گوید: گفتم: (و النجم و الشجر یسجدان) «و ستاره و گیاه (یا درخت) برای او سجده می کنند» چه معنی می دهد؟

فرمود: «ستاره» رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - است، و «درخت» امیرالمؤمنین و ائمه - علیهم السلام - می باشند که حتی یک طرفه العین خدا را معصیت نکردند.

داوود گوید: گفتم: (و السماء رفعها و وضع المیزان) «و آسمان را برافراشت، و میزان و قانون (در آن) گذاشت» چه معنی دارد؟

حضرت فرمود: «آسمان» رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - می باشد که خداوند او را گرفت سپس او را به نزد خود به بالا برد، (و وضع المیزان) «و میزان و قانون (در آن) گذاشت». و «میزان (ترازو)» امیرالمؤمنین - علیه السلام - است که او را منصوب ساخت تا خلیفه ی بعد از پیامبر باشد.

گفتم: (أن لا تطغوا فی المیزان) «تا در میزان طغیان نکنید (و از مسیر عدالت منحرف نشوید)» چه معنی دارد؟

حضرت فرمود: یعنی در زمینه ی امامت طغیان نکنید و با امام مخالفت نکنید.

گفتم: (و اقیموا الوزن بالقسط و لا تخسروا المیزان) «و وزن را براساس عدل برپا دارید و میزان را کم نگذارید» چه معنی دارد؟

فرمود: یعنی از امام عادل اطاعت کنید؟ و چیزی از حق او را نادیده نگیرید.

گفتم: فرمایش خدا: (فبأی آلاء ربکما تکذبان...) «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید شما ای گروه جن و انس»؟! چه معنی دارد؟

فرمود: یعنی کدام نعمت از نعمتهای مرا تکذیب می کنید؟ به محمد یا به علی - علیهما السلام -؟ من به وسیله آن دو (بزرگوار) بر بندگان نعمت را ارزانی داشتم. (2).

- 
- 1- سورة ي الرحمن آيه ي 5 تا 9 و 13.
- 2- كنز الفوائد: 319، بحار الأنوار: ج 24 ص 309 ح 12.

## تعز من تشاء بر بني اميه منطبق مي شود؟

عبدالاعلي غلام آل سام گوید: از امام صادق - عليه السلام - در مورد این آیه ي شریفه: (قل اللهم مالك الملك توتي الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء) (1) «بگو: بارالها! مالك حكومتها تويي؛ به هرکس بخواهي، حكومت مي بخشي؛ و از هر کس بخواهي، حكومت را مي گيري؛ هر کس را بخواهي، عزت مي بخشي» سؤال نمودم، مگر نه اینکه خدای عزوجل به بني اميه ملك عطا کرد؟

حضرت فرمود: این نیست که تو تصور کردی، خدای عزوجل به ما ملك عطا کرد، و بني اميه آن را گرفتند، بسان مردی که پیراهنی داشته باشد، و دیگری آن را از او بگیرد، در این صورت این پیراهن ملك آن شخص نیست که آن را گرفته است (گرچه در اختیار دارد).

ص: 297

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی تأویل فرمایش خدا که می فرماید: (و الشمس و ضحاها) (1) «قسم به خورشید و گسترش نور آن سوگند» سؤال نمودم.

فرمود: آفتاب رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - می باشد که خداوند به وسیله ی او برای مردم دینشان را توضیح داد و تبیین نمود.

عرض کردم: (و القمر اذا تلاها) «و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید».

فرمود: آن امیرالمؤمنین - علیه السلام - می باشد.

عرض کردم: (و النهار اذا جلاها) «و به روز هنگامی که صفحه ی زمین را روشن سازد».

حضرت فرمود: آن امام از ذریه ی فاطمه - سلام الله علیها - است که از پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - می پرسد حضرت آن را بیان می کند، پس خداوند از او حکایت نمود و فرمود: (و اللیل اذا یغشاها) «و به روز هنگامی که صفحه ی زمین را روشن سازد».

عرض کردم: (واللیل اذا یغشاها) «و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند».

حضرت فرمود: آن ائمه جور و حکامان ستمگرند که منصب خلافت را به جای خاندان رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - در قبضه گرفتند، و جایی نشستند که اهل بیت پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به آن سزاوارتر بودند، و دین رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را با ستم و ظلم آمیختند و پوشاندند، و این معنی فرمایش خدا است که فرمود: «و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند».

سپس فرمود: ظلمت و تاریکی شب روشنایی روز را می پوشاند.

(و نفس و ما سواها) «و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده) و منظم ساخت».

فرمود: یعنی آن را آفرید و به آن صورت بخشید.

و فرمایش او: (فألهمها فجورها و تقواها) «سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است».

یعنی: به او شناسانید و الهام نمود سپس او را مخیر نمود (و در انتخاب راه آزاد گذاشت) پس اختیار کرد، که (قد أفلح من زكاهها) «هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرد، رستگار شد» یعنی نفس خود را (از فساد) پاک نمود.

(و قد خاب من دساها) «و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است» یعنی: اغوا نموده و در اختیار شیطان قرار داد. (2) .

1- سورہ ی شمس آیات 1 تا 10.

2- تفسیر القمی: 726، بحار الأنوار: ج 24 ص 70 ح 4.

## تفسیر «بر او درود فرستید...»

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی معنی فرمایش خدای عزوجل: (صلوا علیه و سلموا تسلیما) [\(1\)](#) «خداوند و فرشتگان بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملا تسلیم (فرمان او) باشید»، سؤال کردم.

حضرت فرمود: درود بر او، و تسلیم در برابر آنچه که از ناحیه ی خدا آورده است. [\(2\)](#).

ص: 299

---

1- سوره ی احزاب آیه ی 56.

2- المحاسن: ص 271، بحار الأنوار: ج 91 ص 60 ح 46.



## تا چه مدت ترك زيارت امام حسين جاز است؟

صفوان جمال گوید: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: تا چه مدت ترك زيارت امام حسين - عليه السلام - جاز است؟

حضرت فرمود: بیش از يك ماه جاز نیست. (1).

ص: 300

---

1- بحار الأنوار: ج 94 ص 134.

## تفسیر «یا اینکه مردم حسد می ورزند» چیست؟

ابوالصباح گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به این آیه که خدا فرموده: (أَمْ يَحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَيَّ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ) (1) «یا اینکه مردم در برابر آنچه خدا از کرمش به آنها بخشیده حسد می ورزند» پرسیدم.

حضرت فرمود: ای ابوالصباح؛ به خدا، ما هستیم آن مردم که حسد برده شده است. (2).

ص: 301

---

1- سوره ی نساء آیه ی 54.

2- اصول کافی: ج 1 ص 295 ح 4.

## تفاوت لباس حضرت علي و امام صادق چرا؟

حماد بن عثمان گوید: در محضر امام صادق - علیه السلام - بودم که مردی به آن حضرت عرض کرد: اصلحك الله، شما فرمودی که: علي بن ابي طالب - علیه السلام - لباس زبر و خشن در تن می کرد، و پیراهن چهار درهمی می پوشید، و مانند اینها، در صورتی که بر تن شما لباس نو می بینم؟

حضرت به او فرمود: همانا علي بن ابي طالب - علیه السلام - آن لباسها را در زمانی می پوشید که بدنما نبود، و اگر آن لباس را این زمان می پوشید به بدی انگشت نما می شد.

پس بهترین لباس هر زمان؛ لباس مردم آن زمان است، ولي قائم ما اهل بیت - علیهم السلام - زمانی که قیام کند همان جامه علي - علیه السلام - را پوشیده و به روش علي - علیه السلام - رفتار کند (چون آن حضرت نیز حکم فرمائی و زمام داری کند، و وظیفه امام زمان در حکومتش این است که خود را در ردیف مردم فقیر آورد). (1).

ص: 302

---

1- اصول کافی: ج 2 ص 274 ح 4.

## تأویل «این اعلامی است از خدا»

حفص گوید: از امام صادق - علیه السلام - از معنی فرمایش خدا که می فرماید: (و أذان من الله ورسوله إلي الناس يوم الحج الأكبر) (1) «و این اعلامی است از ناحیه ی خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر» پرسیدم.

حضرت فرمود: امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمود: من اذان بودم (من اذان و اعلام کننده در میان مردم بودم).

(این حدیث مربوط به داستان خواندن آیات سوره ی براءت توسط امیرالمؤمنین - علیه السلام - در حج اکبر است).

گفتم: پس معنی لفظ «حج اکبر» چیست؟

حضرت فرمود: بدین علت حج اکبر (بزرگترین حج) نامیده شد چون سالی بود که مسلمانان و هم مشرکین در حج آن سال شرکت کرده بودند، و بعد از این سال دیگر مشرکین در حج شرکت نکردند. (2).

ص: 303

---

1- سوره ی توبه: آیه ی 3.

2- علل الشرایع: 152، بحار الأنوار: ج 35 ص 293 ح 9.

## تفسیر «ای کسانی که ایمان آورده اید»

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی معنی و تفسیر فرمایش خدا: (یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا) (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید (در برابر مشکلات و هوسها) استقامت کنید! و (در برابر دشمنان نیز) پایدار باشید و (از مرزهای خود) مراقبت کنید و از خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید» پرسیدم.

حضرت فرمود: یعنی در برابر مصیبتها شکیبیا باشید، و بر تقیه صبر کنید، و بر کسی که به وسیله ی او نجات پیدا می کنید ثابت قدم باشید، و از خدا بپرهیزید شاید رستگار شوید. (2).

ص: 304

---

1- سوره ی آل عمران آیه ی 200.

2- معانی الاخبار: ص 369، بحار الأنوار: ج 72 ص 396 ح 19.

## تفسیر «بر او درود فرستید...»

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی معنی فرمایش خدای عزوجل: (صلوا علیه و سلموا تسلیما) (1) «خداوند و فرشتگان بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملا تسلیم (فرمان او) باشید»، سؤال کردم.

حضرت فرمود: درود بر او، و تسلیم در برابر آنچه که از ناحیه ی خدا آورده است. (2).

ص: 305

---

1- سوره ی احزاب آیه ی 56.

2- المحاسن: ص 271، بحار الأنوار: ج 91 ص 60 ح 46.

## تا چه مدت ترك زيارت امام حسين جاز است؟

صفوان جمال گوید: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: تا چه مدت ترك زيارت امام حسين - عليه السلام - جاز است؟

حضرت فرمود: بیش از يك ماه جاز نیست. (1).

ص: 306

---

1- بحار الأنوار: ج 94 ص 134.

## تنها آتش در عذاب اخروي كافي نيست؟

زنديق گفت: پس خبر ده مرا: آيا كافي نيست در عذاب جهنم اينكه خداوند گناهكاران را تنها با آتش عقوبت كند، و ديگر نيازي به مارها و عقربها نباشد؟

حضرت فرمود: خداوند با آتش كساني را عذاب مي كند كه مدعي بودند كه آتش از مخلوقات خدا نيست بلكه شريك او است كه آفريده است، و خدا بر آنان عقربها، و مارها را در آتش مسلط مي كند تا نتيجه ي شوم كار آنها را به آنها بچشانند، و جزاي انكار اينكه خدا آتش را آفريده است، به آنان بدهد. (1).

ص: 307



## تفسیر «به زودي خواهند دانست»

عمر بن عبدالعزيز از عبدالله بن نجیح روایت کرد، که به امام صادق - علیه السلام - گفتم: فرمایش خدا که می فرماید: (کلا سوف تعلمون - ثم کلا سوف تعلمون) (1) «چنین نیست که می پندارید، (آری) به زودي خواهید دانست! باز چنان نیست که شما می پندارید؛ به زودي خواهید دانست»! چه معنی دارد؟ (و تکرار این جمله به خاطر چیست)؟

حضرت فرمود: یعنی يك بار در این سرا به او گفته می شود، و يك بار دیگر روز قیامت. (2).

ص: 308

1- سوره ي تڪاثر آیه ي 3 و 4.

2- بحار الأنوار: ج 53 ص 120 ح 156.

زندیق به حضرت صادق - علیه السلام - گفت: خبر ده مرا از آنان که قائل به تناسخ ارواح شدند چه دلیلی در این زمینه دارند؟

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: کسانی که قائل به تناسخ ارواح شدند، دین را پشت سر خود قرار دادند، و گمراهیها را برای خود جلوه دادند، و خود را در شهوتها وارد کردند، مدعی شدند که آسمان خالی است، و چیزی که گفته می شود در آن نیست، و مدبر این جهان به شکل مخلوقین است به دلیل آنچه که روایت شده است که خداوند آدم را به شکل خود آفریده است، و نه بهشتی هست و نه جهنم، و نه حشر و نه نشری.

و قیامت نزد آنها عبارت است از خروج روح از قالب خود و ورود آن به کالبد و قالب دیگری، پس اگر در قالب نخستین خوب و نیکوکار باشد، در قالب بهتری برگردانده می شود، که آن بهتر است و در دنیا در درجه ی عالی تری می باشد.

و اگر بد و یا بی معرفت باشد روح او پس از مفارقت به کالبد پاره ای از چهارپایان زحمتکش و خسته در دنیا، یا حشرات مسخ شده و بد صورت وارد می شود.

اینان مدعی شدند که نه نمازی بر آنها واجب است و نه روزه ای و نه چیزی از عبادات پیش از آنچه بر آنها شناختش واجب است.

و مدعی شدند تمامی شهوتهای دنیا برای آنها مباح است، یعنی می توانند با تمامی زنان نزدیکی کنند، چه خواهران، و چه دختران و چه خاله ها، و چه زنان شوهردار و همچنین خوردن گوشت مردار، و شراب، و خون (را مباح می دانند).

و لذا تمامی فرقه ها، گفته ها و عقاید آنها را تقبیح نمودند و تمامی ملتها آنها را لعنت کردند.

و هنگامی که از آنها دلیل خواسته شد از طریق مستقیم حق خارج شدند، و تورات سخن آنها را تکذیب نمود، و قرآن آنها را لعنت کرد.

و اضافه ی بر آن مدعی شدند که خدایشان از قالبی به قالب دیگر جابجا می شود، و مدعی شدند که ارواح ازلی همان است که در آدم می باشد، و همین طور تا به امروز به شخصی پس از شخص دیگر منتقل می شود، و اگر اینها مدعی هستند که خالق به شکل مخلوق می باشد، چگونه می توان ثابت کرد که یکی از آن دو خالق دیگری است؟

و نیز گفتند: که فرشته ها از فرزندان آدم می باشند.

هر کس که در عالی ترین حد دینشان باشد و از مرحله ی امتحان و آزمایش و تصفیه خارج شده است او فرشته است.

شما از جهتی خیال می کنید آنها نصاری هستند، و از جهتی خیال می کنید دهری و طبعی می باشند.

اینها می گویند: چیزها بر چهره ی حقیقی خود نیستند و بر آنها لازم است که گوشت نخورند، زیرا تمامی چهارپایان از فرزندان آدم می باشند که در شکلهای حقیقی خود نیستند پس جایز نیست از گوشت خویشاوندان خود بخورند. (1).



## تفسیر فرمایش خدا: «و کسی که انکار کند آنچه را باید به...» چیست؟

عبید بن زراره گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی معنی و تفسیر فرمایش خدای عزوجل: (و من یكفر بالایمان فقد حبط عمله) (1) «و کسی که انکار کند آنچه را باید به آن ایمان بیاورد، اعمال او تباه می گردد» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: مراد ترك نماز است که به آن اقرار کرده است.

عرض کردم: پس اگر عمل را کم کم ترك کند تا جایی که همه ی آن را يك جا ترك کند، وضعش چگونه است؟

حضرت فرمود: از مصادیق آن ترك نماز است عمدا، نه به خاطر مستی و یا بیماری (2).

ص: 310

---

1- سوره ی مائده آیه ی 5.

2- المحاسن: ص 79، بحار الأنوار: ج 79 ص 219 ح 38.

## تفسیر «در هیچ کار شایسته ای...»

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی معنی فرمایش خدای عزوجل: (ولا یعصینک فی معروف) (1) «و در هیچ کار شایسته ای مخالفت فرمان تو نکنند» سؤال نمودم؟

حضرت فرمود: آنچه خدا بر آنها واجب نمود از نماز و زکات و آنچه به آنها از خیر و نیکی دستور داد. (2).

ص: 311

---

1- سوره ی ممتحنه آیه ی 12.

2- تفسیر القمی: ص 677، بحارالانوار: ج 79 ص 77.

## تفسیر «در آن شب هر امری...»

هشام گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: خداوند متعال در کتابش فرموده است: (فيها يفرق كل أمر حكيم) «در آن شب هر امری بر اساس حکمت (الهی) تدبیر و جدا می‌گردد» معنی و تفسیر این کلام چیست؟

حضرت فرمود: مراد شب قدر است که خداوند می‌نویسد در آن، نام حاجیان و هر چه در آن سال واقع می‌شود از توفیقها و خذلانها (ی موجب طاعت و معصیت) و مرگ و حیات، و معذک خداوند پدید می‌آورد و واقع می‌سازد در شبانه روز آنچه اراده می‌فرماید، و سپس به آگاهی صاحب زمین می‌رساند.

حارث بن مغیره بصری گوید: عرض کردم: صاحب زمین کیست؟

حضرت فرمود: صاحب شما (یعنی امام - علیه السلام -). (1).

ص: 312

---

1- بصائر الدرجات: ص 221، بحار الأنوار: ج 94 ص 22 ح 51.

## تفسیر «کیست که به خدا قرض الحسنه ای بدهد...»

اسحاق بن عمار گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: معنی فرمایش خدای متعال: (من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له أضعافا كثيرة) [\(1\)](#) «کیست که به خدا قرض الحسنه ای بدهد، تا آن را برای او، چندین برابر کند» چیست؟

حضرت فرمود: صله (ورساندن حق مالی به) امام است. [\(2\)](#).

ص: 313

---

1- سوره ی بقره آیه ی 245.

2- ثواب الاعمال: ص 9، بحار الأنوار: ج 93 ص 215 ح 3.

## تفسیر «و آنها که پیوندهایی را که خدا دستور به...» چیست؟

حسن بن موسی گوید: اصحاب ما روایت کرده اند که از امام صادق - علیه السلام - درباره ی معنی فرمایش خدای متعال: (الذین یصلون ما أمر الله به أن یوصل) (1) «و آنها که پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده، برقرار می دارند» سؤال شد.

حضرت فرمود: مراد رساندن حق مالی به امام است چه کم باشد چه زیاد.

سپس حضرتش فرمود: هدف از این کار چیزی جز تطهیر و پاک ساختن شما نیست. (2).

ص: 314

---

1- سوره ی رعد آیه ی 21.

2- تفسیر العیاشی: ج 2 ص 209، بحار الأنوار: ج 93 ص 216 ح 5.



## تفسیر «و هر کس داخل آن (خانه ی خدا) شود در امان...»

1- علي بن عبدالعزيز گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: فدایت شوم: فرمایش خدا: (آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمناً) (1) «(در آن)، نشانه های روشن (از جمله) مقام ابراهیم است؛ و هر کس داخل آن [خانه ی خدا] شود، در امان خواهد بود» در حالی که در آن مرجئی، و قدری و حروری و زندقی که به خدا ایمان ندارد داخل می شود، چگونه است؟

حضرت فرمود: خیر، هرگز آنها کرامتی ندارند. (یا تنها داخل شدن در مسجد الحرام کرامت نمی آورد).

عرض کردم: پس چه معنی دارد؟

فرمود: مراد هر کسی است که وارد شود (به مسجد الحرام) در حالی که معرفت به حق ما داشته باشد، همان طوری که معرفت به حرمت مسجد الحرام داشته باشد، در این صورت از گناهانش خارج می شود، و هم دنیا و آخرتش کفایت می شود. (2).

- توضیح: مرجئه و قدریه از فرق و گروههای گمراهی هستند که در قرن اول و دوم اسلامی پیدا شدند، و حروری خوارج هستند.

2- عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی فرمایش خدا در آیه: (و من دخله کان آمناً) «و هر کس داخل آن [خانه ی خدا] شود، در امان خواهد بود» سؤال کردم که مراد خانه ی کعبه است یا حرم؟

حضرت فرمود: از مردم هر کس به عنوان پناه گرفتن وارد حرم بشود در امان است.

و هر کس از مؤمنین به عنوان پناه گرفتن وارد کعبه شود از غضب خدا در امان است.

و هر کدام از وحوش و درندگان و پرندگان داخل حرم شود از ترسانیدن و اذیت در امان است تا وقتی که از حرم خارج شود. (3).

ص: 315

1- سوره ی آل عمران آیه ی 97.

2- تفسیر العیاشی: ص 190، بحار الأنوار: ج 96 ص 369 ح 7.

3- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 189، بحار الأنوار: ج 96 ص 74 ح 13.

## تفسیر «قیاما للناس» چیست؟

ابان بن تغلب گوید: به امام صادق - علیه السلام - راجع به تفسیر و معنی (جعل الله الكعبة البيت الحرام قیاما للناس) [\(1\)](#) «خداوند خانه ی کعبه را خانه ی احترام قرار داد برای قیام مردم (یعنی مصالح آنان)» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: یعنی آن را برای (اصلاح) دین و دنیایشان قرار داد. [\(2\)](#).

ص: 316

---

1- سوره ی مائده آیه ی 97.

2- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 346، بحار الأنوار: ج 96 ص 65 ح 43.

## تفسیر «در آن، نشانه های روشن است»

ابن سنان گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی معنی فرمایش خدای عزوجل: (فیه آیات بینات) [\(1\)](#) «در آن نشانه های روشن است» سؤال نمودم که این آیات چیستند؟

حضرت فرمود: مراد مقام ابراهیم - علیه السلام - که هنگامی که روی آن ایستاد، قدمهایش در آن مکان اثر گذاشت - و حجر، و منزل اسماعیل است. [\(2\)](#).

ص: 317

---

1- سوره ی آل عمران آیه ی 97.

2- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 187، بحار الأنوار: ج 96 ص 232 ح 3.

## تفسیر «و هر کس بخوهد در این سرزمین از راه حق...» چیست؟

ابوالصباح کنانی گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی معنی و تفسیر فرمایش خدای عزوجل: (و من یرد فیه بالحداد بظلم نذقه من عذاب أليم) (1) «و هر کس بخوهد در این سرزمین از راه حق منحرف گردد و دست به ستم زند، ما از عذابی دردناک به او می چشانیم» سؤال نمودم؟

حضرت فرمود: (ظلم در این آیه) هر ظلمی است که به وسیله ی آن به خود در مکه ظلم می کند، مانند سرقت یا ستم به کسی یا چیزی از انواع دیگر ستم، همانا من آن را الحداد می دانم و به همین جهت از سکونت در حرم نهی می شد. (2).

ص: 318

---

1- سوره ی حج آیه ی 25.

2- علل الشرایع: ص 445، بحار الأنوار: ج 96 ص 80 ح 24.

## تفسیر «سپس از همان جا که مردم کوچ می کنند...»

رفاعه گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی فرمایش خدا: (ثم أفيضوا من حيث أفاض الناس) [\(1\)](#) «سپس از همان جا که مردم کوچ می کنند (به سوی سرزمین منی) کوچ کنید» سؤال کردم.

حضرت فرمود: ساکنان سرزمین حرام (مکه) به هنگام حج در مشعر و قوف می کردند در حالی که سایر مردم در عرفه و قوف می کردند، و به سوی مشعر افاضه و حرکت نمی کردند مگر هنگامی که اهل عرفه را می دیدند.

و مردی بود که نامش ابوسیار بود، و درازگوش رهواری داشت که پیش از اهل عرفه به سوی مشعرالحرام حرکت می کرد، پس هرگاه ساکنان سرزمین حرام او را می دیدند به سوی منی حرکت می کردند، و لذا خدا به آنها دستور داد که مثل سایر مردم در عرفه و قوف کنند، از آن به سوی مشعرالحرام سپس به سوی منی حرکت کنند. [\(2\)](#).

ص: 319

---

1- سوره ی بقره آیه ی 199.

2- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 97، بحار الأنوار: ج 96 ص 255 ح 29.

## ترکیب بدن چگونه است؟

سالم ضریر گوید: يك نصراني از امام صادق - علیه السلام - راجع به ترکیب بدن پرسید.

حضرت فرمود: خداوند انسان را بر دوازده قسمت و با دویست و چهل و شش استخوان و سیصد و شصت رگ آفریده است.

اما رگها؛ همه ي بدن را آبیاری می کنند، و استخوانها پیوستگی آن را حفظ می کنند، و گوشت استخوانها را حفظ می کند، و عصب پیوستگی گوشت را حفظ می کند.

و در دستان او هشتاد و دو استخوان قرار داد، در هر دستی چهل و يك استخوان: سي و پنج استخوان در کف دست او، و در ساعد او دو استخوان، و در بازوي او يك استخوان، و در کتف او سه استخوان، این چهل و يك استخوان.

و همچنین است در دست دیگر.

و در پای او چهل و سه استخوان است: سي و پنج استخوان از آنها در قدم او، و دو استخوان در ساق او، و سه استخوان در زانوي او، و يك استخوان در ران او، در باسن دو استخوان.

و همچنین است در پای دیگر.

و در پشت او هیجده مهره ي استخواني وجود دارد، و در هر کدام از دو طرف او نه دنده، و در گردن او هشت استخوان.

و در سر او سي و شش استخوان، و در دهانش بیست و هشت، و سي و دو استخوان (به صورت دندان وجود دارد).

- توضیح: اینکه امام - علیه السلام - در مورد استخوانهای دهان (یعنی دندانها) دو رقم ذکر فرموده اند، و این مربوط می شود به دو مقطع از عمر تزکیه ي ماهي چگونه است؟

زندیق به امام صادق - علیه السلام - گفت: ماهي مردار است. [پس چگونه با صرف مردن خوردنش حلال است].

حضرت فرمود: تزکیه ي ماهي به وسیله خارج کردن آن به صورت زنده از آب، و مردنش در خارج آب است، برای این که ماهي خون ندارد. و همچنین است ملخ. (1).

ص: 320

## تفسیر (ثم قضی أجالا...) چیست؟

حمران گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی معنی و تفسیر فرمایش خدا: (ثم قضی أجالا و أجل مسمی عنده) [\(1\)](#) «سپس مدتی مقرر داشت (تا انسان تکامل یابد)؛ و اجل حتمی نزد اوست (و فقط او از آن آگاه است)» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: نام آورده شده همان است که در آن شب به فرشته ی مرگ اعلام شده است. و این همان است که خداوند فرمود: (إذا جاء أجلهم فلا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون) [\(2\)](#) «هنگامی که اجل آنها فرا رسد، (و فرمان مجازات یا مرگشان صادر شود)، نه ساعتی تأخیر می کنند، و نه پیشی می گیرند». و این همان است که شب قدر به ملك الموت اعلام شده است.

و دیگری آن است که بستگی به مشیت خدا دارد، اگر خواست آن را جلو می اندازد، و اگر خواست آن را به عقب می اندازد. [\(3\)](#).

ص: 321

---

1- سوره ی انعام آیه ی 2.

2- سوره ی یونس آیه ی 49.

3- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 354، بحار الأنوار: ج 94 ص 25 ح 60.

## ثواب ذکر

حضرت سلیمان در عصر خویش صاحب حکومتی بود که هیچ چیز از سیطره ی قدرتش خارج نبود. هیچ کس قبل و بعد از او به چنین حکومتی نرسیده و نخواهد رسید. سلیمان بر بشر، پرندگان، حیوانات وحشی، اجنه و شیاطین حکومت می کرد، و چنین حکومتی به قول خود حضرت سلیمان، به هیچ کس نخواهد رسید؛ چرا که او از خدای متعال چنین خواست: «رب اغفر لی و هب لی ملکاً لا ینبغی لأحد من بعدی (1)»؛ پروردگارا مرا ببخشا و ملکی به من ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد». از دایره ی ملک و پادشاهی سلیمان، فقط سرزمین سبأ خارج بود که آن هم جزوش شد. روزی سلیمان از جایی عبور می کرد. با خود گفت: خداوند لطف بزرگی در حق من کرده که حکومتی با این وسعت در اختیارم نهاده است. ناگهان باد صدایی را به گوش سلیمان رساند که می گفت: ثواب یک «سبحان الله» گفتن از تمام این حکومت تو بیشتر است.

از این جا معلوم می شود که در آخرت چه حسرتی گریبان گیر انسان هایی می شود که اوقات فراغت خود را با یاد خدا و گفتن سبحان الله پر نکرده اند؛ چه رسد به این که خدای ناکرده زبان به چیزهایی آلوده کرده باشند که سؤال و جواب در پی دارد. امام صادق علیه السلام می فرماید: زبان خود را به تسبیح مشغول کنید، هم چنین در روایت آمده است: «إذا قال العبد سبحان الله سبح معه مادون العرش (2)»؛ وقتی بنده ای تسبیح می گوید مادون عرش همه با او تسبیح می گویند».

ص: 322

1- ص، آیه 35.

2- بحار الأنوار، ج 90، ص 166.



## ثواب نماز در شهر مدینه و در مسجد پیامبر اکرم یکسان است؟

ساباطی گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم آیا ثواب نماز در شهر مدینه و در مسجد پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - یکسان است؟

حضرت فرمود: خیر، نماز در مسجد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - معادل هزار نماز است، و نماز در شهر مدینه مانند نماز در سایر شهرها است. (1).

ص: 323

---

1- کامل الزیارات: ص 30، بحار الأنوار: ج 96 ص 381 ح 9.

## ثواب کسی که یک روز از ماه شعبان روزه بگیرد؛ چیست؟

ثواب کسی که یک روز از ماه شعبان روزه بگیرد؛ چیست؟

## ثواب کسی که پنج (مرتبه) حج کند چیست؟

ابن عمیره از حضرت می روایت می کند که گفت: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: ثواب کسی که پنج (مرتبه) حج کند چیست؟

حضرت فرمود: هر کس پنج مرتبه حج کند خداوند هرگز او را عذاب نخواهد کرد. (1).

ص: 324

---

1- الخصال: ج 1 ص 196، بحار الأنوار: ج 96 ص 20 ح 76.

## ثواب نماز در مسجد النبي چیست؟

مرازم گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ي ثواب نماز در مسجد رسول خدا - صلي الله عليه وآله وسلم - سؤال کردم.

حضرت فرمود: رسول خدا - صلي الله عليه وآله وسلم - در این زمینه فرمود: يك نماز در مسجد الحرام معادل با هزار نماز در مسجد من است.

سپس فرمود: خداوند مکه را برتر قرار داد، و بخشی از آن را بر بخش دیگر برتری داد، خداوند متعال فرمود: (و اتخذوا من مقام ابراهيم مصلي) (1) «و (برای تجدید خاطره) از مقام ابراهيم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید».

و فرمود: خداوند اقوام و گروهائی را برتر قرار داد و مردم را دستور داد تا از آنها پیروی کنند، و در قرآن به محبت و دوست داشتن آنها دستور داد. (2) .

ص: 325

---

1- سوره ي بقره آیه ي 125.

2- کامل الزیارات: ص 21، بحار الأنوار: ج 96 ص 241 ح 8.

## جوشیدن آب از چاه خشک شده

می گویند: ابو عبدالله بلخی در سفری با امام صادق علیه السلام بود. در راه مردم تشنه شدند، حضرت به ابو عبدالله بلخی گفت: «بنگر و ببین آیا چاهی را می بینی؟» بلخی چاهی را پیدا کرد که هیچ آبی در آن نبود. سپس امام صادق علیه السلام بر لبه ی چاه رفت و گفت: «ای چاه! از آنچه خدا در تو قرار داده است ما را سیراب کن.» پس ناگهان آب شیرینی از آن چاه شروع به جوشش کرد و همه از آن آشامیدند.

بلخی گوید: «مانند سنت موسی در میان شما جاری است؟»

امام صادق علیه السلام فرمود: «آری الحمدلله.» (1).

ص: 326

کنیه اش ابوعبدالله و یا ابوموسی (1) ، معروف به صوفی (2) ، شیمی دان بزرگ اسلامی است که در اصل خراسانی، لیکن محل تولدش تحقیقا معلوم نشده، ولی تمام مورخین معتبر تقریبا متفق اند که او یا در طوس خراسان، در شمال شرقی ایران، یا در حران عراق متولد شده. بعضی از مستشرقین که به شرح حال او پرداخته اند، احتمال می دهند، طوس مسقط الراس او باشد. تمام ثقات متفق اند که او قسمتی از زندگی خویش را در شهر کوفه گذرانیده و با برامکه و وزراء هارون الرشید دوست بوده. وستنفلد (3) مستشرق، یا دیگری وی را از صائبی های حران می داند. در بلو (4) یکی دیگر از مستشرقین، در کتاب «کتابخانه شرقی»، نیز همین عقیده را دارد.

غریب ترین مطلبی که از اقوال اروپاییانی که به شرح زندگانی جابر پرداخته اند به دست می آید، منسوب داشتن او به اشبیلیه اندلس است. آنان فقط این یک اشتباه را ننموده اند؛ بلکه گاهی از او به عنوان مشهورترین امراء و فلاسفه عرب و در جای دیگر یک نفر عرب، بدون هیچ صفت دیگر، و در جای دیگر پادشاه عرب و یا پادشاه عجم و حتی پادشاه هند، نام برده اند. این اختلاف حکایت می کند که اروپاییان، تا چندی قبل، شخصیت جابر را تحقیق نکرده بودند و تمام معلومات آنان راجع به وی، منحصر به این بوده که او شرقی، و غالبا عقیده داشته اند که او عرب بوده است؛ در صورتی که جابر ایرانی است و فقط به مکتب شیمی عرب انتساب دارد. (5).

حیان، پدر جابر، اصلا خراسانی و در طوس داروخانه داشته، و طرف اعتماد همگان بود، و پیوسته به کار داروگری سرگرم، اما در عین حال مرد سیاست هم بوده چون با ابومسلم خراسانی، همکاری محرمانه داشته است. عمال بنی امیه وی را می شناختند و می دانستند که او عقیده شیعی دارد، و از پیروان خاندان نبوت است؛ ولی تحت تعقیب قرار نگرفته، فقط وقتی روابط محرمانه او را با ابومسلم، دریافتند غافلگیرش نموده و به قتلش رسانیدند.

حیان در خراسان کشته شد و پسرش جابر که بسیار جوان بود، با سپاهیان شیعه از خراسان به کوفه آمد، و از آن جا به مدینه طیبه به خدمت حضرت باقر علیه السلام شرفیاب شد. اما این شرفیابی چندان طول نکشید که امام پنجم (ع) از این جهان به ملکوت اعلی رحلت فرمود و مسند امامت را به پسرش حضرت صادق علیه السلام سپرد.

جابر بن حیان در ردیف شاگردان امام صادق (ع) قرار گرفت، و بنا بر سوابق شیعه زادگی و ارادت موروثی خانوادگی لطف و محبت امام را بیش از دیگران به خود معطوف ساخت، تا آن جا که مانند یک خانه زاد، در خانه حضرت صادق (ع) به سر می برد.

دائرة المعارف بریتانیا، درباره جابر بن حیان چنین می نویسد: از مشهورترین علمای طبیعی در قرن دوم هجری، جابر بن حیان است. او علوم پنهانی را از امام صادق (ع) فرا گرفت، ولی بعید نیست که علم شیمی (6) را از آن محضر نیاموخته باشد.

روشن نیست که دائرة المعارف بریتانیا این نظریه را بر اساس چه مدرکی بیان کرده، در حالی که خود جابر اعتراف می کند که هر چه فراگرفته از حضرت صادق علیه السلام است و جز او استادی نداشته است. (7).

در کتاب «دائرة المعارف دانش بشر» آمده است که ابوموسی جابر بن حیان بن عبدالله کوفی، فیلسوف و شیمی دان معروف، معروف، متولد کوفه بوده، ولیکن اصلا از خراسان است.

وی با برامکه در آمیخت و با جعفر بن یحیی برمکی دوست شد. تصنیفات جابر را تا پانصد جلد گفته اند، ولی بیشتر آن ها از دست رفته است. از تألیفات او اسرار الکیمیا و تصحیحات کتب افلاطون و الخواص و صندوق الحکمه است.

جابر در کشورهای اروپایی به واسطه ی کتبی که در آغاز رنسانس (8) ترجمه شد، شهرت فراوان دارد، وی کسی است که الکل را کشف کرد و آن را «زیت الزاج» نامید. کتب جابر مقداری از ترکیبات شیمیایی را در بردارد که قبل از وی مجهول بوده است؛ و جابر نخستین کسی است که عمل شیمیایی «تقطیر» و «تبلور» و سایر خواص فیزیکی را نوشته و شرح داده است.

جابر در طوس درگذشت. او در نوشته هایش چنین تصریح کرده که در این علوم شاگرد حضرت امام جعفر صادق (ع) بوده است، و در همه جا امام را به عنوان «(قال) سیدی جعفر الصادق»، و امثال این عبارات و با تجلیل فراوان نام برده است. (9).

جابر در عداد شاگردان مکتب امام صادق علیه السلام یاد می گردد، و او خود در پاره ای از آثارش، بدین نکته تذکر می دهد که اطلاعات مبسوط علمی خویش را از محضر آن معلم کبیر فراگرفته است.

دکتر زکی نجیب محمود می گوید: حقیقت مطلب آن است که جابر، هم شیعه هم فیلسوف و هم شیمی دان بوده است. او در سیاست، شیعه، در بحث و استدلال، فیلسوف، و در علم و دانش، شیمی دان بود.

درباره ی نام «جعفر» که در نوشته های جابر فراوان آمده و با عنوان «سیدی» (سرورم) به او اشاره شده است، گروهی ادعا کرده اند که منظور او همان جعفر بن یحیی برمکی است. اما، به اعتقاد شیعیان، منظورش امام جعفر صادق (ع) می باشد. گفته دوم درست تر به نظر می رسد، زیرا جابر شیعه بوده است، و هیچ استبعادی ندارد که به سیادت و سروری یک امام شیعه اعتراف کند. به علاوه، بسیاری از منابع تاریخی نیز این شخص را، بی هیچ تردیدی، امام جعفر صادق (ع) دانسته اند. مثلاً، حاجی خلیفه، در کتاب کشف الظنون، همه جا، نام جابر را با عبارت «شاگرد امام جعفر صادق (ع)» ذکر می کند و جابر، خود، در مقدمه کتاب «الحاصل» می گوید: ... این کتاب را الحاصل نامیدم زیرا، سرورم جعفر بن محمد، صلوات الله علیه، روزی به من فرمود: حاصل و سود این همه کتاب (کتاب های نوشته شده به وسیله جابر) چیست؟ ... لذا، من این کتاب را نوشتم و سرورم آن را الحاصل نامید... پر واضح است که این همه احترام و بزرگداشت نمی توانسته نسبت به شخصی برمکی ابراز شده باشد؛ زیرا جابر خود در دستگاه هارون الرشید مقام و موقعیتی ممتاز داشت و از این جهت همپایه برمکیان بود. بنابراین، چنین احترام و بزرگداشتی جز از جانب یک نفر شیعه نسبت به امام خود نمی تواند باشد. (10).

جابر بن حیان از آن عده انگشت شمار تاریخ است که در نبوغ و عبقریت ممتاز و سرشناس بوده است. تاریخ بشریت، در طول اعصار و قرون از انسان های بسیاری، سخن می گوید، ولی از میان این گروه عظیم ممتاز، عده معدودی را به عنوان «اعجوبه» نام می برد، و یکی از آن اعجوبه های دوران، همان جابر بن حیان است.

جرجی زیدان در مجله الهلال می گوید: جابر از شاگردان معروف امام صادق علیه السلام بوده است. این نابغه بزرگ از کبار علمای شیعه از و نوادر زمان حضرت صادق (ع) است و شهرت بسیاری دارد. جزء مفاخر علمی آن دوره بوده، و اهمیت او بیشتر به تجربه او در دانش شیمی تکیه دارد، و این شهرت با ترجمه پاره ای از آثار او به زبان های خارجی از محدوده جهان عرب و دنیای اسلام، فراتر رفته و به مغرب زمین نیز کشیده شد. (11).

و همچنین در کتاب تاریخ هیئت می نویسد: در میان یونانیان یک نفر هم پیدا نشد که در علم شیمی از طریق تجربه وارد شود، ولی در اسلام صدها از این قبیل اشخاص یافت شده اند.

آقای دهخدا آورده است: جابر میان فرنگیها به اسم «جبر» (Geber)، معروف به کتابی (لاتینی کتاب الخالص) مشهور می باشد. جابر در

لاتینی مؤلفات بسیار دارد که به نام «جبیر» منسوب شده است.

اختلاف میان جابر و جبیر باعث شده که بعضی از مؤلفین اخیر گفته اند که این دو اسم متعلق به دو نفر است؛ ولی پروفیسور هلمیارد (12)، ثابت نموده که جابر بن حیان همان است که در میان فرنگیها به نام جبیر معروف می باشد و تمام کتبی که در لاتینی به نام دومی منسوب است، ترجمه یا اقتباساتی از مؤلفات دانشمندی (جابر) است که اصلاً ایرانی بوده و به عرب نسبت دارد.

در قرن هشتم مسیحی (قرن دوم هجری) جابر بن حیان در دربار خلیفه وقت، هارون الرشید، در بغداد می زیسته و با برامکه روابط صمیمانه داشته و از شرح حالش معلوم می شود که علاقه وی به آنان، بیش از علاقه او به خلیفه بوده است. چه برامکه به علم شیمی اهمیت فراوان می دادند، و این علم را با دقت و تحقیق، تحصیل می کردند. جابر در کتاب «خواص» خود بسیاری از محاوراتی که میان او و برامکه در شرح و تفصیل این علم به عمل آمده، ذکر کرده و «قفطی» در شرح حال جابر، در «تاریخ الحکماء» گوید: او در تمام رشته های علوم عصر خود، خصوصاً علم شیمی سرآمد گردید. و ظاهراً از علم طب و طریق معالجات هم بهره ای داشته، چون در زمان او علم شیمی در اعمال طبی به کار می رفته است.

در «مطرح الانظار» می نویسد: جابر بن حیان مکنی به ابوموسی بوده، و از حکمای سده دوم هجری، و از شاگردان امام به حق ناطق حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می باشد؛ و در کتاب رسائل و مخترعات او را نام برده است.

پروفیسور برتلو (13) شیمی دان معروف فرانسوی، و صاحب کتاب تاریخ شیمی در قرون وسطی، اسم جابر را نسبت به تاریخ شیمی، مثل اسم ارسطو نسبت به تاریخ منطق می داند. گویا جابر نزد برتلو، نخستین شخصی باشد که برای علم شیمی قواعدی علمی، وضع کرده است که همواره در تاریخ دنیا با نام او مقرون است. (14).

ابن ندیم در الفهرست گفته: ابوعبدالله جابر بن حیان کوفی که معروف به صوفی است، مردم درباره ی وی اختلاف کرده اند. شیعه معتقدند که او از بزرگان ایشان و یکی از ابواب است، و وی را از اصحاب حضرت صادق علیه السلام، و از اهل کوفه می دانند؛ و دسته ای از فلاسفه او را از خود دانسته اند، و در منطق و فلسفه مصنفاً دارد؛ و زرگران و نقره سازان می گویند که ریاست آنان در آن عصر به وی منتهی شده، و کار وی پوشیده بوده و در شهرها می گشته و از خوف سلطان در جایی مستقر نمی شد. و نیز گفته اند که جابر در زمره برامکه بود و با جعفر بن یحیی برمکی مربوط بوده، و کسانی که این عقیده ارا دارند، می گویند که مقصودش از کلمه «سیدی جعفر»، جعفر برمکی است؛ و شیعه می گویند که مقصودش حضرت صادق علیه السلام است. و یکی از ثقات اهل صنعت، برای من حکایت کرد که جابر در شارع باب الشام در درب معروف به درب «الذهب» نزول کرده بود. و همین مرد گفت که بیشتر اوقات جابر در کوفه بوده و در آن جا، به مناسبت پاکي هوا، مشغول کیمیاگری بود؛ و همین شخص نقل کرد: خانه ای که در آن، هاون طلائی که در حدود دوپست رطل وزن داشت، یافتند، خانه جابر بن حیان بوده است. و در آن خانه جز همان هاون طلائی چیز دیگری یافت نشد. و این واقعه در زمان عزالدوله پسر معزالدوله واقع شد. و ابوسبکتکین دستار گفت: کسی که آن را تحویل گرفت، من بودم. (15).

ص: 327

1- در لغت نامه دهخدا در ذیل حالات جابر بن حیان در پاورقی چنین آمده است: «یکی از مورخین اسم او را ابوعبدالله، و دیگران می گویند ابوموسی بوده است، و هر گاه این دو روایت صحیح باشد دلالت دارد که جابر دو پسر داشته یکی عبدالله و دیگری موسی». نویسنده گوید: گمان نمی کنم این پاورقی از مرحوم دهخدا باشد، چون ایشان مردی فاضل، محقق، و متتبع بودند و بدون شك این مقدار

تفاوت بین نام و کنیه را می گذاشتند، و از طرفی ایشان می دانستند که عرب برای کودکانشان نام و کنیه و لقب تعیین می کردند، و اگر کسی را ابوموسی یا ابوعبدالله می گفتند، دلیل بر این نبود که باید فرزندی به نام عبدالله یا موسی داشته باشد. احتمال می دهیم که این اشتباه از هیئت نشر و تصحیح لغت نامه باشد.

2- دکتر فیلیپ خلیل حتی می گوید: اول کسی که عنوان صوفی یافت جابر بن حیان بود که در کار زهد روش خاص داشت، و در علوم غریبه مشهور بود. (تاریخ عرب، ص 554).

3- Wustenfeled.

4- D,herbelot.

5- لغت نامه دهخدا، حرف ج، ذیل جابر بن حیان.

6- شیمی، علمی است که از خواص داخلی و خصوصی اجسام بحث می کند.

7- دانشمندان نامی اسلام ص 94.

8- رنسانس: در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میلادی یکی از مهم ترین وقایع تاریخ پدید آمد، که تولد آن در ایتالیا، و نمو آن در فرانسه و آلمان، و انتشار آن به همه نقاط اروپا رسید. در صنایع و ادبیات و هنر تغییرات شگرفی پدید آمد که تاکنون آثاری چون شاهکارهای دوره ی رنسانس به وجود نیامده است. در این دوره هنر هنرمندان به کمال رسید، و یادگارهای ارزنده ای از ادبیات جهان کهن کشف شد. با اختراع چاپ، اندیشه های بشر، منتشر گردید و آثار علمی و ادبی و هنری بدیع به جا ماند.

9- دائرة المعارف دانش بشر، ص 120.

10- تحلیلی از آرای جابر بن حیان، صفحات 18 و 19 و 20.

11- مجله الهلال، ج 8، سال دهم.

12- Holmyard.

13- (M-Berthelot, 1827 - 1907) شیمی دان معروف و سیاستمدار مشهور فرانسوی، مؤلف آثاری در باب ترکیب مواد آلی درباره ترموشیمی.

14- لغت نامه دهخدا، حرف ج، ذیل جابر بن حیان، نقل شده از آقای محمود عرفان، مترجم مقاله اسماعیل مظهر.

15- فهرست ابن الندیم، ص 498.



## جعفر بن عفان طائي

شيخ كشي فرموده: او همان است كه وارد شد بر حضرت صادق (ع) هنگامي كه زید شحام و جمعي از شيعيان كوفه حاضر بودند، حضرت او را نزديك طلبيد و به او فرمود: شنیده ام در مرثیه حضرت امام حسين (ع) شعر مي گويي، و نيكو مي گويي. عرض كرد: آري، فدايت شوم. فرمود: بخوان. او خواند، امام صادق (ع) و حاضرین گريستند، و اشك چشم امام به صورتش جاري شد، سپس فرمود: اي جعفر! به خدا سوگند، ملائكه مقربين در اینجا حاضر بودند و اشعار تورا، براي امام حسين (ع)، شنيدند و گريستند، چنان كه ما گريستيم، بلكه بيشتري؛ و خداوند واجب گردانيد براي تو بهشت را در اين ساعت به تمامه، و تورا آمرزيد، مي خواهي زيادتر بگويم؟ گفت: آري، اي آقاي من. فرمود: هر كس براي امام حسين (ع) شعري بگويد: و بگريد، و بگرياند، خداوند بهشت را بر او واجب مي گرداند. و او را مي آمرزد. (1).

علامه مجلسي (ره)، در بحار، اشعار زير را از جعفر نقل کرده: ليك علي الاسلام من كان باكيا

فقد ضيقت احكامه و استحلت غداة حسين للرمح ذرية

وقد نهلت منه السيوف و علت و غودر في الصحراء لحما مبدا

عليه عناق الطير باتت و ظلت فما نصرته امة السوء اذ دعا

لقد طاشت الاحلام منها و ضلت الابل محوا انوارهم باكفهم

فلا سلمت تلك الاكف و شلت و ناداهم جهدا بحق محمد

فان ابنه من نفسه حيث حلت فما حفظوا قرب الرسول و لارعوا

و زلت بهم اقدامهم و استزلت اذاقته حر القتل امة جده

هفت نعلها في كربلا و زلت فلا قدس الرحمن امة جده

و ان هي صامت للاله و صلت كما فجعت نبت الرسول بنسلها

و كانوا حماة الحرب حين استقلت (2). در كتاب اغاني، از محمد بن ابي مره تغلبي، نقل شده كه گفت: روزي جعفر بن عفان طائي را ديدم، درب خانه اش نشسته بود، به او سلام كردم؛ گفت: بنشين. نشستيم. گفت: از ابن ابي حفصه ملعون تعجب نمي كني كه گفته: اني يكون و ليس ذاك بكائن

لبنی البنات وراثة الاعمام (3). گفتيم: به خدا سوگند از او تعجب مي كنم و لعن فراواني به او مي نمايم؛ سپس از او پرسيدم: آيا در رد او چيزي گفته اي؟ گفت: آري، و اين اشعار را خواند: لم لا يكون و ان ذاك بكائن

لبنی البنات وراثة الاعمام للبنات نصف كامل من ماله

1- رجال كشي، ص 246.

2- بحار الانوار، ج 45، ص 286. ترجمه: بگذار بگرید بر اسلام، آن کس که گریان است؛ زیرا که احکام آن ضایع شده و حرامش حلال گشته است - همان روزی که حسین (ع) با نیزه قطعه قطعه شد، و آن گاه که شمشیرها از خونش سیراب گشتند - و در آن دشت او به جا ماند همچون تکه گوشتی جدا شده، و شب، پرندگان جسد مبارکش را در پناه گرفتند - یاری اش نکردند آن امت زشتکار آن گاه که آنان را صدا زد، به درستی که صبر و بردباری کم رنگ شد و از بین رفت - آنان با دست خود نورشان را خاموش و کردند، این چنین دستانی سالم نباد و نابود باد - با تلاش هر چه بیشتر آنان را خواند به حق محمد، که اوست فرزند محمد، از جان محمد - نگه نداشتند حرمت خویشاوندی با پیامبر را و رعایت آن را نمودند، و پای آنان لغزید، و لغزاید - امت جدش به او سوز مرگ چشانند، و پاپوش این امت در کربلا باعث سقوط آنان شد - پاکیزه نگرداند خداوند امت جدش را، هر چند که روزه بدارند و نماز بخوانند - که دخت پیامبر را به سوگ فرزندانش نشانند، آنانی را که به هنگام جنگ پابرجا و پشتیبان بودند آن گاه که دیگران کوچ می کردند.

3- چگونه می شود، و این شدنی نیست، که دختر زادگان ورثه به جای عموها شوند.

4- چرانی می شود، و این شدنی است، که دختر زادگان ورثه به جای عموها شوند. دختر نصف کامل از مال را به ارث می برد، در حالی که عمورا سهمی نیست. آزاد شده (یعنی آل ابوسفیان) را چه به میراث خواری، آن که از ترس شمشیر نماز خواند. - کتاب الاغانی، ج 10، ص 94.

ثقه و جلیل القدر و وجه الطائفه، از اصحاب حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام و از اصحاب اجماع است. (1).

شیخ کشی روایت کرده که فضل بن شاذان بر ابن ابی عمیر وارد شد، در حالی که او در سجده بود و سجده را بسیار طول داد. چون سر از سجده برداشت صحبت طول سجده به میان آمد. ابن ابی عمیر گفت: اگر سجده جمیل به دراج را می دیدی سجده مرا طولانی نمی شمردی، همانا من روزی نزد جمیل بن دراج رفتم و او را به حال سجده یافتم. او سجده خود را بسیار طول داد. چون سر برداشت گفتم: سجده را طولانی نمودید؟ جمیل گفت: اگر سجده معروف به خربوذ را دیده بودی سجده مرا سهل می شمردی. (2).

نویسنده گوید: علامه مجلسی (ره)، در «صلوة بحار» بابتی به عنوان - «باب فضل السجود و اطالته» - باز نموده و روایات بسیاری در فضیلت سجده و سجده طولانی نقل کرده که ما به چند روایت آن اشاره می کنیم:

طول دادن سجده از دین ائمه و اواین است؛ و عملی است که بر شیطان بسیار گران است؛ و گناهان را می ریزد، همچنان که باد برگ درخت را می ریزد؛ و نزدیک کننده بنده است به خدا.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که مردی خدمت رسول اکرم (ص) آمد و عرضه داشت: به من کاری بیاموزید که خداوند مرا دوست بدارد، و مردم نیز مرا دوست بدارند، و خداوند مالم را زیاد و بدنم را سالم بگرداند و عمرم را طولانی سازد، و مرا با شما محشور فرماید. حضرت فرمود: این شش تقاضا است که احتیاج به شش عمل دارد و در گرو شش چیز است:

اول - اگر بخواهی خدا تو را دوست بدارد، از او بترس و از معصیت و نافرمانی او خودداری کن. دوم - اگر بخواهی مردم تو را دوست بدارند، به آنان نیکی کن و به مال و ثروتشان چشمداشت نداشته باش. سوم - اگر بخواهی مالت زیاد گردد. زکات بده. چهارم - اگر بخواهی بدنت سالم باشد. صدقه بده. پنجم - اگر بخواهی عمرت طولانی گردد، صله رحم کن. ششم - اگر بخواهی با من محشور گردی، سجده در پیشگاه خدای واحد قهار را طولانی کن. (3).

ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت به وی فرمود: ای ابومحمد! بر شما باد به ورع و جدیت و راستگویی و رد امانت و خوشرفتاری با کسی که با شما رفاقت می کند و طول دادن سجده که از سنن توبه کنندگان است. (4).

محمد بن مسلم از امام صادق (ع) روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود: سجده را طولانی کنید که عملی بر شیطان دشوارتر از سجده نیست که ببیند فرزند آدم سجده می کند و بدین وسیله اطاعت کرده و نجات یافته است، و خودش از سجده سرپیچی و نافرانی کرده است. (5).

شیخ صدوق (ره)، در مجالس، از ابی جعفر عطار از امام صادق (ع) روایت کرده که مردی خدمت رسول اکرم (ص) آمد و عرض کرد: یا رسول الله، گناهانم زیاد شده و عملم ضعیف، رسول خدا (ص) فرمود: سجده زیاد به جا آور که سجده گناهان را می ریزد، همچنان که باد برگ درخت را می ریزد. (6).

از امام صادق (ع) سؤال شد که چرا پروردگار عالم، ابراهیم (ع) را خلیل خودش قرار داد؟ فرمود: به واسطه زیاد سجده کردن. (7).

ابن ابی عمیر، از معاویة بن عمار، روایت کرده که گفت: از حضرت صادق (ع) شنیدم که فرمود: هنگامی که بنده سجده را طولانی می کند، در محلی که کسی او را نبیند شیطان می گوید: او ییلاه، بنی آدم اطاعت کردند، و من معصیت نمودم. آنان سجده کردند، و من از سجده امتناع ورزیدم. (8).

ابن ابی عمیر، از هشام، از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت فرمود: عده ای محضر رسول اکرم (ص) شرفیاب شدند و عرضه داشتند: یا رسول الله، از طرف پروردگار بهشت را برای ما ضمانت فرما. رسول خدا (ص) فرمود: به شرط آن که به طول سجده با من همراهی کنید. آنان قبول کردند، پیغمبر نیز بهشت را ضمانت فرمود. (9).

عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) روایت کرده که مردی بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، هنگامی که آن حضرت مشغول به تعمیر یکی از حجره هایش بود، وارد شد و عرضه داشت: یا رسول الله، اجازه می فرمایی این کار را من انجام دهم؟ فرمود: انجام ده. موقعی که فارغ شد، حضرت فرمود: حاجتت را بخواه. عرض کرد: بهشت پیغمبر (ص) سر به زیر افکند و سپس فرمود: ای بنده خدا! با طول دادن سجده، به من کمک کن. (10).

در روایتی آمده است که مردی خدمت امام هفتم (ع) رسید، دید غلام سیاهی مقرض به دست گرفته، و گوشت زادی که بر پیشانی آن حضرت از کثرت سجده پیدا شده بود، قطع می کرد. (11).

در صلوات بر آن حضرت زائران می خوانند: «حلیف السجدة الطویلة و الدموع الغزيرة» - هم پیمان سجده های طولانی و اشک های بسیار -

در خبری، مأمون، چهره حضرت موسی علیه السلام را، به هنگام ورود بر هارون الرشید، این گونه تصویر می کند: «اذ دخل شیخ قد نهکته العبادة کانه شن بال قد کلم السجود و جهة و انفه»، وارد شد بر پدرم، پیرمردی که صورتش از بیداری شب و عبادت، زرد و متورم شده بود و عبادات او را رنجور و لاغر کرده بود، به حدی که مانند مشک پوسیده شده بود، و کثرت سجده صورت و بینی او را مجروح کرده بود. (12).

در طول سجده، عده ای از بزرگان اصحاب، مانند ابن ابی عمیر (13)، به آن بزرگوار اقتدا کرده بودند.

فضل بن شاذان گوید: وقتی به عراق وارد شدم. دیدم شخصی رفیقش را مورد سرزنش قرار داده بود و می گفت: تو مردی هستی صاحب عیال و محتاج به کسب و کار و من بیم آن دارم که در اثر طول سجده نابینا گردی و از کار بیفتی. رفیقش به وی پاسخ داد: وای بر تو! چقدر مرا سرزنش می کنی؟ اگر بنا بود طول سجده باعث کوری کسی شود، باید ابن ابی عمیر نابینا شده باشد، چه او پس از نماز صبح برای سجده شکر، پیشانی بر زمین می گذاشت و تا ظهر سر از سجده بر نمی داشت. (14).

در کافی، از جمیل بن دراج، روایت شده که گفت: شنیدم که امام صادق (ع) فرمود: چون جان به اینجا رسید (و با دست به گلویش اشاره کرد)، برای عالم توبه نیست سپس این آیه را قرائت فرمود: «انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة» (15) - قبول توبه بر خدا فقط نسبت به کسانی است که از وی نادانی بدی می کنند. (16).

و نیز امام صادق (ع) فرمود: خدا به چیزی بهتر از اداء حق مؤمن عبادت نشود. (17).

و همچنین جمیل می گوید که شنیدم که امام صادق (ع) می فرمود: از جمله آن چه خدای عزوجل مؤمن را بدان اختصاص داده این است که او را شناسا و قدر دان احسان برادران خود نماید، اگر چه کم باشد. و احسان به کمیت زیاد، نیست؛ از این رو خدای عزوجل در کتابش فرماید: «و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون» (18) - اگر چه تنگدست و در مضیقه باشند دیگران را بر خود ترجیح دهند و آنان که بخل خود را نگهدارند، آنان رستگارانند - و هر که را خدای عزوجل به این خصلت شناخت، او را دوست دارد و هر که را خدای تبارک و تعالی دوست داشت، مزدش را روز قیامت بدون حساب دهد. سپس حضرت صادق (ع) فرمود: ای جمیل! این حدیث را به برادرانت بگو که موجب تشویق آنان به احسان است. (19).

جمیل بن دراج برادری به نام نوح بن دراج داشت که قاضی بوده و به گفته عده ای، از اصحاب شمرده شده و دارای اعتقادی صحیح بوده است. (20).

جمیل در ایام حضرت رضا علیه السلام وفات کرد. از او اصل و کتابی به جا ماند که گروه بسیاری آن را روایت کرده اند. (21).

علامه مامقانی می فرماید: قبر جمیل در طارمیه، کنار دجله، محاذی سمیکه، و معروف به جمیل بن الکاظم است. (22).

ص: 329

1- فهرست شیخ طوسی، ص 80 - رجال نجاشی، ص 92 - خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص 18.

2- رجال کشی، ص 217.

3- بحار الانوار، ج 85، ص 164.

4- بحار الانوار، ج 85، ص 166 - وسائل الشیعه، ج 4، ص 981.

5- بحار الانوار، ج 85، ص 161 - وسائل الشیعه، ج 4، ص 980.

6- امالی صدوق، مجلس 75، ح 11، ص 404 - بحار الانوار، ج 85، ص 162.

7- بحار الانوار، ج 85، ص 163.

8- بحار الانوار، ج 85، ص 163 - وسائل الشیعه، ج 4، ص 978.

9- بحار الانوار، ج 85، ص 164.

10- بحار الانوار، ج 85، ص 165 - وسائل الشیعه، ج 4، ص 978.

11- بحار الانوار، ج 85، ص 166.

12- بحار الانوار، ج 48، ص 130.

13- جناب محمد بن ابی عمیر دانشمندی عظیم المنزله و جلیل القدر، و از اصحاب اجماع شمرده شده، و عامه و خاصه تصدیق و ثاقت و جلالت او را نموده اند. او عابدترین و پارساترین مردم زمانش بود، و او را افضل واقفه از یونس شمرده اند. ابن ابی عمیر درک محضرت حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا و حضرت جواد علیهم السلام را نموده است. او 94 کتاب تصنیف کرده و رنج های زیادی در زمان رشید و مأمون دیده، و سالیان دراز در زندان بوده، و تازیانه بسیار خرده که قبول مسند قضاوت کند و نکرده. از او اسامی شیعیان عراق را خواستند، نگفت او را صد تازیانه زدند که آن اسامی را بگوید، نزدیک شد که نام ببرد، ناگاه صدای محمد بن یونس بن عبدالرحمن در گوشش پیچید که گفت: «یا محمد بن ابی عمیر، اذکر موقفک بین یدی الله»، ابن ابی عمیر! جایگاهت را در پیشگاه خدا یاد آر. لا جرم اسمی نبرد و زیاده از صد هزار درهم داد تا از زندان خلاص شد. (تحفة الاحیاب، ص 310).

- 14- اختيار معرفة الرجال، جزء 6، شرح حال محمد بن ابي عمير، ص 591.
- 15- سورة نساء، آيه 17.
- 16- اصول كافي، ج 1، ص 37.
- 17- اصول كافي، ج 2، ص 136.
- 18- سورة حشر، آيه 9.
- 19- اصول كافي، ج 2، ص 165.
- 20- رجال كشي، ص 217 - رجال نجاشي ص 92 - فهرست شيخ طوسي، ص 65 و ص 80 - خلاصة الاقوال علامه حلي، ص 18.
- 21- رجال نجاشي، ص 92.
- 22- تنقيح المقال، ج 1، ص 232.

از بنی نصر بن معاویه بوده، و از اهل بصره است. او از حضرت باقر و صادق و موسی بن جعفر و زید بن علی سلام الله علیهم اجمعین، روایت نقل کرده، و ثقه است (1)، و کتابی در حدیث دارد (2)، و روایت شده که او اهل بهشت است. (3) در روایت است که چون حضرت صادق (ع)، دستور تجدید توبه و عبادت را به زید شحام می دهد، و او نزدیکی مرگ خویش را احساس می کند، اندوهگین می گردد، حضرت در مقام تسلی، او را به بهشت بشارت می دهد، و می فرماید: گویا تو را، در درجه خودت، در بهشت می بینیم؛ و رفیق هم درجه ات، در آن جا، حارث بن مغیره نصری است. (4).

کشی از یونس بن یعقوب روایت کرده که گفت: ما محضر حضرت صادق (ع) بودیم، حضرت فرمود: آیا برای شما تکیه گاه و پناهگاهی نیست که در آن جا آرامش و آسایش داشته باشید؟ عرض کردیم: نه. فرمود: چرا از حارث بن مغیره نصری، غافلید. (5).

از این روایت استفاده می گردد که حارث بن مغیره نصری، پناهگاه و ملجأ شیعه بوده است.

در کافی نقل شده که حارث بن مغیره گفت: امام صادق (ع) فرمود: مسلمان برادر مسلمان است، چشم و آینه و راهنمای اوست؛ نسبت به او خیانت و نیرنگ و ستم روا ندارد، و او را تکذیب نکنند، و از او غیبت ننمایند. (6).

ص: 330

---

1- خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص 28.

2- رجال نجاشی، ص 101 - فهرست شیخ طوسی، ص 82.

3- تنقیح المقال، علامه مامقانی، ج 1، ص 247.

4- رجال کشی، ص 286 - خرائج، ج 2، باب 15، ح 10، ص 714 - بحار الانوار، ج 47، ص 343.

5- اختیار معرفة الرجال، ص 337.

6- اصول کافی، ج 2، ص 133.

پدرش حیان خراسانی بود. وی در شهر توس، داروخانه‌ی بی داشت و به کار داروگری سرگرم بود؛ اما در عین حال مرد سیاست هم بود؛ چون با ابومسلم خراسانی همکاری محرمانه‌ی بی داشت.

کارگزاران بنی امیه، حیان را می شناختند و می دانستند که وی عقیده‌ی شیعی دارد و از پیروان خاندان نبوت علیه السلام است، ولی به خاطر تخصصی که داشت، کم تر مزاحمش می شدند. البته زمانی که روابط محرمانه‌ی او را با ابومسلم خراسانی دریافتند، وی را کشتند. حیان در خراسان به شهادت رسید و پسرش «جابر» از خراسان به عربستان آمد و در مدینه به خدمت امام باقر علیه السلام شرفیاب شد. اما این شرفیابی چندان طول نکشید که حضرت باقر علیه السلام از این جهان به ملکوت اعلی رحلت فرمود و مسند امامت را به پسر بزرگوارش حضرت جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام سپرد. جابر بن حیان در ردیف شاگردان امام صادق علیه السلام قرار گرفت و چون هویت این جوان برای حضرت صادق علیه السلام به خاطر رفت و آمدش در خانه‌ی امام باقر علیه السلام به خوبی روشن بود، لطف و مرحمت آن حضرت علیه السلام را بیش از دیگران به خود معطوف ساخت، تا آن جا که مانند یک خانه زاد در سرای حضرتش به سر می برد.

دایرة المعارف بریتانیا درباره‌ی جابر بن حیان چنین می نویسد: مشهورترین دانشمندان طبیعی در قرن دوم هجرت، جابر بن حیان است. وی علوم خفیه را از جعفر بن محمد علیه السلام فرا گرفت، ولی بعید نیست که علوم شیمی را از آن محضر نیاموخته باشد. اما خود جابر بن حیان اعتراف می کند که هر چه یاد دارد از امام صادق علیه السلام آموخته و استادی جز ابوعبدالله جعفر بن محمد علیه السلام نداشته است. جابر بن حیان در سال نود و دو هجری به دنیا آمد و به سال صد و نود و هفت هجری زندگی را ترک گفت و با این حساب، علامه‌ی شیمی در قرن دوم هجری بیش از صد سال زندگی کرده بود. (1).

پروفسور «هولمیاد» نویسنده‌ی انگلیسی درباره‌ی جابر بن حیان می نویسد:

«وی شاگرد و یار (امام) جعفر صادق علیه السلام بود. جابر در شخصیت پیشوای ارجمندش تکیه گاه، یاور، رهبر، امین و فرد موجهی را می دید که هیچ گاه نمی توانست از او بی نیاز شود. جابر بن حیان با راهنمایی استادش (امام صادق علیه السلام) کوشید تا علم شیمی را از خرافاتی که از (فرهنگ شهر) اسکندریه گریبان گیر آن شده بود، پیراسته و رها سازد و البته در این راه نیز تا حد فراوانی کامیاب شد. بدین سبب باید نام جابر بن حیان را در کنار نام آوران دیگر این دانش از قبیل «بویله» و «لاوازیه» و... قرار داد.» (2).

ص: 331

1- برگرفته از: معصوم هفتم و ششم، به قلم استاد جواد فاضل.

2- به نقل از: الامام الصادق، نوشته‌ی استاد الدخیل.



## جمیل بن دراج

جمیل بن دراج و برادر دیگرش به نام «نوح» هر دو شرف محضر امام صادق علیه السلام را دریافته بودند، ولی جمیل بن دراج از برادرش نوح بزرگ تر بود و در اواخر زندگانی خویش از بینایی محروم ماند. اما همچنان به کسب معرفت از خدمت حضرت صادق علیه السلام ادامه داد و هنوز امام صادق علیه السلام حیات داشت که جمیل بن دراج، دعوت حق را اجابت کرد و به سرای باقی شتافت.

فضل به شاذان می گوید: به خانه ی محمد بن عمیر رفتم؛ در حال نمازگزاردن بود. منتظر شدم، ولی سجده های او به قدری طولانی بود که هر وقت به سجده می رفت گمان نداشتم این مرد بزرگوار، دیگر سر از سجده بردارد! درباره ی این سجده های طولانی با او صحبت کردم، گفت: اگر سجده های جمیل بن دراج را می دیدی، چه می گفتی؟

حمران بن أعین شیبانی

تیره «أعین» عموماً از شیعیان خاص ائمه ی اطهار علیه السلام و از علاقه مندان ویژه به خاندان رسالت علیه السلام بودند. «حمران» و برادرش «زاره» هر دو درخشنده ترین چهره های شیعی، دانشمندان و فقیهان نامدار عصر خود، یاران بزرگ امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام محسوب می شدند. حضرتش در وصف حمران بن أعین فرموده است:

حمران، مرد با ایمانی است که به خدا سوگند! هرگز از دینش بر نمی گردد و - نیز فرموده است: حمران، اهل بهشت است. یونس بن یعقوب می گوید: حمران، علم کلام (عقاید) را به خوبی می دانست. هشام بن سالم نیز می گوید: با گروهی از یاران در محضر امام صادق علیه السلام بودیم، مردی از اهالی شام وارد شد. امام علیه السلام به او فرمود: چه می خواهی؟ عرض کرد: شنیده ام شما به آنچه سؤال شود، آگاهی داری؛ به همین دلیل آمده ام تا با هم، مناظره کنیم. حضرت علیه السلام فرمود: درباره ی چه چیزی؟ عرض کرد: درباره ی قرآن. امام علیه السلام او را به حمران بن أعین شیبانی ارجاع داد. آن مرد وقتی این چنین دید، عرض کرد: من آمده ام تا با شما مناظره کنم، نه با حمران! امام علیه السلام فرمود: اگر در مناظره بر حمران غلبه کردی، گویا بر من پیروز شده یی!

مرد شامی به حمران رو آورد و هر چه پرسید، جواب شنید؛ تا آن که خسته و درمانده گشت. امام به او فرمود: حمران را چه گونه یافتی؟ عرض کرد: استادی ماهر است؛ هر چه پرسیدم، پاسخ داد.

## جابر بن حیان

پدرش حیان خراسانی بود. وی در شهر توس، داروخانه یی داشت و به کار داروگری سرگرم بود؛ اما در عین حال مرد سیاست هم بود؛ چون با ابومسلم خراسانی همکاری محرمانه یی داشت.

کارگزاران بنی امیه، حیان را می شناختند و می دانستند که وی عقیده ی شیعی دارد و از پیروان خاندان نبوت علیه السلام است، ولی به خاطر تخصصی که داشت، کم تر مزاحمش می شدند. البته زمانی که روابط محرمانه یی او را با ابومسلم خراسانی دریافتند، وی را کشتند. حیان در خراسان به شهادت رسید و پسرش «جابر» از خراسان به عربستان آمد و در مدینه به خدمت امام باقر علیه السلام شرفیاب شد. اما این شرفیابی چندان طول نکشید که حضرت باقر علیه السلام از این جهان به ملکوت اعلی رحلت فرمود و مسند امامت را به پسر بزرگوارش حضرت جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام سپرد. جابر بن حیان در ردیف شاگردان امام صادق علیه السلام قرار گرفت و چون هویت این جوان برای حضرت صادق علیه السلام به خاطر رفت و آمدش در خانه ی امام باقر علیه السلام به خوبی روشن بود، لطف

و مرحمت آن حضرت علیه السلام را بیش از دیگران به خود معطوف ساخت، تا آن جا که مانند يك خانه زاد در سراي حضرتش به سر مي برد.

دايرة المعارف بریتانیا درباره ي جابر بن حیان چنین مي نویسد: مشهورترین دانشمندان طبیعی در قرن دوم هجرت، جابر بن حیان است. وي علوم خفیه را از جعفر بن محمد علیه السلام فرا گرفت، ولي بعید نیست که علوم شیمی را از آن محضر نیاموخته باشد. اما خود جابر بن حیان اعتراف مي کند که هر چه یاد دارد از امام صادق علیه السلام آموخته و استادی جز ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام نداشته است. جابر بن حیان در سال نود و دو هجری به دنیا آمد و به سال صد و نود و هفت هجری زندگی را ترك گفت و با این حساب، علامه ي شیمی در قرن دوم هجری بیش از صد سال زندگی کرده بود. (1).

پروفسور «هولمیادر» نویسنده ي انگلیسی درباره ي جابر بن حیان مي نویسد:

«وي شاگرد و یار (امام) جعفر صادق علیه السلام بود. جابر در شخصیت پیشوای ارجمندش تکیه گاه، یاور، رهبر، امین و فرد موجهی را مي دید که هیچ گاه نمی توانست از او بی نیاز شود. جابر بن حیان با راهنمایی استادش (امام صادق علیه السلام) کوشید تا علم شیمی را از خرافاتی که از (فرهنگ شهر) اسکندریه گریبان گیر آن شده بود، پیراسته و رها سازد و البته در این راه نیز تا حد فراوانی کامیاب شد. بدین سبب باید نام جابر بن حیان را در کنار نام آوران دیگر این دانش از قبیل «بویله» و «لاوازیه» و... قرار داد.» (2).

ص: 332

---

1- برگرفته از: معصوم هفتم و ششم، به قلم استاد جواد فاضل.

2- به نقل از: الامام الصادق، نوشته ي استاد الدخیل.

سمعتم قول الله عزوجل لنبیكم صلي الله عليه وآله وسلم (فاصبر كما صبر أولوا العزم من الرسل ولا تستعجل لهم) (1) ثم قال و (وان يكذبوك فقد كذبت رسل من قبلك، فاصبروا علي ما كذبوا و أوذوا) (2) فقد كذب نبي الله و الرسل من قبله و أوذوا مع التأكيد بالحق، فان سرکم أمر الله فيهم الذي خلقهم له في الأصل من الكفر الذي سبق في علم الله أن يخلقهم له في الأصل و من الذين سماهم الله في كتابه في قوله (و جعلنهم أئمة يدعون الي النار) (3) فتدبروا هذا و اعقلوه و لا تجهلوه فانه من يجهل هذا و أشباهه مما افترض الله عليه في كتابه مما أمر الله به و نهى عنه، ترك دين الله و ركب معاصيه، فاستوجب سخط الله فأكبه الله علي وجهه في النار (4)؛ اين گفته خدای متعال را شنیده اید که به پیامبرتان فرمود: «هم چنان که پیامبران اولوالعزم صبر کردند، صبر کن و درباره ایشان شتاب مکن» و پس از آن فرمود: «اگر تو را تکذیب کردند، پیش از تو نیز پیامبرانی را دروغگو شمردند و آنان بر تکذیب و آزار شکیبایی کردند». بدین ترتیب پیغمبر خدا و پیامبران پیش از او مورد تکذیب مردم واقع شدند و علاوه بر تکذیب، در راه حق آزار دیدند. پس اگر از امر خدا درباره آنان مسرور می شوید - همان امری که در اصل آنان را برای آن آفرید، در برابر کفری که در علم خدا گذشت که دیگران را در اصل برای آن بیافریند (همان کسانی که در قرآن از آنان نام برد و فرمود: و ایشان را پیشوا قرار دادیم که به سوی کفر رهبری می کنند) - پس در آنچه گفتیم تدبیر و اندیشه کنید و آن را ندانسته نگیرید؛ زیرا هر کس این امر و دیگر چیزهایی را که خدای متعال در کتابش بدان امر و نهی فرموده است نادیده بگیرد، دین خدا را فرو نهاده و از فرمان او سر پیچیده و سزاوار خشم خدا شده است و خدا او را به رو در آتش دوزخ افکند.

ان در «ان سرکم» شرطیه و «ف» در «فتدبروا» جواب و جزای شرط است؛ یعنی اگر امر خداوند در مورد انبیا شما را خشنود می کند تدبر و تعقل کنید و سفیه نباشید.

امام علیه السلام ابتدا داستان صبر پیامبران اولوالعزم (5) را با استفاده از آیات قرآنی یادآوری می کند و می فرماید: این بزرگان در راه تبلیغ فرمان خدا صبر پیشه می کردند. سپس، به مؤمنان می فرماید: اگر صبر این بزرگان، شما را خوشحال می کند، تدبر و تعقل پیشه کنید و خود را به جهالت نزنید که در این صورت عذاب الهی در انتظارتان خواهد بود.

براساس فرمایش امام باید در داستان زندگی پیامبران بزرگ تأمل کنیم و ببینیم این بزرگواران چگونه در راه تبلیغ دین سختی ها را به جان می خریدند. باید سرگذشت پیامبران اولوالعزم را مطالعه کنیم تا صبر نوح، ابراهیم، موسی و عیسی را درک کنیم و بدانیم که اینها تا چه اندازه دشمنان و دوستان نادان را تحمل می کردند.

در ادامه، شیعیان را به تدبر، تعقل و دوری از جهل امر می کنند. البته جهل در این جا در مقابل علم نیست، بلکه به معنای سفیه است، یعنی انسان چیزی را بداند، اما به علم خویش عمل نکند. شخص عاقل چنین کاری نمی کند، بلکه این کار فقط از سفیه بر می آید.

اراده ی معنای سفیه از لفظ جهل معمول بوده و در قرآن نیز نظیر آن آمده است. مانند: «اني أعظك أن تكون من الجاهلین (6)؛ به تو اندرز می دهم که مبادا از نادانان باشی». گر چه مخاطب آیه رسول خدا است ولی در واقع دیگران مورد نظرند. به قول عربها: «اياك أعني و اسمعي يا جارة» (7) جهل در این جا به معنی کار جاهلانه است. هم چنین در آیه ی دیگر خدای متعال می فرماید: «أن تصیبوا قوما بجهلة (8)؛ مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید». آیات دیگر نیز در این باب وجود دارد و مرحوم شیخ انصاری نیز در رسائل به این معنا اشاره کرده است.

حضرت از شیعیان می خواهند این ماجراها را به یاد آورند و تعقل و تأمل نمایند و در نهایت به آن بزرگواران تأسی جسته، خود نیز صبر و

تحمل پیشه کنند. البته صبري که پیامبران به خرج می دادند از ما بر نمی آید، ولی باید به اندازه توانمان سعی نماییم (9).

امام می فرماید: «مما افترض الله علیه فی کتابه» و اینجا از صبر در مقام تبلیغ در مقابل دشمن، به فرض و وجوب تعبیر می کند. باید دانست که صبر به عنوان فضیلتی اخلاقی در همه جا واجب نیست، بلکه به احکام پنج گانه حرام، حلال، مکروه، مستحب و مباح تقسیم می شود. بنابراین گاهی اوقات صبر واجب می گردد. به عنوان مثال در امر تبلیغ دین و احکام، صبر در حد اتمام حجت بر طرف مقابل واجب است. این صبر به عنوان مقدمه وجود، واجب است. بنابراین، صبر در مقابل دشمن، در مقابل بلاهایی که در راه تبلیغ بر سر انسان می آید، و نیز در مقابل دوستان نادانی که چوب لای چرخ می گذارند، واجب است و حکم فریضه را دارد و اگر کسی تا این حد صبر پیشه نکند طبق فرمایش فرزند رسول خدا، ترک دین خدا کرده و از دین خارج شده است. همان طور که نماز، حج، خمس و مانند آن جزء دین است، صبر نیز جزء دین است. ترک صبر گناه است و هر کس مرتکب شود مستوجب خشم الهی می گردد و سرانجام او چنین خواهد بود: «فاکبه الله علی وجهه فی النار؛ خداوند او را با صورت در آتش خواهد انداخت.»

روایتی به این مضمون از طریق عامه و خاصه نقل شده است که روزی یکی از همسران رسول خدا با ایشان تلخی داد و بیداد کرد و گستاخی را به جایی رسانید که به رسول خدا گفت «لا انظر فی وجهک أبدا؛ دیگر هیچ وقت به صورت تو نگاه نمی کنم» منظور از ذکر این ماجرا، دانستن برخورد رسول خدا، آن فخر عالم، در مقابل این گستاخی است. تا جایی که من در کتاب های روایی بررسی کرده ام، قضیه همان جا خاتمه یافت و پیامبر هیچ عکس العملی از خود نشان ندادند. آری، رسول خدا حکم زدن همسر را «اضربوهن» (10) را بلد بودند چرا که این آیه بر ایشان نازل شده بود. خلق خوش محمدی و بردباری ایشان تا روز قیامت برای تمام انسان ها سرمشق است. صبر برای اتمام حجت، بهتر از هر کس دیگری در اخلاق رسول خدا مشهود می باشد و ایشان بهترین اسوه برای مسلمانان است.

حکایت :

در تفسیرها و کتاب های روایی حکایتی نقل شده است که ذکر آن خالی از لطف نیست. در جنگ بدر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تمام غنایم را بین لشکر اسلام تقسیم کردند. ایشان اسلحه، لباس، اسب، طلا، جواهر، همه و همه را تقسیم فرمودند و هیچ چیز برای خودشان بر نداشتند (11) در گیر و دار تقسیم، یک قطیفه ی سرخ رنگ از غنائم گم شد. یکی از مسلمان ها که در جنگ شرکت کرده بود، و پشت سر رسول خدا نماز می خواند، در مجالس آن حضرت حضور داشت، و خلاصه یکی از دوستان پیامبر به شمار می آمد، پشت سر رسول خدا شایع کرد که خود پیامبر آن قطیفه را دزدیده است. مسئله به جاهای باریک کشیده، و باعث دو دستگی بین مسلمانان شد. رسول خدا با آن که می دانستند چه کسی این حرف را زده، رسوایش نکردند. واقعا اگر هیچ پند دیگری وجود نداشت، برای آنان که اهل علم، تدبیر، و ارشادند همین ماجرا کفایت می کرد. در این جا به خوانندگان توصیه می کنیم که حتما این ماجرای تاریخی را به نحو مفصل مطالعه (12) و در آن دقت کنند.

در میان خصوصیت های اخلاقی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خسته و مأیوس نشدن از کوشش، از دیگر ویژگی های ایشان برجسته تر بود. یکی از مسلمان ها (13) می گوید: پیامبر از بس به من اصرار کرد، من از روی ایشان خجالت کشیدم و اسلام آوردم.

پیامبر گرامی وقتی به برخی افراد اسلام را عرضه می کردند بی درنگ اسلام می آوردند، اما بعضی افراد بارها و بارها پیشنهاد آن حضرت را رد می کردند. عده ای نیز به رغم کوشش های پی گیر و خستگی ناپذیر ایشان، به ظاهر اسلام می آوردند. همه افراد مثل هم نیستند. خداوند متعال تمام این صحنه ها را برای امتحان بشر نهاده است.

با صبر و شکیبایی پیروزی حاصل می‌گردد. ترکیه نفس نیز چنین است. افرادی که از ترکیه نفس خود مأیوس می‌گردند، یأسشان به سبب خستگی است. آری، درست است که صفات پسندیده با یک بار و دو بار تمرین به دست نمی‌آیند، اما با صد بار و هزار بار، به دست می‌آیند! بر اثر تمرین بسیار سرانجام موفقیت حاصل می‌شود. علمای گذشته با سختی مطالعه می‌کردند، به سختی مطلبی یاد می‌گرفتند و با چه خون دل خوردن، کتاب می‌نوشتند، تا به دست من و شما برسد. بنده به دلیل علاقه شخصی از قدیم الایام کما بیش در این موضوع مطالعه داشته‌ام و موارد بسیاری از این زحمت‌ها و مرارت‌ها را که علما متحمل می‌شدند خوانده‌ام. پشتوانه این همه زحمت چه بوده است؟

داستانی در این باره :

مرحوم شیخ جواد بلاغی (14) از استادان مرحوم والد بنده بود. ایشان یکی از علمای بزرگ اسلام است که کتاب‌های نفیس و گران قدری، همچون الرحلة المدرسية و الهدی الی دین المصطفی (15) را در رد آیین یهود و مسیحیت به رشته تحریر در آورده است. کتاب‌های ایشان در این زمینه از جمله بهترین کتاب‌ها است. در این کتاب‌ها به تحریف‌های تورات و انجیل پرداخته شده و آن مرحوم تناقضات عهدین را کنار هم نهاده و اختلاف نسخ تحریف شده فعلی را با تورات و انجیل اصلی به اثبات رسانده است. کتاب‌های ایشان فوق العاده ارزش دارد. اگر یک صفحه از این کتاب‌ها را در مقابل خود بگذارید مطالب و دلایل بسیاری برای اسلام آوردن یک شخص یهودی یا مسیحی در آن خواهید یافت.

شیخ جواد بلاغی بسیار فقیر بود و به زحمت خرج زندگی خود را به دست می‌آورد. از همین رو سرانجام بر اثر بیماری سل مرد. اما این که چطور این کتاب‌ها را نوشت خود حکایتی بسیار آموزنده است. از مرحوم والد [آیه‌الله میرزا مهدی شیرازی] (16)، نقل شده است که ایشان برای نوشتن این کتاب‌ها نیاز به فراگیری لغت عبری داشتند؛ چرا که تورات و انجیل به زبان عبری است و آن زمان مانند امروز دانشگاهی نبود که این زبان را آموزش دهند و این کتاب‌ها را دقیق ترجمه کنند. در نتیجه ایشان برای آنکه بدانند ترجمه‌های عربی و فارسی با اصل کتابها فرقی دارند یا نه، تصمیم می‌گیرند لغت عبری را بیاموزند. در آن زمان اسرائیل وجود نداشت و یهودی‌ها در همه جای جهان از جمله در سامرا پراکنده بودند. در این شهر بازاری وجود داشت به نام سوق الیهود، که یهودی‌ها و بچه‌هایشان در آن به زبان مادری شان یعنی عبری گفت و گو می‌کردند. ایشان ابتدا می‌خواستند عبری را از بزرگان و علمای یهود یاد بگیرند، ولی آنها آموزش نمی‌دادند؛ زیرا معلوم بود هدف شیخ از یادگیری عبری، استفاده از آن علیه یهودیت است. بازاریان و تجار نیز از آموزش زبان عبری به شیخ خودداری می‌کردند. مرحوم بلاغی گاهی اوقات برای فهمیدن معنای یک کلمه مجبور می‌شد سر ظهر که هیچ کس در آن گرمای سوزان عراق بیرون نمی‌آمد و همه در سرداب‌ها مشغول استراحت بودند، به محله‌ی یهودی‌ها برود و با پول نهار و شامش آب نبات می‌خرید و به بعضی از این بچه‌های یهودی‌ها که از سر کم عقلی بیرون مانده بودند می‌داد تا یک کلمه از کتاب تورات برایش معنا کنند. در آن گرما همه مردم بیست، سی پله زیر زمین می‌رفتند تا در محیط خنکی باشند، و حتی در حرم عسکرین علیهما السلام هم کسی پیدا نمی‌شد و از گرما ضریح داغ می‌شد تا جایی که نمی‌شد بر آن بوسه زد. عده‌ای برای آن که لبشان نسوزد عبا را روی ضریح می‌گذاشتند و روی عبا را می‌بوسیدند. مرحوم بلاغی در چنین وضعیتی تورات را که دو برابر قرآن است زیر بغل می‌گرفت و از بچه‌ها معنای کلمات آن را می‌پرسید و به این شکل لغت عبری را یاد گرفت.

مرحوم بلاغی با خود نگفت خدایا، نه دانشگاهی وجود دارد که عبری یاد بگیرم، نه پولی دارم و نه طاقت گرما دارم. بلکه با تعقل و تدبیری که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید، به این نتیجه رسید که به رغم تهی دستی برود از بچه‌های یهودی یاد بگیرد و کلمه کلمه یاد گرفت. عبری لغتی است که هر چند با زبان عربی خویشاوند و هم ریشه است، شباهت زیادی به عربی ندارد و آموختن آن آسان نیست.

چه قدر صبر و کوشش خستگی ناپذیر لازم است تا از طریق معلمانی که بچه هستند، بر این زبان تسلط حاصل شود. آن وقت ما بیاییم این صبر را با صبر خود، مقایسه کنیم، اصلاً قابل قیاس نیست.

آن بزرگوار با چنین مشقت های طاقت فرسایی کتاب های الهدی و الرحله را نوشت. من ده ها کتاب در مناقشه کتاب عهدین دیده ام، اما واقعا این دو کتاب مرجعی برای محققان است و دیگران نیز که خواسته اند در این زمینه کتاب بنویسند از آنها استفاده کرده اند. این معنای صبر در تبلیغ است. حال روز قیامت، ما را کنار شیخ جواد بلاغی می گذارند؟! امثال ما هرگز شایستگی مقایسه شدن با ایشان را نداریم. حضرت امام صادق علیه السلام از خسته نشدن در صبر و تبلیغ، به دین خدا تعبیر کرده اند.

ماجرای حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همه برای بشر سرمشق و آکنده از پند است. خدای متعال در چندین جای قرآن به پیامبر می فرماید: پیامبران اولوالعزم قبل از تو نیز تکذیب می شدند: «كذبت رسل من قبلك فصبروا (17)؛ پیش از تو پیامبرانی تکذیب شدند پس صبر کردند». در بعضی از این آیات کلمه «رسل» با «أل» آمده است که جمع محلاهی به الف و لام از جمله صیغه های عموم است و دلالت آن بر عموم از بقیه صیغه های عموم فراگیرتر است. یعنی تمام پیامبران، بدون استثنا تکذیب می شدند.

البته هم چنان که اشاره شد این سفارش ها از باب «ایک اعنی و اسمعی یا جارة» (18) است. درست است که مخاطب این آیات، رسول خدا است، اما مخاطب اصلی تمامی انسان ها می باشند. یعنی ای انسان ها، باید صبر داشته باشید صبر نیز تصمیم می خواهد. اگر کسی تصمیم گرفت و صبر نیز پیشه کرد، موفق خواهد شد، اما اگر صبر نکرد، نه تنها موفق نمی شود، بلکه خود را در معرض نابودی قرار می دهد. در این قسمت از نامه نیز، حضرت تهدید به خشم الهی کرده و فرموده است: اگر صبر پیشه نکنید دچار عذاب الهی می شوید. در امر تبلیغ صبر مقدمه واجب است و باید صبر به خرج داد تا حجت بر طرف مقابل تمام شود کافری که شما را نمی شناسد، و مغزش از اندیشه های باطل و انحرافی آکنده است، مطمئناً با یک بار دعوت کردن مسلمان نمی شود و گفته شما را نمی پذیرد.

پیامبران، ائمه، صالحان، علما و اتقیای گذشته یک مطلب را بارها تذکر داده اند. خود قرآن نیز گاهی یک مطلب را بارها و بارها یادآوری کرده است. باید یک مطلب را به قدری با انواع شیوه ها و براهین خردمندانه و استوار، تکرار کرد که طرف مقابل قانع شود. حال اگر پذیرفت و هدایت شده، و اگر نپذیرفت دست کم حجت بر او تمام شده است و گوینده نیز تکلیف خود را انجام داده است. مقام اثبات در امر تبلیغ بسیار مهم است. باید کاری کرد که مخاطب بر سر دو راهی قرار گیرد و به درستی سخن شما اعتقاد پیدا نماید، و همان گونه شود که خدای متعال در قرآن فرموده است: «و ججدوا بها و استیقنتها أنفسهم (19)؛ و در حالی که یقین داشتند از روی ستم و طغیان انکارش کردند». آری، اگر حجت تمام شد، انسان دیگر وظیفه ای ندارد، اما تا بخواهد به این جا برسد باید بارها تکرار کند و نرمی سخن و گفتار خردمندانه و موعظه و حکمت لازم است.

بسیاری از منبری ها و وعاظ موفق قبل از منبر فکر می کنند که چگونه سخن بگویند تا گفتارشان بر دل مستمع بنشیند. اول آیه بخوانند یا اول داستان بگویند؟ روایت را کجای سخن بگنجانند؟ مطالب را چگونه سامان دهند؟

شخصی برای بنده نقل می کرد که چهل سال پیش واعظی در کربلا منبر می رفت. تصمیم گرفته بود ده شب درباره فضیلت نماز شب سخنرانی کند. پس از آن ده شب تمامی اهل آن جلسه نماز شب خوان شدند. در مورد نماز شب آیات، روایات و قصه های بسیاری وجود دارد. اگر یک شب منبر کارگر نبود شب دیگر، و اگر باز هم مؤثر نیفتاد شب دیگر تا سرانجام اثر کند و شخصی را نماز شب خوان نماید.

انسان باید صبر را جزء زندگی خود قرار دهد؛ صبر در مقابل پدر و مادر، صبر در مقابل زن و بچه، صبر در مقابل برادر و خواهر. این ها همه لازمه ی زندگی است. باید صبر پیشه کرد. گاهی مبلغان دین را به سخره می گیرند، گاهی به آنان ناسزا می گویند، به هر حال باید صبر پیشه کرد. «یا حسرة علي العباد ما يأتيهم من رسول الا كانوا به يستهزءون (20)»؛ دروغا بر این بندگان! هیچ رسولي بر آنان نیامد مگر این که او را ریشخند می کردند».

خداوند تکوین را چنین قرار داده که افراد این اختیار و قدرت را داشته باشند که پیامبران را ریشخند کنند، ولی در تشریح از این کار نهی کرده و پیامبران را هم به صبر فرمان داده است.

ص: 333

- 1- احقاف، آیه ی 35.
- 2- صدر آیه مربوط به سوره فاطر، آیه 4 و ذیل آن مربوط به سوره انعام، آیه 34 است. ممکن است قرائت امام، قرائت دیگری غیر از قرائت مشهور باشد.
- 3- قصص، آیه ی 41.
- 4- متن نامه امام صادق(ع).
- 5- حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی، و حضرت محمد صلوات الله علیهم.
- 6- هود، آیه ی 46.
- 7- ضرب المثلي عربي است، معادل فارسي آن: «به در می گوید تا دیوار بشنود».
- 8- حجرات، آیه ی 6.
- 9- آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید.
- 10- نساء، آیه 34.
- 11- عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود که هیچ وقت چیزی از غنائم برای خود بر نمی داشتند.
- 12- بحار الانوار، ج 19، ص 202، باب غزوة بدر الكبرى.
- 13- عثمان بن مظعون.
- 14- محمد جواد بلاغي (1352 - 1283 ق) از شاگردان آقا رضا همداني، شیخ محمد طه، ملا کاظم خراساني و استاد آیه الله خويي بود.
- 15- ایشان کتاب های دیگری نظیر انوار الهدی و نصائح الهدی نیز دارند که با کتاب پیش گفته تشابه اسمی دارند.
- 16- پدر آیه الله العظمی سید صادق شیرازی و شاگرد مرحوم بلاغي.
- 17- انعام، آیه 34.
- 18- در بین اعراب ضرب المثل است.
- 19- نمل، آیه 14.
- 20- یس، آیه 30.

راه بهشت، راه راستی است و انحرافی در آن نیست. گم شدن هم ندارد. اما در این جاده، باید انسان قدری گذشت داشته باشد. مردانگی کند. حتی در موقع عسرت از بذل مال در راه خدا دریغ نکند. گشاده رو و منصف باشد.

ثلاث من اتی الله بواحدة منهن، اوجب الله له الجنة الانفاق من اقتار، و البشر لجميع العالم، و الانصاف من نفسه. (1).

سه چیز است که هرکس یکی از آنها را به پیشگاه خداوند بیاورد، خدا بهشت را برای او واجب می گرداند: بخشش در موقع تنگدستی، خوشرویی با همه ی مردم و همواره با انصاف بودن.

ص: 334



دين اسلام خواسته است هميشه ميان افراد دوستي و ارتباط حسنه برقرار باشد و به طريقي بين آنها الفت و محبت ايجاد کند. لذا مي بينيد سلام کردن را مستحب و جواب دادن آن را واجب دانسته است. (1) به همین ترتیب نامه نوشتن را مستحب و جواب دادن نامه را نیز واجب شمرده است زیرا کسی که به شما نامه مي نويسد، محبت کرده است و شرعا و عرفا لازم است متقابلا به او احترام گزارده و جواب او را بنويسيد. بنابراین اگر نامه ي او را بدون پاسخ بگذاريد ترك واجب نموده، در نتیجه گناه کرده ايد.

رد جواب الكتاب واجب کوجوب رد السلام. (2).

پاسخ دادن به نامه، همانند پاسخ دادن به سلام، واجب است.

ص: 335

---

1- اصول کافی. ج 2، ص 644.

2- اصول کافی. ج 2، ص 670.

یکی دیگر از فرقه های زیدیه فرقه ی جارودیه است که منسوب به زیاد بن منذر ابي الجارود سرجوب اعمی کوفی است. به آنان سرجوبیه نیز می گویند. گفته شده که سرجوب نام شیطان کوری است که ساکن دریاست و ابوالجارود به نام سرحوب نامیده شده است. وی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام بود و چون زید قیام نمود اعتقاد او تغییر کرد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت او را به علت تکذیب و تکفیر او لعنت نمود و کثیر النوی و سالم بن ابي حفصه نیز همانند او بودند و درباره ی او نیز روایت شده که چشم و دل او کور گردید. (1).

جارودیه معتقدند که مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در معرفت به امام خود کوتاهی نمودند؛ چرا که برای آنان امکان شناخت امام علیه السلام وجود داشت. آنان می گویند: مردم بعلت بیعت با ابوبکر و عمر کافر شدند. این گروه خلافت و امامت عمر و ابوبکر و عثمان را صحیح نمی دانند، بلکه آنان را کافر می دانند به دلیل این که با علی علیه السلام بیعت نکردند و خود ادعای امامت نمودند. (2).

ص: 336

---

1- الفرق بین الفرق، ص 23، الملل و النحل ج 1 / 164.

2- به شرح حال او در کتب رجال مراجعه شود.

جاروديه منتسب به زياد بن منذر بن ابي جارود است كه اعمي و كوفي بود آنها را سرحوبيه هم مي گفتند و سرحوب اسم شيطان اعمي است و ابو جارود از اصحاب امام محمدباقر و حضرت صادق عليه السلام بود و آنها كور دل و كور باطن بوده اند. (1).

اين طايفه مي گفتند مردم در بيعت با ابوبكر كافر شدند و با علي هم بيعت نكردند. (2).

ص: 337

---

1- رجال شيخ در ترجمه جاروديه.

2- الفرق بين الفرق ص 2 - ملل و نحل ص 163 ج 1.

ابوبصیر گوید: پرسیدم: قربانت کردم جامعه چیست؟

حضرت فرمود: طوماری است به طول هفتاد ذراع پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و املاء زبانی آن حضرت، و دست خط علی - علیه السلام - تمام حلال و حرام و همه ی احتیاجات دین مردم، حتی جریمه خراش در آن موجود است.

سپس با دست مبارکش به بدن من زد و فرمود: به من اجازه می دهی ای ابامحمد؟

عرض کردم: من از آن شما میم هر چه خواهی بنما، آنگاه با دست مبارک مرا نشگون گرفت، و فرمود: حتی جریمه این نشگون در «جامعه» هست، و حضرت خشمگین به نظر می رسید (مانند حالتی که طبعاً برای نشگون گیرنده پیدا می شود).

من عرض کردم: به خدا که علم کامل این است.

حضرت فرمود: این علم است ولی باز هم کامل نیست. آنگاه ساعتی سکوت نمود.

سپس فرمود: همانا «جفر»، نزد ما می باشد، مردم چه می دانند «جفر» چیست؟ (1).

ص: 338

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه السلام - پرسیدم جفر چیست؟

حضرت فرمود: مخزنی است از چرم که علم و دانش پیامبران و اوصیاء و علم دانشمندان گذشته ی بنی اسرائیل در آن است.

عرض کرم: همانا علم کامل این است.

فرمود: این علم است ولی علم کامل نیست، باز ساعتی سکوت کرد، و سپس فرمود: همانا مصحف فاطمه - سلام الله علیها - نزد ما است، آنها چه می دانند که مصحف فاطمه - سلام الله علیها - چیست؟ (1).

ص: 339

---

1- امالی الصدوق: 260، بحار الأنوار: ج 26 ص 18 ح 3.

## جاودانگي در بهشت و جهنم چگونه است؟

ابوهاشم گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به دلیل و علت جاودانگي در بهشت و جهنم سؤال نمودم؟

حضرت فرمود: اهل جهنم بدین جهت در جهنم جاودانه اند چون نیتهاي آنان در دنیا چنان بود که اگر در آن جاودانه بودند، مدام خدا را معصیت مي کردند.

و اهل بهشت بدین جهت در بهشت جاودانه شدند چون نیتشان چنان بود که اگر در دنیا جاودانه بودند مدام خدا را اطاعت مي نمودند.

پس به خاطر نیتها اینان و آنان جاودانه شدند.

سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند: (قل كل يعمل علي شاكلته) [\(1\)](#) «بگو: هر کس طبق روش (و خلق و خوي) خود عمل مي کند» يعني مطابق نیتش. [\(2\)](#).

ص: 340

---

1- سوره ي اسراء آيه ي 84.

2- المحاسن: 262، بحار الأنوار: ج 67 ص 209 ح 30.

## جمع بین دو نماز بدون عذر جایز است؟

عبدالملك قمي گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: آیا جایز است بین دو نماز (ظهر و عصر، مغرب و عشاء) بدون عذري جمع کرد؟

حضرت فرمود: پیامبر اکرم - صلي الله عليه و آله و سلم - این کار را کرد، و قصدش تخفیف بر امتش بود. (1).

- توضیح: در مدارك اهل سنت مانند صحيح مسلم نیز چنین حدیثی با چند سند آمده است.

ص: 341

---

1- علل الشرايع: ج 2 ص 10، بحار الأنوار: ج 79 ص 334 ح 9.

## جایز است در نماز واجب حاجتهای خود را یادآور بشوم؟

عبدالله بن هلال گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: حال ما تغییر کرده است.

حضرت فرمود: در نماز واجب دعا کن.

عرض کردم: آیا جایز است در نماز واجب (فریضه) حاجتهای دینی و دنیائی خود را یادآور بشوم؟

حضرت فرمود: بله، زیرا رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - قنوت نمود و بر اشخاصی - با ذکر نام و نام پدرشان و نام قبیله های آنها - نفرین کرد، و علی - علیه السلام - نیز پس از او چنین کرد. (1).

ص: 342

---

1- السرائر: ص 476، بحار الأنوار: ج 92 ص 193 ح 22.



## جایز است توانگر بر بی بضاعت انفاق کند؟

حلبی گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم گروهی دستجمعی سفر می کنند برخی از آنان توانگر و برخی بی بضاعت هستند، آیا جایز است توانگر بر بی بضاعتها انفاق کرده، (و خرجی آنها را بدهد)؟

حضرت فرمود: اگر انفاق از جان و دل باشد اشکالی ندارد. (1).

- توضیح: محتمل است که مقصود باشد، اگر بی بضاعتها راضی شوند و مانعی نداشته باشند اشکالی ندارد.

ص: 343

---

1- المکارم: ص 286، بحار الأنوار: ج 73 ص 273.

## جایز است توانگر بر بی بضاعت انفاق کند؟

حلبی گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم گروهی دستجمعی سفر می کنند برخی از آنان توانگر و برخی بی بضاعت هستند، آیا جایز است توانگر بر بی بضاعتها انفاق کرده، (و خرجی آنها را بدهد)؟

حضرت فرمود: اگر انفاق از جان و دل باشد اشکالی ندارد. (1).

- توضیح: محتمل است که مقصود باشد، اگر بی بضاعتها راضی شوند و مانعی نداشته باشند اشکالی ندارد.

ص: 344

---

1- المکارم: ص 286، بحار الأنوار: ج 73 ص 273.

## جبار و متکبر کیست؟

محمد بن عمر بن یزید از پدرش روایت کرده، که گفت: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: من خوراک عالی و خوشمزه می خورم، و عطر خوشبو استشمام می کنم، و بر مرکب رهوار سوار می شوم، و غلام به دنبالم حرکت می کند، آیا این را تجبر و تکبر می دانید؟ اگر چنین است بفرمائید انجام ندهم.

حضرت اندکی سر مبارک خود را پائین انداخت، سپس فرمود: جبار ملعون و متکبر نفرین شده کسی است که مردم را غمض کند و حق را شناسد (یا به حق اعتراف نکند).

عرض کردم: اما حق را هرگز انکار نمی کنم (بلکه آن را می شناسم و به آن اقرار دارم) و اما غمض مردم را نمی دانم چیست؟

حضرت فرمود: هر کس مردم را تحقیر کند (و کوچک شمارد) و بر آنها تکبر ورزد او جبار و متکبر است. (1).

ص: 345

---

1- الکافی: ج 2 ص 311، بحار الأنوار: ج 70 ص 221 ح 13.

مي نويسد:

«جعفر الصادق له عمود الشرف و مناقبه متواترة بين الأنام، مشهورة بين الخاص و العام و قصده المنصور الدوانيقي بالقتل مرارا فعصمه الله» (1).

«جعفر صادق ستون شرف و مناقب به طور متواتر در میان مردم منتشر شده است چنان که خاص و عام از آن آگاه بودند. منصور چندین مرتبه تصمیم بر قتل او گرفت ولي خداوند او را حفظ کرد».

ص: 346

---

1- عمدة الطالب، به نقل اسد حيدر، الإمام الصادق، ج 1، ص 58.

شقیق بلخی از حضرت در زمینه فتوت و جوانمردی پرسید. حضرت فرمود: شما در مورد جوان مردی و فتوت چه نظری دارید؟ شقیق گفت: اگر بر ما عطا شود، شکر کنیم و اگر عطا نشود، صبر می کنیم. حضرت فرمود: سگان مدینه هم این گونه اند. پس شقیق گفت: ای پسر رسول خدا! پس فتوت نزد شما چیست؟ فرمود: «اگر بر ما عطا شود، ایثار می کنیم و می بخشیم و اگر عطا نشود، شکر می کنیم».

(1).

ص: 347

---

1- احقاق الحق، ج 12، ص 235؛ به نقل از: الرسالة القشیریه، ص 115؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 217.

یکی از علل فاصله گرفتن جوانان از دین و مسایل مذهبی ناآگاهی آن ها از دین است. جوانان چون بصیرت و آگاهی کافی از دین ندارند، تحت تأثیر تبلیغات سوء دشمنان قرار می گیرند. امام صادق علیه السلام به بشیر فرمود:

«لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يَتَّقُهُ مِنْ أَصْحَابِنَا يَا بَشِيرُ إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا لَمْ يَسْتَعْنِ بِفِقْهِهِ إِحْتِاجَ إِلَيْهِمْ فَإِذَا إِحْتِاجَ إِلَيْهِمْ أَدْخَلُوهُ فِي بَابِ ضَلَالَتِهِمْ وَهُوَ يَعْلَمُ» (1)؛ خیری نیست در آن گروه از اصحاب ما که تققه در دین نمی کنند. ای بشیر! اگر یکی از شما به مسایل دینی اش آشنا نباشد به دیگران محتاج می شود و زمانی که به آن ها نیازمند شد آن ها ناخواسته او را در وادی گمراهی خود وارد می سازند.

در این زمان که همه ابزارها و راه های انحراف فکری از سوی دشمنان دین مهیاست \_ از رسانه های صوتی و تصویری گرفته تا مطبوعات و کتاب های انحرافی و... جوانان با طوفانی از تهاجم فرهنگی مواجه اند و اگر آمادگی های لازم دینی را نداشته باشند در برابر شبهات و القانات فکری مکاتب و فلسفه های مختلف تسلیم می شوند. امام صادق علیه السلام عنایت ویژه ای به بصیرت و بینش دینی جوانان داشت. آن حضرت فرمود: «لَوَأْتَيْتُ بَشَابًا مِنْ شَبَابِ الشَّيْخَةِ لَا يَتَفَقَّهُ لَأَدَّبْتُهُ»؛ اگر به جوانی از جوانان شیعه برخورد کنم که در دین تققه نمی کند او را تأدیب خواهم کرد.

نیز فرمود: «الْعَامِلُ عَلَيَّ غَيْرَ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَيَّ غَيْرِ الطَّرِيقِ وَلَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ مِنَ الطَّرِيقِ إِلَّا بُعْدًا» (2) کسی که بدون آگاهی و بینش به دین عمل می کند همانند کسی است که از بیراهه می رود و تند روی او جز دوری از راه نمی افزاید.

نیز فرمود: «أُنْظِرْ لِكُلِّ مَنْ لَا يُفِيدُكَ مَنَفَعَةً فِي دِينِكَ فَلَا تَعْتَدَنَّ بِهِ وَلَا تَرْتَعِبَنَّ فِي صُدْحِيَّتِهِ فَإِنَّ كُلَّ مَسِيئَةٍ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مُضْمَحَلٌّ وَخِيمٌ عَاقِبَتُهُ»؛ هرکسی که مفید به حال دین تو نیست به او اعتنا مکن و علاقه ای به رقابت با او نشان مده. هر آنچه غیر الهی است نابود شدنی است و عاقبت ناخوشایندی خواهد داشت. (3).

نیز فرمود:

«بَادِرُوا أَحْدَانَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمَرْجَنَةُ» (4) نوجوانان را با حدیث و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام آشنا کنید؛ قبل از آن که مرجنه (5) بر شما سبقت بگیرند.

فضیل بن یسار می گوید: امام صادق علیه السلام به شیعیان فرمود:

«إِحْدَرُوا عَلَيَّ شَبَابَكُمْ الْغُلَاةَ لَا يُفْسِدُوهُمْ فَإِنَّ الْغُلَاةَ شَرُّ خَلْقٍ يَصْغُرُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ وَيَدْعُونَ الرَّبِّيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ وَاللَّهُ إِنَّ الْغُلَاةَ (6) لَشَرُّ مَنْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارِيَّ وَالْمَجُوسَ»؛ جوانانتان را از غلات (7) بر حذر دارید. مبدا آن ها را فاسد کنند. غلات بدترین خلق خدا هستند. آن ها عظمت خدا را کوچک به حساب می آورند و ربوبیت را برای بندگان نیز اعتقاد دارند. به خدا قسم! غلات از یهود، نصاری و مجوس بدترند.

امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش فرمود:

«يَا بَنَ جُنْدَبُ! بَلِّغْ مَعَاشِرَ شِيعَتِنَا وَقُلْ لَهُمْ: لَا تَذْهَبَنَّ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ، فَوَاللَّهِ لَا تَنَالُ وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ فِي الدُّنْيَا وَمُوسَاةِ الْأَخْوَانِ فِي اللَّهِ» (8)؛ ای پسر جندب! به شیعیان ما بگو: مواظب باشید فرقه ها و گروه ها شما را منحرف نسازند. به خدا سوگند! هیچ کس

- 
- 1- بحار الانوار، ج 1، ص 22؛ کافی، ج 1، ص 33.
  - 2- کافی، ج 1، ص 43؛ تحف العقول، ص 269؛ بحار الانوار، ج 1، ص 206.
  - 3- میزان الحکمه، ج 5، ص 306.
  - 4- اصول کافی، ج 6، ص 47؛ وسایل الشیعه، ج 15، ص 196؛ مستدرک، ج 2، ص 353.
  - 5- مرجئه گروه منحرفی در زمان بنی امیه بودند که صرف داشتن اعتقاد را کافی می دانستند و عمل و تکلیف را جزو ایمان به حساب نمی آوردند. (ر.ک: عدل الهی، ص 313؛ در کتاب الفرق بین الفرق آمده است: مرجئه مبلغانی داشتند که مردم را به عقاید مرجئه دعوت می کردند.
  - 6- غلات کسانی هستند که درباره حضرت علی(ع) غلو می کنند و او را ربّ می دانند و معتقدند که مصالح جهان به دست او انجام می گیرد. آن ها برای پنج نفر از یاران آن حضرت چنین ربوبیتی را قائلند. (ر.ک: مجمع البحرین، ص 328).
  - 7- تحف العقول، ص 33.
  - 8- بحار الانوار، ج 1، ص 17.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَسْتُ أَحِبُّ أَنْ أَرَى الشَّابَّ مِنْكُمْ إِلَّا غَادِيَا فِي حَالَيْنِ: إِمَّا عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا»<sup>(1)</sup>؛ دوست ندارم یکی از شما جوانان را ببینم؛ مگر در یکی از دو حال: یا دانا یا در حال یادگیری و دانش اندوزی.

ص: 349

---

1- همان، ج 75، ص 138.



امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُوقِّرْ كِبِيرَنَا وَ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا»<sup>(1)</sup>؛ از ما نیست کسی که به بزرگترها احترام و به کوچکترها رحم نکند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که هرگز امام حسین علیه السلام جلوتر از امام حسن علیه السلام حرکت نمی کرد و اگر آن دو باهم بودند هرگز امام حسین علیه السلام جلوتر از امام حسن علیه السلام سخن نمی گفت.<sup>(2)</sup>

امام صادق علیه السلام فرمود:

«جاء رجُلانِ أليَّ النَّبِيِّ شَيْخاً وَ شَاباً فَتَكَلَّمَ الشَّابُّ قَبْلَ الشَّيْخِ فَقَالَ النَّبِيُّ الْكَبِيرُ الْكَبِيرُ»<sup>(3)</sup>؛ روزی دو نفر که یکی پیر و دیگری جوان بود به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله مشرف شدند. جوان قبل از پیر مرد شروع به سخن کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بزرگ. بزرگ.

ص: 350

---

1- مشکاة الانوار، ص 170.

2- همان، ص 168؛ ینابیع الحکمه، ج 3، ص 230.

3- وسایل الشیعه، ج 20، ص 17.

امام صادق علیه السلام درباره ازدواج فرمود:

«من تزوج أحرز نصف دينه فليتق الله في النصف الآخر»<sup>(1)</sup>؛ کسی که ازدواج کند نیمی از دین خود را به دست آورده است. پس باید در مورد نصف دیگر از خدا بترسد. نیز فرمود:

«رَكَعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا الْمُتَزَوِّجُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً يُصَلِّيْهَا أَعْزَبُ»<sup>(2)</sup>؛ دو رکعت نمازی که متأهل می خواند برتر است از هفتاد رکعت نمازی که مجرد می خواند.

امام صادق علیه السلام فرمود: شخصی نزد پدرم آمد و از او سؤال کرد: فلانی! زن داری یا نه؟ او گفت: خیر. پدرم فرمود: فلانی! اگر خدا دنیا و آنچه که در دنیا است به من بدهد و بگوید یک شب بی زن باش، قبول نمی کنم.<sup>(3)</sup>

علی بن رعب می گوید: زراره به خدمت امام صادق علیه السلام رسید. حضرت از او سؤال کرد. ای زراره! آیا ازدواج کرده ای؟ زراره پاسخ داد: خیر. حضرت فرمود: چه عاملی موجب ترك ازدواج شما شده است؟ زراره عرض کرد: من نمی دانم ازدواج با این ها (مخالفین) خوب است یا خیر؟ حضرت فرمود: پس چگونه صبر می کنی و خود را حفظ می کنی با این که جوان هستی؟ زراره عرض کرد: کنیز می خرم. حضرت فرمود: چگونه نکاح با کنیزان را خوب می دانی؟ زراره عرض کرد: اگر مشکلی با آن ها داشته باشم آن ها را می فروشم. حضرت فرمود: از این جهت از تو سؤال نمی کنم. سؤال من این است که چگونه آن ها را برای خود خوب می دانی با این که آن ها نیز از مخالفین هستند؟ زراره فرمود: آیا امر می فرمایید ازدواج کنم؟ فرمود: این مسأله به اختیار شماست.<sup>(4)</sup>

ص: 351

1- وسایل الشیعه، ج 20، ص 17.

2- اخلاق در خانه، ج 1، ص 54.

3- بحار الانوار، ج 72، ص 166.

4- میزان الحکمه، ج 4، ص 273؛ گفتار فلسفی، (جوان)، ج 1، ص 66.

يكي از خطراتي كه جوانان را تهديد مي كند هوسراني و بي بندوباري است و تقوا مي تواند سڏي در برابر هوس ها باشد. لذا امام صادق عليه السلام فرمود:

«يَا مَعْشَرَ الْأَحْدَاثِ! اتَّقُوا اللَّهَ» اي گروه جوانان! از خدا بترسيد. (1) نیز فرمود: «لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَجْلِسَ مَجْلِسًا يُعْصِي اللَّهَ فِيهِ وَلَا يَقْدِرَ عَلَي تَغْيِيرِهِ» (2)؛ سزاوار نيست براي مؤمن كه در مجلسي بنشيند كه در آن معصيت مي شود و نمي تواند جلوي آن را بگيرد.

ص: 352

---

1- وسايل الشيعه، ج 11، ص 503.

2- كافي، ج 4، ص 414؛ وسايل الشيعه، ج 2، ص 140.

یکی از عواملی که می‌تواند جوانان را از انحرافات گوناگون حفظ نماید ارتباط و انس با قرآن است. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَهُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ اخْتَلَطَ الْقُرْآنَ بِلَحْمِهِ وَدَمِهِ»<sup>(1)</sup>؛ جوان مؤمنی که به قرائت قرآن پردازد قرآن با گوشت و خونس در می‌آمیزد.

ص: 353

یکی از عوامل بازدارنده جوانان از هوس ها و آلودگی ها نماز است. نماز در کلمات و سیره امام صادق علیه السلام جایگاه خاصی دارد. روایات نقل شده از آن حضرت درباره نماز به اندازه یک کتاب قطور می باشد. در این جا فقط به یک روایت بسنده می کنیم. امام صادق علیه السلام فرمود: «اول ما يحاسب به العبد الصلاة فأن قبلت قبل سائر علمه و ان ردت ردّ سائر علمه»<sup>(1)</sup>؛ اولین عملی که در قیامت مورد محاسبه قرار می گیرد نماز است. اگر نماز قبول شود سایر اعمال قبول می شود و اگر نماز رد شود سایر اعمال نیز رد خواهد شد.

ص: 354

---

1- معجم رجال الحديث، ج 19، ص 325.

حضرت صادق علیه السلام از قول پدران ارجمندهش روایت کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده: «دو نفر مسلمان که از همدیگر قهر کنند و سه روز با هم آشتی نکنند، هر دو از اسلام بیرون روند و میانه‌ی آن‌ها پیوند و دوستی دینی نباشد. پس هر کدام از آن دو به سخن گفتن با برادرش پیشی گرفت، در روز حساب، پیشرو به بهشت می‌رود.» (1).

ص: 355

الاسلام عريان فلباسه الحياء وزينته الوقار و مروءته العمل الصالح و عماده الورع، و لكل شي ء أساس و أساس الاسلام حبنأ أهل البيت. (1).

اسلام، برهنه است، لباسش حيا و زيورش وقار و جوانمردي اش عمل صالح و ستونش پارسايي است، و براي هر چيزي پايه اي است و پايه ي اسلام، دوستي ما اهل بيت است.

ص: 356

---

1- تحف العقول، ص 307.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

بی نیازی و عزت به هر طرف در حال گردش اند و چون به جایگاه توکل دست یافتند در آن جا متوطن (ساکن) می شوند. (1).

ص: 357

---

1- کافی: 2 / 65 / 3، میزان الحکمه: ج 14، ح 22550.



## چيزي از عمر من باقي نيست

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: هر کس از دوست خود، جز ايثار و فداکاري نخواهد، همیشه ناراضي و خشمگين مي شود.

ابن طاووس مي نويسد: بار سوم، منصور، حضرت را در سرزمين ربه (جايي که ميان مکه و مدينه واقع است و مسکن ابوذر قبل از اسلام و تبعيدگاه او پس از اسلام بوده و در همان جا هم در گذشته و به خاک سپرده شده است.) احضار کرده است. مخرمه ي کندي مي گويد: وقتي ابوجعفر منصور در سرزمين ربه فرود آمد، اتفاقاً امام جعفرصادق عليه السلام نيز در آن جا بود. منصور گفت: چه کسي مرا در مورد جعفرصادق معذور مي دارد؟ به خدا سوگند او را خواهم کشت. آن گاه منصور به ابراهيم بن جبله گفت: برخيز و او را دستگير کن و دستار بر گردنش بپيچ و کشان کشان نزد من بياور. ابراهيم مي گويد: از نزد منصور بيرون آمدم و به سراغ حضرت امام صادق عليه السلام رفتم. حضرت را در منزل نيافتم. پس به قصد پيدا کردن حضرت به مسجد ابوذر رفتم و حضرت را ديدم که کنار در مسجد ايستاده است. من شرم داشتم که با حضرت آن گونه که منصور دستور داده بود؛ رفتار کنم. لذا فقط آستين حضرت را گرفتم و گفتم: امير شما را احضار مي کند. حضرت فرمود: «انا لله و انا اليه راجعون» بگذار دو رکعت نماز بخوانم. آن گاه به شدت گريست.

ابراهيم مي گويد: من که پشت سر حضرت بودم، شنيدم که مي خواند: «اللهم انت ثقتي في كل كرب و رجائي في كل شدة... (مهج الدعوات، ص 187) «و سپس به من فرمود: به هر چه او دستور داده عمل کن! من گفتم: به خدا سوگند! به دستور او عمل نمي کنم، هر چند که خودم کشته شوم. به هر حال امام را به نزد منصور بردم، ولي ترديدي نداشتم که منصور؛ حضرت را به قتل خواهد رسانيد. هنگامی که به در اندروني رسيديم، ديدم که امام دعائي به اين مضمون مي خواند: «يا اله جبرئيل و ميکائيل و اسرافيل و اله ابراهيم و اسحاق و يعقوب و محمد صلي الله عليه و آله تول فيه هذه الغداة عافيتي و لا تسلط علي احدا من خلقك بشي لا طاقة لي به... (مهج الدعوات، ص 187) «ابراهيم بن جبله مي گويد: وقتي که حضرت را به اندرون بردم، منصور نشست و سخني را که قبلاً گفته بود، تکرار کرد و گفت: به خدا؛ تو را مي کشم! حضرت امام صادق عليه السلام در پاسخ فرمود: اي امير! من کاري نکرده ام؛ با من اين گونه با خشونت برخورد نکن! اندکي بيش، از عمر باقي نمانده است. منصور گفت: بفرمائيد برويد، و امام از مجلس خارج شد و بعد منصور به عيسي بن علي - عموي خویش - گفت: خود را به جعفر برسان و پيرس از عمر چه کسي چيزي نمانده است، از عمر من يا عمر شما؟! عيسي مي گويد: خودم را به امام صادق عليه السلام رساندم و گفتم: اي اباعبدالله! منصور مي پرسد که از عمر چه کسي چيزي نمانده است، از عمر من يا عمر شما؟!»

حضرت فرمود: به او بگو از عمر من. منصور گفت: راست فرمود جعفر بن محمد عليه السلام. ابراهيم مي گويد: از خانه بيرون آمدم، ديدم که امام نشسته و منتظر من است که از حسن رفتار من سپاسگزاري کند. ديدم که حضرت حمد و ثنای خدا مي نمود و چنين مي خواند: «الحمد لله الذي ادعوه فيجيبني و ان كنت بطيئا حين يدعوني...» (مهج الدعوات، ص 188)

## چگونه ايد وقتي که...

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: از نشانه هاي بزرگواري، خوشخويي و فرو بردن خشم و چشم پوشي از نگاه بد است.

و از ابوبصير نقل مي کند که گفت:

با غلام خود که پنج وجبی و نابالغ بود و عصای مرا می کشید به حضور حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم. حضرت فرمود: وقتی که جوانی در سن این غلام حجت شما باشد چگونه هستید؟ (منظور حضرت صادق علیه السلام حضرت جواد یا حضرت مهدی علیهما السلام بوده که در سن کودکی به امامت رسیدند)

### چیزی که حق او نیست

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که در همه حالات متوجه خداست، خدا هم با او است.

و از معلی بن خنیس نقل می کند که گفت:

خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم، محمد بن عبدالله (ابن حسن) آمد و سلام کرد و گذشت. حضرت دلش به حال او سوخت و چشمانش پر از اشک شد، گفتم: نسبت به او کاری کردی که قبلاً نمی کردی؟ فرمود: دلم به حال او سوخت؛ چون چیزی به خود نسبت می دهد که حق او نیست و من در کتاب علی علیه السلام او را نه از خلفای این امت و نه از پادشاهان یافته ام.

### چگونگی نماز خواندن پشت سر ناصبی

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: دو گروه از امر به معروف و نهی از منکر بهره مند می شوند: اول مؤمنین که اصولاً نصیحت پذیرند و دوم نادانی که نصیحت را قبول می کند و پند را فرا می گیرد و صاحب قدرت و زور زیر بار حق جویی و حق پوئی نمی رود.

و از علی بن سعد بصری نقل می کند که گفت: به حضرت صادق علیه السلام گفتم: من در قبیله ی بنی عدی وارد می شوم و آنها همه از مؤذن و پیشنماز و اهل مسجد، عثمانی هستند و از شما و شیعیانان بیزار می جویند و من هم در میان آنها منزل کرده ام. شما درباره ی نماز خواندن پشت سر این امام جماعت چه می فرمائید؟ فرمود: نماز بخوان و اعاده هم نکن. هنگامی که به بصره رفتی و فضیل بن یسار قضیه را از تو پرسید و جواب مرا برای او نقل کردی؛ به پاسخ او به این سؤال عمل کن و پاسخ مرا رها کن. علی گفت: به بصره رفتم و قضیه را به فضیل گفتم. گفت: او به سخن خود داناتر است، ولی من از او و پدرش شنیدم که می فرمودند: نمازی که پشت سر ناصبی خواندی، حساب نکن و مانند نماز فرادا حمد و سوره بخوان؛ علی گفت: من به جواب فضیل عمل کرده و جواب حضرت صادق علیه السلام را رها کردم و متوجه شدم که حضرت آن پاسخ را از روی مصلحتی مانند تقیه و غیره فرموده است.

### چنین نیست که می گوید

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز محبت را فراهم می کند: یکی قرض دادن به جوانمرد، دوم فروتنی کردن، سوم بخشش.

ابوحمره نقل می کند که:

به حضور حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدم. دیدم حضرت خلوت کرده، وارد شدم و کناری نشستم. فرمود: نفست به تو می گوید: در محبت ما اهل بیت تند رفته ای و افراط کرده ای؛ ولی چنین نیست که می گوید.

### چاره جوئی قبل از حادثه

قته أعشي - که یکی از دوستان امام صادق جعفر علیه السلام - است، گوید:

روزي از روزها یکی از کودکان آن حضرت مریض شده بود، و من به قصد عیادتش حرکت کردم، حضرت را جلوي منزلش اندوهگین و غمناک دیدم.

عرضه داشتم: یا بن رسول الله! فدایت شوم، حال فرزندت چگونه است؟

حضرت فرمود: با همان حالتی که بوده است، هنوز مریضی و ناراحتی او بر همان حالت ادامه دارد.

بعد از آن، حضرت سریع به داخل منزل خود رفت؛ و چون ساعتی گذشت از منزل بیرون آمد در حالتی که چهره اش باز و غم و اندوه در آن حضرت احساس نمی شد.

فکر کردم که بحمدالله حال کودک بهبود یافته است، لذا سوال کردم: ای مولایم! بفرمائید حال کودک چگونه است؟

فرمود: راهی را که می بایست برود، رفت.

عرض کردم: قربانت گردم، در آن هنگامی که کودک زنده و مریض حال بود، شما را غمگین و محزون مشاهده کردم؛ ولی اکنون که او وفات یافت، شما را در حالتی دیگر مشاهده می کنم؟!

حضرت فرمود: ای قته! ما خانواده ای هستیم که قبل از ورود بلا و مصیبت چاره اندیشی می نمایم؛ ولی زمانی که مصیبت اتفاق افتاد و واقع گردید تسلیم قضا و قدر الهی می باشیم و راضی به رضای او هستیم، بنابر این دیگر ناراحتی و اندوه معنائی ندارد. (1).

و به دنباله همین روایت آمده است، که حضرت فرمود: ما اهل بیت رسالت، همچون دیگران دوست داریم که خود و خانواده و اموالمان سالم باشد؛ اما هنگامی که اراده خداوند و قضا و قدر او فرا رسد، تسلیم امر حق گشته و راضی به مشیت الهی او هستیم.

ص: 358

---

1- اعیان الشیعة: ج 1، ص 664، بحار الانوار: ج 47، ص 268، ح 39، و ص 18، ح 7 با مختصر تفاوت.

«سوگند به خداوند، که می روم و بسیار سرزنشش می کنم.»

«سفیان ثوری» پیوسته این گفتار، بر لب داشت و اینک زمان آن رسیده بود که بر گفته اش جامه ی عمل پوشاند؛

-ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پدرانت نیز هرگز جامه هایی چنین فاخر و زیبا نمی پوشیدند!

امام علیه السلام لبخندی بر لب آورد؛

- روزگار ما، با دوران رسول خدا، کاملاً متفاوت است؛ آن هنگام مردم، بسیار فقیر بودند... لباس زیبا و خوب نیز شایسته نیکان است! سپس این آیه را تلاوت فرمود:

«قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده من الطيبات من الرزق...» (1) و باز فرمود:

- و ما اهل بیت علیهم السلام سزاوارتر از دیگران به بخشش های پروردگاریم. تو نیز بدان که من این لباس را برای تن آسایی نپوشیده ام.

سپس دست سفیان را گرفت و بر جامه ی خشن و زیرینش نهاد؛ و چنین ادامه داد:

- من لباس زیر را برای خودم پوشیده ام و لباس زیبا و نرم را برای مردم؛ اما تو، جامه ی لطیف را برای تن آسایی خود، بر تن کرده یی و لباس خشن را به مردم، نشان می دهی، تا زاهدت بخوانند. (2).

ص: 359

---

1- اعراف / 32؛ ای رسول ما! بگو چه کسی زینت های الهی و روزی های پاکیزه را، که خدا برای بندگانش آفریده، حرام کرده است؟.  
2- وسایل الشیعه، ج 3؛ فروع کافی، ج 2؛ داستان های شنیدنی از زندگی چهارده معصوم علیهم السلام / 119؛ با تلخیص و تصرف بسیار.

## چرا تشیع به مذهب جعفری شهرت گرفت

دین و مذهب اسلام یکی است و ائمه معصومین هم یک راه رفته اند و برای یک هدف تلاش نموده اند با این حال چرا اختصاص به مذهب جعفری شد؟! با یک مقدمه کوتاه بیان می شود:

ابونعیم اصفهانی که در قرن پنجم می زیسته درباره امام صادق علیه السلام می نویسد:

الامام الناطق ذوالمام السابق

ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق این لقبی که این مرد دانشمند داده نماینده یک سلسله معانی است قابل توجه که می توان از آن استفاده کرد امام صادق علیه السلام به نام مؤسس مذهبی شناخته شده در حالی که مذهب امامیه همان مذهب اسلام است که همه ائمه دوازده گانه در راه اعلاء کلمه آن سعی بلیغ نموده اند - اول و آخر آنها همه در نشر دین بذل همت کرده و جانفشانی و فداکاری نشان داده اند.

ابن حافظ می گوید: امام صادق علیه السلام در سه صفت مبرز بود و سه خصوصیت کامل داشت که دیگری فاقد آن است.

1- الصادق این یکی از القابی است که شهرت امام ششم بدان است و اسم نماینده مسمی است و در آن تردیدی نیست.

2- الناطق که این صفت از مختصات امام است و کمتر کسی می تواند نطق و ناطق به معنی اخص باشد - این صفت بین همه ائمه به امام ششم اختصاص یافته زیرا مکتب جعفری مبتنی بر این پایه است و اسباب نطق و خطابه برای او فراهم شد - این میراثی بوده از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام که به او رسید و از بارزترین صفات انسانی است که خداوند به این حجت خود عنایت فرموده.

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در علوم سرآمد دانشمندان بشری است در افق علم و دانش کسی را نمی توان برتر و بالاتر از علی علیه السلام شناخت او بود که منادی سلونی قبل ان تقعدونی بود و در حق او بود که اولی گفت اقیلونی فلسط بخیرکم و علی فیکم و دومی گفت لا ابقانی الله لمعضلة لیس لها ابوالحسن علی و برتر و بالاتر از همه پیغمبر خاتم النبیین که زبان وحی بود فرمود اقصاکم علی و شکی نیست که قضاوت بدون علم میسر نیست و علی اعلم از همه بود و فرمود انا مدینة العلم و علی بابها. منم شهر علم و علیم در است

درست این سخن گفت پیغمبر است سینه ی علی مخزن علم الهی بود و از او به سبطین رسید از او دست به دست با امام جعفر صادق علیه السلام منتقل شد و از علم او بود که دنیا به دانش و بیفش رسید و امام صادق علیه السلام با اشاره به سینه خود فرمود ان هیئنا لعلمنا جما لو اصبت له حملة

امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود علمنی رسول الله الف باب من العلم ینفتح لی من کل باب الف باب پیغمبر خدا هزار باب علم به سوی من گشود که از هر یک آن هزار باب دیگر مفتوح شد.

این ابواب علم و معرفت به جهالت و نادانی و پیکارهای جاهلانه و تعصب عربیت مارقین قاسطین - ناکثین بسته شد و دشمن نگذاشت اشعه تابناک علم و فضیلت این ابواب تابناک دانش و بیفش پرتوافکن شود.

چگونگی استجابت دعا

گاهی اوقات هر قدر دعا کرده ایم، دعایمان مستجاب نشده است. امام صادق علیه السلام در اشاره به این مسئله می فرماید: این دعاها از بین نرفته و باقی می ماند و در روزی که احتیاج شما بیشتر است، مستجاب می شوند، آن روز، جز قیامت نیست. خداوند دعای مستجاب نشده ی مؤمنان را نگه می دارد و بیشتر از آنچه فکر می کردند و توقع داشتند در بهشت به آنها خواهد داد. فرض کنید روزی شخصی از سر احتیاج و اضطراب از شما پولی بخواهد اما شما متوجه شوید احتیاج او به این پول حیاتی نیست و ضرورتی ندارد این پول را به او بدهید، اما همان لحظه مبلغ مورد نظر او را به حسابی که به نام اوست واریز می کنید تا روزی که آن شخص نیاز شدیدی به پول پیدا کرد آن را به او بدهید و بگویید من این پول را برای چنین روزی نگه داشته بودم که به شما بدهم. ماجرای دعا و استجاب آن نیز چنین است. ممکن است بنده ای از خداوند بخواهد اسباب مسافرت یک ماهه ای برایش فراهم گردد تا در آن یک ماه خوش باشد. شاید این دعا مستجاب نشود، اما در عوض به جای یک ماه، خداوند یک هزار سال خوشگذرانی در بهشت به او عطا خواهد کرد. در روایت آمده است که آرزوها و دعاهایی که در این دنیا مستجاب نشده است روز قیامت به گونه ای مستجاب می شوند که انسان آرزو می کند که ای کاش هیچ کدام از دعاهایم در دنیا مستجاب نمی شد. شیعیان کم و بیش به این مسایل عقیده دارند، اما فهمیدن آن بسیار مهم است.

روایتی از ابن فهد حلی (1) در عدة الداعي نقل شده است که در بحار الانوار و مستدرک سفینه البحار نیز آمده است:

«فیما أوحی الله الی داوود: من انقطع الی کفیته و من سنلنی أعطتیه، و من دعانی أجبته و انما أؤخر دعوته و هی معلقه، و قد استجبتهأ له حتی یتم قضائی، فاذا تم قضائی أفذت ما سأل. قل للمظلوم انما أؤخر دعوتک و قد استجبتهأ لك علی من ظلمک لضروب کثیرة غابت عنک، و انا أحکم الحاکمین. اما أن تكون قد ظلمت رجلا فدعا علیک فتکون هذه بهذه لا لك و لا علیک (2)؛ از جمله چیزهایی که خدا به حضرت داوود علیه السلام وحی فرمود این بود: هر کس از غیر من قطع امید کند، او را بی نیاز کنم و هر کس از من بخواهد به او عطا می کنم و هر کس مرا بخواند اجابت می کنم، هر چند اجابت دعای او را تا آن زمان که مقدر کرده ام به تأخیر اندازم و چون زمان مقدر به سرآید خواسته اش را جامه ی تحقق پوشم. به مظلوم بگو اجابت دعا و نفرین تو را علیه ظالم به تأخیر می اندازم و به اشکال گوناگونی که خبر نداری، علیه او کارگر می گردانم و من نیکوترین داوران و دادگسترانم. چه بسا به شخصی ستم کرده ای و تو را نفرین کرده باشد. در آن صورت دعای تو در برابر دعای او خنثی می شود و نه به سودت چیزی مستجاب می شود و نه به زیانت».

گاهی اوقات ممکن است شخص در عین حالی که مظلوم است، زیر دستانش در جای دیگری به کسی ظلم کرده باشند و او نیز از سویدای دل دعایی کرده باشد. نقل شده است که عده ای از مؤمنان برای رفع ظلمی که به آنها وارد شده بود دعا می کردند و از خداوند استمداد می طلبیدند، اما دعایشان مستجاب نمی شد. یکی از زهاد و بندگان خاص خدا در عالم مکاشفه یکی از معصومین علیهم السلام را دیده بود که فرموده بودند: «سبقتکم دعوة مستجابة» یعنی شما قبلا ظلمی مرتکب شده بودید که علیه شما دعا کرده بودند. از این رو دعاهای شما مستجاب نمی شود.

انسان باید توجه داشته باشد که در زندگی ظلمی مرتکب نشود. استاد نباید نسبت به شاگرد ظلم کند، پدر و مادر نباید به فرزند ظلم کنند. در تمام روابط باید به این موضوع توجه داشت همان طور که در معامله و خرج کردن پول دقت لازم است، در معاشرت با دیگران نیز باید با دقت تمام، مواظب کردار خود باشیم تا مبادا ظلمی از ما سرزند.

در ادامه روایت پیشین آمده است: «و اما أن تكون لك درجة في الجنة لا تبلغها عندي الا بظلمه لك (3)؛ و چه بسا درجه ای برایت در بهشت مقرر شده باشد که در نزد من به آن دست نیابی مگر این که مظلوم واقع شوی».

تنها قسمت کوچکی از درجات بهشت مربوط به نماز و روزه و عبادت است و قسمت اعظم آن در مقابل فشارها و سختیهای است که

انسان در دنیا متحمل می‌گردد. اگر منزلت کسی در بهشت دارای 1800 درجه باشد، ممکن است پنجاه درجه به سبب عبادت، صد درجه به سبب خیرات، و دویست درجه آن به پاس حسن خلق باشد، اما هزار درجه به دلیل فشار و مظلومیت در دنیا است. در دنباله همین روایت می‌فرماید: «لأنني أختبر عبادي في أموالهم وأنفسهم؛ زیرا من بندگانم را در مال و جانشان آزمون می‌کنم».

ص: 360

---

1- احمد بن محمد بن فهد حلي (841 - 757 ق).

2- بحار الانوار، ج 14، ص 42.

3- همان.

## چرا امامان به يك سؤال چند جواب مي دهند

موسي بن اشيم گفت: خدمت امام صادق - عليه السلام - شريفاب شدم، و از حضرتش درباره ي مطلبي سؤال کردم، پاسخي به من دادند، در حالي که نشسته بودم شخصي وارد شد و درباره ي همان مطلب سؤال کرد، امام پاسخ ديگري که مخالف پاسخ من بود دادند، و هنگامي که شخص سومي آمد و درباره ي همان مطلب سؤال کرد، پاسخ امام به او غير از پاسخ من و پاسخ شخص دوم بود، اين مطلب باعث ترس من شد و بر من سنگين آمد.

هنگامي که همه رفتند و تنها شدیم، حضرت به من نگاه کردند و فرمودند: اي ابن اشيم؛ گویا از آنچه پيش آمد نگران و ناراحت شدي؟  
گفتم: بله - فدایت شوم - نگران و در تعجبم چگونه به يك سؤال سه پاسخ داده شد.

حضرت فرمودند: اي ابن اشيم، خداوند امر مدیریت مملکتش را به داود واگذار کرد (تا هر طور که مناسب دید حکومت کند). و فرمود: (هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب) (1) «اين عطاي ما است، به هر کس که مي خواهي (و صلاح مي بيني) ببخش، و از هر کس که مي خواهي امساک کن، و حسابي بر تو نيست (تو امين هستي)».

و امر دين (ونحوه ي بيان آن را) به پيامبرش محمد - صلي الله عليه و آله و سلم - واگذار کرد (تا هر طور که صلاح مي داند اين کار را انجام دهد) و فرمود: (ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) (2) «آنچه را رسول خدا براي شما آورده بگيريد (و اجرا کنيد) و از آنچه نهی کرده خودداري نماييد».

و خداوند به ما واگذار نمود آنچه را به رسول اکرم محمد - صلي الله عليه و آله و سلم - واگذار نمود، پس نگران و ناراحت مشو. (3).

2- ابن حازم گوید: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: چگونه است که من از شما مطلبي را مي پرسم، و شما پاسخ مرا مي گوئيد سپس ديگري به نزد شما مي آيد و به او در همان زمينه پاسخ ديگري مي دهيد؟  
فرمود: ما مردم را (به اندازه ي عقلشان) زياد و کم جواب مي گوئيم.

گفتم: آيا اصحاب پيامبر - صلي الله عليه و آله و سلم - بر آن حضرت راست گفتند يا دروغ بستند؟  
فرمود: راست گفتند.

گفتم: پس چرا اختلاف پيدا کردند؟

فرمود: مگر نمي داني که مردی خدمت پيامبر - صلي الله عليه و آله و سلم - مي آمد و از او مسأله اي مي پرسيد، و آن حضرت جوابش را مي فرمود، و بعدها به او جوابي مي داد که جواب اول را نسخ مي کرد، پس بعضي از احاديث بعض ديگر را نسخ کرده است. (4).

ص: 361



2- سورة ي حشر: آيه ي 7.

3- الاختصاص: 329، بحار الأنوار: ج 23، ص 185، ح 53.

4- اصول كافي: ج 1، ص 8، ح 3.

## چند پرسش پیرامون آفریدگار

هشام بن حکم گوید: در مصر زندیقی بود که سخنانی از حضرت صادق - علیه السلام - به او رسیده بود به مدینه آمد تا با آن حضرت مباحثه کند، در آنجا با حضرت برخورد نکرد، به او گفتند: به مکه رفته است، آنجا آمد، ما با حضرت صادق - علیه السلام - مشغول طواف بودیم که نزد ما رسید. نامش «عبدالملك» و کنیه اش «ابوعبدالله» بود، در حال طواف شانه اش را به شانه امام صادق - علیه السلام - زد، امام صادق - علیه السلام - فرمود: نامت چیست؟

گفت: عبدالملك (بنده ي سلطان).

فرمود: کنیه ات چیست؟

گفت: کنیه ام ابوعبدالله (پدر بنده ي خدا) است.

حضرت فرمود: این پادشاه (و سلطانی) که تو بنده ي او هستی از پادشاهان زمین است یا آسمان؟ و نیز بگو پسر بنده ي خدای آسمان است یا بنده خدای زمین؟ هر جوابی که بگویی محکوم می شوی (او خاموش ماند).

هشام گوید: به زندیق گفتم: چرا جوابش را نمی گویی؟ از سخن من بدش آمد.

امام صادق - علیه السلام - فرمود: چون از طواف فارغ شدم نزد ما بیا.

زندیق پس از پایان طواف خدمت امام - علیه السلام - آمد، و در مقابل آن حضرت نشست، و ما هم دورش حلقه زدیم و نشستیم.

امام به زندیق فرمود: قبول داری که زمین زیر و زبری دارد؟

گفت: آری.

فرمود: زیر زمین رفته ای؟

گفت: نه.

فرمود: پس چه می دانی که زیر زمین چیست؟

گفت: نمی دانم ولی گمان می کنم زیر زمین چیزی نیست.

امام فرمود: گمان عجز و درماندگی است نسبت به چیزی که به آن نمی توانی یقین پیدا کنی.

سپس فرمود: آیا به آسمان صعود کرده ای؟

گفت: نه.

فرمود: می دانی در آن چیست؟

گفت: نه.

فرمود: شگفتا از تو که نه به مشرق رسیدی و نه به مغرب، نه به زمین فرو شدی، و نه به آسمان صعود نمودی، و نه از آن گذشتی تا بدانجا پشت سر آسمانها چیست و با این حال آنچه را که در آنها است (از نظم و تدبیری که دلالت بر صانع حکیمی دارد) منکر گشتی، مگر عاقل چیزی را که نفهمیده انکار می کند؟!!

زندیق گفت: تا حال کسی غیر شما با من این گونه سخن نگفته است.

امام فرمود: بنابراین؛ تو در این موضوع شك داری که شاید باشد و شاید نباشد.

گفت: شاید چنین باشد.

امام فرمود: ای مرد، کسی که نمی داند، بر آنکه می داند برهانی ندارد. و نادان را حجت و برهانی نیست.

ای برادر اهل مصر، از من بشنو و دریاب. ما هرگز درباره ی خدا شك نمی کنیم.

مگر خورشید و ماه، و شب و روز را نمی بینی که به افق می آیند و اشتباه نمی کنند و باز می گردند؟ آنها مجبور و ناچارند، مسیری جز مسیر خود ندارند. اگر قدرت رفتن بدون برگشت دارند پس چرا برمی گردند؟ و اگر مجبور و ناچار نیستند چرا شب روز نمی شود، و روز شب نمی گردد.

ای برادر اهل مصر؛ به خدا قسم آنها برای همیشه (به ادامه ی وضع خود) ناچارند، و آنکه ناچارشان کرده از آنها محکم تر (و فرمانروائی قویتر) و بزرگتر است.

زندیق گفت: راست گفתי.

سپس امام - علیه السلام - فرمود: ای برادر اهل مصر؛ برآستی آنچه به او گرویده اید و گمان می کنید که «دهر» است اگر «دهر» مردم را می برد چرا آنها را بر نمی گرداند؟ و اگر برمی گرداند چرا نمی برد؟

ای برادر اهل مصر؛ همه ناچارند، چرا آسمان افراشته و زمین نهاده شده است؟

چرا آسمان بر زمین نمی افتد؟ و چرا زمین بالای طبقاتش فرو نمی ریزد؟

و چرا چنان حالتی پیش نمی آید که دیگر نه آسمان و زمین در جای خود بمانند، و نه چیزی روی آنها مستقر گردد؟

زندیق گفت: پروردگارشان و سرورشان است که آنها را نگه داشته است.

و اینجا بود که زندیق به دست امام صادق - علیه السلام - ایمان آورد.

حمران (که در مجلس حاضر بود) به امام صادق - علیه السلام - گفت: فدایت شوم، اگر زنادقه به دست تو مؤمن می شوند، کفار هم به دست قدرت ایمان آوردند. (یعنی شما شاخه ی همان شجره ی مبارکه هستید و دارای همان نفس می باشید).

پس آن تازه مسلمان عرض کرد: مرا به شاگردی بپذیر.

امام - علیه السلام - به هشام فرمود: ای هشام؛ او را نزد خود نگه دار، و تعلیمش بده.

هشام که معلم ایمان به اهل شام و مصر بود، او را تعلیم داد، و معارف الهی را به او نیکو آموزش داد تا اینکه عقیده ی او پاک شد، به طوری که امام صادق - علیه السلام - از او راضی شد. (1).

ص: 362

---

1- اصول کافی ج 1 ص 91 ح 1.

## چرا آفریدگار جهان متعدد نیست؟

هشام بن حکم گوید: از جمله سؤالاتی که زندیق از امام صادق - علیه السلام - کرد این بود که گفت: چرا ممکن نیست که آفریدگار جهان بیش از یکی باشد؟

امام صادق - علیه السلام - فرمود: کلام تو که می گوئی اگر دو باشند از چند فرض و صورت خالی نیست:

یا اینکه هر دو قدیم و قوی هستند، یا هر دو ضعیف، یا اینکه یکی قوی و نیرومند، و دیگری ضعیف و ناتوان.

پس اگر هر دو نیرومند و قوی باشند پس چرا همدیگر را کنار نمی زنند، تا زمام تدبیر و ربوبیت را به خود اختصاص دهد؟

و اگر می گوئی: یکی از آن دو نیرومند و دیگری ناتوان و ضعیف است، پس در این صورت ثابت می گردد که خالق و آفریدگار یکی است همانطور که ما می گوئیم، به جهت عجزی که از دومی ظاهر و آشکار می شود.

و اگر می گوئی آنها دو تا هستند پس یا از هر جهت با هم متفقند، یا از هر جهت مختلفند. ولی چون ما جهان هستی را منظم و هماهنگ، و گردونه را در دوران و رفت و آمد شب و روز و آفتاب و ماه را مرتب یافتیم، و این استواری و درستی تدبیر و مدیریت و هماهنگی دلیل بر این است که مدبر جهان یکی است. (1).

- گفتنی است که حضرت در این بیان به نتیجه ی دو صورت اشاره فرمودند.

یکی اینکه هر دو ضعیف و ناتوان باشند، و دیگری اینکه هر دو از هر جهت متفق و هماهنگ عمل کنند، زیرا در صورت اولی ممکن نیست آفریدگار باشند، و در فرض دوم، وجود آفریدگار دوم لغو، بلکه اصلاً چنین فرضی محال است، زیرا مطلق متعدد نمی شود.

ص: 363

مردی به امام صادق - علیه السلام - گفت:

ای فرزند رسول خدا، مرا بر خدا دلالت کن که چگونه بشناسم، زیرا اهل جدال مرا متحیر کردند، (و نتوانستند دلیل و تفسیر واضحی در این زمینه به من ارائه کنند)؟

امام فرمودند: ای بنده ی خدا؛ آیا تا به حال سوار کشتی شده ای؟

گفت: بله.

حضرت فرمودند: آیا پیش آمده است که آن کشتی بشکند و در نزدیکی شما نه کشتی دیگری باشد که تو را نجات دهد، و نه کسی شنا بلد است تا تو را کمک کند؟

گفت: بله.

فرمود: آیا در آن حال دل تو به این مطلب متوجه شده که چیزی آنجا هست که می تواند تو را از این مهلکه نجات دهد؟

گفت: بله.

امام صادق - علیه السلام - فرمودند: آن چیزی که قلب تو به سوی او متوجه شد، همان خداوند قادر توانا است که می تواند آنگاه که هیچ چیزی نمی تواند تو را یاری کند، یاری نماید، و وقتی که هیچ کسی استغاثه تو را پاسخ نمی دهد، تو را نجات می دهد (و فطرت و نهاد و قلب تو این حقیقت را درک می کند) (1).

ص: 364

## چگونه خداوند از ازل شنوا و بینا بود؟

ابان بن عثمان احمر گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: به من خبر ده آیا خدا از ازل بینا و شنوا دانا و قادر و توانا بود؟

فرمود: بله.

گفتم: مردی هست که مدعی ولایت و تبعیت از شما است می گوید: خداوند تبارک و تعالی از ازل به وسیله ی گوش، شنوا و به وسیله ی چشم، بینا، و به وسیله ی دانش، دانا، و به وسیله ی قدرت، توانا است.

(راوی گوید: امام - علیه السلام - غضبناک شدند، سپس فرمودند: هر که این حرف را بزند، و به آن عقیده داشته باشد مشرک است، و از ولایت ما بهره ای نبرده است، خداوند تبارک و تعالی ذاتی است دانا، شنوا، بینا، توانا.

- یعنی هیچ چیز بین ذات خدا و صفاتش واسطه نیست. (1).

ص: 365

---

1- امالی صدوق رحمه الله: ص 61 ح 6.

ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: چگونه بندگان در عالم ذر (عالم ألت) پاسخ دادند؟

حضرت فرمودند: در وجود آنها چیزی گذاشت که هرگاه پرسیده شوند اجابت خواهند کرد (یعنی در مسأله ی عهد و میثاق).

مرحوم علامه ی مجلسی در بیان این حدیث شریف می فرماید: یعنی روح با آن ذرات در آمیخت، و در آنها عقل و دستگاه شنوایی و دستگاه گویائی و نطق قرار داده شد به طوری که خطاب را درک کردند و پاسخ دادند در همان حال که ذرات بودند. (1).

2- ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: به من خبر ده هنگامی که در عالم ذر از آنها سؤال شد: (أشهدهم علی أنفسهم ألت برکم قالوا بلی) (2) «مگر نه من پروردگار شما هستم آنها گفتند: بله» به خدا قسم، وعده ای در درون خلاف آنچه ابراز داشتند پنهان کردند، اینان چگونه سؤال مزبور را دریافتند؟

حضرت فرمودند: خداوند در آنها چیزی قرار داد که اگر سؤال می شدند می فهمیدند و می توانستند پاسخ دهند. (3).

ص: 366

---

1- بحار الأنوار: ج 5 ص 205 ح 57.

2- سوره ی أعراف: آیه ی 172.

3- تفسیر العیاشی: ج 2 ص 42، بحار الأنوار: ج 64 ص 102 ح 19.



## چرا خداوند مردم را مطیع نیافرید؟

زندیق گفت: به من خبر ده چرا خداوند - عزوجل - همه ی مردم را مطیع و فرمانبر و موحد نیافرید در حالی که بر این کار توانائی داشت؟ حضرت فرمودند: اگر خداوند آنها را مطیع و فرمانبردار می آفرید در این صورت ثوابی نداشتند، زیرا در این حالت اطاعت کار آنها نیست، و دیگر نه بهشت بود و نه جهنم، ولی خداوند بندگان خود را آفرید و آنها را دستور داد به اطاعت خود، و از معصیت خود نهی نمود، و به وسیله ی انبیاء حجتش را بر آنها تمام کرد، و به وسیله ی کتابهایش عذری برای آنها باقی نگذاشت تا اینکه خود آنها اطاعت کنند، و خود آنها معصیت کنند، و به خاطر اطاعت مستحق ثواب و به خاطر معصیت مستحق عقاب شوند. (1).

ص: 367

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 170 ضمن ح 2.

## چرا مؤمن مؤمن نامیده شد؟

به امام صادق - علیه السلام - گفته شد: چرا مؤمن را مؤمن نامیده اند؟

حضرت فرمودند: زیرا خدا برای مؤمن نامی از نامهای خود را برگرفته است، و لذا او را مؤمن نامیده است.

و نیز بدین جهت مؤمن نامیده شد چون از عذاب خدا در امان است. و نیز چون روز قیامت (به برکت منزلتی که نزد خدا دارد) به افراد معصیت کار امان می دهد و خداوند کار او را امضاء می کند.

و اگر مؤمن بخورد یا بیاشامد یا قیام کند یا بنشیند یا بخوابد، یا آمیزش کند یا به مکان آلوده ای مرور کند خداوند آن مکان را تا هفت طبقه زمین طاهر و پاک سازد به طوری که هیچ از آلودگی آن به او نرسد.

و نیز چون مؤمن روز قیامت همراه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است، پس می گذرد بر شخصی که نسبت به او غضب کرده، نه ناصبی است و نه مؤمن و لکن مرتکب کبائر شده برای او منزلت عظمی نزد خدا می بیند در حالی که مؤمن را در دنیا دیده است، لذا مؤمن نزد خداوند برای او شفاعت می کند و می گوید: بارالها! این بنده ات را به من ببخش.

خداوند متعال درخواست او را اجابت می کند.

سپس حضرت فرمود: خدا این مطلب را (یعنی شفاعت) در قرآن متذکر شده است آنجا که می گویند: (فما لنا من شافعين) (1) «ما دیگر شفیع نداریم» از پیامبران (و لا صدیق حمیم) (2) «و نه دوست صمیمی» از همسایگان و خویشاوندان.

پس هنگامی که مایوس از شفاعت می شوند گوید - یعنی آنکه مؤمن نیست - : (فلو أن لنا كرة فنكون من المؤمنين) (3) «ای کاش بار دیگر به دنیا برمی گشتیم تا اینکه مؤمن می شدیم». (4).

ص: 368

1- سوره ی شعراء: آیه ی 100.

2- سوره ی شعراء: آیه ی 101.

3- بحار الأنوار: ج 64 ص 63 ح 7.

4- سوره ی شعراء آیه ی 102.

## چه شرکي موجب آتش جهنم مي شود؟

زراره گوید: براي امام صادق - عليه السلام - به وسيله بعضي از اصحابمان نامه نوشتم، و در آن سؤال کردم درباره ي روايتي که از پيامبر اکرم - صلي الله عليه و آله و سلم - رسیده که: «هر کس شرک ورزد آتش جهنم براي او واجب مي شود، و هر کس که شرک نورزد بهشت براي او واجب مي شود».

حضرت فرمود: اما کسي که براي خدا شريك قرار دهد اين شرک آشکار و روشن است، و همان فرمايش خداوند است که مي فرمايد: (و من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة) [\(1\)](#) «و کسي که شرک ورزد به خدا همانا خدا بهشت را بر او حرام کرده است».

و اما قسمت دوم کلام يعني: هر کس شرک نورزد بهشت براي او واجب مي شود.

حضرت در اين زمينه فرمودند: اينجا محل تأمل است، اين حديث در حق کسي است که معصيت خدا را نکند. [\(2\)](#).

ص: 369

---

1- سوره ي مائده آيه ي 72.

2- تفسير العياشي: ج 1 ص 335، بحار الأنوار: ج 69 ص 98 ح 20.

## چه چیز موجب پایداری یا زوال ایمان است؟

سعدان گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: چه چیز ایمان را در بنده پایدار می کند؟

فرمود: ورع (و اجتناب از معصیت).

گفتم: چه چیز او را از آن بیرون می برد؟

فرمود: طمع. (1).

ص: 370

---

1- اصول کافی: ج 3 ص 397 ح 5، و ص 424 ح 12، و ج 4 ص 10 ح 4.

## چیزهای واجب بر بندگان

سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم، فدایت شوم؛ به من خبر ده، چه چیزهایی را خدا بر بندگان واجب نمود؟

حضرت فرمودند: اقرار به وحدانیت خدا، و اینکه محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - پیامبر خداست. و اقامه ی نماز، و (اداء) خمس و زکات، و حج خانه ی خدا، و روزه ماه مبارک رمضان و ولایت (اهل بیت - علیهم السلام).

پس هر کس این امور را بر پا کند، و استقامت ورزد و راه میانه برود و از منکرات اجتناب کند وارد بهشت می شود. (1).

ص: 371

---

1- المحاسن: 289، بحار الأنوار: ج 65 ص 386 ح 36.

## چگونه ایمان تثبیت و سلب می شود؟

حسین بن نعیم صحاف گوید: به حضرت صادق - علیه السلام - عرض کردم:

چگونه است که (گاهی) انسان نزد خداوند مؤمن است، و ایمان او نزد خدا ثابت است، سپس خداوند پس از آن او را از ایمان به کفر می برد؟

حضرت در پاسخ فرمود: خدای عزوجل عادل است، و جز این نیست که بندگان را به ایمان به خود خوانده است، نه به کفر، و احدی را به کفر دعوت نکرده است، پس هر که به او ایمان آورد و ایمانش نزد خداوند ثابت گردد خدای عزوجل دیگر او را از ایمان به کفر منتقل نمی سازد.

من پرسیدم: (گاهی) مردی کافر است و کفرش نزد خدا ثابت است، سپس خداوند او را پس از آن از کفر به ایمان منتقل می سازد (این چگونه است)؟

فرمود: خدای عزوجل همه مردم را بر فطرت آفریده است که نه ایمان به شریعتی را بفهمند، و نه کفر و انکاری می دانند، سپس رسولان را فرستاد که بندگان را به ایمان به خدا دعوت کنند پس برخی را خداوند (بدین وسیله) هدایت و راهنمایی فرموده، و برخی را هدایت نفرموده. (1)

ص: 372

---

1- اصول کافی: ج 4 ص 144 ح 1، بحار الأنوار: ج 11 ص 39 ح 39، با اندکی اختلاف.

## چگونه ایمان تثبیت و سلب می شود؟

حسین بن نعیم صحاف گوید: به حضرت صادق - علیه السلام - عرض کردم:

چگونه است که (گاهی) انسان نزد خداوند مؤمن است، و ایمان او نزد خدا ثابت است، سپس خداوند پس از آن او را از ایمان به کفر می برد؟

حضرت در پاسخ فرمود: خدای عزوجل عادل است، و جز این نیست که بندگان را به ایمان به خود خوانده است، نه به کفر، و احدی را به کفر دعوت نکرده است، پس هر که به او ایمان آورد و ایمانش نزد خداوند ثابت گردد خدای عزوجل دیگر او را از ایمان به کفر منتقل نمی سازد.

من پرسیدم: (گاهی) مردی کافر است و کفرش نزد خدا ثابت است، سپس خداوند او را پس از آن از کفر به ایمان منتقل می سازد (این چگونه است)؟

فرمود: خدای عزوجل همه مردم را بر فطرت آفریده است که نه ایمان به شریعتی را بفهمند، و نه کفر و انکاری می دانند، سپس رسولان را فرستاد که بندگان را به ایمان به خدا دعوت کنند پس برخی را خداوند (بدین وسیله) هدایت و راهنمایی فرموده، و برخی را هدایت نفرموده. (1)

ص: 373

---

1- اصول کافی: ج 4 ص 144 ح 1، بحار الأنوار: ج 11 ص 39 ح 39، با اندکی اختلاف.

## چرا خدا انسانها را آفرید؟

جعفر بن محمد بن عماره گوید: پدرم از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمود: چرا خدا انسانها را آفرید؟

حضرت فرمودند: خداوند - تبارك و تعالی - انسانها را بیهوده و بی جهت نیافرید، و آنها را یله و رها قرار نداد، بلکه آنها را برای اظهار توانائی و قدرت خود آفرید، تا آنها را به اطاعت خود تکلیف کند، و از این طریق مستوجب و مستحق رضایت و خشنودیش بشوند.

و آنها را نیافرید که از آنها سودی ببرد، یا به وسیله ی آنها از خود ضرری دفع نماید، بلکه آنان را آفرید تا به آنها نفعی برساند، و آنان را به نعمت ابدی برساند. (1).

شاعر فارسی گوید: من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم .

ص: 374

---

1- بحار الأنوار: ج 5 ص 313 ح 2.



## چرا خدا پیامبران را فرستاد؟

ابوبصیر گوید: شخصی از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمود: چرا خدا پیامبرانی را به سوی بشر فرستاد؟

حضرت فرمودند: تا اینکه پس از پیامبر مردم حجتي بر خدا نداشته باشند، و تا اینکه نگویند: بشارت دهنده و بیم دهنده اي براي ما نیامد، و تا اینکه حجت خدا بر آنها باشد، مگر نشنیدی فرمایش خداوند را که کلام خازنهای جهنم را که بر اهل جهنم به فرستاده شدن انبیاء احتجاج می کنند آنجا که می فرماید:

(ألم یأتکم نذیر - قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا و قلنا ما نزل الله من شیء ان أنتم الا فی ضلال کبیر) (1) «مگر بیم دهنده ي الهي به سراغ شما نیامد؟! می گویند: آری، بیم دهنده به سراغ ما آمد، ولي ما او را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند هرگز چیزی نازل نکرده، و شما در گمراهي بزرگي هستيد!» (2).

ص: 375

---

1- سوره ي ملك آیه ي 9 و 8.

2- بحار الأنوار: ج 11 ص 39 ح 37.

## چه فرقي بين رسول و نبي است؟

زراره گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ي رسول سؤال کردم.

حضرت فرمودند: رسول کسی است که فرشته ي (وحي را) ببیند هنگامی که پیامی از پروردگارش برای او می آورد، و با او سخن می گوید همان طور که فردي از شما با دوستش سخن می گوید.

و نبي کسی است که فرشته را نمی بیند، بلکه وحي بر او نازل می شود، و آن را در خواب می بیند.

گفتم: از کجا می داند که آنچه در خواب می بیند حق است؟

حضرت فرمودند: خداوند طوري مطلب را برای او بیان می کند که بداند آن حق است.

و محدث کسی است که صدا را می شنود و هیچ چیز نمی بیند. (1).

ص: 376

---

1- بصائر الدرجات: 108، بحار الأنوار: ج 26 ص 75 ح 29.

## چرا خدا آدم را بدون والدین آفرید؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم، به چه علت خدای عزوجل آدم - علیه السلام - را بدون پدر و مادر، و عیسی - علیه السلام - را بدون پدر، و سائر مردم را از پدر و مادر آفرید؟

حضرت فرمودند: تا مردم کمال قدرت خدا را بدانند، و بدانند خداوند می تواند انسانی را هم از تنها مادری و هم بدون پدر و مادر بیافریند. و نیز خدا این کار را کرد تا دانسته شود خدا بر همه چیز توانا و قادر است. (1).

ص: 377

---

1- بحار الأنوار: ج 11 ص 108 ح 16.

## چگونه پیامبر مطمئن شد که این وحی است؟

زراره گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: چگونه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نترسید که چیزی که برای او می آید از ناحیه ی شیطان است، بلکه مطمئن بود که از ناحیه ی خدا است؟

حضرت فرمود: هنگامی که خدا شخصی را برای بندگی و پیامبری برمی گزیند اطمینان و قرار و متانت بر او نازل می کند، و لذا آنچه برای او از ناحیه ی خدا فرود می آید مثل این است که به چشم می بیند. (1).

ص: 378

---

1- بحار الأنوار: ج 18 ص 262 ح 16.

## چه معجزه ای بر نبوت محمد دلالت می کند؟

روایت شده است که قومی از یهود نزد امام صادق - علیه السلام - آمده و سؤال کردند: چه معجزه ای بر نبوت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - دلالت می کند؟

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: کتاب او که بر کتابهای دیگر آسمانی هیمنه و تسلط دارد (و تحریفها و تغییرات در آنها را رسوا می کند) آن کتابی که عقل هر بیننده ای را مبهوت می سازد، به اضافه آنچه در اختیار او قرار داده شده است از حلال و حرام و غیره که اگر بخواهیم به بیان همه ی آنها پردازیم سخن طولانی می شود.

یهودیه گفتند: از کجا بدانیم آنچه که می گوئی درست است (و این کتاب و این حلالها و حرامها از ناحیه خدا بر پیامبر نازل شده است)؟

حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - که در آن مجلس حضور داشتند و کودک بودند - فرمود: چگونه ما بدانیم آنچه که از آیات موسی روایت می کنید، واقعا مستند به حضرت موسی - علیه السلام - است؟

یهودیه پاسخ دادند: چون انسانهای صادق و راستگو آن را نقل کردند، و ما از آنها گرفتیم.

حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - فرمودند: شما نیز صحت آنچه شما را از آن با خبر کردم، به واسطه ی خبر کودکی است که خداوند بدون فراگیری از معلمی و بدون گرفتن از ناقلان، او را آگاه کرده است.

یهودیه (چون این دیدند و شنیدند) گفتند: شهادت می دهیم که خدائی نیست جز خداوند واحد، و اینکه محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - پیامبر و فرستاده ی اوست، و شهادت می دهیم که شما امامان هدایت کننده و حجج من عند الله بر بندگانش هستید.

اینجا بود که حضرت صادق - علیه السلام - با شتاب برخاست، و پیشانی فرزندش موسی بن جعفر - علیه السلام - را بوسید سپس فرمود: تو قائم به امر پس از من هستی.

پس بدین جهت بود که واقفیه گفتند: موسی بن جعفر زنده است، و او است قائم.

سپس حضرت صادق - علیه السلام - به یهودیه ای مسلمان شده خلعتهایی دادند، و پولها و هدایائی دادند آنها در حالی که مسلمان شده بودند از نزد حضرتش مرخص شدند.

البته شبهه ای در این مطلب (یعنی اینکه حضرت موسی بن جعفر موصوف به قائم است) نیست، زیرا هر امامی پس از پدر خود قائم به امر است، و اما قائمی که تمام زمین را پر از عدل و داد می کند حضرت مهدی فرزند امام حسن عسکری - علیهما السلام - است. (1).

ص: 379

## چند نوبت پیغمبر به معراج رفت؟

علي بن ابوحزمه گوید: در خدمت امام صادق - علیه السلام - حضور داشتم که ابوبصیر از امام صادق - علیه السلام - پرسید: قربانت گردم؛ پیغمبر - صلي الله عليه و آله و سلم - را چند مرتبه معراج بردند؟

فرمود: دو مرتبه، پس جبرئیل او را در مقامي نگهداشت و گفت: درجایت بایست ای محمد، زیرا در جائی ایستاده ای که هرگز هیچ فرشته ای و پیغمبری در آنجا نایستاده است، همانا پروردگارت در نماز است.

فرمود: ای جبرئیل، چگونه نمازی؟

گفت: می فرماید: سبوح قدوس، منم پروردگار ملائکه و روح که رحمتم بر غضبم پیشی گرفته است.

پیغمبر - صلي الله عليه و آله و سلم - فرمود: خدایا؛ عفو و درگذشت تو را خواهم، عفو و درگذشت تو را خواهم.

امام - علیه السلام - فرمود: و همچنان بود که خدا فرماید: پیغمبر به مقام (قاب قوسین أو أدنی) (1) رسید.

ابوبصیر گوید به حضرت عرض کردم: قربانت گردم؛ «قاب قوسین أو أدنی» چیست؟

فرمود: به مقدار فاصله میان هلالی کمان تا سرش.

سپس فرمود: در میان آن دو حجایی می درخشید و خاموش می شد.

و به گمانم فرمود: زبرجدی بود، پس پیغمبر نور عظمت را از اندازه ی سوراخ سوزن تا آنچه خدا خواهد (یعنی از کمترین درجه تا بالاترین درجه) مشاهده نمود، و خدای تعالی فرمود: ای محمد.

عرض کرد: لیبک پروردگارم.

فرمود: کیست برای امت بعد از تو؟

عرض کردم: خدا داناتر است.

فرمود: علی بن ابی طالب است، امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای روسفیدان دست و پا درخشانان.

سپس امام صادق - علیه السلام - به ابوبصیر فرمود: ای ابامحمد، به خدا؛ ولایت علی - علیه السلام - از زمین نیامده، بلکه شفاهای از آسمان رسیده است. (2).

ص: 380

2- اصول كافي: ج 1 ص 442 ح 13؛ بحار الأنوار: ج 18 ص 306 ح 13.

## چگونه رسول الله با زنان بیعت کردند؟

مفضل گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: چگونه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - با زنان بیعت کردند؟

حضرت فرمود: پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - ظرف بزرگی را که در آن وضوء می گرفت، خواست و آب در آن ریختند سپس دست خود را در آن فرو بردند، و هنگامی که هر کدام از آنها می خواستند بیعت کنند به او می فرمود: دست خود را در آن آب فرو ببر، آنسان که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - انجام داد، و بدین طریق پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - با زنان بیعت نمود. (1)

ص: 381

---

1- الکافی: ج 5 ص 526، بحار الأنوار: ج 64 ص 187 ح 9.



## چرا قرآن کهنه نمی شود؟

ابراهیم بن العباس از امام رضا - علیه السلام - از پدرانش نقل نمود که: شخصی از امام صادق - علیه السلام - سؤال کرد: به چه علت قرآن کریم هر چه تکرار و خوانده می شود روز به روز تازه تر جلوه می کند؟

حضرت فرمود: زیرا خداوند آن را برای زمانی دون زمانی و مردمی دون مردمی (یعنی زمان و مردم خاصی) قرار نداده است، و لهذا همواره و در هر زمان تازه و نزد هر قومی تا روز قیامت جدید است. (1).

ص: 382

---

1- عیون أخبار الرضا - علیه السلام - : 239، بحار الأنوار: ج 17 ص 213 ح 18.

## چگونه قرآن در رمضان و در بیست سال نازل شد؟

1- ابراهیم گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی تفسیر و معنی فرمایش خدا: (شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن) (1) «ماه رمضان ماهی است که قرآن، در آن نازل شده است» سؤال نمودم، و گفتم: چگونه قرآن در ماه رمضان فرو فرستاده شد در حالی که در طول بیست سال از اولش تا آخرش نازل شد؟

حضرت فرمود: قرآن يك جا در ماه رمضان به بیت المعمور فرو فرستاده شد، سپس در طول بیست سال از بیت المعمور نازل شد.

سپس حضرت فرمود: پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: صحف ابراهیم در شب اول ماه رمضان نازل شد. و تورات در ششم ماه رمضان نازل شد، و انجیل در شب سیزدهم ماه رمضان نازل شد، و زبور در هجدهم ماه رمضان نازل شد، و قرآن در بیست و چهارم ماه رمضان نازل شد. (2).

2- حفص بن غیاث گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: خبر ده مرا درباره ی فرمایش خدا: (شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن) (3) «ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است». قرآن چگونه در ماه رمضان نازل شده در حالی که قرآن کریم در مدت بیست سال نازل شده است؟

حضرت فرمود: قرآن کریم به طور یکپارچه در ماه رمضان به بیت معمور نازل شد سپس در مدت بیست سال از بیت معمور نازل شد. (4).

ص: 383

---

1- سوره ی بقره آیه ی 185.

2- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 80، بحار الأنوار: ج 94 ص 25 ح 61.

3- سوره ی بقره آیه ی 185.

4- أمالی صدوق (مترجم)، ص 62 ح 5.

## چيزي که موجب بيهوشي امام به هنگام قرائت شد

روايت شده است که: مولاي ما امام صادق - عليه السلام - هنگامي که در نماز قرآن تلاوت مي فرمود، از حال مي رفتند و بيهوش مي شد، هنگامي که به حال عادي برگشتند از ايشان سؤال شد: چه چيزي سبب شد که حالتان چنين شود؟

حضرت پاسخي بدین مضمون دادند: من آیات قرآن را آن چنان تکرار نمودم تا جائي که به این حال رسیدم گو اینکه من آنها را در رواز کسی که نازل مي کرد شنیدم. (1).

ص: 384

---

1- بحار الأنوار: ج 47 ص 58 ح 108.

## چه هنگام امام، امامت خود را می فهمد؟

1- یکی از اصحاب گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: چه زمانی امام؛ امامت و رسیدن امر را به خود می فهمد؟

فرمود: در آخرین دقیقه ی زندگی امام پیشین. (1).

2- یکی از اصحاب ما گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: چه زمانی امام بعدی به آنچه نزد امام پیشین است آگاه می شود؟

فرمود: در آخرین دقیقه ای که روح او باقی است. (2).

ص: 385

---

1- بحار الأنوار: ج 27 ص 294 ح 2.

2- بحار الأنوار: ج 27 ص 294 ح 2.

## چهارده نور کدامند؟

مفضل گوید: امام صادق - علیه السلام - فرمود: خداوند تبارک و تعالی چهارده هزار سال پیش از آنکه مخلوقات را بیافریند چهارده نور آفرید، که ارواح ما بود.

از حضرت سؤال شد: آن چهارده نور که هستند؟

حضرت فرمود: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه (نه گانه) - علیهم السلام - از فرزندان حسین - علیه السلام - که آخر آنها قائم است که پس از غیبت قیام می کند و دجال را می کشد، و زمین را از هر گونه ظلم و ستم پاک می کند. (1).

ص: 386

---

1- بحار الأنوار: ج 51 ص 144 ح 8.

## چرا خدا در قرآن نام اهل بیت را صراحتاً نیاورده؟

ابوبصیر گوید: به حضرت صادق - علیه السلام - عرض کردم: مردم می گویند:

چرا نام علی - علیه السلام - و خاندانش در کتاب خدا (قرآن) برده نشده است؟

فرمود: به آنها بگو: آیه ی نماز بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نازل شد و سه رکعتی بودن و چهار رکعتی آن نام برده نشد، تا اینکه پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خود برای مردم بیان کرد.

و آیه ی زکاة بر آن حضرت نازل شد و اسم برده نشد که زکاة از هر چهل درهم يك درهم است تا اینکه خود پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آن را برای مردم شرح داد.

و امر به حج نازل شد و به مردم نگفت: هفت دور طواف کنید تا اینکه خود پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برای آنها توضیح داد.

و آیه ی (أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم) (1) «اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا را و اولو الأمر (اوصیاء پیامبر) را» نازل شد، و این در حق حضرت علی و حضرت حسن و حضرت حسین - علیهم السلام - هم نازل شد.

پس پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - درباره ی علی - علیه السلام - فرمود: «هر که را من مولا و آقای او هستم، علی مولا و آقای او است».

و باز فرمود: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) (2) «درباره ی کتاب خدا و اهل بیتم به شما سفارش می کنم؛ من از خدای عزوجل خواسته ام که میان آنها جدائی نیندازد تا آنها را در نزد حوض به من رساند خدا خواسته ی مرا عطا کرد».

و نیز فرمود: (و أولوا الأرحام بعضهم أولی ببعض فی کتاب الله) (3) «شما چیزی به آنها نیاموزید که آنها از شما دانانترند».

و باز فرمود: (و أولوا الأرحام بعضهم أولی ببعض فی کتاب الله) «آنها شما را از طریق هدایت بیرون نمی کنند و به گمراهی وارد نمی سازند».

اگر پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خاموشی اختیار می نمود و بیان نمی کرد که اهل بیت اش چه کسانی هستند؟ هر آینه آل فلان و آل فلان آن را برای خود ادعا می کردند، ولی خدای عزوجل برای تصدیق پیغمبرش (بیان آن حضرت را که مقصود آل پیغمبر است نه آل فلان و فلان) در کتابش نازل فرمود: «همانا خدا می خواهد ناپاکی را از شما اهل این خانه ببرد و پاکیزه تان کند، پاکیزگی کامل».

حضرت علی و حسن و حسین و فاطمه - علیهم السلام - در خانه ی ام سلمه بودند که پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آنها را زیر عبا گرد آورد و سپس فرمود:

«خدایا؛ هر پیغمبری اهل و ثقلی داشت و اهل و ثقل من اینانند».

ام سلمه گفت: من از اهل شما نیستم؟

حضرت فرمود: «توبه خیر و نیکی هستی ولی اینها اهل و ثقل من هستند».

بنابراین؛ چون پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - وفات یافت برای پیشوائی مردم، علی - علیه السلام - از همه ی مردم سزاوارتر بود، به جهت آنکه رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - آنچه از طرف خدا بود نسبت به او بود به مردم رسانده بود و دست او را گرفته و در میان مردم بپا داشته بود.

و چون علی - علیه السلام - در گذشت نمی توانست و اقدام هم نمی کرد که محمد بن علی و نه عباس بن علی و نه هیچ یک از پسران دیگرش را (غیر از حسین - علیهما السلام -) در اهل پیغمبر داخل کند، زیرا در آن صورت حسن و حسین - علیهم السلام - می گفتند: خدای تبارک و تعالی آیه اهل بیت را درباره ی ما نازل فرمود چنانکه درباره ی تو نازل کرد، و مردم را به اطاعت ما امر کرد چنان که به اطاعت تو امر فرمود، و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نسبت به ما تبلیغ کرد، چنانکه نسبت به تو تبلیغ فرمود، و خدا ناپاکی را از ما برد چنانکه از تو برد.

و چون علی - علیه السلام - در گذشت حسن - علیه السلام - به امامت سزاوارتر بود، برای بزرگسالیش، و چون وفات نمود نمی توانست و اقدام هم نمی کرد که فرزندان خودش را در امر امامت داخل کند، و در میان آنها قرار دهد، در صورتی که خدای عزوجل می فرماید: «خویشاوندان در کتاب به یکدیگر سزاوارترند، زیرا در آن صورت حسین - علیه السلام - می گفت: خدا مردم را به اطاعت من امر نموده چنانکه به اطاعت تو و اطاعت پدرت امر فرموده، و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - درباره ی من تبلیغ کرده، چنانکه درباره ی تو و پدرت تبلیغ فرموده، و خدا ناپاکی را از من برد چنانکه از تو و پدرت برده است.

پس چون امامت به حسین - علیه السلام - رسید، هیچ یک از اهل بیت او نمی توانست بر او ادعا کند، چنانکه او بر برادر و پدرش ادعا می کرد، اگر آن دو می خواستند امر امامت را از او به دیگری برگردانند، ولی آنها چنین کاری نمی کردند.

سپس زمانی که امامت به حسین - علیه السلام - رسید، معنی و تأویل آیه ی (و أولوا الأرحام بعضهم أولی ببعض فی کتاب الله) جاری گشت و بعد از حسین - علیه السلام - به علی بن الحسین - علیهم السلام - رسید، و بعد از علی بن الحسین به محمد بن علی - علیهم السلام - رسید.

آنگاه امام - علیه السلام - فرمود: مقصود از ناپاکی همان شك است به خدا که ما درباره ی پروردگار خود هرگز شك نمی کنیم. (4).

ص: 387

1- سوره ی نساء آیه ی 59.

2- سوره ی احزاب آیه ی 33.

3- سوره ی انفال آیه ی 75.

4- اصول کافی: ج 2 ص 40 ح 1.

## چرا غيبت امام زمان به طول مي انجامد؟

چرا غيبت امام زمان به طول مي انجامد؟

## چرا امام گاهي با درنگ و گاهي به زودي جواب ميدهد

عيسي بن حمزه ي ثقيفي گويد: به امام صادق - عليه السلام - عرض كردم: هنگامي كه ما از شما سؤال مي كنيم، گاهي زود جواب ما را مي دهيد، و گاهي سر به سوي زمين مي افكنيد سپس به ما پاسخ مي دهيد (اين از چه رو است)؟

حضرت فرمود: بله، در گوشها و دلهاي ما القاء مي شود، پس هرگاه القاء بشود سخن مي گوئيم، و هرگاه القاء نشود سكوت مي كنيم. (1).

ص: 388

---

1- بصائر الدرجات: 91، بحار الأنوار: ج 26 ص 57 ح 123.



## چگونه امام از مناطق مختلف دنیا خبر دارد؟

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق - علیه السلام - پرسیدم راجع به دانستن امام - علیه السلام - آنچه را که در اطراف زمین است، با اینکه خودش در میان اطاقي است که پرده اش انداخته است؟

فرمود: اي مفضل؛ خدای تبارک و تعالی در پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پنج روح قرار داد:

1- روح زندگی که به وسیله ی آن حرکت کند و راه رود.

2- روح قوه که به وسیله ی آن قیام و کوشش کند.

3- روح شهوت که به وسیله ی آن بخورد و بیاشامد و با زنان حلال خود نزدیکی کند.

4- روح ایمان که به وسیله ی آن ایمان آورد و عدالت ورزد.

5- روح قدسی که به وسیله ی آن بار نبوت کشد.

و چون پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - وفات کرد و روح القدس از او به امام (جانشین او) منتقل شد، و روح القدس خواب و غفلت و یاوه گری و تکبر ندارد، و چهار روح دیگر خواب و غفلت و تکبر و یاوه گری دارند و به وسیله ی روح القدس همه چیز درک می شود. (1).

ص: 389

---

1- اصول کافی: ج 2 ص 17.

## چگونه مدعی امامت به دروغ شناخته می شود؟

عبدالأعلی گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: کسی که منصب امامت را غصب کرده و به ناحق ادعا می کند چه دلیلی برای رد او هست؟

فرمود: راجع به حلال و حرام از او بپرسند (درست پاسخ نگوید).

سپس به من رو کرد و فرمود: سه دلیل هست که جز در صاحب امر امامت فراهم نیاید:

1- سزاوارترین مردم باشد به امام پیش از خود (از لحاظ خویشاوندی، صفات کمالی، اخلاق و رفتار).

2- و سلاح نزد او باشد (و در روایتی: سلاح رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -).

3- وصیت امام سابق درباره ی او مشهود باشد به طوری که چون در شهر امام وارد شوی و از عموم مردم و کودکان هم که بپرسی: فلان امام به چه شخصی وصیت کرده؟ بگویند: به فلان فرزند فلان.

## چیزهایی که جایز نیست انسان نداند

عیسی بن سری ابو الیسع گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: خبر ده مرا از دعائم (و ارکان) اسلام که هیچ کس حق ندارد در شناخت آنها کوتاهی کند، و تقصیر و کوتاهی در شناخت آنها موجب فساد و تباهی دین شخص می شود، و از او هیچ عملی پذیرفته نمی شود، و هر کس آنها را بداند، و به آنها عمل کند دینش استوار خواهد بود، و عملش قبول خواهد شد، و با شناخت آنها اشکالی ندارد چیزهای دیگر را نداند.

حضرت فرمود: شهادت و اقرار به وحدانیت و یگانگی خدا، و ایمان به اینکه محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - پیامبر خدا است، و اقرار به اینکه هر چه آورده است از ناحیه ی خدا است، و (آدای) حقی که در اموال او است - یعنی زکات - و ولایتی که خداوند عزوجل به آن دستور داده، ولایت (محبت و پیروی از) آل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم -.

عرض کردم: آیا در زمینه ی ولایت چیزی هست که به وسیله، و به برکت آن، شخص بتواند امام را بشناسد؟

حضرت فرمود: بله، خداوند عزوجل فرموده است: (یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الامر منکم) (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر (اوصیای پیامبر) را».

و پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «هر کس بمیرد در حالی که امام خود را نشناخته است به مرگ جاهلیت مرده است»، آن امام، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بود و علی - علیه السلام - بود - و دیگران گویند: و معاویه نیز بود - سپس حسن - علیه السلام - بود، و حسین - علیه السلام - بود، و دیگران نیز گویند: یزید بن معاویه بود و حسین - علیه السلام - بود در حالی که هرگز این دو یکسان نبودند، هرگز یکسان نبودند.

آنگاه حضرت ساکت شد. سپس فرمود: آیا اضافه کنم برای شما؟

حکم الاعور گفت: بله؛ فدایت شوم.

فرمود: (از جمله ی امامان) علی بن الحسین - علیه السلام - بود سپس محمد بن علی ابو جعفر - علیه السلام -، و شیعیان پیش از آنکه نوبت به ابو جعفر (امام باقر - علیه السلام -) برسد مناسک حج و حلال و حرامشان را نمی شناختند، تا اینکه نوبت به ابو جعفر (امام باقر - علیه السلام -) رسید، در علم و احکام را بر روی آنها گشود، و مناسک حج و حلال و حرامشان را برایشان تبیین و توضیح داد، به طوری که مردم از آن پس به ائمه احتیاج پیدا کردند، بعد از آنکه به مردم (یعنی غیر شیعه) احتیاج داشتند... و چنین است امر امامت، و زمین هرگز بدون امام نباشد.

و هر کس امام خود را نشناسد به مرگ جاهلیت می میرد، و شدیدترین لحظه ای که تو به آن چیزی که الآن بر آن هستی احتیاج خواهی داشت لحظه ای است که جانت به اینجا رسید - و اشاره به گلوی خود نمود - و دنیا از تو جدا می شود، در آن لحظه می گوئی: چه نیکو امر (و مذهبی) بود که بر آن بودم. (2).

ص: 390

---

1- سوره ی نساء آیه ی 59.

2- الکافی: ج 2 ص 19، بحار الأنوار: ج 68 ص 337 ح 11.

## چرا کودک بدون تعجب و درد مي خندد و گريه مي کند

مفضل گوید: از امام جعفر صادق - عليه السلام - سؤال نمودم چرا بچه بدون تعجب مي خندد و بدون درد گريه مي کند؟

حضرت فرمود: اي مفضل؛ هيچ کودکی نیست مگر اينکه امام را مي بيند، و با او نجوي مي کند، پس گريه ي او به خاطر غيبت امام و پنهان شدن از او است، و خنده ي او هنگامي است که امام به او روي مي آورد.

و اين وضع همچنان ادامه دارد تا وقتي که زبانش به سخن باز شود، در اين حال اين در به روي او بسته مي شود، و فراموشي قلب او را فرا مي گيرد (به طوري که يادش نمي آيد چه ديده و چه شنیده تا اينکه بازگو کند). (1).

ص: 391

---

1- علل الشرائع: 195، بحار الأنوار: ج 2 ص 382 ح 36.

## چگونه بر پیامبر صلوات بفرستیم؟

1- زیاد بن مروان از حریر روایت می کند که گفت: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛ چگونه بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - صلوات و درود بفرستیم؟

فرمود: بگوئید:

«اللهم صل علي محمد و أهل بيته الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا»

یعنی: خداوندا؛ درود بفرست بر محمد و اهل بیت محمد که پلیدی را از آنان دور ساختی و کاملاً پاک قرار دادی.

راوی گوید: من در دلم گفتم: اللهم صل علي محمد و أهل بيته، (و بقیه را نگفتم).

حضرت (که از نهان من با خبر شد) فرمود: این چنین نیست، به تو گفتم. بگو:

اللهم صل علي محمد و أهل بيته، بگو:

من گفتم: اللهم صل علي محمد و أهل بيته (1).

حضرت (هنگامی که این چنین دید فرمود): ای حریر تو نیکو حفظ می کنی، (و فراموش نمی کنی صبر کن تا تمام کنم)، و مثل آنچه که برایت می گویم بگو:

«اللهم صل علي محمد و أهل بيته، الذين أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا»

(راوی گوید): من هم همان طور که حضرت فرمود گفتم:

سپس حضرت فرمود بگو:

اللهم صل علي محمد و أهل بيته الذين ألهمتهم علمك، و استحفظتهم كتابك، و استرعيتهم عبادك.

اللهم صل علي محمد و أهل بيته الذين أمرت بطاعتهم و أوجبت حبهم و مودتهم.

اللهم صل علي محمد و أهل بيته الذين جعلتهم ولاة أمرك بعد نبيك صلي الله عليه و علي أهل بيته.

یعنی: بارالها، بر محمد و اهل بیت او که علمت را به آنان الهام نمودی، و آنان را حافظ و نگهبان کتابت قرار دادی، و بندگانت را تحت رعایت و رهبری آنان قرار دادی، درود بفرست.

بارالها؛ بر محمد و اهل بیت او که ما را به اطاعت از آنها دستور دادی، و محبت و مودت و دوستی آنها را بر ما واجب نمودی درود بفرست.

بارالها؛ بر محمد و اهل بیت او که متولیان امر (دین تو) بعد از پیامبرت - صلی الله علیه و آله و سلم - هستند درود بفرست. (2).

2- عبدالله بن سنان گوید: با گروهی از اصحابمان نزد امام صادق - علیه السلام - بودیم که حضرت ابتداء به ما فرمود: شما چگونه بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - صلوات و درود می فرستید؟

عرض کردیم: می گوئیم: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

حضرت فرمود: مثل اینکه شما به خدا دستور می دهید که بر آنها صلوات بفرستد.

عرض کردیم: پس چگونه صلوات بفرستیم؟

سپس حضرت دعایی را تعلیم نمودند و فرمودند: این طور بگوئید (و به جهت اهمیت این دعا ترجمه ی آن را در اختیار خوانندگان گرامی می گذاریم).

بارالها: ای بالا برنده ی اجرام بالا و آسمانی، و ای پهن کننده ی گسترده ها (یا ای سازنده ی کرات و اجرام بیضوی شکل) و ای ایجاد کننده ی زمین و آسمانها، تو از ما پیمان گرفتی، و ما به نبوت و پیامبری محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - اقرار نمودیم، و به ولایت علی بن ابی طالب - علیه السلام - اعتراف کردیم، و شنیدیم و اطاعت نمودیم، و ما را به فرستادن درود بر آنها دستور داده ای پس دانستیم که این حق است و از این دستور پیروی نمودیم.

بارالها؛ من تو و محمد و علی و حاملان هشتگانه عرش و فرشته گان چهارگانه خزینه داران علمت را شاهد می گیرم که آنچه انجام دادم از نمازهای واجب برای تو و تمام نوافل و زکاتهایم، و آنچه پاکیزه است نزد تو از قول و عملم بر محمد و آل محمد است.

بارالها؛ از تو مسألت می نمایم که مرا با آنها مرتبط سازی، و به وسیله ی آنها به خودت نزدیک کنی همان طوری که مرا به فرستادن صلوات بر آنها امر نموده ای.

و شاهد می گیرم تو را که من تسلیم او و اهل بیت او هستم، نه تکبر دارم و نه استکاف می ورزم، پس به وسیله ی صلوات و صلوات فرشته گانت ما را پاکیزه کن، زیرا این وعده و فرمایش تو است که فرمودی: (هو الذي یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات إلی النور و کان بالمؤمنین رحیما - تحیتهم یوم یلقونه سلام و أعد لهم أجرا عظیما) (3) «او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد، و فرشتگان او (نیز) برای شما تقاضای رحمت می کنند تا شما را از ظلمات (جهل و شرک گناه) به سوی نور (ایمان و علم و تقوا) رهنمون گرداند؛ و او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است. تحیت آنها در روزی که او را دیدار می کنند سلام است؛ و برای آنها پاداش پرارزشی فراهم ساخته است».

پس ما را به وسیله ی سلام و تحیت نزدیک کن، و بر ما منت بگذار به دادن اجر کریمی از رحمت و بهترین صلوات را از محمد به ما مخصوص کن، و بر آنها صلوات بفرست، زیرا صلوات و درود تو برای آنها مایه ی تسکین است.

و ما را به وسیله ی صلوات او و صلوات اهل بیت او پاک گردان، و آنچه را که به ما دادی از شناخت و معرفت به آنها نزد خودت مستقر گردان به طور ثابت نه عاریتی ای مهربانترین مهربانان. (4).

- 
- 1- گویا حریر از شدت علاقه مهلت نداد آقا جملات خود را تمام کند لذا بی صبرانه صدر کلام را باز هم تکرار نمود، لذا امام در عبارت بعدی اشاره به علاقه شدید می کند.
  - 2- جمال الاسبوع: ص 240، بحار الأنوار: ج 91 ص 67 ح 55.
  - 3- سوره ی احزاب آیه ی 43 و 44.
  - 4- جمال الاسبوع، ص 238، بحار الأنوار: ج 91 ص 66 ح 54.

## چرا فرزندی برای پیامبر باقی نماند؟

عبدالله بن سنان گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: چرا برای رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرزندی نماند؟

حضرت فرمود: برای اینکه خدای عزوجل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را آفرید، و او را پیامبر قرار داد، و علی را وصی و جانشین قرار داد، پس هرگاه پس از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرزندی از او می ماند، حتما او از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - اولویت داشت، و دیگر جایی برای وصیت برای جانشینی علی - علیه السلام - باقی نمی ماند. (1).

ص: 393

---

1- بحار الأنوار: ج 16 ص 141 ح 3.



## چرا حضرت علي در مطالبه حق خودشان پافشاري نکردند؟

سليمان بن خالد گوید: به امام صادق - عليه السلام - گفتم: نظر شما در حرف مردم که مي گویند: اگر حضرت علي - عليه السلام - حقي در خلافت داشتند پس چرا براي دست يابي به آن پافشاري (و جنگ نمودند)؟

حضرت فرمود: خداوند فقط يك نفر را که او رسول خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - است به چنين عملي مکلف نمود، و فرمود: (فقاتل في سبيل الله لا تكلف الا نفسك و حرص المؤمنین) (1) «پس در راه خدا کارزار کن تکلیف نمي شود مگر براي خودت، و مؤمنان را بر جنگ ترغيب کن».

پس چنين وظيفه اي (يعني دستيابي به حق از طريق جنگ) جز براي رسول خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - نيست.

و به ديگران گفته شده است: (الا متحرفا لقتال أو متحيزا إلي فئة) (2) «مگر اينکه کناري رفته باشد براي جنگ يا براي تحيز و جا گرفتن در ميان گروهی باشد».

پس حضرت امير - عليه السلام - گروهی نداشتند تا او را کمک کنند. (3).

ص: 394

---

1- سوره ي نساء آيه ي 84.

2- سوره ي أنفال آيه ي 17.

3- بحار الأنوار: ج 16 ص 340 ح 29.

## چگونه اصحاب امام حسين براي مرگ از هم پيشي مي گرفتند؟

ابن عماره از پدر خود نقل مي کند که گوید: به امام صادق - عليه السلام - گفتم: مرا از اصحاب امام حسين - عليه السلام - و اقدام آنان بر مرگ خبر بده. حضرت فرمود: پرده براي آنان کنار رفت به طوري که منازل و مقامات خود را در بهشت دیدند، و لذا هر کدام از آنان بر مرگ اقدام مي نمود تا به سوي حورالعین و معانقه با او و جاي خود در بهشت مبادرت کند. (1).

ص: 395

---

1- علل الشرايع: ج 1 ص 218، بحار الأنوار: ج 44 ص 297 ح 1.

## چگونه روز عاشورا روز مصیبت و اندوه شد؟

عبدالله بن فضل (هاشمي) گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: به چه دلیل روز عاشورا روز مصیبت و اندوه و گریه و سوگواری شد، نه روزی که رسول خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - در آن درگذشت، و نه آن روزی که فاطمه - سلام الله عليها - در آن درگذشت، و نه آن روزی که حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - در آن به شهادت رسید، و نه آن روزی که امام حسن - علیه السلام - در آن با زهر به شهادت رسید؟

حضرت صادق - علیه السلام - در پاسخ فرمود: عظمت و مصیبت روز قتل و شهادت امام حسین - علیه السلام - از همه روزها بیشتر است، چون آل عبا که گرمی ترین مخلوقات نزد خدا می باشند پنج نفر بودند، و هنگامی که پیامبر - صلي الله عليه و آله و سلم - از میان آنها رفت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - باقی بودند، و مردم به آن دلخوش بودند.

و هنگامی که فاطمه - سلام الله عليها - درگذشت مردم به وجود علی و حسن و حسین - علیهم السلام - دلخوش بودند.

و هنگامی که امیرالمؤمنین - علیه السلام - درگذشت مردم به وجود امام حسن و امام حسین - علیهم السلام - دلخوش بودند.

و هنگامی که امام حسن - علیه السلام - درگذشت مردم به وجود امام حسین - علیه السلام - دلخوش بودند.

و هنگامی که امام حسین - علیه السلام - به شهادت رسید دیگر کسی از آل عبا نماند که مردم پس از امام حسین - علیه السلام - به او دلخوش باشند، و لذا درگذشت امام حسین - علیه السلام - مانند درگذشت تمامی آل عبا است، چنانچه بقای او مانند بقاء همگی آنان بود، و لذا مصیبت روز (شهادت او) از همه ی روزها عظیمتر و جانسوزتر است.

عبدالله بن الفضل هاشمی گوید: به حضرت عرض کردم: ای فرزند پیامبر؛ چرا پس از امام حسین - علیه السلام - بقای علی بن الحسین - علیه السلام - مانند پدرشان، مایه ی تسلی مردم نبود؟

حضرت فرمود: بله، علی بن الحسین - علیه السلام - سید و سرور عابدان، و پس از پدران گذشته اش امام و حجت بر بندگان بوده، ولی چون پیامبر خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - را ملاقات نفرمود، و از او حدیثی نشنید، و دانش و علم او به وراثت از پدرش و او از جدش از پیامبر - صلي الله عليه و آله و سلم - بود.

اما در حالی که امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - را مردم همراه با رسول اکرم - صلي الله عليه و آله و سلم - در حالات مختلف دیده بودند، لذا هرگاه مردم به یکی از آنان نگاه می کردند حالشان را با رسول الله - صلي الله عليه و آله و سلم - به یاد می آوردند، و فرمایش پیامبر را با او و درباره ی او به یاد می آوردند.

و هنگامی که آنان درگذشتند مردم از دیدن آن گرمی ترین انسانها نزد خدا محروم شدند، و فقدان هر کدام يك از آنان مستلزم (و موجب) فقدان همگی آنان نبود مگر به هنگام فقدان حسین - علیه السلام - زیرا آخرین شخص از آن گروه (و مجموعه) بود، و لذا روز مصیبت ایشان از همه عظیمتر بود.

عبدالله بن الفضل هاشمی گوید: به حضرت عرض کردم: یابن رسول الله؛ پس چگونه و چرا اهل سنت این روز را روز برکت نامیدند؟

حضرت گریه کردند، سپس فرمودند: هنگامی که امام حسین - علیه السلام - کشته شد مردم برای نزدیک شدن و تقرب به یزید دست به جعل اخبار و احادیث زدند، و از این طریق به جوایز مالی و ثروتهایی رسیدند، و از جمله چیزهایی که برای او (و به نفع او) جعل نمودند این بود که روز عاشورا را روز برکت دانستند تا اینکه مردم در این روز از عزاداری و گریه و اندوه برای شهادت حضرت حسین - علیه السلام - به خوشحالی و فرح و سرور و تبرک عدول کنند، خداوند خودش بین ما و بین آنان حکم و قضاوت کند.

سپس حضرت فرمود: ای پسرعمو، این گروه ضرر و زیانشان بر اسلام و اهل اسلام کمتر است از کسانی که مدعی محبت ما شدند و مدعی شدند که ولایت ما را دین خود قرار دادند و به امامت ما معتقد هستند، ولی مدعی هستند که حسین - علیه السلام - کشته نشد، بلکه شخصی شبیه او کشته شد مانند عیسی بن مریم.

پس بنی امیه را نمی توان به خاطر ادعایشان ملامت کرد.

ای پسرعمو؛ هر کس ادعا کند حسین - علیه السلام - کشته نشد، خبر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و علی - علیه السلام - و امامان بعد از ایشان را تکذیب نموده است، و هر کس تکذیب کند آنان را به خداوند بزرگ کافر شده است و ریختن خون او - بر هر کس که او را بشنود - مباح است.

عبدالله بن فضل هاشمی گوید: پس ای فرزند پیامبر خدا؛ چه می گوئید در حق گروهی که از شیعیان شما هستند، و چنین مطلبی را مدعی هستند، و چنین حرفی را می زنند؟

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: اینان از شیعیان من نیستند، و من از آنها بیزارم. (1)

ص: 396

---

1- علل الشرایع: ج 1 ص 127 - 125، بحار الأنوار: ج 44 ص 269 ح 1.

## چرا شما را گرفته و محزون مي بينم؟

صفوان جمال گوید: از امام صادق - عليه السلام - در راه مدینه در حالی که به مکه می رفتیم سؤال کردم: ای پسر پیامبر، چرا شما را گرفته و محزون و اندوهگین می بینم؟

حضرت فرمود: اگر می شنیدی آنچه را که من می شنوم هر آینه وقت پرسش نداشتی (و دیگر سؤال نمی کردی)!

گفتم: مگر شما چه می شنوی؟

فرمود: دعای فرشتگان را در پیشگاه خدا، و نفرین آنها را بر قاتلان امیرالمؤمنین - عليه السلام -، و قاتلان امام حسین - عليه السلام - و گریه و زاری جن، و ملائکه ای که اطراف او هستند، و شدت تأثر و جزع و فزع آنها، (به خاطر این مصیبتها گرفته و محزون هستم).

پس در این صورت برای چه کسی خوردن و آشامیدن و خوراک گوارا می شود؟ (1).

ص: 397

---

1- بحار الأنوار: ج 45 ص 226 ح 19.

## چقدر اجلهاي شما اهل بيت نزيك است؟

حريز گويد: به امام صادق - عليه السلام - گفتم: فدايت شوم؛ چقدر مدت بقاي شما - اهل بيت پيامبر - کوتاه و اجلهاي شما نزيك و فاصله ها ميان شما کوتاه است، با اينکه مردم به شما نياز مندند؟

حضرت فرمود: از براي هر کدام از ما صحيفه اي است که در آن هر چه به آن در مقام عمل در مدت خود نياز دارد؛ هست، پس هرگاه آنچه در آن نوشته شده است از مطالبی که به آن مأمور شده به پايان رسيد مي داند که اجلش رسیده است، و پيامبر اکرم - صلي الله عليه و آله و سلم - نزد او مي آيد و خبر وفات و درگذشت او را به او مي دهد، و از درجاتي که نزد خدا دارد آگاه مي سازد.

امام حسين - عليه السلام - صحيفه ي خود را خواند و آنچه در آن در ارتباط با گذشته و آينده تفسير کرد، و از آنها چيزهائي باقي ماند که واقع نشده بود، و پس به جنگ رفت.

و از جمله اموري که هنوز باقي مانده بود اين بود که فرشته ها از خدا مسألت نمودند تا او را ياري کنند، خداوند به آنها اجازه داد، در آن هنگام که ملائکه ي مزبور براي ياري امام حسين - عليه السلام - آماده مي شدند ايشان کشته شدند، و مدتش تمام شد.

ملائکه به حق تعالي عرض کردند: پروردگارا؛ به ما اجازه دادي که فرود بيايم، و او را ياري کنيم، و ما فرود آمديم، ولي شما او را به سوي خود بردي، و ما نتوانستيم او را ياري کنيم.

خداوند تبارک و تعالي به آنها خطاب نمود که: شما ملازم قبه و بارگاه او باشيد تا وقتي که او را ببينيد، آن روزي که خروج خواهد نمود، در آن روز او را ياري کنيد و بر او، به خاطر اينکه نتوانستيد او را ياري کنيد گريه کنيد، و شما به اين اختصاص داده شديد که او را ياري کنيد و بر او گريه کنيد.

آن ملائکه به جهت تقرب به خدا، و به خاطر اينکه نتوانستند او را ياري کنند گريه کردند، و هنگامی که حضرت خروج کند، ياران او خواهند بود.

توضيح: ظاهراً مراد از ياري او پس از شهادت آن حضرت در زمان رجعت امامان - عليهم السلام - است. (1).

ص: 398

## چرا فاطمه، زهرا لقب گرفت؟

1- ابن عماره از پدرش روایت می کند که گفت: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم: چرا فاطمه - سلام الله علیها - زهرا لقب گرفت؟

حضرت فرمود: برای اینکه هنگامی که برای عبادت در محراب می ایستاد نور او برای اهل آسمان می درخشید همان طوری که نور ستارگان برای اهل زمین می درخشد. (1).

2- ابان بن تغلب گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: ای فرزند پیامبر؛ چرا حضرت زهرا - سلام الله علیها - «زهرا» نامیده شد؟

حضرت فرمود: برای اینکه برای حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - می درخشید و در روز سه بار نورافشانی می نمود. و نور چهره اش (وقت) نماز صبح را روشن می ساخت، و در حالی که مردم در بسترشان بودند، سفیدی آن نور به حجره های آنان در مدینه وارد می شد، و دیوارهای آنها سفید می شد، آنها تعجب می کردند، و می آمدند خدمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و از حضرتش در باره ی چیزی که می دیدند سؤال می کردند، حضرت آنها را به منزل فاطمه - سلام الله علیها - می فرستادند و هنگامی که می آمدند می دیدند ایشان در محراب عبادتش نشسته و نماز می گزارد، و نور از چهره اش می تابد، متوجه می شدند آن چیزی که دیدند از نور حضرت فاطمه - سلام الله علیها - بود.

و هرگاه نیمه ی روز می شد و حضرت زهرا - سلام الله علیها - برای نماز آماده می شد نور زردی از چهره اش ساطع می گردید، و این زردی به حجرات مردم وارد می شد، لباسها و رنگهای آن را به رنگ زرد درمی آورد، خدمت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می آمدند و راجع به آنچه که دیدند از او می پرسیدند، حضرت آنها را رهسپار خانه ی فاطمه - سلام الله علیها - می کردند، آنها می دیدند که در محرابش ایستاده است، در حالی که نور زردی از چهره اش می تابد - که درود خدا بر او و پدرش و شوهرش و فرزندانش باد - متوجه می شدند که آنچه که دیدند از نور چهره او است.

و هرگاه روز به پایان می رسید و آفتاب غروب می کرد چهره حضرت فاطمه - سلام الله علیها - سرخ می شد، و چهره او - از بابت شکر خدا و خوشحالی - می درخشید، و این سرخی چهره آن حضرت به حجرات مردم مدینه وارد می شد و دیوارهایشان سرخ می شد، و از آن تعجب می کردند و خدمت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می رسیدند، و از او درباره ی آنچه دیدند سؤال می کردند، حضرت آنها را به خانه ی فاطمه - سلام الله علیها - روانه می نمود، هنگامی که می آمدند می دیدند که حضرت زهرا - سلام الله علیها - در محرابش نشسته است، و خدا را تسبیح می گوید، و تمجید می نماید، در حالی که نور سرخی از چهره اش می درخشد، متوجه می شدند که آنچه دیدند، از نور چهره ی حضرت فاطمه - سلام الله علیها - است.

این نور همواره باقی ماند، تا وقتی که حسین - علیه السلام - متولد شد، و این نور همین طور در چهره های ما امامان اهل بیت امامی پس از امامی، تا روز قیامت منتقل می شود. (2).

3- جابر گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: چرا حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - «زهرا» نامیده شد؟

حضرت فرمود: برای اینکه خدای عزوجل آن حضرت را از نور عظمت خود آفرید، و هنگامی که نور او تابید آسمانها و زمین را به نورش

روشن نمود، و چشمه‌های فرشتگان را خیره نمود، (و تحت تأثیر شدید تابش خود قرار داد) و ملائکه برای خدا به سجده افتادند و عرضه داشتند: خدای ما؛ و سید ما؛ این نور چیست؟

خداوند به آنان وحی فرمود: این نوری از نور من است، و او را در آسمانم سکونت دادم، او را از عظمت خود آفریدم، او را از صلب پیامبری از پیامبران خارج می‌کنم، او را بر تمامی انبیاء برتری می‌دهم، و از آن نور؛ امامانی را خارج می‌کنم که به امر من قیام می‌کنند، و به سویی حق من هدایت می‌کنند، و آنها را خلفای خود در زمین بعد از انقطاع و حیم قرار می‌دهم. (3).

ص: 399

---

1- بحار الأنوار: ج 43 ص 12 ح 6.

2- بحار الأنوار: ج 43 ص 11 ح 2.

3- بحار الأنوار: ج 43 ص 12 ح 5.



## چه کسی شهادت داد که فاطمه (س) ارث نمی برد

حنان گوید: صدقه بن مسلم از امام صادق - علیه السلام - پرسید - در حالی که من آنجا حاضر بودم - چه کسی شهادت داد که فاطمه - سلام الله علیها - از پدرش ارث نمی برد؟

حضرت فرمود: کسانی که بر ضد حضرت فاطمه - سلام الله علیها - شهادت دادند عایشه و حفصه و مردی از عرب که به او اوس بن حدثان گویند و از بنی نصر است؛ بودند، اینان نزد ابوبکر شهادت دادند که رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «کسی از من ارث نمی برد»، و بدین طریق حضرت فاطمه - سلام الله علیها - را از میراث پدرش محروم کردند. (1).

ص: 400

---

1- قرب الاسناد: 47، بحار الأنوار: ج 21 ص 101 ح 59.

## چرا حضرت زهرا روز دفن نشدند؟

ابن بطائنی از پدرش روایت کرده است که گفته است: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم: به چه علتی فاطمه - سلام الله علیها - شب دفن شدند نه روز؟

حضرت فرمود: برای اینکه سفارش (و وصیت) نمود که بر جنازه اش آن دو مرد اعرابی نماز نخوانند!

مرحوم علامه مجلسی در بیان این حدیث می فرماید: دو اعرابی یعنی دو کافر، چون خدا فرموده است: (الأعراب أشد کفرا و نفاقا) (1) «بادیه نشینان عرب، کفر و نفاقشان شدیدتر است». (2).

ص: 401

---

1- سوره توبه آیه ی 97.

2- بحار الأنوار: ج 43 ص 206 ح 34.

## چرا فرشتگان اعمال بشر را می نویسند؟

در حدیث زندقی که از امام صادق - علیه السلام - سؤالاتی نمود آمده است «از جمله ی سؤالات او این بود»: علت اینکه خدا فرشتگانی موکل بندگان خود کرده است تا اعمال و گفته های آنها را بنویسند، در حالی که خدا عالم به اسرار و نهران است، چیست؟

حضرت فرمود: برای اینکه خدا عبادت فرشتگان را بدین صورت قرار داد، و از طرفی آنها را شاهد و گواه بر بندگان خود قرار داد، تا بندگان به خاطر احساس ملازمت و حضور آنها - مواظبت بیشتری بر طاعت خدا کنند، و بیشتر از معصیت تنفر داشته باشند و دوری نمایند، زیرا چه بسا بنده ای که قصد معصیتی می کند اما هنگامی که به یاد حضور آن فرشتگان می افتد، از گناه دوری می کند و دست می کشد و می گوید: پروردگرم مرا می بیند، و شاهدان و حافظان من بر آن معصیت گواهی خواهند داد.

و علاوه بر این؛ همانا خداوند فرشتگان را - به سبب لطف و کرمش - موظف ساخت تا شیاطین متجاوز و حشرات زمین، و آفات بسیاری را از انسان بدون اینکه متوجه باشد؛ دفع کنند، تا زمانی که امر خدا (یعنی اجل او) فرا برسد. (1).

ص: 402

## چگونه بدن اعاده می شود در حالیکه پوسیده؟

زندیق به امام صادق - علیه السلام - گفت: چگونه ممکن است اعاده بشود بدنی که پوسیده است، و اعضاء جسمی که متفرق شده است، عضوی از آن را در شهری درندگانش خورده اند، و عضوی از آن را حشرات قطعه قطعه کرده اند، و عضوی خاک شده است و با آن گل ساخته و در دیوار به کار رفته (اشاره به شبیه ی آکل و ماکول و چگونگی دفع آن شبیه و چگونگی حشر و نشر اموات است).

حضرت فرمود: کسی که آن را از هیچ آفرید، و صورت آن را بدون الگوی قبلی ساخت، می تواند بار دیگر آن را به همان صورت اولیه برگرداند مانند روزی که آفریده شد.

زندیق گفت: این مطلب را برای من توضیح بده.

حضرت فرمود: روح در جای خود مقیم است، روح نیکوکار در روشنایی و فراخی، و روح گنهگار در تنگی و تاریکی، و بدن به خاکی مبدل می شود که در ابتدا از آن آفریده شده است، و آنچه درندگان و حشرات آن را خورده و پاره پاره کرده، سپس از جوفشان دفع نموده در خاک موجود، و نزد کسی که به وزن ذره ای چیزی در تاریکیهای زمین از نظر او پنهان نیست، و به عدد اشیاء و وزن آنها آگاه می باشد؛ محفوظ است.

و خاک روحانین (یعنی انسانهای پاک) مانند طلا است که در میان خاکها است.

پس هرگاه هنگام قیامت و رستاخیز فرارسید بر زمین بارانی فرود می آید - که آن باران زنده کردن است - پس زمین باد می کند، و مانند مشک (دوغ) بهم می خورد، آن جا است که خاک بشر مانند طلا که به وسیله ی آب و شستشوی شن از خاک جدا می شود؛ جدا می گردد، و مانند کره که از دوغ جدا می شود؛ جدا می گردد آنگاه به اذن خدای توانا هر خاکی در قالب و صورت خود قرار می گیرد و روح در آن قالب وارد می شود، و انسان برمی خیزد، بدون اینکه چیز بیگانه ای را در جسم و پیکر خود ببیند.

زندیق گفت: پس هرگاه کسی بی کفن بمیرد چه می شود؟

حضرت فرمود: خداوند عورت او را با چیزی که مشیتش به آن تعلق بگیرد؛ می پوشاند. (1).

ص: 403

## چرا هنگام مرگ از چشم اشك مي آيد؟

از امام صادق - عليه السلام - سؤال شد: چرا هنگام مرگ از چشم اشك مي آيد؟

حضرت فرمود: اين هنگام ديدن رسول الله - صلي الله عليه و آله و سلم -، پس مي بيند چيزي است كه او را خوشحال مي كند. (1).

ص: 404

---

1- بحار الأنوار: ج 6 ص 191 ح 39.

## چرا مرگها متنوع مي باشند؟

ابن ابوالعوجاء از امام صادق - عليه السلام - سؤال نمود: چرا مردم به شكلهاي متنوع مي ميرند، بعضيها با درد شكم، و بعضي با سل مي ميرند؟

حضرت - عليه السلام - فرمود: اگر علت يكي بود مردم خود را از مرگ در امان مي دانستند تا وقتي كه علت و بيماري به عينه فرارسد، و خداوند خواست تا در هيچ صورت در امان نباشند. (1).

ص: 405

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 201.

## چگونه ملك الموت مي داند چه كسي را بايد قبض روح كند؟

اسباط بن سالم - غلام ابان - گوید: به امام صادق - عليه السلام - عرض كردم: فدایت شوم؛ آیا ملك الموت قبلا مي داند چه كسي را بايد قبض روح كند؟

حضرت فرمود: خير، بلکه برگها (و دستورالعملهائي) است كه از آسمان نازل مي شود كه جان فلاني فرزند فلان را بگير، (او هم انجام مي دهد). (1).

ص: 406

---

1- بحار الأنوار: ج 6 ص 145 ح 16.

## چرا جریده با میت گذاشته می شود؟

به امام صادق - علیه السلام - گفته شد: برای چه همراه مرده دو عدد چوب برگهای درخت (جریده) گذاشته می شود؟

حضرت فرمود: برای اینکه تا هنگامی که این چوب تر و تازه است عذاب از میت دور می ماند. (1).

ص: 407

---

1- بحار الأنوار: ج 6 ص 215 ح 4.



## چگونه میوه های بهشت پس از خوردن به حالت اولیه اش برمی گردد؟

هشام بن الحکم گوید: زندیق از امام صادق - علیه السلام - سؤال کرد: از کجا می گویند: اهل بهشت میوه ای می خورند پس از خوردن، میوه به حالت اولیه خود برمی گردد.

حضرت فرمود: بله؛ این مانند چراغ است که طالب آتش از آن آتش می گیرد، ولی از نور او هرگز کم نمی شود در حالی که دنیا از آن پر از چراغ شده است.

زندیق گفت: مگر نه اینکه می خورند و می آشامند و شما مدعی هستید که به قضای حاجت نیازی ندارند؟

حضرت فرمود: بله؛ چون غذای آنها رقیق است و ثقل ندارد، بلکه از اجساد آنها به وسیله ی عرق خارج می شود. (1).

ص: 408

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 186.

## چگونه زنان بهشتی پس از هر بار نزدیکی باکره می شوند؟

زندیق گفت: چگونه حوریه (زن بهشتی) پس از هر بار نزدیکی باکره می شود؟

حضرت فرمود: برای اینکه آنها از بوی خوش و عطر آفریده شده اند، و هیچ عیبی عارض آنها نمی شود، و هیچ آفتی با جسمشان آمیخته نمی شود، و در موضع آنها چیزی (از کثافات) جاری نمی شود، و حیض آنها را آلوده نمی سازد، زیرا رحم آنها چسبیده و مجرانی برای غیر آلت مردی نیست.

زندیق گفت: آیا او هفتاد حله (و پیراهن قیمتی) می پوشد، و مع ذلك مغز ساق او از پشت پیراهنهای او و بدنش دیده می شود؟

حضرت فرمود: بله، همان طوری که درهمی را که در آب صاف که به عمق یک نیزه می باشد افتاده است؛ دیده می شود. (1).

ص: 409

## چگونه اهل بهشت لذت می برند با اینکه از بستگانشان جدا شدند؟

زندیق گفت: چگونه اهل بهشت با وجود تمام نعمتهائی که در بهشت هست، لذت می برند، در حالی که یکی از فرزندان خود و دیگری از پدرش و دیگری از دوستش و دیگری از مادرش جدا شده است، و چون آنها را در بهشت نبینند پس شك نمی کنند که در جهنم و آتش می باشند.

پس چگونه انسان لذت می برد کسی که می داند دوست عزیزش در آتش عذاب می شود؟

حضرت فرمود: اهل علم و دانش گفته اند که: یاد آنها از ذهنشان می رود.

و بعضی از آنها گفته اند: منتظر قدمشان می شوند، و امیدوارند که آنها در جایی بین بهشت و آتش، و در زمره ی اصحاب اعراف باشند. (1).

ص: 410

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 187.

## چرا شیعه بر میت پنج تکبیر می گویند؟

ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: به چه علت ما بر میت پنج مرتبه تکبیر می گوئیم، و مخالفین چهار مرتبه می گویند؟

حضرت فرمود: برای اینکه پایه هائی که اسلام بر آنها بنا شده است پنج تا است (و آنها): نماز، زکات، روزه، و حج، و ولایت ما اهل بیت - علیهم السلام -.

و خدای عزوجل معادل هر کدام از این پایه های پنج گانه يك تکبیر قرار داد، و چون شما به تمام آن پایه های پنج گانه ایمان آوردید و بر مرده های خود پنج بار تکبیر می گوئید. و چون مخالفان شما به چهار پایه از آن پایه ها اقرار کردند، و یکی را انکار نمودند، لذا چهار بار بر مردگانشان تکبیر می گویند. (1).

ص: 411

---

1- علل الشرایع: ج 1 ص 286، بحار الأنوار: ج 78 ص 343 ح 4.

## چه اعمالی پس از مرگ به انسان می رسد؟

معاویة بن عمار گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: چه اعمالی پس از مرگ به انسان می رسد (و ثوابش برای او نوشته می شود)؟

حضرت فرمود: سنتی که آن را پایه گذاری کرده باشد، پس از مرگش به آن عمل شود، در این صورت مطابق اجر هر کس که به آن عمل کند برای او ثواب نوشته می شود، بدون اینکه از اجر و ثواب انجام دهنده ی آن کم شود.

و صدقه ی جاریه (و بنیاد خیریه ای) که پس از او جاری باشد (و مردم از او استفاده کنند).

و فرزند خوب و پاکي که برای پدرش و مادرش - پس از مرگشان - دعا کند، و حج کند و صدقه بدهد، و بنده آزاد کند، و از طرف آنها نماز بخواند، و روزه بگیرد.

عرض کردم: آیا آنها را در حجم شریک بنمایم (و آیا این کار جایز و مفید است)؟

حضرت فرمود: بله. (1).

ص: 412

---

1- الکافی: ج 7 ص 56، بحار الأنوار: ج 79 ص 63 ح 4.

## چرا اموات به دنیا بازمی گردند تا به زندگان خبر بدهند؟

زندیق به امام صادق - علیه السلام - عرض کرد: چه خوب بود اگر خدا در هر صد سال مردگانی را زنده می نمود، تا ببینند و ما از آنها درباره ی گذشتگان سؤال می نمودیم که چه سرنوشتی پیدا کردند؟ و پس از مرگ چه دیدند؟ و با آنها چه کردند؟ تا انسانها به طور یقین کار کنند و دست به عمل بزنند و بدین طریق شك از بین می رفت، و تردید از دلها زدوده می شد.

حضرت فرمود: این سخنان کسانی است که سخن انبیاء و فرستادگان الهی را تکذیب کرده اند و به آنچه از ناحیه ی خدا آوردند تصدیق نکردند و گفتند: خدا در کتابش بر زبان انبیاء از حال ما خبر داده است.

آیا کسی از خدا و فرستادگانش راستگوتر یافت می شود؟

و به تحقیق بسیاری از مردگان به دنیا مراجعت کردند، و زنده شدند، مانند اصحاب کهف که خداوند سیصد و نه سال آنها را میراند سپس آنها را در زمان و عصر قومی زنده کرد، که روز قیامت را انکار کردند تا دلایل آنها را باطل کند، و حجت خود را بر آنها تمام نماید، و قدرت و توانایی خود را به آنها نشان بدهد، و بدانند که رستاخیز و قیامت حق است.

و خداوند ارمیای پیامبر را که شاهد خراب شدن بیت المقدس و اطراف آن را توسط هجوم بخت النصر بود و گفت: چه وقت خدا این مرده ها را زنده می کند، میراند و صد سال در حال مرگ نگاهش داشت سپس او را زنده کرد، و او شاهد بود چگونه اعضایی او بهم می پیوندند، و گوشت استخوان را می پوشاند و مفاصل و رگهایش به هم وصل می شوند.

و هنگامی که نشست فرمود: من می دانم که خداوند بر همه چیز توانا است.

و خداوند افرادی را که از وطنشان جهت فرار از طاعون خارج شده بودند و عددشان قابل شمارش نیست، خدا آنها را میراند، و مدت طولانی در حالت مرگ بودند، تا اینکه استخوانهای آن پوسیده، و مفاصل آنها از هم جدا شد، و خاك شدند.

سپس خداوند متعال در زمانی که خود دوست داشت که خلقش قدرت او را ببینند پیامبری را برانگیخت که نامش حزقیل بود، و آنان را صدا زد، پس بدنهای آنها مجددا جمع شد، و اجزاء آنها به هم پیوست، و ارواح آنها به آن بدنها بازگشت، و همگی برخاستند مانند روزی که مردند حتی يك نفر از آنها در حال مرگ باقی نماند، و پس از آن مدتی طولانی زنده ماندند.

و خداوند قومی که با حضرت موسی خارج شدند میراند هنگامی که برای مناجات با خدا رفت و آنها گفتند: خدا را به رأی العین به ما نشان بده، خدا آنها را میراند، و سپس زنده کرد. (1).

ص: 413

## چه چيزي ابليس را از ما دور مي کند؟

يونس بن ظبيان گويد: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: اي فرزند رسول خدا؛ چه چيزي شيطان را از ما دور مي سازد؟

حضرت فرمود: روزه چهره ي او را سياه مي کند، و صدقه کمر او را مي شکنند، و محبت به خاطر خدا و کمک بر کارهاي نيك دنباله او را قطع مي کند، و استغفار رگ قلب او را مي برد. (1).

ص: 414

---

1- بحار الأنوار: ج 93 ص 256 ح 39.

## چرا نماز مغرب شکسته نشد؟

محمد بن مسلم گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: به چه علت نماز مغرب در سفر و غیر سفر سه رکعت است و سایر نمازها شکسته شده است.

حضرت فرمود: برای اینکه نماز بر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - دو رکعت دو رکعت واجب شد، و حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - به هر کدام دو رکعت دو رکعت (با اجازه ی خدا) اضافه نمود، و از نماز مغرب یک رکعت کم کرد.

سپس رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - هنگامی که خواست دو رکعت از نماز مغرب در سفر کم کند فرمود: من خجالت می کشم دو بار از یک نماز کم کنم و به این جهت است که نماز مغرب در سفر و غیر سفر سه رکعت خوانده می شود. (1).

ص: 415

---

1- عن علل الشرایع: ج 2 ص 13، بحار الأنوار: ج 86 ص 56 ح 20.



1- مسعده فرزند صدقه گوید: شنیدم از امام صادق - علیه السلام - که سؤال شد چگونه زناكار را كافر نمی دانی؟ ولي تارك نماز را كافر می دانی دلیل بر این مطلب چیست؟

حضرت فرمود: چون زناكار و آنكه مانند او است این كار را به خاطر غلبه شهوت انجام می دهد، ولي تارك نماز آن را ترك نمی كند مگر از روی استخفاف و سبك شمردن.

و این برای آن است که زناكاري نیست که نزد زني برود مگر اینکه از نزدیکی با او طلب لذت کند و هدفش کامیابی و لذت بری و التذاذ است.

ولي هر که نماز را ترك کند، و قصد کند که آن را ترك کند هدفش در ترك آن لذت نیست، و چون لذتی نیست پس برای سبك شمردن است، و هرگاه استخفاف شد كفر واقع می شود.

2- ابن صدقه گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفته شد: چه فرقی است میان کسی که چشمش به زني بیفتد و با او زنا کند، و یا به خمر و شرابی بیفتد و او را بیاشامد، و بین کسی که نماز را ترك کند، در حالی که زناكار، و شارب خمر مستخف (و كوچك شمار) به شمار نمی رود، اما تارك نماز مستخف به شمار می رود؟ دلیل این مطلب چیست، و علت این فرق چیست؟

حضرت فرمود: دلیل این است که هر چه تو خود را در آن وارد ساختی بدون اینکه فشار شهوتی تو را به آن وادار کند - مانند زنا و خمر - این از باب استخفاف است، مثل نماز که تو خودت اقدام به ترك آن می کنی و فشار شهوتی تو را وادار به آن نمی کند. و این فرق بین این دو نوع گناه است. (1).

توضیح: علت اینکه تارك نماز، خدا را كوچك شمرده است - و این گناه بسیار بزرگی است - این است که ترك نماز تحت فشار شهوت قهري نیست که انسان در برابر آن بی اختیار باشد، بلکه انسان با انگیزه ي كوچك شمردن خدا، و به طور خود خواسته ترك نماز می کند، در حالی که زنا و شرب خمر تحت فشار شهوت صورت می گیرد، که انسان در برابر آن گاهی بی اختیار می شود، و از روی استخفاف شراب نمی خورد و زنا نمی کند.

ص: 416

## چرا رنگ رخسار امام سجاد به هنگام نماز تغییر می یافت؟

ابان بن تغلب گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: من امام زین العابدین علی بن الحسین - علیهما السلام - را دیدم که هرگاه به نماز می ایستاد رنگ رخسار او تغییر پیدا می کرد. (این از چه بود؟)

حضرت فرمود: به خدا قسم، علی بن الحسین - علیهما السلام - می دانست که در برابر چه کسی ایستاده است. (1).

ص: 417

---

1- علل الشرایع: ص 88، بحار الأنوار: ج 46 ص 69 ح 30.

## چرا در سجود باید ابتدا دو دست روی زمین قرار داده شود؟

طلحه سلمی از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمود: چرا در سجود باید ابتداء دو دست روی زمین قرار داده شود قبل از بر زمین قرار گرفتن زانوان؟

حضرت فرمود: چون دو دست کلید نماز است (و به وسیله ی آن نماز افتتاح می شود). (1).

ص: 418

---

1- علل الشرایع: ج 2 ص 20، بحار الأنوار: ج 82 ص 184 ح 8.

## چرا خدا ابراهيم را دوست خود قرار داد؟

ابن ابوعمير از شخصي روايت كرد كه گفت: به امام صادق - عليه السلام - عرض كردم: به چه علت خدای عزوجل ابراهيم - عليه السلام - را خليل و دوست خود قرار داد؟

حضرت صادق - عليه السلام - فرمود: به این علت که زیاد بر زمین سجده می کرد. (1).

ص: 419

---

1- ثواب الأعمال: ص 31، بحار الأنوار: ج 82 ص 163 ح 8.

## چه بگویم تا ایمانم کامل شود؟

محمد بن سلیمان دیلمی گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم و گفتم: فدایت شوم؛ شیعیان شما می گویند: ایمان دو نوع است: پایدار، و غیر پایدار، پس به من چیزی تعلیم فرمائید که اگر آن را گفتم ایمانم کامل و پایدار بشود.

حضرت فرمود: پشت سر هر نماز واجبی این (دعا) را بخوان: (سپس حضرت دعائی را تعلیم کرد که ترجمه آن از قرار زیر است):

پذیرفتم و راضیم خدا پروردگار است، و محمد پیامبرم است، و اسلام دین، و قرآن کتاب، و کعبه قبله، و علی - علیه السلام - مولی و امام، و حسن و حسین و امامان معصوم پیشوایانم باشند.

خدایا؛ همانا من آنان را پذیرفتم، پس مرا نزد آنان مرضی و پذیرفته شده قرار بده که همانا تو بر هر چیزی توانا هستی. (1).

ص: 420

---

1- التهذیب: ج 1 ص 165، بحار الأنوار: ج 83 ص 42 ح 51.

## چرا در نماز وتر سه بار سوره ي توحيد خوانده مي شود؟

از امام صادق - عليه السلام - سؤال شد: چرا در نماز وتر (نماز شب) سه بار سوره ي توحيد خوانده مي شود؟

حضرت فرمود: چون سوره ي (قل هو الله احد) (1) به منزله ي ثلث قرآن است، و چنانچه سه بار خوانده شود قاري آن مثل اين است که تمام قرآن را در نماز وتر خوانده است. (2).

ص: 421

---

1- سوره ي توحيد آيه ي 1.

2- بحار الأنوار: ج 84 ص 229 ح 41.

## چرا مستحب است مأموم در طرف راست امام جماعت بایستد

احمد بن رباط می گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: به چه علت مأموم مستحب است در طرف راست امام جماعت بایستد اگر دو نفر باشند؟

حضرت فرمود: برای اینکه امام او است، و برای اینکه اقتداء به امام اطاعت از او است، و خداوند تبارک و تعالی مطیعین را اصحاب یمین قرار داد، بدین جهت است که مأموم مستحب است در طرف راست امام بایستد. (1)

ص: 422

---

1- علل الشرایع: ج 2 ص 14، بحار الأنوار: ج 85 ص 83 ح 38.

## چگونه نیت مؤمن از عملش بهتر است؟

زید شحام گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: من شنیده‌ام از شما که می‌فرمائید: نیت مؤمن از عملش بهتر است، چگونه نیت مؤمن از عملش بهتر است؟

حضرت فرمود: چون عمل چه بسا با ریاء همراه باشد (و انسان آن را برای اینکه مردم ببینند انجام می‌دهد)، ولی نیت خالصاً برای پروردگار جهانیان است، و لذا خدای عزوجل ثوابی بر نیت خوب می‌دهد که بر عمل نمی‌دهد.

سپس امام صادق - علیه السلام - اضافه فرمودند: همانا بنده‌ی (خدا) گاهی در اوقات روز نیت می‌کند که نماز شب را بیاورد، ولی شبانگاه خوابش می‌برد، خدا ثواب نماز شب را برای او می‌نویسد و نفسهای او را تسبیح، و خواب او را صدقه می‌شمارد (و برای او ثوابش را ثبت می‌نماید). (1).

ص: 423

---

1- علل الشرایع: ج 2 ص 211، بحار الأنوار: ج 67 ص 206 ح 18.



## چگونه رسول خدا روزه مستحب مي گرفت؟

حماد بن عثمان گوید: شنیدم امام صادق - علیه السلام - مي فرماید: رسول خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - آن قدر روزه ي مستحب گرفت که گفته شد اصلا غذا (و نهار و شام) نمي خورد، و آن قدر (افطار) نمود (و روزه نمي گرفت) که گفته شد: ایشان اصلا روزه نمي گیرد.

سپس روزه ي حضرت داوود - علیه السلام - گرفت (يعني) يك روز در میان.

سپس رسول خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - مرتبا سه روز در ماه روزه مي گرفت.

فرمود: روزه ي این سه روز برابر است با روزه ي دهر (و هميشگي)، و شك و شبهه در سينه را از بين مي برد.

پرسیدم: فدایت شوم؛ این سه روز چه روزهاي است.

فرمود: اولین پنجشنبه ي ماه، و اولین چهارشنبه ي بعد از دهه ي اول، و آخرین پنجشنبه ي از آن.

عرض کردم: چرا این روزه ها (داراي چنین مزيتي هستند)؟

فرمود: براي اینکه کسانی که پیش از ما بودند هرگاه عذاب بر آنان نازل مي شد، در این روزها نازل مي شد، و لذا رسول خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - این سه روز وحشتناک را روزه مي گرفت. (1).

ص: 424

## چرا زن حائض فقط روزه را قضا می کند نه نماز را؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم: چرا حائض باید تنها روزه را قضا کند، و نماز قضا ندارد؟

حضرت فرمود: چون روزه در سال يك ماه است، و نماز هر روز و شب است، و لذا خدا فقط قضاي روزه را بر زن حائض واجب کرد، و قضاي نماز را واجب نکرد. (1).

ص: 425

---

1- علل الشرایع: ج 1 ص 277، بحار الأنوار: ج 78 ص 84 ح 5.

## چرا جمعه؛ جمعه نامیده شد؟

محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش روایت می کند که گفت: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم چرا جمعه؛ جمعه نامیده شد؟ حضرت فرمود: برای اینکه خدای متعال خلق خود را در این روز جمع کرد، و ولایت پیامبر و اهل بیت گرامیش - علیهم السلام - را بر آنها عرضه فرمود: (یا اینکه شکوه پیامبر و اهل گرامیش را به نمایش بگذارد، یا تقویت نماید). (1).

ص: 426

---

1- امالی ابن الشیخ: 71، بحار الأنوار: ج 26 ص 309 ح 76.

## چرا تسبیح در دو رکعت آخر نماز بهتر از قرائت شد؟

محمد بن ابوحمزه گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: چرا تسبیح (تسبیحات) در دو رکعت آخر نماز بهتر از قرائت است؟ حضرت فرمود: زیرا هنگامی که او (پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم -) در دو رکعت آخر نماز بود به یاد عظمت خدا که بر او آشکار می شد افتاد، و لذا مدهوش شد و فرمود: «سبحان الله والحمد لله، و لا اله الا الله والله اکبر» و بدین علت تسبیح (تسبیحات) بهتر از قرائت شد. (1).

ص: 427

---

1- علل الشرایع: ج 2 ص 12، بحار الأنوار: ج 82 ص 87 ح 4.

## چرا برای زکات نصاب خاصی معین شد؟

یونس روایت می کند از ابوجعفر احوال که گوید: شخصی از زندیقها (ملحدها) از من سؤال نمود: چرا زکات از هر هزار درهم بیست و پنج درهم است؟

در پاسخ او گفتم: مثل زکات مثل نماز است که سه رکعتی و دو رکعتی و چهار رکعتی است.

آن مرد از پاسخ من قانع شد و قبول کرد.

سپس من با امام صادق - علیه السلام - ملاقات نمودم و پاسخ این سؤال را از حضرتش جویا شدم.

حضرت فرمود: خدای عزوجل ثروتها، و فقرا را حساب نمود، دید این مقدار زکات (چهل يك) برای آنها کافی است، و چنانچه کافی نبود بیش از این واجب می کرد.

(راوی گوید: من برگشتم، و پاسخ امام را برای آن زندیق بازگو کردم.

آن زندیق گفت: این پاسخ روی شتر از حجاز آمده است.

سپس گفت: اگر بنا باشد من از کسی اطاعت کنم حتما از صاحب این کلام اطاعت می کنم. (1).

ص: 428

## چرا خدا بندگان را به حج موظف کرد؟

عمر بن عبدالعزیز از مردی روایت می کند که گفت: هشام بن الحکم گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: به چه علت خدا بندگان خود را امر فرمود تا حج کنند و دور کعبه طواف نمایند؟

حضرت فرمود: خداوند عزوجل مخلوقات را برای علت و هدفی (که نفعش به خودش برگردد) نیافرید، بلکه چون این را خواست و لذا چنین کرد.

پس آنها را آفرید تا اینکه تا وقت معلوم و معینی باشند، سپس آنها را امر و نهی نمود، به آنچه اطاعت از آن دربرگیرنده ی مصلحت دین و دنیا است.

و حج را بدین جهت قرار داد تا اینکه آنجا از شرق و غرب اجتماع کنند، و همدیگر را بشناسند، و هر گروهی تجارت و صنعت خود را عرضه کند، و این صنایع و کالاها از شهری به شهر دیگر برود، و قافله داران و شترداران سود ببرند، و اعاشه کنند.

و آثار رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - شناخته شود، و بر اخبار او آگاه شوند، و یاد و نامش برای همیشه بماند، و به دست فراموشی سپرده نشود.

و اگر هر قومی فقط در چهارچوب کشور و فرهنگ و محیط خود می ماندند، هلاک و تباه می شدند، و شهرها به خرابی و نابودی کشانده می شد، و تجارت و عمل جلب کالاها از این سو به آن سو متوقف می شد، و سودی دیگر نمی کردند، و اخبار گذشته از بین می رفت و در هاله ای از ابهام قرار می گرفت، و از آنها بی اطلاع می شدند.

این است علت (و فلسفه و حکمت) تشریح حج (1).

توضیح: اینکه حضرت در حدیث فرمود: «چون خدا خواست لذا چنین کرد»، شاید اشاره به این حقیقت باشد که خدا در برابر کسی مسؤول نیست و ملزم به پاسخ گفتن نیست، زیرا حاکمی حکیم است (لا یسئل عما یفعل) ولی آنچه گفتیم منافات با این حقیقت ندارد که کارهای او دارای فلسفه و غرض صحیح باشد که عاید مخلوقاتش می شود به دلیل بیانی که حضرت درباره ی فلسفه ی حج داشتند.

ص: 429

## چگونه خدا حافظ خانواده حاجي است؟

کلیب بن معاویه گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: شیعیان شما می گویند: حفظ و سلامتی خانواده و اموال حاجي را خدا ضمانت کرده است، و خدا خلیفه و جانشینی حاجي در خانواده ي او است، در حالی که می بینیم گاهی برای خانواده حاجي در زمانی که نیست حوادث ناگواری واقع می شود؟

حضرت فرمود: خداوند در زمان غیبت او کارهایی را برای خانواده اش انجام می دهد، و تکفل می نماید که خود او در زمان حضورش انجام می داد.

اما آنچه را که در هنگام حضورش در میان خانواده اش نمی توانست دفع کند، آن نه؟ (1).

توضیح: آنچه مقدرات حتمی است سیر طبیعی خود را طی می کند.

ص: 430

---

1- معانی الاخبار: ص 222، بحار الأنوار: ج 96 ص 17 ح 62.

## چرا حج سواره بهتر است؟

سیف نجار گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: ما پیاده حج می کردیم، ولی از ناحیه ی شما مطلب دیگری روایت شده.

حضرت فرمود: مردم هم سواره حج می کنند هم پیاده.

عرض کردم: سؤال من این نیست.

حضرت فرمود: پس درباره ی چه چیز از من سؤال می کنی؟

عرض کردم: کدام نوع نزد شما محبوب تر است (کدام یک را بیشتر دوست داری انجام بدهیم).

حضرت فرمود: سواره به حج بروید نزد من محبوب تر است، زیرا این شما را در عبادت و دعا تواناتر می سازد. (1).

ص: 431

---

1- علل الشرایع: ص 477، بحار الأنوار: ج 96 ص 104 ح 9.



## چرا کعبه بیت الحرام نامیده شد؟

حنان گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: چرا خانه خدا (کعبه) به بیت الله حرام موصوف شد؟

حضرت فرمود: برای اینکه ورود در آن بر مشرکین تحریم شد. (1).

ص: 432

---

1- علل الشرایع: ص 398، بحار الأنوار: ج 96 ص 59 ح 20.

## چرا مکه بکه نامیده شد؟

حماد بن عثمان از حلبی روایت کرد که گفت: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: چرا مکه بکه نامیده شد؟

حضرت فرمود: برای اینکه مردم در اینجا (در اثر ازدحام جمعیت) همدیگر را با دست ها فشار می دهند. (1).

ص: 433

---

1- علل الشرایع: ص 398، بحار الأنوار: ج 96 ص 79 ح 14.

## چرا کعبه بکه نامیده شد؟

ابن سنان گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: چرا کعبه بکه نامیده شد؟

حضرت فرمود: به خاطر گریه و بکاء مردم در اطراف آن و در آن. (1).

ص: 434

---

1- علل الشرایع: ص 397، بحار الأنوار: ج 96 ص 78 ح 8.

## چرا روز هشتم روز «ترويه» ناميده شد؟

حلبی گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: چرا روز هشتم روز «ترويه» نامیده شد؟

حضرت فرمود: چون در عرفات آب نبود، و آب آشامیدنی خودشان را از مکه با خود به آنجا می بردند. و به همدیگر می گفتند: آیا آب برداشتید؟ آب برداشتید؟ و لذا روز ترويه یعنی روز آب برداری. (و فراهم نمودن آب) نامیده شد. (1).

ص: 435

---

1- علل الشرایع: ص 435، بحار الأنوار: ج 96 ص 254 ح 19.

## چرا خدا وقوف را در مشعرالحرام قرار داد

محمد بن حسن همدانی گوید: از ذوالنون مصری سؤال کردم: ای ابوالفیض، چرا خدا وقوف را در مشعرالحرام قرار داد و نه در حرم؟

ذوالنون مصری گفت: کسی که از امام صادق - علیه السلام - این مطلب را سؤال کرده بود برای من نقل کرد که حضرت صادق - علیه السلام - فرمود:

چون کعبه خانه ی حرام خدا و حجاب او است، و مشعر باب او است. پس هر گاه زائران قصد او را کردند آنها را کنار درب متوقف می کند، تا به آنها اذن ورود بدهد، سپس آنها را کنار حجاب دوم (یعنی مزدلفه - منی) متوقف می سازد.

و هنگامی که طول تضرع و عجز و لابه ی آنها را دید به آنها دستور می دهد که قربانی خود را تقدیم کنند، و هنگامی که قربانی خود را تقدیم کردند، و آلوده گیهای خود را زدودند، و از گناهی که بین آنها و بین خدا حجاب بود پاک شدند امرشان می نماید تا با طهارت زیارت کنند.

عرض کردم: چرا روزه را در ایام تشریق مکروه دانست؟

حضرت فرمود: برای اینکه آن جمعیت زواران خدا هستند، و در ضیافت او می باشند، و شایسته و سزاوار نیست که میهمان نزد میزبان خود روزه بگیرد.

عرض کردم: پس معنی آویختن و چنگ زدن به پرده ی کعبه چیست؟

حضرت فرمود: مثل او مثل مردی است که بین او و بین میزبانش جنایت (و مسأله ای) می باشد، و لذا به پیراهن او آویزان می شود، و دامن او را می گیرد و در برابر او عجز و لابه و تواضع می کند به امید اینکه از جرم او درگذرد.

توضیح: مأزمین: منطقه ای است بین عرفه و مشعرالحرام. (1).

ص: 436

---

1- علل الشرایع: ص 443، بحار الأنوار: ج 96 ص 34 ح 12.

## چرا روزه در ایام تشریق کراهت دارد؟

از امام صادق - علیه السلام - سؤال شد چرا روزه در ایام تشریق کراهت دارد؟

حضرت فرمود: برای اینکه آن جمعیت زائران خدا هستند، و در میهمانی او هستند، و سزاوار نیست میهمان در خانه ی میزبانش و کسی که زیارتش می کند، روزه بگیرد. (1).

ص: 437

---

1- بحار الأنوار: ج 96 ص 308 ح 17، تمام این حدیث در ص 749 آمده است.

## چرا مردم به حجر اسود و رکن یمانی دست می کشند؟

برید عجلی گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: چگونه و چرا فقط مردم به حجر اسود، و رکن یمانی دست می کشند، و دست کشیدن به دو رکن دیگر مستحب نیست؟

حضرت فرمود: عباد بن صهیب نیز چنین سؤالی را از من کرد و من به او گفتم: چون رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به این دو مکان دست کشید و به آن دو رکن دست نکشید، و مردم باید همان کاری را انجام بدهند که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - انجام داد. و من به تو خبر خواهم داد غیر آنچه به عباد خبر دادم.

همانا حجر اسود و رکن یمانی در طرف راست عرش خدا است، و خدای تبارک و تعالی دستور داد که به آنچه در طرف راست عرش او است دست کشیده شود.

عرض کردم: چرا مقام ابراهیم - علیه السلام - در طرف چپ است؟

حضرت فرمود: چون برای حضرت ابراهیم - علیه السلام - در روز قیامت مقامی است و برای محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - مقامی است.

و مقام محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - در طرف راست عرش پروردگار است، و مقام ابراهیم - علیه السلام - در طرف چپ عرش او است.

پس مقام ابراهیم اینجا همان جایی است که در روز قیامت است. و عرش پروردگار ما را، روبرو است نه طرف عقب. (1).

ص: 438

**حق نصیحت مؤمن**

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

مؤمن برادر مؤمن است. حق دارد او را نصیحت کند. (1).

ص: 439

---

1- مستدرک الوسائل: 9 / 41 / 148. 10 همان، همان، 320147.



حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

هر گاه خداوند به بنده ي خود نعمتي عطا کند و آن نعمت در وجود او به چشم خورد، حبيب خدا و بازگو کننده ي نعمت او ناميده مي شود و هر گاه خداوند به بنده اي نعمتي دهد و آن نعمت در وجود او نمايان نباشد، دشمن خدا و تکذيب کننده نعمت او خوانده مي شود. (1).

ص: 440

---

1- کافي: 1 / 638 / 1 همان، همان، 20431.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

خداوند در روز قیامت مردم را مطابق نیت هایشان محشور می کند. (1).

ص: 441

---

1- محاسن: 1 / 409 / 929، همان، همان، 20955.

ابوبصیر می گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود می خواهی چشم تو را بینا کنم عرض کردم بلی فرمود نزدیک بیا دست بر چشم من کشید بینا شدم و آسمان و زمین و همه چیز را خوب می دیدم - تا در سفر حج ملازم خدمت او بودم مشغول طواف بودیم عرض کردم یابن رسول الله خداوند همه اینها را خواهد آمرزید امام ششم فرمود می خواهی آنها را به صورت حقیقی و ماهیت اصلی ببینی عرض کردم بلی دست بر چشم من کشید دیدم دسته ای میمون و خوک در حرکت هستند و بین آنها هم مردمی به صورت آدمی دیده می شوند من از هول و هراس ترسیدم امام فرمود تو در بهشت خواهی بود و آنها در آتش و از شماها شیعیان کسی در آتش دنیا و آخرت هر دو نیفتد.

ابوبصیر نابینا بود ولی دیده دلش روشن بود و لذا او را ابوبصیر به سبب بصیرت قلبش نامید.

ابوبصیر می گوید امام صادق علیه السلام راجع به احوال ابوحمزه ثمالی پرسید فقال خلفه صالحا قال (ع) اذا رجعت الیه فاقراء السلام می گوید وقتی برگشتم دیدم ابوحمزه در همان روزی که امام صادق احوالش را پرسید و فرمود به پسرش سلام مرا برسان در گذشته است. (1).

باز امام صادق علیه السلام درباره زید که خبر کشتن و مصلوب کردن او را شنید و گفتند یحیی پسرش به خراسان گریخته فرمود او را می کشند و به دار می آویزند.

قال علیه السلام انه یقتل کما قتل ابوه و یصلب کما صلب ابوه و همچنان شد که فرمود یحیی را در جوزجان کشتند و مصلوب نمودند. (2)

ص: 442

1- الخرایج و الجرایح باب 25 در دلالات.

2- ینابیع الموده ص 381.

## حرکت اعجاز انگیز کوه از جای خود

عبدالرحمان بن حجاج می گوید: بین مکه و مدینه با امام صادق علیه السلام بودم که حضرت، بر اشتری و من بر الاغی سوار بودم و شخص دیگری همراه ما نبود.

من عرض کردم: «ای آقای من! نشانه امام چیست؟»

حضرت فرمود: «ای عبدالرحمان! اگر امام به این کوه بگوید حرکت کن، حرکت می کند.»

به خدا سوگند به کوه نگاه کردم و دیدم که در حال حرکت کردن است.

پس امام صادق علیه السلام به او نگاهی کرد و فرمود: «ترا قصد نکرده بودم.» (1).

ص: 443

## حرکت اعجاز انگیز کوه از جای خود

عبدالرحمان بن حجاج می گوید: بین مکه و مدینه با امام صادق علیه السلام بودم که حضرت، بر اشتری و من بر الاغی سوار بودم و شخص دیگری همراه ما نبود.

من عرض کردم: «ای آقای من! نشانه امام چیست؟»

حضرت فرمود: «ای عبدالرحمان! اگر امام به این کوه بگوید حرکت کن، حرکت می کند.»

به خدا سوگند به کوه نگاه کردم و دیدم که در حال حرکت کردن است.

پس امام صادق علیه السلام به او نگاهی کرد و فرمود: «ترا قصد نکرده بودم.» (1).

ص: 444

## حضرت مهدی حکم خداوند را اجرا می کند

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر صاحب حرفه و هنری ناچار است برای حفظ شخصیت این سه خصلت را داشته باشد تا بتواند تحصیل درآمد کند: در رشته علمی خود متخصص باشد و مهارت داشته باشد و درستکار و امین باشد.

و از ابان بن تغلب نقل می کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

دو خون در اسلام هدر است؛ و این حکم را هیچ کس اجرا نمی کند تا خداوند قائم ما را برانگیزد. وقتی که او را مبعوث کرد، حکم خداوند را درباره ی آنها جاری می کند و شاهدهی هم نمی خواهد (یعنی به علم خود عمل می کند) یکی مرد زن دار زناکار که سنگسارش می کند و دیگری مانع زکات که گردش را می زند.

## حضرت قبل از سؤال فرمود

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که وارد به کاری شود در حالتی که وارد به معنی واقع نباشد، مثل کسی است که بیراهه می رود و هر چه سرعت کند گمراه تر می شود.

محمد ابن علی بن بابویه صدوق در کتاب من لایحضر؛ از عائد احمدی روایت می کند که گفت: بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم و می خواستم راجع به نماز سؤال کنم. آن حضرت قبل از سؤال فرمود: اگر با نمازهای پنجگانه خدا را ملاقات کنی از چیز دیگری از تو نمی پرسد. (ظاهر معنی این است که اگر این نمازها را صحیح انجام دادی از نمازهای نافله و غیره بازخواست نمی شود).

## حضرت کلام را چندین مرتبه تکرار کرد

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: به خاطر خدا صله رحم کنید و مهربانی و دوستی با یکدیگر نمائید.

و از هشام بن احمر نقل می کند که گفت:

روز بسیار گرمی که حضرت صادق علیه السلام در مزرعه ی خود بود و عرق بر سینه اش سرازیر بود بر آن حضرت وارد شدم و می خواستم راجع به مفضل بن عمر سؤال کنم؛ آن جناب بدون سؤال فرمود: آری به خدا! آن مرد مفضل بن عمر جعفی است و شمردم حضرت سی و چند مرتبه این کلام را تکرار کرد. و فرمود: او پدر بعد از پدر است.

## حیوانات انسان نما

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: بیشتر دشمن برای مؤمن زن بد است.

و از ابوبصیر نقل می کند که گفت:

با حضرت صادق علیه السلام به حج رفتیم؛ در طواف کعبه به آن حضرت گفتم: قربانت شوم یابن رسول الله! خدا این مردم را می آمرزد؟!

فرمود: ای ابوبصیر! بیشتر اینها که می بینی میمون و خوک هستند. گفتم: آنها را به من نشان بده؛ پس حضرت کلماتی گفت و دست به

چشم من کشید. همه ی مردم را به صورت میمون و خوک دیدم؛ وحشت کردم، باز حضرت دست به چشم من کشید و آنها را به صورت انسان مشاهده کردم.

### حضرت سه مشت شن به مرد سائل داد

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر که بدخلق است خود را به عذاب انداخته است.

نقل شده که: روزی منصور با آن حضرت سوار شد و به اطراف مدینه رفت و بالای تپه ای که آن جا بود نشست و حضرت هم کنار او نشست. مردی آمد و خواست از منصور چیزی طلب کند ولی از او روگرداند و از حضرت صادق علیه السلام چیزی مطالبه کرد؛ حضرت سه مشت پر از شنهای تپه برداشت و در دامن او ریخت و فرمود: برو و گران بفروش؛ یکی از اطرافیان منصور به سائل گفت: تو پادشاه را گذاشتی و از مرد فقیر و بی چیزی طلب کردی؟ سائل که پیشانیش از عطای آن حضرت عرق کرده بود، گفت: از کسی سؤال کردم که به عطای او مطمئن بودم (که محروم نمی کند) و شنها را به منزل برد. زنش گفت: چه کسی اینها را به تو داد؟ گفت: جعفر، زن گفت: و چه فرمود؟ گفت: فرمود: گران بفروش. زن گفت: او راستگوست، کمی از اینها را نزد اهل خبره ببر که من بوی غنا و ثروتمندی از اینها می شنوم؛ سائل مقدار کمی از شنها را برداشت و نزد یهودیان برد. آنها آن شنها را به ده هزار درهم خریدند و گفتند: بقیه را هم بیاور، به همین قیمت می خریم.

### حضرت علم را به من نوشاند

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: اگر زیردست عقل نداشته باشد، ادب خانوادگی هم نداشته باشد، ترس هم نداشته باشد، مسلماً بالا دست از دست او راحت نیست.

احمد بن علی بن عباس نجاشی در کتاب رجال از هشام بن سائب عالم مشهور به فضل و دانش، نقل می کند که گفت:

مرض سختی پیدا کردم و علم خود را فراموش نمودم. خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم و حضرت علم را در کاسه ای به من نوشاند، دوباره دانشم به حال اول برگشت و همه چیز را به خاطر آوردم.

### حضرت از آینده خبر می دهد

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: عفو باید بدون جریمه و خشونت و نکوهش و سرزنش انجام بگیرد.

هارون بن موسای تلعبکری بنا بر آن چه به خط شیخ محمد بن حسن قمی یافتیم، از محمد بن معروف هلالی خراز نقل می کند که گفت:

برای ملاقات حضرت صادق علیه السلام به حیره رفتم. حضرت مرا به خود نزدیک کرد و به طرف امیرالمؤمنین علیه السلام حرکت نمود. من هم به دنبال حضرت رفتم. در بین راه احتیاج به قضای حاجت پیدا کرد، از راه کنار رفت و قضای حاجت نمود. سپس با دست شنها را عقب کرد، آب ظاهر شد، وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و دعایی قرائت نمود و فرمود:

در این راه هفتاد هزار کشته می شوند. علی بن حسن گفت: در هبیر (هبیر شنزار زرود؛ در راه مکه است و گویند سال 312 شخصی قرمطی با اتباعش آن جا راه را بر حجاج بستند و بسیاری را کشتند و شاید آن راهی که اشاره فرمود، همین راه بوده و منظور همین قصه بوده

است) و غیره همین مقدار کشته شدند - و فرمود: به ناچار مردی از آل محمد خروج می کند و حتما پرچم سفیدی به دست می گیرد - علی بن حسن گفت: در سال 25 اول بنی رواس مجتمع شدند و برای نماز در مسجد جامع حرکت کردند و عمامه ی سفیدی به نیزه ای بسته بودند و محمد بن معروف هنگام خروج یحیی بن عمر آن را به دست گرفته بود. - و حضرت فرمود: فرات شما خشک می شود - و همان طور شد - و فرمود: جمعی تنگ چشم می آیند و شما را از خانه ها بیرون می کنند - علی بن حسن گفت: کنجور با ترکها آمد و مردم را از خانه ها بیرون کردند - و فرمود: درنده ها در خانه های شما می آیند - علی بن حسن گفت: همان طور شد - و حضرت فرمود: گویا جنازه های شما را می بینم که از قبر بیرون آورده اند. علی بن حسن گفت: همه ی اینها را به چشم خود دیدیم - و فرمود: مرد سرخ و سفید سبیل داری خروج می کند و بر در خانه ی عمرو بن حرث برای او کرسی می گذارند مردم را به بیزاری از علی بن ابیطالب علیه السلام می خواند و عده ی زیادی را می کشند و همان روز هم کشته می شوند - علی بن حسن گفت: اینها همه واقع شد.

## حبابه و البیه

همان زن مؤمنه ای است که از حضرت امیرالمؤمنین (ع) تا حضرت رضا (ع) را درک کرده، و او را «صاحبة الحصاة» (سنگریزه دار) گویند.

شیخ کلینی (ره) و شیخ صدوق (ره)، از حبابه و البیه روایت کرده اند که گفت: امیرالمؤمنین (ع) را در «شرطة الخميس» (1) دیدم که با تازیانه دو سری که همراه داشت، فروشندگان جری (ماهی بی فلس) و مارماهی و طافی را (که فروش آن ها حرام است) می زد و می فرمود: ای فروشندگان مسخ شدگان بنی اسرائیل و لشگر بنی مروان. فرات بن احنف نزد حضرت ایستاد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! لشگر بنی مروان کیانند؟ فرمود: گروهی که ریش را می تراشیدند و سبیل را تاب می دادند.

حبابه گوید: هیچ گوینده ای را خوش بیان تر از آن حضرت ندیده بودم، پس به دنبالش رفتم تا در فضای مسجد نشست، من خدمتش عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! دلیل بر امامت چیست، خدا تو را رحمت کند؟ فرمود: آن سنگریزه را بیاور - و با دست اشاره به سنگریزه ای کرد - آن را نزدش بردم؛ پس با خاتم مبارک آن را مهر فرمود و آن گاه به من گفت: ای حبابه! هرگاه کسی ادعای امامت کرد و توانست، چنانکه دیدی، سنگریزه را نقش نماید، او امام واجب الطاعه است؛ و امام هر چه را اراده نماید از او پوشیده نماند.

حبابه گوید: پس من رفتم (و این گذشت) تا زمانی که امیرالمؤمنین (ع) وفات کرد، و خدمت امام حسن (ع) رسیدم، و آن جناب در مسند امیرالمؤمنین (ع) نشسته بود، و مردم از او سؤال می کردند، پس به من فرمود: ای حبابه و البیه! گفتم: بلی، مولای من. فرمود: آن چه با خودداری بیاور، من آن سنگریزه را به آن حضرت دادم، آن جناب با خاتم مبارکش بر آن نقش کرد، همچنان که امیرالمؤمنین (ع) نقش کرده بود.

حبابه و البیه گوید: پس (از آن حضرت) خدمت امام حسین (ع) آمدم، زمانی که در مسجد رسول خدا (ص) بود، پس مرا پیش خواند و خوشامد گفت، سپس فرمود: «ان في الدلالة دليلا علي ما تريدین» - همانا در آن دلالت (که از پدر و برادرم دیدی) دلیل است بر آن چه می خواهی (از دانستن امامت من) - آیا، باز، دلیل امامت را می خواهی؟ عرض کردم بلی، آقای من. فرمود: آن چه همراه داری، بیاور. سنگریزه را به آن حضرت دادم، او هم برای من بر آن مهر نهاد.

حبابه گوید: پس (از آن حضرت) خدمت امام سجاد (ع) آمدم. در آن زمان پیری به من اثر کرده بود به طوری که مرا عرشه گرفته بود، و سنین عمرم به صد و سیزده سال رسیده بود. آن حضرت را دیدم پیوسته رکوع و سجود می کند و مشغول عبادت است؛ پس، از دریافت



نشان امامت مأیوس شدم. حضرت با انگشت سبابه به من اشاره کرد، (قدرت) جوانی به من بازگشت. گفتم: آقای من از دنیا چقدر گذشته و چه مقدار باقی مانده؟ فرمود: «اما ما مضي فنعم و اما ما بقي فلا» - اما نسبت به گذشته، آری (آن را می توان معلوم کرد) و اما نسبت به آینده، نه (آن را کسی نمی داند)، آن گاه فرمود: آن چه با تو است بیاور. من سنگریزه را به آن حضرت دادم، پس بر آن مهر نهاد.

پس (از آن حضرت) خدمت امام باقر (ع) رسیدم، آن را نقش فرمود. سپس نزد امام صادق (ع) آمدم، سنگریزه را برایم مهر کرد. بعد خدمت ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) رسیدم، آن حضرت هم برایم نقش کرد. سرانجام خدمت حضرت رضا (ع) آمدم، سنگریزه را برایم مهر نمود.

حبابه، پس از آن، نه ماه دیگر هم زندگی کرد و سپس از دنیا رفت. (2).

حبابه و البیه زنی بوده از شیعیان، عاقله، کامله، جلیله، عالمه به مسائل حلال و حرام، و کثیرالعباده. او به حدی در عبادت کوشش و جهد کرده بود که پوستش بر بدنش خشک شده بود و صورتش از کثرت سجود و کوبیده شدن به محل سجده سوخته شده بود. او پیوسته به زیارت امام حسین (ع) مشرف می گشت، و چنان بود که زمانی که مردم به نزد معاویه می رفتند، او به نزد امام حسین (ع) می آمد و بر آن حضرت وارد می شد.

از صالح بن میثم نقل شده که گفت: من و عبایه اسدی بر حبابه و البیه ویراد شدیم. (چون مرا نشناخت) عبایه گفت: این پسر برادرت میثم است. حبابه گفت: می خواهید برای شما حدیثی از حسین بن علی (ع) بگویم؟ گفتم: آری، گفت: وقتی، بر آن حضرت وارد شدم و سلام کردم، جواب فرمود و به من خوشامد گفت، پس فرمود: برای چه دیر به دیر به ملاقات ما می آیی؟ پاسخ دادم: برای بیماری که عارض من شده. فرمود: چیست آن بیماری؟ من پوشش را از روی برص خود برداشتم، حضرت دست خود را بر آن برص گذاشت، و دعا کرد؛ چون دست خود را برداشت، خداوند آن برص را زایل کرده بود، سپس فرمود که ای حبابه! همانا نیست احدی بر ملت ابراهیم (ع) در این امت، غیر از ما و شیعیان ما، و ما سواي ایشان از ما بری می باشند. (3).

همچنین از حبابه روایت شده که گفت: مردی را در مکه معظمه در «ملتزم» یا در بین کعبه و حجر، در عصر گاهی، دیدم که مردم به حضرتش اجتماع کرده و از معضلات مسائل سؤال می کردند، و او به آن زمان مختصر از جای برنخاست تا در مسائل بی شماری ایشان را فتوی داد؛ آن گاه برخاست و روی به رحل خود نهاد، و منادی به صوت بلند ندا در داد: «الا ان هذا النور الابج المسرج و النسیم الارج و الحق المرج» - بدانید این است نور روشن درخشان که بندگان را به طریق حق دلالت می فرماید و این است نسیم خوشبوی وزان که جان جهان را به نسائم معرفت و دانش معطر گرداند و این است آن حقی که قدرتش در میان مردم ضایع مانده است - جماعتی را دیدم که می گفتند: کیست این شخص؟ در جواب ایشان گفته شد: باقر و شکافنده غوامض علوم، محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام. (4).

در کتاب طب الاثمه از داود رقی مروی است که گفت: من در خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) بودم که حبابه و البیه وارد شد و مسائل مختلفی از حلال و حرام از حضرت سؤال کرد، و ما از آن مسائل تعجب می کردیم؛ حضرت فرمود: آیا شما شنیده بودید، بهتر از این مسائل که حبابه سؤال کرد؟ عرض کردیم: فدایت شویم به درستی که چشم و دل ما روشن شد.

آن گاه حبابه گریست. حضرت فرمود: چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: یا ابن رسول الله، به بیماری بدی دچار شده ام، خویشاوندانم به من می گویند که اگر راست می گویی به امامت بگو دعا کند، این بیماری بد از تو دور گردد و خدا شفا عنایت کند؛ من به خدا قسم، از این

کسالت خوشوقت و خوشحالم، و می دانم این لطف و عنایتی است به من و کفاره گناهانم محسوب می گردد. حضرت فرمود: به واسطه این کسالت آنان به تو چنین می گویند؟ حبابه عرض کرد: آری، یا ابن رسول الله.

راوی گوید: حضرت صادق (ع) لب های خود را حرکت داد و دعایی خواند که من هرگز آن دعا را نشنیده بودم؛ سپس به حبابه فرمود: برو در خانه پیش زن ها تا ایشان به بدنت نظر کنند. حبابه نزد زنان رفت، و لباسش را از بدن بیرون کرد، اثری از آن بیماری در بدنش باقی نمانده بود.

آن گاه حضرت فرمود: الان به جانب خویشاوندان برو، و لطف خدا را درباره ما، به ایشان بنمایان. (5).

حبابه در ایام حضرت رضا (ع) از دنیا رفت.

شیخ طوسی در کتاب غیبت فرموده: حضرت رضا (ع)، پیراهنش را، برای حبابه والیه کفن قرار داد. (6).

ص: 445

- 
- 1- محل پیشقراولان لشکر، و یا، محل دژبانی.
  - 2- اصول کافی، ج 1، کتاب الحجة، ص 280 - کمال الدین، ج 2، باب 49، ص 536.
  - 3- رجال کشی، ص 106 - بحار الانوار، ج 44، ص 186.
  - 4- مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، جزء 6، ص 275 - بحار الانوار، ج 46، ص 259.
  - 5- طب الائمه، ص 110 - بحار الانوار، ج 47، ص 121.
  - 6- کتاب الغیبة، ص 50.

## حریز بن عبدالله از دی کوفی سجستانی

از فقهای به نام شیعه و معروفین اصحاب امام صادق (ع)، و ثقه است. (1) در فقه او را تصانیفی بوده، که از جمله کتاب «صلوة» است که مرجع اصحاب و معتمد علیه و مشهور بوده (2)؛ و در حدیث معروف حماد است که به امام صادق (ع) عرض کرد: «انا احفظ کتاب حریز فی الصلوة» - من کتاب حریز را، که درباره نماز نوشته، محفوظ می باشم - همچنین یونس بن عبدالرحمن، فقه بسیاری از او نقل کرده است.

حریز اصلاً کوفی است، لیکن به جهت تجارت، چون غالباً به سجستان (3) مسافرت می کرد، به سجستانی شهرت یافت (4)؛ و در زمان امام صادق (ع) به جهت قتال خوارج سجستان، شمشیر کشید، و سرانجام در سجستان به قتل رسید.

حریز از امام صادق (ع) روایات بسیاری، بی واسطه و با واسطه، نقل کرده است. بعضی گفته اند که او فقط دور روایت از خود آن حضرت نقل کرده (5)، لیکن اگر کسی در کتب روایات سیر کند، روایات زیادی از حریز ذکر شده که بدون واسطه از امام صادق علیه السلام نقل شده؛ و کتاب حریز از کتب اصول شمرده شده است. (6).

حریز گوید: بر ابوحنیفه وارد شدم؛ کتب زیادی به طور حائل میان من و او در برابرش بود؛ ابوحنیفه به من گفت: تمامی این کتاب ها درباره طلاق است. و با دستش آن ها را (برای نمایاندن عظمت تحقیقات در زمینه طلاق) زیر و رو و جا به جا می کرد.

حریز گوید: من گفتم: ما همه ی محتویات این کتاب ها را در یک آیه جمع کرده ایم. گفت: آن کدام آیه است؟ گفتم: فرموده حضرت حق «یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن...» (7) ابوحنیفه گفت: پس چیزی را بدون روایت نمی دانید (هیچ گونه قواعد اصولی به کار نمی برید و بر روایت جمود می کنید و مدعی هستید که می توانید همه ی احکام فقهی را فقط را روایت بفهمید). گفتم: آری. گفت: چه می گویی درباره ی برده ای که با مالکش در مقابل پرداخت قیمت خود، آزادی اش را قرار داد نموده باشد (اصطلاحاً مکاتب) و از قیمتش که هزار درهم است، نهصد و نود و نه درهم را پرداخته، و در این حال زنا کرده است. این مکاتب را چگونه و چقدر باید حد زد؟ گفتم: محمد بن مسلم حدیثی از حضرت باقر (ع) روایت کرده که امیرالمؤمنین (ع) درباره مکاتبی که ثلث یا نصف یا بعضی از مبلغ مکاتبه را پرداخت کرده، به همان اندازه حد را (به آن مقدار که آزاد شده، حد آزاد و آن مقدار که در بردگی است، حد بردگی) معین فرمود.

سپس ابوحنیفه گفت: اکنون مسئله دیگر می پرسم که چیزی (روایتی) درباره آن نباشد؛ درباره شتری که از دریا خارج شد چه می گویی؟

حریز گوید: گفتم: آن چه از دریا خارج گردد، خواه شتر باشد یا گاو، اگر دارای فلس باشد، خواهیم خورد و اگر فلس نداشته باشد، نخواهیم خورد (اشاره به روایت متعددی است که مدار اکل لحوم حیوانات دریایی را داشتن فلوس مقرر می کند). (8) مرحوم کلینی، در کافی، باب الحب فی الله و البغض فی الله، از حریز، از فضیل نقل کرده که گفت: از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا حب و بغض از ایمان است؟ فرمود: مگر ایمان چیزی غیر از حب و بغض است؟ آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و که الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئک هم الراشدون» (9) - خدا ایمان را محبوب شما کرد و آن را در دل های شما بیاراست و کفر و نافرمانی و عصیان را ناپسند شما کرد؛ ایشانند راه یافتگان به سوی هدفهای برتر. (10).

سجستان، معرب سیستان، منطقه بزرگی در جنوب خراسان است. زمینش سنگستان و ریگزار و دارای بادهای تند و شن های روان است. در سابق الایام آن جا مرکز خوارج و دشمنان امیرالمؤمنین (ع) بوده است. اگر چه ذهبی در کتاب میزان می گوید: در زمان امویان،

هنگامي که آنان سب اميرالمؤمنين (ع) را در شرق و غرب مملکت و در مکه و مدینه آشکار کرده بودند، اهل سيستان از آن کار امتناع ورزیدند؛ و حتي با بني اميه در موقع قرار داد، شرط کردند که هيچ گاه به سب حضرت اقدام نکنند.

علامه مجلسي، در بحار، از اختصاص، نقل کرده که حرير در سجستان کشته شد؛ و سبب قتلش آن شد که عده اي از ياران او که با او هم عقیده بودند، دست به کشتن خوارج و شرارة زدند. در آن زمان خوارج در سجستان زياد بودند، اصحاب حرير از شرارة سب و اهانت به اميرالمؤمنين (ع) را مي شنيدند، و به حرير خبر مي دادند، و از حرير براي کشتن آنان اجازه مي گرفتند، و حرير اجازه مي داد. شرارة مي دیدند، تدريجا افراي از آنان کشته مي شوند، اما به شيعه گمان نمي بردند، و از فرقه مرجئه انتقام مي گرفتند، تا آن که به حقيقت مطلب پي بردند، و از شيعه مطالبه خون کردند. اصحاب حرير، در مسجدي، نزد حرير گرد آمدند. خوارج مسجد را در حصار گرفتند، و حرير و يارانش را کشتند. رحمهم الله تعالي. (11).

ص: 446

---

1- رجال الطوسي، ص 181 - خلاصة الاقوال، علامه حلي، ص 32.

2- فهرست شيخ طوسي، ص 85.

3- سيستان.

4- فهرست طوسي، ص 85.

5- رجال کشي، ص 327.

6- تنقيح المقال، ج 1، ص 261، ردیف 2309.

7- سوره طلاق، آيه 1.

8- رجال کشي، ص 328 - بحار الانوار، ج 47، ص 409.

9- سوره حجرات، آيه 7.

10- اصول کافي، ج 2، ص 102.

11- بحار الانوار، ج 47، ص 394.

برادر صفوان جمال، و از اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهما السلام (1) و بسیار ثقة است؛ و بعضی گفته اند که از صفا اوجه است. (2) او دارای کتابی می باشد که از او روایت شده است. (3).

ص: 447

- 
- 1- در رجال الطوسی: حسان، از اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) شمرده شده است (ص 118 و 181).
  - 2- رجال نجاشی، ص 107 - خلاصة الاقول علامه حلی، ص 32.
  - 3- فهرست طوسی، ص 85.

حسن از اصحاب صادق (ع) (1) و همان است که امام صادق (ع) در حق او و برادرش حسین بن زرارۃ دعا کرده و فرموده است: «احاطهما الله و كلاهما و رعاهما و حفظهما بصلاح ابیہما کما حفظ الغلامین». (2) علمای رجال توثیقش کرده اند و منظم به دعای حضرت وثاقتش مسلم است. (3).

ص: 448

---

1- رجال الطوسی، ص 166.

2- رجال کشی، ص 126. ترجمه: خداوند ایشان (حسن و حسین) را به خاطر نیکویی و خوبی پدرشان حفظ و رعایت فرماید، همان گونه که دو پسر بچه را نگهداری کرد (اشاره به دو فرزند یتیم، در داستان موسی و خضر، که پدری صالح داشتند، در سوره کهف آیه 82).

3- تنقیح المقال، ج 1، ص 278، ردیف 2441.

از اصحاب امام صادق (ع) (1)، ثقه و جلیل القدر (2)؛ و او همان است که به محضر امام صادق (ع) مشرف شد، و عرض کرد: می خواهم دینم را بر شما عرضه بدارم. حضرت فرمود: بگو، عرض کرد: شهادت می دهم، نیست خدایی جز خدای یگانه و شریک ندارد، و شهادت می دهم که حضرت محمد بن عبدالله (ص) بنده و فرستاده خداست، و اعتراف دارم که آن چه آورده، همه از طرف خدای عالم است. حضرت فرمود: دین حق همین است که تو می گویی. گفت: و شهادت می دهم که علی (ع) امام من است، و مفترض الطاعه می باشد و خداوند اطاعت او را بر من واجب قرار داده؛ و هر کس او را بشناسد مؤمن است و هر کس جاهل به او باشد گمراه، و رد او کفر به خداست. سپس ائمه (ع) را شمرد و بیان کرد تا رسید به امام صادق (ع). حضرت فرمود: چه می خواهی، می خوانی تو را به این جهت دوست داشته باشم؟ تو را دوست دارم. (3).

شیخ مفید (ره)، داستان عرضه کردن، حسن بن زیاد، دین خود را بر امام صادق علیه السلام، چنین آورده است:

حسن بن زیاد گوید: وقتی که زید بن علی بن الحسین به کوفه وارد شد (آن گاه که بر حکومت هشام خروج کرده بود) مطالبی در ذهنم خطور کرد. از این رو قصد مکه کردم و از مدینه گذر نموده خدمت امام صادق (ع) رسیدم. حضرت بیمار بود و بر تختی به پشت خوابیده و شدیداً نحیف و لاغر گشته بود. عرض کردم: میل دارم دین خود را بر شما عرضه کنم، امام بر پهلو غلطید و نگاهی بر من انداخت و فرمود: حسن! تو را از این کار بی نیاز می دانم. سپس فرمود: بگو. آن گاه من گواهی بر توحید و نبوت و امامت دادم تا رسیدم به خود آن حضرت، و گفتم: گواهی می دهم که شما به منزلت و مقام حسن و حسین و امامان پیش از خود هستید. فرمود: بس است، خواسته تو را دانستم؛ می خواهی که تو را در اعتقاد به این امر به دوستی بشناسم و بر اعتقاد تو صحه بگذارم. گفتم: اگر مرا به دوستی پذیری و عقاید مرا صحیح بدانی البته که به خواسته خویش رسیده ام. فرمود: تو را بر این اعتقاد به دوستی پذیرفتم... (4).

نویسنده گوید: عده ای از اصحاب، دینشان را بر ائمه اطهار علیهم السلام عرضه داشته اند؛ که از آن جمله: حمران بن اعین، و عمرو بن حرث، و خالد بجلی، و یوسف، و حسن بن زیاد است که دین خودشان را بر امام صادق (ع) عرضه نمودند.

ص: 449

1- رجال الطوسی، ص 183.

2- رجال نجاشی، ص 35.

3- رجال کشی، ص 361.

4- امالی شیخ مفید، مجلس 4، ح 6، ص 18.

در صفحه 361 کتاب اختیار معرفة الرجال، (دانشگاه مشهد)، شبیه روایت فوق از حکم بن مسکین از عیص نقل شده است؛ که در صورت وقوع تحریف در سند، حکم بن عیص را بایستی حکم بن مسکین بدانیم.

پسر خواهر سلیمان بن خالد است. روزي با دايي اش بر امام صادق (ع) وارد شد، حضرت چون او را دید، از سلیمان پرسید: این جوان کیست؟ سلیمان گفت: پسر خواهر من است. فرمود: آیا این امر (امامت) را می شناسد؟ گفت: آری. حضرت فرمود: الحمدالله، خداوند او را شیطان خلق نکرده است. (1)

حال مترجم مجهول است، و به هر حال از فرمایش امام مدحي براي او استفاده نمي شود.

ص: 450

---

1- اختیار معرفة الرجال، ص 458.



## حماد بن عیسی، ابو محمد جهني بصري

از اصحاب اجماع (1)، و با چهار معصوم (امام صادق، امام کاظم، امام رضا و امام جواد علیهم السلام) همزمان بوده؛ و در نقل حدیث بسیار محتاط و می گفته: من هفتاد حدیث از امام صادق (ع) شنیدم، و پیوسته در زیاده و نقصان عبارات بعضی از آن احادیث شك می کردم، تا بر بیست حدیث اقتصار کردم. (2).

حماد همان است که از حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام درخواست کرد که برای او دعا کنند تا خداوند خانه و اولاد و زوجه و خادم و حج همه ساله به او عنایت فرماید. آن دو بزرگوار، چنین از خدا خواستند: «اللهم صل علی محمد و آل محمد وارزقه دارا و زوجة و ولدا و خادما و الحج خمسين سنة»، پس از صلوات بر محمد و آل محمد دعا کردند که خداوند او را، خانه و همسر و اولاد و خادم و پنجاه حج (3)، روزی فرماید. و روزی او شد تمام آن چه خواسته بود، و پنجاه حج به جا آورد، و چون خواست پنجاه و یکمین حج را به جا آورد، در راه مکه در سیلابی غرق گشت. (4).

علامه مجلسی (ره)، از خرائج، از امیه بن علی قیسی نقل کرده که گفت: من و حماد بن عیسی در مدینه منصوره به محضر حضرت جواد (ع) شرفیاب شدیم تا با حضرت خدا حافظی نماییم، حضرت به ما فرمود: بمانید و تا فردا از مدینه بیرون نروید. همین که از محضر حضرت خارج شدیم، حماد گفت: من می روم، چون بارم را بیرون فرستاده ام؛ اما من گفتم: می مانم. حماد بیرون رفت، چون به وادی قنات (که مسیل بود) رسید، و خواست غسل احرام کند، به آب سیل غرق شد، و این حادثه در سال 209، اتفاق افتاد. (و نیز او را غریق جحفه می نامند). قبر حماد در سیاله (اولین منزل از مدینه به سوی مکه) است. (5).

مرحوم صدوق، در کتاب مجالس، از علی بن ابراهیم از پدرش، از حماد، نقل کرده که گفت: روزی امام صادق (ع) به من فرمود: ای حماد! می توانی دو رکعت نماز نیکو انجام دهی؟ عرضه داشتم: بلی سیدی، من کتاب حریر سجستانی را که در نماز نوشته محفوظ می باشم. حضرت فرمود: مانعی ندارد، برخیز، نماز به جا آوردم. حضرت فرمود: نیکو نتوانی به جا آورد. سپس فرمود: چقدر قبیح است برای مردی که سالیانی از عمرش گذشته باشد، و نتواند یک رکعت نماز تمام با شرایط و حدودش به جا آورد.

حماد گوید: در خود احساس حقارت و ذلت کردم، آن گاه از حضرتش تقاضا نمودم تا نماز ا به من تعلیم فرماید... (6) [مشروح حدیث در جلد صلوة بحار الانوار آمده است]. (7).

مرحوم کلینی، در کافی، از طریق حماد، نقل کرده که امام صادق (ع) به حمران در مورد سؤالی که کرده بود، فرمود: همانا مردم هلاکت می شوند، زیرا که نمی پرسند. (8).

و نیز در کافی، از طریق حماد، از امام صادق (ع) نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود: کسی که راهی پوید تا در آن دانشی جوید، خدا او را به راهی سوی بهشت برد. فرشتگان با خرسندی بالهای خویش را برای دانشجو فر نهند، و اهل آسمان و زمین حتی ماهیان دریا برای دانشجو آرمزش طلبند؛ و برتری عالم بر عابد برتری (فروزش) ماه شب چهارده بر ستارگان دیگر است؛ و به درستی که دانشمندان وارث پیامبرانند، و پیامبران طلا و نقره بر جای نگذارند، بلکه دانش به جای گذارند، هر که از دانش ایشان بگیرد، بهره فراوانی گرفته است. (9).

شیخ صدوق (ره)، در خصال، نقل کرده که امام صادق (ع) به حماد فرمود: در شب و روز به دنبال علم باش و اگر بخواهی چشمت روشن گردد و خیر دنیا و آخرت نصیب شود، امیدت را از آن چه به دست مردم است قطع کن، و خودت را در عداد مردگان قرار ده، و خود را از

دیگران برتر مدان و زبانت را مانند مالت حفظ نما. (10).

شیخ طوسی، در فهرست می گوید: سه کتاب: صلوة زکوة، و نوادر از حماد باقی است. (11).

در مجالس المؤمنین، نقل شده که حماد، دارای کتابی در حدیث و کتابی در توحید است. (12).

ص: 451

- 
- 1- خلاصة الاقول، علامه حلی، ص 28 - بحار الانوار، ج 47، ص 350.
  - 2- اختیار معرفة الرجال، ص 316.
  - 3- در رجال کشی ص 268، به جای «خمسین سنه»، «فی کل سنه»، (حج همه ساله) دارد.
  - 4- فهرست طوسی، ص 116 - بحار الانوار، ج 47، ص 116.
  - 5- الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 667 (و ج 1، ص 305) - بحار الانوار ج 48، ص 48 - سفینة البحار، ج 1، ص 306.
  - 6- امالی صدوق، مجلس 64، ح 13، ص 337.
  - 7- بحار الانوار، ج 84، صفحات 185 تا 201.
  - 8- اصول کافی، ج 1، ص 31.
  - 9- اصول کافی، ج 1، ص 26.
  - 10- خصال صدوق، ج 1، باب علامات سه گانه ص 60 - بحار الانوار، ج 72، ص 206.
  - 11- فهرست طوسی، ص 116.
  - 12- مجالس المؤمنین، ج 1، مجلس پنجم، ص 376.

همان است که به امام صادق (ع) عرض کرد: من به بلاد شريك سفر مي کنم، بعضي به من گفتند که اگر در آن جا بميرم با کفار محشور خواهم شد. حضرت فرمود: اي حماد! هر گاه آن جا باشي امر ما را ذکر مي کنی و مردم را به آن مي خوانی؟ گفت: آری. فرمود: هر گاه در اين شهرهاي اسلامي باشي، امر ما را ذکر مي کنی و دعوت به آن مي نمايي؟ گفت: نه. فرمود: اگر در آن جا بميري يگانه محشور خواهي شد، در حالي که نور تو در مقابلت مي درخشد. (1).

ص: 452

---

1- رجال کشي، ص 292، و در اختيار معرفة الرجال، ص 343.

## حمران بن اعین شیبانی

برادر زرارة بن اعین، از بزرگان مشایخ شیعه که در فضیلت و برتری آنان شك و تردیدی نیست، می باشد. او یکی از قراء قرآن بوده، و نام وی در عداد فراء برده می شود (1) و می گویند: حمزه که یکی از قراء سبعة است، شاگرد حمران بوده (2)؛ و دلیل تخصص او در علم قرائت این است که امام صادق برای مناظره با مرد شامی، راجع به قرائت قرآن، او را انتخاب نمود.

به عقیده بعضی از دانشمندان علم رجال، او حضرت سجاد (ع) را ملاقات و از محضر مقدسش درك فیض نموده است (3)، و از حواریین حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) شمرده می شود (4)، و از وکلای امام صادق (ع) بوده است. او علاوه بر علوم دینی، در علم نحو و لغت مهارت داشته است. (5).

برخی معتقدند که حمران از تابعین (6)؛ به جهت آنکه از ابوالطفیل، عامر بن واثله (7) که از اصحاب رسول خدا (ص) است، روایت می کند. او همچنین از عبدالله بن عمر که (به گفته شیخ، در رجالش، و عده ای از عامه) از صحابه شمرده می شود، روایت کرده است. (8).

اخبار وارده در کتب رجال و آثار ائمه اطهار (ع) در مدح حمران متواتر است (9) و از آن اخبار چنین استفاده می شود که در جلالت قدر بر زراره فزونی دارد.

حضرت باقر (ع) به حمران فرمود: تو از شیعیان مایی، در دنیا و آخرت. (10).

زمانی زراره، در ایام جوانی که هنوز مو به صورتش نرویده بود، به حجاز رفت و در مدینه (یا مکه) خیمه حضرت باقر (ع) را یافت و داخل خیمه شد.

زراره گوید: چون داخل خیمه شدم، دیدم جماعتی دور خیمه نشسته اند و صدر مجلس را خالی گذاشته اند و مردی هم در گوشه ای نشسته و حجامت می کند. با خود گفتم که حضرت باقر (ع) باید همین شخص باشد، پس به طرف آن جناب رفتم، و سلام عرض کردم، جواب فرمود؛ مقابل رویش نشستم، و حجام هم پشت سرش بود، فرمود: از اولاد اعین می باشی؟ گفتم: آری، من زراره فرزند اعین هستم. فرمود: تو را به شباهت شناختم، سپس فرمود: آیا حمران به حج آمده؟ گفتم: نه، لیکن به شما سلام رسانید. فرمود: او از مؤمنین است حقا که بر نخواهد گشت هرگز؛ هرگاه او را ملاقات کردی، سلام مرا به او برسان و بگو به چه جهت حکم بن عتیبه (11) را از جانب من حدیث کردی که «ان الاوصیاء محدثون»؛ حکم و امثال او را به مثل این حدیث خبر مده... (12).

امام صادق (ع) فرمود: حمران، مؤمن و از اهل بهشت است و هیچ گاه بر نمی گردد. (13).

امام صادق (ع) احوال حمران را از بکیر بن اعین جو یا شد، بکیر گفت: امسال حج نیامده، با آن که شوق زیادی داشت که خدمت شما برسد، لیکن به شما سلام رسانید، حضرت فرمود: بر تو و او سلام باد؛ حمران مؤمن است و از اهل بهشت، که هرگز شك زده و مردد نخواهد شد، نه به خدا، نه به خدا... (14).

و نیز امام صادق (ع) فرمود: نیافتم احدی را که سخنان مرا بشنود و عمل کند و مرا پیروی نماید و قدم به قدم به دنبال اصحاب پدرانم برود، جز دو نفر، که خدا آن هر دو را رحمت کند، یکی عبدالله بن ابی یعفور و دیگری حمران بن اعین است؛ این دو، مؤمن خالص و از شیعیان ما می باشند، اسمشان در کتاب اصحاب یمین است. (15).

پس از مرگ حمران، امام صادق (ع) فرمود: به خدا قسم، او با ایمان از دنیا رفت. (16).

هشام بن حکم گوید: شنیدم، امام صادق (ع) می فرمود: من و پدرانم در روز قیامت برای حمران بهترین شفیع می باشیم، دستش را می گیریم و از او جدا نمی شویم تا، همگی با یکدیگر، وارد بهشت شویم. (17).

یونس بن یعقوب گفته که حمران در علم کلام، متخصص و قوی دست بود، و امام صادق (ع) روزی وی را به مناظره با مرد شامی مأمور گردانید. آن مرد گفت: من به جهت مناظره با شما آمده ام، نه حمران. فرمود: اگر بر حمران فائق آمدی، چنان است که بر من پیروز شده ای. پس آن مرد پیوسته سؤال می کرد و حمران پاسخ می داد، چندان که آن مرد خسته و ملول گشت. آن گاه امام از او پرسید: حمران را چگونه یافتی؟ گفت: حاذق است و به مهارت وی اعتراف می کنم، از هر چه سؤال کردم، جواب گفت. (18).

روزی حمران در ادامه سؤالش از امام صادق (ع)، جویای معنی این آیه شد: «و من احياء فکانما احياء الناس جميعا» (19) - و هر که کسی را زنده بدارد، گویا همه مردم را زنده داشته است - حضرت فرمود: یعنی کسی را از سوختن و غرق شدن برهاند؛ آن گاه سکوت نمود و سپس فرمود: تأویل اعظم (معنی مهمتر و تفسیر دقیق تر) آیه این است که او را دعوت (و هدایت) کند و او هم بپذیرد. (20).

همچنین حمران گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از گفته خدای عزوجل: «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا» (21) - به درستی که ما انسان را به راه حق راهبری اش کردیم، حال، یا سپاسگزار باشد و یا ناسپاس - در پاسخ فرمود: یا فرا گیرد (و عمل کند)، پس او شاکر است و یا وانهد (و عمل نکند)، پس او کافر است. (22).

مرحوم کلینی، در کافی، نقل فرموده که حمران به حضرت باقر (ع) عرض کرد: یا ابن رسول الله، (بفرمایید) کی دولت حق شما، ظاهر خواهد شد، تا مسرور شویم. حضرت فرمود: حمران، تو دوستان و برادران و آشنایانی داری و از احوال ایشان، احوال زمان خود را می توانی بفهمی، این زمان، زمانی نیست که امام حق خروج کند؛ بدان که در زمان سابق، عالمی بود و فرزندی داشت که به علم پدر رغبت نداشت و از پدر استفاده نمی برد؛ لیکن آن عالم همسایه ای داشت که می آمد و سؤال می کرد، و از علم او اخذ می نمود. همین که مرگ عالم رسید پسرش را طلبید و گفت: فرزندم! تو از علم من چیزی نیاموختی و به آن رغبت نکردی، اما همسایه ام از من سؤال می کرد و علم مرا می آموخت و حفظ می کرد، اگر تو را به علم من احتیاج شد، نزد همسایه رو و از او استفاده کن. آن گاه او را معرفی کرد، و سپس به رحمت ایزدی پیوست.

چندی بعد پادشاه آن زمان خوابی دید و از برای تعبیر خواب از حال آن عالم جویا شد، گفتند: وفات کرده. پرسید: آیا از او فرزندی مانده است؟ گفتند: آری، پسری از او باقی است. او را احضار کرد. همین که ملازم سلطان به طلب او آمد، پسر با خود گفت: واللہ، نمی دانم پادشاه برای چه مرا خوانده، و من علمی ندارم و اگر از من پرسشی کند، رسوا می گردم، ناگهان به یاد وصیت پدر آمد، پس به منزل همسایه ای که از پدرش علم آموخته بود، رفت و گفت: و گفت: پادشاه مرا طلبیده، نمی دانم برای چه مرا خواسته است؛ پدرم مرا وصیت کرده که اگر به چیزی احتیاج پیدا کردم، به نزد شما بیایم. آن مرد گفت: من می دانم چرا پادشاه تو را طلبیده، اگر تو را خبر دهم، آن چه بهره نصیبت شود، بین من و خودت قسمت می کنی؟ پسر گفت: آری. پس آن مرد او را سوگند داد و نوشته ای هم از او گرفت که به وعده ای که داده وفا کند، آن گاه گفت: پادشاه خوابی دیده است و تو را طلبیده که بپرسد این زمان، چه زمان است، تو در جواب بگو که زمان گرگ است. پسر چون به مجلس پادشاه وارد شد، سلطان پرسید که من تو را برای چه طلبیده ام؟ گفت: مرا خوانده ای جهت خوابی که دیده ای که این زمان، چه زمان است. پادشاه گفت: راست گفتی، پس بگو که این زمان، چه زمان است؟ گفت: زمان گرگ است. پادشاه امر کرد که جایزه ای به او دادند. جایزه را گرفت و به خانه برگشت، و وفا به شرط خود نکرد و سهم همسایه را نداد، و با خود گفت: شاید پیش از آن که این

مال را تمام کنم، مرگ من برسد و دیگر محتاج نشوم که از همسایه سؤال کنم.

چندی گذشت، پادشاه دوباره خوابی دید، فرستاد و آن پسر را احضار کرد. پسر از اینکه به وعده خود وفا نکرده بود، پشیمان شد و با خود گفت: من علمی ندارم که به نزد پادشاه روم، و چگونه به نزد همسایه روم و از او سؤال کنم و حال آن که با او مکر کردم و وفای به عهد ننمودم. سرانجام تصمیم گرفت که نزد او رفته و پوزش طلبد و دوباره سوگند خورد که در این نوبت، به عهد خود وفا نماید؛ پس نزد آن عالم رفت و گفت: از کرده خود پشیمانم، من به وعده وفا ننمودم و آن چه در دست من بود همه پراکنده شد و چیزی برایم نمانده است، و اکنون به تو محتاج شده ام، تو را به خدا سوگند می دهم که مرا محروم مکن؛ با تو پیمان می بندم و قسم می خورم که آن چه به دست من آید، بین تو و خودم تقسیم نمایم؛ پادشاه مرا باز طلبیده، و نمی دانم که از چه چیز می خواهد سؤال نماید. عالم گفت: تو را طلبیده که سؤال کند از خوابی که دیده که این زمان، چه زمان است، بگو: زمان گوسفند است. همین که به مجلس پادشاه وارد شد، سلطان از او پرسید، برای چه کار تو را طلبیده ام؟ گفت: برای خوابی که دیده ای و می خواهی از من سؤال کنی که چه زمان است. پادشاه گفت: راست گفتی، اکنون بگو چه زمان است؟ گفت: زمان گوسفند است. پادشاه امر کرد صله به او دهند. چون به خانه برگشت، مردد شد که آیا وفا کنم به عالم، یا وفا نکنم؟ و وفا نکرد.

بعد از چندی، بار دیگر پادشاه او را طلبید، پسر از کرده خود بسیار نادم شد، با خود اندیشید که بعد از دو مرتبه مکر و غدر، دیگر چگونه به نزد عالم رود، و خود علمی ندارد که جواب پادشاه را دهد، به هر حال، رأیش بر آن قرار گرفت که باز به نزد آن عالم رود. همین که به خدمت او رسید، او را به خدا سوگند داد، و التماس نمود که بار دیگر او را تعلیم کند، و گفت: در این مرتبه وفا خواهم کرد و دیگر مکر نمی نمایم، بر من رحم کن، و مرا به این حال مگذار. آن عالم پیمان و نوشته ها از او گرفت و آن گاه گفت: تو را طلبیده که سؤال کند از خوابی که دیده که این زمان، چه زمان است، بگو: زمان ترازو است. چون به مجلس پادشاه رفت، سلطان از او پرسید که برای چه تو را طلبیده ام؟ گفت: برای خوابی که دیده ای و می خواهی بررسی کنی که این زمان، چه زمان است. سلطان گفت: راست گفتی، اکنون بگو چه زمان است؟ گفت: زمان ترازو است. پس امر کرد که جایزه به او دهند. پسر آن جایزه را به نزد عالم آورد و در پیش او نهاد و گفت: این تمام دست آورد من است، آورده ام که میان خود و من قسمت نمایی.

عالم گفت: زمان اول زمان گرگ بود، و تو از گرگ ها بودی، لهذا در اول مرتبه جزم کردی که وفا به عهد خود نکنی؛ در زمان دوم، چون زمان گوسفند بود، و گوسفند عزم می کند که کاری بکند و نمی کند، تو نیز وفا نکردی؛ لیکن این زمان، چون زمان ترازو است، و ترازو کارش وفا کردن به حق است، تو نیز وفا به عهد خود کردی؛ مال را بردار که مرا احتیاجی به آن نیست. (23).

علامه مجلسی، در بحار الانوار، این حدیث را، از کافی، نقل کرده و در شرح آن می گوید: گویا، غرض آن حضرت از نقل این قضیه آن بود که احوال هر زمان، متشابهت با مردم زمان دارد، هر گاه دوستان و یاران خود را می بینی که با تو در مقام غدر و مکرند، چگونه امام بر عهدهای ایشان اعتماد نماید، و بر مخالفان خروج کند؛ لیکن چون زمانی آید که در مقام وفای به عهد باشند و خدا داند که وفای به عهد امام (ع) خواهند کرد، امام را مأمور به ظهور و خروج خواهد گردانید.

حق تعالی اهل زمان ما را به اصلاح آورده و این عطیه عظمی را نصیب ما فرماید: «بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین».

(24).

روزی حمران به حضرت باقر (ع) عرض کرد: چقدر ما شیعیان کم می باشیم، اگر در خوردن گوسفندی شرکت کنیم، آن را تمام نکنیم. فرمود: عجیب تر از این را به تو نگویم؟ مهاجرین و انصار (پس از پیغمبر از حقیقت ایمان بیرون) رفتند مگر - با انگشت اشاره کرد - سه

تن (سلمان، ابوذر، و مقداد).

حمران گوید: عرض کردم: قربانت، عمار چگونه بود؟ فرمود: خدا رحمت کند عمار را بیعت کرد و شهید کشته شد. من با خود گفتم: چیزی برتر از شهادت نیست، حضرت به من نگریست و فرمود: مثل اینکه فکر می کنی عمار هم مانند آن سه تن است، هیئات، هیئات! (25).

علامه مجلسی در بحار الانوار، از کافی، از سلام بن مستنیر، نقل کرده که گفت: خدمت حضرت باقر (ع) بودم که حمران بن اعین وارد شد، و سؤالاتی کرد، وقتی خواست حرکت کند، گفت: یا ابن رسول الله، خدا شما را طول عمر عنایت فرماید و ما را بیش از این بهره مند گرداند، خواستم وضع خود را برایتان شرح دهم، وقتی ما خدمت شما شرفیاب می شویم، هنوز خارج نشده ایم، قلبمان صفایی پیدا می کند، و از دنیا فراموش می نمایم، ثروت مردم در نظرمان ساده و بی ارزش جلوه می کند، همین که از خدمت شما دور می شویم، و در اجتماع با تجار و مردم تماس می گیریم، باز به دنیا علاقه مند می گردیم.

حضرت باقر (ع) فرمود: قلب است این (و برای همین زیر و رو شدن و تقلب، قلب نامیده شده) گاهی سخت و زمانی نرم می شود. سپس فرمود: اصحاب رسول خدا (ص) به آن حضرت عرض می کردند: ما می ترسیم منافق باشیم. پیغمبر (ص) می پرسید: به واسطه چه چیز؟ جواب می دادند: وقتی خدمت شما مییم ما را بیدار نموده، به آخرت متمایل می فرمایید، ترس به ما روی می آورد، و از دنیا فراموش کرده، بی میل به آن می شویم، به طوری که، گویا به چشم، آخرت و بهشت و جهنم را مشاهده می کنیم، این حال تا موقعی است که در خدمت خانواده و زندگی خود را که می بینیم، نزدیک می شود، حالت پیش را که در خدمت شما داشتیم، از دست بدهیم به طوری که، گویا هیچ سابقه چنین حالی را نداشته ایم؛ آیا با این خصوصیات، ما دارای نفاق نمی شویم؟

رسول خدا (ص) فرمود: هرگز! این پیشامدها و تغییرات، از وسوسه های شیطان است که شما را به دنیا متمایل می کند، به خدا سوگند، اگر بر همان حال اولی که ذکر کردید، مداومت داشته باشید، ملائکه با شما مصافحه می کنند و بر روی آب راه خواهید رفت؛ اگر نبود همین که شما گناه می کنید و پس از آن توبه می نمایید، هر آینه خداوند دسته دیگری را خلق می کرد که گناه کنند، آن گاه طلب آمرزش و توبه نمایند، تا خداوند آنان را ببخشد. باز گناه می کند و فوراً توبه می نماید؛ نشنیده اید، خداوند می فرماید: «ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين» (26) - خداوند بسیار توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست دارد - و نیز در آیه دیگر می فرماید: «استغفروا ربکم ثم توبوا الیه» (27) - از پروردگار خویش آمرزش طلبید و آن گاه به سوی او توبه برید - (28).

از هشام بن سالم نقل شده که گفت: شنیدم، امام صادق (ع) به حمران می فرمود: ای حمران! همیشه به زیر دستان خود نگاه کن و به بالا دستان خود منگر؛ زیرا این کار، تو را بیشتر به زندگانی خود علاقه مند می سازد، و از وضع خود راضی شده، و شایسته تر متوجه خدا خواهی شد. و بدان که هیچ تقوی و پرهیزکاری نافع تر از دوری از محرّمات الهی و خودداری از آزار مردم مؤمن، و غیبت آنان نیست، و برای زندگانی خوش و گوارا بهتر از حسن خلق نیست، و قناعت به کم و کافی از هر مالی بهتر است، و جهلی بالاتر از خود خواهی نیست. (29).

حمران سه پسر به نام های: محمد، حمزه، و عقبه داشته که هر سه تن، از اهل حدیث به شمار رفته اند؛ در اینجا یک حدیث از محمد و حمزه، ذکر می شود:

شیخ صدوق (ره) در معانی الاخبار، از پدرش، از سعد، از ابن ابی الخطاب، از محمد بن سنان، از حمزه و محمد، پسران حمران، روایت

کرده که گفتند: ما در محضر امام صادق (ع) حاضر شدیم، با عده ای از دوستان آن حضرت، و حمران نیز حاضر بود. ما شروع به بحث و مناظره کردیم، اما حمران ساکت بود، امام صادق (ع) به حمران فرمود: چرا سخن نمی گویی، و در مناظره وارد نمی شوی؟ عرض کرد: من سوگند خورده ام در مجلسی که شما حضور داشته باشید، سخن نگویم (و به احترام شما خاموش باشم).

امام صادق (ع) فرمود: به تو اجازه سخن گفتن دادم. آن گاه حمران شروع به صحبت کرد و گفت: شهادت می دهم که خدایی جز ذات مقدس باری نیست؛ او یکی است و شریک ندارد و برای خود همسر و فرزندی انتخاب ننموده است؛ او خدایی است که از دو حد بیرون است: یکی حد تعطیل و دیگری حد تشبیه (منظور از حد تعطیل آن است که خداوند پس از خلقت عالم و افاضه نور وجود به موجودات، کناره گیری نموده و تصرف در عالم را واگذار به دیگران نموده باشد، و این همان تقویض معروف است. و منظور از حد تشبیه آن است که خداوند به مباشرت در تمام افعال مردم دخالت نموده، و هر عملی که از شخصی صادر شود، در حقیقت بدون واسطه، از شخص خداوند صادر شده و در این صورت او موجودی است که دارای آلات و ابزار بشری است و کاملاً شباهت به مخلوق دارد و این همان جبر معروف است) و حقیقت امر، روش متوسط، بین این دو روش باطل است که یکی جبر و دیگری تقویض است (نه خداوند از تصرف در عالم کناره گرفته و پدیده های عالم هیچ گونه ارتباطی از نظر بقا به او ندارد، و نه اینکه مباشرت در همه امور دارد، و تمامی افعال، مستقیماً فعل اوست؛ بلکه فعل ارتباط به فاعل دارد، و در عین ارتباط به فاعل، ارتباط به خداوند دارد؛ زیرا که او «علة العلل» است، و فاعل و شئون فاعل، همه مربوط به او هستند. (30).

و شهادت می دهم که محمد (ص) بنده خالص و فرستاده اوست؛ او را برای راهنمایی و هدایت، و به روش حقیقت، فرستاد، تا آن را غالب بر همه ادیان نماید، و اگر چه مشرکین کراهت داشته باشند.

و شهادت می دهم که بهشت، حق، و آتش، حق، و برانگیخته شدن پس از مرگ، حق است.

و شهادت می دهم که علی (ع) حجت خدا بر مردم است، و مردم در نادانی و ناآگاهی از مقام مقدس او معذور نیستند (بلکه بر آنان لازم است که برای به دست آوردن شخصیت او پی جویی کنند و آگاهی کامل تحصیل نمایند) و فرزند برومند او، حسن (ع) بعد از پدر، و حسین (ع) بعد از برادر، و سپس علی بن الحسین (ع)، و بعد محمد بن علی (ع)، و بعد شما، ای بزرگوار و آقای من! حجت خدا بر من می باشید.

آن گاه امام صادق (ع) فرمود: «الترتر حمران»، میزان، میزان حمران است (تر، ریسمانی است که با آن درستی و استقامت بنا سنجیده می شود و این کنایه از تشخیص حق از باطل است؛ و منظور امام این است که میزان صحیح، همان میزان حمران است).

سپس امام صادق (ع) خطاب به حمران فرمود: «مطمر» ی را که ما بین تو و بین عالم است، بکش و اندازه گیری کن. حمران عرض کرد: مولای من «مطمر» چیست؟ فرمود: چیزی است که شما آن را ریسمان کار بنایی می نامید؛ پس هر کس با تو، در این امر (ولایت)، مخالفت داشته باشد، او زندیق است. حمران عرض کرد: اگر چه از اولاد علی و فاطمه (ع) باشد؟ فرمود: اگر چه از اولاد محمد و علی و فاطمه (ع) باشد. (31).

ص: 453



2- مجالس المؤمنین، ج 1، مجلس پنجم، ص 347، (به نقل از میزان الاعتدال ذهبی).

3- مرحوم پدرم، در سفینه البحار، ج 1، ص 335، می فرماید: ابی غالب زراری (احمد بن محمد بن سلیمان بن الحسن بن الجهم بن بکیر بن اعین شیبانی، ثقه جلیل القدر، شاگرد شیخ کلینی (ره)، متوفی به سال 368 و مدفون در نجف اشرف) در رساله ای که در احوال آل اعین نوشته، آورده است که: «حمران بن اعین، حضرت زین العابدین را ملاقات کرده است، و او از اکابر شیوخ شیعه می باشد که شکلی در او نیست، و یکی از حمله قرآن است.».

4- خلاصه الاقوال، علامه حلی، ص 32.

5- تنقیح المقال، ج 1، ص 370 ردیف 3351.

6- رجال الطوسی، ص 181.

7- عامر بن واثله از اصحاب پیامبر (ص) می باشد که هشت سال از عمر آن حضرت را درک کرده است. او در سال 110 هجری، وفات کرد، و صحابه پیامبر (ص) به او ختم شدند؛ چه او، آخرین، یکصد و چهارده هزار نفر صحابه پیامبر (ص) بود که از دنیا رفت. او را از خواص اصحاب امیرالمؤمنین (ع) می دانند. برخی درباره او معتقدند که قائل به امامت محمد بن حنفیه، و کیسانی مذهب، بوده است. لیکن این نظر نمی تواند درست باشد، چون صدوق، در خصال، روایت کرده که معروف بن خربوذ، حدیثی از ابوالطفیل نزد امام باقر (ع) نقل کرد، و حضرت فرمود: «صدق ابوالطفیل». و این بیان شاهد حسن حال اوست؛ و اگر مدتی مرام کیسانیت داشته، دلیل بر رجوع او می باشد. (تحفة الاحباب، ص 160).

8- شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان (مجلد پنجم ص 380)، سوره مزمل، در ذیل آیه شریفه: «ان لدینا انکالا و جحیما و طعاما ذا غصه»، فرموده است که از حمران بن اعین، از عبدالله بن عمر، روایت شده که حضرت رسول الله (ص) شنید شخصی این آیه را قرائت می کرد، حضرت از شنیدن آن غش کرد.

9- بحار الانوار، ج 47، ص 352 و ص 342.

10- رجال کشی، ص 158 - 157.

11- حکم بن عتیبه، بتری، زیدی - ابن ادریس گفته: فرقه بتریه، منسوب به کثیرالنواء است، و چون کثیر «ابترالید» (دست بریده) بود، این فرقه را بتریه گویند. این گروه شعبه ای از زیدیه می باشند - از فقهای عامه، و استاد زراره و حمران و طیار بوده است، پیش از آنکه ایشان به خدمت امام شرفیاب شوند، و افتخار تلمذ را بیابند. در حدیثی آمده است که حضرت صادق (ع) حکم بن عتیبه را تکذب فرموده و حضرت باقر (ع) او را نفرین کرده که خدا گناه او را نیامرزد، و فرموده: حکم هر چه خواهد به طلب علم به راست و چپ برود، به خدا سوگند، نخواهد یافت علم را مگر در خانواده ای که جبرئیل بر ایشان نازل شده است. (تحفة الاحباب، ص 74).

12- رجال کشی، ص 159.

13- رجال کشی، ص 157.

14- رجال کشی، ص 159.

15- رجال کشی، ص 160.

16- خلاصه الاقوال، علامه حلی، ص 32.

17- رجال کشی، ص 160 - بحار الانوار، ج 47، ص 352 (به نقل از «اختصاص»).

18- اختیار معرفة الرجال، ص 275 - بحار الانوار، ج 47، ص 407.

19- سوره مائده، آیه 32.

20- اصول کافی، ج 2، ص 168.

- 21- سوره انسان، آیه 3.
- 22- اصول کافی، ج 2، ص 283.
- 23- روضه کافی، صفحات 362 و 363.
- 24- بحار الانوار، ج 14، ص 500.
- 25- اصول کافی، ج 2، ص 190 و 191.
- 26- سوره بقره، آیه 222.
- 27- سوره هود، آیه 90.
- 28- بحار الانوار، ج 6، ص 42 - 41.
- 29- تحف العقول، باب حکم و مواظ امام صادق (ع)، ج 33 - علل الشرایع، ج 2، ص 246 - بحار الانوار، ج 69، ص 400 و ج 70، ص 173.
- 30- برای اطلاع هر چه بیشتر و دقیق تر از معنای جبر و تفویض و امر بین الامرین، رجوع شود به کتاب هشام بن الحکم تألیف آقای صفایی، ص 230 - 203.
- 31- معانی الاخبار، صفحات 212 و 213. (چاپ مکتبه الصدوق).

کنیه او ابوعمارہ است. او از معاریف اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) است. (1) امام پنجم حضرت باقر (ع) به وجود او مباحثات و افتخار می کرد.

ابوعمر و کشي، از هشام بن حکم، روایت کرده که حضرت صادق (ع)، بعد از شنیدن خبر مگر حمزه طيار، بر او رحمت فرستاد، و در حقیقش دعا کرد؛ و فرمود: «رحمه الله و لقيه نضرة و سرورا فقد كان شديد الخصومة عنا اهل البيت» - خدا او را رحمت کند، و خوشی و شادمانی نصیبش فرماید، به راستی او مدافع سرسختی برای ما اهل بیت بود - (2).

از حمزه طيار منقول است که گفت: خدمت حضرت صادق (ع) عرضه داشتم که شنیده ام: مناظره اصحابت را با دیگران خوش نمی داری؟ حضرت فرمود: اما مناظره (امثال) تو را با دشمنان دوست دارم؛ زیرا که اگر در دامی واقع شوی، می توانی پرواز نمایی. (3).

از این اجازه مخصوص امام صادق (ع) به او در مناظره با مخالفان، مراتب فضل و حذاقت حمزه طيار، در امور دینی معلوم می گردد.

از حمزه بن طيار روایت شده که گفت: هنگامی که امام صادق (ع) دست مرا گرفت، پس انمه (ع) را يك يك شمرد، و حساب می کرد به دست خود، تا رسید به حضرت باقر (ع)، دیگر چیزی نشمرد؛ گفتم: خدا مرافدای تو کند، هرگاه بشکافی اناری را و بفرمایی پاره ای از آن حلال و پاره دیگر حرام است، من شهادت خواهم داد که آن چه حرام کردی حرام، و آن چه حلال کردی حلال است. (4).

از این سخن، میزان اخلاص و پایه اعتقاد او به امام و حجت خدا، آشکار می گردد. در کافی، از حمزه بن طيار، روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق (ع) فرمود: اگر در روی زمین جز دو نفر باقی نمانند، یکی از آن دو بر دیگری امام و حجت است. (5).

ص: 454

1- رجال الطوسي، ص 117، و ص 177.

2- رجال کشي، ص 298.

3- اختيار معرفة الرجال، ص 349.

4- رجال کشي، ص 298.

5- اصول کافی، ج 1، ص 137.

از اصحاب حضرت صادق و حضرت موسي بن جعفر عليهما السلام شمرده شده، و واقفي مذهب (1) و تقيه است. (2).

شيخ كشي او را امامي و صحيح العقيدة مي داند. (3).

بالجمله، او كثير الروايه است و بزرگان و عيون روايت، از او روايت کرده اند. او كتابي در وصف بهشت و جهنم دارد. (4).

ص: 455

---

1- رجال الطوسي، ص 346.

2- فهرست شيخ طوسي، ص 119 - اختيار معرفة الرجال، ص 555.

3- تنقيح المقال، مامقاني، ج 1، ص 381.

4- رجال نجاشي، ص 106.

کیسانی مذهب (1) و قائل به امامت محمد بن حنفیه بوده، و او را زنده می دانسته. امام صادق (ع) با او احتجاجاتی دارد، که به چند مورد آن اشاره می شود:

شیخ کشی (ره)، در رجالش، از حمدویه، از محمد بن اصبع، از مروان بن مسلم، از برید عجللی، نقل کرده که گفت: وارد شدم بر حضرت صادق (ع)، حضرت فرمود: اگر کمی زودتر می آمدی، حیان سراج را در اینجا می دیدی که در این گوشه اطاق نشسته بود، و سخن از محمد حنفیه در بین بود، او محمد را مدح می کرد، مانند مدحی که برای زنده ها می گویند؛ به او گفتم: ای حیان! آیا شما و دیگران نمی گوید، و چنین گمان نمی کنید، که همانند آن چه در بنی اسرائیل اتفاق افتاد، باید در این امت اتفاق افتد؟ گفت: آری. گفتم: آیا ما و شما دیده و یا شنیده ایم که عالمی مقابل چشم مردم، مرده باشد، و زناش شوهر رفته باشند، و اموالش تقسیم شده باشد، و در عین حال زنده باشد؟ او چیزی نگفت، و از جا برخاست، و رفت. (2).

شیخ صدوقی، در اکمال الدین، از حسین بن مختار، نقل کرده که گفت: حیان بن سراج بر امام صادق (ع) وارد شد، حضرت فرمود: حیان! یارانت درباره محمد بن حنفیه چه می گویند، و چه اعتقادی دارند؟ حیان گفت: می گویند که زنده است و روزی می خورد. حضرت فرمود: پدرم، برای من، نقل فرمود که او جزء اشخاصی بوده که به عیادت محمد رفته، و چانه اش را بسته و در خاک دفنش کرده، و اموالش را تقسیم نمودند. حیان عرض کرد: مثل محمد، مثل عیسی بن مریم (ع) است که مردم گمان کردند، به دار آویخته شده و مرده است (و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم) (3)، و امر بر آنان مشتبه شد. حضرت فرمود: برای دوستان، یا دشمنانش؟ عرض کرد: برای دشمنانش. فرمود: گمان می کنی که حضرت محمد بن علی (ع)، دشمن محمد حنفیه است؟ گفت: نه... (4).

عبدالرحمن بن حجاج گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: یکی از پسر عموهایم آمد، برای حیان سراج، از من اجازه ملاقات خواست، اجازه دادم؛ حیان وارد شد و گفت: یا اباعبدالله (کنیه حضرت)، می خواهم از مطلبی پرسش کنم که خودم به آن آگاهم، لیکن دوست دارم که آن را از شما بپرسم؛ به من خبر ده از عمویت، محمد بن علی (حنفیه)، آیا مرده است، یا نه؟

امام صادق (ع) فرمود: من در جواب گفتم که پدرم، به من، چنین خبر داد: در مزرعه خودم بودم که شخصی آمد، و گفت: عمویت را دریاب. من به منزل عمویم رفتم، دیدم حالت غش به او دست داده، ناگهان به هوش آمد، و به من گفت: به محل زراعت برگرد. من ابا کردم. گفت: باید برگردی. برگشتم. هنوز به مزرعه ام نرسیده بودم که باز آمدند و گفتند: عمویت را دریاب. برگشتم، دیدم زیانش بسته شده، اما مشغول به نوشتن وصیت نامه است. از جایم برنخاستم تا چشمش را بستند، و غسلش دادند، و کفن بر او پوشانند، و نماز بر وی خواندیم، و سپس به خاکش سپردیم. اگر این موت و مرگ است، و الله، او مرده است. حیان گفت: خدا تو را بیامرزد، بر پدرت مطلب اشتباه شده، گمان کرده که محمد (حنفیه) مرده است... (5).

ص: 456

1- خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص 105.

2- رجال کشی، ص 266.

3- سوره نساء، آیه 157 - نه او را کشتند و نه به دار کشیدند، بلکه بر آنها امر مشتبه شد.

4- کمال الدین، ج 1، ص 36.



روایت شده است که یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت مناظره می نمود و حمران ساکت بود. حضرت فرمود: ای حمران، چرا ساکتی؟ گفت ای آقای من، قسم خورده ام، در مجلسی که شما در آنجا باشید، سخن نگویم. حضرت فرمود: من به تو اجازه می سخن گفتن می دهم. سپس حمران شروع به مناظره کرد. (1).

یونس بن یعقوب گفته است که حمران علم کلام را به خوبی می دانست. (2).

ص: 457

---

1- سفینه البحار، ج 1، ص 334.

2- منتهی الامال، قمی، شیخ عباس، ج 2، ص 189.

## حمران بن اعین شیبانی

خانواده ی اعین عموماً از شیعیان خاص ائمه و از علاقمندان به خاندان رسالت بودند. حمران و برادرش زراره هر دو از درخشنده ترین چهره های شیعی و از علماء و فقهای نامدار عصر خود و از یاران بزرگ امام باقر و امام صادق علیهما السلام محسوب می شدند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «حمران بن اعین مرد با ایمانی است که به خدا سوگند هرگز از دینش بر نمی گردد» و نیز می فرمود: «حمران اهل بهشت است». (1)

زراره می گوید: در ایام نوجوانی به مدینه آمدم، و در موسم حج در منی حاضر شدم و به خیمه ی امام باقر علیه السلام رفتم و سلام کردم. امام پاسخ دادند. مقابل امام نشستم، فرمودند: «از فرزندان اعین هستی؟»

عرض کردم: «آری، من زراره فرزند اعینم».

فرمود: «تو را به شباهت شناختم. آیا برادرت حمران به حج آمده است؟»

گفتم: «نه، ولی به شما سلام رساند».

فرمود: «او از مؤمنان واقعی است که هرگز از دین خود دست نخواهد کشید، هنگامی که او را دیدی سلام مرا به او برسان». (2)

حمران خود می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «آیا من از شیعیان شما هستم؟»

فرمود: «آری به خدا سوگند تو در دنیا و آخرت از شیعیان مایی...». (3)

اسباط بن سالم می گوید: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «در قیامت ندا می دهند حواریون (یاران نزدیک) پیامبر خدا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم که پیمان خویش نشکستند و با همان پیمان از جهان رخت بریستند کجایند؟ سلمان و ابوذر و مقداد بر می خیزند. آنگاه یاران نزدیک و ویژه ی یکایک امامان را فرا می خوانند و افرادی خاص بر می خیزند تا آنکه یاران خاص امام پنجم و امام ششم را می طلبند، عبدالله بن شریک عامری، زراره بن اعین، برید بن معاویه، محمد بن مسلم، ابو بصیر مرادی، عبدالله بن ابی یعفر، عامر بن عبدالله، حجر بن زبیده و حمران بن اعین بر می خیزند». (4)

صفوان می گوید: «حمران با اصحاب خود می نشست، و پیوسته از ائمه علیهم السلام روایت می کرد، و اگر مصاحبان از غیر ائمه علیهم السلام حدیثی می گفتند نمی پذیرفت و اگر این کار (نقل حدیث از غیر ایشان) سه بار تکرار می شد و به اعتراض او توجه نمی کردند، از آن مجلس بر می خاست». (5)

یونس بن یعقوب می گوید: «حمران علم کلام (عقائد) را به خوبی می دانست» (6) و هشام بن سالم می گوید: با گروهی از یاران امام صادق علیه السلام در خدمت امام بودیم، مردی از اهالی شام وارد شد... امام به او فرمود: «چه می خواهی؟»

گفت: «شنیده ام تو به آنچه سؤال شود آگاهی داری، به همین جهت آمده ام تا با تو مناظره کنم».

فرمود: «درباره ی چه چیزی؟»



گفت: «درباره ي قرآن».

امام او را به حمران ارجاع داد.

گفت: «من براي مناظره با تو آمده ام نه حمران!»

فرمود: «اگر بر حمران غلبه كردي بر من پيروز شده اي».

مرد شامي به حمران روي آورد و هر چه پرسيد جواب شنيد تا خسته شد. امام به او فرمود: «حمران را چگونه يافتي؟»

گفت: «استادي ماهر است، هر چه پرسيدم پاسخ داد...». (7).

ص: 458

---

1- رجال كشي، ص 176.

2- رجال كشي، ص 178.

3- رجال كشي، ص 462.

4- رجال كشي، ص 10.

5- رجال كشي، ص 179.

6- تحفة الاحباب، ص 77.

7- رجال كشي، ص 276.

كنيه او ابوعمار ه است. او از معاريف اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) است. (1) امام پنجم حضرت باقر (ع) به وجود او مباحات و افتخار مي كرد.

ابوعمر و كشي، از هشام بن حكم، روايت كرده كه حضرت صادق (ع)، بعد از شنيدن خبر مگر حمزه طيار، بر او رحمت فرستاد، و در حقيش دعا كرد؛ و فرمود: «رحمه الله و لقيه نضرة و سرورا فقد كان شديد الخصومة عنا اهل البيت» - خدا او را رحمت كند، و خوشي و شادماني نصيبش فرمايد، به راستي او مدافع سرسختي براي ما اهل بيت بود - (2).

از حمزه طيار منقول است كه گفت: خدمت حضرت صادق (ع) عرضه داشتم كه شنيده ام: مناظره اصحابت را با ديگران خوش نمي داري؟ حضرت فرمود: اما مناظره (امثال) تو را با دشمنان دوست دارم؛ زيرا كه اگر در دامي واقع شوي، مي تواني پرواز نمايي. (3).

از اين اجازه مخصوص امام صادق (ع) به او در مناظره با مخالفان، مراتب فضل و حذاقت حمزه طيار، در امور ديني معلوم مي گردد.

از حمزة بن طيار روايت شده كه گفت: هنگامي كه امام صادق (ع) دست مرا گرفت، پس انمه (ع) را يك يك شمرد، و حساب مي كرد به دست خود، تا رسيد به حضرت باقر (ع)، ديگر چيزي نشمرد؛ گفتم: خدا مرافداي تو كند، هرگاه بشكافي اناري را و بفرمايي پاره اي از آن حلال و پاره ديگر حرام است، من شهادت خواهم داد كه آن چه حرام كردي حرام، و آن چه حلال كردي حلال است. (4).

از اين سخن، ميزان اخلاص و پايه اعتقاد او به امام و حجت خدا، آشكار مي گردد. در كافي، از حمزة بن طيار، روايت شده كه گفت: شنيدم امام صادق (ع) فرمود: اگر در روي زمين جز دو نفر باقي نمانند، يكي از آن دو بر ديگري امام و حجت است. (5).

ص: 459

1- رجال الطوسي، ص 117، و ص 177.

2- رجال كشي، ص 298.

3- اختيار معرفة الرجال، ص 349.

4- رجال كشي، ص 298.

5- اصول كافي، ج 1، ص 137.

از اصحاب حضرت صادق و حضرت موسي بن جعفر عليهما السلام شمرده شده، و واقفي مذهب (1) و تقيه است. (2).

شيخ كشي او را امامي و صحيح العقيدة مي داند. (3).

بالجمله، او كثير الروايه است و بزرگان و عيون روايت، از او روايت کرده اند. او كتابي در وصف بهشت و جهنم دارد. (4).

ص: 460

---

1- رجال الطوسي، ص 346.

2- فهرست شيخ طوسي، ص 119 - اختيار معرفة الرجال، ص 555.

3- تنقيح المقال، مامقاني، ج 1، ص 381.

4- رجال نجاشي، ص 106.

کیسانی مذهب (1) و قائل به امامت محمد بن حنفیه بوده، و او را زنده می دانسته. امام صادق (ع) با او احتجاجاتی دارد، که به چند مورد آن اشاره می شود:

شیخ کشی (ره)، در رجالش، از حمدویه، از محمد بن اصبع، از مروان بن مسلم، از برید عجللی، نقل کرده که گفت: وارد شدم بر حضرت صادق (ع)، حضرت فرمود: اگر کمی زودتر می آمدی، حیان سراج را در اینجا می دیدی که در این گوشه اطاق نشسته بود، و سخن از محمد حنفیه در بین بود، او محمد را مدح می کرد، مانند مدحی که برای زنده ها می گویند؛ به او گفتم: ای حیان! آیا شما و دیگران نمی گوید، و چنین گمان نمی کنید، که همانند آن چه در بنی اسرائیل اتفاق افتاد، باید در این امت اتفاق افتد؟ گفت: آری. گفتم: آیا ما و شما دیده و یا شنیده ایم که عالمی مقابل چشم مردم، مرده باشد، و زناش شوهر رفته باشند، و اموالش تقسیم شده باشد، و در عین حال زنده باشد؟ او چیزی نگفت، و از جا برخاست، و رفت. (2).

شیخ صدوقی، در اکمال الدین، از حسین بن مختار، نقل کرده که گفت: حیان بن سراج بر امام صادق (ع) وارد شد، حضرت فرمود: حیان! یارانت درباره محمد بن حنفیه چه می گویند، و چه اعتقادی دارند؟ حیان گفت: می گویند که زنده است و روزی می خورد. حضرت فرمود: پدرم، برای من، نقل فرمود که او جزء اشخاصی بوده که به عیادت محمد رفته، و چانه اش را بسته و در خاک دفنش کرده، و اموالش را تقسیم نمودند. حیان عرض کرد: مثل محمد، مثل عیسی بن مریم (ع) است که مردم گمان کردند، به دار آویخته شده و مرده است (و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم) (3)، و امر بر آنان مشتبه شد. حضرت فرمود: برای دوستان، یا دشمنانش؟ عرض کرد: برای دشمنانش. فرمود: گمان می کنی که حضرت محمد بن علی (ع)، دشمن محمد حنفیه است؟ گفت: نه... (4).

عبدالرحمن بن حجاج گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: یکی از پسر عموهایم آمد، برای حیان سراج، از من اجازه ملاقات خواست، اجازه دادم؛ حیان وارد شد و گفت: یا اباعبدالله (کنیه حضرت)، می خواهم از مطلبی پرسش کنم که خودم به آن آگاهم، لیکن دوست دارم که آن را از شما بپرسم؛ به من خبر ده از عمویت، محمد بن علی (حنفیه)، آیا مرده است، یا نه؟

امام صادق (ع) فرمود: من در جواب گفتم که پدرم، به من، چنین خبر داد: در مزرعه خودم بودم که شخصی آمد، و گفت: عمویت را دریاب. من به منزل عمویم رفتم، دیدم حالت غش به او دست داده، ناگهان به هوش آمد، و به من گفت: به محل زراعت برگرد. من ابا کردم. گفت: باید برگردی. برگشتم. هنوز به مزرعه ام نرسیده بودم که باز آمدند و گفتند: عمویت را دریاب. برگشتم، دیدم زیانش بسته شده، اما مشغول به نوشتن وصیت نامه است. از جایم برنخاستم تا چشمش را بستند، و غسلش دادند، و کفن بر او پوشاندند، و نماز بر وی خواندیم، و سپس به خاکش سپردیم. اگر این موت و مرگ است، و الله، او مرده است. حیان گفت: خدا تو را بیامرزد، بر پدرت مطلب اشتباه شده، گمان کرده که محمد (حنفیه) مرده است... (5).

ص: 461

1- خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص 105.

2- رجال کشی، ص 266.

3- سوره نساء، آیه 157 - نه او را کشتند و نه به دار کشیدند، بلکه بر آنها امر مشتبه شد.

4- کمال الدین، ج 1، ص 36.



روايت شده است كه يكي از شاگردان امام صادق عليه السلام نزد آن حضرت مناظره مي نمود و حمران ساكت بود. حضرت فرمود: اي حمران، چرا ساكتي؟ گفت اي آقاي من، قسم خورده ام، در مجلسي كه شما در آنجا باشيد، سخن نگويم. حضرت فرمود: من به تو اجازه ي سخن گفتن مي دهم. سپس حمران شروع به مناظره كرد. (1).

يونس بن يعقوب گفته است كه حمران علم كلام را به خوبي مي دانست. (2).

ص: 462

---

1- سفينة البحار، ج 1، ص 334.

2- منتهي الامال، قمي، شيخ عباس، ج 2، ص 189.

## حمران بن اعین شیبانی

خانواده ی اعین عموماً از شیعیان خاص ائمه و از علاقمندان به خاندان رسالت بودند. حمران و برادرش زراره هر دو از درخشنده ترین چهره های شیعی و از علماء و فقهای نامدار عصر خود و از یاران بزرگ امام باقر و امام صادق علیهما السلام محسوب می شدند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «حمران بن اعین مرد با ایمانی است که به خدا سوگند هرگز از دینش بر نمی گردد» و نیز می فرمود: «حمران اهل بهشت است». (1)

زراره می گوید: در ایام نوجوانی به مدینه آمدم، و در موسم حج در منی حاضر شدم و به خیمه ی امام باقر علیه السلام رفتم و سلام کردم. امام پاسخ دادند. مقابل امام نشستم، فرمودند: «از فرزندان اعین هستی؟»

عرض کردم: «آری، من زراره فرزند اعینم».

فرمود: «تو را به شباهت شناختم. آیا برادرت حمران به حج آمده است؟»

گفتم: «نه، ولی به شما سلام رساند».

فرمود: «او از مؤمنان واقعی است که هرگز از دین خود دست نخواهد کشید، هنگامی که او را دیدی سلام مرا به او برسان». (2)

حمران خود می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «آیا من از شیعیان شما هستم؟»

فرمود: «آری به خدا سوگند تو در دنیا و آخرت از شیعیان مایی...». (3)

اسباط بن سالم می گوید: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «در قیامت ندا می دهند حواریون (یاران نزدیک) پیامبر خدا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم که پیمان خویش نشکستند و با همان پیمان از جهان رخت بریستند کجایند؟ سلمان و ابوذر و مقداد بر می خیزند. آنگاه یاران نزدیک و ویژه ی یکایک امامان را فرا می خوانند و افرادی خاص بر می خیزند تا آنکه یاران خاص امام پنجم و امام ششم را می طلبند، عبدالله بن شریک عامری، زراره بن اعین، برید بن معاویه، محمد بن مسلم، ابو بصیر مرادی، عبدالله بن ابی یغفور، عامر بن عبدالله، حجر بن زبیده و حمران بن اعین بر می خیزند». (4)

صفوان می گوید: «حمران با اصحاب خود می نشست، و پیوسته از ائمه علیهم السلام روایت می کرد، و اگر مصاحبان از غیر ائمه علیهم السلام حدیثی می گفتند نمی پذیرفت و اگر این کار (نقل حدیث از غیر ایشان) سه بار تکرار می شد و به اعتراض او توجه نمی کردند، از آن مجلس بر می خاست». (5)

یونس بن یعقوب می گوید: «حمران علم کلام (عقائد) را به خوبی می دانست» (6) و هشام بن سالم می گوید: با گروهی از یاران امام صادق علیه السلام در خدمت امام بودیم، مردی از اهالی شام وارد شد... امام به او فرمود: «چه می خواهی؟»

گفت: «شنیده ام تو به آنچه سؤال شود آگاهی داری، به همین جهت آمده ام تا با تو مناظره کنم».

فرمود: «درباره ی چه چیزی؟»

گفت: «درباره ي قرآن».

امام او را به حمران ارجاع داد.

گفت: «من براي مناظره با تو آمده ام نه حمران!»

فرمود: «اگر بر حمران غلبه كردي بر من پيروز شده اي».

مرد شامي به حمران روي آورد و هر چه پرسيد جواب شنيد تا خسته شد. امام به او فرمود: «حمران را چگونه يافتي؟»

گفت: «استادي ماهر است، هر چه پرسيدم پاسخ داد...». (7).

ص: 463

---

1- رجال كشي، ص 176.

2- رجال كشي، ص 178.

3- رجال كشي، ص 462.

4- رجال كشي، ص 10.

5- رجال كشي، ص 179.

6- تحفة الاحباب، ص 77.

7- رجال كشي، ص 276.



وي را حماد موثق و صدق مي خوانند زیرا این مرد در زهد و دانش شهره ي عصر بود.

وي به سال دویست و نه بدرود زندگی گفت.

به هنگام مرگ پیرمردی نود ساله بود.

رضوان الله علیه.

### حکایت

در شهر کربلا دو نفر که سابقه دوستی دیرینه ای با یکدیگر داشتند، بر سر مسئله ای با هم اختلاف پیدا کردند و از همدیگر آزرده شدند. یکی از آنها تصمیم گرفت با دیگری آشتی کند و دوستی خود را از سر گیرد. فردای آن روز با دیدن دوست زنجیده اش سلام کرد، اما جوابی نشنید و دوستش روی خود را از او برگرداند. فردا و روزهای دیگر نیز بر این منوال گذشت تا آن که شش ماه از این ماجرا گذشت. در طول این شش ماه، هر وقت دوست رنجیده خاطر خود را می دید سلام می کرد، اما جوابی نمی شنید. یک روز که طبق معمول به دوستش سلام کرد و انتظار شنیدن جواب نداشت، گل از لب دوستش شکفت و پاسخ داد: علیکم السلام؛ چرا دست بردار نیستی؟ گفت: من به وظیفه ام عمل می کنم و می خواهم طلسم قهر و دشمنی را که بر دوستی چندین و چند ساله مان مستولی گردیده، درهم شکنم و به جای آن دویاره لطف و صفا و دوستی را بنشانم. پس از آن همدیگر را در آغوش کشیدند و سالیان سال برای یکدیگر دوستان خوبی بودند. آری، انسان می تواند با تمرین و ممارست بر نفس سرکش خود چیره گردد و او را در بند کشد.

### حکایت عیاشی

یکی دیگر از کسانی که به جرگه دوستداران اهل بیت پیوست عیاشی (1) است. عیاشی عالمی سنی و اهل قلم و بسیار خوش استعداد بود که سه کتاب در باب فضایل خلفا (ابوبکر، عمر، عثمان) و حقانیت آنان نوشت، اما پس از مدتی شیعه شد و در بغداد مدرسه ای بنا نهاد و شاگردان مبرز بسیاری پرورش داد. از شاگردان عیاشی، کشی (2).

نجاشی (3)، دو رجالی معروف را می توان نام برد که کتاب های آنان در رجال باعث توثیق و تحکیم روایات شیعیان شده است و اگر رجال کشی و رجال نجاشی نبود، هزاران روایت از روایات شیعه بی اعتبار می شد؛ زیرا از روایان این روایات در جای دیگر یاد نشده و تنها منبع توثیق آنان رجال کشی و نجاشی است.

ص: 464

1- ابوالنضر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش، معروف به عیاشی؛ فاضل، ادیب، مفسر، محدث، و از اعیان شیعه در عهد محمد بن یعقوب کلینی است. در فهرست ابن ندیم 157 کتاب به وی نسبت داده شده است که مهم ترین آنها تفسیر عیاشی است. (ریحانة الادب، ج 4، ص 220 و 221).

2- ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز (م: حدود 340 ق) از ثقات علما و محدثین امامیه است. از شاگردان محمد بن مسعود عیاشی

بوده و از وي روايت نموده است. وي در علم رجال تبصر داشت و كتاب رجال او معروف است، نام اصلي اين كتاب معرفة اخبار الرجال يا معرفة الناقلين عن الأئمة الصادقين است. رجال كشي به دست شيخ طوسي تلخيص شده و اختيار الرجال يا اختيار الكشي ناميده شده است آنچه امروز در دسترش است همين خلاصه است و اصل كتاب وي بنابر قولي موجود نيست. (ريحانة الادب ج 5، ص 63 - 62).  
3- ابوالخير ابوالحسن (ابوالعباس) احمد بن علي بن احمد نجاشي اسدي كوفي، صاحب رجال مشهور، از علماي اماميه در قرن پنجم، از شاگردان سيد مرتضي است و از شيخ مفيد، هارون بن موسي تلعكبري، احمد بن نوح سيرافي و احمد بن حسين ابن الغضائري روايت کرده است از آثار وي مي توان رجال وي را نام برد. (ريحانة الادب، ج 6، ص 134 و 135).

## حیا و پیروی از صالحان

و علیکم بالحیاء و التزه عما تنزه عنه الصالحون قبلکم و علیکم بمجاملة اهل الباطل (1)؛ شما را به حیا و دوری از چیزهایی که شایستگان پیش از شما خود را از آن دور داشتند؛ و نیز خوش رفتاری و مدارا با اهل باطل سفارش می‌کنم.

حیا صفتی است درونی، که آثارش در ظاهر مشخص می‌گردد. انسان با حیا به معنای انسان خجول نیست. حیا، عبارت است از این که انسان در مقام تعامل با دیگران متناسب با اخلاق سخن گوید و این صفت پسندیده تا اندازه‌ای در وجود همه هست. مقداری از حیا خدایی است و اگر شخصی بخواهد آن را در وجود خود بیفزاید از راه اکتساب خواهد توانست. در این فراز نیز حضرت امام صادق علیه السلام از یاران خود می‌خواهند؛ که بر حیای ذاتی خویش بیفزایند، نه آن که از حیای ذاتی خویش بهره جویند؛ چرا که اگر امام چنین معنایی را اراده می‌کردند به هیچ عنوان از کلمه «علیکم» بهره نمی‌گرفتند. چیزی که خدا به ما عطا فرموده و در وجود ما خود به خود هست، دیگر «علیکم» و الزام نمی‌خواهد، و امر به تحصیل آن بی معنی است. پس لفظ «علیکم» در فرمایش امام حاکی از آن است که نظر مبارکشان بر حیای اکتسابی تعلق گرفته است، نه ذاتی.

البته، در روایات آمده است که «الحیاء یمنع الرزق (2)؛ حیا [بی حیا] مانع رزق و روزی می‌گردد». گاهی حجب و حیا باعث می‌شود بعضی چیزها از دست انسان برود ولی ارزش آنچه خود را به آن مزین نموده است بسیار بیشتر از چیزی است که از دست می‌دهد.

ائمه علیهم السلام همیشه واقعیت‌ها را برای مردم می‌گفته‌اند و به هیچ عنوان سعی نکرده‌اند مردم را «العیاذ بالله» بفریبند. سر سفره‌ای که عده‌ی زیادی نشسته‌اند، حق انسان با حیا پایمال می‌شود، اما چیزی مهم‌تر از رزق در اختیارش گذاشته می‌شود. در این باره ذکر قضیه‌ی خالی از لطف نیست.

یکی از نزدیکان آیت الله میرزا مهدی شیرازی، که پیر مرد بسیار با تقوایی بود نقل می‌کرد: «روزی در حرم امیر مؤمنان علیه السلام مشغول زیارت بودم. آن روز حرم خلوت بود. در حین زیارت مردی هندی آمد و در حرم پنج دیناری پخش کرد (3) که یکی از آنها روی شانه‌ی من افتاد. خواستم آن را با عجله بردارم، ولی یک لحظه با خود فکر کردم آیا در محضر حضرت این عمل کار درستی است یا نه، که ناگهان شخصی از پشت سرم آن را از روی شانه‌ی من برداشت!» گاهی حیا مانع رزق و روزی است، اما با این حال ارزش حیا بیشتر از چیزی است که از دست می‌دهیم.

حضرت در ادامه خطاب به پیروان خود می‌فرمایند: ببینید انسان‌های صالحی که قبل از شما زندگی می‌کرده‌اند، از چه اعمالی خودداری می‌کرده‌اند، شما هم از آن اعمال دوری کنید. اعمال انسان‌های شایسته را سرمشق زندگی قرار داده و در اخلاق و رفتار آنان تأمل کنید. پیرو این بخش از سخنان گهربار آن حضرت، مؤمنان باید به مطالعه تاریخ زندگی و شرح حال اولیای الهی بپردازند، و در اعمالشان از آنان پیروی کنند. گل سرسبد و صالح‌ترین اولیای الهی و شایسته‌ترین مخلوقات خدا که باید به آنها تأسی شود، چهارده معصوم علیهم السلام هستند. در مرتبه‌ی بعدی اصحاب و یاران آن بزرگواران و نیز علمای علوم اهل بیت قرار دارند. اگر کسی مطالعه در احوال گذشتگان و بزرگان و اولیای دین را آغاز نماید، طبیعی است هر روز و هر لحظه مطالب بیشتری، که قبلاً با آنها مأنوس نبوده، به چشمش خواهد خورد و نکات تازه‌تری در می‌یابد، و اگر این کار ادامه یابد ظرف مدتی نه چندان طولانی، به دریایی از معارف الهی دست می‌یازد و اگر آنچه را خوانده است به اجرا درآورد، شکی نیست که خود نیز به جرگه‌ی صالحان خواهد پیوست. تأسی به اعمال صالحان، خود مایه‌ی تربیت صالحانی دیگر است.

اهمیت سفارش امام صادق علیه السلام به اندازه ای است که آن را با عبارت «علیکم» به معنای «الزمو» بیان کرده اند و معنای آن چیزی جز لزوم انجام این عمل از سوی پیروان آن حضرت نیست.

ص: 465

---

1- متن نامه امام صادق (ع).

2- غررالحکم و دررالکلم، ص 257، ح 5473.

3- عده ای از زوار براساس اعتقاد یا نذر اموالی را در حرم پخش می کنند.

یکی از آخوندهای عراقی که حدود چهل سال پیش از دنیا رفت، به کسوت قضاوت درآمده بود. به مناسبتی و در برابر انجام دادن کاری غیر قانونی برای شخصی، پول کلانی گرفته بود. شخص ثالثی از ماجرا اطلاع پیدا کرده بود و از باب نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر به او گفته بود: تو آخوند هستی، حلال و حرامی هم وجود دارد، چرا این پول ها را گرفته ای؟

در جواب گفته بود: «الحلال ما حل في الكف؛ یعنی هر چه انسان بتواند به دست آورد، برایش حلال است». این آقا علی الظاهر ادیب هم بوده چون در این جا از نظر فنون بلاغی، از صنعت جناس استفاده کرده است، چرا که «حلال» و «حل» با اینکه از یک ماده هستند، اما در معنا متفاوتند. حلال به همان معنای شرعی است و «حل» از ماده ی «حلول» و به معنای قرار گرفتن در جایی است. این قاضی يك آخوند است و ابن ابی عمیر هم يك آخوند!

آیا ابن ابی عمیر از روز اول چنین بوده است؟ خیر، با استمرار و مراقبت به چنین شخصیت و مقام و مرتبه ای دست یافته است. در باب ریاست و پول و دوری از انواع انحراف سخن بسیار است و با مطالعه در این زمینه می توان نمونه های بسیاری یافت. باید با دقت و صبر و حوصله، پیام ها و درس های آموزنده ی این حکایت ها را به کار بست. باید در احوال بزرگانی همچون سید مرتضی (1)، شیخ طوسی (2)، سید بحر العلوم (3)، مقدس اردبیلی (4) و بسیاری دیگر که در مکتب پر بار تشیع تربیت یافته اند، مطالعه کرد. اینها همه صالحانی هستند که باید رفتارشان سرمشق ما و آیندگان قرار گیرد.

خوب بودن به هیچ وجه به عده ی خاصی منحصر نیست. خداوند فقط امامان معصوم علیهم السلام را استثناهایی قرار داده است که نمی توان به مقام بلندشان دست یافت. اما مقام و منزلت بزرگان دیگر را، منحصر به فرد قرار نداده است. واضح است که دیگران نیز می توانند به مقام و منزلت ابن ابی عمیر دست یابند. بیش از هزار و دویست سال از مرگ ابن ابی عمیر می گذرد اما ماجرای او برای شیعیان مایه افتخار است. ماجرای ابن ابی عمیر، حماسه ی مردانی است که حتی يك لحظه دست از آرمان بلند خاندان رسول علیهم السلام بر نداشتند. البته افتخارات شیعه منحصر به ابن ابی عمیر نیست. در دوران معاصر نیز بزرگانی همچون شیخ عبدالکریم حائری (5)، میرزا محمد تقی شیرازی و حاج آقا حسین قمی برای شیعه مایه ی افتخارند. خدمتکار حاج آقا حسین قمی گفته بود: من در طول سالیانی که در خدمت این بزرگوار بودم، حتی يك دروغ از او نشنیدم. نه تنها من، بلکه هیچ کس از ایشان دروغی نشنیده است.

اصولا خدمتکار بیشترین برخورد و مصاحبت را با آقا دارد و معمولاً زشت و زیبا را می بیند و به هر حال اگر آقا عیب و ایرادی داشته باشد زودتر از هر کس می فهمد. با این حال خدمتکار حاج آقا حسین قمی گفته بود: من تا به حال از او دروغی نشنیده ام. آقا حسین قمی مانند ابن ابی عمیر معاصر امامان معصوم علیهم السلام نبوده اما به درجه ای از فضل و کمال و دیانت رسیده که هیچ کس از او دروغی نشنیده است.

آیا دیگران نیز می توانند، چنین باشند؟ امام معصوم علیه السلام فرموده اند: «الخير عادة و الشر عادة؛ خیر و شر هر دو به عادت بسته است». یکی به کارهای خوب عادت کرده است و دیگری به کارهای شر و شرافرینی. یکی عادت کرده است که خواهش های نفس خود را برآورده سازد، دیگری به زهد و دوری از دنیا عادت کرده است. هر عملی که انسان آن را تکرار کند، برای او ملکه و عادت می شود.

همان طور که گفته شد ریاست و ثروت بیشتر از دیگر چیزها مورد ابتلای اهل علم است و این گروه بیشتر از دیگران با این دو چیز امتحان می شوند. باید حب ریاست و ثروت را در نفس در هم کوبید. البته به دور از افراط و تفریط. شخص مسئول باید نزد خود و خدای خود، بر

حسب ادله اي كه به آنها آگاه است، هر جا صلاح بود رياستش را اعمال نمايد و هر جا صلاح نبود از اعمال رياست خودداري نمايد.

ص: 466

1- علي بن حسين (436 - 355 ق)، معروف به سيد مرتضي و ملقب به ثمانين ذوالثمانين، ابوالثمانين و علم الهدى، نسبش به امام موسي كاظم عليه السلام مي رسد، از استادان وي مي توان شيخ مفيد، خطيب ابن نباته، و شيخ حسين بن بابويه را نام برد. شيخ طوسي، قاضي ابن براج، ابوالصلاح حلي، ابوالفتح كراچكي و سلار بن عبدالعزيز از شاگردان وي بوده اند. (ريحانة الادب، ج 4، ص 190 - 183).

2- ابوجعفر محمد بن حسن بن علي معروف به شيخ طوسي (460 - 385 ق) مؤلف دو كتاب از كتب اربعة شيعيان به نام تهذيب و استبصار و بنیان گذار حوزه علمیه نجف است. شاگردان بسیاری از شيعيان و عامه داشته است. (اثر آفرينان، ج سوم، ص 379 و 389).

3- سيد محمد مهدي طباطبائي بروجردي (1212 - 1155 ق) فقيه، محدث، مفسر، مجتهد، و از شاگردان وحيد بهبهاني و شيخ يوسف بحراني است در پانزده سالگي به درجه اجتهاد نائل آمد. از آثار وي مي توان مصباح و الدرّة البهية را نام برد (اثر آفرينان، ج 2، ص 35).

4- ملا احمد بن محمد معروف به مقدس و محقق اردبيلي (م: 993 ق) از محضر اساتيدي همچون شهيد ثاني بهره مند گرديد و پس از شهيد ثاني مرجعيت شيعه به وي رسيد او معاصر شيخ بهائي و ميرزا محمد استرآبادي صاحب رجال بوده است. از شاگردان او مي توان صاحب معالم و امير فيض الله تفرشي، و از آثار وي مي توان حديقة الشيعة، زبدة البيان في براهين آيات أحكام القرآن را نام برد (اثر آفرينان، ج 5، ص 270).

5- شيخ عبدالكريم حائري يزدي (1355 - 1275 ق)، بنیانگذار حوزه علمیه قم، از محضر استاداني همچون سيد محمد طباطبائي فشاركي، آيت الله محمدتقي شيرازي و ملا محمد كاظم خراساني بهره مند گرديد. و با اصرار علما در قم رحل اقامت افكند و حوزه علميه ي اين شهر را بنیان گذارد، از شاگردان وي مي توان، آيات عظام مرعشي، شريعتمداري و گلپايگاني را نام برد (اثر آفرينان، ج 2، ص 259).

## حکایت آدم و حوا در تورات

در تورات که کتاب آسمانی یهودیان دنیا است، قصه حضرت آدم و حوا چنین نقل شده است:

خدا حضرت آدم و حوا را به بهشت برد و به آنها گفت: از نعمت های اینجا استفاده کنید و فقط از این درخت دوری کنید. اگر از ثمره ی این درخت بخورید فوراً می میرید.

آنها ابتدا از آن درخت نخوردند، اما بعد شیطان نزد آنها رفت و گفت: چرا از ثمره ی این درخت نمی خورید؟ گفتند: چون خدا فرموده است نخورید. گفت: آیا می دانید چرا خدا شما را از خوردن ثمره این درخت منع کرده است؟ گفتند: خدا فرموده اگر از ثمره این درخت بخورید می میرید. شیطان گفت: خیر، چنین نیست. این درخت، درخت معرفت است و خدا چون خودش معرفت دارد و نمی خواهد دیگران معرفت پیدا کنند، به شما اجازه ی خوردن میوه های این درخت را نداده است. اکنون شما لخت و عور هستید عورت شما پیدا است و این عیب است، اما چون معرفت ندارید نمی فهمید. اگر از میوه ی این درخت بخورید می فهمید. آنها نیز از میوه ی آن درخت خوردند و پس از آن به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: چرا ما این چنین هستیم؟ چرا عورتان پیدا است؟ و بدین ترتیب درک و معرفت پیدا کردند. خدا نیز فرمود: حال که از ثمره ی آن درخت خوردید بهشت دیگر جای شما نیست.

نتیجه این داستان این است که العیاذ باللله خدا به آدم و حوا دروغ گفت، اما شیطان راست گفت. خدا نمی خواست آنها بفهمند که لخت بودن عیب است و نمی خواست معرفت پیدا کنند، اما شیطان حقیقت را برای آنها روشن ساخت! این حرفها و بدعتها در حال حاضر به عنوان دین در دنیا مطرح است.

## حضور قلب

باید با حضور قلب از خدا و ائمه علیهم السلام درخواست کرد. در روایت آمده است: انسانی که با زبان دعا می کند، اما دلش جای دیگری است، دعایش مستجاب نمی گردد. یکی از علما می گفت: من در نماز مطالب منبر را آماده می کنم! چنین شخصی نماز می خواند، ولی دلش در تب و تاب منبر است. انسان وقتی «الله اکبر» می گوید یا به ذکر رکوع و سجده مشغول است دست کم باید متوجه معنای آن باشد. البته نباید گذاشت که کار به وسواس بکشد. شیطان حربه های زیادی دارد و بسیاری از افراد را از راه دین و احتیاط از راه به در می برد. نقل شده است که عالمی مشغول نوشتن کتابی ضد شیطان بود. دوست این عالم در عالم رؤیا شیطان را دید و به او گفت فلان کس می خواهد کتابی درباره تو بنویسد و تمام حیل های تو را بر ملا کند. با تمام شدن این کتاب تو رسوا می شوی. شیطان خندید و گفت: خودم به او گفته ام این کتاب را بنویسد! گفت: چطور ممکن است؟ این کتاب علیه تو است. گفت: من هر کاری کردم که او را از راه به درم نتوانستم، تا این که این اندیشه را به ذهنش آوردم که آدم ملا و با سواد است و اگر در مورد شیطان و بدی های او کتابی بنویسد همگان به علم او پی خواهند برد و از این طریق می تواند خودش را معرفی کند. او هم با این تلقین ها نوشتن کتاب را آغاز کرد. البته این دلیل نمی شود من و شما هم کتاب نویسیم، تا نکنند بخواهیم از این راه علم خود را به دیگران نشان دهیم. مرحوم صاحب عروة الوثقی (1) فرموده اند: شیطان عده ای را از این راه بی دین و از فضایل دور می سازد و عده دیگری را هم به این بهانه که نکند نیت بدی داشته باشند. یکی از استادان بنده، زمانی که پیش ایشان درس می خواندیم، مجرد بود و حجره نشینی می کرد. یک روز خدمتش رسیدم. ظهر که شد دیدم به نماز جماعت نرفت و در حجره نماز خواند. پرسیدم: شما چرا نماز جماعت نمی روید؟ گفت: راستش را بخواهی ائمه جماعت را نمی شناسم. آن روز در نجف دست کم صدها امام جماعت عادل وجود داشت که عدالت عده ای از آنها قطعی بود، اما شیطان این بنده خدا را از توفیق نماز جماعت محروم کرده بود. شیطان عده ای را وادار می کند که کتاب نویسند و فعالیت های مفید دیگر

انجام ندهند، با این بهانه که نکند نیتشان خراب باشد.

ذکر گفتن بسیار به مؤمنان کمک خواهد کرد، ولی ذکرِ مقام انسان را بالا می برد که با توجه و حضور قلب همراه باشد.

ص: 467

---

1- سید محمد کاظم یزدی.



پس از غصب خلافت از سوی ابوبکر، ماجرای بین حضرت علی علیه السلام و ابوسفیان پیش آمد که خواندنی است. در ایامی که حضرت امیر علیه السلام خانه نشین بودند روزی ابوسفیان آمد و این اشعار را برای سرزنش آن حضرت خواند: و لا یقیم علی ضمیم براد به

الا الأذلان عیر الحی و الوتد هذا علی الخسف مربوط بر مته

و ذایحج فلا یرثی له أحد (1). اعراب جاهلیت وقتی می خواستند خون و غیرت کسی را به جوش بیاورند تا قیام کند این اشعار را می خواندند. معنای اشعار چنین است:

غیر از الاغ عشیره و میخ که ذلیل ترین چیزهایند کسی در مقابل ظلم خاموش نمی نشیند.

این یک به خواری تمام بر زمین بسته شده و آن دیگری سرش شکسته و مرثیه گویی ندارد.

الاغ شیخ عشیره یعنی الاغی که همیشه بر در خانه بسته شده و هر کس از راه برسد، چه مهمان باشد یا اهل خانه و همسایه سوارش می شود، هر وقت و هر کسی که باشد فرقی نمی کند خلاصه این حیوان را به صورت شبانه روزی بر در خانه نگه می دارند تا هر کس خواست سوار شود و این غیر از الاغی است که در آن زمان هر کس داشته و فقط خودش سوار می شده است. «ضمیم» یعنی ظلم و «اذلان» نیز صیغه افعال التفضیل است که بر سرش الف و لام آمده است. صیغه افعال التفضیل به صورتهای گوناگون به کار می رود که قوی ترین وجه آن زمانی است که با الف و لام بیاید؛ مانند: «زید الأفضل»؛ یعنی هیچ کس بالاتر از زید نیست. صیغه افعال التفضیل یا به «من» و یا به اضافه مختوم می شود دایره ی برتری آن یا در مجرور من و یا در مضاف الیه است. وقتی می گویند: «زید افضل من عمرو» یعنی فضیلت زید از عمرو بیشتر است و این جمله بیش از این چیزی را نمی رساند. گاهی هم می گویند: «زید افضل علماء هذا البلد» یعنی زید از علمای این شهر افضل است، اما همان طور که اشاره شد وقتی می گویند «زید الأفضل»، یعنی هیچ کس بالاتر از زید نیست و این قوی ترین نوع افعال التفضیل است. «وتد» یعنی میخ. «رمة» یعنی بندی که با آن حیوان را می بندند. ابوسفیان نزد حضرت امیر علیه السلام آمد و این دو بیت شعر را خواند و گفت: مگر ما واقعه ی غدیر یادمان رفته است؟ به پا خیز و قیام کن. «لأملأنها لك خیلا و رجلا؛ به پشتیبانی از تو مدینه را پر از سواران و مردان جنگی می کنم». برخیز و شمشیر به دست بگیر و از حقت دفاع کن. امام علی علیه السلام می دانستند که آن سپاهی که ابوسفیان وعده اش را می دهد مطیع ایشان نیست، بلکه مطیع ابوسفیان است و ممکن است در گرما گرم جنگ، ابوسفیان دستور قتل ابوبکر و حضرت علی علیه السلام را با همدیگر صادر کند و خود بر مسند امور بنشیند و بار دیگر، مردم را به بت پرستی بخواند. در آن مقطع حساس، حضرت وظیفه ی خاصی داشتند و مأمور نبودند کاری انجام بدهند. می بایست همان ظواهر اسلام رعایت می شد تا دین پا برجا بماند و اسلام به نسل های بعدی برسد.

در غیر این صورت، همه این چیزها از بین رفته بود و دیگر امروزه اثری از مقدس اردبیلی و شیخ کلینی نبود. هم چنان که بیشتر امت ها و ادیان پیشین از بین رفتند و از بیشتر پیامبران آنها نامی هم بر جای نمانده است. مؤید این مطلب، فرمایشی است که امیر مؤمنان علیه السلام به حضرت زهرا علیها السلام فرمودند که اگر می خواهی نام پدرت باقی بماند تحمل کن، و الا اگر انسان مظلوم توان دفاع از خود را داشته باشد، اما از حق خویش دفاع نکند، دعایش مستجاب نخواهد شد.

همه ائمه اطهار علیهم السلام براساس وظیفه ای که داشتند صبر پیشه کردند و البته راضی هم بودند. رضای به قسمت الهی این نیست که

وظیفه مان را انجام ندهیم. بلکه باید نخست وظیفه را به نحو احسن انجام داد، آن گاه به قسمت الهی رضایت داد.

«وَلَنْ يَصْنَعَ اللَّهُ بِمَنْ صَبَرَ وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ إِلَّا مَا هُوَ أَهْلُهُ وَهُوَ خَيْرٌ لَهُ مِمَّا أَحَبَّ وَكَرِهَ» (2).

همان طور که گفته شد در این فقره از نامه، امام صادق علیه السلام شیعیان را به صبر و رضا در برابر تقدیر الهی فرا می خواند، یعنی علاوه بر آن که مؤمن در مقابل تقدیر الهی صبر پیشه می کند، باید راضی نیز باشد. مقدراتی که خدا برای شخص صابر و راضی رقم می زند بهتر از چیزهایی است که خود او دوست دارد یا بدش می آید.

انسان بعضی از چیزها را دوست و از چیزهایی هم نفرت دارد. به عنوان مثال، غذای لذیذ، خانه بزرگ، سلامتی و دیگر لذت های دنیایی را همگان دوست دارند و فقر و بدبختی و ناسزا شنیدن و بیماری مورد تنفر همگان است. امام صادق علیه السلام در این جا می فرماید آنچه برای انسان صابر و راضی اتفاق می افتد، اعم از شادی و غم، فقر و غنا، بیماری و بهبود، فراغ و اشتغال، همه و همه به صلاح او است. در روایت دیگری این معنا به «الرضا بما قسم الله» یاد شده است که از «الرضا عن الله» خاص تر است.

فرض کنیم فرد پولداری به شخصی تضمین دهد که تو فلان کار را برای من انجام بده، در عوض هر اتفاقی برای تو پیش آمد، من پنج برابر خسارت آن را به تو می دهم. در این صورت خیال آن شخص آسوده می شود و اگر در بین کار دستش بشکند راضی است، چرا که اگر مخارج درمان دستش صد هزار تومان باشد، می داند به جای صد هزار تومان پانصد هزار تومان به او خواهد رسید. چنین شخصی حتی پس از این تضمین هم شاید دوست نداشته باشد دستش آسیب ببیند ولی چون نتیجه خوبی برایش در پی دارد آن را به جان می خورد. این مثال را از آن رو آوردیم که مفهوم رضایت را بهتر درک کنیم و بدانیم کسی که نسبت به مقدرات الهی صابر و راضی است در هیچ حال زیان نمی کند و خدای متعال پاداش او را دو چندان می کند.

مقام رضا به تقدیر الهی بالاترین مقام و درجه است، هر چند که خود نیز مراتب و درجاتی دارد؛ زیرا معنویات و مادیات، بهشت و دوزخ، دنیا و آخرت، هر کدام مراتب و درجات مختلفی دارند.

در قرآن کریم آمده است: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوا بِمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ» (3)؛ چنین نیست، به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نمی آورند مگر آن که در اختلافات خویش تو را به داوری بخوانند و از قضاوت تو دلگیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند». از میان دو طرف متخاصم که با هم اختلاف دارند، دست کم یکی از آنان محکوم خواهد شد. خداوند متعال در این آیه ی شریفه قسم یاد کرده است که مؤمنان به درجات بالایی ایمان دست نمی یابند، مگر آن که به هنگام اختلاف و مشاجره و پس از آن که پیامبر به نفع یکی و علیه دیگری حکم کرد، آن که حکم علیه او صادر شده است، رضایت داشته باشد، و چه در ظاهر و چه در باطن او نشانی از نارضایتی نباشد و در نفس خویش احساس حرج و سختی ننماید.

مقام رضا به سادگی میسر نمی گردد. اما انسان چاره ی دیگری ندارد؛ چرا که فقط رضا به قسمت الهی است که سعادت اخروی را تأمین می کند. نوع انسان ها در زندگی خویش کم و کاستی هایی دارند. یکی فرزند ندارد، دیگری فرزند دارد، ولی خرج او را ندارد، آن یکی فرزندش ناصالح است. به طور کلی هر کسی در زندگی با امور ناخوشایندی رو به رو است، اما آیا انسان در برابر این ناگواری ها رضایت دارد یا نه؟ کسب رضایت ساده نیست، ولی مقامات و پاداش های والا را به سبب داشتن رضایت می دهند. پاداشی که به نمازگزار می دهند، به اندازه ی رضایت موجود در نماز است. نمره ای که به حسن خلق می دهند، در مقابل رضای نهفته در آن است. باید به آنچه خداوند حکیم قسمت انسان کرده است رضایت داشت. آنچه در گذشته اتفاق افتاده قسمت بوده و آنچه در آینده اتفاق می افتد، قسمت

خواهد بود. حضرت علي عليه السلام خطاب به فرزند گرامي شان امام حسن مجتبي عليه السلام مي فرمايند: «بني انك لا تعلم ماذا خبأ لك الدهر؛ تونمي داني دنيا برايت چه چيزي پنهان کرده است». درست است كه اين فرمايش مولاي متقيان خطاب به امام حسن عليه السلام است، اما در واقع مخاطب اين سخن تمام انسان ها مي باشند.

ص: 468

---

1- بحار الأنوار، ج 28، ص 328، گوینده اشعار «متلمس» است.

2- متن نامه امام صادق (ع).

3- نساء، آیه 65.

## حضرت زهرا و مقام رضا

رضا امری درونی است ولی در ظاهر نشانه‌هایی دارد، شکر با زبان و گله نکردن از خدا از نشانه‌ها و مظاهر زبانی رضا است. انسان راضی به تقدیر، از نظر عملی نیز در مقابل تقدیر الهی تسلیم است و ظلم و حبس و حرمان و هجرت را به جان می‌خرد. انسان صابر و راضی از نفس خودش راضی نیست، اما از تقدیر الهی رضایت کامل دارد و در مصیبتی که از جانب خدا بر سر او می‌آید بردبار و خشنود است.

زندگی حضرت زهرا علیها السلام پر از مشکلات و فراز و شیب، و خود تاریخ مفصلی است که یک سینه سخن در آن نهفته است. دشمنان آن حضرت چه‌ها که نکردند!... اثر جراحی و کبودی سینه تا چهل روز بر بدن آن حضرت باقی مانده بود. به رغم این همه مشکلات، در بین سخنانی که آن حضرت در این روزها بر زبان راندند حتی یک کلمه شکایت از خداوند وجود ندارد. مقام آن بزرگوار بالاتر از آن است که بخواهد گله‌ای به زبان آورد. سراسر آن خطبه آتشین حمد خداوند منان است. ایشان حجت را بر ابوبکر و عمر تمام کردند بر زن‌های مهاجر و انصار احتجاج فرمودند، اما حمد و سپاس خدای را فراموش نکردند؛ گویا حضرت با این کار می‌خواستند به ما بفهمانند که ای مسلمانان، به هنگام گرفتاری حمد و ثنای خداوند را از یاد نبرید. روایات متواتری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمودند:

«یا فاطمة ان الله تبارك و تعالی لیغضب لغضبك و یرضی لرضاک (1)؛ ای فاطمه، خدای تبارك و تعالی با غضب تو غضبناك، و با رضایت تو راضی می‌شود».

نیز فرمودند: «و اعلم یا علی انی راض عن رضیت عنہ ابنتی فاطمة (2)؛ یا علی، بدان که هر کس دخترم فاطمه از او راضی باشد، من نیز از او راضی ام».

از این گونه سخنان در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره حضرت فاطمه علیها السلام فراوان است. نکته مهمی که از این روایات دریافت می‌شود این است که همگان باید به مقدرات خدا راضی باشند. ولی خدا رضایت خود را به رضایت حضرت زهرا علیها السلام پیوند زده است. فقط حضرت زهرا است که رضایش ملازم رضای خدا است و خدای متعال به خشنودی او خشنود، و به خشم او خشمگین می‌شود. فقط در مورد زهرا علیها السلام تعبیر «الانسیة الحوراء» (3) آمده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این روایت می‌فرماید خداوند فضل خود را شامل حال انسان‌ها کرده و حضرت زهرا علیها السلام را به دنیا آورده است. ایشان این جهانی نیستند، اما خدا خواسته دیگران از زهرا علیها السلام یاد بگیرند و نسبت به او محبت، و تولی داشته باشند و لذا ایشان را آفریده است. فعل و قول حضرت زهرا علیها السلام در ایجاب و سلب، از طرف خداوند امضا شده است. حضرت زهرا علیها السلام به آن دو نفر فرمودند: «شما مرا غضبناك کردید و من بر شما خشمناکم» و به یکی از آنها فرمودند: «من در هر نماز تو را نفرین می‌کنم».

آیا حضرت از ما راضی است یا نه؟ آیا راضی است که خدا هم راضی باشد؟ باید دید حضرت از چه چیزی راضی هستند و از چه چیزی ناراضی؟ اگر خطبه ایشان را کلمه به کلمه بخوانیم، خواهیم فهمید از چه چیزی راضی نیستند. خدایی که خالق است و با مخلوق قیاس نمی‌شود، رضای خود را در رضای بنده قرار داده است. رضای خدا مقرون و ملازم رضای فاطمه علیها السلام است. این همان عصمت است که انبیاء و ملائک به آن دست یافته‌اند، اما عصمت آنها در این مرتبه و درجه نیست. هیچ‌آیه و روایتی نیامده که انبیای الهی از هر که راضی شوند، خدا نیز راضی می‌شود. اخلاق عملی، اخلاق عبادی، و بالاتر از این دو، اخلاق عقیده را باید از زهرا علیها السلام آموخت.

حضرت امام حسن علیه السلام به عبدالله بن جعفر فرمودند: «من ضمانت می‌کنم اگر کسی در دل از خداوند راضی باشد و هیچ‌گاه

سؤالی نکنند، دعایی نمی کند مگر آن که مستجاب گردد». این امتیاز مخصوص معصومین علیهم السلام نیست، بلکه برای انسان های عادی نیز هست، اما به دست آوردن آن مشکل است. ممکن است کسی از آن رو در پی رضایت از خداوند باشد که دعایش مستجاب گردد، ولی بالاتر از این، مقام رضای عن الله است. رضای عن الله از همه چیز بالاتر است. کسی که از خدا راضی باشد به قدری آثار و نعمات الهی در اطراف خود می بیند که چه بسا هیچ وقت از خدا سؤالی نکند و چیزی نخواهد و به مرحله ای برسد که درخواست هایش از باری تعالی، همه در مورد آخرت باشد و درخواست دنیایی نکند. نقل شده است که حضرت علی علیه السلام به همراه همسرشان، دختر گرامی رسول خدا، سه روز بود که غذای خود را می بخشیدند و چیزی نمی خوردند. روز سوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به منزل آنها تشریف آوردند. حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: «یا رسول الله، سه روز است اهل این خانه چیزی نخورده اند». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود: دخترم، پدرت نیز سه روز است که چیزی نخورده است. این بزرگواران غذا داشتند، اما آن را می بخشیدند و ایثار می کردند.

اگر روزه داری یک روز از ماه مبارک رمضان را بدون خوردن سحری روزه بگیرد، به هنگام افطار می گوید من نمی توانم نماز را با حضور قلب به جای آورم، مگر آن که اول افطار کنم. حال اگر سه روز بدون سحری و افطار روزه بگیرد، چه می شود؟

دخت گرامی رسول خدا به سجده گاه رفتند و دو رکعت نماز به جای آوردند و فرمودند: «بار خدایا، پیامبر تو به مهمانی ما آمده و ما غذایی نداریم». آن گاه از جانب خداوند برایشان غذا فرستاده شد. بهترین بندگان خدا سه روز گرسنگی را تحمل کردند اما چیزی از خداوند نخواستند، در صورتی که اگر می خواستند، خداوند به آنها می داد. البته، خداوند هم نخواست است که این بزرگواران را با گرسنگی امتحان کند. چنین امتحان هایی پایین تر از حد و منزلت معصوم است این امتحان کوچک برای آن است که انسان ها به این بزرگواران اقتدا نمایند و آنها را الگوی خویش سازند.

رضا مرتبه ای بس گرانبها است که انسان باید به دنبال کسب آن باشد؛ چرا که اگر اهل آخرت باشد به درد آخرتش می خورد و اگر اهل دنیا باشد به کار دنیایش می آید و فوائد بسیاری عایدش می شود. هر چند کسب رضا برای تحصیل دنیا، ارزان فروختن متاعی پر ارزش به قیمتی ناچیز است. درست مانند آن که در زمان وفور نان و نه در قحطی، میلیون ها تومان در مقابل یک قرص نان بپردازند یا مثل آن شخص که برای به جوش آوردن آب سماور اسکناس های فراوانی را به شعله های آتش می سپرد.

ص: 469

1- بحار الانوار، ج 43، ص 22.

2- همان، ج 22، ص 484.

3- همان، ج 92، ص 384.

آخرت و نعمت های آن محسوس نیستند، بلکه معقولند. مرده شور هیچ وقت از دیدن مرده عبرت نمی گیرد، چرا که برایش عادی می شود، مگر این که با تلقین، خود را از عادت و غفلت نگه دارد. در روایت آمده است: اگر مرده شورها حرفهای مرده ها را می شنیدند، وحشت آنها را بر می داشت و هیچ کس حاضر نمی شد مرده ها را بشورد. امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «لو عایتتم ما قد عاین من مات منکم لجزعتم و وهلتم (1)؛ اگر آنچه مردگان شما پس از مرگ دیده اند می دیدید، بی تابی می کردید و هراس بر شما چیره می شد».

لذا در احوال مرحوم سید جمال الدین گلپایگانی (2) نقل کرده اند که شب ها تا به صبح در قبرستان تخت فولاد اصفهان عبادت می کرد. او انسانی وارسته و از اوتاد بود که در عالم مکاشفه چیزهایی می دیده.

ص: 470

---

1- نهج البلاغه، خطبه 20.

2- جمال السالکین، سید جمال الدین گلپایگانی در گلپایگان متولد شد و در اصفهان و نجف درس خواند و از جمله شاگردان به نام حکیم عارف جهانگیر خان قشقایی است.

## حکم مرافعه نزد حکام باطل

عمر بن حنظله گوید: از امام صادق - علیه السلام - پرسیدم: دو نفر از اصحاب ما راجع به قرض یا میراثی نزاع دارند، و نزد سلطان و قاضیان وقت جهت محاکمه می روند آیا این عمل جایز است؟

فرمود: کسی که در موضوعی - حق یا باطل - نزد آنها برای محاکمه برود چنان است که برای محاکمه نزد طاغوت رفته باشد، و آنچه طاغوت برایش حکم کند اگر چه حق مسلم او هم باشد؛ مال حرام گرفته است، زیرا آن را به حکم طاغوت گرفته در حالی که خداوند امر فرموده که به طاغوت کافر شوند، خداوند فرموده: «می خواهند برای محاکمه نزد طاغوت بروند در حالی که مأمور بودند که به او (یعنی طاغوت) کافر شوند» (1).

عمر بن حنظله گوید: پرسیدم: پس این دو نفر چه کنند؟

فرمود: نگاه کنند هر کس از خود شما که حدیث ما را روایت می کند، و در حلال و حرام ما نظر می افکند، و احکام ما را بفهمد، به حکمیت او راضی شوند، همانا من او را بر شما حاکم قرار دادم، پس اگر طبق دستور ما حکم داد، و یکی از آن دو نفر آن را نپذیرفت، همانا حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است، و آنکه ما را رد کند خدا را رد کرده، و این در مرز شرک به خدا و کفر است.

ابن حنظله گوید: پرسیدم اگر هر کدام از آن دو نفر یکی از اصحاب ما را به طور جداگانه انتخاب کند، و هر دو راضی شوند که هر دوی آنها در حقشان نظر کنند و حکم دهند، و آن دو در حکم دادن اختلاف کنند، و منشأ اختلافشان اختلاف حدیث شما باشد چه کنیم؟

فرمود: حکم درست آن است که عادل تر، و فقیه تر و راستگوتر در حدیث، و پرهیزکارتر آنها صادر کند، و به حکم دیگری اعتنا نمی شود.

ابن حنظله گوید: پرسیدم: اگر هر دو عادل و پسندیده نزد اصحاب باشند و هیچ یک بر دیگری ترجیح نداشته باشد، چه کنند؟

فرمود: توجه شود به آن کس که مدرک حکمش حدیث مورد اتفاق نزد اصحاب باشد، به آن حدیث عمل شود، و حدیث دیگری که نادر و غیر معروف نزد اصحاب است رها شود، زیرا آنچه مورد اتفاق است تردیدی در آن نیست، و همانا امور بر سه قسمند:

1- امری که درستی و صحت آن روشن است، پس باید پیروی شود.

2- امری که گمراهی و سقم آن روشن است، پس باید از آن پرهیز شود.

3- امری که مشکل و مشتبه است، که باید برای دریافت حقیقت او به خدا و رسولش ارجاع شود. پیامبر فرموده است:

حلالی است روشن، و حرامی است روشن، و در میان آن دو اموری است مشتبه (پوشیده و نامعلوم)، کسی که امور مشتبه را رها کند از محرمات نجات می یابد، و هر کس مشتبهات را اخذ کند ندانسته مرتکب محرمات می گردد، (یعنی ناخودآگاه در دامن محرمات نیز قرار می گیرد).

ابن حنظله گوید: پرسیدم: فدایت شوم؛ اگر هر دو خبر موافق دو دسته از عامه باشد چگونه باید عمل شود؟

فرمود: نظر می شود به خبری که مورد توجه حاکمان و قاضیان است (در این صورت) ترك می شود و آن دیگری اخذ می شود.

ابن حنظله گوید: پرسیدم: اگر هر دو چیز با حاکمان عامه موافق باشند چگونه؟

فرمود: چون چنین شد صبر کن تا امامت را ملاقات کنی، زیرا توقف در هنگام شبهه (و مرتکب نشدن امور مشتبهه) بهتر از آن است که انسان خودش را به مهلکه بیندازد.

ابن حنظله گوید: پرسیدم: اگر هر دو حدیث مشهور باشند و معتمدین از شما روایت کرده باشند (چه باید کرد)؟

فرمود: باید توجه شود هر کدام مطابق قرآن و سنت و مخالف عامه باشد اخذ شود، و آنکه مخالف قرآن و سنت و موافق عامه باشد رها شود.

ابن حنظله گوید: پرسیدم: فدایت شوم؛ اگر هر دو فقیه حکم را از قرآن و سنت به دست آورده باشند ولی یکی از دو خبر موافق عامه و دیگری را مخالف با آنها باشد به کدام خبر عمل شود؟

فرمود: آنکه مخالف عامه است چرا که رشد در عمل کردن به آن است.

ص: 471

---

1- اصول کافی: ج 1 ص 86 ح 10.



## حکم کسی که مدعی رؤیت خدا شود چیست؟

ابراهیم کرخی گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: مردی (مردی مدعی است که) خدا را در خواب دیده، نظر شما درباره ی آن چیست؟

حضرت فرمود: او مردی بی دین است، خداوند متعال نه در بیداری دیده می شود و نه در خواب، و نه در دنیا و نه در آخرت. (1).

ص: 472

---

1- أمالی صدوق، ص 610 ح 5.

## حکم مبلغی که در سرزمین شرک بمیر

حماد سمندري گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم:

من به سرزمین شرک وارد می شوم، و نزد ما کسانی هستند که می گویند: اگر آنجا مردی روز قیامت با همانها محشور می شوی. (آیا این صحیح است)؟

حضرت به من فرمود: ای حماد؛ اگر آنجا بودی آیا امر ما را متذکر می شوی، و دیگران را به آن دعوت می کنی؟

گفتم: بله.

فرمود: اگر در این شهر - که از شهرهای اسلامی است - (باشی) آیا امر ما را متذکر می شوی، و دیگران را به آن دعوت می کنی؟

گفتم: نه (چون خود حضرت هستند).

حضرت به من فرمودند: اگر آنجا بمیری، به تنهایی یک امت محشور می شوی (با شکوه یک امت) و نور تو پیشاپیش حرکت می کند.

(1).

ص: 473

---

1- رجال الکشي: ص 292، بحار الأنوار: ج 72 ص 392 ح 1.

## حق مؤمن بر مؤمن چیست؟

1- معلي بن خنيس گوید: از امام صادق - عليه السلام - درباره ي حق مؤمن پرسيدم.

فرمود: هفتاد حق است که جز هفت حق را به تو نمي گويم، زیرا به تو مهربانم، و مي ترسم تحمل نکني.

عرض کردم: بلي؛ ان شاء الله.

فرمود: تو سير نباشي و او گرسنه، و پوشيده نباشي، و او برهنه، و راهنماي او باشي، (و براي او مانند) پيراهني (باشي) که مي پوشد (از لباس کهنه شما نباشد) و زبان گوياي او باشي و براي او بخواهي آنچه را براي خود مي خواهي، و اگر کنيزي داري او را بفرستي تا فرش و بسترش را مرتب کند، و در شب و روز در حوائج او کوشا باشي. پس چون چنين کردي ولايت خود را به ولايت ما رسانيده اي و ولايت ما را به ولايت خدای عزوجل. (1).

2- معلي بن خنيس گوید: به امام صادق - عليه السلام - گفتم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟

حضرت فرمودند: هفت حق است که همگي واجبنند، هر کسي با آن مخالفت کند از ولايت خدا خارج شده، و طاعت او را ترك کرده است، و خداوند به او کاري ندارد.

گفتم: فدایت شوم؛ آنها را بيان فرمائيد که کدامند؟

حضرت فرمودند: اي معلي؛ من مي ترسم نتواني آنها را انجام دهی، و حفظ کنی، مي ترسم بداني و عمل نکني.

گفتم: لا حول و لا قوة الا بالله. (يعني از خدا مدد مي گيرم).

حضرت فرمودند: ساده ترين آن حقها اينکه دوست بداري از براي او آنچه خود از براي خود دوست داري، و کراهت بداري از براي او آنچه از براي خود کراهت داري.

حق دوم: اينکه در بر آوردن حاجت او سعي کنی، و رضايت او را خواهان باشی، و با کلام او مخالفت نکني.

حق سوم: اينکه با جان و مال و دست و پا و زبان خود به او رسيدگي کنی.

حق چهارم: اينکه چشم و دليل و آيينه و لباس (و حافظ اسرار) او باشی.

حق پنجم: اينکه نکند سير باشي و او گرسنه بماند، و تو بپوشي و او عريان باشد، و تو سيراب شوي و او تشنه باشد.

حق ششم: اينکه اگر تو همسر يا خادمي داشته باشي و دوستت نه همسر و نه خادم داشته باشد، خدمت را بفرستي تا پيراهن او را بشوي، و غذاي او را بپزد و فراش و بستر او را پهن کند.

تمامي اين اعمال چيزي است که بين تو و او قرار داده شده است.

و حق هفتم: اینکه اگر برای او قسم خوردی به قسمت عمل کنی، و دعوت او را اجابت کنی، و در تشییع جنازه ی او حاضر شوی، و در بیماریش او را عیادت کنی، و بدنت را در برآوردن حاجت او به زحمت و تلاش بیندازی، و او را محتاج نکنی که به هنگام نیاز از تو درخواست کند. و مبادرت به برآوردن حاجت او کنی.

پس هر گاه این کار را انجام دادی تو ولایت خود را به ولایت او وصل نمودی (یعنی تو ولی او و او ولی تو باشد) و ولایت او را به ولایت خدا وصل نمودی (یعنی هر دو داخل ولایت خدا شدید). (2).

3- ابوالمؤمن حارثی گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟

فرمود: از جمله حق مؤمن به گردن مؤمن.

دوستی قلبی او است.

و مواسات مالی او.

و اینکه به جای او از خانواده اش سرپرستی کند.

و علیه ستمگرش از او یاری کند.

و چون در میان مسلمین نصیبی داشته و غائب باشد، نصیب او را برایش دریافت کند.

و چون بمیرد قبرش را زیارت کند.

و به او ستم نکند.

و به او غش و تقلب نکند.

و خیانت نرزد.

و رسوایش نکند.

و تکذیبش ننماید.

و به او اف نگوید.

و اگر بر او اف بگوید، پس بین آن دو ولایت و دوستی نمی ماند.

و اگر یکی از آن دو به همدیگر بگوید: تو دشمن منی، یکی از آن دو کافر شوند.

و چون متهمش سازد ایمان در دلش آب شود همچون نمک که در آب حل می شود. (3).

4- مفضل گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال شده: کمترین حق مؤمن بر برادرش چیست؟

حضرت پاسخ دادند: اینکه چیزی را که او به آن نیازمندتر است به خود اختصاص ندهد. (4).

ص: 474

- 
- 1- اصول کافی: ج 3 ص 252 ح 14.
  - 2- الخصال: ج 2 ص 6، بحار الأنوار: ج 71 ص 224 ح 12.
  - 3- اصول کافی: ج 3 ص 248 ح 7.
  - 4- الخصال: ج 1 ص 7 و 8، بحار الأنوار: ج 71 ص 391 ح 4.

## حضرت ابراهیم و یوسف دروغ گفتند؟

صالح بن سعید از یکی از اصحاب اهل بیت روایت کرده است، که از امام صادق - علیه السلام - درباره ی تفسیر فرمایش خدای عزوجل در داستان حضرت ابراهیم - علیه السلام - که گفت: (بل فعله کبیرهم هذا فاسألوهم ان کانوا ینطقون) (1) «بلکه این کار را بزرگ شان کرده است پس از آنها پرسید اگر سخن می گویند!» پرسیدم؟

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: (فاسألوهم ان کانوا ینطقون) بت بزرگ این کار را نکرد، و حضرت ابراهیم نیز دروغ نگفت.

گفتم: چگونه؟

حضرت فرمود: زیرا حضرت ابراهیم - علیه السلام - گفت: «پس از آنها پرسید اگر سخن می گویند؟» یعنی اگر این بتان سخن می گویند بزرگترین آنها این کار را کرده است، و اگر سخن نگویند بزرگترین آنها انجام نداده است. و آنها سخن نگفتند، و ابراهیم - علیه السلام - نیز دروغ نگفت.

گفتم: فرمایش خداوند که از یوسف - علیه السلام - حکایت می کند می فرماید: (أیتها العیر انکم لسارقون) (2) «ای اهل قافله، شما دزد هستید»؟

حضرت فرمودند: آنها یوسف - علیه السلام - را از پدرش دزدیدند، مگر نمی بینی هنگامی که سؤال کردند: (ماذا تفقدون قالوا نفقد صواع الملك) (3) «چه چیز گم کرده اید؟ گفتند: پیمانه ی پادشاه را گم کرده ایم» و گفته نشد: شما پیمانه ی پادشاه را دزدیدید، و مقصود از اینکه شما دزدید یعنی: یوسف را از پدر دزدیدید.

گفتم: مقصود از قول ابراهیم - علیه السلام - که گفت: (انی سقیم) (4) «من بیمارم». چیست؟

حضرت فرمود: ابراهیم - علیه السلام - بیمار نبود و دروغ نیز نگفت، بلکه مرادش این بود که در دینش (که گمان می کردند او بر آن است و همان دین مردم باطل آن قوم بود) بیمار است (یعنی گرفتار تردید است). (5).

2- حسن صیقل گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: ما از امام باقر - علیه السلام - سؤال نمودیم درباره ی فرمایش حضرت یوسف: (أیتها العیر انکم لسارقون) (6) «ای اهل قافله، شما دزد هستید» (این دروغ نبود)؟

حضرت باقر - علیه السلام - فرمودند: به خدا نه آنها دزدی کردند، و نه حضرت یوسف دروغ گفت.

گفتم: سخن حضرت ابراهیم - علیه السلام - که فرمود: (بل فعله کبیرهم هذا فاسألوهم ان کانوا ینطقون) (7) «بلکه این کار را بزرگشان کرده است! پس از آنها پرسید اگر سخن می گویند!» چطور؟

حضرت باقر - علیه السلام - فرمودند: و به خدا نه بتها چنین کردند، و نه حضرت ابراهیم - علیه السلام - دروغ گفت؟

راوی گوید: امام صادق - علیه السلام - (پس از شنیدن این پرسشها و پاسخها) فرمودند: خوب ای صیقل، نظر شما در این پاسخها چیست؟

گفتم: چیزی نیست جز قبول و تسلیم.

حضرت صادق - علیه السلام - فرمودند: خداوند دو چیز را دوست دارد، و دو چیز را مبعوض دارد.

آن دو چیز که دوست دارد: راه رفتن با تکبر در میان جنگ است، و دروغ به هدف اصلاح است.

و آن دو چیز که مبعوض می‌دارد: تکبر در راهها، و دروغ در غیر اصلاح.

حضرت ابراهیم - علیه السلام - فرمود: (بل فعله کبیرهم هذا) «بلکه این کار را بزرگشان کرده است» مگر به هدف اصلاح، و برای اینکه برای آنها ثابت کند که بتها نمی‌فهمند.

و حضرت یوسف - علیه السلام - فرمود آنچه را که فرمود مگر به هدف اصلاح. (8).

ص: 475

- 
- 1- سوره ی انبیاء آیه ی 63.
  - 2- سوره ی یوسف آیه ی 70.
  - 3- سوره ی یوسف آیه ی 71 و 72.
  - 4- سوره ی صافات آیه ی 89.
  - 5- بحار الأنوار: ج 11 ص 71 ح 3.
  - 6- سوره ی یوسف آیه ی 70.
  - 7- سوره ی انبیاء آیه ی 63.
  - 8- الکافی: ج 2 ص 341، بحار الأنوار: ج 69 ص 237 ح 3.

## حکم کسی که قرآن را به رأی خودش تفسیر کند چیست؟

عمار بن موسی گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی حکومت سؤال نمودم چه حکمی دارد؟

حضرت فرمود: هر کس بین دو نفر به نظر خودش حکم و قضاوت کند کافر شده. و هر کس آیه ای از قرآن را به نظر خودش تفسیر کند کافر شده است. (1).

ص: 476

---

1- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 18، بحار الأنوار: ج 89 ص 111 ح 15.



ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛ حقیقت این دانش که نزد شما است چیست؟

حضرت فرمود: آنچه شب و روز حادث می شود، و امر پس از امر، و شیء پس از شیء تا روز قیامت (به ما الهام و القا می شود).

توضیح: امام - علیه السلام - در این حدیث - و به ظاهر - می خواهند علم غیب ذاتی را که مخصوص خداوند متعال است از امامان معصوم نفی کنند، و بفرمایند: اگر امدادهای الهی پی در پی نبود چیزی نمی دانستند. (1).

ص: 477

---

1- بصائر الدرجات: 94، بحار الأنوار: ج 26 ص 60 ح 137.

## حکم کسی که امام بعدی را نمی شناسد

ابان از حارث بن مغیره نقل کرد که گفت: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: آیا ممکن است مردم در حالی قرار گیرند که امام را نشناسند؟

حضرت فرمود: ممکن است چنین چیزی پیش بیاید.

گفتم: در این صورت چه کنند؟

حضرت فرمود: به (فرامین) همان امام اول عمل کنند، تا اینکه امام بعدی برایشان معلوم شود. (1).

ص: 478

---

1- اکمال الدین: ص 201، بحار الأنوار: ج 27، ص 297، ح 6.

## حکم کسی که پیش از مرگش به امامی معتقد شود

ابوالصباح گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: درباره ی مردی که به این امر (یعنی تشیع) دعوت شد و او این مذهب را شناخت و در سرزمین دوری بود و در این حال بود که خبر فوت امام به او رسید، و بلافاصله او نیز مرد حکمش چیست؟

حضرت فرمود: او به خدا قسم؛ به منزله ی کسی است که به سوی خدا هجرت کرده، و در اثنای این هجرت مرده، اجر و ثواب او بر خداست. (1).

ص: 479

---

1- تفسیر العیاشی: ص 270، بحار الأنوار: ج 27 ص 297، ح 7.

عجلان بن ابی صالح گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: مرا از حدود ایمان آگاه بفرما.

حضرت فرمود: شهادت به وحدانیت خدا، و نبوت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم -، و اعتراف به آنچه از ناحیه ی خدا آمده، و نمازهای پنجگانه، و ادای زکات، و روزه ی ماه رمضان، و حج خانه ی خدا، و ولایت ولی ما، و دشمنی با دشمنان ما، و ورود در زمره راستگویان و همراه با آنها بودن. (1).

ص: 480

---

1- الکافی: ج 2 ص 18، بحار الأنوار: ج 65 ص 330 ح 4.

اسحاق بن عمار گوید: شخصی از امام صادق - علیه السلام - درباره ی کارمند شدن در حکومت سلطان ستمگر سؤال کرد.

حضرت فرمود: آیا آنها بر شما وارد می شوند، یا شما بر آنها وارد می شوید؟

آن مرد گفت: بلکه آنها بر ما وارد می شوند.

حضرت فرمود: اشکالی ندارد.

توضیح: جمله سؤال گونه ی امام می تواند دو معنی داشته باشد:

1- آیا آنها شما را مجبور کرده اند که در دستگاه حکومتی آنها وارد شوید، یا شما به پای خود و با اختیار خویش به آنها پیوسته اید؟ که در صورت نخست اشکالی ندارد.

2- آیا آنها مطالبی را بر شما تحمیل می کنند یا شما اختیاراً انجام می دهید، که در صورت اول اشکالی ندارد.

و ممکن است معنی دیگر داشته باشد.

البته این حدیث را باید در کنار روایات دیگر قرار داد و این مسأله را بررسی نمود. (1).

ص: 481

## حسن افضل است يا حسين؟

1- زيد شحام گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: کدام يك افضل و برتر است: حسن يا حسين - علیهما السلام -.

حضرت فرمود: فضل اولي ما بسان فضل آخري ما است، و فضل آخري ما بسان فضل اولي ما است، و هر کدام داراي فضل مخصوص به خود است.

گفتم: فدایت شوم، جواب را گسترده تر و واضحتر برایم بگو، به خدا قسم من سؤال نکردم مگر برای اینکه می خواهم معرفت بیشتری به شما پیدا کنم.

حضرت فرمود: ما از يك درخت پاکیزه هستیم (یعنی ریشه و اصل ما یکی است) خداوند ما را از عنصر واحدی آفرید، فضل ما از ناحیه ی خدا است، و علم و دانش ما از خدا است، و ما امینان او بر بندگان و مخلوقیش هستیم، و دعوت کنندگان به دین و آئین او می باشیم، و حاجبان (و وسائل) میان او و بندگان او هستیم، آیا می خواهی برایت اضافه کنم ای زید. گفتم: بله.

حضرت فرمود: خلقت ما یکی است، و علم ما یکی است، و فضل ما یکی است، و همگی ما نزد خداوند متعال یکی هستیم.

گفتم: خبر ده مرا از عددتان (چند نفر هستید)؟

حضرت فرمود: ما دوازده نفر هستیم همین طور اطراف عرش خدا بودیم از ابتدای خلقتمان، اول ما محمد و وسطی ما محمد و آخري ما محمد است. (1).

2- هشام بن سالم گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: امام حسن - علیه السلام - افضل است يا امام حسين - علیه السلام -؟

حضرت فرمود: امام حسن - علیه السلام - افضل است از امام حسين - علیه السلام -.

گفتم: پس چرا امامت به اولاد امام حسين - علیه السلام - اختصاص یافته است، و اولاد امام حسن - علیه السلام - از آن بهره ای ندارند؟ (2).

حضرت فرمود: خداوند (به خاطر حکمتی) خواست این سنتی را که در مورد هارون و موسی اجرا نمود در مورد حسن و حسين - علیهما السلام - نیز جاری کند.

مگر نمی بینی که هر دو (موسی و هارون) در نبوت شریک بودند همان طوری که حسن و حسين - علیهما السلام - در امامت شریک بودند، با این حال خداوند عزوجل نبوت را در فرزندان هارون قرار داد و در فرزندان موسی قرار نداد، گر چه موسی از هارون افضل و برتر بود.

گفتم: آیا دو امام می تواند در يك زمان باشد؟

حضرت فرمود: خیر، مگر اینکه یکی از آن دو ساکت و مأموم برای دیگری باشد، و دیگری ناطق و امام و پیشوای دیگری باشد، و اما اینکه هر دو امام ناطق فعال در زمان واحد باشند خیر (چنین چیزی نمی شود).

(وجعلها كلمة باقية في عقبه) (3).

گفتم: آیا امامت در دو برادر پس از حسن و حسین - علیهما السلام - ممکن است واقع شود. (یعنی دو برادر امام باشند مانند حسنین - علیهما السلام -)؟

حضرت فرمود: خیر، این امامت فقط در امام حسین - علیه السلام - جاری است.

سپس همین طور در اعقاب اعقاب، و اعقاب اعقاب ایشان تا روز قیامت.

(مراد از اعقاب اعقاب همان امامان نه گانه هستند تا حضرت مهدی عجل الله فرجه، زیرا پس از ایشان دیگر امام معصومی نیست). (4).

ص: 482

---

1- المحتضر للشيخ حسن بن سليمان: 159، بحار الأنوار: ج 25 ص 363 ح 23.

2- في المصدر: ان الله تبارك و تعالي لم يرد بذلك الا أن يجعل.

3- سورة ي زخرف آيه ي 28.

4- اكمال الدين: 232، بحار الأنوار: ج 25 ص 249 ح 1.

## حضرت فاطمه را که غسل داد و چرا؟

مفضل گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: چه کسی حضرت فاطمه - سلام الله علیها - را غسل داد؟

فرمود: امیرالمؤمنین - علیه السلام -، مثل اینکه من این مطلب را از گفته ی آن حضرت بزرگ شمردم و تعجب کردم.

فرمود: گویا از آنچه به تو خبر دادم دلتنگ شدی؟

عرض کردم: چنین است قربانت کردم.

فرمود: دلتنگ مباش، زیرا او صدیقه (معصوم) است و جز صدیق (معصوم) نباید او را غسل دهد، مگر نمی دانی که مریم را جز عیسی غسل نداد؟ (1).

ص: 483

---

1- اصول کافی: ج 2 ص 357 ح 4.



## حور العين از مخلوقات دنيائي يا بهشتي؟

بكر بن محمد از دي گويد: خدمت امام صادق - عليه السلام - بودم كه ابوبصير درباره ي حورالعين سؤال نمود و گفت: فدايت شوم؛ حور العين از مخلوقات دنيائي است يا از مخلوقات بهشتي است؟

حضرت فرمود: تو را چه به اين سؤال؟ بر تو باد بر نماز، زيرا سفارش به نماز آخرين سفارش رسول خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - بود، او شما را به نماز تشويق نمود.

پس مبادا كسي از شما آن را سبك بشمارد، نه هنگامي كه جوان است آن را كامل بياورد و نه هنگامي كه پير شد توان آن را داشته باشد.

و هيچ سرقت و دزدي بدتر از دزدي از نماز نيست.

پس هرگاه كسي از شما به نماز ايستاد مستقيم بيايستد، و هرگاه ركوع كرد كاملا ركوع كند، و هرگاه مجددا ايستاد به طور مستقيم بيايستد، و هرگاه به سجود رفت دستهاي خود را باز كند (و بدن خود را جمع نكند) و سجود را به طور كامل بجا آورد، و هرگاه نشست مستقيم بنشيند، و هرگاه مجددا سجود كرد سجده را بطور كامل انجام دهد، و هرگاه سر خود را از سجود برداشت كمى مكث كند تا ساكن شود و استقرار پيدا كند. (1).

ص: 484

---

1- قرب الاسناد: ص 18، بحار الأنوار: ج 81 ص 237 ح 15.

## حکم زنی که همسرش بر او غضب کرده؛ چیست؟

از حضرت صادق - علیه السلام - سؤال کردم راجع به زنی که همسرش را به غضب درآورده است آیا نمازش قبول است؟ و خلاصه او چه حکمی دارد؟

حضرت فرمود: در حال معصیت است تا زمانی که شوهرش از او راضی شود. (1).

ص: 485

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 285.

## حکم کسی که اقرار ندارد که شب قدر به امام مطالبی عرضه می شود؛ چیست؟

عمر بن یزید گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: اگر کسی اقرار نکند که شب قدر به امام مطالبی عرضه می شود آنسان که گفته شده است، و انکار هم نکند حکمش چیست؟

حضرت فرمود: اگر حجت بر او به وسیله ی کسی که در دانش و مسائل مورد وثوق است برپا شود، و معذک به او اعتماد نکند، کافر است.

و اما کسی که آن را نشنیده است پس او معذور است تا وقتی که بشنود و به این مطلب آگاه شود.

سپس حضرت فرمود: (بدانید) او به خدا ایمان دارد؛ و (تنها) مؤمنان را تصدیق می کند. (1).

ص: 486

---

1- بصائر الدرجات: ص 224، بحار الأنوار: ج 94 ص 21 ح 46.

## حج بهتر است یا صدقه دادن؟

1- عبدالرحمان بن ابوعبدالله گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: افرادی از این داستانسرایان می گویند: هرگاه کسی حج کند سپس صدقه بدهد و صلّه رحم کند بهتر است (از تکرار حج).

حضرت فرمود: دروغ گفتند، به خدا قسم؛ اگر مردم چنین کنند این خانه تعطیل خواهد شد. خداوند عزوجل این خانه را وسیله ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده است. (1).

2- از امام صادق - علیه السلام - روایت شده است که مردی از ایشان سؤال کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا؛ من مردی ثروتمند هستم و حج واجبم را انجام داده ام و شنیده ام که در حج مستحبی ثواب های بسیاری است، آیا می توانم به جای حج مستحبی به اندازه ی مخارج حج صدقه بدهم، تا ثواب بیشتری نصیبم بشود، یا اینکه ثواب حج بیشتر است؟

حضرت صادق - علیه السلام - نگاهی به کوه ابوقیس انداختند سپس فرمودند: اگر به اندازه ی این کوه طلا و نقره صدقه بدهی ثواب حج را به دست نمی آوری. (2).

ص: 487

---

1- علل الشرایع: ص 396، بحار الأنوار: ج 96 ص 18 ح 66.

2- دعائم الاسلام: ج 1 ص 293، بحار الأنوار: ج 96 ص 49 ح 40.

## حطيم چيست؟ و چرا به اين نام ناميده شده است؟

معاوية بن عمار گوید: از امام صادق - عليه السلام - راجع به حطيم سؤال کردم.

حضرت فرمود: بين حجر اسود و در خانه ي كعبه است.

عرض کردم: چرا حطيم ناميده شده است؟

فرمود: براي اينکه مردم برخي، برخي ديگر را در آنجا (به خاطر شلوغي و ازدحام) خورد مي کنند. (1).

ص: 488

---

1- علل الشرايع: ص 400، بحار الأنوار: ج 96 ص 229 ح 2.

## حکم نگهداری گوشت‌های قربانی در منی چیست؟

جمیل گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی حکم نگهداری گوشت‌های قربانی در (منی) بیش از سه روز سؤال کردم.

حضرت فرمود: امروز اشکالی ندارد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بدین علت از این کار نهی کرد چون مردم آن روز در سختی بودند، اما امروز اشکال ندارد. (1).

ص: 489

---

1- علل الشرایع: ص 439، بحار الأنوار: ج 96 ص 285 ح 45.

## حج اکبر چیست؟

حفص گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به معنی فرمایش خدای عزوجل: (وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ) «و این، اعلامی از ناحیه ی خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر است» سؤال کردم.

حضرت فرمود: امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمود: من کسی هستم که ندا دادم در میان مردم.

عرض کردم: معنی حج اکبر چیست؟

فرمود: بدین جهت اکبر نامیده شد، چون سالی بود که هم مسلمانان و هم مشرکان حج نمودند، و در سال بعد؛ دیگر مشرکان حج نمودند. (1).

ص: 490

---

1- علل الشرایع: ص 442، بحار الأنوار: ج 96 ص 322 ح 7.

## حجامت روز چهارشنبه خوب است؟

ابوبصير گوید: از امام صادق - عليه السلام - راجع به حجامت روز چهارشنبه سؤال کردم.

حضرت فرمود: هر که روز چهارشنبه حجامت کند، در حالی که قصد مخالفت با کسانی که این روز را به فال بد می گیرند، کند از هر عیب و آفتی محفوظ می ماند. (1).

ص: 491

---

1- الطب: 58، بحار الأنوار: ج 59 ص 122 ح 50.



## حجامت روز شنبه خوب است؟

طلحه فرزند زید گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به حجامت روز شنبه سؤال کردم.

حضرت فرمود: ضعیف می کند.

عرض کردم: اصلاً بیماری و مشکل من از ضعف و کم توانی من است.

حضرت فرمود: پس بر تو باد خوردن «به شیرین» با دانه ی آن، زیرا آن ضعف را برطرف، و معده را خوشبو، و تیز و فعال می کند.

عرض کردم: این از کجاست ای فرزند رسول خدا؟

فرمود: آدم ترسورا شجاع می کند، قسم به خدا؛ این از علم پیامبران است. (1).

ص: 492

---

1- طب الائمه: 136، بحار الأنوار: ج 63 ص 176 ح 36.

## حکم شارب خمر چیست؟

محمد بن مسلم تفقي گوید: از امام صادق - عليه السلام - درباره ي شراب سؤال شد.

حضرت فرمود: رسول اسلام - صلي الله عليه و آله و سلم - فرمود: نخستين چيزي که خداوند مرا از آن نهي فرمود: پرستش بتها و شرب خمر، و مجادله با مردان بود.

خداوند تبارك و تعالي مرا براي انسانها رحمت فرستاد، تا اينکه آلات موسيقي و امور جاهليت و بتان آنها و ابزار قمار و برد و باخت آنها را از بين ببرم.

پروردگارم قسم خورده است و فرموده: کسي در دنيا شراب نخورد مگر اينکه روز قيامت از آتش و مواد ذوب شده جهنم او را بخوراند و او را پس از آن عذاب کنم يا بيمرزم.

سپس حضرت فرمود: با شارب الخمر همنشيني نکنيد، و به او زن ندهيد، و از او زن نگيريد، و اگر مريض شد عيادتش نکنيد، و اگر مرد جنازه اش را تشييع نکنيد.

همانا شارب الخمر روز قيامت در حالي به صحنه مي آيد که چهره ي او سياه و رنگ چشم او آبي، و لبهاي او آويزان، و آب دهان او روان، و زبانش از پشت سرش بيرون کشيده شده است. (1).

ص: 493

اسحاق بن جرير گويد: زني از من درخواست کرد که براي او اجازه رسيدن به خدمت امام صادق - عليه السلام - را بگيرم، حضرت اجازه دادند، و هنگامي که خدمت حضرت شرفياب شد عرض کرد: به من خبر ده از حکم زني که با زني ديگر مساحقه کند، حد شرعي او چيست؟

حضرت فرمود: مانند حد زن زناکار است. و هرگاه روز قيامت شد آنها را مي آورند در حالي که لباسهاي آتشين در برشان کرده اند، و بر سرشان مقنعه ها (روسريهائي) از آتش قرار داده اند، و شلواريهائي از آتش به آنان پوشانیده اند، و عمودهاي آتشين در درون آنها تا مغز سرشان کرده اند، و در آتش انداخته مي شوند.

اي زن؛ نخستين کسي که اين عمل (زشت را) انجام داد قوم لوط بودند، مردان آنها به مردان اکتفا کردند (و آميزش کردند) و زنان بدون مرد ماندند، لذا عمل زشتي را که مردان انجام مي دادند (يعني آميزش) مرتکب شدند. (1).

ص: 494

## حال شراب خوار به هنگام مستي

امام كاظم - عليه السلام - مي فرمايد:

از امام صادق - عليه السلام - راجع به حال و وضع شراب الخمر پرسيدم كه اگر از آن مست شود حالش چگونه است؟

حضرت فرمود: هر كس شراب بخورد، و چهل روز پس از آن بميرد در حالي خدا را ملاقات مي كند كه مانند بت پرست است. (1).

ص: 495

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 271.

## حکم خوردن ماهی جری چیست؟

کلبی نسابه گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به خوردن ماهی جری سؤال نمودم.

حضرت فرمود: خداوند طائفه ای از بنی اسرائیل را مسخ نمود، پس آنهایی که راه دریا را پیش گرفتند عبارتند از: جزی، وزمیر، و مار ماهی و غیر اینها.

و آنهایی که در خشکی ماندند عبارتند از: میمون و خوکها، و ورك، و غیر اینها. (1).

ص: 496

---

1- فروع الکافی: ج 6 ص 221، بحار الأنوار: ج 62 ص 229 ح 14.

## حکم شطرنج، نرد، آواز، نیبذ چیست؟

ابو ربیع شامی گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی شطرنج، و نرد سؤال شد.

حضرت فرمود: نزدیک آنها مشو.

گفتم: آواز چطور؟

حضرت فرمود: خیری در آن نیست، آن را انجام ندهید.

عرض کردم: نیبذ (آب جو مست کننده) چطور؟

حضرت فرمود: پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از هر نوع ماده مست کننده ای نهی نموده است، و هر مست کننده ای حرام است.

## حکم بازی با شطرنج چیست؟

حکم بازی با شطرنج چیست؟

## حکم خوردن از مال دختر یتیم چیست؟

علی بن المغیره گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: دختر خواهر یتیمی دارم که گاهی برای او هدیه ای می آورند و من از آن می خورم، و بعد از اموال خودم به او می خورانم، و می گویم: پروردگرم؛ این در مقابل آن (این کار چه صورتی دارد)؟

حضرت فرمود: اشکالی ندارد. (1).

ص: 497

## حکم کسی که مال یتیم را بخورد چیست؟

عجلان ابوصالح گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی حکم خوردن مال یتیم سؤال کردم.

حضرت فرمود: آن همان طور است که خدا فرمود: (ان الذين يأكلون أموال اليتامي ظلما إنما يأكلون في بطونهم نارا و سيصلون سعيرا) (1) «کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می خورند (در حقیقت) آتش می خورند؛ و به زودی در شعله های آتش (دوزخ) می سوزند».

سپس پیش از آنکه از حضرتش بپرسم فرمود: هر کس یتیمی را تکفل کند تا زمانی که یتیمی او به پایان برسد، تا بی نیاز شود خداوند بهشت را برای او واجب خواهد کرد همان طور که جهنم را برای کسی که مال یتیم را بخورد واجب کرده است. (2).

ص: 498

---

1- سوره ی نساء آیه ی 10.

2- الکافی: ج 5 ص 128، بحار الأنوار: ج 76 ص 271 ح 16.

## حکم زینت کردن زنان با طلا و نقره چیست؟

محمد بن مسلم گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به زینت زنان به وسیله ی طلا و نقره سؤال کردم.

فرمود: اشکالی ندارد. (1).

ص: 499

---

1- بحار الأنوار: ج 63 ص 539 ح 50.



عبدالاعلی بن اعین گوید: اصحابمان برای امام صادق - علیه السلام - نامه نوشتند که در آن سؤالاتی کرده بودند، و از من خواستند تا از حضرتش درباره ی حق مسلمان بر برادر مسلمانش سؤال کنم. من سؤال نمودم ولی حضرت پاسخ نداد.

هنگامی که برای خداحافظی نزد حضرت آمدم عرض کردم: سؤالی کردم به من پاسخ ندادید.

حضرت فرمود: من می ترسم که کافر شوید، همانا سخت ترین چیزی که خداوند بر بندگانش واجب کرده است سه چیز است:

1- انصاف مرد از خودش به حدی که راضی نشود برای برادرش از خودش مگر به آنچه برای خود از او راضی می شود.

2- و مواسات با برادر مسلمانش در مال.

3- و یاد خدا در تمامی اوقات و احوال (و ذکر) گفتن: سبحان الله، و الحمد لله نیست، (بلکه ذکر آن است) که هرگاه به حرامی برمی خورد آن را رها کند، و به آن دست نیازد. (1).

ص: 500

---

1- الکافی: ج 2 ص 170 بحار الأنوار: ج 71 ص 242 ح 41.

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به عشق سؤال کردم.

حضرت فرمود: دلہائی است کہ از یاد خدا خالی شدند، پس خداوند محبت غیر خود را بہ آنها چشانید.

توضیح: ظاہراً مراد عشق بہ انسانها است. (1).

ص: 501

---

1- امالی صدوق: ص 668 ح 3.

## حکم کسیکه به دروغ آرزوی آموزش کند چیست؟

یکی از اصحاب گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: گروهی از مردم هستند که گناه می کنند و می گویند: ما امیدواریم (به رحمت خدا) و همواره چنین هستند تا مرگشان فرا می رسد (یعنی توبه هم نمی کنند). (اینها چه صورت دارند)؟

فرمود: اینها مردمی می باشند که با آرزوها بازی می کنند و دروغ می گویند. اینها امیدوار واقعی نیستند (اینها می گویند: به خدا امیدواریم و از عذابش می ترسیم ولی به خدا پشت کرده و به موجبات عذابش که گناهان است رو می آورند). هر کس به چیزی امیدوار باشد آن را حتما طلب می کند، و هر کس از چیزی بترسد حتما از آن می گریزد. (1).

علی بن محمد در روایت مرفوعه ای گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: گروهی از دوستان شما خود را به معاصی آلوده می کنند و می گویند: ما امیدواریم (که عفو بشویم) آیا این درست است؟

حضرت فرمود: دروغ گفتند، اینان دوستان ما نیستند. اینان کسانی هستند که فریب امید را خورده اند.

هر کس به چیزی امید دارد حتما برای آن تلاش می کند، و هر کس از چیزی می ترسد و واهمه دارد حتما از آن فرار می کند. (2).

ص: 502

---

1- اصول کافی: ج 3 ص 110 ح 5.

2- الکافی: ج 2 ص 68، بحار الأنوار: ج 67 ص 37 ح 4.

## حق مسلمان بر مسلمان چیست؟

معلي بن خنيس گوید: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: حق مسلمان بر مسلمان چیست؟

فرمود: براي او هفت حق واجب است که همه ي آنها بر عهده برادرش واجب است، و اگر برخي از آنها را تباه و ضايع کند، از ولايت و اطاعت خدا بيرون رود، و خدا از او بهره (اطاعت و بندگي) ندارد.

عرض کردم: قربانت شوم آنها چیست؟

فرمود: اي معلي بن خنيس؛ من بر تو نگرانم و مي ترسم ضايع کني و مراعات نکني، و بداني و عمل نمايي.

عرض کردم: «لا قوة الا بالله» نيرويي جز از خدا نيست.

فرمود: آسانترين آن حقوق اين است که: آنچه براي خود دوست داري براي او هم دوست داشته باشي، و آنچه براي خود نپسندي براي او نيز نپسندي.

دوم: آنکه از آنچه ناخرسند دارد دوري کني و خوشنودي او را پيروي نموده فرمائش بري.

سوم: آنکه با جان و مال و زبان و دست و پاي خویش او را ياري کني.

چهارم: آنکه چشم و راهنما و آيينه ي او باشي.

پنجم: آنکه تو سير نباشي و او گرسنه، يا سيراب باشي و او تشنه، يا پوشيده باشي و او برهنه.

ششم: آنکه اگر تو خدمتگزار داري و برادرت ندارد واجب است خدمتگزار خود را بفرستي که جامه هایش را بشويد، و غذايش را درست کند، و بسترش را مرتب نمايد.

و حق هفتم: آنکه سوگندش را تصديق کني، و دعوتش را پذيري، و در بيماريش از او عيادت کني، و بر جنازه اش حاضر شوي، و چون بداني حاجتي دارد در انجام آن سبقت گيري و او را مجبور نسازي که از تو بخواهد، بلکه خودت پيشدستي کني، چون چنين کردي خود را به دوستي او پيوسته اي و دوستي او را به دوستي خود [و آنگاه است که به آيه شريفه ي المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولياء بعض عمل کرده اي]. (1).

ص: 503

## حد مصافحه چقدر است؟

هشام بن سالم گوید: از امام صادق - علیه السلام - اندازه ي مصافحه را پرسیدم؟

حضرت فرمود: (به اندازه ي) گردش دور درخت خرما است (یعنی اگر چه به مقدار گردش دور درخت خرما از یکدیگر جدا شوند مستحب است با یکدیگر مصافحه کنند). (1).

ص: 504

---

1- اصول کافی: ج 3 ص 261 ح 8.

## حد توکل چیست؟

ابوبصیر گوید: امام صادق - علیه السلام - فرمود: چیزی یافت نمی شود مگر اینکه حد و مرز و تعریفی دارد.

عرض کردم: فدایت شوم؛ حد توکل چیست؟

حضرت فرمود: یقین.

عرض کردم: یقین چیست؟

حضرت فرمود: اینکه با خدا هستی از چیزی نترسی. (1).

ص: 505

---

1- الکافی: ج 2 ص 57، بحار الأنوار: ج 67 ص 142 ح 6.

## حد سخاوت چیست؟

يکي از اصحاب ما مي گويد: به حضرت صادق - عليه السلام - عرض کردم: حد سخاوت چیست؟

حضرت فرمود: حق خدا را که بر تو واجب کرده است از مالت خارج کنی، و در محل و جای شرعی خود خرج کنی. (1).

ص: 506

---

1- معاني الاخبار: ص 255، بحار الأنوار: ج 68 ص 353 ح 10.

## حد و مرز همسايگي چيست؟

معاوية بن عمار گويد: به حضرت صادق - عليه السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛ حد و مرز همسايه چيست؟ (يعني تا کجا را همسايه مي گویند)؟

حضرت فرمود: چهل منزل از هر طرف. (1).

ص: 507

---

1- معاني الاخبار: ص 165، بحار الأنوار: ج 71 ص 151 ح 9.



زندیق از امام صادق - علیه السلام - سؤال کرد: مرا از سحر آگاه فرما که اصل آن چیست؟ و چگونه ساحر می تواند کارهای عجیب انجام دهد؟

حضرت فرمود: سحر چند نوع است: یک نوع از آن به منزله ی طب و طبابت است، همان طوری که اطباء برای هر دردی دوائی قرار داده اند، همین طور نیز علم سحر برای هر نوع سلامتی یک نوع بیماری و آفتی، و برای هر معنایی یک نوع حيله و حقه ای قرار داده اند.

و نوع دیگر طردستی و شعبده است.

و نوع سوم از آن چیزی است که دوستان شیاطین از آنها می گیرند.

آن زندیق سؤال کرد: شیاطین از کجا سحر را یاد گرفتند؟

حضرت فرمود: از همانجا که پزشکان و اطبا طب را یاد گرفتند، بعضی از آن به تجربه، و بعضی از آن از طریق معالجه است. (1).

ص: 508

## حقیقت رؤیا (خواب) چیست؟

ابوبصیر از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمود: مرد یا زن اینجا خوابیده است، ولی در خواب می بینند که در مکه یا در کشوری از کشورها هستند، آیا روحشان خارج از بدنشان می شود؟

حضرت فرمود: نه ای ابوبصیر؛ روح اگر از بدن خارج شود دیگر به آن بر نمی گردد، ولی او مانند آفتاب است که در قلب آسمان قرار دارد و شعاع آن در دنیا است. (1).

ص: 509

---

1- بحار الأنوار: ج 58 ص 43 ح 17.

کر بلائی تبریزی (م 994 هـ) درباره ی امام صادق علیه السلام می نویسد:

«ذکر الإمام الصادق الصديق؛ العالم الوثيق الحليم الشفيق؛ صاحب الشرف الرفيع و الحسب المنيع و الفضل الجميع؛ المدفون بأرض البقيع؛ الإمام الممجد؛ أبي عبدالله جعفر بن محمد عليهما السلام».

«وي امام ششم است از ائمه ي اثني عشر، كنيته وي ابو عبدالله است لقب مبارکش صادق و فاضل، ولادت همایونش سنه ثمانین بالمدينة... وفات حضرت جعفر علیه السلام در منتصف رجب سنه ي ثمان و اربعين و مائة».

«و دفن بالبقيع في قبر فيه أبوه و جده و عم جده و أكرم بذلك القبر و ما جمع من الأشراف الكرام... و له كلام نفيس في علوم التوحيد و غيرها و قد ألف تلميذه «جابر بن حيان» كتابا يشتمل علي ألف ورقة يتضمن رسائله و هي خمس مائة رسالة، كذا في تاريخ الياضي».

و قال في كتاب كشف المحجوب:

يكي از ائمه ي مشايخ از اهل بيت رسالت، سيف سنت و جمال طريقت و معبر اهل معرفت و مزين ارباب صفوة جعفر بن محمد الصادق عليه السلام است عليهما السلام. عالي حال و نيكو سيرت و آراسته ظاهر و آبادان سريرت بود. وي را اشارت نيكوست در جمله ي علوم، و مشهور است در میان مشايخ به دقت كلام و قوت معاني. و وي را كتب معروف است در میان اهل طريقت. از وي روايت کردند که گفت: «من عرف الله أعرض عما سواه» عارف معرض بود و منقطع از اسباب، از خلق گسسته و به دوست پیوسته، غير از در دلش آن مقدار نباشد که بدو التفات کند».

و از آن حضرت خرق عادات و كرامت بسيار منقول است از آن جمله آن که از «حسين بن زيد» مروی است که گفت: ابو عبدالله عليه السلام را گفتم: مرا خبر ده از آنچه خدای تعالی، «ابراهيم» عليه السلام را گفت (أولم تؤمن قال: بلي و لكن ليطمئن قلبي) (بقره، 260) گفت: می خواهی که همان طور تو را نمایم؟ گفتم: آری یابن رسول الله آن حضرت آواز کرد که: یا باز یا غراب یا طاوس یا حمامة این مرغان را دیدم در پیش وي حاضر گشتند، پس آن حضرت كاردی بر گرفت و ایشان را ذبح کرد و بهم برآمیخت آنکه چهار جزء کرد، بعد از باز گفت: یا باز یا غراب یا طاوس، یا حمامة دیدم که بعضی از آن نزدیک بعضی شد تا همچون ماهیة اول گردیدند، آنکه گفت دیدی مثل آن که حضرت ابراهيم را روی نموده بود؟ گفتم: بلي یابن رسول الله...

روایت کرده اند به اسناد از «احمد بن النصر» از «عبدالله بن ابي ليلى» که او گفت: ابو جعفر الدوانيقي کس به نزد امام صادق عليه السلام فرستاده بود وي را بیاورند و مرا نیز طلبیده بود، و من اتفاقا پیش از آن حضرت نزد دوانيقي حاضر شدم و او اضطراب می نمود و می گفت: تعجیل کنید و بیاورید وي را. خدا مرا بکشد اگر من وي را نکشم. خدای زمین را از خون من سیراب کند اگر من زمین را از خون وي آب ندهم. من از حاجب پرسیدم که: وي چه کسی را می خواهد و این شدتش به واسطه ي کیست؟ گفت: جعفر بن محمد الصادق. در این سخن بودیم که مأمورین وي را درآوردند. وي لب مبارك خود را می جنبانید. پس چون ابو جعفر الدوانيقي بدو نگرست گفت: مرحبا یا ابن عمي مرحبا یا ابن رسول الله. و او را نزدیک به خود بر بالش خود بنشانند آنکه طعام خواست و به دست خود الوان اطعمه پیش وي می نهاد. انواع نوازش به جاي آورد و آن حضرت رخصت طلبیده به منزل خود باز گردانید. چون وي بیرون آمد، گفتم: فدای تو گردم این مرد قصد کشتن تو داشت و چون تو درآمدي لب می جنبانیدی، شك نکنم که دعا می خواندی، اگر صلاح باشد که آن را به من هم بیاموزید که من

از محبان مخلص شما هستم تا چون پیش ایشان شوم من نیز آن بخوانم که مبتلا شده ام به خدمت ایشان فرمود که: آری آن دعا این است:

«ما شاء الله؛ ما شاء الله؛ لا يأتي بالخير الا الله؛ ما شاء الله ما شاء الله لا يصرف السوء الا الله؛ و ما شاء الله ما شاء الله كل نعمة فمن الله؛ ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم» (1).

ص: 510

---

1- روضات الجنان، ج 2، ص 402 - 398.

تقل نموده اند که امام صادق (ع) غلامش را دنبال کاري فرستاد و چون غلام دير کرد، خود حضرت به دنبال آن کار رفت و در وسط راه ديد غلام خفته است. حضرت او را باد زد، تا بيدار شد. پس به او فرمود: خوب است شب ها بخوابي و روزها کار کني. (1).

ص: 511

---

1- عين الحيوة ص 593، روضه كافي ص 87، جامع السعادات ج 1 ص 298، بحار الانوار، ج 47 ص 56.

انجام مناسك حج سابقه ديرينه دارد و مي توان گفت از مناسك عبادي است كه از آغازين روز ارزاني شدن وحي بر انسان شكل گرفته است. انبياي الهي بر انجام آن تأكيد داشتند. چرا كه حج نقش مهمي در سازندگي و رشد و بریدن از تعلقات دنيابي دارد.

حج بریدن از هر گونه وابستگي و رنگ و بوي دنيابي است. حج بازگشت به فطرت و خويشتن خویش است كه با حضور در مشاعر و مشاهد مشرفه و انجام مناسك جان ها را به ملكوت پرواز مي دهد.

انبياي الهي و امامان به مناسك حج اهتمام داشتند و كمتر پيامبر و يا امامي است كه اين مناسك را بارها به جاي نياورده باشد. گفتار و رفتار امام صادق عليه السلام در جاي جاي مناسك حج، از احرام تا انجام، رهنمون و راهگشاي همگان است.

امام صادق عليه السلام كه خود بارها موفق به انجام اين مناسك باشكوه مي شود، در مورد عظمت حج مي فرمايد: حج جايزين ندارد؛ ما يعدله شيء. (1) «هيچ عبادتي جايزين حج نمي شود».

شروع مناسك حج از بيرون آوردن لباس هاي معمولي و پوشيدن لباس احرام (محرم شدن) كه همانند لباس آخرت است، مي باشد. انجام مناسك حج تنها به ظاهر مناسك نيست و حج گزار نبايد به انجام ظاهري آنها بسنده نمايد. بلكه بايد از آثار عميق آنها بهره وري نمايد، كه خويشتن را از زنگارها پاك سازد.

امام صادق عليه السلام حج را اين گونه آغاز مي نمايد؛ آن گونه شيفته ملكوت شده است كه توان گفتن لبك را ندارد و بارها از خود بي هوش مي شود تا بتواند لبك ها را به زبان آورد - همان ذكرهايي كه برخي به راحتی به زبان جاري مي سازند، كلما هم بالتليية انقطع الصوت في حلقة و كاد يختر من راحلته، «هر گاه مي خواست لبك بگويد صدایش در گلو قطع مي شد و نزديك بود كه از مركب خود بيفتد.» امام صادق عليه السلام نگران اين است كه هنگامي كه لبك مي گوید از جانب خدا ندا آید كه لا لبك! (2) خدای سبحان به لبك وي پاسخ «نه» بگوید.

ص: 512

1- فروع كافي، ج 4، ص 360، حديث 31.

2- امالي صدوق، ص 169؛ مناقب، ج 4، ص 275.

حسن خلق مهم ترین فضیلت برای پیشوایان دینی است و در جلب دل ها و رفعت مقام نزد خدا و مردم نقش بسزایی دارد.

اخلاق نیکوی حضرت همان اخلاق جدش رسول الله صلی الله علیه و آله بود. او با مردم خوش اخلاق بود، در تشییع جنازه شرکت می جست و به عیادت بیماران می رفت و بدی ها را با خوبی پاسخ می داد.

ابوزهره مالکی می نویسد:

مالك گفت: من پیوسته به حضور جعفر بن محمد رفت و آمد داشتم. آن حضرت بذله گو بود و بیشتر تبسم می کرد، ولی وقتی نام رسول الله نزد او برده می شد، رنگ حضرت به زردی می گرایید. (1).

درباره حسن خلق حضرت نقل کرده اند که مردی از حجاج وارد مدینه شده و خوابیده بود. چون بیدار شد، خیال کرد همیان او را دزدیده اند. پس بیرون آمد و امام صادق را دید. پس دست حضرت را گرفت و گفت: تو همیان مرا برداشته ای! حضرت بدون اینکه ناراحت شود، فرمود: چه چیزی داخل آن بود؟ آن مرد گفت: هزار دینار طلا در آن بود. حضرت آن مرد را به خانه برد و هزار دینار به او بخشید. پس آن مرد به خانه خود برگشت و همیان را در خانه خود یافت. آن گاه به سوی امام صادق علیه السلام برگشت و از حضرت عذرخواهی کرد و خواست هزار دینار را به حضرت برگرداند، ولی امام نپذیرفت و فرمود: ما چیزی را که داده ایم، پس نمی گیریم. پس آن مرد پرسید: این آقا کیست؟ گفتند: امام جعفر صادق. (2).

امام نسبت به همه محبت داشت و با همگان اعم از سیاه و سفید و عرب و عجم، خوش برخورد و نسبت به دوستان وفادار بود. نقل شده که مردی سیاه چهره ملازم حضرت بود. امام مدتی ایشان را ندید. پس روزی در جمع دوستان از حال او پرس و جو کرد. مردی با حالت تمسخر گفت: «انه نبطي؛ آن مرد نبطي (3) است!» پس امام صادق فرمود: اصل و شخصیت هر انسانی به عقل و حسب و دین و کرم و تقوای اوست و همه مردم (سیاه و سفید...) یکسان هستند. پس آن مرد شرمگین شد. (4).

همچنین عالم معاصر اهل سنت، عبدالحلیم جنیدی درباره اخلاق نیک حضرت می نویسد:

روزی امام، عابری را که بر ایشان سلام نکرد، برای خوردن غذا دعوت کرد. حاضران از او پرسیدند: آیا سنت این نبود که آن مرد نخست سلام گوید و سپس به غذا دعوت شود؟ حضرت پاسخ داد: این فقه تنگ نظرانه عراقی است... بنابراین، فقه امام (علوی) است که با بخشش شروع می شود و فقه عملی است؛ زیرا ابتکار عمل را در دست دارد و فقه اجتماعی است که فرد بخشنده به گیرنده توجه دارد و فقه اسلامی و انسانی است که سراسر آن احترام و بزرگواری است. (5).

ص: 513

- 1- ابو محمد ابوزهره، الامام المالك، حياته و عصره و آرائه، مصر، طبع مخیم، بی تا، ص 104.
- 2- احقاق الحق، ج 12، ص 231، به نقل از: عبدالکریم بن هوازن شافعی، الرسالة القشیریة، قاهره، ص 114؛ ترجمه رساله قشیریة با تصحیحات و تعلیمات بدیع الزمان فروزان فر، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، 1361، چ 2، ص 344.
- 3- نبطي: یعنی عامی، مردم عوام.

- 4- كمال الدين محمد بن طلحة شافعي، مطالب السؤول، بيروت، مؤسسة البلاغ، 1419 هـ. ق، ج 1، ص 286؛ حيلة الاولياء، ج 3، ص 198؛ الفصول المهمة، ج 2، ص 916.
- 5- عبدالحليم جندي، امام صادق عليه السلام، ترجمه: عباس جلالى (پيشواى علم و معرفت)، ص 200.



فضل بن روزهان پس از ذکر ماجرای که میان حضرت و منصور دوانیقی رخ داد و حضرت به برکت حرز و دعایی که با خود داشت، از دست منصور نجات یافت، می نویسد:

حرز مشهور آن حضرت را که به حرز امام جعفر مشهور است، اول آن چنین است: «ما شاء الله توجهها الي الله، ما شاء الله تقربا الي الله، تلتفقا الي الله، ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله...».

بحمدلله تعالی این فقیر ضعیف آن را یاد دارم و از اوراد فقیر است که سال هاست بدان مواظبت می کنم و تمام عمر در پناه آن حرز «بحمدلله و حوله و قوته» از شر دشمنان مصون و محروم ان شاء الله تعالی. چون آن حرز بسیار مشهور است، در این مقام گفته شد. ان شاء الله هر کس بدان مواظبت کند، به یقین، از شر انس و جن در پناه حق تعالی خواهد بود. (1).

بنابر نقل ذهبی، حضرت فرمود:

ای سفیان! اگر خدا نعمتی بر تو بخشید و تو بقا و دوام آن نعمت را دوست داشتی، بیشتر حمد و شکر خدا کن که همانا خدا فرموده است: «لئن شکرتم لازیدنکم» و هرگاه روزی ات کم شد، بیشتر استغفار کن که خدا فرموده است: «استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم بأموال...». و هرگاه ناراحتی و غصه ای از سلطان و یا کس دیگری داشتی بیشتر بگو: «لا حول و لا قوة الا بالله» که همانا این ذکر، کلید گشایش و گنجی از گنج های بهشت است. (2).

ص: 514

1- وسیلة الخادم الي المخدوم، قم، کتاب خانه آیت الله مرعشی، 1372، ج 1، ص 186.

2- سیر اعلام النبلاء، ج 6، ص 442.

حسن معاشرت [و حسن خلق] چیزی نیست که به سادگی و بدون ریاضت و زحمت به دست آید؛ چرا که هر مسلمانی باید برای برادر دینی و رفیق خود از بسیاری از خواسته‌ها و غرایز خویش صرف نظر کند و برادر دینی اش را بر خود مقدم بدارد [و از آنچه دارد به او ایثار نماید]، از این رو امام صادق علیه السلام فرمود: «باید خود را برای حسن معاشرت و برخورد با برادران خویش و کسانی که می‌خواهی با آنان همنشین شوی آماده کنی.» (1).

از سویی معاشرت نیکو و اخلاق اجتماعی راه‌ها و مراتب زیاد و متفاوتی دارد و چه بسا انسان از رعایت مراتب عالی آن غافل می‌شود. از این رو امام صادق علیه السلام دستورات لازم را برای حسن معاشرت به ما داده و فرموده است: «حسن خلقك، و كف لسانك، و اکظم غیظك، و أقل لغوک، تغرس عفوک، و تسخو نفسك.» (2).

یعنی اخلاق خود را نیک کن، و زبان خود را کنترل نما، و خشم خود را فرو بر، و سخنان بیهوده‌ی خود را کم کن، و درخت عفو و گذشت را برای برادران دینی و کسانی که با آنان معاشرت می‌کنی بکار! و نفس خود را به سخاوت و احسان و گذشت وادار کن.

امام صادق علیه السلام می‌خواهد ما شیعیان نسبت به همه مردم حسن معاشرت داشته باشیم و آن را شعار دائمی و همیشگی خود قرار دهیم از این رو می‌فرماید: «یا شیعة آل محمد لیس منا من لم یملك نفسه عند غضبه، و من لم یحسن صحبة من صحبه»؛ یعنی: «ای پیروان آل محمد! از ما نیست کسی که در وقت خشم و غضب، خود را کنترل نکند، و با همنشینان خود خوش برخورد نباشد». این گونه سخنان از امام صادق فراوان نقل شده است.

امام صادق علیه السلام لازم می‌داند که ما پس از جدا شدن از رفیق و همنشین خود از احوال او جستجو کنیم و نام و نشان او را بدانیم از این رو به مفضل که از سفر بازگشته بود فرمود: با چه کسی همسفر شدی مفضل گفت: با یکی از برادران شیعه، امام علیه السلام فرمود: او کجا رفت؟ مفضل گفت: هنگامی که من به مقصد رسیدم دیگر از او اطلاع پیدا نکردم امام علیه السلام فرمود: مگر تو نمی‌دانی هر که با مؤمنی چهل گام همراه شود خداوند روز قیامت از حق او سؤال خواهد نمود؟ (3).

ص: 515

1- بحار الأنوار ج 71 / 179.

2- وسائل ج 8 / 402.

3- وسائل ج 8 / 403.

عقل و ادب انسان سلیم مسئله احسان و رعایت حق همسایه را کاملاً پذیرفته و این امر همواره از اخلاق اهل خرد بوده است. اعراب قبل از اسلام نه تنها در انجام چنین عملی بر یکدیگر فخر می فروختند بلکه تا می توانستند از همسایه و کسی که در پناه آنان قرار می گرفت، دفاع می کردند. اسلام نیز این صفت نیک و پسندیده را تقویت نموده و بر انجام آن تأکید کرده است، تا جایی که وصیت ها و سفارش های فراوانی از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، نسبت به رعایت این حقوق نقل شده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به قدری سفارش همسایه را به ما نمود که ما گمان کردیم می خواهد همسایه را وارث همسایه قرار دهد.»

همچنین ائمه اطهار علیهم السلام نیز در این زمینه سفارش هایی فرموده اند. از جمله امام صادق علیه السلام درباره ی همسایه می فرماید: «بر شما باد به تقوای الهی... و حسن خلق و رعایت حق همسایگان.» (1) این وصیت فراوان از امام صادق علیه السلام نقل شده، تا جایی که تارکین آن را ملامت نموده و می فرماید: «أما يستحي الرجل منكم أن يعرف جاره حقه و لا يعرف حق جاره.» (2) یعنی، آیا یکی از شما حیا نمی کند که همسایه اش حق او را رعایت می کند ولی او حق همسایه خود را رعایت نمی نماید؟!

و در روایات معصومین علیهم السلام آمده که فرموده اند: «از ما نیست کسی که رعایت حق همسایه خود را نمی کند.» (3).

ص: 516

---

1- وسائل الشیعه ج 11 / 156.

2- همان ج 8 / 399.

3- همان، ص 489.

هر مسلمانی در برابر برادران دینی خود حقوق و وظایف فراوانی دارد که قابل شمارش نیست و ما نیز در صدد بیان همه ی آن حقوق نیستیم؛ تنها یکی از احادیث مربوط به حقوق مسلمانان را نسبت به یکدیگر بیان می کنیم. و توجه به همین يك حدیث برای عمل کردن به چنین حقوقی کافی است.

امام صادق علیه السلام به معلي بن خنيس مي فرماید: «هر مسلمانی بر برادر خود هفت حق [لازم] دارد و آسان ترین آنها این است که آنچه را برای خود دوست داری برای او نیز دوست بداری و آنچه را که برای خود دوست نداری برای او نیز دوست نداشته باشی و حق دوم این است که از به خشم آوردن او بپرهیزی و آنچه را موجب خشنودی اوست فراهم کنی و امر او را اطاعت نمایی، و حق سوم این که با جان و مال و زبان و دست و پای خود او را یاری نمایی، و حق چهارم این است که چشم او و راهنمای او و آینه ی او باشی، و حق پنجم این که تو سیر نباشی و او گرسنه و تو سیراب نباشی و او تشنه و تو پوشیده نباشی و او برهنه باشد، و حق ششم این که اگر تو خادمی داری و او ندارد، خادم خود را بفرستی تا لباس او را بشوید و غذای او را طبخ کند و بستر او را آماده نماید، و حق هفتم این که به سوگند و قسم او احترام بگذاری و دعوت او را اجابت نمایی اگر مریض بود از او عبادت نمای و اگر از دنیا رفت او را تشییع نمایی و اگر حاجت و نیازی داشت در انجام آن بکوشی و مگذاری که ناچار به سؤال و درخواست از تو بشود، اگر این حقوق را نسبت به او رعایت کنی، ولایت و ارتباط برادری خود را با او متصل نموده ای و برادری او را نیز با خود متصل و محکم نموده ای». (1).

مؤلف گوید: بعید است که ما بتوانیم به تمام این حقوق عمل کنیم و اگر هم بر انجام آن قادر شویم؛ باز موفقیت انجام چنین حقوقی بسیار مشکل است، زیرا نفس اماره و حب نفس و بزرگی و تکبر، اجازه ی درك این فضایل را به ما نمی دهد. چه رسد به این که موفق به انجام آنها بشویم. (2).

ص: 517

1- وسائل ج 8 / 544.

2- مترجم گوید: تفصیل این حقوق در رساله الحقوق حضرت سجاد علیه السلام بیان شده است.

من طلب ثلاثة بغير حق حرم ثلاثة بحق: من طلب الدنيا بغير حق حرم الآخرة بحق، و من طلب الرياسة بغير حق حرم الطاعة له بحق و من طلب المال بغير حق حرم بقاءه له بحق. (1).

هر که سه چیز را به ناحق خواهد از سه چیز به حق محروم گردد:

1- هر که دنیا را به ناحق خواهد از آخرت به حق محروم گردد،

2- هر که به ناحق ریاست طلبد از طاعت به حق محروم گردد،

3- هر که به ناحق مالی را طلبد از ماندگاری به حق آن محروم گردد.

ص: 518

---

1- تحف العقول، ص 321.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال از آیه ی (اتقوا الله حق تقاته) فرمودند:

(حق تقوا از خداوند این است) که اطاعت شود و نافرمانی نشود و پیوسته یاد شود و هرگز فراموش نگردد و سپاسگزاری شود و ناسپاسی نشود. (1).

ص: 519

---

1- بحار: 31 / 291 / 70، میزان الحکمه: ج 14، ح 22458.

## حضور و غياب مؤمن

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

بر مؤمن واجب است که در حضور و غياب مؤمن خير خواه او باشد. (1).

ص: 520

---

1- كافي: 2 / 208 / 2، ميزان الحكمه: ج 13، ح 20136.

## خنثی نمودن آتش

روزی امام صادق (علیه السلام) در حیاط خانه اش نشسته بود که فردی به نام سهل بن حسن خراسانی، اجازه ی ورود خواست.

سهل بعد از سلام و درود بر فرزند رسول الله (صلی الله علیه و اله) عرض کرد: یا بن رسول الله (صلی الله علیه و اله)! شما امام رحمت و رأفت هستید و شما اهل بیت (علیهم السلام)، امام این امت می باشید به چه دلیل، برای گرفتن حق خود، قیام نمی کنید در حالی که بیش از صد هزار شیعه، پشتیبان شما هستند؟

حضرت فرمود: «بنشین تا به شما چیزی را نشان بدهم».

سپس به یکی از خادمان خود امر کرد تا تنور خانه را روشن کند. خادم، تنور را روشن کرد و تنور به حد کافی سرخ و داغ گردید.

سپس به سهل بن حسن خراسانی رو کرد و فرمود: «برخیز، درون تنور برو». سهل گفت: یا بن رسول الله (صلی الله علیه و اله) ای آقای من، مرا عذاب مکن و از من درگذر.

امام فرمودند: «از تو گذشته و دیگر نمی خواهد، داخل آتش شوی».

در این حال هارون مکی، وارد خانه ی امام صادق (علیه السلام) شد، امام به او فرمود: «هارون کفش هایت را در بیاور و برو داخل تنور بنشین». هارون بدون لحظه ای درنگ، وارد تنور شد.

سپس امام صادق (علیه السلام) از خراسان، برای سهل نکاتی گفت که انگار آن جا را مشاهده کرده است.

بعد از ساعتی، امام به سهل فرمود: «حال برو و به داخل تنور، نظری بینداز» سهل بلافاصله برخاست و داخل تنور را نگاه کرد و دید که هارون، سالم به صورت چهار زانو درون تنور نشسته است.

هارون، با اجازه ی امام از تنور بیرون آمد و سلام کرد.

در آخر حضرت فرمود: «در خراسان چند نفر مثل این مرد است».

سهل گفت: به خدا قسم يك نفر هم نیست. (1).

آیا در میان جوامع امروز هم، کسانی مانند هارون مکی یافت می شوند؟



مردی خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و گفت: یابن رسول الله (صلی الله علیه و اله)! من در خواب دیدم که از شهر کوفه بیرون رفتم و به محلی رسیدم که آن محل را می شناسم و در آن جا شیخی را دیدم که از چوب مردی را تراشیده که بر اسبی چوبین سوار شده بود در حالی که شمشیری در دست داشت؛ آیا تعبیر این خواب را می دانید؟

امام فرمود: «تو مردی هستی که تصمیم گرفته ای، وسیله ی معاش فرد دیگری را از دستش خارج کنی؛ پس بترس از خداوندی که تو را خلق کرده است و تو را می میراند».

آن مرد گفت: شهادت می دهم که علم به تو عطا شده است و تو آن را از معدنش، بیرون آورده ای. حال فکری که در ذهنم بود، برای شما توضیح می دهم: مردی از همسایگان ما به علت مشکلات مالی، می خواهد ملک خود را به من بفروشد و من هم تصمیم به خرید آن ملک با قیمت بسیار کم گرفته ام؛ چون می دانستم، کسی غیر از من، طالب آن ملک نیست.

حضرت فرمود: «آیا آن مرد، ما را دوست می دارد و از دشمنان ما بیزاری می جوید»؟

آن مرد گفت: آری یابن رسول الله (صلی الله علیه و آله)! او مردی نیکو صفت است و در دینش هم مستحکم است، من توبه می کنم به سوی خدای تعالی و به سوی تو از آن چه که قصد کرده بودم، انجام دهم. سپس گفت: یابن رسول الله (صلی الله علیه و اله) اگر این مرد ناصبی بود، من می توانستم، این کار را با او بکنم؟

حضرت فرمود: «ادا کن، امانت را به کسی که تو را امین دانست و از تو نصیحت خواست هر چند قاتل امام حسین (علیه السلام) باشد».

(1).

## خبر غیبي در مورد بخشش شخصي به پسر عمويش

داوود رقي مي گوید: در سال 146 هجري قمری با امام صادق علیه السلام به حج رفتیم. وقتی از یکی از صحراهای تهامه می گذشتیم، شتران را خوابانیدیم. حضرت بانگ زد: «ای داوود! برو، برو!»

هنوز کمی از آن، فاصله نگرفته بودم که سیلی آمد و همه چیز را برد. باز به او گفتم: بین دو نماز می آیی و منزل می گیری.»

دوباره فرمود: «ای داوود! روز پنجشنبه، اعمال بر من عرضه شد و در آن، بخشش ترا به پسر عمویت دیدم و آن عملت مرا خوشحال کرد.»

من پسر عمویی داشتم که اولاد زیادی داشت و نیازمند بود. وقتی که به مکه می آمدم گفتم: «با او صله ی رحم بکنم و چیزی به وی بدهم.» و امام صادق علیه السلام از آن خبر داد. (1)

ص: 523

## خبرهاي غيبي در مورد مرد شامي

يونس بن يعقوب مي گويد: در موسم حج مردی از اهل شام خدمت امام صادق عليه السلام رسيد و عرض کرد: «من مردی از شام هستم و علم فقه و فرائض و کلام و ديگر علم ها را خوب می دانم و آمده ام که با اصحاب تو مناظره نمايم.»

امام صادق عليه السلام فرمود: «کلام ترا از کلام رسول خدا است يا از نزد خودت می باشد؟»

مرد شامي گفت: بعضی از من است و بعضی از کلام رسول خدا صلي الله عليه و اله می باشد.»

حضرت فرمود: «پس تو شريك رسول خدا صلي الله عليه و اله هستی! او گفت: «نه.»

حضرت فرمود: «پس از طرف خدای تعالی به تو وحی رسیده است؟!»

گفت: «نه.»

حضرت فرمود: «پس فرمانبرداری از تو واجب می باشد چنانچه فرمانبرداری از رسول خدا صلي الله عليه و اله واجب بوده است!» گفت:

«نه.»

سپس امام صادق عليه السلام روی به من کرد و فرمود: «این مرد پیش از آنکه حرف بزند بر علیه خود حجت، می آورد! ببین که اگر کسی از اهل کلام در اینجا است، او را صدا بزن تا با این مرد سخن بگوید.»

من گفتم، «ای فرزند رسول خدا! شما نهی از کلام می کنید و شنیده ایم که می فرمائید که: وای بر اصحاب از کلام!»

حضرت فرمود: «بلی، آنها کسانی هستند که قول ما را بگذارند و هر چه خودشان بخواهند بگویند.»

پس من رفتم و حمران بن اعین و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و قیس بن ناصر که همه از متکلمان بودند و از اصحاب آن حضرت بشمار می رفتند را حاضر کردم. پس هر يك با شامي حرف می زدند و در این اثنا آن حضرت از شکاف خیمه نگاه می کرد، شخصی را دید که از دور می آید، فرمود: «هشام.»

اهل مجلس گمان کردند که هشام عقیل است که علاقه و محبت بسیاری به آن حضرت داشت ولي چون نزدیک شد، دیدند که هشام بن الحکم بود.

پس او را جای داد و فرمود: «این دل و زبان، یاری کننده ی ما می باشد.» سپس به مرد شامي فرمود: «با این پسر حرف بزن.»

مرد شامي روی به هشام کرد و گفت: «می خواهم که در امامت این شخص (یعنی امام جعفر صادق عليه السلام) با تو حرف بزنم.»

چون هشام این کلام را شنید بر خودش بلرزید و گفت: «آیا خدای تعالی بر این خلق مهربان تر است يا این خلق بر خود؟»

مرد شامي گفت: «خدا مهربان تر است.»

هشام گفت: «مهربانی خدا با خلق در این مذهب چه چیز خواهد بود؟»

مرد شامی گفت: «این است که خلق را تکلیف کرده و اقامت حجت و دلیل نموده است بر آنچه ایشان را به آن تکلیف نموده است.»

هشام گفت: «آن حجت و دلیل کدام است؟»

مرد شامی گفت: «آن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بود که از جانب خود حق تعالی برای خلق فرستاده شد.» هشام گفت: «بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از دنیا رفت آن دلیل، چه می تواند باشد؟»

مرد شامی گفت: «بعد از او، کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم حجت می باشد.»

هشام گفت: «آیا کتاب و سنت در چیزهایی که اختلاف در آن واقع بشود به ما نفع رساننده و رفع اختلاف می نماید و موجب اتفاق می شود؟»

مرد شامی گفت: «بلی.» هشام گفت: «پس چرا میان ما و تو اختلاف است و تو از شام آمده ای که با ما بحث کنی و گمانت این است که رأی تو در دین بس است و حال آنکه اقرار داری به آن که رأی هرکس فرق دارد و یک رأی، دو مختلف را بر یک قول جمع نمی کند.»

چون سخن هشام به اینجا رسید مرد شامی به فکر فرو رفت و مدت زیادی ساکت شد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: «چرا حرف نمی زنی؟»

گفت: «اگر بگویم میان ما و شما اختلافی نیست، دروغ گفته ام و اگر بگویم کتاب و سنت رفع اختلاف می کند، حال آنکه چنین اختلافی در میان است، لیکن مثل آنچه که او گفت را من نیز می توانم بگویم.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «بگو او جوابی مهیا خواهد داشت.»

پس مرد شامی گفت: «خدا به خلق مهربان تر است یا ایشان به خودشان.»

هشام گفت: «حق تعالی.»

شامی گفت: «آیا خدا برای خلق دلیلی که موجب اتفاق آنها باشد و از ایشان رفع اختلاف و حق را از باطل تشخیص دهد قرار داده است یا نه؟»

هشام گفت: «بلی.»

شامی گفت: «آن کدام است؟»

هشام گفت: «در ابتداء شریعت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بود و بعد از آن حضرت، افراد دیگری غیر از او.»

شامی گفت: «آن غیر کدام است که بجای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم می تواند باشد؟»

هشام گفت: «در این وقت یا پیش از این وقت؟»

شامی گفت؟ «در این وقت!»

هشام اشاره به امام صادق علیه السلام کرد و گفت: «این امام که نشسته است که ما را خبر می دهد از آسمان و زمین و از هر چه پرسی و از هر چه بخواهی به علمی که به میراث از پدر و جد او رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به او رسیده است.»

شامی گفت: «چگونه این مطلب را بر من ثابت می کنی؟»

هشام گفت: «به اینکه سؤال کنی از او هر چه که خاطرت می خواهد؟»

شامی گفت: «دیگر عذری نمانده است، بر من است که پرسم.»

امام صادق علیه السلام پرسید: «من زحمت پرسیدن را از تو رفع کنم و به تو خبر می دهم از راه تو و از سفر تو و از پسر تو.»

سپس فرمود: «تو در فلان روز از خانه بیرون آمدی. و در راه در هر منزل، چنین دیدی و چنان گفتی و فلان چیز را خوردی و فلان موقع، روانه شدی.» و هر یک را که می گفت مرد شامی می گفت: «به خدا قسم راست می گویی.»

چون این مراتب را از آن حضرت شنید، گفت: «همین حالا مسلمان شدم.»

امام صادق علیه السلام فرمود: بگو: حالا به خدا ایمان آوردم. چرا که اسلام قبل از ایمان است چرا که مدار نکاح و میراث و حفظ مال و خون به اسلام است و مدار ثواب و گناه بر ایمان است.»

پس شامی گفت: «راست فرمودی، شهادت می دهم که نیست معبودی جز خداوند و شهادت می دهم به اینکه محمد، فرستاده ی رسول خدا است و به درستی تو وصی انبیاء هستی.» (1)

ص: 524

## خانه ای در فردوس اعلی

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: عبادت خداوند را با وجود خستگی و بی میلی بر خود تحمیل ننمائید.

هشام بن حکم روایت می کند که مردی از کوهستان به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و ده هزار درهم در مجلس آن حضرت گذاشت و گفت: یابن رسول الله برای من خانه ای مهیا فرما که وقتی با عیال و اطفال خود از حج مراجعت نمایم در آن منزل ساکن گردیم.

این را گفت و راهی کعبه معظمه شد. هنگامی که مراجعت نمود به خدمت آن حضرت حاضر شد. حضرت او را با عیال و اطفال در منزل شریف خود جای داد و فرمود که از برای تو در فردوس اعلی سرایی خریده ام و سجلی نوشته ام. حد اول آن سرای به سرای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متصل است و حد دوم به خانه حضرت مرتضی علی علیه السلام و حد سوم آن به مسکن حسن بن علی علیه السلام و حد چهارم آن به منزل امام حسین علیه السلام متصل است.

آن مرد چون این سخن از حضرت شنید گفت: راضی شدم و قبول نمودم. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آن مبلغ را بین فقیرای بنی حسن و بنی حسین تقسیم کرد. بعد از مدتی آن مرد کوهستانی بیمار شد و اثر مرگ را بر خود مشاهده نمود. اهل و خویشان خود را احضار فرمود و گفت: ای یاران، یقین می دانم که آن چه امام جعفر صادق علیه السلام به من خبر داده حق و صدق است.

ایشان سجلی به من داده، وصیت من به شما این است که آن سجد را با من در قبر بگذارید. چون شب شد، آن مؤمن نیکو اعتقاد به جوار رحمت ایزدی واصل شد. خویشاوندان بنا بر وصیت او را با سجد در قبر نهادند. بعد از دفن مردم متفرق شدند. روز بعد چون بر سر قبرش رفتند. آن سجد را بر روی قبرش یافتند که در آن به خط سبز نوشته بود که حق سبحانه و تعالی وفا نمود به آن چه ولی حق حضرت جعفر بن محمد صادق علیه السلام با او وعده فرموده بود.

## خورشید سیاه شد

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: آن کس که خاطرات شخصی خود را از دل نزاید و از خطرات نفسانی و شهوی خویش فارغ نشود، افکار شیطانی را از خود نراند و در پناه خداوند بزرگ نرود، شایسته نیست مردم را امر به معروف و نهی از منکر نماید.

ابراهیم بن سعید روایت می کند که روزی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که می توانی آفتاب را با دست خود بگیری و از تابش آن جلوگیری کنی؟ فرمود: اگر می خواهی آن را از دید تو مخفی کنم؟ گفتم: آری مخفی کن. پس او را دیدم که آفتاب را کشید آن چنان که افسار چهارپا را می کشند و خورشید سیاه شد چنان که اهل مدینه دیدند، سپس آن را بازگردانید.

## خدایا! مرا کفایت کن

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کمال هر کار نیک در سه چیز است: شتاب کردن در آن، ناچیز دانستن آن و پنهان نمودن آن است.

و از ابن ابی عمیر از یکی از شیعیان نقل می کند که:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی به من گفت: وقتی که در ربذه (دهی است یک فرسخی مدینه) بر منصور وارد شدی چه گفتی؟

فرمود: گفتم: خدایا! تو از هر چیزی کفایت می کنی و چیزی از تو کفایت نمی کند، مرا به هر وسیله و هر طور و از هر جا که می خواهی کفایت کن و شر او را از من بگردان.

### خدا جابر را رحمت کند

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که به حکم دین دوست نباشد و به حکم دین دشمن نباشد، پس دین ندارد.

و از زیاد بن ابی الحلال نقل می کند که:

مردم درباره ی جابر بن یزید و حدیثها و عجائبی که روایت می کرد اختلاف کردند، من خدمت حضرت صادق علیه السلام رفته و خواستم از این موضوع سؤال کنم؛ آن حضرت بدون پرسش فرمود: خدا جابر را رحمت کند، دروغ به ما نمی بست.

### خواهش انگور و انار در زمستان

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن اسیر هواهای نفس نمی شود و شکمش هم او را رسوا نمی کند.

از جمله این که داوود رقی نقل می کند که:

خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم، فرزندش موسی وارد شد و می لرزید؛ حضرت به او فرمود: چگونه صبح کردی؟ عرض کرد: در حالی که در حفظ و حمایت خدا هستم و در نعمتهای او می گردم و اکنون خوشه ای انگور جرش (جرش به وزن عمر دهی است در یمن و شاید انگور جرش قسمی از انگور بوده که در آن جا فراوان بوده است) و دانه ای انار می خواهم. من گفتم: سبحان الله در این فصل زمستان!! فرمود:

ای داوود خدا بر همه چیزی توانا است، وارد باغ شو. هنگامی که به باغ رفتی، در آن جا یک خوشه انگور جرش به درختی، و دانه ای انار به درخت دیگری دیدم.

### خشم حضرت

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بی زنی را زن دهد، از آنانی است که خداوند در روز قیامت به او به دیده لطف و رحمت نظر کند.

صدوحی نقل می کند که:

از حضرت صادق علیه السلام سؤالی کردند که حضرت غضبناک شد، به طوری که غضب آن حضرت مسجد رسول اکرم صلی الله علیه و آله را پر کرده به آسمان بالا رفت و به واسطه ی غضب آن حضرت باد سیاهی برخاست به طوری که نزدیک بود مدینه را از جای برکند. پس هنگامی که خشم حضرت ساکن شد باد هم ساکن گردید.

### خوردن انگور و کممک به مراجعین

یکی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام حکایت کند:

روزی در منی و عرفات در حضور آن حضرت مشغول خوردن انگور بودیم، که فقیری آمد و تقاضای کمک کرد.

حضرت یک خوشه انگور به آن فقیر داد، فقیر گفت: انگور نمی‌خواهم، چنانچه درهم و دیناری دارید، کمک نمائید؟

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به تو کمک نماید.

و فقیر مقداری راه رفت و سپس بازگشت و همان مقدار انگور را درخواست کرد، ولی حضرت چیزی به او نداد و فقط فرمود: خدا به تو کمک نماید.

بعد از آن، فقیری دیگر آمد و درخواست کمک کرد؟

حضرت چند دانه انگور به او داد، فقیر آن چند دانه انگور را گرفت و گفت: «الحمد لله رب العالمین» که خداوند مهربان مرا روزی داد؛ و چون که خواست برود امام علیه السلام به او فرمود: صبر کن؛ و دو دست مبارک خود را پر از انگور کرد و تحویل او داد.

فقیر بار دیگر خدای تعالی را شکر و سپاس گفت؛ و خواست حرکت کند که برود، حضرت فرمود: چقدر پول همراه داری؟

فقیر پول‌های خود را که حدود بیست درهم بود نشان داد و حضرت نیز به همان مقدار درهم به او کمک نمود.

هنگامی که فقیر پول‌ها را از آن حضرت گرفت، شکر و سپاس خدای را به جا آورد.

و حرکت کرد تا برود، حضرت فرمود: صبر کن و سپس پیراهن خود را درآورد و تحویل آن فقیر داد و فرمود: آن را بپوش، فقیر پیراهن را گرفت و پس از شکر خدا، نیز از آن حضرت سپاس، به جای آورد؛ و دعای خیری در حق حضرت کرد و رفت. (1).

همچنین مرحوم شیخ طوسی و دیگر بزرگان آورده اند:

شخصی به نام مفضل بن قیس حکایت نماید:

روزی به محضر مبارک امام صادق علیه السلام وارد شدم؛ و بعضی از مشکلات زندگی خود و خانواده ام را برای آن حضرت بازگو کردم.

امام علیه السلام به کنیز خود فرمود: آن کیسه را بیاور.

هنگامی که کنیز کیسه را آورد، حضرت به من فرمود: در این کیسه مقدار چهارصد دینار است، که منصور دوانیقی آن‌ها را برای ما ارسال داشته است، آن‌ها را بردار و مشکلات زندگی خود و خانواده ات را برطرف نما.

پس از آن که کیسه را گرفتم، عرضه داشتم: یا بن رسول الله! من تقاضای پول نکردم؛ بلکه خواستم در حق ما به درگاه خداوند متعال دعائی کنی، تا به دعای شما گرفتاری‌های ما برطرف گردد.

امام علیه السلام فرمود: مانعی ندارد، این پول‌ها را بردار؛ و به همین زودی به درگاه خداوند سبحان دعا می‌کنم، که ان شاء الله؛ به



و در پایان به عنوان موعظه و نصیحت فرمود: مواظب باش که اسرار زندگی و خانواده ات را برای هر کسی بازگو نکنی؛ که خود را در نزد افراد، بی جهت سبک خواهی کرد. (2).

ص: 525

---

1- بحار الانوار: ج 47، ص 42، ح 56، به نقل از کافی: ج 4، ص 49.

2- اختیار معرفة الرجال: ص 183، ح 320، و 322.

خالد از اصحاب امام صادق (ع) (1) و مردی صالح بود. (2) او دارای کتابی است که حسن بن محبوب از او نقل کرده است. (3).

خالد از کسانی است که دین خود را بر امام صادق علیه السلام، عرضه داشت:

شیخ کشی (ره)، از ابي سلمه جمال، روایت کرده که گفت: در خدمت امام صادق (ع) بودم که خالد بجلي وارد شد، و به امام عرض کرد، فدایت گردم، می خواهم دینم را بر شما عرضه بدارم - و قبلاً به حضرت گفته بود که از شما سؤالی دارم، حضرت هم فرموده بود: بپرس، به خدا، از هر چه بپرسی برایت به اندازه ای که لازم است، جواب می گویم و کتمان نمی کنم -

آن گاه خالد گفت: اول، آن چه معتقدم، عرض می کنم: شهادت بر وحدانیت خداوند و اینکه خدایی جز او نیست و شریکی ندارد. امام صادق (ع) فرمود: همین طور است پروردگار ما، خدای دیگری با او نیست. سپس خالد گفت: شهادت می دهم که محمد (ص) اقرار به بندگی خدا دارد و فرستاده خداست. حضرت فرمود: همین طور است، محمد (ص) مقرر است به بندگی خدا؛ و فرستاده، از جانب حضرت حق، بر خلق است. سپس گفت: علی (ع) اطاعتش بر بندگان فرض است، همچنان که اطاعت پیغمبر (ص) بر خلق لازم است. حضرت فرمود: چنین است. سپس گفت: شهادت می دهم که اطاعت حضرت حسن (ع) مانند رسول خدا (ص) و علی (ع) واجب است. امام فرمود: صحیح است. سپس گفت: شهادت می دهم که اطاعت امام حسین (ع) بعد از امام حسن (ع) بر مردم لازم است همان گونه که اطاعت پیغمبر و علی و حسن علیهم السلام لازم است. حضرت فرمود: اطاعت حضرت حسین (ع) لازم است. سپس گفت: شهادت می دهم که حضرت زین العابدین (ع) اطاعتش مانند اطاعت حضرت حسین (ع) لازم و واجب بر خلق است. حضرت فرمود: چنین است. سپس گفت: شهادت می دهم که اطاعت حضرت علی بن الحسین (ع) لازم است. حضرت فرمود: اطاعت حضرت محمد بن علی (ع) لازم است. سپس گفت: شهادت می دهم که خداوند شما را وارث آنان قرار داده و آن چه به آنان مرحمت کرده، به شما نیز عنایت فرموده، و اطاعتت را بر خلق لازم قرار داده. امام صادق (ع) فرمود: بس کن که الان سخن حق را گفتمی... (4).

ص: 526

1- رجال الطوسي، ص 185.

2- رجال کشی، ص 295.

3- رجال نجاشی، ص 108.

4- رجال کشی، ص 359.

از اصحاب حضرت صادق (ع) (1) و حضرت موسیٰ کاظم (2) علیهما السلام است، و از آن دو امام روایت کرده است. (3).

بعضی از بزرگان رجال، او را ضعیف شمرده اند، چون یک بار از قلبش چیزی خطور کرده است:

خالد گوید: وارد شدم بر حضرت صادق (ع) در حالی که نزد آن جناب جمعی نشسته بودند، و من در گوشه ای قرار گرفتم و در دل خود گفتم: وای بر شما! چه غافلید، نزد چه کسی تکلم می کنید؟ نزد رب العالمین و پروردگار جهان! پس از این خیال، آن حضرت به خطاب به من فرمود: وای بر توای خالد! سوگند به خدا، که من بنده و مخلوقم، و از برای من است پروردگاری که می ترسم اگر او را نپرستم عذاب نماید، و مرا به آتش بسوزاند.

آن گاه من گفتم: نه، به خدا قسم، دیگر هرگز نمی گویم در حق تو، مگر آن چه را که خودت در حق می گویی. (4).

خالد بن نجیح گوید: امام صادق (ع) به شخصی فرمود: بدانچه خدا روزی ات کرده قانع باش، و بدانچه در نزد دیگران است چشم مینداز، و آن چه را دسترسی بدان نداری آرزو مکن، زیرا هر کس قناعت کند سیر گردد، و هر که قناعت نکند اشباع نگردد؛ و بهره خویش را از آخرت خود برگیرد.

و فرمود: سودمندترین چیزها برای آدمی آن است که پیش از دیگران عیب خویش را دریابد، و سخت ترین کارها پنهان کردن مستمندی و نداری است، و بی فایده ترین چیزها نصیحت کردن به پند ناپذیر و نیز مجاورت با شخص حریص و آزمند، و آسایش دهنده ترین چیزها نو میدی از مردم است.

و فرمود: ناشکیبا و بد خلق مباش، و نفس خویش را برای تحمل (سخن) کسی که با (اندیشه) تو مخالف است ولی از تو برتر، و بر تو فضیلتی دارد، رام گردان؛ پس تو اعتراف به فضل و برتری او کرده ای آن گاه که با او سر مخالفت و ستیزه جویی نداشته باشی، و کسی که برای دیگران فضیلت و برتری قائل نباشد خودسر و خودپسند است.

و به شخصی فرمود: بدان که عزت ندارد آن کس که در پیشگاه خدا فروتنی نکند و رفعت ندارد آن کس که برای خدای عز و جل تواضع نکند.

و به مردی فرمود: کار دینت را محکم کن که اهل دنیا کار دنیاشان را محکم می نمایند؛ زیرا دنیا شاهد و گواهی است که بدان وسیله آن چه از آخرت نهان است شناخته شود، پس آخرت را بشناس و به دنیا جز از روی عبرت و پندگیری منگر. (5).

ص: 527

1- رجال الطوسی، ص 186.

2- رجال الطوسی، ص 349.

3- رجال نجاشی، ص 109.

4- بصائر الدرجات، جزء 5، باب 10، ح 25، ص 241 - بحار الانوار، ج 47، ص 341.



درسی که از نامه ی امام صادق علیه السلام می آموزیم توجه به خدا در همه حال است. آری، طبق فرمایش امام علیه السلام، به هنگام گرفتاری و درد و ناراحتی قبل از آن که از دیگران کمک خواسته شود، ابتدا باید به سراغ خدا رفت و از او کمک و راه چاره خواست. اگر بدهکاری، بیماری و یا کمبودی هست، اول باید در خانه خدا رفت و از او چاره خواست؛ برای مثال کسی که بیمار است اول دعا کند، سپس به پزشک مراجعه نماید، و در بین راه بداند که خداوند خواسته است که بیماری او از طریق اسباب طبیعی مانند مراجعه به پزشک درمان شود. چنین کسی نباید بیماری اش را به حال خود بگذارد و نماز جعفر طیار بخواند! معنای از خدا خواستن این نیست که مسیر عادی راه ها پیموده نشود، بلکه مراد این است که کارها از خدا شروع شود. «قل ما یعزبنا بکم ربی لولا دعاؤکم (1)»؛ بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگرم هیچ اعتنایی به شما نمی کند.» کسی که می خواهد درس بخواند، یا درس بدهد، یا به وعظ و خطابه پردازد، باید قبل از شروع برای خود دعا کند و از خالق بی همتا و قدرت مطلق کمک بخواهد. بدین منظور دعایی وارد شده است که با این فقره آغاز می شود: «اللهم انی أعوذبک أن اضل و اضل و ازل و ازل و اظلم و اظلم و اجهل و اجهل علی، عز جارك و تقدست أسماؤك جل ثناؤك و لا اله غیرك (2)»؛ بار خدایا، به تو پناه می برم از این که گمراه کنم یا گمراه شوم، بلغزانم یا بلغزم، ستم روا دارم یا مورد ستم قرار گیرم، جهل ورزم یا [نسبت] به من جهل روا داشته شود. [بار خدایا] پناه [گاه] تو [برای پناه خواهان] استوار، نام هایت مقدس، ستایشت بزرگ است و خدایی جز تو نیست.»

خوب است این دعا را قبل از مطالعه بخوانند تا دچار سوء فهم نشوند. تمام دعاها و زیارت هایی که از جانب ائمه علیهم السلام وارد شده، با نام مبارک قادر بی همتا، آغاز شده است. گاه انسان خیال می کند فلان چیز به مصلحت اوست، حال آن که ضرر بزرگی برای او دارد. و این را فقط خدا می داند و فقط اوست که قدرت مهار و از بین بردن ضررها را دارد.

«و علیکم بالدعة و الوقار و السکینه».

«دعة» گر چه به معنای طمأنینه است اما معنای وسیع تری نیز برای آن گفته اند و آن عبارت است از این که انسان از چیزهایی که می داند برایش ضرر دارد یا احتمال می دهد ضرر داشته باشد دوری نماید؛ بنابراین از دعه نوعی احتیاط و پرهیز از جایگاه های خطر فهمیده می شود. مرحوم والد (3) می فرمود: انسان هنگام حرف زدن یا انجام دادن کاری، باید یک لحظه با خود بیندیشد تا اگر فردا در قبر خوابید و از او در این باره سؤال کردند جوابی داشته باشد؛ اگر دید جواب دارد انجام دهد، اما اگر شك داشت که معذور خواهد بود یا نه، انجام ندهد. این گونه فکر کردن در مورد اعمال روزمره از مصادیق «دعه» است.

ص: 528

1- فرقان، آیه 77.

2- بحار الأنوار، ج 2 ص 62.

3- آیت الله میرزا مهدی شیرازی قدس سره.

## خوش رفتاری با اهل باطل

«وعلیکم بمجاملة اهل الباطل، تحملوا الضیم منهم (1)؛ با اهل باطل با خوش رفتاری و مدارا رفتار نمایند و ظلم و آزار آنها را تحمل کنید».

«مجامله» گر چه از باب مفاعله است. و در اصل برای کارهایی استعمال می شود که دو طرفی باشد؛ اما این باب کاربردهای دیگری نیز دارد. از جمله آن که باب مفاعله گاه به معنای تفعیل نیز می آید. در این جا مجامله به معنای تجمیل است، و تجمیل یعنی زیبا برخورد کردن.

از طرفینی بودن مجامله دریافت می شود که اگر انسان با دشمن به نیکی رفتار کند، دشمن نیز سرانجام دلش نرم می شود و برخورد خود را با وی تطبیق می دهد. البته شاید در ابتدای کار، اخلاق خوب یک طرفه و فقط از جانب مؤمن باشد، اما در نهایت با تحت تأثیر قرار گرفتن دشمن، دو طرفه می شود.

حضرت امام صادق علیه السلام این درخواست خود را با عبارت «علیکم» بیان فرموده اند؛ یعنی مؤمنان باید ملتزم باشند که با اهل باطل برخورد انسانی و خوبی داشته باشند. آری هدف اصلی ارسال انبیا و انزال کتب، چیزی غیر از هدایت گمراهان نیست و این مهم با اخلاق زیبا، بسیار بهتر عملی می گردد.

ناگفته نماند که ممکن است عده ای این فرمایش فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حمل بر جواز تعطیل امر به معروف و نهی از منکر یا به عبارتی «مداهنه» کنند. اما بین «مجامله» و «مداهنه» فرق بسیار است؛ مجامله که معنای آن گفته شد، بسیار مورد تأکید قرار گرفته است و اما با لفظ «علیکم» مؤمنان را به پابندی بر این دستور فراخوانده است آن هم مجامله با انسان های گمراه و اهل باطل، مؤمنان و برادران دینی که جای خود دارند. وقتی امام صادق علیه السلام ما را به مجامله با اهل باطل سفارش می کند، با مؤمنان و حتی مردم عادی به طریق اولی باید چنین رفتار کنیم و باید بیشتر از اهل باطل با آنها جانب مجامله - بلکه مؤاخات و خدمت و احسان - را نگاه داریم.

آنچه در فرمایش امام اهمیت بیشتری دارد، این است که سفارش آن حضرت درباره ی انسانهای بد و ملحد و مشرک و کافر است، که مذهب باطل دارند و چیزی به نام اخلاق پسندیده و مجامله نمی شناسند تا به آن پایبند باشند. آنها در مقابل این اخلاق نیک برخورد درستی نخواهند داشت، و مسلماً در ابتدای کار مهربانی و اخلاق نیکو یک طرفه است. این دیگر از باب «هل جزاء الاحسن الا الاحسان (2)؛ آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟» نمی باشد، بلکه از باب «و یدرءون بالحسنة السيئة (3)؛ و بدی را با نیکی می زدایند» می باشد. کافر بدی می کند، اما مؤمن جواب نیکو می دهد. این زیبایی، ناشی از ذات زیبای اسلام است. ولی «مداهنه» از دهن و به معنای نرمش به خرج دادن است. آن گاه که در بدن انسان، زخمی پدید آید آن را روغن مالی می کنند. همچنین به کسی که لباس حق را بر تن باطل کند می گویند: تدهین و مداهنه کرد. «مداهنه اهل الباطل» یعنی کارهای اهل باطل را توجیه کردن، که کار بسیار مذموم و منفوری است. در روایت آمده است:

«خدای متعال به حضرت شعیب علیه السلام وحی کرد: صد هزار نفر از امت تو را نابود می کنم که چهل هزار نفر از آنها از اشرارند. عرض کرد: پروردگارا، چهل هزار نفر گناه کارند، چرا شصت هزار نفر دیگر بمیرند؟ خدای متعال فرمود: زیرا آنان عمل گناهکاران را توجیه می کنند». (4).

این شصت هزار نفر گناهکار نبودند، اما در مقابل گناه آن چهل هزار نفر ساکت ماندند و کارهایشان را توجیه می کردند. مثلاً می گفتند فلانی که گناه می کند جوان است، گرفتار است، مریض است و از این قبیل توجیحات....

در قرآن کریم نیز به تدهین اشاره شده است: «ودوا لو تدهن فیدهنون (5)؛ [ای رسول خدا، گناهکاران] دوست دارند در مقابل گناه آنها نرمش به خرج دهی تا آنها نیز نرمش به خرج دهند». اما آن جا که قادر متعال خطاب به رسول خود می فرماید: «فبما رحمة من الله لنت لهم (6)؛ پس به برکت رحمت الهی با آنان نرم خو و پر مهر شدی»؛ «لنت» دیگر «تدهین» نیست، بلکه مجامله است و مراد از «لهم» در این جا مؤمنان نیست، بلکه منافقان و کافران است. خدای متعال خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: به سبب رحمت خداست که شما با اینها به نرمی رفتار می کنید. اینها بد بودند و بدی می کردند، اما شما با آنها رفتار نیکو داشتید؛ آنها نیت بد داشتند، اما شما نیت نیکو داشتید؛ آنها به شما نفرین می کردند، اما شما برایشان دعا می کردید. آری، نهایت مجامله و نیکی در حق گمراهان آن جا متبلور می شود که رسول خدا در حق قومی که او را سنگ می زنند و به او اهانت می کنند، طلب هدایت می کند و می فرماید: «اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون (7)؛ خدایا قوم مرا هدایت کن چرا که آنها نادانند».

«لا یعلمون» به این معنا نیست که معذورند؛ به عبارت دیگر این «لا یعلمون» در گفتار حضرت از باب «رفع ما لا یعلمون (8)» نیست؛ بلکه به معنای «موزور» و از باب وزر است. یعنی خدایا، قوم مرا نجات ده تا در بدی نمانند.

بسیاری هم، با همین برخورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اصلاح شدند و ایمان آوردند. اهل باطل نباید تا آخر عمر در باطل بمانند. باید هدایت شوند و بهترین راه برای هدایت آنان برخورد خوب مؤمنان و اهل اصلاح با آنان است. آن هم نه یک بار و دو بار، بلکه ده ها بار.

ص: 529

- 1- متن نامه امام صادق (ع).
- 2- رحمن، آیه ی 60.
- 3- رعد، آیه 22.
- 4- وسائل الشیعه، ج 16، ص 146: «عن أبي جعفر عليه السلام (في حديث) قال: أوحى الله الي شعيب النبي عليه السلام اني معذب من قومك مائة الف، اربعين ألفا من شرارهم و ستين ألفا من خيارهم، فقال عليه السلام: يا رب، هؤلاء الأشرار، فما بال الأخيار؟ فأوحى الله عزوجل اليه: داهنوا اهل المعاصي و لم يغضبوا لغضبي».
- 5- قلم، آیه 9.
- 6- آل عمران، آیه 159.
- 7- بحار الانوار، ج 11، ص 298.
- 8- وسائل الشیعه، ج 15، ص 369.

## خدمت به خلق و آخرت

در روایات متعددی آمده است که: اگر کسی را یافتید که نیاز عالم آخرت شما را با خود به آن جا ببرد و در آن جا به شما باز گرداند فوراً احتیاج او را برآورده کنید. زاد و توشه و نیاز آخرت چیزی جز خوش اخلاقی، صدقه دادن، خیرات کردن، منبر رفتن، تدریس کردن، هدیه دادن، خدمت به خلق و برآوردن حاجت دیگران نیست. پول در دنیا خیلی کارها می کند، و برای پول دارها نوعی خوشی است؛ چرا که به هنگام گرفتاری و احتیاج، دیگر لازم نیست به این و آن رو بیندازند و پول قرض کنند. پس پول داشتن در دنیا یک امتیاز است. عقل این مطلب را قبول دارد و کاملاً منطقی است. اما باید به نفس قبولاند که وقتی کار خیری برای دیگران انجام می شود، در واقع مانند آن است که فاعل آن خیر برای خودش پول جمع می کند و بودجه آخرت خود را تأمین می کند، پس اگر در دنیا گره از کار کسی گشود و مشکلی را حل کرد، در آخرت صدها گره از کارهایش باز می شود. این است معنای احسان به خویشتن، نه این که انسان خوب بخورد، یا راحت بخوابد. از دنیا و پول فقط آنچه صرف آخرت و خدمت به خلق خدا می شود ارزش دارد و بقیه اش ضرر است.

در کتاب های قدیمی آمده است که شخصی با سوزاندن اسکناس آب سماوری را جوش می آورد. این کار، کار جاهلانه و بی ارزشی است که حکایت از بی عقلی شخص دارد؛ چرا که با آن پول هایی که سوزانده دو استکان چای نصیبش شده است و حال آن که می توانست با مقدار اندکی از آن پول ها میلیون ها استکان چای بنوشد. عمری که، صرف خوش گذرانی می شود حکایت همان اسکناس هایی است که برای به جوش آمدن سماور مصرف می شود. از تمام عمر فقط لحظاتی ارزش دارد که صرف تأمین آخرت گردد و با آن مایحتاج جهان دیگر فراهم شود و بقیه اش تباه کردن سرمایه گران بهای عمر و جوانی است. تلف کردن عمر هیچ فرقی با سوزاندن اسکناس نمی کند، بلکه ضرر تلف شدن عمر بیشتر است، چرا که با سرمایه ی عمر می توان آخرت را آباد کرد و صرف عمر در عیاشی و خوش گذرانی نابود کردن پربهاترین سرمایه در راه های بی ارزش است. کسی که سرمایه عمر و جوانی خود را بر باد می دهد از کسی که پول خود را هیزم سماور می کند به مراتب بی خردتر است.

«و أحسنوا الي أنفسكم ما استطعتم» استطاعت یعنی توانستن، يك شرط عقلي است، نه شرعي. فرض کنیم شخصی یکی از نزدیکانش مریض شده و پولی برای مداوای او نداشته باشد. آن شخص می توانسته پولی از کسی قرض کند و مریض خود را نجات دهد، اما این کار را نکرده و بیمار او در گذشته است. اگر از او پرسند: آیا نمی توانستی پول قرض کنی و با آن مریض خود را مداوا نمایی؟ در جواب خواهد گفت: چرا می توانستم. این معنای استطاعت است. کسی که برای امرار معاش خود کاسبی می کند اگر يك روز اصلاً کاسبی نکند و به خانه بیاید، به اهل و عیال خود بگوید: من امروز کاسبی نکرده ام، در نتیجه شما هم غذایی برای خوردن ندارید، آیا این جمله پذیرفتنی است؟ آیا عقلای عالم چنین سخنی را قبول خواهند کرد؟

معصومین علیهم السلام از ما خواسته اند با استطاعتی که داریم آخرت خویش را آباد کنیم.

## خداشناس ترین مردم

خداشناسی علایمی دارد؛ روحیه آدم خداشناس قوی است. استقامت او در پیشامدها بسیار است. بی تابی، کم حوصلگی و خود باختن در قاموس زندگی آدم مؤمن نیست.

شخص باایمان متکی به خدا، و روح او تسلیم خواسته ها و اوامر پروردگار است. از همه ی حوادث، اعم از شیرین و تلخ، با چهره ای گشاده استقبال می کند و در حالی که اعتماد به فضل الهی دارد، با سرپنجه ی صبر و تدبیر گره از کار بسته ی خویش می گشاید.



ان اعلم الناس بالله ارضاهم بقضاء الله عزوجل. (1).

خداشناس ترين مردم كسي است كه به قضا و خواست خداوند عزيز و بزرگ، خوشنودتر از همه باشد.

ص: 530

---

1- اصول كافي. ج 2، ص 60.

گاهي بدون آنکه شخصي اختياري از خود داشته باشد در اثر نيت خير، خوشبختي به او روي مي آورد و علايم آن آشکار مي شود. اکنون گوش فرا داريد و نشانه هاي آن را بشنويد:

ثلاثة من السعادة: الزوجة المواتية، و الاولاد البآرون و الرجل يرزق معيشته في بلده يغدو الي اهله و يروح. (1).

سه چيز از سعادت است: زن مطيع، فرزندان نيك و فرمانبردار و فراهم شدن هزينه ي زندگي شخص در شهر خودش كه بامداد و شام نزد خانواده ي خود باشد.

ص: 531

---

1- وافي. ج 10، ص 58.

و اما خطابه: پیروان ابی الخطاب محمد بن ابی زینب اسدی اجدع می باشند که بعد از کشته شدن ابی الخطاب داخل فرقه ای شدند که معتقد به امامت محمد بن اسماعیل بودند و آنها اهل غلو بودند و به فرقه هایی تقسیم گردیدند و قرامطه نیز از آنان هستند. (1) ابی الخطاب قبلا از اصحاب امام صادق علیه السلام بود و هنگامی که آن حضرت دانست و او بر آن حضرت دروغ می بندد او را طرد نمود و از او بیزار است و او را لعنت نمود. سپس ابی الخطاب برای خود ادعای پیامبری و برای امام صادق علیه السلام ادعای خدایی نمود و گفت: من پیامبری هستم که از ناحیه ی خدای خود جعفر بن محمد مبعوث شده ام. بعد از آن از ناحیه ی او و یاران او بدعت هایی ظاهر گردید.

او اهل هواپرستی و خوشگذرانی شد تا هنگامی که خبر او و همراهان او در کوفه به عامل منصور - عیسی بن موسی - رسید و آنها هفتاد نفر بودند که در مسجد کوفه جمع شده بودند. پس عیسی بن موسی با آنان جنگ نمود و همه ی آنان را کشت جز یک نفر که مجروح بود و جزء کشته ها شمرده شده بود و نجات یافت و ابی الخطاب دستگیر شد و عیسی بن موسی او را در کنار فرات به قتل رساند و با عده ای از اصحاب و یارانش آنان را به دار آویخت و سپس دستور داد آنان را آتش زدند و سرهایشان را نزد منصور فرستاد و منصور سرهای آنان را سه روز در دروازه ی بغداد به دار آویخت و سپس آتش زد. (2).

ص: 532

1- فرق الشیعه، صص 67-76.

2- فرق الشیعه، ص 69.

خوارج روز صفین به خدعه عمرو ابن عاص ظهور یافتند - پیدایش این فرقه در اثر مکر و حيله عمرو عاص در واقعه حکمین بود که چون لشکر معاویه شکست خورد و هنوز مالک اشتر داشت پیشروی می کرد آنها را متواری می ساخت آمدند با حيله قرآن ها را سر نیزه کردند واقعه حکمین را به وجود آوردند و در آن حيله به کار بردند و عمرو عاص معاویه را نصب نمود و موجب پدید آمدن عقایدی گردید که از آن جمله خوارج است این طایفه گفتند قرآن ما را کفایت می کند و ما مردم را به قرآن دعوت می کنیم در هر حال آتش جنگ را به فرمان فرونشاندند تا علی بن ابیطالب که حاضر به این حکم نشد با هو و جنجال کناره گرفتند در نتیجه عده ای گفتند علی از دین خارج شد که راضی به حکمین گردید و جنگ نهران را ایجاد کردند در آنجا هم آنها شکست خوردند ناچار به خدعه و مکر علی را کشتند تا از دست این مرد آسمانی فراغت یابند و بر مردم سلطنت نمایند.

خوارج همان مارقین هستند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر آنها را داده بود که سیحاربههم و یظفر بههم خوارج عثمان و علی را تکفیر نمودند (1) و گفتند توبه کن و آنها چند شعبه شدند که غلات از آنها منشعب گردیدند - تناسخین - حلولیین - ملحدین - شبه الحاد و غیره از این فرقه منشعب شدند که برای بسط اطلاع به کتب فریقین مراجعه نمایند.

ص: 533

## خدا مي تواند جهانرا در يك تخم مرغ بگنجاند؟

عبدالله الديصاني از هشام پرسيد: تو پروردگار داري؟

گفت: آري.

گفت: او توانا و قادر است؟

گفت: آري هم قادر است و هم قاهر؟

گفت: آيا مي تواند تمام جهان را در يك تخم مرغ قرار دهد كه نه تخم مرغ بزرگ شود و نه جهان كوچك شود؟

هشام گفت: مهلتم بده.

ديصاني گفت: يك سال به تو مهلت دادم... و بيرون رفت.

هشام سوار [مركب] شد، و به خدمت امام صادق - عليه السلام - رسيد و اجازه خواست، حضرت به او اجازه داد.

هشام عرض كرد: يابن رسول الله؛ عبدالله ديصاني از من سؤالي کرده كه تكيه گاه آن فقط خدا و شما هستيد.

امام فرمود: چه سؤالي کرده؟

گفت: چنين و چنان پرسیده.

حضرت فرمود: اي هشام، چند حس داري؟

گفت: پنج حس.

فرمود: کدام يك كوچكتر است؟

گفت: باصره (چشم).

فرمود: اندازه ي بيننده (مردمك) چه قدر است؟

گفت: به اندازه ي يك عدس يا كوچكتر از آن

فرمود: اي هشام، به پيش رو، و به بالاي سرت بنگر، و به من بگو چه مي بيني؟

گفت: آسمان و زمين و خانه ها و كاخها و بيابانها و كوهها و نهرها را مي بينم.

امام فرمود: آنكه توانست آنچه را كه تو مي بيني در يك عدس يا كوچكتر از آن بگنجاند، مي تواند جهان را در يك تخم مرغ بگنجاند بي

آنکه جهان کوچک و تخم مرغ بزرگ شود.

هشام خود را به طرف حضرت انداخت و دست و سر و پای حضرت را بوسید، و عرض کرد: مرا بس است ای پسر پیغمبر، و به منزلش بازگشت.

فردا صبح دیصانی بر او وارد شد، به هشام گفت: ای هشام، من برای سلام آمده ام، و نیامدم تا جواب را طلب کنم.

هشام به او گفت: اگر آمده ای تا جواب را طلب کنی این جواب و پاسخ تو. (1).

ص: 534

---

1- اصول کافی: ج 1 ص 102 ح 4.

## خدا چگونه مي شنود و مي بيند؟

بعد از سؤال مذکور: زندیق پرسید: مي گوئيد خدا شنوا و بيناست؟

فرمود: او شنوا و بينا است، شنواست بدون عضو (گوش)، بينا است بدون ابزار (چشم)، بلکه به نفس خود مي شنود و به نفس خود مي بيند.

اينکه مي گوئيم: شنواست، و به نفس خود مي شنود، بيناست و به نفس خود مي بيند، معنيش اين نيست که او چيزي است و نفس چيزي ديگر، بلکه خواستم آنچه در دل دارم به لفظ آورم، چون از من پرسیده اي مي خواهم به تو سؤال کننده بفهمانم (لذا بايد با الفاظي که تو با آنها مأنوسي مقصود خود را ادا کنم).

حقيقت اين است که مي گوئيم: او با تمام ذاتش مي شنود و معني تمام اين نيست که او را بعضي باشد، بلکه خواستم به تو بفهمانم و مقصودم را به لفظ آورم، و برگشت سختم اين است که او شنوا، بينا، دانا و آگاه است بي آنکه ذات و صفت او اختلاف کثرت پيدا کنند. (1).

سؤال کننده پرسید: پس خدا چه باشد؟

امام فرمود: او رب (پروردگار) است، او معبود است، او الله است، اينکه مي گوئيم «الله» است نظرم اثبات حروف الف، لام، هاء، راء، باء نيست، بلکه برگشت به معنائي و چيزي است که خالق همه چيز است، و سازنده ي آنها، و مصداق اين حروف همان معنائي است که الله، رحمن، رحيم، عزيز و اسماء ديگرش ناميده مي شود و او است معبود بزرگ و والا. (2).

ص: 535

1- اصول کافي، ج 1، ص 551.

2- اصول کافي، ج 1، ص 84.

## خداوند براي مؤمن چه چيزي را ضمانت كرد؟

مفضل گوید: امام صادق - علیه السلام - فرمودند: خداوند متعال براي مؤمن ضمانتي را ضمانت کرده است.

گفتم: آن ضمانت چیست؟

حضرت فرمودند: براي او ضمانت کرده است اگر به ربوبیت خدا، و رسالت و نبوت محمد - صلي الله عليه و آله و سلم - و امامت علي - علیه السلام - اقرار کند، و آنچه بر او واجب شده است ادا کند، او را در جوار خود سکونت دهد.

گفتم: به خدا قسم؛ این کرامتي است که کرامت بشر به آن شباهت ندارد (يعني این تکریمی است که به تکریم بشري هرگز شباهت ندارد).

سپس حضرت صادق - علیه السلام - فرمودند: اندک عمل کنید، بسیار بهره مند شوید. (1).

ص: 536

---

1- ثواب الأعمال: ص 15، بحار الأنوار: ج 64 ص 146 ح 2.



## خدا انسانها را براي رحمت آفرید يا عذاب؟

زنديق گفت: آیا خلق براي رحمت آفریده شدند يا براي عذاب؟

حضرت فرمودند: خدا آنان را براي رحمت آفرید و پيش از آنکه آنها را بيافريند مي دانست که عده اي از آنها به سبب اعمال بد و انکارشان جهنمي خواهند شد.

زنديق گفت: آنهائي که انکار کردند و مستوجب عقوبت شدند، عذاب مي کند، ولي چرا آنهائي که موحد هستند و او را شناختند عذاب مي کند؟

حضرت فرمودند: منکر الوهيت را با عذاب ابدي عذاب مي کند، ولي مقرر به الوهيت را به خاطر معصيت (به اندازه ي معصيتش) عذاب مي کند سپس او را از جهنم خارج مي سازد، و پروردگارت هرگز کسي را ظلم نمي کند. (1).

ص: 537

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 182. کلمه «واصب» به چه معني است؟

سماعه گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: «واصب» در آیه «و دین خالص (نیز) همواره از آن او می باشد) به چه معنی است؟

حضرت فرمودند: یعنی واجب. (1).

ص: 538

---

1- تفسیر العیاشی: ج 2 ص 262، بحار الأنوار: ج 90 ص 144 ح 9. چه دینی را خدا بر مردم واجب کرده؟

علي بن ابوحزمه گوید: شنیدم ابوبصیر از امام صادق - علیه السلام - پرسید: به من خبر ده از دینی که خدای عزوجل بر بندگان واجب فرموده، و بندگان را ندانستن آن روا نباشد، و جز آن از ایشان پذیرفته نیست؛ کدام است؟  
فرمود: دوباره بگو، گفت.

حضرت فرمود: گواهی دادن به اینکه معبودی نیست جز خدا، و محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - رسول خدا است، و گزاردن نماز، و دادن زکاة، و حج خانه ی خدا برای هر که بدان راه استطاعت و توانائی داشته باشد، و روزه ی ماه رمضان....  
سپس اندکی سکوت نمود و باز فرمود: و ولایت - دو بار -.

آنگاه فرمود: این است آنچه را خدا بر بندگان واجب ساخته و پروردگار در روز قیامت از بندگانش نخواهد پرسید که چرا از آنچه بر شما واجب ساختم زیادتیر انجام دادید، ولی هر کس زیادتیر آورد خدا هم پاداش او را زیاد می کند، همانا رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - سنتهایی نیکو و آراسته وضع فرموده که سزاوار است مردم به آنها عمل کنند. (1).

ص: 539

راوي مي گوید: عرض کردم: از آنچه خداوند مؤمنین را بر استباق بر ایمان خبر داده؛ آگاهم ساز.

حضرت فرمودند: خداوند فرموده: (سابقوا إلي مغفرة من ربكم و جنة عرضها كعرض السماء و الأرض أعدت للذين آمنوا بالله و رسله). (1).

«به پیش تازید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه ی آن مانند پهنه ی آسمان و زمین است، و برای کسانی که به خدا و رسولش ایمان آورده اند؛ آماده شده است».

و فرمود: (السابقون السابقون - أولئك المقربون) (2) «و (سومین گروه) پیشگامان پیشگامند، آنها مقربانند!»

و فرمود: (و السابقون الأولون من المهاجرين و الأنصار و الذين اتبعوهم باحسان رضي الله عنهم و رضوا عنه). (3) «و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیک از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خوشنود گشت، و آنها (نیز) از او خوشنود شدند».

پس با مهاجران نخستین شروع کرد چرا که درجه ی سبقت آنها مقدم بود سپس گروه دوم انصار را آورد و سپس گروه سوم تابعین با احسان یاد نمود، پس هر گروهی به اندازه ی درجات و منازلش پیش خودش قرار داد.

سپس خدای عزوجل آنچه بعضی از دوستان و اولیاءاش نسبت به بعضی دیگر برتری داده ذکر کرده است.

پس فرمود: (و لقد فضلنا بعض النبيين علي بعض) (4) «بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم؛ برخی از آنها، خدا با او سخن می گفت؛ و بعضی را درجاتی برتر داد...» تا آخر آیه.

و فرمود: (تلك الرسل فضلنا بعضهم علي بعض منهم من كلم الله و رفع بعضهم درجات) (5) «ما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم.»

و فرمود: (أنظر كيف فضلنا بعضهم علي بعض و للأخرة أكبر درجات و أكبر تفضيلاً) (6) «بین چگونه بعضی را (در دنیا به خاطر تلاششان) بر بعضی دیگر برتری بخشیده ایم؛ و درجات آخرت و برتریهایش، از این هم بیشتر است!»

و فرمود: (هم درجات عند الله) (7) «هر يك از آنان، درجه و مقامی در پیشگاه خدا دارند؛»

و فرمود: (و يؤت كل ذي فضل فضله) (8) «و به هر صاحب فضیلتی، به مقدار فضیلتش ببخشند!»

و فرمود: (الذين آمنوا و هاجروا و جاهدوا في سبيل الله بأموالهم و أنفسهم أعظم درجة عند الله) (9) «آنها که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است».

و فرمود: (و فضل الله المجاهدين علي القاعدين أجراً عظيماً - درجات منه و مغفرة و رحمة). (10) «و مجاهدان را بر قاعدان، با پاداش عظیمی برتری بخشیده است. درجات (مهمی) از ناحیه ی خداوند، و آمرزش و رحمت (نصیب آنان می گردد)»؛

و فرمود: (لا يستوي منكم من أنفق من قبل الفتح وقاتل أولئك أعظم درجة من الذين أنفقوا من بعد وقاتلوا) (11) «كسانی که قبل از پیروزی اتفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که پس از پیروزی اتفاق کردند) یکسان نیستند؛ آنها مقامشان بلندتر از کسانی هستند که بعد از فتح اتفاق نمودند و جهاد کردند؛»

و فرمود: (يرفع الله الذين آمنوا منكم و الذين أتوا العلم درجات). (12) «خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می بخشد؛»

و فرمود: (ذلك بأنهم لا يصيبهم ظمأ ولا نصب... إلي قوله: ان الله لا يضيع أجر المحسنين). (13) «این به خاطر آن است که هیچ تشنگی و خستگی، و... به آنها نمی رسد» تا آنجا که می فرماید: «زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند!»

و فرمود: (و ما تقدموا لأنفسكم من خير تجدوه عند الله). (14) «و (بدانید) آنچه را از کارهای نیک برای خود از پیش می فرستید نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت.»

و فرمود: (فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره - و من يعمل مثقال ذرة شرا يره). (15) «پس هر کس هم وزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند! و هر کس هم وزن ذره ای کار بد کرده آن را می بیند!»

پس این توضیح و بیان درجات و منازل ایمان در نزد خدای جلیل و عزیز است. (16).

ص: 540

- 1- سوره ي حديد آيه ي 21.
- 2- سوره ي واقعه آيه ي 10 و 11.
- 3- سوره ي توبه آيه ي 100.
- 4- سوره ي اسراء آيه ي 55.
- 5- سوره ي بقره آيه ي 253.
- 6- سوره ي اسراء آيه ي 21.
- 7- سوره ي آل عمران آيه ي 163.
- 8- سوره ي هود آيه ي 3.
- 9- سوره ي توبه آيه ي 20.
- 10- سوره ي نساء آيه ي 95 و 96.
- 11- سوره ي حديد آيه ي 10.
- 12- سوره ي مجادله آيه ي 11.
- 13- سوره ي توبه آيه ي 120.
- 14- سوره ي بقره آيه ي 110 و سوره ي مزمل آيه ي 20.
- 15- سوره ي زلزال آيه ي 7 و 8.
- 16- اصول کافی: ج 2 ص 40، بحار الأنوار: ج 22 ص 308 ح 9.

## خدا اطاعت شخصي را واجب مي کند؟

حماد صانغ گوید: شنیدم مفضل بن عمر از امام صادق - علیه السلام - می پرسد: آیا ممکن است خداوند اطاعت از شخصي را واجب کند ولي از دادن اخبار آسمان به او دریغ کند؟

حضرت فرمود: خدا بالاتر و والاتر و گرامی تر است و مهربانتر است به بندگان خود اینکه اطاعت از شخصي را بر بندگان خود واجب کند، ولي او را از خبر آسمان - صبح و شام - محروم سازد.

سپس موسی بن جعفر - علیه السلام - وارد شد حضرت صادق - علیه السلام - به او فرمودند: دوست داری به صاحب کتاب علي - علیه السلام - نگاه کنی؟

مفضل گفت: بالاتر از آن چه، چیزی می تواند مرا خوشحال کند؟

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: این همان صاحب کتاب علي - علیه السلام - است، کتاب مکنون و مستوری که خداوند عزوجل درباره ی آن فرمود: (لا یمسه الا المطهرون) (1).

توضیح: ظاهراً مقصود از «کتاب علي - علیه السلام -» همان علوم گسترده ای است که خداوند توسط پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آنها را بر امیرالمؤمنین - علیه السلام - آموخت.

2- مفضل (بن عمر) از امام صادق - علیه السلام - پرسید: آیا ممکن است خدا اطاعت شخصي را بر بندگان واجب سازد و مع ذلك خبر آسمان را از او پوشیده دارد؟

فرمود: نه، خدا بزرگوارتر، و مهربانتر، و مشفق تر از آن است که اطاعت شخصي را بر بندگان واجب کند و مع ذلك خبر آسمان را - در هر صبح و شام - از او پوشیده نگاه دارد. (2).

ص: 541

1- غیبة النعماني، ص 178، بحار الأنوار: ج 48 ص 23 ح 34.

2- اصول کافی: ج 1 ص 389 ح 3.

## خانه هائي كه خدا اذن داده تا رفيع باشند کدامند؟

ابوبصير گوید: از امام صادق - عليه السلام - درباره ي معني و تفسير اين آيه: (في بيوت أذن الله أن ترفع) [\(1\)](#) «(اين چراغ پرفروغ) در خانه هايي قرار دارد كه خداوند اذن فرموده ديوارهاي آن را بالا برند (تا از دستبرد شياطين و هوسبازان در امان باشد)» سؤال كردم.

حضرت فرمود: آنها خانه هاي پيامبر - صلي الله عليه و آله و سلم - است. [\(2\)](#).

ص: 542

---

1- سوره ي نور آيه ي 36.

2- روضة الكافي: 331، بحار الأنوار: ج 233 ص 332 ح 18.

## خب چیست؟

هشام بن سالم گوید: امام صادق - علیه السلام - فرمود: خداوند به چیزی محبوبتر نزد او مانند خب عبادت نشد.

پرسیدم: خب چیست؟

حضرت فرمود: تقیه. (1).

ص: 543

---

1- معاني الاخبار: ص 162، بحار الأنوار: ج 72 ص 396 ح 17.



## خداوند اولیایش را مخصوص مصائب کرده است

علی بن رثاب گوید: از حضرت صادق - علیه السلام - پرسیدم از تفسیر این آیه که خدا می فرماید: (و ما أصابکم من مصیبة فیما کسبت أیدیکم) (1) «آنچه به شما از مصیبتها رسد برای آن چیزی است که خودتان کرده اید» بفرمائید آنچه به علی - علیه السلام - و اهل بیت گرامیش - صلوات الله علیهم - رسید آیا به خاطر کاری بود که آنها کرده بودند، با اینکه آنان خاندان عصمت و طهارت بودند؟

حضرت فرمود: همانا رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در هر روز وشبی - بدون گناه - صد بار استغفار و طلب آمرزش از خداوند می نمود، و به سویی او توبه می کرد، همانا خداوند دوستان خود را به مصیبتها و پیش آمدها گرفتار می کند تا بدان واسطه بدون گناه به آنها پاداش و اجر ثواب دهد. (2).

ص: 544

---

1- سوره ی شوری آیه ی 30.

2- اصول کافی: ج 4 ص 186 ح 2.

## خداوند چه مقصودي از آيه تطهير اراده فرمود؟

علي بن حسان از عموي خود عبدالرحمان بن كثير نقل مي كند كه گويد: به امام صادق - عليه السلام - عرض كردم: مراد خداوند عزوجل از اين فرموده: (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا)؟ (1) «خداوند فقط مي خواهد پليدي و گناه را از شما اهل بيت دور كند و كاملا شما را پاك سازد» چيست؟

حضرت فرمود: اين آيه درباره ي پيامبر - صلي الله عليه وآله وسلم - و اميرالمؤمنين و حسن و حسين و فاطمه - عليهم السلام - نازل شد و هنگامي كه رسول خدا در گذشت اميرالمؤمنين بود، و سپس حسن سپس حسين - عليهم السلام - بودند. سپس اين آيه: (و أولوا الأرحام بعضهم أولي بعض في كتاب الله) (2) «و خویشاوندان نسبت به يكديگر در آنچه خدا مقرر داشته اولي هستند» تأويل و معني شد، و لذا علي بن الحسين - عليه السلام - امام بود، سپس اين آيه در فرزندان ايشان كه ائمه و اوصيا بودند جريان پيدا كرد، پس طاعت آنان طاعت خدا است، و معصيت آنان معصيت خدای عزوجل است. (3).

ص: 545

---

1- سوره ي احزاب آيه ي 33.

2- سوره ي احزاب آيه ي 6.

3- علل الشرايع: 79، بحار الأنوار: ج 25 ص 255 ح 15.

## خوردن پیاز و تره جایز است؟

محمد بن سنان گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی خوردن پیاز و تره سؤال نمودم.

حضرت فرمود: اشکالی ندارد خوردن آن، چه پخته و چه نپخته، ولی هرگاه کسی چیزی از اشیاء بودار را خورد به مسجد نرود، تا اینکه همنشینان خود را با بوی آن آزار ندهد. (1).

از امام صادق - علیه السلام - در مورد خوردن پیاز و سیر و تره پخته یا نپخته سؤال شد؟

حضرت فرمود: خوردن این چیزها اشکالی ندارد (حتی اگر نپخته خورده شود) ولی هر کسی آن را نپخته خورد وارد مسجد نشود، تا دیگران را با بوی آن آزار ندهد. (2).

ص: 546

---

1- علل الشرایع: ج 2 ص 207.

2- دعائم الاسلام: ج 2 ص 112.

## خنده از کجا نشأت می گیرد؟

محمد بن مسلم گوید: به امام صادق - علیه السلام - هنگامی که در سن کودکی و نزد پدر بزرگوارش بود سؤال کردم: ای فرزند رسول خدا؛ منشأ خنده چیست؟

حضرت فرمود: ای محمد؛ عقل از قلب، و اندوه از اسپرز، و نفس از شش، و خنده از طحال نشأت می گیرد.

من برخاستم و سر مقدسش را بوسیدم. (1).

ص: 547

---

1- بحار الأنوار: ج 58 ص 305 ح 12.

## خواب بعد از طلوع فجر

(راوي گوید:) از حضرت سؤال کردم: آیا خواب بعد از طلوع فجر خوب است؟

حضرت فرمود: خیر، تا وقتی که آفتاب طلوع کند. (1).

ص: 548

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 265.

## خوردن پیه کدام حیوان بیماری را دفع می کند؟

زراره گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛ آن کدام پیه است که خوردنش بیماری را از بدن بیرون می کند؟

حضرت فرمود: پیه گاو است، ای زراره؛ هیچ کس قبل از تواز من چنین سؤالی را نکرده است. (1).

ص: 549

---

1- المحاسن: ص 465، بحار الأنوار: ج 63 ص 66 ح 40.

## خوردن و آشامیدن با دست چپ جایز است؟

سماعه گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم مردی است که با دست چپ می خورد و می آشامد، آیا این عمل جایز است؟

حضرت فرمود: با دست چپ نخورد و نیشامد و به وسیله ی آن چیزی را به کسی ندهد. (1).

توضیح: شاید قسمت آخر از این جهت است که این عمل نوعی اسائه ی ادب نسبت به طرف مقابل تلقی شود.

ص: 550

---

1- المحاسن: 455، بحار الأنوار: ج 63 ص 387 ح 13.

## خضاب موي سر و محاسن سنت است؟

حفص بن اعور گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: نظر شما در رنگ زدن (و خضاب) موي سر و محاسن چیست؟

حضرت فرمود: این کار از سنت است.

عرض کردم: ولي امير مؤمنان - علیه السلام - خضاب ننمود.

حضرت فرمود: کلام رسول خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - که فرمود: «يا علي؛ محاسن تو با خون سرت خضاب (رنگين) خواهد شد». اميرالمؤمنين - علیه السلام - را از خضاب نمودن مانع شد. (1).

ص: 551

---

1- بحار الأنوار: ج 73 ص 103 ح 10.



## خویشاوند مخالف بر من حقی دارد؟

جهم بن حمید گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: من خویشاوندی دارم که هم مذهب من نیست (شیعه نیست) آیا به گردن من حقی دارند؟

حضرت فرمود: بله، حق خویشاوندی، که چیزی آن را قطع نمی کند. و هرگاه آنها هم مذهب تو باشند دو حق دارند: حق خویشاوندی، و حق اسلام. (1).

ص: 552

---

1- الکافی: ج 2 ص 157، بحار الأنوار: ج 71 ص 131 ح 97.

مؤلف «الأعلام» قاموس تراجم (معاصر) مي نويسد:

«جعفر الصادق أبو عبدالله جعفر بن محمد الباقر بن زين العابدين بن الحسين السبط الهاشمي القرشي، سادس الائمة الإثني عشر عند الإمامي:.. كان من أجل التابعين و له منزلة رفيعة في العلم أخذ عنه جماعة منهم: أبوحنيفة؛ مالك و جابر بن حيان و لقب بالصادق لأنه لم يعرف عنه الكذب قط، له اخبار مع الخلفاء من بني العباس و كان جرئيا عليهم صداعا في الحق و صنف تلميذه جابر بن حيان كتابا في ألف ورقة يتضمن (رسائل الإمام جعفر الصادق) و هي خمس مائة رسالة مولده و وفاته بالمدينة» (1).

«جعفر صادق ابو عبدالله فرزند محمد باقر فرزند زين العابدين فرزند حسين سبط رسول خدا صلي الله عليه و آله هاشمي و قرشي، ششمين امام از ائمه ي دوازده گانه نزد اماميه است. او از بزرگان تابعين بود و مقام بلندي در علم داشت جماعتي از او علم آموخته اند كه از جمله ي آنها: ابوحنيفه، مالك، جابر بن حيان و... ملقب به «صادق» است براي اين كه هرگز دروغی از او شنیده نشد. او را خلفاي بني عباس داستانهائي است و نسبت به آنها جري بود حق را آشكارا مي گفت. شاگردش جابر بن حيان كتابي در هزار ورقه تأليف كرد كه متضمن رسائل امام جعفر صادق بود و آنها پانصد رساله بودند، تولد و وفات او مدینه بود».

ص: 553

روزي منصور (خلیفه ي عباسي) به وزيرش ربیع گفت: هم اکنون جعفر بن محمد علیهما السلام را این جا حاضر کن! ربیع، فرمان منصور را اجرا کرد و حضرت صادق علیه السلام را احضار ساخت. منصور با کمال خشم و تندي به آن حضرت رو کرد و گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم! آیا در مورد سلطنت من اشکال تراشي مي کني...؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آن کس که چنین خبري به تو داده، دروغگو است...!

ربیع مي گوید: جعفر بن محمد علیهما السلام را هنگام ورود دیدم که لب هایش حرکت مي کند. وقتي کنار منصور نشست، لب هایش همچنان حرکت مي کرد و لحظه لحظه از خشم منصور کم تر مي شد. پس از آن که جعفر بن محمد علیهما السلام از نزد منصور رفت، پشت سر ایشان رفته، به او عرض کردم: زماني که شما وارد بر منصور شدید، منصور بر شما بسیار خشمگین شد، ولي وقتي که نزد او آمدید لب هاي شما حرکت کرد و متعاقبا خشم او نیز کاسته شد. شما لب هاتان را به چه چیز حرکت مي دادید؟!

حضرت صادق علیه السلام فرمود: لب هايم را به دعاي جدم حسين بن علي علیهما السلام حرکت مي دادم. ربیع مي گوید: از جعفر بن محمد علیهما السلام التماس دعا کردم تا آن دعا را بازگويد. در جواب خواسته ام فرمود: آن دعا این است: «يا عدتي عند شدتي و يا غوثي عند كربتي احرسني بعينك التي لا تنام و اکفني برکنک الذي لا يرام؛ اي نیروبخش من! هنگام دشواري هايم و اي پناه من! هنگام اندوهم، با چشمت که نخواهد، حفظم نما، و مرا در سایه ي رکن استوار و خلل ناپذير، قرار ده.» (1).

ص: 554

روزي منصور به وزير دربارش «ربيع» گفت همين اکتون جعفر بن محمد (امام صادق عليه السلام) را در اینجا حاضر کن.

ربيع فرمان منصور را اجرا کرد، حضرت صادق (ع) را احضار نمود، منصور با کمال خشم و تندي به آن حضرت رو کرد و گفت: «خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم، آیا در مورد سلطنت من اشکال تراشي مي کنی؟...».

امام: آن کس که چنین خبري به تو داده دروغگو است...

ربيع مي گوید: امام صادق (ع) را دیدم هنگام ورود لبهائش حرکت مي کند، وقتي که کنار منصور نشست، لبهائش حرکت مي کرد و لحظه به لحظه از خشم منصور کمتر مي شد، وقتي که امام صادق (ع) از نزد منصور رفت، پشت سر امام رفتم، و به او عرض کردم: وقتي که شما وارد بر منصور شدید، منصور نسبت به شما بسيار خشمگين بود، ولي وقتي که نزد او آمدي و لبهائي تو حرکت کرد، خشم او کم شد، شما لبهائتان را به چه چيز حرکت مي دادي؟

امام صادق (ع) فرمود: لبهائيم را به دعائي جدم امام حسين (ع) حرکت مي دادم، و آن دعا اين است:

يا عدتي عند شدتي و يا غوثي عند كربتي، احرسني بعينك التي لا تنام و اكنفني بركنك الذي لا يرام.

:«اي نيروبخش من، هنگام دشواري هاييم، و اي پناه من هنگام اندوهم، به چشمت که نخواهد مرا حفظ کن و مرا در سايه ي رکن استوار و خلل ناپذيرت قرار بده».(1).

ص: 555

## خداوند به زنان مهربان است

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

خداوند تبارك و تعالی به زنان مهربانتر از مردان است، هیچ مردی نیست که زنی از محارم خود را خوشحال سازد، مگر این که خدای تعالی در روز قیامت او را شادمان گرداند. (1).

ص: 556

---

1- کافی: 7/6/6، میزان الحکمه: ج 14، ح 22658.

## خوش رفتاري با پدر و مادر

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام درباره ي آيه (و به پدر و مادر نيکي کنيد)، (و بالوالدين احسانا) فرمودند: نيکي کردن اين است که با آنان خوش رفتاري کني و اجازه ندهي که مجبور شوند آنچه را نياز دارند اظهار کنند و از تو بخواهند، اگر چه بي نياز باشند. (بلکه پيش از آن که مجبور به اظهار نياز خود شوند آن را برطرف ساز) (1).

ص: 557

---

1- کافي: 2 / 157 / 1 همان، 22670.

## خير خواهي شخص حسود

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

خير خواهي و (ارشاد) از حسود محال است. (1).

ص: 558

---

1- بحار: 9 / 194 / 78، ميزان الحكمة: ج 13، ح 20175.

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

خداوند زيباست و زيبايي را دوست مي دارد و دوست دارد اثر نعمت را در بنده ي خود ببيند. (1).

ص: 559

---

1- كافي: 1 / 438 / 2، ميزان الحكمه: ج 13، ح 20430.



## دختران امام

امام صادق علیه السلام سه دختر داشت:

1- ام فروه که همنام مادرش بود.

این ام فروه عروس زید بن علی بن الحسین بود.

2- اسماء

3- فاطمه

این دو بانو از نظر تاریخ شهرتی ندارند. همسران و فرزندان امام صادق

امام صادق علیه السلام ده فرزند داشت که از این تعداد سه نفر دختر و هفت نفر پسر بوده اند. فرزندان پسر آن بزرگوار عبارتند از:

1. اسماعیل؛ 2. عبدالله؛ 3. موسی؛ 4. اسحاق؛ 5. محمد؛ 6. عباس و 7. علی.

اسماعیل بزرگترین فرزند امام صادق علیه السلام بود و قبل از فوتش گمان بر آن بود که به جای پدر خواهد نشست؛ ولی وی در سال صد و سی و پنج هجری رحلت کرد. امام علیه السلام او را بسیار دوست می داشت و به خاطرش سخت دلتنگ و محزون شد.

فرقه ی اسماعیلیه - که امروزه تحت رهبری آقاخان کریم اداره می شود - به امامت اسماعیل معتقدند و امام هفتم یعنی موسی بن جعفر علیه السلام را امام نمی دانند. جنازه ی اسماعیل را مردم مدینه از خانه ی امام علیه السلام تا قبرستان بقیع بر دوش حمل کردند.

دومین فرزند امام علیه السلام عبدالله افطح بود. افطح، لقب کسی است که سر بزرگ و پای پهنی داشته باشد. فرقه ی افطحیه مردمی هستند که به امامت عبدالله، پس از امام صادق علیه السلام، معتقدند.

مادر اسماعیل و عبدالله، فاطمه دختر حسین فرزند امام سجاد می باشد.

اسحاق مردی دانشمند و زاهد بود و به امامت برادر گرامیش موسی بن جعفر علیه السلام ایمان داشت. وی از جانب مادر با امام موسی علیه السلام برادر تری بود. مادر این دو بزرگوار حمیده ی بربریه است.

محمد آن چنان زیبا بود که وی را به دیباج تشبیه کرده اند. او مردی شجاع و پارسا بود و در خلافت مأمون بر ضد حکومت وقت قیام کرد و در خراسان از دنیا رفت.

عباس به فضل و کرم معروف بود و علی بن جعفر که از علما و رجال حدیث است، مردی متقی و پرهیزکار بود. وی ملازمت برادرش موسی بن جعفر علیه السلام را اختیار کرد.

علي بن جعفر، از برادرش موسي بن جعفر عليه السلام بسيار حديث روايت کرده است. علي بن جعفر پس از امام موسي عليه السلام و امام رضا عليه السلام و امام جواد عليه السلام هم چنان زنده بود و امامت امام هادي عليه السلام را درك نمود.

فرزند هفتم امام صادق عليه السلام، امام موسي كاظم عليه السلام مي باشد كه شرح زندگي او خواهد آمد و اين چند فرزند پسر از مادران متعددي بودند.

## دست هاي باران

ترديدي نداشتم؛ اما مي خواستم دلم محكم تر شود؛ فقط همين! نمي دانستم از كجا شروع كنم. نزديكش شدم. تپش قلبم، تمام وجودم را مي لرزاند. سلام كردم؛ جواب داد. چشم هايم را بستم. احساس خوبي داشتم. بايد حرفم را مي زدم:

- در پي نشانه بي آمده ام! مي دانيد دلم...

لبخندي بر لب هاش نشست؛

- حرف دلت را بزن.

داشتم خودم را آماده مي كردم. به خودم مي گفتم «درد را بايد گفت»، اما چه قدر سخت بود؛

- به شما شك ندارم، ولي دلم....

صدایش آرامشم مي داد؛

- آن كليدي را كه در آستينت پنهان کرده بي، بده!

همين براي كافي بود؛ مگر من چه مي خواستم؟ با وجود اين، كليد را تقديم كردم. ناگهان شير درنده بي از دست هاش ظاهر شد. ديگر بار، صدای زيبايش در دلم طنين انداخت:

- بگير آن را و ترس.

به دست هاي باراني اش نگاهی كردم. تمام بدنم داغ شد. و در دست هايم فقط يك كليد بود. (1).

ص: 560

داوود رقي گوید: امام صادق مرا دید و فرمود: چه شده که رنگت را متغیر می بینم؟ گفتم: قرض کمرشکنی که دارم آن را تغییر داده و حال تصمیم گرفته ام به هند سفر کنم و پیش پدرم بروم. امام فرمود: هر وقت خواستی بروی برو. گفتم: از خطرهای دریا می توانم خلاص شوم و به وطن برگردم؟ امام فرمود: داوود! آن خدایی که در خشکی حافظ توست در دریا هم حافظ توست. داوود! اگر ما نبودیم، نهرها جاری نمی شد و میوه ها نمی رسید و درخت ها سبز نمی گشت. (1).

داوود گوید: من سوار کشتی شدم و سیر کردم تا به ساحل رسیدم؛ همان جایی که خدا خواسته بود کشتی آنجا رود. پس از صد و بیست روز از کشتی خارج شدم. روز جمعه بود و قبل از وقت نماز که آسمان را ابر گرفته بود. ناگاه نوری از کرانه ی آسمان تا روی زمین ظاهر شد و صدایی آهسته به گوشم رسید که: ای داوود رقي! زمان ادای دین تو است. سر بلند کن و متوجه خدا باش که سالم ماندی. گوید: سر بلند کردم و ندایی به من رسید که برو پشت آن تپه ی سرخ. چون به آنجا رفتم صفحه هایی از طلاي سرخ یافتم که يك طرفش صاف و يك طرف دیگرش با این آیه مخلوط بود: «هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغير حساب» (2)؛ این عطای ماست. پس تو هم به هر که خواهی عطا کن یا برای خود نگاه دار و حسابی بر تو نیست.

داوود گوید: طلاها را برداشتم و در حالی که ارزش و قیمت آنها به شمار نمی آمد آنها را محفوظ به مدینه بردم. در مدینه خدمت امام صادق شرفیاب شدم. امام به من فرمود: داوود! عطای من به تو همان نوری بود که بر تو درخشید نه آن طلاها، ولکن آنها برای تو گوارا باد! عطایی است از پروردگار کریم. پس خدا را حمد و ثنا کن.

داوود گوید: از معتب خادم پرسیدم که حضرت در آن وقت که من از کشتی بیرون آمدم چه می کرد؟ گفت: آن وقت که تو می گویی به تدریس و حدیث خواندن بر یارانش از جمله خثیمه، حمران عبدالأعلی مشغول بود و آنچه تو می گویی و دیده بودی همان ها را برای آنان بیان می کرد و چون وقت نماز شد حضرت برخاست و با ایشان نماز گزارد.

داوود گفت: این را از آن جماعت نیز سؤال کردم و آنان نیز همین مطالب را برایم نقل کردند. (3).

ص: 561

1- در جملات زیارت جامعه ی کبیره نیز این مضمون آمده است.

2- جن / 39.

3- منتهی الآمال، زندگانی امام صادق (ع).

## دستور امام صادق براي زنده کردن مرده

مي گویند: زني نزد امام صادق عليه السلام آمد و گفت: «پدرم وفات يافت.» و بسيار ناراحت و غمگين بود. امام صادق عليه السلام فرمود: «مرده باشد! اما تو برخيز و به خانه برو و غسل کن و دو رکعت نماز بجاي بياور. بعد از آن بگو: «يا من وهبت لي ولم يك شيئاً جدد لي هبة. يعني «اي کسي که به من عطا نمودي در حالي که هيچ چيزي نداشتم! دوباره عطايت را بر من تجديد کن.»»

پس او را حرکت بده و به کسي هم چيزي نگو.

زن به خانه رفت و به فرموده ي امام صادق عليه السلام عمل کرد و در همان حال مرده به فرمان الهي زنده شد. (1).

ص: 562

---

1- خلاصة الأخبار.

## دیدار با امام باقر در بعد از شهادت آن حضرت

می گویند: روزی امام صادق علیه السلام به همراه فرزند بزرگوارش امام کاظم علیه السلام سواره به طرف عریض می رفتند. در اثنای راه، مردی پیدا شد که موی سر و ریش سفید شده بود. امام صادق علیه السلام پیاده شد و میان دو چشم و دستش را بوسید و گفت: فدای تو شوم.» و مشغول صحبت با او گردید.

بعد، آن پیر رفت و امام صادق علیه السلام سوار مرکب خویش گردید. امام کاظم علیه السلام از ایشان پرسید: «آنچه با این مرد انجام دادید نسبت به هیچ کسی نکرده اید!» امام صادق علیه السلام فرمود: «او پدرم امام محمد باقر علیه السلام بود.» (1)

ص: 563

---

1- عین الحیات.

## داخل شدن به تنور پر از آتش

مأمون رقی می گوید: «در خدمت آقایم حضرت صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد و بر آن حضرت سلام کرد و نشست. سپس گفت: «ای فرزند رسول خدا! از برای شما رأفت و رحمت است، و شما اهل بیت علیهم السلام، امام هستید، حال چه چیز مانع است که شما به حق خود برسی در حالی که صد هزار شیعه داری که حاضر هستند که برایت شمشیر بزنند.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «بنشین ای خراسانی! خداوند حقت را مراعات کند؟» سپس حضرت رو به کنیزی کرد و فرمود: «تنور را گرم کن.»

پس آن کنیز تنور را گرم کرد که مانند آتش، سرخ شد و بالایی آن سفید گردید. آنگاه فرمود: «ای خراسانی! برخیز و در تنور بنشین.»

مرد خراسانی عرض کرد: «ای آقای من! ای فرزند رسول خدا! مرا به آتش عذاب نکن و از من بگذر که خدا از تو بگذرد.»

حضرت فرمود: «از تو گذشتم.»

پس در این حال بودیم که هارون مکی وارد شد در حالی که نعلینش را با انگشت سبابه اش گرفته بود. حضرت به او فرمود: «نعلین را از دست بینداز و در تنور بنشین.»

هارون کفش را از دست خود انداخت و در تنور پر از آتش نشست. سپس امام صادق علیه السلام به آن مرد خراسانی رو کرد و شروع کرد با او حدیث خراسان را گفتن مانند کسی که آن را مشاهده می کند. سپس فرمود: «برخیز ای خراسانی و به داخل تنور نظر کن.»

او برخاست و داخل تنور را نگاه کرد. دید که هارون صحیح و سالم، چهار زانو در داخل آتشی تنور نشسته است، آنگاه از تنور بیرون آمد و بر ما سلام کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: «در خراسان چند نفر مثل این مرد وجود دارد؟»

او گفت: «به خدا قسم یک نفر هم نیست.»

حضرت فرمود: «ما خروج نمی کنیم در زمانی که نمی بینی، پنج نفر یاور ما باشند! ما خود به وقت خروج، دانایم هستیم.» (1)

ص: 564

## دفع شیر درنده

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تمام کارهای مسلمان را به خود او واگذار کرده و در اختیارش قرار داده است ولی به او اختیار نداده که خود را ذلیل و خوار کند.

ابوعبدالله بن لحي الكاهلي نقل مي کند که: روزي امام جعفر عليه السلام فرمود: يابن الكاهلي، هرگاه شيري بيني مي داني که چه بگويي؟ گفتم: نه يابن رسول الله. فرمود: هرگاه به شیر یا درنده ای که از آن هراسان هستی روبرو شدي این دعا را بخوان: عزمته عليك بعزيمة الله و عزيمة رسوله و عزيمة علي بن ابي طالب و عزيمة سليمان بن داوود و الأئمة لا تتبخت عن طريقتا و لم تؤزنا فانا لا تؤذيك.

عبدالله نقل مي کند روزي همراه پسر عمويم از راهي مي رفتيم با شيري مواجه شديم و ترس و هراس فراواني بر پسر عمويم غالب شد در این هنگام آنچه امام صادق علیه السلام فرموده بود به خاطر آمد و آن را خواندم دیدم شیر سرش را پائین انداخت و از همان راهی که آمده بود برگشت. پسر عمويم با دیدن این وضعیت بسیار متعجب شد و گفت: من در عمر خود بهتر از کلام تو چیزی برای دفع شر شیر تصور نکرده ام.

گفتم: این کلام من نبود بلکه کلام مولایم امام جعفر صادق علیه السلام است و پسر عموي من معرفتي نسبت به ائمه اطهار عليهم السلام نداشت وقتي بعدا خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، ماجرای شیر را برای حضرت نقل کردم.

حضرت فرمودند: اگر شما ما را بر تمامی حالات واقف نمي دانيد این حالي است که شما داريد اما بدانيد که هر کدام از ائمه چشمي بينا دارد که حاضر و غایب شما را مي بيند گوشي شنوا دارد که تمام خواسته ها و دعاهاي شما را مي شنود و زباني گویا دارد که از ضمير و اذهان و قلوب شما خبر مي دهد.

سپس حضرت فرمود: اي عبدالله به خدا سوگند که من آن شیر را از سر راه شما دور کردم و در آن هنگام شما در کنار رودخانه اي راه مي رفتيد و اسم پسر عمويت حبيب است و او از مخالفان ما است و با اظهار این ماجرا قبل از آن که وفات کند از محبان و دوستان ما خواهد شد.

عبدالله نقل مي کند: وقتي به کوفه رسیدم پسر عمويم را از آنچه شنیده بودم آگاه کردم و گفتم که: امام صادق علیه السلام فرمود: حبيب قبل از آن که از دنیا برود از دوستان و محبان ما خواهد شد. پسر عمويم وقتي این سخن را شنيد بسیار خوشحال شد و این ماجرا باعث ازدیاد محبت و اعتقاد او به امام صادق علیه السلام شد و از جمله محبان و دوستان اهل البيت عليهم السلام گردید.

## دعای حضرت در حق یکی از اصحاب

حضرت امام صادق علیه السلام از حضرت رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم حدیث کرده است: که هر چیز مست کننده حرام است و چیزی که زیادش مست مي کند، کمش نیز حرام است. راوي حدیث سؤال کرد آیا حرام کم را آب زیاد حلال مي کند؟ حضرت دو بار کف دست خود را حرکت داد که نه نه.

عماد بن عيسي روايت مي کند که روزي به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم و گفتم يا مولا از شما تقاضا دارم که در حق من دعا کنی تا حق سبحانه و تعالی مرا آن مقدار مال و توانگري بدهد که با آن حج بسيار کنم و ديگر مزرعه هاي خوب و سراي دل گشا و مرغوب

روزي من کند و ديگر زوجه صالحه از اهل اعتبار و اولاد نيکوکار پاکيزه روزگار به من عطا نمايد. پس حضرت امام جعفر عليه السلام دست به دعا برداشت و گفت: خداوندا! حماد بن عيسي را آن مقدار توانگري بده که پنجاه حج بکند و مزرعه هاي لطيف در دنيا و سراي روح افزاي دل گشا روزي او گردان و زوجه صالحه نصيب او کن. يکي از اصحاب روايت مي کند که وقتي عبور من به بصره افتاد، حماد بن عيسي را ديدم. چون چشمم به حماد افتاد به خاطر مرسيد که از وي سؤال کنم که حضرت صادق عليه السلام براي تو دعا کرد، چه اثري مشاهده کردي. گفتم: اي حماد! حقتعالي به تو کرامت کرد از آن چه از جعفر بن محمد استدعا نموده بودي؟ گفت: بلي. پس دست مرا گرفت و به خانه خود برد. چون نظر کردم منزلي ديدم که هرگز منزل هيچ يکي از ملوک زمانه را به آن صفا و تکلف ندیده بودم.

حماد گفت: اين خانه من بهترين خانه اين شهر است. به خاطر خانه و املاک مورد حسادت مردم روزگار هستم و زوجه من صالحه ترين و گرامي ترين مردم اين ديار است. فرزندان من را هر کسي که مي شناسد، مي داند که از اخيارند و به لطف الهي و به برکت دعاي امام جعفر صادق عليه السلام چهل و هشت حج رفته ام و همه آن چه از آن حضرت خواسته بودم ميسر گرديد و اميدوارم هم چنان که به واسطه دعاي آن حضرت در دنيا نيك بخرم به سبب محبت و ولاي آن حضرت و ساير اهل بيت عصمت عليهم السلام در آخرت نیز محصل المرام باشم. راوي گويد که حماد بن عيسي بعد از اين حکايت دو حج ديگر کرد و پنجاه حج تکميل شد. در حج پنجاه و يکم به حدود جحفه رسيد و قصد غسل احرام کرد. در آن حدود رودخانه بود. چون داخل آب شد، آب او را برد، بعد از سعي بسيار غلامان و خدام او را از آب بيرون کشيدند و بين مردم به حماد غريق جحفه مشهور گرديد.

### دعای حضرت و دفع شر منصور

حضرت صادق عليه السلام رشته مطمئن و ناگسستني را که در قرآن آمده ايمان به يگانگي خداوند بزرگ تفسير نموده است.

محمد بن اسقنطوري روايت مي کند که روزي پيش منصور دوانيقي رفتم و او را متفکر ديدم. گفتم: يا اميرالمؤمنين سبب تفکر شما چيست؟ گفت: من از فرزندان فاطمه بيشتر از هزار نفر را کشتم و سيد و امام ايشان هنوز زنده است. گفتم: او کيست؟ گفت: جعفر بن محمد عليه السلام من مي دانم که تو به امامت او معتقدي و به درستي که آن حضرت امام من است و امام تو و امام همه خلایق، ولي همين ساعت از او راحت مي شويم.

محمد مي گويد: که بعد از شنيدن اين سخنان دنيا براي من تاريک شد. سپس امر کرد که طعام بياورند. بعد از صرف طعام و شراب به حاجب دستور داد تا مردم را بيرون کردند. من در آن جا بودم که سياف (1) را طلبيد و به او گفت: همين الان وقتي که جعفر بن محمد عليه السلام را حاضر کردم، او را به صحبت مشغول مي کنم. همين که عمامه از سر خود برداشتم تو گردن او را بزنی.

سياف گفت: بله آقاي من. محمد گويد: من به دنبال سياف رفتم و گفتم: واي بر تو، پسر رسول خدا را مي کشي؟ گفت: نه به خدا هرگز اين کار را نمي کنم. گفتم: پس چه کار خواهي کرد؟ گفت: چون جعفر بن محمد عليه السلام حاضر شود و با او به صحبت مشغول شوند. هنگامي که منصور عمامه از سر بردارد، من گردن منصور را مي زنم و ترسي ندارم که عاقبت کار من چه مي شود. سپس جعفر بن محمد عليه السلام را حاضر کردند. محمد گويد: من در پرده اول به آن حضرت رسيدم. مي گفت: يا کافي موسي من فرعون اکفني شره و در پرده اي که ميان او و دوانيقي بود شنيدم که مي گفت: يا دايم يا دايم آن گاه لبهاي مبارك را بر هم زد و نشنيدم که چه گفت ولي من سقف آن قصر را ديدم که موج مي زد چنان که کشتي در ميان دريا بود. دوانيقي را ديدم که پيش آن حضرت دويد و سر و پاي برهنه دندانهايش به هم مي خورد و مي لرزيد. سپس بازوي آن حضرت را گرفت و او را بر تخت نشاند و پيش پاي او زانو زد، مانده بنده اي که پيش مولاي خود زانو مي زند و گفت: اي مولاي من! چرا آمدي؟ حضرت فرمود: تو مرا خواستي آمدم. گفت: امر کن به آن چه مي خواهي. حضرت فرمود:



از تو می خواهم که دیگر مرا نخوانی که پیش تو آیم. گفت: مطیع و فرمانبردارم. پس آن حضرت برخاست و بیرون رفت، دوانیقی پوستینی بر خود پیچید و خوابید و تا نیمه شب بیدار نشد.

محمد گوید: چون بیدار شد گفت: تو هنوز اینجا نشسته ای؟ سپس گفت: به خدا قسم که چون جعفر بن محمد علیه السلام به این جا آمد قصر خود را دیدم که موج می زد مانند کشتی در دریا و از دهایی دیدم دهان باز کرده و لب زیر به زیر قصر و لب بالا بر بالای آن نهاده و به زبان صریح می گفت: ای منصور! اگر به جعفر بن محمد علیه السلام تعرض کنی و او را بیازاری تو را با این قصر فرو می برم. من چون این واقعه را مشاهده نمودم عقل از سرم رفت و لرزه بر اعضایی من افتاد. شخصی در آن مجلس گفت: این سحر است. گفت: خاموش باش که جعفر بن محمد علیه السلام خلیفه و حجت خداست بر خلق.

ص: 565

---

1- شمشیر زن.

## دیدن عجایبی از دریا و آسمان

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: يك فرد عبادتي را انجام مي دهد ولي در آن عمل طالب رضاي الهي نيست بلکه مي خواهد مردم او را به پاكي و نيكي ياد کنند و دوست دارد کار خوبش را به مردم بشناسانند. چنین فردی با این طرز تفکر شرك به خدا دارد.

داوود بن کثیر روایت می کند که روزی نزدیک ابی عبدالله علیه السلام نشسته بودم که مردی پیش او آمد و گفت: یابن رسول الله به من خبر بده که علم شما به کجا رسیده است؟ حضرت فرمود: سوال کن. گفت: به من از این دریا خبر بده که در آن چیست؟ حضرت فرمود: شنیدن به گوش را بیشتر دوست داری یا دیدن به چشم؟ گفت: دیدن به چشم. آن حضرت برخاست دست من و دست آن مرد را گرفت. رفتیم تا به کنار دریا رسیدیم. حضرت چوبی در دست داشت. به دریا زد و فرمود: ای دریای موج زننده به فرمان حق تعالی آن چه در تو پنهان است بر ما ظاهر گردان.

پس دریا شکافته شد و دریای دیگر پدید آمد که سفیدتر از برف، نرم تر از مسکه و شیرین تر از انگبین بود. گفتم: مولای من! فدایت شوم، این آب مخصوص چیست؟ حضرت فرمود: مخصوص حضرت قائم و اصحابش، به درستی که قائم غایب گرداند این آب را که بر روی زمین است تا آن را نیابند، آن گاه به حقتعالی تضرع و زاری نمایند. پس این آب را برایشان ظاهر گرداند تا از این آب بیاشامند. بعد از آن به آسمان نظر کردم. اسبهایی با زین و لجام دیدم که بال داشتند. گفتم: ای حضرت فدایت شوم این اسبها از چیست؟ فرمود: از قائم و اصحابش. آن مرد گفت: آیا من به یکی از این اسبها سوار خواهم شد؟ فرمود: اگر از یاران وی باشی سوار خواهی شد. گفت: آیا از این آب خواهم آشامید؟ فرمود: اگر شیعه وی باشی بلی. بعد از آن حضرت چوب را بر دریا زدند و دریا به حالت اول باز آمد.

## دعای حضرت برای گرگ

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: من جوان بودم و در عبادت مستحب بسیار کوشا، پدرم به من فرمود: فرزندم از این کمتر عمل کن، وقتی بنده ای محبوب خدا باشد، خدا با عمل کم، از او راضی می شود.

روایت شده روزی حضرت امام جعفر علیه السلام با اصحاب خود به مزرعه ای از مزارع خود می رفت و در اثنای راه گرگی به طرف ایشان آمد. غلامان آن حضرت قصد کشتن گرگ را داشتند. حضرت فرمود: او را به حال خود بگذارید که او حاجتی دارد. پس گرگ آمد تا به نزدیک آن حضرت رسید و در خاک افتاد و می گریست. حضرت سر مبارک پیش گرگ آورد و گرگ سخنی با حضرت گفت: که مردم متوجه نشدند. حضرت نیز مانند او سخنی گفت. سپس گرگ باز گردید. اصحاب گفتند: به ما هم از این گرگ خبر دهید. حضرت فرمود: او جفت خود را در پس این کوه در غاری گذاشته است. جفت او را درد زائیدن بی تاب کرده و برای او می ترسد. از من تقاضا داشت دعا کنم تا حقتعالی او را از آن درد رهایی بخشد و فرزند پسر او را روزی کند که دوستدار ما باشد.

من آن را برای او ضامن شدم. پس حضرت به اتفاق اصحاب به مزرعه خود تشریف بردند و چند ماه در آن محل بودند. راوی می گوید: که هنگام بازگشت، همان گرگ را با جفت و بچه اش دیدم که پیش آن حضرت آمدند و روی خود را به پای مبارک آن حضرت می مالیدند و با حضرت به زبان خود صحبت می کردند و حضرت نیز با ایشان صحبت نمود و بعد از آن رفتند. اصحاب از آن حضرت پرسیدند که گرگ چه می گفت: حضرت فرمود: مرا و شما را دعا کردند و من نیز به ایشان سفارش نمودم که دوستان اهل بیت مرا آزار نکنید و آنها قبول نمودند.

## دیدن مطلع و مغرب آفتاب

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اسماء قبیح مردم و بلاد را تغییر می داد.

ابراهیم بن سعید روایت می کند که روزی در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ماهی با نمک سوده پیش ایشان حاضر کردند. آن حضرت دست مبارک به آن ماهی مالید، ماهی به حرکت آمده آغاز رفتن نمود. پس حضرت دست مبارک بر زمین زد، دجله و فرات را در زیر پای او دیدم که کشتیها بر روی آن جاری بود و بعد از آن مطلع و مغرب آفتاب را به ما نشان داد و همه در یک چشم بر هم زدند بود.

### دیدار از خانواده به یک چشم بر هم زدن

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که می خواهد با نداشتن خویش و قوم، عزیز و محترم باشد، با نداشتن ثروت، غنی و بی نیاز باشد، با نداشتن مقام شامخ اجتماعی دارای ابهت و عظمت باشد، باید خویشتن را از ذلت گناه و ناپاکی به محیط با عزت اطاعت الهی منتقل کند.

معلي بن حنیس روایت می کند که روزی در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام نشستیم بودم که فرمود: یا معلي چگونه است که تو را اندوهناک می بینم؟ گفتم: ای حضرت شنیده ام که در عراق و بیائی آمده، برای خانواده ام نگرانم. حضرت فرمود: می خواهی ایشان را ببینی؟ گفتم: آری. فرمود: صورتت را برگردان، صورت خود را گردانیدم، آن گاه فرمود: به این طرف نگاه کن. وقتی نگاه کردم خانه خودم را پیش چشم دیدم.

پس حضرت فرمود: اکنون وارد خانه خود شو و اهل بیت خودت را ببین و زود بازگرد. من داخل خانه خود شدم، اهل خانواده ام را از کوچک و بزرگ صحیح و سالم یافتیم و هر چه در خانه ما بود، دیدم. آن گاه بیرون آمدم و به خدمت آن حضرت رسیدم. حضرت فرمود: صورتت را برگردان، چون صورتم را برگرداندم هیچ ندیدم.

### دعای حضرت و رهایی از زندان

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: عزت و شرف مؤمن در این است که از دیگران مأیوس باشد و از آن چه در دست مردم است قطع امید نماید.

روایت شده است که وقتی منصور دوانیقی، عبدالحمید بن ابی المعلی را گرفته زندانی ساخت و محمد بن عبدالحسین که صدیق و یار او بود در آن سال به حج رفته بود، در عرفات توفیق شرفیابی محضر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام یافت. آن حضرت از او احوال عبدالحمید را پرسید. به عرض رسانید که او در زندان منصور است.

آن حضرت دست مبارک به دعا برداشت، بعد از آن فرمود: به خدا قسم که مصاحب تو از زندان خلاصی یافت. بعد از آن محمد از آن سفر بازگشت با عبدالحمید ملاقات نمود و از او پرسید که چه ساعتی منصور تو را از زندان خلاص کرد. گفت: روز عرفه بعد از عصر.

### دعای جهت دفع شر

حضرت امام صادق علیه السلام به عبدالله بن جندب فرموده است: با کسانی که از تو بالاترند ستیزه نکن و کسانی را که از تو پایین ترند مورد استهزاء و تمسخر قرار نده.

عبدالله ابي ليلي روايت مي کند که روزي ابو جعفر دوانيقي مرا خواست و چون به مجلس او حاضر شدم گفتم: تعجيل کنيد و امام جعفر را نزد من حاضر کنيد. خدا مرا بکشد اگر من او را نکشم. خدا زمين را از خون من آب دهد، اگر من زمين را از خون وي آب ندهم. پس از صاحب پرسيدم که او چه کسي را مي خواهد.

گفت: جعفر بن محمد را، در حال گفتگو بوديم که جماعتي آن حضرت را احضار کردند و پيش از آن که پرده بردارند، آن حضرت را ديدم که لب مبارک مي جنبانيد و چون ابو جعفر دوانيقي به او نگاه کرد، گفتم: مرحبا يابن عمي يابن رسول الله و او را با کمال عزت و احترام در پهلوئي خود نشانيد و گفتم: طعام حاضر کنيد. من ديدم ابو جعفر خود لقمه در دهان آن حضرت مي گذاشت و بعد از ساعتی حضرت از آن مجلس برخاست و بيرون آمد.

من گفتم: اي حضرت، فدای تو گردم، تو محبت مرا نسبت به خود مي داني.

اين دوانيقي قصد کشتن تو را داشت و چون شما وارد شديد، لب مبارک مي جنبيد، شك ندارم که دعا مي خوانديد، اگر صلاح مي دانيد آن دعا را به من تعليم دهيد تا چون نزد ايشان بروم آن دعا را بخوانم که به صحبت ايشان مبتلا گشته ام.

حضرت فرمود: آن دعا اين است: ما شاء الله ما شاء الله لا يصرّف السوء الا لله ما شاء الله ما شاء الله کل نعمه فمن الله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله.

## دو قطعه قند

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: عفو و گذشت زکات پيروي است.

و از معتب غلام حضرت صادق عليه السلام نقل مي کند که گفت:

هنگامي که حضرت شام خورد، فرمود: برو و از خزانه دو قطعه قند بياور؛ گفتم: قربانت شوم در خزانه چيزي نيست. فرمود: واي بر تو، برو. وارد خزانه شدم و دو قطعه قند آن جا ديدم و براي حضرت بردم.

## درباره امامت بحث کردم

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: خوشا به حال بنده اي که طلب آخرت کند و براي آن سراي کوشش نمايد.

و نيز صدوق در کتاب علل از ربيع بن عبدالله نقل مي کند که گفت:

ميان من و عبدالله بن حسن درباره ي امامت بحثي شد؛ و سخنان را ذکر مي کند تا آن جا که مي گويد: پس سخن قطع شد و من خدمت حضرت صادق عليه السلام رسيدم؛ هنگامي که مرا ديد، فرمود: اي ربيع! در گفتارت با عبدالله بن حسن خوب سخن گفتم؛ خداوند تو را ثابت بدارد.

## در شهري کنار دجله

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: هر خوبي نزد خدا پذيرفته است مگر آن عمل که در آن ريا باشد.

حسن بن سلیمان بن خالد در کتاب مختصر البصائر از مفضل بن عمر در حدیثی طولانی نقل می کند که گفت:

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: سرور من! حضرت مهدی علیه السلام در هنگام تولد دیده می شود؟ فرمود: آری به خدا! از ساعت تولد تا ساعت وفات پدر بزرگوارش که دو سال و نه ماه است، دیده می شود و تولد او هنگام طلوع فجر از شب جمعه در ماه شعبان سال 257 است، و وفات پدرش روز جمعه ی هشتم ربیع الاول در سال 260 در شهری کنار دجله که متکبر گردنکشی به نام جعفر گمراه، ملقب به متوکل بنا می کند واقع خواهد شد.

سپس قسمت دیگری از حالات حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت و در حال ظهور را بیان می کند.

### دعا جهت رفع بیماری

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز است که اگر در کسی باشد منافق است، اگر چه روزه بگیرد و نماز بخواند، وقتی که سخن گوید دروغ بگوید، وقتی که وعده دهد خلاف کند و وقتی که به او امانتی دادی خیانت کند.

حسین بن بسطام و برادرش: ابوعتاب در کتاب طب الانمه از عبدالله بن سنان نقل می کند که گفت:

در مکه مطلبی از خاطرم گذشت که جز خدا از آن خبر نداشت. هنگامی که به مدینه رفتم و خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم، نگاهی به من کرد و فرمود: از آن نیتی که کردی توبه کن و دیگر چنین قصدی نکن. گفتم: استغفرالله و هنگامی که با حضرت خداحافظی می کردم، فرمود: هر که مریض و دردمند شود و برای رضای خدا صبر کند، خداوند اجر هزار شهید به او بدهد. هنگامی که مسافتی از مدینه دور شدم، عرق مدنی (چیزی مانند مو است که در ران پدید می آید) در پایم پیدا شد و چند ماهی به آن مبتلا بودم. سال دیگر به حج رفتم و خدمت آن حضرت رسیده و گفتم: دعایی به این پای من بخوانید و جریان بیماری را بیان کردم و گفتم که این پایم درد می کند. حضرت فرمود: این پایت چیزی نیست، پای دیگری را که سالم است بده که خداوند برایت شفا فرستاد. پای دیگر را دراز کردم و حضرت دعایی به آن خواند. هنگامی که از خدمت او مرخص شده و مسافتی دور شدم، پای سالمم به همان مرض مبتلا شد. گفتم: به خدا! به این پا دعا نخواند مگر برای بیماری که در آن پیدا می شود. سه شب مریض بودم و بعد خداوند به جهت دعای آن حضرت مرا شفا داد.

### دعایی برای رفع شکنجه

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: خرد را شایسته نیست که در هیچ حالی این سه را فراموش کند: فنا و نابودی دنیا را، دگرگونی احوال و آفات بی امان.

و از رزام: غلام خالد قسری نقل شده که گفت:

پس از خروج محمد بن خالد از مدینه، مرا شکنجه می دادند و نگهبان مرا به سقف می آویخت و در را می بست و به خانه ی خود می رفت. به خدا! روزی به این حال بودم، ناگاه از روزنه ی کوچی کاغذی که به ریگ بسته بود به طرف من افتاد. خط حضرت صادق علیه السلام را شناختم. حضرت نوشته بود: ای رزام! بگو: ای که قبل از هر چیزی بودی، و ای که بعد از هر چیزی هستی، و ای ایجاد کننده ی هر چیز، زره محکم خود را به من بپوشان و مرا از شر همه خلق خود حفظ فرما. رزام گفت: هنگامی که این کلمات را گفتم، دیگر شکنجه ندیدم.

## دیواری از طلا

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: احترام و حرمت مؤمن از کعبه عظیم تر است.

از مهلب بن قیس روایت شده که گفت:

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چه موقع بنده امام خود را می شناسد؟ فرمود: اگر این کار را کرد - دستش را روی دیوار گذاشت - پس مشاهده کردم که دیوار طلا شده، سپس دستش را روی ستونی گذاشت، همان ساعت پر از برگ شد.

## دو علم دانستی پیرامون دوقلوها و چگونگی وزش باد

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی آورده است:

یکی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام دارای دو نوزاد دوقلو گردید، همین که به حضور مبارک آن حضرت شرفیاب شد، پس از تبریک و تهنیت به او فرمود: آیا می دانی کدام یک از دوقلوها بزرگترند؟

پدر نوزاد در جواب اظهار داشت: آن که اول از شکم مادر خارج و به دنیا آمده است.

حضرت فرمود: خیر، آن که آخر به دنیا آمده بزرگ تر است، زیرا مادر در ابتداء به وسیله او؛ و سپس به وسیله آن که اول خارج شده، آبستن گردیده است.

و چون نطفه اولی در ابتداء وارد رحم شده و منعقد گردیده است، به همین جهت توان خروج از رحم مادر را ندارد، تا آن که نوزاد بعد از خودش خارج گردد؛ و پس از آن که راه برای اولی باز شد آن وقت می تواند از رحم مادر خارج و وارد دنیا گردد. (1).

بنابر این، آن که نطفه اش اول منعقد شده است، دومین نوزاد محسوب می شود، که به همین جهت بزرگ تر هم خواهد بود.

همچنین محمد بن فضیل عزمی حکایت کند:

روزی کنار کعبه الهی در حجر اسماعیل زیر ناودان طلا، در محضر پُر فیض امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم.

ناگاه متوجه شدیم که دو نفر با یکدیگر در رابطه این که باد از کجا و چگونه می وزد نزاع می کنند، و یکی به دیگری می گوید: به خدا قسم! تو نمی دانی باد از کجا می وزد.

و چون سر و صدای آن ها بالا گرفت، امام جعفر صادق علیه السلام به آن که بیشتر ادعا می کرد، خطاب نمود و فرمود: آیا تو خودت می دانی که باد از کجا و چگونه می وزد؟

اظهار داشت: خیر، من نمی دانم؛ ولیکن از مردم چیزهایی را در این رابطه شنیده ام.

محمد عزمی در ادامه داستان گوید: من به امام صادق علیه السلام عرض کردم: یا ابن رسول الله! شما خود بیان فرمائید که باد از کجا و

چگونه می وزد؟

حضرت فرمود: باد، زیر رکن شامی، در کنار کعبه الهی زندانی است، وقتی خداوند تبارک و تعالی اراده وزش آن را نماید، مقداری از آن را آزاد می سازد.

پس چنانچه آن باد از جنوب کعبه خارج شود، باد از سمت جنوب می وزد.

ولی اگر از شمال آن خارج گردد، آن را باد شمال گویند.

و اگر از مشرق باشد، آن را باد صبا خوانند.

و اما چنانچه از مغرب باشد، باد دبورش گویند.

و سپس امام علیه السلام در ادامه فرمایش خود افزود: دلیل و علامت آن این است که همیشه در تابستان و زمستان این رکن شامی متحرك می باشد. (2).

ص: 566

---

1- کافی: ج 6، ص 53، ح 8، وسائل الشیعة: ج 21، ص 497.

2- بحار الانوار: ج 60، ص 8، ح 7.

یکی از روایان حدیث - و از اصحاب امام موسی کاظم صلوات الله و سلامه علیه - حکایت کند:

از آن حضرت شنیدم که فرمود: هنگامی که نشانه های مرگ بر پدرم امام جعفر صادق علیه السلام آشکار گردید، خطاب به من اظهار داشت:

ای پسر! کسی غیر از تو مرا غسل نمی دهد، همان طور که من خودم پدرم امام محمد باقر علیه السلام را غسل دادم؛ و او نیز پدرش امام سجاد زین العابدین علیه السلام را غسل داد، چون که حجت خدا را فقط حجت او باید غسل دهد؛ و من خود، چشمان پدرم را بر هم نهادم و او را کفن کردم.

سپس پدرم، امام جعفر صادق علیه السلام افزود: ای فرزندم! پس از فوت من، برادرت عبدالله. ادعای امامت و خلافت مرا خواهد کرد، او را به حال خود واگذار؛ زیرا او اول کسی است که به من ملحق خواهد شد.

و هنگامی که امام صادق علیه السلام به شهادت رسید، فرزندش حضرت موسی کاظم علیه السلام او را غسل داده و کفن نمود.

ابوبصیر گوید: به حضرتش عرض کردم: یا ابن رسول الله! امسال شما و برادرت، عبدالله مناسک حج را انجام دادید؛ ولیکن عبدالله یک شتر قربانی و نحر کرد؟

حضرت فرمود: همین که حضرت نوح علیه السلام سوار کشتی شد، از هر موجودی یک جفت نر و ماده داخل آن قرار داد؛ مگر زنزاده را که سوار کشتی ننمود.

ابوبصیر گوید: با شنیدن این سخن، گمان بردم که امام علیه السلام خبر از مرگ خود می دهد؛ ولی بر خلاف فکر و تصور من حضرت موسی کاظم علیه السلام اظهار نمود: برادرم عبدالله، بیش از یک سال زنده نمی ماند.

اصحاب، تاریخ آن روز را یادداشت کردند؛ و عبدالله فرزند امام جعفر صادق علیه السلام بیش از یک سال ادامه زندگی نداد؛ و بلکه کمتر از آن قبل از پایان یک سال از دنیا رفت. (1).

ص: 567



1 مرحوم قطب الدین راوندي روایت کرده است:

روزي از امام جعفر صادق عليه السلام سوال کردند: روزگار خود را چگونه سپري مي فرمائي؟

حضرت در جواب فرمود: عمر خویش را بر چهار پایه و رکن اساسي سپري مي نمايم:

مي دانم آنچه که روزي براي من مقدر شده است، به من خواهد رسید و نصیب دیگری نمی گردد.

مي دانم داراي وظائف و مسئولیت هائي هستم، که غير از خودم کسی توان انجام آن ها را ندارد.

مي دانم مرا مرگ در مي يابد و ناگهان بدون خبر قبلي مرا مي رباید؛ پس باید هر لحظه آماده مرگ باشم.

و مي دانم خدای متعال بر تمام امور و حالات من آگاه و شاهد است و باید مواظب اعمال و حرکات خود باشم. (1).

2 در روایات متعددي وارد شده است:

هرگاه که امام جعفر صادق عليه السلام در باغستان و مزرعه، بیل در دست داشته و مشغول کشاورزي و کارگري مي بود؛ و اصحاب و دوستان، حضرت را با آن حالت مشاهده مي کردند، عرضه مي داشتند: یا ابن رسول الله! چرا در این موقعیت خود را به زحمت انداخته اید؟! اجازه فرمائید تا ما کمک کنیم و شما استراحت نمائید؟

حضرت در جواب مي فرمود: مرا به حال خود وا گذارید، من علاقه مندم که خداوند مرا در حالي مشاهده نماید که با دست خود زحمت مي کشم و کار مي کنم و جسم خود را براي بدست آوردن روزي حلال به زحمت و مشقت انداخته ام. (2).

3 بعضي از بزرگان همانند مرحوم اربلي حکایت کرده اند:

روزي مگسي بر صورت منصور دوانقي نشست و منصور با دست خود آن را دور ساخت، مگس بار دیگر برگشت و بر همان جاي اول نشست و باز منصور آن را دور کرد.

و این کار چند مرتبه تکرار شد تا آن که منصور به خشم آمد، در همان حال، امام جعفر صادق عليه السلام وارد شد.

منصور گفت: یا ابن رسول الله! خداوند متعال براي چه مگس را آفریده است؟

حضرت در پاسخ فرمود: براي آن که به وسیله آن، جبّاران را ذلیل و متواضع گردانند. (3).

4 مرحوم نراقي در کتاب ارزشمند خود آورده است:

شخصي نزد امام جعفر صادق عليه السلام حضور یافت؛ و عرضه داشت: یا ابن رسول الله! پدرم پير و ضعيف گشته است به طوري که همانند بچه کوچک باید در خدمت او باشم؛ و نیز او را براي قضاء حاجت بغل مي کنم.

حضرت فرمود: چنانچه توان داشته باشی باید این کار را ادامه دهی؛ و نیز باید با کمال ملاحظت و مهربانی برایش لقمه بگیری و دهانش بگذاری.

و انجام این امور فردای قیامت، راه ورود به بهشت را برایت آسان می گرداند. (4).

5 صفوان جمال حکایت کند:

روزی در خدمت آن حضرت بودم، که فرمود: ای صفوان! آیا تعداد سفیران و پیامبرانی را که خداوند متعال برای هدایت بندگان؛ مبعوث گردانیده است، می دانی؟

عرض کردم: خیر، نمی دانم.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برانگیخت و به همان تعداد نیز وصی و جانشین منصوب و معرفی کرده، که تمامی آن ها اهل صدق حدیث و ادای امانت و زاهد در امور دنیا بوده اند.

سپس حضرت در ادامه فرمایش خود افزود: خداوند متعال پیغمبری بهتر و با فضیلت تر از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نفرستاد.

و نیز جانشینی بهتر و با فضیلت تر از جانشین آن بزرگوار یعنی؛ حضرت امیرالمؤمنین امام علی بن ابی طالب علیه السلام معرفی نکرده است. (5).

ص: 568

---

1- مستدرک الوسائل: ج 12، ص 172، ح 15.

2- کافی: ج 5، ص 76، بحار الانوار: ج 47، ص 57، وافی: ج 17، ص 30 و 36.

3- کشف الغمّة: ج 2، ص 373.

4- جامع السّعادات: ج 2، ص 265.

5- بحار الانوار: ج 16، ص 352، به نقل از اختصاص شیخ مفید.

## درباره مذهب جعفري

امام ششم اسلام و معصوم هشتم محقق حقایق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه به سال هشتاد و سوم هجرت در هفدهم ماه ربیع الاول هنگام فجر روز جمعه از ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر به دنیا آمد.

طلوع این نور مقدس در بحران ظلمت آل امیه صورت گرفت.

بنی مروان در آن سال ها اوج قدرت و عظمت مادی خود را می پیمودند.

صادق آل محمد سلام الله همانطور که در کتاب معصوم هفتم یاد کرده ایم در میان برادران خود عبدالله اکبر و ابراهیم و عبدالله اصغر شاخص خاندان علوی بود.

بنابراین درباره ی هیچ کدام از پسران امام باقر گمان به امامت نرفت و هیچ کدام از آنان این داعیه را ابراز نکرد.

تنها جعفر بن محمد ابوعبدالله سلام الله علیه مشارالیه و محل تعظیم و تکریم طایفه ی ناجیه ی امامیه بود.

امام صادق در دوران حیات جدش علی بن الحسین علیهما السلام به دنیا آمد و در آن تاریخ که سیدالساجدین جهان را بدرود می گفت صادق اهل بیت کودکی دوازده ساله بود.

و به سال صد و هفده که حضرت باقر رحلت می کرد وی سی و چهار سال داشت و در سن سی و چهار سالگی امامت امت محمد صلی الله علیه و آله به عهده ی او افتاد.

می گوید در آن دم که پدرم دیده از دیدار فرو می بست فرزندان خود را به حضور طلبید.

در این هنگام رجال شیعه نیز افتخار حضور داشتند.

پدرم باقر سلام الله علیه در میان جمع آن سخن به پسران خود گفت که یعقوب اسرائیل به هنگام نزع فرزندان خود را وصیت فرمود.

پروردگار متعال به خاطر شما دین مبین خود را برگزید. آن دین مبین اسلام است و شما چنان باشید که مسلمان بمیرید.

و بعد رویش را به سمت من برگردانید و فرمود:

یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون

- جعفر! پس از مرگ جنازه ی مرا از زمین بردار و خویشتن به غسل من اقدام کن. با آن جامه که روزهای جمعه نماز می خواندم کفنم بپوشان و در دل خاک بند کفنم را باز کن و در بقیع کنار قبر پدرم به خاکم بسپار و مزار مرا به قدر چهار انگشت بالا بیاور و بعد روی مقدس خود را سوی اصحاب خویش برگردانید و فرمود:

چنان پنداشتم که پدرم ابو جعفر اصحاب خود را به گواهی بر بالین خویش طلبید.

گفتم بابا. آیا برای تو مقدور نبود که وصایای خویش را محرمانه به من باز گوئی.

فرمود:

- می خواستم همه بدانند که پس از بدرود من زمام امور به مشت کیست. و دوست نمی داشتم که در امامت تو شبهه و اشکالی به وجود بیاید.

امام صادق به سال صد و هفده در سن سی و چهار سالگی بر جای پدر نشست و ابواب افاده و افاضه و تعلیم و تدریس را به روی علمای عصر خویش گشود.

گفته می شود و این گفتار محقق است. به قدری که از محضر معارف جعفر بن محمد کسب فیض و عرفان شده از محضر هیچ یک از علما و حتی ائمه ی اسلام نشده است.

آمار علمائی که از امام ابو عبدالله جعفر بن محمد روایت حدیث کرده اند به چهار هزار نفر بالغ است.

در عصر امام صادق عقائد مادی ریشه ی استواری گرفته بود.

1- ابن ابی العوجا.

2- ابن طالوت

3- ابن اعمی

4- ابن مقفع

این چهار نفر پدید آورندگان فکر مادی و الحاد به نشر افکار خود همت گماشته بودند.

تنها امام صادق بود که همچون سدی شکست ناپذیر در برابر ایرادها و اشکالات این قوم استقامت می ورزید.

و باید دانست که امام صادق به سخن مردم «هر چه بود» با منتهای خونسردی و ادب گوش می داد و بعد با بیانی وسیع و عمیق به پاسخ می پرداخت.

از دهریون هر کس با ابو عبدالله جعفر صادق سلام الله علیه طرف مباحثه می شد نتیجه ی مباحثه به نفع حق و شکست باطل صورت می گرفت.

مادیون احیانا در استدلال خود سخنانی خشم انگیز و نفرت آور از دهان می پرانیدند.

این قوم قومی بی ادب و دور از تربیت اجتماعی بودند.

ولي امام صادق با همه قدرت و اعتبار اجتماعي خود آن قدر مدارا مي فرمود و آن قدر ادب به كار مي برد و آن چنان در تنظيم منطق خود مهارت نشان مي داد كه حريف چاره اي جز تسليم نداشت.

ابوشاكر ديصاني كه از پيشوايان مكتب مادي بود يك روز به حضور امام شرفياب شد و گفت:

- پدران تو مردمي دانشمند و درخشان بوده اند و مادران تو نيز از فكر و علم بهره اي داشتند. تو كه از چنان نطفه به وجود آمده اي و بر چنين دامان پرورش يافته اي امروز همچون آفتاب تابان بر آسمان معارف و علوم مي درخشي. ما عقیده داریم كه جهان از ليست، قديم است بي ابتداست و شما كه اين جهان را حادث مي شماريد چه منطق معقولي داريد.

امام با مهرباني و آرامش تخم مرغی را از زمین برداشت و فرمود مي دانيد اين چيست.

- تخم مرغ است.

- نگاهش كنيد. در زير اين پوست نقره فام دو مايع غليظ تكوين شده كه هرگز به هم نمي آميزند.

سفیده اي مانند سيماب از بالا و پائين. از چهار طرف زرده اي همچون طلاي مذاب را به ميان گرفته است. اين طور نيست.

- چرا اين طور است يا اباعبدالله.

امام گفت:

- و ما امروز اين تخم جامد و ساكن و بي حس و حال را در زير بال هاي گرم مرغی مي گذاريم و در انتهاي چندين روز اين تخم از هم مي شكافد و در ميان سفیده و زرده اش طاوسي رنگين پر و بال سر مي كشد. اين طور نيست؟

- چرا يا اباعبدالله اين طور است.

- تخم مرغ. اين تخم مرغ تا ديروز وجود خارجي نداشته.

از نطفه يك طاووس نر در دل يك طاووس ماده تكوين شده و پس از چندي طاووسي كه اكنون وجود خارجي ندارد از ميانش به در مي آيد. آيا معهدا مي توانيم اين تخم مرغ يا آن طاووس را ازلي و قديم بناميم. اين تخم مرغ. و اين طاووس و آنچه در جهان مي بينيد اجزائي نيستند كه در مقام «كل» وجود عالم را تشكيل مي دهند و تاريخ همه ي آنها به روزي منتهي مي شود كه اصلا وجود نداشته اند.

اين جهان اگر قديم مي بود بايد اجزائش نيز از قديم وجود مي داشتند. بايد كوهش، دشتش، دره اش، صحرايش، نهرش، دريايش همه و همه با خودش كه جز اين چيزها نيست بايد در عالم حس و عيان موجود مي بودند. بايد تخم مرغش هميشه تخم مرغ مي بود طاووسش نيز مستغني از وجود تخم مرغ بال و پر مي افراشت. اينجاست كه به حدوث جهان پي مي بريم. اينجاست كه با دیده ي سر آغاز جهان را مي بينيم. اين طور نيست.

ابوشاكر با منتهاي عجز و مسكنت گفت:

- این طور است یا اباعبدالله.

- این طور است.

دلالت فاضحت و قلت فاحسنت و ذکرت فاجزت

با برهان خویش این تیرگی را روشن فرمودی. گفتی و نیکو گفتی و بیان کردی و در عین اختصار حق بیان را ادا کردی یا اباعبدالله. و اکنون یک سؤال دیگر.

- چشمان ما می بیند. گوش های ما می شنود. با بشره لمس می کنیم.

ذائقه ی ما مزه ها را می شناسد و شامه ی ما بوها را در می یابد.

این بوی خوب است. این بوی بد است.

معنی این حواس چیست! این پنج حس ما را به این حقیقت نزدیک می سازند که ملاک حقایق در جهان ادراک های مادی است. آنچه را که با حواس مادی خود نمی توانیم ادراک کنیم موهومی بیش نیستند اینطور نیست یا اباعبدالله!

فرمود:

- این طور نیست. این طور نیست.

اباشاکر! می دانی چرا! آنچه را که از حواس خمسه تعریف کرده ای آلائی بی حس و حال را یکی پس از دیگری شمرده ای. چشم آلت دیدن و گوش آلت شنیدن و زبان آلت ذوق و بشره آلت لمس و بینی آلت استشمام است. ما درخت را با اره و تبر می بریم ولی ملاک بریدن درخت تنها اره و تبر نیست.

تا دستی به دسته ی اره و تبر نچسبد. تا نیروئی این فلز تیز شده و صیقل خورده را تکان ندهد خود به خود نمی تواند گیاهی را فرو اندازد تا چه رسد به درخت.

ذکرت الحواس الخمس و هی لا تنفع الا بدلیل کما لا تقصع الظلمه بغیر مصباح

آنچنان که ظلمت را پی چراغ نشاید پیمود این آلات پنج گانه را نیز بی نیروی معنویش نمی توان بکار انداخت.

درباره ی معرفت به مقام کبریائی حق چنین گفت:

- من علوم را در چهار علم محصور یافتم.

1- نخست آن که خدای خویش را بشناسی.

2- و بعد دریابی که با تو چه کرده یعنی از مواهب و عطایای وجودی به وجود تو تا چه اندازه افاضه فرمود.

3- و بعد از تو در برابر این همه اعطا و انعام چه خواسته.

4- و چهارم آنکه چه خطائی فروغ جان تو را خاموش خواهد ساخت و کدام دست به این دستبرد خواهد زد.

با این چهار معرفت معارف واجبه را خواهیم شناخت.

چون خدای خویش را شناختیم ناچاریم نعمت او را نیز بشناسیم.

نعمت شناسی مقدمه سپاسگذاری است و سپاسگذاری در حقیقت نفس خود ایفای تکلیف و ادای مراسم عبودیت است. و در آنجا که آدمیزاده نعمای پروردگار خود بشناسد و شکر نعمتش بگذارد و از خطائی که آفت دین اوست بگذرد حقیقت علوم را دریافته و از دانش خود بیش بهره برده است.

به هشام بن حکم. شاگرد فعال و هوشیار خود فرمود:

ان الله تعالی لا يشبه شيئا ولا يشبهه شيء و كلما وقع في الوهم فهبخلافو

نه چیزی به خدا مانند است و نه او به چیزی می ماند.

آنچه در وهم بشر صورت می گیرد صورتی موهوم بیش نیست. بنابراین آن صورت موهوم حقیقت الوهیت نیست.

«این حکمت را در مکتب پدر بزرگوار خویش امام باقر آموخته بود».

او می فرمود که پروردگار متعال عادل است و درباره ی عدل الهی این سخن یادگار اوست.

يا زراه اعطيك حمله في القضا والقدر

زرارة بن اعین به عرض رسانید:

- فدای تو شوم. بگو تا بشنوم که تکلیف ما با مقدرات ما چیست.

امام صادق گفت:

- به روز رستاخیز. در آن صحرا که محشر بشر است پروردگار عادل بندگان خویش را بر مبنای تعهدات آنان به پای حساب می کشاند. و از آنچه خود بر آن تقدیر کرده و قضا رانده کلمه ای نخواهد پرسید.

آدمیزاده به هر چه دلخواه اوست دسترس ندارد و اگر دلخواه خود را به دست بیاورد مسلم نیست که بر آن توفیق یابد و اگر بر آن توفیق یافت باز هم باید از توفیق خویش رضا حاصل کند. بنابراین تا اراده و قدرت و توفیق و رضا به دست نیاید سعادت او کمال نخواهد یافت.

آنچه را که باید بدانید در طلبش از پای منشینید و به راهش از هر چه دارید بگذرید زیرا دین خدا بر ارکانی قرار گرفته که تا حقایقش ادراک نشود این عبادت های عادی سودی نخواهد بخشید و آن نادانی به هیچ پوزش شایسته اغماض و بخشایش نتواند بود.

به توبت و انابت بگرائید.

تاخير التوبه اعتزاز و طول التسويف حيرة و الاعتدال علي الله هلکه و الاصرار علي الذنب امن لمکر الله يا من مکر الله الا- القوم الخاسرون.

آنان که در ادای توبت و انابت تعلل می ورزند قومی مغرور باشند و آن کسان که استغفار را به امروز و فردا می اندازند سرگردان می مانند و بدین ترتیب به هلاکت می گرایند.

گناهکارانی که به گناه خویش ادامه می دهند از سقوط ناگهانی خود غفلت دارند. و همین قوم سرانجام زیان خواهند کرد.

شیخ اجل اعظم بهاء الملة والدين محمد عاملي اعلي الله مقامه در کشکول خود از عین خط مردی به نام «عنوان بصري» چنین می نویسد: مردی از مشایخ عرب بود که نود و چهار سال از عمرش گذشته بود می گفت:

- سال ها بود که من از محضر مالك بن انس داش فرا می گرفتم ولي در آن روز که جعفر بن محمد الصادق «سلام الله عليه» از سفر کوتاه خود به مدینه بازگشت و من حضورش را ادراك کردم. تصمیم گرفتم که در آینده شاگرد ابوعبدالله صادق باشم و به این مقام افتخار کنم. ولي امام به من فرمود:

- از من دست بدار. در خانه ي من آمد و رفت بسیار است، به علاوه من در شب ها و روزها او را دو اذکاری دارم که سزاوار است هر کدام به وقت خود انجام شود. شما همان طور که در محضر مالك بن انس به کسب معرفت می پرداختی از کار خویش دست باز مدار و مرا به حال خویش بگذار.

از این امتناع دلم شکست. با غم بسیار خانه اش را ترك گفتم و به خانه ي خود برگشتم.

پیش خود گفتم اگر جعفر بن محمد در پیشانی من فروغ سعادت می دید، مرا از پیشگاه خود طرد نمی کرد.

شب هنگام به مسجد رسول الله علیه و آله رفتم و نماز گذاشتم و به قبر مطهر رسول سلام دادم و بازگشتم.

و فردای آن روز بار دیگر به روضه ي رسول شرفیاب شدم و دو رکعت نماز گذاشتم و دست به آسمان بلند کردم و گفتم:

امسا لك يا الله يا الله ان تعطف علي قلب جعفر و ترزقني من علمه ما اهتدي به الي صراطك المستقيم

پروردگارا! قلب جعفر بن محمد را به من مهربان کن و از علم او برخوردارم فرمای تا در روشنائی علم او صراط مستقیم را بشناسم و از آنجا به خانه ام آمدم.

دیگر رغبتی نداشتم که به محفل مالك بن انس پا بگذارم زیرا عشق امام صادق چنان به قلب من ریشه کرده بود که جز او و محضر او همه چیز را از یاد برده بودم.



شب و روز در خانه ي خود به کنج عزلت خزیده بودم. جز به خاطر نماز از خانه ام پا به در نمی گذاشتم.  
بالاخره طاقتم طاق شد.

دیدم نمی توانم در این کنج عزلت قرار بگیرم.

برخاستم جامه و ردا پوشیدم و رو به سوی خانه ي صادق به راه افتادم.

در خانه ي او از خدمتکارش اجازه خواستم که امام را ببینم.

خدمتکار برگشت و پرسید:

- چکار دارید.

گفتم:

السلام علي الشریف

در آن عهد علویین را مردم عرب «شریف می نامیدند»

گفتم می خواهم بر «شریف» سلام کنم.

خدمتکار معذرت خواست و گفت:

امام بر سجاده ي عبادت ایستاده است و دارد نماز می خواند.

اندکی به انتظار نشستم که دیدم همان خدمتکار بار دیگر آمد و گفت:

- ادخل علي بركة الله

اجازه داد.

خوشحال شدم امام تازه از نماز فراغت یافته بود.

سلام کردم.

بر جواب سلام من اضافه کرد:

- بنشین که مغفرت الهی نصیب تو باد.

روبرویش نشستم.

چند لحظه مکث کرد و آن وقت فرمود:

- کنیه شما چیست.

گفتم: ابوعبدالله.

فرمود:

- این کنیه را خدا برای تو ثابت کند و توفیق رفیقت سازد چه حاجتی داشتید.

در دل گفتم اگر از این دیدار جز همین دعا بهره‌ی دیگری نبرم برای من همین دعا که در حق من کرده بس است.

دوباره پرسید:

- چه می‌خواهید:

گفتم از درگاه خدا مسئلت کردم که قلب تو را به من مهربان فرماید و از علم تو بهره‌ورم کند و امیدوارم دعای من مستجاب شود و «شریف» با من بر سر لطف و مرحمت درآید.

امام فرمود:

- گوش کن یا اباعبدالله. علم متاعی نیست که در نتیجه‌ی تعلم و تحصیل به دست آید.

و انما هو نور یقع فی قلب من یرید الله تعالی ان یهدیه

بلکه علم نور است که پروردگار متعال در قلب‌های تهذیب شده برمی‌افروزد و در پرتو همان نور به راه راست هدایتش می‌کند. شما که علم را می‌جوئید خوبست نخست در نفس خود حقیقت عبودیت را بجوئید و بعد علم را به خاطر عمل فراگیرید، و رموز دانش را از خدا بخواهید تا با شما بازش گذارد.

گفتم یا شریف:

امام در اینجا حرف مرا برید و فرمود:

- به من «شریف» نگوئید.

به من بگوئید. یا اباعبدالله.

گفتم یا اباعبدالله حقیقت عبودیت چیست.

در جوابم فرمود:

- حقیقت عبودیت محصول سه خصلت است.

1- نخست آنکه بنده برای خود در این جهان مال و ملکی نشناسد زیرا بنا به قاعده بندگی و بردگی آن کس که بنده و برده است در برابر مولای خود مالک هیچ. حتی نفس خویش هم نیست. هر چه دارد همه را مال خدا بشمارد و در همان راه که با رضای خدا قرین است به مصرفش رساند.

2- بنده ای که می خواهد به حقیقت عبودیت برسد نباید به خاطر خویش تدبیر و چاره جوئی کند.

3- و همواره به دین خود بیندیشد و فکر کند که پروردگار او را به چه امر کرده و از چه نهی فرموده است.

هنگامی که بنده خویشتن را صاحب مال و مالک ملک نشمارد به مال و ملک دنیا حرص نخواهد زد و از انفاق دینار و درهم نخواهد ترسید. و مال دنیا را به همان ترتیب که خدای او فرمان داده خرج خواهد کرد.

هنگامی که بنده خویشتن را شایسته تدبیر و چاره جوئی نداند مصیبت های دنیا در چشمش با همه عظمت خود کوچک خواهد نمود و حوادث زندگی را با بردباری و تسلیم خواهد پذیرفت.

هنگامی که بنده به اوامر و نواهی الهی بیندیشد و در فکر دین خود باشد هرگز به خودنمائی و جاه فروشی در اجتماع نخواهد پرداخت و در راه مفاخره و مباهات برای خویشتن در دسر فراهم نخواهد ساخت.

و هنگامی که خداوند متعال بنده ی خویش را بدین سه خصلت اکرام فرماید. دنیا و مردم دنیا و اهریمنان دنیا در چشم و دل او کوچک و ناچیز جلوه کنند.

یک چنین انسان هرگز در جمع مال حرص نزند و در سایه ی مال افتخار نجوید و به دیگران کبر و یا نخوت نفروشد و بدان چه در ملک مردم است چشم طمع نگشاید و عمر خویش را به بطالت سر نکند.

این نخستین پایه ی تقواست.

قال الله جل و عز من قائل تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض و لا فسادا و العاقبه للمتقين

ما سعادت را در آخرت به کسانی وا خواهیم گذاشت که در دنیا برتری نجویند و فساد نیانگیزند. سعادت در عاقبت ویژه ی پرهیزکاران است.

عنوان بصري مي گوید.

- گفتم يا ابا عبد الله نصيحتم فرمائي.

فرمود:

- تو را به نه حکمت وصیت کنم و همین نه وصیت نصیحت را کافی است. من سالکان طریق را به همین نه کلمه وصیت گویم.

و از درگاه پروردگار متعال مسئلت جویم که تو را در انجام این وصایای نه گانه یاری فرماید:

از این نه سخن سه سخن به ریاضت نفس و سه سخن به حلم و سه سخن به علم وابسته است.

این نه سخن را به یاد دار و زنهار در انجامش کسالت و اهمال روا مدار.

عنوان می گوید:

- حواسم را جمع کردم و قلبم را از اندیشه های گوناگون تهی ساختم و با فکری آسوده و خاطری تهذیب شده به سخنان امام ابو عبدالله گوش هوش فرا داشتم.

امام چنین گفت:

اکنون آن سه حکمت که به ریاضت نفس تعلق دارد.

1- آنجا که در نفس خویشتن اشتها نمی یابی از خوردن پرهیز کن. زیرا ناخواسته خوردن خورنده را احمق و ابله بیروrand و به هوش باش که جز به هنگام گرسنگی لب به طعام نیالائی.

2- از سفره لقمه ی حلال برداری و در نخستین لقمه اسم مقدس پروردگار بر زبان آوری.

3- فراموش مکن که رسول اکرم فرمود:

ما ملاء آدمی وعائنا شرا من بطنه و ان کان ولا بد فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه

هرگز آدمیزاده ظرفی را که ناهنجارتر از شکم وی باشد آکنده نسازد. و در آن هنگام که گرسنگی طاقت از کفش بر باید انبار شکم را به سه قسمت تقسیم کند:

یک قسمت را طعام و یک قسمت را به شراب «نوشیدنی» و قسمت سوم را به نفس خویش وا بگذارد.

و اما آن سه سخن که باید در حلم گفته شود:

1- در پاسخ آن کس که گریبان تو گیرد و گوید.

اگر یک دشنام دهی ده دشنام خواهی شنید.

چنین گوی:

- که اگر ده دشنام دهی یک دشنام هم نخواهی شنید.

2- به آن کس که تو را به ناهنجار یاد کند چنین جواب گوی:

- این خصلت ها که به من نسبت داده ای اگر در من موجود است به درگاه خدا استغفار می کنم و از قدرت و رحمت او مسئلت می دارم که مرا از این خصال نکوهیده برهاند و اگر در من چنین خصلتی موجود نیست و توبه ناحق تهمت می زنی باز از درگاہ الهی می خواهم که این گناه را بر تو ببخشد.

3- با دشمنان خویش مدارا کن و اگر تو را به آزار و ایذاء تهدید کرده اند تو آنان را به محبت و دعا نوید ده.

و سرانجام آن چه از گفتار ما به علم مربوط است:

1- از دانشمندان دانش فراگیر و آنچه را نمی دانی از پرسیدنش ننگ مدار ولی زنهار از سر هزل و لهو پرسش مکن و قیمت وقت را بشناس.

2- هرگز خودسرانه در مسائل سخن مگویی و علم را حقیر مگیری و جانب احتیاط را هرگز فرو مگذار.

3- گردن خویش را زنهار برای مردم پل مساز و از اعطای فتوی آن چنان که از شیر می گریزی بگریز.

عنوان بصری می گوید:

در این هنگام امام محقق حقایق جعفر بن محمد الصادق فرمود:

قم عني يا ابا عبدالله فقد نصحت لك و لا نفسد علي وردی

اکنون از حضور من برخیز و برنامه ی اذکار و اوراد مرا درهم مشکن آنچه گفتنی بود با تو باز گفته ام.

فانی امرء ضنین بنفسي والسلام علي من اتبع الهدی

از من دست بردار که من با خویشان خلوت کرده ام.

سفیان ثوری عارف و صوفی مشهور به حضور امام ابو عبدالله جعفر بن محمد افتخار یافت. و استدعا کرد که وی را وصیت و نصیحت

فرماید:

امام صادق فرمود:

- سفیان! تو مردی باشی که دربار خلیفه از تو جستجو کند و من مردی هستم که گوشه ی عزت گرفته ام و مستغنی از دربار و درباریان

روزگار می گذرانم من چه گویم که تو را سودمند باشد

سفیان در پاسخ امام گفت:

- من از این محفل بر نمی خیزم مگر آن که آن چه باید بشنوم از زبان مقدس تو بشنوم.

در این هنگام امام فرمود:

1- هنگامی که نعمت های الهی به تو روی آورد تو پیشانی سپاس بر خاک بر گذار و شکر نعمت ادا کن تا نعمت افزون شود.

در قرآن کریم فرمود:

لئن شکرتم لازیدنکم

چون شکر گوئید بر نعمایمان بیفزایم.

2- و در آن جا که معیشت را بر خویش تیره و تنگ یابی و رنج تهی دستی بر لب به توبت و انابت بگشایی و از گناهان خویش مغفرت و آمرزش خواه زیرا چون گناه افزون گردد روزی فروکاهد و زندگی درهم بفشارد.

باز هم در کلام کریم آمده است:

فقلت استغفروا ربکم یرسل السماء علیکم مدرارا

آنجا که نوح به قوم خویش سفارش می داد: «استغفار کنید تا پروردگار شما درهای آسمان را به روی شما بگشاید و باران رحمت بر کشتزارتان ببارد.

3- و به هنگام ترس و اندوه تا می توانی این جمله ی مقدس را تکرار کن.

لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم

سفیان ثوری از جا برخاست و گفت راضی شدم یابن رسول الله.

ثلاثة وای ثلاثة

سه کلمه به من القا فرمودی ولی کلماتی که از هیچ کس و هیچ جا نخواهم شنید.

سه کلمه اما چگونه کلماتی.

به یکی از فرزندان خویش «گمان دارم پسر بزرگش اسماعیل بود» پند می داد:

پسرم پند من بشنو و گفتار من به گوش گیر

آنچه گویم به کار بند تا در این دنیا عمر خویش را دلپسند بسر بری و پس از مرگ سعید و رستگار باشی.

1- آن کس که به قسمت خویش قناعت کند همیشه غنی و توانگر است و آنان که چشم طمع به مال غیر دوزند هر چند غنی باشند فقیرند و همچنان مستمندانه بدرود جهان گویند.

2- آنان که به قضای الهی رضا نمی دهند، پروردگار خویش را در امضای قضا متهم دارند.

3- کسی که لغزش خویش را کوچک شمارد لغزش دیگران در چشم وی بزرگ جلوه کند. یک چنین کس همواره عیب مردم جوید و غیبت مردم گوید و هرگز به اصلاح نفس خویش نپردازد لاجرم در فساد بمیرد.

4- آن کس که سعی کند تا پرده از عیوب دیگران بردارد ناگهان پرده از عیب خویش فرو هشته بیند و خود را رسوای خاص و عام یابد.

5- آن کس که شمشیر فساد از غلاف برآورد سرانجام خون او با همان شمشیر بر خاک فروریزد.

6- آنان که در راه مردم چاه بکنند هم خویشتن در آن چاه فرو افتند و کیفر کردار خود را از دست خود گیرند.

7- تا توانی با علمای صالح همنشین باش تا جان به فضیلت علم بیارایی و از پرتو دانش آنان روشن و بزرگ شوی.

8- و آن کسان که سفها و نادانان را به دوستی گیرند خوار و بی مقدار شوند.

9- و آنان که پای به محیط بدنام گذارند بدیهی است که به بدنامی تهمت خورند.

10- همه جا و همیشه حق گو باش پسر هر چند که این گفتار کام تو را تلخ سازد. هر چند که این حق گوئی به دنیای تو زیان رساند.

11- از دو جا گوئی و سخن چینی بهره‌یز زیرا این کردار کینه‌ی تو را در دل مردم بکارد و از شرف و شخصیت اجتماعی تو بکاهد.

12- و اگر روزی به دینار و درم نیازمند شوی دست حاجت به سوی این و آن پیش مبر بلکه در جستجوی معادن کرم باش.

از امام صادق شنیده اند که می گفت:

من لم يعضب من اتحفوه لم يشكر النعمه

آن کس که از جفا خشم نگیرد قدر وفا را نشناسد، چون زشت را از زیبا فرق نگذارد.

و فرمود:

سلامت آنچنان کمیاب شده که گوئی نایاب است و کس نداند که در کجا تواند به دستش آورد ولی من چنان دانم که اگر از سلامت جستجو کنیم بعید نیست در گمنامی بازش ببینیم.

اگر نتوانیم گمنام ماند دست کم خلوت بگزینیم و اگر ما را در خلوت نگذارند خاموشی را پیشه خویش سازیم.

باشد که سلامت را در خاموشی دریابیم.

مردی از ایرانیان خاک عراق خوشحال و سعادتمند بود که در مدینه همواره حضور امام صادق علیه السلام را ادراک کند.

وی که همیشه در محضر مقدس امام می نشست ناگهان ناپدید شد.

گویا پیش آمدی شده بود که دیگر نتوانست آن فیض عظیم را دریابد.

امام از وی سراغ گرفت.

یک تن از اصحاب با لحنی نیش دار گفت:

انه نبطي

«نبطي» در اصطلاح اعراب به ایرانیان مقیم عربستان اطلاق می شود.

این سخن گو می خواست با ادای چنین جمله آن ایرانی دانش پژوه را تحقیر کند.

ولی امام علیه السلام با بیانی قاطع زبان یاوه گوی این مرد را قطع کرد.

امام فرمود:

اصل الرجل عقله و حسبه دینه و کر مه تقواه و الناس فی آدم مستون

ریشه ی مرد عقل اوست و شخصیت او دین او و کرامتش در تقوای او جلوه گر است.

نژادهای گوناگون بشر همه یکسر در وجود آدم محو می شود و به صورت یک نژاد در می آید.

انسان ها عموماً آدمی زاده اند یعنی از نسل آدم هستند. یعنی با هم اختلاف و تفاوتی از لحاظ تشکیلات خانوادگی نخواهند داشت.

بنی آدم در برابر آدم مساوی هستند.

امام علیه السلام با این سخن بر ترهات و یاوه گوئی های اعراب خط بطلان کشیده و عقیده ی اسلام را درباره ی قبایل و عشائر و نژادهای گوناگون بیان کرد.

مردی از خاندن «شقران صالح که غلام آزاد کرده ی رسول اکرم بود در عهد خلافت ابوجعفر منصور از دریافت عطا محروم ماند.

این مرد سخت بیچاره بود زیرا معاشش به وسیله ی همین عطایا تأمین می شد.

ابوجعفر منصور از بغداد به عزم حج به مدینه آمد و از مدینه به مکه رفت و ابن «شقرانی» را محروم ساخت.

خانواده ی «شقرانی» به دلیل اینکه جدشان شقران غلام پیغمبر بود خودشان را به اهل بیت عصمت و طهارت می چسبانیدند.

شقرانی با دست تهی و دل نومید و خاطری شکسته به حضور امام صادق صلوات الله علیه شرفیاب شد و گفت یابن رسول الله از ابوجعفر دیناری دریافت نداشته ام.



امام ابو عبدالله لبخندی زد و دستور داد آنچه را که ابوجعفر منصور به وی هدیه کرده بود «مبلغ عظیمی بود» همه را به شقرانی تحویل دادند.

شقرانی خوشحال شد. سراپا نشاط شد.

امام فرمود:

ان الحسن من كل احد حسن و منك احسن لمكانك منا و ان القبيح من كل احد قبيح و منك قبح لمكانك منا.

امام صادق علیه الصلوٰة و السلام با شقرانی در این بیان از راز مکتوم سخن گفت.

امام به شقرانی فرمود:

- نیکویی از هر کس سر بزند نیکوست و از تو نیکوتر است زیرا به ما نسبت داری و زشتی از هر کس سر بزند زشت است و از تو زشت تر است چون خویشتن را به ما نسبت می دهی.

رازی که در این بیان امام صادق به شقرانی القا فرموده:

به روایت «ابوالمظفر یوسف سبط علامه ابن جوزی» این بود که وی مردی شرابخواره بود صادق اهل بیت از کلمه ی «زشتی» به شرابخواری او اشارت کرده بود.

ابوالمظفر ابن جوزی در پایان این حکایت می نویسد:

فمن مکارم اخلاق جعفر انه رجب به و قضی حاجته مع علمه بحاله و وعظه علی وجه التعریض و هذا من اخلاق الانبیا

امام صادق علیه السلام با اینکه می دانست این شقرانی چکاره است باز هم وی را با لبخند پذیرفت و حاجتش را روا ساخت و در عین حال با لحن کنایه پندش هم داد. و این خصلت پیامبران است.

سفیان ثوری می گوید.

به حضور صادق اهل بیت علیه السلام شرف یافتم و عرض کردم یابن رسول الله سخت از اجتماع عزلت گزیده اید و با تنهایی ساخته اید!

در جوابم فرمود:

یا سفیان فسد الزمان و تعیر الاخوان فرأیت الانعراء اسکن للفؤاد

روزگار برگشته ای سفیان!

برادران این زمانه خصلت برادری را از یاد برده اند.

من در این هنگام تنهایی را برای آرامش خاطر مناسب تر یافته ام و بعد گفت:

- آیا کاغذ و قلم به همراه داری سفیان.

گفتم بله. یابن رسول الله.

فرمود این شعرها را بر صفحه ای بنگار:

ذهب الوفاء دهاب امس الذاهب

فا الناس بین مخاتل و موارد

لفشون بینهم الموده و الصفا و قلوبهم محسوه بالعقارب

آن چنان که شب گذشته، خصلت وفا هم از میان مردم گذشته است و مردم جز حيله و ریا روشی به پیش ندارند.

به یکدیگر مودت و صفا نشان می دهند.

اما قلب هایشان لانه ی کژدم های قتال است.

امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه در زمانی ظهور فرمود که دولت بنی امیه سر به زوال گذاشته بود.

زوال بنی امیه و طلوع بنی عباس آرامشی به جهان داد که طایفه ی ناحیه ی امامیه و خاندان رسول الله توانستند از فرصت بهره ور شوند و به

نشر عقاید حقه ی اسلامیة ای پردازند.

امام صادق علیه السلام در این فرصت برای دین امامیه سازمان و قوامی به وجود آورد که نسل آینده آن تشکیلات را به نام جعفر صلوات

الله مذهب جعفری نامید.

مذهب جعفری مذهب طایفه ی برحق و باحق ماست.

هر چند که پیروان سنت جز این چهار فرقه:

1- حنفی

2- مالکی

3- شافعی

4- حنبلی

فرقه ی دیگری را به رسمیت نمی شناسند ولی حق و حقیقت مذهب جعفری ما را صراط مستقیم و هادی مبین می شناسد و همین ما را

کافی است.

## داود بن زربي کوفي

از شیعیان با اخلاص حضرت موسی بن جعفر (ع) و از ثقات و اهل علم و ورع و تقوی بوده (1) و همانند علی بن یقین، از خواص رشید است. (2).

بعضی از بزرگان او را از خواص منصور دانسته و گفته اند که او برای مدتی از محضر امام صادق (ع) استفاده نموده و جزء اصحاب آن بزرگوار شمرده شده است. (3).

محمد بن اسماعیل رازی، از احمد بن سلیمان، از داود رقی نقل کرده که گفت: وارد شدم بر امام صادق (ع) و از آن حضرت از دفعات شستن اعضاي وضوء سؤال کردم، فرمود: آن چه خدا واجب کرده، یکی است؛ ولیکن رسول خدا (ص) به جهت ضعف مردم یکی بر آن اضافه نمود، و هر کس سه بار بشوید، برای او نمازی نیست. در این حال، داود زربي وارد شد و همین سؤال را نمود، حضرت فرمود که هر يك از اعضاء باید سه دفعه شسته شود. این شبیه وضوی اهل سنت و جماعت بود که حضرت به او دستور می داد. از اختلاف کلام حضرت، مرا لرزه گرفت و نزدیک بود که شیطان بر من مسلط گردد که امام متوجه من شد و مرا امر به سکون نموده و فرمود: «اسکن یا داود هذا هو الکفر او ضرب الاعناق». (4).

بالجمله، داود زربي در وضوء به همین نحو عمل می کرد تا آن که وقتی در همسایگی باغ منصور، وضوء می گرفت، و منصور از خارج تماشا می کرد. پس منصور او را طلبید و گفت: درباره تو سعایت کرده و گفته بودند که تورا فضی و شیعه می باشی، و من از وضوی تو فهمیدم که رافضی و شیعه نیستی، مرا حلال کن. و صد هزار درهم به وی داد.

بعد از مدتی، داود رقی، و داود زربي، به خدمت امام صادق (ع) شرفیاب شدند؛ داود زربي به امام عرض کرد: فدایت شوم، خون مرا حفظ کردی، در دنیا، و امیدوارم به یمن و برکت تو داخل بهشت شویم، فردای قیامت. حضرت فرمود: خدا چنین کند به تو و جمیع برادران تو. آن گاه فرمود: حکایت خود را برای داود رقی بگو، تا دلش آرام شود. داود زربي حکایت خود را نقل کرد. حضرت فرمود: من از این جهت او را بدین نحو فتوی دادم که مشرف بر قتل بود، و در خطر این دشمن. سپس به داود زربي فرمود: بعد از این اعضاي وضوء را دو دفعه بشوی (مانند عمل شیعه). (5).

ص: 569

1- ارشاد مفید، فصل نص بر امام رضا (ع)، ص 278.

2- رجال کشی، ص 263.

3- رجال الطوسی، ص 190.

4- ای داود! آرام بگیر که این جایگاهی است بین حق و کفر از یک طرف، و مرگ و نابودی از طرف دیگر.

5- رجال کشی، ص 265 - 263.

ثقه جلیل القدر، و از اصحاب امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) است. (1).

روزی خدمت امام صادق (ع) عرض کرد: در مسجد رسول خدا (ص)، نزدیک قبر مطهر، نماز می خواندم که ناگاه از پشت سر شنیدم کسی خواند: «اتریدون ان تهدوا من اضل الله و الله اركسهم بما كسبوا» (2)؛ نگاه کردم، شخصی را دیدم، لیکن او را نشناختم، اما فهمیدم که آیه شریفه (3) را بر من تأویل کرده، من هم در جواب گفتم: «ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوكم، و ان اطعموهم انکم لمشركون» (4) - دیو نهادان به دوستان خود القا می کنند تا با شما مجادله کنند، اگر اطاعتشان کنید، مشرک خواهید بود - سپس معلوم شد که او هارون بن سعد زیدی بود. حضرت خنید و فرمود: جواب صواب کوتاهی دادی، به اذن خدا. (5).

داود بن فرقد از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: در ضمن آن چه خدای عزوجل به موسی بن عمران (ع) وحی کرد، این بود که: ای موسی بن عمران! مخلوقی که نزد محبوب تر از بنده مؤمن باشد نیافریدم؛ من او را مبتلی کنم به آن چه برای او خیر است و عافیت دهم به آن چه برایش خیر است؛ آن چه شر اوست از او بگردانم، برای آن چه خیر اوست؛ و من به آن چه بنده ام را اصلاح کند دانایم؛ پس باید بر بلایم صبر کند و نعمتهایم را شکر نماید، و به قضایم راضی باشد، تا او را در زمره صدیقین نزد خود نویسم، زمانی که به رضای من عمل کند و امر مرا اطاعت نماید. (6).

داود بن فرقد دارای کتابی است که عده ای از اصحاب از او روایت کرده اند. (7).

ص: 570

1- رجال الطوسی، ص 189 و ص 349 - رجال نجاشی، ص 114.

2- علمای رجال عموماً در ذیل حالات داود بن فرقد جمله «اتریدون ان تهدوا...» را به عنوان آیه قرآن ذکر کرده اند، در حالی که چنین آیه ای در قرآن نیست. اما آن چه در قرآن است چنین است: «فما لكم في المنافقين فئتين و الله اركسهم بما كسبوا اتریدون ان تهدوا من اضل الله و من یضلل الله فلن تجد له سبیلاً» - سوره نساء آیه 88 - چرا شما درباره منافقان دو فرقه شدید؟ آنها در باطن کافرند و خداوند آنان را به وساطه اعمال زشتشان دوباره به گمراهی برگردانده. آیا شما می خواهید کسی را که خدا گمراه کرده هدایت کنید؟ در صورتی که تو هرگز بر هدایت آن که خدا او را گمراه کرده راهی نخواهی داشت - مؤید مطلب روایتی است که صفوان، از داود، نقل کرده که به امام صادق (ع) عرض کرد: در مسجد رسول خدا (ص) نماز مغرب می خواندم که مردی در پشت سرم این آیه را خواند: «مالکم في المنافقين...» دانستم که مرا قصد کرده، من هم در پاسخ او خواندم: «ان الشیاطین لیوحون...» (رجال کشی، ص 294). شاید بزرگان از جهت اعتماد به یکدیگر، بدون مراجعه به قرآن، نقل روایت کرده باشند؛ و ممکن است که هارون بن سعد، اقتباسی از قرآن را خوانده باشد.

3- علمای رجال عموماً در ذیل حالات داود بن فرقد جمله «اتریدون ان تهدوا...» را به عنوان آیه قرآن ذکر کرده اند، در حالی که چنین آیه ای در قرآن نیست. اما آن چه در قرآن است چنین است: «فما لكم في المنافقين فئتين و الله اركسهم بما كسبوا اتریدون ان تهدوا من اضل الله و من یضلل الله فلن تجد له سبیلاً» - سوره نساء آیه 88 - چرا شما درباره منافقان دو فرقه شدید؟ آنها در باطن کافرند و خداوند آنان را به وساطه اعمال زشتشان دوباره به گمراهی برگردانده. آیا شما می خواهید کسی را که خدا گمراه کرده هدایت کنید؟ در صورتی که تو هرگز بر هدایت آن که خدا او را گمراه کرده راهی نخواهی داشت - مؤید مطلب روایتی است که صفوان، از داود، نقل کرده که به امام صادق (ع) عرض کرد: در مسجد رسول خدا (ص) نماز مغرب می خواندم که مردی در پشت سرم این آیه را خواند: «مالکم في المنافقين...» دانستم

- که مراقصد کرده، من هم در پاسخ او خواندم: «ان الشیاطین لیوحون...» (رجال کشی، ص 294). شاید بزرگان از جهت اعتماد به یکدیگر، بدون مراجعه به قرآن، نقل روایت کرده باشند؛ و ممکن است که هارون بن سعد، اقتباسی از قرآن را خوانده باشد.
- 4- سوره انعام، آیه 121.
- 5- رجال کشی، ص 294 - بحار الانوار، ج 47، ص 346.
- 6- اصول کافی، ج 2، باب الرضا بالقضاء، ص 51 - امالی مفید، مجلس 11، ح 2.
- 7- فهرست ابن الندیم، ص 308 - فهرست طوسی. ص 130 - رجال الطوسی، ص 349 - رجال نجاشی، ص 114.

## داود بن کثیر رقی کوفی

رقی، منسوب به رقه. در تحریر الوسائل آمده است که رقه شهری در قوهستان بوده، و بعضی گفته اند که رقه شهری در غرب بغداد، و گردشگاه هارون الرشید بوده است.

از اصحاب حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بوده و تا زمان حضرت علی بن موسی الرضا (ع) را درک کرده است. (1).

شیخ طوسی (ره)، او را از اصحاب امام صادق (2)، و همچنین جزء اصحاب امام کاظم (3) علیهما السلام شمرده و می فرماید که او ثقة است (4)، و در فهرست گوید: داود کتابی دارد که ابن ابی عمیر از او نقل کرده است. (5) رباب، همسر داود بن کثیر، نیز از اصحاب امام صادق (ع) به شمار آمده است. (6).

علمای رجال، درباره داود بن کثیر، اختلاف نظر دارند، مانند اختلافی که درباره ی جابر بن یزید و ابن سنان و غیره دارند:

عده ای مانند ابن الغضائری معتقدند که: او ضعیف و فاسد المذهب بوده، و او را از غلات شمرده اند (7) نجاشی هم با ابن الغضائری هم قول است، و می گوید: به طور قطع داود ضعیف است جدا، و غلات از وی روایت کرده اند؛ و احمد بن عبدالواحد (8) گوید که کمتر حدیثی از او دیده است؛ او کتاب مزارعی دارد و کتاب اهلیله از او است. (9).

از ابی عبدالله عاصمی درباره او سؤال شد، گفت: جمانی و دیگران از او روایت کرده اند. سؤال شد که در چه سالی وفات کرده، گفت: بعد از سال دویست، کمی بعد از وفات امام رضا (ع)؛ او از راویان امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) است. (10).

مرحوم شهید ثانی (ره) (11) نیز، او را ضعیف شمرده، و تابع ابن الغضائری است؛ و مرحوم محقق بحرانی نیز او را موثق ندانسته و جرح او را بر تعدیل مقدم شمرده است. (12).

اما جمعی از بزرگان، داود را توثیق و تعدیل نموده اند، مانند: شیخ طوسی (13) و شیخ مفید (14)، و ابن فضال و صدوق و ابن بابویه (15) و علامه حلی (16) و شیخ کشی (17)، و طریحی، و شیخ محمد امین کاظمی (18).

روایاتی که در مدح داود رسیده، گفته توثیق کنندگانش را تأیید می کند، از جمله: از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: منزلت داود نزد من، همان منزلت مقداد نزد رسول خدا (ص) است. (19).

و نیز نقل شده که وقتی داود از محضر امام صادق (ع) خارج می شد، آن حضرت در قفای او می نگریست و می فرمود: هر کس دوست دارد که نظر کند به مردی از اصحاب حضرت قائم (ع)، نظر کند به این شخص. (20).

در عیون اخبار الرضا (ع) از داود نقل شده که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: فدایت گردم، و پیش مرگ تو باشم، اگر شما از دنیا بروید، ما به که رو کنیم؟ حضرت فرمود: به فرزندم موسی؛ و چون امام صادق (ع) از دنیا رفت، من در امامت موسی بن جعفر (ع) لحظه ای هم شک نمودم... (21).

صفار در کتاب بصائر الدرجات، از داود، روایت کرده که گفت: به امام هفتم (ع) عرض کردم: آیا اسم من در دیوان اسماء شیعیان شما

هست؟ حضرت فرمود: آری، به خدا سوگند، در ناموس (22) است. (23).

علامه مامقانی (ره)، بعد از نقل کلمات علماء، در جرح و تعدیل داود، می گوید: اقوی وثاقت و جلالت اوست، و نسبت هایی که به او داده شده، از غلو و فساد مذهب، نسبت نارواست و قابل قبول نیست. (24).

در ذیل حالات داود به چند حدیث اشاره می گردد:

ابن شهر آشوب، به سند خود، از داود رقی، نقل کرده که گفت: دو تن از برادرانم به قصد مزار (25) از کوفه بیرون رفتند. در بین راه، یکی از آن دو را تشنگی سختی عارض شد، به طوری که از روی مرکوبش به زمین افتاد. برادر دیگر سرگشته و متحیر ماند، پس به نماز ایستاد و خدا را خواند و به محمد (ص) و علی (ع) و ائمه اطهار (ع) يك يك استغاثه نمود تا رسید به امام زمانش، حضرت امام جعفر صادق (ع)، و پیوسته به آن حضرت التجاء برد و آن جناب را خواند. ناگاه دید شخصی بالای سرش ایستاده می گوید: ای مرد! داستانت چیست؟ او قصه برادر تشنه را تذکر داد، آن شخص قطعه چوبی به او داد و گفت: این چوب را بین لب های برادرت بگذار، چون آن چوب را بین لب های برادرت قرار داد، برادر تشنه به هوش آمد و چشم هایش را گشود و برخاست و نشست، در حالیکه تشنگی اش رفع شده بود، پس به زیارت قبر شریف، مشرف گشتند.

چون به کوفه مراجعت کردند، آن برادری که دعا می کرد، به مدینه مشرف شد و به محضر حضرت جعفر صادق (ع) شرفیاب گردید. حضرت او را دعوت به نشستن نمود، و فرمود: حال برادرت چگونه است؟ آن چوب کجاست؟ عرض کرد: ای سرور من! با دیدن برادرم در آن حالت، غم و اندوه سختی به من دست داد، و همین که حق تعالی روحش را به او برگردانید، از کثرت خوشحالی، دیگر از آن چوب غفلت کردم و فراموشش نمودم. حضرت فرمود: همان ساعت که تو در غم برادر بودی، برادرم خضر (ع) نزد من آمد، آن قطعه چوب را که از درخت طوبی است، به وسیله او برای تو فرستادم. آن گاه حضرت به خادم خود امر نمود تا سبد را بیاورد. همین که آوردند، حضرت آن را گشود و آن قطعه چوب را بیرون آورد و نشان او داد و سپس آن را به سبد بازگرداند. (26).

از این حدیث شریف چنین استفاده می گردد که در موقع اضطرار و پریشانی، در هر عصر و زمانی، باید به امام و حجت آن عصر توسل جست؛ چون پروردگار عالم برای اغاثه ملهوفین و گرفتاران هر دوره، ملجأ و پناهگاهی خاص، مقرر و معین فرموده است؛ و لذا در این عصر که زمان غیبت حضرت ولی الله اعظم، امام زمان، حجة بن الحسن، روحی و ارواح العالمین له الفداء است، به ما دستور داده شده که در مهمات، دست توسل به سوی آن بزرگوار دراز کنیم.

«اللهم ارنا الطلعة الرشيدة و الغرة الحميدة و اجعلنا من اعوانه و انصاره، آمین یا رب العالمین».

قطب الدین راوندی (27)، در کتاب خرائج، از داود رقی، نقل کرده که گفت: در محضر امام صادق (ع) بودم که حضرت از تغییر رنگ چهره ام سؤال نمود، در پاسخ عرض کردم: قرض زیادی دارم که رسوا کننده و کمرشکن است، و قصد کرده ام که برای گشایش کارم سفری به سند نمایم و نزد فلان برادرم روم، تنها چیزی که مانع من می گردد، ترس از سفر دریایی است.

حضرت فرمود: آن خدایی که تو را در خشکی حفظ می کند، در دریا هم نگهبان است؛ ای داود! اگر ما نبودیم، نهرها جاری نمی شد، درختان سبز نمی گشت و به ثمر نمی رسید... (28).

- 1- رجال كشي، ص 348.
- 2- رجال الطوسي، ص 190.
- 3- رجال الطوسي، ص 349.
- 4- رجال الطوسي، ص 349.
- 5- فهرست طوسي، ص 133.
- 6- رجال الطوسي، ص 342.
- 7- خلاصه، علامه حلي، ص 34.
- 8- احمد بن عبدالواحد، معروف به ابن عبدون، از علمای امامیه و مردی ادیب، فاضل، و محدث است. او صاحب کتاب تفسیر خطبه حضرت زهرا علیها السلام و کتاب اعمال جمعه و... است. او به سال 423 هجری، وفات کرد. (فوائد الرضویه، ج 1، ص 19).
- 9- رجال نجاشی، ص 112.
- 10- رجال نجاشی، ص 113.
- 11- شیخ شهید، زین الدین بن نورالدین بن علی بن احمد بن محمد بن جمال الدین تقی بن صالح بن شرف العاملی الجبعی، صاحب تألیفات بسیار که مشهورترین آن ها شرح لمعه می باشد. ولادت او در سیزده شوال سال 911، و شهادتش در سال 966 هجری واقع شده، رحمه الله. (الکنی و الالقاب، ج 2، ص 350).
- 12- تنقیح المقال، ج 1، ص 414، ردیف 3861.
- 13- رجال الطوسي، ص 349.
- 14- شیخ مفید، رد ارشاد، فصل نص بر امام رضا (ع) ص 278، داود را از ثقات، خواص، و اهل ورع و علم و فقه معرفی می کند.
- 15- جامع الروات، ج 1، ص 308.
- 16- خلاصه، علامه حلي، ص 34.
- 17- رجال كشي، ص 348.
- 18- رجال مامقاني، ج 1، ص 414.
- 19- رجال كشي، ص 343 - اختصاص، مفید، ص 216 - بحار الانوار، ج 47، ص 395.
- 20- رجال كشي، ص 344.
- 21- عيون اخبار الرضا، باب 4، نص بر امام رضا (ع)، ح 6 - بحار الانوار، ج 48، ص 14.
- 22- ناموس اسم صحیفه ای است که اسماء شیعه در آن ثبت است.
- 23- بصائر الدرجات، جزء 4، باب 3، ح 7، ص 173.
- 24- رجال مامقاني، ج 1، ص 415.
- 25- ظاهرا مراد کربلاء است.
- 26- مناقب ابن شهر آشوب، مجلد 2، جزء 7، باب خوراق عادات امام صادق (ع)، ص 319.
- 27- سعید بن هبة الله، ابوالحسن الراوندي، صاحب مؤلفات بسیار، از جمله کتاب الخرائج و الجرائح. صاحب ریاض فرموده: او اول کسی است که نهج البلاغه را شرح کرده. او اشعار بسیاری در مدح امیرالمؤمنین (ع) و اهل بیتش (ع) سروده است: قسیم النار ذو خیر و حبر بخلصنا الغداة من السعير فكان محمد في الدين شمساً علي بعد كالبدر المنير و همچنين گفته: بني الزهراء اباة اليتامي اذا ما خطبوا قالوا سلاماً هم حجج ال- له علي البرايا فمن ناوهم يلق الا ثاماً قطب الدين راوندي از مشايخ ابن شهر آشوب است و او را مشايخي



همچون: ابوعلی طبرسی، ابوالقاسم طبرسی، سید مرتضی رازی، و آمدی صاحب غرر الحکم است. او در روز چهارشنبه چهاردهم شوال سال 573 هجری درگذشت و قبرش در صحن مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها، می باشد. (فوائد الرضویه، ج 1، ص 200).

28- الخرائج الجرائح، ج 2، باب 14، فصل امام صادق، ص 622.

از اصحاب حضرت صادق و حضرت موسی کاظم علیهما السلام است. (1).

شیخ نجاشی فرموده: درست بن ابی منصور محمد واسطی، کتابی دارد که عده ای همچون: سعد بن محمد طاطری (2) و محمد بن ابی عمیر، از او نقل کرده اند. (3).

شیخ طوسی در رجالش گفته: درست بن ابی منصور از اصحاب امام صادق (ع) (4) و امام کاظم (ع) بوده، و واقفی مذهب است. (5) و جمعی از بزرگان رجال تصریح کرده اند که او واقفی است و از اهالی واسط (6) است. هر چند علامه وحید بهبهانی در وقف او تأمل دارد، لیکن با تصریح بزرگانی چون شیخ و کشی و غیره جای تردید نیست. بلی، فقط می توان گفت که احادیثی که او نقل کرده، مورد قبول است. (7).

مرحوم کلینی، در کافی، از طریق درست بن ابی منصور، روایت کرده که امام صادق (ع) فرمود: «رأس کل خطیئة حب الدنيا»، ریشه و منشأ هر خطا کاری عشق به دنیا است. (8).

و نیز، در کافی، از درست بن ابی منصور، نقل شده که امام صادق (ع) فرمود که رسول خدا (ص) فرموده است: کسی که تعصب (حمایت از عقیده باطل، دفاع از جهل و گمراهی، و پایداری بر عقیده ای که انسان بطلان آن را فهمیده است) بورزد، یا بر او تعصب ورزند (و او راضی باشد) رشته ایمان را از گردن خویش باز کرده است. (9).

ص: 572

1- رجال مامقانی، ج 1، ص 417، ردیف 3880.

2- سعد، عموی علی بن حسن طاطری است. علی از اصحاب امام کاظم (ع) و از فقها و ثقات در حدیث (اما واقفی) بوده، و از راویان عمومی، سعد، به شمار می آید. آنان را، چون فروشنده پوشاک طاطریه بودند، طاطری گویند.

3- رجال نجاشی، ص 117 - فهرست طوسی، 134 - خاتمه مستدرک الوسائل، ص 800.

4- رجال الطوسی، ص 191.

5- رجال الطوسی، ص 349.

6- یاقوت حموی در معجم البلدان گوید: واسط نام چند محل است. آن گاه یک به یک آن ها را ذکر کرده و سپس می گوید: واسط حجاج بن یوسف از همه مشهورتر و بزرگ تر است، و بدان جهت واسط نام گرفته که در وسط کوفه و بصره واقع، و از هر کدام به فاصله پنجاه فرسخ می باشد. یحیی بن مهدی کلال گوید: حجاج در سال 83 هجری شروع به ساختمان واسط و در سال 86 از بناء شهر فارغ شد و برای عبدالملک مروان نوشت که شهری در سرزمین کرش بنا کرده و نام آن را واسط نهاده است. اصمعی گوید: حجاج به اطباء دستور داد که محلی را که آب و هوای خوش و سالم داشته باشد در نظر بگیرند تا شهری بنا کنند، و آنان پس از بررسی کامل در سرزمین عراق منطقه واسط را انتخاب کردند. حجاج در سال 95 هجری مرد. (معجم البلدان، ج 8، کتاب الواو، ص 387 - 378). آن گاه حموی (از جنبه ی تعصب) فقط به گوشه ای از جنایات حجاج، آن هم نگاهی گذرا، می نماید. برای شناخت حجاج، گفته شعبی را می آوریم: «هر امتی اگر بخواهد شقی و خبیث و فاسقش را عرضه بدارد و ما هم حجاج را در برابر آنان عرضه بداریم، بر همه غلبه خواهیم جست». (در تحفة الاحباب، ص 53، این گفته به عمر بن عبدالعزیز نسبت داده شده است).

- 7- رجال مامقاني، ج 1، ص 417، ردیف 3880.
- 8- اصول کافی، ج 2، باب حب الدنيا، ص 238.
- 9- اصول کافی، ج 2، باب عصبيت، ص 232.

تقوا مانند اجتهاد (1) مراتبی دارد. هزاران نفر کوشش می کنند تا به مرتبه ی اجتهاد برسند ولی از بین آنها عده ی کمی به این مقام دست می یابند. از بین صدها مجتهد نیز که کوشیدند به مقام اعلیّت برسند در گذشته و حال فقط شمار اندکی موفق شده اند. خدا می داند چه موانعی برای رسیدن به مقام اعلیّت وجود دارد. بسیاری با وجود تلاشهای فراوان نتوانستند شروط اعلیّت را فراهم کنند و بسیاری شروط آن را فراهم کردند اما از بین هزار مانع، یک مانع بر سر راهشان ماند و موفق نشدند.

ممکن است انسان در طول سال ده ها تصمیم بگیرد، اما به دلایلی از انجام دادن آنها باز ماند. اگر در طول سال در برابر هر تصمیمی که موفق به انجام دادن آن نشویم یک نقطه بر روی کاغذ بگذاریم، شاید در پایان سال با کاغذی سراسر سیاه مواجه شویم.

تقوا نیز کلمه ای است که به سادگی می توان درباره آن داد سخن داد ولی در عمل کار بسیار دشوار و طاقت فرسای است. بسیاری از مردم دوست دارند تقوا داشته باشند ولی فقط عده کمی برای تحصیل آن تلاش می کنند و از این میان عده بسیار کم تری موفق به تحصیل آن می شوند؛ زیرا بسیاری از کسانی که می خواهند با تقوا باشند و عزمشان را در این راه جزم می کنند، به درستی نمی دانند در این راه با چه موانعی برخورد می کنند و چه مشکلاتی در پیش رو دارند. برای کسب تقوا علاوه بر تصمیم واقعی، همت بالا و اراده محکم، باید موانع تحصیل آن را نیز بشناسیم و از خدای متعال و اهل بیت علیهم السلام بخواهیم ما را در این راه یار و کمک کار باشند. در حقیقت توفیق الهی و عنایت اهل بیت علیهم السلام حکم مهر و امضای نهایی را دارد و کامل کننده شروط تقوا است. البته توفیق الهی نیز تا حدی بستگی به اطاعت اوامر الهی از جانب ما دارد. در غیر این صورت نقطه های سیاه در طول زندگی آن قدر زیاد می شود که سراسر عمر را به تباهی می کشاند و باعث هدر رفتن کارهای خوب می شود، خداوند فرموده است: «ثم كان عقبة الذين أساؤا السوأي أن كذبوا بأیات الله و كانوا بها يستهزءون (2)؛ آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود؛ [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می گرفتند.»

ص: 573

---

1- در اصطلاح، قدرت استنباط احکام شرعی از ادله ی آنها را اجتهاد گویند.

2- روم، آیه ی 10.

کنترل شهوت سخن گفتن، از کنترل شهوت جنسی سخت تر است. سکوت اختیار کردن در چنین حالتی به مراتب سخت تر از آن است که جوان مجردی با زن زیبایی در یک اتاق خلوت با هم باشند و شهوت خود را مهار کند. این سخن چیزی است که با تجربه ثابت می شود. مرحوم شیخ عباس قمی منبری نبوده است، اما گاهی بزرگان و مراجع او را دعوت می کرده اند تا در منزل آنها منبر برود. از مراجعی که بارها شیخ را برای منبر دعوت می کرده اند می توان مرحوم حاج حسین قمی (1) را نام برد که قبل از جریان کشف حجاب و در مشهد (1313 ش) از شیخ دعوت می کرد تا در منزل او منبر برود. مقام معنوی شیخ عباس بسیار بالا بوده و سخنان او در شنوندگان تأثیر عجیبی داشته است. مرحوم سید شهاب الدین مرعشی نجفی (2) برای بنده نقل می کردند که پای منبر شیخ عباس نشسته بودم. دیدم ایشان صحبت می کردند و اهل علم گریه می کردند.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «احسبوا کلامکم من أعمالکم (3)؛ سخنان خود را جزء اعمالتان به حساب آورید» یعنی همان طور که روزه، حج، زنا و ظلم در نامه اعمال ما نوشته می شود، و از اعمال انسان به شمار می آید، بدو خوب زبان نیز جزء اعمال است. در مقابل ناسزا در نامه ی عمل ما گناه، و در مقابل موعظه ی دیگران ثواب نوشته می شود.

مرحوم والد [آیت الله میرزا مهدی شیرازی قدس سره] می فرمودند: وقتی می خواهید تصمیم به انجام کاری بگیرید، ببینید وقتی که شما را در قبر می گذارند و شما می مانید و تنهایی قبر، آیا به پاس آن کار به شما آفرین می گویند یا نه. اگر دیدید در تنهایی قبر برای انجام دادن آن کار تحسین می شوید، آن را انجام دهید و در غیر این صورت آن را انجام ندهید. واقعا این جمله در پیچ و خم های زندگی، برای من بسیار ارزشمند و کارگشا بود و برکت های زیادی برایم به دنبال داشت.

ناگفته نماند دعوت به سکوت در این جا نباید باعث سکوت نا به جا شود و بر ممدوح بدون همیشگی سکوت حمل شود. مؤمن باید خانواده اش را نصیحت کند. قرآن کریم می فرماید: «یا ایها الذین ءامنوا قوا أنفسکم و أهلیکم نارا و قودها الناس و الحجاره (4)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ ها است حفظ کنید». زن و بچه آدم مرجع تقلید و عارف نیستند. باید با آنها به سادگی گفت و گو کنیم و احکام و آداب و اخلاق اسلامی را برای آنان در قالب قصه و تمثیل بیان نماییم. در روایت آمده است که خدای متعال در برابر گفت و گوی مرد با خانواده اش، برایش ثواب تسبیح می نویسد.

در روایت آمده است: «الندامة علی طول الصمت مرة واحدة خیر من الندامة علی کثرة الکلام مرات (5)؛ اگر آدمی یک بار بر سخن نگفته ای پشیمان شود بهتر از آن است که بارها از پر سخنی پشیمان شود».

پیرمردی می گفت: پنجاه سال پیش با عیالم مشاجره کردم. او چیزی گفت و من جواب خیلی زشتی دادم. اکنون پس از پنجاه سال، هر وقت برایش ناراحتی پیش می آید، صدایش را بلند می کند که تو همان مردی هستی که پنجاه سال پیش فلان حرف را زدی. آن پیرمرد می گفت: کاش آن سال چنین سخنی بر زبان نمی آوردم.

ممکن است انسان ها به دنبال سکوت دچار پشیمانی شوند، اما پشیمانی به دلیل سکوت بسیار کم تر اتفاق می افتد تا پشیمانی به دلیل بر زبان آوردن یک سخن.

مرحوم شیخ محمود عراقی (6) که از شاگردان مبرز شیخ انصاری (7) بوده است در قسمت پایانی کتاب دارالسلام قصه هایی را با ذکر سند در احوال فقها و علما آورده است که سند بعضی از آنها شیخ انصاری و ملا احمد نراقی (8) است. یکی از این ماجراها مربوط به میرزای قمی است که شیخ انصاری عصر او را درک کرده است؛ چرا که شیخ انصاری متولد 1214 قمری است و میرزای قمی به سال 1231 چشم از جهان فروست؛ به عبارت دیگر وقتی میرزای قمی رحلت کرد، شیخ جوانی هفده ساله بود. این قصه به موضوع مورد بحث چندان ارتباط ندارد، اما از آن جا که می گویند میرزای قمی بسیاری از کراماتی که به دست آورده از آن رو بوده که به زبانش پر و بال نداده است، ذکر آن خالی از فایده نیست.

شیخ محمود عراقی در کتاب دارالسلام آورده است که شخصی از راه دریای عمان عازم حج بود. در بین راه همیان پول خود را درآورده بود و داشت محاسبه می کرد که چقدر از پول هایش خرج شده و چقدر مانده است. در همین حال متوجه می شود که شخصی از طبقه بالایی کشتی او را می باید. چند لحظه بعد همان شخص از بالایی کشتی شروع به داد و فریاد کرد که همیان پول مرا دزدیدند، پلیس کشتی آمد و پرس و جو را آغاز کرد. او نشانی و مشخصات همیان این زائر بیت الله الحرام را به آنها داد، که رنگش چنین است و این مقدار پول داخل آن است. آن زائر دید دقیقا مشخصات همیان او را می دهد و می خواهد از این طریق پول هایش را به چنگ آورد. با خود گفت: خدایا، چه کار کنم؟ الان است که مرا به جرم دزدی دستگیر کنند و پول هایم را نیز از دست بدهم و چه بسا به مجازات برسیم. این بود که گفت: یا امیر مؤمنان، این پول های من نزد شما امانت باشد، و پول ها را به دریا انداخت مأمورها همه را گشتند تا نوبت به او رسید. او را نیز تفتیش کردند، اما چیزی پیدا نکردند. از این رو شخصی را که در طبقه فوقانی کشتی بود به جرم این که تهمت زده است به مجازات رساندند. اما مجازات او هیچ فایده ای به حال این زائر بی نوا نداشت؛ زیرا پول هایش را از دست داده بود. با هزار بدبختی به حج رفت و در راه بازگشت، به نجف اشرف و حرم امیر مؤمنان علیه السلام رفت و عرض کرد: یا امیر مؤمنان، ما به شما اعتقاد داریم. من همیان خود را به رسم امانت به شما سپردم و اکنون هم آن را از شما می خواهم. شب حضرت علی علیه السلام را در عالم رؤیا دید که به او فرمودند: به قم برو و امانت خود را از میرزای قمی بگیر. از خواب بیدار شد. میرزای قمی را نمی شناخت، اما به طرف قم حرکت کرد. به قم که رسید، از مردم پرس و جو کرد که میرزای قمی کیست و خانه اش کجاست؟ گفتند: مرجع تقلید است و خانه اش در فلان محله قرار دارد. خدمت میرزا رسید و ماجرا را برایش نقل کرد. میرزای قمی نیز همان همیان را از زیر عبایش درآورد و به او داد. وقتی آن را باز کرد، دید پول ها دست نخورده است.

میرزای قمی نیز مثل دیگران، انسانی معمولی بود، اما با زحمت و پشتکار به این مقام رسیده بود. گفته اند خیلی از چیزهایی که به دست آورده بود، از راه سکوت و نگه داشتن زبان بوده است. انسان باید قدرت نگه داشتن زبان را کسب کند و مهار زبانش را به دست بگیرد. متأسفانه مهار زبان اغلب مردم در دست زن و بچه و برادر و خواهر و مشتری است و انسان باید با تمرین مهار زبانش را در دست خودش بگیرد.

میرزای قمی که به این مقام رسیده بود، چنین نبود که اصلا سخن نگوید. بلکه میرزا درس می گفته، بحث می کرده، و ریگ هم در دهانش نبوده است. ریگ دهان، عقل انسان است.

در روایت آمده است که انسان باید «هش» و «بش» یعنی دارای چهره ی گشاد باشد. لازم نیست همیشه ساکت باشد، اما باید کاری کند که سخنانش به درد آخرت بخورد. البته صحبت کردن در مورد دنیا هم گاهی اوقات خوب است و علاوه بر منفعت دنیایی، منافع اخروی نیز در بر دارد. برای تحصیل معاش باید سخن گفت و با دیگران ارتباط یافت. کسب روزی به اندازه ای که انسان در مقابل دیگران دست نیاز دراز نکند از فضایل است و ثواب دارد و اگر مؤمنی این کار را انجام دهد طلب دنیا نیست، بلکه طلب آخرت است. شخصی به امام

صادق علیه السلام عرض کرد: من دنیا را دوست دارم. حضرت فرمودند: امور دنیوی و پول را برای چه می خواهی و آن را دوست داری؟ گفت: یابن رسول الله، می خواهم با پول صله رحم کنم، صدقه دهم و آبروی خود را حفظ نمایم. حضرت فرمودند: این پول در آوردن کسب دنیا نیست، بلکه کسب آخرت است (9).

کسب مسائل معنوی نیز مانند کارهای دنیایی به تمرین و کوشش نیاز دارد. تزکیه نفس واجب عینی است و موعظه به تنهایی برای تزکیه نفس کافی نیست. البته، به موعظه باید به عنوان مقدمه واجب نگریست و هم چنان که می دانیم مقدمه واجب، واجب است.

ص: 574

1- سید حسین طباطبائی قمی فرزند محمود (1366 - 1282 ق) فقیه و مرجع تقلید، در قم به دنیا آمد. پس از فراگیری مقدمات و دوره ی سطح در زادگاه خود، به سامرا عزیمت نمود و از محضر میرزای بزرگ شیرازی به مدت سه سال بهره مند گردید. سال 1306 ق به تهران رفت و نزد استادانی همچون میرزا ابوالحسن جلوه و حسن آشتیانی تلمذ نمود. سال 1311 ق راهی نجف گردید و در درس زندگانی همچون میرزا حبیب الله رشتی، آخوند خراسانی، سید میرزا محمدتقی شیرازی حاضر شد و میرزای شیرازی نیز او را پس از خود به عنوان مرجع تقلید معرفی نمود. سال 1331 ق به مشهد رفت و در آن جا علاوه بر عهده دار شدن مرجعیت، حوزه درس و بحث تشکیل داد. در سال 1314 ش به تهران آمد و از آن جا به عراق تبعید شد که این تبعید ده سال به طول انجامید. سال 1321 ش به قصد زیارت مشهد عازم ایران گردید و در این زمان بود که موفق شد آزادی حجاب در ایران را رسمیت بخشد، پس از این ماجرا به کربلا بازگشت (اثر آفرینان: زندگی نامه نام آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال 1300 ش، ج 4، ص 358).

2- سید شهاب الدین مرعشی نجفی (1369 - 1279 ش) اصولی، فقیه، محدث، رجالی، ادیب و مورخ معاصر که از مراجع تقلید بودند.

3- بحارالأنوار، ج 10، ص 98، باب 7.

4- تحریم، آیه 6.

5- وسائل الشیعه، ج 12، ص 186.

6- شیخ محمود عراقی فرزند محمود، معروف به صاحب قوامع (م: 1310 ق، تهران) از اکابر علمای امامیه در اوائل قرن چهاردهم هجری بود. او پس از فراگیری مقدمات در سال 1255 ق جهت ادامه تحصیل عازم بروجرد گردید. پس از آن به مدت ده سال به شهرهای سلطان آباد، تهران، مشهد و آذربایجان مسافرت کرد و عاقبت به نجف رفت و در درس شیخ مرتضی انصاری حاضر شد. با وفات شیخ به ایران آمد و در همدان اقامت گزید. سال های پایانی عمر خویش را در تهران به سر برد و همان جا نیز رحلت کرد و جنازه ی وی به نجف اشرف انتقال داده شد.

7- شیخ مرتضی انصاری فرزند محمد امین شوشتری (م: 1281 ق) فقیه و اصولی بزرگ امامیه و معروف به شیخ اعظم و خاتم الفقهاء و المجتهدین بود. او در دزفول متولد شد و ابتدا نزد پدر و عموی خویش به تحصیل پرداخت. سال 1232 ق به همراه پدر به عتبات عالیات رفت و به مدت چهار سال نزد سید محمد مجاهد و شریف العلمای مازندرانی درس خواند. پس از آن به نجف رفت و نزد شیخ موسی بن جعفر کاشف الغطاء تلمذ نمود. سال 1240 ق پس از مراجعه به زادگاهش رحل اقامت افکند و از ملا احمد نراقی اجازه ی اجتهاد دریافت نمود. برای بار دوم سال 1250 وارد عراق شد و پس از فوت مرحوم صاحب جواهر در سال 1266 ق مرجع تقلید شیعیان گردید. (اثر آفرینان: زندگی نامه نام آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال 1300 ش، ج 1، ص 320).

8- ملا احمد نراقی فرزند ملا مهدی (م: 1244 یا 1245 ق) از فحول علمای امامیه، فقیه، اصولی، محدث، رجالی، منجم، ریاضی دان،

حكيم، فيلسوف و شاعر مي باشد. او استاد شيخ مرتضي انصاري بود و از پدر خود و سيد بحر العلوم و شيخ كاشف الغطاء روايت مي كرده است. (ريحانة الادب، ج 6، ص 162 - 160).

9- مستدرک الوسائل، ج 13، ص 18.



## دوري کردن از حرص

و اياکم أن تشره أنفسکم الي شي ء مما حرم الله عليكم فانه من انتهك ما حرم الله عليه هاهنا في الدنيا حال الله بينه وبين الجنة و نعيمها و لذتها و كرامتها القائمة الدائمة لأهل الجنة أبد الأبدین ؛ مبدا شيفته چيزي شويد که خدا بر شما حرام کرده است؛ زیرا هر کس پرده حرمت خدا را در این دنیا بدرد خدا میان او و بهشت و نعمت ها و خوشي و مقام ارجمند و پایدار و پیوسته آن جا که براي اهلش مقرر شده براي همیشه جدایی مي افکند.

«اياکم» يعني پرهيزيد، حذر کنيد، دوري کنيد. «شره» به معنای حرص و مرتبه اي بالاتر از آن است. علامه مجلسي در تفسير شره عبارات هاي مختلفی همچون «شدة الحرص» و «اسوء الحرص» بيان کرده اند. وقتی نفس انسان دلخواه خود را مطالبه مي کند و در درون انسان رغبتي نسبت به آن چيز پيدا مي شود، به دنبال به دست آوردن آن مي رود. در این حالت انسان دچار حرص شده است و اگر مطيع خواسته نفس باشد و به این وضعیت ادامه دهد حرص او شديدتر شده، تبديل به شره مي شود.

البته، این تفاسير و تعابير گاهي سبب، مسبب، لازم و يا ملزوم حرصند و گرنه خود حرص يعني این که انسان نعمت هاي الهي را بیشتر از حد نیاز براي خويشتن بخواهد.

ناگفته نماند خدای متعال وجود انسان را با مجموعه اي از شهوات و روحانيت در آميخته است. به علت وجود شهوت در درون انسان، طبيعتا خواسته هايي فراروي او قرار مي گيرد. این خواسته ها اگر در حد معمول و منطقي باشند و قوام زندگي به آنها بستگي داشته باشد، حرص نيست. چرا که شهوت خوراك، شهوت آسایش، شهوت جنسي و شهوت هايي از این قبيل از لوازم ادامه حياتند و بقاي نسل بشر به اينها بستگي دارد و کسی که غذا نخورد و آب نياشامد، سرانجامي جز مرگ در انتظارش نخواهد بود. کسی که غريزه جنسي اش را ارضا نکند و شهوت خود را در این زمينه اشباع نکند دچار بيماري مي گردد. خواسته هاي نفس در این حد و اندازه حرص نيست، بلکه از ضروريات قانون زندگي است. شارع مقدس نیز ارضاي این نیازها را در حد معقول تاييد کرده است.

## دشواري هاي عصر غيبت

کسانی که به خدمت ائمه عليهم السلام مي رسيدند مسائل پرايشان حل مي شد؛ چرا که آنها راهنماياني بودند که بر عالم غيب احاطه داشتند و تکليف مراجعه کننده را به روشني مشخص مي کردند.

اما در زمان غيبت امام عليه السلام وضع طور ديگري است. اگر کسی از مراجع بزرگ تقليد همچون صاحب جواهر، شيخ انصاري و يا سيد بحرالعلوم پرسد که آیا این احکامی که شما گفته ايد حکم خدا است؟ پاسخ خواهند داد: نه، ما این گونه تشخيص داده ايم و معتقد ايم که آنچه گفته ايم حکم خدا است. اگر شما به این احکام عمل کرديد و مطابق با واقع درآمد که بسيار خوب، اما اگر مخالف احکام واقعي بود معذوريد و راهي به جز این وجود ندارد. فقدان امام در بين مصيبت بزرگي است. این مسئله تقدير الهي است و ما دخالتي در آن نداريم. پس بايد به تکليف عمل کنیم.

مرحوم محقق خراساني از منبري هاي خوب بود که آن وقت ها (چهل سال پيش) به کربلا و عتبات مي آمدند و منبر مي رفتند و من هم گاهي از منبرهاي ايشان بهره مي بردم. شي در مدرسه صميميه منبر رفتند و فرمودند از این که در زمان غيبت هستيد، خيلي تأسف نخوريد، گرچه نعمت بسيار بزرگي را از دست داده ايد. در این زمان براي حل مشکلات ديني خود نمي توانيد به امام معصوم مراجعه کنيد

و باید از مراجع تقلید پرسید. آنها نیز خواهند گفت: ما نمی دانیم احکامی که استنباط می کنیم مطابق واقع است یا نه، و فقط وظیفه خود را انجام می دهیم. اما اگر در زمان معصوم بودید و در ادای واجبات کوتاهی می کردید، کار بسیار مشکل تر می شد. کسانی که در زمان معصوم بودند اما استفاده نکردند و وضعشان بسیار بدتر است از کسی که در زمان غیبت زندگی کرده و گناهی مرتکب شده است.

### دعای «یا من أرجوه»

معروف است که در ماه رجب دعای «یا من أرجوه لکل خیر» بعد از هر نماز خوانده شود. در روایت آمده است این دعا را در صبح و شام و بعد از نمازها بخوانید (1). خوب است انسان در شبانه روز یک بار این دعا را با تأمل بخواند و بیندیشد که این «من» که در دعا آمده کیست؟ آیا به راستی امید ما به خدا است یا به استاد و پول و اهل و عیال و دیگران؟

اگر امیدمان به دیگران است، باید خود را اصلاح کنیم و امید به خدا را جایگزین امید به دیگران نماییم. تأمل در این دعا مقدمه وجود تزکیه، و تزکیه واجب عینی است، هر چند که خواندن این دعا در حال عادی مستحب است.

ص: 575

## دین فروشی سمرة بن جندب

همان طور که گفته شد، تسلیم مراتبی دارد و از هر کس به فراخور حال و موقعیتش انتظار می رود. در بین عوام اصطلاح جالبی وجود دارد که می گویند: فلانی دین فروشی کرد. این اصطلاح حقیقت دارد و بسیاری از مردم دین خود را می فروشند. قیمتی که مردم با آن دین خود را می فروشند، به تناسب حال فروشندگان، مختلف است. سمرة بن جندب دین خود را به چهارصد درهم یا دینار فروخت. اگر درهم باشد معادل 150 کیلوگرم طلا، و اگر دینار باشد معادل یک تن و نیم طلای ناب است. این همه پول را فقط در مقابل یک دروغ گرفت، که به پیامبر نسبت داد. معاویه این پول را به او داد و او نیز با آن، خانه و باغ و زمین خرید. اما آیا واقعا ارزش آن را داشت که دین خود را بفروشد؟ با آن پول ها زندگی خوبی کرد، اما هر چه بود پول ها تمام شد و سمرة نیز مرد. از اولین روز مردن او تا به امروز که چندین قرن گذشته گرفتار بوده، و تاقیامت گرفتار خواهد بود.

## دشواری تسلیم

تسلیم کار ساده ای نیست، اما چاره ای جز آن نیست. کسی که می خواهد در آن دنیا هم نشین انبیا و اولیا گردد راهی به جز تسلیم ندارد. در روایت آمده است که امام رضا علیه السلام کسی را نصیحت می کردند. آن شخص در جواب گفت: من دوست پدر شما موسی بن جعفرم و پدر شما مرا رها نمی کند. امام در پاسخ او گفتند: تو خیال می کنی با این اعمال روز قیامت هم نشین موسی بن جعفر می شوی که آن همه تقوا و ورع و قرب به خدا دارد؟ اگر چنین باشد که به موسی بن جعفر ظلم شده است. تصور کنید شخص محترمی خانه ی بسیار تمیز و با شکوهی دارد و در این خانه با نهایت نظافت و آراستگی زندگی می کند. شخص دیگری که سر تا پا آلودگی است به این آقا اظهار علاقه می کند، آیا کسی حاضر می شود این ژولیده را نزد آن شخص پاکیزه ببرد؟ اگر بخواهد نزد او برود باید خودش را تمیز کند و لباس مناسب بر تن نماید.

انسان باید در مقابل تکوین و تشریح تسلیم باشد. آن که پول ندارد گرفتار تسلیم در مقابل خمس و زکات نیست، اما کسی که پول دارد باید در مقابل حکم پرداخت خمس و زکات تسلیم باشد، و هر قدر پول بیشتری داشته باشد تسلیم مشکل تر است. به ثروتمندی گفته بودند: خمس اموات را پرداخت کن، گفته بود: می فهمی چه می گویی؟ من اگر بخواهم خمس بدهم می دانی چقدر باید پول بدهم؟ پول زیاد این گونه است و تسلیم شدن به هنگام ثروت کار مشکلی است. تسلیم عالم و مرجع دینی نیز آن است که حلال را حرام، و حرام را حلال جلوه ندهد و حاضر نباشد حتی در مقابل تمام ثروت های دنیا چنین کند.

## دنیا و ارزش آن

و اذا لم یرد الله بعبد خیرا و کله الی نفسه و کان صدره ضیقا حرجا، فان جری علی لسانه حق لم یعقد قلبه علیه و اذا لم یعقد قلبه علیه لم یعطه الله العمل به، فاذا اجتمع ذلك علیه حتی یموت و هو علی تلك الحال کان عندالله من المنافقین، و صار ما جری علی لسانه من الحق الذی لم یعطه الله أن یعقد قلبه علیه و لم یعطه العمل به حجة علیه (1)؛ هر گاه خدا خیر بنده ای را نخواهد او را به خودش واگذار می کند و سینه اش گرفته و پریشان می شود. در این حال اگر سخن حقی بر زبانش جاری شود دل بدان نمی بندد و چون بدان دل نمی بندد خدا توفیق عمل کردن به آن سخن را به او نمی دهد. چون این وضع در او ایجاد شود و بر همان حال بمیرد در پیشگاه خدا از منافقان خواهد بود و آن سخن حقی که بر زبانش جاری شده ولی خدا توفیق به او نداده که بر دلش بنشیند و آن را به کار بندد، علیه او حجتی می گردد.

ارزش دنیا از نگاه امام علی :

امیر مؤمنان علیه السلام درباره دنیا تشبیهی به کار برده اند که تا جایی که در کتابها مطالعه کرده ام قبل از ایشان کسی این نوع تشبیه را به کار نبرده است. البته امیر مؤمنان و ائمه اطهار علیهم السلام مطالب ابتکاری بسیاری دارند. حضرت می فرمایند: «والله لدنیاکم هذه أهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم (2)»؛ به خدا سوگند که دنیای شما در چشم من بی ارج تر از پاره ی استخوان خوک است که در دست شخص جذامی باشد.» در نهج البلاغه کلمه عراق با کسر عین ثبت شده است، و علامه مجلسی در بحار دو وجه (عراق و عراق) را ذکر کرده اند که هر کدام معنای خاصی دارد و به قول مرحوم مجلسی هر دو در منتهای پلیدی است. عراق به استخوان بی گوشت و عراق به روده شکم خوک می گویند. حضرت می فرمایند: «دنیاکم» چون دنیا برای حضرت نیست. ممکن است کسی از دنیا بدش بیاید اما طلاقش ندهد؛ مانند کسی که زن بدی دارد ولی طلاقش نمی دهد. حضرت از دنیا جدا شدند و آن را سه طلاقه کرده اند و زن سه طلاقه قابل رجوع نیست. البته، دنیا فقط محرمات نیست، بلکه حلال هم در این دنیا وجود دارد، اما دل بستگی مسئله ای است و بهر مندی از نعمت ها بدون دل بستگی مسئله ای دیگر. عراق استخوان خوک است که حیوانات گوشت آن را خورده اند. اگر عراق باشد، یعنی روده. آن هم روده درون شکم خوک که انسان از تصور آن نیز حالش به هم می خورد. انسان ها از دیدن شکمبه حیوانات حلال گوشت دوری می کنند چه رسد به شکمبه خوک، آن هم در دست انسان جذامی. اگر یک سینی غذا در جلو شخص جذامی گذاشته شده است مردم از آن می گریزند، چه رسد به این که غذا در دست جذامی باشد. در اسلام سفارش شده است همان طور که از شیر فرار می کنید از شخص جذامی فرار کنید آن وقت با این اوصاف حضرت فرمودند: دنیای شما از این هم پست تر است.

این دنیا فقط پول، جوانی، ریاست، خوش اندامی و غیره نیست. قرآن کریم جزئی از دنیا را اولاد و تقاخر و غیره ذکر کرده است. پول فقط یکی از مظاهر دنیا است. در منتهی الآمال آمده است حضرت امام باقر علیه السلام می فرمایند: اگر انسان از خودش واعظ نداشته باشد وعظ دیگران فایده ای به حالش ندارد. انسان اگر پا نداشته باشد با صد تا عصا هم نمی تواند راه برود، باید پا داشته باشد تا بتواند به کمک عصا راه برود. باید انسان خودش اقدام به اصلاح نفس کند تا موعظه های دیگران برایش سودمند باشد. وقتی که انسان «و کله الله الی نفسه» شد، یعنی خدا او را به خویش واگذار کرد برای پول و مانند آن آدم هم می کشد. یکی از کارهایی که ابن زیاد نسبت به حضرت مسلم انجام داد این بود که با حيله های مختلف از جمله پول وضعیت دشوار و غریبی را بر آن حضرت تحمیل کرد. او به کسانی پول داد و گفت پرچمی را بردارید و اعلام کنید هر کس زیر پرچم قرار گیرد جان و مال او در امام خواهد بود. او هم چنین عده ای را با ریاست و عده دیگری را با پول تطمیع کرد و کوفه را به چندین قسمت تقسیم کرد تا نقشه خود را پیاده کند. در نهایت وضع چنان شد که دوستان حضرت مسلم بن عقیل هم از اطراف او پراکنده شدند. این همان دنیایی است که امام ما درباره آن می فرمایند از استخوان خوک در دهان شخص مبتلا به خوره بی ارزش تر است.

خیلی از امثال من بعضی از محرمات و واجبات را نمی دانند. اسحاق بن عمار (3) به حضرت عرض کرد: «یابن رسول الله، بچه ای دارم که اذیت می کند. چقدر حق دارم که او را بزئم؟» خیلی ها ممکن است اهل نماز و روزه باشند، اما نمی دانند که پدر تا چه حدی حق دارد بچه اش را تنبیه کند؟ حضرت فرمودند: چقدر او را می زنی؟ گفت: خیلی شیطان است شاید روزی صد مرتبه او را بزئم. حضرت فرمودند: نه، جایز نیست. عرض کرد: یابن رسول الله، چقدر بزئم؟ گفت: یک مرتبه. عرض کرد: فایده ندارد. فرمودند: دو مرتبه. عرض کرد: یابن رسول الله، به خدا قسم، اگر بدانند او را بیش از دو بار نمی زئم زندگی ام را تباه خواهد کرد. حضرت فرمودند: سه مرتبه بزئم. گفت: یابن رسول الله، فایده ندارد. نقل می کنند که حضرت صورتشان سرخ شد و غضب در صورت مبارکشان ظاهر شد و فرمودند: «اگر حکم خدا را بلدی برو و خودت عمل کن».

انسان اگر «و کله الله الی نفسه» شد تمام فکر و ذکرش معطوف خوراک و لباسش می گردد و از امور معنوی و دینی باز می ماند. از سوی

دیگر اگر بخواهد بداند که واجبات و محرمات چیست خیلی وقت پیدا نمی کند که به دنیا برسد، فقها می فرمایند: ظلم مطلقاً حرام است. اما قبل از آن باید بدانیم ظلم چیست؟ هر چیزی که عرفاً ظلم بر آن صدق کند، ظلم است مثلاً اگر پدری بچه کوچکش را بترساند تا به این طرق موجبات تفریح پدر فراهم شود، این هم ظلم است اگر عرف می گوید ظلم است این حرام است. البته، شاید از محبت این کار را انجام بدهد، اما اگر محبت مصداق ظلم باشد حرام است. این بچه می ترسد و اشکش جاری می شود این ظلم نیست؟ انسان بچه اش را به هوا پرتاب می کند و او می ترسد این ظلم نیست؟ ظلم تنها مال مردم خوردن و شهوات نیست، اینها هم مصادیق ظلم است. آن وقت این خود انسان است که زمینه «لم یرد الله بعبد خیراً» را فراهم می کند. «ان الله لا یظلم مثقال ذرة (4)؛ خدا به اندازه ذره ای به کسی ستم نمی کند». من در جایی غیر از قرآن ندیدم که از ذره به مثقال تعبیر شده باشد. ذره چه مقدار است که وزن آن را هم بخواهیم حساب کنیم؟ این طور نیست که خداوند خودش اراده کند بنده ای را به نفس خود واگذارد، بلکه جزای این انسان و نتیجه اعمال او همین است و زمینه ساز آن خود ما هستیم و کلید آن در دست ما است.

ص: 576

- 
- 1- متن نامه امام صادق (ع).
  - 2- نهج البلاغه، کلام 236.
  - 3- از جمله ثقات است.
  - 4- نساء، آیه 40.

و من سره ان يعلم ان الله يحبه فليعمل بطاعة الله و ليتبعنا ألم يسمع قول الله عزوجل لنبية صلي الله عليه و آله و سلم: (قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحبكم الله و يغفر لكم ذنوبكم) (1) (2)؛ هر كه دوست دارد كه بداند خدا او را دوست دارد يا نه، بايد در طاعت خدا بكوشد و از ما پيروي كند. آيا اين گفته خدای متعال را نشنیده ايد كه به پیامبرش فرمود: بگو اگر دوستدار خداييد از من پيروي كنيد تا خدا دوستتان بدارد.

حضرت در آخرين بخش نامه ي خود مي فرمايند: كسي كه مي خواهد بداند خدا او را دوست دارد، يا نه، بايد از فرمان خدا اطاعت كند و از اهل بيت عليهم السلام پيروي نمايد. علامت دوستي خدا اين دو چيز است.

كسي كه اين دو كار را انجام دهد. بنابر فرمايش حضرت صادق عليه السلام خدا او را دوست مي دارد. سپس حضرت به آيه ي شريفه استشهدا مي كنند و مي فرمايند: آيا اين آيه به گوش شما نخورده است؟

در زبان عربي يك «استماع» و يك «سماع» هست. گاهي كسي قرآن مي خواند و شما با توجه، به آن گوش جان مي سپاريد اين كار شما را «استماع» مي گويند، اما وقتي انسان مشغول كاري است و مثلاً دارد مي نويسد يا مطالعه مي كند، و همزمان اين صدا به گوشش مي خورد اين را «سماع» مي گويند. بين فقها اختلاف هست كه اگر كسي آيه ي سجده ي واجب را خواند و ديگري سماع كرد نه استماع، آيا سجده بر شنونده واجب است. اگر استماع مي كرد، يعني گوش فرا مي داد فقها اجماع دارند كه سجده واجب است. و در اين فرع، اختلافي نيست، اما آيا در سماع هم سجده است يا نه؟ فتواي عده اي از علما بر وجوب و نظر عده ي ديگر بر عدم وجوب است. در نامه امام صادق عليه السلام، تعبير سماع آمده، نه استماع. نفرمودند: «ألم يستمع»، بلكه فرمودند: «ألم يسمع»؛ يعني آيا اين آيه به گوشش نخورده است؟ لازم نيست به اين آيه گوش جان سپرده باشد، بلكه همين قدر كه به گوشش خورده باشد براي درك رابطه حب الهي با آن دو كار كافي است. «ألم يسمع قول الله عزوجل لنبية: قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحبكم الله؛ آيا اين گفته خدای متعال را نشنیده ايد كه به پیامبرش فرمود: بگو اگر دوستدار خداييد از من پيروي كنيد تا خدا دوستتان بدارد». پيرامون واقعه غدير

لازم به ذكر است كه شرح فراز آخر نامه ي امام صادق صلي الله عليه و آله و سلم مصادف با روز عيد غدير بوده، لذا معظم له اين گفتار را درباره ي عيد غدير در ادامه مطلب بيان فرموده اند.

امروز روز غدير است و چنين روزي به فرمايش معصومين عليهم السلام عظيم ترين عيد در اسلام است. در بيشتر تفاسير قرآن و كتاب هاي روايي ماجراي غدير آمده است (3).

غدير واقعه سرنوشت ساز و مهمي در تاريخ پیامبر خدا است. كم و بيش انسان ها اسم غدير را شنیده اند. اما بايد بدانيم كه بسياري از جمعيت جهان هنوز اسم غدير را نشنیده اند، و ماجراي غدير را نمي دانند. بزني كه از خوبان اصحاب معصومين عليهم السلام است از حضرت رضا عليه السلام نقل مي كند كه فرمودند: «لو عرف الناس فضل هذا اليوم بحقيقته لصافحتهم الملائكة في كل يوم عشر مرات (4)؛ اگر مردم حقيقت اين روز را چنان كه بايد مي شناختند، هر آينه فرشتگان روزانه ده بار با آنان مصافحه مي كردند».

غير از روز غدير در جايي يا مناسبتي نيست كه ملائكه با انسان ها مصافحه كنند. روايت ديگري نداريم كه ملائكه به مناسبتي روزي ده بار با انسان مصافحه كنند، مگر در مسئله غدير.

ملائکه موجودات معمولی نیستند. و قرآن درباره ی ملائکه فرموده است: «لا یعصون الله (5)؛ مرتکب معصیت خدا نمی شوند».

ملائکه عصمت دارند، ولی مرتبه عصمت آنها پایین تر از مرتبه عصمت چهارده معصوم علیهم السلام است. این که این موجودات به دور از پلیدی و گناه، با غدیرشناسان مصافحه، و از آنان تجلیل می کنند به این دلیل است که محبت خود را به آنان اعلام کنند. اگر این اتفاق برای ما ماهی یک بار یا سالی یک بار یا حتی در طول عمرمان فقط یک بار بیفتد، مایه بسی افتخار است، چه رسد به روزی ده بار. ارحام و بستگان شاید سالی یک بار به دیدن شما بیایند و با شما مصافحه کنند. اگر علاقه بیشتر باشد ماهی یک بار، هفته ای یک بار، و در نهایت اگر علاقه خیلی بیشتر باشد روزی یک بار؛ اما این چه علاقه فوق العاده ای است که فرشتگان را وای دارد تا روزی ده بار غدیریان و غدیرشناسان را تحیت بگویند.

از سوی دیگر این تکریم و بزرگداشت در برابر عمل نیست بلکه به پاس نوعی معرفت و دانستن ارج و فضیلت غدیر صورت می گیرد. عمل مرتبه ی بعد از معرفت قرار می گیرد. این مقدمه ی عمل است. ما چرا به مرجع تقلید احترام می گذاریم؟ برای این که شخص عالم ارزش دارد. هر چند به او احتیاج نداشته باشیم و مقلد او نباشیم، چون عالم دین است ارزش دارد.

در بعضی از زیارتنامه ها آمده است کسی که امام حسین را زیارت کند ارواح انبیاء با آن شخص مصافحه می کنند، اما مصافحه ملائکه آن هم روزی ده بار یک استثنا است.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «و انا لأمرء الکلام (6)؛ ما [ملک] سخن را امیرانیم». حضرت رضا علیه السلام اینجا نفرموده اند: «ان عرف الناس» یا «اذا عرف الناس»، بلکه فرمودند: «لو عرف الناس». در کتاب های ادبیات می گویند «لو» حرف شرط است و در جایی به کار می رود که نسبت به انتفاء شرط قطع داشته باشیم. هم چنین قید «بحقیقت» نیز در کلام حضرت آمده است. فضیلت غدیر یک حقیقت فوق العاده ژرف است و شاید جز خدا و کسانی که خدا بخواهد از حقیقت بلند غدیر آگاهی نداشته باشند.

این روایت را با روایات دیگر جمع می کنیم تا معنای غدیر روشن تر شود. به عنوان مثال در روایت آمده است که اگر مانع امیر مؤمنان علیه السلام نمی شدند، و آن حضرت می توانستند در این سی سال از عمر مبارکشان درست کار کنند «أقام کتاب الله کله و الحق کله (7)؛ تمام کتاب خدا و تمام حق را برپا می داشت». یک جزء از کتاب خدا «أقیموا الصلاة» است یک جزء آن «أتوا الزکاة» است. یک قسمت آن حج است و یک قسمت هم «خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً (8)؛ تمام آنچه روی زمین است برای شما آفرید». همه اینها را امیر مؤمنان علیه السلام اقامه می کردند. در آیه شریفه آمده است: «لأکلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم (9)؛ در آن صورت از روی سر و زیر پاهایشان روزی می خوردند». آن وقت دیگر روی کره ی زمین حتی یک گرسنه و یا بیچاره پیدا نمی شد. 25 سال امیر مؤمنان علیه السلام را که غدیر متعلق به او است خانه نشین کردند و با این کار در گنجینه های زمین و آسمان را بر مردم بستند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر از جانب خدا مأموریت یافتند که علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان مولای مردم معرفی کنند: «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک (10)؛ ای رسول، آنچه از جانب خدا بر تو نازل شده (یعنی مسئله غدیر) را به گوش همه برسان». کنار نهادن امیر مؤمنان علیه السلام ظلم تاریخ است که از روز غدیر شروع شده و تا به امروز ادامه دارد. اگر یک نفر شب را گرسنه به صبح رساند برای آن است که آن ظلم هم چنان ادامه دارد. حضرت امیر علیه السلام چهار سال حکومت کرد و اگر آن چهار سال با حکومت های امروزی مقایسه شود معلوم می شود که عدالت چیست و علی کیست. امروزه در دنیای شرق و غرب به دروغ شعار آزادی می دهند، ولی هزاران نفر بی گناه کشته می شوند و میلیون ها نفر در زندان های حاکمان بی هیچ گناهی هم چنان اسیرند و میلیون ها انسان تشنه و گرسنه و بیمارند. علت العلل همه این نابسامانی ها و پریشانی ها آن است که مسیر غدیر در 1400 سال پیش



عوض شد.

یکی از خوارج نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و به حضرت عرض کرد: «اتق الله فانك ميت (11)؛ از خدا بترس، چرا که روزی می میری». در آن زمان امام علی علیه السلام ریاست بزرگ ترین کشور را دارا بود، ولی با این قبیل معترضان با مهربانی برخورد می کرد. این آموزه ناب را باید با ارزش ها و هنجارهای حاکمان امروز مقایسه کرد. یکی از خلفا اعلام کرد اگر کسی به من بگوید: «اتق الله» گردش را می زنم! به نام خلیفه رسول خدا این گونه با مردم عمل می کردند. حضرت امیر «مع القرآن» است ولی آنها ضد قرآنند. امروزه در دنیا چه کسی می تواند چنین سخنی را به یک مسئول کوچک بگوید، چه برسد به مسئول بزرگ؟ در دنیا قانونی وضع می شود که اگر به فلان کس اهانت کردند جرم دارد. اینها کجا و آن روش و سلوک حضرت کجا؟ از زمین تا آسمان بین این دو روش فاصله هست.

«لاقام کتاب الله کله» در این کلمه ی «کله» یک دنیا مطلب نهفته است. قسمت هایی از قرآن هست که همه به آن عمل می کنند و در مقابل، بخش هایی از آن مورد اهمال و بی مهری قرار گرفته است. قرآن یهودی ها را به این دلیل که گفتند: «نؤمن ببعض و نکفر ببعض (12)؛ بعضی را می پذیریم بعضی را نمی پذیریم». نکوهش کرده است. وقتی همه اجزای بدن این انسان، اعم از قلب، خون، اعصاب و غیره سالم باشد انسان می تواند راه برود و کار کند، اما اگر بعضی از اجزای بدن سالم باشد نه فقط مفید نیست بلکه وبال هم هست. اگر چشم زیبا و سالمی را در آورند و آن را روی میزی بگذارند بعد از دو روز فاسد می شود. چشمی خوب و مفید است که ضمن مجموعه اندام و متصل به اعصاب و دارای روح باشد دین خدا نیز چنین است. زمانی می توان از دین نهایت بهره را برد که همه آن به عنوان یک مجموعه ی کامل (کل مرکب) مورد استفاده قرار گیرد.

حضرت امیر علیه السلام با اینکه خلیفه رسول خدا است در عین حال تابع محض پیامبر اسلام است. در تاریخ آمده است موقعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ریاست عامه مسلمانان را داشت و علی علیه السلام خلیفه او بود چادر فاطمه زهرا علیها السلام سیزده وصله داشت. امیر مؤمنان با بیت المال مسلمانان همان گونه رفتار کرد، که رسول خدا رفتار می کرد، ولی عمر اموال مردم را از سالی به سال دیگر نگه می داشت. در تاریخ نوشته اند خمس آفریقا را که آوردند عثمان همه را یک جا به مروان داد. از این مبلغ که شاید میلیون ها درهم و دینار بوده چیزی به دست مسلمانان دیگر نرسید. و این کار مورد اعتراض ابوذر و عمار واقع شد که در پی آن ابوذر را به ربذه تبعید کردند و عمار را آن قدر شکنجه دادند تا مریض شد. فرق غدیر و غیر غدیر این جا معلوم می شود.

غدیر چشمه جوشان مهر و عدالت است. علی علیه السلام که خود ملاک حق است، در خصوص شخصی که به او ناسزا گفته است به این آیه عمل نمی کند: «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم (13)؛ هر کس به شما تجاوز کرد بر او همان گونه تعدی کنید». علی نمی گوید به من توهین شده و در نتیجه به اسلام و پیامبر توهین شده است، چون من اولی الامر هستم، بلکه بنا به سفارش قرآن او را عفو می کند. «وأن تعفوا أقرب للتقوی (14)؛ اگر عفو کنید به تقوا نزدیک تر است». اگر امیر مؤمنان بعد از پیامبر سی سال حاکم می شد و راهنمایی مسلمانان را به دست می گرفت، این اخلاق به عنوان اخلاق حاکمان رواج پیدا می کرد و ما امروز گرفتار این حاکمان نبودیم.

نوشته اند مساحت خانه هارون عباسی شانزده کیلومتر مربع بود، در حالی که دختران امام موسی بن جعفر علیهما السلام، دختران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، یک چادر نماز بیشتر نداشتند و باید صبر می کردند و یکی یکی نماز می خواندند.

شخصی به کوفه آمد و به یکی از مسلمان ها گفت: رئیس شما چه کسی است؟ خانه ی امیر مؤمنان را نشان دادند. خانه امام علی علیه السلام را که از نزدیک دید گفت: اثاث و خانه شما همین است؟ امام فرمودند: اثاث های دیگر را به آن خانه فرستادم (15) آن شخص



بيرون آمد و از مردم پرسيد: خانه ديگر امير مؤمنان کجا است؟ گفتند: خانه ي ديگري ندارد. خانه اش همين است که ديدي. گفت: خودش فرمود: وسائل و اثاثيه را به خانه ديگر فرستادم. گفتند: مقصودش خانه ي آخرت است. ولي در تاريخ مدينه (16)، که قبل از طبري نوشته شده، آمده است که ابوبکر وقتي که مرد سه باب خانه داشت.

ص: 577

- 1- متن نامه امام صادق(ع).
- 2- آل عمران، آيه 31.
- 3- به غير از صحيح بخاري، در بقيه صحاح سته اهل سنت مسئله غدیر آمده است.
- 4- بحار الانوار، ج 94، ص 118.
- 5- تحريم، آيه 6.
- 6- نهج البلاغه، خطبه 233.
- 7- وسائل الشيعه، ج 20، ص 397.
- 8- بقره، آيه 29.
- 9- مائده، آيه 66.
- 10- مائده، آيه 67.
- 11- بحار الأنوار، ج 42، ص 195.
- 12- نساء، آيه 150.
- 13- بقره، آيه 194.
- 14- بقره، آيه 237.
- 15- مقصود حضرت خانه آخرت بود.
- 16- مؤلف تاريخ مدينه، «ابن شبه» مي باشد و استاد طبري است.

معمولا کسانی که مسلک مشترکی دارند، با یکدیگر مجالست و همنشینی می کنند. اشخاصی که پیرو مکتب ائمه می باشند نیز باید با هم مصاحبت داشته باشند و سرگرم بازگویی و استفاده از مرامنامه ی این مکتب باشند.

تزاوروا فان فی زیارتکم احیاء لقلوبکم و ذکر لاحادیثنا و احادیثنا تعطف بعضکم علی بعض. فان اخذتم بها رشدتم و نجوتم، و ان ترکتموها ضللتهم و هلکتهم فخذوا بها و انا بنجاتکم زعیم (1).

دید و بازدید کنید که موجب زنده شدن دل شما و ذکر سخنان ماست. سخنان ما شما را با هم مهربان می کند. اگر به آنها بگرید، هدایت و نجات خواهید یافت و اگر آنها را واگذارید، گمراه و هلاک می شوید. بنابراین، سخنان ما را بگیریید و طبق آنها رفتار کنید. من متکفل رستگاری و نجات شما خواهم شد.

ص: 578

آرزوي هر مرد و زن مؤمن اين است که در جهان ديگر، سعادت‌مند باشد و از نعمت ابدی پروردگار (بهشت) متنعم شود. اما اين آرزو، خود به خود عملي نمی شود. بلکه بايد ابتدا مقدمات لازم را فراهم کرد تا آن آرزو تأمین شود اکنون دقت کنید که در اینجا يکي از آن اسباب و موجبات بيان می شود. تنافسوا في المعروف لاخوانکم و کونوا من اهله، فان للجنة بابا يقال له المعروف. لا يدخله الا من اصطنع المعروف في الحياة الدنيا. (1).

به برادران ديني خود بسيار نيکي کنید، و در اين باره بر يکديگر پيشي گيريد، و از نيکان باشيد. چه براي بهشت دري است که به آن «معروف - نيکي» می گویند. فقط کسی که در دنيا کار نيک کرده باشد، از آن در وارد می شود.

ص: 579

دوستان اگر بخواهند دوستي آنها دوام پيدا کند و پايدار بماند و مادام العمر از مزايای دوستي با يکديگر برخوردار شوند، بايد چند صفت داشته باشند و مواظب باشند که همیشه به آن صفات عمل کنند. در غير اين صورت طولي نمي کشد که کينه و عداوت، جاگزين دوستي بين آنان مي شود.

تحتاج الاخوة فيما بينهم الي ثلاثة اشياء، فان استعملوها و الا تبينوا و تباعضوا و هي التناصف و التراحم و نفي الحسد. (1).

دوستان در معاشرت با يکديگر احتياج به سه صفت دارند. اگر آن سه صفت را به کار بردند (دوستي آنان باقي خواهد ماند ) ، وگرنه از هم جدا شده و دشمن يکديگر مي شوند. آن سه صفت عبارتند از: انصاف دادن با يکديگر، ترحم کردن بر يکديگر، و حسد نداشتن نسبت به يکديگر.

ص: 580

دعا کردن، تحت شرایطی به اجابت خواهد رسید و اثر خواهد کرد. البته دعای عده ای از مردم در موقعیت خاص اجابت می شود، مثل شخص دل شکسته، کسی که توجه خاص و کامل به خدا دارد و شخصی که در حال انجام وظیفه ی دینی است.

ثلاثة دعوتهم مستجابة: الحآج، فانظروا كيف تخلفونه و الغازي في سبيل الله فانظروا كيف تخلفونه. و المريض فلا تعيظوه و لا تضجروه. (1).

سه نفرند که دعای آنان مستجاب است: کسی که به حج رفته است، پس بنگرید که در غیاب او چگونه با اهل بیت او رفتار می نمایید. کسی که در راه خدا جنگ می کند، پس ببینید پشت سر او با عائله اش چگونه خواهید بود و مریض، پس او را به خشم میاورید و ناراحت مکنید.

ص: 581

بشر مي کوشد تا براي خود جلب منفعت و از خود دفع مفسده و ضرر کند. مردم را از نظر سود و يا زياني که براي او دارند مورد بررسي قرار مي دهد و به طرف کسي مي رود که منفعتي از او حاصل شود و از کسي که از جانب او احتمال خطر و زياني باشد دوري مي کند. پس سودمند باشيد تا محبوب شويد و مردم به شما علاقه پيدا کنند و از ضرر زدن به مردم حذر کنيد، و گرنه با شما دشمن مي شوند.

جبلت القلوب علي حب من ينفعها و بغض من اضربها. (1).

دلها طبعا کسي را دوست دارند که براي آنها سود داشته باشد، و با کسي دشمن اند که براي آنها ضرر داشته باشد.

ص: 582

---

1- وافي. ج 14، ص 139.

پیغمبر اسلام، آخرین پیغمبر و دستورات او آخرین دستوراتی است که برای هدایت جامعه ی بشریت ظهور یافته و منتشر شده است. درست است که در هر عصر و زمان، باید به اقتضای همان عصر، برنامه ای وجود داشته باشد تا نظم و عدالت اجتماعی برقرار شود. اما این را هم باید اقرار کرد که دستورات پیغمبر اسلام بر پایه فطرت و خلقت و بر مبنای عقل و وجدان است و دستوراتی که با توجه به واقعیت، بر چنین مبنا و اساسی وضع شده است تا بشر عواطف، روحیات، وجدان و عقل خود را زیر پا نگذارد چنین دستوراتی از کهنگی و غیر قابل اجرا بودن مبرا و برای همیشه پابرجا و جاویدان خواهد بود.

حلال محمد حلال ابد الی یوم القیامة، و حرامه حرام ابد الی یوم القیامة. (1).

حلال محمد (ص) همیشه و تا روز قیامت حلال، و حرام او همیشه و تا روز قیامت حرام است.

ص: 583

انسان نباید هیچ گاه برادران دینی خود را فراموش کند و هرگاه که مقتضی دید و گمان اجابت دعا داشت، باید خیر و سعادت آنان را از خداوند بخواهد تا در پرتو این یادآوری و دعای خیر، خود نیز استفاده کند. البته دعا برای دیگران در وقتی که حاضر نباشند، برای طرف و شخص دعا کننده اثر مخصوصی دارد، زیرا در آن موقع ریا و تظاهری در آن دعا نیست و از این نظر نسبت به شخص مورد نظر، به اجابت می رسد. برای خود دعا کننده نیز چون به فکر برادر دینی خود بوده است، بهره و پاداشی هست.

دعای المرء لأخیه بظهر الغیب، یدر الرزق و یدفع المکروه.

دعا کردن شخص برای برادر دینی خود در غیاب او، روزی را زیاد و ناملایم و گرفتاری را بر طرف می کند.

### دعا

دعا در لغت به معنی خواندن است و در اصطلاح «طلب و درخواست چیزی از خداوند متعال است برای شخص دعا کننده یا دیگری» درباره ی دیگری دعای خیر را «دعای له» و نفرین را «دعای علیه» گویند. به طور کلی خداوند وعده فرموده است که دعا را بپذیرد و بدان ترتیب اثر دهد. ما معتقدیم که در شرایط خاصی دعا مؤثر است. اخیراً بعضی از دانشمندان در این موضوع تحقیق کرده و پی برده اند که «کسی که توجهی به خدا پیدا نمود و دعا کرد، یقیناً نتیجه ی مثبت می گیرد» (1) بنابراین دعا را ترک نکنید. چه، رو آوردن به خدا و توجه به ذات اقدس او از صمیم قلب، خیلی از کارها را آسان می کند.

ان الدعاء انفذ من السنان. (2).

دعا از سر نیزه، نفوذش (اثرش) بیشتر است.

ص: 584

1- آئین زندگی. ص 192.

2- اصول کافی. ج 2، ص 469.



فرمایش حکمت آمیز نبی ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود مسلمان کسی است که مردم از دست و زبان و قلب او در امان باشند - از کلمات باقیه و همیشگی است.

مفاد بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را ائمه ی ما همه تأکید کرده و مکرر آن را در موارد لازم بیان فرموده اند و تا به حال هم علماء اسلام که دیانت اسلام را درک و از قرآن مجید و نصوص وارده به خوبی استنباط کرده اند - در تمام موارد که نظر اصلاحی خود را ابراز داشته و می دارند این کلمه را قاعده و مبنای اصلاحات خود قرار داده اند و با آن کلمه ی باقیه ی رسول صلی الله علیه و آله و سلم زبان کسانی که می خواهند بین امم اسلامی تفرقه اندازند و امتی را قطعه قطعه سازند بسته اند تا مردم مغرض نتوانند بین اجزای يك امت جدائی اندازند

فرمایش رسول ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم کلمه ی واضح و روشنی است که هیچ احتیاج به شرح و بسط و تفسیر ندارد و برای اثبات آن دلیل و برهان لازم نیست و به صراحت اعلان و اعلام می کند که رسالت او و برنامه ی او برنامه ی دشمنی نیست بلکه برنامه ی انسانیت عمومی است و قبل از هر رنگی که به آن زده شود رنگ آن شفاف و نورانی و لب آن مهربانی با خلق و ابناء بشر است این پیغمبر بزرگ صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید مسلمان کسی است که مردم از دست و زبان و قلب او در امان باشند و نگفته است مسلمانان از دست و زبان و قلب او در امان باشند - و اگر رسالت او مخصوص به يك طایفه ی معین بود می فرمود مسلمان کسی است که مسلمانان الی آخر - ولی گفت مردم اعم از مسلمان و غیر مسلمان باید از دست و زبان و قلب مسلمان در امان باشند - و بنا به رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر کس به زبان و دست و قلب خود بر دیگری تعدی نماید و در دل کینه ی غیر مسلمان را پروراند و به نظرش بیاید که اسلام چنین خواسته و یا آن را اجازه داده است بنابر صریح فرمایش رسول صلی الله علیه و آله و سلم مسلمان نیست اسلامی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن را آورده است می گوید پروردگار خود را، در خانه ات در مسجدت و در هر جای دیگر پرست و مسلمان موحد و یکتاپرست باش و در حال غیر عبادت با مردم مثل انسانی باش که با انسانهای دیگر معاشرت می کنند و آنها را دوست بدار و برای آنها همان را بخواه که برای خود می خواهی و از هر چه خود متنفری برای آنها نخواه و اسلامی که خدای عزوجل به رسولش می فرماید با کفاری که ایمان به خدا ندارند طرفیت نکن و با آنها مهربان باش و بگو من آن را که شما می پرستید نمی پرستم و شما هم آن را که من می پرستم نمی پرستید و دیانت شما مال شما و دیانت من مال من - با این کیفیت به رسول و امین خود امر فرموده است که با آنها جر و بحث نکن تو راه خود را برو و آنها هم به راه خود بروند (چنین خدائی هیچ گاه دستور نداده است که مسلمانان در بین خود آنگونه باشند)

مسلمان به معنای صحیح اسلام دین خود را محترم دانسته و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را تجلیل می کند و اولیاء خدا را تقدیس و نسبت به دین خود با جان و دل و مال فداکاری می نماید - و در چنین وضعی، طبیعی است که دیانت دیگران را هم احترام خواهد کرد و از تحقیر و بدگویی از اولیاء ادیان دیگر و مقدسات آنها خودداری خواهد کرد - و احترام به احساسات دینی مردم را جزئی از وظایف دینی خود خواهد دانست

خوب است مثلی از صدها مثال که در این زمینه به وجود و از طرف رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه ی طاهرین ما رسیده به نظر آوریم -

امام صادق علیه السلام در سفارشی که به شیعیان خود می کند می فرماید: امانت مردم اعم از بر و فاجر را رد کنید و هر کس از شما باید

در دین خود تقوی و ورع داشته باشید - راست بگوئید و امانت مردم را رد کنید و با مردم خوش رفتار و خوش خلق باشید مردم شما را جعفری گفته و می گویند این است ادب جعفر و من از این وضع مسرور می گردم -

آری لغت و زبان امام صادق علیه السلام و پدران و فرزندان بعد از او و لغت خلفای راشدین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همین لغت و همین زبان بوده و این لغت لغتی است که بین انسانها در معاملات در حقوق عمومی و در سایر علاقه های مردم با هم جاری و ساری بوده و بین مردم فرقی نمی گذاردند.

امام صادق علیه السلام امر می کند امانت مردم را اعم از بد و خوب باید پس داد و امر می کند باید راستگو باشند و نگفته است با دسته ای راست بگوئید و با دسته ی دیگر نه و امر کرده که با مردم خوش رفتاری و خوش خلقی نمائید و در معاشرت با مردم (هر که باشد) مهربان باشید و فرموده است با مسلمانان خوش خلقی کنید و با غیر مسلمان نه - و کلمه ی حسن خلق شامل معانی بسیار است از قبیل وفای به عهد و ادای حقوق به تمام معنی کلمه

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وقتی به او گزارش دادند که سپاه دشمن بر مردم بی طرف و آرام سر حدی هجوم کرده و عامل او را کشته مثله نموده اند برای مردم خطبه خواند و آنها را به جهاد در راه خدا تحریص نمود و در ضمن فرمود به من گزارش رسیده است که دشمن به طرف یک زن ذمیه که با ما هم عهد بوده حمله کرده و خلخال و گوشواره ی او را کنده است (و من اگر بمیرم بهتر از آنست که چنین وضعی را ببینم) الی آخر - امام علیه السلام در این بیان به نکته ای اشاره فرمود که در ذهن تمام مسلمانان آن روز معلوم بود و آن این است که همه می دانستند که افراد غیر مسلمان که در ذمه ی اسلام هستند و معاهدین با خود مسلمانان فرقی ندارند لذا موضوع حمله به یک زن ذمیه را مثل زد تا احساسات آنها را تحریک نماید زیرا دشمن احساسات دینی و فطری آنها را جریحه دار ساخته و حرمت این امر مقدس را هتک نموده بود و امام علیه السلام مردم را متوجه امری کرد که در نظر آنها اولویت داشت و آن حمایت از زنان ذمیه و معاهد است و اولین صدمه که به قلب آنها رسید و مشاعر و احساسات آنها را جریحه دار ساخت صدمه ای بود که به آن زن غیر مسلمان ذمیه وارد گردیده بود

و امثال بسیار دیگری در این زمینه در دست است که رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را روشن و ثابت می کند که برنامه ی اسلام برنامه ی انسانی است و اختصاص به مسلمانان ندارد ولی این امر مانع از آن نیست که جهال مسلمان عمل به فرمایش رسول صلی الله علیه و آله و سلم نکنند و در بین مسلمانان هزاران نفر هست که از اسلام فقط نامی شنیده اند زیرا پدران آنها مسلمان بوده و حتی یکی از واجبات دینی خود را هم نمی دانند و یا در مقام دانستن آن نیستند و بسیاری از این جهال متمرد به همین اکتفا نکرده بلکه بالاتر رفته و نسبت به کسانی که به وظایف دینی خود عمل می کنند و فرائض خود را انجام می دهند تحقیر می نمایند و از روی جهالت تصور کرده اند که این بی اعتنائی جزئی از تمدن که دین آنها است می باشد.

این مردم جاهل هنگامی در این امور که نمی دانند با آنها بحث شود جوابی ندارند بدهند و به لکن می افتند چنان که دلهای آنها هم می لرزد و در گناهان خود سردرگمند و اگر از این مباحث خود را کنار می کشند برای فرار از مسئولیت و تکلیف است و نمی خواهند خود را با فضایل دین آشنا سازند زیرا اگر چنین نباشند و تسلیم واقعیات شوند دیگر نمی توانند شہوات خود را تأمین کنند و آن امور بی ارزش را از دست می دهند - نماز در نظر این طبقه یک عمل ارتجاعی است که نباید به آن اهمیت داد و یک مرد امروزی و متجدد نباید پابند آن باشد و التزام به طهارت به نظر آنها قید بی ربط و مزاحمی است و روزه هم به نظر آنها یک امر پر مشقت و عذاب دردناکی است و جهال معتقدند دوری از محرّمات هم در دو معنای کوچک و بزرگ خود جز افسانه و خرافات و تنگ گرفتن بر مردم چیزی نبوده و الزاماتی است که معنای معقولی ندارد

ما از این دسته نمی خواهیم نماز بخوانند و یا روزه بگیرند یا به فرائض دینی عمل نمایند - زیرا ما اختیاردار آنها نبوده و مأمور طرفیت با آنها نیستیم و هر کس در زندگی خود سلیقه و عقیده ای دارد و فائده و ضرر هر کاری به فاعل آن می رسد

ولی می گوئیم همان گونه که خود را دارای سلیقه و عقیده می دانند و در کارهای خود آزاد هستند دیگران هم باید در اعمال خود آزاد باشند و تمدن که از شنیدن این کلمه به رقص می آیند مخالف رویه ی آنها است زیرا حمله و هجوم به شرف و آزادی مردم و تعدی و تجاوز به عقاید دیگران مخالف تمدن و آزادی است - و شاید این طبقه از تمدن این معنی را درک نمی کنند و عجب تر آنکه این عده از جوانان که به قول خود تازه فارغ التحصیل شده یا در بین راه فراغت از تحصیل هستند خیال می کنند همه چیز را فهمیده و رشد آنها کامل و شایستگی دخالت در هر امری را دارند

حقیقتاً عجیب و بسیار عجیب است - اینها خیال می کنند اگر در یک رشته ی بخصوص تحصیل کرده و چیزی یاد گرفته اند حق دارند در همه ی علوم و رشته ها اظهار نظر کنند و بر فرض که در همان رشته که می گویند پیش رفته باشند تازه این صلاحیت را ندارند اینها از دیانت به هیچ وجه اطلاعی ندارند تا در آن اظهار نظر نمایند و میل دارند مثل یک شخص مطلع و بصیر بحث کنند در حالی که از موضوعات بحث ابدآگاه نیستند و موضوعات را مطابق شهوات خود شرح و بسط می دهند و اگر از آنها پرسشی دلیل شما چیست می گویند ما این طور می فهمیم و باید این طور فهمید ولو از قرآن و احادیث نبوی اطلاعی نداریم -

روزی یکی از این جوانان پس از آنکه من نماز را خواندم به من گفت تا کی دنبال این کارها می روی و رویه ی ارتجاعی را دنبال می کنی و اصرار بر خواندن نماز داری در حالی که ما شما را می شناسیم که مرد روشن فکری بوده و با خرافات در جنگ هستی و آیا فکر نمی کنی که این کارهای تو بد است.

من با تبسم مستهزانه به او نگاه می کردم، گفت این طور نگاه نکن و جواب مرا بده و تبسم تو جواب مقنعی نیست به او گفتم تو می گوئی من آدم خوبی هستم اگر تو در گفته ی خود صادق باشی خوبی من از آن جهت است که پابند به این اعمالم (که تو آنها را دلیل ارتجاع می دانی) من اگر نماز نمی خواندم آدم خوبی نبودم نماز که تو آن را بد و عمل لغو می دانی تنها قیام و قعود و ایستادن و نشستن نیست - نماز که یکی از ارکان دین ما است اگر قبول شد همه ی اعمال ما قبول شده و اگر نشد نه، عملی است که انسان را از کارهای بد باز می دارد و اگر راست بگوئی که من آدم خوبی هستم برای آن است که نماز می خوانم و چون نماز می خوانم دروغ نمی گویم و دزدی و خیانت و زنا نمی کنم و آشوب و فتنه برپا نمی سازم الی آخر تمام این قیود برای آن است که نماز می خوانم زیرا نماز است که انسان را از کارهای بد دور می کند و اگر کسی تمام یا بعضی از آن کارهای بد را کرد و نماز هم خواند چنین آدمی نماز نخوانده و آن حرکات به تنهایی مانع آن کارها نیست و من بالصراحه به تو می گویم اگر به راستی آدم بدی نباشم - برای خواندن نماز است که تو آن را نشانه ی ارتجاع می دانی

ولی باید بدانی که این توجیه و توضیح درباره ی نماز یک مسئله ی اتفاقی است - تو چیزی گفتی من هم جوابی دادم و یک جمله از حقایق را به این مناسبت برای تو گفتم و در حقیقت شاهدی برای عمل خود آوردم بلی دولت عثمانی از پاشیدن تخم نفاق و تفرقه بین مسلمانان در مدتی از زمان کوتاهی نکردند و پرده هائی را بازی کردند تا تخم نفاق و تفرقه را بین مسلمانان و مسیحیان پاشیدند و سبز کردند و حتی بین خود مسیحیان با هم و مسلمانان با هم ایجاد اختلاف نمودند و از سیاست (تفرقه بینداز و حکومت کن) پیروی نمودند و حوادث سال 1860 میلادی به وجود آمد که خونها در اثر آن ریخته شد و نهرهائی از خون جاری ساختند که هنوز هم ما و مسیحیان گرفتار آثار سوء و نتایج زیان بخش آن هستیم -

ترکهای عثمانی آن فتنه ها را طوری طرح ریزی کردند که همیشه آثار خود را بروز دهد و گذشت زمان آن آثار را از بین نبرد و دشمنی

طایفی بین مردمی که دارای یک خون و یک تاریخ و یک زبان و یک نوع عادات و رسوم بوده و سالهای زیاد در کنار هم به خوشی و صلح و صفا زندگی می کردند و هیچ نوع دشمنی و دویت و کینه توزی نداشتند ایجاد نمودند

بدیهی است عثمانیان در شهر ما لبنان در سیاست خود پیشرفت کامل کرده و آنچه می خواستند در این محیط به وجود آوردند یعنی بین مردم دشمنی ایجاد و در قلب مردم کینه و نفرت نسبت به هم پدید آمد و باقی ماند - و بحمدالله در دوره ی استقلال اقداماتی برای سوزاندن آن علفهای هرزه به عمل آمده و هنوز هم اولیای امور اقداماتی در این زمینه به عمل می آورند تا تخم آن بذور نفاق دوره ی عثمانی را از خاک بیرون آورده و بسوزانند و هر چیز که موجب نزاع و اختلاف طایفی است از بین بردارند - و فرزندان بیدار لبنان شروع به حمله ی بی رحمانه بر باقی مانده از اختلاف کرده و در این کار پیشرفت هایی نموده و در قلوب افسرده ی مردم نور امیدی از نو درخشیدن گرفت تا به کلی روح خبیث تفرقه بمیرد و در این راه دائما کوشش می نمایند تا این پرده را از برابر چشم مردم ساده لوح از هر دو طایفه عقب بزنند و این فکر شریف و عالی را با کارهایی که مؤید این فعل بود تقویت کردند و نشان دادند که در این فکر تفاهم صحیح موجود و بر اساس اخلاص و صدق نیت و قصد پاک می باشد.

و از مثال های مؤید این گفتار همان فاجعه ی حریق است که مسلمانان در عید ولادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سال 1954 به آن برخوردند و آن اتفاق در اثر اصطکاک مشعلهای آتش در دانشکده ی مقاصد اسلامی پیش آمد و آن فاجعه را به وجود آورد ولی فوراً درهای مریضخانه ها و درمانگاههای مسیحی بیش از مریضخانه و درمانگاههای مسلمانان به روی آسیب دیدگان باز شد - و اعانه های مالی و عواطف انسانی و موسسه شرافتمندانه و عالی آنها از بلندترین و شریف ترین عواطفی بود که به تصور نمی آمد و بالاتر از آن است که به وصف و به زبان بیاید.

و قبل از این حادثه اتفاق دیگری افتاد و آن این بود که یکی از جوانان مسیحی نسبت به سید پیغمبران توهین کرد (البته در اثر تحریک اجنبی و غرض استعمار بود) آن جوان ارمنی خواسته بود توهین بکند ولی مسیحیان خودشان به جنب و جوش آمده و آن مرد ارمنی را مفتضح و بی آبرو کردند و تمام روزنامه های آنها و مردم بیدار و باهوش اصرار نمودند که باید این مرد محاکمه شود و طوری تنبیه گردد که دیگر نتواند برخیزد و درس تلخی برای امثال او از اجران استعمار که می خواهند بین افراد یک ملت تفرقه بیندازند گردد مسلمانان هم در بیداری کمتر از برادران مسیحی خود نبودند و به زودی دانستند که این عمل در اثر تحریک اجنبی است و لذا آن را با نرمی و ملایمت پذیرفتند و در این کار عقل و درایت به کار برده با روح قومیت و ملیت تدارک نمودند یعنی پیش از آنکه مطلب به گوش مردم کوچه و بازار برسد غائله را خوابانند - و ما امیدواریم که این احساسات شریف ملی و وطن خواهی و هوش و درایت همیشه بین ما حکومت کند و پرده ها را از برابر چشم ما بردارد

بلی عثمانیان به فتنه و اختلاف بین مسلمانان و مسیحیان اکتفا نکرده بلکه بین خود مسلمانان هم نفاق و اختلاف انداختند و آتش فتنه را بین آنها روشن نمودند و نزاعهای خونین به راه انداختند که نکبت های زیادی بار آورد و فجایع ننگینی به وجود آوردند که ننگ تاریخ بود و چیزی که به این اختلاف و ایجاد فاصله کمک کرد این بود که خود آنها حامل نام اسلام بوده و ظاهراً از افراد یک خانواده بوده و نقاط ضعف و نقصان کارهای مسلمین را می دانستند و بدیهی است کسی که از داخله ی زندگانی فردی مطلع باشد بهتر می تواند او را تحت فشار قرار دهد و ضربتی که این قبیل اشخاص بر پیکر یک جامعه وارد می سازند ضربت کاری خواهد بود و اگر فتنه برپا سازند بسیار مهم و عمومی می گردد و همه چیز را در راه خود می سوزاند.

**در چه وقت و چگونه مذاهب اربعه بوجود آمد**

در اوائل قرن دوم هجري عبدالله بن المقفع نویسنده و علامه ي مشهور زمان گزارشی برای تقدیم به حضور خلیفه ي عباسي ابوجعفر منصور به عنوان (رساله ي صحابه) تهیه کرد و تقدیم نمود در آن گزارش توضیح داده بود که مسئله ي اجتهاد هرج و مرجی تولید کرده و احکام مختلفی در موضوعات مشابه صادر شده و می شود و فتوی های متناقض و آراء متباین زیاد شده است و پیشنهاد کرد که يك قانون کلی و عمومی در احکام و فتاوی تنظیم شود که تمام ممالک اسلامي بر طبق آن عمل نمایند و احکام مزبور را باید از کتاب و سنت استخراج نمود و در مواردی که در کتاب و سنت نیست به مقتضای مصلحت عمومی رأی بدهند

ولی این اقتراح در منصور تأثیری نکرد و مطلب را به سکوت گذارد و شاید این عدم توجه از ترس فقها از يك طرف و آنکه اختیار به دست حکام داده نشود تا مفسد بزرگتری به وجود نیاید از سوی دیگر بود

و در قرن 17 میلادی یکی از پادشاهان هند (عالمگیر) هیئتی تحت ریاست شیخ نظام تشکیل داد و کتاب فتاوی را در هند نوشتند و نام آن را (عالم گیریه) نهادند این کتاب در شش جلد بزرگ و مطابق سبک (الهدایة) نوشته شده و خلاصه ي اقوال و آراء مذهب حنفي در عبادات و معاملات است و احکام کتاب مزبور شبیه به رسمي ولی مثل قوانین جدید الزامی نیست.

و به هر حال احکام اسلامي رسماً در دوره ي خلافت عربي تدوین نشده و به همین حال بود تا نیمه ي قرن 19 میلادی در دوره ي عثمانیها در این قرن عثمانیان قوانینی وضع کردند که از قوانین اروپائی گرفته بودند و اهم آنها قانون تجارت و قانون جزا و قانون اصلاح محاکمات حقوقی و جزائی بود،

و برای تدوین قانون مدنی دولت عثمانی هیئتی را مأمور کرد که آن را مطابق مذهب حنفي تدوین نمایند و آن هیئت در سال 1876 میلادی کار خود را تمام کرد و با يك فرمان سلطنتی که در مجله ي احکام عدلیه درج گردید ابلاغ شد و این عمل اولین تدوین رسمي از يك قانون در مورد احکام شرعی بوده است.

و مجله ي رسمي مزبور مشتمل بر 1851 ماده بود که به يك مقدمه و 16 کتاب تقسیم شده بود و مقدمه ي آن مرکب از يك صد ماده و شامل تعریف فقه و تقسیمات آن و بقیه متضمن بیان بعضی از قواعد کلی و عمومی است و 16 کتاب دیگر در عقود مختلف و در احکام حجر و صلاحیت و غصب و اتلاف و کیفیت اقامه ي بعضی از دعاوی و طرز اقامه ي شهود و در بیان قواعد اصول محاکمات است و به طور کلی از کتابهایی گرفته شده است که روایات مستند در مذهب حنفي در آنها نقل شده (به استثنای بعضی از مسائل)

## دلیل بر حدوث اجسام چیست؟

در حدیثی آمده است هنگامی که امام صادق - علیه السلام - با ابن ابی العوجاء در زمینه ي مسائل اعتقادی گفتگو کردند، ابن ابی العوجاء روز دیگر به نزد امام - علیه السلام - آمد و گفت: دلیل بر حدوث اجسام چیست؟

حضرت فرمودند: ما چیزی سراغ نداریم - چه کوچک باشد چه بزرگ - مگر اینکه وقتی چیزی مانند آن را به آن ضمیمه می کنیم بزرگتر می شود، و این نشانه ي زوال و انتقال از حالت اول (به حالت دیگری) است. در حالی که اگر قدیم بود هرگز زوال و تحول در آن راه نداشت، زیرا چیزی که زایل و متحول و متغیر می شود ممکن است هم پدید آید، و هم از بین برود، وجود آن بعد از عدم، آن را جزء امور حادثه قرار می دهد، در حالی که بودن همیشگی آن، به آن صفت قدمت می بخشد، و هرگز این دو صفت - یعنی صفت ازل و صفت عدم - در شیء واحدی جمع نمی شود.

عبدالکریم گفت: گیرم اشکالی که گفتید در مورد اجتماع دو حالت صحیح باشد، و شما از این طریق حدوث اجسام را ثابت نمودید. ولی اگر چیزی پس از ضمیمه نمودن بر همان کوچکی خود بماند، در این صورت چگونه می‌توانید حدوث اشیاء را ثابت کنید؟

امام - علیه السلام - فرمودند: سخن پیرامون همین جهان مصنوع و فعلی است، و چنانچه آن را برداریم و جهان دیگری بجای آن بگذاریم همین مطلب (ازاله این جهان و جایگزین کردن جهان دیگر) قویترین دلیل بر حدوث آن است، ولی من از آن جهت که اشکال کردی به تو پاسخ خواهم داد و می‌گویم:

اگر چیزها (پس از ضمیمه کردن) بر همان کوچکی خود بمانند، و در ذهن و وهم هرگاه چیزی ماندش به آن ضمیمه شود بزرگتر خواهد بود، و همین مطلب یعنی امکان تغییر و تحول در وهم و ذهن او را از صنف قدیم خارج و در امور حادث وارد می‌سازد. آیا راه گریز دیگر داری ای عبدالکریم؟

اینجا بود که عبدالکریم نتوانست چیزی بگوید و مستأصل و رسوا گشت. (1).

ص: 585

## دلیل بر حدوث جهان چیست؟

روایت شده است که روزی ابوشاکر دیصانی در مجلس امام صادق - علیه السلام - حاضر شد، به ایشان گفت: همانا شما یکی از ستارگان درخشان هستید، و پدران و نیاکان شما ماههای تابان، و مادران شما مخدرات با کمال بودند، و عنصر شما از گرمی ترین عناصر است، و هنگامی که از علماء یادی شود به شما اشاره می شود، ای دریای پر بار؛ به ما خبر دهید که دلیل بر حدوث جهان چیست؟

حضرت فرمود: از نزدیکترین دلایل همین است که برای تو بیان خواهم کرد. سپس تخم مرغی خواست بعد در میان کف دست خود گذاشت و فرمود: این یک سربسته ی در بسته ای است که در درون آن پوست سفید نازکی است (پوست نازک بین پوست ضخیم و محتوای تخم) که چیزی را در درون خود گرفته است مانند نقره ی روان و طلای ذوب شده است آیا در این مطلب شك داری؟

ابوشاکر گفت: شكی ندارم.

امام فرمودند: پس از مدتی شکافته می شود یک موجودی دارای شکل و شمایللی مانند طاووس (از آن بیرون می آید)، آیا چیزی وارد آن شد غیر از آن چیزی که تو می دانی؟

ابوشاکر گفت: خیر.

حضرت فرمودند: این است دلیل بر حدوث جهان.

ابوشاکر گفت: ای اباعبدالله، دلیل اقامه کردی و بسیار نیکو اقامه نمودی، و بیان فرمودی و چه مختصر و مفید بیان فرمودی، ولی شما می دانی که ما چیزی را نمی پذیریم مگر اینکه با چشم آن را ببینیم، و یا با گوش خود بشنویم، و یا با زبانمان آن را بچشیم، یا با بینمان آن را بو کنیم، یا با بشره ی خود آن را لمس کنیم.

امام فرمودند: تو حواس پنجگانه را نام بردی در حالی که آنها در استنباط مطالب و حقایق مفید نیستند مگر به دلیل عقل، همان طور که ظلمت و تاریکی را بدون چراغ نمی توان پشت سر گذاشت.

منظور حضرت این بود که حواس بدون کمک عقل انسان را به شناخت مسائل پنهانی و غایب رهنمون نمی شود، و آنکه از حدوث صورتها و تصاویر به طور معقول دیده می شود بر پایه ی شناخت محسوس است. (1).

ص: 586

## دلیل بر وحدانیت خدا چیست؟

هشام بن حکم گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: دلیل بر اینکه خدا یکی است چیست؟

حضرت فرمود: انسجام و اتصال در تدبیر جهان آفرینش، و کامل بودن خلقت (هر چیزی). همان طوری که خدای عزوجل فرموده: (لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا) (1) «اگر در آسمان و زمین جز «الله» خدایان دیگری بود، (نظام جهان به هم می خورد) فاسد می شد!» (2).

ص: 587

---

1- سوره ی انبیاء، آیه ی 22.

2- بحار الانوار: ج 3 ص 229 ح 19.



## دلیل بر وجود خدا چیست؟

هشام گوید: از جمله سؤالات زندیق این بود که گفت: دلیل بر وجود خدا چیست؟

امام - علیه السلام - فرمود: وجود ساخته ها دلالت دارد بر اینکه سازنده ای آنها را ساخته است. مگر نمی دانی که چون ساختمان افراشته و استواری می بینی یقین می کنی که بنایی دارد، اگر چه تو آن بنا را ندیده و مشاهده نکرده باشی؟

زندیق گفت: خدا چیست؟

فرمود: (خدا) چیزی است بر خلاف چیزها، (به عبارت دیگر:) ثابت کردن معنایی است و اینکه او چیزی است به حقیقت چیز بودن جز آنکه جسم و شکل نیست، دیده نمی شود، لمس نگردد، و به هیچ کدام از حواس پنجگانه درک نمی شود، خیالها او را درنیابند، و گذشت زمان کاهشش نداده، و دگرگونش نمی سازد. (1).

ص: 588

---

1- اصول کافی: ج 1 ص 105 ح 6.

حنان بن سدير از پدرش نقل کرده است که به امام صادق - علیه السلام - گفتم: گاهی مردی را ملاقات می‌کنم که نه او را قبل از این می‌شناختم، و نه او مرا می‌شناخته است، ولی محبت او را به شدت در دلم احساس می‌کنم، و هنگامی که با او سخن می‌گویم می‌بینم او نیز مانند من است (یعنی) او هم همان احساسات مرا دارد و این معنی را برایم متذکر می‌شود، این چیست؟

حضرت فرمودند: راست گفتمی ای سدير؛ تمايل دلهاي ابرار و صالحان به همدیگر به هنگام ملاقات با همدیگر گرچه محبت مزبور را با زبان متذکر نشده اند مانند در هم آمیختن قطرات آسمان با آب نهرها است.

و از هم فاصله گرفتن دلهاي فجار و فساق هنگامی که با هم ملاقات می‌کنند گرچه کلمات مودت و محبت را بر زبان جاری کنند، مانند از هم فاصله گرفتن چهارپایان از همدیگر است گرچه مدت‌های طولانی از یک‌آخور چریده باشند. (1).

ص: 589

---

1- امالي الطوسي: ج 2 ص 25، بحار الأنوار: ج 71 ص 281 ح 1.

## دعا حضرت یوسف در چاه چه بود؟

ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: دعای حضرت یوسف در چاه چه بود، زیرا در این مورد ما با هم اختلاف داریم؟

حضرت صادق - علیه السلام - فرمودند: هنگامی که یوسف - علیه السلام - در چاه بود، و از زندگی مأیوس شد گفت:

بارالها، اگر گناهان و خطاها چهره‌ی مرا نزد تو کریه کرده است و سبب شده است صدای مرا به سوی خود بالا نبری، و دعائی برایم اجابت نفرمائی، من تو را به حق آن پیرمرد یعقوب مسألت می‌نمایم، و قسم می‌دهم، پس رحم کن به ضعیف و ناتوانی او، و بین من و او را جمع نما، به تحقیق تو از حزن و اندوه او به خاطر من، و از شوق من به او آگاه هستی.

راوی گوید: سپس امام گریه نمودند و فرمودند: من نیز می‌گویم:

بارالها، اگر گناهان و خطاها چهره‌ی مرا نزد تو کریه کرده است و سبب شده است تا صدای مرا به سوی خود به بالا نبری به ذات خودت مسألت می‌نمایم و قسم می‌دهم که مانند تو هیچ چیز نیست، و به پیامبرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - پیامبر رحمت نزد تو متوسل می‌شوم ای الله... ای الله... ای الله... ای الله.

راوی گوید: حضرت صادق - علیه السلام - فرمودند: این دعا را بخوانید، و بسیار آن را تکرار کنید، زیرا بسیار شده به هنگام گرفتاری‌های بزرگ آن را خوانده ام. (1).

ص: 590

زندیق گفت: قصه ی مانی چیست؟

حضرت فرمود: مانی جستجوگری بود که مقداری از عقاید و احکام مجوسیت را گرفت و با نصرانیت مخلوط نمود، و در هر دو دین اشتباه کرد، و به هیچ یک از آن دو مذهب نرسید، و مدعی شد که جهان ناشی از تدبیر دو خدا می باشد نور و ظلمت، و نور در حصاری از ظلمت است - آن سان که گفتیم - پس نصاری او را تکذیب کردند، و قوم مجوس او را تصدیق نمودند. (1).

ص: 591

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 177.

## در زمان غیبت چه دعائی بخوانیم؟

1- خالد بن نجیح از زرارہ حدیثی را - در ارتباط با غیبت حضرت قائم - علیه السلام - روایت کرده، که زرارہ در آن به امام صادق - علیه السلام - گفت: فدایت شوم؛ اگر من آن زمان را درک کردم چه عملی را انجام دهم؟

حضرت فرمود: ای زرارہ اگر آن زمان را درک کردی بر خواندن این دعا ملازمت کن.

بارالها؛ خود را به من بشناسان، زیرا اگر خود را به من شناسانی پیامبرت را نخواهم شناخت.

بارالها؛ پیامبر و فرستاده ات را به من بشناسان، زیرا اگر پیامبرت را به من شناسانی حجتت را نخواهم شناخت.

بارالها؛ حجتت را به من بشناسان، زیرا اگر حجتت را به من شناسانی از دینم دور و گمراه خواهم شد. (1).

2- زرارہ بن اعین گوید: امام صادق - علیه السلام - فرمود: آن جوان (یعنی حضرت مهدی - علیه السلام -) ناچار غیبت می کند.

پرسیدم: چرا؟

فرمود: برای اینکه می ترسد - و با دست خود به شکمش اشاره کرد (یعنی او را می کشند) - و او است که چشم به راهش باشند، و او است که مردم در ولادتش تردید می کنند، برخی می گویند: در شکم مادرش بود (که پدرش مرد)، بعضی می گویند: پدرش مرد و فرزندی نگذاشت، و بعضی می گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولد شد.

زرارہ گوید: من عرض کردم: چه دستور می فرمائی اگر من آن زمان را درک کردم؟

فرمود: خدا را با این دعا بخوان :

«خدایا؛ خودت را به من بشناسان، زیرا اگر خودت را به من شناسانی من تو را نخواهم شناخت.

خدایا؛ پیغمبرت را به من بشناسان، زیرا اگر تو پیغمبرت را به من شناسانی من هرگز او را نخواهم شناخت.

خدایا؛ حجتت را به من بشناسان، زیرا اگر تو حجتت را به من شناسانی از طریقہ ی دینم گمراه می شوم». (2).

ص: 592

1- اکمال الدین: ج 2 ص 11، بحار الأنوار: ج 92 ص 326.

2- اصول کافی: ج 2 ص 144 ح 29.

## در جفر سفید چه چیز است؟

حسین بن أبوالعلا گوید: شنیدم امام صادق - علیه السلام - می فرمود: همانا جفر سفید نزد من است.

عرض کردم: در آن چیست؟

فرمود: زبور داود، و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم - علیهم السلام -، و حلال و حرام، و مصحف فاطمه - سلام الله علیها -، و معتقد نیستم که در مصحف چیزی از قرآن باشد، در آن است آنچه مردم به ما احتیاج دارند، و ما به کسی احتیاج نداریم حتی مجازات يك تازیانه، و نصف تازیانه، و ربع تازیانه و جریمه خراش در آن هست، و جفر سرخ هم نزد من است. (1).

ص: 593

---

1- اصول کافی: ج 1 ص 347 ح 3.

## در جفر سرخ چیست؟

ابن أبوالعلاء گوید: پرسیدم در جفر سرخ چیست؟

فرمود: اسلحه است، و آن تنها برای خونخواهی گشوده می شود و صاحب شمشیر (امام قائم - علیه السلام -) آن را برای کشتن باز می کند.

ابن ابویعفر پرسید: أصلحك الله؛ آیا پسران حسن (حسنیون) آن را می شناسند (و از آن اطلاع دارند)؟

فرمود: آری قسم به خدا، می شناسند چنانکه روز و شب را می شناسند و تشخیص می دهند که این روز است و این شب است، ولی حسد و دنیا طلبی ایشان را به سرپیچی و انکار وا می دارد، و اگر ایشان حق را از راه حق جویند، برایشان بهتر است. (1).

ص: 594

---

1- اصول کافی: ج 1 ص 347 ح 3.

## دوستي و دشمني از ايمان است؟

فضيل بن يسار گوید: از امام صادق - عليه السلام - پرسیدم: آیا حب و بغض از ايمان است؟

فرمود: مگر ايمان چیزی غير از حب و بغض است؟

سپس این آیه را تلاوت فرمود: (حبب اليكم الايمان وزينه في قلوبكم وكره اليكم الكفر و الفسوق و العصيان و أولئك هم الراشدون) (1) «خدا ايمان را محبوب شما کرد و آن را در دل شما بياراست و كفر و نافرمانی و عصیان را ناپسند شما کرد، آنانند هدایت یافتگان». (2).

ص: 595

---

1- سوره ي حجرات آيه ي 7.

2- اصول کافی: ج 3 ص 190 ح 5.



ابان احمر از عبدالسلام بن نعیم روایت می کند که گفت: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: من داخل خانه ی کعبه شدم و هیچ دعائی بیادم نیامد مگر صلوات بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - (این چه حکمی دارد)؟

حضرت فرمود: هیچ کس از کعبه بیرون نیامده است که عملش از عمل تو بهتر باشد. (1).

ص: 596

---

1- ثواب الاعمال: ص 140، بحار الأنوار: ج 91 ص 57 ح 34.

## دلیل بر خروج امامت از اولاد امام حسن

1- ابوعمرو زبیری گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: خبر ده مرا به چه دلیل امامت از فرزندان امام حسن - علیه السلام - خارج شد و به فرزندان امام حسین - علیه السلام - اختصاص یافت؟

امام فرمود: هنگامی که اجل امام حسین - علیه السلام - و آنچه خداوند متعال درباره ی او مقرر فرموده بود - فرا رسید حضرت مجاز نبودند امامت را به فرزندان برادرشان برگردانند، و آنها را وصی خود قرار دهند، زیرا خداوند فرموده است: (و أولوا الأرحام بعضهم أولی ببعض فی کتاب الله) (1) «صاحبان رحم در کتاب خدا بعضی از بعضی سزاوارترند».

پس فرزندانش نزدیکتر بودند به او از فرزندان برادرش، و لذا سزاوارتر بودند از دیگری به امامت، بدین آیه امامت از فرزندان امام حسن - علیه السلام - خارج شد، و در فرزندان حسین - علیه السلام - قرار گرفت، و این حکم آیه که امامت از آن آنها باشد تا روز قیامت است.

2- عبدالرحمان بن المثنی هاشمی گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: فدایت شوم؛ به چه علت فرزندان حسین - علیه السلام - بر فرزندان حسن - علیه السلام - برتری پیدا کردند در حالی که هر دو در یک خط حرکت می کنند.

حضرت فرمودند: گمان نمی کنم این مطلب را قبول کنید. همانا جبرئیل - علیه السلام - بر پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرود آمد در حالی که هنوز حسین - علیه السلام - متولد نشده بود و به او گفت: فرزندی برای شما متولد خواهد شد که امت تو او را پس از تو خواهند کشت.

حضرت فرمودند: ای جبرئیل؛ به چنین فرزندی نیاز ندارم. پس جبرئیل سه بار این مطلب را با پیامبر تکرار کرد.

سپس پیامبر علی - علیه السلام - را خواست و به او فرمود: جبرئیل از ناحیه ی خدای عزوجل به من خبر داد که برای تو فرزندی متولد می شود که امتم او را پس از من خواهند کشت.

حضرت فرمود: نیازی به او ندارم یا رسول الله. پس حضرت رسول این مطلب را سه بار به علی - علیه السلام - فرمود، سپس به او گفت: امامت و وراثت در او و در فرزندان او خواهد بود، و خزانه دار علم الهی خواهند بود.

سپس حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - برای فاطمه - سلام الله علیها - خبر فرستاد که خداوند به تو بشارت می دهد به فرزندی که امت من او را پس از من خواهند کشت.

حضرت فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: پدرجان؛ نیازی به چنین فرزندی ندارم.

حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - سه بار این مطلب را با فاطمه - سلام الله علیها - در میان گذاشت، پس برای او خبر فرستاد: که امامت و وراثت و خزانه داری علم الهی در آن فرزند و اولاد او خواهد بود.

حضرت فاطمه - سلام الله علیها - فرمود: این پیشنهاد خدای عزوجل را قبول کردم.

سپس نطفه حسین - علیه السلام - منعقد و فاطمه - سلام الله علیها - باردار شد، و این بارداری شش ماه طول انجامید، سپس او را زائید،

و هیچ بچه شش ماهه ای زنده نماند جز حسین بن علی - علیه السلام - و عیسی بن مریم - علیه السلام -.

ام سلمه متکفل امور او شد، و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - هر روز می آمد نزد او و زبان شریف خود را در دهان حسین - علیه السلام - می نهاد، و او زبان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را می مکید تا اینکه سیراب می شد، و بدین طریق گوشت حسین - علیه السلام - از گوشت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روئید، و هرگز نه از فاطمه شیر خورد و نه از کسی دیگر.

وقتی خداوند تبارک و تعالی درباره ی او: (و حملة و فضاله ثلاثون شهرا حتی اذا بلغ أشده و بلغ أربعین سنة قال رب أوزعني أن أشکر نعمتك التي أنعمت علي و علي والدي و أن أعمل صالحا ترضاه و أصلح لي في ذريتي) (2) «وضع حمل او و از شیر گرفتن او سی ماه است چون توانائی اش رسید و به چهل سالگی رسید گفت: پروردگار من؛ در دل من بیانداز که شکر نعمت تو کنم که بر من و بر والدینم ارزانی داشتی و اینکه کار شایسته بکنم که آن را بپسندی و شایستگی را در ذریه ی من قرار ده» نازل فرمود.

و اگر گفته بود: «ذریه مرا اصلاح کن» در این صورت تمامی آنها ائمه می شدند، و لکن این چنین مخصوص کرد (و دعای عام نکرد) (3).

3- مفضل گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: مرا خبر ده درباره ی فرمایش خدا که می فرماید: (و جعلها کلمة باقية في عقبه) (4) «قرار داد آن را کلمه ی باقیه در نسل او».

حضرت فرمود: مراد و مقصود امامت است که خداوند آن را در فرزندان امام حسین - علیه السلام - تا روز قیامت قرار داد.

گفتم: ای فرزند رسول خدا؛ چرا امامت در فرزندان امام حسین - علیه السلام - قرار داده شد نه اولاد و فرزندان امام حسن مجتبی - علیه السلام -، در حالی که هر دو اولاد رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - هستند، و هر دو نواده ی او و هر دو سید جوانان اهل بهشتند؟

حضرت فرمود: موسی و هارون هر دو پیامبر مرسل بودند، و هر دو برادر، با این حال خداوند پیامبری را در صلب (و فرزندان) هارون قرار داد نه موسی، و هیچ کس حق نداشت بگوید: چرا خدا چنین کرد؟

امامت خلافت و جانشینی از ناحیه ی خداست و کسی حق ندارد بگوید: چرا آن را در صلب امام حسین - علیه السلام - قرار داد نه در صلب امام حسن - علیه السلام -؟ زیرا خداوند در کارهایش حکیم است و از کارهایش هرگز سؤال نمی شود، بلکه او است که از کارهای مردم سؤال می کند، و حق چنین کاری را دارد. (5).

ص: 597

1- تفسیر العیاشی: ج 2 ص 72، بحار الأنوار: ج 25 ص 253 ح 9.

2- سوره ی احقاف آیه ی 15.

3- علل الشرایع: 79، بحار الأنوار: ج 25 ص 254 ح 14.

4- سوره ی زخرف آیه ی 28.

5- اکمال الدین: 204، معانی الأخبار: 126، الخصال: ج 1 ص 146، بحار الأنوار: ج 25 ص 260 ح 25.

## در بهشت غناء و آواز هست؟

عاصم بن حمید گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: من می خواستم از شما چیزی پرسم ولی از آن شرم دارم.

حضرت فرمود: پرس.

عرض کرد: آیا در بهشت غناء و آواز هست؟

حضرت فرمود: در بهشت درختی هست که خداوند دستور می فرماید به بادهای آن تا حرکت کنند و آن درخت را به هم بزنند، و از آن درخت صداهای زیبایی منبعث می شود که خلایق هرگز نظیر آن نشنیده اند.

سپس حضرت فرمود: این پاداش کسی است که شنیدن آواز را در دنیا از ترس خدا ترك کرد. (1).

ص: 598

---

1- بحار الأنوار: ج 8 ص 127 ح 27.

## در چه ساعتی بنده به خدا نزدیک تر است؟

ابن ابویعفور گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛ بنده در چه ساعتی به خدا نزدیکتر است و خدا به او نزدیک است؟

حضرت فرمود: هرگاه در آخر شب برخیزد در حالی که همه چشمها آرام گرفته است، سپس به طرف محل وضویش برود، و به بهترین شکل وضو بگیرد، سپس در محل نمازش بایستد، و چهره ی خود را به سوی خدا بنماید، و پاهای خود را به عنوان خضوع و حضور جفت کند، و صدای خود را به تکبیر بلند کند، و نماز را با آن آغاز نماید، و اذکار نماز را بیاورد، و دو رکعت نماز بگذارد.

سپس برخیزد تا نماز دیگری را به جا بیاورد یک نداکننده ای از اعماق آسمان او را ندا می کند در حالی که فرشته ها اطراف او را از اعماق زمین تا اعماق آسمان گرفته اند، و خدا او را ندا می کند: ای بنده ی من؛ اگر بدانی با چه کسی مناجات می کنی، هرگز نماز را رها نمی کردی؟

عرض کردم: فدایت شوم ای فرزند رسول خدا؛ رها کردن چگونه، و به چه محقق می شود؟

حضرت فرمود: به اینکه روی گردانی، و بدن خود را از سوی قبله برگردانی این طور، سپس صورت مبارکش را از سوی قبله برگردانید، این رها کردن نماز است. (1).

ص: 599

## در شب نیمه شعبان مقدرات رقم می خورد؟

محمد بن عمران گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: مردم می گویند: در شب نیمه ی شعبان اجلها مقدر می شود، و روزیها تقسیم و مقرر می گردد، و براتهای حجاج صادر می شود (یعنی حج برای افراد مقدر می شود، آیا این درست است)؟

حضرت فرمود: چنین چیزی نزد ما نیست، بلکه هنگامی که شب نوزدهم ماه رمضان فرا رسد اجلها مقدر و روزیها تقسیم و براتهای حجاج صادر می شود، و خداوند به بندگانش عنایت می فرماید، و در آن شب هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه آمرزیده می شود مگر شراب الخمر.

پس هرگاه شب بیست و سوم شد، هر امر و مطلبی به ثبوت می رسد، و امضاء و ابلاغ می شود. (1).

ص: 600

---

1- بصائر الدرجات: ص 222، بحار الأنوار: ج 94 ص 19 ح 43.

## در مدینه از کدام مسجد شروع کنیم؟

عقبه بن خالد گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم که ما مسجد اطراف مدینه را زیارت می کنیم بفرمائید از کدام يك آنها شروع کنیم؟

حضرت فرمود: از مسجد «قبا» شروع کن و بسیار در آن نماز بخوان، زیرا آن نخستین مسجدی است در این خطه که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - در آن نماز گزارد. سپس بیا نزد «مشربه ی ام ابراهیم» و در آن نماز بگذار، چون محل سکونت و محل نماز خواندن پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - بود، زیرا پیامبرت - صلی الله علیه و آله و سلم - در آن نماز گزارد. (1).

ص: 601

---

1- فروع الکافی: ج 1 ص 318، بحار الأنوار: ج 19 ص 120 ح 5.

## دروغگو و کذاب کیست؟

عبدالرحمان فرزند حجاج گوید: به حضرت صادق - علیه السلام - عرض کردم: (آیا) دروغگو و کذاب کسی است که در چیزی دروغ گوید؟

فرمود: نه، زیرا کسی نیست مگر اینکه این عمل از او سرزند، ولی مقصود کسی است که به دروغ عادت کرده است. (1).

ص: 602

---

1- اصول کافی: ج 4 ص 37 ح 12 و ص 60 ح 3 و ص 84 ح 8.



## دو آیه از قرآن در مورد دعا و انفاق

عثمان بن عیسی از کسی که برای او حدیث کرده نقل می کند که به حضرت صادق - علیه السلام - عرض کردم: دو آیه در کتاب خدا (قرآن) است که آن دورا می جویم و نمی یابم (یعنی معنی آن دورا نمی دانم).

حضرت فرمود: آن دو آیه کدامند؟

عرض کردم: گفتار خداوند متعال: (أدعوني استجب لكم) (1) «مرا بخوانید تا اجابت کنم (دعای) شما را» و ما او را می خوانیم و اجابتی نمی بینیم؟

فرمود: آیا گمان می کنی که خداوند خلاف وعده ی خود کرده است؟

عرض کردم: نه.

فرمود: پس این (عدم اجابت) از چیست؟

عرض کردم: نمی دانم.

فرمود: ولی من تو را آگاه کنم، هر کس خدای عزوجل را در آنچه به او فرمان داده اطاعت کند سپس او را از جهت دعا بخواند، او را اجابت کند.

عرض کردم: جهت دعا چیست؟

فرمود: شروع می کنی پس خدا را حمد و ستایش می کنی، و نعمتهائی که به تو داده است را بر زبان می آوری، سپس بر محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - صلوات می فرستی، و سپس گناهان خود را یادآور می شوی و به آنها اعتراف می کنی، و از آنها به خدا پناه می بری، پس این جهت و راه دعا است.

سپس فرمود: آیه ی دیگر کدام است؟

عرض کردم: گفتار خدای عزوجل (وما أنفقتم من شيء فهو يخلفه و هو خير الرازقين) (2) «و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید عوض آن را می دهد (و جای آن را پر می کند)؛ و او است بهترین روزی دهندگان».

فرمود: آیا چنین می پنداری که خدای عزوجل خلاف وعده خود کرده؟

عرض کردم: نه.

فرمود: پس این (پندار) از چیست؟

عرض کردم: نمی دانم.

فرمود: هر آینه اگر یکی از شماها مالی از راه حلالش به دست آورد، و آن را در راه حلالش انفاق کند هیچ درهمی از آن را انفاق نکند جز اینکه بر آن عوض داده می شود. (3).

ص: 603

---

1- سوره ی مؤمن آیه ی 60.

2- سوره ی سباء آیه ی 39.

3- اصول کافی: ج 4 ص 240 ح 8

## دعا کردن و بلند کردن دستها چه کیفیت است؟

ابوبصیر گوید: از حضرت صادق - علیه السلام - پرسیدم از دعا کردن و بلند کردن دستها (که چگونه خوب است صورت بگیرد).

فرمود: بر چهار وجه (و کیفیت) است:

- 1- اما برای پناه بردن به خدا (از شر دشمنان)، درون دستهای خود را به طرف قبله نماید.
  - 2- و اما در دعا برای روزی دستهای خود را باز نما و درون آن دورا به سوی آسمان بدارد.
  - 3- و اما بتبل (1)؛ پس آن اشاره کردن با انگشت سبابه است.
  - 4- و اما ابتهال؛ بلند کردن دستها است به طوری که از سرت بگذرد.
- و دعای تضرع این است که انگشت سبابه را در برابر رویت بجنبانی، و آن دعای ترس است.

ص: 604

- 
- 1- بتبل: یعنی از مردم جهان بریدن و انقطاع کامل پیدا کردن.

## درباره خضاب و رنگ کردن مو چه می فرمائید؟

ابوشیبه انصاری گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به رنگ کردن و خضاب مو سؤال کردم.

حضرت فرمود: امام حسین و امام باقر - علیهما السلام - با حنا و کتم خضاب نمودند (پس اشکالی ندارد). (1).

-توضیح: کتم گیاهی است که دارای رنگ قرمز، که با حنا مخلوط می شود.

ص: 605

---

1- الکافی: ج 6 ص 481، بحار الأنوار: ج 46 ص 298 ح 32.

## درباره رنگ کردن مو با وسمه چه می فرمائید؟

ابوبکر حضرت می گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی خضاب با وسمه (رنگ سیاه محاسن) سؤال شد.

حضرت فرمود: اشکالی ندارد. امام حسین - علیه السلام - در حالی به قتل رسید که محاسن خود را با وسمه (رنگ سیاه محاسن) خضاب کرده بود. (1).

ص: 606

---

1- بحار الأنوار: ج 45 ص 94 ح 38.

## دروود فرستادن بر مؤمنين جايز است؟

سليمان بن خالد أقطع گوید: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: آیا درود فرستادن بر مؤمنين جايز است؟

حضرت فرمود: آري به خدا، درود فرستاده مي شود بر آنان، زیرا خدا بر آنها درود فرستاد، مگر نشنيدی فرمايش خدا را (که فرمود): (هو الذي يصلي عليكم) (1) «او کسی است که بر شما درود و رحمت مي فرستد»؟ (2).

ص: 607

---

1- سوره ي احزاب آيه ي 43.

2- بحار الأنوار: ج 91 ص 70 ح 62.

## در چه صورتي بنده منت گذار مي باشد؟

علي بن مسيره گوید: امام صادق - عليه السلام - فرمود: مبادا منت گذار باشید.

عرض کردم: فدایت شوم؛ چگونه این تحقق پیدا می کند؟

حضرت فرمود: این است که شخص در قضای حوایج مردم سعی کند سپس به پشت بخوابد و پا روی پا بگذارد، سپس بگوید: بارالها این کار را برای تو انجام دادم (و بدین طریق بر خدا منت بگذارد). (1).

ص: 608

---

1- معاني الاخبار: ص 140، بحار الأنوار: ج 69 ص 316 ح 22.

## در بلاها دعای مقید به زمان خاصی داریم؟

از علی - علیه السلام - روایت شده که فرمود: رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: دعا بلا را دفع می کند، گر چه وقوع آن حتمی باشد.

و شاء گوید: به عبدالله بن سنان گفتم: آیا در این موارد دعای مقید به زمان خاصی هست (یعنی اینکه دعائی که فوراً به اجابت نرسد، بلکه در زمان معینی به اجابت می رسد هست یا خیر)؟

او گفت: من از امام صادق - علیه السلام - همین سؤال را کردم حضرت فرمود: اما دعای شیعیان در هر مشکلی از مشکلات مقید به وقت خاصی است.

و اما کسانی که مستبصر شده اند و بالغ هستند دعایشان بی درنگ به اجابت می رسد. (1).

ص: 609

---

1- طب الائمه: ص 365، بحار الأنوار: ج 91 ص 89.



## دستور نماز به سوی بیت المقدس از کی شد؟

1- ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به معنی فرمایش خدا: (و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب علي عقبية) (1) «و ما، آن قبله ای را که قبلا بر آن بودی تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می کنند، از آنها که به جاهلیت باز می گردند مشخص شوند» سؤال نمودم که آیا پیامبر ابتدا دستور به نماز گزاردن به سوی بیت المقدس شد؟

حضرت فرمود: آری؛ رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به سوی آسمان نگاههای انتظار آمیز می نمود، چون خدا دانست که در قلب او چه می گذرد فرمود: (قد نري تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضاها) (2) «نگاههای انتظار آمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله ی نهایی) می بینیم! اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی، بازمی گردانیم». (3).

2- حلبی گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: آیا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به طرف بیت المقدس نماز می خواند؟

فرمود: بله.

عرض کردم: آیا پشت به سوی کعبه می ایستاد؟

حضرت فرمود: اما هنگامی که در مکه بود نه، و هنگامی که به مدینه هجرت فرمود بله، تا وقتی که دستور به گزاردن نماز به سوی کعبه داده شد. (4).

3- از امام صادق - علیه السلام - سؤال شد:

چه هنگام به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دستور نماز گزاردن به سوی کعبه داده شد؟

حضرت فرمود: پس از بازگشتش از جنگ بدر. (5).

ص: 610

1- سوره ی بقره آیه ی 143.

2- سوره ی بقره آیه ی 144.

3- تهذیب الأحکام: ج 1 ص 145، بحار الأنوار: ج 19 ص 199 ح 3.

4- فروع الکافی: ج 1 ص 79، بحار الأنوار: ج 19 ص 200 ح 5.

5- تهذیب الاحکام: ج 1 ص 145، بحار الأنوار: ج 19 ص 199 ح 2.

جمیل بن دراج گوید: از امام صادق - علیه السلام - پرسیدم: آیا در آسمان دریا هست؟

حضرت فرمود: بله، پدرم از پدرش و او از جدش (که درود بر همه ی آنها باد) خبر داد که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: در آسمانهای هفت گانه دریاهایی هست که عمق هر کدام از آنها به اندازه ی راه رفتن پانصد سال است، در آن فرشتگانی است که در حال قیام هستند از روزی که خداوند عزوجل آنها آفریده است. و آب تا زانوهای آنها است و هیچ فرشته ای نیست مگر آنکه هزار و چهارصد بال دارد در هر بالی چهار چهره است، و در هر چهره چهار زبان، و هیچ بال و چهره و زبان و دهانی نیست مگر اینکه برای خدای متعال تسبیح می گوید، به نوعی که شبیه دیگری نیست. (1).

ص: 611

مؤلف «ظهر الإسلام» مي نويسد:

«الإمام جعفر الصادق، فانه كان من أوسع الناس علما و اطلاعا، عاش من سنة 83 إلي سنة 148 هـ وقد لقب بالصادق لصدقه...» (1).

«امام جعفر صادق وسعت علم و اطلاعه در میان مردم بي نظير بود. از سال 83 تا سال 148 هـ زندگي کرد و به خاطر صدقش به صادق» ملقب بود.

ص: 612

---

1- ظهر الإسلام، ج 4، ص 114.

دکتر در فلسفه از دانشگاه کمبریج انگلستان» و استاد دانشگاه «بغداد» و مؤلف کتاب «الصلة بين التصوف و التشيع» درباره ي امام صادق عليه السلام مي گوید:

«از تحقيق در احوال امام جعفر صادق روشن مي شود که مردم به دليل علم فراوانش و به سبب روي آوردن بسياري از دانش پژوهان به سوي او و داشتن نسب شريف علوي، همه علوم و معارف زمانش را به وي نسبت داده اند و اين عجيب نيست زيرا چنان که از اين پيش ديديم تمام علوم اسلامي منتهي مي شود به جدش علي بن ابيطالب عليه السلام از علمي که به وي نسبت داده شده است، گفتاري است درباره ي کيميا و زجر و فال. همچنين کتاب جفري را که «ابن خلدون» از آن خبر داده است. (1).

«دکتر شیبی» در پايان مي گوید:

«آنچه قابل ملاحظه است، آن است که امام جعفر صادق عليه السلام استاد نخستين کسي بوده است که به کار کيميا شهرت يافته است (2).

ص: 613

---

1- مقدمه ي ابن خلدون، ص 334.

2- شیبی، مصطفی کامل، همبستگی میان تصوف و تشیع، ص 189 - 90، ترجمه ي دکتر علي اکبر شهباني.

علم و دانش برترین معیار برتری می باشد. آنچه ارزشها را شکوفا می سازد و آنچه راه را در جهت پیمودن تعالی و تکامل هموار می سازد، دانش و آگاهی است. می توان گفت معیار محوری در برتری ها در میان موجودات دانش و آگاهی آنان از حقایق می باشد.

این ارزش تنها معیار برتری در میان انسان ها نمی باشد، بلکه در توازن و سنجش انسان با دیگران همانند فرشتگان، نیز معیار برتری دانش است. بدین خاطر است که هنگامی که فرشتگان از آفرینش انسان آگاهی یافتند از درگاه الهی پرسیدند چرا موجودی سفاک و تباہ گر می آفرینی! أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء. (1).

فرشتگان خوی و گرایش های انسان را می دیدند که این گونه سؤال نمودند. از ظرفیت دانش وی بی خبر بودند. زیرا هنگامی که خدای سبحان از این فضیلت آنان را آگاه ساخت که ظرفیت دانش این موجود، برتر حتی از شما فرشتگان است، فرشتگان پاسخ خویش را دریافتند، فلما أنباهم باسمائهم قال ألم أقل لكم انی اعلم غیب السموات و الارض. (2).

همین فضیلت محوری یعنی آگاهی از حقایق هستی معیار برتری انسان بر فرشتگان قرار می گیرد که فرشتگان به خاطر این فضیلت در برابر انسان سجده می نمایند، و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا. (3) انسان به خاطر دانش و آگاهی مسجود فرشتگان است. در حقیقت فرشتگان در برابر دانش خضوع و سجده نموده اند. سجده فرشتگان بر علم و عالم می باشد.

بر این اساس که دانش و آگاهی محور بنیادین برتری ها می باشد، هر کس که در این فضیلت بهره ای بیشتر داشته باشد، به همان تناسب از دیگران برتر است. عترت که در آگاهی برترین است، از همگان مهتر و برتر است.

عترت یعنی انسان هایی که مظهر دانش الهی می باشند. باذن الله از همه چیز و از همه جا باخبر می شوند. خدای سبحان آنان را از گذشته و آینده باخبر می سازد. به همین جهت عترت برترین انسان ها می باشند. و صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر همین اساس می فرماید: انی لأعلم کتاب الله و خبر ما هو کائن. (4) «من از کتاب خدا و آنچه اتفاق می افتد با خبرم».

امام صادق علیه السلام ان عندنا سرا من سر الله و علما من علم الله لا یحتمله ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان. (5) «در نزد ما آگاهی هایی است که هیچ فرشته ی مقرب و پیامبر مرسل و حتی مؤمنی که قلب او را خدا امتحان نموده بر نمی تابد.» امام صادق علیه السلام انی لأعلم ما فی اصلاب الرجال و ارحام النساء. (6) «من به آنچه که در صلب مردان و رحم زنان است آگاهم».

بکیر بن اعین قال قبض ابو عبد الله علی ذراع نفسه و قال یا بکیر هذا جلد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هذه و الله عروق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هذا و الله عظمه و هذا والله لحمه و الله انی لا علم ما فی السموات و أعلم ما فی الارض و أعلم ما فی الدنيا و أعلم ما فی الآخرة. (7).

«امام صادق علیه السلام قسمتی از دست خویش را گرفت و فرمود این پوست و رگهای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، سوگند به خدا این گوشت و استخوان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، سوگند به خدا، من به آنچه در آسمان و زمین وجود دارد آگاهم! من به آنچه در دنیا و آخرت وجود دارد آگاهم!»

امام صادق علیه السلام با بهره وری از علم لدنی مستقیم از خدای سبحان سخن می گوید. ابوحفصه می گوید هنگامی که باقر العلوم علیه السلام رحلت نمود به خدمت جعفر بن محمد علیه السلام رسیدم تا رحلت پدرش را تعزیت بگویم. به وی عرض کردم کسی از میان ما رفت که مستقیم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سخن می گفت. ذهب و الله من كان يقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ولا یسئل عن بینة و بین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الله لا یری مثله ابدا. (8) قال سکت ابو عبد الله ساعة ثم قال قال الله عز و جل ان من عبادي من یتصدق بشق تمره فاربیها له كما یری احد کم فلو... حتی اجعلها له مثل احد. (9).

«کسی از میان ما رخت بر بسته که اگر مستقیم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سخن می گفت، کسی از وی سؤال نمی کرد، چگونه. سوگند به خدا همانند وی نخواهد آمد. امام صادق علیه السلام لحظه ای ساکت شد. آنگاه فرمود خدای عز و جل می گوید هر کدام از بندگان من که به نصف خرما صدقه بدهد، من آن را می پرورانم همان گونه که شما بچه اسب را می پرورانید، تا همانند کوه احد رشد کند.» آنگاه ابوحفصه گفت اینک کسی را زیارت کردیم که مستقیم از خدا سخن می گوید!

به همین خاطر است که در زیارت حضرت به حضرت خطاب می کنیم صل علی الصادق عن الله، (10) «درود بر کسی که از خدای سبحان به راستی سخن می گوید.» به همین خاطر صادق آل محمد همانند امیرالمؤمنین (علیهم السلام) ادعا می کند که سلونی قبل ان تفقدنی فانه لا یحدثکم احد بعدی بمثل حدیثی. (11) «پیش از آنکه مرا از کف نهید از من سوال کنید. زیرا کسی همانند من نخواهد بود که به سؤال های شما پاسخ دهد».

این است دانش برتر امام صادق علیه السلام. حضرت از این مقدار ظرفیت علم و دانش بهره ور است که وارث همه انبیا و وارث خاتم الانبیا قرار می گیرد امام صادق علیه السلام چنین از علم و آگاهی بهره ور است که الگویی زندگی همگان قرار می گیرد.

ص: 614

1- بقره، 30.

2- بقره، 33.

3- بقره، 34.

4- مناقب، ج 4، ص 250.

5- مناقب، ج 4، ص 250؛ القطرة، ج 2، ص 390.

6- همان، ص 392.

7- همان، ص 991؛ مناقب، ج 4، ص 250.

8- همان، ص 392.

9- همان، ص 378.

10- الفقیة، ج 2، ص 342.

11- تذکرة الحفاظ، ج 1، ص 175.

بي تردید انسان با كمك و همپاري برادر ديني خود، قدرت بيشتري مي يابد [و او به منزله ي بازوي انسان است]. يعني دوست و برادر انسان در مصايب و سختي ها يار و ياور اوست و در هنگام وحشت پناهگاه اوست و در غربت تنهائي انيس اوست و در وقت حيرت و سرگرداني راهنمائي اوست و در وقت سقوط نگهدار اوست و در پنهاني حافظ مال و آبروي اوست و بركات و آثار ديگري نيز دارد كه قلم از شمارش و بيان آنها ناتوان است. از اين رو امام صادق عليه السلام مي فرمايد: «تا مي توانيد برادران ديني خود را زياد نماييد.» و در سخن ديگري نيز مي فرمايد:

«أكثر من الأصدقاء في الدنيا فانهم ينفعون في الدنيا والآخرة، أما الدنيا فحوائج يقومون بها، و أما الآخرة فان أهل جهنم قالوا: فمالنا من شافعين و لا صديق حميم» (1) يعني: دوستان خود را در دنيا زياد كن. زيرا آنان در دنيا و آخرت براي تو سودمند خواهند بود. در دنيا حوايج و نيازهاي تو را برطرف مي كنند و در آخرت همان گونه كه قرآن از قول دوزخيان فرموده است: «اكنون ما نه شافعي داريم و نه دوست حمايت كننده اي» يعني آنان در آخرت نيز شفيع و حامي انسان خواهند بود.

و شايد مقصود آن حضرت از سود اخروي اين باشد كه اگر دوست انسان، فردي الهي و صاحب عقل و ديانت باشد؛ دوست خود را جز به صلاح دنيا و آخرت راهنمائي نمي كند و با راهنمائي و خيراندوشي خود برادر خویش را از گرفتاري و خطر دنيا و آخرت نجات مي دهد و چه بهره اي بزرگ تر از اين است؟! و شايد مقصود آن حضرت، دعاهايي است كه برادر ديني در حق برادر خود مي نماييد. چنان كه امام صادق عليه السلام در سخن ديگري مي فرمايد: «براي خود دوستان زيادي فراهم كنيد. زيرا هر مؤمني را دعائي مستجابي خواهد بود.»

و يا مقصود آن حضرت اين است كه دوست مخلص و مؤمن در قيامت، از برادر خود شفاعت خواهد نمود. چنان كه امام عليه السلام مي فرمايد: «برادران خود را زياد كنيد، زيرا هر مؤمني در قيامت حق شفاعت دارد.» و يا مي فرمايد: «برادران خود را زياد كنيد، زيرا آنان در قيامت بر خدائي خود حقي دارند كه خداوند آن حق را ادا خواهد نمود.» (2).

البته اگر برادر ديني، فردي مؤمن و داراي همه ي خصلت هاي نيكو باشد؛ در دنيا و آخرت مفيد خواهد بود.

ص: 615

1- وسائل ج 8 / 427.

2- وسائل ج 8 / 408.

حضرت صادق عليه السلام فرموده است:

«نشانه ي دروغگو اين است که از آسمان و زمين و مشرق و مغرب خبر مي دهد، ولي آن گاه که از حلال و حرام خدا از او پرسى، حرفي براي پاسخگويي ندارد.» (1).

ص: 616

---

1- اصول کافی، ج 4، باب الکذب.



صل من قطعك، و أعط من حرمك، و أحسن الي من أساء اليك و سلم علي من سبك، و أنصف من خاصمك، و اعف عن ظلمك كما أنك تحب أن يعفي عنك، فاعتبر بعفو الله عنك؛ ألا- تري أن شمسهُ أشرقت علي الأبرار و الفجار. و أن مطره ينزل علي الصالحين و الخاطئين. (1).

با کسی که از تو بریده بپیوند، و به آن که از تو دریغ کرده بخشش کن، و با کسی که به تو بدی کرده نیکی کن، و به کسی که به تو دشنام داده سلام کن، و با کسی که به تو دشمنی ورزیده انصاف ورز، و کسی که تو را ستم ورزیده عفو کن همچنان که دوست داری که از تو گذشت شود پس به عفو خدا از خودت عبرت گیر؛ آیا نبینی که آفتابش بر نیکان و بدان هر دو می تابد و بارانش بر شایستگان و ناشایستگان می بارد؟!

گفتار آرام و آهسته!

و اخفض الصوت، ان ربك الذي يعلم ما تسرون و ما تعلنون، قد علم ما تريدون قبل أن تسألوه. (2).

صدایت را فرود آر، زیرا خدایی که نهان و آشکار را می داند سؤال ناکرده می داند که شما چه می خواهید.

ص: 617

1- تحف العقول، ص 305.

2- تحف العقول، ص 305.

## درخواست عافیت از خدا

فَسئَلُوا رَبَّكُمْ الْعَافِيَةَ وَعَلَيْكُمْ بِالذُّعَىٰ وَالْوَقَارِ وَالسَّكِينَةِ وَالْحَيَاءِ. (1).

از پروردگارتان عافیت بخواهید و نرمش و وقار و آرامش حیا را حفظ کنید.

ص: 618

---

1- تحف العقول، ص 313.

و عليكم بحب المساكين المسلمين، فان من حقرهم و تكبر عليهم فقد زل عن دين الله والله له حاقر ماقت، و قد قال أبونا رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم «أمرني ربي بحب المساكين المسلمين منهم». (1).

بر شما باد به دوستي مستمندان مسلمان، زيرا هر كس آنان را كوچك بدارد و بر آنها تكبر ورزد، به راستي كه از دين خدا لغزيده و خدا كوچك كننده و زبون كننده ي اوست، و پدر ما رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرموده: «پروردگارم به من دستور داده است كه مستمندان مسلمان را دوست بدارم.» .

ص: 619

أطلبوا العلم و تزينوا معه بالحلم و الوقار، و تواضعوا لمن تعلمونه العلم، و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم، و لا تكونوا علماء جبارين فيذهب باطلكم بحقكم. (1).

دانش بياموزيد و با آن خود را به بردباري و سنگيني بياراييد، و با دانش آموزان خود فروتن باشيد، و در برابر استاد خويش تواضع كنيد، و از عالمان متكبر و مستبد نباشيد كه رفتار ناحقتان حق شما را از بين مي برد.

ص: 620

---

1- اصول كافي، ج 1، ص 44.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

دو کار مایه ی هلاکت است: به رأی خود برای مردم فتوا دهی یا ندانسته از چیزی پیروی کنی. (1).

ص: 621

---

1- تحف العقول: 269، میزان الحکمه: ج 14، ح 21235.

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

همانگونه که از دشمنان خود حذر می کنید، از هوس هایتان حذر کنید، زیرا برای مردان دشمنی بدتر از پیروی از هوس هایشان و درویده های زبان هایشان (سخنان بیهوده و یاوه) نیست. (1).

ص: 622

---

1- کافی: 2 / 335 / 1، میزان الحکمه: ج 14، ح 21428.

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام در پاسخ به سوال از مرد پارسا، فرمودند: آن که از حرام هاي خداوند عزوجل پرهيز کند. (1).

ص: 623

---

1- کافي: 8/77/2. 21642.

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

دو خصلت است که در هر که نباشد از او دوری کن، دوری کن، دوری کن!

عرض شد: آن دو چیست؟ حضرت فرمودند:

نماز به وقت خواندن و مواظبت کردن بر آن و همدردی و دستگیری از برادران. (1).

ص: 624

---

1- خصال: 50 / 47، میزان الحکمه: ج 14، ح 21718.



حضرت امام جعفر صادق عليه السلام به جابر که از ایشان اندرزي خواسته بود فرمودند:

اي جابر دنيا را (چونان) مالي بدان که در عالم خواب به دست مي آوري و چون بيدار مي شوي چيزي از آن با خود نمي يابي. آيا نصيب تو از دنيا چيزي جز همان جامه اي است که مي پوشي و کهنه اش مي کنی. يا همان خوراكي است که (مي خوري و سپس) به آن تبديل مي شود که خود مي داني؟ پس، شگفت از مردمي است که اولين هاي آنان از آخرين هايشان گرفته شده (ورفته اند) و آنگاه در ميان ایشان بانگ رحيل سر داده شده است، ليکن همچنان بي خبر سرگرم بازي اند. (1).

ص: 625

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

مردم را به غير از زبان خود دعوت كنيد تا پارسايي و كوشايي در عبادت و نماز و خويي، از شما ببينند؛ زيرا اينها خود دعوت كننده است.  
(1).

ص: 626

---

1- كافي: 2/ 14/ 78، ميزان الحكمه: ج 14، ح 1222.1.

## ذليل شدن شير وحشي

ابو حازم عبدالغفار بن حسن مي گويد: ابراهيم بن ادهم به كوفه وارد و من با او بودم و اين در ايام، حكومت منصور بود و اتفاقاً در آن ايام حضرت جعفر بن محمد علوي وارد كوفه شد و چون براي رجوع به مدينه از كوفه خارج شد، علماء و اهل فضل كوفه آن حضرت را مشايعت كردند، و از جمله كساني كه به مشايعت آن حضرت آمده بودند سفيان ثوري و ابراهيم ادهم بود و آن اشخاص كه به مشايعت آمده بودند جلوتر از آن حضرت مي رفتند كه ناگهان به شيري برخورد كردند كه در سر راه بود. ابراهيم ادهم به آن جماعت گفت: «بايستيد تا جعفر بن محمد عليه السلام بيايد و بينيم با اين شير چه مي كند.»

پس حضرت صادق عليه السلام تشريف آورد، بطرف آن شير رفت تا به او رسيد، گوش او را گرفت و او را از راه دور كرد. نگاه رو به آن جماعت كرد و فرمود: «آگاه باشيد! اگر مردم خدا را اطاعت مي كردند هر آينه بارهاي خود را بر روي شير قرار مي دادند.» (1).

ص: 627

ذریح (1) ثقه ای جلیل القدر، و از اصحاب حضرت صادق (2)، و حضرت کاظم علیهما السلام است. (3).

او، اصل و کتابی دارد که عده ای از اصحاب از او نقل کرده اند. (4).

شیخ صدوق (ره)، از عبدالله بن سنان، روایت کرده که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: خدا مرا فدای تو گرداند! معنای آیه «ثم ليقضوا تفثهم و ليقضوا نذورهم» (5) - آن گاه کثافتی که در حال احرام بر ایشان است ازاله کنند و به نذرهایشان وفا کنند - چیست؟ فرمود: قضاء تفث، گرفتن ناخن و اشباه آن است. گفتم: قربانت گردم، ذریح محاربی، از شما، نقل کرد که فرموده بودید که «لیقضوا تفثهم» لقاء امام است و «ولیقضوا نذورهم» این مناسک است. فرمود: ذریح درست گفته و تو هم راست می گویی؛ همانا از برای قرآن ظاهر و باطنی است، و چه کسی بتواند تحمل کند آن چه را که ذریح تحمل کرده. (6).

این جمله امام، دلالت بر علو مرتبه و عظمت منزلت ذریح محاربی دارد.

عبدالله بن طلحه نهدي (7) نقل کرده که ذریح به امام صادق (ع) عرض کرد: من به شما حاجتی دارم. امام فرمود: حاجتت را بخواه که بر آوردن آن نزد من بسیار محبوب است. (8).

رجال حدیث به روایاتی که ذریح نقل کرده عنایتی تمام داشته اند: ابن ابی عمیر راجع به دین و قرض، به حدیثی از ذریح استناد می نماید که ما آن را به شرح زیر ذکر می کنیم:

«روي الشيخ الصدوق (ره) في فقيه عن ابراهيم بن هاشم ان محمد بن ابی عمیر (ره) كان رجلا بزازا فذهب ماله و افتقر و كان له علي رجل عشرة الاف درهم فباع دارا له كان يسكنها بعشرة الاف درهم و حمل المال الي بابه، فخرج اليه محمد بن ابی عمیر فقال: ما هذا؟ قال: هذا مالك الذي لك علي. قال: ورثته؟ قال: لا. قال: و هب لك؟ قال: لا. قال: فهو ثمن ضيعة بعثتها؟ قال: لا. قال: فما هو؟ قال: بعثت داري التي اسكنها لا قضي ديني. فقال محمد بن ابی عمیر: حدثني ذریح المحاربي عن ابی عبدالله (ع) قال: لا يخرج الرجل عن مسقط راسه بالدين، ارفعها فلا حاجة لي فيها و الله اني محتاج في وقتي هذا الي درهم و ما يدخل ملكي منها درهم - شيخ صدوق (ره)، در كتاب فقيه، از ابراهيم بن هاشم، روایت کرده که گفت: محمد بن ابی عمیر مردی بزاز بود، پس ثروتش را از دست داد و بینوا گشت؛ لیکن از مردی ده هزار درهم طلبکار بود. مدیون و بدهکار، خانه مسکونی خود را به ده هزار درهم فروخت و پول ها را به در منزل ابن ابی عمیر آورد و در را کوبید. محمد بن ابی عمیر بیرون آمد و گفت: این پول ها برای چیست؟ گفت: طلبی است که از من داری. گفت: این ارث است که به تو رسیده؟ گفت: نه. گفت: کسی به تو بخشیده؟ گفت: نه. گفت: پول مزرعه ای است که فروخته ای؟ گفت: نه. گفت: پس این چیست؟ گفت: خانه مسکونی ام را فروخته ام که طلب تو را بدهم. محمد بن ابی عمیر گفت: حدیث کرد مرا ذریح محاربی از امام صادق (ع) که فرمود: آدمی به واسطه دین و بدهکاری از خانه خودش بیرون نمی رود (و ملزم به فروش نمی شود)، پول ها را بردار که مرا به این احتیاجی نیست، و حال آن که، به خدا قسم، الان به يك درهم نیازمندم، اما يك درهم از این پول را قبول نمی کنم، و وارد در ملك من نخواهد شد. (9).

نویسنده گوید: فقهاء فرموده اند: اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته، و اثاثیه منزل و چیزهایی دیگری که بدان محتاج است، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه کند، بلکه باید صبر کند تا بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد؛ لیکن اگر

خود مدیون خانه اش را فروخت و با طیب نفس بدهکاری اش را پرداخت، برای طلبکار، قبول آن مانعی ندارد. جناب ابن ابی عمیر، چون مردی احتیاط کار بوده، از قبول آن پول خودداری فرموده، و الا شرعا اشکال نداشته.

کشی، از طریق صفوان و جعفر بن بشیر، از ذریح محاربی، روایت کرده که امام صادق (ع) فرمود: خداوند تبارک و تعالی از روزی آدم را قبض روح فرمود، زمین را خالی از حجت نگذاشته، و در هر عصری، راهنمایی که مردم را به سوی خدا هدایت کند، قرار داده، و او را حجت بر خلق ساخته؛ هر کس او را پیروی کند، رستگار گردد و هر کس تخلف ورزد، هلاک شود. (10).

در کافی، از ذریح محاربی، نقل شده که گفت: شنیدم امام صادق (ع) فرمود: هر کس گرفتاری مؤمنی را که در سختی افتاده رفع کند، خدا حوائج دنیا و آخرتش را آسان کند.

آن گاه فرمود: تا زمانی که مؤمن در راه کمک به برادرش باشد، خدا در راه کمک به اوست. (11).

ص: 628

- 
- 1- به فتح ذال و کسر راء.
  - 2- رجال الطوسی، ص 191.
  - 3- رجال نجاشی، ص 117 - خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص 35.
  - 4- فهرست طوسی، ص 136 - رجال نجاشی، ص 117.
  - 5- سوره حج، آیه 29.
  - 6- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 290 - معانی الاخبار، ص 340 - وسائل الشیعه، ج 10، ص 253 - بحار الانوار، ج 47، ص 338.
  - 7- از اصحاب امام صادق (ع) می باشد (رجال الطوسی، ص 229).
  - 8- تنقیح المقال، ج 1، ص 420، ردیف 3909 - سفینة البحار، ص 481.
  - 9- من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 117 - تهذیب الاحکام، ج 6، ص 198 - اختصاص، شیخ مفید، ص 86 - وسائل الشیعه، ج 13، ص 95) مرحوم شیخ حر عاملی می فرماید: نقل این حدیث به وسیله ابن ابی عمیر توثیق ذریح است.
  - 10- رجال کشی، ص 319.
  - 11- اصول کافی، ج 2، باب گشودن گرفتاری مؤمن، ص 160.

ذریح (1) ثقه ای جلیل القدر، و از اصحاب حضرت صادق (2)، و حضرت کاظم علیهما السلام است. (3).

او، اصل و کتابی دارد که عده ای از اصحاب از او نقل کرده اند. (4).

شیخ صدوق (ره)، از عبدالله بن سنان، روایت کرده که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: خدا مرا فدای تو گرداند! معنای آیه «ثم ليقضوا تفثهم و ليقضوا نذورهم» (5) - آن گاه کثافتی که در حال احرام بر ایشان است ازاله کنند و به نذرهایشان وفا کنند - چیست؟ فرمود: قضاء تفث، گرفتن ناخن و اشباه آن است. گفتم: قربانت گردم، ذریح محاربی، از شما، نقل کرد که فرموده بودید که «لیقضوا تفثهم» لقاء امام است و «وليقضوا نذورهم» این مناسک است. فرمود: ذریح درست گفته و تو هم راست می گویی؛ همانا از برای قرآن ظاهر و باطنی است، و چه کسی بتواند تحمل کند آن چه را که ذریح تحمل کرده. (6).

این جمله امام، دلالت بر علو مرتبه و عظمت منزلت ذریح محاربی دارد.

عبدالله بن طلحه نهدي (7) نقل کرده که ذریح به امام صادق (ع) عرض کرد: من به شما حاجتی دارم. امام فرمود: حاجتت را بخواه که بر آوردن آن نزد من بسیار محبوب است. (8).

رجال حدیث به روایاتی که ذریح نقل کرده عنایتی تمام داشته اند: ابن ابی عمیر راجع به دین و قرض، به حدیثی از ذریح استناد می نماید که ما آن را به شرح زیر ذکر می کنیم:

«روي الشيخ الصدوق (ره) في فقيه عن ابراهيم بن هاشم ان محمد بن ابی عمیر (ره) كان رجلا بزازا فذهب ماله و افتقر و كان له علي رجل عشرة الاف درهم فباع دارا له كان يسكنها بعشرة الاف درهم و حمل المال الي بابه، فخرج اليه محمد بن ابی عمیر فقال: ما هذا؟ قال: هذا مالك الذي لك علي. قال: ورثته؟ قال: لا. قال: و هب لك؟ قال: لا. قال: فهو ثمن ضيعة بعثتها؟ قال: لا. قال: فما هو؟ قال: بعثت داري التي اسكنها لا قضي ديني. فقال محمد بن ابی عمیر: حدثني ذریح المحاربي عن ابی عبدالله (ع) قال: لا يخرج الرجل عن مسقط راسه بالدين، ارفعها فلا حاجة لي فيها و الله اني محتاج في وقتي هذا الي درهم و ما يدخل ملكي منها درهم - شيخ صدوق (ره)، در كتاب فقيه، از ابراهيم بن هاشم، روایت کرده که گفت: محمد بن ابی عمیر مردی بزاز بود، پس ثروتش را از دست داد و بینوا گشت؛ لیکن از مردی ده هزار درهم طلبکار بود. مدیون و بدهکار، خانه مسکونی خود را به ده هزار درهم فروخت و پول ها را به در منزل ابن ابی عمیر آورد و در را کوبید. محمد بن ابی عمیر بیرون آمد و گفت: این پول ها برای چیست؟ گفت: طلبی است که از من داری. گفت: این ارث است که به تو رسیده؟ گفت: نه. گفت: کسی به تو بخشیده؟ گفت: نه. گفت: پول مزرعه ای است که فروخته ای؟ گفت: نه. گفت: پس این چیست؟ گفت: خانه مسکونی ام را فروخته ام که طلب تو را بدهم. محمد بن ابی عمیر گفت: حدیث کرد مرا ذریح محاربی از امام صادق (ع) که فرمود: آدمی به واسطه دین و بدهکاری از خانه خودش بیرون نمی رود (و ملزم به فروش نمی شود)، پول ها را بردار که مرا به این احتیاجی نیست، و حال آن که، به خدا قسم، الان به يك درهم نیازمندم، اما يك درهم از این پول را قبول نمی کنم، و وارد در ملك من نخواهد شد. (9).

نویسنده گوید: فقهاء فرموده اند: اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته، و اثاثیه منزل و چیزهایی دیگری که بدان محتاج است، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه کند، بلکه باید صبر کند تا بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد؛ لیکن اگر خود مدیون خانه اش را فروخت و با طیب نفس بدهکاری اش را پرداخت، برای طلبکار، قبول آن مانعی ندارد. جناب ابن ابی عمیر، چون مردی احتیاط کار بوده، از قبول آن پول خودداری فرموده، و الا شرعا اشکال نداشته.

کشي، از طريق صفوان و جعفر بن بشير، از ذريح محاربي، روايت کرده که امام صادق (ع) فرمود: خداوند تبارک و تعالي از روزي آدم را قبض روح فرمود، زمين را خالي از حجت نگذاشته، و در هر عصري، راهنمايي که مردم را به سوي خدا هدايت کند، قرار داده، و او را حجت بر خلق ساخته؛ هر کس او را پيروي کند، رستگار گردد و هرکس تخلف ورزد، هلاک شود. (10).

در کافي، از ذريح محاربي، نقل شده که گفت: شنيدم امام صادق (ع) فرمود: هر کس گرفتاري مؤمني را که در سختي افتاده رفع کند، خدا حوائج دنيا و آخرتش را آسان کند.

آن گاه فرمود: تا زماني که مؤمن در راه کمک به برادرش باشد، خدا در راه کمک به اوست. (11).

ص: 629

- 
- 1- به فتح ذال و کسر راء.
  - 2- رجال الطوسي، ص 191.
  - 3- رجال نجاشي، ص 117 - خلاصة الاقوال، علامه حلي، ص 35.
  - 4- فهرست طوسي، ص 136 - رجال نجاشي، ص 117.
  - 5- سوره حج، آيه 29.
  - 6- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 290 - معاني الاخبار، ص 340 - وسائل الشيعه، ج 10، ص 253 - بحار الانوار، ج 47، ص 338.
  - 7- از اصحاب امام صادق (ع) مي باشد (رجال الطوسي، ص 229).
  - 8- تنقيح المقال، ج 1، ص 420، ردیف 3909 - سفينة البحار، ص 481.
  - 9- من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 117 - تهذيب الاحكام، ج 6، ص 198 - اختصاص، شيخ مفيد، ص 86 - وسائل الشيعه، ج 13، ص 95) مرحوم شيخ حر عاملي مي فرمايد: نقل اين حديث به وسيله ابن ابي عمير توثيق ذريح است.
  - 10- رجال کشي، ص 319.
  - 11- اصول کافي، ج 2، باب گشودن گرفتاري مؤمن، ص 160.

و اکثرها من التهليل و التقديس و التسبيح و الثناء علي الله و التضرع اليه و الرغبة فيما عنده من الخير الذي لا يقدر و قدره و لا يبلغ كنهه أحد فاشغلوا ألسنتكم بذلك (1)؛ خدا را بسیار به یگانگی و پاکی بستائید و تسبیحش گوید و ستایشش کنید و به درگاهش زاری کنید و از آن خیر و خوبی که در نزد اوست و قدرش کس نداند و دست کسی به حقیقتش نرسد فراوان بخواهید.

«اکثروا» یعنی زیاد بگوئید. اکتار و زیاد انجام دادن کار یک امر مشکک است و نسبت به افراد و مواقع فرق می کند. تهلیل و تقدیس و تسبیح، یعنی بر زبان ذکر خدا را جاری کردن.

بر زبان آوردن اسماء حسناي الهي، مدح خداوند است. هزار اسم از این اسما در دعای جوشن کبیر آمده است. معروف است که می گویند، خداوند متعال هزار و یک اسم دارد که هزار تایی آن در دعای جوشن کبیر آمده و یک اسم دیگر، که همان اسم اعظم باشد از غالب مردم مخفی است. اما چنین حصري صحيح به نظر نمی رسد. چرا که در دعاهاي دیگر، غیر از دعای جوشن کبیر اسم های دیگری از اسماء حسناي الهي آمده است، که در دعای جوشن کبیر نیست.

معنای دقیق و معادل فارسی «تضرع» (2) خیلی معلوم نیست. برخی تضرع را به معنای زاری کردن دانسته اند، ولی تضرع با زاری تفاوت دارد و زاری از لوازم تضرع است. تضرع، یعنی خواستن با مسکنت و با احساس احتیاج. گاهی اوقات انسان خواسته ای دارد که چندان برایش ضروري و سرنوشت ساز نیست مثلاً می خواهد مسافرت برود، اگر مقدمات فراهم شد می رود، اگر هم نشد نمی رود و این نرفتن خیلی برایش اهمیت ندارد. در مقابل، گاهی انسان در سختی و تنگنا است و خواسته مهمی دارد که اگر برآورده نشود، بیچاره می شود در این وضعیت، اگر علی رغم تلاش و تکاپو نتیجه نگردد دست بردار نیست و دوباره دست به کار می شود و تلاش و پافشاری می کند تا به خواسته اش برسد. به چنین حالتی تضرع می گویند. امام صادق علیه السلام از شیعیان می خواهد به درگاه الهي تضرع نمایند.

«و الرغبة فيما عنده من الخير» و مؤمنان باید به خیرهایی که در نزد کریم بی همتا وجود دارد رغبت نشان دهند. اما چه چیزهایی نزد خداوند وجود دارد: «الذي لا يقدر قدره و لا يبلغ كنهه أحد». کسی نمی تواند به عمق و کنه خیرهایی که نزد خدای متعال وجود دارد پی ببرد؛ چرا که این دیگر از امور دنیایی نیست که ابعاد آن معلوم باشد. حتی انبیا نیز نمی دانند کنه و عمق خیرهایی که نزد خداوند وجود دارد چقدر است.

مرحوم سید عبدالله شبر (3) در کتاب مصابیح الأنوار في حل مشكلات الأخبار، آورده است که از یکی از معصومین علیهم السلام پرسیدند: حد و حدود خیری که نزد خدا است چقدر است؟ حضرت فرمودند: احدي نمی داند.

ص: 630

1- متن نامه امام صادق (ع).

2- تضرع به معنای تواضع و زاری و گاه حتی به معنای فروتنی و کرنش نیز آمده است.

3- سید عبدالله شبر فرزند محمدرضا (م: 1242 ق) از محدثین و فقهای بزرگ امامیه در کاظمین بود.



## ذریه فاطمه که آتش بر آنان حرام است

محمد بن مروان گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: آیا پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «فاطمه خودش را از حرام حفظ نمود، لذا خدا آتش را بر ذریه ی او حرام کرد»؟

حضرت فرمود: بله، و مقصود پیامبر از آنان حسن و حسین و زینب و ام کلثوم - علیهم السلام - بود. (1).

2- حماد بن عثمان گوید به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛ معنی قول پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - : «فاطمه خود را از حرام حفظ نمود لذا خدا آتش را بر ذریه او حرام کرد» چیست؟

حضرت فرمود: آزاد شدگان از آتش جهنم فرزندان ی هستند که از شکم او متولد شدند: حسن و حسین و زینب و ام کلثوم - علیهم السلام - . (2).

ص: 631

---

1- معانی الاخبار: ص 106، بحار الأنوار: ج 93 ص 222 ح 15.

2- معانی الاخبار: ص 107، بحار الأنوار: ج 93 ص 223 ح 16.

## ذکر در «و خدا را در روزهای معینی یاد کنید!» چیست؟

محمد بن مسلم گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی معنی ذکر در فرمایش خدا: (واذکرو الله فی ایام معدودات) [\(1\)](#) «و خدا را در روزهای معینی یاد کنید!» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: تکبیر در ایام تشریق در تعقیب نمازها است. [\(2\)](#).

ص: 632

---

1- سوره ی بقره آیه ی 203.

2- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 99، بحار الأنوار: ج 96 ص 310 ح 27.

## راه کسب درآمد

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

اگر مردم از راهی که خداوند به آنان فرمان داده است کسب درآمد کنند و آنها را در راهی که خداوند از آن بازیشان داشته است انفاق کنند، آن را از ایشان نمی پذیرد و اگر از راهی که آنها را از آن نهی کرده است درآمد به دست آورند و آن درآمد را در راهی که خداوند بدان فرمانشان داده است به مصرف برسانند باز از آنان نمی پذیرد، مگر این که از راه حلال به دست آوردند و در راه حلال انفاق کنند. (1).

ص: 633

---

1- من لا یحضره الفقیه: 2 / 57 / 1694، میزان الحکمه: ج 13، ح 20668.

در روایتی - که کلینی نقل کرده - عیص بن قاسم می گوید: از امام صادق شنیدم که می فرمود: بر شما باد تقوا و ترس از خدای یگانه که شریک ندارد و مواظب خود باشید. به خدا سوگند مردی که گوسفندی دارد، آن را به چوپانی دانتر می سپارد. به خدا سوگند چه خوب بود اگر برای شما دو جان بود که با یکی از آنها نبرد می کردید و تجربه می آموختید و دیگری به جای می ماند و با آن بدن چه برای او آشکار شده بود (و تجربه آموخته بود) کار می کرد! ولی یک جان بیشتر نیست و اگر آن یک جان رفت، به خدا قسم که وقت توبه از دست خواهد رفت.

پس شما خود سزاوارترید (رهبری برای خویش انتخاب کنید). اگر یکی از ما خاندان به نزد شما آمد (و به خروج دعوت کرد) دقت کنید تا به چه منظور و هدفی می خواهید قیام کنید و نگوئید زید خروج کرد (پس همه ی خروج ها جایز است) زیرا زید مرد دانشمند و راستگویی بود و شما را به خود دعوت نمی کرد. به طور مسلم به همان هدف که شما را دعوت می کرد وفاداری می نمود (و حق را به اهلس می سپرد). او بر ضد حکومتی قیام کرد و می خواست آن را ساقط کند ولی آن کس از ما که امروز خروج می کند، به چه چیز شما را دعوت می کند؟ آیا به همان فرد پسندیده از آل محمد (ص) فرا می خواند؟ یا هدف دیگری دارد؟ شما را گواه می گیرم که ما از چنین کسی راضی نیستیم (و او مورد پسند ما نیست). او امروز که کسی با وی همراه نیست از ما نافرمانی می کند و هنگامی که پرچم ها و بیرق ها را پشت سر خود ببیند و به قدرت برسد به یقین سخن ما را نخواهد شنید (و به خواست ما عمل نخواهد کرد)، مگر کسی که همه ی فرزندان فاطمه گرد او جمع شوند (و با او همکاری کنند)... (1).

این روایت نکات بسیار دقیقی دارد:

اول اینکه غیر از خروج زید بن علی هیچ کدام از قیام های آل ابوطالب مورد تأیید امام صادق نبوده و فردی که مردم را به سوی او دعوت می کردند مرضی آل محمد نبوده است.

دوم، هدف آنها مانند هدف زید نبوده؛ اگر پیروز می شدند حق را به صاحب حق که حجت خدا بود بر نمی گردانیدند.

سوم، غیر از زید، از علویان همه خود را مهدی موعود معرفی می کردند. نفس زکیه می گفت: من مهدی موعودم. پدرش عبدالله از پیامبر روایت می کرد که فرموده: اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند خدا آن روز را چندان طولانی می کند تا مهدی و قائم ما که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من است ظهور کند. البته عبدالله، جمله ی «نام پدرش نام پدر من است» را به ذیل روایات اضافه می کرد و با این جعل پسرش محمد را با مهدی موعود تطبیق می داد و با این ترفند بیعت می گرفت.

امام صادق ناچار بود مدعیان مهدویت را کذاب اعلان کند و چنین می کرد و از این رو عبدالله محض به امام بدبین می شد.

چهارم؛ امام صادق از سهل انگاری و بی توجهی مسلمانان در انتخاب رهبر انتقاد می کرد و با مثال تعیین چوپان آنان را به حقایق راهنمایی می فرمود و اگر امام صادق راهنمایی ها نمی کرد پیش خدا جوابی نداشت. زیرا برابر روایات فراوانی که برخی از آنها در اوراق گذشته بیان شد اسامی امامان یک به یک بیان شده بود؛ مانند روایت جابر انصاری و دیگران، و امام صادق در حفظ اساس تشیع وظیفه داشت همگان را به حقیقت آگاه سازد، و لو خویشان خودش مانند عبدالله محض و پسرانش از آن حضرت دلگیر شوند.



## ريختن اعجاز انگيز دينارها از لبه ي طشت

يکي از اصحاب امام صادق عليه السلام مي گويد: مقداري مال نزد امام صادق عليه السلام بردم و با خود فکر مي کردم که چه مقدار از آن مال را به آن حضرت بدهم. وقتي که به خدمتش رسيدم، آن حضرت غلامي را صدا کرد و دستور داد طشتي که در آن طرف خانه بود را بياورد.

سپس مشغول حرف زدن شد تا اينکه طشت آورده شد. ناگهان متوجه شدم دينارها از لبه هاي طشت مي ريزد و آنقدر ريخت تا اينکه ميان من و ايشان حاييل شدند. آنگاه حضرت به من فرمود: «آيا خيال مي کنيد که ما به آنچه در دست شما است، محتاج هستيم؟! ما آنها را مي گيريم تا شما را پاك نماييم.» (1).

ص: 635

## ریختن خرما از درخت خشک شده

علي بن حمزه مي گوید: در خدمت امام صادق عليه السلام به مکه مي رفتم. در منزلي زير درخت خشكي نشستيم. امام صادق عليه السلام نظري بر آن درخت انداخت و لب مبارکش را حرکت داد، بعد فرمود: «اي درخت! ما را از آنچه خدای تعالی در توبه جهت روزي بندگانش مقرر ساخته است، بخوران.»

ناگهان دیدم که آن درخت پر از خرما شد و همینطور خرما از آن درخت مي ریخت، و من خرماني که از آن بهتر باشد را ندیده بودم. پس ما به خوردن آن خرماها مشغول شدیم. در این هنگام مردی اعرابي که در آنجا حاضر بود و این معجزه را مشاهده کرده بود گفت: «این سحر است.»

امام صادق عليه السلام فرمود: «ما وارث انبياء هستيم و در میان ما سحر و ساحر و کاهن نبوده است بلکه هر چه مي خواهيم دعا مي کنيم و حق تعالی اجابت مي کند، آیا مي خواهي دعا کنم تا تو مسخ شده و بصورت سگي بشوي و به خانه خود رفته و دم بجنباني و ترا از خانه بيرون کنند.»

اعرابي جاهل گفت: «بلي! مي خواهم که اينطور دعا کنی.»

پس آن حضرت دعا کرد و اعرابي في الفور بصورت سگي شد و بطرف خانه ي خود رفت.

امام صادق عليه السلام به من فرمود: به دنبال او برو و بين که چه مي کند.»

من به دنبال او رفتم، دیدم که او داخل خانه خود شده و دم مي جنبانيد و اهل خانه او را مي رانند تا اینکه چوبي برداشته و بر او زدند و او را از خانه اش بيرون کردند. من برگشتم و خدمت امام صادق عليه السلام واقع را بيان کردم که در این ما بين آن اعرابي که به شکل سگي شده بود برگشت و در برابر آن حضرت ایستاد و اشک از چشم مي ریخت و مي ناليد و خود را به خاک مي ماليد.

امام صادق عليه السلام دلش به رحم آمد و دست مبارك را بلند کرد و دعا نمود ناگهان آن اعرابي بصورت اول شد.

آن حضرت به او گفت: «ایمان آورده اي يا نه؟!»

گفت: «آري! آري! هزار هزار بار ايمان آوردم.» (1)

ص: 636

محمد بن مسلم به نقل از دربان امام صادق علیه السلام به نام مفضل بن عمر حکایت کند:

روزي دو نفر از دوستان و اصحاب آن حضرت مقداري پول نقد و ديگر اجناس از خراسان به سوي مدینه مي آوردند؛ در بين راه، عبورشان به شهر ري افتاد.

در آنجا يکي ديگر از دوستانشان نيز کيسه اي پول تحويل آن ها داد تا خدمت امام صادق عليه السلام تحويل دهند؛ و مرتب از آن کيسه محافظت و نگه داري مي کردند، که مبادا مفقود شود.

همين که وارد مدینه منوره شدند، قبل از آن که به حضور امام صادق عليه السلام شريفاب شوند، به جستجوي اموال و اشياء پرداختند، ناگاه با حالت تعجب ديدند، که تمام آن ها موجود است؛ مگر کيسه امانی آن مردی که در بين راه براي حضرت فرستاده بود، هر چه تلاش کردند، آن کيسه را نيافتند.

يکي از آن دو نفر به ديگري گفت: خدا به فریاد ما برسد، چه جوابي به حضرت بدهيم؟

ديگري پاسخ داد: آن حضرت کریم و بزرگوار است، عذر ما را مي پذيرد، او مي داند که ما مقصر نيستيم.

به هر حال اموال و پول ها را برداشتند و به محضر مبارك امام صادق عليه السلام شريفاب شدند؛ و سپس آن اموال را به خدمت حضرتش تقديم کردند.

حضرت پيش از آن که آن اموال را بررسي و محاسبه نمايد که چيست و چقدر است، فرمود: کيسه آن مرد رافضي، که از شهر ري براي ما فرستاده بود کجا است؟

آن ها جريان خود را تعريف کردند.

امام عليه السلام فرمود: اگر آن را ببينيد، مي شناسيد؟

گفتند: بلي، آن را مي شناسيم.

حضرت پيش خدمت خود را صدا زد و فرمود: آن کيسه را بياور، همين که کيسه را آورد، گفتند: اين همان کيسه است.

و در اين لحظه امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: شبان گاه به مقداري پول محتاج شدم، يکي از جنیان را که از دوستان و شيعيان ما بود فرستادم تا کيسه را از بين اموال بردارد و بياورد. (1).



## رفتن، رسیدن است...

مرد، سر در گریبان فرو برده و زانوی غم در بغل گرفته بود. او پیوسته از خویش می پرسید: یعنی هیچ راهی ندارد؟ آن گاه زیر لب، زمزمه می کرد:

«من در این کشتی طوفان زده نیز

به تو می اندیشم؛

به تو، ای خوب؛ ای دوست!

شاید از راه بیایی و مرا،

تا ثریا ببری؛

تا سرایی که در آن،

عشق را می فهمند...» (1).

مرد، به سراغ اندیشه مندان شیعه شتافت؛ جملگی پاسخ دادند:

- چنین طلاق در يك مجلس - بدون دو بار رجوع شوهر به زن، بعد از طلاق - درست نیست. (2).

مرد، خرسند بود؛ اما همسرش چندان خشنود نبود. او در پی گفتار امامش بود و سخنان دیگران را، همه هیچ می پنداشت. امام علیه السلام در آن دوران، در «حیره» (3) می زیست. و مرد به آن دیار، رهسپار شد. باید خود را به امام می رساند؛ اما چه گونه؟ اندیشه کنان، به اطراف، سرک می کشید. صدای يك خیارفروش، رشته ی افکارش را قطع کرد؛ ولی مرد، را در اندیشه یی دیگر فرو برد.

تمام خیارهای را خرید و لباس ها و وسایل فروشنده را امانت گرفت؛

- آهای! خیار؛ آهای! خیار.

نزدیک خانه ی امام ایستاد. پسری بیرون آمد؛

- ای خیارفروش! نزد امامت بشتاب.

امام علیه السلام لبخندی بر لب آورد؛

- تدبیر خوبی به کار بردی! داستانت چیست؟

مرد، ماجرایش را گفت. حضرتش فرمود:

- بازگرد؛ همسرت فقط از آن توست. (4).

مرد، شادمانه بازگشت، تا همسرش را از انبوه اندوه، رها سازد. (5).

ص: 638

- 
- 1- بخشی از شعر «طلوع عشق»؛ سروده ی سارا احمدپور (باران).
  - 2- مرد، همسر خویش را در يك مجلس، سه طلاقه کرده بود!
  - 3- حدفاصل بین نجف و کوفه؛ در زمان حکومت ابوالعباس سفاح (نخستین طاغوت عباسی).
  - 4- بنا بر گفتار حضرتش: طلاق مرد، باطل بود و چیزی بر گردش نبود.
  - 5- برگرفته از: سوگنامه ی آل محمد علیهم السلام؛ با تلخیص و تصرف بسیار.

حضرت صادق در حدود 4000 روای حدیث دارد که در عصر او کتبی تدوین کردند و 400 کتاب در فقه جعفری نوشتند که به چهارصد اصل مشهور است و کتب اربعه: کافی، کتاب من لا یحضر الفقیه، التهذیب، و الاستبصار از آن اتخاذ شده. از جمله روایات امام صادق علیه السلام ابان بن تغلب است که 30000 حدیث از پیشوای خود نقل کرده است.

محمد بن مسلم 16000 حدیث از حضرت صادق 30000 حدیث از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده و مستدرک آنها در کتب اربعه اخیر - (وافی - بحار الانوار - وسائل الشیعه - مستدرک الوسایل) ضبط شده و به نظر ما باید نهضت فقهی این هشت کتاب نفیس را که دریای ساکت علم و دانش است مهذب و منقح و مبوب کرده به سبک روز در دسترس ملل مختلف اسلامی بگذارند تا همه نژادهای مسلمان از آن بهره مند گردند.

### ربعی بن عبدالله بن جارود، ابونعیم بصری

ثقه (1) و از اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهما السلام، و از خواص فضیل بن یسار (2) بوده (3)، و از او بسیار حدیث نقل کرده است.

ربعی بن عبدالله، روای حدیث «ابل» است، و آن حدیث چنین است:

مردی از بنی ریاح به نام سحیم بن اثیل، با غالب (پدر فرزندق) منافرت داشت؛ در کوفه با هم قرار بستند، آن گاه که شتران برای خوردن آب می آیند هر یک صد شتر از شتران دیگری را پی کند. زمانی که شتران برای خوردن آب آمدند، آنان شمشیرها را کشیدند و شتران را پی کردند. مردم با الاغ و استر برای بردن گوشت شتران بیرون آمدند.

در آن وقت، امیرالمؤمنین (ع) که در کوفه می زیست، سوار بر استر رسول خدا (ص) شد و بدان محل تشریف برد، و فرمود: ای مردم! از گوشت این شتران نخورید که این ها به غیر نام خدا کشته شده اند. (4).

ربعی گوید: امام صادق (ع) فرمود: هر که برای خدا، برادرش را اطعام کند، همانند کسی است که صد هزار تن از مردم را اطعام کرده باشد. (5).

ربعی بن عبدالله، کتابی دارد که عده ای، همچون حماد بن عیسی، از او روایت کرده اند. (6).

ص: 639

1- رجال کشی، ص 308.

2- فضیل بن یسار بصری، ثقه ای جلیل القدر، از روایان و فقهای اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع)، و از اصحاب اجماع است. هر گاه حضرت صادق (ع) او را می دید، می فرمود: به به، بشارت باد محبتین را به بهشت! هر کس دوست دارد که دیده بر مردی از اهل بهشت افکند، پس نظر به سوی این مرد کند. (تحفة الاحباب، ص 270). به گفته صدوق (ره)، در امالی، او همراه و همراز زید شهید بوده، و پس از شهادت زید، به مدینه رفته و خدمت امام صادق (ع) رسیده و حضرت را در جریان قرار داده است. او در زمان امام صادق

(ع) از دنیا رفت.

3- خلاصة الاقوال، علامه حلي، ص 35.

4- رجال نجاشي، ص 119 - وسائل الشيعه، ج 16، كتاب الصيد و الذبائح، ص 312. ابن خلکان در تاريخ خود، داستان فوق را، اين گونه نقل کند: زماني کوفه دچار قحطي بود، غالب پدر فرزدق شاعر، شتري کشت و طعامي تهيه کرد و يك ظرف از آن را براي سحيم فرستاد. او عمل غالب را هتک خود پنداشت و گفت: حال که او شتري کشته، من نیز چنين مي کنم؛ پس رقابت بين آن دو آغاز شد. روز بعد غالب دو شتر کشت و سحيم نیز دو شتر. روز سوم غالب سه شتر و سحيم هم سه شتر. روز چهارم غالب صد شتر و سحيم آن تعداد شتر در اختيار نداشت حتي يك شتر هم نکشت. سحيم با قبول شکست در فکر جبران بود. پس از دوران قحطي، و اعتراض قبيله اش به او براي قبول ننگ و بدنامي، يك روز سحيم سيصد شتر کشت، و در اختيار عموم قرار داد و اعلام نمود که همگي مي توانند آزادانه هر چه بخواهند از گوشت شتران استفاده کنند. اين قضيه در زمان حکومت علي (ع) بود، از ايشان درباره حليت گوشت ها استفتاء شد، حکم به حرمت آن ها داد و فرمود: اين شتران براي تأمين نياز غذايي مردم کشته نشده اند، بلکه مقصود از اين کار مفاخره و مباهات بوده است. پس لاشه شتران را در کنار شهر کوفه انداختند و طعمه سگ و عقاب و کرکس شد. (تاريخ ابن خلکان، ج 2، ص 334).

5- اصول کافي، ج 2، باب اطعام مؤمن، ص 162.

6- فهرست طوسي، ص 136 - رجال نجاشي، ص 119.

شیخ طوسی (ره)، در رجالش، او را از اصحاب امام صادق (ع) شمرده (1)، و علامه حلی، در خلاصه، از او به عنوان ثقة نام برده است. (2).

ابن ندیم در کتاب الفهرست گوید: وی از فقهای شیعه بوده، و جزء کسانی است که در اصول و فقه کتابی نوشته اند. (3) نجاشی گوید: ابوسعید کوفی را مصلوب نامیده اند، چون وی را در کوفه برای تشییش به دار کشیدند؛ او ثقة است، و از امام صادق (ع) روایت کرده، و کتابی دارد. (4).

ص: 640

---

1- رجال الطوسی ص 192.

2- خلاصه الاقوال، علامه حلی، ص 35.

3- فهرست ابن ندیم، ص 308.

4- رجال نجاشی، ص 117.

شيخ طوسي (ره)، او را از اصحاب امام صادق (ع) شمرده است. (1).

شيخ كشي (ره)، از رزام بن مسلم، نقل کرده که گفت: من در مدينه معذب بودم، و مرا به سقف مي آويختند و كسي كه مرا شكنبه مي داد، در را به روي من مي بست و مي رفت. اهل خانه پس از رفتن او، مرا از سقف به زير مي آوردند، ساعتی بر زمين مي نشستم و راحت مي شدم، تا نزديك آمدن او، دوباره اهل خانه مرا از سقف آويختند.

مدتي گذشت، تا آنكه روزي، كاغذي كه بسته به سنگي بود، از روزنه خانه به سوي من پرتاب شد. نامه را گرفتم. ديدم كه خط حضرت صادق (ع) است، نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. اي رزام! بگو: يا كائنا قبل كل شي ء و يا كائنا بعد كل شي ء و يا مكون كل شي ء البسني درعك الحصينة من شير جميع خلقك».

چون اين دعا را خواندم از عذاب خلاص شدم. (2).

در روز جمعه اي، منصور دوانيقی، در حالي كه تكيه بر دست حضرت صادق (ع) کرده بود، بيرون آمد؛ رزام كه ناظر صحنه بود، گفت: دوست مي داشتم كه صورت منصور، كفش امام صادق (ع) باشد. پس در فرصتي نزديك رفت. و از امام صادق (ع)، از نماز و حدود آن سؤال كرد، حضرت در پاسخ او فرمود: از براي نماز چهار هزار حد است... (3).

ص: 641

1- رجال الطوسي، ص 195.

2- رجال كشي، ص 290.

3- اعيان الشيعه، ج 31، ص 214، (به نقل از كنز الفوائد كراچكي، و فلاح السائل ابن طاووس).

شیخ طوسی، در رجالش، رفید را از اصحاب حضرت باقر (ع) دانسته، و می گوید: ابو خالد قماط از او روایت کرده است. (1) و در جای دیگر رفید را از اصحاب حضرت صادق (ع) شمرده، و او را کوفی می داند. (2).

علامه مامقانی می گوید: از بعضی روایات، حسن عقیده او معلوم می گردد. (3).

مرحوم کلینی، در کافی، و ابن شهر آشوب، در مناقب، روایت کرده اند که رفید غلام یزید بن عمر بن هیبره (والی و عامل مروان در عراق) گفت: ابن هیبره بر من غضب کرد و قسم خورد که مرا بکشد. پس از او گریختم و به امام صادق (ع) پناهنده شدم، و حضرت را از وضع خودم آگاه کردم. امام به من فرمود: بر نزد او و از من به او سلام برسان و بگو جعفر بن محمد (ع) می گوید: من غلامت رفید را پناه دادم، او را آسیبی مرسان. به حضرت عرض کردم: فدایت کردم، او اهل شام است و عقیده پلیدی دارد. حضرت فرمود: همان طور که دستور دادم، نزدش برو.

رفید گوید: من حرکت کردم؛ در راه عربی به سویم آمد، و گفت: کجا می روی؟ من چهره تو را چهره مردی که کشته می شود، می بینم. سپس گفت: دستت را بیرون بیاور؛ چون بیرون آوردم، گفت: دست مردی است که کشته می شود. و همچنین در مورد پای و تنم اظهار مشابهی کرد. آن گاه گفت: زبانت را بیرون کن؛ چون بیرون آوردم، گفت: برو که باکی بر تو نیست، زیرا در زبانت پیامی است که اگر آن را بر کوه های بلند و سرکش عرضه بداری، همه منقاد و فرمانبردار تو می گردند.

رفید گوید: پس بیامدم تا بر در خانه ابن هیبره رسیدم، اجازه خواستم؛ چون وارد شدم، گفت: خیانتکار با پای خود آمد؛ غلام! زود سفره چرمی و شمشیر را بیاور. و دستور داد تا شانه و سر مرا بستند، و جلا داد بالای سرم ایستاد تا گردنم را بزند.

گفتم: ای امیر! تو که با جبر و زور بر من دست نیافتی، بلکه من به پای خود نزد تو آمدم؛ من پیامی دارم که باید به تو باز گویم، آن گاه خود دانی هر چه خواهی انجام ده. گفت: بگو. گفتم: مجلس را خلوت کن. ابن هیبره به حاضرین دستور داد تا همگی مجلس را ترک کنند؛ چون همه خارج شدند، گفتم: جعفر بن محمد (ع) به تو سلام رسانیده و فرموده: من غلامت رفید را پناه دادم، با خشم خود به او آسیبی مرسان. گفت: تو را به خدا، جعفر بن محمد (ع) به تو چنین فرمود، و به من سلام رسانید؟! من برایش سوگند خوردم، و او سه بار سخنش را تکرار کرد.

آن گاه بازوهای مرا باز کرد و گفت: من به این قناعت نمی کنم و از تو خرسند نمی گردم مگر اینکه، همان کاری را که با تو کردم، با من انجام دهی (بازوهای مرا ببندی) گفتم: دستم یاری نمی کند که دست های تو را ببندم، و به خود اجازه چنین کاری را نمی دهم. گفت: به خدا که من جز به آن قانع نشوم. پس من هم چنانکه به سرم آورد، به سرش آوردم، و سپس بازش کردم. او انگشتر (مهر) خود را به من داد و گفت: تو اختیارات تام داری، هر چه می خواهی انجام ده.

و با این پیام بود که رفید در نزد ابن هیبره بزرگ گشت. (4).

در کتاب اختصاص، از رفید، روایت شده که حضرت امام صادق (ع) فرمود: اگر حضرت قائم (ع) را دیدار کردی، و دیدی که به یک نفر صد هزار درهم عطا فرمود و به تو یک درهم، نباید که بر تو سنگین باشد، بلکه باید تسلیم باشی؛ زیرا که کار به دست او است. (5).

- 1- رجال الطوسي، ص 121.
- 2- رجال الطوسي، ص 194.
- 3- تنقيح المقال، ج 1، ص 434، ردیف 4146.
- 4- اصول کافی، ج 1، زندگانی امام صادق (ع)، ص 394 - مناقب ابن شهر آشوب، مجلد 2، جزء 7، فصل خرق عادت امام صادق (ع)، ص 314.
- 5- اختصاص، مفید، ص 331. این روایت در بصائر الدرجات، جزء 8، باب 5، ح 10، ص 386، آمده است.



## رضایت به تقدیر خدا

همان طور که گفته شد، «لن» برای افاده نفی ابدی به کار می رود. خداوند حکیم بر اساس مصلحت خویش با بندگان خود رفتار می کند و از روز اول که آنها را خلق کرده، قدم به قدم آنان را به طرف صلاح و مصلحت خویش سوق می دهد. سخت ترین مصیبتی که واقع شده مصیبت سید الشهداء علیه السلام بود که طی آن آل پیامبر دشواری های بسیاری تحمل کردند اما چون مصلحت امام علیه السلام در این بود، اراده خداوند بر وقوع این مصیبت ها تعلق گرفت. صرف راحتی دنیا مصلحت انسان نیست، بلکه مصلحت آن است که تمام اوضاع و احوال انسان سنجیده شود و دنیا و آخرت او مد نظر قرار گیرد. سپس، بر اساس همه اینها مصلحت او مشخص شود. انسان ها نیز در حد عقل و فهم خویش بر این امر واقفند و در کارهای دنیای خویش این ملاحظات را به کار می بندند؛ به عنوان مثال کسی که پول زیادی اندوخته، اما سفر طولانی یا امر خیری همچون ازدواج در پیش دارد، به پس انداز خود دست نمی زند و آن را خرج نمی کند. بنابراین، هر کس در حد عقل و فهم خویش مصلحت اندیش است. کارهای خدای حکیم نیز بر همین اساس استوار است و مقام ربوبی اش با هر بنده ای طبق مصلحت او رفتار می نماید. آنچه بر سر بندگان می آید قطعاً به صلاح آنها است، چه با آن موافق باشند چه نباشند. ایزد منان هر کسی را به طرف مصلحتش سوق می دهد، و انسان است که باید در مواقع و مراحل که خوشایند او نیست بردباری به خرج دهد و راضی به رضای الهی باشد.

## رفاقت تا جهنم

در حالات یکی از مراجع نقل شده است که شخصی از ایشان درخواست غیر معقولی داشت. ایشان در پاسخ او فرموده بودند: من تا در جهنم با شما رفیق هستم، اما دیگر در داخل جهنم با شما دوست نیستم! کنایه از این که نمی خواهم به واسطه ی رفاقت با تو به جهنم بروم. تمام تلاش شیطان برای آن است که انسان را به داخل جهنم هدایت نماید. گاهی برای انجام ندادن عبادت آن قدر به انسان فشار می آورد که انسان العیاذ باللّه، از عبادت کردن بیزار می شود و گاهی نیز او را چنان مشغول مستحبات و مکروهات می کند که از واجبات باز ماند، و هر دو راه منتهی به جهنم می شود. در حالات یکی از علما نقل می کنند که هر کس هر چه از او می خواست انجام می داد و هیچ وقت «نه» نمی گفت، ولی در عین حال هیچ کس نمی توانست او را به انجام دادن کاری که به آن اعتقاد نداشت مجبور سازد. این يك الگو است و دیگران نیز باید سعی کنند این گونه باشند. باید مواظب بود تا ریاست و آقایی دنیا با بهشت معامله نشود و انسان راهی جهنم نشود؛ چون مالکیت تمام دنیا در مقابل رفتن به جهنم، هیچ ارزشی ندارد.

## ربا

قانون خدایی و طبیعی برای به دست آوردن هزینه زندگی، همان کسب و کار، کوشش و استفاده ی مشروع از پول است و تخطی از این قانون گناهی بس بزرگ به شمار می رود. خداوند متعال در قرآن مجید فرموده است:

1. و احل الله البيع و حرم الربا. (1)

خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است.

2. یمحق الله الربا و یربی الصدقات. (2) خداوند ربا را از بین می برد (بی برکت می سازد) و صدقه ها را زیاد می نماید (پاداش آنها را چندین برابر می کند).

درهم ربا اشد عندالله من سبعين زنية كلها بذات محرم. (3).

يك درهم ربا (سود پول) نزد خداوند از هفتاد زنا با زنان محرم سخت تر است.

ص: 643

---

1- سوره بقره. آيه ي 275.

2- سوره ي بقره. آيه ي 276.

3- فقيه. ج 3، ص 174.

هر سري رزقي دارد. شما هر چند كم روزي و كم نصيب باشيد در صورت ازدواج و اختيار كردن شريك زندگي، اقبال خود را با ديگري پيوند زده ايد. ضمنا با تولد كودكان روزيهاي تازه اي به شما خواهد رسيد. از اين گذشته، فكر اداره كردن و تأمين مخارج عائله شما را وادار مي كند تا در جستجوي راههاي بهتر زندگي باشيد و از حالت بي اعتنايي خارج شويد. مسلم است كه با كوشش بيشتر، درآمد بيشتر مي شود. بنا بر اين با توجه به عوامل ياد شده، سزاوار نيست كه انسان اميدي به تأمين مخارج همسر نداشته باشد و به اين دليل ازدواج نكند يا در صورتي كه ازدواج کرده غم روزي اهل و عيالش را بخورد، بلكه شايسته است كه انسان كمر همت را براي كار ببندد و اميدوار باشد كه از عهده ي اداره كردن آنان بر مي آيد.

الرزق مع النساء و العيال، (1).

روزي با زن و عائله است.

ص: 644

---

1- وافي. ج 12، ص 12.

ابن عتیك گوید: به امام صادق - علیه السلام - نامه نوشتم و توسط عبدالملك بن اعین فرستادم که: مردمی در عراق خدا را به شکل و ترسیم وصف می کنند، اگر صلاح می دانید - خدا مراقبت کند - روش درست خداشناسی را برایم مرقوم فرمائید.

حضرت به من چنین نوشتند: خدایت رحمت کند، از خداشناسی و عقیده ی مردم معاصرت سؤال کردی، خداوند برتر است آن خدائی که چیزی مانند او نیست، و او شنوا و بینا است، برتر است از آنچه توصیف کنند، توصیف کنندگانی که او را به مخلوق خودش تشبیه می کنند، و بر او تهمت می زنند.

بدان - خدایت رحمت کند - که روش صحیح خداشناسی آن است که قرآن درباره ی صفات خدای - عزوجل - به آن نازل شده.

بطلان و تشبیه را از خدا برکنار ساز، نه نفی است و نه تشبیه (یعنی نه نفی صفات از او و نه تشبیه او به مخلوق)، او است خدای ثابت موجود، برتر است خدا از آنچه واصفان گویند، و از قرآن تجاوز نکنید که پس از توضیح و بیان حق گمراه می شوید. (1).

ص: 645

## رسالت انبیا چگونه ثابت می شود؟

هشام بن حکم گوید: امام صادق - علیه السلام - به زندیقی که پرسید: پیغمبران و رسولان را از چه راه ثابت می کنی؟ فرمود:

چون ثابت کردیم که ما را آفریننده و صانعی است که از ما و تمام مخلوقات برتر است و با حکمت و رفعت است، ممکن نیست که خلقت او را ببینند و لمس کنند، و بی واسطه با یکدیگر برخورد و مباحثه کنند، ثابت شد که برای او سفیرانی در میان خلقتش باشند که خواست او را برای مخلوق و بندگانش بیان کنند و ایشان را به مصالح و منافعشان و موجبات تباه و فنایشان رهبری نمایند.

پس وجود امر و نهي کنندگان و تقریر نمایندگان از طرف خدای حکیم دانا در میان خلقتش ثابت گشت، و ایشان همان پیغمبران و برگزیده های خلق او باشند.

اینان حکیمانی هستند که به حکمت تربیت شده و به حکمت مبعوث گشته اند، با آنکه در خلقت و اندام با مردم شریکند، در احوال و اخلاق شریک ایشان نیستند، از جانب خدای حکیم دانا به حکمت مؤید هستند.

سپس آمدن پیغمبران در هر عصر و زمانی به سبب دلایل و براهینی که می آورند ثابت می شود تا زمین خالی از حجتی که با او علمی باشد دلالت کند بر صدق گفتار و ثبوت عدالتش، نباشد. (1).

ص: 646

---

1- اصول کافی: ج 1 ص 236 ح 1.

## روحي که در آدم دمیده شد چه روحي بود؟

1- احوال گوید: از حضرت صادق - علیه السلام - درباره ي روحي که در آدم دمیده شد پرسیدم که خدا مي فرماید: (فاذا سویته و نفخت فيه من روحي) (1) «هنگامي که کار آن (عنصر) را معتدل ساختم، و در او از روح خود (يك روح شایسته و بزرگ) دمیدم».

حضرت فرمود: آن روح مخلوق و آفریده است، و روحي که در عیسی مي باشد نیز همان روح مخلوق است. (2).

2- محمد بن مسلم گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به قول خدای عزوجل: (و نفخت فيه من روحي) «و از روح خود در او دمیدم» پرسیدم که آن دمیدن چگونه بود؟

فرمود: روح مانند باد متحرك است و برای آن روح نامیده شد که نامش از ریح (باد) مشتق است، و چون ارواح همجنس باد هستند روح را از لفظ ریح بیرون آورد.

و علت اینکه آن را به خود نسبت داد، زیرا که آن را بر سائر ارواح برگزید، چنانکه نسبت به يك خانه از میان خانه ها فرموده: خانه ي من (و آن کعبه است) و نسبت به يك پیغمبر (ابراهیم) از میان پیغمبران فرموده است خلیل من و نظائر اینها و همه ي اینها مخلوق و ساخته شده و پدید آمده و پروریده و تحت تدبیرند. (3).

ص: 647

---

1- سوره ي حجر آیه ي 29.

2- اصول کافی: ج 1 ص 181 ح 1.

3- اصول کافی: ج 1 ص 181 ح 3.

## رسول خدا سرور فرزندان آدم است؟

حسین بن عبدالله گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: آیا رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - سرور (وبهترین) فرزندان اولاد آدم بود؟

حضرت فرمود: به خدا ایشان سرور (وبهترین) آنچه خدا آفرید بود، و خداوند مخلوقی بهتر از محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - نیافرید. (1).

ص: 648

---

1- بحار الأنوار: ج 16 ص 368 ح 76.

## رسول خدا غير از حجة الوداع حج ديگري كرد؟

عمر بن زيد گوید: به امام صادق - عليه السلام - گفتم: آیا رسول اکرم - صلي الله عليه و آله و سلم - حج ديگري غير از حجة الوداع (که در سال آخر عمر شريفشان صورت گرفت) انجام داد؟

حضرت فرمود: بله؛ بيست بار ايشان حج انجام دادند. (1).

ص: 649

---

1- فروع الكافي: ج 1 ص 235، بحار الأنوار: ج 21 ص 400 ح 30.



## رسول خدا را در چه کفن نمودند؟

زید شحام گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال شد: رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را در چه کفن نمودند؟

حضرت فرمود: در سه قطعه پارچه: دو تا قطعه پارچه صحاری، و یک برد حبری.

جوهری گوید: صحار - با ضم صاد - : قصبه ای از قصبات عمان است.

و جزری گوید: پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را در دو پارچه صحاری کفن نمودند، و صحار قریه ای است در یمن، که این پارچه به آن مکان منتسب است.

و گفته شده است: صحاری از صحره - مانند غبره - یعنی سرخی کم رنگ گرفته شده است، بنابراین، پیراهن صحاری یعنی پیراهنی متمایل به سرخی.

## روح بعد از مرگ کجا می باشد؟

زندیق به امام صادق - علیه السلام - گفت: روح (بعد از مرگ) کجا می باشد؟

حضرت فرمود: در باطن زمین همانجا که محل مرگ انسان است تا روز قیامت.

زندیق گفت: هرگاه کسی به دار آویخته بشود چه؟

حضرت فرمود: در دست فرشته ای که جان او را گرفته؛ می باشد تا وقتی که او را به خاک بسپارند.

زندیق گفت: خبر ده مرا آیا روح غیر از خون است؟

حضرت فرمود: آری؛ روح همان طوری که برای تو گفتم ماده و ریشه اش از خون است. و رطوبت (و نرمی) بدن و روشنایی رنگ (رخسار) و خوب بودن صوت و صدا و کثرت خنده (و شادی) از خون است، پس هرگاه خون جامد (و راکد) شد روح از بدن جدا می شود.

زندیق گفت: آیا می توان روح را به سنگینی و سبکی، و وزن توصیف نمود؟

حضرت فرمود: روح مانند هوا در مشک است، هرگاه باد در مشک دمیده شود مشک از آن پر می شود در حالی که ورود باد در آن و زنش را زیاد، و خروجش و زنش را کم نمی کند، همچنین است روح نه وزنی دارد نه سنگینی. (1).

ص: 650

## روح پس از مرگ متلاشی می شود؟

زندیق گفت: آیا روح پس از خروج آن از بدن متلاشی می شود یا باقی می ماند؟

حضرت فرمود: بلکه باقی است تا وقتی که در صور دمیده شود، در آن هنگام است که همه ی اشیاء باطل و فانی می شوند، و دیگر نه احساسی می ماند و نه محسوس، سپس همه چیز اعاده می شود همچنانکه مدبرش آغاز کرده بود، و این پس از چهارصد سال است که خلافت در آن در حالتی از حیرت می باشند، و این بین دو نفخه (و دمیدن) می باشد. (1).

ص: 651

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 185.

## روزه مستحب کدام است؟

حلبی گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی روزه (مستحبی) در غیر سفر سؤال نمودم.

حضرت فرمود: سه روز در ماه: پنج شنبه از هفته اول، و چهارشنبه از هفته دوم، و پنج شنبه از هفته سوم.

حلبی گفت: معنی آن این می شود که از هر ده روز یک روز روزه بگیرد.

حضرت فرمود: بله.

و حضرت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - فرمود: روزه ی ماه رمضان و سه روز در هر ماه شکهای سینه را از بین می برد.

روزه سه روز در هر ماه معادل است با روزه دهر (همیشگی). خداوند عزوجل فرمود: (من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها) (1) «هر کس کار نیکی بجا آورد، ده برابر آن پاداش دارد». (2).

ص: 652

---

1- سوره ی أنعام آیه ی 160.

2- بحار الأنوار: ج 94 ص 94 ح 3.

## روزه در روز عرفه و عاشورا چه حکمی دارد؟

حسین بن ابوغندر از پدرش روایت می کند که از امام صادق - علیه السلام - راجع به روزه در روز عرفه پرسیدم.

حضرت فرمود: عرفه عیدي از اعیاد مسلمین و روز دعا و مسألت است.

عرض کردم: روزه در روز عاشوراء چگونه؟

حضرت فرمود: این روز روزي است که حسین - علیه السلام - در آن به قتل رسید، پس اگر از شماتت کنندگان هستی این روز را روزه بگیر.

سپس حضرت فرمود: بنی امیه - که خدا آنها و کسانی که به آنها از اهل شام در قتل امام حسین - علیه السلام - کمک کردند لعنت کند - نذر کردند که اگر حسین - علیه السلام - و یارانش کشته شدند و خلافت در اختیار خاندان ابوسفیان قرار گرفت این روز را عید بگیرند، و برای شکرانه ی خدا آن روز را روزه بگیرند، و بچه هایشان را خوشحال کنند.

این کار در میان خاندان ابوسفیان از آن روز تا به امروز سنت شد، و مردم همگی به آنها اقتدا کردند، و لذا این روز (یعنی عاشوراء) را روزه می گیرند و خانواده های خود را خوشحال می کنند.

سپس حضرت فرمود: روزه برای مصیبت نیست، بلکه برای شکرانه به خاطر سلامتی است و برای این است که حسین - علیه السلام - کشته شد، پس اگر از کسانی هستی که به خاطر این فاجعه غمزده شده ای؛ این روز را روزه بگیر، و اگر شماتت شده از طرف کسانی که به خاطر سلامتی بنی امیه خوشحالی می کنند هستی؛ پس برای شکر از خدا روزه بگیر. (1).

ص: 653

---

1- امالی الطوسی: ج 2 ص 279، بحار الأنوار: ج 93 ص 67 ح 17.

## روز غدیر چه روزی است؟

حسن بن راشد گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: فدایت شوم آیا برای مسلمانان غیر از دو عید، عیدی است؟

حضرت فرمود: بلی ای حسن - بزرگترین و با شرفترین آنها -.

گفتم: و آن چه روزی است؟

حضرت فرمود: روزی است که امیرالمؤمنین - علیه السلام - برای مردم رهنما (و خلیفه) منصوب شد.

گفتم: فدایت شوم؛ در این روز چه کاری سزاوار است انجام دهیم.

حضرت فرمود: آن را روزه بگیري - ای حسن - و بسیار بر محمد و آل محمد صلوات و درود بفرست، و از ظالمانشان بیزاري بجوي، زیرا انبیاء - صلوات الله علیهم - به جانشینان خود که در چنین روزی که به جانشینی تعیین می کردند دستور می دادند آن را عید بگیرند.

گفتم: ثواب کسی که این روز را روزه بگیرد؛ چیست؟

فرمود: ثواب روزه ی شصت ماه (را به او می دهد). (1).

ص: 654

## رفت و فسوق و جدال چیست؟

شحام گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی معنی رفت و فسوق و جدال سؤال کردم.

حضرت فرمود: رفت جماع است.

و فسوق دروغ است، مگر نشنیدی کلام خدای عزوجل را که می فرماید: (یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصییوا قوما بجهالة) (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره ی آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید».

و جدال گفتار انسان است که می گوید: نه به خدا، آری به خدا، و همچنین دشنام انسان به دیگری است. (2).

ص: 655

---

1- سوره ی حجرات آیه ی 6.

2- معانی الأخبار: ص 294، بحار الأنوار: ج 96 ص 170 ح 8.

## رشد در «پس اگر در آنها رشد (کافی) یافتید» چیست؟

یونس بن یعقوب گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به معنی و درجه ی رشدی که در ایتم شرط است تا بشود ثروت را به آنان سپرد در فرمایش خدا: (فان آنستم منهم رشدا فادفعوا اليهم أموالهم) (1) «پس اگر در آنها رشد (کافی) یافتید، اموالشان را به آنها بدهید!» آمده است سؤال نمودم.

حضرت فرمود: تا آنجائی که بتواند مال و ثروتش را حفظ کند. (2).

- توضیح: یعنی علامت رشد این است که شخص بداند چگونه ثروت خود را حفظ کند و به طور صحیح مصرف نماید.

ص: 656

---

1- سوره ی نساء آیه ی 6.

2- العیاشی: ص 221، بحار الأنوار: ج 72 ص 6 ح 16.

## رسول خدا خضاب نمودند؟

سليمان بن هارون عجلي گوید: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: آیا رسول خدا - صلي الله عليه وآله وسلم - محاسن خود را خضاب نمود؟

حضرت فرمود: خير، و علي - عليه السلام - نیز چنین نکرد، ولي جدم (امام سجاد - عليه السلام -) و پدرم (امام باقر - عليه السلام -) خضاب نمودند، و تو نیز اگر بخواهي خضاب کني خوب است، و اگر ترك کني نیز خوب است. (1).

ص: 657

---

1- بحار الأنوار: ج 73 ص 103 ج 1.



روزه داري يکي از راههاي مناسب چيره شدن بر خواهش هاي نفساني است. چون خواهش هاي نفساني همواره زمينه آلودگي و تيرگي روح انسان را فراهم مي سازند. روزه داري که پرهيز از اين لذت ها و خواهش ها مي باشد، بهترين راه ستيز با شيطان نفس است. همان اهریمن نفس که سعادت انسان را کمين نموده است.

خدای سبحان برای پاکي جان ها روزه را قرار داده است. از روزه داران به عنوان افرادی که خدای سبحان پاداش جزيل برای آنان مهيا ساخته است یاد می کند، و الصائمين و الصائمات... اعدالله لهم اجرا عظيما. (1).

نقش مهم روزه در پاکي و تزکيه انسان ها سبب شده که دين آسماني همواره به آن پافشاري کند و پیامبران و امامان معصوم همواره از اين فضيلت بهره مي جسته و بسياري از ايام عمر را روزه مي گرفتند. در سیره امام صادق عليه السلام اين گونه آمده است که بيشتري روزها، روزه دار بودند. (2).

ص: 658

---

1- احزاب، 35.

2- اعلام الهداية، ج 8، ص 32.

امام صادق علیه السلام همواره به کسانی که خدمتشان می رسیدند و یا از ایشان جدا می شدند، سفارش به راستگویی و ادای امانت می نمود. البته قبلاً نیز برخی از این گونه احادیث، از آن حضرت نقل شده بود.

با توجه به سفارش های امام علیه السلام این دو خصلت ذاتاً از بهترین خصلت های نیک است و نه تنها در دیانت اثر و نشانه ی روشنی دارد؛ بلکه سبب محبوبیت بین مردم و گرایش و اطمینان آنان و به دست آوردن اعتبار و ثروت نیز خواهد شد. برای اثبات این ادعا می توان تنها به حادثه ای [عجیب] اشاره کرد که برای فهم این موضوع کافی خواهد بود.

امام صادق علیه السلام به عبدالرحمان بن سیابه که مرد جوانی بود و بعد از مرگ پدر خود خدمت آن حضرت رسید فرمود: آیا می خواهی من به تو وصیت و سفارشی بکنم؟ او گفت: آری فدای شما شوم. امام علیه السلام به او فرمود: بر تو باد به راستگویی و ادای امانت که اگر رعایت این خصلت را بکنی در اموال مردم شریک خواهی شد. سپس امام علیه السلام انگشتان خود را کنار یکدیگر قرار داد و فرمود: این چنین با مال آنان شریک خواهی بود.

عبدالرحمان بن سیابه می گوید: من این سخن را از امام علیه السلام حفظ نمودم و عمل کردم و پس از آن به قدری اموال من زیاد شد که سیصد هزار درهم برای آنها زکات پرداخت نمودم. (1).

خلاصه ی سخن این که، نصایح و سفارش های امام صادق علیه السلام برای تمام ابعاد و شؤون زندگی و سعادت دنیوی و اخروی و رستگاری انسان سودمند و ضروری است، و وظیفه ی هر مسلمانی است که به آنها عمل کند.

ص: 659

## روا کردن حاجت مومن

حضرت امام صادق علیه السلام درباره ی روا کردن حاجت مؤمن فرموده است:

1- کسی که یکی از خواسته برادر دینی خود را برآورد خداوند عالم در روز قیامت صد هزار خواسته او را برآورد که اولین آن ها بهشت است و از جمله ی این پاداش ها آن است که خویشان و آشنایان و برادران دینی او را نیز وارد بهشت می کند به شرط این که ناصبی نباشند (1).

2- روا ساختن حاجت مؤمن از آزاد ساختن هزار بنده و بار کردن هزار اسب در راه خدا (فرستادن به جهاد) بهتر است (2).

3- کسی که برای برآوردن حاجت برادر مؤمن خود کوشش کند مانند این است که نه هزار سال خدا را عبادت کرده باشد که روزها را به روزه داری و شب را به شب زنده داری بگذراند (3).

4- به حضرت عیسی بن مریم علیه السلام دو حرف، به موسی بن عمران علیه السلام چهار حرف، به حضرت ابراهیم علیه السلام هشت حرف، به حضرت نوح علیه السلام پانزده حرف، به حضرت آدم علیه السلام بیست و پنج حرف، از اسم اعظم عطا شده بود و بدان عمل می کردند.

خداوند تمام اسمی را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم نمود و خداوند هفتاد و سه اسم اعظم دارد که هفتاد و دو اسم آن را به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم نمود و فقط یک اسم باقی مانده است. ما همه آن هفتاد و دو اسم را از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به ارث بردیم (4).

5- روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با حارثه بن مالک انصاری رو برو شد و پرسید حالت چه طور است؟ او در پاسخ گفت در حالی هستم که ایمان حقیقی دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر چیزی را حقیقی است، نشانه حقیقت گفتار تو چیست؟ حارثه عرض کرد ای رسول خدا اشتیاق به دنیا ندارم شب را (برای عبادت) بیدارم و روزهای گرم را روزه می گیرم و گویا عرش خدا را می نگرم که برای حساب گسترده شده و بهشتیان را در بهشت می نگرم و ناله دوزخیان را در میان دوزخ می شنوم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (این) بنده ای است که خداوند قلبش را نورانی نموده است، بصیرتی که یافتی ثابت و استوار باشد. حارثه عرض کرد ای رسول خدا از پروردگار عالم بخواه که شهادت در رکابت را نصیب من گرداند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدایا شهادت را به حارثه روزی کن. چند روزی نگذشت که جنگی پیش آمد و حارثه در آن جنگ شرکت نمود و پس از کشتن 9 یا 8 نفر از دشمن به شهادت رسید (5).

6- ابوبصیر گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم ماجرای وادی یابس (شنزار) که سوره ی عادیات در مورد ستودن قهرمان اسلام که در این وادی جنگیدند، نازل شد چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: اهالی بیابان یابس که دوازده هزار نفر سواره بودند با هم پیوند بستند که همه تا سر حد مرگ پیش روند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام را بکشند.

جبرئیل جریان را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع داد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نخست ابوبکر و سپس عمر را با سپاهی به سوی آن ها فرستاد ولی آن ها بی نتیجه بازگشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این بار علی علیه السلام را با چهار هزار نفر از مهاجر و انصار به سوی وادی یابس رهسپار نمود.

به دشمن خبر رسید که سپاه اسلام به فرماندهی علی علیه السلام روانه میدان هستند، دوستان نفر از مردان مسلح دشمن به میدان تاختند و گفتند شما کیستید و از کجا آمده اید و چه تصمیم دارید؟ علی علیه السلام در پاسخ فرمود: منم علی بن ابی طالب پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برادر او و فرستاده او به سوی شما هستم، شما را به یکتائی خدا و بندگی و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دعوت می کنم، اگر ایمان بیاورید در نفع و ضرر شریک مسلمین هستید.

آن ها گفتند سخن تو را شنیدیم آماده ی جنگ باش و بدان که ما تو و اصحاب تو را خواهیم کشت.

علی علیه السلام به آن ها فرمود: وای بر شما مرا به بسیاری جمعیت خود و پیوند خود تهدید می کنید؟! بدانید ما از خدا و فرشتگان و مسلمانان بر ضد شما کمک می جوئیم و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم.

دشمن به پایگاه های خود بازگشت و مستقر شد. علی علیه السلام نیز همراه اصحاب به پایگاه خود رفتند و مستقر شدند. حضرت علی علیه السلام دستور داد مسلمانان در آماده باش کامل برای حمله صبحگاهی به سر برند. با دمیدن سحر علی علیه السلام با اصحاب خود نماز خواند سپس به سوی دشمن حمله نمود و آن چنان آن ها را غافلگیر کرد که تا هنگام درگیری نمی فهمیدند که مسلمین چطور بر آن ها دست یافتند. هنوز دنباله سپاه اسلام نرسیده بود که پیشتازان اسلام، دشمن را به هلاکت رساندند و علی علیه السلام شخصا هفت نفر از دلاوران پیشتاز دشمن را از پای در آورد، در نتیجه زنان و کودکان اسیر شدند و اموالشان به دست مسلمین افتاد.

جبرئیل پیروزی علی علیه السلام و سپاه اسلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد. آن حضرت به منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی مردم را از فتح مسلمین با خبر کرد و به آن ها اطلاع داد که تنها دو نفر از مسلمین به شهادت رسیده اند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همه مسلمین از مدینه بیرون آمدند و به استقبال علی علیه السلام شتافتند و در یک فرسخی مدینه با سپاه علی علیه السلام روبرو شدند. حضرت علی علیه السلام هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید از مرکب پیاده شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز از مرکب پیاده شد و بین دو چشم علی علیه السلام را بوسید و مسلمانان استقبال کننده نیز مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مقام علی علیه السلام تجلیل کردند و غنائم جنگی و اسیران و اموال دشمن که به دست مسلمین رسیده بود مورد تماشای مسلمین قرار گرفت.

جبرئیل امین نازل شد و سوره ی عادیات را به میمنت این پیروزی نازل کرد و اشک شوق از چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرازیر شد (6).

در روایت دیگر آمده: سوره عادیات وقتی نازل شد که هنوز سربازان اسلام به مدینه بازنگشته بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن روز برای نماز صبح این سوره را تلاوت فرمود. بعد از نماز اصحاب عرض کردند این چه سوره ای است که تا به حال نشنیده بودیم؟ فرمود: علی علیه السلام بر دشمنان پیروز شد و جبرئیل دیشب با آوردن این سوره به من بشارت داد. چند روز بعد علی علیه السلام به مدینه وارد شد.

7- روزی ابوحنیفه، امام صادق علیه السلام را دید که بر عصایی تکیه داده. عرض کرد ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سن و سالت به حدی نرسیده که عصا به دست گیری.

امام صادق علیه السلام فرمود: آری ولی این عصا، عصای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، خواستم به آن تبرک جویم. ابوحنیفه به پیش آمد تا آن عصا را ببوسد. امام صادق علیه السلام از بوسیدن او جلوگیری کرد و دستش را جلو آورد و به او فرمود سوگند به خدا تو می دانی که پوست و موی و دستم، پوست و موی و دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، آن را نمی بوسی ولی می خواهی عصایش را ببوسی! (7).

ص: 660

- 
- 1- اصول کافی، ج 2، ص 193.
  - 2- همان؛ بحار، ج 71، ص 339.
  - 3- همان، ص 315.
  - 4- بوستان ولایت، ج 1، ص 103، اقتباس از کافی، ج 1، ص 283.
  - 5- اصول کافی، ج 1، ص 54.
  - 6- بحار، ج 21، ص 66؛ ارشاد مفید، ص 84.
  - 7- همان، ص 28.

ایاکم أن یحسد بعضکم بعضا فان الکفر أصله الحسد. (1).

از حسد ورزی به یکدیگر پرهیزید، زیرا ریشه ی کفر، حسد است.

ص: 661

---

1- تحف العقول، ص 315.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در پاسخ به این پرسش که راه آسایش در چیست؟ فرمودند: در مخالفت با هوس. عرض شد: پس، بنده، کی به آسایش دست می یابد؟ حضرت فرمودند: در نخستین روزی که به بهشت می رود. (1).

ص: 662

## راه هاي خويشتن داري

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

كسي كه خشم بر او غلبه كند، و يا به چيزي رغبت پيدا مي كند و يا مي ترسد و يا هوس چيزي را مي كند، خويشتن داري كند، خداوند پيكر او را بر آتش حرام مي گرداند. (1)

ص: 663

---

1- بحار: 42 / 243 / 78، ميزان الحكمة: ج 14، ح 21517.



## راه نزدیک شدن به خداوند

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

با دستگیری از برادرانتان، خود را به خداوند متعال نزدیک سازید. (1)

ص: 664

---

1- خصال: 26/8، میزان الحکمه: ج 14، ح 21711.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

شیعیان ما را در نحوه ی مواظبت کردن بر اوقات نمازشان و حفظ کردن اسرار ما از دشمنانمان و دستگیری از برادرانشان بیازمایید. (1)

ص: 665

---

1- قرب الاسناد: 253 / 78، همان، همان، 21717.

## راه هاي فروتني چيست؟

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

فروتني اين است كه از مجلس به جايي کمتر از مقام و موقعيت خود، راضي باشي و به هر كه برخوردی، سلام كني و مشاجره را رها كني هر چند حق با تو باشد و دوست نداشته باشي كه تو را به پرهيزكاري بستايند و فروتني در رأس همه ي خوبي ها است. (1).

ص: 666

---

1- بحار: 20 / 123 / 75 و 3 / 118 / 75، ميزان الحكمة: ج 14، ح 21838.

امام صادق علیه السلام به مردم که تقاضای پند می کردند، فرمودند:

اگر خداوند تبارک و تعالی روزی (رساندن) را به عهده گرفته است، پس غم روزی خوردن از بهر چیست؟ و اگر روزی قسمت شده است، پس حرص چه معنا دارد؟ و اگر حسابرسی راست است، پس گردآوردن (مال و ثروت) چرا؟ (1).

ص: 667

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

روزي حواريون، عیسی علیه السلام را ندیدند پس در جستجوی او بیرون رفتند و دیدند که روی آب راه می رود. یکی از آنان عرض کرد: ای پیامبر خدا، به طرف تو بیایم؟ حضرت فرمود: آری. آن مرد یک پایش را روی آب گذاشت و رفت تا پای دیگرش را نیز روی آب بگذارد که زیر آب رفت حضرت فرمود: دستت را بده ای کوتاه ایمان، اگر آدمیزاد به وزن دانه ای، ذره ای یقین داشت در آن صورت روی آب راه می رفت. (1).

ص: 668

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

در هر کاری، پیش از آن که بدان مبادرت ورزی و بعد پشیمان شوی، درنگ کن تا راه ورود و خروج آن را بشناسی (بدانی از کجا آغازش کنی و چگونه به پایانش رسانی) (1).

ص: 669

---

1- تحف العقول: 304، میزان الحکمه: ج 13، ح 20105.

## زوجات

حضرت صادق علیه السلام 3 زن گرفت اول فاطمه بنت الحسین الاثرم بن حسین بن علی بن ابیطالب دوم ام حمیده مادر حضرت کاظم علیه السلام بود سوم مادر ابی حنیفه بود و یازده کنیز در حباله او بود که از این زوجات 7 اولاد آورد که 6 پسر و یک دختر بود و برخی ده اولاد نوشته اند که 7 پسر و 3 دختر داشته اند (1).

ص: 670

---

1- کافی شافی - مصباح - مناقب ص 255 ج 2 دوائر العلوم ص 31.

## زنده کردن گاو مرده به اذن خداوند

مفضل می گوید: با امام صادق (علیه السلام) در راهی می رفتیم ناگهان به زنی که در مقابل دو گاو ماده می مرده ای بود، برخورد کردیم.

آن زن و بچه هایش در حال گریه کردن بودند که حضرت از ایشان پرسید: «داستان شما چیست»؟

آن زن گفت: من و کودکانم از این گاو، معاش می کردیم و حال همان طور که می بینید، این گاو مرده است و من مانده ام که چه کنم و مخارج زندگی ام را از کجا تامین نمایم؟

امام فرمود: «می خواهی، این گاو را خدا برایت زنده کند».

آن زن گفت: ای مرد! ما را به تمسخر گرفته ای؟

امام فرمود: «خیر» و با پایش به گاو اشاره ای کرد، ناگهان گاو مرده به اذن خداوند، زنده شد و به پا خاست.

آن زن گفت: به پروردگار کعبه این مرد، عیسی بن مریم است!

حضرت برای آنکه شناخته نشود، خود را در میان مردم مخفی نمود. (1).

ص: 671



## زنده کردن محمد بن حنفیه به اذن خداوند

روزي اسماعيل حميدي، يکي از اهالي مدينه، نزد امام صادق (عليه السلام) آمد و گفت: يابن رسول الله (صلي الله عليه و اله) من شنیده ام که شما فرموده ايد، من محب کامل شما نيستم در حالي که من عمرم را در محبت شما فاني کردم و مردم را هم به طرف شما دعوت کردم.

امام صادق عليه السلام فرمود: «آيا تو در حق محمد حنفیه نگفتي تا کي اي پسر وصي پيغمبر (صلي الله عليه و اله)! تو زنده باشي، روزي بخوري، در کوه رضوي اقامت کني، پيوسته در آن جا باشي، ديده نشوي و حال آنکه از ذوق و عشق تو ديوانه باشيم؛ آيا تو قائل نشدي که محمد بن حنفیه همان قائم است...»

واي بر تو! رسول خدا (صلي الله عليه و اله)، علي، حسن و حسين (عليهما السلام)،

بهرتر از محمد بن حنفیه بودند و مرگ را چشيدند».

اسماعيل گفت: آيا براي جمله ي خودت دليلي داري؟

امام صادق (عليه السلام) فرمود: «بلي، بدرستي که پدرم مرا خير داد که او نماز خواند بر جنازه ي محمد بن حنفیه و در دفنش نيز حاضر بود». سپس امام، دست اسماعيل را گرفت و با هم به سوي قبري حرکت کردند؛ امام دست خود را به آن قبر زد و دعائي خواند در آن حال قبر شکافته شد و مردی که موهاي سر و ريشش سفيد بود از قبر بيرون آمده و در حالي که خاک از سر و صورتش مي ريخت، گفت: اي ابوهاشم! مرا مي شناسي؟ اسماعيل گفت: نه.

گفت: من محمد بن حنفیه هستم، همانا امام بعد از حسين (عليه السلام)، علي بن الحسين (عليه السلام) است و بعد از او، محمد بن علي (عليه السلام) و بعد از او، ايشان (يعني جعفر بن محمد (عليه السلام)) امام و پيشوای مردم زمين و زمان هستند؛ سپس سرش را در قبر کرد و قبر دوباره به حالت اوليه باز گشت. (1).

ص: 672

## زنده شدن گاو

از مفضل بن عمر روایت شده که گفت وقتی با امام جعفر صادق علیه السلام در مکه می رفتیم که ناگاه به زنی رسیدیم در پیش روی او گاو مرده بود آن زن با جمعی از کودکان به او می نگریست امام صادق علیه السلام پرسید موضوع چیست آن زن گفت من با فرزندان خود به شیر این گاو معاش می کردیم و اکنون این گاو مرده من در کار خود حیران هستم چه کنم؟

امام صادق علیه السلام فرمود ای زن می خواهی حق تعالی این گاو را زنده فرماید - آن زن گفت ای مرد مرا مسخره می کنی؟! - امام فرمود نه سخریه نمی کنم آنگاه دعائی خواند و سرپائی بر آن گاو زد گاو بلند شد تندرست و سالم امام رفت و زن ندانست این کی بود و چه کرد.

ابوحزمه ثمالی می گوید با امام جعفر صادق علیه السلام در راه مکه می رفتیم بین مکه و مدینه چیزی پیدا شد به شکل مرغ آن حضرت فرمود که این پست و برید جن است می گوید در این ساعت هشام بن عبدالملک مرد -!!

ابراهیم بن عبدالحمید روایت کرده که گفت در مکه بردی خریدم و قسم خوردم آن را از خود دور نسازم تا بدان کفتم کنند اتفاقاً در مشعر الحرام زیر سرم گذاشتم چون بیدار شدم آن برد نبود خیلی محزون شدم تا به منی برگشتم در مسجد خیف یکی آمد گفت امام جعفر صادق علیه السلام تو را می خواهد رفتن حضورش یک برد یمانی به من داد که بسیار عالی و شبیه برد خودم بود جریان را عرض کردم فرمود برو شکر نعمت خدا را کن.

## زنده شدن کودک

جمیل بن دراج می گوید: حضور امام ششم بودم که مردی آمد خدمتش عرض کرد پسر مرد او را در لحاف پیچیدم گذاشتم آمدم خدمت شما فرمود شاید نمرده باشد برخیز برو به جانب خانه خود و غسل کن و دو رکعت نماز بگذار و دعا کن بگو:

یا من وهبه لی ولم یکن شیئاً جد لی هبة یعنی ای کسی که بخشیدی این طفل را به من در حالی که نبود او را مجدداً به من بخش و او را حرکت ده و این خبر را هم برای کسی نقل مکن.

آن زن رفت چنانکه دستور فرموده بود عمل کرد و طفل خود را حرکت داد که آوازش به گریه بلند شد و زنده گردید - در مناقب عینا این روایت را از دیگری نقل کرده است.

## زنده شدن زنی

در بصائر الدرجات روایت کرده که مردی از اصحاب به حج رفت به خدمت امام صادق علیه السلام رسید عرض کرد فدایت شوم زن من بیسار مریض بود در حال مرض وفات می کرد من حرکت کردم و من تنها مانده ام فرمود او را دوست می داشتی عرض کرد بلی فرمود به منزل خود برگرد او را خواهی دید چون برگشت دید زنش نشسته مشغول غذا خوردن است - و نظیر این اخبار در سیره امام صادق علیه السلام بسیار است که به شخصیت او می توان پی برد.

در اخبار کتب رجال چنین استنباط می شود که امام صادق علیه السلام در تمام فنون علمی دست قوی داشته و برخی از آنها به نام نهر بهشتی یا حوض بزرگ دامنه دار علوم جغرافیا را آموخته و طبقات ارض را تشریح و تعریف فرموده است و در ضمن این خوارق عاداتی که

به حس و شهود به اصحاب نموده علومی را آموخته است و بالاترین معجزات آن حضرت همان قسمتها است.

در کتاب خرایج از ابان بن تغلب روایت نموده که گفت در مدینه از خانه خود بیرون آمدم که به خدمت امام صادق علیه السلام بروم چون نزدیک خانه او رسیدم دیدم جمعی از خانه او بیرون آمدند همه صورت زیبایی و لباسهای فاخری داشتند باوقار و سکینت و من آنها را نشناختم چون شرفیاب شدم دیدم پانزده نفر حضور او هستند که هیچ یک زبان یکدیگر را نمی فهمیدند بعضی عربی و برخی فارسی و نبطی و حبشی و سقلبی و عجمی بودند.

یکی از ما از دیگری پرسید که آن حضرت چه می گوید به چه زبان حدیث می فرماید آنکه عربی بود گفت به زبان عربی آنکه عجمی بود گفت به زبان فارسی آن کس که حبشی بود گفت من به لغت حبشی شنیدم و سقلبی گفت به زبان سقلبی به گوش من رسید و هر یک از آن پانزده نفر به زبان مانوس خود حدیث امام را شنیدند چون مجلس ما تمام شد بیرون آمدم و همین نظر موجود بود ما برگشتیم حضور امام جریان را عرض کردیم فرمود حدیث یکی بود اما به گوش شماها به لهجه و لغات مختلف رسید و این هم از تصرفات ولایت مطلقه الهیه است.

در خرایج است که جابر گفت وقتی در خدمت اباعبدالله بودیم و به مردی گذشتیم که بزغاله ای را می خواست ذبح کند آن حیوان نگاهش به امام ششم افتاد صیحه ای زد آن حضرت به آن مرد فرمود قیمت این بزغاله چند است گفت چهار درهم امام صادق چهار درهم از آستین خود بیرون آورد به او داد و بزغاله را رها کرد.

پس از آن دیدیم بازی دراجی را گرفته و آن دراج فریاد برآورد امام ششم فرمود آن دراج را رها کن من عرض کردم امری عجیب از شما می بینم فرمود آری آن بزغاله را چون صاحبش خواست ذبح کند چشمش که بر من افتاد گفت پناه به خدا و شما اهل بیت می برم از اراده قصاب من او را در پناه خود نجات دادم.

اما آن دراج نیز به ما پناه آورد که آزادی او را خواستم آنگاه فرمود اگر شیعیان ما دارای استقامت در عقیده خود بودند به آنها منطق طیور و وحوش را می آموختم و هر کجا استعدادهای لایق و خلوص نیت و حسن طویت می دید از علوم و فنون غریبه می آموخت تا بهره مند گردند.

## زنا کردن فرستاده ی پادشاه هند با کنیز زیبا روی

می گویند: یکی از پادشاهان هند احوال امام صادق علیه السلام را شنیده بود و محبت آن حضرت در دلش جا کرد و این محبت روز به روز بیشتر می شد.

روزی وی کنیزی در نهایت زیبایی و جمال را به همراه تحفه و هدایا و اجناس نفیسی را به عنوان هدیه به خدمت امام صادق علیه السلام روانه کرد.

فرستاده ی او با آن اسباب به درب خانه آن حضرت رسید ولی امام صادق علیه السلام اجازه ی ورود نداد. وی مدتی بر درب خانه منتظر شد ولی باز موفق نشد که خدمت آن حضرت برسد. پس به برید بن سلیمان التماس نمود و با واسطه ی او توانست خدمت امام صادق علیه السلام برسد.

بعد از سلام، آن مرد گفت: «من از راه دور از پیش پادشاه هند آمده ام و کاغذی سر به مهر دارم و مدتی است که در درگاه شما سرگردان هستم! آیا اولاد انبیاء اینچنین رفتار می کنند؟!» آن حضرت سر در پیش افکنده و جوابی نداد، بعد از لحظه ای فرمود: «البته بعد از مدتی خواهی فهمیدی.»

چون مهر را از کاغذ برداشتند، نوشته بود که: «به نام خداوند بخشنده و مهربان، بسوی جعفر بن محمد الصادق، طاهر و پاک از هر پلیدی و بدی، می نویسد فلان پادشاه هند که فلان نام دارد: حق تعالی می خواهد که مرا بوسیله ی شما هدایت نماید، کنیزی که تا امروز از آن زیباتر و خوبتر ندیده بودم را با چیزهای دیگری از جواهر و حلی و زیور و بوی خوش و دیگر اجناس خدمت شما فرستادم. چون هیچ کس را به جز شما قابل این کنیز ندانستم هزار نفر از میان وزراء و علماء و کاتبان و امینان خود که صلاحیت امانت داشتند را انتخاب نموده و از آن هزار نفر، صد نفر و از آن صد نفر، ده نفر و از آن ده نفر، یک نفر را که میزبان بن حباب بود و اعتماد بر دیانت و امانت او داشتم، انتخاب نمودم و هدیه خود را به او سپرده و به خدمت شما فرستادم، به امید آن که مورد قبول شما بیفتد.»

چون مضمون نامه خوانده شد، امام صادق علیه السلام رو به آن فرستاده کرد و فرمود: «اکنون برگرد ای خائن و هر چه آورده ای ببر که ما چیزی که در آن خیانت واقع شده است را قبول نمی کنیم.»

آن شخص شروع به قسم خوردن نمود، آن حضرت فرمود: «اگر آن جامه ای که تو پوشیده ای بر علیه تو گواهی دهد، مسلمان می شوی؟!»

او گفت: «مرا از این کار معاف کنید.»

حضرت فرمود: «پس هر چه تو کرده ای را برای صاحب می نویسم.»

گفت: «اگر چیزی از من صادر شده باشد آن را بنویس.»

آن حضرت رو به قبله کرد و دعا فرمود که: «خدایا! این پوستین را که این مرد پوشیده به سخن در آور تا بر آنچه کرده است، گواهی دهد.» و به او دستور داد که پوستین را در بیاورد و در آنجا بگذارد.

آن هندی، پوستین را از تن خود بیرون آورد و آنجا گذاشت. ناگهان آن پوستین به زبان آمد و گفت: «ای پسر رسول خدا! فلان پادشاه، این مرد را امین ساخت و او را در حفظ آنچه با اوست بسیار سفارش نمود. در راه به منزلی رسیدیم، در آنجا باران بود و ما خیس شده بودیم. او خادمی که نامش بشیر بوده و همراه کنیز بود را از بدنبال کاری فرستاد. بعد کنیز را طلبید. آن راه پر از گل شده بود، کنیز لباسش را بالا گرفت تا جامه اش گل آلوده نشود که نظر این خائن بر ساق کنیز افتاد. پس او را پیش خود خواند و با او زنا کرد.»

چون سخن پوستین به اینجا رسید هندی به خاک افتاد و اعتراف به خطای خود نمود. سپس پوستین خود را پوشید. ناگهان پوستین، حلق او را گرفت و رویش سیاه شد و نزدیک بود که بمیرد. در این هنگام امام صادق علیه السلام به آن پوستین دستور داد که: «او را بگذار که صاحبش به کشتن او اولی است.» و دستور داد که هدایا را پس ببرد. منتها با التماس حضار هر چه غیر از کنیز بود را نگه داشت و کنیز را به او برگرداند. هندی گفت: «صاحب من عقوبتش بسیار سخت است! مرا بکشتن می دهی.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «مسلمان شو تا کنیز را به تو ببخشم.»

ولي آن ملعون قبول نکرد و چون برگشت، پادشاه باهوش و فراستي که داشت فهميد که او خيانت کرده است. پس آن کنيز را تهديد نمود و کنيز نيز ماجرا را نقل کرد. و پادشاه هر دوي آنها را کشت. بعد خدمت امام صادق عليه السلام نوشت که: «چون آنچه نفيس بود را پس فرستادي و چيزهايي که زياد نفيس نبود را قبول فرموديد دانستم که خيانتي شده است و بر اولاد انبياء اين چيزها مخفي نمي ماند. پس کنيز را تهديد نمودم و او اقرار کرد و قصه ي پوستين را براي من نقل نمود. پس هر دوي آنها را گردن زدم و شهادت مي دهم که خدا يکي است و به غير از او خدائي نيست و محمد صلي الله عليه و اله و سلم که جد شما مي باشد رسول خدا است و تو وصي و جانشين رسول خدا هستي و اميدوارم که انشاءالله تعالي به دنبال اين نامه توفيق رسيدن به خدمتتان را بيايم.»

پس بعد از مدتي اندک او به خدمت امام صادق عليه السلام رسيد و اسلامش نيكو شد و از دوستان و شيعيان آن حضرت بود و خدمت آن حضرت را به پادشاهي ترجيح داد، تا اينکه از دنيا رفت و به بهشت وارد شد. (1).

ص: 673

یونس بن ظبیان می گوید: با جمعی کثیری در خدمت امام صادق علیه السلام بودم. کسی پرسید: «ای فرزند رسول خدا! پرندگانی که حق تعالی در قرآن مجید یاد نموده و به ابراهیم خطاب فرموده که «خدا اربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل علي كل جبل منهن جزء» (1) (یعنی: خداوند فرمود چهار پرنده را بگیر و گوشت آنها را با هم در آمیز، سپس هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار). آیا آن پرنده ها از يك جنس بودند یا مختلف بودند؟!» امام صادق علیه السلام فرمود: «می خواهید به شما مثل آن را نشان بدهم؟» ما همه گفتیم: «بلی ای فرزند رسول خدا.»

پس ایشان چهار پرنده را طلبد که عبارت بودند از: طاووس، باز و کبوتر و کلاغ، و آنها را ذبح فرمود و سرهای آن پرنده ها را نزد خود گذاشت.

به دستور آن حضرت استخوان و پر و گوشت آن پرندگان درهم کوفته شد و بعد آنها به چهار بخش تقسیم شده در چهار گوشه ی خانه گذاشته شد.

سپس امام صادق علیه السلام اول طاووس را صدا زد، ناگهان دیدم که از آن چهار بخش، ذره ذره جدا می شد و بهم می پیوست تا طاووس کاملی ساخته شد و سرش نیز به بدنش پیوست. بعد از آن، کلاغ را صدا زد، باز از هر بخشی، ذره ذره به یکدیگر پیوستند تا يك کلاغ کامل شده و سر به بدن ملحق گشت.

آن دو پرنده ی دیگر را نیز به همین طریق صدا زد و اجزاء آنها بهم پیوست تا آن چهار پرنده، زنده و متحرك گردیدند. (2).

ص: 674

---

1- سوره ی بقره آیه ی 260.

2- حدیقة الشیعه.

## زنده کردن گاو مرده برای زن فقیر

مفضل بن عمر می گوید: در مکه به همراه امام صادق علیه السلام می رفتیم. زنی را دیدیم که در مقابل او گاو مرده ای بود و آن زن و بچه هایش می گریستند.

امام صادق علیه السلام به آنها فرمود: «قضیه ی شما چیست؟»

آن زن گفت: «من و کودکانم روزی خود را از این گاو، بدست می آوردیم ولی حالا مرده است و من متحیر مانده ام که چه بکنم.»

حضرت فرمود: «دوست داری که حق تعالی، گاو را زنده بکند.»

آن زن که امام صادق علیه السلام را نمی شناخت، گفت: «ای مرد! ما را مسخره می کنی؟»

حضرت فرمود: «چنین نیست! من قصد تمسخر نداشتم.»

سپس دعائی خواند و پای مبارک خود را به گاو زد و به او صیحه ای زد، پس ناگهان آن گاو زنده شد و با شتاب برخاست.

آن زن گفت: «به پروردگار کعبه، این عیسی علیه السلام است.»

پس امام صادق علیه السلام خود را در میان مردم داخل کرد که شناخته نشود. (1).

ص: 675

---

1- خراج.

## زنده شدن برادر مرده و گواهي به امامت صادق

جد محمد بن راشد مي گويد: خواستم كه نزد امام جعفر صادق عليه السلام بروم و درباره ي مسأله اي از ايشان سؤال كنم. گفتند: «سيد حميري شاعر مرده و حضرت براي تشيع جنازه ي او رفته است.»

پس به قبرستان رفته و خدمت ايشان رسيدم و سؤال خود را كردم و آن حضرت پاسخ مرا گفتند. وقتي كه مي خواستم بروم، امام عليه السلام لباس مرا گرفت و نگاهداشت و فرمود: «شما جوانها علم را ترك كرديد.»

گفتم: «آيا تو امام زمان هستي؟» فرمود: «بلي.»

گفتم: «دليل و نشانه ي آن چيست؟» فرمود: «از هر چه مي خواهي بخواه ان شاءالله برآورده مي كنم.»

گفتم: «من برادري داشتم كه مرد و او را در اين قبرستان دفن كردم، به اذن خدا وي را براي من زنده كن.» حضرت فرمود: «تو اهل اين كار نيستي ولي برادرت مؤمن بود و اسمش نزد ما احمد است.»

پس نزديك قبر او شد و دعا كرد. ناگهان قبر شكافته شد و برادرم از آن بيرون آمد و روبه من كرد و گفت: «اي برادر! از او (امام صادق عليه السلام) پيروي كن و جدا نشو.» سپس به قبرش بازگشت. (1).

ص: 676



ابوهاشم اسماعیل بن محمد حمیری می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم و عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! شما درباره ی من فرموده اید که من بر چیزی نیستم، و حال آنکه من عمرم را در محبت شما فانی کردم و مردم را به جهت شما هجو کردم.»

حضرت فرمود: «آیا تو در حق محمد بن حنفیه قدس سره نگفته ای که: حتی متی والی و کم المدی

یابن الوصی و انت حی ترزق تاوی برضوی لا تزال و لا تری

و بنا الیک من الصبابة اولق (یعنی: تا کی و تا چه مدت ای پسر وصی پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم زنده باشی و روزی بخوری و در کوره رضوی اقامت طولانی داشته باشی و پیوسته در آنجا باشی و دیده نشوی و حال آنکه از ذوق و عشق تو دیوانه هستیم)

آیا تو قائل نشده ای که محمد بن حنفیه، قائم است در شعب رضوی و شیرینی از طرف راست و شیرینی در طرف چپش است و صبح و شام روزیش می رسد؟!

وای بر تو! رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و علی و حسن و حسین علیهم السلام بهتر از محمد بن حنفیه بودند و مرگ را چشیدند.

من گفتم: «آیا برای این دلیلی هست؟»

حضرت فرمود: «بلی! بدرستی که پدرم به من خبر داد که او بر جنازه ی محمد نماز خواند و در دفنش حاضر بود. من به تو آیتی را نشان می دهم.»

سپس امام صادق علیه السلام دست مرا گرفت و بسوی قبری برد و دست خود را بر آن زد و دعائی خواند.

در همان حال قبری شکافته شد و مردی که موهای سر و ریشش، سفید بود از قبر بیرون آمد و خاک از سر و صورتش می ریخت.

او به من گفت: «ای ابوهاشم! مرا می شناسی؟!» من گفتم: «نه.»

گفت: «من محمد بن حنفیه هستم، همانا امام بعد از حسین علیه السلام، علی بن الحسین علیه السلام است و بعد از او ایشان است.» و به امام صادق علیه السلام اشاره کرد. سپس داخل قبر شد و قبر بهم آمد. (1)

ص: 677

داوود رقي مي گويد: نزد امام صادق عليه السلام بودم که جواني وارد شد و گريه مي کرد. او گفت: «نذر کردم که با همسرم به حج بروم ولي هنگامی که به مدینه وارد شدم، همسرم مرد.» حضرت فرمود: «برو، او نمرده است.»

جوان گفت: «او مرد و من رویش را کشیدم.»

حضرت فرمود: «او زنده است.»

جوان رفت و خندان برگشت و گفت: «بر او که وارد شدم، دیدم نشسته است.»

حضرت فرمود: «اي داوود! آیا ایمان نیاوردی؟»

گفتم: «چرا ولي مي خواهم قلبم آرام بگیرد.»

ذیحجه که رسید، امام صادق عليه السلام به من فرمود: «اي داوود! مشتاق زیارت خانه ي پروردگار شده ام.» گفتم: «سرور من! فردا عرفات است.»

حضرت فرمود: «وقتي نماز عشاء را خواندي، شترم را افسار بزنی و بیاور.»

من هم دستور ایشان را اجرا کردم. پس با حضرت روانه خانه ي خدا شدیم. در وقت طلوع آفتاب در خانه ي خدا بودیم که آن جوان با همسرش از مقابل ما گذشتند. آن زن اشاره به امام صادق عليه السلام کرد و به شوهرش گفت: «این شخصي بود که درباره زندگي من نزد خداوند شفاعت کرد.» (1)

ص: 678

## زنده شدن گاو با معجزه حضرت

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: با مردم بیامیزید، در اجتماعاتشان شرکت کنید و آنان را در کارها یاری نمائید، منزوی نشوید و از جامعه کناره نگیرید و همواره در معاشرتهای اجتماعی دستور خداوند را به کار بندید که فرموده است: با مردم به خوبی سخن بگوئید و حسن برخورد داشته باشید.

مفضل بن عمر روایت می کند که در منی در خدمت امام جعفرالصادق علیه السلام بودم که گذار آن حضرت بر پیرزنی افتاد که با دو طفل خردسال می گریستند و ماده گاوی مرده نزدیک ایشان افتاده بود. آن حضرت پرسید: که ای ضعیفه چرا گریه می کنی؟ گفت: چرا گریه نکنم که روزی من و اطفال من از این گاو بود. اکنون در کار خود حیرانم.

حضرت فرمود: می خواهی که گاو تو زنده شود؟ پیرزن گفت: ای بنده خدا، این مصیبت مرا بس نیست که مرا مسخره می کنی؟ فرمود: حاشا که من از روی تمسخر گفته باشم و لب مبارک بجنبانید و پا بر آن گاو زد و فوراً آن گاو برجست و بر پای ایستاد. آن پیرزن از شدت خوشحالی گفت: برب کعبه این شخص عیسی علیه السلام پیامبر است. حضرت خود را در میان مردم انداخت و به راه خود رفت که مبادا کسی بر آن مطلع شود.

## زائربنی از فرشتگان

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: از گناهان کبیره نارضائی والدین و ناامیدی از رحمت خدا و امن از عذاب الهی است.

ابان بن تغلب روایت می کند که روزی طرف صبح بر در خانه حضرت امام جعفرصادق علیه السلام رفتم و قومی را دیدم که از نزد ایشان بیرون می آمدند که هرگز قومی به هیأت و سیمای ایشان ندیده بودم. ایشان به وقار و آرامش هر چه تمام تر غایب شدند و گویا زمین ایشان را فرو برد. چون به نزد آن حضرت رفتم به او از آن چه دیده بودم خبر دادم. ایشان فرمودند: فرشتگانی بودند که مرا زیارت کردند و اکنون به زیارت قبر امام حسین علیه السلام رفتند.

## زید چه کرد؟

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از شما به بلایی مبتلا شود و صبر کند، در صبرش مثل اجر هزار شهید است.

شیخ طوسی در کتاب مجالس از مهزم بن ابی برده ی اسدی نقل می کند که گفت:

آن گاه که تازه زید را به دار کشیده بودند؛ وارد مدینه شدم و خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم. هنگامی که چشم حضرت به من افتاد، فرمود:

ای مهزم! زید چه کرد؟ گفتم: به دار آویخته شد؛ فرمود: کجا؟ گفتم: در کناسه ی بنی اسد، فرمود: در کناسه ی بنی اسد او را بر سر دار دیدی؟ گفتم: بلی، پس حضرت گریه کرد به طوری که زندهای پشت پرده هم گریه افتادند.

آن گاه فرمود: به خدا! طلب دیگری هم از آنها نزد او مانده که هنوز نگرفته اند؛ من هم چنان فکر می کردم و می گفتم: بعد از کشتن و دار کشیدن دیگر چه طلبی از او دارند؟

پس با حضرت وداع کرده و برگشتم تا به کناسه رسیدم. عده ای را دیدم که جمع شده بودند. نزدیک رفته و دیدم که زید را از چوبه ی دار علیه السلام پایین آورده اند و می خواهند بسوزانند، گفتم: این آن مطلبي است که آن حضرت فرمود.

## زکات است یا هدیه؟

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: در تن عضوي کم سپاس تر از چشم و زبان نيست.

و نیز از ابوبصير نقل مي کند که:

شعيب عرقوفي با كيسه ي ديناري بر حضرت صادق عليه السلام وارد شد و كيسه را جلوي حضرت گذاشت. حضرت فرمود: زکات است يا هدیه؟ اول سکوت کرد و بعد گفت: زکات و هدیه با هم است. حضرت فرمود: ما حاجتي به زکات نداريم و يك مشت برداشت و به شعيب داد. هنگامی که بیرون رفتیم به شعيب گفتم: چقدر آنها زکات بود؟ گفت: همان مقدار که به من داد؛ به خدا! به قدر يك شصتم دينار هم کم و زیاد نبود.

## زشتي مزاحمت

مرحوم شيخ حر عاملي در کتاب شريف خود آورده است:

عبدالرحمن بن حجاج - که یکی از راویان حدیث از امام صادق علیه السلام است - حکایت نمود، که آن حضرت فرمود:

در ایام حج، اطراف کعبه الهي طواف می کردم و سفیان ثوري نیز در نزدیکی من طواف انجام می داد، از من پرسید: آیا پیامبر خدا صلي الله عليه و آله، هنگامی که در طواف کعبه، مقابل حجر الاسود می رسید، آن را استلام می نمود؟

من در پاسخ به او، اظهار داشتم: بلي، رسول خدا صلي الله عليه و آله حَجْرَ الاسود را در طواف واجب؛ و نیز در طواف مستحب استلام و مسح می نمود.

پس از آن، سفیان ثوري مقداری از من کناره گرفت، و من چون در طواف نزدیک حجرالاسود رسیدم، آهسته به راه خود ادامه دادم و آن را استلام نکردم.

سفیان دو مرتبه به من نزدیک شد و گفت: مگر نگفتی رسول الله در طواف خود حجرالاسود را می بوسید و استلام می کرد؟

جواب دادم: بلي.

پرسید: پس چرا از کنار آن عبور کردی و آن را استلام ننمودی؟!

در جواب گفتم: مردم حق حضرت رسول صلي الله عليه و آله را رعایت می کردند؛ و چون پیامبر خدا به حجرالاسود می رسید مردم برایش راه می گشودند و آن حضرت به راحتی آن را استلام می نمود.

ولي چون مردم حق مرا نمی شناسند و رعایت نمی کنند، دوست ندارم برای آن که استلام حَجْرَ کُنم و آن را ببوسم، بر جمعیت فشار آورم

و افراد را اذیت کنیم. (1).

ص: 679

---

1- وسائل الشیعة: ج 13، ص 325، ح 3 و 8 این داستان درس بزرگی به انسان می آموزد که باید روی آن فکر شود و مورد عمل قرار گیرد.

## زندگانی علمی و روحانی امام جعفر صادق

جای هیچ تردید نیست که زندگانی بدون دانش و بینش خور و خواب و خشم و شهوت حیوانی است و در این زندگی - سعادت و روحانیت نیست خلود در قشر مادی و جمود در لوث کدورات طبیعی و خمود در حسیض دنائت و پستی حاصل زندگی حیوانی است.

علم و دانش علت مبقیه زندگی و بقاء نفسانی و روحانیت آدمی می باشد با علم سعادت فردی و اجتماعی تأمین می گردد. با علم رشد عقل و رقاء اجتماعی حاصل می شود - عالم دستی به تمام عوالم نشئه طبیعت و محیط ماوراء دارد و حیوان خبر ندارد از این مقام آدمیت - دیده دوربین عالم و دانشمند است که از اعماق زمین و اوج آسمان دیدن می کند.

آنچه بیند عالم اندر خشت خام

می نه بیند جاهل اندر آینه

هیچ چیزی در عالم زندگی برای فرد و جمع بیش از علم مورد احتیاج نیست با دانش می توان به تمام اسرار وجود راه یافت و با علم می توان به کلیه موجودات و عناصر وجود و موالید عالم طبع دست احاطه و تسلط انداخت.

بقاء و جاودانی برای انسان فقط به وسیله علم و دانش میسر می شود و فاقد علم از همه مزایای زندگی محروم است در قرآن و حدیث بیش از هر چیز توجه به علم و آموختن شده و مدت را از گهواره تا گور دانسته و ادب و آداب آموزش و پرورش را بهتر از ملت و قومی بیان کرده است.

این علم و دانش مخصوص علم دین است و از دین منفک نیست - علم و دین غیرقابل تفکیک است و چون ما در این موضوع کتابی نوشته ایم اینجا هم میدان تنگ است از شرح آن می گذریم.

علم دین را هم باید از مکتب ربوبی بوسیله نبی و وصی فراگرفت و چنانچه گفتیم در دین استوارترین ادیان آسمانی از لحاظ علمی و فضیلت و قانون گذاریست پس از امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرصتی برای نشر علم نشد تا زمان حضرت امام محمد باقر که زمینه حاضر فرمود تا افکار عمومی را به علم و دانش جلب کرد و حضرت صادق علیه السلام از مقتضیات زمان و مکان استفاده کرده مکتب جعفری را گشود و آن حقایق علمی را به مردم آموخت و آن درجات و مقام روحانی و رقایق لطیفه معنوی را که مولود و محصول علم و دانش است به مسلمین ارائه داد.

علم ائمه علیهم صلوات الله اجمعین علم الهامی که در مکتب ربوبی و دانشگاه نبوی آموخته بودند و هر وقت محتاج می شدند به ارتباط مستقیم و کاملی که با منبع فیوضات غیبی داشتند الهام می گرفتند و به همه چیز واقف و محیط بودند. علوم انبیاء و اولیاء مانند دو دستگاه بی سیمی که میزان شده و با هم وضع و محاذات یافته از منبع علم لا- یتناهی الهی سرچشمه و الهام گرفته و به تمام علوم تکوینی و تشریحی دست می انداختند و تا عمیق ترین مراحل آنها می پیمودند.

مدرسه علمیه و دانشگاه جعفریه که در نیمه قرن تأسیس شده سیزده قرن است ادامه دارد و حوزه علمیه آن منشعب به هزاران کشور و شهرهای اسلامی شده و دست به دست منتقل و توسعه داده می شود.

در مدرسه علمیه جعفری بیش از 12 هزار دانشجو تربیت شد که از کلاس اول تا آخرین حد اجتهاد و استنباط به رهبری امام علیه السلام پیمودند و آنها جهان اسلامی را از علم و دانش سیراب کردند.

چهار هزار نفر آنها در يك عصر شروع به تدریس و آموختن کرده و يك قول گفتند حدثنا جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

اهمیت مکتب جعفری در این بود که شاگردان خود را اول تربیت می کرد و آنگاه تعلیم می نمود و همه را چنین آموخت که علم را برای عمل بخوانند و دانش را برای خدمت به دین و حفظ شرافت نفس و ناموس اجتماع فراگیرند.

امام صادق علیه السلام فرمود هر کس علم را به غیر از این هدف فراگیرد از علم دور می شود و سعدي این بیان را متین ترجمه کرده علم چندان که بیشتر خوانی

چون عمل در تو نیست نادانی سنائی گفته: علم کز آن تو را نه بستاید

جهل از آن علم بیشتر شاید دانش برای ایجاد بینش است و اگر انسان به حد بینش رسید دانش او اثری ندارد و این خود بحثی است و اگر انسان به حد مفصل که امام علیه السلام به مردم آموخته - فرمود راستی را قبل از گفتن باید ملکه کنید تا هر چه می شنوید و می گوئید راست و درست باشد تعلموا الصدق قبل الحدیث (1).

فصل روش و تعلیم و تربیت امام صادق علیه السلام يك کتاب مشبعی می باشد که باید در خلال احادیث مرویه جستجو کرد چنانچه برخی را شیخ مفید در کتاب مجالس خود نقل می نماید (2).

ص: 680

---

1-1 در کتب رجال عموماً این حدیث را نقل کرده اند و در کافی باب الصادق و اداء الامانه آورده است.

2- مجالس شیخ مفید - مجلسی 17 - 11.

## زکریا بن ادم بن عبدالله بن سعد اشعري قمی

ثقه و جلیل القدر بوده، و مرحوم شیخ طوسی او را از اصحاب امام صادق (ع) دانسته (1)، و در جای دیگر، او را از ثقات اصحاب حضرت رضا (ع) (2)، و در محل دیگر، او را از اصحاب حضرت جواد (ع) می‌داند. (3) طبق ظاهر گفته شیخ، زکریا بایستی محضر امام هفتم (ع) را درک نکرده باشد.

زکریا نزد حضرت ثامن الحجج (ع) منزلتی رفیع داشت. (4).

شیخ کشی از زکریا بن ادم روایت کرده که گفت: به حضرت رضا (ع) عرض کردم که می‌خواهم از شهر قم بیرون روم، چون سفیهان در آن جا بسیار می‌باشند. حضرت فرمود: این کار را مکن؛ زیرا به واسطه تو بلا از ایشان دفع می‌شود همچنان که به واسطه حضرت ابوالحسن کاظم (ع) از اهل بغداد. (5).

و نیز کشی از علی بن مسیب همدانی که از ثقات حضرت رضا (ع) است، نقل کرده که گفت: به حضرت رضا (ع) عرض کردم که راه من دور است، و همه وقت نمی‌توانم خدمت شما برسم، از چه کسی احکام دین خود را اخذ کنم؟ حضرت فرمود: «من زکریا بن ادم القمی المأمون علی الدین و الدنیا» - معالم دین خود را از زکریا بن ادم فرا بگیر که او بر دین و دنیا مأمون است. (6).

یکی از خوشبختی‌های زکریا بن ادم آن بود که یک سال با حضرت ثامن الحجج در راه حج، از مدینه تا مکه، مصاحب و هم‌کجاوه بوده است. (7).

شیخ کشی، به سند معتبر، از زکریا بن ادم روایت کرده که گفت: در اول شب، بر حضرت رضا (ع) وارد شدم، حضرت از ابوجریر قمی که تازه وفات کرده بود سؤال کرد، و برایش طلب رحمت نمود، و پیوسته با من سخن می‌گفت، و من با آن حضرت صحبت می‌نمودم، تا صبح طلوع کرد و حضرت برخاست و نماز صبح را به جا آورد. (8) نویسنده گوید: از ظاهر روایت استفاده می‌شود که آن شب را حضرت تا صبح بیدار بوده، و با زکریا سخن می‌گفته؛ و باید آن سخنان مطالب بسیار مهمی بوده باشد که حتی آن حضرت را از نوافل شب باز داشته، و بی شک آن مذاکره برگرد مباحث علمی و حدیث دور می‌زده، که اشتغال به علم و حدیث از هر عبادتی افضل و بالاتر است.

«وقال شیخنا الصدوق (ره) فیم املي علي المشايخ في مجلس واحد من مذهب الامامية: و من احبي هاتين الليلتين بمذاكرة العلم فهو افضل» - شیخ صدوق (ره)، در آن مجلسی که دیکته نمود بر مشایخ از مذهب امامیه، فرمود: و هر کس که احیاء بدارد شب بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان را به مذاکره علم، پس آن افضل است. (9).

زکریا از موقعی همسان سلمان نسبت به رسول خدا (ص) برخوردار گشته بود: «روي ابن ابي الحديد عن الاستيعاب صلي الله عليه و آله يتفرد به في الليل حتي كاد يغلبنا علي رسول الله (ص)» - ابن ابي الحديد، از کتاب استيعاب، از عایشه نقل کرده که گفت: شب هنگام، رسول خدا (ص) با سلمان، به دور از دیگران، مجلسی داشت که تا پاسی از شب ادامه می‌یافت تا جایی که بهره او از پیامبر بیشتر از ما می‌گشت. (10).

حضرت جواد الاثمه (ع) پس از مرگ زکریا، از او به نیکی یاد کرد و درباره اش فرمود: «رحمه الله تعالی، یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا، رحمت پروردگار بر او در روز ولادت و در هنگام مرگ و در روز قیامت؛ به درستی که او عارف به حق زندگی کرد و صابر بر آن، و بر پا دارنده فرائض الهی بود، و بی هیچ کژی و کاستی از دنیا رفت، خداوند به او پاداش نیت و سعی اش را عطا فرماید». (11).



در مجالس المؤمنین، از شیخ نجاشی، نقل شده که از زکریا کتابی در حدیث و کتابی در بیان مسائلی که آن ها را از امام رضا (ع) استماع نموده بود، بر جا ماند. (12) شیخ طوسی نیز کتاب او را ذکر کرده است. (13).

ص: 681

- 1- رجال طوسی، ص 200.
- 2- رجال الطوسی، ص 377.
- 3- رجال طوسی، ص 401.
- 4- رجال ابن داود، جزء اول (ممدوحین اصحاب)، باب الزاء.
- 5- رجال کشی، ص 496 - اختصاص، شیخ مفید، ص 87 - بحار الانوار، ج 60، ص 217.
- 6- رجال کشی، ص 496 - اختصاص، مفید، ص 87.
- 7- جامع الروات، ج 1، ص 330 - تنقیح المقال، ج 1، ص 447 ردیف 4236.
- 8- رجال کشی، ص 513 - 512 - اختصاص، شیخ مفید، ص 86.
- 9- امالی صدوق، مجلس 93، ص 517.
- 10- استیعاب، ج 2، ص 56 - تحفة الاحباب ص 130.
- 11- کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص 211 - اختصاص، شیخ مفید، ص 88.
- 12- مجالس المؤمنین، ج 1، مجلس پنجم، ص 417.
- 13- فهرست طوسی، ص 144.

## زیاد بن عیسی کوفی، (ابوعبیده حذاء)

شیخ طوسی (ره) او را از اصحاب حضرت باقر (1) و حضرت صادق علیهما السلام شمرده (2)؛ و نجاشی او را توثیق کامل کرده و از راویان امام باقر و امام صادق علیهما السلام دانسته است. (3).

ابوعبیده خواهری به نام «حماده» دارد که او نیز از امام صادق (ع) روایت کرده است. (4).

حسن بن علی بن فضال (5) گوید: ابوعبیده حذاء از اصحاب حضرت باقر (ع) می باشد، و نامش «زیاد» است، و در زمان امام صادق (ع) وفات یافت. او کتابی دارد که علی بن رئاب از او نقل کرده است. (6).

عقیقی علوی گوید: ابوعبیده حذاء، در پیشگاه آل پیامبر (ص)، منزلت و مقامی نیکو داشته، و با حضرت باقر علیه السلام در راه مکه هم کجاوه بوده است. (7).

مرحوم کلینی (ره)، در کافی، از ابوعبیده، نقل کرده که گفت: من با حضرت باقر (ع)، از مدینه تا مکه، هم کجاوه بودم، در بین راه حضرت برای انجام کاری پیاده شد، چون مراجعت نمود به من فرمود: ابا عبیده، دستت را بده. من دستم را دراز کردم. حضرت آن را به سختی فشرد، آن گاه فرمود: ای ابا عبیده! هر مسلمانی که در حین ملاقات برادر مسلمانش، دست او را بفشرد و انگشتان خود را با انگشتان او درهم کند، گناهان آنان مانند برگ درختان، در فصل خزان، بریزد. (8).

شیخ کشی (ره)، از ارقط، نقل کرده که موقعی که جنازه ابوعبیده دفن شد، حضرت صادق (ع) بر سر قبر او حضور یافت، و دست به دعا برداشت و گفت: «اللهم برد علی ابي عبیده الله نور له قبره اللهم الحقه بنبيه». (9).

ابن ادریس (10)، در سرائر، نقل کرده که بعد از وفات ابوعبیده حذاء، زنش به محضر امام صادق (ع) آمد و گفت: من بر شوهرم می گریم، زیرا که در حال غربت مرد. حضرت فرمود: ابوعبیده غریب نیست، او از ما اهل بیت پیغمبر است. (11).

در کافی، به سند محمد بن عمرو الزیات، از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: هر کس در مدینه بمیرد، خداوند او را در قیامت با آمین محشور خواهد کرد. سپس فرمود: یحیی بن حبیب، ابوعبیده حذاء و عبدالرحمن بن حجاج، از آن جمله اند. (12).

برقی، به سند صحیح، از جمیل، نقل کرده که امام صادق (ع) فرمود: هر کس بین مکه و مدینه بمیرد، خداوند او را در قیامت از آمین قرار خواهد داد. آنگاه فرمود: ابوعبیده و عبدالرحمن بن حجاج از این دسته اند. (13).

ص: 682

1- رجال الطوسی، ص 122.

2- رجال الطوسی، ص 198.

3- رجال نجاشی، ص 122.

4- رجال الطوسی، ص 342 - رجال نجاشی، ص 122.

5- ابن فضال، حسن بن علی بن فضال، از اصحاب و راویان امام رضا (ع) است. او به کثرت عبادت، و دیانت، مشهور، و مصلاهی او در

جامع کوفه در کنار ستون هفتم که افضل مقامات آن مسجد است بوده. از فضل بن شاذان منقول است که در مسجد الربیع از جماعتی شنیده که در حق حسن بن علی بن فضال می گفتند: ابن فضال اعبد مردم است که ما دیده یا شنیده ایم. گاهی ابن فضال بن علی بن حسن بن علی بن فضال اطلاق می شود، که فرزند حسن بن علی است. نجاشی، در رجالش، گوید: ابن فضال مردی فقیه و وجیه و ثقة در بین اصحاب کوفه است. او عارف به حدیث بوده و از ضعیفان کمتر نقل کرده است. (الکني و الالقاب، ج 1، ص 372).

6- رجال نجاشی، ص 122.

7- رجال نجاشی، ص 122.

8- اصول کافی، ج 2، باب مصافحه، ص 144.

9- خداوندا بر ابو عبیده آرامش بخش، قبرش را نورانی، و او را به پیامبر ملحق بگردان - رجال کشی، ص 314.

10- محمد بن احمد بن ادریس الحلبي، فخرالدین ابو عبدالله العجلي، شیخ فقهای حله، صاحب کتاب سرائر که شامل تحریر فتاوی است و صاحب کتاب مختصر تبیان شیخ طوسی (ره)، و چند کتاب دیگر. علمای متأخرین به فضل و علم و فهم او اذعان دارند. قاضی نورالله شهید، در مجالس المؤمنین فرموده: شیخ عالم مدقق، فخرالدین ابو عبدالله، محمد بن ادریس حلبي، در اشتعال فهم و بلند پروازی از فخرالدین رازی بیش، و در علم فقه و نکته پردازی از محمد بن ادریس شافعی در پیش است. او را بر تصانیف شیخ اجل ابو جعفر طوسی، ابیحات بسیار است و در اکثر مسائل فقهی او را خلافي، یا اعتراضی، و یا استدراکی هست. در سنین عمر او اختلاف است: عده ای آن را کمتر از 25 سال و عده ای 35 سال و عده ای 55 سال می دانند. کفعمی در رساله مشهوره در وفیات علماء، سال بلوغ او را 558 و سال وفاتش را 598 هجری ذکر کرده است، که تقریباً مطابق گفته صاحب «نخبة المقال» است که تولد او در سال 543 و وفات او را در سال 598 هجری می داند. صاحب لؤلؤة گوید: «مادر ابن ادریس، دختر شیخ طوسی است، و شیخ به مادر ابن ادریس اجازه روایت داده بود». گفته صاحب لؤلؤة نمی تواند درست باشد؛ چون وفات شیخ در سال 460 هجری بوده، پس ابن ادریس 83 سال بعد از شیخ به دنیا آمده است و از طرفی می گوید که شیخ به مادر ابن ادریس اجازه روایت داده که در این صورت مادر ابن ادریس در زمان شیخ بایستی به سنین فهم و کمال رسیده باشد. و بر این اساس، شدنی نیست که مادر ابن ادریس در سن نزدی به 100 سالگی او را به دنیا آورده باشد (فوائد الرضویه، ج 2، ص 385).

11- السرائر، مستطرفات از کتاب ابان بن تغلب، ص 475 - بحار الانوار، ج 47، ص 345.

12- فروع کافی، ج 5، کتاب الحج، ص 558 - وسائل الشیعه، ج 10، ص 272.

13- محاسن برقی، ج 1، ص 70.

## زیاد بن مندر ابوجارود همدانی

از اصحاب و راویان حضرت باقر (ع) (1) و حضرت صادق علیهما السلام بوده است. (2).

او پس از آن که زید شهید خروج کرد، از استقامت خارج شد (3) و از رؤسای «زیدیه» گردید. گروه «جارودیه» و «سرحوبیه» که یکی از شاخه های «زیدیه» می باشد. منسوب به اوست. (4) او کور مادرزاد بود و چیزی را ندیده بود (5)، پس او را سرحوب (6) لقب دادند. (7).

در مذمت ابوجارود روایاتی وارد شده است: از جمله ابن ندیم روایت کرده که امام صادق (ع) زیاد را لعنت کرد، و فرمود: او چشم ظاهر و چشم دلش کور است. و سپس از محمد بن سنان نقل کرده که ابوجارود قبل از مرگ، هم شرب خمر کرد و هم با کفار در آمیخت و دوستی نمود. (8).

از ابی اسامه روایت شده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: ابوجارود، چه شد؟ به خدا سوگند، او نمی میرد، مگر سر گردان و گمراه. (9).

ابوبصیر گوید: در خدمت امام صادق (ع) بودیم که کنیزی از کنار ما بگذشت و همراهش قمقه ای بود که آن را وارونه کرده بود. امام فرمود: خداوند قلب ابوجارود را وارونه کرده همان گونه که این کنیز این قمقه را وارونه کرده، چه می توان کرد؟ (10).

از سماعه، از ابوبصیر روایت شده که گفت: روزی امام صادق (ع)، کثیرالنوی و سالم بن ابی حفصه، و ابوجارود را یاد کرد، و فرمود: این افراد، دروغگویان و تکذیب کنندگان و کفارند، لعنت خدا بر آنان باد. (11).

از ابی سلیمان روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق (ع) در خیمه اش، در منی، با صدای بلند به ابوجارود فرمود: به خدا سوگند، پدرم، هنگامی که از دنیا رفت، پیشوای تمام مردم روی زمین بود. جاهل به او، گمراه است. در سال بعد نیز حضرت همین مطلب را به او تذکر داد. سپس ابوجارود را در کوفه دیدم، گفتم: آیا نشنیدی آن چه امام صادق (ع) دو نوبت به تو فرمود؟ گفت: منظورش از پدر، علی بن ابیطالب (ع) بود. (12).

از مجموع آن چه ذکر شد چنین برمی آید که ابوجارود مردی منحرف از اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بوده، و به گفته های او اعتمادی نیست، و علمای رجال او را ضعیف شمرده اند (13) الله العالم.

مرحوم محدث نوری (ره) در خاتمه مستدرک، در ترجمه ابوجارود، می گوید: سخن درباره او طولانی است؛ او در اول امر امامی و شیعه بود، و در پایان زیدی مذهب گردید. (14).

مرحوم راوندی، در کتاب دعوات، می گوید: ابوجارود گوید: به حضرت باقر (ع) عرض کردم: یا ابن رسول الله، من مردی نابینایم، و (به علت راه دور بین من و شما) نمی توانم هر لحظه به زیارت شما بیایم، می خواهم دینی را که شما و خاندانتان، خدا را به آن عبادت می کنید، به من بیاموزید، تا به آن متدین و متمسک باشم (و به بازماندگانم نیز بیاموزم). حضرت از سختم تعجب نمود، و فرمود: آن دین: شهادت به وحدانیت خدا؛ و گواهی به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله، و اقرار به آن چه او از جانب خدا آورده (به پاداشتن نماز، پرداخت زکات، و حج خانه خدا، و روزه ماه رمضان)؛ و ولایت ولی ما، و بیزاری از دشمن ما؛ و تسلیم در برابر فرمان ما؛ و انتظار قائم ما؛

و کوشش (در امر واجب و حلال)، و پرهیزکاری (از محرّمات) است. (15).

مرحوم کلینی، در کافی، روایت کرده که ابوجارود گفت: حضرت باقر (ع) فرمود که رسول خدا (ص) فرموده: من نخستین کسی هستم که روز قیامت بر خدای عزیز جبار وارد شوم، با کتابش و اهل بیت؛ آن گاه امتم (وارد شوند)، پس، از ایشان پرسم که با کتاب خدا و اهل بیت من، چه کردند؟ (16).

بعضی گفته اند: ابوجارود دارای کتابی در تفسیر قرآن است که از حضرت باقر (ع) روایت کرده است. (17).

بخاری، وفات ابوجارود را در دهه 160 - 150 ذکر کرده است. (18).

ص: 683

- 1- رجال الطوسی، ص 122.
- 2- رجال الطوسی، ص 197.
- 3- رجال نجاشی، ص 121.
- 4- گروه جارودیه، اصحاب ابوجارود (زیاد بن منذر همدانی) بودند. آنان چنین گمان می بردند که پیامبر (ص) در مورد امامت، نام علی (ع) را به طور نص و صریح نبرده، بلکه او را با نشانه ها و علائم توصیف کرده است. اما امام بعد از رسول (ص)، علی (ع) است، لیکن مردم نفهمیدند و در شناسایی مصداق آن اوصاف کوتاهی ورزیدند، سپس به اختیار خود ابوبکر را به خلافت برگزیدند؛ و بدین جهت کافر گشتند، چون خلافت امر رسول (ص) کردند. ابوجارود بر اساس این تفکر از زید بن علی جدا شد، زیرا او چنین اعتقادی نداشت. گروهی از جارودیه، امامت را از آن علی (ع)، سپس حسن (ع)، سپس حسین (ع)، سپس علی بن الحسین (ع)، سپس زید بن علی، و سپس محمد بن عبدالله می دانستند، و به امامت محمد بن عبدالله قال بودند. از جمله شیعیان محمد بن عبدالله، ابوحنفیه می باشد. (ملل النحل، ج 1، ص 255).
- 5- رجال نجاشی، ص 121.
- 6- اسم شیطان کوری در دریا.
- 7- رجال کشی، ص 199.
- 8- فهرست ابن الندیم، ص 253.
- 9- رجال کشی، ص 200.
- 10- رجال کشی، ص 199.
- 11- رجال کشی، ص 200.
- 12- رجال کشی، ص 200.
- 13- خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص 106.
- 14- خاتمه مستدرک الوسائل - فائده پنجم - ص 703.
- 15- دعوات راوندی، ص 135.
- 16- اصول کافی، ج 2، کتاب فضل القرآن، ص 438.
- 17- فهرست طوسی، ص 146.



## زید بن یونس، ابواسامه، (شحام)

چون زید، دنبه فروش بوده معروف به شحام شده است.

از ثقات اصحاب شمرده شده است. (1) او از اصحاب حضرت باقر (ع) (2) و حضرت صادق (ع) و موسی بن جعفر علیهم السلام می باشد. (3)

شیخ طوسی، در رجالش، او را از اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) شمرده (4) و در فهرست فرموده: زید شحام، مکنی به ابواسامه، ثقه است، و کتابی دارد. (5)

ابن شهر آشوب، در مناقب، او را از خواص اصحاب امام صادق (ع) دانسته است. (6)

شیخ مفید، زید از فقهای اصحاب امام باقر و صادق علیهما السلام، و از اعلام رؤسا و بزرگانی که حلال و حرام از آنان گرفته شده، می داند. (7)

اکثر بزرگان او را توثیق و تجلیل نموده اند (8)، و روایاتی نیز در مدحش رسیده که ما به چند روایت اکتفاء می کنیم:

در رجال کشی، و کتاب خرائج، از زید شحام روایت شده که گفت: وقتی امام صادق (ع) به من فرمود: چقدر از عمرت گذشته؟ عرض کردم: این مقدار. حضرت فرمود: عبادت پروردگار خود را تجدید کن و توبه خویش را تازه گردان. من بگریستم. حضرت فرمود: برای چه گریه می کنی؟ عرض کردم: شما خبر مرگ مرا به من دادی. حضرت فرمود: بشارت باد تو را، چه تو از شیعیان مایی، و در بهشت با مایی؛ و صراط و میزان و حساب شیعیان ما به ما راجع است؛ و خدای تعالی رحیم تر است بر شما از نفوس شما. ای زید! گویا می بینم تو را در درجه خودت، در بهشت، و رفیقت در آن جا حارث بن مغیره نضری است. (9)

و نیز کشی، از زید شحام روایت کرده که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم که آیا اسم من در بین آن اسامی (در کتاب اصحاب یمین) هست؟ امام فرمود: آری. (10)

ظاهراً این حدیث تنمیه روایت دیگری است که مرحوم کشی به شرح زیر نقل کرده:

محمد بن مسعود، از علی بن محمد نقل کرده که او، از محمد بن احمد و او، از محمد بن موسی همدانی، از منصور بن عباس، از مروک بن عبید، از زید شحام روایت کرده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: نیافتم احدی را که گفته مرا قبول کند و فرمانم را بپذیرد و به دنبال اصحاب پدرم برود الا دو نفر که خدا هر دو را رحمت کند: عبدالله بن ابی یعفر، و حمران بن اعین؛ آن دو مؤمن خالص، و از شیعیان ما می باشند، و نام های آنان در کتاب اصحاب یمین است که خداوند به محمد (ص) مرحمت فرموده است. (11)

نویسنده گوید: در ذیل حالات سدیر صیرفی خواهد آمد که سدت زید، در حال طواف، در دست امام صادق (ع) بوده، در حالی که اشک از چشم های حضرت جاری بود. (12)

شیخ کشی (ره)، از زید شحام روایت کرده که گفت: محضر امام صادق (ع) بودم که ناگاه حسن بن خنیس (13) عبور کرد؛ حضرت فرمود: او را دوست داری؟ او از اصحاب پدرم می باشد. و در روایت دیگر امام می فرماید: سزاوار است برای مرد که یاران پدرش را حفظ

کند؛ و نیکی به آنان، نیکی به پدر است. (14).

در کافی، از زید شحام نقل شده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: به هر کس که دیدی از من پیروی می کند و به گفتار من عمل می نماید، سلام مرا برسان! و من شما را به پرهیزکاری نسبت به خدای عزوجل و پارسایی در دین خود و کوشش برای خدا و راستگویی و ادای امانت و طول دادن سجده و نیکی به همسایه، سفارش می کنم؛ زیرا محمد (ص) همین دستورات را آورده است. هر کس به شما امانت سپرد، نیک رفتار باشد یا بدکردار، امانتش را به او پس بدهید؛ زیرا رسول خدا (ص) دستور می داد که سوزن و نخ را نیز به صاحبش برگردانید. با فامیل خود پیوند داشته باشید، و به جنازه مرده هایشان حاضر شوید، و بیمارانشان را عیادت کنید، و حقوقشان را بپردازید؛ زیرا هر کس از شما که در دینش پارسا باشد، و راستگو باشد، و امانت را به صاحبش برگرداند، و اخلاقی با مردم خوب باشد، گویند: «این جعفری است»، و این مرا شاد کند و از جانب او شادی مرا فراگیرد، بلا و ننگش به من رسد و گویند: «این ادب جعفر است». به خدا سوگند، پدرم برای من حدیث کرد که مردی از شیعیان علی (ع) در قبیله ای بود، و زینت آن قبیله به شمار می رفت؛ از همه آن ها در پرداخت امانت بهتر بود، و حقوقشان را بهتر مراعات می کرد، و در گفتار راستگوترین بود؛ تمامی وصایا و سپرده های اهل قبیله به او سپرده می شد، و هر گاه درباره او سؤال می شد، می گفتند: کیست مثل فلان کس؟ او، در پرداخت امانت و راستگویی، از همه ما بهتر است. (15).

ص: 684

- 1- معجم الثقات، ص 57.
- 2- رجال الطوسي، ص 122.
- 3- رجال نجاشي، ص 125 - خلاصة الاقوال، علامه حلي، ص 36.
- 4- رجال الطوسي، ص 122 و ص 195.
- 5- فهرست طوسي، ص 149.
- 6- مناقب ابن شهر آشوب، مجلد 2، جزء 7، فصل تاريخ و احوال امام صادق (ع)، ص 350.
- 7- تنقيح المقال، ج 1، ص 465، ردیف 4426.
- 8- خلاصة الاقوال، علامه حلي، ص 36.
- 9- خرائج و جرائح، ج 2، باب 15، ص 714 - رجال كشي ص 286 - بحار الانوار، ج 47، ص 143 و ص 343 - این روایت در بصائر الدرجات، جزء 6، باب 1، ص 73، بدون قسمت آخر آمده است.
- 10- رجال كشي، ص 286.
- 11- رجال كشي، ص 151.
- 12- رجال كشي، ص 183.
- 13- در نسخه ای، حسن بن حبیبش، و در نسخه دیگر، حسن بن حبیبش، آمده است.
- 14- رجال كشي، ص 344.
- 15- اصول کافی، ج 2، کتاب معاشرت، ص 464.



پیرمردی روزی با خود اندیشید که من شصت سال است زندگی می‌کنم. این شصت سال حدود بیست هزار روز می‌شود. اگر در هر روز فقط یک گناه مرتکب شده باشم می‌شود بیست هزار گناه. بابت کدام یک از خدا عذر بخواهم و کدام یک را می‌توانم جواب دهم. در این افکار غوطه ور بود که ناگهان از شدت ناراحتی سگته کرد و جان به جان آفرین تسلیم نمود. در دنیا خیلی‌ها سگته می‌کنند: فلانی در فلان شهر به دنبال پایین و بالا رفتن قیمت‌ها سگته می‌کند و می‌میرد، دیگری به سبب اختلاف خانوادگی یا تقسیم ارث سگته می‌کند. همام نیز پس از شنیدن صفات متقین از زبان امیرمؤمنان علیه السلام تاب نیاورد و جان مشتاقش از کالبد تن خاکی بیرون رفت. «فصعق همام صعقة کانت نفسه فیها (1)؛ همام فریادی کشید و جان داد».

یکی از دوستان خبر مرگ شخصی را برایم آورد. از او پرسیدم: چه مرضی علت مرگ او شد؟ گفت: هیچ، فقط این آقا در زمان حیات پدرش مقداری پول خرج خانه مسکونی او کرده بود. پس از فوت پدر، به وارث دیگر گفت: علاوه بر سهم الارث باید آن پول هم در سهم من لحاظ شود و سهم بیشتری از دیگران نصیبم شود. این را که گفت بین آنها مشاجره شد و چند لحظه بعد در حالی که روی صندلی نشسته بود ناله ای کرد و مرد.

ص: 685

زکات این است که انسان مقداری از اموال مخصوصی که پروردگار به او مرحمت فرموده است در موردی که می‌بایست، صرف کند و ببخشد و از این نظر آن را زکات گویند که دادن آن مقدار، موجب نمو، زیادت و برکت آنچه باقیمانده است می‌شود. هر نعمتی را که خداوند به بشر عطا فرموده، نوعی زکات مخصوص در آن مقرر شده است، تا آن نعمت پایدار بماند. علم هم یکی از موهبت‌های پروردگار است که زکات آن را امام صادق (ع) چنین بیان می‌فرماید:

ان لكل شيء زكاة، وزكاة العلم ان يعلمه اهله. (1)

برای هر چیزی زکاتی است، و زکات علم آن است که آن را به اشخاص شایسته بیاموزند.

ص: 686

یکی از فرقه‌هایی که به تشیع نسبت داده می‌شود زیدیه هستند. این گروه منسوب به زید بن علی بن الحسین علیه السلام می‌باشند، چرا که پیروان آن معتقد به امامت او هستند. البته خود زید مدعی امامت برای خود نبود، ولی مردم برای او ادعای امامت نمودند. حرکت و قیام او نیز جز برای نصرت و یاری حق و جنگ با باطل نبود و مقام زید بالاتر از این بود که چیزی را که حق او نبود ادعا کند. او اگر پیروزی به دست می‌آورد خوب می‌دانست که باید آن را تحویل چه کسی بدهد. و اگر در بعضی از احادیث وارد شده که او امامت را منسوب به خود نموده، معنای آن معلوم و روشن است؛ چرا که امام صادق علیه السلام از سیطره ی بنی امیه هراس داشت و صحیح نبود که خروج زید به آن حضرت نسبت داده شود و به امر او باشد، زیرا در آن صورت امام صادق علیه السلام و شیعیان آن حضرت گرفتار می‌شدند. به همین علت زید قیام و امامت را به خود نسبت می‌داد.

اگر زید، مطابق این احادیث، واقعا خود را امام و صاحب حق می‌دانست رسول خدا و امیرالمؤمنین (صلوات علیهما و علی آلهما) قبل از به دنیا آمدن او بر او گریه نمی‌کردند و آن گونه که برای او محزون و مصیبت زده و پریشان نمی‌شدند چنان که پدران او نیز هنگامی که یادی از او می‌نمودند و کشته شدن او را متذکر می‌شدند گریان و پریشان می‌گردیدند.

در منزلت و بزرگواری و دوری او از این اتهام همین بس که امام صادق علیه السلام بر او گریه نمود و اموال او را بین بازماندگان از مقتولین همراه او تقسیم نمود و از کسانی که او را یاری نکردند ملامت کرد و کشته شدگان با او را مؤمن و محاربین با او را کافر دانست.

به راستی چگونه می‌توان گفت او امامت و رهبری را برای خود طلب می‌نموده، در حالی که امام صادق علیه السلام برای او طلب و رحمت می‌نمود و می‌فرمود: «او مردی مؤمن و عارف و عالم و راستگو بود و اگر پیروزی می‌گردید اهل وفا بود و اگر قدرت پیدا می‌کرد می‌دانست که باید آن را به دست چه کسی بدهد.» (1).

امام صادق علیه السلام در سخن دیگری فرمود: «نگوید زید [برای خود] قیام نمود، همانا زید عالم و راستگو است و هرگز شما را به سوی خود دعوت نمی‌کند، بلکه او شما را برای حکومت و امامت [امام] از آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت می‌نماید.» (2) و «اگر او پیروزی به دست می‌آورد به آنچه به شما گفته بود وفا می‌نمود جز این که دو در مقابل سلطانی قیام نمود تا او را بشکنند.» (3).

از این رو، حضرت رضا علیه السلام به مأمون می‌فرماید: «برادرم زید را با زید بن علی بن الحسین علیهما السلام مقایسه مکن؛ چرا که زید بن علی بن الحسین علیهما السلام از علمای آل محمد علیهم السلام است و او برای خدا غضب نمود و با دشمنان او جنگ کرد تا در راه خدا شهید گردید.»

تا این که فرمود: «زید بن علی بن الحسین علیه السلام هرگز چیزی که حق او نبود به ناحق برای خود ادعا نکرد؛ چرا که او باتقواتر از این بود و می‌گفت: من شما را برای رضای آل محمد علیهم السلام دعوت می‌کنم.» (4).

این صراحت سخن حضرت رضا علیه السلام در مقابل مأمون به این علت بود که آن زمان، زمان حکومت بنی عباس بود و فرزند او یحیی بن زید درباره ی پدر خود می‌گفت: خدا پدرم را رحمت کند، او یکی از عبادت کنندگان بود که روزها روزه می‌گرفت و شب‌ها به عبادت قیام می‌نمود و با تمام کوشش در راه خدا جهاد نمود [تا کشته شد].

عمیر بن متوکل بلخی می‌گوید به یحیی گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله امام باید به همین وضعیت باشد. پس یحیی گفت:

پدرم امام نبود. لکن از افراد بزرگوار و زاهد و با شخصیت و از مجاهدین فی سبیل الله بود. گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! پدر تو برای خود ادعای امامت نمود و قیام کرد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایتی در مذمت از ادعای دروغین نقل شده است. یحیی گفت: آرام باش! آرام باش! پدرم غافل تر از این بود که چیزی را ادعا کند که حق او نیست. پدرم فقط می گوید: من شما را به رضای آل محمد علیهم السلام دعوت می نمایم و مقصود او عمومی من جعفر علیه السلام بود. سپس می گوید: به یحیی گفتم: آیا جعفر امروز صاحب فقه است؟ او گفت: آری، او از همه ی بنی هاشم داناتر و فقیه تر است. (5).

این حدیث همان گونه که کاشف از مقام والای زید و منزلت و فضیلت او و بطلان آنچه به او نسبت داده اند می باشد برای فرزند او یحیی نیز مقام بلند و دانش و تقوا و فقاہت را اثبات می نماید.

احادیث درباره ی پاکي زید و دوری او از ادعای امامت امت فراوان است. بنابراین زید بن علی بن الحسین علیه السلام پاک تر و باتقواتر از این است که خود را با ادعای باطل ضایع و آلوده نماید. آری. مسأله ی امامت و رهبری را مردم پس از او برای او ادعا نمودند و به این علت معروف به زیدیه شدند.

خلاصه ی سخن این که زیدیه فرقه های زیادی دارند و اعتقاد مشترک آنان این است که امامت باید در اولاد فاطمه علیهما السلام باشد و امامت و رهبری غیر از فرزندان فاطمه علیها السلام جایز نیست و باطل است. البته می گویند: از اولاد فاطمه علیها السلام هر کسی که عالم و زاهد و شجاع و سخی باشد و قیام به سیف و شمشیر نماید واجب الاطاعة می باشد؛ خواه از اولاد امام حسن علیه السلام باشد خواه از اولاد امام حسین علیه السلام، و به همین علت عده ای از آنان معتقد به امامت محمد و ابراهیم، دو فرزند عبدالله بن الحسن بن الحسن علیه السلام هستند. (6) البته گمان می رود مسأله ی اشتراط امامت به بنی فاطمه علیها السلام که این گروه می گویند درباره ی کسانی باشد که بعد از زید بن علی بن الحسین مدعی امامت باشند؛ چرا که بعضی از فرقه های زیدیه امامت ابو بکر و عمر را چنان که خواهد آمد پذیرفته اند.

ص: 687

- 1- رجال کشی، ص 184، ذیل عنوان سید حمیری.
- 2- مقصود از رضا از آل محمد امام وقت است که امام صادق علیه السلام برای تقیه چنین فرموده است.
- 3- وافی، به نقل از کتاب کافی، کتاب الحجة، باب أن زید بن علی مرضی، ج 1 / 141.
- 4- وافی، به نقل از کتاب کافی، کتاب الحجة، باب أن زید بن علی مرضی، ج 1 / 141.
- 5- همان.
- 6- ملل و نحل، پاورقی فصل 1، ص 159.

از شیعه زیدیه عصر حضرت صادق آنها بودند که خروج به شمشیر می کردند و زید بن علی بن الحسین و یحیی بن زید به خروج کشته شدند و چنانچه سابقا هم اشاره شد ما معتقدیم که آنها داعیه امامت نداشتند و در عقیده آنها هیچ خللی نبود کسانی که بعد خواستند به نام آنها زمامدار شوند و حکومت نمایند این عقیده را ابراز داشتند و در این باره به جای خود مفصل بحث کرده ایم و امام صادق علیه السلام نسبت به شهادت آنها سخت متأثر و گریان بود و معتقدین به این اصل را سرزنش فرمود.

حضرت امام صادق علیه السلام درباره حضرت زید فرمود رحمه الله اما انه كان مؤمنا و كان عارفا و كان عالما و كان صدوقا و اما انه له ظفر نوفي اما له لوملك لعرف كيف يضعها (1) و می فرمود نگوئید زید خروج کرد او مردی عالم و صادق و مؤمن و باوفا بود اگر ظفر می یافت می دانست چه کند شاید خلافت را به محل خود استقرار می داد و اگر سلطنت می یافت آن هم می توانست حکومت شرعی نماید - مقام زید بسیار است که اینجا محل بحث آن نیست.

ص: 688

## زمین بدون امام ممکن است رها شود؟

حسین بن ابی العلاء گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: آیا ممکن است زمین بدون امام رها شود، (یعنی امامی در آن نباشد)؟

فرمود: نه.

گفتم: دو امام در یک زمان می شود؟

فرمود: نه، مگر اینکه یکی از آنها خاموش و ساکت باشد؟

ص: 689

## زیارت قبر برای مرده مفید است؟

داوود رقی گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: زیارت قبر بستگان یا غیر بستگان برای شخص مرده مفید است یا خیر؟ حضرت فرمود: بله، درست مانند هدیه دادن به شخصی، همان طوری که او را خوشحال می نماید، مرده نیز خوشحال می شود. (1).

ص: 690

---

1- بحار الأنوار: ج 79 ص 64 ضمن ح 8.

## زنا بدتر است یا شرب خمر؟

اسحاق بن عمار گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: زنا بدتر است یا شرب خمر؟ و چرا حد در شرب خمر هشتاد تازیانه، ولی در زنا صد تازیانه است؟

حضرت فرمود: ای اسحاق؛ حد همیشه یکی می باشد ولی این زیادی (در زنا) به خاطر این است که نطفه را ضایع کرده است، و آن را در موضع و مکانی که خدا دستور داده است قرار نداده است. (1).

ص: 691

---

1- علل الشرایع: ج 2 ص 230، بحار الأنوار: ج 76 ص 37 ح 10.



امام جواد از پدرش از جدش - سلام الله عليهم - روایت می فرماید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال شد که زاهد در دنیا کیست؟

حضرت فرمود: کسی است که حلال را از ترس محاسبه اش، و حرام را از ترس عذابش ترک کند. (1).

ص: 692

---

1- امالی الصدوق: ص 215، بحار الأنوار: ج 67 ص 311 ح 6.

حفص بن غياث نخعي قاضي گوید: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: زهد در دنیا چیست، (و به چه چیز محقق می شود؟)

حضرت فرمود: خداوند عزوجل آن را در کتابش (قرآن) بیان نموده آنجا که فرمود: (لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتکم) (1) «این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمان نباشید». (2).

ص: 693

---

1- سوره ي حدید آیه ي 23.

2- امالي الصدوق: ص 616 ح 3.

## زندگی خود را بر چه چیز بنا فرمودید؟

به خط شهید - رحمه الله - آمده است که به امام صادق - علیه السلام - عرض شد: شما امرتان را به چه چیز بنا فرمودید؟

حضرت فرمود: بر چهار چیز:

- 1- دانستم که معلم را غیر از خودم انجام نمی دهد، لذا خود کوشش کردم (و سستی و تنبلی نکردم).
- 2- و دانستم که خداوند عزوجل بر (کار و حالت من) مطلع است، و لذا حیا کردم (و گناه نکردم).
- 3- و دانستم که روزی مرا غیر از خودم نمی خورد، لذا مطمئن شدم (و هراسی به دل راه ندادم).
- 4- و دانستم که عاقبت و پایان عمر من مرگ است، لذا آماده شدم. (1).

ص: 694

---

1- بحار الأنوار ج 75 ص 228 ح 100.

من تعرض لسلطان جائر فأصابته منه بلية لم يوجر عليها و لم يرزق الصبر عليها. (1).

هر که از زمامدار ستمگر طالب فضل و احسانى شود، از او بلايى بيند که بر آن پاداشى نيابد و شكيبايى بر آن نصيبش نشود.

ص: 695

---

1- تحف العقول، ص 359.

## زمان روزه گرفتن کودکان

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

ما کودکان خود را وقتی هفت ساله شدند، امر می کنیم که تا هر مقدار از روز را که می توانند، نصف روز یا کمتر و یا بیشتر، روزه بگیرند و هر گاه تشنگی و گرسنگی بر آنان غالب آمد افطار کنند تا بدین ترتیب به روزه گرفتن عادت کنند و توان آن را بیابند و شما نیز وقتی کودکانتان نه ساله شدند به آنها دستور دهید که تا هر مقدار از روز را که می توانند روزه بگیرند و هر گاه تشنگی بر آنان غلبه کرد روزه شان را باز کنند. (1).

ص: 696

---

1- کافی: 4 / 124 / 1، میزان الحکمه: ج 14، ح 22759.

## زمان خواندن نماز کودکان

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

ما کودکان خود را وقتی پنج ساله شدند به خواندن نماز امر می کنیم و شما کودکانتان را وقتی هفت ساله شدند به نماز خواندن وادار کنید. (1)

ص: 697

---

1- کافی: 3 / 409 / 1، همان، همان، 22760.

## زبان، دل و ظاهر منافق

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

منافق سه نشانه دارد: زبان او با دلش ناسازگار است و دلش با کردارش و ظاهرش با باطنش. (1).

ص: 698

---

1- خصال شیخ صدوق: 113 / 121، همان، همان، 20580.

## سخاوت امام صادق

هشام بن سالم مي گويد: «رويه ي امام صادق اين بود كه چون پاسي از شب مي گذشت، كيسه اي را به دوش مي گرفت و محتويات آن را ميان فقراي مدينه تقسيم مي كرد. آنان از حضرت خيري نداشتند، تا اينكه پس از مرگ امام صادق روشن شد كه چه كسي به آنان توجه داشته است.» (1).

خثعمي مي گويد: «امام صادق كيسه اي دينار به من دادند كه به شخصي بدهم و تاكيد نمودند كه اسم ايشان را نبرم. چون كيسه را به آن شخص دادم تشكر كرد؛ ولي از امام صادق گله كرد كه با وصفي كه قدرت دارد، به ما رسيدگي نمي كند!» (2).

ص: 699

1- بحار الانوار ج 47 ص 38 نقل از كافي ج 4 ص 8.

2- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 273 - بحار قديم ج 11 ص 89 نقل از امالي شيخ طوسي ره.



مفضل یکی از بزرگان شیعه است و کتاب او موسوم به توحید مفضل، کتابی است در اثبات صانع و صفات او. درباره ی امام می گوید: «در مسجد نشسته بودم و ابن ابی العوجا با اطرافیانش کلمات کفرآمیز می گفتند. نتوانستم صبر کنم و به آنها پرخاش کردم. ابن ابی العوجا گفت: ای مرد! اگر تو از اصحاب جعفر بن محمد هستی، روش او چنین نیست. ما با او مذاکره می کنیم و او با کمال صبر و بردباری، با کمال عقل و فطانت به حرفها گوش می کند که گویا مجاب شده است، و بعد حرفها را یکی پس دیگری رد و باطل می کند.» (1).

در خاتمه، قضیه ای از ابی بصیر که خود معجزه است نقل می کنیم: ابی بصیر می گوید: یک نفر گناهکار که ما از گناه او به تنگ آمده بودیم، همسایه ی ما بود و هر چه به او نصیحت می کردیم، اثر نمی کرد. در سفری که می خواستم به مدینه بروم، پیش من آمد و گفت «ابابصیر انا رجل مبتلی و انت المعافی.»؛ یعنی: من مردی مبتلا به گناهم و ترک آن برایم مشکل است. تو به خودت نگاه نکن که از شیطان رهانیده شده ای، حال مرا به امام صادق بگو، شاید آن حضرت برایم فکری کند. من قضیه را خدمت امام صادق (ع) گفتم. حضرت فرمودند: سلام مرا به او برسان و بگو اگر گناه را ترک کنی، من بهشت را برایت ضامن می شوم. ابی بصیر می گوید: چون برگشتم آن مرد به دیدنم آمد. من سلام امام صادق و پیغام را به او گفتم و او به شدت منقلب شد. چند روزی نگذشته بود که به دیدنش رفتم و او را در حال مرگ دیدم. چشم باز کرد و گفت: امام صادق به ضمانت خود وفا کرد. سال بعد در مدینه به منزل امام رفتم. هنوز وارد اتاق نشده بودم که فرمود: ابابصیر، ما به ضمانت خود عمل کردیم.» (2).

- نظیر این قضیه را باز ابی بصیر نقل می کند و آن چنین است: «یکی از عمال بنی امیه را خدمت امام صادق بردم که توبه کند. حضرت گله کرد و فرمود: «اگر مردم در اطراف بنی امیه گرد نیامده بودند، آنان نمی توانستند حق ما را غصب کنند.» سپس فرمودند: هر چه بگویم انجام می دهی؟ آن مرد لحظه ای صبر کرد و قبول کرد که آنچه امام صادق می گوید، انجام دهد. حضرت فرمودند: همه ی اموالت را صدقه بده، من هم ضامن بهشت می شوم.» ابی بصیر می گوید: چند روزی نگذشته بود که دخترش را دنبال من فرستاد. چون رفتم، دیدم آنچه داشته صدقه داده است؛ به طوری که پیراهنی هم به تن ندارد! پیراهنی برای او تهیه کردم و چند روزی نگذشت که وقتی در حال مرگ بود، به بالین او رفتم به من گفت: امام صادق به وعده ی خود عمل کرد. دوباره خدمت امام صادق (ع) رسیدم و هنوز وارد اتاق نشده بودم که فرمود: ابابصیر ما به وعده ی خود وفا کردیم.» (3).

این قطره ای از دریای فضایل امام صادق است، و ما اگر به طور اجمال درباره ی امام صادق چیزی بگوییم، آن را می گوئیم که خود امام صادق (ع) فرموده است. جهنی می گوید: «ما در مدینه درباره ی فضایل اهل بیت صحبت می کردیم و شبهه ی ربوبیت برای ما جلو آمد. امام صادق (ع) را ملاقات نمودیم. حضرت فرمودند: این فکر خرافی چه وقت به نظر شما رسید؟ همانا برای ما پروردگاری است که همیشه حافظ ما است و ما او را عبادت می کنیم. شما می توانید هر چه می خواهید درباره ی ما بگویید، مشروط بر اینکه ما را مخلوق خداوند متعال بدانید.»

این جمله از بسیاری از ائمه طاهرين عليهم السلام نقل شده است، (4) باید بدانیم که ائمه ی طاهرين ممکن الوجود، بنده ی مخلوق، و فقر صرف هستند و استقلالی از خود ندارند. استقلال، وجوب، وجود، ربوبیت، خلق، و غنا مختص ذات ربوبی است؛ ولی آنان واسطه ی فیض این عالم، مظهر صفات خداوند، عالم بما سوی الله و دارای همه ی صفات کمال می باشند.

و به گفته ی امیرالمؤمنین (ع): نزلونا عن الربوبية و قولوا فینا ما شئتم.

ما را خدا نگوید و هر چه می خواهید درباره ی ما بگویید.

«بحار الانوار - کتاب الاماهة» .

ص: 700

- 
- 1- سفینه البحار ج 1 ص 423.
  - 2- محجة البيضاء ج 4 ص 263 و كشف الغمة ص 426 و اصول کافی ج 1 ص 474.
  - 3- بحار الانوار ج 48 ص 138، مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 240.
  - 4- در خصال از امیرالمؤمنین علیه السلام در توفیعی از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام (احتجاج طبرسی ج 2) و در کتاب البصائر و....

از گرایش های طبیعی انسان علاقه به مال اندوزی است. انسان می خواهد بهره وری نعمت های الهی را به خویش اختصاص دهد. گرایش طبیعی انسان در این میدان آنگونه پیش تاز است که این بیماری را در اعماق جان انسان رسوخ می دهد. طبع حریص انسان همه چیز را برای خویش خواسته و از بهره وری دیگران منع می کند، ان الانسان خلق هلوعا (1)، اذا امسه منوعا (2)؛ «انسان آزمند آفریده شد،... انسان هنگامی که خیری به او رسد دیگران را منع می کند».

قرآن این بیماری را درمان می کند. با تعالی بخشیدن به روح، انسان را وادار می سازد که از بخل ورزی و شح نفس دوری گزیند. بخل را مهار می کند تا به رستگاری برسد، و من یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون. (3) «کسانی که بخل نفس خود را مهار نمایند، آنها رستگار می باشند».

قرآن در همین راستا داستان فردی را که درخت میوه اش (خرما) در حیاط فرد فقیری سر کشیده بود مطرح می سازد. وی بچه های خردسال همسایه را از بهره گیری خرماهایی که به داخل حیاط وی می ریخت سخت منع می نمود. شخصی به نام «ابو دحداح» از وی خواست درختش را به قیمت گزاف (چهل درخت) مبادله کند. با این قیمت گزاف آن درخت را از وی خرید به فرد فقیر بخشید. قرآن فرد بخیل را نکوهش می نماید، اما من بخل و استغنی، (4) و از فردی چون «ابو دحداح» ستایش می کند که با تقواترین است، فما من اعطي و اتقي. (5) از وی به عنوان با تقواترین یاد می کند، و سیجنهها الاتقي. (6).

این بخل و شح نفس است که روانی دارد از میوه درخت که نعمت الهی است فرزندان فقیر همسایه بهره بینند. سرشت طبیعی تا این مقدار انسان را سقوط می دهد. اینک به تماشای صفت کرم و سخاوت صادق آل محمد علیه السلام می نشینیم تا بر ما آشکار گردد که عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که قرآن عینیت یافته در جامعه می باشند، چگونه خویش را ترکیه نموده اند؛ تا چه درجه ای در پاکی و بلند مرتبه ای بار یافته اند. مشاهده کنیم عترت آل رسول چگونه بخل را مهار نموده اند و چگونه مظهر صفت حسنی الهی، کرم و بخشش قرار دارند.

امام صادق علیه السلام در مدینه باغ خرمایی احداث کرده بودند که خود با یاران به آن رسیدگی می نمودند تا به ثمر برسد. این روش عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود که همواره به تولید و عمران و آبادگری توجه شایانی داشتند. هنگامی که باغ به ثمر می نشست و وقت بهره برداری فرا می رسید، حضرت دستور می دادند از آخر باغ قسمتی از دیوار باغ را سوراخ کنند تا دیگران و رهگذران بتوانند از میوه باغ بهره ببرند، فاذا نضج الثمر امر الوكلاء ان یثلموا فی حیطانها الثلم لیدخل الناس و یأكلوا من الثمر. (7).

این رفتار امام صادق علیه السلام کمال پاکی و دوری از بخل و اوج شکوفایی صفت سخاوت است. نه تنها بهره وری دیگران را مانع نمی شود، بلکه راه را برای استفاده دیگران هموار می سازد. چند نکته مهم و آموزنده از این رفتار می توان بهره وری نمود:

1- امام بخل و گرایش طبیعی نفس خویش را آنگونه به زنجیر کشیده است که هیچ گونه چالشگری از این خواهش نفسانی و هیچ گونه خطری متوجه تقوا و پاکی حضرت نمی شود. بلکه به راحتی از اموال حلال خویش انفاق می نماید.

2- در بهره وری دیگران هیچ گونه محدودیتی به وجود نمی آورد که فرد نیازمند یا رهگذر چه مقدار از این باغ استفاده کند، بلکه شرایط بهره وری را برای همگان فراهم می سازد.

3- در بهره وري نیازمندان آنان را وادار به سؤال نمي کند تا عرق شرمندگي سؤال در چهره آنان نشيند. بلکه دري فرعي که محل رفت و آمد صاحب باغ نيست و دور از چشم صاحب باغ است را فراهم مي آورد تا نیازمند براي سير کردن شکمش کرامتش آسيب نبيند و شرمنده صاحب نعمت نشود.

4- مقدار بهره وري را تعيين نمي کند؛ بلکه در اختيار انصاف نیازمند مي گذارد که خودش به مقدار نیازش بهره مند شود.

5- افراد خاص را مورد عنايت قرار نمي دهد، بلکه با ايجاد راه فرعي راه را براي همگان هموار مي سازد. نه تنها فقرا بلکه ديگران نيز در صورت علاقه مندي مي توانند از ميوه هاي باغ حضرت بهره ببرند. اين است الگوي کرم و سخاوت و اين است الگوي رفتار زندگي انساني. کجا و در کدامين مکتب اين گونه ارزش را مي توان سراغ گرفت؟!.

ص: 701

---

1- معارج، 19.

2- همان، 21.

3- حشر، 9.

4- اللیل، 8.

5- همان، 5.

6- همان، 17؛ الکشاف، ج 4، ص 764؛ نور الثقلین، ج 5، ص 589؛ در المنثور، ج 6، ص 375.

7- اعلام الهدایة، ج 8، ص 26.

از سفارشات گران بها و نورانی امام صادق علیه السلام به مؤمن طاق این است که فرمود: ای فرزند نعمان، از کشمکش و نزاع پرهیز که آن اعمال خیر تو را تباه می کند و از جدال ناپسند پرهیز کن که تو را هلاک خواهد نمود و از درگیری و خصومت زیاد پرهیز کن که تو را از خدا دور خواهد نمود. همانا مسلمانان پیشین قبل از همه چیز تمرین سکوت می کردند، حال آن که شما تمرین سخن گفتن می کنید. آنها قبل از این که قصد اطاعت و بندگی خدا را داشته باشند؛ ده سال تمرین سکوت می کردند. پس اگر توانایی و صبر بر آن را در خود می یافتند خود را برای عبادت آماده می دیدند و گرنه می گفتند: ما هنوز اهلیت پیدا نکرده ایم و کسی می تواند نجات پیدا کند که بتواند در مقابل زشتی ها سکوت نماید و بر آزار دولت باطل صبر نماید، چنین افرادی مؤمنان و برگزیدگان و دوستان حقیقی خداوند هستند.

سپس فرمود: به خدا سوگند! یکی از شما چون وارد قیامت شود اگر به اندازه ی گنجایش زمین طلا در راه خدا داده باشد؛ اما حسد مؤمنی را در دل داشته باشد آن طلاها در آتش گداخته خواهد شد [و او در آنها معذب خواهد بود].

ای فرزند نعمان، کسی که از او سؤالی شود و بگوید: نمی دانم، در حق علم و دانش ظلم نکرده و انصاف داشته است. ای فرزند نعمان! مؤمن [ممکن است] در مجلس خود حسد بورزد، اما هنگامی که از آن مجلس خارج گردید کینه از دل او خارج می شود.

ای فرزند نعمان، اگر می خواهی محبت و علاقه ی تو نسبت به برادر دینی خود خالص بماند، با او مزاح [زیاد] و بحث و جدل، و مباحثات مکن و کینه و دشمنی او را در دل مگیر و دوست خود را به اسرار خویش آگاه مکن مگر به اندازه ای که اگر دشمن تو به آن آگاه شود، زیانی به تو نرسد؛ زیرا ممکن است دوست انسان روزی دشمنش شود.

ای فرزند نعمان، بلاغت در سخن به تندی زبان و بیهوده گویی و شوخی های فراوان نیست، بلکه بلاغت در سخن به معنای فهم کلام و قصد تفهیم و اثبات حقیقت می باشد. (1).

امام صادق عليه السلام به حمran بن اعين فرمود: در امور دينوي به ضعيف تر از خود نگاه كن؛ نه به كسي كه توان مالي بيشتري دارد، تا به نعمت هاي الهي قانع باشي و استحقاق افزايش نعمت خدا را پيدا كني. و بدان كه عمل كم و دائم اگر همراه با يقين باشد، نزد خداوند بهتر از عمل زيادي است كه همراه با يقين نباشد. و بدان كه هيچ تقوا و ورعي بهتر از پرهيز از محرمات و دوري از آزار و غيبت مؤمنين نيست و هيچ زندگي شيرين تر از حسن خلق نيست و هيچ مالي سودمندتر از قناعت نيست و هيچ ناداني خطرناك تر از عجب و خودپسندي نيست. (1).

ص: 703

امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر فرمود: من خودم و تورا به تقوا و طاعت خدا سفارش می کنم. همانا اطاعت از خداوند و پرهیز از گناه و تواضع در برابر خداوند و آرامش خاطر و کوشش در راه خدا و کسب رضایت او و رعایت امر و نهی الهی و خیرخواهی نسبت به پیامبران خدا، از نشانه های تقوا می باشد.

به راستی کسی که تقوای الهی را پیشه کند، خود را با کمک الهی از آتش دوزخ نجات داده و خیر دنیا و آخرت را به دست آورده است و کسی که مردم را به تقوای الهی دعوت کند، به رستگاری دعوت نموده است. و خداوند او را به رحمت خود از متقین قرار می دهد. (1).

ص: 704

امام صادق علیه السلام به جمیل بن دراج فرمود: بهترین شما شیعیان، کسانی هستند که اهل سخاوت و بخشش باشند و بدترین شما افراد بخیل می باشند. و از اعمال شایسته این است که به برادران دینی خود احسان کنی و در حوایج آنان تلاش نمایی چرا که این اعمال بینی شیطان را به خاک می مالد و انسان را از آتش دوزخ نجات می دهد و وارد بهشت می کند.

ای جمیل بن دراج، این حدیث را برای دوستان شایسته ی خود بیان کن. جمیل به امام صادق علیه السلام می گوید: فدای شما شوم دوستان شایسته ی من چه کسانی هستند؟ امام علیه السلام فرمود: کسانی که در سختی ها و آسانی ها به برادران خود احسان و اکرام می نمایند. سپس فرمود ای جمیل، مگر نمی دانی که این عمل برای برادران شایسته آسان خواهد بود؛ [توبنگر چگونه] خداوند افرادی را ستایش نموده که از دنیا مال اندکی داشته اند و درباره ی آنان فرموده است: (و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فأولئک هم المفلحون) (1).

ص: 705



امام صادق عليه السلام هنگامي که معلي بن خنيس تصميم سفر نمود، به او فرمود: اي معلي، عزت خدا را حفظ کن تا خدا تو را عزيز گرداند. معلي گفت: عزت خدا را به چه چيز حفظ نمايم؟ امام فرمود: از خدا بترس تا خدا همه چيز را از تو بترساند. اي معلي، به برادران ديني خود نيکي و احسان کن؛ زيرا خداوند احسان و بخشش را عامل محبت و بخل را عامل دشمني قرار داده است. سپس فرمود: به خدا سوگند! اگر شما از من چيزي بخواهيد و من آن را به شما عطا نمايم بيشتر دوست مي دارم تا اين که چيزي از من درخواست نکنيد و چون به شما احساني نکنم مرا مبعوض بداريد. و هر چه را که خداوند به دست من براي شما قرار مي دهد، در حقيقت بايد خدا را ستايش نماييد و از شکر او غافل مشويد. (1).

ص: 706

سفیان ثوری می گوید: من امام صادق علیه السلام را ملاقات نموده و به آن حضرت گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرا نصیحت و موعظه کنید. امام علیه السلام فرمود: ای سفیان انسان دروغگو مروت و جوانمردی ندارد و انسان ملول و خسته برادری ندارد، و انسان حسود راحتی ندارد و کسی که بد اخلاق باشد سروری ندارد. گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، بیش از این مرا موعظه کنید. فرمود: ای سفیان، به خدا توکل و اعتماد کن تا مؤمن محسوب شوی و به مقدرات خداوند راضی باش تا بی نیاز باشی، و به هم نشینان و همسایگان خود احسان و نیکویی کن تا مسلمان شمرده شوی و با فاسق و گناهکار همنشین مشو که او فسق و فجور خود را به تو می آموزد و در امور خود با کسانی مشورت کن که از خدای خود می ترسند.

گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، بیش از این مرا نصیحت فرمایید. امام علیه السلام فرمود: ای سفیان، کسی که بخواهد بدون عشیره و قبیله عزیز باشد و بدون مال غنی و بی نیاز باشد و بدون سلطنت و حکومت هیبت و عظمت داشته باشد؛ باید لباس ذلت گناه را از تن بیرون کند و لباس عزت طاعت را به تن بپوشاند. (1).

روزی سفیان ثوری به امام صادق علیه السلام گفت: از شما جدا نمی شوم تا برای من سخنی بگویند و مرا نصیحت نمایید. امام صادق علیه السلام به او فرمود: حدیث زیاد برای تو سودی ندارد. سپس فرمود: ای سفیان، اگر خداوند به تو نعمتی عطا نمود و تو دوست داشتی که آن نعمت برای تو ادامه یابد، پس شکر آن نعمت و حمد خدا را زیاد به جای بیاور؛ زیرا خداوند در قرآن فرموده است: (لئن شکرتم لأزیدنکم) (2) و هنگامی که روزی تو تنگ شد، زیاد استغفار کن؛ زیرا خداوند در قرآن فرموده است: (... استغفروا ربکم انه کان غفارا - یرسل السماء علیکم مدرارا - و یمددکم بأموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم أنهارا) (3) یعنی: از پروردگار خویش استغفار نمایید همانا او بسیار بخشنده است و اگر از او طلب مغفرت کنید برای شما رحمت فراوان از آسمان می فرستد و اموال و فرزندان شما را زیاد می کند و باغستان ها و نهلهایی به شما عطا می فرماید.

سپس فرمود: ای سفیان، هنگامی که از جانب سلطان و یا غیر سلطان اندوهی پیدا می کنی فراوان بگو: (لا حول و لا قوة الا بالله) زیرا آن کلید گشایش امور و گنجی از گنج های بهشتی می باشد. پس سفیان دست های خود را به یکدیگر گره نمود و گفت سه نصیحت بزرگ برای من گفته شد. (4).

ص: 707

1- بحار الأنوار ج 78 / 192.

2- ابراهیم / 7.

3- نوح / 10 - 12.

4- حلیة الأولیاء ج 3 / 193.

عنوان بصري همواره نزد مالك بن انس رفت و آمد مي كرد [و مسایل خود را از پیشوای مالکیه، سؤال مي نمود]. پس روزي تصمیم گرفت که از وجود امام صادق علیه السلام بهره مند شود و چون خدمت آن حضرت رسید، امام علیه السلام به او فرمود: من مراجعان مخصوصي دارم و علاوه بر آن در هر ساعتی از شبانه روز مشغول ذکر و دعا هستم، و تو مرا از دعاها و ذکرهایم بازمی داری، پس همان گونه که تا به حال مسایل خود را از مالك بن انس می پرسیدی و نزد او رفت و آمد می کردی، حال نیز از او بپرس.

عنوان بصري می گوید: من با شنیدن این سخنان بسیار ناراحت و غمگین شدم و به مسجد رفتم و کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستم و سلام کردم و روز بعد داخل روضه ی پیامبر صلی الله علیه و آله شدم و دو رکعت نماز خواندم و گفتم: خدایا، من از تو می خواهم که قلب جعفر بن محمد علیه السلام را به من معطوف نمایی و از دانش او مرا بهره مند کنی تا به صراط مستقیم دین تو هدایت شوم. و چون صبرم تمام شد و سینه ام تنگ گردید به در خانه ی امام صادق علیه السلام رفتم و در خانه او را کوبیدم خادم آن حضرت گفت: چه می خواهی گفتم: آمده ام به آقا سلام کنم. خادم گفت: آقا در محراب خود مشغول نماز است. پس من کنار آن در نشستم و چیزی نگذشت که خادم آمد و گفت: اکنون با عنایت خداوند داخل شو، پس من وارد شدم و بر آن حضرت سلام کردم و ایشان جواب داد و فرمود:

بنشین، خدا تو را ببخشد و چون نشستم امام علیه السلام مدتی سر به زیر انداخت و سپس فرمود: کنیه ی تو چیست؟ گفتم: ابو عبدالله است فرمود: خدا این کنیه را برای تو ثبت نماید و به تو توفیق مرحمت کند، اکنون سؤال تو چیست؟ پس من پیش خود گفتم: اگر این ملاقات فایده ای جز این دعا برایم نداشته باشد، همین دعا برای من بسیار ارزشمند خواهد بود. سپس امام علیه السلام سر مبارک خود را بالا نمود و فرمود: سؤال تو چیست؟ گفتم: من دعا کردم و از خدای خود خواستم که قلب شما را به من معطوف نماید و مرا از علم شما بهره مند گرداند امیدوارم خداوند دعای مرا مستجاب نموده باشد پس امام علیه السلام فرمود:

[ای عنوان] علم [واقعی] با تعلم و آموزش به دست نمی آید؛ زیرا علم نور است و خداوند آن را در قلب کسی قرار می دهد که بخواهد او را هدایت کند. پس اگر تو طالب علم هستی باید اول حقیقت عبودیت را در خود ایجاد کنی و سپس علم را از راه عمل به دست آوری و از خدا بخواهی که آن علم را نیز به تو تفهیم نماید گفتم: یا شریف فرمود: بگو: یا ابا عبدالله. گفتم: یا ابا عبدالله حقیقت عبودیت چیست؟ فرمود حقیقت عبودیت و بندگی سه چیز است:

اول آن که بنده در مقابل خداوند هیچ قدرت و اختیاری برای خود نداند؛ همان گونه که غلامان و بندگان خود را مالک چیزی نمی دانند و مال و ثروت را متعلق به خدا می دانند و همان گونه که او دستور داده مصرف می کنند و اساسا بنده از پیش خود تدبیری ندارد و همه ی حرکات خود را طبق دستور مولای خود انجام می دهد و هنگامی که بنده برای خود اختیاری قایل نباشد و خود را مالک چیزی نداند، دادن اموال در راه خدا برای او آسان خواهد بود و هنگامی که بنده تدبیر امور خویش را به خدا واگذار نماید، مصایب دنیا نیز برای او آسان خواهد شد و هنگامی که بنده مشغول به انجام اوامر و پرهیز از نواهی خداوند باشد فرصتی برای نزاع و مباهات پیدا نخواهد کرد.

و هنگامی که خداوند این سه خصلت را به بنده ی خود عطا نمود دنیا [وزینت های آن] و ابلیس [و وسوسه های او] و [آزار] مخلوقات دیگر برای او ناچیز خواهد بود. و هرگز نسبت به دنیا و آنچه در آن است تفاخر و تکاثری نخواهد داشت و در راه بندگی خدا به دنبال شهرت و بزرگی نیست و اوقات خود را با امور باطل از بین نمی برد و این اولین درجه ی تقوا می باشد چنان که خداوند می فرماید: (تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الأرض ولا فسادا والعاقبة للمتقين) (1).

عنوان بصري مي گوید: سپس من به امام عليه السلام گفتم: يا ابا عبدالله، مرا نصيحت كنيد. امام عليه السلام فرمود: من تو را به نه چيز سفارش مي كنم. و آن نه چيز مربوط به كساني است كه مي خواهند در طريق الهي سلوك نمايند و از خدا مي خواهيم كه به تو توفيق انجام آن كارها را بدهد. تا اين كه فرمود: از آن نه چيز، سه چيز درباره ي رياضت نفس و سه چيز درباره ي حلم و بردباري و سه چيز ديگر درباره ي علم و دانش مي باشد؛ پس تو از آنها مراقبت كن و از بي اعتنايي به آنها بترس.

عنوان بصري مي گوید: پس من قلب خود را آماده ي شنيدن آنها كردم. امام عليه السلام فرمود: آن سه چيزي كه مربوط به رياضت نفس است: 1- بپرهيز از اين كه اگر اشتها به خوردن چيزي نداري آن را نخوري زيرا آن سبب حماقت و ابلهگي تو خواهد شد 2- تا گرسنه نشده اي غذا مخور و چون خواستي غذايي را بخوري مراقب حلال بودن آن باش و نام خدا را نيز قبل از آن بر زبان خود جاري كن و سخن رسول خدا صلي الله عليه و آله را به ياد آور كه فرمود: «هيچ انساني ظرفي را پر نكرده كه بدتر از ظرف شكم باشد» 3- و اگر ناچار به خوردن غذا هستي پس معده ي خود را سه قسمت كن، قسمتي را براي غذا و قسمتي را براي آب و قسمتي را براي نفس قرار ده.

و اما آن سه چيزي كه مربوط به حلم است: 1- هر كس به تو گفت: اگر يكي بگويي ده تا مي شنوي، تو به او بگو، اگر تو ده تا بگويي از من يكي هم نخواهي شنيد؛ 2- هر كه به تو دشنام داد به او بگو: اگر آنچه را كه تو گفتي راست باشد من از خدا مي خواهيم كه مرا ببخشد و اگر دروغ باشد من از خدا مي خواهيم كه تو را ببخشد 3- و هر كه به تو وعده ي ظلم و آزار داد تو به او وعده ي خيرخواهي و احسان بده.

اما آن سه چيزي كه مربوط به علم است: 1- آنچه را نمي داني از علما سؤال كن و بپرهيز از اين كه سؤال تو از روي تجربه و امتحان كردن آنها باشد 2- بترس كه در امور ديني به فكر و اندیشه ي خود عمل كني؛ بلكه در هر چه كه امكان احتياط دارد احتياط كن 3- از فتوا دادن فرار كن، همان گونه كه از حيوان درنده فرار مي كني و گردن خود را براي مردم پل قرار مده، سپس فرمود: اي عنوان بصري برخيز كه من نصايح لازم را به تو گفتم، پس اوقات مرا مشغول مكن و مزاحم ذكر و دعاي من مشو، همانا من در صرف اوقات خود بخيل هستم. و السلام علي من اتبع الهدى» (2).

ص: 708

1- قصص / 83.

2- بحار الأنوار ج 1 / 224.

## سفارش های کوتاه و ارزشمند امام صادق

نصیحت ها و سفارش های ارزشمند و گران بهای امام صادق علیه السلام، در ابعاد گوناگون، با عبارات زیبا و دلنشین بیان شده است. امام صادق علیه السلام نه تنها شیعیان و دوستان خود را بلکه مخالفان و دشمنان را نیز نصیحت و ارشاد می نمود. و ما به برخی از سفارش های آن حضرت می پردازیم.

امام صادق علیه السلام گاهی ما را به تقوا و ورع و کوشش در راه خدا و طولانی کردن سجود و رکوع سفارش نموده و می فرماید: «کونوا دعاة للناس بغير ألسنتکم [یروا منکم الورع و الاجتهاد و الخیر فان ذلك داعية]» و یا می فرماید: «کونوا لنا زینا و لا تكونوا علینا شیئا» (1)

و گاهی ما را به درجات بالاتری از ایمان و کمال هدایت می کند تا ما اهل دعا و توکل باشیم و می فرماید: «من أعطي ثلاثا لم يمنع ثلاثا من أعطي الدعاء أعطي الاجابة، و من أعطي الشکر أعطي الزیادة، و من أعطي التوکل أعطي الکفاية» سپس می فرماید: آیا کتاب خدا را خوانده ای که می فرماید: «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» و یا می فرماید: «أدعونی أستجب لکم»؟ (2)

و در جای دیگر ما را به منازل بالاتری سوق می دهد و می فرماید: «اذا أراد أحدکم أن لا یسأل الله شیئا الا أعطاه فلیأس من الناس کلهم و لا یكون له رجاء الا عندالله، فاذا علم الله عزوجل ذلك من قلبه لم یسأل الله شیئا الا أعطاه.» (3)

و گاهی ما را به اخلاق نیک و صفات پسندیده ترغیب می نماید و مسأله ی تواضع و مراتب آن را بیان می فرماید و می گوید: «من التواضع أن ترضی من المجلس دون المجلس و أن تسلّم علی من تلقی، و أن تترك المرء و ان كنت محقاً، و لا تحب أن تحمد علی التقوی.» (4) و گاهی به برخی از خصلت های نیکو اشاره می فرماید که سبب زیبایی و تعالی انسان می شود و به اصحاب خود می فرماید: «سخنی را از من بشنوید که زیباتر از استر منقوش باشد و آن این است که از سخنان بی فایده پرهیز نمایی و سخنان مفید را نیز در جای خود بگویند، چه بسا گوینده ای که به دلیل گفتن سخن بی جا به شخصیت خود آسیب رسانده است و هرگز با افراد سفیه و حلیم نزاع نکنید. زیرا هر که با شخص حلیم نزاع کند زمین می خورد و هر که با سفیه و نادانی نزاع کند موهون می شود.»

و یا می فرماید: «اگر نامی از برادر خود بردید، او را به بهترین توصیف که خود دوست می داریم یاد کنید.»

و یا می فرماید: «اعمال خیر را مانند کسی انجام دهید که یقین دارد عمل خیر و احسان او به احسان پاداش داده می شود» [چنان که خداوند در قرآن می فرماید: (هل جزاء الاحسان الا الاحسان)].

ایشان چنان از حسن خلق سخن می گوید که ما را به داشتن اخلاق نیکو مشتاق می کند و می فرماید: «هنگامی که با مردم معاشرت می نمایید، سعی کنید که دست احسان شما فوق آنان قرار گیرد؛ زیرا ممکن است انسان در بعضی از عبادت های خود قصور نموده باشد و خداوند سبب حسن خلق، او را به درجه ی روزه داران شب زنده دار برساند.» (5)

امام صادق علیه السلام درباره ی حسن خلق و سعادت بندگان خدا به سبب آن به دوستان خود بسیار سفارش نموده و می فرماید: «ان الله ارتضی لکم الاسلام دینا فأحسنوا صحبته بالسخاء و حسن الخلق» یعنی: خداوند اسلام را به عنوان دین خود، برای شما پسندیده، پس شما به وسیله ی سخاوت و حسن خلق همنشین خوبی برای اسلام باشید. (6)

امام صادق علیه السلام به وسیله مفضل بن عمر جعفی ما را به شش خصلت توصیه نموده که ارزش آنها قابل توصیف نیست. ایشان می فرماید: «أوصيك بست خصال تبلغهن شيعتي قال: و ما هي يا سيدي؟ قال عليه السلام: أداء الامانة الي من ائتمنك. و أن ترضي لأخيك ما ترضي لنفسك، و اعلم أن للأمر أواخر فاحذر العواقب، و أن للأمر بغتات فكن علي حذر، و اياك و مرتقي جبل سهل اذا كان المنحدر و عرا، و لا تعدن أخاك وعدا ليس في يدك و فاءه» (7) یعنی: ای مفضل، من تورا وصیت می نمایم که شش خصلت را از جانب من به شیعیانم بگویم. مفضل گفت: ای مولای من، آن شش خصلت کدام است؟ فرمود: 1- هر که امانتی به تو سپرد تو آن را به او بازگردان؛ 2- آنچه را که برای خود راضی می شوی برای برادر دینی خود نیز راضی بشو؛ 3- بدان که هر امری عاقبتی دارد و از عاقبت امور حذر کن؛ 4- بدان که هر امری خطر زوال و نابوی دارد و تو از خطرهای ناگهانی بترس؛ 5- بترس که از کوهی به آسانی بالا بروی و راه بازگشت از آن خطرناک باشد؛ 6- هرگز چیزی را که در اختیار نداری و عملی که در اختیار تو نیست، به برادر دینی خود وعده مده. (8).

به خدا سوگند این سفارش ها بسیار نیکو و ارزشمند است و چه بسیار از این گونه نصایح برای ما بیان شده تا با عمل کردن به آنها راه سعادت و کمال انسانی را بیمائیم و از ملایکه پیشی بگیریم، اما گوش شنوا کجاست؟!

امام صادق علیه السلام ما را از خصلت هایی که سبب پستی و هلاکت می شود نهی نموده و می فرماید: «مزاح و شوخی [زیاد] مکن که نور تو از بین می رود و دروغ مگو که ارزش و شأن تو ضایع می شود و از اظهار خستگی و ناتوانی پرهیز کن، زیرا اظهار خستگی و ناتوانی تورا از صبر در راه حق باز می دارد و حقی را نمی توانی ادا کنی.»

امام صادق علیه السلام می فرماید: حضرت عیسی علیه السلام فرمود: کسی که اندوه او زیاد باشد بدن او بیمار خواهد بود، و کسی که خلق او بد باشد خود را عذاب خواهد داد، و کسی که گفتار او زیاد باشد خطای او نیز زیاد خواهد بود، و کسی که زیاد دروغ بگوید ارزش و اعتبار او از بین می رود و کسی که با مردم نزاع و مشاجره کند مروت او ضایع می شود. (9).

و از سفارش های امام صادق علیه السلام به اصحاب و شیعیان خود این است که فرمود: «تزاووا فان في زیارتکم احیاء لقلوبکم و ذکرا لأحادیثنا، و أحادیثنا تعطف بعضکم علی بعض فان أخذتم بها رشدتم و نجوتم، و ان ترکتموها ضللتهم و هلکتهم، فخذوا بها و أنا بنجاتکم زعیم» (10) یعنی: «به زیارت و ملاقات یکدیگر بروید تا به واسطه ی آن دل ها و قلب های شما زنده شود و احادیث ما را به یاد آورید؛ زیرا احادیث ما شما را به یکدیگر نزدیک می کند. پس اگر به سخنان و احادیث ما عمل کردید رشد و کمال پیدا می کنید و نجات می یابید و اگر از آنها فاصله گرفتید گمراه و هلاک می شوید.»

حقا امامان معصوم علیهم السلام با نصایح و سفارش های خود، تمام راه های خیر و صلاح را برای ما بیان نموده اند و ما را از انحراف و گمراهی دور نگاه داشته اند؛ بنابراین تنها راه نجات و کمال انسان تمسک جستن و عمل کردن به سخنان آنان است، چنان که گمراهی و هلاکت نیز با دوری از نصایح آنان حاصل می گردد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: شما شیعیان عقاید و اعمال خود را برای خدا قرار دهید نه برای مردم؛ زیرا هر چه برای خدا انجام گیرد مربوط به خدا خواهد بود و هر چه برای مردم انجام گیرد ارتباطی به خداوند نخواهد داشت. و در عقاید خود با یکدیگر نزاع نکنید، زیرا نزاع و درگیری دل ها را مریض می کند و خداوند به پیامبر خود صلی الله علیه و آله می فرماید: (انک لا تهدي من أحببت و لكن الله يهدي من يشاء) (11) یعنی: تو نمی توانی هر که را دوست می داری هدایت کنی، و خدا هر که را بخواهد [و شایسته باشد] هدایت خواهد نمود. و یا می فرماید: (... أفأنت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین) (12) یعنی: آیا تو می توانی کسی را مجبور به ایمان کنی؛ سپس فرمود: «این مردم [یعنی اهل تسنن] را رها کنید [که هدایت نخواهند شد]، زیرا آنها دین خود را از مردم گرفته اند، و شما دین خود را از رسول خدا

صلي الله عليه وآله و اميرالمؤمنين عليه السلام گرفته ايد و هرگز مرجع ديني شما و آنان يكسان نخواهد بود و من از پدرم شنيدم كه مي فرمود: اگر خداوند ولايت ما را براي بنده اي نوشته باشد، او سريع تر از پرنده اي كه به طرف لانه ي خود پرواز مي كند به طرف ما پرواز خواهد نمود.»

از روايات و احاديث ائمه ي اطهار عليهم السلام، در مي يابيم كه آنان مناظرات و مباحث فراواني را بر اساس اصول صحيح عقلائي و منطقي با اهل سنت و ديگران داشته اند، و با وجود چنين مباحث دقيقتي، عده اي از كافران و مشركان همچنان بر كفر خود باقي مانده و هيچ تبديلي در اعتقاد خود نداده اند با آن كه حقيقت براي آنان كاملا روشن گشته و هيچ گونه عذري نداشته اند، و چه بسا افراد كافر و ملحدي كه به آساني با کوتاه ترين استدلال اسلام را پذيرفته اند.

امام صادق عليه السلام براي تقويت روحيه ي شيعيان و آينده نگري آنان مي فرمايد: «بر مصايب و مشكلات دنيا صابر باشيد؛ زيرا دنيا ساعتی بیش نیست. از این روشما نسبت به آنچه گذشته است در این ساعت، نه احساس دردي مي كنيد و نه احساس شادي و سروري، و نسبت به آنچه كه نيامده است اطلاعي نداريد و نمي دانيد چه خواهد شد؛ بنابراین شما بايد ساعت كنوني خود را دريابيد و در اين ساعت در مقابل اطاعت و معصيت خدا صابر باشيد. (13).

با توجه به اين حديث، شادي و اندوه گذشته، فراموش شدن است و آينده نيز معلوم نيست كه چه خواهد شد؛ بنابراین انسان تنها بايد به زمان حال بينديشد و در برابر مشكلات و مصايب و طاعت خداوند صابر باشد و تمام تلاش و كوشش خود را به چيزي كه بايد در اين ساعت انجام دهد معطوف كند. شاعر نيز در اين مورد مي گويد: ما مضي فات و المؤمل غيب

و لك الساعة التي أنت فيها شاعر ديگري نيز مي فرمايد: ما فات مضي و ما سيأتيك فأين

قم فاغتنم الفرصة بين العدمين امام صادق عليه السلام در تشبيه زيباي خود مي فرمايد: «عقل خود را به منزله ي خويشاوندی خيره خواه و فرزندی مهربان بدان و عمل خود را به منزله ي پدري بدان كه بايد از او پيروي كني و نفس خود را به منزله ي دشمني بدان كه بايد با او مبارزه نمائي و مال خود را به منزله ي عاريه اي بدان كه بايد آن را به صاحبش بازگرداني.» (14).

امام عليه السلام درباره ي شخصيت اجتماعي مؤمن فرمود: «اگر مي تواني، كاري كن كه بين مردم معروف و شناخته نباشي؛ زيرا تعريف و ستايش مردم براي تو سودي نخواهد داشت و باكي نيست كه تو بين مردم مذموم و نكوهيده باشي و نزد خداوند عزيز و محبوب باشي.» (15).

و درباره ي تشويق و ترغيب به دعا فرمود: «دعا قضاي حتمي خدا را برمي گرداند، پس فراوان دعا كنيد كه آن كليد رحمت الهي و رسيدن به هر حاجتي است و كسي به وعده هاي الهي نمي رسد، مگر با دعا. و هيچ دري نيست كه فراوان كوييده شود جز آن كه اميد باز شدن آن به روي كوبنده وجود دارد.» (16).

و در زيباترين و سودمندترين سخن خود فرمود: «كسي كه با اظهار علاقه و محبت رو به شما مي آورد، عيوب او را مطرح نكنيد و با بيان گناه و خطاهايش او را شرمسار نگردانيد؛ زيرا اين عمل از اخلاق پيامبر خدا صلي الله عليه وآله و اوليائي او نمي باشد.» (17).

و از سخنان بسيار سودمند آن حضرت اين است كه فرمود: «در آنچه كه چاره اي جز دانستن آن را نداريد، به دقت بنگريد [تا گرفتار آفت و شرمساري نشويد] و آنچه را كه عذري در ندانستن آن نداريد، در دانستن آن كوشا باشيد [تا گرفتار زحمت و تدارك اعمال نگرديد] همانا

دين خدا ارڪاني دارد كه عبادت هاي ظاهري جبران جهالت و ناداني شما را نسبت به آنها نمي كند و آگاهي پيدا كردن از آنها و حفظ ديانت به وسيله ي آنها، ضروري به زندگي و اقتصاد مؤمن نمي زند و احدي جز با لطف و مدد الهي نمي تواند به سوي فهم احكام و معارف و اسرار ديني راه پيدا كند. (18).

ص: 709

- 1- كافي باب الورع.
- 2- طلاق / 3 - ابراهيم / 7 - مؤمن / 60.
- 3- كافي باب الاستغناء عن الناس.
- 4- كافي باب التواضع.
- 5- كافي باب حسن الخلق.
- 6- كافي باب كظم الغيظ.
- 7- بحار الأنوار ج 78 / 250.
- 8- بحار ج 78 / 250.
- 9- بحار ج 78 / 199.
- 10- كافي ج 2 / 186، باب تذاكر الاخوان.
- 11- قصص / 56.
- 12- يونس / 99.
- 13- بحار الأنوار ج 78 / 311.
- 14- كافي ج 2 / 454.
- 15- بحار الأنور ج 78 / 224.
- 16- كافي باب ان الدعاء يرد البلاء و القضاء ج 2 / 470.
- 17- كافي ج 8 ص 150.
- 18- ارشاد مفيد ص 283.



تردیدی نیست که فراهم شدن شرایط برای انجام عمل شایسته فرصتی است که نباید آن را از دست داد چرا که از دست دادن آنها موجب ندامت و پشیمانی می شود و می توان گفت که همه ی موقعیت های زندگی فرصت هایی برای انسان است که اگر از دست برود، باز نخواهد گشت؛ زیرا انجام هر عملی نیاز به شرایط بسیاری دارد که بیشتر آنها از قدرت و اختیار انسان خارج می باشد، از این رو امام صادق علیه السلام می فرماید: «از فرصت ها غافل نباشید و هر کاری را در فرصت و زمان خود انجام دهید و از موانع و حوادث آینده هراس داشته باشید.»

امام صادق علیه السلام می فرماید: «اگر شرایط انجام کار خیری برای شما آماده شد، آن را به تأخیر نیندازید [زیرا ممکن است شرایط انجام آن دیگر حاصل نشود] و چون خداوند انجام آن عمل را از بنده ی خود می بیند می فرماید: «به عزت و جلالم سوگند! پس از این عمل بنده ی خود را عذاب نخواهم نمود.»

سخنان امام صادق علیه السلام در این زمینه [در کتب حدیث] فراوان است. ایشان همانگونه که در مورد فراهم شدن شرایط انجام عمل خیر سفارش کرده اند در زمینه ی فراهم شدن شرایط گناه نیز اعلان خطر نموده و ما را از انجام گناه و معصیت نهی نموده و می فرماید: «اگر شرایط گناه برای تو آماده شد از آن پرهیز کن؛ زیرا ممکن است هنگامی که خداوند بنده ی خود را بر آن گناه می بیند به او بگوید: «به عزت و جلالم سوگند! پس از این تو را نخواهم بخشید.» (1) آری سفارش های امام صادق علیه السلام در این زمینه فراوان است که در این کتاب مجال بیان همه ی آنها نیست.

ص: 710

از امام صادق علیه السلام سخنان زیبا و حکیمانه ای نقل شده که نفس های پاک و فطرت های سالم را [از لحاظ نورانیت] به صفوف ملائکه متصل می نماید و اگر مردم در آنها تدبر نمایند به سوی فضیلت و سعادت سوق داده می شوند. ما کوشیدیم تا بخشی از آنها را که صحت و انتسابشان به آن حضرت صحیح و روشن بود، جمع آوری کنیم:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

1- «العقل ما عبد به الرحمان و اكتسب به الجنان»؛ عقل مایه ی عبادت خدا و دستیابی به بهشت است.

2- «ان الثواب علي قدرالعقل»؛ پاداش عمل هر کسی به اندازه ی عقل اوست.

3- «أكمل الناس عقلا أحسنهم خلقا»؛ هنگامی مردم به کمال عقل می رسند که اخلاقشان نیکوتر باشد.

4- «دعامة الانسان العقل»؛ اساس ارزش و شخصیت انسان عقل اوست.

5- «العقل دليل المؤمن» (1)؛ عقل راهنما و دلیل مؤمن است.

6- «كمال العقل في ثلاث: التواضع لله، و حسن اليقين، و الصمت الا من خير» (2)؛ کمال عقل به سه چیز است: تواضع و فروتنی برای خدا، حسن یقین، خاموشی جز از سخن نیک.

7- «الجهل في ثلاث: الكبر، و شدة المراء، و الجهل بالله» (3)؛ نشانه ی جهالت و نادانی سه چیز است: تکبر، جدال و کشمکش شدید، شناختن خداوند.

8- «أفضل طبایع العقل العبادة، و أوثق الحديث له العلم، و أجزل حظوظه الحكمة»؛ (4) بهترین آثار عقل عبادت است، و بهترین سخن عاقل علم و دانش است، و بیشترین بهره ی او حکمت است.

9- «كثرة النظر في العلم يفتح العقل» (5) دقت و مطالعه ی فراوان در علوم، عقل را رشد می دهد.

10- «العلم جنة، و الصدق عز و الجهل ذل، و الفهم مجد، و الجود نجح، و حسن الخلق مجلبة للمودة، و العالم بزمانه لا تهجم عليه اللوابس، و الحزم مساءة الظن» (6)؛ علم سپر نجات از بلاست، و صدق و راستی سبب عزت، و جهل و نادانی سبب ذلت و خواری و فهم سبب آقایی و سروری، و بخشش سبب نجات، و حسن خلق سبب محبت و دوستی است، و کسی که آگاه به حوادث و احوال زمان خویش باشد، گرفتار اشتباه نمی شود، و دقت نظر و کاوش فراوان سبب سوء ظن مردم خواهد شد.

11- «ان شئت أن تكرم فلن، و ان شئت أن تهان فاخشن» (7) اگر می خواهی محترم باشی، نرم باش و اگر می خواهی مورد اهانت قرار گیری، خشونت و تندی کن.

12- «من كرم أصله لان قلبه و من خشن عنصره غلظ كبده» (8)؛ کسی که کریم الاصل باشد، قلب او نرم خواهد بود و کسی که عنصر او خشن باشد سخت دل خواهد بود.

- 13- «من فرط تورط، و من خاف العقاب تثبت عن الدخول فيما لا يعلم» (9)؛ کسی که افراط گر باشد، خود را به هلاکت می اندازد و کسی که عاقبت اندیش باشد از ورود در مواضع خطر خودداری می کند.
- 14- «من هجم علي أمر بغير علم جدد أنف نفسه»؛ (10) کسی که بدون علم و آگاهی بر انجام امری شتاب کند، خود را خوار نموده است.
- 15- «العلماء أمناء، و الأتقيا حصون، و الأوصياء سادة»؛ (11) علمای دینی امینان مردم هستند، و متقیان سبب امنیت مردم، و اوصیا سرور مردم هستند.
- 16- «ان هذا العلم عليه قفل و مفتاحه المسألة»؛ (12) بر روی این عمل و دانش دینی قفلی زده شده و کلید آن سؤال می باشد.
- 17- «العامل علي غير بصيرة كالسائر علي غير الطريق، لا يزيده سرعة السير الا بعدا» (13)؛ کسی که بدون علم و معرفت عبادت کند مانند کسی خواهد بود که از بی راهه حرکت کند، چنین کسی هر چه به سرعت خود بیفزاید از مقصد خود دورتر خواهد شد.
- 18- «لا يقبل الله عملا الا بمعرفة، و لا معرفة الا بعمل، فمن عرف دلته المعرفة علي العمل، و من لم يعمل فلا معرفة له، ألا ان الايمان بعضه من بعض» (14) خداوند هیچ عملی را بدون معرفت نمی پذیرد و معرفت حاصل نمی شود مگر با عمل، پس کسی که معرفت داشته باشد، معرفت او را راهنمایی به عمل می کند و کسی که عمل نکند معرفتی نخواهد داشت، آگاه باشید که ایمان از ایمان سرچشمه پیدا می کند.
- 19- «لا يتم المعروف الا بثلاثة: بتعجيله، و تصغيره و ستره»؛ (15) عمل نیک و پسندیده، به کمال و ارزش نمی رسد مگر با سه چیز: تعجیل در انجام آن، کوچک شمردن آن، پنهان نمودن آن.
- 20- «ما كل من رأي شيئا قدر عليه، و لا كل من قدر علي شيء وفق له، و لا كل من وفق له أصاب موضعا، فاذا اجتمعت النية و المقدرة و التوفيق و الاصابة فهناك السعادة» (16)؛ چنین نیست که هر چه را ببیند توان به دست آوردن آن را داشته باشد، و هر که بر هر چه قدرت و توان داشته باشد موفق به انجام آن بشود، و هر که موفق به انجام چیزی بشود از راه حق به آن دست یافته باشد. آری اگر نیت صحیح و نیرو و توفیق عمل و دسترسی به حق جمع شود، آنجا سعادت حاصل خواهد شد.
- 21- «أربعة أشياء القليل منها كثير: النار، و العداوة، و الفقر، و المرض» (17)؛ چهار چیز است که کم آن هم زیاد است: آتش، دشمنی، فقر، بیماری.
- 22- «صحبة عشرین يوما قرابة»؛ همنشینی به اندازه ی بیست روز خویشی و قرابت می آورد.
- 23- «من لم يستح عند الغيب، و يروع عند الشيب، و يخش الله بظهر الغيب فلا خير فيه» (18)؛ کسی که در پنهانی حیا نکند، و در پیری به صلاح و خیر رو نیاورد، و در خلوت از خدا ترسد خیری در او نیست.
- 24- «من أكرمك فأكرمه، و من استخف بك فأكرم نفسك عنه»؛ هر کس تو را گرامی داشت، تو نیز به او احترام اکرام کن و هر کس به تو توهین نمود، تو آبروی خویش را نگهدار و به او پاسخ مده و خود را از شر او حفظ کن.

25- «منع الجود سوء ظن بالمعبود»؛ خودداری از بخشش و احسان، بدگمانی به خداست.

26- «ان عیال المرء أسراؤه، فمن أنعم عليه فليوسع علي أسرائه، فان لم يفعل يوشك أن تزول تلك النعمة عنه» (19)؛ عیال و خانواده اسیران انسانند، پس هر کس نعمت خدا بر او افزون شد باید به خانواده ی خود وسعت دهد و اگر چنین نکند امید می رود که نعمت از او گرفته شود.

27- «ثلاثة لا يزيد الله بها الرجل المسلم الا عزا: الصفح عن ظلمه، و الاعطاء لمن حرمه، و الصلة لمن قطعه» (20)؛ سه چیز است که خداوند به سبب آنها برای مسلمان جز عزت ایجاد نمی کند: چشم پوشی و گذشت از کسی که به او ظلم کرده، احسان به کسی که او را محروم نموده، و آشتی و ارتباط با کسی که از او بریده و قطع رحم نموده است.

28- «المؤمن اذا غضب لم يخرجه غضبه عن حق، و اذا رضي لم يدخله رضاه في باطل»؛ مؤمن هنگامی که به خشم آید از حق خارج نمی شود، و هنگامی که راضی باشد [و نعمت های خدا برای او فراهم گردیده باشد] در باطل و معصیت داخل نمی شود.

29- «للصداقة خمسة شروط فمن كانت فيه فانسبوه اليها، و من لم تكن فيه فلا تنسبوه الي شيء منها، و هي أن يكون زين صديقه زينه، و سريرته له كعلائته، و أن لا يغيره عليه مال، و أن يراه أهلا لجميع مودته، و لا يسلمه عند النكبات»؛ (21) صداقت و صمیمیت پنج شرط دارد پس هر کس دارای آن شرایط بود او را صديق و دوست صميمي خود بخوانید و هر کس چیزی از این شرایط را دارا نبود او را صديق خود ندانید: 1- آبروي دوست خود را آبروي خود بدانند 2- باطن و ظاهر او برای دوست خود یکسان باشد. 3- مال دنیا سبب خشم بر او نشود. 4- او را شایسته همه ی محبت خود بدانند. 5- در هنگام گرفتاری او را تنها نگذارد.

30- «أربغ لا- يبغي لشريف أن يأنف منها و ان كان أميرا: قيامه من مجلسه لأبيه، و خدمته لضيفه، و قيامه لدابته و لو أن له مائة عبد، و خدمته لمن يتعلم منه» (22)؛ چهار چیز است که هیچ شخصیتی نباید از آنها امتناع داشته باشد: 1- برخاستن در مقابل پدر 2- خدمت به مهمان 3- قیام برای برآوردن نیازهای حیوان چهارپایی که در اختیار اوست، گر چه یکصد غلام خدمتکار داشته باشد. 4- خدمت و احترام به معلم و استاد.

31- «العلماء أمناء الرسل ما لم يأتوا أبواب السلاطين»؛ (23) دانشمندان دینی امینان پیامبران هستند، مادامی که اطراف سلاطین و پادشاهان [ستمگر] نروند.

32- «و كان يتردد عليه رجل من أهل السواد فانقطع عنه، فسأل عنه، فقال بعض القوم: انه نبطي، يريد أن يضع منه، فقال عليه السلام: أصل الرجل عقله، و حسبه دينه، و كرمه تقواه، و الناس في آدم مستون» (24)؛ مردی از روستایان همواره خدمت آن حضرت رفت و آمد داشت و چون مدتی نیامد، امام علیه السلام از حال او سؤال نمود؛ پس یکی از اصحاب گفت: او مرد نبطي می باشد و مقصودش تحقیر او بود. امام علیه السلام فرمود: اساس ارزش مردم عقل اوست، و حسب او دین اوست، و کرم و بزرگواری او تقوای اوست، و مردم از جهت انتساب به آدم [علیه السلام] یکسان می باشند.

33- «المكارم عشر، فان استطعت أن تكون فيك فلتكن فانها تكون في الرجل و لا تكون في ولده، و تكون في الولد و لا تكون في أبيه، و تكون في العبد و لا تكون في الحر. قيل: و ما هي؟ قال عليه السلام: صدق اليأس، و صدق اللسان، و أداء الأمانة، و صلة الرحم، و اقراء الضيف، و اطعام السائل، و المكافاة علي الصنائع، و التذم للجار، و التذم للصاحب، و رأسهن الحياء» (25)؛ مکارم و خوبی ها ده

چیز است، اگر می توانی همه ی آنها را در خود جمع کن؛ زیرا که ممکن است این ارزش ها در وجود کسی باشد و در فرزند او نباشد، و یا در فرزند باشد و در پدر نباشد، و یا در غلام باشد و در شخص آزاد نباشد. پرسیده شد: آنها چیست؟ فرمود: صداقت و راستگویی در ناامیدی از مردم، راستگویی، ادای امانت، صله ی رحم، مهمان نوازی، احسان و اطعام به سائل، جبران احسان های دیگران، تحمل مذمت همسایه، تحمل مذمت رفیق، و بهتر از همه ی آنها شرم و حیا می باشد.

34- «من صحة یقین المرء المسلم أن لا یرضی الناس بسخط الله، و لا یلومهم علی ما لم یؤته الله، فان الرزق لا یسوقه حرص حریص، و لا یرده کراهة کاره، و لو أن أحدکم فر من رزقه کما یفر من الموت لأدرکه رزقه کما یدرکه الموت» (26)؛ نشانه ی صحت و درستی یقین مسلمان این است که به خاطر مردم خدای خود را به خشم نیاورد، و مردم را نسبت به چیزی که خدا به آنان نداده ملامت نکند، زیرا رزق به واسطه ی حرص حریص به دست نمی آید و به سبب کراهت مردم رد نمی شود، و اگر یکی از شما از رزق خود فرار کند. همان گونه که از مرگ فرار می کند، رزق او به او خواهد رسید، همان گونه که مرگ او به او خواهد رسید.

35- «ان الله بعدله و قسطه جعل الروح و الراحة فی الیقین و الرضا، و جعل الهم و الحزن فی الشک و السخط» (27) خداوند به سبب عدل و قسط خود، راحتی و نشاط را در یقین و رضای از تقدیرات خود قرار داده و اندوه و ناخوشی را در شک و نارضایتی از تقدیرات خود قرار داده است.

36- «رأس طاعة الله الصبر و الرضا عن الله فیما أحب أو کره، و لا یرضی عبد عن الله فیما أحب أو کره، الا کان له خیرا فیما أحب أو کره»؛ (28) اساس طاعت خداوند صبر و رضای بودن از تقدیرات خداوند است، نسبت به آنچه بنده دوست بدارد و یا کراهت داشته باشد و هیچ بنده ای از خدای خود رضای نمی شود جز آن که آنچه خداوند برای او تقدیر نموده خیر او خواهد بود.

37- «ان أعلم الناس بالله أرضاهم لقضاء الله»؛ (29) خداشناس ترین مردم کسی است که به تقدیرات و قضای الهی رضای تر از دیگران باشد.

38- «لا تغتب تغتب، و لا تحفر لأخیک حفرة فتقع فیها، فانک کما تدین تدان» (30)؛ غیبت کسی را مکن تا کسی غیبت تو را نکند، و برای برادر خود چاه مکن که خود در آن خواهی افتاد و بدان که هر دستی می دهی باز خواهی گرفت.

39- «ایاکم و المزاح فانه یذهب بماء الوجه و مهابة الرجال» (31)؛ از مزاح [زیاد] پرهیز کنید، همانا مزاح آبرو و عزت و بزرگی انسان ها را از بین می برد.

40- «لا تمار فیذهب بهاؤک، و لا تمزح فیجترأ علیک»؛ (32) از جدال و کشمکش پرهیز کن که بها و ارزش تو ضایع می شود و مزاح [زیاد] مکن که دیگران بر تو مسلط می گردند.

41- «ایاکم و المشاركة فانها تورث المعرة و تظهر العورة»؛ (33) از دشمنی و نزاع پرهیزید که آن زشت و ناپسند و سبب زوال آبرو و حیثیت انسان است.

42- «من لم یستح من طلب الحلال خفت مؤنثه، و نعم أهله» (34)؛ کسی که از به دست آوردن روزی حلال حیا نکند، خداوند زندگی را بر او آسان و سبک می گرداند و اهل و عیال او منتعم خواهند بود.

43- «عجبت لمن يبخل بالدنيا و هي مقبلة عليه، أو يبخل عليها و هي مدبرة عنه، فلا الانفاق مع الاقبال يضره، و لا الامسك مع الادبار ينفعه»؛ (35) تعجب مي كنم از كسي كه با داشتن و نداشتن مال دنيا از بخشش و انفاق بخل مي ورزد، در حالي كه نه انفاق و بخشش به او آسيبي مي رساند و نه امسك و بخل براي او سودي دارد.

44- «المسجون من سجنته دنياه عن آخرته» (36) زنداني [واقعي] كسي است كه دنيا او را از دست يافتن به امر آخرت محبوس نموده باشد.

45- «لا تشعروا قلوبكم الا اشتغال بما قد فات، فتشغلوا اذهانكم عن الاستعداد لما لم يأت»؛ (37) قلوب خود را با ياد مصايب گذشته مشغول نكنيد تا استعداد براي مصايب آينده را داشته باشيد.

46- «استنزوا الرزق بالصدقة، و حصنوا أموالكم بالزكاة، و ما عال من اقتصد، و التدبير نصف المعيشة، و التودد نصف العقل، و قلة العيال أحد اليسارين، و من أحزن والديه فقد عقهما، و الصنيفة لا تكون صنيفة الا عند ذي حسب و دين، و الله تعالى منزل الصبر علي قدر المصيبة، و منزل الرزق علي قدر المؤونة، و من قدر معيشته رزقه الله تعالى، و من بذر معيشته حرمه الله تعالى» (38) با دادن صدقه از خداوند رزق [فراوان] به دست آوريد، و اموال خود را با پرداخت زكات نگهداري كنيد، و با اقتصاد و ميانه روي در مصرف، از فقر جلوگیری كنيد؛ [زيرا] تدبير در معاش نصف زندگي را تأمين مي كند. [و بدانيد كه] دوستي با برادران ديني نصف عقل است، و عيال و فرزندان كم نصف آسائش انسان را تأمين مي كند، و هر كس پدر و مادر خویش را اندوهناك كند به آنان آزار نموده [و عاق آنان خواهد بود] و احسان و عمل نيك، هنگامی نيك خواهد بود كه نسبت به صاحب حسب و دين انجام گيرد، و خداوند به اندازه ي مصيبت صبر مي دهد، و به اندازه ي نياز رزق مي فرستد، و كسي كه در معاش و زندگي اندازه گيري داشته باشد، خداوند رزق او را [به آساني] مي رساند، و كسي كه نعمت هاي خدا را ضايع كند، خداوند او را محروم خواهد نمود.

مؤلف گوید: برخي از سخنان فوق نیز در «نهج البلاغه» به اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت داده شده و شايد امام صادق عليه السلام به سخن آن حضرت استشهاد نموده باشد.

47- «أغني الغني من لم يكن للحرص أسيرا»؛ (39) بزرگ ترين ثروت اين است كه انسان اسير حرص نباشد.

48- «لا شيء أحسن من الصمت، و لا عدو أضر من الجهل، و لا داء أدوي من الكذب» (40)؛ هيچ چيزي بهتر از سكوت نيست، و هيچ دشمني خطرناك تر از جهل و ناداني نيست و هيچ دردي بدتر از دروغگويي نيست.

49- «ثلاث لا يضر معهن شيء: الدعاء عند الكرب، و الاستغفار عند الذنب، و الشكر عند النعمة»؛ (41) سه چيز است كه با بودن آنها آسيبي به انسان نمي رسد: دعا هنگام بلا و مصيبت، استغفار هنگام گناه و معصيت، شكر هنگام نعمت [زيرا با دعا بلا برطرف مي شود و استغفار گناه بخشوده مي گردد و با شكر، نعمت از دست نمي رود].

50- «المؤمن مألوف و لا خير فيمن لا يألف و لا يؤلف»؛ (42) مؤمن اهل الفت و دوستي مي باشد و خيري نيست در كسي كه با مردم الفت پيدا نمي كند و مردم نیز [در اثر سوء اخلاق او] با او الفت پيدا نمي كنند.

51- «قيل: ما حد حسن الخوق؟ فقال عليه السلام: تلين جناحك، و تطيب كلامك، و تلقي أذاك بيشر» (43)؛ به امام صادق عليه السلام گفته شد: حسن خلق چيست؟ امام عليه السلام فرمود: ملايمت و نرمي در برخورد، كلام و سخن شيرين، ملاقات نمودن برادر خود با

52- «من صدق لسانه زكا عمله، و من حسنت نيته زيد في رزقه، و من حسن بره بأهل بيته مد له في عمره»؛ (44) كسي كه زبانش راستگو باشد، عملش پاكيژه [و مقبول] مي باشد، و كسي كه نيتش نيكو باشد، رزقش زياد خواهد بود و كسي كه معاشرت و احسان او با خانواده اش خوب باشد عمرش طولاني خواهد بود.

53- «الحياء من الايمان» (45) ؛ حيا نشانه ي ايمان است.

54- «من رق وجهه رق علمه» (46) ؛ كسي كه از سؤال و تحصيل علم حيا كند، دانش او ضعيف و ناچيز خواهد بود.

55- «لا ايمان لمن لا حياء له» (47) ؛ ايمان [درستي] ندارد كسي كه حيا ندارد.

56- «ثلاث من مكارم الدنيا والآخرة: تعفو عن ظلمك، و تصل من قطعك، و تحلم اذا جهل عليك» (48) سه چيز از خصلت هاي نيك دنيا و آخرت مي باشد: گذشت از ظالم، صلّه نمودن با قاطع، بردباري با جاهل.

57- «أما أهل بيت أعطوا حظهم من الرفق فقد وسع الله عليهم في الرزق، و الرفق في تقدير المعيشة خير من السعة في المال، و الرفق لا يعجز عنه شيء، و التبذير لا يبقي معه شيء، ان الله عزوجل رفيق يحب الرفق» (49) ؛ هر خانواده اي كه اهل رفق و مدارا باشند، خداوند رزق آنان را وسعت مي دهد؛ البته رفق و مداراي در تقدير معاش بهتر از وسعت در مال است و صاحب رفق در معاش به هر چيز دست پيدا مي كند؛ اما كسي كه اهل تبذير و اسراف باشد چيزي براي او باقي نمي ماند و خداوند اهل رفق است و رفق را دوست مي دارد.

58- «من كان رفيقا في أمره نال ما يريد من الناس» (50) ؛ كسي كه در كارهاي خود اهل رفق و مدارا باشد [و با مردم سخت گيري نكند] هر چه بخواهد از مردم بهره مند مي شود.

59- «من قنع بما رزقه الله فهو أغني الناس»؛ كسي كه به داده هاي خداوند قانع باشد، بي نيازترين مردم است.

60- «و شكّا اليه رجل أنه يطلب فيصيب و لا يقنع، و تنازعه نفسه الي ما هو أكثر منه، و قال: علمني شيئا أنتفع به، فقال أبو عبد الله عليه السلام: ان كان ما يكفيك يغنيك فأدني ما فيها يغنيك، و ان كان ما يكفيك لا يغنيك فكل ما فيها لا يغنيك» (51) ؛ شخصي به امام صادق عليه السلام [از حرص خود شكايست نمود و] گفت: دنيا به طرف من مي آيد؛ اما من قانع نمي شوم و همواره به دنبال چيز بيشتري هستم، پس مرا نصيحت فرمايد امام عليه السلام فرمود: اگر با داشتن مقدار كفاف و نياز، احساس بي نيازي كني به كمترين نياز خود قانع خواهي بود و اگر با داشتن مقدار نياز قانع نشوي، همه ي دنيا تو را بي نياز نخواهد نمود.

61- «العدل أحلي من الماء يصيبه الظمان» (52) ؛ عدالت گواراتر و شيرين تر از آبي است كه تشنه مي نوشد.

62- «ما أوسع العدل و ان قل» (53) ؛ عدالت در همه چيز شايسته است حتي در چيزهاي حقير و ناچيز.

63- «من أنصف الناس من نفسه رضي به حكما لغيره»؛ (54) كسي كه با مردم با انصاف معامله كند، راضي مي شود كه در حق او نيز با انصاف حكم شود.

- 64- «شرف المؤمن قيام الليل، وعزه استغناؤه عن الناس» (55)؛ شرافت مؤمن به قیام در شب [و نماز شب خواندن] است و عزت او در بی نیازی از مردم می باشد.
- 65- «طلب الحوائج الي الناس استلاب للجزو مذهبة للحياء، واليأس مما في أيدي الناس عز للمؤمن في دينه، والطمع هو الفقر الحاضر»؛ (56) درخواست از مردم، عزت و حیای انسان را سلب می کند و بی نیازی از مردم، عزت دین مؤمن است و طمع به مردم، فقر حاضر است.
- 66- «صلة الأرحام تحسن الخلق، و تطيب النفس، و تزيد في الرزق، و تنسي في الأجل»؛ (57) صله ی رحم اخلاق انسان را نیکو، نفس را پاک، روزی را زیاد و عمر را طولانی می کند.
- 67- «كفي بالحلم ناصرا»؛ حلم و بردباری بهترین یاور انسان است.
- 68- «إذا لم تكن حلیمًا فتحلم» (58)؛ اگر حلیم و بردبار نیستی خود را بردبار و حلیم نشان ده [تا حلیم و بردبار شوی].
- 69- «من كف يده عن الناس فانما يكف يدا واحدة و يكفون أيدي كثيرة»؛ (59) کسی که از ظلم به مردم خودداری نماید همه ی مردم از ظلم به او خودداری خواهند نمود.
- 70- «كفي بالمرء اعتمادا علي أخيه أن ينزل به حاجته»؛ (60) کسی که حاجت خویش را نزد برادر خود ببرد به او اعتماد نموده است.
- 71- «صدقة يحبها الله: اصلاح بين الناس اذا تقاسدوا و تقارب بينهم اذا تباعدوا»؛ (61) صدقه ای که خدا دوست می دارد عبارت است از: اصلاح بین مردم هنگامی که بین آنان فاسد شده باشد و یا آشتی دادن آنان هنگامی که از یکدیگر دور شده باشند.
- 72- «من عامل الناس فلم يظلمهم، و حدثهم فلم يكذبهم، و وعدهم فلم يخلفهم، كان ممن حرمت غيبته، و كملت مروته، و ظهر عدله، و وجبت أخوته» (62) کسی که با مردم معاشرت کند و به آنان ظلم روا ندارد و با آنان سخن گوید و دروغ نگوید و با آنان وعده کند و خلف وعده نکند او از کسانی خواهد بود که غیبت نمودن از او حرام و مروت او کامل و عدالت او ظاهر و برادری با او واجب می باشد.
- 73- «من طلب الرياسة هلك»؛ (63) کسی که به دنبال ریاست باشد هلاک می شود.
- 74- «من زرع العداوة حصد ما بذر»؛ (64) کسی که بذر کینه و دشمنی با برادر خود را در دل بکارد، نتیجه آن را خواهد دید.
- 75- «الغضب مفتاح كل شر» (65) غضب و خشم کلید هر شری است.
- 76- «الغضب ممحقة لقلب الحكيم» (66)؛ غضب، قلب انسان حکیم را هلاک می کند.
- 77- «من لم يملك غضبه لم يملك عقله»؛ (67) کسی که مالک خشم خود نباشد، مالک عقل خویش نخواهد بود.
- 78- «ان الحسد يأكل الايمان كما تأكل النار الحطب» (68)؛ حسد ایمان را می خورد هم چنان که آتش هیزم را می خورد.
- 79- «آفة الدين الحسد، و العجب و الفخر»؛ (69) آفت دین مؤمن: حسد و عجب و فخر و مباهات است.



80- «ما من أحد يتيه الا من ذلة يجدها في نفسه»؛ (70) احدي تكبر نمي کند مگر به سبب ذلتي که در وجود خود مي بيند. [احساس حقارت سبب انحراف اخلاقي مي شود].

81- «ما أقبح بالمؤمن تكون له رغبة تذله»؛ (71) چقدر براي مؤمن زشت است که براي هوس و علاقه به دنيا [وقائع نبودن به داده هاي خداوند خود را دليل نمايد].

82- «ان السفه خلق لئيم، يستطيل علي من دونه، و يخضع لمن فوقه» (72)؛ سفاهت و بي خردي خوي پستي است و سفيه کسي است که نسبت به پايين تر از خود تکبر و بزرگي مي کند و در مقابل بالاتر از خود خضوع مي نمايد.

83- «ان مما أعان الله علي الكذابين النسيان» (73)؛ يکي از کيفرهايي که خداوند در دنيا براي دروغگويان قرار داده، فراموشي است.

84- «اياك و سقطه الاسترسال فانها لا تقال» (74)؛ [اعتماد بي حد مکن و] به مردم آزادي مده که مهار کردن آن غير ممکن خواهد شد.

85- «ان خير العباد من يجتمع فيه خمس خصال: اذا أحسن استبشر، و اذا أساء استغفر، و اذا اعطي شكر، و اذا ابتلي صبر، و اذا ظلم غفر» (75)؛ بهترين مردم کسانی هستند که پنج خصلت در آنان جمع شده باشد: هنگامی که عمل نیکی انجام دهند شاد شوند، هنگامی که عمل زشتی انجام دهند استغفار نمایند، هنگامی که احسانی به آنان بشود شاکر باشند، هنگامی که بلايي به آنان برسد صابر باشند و هنگامی که از برادران خود آزاری ببینند از آن بگذرند.

86- «و قال له أبوحنيفة: يا أبا عبدالله ما أصبرك علي الصلاة، فقال عليه السلام: ويحك يا نعمان أما علمت أن الصلاة قربان كل تقى، و أن الحج جهاد كل ضعيف، و لكل شيء زكاة و زكاة البدن الصيام، و أفضل الأعمال انتظار الفرج من الله، و الداعي بلا عمل كالرامي بلا وتر، فاحفظ هذه الكلمات يا نعمان» (76) روزي ابوحنيفه به امام صادق عليه السلام گفت: چقدر نسبت به نماز صابر و شکیبا هستید؟ امام عليه السلام فرمود: وای بر تو ای نعمان! مگر نمي داني نماز وسيله ي تقرب هر مؤمن با تقوایی است، و حج، جهاد هر ضعیفی است و هر چیزی را زکاتی است و زکات بدن ها روزه است و برترین اعمال انتظار فرج است و گوینده بدون عمل مانند تیرانداز بدون تیر است؟ پس ای نعمان این سخنان را نگهداری کن.

87- «ثلاثة اقسام بالله انها لحق، ما نقص مال من صدقة و لا زكاة، و لا ظلم أحد بظلامه بقدر أن يكافي بها فكظهما الا أبدله مكانها عزا، و لا فتح عبد علي نفسه باب مسألة الا فتح الله عليه باب فقر» (77)؛ سه چیز است که من بر حقانیت آنها سوگند یاد می کنم: هیچ مالی به واسطه پرداخت صدقه و زکات کم نمی شود، هیچ مظلومی با توان تلافی و مقابله کردن، خشم خود را فرو نمی برد؛ جز آن که خداوند به جای آن به او عزت می دهد و هیچ بنده ای باب سؤال از دیگران را نمی گشاید؛ جز آن که خداوند باب فقر را به روی او باز می کند.

88- «مروءة المرء في نفسه نسب لعقبه و قبيلته»؛ (78) مروت و جوانمردی انسان سبب عزت فرزندان و قبیله ي او نیز خواهد شد.

89- «سبعة يفسدون أعمالهم: الرجل الحليم ذو العلم الكثير لا يعرف بذلك و لا يذكر به، و الحكيم الذي يدير ماله كل كاذب منكر لما يؤتي اليه، و الرجل الذي يأمن ذا المكر و الخيانة، و السيد الفظ الذي لا رحمة له، و الأم التي لا تكتم عن الولد السر و نقشي عليه، و السريع الي لائمة اخوانه، و الذي لا يزال يجادل أخاه مخاصما له» (79)؛ هفت دسته از مردم اعمال خود را تباه می کنند: دانشمند حلیم و گران قدری که شناخته و معرفی نگردد؛ شخص حکیمی که مال خود را به دست هر دروغگو و انکار کننده ای بدهد، کسی که به اهل مکر و خیانت اطمینان نماید. بزرگی که تندخو و اهل ترحم نباشد، مادری که اسرار فرزند خویش را فاش نماید، کسی که برادران خویش را

سريع ملامت نمايد و کسی که پیای با برادر دینی خود نزاع و دشمنی کند.

90- «لا يطمع ذوالکبر في الثناء الحسن، و لا الخب في كثرة الصديق، و لا السبي الأدب في الشرف، و لا البخيل في صلة الرحم، و لا المستهزي بالناس في صدق المودة، و لا القليل الفقه في القضاء، و لا المغتاب في السلامة، و لا الحسود في راحة القلب، و لا المعاقب علي الذنب الصغير في السؤدد، و لا القليل التجربة المعجب برأيه في رياسة» (80)؛ چند چیز از چند گروه انتظار نیست: 1- از صاحب ریاست و قدرت، انتظار احترام و تجلیل نیست. 2- از افراد مکار و حيله گر، انتظار دوست فراوان نیست. 3- از بی ادب ها، انتظار شرف و بزرگواری نیست. 4- از بخیل انتظار صله ی رحم نیست. 5- از کسانی که مردم را استهزار می کنند، انتظار صداقت و دوستی نیست. 6- از کسی که از فقه و مسایل شرعی اطلاع چندانی ندارد، انتظار قضاوت نیست. 7- از اهل غیبت انتظار سلامت [دین] نیست. 8- از حسود انتظار آرامش و راحتی قلب نیست. 9- از کسی که مردم را به خاطر خطای کوچک مجازات می کند، انتظار سروری نیست. 10- و از کسی که تجربه ای کسب نکرده و مغرور به فکر خویش است، انتظار ریاست نیست.

91- «من كان الحزم حارسه، و الصدق جلیسه، عظمت بهجته، و تمت مروته» (81) کسی که بردباری و صبر نگهبان اوست، و راستی همنشین اوست، شادایی او زیاد و جوانمردی او کامل خواهد بود.

92- «جاهل سخي أفضل من ناسك بخيل»؛ نادان با سخاوت بهتر از عابد بخیل است.

93- «من سأل فوق حقه استحق الحرمان» (82)؛ کسی که بیش از حق خود مطالبه کند، سزاوار محروم شدن می باشد.

94- «أولي الناس بالعتو أقدروهم علي العقوبة، و أنقص الناس عقلا من ظلم من دونه، و لم يصفح عمن اعتذر اليه» (83)؛ عفو و گذشت از کسی که قدرت بر مجازات دارد سزاوار است، پست ترین مردم از جهت عقل و دانایی کسانی هستند که به زیردستان خود ظلم می کنند و عذر کسی را نمی پذیرند.

95- «لا تكونن أول مشير، و اياك و الرأي الفطير» (84)؛ [در قضاوت] نخستین نظر دهنده مباش و از رأی نسنجیده پرهیز کن.

96- «الاستقصاء فرقة» (85)؛ خرده گیری زیاد سبب جدایی می شود.

97- «الانتقاد عداوة» (86) انتقاد و ذکر معایب، سبب دشمنی می شود.

98- «قلة الصبر فضيحة» (87) کم صبری رسوایی به بار می آورد.

99- «افشاء السر سقوط» (88)؛ فاش نمودن اسرار، اعتبار انسان را از بین می برد.

100- «السخاء فطنة» (89)؛ سخاوت و گذشت دلیل دانایی و زیرکی است.

101- «اللؤم تغافل» (90)؛ پستی و خباثت سبب فراموش شدن خواهد شد.

102- «ثلاثة من فرط فيهن كان محروما: استماعة جواد، و مصاحبة عالم، و استمالة سلطان» (91)؛ زیاده روی در سه چیز سبب محرومیت می شود: 1- اصرار به کریم برای کرامت و بخشندگی 2- همنشینی زیاد با عالم 3- اصرار در جلب توجه سلطان.

103- «ثلاثة تورث المحبة: الدين و التواضع و البذل» (92)؛ سه چیز سبب دوستی و محبت می شود 1- دیانت 2- تواضع 3- احسان و بخشش.

104- «من بري من ثلاثة نال ثلاثة: من بري من الشر نال العز، و من بري من الكبر نال الكرامة، و من بري من البخل نال الشرف» (93)؛ بیزاری از سه چیز سبب به دست آوردن سه چیز ارزشمند خواهد شد 1- بیزاری از شر، عزت می آورد 2- بیزاری از تکبر، کرامت و بزرگواری می آورد. 3- بیزاری و جدایی از بخل، سبب شرافت می شود.

105- «ثلاثة مكسبة للبغضاء: النفاق، و العجب، الظلم» (94)؛ سه چیز سبب دشمنی می شود: نفاق، عجب، ظلم.

106- «من لم يكن فيه خصلة من ثلاث لم يعد نبیلا، من لم يكن له عقل يزينه، أو جدة تعينه، أو عشيرة تعضده» (95)؛ کسی که دارای یکی از سه چیز نباشد صاحب شخصیت شناخته نمی شود: 1- عقلی که او را زینت بدهد. 2- کوشش و اجتهادی که او را کمک دهد 3- فامیل و قبیله ای که او را حمایت کنند.

107- «ثلاثة تزي بالمرء: الحسد، و النمیمة، و الطیش» (96)؛ سه چیز انسان را ضایع می کند: 1- حسد 2- سخن چینی 3- تلون و کم خردی.

108- «ثلاثة لا تعرف الا من ثلاثة مواطن: لا يعرف الحليم الا عند الغضب، و لا الشجاع الا عند الحرب، و لا أخ الا عند الحاجة» (97)؛ سه گروه از مردم شناخته نمی شوند مگر در سه جا 1- حلم حلیم شناخته نمی شود مگر هنگام خشم و غضب 2- شجاعت شجاع شناخته نمی شود مگر هنگام جنگ و کارزار 3- برادر [حقیقی] شناخته نمی شود مگر هنگام نیاز و حاجت.

109- «ثلاثة من كن فيه فهو منافق و ان صام و صلي: من اذا حدث كذب، و اذا وعد أخلف، و اذا ائتمن خان» (98)؛ سه چیز در هر که باشد او منافق است گر چه اهل نماز و روزه باشد 1- کسی که هنگام سخن دروغ بگوید 2- کسی که چون وعده و قراری گذارد تخلف نماید 3- کسی که چون امین شمرده شود خیانت کند.

110- «احذر من الناس ثلاثة: الخائن، و الظلوم، و النمام، لأن من خان لك خانك، و من ظلم لك سيظلمك، و من نم اليك سينم عليك» (99)؛ از سه گروه از مردم پرهیز کن 1- خائن 2- شرور و ظالم 3- سخن چین، زیرا هر که به خاطر تو خیانت کند، به تو نیز خیانت خواهد نمود و هر که به خاطر تو ظلم کند، به تو نیز ظلم خواهد نمود و هر که نزد تو از کسی سخن چینی کند از تو نیز سخن چینی خواهد نمود.

111- «لا يكون الأمين أميناً حتي يؤتمن علي ثلاثة فيؤديها: علي الأموال و الأولاد و الفروج و ان حفظ اثنين و ضيع واحدة فليس بأمين» (100)؛ هیچ کسی را نمی توان امین دانست جز آن که در سه چیز امین باشد: در اموال، اولاد و نوامیس مردم اگر دو مورد را رعایت کند و یکی را ضایع نماید، امین نخواهد بود.

112- «لا تشاور أحمق، و لا تستعن بكذاب، و لا تثق بمودة ملول، فان الكذاب يقرب لك البعيد و يبعد لك القريب، و الأحمق يجهد نفسه و لا يبلغ ما يريد، و الملول أوثق ما كنت به خذلك، و أوصل ما كنت له قطعك» (101)؛ با احمق مشورت مکن، از دروغگو کمک نخواه، و به دوستی انسان ملول تکیه مکن؛ زیرا دروغگو دور را برای تو نزدیک می کند و نزدیک را برای تو دور می نماید، احمق نیز می کوشد که به تو خدمت کند ولی کاری از پیش نمی برد، و انسان ملول و خسته و بی نشاط در حساس ترین موقعیت ها که به او امیدوار می

شوي تورا تنها مي گذارد و در حالي كه فراوان به او احسان کرده اي با تو قطع رابطه مي نمايد.

113- «أربعة لا تشبع من أربعة: أرض من مطر، وعين من نظر، واثني من ذكر، وعالم من علم» (102)؛ چهار چيز از چهار چيز سير نمي شوند 1- زمين از باران 2- چشم از نگاه 3- زن از مرد 4- عالم از علم.

114- «أربعة تهرم قبل أوان الهرم: أكل القديد، والقعود علي الندوة، والصعود في الدرج، ومجامعة العجوز»؛ چهار چيز انسان را زود پير مي كند: 1- خوردن گوشت خشكیده 2- نشستن بر جاي مرطوب 3- بالا رفتن از پله 4- همبستر شدن با پيرزن.

115- «النساء ثلاث: واحدة لك، وواحدة لك و عليك، وواحدة عليك لا لك، فأما التي لك فالمرأة العذراء، وأما التي لك و عليك فالثيب، وأما التي عليك فهي المتبع التي لها ولد من غيرك» (103)؛ زن ها سه دسته اند: 1- زني كه براي تو سودمند است 2- زني كه داراي سود و زيان است 3- زني كه تنها زيانبخش است و سودي براي تو ندارد. اما آن كه سودمند است زن باكره مي باشد. و آن كه سود و زيان دارد زن شوهر ديده است و آن كه تنها زيان بار است و سودي براي تو ندارد، زني است كه از شوهر قبلي اش فرزندي همراه خود آورده باشد.

116- «ثلاثة من كن فيه كان سيءا، كظم الغيظ، والصفح عن المسيء، والصلة بالنفس والمال» (104)؛ سه چيز سبب آقايي و بزرگواري انسان مي شود 1- فرو بردن خشم 2- گذشت از خطاي ديگران 3- احسان به مردم با جان و مال.

117- «ثلاثة فيهن البلاغة: التقرب من معني البغية، التباعد من حشو الكلام، والدلالة بالقليل علي الكثير» (105)؛ سه چيز نشانه ي بلاغت كلام است: 1- عدم انحراف سخن از هدف و مقصود 2- پرهيز از سخنان زايد و بي فايده 3- بيان معاني زياد با عبارت کوتاه.

118- «الجهل [الجهل] في ثلاثة: في تبدل الاخوان، و المنابذة بغير بيان، و التجسس عما لا يعني» (106)؛ ناداني و زبوني در سه چيز است: 1- از دست دادن دوستان 2- جدائي و دشمني با دوستان بدون بيان 3- تجسس در چيزهاي بدون فايده.

119- «ثلاثة يحجزن عن طلب المعالي: قصر الهمة، وقلة الحياء، وضعف الرأي» (107)؛ سه چيز انسان را از ترقي و تعالي باز مي دارد: 1- بي ارادگي و كم همتي 2- كم حيايي 3- ضعف انديشه و تفكر.

120- «الحزم في ثلاثة: الاستخدام للسلطان، و الطاعة للوالد، و الخضوع للمولي» (108)؛ در سه چيز بايد صابر و بردبار بود: 1- مقابل سلطان 2- مقابل پدر 3- مقابل مولا.

121- «الأنس في ثلاثة: في الزوجة الموافقة، و الولد البار، و الصديق المصافي» (109)؛ با سه گروه مي توان انس گرفت: 1- همسر موافق 2- فرزند صالح و شايسته 3- رفيق با صفا.

122- «من رزق ثلاثا الغني الأكبر: القناعة بما اعطي، و اليأس مما في أيدي الناس، و ترك الفضول»؛ (110)؛ كسي كه به سه چيز دست يابد بايد به بالاترين ثروت دست يافته است: 1- قانع بودن به داده هاي خدا 2- چشم طمع به مال مردم نداشتهن 3- پرهيز از تجملات و تشريفات اضافي.

123- «ثلاثة لا يعذر المرء فيها: مشاوره ناصح، و مداراة حاسد، و التحبب الي الناس» (111)؛ انسان مؤمن از سه چيز ناگزير است: 1-

مشورت نمودن با انسان خیرخواه و شایسته 2- مدارا نمودن با حسود 3- دوستی با مردم [و احسان به آنان].

124- «من لم يرغب في ثلاث ابتلي بثلاث: من لم يرغب السلامة ابتلي بالخذلان، و من لم يرغب في المعروف ابتلي بالندامة، و من لم يرغب في الاستكثار من الاخوان ابتلي بالخسران» (112)؛ کسی که به سه چیز راغب نباشد گرفتار سه چیز دیگر خواهد شد: 1- کسی که در سلامت خود نکوشد، گرفتار خزلان و خواری خواهد شد. 2- کسی که به اعمال نیک راغب نباشد، گرفتار پشیمانی خواهد گردید. 3- کسی که برادران و دوستان زیادی برای خود فراهم نکند، گرفتار زیان و خسران خواهد گردید.

125- «ثلاث يجب علي كل انسان تجنبها: مقارنة الأشرار، و محادثة النساء، و مجالسة أهل البدع» (113)؛ سه چیز است که هر انسانی باید از آنها پرهیز نماید: 1- همنشینی با اشرار [و گناهکاران]؛ 2- سخن گفتن با زن ها؛ 3- همنشینی با اهل بدعت.

126- «ثلاثة تدل علي كرم المرء: حسن الخلق، و كظم الغيظ، و غض الطرف» (114)؛ سه چیز نشانه ی کرم و سخاوت انسان است: 1- حسن خلق 2- فرو بردن خشم 3- چشم پوشی از خطای دیگران.

127- «من وثق بثلاثة كان مغرورا: من صدق بما لا يكون، و ركن الي من لا يثق به، و طمع فيها لا يملك» (115)؛ کسی که به سه چیز اطمینان کند فریب خورده است: 1- کسی که آنچه به وجود نیامده است را تصدیق کند. 2- کسی که به افراد نامطمئن اعتماد نماید 3- کسی که نسبت به چیزی که مالک آن نیست طمع کند.

128- «ثلاثة من استعملها أفسد دينه و دنياه: من ساء ظنه، و أمكن من سمعه، و أعطى قيادة حليلته» (116)؛ سه چیز است که اگر کسی به آنها عمل کند دین و دنیای خود را فاسد نموده است: 1- بدگمانی به خدا و خلق خدا 2- گوش فرا دادن به هر حرفی [و پذیرفتن آن] 3- اختیار خود را به دست همسر دادن.

129- «أفضل الملوك من أعطي ثلاث خصال: الرأفة و الجود و العدل» (117)؛ بهترین پادشاهان و حکام کسانی هستند که سه خصلت داشته باشند: 1- رأفت و مهربانی 2- جود و بخشش 3- عدالت و حق شناسی.

130- «و ليس يحب للملوك أن يفرطوا في ثلاثة: في حفظ الثغور، و تققد المظالم، و اختيار الصالحين لأعمالهم» (118)؛ سلاطین نباید در سه چیز کوتاهی کنند 1- حفظ ثغور و مرزهای کشور 2- دقت در مظالم و رسیدگی به وضع ستمدیده ها 3- انتخاب افراد شایسته برای انجام امور. 131- «العاقل لا يستخف بأحد، و أحق من لا يستخف به ثلاثة، العلماء، و السلطان، و الاخوان، لأنه من استخف بالعلماء أفسد دينه، و من استخف بالسلطان أفسد دنياه، و من استخف بالاخوان أفسد مروتة» (119)؛ عاقل نباید به احدي بی اعتنایی کند و سزاوارتر از همه ی مردم به احترام سه دسته هستند 1- علما و دانشمندان 2- سلاطین [به خاطر نجات از شر آنان] 3- برادران دینی؛ زیرا کسی که به علما و دانشمندان توهین کند، دین خود را فاسد نموده و کسی که به پادشاهان توهین کند، دنیای خود را فاسد نموده و کسی که به برادران دینی خود توهین نماید، مروت و جوانمردی خویش را فاسد نموده است.

132- «ثلاثة أشياء يحتاج اليها الناس طرا: الأمن و العدل و الخصب» (120)؛ سه چیز است که همه ی مردم به آنها نیازمند هستند: 1- امنیت 2- عدالت 3- فراوانی نعمت و رحمت و نزولات آسمانی.

133- «ثلاثة تكدر العيش: السلطان الجائر، و الجار السوء، و المرأة البذية» (121)؛ سه چیز زندگی را تلخ می کند: 1- سلطان ستمگر 2- همسایه بد 3- زن فاسد.

- 134- «لا تطيب السكني الا بثلاثة: الهواء الطيب، و الماء الغزير، و الأرض الخوارة»؛ سه چیز زندگی را نیکو می کند: 1- هوای پاک 2- آب فراوان 3- فضایی باز و قابل کشت.
- 135- «ثلاث خصال من رزقها كان كاملا: العقل، و الجمال و الفصاحة»؛ سه خصلت است که هر که دارا باشد به کمال رسیده است: 1- عقل 2- جمال 3- فصاحت.
- 136- «ثلاثة تورث الحرمان: الالحاح في المسألة، و الغيبة، و الهزاء» (122)؛ سه چیز سبب محرومیت می شود: 1- اصرار در سؤال؛ 2- غیبت؛ 3- استهزاء.
- 137- «من طلب ثلاثة بغير حق حرم من ثلاثة بحق: من طلب الدنيا بغير حق حرم الآخرة بحق و من طلب الرياسة بغير حق حرم الطاعة له بحق، و من طلب المال بغير حق حرم بقاءه له بحق» (123)؛ کسی که سه چیز را به ناحق طلب کند، حق است که از سه چیز محروم گردد: 1- کسی که دنیا را به ناحق طلب کند، حق است که از آخرت محروم گردد 2- کسی که به ناحق ریاستی را به دست آورد، حق است که کسی از او اطاعت نکند. 3- کسی که مالی را از غیر راه حلال به دست آورد، حق است که آن مال برای او باقی نماند.
- 138- «ثلاثة لا ينبغي للمرء الحازم أن يقدم عليها: شرب السم للتجربة و ان نجا منه، و افشاء السر للقرابة الحاسد و ان نجا منه، و ركوب البحر و ان كان الغني فيه» (124)؛ انسان [دانا و] صبور سزاوار است از سه چیز پرهیز نماید: 1- آشامیدن سم برای تجربه، گرچه آسیبی نبیند 2- افشای سر به خویشاوند حسود، گر چه آسیبی به او نرسد 3- داخل دریا شدن، گر چه ثروتی از آن به دست آورد و خطری برای او پیش نیاید.
- 139- «لا يستغني أهل كل بلد عن ثلاثة يفزع اليهم في أمر دنياهم و آخرتهم فان عدموا ذلك كانوا هجما، فقيه عالم ورع، و أمير خير مطاع، و طيب بصير ثقة» (125)؛ اهل هیچ شهری برای دنیا و آخرت خود از سه چیز بی نیاز نیستند از: عالم فقیه با تقوا، امیر و رئیس نیکوکار و مطاع، و طیب حاذق و مورد اعتماد؛ اگر مردم این سه [راهنما و مدیر] را برای اصلاح امور دنیا و آخرت خود نداشته باشند هرج و مرج بین آنان حاکم خواهد شد.
- 140- «ان يسلم الناس من ثلاثة أشياء كانت سلامة شاملة: لسان السوء، و يد السوء، و فعل السوء» (126)؛ اگر مردم از سه چیز سالم باشند، سلامت کامل خواهند داشت: 1- زبان بد 2- دست بد 3- عمل بد.
- 141- «اذالم يكن في المملوك خصلة من ثلاث فليس لمولاه في امساكه راحة: دين يرشده، أو أدب يسوسه، أو خوف يردعه» (127)؛ اگر مملوک [و خادم] یکی از سه خصلت را دارا نباشد، نگهداری او برای مولایش آسان نخواهد بود: 1- دینی که او را ارشاد نماید 2- ادبی که سبب تدبیر امور او شود 3- ترسی که او را از عمل خلاف باز دارد.
- 142- «ان المرء يحتاج في منزله و عياله الي ثلاث خلال يتكلفها و ان لم يكن في طبعه ذلك: معاشرة جميلة، و سعة بتقدير، و غيره بتحصن» (128)؛ انسان باید برای معاشرت با خانواده و فرزندان خود دارای سه خصلت باشد و اگر این خصلت ها در طبع او نیست، باید با زحمت خود را مقید به آنها نماید: 1- معاشرت و برخورد نیکو و زیبا 2- توسعه در زندگی با رعایت تقدیر و اقتصاد 3- غیرت لازم برای تأمین مصونیت خانواده.
- 143- «ثلاثة من ابتلي بواحدة منهن كان طائح العقل، نعمة مولية، و زوجة فاسدة، و فجيعة بحبيب» (129)؛ سه چیز است که هر که به

یکی از آنها مبتلا شود، عقل او فاسد و دگرگون خواهد شد: 1- نعمت به او پشت کند 2- همسر او فاسد شود 3- برای دوست او مصیبت ناگواری رخ دهد.

144- «جعلت [جبلت] الشجاعة علي ثلاث طبائع، لكل واحدة منهن فضيلة ليس للاخري: السخاء بالنفس، و الأتفة من الذل و طلب الذكر، فان تكاملت في الشجاع كان البطل الذي لا يقام في سبيله، و الموسوم بالاقدام في عصره، و ان تفاضلت بعضها علي بعض كانت شجاعته في ذلك الذي تفاضلت في أكثر»؛ شجاعت [به صورت کامل] در سه چیز حاصل می شود و در هر کدام فضیلتی خواهد بود که در دیگری نیست 1- سخاوت نفس 2- زیر بار ذلت نرفتن 3- دوری از شهرت طلبی. پس اگر همه ی آنها جمع شود، شجاعت کامل خواهد بود و صاحب آن، چنان نیرومند می شود که هیچ قدرتی او را از پای در نمی آورد. و اگر در برخی قوی تر از بقیه باشد، شجاعت را نسبت به آن خواهند داد.

145- «يجب للوالدين علي الولد ثلاثة أشياء: شكرهما علي كل حال، و طاعتهما فيما يأمرانه به و ينهانه عنه في غير معصية الله، و نصيحتهما في السر و العلانية» (130)؛ حق پدر و مادر بر فرزند سه چیز است: 1- تشکر از آنان در همه ی حالات 2- اطاعت از آنان در همه چیز جز معصیت خداوند 3- خیرخواهی از آنان در آشکارا و پنهان.

146- «و يجب للولد علي والده ثلاث خصال: اختيار والدته، و تحسين اسمه، و المبالغة في تأديبه» (131)؛ حق فرزند بر پدر سه چیز است: 1- مادر خوبی برای او انتخاب نموده باشد 2- نام او را نیک قرار دهد 3- در تربیت و تأدیب او بکوشد.

147- «السرور في ثلاث خلال: في الوفاء، و رعاية الحقوق، و النهوض في النوائب» (132)، شادی و سرفرازی در سه چیز است: 1- وفاداری 2- رعایت حقوق 3- استقامت در مشکلات.

148- «ثلاثة يستدل بها علي اصابة الرأي: حسن اللقاء، و حسن الاستماع، و حسن الجواب» (133)؛ سه چیز نشانه ی اخلاق نیک و تفکر صحیح است: 1- برخورد نیک 2- به دقت گوش فرا دادن به سخن دیگران 3- پاسخ زیبا و نیکو دادن به آنان

149- «الرجال ثلاثة: عاقل، و أحمق، و فاجر، فالعاقل ان كلم أجاب، و ان نطق أصاب، و ان سمع وعي، و الأحمق ان تكلم عجل، و ان حدث ذهل، و ان حمل علي القبيح فعل، و الفاجر ان اتتمنته خانك، و ان حدثته شانك» (134)؛ مردم سه گروه هستند: 1- عاقل 2- احمق 3- فاجر؛ نشانه ی عاقل این است که اگر از او سؤال شود، پاسخ می گوید و اگر سخن بگوید، حق می گوید و اگر به سخنی گوش فرا دهد حفظ می کند. نشانه ی احمق این است که اگر سخن بگوید، عجولانه سخن می گوید. و اگر سخنی را بشنود فراموش می کند اگر به کار زشتی دعوت شود انجام می دهد. نشانه ی فاجر این است که اگر او را امین شماری، به تو خیانت می کند و اگر با او سخن بگویی، حرمت تو را ضایع می کند.

150- «ثلاثة ليس معهن غربة: حسن الأدب، و كف الأذي، و مجانبة الريب» (135)؛ با داشتن سه چیز انسان غریب نخواهد بود: 1- ادب نیکو 2- خودداری از آزار به مردم 3- پرهیز از موارد شک و اتهام.

151- «الأيام ثلاثة: فيوم مضى لا يدرك، و يوم الناس فيه فينبغي أن يغتموه، و غدا انما في أيديهم أملة» (136)؛ دوران زندگی سه روز است 1- روزی که گذشت و باز نخواهد گشت 2- روزی که مردم در آن به سر می برند و باید آن را غنیمت بدانند 3- روزی که نیامده و مردم به آن امیدوارند.

152- «من لم یکن فیہ ثلاث خصال لم ینفعه الايمان: حلم یرد جهل الجاهل، و ورع یحجزه عن طلب المحارم، و خلق یداری به الناس» (137)؛ کسی که دارای سه خصلت نباشد ایمان برای او سودی ندارد: 1- حلمی که از جهالت جاهلان جلوگیری کند 2- تقوا و ورعی که او را از انجام حرام حفظ کند 3- خلق نیکی که به وسیله ی آن بتوان

### سفارش امام به عنوان بصري

چیزی را که میل نداری نخور زیرا این کار موجب حماقت و بلاهت می گردد هیچ وقت گرسنه نشده غذا نخور، و اگر شروع به غذا خوردن کردی با عجله و شتاب نخور و مراقب باش غذای حلال بخوری و نام خدا را ببری و اگر کسی به تو بد گفت به او بگو اگر راست گفته ای از خدا می خواهم که آن حالت را از من دور کند و اگر دروغ گفتی خدا تو را بیامرزد و اگر کسی تو را تهدید به عملی کرد او را نصیحت کن و هر چه را نمی دانی از دانشمندان پرس و لی متوجه باش که به قصد امتحان یا خودپسندی چیزی نپرسی، و از عمل به رأی خود پرهیز و احتیاط را در هر کاری رعایت نما و تا می توانی از فتوی دادن فرار کن آنگونه که از شیر درنده فرار باید کرد

ص: 711



ثلاثة تكدر العيش: السلطان الجائر، والجار السوء والمرأة البذية. (1).

سه كس زندگي را تيره كنند: زمامدار ستمگر، و همسايه ي بد، وزن بي شرم و بد زبان.

ص: 712

---

1- تحف العقول، ص 320.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به مردی که از ایشان سفارش خواست. فرمودند: بار و بنه ات را آماده ساز و توشه ات را پیشاپیش بفرست و خود وصی خودت باش. به دیگری نگو که آنچه را به کار تو می آید (بعدا) برایت بفرستد. (1).

ص: 713

---

1- میزان الحکمه: ج 14، ح 21805 بحار: 111 / 270 / 78 همان، همان، 31815.

در روایات معتبره مذکور است که ابوالعباس سفاح که اول خلفای شقاوت اساس بنی عباس بود آن حضرت را از مدینه به عراق طلبید، و بعد از مشاهده ی معجزات بسیار و علوم بی شمار و مکارم اخلاق و اطوار آن امام عالیمقدار توانست اذیتی به آن جناب رساند و مرخص ساخت آن حضرت را، و به مدینه مراجعت نمود.

چون منصور دوانقی برادر او خلافت را غصب کرد و بر کثرت شیعیان و اتباع آن حضرت مطلع شد، بار دیگر حضرت را به عراق طلبید و پنج مرتبه یا زیاده اراده ی قتل آن مظلوم نمود، و در هر مرتبه معجزه ی عظیمی مشاهده نمود، و از آن عزیمت برگشت.

چنانچه ابن بابویه و ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که روزی ابوجعفر دوانقی حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) را طلبید که آن حضرت را به قتل آورد فرمود که شمشیری حاضر کردند و نطعی انداختند، و ربیع حاجب خود را گفت که: چون او حاضر شود و مشغول سخن شوم و دست بر دست زخم، او را به قتل آور. ربیع گفت: چون حضرت را آوردم و نظر منصور بر او افتاد گفت: مرحبا خوش آمدی ای ابوعبدالله، ما شما را برای آن طلبیدیم که قرض شما را ادا کنیم و حوایج شما را برآوریم، و عذرخواهی بسیار کرد، و آن حضرت را روانه کرد و مرا طلبید و گفت: باید که بعد از سه روز آن حضرت را روانه مدینه کنی.

چون ربیع بیرون آمد و به خدمت حضرت رسید، گفت: یابن رسول الله آن شمشیر و نطع را که دیدی برای تو حاضر کرده بود، چه دعا خواندی که از شر او محفوظ ماندی؟ فرمود که: این دعا را خواندم، و دعا را تعلیم او نمود.

به روایت دیگر: ربیع برگشت و به منصور گفت: چه چیز خشم عظیم تو را به خشنودی مبدل گردانید؟ منصور گفت: ای ربیع چون او داخل خانه من شد، اژدهای عظیمی دیدم که نزدیک من آمد و دندان بر من می خایید و به زبان فصیح گفت که: اگر اندک آسیبی به امام زمان برسانی، گوشتهای تو را از استخوانهای تو جدا می کنم، و من از بیم آن چنین کردم.

سید ابن طاووس روایت کرده است که چون منصور نامشکور در سالی که به حج آمد به ربنده رسید، روزی بر حضرت صادق (علیه السلام) در خشم شد و ابراهیم بن جبلة را گفت که: برو جامه های جعفر بن محمد را در گردن او بینداز و او را بکش و نزد من بیاور، ابراهیم گفت که: چون بیرون رفتم آن حضرت را در مسجد ابوذر یافتم، و شرم مرا مانع شد که چنانچه او گفته بود حضرت را ببرم، به آستین او چسبیدم و گفتم: بیا که خلیفه تو را می طلبد، حضرت فرمود که: انا لله و انا الیه راجعون، مرا بگذار تا دو رکعت نماز بکنم، پس دو رکعت نماز کرد و بعد از نماز دعایی خواند و گریه بسیار کرد، و بعد از آن متوجه من شد و فرمود که: به هر روش که تو را امر کرده است مرا ببر، گفتم: به خدا سوگند که اگر کشته شوم تو را به آن طریق نخواهم برد، و دست آن حضرت را گرفتم و بردم، و جزم داشتم که حکم به قتل او خواهد کرد. چون نزدیک پرده ی مجلس آن لعین رسید، دعایی دیگر خواند و داخل شد. چون نظر آن لعین بر آن سید امین افتاد، شروع به عتاب کرد و گفت: به خدا سوگند که تو را به قتل می رسانم، حضرت فرمود: دست از من بردار که از زمان مصاحبت من با تو چندانی نمانده است و روز مفارقت واقع خواهد شد، آن ملعون چون این سخن شنید حضرت را مرخص گردانید و عیسی بن علی را از عقب آن حضرت فرستاد و گفت: برو و از آن حضرت بپرس که مفارقت من از او به فوت من خواهد بود یا به فوت او؟ چون از حضرت پرسید فرمود که: به موت من، برگشت و به منصور نقل کرد، و آن لعین از این خبر شاد شد.

ایضا روایت کرده است که روزی منصور ملعون در قصر حمزه ای خود نشست، و هر روز که در آن قصر شوم می نشست آن روز را روز ذبح می گفتند، زیرا که نمی نشست در آن عمارت مگر برای قتل و سیاست، و در آن ایام حضرت صادق (علیه السلام) را از مدینه طلبیده

بود، و آن حضرت داخل شده بود، چون شب شد و بعضی از شب گذشت، ربیع حاجب را طلبید و گفت: قرب و منزلت خود را نزد من می دانی، به این قدر تو را محرم خود گردانیده ام که تو را بر رازی چند مطلع می گردانم که آنها را از اهل حرم خود پنهان می دارم، ربیع گفت: اینها از وفور اشفاق خلیفه است نسبت به من، و من نیز در دولت خواهی تو مانند خود کسی گمان ندارم، گفت: چنین است، می خواهم بروی و جعفر بن محمد را بر هر حالتی که بیایی بیاوری و نگذاری که هیبت و حال خود را تغییر دهد. ربیع گفت: بیرون آمدم و گفتم: انا لله و انا الیه راجعون، هلاک شدم، زیرا که اگر او را در این وقت نزد این لعین بیاورم با این شدت غضبی که دارد البته او را هلاک می کند و آخرت از دستم می رود، و اگر مدافعه کنم و نبرم مرا می کشد و نسل مرا برمی اندازد و مالهای مرا می گیرد، پس مردد شدم میان دنیا و آخرت، و نفسم به دنیا مایل شد و دنیا را بر آخرت اختیار کردم.

محمد پسر ربیع گفت که: چون پدرم به خانه آمد مرا طلبید، و من از همه پسرهای او جرأت دارتر و سنگین دل تر بودم، پس گفت: برو نزد جعفر بن محمد و از دیوار خانه او بالا رو و بی خبر به سرای او داخل شو، و بر هر حالتی که او را بیایی بیاور، پس آخر آن شب به منزل او رسیدم و نردبانی گذاشتم و به خانه او بی خبر در آمدم، دیدم که پیراهنی پوشیده و دستمالی بر کمر بسته و مشغول نماز است، چون از نماز فارغ شد گفتم: بیا که خلیفه تو را می طلبد، گفت: بگذار دعا بخوانم و جامه بپوشم، گفتم: نمی گذارم، فرمود: بگذار بروم و غسلی کنم و مهبیای مرگ گردم، گفتم: مرخص نیستم و نمی گذارم. پس آن مرد پیر ضعیف را که زیاده از هفتاد سال از عمرش گذشته بود با یک پیراهن سر و پای برهنه از خانه بیرون آوردم، و چون پاره ای راه آمد ضعیف بر او غالب شد، من رحم کردم بر او و او را بر استر خود سوار کردم، چون به در قصر خلیفه رسیدم شنیدم که به پدرم می گفت: وای بر تو ای ربیع دیر کرد و نیامد.

پس ربیع بیرون آمد چون نظرش بر امام (علیه السلام) افتاد و او را بر این حال مشاهده کرد گریست، زیرا که ربیع اخلاص بسیار به خدمت حضرت داشت و آن بزرگوار را امام زمان می دانست، حضرت فرمود که: ای ربیع می دانم که تو به جانب ما میل داری، این قدر مهلت ده که دو رکعت نماز بکنم و با پروردگار خود مناجات کنم، ربیع گفت: آنچه خواهی بکن و به نزد آن لعین برگشت، و او مبالغه می کرد از روزی طیش و غضب که جعفر را زود حاضر کن، پس حضرت دو رکعت نماز کرد و زمان طویلی با دانای راز عرض نیاز کرد.

چون فارغ شد، ربیع دست آن حضرت را گرفت و داخل ایوان کرد، پس در میان ایوان نیز دعایی خواند. چون امام عصر را به اندرون قصر برد و نظر آن لعین بر آن حضرت افتاد، از روی خشم و کین گفت: ای جعفر تو ترك نمی کنی حسد و بغی خود را بر فرزندان عباس، و هر چند سعی می کنی در خرابی ملک ایشان فایده نمی بخشد، حضرت فرمود: به خدا سوگند که اینها را که می گویی هیچیک را نکرده ام، و تو می دانی که من در زمان بنی امیه که دشمن ترین خلق بودند برای ما و شما و با آن آزارها که از ایشان به ما و اهل بیت ما رسید این اراده نکردم و از من بدی به ایشان نرسید، با شما چرا این آزارها کنم، با خویشی نسبی و اشفاق و الطاف شما نسبت به ما و خویشان ما. پس منصور ساعتی سر در زیر افکند، و در آن وقت بر روی تکیه نمادی نشسته بود و بر بالشی تکه داده بود و در زیر مسند شوم خود پیوسته شمشیری می گذاشت، پس گفت: دروغ می گویی، دست در زیر مسند کرد و نامه های بسیار بیرون آورد و به نزدیک آن حضرت انداخت و گفت: این نامه های توست که به اهل خراسان نوشته ای که بیعت مرا بشکنند و با تو بیعت کنند، حضرت فرمود: به خدا سوگند که اینها بر من افتراست، و من این را ننوشته ام و چنین اراده ای نکرده ام، و من در جوانی این عزمها نکرده ام، اکنون که ضعف پیری بر من مستولی شده است چگونه این اراده کنم، اگر خواهی مرا در میان لشکر خود قرار ده تا مرا مرگ برسد و مرگ من نزدیک شده است. هر چند آن امام مظلوم این سخنان معذرت آمیز می گفت، طیش آن ملعون زیاده می شد، و شمشیر را به قدر یک شبر از غلاف کشید. ربیع گفت: چون دیدم که آن ملعون دست به شمشیر دراز کرد بر خود لرزیدم و یقین کردم که آن حضرت را شهید خواهد کرد، پس شمشیر را در غلاف کرد و گفت: شرم ننداری که در این سن می خواهی فتنه برپا کنی که خونها ریخته شود؟ حضرت فرمود که: نه به خدا سوگند که این نامه ها را

من نوشته ام، و خط و مهر من در اینها نیست، و بر من افترا کرده اند. پس باز آن ملعون شمشیر را به قدر يك ذراع کشید، در آن مرتبه عزم کردم که اگر مرا امر کند به قتل آن حضرت شمشیر را بگیرم و بر خودش زخم هر چند باعث هلاک من و فرزندان من گردد، و توبه کردم از آنچه پیشتر در حق آن حضرت اراده کرده بودم.

پس آن ملعون باز آتش کیش مشتعل گردید، شمشیر را تمام از غلاف کشید، و آن امام غریب مظلوم نزد آن بدبخت می شوم ایستاده بود و مترصد شهادت بود، و عذر می فرمود، و آن سنگین دل قبول نمی نمود، پس ساعتی سر به زیر افکند و سر برداشت و گفت: راست می گویی و به من خطاب کرد که: ای ربیع حقه غالیه مخصوص مرا بیاور. چون آوردم، امام (علیه السلام) را نزدیک خود طلبید و بر مسند خود نشانید و از آن غالیه محاسن مبارک حضرت را خوشبو گردانید و گفت: بهترین اسبان مرا حاضر کن و جعفر را بر آن سوار کن، و ده هزار درهم به او عطا کن و همراه او برو تا به منزل او، و آن حضرت را مخیر گردان میان آنکه با ما باشد با نهایت حرمت و کرامت و میان برگشتن به مدینه جد بزرگوار خود.

ربیع گفت که: من شاد بیرون آمدم و متعجب بودم از آنچه منصور اول در باب او اراده داشت، و آنچه آخر به عمل آورد، چون به صحن قصر رسیدم گفتم: یابن رسول الله من متعجبم از آنچه او اول برای تو در خاطر داشت، و آنچه آخر در حق تو به عمل آورد، و می دانم که این اثر آن دعا بود که بعد از نماز خواندی، و آن دعای دیگر که در ایوان تلاوت نمودی، حضرت فرمود که: بلی، دعای اول دعای کرب و شداید بود و دعای دوم دعایی بود که حضرت در روز احزاب خواند. پس فرمود که: اگر نه خوف داشتم که منصور آزرده شود، این زر را به تو می دادم، ولیکن مزرعه ای که در مدینه دارم و پیش از این ده هزار درهم به قیمت آن به من دادی و من به تو نفروختم آن را به تو بخشیدم، من گفتم: یابن رسول الله من آن دعاها را از شما می خواهم که به من تعلیم نمایید و توقع دیگر ندارم، حضرت فرمود که: ما اهل بیت رسالت عطایی که نسبت به کسی کردیم پس نمی گیریم، و آن دعاها را نیز به تو تعلیم می کنم.

چون در خدمت آن جناب به خانه رفتم، دعاها را خواند و من نوشتم و تمسکی برای مزرعه نوشت و به من داد، گفتم: یابن رسول الله در وقتی که شما را به نزد آن لعین آوردند، شما مشغول نماز و دعا شدید و آن ملعون طپش می کرد و تأکید در احضار شما می نمود، من هیچ اثر خوف و اضطراب در شما مشاهده نمی کردم، حضرت فرمود: کسی که جلالت و عظمت خداوند ذوالجلال در دل او جلوه گر شده است، ابهت و شوکت مخلوق در نظر او نمی نماید، کسی که از خدا می ترسد از بندگان پروا ندارد.

ربیع گفت: چون به نزد خلیفه برگشتم و خلوت شد، گفتم: ایها الامیر دیشب از شما حالتهای غریب مشاهده کردم، و در اول حال با آن شدت و غضب جعفر بن محمد را طلبیدی، و به مرتبه ای تو را در غضب دیدم که هرگز چنین غضبی از تو مشاهده نکرده بودم تا آنکه شمشیر را به قدر يك شبر از غلاف کشیدی، و باز به قدر يك ذراع کشیدی، و بعد از آن شمشیر را برهنه کردی، و بعد از آن برگشتی و او را تعظیم و اکرام نمودی، و از حقه غالیه که فرزندان خود را به آن خوشبو نمی کنی او را خوشبو کردی، و اکرامهای دیگر نمودی، و مرا مأمور به مشایعت او ساختی، اینها چه بود؟ منصور گفت: ای ربیع من رازی را از تو پنهان نمی کنم ولیکن باید این سر را پنهان داری که به فرزندان فاطمه و شیعیان ایشان نرسد که موجب مزید مفاخرت ایشان گردد، بس است ما را آنچه از مفاخرت ایشان در میان مردم مشهور و در السنه خلق مذکور است، پس گفت: هر که در خانه هست بیرون کن. چون خانه را خلوت کردم و نزد او برگشتم گفت: به غیر از من و تو و خدا کسی در این خانه نیست، و اگر يك کلمه از آنچه به تو می گویم بشنوم از کسی، تو را و فرزندان تو را به قتل می رسانم و اموال تو را می گیرم. پس گفت: ای ربیع در وقتی که او را طلبیدم، مصر بودم بر قتل او و بر آنکه از او عذری قبول نکنم، و بودن او بر من هر چند خروج به شمشیر نکند گران تر است از عبدالله بن الحسن که خروج می کند، زیرا که او و پدران او را مردم امام می دانند و ایشان را واجب الاطاعه می شمارند، و از همه خلق عالمتر و زاهدتر و خوش اخلاق ترند، و در زمان بنی امیه من بر احوال ایشان مطلع بودم، چون در

مرتبه اول قصد قتل او کردم و شمشیر را يك شبر از غلاف کشیدم، حضرت رسالت (صلي الله عليه و آله و سلم) براي من متمثل شد و میان من و او حایل گردید، دستها گشوده بود و آستینهای خود را بر زده بود و رو ترش کرده بود و از روی خشم به سوي من نظر مي کرد، من به آن سبب شمشیر را در غلاف برگردانیدم. چون در مرتبه دوم اراده کردم و شمشیر را بیشتر از غلاف کشیدم، باز دیدم که حضرت به نزد من متمثل شد نزدیکتر از اول، و خشمش زیاده بود، و چنان بر من حمله کرد که اگر من قصد قتل جعفر مي کردم او قصد قتل من مي کرد، به این سبب شمشیر را باز به غلاف بردم. و در مرتبه سوم، جرأت کردم و گفتم: اینها را فعل جن مي نماید باشد و پروا نمي باید کرد، و شمشیر را تمام از غلاف کشیدم، در این مرتبه دیدم که حضرت رسول (صلي الله عليه و آله و سلم) بر من متمثل شد، و دامن بر زده و آستینها را بالا بسته و برافروخته گردیده، و چنان نزدیک من آمد که نزدیک شد که دست او به من برسد، به این جهت، از آن اراده برگشتم و او را اکرام کردم، و ایشان فرزندان فاطمه اند، و جاهل نمي باشد به حق ایشان مگر کسی که بهره اي از شریعت نداشته باشد، زنهار مبادا کسی این سخنان را از تو بشنود.

محمد بن ربیع گفت: پدرم این سخن را به من نقل نکرد مگر بعد از مردن منصور، و من نقل نکردم مگر بعد از مردن مهدي و موسي و هارون، و کشته شدن محمد امين.

ايضا روايت کرده است به سند معتبر از صفوان جمال که مردی از اهل مدینه بعد از کشته شدن محمد و ابراهيم پسرهای عبدالله بن الحسن، به نزد منصور دوانقي رفت و گفت: جعفر بن محمد مولاي خود معلي بن خنيس را فرستاده است که از شیعیان اموال و اسلحه بگیرد و اراده ي خروج دارد، محمد پسر عبدالله نیز به اعانت او این کارها کرد، آن ملعون بسیار در خشم شد و فرمانی به داود عم خود که والي مدینه بود نوشت که به سرعت تمام امام (عليه السلام) را به نزد او فرستد، و او نامه منصور را به خدمت حضرت فرستاد و گفت: باید که فردا روانه شوي.

صفوان گفت که: حضرت مرا طلبید و فرمود که: شتر براي ما حاضر کن که فردا روانه شويم به جانب عراق، برخاست و متوجه مسجد حضرت رسول (صلي الله عليه و آله و سلم) شد و چند رکعت نماز کرد و دست به دعا بلند کرد و دعایی خواند، روز دیگر شتران براي آن حضرت حاضر کردم و متوجه عراق شد.

و چون به شهر منصور رسید، به در خانه او رفت رخصت طلبید داخل شد، آن ملعون اول آن حضرت را اکرام نمود، و بعد از آن شروع به عتاب کرد و گفت: شنیده ام که معلي براي تو اموال و اسلحه جمع مي کند، حضرت فرمود: معاذ الله این بر من افتراست، منصور گفت: سوگند یاد کن، حضرت به خدا سوگند یاد کرد، منصور گفت: به طلاق و عتاق قسم بخور، حضرت فرمود: سوگند به خدا خوردم قبول نمي کنی و مرا امر مي کنی که سوگندهای بدعت یاد کنم؟! منصور گفت: نزد من اظهار دانایی مي کنی؟! حضرت فرمود: چون نکنم و حال آنکه مايم معدن علم و حکمت. منصور گفت: الحال جمع مي کنم میان تو و آنکه اینها را براي تو گفته است تا در برابر تو بگويد. فرستاد و آن بدبخت را طلبید و در حضور حضرت از او پرسید، گفت: بلي چنین است و آنچه در حق او گفته ام صحیح است، حضرت به او گفت: سوگند یاد مي کنی؟ گفت: بلي و شروع کرد به قسم و گفت: و الله الذي لا اله الا هو الطالب الغالب الحي القيوم، حضرت فرمود: در سوگند تعجیل مکن و به هر نحو که مي گويم سوگند یاد کن، منصور گفت: این سوگند که او یاد کرد چه علت داشت؟ حضرت فرمود: حق تعالی صاحب حیا و کریم است، کسی که او را مدح کند به صفات کماليه و به رحمت و کرم، او را معاجله به عقوبت نمي کند. پس حضرت فرمود: بگو بيزار شوم از حول و قوت خدا و داخل شوم در حول و قوت خود اگر چنین نباشد، چون آن بدبخت این سوگند یاد کرد، در حال افتاد و مرد و به عذاب الهي واصل شد، منصور از مشاهده ي این حال بر خود لرزيد و خایف گردید و گفت: دیگر سخن کسی را در حق تو قبول نخواهم کرد.

ايضا روايت کرده است از محمد بن عبدالله اسكندري كه گفت: من از جمله نديمان ابو جعفر دوانقي و محرم اسرار او بودم، روزي به نزد او رفتم، او را بسيار مغموم يافتم و آهي كشيد و اندوهناك بود، گفتم: ايها الامير سبب تفكر و اندوه شما چيست؟ گفت: صد نفر از اولاد فاطمه را هلاك كردم، و سيد و بزرگ ايشان مانده است و در باب او چاره نمي توانم كرد، گفتم: كيست؟ گفت: جعفر بن محمد الصادق، گفتم: ايها الامير او مردی است كه بسياري عبادت او را كاهانیده، و اشتغال او به قرب و محبت خدا او را از طلب ملك و مال و خلافت غافل گردانیده، گفت: مي دانم كه تو اعتقاد به امامت او داري، و بزرگي او را مي دانم وليكن ملك عقيم است، و من سوگند ياد کرده ام كه پيش از آنكه شام اين روز در آيد، خود را از اندوه او فارغ گردانم.

راوي گفت: چون اين سخن را از او شنيدم، زمين بر من تنگ شد و بسيار غمگين شدم، پس جلادي را طلبيد و گفت: چون ابو عبدالله صادق را طلب نمايم و مشغول سخن گردانم و كلاه خود را از سر بردارم و بر زمين گذارم، او را گردن بزن، و اين علامت است ميان من و تو، در همان ساعت كس فرستاد و حضرت را طلبيد. چون حضرت داخل قصر آن لعين شد، ديدم كه قصر به حركت درآمد مانند كشتي كه در ميان درياي مواج مضطرب باشد، ديدم كه منصور برجست و سر و پاي برهنه به استقبال او دويد، و بندهاي بدنش مي لرزيد و دندانهايش برهم مي خورد، و ساعتی سرخ و ساعتی زرد مي شد، و آن حضرت را اعزاز و اكرام بسيار كرد، و بر روي تخت خود نشاند و به دو زانو در خدمت او نشست مانند بنده اي كه در خدمت آقاي خود مي نشيند، و گفت: يابن رسول الله به چه سبب در اين وقت تشریف آوردی؟ حضرت فرمود كه: براي اطاعت خدا و رسول و فرمانبرداري تو آمده ام، گفت: شما را نطلبيدم، و رسول اشتباهي کرده، و اکنون كه تشریف آورده اي هر حاجت كه داري بطلب. حضرت فرمود: حاجت من آن است كه مرا بي ضرورت طلب نمايي، گفت: چنين باشد، حضرت برخاست و بيرون آيد، و من خدا را بسيار حمد كردم كه آسيبي از آن ملعون به آن امام مبين نرسيد، و بعد از آنكه حضرت بيرون رفت، منصور لحاف طلبيد و خوابيد و بيدار نشد تا نصف شب، چون بيدار شد ديد كه بر بالين او نشسته ام، گفت: بيرون مرو تا من نمازهاي خود را قضا كنم و قصه اي براي تو نقل كنم.

چون از نماز فارغ شد گفت: چون حضرت صادق را براي كشتن طلبيدم و داخل قصر من شد، ديدم كه ازدهاي عظيمي پيدا شد و دهان خود را گشود، و كام بالاي خود را بر بالاي قصر من گذاشت و كام پايين خود را در زير قصر گذاشت، و دم خود را بر دور قصر خانه من گردانيد و به زبان عربي فصيح به من گفت كه: اگر بدی اراده كني نسبت به آن جناب، تورا و خانه تورا فرو مي برم. به اين سبب عقل من پريشان شد و بدن من به لرزه درآمد به حدي كه دندانهاي من برهم مي خورد.

راوي گفت: من گفتم كه: اينها از او عجب نيست، زيرا كه نزد او اسمها و دعاها است كه اگر آنها را بر شب بخواند روز مي شود، و اگر بر روز بخواند شب مي شود، و اگر بر موج درياها بخواند ساكن مي شود، پس بعد از چند روز از او رخصت طلبيدم كه به زيارت آن جناب روم، مرا دستوري داد و ابا نكرد، چون به خدمت حضرت رفتم از حضرت التماس كردم كه آن دعا كه در وقت دخول مجلس منصور خواند تعليم من نمايد، او اجابت التماس من نمود.

ايضا روايت کرده است كه ربيع حاجب گفت: روزي منصور مرا طلبيد و گفت: مي بيني چه ها از جعفر بن محمد مردم براي من نقل مي كنند، به خدا سوگند كه نسلش را بر مي اندازم، پس يكي از امراي خود را طلبيد و گفت: با هزار نفر به مدينه رو و بي خبر به خانه امام جعفر (عليه السلام) داخل شو و سر او و پسرش موسي را براي من بياور چون آن امير داخل مدينه شد، حضرت فرمود دو ناقه آوردند و بر در خانه حضرت بازداشتند، و اولاد خود را جمع كرد و در محراب نشست و مشغول دعا شد.

امام موسي (عليه السلام) فرمود: من ايستاده بودم كه آن امير با لشكر خود به در خانه ما آمد و امر كرد لشكر خود را كه سرهاي آن دو ناقه

را بریدند و برگشت، چون نزد منصور رفت گفت: آنچه فرموده بودی به عمل آوردم، و کیسه را نزد منصور گذاشت. چون منصور سر کیسه را باز کرد، سرهای ناقه را دید، پرسید که: اینها چیست؟ گفت: ایها الامیر چون من داخل خانه امام جعفر شدم، سرم گردید و خانه در نظرم تاریک شد و دو شخص را دیدم که در نظر چنان نمود که جعفر و پسر اوست، حکم کردم که سر آنها را جدا کردند و آوردم، منصور گفت: زنهار آنچه دیدی به کسی نقل مکن، و احدی را بر این معجزه مطلع مگردان، و تا او زنده بود کسی را بر این قصه مطلع نگردانیدم.

بعضی از ستمها که در زمان آن حضرت بر اقارب و شیعیان آن حضرت واقع شد

ابن بابویه روایت کرده است که چون منصور در بغداد عمارتی بنا می کرد، اولاد حضرت علی (علیه السلام) را تفحص می کرد، و هر که را می یافت در میان ستونهای آجر می گذاشت تا به این زجر شهید می شدند، روزی کودک خوش روی خوش مویی از فرزندان حضرت امام حسن (علیه السلام) را آوردند و به بنا دادند که آن امام زاده ی مظلوم را در میان ستون گذارد، مردی را بر او موکل گردانیدند که در حضور او این را واقع سازد. چون نظر بنا بر جمال بی مثال آن خورشید اوج رفعت و جلال افتاد، بر او ترحم نمود، و تاب نیاورد که آن نونهال چمن آمال و امانی را از برگ و بار زندگانی عاری گرداند، پس آن جوان را در میان ستون گذاشت و فرجه ای برای نفس کشیدن او قرار داد و گفت: ای نور دیده ی غمگین مباش که به زودی نزد تو می آیم و تو را از این مهلکه نجات می دهم.

چون شب درآمد، و مردم در جاهای خود آرام گرفتند، آن بنا به نزد آن ستون آمد و آن جوان عربی را بیرون آورد و گفت: ای جوان من بر تو رحم کردم، تو نیز بر من رحم کن و در خون خود و سایر عمله ای که با من کار می کردند شریک مشو، و خود را از نظر خلق پنهان ساز و هیأت خود را تغییر ده که کسی تو را نشناسد، و من در این شب تار نزد تو آمدم و تو را نجات دادم و خود را در خوف و بیم افکندم برای آنکه جد تو در روز قیامت با من خصمی نکند، پس به آن آلتی که گچکاران را می باشد گیسوهای آن سید عربی را برید و گفت: از این دیار بیرون رو و به سوی مادر خود برگرد که مبادا من رسوا شوم.

امام زاده ی مظلوم گفت: چون مصلحت نمی دانی که من به نزد مادر خود بروم و بر من منت نهادهی و مرا از مردن نجات دادی، بر مادر من نیز منت گذار و او را خبر ده که حیات من باقی است، شاید جزع و زاری و ناله و بی قراری او بر من تسکین یابد، و این گیسوهای مرا به نشانه برای او ببر که سخن تو را باور کند. پس در آن شب آن امام زاده گریخت و کسی ندانست که کجا رفت، بنا گفت که: بعد از آن من رفتم و خانه مادر او را جستیم، چون نزدیک آن غم خانه شدم، صدای گریه و نوحه آن سیده را شنیدم، پس خبر حیات پسرش را به او رسانیدم، و او را شاد گردانیدم و برگشتم.

## سبب خوش رفتاری فرزندان

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

با پدرانتان خوش رفتار باشید تا فرزندانان با شما خوش رفتاری کنند. (1).

ص: 714



حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

پدر و مادر را بر فرزند سه حق است: در همه حال شکرگزار آنان باشد، در هر چه به او امر و نهی می کنند، به جز در معصیت خداوند، اطاعتشان کند و در نهان و آشکار خیرخواه آنان باشد. (1).

ص: 715

---

1- تحف العقول: 322، میزان الحکمه: ج 14، ح 22727.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

فرزند سه حق بر گردن پدرش دارد: مادر خوبی برایش انتخاب کند، نام نیکویی بر او نهد و در تربیت او بکوشد. (1).

ص: 716

---

1- بحار: 67 / 236 / 78، میزان الحکمه: ج 14، ح 22739.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

سه چیز است که بر زمامدار واجب است درباره ی خواص و عوام رعایت کند: پاداش نیکوکار را به نیکی دادن تا بر رغبت مردم به کارهای نیک افزوده شود، پوشاندن گناهان بد کار تا توبه کند و از گمراهی و انحراف خود برگردد و ایجاد الفت میان همه آنان از طریق احسان و رعایت انصاف و داد. (1).

ص: 717

---

1- تحف العقول: 319، میزان الحکمه: ج 14، ح 22794.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

برای حکمرانان پسندیده نیست که در سه کار کوتاهی ورزند: حفظ مرزها، رسیدگی به مظالم و حقوق پایمال شده ی مردم و انتخاب افراد شایسته برای کارهای خود. (1).

ص: 718

---

1- تحف العقول: 319، همان، همان، 22795.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

به خدا سوگند که شما در تاریکی های زمین می درخشید. به خدا قسم که اهل آسمان در تاریکی های زمین شما را می بینند، همانگونه که شما ستارگان درخشان را در آسمان می بینید. اهل آسمان به یکدیگر می گویند: فلانی! تعجب است، چگونه فلانی به این مقام رسیده است؟ و این فرموده ی پدر من است: به خدا قسم از این که کسی هلاک شود تعجب نمی کنم که چرا هلاک شد، بلکه اگر کسی نجات یابد تعجب می کنم که چگونه نجات یافته است (1).

ص: 719

---

1- کافی: 8 / 275 / 415، میزان الحکمه: ج 13، ح 20093.

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

نگاه اول از آن توست، نگاه دوم به زیان توست، نه به سود تو و نگاه سوم مایه ی هلاکت است. (1).

ص: 720

---

1- من لا يحضره الفقيه، 3 / 474 / 4658 همان، همان، 20292.

## سه شرط نگهداري نعمت ها

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

نعمت ها ماندگار نمي شوند مگر بعد از سه كار: شناخت جاگاه شايسته ي خداوند در نعمت ها، گزاردن شكر آنها و رنج و زحمت كشيدن در آنها. (1).

ص: 721

---

1- تحف العقول: 318 همان، همان، 2383.

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

سعايت كننده قاتل سه نفر است: قاتل خودش و قاتل كسي كه از او سعايت مي كند و قاتل كسي كه پيش او سعايت مي كند. (1).

ص: 722

---

1- خصال شيخ صدوق: 73 / 108، ميزان الحکمه: ج 13، ح 20683.



## سخن امام صادق در معنای عدالت بین زن ها

یکی از منکرین خدا، از مؤمن طاق پرسید: خداوند در يك آیه می فرماید: (فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم ألا تعدلوا فواحدة) یعنی: «از زن هایی که می پسندید [و با شما سنخیت دارند] دو عدد یا سه عدد و یا چهار عدد آنان را به نکاح خود درآوردید و اگر می ترسید که نتوانید بین آنان عدالت برقرار کنید يك زن برای شما کافی است».

و در آیه ی دیگر می فرماید: (و لن تستطیعوا أن تعدلوا بین النساء و لو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل)؛ یعنی «شما هرگز نمی توانید [در محبت] بین زن ها عدالت برقرار کنید گر چه حریص بر آن باشید پس همه تمایل خود را به يك سو نکنید»، در حالی که بین این دو آیه تنافی وجود دارد، زیرا آیه ی نخست اشاره به این مطلب دارد که بین زنان عدالت را برقرار کنید؛ در حالی که در آیه ی دیگر می فرماید: هرگز نمی توانید بین زنان عدالت برقرار کنید. مؤمن طاق می گوید: من نتوانستم پاسخ او را بدهم، پس وارد مدینه شدم و از امام صادق علیه السلام راجع به این دو آیه سؤال نمودم. امام علیه السلام فرمود: آیه ی اول مربوط به نفقه است و آیه ی دوم مربوط به محبت است. و مقصود از آیه ی (و لن تستطیعوا أن تعدلوا..) این است که شما هر چه بکوشید نمی توانید همه ی آنان را یکسان دوست بدارید، [ولکن نباید از بعضی از آنان اعراض داشته باشید]. و چون مؤمن طاق این پاسخ را برای آن زندیق بیان کرد؛ او گفت: این چیزی است که تو از حجاز آورده ای.

این زندیق با تکیه بر آیه ی دوم که می فرماید: «هرگز شما نمی توانید بین آنان عدالت را رعایت کنید.» ادعا می کند که نوعی تناقض و تنافی بین این آیه و آیه ی اول وجود دارد. که البته باید توجه داشت که این تناقض در صورتی قابل قبول است که هر دو آیه، تنها به يك چیز اشاره داشته باشد؛ اما طبق سخن امام صادق علیه السلام آیه ی اول به نفقه و آیه ی دوم به محبت اشاره دارد. بنابراین تناقضی بین این دو آیه وجود ندارد.

## سخنان امام صادق با رؤسای معتزله

هنگامی که ولید بن عبدالملک کشته شد؛ میان گروه ها اختلاف شدیدی به وجود آمد، در این شرایط افرادی از فرقه ی معتزله که در میان آنان عمرو بن عبید واصل بن عطا حفص بن سالم و دیگران از رؤسای معتزله حضور داشتند؛ خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند و هر کدام از آنان سخنانی گفتند: و امام علیه السلام به آنان فرمود: شما زیاد حرف زدید و سخنان شما به درازا کشید. [و هر کدام چیزی را گفتید] پس کار خود را به يك نفر واگذار کنید تا او خلاصه ی سخنان شما را بیان کند. پس آنان عمرو بن عبید را نماینده ی خود کردند، و او با امام علیه السلام به مناظره پرداخت که بخشی از سخنان او چنین است:

«اهل شام خلیفه ی خود را کشتند و خداوند آنان را گرفتار اختلاف و تعارض نمود، پس ما بین امت جستجو کردیم و مردی را که صاحب دین و عقل و مروت است و از گنجینه ی خلافت بهره ها دارد، یافتیم، و او محمد بن عبدالله بن الحسن می باشد. اکنون می خواهیم همگی با او بیعت کنیم و به این ترتیب حکومت تشکیل بدهیم و مردم را نیز برای بیعت با او دعوت خواهیم نمود؛ پس هر که با او بیعت کند از ما خواهد بود و هر که بیعت نکند آزاری به او نمی رسانیم. ولی اگر کسی به جنگ و دشمنی با ما برخیزد با او به جنگ برخوایم خواست و دشمن او خواهیم بود تا زمانی که او به حق بازگردد و در کنار اهل آن قرار گیرد و اکنون می خواهیم این مسأله را برای شما نیز مطرح کنیم چرا که شما صاحب کمال و فضیلت هستید و شیعیان فراوانی دارید و ما نیازمند موافقت شما هستیم». هنگامی که سخن عمرو بن عبید به اتمام رسید، امام صادق علیه السلام فرمود: «آیا سخن همه شما همین است؟ گفتند: آری.»

پس امام حمد و ثنای الهی را انجام داد و بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او درود فرستاد و سپس فرمود: ما هنگامی خشمگین می شویم که معصیت خدا انجام گیرد و هنگامی خشنود می شویم، که فرمان خدا اطاعت شود. سپس رو به عمرو بن عبید نمود و فرمود: ای عمرو، اگر امت بدون جنگ و خون ریزی زمام رهبری را به تو واگذار نمایند و بگویند: هر کسی را که می خواهی برای خلافت انتخاب کن، تو چه کسی را انتخاب می کنی؟ عمرو گفت: من خلافت را به صورت شورایی بین مسلمانان قرار می دهم. امام علیه السلام فرمود: آیا برای همه ی مسلمانان یکسان حق انتخاب قرار می دهی؟ گفت: آری، فرمود: آیا فرقی بین قریش و دیگران نمی گذاری؟ گفت: من حتی فرقی بین عرب و عجم هم نمی گذارم.

امام علیه السلام فرمود: آیا تو از ابوبکر و عمر بیزاری می جویی یا آنان را دوست می داری؟ گفت: آنان را دوست می دارم. امام علیه السلام فرمود: اگر تو از آنان بیزار باشی، می توان برخلاف آنان عمل کنی؛ ولی اگر آنان را پذیرفته ای و دوست می داری نباید در امر خلافت با آنان مخالفت کنی. زیرا عمر با ابوبکر بیعت نمود بدون این که با کسی مشورت کند و ابوبکر نیز خلافت را به عمر واگذار کرد، در حالی که با احدی مشورت نکرد. سپس عمر خلافت را به صورت شورایی بین شش نفر قرار داد. که در آن شورا به هیچ کدام از انصار، اختیاری نداد و از مهاجرین نیز فقط به همین شش نفر اختیار داد؛ سپس درباره ی این شش نفر، به مردم سفارشات کرد که تو و یارانت به آن راضی نخواهید شد.

عمرو گفت: عمر درباره ی آن شش نفر به مردم چه سفارشات کرد؟ امام علیه السلام فرمود: عمر به صهیب دستور داد تا سه روز، بر مردم نماز بخواند و در آن سه روز نیز آن شش نفر با یکدیگر مشورت کنند و هیچ کس با آنان نباشد، جز عبدالله عمر که البته می تواند با او مشورت بکنند؛ اما او حق رأی نداشته باشد. سپس به گروهی از مهاجرین و انصار که همراه او بودند گفت: «اگر سه روز گذشت و آن شش نفر نتوانستند تکلیف امت را مشخص کنند و از میان خود خلیفه ای را انتخاب نمایند؛ گردن همه ی آنان را بزنید و اگر قبل از پایان سه روز، چهار نفر از آنان به توافق رسیدند و کسی را انتخاب کردند؛ ولی دو نفر دیگر مخالف بودند، گردن آن دو نفر را بزنید». آیا شما به چنین شورایی بین مسلمانان راضی می شوید؟ گفتند: خیر. پس امام علیه السلام به عمرو بن عبید فرمود: از این کار صرف نظر کن. سپس فرمود: ای عمرو، شما با آن کسی که می گوید [یعنی محمد بن عبدالله بن الحسن]، بیعت کنید، و همه ی امت نیز با شما همراه شوند تا جایی که حتی دو نفر هم با شما مخالفت نکنند، آیا با مشرکین جنگ خواهید کرد؟ گفتند: آری. فرمود: به آنان چه می گوید؟ عمرو گفت: آنان را به اسلام دعوت می کنیم و اگر نپذیرفتند از آنان جزیه و مالیات می گیریم. امام علیه السلام فرمود: اگر مجوس و آتش پرست و یا بهائمه بودند و اهل کتاب نبودند، چه می کنید؟ عمرو گفت: همه یکسان خواهند بود.

امام علیه السلام فرمود: آیا قرآن را قرائت می کنید؟ عمرو گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: بخوان آیه ی (قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین أوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون) (1) و چون عمرو آیه را قرائت نمود، گفت: «خداوند در این آیه اهل کتاب و آنان که ایمان نیاورده اند را یکسان قرار داده است» امام علیه السلام فرمود: این معنا را از کجا دریافته ای؟ عمرو گفت: از مردم شنیده ام. امام علیه السلام فرمود: این موضوع را رها کن. حال بگو بدانم اگر جزیه ندادند و با آنان به جنگ برخاستید و پیروز شدید، با غنیمت ها چه می کنید؟ عمرو گفت: پس از پرداخت خمس، چهار قسمت باقی مانده را بین سپاهیان تقسیم می نمایم. امام علیه السلام فرمود: بین همه ی سپاهیان تقسیم می کنی؟ گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: در آن صورت با عمل و سیره ی رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت نموده ای و اگر باور نداری، از فقها و بزرگان مدینه پرس، چرا که آنان در این زمینه اتفاق نظر دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اعراب مصالحه کرد که آنها در خانه های خود بمانند و مهاجرت نکنند به شرط آن که اگر دشمنی به آن حضرت هجوم آورد در جنگ با دشمن، از نیروهای آنان استفاده شود،

بدون آن که سهمی از غنیمت داشته باشند و تو می گویی غنیمت را بین همه تقسیم می کنم در حالی که عمل تو مغایر با سیره ی رسول خداست. از این موضوع هم بگذریم، اکنون نظرت را درباره ی زکات بگو. پس عمرو آیه ی: (انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها) را تا آخر آیه قرائت نمود. امام علیه السلام فرمود: درست است. حال بگو بدانم چگونه زکات را تقسیم می کنی؟ عمرو گفت: زکات را هشت قسمت می کنم و هر قسمت را به یکی از طبقات مستحق آن می دهم. امام علیه السلام فرمود: اگر طبقه ای از آنها ده هزار نفر بودند و طبقه ی دیگر یک نفر یا دو نفر و یا سه نفر بودند، برای آن یک نفر به اندازه همان ده هزار نفر قرار می دهی؟ عمرو گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: آیا سهم زکات شهری ها و صحرانشینان را یکسان می پردازی؟ عمرو گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: در این صورت، تمام آنچه که گفتی با سیره ی رسول خدا صلی الله علیه و آله مغایرت دارد، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله زکات صحرانشینان را در بین خودشان تقسیم کرد و زکات اهل مدینه را نیز در بین فقراي آن تقسیم کرد، ولی نه به طور مساوی بلکه با خواست و نظر پیامبر تعیین می شد که به هر یک از آنان چه مقدار داده شود. و اگر آنچه را گفتم باور نمی کنی، بهتر است باز هم از فقها و بزرگان مدینه بپرسی؛ زیرا آنان در این زمینه نیز اتفاق نظر دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله زکات را این چنین تقسیم می کرد.

سپس رو به عمرو و همراهان او کرد و فرمود: از خدا بترسید، همانا پدرم که بهترین اهل روی زمین و از همه ی آنان به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله داناتر بود، برای من از آن حضرت نقل کرد که ایشان فرمودند: کسی که با شمشیر مردم را به سوی خود دعوت کند و بین مسلمانان عالم تر و داناتر از او وجود داشته باشد او گمراه و متکلف خواهد بود. (2).

ممکن است در ابتدا چنین به نظر آید که سؤالات امام صادق علیه السلام از عمرو بن عبید، هیچ ارتباطی با بیعت آن حضرت با محمد بن عبدالله بن الحسن ندارد، ولی بعد از اندکی تأمل می توان دریافت که ارتباط بسیار روشن و واضحی بین آن دو وجود دارد. در حقیقت امام علیه السلام می خواستند این مسأله را روشن کنند که آنها به احکام دین و شریعت جاهل هستند و کسی که برای رهبری مسلمانان انتخاب کرده اند نیز مثل خودشان به احکام و قواعد دین جاهل است. و آیا شایسته است که او، یعنی محمد بن عبدالله بن الحسن، امور مسلمانان را دست بگیرد و امام و پیشوای آنان شود، در حالی که در میان امت آگاه تر و داناتر از او وجود دارد؟

ص: 723

1- توبه / 29.

2- احتجاج طبرسی ج 2 / 364.

یکی دیگر از غلامان امام صادق علیه السلام سعید رومی است. شیخ طوسی در کتاب رجال خود او را از اصحاب آن حضرت [نیز] شمرده است. در میان یاران امام صادق علیه السلام، شخصیت هایی مانند ابن مسکان، ابان و حماد که از اصحاب اجماع هستند و همه ی صحابه روایات آنان را تصحیح نموده اند و به فقاہت آنان اقرار دارند، از او روایت نقل نموده اند و در احوالات آنان ثبت شده است. و این خود دلیل واضح و روشنی است بر اطمینان و امانت داری او در نقل روایات و اعتماد این شخصیت های معتبر نسبت به او. همچنین وی در حدیث شناسی و فهم احکام الهی و معرفت و کسب فیض از امام علیه السلام بسیار مشهور است.

## سالمه

سالمه از کنیزان امام صادق علیه السلام است، شیخ طوسی رحمه الله در کتاب «رجال» خود او را از اصحاب آن حضرت نیز شمرده است. وی همان کسی است که می گوید: من در هنگام رحلت امام صادق علیه السلام بر بالین او بودم و او در حال اغماض بود و چون به هوش آمد فرمود: «به حسن افطس هفتاد دینار و به فلانی و فلانی چنان مقدار و چنان مقدار بدهید.» پس من به امام علیه السلام گفتم: آیا به مردی [یعنی افطس] که به شما حمله نمود و می خواست با شمشیر خود شما را بکشد پولی می دهید؟ پس امام علیه السلام به من فرمود: «آیا تو می خواهی من مصداق آیه ی: (و الذین یصلون ما أمر الله به أن یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب) (رعد / 21. نباشم؟)»

این ماجرا به طور کامل در بحث بخشش های امام صادق علیه السلام و در احوالات آن حضرت در هنگام رحلتشان از دنیا بیان شد.

از این روایت مشخص می شود که سالمه مورد عنایت آن حضرت بوده است و امام علیه السلام، هر چند با سخن او مخالف بود، ولی به سخن او گوش داد و نه تنها با او تندی نکرد، بلکه با موعظه و تعلیم، پاسخ او را بیان نمود.

نگارنده گوید: این پایان احوالات امام صادق علیه السلام و یاران و دوستان ایشان بود که خداوند توفیق انجام آن را نصیب ما کرد.

به امید آن که خالص وجه کریم خود قرار دهد و از لغزش ها و نارسایی های قلم بنده ی خود درگذرد و اگر چیزی برخلاف رضای او در آن قرار گرفته باشد، با کرم و بزرگواری خود این بنده را عفو نماید.

چنان که از مولای خود امام صادق علیه السلام نیز امید عنایت و لطف و پذیرفتن این هدیه ی ناچیز را داریم، زیرا ارزش هدایا همواره به اندازه ی شأن اهدا کننده خواهد بود.

[مترجم گوید: این حقیر نیز از مولای خود امید قبولی و عنایت دارم، و لله الحمد أولاً و آخراً]

و له الحمد كما بدأ یعود

و الصلاة و السلام علی خیرته من العباد

محمد المصطفی و عترته الأطیاب الأمجاد

## سخن گفتن با حیوانات

جابر یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) می گوید: روزی از یکی از کوچه های مدینه با امام صادق (علیه السلام) می گذشتیم که فردی را دیدیم، می خواهد بزغاله ای را ذبح کند.

آن بزغاله تا امام صادق (علیه السلام) را دید، صیحه ای زد؛ امام به آن مرد فرمود: «قیمت این بزغاله، چند درهم می باشد»؟  
مرد پاسخ داد: چهارده درهم.

حضرت از کیسه ی خود، چهارده درهم در آورد و به آن مرد داد؛ سپس بزغاله را رها کرد و به نوعی از مردن نجات داد.

بعد از این قضیه باز با هم به راه افتادیم، ناگهان شاهینی را دیدیم که پرنده ای را در هوا دنبال کرده است، آن پرنده با دیدن امام، آوازی به صورت ناله سر داد.

بلافاصله امام با دست مبارک خود به شاهین اشاره ای کرد و شاهین از صید آن پرنده منصرف شد و به طرف شیری پرواز کرد.

جابر می گوید: از امام پرسیدم، آیا امکان دارد درباره ی این دو امر عجیب، برایم توضیحاتی بدهید؟

امام فرمود: «آری، همانا آن بزغاله که آن شخص می خواست، ذبح کند به من گفت: مرا از مرگ نجات بده و آن پرنده نیز همین را گفت؛ من هم هر دو را نجات دادم» و سپس فرمود: «اگر شیعیان استقامت داشتند هر آینه به آنها صدا و منطق پرندگان را می شناسانیدم».

## سؤال از چهار مرغ ابراهیم

مردی آمد حضور امام صادق علیه السلام پرسیدم آن چهار مرغی که ابراهیم گرفت و کشت و با هم کوبید و سر چهار کوه گذاشت صدا کرد زنده شدند از یک جنس بودند یا از اجناس مختلف - آن حضرت فرمود شما می خواهید مانند آن را به شما بنمایم - گفتم آری آن حضرت فرمود ای طاوس فی الحال یک طاوس ظاهر شد بعد فرمود ای باز یک باز آمد فرمود ای کبوتر فی الفور کبوتری مقابلش نشست مرغی دیگر را که نام او را ننوشته اند صدا کرد حاضر شد تا همه را کشتند و ریزریز کردند و با یکدیگر درآمیختند و سرهای ایشان را نگاه داشت بعد سر طاوس را دست گرفت فرمود ای طاوس دیدم طاوس که گوشت و استخوان و پرهایی او داخل اجزای دیگران بود از هم جدا شد و طاوس زنده گردید حاضر به حرکت درآمد - و آن سه مرغ دیگر هر یک به همین طریق جدا جدا زنده شدند و ما این معجزه را از پسر پیغمبر دیدیم. (1).

ص: 724

عبدالله بن سنان می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «برای ما حوضی (حوض کوثر) است از ما بین بصری تا صنعای یمن، می خواهی آن را ببینی؟»

گفتم: «بلی، فدای تو شوم.»

پس دستم را گرفت و مرا بیرون مدینه آورد و پا بر زمین زد. ناگهان دیدم (در بعد ملکوتی) دریائی ظاهر شد که ساحلش پیدا نیست مگر آنجا که ما بر آن ایستاده بودیم که مانند جزیره ای است در میان این دریا.

در این جزیره، نهری دیدم که در یک طرفش، آبی جاری بود از برف سفیدتر، و در میانش، شرابی جاری بود از یاقوت رنگین تر، و هیچ یک یا دیگری مخلوط نمی شد و آن سرخی در میان آن سفیدی، بسیار زیبا و خوش نما بود و من هرگز چنین چیزی ندیده بودم.

عرض کردم: «فدای تو شوم، این نهر از کجا بیرون می آید؟»

حضرت فرمود: «این چشمه هائی است که خدا در قرآن در مورد بهشت وصف نموده است.»

و درختانی را دیدم که حوریان بسیار زیبایی بر آن درختان نشسته اند که من هرگز مانند آنها را ندیده بودم. و در آنجا ظرفهایی را دیدم که شباهت به ظرفهای دنیا نداشت.

پس حضرت نزدیک ایشان رفت و اشاره فرمود که: «آب بده.»

دیدم که خم شد و درخت نیز خم شد تا ظرف را پر کرد و به حضرت داد، و باز درخت، راست گردید. پس حضرت آن را به من عطا فرمود و من از آن خوردم که هرگز به آن لذت و لطافت چیزی نخورده بودم، بویش مانند بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردیم دیدم سه رنگ شربت در آن می باشد.

عرض کردم: «فدای تو شوم هرگز چنین حالی مشاهده نکرده بودم و نمی دانستم که این عجایب در عالم می باشد.»

حضرت فرمود: «این کمتر چیزی است که خدا از برای شیعیان ما مهیا کرده است و چون مؤمن از دنیا می رود، روحش را به اینجا می آورند و در باغها سیر می کند و از آن شرابها می خورند.»

دشمن ما که می میرد روحش را به وادی برهوت می برند که صحرائی است در حوالی یمن و همیشه در عذاب می باشند و زقوم (1) و حمیم (2) می خورند، پس از شر آنجا به خدا پناه ببرید. (3).

1- درخت تلخ جهنم.

2- شرابهای جهنمی.



## سوار شدن بر باد در آسمان ارمنستان

داوود رقي مي گويد: من در ارمنستان بودم و قرض زيادي بر عهده داشتم. در اين حال، در يکي از راههاي آنجا مي رفتم که صدايي شنيدم. به چپ و راست خود نگاه کردم ولي کسي را نديدم. سرم را بلند نمودم، ناگهان امام صادق عليه السلام را ديدم که سوار بر باد بود و باد گاهي او را پايين مي آورد و گاهي بالا مي برد.

امام صادق عليه السلام فرمود: «اي داوود! بدهي تو پرداخت نخواهد شد، مگر اينکه قرآن را حفظ کنی.»

پرسيدم: «چه چيز شما را به اينجا آورده است؟»

حضرت فرمود: «در نواحي خزر و چين کاري داشتم، از خداوند خواستم که مرا بر باد سوار کند و خدا هم مرا بر آن سوار نمود و ديدم که تو غمگين هستي، خواستم ترا دلداري بدهم.»

پس من قرآن را نوشتم تا اينکه حفظ کردم و خداوند قرضم را ادا نمود. (1).

ص: 726



حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: نفس خود را از آن چه برایش مضر است بازدار قبل از آن که بمیری و در آزادی جانت کوشش کن همان طور که در طلب روزیت کوشش می کنی زیرا که جانت در گرو اعمال تو است و جز با کوشش تو آزاد نخواهد شد.

نقل است که منصور دوانیقی کسی را فرستاد تا هفتاد نفر از ساحران بابل را دعوت کند و گفت: جعفر بن محمد علیه السلام ساحر است. اگر شما سحر کنید که در مجلس من او خجل و شرمسار گردد، من به شما مالی عظیم دهم. گروهی حاضر شدند.

پس منصور کسی را دنبال حضرت امام محمدصادق علیه السلام فرستاد. آن حضرت چون به مجلس آمد و ساحران و صورتها را دید فرمود: وای بر شما، مرا نمی شناسید. من حجت آن خدایم که سحر پدران شما را در عهد موسی باطل کرد. آن گاه حضرت در آن صورت ها نگریست و فرمود: هر يك صاحب خود را فرو برید. به فرمان خدای عزوجل همان لحظه آن صورت ها از جای خود جستند و هر کدام صاحب خود را فرو برد. منصور بیهوش شد و از تخت به زمین افتاد. چون به هوش آمد گفت: یا ابا عبدالله توبه کردم. این خطای مرا عفو فرمائید. حضرت فرمود: عفو کردم و

منصور گفت: به صورت ها امر کنید تا آن مردان را برگردانند. فرمود: هیهات، هیهات، اگر عصای موسی آن سحر را رد کرد این سباع (1) نیز رد کنند، این امر محال است و بعد از این هرگز ایشان را نخواهی دید.

ص: 727

## سخاوت مهدي عباسي

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: سه چیز آدمی را از رسیدن به ارزشهای عالی باز می‌دارد: پست همتمی و ناتوانی در چاره جستن و اراده ی سست.

و از موسی بن عبدالله نقل می‌کند که:

هنگامی که مهدي (عباسی) در مکه خطبه می‌خواند، به پا خاسته و گفتم: ای امیرالمؤمنین! پدر این مرد - اشاره به موسی بن جعفر علیه السلام - این مقام تو را به من خبر داد و امر کرد که من به تو سلام برسانم و فرمود: او خلیفه ی عادل و سخاوتمندی است. مهدي دستور داد: پنج هزار دینار به موسی بن جعفر علیه السلام بدهند و آن حضرت دو هزار دینار به من داد و همه ی اصحابش را از آن بهره مند نمود.

## سرانجام هدایت شد

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: در کارهای دین با کسی مشورت کن به حکم دین دارای پنج صفت باشد: عقل و بردباری و تجربه و خیرخواهی و تقوی داشته باشد.

و از ابوعمیر دیاری از کسی که برای او نقل کرده روایت می‌کند که گفت:

مردی که برادری جارودی مذهب داشت خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید. (جارودیه‌ها پیرو ابوالجارود زیاد بن منذر هستند و معتقد به امامت حضرت علی علیه السلام به نص پیامبر صلی الله علیه و آله و کفر آن سه نفرند، گرچه در تفسیر عقیده ی آنها خلاف است) حضرت فرمود:

برادرت چگونه است؟ گفت: قربانت! وقتی که می‌خواستیم بیایم حالش خوب بود، حضرت فرمود: چگونه است؟ گفت: همه ی حالاتش خوب است جز این که به امامت شما معتقد نیست. فرمود: چرا؟ گفت: به جهت پرهیزکاری (احتیاط می‌کند) حضرت فرمود: هنگامی که برگشتی به او بگو: پرهیزکاری تو در آن شب در نهر بلخ کجا بود؟!

و در این حدیث است هنگامی که پیام را به برادرش داد و قضیه را پرسید، برادرش گفت: من رفیقی داشتم که کنیز زیبایی داشت؛ من کنار نهر بلخ با او همبستر شدم و به خدا احدی از خلق خدا از آن خبر نداشت، جز من و همان کنیز.

سپس نقل می‌کند که: آن مرد خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و به راه حق وارد شد.

## سنتی مانند سنت حضرت موسی

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: آنکه در انجام حاجت برادر مسلمانش گام بر می‌دارد مانند کسی است که در سعی صفا و مروه است.

و از سلیمان بن خالد نقل می‌کند:

عبدالله بلخی با حضرت صادق علیه السلام همسفر بود. در جایی بین راه آن حضرت فرمود: ببین اینجا چاهی می‌بینی؛ بلخی از چپ و

راست نگاه کرد و برگشت و گفت: چیزی نیافتم. حضرت فرمود: چرا، باز هم نگاه کن. بلخی دوباره رفت و اطراف را نگاه کرد و برگشت ولی چیزی ندید. پس آن حضرت با صدای بلند فرمود:

ای چاه پر آب مطیع پروردگارا! از آن چه خدا در تو نهاده ما را سیراب کن؛ پس آبی از همه ی آنها گواراتر و پاکیزه تر و زلال تر و شیرین تر از چاهی جوشید. بلخی گفت: قربانت شوم، این سنتی است در شما مانند سنت حضرت موسی علیه السلام که چشمه ها برای او منفجر می شد.

### سفری عجیب

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مردم از سه چیز سلامت باشند، از همه چیز سلامت هستند: زبان بد، دست خیانت کننده و کار بد.

و نیز از داوود بن کثیر در حدیثی طولانی نقل می کند که:

حضرت صادق علیه السلام انگشتر خود را در آورد و زمین گذاشت، آن گاه سخنی گفت، زمین از هم شکافته شده باز شد و دریای خروشان برای ما ظاهر شد که در وسط آن کشتی سبزی از زبرجد سبز بود و در وسط کشتی قبه ای از در سفید و اطراف آن خانه ی سبزی بود. سپس حضرت سخنی فرمود، آب دریا با کشتی بالا آمد. آن گاه به ما فرمود: داخل آن شوید؛ پس ما وارد آن قبه ای که در کشتی بود شدیم حضرت به کشتی فرمود: به قدرت پروردگار گردش کن. کشتی گردش کرده تا به جزیره ی بزرگی رسیدیم که در آن قبه هایی بود. سپس حضرت با دست مبارک اشاره فرموده و سخنی گفت و ما مشاهده کردیم که روی زمین و در منزل حضرت صادق علیه السلام هستیم. حضرت انگشترش را برداشت و دست به زمین کشید و ما اثری از شکاف در زمین ندیدیم.

### سفر با شیری درنده

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن کسی است که آن چه کسب می کند پاکیزه است. و طبیعتش نیکوست و پنهانش صحیح است، اضافه مالش را انفاق می کند و از اضافه سخنش خودداری می نماید.

و از مفضل در حدیثی نقل شده که:

هنگامی که منصور به آن حضرت اجازه داد که به مدینه برگردد؛ مفضل بن عمر هم همراه او رفت. حضرت شیر زین و مهار کرده ای را سوار شد و مفضل را ترك خود نشان داد و يك شبه به مدینه رسید.

### سرچشمه اندوه و خنده

محمد بن مسلم - که یکی از روایان حدیث و از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است - حکایت کند:

روزی محضر مبارك ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام نشستیم بودم، که فرزندش حضرت صادق علیه السلام، در حالی که کودکی خردسال بود و کلاهی منگوله دار بر سر نهاده بود و چوبی در دست گرفته و بازی می کرد، وارد شد.

امام باقر علیه السلام او را در آغوش گرفت و فرمود: پدر و مادرم فدایت؛ و سپس به من خطاب نمود و اظهار داشت:

ای محمد بن مسلم! این کودک بعد از من امام و پیشوای تو خواهد بود، و تو باید علوم خود را از او بهره مند شوی، سوگند به خدای یکتا! که او همان صادقی است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را توصیف نموده و بشارتش را داده است.

و به درستی که پیروان و شیعیان او در دنیا و آخرت مورد حمایت خداوند متعال خواهند بود و دشمنانش ملعون و مغضوب می باشند.

در همین لحظه، حضرت صادق خندید و رنگ چهره اش سرخ گردید، آن گاه امام باقر علیه السلام متوجه من شد و فرمود: آنچه می خواهی از او سؤال کن، که جواب کافی دریافت خواهی کرد.

گفتم: یا ابن رسول الله! خنده از کجا سرچشمه می گیرد؟

آن کودک لب به سخن گشود و فرمود: ای محمد بن مسلم! سرچشمه اندیشه و عقل انسان از قلب است، غم و اندوه از کبد، تنفس از ریه؛ و خنده از طحال بر می خیزد.

و من چون چنین پاسخ صریح و صحیحی را از آن کودک خردسال عزیز - یعنی حضرت صادق آل محمد علیهم السلام - شنیدم، از جای خود برخاستم و پیشانی او را بوسیدم. (1).

ص: 728

فرزندانش را می دید و رنج می کشید؛ همسرش را؛ باید از این تنگدستی، خلاص می شد. هزار دینار فراهم کرد و به دربانش «مصادف» داد. او نیز به «مصر» شتافت و با بازرگانی چند همراه شد. هنگام ورود به آن کشور به قافله ی دیگری از تاجران برخوردند، که عزم خروج داشتند. مصادف، از این دیدار، بسیار خشنود گردید؛ زیرا کالاهای او و دوستانش در مصر، بسیار کمیاب و بازار خوبی یافته بود! آنان نیز پیمان بستند کالاهای شان را به سودی کم تر از صد درصد ن فروشند. (1) و چنین شد.

مصادف با هزار دینار سود خالص به مدینه شتافت و در محضر امامش بار یافت. شادمانه. دو کیسه را به حضرتش سپرد، که در هر یک هزار دینار بود. امام علیه السلام با شگفتی پرسید:

- این ها چیست؟

مصادف با خوشحالی گفت:

- یکی: اصل سرمایه، و دیگری: سود خالص.

- این همه سود، چه گونه فراهم آمده است؟

مصادف، تمام ماجرا را گفت و امام علیه السلام سخت برآشفته:

- شما چنین کردید؟ سوگند برای ساختن بازار سیاه، میان مسلمانان؟! من چنین تجارت و سودی را هرگز نمی پسندم.

سپس یکی از کیسه ها را برداشت و فرمود:

- این، سرمایه ام است؛ به کیسه ی دیگر، کاری ندارم.

و باز فرمود:

«شمشیر زدن از گردآوردن مال حلال، بسی آسان تر است.» (2).

ص: 729

1- یعنی از هر دینار، دیناری سود برند!

2- برگرفته از: داستان راستان؛ با تلخیص و تصرف بسیار.

## سلیمان بن مهران کوفی، ابومحمد، (اعمش) سلیمان بن مهران کوفی، ابومحمد، (اعمش)

شیخ طوسی او را از اصحاب حضرت صادق (ع) شمرده (1)، و ابن شهر آشوب او را از خواص اصحاب امام صادق (ع) می‌داند (2) او معروف به کثرت حفظ حدیث بوده، و با آن که شیعی مذهب است، علمای جمهور او را تجلیل و تعظیم نموده‌اند. (3) بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسائی، و ابن ماجه در صحاح ششگانه خود از او حدیث نقل کرده‌اند. (4).

ابن معین و نسائی و عجللی او را توثیق نموده، و عجللی درباره ی وی چنین گوید: اعمش، ثقه و محدث است، و در عصر خود محدث کوفه بوده، و چهار هزار حدیث از او نقل شده، لیکن کتابی از وی در دست نیست؛ و شیعی مذهب است. (5).

عبدالکریم شهرستانی او را از رجال شیعه شمرده (6)، و ابن قتیبه نیز، در المعارف، او را شیعی می‌داند. (7).

جوزجانی در ترجمه زبیدیامی (که از شیعیان است) گوید: «عده ای در کوفه بودند که مذهبشان پسندیده نبود و آنان رؤسای محدثین کوفه اند، مانند: زبید، منصور و اعمش». البته منظور جوزجانی از مذهب ناپسند، تشیع است کما اینکه ذهبی نیز چنین گفته. (8).

علمای عامه نیز او را تلامذه امام صادق (ع) می‌دانند، و برتری او را بر دیگران، در قرائت قرآن و علم به فرائض و حفظ حدیث، پذیرفته‌اند. (9).

وقتی هشام بن عبدالملک خواست، از جهت تشیع، اعمش را امتحان کند؛ نامه ای برای وی فرستاد و در آن نامه از وی تقاضا کرد که فضائل عثمان و کارهای ناپسند علی (ع) را بنویسد. اعمش نامه را گرفت و به گوسفندی که در کنارش بود خوراند و به نامه رسان گفت که جواب نامه همین بود. قاصد اصرار کرد تا جواب دریافت کند. اعمش به ناچار نوشت: امام بعد، اگر برای عثمان مناقب و مفاخر اهل عالم جمع باشد تو را نفعی نبخشد، و اگر برای علی (ع) بدی‌های اهل زمین جمع باشد به توزیانی نرساند، بر تو باد به تزکیه نفس خویش. (10) ابن ابی لیلی، قاضی کوفه، اعمش را سرور و بزرگ کوفه معرفی می‌کرد (11) و او را «علامه اسلام» می‌نامیدند. (12).

اعمش را در حفظ و قرائت حدیث ستوده‌اند، و او را یکی از اعلام و مقارن زهري (13).

که در حجاز می‌زیسته شمرده‌اند. (14).

ابن خلکان، اعمش را ثقه، عالم و فاضل خوانده است. (15).

مرحوم شهید ثانی، قدس سره، در تعلیق بر خلاصه (که گفته: یحیی بن وثاب مستقیم است چون اعمش او را ذکر کرده) می‌فرماید: «جای بسی تعجب است از مصنف، که یحیی بن وثاب را موثق دانسته، چون اعمش از او نقل کرده، اما خود اعمش را ذکر نمی‌کند در حالی که سزاوار است که یاد شود به واسطه فضل و درستی که دارد؛ حتی علمای عامه هم او را ثناء گفته‌اند، با اینکه او را شیعی مذهب می‌دانند؛ و شگفت آورتر اینک دیگر از بزرگان نیز از او یاد نکرده‌اند، و از ترجمه اش غفلت نموده‌اند». (16).

سید الحکاء میرداماد (17) رحمه الله، گوید: «سلیمان بن مهران اعمش کوفی مشهور را شیخ، در کتاب رجالش، از اصحاب امام صادق (ع) شمرده، و می‌گوید که ابومحمد سلیمان بن مهران اسدی معروف به فضل و وثاقت و جلالت و استقامت و تشیع است. و علمای عامه بر او ثناء گفته‌اند، و در عین این که او را شیعی می‌دانند، توثیق و تجلیل نموده‌اند. و شگفت آور اینکه از باب رجال از ذکر ترجمه و

شرح حالش غفلت نموده اند، در حالی که سزاوار بود با آن علو قدر و شخصیتی که داشته از او یاد شود. از اعمش هزار و سیصد حدیث نقل شده است.» (18).

شیخ بهائی (ره) در «توضیح المقاصد» (که در وقایع سنین و شهور است) گوید: در پانزدهم ربیع الاول (سال 148)، سلیمان بن مهران اسدی، اعمش، مکنی به ابومحمد که از زهاد و فقهای عصر خود بوده، وفات کرد (19)؛ و آن چه از تواریخ به دست آمده، وی شیعه امامی است، و تجب این است که اصحاب، او را در کتب رجال یاد نکرده اند.

سپس داستانی از اعمش با ابوحنیفه نقل می کند که چنین است: روزی ابوحنیفه به او گفت: ای ابومحمد! شنیدم از تو که می گفتی خداوند نعمتی را که از بنده سلب کند در عوض نعمت دیگری به وی عطا فرماید؛ خداوند نعمت بینایی را که از تو سلب کرده چه در عوضش به تو داده؟ اعمش گفت: این نعمت که مانند تو را نینم. (20).

نویسنده گوید: در تشیع اعمش خلافی نیست، و از روایاتی که از او نقل شده به خوبی تشیعش ظاهر می گردد، مانند این حدیث که خاصه و عامه ذکر کرده اند که اعمش بر منصور وارد شد، و منصور از او پرسید: چند فضیلت درباره حضرت علی بن ابیطالب (ع) روایت می کنی؟ گفت: ده هزار حدیث. (21).

در کتاب بحار الانوار، از حسن بن سعید نخعی، از شریک بن عبدالله قاضی نقل شده که گفت: من در آخرین روز زندگی اعمش، نزدش رفتم که ناگاه ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و ابوحنیفه به عیادتش آمدند و احوال او را پرسیدند. اعمش در جواب گفت که ضعف شدیدی در خود احساس می کند. آن گاه یاد گناهان خود کرد و گریست. ابوحنیفه گفت: ای ابومحمد! از خدا بترس و فکری به حال خود کن چه تو در آخر روز از ایام دنیا و اول روز از ایام آخرت می باشی؛ همانا تو احادیثی در فضیلت علی (ع) نقل کرده ای که اگر از آنها برمی گشتی برای تو بهتر بود. اعمش گفت: مثل چه، یا نعمان؟ ابوحنیفه گفت: مانند «انا قسیم النار». اعمش گفت: از برای مثل من این را می گویی؟ «اقعدونی سندونی» - مرا بنشانید و به جایی مرا تکیه دهید -

سپس گفت: به خدایی که بازگشت من به سوی اوست سوگند، حدیث کرد موسی بن طریف - و من اسدی که از او بهتر باشد ندیدم - گفت: شنیدم از عبایه بن ربیع (بزرگ عشیره حی) که گفت: شنیدم از حضرت امیرالمؤمنین (ع) که فرمود: «انا قسیم النار اقول هذا ولیی دعیه و خدا عدوی خذیه» - من قسمت کننده جهنم می باشم به آتش فرمان می دهم این دوست من است او را رها کن، و این دشمن من است او را بگیر.

سپس اعمش ادامه داد و گفت: حدیث کرد مرا ابوالمتوکل ناجی، در زمان امارت حجاج (که در زمان حکومتش بسیار سب و شتم علی علیه السلام را می نمود)، از ابوسعید خدری (22) که رسول خدا (ص) فرمود: چون روز قیامت شود خداوند عزوجل من و علی را امر کند که بر صراط بنشینیم و فرماید که در بهشت داخل کنید هر که را که به من ایمان آورده و شما را دوست داشته و داخل در آتش کنید هر که را که به من کافر گشته و شما را دشمن داشته. پس ابوسعید گفت که رسول خدا (ص) فرمود: ایمان به خدا نیاورده کسی که به من ایمان نیاورد، و ایمان به من نیاورده کسی که علی را دوست نداشته باشد. آن گاه این آیه را قرائت نمود «القیافه فی جهنم کل کفار عنید» (23) - هر کافر و ناسپاس معاند حق را به دوزخ اندازید -.

ابوحنیفه چون این حدیث را شنید، ازار خود را بر سر کشید، و گفت: برخیزید و برویم.

شريك بن عبدالله گوید: اعمش آن روز را شام نکرد، و از دنیا رفت. (24).

علامه مامقانی گوید: از جمله روایاتی که دلیل بر تشیع اعمش است روایتی است که او از امام صادق (ع) نقل کرده که حضرت فرمود: هر کس بر کفش مسح کند، مخالف خدا و رسول و کتاب خداست و وضویش ناتمام و نمازش با آن وضو مجزی نیست. (25).

مرحوم پدرم، در سفینه البحار، دو داستان از اعمش نقل می کند که ما در اینجا ترجمه آن را ذکر می کنیم:

داستان اول - اعمش گوید: در مدینه طیبه، کنیز سیاه چهره نابینایی بود که به مردم آب می داد و می گفت: بیاشامید به محبت امیرالمؤمنین (ع). سپس او را در مکه دیدم که بینا شده و به مردم آب می داد، و می گفت: بیاشامید به محبت کسی که چشم مرا به من رد کرد. از جریانش پرسیدم، گفت: «مردی را دیدم که به من گفت: تو دوستدار علی بن ابیطالب (ع) می باشی؟ گفتم: آری. گفت: بارها! اگر این زن راست می گوید، چشمش را به او برگردان. به خدا قسم، خدا چشمم را به من برگردانید. از آن شخص پرسیدم که تو کیستی؟ گفت: من خضرم و از دوستان علی (ع) می باشم». (26).

داستان دوم - در کتاب تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، از اعمش روایت شده که گفت: برای انجام مراسم حج به سوی مکه حرکت می کردم، همین که مقداری راه پیمودم، زن کوری را در راه دیدم که می گفت: بارها، به حق محمد و آل محمد، چشم مرا به من برگردان، از سخنش تعجب کردم، گفتم: چه حقی محمد و آلش بر خدا دارند، بلکه خدا بر آنان حق دارد. گفت: ساکت باش، ای نابخرد دون! خداوند راضی نشد مگر به قسم یاد کردن به حق ایشان، و اگر آنان حقی نداشتند به حق آنان قسم یاد نمی کرد. پرسیدم: در کجا قسم یاد کرده؟ گفت: در این آیه شریفه «لعمرك انهم لفي سكرتهم يعمهون» (27) - به جان تو سوگند، که ایشان در مستی خود حیران می زیستند و سرگردان بودند - و «عمر» در لغت عرب به معنای حیات و زندگی است.

اعمش گوید: در بازگشت از حج آن نابینا را دیدم که بینا شده و در جای خود نشسته و می گوید: ای مردم! علی (ع) را دوست بدارید که علاقه به او نجات دهنده از جهنم است. پیش رفتم و سلامش کردم و از حالش جويا شدم، گفت: رسول خدا (ص) و علی (ع) آمدند، و پیامبر اکرم (ص) دست بر چشمم کشید بینا شدم؛ و امر فرمود: بنشین در جای خودت، تا مردم از حج باز گردند، و به آنان اعلام کن که محبت علی امیر المؤمنین (ع) نجات دهنده از آتش جهنم است. (28).

گفته اند که با آن که اعمش مردی تنگدست و حاجتمند بود همواره به سلاطین و اغنیاء به چشم خواری نگریست، آن گونه که آنان در چشم احدی به این مقدار خوار نبودند. (29).

از برای اعمش حکایات و نوادر بسیاری نقل شده است. ابن طولون شامی (30) کتابی در نوادر وی موسوم به «الزهر لا نعش فی نوادر الا عمش» تألیف نموده است. (31).

ولادت اعمش در شب عاشورای سال 61 و وفاتش در نیمه ربیع الاول 148 واقع شده است. (32).

گفته اند که پدر اعمش ایرانی و از اهل دماوند بود، و زمانی که همسرش به اعمش حامله بوده، وارد کوفه شده و در آن جا اقامت گزیده است. (33).

سلیمان بن مهران گوید: شرفیاب حضرو امام صادق (ع) شدم، وقتی که چند تن از شیعیان در خدمتش بودند، و شنیدم که حضرت می



فرمود: ای گروه شیعه! زینت ما باشید، و باعث ننگ ما نباشید، با مردم نیکو سخن بگویید، زبان خود را حفظ کرده، و از گفتار زشت و پرگویی پرهیزید. (34).

نویسنده گوید: ارباب مقاتل داستانی از ملاقات اعمش با یکی از کشندگان امام حسین (ع) نقل کرده اند که ما آن را نقل می نمایم:

علامه مجلسی (ره)، از خراج قطب راوندی (به سند خود)، از سلیمان بن مهران اعمش نقل کرده که گفت: بر دور کعبه طواف می کردم که ناگاه مردی را دیدم که دعا می کرد و می گفت: بارالها! مرا بیامرز، و می دانم که مرا نمی آمرزی. از حرف او بدنم لرزید، نزدیکش رفتم و گفتم: تو در حرم خدا و رسولی، در این ایام محترم، در ماه محترم، چرا از آمرش حق مایوسی؟ در جواب گفت: ای مرد! گناه من بزرگ است. گفتم: از کوه تهامه هم بزرگ تر؟

گفت: آری. گفتم: هموزن کوهایی بلند؟ گفت: آری، و اگر مایل باشی از گناهم آگاہت سازم. گفتم: بگو چه کرده ای؟ گفت: از حرم خارج شویم. چون بیرون رفتیم، گفت: در هنگام قتل امام حسین (ع)، من در لشکر عمر بن سعد بودم، و یکی از آن چهل نفری بودم که سر مطهر آن حضرت را از کوفه به شام حمل می کردند. شبی در کنار دیر نصرانی رسیدیم و سر را به نیزه زدیم و نیزه را به زمین کوبیدیم، و اطراف نیز عده ای را به پاسداری گماشتیم. همین که برای صرف غذا نشستیم، دستی از دیوار بیرون آمد، و این شعر را به دیوار دیر نوشت: اترجوا مة قتلت حسینا

شفاعة جده يوم الحساب (35). هنگامی ما را ترسی شدید فراگرفت. بعضی برخاستند تا آن دست را بگیرند که ناپدید شد. همین که رفقای من دوباره به خوردن غذا مشغول شدند، آن دست برای بار دیگر نمایان شد، و این شعر را نوشت: فلا والله لیس لهم شفیع

و هم يوم القيامة في العذاب (36). رفقایم برخاستند تا آن دست را بگیرند که ناپدید گشت. چون دیگر بار مشغول غذا خوردن شدند، همان دست بیرون آمد و این شعر را نوشت: وقد قتلوا الحسین بحکم جور

و خالف حکمهم حکم الکتاب (37). در آن شب غذا بر ما گوارا نشد. ناگاه راهبی که در آن دیر بود، نوری درخشنده از بالای سر دید، به سوی لشکر آمد و به نگهبانان گفت: از کجا می آید؟ گفتند: از عراق می آییم، و با حسین جنگیده ایم. راهب گفت: حسین فرزند فاطمه دختر پیامبر شما و فرزند پسر عموی پیغمبرتان؟ گفتند: آری. گفت: نابود باشید، به خدا، اگر عیسی بن مریم پسری داشت ما او را بر دیدگانمان می نشانیدیم؛ من به شما حاجتی دارم. گفتند: حاجت چیست؟ گفت: به ریستان بگویید من ده هزار درهم دارم که از پدر به من رسیده، از من بگیرد، و این سر را به من بدهد که تا هنگامی که خواستید از این جا حرکت کنید، نزد من باشد. آنان به عمر بن سعد خبر دادند، عمر گفت: پول را از او بگیرد و سر را تا موقع حرکت به او دهید. به راهب گفتند: پول را حاضر کن و سر را بگیر. راهب دو کیسه آورد که هر کدام دارای پنج هزار درهم بود. عمر سعد دستور دارد تا پول ها را شمارش کردند و به صندوق سپردند. راهب سر را گرفت و به دیر برد، و با مشک و کافور سر را شستشو نمود و در حریر پیچید، و در کنارش گذاشت و پیوسته می گریست. صبح لشکر او را خواندند، و سر را از او خواستند. راهب گفت: ای سر نازنین! من دیگر برای تویی قرارم؛ فردای قیامت در محضر جدت، رسول خدا محمد مصطفی (ص)، شهادت بده که من شهادتین گفتم و به دست تو مسلمان شدم؛ من غلام تو هستم. سپس گفت: من باید با رئیس لشکر مطلبی را در میان بگذارم، و سر را به او بسپارم. عمر سعد را خواندند. چون با راهب مواجه شد، راهب گفت: شما را، به حق خدا و پیغمبر، سوگند می دهم که دیگر این سر را به نیزه نزنید و از صندوق بیرون نیاورید. عمر گفت: چنین خواهیم کرد. راهب سر را به لشکر برگردانید و از دیر بیرون رفت و در کوه ها مشغول عبادت شد.

عمر سعد نیز از آن جا حرکت کرد، همین که به دمشق نزدیک شد، فرمان داد تا لشکر پیاده شوند، و از صندوقدار خواست تا آن دو کیسه پول را حاضر سازند. چون پول ها را حاضر ساختند، دید تمام سکه ها مبدل به خزف (سفال) شده، بر يك طرفش نوشته شده «و لا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون» (38) و برطرف دیگرش نوشته شده «و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون» (39) عمر گفت: انا لله و انا اليه راجعون، تباهي دنیا و آخرت یافتم. آن گاه به غلمانش دستور داد تا آن سکه ها را به نهر بریزند و در روز بعد وارد دمشق شد و سر را نزد یزید لعین گذاشت، قاتل امام حسین (ع) وارد شد و این شعر را خواند: املاً ركابي فضة و ذهبا

اني قتلت الملك المحجبا قتلت خير الناس اما و ابا (40). یزید گفت: اگر می دانستی که او بهترین مردم است، چرا او را کشتی؟ و فوراً فرمان قتل او را صادر کرد. آن گاه سر را در طشتی نهاد، و در حالی که به دندان های امام نظر می کرد، این اشعار را گفت: لیث اشياخي بیدر شهدوا

جزع الخزرج من وقع الاسل فاهلوا و استهلوا فرحا

ثم قالوا يا يزيد لا تشل و جزیناهم بیدر مثلها

و با حد يوم احد فاعتدل لست من خندف ام لم انتقم

من بني احمد ما كان فعل (41). در این هنگام زید بن ارقم (42) وارد شد و چون دید که یزید سر را، در نزد خود، در طشت نهاده و چوب به دندان آن حضرت می زند، گفت: یزید دست از این سر بردار، به خدا، مکرر دیدم که رسول خدا (ص) این لب و دندان را می بوسید. یزید گفت: اگر پیر مرد خرفتی نبودی، تو را می کشتم.

آن گاه رأس الیهود وارد مجلس شد، و پرسید: این سر کیست؟ یزید گفت: سر خارجی است. پرسید: خارجی کیست؟ گفت: حسین. پرسید: حسین فرزند کیست؟ گفت: فرزند علی. پرسید: مادرش کیست؟ گفت: فاطمه. پرسید: فاطمه کیست؟ گفت: دختر پیامبر اسلام. پرسید: پیامبر خودتان؟ گفت: آری. گفت: خدا به شما جزای خیر ندهد، دیروز پیامبر شما (محمد ص) بین شما بود و امروز فرزند دخترش را کشتید. وای بر تو! بین من و داود پیغمبر، سی و چند واسطه است، اما همین که یهودیان مرا می بینند در برابرم فروتنی و کوچکی می کنند. سپس دست برد و سر را برداشت و بوسید؛ و شهادتین بر زبان جاری کرد. یزید فرمان قتلش را صادر کرد، و وی را شکتند.

آن گاه یزید دستور داد تا سر را در اتاقی که برابر مجلس عیش و شرب او بود، نصب کردند و ما نگهبانان، در آن اتاق، به محافظت و نگهبانی آن سر گماشته شدیم. مرا از مشاهده آن سر مطهر دهشت عظیمی روی داده بود، و خوابم نمی برد. همین که شب به نصف رسید و رفقایم به خواب رفتند، ناگاه صداهای بسیار از جانب آسمان به گوشم رسید. آن گاه منادی فریاد کرد: ای آدم! فرود آی. آدم ابوالبشر، با عده ای از ملائکه که همراهش بودند، به زیر آمد. سپس منادی فریاد کرد: ای ابراهیم! به زیر آی. ابراهیم با عده ای از ملائکه فرود آمدند. پس ندای دیگر شنیدم که ای موسی بر زیر آی. موسی با جمعی از ملائکه فرود آمدند. پس ندای دیگر شنیدم که ای موسی به زیر آی. موسی با جمعی از ملائکه فرود آمدند. پس ندای دیگر شنیدم که ای عیسی به زیر آی. عیسی با عده ای از ملائکه به زیر آمدند. آن گاه همه همه شدیدی را احساس کردم و ندایی شنیدم که ای محمد (ص)! به زیر آی. ناگاه دیدم که حضرت رسالت، با افواج بسیاری از ملائکه، نازل شد، و عده ای از فرشتگان اتاق را محاصره کردند. حضرت رسول (ص) داخل اتاق شد و سر مطهر را برداشت (و در روایت دیگر است که سر از روی نیزه به دامن پیامبر افتاد). پس پیامبر سر را نزد آدم آورد، و فرمود: ای پدر! می بینی امتم با فرزند چه کردند. در این وقت من برخورد لرزیدم. آن گاه جبرئیل برخاست و گفت: یا رسول الله! اجازه فرما تا زمین را بلرزانم و تمامی را هلاک سازم و آنان را با يك

فرياد نابود كنم. پيغمبر اكرم (ص) اجازه نفرمود. جبرئيل عرض كرد: اجازه بفرما اين چهل نفر را هلاك سازم. فرمود: اختيار با تو است. جبرئيل به نزد هر يك كه مي رفت بر ايشان مي دميد آتش در ايشان مي افتاد و مي سوختند؛ چون نوبت به من رسيد، گفتم: آيا مي بيني و مي شنوي و ايستاده اي؟ پيامبر (ص) فرمود: او را واگذار كه خدايش نيامرزد. مرا رها كرد و سر را برداشتند و بردند و از آن شب سر مطهر مفقود شد و كسي از آن خبردار نشد. عمر سعد نيز به سوي شهر روي رفت، هنوز به محل مأموريتش نرسيده، در راه هلاك شد.

سليمان بن اعمش گويد: به آن مرد گفتم: از من دور شو، و به آشت مرا مسوزان. او رفت، و ديگر نمي دانم چه بر سرش آمد. (43).

نويسنده گويد: روايتي از اعمش نقل شد مشتمل بر مطالبتي است كه مسلم تمام تواريخ معتبره نيست، كه به دو مورد آن اشاره مي گردد:

اول آن كه گويد: «سر مطهر را رسول خدا (ص) همراه خود برد و ديگر كسي آن سر را نديد.» .

ص: 730

- 1- رجال الطوسي، ص 206.
- 2- مناقب ابن شهر آشوب، مجلد 2، جزء 7، تاريخ و احوالات امام صادق (ع)، ص 350 بحار الانوار، ج 47، ص 350.
- 3- ميزان الاعتدال، ج 1، ص 423.
- 4- الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حيدر، ج 6، ص 347.
- 5- تهذيب التهذيب، ج 4، ص 222.
- 6- الملل و النحل، ج 1، ص 325.
- 7- المعارف، ص 268.
- 8- الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج 6، ص 347 - 348.
- 9- الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج 6، ص 347 - 348.
- 10- تاريخ ابن خلكان، ج 1، ص 230 - 229 - حياة الحيوان، ج 2، ص 37.
- 11- الامام الصادق، و المذاهب الاربعه، ج 6، ص 348 - 349.
- 12- تهذيب التهذيب، ج 4، ص 222.
- 13- محمد بن مسلم زهري (به ضم زاء و سكون هاء)، فقيه مدني، و تابعي است. ابن ابي الحديد گويد: او منحرف از اميرالمؤمنين (ع) بود و از علي (ع) بدگويي مي كرد. سيد ابن طاووس، او را از دشمن خاندان عصمت و طهارت شمرده. اما مرحوم محدث نوري، او را، چون حديثي نص بر امامت اهل بيت نقل کرده، از نيكان مي شمرد. علماي جمهور او را ذكر کرده و گفته اند كه او حافظ علم فقهاي سبعة مي باشد، و ده نفر از صحابه را درك کرده است. زهري در ابتدا عامل بني اميه بود، حضرت سجاد (ع) در نامه اي كه در تحف العقول آمده است، به او نوشت: ... تو را دعوت كردند تا قطبي براي آسياي ستم آنان باشي، و پلي كه بر تو عبور كنند و به سياهكاري خود برسند.... زهري چند نذبه از حضرت سجاد (ع) روايت کرده است، و از آن امام به زين العابدين تعبير مي نمود. او در سال 124 هجري وفات يافت (سفينة البحار، ج 1، ص 573).
- 14- تاريخ ابن خلكان، ج 1، ص 229. ميزان الاعتدال، ج 1، ص 423.
- 15- تاريخ ابن خلكان، ج 1، ص 229.
- 16- اعيان الشيعه، ج 35، ص 374 و تنقيح المقال، ج 2، ص 65، ردیف 5255، (به نقل از شهيد ثاني) - وقايع الشهور و الايام،

مجتهد بیرجندی، 15 ربیع الاول، ص 75.

17- محمد باقر بن محمد حسنی استرآبادی «السید الداماد». وجه تسمیه او به داماد بدین جهت است که پدرش، سید محمد، داماد محقق ثانی، شیخ علی کرکی بوده، و به آن افتخار می کرده، لذا ملقب به داماد گشته و این لقب در اولادش، به ارث رسیده است. میر داماد، استاد ملاصدارست، و از نورالدین موسوی، و عبدالعالی کرکی (دایی خود) و شیخ حسین (پدر شیخ بهائی) روایت می کند. مرحوم سید علیخان شیرازی در «سلافة العصر من محاسن اعیان العصر» از میرداماد مدح بلیغی نموده و می گوید: هیچ مبالغه نیست اگر بگویم که مثل او نخواهد آمد. میرزا اسکندر منشی، در کتاب عالم آرای عباسی، در شرح حال سید داماد گوید: الحق او جامع کمالات صوری و معنوی است، و در اکثر علوم، مانند: ریاضی، فقه، تفسیر و حدیث، رتبه اجتهاد دارد. مرحوم میرداماد مصنفاتی دارد که از آن جمله: قسبات، صراط المستقیم، و حبل المتین، در حکمت؛ و شارع النجاة، در فقه؛ و حواشی و تعلیقات بر کافی و بر فقیه، و بر صحیفه کامله؛ و شرح الاستبصار، و عیون المسائل و نبراس الضیاء، و خلسة الملکوت، و تقویم الایمان، و الافق المبین، و الرواشح السماویة، و السبع الشداد، و ضوابط الرضاع، و سدرة المنتهی در تفسیر قرآن، و تقدیسات در رفع شبه ابن کمونه، و دیوان شعر، و رساله الاعضالات فی فنون العلم و الصناعات. مرحوم میرداماد به فارسی و عربی شعر نیکو می سروده، و این رباعی از اوست: در کعبه قل تعالوا از ما که زاد از بازوی باب خطه خیر که گشاد برناقه ی لا یؤدی الا که نشست بر دوش شرف پای کراسی که نهاد از جناب میرداماد عجایی نقل شده که مهم تر از همه آن که: چهل سال پایش را برای خوابیدن دراز نکرد؛ و مدت بیست سال فعل مباح از او صادر نگردید؛ و هر شب پانزده جزء قرآن تلاوت می کرد. محقق میرداماد، در اواخر عمرش به همراهی شاه صفی از اصفهان به سوی عتبات عالیات، که در زمان در تصرف سلاطین صفویه بود، حرکت کرد. در راه مریض شد و در منزل ذی الکفل به رحمت ایزدی پیوست. نعش او را به نجف اشرف بردند، و در آستان علوی به سال 1041 هجری دفن گردید. ملا عبدالله کرمانی در سوگ او گفته: فغان از جور این چرخ جفا کیش کز او گردد دل هر شاد ناشاد ز اولاد نبی دانای عصری که مثلش مادر ایام کم زاد خرد از ماتمش گریان شد و گفت عروس علم و دین را مرده داماد (فوائد الرضویه، ج 2، ص 418 - 425).

18- الرواشح السماویة، راسحه 22، ص 78.

19- ذهبی نیز، در تذکرة الحفاظ، ج 1، ط 4، ص 154، گوید: اعمش در سن 87 سالگی در ربیع الاول سال 148 هجری وفات یافت.

20- رساله توضیح المقاصد، 15 ربیع الاول.

21- مناقب علی بن ابیطالب (ع)، ابن مغزالی شافعی، ص 143 - امالی صدوق، مجلس 67، ح 2.

22- سعد بن مالک بن سنان خزرچی، معروف به ابوسعید خدری (به ضم خاء). پدرش، مالک، جزء شهدای غزوه احد است، و او خود در غزوه احد و خندق و غزوات دیگر حاضر بوده است. سعد یکی از صحابه کبار می باشد و گفته شده که در بین جوانان صحابه افقه از او نبوده است. ابن عبدالبر گوید: ابوسعید، از حفاظ و علمای بزرگ و عقلاهی صحابه است، و اخبارش شاهد بر مدعی است. برقی، ابوسعید را از اصفیاء شمرده و گوید: او از کسانی بود که به امیرالمؤمنین (ع) رجوع کردند، و مستقیم بوده اند. حضرت امام رضا (ع) در ضمن نامه ای به مأمون، مرقوم فرمودند: کسانی که بر منهای رسول الله (ص) بودند و تزلزل و تغییری پیدا نکردند و منحرف نشدند: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن الاسود، عمار بن یاسر، سهل بن حنیف، حذیفه بن یمان، ابوالهیثم بن تیهان، خالد بن سعید، عبادة بن صامت، ابویوب انصاری، خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین)، و ابوسعید خدری، و امثال آنان رضی الله عنهم می باشند. ابن قتیبه، در کتاب الامامة و السیاسة، در ذیل داستان حره می گوید: ابوسعید خدری، در آن آشوب، در خانه نشست؛ چند تن از لشکریان شام بر او وارد شدند و گفتند: پیرمرد! تو کیستی؟ گفت: من، ابوسعید خدری، صاحب پیغمبرم. گفتند: پیوسته نام تو را می شنیدیم، خوب کردی که ما به جنگ برنخاستی، و در خانه ات نشست، اینک هر چه داری بیاور. گفت: به خدا سوگند، مالی برایم نمانده که برای شما بیاورم. شامی ها در غضب شده، ریشش را کندند و او را زدند، و آن چه در خانه داشت حتی یک جفت کبوتر و مختصری سیر را به غارت بردند. حضرت علی

بن الحسين (ع) فرمود: ابوسعید مردی مستقیم بود، حالت نزع بر او شدت کرد و سه روز به حال احتضار بود، امر کرد که اهل بیتش او را به مصالایش برند، طولی نکشید که وفات کرد. وفاتش در سال 74 هجری در مدینه طیبه واقع شد (الکني واللقاب، ج 1، ص 80 و تحفة الاحباب، ص 121).

23- سوره ق. آیه 24.

24- بحار الانوار، ج 47، ص 412 و ص 357 - مناقب ابن شهر آشوب، مجلد 1، جزء 3، فضائل و مناقب اختصاصی امیرالمؤمنین (ع)، ص 347 - مناقب علی بن ابیطالب (ع) ابن مغزلی شافعی، ص 427.

25- تنقیح المقال، ج 2، ص 66 - ردیف 5255.

26- سفینه البحار، ج 1، ص 391.

27- سوره حجر، آیه 72.

28- سفینه البحار، ج 1، ص 204.

29- الکني واللقاب، ج 2، ص 41.

30- امیر ابوالعباس، احمد بن طولون، حاکم مصر و شام و سرحدات بود. معتر بالله، او را والی مصر قرار داد و سپس حکومت او را بر دمشق و انطاکیه و سرحدات گسترش داد. ابن طولون با اینکه فردی خونریز بود و هجده هزار نفر در جبهه جنگ و در زندان او جان باختند، مردی عالم دوست نیز بود و به علم و دانش علاقه زیادی نشان می داد، و همه روزه عده زیادی از طبقات مختلف، کنار سفره اش حاضر می شدند، و در هر ماه هزار مثقال طلا صدقه می داد. او در سال 270 هجری در گذشت (الکني واللقاب، ج 1، ص 338).

31- کشف الظنون، ج 2، ص 8.

32- المعارف، ابن قتیبه، ص 214 - میزان الاعتدال، ذهبی، ج 1، ص 423 - تاریخ ابن خلکان، ج 1، ص 230 - در تہذیب التہذیب، ج 4، ص 222 وفات اعمش به سال 145 هجری ذکر شده است.

33- تاریخ ابن خلکان، ج 1، ص 229.

34- امالی صدوق، مجلس 62، ح 17، ص 326.

35- آیا امتی که قاتل حسین (ع) اند، به شفاعت جدش، در روز قیامت، امید بسته اند؟.

36- به خدا سوگند که پیامبر (ص) شفیع آنان نخواهد بود، و در روز قیامت به عذاب الهی معذبند.

37- (چگونه پیامبر اکرم ایشان را شفات کند) در حالی که فرزند عزیز او حسین (ع) را به حکم جور و ستم شهید کردند، و حکم ایشان با حکم کتاب خدا مخالفت داشت.

38- سوره ابراهیم، آیه 42 - هرگز مپندار که خدا از کردار ستمکاران غافل است.

39- سوره شعراء، آیه 227 - به زودی آنان که ظلم و ستم (در حق آل رسول (ص)) کردند خواهند دانست که به چه کیفر گاهی بازگشت می کنند.

40- رکاب مرا پر از طلا و نقره کن که پادشاه بزرگی را کشته ام، کسی را به قتل رسانده ام که از جهت پدر و مادر از همه کس بهتر است. در خرائج، بیت دوم چنین است: قتل خیرالناس اما و ابا ضریته بالسيف حتی انقلبا.

41- بیت اول از ابن زبیری، شاعر کفار قریش است که آنان را با شعر خویش علیه پیامبر (ص) تحریض می کرد. و این بیت اشاره به شکست مسلمین در روز احد دارد و یزید به آن تمثل جست و بقیه ابیات را خود سرود. (الکني واللقاب ج 1 ص 288): - ای کاش، بزرگان طایفه من که در جنگ بدر کشته شدند، بودند و می دیدند که چگونه قبیله خزرج در برابر ضربات تیر و نیزه به زاری افتاده است - آن گاه از شادی فریاد می زدند و می گفتند: یزید دستت شل مباد (دستت درد نکند) - و این سزای جنگ بدر آنان بود که دادیم و در احد سر

به سر شدیم - از دودمان خندف نباشم اگر از فرزندان احمد (پیامبر) انتقام نگیرم.

42- زید بن ارقم خزرجی، از اصحاب رسول خدا (ص) و از سابقین که رجوع به امیرالمؤمنین (ع) نمودند، می باشد. وی در اکثر غزوات پیامبر (ص) حضور داشته است. او در کوفه ساکن بوده و مکالمه او با ابن زیاد، هنگامی که سر مطهر امام حسین (ع) را آورده بودند، و آن ملعون چوب بر لب و دندان مقدس آن جناب می زد، مشهور است (ارشاد مفید، اهل بیت در کوفه، ص 225 - مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، ص 54)؛ لیکن در تواریخ معتبره نیست که او به شام رفته و در مجلس یزید شرکت کرده باشد.

43- الخرائج و الجرائح، ج 2، باب 14، ص 582 - 577 - بحار الانوار، ج 45، ص 184.

شیخ طوسی، در رجالش، او را از اصحاب امام صادق (ع) برشمرده و گوید: سالم بن مکرم، ابو خدیجه، شتربان، از اصحاب حضرت صادق (ع) بوده است. (1)

و در فهرست گوید: سالم بن مکرم مکنی به «ابو خدیجه» ضعیف است، و کتابی دارد. (2)

نجاشی فرموده: گفته شده که سالم بن مکرم بن عبدالله، شتربان، کنیه اش ابو خدیجه بود و امام صادق (ع) کنیه او را ابوسلمه قرار داد. او ثقه است، و از امام صادق (ع) و امام هفتم (ع) روایت می کند، و کتابی دارد که عده ای از بزرگان از او روایت کرده اند. (3)

کشی، از محمد بن مسعود روایت کرده که گفت: از ابوالحسن، علی بن حسن (بن علی بن فضال) سؤال کردم از اسم ابو خدیجه. پاسخ داد: سالم بن مکرم است. گفتم: ثقه است؟ گفت: مردی صالح، و از اهل کوفه، و شتربان بوده؛ و وقتی امام صادق علیه السلام را از مکه به مدینه سوار کرده و برد. (4)

سالم در اول امر از اصحاب ابی الخطاب بوده که در مسجد کوفه، به عنوان عبادت، در پای ستون های مسجد می نشستند، و مردم را گواه می کردند، و آنان را به اباحت و پیغمبری ابوالخطاب می خواندند. عیسی بن موسی (عامل منصور دوانیقی در کوفه) دسته ای را فرستاد تا آن ها را کشتند. تمامی آنان کشته شدند، جز سالم که مجروح در میان کشتگان افتاده بود. همین که شب شد او از بین ایشان بیرون رفت، و از مرگ بچست، و بعد توبه کرد. (5)

در کافی، از ابو خدیجه نقل شده که امام صادق (ع) فرمود: دروغ بر خدا و رسولش (ص) از گناهان کبیره است. (6)

و نیز در کافی، از او نقل شده که امام صادق (ع) فرمود: هر که حدیث ما را برای سود دنیا خواهد، در آخرت بهره ای ندارد؛ و هر که آن را برای خیر آخرت جوید، خداوند خیر دنیا و آخرت به او عطا فرماید. (7)

ص: 731

- 
- 1- رجال الطوسی، ص 209.
  - 2- فهرست طوسی، ص 150.
  - 3- رجال نجاشی، ص 134.
  - 4- رجال کشی، ص 301.
  - 5- رجال کشی، ص 301.
  - 6- اصول کافی، ج 2، باب کذب، ص 254.
  - 7- اصول کافی، ج 1، باب روزی خوردن از علم، ص 37.

## سدیر بن حکیم صیرفی کوفی

از اصحاب حضرت زین العابدین (1) و حضرت باقر (2) و حضرت صادق (3) علیهم السلام بوده است.

و او همان است که در خدمت حضرت صادق (ع) نام برده شد، فرمود: «سدیر عسیده بکل لون» (4)، کنایه از اینکه سدیر با افراد بسیار معاشرت و مخالفت دارد.

از زید شحام منقول است که گفت: من بر گرد خانه کعبه طواف می کردم، در حالی که دستم در دست امام صادق (ع) بود، دیدم اشک آن بزرگوار بر رویش جاری است، فرمود: ای شحام! ندیدی که پروردگار من، به من، چه احسانی فرمود. پس گریست و دعا کرد. سپس فرمود: ای شحام! من از خدا، آزادی سدیر و عبدالسلام بن عبدالرحمن را، از زندان، طلب کردم و خداوند آنان را به من بخشید و ایشان را خلاص کرد. (5).

شیخ مفید (ره)، مسندا، از سدیر صیرفی نقل کرده که گفت: نزد امام صادق (ع) بودم و عده ای از اهالی کوفه نیز حضور داشتند؛ حضرت روی به آنان کرد و فرمود: «حجوا قبل ان لا تحجوا» - حج به جا آورید قبل از آن که نتوانید به حج روید - «حجوا قبل ان یمنع البرجانیه». (6).

سپس حضرت فرمود: حج کنید قبل از آن که خراب شود مسجدی عراق (7)، مابین درخت خرما و نهرها. حج کنید قبل از آن که بریده شود درخت سدیری، در زوارة (8)، که واقع است بر ریشه های نخله ای که حضرت مریم علیها السلام از آن رطب تازه چیده است. هنگامی که اینها واقع شد، از انجام حج ممنوع می شوید؛ و میوه ها کم می شود، و خشکسالی در شهرها پدید آید، و به گرانی نرخها و ستم حکام مبتلا می شوید، و در میان شما ظلم و ستم یا بلاء و وبا و گرسنگی آشکار شود، و فتنه ها را از جمیع آفاق به شما رو آور شود. پس وای بر شما، ای اهل عراق، هنگامی که بیاید به سوی شما ریایات و پرچم ها از خراسان؛ و وای بر اهل شهر ری، از ترک؛ و وای بر اهل عراق، از شهر ری؛ و وای بر ایشان از «نط».

سدیر گوید: من پرسیدم: مولای من «نط» کیست؟ فرمود: قومی هستند که گوشه‌هایشان مانند گوش موش است، از کوچکی؛ لباسشان آهن است؛ سخنشان مانند سخن شیاطین است؛ حدقه چشمشان کوچک است؛ صورتشان موندارد. پناه ببرید، به خدا، از شر ایشان؛ آنان کسانی می باشند که دین بر دستشان گشوده می شود، و سبب امر ما می باشند (9) یعنی ایشان مقدمه ظهور خواهند بود. (10).

در کتاب کافی، از سدیر صیرفی روایت شده که گفت: وقتی خدمت حضرت صادق (ع) رفتم، عرض کردم: به خدا سوگند که خانه نشستن برای شما روا نیست (هنگام خرج شماست). حضرت فرمود: چرا؟ عرض کردم: به خدا سوگند که خانه نشستن برای شما روا نیست (هنگام خروج شماست). حضرت فرمود: چرا؟ عرض کردم: به واسطه بسیاری دوستان و شیعیان و یاورانی که داری؛ به خدا که اگر امیرالمؤمنین (ع) به اندازه شما شیعه و یاور و دوست می داشت، تیم و عدی، در خلافت، نسبت به او طمع نمی کردند. فرمود: ای سدیر! فکر می کنی جمعیت ایشان چه مقدار باشند؟ عرض کردم: صد هزار. حضرت از روی تعجب فرمود: صد هزار؟! عرض کردم: آری، بلکه دویست هزار. فرمود: دویست هزار؟! عرض کردم: آری، و بلکه نصف دنیا. حضرت ساکت شد و دیگر هیچ نفرمود. پس از لحظه ای فرمود: می آیی همراه من تا ینبع برویم؟ عرض کردم: آری. پس دستور فرمود تا استر و الاغی را حاضر ساختند، من پیشی گرفتم تا بر الاغ سوار شوم، حضرت فرمود: ای سدیر! چه شود که الاغ را برای من بگذاری؟ عرض کردم: استر زینت آن بیشتر و راه روتر است. فرمود: الاغ برای من رهوارتر است. پس حضرت بر الاغ سوار شد و من بر استر، و رفتیم تا وقت نماز رسید، حضرت فرمود: ای سدیر! پیاده شویم تا



نماز بگزاریم. سپس فرمود: این زمین شوره زار است و نماز در آن جایز نیست. پس از آن جا گذشتیم تا به زمینی رسیدیم که خاک آن سرخ رنگ بود، و در آن جا کودکی مشغول به چرانیدن بزغاله هایی بود. حضرت در حالی که به آن ها می نگریست فرمود: ای سدید! به خدا سوگند، اگر شیعیانم به عدد این بزغاله ها می بودند، البته، خانه نشستن و سکوت برایم جایز نبود. آن گاه پیاده شدیم و نماز خواندیم. چون از نماز فارغ شدیم، من به سوی بزغاله ها متوجه شدم و آن ها را شمردم، هفده بزغاله بود. (11).

از سدید صیرفی روایت شده که گفت: حضرت باقر (ع) راجع به کارهایی که در مدینه داشت، به من سفارشات فرمود. در فوج الروحاء (12) بر راحله ام سوار بودم که مردی که خودش را به جامه اش پیچیده بود به طرف من آمد. من نیز متوجه او شدم و گمان کردم که تشنه است، ظرف آبی در اختیارش گذاشتم، گفت: تشنه نیستم، و کاغذی به من داد که مهرش تر و تازه بود. همین که به نامه دقت کردم دیدم مهر حضرت باقر (ع) است. گفتم: چه وقت از نزد صاحب نامه آمده ای؟ گفت: در همین ساعت. در نامه مطالبی بود که من می بایست انجام دهم. ناگاه متوجه شدم که نامه رسان ناپدید شد. چون به محضر حضرت باقر (ع) مشرف شدم، عرض کردم که نامه شما را شخصی به من داد که مهرش تر بود و خود او ناپدید گردید. حضرت فرمود: کارهایی که برای ما پیش می آید و فوری است، به وسیله جن انجام می دهیم. (13).

ابن شهر آشوب، در مناقب، از سدید صیرفی روایت کرده که گفت: در عرفات، خدمت امام صادق (ع) بودم، حجاج بسیار، و ناله های آنان بلند بود؛ درست دقت کرده و با خود گفتم: آیا این جماعت همه گمراهند؟ امام صادق (ع) مرا بخواند و فرمود: نیک نظر کن. چون نیک نظر کردم، همگی را به صورت خوک و بوزینه دیدم. ابن حماد روایت را به شعر در آورده: لم لم یسمعوا مقال سدید

و هو فی قوله سدید رشید کنت مع جعفر لیدی عرفات

و لجمع الحجج عج سدید فتوسمت ثم قلت تری

ضل عن الله جمع هذا الجنود فانشی سیدی علی و نادانی

تأمل تری الذی قدرید فتاملتهم اذاهم خنازیر

بلاشک کلهم وقرود (14).

ص: 732

1-1. رجال الطوسی، ص 91.

2-2. رجال الطوسی، ص 125.

3-3. رجال الطوسی، ص 217.

4-4. سدید، شکل پذیري همه رنگ است (رجال کشی، ص 183).

5-5. رجال کشی، ص 184 - 183.

6-6. مرحوم علامه مجلسی در بیان این کلمه فرموده: «حج به جا آورید پیش از آن که بیابان مخوف گردد و سیر در آن ممکن نشود». و گویا «البرجانیه» را که آخرش یاء با دو نقطه است غلط دانسته و صحیحش را با باء یک نقطه می داند، و آن را دو کلمه گرفته: «البر» بیابان و

- «جانبه». لیکن مرحوم پدرم در کتاب منتهی الامال، در ذیل این حدیث، فرموده اند: از بعضی از اهل تحقیق نقل شده که برجانبه معرب بریطانیه است که بریطانیا باشد. یعنی حج به جا بیاورید پیش از آن که حکومت بریطانیا مردم را منع کند.
- 7-7. محتمل است که منظور مسجد «براثا» در بغداد باشد.
- 8-8. شهرکی در سمت شرقی بغداد (معجم البلدان، ج 4، ص 413) - کناره و زمین دور.
- 9-9. شاید مراد، گروهی از مردم آسیای شرقی باشد، و محتمل است که این قسمت روایت اشاره به حمله هلاکوخان به بغداد و انقراض دولت عباسیان داشته باشد.
- 10-10. امالی شیخ مفید، مجلس هفتم، ح 10.
- 11-11. اصول کافی، ج 2، باب قلت عدد مؤمنین، ص 190 - بحار الانوار، ج 47، ص 372.
- 12-12. محلی بین مکه و مدینه می باشد (که بین 30 تا 40 میلی مدینه قرار گرفته است). رسول خدا (ص) از آن جابه بدر رفت، و در عام الفتح نیز از آن جا به مکه معظمه تشریف برد (معجم البلدان، ج 6، ص 339 - مرصد الاطلاع، ص 1017). در بحار الانوار، «فخ الروحاء»، ذکر شده است.
- 13-13. بصائر الدرجات، جزء 2، باب 18، ص 96 - بحار الانوار، ج 46، ص 283.
- 14-14. چرا گوش به گفتار سدیر نمی سپارند، گفتاری که محکم و راهنماست؛ می گوید: نزد امام جعفر صادق (ع) در عرفات بودم، و حاجیان آوازی بلند در لیبک گویی داشتند. چون نظری به چهره آنان افکندم با خود گفتم: این خیل عظیم جمیعت همه گمراهند؟! سرورم، روی به من کرد، و صدایم نمود، و فرمود: دقت کن! خواهی دید آن چه را که به دنبال آنی. پس چون نیک نگریستم، همگی آنان را خوک و بوزینه دیدم. مناقب ابن شهر آشوب، مجلد 2، جزء 7، فصل خرق عادات امام صادق (ع)، ص 314.

امام رضا (ع) فرمود: سعیده، مولاة و آزاد شده امام جعفر صادق (ع)، از اهل فضل بود، و کلمات امام را آموخته بود، و وصیت پیامبر نزد او بود، و امام صادق (ع) به او فرمود: درخواست می‌کنم از خدایی که در دنیا مرا به تو شناسانده، در آخرت تو را همسر من گرداند.

سعیده در همسایگی امام صادق (ع) زندگی می‌کرد، و پیوسته در مسجد النبی بر پیامبر (ص) سلام و درود می‌فرستاد. او یا به مکه می‌رفت یا در حال بازگشت از مکه بود؛ و آخرین کلامش این بود که خشنود از ثواب و ایمن از عذاب شدیم. (1).

ص: 733

---

1- رجال کشی، ص 312 - جامع الروات، ج 1، ص 365 - بحار الانوار، ج 47، ص 351.

سيف العبدي، ابن مصعب، نیز گفته شده. (اختيار معرفة الرجال، ص 401 - خلاصه، علامه حلي، ص 40)

شيخ طوسي، در رجالش، او را از اصحاب امام صادق (ع) شمرده و مي گويد: سفيان بن مصعب عبدي، شاعر كوفي است. (1).

ابوعمر و كشي گويد: از اشعار ابن مصعب معلوم مي شود كه او از طياره (2) است. (3).

و روايت شده كه حضرت صادق (ع) فرمود: اي گروه شيعه! به اولادتان، اشعار عبدي را، تعليم كنيد كه او بر دين خدا بوده است. (4).

مرحوم مامقاني (ره)، مي گويد: گفته ابوعمر و، اجتهادي است در قبال گفته امام صادق (ع) كه امر به تعليم اشعار عبدي مي فرمايد. اگر در او غلو بود امام چنين دستوري نمي داد، و نمي فرمود كه او بر دين خداست.

ثانيا: قداماء به كسي كه در فضائل ائمه، بعضي از رواياتي را، كه امروز جزء ضروريات مذهب است، نقل مي كرد، نسبت غلو مي دادند؛ و نسبت عبدي به غلو از همين قسم است. (5).

شيخ كليني (ره)، از عبدي روايت کرده كه گفت: وارد شدم بر امام صادق (ع)، فرمود: به ام فروه بگويد بياید و بشنود آن چه را كه با جدش به جا آورده اند. ام فروه آمد و پشت پرده نشست. پس حضرت خطاب به من فرمود: شعر بخوان براي ما. من خواندم: «فروة جوي بدمعك المسكوب». (6) ام فروه صيحه كشيد و زنان صيحه زدند به طوري كه اهل مدينه بر در خانه امام جمع شدند كه چه خبر شده... (7).

ام فروه مادر امام صادق (ع) است و جدش محمد بن ابي بكر كه معاوية بن خديج، به امر معاويه، او را با لب تشنه كشت و بدنش را سوزانيد، و محمد در آن هنگام 28 ساله بود. (8).

ابن قولويه، در كامل الزيارات از ابي عماره نوحه خوان، روايت کرده كه گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: اي ابا عماره! اشعار عبدي را كه در مرثيه امام حسين (ع) گفته، براي ما بخوان. من مي خواندم، حضرت مي گريست، تا آن كه صداي گريه از خانه حضرت بلند شد... (9).

ص: 734

1- رجال الطوسي، ص 213.

2- طياره، فرقه اي از غلاة مي باشند.

3- رجال كشي، ص 343.

4- رجال كشي، ص 343.

5- تنقيح المقال، ج 2، ص 40، رديف 4962.

6- اي ام فروه، نثار كن اشك ريزانت را.

7- روضه كافي، ح 263، ص 182.

8- تحفة الاحباب، ص 127 و ص 306.

9- كامل الزيارات، باب 33، ص 105 - وسائل الشيعة، ج 10، ص 465.

از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام بوده، و در آغاز زندگانی اش در ردیف یاوران زید بود و با او خروج کرد و انگشتانش در همان واقعه قطع شد (1)، لیکن پس از آن به مذهب حق بازگشت. و چون از دنیا رفت امام صادق (ع) بر مرگ او متأثر گردید. (2).

روزی حضرت باقر (ع) سواره به یکی از باغات مدینه می رفت، و سلیمان در ملازمت آن جناب بود، در راه، از حضرت سؤال کرد که آیا امام می داند آن چه در روز واقع می گردد؟ حضرت فرمود: ای سلیمان! سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت مبعوث فرمود و او را به رسالت برگزید، امام می داند آن چه را که در روز و در ماه و در سال اتفاق می افتد. مگر نمی دانی که روح بر امام نازل می شود در شب قدر؛ و می داند آن چه در سال واقع می گردد، تا سال بعد، و آن چه در شب و روز رخ می دهد؛ و الان می بینی چیزی را که قلب تو به آن مطمئن شود. پس آن حضرت خبر داد از واقعه دو نفر دزد و فرمود که الساعه با آنان برخورد خواهیم کرد... (3).

در کافی، نقل شده که سلیمان بن امام صادق (ع) عرض کرد، من خانواده ای دارم که از من شنوایی دارند، آیا آنان را به امر امامت دعوت کنم؟ فرمود: آری، خدای عزوجل در کتابش می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا و قودها الناس و الحجارة» (4) - ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خاندان خود را از آتشی که آتش گیره آن مردم و سنگ است بر کنار دارید - (5).

روزی سلیمان بن امام صادق (ع) عرض کرد: گروه زیدیه مردمی معروف و با تجربه هستند، و در نزد آنان هیچ کس از خاندان پیامبر (ص) محبوب تر از شما نیست، اگر صلاح بدانید آنان را به خود نزدیک کنید. حضرت فرمود: ای سلیمان! اگر این کم خردان بخواهند ما را از علم خود باز داشته (انکار علم ما کرده) و ما را به سوی نادانی خود کشند، هیچ خوشامدی بر آنان مباد، ولی اگر بخواهند گفتار ما را گوش کنند و چشم به راه فرج ما باشند، بفرمایند. (6).

شیخ مفید، سلیمان را از بزرگان اصحاب حضرت صادق (ع) شمرده و او را از ثقات و فقهای صالحین می داند. (7).

نجاشی گوید: سلیمان مردی فقیه و وجیه بوده، و از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت کرده، و در زمان حیات امام صادق (ع) از دنیا رفت؛ حضرت بر مرگ او اندوهناک شد، و برای فرزندانش دعای خیر فرمود، و درباره آنان به اصحابش سفارش کرد. (8).

و از بعضی روایات ظاهر می شود که این سلیمان صاحب سر بوده؛ چنانچه در کافی از عمار روایت شده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: آیا به کسی خبر داده ای آن چه را که به تو خبر داده ام؟ عرض کردم: نه، فقط به سلیمان بن خالد گفته ام. فرمود: احسنت! (9)، آیا نشنیده ای گفته شاعر را فلا یعدون سری و سرک ثالثا

الا کل سر جاوز الاثنین شاع راز من و تو به سومین کس نرسد

هر راز که از دو بگذرد فاش شود (10). سلیمان کتابی دارد که عبدالله مسکان (11)، که یک تن از اصحاب اجماع است (12)، از او روایت می کند. (13).

- 1- رجال الطوسي، ص 207.
- 2- رجال نجاشي، ص 130.
- 3- رجال كشي، ص 304 - بحار الانوار، ج 46، ص 272.
- 4- سوره تحريم، آيه 6.
- 5- اصول كافي، ج 2، باب دعوت خانواده به ايمان، ص 168.
- 6- روضه كافي، ج 158، ص 141.
- 7- ارشاد، مفيد، نص بر امامت موسي بن جعفر (ع)، ص 264.
- 8- رجال نجاشي، ص 130.
- 9- علامه مامقاني گوید: ظاهراً کلمه «احسنت» به قرينه استشهاد به شعر، توييخي است. تنقيح المقال، ج 2، ص 57.
- 10- اصول كافي، ج 2، باب كتمان، ص 177.
- 11- مسكان بر وزن سبجان.
- 12- مرحوم ميرداماد، عبدالله بن مسكان را در طبقه بندي اصحاب اجماع در دومين دسته فقهاي اصحاب قرار مي دهد (رواشح السماويه، راشحه سوم، ص 45).
- 13- رجال نجاشي، ص 130.

## سفيان ثوري

يكي ديگر از شاگردان امام صادق عليه السلام سفيان بن سعيد بن مسروق ثوري كوفي است. او چندين مرتبه در بغداد سكونت داشت و مسایل گوناگوني را از امام صادق عليه السلام روايت نموده و همان گونه كه در بخش وصاياتي امام صادق عليه السلام گذشت، آن حضرت وصيت هاي ارزشمندی را به او نموده است.

چنان كه گذشت سفيان ثوري در مسأله ي زهد نیز با امام صادق عليه السلام مناظره اي كرده است، او در پايان عمر خود به بصره هجرت نمود و در سال 161 (ه ق) در بصره از دنيا رفت ولادت او نیز در سال 90 يا 91 و يا 92 واقع شده است.

عده اي گفته اند: او در ماجرای خونین شهادت زید بن علي بن الحسين عليه السلام در بین لشکر هشام بن عبدالملك بوده است.

شاگردی او در محضر امام صادق عليه السلام در کتابهای «تهذيب»، «نور الأبصار»، «تذكرة»، «مطالب السؤل»، «الصواعق المحرقة»، «ینابيع المودة»، «حلیة الأولیاء» و «فصول المهمة» و کتب ديگر نقل شده است و رجاليون شيعه، او را از راويان امام صادق عليه السلام دانسته اند.

## سفيان بن عيينه

سفيان بن عيينة بن ابي عمران كوفي مكي از شاگردان امام صادق عليه السلام است. او در سال 107 (ه ق) در كوفه متولد شد و در سال 198 (ه ق) در مکه از دنيا رفت. روزگار جواني وي، همزمان با دوراني بود كه ابوحنيفه در كوفه بود.

شاگردی او در محضر امام صادق عليه السلام در کتاب های «تهذيب»، «نور الأبصار»، «مطالب السؤل»، «الصواعق المحرقة»، «ینابيع المودة»، «حلیة الأولیاء»، «فصول المهمة» و کتب ديگر اهل سنت نقل شده است، چنان كه علمای اهل رجال شيعه نیز آن را نقل نموده اند.

## سرانجام نيك

زهير بن قين (1) کسی است كه بنا به گفته مرحوم نمازی (2) در مستدرک سفینه البحار «تشرف بالسلام من الناحية المقدسة» يعني در زيارت ناحیه كه منسوب به حضرت ولي عصر است آمده: «السلام علي زهير بن القين». آري فخر عالم، منجي بشریت بر زهير بن قين درود مي فرستد. مگر زهير كه بود؟ در تاريخ آمده است كه او عثماني بود و با اهل بيت عليهم السلام جنگ و دشمني داشت. عثمانیه جرياني بود كه پس از كشته شدن عثمان به سرکردگی معاويه تشكيل شد و اساس آن بر اين عقیده بود كه سبب كشته شدن عثمان، علي بن ابي طالب بوده است. عثماني ها ادعا داشتند اطرافيان علي بودند كه عثمان را كشتند. آنان نه تنها علي بن ابي طالب را امام نمی دانستند كه با آن حضرت و پیروانش جنگ و دشمني هم داشتند. زهير در كوفه يعني مركز اصحاب امير مؤمنان و فرزندان بزرگوار آن حضرت زندگی مي كرد، اما با اين حال با آنان دشمني داشت. ولي همین زهير بن قيس عثماني به مقام و مرتبه اي مي رسد كه امام غایب شيعيان بر او سلام مي فرستد.



1- زهیر بن قین از جمله اصحاب امام حسین علیه السلام است، امام بعد از شنیدن خبر شهادت مسلم در صحرائی کربلا سفیری به اردوی زهیر فرستاد و از او طلب یاری کرد. زهیر ابتدا امتناع کرد ولی با تشویق زینب هر دو به یاری امام شتافتند و سرانجام شهید شهادت نوشیدند.

2- علی نمازی شاهرودی (1363 - 1293 ش)، عالم دینی، فقیه، محدث و متکلم. در شاهرود به دنیا آمد پس از فراگیری مقدمات نزد پدرش، به مشهد مهاجرت نمود و مدارج عالی سطح را نزد استادان مشهد فرا گرفت. در معارف و اخلاق از محضر میرزا مهدی غروی اصفهانی بهره مند گشت. وی علاوه بر امامت جماعت یکی از مساجد مشهد به کار تألیف و تصنیف نیز اشتغال داشت. از آثار وی می توان مستدرک سفینه البحار، ابواب رحمت، تاریخ فلسفه و تصوف، ارکان دین، مقام قرآن و عترت در اسلام، فهرست منتهی الجمان، اثبات ولایت و آثار دیگری را نام برد. (اثر آفرینان: زندگینامه نام آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال 1300 شمسی، ج 6، ص 64).

و عليكم بالصمت الا فيما ينفعكم الله به من امر آخرتكم و يأجرکم عليه (1)؛ سکوت اختیار کنید مگر در کارهایی که مربوط به آخرت باشد و خدا به سبب آنها به شما پاداش دهد.

امام علیه السلام در این بخش از سخنان خویش به شیعیان دستور می دهد که دهان خود را ببندید و سخن مگویید، مگر در اموری که برای آخرت شما نفعی در برداشته باشد؛ یعنی حتی فواید دنیوی را در چهار چوب آخرت بنگرید و از دایره ی آخرت وارد امور دنیوی شوید. عمل به این دستور بسیار مشکل است و زحمت فراوان می خواهد اما غیر ممکن نیست. چه بسیار سخن ها که از دهان انسان بیرون می آید و پس از آن گوینده در می یابد که هیچ نفع دنیوی یا اخروی برایش در برداشته است.

امام علیه السلام سفارش می فرمایند که جز در جایی که پای امر اخروی و اجر در میان است، سکوت پیشه کنید. باید دانست که امور اخروی به دو گونه اند: یا مانند نماز خواندن، مستقیماً اخروی هستند و یا با واسطه و به نحو غیر مستقیم به آخرت مربوط می شوند و قبل از آن که به آخرت مربوط باشند از امورات دنیایی اند. به عنوان مثال در روایت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «المؤمن يأكل بشهوة أهله و المنافق يأكل أهله بشهوته (2)؛ مؤمن براساس میل خانواده اش غذا می خورد، ولی کافر خانواده اش طبق میل او غذا می خورند». یکی از علامات مؤمن این است که می کوشد طبق میل خانواده اش غذا بخورد. نباید در امور مربوط به غذا به خانواده امر و نهی کرد؛ چرا که این کار از خصلت های منافقان است.

کلمه «اهل» در زبان عربی به کسانی اطلاق می شود که تحت تکفل شخص قرار دارند و در خانه او به سر می بردند، خواه زن و بچه باشند یا بستگان دورتر نظیر پدر، مادر، خواهر، برادر و حتی پسر عمو و پسر دایی. نقل شده است که هارون عباسی روزی از حضرت کاظم علیه السلام پرسید: عائله شما چند نفر است؟ امام فرمودند: پانصد نفر، حال آن که عده زن و بچه ی آن امام همام بسیار کم تر از این رقم بود. اما، حضرت نوکرها و کلفت ها و بستگان تحت تکفل خود را نیز به حساب آورد. کلمه شهوت در این روایت برخلاف معنای فارسی آن، به معنای غریزه ی جنسی نیست، بلکه غریزه ی جنسی فقط یکی از مصداق های شهوت است، در زبان عربی به همه خواسته های نفس شهوت اطلاق می شود. در روایت آمده است: «من أكل التمر علي شهوة رسول الله اياه لم يضره (3)؛ اگر کسی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خرما را دوست داشت خرما بخورد، خدا زیان خرما را از او بر می دارد». شهوت در این جا به معنای اشتها و دوست داشتن آمده است. به هر حال مؤمن باید طبق میل خانواده غذا بخورد و این نوع غذا خوردن، ثواب هم دارد و چه نیکو است که شخص در عین حالی که غذا میل می نماید در نامه ی اعمالش ثواب ثبت گردد.

پس در چنین جاهایی، امور دنیایی با واسطه و غیر مستقیم به امر اخروی منتهی می گردند و مؤمن در عین حال که، غذا یا خرما می خورد، ثواب هم می برد.

ص: 737

1- متن نامه امام صادق (ع).

2- کافی، ج 4، ص 12، باب کفایة العیال و التوسع علیهم؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 542.

3- بحار الانوار، ج 63، ص 140.

انسان به طور طبیعی دوست دارد سخن بگوید و درباره اموری که دوست دارد با دیگران گفت و گو کند. سخن گفتن کارآمدترین ابزار برای معرفی شخصیت انسان ها و تمایلات آنان است، اما باید از این قوه در جهت درست استفاده نمود و در جایی که لازم است آن را به کار بست.

سکوت با قطع نظر از ملازمات زمانی و مکانی کار پسندیده ای است، اما در برخی موارد صحبت کردن لازم است؛ مثلاً اگر در یک جمع علمی کسی مطلبی می داند که دیگران نمی دانند، این جا دیگر جای سکوت نیست و باید سخن گفت تا دیگران استفاده نمایند. هم چنین در باب امر به معروف و نهی از منکر، صحبت کردن از لوازم کار است و گاهی بدون سخن گفتن امر به معروف و نهی از منکر تحقق نمی یابد. در چنین جاهایی نه تنها سخن گفتن اشکالی ندارد، بلکه سکوت حرام و سخن گفتن واجب است. همانطور گاهی سکوت کردن واجب می شود. برای مثال اگر ظالمی از انسان نشانی مظلومی را بخواهد، واجب است سکوت اختیار شود تا جان مظلوم محفوظ بماند.

محمد بن ابی عمیر از یاران امام موسی بن جعفر علیه السلام و از محدثان بزرگ امامیه بود که در زمان هارون الرشید به سختی شکنجه و زندانی شد. او به دستور هارون الرشید هفده سال از عمر خود را در زندان سپری کرد و تمام اموالش مصادره گردید. بلاهایی که بر سر ابن ابی عمیر آمد در طول تاریخ بنی العباس سابقه ندارد. تمام این شکنجه ها برای آن بود که هارون از او اسم یاران حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را می خواست ولی او از افشای نام آنان خودداری می کرد. کافی بود ابن ابی عمیر اسم کسی را بگوید تا آن شخص کشته شود. خود ابن ابی عمیر می گوید: روزی زیر شکنجه به قدری به تنگ آمده بودم که نزدیک بود نام شیعیان را بر زبان آورم، یک دفعه محمد بن یونس بن عبدالرحمن (1) را دیدم که به من می گفت: «یا محمد بن ابی عمیر، اذکر موقفک بین یدی الله؛ ای محمد بن ابی عمیر، روزی را به یاد آر که باید در برابر خدا بایستی». از این سخن نیرو گرفتم و اقرار نکردم. آری ابن ابی عمیر شکنجه را تحمل کرد و دم بر نیاورد؛ چرا که سکوت در آنجا واجب بود.

مختصر این که نفس سکوت پسندیده است، اما اگر پای مسئله مهم تری به میان آمد حکم عوض می شود و گاهی سکوت حرام، و گاهی واجب می شود، اما در غیر این موارد در جاهایی که نه سکوت واجب است و نه صحبت کردن، سکوت پسندیده است. نباید کلام را بدون استفاده ی اخروی هدر داد. گاهی هدف از سخن گفتن خودنمایی و ارضای شهوت سخن گفتن است. شهوت سخن به مراتب از شهوت جنسی قوی تر است.

گاهی دانشمندی برای فخرفروشی به سخن گفتن در مسئله ای می پردازد و داد سخن می دهد، اما دریغ از یک جو ثواب که پس از خستگی فراوان نصیبش گردد. تأمل در سخن گفتن، وقت گیر نیست. گاهی باید یک ثانیه تأمل کنیم و از خودمان پرسیم: آیا این سخن که می خواهم بر زبان آورم، به درد آخرتم می خورد یا نه؟ بزرگان ما این نکته را رعایت می فرمودند و در بسیاری از مواقع علی رغم میل باطنی سکوت اختیار می کردند.

نقل شده است که پدر شیخ عباس قمی (2) به مسجد امام حسن عسکری علیه السلام رفته بود. در آن مسجد واعظی منبر می رفت و داستان های کتاب منازل الآخرة، نوشته ی شیخ عباس قمی را از روی کتاب برای مردم می خواند و افراد زیادی پای منبر او حاضر می شدند. روزی پدر شیخ عباس به شیخ می گوید: بین فلان واعظ که در مسجد امام حسن عسکری علیه السلام منبر می رود، چه زیبا موعظه می کند، تو نیز از او یاد بگیر و سعی کن مثل او منبر بروی. شیخ عباس قمی چیزی نمی گوید و پدرش چندین بار این سخن را تکرار می کند. مرحوم شیخ حتی یک بار هم نگفت آن که تو در پای منبرش حاضر می شوی، به سبب خواندن کتاب من منبرش چنین

---

1- اختيار معرفة الرجال، ص 592 - 591.

2- شيخ عباس قمي فرزند محمدرضا معروف به محدث قمي (م: 1359 ق) از شاگردان و ملا زمان ميرزا حسين نوري بود و داراي آثار بسيار پر ارزشي همچون: بيت الأحزان في مصائب سيدة النسوان، سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار، الكني و الألقاب، منازل الآخرة، منتهي الآمال في مصائب النبي و آل و مفاتيح الجنان مي باشد (ريحانة الادب، ج 4، ص 487 و 488).

علي بن حمزه بطائني عالم دين و اهل فتوا و وکیل امام صادق و امام کاظم عليهم السلام بود. در ایام زنداني شدن امام کاظم عليه السلام، سي جاريه (1)، چند هزار درهم و دينار و هم چنين مقداري گوسفند و شتر در نزد او جمع شد. پس از شهادت امام کاظم عليه السلام دلش نيامد اين اموال را تسليم حضرت رضا عليه السلام کند. در نتيجه امامت امام رضا عليه السلام را رد کرد و براي خود مذهبي به نام واقفيه درست کرد و با اين کار او هزاران نفر منحرف شدند. امام رضا عليه السلام از واقفيه با عبارت «کلاب ممطورة» (2) یاد کرده، يعني سگي که زير باران خيس شده است. باران همه چيز را پاک مي کند، اما سگ را نجس تر مي کند. کسي که از کنار يك سگ خيس عبور کند با عجله مي گذرد تا مبادا سگ خود را تکان دهد و او را نجس کند. نجاست مادامي که خشک است اگر به بدن يا لباس برسد نجس نمي کند، اما تا رطوبت به آن برسد نجاستش سرايت مي کند. ابن ابي العزاقر شخصي بود که مدت بسياري تسليم حق تعالي بود، اما در يك جا دچار لغزش شد و حضرت ولي عصر (عجل الله تعالي فرجه الشريف) او را لعنت کرد. درباره يکي از همين بدعت گذاران آمده است: «احذروا الصوفي المتصنع (3)؛ بر حذر باشيد از صوفيان بدعت گذار».

اسلام در عين سختي بسيار آسان است. مشکل آن جاست که بعضي مواقع بايد از منافع دست شست و تسليم گرديد. قرآن نمي گويد که فقط تسليم باش، بلکه مي گويد علاوه بر آن که تسليم شدي، شکايت هم نکن و راضي باش. نبايد بگويي اسلام دستم را بسته و الا فلان کس را چنين و چنان مي کردم. امام صادق عليه السلام سه مرتبه قسم ياد مي کنند که اگر کسي عمل داشته باشد، اما در نفس خود دچار حرج گردد مشرک است. البته مشرک مراتب گوناگوني دارد.

ص: 739

1- کنيز.

2- کمال الدين، ص 93.

3- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 318.

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: یک موش مرده در یک حلب روغن افتاده است، حکم این دروغ چیست؟ حضرت فرمودند: تمام روغن نجس است و باید آن را دور بریزی. عرض کرد: «ان الفارة أهون علي من أن أترك طعامي من أجلها؛ بودن موش در روغن بهتر از آن است که روغن را دور بریزم». امام به دلیل اهمیت مسئله و این که پای حکم شرعی در بین بود، فرمود: «انک لم تستخف بالفارة و انما استخففت بدینک (1)؛ تو نسبت به موش سهل انگار نیستی، بلکه در دین خود سهل انگار و مسامحه کاری». نجس بودن حکم خدا است و کم و زیاد ندارد، باید اوامر الهی را انجام داد و محرمات را ترک کرد؛ چرا که اینها مسائلی است که یا در قرآن آمده و یا از طریق جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته شده و یا از طریق ائمه علیهم السلام نقل شده است. بنابر اعتقاد ما این چهارده نور پاک گفته هایشان مطابق همدیگر است و سخنی که از یکی از آنها نقل شده باشد در واقع حکم خدا است. البته التزام به این سخنان یک مطلب است و عمل به آنها مطلبی دیگر. در این جا نیز مسئله التزام مطرح است. بلکه «ما من حادثة الا والله فيها حکم (2)؛ هیچ موضوعی نیست که از ناحیه دین درباره آن حکمی نیامده باشد». هر کس باید براساس شأنی که دارد احکام ضروری خود را فرا گیرد.

در اطراف هر کس روزانه صدها واجبات و محرمات و مسائل مبتلا به هست که باید بیاموزد. مسائل شرعی را باید پرسید و یاد گرفت.

ص: 740

---

1- تهذیب، ج 1، ص 420.

2- وسائل الشیعه، ج 27، ص 52.

پیشوایان ما خواسته اند آداب زندگی را اعم از فردی و اجتماعی، به مردم بیاموزند و برای آنکه این موضوع در نظر مردم کاملاً محسوس شود تا آنجا که ممکن بوده است و بدون هیچ مضایقه ای، خودشان در این امر پیشقدم شده اند. از این نظر می بینیم در مورد سلام کردن - که خود یکی از شعارهای اسلامی و برادری است - پیغمبر اکرم (ص) به دیگران که می رسیدند، پیش از آنکه آنان عرض ادب و احترام کنند، ایشان سلام می کردند (1) پس ما نیز چنین کنیم تا به روش پیشوایان عمل نموده و تواضع خود را ثابت کرده باشیم.

البادي بالسلام اولي بالله و برسوله. (2).

کسي که اول سلام کند، به خدا و پیغمبر نزدیکتر است.

ص: 741

---

1- مناقب. ج 1، ص 127.

2- اصول کافی. ج 2. ص 645.

اگر انسان درست فکر کند، می بیند یکی از این سه حالت را داراست: یا گرفتار است، یا مرتکب خطا شده است، یا در نعمت پروردگار به سر می برد.

البته باید کاری کند که در حالت اول گرفتاری او رفع شود و در حالت دوم گناهش را جبران کند و در حالت سوم نعمتش زوال نپذیرد. آیا برای حصول این منظور، راهی هست؟ آری، اگر دعا کند، گرفتاری او بر طرف می شود. اگر توبه کند، گناه او بخشوده می شود. و اگر شکر کند، نعمت او پایدار می ماند.

ثلاث لا یضر معهن شیء، الدعاء عند الکرب و الاستغفار عند الذنب، و الشکر عند النعمة. (1).

سه چیز است که با بودن آنها چیزی زیان نمی رساند: دعا در وقت گرفتاری و سختی، طلب آمرزش به هنگام ارتکاب گناه و سپاسگزاری در موقع داشتن نعمت.

ص: 742



شخص سخندان و سخنور كسى است كه رعايت حال شنونده را کرده و با مقدمه اى مناسب، آنچه را مى خواهد بيان مى كند و بدین وسيله جلب قلوب آنان مى شود. این دستوري است كه پیشوایان ما به منظور پیشرفت در تبلیغ داده اند و خودشان نیز همین روش را داشته و بدان عمل کرده اند.

رحم الله عبدا اجتر مودة الناس الي نفسه فحدثهم بما يعرفون و ترك ما ينكرون. (1).

خدا رحمت كند بنده اى را كه محبت مردم را نسبت به خود جلب كند. يعنى: براي آنان به اندازه ي فهم و معرفتي كه دارند سخن گوید، و آنچه را كه از فهم و ادراك آنان دور است نگوید.

ص: 743

ذکر خدا فقط این نیست که تسبیح به دست گرفته، مثلاً «سبحان الله» بگوییم. بلکه ذکر، معنی دیگری هم دارد.

سید الأعمال ثلاثة: انصاف الناس من نفسك حتي لا ترضي بشي ء الارضيت لهم مثله و مواساتك الاخ في المال و ذكر الله علي كل حال، ليس سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله أكبر و فقط، ولكن اذا ورد عليك شي ء امرالله عزوجل به، اخذت به، أو اذورد عليك شي ء نهى الله عزوجل عنه تركته. (1).

سرآمد کارها سه کار است: انصاف دادن با مردم، به طوری که آنچه را برای خود می پسندی مانند آن را برای مردم بپسندی، مواسات و کمک مالی به برادر دینی و به یاد خدا بودن در هر حال. به یاد خدا بودن فقط به گفتن «سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اکبر» نیست؛ بلکه یادآوری خدا آن است که هرگاه کاری برای تو پیش آمد که خداوند به آن امر کرده است، آن را انجام دهی یا اگر کاری برای تو پیش آمد که خداوند از آن نهی فرموده است آن را ترک کنی.

ص: 744

فرقه ی سلیمانیه نیز یکی از فرقه های زیدیه است که منسوب به سلیمان بن جریر است. این فرقه به امامت و خلافت عمر و ابوبکر معتقدند، لکن عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را کافر می دانند و اعتقاد دارند که امامت به وسیله ی شوری، گر چه به وسیله ی دو نفر از خیار امت باشد، مشروعیت پیدا می کند. این فرقه امامت و رهبری مفضول را با بودن افضل جایز دانسته و گمان کرده اند که امت چون با ابوبکر و عمر بیعت کردند و علی علیه السلام را رها نمودند تنها رعایت اصلح را در بیعت نکرده اند، چرا که علی علیه السلام نسبت به ابوبکر و عمر سزاوارتر به امامت بوده، ولی این خطا سبب کفر و فسق آنان نمی شود.

از آنچه گفته شد آشکار می شود که آنچه به زیدیه نسبت داده می شود که گفته اند امامت در غیر اولاد فاطمه علیها السلام مشروعیت ندارد مربوط بعد از قیام زید است که علاوه بر این گفته اند باید امام قائم به سیف نیز باشد.

یک طایفه از فرقه زیدیه سلیمانیه هستند که نسبت آنها به سلیمان بن جریر می رسد او هم امامت را از شیخین می دانست ولی عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را طعن می زد و منتسب به کفر می دانست و امامت را به عقد شوری ولو دو نفر باشند و تقدم مفضول بر فاضل را هم جایز می دانست و بیعت مردم را با شیخین قبل از بیعت علی علیه السلام موجب کفر و فسق نمی دانست ولی می گفت امامت نباید در اولاد غیر فاطمه باشد. (1).

ابن مسکان از مالک جهنی روایت می‌کند، که گوید: از امام صادق - علیه السلام - از معنی فرمایش خدای متعال که می‌فرماید: (أولاً يذكر الانسان أنا خلقناه من قبل و لم يك شيئاً) (1) «آیا انسان به خاطر نمی‌آورد که ما پیش از این او را آفریدیم در حالی که چیزی نبود؟!» سؤال کردم.

حضرت فرمودند: یعنی نه در تقدیر ازلی بود، و نه ایجاد شده بود.

و سؤال کردم درباره‌ی معنی فرمایش خدای عزوجل: (هل أتى علي الانسان حين من الدهر لم يكن شيئاً مذكوراً) (2) «آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل‌ذکری نبود؟!»

حضرت فرمود: در تقدیر خدا بود، اما مذکور نبود. (و غیر از خدا نمی‌دانست).

مرحوم مجلسی در بیان این حدیث می‌فرماید: ظاهراً این حدیث دلیل بر حدوث نوع بشر است. (3).

ص: 746

---

1- سوره‌ی مریم، آیه‌ی 67.

2- سوره‌ی انسان، آیه‌ی 1.

3- الکافی: ج 1 ص 147؛ بحارالانوار: ج 54 ص 63 ح 33.

## سؤالي در مورد آسمان؟

زنديق گفـت: اي حـكيم؛ به من خبر بده چرا از آسمان كسي به سوي زمين فرود نمي آيد، و بشري از زمين به آسمان صعود نمي كند، و راهي به آسمان وجود ندارد؟

مگر نه اينكه اگر بندگان در هر دوران بينند افراذي به آسمان مي روند يا از آسمان فرود مي آيند اين مطلب دليل خوبي براي اثبات پروردگار خواهد بود، و بهتر مي تواند شك را از بين ببرد و يقين را تقويت كند، و بندگان بهتر خواهند دانست كه مدبر و گرداننده اي هست، كه كسي به سوي او بالا مي رود و از نزد او فرود مي آيد؟

حضرت فرمودند: آنچه در زمين از مظاهر تدبير مي بيني از ناحيه ي آسمان فرود مي آيد و از آنجا آشكار مي گردد.

مگر نمي بيني آفتاب از آن طلوع مي كند، و آن روشني روز است، و قوام دنيا به آن است، و اگر آفتاب طلوع نكند اهل زمين متحير مي شوند و هلاك مي گردند؟

و ماه از آسمان طلوع مي كند و آن نور شب است، و به وسيله ي آن شماره ي سالها، و محاسبات و ماهها و روزها دانسته مي شود، و اگر طلوع نكند اهل زمين حيران مي شوند، و تدبير امور فاسد و خراب مي شود؟

و ستارگان كه به آنها در تاريخهاي دريا و خشكي استفاده مي شود در آسمان است.

و از آسمان باراني كه زندگي هر چيز از گياهان و نباتات و چهارپايان بستگي به آن دارد فرود مي آيد. و چنانچه باران حبس شود خلاق ديگر نمي توانند زندگي كنند.

و هوا اگر براي چند روزي حبس شود اشياء همگي فاسد مي شوند و تغيير پيدا مي كنند.

و همچنين است ابر و رعد و برق و صواعق، تمامي اينها دليل بر اين هستند كه مدبري وجود دارد كه همه چيز را تدبير مي كند، و تنظيم امور از ناحيه ي او است و به تحقيق خداوند با موسي - عليه السلام - گفتگو كرد و با او نجوي نمود، و او است كه عيسي - عليه السلام - را بالا برد و ملائكه از ناحيه او فرود مي آيند، ولي مشكل تو اين است كه ايمان نمي آوري به چيزي كه آن را به چشمت نديدي، ولي آنچه را كه با چشمت مي بيني كافي است تا تو بفهمي، و تعقل كني (و اعتقاد پيدا كني). (1).

ص: 747

## سجده کردن بر غیر خدا جایز است؟

در پاسخ سؤال زندیق از امام صادق - علیه السلام - که پرسید: آیا سجده برای غیر خدا جایز است؟

امام - علیه السلام - فرمودند: خیر.

زندیق گفت: پس چطور خدا به ملائکه دستور داد برای آدم سجده کنند؟

حضرت فرمودند: کسی که به امر خدا سجده کند، (در واقع) برای خدا سجده کرده است، بنابراین سجود به امر خدا سجود برای خداست.

سپس حضرت فرمودند: اما ابلیس بنده ای است که خدا او را آفرید تا او را عبادت کند، و موحد باشد و هنگامی که او را آفرید می دانست که چیست، و کارش به کجا می کشد، و او با فرشته گان خدا را عبادت می کرد تا اینکه خدا او را به وسیله ی سجود برای آدم آزمایش کرد، ولی از روی حسد و شقاوت و بدبختی که بر او غالب شد امتناع ورزید.

و لذا خدا او را لعنت کرد، (و از درگاه رحمت خود دور ساخت) و او را از میان فرشته گان بیرون کرد، و به زمین فرود آورد.

و لذا دشمن حضرت آدم و فرزندانش گشت، و بر فرزندان آدم هیچ سلطه ای ندارد مگر از طریق وسوسه، و دعوت به راهی که غیر راه خدا است، ولی با اینکه معصیت کرد، به ربوبیت خدا اقرار داشت. (1).

ص: 748

يونس از كسي روايت مي كند كه گفت: از امام صادق - عليه السلام - درباره ي اين آيه: (ولقد آتيناك سبعا من المثنائي و القرآن العظيم) [\(1\)](#) «همانا هفت آيه با ثنا و دعا (در سوره ي حمد) و اين قرآن با عظمت را بر تو فرستاديم» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: آن سوره ي حمد است، و آن هفت آيه است كه «بسم الله الرحمن الرحيم» جزو آنها است.

و بدین علت به سبع مثنائي نامیده شد كه در نماز دو بار تكرر مي شود. [\(2\)](#).

ص: 749

---

1- سوره ي حجر آيه ي 87.

2- تفسير العياشي: ج 1 ص 19، بحار الأنوار: ج 89 ص 235 ح 23.

حارث بن مغيره گويد: امام صادق - عليه السلام - فرمود: به تحقيق كه زمين بدون عالم و دانشمندي رها نمي شود؟

گفتم: آنچه عالم شما مي داند چيست؟ و از كجا است؟

فرمود: وراثتي از پيامبر خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - و از علي بن ابي طالب - عليه السلام - است، علمي است كه به وسيله ي آن از مردم بي نياز مي شود، ولي مردم از او بي نياز نيستند.

گفتم: آيا حكمتي است كه در دل او الهام مي شود، يا در گوش او القا مي گردد؟

حضرت فرمودند: هم اين است و هم آن. (1).

- و نظير همين حديث از طريق صفوان از حارث روايت شده است و ما به جهت مشابهت آن دو حديث، از ترجمه ي حديث دوم صرف نظر كرديم. (2).

ص: 750

---

1- بصائر الدرجات: 93، بحار الأنوار: ج 26 ص 62 ح 141.

2- بحار الأنوار: ج 26 ص 62 ح 143.



## سؤالى پيرامون علم امام بعدي

ابوبصير گوید: به امام صادق - عليه السلام - گفتم: خدا مرا فدایت کند؛ آیا ممکن است امام وعالمی از شما شبی یا روزی یا ساعتی درگذرد، و عالم بعدي به دنبالش بیاید و در همان روز یا ساعت علوم او را بداند؟

فرمود: ای ابومحمد؛ امام قبلي کتابهایی را به امام بعدي به ارث منتقل می کند، و امام بعدي شب و روز بر دانشش اضافه می شود، و خدا او را به خودش واگذار نمی کند. (1).

ص: 751

---

1- بصائر الدرجات: 137، بحار الأنوار: ج 26 ص 95 ح 29.

## سبب سجده شكري كه حضرت علي انجام داد

فضل بن ربيع گوید: منصور (دوانیقي) قبل از رسیدن به حکومت مانند کسی که کاملاً مرید امام صادق - علیه السلام - باشد، بود. (منصور) می گوید: در دوران حکومت مروان الحمار از امام صادق - علیه السلام - راجع به علت سجده ي شكري كه علي - علیه السلام - انجام داد سؤال کردم.

حضرت در پاسخ از پدرشان امام باقر - علیه السلام - و آن حضرت از پدرش علي بن الحسين - علیه السلام - و او از پدرش حسين - علیه السلام - و آن حضرت از پدرش علي بن ابي طالب - علیه السلام - روایت کرد که: رسول خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - او را به مأموریت فرستاد، و ایشان آن مأموریت را به خوبی انجام داد و در راه آن متحمل سختي زيادي شد، و هنگامی که از آن مأموریت بازگشت، به مسجد آمد، در حالی که رسول خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - عازم مسجد جهت نماز بود و با ایشان نماز خواند.

هنگامی که از نماز بازگشت نزد رسول اکرم - علیه السلام - آمد، پیامبر گرامی، او را در آغوش گرفت، سپس از جریان سفر و مأموریت و آنچه انجام داده بود از او سؤال نمود.

و چون حضرت امیر - علیه السلام - ماجرای سفر را برای رسول اکرم - صلي الله عليه و آله و سلم - بازگو می کرد، چهره ي ایشان از خوشحالی باز می شد و آثار سرور بر آن آشکار می شد.

هنگامی که از گزارش سفر فراغت حاصل کرد پیامبر اکرم - صلي الله عليه و آله و سلم - به او فرمود: اي ابوالحسن مي خواهي به تو بشارتي بدهم؟

حضرت امیر فرمود: پدر و مادرم فدایت شوند؛ چه بسا بشارت به من داده اي!

حضرت رسول - صلي الله عليه و آله و سلم - فرمود: جبرئیل هنگام ظهر به من نازل شد و به من گفت: اي محمد؛ اين پسرعم تو است که اينك بر تو وارد خواهد شد، و خداوند عزوجل مسلمانان را به وسيله ي او امتحان و آزمون خوبی کرده است، و او در اين سفر و مأموریت چنین و چنان کرد، و تمام آنچه را که تو براي گفتي بازگو کرد، سپس جبرئیل به من گفت:

اي محمد؛ از اولاد آدم کسانی نجات یافتند که شيث بن آدم را که وصي پدرش آدم بود دوست داشتند، و پیروي کردند، و خود شيث هم به وسيله ي پدرش آدم نجات یافت، و آدم به وسيله ي خدا نجات یافت.

اي محمد؛ هر کس سام بن نوح را که وصي پدرش نوح بود دوست داشت و از او پیروي می کرد به وسيله ي سام نجات یافت، و سام به وسيله ي نوح نجات یافت، و نوح به وسيله ي خدا نجات یافت. (1).

اي محمد؛ هر کس اسماعیل بن ابراهيم خليل الرحمان، که وصي پدرش ابراهيم بود، را دوست داشت و از او پیروي کرد به وسيله ي اسماعیل نجات یافت، و اسماعیل به وسيله ي ابراهيم نجات یافت، و ابراهيم به وسيله ي خدا نجات یافت.

اي محمد؛ هر کس يوشع بن نون که وصي موسي بود دوست داشت و از او پیروي کرد به وسيله ي يوشع نجات یافت، و يوشع به وسيله ي موسي نجات یافت و موسي به وسيله ي خدا نجات یافت.

اي محمد؛ هر کس شمعون الصفا که وصي عيسي بود دوست داشت و از او پيروي کرد به وسيله ي يوشع نجات يافت و يوشع به وسيله ي عيسي نجات يافت و عيسي به وسيله ي خدا نجات يافت.

اي محمد؛ هر کس که علي - عليه السلام - وزير تو در حياتت و وصي تو پس از وفاتت را دوست بدارد و پيروي کند به وسيله ي علي - عليه السلام - نجات يابد و علي - عليه السلام - به وسيله ي تو نجات يافت و تو به وسيله ي خدای عزوجل نجات يفتي.

اي محمد، خدا تو را سيد انبياء و علي - عليه السلام - را سيد اوصيا و بهترين آنان قرار داد، و امامان را از ذريه ي شما قرار داد تا زماني که خدا شما را وارث زمين و آنچه بر اوست قرار دهد.

اينجا بود که علي - عليه السلام - سجده ي شکر انجام داد، و زمين را به شکرانه ي خدای متعال بوسيد.

سپس امام صادق - عليه السلام - اضافه فرمودند: خدای عزوجل محمد و علي و فاطمه و حسن و حسين - عليهم السلام - را به طور اشباح (و موجودات نوراني) آفريد، که آنان خدا را در مقابل عرش او تسبيح و تمجيد مي گفتند چهارده هزار سال پيش از آنکه آدم را بيافريند، سپس آنها را نوري قرار داد و از اصلا ب و پشتهاي مردان خوب به ارحام مادران خوب و پاك در دوراني پس از دوراني منتقل نمود.

و هنگامي که خدای عزوجل خواست فضل و برتري آنها را بيان کند، و ما را با منزلت آنان آشنا سازد، و حق آنان را بر ما واجب کند آن نور را دو قسمت نمود:

قسمي را در عبدالله بن عبدالمطلب قرار داد، و از آن محمد سيد انبياء و خاتم مرسلين شد، و نبوت را در او قرار داد.

و قسم دوم را در عبد مناف، يعني ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف قرار داد، و از او علي اميرالمؤمنين - عليه السلام - و سيد اوصياء به وجود آمد.

و رسول اکرم - صلي الله عليه و آله و سلم - او را متولي امور خود، و وصي و جانشين و خليفه، و شوهر دخترش و ادا کننده ي دين اش، و برطرف کننده ي غم و همّش، و برآورنده ي وعده اش و ياري دهنده ي دينش قرار داد. (2).

ص: 752

1- دلائل الامامه، ص 55.

2- بحار الأنوار: ج 35 ص 26 ح 23.

## سؤالى پيرامون ارواح مؤمنين

ابو ولاد گوید: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛ نقل می کنند که ارواح مؤمنین (پس از مرگ) در چینه دانهایی مرغان سبزی پیرامون عرش الهی قرار داده می شوند، (آیا این درست است)؟

حضرت فرمود: خیر، مؤمن نزد خدا گرامی تر از این است که روحش در چینه دان مرغی قرار داده شود، بلکه در بدنی مانند بدن خودش قرار داده می شود. (1).

ص: 753

---

1- بحار الأنوار: ج 6 ص 268 ح 119.

ابن سنان گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ي حوض كوثر سؤال کردم.

حضرت فرمود: حوضي است كه وسعت آن از بصري (در راه شام) تا صنعا (در يمن) است، آیا دوست داري آن را ببيني؟

گفتم: بله.

(ابن سنان) گوید: حضرت دست مرا گرفت، و به بیرون مدینه برد، سپس با پای مبارکش به زمین زد، من نگاه کردم نهري را دیدم كه از يك طرف آن آبي جاري است از يخ سفیدتر، و در طرف دیگر آن شيري سفیدتر از يخ، و در وسط آن شرابي كه از ياقوت زیباتر است، و من تا به آن روز چیزی زیباتر از آن شرابي كه بين شیر و آب بود هرگز ندیده بودم.

عرض کردم: فدایت شوم؛ این از کجا سرچشمه مي گیرد؟ و منبع آن از کجا است؟

حضرت فرمود: اینها چشمه هائي است كه خداوند آنها را در كتابش ذكر نموده است، اینها چشمه اي از آب، و چشمه اي از شیر، و چشمه اي از شراب است كه جایگاهش در بهشت است و در این نهر جاریند.

و من در کناره هاي آن نهر درختهاي دیدم كه دختران بهشتي در کنارشان بود، كه به زیبایی آن هرگز ندیده بودم، و در دست هر کدام جامي بود كه زیباتر از آن هرگز ندیده بودم، و آنها از جامهاي دنیا نیستند.

پس حضرت به يكي از آنان نزدیک شد و به او اشاره کرد كه آبش بدهد، من به او نگاه کردم دیدم خم شد تا از نهر آب بردارد درخت نیز با او خم شد، از آب برداشت سپس به حضرت تقدیم نمود، حضرت جام را از دست او گرفت و آشامید، سپس ظرف را به او برگردانید، و به او اشاره کرد او خم شد تا از نهر آب بردارد درخت نیز با او خم شد، از آب برداشت، و ظرف را به او داد، حضرت ظرف را به من داد من آشامیدم، هرگز شرابي گواراتر و لذیذتر از آن نخورده بودم، و بوي و رائحه ي آن مانند رائحه و بوي مشک بود، و من در جام نظري افکندم در او سه رنگ دیدم.

به حضرت عرض کردم: فدایت شوم؛ من هرگز مانند این روز ندیدم و گمان نمی کردم كه قضیه این چنین است.

حضرت فرمود: این کمترین چیزی است كه خداوند براي شیعیان ما آماده کرده است.

همانا مؤمن هرگاه بمیرد روحش به کنار این نهر منتقل مي شود، و در مرغزارها و باغهايش مي خورد و از شرابش مي نوشد.

و همانا دشمن ما هرگاه بمیرد روحش به دره ي برهوت برده مي شود و براي همیشه در آن عذاب مي شود، و از زقومش (كه غذاي بسيار تلخ و بدطعمي است) مي خورد، و از آب بسيار داغ و جوشانش مي آشامد. پس از (عذاب) آن دره به خدا پناه ببرید. (1).

ص: 754

## سزاي کسی که نماز عصر را به تأخیر بیندازد

ابوسلام عبدي گوید: خدمت امام صادق - علیه السلام - شرفیاب شدم، و به حضرتش عرض کردم: نظر شما درباره ی کسی که نماز عصر را عمداً به تأخیر بیندازد چیست؟

حضرت فرمود: روز قیامت می آید در حالی که اموال و اهلش را از دست داده است.

عرض کردم: فدایت شوم؛ اگر از اهل بهشت باشد چي؟

فرمود: حتی اگر از اهل بهشت باشد.

عرض کردم: پس مقام و منزلت او در بهشت چیست در حالی که خانواده و ثروت را از دست داده است، (و غریب و تنها و بی چیز است)؟

حضرت فرمود: میهمان اهل بهشت است، و در آن خانه و منزل (مخصوص به خود) ندارد. (1).

ص: 755

---

1- ثواب الأعمال: ص 208، بحار الأنوار: ج 80 ص 29 ح 9.

هشام بن الحکم گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: خبر ده مرا بر چه چیز سجده جایز است؟ و به چه چیز جایز نیست؟

حضرت فرمود: سجود جایز نیست مگر بر زمین یا آنچه از زمین روئیده است مگر آنچه خوردنی یا پوشیدنی باشد.

عرض کردم: فدایت شوم؛ علت این مطلب چیست؟

حضرت فرمود: برای اینکه سجود خضوع و فروتنی در برابر خدا است، پس سزاوار نیست که بر خوردنی و پوشیدنی باشد، زیرا فرزندان دنیا بندگان و بردگان آنچه می‌خورند و می‌پوشند می‌باشند، و شخص سجده کننده ای که سجود خود را برای خدای عزوجل می‌کند سزاوار نیست پیشانی خود را - در سجود - بر معبود فرزندان دنیا - که فریب آن را خورده اند - قرار دهد.

و سجود بر زمین بهتر است، برای اینکه در ابراز و اظهار فروتنی و خضوع در برابر خدای عزوجل گویاتر است. (1).

ص: 756

زراره گوید: به حضرت صادق - علیه السلام - عرض کردم: سنت در زمینه ی روزه مستحبی همیشگی چیست؟

حضرت فرمود: سه روز در هر ماه: پنج شنبه ی دهه ی اول، و چهارشنبه ی دهه ی وسط، و پنج شنبه ی دهه ی آخر.

عرض کردم: این همه ی چیزی که سنت بر آن - در این زمینه - جاری است؟

حضرت فرمود: بله. (1).

2- علی بن ابوحزمه از پدرش روایت می کند که گفت: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: که سنت و سیره رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در مورد روزه ی مستحب چه بوده است؟

حضرت فرمود: سه روز در هر ماه: پنجشنبه ی دهه ی اول، و چهارشنبه ی دهه ی وسط، و پنجشنبه ی دهه ی آخر، روزه در آن معادل با روزه ی دهر (دائمی) است.

خداوند می فرماید: (من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها) (2) «هر کس کار نیکی بجا آورد، ده برابر آن پاداش دارد».

پس هر کس توان آن را - به علت ضعف - ندارد یک درهم صدقه بدهد، این برای او از یک روز روزه بهتر است. (3).

ص: 757

---

1- ثواب الاعمال: ص 74، بحار الأنوار: ج 94 ص 101 ح 29.

2- سوره ی أنعام آیه ی 160.

3- الخصال: ج 1 ص 77، بحار الأنوار: ج 94 ص 95 ح 7.



## سرنوشت کسی که حج را به تأخیر بیندازد

1- کلب گوید: ابوبصیر از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمود در حالی که من می شنیدم: مردی صد هزار دارد ولی می گوید: امسال به حج می روم، سال دیگر به حج می روم (یعنی امسال را سال دیگر می کند) و همین طور حج را به تأخیر انداخت تا اینکه مرگ او فرا می رسد، در حالی که حجة الاسلام را بجا نیاورده (حکم او چیست و وضع او چگونه است)؟

حضرت فرمود: ای ابوبصیر؛ مگر نشنیدی فرمایش خدای متعال را: (و من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى و أضل سبيلا) (1) «اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره ی حق) نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراه تر است»!

او نسبت به یکی از فرایض الهی کور است، (یعنی این عمل مهم را نادیده گرفته است، و لذا به سرنوشت کوردلان مبتلا می شود). (2).

2- از امام صادق - علیه السلام - سؤال شد که مجازات مردی که حج را به خاطر تجارتي که مشغول است یا قرضی که دارد به تأخیر می اندازد چیست؟

حضرت فرمود: هیچ عذری ندارد، سزاوار نیست برای چنین شخصی که حج را به تأخیر بیندازد، و چنانچه در این حالت بمیرد در حالی مرده است که شریعتی از شرایع اسلام را ترك کرده است. (3).

ص: 758

---

1- سوره ی اسراء آیه ی 72.

2- تفسیر العیاشی: ج 2 ص 306، بحار الأنوار: ج 96 ص 12 ح 40.

3- دعائم الاسلام: ج 1 ص 288، بحار الأنوار: ج 96 ص 22 ح 85.

## سبيل الله در وصيت چيست؟

حسين بن عمر گوید: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: مردی به من وصیت کرده است که ثروت او را في سبيل الله (در راه خدا) مصرف کنم.

حضرت فرمود: آن را در حج مصرف کن، زیرا من راهی را در میان راههای خدا بهتر و افضل از حج نمی شناسم. (1).

ص: 759

---

1- معاني الاخبار: ص 167، بحار الأنوار: ج 93 ص 66 ح 33.

## سرور خورشتها چیست؟

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق - علیه السلام - پرسیدم: سرور خورشتها در دنیا و آخرت چیست؟

حضرت فرمود: گوشت است، مگر نشنیدی فرمایش خدای تبارک و تعالی را که می فرماید: (و لحم طير مما يשתهون) (1) «و گوشت پرندۀ از هر نوع که مایل باشند (برایشان فراهم است)»؟ (2).

ص: 760

---

1- سوره ي واقعه آيه ي 21.

2- المحاسن: 460، بحار الأنوار: ج 63 ص 60 ح 15.

مسمع بن عبدالملك گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: من به سوء هاضمه گرفتار می شوم.

حضرت فرمود: آیا (هنگام غذا خوردن) نام خدا را می بری (یا مثلاً «بسم الله الرحمن الرحيم» می گوئی)؟

عرض کردم: بله، نام خدا را می برم.

حضرت فرمود: شاید انواع متعددی از غذا می خوری؟

عرض کردم: بله.

حضرت فرمود: برای هر نوعی از غذا نام خدا را می بری؟

عرض کردم: خیر.

حضرت فرمود: به همین جهت است که به سوء هاضمه مبتلا می شوی. (1).

ص: 761

## سرمه کشیدن با سرمه معجون شده با شراب جایز است؟

معاویة بن عمار گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم: آیا سرمه کشیدن با سرمه ای که با شراب عجین شده است جایز است؟

حضرت فرمود: خداوند عزوجل در حرام شفا را قرار نداده است. (1).

ص: 762

---

1- الکافی: ج 6 ص 414، بحار الأنوار: ج 59 ص 90 ح 20.

## سه نفری که تخلف نمودند کدامند؟

علی بن ابوحزمه گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی فرمایش خدا: (و علی الثلاثة الذین خلفوا) [\(1\)](#) «مسلم خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار... نمود... و همچنین آن سه نفری (که از شرکت در جنگ تبوک) تخلف جستند» پرسیدم.

حضرت فرمود: آنها کعب و مرارة بن الربیع، و هلال بن امیة بودند. [\(2\)](#).

ص: 763

---

1- سوره ی توبه آیه ی 118.

2- تفسیر العیاشی: 2: 115، بحار الأنوار: ج 21 ح 237 ح 21.

## سؤالي پيرامون «آن گونه که حق تقوا و ...»

1- ابوبصير گوید: از امام صادق - عليه السلام - راجع به فرمايش خدا: (اتقوا الله حق تقاته) (1) «آن گونه که حق تقوا و پرهيزکاري است، از خدا پرهيزيد» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: اين آيه منسوخ است.

عرض کردم: چه آيه اي او را نسخ کرده است؟

حضرت فرمود: فرمايش خدا: (اتقوا الله ما استطعتم) (2) «تا مي توانيد تقواي الهي پيشه کنيد». (3).

2- ابوبصير گوید: از امام صادق - عليه السلام - درباره ي معني فرمايش خدا: (اتقوا الله حق تقاته) «آن گونه که حق تقوا و پرهيزکاري است، از خدا پرهيزيد» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: يعني اطاعت بشود و معصيت نشود، و در يادها باشد، و فراموش نشود، و سپاسگزاري شود، و نعمتهاي او کفران نشود. (4).

ص: 764

1- سوره ي آل عمران آيه ي 102.

2- سوره ي تغابن آيه ي 16.

3- تفسير العياشي: ج 1 ص 194، بحار الأنوار: ج 67 ص 287 ح 12.

4- معاني الاخبار: ص 240، بحار الأنوار: ج 67 ص 291 ح 31.

## سعادت و شقاوت چیست؟

زندیق به حضرت صادق - علیه السلام - گفت: سعادت چیست؟ و شقاوت چیست؟

حضرت فرمود: سعادت عبارت است از سبب خیری که سعادت‌مند به آن تمسک جست، و او را به نجات کشانید.

و شقاوت عبارت است از سبب خذلان که شقی به آن تمسک جست و او را به هلاکت کشانید، البته هر دو در علم خدای متعال است.

(1).

ص: 765

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 184.



## سفر در روز معيني كراهت دارد؟

حماد بن عثمان گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: آیا سفر در روزي از روزها - مانند چهارشنبه و غیره - مکروه است؟

حضرت فرمود: سفر خود را با صدقه آغاز کن و آیه الكرسي را بخوان، هرگاه خواستي سفر کنی. (1).

ص: 766

---

1- المحاسن: ص 348، بحار الأنوار: ج 73 ص 231 ح 6.

## سرور و اندوه بدون سبب از چیست؟

ابوعبدالرحمان گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: گاهی می شود که محزون می شوم و گاهی می شود که سرور می شوم در حالی که برای آن هیچ علت و سببی ناشی از اهل و عیال و ثروتم نمی بینم، این از چیست؟

حضرت فرمود: با هر انسانی - بدون استثناء - فرشته و شیطانی هست، پس فرح و سرور او هنگامی است که فرشته به او نزدیک می شود، و حزن و اندوه او هنگامی است که شیطان به او نزدیک می شود، و این است معنی فرمایش خدای متعال: (الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء و الله یعدکم مغفرة منه و فضلا و الله واسع علیم) «شیطان، شما را وعده ی فقر و تهیدستی می دهد؛ و به فحشاء (وزشتیها) امر می کند؛ ولی خداوند وعده ی آمرزش و فزونی به شما می دهد، و خداوند، قدرتش وسیع؛ (و به هر چیز) داناست. (و به همین دلیل، به وعده های خود وفا می کند)». (1).

ص: 767

---

1- علل الشرایع: ج 1 ص 87، بحار الأنوار: ج 58 ص 145 ح 21.

به گفته ي «ابن خلکان» سفيان (متوفي 161 هـ) در حديث و علوم ديگر امام و پيشوا بوده و تمامي مردم - اهل سنت - به ديانت و ورع و زهد و وثاقت وي متفق هستند (1) او که از اهل کوفه و مردي صوفي و عامي بود، درباره ي امام صادق عليه السلام مي گويد:

«دخلت علي جعفر بن محمد رضي الله عنه فقال لي: يا سفيان، اذا كثرت همومك فأكثر من لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم. و اذا تداركت عليك النعم فأكثر من الحمد لله. و اذا ابطأ عنك الرزق فأكثر من الاستغفار» (2).

«به خدمت جعفر بن محمد عليه السلام شرفياب شدم به من فرمود: اي سفيان، هنگامي که حزن و اندوه دامنگير تو شد، (لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم) را زياد بگو و اگر نعمت زياد براي تو فراهم شد، ذکر (الحمد لله) را زياد کن و اگر روزيت به تأخير افتاد زياد استغفار کن.»

ص: 768

---

1- ابن خلکان، وفيات الأعيان، ج 2، ص 127 - ش 242.

2- العقد الفريد، ج 3، ص 221.

«سید امیر علی» ضمن اشارہ بہ گسترش علم در زمان امام صادق علیہ السلام می نویسد:

«و لا یفوتنا أن نشیر إلی أن الذی تزعم تلك الحركة: هو حفید علی بن ابی طالب المسمی بالإمام الصادق و هو رجل رحب افق التفكير بعيد اغوار، ملم کل الالمام بعلوم عصره، و یعتبر فی الواقع انه اول من اسس المدارس الفلسفیه المشهوره فی الإسلام و لم یکن یحضر حلقتہ العلمیة اولئک الذین اصبحوا مؤسسی المذاهب الفقهیة فحسب، بل کان یحضرها طلاب الفلسفة و المتفلسفون من الانحاء القاصیة».

«شایان ذکر است کہ رهبری این حرکت فکری را کہ در حوزه ی علمی شکل گرفته بود، یکی از نوادہ های علی بن ابی طالب علیہ السلام بہ نام امام جعفر صادق علیہ السلام داشت. او پژوهشگری فعال و متفکری بزرگ بوده و با علوم عصر خود بہ خوبی تبحر و آشنائی داشت. او نخستین کسی بود کہ مدارس فلسفی مشہور در اسلام را تأسیس کرد.

در مجلس درس او، تنها کسی کہ بعدها مذاهب فقهی را تأسیس کردند، شرکت نمی کردند، بلکہ فلاسفہ و طلاب حکمت و دانش از مناطق دور دست در آن حاضر می شدند».

«حسن بصری» مؤسس مکتب فلسفی «بصرہ» و «واصل بن عطا» مؤسس مذهب معتزلہ از شاگردان او بودند کہ از زلال چشمہ ی دانش او سیراب می شدند (1).

ص: 769

سید مؤمن بن سید حسن مؤمن شبلنجی شافعی (متولد 1250 هـ) «شبلنجی» به قریه ی شبلنج از دهات مصر منسوب و از اکابر علمای عامه در اوائل قرن چهاردهم هجری می باشد و کتاب «نور الأبصار فی مناقب آل بیت النبی المختار» که مکرر در قاهره چاپ شده از آن اوست.

وی درباره ی امام صادق علیه السلام می گوید:

«مناقب آن حضرت به قدری زیاد است که نمی شود آنها را به شمار آورد و در انواع مناقب او مردم باهوش و نویسندگان زبردست دچار حیرت شده اند و «کان جعفر الصادق مستجاب الدعوة إذا سأل الله شیئا لا یتم قوله الا و هو بین یدیه» (1).

«او مستجاب الدعوه بود چنان که هر وقت از خدا چیزی می خواست، دعایش تمام نشده آنچه خواسته بود، در برابرش حاضر بود».

ص: 770

---

1- نور الأبصار، بنا به نقل اسد حیدر، الإمام الصادق، ج 1، ص 60.

آن قدر که مسلمین در شیمی پیشرفت کردند در هیچ چیز به آن سرعت و تعمق پیش نرفتند و ما به دلایلی که در جلدهای سابق زندگانی امام صادق علیه السلام نوشتیم معتقدیم مبانی کامل این علم از گیاه شناسی و تأثیر داروها از مکتب جعفری است و چنانچه گفتیم جابر بن حیان شاگرد و مبرز امام صادق تمام علوم و فنون کیمیا که امروز به شیمی و فیزیک و مکانیک تعبیر می شود از استادش گرفت و هزار ورق در پانصد علم در این فنون نگاشت و علمای غرب که از کتب او استفاده کرده اند چنین نوشته اند.

جورج سارتن استاد تاریخ علم در دانشگاه هاروارد می نویسد اگر به پایه این علم توجه کنیم موفقیت و موقعیت مسلمین را در شیمی بیشتر می توانیم درک کنیم - او می گوید - هیچ کاری اساسی تر از بنیان گذاری یک کار نیکو نیست مخصوصاً کاری که تمام ساختمان بر روی او استوار است و باید اذعان و اعتراف کنیم که در علم شیمی این پایه را مسلمین مستحکم و استوار نمودند و اساس و شالوده آهنین بر آن ریختند و آنها بودند که از جنبه حیاتی شیمی یعنی به دست آوردن کیمیا و تبدیل معادن به یکدیگر صرف نظر و آن را رد نمودند.

در این قسمت مثل این که یک اشتباهی شده است و آن این است که چون تبدیل اجسام به اجسام دیگر و تبدیل اجسام به نیرو از اصول مسلمة علمی اسلامی است و ورد نظریه تبدیل به خیال غلط بوده زیرا تجزیه و تحلیل می خواهد و این علم تجربی و شهودی است بدون عمل استفاده نمی شود و چون برخی از مسلمین کم مایه خیال می کردند با تبدیل گیاهی به گیاهی می توان فلز را طلا کرد و چون بسیاری در این راه فدائی شدند و به جایی نرسیدند از آن صرف نظر کردند اما در اصل تعلیم این علم تردیدی نداشتند زیرا از صادق مصدق و امام معصوم تعلیم شده بود و به علاوه پایه ها و مایه های علمی فدائیان این راه سست و کم بوده یا اغراض و هدفشان دنیا بوده که موفق نمی شدند در حالی که امروز دنیا ثابت کرد درس امام صادق در قرن دوم امروز پس از دوازده قرن در سوئیس و ژنو صورت عمل گرفت و شیمیست های آن کشور با همان عوامل طلا ساختند و این طلسم را شکستند و به علاوه که ما اطلاع و تجربه داریم و می دانیم علم شیمی علم تجربی است - خداوند گیاهانی آفریده که با شرایطی جسمی دیگر را به طلا تبدیل می کنند و این تجربه را از چند نفر شنیده ام گوسفندانی هستند که دندان های آنها در اثر برخورد با آن گیاهان طلا شده است و مردی دهاتی از اصفهان در دوران گذشته تاریخش معلوم نیست با شمشیری که علف می بریده شمشیرش زرد و طلا می شود و اثرش این است که بر هر آهنی بزند مانند بریدن پنیر نرم می برد و برای امتحان دستمالی ابریشمی روی آب حوض می اندازد و با این شمشیر بر دستمال می زند بدون هیچ به هم آمیختگی و جمع شدنی دستمال ابریشم را از وسط نصف می کند و با این شمشیر شمشیرها را به آسانی می برد و آن گیاه را نشان می کند.

پس از آنکه گزارش کار خود را به پادشاه وقت می دهد و امتحان می کنند آن جبار ستمکار دستور می دهد چشم های او را درآوردند که دیگر آن علف را نشناسد و نیز چوبدارها مکرر گفته اند برخی از گوسفندان علفی می خورند که دندان های آنها طلا می شود پس معلوم است که اثری در گیاه بود که امام فرمود آن گیاه را بکوبند و روغن گیری کنند و بر فلزی بزنند طلا می شود و امروز این علم و تجربه علمی به آسانی حل شده است.

چون موضوع تبدیل معادن به یکدیگر جالب توجه بود الکندی و ابن سینا اول منکر آن شدند و ابن خلدون در مقدمه کتاب خود طرفداران این علم را به ناسزا و مسخره گرفته سخت مورد انتقاد قرار می دهد علتش این است که از علوم طبیعی اطلاعی نداشته ابوعلی هم بعداً امکان این عمل را جایز دانسته و گفته منکر نشوید.

ابن خلدون می گوید با استادم ابوالبرکات بلقیعی صحبت کردم و یکی از کتب کیمیا را به او دادم او مدتی آن را مورد تفحص قرار داد و سپس آن را به من رد کرد و گفت من ضمانت می کنم که خواننده این کتاب جز با ناامیدی به خانه خود بازنگردد. (1).

نگارنده هم می گوید با آنکه شیمیست نیستم و ریاضی دان نیستم و لذا اگر یک مسئله شیمی با لگاریتم و مثلثات به من بدهند همان ضمانت را می کنم زیرا لزومی ندارد هر کس همه علوم را به کمال بداند و ندانستن علمی دلیل عدم صحت آن نیست و هیچ علمی را نمی توان انکار کرد بلکه باید با شرایط زمان و مکان و استعداد و ذوق و شم علمی فراگرفت صرفاً یک مرد دانشمند نمی تواند از همه علوم بهره مند گردد.

نخستین کسی که در اسلام به تحقیق علم شیمی برخاست خالد بن یزید مروانی است که مطالبی در کتب یونانیان و رومیان دید و از امام باقرالعلوم پرسید و آن حضرت اساس این علم را به او آموخت و بعد او جابر بن حیان شاگرد امام صادق علیه السلام این علم را به صورت کتابی تدوین کرد و اختراعات و ابداعاتی از تعلیمات امام صادق نمود که شمه ی در جلد دوم نوشتیم.

هارونی وزن مخصوص عده ای از مایعات را به دست آورد که با اوزان مخصوص این عصر تفاوتی ندارد و اگر اندک فرقی داشته باشد مربوط به مقدار مواد محلول در آب است که بر حسب مکان های مختلف در آب به اندازه های مختلف وجود دارد و این صحت و درستی کار پیشینیان مسلمین را می رساند.

و ابوریحان که شاگرد به واسطه جابر بن حیان است از دوراه وزن مخصوص اجسام را به دست آورد و اعدادی که نتیجه محاسبات او است با گذشت زمان و ترقی روز افزون علم چندان تغییری نکرده است.

هلم یارد می نویسد در آثار رازی در خصوص شیمی هیچ نقطه ابهامی وجود ندارد و او فقط متکی به حقایق تجزیه و شهودی و حسی فرموده است و ما باید از آن مرد شیمیست برای طبقه بندی و ترتیبی که او برای اولین بار در خصوص مواد شیمیایی به کاربرد تشکر کنیم. (2).

دکتر عمر فروخ می گوید بدون شك مؤسس شیمی جدید در شرق و غرب محمد بن زکریای رازی است که او شاگرد به واسطه جابر بود و او هم از امام صادق فراگرفته است.

دکتر مصطفوی در مجله دنیای علم می نویسد رازی تحقیقا بوراکس «مواد در اسید بوریک» را می شناخت ولی با این سابقه لاووازیه و موفن شیمی دانهای اروپا در قرن شانزدهم معدودی از استخراج آن بی اطلاع بودند و از ایران خریداری می کردند. (3).

این عقیده که می توان فلزات ناقص را به فلزات کامل تبدیل کرد در افکار اروپائیان قوت گرفت و حتی در قرن 18 دانشمندان اروپا سرگرم این فکر که از اسلام میراث گرفته بودند می شدند. (4).

و مسلمانان در همان اوقات اولیه بوراکس را از دو طریق طبیعی و مصنوعی به وسیله آزمایشگاه تهیه می کردند.

جورج سارتن قرن دوم را که ما قرن مکتب جعفری می نامیم او قرن جابر بن حیان نامیده است زیرا این مرد شیمی دان از مشهورترین دانشمندان شرق و غرب در قرن دوم اسلامی بود و رسالتی که بیش از 170 رساله می باشد از او در اروپا چاپ شده که شهرت فراوانی به او داده است.

رسائل جابر را خاورشناس معروف پاول کراورس serworK - lewaP که از اهالی چک اسلواکی بود در 1944 - 1904 می زیسته و در عصر سال 1354 قمری مطابق سال 1935 م در 555 صفحه تحت عنوان «مختارات من رسائل جابر بن حیان» از روی نسخه های منحصر به فرد قاهره و پاریس و بریتانیا به طبع رسانده و این مجموعه شامل 20 رساله از جابر و مقدمه ای از تصحیح است.

در سابق گفتیم که جابر ترکیب شوره - زاج سبز - اسید نیتریک را به دست آورد و زکریای رازی از تقطیر زاج سبز اسید سولفوریک را به دست آورد و از تقطیر مواد نشاسته با مواد قندی تخمیر شده یا از تقطیر شراب الکل را با همین نام الکل تهیه نمود.

بدون شك مسلمین در تقطیر - تبخیر - تبلور - انحلال و تجزیه و عملیات دیگر روی شیمیائی بر سایر ملل دنیا تفوق یافتند و ابتکار در دست داشتند تیتروکلریک - و نترات نقره - کلرید - زیبق و اکسید جیوه و سولفور آهن همه از مسلمین است.

این جنبش فکری و عملی بود که به گفته جورج سارتن پایه های شیمی جدید را با استحکام کامل پی ریزی نمود. (5).

خاورشناسان نوشته اند پیشرفت علمی مسلمانان به قدری سریع و عمیق بود که در قرن دوم هارون الرشید برای شارلمان ساعت زنگ داری فرستاد که خودبخود کار می کرد و طبق نوشته پی یر روسو اهالی مغرب آن را هشتمین عجایب دنیا پنداشتند. (6).

رقاصه ساعت را که دارای اهمیت فنی و مکانیک نوین است مسلمین اختراع کردند و گالیله آن را توصیف نموده است. (7).

طبق بررسی عمر فروخ استفاده از پاندول برای آزمایش های علمی نخستین بار به وسیله ابن یونس مصری در قرن چهارم انجام شد عده ای از قوانین پاندول را دانشمندان دیگری به همین نام در سال 640 یعنی درست چهارصد سال قبل از گالیله کشف کردند. (8).

غرض از این نکته ها این است که در تمام علوم می که یادآور شدیم نبوغ علمی مسلمانان به خوبی مشهود است و ریشه همه آنها را که جستجو کنی در مکتب جعفری خواهی یافت زیرا همه از جابر سرچشمه گرفته و جابر افتخار به شاگردی امام صادق (ع) نموده است.

ص: 771

1- مقدمه ابن خلدون ترجمه پروین گنابادی ص 1112 تا 1120.

2- سالنامه نور دانش ص 284 ترجمه از اسلامیک ریویر.

3- مجله دنیای علم سال اول شماره 2 و 3 و اسرار کیمیا.

4- تاریخ علوم پی یر روسو ص 224.

5- سرگذشت علم اثر جورج سارتن ترجمه احمد بیرشک ص 229.

6- تاریخ علوم ترجمه حسن صفاری ص 118.

7- هنرهای مسلمین.

8- عبقرية العرب في العلم و الفلسفه ص 76.



## شبی که در آن امید می رود آنچه امید می رود کدام است؟

قاسم بن محمد از علی روایت می کند که گفت: خدمت امام صادق - علیه السلام - بودم که ابوبصیر به ایشان عرض کرد: آن شبی که در آن امید می رود آنچه امید می رود (یعنی شب قدر و تعیین مقدرات) کدام است؟

حضرت فرمود: شب بیست و یکم، یا بیست و سوم.

عرض کرد: اگر هر دو را نمی توانم احیا کنم چه کنم؟

حضرت فرمود: احیاء، دو شب در مقایسه با مطلب و خواست بزرگی که داری چه آسان است!

عرض کرد: گاهی شده است ما ماه را دیده ایم ولی از سرزمین دیگر خبری به خلاف آنچه دیدیم می رسد. (در این صورت وضع شب قدر چه می شود)؟

حضرت فرمود: احیای چهار شب در مقایسه با مطلب و خواسته ی بزرگ تو چه آسان است!

عرض کردم: فدایت شوم، گفته می شود: شب بیست و سوم همان شب جهنی است؟

حضرت فرمود: چنین گفته می شود.

عرض کردم: سلیمان بن خالد روایت کرده است که در شب نوزده نام حاجیان نوشته می شود (آیا این درست است)؟

حضرت فرمود: ای ابامحمد؛ در شب قدر نام حاجیان، و اجلها، و مصیبتها، و روزیها و آنچه تا سال آینده باید واقع بشود مقرر و مقدر می شود، پس آن را طلب کن در شب بیست و یکم و بیست و سوم، و در هر کدام از این دو شب صد رکعت نماز بخوان و آن دو شب را [تا بامداد - یعنی تا فجر - تا می توانی احیا کن و در آن دو شب غسل کن.

عرض کردم: اگر نمی توانم این کار را (نماز را) ایستاده انجام بدهم چه کنم؟

حضرت فرمود: نشسته نماز بخوان.

عرض کردم: اگر نتوانستم چه کنم؟

فرمود: روی بستر - خوابیده - بخوان.]

عرض کردم: اگر نمی توانم چه کنم؟

حضرت فرمود: هیچ چیز بر تو نیست، آغاز شب چشمت را با مقداری از خواب سر مه کن، زیرا درهای آسمان در ماه رمضان باز می شود و شیاطین به زنجیر کشیده می شوند، و اعمال مؤمنین قبول می شوند.

چه نیکو ماهی است ماه رمضان!! این ماه در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - مرزوق نامیده می شد. (1).

---

1- امالي الطوسي: ج 2 ص 301، بحار الأنوار: ج 94 ص 2 ح 4.

## شخصیت و کرم و سروری چیست؟

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم ملاک حسب و شخصیت چیست؟

حضرت فرمود: مال و ثروت.

عرض کردم: چه چیز مایه ارزش و شرافت است؟

حضرت فرمود: تقوا و پرهیزگاری.

عرض کردم: چه چیز مایه سیادت و بزرگی و زعامت است؟

حضرت فرمود: سخاوت. مگر ندیدی چگونه حاتم طائی به وسیله ی سخاوت و بذل و بخشش آقا و سرور قوم خویش شد، در حالی که شایسته تر از آنها از نظر موقعیت خانوادگی نبود. (1).

ص: 773

---

1- بحار الأنوار: ج 75 ص 258 ح 142.

«محمد بن حسین بن محمد بن موسی» (متوفی 412 هـ)، محدث بزرگ و یکی از حفاظ اهل سنت و صوفی مشرب مؤلف کتاب «تفسیر حقائق و طبقات مشایخ» درباره ی امام صادق علیه السلام می نویسد:

«ان الإمام جعفر الصادق فاق جميع أقرانه و هو ذو علم غزير في الدين و زهد بالغ في الدنيا، و ورع تام عن الشهوات و أدب كامل في الحكمة» (1).

«امام جعفر صادق علیه السلام بر تمام اقران خود برتری داشته و دارای دانش وسیعی در پیرامون مسائل دینی و زهد فراوان نسبت به مسائل دنیوی و ورع کامل در مقابل شهوات و ادب کامل در حکمت بود».

ص: 774

مؤلف كتاب «المستطرف في كل فن مستطرف» (متوفي 850 هـ) مي گوید:

«حكى عن جعفر الصادق رضي الله عنه ان غلاما له وقف يصب الماء علي يديه فوقع الإبريق من يد الغلام في الطست، فطار الرشاش في وجهه فنظر جعفر إليه نظر مغضب، فقال: يا مولاي (و الكاظمين الغيظ) قال: قد كظمت غيظي. قال (و العافين عن الناس) قال: قد عفوت عنك. قال: (و الله يحب المحسنين) قال: اذهب فأنت حر لوجه الله تعالي» (1).

«از جعفر صادق عليه السلام حکایت شده که آن حضرت غلامی داشت روزی این غلام ایستاده و بر دستهای آن حضرت آب می ریخت ناگهان آفتابه از دست غلام به تشت افتاد و آب تشت به صورت امام پاشیده شد، امام با حالت غضب به روی غلام نگاه کرد. غلام گفت: ای مولای من، خداوند در قرآن فرموده است: (مؤمنان کسانی هستند که غیظ خود را فرو می نشانند) امام فرمود: غیظ خود را برو نشاندم. غلام گفت: (و از مردم عفو می کنند) امام فرمود: تو را عفو کردم. باز غلام است: (خداوند احسان کنندگان را دوست دارد) فرمود: برو تو در راه خدا آزادی»..

ص: 775

مؤلف كتاب «جامع كرامات الأولياء» (1350 - 1265) مي نويسد:

«جعفر الصادق عليه السلام أحد أئمة ساداتنا آل البيت الكبار كان رضي الله عنه إذا احتاج إلي شيء قال: يا رباه، انا محتاج إلي كذا. فما يستتم دعاؤه الا وذلك الشيء بجنبه موضوعا. قاله الشعراني» (1).

«جعفر صادق يكي از ائمه ي اهل بيت كبار مي باشد و هرگاه محتاج چيزي مي شد مي گفت: پروردگارا به فلان چيز احتياج دارم و دعائش تمام نشده آنچه خواسته بود، در كنارش نهاده شده بود. اين مطلب را شعراني در «لواقح الأنوار» نوشته است.»

ص: 776

---

1- جامع كرامات الأولياء ج 2، ص 4.

مناوی قاهری شافعی (1031 - 952 هـ) ملقب به «عبدالرؤف» مؤلف کتاب «کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق» می نویسد:

«من کراماته انه سعي به عند المنصور، فلما حج أحضر الساعي وأحضره وقال للساعي: اتحلف؟ قال له: نعم. فقال جعفر للمنصور: حلفه بما أراه فقال: حلفه، فقال: قل برأت من حول الله وقوته والتجأت إلي حولي وقوتي، لقد فعل جعفر كذا وكذا. فامتنع الرجل، ثم حلف، فما تم حتي مات مكانه.

و منها: ان بعض البغاة قتل مولاہ، فلم یزل لیلته یصلی، ثم دعا علیہ عند السحر فسمعت الضججة بموته.

و منها: انه لما بلغه قول الحكم بن العباس الكلبي في عمه زيد: صلبنا لكم زيدا علي جذع نخلة

و لم نر مهديا علي الجذع یصلب قال: اللهم سلط علیہ کلبا من کلابک، فافترسه الأسد» (1).

«از کرامات حضرت صادق علیه السلام یکی این است که مردی پیش منصور از آن حضرت سعایت کرده بود منصور که ضمن یک سفر حج به مدینه آمده بود، سخن چین و حضرت صادق را احضار کرد و به سخن چین گفت: آیا حاضری قسم بخوری؟ گفت: آری. حضرت صادق علیه السلام به منصور فرمود: او را آن چنان که من می گویم، قسم بده. منصور گفت: خودت قسم بده. حضرت صادق علیه السلام به آن شخص سخن چین فرمود: بگواز حول و قوه ی الهی خارج و به حول و قوه ی خود متکی شدم بر اینکه جعفر بن محمد این چنین گفته است. آن شخص اول امتناع کرد، سپس قسم خورد قسمش هنوز به پایان نرسیده بود که هلاک شد.

از جمله کرامات آن حضرت این است بعضی از ستمکاران غلام او را کشت حضرت طول شب را نماز خواند، سپس به هنگام سحر آن قاتل غلام را نفرین کرد، دعایش تمام نشده بود که آن شخص مرد.

دیگر اینکه چون سخن «حکم بن عباس کلبی» (شاعر بنی امیه) درباره ی عمویش زید، به گوش او رسید که گفته بود:

از خانواده ی شما زید را از شاخه ی درخت خرما دار زدیم ما هرگز هیچ مهدی که بر شاخه ی درخت آویزان شود، ندیده بودیم. حضرت صادق علیه السلام فرمود: پروردگارا سگی از سگهایت را بر وی مسلط گردان. طولی نکشید که شیری او را از هم درید».

ص: 777

شجاعت فقط زور بازو و شمشیر زدن نیست. شجاعت، نیرویی درونی و قلبی است که مظاهر آن در اعضا و جوارح، گاه بر زبان و گاهی بر دست و بازو ظاهر می شود. اهل بیت پیامبر و از جمله امام صادق علیه السلام تمام مظاهر شجاعت را داشتند که در موقعیت های مختلف ظاهر می شد. در تاریخ آمده است روزی حضرت در حضور منصور دوانیقی بود. پس مگسی بر صورت منصور نشست. منصور مگس را می راند، ولی او باز می گشت تا منصور آزرده خاطر شد. پس به امام صادق علیه السلام رو کرد و گفت: یا ابا عبدالله! به چه علت و حکمتی خدا مگس را خلق کرده است؟ حضرت فرمود: «لینذل به الجبابة؛ تا به وسیله آن متکبران و ستمگران را خوار کند». منصور چون سخن را شنید، ساکت شد و چیزی نگفت. (1).

ذهبی می نویسد:

وقتی نزد حضرت صادق علیه السلام از بخل منصور سخن گفته شد، حضرت فرمود: حمد خدایی را که او را از دنیایش هم محروم ساخت و دینش را هم بر او باقی نگذارد. (2).

ص: 778

1- حلیة الاولیاء، ج 3، ص 198؛ الفصول المهمة، ج 2، ص 915؛ مطالب السؤل، ص 286؛ شبلنجی، نورالابصار، بیروت، دارالکتب (رحلی)، ص 148؛ تهذیب الکمال، ج 3، ص 429.

2- سیر اعلام النبلاء، ج 6، ص 445؛ ابی سعید منصور آبی، نثر الدر، تحقیق: منیر محمد مدنی، مصر، 1991 م، ج 1، ص 352.



امام صادق علیه السلام درباره ی نعمت های خداوند و حفظ آنها [به وسیله شکر و ترک اسراف و تبذیر و رعایت اعتدال در مصرف] می فرماید: «نعمت های خداوند را نیکو مصرف کنید و بترسید از این که آنها [به سبب ناسپاسی و تضييع] از دست شما گرفته شود و به دیگران داده شود؛ زیرا نعمتی که گرفته شود غیرممکن است که به صاحبش بازگردد.» امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می فرمود: نعمتی که گرفته شود امکان بازگشت آن بعید خواهد بود.» (1).

امام صادق علیه السلام به اصحاب خود آموزش داد که چگونه باید از نعمت های خدا نگهداری کنند و به سدیر صیرفی فرمود: «هر چه مال انسان زیاد شود حجت الهی بر او بزرگتر خواهد شد، پس تا می توانید حجت الهی را از دوش خود بردارید.»

سدیر گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله چگونه می توانیم حجت خدا را از دوش خود برداریم؟ امام علیه السلام فرمود: «به این وسیله که حوایج برادران دینی خود را برآورده کنید. سپس فرمود: نعمت های خداوند را نیکو مصرف کنید و شکر صاحب آن را به جای آورید و کسی که از شما تشکر می کند نسبت به او بیشتر احسان کنید. و اگر چنین کنید خداوند نعمت خود را بر شما می افزاید و مردم نیز از شما تشکر و قدردانی می کنند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: (لئن شکرتم لأزیدنکم) (2).

و از راه های شکر نعمت های خدا این است که بنده ی خدا نعمت ها و عنایات الهی را [به مقتضای آیه ی: (فأما بنعمة ربك فحدث)] بازگو نماید. از این رو امام صادق علیه السلام این خصلت پسندیده را به ما یاد داده و می فرماید: «خداوند زیبایی و تجمل را دوست می دارد و سستی و اظهار ناراحتی و مصیبت را مکروه می شمارد و دوست می دارد که چون نعمتی را به بنده ی خود عطا نمود اثر آن نعمت را بر او ببیند.» پرسیده شد: چگونه باید بنده اثر نعمت را ظاهر نماید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «لباس خود را تمیز و زیبا کند و بوی خوش استعمال نماید و خانه ی خود را نظافت کند و اطاق خود را سفید کند، تا جایی که فرمود: روشن نمودن چراغ قبل از غروب آفتاب فقر را برطرف و رزق را فراوان می کند.» (3).

آنچه گفته شد تنها برخی از راه های شکر و سپاس از نعمت های خدا بود و آیه ی شریفه ی (و أما بنعمة ربك فحدث) نیز به همین معنا تفسیر شده است.

ص: 779

1- مجالس شیخ طوسی مجلس / 9.

2- مجالس شیخ طوسی مجلس / 11 - آیه 7 سوره ابراهیم.

3- مجالس شیخ طوسی مجلس / 10.

## شش خصلت نابود کننده ي انسان

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

خداوند شش گروه را به سبب شش خصلت نابود مي کند: فرمانروايان را به سبب ستمگري، عرب ها را به سبب تعصب، ملاکان را به سبب کفر، بازرگانان را به سبب خيانت، روستائيان را به سبب ناداني و فقيهان را به سبب حسادت. (1).

ص: 780

---

1- بحار: 78 / 111 / 207 ح 212422.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در پاسخ به سوال از تکلیف کسی که در تعداد رکعات نمازش زیاد شک می کند، به طوری که اصلاً نمی داند چند رکعت خوانده و چند رکعت باقی مانده است، فرمودند: باید نمازش را اعاده کند. (زراره و ابوبصیر می گویند: عرض کردیم: زیاد شک می کند، به طوری که هر چه هم اعاده کند باز شک می کند. حضرت فرمودند: به شک خود اعتنایی نکنند (و به نمازش ادامه دهد).

سپس حضرت فرمودند: با شکستن نماز، شیطان پلید را به خودتان عادت ندهید که با این کار او را به طمع می اندازید (که هر لحظه به سروقت شما بیاید و وسوسه تان کند) زیرا شیطان خبیث است و بدان چه عادتش دهند، عادت می کند، پس هر یک از شما (که کثیرالشک باشد) به شک خود اعتنا نکنند و نمازش را زیاد نشکنند؛ چون اگر چند مرتبه به شک خود اعتنا نکرد، دیگر دچار شک نخواهد شد.

زراره می گوید: حضرت سپس فرمودند: شیطان پلید می خواهد مطاع باشد، لذا اگر نافرمانی شود دیگر به طرف کسی از شما نمی آید. (1).

ص: 781

## شکافتن زمین با پا و در آوردن شمس طلا

جماعتي از اصحاب امام صادق عليه السلام مي گویند: ما در خدمت امام صادق عليه السلام بودیم که آن حضرت فرمود: «در نزد ما خزینه های زمین و کلیدهای آن وجود دارد. اگر بخواهم اشاره کنم با یکی از دو پای خود که: ای زمین! آنچه از طلا در تو وجود دارد بیرون بکن؛ هر آینه بیرون می کند.»

سپس آن حضرت با یکی از دو پای خود به زمین اشاره کرد به این نحو که کشید پای مبارکش را در روی زمین، پس ناگهان زمین شکافته شد.

سپس آن حضرت دست خود را داخل زمین کرد و شمش طلایی به اندازه ی یک وجب بود بیرون آورد. بعد فرمود: «به شکاف زمین خوب نگاه کنید.»

ما نگاه کردیم و دیدم شمش های بسیاری بر روی یکدیگر قرار دارند و می درخشند.

یکی از افراد به امام صادق عليه السلام عرض کرد: «فدایت شوم! خدا به شما این همه عطا کرده است و شیعیان شما محتاج هستند؟!»

حضرت فرمود: بدرستی که حق تعالی، دنیا و آخرت را برای ما و شیعیان ما جمع خواهد کرد و ایشان را در جنات نعیم، و دشمن ما را در آتش جحیم داخل خواهد نمود.» (1)

ص: 782

## شهری در پشت دریا

هشام بن سالم می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «برای خدا شهری هست در پشت دریا که وسعت آن بقدر سیر چهل روز آفتاب است و در آن شهر جمعی هستند که هرگز معصیت نکرده اند و شیطان را نمی شناسند و نمی دانند که شیطان کیست و در هر چند گاه ما ایشان را می بینیم و آنچه احتیاج دارند را از ما سؤال می کنند و کیفیت دعا را ما به آنها تعلیم می نمایم.

آنها می پرسند که قائم آل محمد علیهم السلام کی ظهور می کند، و در عبادت و بندگی بسیار سعی می کنند. شهر ایشان دروازه های بسیاری دارد و از هر دروازه تا دروازه دیگر، صد فرسخ مسافت می باشد. آنها بسیار تقدیس و تنزیه و عبادت می کنند که اگر ایشان را ببینید عبادت خود را سهل می دانید.

در میان ایشان کسی هست که یک ماه سر از سجود بر نمی دارد. خوراک ایشان تسبیح الهی است و پوشش ایشان برگ درختان است و صورت ایشان از نور روشن است.

چون یکی از ایشان ما را می بیند برای برکت بر گرد او می آیند و از خاک قدمش بر می گیرند و چون نماز می شود صداهای ایشان بلند می شود مانند باد تند.

در میان ایشان جمعی هستند که برای انتظار قدم قائم آل محمد علیهم السلام هرگز حربه را از خود جدا نکرده اند و از خدا همیشه می طلبند که به خدمت او مشرف شوند. عمر هر یک از ایشان هزار سال است که اگر ایشان را ببینی آثار خشوع و شکستگی و فروتنی از ایشان ظاهر است و پیوسته طلب می کند امری را که موجب قرب خدا باشد و پیوسته منتظر آن وقتی هستند که ملاقات ما و ایشان است. هرگز از عبادت سست نمی شوند و به تنگ نمی آیند و قرآن را به نحوی که ما به آنها یاد داده ایم تلاوت نمی نمایند و در میان قرآن چیزی هست که از برای مردم اگر بخواهیم کافر می شوند، و اگر چیزی از قرائت بر ایشان مشکل شود از ما می پرسند و چون بیان می کنیم، سینه های ایشان گشاده و منور می شود و از خدا می طلبند که ما را از برای ایشان باقی دارد و می دانند که خدا بوجود ما بر ایشان نعمتها را عطاء کرده است و قدر ما را می شناسند.

ایشان با قائم آل محمد علیهم السلام خروج خواهند کرد و جنگیان ایشان بر دیگران سبقت خواهند گرفت و همیشه از خدا همین را می طلبند.

در میان ایشان پیران و جوانان هستند و چون جوانی از ایشان پیری را می بیند نزد او بمانند بندگان می نشیند و تا اجازه نفرماید بر نمی خیزد.

ایشان بهتر از جمیع خلق، از امام اطاعت می کنند و هر امری که امام به ایشان فرمان دهد عمل می کنند و تا امر دیگری نفرماید آن را ترک نمی کنند.

اگر ایشان را به خلائق ما بین مشرق و مغرب بگمارند در یک ساعت همه را فانی می گردانند. حربه بر ایشان کار نمی کند، شمشیرهایی از آهن دارند به غیر از این آهن که اگر بر کوه بزنند درهم می شکنند و امام (مهدی) علیه السلام با این لشکر با هند و روم و ترک و دیلم و بربر و هر که در ما بین جابلقا و جابلسا است، جنگ خواهند کرد و جابلقا و جابلسا دو شهر است یکی در مشرق و یکی در مغرب. بر هر یک از اهل ادیان که وارد شوند، اول ایشان را به خدا و رسول و دین اسلام بخوانند و هر که مسلمان نشود او را به قتل می رسانند تا آنکه در میان

مشرق و مغرب کسی نماند که مسلمان نشود (1).

ص: 783

---

1- عین الحیات.

## شفای همسر در حال احتضار توسط امام صادق

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که سه بار نسبت به تو خشمگین شود و درباره ات به بدی سخن نگوید، شایسته ی رفاقت است، او را برای دوستی انتخاب کن.

صفوان ابن یحیی نقل می کند که: از عبدی کوفی شنیدم که گفت: روزی همسر من گفت: ای عبدی امسال آرزو دارم به حج بروم و شوق زیارت امام جعفر صادق علیه السلام را دارم. دنیا اعتباری ندارد بیا مقدمات سفر را فراهم کن و با هم به این سفر معنوی برویم. گفتم: ای زن به خدا قسم توان سفر به حجاز را ندارم و گرنه من هم مثل تو این آرزو را دارم.

زن گفت: پارچه ها و وسایل مرا بفروش و اسباب و وسایل سفر را تهیه کن من هم همین کار را کردم و به اتفاق عازم مدینه شدیم. قبل از رسیدن به مدینه همسرم به شدت مریض شد و هنگامی که به مدینه رسیدیم، مرگ بر وی سایه افکند و به حالت احتضار در آمد به طوری که از زنده ماندن او کاملاً مأیوس شدم سپس به مجلس شریف امام صادق علیه السلام رفتم حضرت دو جامه ی مصری پوشیده بودند که بر روی آن ها خطوطی بود. من سلام کردم حضرت بعد از جواب سلام فرمود: ای عبدی همسرت چطور است؟ گفتم: یابن رسول الله همین الان که خدمت رسیدم او در حال سكرات موت بود و از زنده ماندنش ناامید شدم که خدمت شما رسیدم. حضرت فرمود: ای عبدی تو به خاطر همسرت محزون و غمگین باش. گفتم: یابن رسول الله. حضرت فرمود: خوشحال باش من از خداوند خواستم و دعا کردم همسرت خوب شد و هیچ ضرری به او نمی رسد وقتی به محل اقامت مراجعه کردم دیدم همسرم نشسته و کاملاً سالم است نزدیک او نشستم و احوالش را پرسیدم گفتم: خداوند متعال مرا شفا داد و من گفتم: ای زن وقتی که من از نزد تو رفتم کاملاً مأیوس شدم. پس هنگامی که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم از من احوال تو را پرسید. گفتم: یابن رسول الله او در حال احتضار است. فرمود: همسرت را خداوند حیات عنایت فرمود به محل اقامت خود مراجعه کن او را سالم خواهی دید.

زن گفت: می خواهی به تو خبر بدهم از مسئله ای که عجیب تر از آن نشنیده باشی؟! گفتم: بلی گفت: ای عبدی در آن وقتی که تو از نزد من رفتی در حال جان دادن بودم ناگهان دیدم جوانی آمد که لباس منقطع مصری پوشیده بود از من پرسید حال تو چگونه است؟ گفتم: هم اکنون ملك الموت برای قبض روح من آمده است.

آن جوان گفت: ای ملك الموت. او جواب داد: لبيك اي امام. آن جوان فرمود: آیا تو مأمور نیستی که مطیع و فرمانبردار ما باشی؟ ملك الموت گفت: همین طور است یابن رسول الله.

جوان فرمود: اکنون به تو امر می کنم که بیست سال دیگر به این زن مهلت بده. ملك الموت گفت: شنیدم و فرمانبردارم و قبول کردم. سپس هر دو از نزد من رفتند و بقیه نشانیهای امام صادق علیه السلام را نیز همسرم را ذکر کرد به همان صورت که من دیده بودم من نیز گفتم وقتی که به خدمت امام علیه السلام رسیدم، احوال پرسید من گفتم: همسرم در حال احتضار گذاشتم و خدمت شما رسیدم. حضرت تأمل نمود بعد از لحظه ای فرمود: برو که خداوند متعال او را شفا داد. وقتی آمدم تو را در کمال صحت و سلامتی دیدم.

## شهادت دادن محمد بن حنفیه به امامت حضرت صادق

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز از سعادت است: زن مطیع و فرزند نیکو و رزقی که مایه رفاه و آسایش عائله باشد.

روایت شده که ابوهاشم اسماعیل بن محمد حمیری در ابتدای حال به اعتقاد کیسانیه بود که محمد حنفیه را امام می دانستند و می گفتند

که او نمرده است از این جهت حضرت امام صادق علیه السلام درباره او (اسماعیل) فرمودند که او بر هیچ نیست یعنی اعتقاد صحیح و مذهب درست ندارد. این سخن به اسماعیل مذکور رسید. به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد، یابن رسول الله شنیده ام که در حق من چنین فرموده اید. من عمر خود را در هواداری شما گذرانیدم و به جهت ولای شما از مردمان کناره گزیدم.

حضرت پاسخ فرمودند: تو می گویی محمد حنفیه در شعب رضویست یعنی اعتقاد تو آن است که او زنده است و در آن جاست و شیرینی در راست و پلنگی در چپ اوست. بامداد و شبانگاه روزی او را می آورند.

وای بر تو، به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام که از او بهتر بودند شربت مرگ چشیدند.

اسماعیل گفت:، بر وفات محمد حنفیه دلیلی هست؟ فرمود: آری به درستی که پدرم مرا خبر داد که بر او نماز خواند و وی را دفن نمود و من در این باب آیتی به تو نشان دهم. آن گاه دست اسماعیل را گرفت و بر سر قبری برد و دست مبارک بر قبر زد. پس دعائی خواند و قبر شکافته شد، مردی ظاهر شد موی سر و محاسنش سفید و خاک از سر و روی خود می افشاند و گفت: یا اباهاشم مرا می شناسی؟ اسماعیل گفت: نه. گفت: منم محمد بن علی الحنفیه، به درستی که امام بعد از حسین بن علی علیه السلام، علی بن الحسین علیه السلام است و بعد از او محمد بن علی علیه السلام و بعد از او این مرد یعنی امام جعفرالصادق علیه السلام. سپس به گریبان خاک کشید و قبر هم چنان پوشیده گردید.

## شناخت احوال شخصی

حضرت امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: بزرگترین پاداش برای عباداتی است که پنهانی و در خفا انجام شود.

هم چنین ابوبصیر روایت می کند که روزی به مدینه طیبه داخل شدم و مرا جنابت رسیده بود و رفقای من به خدمت آن حضرت می رفتند. برای من سخت بود که دوستانم قبل از من آن حضرت را ببینند. پس تصمیم گرفتم با همان حال خدمت حضرت بروم. چون به خدمت شریف آن حضرت رسیدم، حضرت فرمود: ای ابوبصیر! مگر نمی دانی که به خانه انبیاء و اولیاء خدا جنب وارد نمی شوند. من شرمنده شدم و گفتم: ترسیدم که دوستان من قبل از من به خدمت شما مشرف شوند و بعد از آن توبه کردم که دیگر این کار را تکرار نکنم

## شفای بیمار

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: از ناموس مردم چشم بپوشید تا ناموستان محفوظ باشد.

و از هیثم نهی نقل می کند که مرفوعا (بدون ذکر راوی از امام) روایت می کند که:

مردی مبتلا به خارش اسافل اعضا بود. به حضرت صادق علیه السلام شکایت کرد؛ آن حضرت دست بر پشتش کشید، کرم قرمزی از او دفع شد و بیماریش بهبود یافت.

## شیرین ترین و تلخ ترین مخلوقات خداوند



حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: باطن آدمی که اصلاح شد، رفتارش محکم و دلچسب خواهد بود.

و از این ابی لیلان نقل می کند که:

به حضرت صادق علیه السلام گفت: شیرین ترین مخلوقات خدا چیست؟ فرمود: فرزند جوان، گفت: تلخ ترین مخلوقات وی چیست؟ فرمود: مرگ آن جوان؛ گفت: شهادت می دهم که: شما حجت‌های خدا بر بندگان هستید.

### شفای زن پيس به دعای حضرت

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: برای خدا یکدیگر را نصیحت کنید هرگز عملی را بهتر از این نمی بینید.

و نیز از سدید صیرفی نقل می کند که گفت:

زنی خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و گفت: قربانت شوم من و کسانم اهل ولایت و دوستی شما هستیم؛ حضرت فرمود: راست می گویی، اکنون چه می خواهی؟ زن گفت:

قربانت یابن رسول الله! در بازویم پیسی به وجود آمده، دعا کنید تا خداوند آن را دفع کند. آن حضرت عرض کرد: خدایا! تو کور و پيس را شفا می دهی و استخوانهای پوسیده را زنده می کنی؛ این زن را از عفو و تندرستی خود بهره مند بفرما؛ به نحوی که اجابت دعای مرا بنمایی. زن گفت: به خدا! برخاستم در صورتی که اثری از آن پیسی در من نبود، نه کم و نه زیاد.

### شستن پوستین

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: اعتماد کلی به برادرت نداشته باش، به درستی که به زمین خوردن از خودباختگی جبران پذیر نیست.

و از عبدالله نجاشی نقل می کند که گفت:

پوستینی داشتم که ترش‌چی از بول به آن رسید و مایه‌ی شک من شد. شب سردی آن را در آب فرو بردم. هنگامی که خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم، حضرت بی مقدمه فرمود:

پوستین که به آب برسد فاسد می شود.

### شیعه خالص

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: مسلمان هرگز دارای شش خصلت ناپسند که عبارت از: سختگیری، بی‌خیری، حسد داشتن، لجاجت و دروغ‌گویی و ستمگری نمی شود.

و از مالک جهنی نقل شده که:

روزي خدمت حضرت صادق عليه السلام نشسته بودم و فضيلت ائمه ي اهل بيت عليهم السلام را با خود مي گفتم، که حضرت به من نگاه کرد و فرمود: اي مالک به خدا! حقا شما شيعه ما هستيد و گمان نکن که درباره ي فضل ما تندرروي کرده اي.

## شعر و شراب

پيوسته بهانه مي گرفت؛ مي خواست کسي او را نيند؛ حرفش را نشنود و... شايد اصلا نباشد! همه دوستش داشتند و سخنانش بر دل ها مي نشست. چيزي براي خودش نمي طلبيد و از کسي جز پروردگارش نمي هراسيد؛ از همين رو، همواره در آرامش بود.

خليفه (1)، اما پيوسته نگران به سر مي برد و همواره او را مي آزد. به «عراق» فرامي خواندش و مردمان «حجاز» و «مدينه» را از دیدارش باز مي داشت.

تمام مظلوميت در چشم هاي امام عليه السلام جمع شده بود، و بغض عجيبی گلویش را مي فشرد. خوب مي دانست نخست تبعيدش مي کنند؛ مسمومش مي سازند و شهيدش؛

«قبرم را به روي تپه هاي سيمگون گرانبار برکنيد

همنوای غزل گريه هاي شقایق زاران

بر ملکوت بلند صاحب خورشيد

کنار جويبار ابدی صلح و آرامش

در هجمه ي کاسبرگ هاي پوسيده ي سرگردان خاکم کنيد

شايد که باد در گرده افشانی اش

با خاکسترم

زخم هزارانی نیاکانم را فریاد کند.» (2).

در يکي از سفرهاي تبعيدي، سرداري از سران سپاه خليفه، که خویش را بزرگ مي پنداشت، بسياري ناکسان را دعوت به وليمه يي کرد. امام عليه السلام در آن مجلس حضور داشت. وقتي مهماني، آب طلبيد، جامي شراب دادندش. ناگهان حضرتش برخاست و مجلس را ترک کرد. در صدد بازگرداندنش برآمدند، اما سودشان نبخشيد. امام نیز فقط گفتار رسول خداوند را باز فرمود:

«هر آن کس که بر سفره ي شراب نشيند، تنها شايسته ي نفرين خدايش باشد.» .

ص: 784

2- بخشی از شعر «وصیت»؛ سروده ی شاعر متعهد معاصر: فاطمه ملک زاده (پژواک).

از زمان شهادت مولا امیرالمؤمنین تا بعد از شهادت امام سجاد موقعیت سیاسی آن عصر اجازه نمی داد کسی رشته علوم اسلامی را به دست گرفته و تعلیم دین کند و حوزه علمیه از فقه اسلام تشکیل دهد. (1).

این فرصت در اواخر زندگی امام محمد باقر علیه السلام پیدا شد تا بتواند تشکیل مجالس درس داده و به آموختن علوم اسلامی پردازد و زمینه مساعدی به وجود آورد تا فرزند خلف ایشان امام جعفر صادق علیه السلام دانشگاه بزرگ مدینه را تأسیس و عظمت علمی اسلام را آشکار نماید.

در این ایام که امویان و عباسیان در گیرودار جنگ قدرت بودند، امام ششم از فرصت استفاده نموده و در مدت بسیار کمی فرهنگ اسلامی را میان مسلمانان دنیا منتشر ساخت. (2).

عباسیان از این نهضت و توسعه فرهنگ اسلامی و تعالیم جعفری زمانی آگاه شدند که نفوذ علمی امام جعفر صادق در تمام ممالک اسلامی راه یافته بود.

عباسیان از این می ترسیدند که این جنبش علمی استقلال آنان را متزلزل نماید و برای جلوگیری از قدرت علمی حضرت و ایجاد اختلاف در دانشگاه مدینه دو نفر از شاگردان ایشان به نام های نعمان بن ثابت (مشهور به ابی حنیفه) و مالک بن انس را بر ضد استاد برانگیختند تا از روحانیت خاندان نبوت بکاهند. (3).

از اینجا مذاهب اربعه اهل سنت آغاز شد و پیروان عترت و طهارت را شیعه خواندند. (4).

مذهب جعفری و شهرت شیعه از تعلیمات امام جعفر صادق پدیدار گردید. (5).

شیعه به خداوند متعال - به ملائکه - به رسول خدا و کتاب آسمانی و به روز قیامت ایمان دارد.

شیعه به حقیقت کلمه شهادتین تصدیق و اعتراف دارد.

شیعه علاوه بر توحید، نبوت و معاد دو اصل دیگر (عدل و امامت) را نیز از اصول دین دانسته و به آن معترف است.

شیعه به کسی اطلاق می شود که بدون افراط و تفریط قدم به قدم تابع و مطیع اوامر اهل بیت اطهار باشد. (6).

شیعیان کسانی هستند که از مولا علی پیروی کرده، چه از روی نص جلی (7) و یا از روی نص خفی (8) قائل به امامت مولای متقیان پس از رسول خدا هستند و معتقدند که امامت از خاندان عصمت و طهارت بیرون نخواهد رفت. (9).

همچنین معتقدند که امامت قضیه ای مصلحتی و امری سیاسی نیست که به اختیار و تعیین امت باشد.

ابن خلدون می نویسد: شیعه در لغت به معنی پیروان و هواخواهان است و در اصطلاح فقیهان و متکلمان اسلام، شیعه به پیروان مولای متقیان و یازده فرزند ایشان اطلاق می شود. (10).

شیعه در ابتدا به کسانی گفته می شد که بعد از رحلت رسول اکرم ولایت را حق مسلم حضرت علی علیه السلام دانسته و با وجود این که اکثر مسلمین با ابوبکر بیعت کردند، باز در مودت و ولایت حضرت امیرالمؤمنین ثابت ماندند.

کلمه شیعه در ارادت و مودت به مولا علی و فرزندان وی و تمایل به خاندان بنی هاشم و تنفر از طایفه بنی امیه خلاصه می شود.

شیعیان معتقدند که امامان دارای علم لدنی هستند و آن علمی است که مفهوم دین و علوم غیبی و همه دانستیهای جهان را در بر می گیرد. [\(11\)](#).

ص: 785

- 
- 1- چهارده معصوم، عمادزاده / 935.
  - 2- چهارده معصوم، عمادزاده / 935.
  - 3- چهارده معصوم، عمادزاده / 935.
  - 4- چهارده معصوم، عمادزاده / 935.
  - 5- ایضا / 936.
  - 6- ایضا / 937.
  - 7- کسانی که قاتل به نص و تعیین آشکار می باشند و گویند که رسول اکرم در روز غدیر خم مولا علی را به امامت برگزیده و صریحا وی را به جانشینی خود انتخاب فرموده است. تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، مشکور / 45.
  - 8- کسانی که قاتل به نص و تعیین پنهان می باشند و معتقدند که رسول اکرم راز امامت مولا علی را به طور پنهان به بعضی از اصحاب فرموده است. تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، مشکور / 45.
  - 9- تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، مشکور / 39.
  - 10- تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، مشکور / 39.
  - 11- ایضا / 48.

## شعیب بن یعقوب عقرقوفی

از اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهما السلام و ثقه است. (1) او پسر خواهر ابوبصیر، یحیی بن قاسم (2) است.

مرحوم شیخ طوسی، در رجالش، او را از اصحاب امام ششم (3) و هفتم (4) شمرده و در فهرست فرموده: شعیب کتابی دارد که بزرگانی همچون: ابن ابی عمیر و حماد بن عیسی آن را از او نقل کرده اند. (5).

نجاشی و علامه، کنیه او را ابویعقوب گفته اند (6)؛ و مرحوم شیخ طوسی، در دو جا، نام پدر شعیب را یعقوب فرموده، لیکن کنیه ای برای او ذکر نکرده است. (7).

ابن داود گفته: اسم پدر و کنیه او یکی است. (8).

شیخ کشی، راجع به صله رحم، روایتی از شعیب، بدین عبارت، نقل فرموده: یافتیم به خط جبرئیل بن احمد که، از محمد بن عبدالله بن مهران، از محمد بن علی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش ابی حمزه، از شعیب عقرقوفی روایت کرده که گفت: روزی خدمت حضرت موسی بن جعفر (ع) بودم که ابتداء و بدون سابقه فرمود: ای شعیب! فردا مردی از ساکنین غرب، تو را ملاقات می کند و از حال من می پرسد، تو در جواب او بگو: به خدا سوگند، موسی بن جعفر (ع) امامی است که حضرت صادق (ع) او را سفارش نموده و تصریح به امامت او کرده؛ آن گاه هر چه از حلال و حرام سؤال کرد، از طرف من جواب ده. گفتم: فدایت شوم، آن مرد مغربی چه نشانی دارد؟ فرمود: مردی بلند قامت و درشت هیكل است، به نام یعقوب؛ وقتی او را ملاقات کردی ترس نداشته باش، هر چه پرسید جواب ده، و اگر میل داشت پیش من بیاید، او را نزد من بیاور.

شعیب سوگند یاد کرد و گفت: روز دیگر، من در طواف بودم که مردی جسیم و قوی هیكل روی به من کرد و گفت: می خواهم از تو راجع به احوال آقا و مولایت سؤال کنم. گفتم: آفایم کیست؟ گفت: موسی بن جعفر (ع) گفتم: نام تو چیست؟ گفت: یعقوب. از مکانش سؤال کردم، گفت: از اهالی مغرب می باشم. پرسیدم: از کجا مرا شناختی؟ گفت: در خواب دیدم کسی به من دستور داد: شعیب را ملاقات کن و هر چه می خواهی از او بپرس. وقتی که بیدار شدم از نام تو جستجو کردم، تو را به من راهنمایی کردند. گفتم: بنشین در این جا تا از طواف فارغ شوم. پس از طواف پیش او رفتم و صحبت را آغاز کردم، او را مردی دانا و عاقل یافتیم. از من خواهش کرد خدمت موسی بن جعفر (ع) برسانمش. با هم حضور حضرت رسیدیم. همین که امام چشمش به او افتاد فرمود: ای یعقوب! دیروز که وارد شدی بین تو و برادرت نزاعی درگرفت و کار به جایی رسید که یکدیگر را دشنام دادید؛ این چنین کرداری روش ما نیست، دین ما و پدران ما مخالف این کارهاست، و هرگز کسی را به چنین کاری فرمان نمی دهیم. از خدا بترس و پرهیز کن. به همین زودی مرگ ما بین تو و برادرت جدایی می افکند، و برادرت در همین سفر خواهد مرد، قبل از آن که به وطن برسد، تو هم از کرده خود پشیمان می شوی. این پیشامد به واسطه آن است که قطع رحم کردید، خداوند هم عمر شما را قطع کرد. یعقوب پرسید: فدایت گردم، اجل من کی خواهد رسید؟ فرمود: اجل تو هم رسیده بود؛ لیکن چون در فلان منزل نسبت به عمه خود مهربانی کردی و صله رحم نمودی، بیست سال بر عمرت افزوده گشت.

شعیب گوید: سال بعد از این جریان، یعقوب را در راه مکه و احوالش را پرسیدم، گفت: برادرم در همان سفر، به وطن نرسیده، از دنیا رفت و در بین راه او را دفن کردیم. (9).

در کافی، از شعیب نقل شده که گفت: شنیدم امام صادق (ع) به اصحابش می فرمود: از خدا پروا گیرید، و برادرانی خوشرفتار باشید؛ در

راه خدا با هم دوستي كنيد و پيوستگي داشته باشيد، و مهر ورزيد، و يكدیگر را ديدار كنيد؛ و امر ما را مذاكره كنيد، و آن را زنده داريد. (10).

نويسنده گوید: شعيب پسر ي به نام ابراهيم داشته، و گفته اند كه واقفي مذهب بوده است. (11).

علامه حلي فرموده: من به روايت ابراهيم بن شعيب اعتماد نمي كنم. (12).

ص: 786

- 
- 1- رجال نجاشي، ص 139 - خلاصة الاقوال، علامه حلي، ص 42.
  - 2- شرح حال مختصري از يحيي بن قاسم، در پاورقي عنوان ابوبصير، آمد.
  - 3- الطوسي، ص 217.
  - 4- رجال الطوسي، ص 352.
  - 5- فهرست طوسي، ص 166.
  - 6- رجال نجاشي، ص 139 - خلاصه، علامه حلي، ص 42.
  - 7- رجال الطوسي، ص 217 و ص 352.
  - 8- رجال ابن داود - جزء اول - باب الشين.
  - 9- رجال كشي، ص 375 - 374.
  - 10- اصول كافي، ج 2، باب مهرورزي و عطوفت با يكدیگر، ص 140.
  - 11- اختيار معرفة الرجال، ص 470.
  - 12- خلاصة الاقوال، علامه حلي، ص 95.

## شهاب بن عبدربه

شیخ طوسی (ره)، او را از اصحاب امام صادق (ع) شمرده (1) و در فهرست فرموده: شهاب، «اصلي» دارد که ابن ابی عمیر از او روایت کرده است. (2).

شهاب بن عبدربه، از موالي بني اسد، از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت نموده، و مردی سرمایه دار و متمکن بوده است. (3).

کشی گفته: شهاب و برادرانش: عبدالرحمن (4) و وهب و عبدالخالق، همگی از ثقاتند و از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت کرده اند. (5).

اخباری در مدح و ذم او وارد شده که ما به چند روایت در ذم و مدح او اشاره می کنیم و کسانی که طالب تفصیلند به رجال مامقانی و سایر کتب رجال مراجعه فرمایند.

کشی، از حمدویه، از بعضی مشایخ، روایت کرده که وهب و شهاب و عبدالرحمن و اسماعیل بن عبدالخالق (پسر برادر شهاب) همگی فاضل، و از اخیارند. (6).

از شهاب بن عبدربه نقل شده که گفت: وقتی امام صادق (ع) به من فرمود: چگونه خواهی بود آن گاه که محمد بن سلیمان (عامل منصور در بصره) خبر وفات مرا به تو بدهد؟

پس از مدتی، روزی در بصره، نزد محمد بن سلیمان بودم که نامه ای را به من داد، و گفت: «اعظم الله اجرک فی جعفر بن محمد (ع)» (7) چون محمد، خبر شهادت آن حضرت را به من داد، یاد کلام آن بزرگوار افتادم، و گریه گلویم را گرفت. (8).

و اما از روایاتی که در ذم او وارد شده است، ما به یک روایت روایت اشاره می کنیم:

مسمع کردین از امام صادق (ع) نقل کرده که امام فرمود: شهاب بدتر است از میته، خون، و گوشت خوک. (9).

نویسنده گوید: این روایت و روایات دیگری که در قدح او وارد شده، نشان می دهد که امام صادق (ع) برای حفظ جان و مال او، چنین فرموده. چون او مردی توانگر بود و مورد طمع حکومت وقت، و بهانه جوییهایی برای مصادره اموالش می کردند، و بهتر از همه نسبت او به تشیع بود؛ و آن روز شیعه گری گناه غیر قابل بخشش بود. لهذا امام از او اظهار تنفر می فرمود تا او سالم بماند و نظیرش در مورد زراره و دیگران به وقوع پیوست.

در داستان محمد بن عبدالله بن حسن (که در مدینه خروج کرده بود) نقل شده که چون شهاب تسلیم آنان نشد، و با آنان همکاری نکرد، قریب هفتاد تازیانه بر بدنش زدند. (10).

در کتاب بصائر الدرجات، از شهاب بن عبدربه روایت شده که گفت: خدمت حضرت صادق (ع) شرفیاب شدم، و می خواستم از آن حضرت بپرسم که آیا جایز است شخص جنب، از حب (11) آب برداشته، غسل کند؟ چون خدمت حضرت رسیدیم، مطلب خود را فراموش کردم، امام به طرف من توجهی کرده، فرمود: ای شهاب! اشکالی ندارد که جنب از آب حب بردارد. (12).



وليد بن صبيح گوید: شهاب بن عبدربه از من خواست تا سلامش را به امام صادق (ع) رسانده، و بگویم که هراسي در خواب به او دست مي دهد. من پیغامش را به حضرت رساندم، امام صادق (ع) فرمود: به او بگو: مالش را پاکیزه کرده، زکاتش را پردازد. من فرمایش حضرت را به شهاب ابلاغ کردم، او در جواب گفت: به حضرت عرض کن که همه مطلعند که من زکات مالم را پرداخته ام. من بار دیگر پیغام شهاب را به حضرت رساندم، حضرت فرمود: به او بگو: آری، از مالت خارج کرده ای، اما آن را به دست مستحق نرسانده، و در جایگاه واقعي اش قرار نداده ای. (13).

روایت شده که وقتی، شهاب بن عبدربه از حضرت صادق (ع) پرسید: فدایت شوم، چگونه صبح کردی؟ فرمود: صبح کردم همان گونه که ابوظفیل، عامر بن وائله، گفته: و ان لاهل الحق لا شک دولة

علي الناس اياها ارجي و ارقب (14). ثم قال: انا والله ممن یرجي و یرقب - سپس فرمود: من هم به خدا، از امیدواران و چشم انتظارانم - (15).

ص: 787

- 1- رجال الطوسي، ص 218.
- 2- فهرست طوسي، ص 167.
- 3- اختيار معرفة الرجال، ص 413 - قاموس الرجال، ج 5، ص 89.
- 4- در نسخه ای، عبدالرحيم ذکر شده (اختيار معرفة الرجال، ص 413).
- 5- رجال کشي، ص 352.
- 6- رجال کشي، ص 353.
- 7- خداوند اجر تو را، در مصيبت امام صادق (ع)، بزرگ گرداند.
- 8- رجال کشي، ص 353.
- 9- رجال کشي، ص 352.
- 10- اختيار معرفة الرجال، ص 415.
- 11- ظرف سفالين بزرگي که مايحتاج خانه ها پر از آب مي شد.
- 12- بصائر الدرجات، جزء 5، باب 10، ح 3، ص 236.
- 13- فروع کافي، ج 3، کتاب الزکاة، ص 546 - وسائل الشيعه، ج 6، ص 149 - بحار الانوار، ج 47، ص 364.
- 14- بي شک براي اهل حق حکومتي بر مردم خواهد بود، که من امیدوار و چشم انتظار آنم.
- 15- اختيار معرفة الرجال، ص 94.

شعبة بن حجاج از دي از ائمه و اعلام اهل سنت است وي فتواي خروج و حمايت از ابراهيم بن عبدالله بن الحسن را صادر نمود. عده اي گفته اند که او از جمله کسانی بود که با عده ي دیگری از اصحاب حديث، به حمايت از ابراهيم رفت. شاگردی او در محضر امام صادق عليه السلام را عده اي از علمای اهل سنت مانند صاحب کتاب «تهذيب»، «الصواعق»، «حلیه»، «ینابیع»، «الفصول»، «تذکره» و... نقل کرده اند و در کتب شیعه نیز وي را به عنوان یکی از رجال حديث امام صادق عليه السلام ثبت کرده اند.

### شروط استجاب دعا

«عن أبي عبدالله، قال: كان بين قوله قد اجيبت دعوتكما وبين أن اخذ فرعون أربعون سنة (1)؛ از امام صادق عليه السلام روایت شده است که فرمودند: بین این گفته خدا که فرمود: دعای شما مستجاب شد، و مرگ فرعون چهل سال طول کشید».

خدای متعال به موسی و هارون علیهما السلام می فرماید: «دعای شما مستجاب شد»، اما این استجاب چهل سال طول کشید.

«ان رجلا اتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال ادع الله أن يستجيب دعائي فقال اذا أردت ذلك فأطب كسبك (2)؛ مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و از ایشان خواست تا از خدا بخواهد دعای او مستجاب گردد. رسول خدا فرمودند: اگر می خواهی خدا دعای تو را مستجاب نماید، کسب خود را پاکیزه کن و در جامعه غل و غش نکن.» این یکی از شروط استجاب دعا است. بنابراین کسی که می خواهد دعایش مستجاب گردد نباید دیگران را در معامله فریب دهد.

«روي أن موسي رأي رجلا يتضرع تضرعا عظيما و يدعوا رافعا يديه و يبتهل (3)؛ روایت شده است که حضرت موسی علیه السلام شخصی را دید که سخت در حال تضرع است و در حالی که دست هایش را بلند کرده، با زاری به درگاه خدا دعا می کند».

ابتهاال انواعی دارد. یکی از آنها این است که انسان دست هایش را به سوی خدای متعال بلند نماید و آنها را از یکدیگر باز کرده، دعا نماید. حضرت موسی شخصی را دید که با این حال به درگاه خدای متعال دعا می کرد به حضرت موسی وحی شد که: «لوفعل كذا و كذا لما استجبت دعائه، لأن في بطنه حراما، و علي ظهره حراما و في بيته حراما (4)؛ این مرد هر قدر دعا کند دعای او را مستجاب نخواهم کرد چرا که لباسش حرام، خوراکش حرام و در خانه اش نیز حرام است». کنایه از این که وسایل خانه اش دزدی است یا زنش کار حرام انجام می داده است. به هر حال مراد حرامی است که انسان در برابر آن مسئول است، و الا اگر در حرام نقشی نداشته باشد عقوبت ندارد.

غرض این که استجاب دعا نیز مانند بسیاری از کارهای روزمره ما شروط و قیودی دارد. کسی که می خواهد ازدواج کند، چه بسا با همسرش شرط و شروط می گذارد، آن که می خواهد خانه ای معامله کند با شرط و شروط معامله می کند. هر کاری شرط و شروطی دارد و استجاب دعا نیز از این قاعده بیرون نیست. نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ان الله يحب السائل اللحوح (5)؛ خدای متعال بنده ای را که در خواهش خود پافشاری می کند، دوست می دارد».

بندگان خداوند پافشاری و اصرار را دوست ندارند و اگر کسی چیزی از آنها بخواهد و پاسخشان منفی باشد، ولی اصرار فراوان طرف مقابل را ببینند به ستوه می آیند. اما خدای متعال چنین نیست و اصرار و الحاح بندگان خود را دوست دارد. پس اگر چیزی از خدا خواستید و يك بار، دو بار، سه بار، ده بار، یا صد بار گفتید و برآورده نشد، خسته نشوید و دوباره از خدا بخواهید؛ چرا که تکرار یکی از شروط استجاب دعا است. در همین زمینه روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «و الله لا يلح عبد مؤمن علي الله في حاجة الا

قضاها له (6)؛ هیچ بنده مؤمنی نیست که با اصرار از خدای متعال حاجتی بخواهد و خدا آن حاجت را برآورده نکند».

ص: 788

---

- 1- بحار الانوار، ج 13، ص 140.
- 2- مستدرک الوسائل، ج 5، ص 217.
- 3- همان.
- 4- همان.
- 5- وسائل الشیعه، ج 7، ص 60.
- 6- مستدرک الوسائل، ج 5، ص 193.

## شهوٲ هاي انباشته و دنياي آكنده از بلا

نفس متشکل از شهوت هاي گوناگون و خواسته هاي دروني فرد است. مؤمن بايد اين خواسته ها را تعديل کند و افسار خود را به دست نفس ندهد.

حملات و خواهش هاي نفس صورت هاي گوناگون دارد. گاهي خواست او فلان امتياز و فلان نعمت است و گاهي در برابر مصيبت هاي دينوي مؤمن را بي تاب کرده، او را به اعمال خلاف شرع وادار مي کند. بايد دانست، دنيايي که انسان ها در آن زندگي مي کنند آکنده از بلاهاي نامتناهي و مستمر است و داستان آزمايش کماکان در اين دار فاني تکرار شده است و هم چنان ادامه دارد. اما مؤمن بايد با گوش دادن به کلام وحی و احاديث، تندي و تيزي خواهش ها را در درون خویش آهسته آهسته کم کند. خداوند حکيم دو نيروي متضاد يعني بي تايي و بردباري را توأما در نهاد انسان به ودیعه گذاشته و البته اختيار هر دو را نیز در دست انسان نهاده است و انسان است که بايد با تمرين و تلاش بسيار، سعي خود را معطوف کسب مقام صبر در برابر ناملايمات سازد و اگر از اين مقام برخوردار است خدای را به پاس داشتن چنين نعمتي شکر گزارد.

همان طور که اشاره شد بلاهاي دنيا نامتناهي است و هيچ گاه انسان خود را از تيرهائي پي در پي بلا آسوده نخواهد دید، و امام اين حالت را با عبارت «تتابع البلاء في الدنيا» بيان فرموده و شيعيان را به صبر در برابر اين بلايا دعوت کرده است.

در اين گير و دار برخي اختيار خود را به مرکب سرکش نفس سپرده اند و بعضي عنان در دست عقل دارند و هر دو به سوي آخرت مي روند، ولي منزل مقصود يکي دوزخ دائم و ديگري بهشتي سرشار از نعمت و رحمت است. آنان که مطيع نفس گشته اند، دست و پا مي زنند تا هر چند با نافرمانی از خدا و فريب ديگران خود را از بلايا رهايي بخشند، ولي آنان که به سر منزل مقصود چشم اميد بسته اند صبر پيشه کرده، مصيبت هاي پي در پي را تحمل مي کنند.

مؤمن بايد بداند هيچ بلايي به طور کلي رفع نمي شود، بلکه مجدداً و به شکلي ديگر گريبانگير او خواهد شد و اگر بخواهد بر طاعت الهي اصرار ورزد، به تعبير امام دچار سختي و شدت مي شود؛ چرا که ادای واجبات و ترک محرمات همواره با سختي و مشکلات فراوان عجين است. اين جا است که ديگر بايد خدا را ولي و مالک خود دانست و خالق را بر تمام مخلوقات مقدم داشت.

### شيعه کيست؟

آنان که جز در راه خدا راه ديگري نرفته اند و براي رضاي خدا در انجام اوامرش کوشيده اند، رستگارند. اينان پيرو دستورات پيغمبر بزرگ اسلام و جانشينان گراندردش مي باشند. پس هر کس خود را شيعه دانست شيعه نيست، مگر اينکه متصف به صفاتي باشد که امام صادق (ع) به عبدالله بن جنبد فرمود:

بلغ معاشر شيعتنا و قل لهم: لا تذهبن بكم المذاهب، فوالله لا تنال ولايتنا الا بالورع و الاجتهاد في الدنيا و مواساة الاخوان في الله. و ليس من شيعتنا من يظلم الناس. (1).

به پيروان ما پيغام ده و به آنان بگو: مرامهاي مختلف شما را از جاده ي مستقيم منحرف نسازد. به خدا سوگند دوستي ما، جز به پارسايي، کوشش در اجرائي فرمان خدا در دنيا و کمک به برادران ديني براي رضاي خدا، فراهم نمي شود و کسي که بر مردم ظلم کند، از شيعيان ما نيست.



هرکس و هر چیز حقی دارد. اگر انسان حق آنها را ادا کرد در روز رستاخیز، از آن نظر مسئولیتی نخواهد داشت، و بر طبق مدارکی که در دست داریم، به نفع شخصی که آن حق را رعایت کرده است شهادت می دهند. مثلاً: «هر زمینی که بر آن نماز خوانده شده گواهی می دهد که فلانی بر من نماز خوانده.» (1) و از این قبیل. و اگر حق آنها ادا نشد، در روز قیامت از کسانی که رعایت حق را نکرده اند شکایت می کنند.

ثلاثة یشکون الی الله عزوجل: مسجد خراب لا یصلی فیہ اهلہ، و عالم بین جهال، و مصحف معلق قد وقع علیہ غبار لا یقرأ فیہ. (2).

سه چیز به خداوند متعال شکایت می کنند: مسجد خرابی که همسایه های آن در آن نماز نخوانند، دانشمندی که میان نادانان باشد و از او استفاده نکنند و قرآنی که گرد و غبار بر آن نشسته باشد و از آن نخوانند.

ص: 790

---

1- وسائل. ج 2، ص 613.

2- اصول کافی. ج 2، ص 613.

خداوند رثوف و مهربان هيچ عملي را بدون اجر و مزد نمي گذارد. كسي كه دعا مي كند و چيزي از خدا مي طلبد، پروردگار مهربان به او پاداشي عنايت مي فرمايد. و كسي كه پشتيبان دعا كننده است و با او در آن مورد هماهنگي دارد و اجابت دعاي او را از خداوند متعال مسئلت مي كند و مي گويد «آمين» (يعني پروردگار اجابت كن ) ، به واسطه ي اين همكاري در پاداش او شريك خواهد بود.

الداعي المؤمن في الاجر شريكان. (1).

دعا كننده و آمين گو، هر دو، در پاداش شريك اند.

ص: 791

---

1- اصول كافي. ج 2، ص 487.

تردیدی نیست که پیدایش شیعه از زمان صاحب شریعت یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله است. از همان آغاز، برخی از اصحاب آن حضرت مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه و حزیمه و جابر و ابوسعید خدری و ابویوب انصاری و خالد بن سعید بن عاص و قیس بن سعد و غیر آن شیعه نامیده شدند. (1).

شیعه از نظر لغت به معنای پیروان و یاران است و اصل آن از مشایعت به معنای پیروی و اطاعت و فرمان برداری است، لکن [در اصطلاح] به دوستان و پیروان علی و اهل بیت او علیهم السلام اختصاص پیدا کرده است. (2).

نخستین کسی که کلمه ی شیعه را بر زبان جاری نمود و مقصود او دوستان و پیروان علی علیه السلام و فرزندان او بود شخص رسول الله صلی الله علیه و آله بود. و روایات زیادی در این معنا از آن حضرت رسیده است. (3).

ص: 792

1- کتاب استیعاب، در مورد ابی ذر؛ درجات رفیعه، سلمان؛ روضات الجنات، نقل از کتاب الزینه؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 4 / 225؛ خطط شام ج 5 / 256-251.

2- قاموس؛ لسان العرب؛ نهایه ابن اثیر؛ مقدمه ابن خلدون، ص 138 و بسیاری از کتب دیگر.

3- مراجعه شود به: کتاب «صواعق» بعد از آیه 8 و 10 از آیات مربوط به فضایل اهل بیت علیهم السلام و کتاب «نهایه» ابن اثیر، ذیل کلمه ی «قمح» و کتاب «در المنثور» سیوطی در تفسیر آیه ی (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات أولئک هم خیر البریة) و جاهای دیگر از کتب فریقین.



## شیعه قبل از امام صادق

قبل از عصر امام صادق یعنی قرن دوم شیعه علوی - شیعه عباسی - شیعه زیدی - شیعه کیسانی و غیره بوده اند که از مندرجات مطالب بعد مکشوف خواهد شد.

## شیعه عصر امام صادق

در زمان امام جعفر صادق علیه السلام از شیعه سه طایفه شهرت داشته اند:

1- امامیه که قائل به امامت دوازده نفر از اوصیای پیغمبر خدا (ص) می باشند به شرحی که در اکثر کتب ادله امامت نقل شده و جامعترین آنها کتاب منتقم حقیقی است که ما درباره حضرت حجة ابن الحسن العسکری (عج) نوشتیم و ادله آن را ذکر نموده ایم امروزه هم اطلاق شیعه به نحو اعم بر این فرقه است که بیش از یکصد و پنجاه میلیون از آنها در کشورهای اسلامی هستند.

2- فرقه زیدیه می باشند که به امامت زید بن علی بن الحسین قائل بوده و می گفتند

هر کس قائم به شمشیر از بنی فاطمه باشد او خلیفه و امام شیعه است.

3- اسماعیلیه: هستند که به امامت اسماعیل پسر بزرگ امام جعفر صادق علیه السلام معتقدند و موسی بن جعفر را امام نمی دانند و اسماعیلیه در هند و پاکستان و غیره بسیارند.

این سه فرقه از شیعه باقی و متشکل و مجتمع و دارای جمعیتی انبوه هستند.

## شرك و شك چیست؟

زندیق گفت: شرك و شك چیست؟

امام - علیه السلام - فرمودند: شرك این است که (شخص) چیز دیگری را با حضرت احدیت - که مثل ندارد - ضمیمه کند، و شك آن است که قلبش به چیزی معتقد نباشد. (1).

ص: 793

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 184 ح 2.

## شهادت چه کسی قبول می شود و نمی شود؟

علقمه گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: ای فرزند رسول خدا؛ خبر ده مرا، چه کسی شهادتش قبول است؟ و چه کسی شهادتش قبول نیست؟

حضرت فرمود: ای علقمه؛ هر کس که بر فطرت اسلام است (و مرتد و کافر نشده است) شهادتش پذیرفته می شود.

عرض کردم: آیا شهادت کسی که مرتکب گناهان شده قبول می شود؟

حضرت فرمود: ای علقمه؛ اگر شهادت کسانی که مرتکب گناهان می شوند پذیرفته نشود دیگر قبول نمی شود مگر شهادت پیامبران و اوصیاء آنان - صلوات الله علیهم اجمعین - زیرا تنها آنان از میان انسانها معصوم هستند.

پس هرگاه با چشمت ندیدی که کسی را گناه می کند یا دو شاهد به آن شهادت ندادند او از اهل عدالت و ستر به شمار می رود و شهادت او مقبول و پذیرفته است، گر چه فی نفس الا-مر گنهکار باشد، و هر کس او را غیبت کند به آنچه در او هست، از ولایت خدای عزوجل خارج، و در ولایت شیطان داخل شده است.

و همانا پدرم از پدرش و او از پدرانش - علیهم السلام - روایت کرده است که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «هر کس مؤمنی را به آنچه در او هست غیبت کند خداوند بین او و آن مؤمن روز قیامت در بهشت هرگز جمع نخواهد نمود، و غیبت کن در جهنم جاودانه خواهد بود، و چه سرنوشت بدی است».

علقمه گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: مردم مطالب بد بزرگی به ما نسبت می دهند و سینه ی ما به خاطر آن به تنگ آمده است.

حضرت فرمود: ای علقمه؛ دستیابی به رضایت مردم ممکن نیست، و زبان آنها قابل کنترل نیست، چگونه شما انتظار دارید در امان باشید از آنچه که پیامبران و فرستادگان و حجت‌های خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از آن در امان نماندند؟

مگر نه اینکه حضرت یوسف - علیه السلام - را به عمل نامشروع زنا نسبت دادند؟

مگر نه اینکه حضرت ایوب - علیه السلام - را به این نسبت دادند که به سبب گناهانش گرفتار آن بلاها شد؟

مگر نه اینکه حضرت داود - علیه السلام - را به این نسبت دادند که دنبال پرده رفت تا چشمش به همسر اوریا افتاد، و عاشق او شد، و دستور داد شوهرش را به جنگ بفرستند و جلودار آتش قرار دهند تا اینکه کشته شد، و با همسرش ازدواج کرد؟!

مگر نه اینکه به حضرت موسی - علیه السلام - نسبت دادند که قدرت مردی ندارد، و او را اذیت و آزار دادند، تا اینکه خدا او را تبریته نمود، در حالی که نزد خدا دارای مقامی بلند بود؟! (1).

مگر نه اینکه تمامی پیامبران را نسبت دادند به اینکه ساحر و طالبان دنیا بودند؟!

مگر نه اینکه مریم دختر عمران - سلام الله علیها - را نسبت دادند به اینکه از مرد نجاری - که نامش یوسف بود - به عیسی باردار شد؟

مگر نه اینکه پیامبر ما محمد - صلي الله عليه و آله و سلم - را نسبت دادند به اینکه شاعر، دیوانه (یا جن زده) است؟

مگر نه اینکه روز جنگ بدر به او نسبت دادند که قطیفه ي سرخي از غنائم را براي خود به ناحق برداشته است؟ تا اینکه خدای عزوجل او را از جای آن قطیفه آگاه ساخت و پیامبر خود را از تهمت خیانت مبرا ساخت، و در این زمینه در کتابش آیه ای نازل فرمود آنجا که فرمود: (و ما كان لنبی أن یغل و من یغلل یأت بما غل یوم القیامة) (2) «گمان کردید ممکن است پیامبر به شما خیانت کند؟! در حالی که ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند! و هر کس خیانت کند، روز رستاخیز، آنچه را در آن خیانت کرده، با خود (به صحنه ي محشر) می آورد».

مگر نه اینکه به او نسبت دادند که او در زمینه ي پسرعمش علي - علیه السلام - از روی هوای نفس سخن گفت؟ تا اینکه خدا سخن آنها را تکذیب نمود و فرمود: (و ما ینطق عن الهوی - ان هو الا - وحي یوحی)؟ (3) «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید - آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست»!

مگر نه اینکه او را در گفته اش که: «من فرستاده ي خدا به سوي شما هستم» به دروغ گفتن نسبت دادند؟ تا اینکه خداوند عزوجل بر او آیه ای نازل فرمود که در آن می فرماید: (و لقد کذبت رسل من قبلك فصبروا علي ما کذبوا و أوذوا ان حتی أتیهم نصرنا) - (4) «پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند؛ و در برابر تکذیبها، صبر و استقامت کردند؛ و (در این راه) آزار دیدند، تا هنگامی که یاری ما به آنها رسید».

و روزی که فرمود: مرا دیشب به معراج به آسمانها بردند.

گفتند: به خدا قسم دیشب از خوابگاهش جدا نشد!!

و آنچه که به اوصیاء و جانشینان پیامبر نسبت دادند بیشتر بود.

مگر نه اینکه به علي سید اوصیاء - علیهم السلام - نسبت دادند که دنیا و ملک را طلب می کرد، و فتنه را بر آرامش ترجیح می داد، و اینکه خون مسلمین را بدون مجوز می ریخت، و اینکه اگر در او خیری بود خالد بن ولید مأموریت پیدا نمی کرد که گردن او را بزند؟!

مگر نه اینکه به آن حضرت نسبت دادند که با وجود فاطمه - سلام الله علیها - در خانه اش می خواست؛ با دختر ابی جهل ازدواج کند، و پیامبر - صلي الله عليه و آله و سلم - از این کار خشمگین شد، و بر منبر به مسلمین از او شکایت نمود و فرمود: علي می خواهد با وجود دختر پیامبر خدا در خانه اش، با دختر دشمن خدا ازدواج کند، آگاه باشید فاطمه پاره ای از من است هر کس او را آزار بدهد، مرا آزار داده است، و هر کس او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده است. و هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم در آورده است.

سپس امام صادق - علیه السلام - فرمود: اي علقمه؛ چقدر سخنان مردم درباره ي علي - علیه السلام - عجیب و غریب است!!؟

چه قدر فاصله است بین آن کس که می گوید: علي پروردگار و معبود است، و آن کسی که می گوید: او بنده ي معصیت کار است، و معبود را معصیت کرده است.

و البته گفته ي کسی که گناه را به او نسبت می دهد آسانتر است از گفته ي کسی که به او نسبت پروردگاری می دهد.

اي علقمه؛ مگر نه اینکه درباره ي خدا گفتند: او یکی از سه تا است؟

مگر نه اینکه او را به مخلوقش تشبیه کردند؟

مگر نه اینکه گفتند: او همان زمانه است؟

مگر نه اینکه گفتند: او همان فلک است؟

مگر نه اینکه گفتند: او جسم است؟

مگر نه اینکه گفتند: او دارای صورت است؟ منزّه است خدا و متعالی است از تمام آنچه می گویند.

ای علقمه؛ زبانهای که ذات خدای متعال را به آنچه ذات مقدسش لایق آن نیست توصیف می کنند چگونه ممکن است نسبت ندهند به شما آنچه را کراحت دارید؟

(ان الأرض لله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين) (5).

پس از خدا کمک بگیرید، و صبر کنید خداوند زمین را به هر کس از بندگان که بخواهد واگذار می کند و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است.

بنی اسرائیل به موسی گفتند: (أوذینا من قبل أن تأتینا و من بعد ما جئتنا) (6) «پیش از آن که به سوی ما بیایی آزار دیدیم (هم اکنون) پس از آمدنت نیز آزار می بینیم (کی این آزارها سر خواهد آمد)»؟

خدای عزوجل فرمود: (قل لهم یا موسی: عسی ربکم أن یهلك عدوکم و یستخلفکم فی الأرض فینظر کیف تعملون) (7) «امید است پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند، و شما را در زمین جانشین (آنها) سازد، و بنگرد چگونه عمل می کنید»؟ (8).

ص: 794

- 1- امالی الصدوق: ص 164.
- 2- سوره ی آل عمران: آیه ی 161.
- 3- سوره ی نجم آیه ی 3 و 4.
- 4- سوره ی انعام آیه ی 34.
- 5- سوره اعراف آیه ی 128.
- 6- سوره ی اعراف آیه ی 139.
- 7- سوره ی اعراف آیه ی 139.
- 8- امالی الصدوق: 63 و 64، بحار الأنوار: ج 67 ص 2 ح 4.

## شما کي هستيڊ؟

سڊير گويد: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: فدايت شوم؛ شما چه کسي (و چه چيزي) هستيڊ؟

حضرت فرمود: ما خزينه داران علم الهي هستيم، ما مفسران وحي خدا هستيم، ما حجت بالغه خدا بر آنچه زير آسمان و روي زمين است؛ هستيم. (1).

ص: 795

---

1- بصائر الدرجات: 30، بحار الأنوار: ج 26 ص 105 ح 4.

مسعدة بن صدقه گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی اینکه شیعیان کیانند سؤال شد.

حضرت فرمود: شیعه ی ما کسی است که جلو بیاندازد آنچه را نیکو می داند، (از اعمال صالح و خوب)، و اجتناب کند از آنچه آن را قبیح می داند، و کار زیبا و خوب را آشکار کند، و در کار مهم و مفید، با انگیزه ی رسیدن به رحمت حق جل و علا پیشتازی کند، این چنین شخصی از ما است، و پایش با ما است، و در کنار ما است هر کجا که باشیم. (1).

ص: 796

---

1- صفات الشیعه: 171، بحار الأنوار: ج 65 ص 169 ح 29.

## شخص دار زده شده در قبر معذب مي شود؟

از امام صادق - عليه السلام - سؤال شد: آیا شخص دار زده شده عذاب قبر مي بيند؟

حضرت فرمود: پروردگار زمين که خود پروردگار هوا نیز هست، به هوا وحی و فرمان مي دهد تا او را چنان فشاري دهد که از فشار قبر شدیدتر است. (1).

ص: 797

---

1- بحار الأنوار: ج 6 ص 266 ح 112.

## شراب خوار پشیمان چه حکمی دارد؟

ابونجران گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: خویشاوندی دارم که شما را دوست می دارد، ولی شراب آبخو می خورد.

حنان گوید: و ابونجران خود همان شخصی بود که شراب می خورد، ولی با کنایه این مطلب را گفت.

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: آیا مست می شود؟

ابونجران گفت: فدایت شوم؛ آری به خدا، او مست هم می شود.

حضرت فرمود: آیا نماز را نیز ترک می کند؟

گفت: گاهی به کنیزش می گوید: دیروز نماز خواندم، و گاهی (در پاسخ اینکه آیا نماز خواندی) می گوید: بله، سه بار نماز خواندم، و گاهی به کنیزش می گوید: نماز صبح را دیروز خواندم ولی کنیز به او می گوید: نه به خدا؛ نماز نخواندی و ما تو را بیدار کردیم، و تلاش زیاد کردیم که بیدار بشوی.

حضرت صادق - علیه السلام - دست مبارکش را مدت زیادی روی پیشانی گذاشت، سپس برداشت، و فرمود: به او بگو: شراب را ترک کند، گر چه يك قدم او لغزیده است ولی قدم ثابتی در مودت و محبت ما اهل بیت دارد (و همین ارتباط او را نجات خواهد داد).

- توضیح: گذاردن دست روی پیشانی که توسط حضرت انجام گرفت نشانه ی تأثر و تنفر حضرت از گناه و معصیت است. (1).

ص: 798



## شب قدر يك بار بوده يا هر سال

داوود بن فرقد گوید: شنیدم مردی از امام صادق - علیه السلام - راجع به شب قدر سؤال کرد و گفت: خبر ده مرا از شب قدر آیا يك بار بوده است یا هر سال می باشد؟

حضرت به او فرمود: اگر شب قدر برداشته شود (و تکرار نشود) قرآن نیز برداشته می شود.

- توضیح: چون قرآن از حادثه ی شب قدر را با فعل مضارع یاد کرده است، و فرموده است: (تنزل الملائكة) (1) یعنی فرشتگان نازل می شوند و فرموده است: فرشتگان نازل شدند.

پس اگر شب قدر در هر سال نباشد دیگر پیام قرآن جاری نمی شود. (2).

ص: 799

1- سوره ی قدر آیه ی 4.

2- علل الشرایع: ج 2 ص 75، بحار الأنوار: ج 94 ص 17 ح 36.

صبح نیز از غلامان امام صادق علیه السلام است و جزء اصحاب آن حضرت نیز محسوب می شود و این دلالت بر توفیق و قابلیت و فهم و روایات و معرفت او نسبت به امام علیه السلام دارد. بنابراین وی علاوه بر این که سعادت خدمت به امام و انجام امور آن حضرت را داشت، جزء یاران او نیز محسوب می شد و چه افتخار و سعادت بالتر از این که او هم خدمت گذار امام صادق علیه السلام و هم یار و یاور آن حضرت بوده باشد؟!

## صدای پای آب

باید می شتافتیم؛ باید خانه ی دوست را می یافتیم. هیچ چیز و هیچ کس، جلودارمان نبود و فقط عشق بود، که ما را به خویش می خواند و پله - پله تا خدای مان می راند. گرمای هوا به اوج رسیده بود، که انگار «او» ترسید! به من نگاهی انداخت:

- از راه، بیرون بزنیم!

با شگفتی پرسیدم:

- آخر چه گونه؟ آب در این بیابان خشکیده، .... نه! فقط سراب است!

دیگر هیچ نگفت. راه افتاد. فهمیدم نباید حرفی بزنم. عجیب بود. روی زمینی خشک خشک ایستاد. گمان کردم می خواهد بگوید: حق با تو بود! اما حتی نگاهم نکرد. پایش را آرام بالا آورد و آرام تر بر زمین نهاد. چشم هایم را بستم... می دانستم تمام کارهایش حکمتی دارد، و چیزی که دست کم، من نمی دانستم! ناگهان صدای پای آب... از زیر پایش به گوش رسید. با خود گفتم:

«... ما، چه می گوئیم؟»

ما که عطشناك آمدنت بودیم

تا خستگی سفر زخم را

در سایه ی مبارك دستانت بتکانیم

چه گونه دفترمان را به نام آب نیاوریم؟» (1).

بی درنگ، وضو گرفتیم و نماز خواندیم. باید راه می افتادیم. خانه ی دوست در يك قدمی مان بود. اما دوباره ایستاد! پیرامونش را می نگریست؛ جز درخت خرمايي پوسیده چیزی نبود. لب هایش به حرکت درآمد:

- داوود! خرما نمی خواهی؟

نگاهی به درخت خرما کردم؛ ولی دیگر نپرسیدم: چه گونه؟ می دانستم نباید حرفی بزنم. دست هایش روی درخت، آرام گرفت... انگار

خرما مي چيد. چشم هايم را، هم نستم. اندکي خورديم... ديگر بايد مي رفتيم. هنوز هم به دست هاش نگاه مي کردم؛ دست هاي باراني اش. سبز بود؛ سبز سبز. (2).

ص: 800

---

1- زيارت دريا، زنده ياد: محمد هراتي.

2- بحار کمپاني، ج 11، ص 144؛ برداشتي از سفر حج «داوود نيلي» همراه امام عليه السلام.

## صفات خدای برای ما قائل نشوید

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: نرمی و مدارا بر چیزی گذاشته نمی شود، مگر آن که او را زینت می دهد و از چیزی گرفته نمی شود مگر آن که او را زشت می گرداند.

و از اسماعیل بن عبدالعزیز نقل می کند که گفت:

حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: آبی برای من در مستراح بگذار؛ اطاعت کردم و حضرت وارد مستراح شد. من با خود گفتم: من درباره ی او چنین و چنان معتقدم و او مستراح می رود و قضای حاجت می کند!! طویلی نکشید که حضرت بیرون آمد و فرمود: ای اسماعیل عمارت را بیش از طاقش بالا مبر که خراب می شود (و در عقیده از حد تجاوز نکن که متزلزل می گردد) ما را بنده و مخلوق قرار دهید؛ و هر چه می خواهید درباره ی ما بگوئید (یعنی از مقامات بندگان خدا، هر چه در حق ما بگوئید به خطا نرفته اید ولی صفات خدایی برای ما قائل نشوید) اسماعیل گفت: من قبلاً درباره ی او اعتقاداتی داشتم و (به خدایی او قائل بودم).

## صفوان بن مهران اسدی کوفی جمال

ثقه، جلیل القدر (1) و از راویان حضرت صادق (2) و حضرت کاظم (3) علیهما السلام است.

او کتابی دارد که جماعتی از اصحاب از او نقل کرده اند. (4).

او عقایدش را به شرح زیر محضر امام صادق (ع) عرضه داشت، و امام به او فرمود: «رحمك الله».

علامه مجلسی (ره)، از قرب الاسناد، از سندی بن محمد، از صفوان جمال، روایت کرده که گفت: عقاید خود را به امام صادق (ع) چنین عرضه داشتم:

شهادت می دهم که نیست خدایی جز خدای یگانه و شریکی ندارد، و شهادت می دهم که محمد (ص) رسول خدا و حجت بر خلق است، و پس از او، علی امیرالمؤمنین (ع) حجت بر خلق است. حضرت فرمود: خدا تو را رحمت کند. سپس عرض کردم: پس از او، حسن بن علی (ع) حجت بر خلق است. حضرت فرمود: رحمك الله. عرض کردم: پس از او، حسین بن علی (ع) حجت بر خلق است. فرمود: خدا تو را رحمت کند. سپس عرض کردم: پس از او، علی بن الحسین (ع) حجت بر خلق است؛ و پس از او، محمد بن علی (ع) حجت خداست بر خلق؛ و بعد از او، شما حجت بر خلق می باشید. حضرت فرمود: خدا تو را رحمت کند. (5).

شیخ کشی (ره)، از صفوان جمال روایت کرده که گفت: بر حضرت کاظم (ع) وارد شدم، حضرت فرمود: ای صفوان! همه چیز از تو نیکو و پسندیده است، مگر يك چیز. گفتم: فدایت گردم، کدام است آن چیزی که نزد شما ناپسند افتاده؟ فرمود: کرایه دادن شتران به این مرد (هارون). عرض کردم: من به جهت سفر معصیت و لهو و لعب کرایه ندادم، بلکه برای راه مکه کرایه دادم؛ و خودم هم در کار نیستم، کار به دست غلامان من است. حضرت فرمود: آیا کرایه از ایشان طلب نداری؟ گفتم: آری. فرمود: آیا دوست داری بقای ایشان را، تا کرایه تو، به تو، برسد؟ گفتم: آری. فرمود: کسی که دوست داشته باشد بقای ایشان را، از ایشان خواهد بود و کسی که از ایشان باشد با ایشان وارد آتش خواهد شد.

صفوان تمامی شتران خود را فروخت. هارون همین که مطلب را فهمید، گفت: شنیده ام شتران را فروخته ای؟ صفوان گفت: آری. هارون

سؤال کرد: به چه جهت؟ صفوان پاسخ داد: چون پیر شده ام و غلامانم درست رسیدگی نمی کنند. هارون گفت: هیهات، هیهات! من می دانم موسی بن جعفر (ع) تو را وادار به فروش کرده، و اگر نبود دوستی و رفاقت گذشته، تو را می کشتم. (6).

نویسنده گوید: از این روایت دو مطلب استفاده می گردد:

اول - آن که جناب صفوان، شخصیت بزرگی بوده و خضوع و انقیادی در برابر اوامر و نواهی امام زمانش داشته؛ همین که احساس کرد امام زمانش، حضرت موسی بن جعفر (ع)، از عملش ناراضی است، فوراً شترهایش را فروخت که دیگر موجبات ملال خاطر و کدورت امام نگردد، و امامش را از خود خشنود سازد، «طوبی له و حسن مآب».

دوم - موضوع اعانت و همکاری را ستمگران است:

ص: 801

- 
- 1- رجال نجاشی، ص 140 - خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص 44.
  - 2- رجال الطوسی، ص 220 - رجال نجاشی، ص 140.
  - 3- رجال کشی، ص 373.
  - 4- فهرست طوسی، ص 171 - رجال نجاشی، ص 140.
  - 5- بحار الانوار، ج 47، ص 336.
  - 6- رجال کشی، ص 373.

در روايت آمده است که شخصي خدمت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رسيد و به آن حضرت عرض کرد: من فقير هستم و چيزي ندارم. حضرت فرمودند: صدقه بده. عرض کرد: يا رسول الله، ندارم. حضرت فرمودند: قرض کن، و صدقه بده. او نيز صدقه داد و گره از کارش گشوده شد. با اين کار هم مشکل دنيايش بر طرف شد و هم ثوابي براي آخرت ذخيره کرد. البته، کار خير را نبايد با منت گذاشتن از بين برد. اگر کسي پول هنگفتي براي خودش در بانک پس انداز کند آيا درست است که بر ديگران منت گذارد؟ اين کار خنده آور و مضحکي است. آن که براي ديگران کار خيري انجام مي دهد و به دنبال آن بر آنها منت مي گذارد، کار مضحکي انجام داده است. هم چنان که بارها اشاره شد ايجاد ملکه در وجود انسان نياز به تکرار فراوان دارد، بايد بر نفس فشار آورد تا رام شود نفس بسيار سرکش است و حتي بعد از آن که رام شد گاهي يادش مي رود و سرکشي مي کند، ولي بايد به آن فشار آورد تا اگر يك بار افسارش رها شد کار خراب نشود.

### صدقه

شما هر چه مي خواهيد و هر طور مي خواهيد فکر کنيد. يکي از مطالب مستندي که نمي توان از آن چشم پوشي کرد، صدقه است.

صدقه يعني بخشش در راه خدا. براي اين بخشش، خواص بسياري ذکر شده است از جمله اينکه «مال را زياد مي کند.» (1) امام صادق (ع) به فرزندش محمد فرمود: «چهل ديناري که از مخارج باقي مانده، صدقه بده.» او آنها را صدقه داد و ده روز نکشيد که از جايي چهار هزار دينار براي امام صادق رسيد. (2) ديگر آنکه، صدقه، بلا و حوادث ناگوار را برطرف مي کند بنابراین شما صبح که از خانه بيرون مي رويد به فقير کمک کنيد تا روز خود را با عملي، خداپسندانه شروع و افتتاح نماييد و به برکت آن کار نيك، گرفتاري براي شما پيش نيايد.

باکروا بالصدقة، فان البلاء لا يتخطاها (3).

بامداد صدقه بدهيد و آن را سپر بلا کنيد، زيرا تير بلا از آن نمي گذرد.

ص: 802

1- وسائل. ج 6، ص 257.

2- بحار. ج 93، ص 134.

3- وافي. ج 6، ص 54.

گفته شده که یکی از فرقه های زیدیه نیز صالحیه است. این فرقه منسوب به حسن بن صالح است. در حالی که پیش از این دانستی که حسن بن صالح از رجال بتریه است. بنابراین وجهی ندارد که آنها فرقه ی دیگری باشند، آری اختلاف مختصری بین حسن بن صالح و کثیر النوی که از نخستین رجال بتریه اند وجود دارد، لکن بن اندازه ای نیست که فرقه حسن بن صالح را از فرقه ی بتریه جدا سازد. به همین علت، نوبختی در کتاب «فرق الشیعیه» زیدیه را این چنین معرفی نموده و در کتاب خود می افزاید: آنچه ما درباره ی زیدیه ذکر نمودیم به کتاب های ملل و نحل نزدیک تر است. خواننده در صورت تمایل می تواند به کتاب های ملل و نحل مراجعه نماید.

صالحیه نسبت به حسن بن صالح که از رجال بتریه است می رسد و بین او و کثیری اختلافات بسیار بود ولی در مسلک با هم قریب العقیده بوده بلکه یکی بودند که با دور رهبر پیش می رفتند.

### صاحب الزمان کیست؟ و چه هنگام می آید؟

ابوحزمه گوید: خدمت امام صادق - علیه السلام - رسیدم و پرسیدم: صاحب الامر (یعنی مهدی موعود - علیه السلام -) شماست؟ فرمود: نه.

گفتم: پسر شما است؟

فرمود: نه.

گفتم: پسر پسر شما است؟

فرمود: نه.

گفتم: پسر پسر پسر شما است؟

فرمود: نه.

گفتم: پس او کیست؟

فرمود: همان کسی است که زمین را پر از عدالت می کند، چنانکه از ستم و جور پر شده باشد، او در زمان نبودن امامان بیاید، چنانکه رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در زمان نبودن رسولان مبعوث شد. (1).

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی صراط سؤال نمودم.

حضرت فرمود: صراط همان راه به سوی معرفت و شناخت خدای عزوجل است، و آن دو صراط و راه است: یکی صراط در دنیا، و یک صراط در آخرت.

و اما صراطی که در دنیا است، امام مفترض الطاعة است، هر کس آن را در دنیا بشناسد و به او اقتدا کند بر صراطی که پلی است روی جهنم در آخرت به سلامتی عبور خواهد کرد.

و هر کس او را در دنیا نشناسد پای او روی صراط خواهد لغزید، و به جهنم خواهد افتاد. (1).

ص: 804



## صدای قرائت در نماز شب

علی بن اسباط از عموی خود یعقوب بن سالم روایت کرده است که گفت: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم آیا جایز است شخصی که (برای نماز شب) برمی خیزد صدای خود را به قرائت قرآن بلند کند؟

حضرت فرمود: سزاوار است برای مرد هنگامی که نماز شب می خواند صدای خود را بلند کند تا خانواده اش بشنود تا اینکه کسی برخیزد و حرکت کننده ای حرکت کند. (1).

ص: 805

---

1- علل الشرایع: ج 2 ص 53، بحار الأنوار: ج 82 ص 79 ح 18.

## صلاح است مريض سيب بخورد؟

سماعه گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم: اگر مريضی اشتها کرد سيب بخورد، در حالی که نهی شده است از خوردنش آیا صلاح است بخورد؟

حضرت فرمود: مبتلایان به تب را سيب بخورانید، زیرا هیچ چیز نافع تر از سيب نیست (1).

ص: 806

---

1- طب الاثمه: ص 63، بحار الأنوار: ج 59 ص 101 ح 26.

زنديق گفـت: اي حـکيم؛ چه مي گوئي درباره ي کسي که مي گويد: تدبير اين جهان توسط ستارگان هفتگانه صورت مي گيرد؟

امام - عليه السلام - فرمود: اينان نياز دارند دليل بياورند که آن جهان بزرگتر و اين جهان کوچکتر به تدبير و ستارگاني است که در فلک مي چرخند و با گردش او مي گردند، و با اينکه خسته اند اما وقفه اي ندارند. و مدام در حرکت و سير بي توقفند.

سپس حضرت فرمود: هر ستاره اي از آنها مأمور است و تحت تدبير (و در روايت ديگر: براي هر کدام از اين ستارگان مأموري است و مدبري)، پس تمامي اين ستارگان به منزله ي بردگاني هستند که تحت امر و نهي ديگري هستند. و چنانچه اين ستارگان قديم و ازلي بود اين چنين از حالي به حالي ديگر تغيير پيدا نمي کردند.

زنديق گفـت: پس به آنهايي که قايل به طباع هستند (چه مي گوئيد؟) (يعني اين موجودات و حالات آنها تحت تأثير طباع چهارگانه يعني حرارت و برودت و رطوبت و يبوست صورت مي گيرد، و اعتقاد به وجود صانع ماوراي آنها نيستند).

حضرت فرمودند: درباره ي کسي که مالک امر بقاي خود نيست و نمي تواند حوادث را از خود دور سازد، و شب و روز آن را تغيير مي دهد نمي تواند پيري را از خود دور سازد، و اجل را از خود دفع نمايد، چه مي گوئي؟ و با آن چه مي کنی؟ (1).

ص: 807

اسماعیل که پسر بزرگ امام صادق بود، از دنیا رفت. امام صادق (ع) با کمال خوشرویی از مردمی که برای تعزیت آمده بودند، پذیرایی فرمود، به قدری که مورد تعجب شد. از حضرت در این مورد سؤال نمودند، آن بزرگوار فرمودند: «باید تسلیم امر خداوند بود.» (1) در مصیبت دیگری فرمودند: «ما اهل بیت قبل از مصیبت، فعالیت خود را انجام می دهیم؛ ولی چون مصیبت آمد، راضی و تسلیم تقدیر الهی هستیم.» (2).

ص: 808

---

1- بحار قدیم ج 11 ص 83.

2- کافی ج 3 ص 225 - بحار ج 47 ص 49.

## صفات آمر به معروف و ناهي از منكر

انما يأمر بالمعروف و ينهي عن المنكر من كانت فيه ثلاث خصال:

- 1- عالم بما يأمر، عالم بما ينهي،
- 2- عادل فيما يأمر، عادل فيما ينهي،
- 3- رفيق بما يأمر، رفيق بما ينهي. (1).

كسي امر به معروف و نهي از منكر مي كند كه در او سه ویژگی باشد:

- 1- به آنچه امر كند دانا باشد و بدانچه نیز نهي كند دانا باشد،
- 2- در آنچه امر كند عادل باشد و در آنچه نیز نهي كند عادل باشد،
- 3- به آنچه امر كند با نرمش امر كند و بدانچه نیز نهي كند با نرمش نهي كند.

ص: 809

---

1- تحف العقول، ص 358.

ان صلة الرحم و البر ليهونان الحساب و يعصمان من الذنوب فصلوا اخوانكم و بروا اخوانكم ولو بحسن السلام ورد الجواب. (1).

به راستي كه صله ي رحم و نيكوكاري، حساب را آسان كند و از گناهان جلوگیری نماید، پس با برادران خود صله ي رحم و نيكي كنيد، گر چه به نيكو سلام دادن و جواب سلام باشد.

ص: 810

---

1- تحف العقول، ص 376.

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

مؤمن در دین نیرومند است و نرمی را با دوراندیشی توأم کرده است و ایمانی همراه با یقین دارد. (1).

ص: 811

---

1- بحار: 3 / 271 / 67، میزان الحکمه: ج 14، ح 22923.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به مردی که عرض کرد: آیا خلاق همه در شمار مردمند؟ فرمودند: از شمار آنان بیفکن کسی را که مسواک نمی زند، کسی که در جای تنگ چهار زانو می نشیند، کسی که به چیزهایی بی ربط و بیهوده می پردازد، کسی که در موضوعاتی که نمی داند بحث و مجادله می کند، کسی که بی جهت خود را در بستر بیماری می اندازد، کسی که بدون مصیبتی سر و وضعش ژولیده و پریشان باشد، کسی که با یاران خود درباره ی حقیقتی که همه آنها بر آن هم دستانند مخالفت می کند، کسی که به مفاخر پدران خود بیبالد اما از کارهای نیک و شایسته آنان بی بهره باشد، چنین کسی به خلنگ می ماند که پوسته های آن لایه لایه برداشته شود تا به مغزش برسد و نیز چنان است که خدای عزوجل فرموده است: (اینان نیستند مگر مانند چهارپایان و بلکه آنان گمراهترند. (1)).

ص: 812



## ضمانت بهشت برای همسایه ی ابوبصیر

ابن شهر آشوب از ابوبصیر روایت کرده که گفت:

من همسایه ای داشتم که از اعوان سلطان جور بود و مالی به دست آورده و کنیزان مغنیه گرفته بود و پیوسته انجمنی از جماعت اهل لهو و لعب و عیش و طرب می آراست و شراب می خورد و مغنیات برای او می خواندند و من به جهت مجاورت با او، پیوسته در اذیت و صدمه بودم از شنیدن منکرات. لاجرم چند دفعه به سوی او شکایت کردم، گوش نداد. بالاخره در این باب اسرار و مبالغه ی بی حد کردم، جواب گفت مرا که: ای مرد، من مردی هستم مبتلا و اسیر شیطان و هوای نفس، و تو مردی هستی معافی. پس اگر حال مرا عرضه داری خدمت صاحب (یعنی حضرت صادق علیه السلام)، امید می رود که خدا مرا از بنده نفس و هوای نجات دهد.

کلام آن مرد در من اثر کرد، پس صبر کردم تا گاهی که از کوفه به مدینه رفتم. چون خدمت امام شرفیاب شدم، حال همسایه را برای آن جناب نقل کردم. فرمود: گاهی که به کوفه برگشتی آن مرد به دیدن تو می آید، پس به او بگو که جعفر بن محمد می گوید منکرات الهی را ترک کن تا من ضامن تو شوم و برای تو از خدا بهشت را ضمانت کنم.

پس چون به کوفه مراجعت کردم و مردمان به دیدن من آمدند، آن مرد نیز به دیدن من آمد. چون خواست برود، من او را نگاه داشتم تا آنکه منزلم از واردین خالی شد. پس گفتم او را: ای مرد، همانا من حال تو را به جانب امام صادق علیه السلام عرضه کردم، فرمود که او را سلام برسان و بگو ترک کند آن حال خود را، و من ضامن می شوم بهشت را برای او.

آن مرد از شنیدن این کلمات گریست و گفت: تو را به خدا سوگند جعفر بن محمد علیه السلام چنین گفت؟

من قسم یاد کردم که چنین فرمود، گفت: همین بس است مرا.

این بگفت و برفت. پس چند روز که گذشت نزد من فرستاد و مرا نزد خود طلبید. چون در خانه ی او رفتم، دیدم برهنه در پشت در است و می گوید: ای ابوبصیر، آنچه در منزل خود از اموال داشتم، بیرون کردم و الان برهنه و عریانم چنانکه مشاهده می کنی.

چون حال آن مرد را دیدم، نزد برادران دینی خود رفتم و از برای او لباس جمع کردم و او را با آن پوشانیدم. چند روزی نگذشت که باز به سوی من فرستاد که: من مریض شده ام، به نزد من بیا.

پس من پیوسته نزد او می رفتم و می آمدم و معالجه می کردم او را تا گاهی که مرگش در رسید. من بر بالین او نشسته بودم و او مشغول جان کندن بود که ناگاه بیهوشی او را عارض شد. چون به هوش آمد، گفت: ای ابوبصیر، حضرت جعفر بن محمد علیه السلام به عهد خود وفا کرد برای من به آنچه فرموده بود.

این بگفت و دنیا را وداع نمود.

پس از مردن او چون به سفر حج رفتم، همین که به مدینه رسیدم، خواستم خدمت امام خود برسم. در خانه استیذان نمودم و داخل شدم. چون داخل خانه شدم، یک پایم در دالان بود و یک پایم در صحن خانه که حضرت صادق علیه السلام از داخل اطاق مرا صدا زد: ای

ابوبصير، ما وفا كرديم براي رفيقت آنچه را كه ضامن شده بوديم. (1).

ص: 813

---

1- منتهي الآمال، ج 2، صص 247 و 248.

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

تو (مفضل) را به ترس از خدا سفارش مي كنم؛ زيرا خداوند ضمانت کرده است که هر کس از او پروا کند وي را از وضعي که خوش ندارد به وضعي که خوش دارد درمي آورد و از جايي که گمان نمي برد روزيش مي دهد.؟! (1).

ص: 814

---

1- کافی 9 / 49 / 8 میزان الحکمه: ج 14، ح 21792.

## طاهر

یکی دیگر از غلامان آن حضرت طاهر است که درباره ی او چیز زیادی گفته نشده است، جز این که او را از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده اند. همان گونه که درباره ی صباح نیز گفته شد، این افتخار بیانگر توفیق و سعادت وی در شنیدن و نقل سخنان و احادیث امام علیه السلام است که خود بر معرفت و شناخت او نسبت به امام و مولای خود دلالت دارد. گویا وی همان کسی است که نقل کرده: امام صادق علیه السلام به فرزند خود عبدالله، به سبب عمل خلافی که انجام داده بود عتاب و تندی نمود.

## طبقی از خرما

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کم خرجی و آسان زایی از برکت زن، و سنگینی مخارج و هزینه و دشواری از شومی اوست. و از قبیصه روایت کرده که گفت:

با حضرت صادق علیه السلام بودم، ناگهان از نظرم غایب شده، سپس بازگشت در حالی که طبقی از خرما در دستهای مبارکش بود.

## طاعت و عبادت

ماه های رجب، شعبان و رمضان بر ماه های دیگر برتری دارند و در روایات تعبیری هست که شوق و رغبت بیشتری برای طاعت و عبادت در این ماه ها به وجود می آورد در این ماه ها می توان خود را به گونه ای از لحاظ معنوی تقویت کرد که اثر آن تا نه ماه دیگر سال بر جای بماند. می توان در این سه ماه برای بقیه سال به قدر امکان نیرو ذخیره نمود و کاهلی در این ماه ها ضربه بزرگی به انسان خواهد زد.

در کافی و بحار روایتی نقل شده که در آن آمده است: «أغلق بابك فان الشيطان لا يفتح بابا (1)؛ در نفس خود را ببند؛ زیرا شیطان در بسته ای را نمی گشاید». شیطان يك دزد است - البته، دزد ایمان - و دزد از در بسته وارد نمی شود، اما اگر کسی از بستن در خانه غفلت کرد و در را باز گذاشت دزد وارد می شود و در صورت ورود دزد به خانه ای که در آن باز است صاحبخانه نباید کسی به جز خودش را ملامت کند. البته دزد هم بی تقصیر نیست، اما صاحبخانه است که اسباب ورود دزد را فراهم ساخته است. این سه ماه فرصت مناسبی برای تحقق این سفارش ارزشمند و دیگر تعالیم ناب اهل بیت علیهم السلام است. در این سه ماه فرصت برای عبادت و خودسازی بیشتر از ایام دیگر سال مهیا است. طاعت و عبادت در همه ایام سال ممدوح است و به وقت خاصی اختصاص ندارد، اما در این ماه ها بازار عبادت داغ تر است. کاسب در طول سال به کسب و خرید و فروش اشتغال دارد، اما در بعضی از ایام و ماه ها که بازار خرید و فروش داغ تر است، سود بیشتری می برد. در زمستان و فصل سرما بازار لباس های زمستانی، و در تابستان بازار جنس های تابستانی رونق دارد و همین طور اجناس دیگر هر کدام فصلی دارند. سه ماه رجب و شعبان و رمضان نیز فصل عبادت است. در بحار و کتاب های دیگر فضیلت ماه رجب و رمضان و این که کدام يك از این ماه ها بر دیگری فضیلت بیشتری دارد بررسی شده است. در روایتی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده ماه رجب با فضیلت ترین ماه معرفی شده و از طرف دیگر چندین (2) روایت مبنی بر افضل بودن ماه رمضان نسبت به دیگر ماه های سال وارد شده است. اصل این بحث که کدام يك از این ماه ها افضل است مهم نیست. مهم غنیمت شمردن فرصت در این ماه ها است. انسان باید در این ماه ها و در این فرصت طلایی، خود را بیش از پیش آماده اطاعت نماید و این کار آسانی نیست.

---

1- كافي، ج 6، ص 532؛ بحارالانوار، ج 73، ص 177.

2- در این زمینه نك: وسائل الشيعه، ج 10، ص 313؛ بحارالانوار، ج 55، ص 376 و نیز ج 87، ص 362؛ علل الشرايع، ج 1، ص 268.

اخلاق و عادات نيکي که در انسان هست، يا ذاتا آنها را دارد يا اينکه ذاتا نداشته و در خود به وجود آورده است. حال بايد ديد برتري با کداميك از آنهاست؟

الخلق خلقان: احدهما نية و الآخر سجية قيل فايهما افضل؟ قال: النية، لأن صاحب السجية مجبول علي امر لا يستطيع غيره. و صاحب النية يتصبر علي الطاعة تصبرا فهذا افضل. (1).

خوي نيكو بر دو قسم است، اکتسابي و طبيعي. پرسيدند: «کدام بهتر است؟» امام صادق (ع) فرمود: «اکتسابي. چه دارنده ي خوي طبيعي، طبيعت وي آن است و نمي تواند غير آن را داشته باشد. ولي دارنده ي خوي اکتسابي، خود را به داشتن آن خوي وادار کرده و بر طاعت خدا تحمل مي کند. پس اين برتر است.»

ص: 816

## طواف چگونه آغاز شد؟

ابن ابوعمیر از برخی از اصحاب ما روایت کرد که از یکی از دو امام همام (امام باقر یا امام صادق - علیهما السلام -) درباره ی کیفیت و تاریخچه ی آغاز طواف دور خانه ی کعبه سؤال شد.

حضرت فرمود: همانا خداوند متعال هنگامی که خواست آدم را بیافریند به ملائکه فرمود: (انی جاعل فی الأرض خلیفة) (1) «همانا من در روی زمین، جانشینی (نماینده ای) قرار خواهم داد».

دو فرشته از میان فرشتگان عرضه داشتند: (أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء) (2) «(پروردگارا!) آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟!»

اینجا بود که حجابهایی میان آن دو (ملک) و خدای متعال قرار گرفت، در حالی که نور خدای تبارک و تعالی برای فرشتگان آشکار بود.

هنگامی که آن حجابها میان آن دو (ملک) و میان نور خدای متعال حایل شد دانستند که خداوند از کلامشان به غضب درآمده است، لذا به فرشتگان گفتند: چه کنیم و چگونه توبه کنیم (تا خداوند توبه ی ما را قبول کند، و از گناه ما درگذرد).

گفتند: ما برای شما توبه ای نمی بینیم مگر اینکه به عرش (الهی) پناه ببرید.

حضرت فرمود: آنها به عرش (خدا) پناه بردند، تا اینکه خداوند - عزوجل - توبه ی آنها را قبول فرمود. و حجابهای میان آنها و نور خدا کنار رفت.

و (بعد از آن) خداوند اراده فرمود (که در زمین نیز) به چنین عبادتی (یعنی طواف و پناه به عرشش) او را عبادت کنند، لذا خانه ی کعبه را در زمین قرار داد، و بر بندگان واجب نمود تا دور خانه ی کعبه طواف کنند.

و بیت معمور (خانه ی آباد) را در آسمان ایجاد نمود، که هر روز هفتاد هزار فرشته به آن حج می کنند، و دیگر نوبت آنها نمی شود تا روز قیامت. (3).

ص: 817

1- سوره ی بقره آیه ی 30.

2- سوره ی بقره آیه ی 30.

3- علل الشرایع: ص 402، بحار الأنوار: ج 96 ص 31 ح 6.

و نیز حضرت فرمودند:

بر شما باد همتایان خود از مردم و طبقات متوسط جامعه؛ زیرا که معادن جواهر را در میان اینان می یابید. (1).

ص: 818

---

1- مستدرک الوسائل: 12 / 310 / 14167، همان، همان، 20858.



حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

مردم سه طبقه اند: طبقه اي از مايند و ما از آنان هستيم، طبقه اي به واسطه ي ما خود را آراسته مي کنند (با چسباندن خود به ما براي خویش کسب وجهه و آبرو مي کنند) و طبقه اي هم به نام ما يکديگر را مي خورند. (1).

و نیز فرمودند:

مردم سه دسته اند: ناداني که از آموختن سر باز مي زند، دانايي که علم و دانشش او را نزار کرده است و خردمندی که براي دنيا و آخرتش کار مي کند. (2).

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام، فرمودند:

مردان سه دسته اند: يکي از مال و ثروت برخوردار است، يکي از جاه و مقام و ديگري از زبان (و سخنوري) و اين برترين آنهاست. (3).

ص: 819

---

1- مشکاه الانوار: 63، میزان الحکمه: ج 13، ح 20878.

2- تحف العقول: 324، میزان الحکمه: ج 13، ح 20880.

3- خصال: 116، همان، همان، 20881.

## ظلم منصور بر امام صادق

روزي منصور در قصر حمراي خود نشست، و هر روز که در آن قصر شوم مي نشست آن روز را روز ذبح مي گفتند، زيرا که نمي نشست در آن عمارت مگر براي قتل و سياست، و در آن ايام حضرت صادق عليه السلام را از مدينه طليبه بود و آن حضرت داخل شده بود. چون شب شد و بعضي از شب گذشت، ربيع حاجب را طلبيد و گفت: قرب و منزلت خود را نزد من مي داني و آن قدر تو را محرم خود گردانیده ام که بسيار است تو را بر رازي چند مطلع مي گردانم که آنها را از اهل حرم خود پنهان مي دارم.

ربيع گفت: اينها از وفور اشفاق خليفه است نسبت به من، و من نيز در دولتخواهي تو مانند خود کسي را گمان ندارم.

گفت: چنين است. مي خواهم در اين ساعت بروي و جعفر بن محمد را در هر حالي که بيابي، بياوري و نگذاري که هيئت و حالت خود را تغيير دهد.

ربيع گفت که بيرون آمدم و گفتم: انا لله و انا اليه راجعون، هلاك شدم، زيرا که اگر آن حضرت را در اين وقت به نزد منصور بياورم، با اين شدت و غضبي که دارد، البته آن حضرت را هلاك مي کند و آخرت از دستم مي رود، و اگر مدافعه کنم و نياورم، مرا مي کشد و نسل مرا برمي اندازد و مالهاي مرا مي گيرد. پس مردد شدم بين دنيا و آخرت، و نفسم به دنيا مايل شد و دنيا را بر آخرت اختيار کردم.

محمد پسر ربيع گفت که چون پدرم به خانه آمد، مرا طلبيد، و من از همه ي پسرهاي او جري تر و سنگين دل تر بودم. پس گفت: برو نزد جعفر بن محمد و از ديوار خانه ي او بالا رو و بي خبر به سراي او داخل شو و بر هر حالي که او را بيابي، بياور.

پس آخر شب به منزل آن حضرت رسيدم و نردباني گذاشتم و به خانه ي او بي خبر در آمدم، ديدم که پيراهني پوشيده و دستمالي بر کمر بسته و مشغول نماز است. چون از نماز فارغ شد، گفتم: بيا که خليفه تو را مي طلبد.

گفت: بگذار دعا بخوانم و جامه بپوشم.

گفتم: نمي گذارم.

فرمود: بگذار بروم غسلي بکنم و مهياي مرگ گردم.

گفتم: مرخص نيستم و نمي گذارم.

پس آن مرد پير ضعيف را که زياده از هفتاد سال از عمرش گذشته بود، با يك پيراهن و سر و پاي برهنه از خانه بيرون آوردم. چون پاره اي راه آمد، ضعف بر او غالب شد و من رحم کردم بر او و او بر استر خود سوار کردم. چون به در قصر خليفه رسيدم، شنيدم که با پدرم مي گفت: واي بر تو اي ربيع! دير کرد و نيامد.

پس ربيع بيرون آمد، چون نظرش بر امام عليه السلام افتاد و او را با اين حالت مشاهده کرد، گريست زيرا که ربيع اخلاص بسيار به خدمت حضرت داشت و آن بزرگوار را امام زمان مي دانست. حضرت فرمود: اي ربيع، مي دانم که تو به جانب ما ميل داري، اين قدر مهلت بده

که دو رکعت نماز به جا بیاورم و با پروردگار خود مناجات کنم.

ربیع گفت: آنچه خواهی بکن.

آنگاه به نزد منصور برگشت، و او مبالغه می کرد از روی غضب که جعفر را زود حاضر کن. پس حضرت دو رکعت نماز کرد و زمان طولی با دانای راز عرض نیاز کرد و چون فارغ شد، ربیع دست آن حضرت را گرفت و داخل ایوان کرد، پس در میان ایوان نیز دعایی خواند. چون امام عصر را به اندرون قصر برد و نظر منصور بر آن حضرت افتاد، از روی خشم گفت: ای جعفر، تو ترك نمی کنی حسد خود را بر فرزندان عباس، و هر چند سعی می کنی در خرابی ملك ایشان، فایده نمی بخشد.

حضرت فرمود: به خدا سوگند اینها که می گویی هیچ يك را نکرده ام.

سپس مطالبی بین منصور و امام صادق علیه السلام رد و بدل شد و هر چند آن حضرت این سخنان و ادعای منصور را که آن حضرت به اهل خراسان نامه نوشته است تا بیعت خود با خلیفه را بشکنند رد می کرد و جواب می داد، غضب منصور زیاده می شد و شمشیر را به قدر يك شبر از غلاف کشید.

ربیع گفت که چون دیدم منصور دست به شمشیر دراز کرد، بر خود لرزیدم و یقین کردم که آن حضرت را شهید خواهد کرد. پس شمشیر را در غلاف کرد و گفت: شرم نداری که در این سن می خواهی فتنه به پا کنی که خونها ریخته شود؟

حضرت فرمود: به خدا قسم که این نامه ها را من نوشته ام و خط و مهر من در اینها نیست و بر من افترا کرده اند.

پس منصور باز شمشیر را به قدر يك زراع از غلاف کشید. در این مرتبه عزم کردم که اگر مرا امر کند به قتل آن حضرت، من شمشیر را بگیرم و بر خودش بزنم هر چند باعث هلاک من و فرزندان من گردد، و توبه کردم از آنچه پیشتر در حق آن حضرت اراده کرده بودم. پس منصور باز آتش غضبش مشتعل گردید و شمشیر را تمام از غلاف کشید، و آن حضرت نزد او ایستاده بود و مترصد شهادت بود و عذر می فرمود و منصور قبول نمی نمود. پس منصور ساعتی سر به زیر افکند و سر برداشت و گفت: «راست می گویی» و با من خطاب کرد که: ای ربیع، حقه ی غالیه ی مخصوص مرا بیاور.

چون آوردم، حضرت را نزدیک خود طلبید و بر مسند خود نشانید و از آن غالیه محاسن مبارك آن حضرت را خوشبو گردانید و گفت: بهترین اسبان مرا حاضر کن و جعفر را بر آن سوار کن و ده هزار درهم به او عطا کن و همراه او برو تا به منزل او، و آن حضرت را مخیر گردان میان آنکه با ما باشد با نهایت حرمت و کرامت و یا برگشتن به مدینه ی جد بزرگوار خود.

ربیع گفت که من شاد بیرون آمدم و متعجب بودم از آنچه منصور اول در باب آن حضرت اراده داشت و آنچه آخر به عمل آورد. چون به صحن قصر رسیدم، گفتم: یابن رسول الله، من متعجبم از آنچه او اول برای شما در خاطر داشت و آنچه آخر در حق شما به عمل آورد، و من می دانم که این اثر آن دعا بود که بعد از نماز خواندی و آن دعای دیگر که در ایوان تلاوت فرمودی...

ربیع گفت که چون به نزد خلیفه برگشتم و خلوت شد، گفتم: ایها الامیر، دیشب از شما حالتهای غریب مشاهده کردم. در اول حال با آن شدت و غضب جعفر بن محمد را می طلبیدی، و به مرتبه ای تو را در غضب دیدم که هرگز چنین غضبی در تو مشاهده نکرده بودم تا آنکه شمشیر را به قدر يك شبر از غلاف کشیدی و باز به قدر يك زراع کشیدی و بعد از آن شمشیر را برهنه کردی و بعد از آن برگشتی و او را

تعظیم و اکرام نمودی و از حقه ی غالیه ی مخصوص خود که فرزندان خود را به آن خوشبو نمی کنی، او را خوشبو کردی و اکرامهای دیگر نمودی و مرا به مشایعت او مأمور ساختی. سبب اینها چه بود؟

منصور گفت: ای ربیع، من رازی را از تو پنهان نمی کنم ولیکن باید که این سر را پنهان داری که به فرزندان فاطمه و شیعیان ایشان نرسد که موجب مزید مفاخرت ایشان گردد، بس است ما را آنچه از مفاخر ایشان در میان مردم مشهور است.

پس گفت: هر که در خانه هست، بیرون کن.

چون خانه را خلوت کردم و به نزد او برگشتم. گفت: به غیر از من و تو و خدا کسی در این خانه نیست. اگر یک کلمه از آنچه با تو می گویم از کسی بشنوم، تو را و فرزندان تو را به قتل می رسانم و اموال تو را می گیرم.

پس گفت: ای ربیع، در وقتی که او را طلبیدم، مصر بودم بر قتل او و بر آنکه از او عذری قبول نکنم. چون در مرتبه ی اول قصد قتل او کردم و شمشیر را یک شبر از غلاف بیرون کشیدم، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برای من متمثل شد و میان من و او حایل گردید در حالی که دستها را گشوده بود و آستینهای خود را بالا زده بود و رو ترش کرده بود و از روی خشم به سوی من نظر می کرد؛ من به آن سبب شمشیر را در غلاف برگردانیدم. چون در مرتبه ی دوم اراده کردم و شمشیر را بیشتر از اول از غلاف کشیدم، دیدم که باز حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد من متمثل شد نزدیک تر از اول، و خشمش زیاده بود و چنان بر من حمله کرد که اگر من قصد قتل جعفر می کردم او قصد قتل من می کرد؛ به این سبب شمشیر را باز به غلاف بردم. در مرتبه ی سوم جرأت کردم و گفتم اینها از افعال جن می باید باشد و پروا نمی باید کرد، و شمشیر را تمام از غلاف کشیدم. در این مرتبه دیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد من متمثل شد دامن بر زده و آستینها را بالا بسته و برافراخته گردیده، و چنان نزدیک من آمد که نزدیک شد دست او به من برسد؛ به این جهت از آن اراده برگشتم و او را اکرام کردم. و ایشان فرزندان فاطمه اند و جاهل نمی باشد به حق ایشان مگر کسی که بهره ای از شریعت نداشته باشد. زنهار مبادا کسی این سخنان را از تو بشنود. (1).

ص: 820

## ظاهر شدن طلا از زمین

روایت شده است: امام صادق (علیه السلام) با عده ای از اصحاب خود در جایی جمع شده بودند که امام صادق (علیه السلام) به آنها فرمود: «خزانه های زمین و کلیدهای آنها در دستان ماست و اگر بخواهم با یکی از دو پای خود اشاره می کنم که ای زمین! آنچه طلا در تو هست، بیرون بریز در همان لحظه بیرون می ریزد».

سپس امام با یکی از دو پای مبارکش به زمین اشاره ای کرد، زمین مقداری شکافته شد بعد از آن دست برد و شمش طلایی از زمین بیرون آورد که اندازه ی آن يك و جب بود.

حضرت فرمود: «در شکاف زمین خوب نگاه کنید» اصحاب به شکاف زمین نگاه کردند، دیدند تعداد بسیار زیادی، شمش طلا روی هم انباشته شده است و درخشش فوق العاده ای از آنها ساطع می شود.

یکی از اصحاب به امام عرض کرد: یابن رسول الله (صلی الله علیه و اله) خدا این همه به شما عطا کرده است در حالی که شیعیان شما محتاج اند؟! حضرت فرمود: «بدرستی که حق تعالی، جمع خواهد کرد، برای ما و شیعه ی ما، دنیا و آخرت را و داخل خواهد کرد، ایشان را در جنات نعیم و داخل خواهد کرد، دشمن ما را در جهنم».

## ظاهر شدن نوری درخشنده و صفحه هایی از طلای سرخ

داود رقی می گوید: من به خاطر فرضی که بر عهده داشتم بسیار ناراحت و غمگین بودم. امام صادق علیه السلام به من فرمود: «چه شده است؟! می بینم رنگت تغییر کرده است.»

گفتم: «فرضی بزرگ بر عهده دارم که رسوا کننده است و من تصمیم گرفته ام که برای اداء قرضم به کشتی سوار شوم به سند، نزد برادرم بروم.»

حضرت فرمود: «هرگاه خواستی بروی، برو.»

گفتم: «از خطرها و هولهای دریا می ترسم.»

حضرت فرمود: «آن خدائی که ترا در خشکی حفظ می کند در دریا نیز ترا حفظ می کند. ای داود! اگر ما نبودیم، نهرها جاری نمی شد و میوه ها نمی رسید و درختها سبز نمی گشت.»

پس من سوار کشتی شدم و سیر کردیم و صد و بیست روز در حال حرکت بودیم تا اینکه به ساحل رسیدیم در همانجائی که خدا می خواست.

پس از کشتی بیرون آمدم و این وقت پیش از زوال جمعه بود و آسمان را ابر گرفته بود. پس ناگهان از آسمان تا روی زمین، نوری درخشنده ظاهر شد، سپس صدائی آهسته به گوشم رسید که: «ای داود! این وقت، زمان قضای دین تو است، سر بلند کن که سالم ماندی.»

سر خود را بلند کردم، باز ندائی به من رسید که: «به پشت آن پشته ی سرخ برو.» چون به آنجا رفتم، دیدم صفحه هایی از طلای سرخ در

آنجا است که يك طرفش صاف، و در جانب ديگرش اين آيه ي شريفه نوشته شده است:

«هذا عطاءنا فامنن او امسك بغير حساب.» (1) يعني: اين بخشش ما است به تو، پس عطا کن از آن بر هر کسي که خواهي با منع کن آن را از هر کسي که مي خواهي که حسابي بر تو نيست. پس از آن طلاها برداشتم و قيمت آنها بقدري زياد بود که به شمار نمي آمد. با خود گفتم: «با آن کاري نمي کنم تا به مدینه بروم.»

پس به مدینه بازگشتم و بر امام صادق عليه السلام وارد شدم.

امام صادق عليه السلام فرمود: «اي داود! عطاء ما به تو، آن نوري بود که براي درخشيد نه آن طلايي که آن را يفتي ولکن آن براي گوارا باد، آن عطائي است براي تو از طرف پروردگار کریم، پس خدا را حمد کن.»

من آن زماني را که از کشتي بيرون آمدم را به معتب - خادم امام صادق عليه السلام - گفتم و پرسيدم: «آن حضرت در آن وقت که من از کشتي بيرون آمدم چه مي کرد؟»

او گفت: «آن وقتي که تو مي گويي، امام صادق عليه السلام، با اصحابش (که از جمله ي اصحاب ايشان، خيثمه و حمران و عبدالاعلي بودند) به صحبت مشغول بود و مثل آنچه که ذکر کردی را بيان مي فرمود.»

پس چون وقت نماز شد، حضرت صادق عليه السلام برخاست و با اصحاب، نماز بجاي آورد. من از آن جماعت نیز سؤال کردم و ايشان نیز همين حکايت را براي من نقل کردند. (2).

ص: 821

---

1- سوره ي ص آيه ي 39.

2- خرايج.

## ظاهر کردن دریا و کشتی‌هایی از نقره در زمین

ابوبصیر می‌گوید: روزی در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم. آن حضرت پای مبارکش را بر زمین زد، ناگهان دیدم (در بعد ملکوتی) دریائی ظاهر شد و کشتی‌هایی از نقره در کنار آن دریا قرار دارند.

امام صادق علیه السلام به یکی از آن کشتیها سوار شدند و مرا نیز سوار کردند رفتیم تا به محلی رسیدیم که در آنجا خیمه‌هایی از نقره زده بودند.

حضرت داخل هر یک از آن خیمه‌ها شدند و بیرون آمدند. سپس فرمود: «آن خیمه‌ای که اول داخل شدم خیمه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و اله بود. خیمه‌ی دوم از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سومی خیمه‌ی حضرت فاطمه علیها السلام و چهارمی مال حضرت خدیجه علیها السلام و پنجمی از امام حسن علیه السلام و ششمی از حضرت امام حسین علیه السلام و هفتم از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و هشتم از پدرم و نهمی به من تعلق دارد و هر یک از ما که از دنیا برود خیمه‌ای دارد که در آنجا ساکن می‌شود. (1)»

ص: 822

---

1- عین الحیات.

## ظاهر شدن دریایی عجیب در داخل دریا

داود رقی می گوید: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم که مرد پیری پیش آن حضرت آمد و گفت: «ای فرزند رسول خدا! به من خبر ده که علم شما به کجا رسیده است؟»

حضرت فرمود: «سؤال شما به چه رسیده است؟»

او گفت: «به من خبر بده از این دریا و بگو که در آن چیست؟»

حضرت فرمود: «دوست داری بشنوی یا ببینی؟»

گفت: «دوست دارم ببینم.»

پس امام صادق علیه السلام با قضیبی (1) که در دست داشت برخاست و رفتیم تا به کنار دریا رسیدیم. آن حضرت، قضیب را به دریا زد و گفت: «ای دریای موج زننده و اطاعت کننده از پروردگار خود! برای ما ظاهر کن آن چه را که در تو می باشد.»

پس دریا شکافته شد و دریای دیگر پیدا شد که سفیدتر از برف و نرمتر از مسکه و شیرین تر از عسل بود. من گفتم: «جانم فدای تو باد این آب برای کیست؟»

حضرت فرمود: «برای قائم علیه السلام و اصحاب وی می باشد، بدرستی که قائم علیه السلام این آب که بر روی زمین است را غایب گرداند تا از آن هیچ نیابد، آن گاه به خدا تضرع کنند، پس برای ایشان این آب را ظاهر گرداند تا از آن بیاشامند.»

در این هنگام به آسمان نگاه کردم، اسبانی با زین و لجام و بال مشاهده کردم. عرض کردم: «فدای تو شوم این اسبان برای کیست؟»

حضرت فرمود: «بیا قائم آل محمد صلی الله علیه و اله و اصحابش.»

عرض کردم: «آیا می شود که من نیز بر این اسبان بنشینم؟»

حضرت فرمود: «اگر از یاران او باشی می نشینی.»

گفتم: «آیا می توانم از آن آب بیاشامم.»

حضرت فرمود: «اگر شیعه ی او باشی می آشامی.»

سپس بار دیگر، قضیب را به دریا زد و دریا به حال اول خود بازگشت. (2).

ص: 823





## ظاهر شدن حضرت رسول برای دفاع از امام صادق

روزي منصور ملعون در قصر سرخ خود نشست، و هر روز که در آن قصر شوم مي نشست به آن روز، روز ذبح مي گفتند، زیرا در آنجا نمي نشست مگر برای قتل و سياست. در آن ايام، حضرت صادق عليه السلام را از مدينه طلبیده بود و آن حضرت آنجا بود.

چون شب شد و مقداري از شب گذشت، منصور، ربع را طلب کرد و به او گفت: «قرب و منزلت خود را نزد من مي داني، اين قدر ترا محرم خود گردانیده ام که ترا بر رازي مطلع مي گردانم که آنها را از اهل حرم خود پنهان مي دارم.»

ربيع گفت: اينها از وفور رحمت و مهرباني خليفه است، نسبت به من، و من نيز در ارادت به تو و دولت خواهي تو مانند خود کسي را نمي شناسم.»

منصور گفت: «آري چنين است. حال از تو مي خواهم بروي و جعفر بن محمد را در هر حالي که ديدي بياوري و نگذاري که هيئت و حال خود را تغيير بدهد.»

ربيع گفت: «بيرون آمدم و گفتم: انا لله و انا اليه راجعون، هلاک شدم، زیرا که اگر او را در اين وقت نزد اين لعين ببرم با اين شدت غضبي که دارد او را به قتل مي رساند و آخرت از دست من مي رود و اگر از دستورش سرپيچي کنم، مرا به قتل مي رساند و نسل مرا بر مي اندازد و مالهاي مرا مي گيرد. پس بين دنيا و آخرت مرددم، نفسم به دنيا ماييل شد و دنيا را بر آخرت اختيار کردم.»

محمد پسر ربيع مي گويد: چون پدرم به خانه آمد مرا صدا زد. من از همه ي پسرهاي او سنگ دل تر بودم، پس گفت: «نزد جعفر بن محمد رفته و از ديوار خانه ي او بالا- رو و بي خبر به جاگاه او داخل بشو، و بر هر حالي که او را ديدي بياور.» پس من آخر آن شب به منزل او رسيدم و نردباني گذاشتم و بي خبر به خانه ي او وارد شدم. ديدم که آن حضرت پيراهني پوشيده و دستمالي بر کمر بسته و مشغول نماز خواندن است. چون نمازش تمام شد، گفتم: «بيا که خليفه ترا مي طلبد.»

فرمود: بگذار دعا بخوانم و لباس بپوشم.» گفتم: «نمي گذارم.»

فرمود: «بگذار بروم و غسلي کنم و مهياي مرگ گردم.» گفتم: «اجازه ندارم و نمي گذارم.»

پس آن حضرت که بيش از هفتاد سال از عمرش گذشته بود را با يك پيراهن و سر و پاي برهنه از خانه بيرون آوردم. چون مقداري راه آمد ضعف بر او غالب شد، من بر او رحم کردم و وي را بر استر خود سوار کردم چون به درب قصر خليفه رسيدم، شنيدم که منصور به پدرم مي گفت، «وای بر تو اي ربيع! دير کرد و نيامد.»

پس ربيع بيرون آمد، چون نظرش بر امام صادق عليه السلام افتاد و او را بر اين حال مشاهده کرد به گريه افتاد، زیرا که ربيع به خدمت آن حضرت ارادت داشت و آن بزرگوار را امام زمان مي دانست، حضرت فرمود: «اي ربيع! مي دانم که تو به جانب ما ميل داري، اين قدر مهلت ده که دو رکعت نماز بجاي بياورم و با پروردگار خود مناجات کنم.»

ربيع گفت: «آنچه مي خواهي بکن.» و به نزد آن ملعون برگشت. خليفه از شدت غضب بسيار اصرار مي کرد که جعفر را زود حاضر کن، پس حضرت دو رکعت نماز خواند و زمان بسياري با خداوند مناجات کرد.

چون فارغ شد، ربیع دست آن حضرت را گرفت و داخل ایوان کرد، پس آن حضرت در میان ایوان نیز دعائی خواند. چون امام عصر علیه السلام را به اندرون قصر برد و نظر آن ملعون بر آن حضرت افتاد، از روی خشم و کینه گفت: «ای جعفر! تو ترك نمی کنی حسد و دشمنی خود را بر فرزندان عباس، و هر چند در خرابی ملک ایشان سعی می کنی فایده نمی بخشد.»

حضرت فرمود: «به خدا سوگند که اینها که می گوئی هیچ يك را نکرده ام، و تو می دانی که من در زمان بنی امیه که دشمن ترین خلق برای ما و شما بودند و با آن آزارها که از ایشان به ما و اهل بیت ما رسید، این اراده نکردم و از طرف من به ایشان بدی نرسید، حال با توجه به خویشی نسبتی و مهربانی و الطاف شما نسبت به ما و خویشان ما چرا این کارها را انجام بدهم؟!»

پس منصور ساعتی سرش را پایین انداخت، و در آن وقت بر روی نمیدی نشسته و بر بالشی تکیه داده بود و در زیر خود پیوسته شمشیری می گذاشت، پس گفت: «دروغ می گوئی.»

بعد دست در زیر تخت کرد و نامه های زیادی را بیرون آورد و به نزدیک آن حضرت انداخت و گفت: «این نامه های تو است که به اهل خراسان نوشته ای که بیعت مرا بشکنند و با تو بیعت کنند.»

حضرت فرمود: «به خدا سوگند که اینها افترا است، و من اینها را ننوشته ام و چنین اراده ای نکرده ام! من در جوانی به این کارها، عزم نکردم، اکنون که ضعف پیری به من مستولی شده است چگونه این اراده را بکنم؟! اگر می خواهی مرا در میان لشکر خود قرار بده تا مرگ من برسد، و بدرستی که مرگ من نزدیک شده است.»

هر چند آن امام مظلوم این سخنان معذرت آمیز را می گفت، غضب آن ملعون بیشتر می شد، و شمشیر را مقداری از غلاف بیرون کشید.

ربیع می گوید: چون دیدم که آن ملعون دست به شمشیر دراز کرد بر خود لرزیدم و یقین کردم که آن حضرت را شهید خواهد کرد.

پس شمشیر را در غلاف کرد و گفت: «شرم نداری که در این سن می خواهی فتنه برپا کنی که خونها ریخته شود؟!»

حضرت فرمود: «نه! به خدا سوگند که این نامه ها را من ننوشته ام، و خط و مهر من در اینها نیست، و بر من افتراء بسته اند.»

پس باز آن ملعون، شمشیر را به قدر يك ذراع از غلاف کشید.

در این مرتبه تصمیم گرفتم که اگر منصور به من دستور قتل آن حضرت را بدهد شمشیر را بگیرم و بر خودش بزنم، هر چند باعث هلاک من و فرزندان من گردد، و توبه کردم از آنچه پیشتر در حق آن حضرت اراده کرده بودم.

پس آن ملعون باز آتش کینه اش مشتعل گردید و تمام شمشیر را از غلاف بیرون کشید، و آن امام غریب مظلوم نزد آن بدبخت شوم ایستاده بود و عذر می خواست و آن سنگ دل قبول نمی کرد.

سپس منصور، مقداری سر به زیر افکند و سر برداشت و گفت: «راست می گوئی.»

و به من خطاب کرد که: «ای ربیع! عطر خوشبوی مخصوص مرا بیاور.»

چون آن را آوردم، وی، امام صادق علیه السلام را به نزدیک خود طلبید و بر مسند خود نشاند و از آن عطر خوشبو، محاسن مبارک حضرت

را خوشبو گرداند. سپس به من گفت: «بهترین اسبان مرا حاضر کن و جعفر را بر آن سوار کن، و ده هزار درهم به او عطا کن و همراه او تا به منزل او برو و آن حضرت را مخیر گردان میان آنکه با ما باشد با نهایت حرمت و کرامت یا به مدینه ی جد بزرگوار خود برگردد. من شادمان بیرون آمدم و متعجب بودم از آنچه منصور در اول تصمیم داشت و آنچه در آخر عمل کرد. چون به صحن قصر رسیدم گفتم: «ای فرزند رسول خدا! من متعجبم از آنچه او در اول در مورد تو تصمیم داشت و آنچه در آخر در حق تو به عمل آورد، و می دانم که این اثر آن دعا بود که بعد از نماز خواندی، و آن دعای دیگری که در ایوان تلاوت نمودی.»

حضرت فرمود: «بلی: دعای اول دعای کرب و شداید، و دعای دوم و دعائی بود که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم در روز احزاب خواند.»

سپس فرمود: «اگر خوف این نبود که منصور آزاده شود، این زر را به تو می دادم، ولیکن مزرعه ای که در مدینه دارم و تو می خواهستی بیش از این ده هزار درهم از من بخری و من به تو نفروختم، حال آن مزرعه را به تو بخشیدم.»

من گفتم: «ای فرزند رسول خدا! من از شما می خواهم که آن دعاها را به من تعلیم فرمایید و توقع دیگری ندارم.»

حضرت فرمود: «ما اهل بیت رسالت، عطائی را که به کسی دادیم پس نمی گیریم، و آن دعاها را نیز به تو تعلیم می نمایم.»

چون در خدمت آن حضرت به خانه رفتم، دعاها را خواند و من نوشتم و مدرکی برای مزرعه نوشت و به من داد.

من عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! در وقتی که شما را به نزد آن لعین آوردند، شما مشغول نماز و دعا شدید و آن ملعون، طپش می کرد و تأکید در احضار شما می نمود، ولی هیچ اثر خوف و اضطرابی در شما نبود؟!»

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که جلالت و عظمت خداوند ذوالجلال در دل او جلوه گر شده است، ابهت و شوکت مخلوق در نظر او چیزی نمی باشد، کسی که از خدا می ترسد، از بندگان ترسی ندارد.»

چون به نزد خلیفه برگشتم و خلوت شد، گفتم: «ای امیر! دیشب از شما حالتهای غریبی مشاهده کردم، در اول با آن شدت و غضب، جعفر بن محمد را طلب کردی و بعد به قدری غضبناک بودی که تا به حال هرگز چنین غضبی را از تو مشاهده نکرده بودم تا آنکه شمشیر را مقداری از غلاف کشیدی، و باز به قدر یک ذراع کشیدی، و بعد از آن شمشیر را برهنه کردی، و بعد از آن برگشتی و او را تعظیم و اکرام نمودی، و از عطر مخصوصت که فرزندان خود را به آن خوشبو نمی کنی او را خوشبو کردی و اکرامهای دیگری نیز نمودی، و مرا مأمور به مشایعت او ساختی! اینها چه بود؟!»

منصور گفت: «ای ربیع! من رازی را از تو پنهان نمی کنم ولیکن باید که این سر را پنهان داری که به فرزندان فاطمه و شیعیان ایشان نرسد که موجب افزایش مفاخرت ایشان می شود، بس است برای ما آنچه از مفاخرت ایشان در میان مردم مشهور شده و در زبان مردم افتاده است.»

سپس گفت: «هر کس که در خانه هست را بیرون کن.»

چون خانه را خلوت کردم و نزد او برگشتم، گفت: «به غیر از من و تو و خدا، کسی در این خانه نیست و اگر یک کلمه از آنچه به تو می گویم

از کسی بشنوم، ترا و فرزندان ترا به قتل می‌رسانم و اموال ترا می‌گیرم. ای ربیع! در وقتی که او را طلبیدم، مصمم بودم که او را به قتل برسانم و بر آنکه از او هیچ عذری را قبول نکنم. بودن او بر من هر چند با شمشیر خروج نکند گران تر است از عبدالله بن الحسن که خروج می‌کند، زیرا که مردم او و پدران او را امام و واجب‌الاطاعه می‌دانند، و آنها از همه ی خلق، عالمتر و زاهدتر و خوش اخلاق تر هستند. در زمان بنی امیه من بر احوال ایشان مطلع بودم.

چون در مرتبه ی اول قصد قتل او را کردم و شمشیر را یک مقدار از غلاف کشیدم، حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم برای من متمثل شد و میان من و او حایل گردید، دستهایش را گشوده و آستینهای خود را بر زده بود و رو ترش کرده بود و از روی خشم بسوی من نظر می‌کرد و من به آن سبب شمشیر را در غلاف برگردانیدم.

چون در مرتبه ی دوم اراده کردم و شمشیر را بیشتر از غلاف کشیدم، باز دیدم که حضرت نزدیکتر از دفعه ی اول، نزد من متمثل شد و خشمش زیادتر شده بود، و چنان بر من حمله کرد که اگر من قصد قتل جعفر می‌کردم او قصد قتل مرا می‌کرد، به این سبب شمشیر را باز به غلاف بردم.

در مرتبه ی سوم، جرأت کردم و با خود گفتم: «اینها از کارهای اجنه است و نباید ترسید، و تمام شمشیر را از غلاف بیرون کشیدم. در این مرتبه باز دیدم که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله بر من متمثل شد، و دامن بر زده و آستینها را بالا برده و بسیار بر افروخته شده بود و چنان نزدیک من آمد که نزدیک بود که دست او به من برسد، به این جهت، از تصمیم خود منصرف شدم و او را اکرام و احترام نمودم.

ایشان فرزندان فاطمه علیها السلام هستند، و جاهل نمی‌باشد به حق ایشان مگر کسی که بهره ای از شریعت نداشته باشد، زنهار مبادا کسی این سخنان را از تو بشنود.»

محمد بن ربیع می‌گوید: «پدرم این سخن را به من نقل نکرد مگر بعد از مردن منصور، و من نقل نکردم مگر بعد از مردن مهدی و موسی و هارون، و کشته شدن محمد امین.» (1).

ص: 824

## ظاهر شدن اعجاز انگیز آب از زمین

محمد بن معروف هلالی که از معمرین بوده و صد و بیست و هشت سال عمر کرد می گوید: در ایام حکومت سفاح در حیره به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم. دیدم که مردم دور آن حضرت را گرفته اند به نحوی که به خدمتش رسیدن ممکن نیست، سه روز متوالی رفتم و هر چقدر تلاش کردم از کثرت جمعیت نتوانستم خود را به آن حضرت برسانم. چون روز چهارم شد، مردم کم شده بودند، حضرت مرا دید و نزدیک طلبید، سپس حرکت کرد که به زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام برود.

من نیز همراه امام صادق علیه السلام رفتم. چون مقصدی راه رفتیم، آن حضرت خود را از جاده به کناری کشید و ریگها را با دست خود پس کرد، پس ناگهان بطور اعجاز انگیز، آبی ظاهر شد و ایشان با آن آب برای نماز وضو گرفت، سپس برخاست و دو رکعت نماز بجای آورد و دعا کرد. (1).

ص: 825

بندگي و عبادت در برابر خدای مهربان که منبع هر خیر و نعمت است، بزرگترین ارزش است که نصیب يك انسان می شود. بندگي خدای سبحان سبب بالندگي و پویندگي و پایندگي هر انسان است.

نگون بخت، آن انسانی است که در برابر خدای خویش تمرد و گردن فرازي نماید. همانند سر سلسله گمراهان و خود کامگان شیطان، ابي و استکبر. (1) «شیطان در برابر دستور خدا تمرد و خود بزرگ بینی نمود».

عبودیت و بندگي زیربنای هر فضیلت و بالندگي است. هنگامی که سخن از ارزانی شدن آموزه های وحی است، پایه آن عبودیت عنوان می شود، الحمد لله الذي أنزل علي عبده الكتاب. (2) «سپاس خدایی را که بر «بنده» خود کتاب نازل نمود».

هنگامی که سخن از عروج و صعود انسان به معراج است، سخن از عبودیت است، سبحان الذي أسري بعبده ليلا من المسجد الحرام الي المسجد الاقصي. (3).

هنگامی که سخن از انگیزه پیامبران الهی است، سخن از عبودیت و بندگي است، ولقد بعثنا في كل امة رسولا ان اعبدوا الله، (4) «از میان هر ملتی پیامبری برگزیدیم که همگان خداوند را پرستش نمایند». هنگامی که سخن از هدف آفرینش انسان است عبودیت و بندگي خدا مطرح است، ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون. (5) همان هدفی که نظام هستی با آن هماهنگ است، ان كل من في السموات و الارض الا آتی الرحمن عبدا. (6) این نقش عبادت در بالندگي انسان از دیدگاه قرآن است.

اینک به نقش عبادت از دیدگاه شاخص عترت امام صادق علیه السلام می پردازیم، که حضرت نسبت به عبادت در اندیشه و رفتار چه نگرشی دارد، تا از زلال کوثر وی جرعه ای به کام تشنه کامان نصیب شود و شبنمی از شمیم طراوتش سبب شادابی روحمان گردد.

ص: 826

1- بقره، 34.

2- کهف، 1.

3- اسراء، 1.

4- نحل، 36.

5- ذاریات، 56.

6- مریم، 94.

احسان و کرم، سنجیه و عادت اهل بیت پیامبر اسلام است. امام صادق علیه السلام نیز در این بیت رشد یافته و از همان کودکی، درس عفو و گذشت را از پدران بزرگوارش فراگرفته بود. ما در اینجا نمونه هایی از عفو گذشت امام را که در کتاب های اهل سنت آمده است، ذکر می کنیم.

علامه یوسف بن محمد اندلسی در کتاب الف باء می نویسد:

روایت شده است حضرت کنیزی داشت که در ظرفی، آب بر دستان حضرت می ریخت. پس در این هنگام، ظرف به پیشانی امام خورد و به شدت درد گرفت. وقتی کنیز متوجه شد، گفت: ای مولای من «و الکاظمین الغیظ؛ مؤمنان کسانی هستند که در ناراحتی کظم غیظ می کنند» و حضرت فرمود: کظم غیظ کردم. پس گفت: «و العافین عن الناس؛ مؤمنان، اهل گذشت هستند». حضرت فرمود: تو را بخشیدم. کنیز گفت: خدا نیکوکاران را دوست دارد. حضرت فرمود: تو در راه خدا آزادی و هزار درهم نیز به تو بخشیدم. (1).

عبدالحلیم جنیدی می نویسد:

آن حضرت اعضای خانواده اش را از رفتن روی بلندی باز می داشت. روزی امام به خانه آمد. یکی از کنیزکانش که کودک او را نگه داری می کرد و با کودک بالایی نردبان رفته بود، تا چشمش به حضرت افتاد، از خطایی که کرده بود، هول شد و بدنش لرزید و کودک از دستش به زمین افتاد و از دنیا رفت. حضرت با چهره ای برافروخته بیرون رفت و هنگامی که سبب آن را از وی پرسیدند، فرمود: رنگ چهره ام به سبب مردن کودک نیست، بلکه بدین جهت است که کنیزک از آمدن من به وحشت افتاد. پس از آن به کنیز فرمود: تو در راه خدا آزادی و از تو گذشتم. (2).

ص: 827

1- الامام ابی الحجاج یوسف بلوی، الف باء، بیروت، عالم الکتب، 1405 ه. ق، ج 3، ج 2، ص 499.

2- ابوزهره، الامام الصادق علیه السلام، ص 151.



## عمل براي آخرت

اعمل اليوم في الدنيا بما ترجوا به الفوز في الآخرة. (1).

امروز در دنيا كاري كن كه به وسيله ي آن اميد كاميابي در آخرت را داشته باشي.

ص: 828

---

1- تحف العقول ، ص 306.

عبدالله، بعد از اسماعیل بزرگ ترین فرزند امام صادق علیه السلام است و به همین علت بعضی از مردم در مسأله ی امامت گرفتار اشتباه شدند و او را امام دانستند، تنها به دلیل این که امامت باید به فرزند بزرگ تر انتقال داده شود، غافل از این که نباید هیچ گونه آفت و بیماری در او باشد. در حالی که عبدالله «افطح الرجلین» بود [یعنی پاهای او دراز بود] و به همین علت به او افطح می گفتند و پیروان او را نیز فطحیه می نامیدند. از سویی او متهم به فساد عقیده و مخالفت با پدر خود بود و با حشویه رابطه داشت و به مذهب مرجئه و خوارج متمایل بود؛ به همین علت منزلت او نزد امام صادق علیه السلام مانند برادران دیگرش نبود. (1).

امام صادق علیه السلام عبدالله را بسیار موعظه و ملامت می نمود؛ ولی نصایح امام علیه السلام در او هیچ تأثیری نداشت. امام صادق علیه السلام روزی به او فرمود: «آیا مانعی دارد که تو همانند برادرت موسی باشی؟ به خدا سوگند! من در صورت موسی احساس نور می کنم. عبدالله گفت: برای چه؟ مگر پدر من و او یکی نیست و مادر من و او یکی نیست؟! امام صادق علیه السلام فرمود: آری، اما او از من به وجود آمده [و از من خو گرفته] و تو تنها فرزند من هستی.» (2) گمان می شود که مقصود امام صادق علیه السلام از تعبیر: «برادرت» فقط اسماعیل باشد، زیرا عبدالله جواب داد: مگر پدر من و او یکی نیست؟ و مادر من و او یکی نیست؟ در حالی که عبدالله با اسماعیل از یک پدر و مادر بود، نه با موسی.

همین حدیث برای اثبات فضیلت و منزلت اسماعیل نزد خداوند و نزد امام صادق علیه السلام و همچنین برای اثبات جهالت عبدالله و پستی او نزد خدا و نزد امام صادق علیه السلام کافی خواهد بود؛ زیرا عبدالله بعد از پدر به دلیل این که بزرگتر از برادران دیگر خود بود، ادعای امامت نمود و امام صادق علیه السلام پیش از آن به فرزند خود موسی بن جعفر خبر داد که عبدالله پس از من ادعای امامت خواهد نمود و خود را در جایگاه من قرار خواهد داد و به او سفارش نمود که با عبدالله نزاع نکند و با او سخن نگوید و فرمود: «عبدالله پیش از دیگران به من ملحق خواهد شد.» و آنچه آن حضرت خبر داده بود به وقوع پیوست. (3).

و چون عبدالله بعد از پدر خود ادعای امامت نمود، عده ای از اصحاب امام صادق علیه السلام از او پیروی کردند، اما هنگامی که ناتوانی او را در امر امامت دیدند و مقام بلند و قوت و حقانیت موسی بن جعفر علیه السلام را مشاهده کردند، بیشتر آنان از عبدالله جدا شدند و به امامت آن حضرت بازگشتند. (4).

از جمله کسانی که نزد عبدالله رفتند تا او را بیازمایند و صحت ادعای او را بیابند؛ هشام بن سالم و مؤمن طاق بودند. این دو نفر [که از شاگردان امام صادق علیه السلام و از دانشمندان شیعه بودند] نزد عبدالله آمدند و چون مردم را دیدند که گرد او جمع شده اند. به عبدالله گفتند: نصاب زکات و مقدار آن چیست؟ عبدالله گفت: از دویست درهم، پنج درهم. گفتند: از صد درهم چقدر؟ عبدالله گفت: دو درهم و نیم. به او گفتند: به خدا سوگند! مرجئه چنین چیزی را نمی گویند. عبدالله دست خود را بالا نمود و گفت: به خدا سوگند! من نمی دانم مرجئه چه می گویند. پس آنان دانستند که عبدالله چیزی نمی داند در حالی که نمی دانستند به چه کسی روی آورند [و از چه راهی امام خود را بیابند] از این رو، از نزد او خارج شدند. و در بعضی از کوچه های مدینه نشستند در حالی که گریان و حیران بودند و با خود می گفتند: نمی دانیم به طرف چه کسی برویم آیا به طرف مرجئه برویم و یا به طرف قدریه [و جبریه] و یا به طرف زیدیه و یا به طرف معتزله و یا به طرف خوارج؟!

در این هنگام هشام، پیرمرد ناشناسی را دید که به او اشاره می کرد. پس هشام ترسید که او از جاسوس های منصور باشد - منصور در مدینه جاسوس هایی قرار داده بود تا ببینند شیعیان امام صادق علیه السلام چه کسی را امام خود می دانند تا گردن او را بزنند - از این رو

هشام به مؤمن طاق گفت: تواز من دور شو، زیرا من بر جان خود و تو می ترسم و این مرد مرا صدا می زند و با تو کاری ندارد، تو خود را گرفتار مکن.

پس مؤمن طاق از هشام جدا شد و از دور او را می نگریست تا آن که آن پیر مرد هشام را به در خانه ی موسی بن جعفر علیه السلام رساند و به دنبال کار خود رفت. و خادمی که بر در خانه بود به هشام گفت: وارد شود، خدا تو را رحمت کند. هشام چون خدمت امام کاظم علیه السلام رسید، امام علیه السلام شروع به سخن نمود و فرمود: نزد من بیایید، نزد من بیایید، نزد من بیایید، نیازی به گروه، قدریه، زیدیه، معتزله و خوارج نیست [و چون] هشام [مقصود خود را به دست آورد] از منزل امام کاظم علیه السلام خارج گردید. مؤمن طاق به او گفت: چه یافتی؟ هشام گفت: امام و هادی خود را یافتم و ماجرای ملاقات خود را با امام کاظم علیه السلام برای او بیان نمود.

مفضل و ابوبصیر نیز نزد عبدالله رفتند و چون سلام کردند و سخنان عبدالله را شنیدند از او سؤالاتی نمودند و او را مجاب و محکوم کردند. سپس هشام با گروه های شیعه ملاقات نمود و مسأله امامت را برای آنان روشن کرد و همه ی مردم سخنان هشام را پذیرفتند و امامت موسی بن جعفر علیه السلام را باور نمودند، جز عده ی کمی مانند عمار ساباطی و یاران او. از این رو عبدالله تنها ماند و اکثر مردم از گرد او پراکنده شدند و چون فهمید که هشام مردم را از گرد او پراکنده نموده، عده ای را در مدینه در کمین هشام قرار داد تا او را کتک بزنند. هر چند دوران زندگی عبدالله بعد از ادعای امامت، بیش از هفتاد روز نبود اما بر ادعای خود اصرار داشت تا این که مرگش فرا رسید، و چون از دنیا رفت همه ی کسانی که گرد او بودند به امامت موسی بن جعفر علیهما السلام بازگشتند جز گروه اندکی از آنان به نام فطحیه که به امامت او باقی ماندند (5) و پس از گذشت مدت کوتاهی، گروه فطحیه نیز از بین رفتند و آخرین آنان بنو فضال بودند که آنان نیز منقرض شدند.

ص: 829

---

1- کافی ج 1 / 310، کتاب الحجّة، باب النصّ علی الامام کاظم علیه السلام.

2- همان.

3- بحار الأنوار ج 47 / 261؛ رجال کشی، ص 165.

4- ارشاد مفید، ص 285؛ رجال کشی، ص 165.

5- ارشاد مفید، ص 286.

علي بن جعفر عليه السلام در بزرگواري و فضيلت به مقام والايي رسيد که کسی به آن دست پيدا نکرده است. وي در امانتداري و نقل حديث نیز به قدری مورد اعتماد بود که احدي در صداقت او اختلاف نظر ندارد و اگر کسی به کتب حديث بنگرد و اخبار فراواني که او از برادر خود، امام کاظم عليه السلام، نقل نموده است را ملاحظه کند به علم و دانش و معرفت او پي خواهد برد.

شيخ مفيد رحمة الله در کتاب «ارشاد» مي گوید: «علي بن جعفر از راويان حديث و مردی متين و بسيار باتقوا و با فضيلت مي باشد. او همواره ملازم برادر خود امام کاظم عليه السلام بوده و شديداً به او اعتماد و وابستگي داشته و در کسب علوم به او تمسک مي جست و احاديث فراواني را از ايشان نقل نموده است.» سپس مي گوید:

«علي بن جعفر عليه السلام سؤالات فراواني از برادر خود نموده و امام کاظم عليه السلام به او پاسخ داده است. چنان که روايات مربوط به امامت حضرت کاظم عليه السلام نیز از علي بن جعفر و اسحاق بن جعفر عليهم السلام نقل شده است و فضيلت و تقوا و ورع اين دو برادر براي کسی پوشيده نيست.»

علي بن جعفر عليه السلام به قدری با تقوا بود که با وجود بزرگي و منزلت رفيع و کهولت سني که داشت، از اعتراف به امامت امامان ديگر، بعد از امام کاظم عليه السلام نیز خودداري نمود؛ بلکه از امامان خود پيروي نمود و از ناحیه ي آنان بصيرت و بينش زيادي به دست آورد.

«يکي از واقعي ها (1) از علي بن جعفر درباره ي برادرش موسي بن جعفر سؤال نمود، علي بن جعفر گفت: موسي بن جعفر عليه السلام از دنيا رفت. مرد سائل گفت: از کجا مي داني که او از دنيا رفته است؟ علي بن جعفر گفت: از اين که اموال او تقسيم گرديد و همسران او ازدواج نمودند و امام بعد از او نیز به امامت رسيد. مرد سائل گفت: امام بعد از او کیست؟ علي بن جعفر گفت: فرزند او علي بن موسي الرضا عليه السلام. مرد سائل گفت: او چه شد؟ علي بن جعفر گفت: او نیز از دنيا رفت. مرد سائل گفت: از کجا مي داني که او نیز از دنيا رفته است؟ علي بن جعفر گفت: اموال او تقسيم شد و همسران او ازدواج نمودند و امام بعد از او به امامت رسيد. مرد سائل گفت: امام بعد از او کیست؟ علي بن جعفر گفت: فرزند او ابوجعفر جواد عليه السلام. مرد سائل به علي بن جعفر گفت: آیا تو با اين سن و مقام و منزلتي که داري و فرزند جعفر بن محمد عليه السلام هستي، چنين چيزي را درباره ي نوجواني مانند ابوجعفر جواد مي گويي؟ علي بن جعفر گفت: من تو را جز شيطاني نمي دانم. سپس محاسن سفيد خود را به دست گرفت و به طرف آسمان بالا برد و گفت: اگر خدا او را لايق اين مقام دانسته باشد و مرا با اين محاسن سفيد لايق آن ندانسته باشد، من چه مي توانم بکنم؟» (2).

به خدا سوگند! اين همان معنای تقوا و ورع و اعتماد راسخ و سلامت از انحراف است که به سبب تکبر و غرور به شوون ظاهري، مانند فضيلت و سن و... از بين نمي رود. علي بن جعفر فريخته ي چنين اموري نشد؛ و چه بسا افراي که به پايين تر از آن نیز مغرور مي شوند.

علي بن جعفر همواره پيرو امام جواد عليه السلام بود و خود را مأموم و آن حضرت را امام خود مي دانست. وي منزلت و مقام امام جواد عليه السلام را مي شناخت و هرگز پيري و رابطه ي خویشاوندی - و اين که او عموي پدر حضرت جواد عليه السلام بود - مانع از اعتراف او به مقام امامت آن حضرت نمي شد؛ بلکه بسا آرزو مي کرد که جان خود را براي مولا و آقايش نثار کند.

روزي حضرت جواد عليه السلام تصميم گرفت که حجامت کند و چون طيب آماده شد که از او رگي را قطع کند تا خون جاري شود، علي بن جعفر برخاست و گفت: «اي مولاي من، اجازه بدهيد اول طيب مرا فصد کند تا تيزي تيغ قبل از شما بر من وارد شود.» و چون

امام جواد علیه السلام برخاست، علی بن جعفر زودتر بلند شد و کفش آن حضرت را آماده نمود تا بپوشند. (3).

روزی حضرت جواد علیه السلام وارد مسجد النبی صلی الله علیه و آله شد و علی بن جعفر علیه السلام چون آن حضرت را دید، بدون عبا و کفش از جای خود برخاست و دست آن حضرت را بوسید و تعظیم نمود؛ پس حضرت جواد علیه السلام به او فرمود: «عمو بنشین خدا تو را رحمت نماید.» علی بن جعفر گفت: «مولای من، چگونه من می توانم بنشینم در حالی که شما ایستاده اید» و چون حضرت جواد علیه السلام به جای خود بازگشت، اصحاب علی بن جعفر او را سرزنش نمودند و گفتند: شما عموی پدر این نوجوان هستید، برای چه این گونه به او احترام می گذاری؟ علی بن جعفر گفت: ساکت شوید و سپس دست به محاسن خود گرفت و گفت: «آیا اگر خداوند صاحب این محاسن سفید را لایق امامت امت ندانسته باشد و این جوان را لایق آن دانسته باشد، من می توانم آن را انکار نمایم؟» سپس گفت: «من از گفته ی شما به خدا پناه می برم و خود را غلام این جوان می دانم.» (4) در حقیقت این همان نفس قدسی و پاک است که حق را پذیرفته و از آن پیروی نموده است و به دنبال تعصبات جاهلی و غرور نفسانی نرفته است؛ زیرا اگر انسان به معنای صحیح حب نفس داشته باشد، باید از خالق خود اطاعت کند و پیرو اولیای او باشد.

آنچه بیان شد تنها بخشی از احوالات علی بن جعفر علیه السلام بود که نشان دهنده ی نفس پاک و قدسی و بیانگر تعبد و ایمان و یقین او به خدا و ولی امر او بود.

علی بن جعفر (رضوان الله علیه) را عریضی نیز می نامند. و عریض محلی در اطراف مدینه بود که وی در آنجا ساکن شده بود، برادر او اسماعیل نیز در همان محل از دنیا رفت. و شاید به همین علت بعضی از فرزندان علی بن جعفر علیه السلام را نیز عریضی می نامند.

ص: 830

- 
- 1- واقعی ها از جمله کسانی بودند که پس از موسی بن جعفر، امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام را همان گونه که در اول این کتاب بیان شد نپذیرفتند و به علت اهدافی که داشتند، مرگ حضرت کاظم علیه السلام را انکار نمودند.
  - 2- رجال کشی ص 429 / 803.
  - 3- رجال کشی 429، 804.
  - 4- کافی ج 1 / 322، باب النص علی ابن جعفر الثاني.

در احوالات عباس بن جعفر عليه السلام، در كتب رجالي و تاريخي چيز زيادي بيان نشده است جز مقدار مختصري چنان كه شيخ مفيد (رضوان الله تعالى عليه) در كتاب «ارشاد» مي فرمايد: «عباس بن جعفر عليه السلام مردى فاضل و بزرگوار مى باشد.» (1).

ص: 831

---

1- ارشاد مفيد، ص 287.

## عبدالله

گروهی این عبدالله را پسر بزرگ یعنی بزرگترین پسران امام صادق می‌شمارند زیرا کنیت او امام ابو عبدالله است و ظاهراً باید این روایت به حقیقت نزدیکتر باشد.

عبدالله را افطح می‌نامیدند و افطح لقب کسی است که سر بزرگ و پای پهن داشته باشد.

فرقه‌ی افطحیه مردم اندکی بودند که به امامت عبدالله پس از امام صادق ایمان آوردند ولی این مردم اندک هم چون در عبدالله شخصیت ممتاز امامت را نتوانستند بشناسند از او روی برگردانیدند و به صراط مستقیم گرویدند.

این عبدالله عنصر خوبی نبود. پدر بزرگوارش از وی چندان خوشنود نبود.

شیخ سعید مفید رضوان الله علیه در ارشاد می‌نویسد که امام صادق چه بسیار شخصیت برجسته‌ی پسرش موسی را به رخ عبدالله می‌کشید و می‌فرمود:

برادرت موسی را نگاه کن و از او درس بزرگی بیاموز.

عبدالله افطح پس از پدر دیری نپائید و دیده از جهان فرو بست.

## عباس

این عباس هم به فضل و کرم معروف بود.

## علی

علی بن جعفر از علما و رجال حدیث است.

بسیار باتقوی و پرهیزکار بود. ملازمت خدمت برادرش موسی بن جعفر را اختیار کرده بود.

علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر احادیث بسیار روایت کرد.

این علی پس از امام موسی کاظم و امام علی بن موسی الرضا و امام محمد جواد صلوات الله علیهم همچنان زنده مانده بود و امامت امام علی نقی علیه السلام را نیز ادراک کرد.

و پسر هفتم امام صادق امام هفتم ما موسی کاظم علیه الصلوٰة و السلام است که در کتاب معصوم نهم به شرح زندگانی مقدس و مطهر وی خواهیم پرداخت.

## علی

از پسران دیگر علی بن جعفر است که از رواة موثق و از پدر و برادرش روایت می‌کند و به امامت برادرش نیز اعتراف داشت (1).





## عباس بن زید

عباس بن زید یکی دیگر از غلامان امام صادق علیه السلام است، او اهل مدینه و از اصحاب امام علیه السلام شمرده شده است. احادیثی نیز از او نقل شده، ولی بیش از این چیزی درباره ی او گفته نشده است. به هر حال خدمت به برگزیده و حجت خداوند و قرار گرفتن در سایه لطف و عنایت آن امام بزرگوار، سعادت بزرگی است که نصیب هر کسی نمی شود؛ همچنین شنیدن سخنان سلاله ی پیامبر و انجام بی چون و چرای دستورات ایشان، اگر از روی بصیرت و معرفت و توجه باشد خود از بهترین باقیات و صالحات است که باید برای چنین توفیق و رسیدن به چنین نعمت بزرگی خدا را شاکر بود.

## عاقبت قسم دروغ

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از دوست خود، جز ایثار و فداکاری نخواهد، همیشه ناراضی و خشمگین می شود.

روایت شده است که شخصی از بدطینتان نزد منصور دوانیقی سخن چینی نمود و بهتانی چند در حق امام جعفر صادق علیه السلام گفت و منصور را چنان عصبانی ساخت که وزیرش را تهدید و امر نمود که امام جعفر صادق علیه السلام را حاضر کن و چون از دور چشمش بر آن حضرت افتاد گفت: خدا بکشد مرا اگر تو را نکشم. چون آن حضرت نزدیک رسید منصور گفت: ملک را بر من می شورانی و لشکر را از من بر می گردانی و چنین و چنان می کنی.

حضرت فرمود: به خدا قسم که اینها که تو می گویی نکرده ام و در خاطر من نگذشته است. البته آن جماعت که این سخنان را به تو رسانده اند دروغگو و فتنه انگیزند.

بر یوسف پیامبر ظلم کردند عفو کرد. ایوب نبی مبتلا شد، صبر نمود. به سلیمان عطا رسید، شکر کرد. ایشان پیامبر خدا بودند و نسب تو به آنان می رسد. می خواهی که پیروی ایشان کنی؟ اگر آن چه می گویی من انجام داده ام؛ تو مانند آباء و اجداد خود عمل کن.

منصور چون این سخنان را از آن حضرت شنید گفت: یابن عم بالا برو و آن حضرت را در کنار خود نشانید و گفت: فلان بن فلان به من خبر داد که تو این کارها را کرده ای. حضرت فرمود: اگر او را حاضر کنی راستی و دروغ او برای تو مشخص می شود. منصور آن شخص را طلبید و گفت: تو چنین و چنان از جعفر بن محمد علیه السلام به من خبر نداده ای؟ گفت: بله گفته ام و شروع به قسم خوردن کرد.

حضرت فرمود: ای منصور اجازه بده، چون قسم می خورد من او را قسم دهم. گفت: بده. حضرت فرمود: که بگو (برئت من حول الله و قوته و التجات الی حولی و قوتی لقد قال و فعل جعفر کذا و کذا) آن بدبخت ساعتی فکر کرد و چون دید که چاره ای ندارد، همین کلام را بر زبان آورد. لحظه ای نگذشت که در همان مجلس متغیر شده و پا به زمین می زد تا به جهنم واصل گردید. منصور چون این ماجرا را دید دستور داد تا پای آن ملعون را گرفته و از مجلس بیرون کشیدند. همان لحظه ظرفی را که بوی خوش در آن بود طلبید و از آن طیب به سر و روی مبارک آن حضرت مالید و عذرخواهی کرد و آن حضرت را بدرقه نمود.

## عذاب زن خیانتکار

حضرت امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: از ازدواج با احمق بپرهیزید زیرا هم نشینی با احمق مایه اندوه و بلا و فرزندش نیز مهمل و بدبخت است.

صبيح بن اشعث بزاز کوفي روايت مي کند که روزي پيش مفضل بودم. نامه اي از امام جعفر صادق عليه السلام براي او آمد.

چون نامه را خواند، برخاست و به اتفاق هم به خدمت آن حضرت رفتيم، و بعد از اجازه به مجلس شريف ايشان داخل شديم. ديديم که آن حضرت بر کرسی نشسته و زني پيش او ايستاده است.

پس حضرت فرمود: اي مفضل اين زن را به بيرون شهر ببر و ساعتی صبر کن تا ببيني کار او چه مي شود و زود به نزد من مراجعت کن. مفضل گوید: که من به فرموده آن حضرت عمل نموده و آن زن را به بيرون شهر بردم. چون به میان بيابان رسيدم، ندايي شنيدم که حذر کن اي مفضل. پس من به کنار آمدم، ديدم که ابري سياه پيدا شد و سنگ بر آن زن مي باريد تا آن که هلاک شد. من از مشاهده اين ماجرا ترسيدم و با عجله فراوان به خدمت امام جعفر عليه السلام مراجعت نمودم. پس آن حضرت از من زودتر فرمود: اي مفضل، آن زن، زن فضال بن عامر بود. من او را به فارس فرستاده بودم تا در آن جا به اصحاب ما درس فقه آموزش دهد.

شوهرش هنگام رفتن به او گفت: مولاي من جعفر عليه السلام شاهد تو است، به من خيانت نکن. زن گفت: آري اگر به تو خيانت کنم در نفس خود، حقتعالي از آسمان بر من عذابي ببارد. پس در شبي از شبها به شوهرش خيانت کرد و حقتعالي عذابي که خودش گفته بود بر او نازل ساخت.

اي مفضل چون زن پرده عصمت خود بدرد، حجاب خدای را دريده است و عقوبت و عذاب به عارفان زودتر مي رسد از جمعي که عارف و مطلع نباشند.

### عاقبت بدگويي درباره حضرت علي

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: هر کس تيغ سرکشي و ستم برکشد، به همان تيغ کشته مي شود.

و از ابوالصالح کناني نقل مي کند که گفت:

به حضرت صادق عليه السلام گفتم: ما همسايه اي همداني به نام جعد بن عبدالله داريم که با ما مجالست مي کند و هنگامی که ما حضرت علي عليه السلام را ياد مي کنيم، سخنهاي ناروا درباره ي او مي گوید، آقای من! آیا اجازه مي دهی که او را بکشم؟ حضرت فرمود: اي ابوالصباح اين کار را مي کنی؟ گفتم: به خدا قسم آري؛ اگر اجازه دهی دامي براي او مي گسترم؛ هنگامی که به دام افتاد، با شمشير به او حمله مي کنم و او را مي زنم تا جان دهد. حضرت فرمود: اي ابوالصباح! اين فتك است (يعني قتل از روي خدعه و غافلگيري است) و پيامبر صلي الله عليه و آله از اين گونه کشتن ها جلوگیری کرده؛ اي ابوالصباح! اسلام زنجير فتك است (يعني مانع از آن است) بلکه او را واگذار، به زودي ديگري از تو کفایت مي کند. ابوالصباح گفت: به کوفه برگشتم و بيش از هجده روز نگذشت که براي نماز صبح به مسجد رفتم و پس از نماز تعقيب مي خواندم که مردی با پا مرا تکان داد و گفت: اي ابوالصباح بشارت! گفتم: خدا تو را به خير بشارت بدهد، چه خبر است؟ گفت: ديشب جعد بن عبدالله در خانه اي که در جبانه (نام چند محل در کوفه است) داشت خوابيده بود؛ وقتي خواستند براي نماز بيدارش کنند، او را مرده يافتند و مثل مشگ پر باد روي زمين افتاده، خواستند جنازه اش را از زمين بردارند، گوشت بدنش از استخوانش جدا مي شد، او را در پوستي جمع کردند و زير بدنش ماري پيدا شد. به هر حال او را دفن کردند.

### علت را خواهيم پوسيد

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: رفتار برادر ایمانی خودت را به بهترین وجه معنی و تفسیر کن.

و از عبسۀ بن مصعب نقل می کند که گفت:

در منی حضرت صادق علیه السلام را دیدم که مقداری پیاده می رود و مقداری سواره، با خود گفتم: هنگامی که نزد ایشان روم علت این کار را خواهم پرسید. وقتی که حضرت را ملاقات کردم، قبل از این که من سؤال کنم؛ فرمود: حضرت سجاد علیه السلام برای رمی جمرات از منزل خود پیاده می رفت؛ و منزل امروز من از منزل او دورتر است. پس من تا منزل او سواره می روم و از آن جا تا مکان رمی پیاده می روم.

### عاقبت تهمت و قسم دروغ

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: صاحب بخشش در دنیا پسندیده و در آخرت سعادت مند است.

و از ربیع در حدیثی نقل می کند که:

منصور، حضرت صادق علیه السلام را طلب کرد و قسم خورد که او را بکشد، هنگامی که حضرت وارد شد، لبانش را حرکت داد و دعایی خواند. منصور به حضرت احترام زیادی گذاشت و حاجت‌هایش را برآورد و گفت: تو نزد مردم ادعای علم غیب می کنی؟ فرمود: چه کسی این خبر را به تو داده؟ منصور به پیرمردی که جلوی‌ش نشسته بود اشاره کرد. حضرت او را به این نحو قسم داد که بگو:

از حول و قوه ی خدا بیزار باشم اگر دروغ بگویم؛ و قسم او به آخر نرسید که زبانش مانند سگ از دهان بیرون آمد و همان لحظه مرد.

### عذاب هشام در قبر

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: دعا را ترك نکنید، خدا در میان بندگان‌ش خواننده ی خود را دوست دارد.

و از عروۀ بن موسی نقل می کند که:

روزی ما صحبت می کردیم، آن حضرت فرمود: این ساعت چشم هشام در قبر از حلقه بیرون آمد. گفتیم: هشام کی مرده؟ فرمود: امروز سه روز است که او مرده.

وقتی که از زمان مرگ هشام پرسیدیم و حساب کردیم، مطابق فرمایش حضرت در آمد.

### عقیده خدایی ائمه

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: بپرهیزید از این که بر ضرر مسلمان مظلومی ستمگر را یاری کنید تا نفرین کند.

و از مالک جهنی نقل شده که:

هنگامی که شیعیان مختلف و فرقه فرقه شده بودند، ما در مدینه بودیم و کناری رفته خلوت کردیم و فضائل ائمه و سخنان شیعیان را ذکر

می کردیم تا این که عقیده ی خدایی آنها به قلب ما خطور کرد. ناگاه دیدیم حضرت صادق علیه السلام بر الاغی سوار است و بالای سر ما ایستاده و ما نفهمیدیم از کجا آمد و فرمود: ای مالک؛ ای خالد، کی درباره ی خداوندی سخن آغاز کردید.

## عاقبت شاعر بی لیاقت

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر که از سه چیز بیزار شد، به سه چیز می رسد: کسی که از بدی بیزار شد به عزت می رسد و کسی که از خودخواهی بیزار شد به سربلندی و کسی که از بخل بیزار شد به توفیق و سخاوت می رسد.

و نیز علی بن عیسی از کتاب صفة الصفوة ابوالفرج بن جوزی نقل می کند که:

چون حکم بن عیاش کلبی این شعرها را گفت: ما زید را بر تنه ی درخت خرما آویختیم؛ و هیچ مهدی را ندیدم که به درخت آویزانش کنند، و از سفاهت علی را با عثمان قیاس کردید، در صورتی که عثمان از علی بهتر و پاک تر است. حضرت صادق علیه السلام خبر دار شد، دستهای مبارکش را که می لرزید به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! اگر این بنده ی تو دروغگو است، سگ خود را بر او مسلط فرما. بنی امیه او را به کوفه فرستادند و شیری او را درید. هنگامی که خبر به آن حضرت رسید، به سجده افتاد و فرمود: شکر خدایی را که به آن چه به ما وعده داد، وفا کرد.

## عاقبت غاصبان خلافت

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: چیزی برای قلب مؤمن زیان بارتر از پرخوری نیست، پرخوری موجب دو چیز است: سنگدلی و هیجان شهوت.

و از داوود رقی نقل شده که گفت:

خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیده گفتم: حال این گروه (غاصبان خلافت) را بیان فرما. فرمود: شنیدن بهتر است یا دیدن؟ گفتم: دیدن. حضرت صادق علیه السلام به حضرت کاظم علیه السلام فرمود: آن عصا را بیاور. حضرت عصا را آورد. پس حضرت صادق علیه السلام دست به زمین زد؛ شکافته شد و دریای سیاهی پدید آمد، عصا را به دریا زد، شکافته شد و سنگ سیاهی ظاهر شد، عصا را به سنگ زد، دری باز شد که همه ی آنها را که عده ی بی شماری بودند، دیدم که صورتشان سیاه است. تا آن جا که گوید: به من فرمود: این جبت است و آن طاغوت، و آن رجس فرمان (شاید اینها کنایه از آن سه نفر است) و آل لعین بن لعین و یک یک آنها را نام برد. سپس به سنگ فرمود: تا روز قیامت روی آنها باش.

## عدالت در علاقه و محبت زنان

روزی ابن ابی العوجاء از هشام بن حکم - که هر دو از شاگردان امام جعفر صادق علیه السلام هستند، پرسید: آیا خداوند متعال حکیم و به همه امور و مسائل دانا است؟

پاسخ داد: آری، او حکیم ترین و داناترین حکیمان و عالمان است.

پرسید: آیه قرآن فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فإن خفتم... (1) که می فرماید: آنچه از زنان مورد علاقه شما قرار

گیرد می توانید تا چهار زن ازدواج نمایند و اگر نتوانستید بین آن ها عدالت نمائید، به يك نفر اکتفا کنید، آیا ضروري و حتمي است؟

هشام گفت: بلي، سپس پرسید: پس این آیه قرآن ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء... (2) که می فرماید: هرگز نخواهید توانست بین زنان به عدالت رفتار نمائید، آیا با آیه قبل منافات ندارد؟

اگر خداوند، حکیم است؛ پس چرا دو سخن مخالف و ضد یکدیگر در يك موضوع ایراد می نماید؟

هشام از دادن پاسخ صحیح ساکت ماند؛ و سریع به سمت منزل امام صادق علیه السلام حرکت نمود و چون به مدینه رسید و بر آن حضرت وارد گردید، امام علیه السلام فرمود: چه عجب، الان که موقع حج نیست، چطور این جا آمده ای؟!

هشام گفت: به جهت يك مشکل علمي که ابن ابی العوجاء از من سوال نمود و نتوانستم جواب آن را بگویم، به حضور شما آمدم؛ و سپس داستان را به طور مشروح برای حضرت تعریف کرد.

حضرت فرمود: در رابطه با آیه اول، مقصود مصارف و مخارج زن می باشد یعنی اگر امکانات مالی برایتان فراهم بود و مایل بودید، می توانید تا چهار زن را ازدواج نمائید؛ وگرنه بیش از یکی حق ندارید.

و اما نسبت به دومین آیه قرآن، مقصود علاقه و محبت است، که امکان ندارد مردی نسبت به تمام همسران خود يك نوع ابراز علاقه و محبت داشته باشد.

بنابراین در این جهت، رعایت عدالت امکان ندارد، برخلاف آیه اول که امکان عدالت هست و می توان برای هر کدام يك نوع لباس، منزل، خوراک و... تهیه و در اختیار آن ها قرار داد.

بعد از آن هشام از حضرت صادق علیه السلام خداحافظی کرد و چون نزد ابن ابی العوجاء آمد و جواب حضرت را بازگو نمود، ابن ابی العوجاء گفت: به خدا قسم! این جواب از خودت نمی باشد. (3).

ص: 833

1- سوره نساء: آیه 3.

2- سوره نساء: آیه 129.

3- اعیان الشیعة: ج 1، ص 662.

روزي يکي از مردم مدينه، خدمت امام جعفر صادق (عليه السلام) رسيد و حضرت را با حالي نگران مشاهده کرد.

به حضرت عرض کرد: اي مولاي من! فدائيت شوم، علت ناراحتي شما چيست؟

حضرت فرمود: «من نهي کرده بودم که در خانه، کسي بالاي پشت بام رود؛ ولي وقتي امروز وارد خانه شدم، ديدم يکي از کنيزان که تربيت يکي از فرزندان من را عهده دار بود، روي نردبان ايستاده است در حالي که فرزندم را در بغل دارد؛ کنيز وقتي مرا ديد، دستپاچه شد و طفل از دست او افتاد و از دنيا رفت.

نگراني من از مردن آن طفل نيست؛ بلکه سبب آن، ترسي است که آن کنيزک از من پيدا کرد.

بعد از اتفاق افتادن اين ماجرا، حضرت آن کنيز را آزاد کرد. (1).

ص: 834

شیعه احکام دین را به آسانی از امام ششم نقل می کردند و اصول عقاید شیعه به دین جهت ممتاز است که بر مذهب جعفری و تعلیمات فقه امام جعفر صادق علیه السلام عمل می کنند و این راه مستقیمی است که از خاندان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و به سعادت و رستگاری منتهی می گردد.

عقاید شیعه در غالب کتب مندرج است شیخ صدوق - شیخ مفید - سید رضی و مرتضی علامه حلی و شیخ بهائی رضوان الله علیهم اجمعین که از پیشوایان بزرگ این فرقه می باشند کاملاً عقاید خود را تشریح کرده و در دسترس عموم مسلمانان گذاشته اند و هر کجا به احتجاج برخورد کرده فتح و ظفر با این فرقه بوده است چنانچه مأمون الرشید بر این عقیده بوده و احتجاجات مفصلی با کلیه علماء معاصر خود کرد و ثابت نمود دین صحیح و راه مستقیم تعلیمات خاندانی است که قرآن در آن خاندان وارد شده است.

ما عقاید شیعه و علل تفوق آنها را در مدارج علوم و فنون اسلامی در کتاب سر تفوق شیعه نگاشته ایم در اینجا منظور از سخن ما فداکاری و پافشاری حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مقابل ابراز عقاید متنوع و بطلان افکار پریشان بود که در عصر آن حضرت هزارها حدیث جعل کردند تا چهره زیبای حقیقت را بپوشانند و با برك و سازهای احادیث جعلی شائبه هائی ببندند تا حقیقت را از مجاز تشخیص نتوان داد و آن قدر در این راه بر آن حضرت سخت گرفتند و تهدید کردند که از تعلیمات خود دست بردارد تا پس از چندین مرتبه که شمشیری به سوی آن حضرت کشیدند او را به زهر مسموم و شهید ساختند صلی الله علیه و علیه السلام ابداً ما بقیت و بقی اللیل و النهار.

شیعه ایمان به خداوند متعال و ملائکه و رسل و کتب آسمانی و روز قیامت و قضا و قدر و بدا دارد - شیعه تصدیق و اعتراف دارد که پیغمبر خاتم حضرت محمد رسول خدا در تمام آنچه که از آسمان فرود آمده می باشد.

قلب شیعه اذعان دارد که عبادات و معاملات و اوامر و نواهی و خضوع و انقیاد ظاهراً و باطناً متبع و به همین جهت در زبان شهادت به حقیقت وقوع آن می دهد.

شیعه امامیه معتقد است که تعالیم اسلام سه نحو می باشد: عقاید - عبادات - قوانین مقرر که حفظ سلسله نظام بشر بر آن مبتنی است.

قوانین عبارت است از معاملات - حقوق متبادله - اصول اداره شئون مسلمین که محیط دین اسلام در تمام نقاط کره زمین در هر جمع و جامعه ای از لحاظ شئون دنیوی و سیاست مدن و احکام و حقوق اجتماعی و آموزش و پرورش بر حسب زمان و مقیاس سطح اندیشه و فکر و رقاء ملی می تواند از آن قوانین به حد کمال استفاده نماید و با تطورات ملل جهان تطور و سیر کمالی قانون را دریابد. فقه اسلام عبارت است از عبادات - احکام - عقود - ایقاعات که در فقه شیعه از طهارت تادیات مضبوط است.

شیعه امامیه معتقد است که دین اسلام جز علم و عمل نیست دین اسلام جز وظایف عقل و جسد نیست شیعه به تمام اصول عقیده و ایمان دین اسلام معتقد و به فروع آن از دستور خاندان نبوت عاملست.

در کتاب معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام روایت می کنند که یکی از اصحاب آن حضرت عرض کرد: «ان من موالیکم من یعملون بالمعاصی و یقولون نرجو».

بعضی از دوستان شما اعمال ناشایستی می کند و می گویند امیدواریم به آموزش یعنی آموزش را مرهون دوستی اهل بیت می دانند و

مرتکب زشت کاری می شوند.

آن حضرت فرمود: «كذبوا والله ليسوا من موالينا فان من رجعي شيئا عمل له و من خاف من شيىء هرب منه.» حضرت صادق علیه السلام فرمود به خدا قسم که دروغ می گویند از دوستان ما نیستند.

زیرا هر که چیزی را بخواهد باید برای به دست آوردن آن مجاهده نماید و از هر چیز بترسد از او بگریزد و پرهیز کند.

یعنی پیروان ما که شیعیان باشند باید برای به دست آوردن رضای خدا و بخشش پروردگار آنچه که موجب آمرزش می شود و آنچه که سبب ترضیه خاطرها می باشد مبارزه کند محبت ما تنها برای آمرزش کافی نیست باید اصول عقاید و فروع احکام هم چنان با تقوی و پرهیزکاری عمل شود که «انما يتقبل الله من المتقين» آنگاه دوستی و محبت ما راهنمای سعادت است برای ایشان.

در روایات دیگر هم از این گونه مباحث بسیار است که می فرماید جای خلافتکار در جهنم است اگر سید قریشی باشد و پرهیزکار در بهشت است اگر سیاه حبشی باشد.

و نیز شیعه را به کسی اطلاق می کند که قدم به قدم بدون افراط و تفریط تابع و مطیع اوامر اهل بیت اطهار (ع) بوده باشد.

پس با این مقدمه فقط صرف امید - صرف مسلمانی - صرف تظاهر و ریاکاری از نظر نتیجه امیدبخش نیست.

در امامت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام گویند:

ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود در تفسیر آیه «هل يستوي الذين يعلمون و الذين لا يعلمون» (1).

فرمود نحن الذين يعلمون و عدونا الذين لا يعلمون و شيعتنا اولوالالباب .

ص: 835



## علل و عوامل مسبب تجلی مذهب جعفری

اول فتنه ای که در اسلام رخ داد بعد از سقیفه... بود که عمر برای روی کار آوردن عثمان تشکیل داد. اگرچه باید این فتنه را از متفرعات سقیفه بنی ساعده دانست ولی مخالفین این شورا زیاد هستند اکثر علماء و مورخین به نظر کینه و بغضاء و غدر و حيله به این شوری تلقی می کنند و لذا پس از شوری بسیاری از مردم به اختلاف پرداختند که چگونه افضل اصحاب در سیاست عقب رفت و مفضل تقدم یافت.

همیشه علاقه مندان به مقام و منصب متحد و متفق بودند و برای سوار شدن بر گردن ملت دست به دست هم می دادند ولی اهل حق از خدا می ترسیدند و مقامی که حق آنها نبود مطالبه نمی کردند.

پس از شورای منتخب عمر و روی کار آمدن عثمان مردم مسلمان دو دسته شدند يك دسته شیعه علی بن ابیطالب و دسته دیگر شیعیان عثمان که اکثریت آنها را بنی امیه تشکیل می دادند و آن اختلافات به شرحی که دیدیم به کشته شدن عثمان منجر گردید این اختلاف سابقه داشت و از خونخواهیهای جاهلیت سرچشمه می گرفت و شرح آنرا در کتاب سیدالشهداء درباره بنی امیه در تاریخ نگاشتیم و علی بن ابیطالب را به همین حساب کشتند و حتی سیدالشهداء هم به این حساب کشته شد (1).

و دلیل این حقیقت شعر است که یزید بن معاویه در کشتن سیدالشهداء گفت لست من خندق ان لم انتقم

من بني احمد ما كان فعل لعبت هاشم بالملك فلا

خبر جاء ولا وحي نزل قد قتلنا القوم من ساداتهم

و عدلنا مثل بدر فاعتدل معاوية جنگهای جمل و صفین و نهروان را روی همین بغض و کینه تعصب جاهلیت به میان آورد تا اولاد علی را کشت و خود به قهر و غلبه بر ملت اسلام سلطه یافت و اهل شام را علیه علویین تربیت کرد عراقیین هم علیه شامیین قیام کردند و این جنگهای عراق و شام دامنه وسیعی داشت تا اوایل قرن دوم ادامه یافت و یکی از بنی ضبه که در جنگ جمل با علی (ع) جنگید و بغض و دشمنی خود را ظاهر گردانید و گفت. نحن «بنی ضبه» اعداء علی

ذاك الذي يعرف قدما بالوصي وفارس الخيل علي عهد النبي

ما انا عن فضل علي بالعمي لكنني انعي ابن عفان التقى

ان اولي طالب الثار الولي مفادش این است که ما دشمن علی هستیم با آنکه می دانیم او فارس حجاز بوده و در عهد پیغمبر فضیلتی داشته ولی به انتقام خون عثمان قصاص می کنیم و یکی از روایات جاهلیت می گوید طلحه به مسیلمه گفت یا مسیلمه اشهد انك كذاب و ان محمدا صادق و لكن كذاب ربيعه احب الينا من صادق مضر

گفت می دانم تو دروغگویی ربیعه هستی و محمد راستگویی قبیله مضر است ولی دروغگویی ربیعه نزد من بهتر از راستگویی قبیله مضر است.

این خبر عصبیت جاهلیت و خصومت دیرین آنها را نشان می دهد.

شیخی از ازد گفت مردی را در طواف خانه خدا دیدم پدرش را دعا می کند ولی از مادرش نامی نمی برد گفتم چرا مادرت را فراموش کردی گفت او از قبیله تمیمه است - این اندازه تعصب جاهلیت مؤثر بود.

همین خصومت نژادی و تیره گوی بین علویین و امویین ادامه یافت تا رسید بین امویین و عباسیین به شرحی که دیدیم که بنی امیه هزاران هزار از علویین و هاشمیین و عبدالمطلبیین را کشتند و بنی عباس هم که به حکومت رسیدند هزارها از آل سفیان و آل مروان را به قتل رسانیدند و در اوایل قرن دوم بنی زبیدی و بنی حسن و علویین و عباسیین نیز از یک طرف و امویین و مروانیین و زیادیین از طرف دیگر باز به جنگها پرداختند و دنبال همان خونخواهی را گرفتند.

در این عهد شیعه که به همه هواخواهان این قبایل اطلاق می شد منحصر به شیعه علویین گردید و آنها همه از میدان بیرون رفتند و بنی عباس از فرط خصومت با دو جبهه جنگ کردند یکی امویین و دیگر علویین عموزادگان خودشان و دیدیم که امامین صادقین را کشتند و قبر امام حسین را به آب بستند در حالی که منصور به احادیث فضل و برتری علی بن ابیطالب استناد می کرد.

امام جعفر صادق علیه السلام در این عوامل سکوت داشت و اعمام خود را از نزاع و جنگ و خروج و قیام منع می فرمود - و خود در حالی که آنها به اختلاف سیاسی مشغول بودند به نشر علم و معارف پرداخت و غرض اصلی دین که ابلاغ احکام حلال و حرام بود شروع و تجدید فرمود.

بنابراین یکی از عوامل ظهور مکتب جعفری سیاست متضاد عرب بود و دیگر بروز و ظهور عقاید و افکاری که روی همان مبانی پیدا شده بود بنی عباس به عموزادگان خود هم ترحم نکردند و همان بغض و عداوت آنها بیشتر سبب توجه مردم به نشر حقایق دینی گردید.

منصور امام صادق را مسموم کرد و هارون موسی بن جعفر را در زندان مسموم ساخت و همین مسمومیت و مظلومیت بیشتر نسل بعد را متوجه تعلیم و تربیت آنها نموده و علما به نشر معارف آنها همت گماشتند.

یکی دیگر از عوامل تکون و بسط مکتب جعفری ورود فلسفه یونان در اسلام بود که عقاید مردم را مغشوش و منحرف و مشتت ساخت و نحل و آرائی پدیدار گردید و زندقه و الحاد پیش آمد ناگزیر امام صادق باید به این اختلاف عقاید خاتمه دهد و خط سیر فکری مسلمین را به راه صواب هدایت فرماید این هم یک عامل بسیاری قوی برای سازمان مکتب جعفری گردید

جنگهای حزبی و مبارزات عقیده و آراء به شدت شیوع یافت و چماق تکفیر از هر طرف بلند می شد دلیل و برهان کمتر بود - مکتب جعفری با منطقی مستدل به این جنگها خاتمه داد - به شرحی که دیدیم همه علماء او را افقه و اعلم خلق زمان شناختند.

با این ترتیب دیدیم که تأثیر سیاست در تکوین مذهب اهل بیت موجب تمایل مردم به آنها شد و علم و حلم و اخلاق فاضله اهل بیت مؤید این جاذبه گردید و قلوب صافیه شافیه به مهبط عواطف آنها جا می گرفت و هر کس در این خاندان دل می بست چون واسطه دل بستن علم و تقوی و فضیلت و کمال بوده دیگر بر کندن آن جز با جان میسر نبود.

قدرت فلسفه یونان هم با همه عرفان منطقی در مقابل منطلق مستدل زبان وحی نیروئی نداشت - بلکه یک اضطراب و تشویش بر پا می کرد تا در نتیجه ورود فلسفه یونان زندقه پیش آمده الحاد رواج یافت و حضرت امام جعفر صادق (ع) برای ریشه کن نمودن این عقیده فاسد شروع به افاضات علمی و احتجاجات برهانی فرمود و به طریق علم و منطلق مستدل تار و پود فلسفه یونان را از هم جدا ساخت و حکمت توحید را به جای آن تعلیم فرمود

همین حقیقت مستدل بود که سبب هجوم روات اخبار شد و مردانی روشن فکر با نبوغ مطلع - سخن سنج پیدا شدند مردانی موثق - معتمد - موجه شروع کردند این منطق را اشاعه دادن و در موقعیت علمی و روایتی خود از منطق امام ششم بیان حدیث کردن چه او می فرمود حدیثی ابی عن جدی تا برسد به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جبرئیل و لوح و قلم که منطق مطلق همه ائمه دین بوده و با این منطق احکام اصول دین و فروع را نقل و تعلیم فرموده و لذا به مذهب ائمه امامیه شهرت یافت.

این شهرت و اهمیت و پاکی منطق مستدل محکم در میان شاگردان امام جعفر صادق (ع) رواج یافت و مورد توجه قرار گرفت - به طوری که مالک بن انس که در زمره مذاهب خوارج بود به شاگردی امام ششم افتخار کرد و می گفت حدیثی الثقة و ابن حجر در صواعق می نویسد:

و نقل الناس عن جعفر بن محمد من العلوم ماسارت به الركبان و انتشر صيته في جميع البلدان

و نوح بن دراج برای ابی لیلی نوشت در قضاوت و حکومت علمی مردی را چون جعفر بن محمد ندیدم.

و حافظ ابن عقده در کتاب رجال خود نام چهار هزار نفر روات موثق امام ششم را ضبط کرده است و ابان بن ثعلب می گوید سی هزار حدیث نقل نموده و ابوالحسن بن علی الوشاء می گوید.

ادرکت في هذا المسجد - «یرید مسجد الکوفه» تسعمائة شيخ کلهم يقول حدیثی جعفر بن محمد

قاضی القضاة خوارزمی در کتاب جامع به اسانید خود می نویسد: ابوحنیفه گفت جعفر بن محمد افقه از تمام علمای عصر است به علاوه علم، حلم و تقوی و فضیلت هم دارد که سایرین مانند یحیی بن سعید انصاری و سفیان ثوری و ابن جریج و ایوب سجستانی و ابان بن تغلب و عمرو بن عبید و بسیاری دیگر این پارسائی و تقوی را نداشتند.

در ضعف دولت اموی و نهضت علمی و جنبش فکری مردم آن عصر که افکار عمومی منقلب گردید همه روات و فقها و فضلا اطراف امام صادق را گرفتند و به ساده گی عقاید خود را می گفتند و امام ششم هم بدون هیچ شائبه و یا تندی اخلاق یا تکفیر و راندن آنها را به حقایق امر آشنا می ساخت و بطلان عقاید فاسد را بیان می فرمود و منطق علمی و برهان مستدل قابل قبول را می آموخت و لذا همه بدون اختلاف او را بزرگترین عالم عصر می شناختند.

و یقین می کردند که او خود بحار ذخاریست و پدرانش تا به جدش برسد همه اقیانوس متلاطم علم و فضیلت بوده و در عقیده و ایمان به آنچه می گفتند راسخ و استوار و هیچ گونه اختلافی در تمام سلسله تعلیمات آنها وجود نداشت - و همین جهات موجب تمرکز چهار هزار مرد دانشمند مطلع گردید که همه در پیشگاهش سر تعظیم خم کردند و زانوی ادب بر زمین زدند و افتخار به شاگردیش نمودند.

ص: 836

شيخ طوسى، در رجالش، او را از اصحاب حضرت باقر (ع) شمرده، و گويد: عباد بن صهيب، بصرى، عامى است. (1).

و در جاي ديگر او را از اصحاب حضرت صادق (ع) مي داند. (2).

و در فهرست مي فرمايد: عباد بن صهيب ثقه است و كتابي دارد كه جمعي از بزرگان، مانند ابن ابي عمير، آن را ذكر کرده اند. (3).

نجاشي گويد: عباد بن صهيب، ابوبكر التميمي، بصرى، ثقه است. او از امام صادق (ع) روايت کرده، و كتابي نيز دارد. (4) عباد بن صهيب، ثقه است، و به گفته حماد بن عيسى، دوست حديث از امام صادق (ع) آموخته است. (5).

گر چه كشي روايتي از او، درباره اعتراض به پوشش و لباس حضرت صادق عليه السلام، نقل کرده (6) و مرحوم پدرم نيز در تحفة الاحباب به آن اشاره مي كند، ليكن بايد گفت كه اين روايت مربوط به عباد بن كثير مي باشد نه عباد بن صهيب، چنانكه مرحوم پدرم خود، در سفينه، اين روايت را به عباد بن كثير ارتباط مي دهد:

از عبدالله بن سنان چنين نقل شده كه گفت: از امام صادق (ع) كه فرمود: در بين طواف بودم كه ناگاه مردى لباسم را كشيد، ديدم عباد بن كثير است، ديدم عباد بن كثير است، گفت: اي جعفر! شما، مثل اين جامه را مي پوشى، با اين مقام و منزلت و بستگي كه به اميرالمؤمنين علي (ع) داري؟! گفتم: اين جامه فوقبي (7) است كه به يك دينار خريده ام، و جدم اميرالمؤمنين در زماني بود كه غير آن لباسي براي او مقتضي نبود؛ و من اگر لباس را امروز بپوشم، مردم مي گویند: جعفر، متظاهر و رباكار است، مثل عباد بن كثير. (8).

در كافي، از عباد بن صهيب نقل شده كه گفت: امام صادق (ع) فرمود: خداوند فرمايد: هر گاه كسي كه مرا شناخته نافرمانى ام كند، كسي را كه مرا شناخته بر او مسلط كنم. (9).

ص: 837

1- رجال الطوسى، ص 131.

2- رجال الطوسى، ص 240.

3- فهرست طوسى، ص 176.

4- رجال نجاشى، ص 208.

5- رجال كشي، ص 268.

6- رجال كشي، ص 335.

7- منسوب به فرق كه نام محلي است كه در آن جا لباس سفيد از كتان مي بافتند.

8- سفينة البحار، ج 2، ص 145.

9- اصول كافي، ج 2، باب الذنوب، ص 211.

## عبدالرحمن بن حجاج بجلي کوفي، ابو عبدالله

فروشنده سابري (1)، متهم به مرام کيسانيه (2)، ثقه و جليل القدر (3)، استاد صفوان بن يحيي و از اصحاب حضرت صادق (4) و حضرت موسي بن جعفر (5) عليهم السلام بوده و از طرف امام صادق (ع) وکالت داشته (6)؛ و از مذهب کيسانيه به حق رجوع کرده؛ و حضرت ثامن الحجج (ع) را ملاقات کرده است. (7).

شيخ طوسي، در رجالش، او را ذکر کرده و گفته: کتابي دارد (8) که بزرگاني چون صفوان و ابن ابي عمير از او نقل کرده اند. (9).

نجاشي گفته: عبدالرحمن بن حجاج، اهل کوفه و فروشنده سابري، و ساکن بغداد، و مرمي به کيسانيت، و از حضرت صادق و حضرت کاظم عليهم السلام روايت نموده، و بعد از امام هفتم زنده بود و رجوع به مذهب حق کرد، و امام هشتم را نيز ملاقات نموده، و ثقه جليل القدري است. (10).

او در زمان حضرت رضا (ع) با ولايت از دنيا رفت. و روايت شده که حضرت ابوالحسن (ع) (11) شهادت بهشت براي او داده (12)، و حضرت صادق (ع) به او مي فرمود که تکلم کن با اهل مدينه، همانا من دوست مي دارم که در رجال شيعه مانند تو را ببينند. (13).

از آن جايي که امام صادق (ع)، اين عبارت را فقط در مورد معدودي از اصحاب خود، همچون ابان بن تغلب، به کار برده، مبرز بودن او در بين اصحاب و نيز قدرت کلامي اش معلوم مي شود. (14).

و هم از آن جناب روايت شده که هر که در مدينه از دنيا برود، خداوند او را مبعوث فرمايد در آئين روز قيامت، و از جمله ايشان است: يحيي بن حبيب، ابو عبيده حذاء، و عبدالرحمن بن حجاج. (15).

و اما آن خبري از ابوالحسن (ع) که ذکر فرمود عبدالرحمن بن حجاج را، و فرمود: «لثقل علي الفؤاد» (16) که ظاهرش ذم است، و ليکن توجيه شده به اينکه شايد سنگيني او بر دل مخالفين بوده. و ممکن است سنگيني اين دو کلمه باشد: «عبدالرحمن» و «حجاج» چه آن که عبدالرحمن، نام عبدالرحمن ابن ملجم مرادي، قاتل اميرالمؤمنين (ع)، و حجاج، نام حجاج بن يوسف ثقيفي که قاتل ذريه پيغمبر اکرم صلي الله عليه و آله بوده. و شايد معني حديث اين باشد که او موقعيتي در نفوس و دل ها داشته. و الله العالم.

نويسنده گويد: نامهاي دشمنان اميرالمؤمنين (ع)، نزد اهل بيت آن بزرگوار، و بلکه نزد شيعيانشان، و دوستانشان، ثقييل و مکروه است.

سبط ابن جوزي، در تذکره، در ذکر اولاد عبدالله بن جعفر بن ابيطالب گفته: هيچ کس از بني هاشم فرزند خود را معاويه نام نهاد، مگر عبدالله بن جعفر بن ابيطالب، و چون اين نام را بر فرزند خود گذاشت، بني هاشم با او قطع رابطه کردند و تا زنده بود با وي سخن نگفتند. (17).

نويسنده گويد: چون عبدالله به معاشرت با بني اميه مبتلا بود، به جهت مماشات يا به ملاحظه ديگر اين نام را بر فرزند خود نهاد؛ و شايد جاي اعتراض بر عبدالله نباشد، چون بزرگ تر از عبدالله، نام بدتر از معاويه را، بنا بر پاره اي از ملاحظات، بر فرزند خود گذاشت.

و اما عکس آن: مسروق روايت کرده که وقتي در نزد حميراء (عائشه) نشسته بودم و با من صحبت مي کرد که ناگاه غلامي را خواند که سياه رو بود و به او عبدالرحمن مي گفت: چون غلام حاضر شد، حميراء رو به من کرد و گفت: مي داني براي چه اين غلام را عبدالرحمن نام

نهادم؟ گفتیم: نه. گفت: از جهت محبت و علاقه ام به عبدالرحمن بن ملجم. (18).

در کتاب کافی، از عبدالرحمن بن حجاج نقل شده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: از دو صفت پرهیز که هر کس هلاک شد از آن جهت بود: پرهیز از اینکه طبق رأی و نظر خویش به مردم فتوی دهی؛ یا به آن چه نمی دانی عقیده دینی پیدا کنی. (19).

و نیز در کافی، از عبدالرحمن بن حجاج نقل شده که گفت: حضرت موسی بن جعفر (ع) به من فرمود: پرهیز از نردبانی که بالا رفتنش آسان و پایین آمدنش دشوار است.

عبدالرحمن بن حجاج در ادامه آن گفت: و حضرت صادق (ع) می فرمود: نفس را به میل و خواهش خود رها مکن، زیرا که نابودی اش در خواهش آن است؛ رها کردن نفس به آن چه خواهد، برای آن درد، و جلوگیری از آن چه خواهد، درمان آن است. (20).

ص: 838

- 1- پارچه های نازکی که در سابور فارس بافته می شد.
- 2- کیسانیه، گروهی منسوب به کیسان، یعنی مختار، بودند که بعدها به زیدیه آمیختند.
- 3- فهرست طوسی، ص 180 - خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص 56.
- 4- رجال الطوسی، ص 230.
- 5- رجال الطوسی، ص 353.
- 6- کتاب الغیبة، طوسی، ص 210 - خلاصه، علامه حلی، ص 56، بحار الانوار، ج 47، ص 343.
- 7- کتاب الغیبة، طوسی، ص 210 - خلاصه، علامه حلی، ص 56 -، بحار الانوار، ج 47، ص 343.
- 8- رجال الطوسی، ص 353.
- 9- فهرست طوسی، ص 180.
- 10- رجال نجاشی، ص 165.
- 11- در فهرست طوسی است که امام صادق (ع) برای او شهادت بهشت داد.
- 12- رجال کشی، ص 374.
- 13- رجال کشی، ص 374.
- 14- الامام الصادق، محمد حسین مظفر، ج 2، ص 165.
- 15- فروع کافی، ج 4، کتاب الحج، ص 558.
- 16- بر دل سنگین است - رجال کشی، ص 374.
- 17- تذکرة الخواص، ابن جوزی، ص 200.
- 18- سفینة البحار، ج 2، ص 297 - تحفه الاحباب ص 167.
- 19- اصول کافی، ج 1، نهی از ندانسته گویی، ص 33.
- 20- اصول کافی، ج 2، پیروی از هوای نفس، ص 252.

## عبدالله بن ابی یغفور عبدي کوفي

شیخ طوسي (ره) او را از اصحاب حضرت صادق (ع) شمرده و نام وي را «واقد» یا «وقدان» گفته است. (1).

شیخ نجاشي (ره) گوید: عبدالله بن ابی یغفور نامش واقد یا وقدان بوده و کنیه اش ابو محمد است. او ثقه و جلیل القدر بوده، و بین اصحاب و در نزد حضرت صادق (ع) موقعیتی خاص داشته، و در ایام حیات امام از دنیا رفته است. (2).

او کتابی دارد که اصحاب آن را از او روایت می کنند. (3).

در وجیزه و بلغه او را توثیق کرده اند (4)، و در رجال کشي روایاتی درباره اش نقل شده که ما بعضی از آنها را ذکر می کنیم:

شیخ کشي، از حمدویه، از ابو حمزه معقل عجلي، از عبدالله بن ابی یغفور روایت کرده که گفت: وقتی به حضرت صادق (ع) عرض کردم: به خدا سوگند، اگر شما اناری را دو نصف کنی و بگویی این نصف حرام است و این نصف حلال؛ شهادت می دهم که آن چه را گفתי حلال است حلال، و آن چه را که گفתי حرام، حرام است. حضرت دو مرتبه فرمود: خدا تو را رحمت کند. (5).

و در روایت دیگر، حضرت صادق (ع) فرمود: من نیافتم احدي را که قبول کند سفارش مرا، و اطاعت نماید امر مرا، مگر عبدالله بن ابی یغفور. (6).

از زید شحام روایت شده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: من نیافتم کسی را که اطاعت کند فرمان مرا، و گفته مرا بپذیرد، و قدم به دنبال یاران پدرم بردارد، مگر دو نفر که خدا هر دو را رحمت کند: یکی عبدالله بن ابی یغفور و دیگری حمران بن اعین؛ آن دو نفر مؤمن خالص و از شیعیان ما می باشند؛ نامهای آنان در کتاب اصحاب یمین است که خداوند آن کتاب را به محمد صلي الله عليه و آله مرحمت فرموده. (7).

در کافی، از ابی کهمس روایت شده که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: عبدالله بن ابی یغفور به شما سلام می رساند، فرمود: بر تو و بر او سلام باد؛ چون نزد عبدالله رفتی سلامش رسان و به بگو، جعفر بن محمد بن تو می گوید: در آن چه علی نزد رسول خدا (ص) به مقام رسید، بنگر، و ملازمش باش؛ همانا علی نزد رسول خدا (ص) به سبب راستگویی و ادای امانت به آن مقام رسید. (8).

عبدالله بن ابی یغفور گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: مبادا مردم تو را نسبت به خودت بفریبند، که همانا امر (نتیجه اعمال) به تو خواهد رسید نه به آنان؛ و نباید روزت به چنین و چنان سپری شود، که همانا کسی با تو هست که اعمال تو را حفظ و ضبط می کند؛ و خوبی اندک را کم مشمار که فردا روز آن را به صورتی خواهی دید که تو را شادمان کند، و بدی اندک را کم مشمار که فردا روز آن را به صورتی خواهی دید که تو را ناراحت سازد؛ و کار نیک کن که من ندیدم چیزی را که پی جوتر و سریعتر باشد از کار نیکی که به دنبال گناه گذشته ای انجام گیرد، پروردگار جل اسمه می فرماید: «ان الحسنات يذهبن السيئات ذلك ذكرى للذاكرين» (9) - همانا نیکی ها، بدی ها را از بین می برند، و این یادآوری است از برای اهل ذکر - (10).

در کافی، از ابن ابی یغفور، از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: مردم را با غیر زبان (بلکه با کردار) خویش به خیر و نیکوکاری دعوت کنید؛ مردم باید کوشش در عبادت و راستگویی و پرهیزکاری شما را ببینند. (11).

روایت شده که ابن ابی یعفور موقعی برای ادای شهادت، به محضر ابویوسف قاضی، رفت. ابویوسف گفت: آرزو نمی‌کنم برایت چیزی بگویم، چون همسایه منی و جز راستی و عبادت طولانی شب، از تو چیزی معهود نیست، الا یک خصلت. عبدالله گفت، آن چیست؟ گفت: تمایل تو به شیعه گری! ابن ابی یعفور به طوری گریه کرد که اشکش جاری گشت، و گفت: مرا به مردمی نسبت دادی که می‌ترسم از آنان نباشم. ابویوسف شهادتش را پذیرفت. (12).

ابن ابی عمیر گوید: ابن ابی یعفور و معلی بن خنیس در نیل بودند - در زمان امام صادق (ع) - که راجع به ذبائح یهودیان اختلاف کردند. معلی از ذبیحه یهودیان بخورد و ابن ابی یعفور احتیاط کرد و از خوردن خودداری نمود. هنگامی که به محضر امام صادق (ع) شرفیاب شدند و جریان را عوض کردند، حضرت عمل ابن ابی یعفور را تأیید کرد و معلی را خطا کار دانست. (13).

و بالجمله، در ایام حیات امام صادق (ع)، در سال طاعون، ابن ابی یعفور وفات کرد. بعد از فوت، او حضرت صادق (ع) برای مفضل بن عمر، مرقومه ای نوشته، تمام آن مدح و ثناء و ترضیه است از ابن ابی یعفور، به کلماتی که دلالت دارد بر جلالت شأن او به مرتبه ای که عقل حیرت می‌کند (14)، و چگونه این طور نباشد در حالی که او از حواریین امام باقر (ع) و امام صادق (ع) به شمار رفته (15)، رحمه الله و رضوانه علیه و احشرنا معهم بحق محمد و آله الطاهرین، آمین یا رب العالمین.

ص: 839

- 1- رجال الطوسی، ص 223.
- 2- رجال نجاشی، ص 147 - خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص 53.
- 3- رجال نجاشی، ص 147 - خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص 53.
- 4- تنقیح المقال، ج 2، ص 166، ردیف 6730.
- 5- رجال کشی، ص 215.
- 6- رجال کشی، ص 213 - و نیز در ص 215، روایت دیگری از امام صادق (ع) نقل شده که به ابواسامه، زید شحام، فرمود: و الله، نیافتم احدی را که اطاعت کند و گفته مرا بپذیرد، مگر یک نفر، رحمة الله علیه، و او عبدالله بن ابی یعفور بود؛ هرگاه من او را فرمانی می‌دادم یا سفارشی می‌کردم، فرمان مرا اطاعت می‌کرد و گفته مرا می‌پذیرفت.
- 7- اختیار معرفة الرجال، ص 180.
- 8- اصول کافی، ج 2، باب راستگویی، ص 85.
- 9- سوره هود، آیه 114.
- 10- امالی شیخ مفید، مجلس 23، ح 3.
- 11- اصول کافی، ج 2، باب راستگویی، ص 86.
- 12- سفینة البحار، ج 2، ص 124.
- 13- رجال کشی، ص 214. سید مرتضی (ره)، در مسائل الطرابلسیات، داستان را به گونه دیگر نقل کرده است (سفینة البحار، ج 2، ص 255).
- 14- رجال کشی، ص 215 - 214.
- 15- اختیار معرفة الرجال، ص 10.



كوفي، ثقة و جليل القدر (1) و از بزرگان اصحاب حضرت امام صادق (ع) است (2)؛ و او خازن منصور و مهدي و هادي و رشيد عباسي بوده. (3).

حضرت صادق (ع) درباره او فرمود: «اما انه يزيد علي السن خيرا» (4)، شايد منظور اين باشد كه آن چه از عمرش مي گذرد بر ايمان و تقوايش افزوده مي گردد.

علامه مامقاني او را تجليل و توثيق مي نمايد. (5).

او داراي كتابي است كه عده اي از بزرگان از او نقل کرده اند. (6).

شيخ مفيد (ره)، از عبدالله بن سنان نقل کرده كه امام صادق (ع)، در تفسير گناهان، فرمود: «الذنوب التي النعم البغي، و الذنوب التي تورث الندم القتل، و الذنوب التي تنزل النقم الظلم، و الذنوب التي تهتك الستر شرب الخمر، و الذنوب التي تحبس الرزق الزنا، و الذنوب التي تعجل الفناء قطيعة الرحم، و الذنوب التي تظلم الهواء و تحبس الدعاء عقوق الوالدين» - گناهاني كه نعمت ها را دگرگون سازند، تجاوز به حقوق ديگران است، و گناهاني كه پشيماني به بار آورند، قتل و آدمكشي است، و آن گناهاني كه عقوبتها نازل كنند، ظلم و ستم است، و آن گناهاني كه پرده را بدرند، شرابخواري است، و آن گناهاني كه روزي را نگهدارند (و آن را كم كنند) زنا است، و آن گناهاني كه به سرعت نابود كنند، قطع رحم است، و آن گناهاني كه فضا را تيره و تار سازند و مانع استجابت دعا شوند، آزردن پدر و مادر است. (7).

ص: 840

---

1- رجال كشي، ص 350 - فهرست طوسي، ص 191 - خلاصة الاقوال، علامه حلي، ص 52.

2- رجال الطوسي، ص 225.

3- رجال نجاشي، ص 148 - خلاصه، حلي، ص 52.

4- رجال كشي، ص 350.

5- رجال مامقاني، ج 2، ص 186، ردیف 6892.

6- فهرست طوسي، ص 192.

7- اختصاص، مفيد، ص 238.

مرحوم شيخ طوسي او را از اصحاب حضرت باقر (1) و حضرت صادق (2) عليهم السلام شمرده است.

و شيخ نجاشي گفته که او از اصحاب امام باقر و صادق و موسي بن جعفر عليهم السلام است، و سپس او را توثيق و تجليل فرموده است. (3).

و او همان است که امام صادق (ع) به وي فرمود: ملڪي است که به تو شعر را القاء مي کند، و من آن ملك را مي شناسم. (4).

در کافي، از عبدالله بن غالب روايت شده که امام صادق (ع) فرمود: سزاوار است مؤمن داراي هشت خصلت باشد: 1 - در گرفتاريهاي سخت با وقار باشد 2 - به هنگام بلا شکيبا باشد 3 - در نعمت و آسائش سپاسگزار باشد 4 - به آن چه خدا روزي اش کرده قانع باشد 5 - به دشمنان ستم نکند 6 - به خاطر دوستان مرتکب گناه نشود 7 - تش از او در زحمت باشد 8 - مردم از او در آسائش باشند. همانا دانش، دوست؛ حلم، وزير؛ صبر، سرلشکر؛ رفق، برادر؛ و لين، پدر مؤمن است. (5).

ص: 841

1- رجال الطوسي، ص 131.

2- رجال الطوسي، ص 227.

3- رجال نجاشي، ص 154 - خلاصة الاقوال، علامه حلي، ص 51.

4- رجال الطوسي، ص 131 - رجال کشي ص 288 - خلاصه، علامه، ص 51.

5- اصل کافي، ج 2، باب علامات و صفات مؤمن، ص 181.

در ابتدا رأي زیدیه (1) داشت. (2).

او در سفری به مکه، به مجلس عبدالله بن حسن رفت تا از او، درباره کار خود، سؤال نماید، و چون پاسخی نشنید، به خدمت حضرت صادق (ع) شرفیاب شد. حضرت پس از دادن پاسخ، برای هدایتش، اخباری از واقعه ای که برای او اتفاق افتاده بود بیان فرمود. لاجرم نور امامت بر قلبش تأییدن گرفت، و چون از خدمت آن حضرت بیرون آمد، به رفیق خود، عمار سجستانی، گفت: شهادت می دهم که این مرد عالم آل محمد (ص) است، و آن چه من تا به حال بر آن بودم باطل بود، و صاحب امر امامت همین جناب است. (3).

کلینی (ره)، در اصول کافی، از محمد بن جمهور، نقل کرده که شخصی به امام صادق (ع) عرض کرد: در دفتر عبدالله نجاشی، حاکم اهواز و فارس، بر عهده من خراجی است و او از کسانی است که به فرمانبرداری از شما معتقد است؛ اگر صلاح بدانید برایش نامه ای بنویسید. حضرت مرقوم فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم سر اھاك يسرك الله» - برادرت را شاد کن تا خدا تو را شاد کند -

همین که نام امام صادق (ع) به عبدالله نجاشی رسید، آن را بوسید و بر چشم گذاشت و گفت: حاجت چیست؟ آن مرد گفت: در دیوان شما خراجی بر من است. نجاشی گفت: چه مقدار است؟ مرد گفت: ده هزار درهم. نجاشی دفتردارش را خواست و دستور داد از حساب شخصی خودش پرداخت شود؛ و بدین ترتیب بدهی آن مرد را از دفتر دیون خارج کرد، و برای سال بعد هم همان مقدار خراج را به نام خودش ثبت کرد، و آن گاه رو به مرد کرد و گفت: آیا تو را شاد کردم؟ مرد گفت: آری. سپس دستور داد تا به او مرکبی و کنیزی و غلامی و یک دست لباس دادند و در هر بار از او می پرسید که آیا تو را شاد کردم؟ و او در جواب می گفت: آری، قربانت. و هر چه او می گفت آری، نجاشی می افزود تا از عطا فراغت یافت، آن گاه گفت: فرش این اتاق را هم که، در لحظه دریافت نامه مولایم، زیر پایم بود بردار و ببر، و بعد از این هم، هر گاه نیازی داشتی پیش من آی.

چون آن مرد به خدمت امام صادق (ع) رسید و جریان را، چنان که واقع شده بود، گزارش داد، حضرت مسرور شد. مرد گفت: یا ابن رسول الله، گویا نجاشی با این رفتارش، در مورد من، شما را نیز شادمان کرد؟ فرمود: آری به خدا، به یقین او، خدا و پیغمبرش را نیز شادمان کرد. (4).

ص: 842

1- زیدیه، معتقدین به امامت زید بن علی بن الحسین می باشند، و بر سر وراثت، و وصیت، و نص در امر خلافت، با شیعه امامت اختلاف ورزیدند. گفتند: آن کس که از نسل فاطمه علیها السلام به شمشیر قیام کند، و عالم و شجاع و سخی باشد، امام است، از فرزندان حسن بن علی (ع) و یا از اولاد حسین بن علی (ع) باشد. با این حال در میان زیدیه نیز دسته هایی چند پدید آمد که هر دسته اعتقادی منحصر به خویش یافت.

2- رجال نجاشی، ص 147 - خلاصه، علامه حلی، ص 54.

3- رجال کشی، ص 291. (تلخیص یافته).

4- اصول کافی، ج 2، باب شاد کردن مؤمن، ص 152 - اختصاص، مفید، ص 260 - وسائل الشیعه، ج 12، باب جواز ولایت از طرف ستمگر به سود مؤمنین، ص 142.

از اصحاب امام باقر (1) و صادق (2) عليهمالسلام بوده، و همان است که حضرت صادق (ع)، بعد از وفات او، با گروهی از اصحاب، بر مزار او رفت، و بر او ترحم و دعا کرد. (3).

روایت شده که عبدالملك که گفت: برخاستم از نزد حضرت باقر (ع) در حالی که به هنگام برخاستن از فرط ناتوانی بر دست خود تکیه کرده بودم؛ پس گریستم. حضرت فرمود: چه می شود تو را؟ عرض کردم: امید داشتم که درک کنم این امر را، در حالی که نیرومند باشم.

امام فرمود: آیا راضی نمی شوید که دشمنان شما بکشند یکدیگر را، و شما در خانه های خود ایمن باشید؛ همانا هرگاه وقت رسیدن امر ماشود، عطا می شود به هر نفری از شما نیروی چهل مرد، و دل های شما مانند پاره های آهن می گردد، و چنان باشد که اگر بر کوه ها حمله کنید از جای خود کنده شوند؛ و شما قوام زمین و خزانه داران آن باشید. (4).

و روایت شده که روزی حضرت صادق (ع) به عبدالملك فرمود: چگونه فرزند خود را ضریس نام نهادی؟ عرض کرد: چگونه پدر شما اسم شما را جعفر گذاشت؟ حضرت فرمود: زیرا که جعفر نام نهری است در بهشت، لیکن ضریس اسم شیطان است. (5).

ابن حجر، در تقریب، از عبدالملك یاد کرده و می گوید: او شیعه راستگویی است و در صحیحین (بخاری و مسلم) از او حدیث نقل شده است. (6).

ص: 843

1- رجال الطوسي، ص 128.

2- رجال الطوسي ص 233.

3- رجال کشی، ص 156 - خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص 57.

4- روضه کافی، ح 449، ص 245.

5- رجال کشی، ص 156.

6- تقریب، ج 1، ص 517.

از اصحاب امام صادق (ع) (1)، ثقه، جلیل القدر، و اصلش از کوفه است؛ لیکن چون او و پدر و برادرانش جهت تجارت به حلب می رفتند، حلبی نامیده شدند. (2).

ص: 844

---

1- رجال الطوسی، ص 229.

2- رجال نجاشی، ص 159.

ثقه ای جلیل القدر (1) از اصحاب حضرت صادق (ع) (2)، و از مصاحبین محمد بن مسلم ثقفی است، و نزد اوفقه را آموخته (3) و کتابی دارد که چهار گروه از بزرگان از او روایت می کنند. (4).

در کافی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از ابو حمزه ثمالی روایت شده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: یا دانشمند باش و یا دانشجو و یا دوستدار دانشمندان و چهارمی (دشمن اهل علم) مباش که به سبب دشمنی آنان هلاک شوی. (5).

و نیز در کافی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از حضرت صادق (ع)، از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که فرمود: علامت مشتاق به ثواب آخرت، بی رغبتی نسبت به شکوفه بی ثبات دنیای نقد است. همانا بی رغبتی زاهد نسبت به دنیا، از آن چه خدای عزوجل برایش از دنیا قسمت کرده، کاهش ندهد، اگر چه زهد کند؛ و حرص شخص حریص بر شکوفه دنیای نقد، برایش افزونی نیابد، اگر چه حرص زند؛ پس مغبون کسی است که از بهره آخرت خود محروم ماند. (6).

از احمد بن محمد بن عیسی قمی (7) روایت شده که گفت: به جهت طلب حدیث و اخذ روایت، به کوفه سفر کردم، و در آن جا حسن بن علی و شاء را ملاقات نمودم و از او خواستم که کتاب علاء بن رزین و ابان بن عثمان را برای من بیاورد. همین که آورد، گفتم: دوست دارم که به من روایت این دو کتاب را اجازه دهی. گفت: خدا تو را رحمت کند، چقدر عجله داری، برو از روی آن ها بنویس، بعد سماع کن. گفتم: از حوادث روزگار ایمن نیستم. گفت: اگر می دانستم از برای حدیث، مثل تو طالبی است، هر آینه بسیار اخذ حدیث می کردم؛ چه آن که من درک کردم که در این مسجد، نهصد تن از مشایخ را که هر یک می گفت: «حدثني جعفر بن محمد صلوات الله عليهما». (8).

ص: 845

- 1- خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص 61.
- 2- رجال الطوسي، ص 245.
- 3- رجال نجاشي، ص 211.
- 4- فهرست طوسي، ص 207.
- 5- اصول کافی، ج 1، اصناف مردم، ص 26.
- 6- اصول کافی، ج 2، ذم دنیا و زهد در آن، ص 105.
- 7- ابوجعفر، احمد بن محمد بن عیسی قمی، از اصحاب امام رضا (ع) و شیخ قمیین بوده است. در فهرست ابن الندیم ص 312، آمده است که او دارای کتبی مانند: الطب الكبير، الطب الصغير، و المكاسب می باشد.
- 8- رجال نجاشي، ص 29 - 28 - سفينة البحار، ج 2، ص 656.

علباء به كسر عين.

دراع، سازنده زره و يا فروشنده آن است، و در اين جا نام پدر علباء مي باشد.

مرحوم شيخ طوسي، علباء، را از اصحاب امام باقر (ع) شمرده است. (1).

شيخ كشي، از شعيب عرقوفي، از ابي بصير روايت کرده که گفت: روزي خدمت امام جعفر صادق (ع) شرفياب شدم، حضرت از من سؤال فرمود که آیا به هنگام مرگ علباء حاضر شده بودم؟ عرض کردم: آري، و او مي گفت که شما براي بهشت را ضمانت کرده بوديد، و از من خواست که اين مطلب را يادآور شوم. حضرت فرمود: راست گفته است... (2).

شيخ كشي روايت کرده، از ابي بصير، که علباء اسدي والي بحرين بود، و هفتاد هزار دينار طلا و دواب غلام در آن جا به دست آورد. او تمامي آن ها را به حضرت حضرت صادق (ع) آورد، و عرض کرد: من از جانب بني اميه والي بحرين بوده ام و اين اموال را به دست آورده ام، حال به خدمت شما تقديم مي دارم، به جهت آن که مي دانم خداوند عزوجل از اين ها سهمي براي بني اميه قرار نداده و تمامي آن ها مال شماست. حضرت فرمود: بياور آن ها را. علباء مال ها را محضر حضرت گذاشت. آن جناب فرمود: قبول کرديم، و به تو بخشيديم، و تو را حلال کرديم، و ضامن شديم براي تو بهشت را بر خدا. (3).

ص: 846

1- رجال الطوسي، ص 129.

2- اختيار معرفة الرجال، ص 171. شيخ كشي شبيه اين روايت، با اين تفاوت که ابوبصير به محضر امام باقر (ع) شرفياب مي شود، را نيز نقل کرده است (اختيار معرفة الرجال، ص 200). به روايت علامه حلي، هر دو امام، براي علباء و ابوبصير ضمانت بهشت را نموده اند (رجال علامه حلي، ص 130).

3- رجال كشي، ص 176 - 175 - جامع الروات، ج 1، ص 544. شبيه اين روايت را شيخ طوسي (ره) در باب «زيارات خمس» كتاب تهذيب (ج 4، ص 137) و در باب «ما اباحوه لشيعتهم من الخمس في حال الغيبه» كتاب استبصار (ج 2، باب 32، ص 58) آورده است، با اين تفاوت اساسي که اولاً: آن را به حکم بن علباء (پسر علباء) نسبت مي دهد، ثانياً اموال خدمت امام باقر (ع) آورده مي شود.

ثقه، جليل القدر (1) و از بزرگان علمای شیعه است. (2).

شیخ طوسي، در رجالش، او را از اصحاب امام صادق (ع) شمرده (3)، و در فهرست فرموده: علي بن رئاب كوفي، و ثقه اي جليل القدر است، و اصلي كبير دارد که جماعتي ما را به آن خبر دادند. (4).

نجاشي گفته: علي بن رئاب كوفي است، و از امام صادق (ع) روايت کرده و از امام هفتم (ع) نیز روايت مي کند. او چند کتاب دارد: کتاب وصيت، کتاب امامت و کتاب ديات، که جمعي از بزرگان اين کتاب ها را از او نقل کرده اند. (5).

علامه حلي، در قسم اول از خلاصه، گوید: علي بن رئاب كوفي است، اصلي دارد، و ثقه اي جليل القدر است. (6).

برادرش «يمان» از رؤساي علمای خوارج بود، و در هر سالي سه روز اين دو برادر با هم مجتمع مي شدند و مناظره مي کردند و بعد از هم جدا مي شدند، و ديگر به کلام، حتي به سلام، با هم مخاطبه نمي کردند. (7).

حسن بن محبوب، در هر حدیثي که از علي بن رئاب مي نوشت، پدرش او را تشويق مي کرد. (8).

در کتاب کافي، از حسن بن محبوب، از علي بن رئاب نقل شده که حضرت صادق (ع) فرمود: ما شخصي را مؤمن ندانيم تا آن که از تمامی امر ما پیروي کند و خواهان آن باشد.

همانا ورع از جمله پیروي امر ما و خواستن آن است. پس خود را به آن زينت دهيد، خدا شما را بيامرزد، و به وسيله ورع دشمنان ما در تنگنا بگذاريد و بر آنان غلبه کنيد، خدا به شما رفعت دهد. (9).

ص: 847

1- خلاصة الاقوال، علامه حلي، ص 45.

2- مروج الذهب، مسعودي، ج 3، ص 204.

3- رجال الطوسي، ص 243.

4- فهرست طوسي، ص 221 - فهرست ابن النديم، ص 308.

5- رجال نجاشي، ص 175.

6- خلاصه، حلي، ص 45.

7- مروج الذهب، مسعودي، ج 3، ص 204.

8- اختيار معرفة الرجال، ص 585.

9- اصول كافي، ج 2، باب ورع، ص 63.



ثقه (1)، و از اصحاب حضرت صادق عليه السلام است (2) او كتابي دارد كه عده اي آن را ذكر کرده اند. (3).

و او همان است كه دينش را بر امام صادق (ع) عرضه كرد، و عقايد خود را تذكر داد و حضرت او را تصديق نمود:

شيخ كشي، رحمه الله، از عمرو بن حريث روايت کرده كه گفت: هنگامي كه امام صادق (ع) در منزل برادرش عبدالله بن محمد بود، به خدمتش رسيدم و عرض كردم: فدايت شوم، چه چيز شما را به اين منزل كشاند؟ فرمود: براي تفريح و گردش آمده ام. عرض كردم: فدايت كردم، اجازه مي دهني دينم را به شما عرضه بدارم. فرمود: آري.

عرض كردم: شهادت مي دهم به اينكه شايسته پرستشي، جز خدای يگانه بي شريك، نيست و اين كه محمد صلي الله عليه و آله بنده و فرستاده اوست؛ و روز قيامت آمدني است، و شكي در آن نيست، و اين كه خدا در گورشدگان را برانگيزاند؛ و شهادت مي دهم كه بايد نماز را به پاداشت، و زكات را پرداخت، و ماه رمضان را روزه داشت، و (با شرط استطاعت) حج به جا آورد. و شهادت مي دهم به ولايت حضرت علي بن ابيطالب (ع) بعد از رسول خدا (ص)، و بعد به ولايت حضرت امام حسن (ع) و حضرت امام حسين (ع)، و بعد به ولايت حضرت علي بن الحسين (ع)، و بعد به ولايت حضرت محمد بن علي (ع)، و بعد به ولايت شما، پس از پدر بزرگوارت. شما امامان و پيشوايان من هستيد، من بر اين عقيدة زنده هستم و بر اين عقيدة بميرم و متدين به اين دين مي باشم.

امام صادق (ع) فرمود: اي عمرو! به خدا سوگند، اين دين من و دين پدران من است، و اين همان عقيدة اي است كه در پنهان و آشكار بدان معتقديم. (اما بايد كه به همين اكتفاء نمائي، و طريق تقوي و ورع را التزام نمائي) پس از خدا پروا گير و زبانت را، جز از سخن خير، نگه دار. مبدا بگويي من خود وسيله رستگاري ام شده ام، بلكه اين خداوند است كه تو را هدايت فرموده؛ پس شكر نعمت هايي را كه خدای عزوجل به تو داده بگزار. و از كساني مباح كه چون حاضر باشند، روي و سرزنش شوند، و چون غايب شوند، غيبتشان را نمايند. و مردم را بر دوش خود سوار مكن (آنان را بر خود مسلط مساز و خود را رهينشان قرار مده)؛ زيرا اگر مردم را بر دوش خود سوار كني، استخوان شانۀ ات به شكستن نزديك شود. (4).

ص: 848

1- رجال نجاشي، ص 205.

2- رجال الطوسي، ص 247.

3- فهرست طوسي، ص 243 - رجال نجاشي، ص 206.

4- اصول كافي، ج 2، پايه هاي اسلام، ص 19 - رجال كشي، ص 357 - 356.

از اجلاء اهل قم، و از اصحاب و دوستان امام صادق (ع) (1)، و از محبوبین آن حضرت بوده و حضرت او را بسیار دوست می داشت، و هر وقت بر آن حضرت، در مدینه، وارد می شد از او تقدیر می فرمود، و احوال اهل بیت و خویشاوندان و بستگانش را جویا می شد. (2).

وقتی عمران بر حضرت صادق (ع) وارد شد، آن جناب از او احوالپرسی فرمود و با او نیکویی و بشاشت نمود؛ چون برخاست برود، حماد ناب از آن حضرت پرسید: کیست این شخص که این نحو او مهربانی کردید؟ فرمود: این از اهل بیت نجباء است یعنی اهل قم، که اراده نمی کند ایشان را جباری از جباره، مگر این که خدا در هم می شکند او را. (3).

روایت شده که عمران بن عبدالله، در منی، خیمه های بزرگ زنانه و مردانه با خود داشت، و آنها را برای امام صادق (ع) نصب می کرد. همین که حضرت، با اهل بیت خود، وارد شد، پرسید: این خیمه چیست؟ گفتند: عمران بن عبدالله قمی، این خیمه ها را برای شما درست کرده، حضرت در آن جا منزل کرد، و عمران را طلبید. عمران به حضور رسید و عرض کرد: این خیمه ها همان هایی است که امر کرده بودید برایتان بسازم. حضرت فرمود: این خیمه ها چند از کار در آمده؟ عمران عرض کرد: فدایت شوم، کرباسهای آن را خودم بافته ام و ساخته ام، و برای شما درست کرده ام، و به رسم هدیه تقدیم داشته ام، و دوست دارم که قبول فرمایید؛ و من آن پولی را که برای این کار فرستاده بودید، رد کردم. آن گاه حضرت دست عمران را گرفت و فرمود: از خدا می خواهم که صلوات فرستد بر محمد و آل محمد، و آن که تو و خاندانت را در سایه رحمت خود درآورد، روزی که سایه ای نباشد، جز سایه رحمت او (روز قیامت). (4).

ص: 849

1- رجال الطوسی، ص 256.

2- اختصاص، شیخ مفید، ص 69 - اختیار معرفة الرجال، ص 333 - بحار الانوار، ج 47، ص 336 - 335.

3- اختصاص، شیخ مفید، ص 69 - اختیار معرفة الرجال، ص 333 - بحار الانوار، ج 47، ص 336 - 335.

4- اختصاص، شیخ مفید، ص 68 - اختیار معرفة الرجال، ص 332 - بحار الانوار، ج 47، ص 335.

وي در بين علماي رجال عنواني ندارد، و لهذا به شرح حال او نپرداخته اند، فقط در کتب روايات از وي در چند مورد نام برده شده. علامه مجلسي (ره)، در بحار الانوار، حديث عنوان بصري را که مشتمل بر پنجاهاي مهمي است، نقل کرده که ما متن آن را به شرح زير ذکر مي کنيم:

عنوان بصري گويد: سال ها بود که من از محضر مالک بن انس دانش فرامي گرفتم، ولي در آن روز که حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع) از سفر کوتاه خود به مدینه بازگشت، و من حضورش را ادارک کردم، تصميم گرفتم که در آينده شاگرد ابوعبدالله صادق (ع) باشم و به اين مقام افتخار کنم، ولي امام به من فرمود: از من دست بدار، در خانه من آمد و رفت بسيار است، به علاوه من در شب ها و روزها اوراد و اذکاري دارم که سزاوار است هر کدام به وقت خود انجام شود؛ شما همان طور که در محضر مالک بن انس به کسب معرفت مي پرداختي، از کار خویش دست باز مدار، و مرا به حال خویش بگذار.

از اين امتناع دلم شکست، با اندوه فراوان خانه اش را ترک کردم، و به خانه خویش برگشتم، و به خود گفتم: اگر جعفر بن محمد (ع) در پيشاني من فروغ سعادت مي ديد مرا از پيشگاه خود طرد نمي کرد. شب هنگام به مسجد رسول خدا (ص) رفتم و نماز گزاشتم و به قبر مطهر رسل الله (ص) سلام دادم و بازگشتم؛ و فردي آن روز بار ديگر به روضه رسول (ص) شرفياب شدم و دو رکعت نماز گزاشتم و دست به آسمان بلند کردم و گفتم: «اسألك يا الله يا الله ان تعطف علي قلب جعفر و ترزقني من علمه ما اهتدي به الي صراطك المستقيم»، بار الها از تو مي خواهم قلب جعفر بن محمد (ع) را به من مهربان سازي و از علم او برخوردارم فرمايي تا در روشنايي علم او صراط مستقيم را بشناسم. و از آن جا به خانه ام آمدم. ديگر رغبتي نداشتم که به محفل مالک بن انس پا بگذارم؛ زيرا عشق امام صادق (ع) چنان بن قلب من ريشه کرده بود که جز او و محضر او، همه چيز را از ياد برده بودم و شب و روز در خانه خود به کنج عزلت خزیده بودم، و جز براي نماز از خانه پا بيرون نمي گذاشتم.

بالاخره طاقتم طاق شد، ديدم نمي توانم در اين کنج عزلت قرار بگيرم برخاستم جامه و رداء پوشيدم و رو به سوي خانه امام صادق (ع) نمودم. در خانه او از خدمتکارش اجازه خواستم که امام را ببينم. خدمتکار پرسيد: چه کار داريد؟ گفتم: «السلام علي الشريف»، مي خواهم بر شريف (1) سلام کنم. خدمتکار معذرت خواست، و گفت: اما بر سجاده عبادت ايستاده است و مشغول نماز خواندن است. اندکي به انتظار نشستيم، ديدم، همان خدمتکار بار ديگر آمد و گفت: «ادخل علي بركة الله»، اجازه داد. خوشحال شدم. امام تازه از نماز فراغت يافته بود.

سلام کردم. بر جواب سلام من اضافه کرد: بنشين که مغفرت الهي نصيب تو باد. رو به رويش نشستيم. چند لحظه اي مکث کرد و آن گاه فرمود: کنيه شما چيست؟ گفتم: ابوعبدالله. فرمود: اين کنيه را خدا براي تو ثابت کند، و توفيق رفيقت سازد، چه حاجتي داشتی؟ در دل گفتم: اگر از اين ديدار جز همين دعا بهره ديگري نبرم، براي من همين دعا که در حق من فرمود بس است. دوباره پرسيد: چه مي خواهی؟ گفتم: از درگاه خدا مسئلت کردم که قلب تو را به من مهربان فرمايد، و از علم تو بهره مندم سازد، و اميدوارم دعاي من مستجاب شود و تو با من بر سر لطف و مرحمت درآيي.

امام فرمود: گوش کن اباعبدالله! علم متاعي نسيت که در نتيجه تعلم و تحصيل به دست آيد، «انما هو نور يقع في قلب من يريد الله تبارك و تعالي ان يهديه»، بلکه علم نوري است که پروردگار متعال در قل هاي تهذيب شده بر مي افروزد، و در پرتو همان نور را به راه راست هدايتش مي کند. شما که علم را مي جوئيد، خوب است نخست در نفس خود حقيقت عبوديت را بجوئيد، و بعد علم را به خاطر عمل

فراگیرید، و رموز دانش را از خدا بخواهید تا به شما بازش گذارد. گفتم: «یا شریف». امام صادق (ع) در این جا حرف مرا برید و فرمود: به من شریف نگوئید، به من بگوئید: یا ابا عبدالله.

«قال عنوان: فقلت: یا ابا عبدالله ما حقيقة العبودية؟»

«فقال الامام (ع): ثلاثة اشياء: ان لا يري العبد لنفسه فيما خوله الله ملكا، لان العبيد لا يكون لهم ملك يرون المال مال الله يضعونه حيث امرهم الله به، و لا يدبر العبد لنفسه تدبيرا، و جملة اشتغاله فيما امره تعالي به و نهاه عنه».

گفتم: یا ابا عبدالله، حقیقت عبودیت چیست؟

در جوابم فرمود: حقیقت عبودیت محصول سه خصلت است:

اول: آن که بنده برای خود در این جهان مال و ملکی نشناسد، زیرا بنا به قاعده بندگی و بردگی آن کس که بنده و برده است در برابر مولای خود مالک هیچ، حتی نفس خویش، نیست؛ هر چه دارد همه را مال خدا بشمارد، و در همان راه که با رضای خدا قرین است به مصرفش رساند.

دوم: بنده ای که می خواهد به حقیقت عبودیت برسد نباید به خاطر خویش تدبیر و چاره جویی کند.

سوم: همواره به دین خود بیندیشد و فکر کند که پروردگار او را به چه امر کرده و از چه نهی فرموده است.

هنگامی که بنده، خویشتن را صاحب مال و مالک ملک نشمارد، به مال و ملک دنیا حریص نخواهد بود و از انفاق دینار و درهم نخواهد ترسید، و مال دنیا را به همان ترتیب که خدای او فرمان داده خرج خواهد کرد.

هنگامی که بنده، خویشتن را شایسته تدبیر و چاره جویی نداند، مصیبت های دنیا در چشمش، با همه عظمت خود، کوچک خواهد نمود، و حوادث زندگی را با بردباری و تسلیم خواهد پذیرفت.

هنگامی که بنده به اوامر و نواهی الهی بیندیشد، و در فکر دین خود باشد، هرگز به خودنمایی و جاه فروشی در اجتماع نخواهد پرداخت، و در راه مفاخره و مباهات، برای خویشتن درد سر فراهم نخواهد ساخت.

و هنگامی که خداوند متعال بنده خویشتن را بدین سان خصلت اکرام فرماید، دنیا، و مردم دنیا، و اهریمنان دنیا، در چشم و دل او کوچک و ناچیز جلوه کند. یک چنین انسان، هرگز در جمع مال حرص نزند و در سیه مال افتخار نکند و به دیگران کبریا و نخوت نفرشد، و بدان چه در ملک مردم است چشم طمع نگشاید، و عمر خویش را به بطالت صرف نکند. این نخستین پایه تقوی است. قال الله تبارک و تعالی: «تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقين» (2) ما سعادت را در آخرت به کسانی و خواهیم گذاشت که در دنیا برتری نجویند و فساد نیانگیزند، و سعادت و حسن عاقبت مخصوص پرهیزکاران است.

عنوان بصري گوید: یا ابا عبدالله، نصحیتم فرماید. فرمود: «اوصيك بتسعة اشياء فانها وصيتي لمريدي الطريق الي الله تعالي و الله اسأل ان يوفقك لاستعماله: ثلاثة منها في رياضة النفس و ثلاثة منها في الحلم و ثلاثة منها في العلم فاحفظهما و اياك و التهانون بها»، تو را به نه حکمت وصیت کنم؛ من سالکان طریق را به همین نه کلمه وصیت گویم، و از درگاه پروردگار متعال مسئلت جویم که تو را در انجام این

وصایای نه گانه یاری فرماید. از این نه سخن، سه سخن به ریاضت نفس، و سه سخن به حلم، و سه سخن به علم بستگی دارد. این نه سخن را به یاد دار و، زنهار، در انجام آن کسالت و اهمال روا مدار.

عنوان گوید: حواسم را جمع کردم و قلبم را از اندیشه های گوناگون تهی ساختم و با فکری آسوده و خاطری تهذیب شده به سخنان امام صادق (ع) گوش هوش فراداشتم.

امام چنین فرمود: اکنون آن سه حکمت که به ریاضت نفس تعلق دارد:

اول: آن جا که در نفس خویشتن اشتها نمی یابی، زنهار از خوردن بپرهیز؛ زیرا ناخواسته خوردن، خورنده را احمق و ابله پیوراند، و به هوش باش که جز به هنگام گرسنگی لب به طعام نیالایی.

دوم: از سفره لقمه حلال برداری، و در نخستین لقمه نام پرودگار بر زبان آوری.

سوم: فراموش مکن که رسول اکرم (ص) فرمود: «ما ملأء آدمی وعاء اشترا من بطنه فان كان ولا بد فثلت لطماعه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه»، هرگز آدمی زاده ظرفی را که ناهنجارتر از شکم وی باشد، آکنده نسازد، و در آن هنگام که گرسنگی طاقت از کفش بریاید، انبار شکم را به سه قسمت تقسیم کند: یک قسمت را طعام، و یک قسمت را به نوشیدنی، و قسمت سوم را به نفس خویش وابگذار.

و اما آن سه سخن که باید در حلم گفته شود:

اول: در پاسخ آن کس که گریبان تو گیرد و گوید: اگر یک دشنام دهی، ده دشنام خواهی شنید، چنین گوی: اگر ده دشنام دهی، یک دشنام هم نخواهی شنید.

دوم: به آن کس که تو را به ناهنجار یاد کند، چنین جواب گوی: این خصلت ها که به من نسبت داده ای اگر در من موجود است، به درگاه خدا استغفار می کنم و از قدرت و رحمت او مسئلت می دارم که مرا از این خصال نکوهید برهاند، و اگر در من چنین خصلتی موجود نیست، و تو به ناحق تهمت می زنی، باز از درگاه الهی می خواهم که این گناه را بر تو ببخشد.

سوم: با دشمنان خویش مدارا کن، و اگر تو را به آزار و ایذاء تهدید کرده اند، تو آنان را به محبت و دعا نوید ده.

و آن سه که مربوط به علم است:

اول: از دانشمندان علم فراگیر و آن چه را که نمی دانی از پرسیدنش ننگ مدار؛ ولی، زنهار، از سر هزل و لهو پرسش مکن و قیمت وقت را بشناس.

دوم: هرگز خودسرانه در مسائل سخن مگویی، و علم را حقیر مگیر، و جانب احتیاط را هرگز فرامگذار.

سوم: گردن خویش را، زنهار، برای مردم پل مساز و از اعطای فتوی، آن چنان که از شیر می گریزی، بگریز.

عنوان بصیری گوید: در این هنگام امام به حق ناطق حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود: اکنون از حضور من برخیز و برنامه اذکار و اوراد مرا درهم مشکن، آن چه گفتمی بود با تو باز گفتم، و السلام علی من اتبع الهدی. (3).

1- در آن دوران، مردم عرب، علویین را، شریف می نامیدند.

2- سوره قصص - آیه 83.

3- بحارالانوار، ج 1، ص 224 - 226.

وي از شاگردان امام صادق بود و از امام كاظم نيز حديث نقل كرده است. وي در علم كلام تبحر زيادي داشت و با مخالفان نيز بسيار مناظره مي كرد.

امام صادق عليه السلام به وي مي فرمايد: اي عبدالرحمن، با اهل مدينه در مسائل اعتقادي به بحث و مناظره پرداز كه من دوست دارم در ميان شيعةان شخصي همچون تو ديده شود. (1).

ص: 851

---

1- اختيار معرفة الرجال، ص 442؛ رجال نجاشي؛ مجالس المؤمنين؛ منتهي الامال.

عبدالله بن مسكان از جمله شش نفر دانشمند نجیب و شریف و مقدسی است که بزرگان شیعه - رضوان الله علیهم - همگی به صحت و سقم روایاتی که از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است، شهادت داده اند و وی را به حق «فقیه» نامبردار نمودند.

گفته می شود وی به جهت معرفت و شناخت کامل و عمیقی که از مقام عظمای ولایت و امامت و هم چنین شخص شخص صادق آل محمد علیه السلام داشت، هنگام شرفیابی به محضر حضرتش متحمل رنج و زحمت روحی فراوانی گردید؛ زیرا بیم آن داشت که قادر نباشد حق اکرام و احترام امام علیه السلام را به صورتی شایسته ادا سازد.

## عبدالله بن ابی یغفور

عبدالله بن ابی یغفور از یاران ویژه ی امام صادق علیه السلام بود، در مراتب معرفت و شناخت مقام امامت چنان پیشرفته بود که در برابر امام جز اطاعت و پیروی، از او چیزی دیده نمی شد. یک بار به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «اگر شما اناری را دو نیم کنی و بگویی این نیمه حرام و آن نیم دیگر حلال است، گواهی می دهی آنچه را حلال دانسته ای حلال و آنچه را حرام شمرده ای حرام است».

امام دو بار فرمود: «خدا تو را رحمت کند». (1).

عبدالله به بیماری مخصوصی مبتلا شد که گاهی شدت می یافت و برای تسکین آن شراب را تجویز کرده بودند. به خدمت امام آمد و درد و درمان را به عرض رسانید و توضیح داد که اگر شراب بنوشد فوراً تسکین می یابد.

امام فرمود: «شراب حرام است، هرگز شراب میاشام. این شیطان است که می خواهد - [به عنوان درمان بیماری] - تو را به شرابخواری وا دارد، اگر نافرمانی او کنی از تو مأیوس می شود و دست از تو می دارد».

ابن ابی یغفور به کوفه بازگشت. بیماریش سخت تر از پیش عود کرد، بستگانش شراب آوردند، گفت: «به خدا سوگند یک قطره نخواهم نوشید». چند روزی در بستر ماند و درد را تحمل کرد، و خدای متعال برای همیشه او را شفا بخشید. (2).

ابن ابی یغفور در زمان امام صادق علیه السلام از دنیا رفت. امام در نامه ای به مفضل بن عمر نوشت: «ای مفضل! تو را سفارش می کنم به آنچه عبدالله بن ابی یغفور را، که دروذهای خدا بر او باد، سفارش کردم، و او که دروذهای خدا بر او باد، از دنیا رفت در حالی که به پیمان خویش با خدا و پیامبر و امام زمانش وفا کرد. وی از دنیا رفت، دروذهای خدا بر روان او، در حالی که آمرزیده و مشمول رحمت الهی بود. در زمان ما کسی مطیع تر از او در برابر خدا و پیامبر و امامش نبود، پیوسته چنین بود تا خدا به رحمت خود او را قبض روح کرد و به بهشت منتقل ساخت...». (3).

ص: 852

1- رجال کشی، ص 249 - معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 103.

2- رجال کشی، ص 247، با تلخیص.

3- رجال کشی، ص 249، با تلخیص.



این عبدالله هم از آن شش تن فقیه نجیب و شریف و مقدس است که اصحاب، رضوان الله علیهم به صحت روایاتش شهادت دادند و وی را به حق «فقیه» خواندند.

گفته می شود که عبدالله بن مسكان به دشواری به امام صادق وارد می شد زیرا می ترسید که حق اکرام و احترام را نتواند نسبت به امام خود ادا کند.

## عبدالله بن بکیر

اصحاب ما اجتماع کرده اند که هر چه عبدالله بن بکیر روایت کرده همه صحیح و مسلم است.

## عالمی که علم باعث گمراهی اش شد

ابوخطاب یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام بود. وقتی که عملش زیاد شد، ادعا کرد که جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله و سلم، خدا است و من نیز پیامبر اویم و با او به معراج رفتم. عده ای نیز از وی پیروی کردند. در بحار الانوار نقل شده است که به حضرت صادق علیه السلام گفتند: ابوخطاب در اعمال حج به شما لبیک می گوید. حضرت با شنیدن این سخن به گریه افتادند و فرمودند: «خدایا، من برائت می جویم از آنچه او درباه ی من ادعا می کند. خدایا، من بنده ی توام و پدرم نیز بنده ی تو است و تمام اعضا و جوارحم سرشار از بندگی تو است». زید بن نرسی می گوید: امام این جمله را می فرمود و اشک می ریخت و... (تا اینکه) فرمود: «هرگز تلبیه ی انبیاء و مرسلین این گونه نبوده است و تلبیه ی من نیز این گونه نیست، تلبیه ی من این است: لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک، (سپس فرمود) ای زید، من اینها را به تو گفتم (از آنچه ابوالخطاب می گوید برائت جست) لأستقر فی قبری (1)؛ تا در قبرم آرامش داشته باشم» این در حالی است که گناه ابوخطاب ربطی به ایشان ندارد و امام صادق علیه السلام بهتر از همه قرآن را می شناسد و بهتر از هر کس این آیه را خوانده است: «ولا تزر وازرة وزر أخرى (2)؛ هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی گیرد».

ص: 853

1- بحار الانوار، ج 47، ص 378.

2- این جمله در چهار جای قرآن آمده است: سوره های انعام، آیه 164؛ اسراء، آیه 15؛ فاطر، آیه 18؛ زمر، آیه 7.

انسان باید از معاشرت با دیگران بهره مند شود و خیر و سعادت از مصاحبت با آنان نصیب خود کند. پس هر کسی که امید خیر و نیکی از او می رود، صلاح است انسان با او رفاقت کند تا از آن رفاقت نتیجه ی مثبت بگیرد و با هر کسی که چنین انتظار و توقعی از او نمی توان داشت نشست و برخاست صلاح نیست.

ایک و مخالطة السفلة فان مخالطة السفلة لا تؤدي الي خير. (1).

از آمیزش با اشخاص پست دوری کن، زیرا آمیزش با آنان به خیر و خوشی نمی انجامد.

ص: 854

---

1- تحف. ص 366.

عیادت، یعنی ملاقات و احوال‌پرسی از بیمار. منظور از عیادت آن است که به مریض اظهار مهربانی و علاقه کنند و او را که ممکن است در آن حال دل شکسته و روحیه اش ضعیف شده باشد، مورد دلجویی قرار دهند. پس بهتر است کاری را انجام داد که بیشتر، تفقد از مریض محسوب شود و منظور فوق را بهتر تأمین کند. بنابراین اگر از لحاظ بهداشت، منعی نداشته باشد هنگام عیادت به بیمار نزدیک شوید و برای آنکه احساس عطوفت بیشتری از طرف شما کرده باشد با دست خود او را نوازش کنید.

تمام العیادة ان تدع يدك علي المریض اذا دخلت علیه. (1).

عیادت کامل آن است که هر وقت بر مریض وارد شدی، دست بر او بگذاری.

ص: 855

شخص با ایمان غیرت دینی دارد؛ یعنی مایل است به احکام شرع عمل شود و مردم در راه خیر و صلاح قدم بردارند و از ضلالت و گمراهی به دور باشند. چنین شخصی طاقته ندارد که عمل غیر مشروعی را ببیند و ساکت بماند و اگر شرایط نهی از منکر موجود نباشد و صلاح نبیند که به زبان، از آن کار ناشایست جلوگیری کند و بدی آن را ابراز دارد او قلباً خشمگین و ناراحت است و در هیچ جای دلش رضایتی برای آن کار وجود نخواهد داشت. دین و ایمان مؤمن گرامی است و بی احترامی به دین و ایمان، خود، بی احترامی و توهین به اوست. لذا باید از حیثیت خود، یعنی دین و عقاید خویش دفاع کند و کمترین دفاع آن است که از کار زشت منجزر شود و آن را تقبیح نماید.

حسب المؤمن عزاء، اذا رای منکراً، ان یعلم الله عزوجل من قلبه انکاره. (1).

در عزت مؤمن این اندازه کافی است، که هر گاه عمل ناپسندی دید، خداوند بداند که او در دل خود، آن کار را زشت می شمارد.

ص: 856

عفت، صفت پسندیده و بارزی است که به انسان شرافت و بزرگی می دهد و او را ارجمند و با شخصیت می کند. پس بکوشید تا از دارندگان این صفت باشید. چنانچه این صفت را در خود به وجود آوردید مشمول دعای امام می شوید.

رحم الله عبدا عف و تعفف و كف عن المسئلة فانه يتعجل الدنية في الدنيا و لا يغني الناس عنه شيئا. (1).

خداوند رحمت کند بنده ای را که با عفت باشد، یعنی: از کارهای حرام و ناپسند پرهیز نماید و تقاضای کمک مالی از مردم نکند. زیرا تقاضای کمک مالی از مردم، در دنیا به سرعت پستی به بار می آورد و مردم نیز شخص متقاضی را بی نیاز نمی کنند.

ص: 857

## عصر حضرت صادق و ظهور مذاهب و فرق مختلف

ایام امامت حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روزگار عجیبی بوده است 23 سال دوران نبوت بود و در این مدت قرآن نازل شد و پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به همان سیره دوران خلفا گذشت و امیرالمؤمنین علیه السلام در مدت خلافت مواجه با جنگها و انقلابات سیاسی شد و پس از شهادت آن حضرت فرقی به وجود آمدند که از سقیفه و نهروان و حکمیت و صفین سرچشمه گرفته بودند چون حکومت به بنی امیه رسید فرصتی به حضرت امام حسن مجتبی (ع) نداد که شبهات مرم را مرتفع فرماید.

حضرت امام حسین علیه السلام هم ملاحظه کرد که منطق اثری ندارد و باید با خون انقلابی برپا کرد شاید تحول فکری پیش آید و این هم شد به کلی عربستان منقلب گردید و حضرت سجاد علیه السلام به علل بقاء مستی و مخموری بنی امیه و ظلم و ستم آنها نتوانست جهرًا و علناً القات خلاف مردم را الغاء نماید و لذا در خلال دعاها سیر تاریخ را بیان فرموده دوره حضرت باقر (ع) یک فرصتی به دست آمد که در این فرصت اشتغال بنی امیه را در حال ضعف و فعالیت بنی عباس برای زمامداری شروع فرمود اصول احکام دین و عقاید حقه را بیان فرموده و علوم و فنون را تشریح کرد و درس تفسیر و حدیث و کلام به مردم داد یک قدری سطح فکری و افق اندیشه مردم مسلمان روشن شد و گروه گروه به طرف مدینه به سوی دانشگاه اسلام می شتافتند تا از دریای موج علم ابوجعفر علیه السلام سیراب شوند.

در همین ایام که حقایق اسلام بر مردم روشن می شد افکار و عقاید مذاهب و نحل مختلفه نیز پیش می آمد که آنها چه می گویند و در جرح و تعدیل آن متوقف می ماندند آراء و اهواء و کلام و بحث و بدع و ضلالت و شبهه و شکوک و اندیشه های خام و افکار ناپخته بسیار شد زیرا آزادی عقیده مستلزم این است که در بدایت امر عقاید مختلف بروز کند تا یک یک با نیروی نور دانش برطرف گردد و حقیقت آشکار و تثبیت گردد.

در زمان حضرت صادق (ع) این افکار و عقاید و شبهات ظهور داشت و چنانچه حدیث نبوی هم تأیید فرموده است اسلام به 73 فرقه منشعب شدند و از این فرق در عصر صادق (ع) ظهور داشتند که بارزترین آنها چهار فرقه بودند.

1- مرجئه 2- معتزله 3- خوارج 4- شیعه.

1- مرجئه: که از فرق تسنن بودند و چون اشاعره پدید آمدند آنها به نام مرجئه شهرت یافتند و آنها معتقدند که علی علیه السلام از درجه اولی تأخر به درجه رابعه یافته و چهارمین خلیفه است. (1).

از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمود لعنت المرجئه علی لسان سبعین نیا قیل من المرجئه یا رسول الله قال ص الذین یقولون الايمان کلام. (2).

2- معتزله این طبقه در عصر صادق (ع) پدید آمدند عمرو بن عبید و واصل بن عطاء در حوزه حسن بصری عزلت گرفتند و ملقب به معتزله شدند و برخی هم از زمان اعتزال سعد بن ابی وقاص می دانند آنها می گویند ان الله عزوجل شیء لا کالاشیاء (3) و فرق مختلفی دارند و بیانات بسیاری که برای وقوف بر آن باید به کتب مربوطه مراجعه کرد.

3- خوارج: که از حکمیت صفین پدید آمدند و آنها هم فرقی شدند برخی غلو کردند بعضی به طرف معاویه رفتند و گروهی از هر دو برگشتند - و بالاخره از همین فرقه امیرالمؤمنین علی علیه السلام را شهید نمودند. (4).

4- شیعه: - تشیع از زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که برخی صحابه را شیعه می گفتند مانند سلمان - ابي ذر و مقداد و حذیفه و خزیمه و جابر و ابي سعید خدری و ابي ایوب و خالد بن سعید بن عاص و قیس بن سعد و غیره. (5).

این فرقه اکثریت عقیده دارند و به فرقه هائی منشعب شدند مانند امامیه - زیدیه - اسماعیلیه - کیسانیه منشعب از زندیه - تبریه - سلیمانیه - جارودیه - و غیره.

امامیه مؤیدترین و موثق ترین فرق اسلامی هستند که به نص صریح پیغمبر (ص) معتقد به امامت 12 نفر اوصیاء او می باشند و امروز جمعیت آنها از صد میلیون می گذرد معارف و فرهنگ و کتاب مآثر آنها نسبت به جمعیت خودشان بین سایر فرق از همه عمیق تر و بیشتر است تفوق و تقدم و ابتکار تألیف و تصنیف در علوم و فنون و مقام و مناصب اسلامی دست آنها بوده و هزارها کتاب شاهد این حقیقت است.

و این فرقه را به نام جعفریه می نامند زیرا روش و عقاید آنها را امام جعفر صادق (ع) بین این همه مذاهب بیان و تثبیت فرمود و تمام عقاید متشنت را باطل فرمود.

امامیه معتقدند که امام و خلیفه بلافضل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است و پس از او حسن بن علی - حسین بن علی - علی بن الحسین - محمد بن علی - جعفر بن محمد - موسی بن جعفر - علی بن موسی - محمد بن علی الجواد - علی بن محمد الهادی - حسن بن علی العسکری - حجة بن الحسن قائم آل محمد که سال 255 تولد شده و هم اکنون امام حی و محور وجود است یکی پس از دیگری به نص صریح جلی خلافت و وصایت داشته اند.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام با عقاید این فرق و غلاة و شبه الحاد - محابه و مناظره کرد و به نیروی علم امامت و مبارزه کلامی تمام آنها را با طبقه دیگری که از علمای یهود و نصاری و مجوس زنادقه و طبیعین بودند مغلوب کرد و بزرگترین وظیفه را انجام فرمود.

به طوری که اغلب علمای این فرق و اکثر پیشوایان دینی این مذاهب و نحل و ادیان دیگر اعتراف و تصدیق کردند که جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بزرگترین مهر سپهر علم و دانش و درخشنده ترین آفتاب عالمتاب آسمان وجود است.

قدرت علمی و نبوغ فطری و عظمت دانش و بینش امام صادق (ع) تمام طبقات علماء عالم را در پیشگاه تعلیمات خود متواضع و خاشع کرد.

حضرت امام صادق علیه السلام با جاه طلبی برخی از بنی حسن و نفوذ بنی عباس و خصومت دیرین بنی امیه و آل مروان و آل ابوسفیان شکست خورد قیام به نشر علم و دانش کرد و در مقابل نهضت سیاسی يك جنبش علمی به وجود آورد و حرکت فکری ایجاد کرد و زندگی نوینی به ملل اسلامی بخشید - و این عقاید مختلفه و آراء و نحل را با برهان مستدل ولایت خود برطرف کرده عقیده ثابت و پا برجای فرقه امامیه را که محکمترین و استوارترین عقاید اسلامی است با براهین علمی و منطقی اثبات فرمود و این جهاد بزرگ در مدت نیم قرن از خطیرترین مجاهدات اجتماعی به شمار می رفت به طوری که اکثر علمای اسلام در فریقین اعتراف به عظمت علمی و حقیقت دعوی او کرده اند.

- 1- ملل و نحل شهرستاني حاشيه الفضل ابن حزم ص 145 ج 1 - فرق الشيعه نوبختي ص 17- الفضل ابن حزم.
- 2- الفرق بين الفرق ص 190.
- 3- الفرق بين الفرق ص 94 - حيات الصادق (ع) ص 85 ج 1.
- 4- شرح نهج البلاغه ص 455 ص 463 ج 1.
- 5- استيعاب در كلمه ابي ذر و كتاب درجات الرفيعه سيد عليخان در ترجمه سلمان و روضات الجنات و شرح نهج البلاغه ص 255 ج 4 و خطط محمدعلي كروغلي ص 251 ج 5 و فصول المهمه سيد شرف الدين.



## علل و عوامل تأسیس مذاهب اربعه

در اوایل قرن دوم هجری که دولت عباسی استقرار یافت در مقام اصلاح شئون اجتماع برآمد و یکی از طرق آن اختلاف مذاهب دینی بود که با سوابقی که دیدیم هر دسته راهی را پیش گرفته به قیاس و رای و اجتهاد پیروی دانشمند فقیهی را می کردند بدون آنکه توجه داشته باشند فقه اسلام را باید از خاندان فقاها که قرآن در آن نازل شده بگیرند.

برای اختلاف مذاهب مردم دانشمند هم که به اصل یا فرع عقیده نداشته و همیشه حاشیه نشین هیئت حاکمه بودند نظریه می دادند.

در آن عصر عبدالله بن مقفع و کاتب معروف عصر عباسی برای خلیفه نامه ای مبنی بر عواقب و خیم اختلاف مذاهب نوشت و توضیح داد که از اجتهاد و اختلاف احکام و تناقض فتاوی و تباین آراء تفرقه و نفاق بیشتر می شود بهتر است که خلیفه یک قانونی را انتخاب کند و آن را به تمام بلاد اسلامی به صورت بخشنامه بفرستد و به قضاة و مفتیان دستور دهد که آن قانون را تعمیم دهند و اجرا نمایند و هر کجا که کتاب و سنت است آنرا به مردم یاد دهند و اگر نصی نیست اجتهاد کنند و بر مصلحت و از روی عدالت رای بدهند.

منصور از اصل موضوع خوشحال شد که این اقتراح و نظریه خوبی است ولی از ترس فقهای مخالف جرئت نمی کرد که یک مذهب خاصی را انتخاب نماید زیرا قرآن و سنت حکومت داشت و قریب العهد بودند و از خاندان اهل بیت هم که به سیادت و اعلیت شناخته شده بودند وجود داشتند با وجود آنها انتخاب راهی و مذهبی خاص مصلحت نبود؟ منصور نتوانست و نخواست که آراء را جمع کند و از مجموع آنها رأی را انتخاب و پیروی کند (1).

منصور می دانست که شیعه چه مقامی دارد اگر می گفت حق با علی است که باید کنار برود تا اولاد علی حکومت کنند اگر نمی گفت که آل مروان و غیره زمینه را به دست آنها نمی دادند و لذا بنی عباس به نام آنکه حق با علی است ولی ما پسر عموهای او هستیم و آنها اعراض دارند از قبول خلافت وارد میدان شدند و بیش از بنی امیه و آل زیاد و آل مروان ستم کردند من جمله از تعدی و اجحاف و خصومت آنها در فقه جعفری بود با آنکه مکرر اعتراف و تصدیق به مقام اعلیت امام جعفر صادق کرد معذک دستور داد ابوحنیفه که از شاگردان امام صادق و مادرش از خدمه خاندان آن حضرت بود در مقابل فتاوی امام صادق فتوی دهد تا مردم را از اطراف آن حضرت پراکنده کند مبادا در سیاست موجب انقلاب و احقاق حق نمایند - دستور داد هر کس به درس ابوحنیفه رود یک درهم بلکه یک دینار بگیرد و آراء او مورد قبول دولت عباسی است و هر کس به درس جعفر بن محمد برود باید یک درهم تا یک دینار بلکه بیشتر و دو برابر بدهد و مردم می رفتند درس ابوحنیفه آن درهم و دینار را می گرفتند و برای جواز شرکت در درس امام صادق معادل آن روی آن گذاشته به عمال دولت عباسی می پرداختند و از محضر امام ششم بهره مند می شدند.

مردم عصر خوب می دانستند امام ششم پرورده مهد نزول قرآن و دامان عصمت و طهارت و مکتب علوم علویست که به آسمان و زمین دست داشت و ابوحنیفه تاجری بود که پوست خز و حریر خراسان را به کوفه می برد و می فروخت و این مرد تاجر در مقابل دریای فقاها و علم امام صادق نمی توانست عرضه اندامی کند ولی دولت منصور او را تجلیل نمود و ترویج داد.

ابوحنیفه در سال 80 متولد شد و در سال 150 درگذشت و مذهب او مذهب رأی و قیاس بود که امام ششم مستدلاً آن را رد کرد و سست و سخیف دانست.

ابوحنیفه دلیلش فقط استحسان بود نه ادله اربعه کتاب و سنت و عقل و اجماع و شاگردانش که من جمله ابویوسف قاضی قضاة بغداد به

دستور منصور مذهب او را علیه مذهب شیعه امامیه جعفری ترویج نمود و رونق داد و محمد بن حسن شیبانی در تعمیم آن بسیار کوشید و این مذهب با قدرت دولتها اشاعه یافت و از افتخارات ابوحنیفه این بود که به شاگردی امام صادق علیه السلام موفق گردید.

مذهب حنفی در مرکز خلافت شهرت گرفتن یافت و در مدینه مالک بن انس متولد 95 هجری و متوفی 179 به نام حدیث پیشوای فقهت شناخته و تجلیل شد و به مذهب اهل حدیث ترویج گردید و مذهب او در حجاز شهرت یافت و از آنجا به مغرب و اندلس رفت و او هم افتخار به شاگردی امام صادق می نمود و نقل حدیث از جعفر بن محمد علیه السلام می کرد.

سپس شافعی در سال وفات ابوحنیفه سال 150 در غزه متولد شد و در سال 204 در مصر درگذشت او را هم رغما لائف فقه جعفری تجلیل کردند و او افتخار می کرد که از مالک در حجاز حدیث و فقه آموخته است.

مذهب شافعی بین حنفی و مالکی در آراء و اجتهاد بود او ادله اربعه را قبول کرد ولی به قیاس عمل می کرد.

پس از آنها احمد بن حنبل متولد 164 متوفی 241 در بغداد فقیه رسمی دولت شناخته شد زیرا به شاگردی شافعی مفتخر بود و او به پنج اصل عقیده داشت - کتاب - سنت - اجماع - عقل - قیاس و این مذهب رونقی نگرفت و به علاوه که پیروان او از منحرفین اسلام به شمار رفتند مانند ابن تیمیه - ابن قیم جوزی - محمد بن عبدالوهاب که مؤسس وهابیه نجد بوده و نتیجه قیام آنها سلطنت سعودیهای حجاز می باشد و مذهب رسمی امروز حجازیهاست.

در سال 130 منصور دوانقی دید مردم اطراف ممالک اسلامی گرد وجود علمی امام ششم جعفر بن محمد جمع شده اند بیمناک شد که مبادا بر او بشورند مالک و ابوحنیفه را احضار نمود و آنها را مکلف نمود به فتوی دادن و رای دادن و به مردم تکلیف کرد که باید به درس ابوحنیفه بروند و از اطراف جعفر بن محمد دور شوند مقرری و حقوقی برای آنها مقرر نمود و دستور داد بازرسان هر کس نزد امام صادق برود منع کنند و یک دینار بگیرند و هر کس درس ابوحنیفه برود یک درهم دریافت نماید.

بدین وسیله علمای درباری منصور روزافزون با فتوی به رای و قیاس ترقی نمودند و مردم اجبارا پیروان آنها شدند تا آنجا که با ظهور مذاهب اربعه بین خودشان اختلاف شد .

ص: 859

1- در قرن دهم و یازدهم هجری یکی از سلاطین هند به این نکته برخورد دستور داد شیخ نظام که بزرگ علمای آن عصر در آن قاره بوده تمام علما را دعوت کرد و تشکیل جلسه ای داد و آراء مختلف را تمرکز داده کتابی بزرگ در شش جلد مرتب از آراء مختلفه از فقهای اسلامی تدوین و جمع آوری کردند و به نام الهدایة خلاصه اقوال مذهب حنفی را در عبادات و معاملات رسمیت داد و بعد در قرن 12 دولت عثمانی این عمل را تکرار نمود و قانون جزاء و اصول محاکمات و حقوق جزاء را در 1851 ماده تدوین نمودند.

شخصی از امام صادق - علیه السلام - سؤال کرد: عقل چیست؟

حضرت فرمود: آن (یعنی عقل) نیروئی است که به وسیله ی آن خدا عبادت شود، و بهشت کسب گردیده شود. (1).

شخصی از حضرت صادق - علیه السلام - پرسید: عقل چیست؟

حضرت فرمود: چیزی است که به وسیله ی آن خداوند رحمان عبادت می شود، و بهشت به دست می آید.

آن شخص می گوید: پرسیدم: پس آنچه معاویه داشت چه بود؟

فرمود: آن نیرنگ است. آن شیطنت است، و آن شبیه عقل است ولی عقل نیست. (2).

ص: 860

---

1- بحار الأنوار: ج 1 ص 116 ح 8.

2- اصول کافی: ج 1 ص 1 ح 3.

## علامت مؤمن چیست؟

مردی می گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: مؤمن به چه علامتی شناخته می شود؟

فرمود: به تسلیم خدا بودن، راضی بودن به آنچه برایش پیش می آید از شادی و غضب. (1).

ص: 861

---

1- اصول کافی: ج 3 ص 62 ح 12.

## عنصر مؤمن از چه چیزی آفریده شده است؟

صالح بن سهل گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: فدایت شوم؛ خداوند عزوجل عنصر و طینت مؤمن را از چه چیزی آفریده است؟

حضرت فرمود: از طینت و عنصر انبیاء، و لذا هرگز نجس و آلوده نمی شود. (1).

- شاید منظور این است که با شرك و كفر آلوده نمی گردد.

ص: 862

---

1- الکافی: ج 2 ص 3؛ بحار الأنوار: ج 64 ص 93 ح 12.

## علامت نجات یافتگان چیست؟

مفضل گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: اهل نجات به چه علامت شناخته می شوند؟

فرمود: آنکه کردارش موافق گفتارش باشد گواهی به نجاتش حتمی است، (و یا گواهی به نجاتش را منتشر کن) و کسی که کردارش موافق گفتارش نباشد دینش متزلزل، و ایمان ثابت ندارد. (1).

ص: 863

---

1- اصول کافی: ج 1 ص 36 ح 5.

ابوبصیر گوید: من به اتفاق یکی از دوستانمان خدمت امام صادق - علیه السلام - شرفیاب شدیم، و به ایشان عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا؛ من گاهی بدون سبب غمگین و گاهی خوشحال می شوم، این از چیست؟

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: آن اندوه و خوشحالی از ناحیه ی ما به شما می رسد، زیرا هرگاه بر ما حزن یا سروری وارد شود، بر شما نیز وارد می شود چون ما و شما از نور خدای عزوجل هستیم، و طینت ما و طینت شما یکی قرار داده شد.

و اگر طینت شما به همان حالی که در آغاز گرفته شد، مانده بود، ما و شما کاملاً یکسان بودیم، ولی طینت شما با طینت دشمنان شما مخلوط شد، و اگر چنین نمی شد شما هرگز گناه نمی کردید.

راوی گوید: گفتم: فدایت شوم؛ آیا طینت بعداً به وضعی که در ابتدا بود برمی گردد؟

حضرت فرمود: بلی قسم به خدا ای عبدالله؛ خبر ده مرا از شعاعی که از قرص آفتاب منبعث می شود، آیا هنگامی که قرص آفتاب طلوع می کند شعاع متصل است به قرص یا از او جدا است؟

عرض کردم: فدایت شوم؛ از او جدا است.

حضرت فرمود: مگر نه اینکه هنگامی که آفتاب غروب کرد، و قرص آن غائب شد، آن شعاع و به او متصل می شود انسان که بود.

عرض کردم: بله.

حضرت فرمود: چنین است به خدا قسم؛ شیعیان ما از نور خدا آفریده شدند، و به آن برمی گردند.

به خدا قسم؛ شما روز قیامت به ما ملحق می شوید، و ما به عنوان شفعا نزد خدا برده می شویم و شفاعت ما قبول می شود.

به خدا قسم؛ شما نیز به عنوان شفعا نزد خدا برده می شوید و شفاعت شما قبول می شود، و هیچ مردی از شما آن روز نباشد مگر اینکه آتشی در طرف چپ او، و بهشتی در طرف راست او قرار داده می شود، پس او دوستانش را به بهشت، و دشمنانش را به آتش وارد می سازد.

(1).

ص: 864

## عمل بدون ولایت و پیروی از امام عادل مفید است؟

ابن ابویعفور گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: همانا من با مردم رفت و آمد دارم و معاشر هستم، خیلی تعجب می‌کنم از کسانی که ولایت شما را نپذیرفته اند، بلکه ولایت فلان و فلان را پذیرفته اند، ولی با این حال دارای امانت و راستگویی و وفاداری هستند، در حالی که افرادی ولایت شما را پذیرفته اند نه امانت دارند، نه وفاداری، نه راستگویی.

راوی گوید: امام صادق - علیه السلام - راست نشست، و مانند شخص غضبناکی به سوی من روی آورد، سپس فرمود: کسی که ولایت امام جائز و ستمگری را پذیرفته است که از ناحیه ی خدا نیست دین ندارد، و از کسی که ولایت امام عادل از ناحیه خدا را پذیرفته است، گله ای نیست.

گفتم: آنها دین ندارند، و نه از اینها گله ای نیست؟!

حضرت فرمود: بله، نه آنان دین دارند، و از اینها گله ای.

سپس حضرت فرمود: مگر نشنیده ای فرموده خدا را که می‌گوید: (أَلله ولي الذين آمنو يخرجهم من الظلمات إلى النور) «خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از ظلمتها به سوی نور بیرون می‌برد» یعنی از تاریکیهای گناهان به نور توبه، و یا آمرزش، به خاطر ولایت و پیروی از هر امام عادل که از ناحیه ی خدا است.

و آنجا که می‌گوید: (والذين كفروا أولياءهم الطاغوت يخرجونهم من النور إلى الظلمات) «(اما) کسانی که کافر شدند، اولیاء آنها طاغوتها هستند؛ که آنها را از نور به سوی ظلمتها بیرون می‌برند»، پس چه نوری کافر دارد که از او خارج می‌شود؟

معنی این کلام این است که آنها بر نور اسلام بودند ولی هنگامی که از هر امام (رهبر) جائری که از ناحیه ی خدا نیست پیروی می‌کنند از نور اسلام خارج و به ظلمات و تاریکیهای کفر وارد شدند، و لذا خداوند آتش را برای آنها با کفار واجب کرد و فرمود: (أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون) <sup>(1)</sup> «آنها اهل آتش هستند و همیشه در آن خواهند ماند» (یعنی آنان اهل جهنم و آتش هستند و همیشه در آن باقی خواهند بود). <sup>(2)</sup>.

ص: 865

1- سوره ی بقره آیه ی 257.

2- غیبة النعمانی: 65، بحار الأنوار: ج 23 ص 322 ح 39.



## علي چند مرتبه بر جنازه فاطمه تكبير گفت؟

از امام صادق - عليه السلام - سؤال شد: حضرت علي - عليه السلام - چند مرتبه بر جنازه ي فاطمه - سلام الله عليها - تكبير گفت؟  
حضرت فرمود: اميرالمؤمنين - عليه السلام - يك تكبير مي گفت جبرئيل هم تكبير ديگري مي گفت، و فرشته هاي مقرب آن را بازگو مي کردند تا آنكه اميرالمؤمنين - عليه السلام - پنج بار تكبير گفت.  
به حضرت صادق - عليه السلام - گفته شد: كجا بر ايشان نماز گزارد؟  
حضرت فرمود: در خانه فاطمه - سلام الله عليها -، سپس از آنجا خارج نمود. (1).

ص: 866

---

1- بحار الأنوار: ج 78 ص 390 ح 55.

جمیل گوید: زنی با کنیز خود بر امام صادق - علیه السلام - وارد شد، و عرض کرد: نظر شما درباره ی ارتباط نامشروع زنان با زنان (مساحقه) چیست؟

حضرت فرمود: اینها در آتش می باشند، هرگاه روز قیامت فرارسد آن زنان را می آورند در حالی که پیراهنی از آتش، و کفشی از آتش و روپوشی از آتش به آنها پوشانده شده است.

و ستونهایی از آتش در درون و شرمگاه آنها قرار داده شده است و به آتش انداخته می شوند.

آن زن گفت: این در کتاب خدا نیست؟

حضرت فرمود: بله هست.

آن زن گفت: کجا؟

حضرت فرمود: آنجا که می فرماید: (و عادا و ثمود و أصحاب الرس) (1) «و عاد، و ثمود و أصحاب رس» (2).

- توضیح: اصحاب رس کسانی هستند که زنان آنها مرتکب چنین اعمال زشت می شدند که به عذاب دردناکی مبتلا شدند.

ص: 867

---

1- سوره ی فرقان آیه ی 38.

2- تفسیر القمی: ص 465، بحار الأنوار: ج 76 ص 75 ح 2.

## علت احترام و تکریم مساجد چیست؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی علت احترام و تکریم مساجد سؤال نمودم.

حضرت فرمود: بدین جهت دستور داده شد به تعظیم و تکریم مساجد چون مساجد خانه های خدا در زمین است. (1).

- توضیح: نسبت خانه ها به خدا نسبت تشریفی است.

ص: 868

---

1- علل الشرایع: ج 2 ص 8، بحار الأنوار: ج 81 ص 6 ح 78.

## علت روزه چیست؟

هشام بن الحکم گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع از علت روزه سؤال نمودم.

حضرت فرمود: روزه برای این است که ثروتمند و فقیر یکسان شوند، برای اینکه اگر روزه نبود ثروتمند هرگز درد گرسنگی را حس نمی کرد، تا فقیر را رحم کند، زیرا ثروتمند هر چه دوست بدارد می تواند به آن دست پیدا کند، و لذا هرگز درد محرومیت و گرسنگی را درک نمی کند.

خدای عزوجل خواست تا بین مخلوقات (و بندگانش) مساوات برقرار کند، و به ثروتمند درد گرسنگی و نداری را بپشاند تا بر ضعیف رقت کند، و گرسنه را رحم کند. (1).

ص: 869

---

1- علل الشرایع: ج 2 ص 66، بحار الأنوار: ج 93 ص 371 ح 53.

## عقاب کسی که مال دارد و حج نمی رود چیست؟

معاویة بن عمار گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به عقاب شخصی که مال و ثروت دارد ولی اصلاً حج نکرده است سؤال کردم. حضرت فرمود: او از کسانی است که خداوند درباره ی آنها فرموده: (و نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى) (1) «و روز قیامت، او را نابینا محسور می کنیم».

عرض کردم: سبحان الله، نابینا؟!!

حضرت فرمود: خداوند او را نسبت به راه بهشت نابینا کرده (و او راه بهشت را پیدا نمی کند). (2).

ص: 870

---

1- سوره ی طه آیه ی 124.

2- تفسیر القمی: ص 426، بحار الأنوار: ج 96 ص 6 ح 6.

## علت قربانی در حج چیست؟

ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم علت قربانی کردن در حج چیست؟

حضرت فرمود: در اولین قطره ای که از خون قربانی بر زمین می افتد صاحبش آمرزیده می شود، و برای اینکه خدای عزوجل بداند چه کسی در غیب از او پرهیز می کند، خدای عزوجل فرمود: (لن ینال الله لحومها ولا دماؤها و لکن یناله التقوی منکم) «نه گوشتها و نه خونهای آنها، هرگز به خدا نمی رسد، آنچه به او می رسد تقوا و پرهیزگاری شماست».

سپس فرمود: ببین چگونه خداوند قربانی هایبل را قبول کرد، و قربانی قابیل را قبول نکرد. (1).

ص: 871

---

1- علل الشرایع: ص 438، بحار الأنوار: ج 96 ص 296 ح 17.

## علت غسل جنابت چیست؟

زندیق به امام صادق - علیه السلام - گفت: علت غسل بعد از جنابت چیست در حالی که آنچه از او صادر شده است کار حلالی بوده، و حلال که موجب پلیدی نمی شود؟

حضرت فرمود: جنابت به منزله ی حیض است، زیرا نطفه (منی) خونی است که پا نگرفته است، و جماع محقق نمی شود مگر با حرکت شدید، و شهوت غالبی. و هرگاه انسان از جماع فارغ شد بدنش نفس می کشد، و مرد بوی بدی در خود استشمام می کند و لذا غسل واجب می شود.

از این گذشته غسل جنابت يك امانتی است که خداوند از بنده اش خواسته است که آن را همواره رعایت کند (و انجام بدهد)، زیرا خواسته است بندگان خود را به وسیله ی آن آزمایش کند. (1).

- توضیح: مراد از تنفس بدن شاید این باشد که به هنگام حصول جنابت تمام منافذ روی پوست بدن باز می شود، و برگشتن به حالت اولیه میسر نیست مگر به وسیله ی رسیدن آب به آنها.

و باز شدن منافذ پوست بدن راه را برای ورود میکروبیها آماده می سازد.

ص: 872

## علت مسلمان شدن ابوذر چیست؟

ابوبصیر گوید: امام صادق - علیه السلام - به مردی از اصحاب خود فرمود: می خواهی تو را خبر دهم از علت مسلمان شدن سلمان و ابوذر رحمة الله علیهما؟

آن مرد اشتباه کرد و گفت: اما چگونگی و سبب مسلمان شدن سلمان را می دانم، ولی مرا از سبب و چگونگی مسلمان شدن ابوذر آگاه فرما؟

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: روزی ابوذر - رحمة الله علیه - در محلی به نام «بطن مرّ» گوسفندان خود را می چرانید، که ناگاه گرگی از طرف راست گوسفندانش پیدا شد، ابوذر با عصای خود او را دور ساخت، گرگ از طرف چپ به گوسفندان حمله کرد، ابوذر او را با عصایش دور ساخت و گفت: به خدا قسم؛ گرگی خبیث تر و شرورتر از تو ندیدم.

گرگ به سخن درآمد و گفت: سوگند به خدا؛ شرورتر و بدتر از من اهل مکه هستند که خداوند پیامبری برای آنها فرستاد ولی آنها او را تکذیب نمودند، و او را دشنام دادند!!

سخن گرگ تأثیر خاصی در جان ابوذر گذاشت و لذا به خواهرش - یا همسرش - گفت: توبره ی مرا بیاور، عصا و توشه ی مرا بده سپس به سرعت خارج شده، و دوان دوان به سوی مکه رهسپار شد، تا وارد مکه گردید، و در آنجا گروهی را دید که دور هم نشسته اند، او نیز به جمع آنها پیوست، در این هنگام متوجه شد که آنها رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - را دشنام می دهند همان طور که گرگ خبر داده بود.

ابوذر با خود گفت: به خدا این همان است که گرگ مرا از آن خبر داد.

آنان در همان حال بودند تا وقتی که روز به پایان رسید، و ابوطالب پدیدار گشت، بعضی از آنها به دیگران گفتند: از دشنام محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - دست بردارید، زیرا عموی او آمد، و هنگامی که ابوطالب نزدیک آنها شد او را احترام گذاشتند، و از او تجلیل به عمل آوردند.

ابوطالب مدتی با آنها نشست و با آنها سخن گفت تا وقتی که متفرق شدند.

هنگامی که ابوطالب برخاست ابوذر به دنبال او حرکت کرد تا اینکه ابوطالب رو به ابوذر نمود و گفت: حاجت تو چیست؟

عرض کرد: پیامبری را که در میان شما فرستاده شده است (می خواهم).

فرمود: با او چه کار داری؟

ابوذر گفت: می خواهم به او ایمان بیاورم، و او را تصدیق کنم، و در هر چه مرا امر می فرماید اطاعت کنم.

ابوطالب فرمود: آیا شهادت می دهی که خدائی نیست جز الله، و محمد پیامبر و فرستاده ی او است؟

گفت: بله، گواهی می دهم که خدائی جز الله نیست، و محمد فرستاده ی خدا است.



حضرت ابوطالب فرمود: فردا در همین وقت و ساعت نزد من بیا.

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: فردا ابوذری آمد، دید آن گروه جمع شده اند، و پیامبر گرامی - صلی الله علیه و آله و سلم - را دشنام می دهند همان طوری که گرگ خبر داده بود، با آنها نشست، تا وقتی که ابوطالب آمد، و به همدیگر گفتند: از دشنام دادن به محمد دست بردارید، آنها ساکت شدند.

ابوطالب آمد و نشست، و با آنها سخن گفت، تا وقتی که برخاست و رفت.

و هنگامی که برخاست ابوذری به دنبال او رفت، ابوطالب رو به او کرد، و فرمود: چه می خواهی؟

گفت: می خواهم پیامبری را که در میان شما مبعوث شده است ببینم.

ابوطالب فرمود: با او چه کار داری؟

گفت: می خواهم به او ایمان بیاورم، و او را تصدیق کنم، و هر چه مرا به آن امر می فرماید اطاعت کنم.

حضرت گفت: آیا شهادت می دهی که خدایی جز الله نیست، و محمد پیامبر او است؟

ابوذری گفت: بله شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست، و محمد فرستاده ی او است.

(ابوذری گوید:) ابوطالب مرا به خانه ای که در آن جعفر بن ابوطالب بود، برد.

هنگامی که وارد شدیم بر او سلام کردم، جواب سلام مرا داد سپس گفت: حاجت تو چیست؟

عرض کردم: می خواهم پیامبری را که در میان شما مبعوث شده است ببینم.

جعفر گفت: برای چه می خواهی؟

ابوذری گفت: می خواهم به او ایمان بیاورم، و او را تصدیق کنم، و هر چه مرا به آن امر بفرماید اطاعت کنم.

جعفر فرمود: آیا گواهی می دهی که خدایی نیست جز الله، و اینکه محمد فرستاده ی خدا است.

گفتم: گواهی می دهم که خدایی نیست جز الله، و محمد فرستاده ی خدا است.

او مرا به خانه ای که حمزه (فرزند عبدالمطلب) در آن بود، برد و هنگامی که وارد شدم سلام کردم جواب سلام مرا داد.

سپس گفت: حاجت تو چیست؟

گفتم: می خواهم پیامبری را که در میان شما فرستاده شده است ببینم.

فرمود: با او چه کار داری؟

عرض کردم: می‌خواهم به او ایمان بیاورم، و او را تصدیق کنم، و به چیزی مرا دستور ندهد مگر اینکه از او اطاعت کنم.

حمزه گفت: آیا گواهی می‌دهی که خدائی نیست جز الله، و محمد فرستاده‌ی خدا است.

عرض کردم: گواهی می‌دهم که خدائی نیست جز الله، و محمد فرستاده‌ی خدا است.

او مرا به خانه‌ی دیگری که در آن علی بن ابوطالب - علیه السلام - بود، برد و هنگامی که وارد شدم سلام کردم، حضرت جواب سلام مرا داد، سپس فرمود: حاجت تو چیست؟

عرض کردم: می‌خواهم پیامبری را که در میان شما فرستاده شده است را ببینم.

فرمود: با او چه کار داری؟

عرض کردم: می‌خواهم به او ایمان بیاورم، و او را تصدیق کنم، و هر چه مرا به آن امر می‌فرماید اطاعت کنم.

فرمود: آیا گواهی می‌دهی که خدائی نیست جز الله، و محمد فرستاده‌ی خدا است.

گفتم: گواهی می‌دهم که خدائی نیست جز الله، و محمد فرستاده‌ی خدا است.

مرا به خانه‌ی دیگری که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در آن بود، برد او نوری در نور بود، و هنگامی که بر او وارد شدم بر او سلام کردم حضرت جواب سلام مرا داد، و فرمود: حاجت تو چیست؟

عرض کردم: می‌خواهم پیامبری را که در میان شما فرستاده شده است ببینم.

حضرت فرمود: با او چه کار داری؟

عرض کردم: می‌خواهم به او ایمان بیاورم، و او را تصدیق کنم، و هر امری را که به من می‌دهد اطاعت کنم.

حضرت فرمود: آیا گواهی می‌دهی که خدائی نیست جز الله، و هیچ شریکی ندارد، و محمد فرستاده‌ی خدا است؟

عرض کردم: گواهی می‌دهم که خدائی نیست جز الله و هیچ شریکی ندارد، و محمد فرستاده‌ی خدا است.

حضرت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: ای ابوذر؛ من رسول و فرستاده‌ی خدا هستم. برو به شهر و دیار خودت در آنجا خواهی دید که پسرعمویت مرده است، پس اموال او را بگیر، و آنجا باش تا وقتی که نبوت و پیامبری آشکار و ظاهر گردد.

ابوذر گفت: من به سرعت به دیار خود شتافتم، دیدم پسرعموی من مرده است، و ثروت کلانی از خود به جای گذاشته است، درست در همان زمانی که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - خبر داده بود. من ثروت او را در اختیار گرفتم، و در دیار خودم ماندم تا زمانی که امر پیامبر آشکار شد، در آن هنگام من به او ملحق شدم. (1).

---

1- امالي الصدوق: 287؛ بحار الأنوار: ج 22 ص 421 ح 32.

## علامتگذاری چهارپایان با داغ کردن جایز است؟

ابن سنان گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی علامت گذاری چهارپایان به وسیله ی داغ کردن سؤال نمودم.

حضرت فرمود: اشکالی ندارد مگر در صورت. (1).

اسحاق بن عمار گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی علامت گذاری حیوانات و چهارپایان با داغ کردن سؤال نمودم.

حضرت فرمود: این کار در غیر چهره ی آنان جایز است. (2).

یونس بن یعقوب گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: آیا جایز است گوسفندان را با داغ کردن صورتشان علامت گذاری کنم؟

حضرت فرمود: گوشه ایشان را با داغ کردن علامت گذاری کن. (3).

ص: 874

---

1- المحاسن: ص 644، بحار الأنوار: ج 61، ص 227 ح 21.

2- المحاسن: ص 644، بحار الأنوار: ج 61 ص 228 ح 23.

3- فروع الكافي: ج 6 ص 545، بحار الأنوار: ج 61 ص 228 ح 26.

## عورت مؤمن چیست؟

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم آیا عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟

حضرت فرمود: بله.

عرض کردم: آیا مراد عورتین او است.

حضرت فرمود: نه این نیست که تو تصور می کنی، بلکه مقصود افشای اسرار او است (1).

توضیح: اینکه در خصوص این روایت مراد از عورت؛ افشای سرّ مؤمن است.

ص: 875

---

1- الکافی: ج 2 ص 358، بحار الأنوار: ج 72 ص 169 ح 41.

## عمل خائف يا با عمل خود پسند افضل است؟

عبدالرحمان بن ابونجران گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم شخصی کار خیر و عمل صالحی را انجام می دهد اما ترس دارد و نگران است. سپس عمل صالح و نیک دیگری را انجام می دهد و بر او حالتی چون خودپسندی برای عملی که انجام داده است عارض می شود (کدام یک از این دو حال بهتر است)؟

حضرت فرمود: حال اولیش بهتر از حال دومیش است. (1).

ص: 876

---

1- المحاسن: ص 122، بحار الأنوار: ج 68 ص 229 ج 4.

عیسی بن عبدالله به امام صادق - علیه السلام - عرض کرد: فدایت شوم؛ عبادت چیست؟

حضرت فرمود: حسن نیت در اطاعت، از آن راههایی که خداوند به وسیله ی آن اطاعت می شود.

اما تو ای عیسی؛ مؤمن نخواهی بود مگر اینکه ناسخ و منسوخ را بشناسی.

عرض کردم: فدایت شوم؛ شناخت ناسخ و منسوخ چیست؟

حضرت فرمود: مگر نه اینکه با امام هستی، و با حسن نیت در اطاعت از او خود را در کنار او نگاهداشتی، و هنگامی که آن امام رفت و امام دیگری آمد باز هم با حسن نیت در اطاعت از او خود را در کنار او نگاه می داری (و این چنین ایمانت را به امامان به حق حفظ می کنی؟)

عرض کردم: بله.

حضرت فرمود: این است معرفت و شناخت ناسخ و منسوخ. (1).

ص: 877

---

1- الکافی: ج 2 ص 83، بحار الأنوار: ج 67 ص 254 ح 11.

## علت تلبیه در حج چیست؟

عبداللہ حلبی گوید: از امام صادق - علیہ السلام - پرسیدم: چرا تلبیه - در مناسک حج - قرار داده شد؟

حضرت فرمود: خدای عزوجل به ابراهیم - علیہ السلام - وحی نمود کہ: (وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا) (1) «و مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده... به سوی تو بیایند» و ایشان نیز ندا در داد، و از هر مکان دوری به او پاسخ مثبت دادند.

- توضیح: تلبیه همان عباراتی است کہ حاجیها به هنگام احرام پوشیدن برای حج یا عمره می گویند، یعنی جمله:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، اِنِ الْحَمْدُ وَالنَّعْمَةُ لَكَ وَالْمَلِكُ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» یعنی: خدایا آمدم، و به ندای تو پاسخ می دهم. (2).

ص: 878

---

1- سوره ی حج آیه ی 27.

2- علل الشرایع: ص 416، بحار الأنوار: ج 96 ص 184 ح 11.



## عرش و کرسی چیست؟

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به عرش و کرسی سؤال نمودم که چیست؟

حضرت فرمود: عرش در يك معني تمام جهان هستي است و کرسی ظرف او است.

و در معني ديگر؛ (عرش) همان علمي است که خدا پيامبران و فرستادگان و حجج خود را از آن آگاه نمود، و کرسی همان علمي است که هيچ يك از پيامبران و فرستادگان و حجتهاي خود را از آن مطلع نساخته است. (1).

ص: 879

---

1- معاني الأخبار: ص 29، بحار الأنوار: ج 55 ص 28 ح 28.

## علت سرما و گرما چیست؟

سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق - علیه السلام - پرسیدم که گرما و سرما از چه پدید می آیند؟

حضرت در پاسخ فرمود: ای ابو ایوب؛ راستی که مریخ اختر گرمی است. و زحل اختر سردی؛ و هرگاه مریخ آغاز ارتفاع کند زحل شروع به انحطاط می کند و این وضع در بهار می باشد، و پیوسته چنین است که هرگاه مریخ یک درجه بالا رود زحل یک درجه فرو شود در سه ماه بهار تا مریخ به بی نهایت ارتفاع رسد، و زحل به بی نهایت هبوط و مریخ بالا آید، و از این راه گرما سخت گردد.

و چون آخر تابستان و اول پائیز شود زحل آغاز ارتفاع کند و مریخ شروع به هبوط می نماید و پیوسته چنین است که هر آنچه زحل یک درجه بر آید مریخ یک درجه هبوط کند تا مریخ به بی نهایت هبوط رسد و زحل به بی نهایت ارتفاع و زحل آشکارا گردد و جلوه کند، و این در آغاز زمستان است و آخر پائیز، و از این رو سرما سخت شود.

و هر آنچه این ارتفاع گیرد آن هبوط می کند و هر آنچه آن هبوط کند این ارتفاع می گیرد.

و هرگاه در تابستان روز سردی باشد از عملیه ماه است، و هرگاه در زمستان روز گرمی باشد از عملیه ی آفتاب است.

این است تقدیر خداوند عزیز و دانا و منم بنده ی پروردگار جهانیان.

شرح: علامه مجلسی - رحمه الله - در شرح این حدیث می فرماید: اینکه حضرت فرمود: «راستی که مریخ اختر گرمی است» ممکن است از تأثیر هر دو اختر در سرما و گرما بر اثر خاصیت آنها باشد، نه بر اثر سرایت گرمی و سردی از آنها به زمین، و مانند آثار مقارنه ی کواکب باشد، و برای هر کدام از آن دو تدویری باشد و ارتفاع مریخ در تدویر آن باشد و مؤثر ناقص باشد در حرارت (چون که نزدیکی آفتاب هم مؤثر دیگری است).

و یا نشانه ی زیادت حرارت باشد و ارتفاع آن نزد ارتفاع زحل باشد بحسب تدویر زحل، و انحطاط زحل هم جزء مؤثر سرما باشد. (زیرا جزء دیگر آن دور شدن خورشید است از سمت الرأس).

یا نشانه فزونی سرما باشد و از این جهت است که هوا در تابستان گرم است و در زمستان سرد، و دلیلی بر امتناع آن نیست.

مرحوم میرزا خلیل کمره ای درباره ی این حدیث شریف و شرح علامه ی مجلسی - رحمه الله - گوید: آنچه مرحوم مجلسی - رحمه الله - در این باره گفته است بر پایه ی فلسفه قدیم یونانی است در تصویر افلاک و سیر کواکب، و این پایه های فلسفه ی فلکی یونانی امروزه ویران شده است، و با تحقیقات و اکتشافات دانشمندان امروزه بطلان آن ثابت شده است.

ولی تطبیق روایت با ارتفاع و انحطاط مریخ و زحل بعید نیست به این معنی که زمین در حرکت انتقالی خود که موجب تولید فصول اربعه است و مریخ و زحل در حرکت انتقالی خود به دور خورشید وضعی دارند که گرما بر ارتفاع مریخ و نسبت به زمین و انحطاط زحل نسبت بدان تطبیق می شود و سرما به عکس آن.

و مقصود از ارتفاع مریخ این است که از نظر حرکت انتقالی خود فوق الارض است، و بر محیط زمین نمایان و جلوه گر است.

و مقصود از انحطاط زحل این است که در حرکت انتقالی خود تحت الارض است و بر سطح مسکون زمین نمایان نیست، و چون گرما و سرما در دوروی زمین و دو خط استوا متبادل می شوند و موقع تابستان که يك سمت زمین که شدت گرمی آن است موافق زمستان و سرمای سمت دیگر است ممکن است ارتفاع مریخ و انحطاط زحل هم بدین نظر نسبت به دو سوی زمین تفاوت کند، و در این سو که ارتفاع مریخ و انحطاط زحل است از آن سوی دیگر بالعکس باشد. (1).

ص: 880

---

1- روضة الكافي: ص 306، بحار الأنوار: ج 55 ص 246 ح 27.

یونس بن عبدالرحمان در جامعه ی صغیر خود با سلسله سند خود نقل می کند:

که به امام صادق - علیه السلام - گفته شد: علم نجوم چیست؟

حضرت فرمود: آن علمی است از علوم انبیاء.

راوی گوید: گفتم: آیا علی بن ابی طالب - علیه السلام - آن را می دانست؟

حضرت فرمود: او از همه ی مردم به آن علم داناتر بود. (1).

ص: 881

---

1- بحار الأنوار: ج 55 ص 235 ح 15.

## عاطفه ای که ما نسبت به فرزندانمان داریم آنها ندارند؟

هشام بن سالم گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم: چرا عاطفه و محبتی که ما نسبت به فرزندانمان داریم آنها نسبت به ما ندارند؟

حضرت فرمود: برای اینکه آنها از شما هستند و شما از آنها نیستید. (1).

ص: 882

---

1- علل الشرایع: ج 1 ص 97، بحار الأنوار: ج 79 ص 72 ح 2.

«ابن مقفع»، (145 - 109 هـ) از مشاهیر ادبا و فصاحت با این که از شهر «مرو» از بلاد فارس بود، ولی به هر دو زبان فارسی و عربی در نهایت فصاحت و بلاغت سخن می‌راند، رسائل و منشآت وی ما بین منشیان عرب مشهور و حکم و امثال و کلمات حکیمانه ای از وی ماثور است او کتابهای زیادی از پارسی به عربی ترجمه کرده و به همین دلیل از مترجمین معروف عرب به شمار می‌رود. او درباره ی امام صادق علیه السلام می‌گوید:

«لا واحد من هؤلاء - مشیرا الی الذین یطوفون حول البیت - یتحق اسم انسان الی هذا الشیخ الجالس - و اشار الی الامام الصادق علیه السلام - اما غیره فرعاح و بهائم» (1).

«کسی از این مردم - اشاره به مردمی که در حال طواف بودند - کرد شایسته ی لقب انسانیت نیست جز آن پیرمردی که نشسته است، - اشاره به امام صادق علیه السلام - کرد».

ص: 883

«ابن ابی العوجاء» (مقتول 155 هـ) از زنداقه و ملاحده ی عرب عهد امام صادق علیه السلام و از شاگردان «حسن بصری» بود. درباره ی امام صادق علیه السلام می گوید:

«ما هذا ببشر وان كان في الدنيا روحاني يتجسد اذا شاء و يتروح اذا شاء فهو هذا و أشار الي الصادق عليه السلام» (1) این - امام صادق - بشر نیست.

«اگر در دنیا کسی وجود داشته باشد که بتواند هر وقت خواست در قالب جسد و هر وقت خواست در قالب روح جلوه کند او این مرد - یعنی امام صادق علیه السلام - است».

ص: 884

مي گويد: «كنت اذا نظرت الي جعفر بن محمد علمت انه من سلالة النبيين» (1).

«يعني: هرگاه به محمد بن جعفر عليه السلام مي نگرستم يقين پيدا مي کردم که او از نسل پيغمبران است».

ص: 885

---

1- تهذيب التهذيب، ج 2، ص 104 - منهاج السنة، ج 1، ص 124 - ابونعيم، حلية الأولياء، ج 1، ص 193.



مفسر، واعظ، محدث حافظ علامه عصر، و امام وقت خود (متوفي 597 هـ)، درباره ي امام چنين گفته:

«جعفر بن محمد بن علي بن الحسين كان مشغولاً بالعبادة عن حب الرياسة» (1).

«جعفر بن محمد به دليل اشتغال به عبادت، حب رياست را در بوتۀ ي فراموشي سپرده بود».

ص: 886

---

1- صفوة الصفوة، ج 2، ص 94.

کنیه اش «ابوعثمان» لقبش «جاحظ» از مشاهیر ادبا و فصحاء و بلغا بود (متوفی 255 هـ). درباره ی امام صادق علیه السلام می نویسد:

«جعفر بن محمد، الذي ملأ الدنيا علمه و فقهه و يقال: طن أباحنيفة من تلامذته و كذلك سفیان الثوري، و حسبك بهما في هذا الباب» (1).

«جعفر بن محمد، آن کسی است که علم و فقهش دنیا را پر کرده است و گفته می شود که «ابوحنیفه» و همچنین «سفیان ثوری» از شاگردان او بودند و تلمذ این دو تن در اثبات عظمت علمی او کافی است».

ص: 887

بسطامي حنفي (متوفي 858 هـ) مؤلف كتاب «مناهج التوسل في مباحج التوسل» مي گوید:

«جعفر بن محمد، از دحم علي بابه العلماء، و اقتبس من مشكاة انواره الأصفياء و كان يتكلم بغوامض الأسرار و علوم الحقيقة و هو ابن سبع سنين» (1).

«جعفر بن محمد کسی است که علماء و دانشمندان بر در خانه اش هجوم مي آوردند و نخبگان و برگزیدگان از مشكاة انوارش اقتباس مي نمودند، او در حالي که هفت سال بیشتر از عمرش نگذشته بود، درباره ي غوامض اسرار و علوم حقيقي، صحبت مي کرد».

ص: 888

وي (755 - 698 هـ) در کتاب «مرآة الجنان و عبرة اليقظان» مي نويسد:

«الامام السيد الجليل، سلاله النبوة و معدن الفتوة، ابوعبدالله جعفر الصافق عليه السلام و إنما لقب بالصادق لصدقه في مقالته و له كلام نفيس في علوم التوحيد و غيرها. و قد ألف تلميذه «جابر بن حيان» الصوفي كتابا يشتمل علي ألف ورقة يتضمن رسائله و هي خمسمائة رسالة.. دفن بالبقيع في قبره أبوه محمد الباقر، و جده زين العابدين و عم جده الحسن بن علي (رضوان الله عليهم أجمعين) و أكرم بذلك القبر و ما جمع من الأشراف الكرام أولي المناقب» (1).

«امام و سيد بزرگوار، سلاله ي رسول خدا صلي الله عليه و آله و معدن جوانمردي ابوعبدالله جعفر بن محمد صادق به علت راستي و درستي گفتارش ملقب به «صادق» شده است و سخنان گهرباري در علوم توحيد و غير آن از وي بجا مانده است و شاگرد او «جابر بن حيان» صوفي كتاب تأليف کرده است که مشتمل بر هزار ورق است و متضمن پانصد نامه از امام صادق عليه السلام مي باشد و در بقیع در جوار قبر پدرش و جدش زين العابدين و عموي جدش حسن بن علي دفن شده است چه قبر با برکت و شرف و چه محل پاک و مقدس که مدفن اشرف بزرگوار و صاحبان مناقب زيادي مي باشند».

ص: 889

«محمد بن ابراهیم» ملقب به «فریدالدین» معروف به «شیخ عطار» (627 - 513 هـ) از اکابر و مشاهیر مشایخ صوفیه است و صاحب تألیفات زیاد از جمله «تذکره الأولیاء» است. وی در آغاز کتابش با وصف حال حضرت صادق علیه السلام به آن حسن مطلع بخشیده است و در وصف آن حضرت چنین می گوید:

«آن سلطان ملت مصطفوی؛ آن برهان حجت نبوی؛ آن عامل صدیق؛ آن عالم تحقیق؛ آن میوه ی دل اولیاء؛ آن جگر گوشه ی انبیا؛ آن ناقد علی؛ آن وارث نبی؛ آن عارف عاشق؛ جعفر الصادق؛ که گفته بودیم که اگر ذکر انبیاء و صحابه و اهل بیت کنیم، کتابی جداگانه باید ساخت این کتاب شرح اولیاست که بعد از ایشان بوده است و چون از اهل بیت بود و سخن طریقت، او بیشتر گفته است و روایت از وی بیشتر آمده است، کلمه ی چند از آن بیاوریم که ایشان همه یکی اند چون ذکر او کرده اند ذکر همه بود. نینی قومی که مذهب او دارند، مذهب دوازده امام دارند؟ یعنی یکی دوازده است و دوازده یکی، اگر تنها صفت او گویم به زبان و عبارت من راست نیاید که در جمله علوم و اشارات و عبارات بی تکلف به کمال بود و قدوه ی جمله ی مشایخ بود و اعتماد همه بر وی بود و مقتدای مطلق بود هم الهیان را شیخ بود و هم محمدیان را امام و اهل ذوق را پیشرو، و هم اهل عشق را پیشوا و هم عباد را مقدم و هم زهاد را مکرم و هم صاحب تصنیف حقائق هم در لطائف تفسیر و اسرار تنزیل بی نظیر بود و از باقر بسیار سخن نقل کرده است.

عجب دارم از آن قوم که ایشان خیال بندند که اهل سنت و جماعت را با اهل بیت چیزی در راه است که اهل سنت و جماعت اهل بیت را، باید گفت به حقیقت و من آن نمی دانم که کسی در خیال باطل مانده است آن می دانم که هر که به محمد ایمان دارد و به فرزندان او ندارد، به محمد ایمان ندارد تا به حدی که «شافعی» در دوستی اهل بیت تا به حدی بوده که به رفضش نسبت کردند و محبوس کردند و او در آن معنی شعری گفته است و یک بیت آن این است: لو کان رفضاً حب آل محمد (صلی الله علیه و آله)

فلیشهد الثقلان إني رافض (1). «اگر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله رفض به شمار آید، ثقلین - انس و جن - شاهد باشند که من رافضی هستم».

ص: 890

مورخ و جامعه شناس و فیلسوف اندلسی (متوفی 808 هـ)، مؤلف «مقدمه ی ابن خلدون» می گوید:

«و أعلم أن کتاب الجفر کان أصله ان هارون بن سعید العجلي و هو رأس الزيدية کان له کتاب يرويه عن جعفر الصادق عليه السلام و فيه علم ما سيقع لأهل البيت عليهم السلام و علي العموم و لبعض الأشخاص منهم علي الخصوص وقع ذلك لجعفر و نظائره من رجالاتهم علي طريق الكرامة و الكشف الذي يقع لمثلهم من الأولياء و كان مكتوبا عنه جعفر في جلد ثور صغير فرواه عنه هارون العجلي و كتبه و سماه الجفر باسم الجلد...» (1).

«ابن خلدون درباره ی کتاب جفري که به امام صادق عليه السلام نسبت داده اند، می گوید: هارون بن سعید عجلي که رئیس زیدیه بود، کتابی داشت که آن را از امام جعفر صادق عليه السلام روایت کرده است. در آن کتاب آنچه بر عموم اهل بیت و برخی از ایشان روی خواهد داد، نوشته شده بود. این علوم بر امام جعفر صادق عليه السلام و سایر امامان از راه کشف و کرامت که خاص ایشان است، حاصل شده است. این کتاب بر پوست گاوی نوشته شده بود و نزد امام جعفر صادق عليه السلام وجود داشت. هارون عجلي آن را از آن بزرگوار روایت کرده و از آن نسخه ای نوشته است».

ص: 891

صاحب کتاب «شذرات الذهب في أخبار من ذهب» (متوفي 1089 هـ) مي نويسد:

«الإمام سلاله النبوة، ابو عبدالله جعفر الصادق بن محمد الباقر بن زين العابدين بن علي بن الحسين الهاشمي العلوي. وقد ألف تلميذه جابر بن حيان الصوفي كتابا في ألف ورقة يتضمن رسائله. و هي خمسمائة هو عند الإمامية من الإثني عشر بزعمهم.

قيل: إنه سأل أبا حنيفة عن محرم كسر رباعية ظبي. فقال: لا أعرف جوابها.

فقال: أما تعلم أن الظبي لا يكون له رباعية» (1).

«امام، سلاله ي نبوت، ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق... هاشمي علوي كه شاگردش جابر بن حيان كتابي تأليف کرده است در هزار ورق مشتمل بر پانصد رساله از امام صادق عليه السلام مي باشد. او به گمان اماميه يکي از ائمه ي دوازده گانه است.

گفته شده آن حضرت از ابوحنيفه از حکم محرمي سؤال کرد که چهار دندان رباعي گوزني را (که میان ثنايا و انياب باشد) شکسته باشد.

ابوحنيفه گفت: جواب آن را نمي دانم. حضرت صادق عليه السلام فرمود: تو نمي داني که گوزن دندان رباعي ندارد؟».

ص: 892

در وصف امام صادق عليه السلام مي نويسد:

«لم يجمع الناس علي حب أحد في ذلك العصر كما اجمعوا علي حب الإمام جعفر بن محمد الذي اشتهر فيهم باسم جعفر الصادق. ذلك انه كان صافي النفس؛ واسع الأفق؛ متوقد الذهن؛ كبير القلب؛ حاد البصيرة؛ ضاحك السن؛ عذب الحديث؛ حلو المعشر؛ سباقا إلي الخير؛ برا؛ طاهرا؛ و كان صادق الوعد و كان تقيا هو من العترة الطاهرة عترة رسول الله صلي الله عليه و آله علي وجهه شعاع من نور النبوة و هو مع انشغاله بكل ذلك - دعوه إلي الوحدانية فالإسلام بالحكمة و الموعظة الحسنة.

كان يتحري أحول الناس و يحمل علي كتفه جرابا فيه طعام و مال فيوزعه علي أصحاب الحاجة دون أن يدع أحدا يعرف علي من يتصدق..»  
(1).

«مردم عصر آن حضرت در محبت و دوستي مانند امام صادق عليه السلام توافق نداشتند و او در میان مردم به اسم «جعفر صادق» شهرت داشت زیرا ذاتش صاف، افق فکرش وسیع، ذهنش روشن، قلبش بزرگ، بینایش حاد، - یعنی بسیار نازک بین - چهره اش خندان، و خوش صحبت و خوش برخورد، و به کارهای خیر و نیکوکاری سبقت می جست پاکیزه و صادق الوعد و پرهیزگار و از عترت پاک رسول خدا صلي الله عليه و آله بود و در چهره اش شعاعي از نور نبوت مشاهده می شد با وجود گرفتاری زیاد، مردم را به توحید و اسلام با حکمت و موعظه حسنه فرا می خواند. او هرگز از حال مردم غافل نبود و همواره روی شانه ي خود کیسه اي پر از طعام و مال کرده و آن را حمل و در میان مستمندان توزیع می نمود بدون این که آنها را شناسائی کند.

مردم را از انتقامجویی بر حذر می داشت و فضیلت عفو و گذشت را به آنها گوشزد می کرد و قول جدش رسول خدا را یادآور می شد که فرمود: «ما زاد عبد بالعفو الا عزا» در اثر عفو، عزت انسان زیاد می شود.

او در آسمان معرفت اوج می گرفت و در مشکلات علمی غور می نمود شخصیت والای او اشعار می داشت که او قویتر از خلیفه است زیرا کدام خلیفه و ملک در روی زمین در دوران حکومتش به مردم نفع و فائده رسانده است. پیوسته می فرمود: «من طلب الرئاسة هلك» هر کس در طلب ریاست باشد، هلاک می شود. پیوسته ریاست او را طلب می کرد ولی او از ریاست گریزان بود». 8.

ص: 893



صاحب كتاب «جعفر بن محمد الإمام الصادق» عضو المجلس الأعلى للشؤون الإسلامية في القاهرة: درباره ي آن سلاله ي رسول خدا صلي الله عليه و آله چنين آورده است:

«جعفر بن محمد غير أن كان اماما مفخرة من مفاخر المسلمين لم تذهب، أو لم تطمس و إنما بقي منها في كل غد قادم - حتي القيامة - صوت صارخ من حروفها، يعلم الزهاد زهدا و يكسب العلماء علما، يهدي المضطرب و يشجع المقتحم يهدد الظلم و يبني العدالة و هو ينادي المسلمين جميعا أن هلموا و اجتمعوا» (1).

«جعفر بن محمد افزون بر آنچه مقام امامت داشت، افتخاري از افتخارات مسلمانان بود او هرگز از میان نرفته، تباہ نشده است، بلکه فرياد او هر روز تا قيامت در گوش مسلمانان به صدا در مي آيد. زاهدان را زهد و عالمان را علم تعليم مي داد. مضطرب و آشفته را هدايت و شتاب کننده را تشجيع و ترغيب مي فرمود ظلم را ويران و عدالت را بنياد مي کرد او تمام مسلمانان را به وحدت و همبستگي دعوت مي کرد»

«وقد عاش جعفر في حياة أبيه الباقر عليه السلام نحوًا من ثلاثين سنة فتطبع بصفات أبيه زهدًا و فضلًا و محبةً للعلم و ايثارًا له علي الزهد و العبادة و تعلم منه و من جده زين العابدين أن يطعم الطعام حتي لا يبقي لعيله كسرة و ان يكسو الثياب حتي لا تبقي لهم كسوة» (2).

«حدود سي سال با پدرش امام باقر عليه السلام زندگي کرد و خود را با صفات نيكوي او آراست. از پدرش و جدش زين العابدين آموخت که فقرا را اطعام کند تا آنجا که لقمه ناني براي اهل و عيال خود باقي نماند و بر آنان لباس بپوشاند تا آن حد که به عائله ي خود لباسي باقي نماند».

«فلقب بالصادق و الفاضل و الظاهر و العالم و أشهرها الصادق. تلقب بالصادق علي أفواه الناس جميعًا، لم يستثن أحد من أصحابه، أو خصومه لم يلقبه به كان هناك إجماع تام لا خرق فيه، علي تلقيب جعفر بن محمد بالصادق و صار له في الزمان كله علما يعرف به».

«إنما سمي بالصادق لأنه كان أكثر الناس صدقا و كان في صدقه خالص الصراحة لا يبالي أحدا، من أهله أو من غير أهله متي نطق بالحق و مع أنه لم يقل الا ما اعتقد انه الحق و لم يعمل الا ما رآه حقا فانه لم يقبل من أحد قولًا، أو عملا الا و الصدق بين فيه» (3).

«ملقب به صادق، فاضل، ظاهر، عالم و... گردید که مشهورترین آنها «صادق» بود و در میان عموم مردم اعم از دوست و دشمن به «صادق» ملقب شده بود و این لقب براي او مورد اجماع و اتفاق قرار گرفته بود چنان که در میان تمام مسلمانان اجماعي بود و کسی با این اجماع مخالف نبود».

«اطلاق لقب صادق به آن حضرت به گونه اي بود که به نظر مي آيد صادق نام او است نه لقبش زیرا مردم براي وي نامي جز صادق نمي شناختند».

به این جهت «صادق» نامیده شده که در صدق گفتار کسی به پای او نمي رسيد و در صدق چنان خالص و صريح که در اظهار حق از هيچ کسی پروا نداشت جز حق بر زبان جاري نمي ساخت و جز به آن به چيزي عمل نمي کرد و قول و عمل کسی را قبول نمي نمود مگر این که راست باشد صدق و راستي معيار و ميزان او بود».

«كان جعفر بن محمد اماما في كل العلوم (4) وفي رحلة لجابر بن حيان الي الكوفة كان اتصاله بجعفر فلزمه تلميذا و صديقا و تلقي عند هذه الصناعة - الكيمياء -» (5) .

«جعفر بن محمد در تمام رشته هاي علوم امام و پيشوا بود. جابربن حيان در سفري به كوفه با جعفر بن محمد ملاقات نمود و به عنوان شاگرد و دوست ملازم آن حضرت شد و اين فن - كيميا - را از او آموخت».

ص: 894

---

1- جعفر بن محمد الإمام الصادق عليه السلام، ص 6.

2- جعفر بن محمد الإمام الصادق عليه السلام، ص 27.

3- همان مدرک، ص 40.

4- جعفر بن محمد الإمام الصادق، ص 48.

5- همان مدرک، ص 49.

علي بن سلطان محمد الهروي القاري الحنفي (نورالدين) (متوفي 1014) مي گوید:

«جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب الهاشمي المدني المعروف بالصادق. أمه «ام فروه» بنت «القاسم بن محمد بن ابي بكر»... متفق علي امامته و جلالته» (1).

«جعفر بن محمد صادق فرزند علي بن حسين بن علي بن ابيطالب هاشمي مدني معروف به «صادق» كه مادرش «ام فروه» دختر «قاسم بن محمد بن ابي بكر» بود. امامت و جلالتش مورد اتفاق همگان است».

ص: 895

---

1- شرح الشفا، علي قاري، ج 2، ص 35.

وي در سال 1137 که جامع «ازهر» به طور رسمي به عنوان پایگاه مهم و مرکز علمي مذهبي درآمد، با وجود اکابر علما شبراوي به ریاست آن مرکز برگزیده شد، کتاب «الاتحاف بحب الأشراف» از تألیفات اوست (متوفي 1172 هـ)، او درباره ي امام صادق عليه السلام مي نويسد:

«السادس من الأئمة جعفر الصادق ذو المناقب الكثيرة و الفضائل الشهيرة روي عنه الحديث كثيرون مثل مالك بن انس و أبوحنيفة و يحيي بن سعيد و ابن جريح و الثوري. ولد رضي الله عنه بالمدينة المنورة سنة ثمانين من الهجرة و غرر فضائله عن جبهات الأيام كاملة و توفي رضي الله عنه سنة 148 هـ» (1).

«جعفر صادق عليه السلام ششمین امام از ائمه داراي مناقب زیاد و فضائل مشهور مي باشد از او بسياري از محدثين بزرگ از جمله: مالك بن انس، ابوحنيفه، يحيي بن سعيد و ابن جريح و ثوري. حديث نقل کرده اند. در سال 80 هجري در مدينه متولد شد و فضائل درخشانش بر پيشاني روزگار نقش بسته است. آن حضرت در سال 148 فوت کرد».

ص: 896

راجع به علم امام صادق از زبان ایشان چند جمله نقل می کنیم:

1 - علاء بن سبابه می گوید، امام صادق فرمودند: «من آگاهم از آنچه در آسمانها و زمین است و آنچه در بهشت و جهنم است، و من آگاهم به گذشته و به آینده تا روز قیامت. سپس ادامه دادند: این علم را از قرآن می دانم، به قرآن تسلط دارم، چون تسلط بر کف دستم. خداوند متعال در قرآن فرموده است که: قرآن بیان کننده ی همه چیز است.» (1).

2 - بکیر بن اعین می گوید: «امام صادق فرمودند: من آگاهم به آنچه در آسمانها و زمین است و آنچه در دنیا و آخرت است.

چون دیدند که این کلام پیش بعضی سنگین آمد، فرمودند: بکیر! من این علم را از قرآن می دانم؛ زیرا در قرآن است و نزلنا عليك الكتاب تبیاناً لكل شیء.» (2).

3 - صفوان بن عیسی می گوید: «امام صادق فرمود: من علم اولین و آخرین را می دانم، می دانم آنچه در صلب پدرها و رحم مادرها است.» (3).

ص: 897

---

1- فیه تبیان لكل شیء مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 249، دلائل حمیری - کشف الغمة.

2- نحل، قسمتی از آیه ی 89 نقل از مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 250.

3- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 250.

به امام صادق خبر رسید که پسرعموي شما در میان مردم به شما ناسزاي بسيار گفت: حضرت بلند شد دو رکعت نماز خواند و بعد از نماز با رقت شديد گفت: «خدایا! من از حق خودم گذشتم، تو اکرم الاکرميني؛ از او درگذر و به کردارش گرفتار نکن.» گویا حضرت به این مطلب توجه داشتند که قطع رحم مؤاخذة ي شديد و با سرعت دارد؛ از این جهت در نماز و دعا براي او سرعت نمودند.

## عبادت و خشیت امام صادق

ابان بن تغلب مي گوید: امام صادق را دیدم که در رکوع و سجده هستند و شصت تسبیح از ایشان در رکوع و سجود شنیدم. (1).

در خرائج راوندي است که راوي مي گوید: «امام صادق را در مسجد رسول الله دیدم به نماز است و سیصد مرتبه سبحان ربي العظیم و بحمد از ایشان شنیدم.»

مالك بن انس مي گوید: «بهتر از جعفر بن محمد؛ در علم و تقوا ندیدم و هر وقت که او را مي دیدم، یا در ذکر بود و یا روزه بود و یا مشغول نماز بود. او از اکابر زهاد و از بندگان شایسته اي بود که از خدا مي ترسید و در خانه ي خدا خاشع و گریان بود. سالي در مکه با او بودم، چون موقع تلبیه شد، نمی توانست تلبیه بگوید و مي گفت و مي گریست که: اگر بگویم لبیک و او بگوید لا لبیک چه کنم؟ (2).

ص: 898

---

1- اصول کافی.

2- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 275، (بحار چاپ قدیم ج 11 ص 81 به نقل از خصال و علل الشرايع).

## غذا در حال تکیه خوردن

عثمان بن عیسی از سماعه روایت کرده که گفته است: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: آیا درست است انسان در حالی که تکیه زده غذا بخورد؟

حضرت فرمود: نه تکیه زده درست است، و نه خوابیده. (1)

ص: 899

---

1- المحاسن: 458، بحار الأنوار: ج 63 ص 386 ح 9.

## غیبگویی حضرت باعث تشیع ما شد

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کوتاهی در سه چیز سبب ناکامی است: طمع بخشش از صاحب جود، همنشینی با دانشمند و جلب خشنودی بالا دست آن که بر تو تسلطی دارد.

و از صفوان بن یحیی نقل می کند که:

جعفر بن محمد بن اشعث به من گفت: می دانی چرا ما شیعه شدیم و علت این که این مذهب را شناختیم چه بود؟ با این که صحبتی از آن نزد ما نبود و آن چه دیگران در این باره می دانستند ما نمی دانستیم؟ گفتم: علتش چه بود؟ گفت: منصور دوانیقی به پدر من محمد بن اشعث گفت: ای محمد مرد عاقلی را پیدا کن که مأموریتی برای من انجام دهد. پدرم گفت: او را یافتم؛ این فلان کس پسر مهاجر دایی من است. گفت: او را بیاور. او را نزد منصور بردم. به او گفتم: ای مهاجر! این پول را بگیر و به مدینه برو و به نزد عبدالله بن حسن بن حسن و عده ای از کسان او از جمله حضرت صادق علیه السلام برو و به آنها بگو: من مرد غریبی از اهل خراسانم و آن جا شما شیعیانی دارید که این مال را برای شما فرستاده اند، و به این شرط و این شرط مقداری به هر یک بده؛ و هنگامی که پول را گرفتند، بگو: من واسطه ام و دوست دارم قبض رسید آن را بنویسید که خط شما را داشته باشم.

آن مرد پول را گرفت و به مدینه رفت، سپس نزد منصور بازگشت. محمد بن اشعث نیز آن جا بود. منصور گفت: چه خبر؟ گفت: همه را ملاقات کرده، پول را دادم و این قبض رسید آنها است؛ به جز جعفر بن محمد علیه السلام که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله خدمت ایشان رسیدم، نماز می خواند، پشت سر حضرت نشستم تا نماز ایشان تمام شود و بعد آن چه به دیگران گفتم به ایشان نیز بگویم.

پس حضرت نمازش را زیاد طولانی نکرد و سلام داد و فرمود: ای مرد! از خدا بترس و اهل بیت پیامبر را فریب نده که تازه از چنگال بنی مروان بیرون آمده و همه محتاج هستند. گفتم: خدا تو را شایسته دارد، مگر چه شده؟ حضرت سر مبارک خود را نزدیک آورد و همه ی جریانی را که بین من و تو بود، خبر داد؛ که گویا مانند شخص سومی در مجلس حضور داشته است.

منصور گفت: ای پسر مهاجر! هر خاندان نبوتی محدثی دارند (محدث کسی است که فرشته ای برای او حدیث و اخبار غیبی و علمی را به او پیاموزد) و امروز جعفر بن محمد علیه السلام محدث ما است و این غیبگویی و معجزه موجب تشیع ما شد.

## غفلت و عبرت

در میان اخسرین نیز مراتب فرق می کند و چه بسا برخی وضع بدتری نسبت به دیگران داشته باشند. ما اهل علم نیز بسته به میزان غفلتمان دچار خسرانیم و باید به چشم عبرت به پیرامون خود بنگریم. انسان های عادی اگر مرده ای ببینند تا چند روز وضعیتشان متحول می شود، اما مرده شور عادت کرده و برایش عادی است. البته، به مرده شورها اهانت نشود، چرا که کار واجبی انجام می دهند و به تکلیف عمل می کنند. انسان ها نیز عادت کرده اند موعظه بگویند و موعظه بشنوند، اما این گفتن ها و شنیدن ها هیچ تأثیری ندارد. مانند مرده شوری که دیدن مرده تأثیری به حالش ندارد. اساس تزکیه همین دعاها و زیارت ها است، نباید انسان فقط بخواند و رد شود، بلکه باید در آنها تأمل کند. در یکی از زیارت های سیدالشهدا علیه السلام آمده است؛ «و اجعل سریرتی خیرا من علانیتی (1)؛ خدایا، نهان مرا بهتر از آشکارم قرار ده (که اگر کسی در ظاهر یک خوبی از من سراغ دارد باطن من بهتر از آن باشد)». به راستی که چه گوهرهایی در این زیارت ها آمده است، و چه خوب است انسان در طول عمر حتی یک بار هم که شده تمام این دعاها را بخواند؛ چرا که هر گلی بویی دارد.



---

1- تهذيب الاحكام، ج 6، ص 69.

## غضب شده گان و گمراهان کیستند؟

معاویه پسر وهب گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به معنی (غیر المغضوب علیهم و لا الضالین) (1) سؤال کردم.

حضرت فرمود: «غضب شده گان» یهود و «گمراهان» نصاری هستند. (2).

ص: 901

---

1- سوره ی حمد آیه ی 7.

2- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 24، بحار الأنوار: ج 89، 240 ح 47.

## غذای پیامبر اکرم چه بود؟

ابو اسامه گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: به ما چنین رسیده است که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - حتی سه روز هم از نان گندم سیر نخوردند.

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: ایشان اصلاً نان گندم نخورد.

گفتم: پس چه چیز می خورد؟

حضرت فرمود: طعام رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - نان جو بود اگر آن را می یافت، و حلوائی او خرما بود، و سوخت او سعف (برگ درخت خرما) بود. (1).

ص: 902

---

1- امالی الطوسی: ج 2 ص 276، بحار الأنوار: ج 67 ص 318 ح 31.

داوود بن سرحان گوید: از حضرت صادق - علیه السلام - پرسیدم: غیبت چیست؟

فرمود: غیبت آن است که درباره ی برادر دینی خود چیزی را که نکرده است، بگوئی، و منتشر کنی چیزی را که خداوند بر او پوشانیده، و حدی بر او به خاطرش اقامه نشده است. (1).

ص: 903

---

1- اصول کافی: ج 4 ص 60 ح 3.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «غیبت آن است که درباره ی برادر دینی ات چیزی را بگویی که خدا آن را پوشانیده باشد؛ اما چیزی را که در وجود وی آشکار و ظاهر است مثل تندخویی، شتابزدگی و... «گفتن آن» غیبت نیست. بهتان نیز آن است که درباره ی برادر دینی ات سخنی بگویی که در او نیست.» (1).

ص: 904

---

1- اصول کافی، ج 4، باب الغیبه والبهت.

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) از زماني كه خداوند عزوجل او را برانگيخت، در حال تكيه دادن غذا نخورد و خوش نداشت كه مانند پادشاهان باشد. اما ما نمي توانيم اين كار را بكنيم. (1).

ص: 905

---

1- كافي: 6 / 272 / 8، ميزان الحكمة: ج 13، ح 19912.

(جدید 39)

(جدید 40)

(جدید 41)

(جدید 42)

(جدید 43)

(جدید 44)

(جدید 45)

**فائده اسفند و کندر چیست؟**

از امام صادق - علیه السلام - از فائده ی اسبند و کندر سؤال شد.

حضرت فرمود: اما اسفند: پس ریشه ای در زمین ندوانید، و شاخه ای از آن در آسمان بالا نرفت مگر اینکه خداوند فرشته ای به آن موکل نموده است تا هنگامی که ریز بشود، و یا به وضعی که به آن رسیده است برسد.

شیطان به اندازه ی هفتاد خانه از خانه ای که در آن اسفند دود می شود، دور می گردد.

و آن شفا از هفتاد بیماری - که کمترین آن پیسی است - می باشد، پس مبادا از آن غفلت کنید.

و اما کندر: پس آن برگزیده پیامبران - علیهم السلام - که پیش از من بوده اند می باشد، و مریم - سلام الله علیها - از آن کمک می گرفت، و هیچ دودی به آسمان بالا نمی رود سریعتر از آن، و استفاده از آن موجب طرد شیطانها، و دفع عیوب بدنی است، پس مبادا از آن غافل شوید. (1).

ص: 906

## فائده تره چیست؟

فروت بن احنف گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به خوردن تره سؤال شد.

حضرت فرمود: آن را بخور، زیرا در آن چهار فائده است: دهان را خوشبو می کند، و باد شکن است، و بواسیر را از بین می برد، و برای کسی که آن را مدام بخورد امان از جذام (خوره) است. (1).

ص: 907

---

1- الخصال: 249، بحار الأنوار: ج 63 ص 200 ح 1.



ابن ابوحزمه از پدرش روایت می کند که گفت: امام صادق - علیه السلام - درباره ی معنی و تفسیر فرمایش خدا که می فرماید: (ان الله و ملائکته يصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما) (1) «خدا و فرشتگان بر پیامبر درود می فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید» سؤال کردم.

حضرت فرمود: صلوات و درود از ناحیه ی خدا، رحمت است، و از ناحیه ی ملائکه؛ تزکیه، (و اعتراف به پاکی است)، و از ناحیه ی مردم؛ دعا است.

و اما فرمایش خدای عزوجل که: «و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید» مقصودش این است که در برابر آنچه که از ناحیه ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - وارد شده است تسلیم و خاضع باشند.

عرض کردم: چگونه بر پیامبر و آل او صلوات و درود بفرستیم؟

فرمود: بگویند:

«صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد، و السلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته».

یعنی: درود خدا و درود فرشتگان و پیامبران و فرستادگان او و تمام مخلوقات او بر محمد و اهل بیت محمد - علیهم السلام - و سلام بر او و آنان و رحمت و برکات خدا باد.

عرض کردم: ثواب کسی که بدین شکل بر محمد و آل محمد - علیهم السلام - صلوات و درود بفرستد؛ چیست؟

حضرت فرمود: قسم به خدا، خارج شدن از (تمام) گناهان مانند روزی که از مادر متولد شده است. (2).

ص: 908

1- سوره ی احزاب آیه ی 56.

2- معانی الأخبار: ص 368، بحار الأنوار: ج 91 ص 55 ح 27.

## فاطمه سرور زنان بهشت است؟

حسن بن زیاد عطار گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: روایت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - که فرمود: «فاطمه سرور زنان بهشت است» آیا سرور زنان دوران خودش می باشد؟

حضرت فرمود: آن مریم بود، ولی فاطمه زهرا - سلام الله علیها - سرور زنان بهشت از اولین و آخرین است.

عرض کردم: سخن رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - را که: «حسن و حسین - علیهما السلام - سرور جوانان اهل بهشت است» چطور؟

حضرت فرمود: آن دو سرور جوانان بهشت از اولین و آخرین می باشند. (1).

ص: 909

---

1- امالی صدوق - مترجم - ص 125 ح 7.

## فایده آلو سیاه چیست؟

ازرق بن سلیمان گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به فائده ی آلو سیاه سؤال نمودم.

حضرت فرمود: برای صفرا خوب است، و مفاصل را نرم می کند، ولی در خوردن آن زیاده روی نکن، زیرا (باد دارد) و در مفاصلت باد ایجاد می کند. (1).

ص: 910

---

1- طب الأئمة: ص 136، بحار الأنوار: ج 63 ص 189 ح 1.

## فایده ورزش باد چیست؟

امام صادق - علیه السلام - به زندق (و ملحدی) که از ایشان سؤالاتی نمود فرمود: اگر باد چند روزی حبس شود، و به حرکت در نیاید اشیاء همگی فاسد می شود و تغییر پیدا می کند.

(آن ملحد) از حقیقت و جوهر (ریح) سؤال کرد.

حضرت فرمود: باد هوا است که هنگامی که حرکت می کند، «ریح» نامیده می شود، پس هرگاه ساکن شود به او «هوا» گفته می شود، و قوام دنیا به او است. (1).

و اگر بادها سه روز از حرکت بایستند همه چیز روی زمین فاسد و گندیده می شود، برای اینکه هوا و باد به منزله ی باد بزن است که دفع می کند فساد را از هر چیز، و او را پاکیزه می کند، پس هوا به منزله ی روح است که هرگاه از بدن خارج شود، بدن می گندد و تغییر می کند، تبارک الله أحسن الخالقین. (2).

ص: 911

1- الاحتجاج: 107.

2- الاحتجاج: 192، بحار الأنوار: ج 57 ص 15 ح 19.

حضرت هفت پسر و سه دختر داشتند که شرح احوال برخی از فرزندان وی را به طور اختصار بیان خواهیم کرد:

اسامی بعضی از فرزندان امام جعفر صادق علیه السلام

1- اسماعیل معروف به اعرج که بزرگترین فرزند وی است. اسماعیل در زمان حیات حضرت از دنیا رفت. حضرت صادق علیه السلام در حزن فرزند جزع شدیدی نمود و اندوهی عظیم داشت. اسماعیل در کنار بقیع مدفون گردید. تا سال یکهزار و سیصد و پنجاه و پنج هجری آثار بقعه او به شکل چهار دیوار سیمانی موجود بود ولی چون در وسط شارع قرار گرفته بود به امر ملک ویران و با زمین یکسان گردید. گویند چند روزی از این حادثه نگذشته بود که ملک را با تیر کشتند. جالب اینجا است که پس از وفات حضرت صادق علیه السلام عده ای از کج اندیشان به امامت اسماعیل پیوستند که آنان را اسماعیلیه می گویند. در حال حاضر تعدادشان بسیار اندک و اضافاتی بر عقیده اسماعیلیه افزوده اند که در اصول و فروع با مذاهب مشهور اسلامی دارای اختلافات خرافاتی بی شمار می باشد. سلسله سلاطین قاطمیه مغرب زمین که در 274 سال سلطنت کرده اند از اولاد اسماعیل بن جعفر صادق بوده اند. روی همین اصل سلسله را نیز اسماعیلیه گویند و محمد فرزند همین اسماعیل در نزد هارون الرشید درباره ی عموی خود امام موسی بن جعفر سعایت کرد و هارون را به قتل حضرت تحریک کرد. خود محمد بن اسماعیل در نتیجه این سعایت به مرضی سخت گرفتار شد و با وضع بدی از دنیا رفت.

2- عبدالله بن افطح. وی همیشه با خواسته های پدر مخالفت می کرد. بعد از پدر مدعی خلافت و امامت شد و جمعی نیز امامت وی را پذیرفتند که آنان را فطحیه می نامند. بعدها چون مردم ضعف علمی و عملی وی را مشاهده کردند از او برگشته و به امامت موسی بن جعفر روی آوردند.

3- اسحق بن جعفر صادق علیه السلام شخص جلیل القدر و اهل فضل و تقوی بود و احادیث بسیاری نقل کرده است و به امامت برادرش موسی علیه السلام قائل بود و در عریض - قریه ای است در نزدیکی مدینه - به دنیا آمد. این طور پیدا است که از هر کسی دیگر شباهت به حضرت رسول بیشتر بوده است. این مرد ارزشمند همسر گرامی حضرت علیا مخدره نفیسه دختر امیرحسین ابن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام بوده و در مصر مدفون است. کرامات بی حد و حصر از این والاگهر مشاهده شده است (1) و جناب اسحق جد سادات بنی الزهرا است.

4- محمد دیباج بن جعفر صادق علیه السلام. این شخص والا از سخی ترین و شجاع ترین مردمان عصر خود بود و در تمام سال یک روز در میان روزه دار بود. در سال یکصد و نود و نه به مأمون عباسی به خاطر ظلم ها و حق کشی های وی خروج کرد و مأمون نیز یکی از سرداران سپاه خود به نام عیسی جلودی را با لشکری مجهز به جنگ وی فرستاد. در این جنگ سپاهیان را فراری دادند و خود ایشان را نیز دستگیر کردند. وقتی که به مرز خراسان رسیدند در محلی به نام «فرقان چاپی» که امروزه معروف به لطف آباد است دار فانی را وداع گفت. عده ای از محققین نوشته اند که در تاریخ قرآینی پیدا است که رحلت وی با امر طبیعی نبوده است. در لطف آباد گنبد و بارگاه و صحن سرای زیبایی دل افروز دارد که مورد توجه خاص و عام بوده و از اطراف و اکناف همیشه مسلمانان بسیاری به زیارت آن مرقد شریف با هدایا و نذورات روی می آورند و تا به حال عظمت و کرامات بی شماری از آن تربت مقدس نقل و مشاهده شده است و نگارنده در زمانی که مجاور آستان بوسی حضرت علی بن موسی علیه السلام افتخار داشتم این مرقد شریف را زیارت کردم. حضرت محمد بن جعفر علیه السلام به قدری زیبا و صبیح المنظر بوده است که ملقب به «دیباج» معرب دیبا (ابریشم) گردید. نسب شجره سلسله جلیله السادات آل دیباج به حضرت می رسد. تا امروز از آن خاندان شریف رجال علم و دانشمندان رشید بسیار در تاریخ ذکر شده است.

5- عباس بن جعفر صادق علیه السلام است که سید جلیل القدر و دانشمند و فاضلی بوده است.

6- علی بن جعفر علیه السلام شخص کثیر الفضل و پرهیزگار و صاحب عقیده صادق بود. این بزرگوار تحت تربیت برادرش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به مقامات عالی علمی و عملی نایل شد. وی تا زمان حضرت امام علی النقی علیه السلام می زیست. وی کتابی معروف به نام مسایل جعفریات دارد که در نزد علمای امامیه دارای اعتبار و ارزش خاصی است. مدفن این بزرگوار را در چند محل گفته اند. برخی نوشته اند که در عریض نزدیکی مدینه مدفون است. همچنین در جنوب شرقی بیرون شهر قم گنبد و بارگاه و صحن و سرای زیبایی وجود دارد که محل توجه عموم زائرین می باشد که در میان عامه موسوم به مدفن علی بن جعفر است. همین مرقد مزین به کاشی های باستانی پریمیتمی بود که در زمان سلطنت پهلوی شبانه مورد دستبرد سارقین قرار گرفت. پس از کشتن خادم آن کاشی ها را به غارت بردند. در زمان دولت طاغوتی هیچ مقبره و ابنیه باستانی از این دستبردها سالم نماند و تمام گنجینه های تاریخی ایران را با دست خود در تحت اختیار اجانب گذاشتند و از آن مرقد شریف کرامات زیادی ظاهر شده است. از جمله کراماتی که خود شاهد آن بوده ام، قضیه شگفت آوری است که در اینجا به طور اختصار به ذکر آن می پردازم. در زمستان سال 1375 قمری بود که عده ای از فضایی محترم حوزه علمیه قم به قصد زیارت آل قبر شریف وارد حرم شدند. یکی از آقایان محترم به قصد مزاح و شوخی از شبکه مرقد با کاغذ لوله شده ای که در دست داشت می خواست از آن پول هایی که زوار به قصد هدیه و نذر روی مرقد ریخته بودند بردارد. ولی بعد از چند لحظه ناگهان فریادی زد که همه را به خود جلب کرد. زنبوری بزرگ همچنان دست وی را گزیده بود که جای گزیدگی همانند کوزه کوچکی باد کرده بود و این امر عجیب باعث حیرت همه حاضرین شد؛ زیرا در آن موقع از سال هیچ زنبوری از لانه خود خارج نمی شود. به علاوه در علم جانورشناسی گفته اند که در فصل سرد زمستان این گونه حیوانات طبیعتاً قدرت گزیدن ندارند، و سم هایی که دارند بی اثر است. آری هر کس که قصد اهانت به اولیاء الله را داشته باشد اینچنین به سزای اعمال خود می رسد هر چند که به قصد مزاح باشد.

ص: 912

1- اهل مصر اهتمام تمامی در حق وی دارند و مزارش مورد تجلیل خاص و عام است. زندگینامه این اختر فروزان در قسمت تاریخ فرزندان امام حسن مجتبی بیان شده است.

## فرزندان عصیانگر بدبخت

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

نافرمانی والدین از گناهان کبیره است؛ زیرا خداوند متعال فرزند نافرمان را عصیانگر بدبخت قرار داده است. (1).

ص: 913

---

1- علل الشرایع: 2 / 479، میزان الحکمه: ج 14، ح 22712.

## فرستادن حضرت خضر با قطعه اي از درخت طوبي

مي گویند: دو برادر به قصد رفتن به مزار از کوفه بیرون رفتند. در بین راه یکی از آن دو نفر دچار تشنگی سختی شد به حدی که تاب نیاورد و از مرکبش افتاد. برادر دیگر از حال او سرگشته و متحیر شده بود. پس نمازی بجای آورد و بعد خداوند متعال و محمد صلی الله علیه و اله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام را یک به یک صدا زد تا اینکه رسید به امام زمانش امام جعفر صادق علیه السلام.

پس پیوسته آن حضرت را می خوانده و از آن جناب، پناه می خواست که ناگاه دید مردی بالای سرش ایستاده است و می گوید: «ای مرد! قصه ی تو چیست؟»

پس شرح حالش را برای او نقل کرد. آن مرد قطعه ی چوبی به او داد و گفت: «این چوب را مابین لبهای برادرت بگذار.»

چون آن چوب را مابین لبهای او گذاشت برادرش به هوش آمده و چشمهای خود را گشود. سپس برخاست و نشست و تشنگی اش رفت.

پس به زیارت رفتند و چون به کوفه برگشتند، آن برادری که دعا می کرده است به مدینه مشرف شد پس خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسید.

حضرت فرمود: «حال برادرت چگونه است و آن چوب کجاست؟»

عرض کرد: «ای آقای من! چون برادرم را به آن حال دیدم، غصه و غم مرا فراگرفت پس چون حق تعالی روحش را به او برگرداند از شدت خوشحالی دیگر به آن چوب توجه ای نکردم و از آن غفلت کرده و فراموشش نمودم.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «همان ساعت که در غم و اندوه برادر خود بودی، برادر من خضر علیه السلام نزد من آمد، پس بواسطه ی او برای تو قطعه ای از چوب درخت طوبي را فرستادم.»

پس امام صادق علیه السلام به خادم خود رو کرد و فرمود، «آن سبد را بیاور.»

چون سبد را آورد، حضرت آن را گشود و از آن قطعه چوبی را بیرون آورد که دقیقاً همان چوبی بود که در بیابان آن مرد به آنها داده بود. پس آن را شناخت. آنگاه حضرت صادق علیه السلام آن چوب را در جای خودش قرار داد. (1).

ص: 914



## فرشتگان مي خورند و مي آشامند؟

از امام صادق - عليه السلام - سؤال شد: آیا ملائکه مي خورند و مي آشامند، و ازدواج مي کنند؟

حضرت فرمود: نه، ملائکه به نسيم عرش زندگي مي کنند.

به ايشان گفته شد: علت خوابشان چيست؟

حضرت فرمود: براي اينکه بين آنها و خدای عزوجل فرق باشد، چون آنکه او را نه خواب و نه چرت فرا مي گيرد خدا است. (1).

ص: 915

---

1- بحار الأنوار: ج 56 ص 193 ح 54.

## فرشته ها افضل هستند يا بني آدم؟

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق - عليه السلام - سؤال نمودم: آیا فرشته ها افضل و برتر هستند يا بني آدم؟

حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علی - عليه السلام - فرمود: خداوند عزوجل در فرشته ها عقل بدون شهوت قرار داد، و در بهائم و چهارپایان شهوت قرار داد بدون عقل، و در انسان هر دو را قرار داد.

پس اگر عقل انسان بر شهوتش غلبه کند او بهتر از فرشته ها است، و اگر شهوتش بر عقلش غلبه کند، از بهائم و چهارپایان بدتر و پست تر است. (1).

ص: 916

---

1- علل الشرایع: ج 1 ص 5، بحار الأنوار: ج 57 ص 299 ح 5.

## فرشته ها بیشتر هستند يا بني آدم؟

حماد گوید: از امام صادق - عليه السلام - سؤال شد آیا فرشته ها بیشتر هستند يا بني آدم؟

حضرت فرمود: قسم به آنکه جان من در دست قدرت او است؛ ملائکه و فرشته هاي آسمانها از عدد ذرات خاکهاي زمين بيشتند و در آسمانها جاي پائي نيست مگر اينکه در آنجا فرشته اي هست که خدا تسبيح مي گوید و تقدیس مي نمايد، و در زمين هيچ درخت و سنگ و كلوخي نيست مگر اينکه فرشته اي به او موکل است و هر روز عمل او را به خدا گزارش مي دهد، گر چه خدا عالمتر است به آنها.

و هيچ کدام از آنها نيست مگر اينکه هر روز تقرب مي جويد نزد خدا به ولايت ما اهل بيت و براي دوستداران ما طلب آمرزش مي نمايد، و دشمنان ما را لعنت مي کند، و از خدا مسألت مي نمايد که بر آنها عذابي فراوان نازل کند. (1).

ص: 917

---

1- بصائر الدرجات: 21، تفسير القمي: 583، بحار الأنوار: ج 26 ص 339 ح 5.

## فرشته هاي مأمور فروتني

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

در آسمان دو فرشته بر بندگان گماشته شده اند پس هر کس براي خدا فروتني کند، او را بالا برند و هر که تکبر ورزد، او را پست گردانند.  
(1).

ص: 918

---

1- کافي: 2 / 122 / 2، همان، ج 14: ح 21884.

## فرصتهای پر ارزش

موانع و مشکلات کارها بسیار است. پس هرگاه انسان متوجه شد که آزادی و قدرت کارهای شایسته را دارد و باید آن فرصتهای با ارزش را غنیمت شمرد و قدر آنها را بداند که اگر آن فرصتها را به رایگان از دست داد پشیمان می شود و پشیمانی سودی نخواهد بخشید.

خذ لنفسك من نفسك: خذ منها في الصحة قبل السقم وفي القوة قبل الضعف وفي الحياة قبل الممات.

بهره ی خود را از وجود خویشتن بگیر: در تندرستی پیش از بیماری، در توانایی پیش از ناتوانی و در زندگی پیش از مرگ.

## فرق اسلامی

برای بسط اطلاعات خوانندگان ما فرق اسلامی را در این جا بنحو فهرست می نگاریم و بارزترین آن فرق را که اختلاف زیاد داشته اند نقل می کنیم.

1- اثنی عشریه: فرقه امامیه را گویند که به دوازده امام قائلند اول آنها علی بن ابیطالب و آخر آنها مهدی صاحب العصر است.

2- احمدیه: آنها که به امامت احمد بن موسی بن جعفر قائلند

3- اسحاقیه: از شعب کیسانیه منسوب به اسحاق بن عمرو می باشد و سه دسته بوده و از غلات هستند.

4- اسماعیلیه: معتقد به امامت اسماعیل پسر امام جعفر صادق هستند

5- کسانیه: از فرق علیانیه معتقد به حلول و غلو هستند و پیروان اصحاب کسائی می باشند.

6- امریه: از شعب غلات هستند که علی را شریک محمد و رسالت می دانند.

7- افراطیه: آنها هستند که ائمه را به عالم الوهیت به مرز واجب رسانده اند.

8- تقریطیه: آنها هستند که خدا را تشبیه به انسان کرده اند.

9- رؤیتیه: آنها هستند که به دیدار خدا معتقدند.

10- باطنیه: شعبه ای از شیعه اسماعیلیه هستند.

11- باقریه: از فرق شیعه که امامت را به امام باقر ختم نمود و به رجعت او قائلند.

12- بتریه: آنها که پیرو حسن بن صالح شاعر ابتر هستند که در عین حال عقیده به خلافت علی و بیعت شیخین را هم جایز دانسته اند.

13- بدعیه: از شیعه غلات معتقد به تشبیه هستند.

14- بزغیه: از شعب خطاییه غلاتند که به خدائی امام صادق معتقدند و حضرت صادق از آنها تبری جست.

- 15- بسلمیه: یا خلالیه از فرق راوندیه و شیعیان بنی عباسند که امامت را با ابوالعباس سفاح می دانند.
- 16- بشیریه: از شعب مفوضه هستند به زنده بودن امام هفتم معتقدند سر دسته آنها بشیر اسدی است.
- 17- بقلیه: از تیره قرامطه هستند.
- 18- بلالیه: از فرق غلات بودند.
- 19- بومسلمیه: از پیروان راوندیه هستند که ابومسلم خراسانی را امام می دانستند.
- 20- بنانیه: اصحاب بنان بن سمعان تمیمی نهی هستند.
- 21- تعلیمیه: از تیره های اسماعیلیه بوده اند که عقلیات را صحت نمی دانستند.
- 22- تمیمیه: یا زراریه از فرق غلات بوده اند که سمع و بصر و قدرت را حادث می دانند.
- 23- تومنیه: پیروان ابی معاذ هستند کبایر را کفر نمی دانند.
- 24- ثعالبه: پیروان ثعلبه بن عامر بودند که در تکلیف اختلاف داشتند.
- 25- ثوبانیه: از فرق مرجئه هستند ایمان را فقط معرفت خدا بدون عمل می دانستند.
- 26- جاحظیه: اصحاب عمر بن بحر جاحظ از تیره معتزله بودند.
- 27- جارودیه: پیروان ابوالجارود می باشند که در خلافت علی اختلاف داشتند.
- 28- جبریه: آنها که معتقد بودند هر عمل جبر است نه اختیار.
- 29- جبائیه: پیروان ابی محمد بن علی الوهاب جبائی است از معتزله هستند.
- 30- جریریه: اصحاب سلمان بن جریر از فرقه زیدیه هستند.
- 31- جعفریه: پیروان امام جعفر صادق را گویند و به غیبت و رجعت آن حضرت قائل بودند.
- 32- جناحیه: از فرق غلات و پیروان عبدالله بن معاویه بن امام جعفر صادق بودند.
- 33- جهمیه: اصحاب جهم بن صفوان بودند که نفی صفات ازلی نموده موافق معتزله بوده که پنج تیره هستند.
- 34- جوالقیه: این فرقه از تیره اصحاب هشام بن سالم جوالیقی می باشد و او از هشام بن حکم که از متکلمان شیعه است پیروی کرد.

- 35- حارثیه: از فرق کیسانیه و از اصحاب عبدالله مداهنی بودند.
- 36- حازمیه: پیروان حازم بن علی بوده دسته ای از مفوضه هستند.
- 37- حربیه: از فرق کیسانیه طرفدار امامت عبدالله بن عمرو بن حرب کندي بوده اند.
- 38- حسینیه: از فرق شیعه تابع حسین بن منصور هستند و دو تیره هستند از فرق زیدیه و شش امامی بوده اند.
- 39- حلولیه: آنها هستند که به حلول روح خدا در آدم و انبیاء و ائمه معتقد بودند.
- 40- حمزیه: یا میمونیه از قدریه بودند.
- 41- خرمیه: از بابک خرم دین سرچشمه گرفته اند.
- 42- خشیه: یا سرخابیه پیروان سرخاب طبری از فرق زیدیه بودند.
- 43- خطاییه: پیروان ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اجدع کوفی بوده اند.
- 44- خلفیه: از فرق زیدیه پیروان خلف بن عبدالصمد بوده اند آنها معتقدند در غیبت امام نماز جماعت جایز نیست.
- 45- خوارج: یک حزب سیاسی بوده که پس از حکمین در صفین پدیدار شد.
- 46- ازرقه: پیروان نافع بن ازرق می باشند که علی بن ابی طالب و تمام مسلمانان را کافر می دانند.
- 47- نجدیه: پیروان نجدة بن عامر حنفی هستند که خطاکاران مجتهد را معذور می دانند.
- 48- بیهقیه: پیروان ابی بیهق بن جابر بوده منکر مسلمین هستند مگر به اقرار پیغمبری او.
- 49- اباضیه: اباضیه پیروان عبدالله بن اباضی بوده تیره ای از خوارج بودند.
- 50- صفریه: پیروان زیاد بن اصف بودند که جنگ با مخالفین را روا نمی دانستند
- 51- خیاطیه: پیروان ابوالحسن بن عمر بن خیاط استاد ابن کعبی بوده از معتزله بغداد بودند.
- 52- ذکریه: از فرقه زیدیه منشعب شدند.
- 53- ذمامیه: از تیره غلات شیعه هستند که جبرئیل را مذمت می کردند.
- 54- ذمیه: از غلات شیعه و معتقد به خدائی علی هستند.
- 55- رافضیه: پیروان زید بن علی در کوفه بودند.

56- راوندیه: نام شیعیان آل عباس است.

57- رجعیه: از غلات شیعه بوده که به رجعت علی علیه السلام عقیده داشتند.

58- رزامیه: پیروان رزام بودند که امام را پس از علی علیه السلام در محمد حنفیه می دانستند.

59- رشیدیه: پیروان رشید طوسی بودند که معتقد بودند هر کس از هر جوی آب بخورد گرامت بر او واجب است.

60- زیادیه: اصحاب زیاد بن اصغر بودند که جنگ با متقاعدین از جنگ را واجب می دانستند.

61- صفریه: مرتکب محرمات را کافر می دانستند.

62- زیدیه: نام عموم فرقی است که پس از علی بن الحسین سجاد معتقد به امامت به شرط خروج شمشیر بودند.

63- سابه: آنها هستند که زمان خلافت علی ابوبکر و عمر و عثمان راسب می کردند.

64- سبائیه: از فرق غلات پیروان عبدالله بن سبا بودند.

65- سبعیه: نام اسماعیلیه و هفت امامی هستند.

66- سرجونیه: از گروه زیدیه و جارودیه هستند.

67- سرخاییه: تیره بخشبیه هستند.

68- سلمانیه: معتقد به خدائی سلمان فارسی بودند.

69- سلیمانیه: پیروان سلیمان جریر از فرقه زیدیه بودند.

70- سمیطیه: یا شمیطیه پیروان یحیی بن ابی سبط بودند که محمد پسر امام صادق را امام می دانستند.

71- سمبادیه: از غلات و تیره حلولیه و تناسخیه از پیروان سنباد در ری بودند.

72- شریعیه: مؤسس آنها ابو محمد حسن شریعی است او از اصحاب امام علی النقی بوده و مدعی نیابت شد.

73- شریکیه: از غلات شیعه بودند که علی را شریک پیغمبر دانسته.

74- شعیبیه: پیروان شعیب بن محمد هم عقیده عجمارد بوده بعد به قدری از آنها منشعب شدند.

75- شلمغانیه: از غلات و از اصحاب شلمعانی یا عراقیه بوده اند.

76- شبانیه: پیروان شبیان سلمه خارجی است که با ابو مسلم خروج کرد.



- 77- شیخیه: آنها هستند که به رکن رابع معتقدند و اختلافشان در استنباط احکام از طریق اخبار است.
- 78- شیطانیه: اصحاب شیطان الطاق بوده که در قبال مؤمن الطاق قیام کردند.
- 79- شیعه: که نام عمومی پیروان علی علیه السلام بوده که تقسیم به چند فرقه گشته اند.
- 80- صائیه: از فرقه غلات پیرو صائد نهدي بودند.
- 81- صباحیه: از فرق اسماعیلیه و پیروان حسن صباح بودند.
- 82- صالحیه: تیره اسماعیلیه پیروان حسن بن صالح بوده آنها را به تیره هم گفته اند و چند دسته شدند.
- 83- صفائیه: آنها هستند که صفات جلال و جمال را از هم جدا نموده.
- 84- صفریه: پیروان زیاد بن اصغر و از خوارج بوده.
- 85- صلتیه: پیروان عثمان بن ابی الصلت است که از عجارده منشعب شده اند.
- 86- ضراریه: پیروان ضرار بن عمر بودند که در صفات خدا اختلاف داشتند و ابوحنیفه القاء شبهه کرد - که خدا به حس ششم دیده می شود.
- 87- طیاریه: از غلات منسوب به جعفر طیار هستند.
- 88- عابدیه: از تیره کرامیه می باشند.
- 89- عباسیه: پیروان عباس پیغمبر را گویند.
- 90- عبیدیه: پیروان عبید المکتب را گویند که گناه کبیره را فقط شرك می دانند.
- 91- عجارده: پیروان عبدالکریم عجرد است که چند تیره شدند.
- 92- علیاویه: پیروان علیاء بن زراع دو سی اسدی از غلات شیعه بودند.
- 93- عمریه: از شعب خطاییه و معاصر امام صادق بودند.
- 94- عینیه: از فرق غلات بودند که علی را بر پیغمبر برتری می دادند.
- 95- غالیه: این نام همه فرقی است که در حق پیغمبر غلو کردند.
- 96- غرابیه: از فروع خطاییه و گفته علی به پیغمبر از غراب به غراب شبیه تر است.

- 97- غسانیه: پیروان غسان کوفی است که خوردن گوشت خوک را حرام نمی دانستند.
- 98- غمامیه: این فرقه از غلات گویند خدا هنگام نماز به صورت ابر به زمین می آید.
- 99- فاطمیه: پیروان خلفای فاطمی و از فرقه اسماعیلیه هستند.
- 100- فطحیه: پیروان عبدالله افطح فرزند امام صادق بوده او را امام می دانستند.
- 101- قاسمیه: از شعبه زیدیه پیرو قاسم بن ابراهیم طباطبائی
- 102- قرامطه: از غلات فرق اسماعیلیه و قائل به امامت محمد بن اسماعیل بودند.
- 103- قطعیه: آنها هستند که به مرگ امام هفتم قطع امامت نمودند و گاهی قطعیه در مقابل واقفیه به امامیه گفته می شد که شیعه بیست فرقه شد.
- 104- کاملیه: اصحاب ابی کامل بوده که پس از صفین بر علی علیه السلام خورده گیری نمودند.
- 105- کرامیه: پیروان ابی عبدالله محمد بن کرام از فرق صفائیه بودند.
- 106- کربیه: از شعب کیسانیه اصحاب ابوکرب ضریر می باشند.
- 107- کسفیه: از فرق غلات یا مختاریه اصحاب ابوجعفر منصور عجللی بودند.
- 108- کیسانیه: معتقدین به امامت محمد حنفیه بودند و کیسان محل قیام این دسته است.
- 109- کیالیه: پیروان احمد بن کیال می باشند که پس از امام صادق مدعی رسالت و زعامت بود.
- 110- کودیه: غلات اصفهان به این نام خوانده می شدند.
- 111- لاعنیه: از دسته غلاتند که بر ابوموسی اشعری و معاویه و طلحه و زبیر و عثمان و عایشه و غیره لعن می کردند.
- 112- مبارکیه: از تیره اسماعیلیه پیرو محمد بودند بیست نفر اولاد او را امام می دانستند.
- 113- مبیضه: یا سفید جامگان یا مقنعه از تیره شیعه ابن مقنعه بودند.
- 114- متربصه: از مدعیان مدعویت بودند.
- 115- متصوفه - صوفیه: دسته ای از شیعه که به هفت فرقه تقسیم شدند و چهارده سلسله داشته اند.
- 116- مجسمیه: آنها بودند که به تجسم خدا معتقد شدند.

117- محدثه: فرقه اي از مرجئه هستند که در امام صادق توقف نمودند.

118- محکمه: از خوارج هستند که حروبيه هم گفتند و بر حکميت اعتراض داشتند.

119- محمدیه: طرفداران امامت محمد بن علي هادي هستند و طایفه غلات بودند که پیغمبر را به مقام خدائي رساندند و چند فرقه شدند.

120- محمره: نام سفید جامگان غلات حلولي هستند.

121- مختاریه: پیروان مختار بن ابی عبيده ثقفی است.

122- مخطئه: نام تیره اي از غلات بودند که جبرئیل را خاطي مي دانستند.

123- مخمسه: آنها بودند که سلمان - مقداد - ابوذر - عمار - عمر بن صيرمي را مصلحين اداره عالم مي دانستند.

124- مرجئه: از ارجاء به معني تأخير گرفته اند زیرا درباره گناه مسلمانان حکمي نمي کنند و استناد به آيه ي قرآن و آخرون مرجون لامر الله اما يعذبهم و اما يتوب عليهم والله عليم حکيم نموده اند.

125- مزداریه: اصحاب عیسی بن صییح بودند - که راهب معتزله مي گفتند و سه تیره گشتند.

126- مزدکیه: لقب غلات مردم ري است.

127- مستثيه: از فرقه مشبه غلاة شيعه بودند.

128- مسوده: سیاه پوشان طرفدار بني عباس بودند.

129- مشبهه: نام آن فرقه ایست که در توحید به تشبه قائلند.

130- معتزله: پیروان و اصل بن عطاء غزال است که مخالف حسن بصري بوده.

131- معبدیه: از فرق خوارج منشعب شدند.

132- معطله: این فرقه ضد مشبهه و از ملاحده هستند.

133- معمریه: پیروان معمر بن عباد سلمی بودند که مي گفتند خداوند غير از جسم چیزی نیافریده این فرقه از غلات و از فروع خطایه هستند.

134- مغیره: پیروان مغیره بن سعید عجلي بودند که مغیره را پس از امام محمد باقر علیه السلام امام مي دانند.

135- مفضلیه: پیروان مفضل بن عمرو جعفی کوفی هستند و چند تیره هستند.

- 136- ملاحظه: نام فرقه ای از اسماعیلیه می باشد.
- 137- مکرمیه: پیروان مکرم بن عبدالله عجلای از فروع ثعالبه هستند.
- 138- ممتوره: به معنی سگهای باران خورده است و این نام واقعه است.
- 139- منصوریه: پیروان ابومنصور عجلای است که امامان پس از باقرالعلوم را پیغمبر می دانست.
- 140- منهالیه: اصحاب منهال بن میمون از تیره مشببه شیعه می باشد.
- 141- مؤلفه: از پیروان امام رضا بوده که بعد به واقعه پیوستند.
- 142- موسویه: یا موسائیه معتقدین به امامت موسی بن جعفر بوده ولی او را قائم آل محمد می دانستند.
- 143- میمیه: از غلات شیعه بودند که علی و محمد هر دو را پیغمبر می شناختند.
- 144- میمونیه: از فرق اسماعیلیه و اصحاب عبدالله بن میمون بودند و چند دسته از عجارده و قدریه و غیره شدند.
- 145- ناصریه: پیروان حمید الدین ناصر بن خسرو علوی اسماعیلی داعی بزرگ فاطمیان در خراسان ماوراء النهر و طبرستان بودند.
- 146- ناووسیه: اصحاب عجلان بن ناوس بوده که گویند امام صادق زنده و نمرده است.
- 147- نجاریه: اصحاب حسین بن محمد نجار می باشند که معتزله شهر ری را تشکیل می داد.
- 148- نجدانیه: پیروان نجدة بن عامر حنفی در یمامه را گویند.
- 149- نحلیه: پیروان حسن بن علی نحلی بودند.
- 150- نظامیه: اصحاب ابراهیم بن سیار نظام بوده که با معتزله مختلط شدند.
- 151- نصیریه: یا اسحاقیه از غلات شیعه بودند.
- 152- نعمانیه: پیروان ابوجعفر محمد بن نعمان بودند که موافقین او را مؤمن الطاق و مخالفین شیطان الطاق می گفتند.
- 153- نعیمییه: از فرق زیدیه و اصحاب نعیم بن یمان می باشند.
- 154- واصلیه: پیروان ابوحنذیفه واصل بن عطاء غزال بودند.
- 155- واقفیه: این نام هر دسته ایست که بر خلاف اصول توقف نمایند.
- 156- وهابیه: پیروان محمد بن عبدالوهاب نجدی بودند که اکنون بر حجاز سلطه دارند.

167- هاشمیه: اصحاب ابوہاشم عبداللہ بن محمد حنفیہ بودند.

168- ہذیلیہ: پیروان ابوالہذیل علاف شیخ معتزلہ بودند.

169- ہریریہ: پیروان امامت عباس بن عبدالمطلب هستند.

170- ہشامیہ: پیروان ہشام بن سالم جوالمقی و پیروان ہشام بن عمرو نوفلی و غیرہ بودند.

171- یزیدیہ: نام یکی از فرق شیعہ است.

172- یعقوبیہ: نام فرقہ ای از یزیدیہ است کہ پیروان یعقوب بن علی کوفی بودند.

173- یمانیہ: از فرق یزیدیہ از اصحاب محمد بن یمانی کوفی است.

174- یونسیہ: از فرق مرجئہ و پیروان یوسف نمیری هستند. (1)

ص: 919

---

1- برای بسط اطلاعات راجع بہ فرق اسلامی بہ کتاب الملل والنحل شہرستانی - خاندان نوبختی - الفرق بین الفرق و غیرہ مراجعہ شود.

## فرق اشاعره و معتزله

دلیل بر ضلالت و گمراهی اشاعره همین بس که آنها در مسائل فرعی که شرعی محض است رأی و قیاس عقلی را معتبر می دانند و در اصول دین که عقلی صرف است رأی عقول را اعتبار نمی کنند تا اکثر آنها به کفر تجسم و عامه آنها به ضلالت تشبیه در توحید گرفتار شده اند و علت این لغزش ها برای این است که باب تأویل را سد کرده و آیه الرحمن علی العرش استوی و امثال آن را با حدیث رؤیت و نظایر آن بر ظاهر حمل کرده در یکی تجسم و از دیگری تشبیه تولد نموده و این جماعت قدرتی بر بیان ادله و قیاسات جدلیه نداشته بلکه به مجرد تمسک به ظواهر آیات و احادیث مسرور شده و اکتفا نموده و دلیل بر استنباط خود دانستند.

فرق اشاعره با معتزله در این است که قواعد اعتزال بر مبانی اصول عقلیه است و به راه حق نزدیکتر اما چون دلایل ایشان جدلی و قیاسشان غیر برهانی است و اشاعره هر چه در صدر اسلام معمول نبوده بدعت دانسته و استدلال عقلی را در کار دینی اساسا غلط می دانند و از طرفی چون مشرب آنها موجب پیشرفت سیاست خلفای اموی و عباسی بوده آنها شهرتی به سزا گرفتند و برای مخالفت با معتزله مطالعه کتب حکمت و تصورات عقلی آنها را باطل و حرام دانستند و از این جا حرمت حکمت و فلسفه آغاز شد و خصومت عامه مردم با اهل علم و حکمت شروع و شیوع یافت و اساس عداوت و دشمنی با علم حکمت از اشاعره ناشی گردید و گرنه اساس علم و حکمت در حقیقت همان اساس علم و شریعت است که اسرار قرآن و حدیث رمز آن است و کسانی که میان دین و علم و یا حکمت و شریعت تفاوت و امتیازی گذاشته یا تخالف و تضادی قائل شده اند بدون شك از دین و حکمت یا در یکی از آنها بی اطلاع بوده و گرنه وحدت کامل بین شریعت و حقیقت است و منظور اصلی ما از نگارش این کتاب بیان همین حقیقت است.

رد هر دو دسته :

چون بیان این بحث کلامی در خور یک کتابی مستقلی است و ما در کتاب سیر حکمت در اسلام مفصل طرح موضوع نموده ایم اینجا فقط در خور فهم عمومی مسائل را بسیار ساده نقل می کنیم از آوردن دلایل فنی طرفین و اصطلاحات علمی آنها خودداری می کنیم تا موضوع روشن گردد.

طبق حدیث مسلم متواتر منقول از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که در احادیث قدسی فرموده است خداوند عالم مانند گنجی پنهان بوده و خواست این همه قدرت و علم را بنماید لذا خلقی آفرید که از جن و حیوان و ملک جامع تر و برتر باشد تا مظاهر قدرت خود را در مصادیق کامل انسانیت بنماید و لذا وقتی خطاب به ملائکه شد که به دیدن آدم سجده کنید گفتند پروردگارا نحن نسبح بحمدك و نقصد لك ما که تسبیح و تقدیس تو می گوئیم احتیاجی به این معجون نیست که بیافرینی خطاب شد انی اعلم ما لا تعلمون آنچه من می دانم شما نمی دانید و منظور تربیت انسان کامل است نه مقدس عابد.

متن حدیث: كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلق الخلق لكي اعرف من گنجی پنهان بودم دوست داشتم به اراده خود کسی را بیافرینم که نیروی معرفت مرا داشته باشد و آن انسان عاقل و کامل است نه مقدس زاهد و عابد.

خداوند عالم برای خلقت انسان کامل تمام وسائلی که در اختیار جن و حیوان بوده در اختیار انسان گذاشت و او را مظهر جامع جمیع صفات جمال و کمال خود قرار داد چنانچه مولوی در حدیث آفرینش به دین ترجمه مبادرت کرد. در حدیث آمد که خلاق مجید

خلق عالم بر سه گونه آفرید يك گروه را داد عقل و علم وجود

او فرشته است و نداند جز سجود يك گروه ديگر از دانش تهی

او بهائم و ز علف در فربهی او نداند جز که اصطبل و علف

کز سعادت غافل است و از شرف آن سوم آن آدمی بالبشر

کز ملانك نیمی و نیمی زخر نیم خر خود مایل سفلی بود

نیم دیگر مایل علوی بود آن دو قوم آسوده از جنگ و حراب

این بشر به ادو مخالف در عذاب عقل اگر غالب شود پس مهتر است

از بهائم آن بشر پس بهتر است شهوت ار غالب شود بس کمتر است

از بهائم آن بشر بس کابتر است به منطوقه و اذا انعمنا علي الانسان اعرض و نأی بجانبه مانعم خود را بر بشر تمام کردیم ولی گاهی او اعراض می کند و به نعمت بدون شکر منعم مشغول می گردد و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا و هر کس از نعم بی انتهای ما اعراض کند و از ذکر و یاد منعم غافل گردد به معیشت ضنک مبتلا می شود و معیشت ضنک این است که از نعم الهی آن نتیجه کمال مطلوب حاصل نمی شود.

نعم حق هم تنها در مادیات و اغذیه و حیوانات و فواکه و غیره نیست بلکه نعم معنوی دارد که به مراتب مهمتر است که بارزترین آن نعمت ولایت مطلقه الهیه می باشد و مظهرش عقل انسان است که باید در آئینه عقل و خرد منعکس گردد و عقل است که به رهبری ولایت انسان را به کمال حقیقت هدایت و ارشاد می نماید و این همان گنج مخفی است که ظاهر و آشکار می گردد اختلاف در امر ولایت سبب تشتت آراء و افکار شد و در نتیجه از این نعمت موهبت عظمی دور شدند و به عقاید و اوهام پرداختند چنانچه دیدیم جبری و معتزلی و مفوضی و صائبی و غیره هر يك دسته عقایدی اظهار نمودند.

جبریها گفتند خدا به تمام موجودات محیط است و هر فعلی را خداوند ایجاد می کند ولی ندانستند که خداوند خود منزله از آنست به امور مادی و کاری مبادرت کند آن قوه ای که در انسان به ودیعت سپرده است کار را انجام می دهد و در عین حال که خداوند قادر به انجام کار است و تصرف در امور دارد شخصا مبادرت به کاری نمی کند زیرا احتیاجی به کار ندارد آن انسانست که برای تکامل خود باید کاری انجام دهد تا به مقصد و مقصود برسد اینکه گفتند علم سبب کار بنده است به کلی اشتباه است زیرا اعلم بشیء دلیل و علت فعل شیء نمی شود علم به مهندسی يك بنای عظیم علت به وجود آمدن آن نیست بلکه شرط اساس علمی آن است ایجاد غیر از ایجاد است و علت غیر از شرط کمال است دلیل آنها ایجاد است نه ایجاد و علم حق علم به مانع و حوادث است نه علت وقوع حادثه.

پس انسان اجبار تام ندارد و اختیار تامه هم ندارد در شئون زندگی در تکوینیات مجبور و در شئون تشریحی مختار و آزاد است.

تعیین تکلیف و موظف نمودن بندگان به شرایط آسمانی و تعیین و استقرار معاد و میزان و حساب و کیفر و ثواب همه دلیل آزادی است اما در خلقت و آمدن و رفتن از این جهان و کیفیت و کمیت آن اختیاری برای انسان نیست مجبور فی اختیاره و مختار فی جبره پس اراده انسان در اطاعت اوامر شریعت برای نیل به کمال مطلوب روی آزادی است ولی نمی تواند هر وقت خواست بمیرد تا هر وقت خواست

توالد و تناسل کند و پسر یا دختر به وجود آورد آنها از قدرت انسان خارج است پس در عین حال که مرید و مختار است در حیطه تصرف الهی در حدود احکام آزاد است و قبایح اعمال صادره از انسان دلیل جهل اوست و ارشاد به دین برای کمال علم و هدایت اوست اما آیات صحیح است همه به جای خود متقن و محکم نهایت چنانچه در سابق گفتیم این مردم معنی محکم و مشابه و عام و خاص را نفهمیده از آیات استنباط غلطی کرده اند زیرا تفسیر را از غیر خاندانی که قرآن در آن خانه نازل شده اتخاذ نموده اند و آنها جاهل به تفسیر قرآن و استنباط از معانی آیات نبوده اند معانی کلمات قضا و قدر و خیر و شر و جبر و اختیار را نتوانسته اند با حقیقت آن تطبیق نمایند لذا دچار این مشکل شده اند و در صفحات بعد خواهیم دید که این کلمات و حروف و جملات در مکتب جعفری چگونه تجزیه و تحلیل شده است.

با این اجمال انسان به منطوقه آیه کریمه ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم در راه آزادی دارد و رو به سعادت هدایت شده مگر آنکه خود منحرف گردد و راه کمال را به نقص تحریف نماید - این آزادی و ارائه طریق برای حصول سعادت انسان کامل است و انحراف باعث ذلت و زبونی آدمی چنانچه باز می فرماید اما هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا.

ما هستیم که هدایت می کنیم اما دسته ای به شکرانه هدایت به کمال مطلوب می رسند و دسته ای به جرم کفران نعمت به آتشی که خود بر می افروزند می سوزند.

باری این دو دسته جنبه های افراط و تفریط در معانی آیات قرآن را پیش گرفته و به لغزش افتاده اند و لذا امام صادق (ع) فرمود.

الا انه لا جبر ولا تقویض بل امر بین الامرین

و حضرت امام رضا (ع) در بیان جدش فرمود

لا جبر ای فی الافعال العباد ولا تقویض ای فی فعل الخالق جل ذکرة الاله الخلق والامر که امر بین الامرین است که فعل از بنده و امر و نهی از خدای متعال که بنده فاعل فعل به اطاعت امر است.

لا جبر ولا تقویض بل امر بین الامرین

این عقاید و این اختلاف افکار همچنان ادامه داشت تا عصر حضرت امام محمد باقر شروع به حل و فصل مطالب علمی گردید و امام پنجم در مسئله ی بدا به شرحی که در کتاب قبل نوشتیم مطلب را روشن فرمود و امام ششم در طول مدت مدرسه جعفری در حجاز و عراق احادیث بسیار برای اصحاب بی شمار خود با بیاناتی رسا دلایل متقن به عبارات مختلف تعلیم فرمود و اختلاف و شک و تردید را به کلی ریشه کن فرمود در کتب اربعه متقدمین و کتب اربعه متأخرین احادیث بسیار در باب نفی جبر و تقویض جمع آوری شده و مرحوم عرب باقی که از علمای متأخرین بوده رساله ای مشحون بر چهل حدیث در این باره جمع آوری کرده که چون ما بحث در این اصل علمی را به طریقت تعلیمی امام صادق شروع کرده ایم و نمی خواهیم مفصل بشود یکی چند از احادیث امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق را در رد شبهات هر دو دسته و سایرین نقل می کنیم.

1- در تفسیر آیه کریمه لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون



می فرماید خداوند مقام غیر مسئول است کسی نیست که از او سؤال کند چرا چنین کردی ولی بندگان مسئول و مؤاخذ و معاقب و مأمور باشند و از آنها در کارشان سؤال می شود و همین قدر که معلوم شد کار خدا با کار بنده شباهتی ندارد بنابراین نمی توان گفت مجبور محض یا مختار صرف است اگر انسان مجبور یا مختار بود نباید از او سؤال شود - کار اجباری بازخواست ندارد.

2- در آیه 258 سوره بقره که می فرماید الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات الخ مؤمنین را ولایت و کفالت خود و منافقین و کفار را به دوستی و پیروی شیطان منسوب فرموده و در حقیقت مدح مؤمن و ذم کافر است در حالی که اگر بر ایمان و کفر اجبار داشتند مدح و ذم مورد نداشت.

3- در آیه 149 سوره انعام می فرماید سيقول الذین اشركوا لو شاء الله ما اشركنا ولا آباؤنا ولا حرمنا فی شیء کذالك کذب الذین من قبلهم حتی ذاقو بأسنا

یعنی زود است آنها که بگویند خداوند شریک قرار داده و اگر می خواست ما شریک قرار نمی دادیم بر خداوند و پدران ما نیز شریک قرار نمی دادند و ما حرام نمی کردیم هیچ چیزی را که خداوند حرام نکرده که منظور کفار این بود که شرک ما و شریک قرار دادن پدران ما به خواست خداوند است و مجبوریم نه به اختیار آنگاه قرآن می فرماید تکذیب کردند این نسبت دروغ را به خداوند خداوند کسی را مجبور نکرده و اگر مجبور بودند وعده عذاب آتش به آنها نمی داد تکذیب قرآن بهترین شاهد بطلان این عقیده است.

همچنین آیات دیگر مانند قال رب ارجعون لعلي اعمل صالحا فیما ترکت آیه 102 سوره مؤمنون آیه الم تکن آیاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون تا آخر آیه 108 سوره مومنون و آیه ی ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون تا آخر آیه 110 و بسیاری از آیات دیگر که در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وارد شده همه دلیل بطلان جبر و فتویض است.

### فرق در حال دعا بین برداشتن و برداشتن دستها

سؤال کننده گفت: چه فرقی است بین اینکه دست خود را به طرف آسمان بردارید و بین اینکه پائین بگیرید (اگر خدا در جای خاصی نیست)؟

امام صادق - علیه السلام - فرمودند: این مطلب از نظر علم و احاطه و قدرت خدا یکسان است، ولی خداوند عزوجل بندگان و اولیانش را امر فرمود دستهای خود را به طرف آسمان، و به سوی عرش بردارند چون آن را معدن روزی قرار داد.

و لذا ما آنچه را قرآن و روایات پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - ثابت نموده ثابت می کنیم، زیرا پیامبر فرمودند: «دستهای خود را به طرف خداوند بالا ببرید» و این مطلبی است که مورد اتفاق تمامی فرقه های امت است. (1).

ص: 920

1- ابن سنان گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره معنی فرمایش خدا: (الم - الله لا اله الا هو الحي القيوم - إلی قوله - و أنزل الفرقان) (1) «الم، معبودی جز خداوند یگانه ی زنده و پایدار و نگهدارنده، نیست...» و (نیز) کتابی که حق را از باطل مشخص می سازد، نازل کرد؛ سؤال نمودم.

حضرت فرمود: فرقان؛ هر امر محکمی است. و کتاب تمامی قرآن است که انبیاء پیش از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - آن را تصدیق نمودند. (2).

2- ابن سنان گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی فرق بین قرآن و فرقان پرسیدم.

حضرت فرمود: قرآن تمامی این کتاب شریف است و اخبار آنچه که پیش آمد خواهد کرد.

و فرقان آن امری است که به آن عمل می شود، و هر محکمی فرقان است. (3).

ص: 921

---

1- سوره ی آل عمران، آیات 1 - 4.

2- تفسیر القمی: ص 87، بحار الأنوار: ج 89 ص 16 ح 13.

3- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 9، بحار الأنوار: ج 89 ص 15 ح 11.

## فرقه ناجیه

شگفت آور این است که اکثر این فرق حدیث نبوی را نقل نموده و اعتراف کرده و خود را ناجی و دیگران را هالك می دانند ولی علم و منطق و استدلال این حقیقت را نشان می دهد که ناجی آن دسته ای هستند که مستقیم بدون شائبه از دست خاندان آل محمد (ع) که مهبط وحی و نزول قرآن بوده و تمام آنها بر یک نهج دستور داده و عمل کرده و به یک روش پرورش نموده اند دین را اتخاذ نموده و عمل نمایند و بدون تردید آن فرقه امامیه اثنی عشریه می باشند که از نسل فاطمه زهرا منصوب و منصوص بوده و عین کلمات پیغمبر را تعلیم داده اند و اهمیت مکتب جعفری و عظمت امام جعفر صادق (ع) برای این است که با این همه عقاید و افکار پریشان و ضال و مضل مبارزه نموده و همه را طرد و برطرف کرد با 175 مذهب متشتت و عقاید مختلف امام صادق علیه السلام به مبارزه علمی و استدلال و برهان برخاست و همه را منکوب و مغلوب فرمود تا شیعه امامیه و مذهب جعفری را به رشد علمی و عقلی معرفی کرد.

## فرقه های شیعه

فرقه های شیعه فراوانند برخی از کتاب های مربوط به ملل و نحل آنها را به بیش از آنچه ما می شناسیم شماره نموده و برای هر فرقه های بنیان گذاری معرفی کرده اند، مانند هشامیه که آنها را به هشام بن حکم نسبت داده و زراریه که آنها را به زرارة بن اعین منسوب نموده و شیطانیه آنها را به مؤمن طاق، یعنی محمد بن نعمان احول، منسوب کرده و یونسیه منسوب به یونس بن عبدالرحمان، و غیر اینها.

و لکن حق این است که ما شیعیان منسوب به اهل بیت علیهم السلام هستیم و اهل بیت خود دانانتر به بیت نبوت هستند و ما از این فرقه هایی که ذکر شد هیچ نام و نشانی در تاریخ و سخنان معصومین علیهم السلام ندیده ایم؛ و بدعت هایی که به رهبران آنان نسبت داده می شود نیز چنین است. اگر کسی به کتاب های حدیث و رجال شیعه بنگرد می یابد که افرادی مثل هشام و زرارة و مؤمن طاق و یونس بن عبدالرحمان از خواص ائمه ی اهل بیت علیهم السلام و مورد اعتماد آنها بوده اند و آنان شیعیان خود را به آنان ارجاع می داده اند و اگر اینها آرا و عقایدی می داشتند که مورد قبول نمی بود، ائمه علیهم السلام آنها را از خود دور می نمودند و بر آنان خشم می کردند.

و اگر کسی سخنان معصومین علیهم السلام را درباره ی اهل بدعت ببیند به خوی برای او روشن می شود که این نسبت ها صحیح نیست و این گونه افراد از چنین تهمت هایی به دورند. آری، ائمه علیهم السلام از افرادی مانند عبدالله بن سبا و مغیره بن سعید بیزار بوده و به آنان لعنت نموده اند، به علت این که مغیره مدعی اباطیل گردید و به امام باقر علیه السلام تهمت زد. همان گونه که امام صادق علیه السلام نیز از ابی الخطاب و پیروان او و از ابی الجارود بیزاری جست و درباره ی بنی فضال نیز فرمود: «روایت های آنان را بگیرد، لکن نظرات و عقایدشان را کنار بریزد» همان طور که از حضرت بقیة الله علیه السلام نیز نقل شده که آن حضرت از عده ای که بدعت در دین خدا وارد نموده بودند و خود را باب آن حضرت می دانستند بیزاری جستند و موارد دیگری نیز از بیزاری جستند و موارد دیگری نیز از بیزاری ائمه اهل بیت علیهم السلام موجود است که به همین اندازه اکتفا می شود. (1) اگر افرادی مانند زراره و هشام و مؤمن طاق و... که از خوبان اصحاب ائمه علیهم السلام بوده اند، دارای چنین نسبت هایی بودند باید ائمه علیهم السلام از آنها نیز بیزاری می جستند و به آنها لعنت می کردند.

آری، شیعه فرقه هایی قبل از امام صادق علیه السلام و بعد از آن حضرت داشته که امروز اثری از آنها نیست، جز سه فرقه: امامیه، زیدیه، اسماعیلیه.

1- امامیه: آنها کسانی هستند که معتقد به امامت دوازده امام هستند و امام دوازدهم علیه السلام را زنده می دانند و منتظر ظهور آن

حضرت می باشند.

2- زیدیه: و آنها کسانی هستند که پس از حضرت زین العابدین علیه السلام، زید فرزند او را امام می دانند و به طور کلی می گویند: از فرزندان فاطمه علیها السلام هر کس قیام کند و شمشیر به دست بگیرد و دارای خصلت های نیک باشد امام خواهد بود.

3- اسماعیلیه: و آنها کسانی هستند که بعد از امام صادق علیه السلام امامت را حق فرزند او اسماعیل می دانند، نه موسی بن جعفر و فرزندان او علیهم السلام.

اینها فرقه هایی هستند که از فرق شیعه باقی مانده و در زمان ما شناخته شده هستند، و اما فرقه های از شیعه که در گذشته وجود داشته اند را نوبختی در کتاب «فرق الشیعه» ذکر نموده است هر چند امروز از فرقه های شیعه جز سه فرقه ی یاد شده فرقه ای وجود ندارد.

ما از میان فرقه های گذشته، فرقه هایی را که در زمان امام صادق علیه السلام وجود داشته نام می بریم؛ گر چه امروز اثری از آنان باقی نمانده باشد.

ص: 922

---

1- آنچه گفته شد در کتاب «غیبت» شیخ طوسی موجود است.

## فروتني چيست؟

از امام صادق - عليه السلام - سؤال شد: كه فروتني و تواضع چيست؟

حضرت فرمود: اين است كه در مجلس به کمتر از موقعيت خود راضي شوي، و به هر كس بر خوردي سلام كني، و مجادله را گرچه بر حق هم باشي ترك كني. (1).

ص: 923

---

1- بحار الأنوار: ج 75 ص 277 ح 113.

## فروختن اسلحه به دو گروه باطل

محمد بن قیس گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به فروش سلاح به دو گروه باطلی که در حال ستیز و جنگ با هم هستند سؤال کردم.

حضرت فرمود: وسائل دفاعی را به آنها بفروش مانند سپر، زره، کلاه، چکمه و شبیه آن. (1).

ص: 924

---

1- بحار الأنوار: ج 75 ص 259 ح 147.

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

هیچ کس با چیزی چون فروهستن چشم (از نامحرم و گناه) خود را حفظ نکرد؛ زیرا چشم، خود را از نگاه به حرام های خدا باز نمی دارد مگر این که قبلا عظمت و جلال خداوند را در دل خویش مشاهده کند.

از امیرالمؤمنین علی عليه السلام سوال شد: برای فروهستن چشم (از گناه) از چه وسیله ای می توان کمک گرفت؟ حضرت فرمودند: با در نظر گرفتن قدرت خداوندی که بر نهانی های تو آگاه است. (1).

ص: 925

فضایل امام صادق بیش از آن است که بتوان ذکر کرد. جمله ای از مالک بن انس امام مشهور اهل سنت است که: «بہتر از جعفر بن محمد، هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و در هیچ قلبی خطور نکرده است.» (1) از ابوحنیفه نیز این جمله مشهور است که گفت: «ما رأیت افقہ من جعفر بن محمد»؛ (2) یعنی: «از جعفر بن محمد، فقیہ تر ندیدم.» و اگر از زبان خود آن حضرت بشنویم، ضریس می گوید: امام صادق در این آیه ی شریفه ی: کل شیء ہالک الا وجہہ؛ (3) یعنی: «ہر چیز فانی است، جز وجہ خدای متعال.» فرمود: نحن الوجہ الذی یوتی اللہ منہ؛ یعنی ماہم آیینہ ای کہ خداوند از آن آیینہ شناختہ می شود. بنابراین امام صادق (ع) فرمودہ است کہ او آیینہ ی ذات حق تعالی است.

ص: 926

---

1- مناقب ابن شہر آشوب ج 4 ص 234 از دلالات حنان.

2- مناقب ابن شہر آشوب ج 4 ص 234 از دلالات حنان.

3- قصص / 88.



حضرت امام صادق عليه السلام از جد گراميش علي عليه السلام روايت کرده است که فرمود: خداوند جميل است و جمال و زيبايي را دوست دارد و همچنين دوست دارد که اثر نعمتهاي خود را در مردم مشاهده نمايد.

محمد بن مسلم روايت مي کند که روزي نزد امام جعفر صادق عليه السلام بودم ناگاه معلي بن خنيس به گريه افتاد. آن حضرت سبب گريه را سؤال نمود. گفت: اي مولاي من! جماعتي در بيرون بودند، چنين اظهار نمودند که حضرت تو و آباء گرام و اولاد عظام تو با ايشان در فضل مساويند و شما مطلقا فضل بيشتري نسبت به آنان نداريد.

آن حضرت ساعتی ساکت شد، بعد از آن سر بر آورد و طبق خرما طلبيد. از آن خرماها يکي را برداشت و نصف گردانيد و آن خرما را تناول نمود و دانه اش را در زير خاک پنهان کرد. همان ساعت حقتعالي به برکت آن حضرت از آن دانه درختي رويايند و آن درخت قدي بلند کشيد و بسر (1) بسيار بار آورد.

آن حضرت يکي از خرماها را به دست مبارك چيده و به دو نصف کرد و از ميان آن ورقي پيچيده بيرون آورد و آن بسر را در دهان مبارك خود گذاشت، ورق را به دست معلي ابن خنيس داد و فرمود: بخوان. معلي آن ورق را گشود، بر آن ورق نوشته بود، بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله محمد الرسول الله علي المرتضي و الحسن و الحسين عليهما السلام و اسم يك يك از ائمه معصومين تا حضرت صاحب عليهم السلام بر آن نوشته بود.

ص: 927

خنجي اصفهاني (م 927) در شرح صلوات بر حضرت امام جعفر صادق عليه السلام مي نويسد:

«اللهم صل وسلم علي الإمام السادس، المقرب السابق؛ المؤدب الموافق والمغيث للملهوفين عند الطوارق، الملتجى بحرز الله عند نزول كل طارق».

«بار خدایا درود و صلوات فرست بر امام ششم. نزدیک گردانیده شده به حضرت حق تعالی و پیشی گیرنده در اعمال نیک (و این اشاره بر این که آن حضرت از مقربان حق تعالی و از سابقان است) او تربیت شده به آداب الهی است و آن حضرت فریادرس و یاری کننده ی ضعیفان و ناتوانان به هنگام نزول حوادث و بلیات است (و این اشاره است به رحم و عطوفت آن حضرت بر عاجزان چنانچه روایت کرده اند که هر کس را حادثه یا فقري در مدینه پیش آمدی، پناه به جوار لطف و احسان آن حضرت نمودی و از خوان کردم آن حضرت بهره ی وافى یافتی، چنانچه شیوه ی کریمه ی اهل بیت علیهم السلام) بوده. پناه جوینده به حرز و حفظ الهی به هنگام فرود آمدن هر بلا. (و این اشاره است به این که ابوجعفر دوانیقی قصد آن حضرت کرد و او پناه به حرز الهی برد و بر آن دشمن غدار غالب و فائق آمد) و حرز مشهور آن حضرت که به «حرز امام جعفر صادق علیه السلام» معروف است، اول آن این است: «ما شاء الله توجهها الي الله، ما شاء الله تقربا الي الله ما شاء الله تلتفها الي الله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله...».

«ابن روزبهان» بعد از نقل این فقره از آن حرز، مي نويسد:

«و بحمدالله تعالی این فقير ضعيف آن را یاد دارم و از او را فقير است که سالهاست بدان مواظبت مي نمايم و تمام عمر در پناه آن حرز بحمدالله و حوله و قوته از شر اعداء مصون و محروسم».

«الذي بين الحق و الباطل فارق؛ حجة الله القائمة علي كل زنديق و منافق؛ المعتصم بحول الله و قوته في قتل كل خارجي مارق؛ المطلع علي اسرار الغيوب بتعليم الله الخالق؛ العطوف علي كل محبوب مصادق أبي عبدالله جعفر بن محمد الصادق السيد الزكي الصالح؛ صاحب السمع السميع من الله البديع المقبور مع أبيه و عمه بالبقيع».

«آن حضرت جدا کننده ی حق از باطل است. او حجت خدا و برهان حق تعالی است که بر هر ملحد و منافق قائم شده است. آن حضرت چنگ زنده به حول و قوه ی الهی در کشتن هر خارجي که از دین بیرون رفته.

(و این اشاره است بدانچه روایت کرده اند که نوبتي یکی از خوارج نزد «مهدي عباسي» غیبت آن حضرت کرد و با مهدي گفت که جعفر بن محمد داعیه ی خروج دارد، نامه ها به اهل کوفه نوشته و با او بیعت کرده اند، مهدي گفت: تو در مقابل او این سخن مي گوئی؟ گفت: بلي؛ و سوگند بر آن مي خورم. «مهدي عباسي» امام را حاضر گردانید و آن خارجي را در مقابل آورد و خارجي در حضور امام آن تهمت را تکرار کرد. امام به او فرمود: سوگند مي خوري که این سخن راست است؟ خارجي گفت: بلي؛! امام فرمود: بدان نوع که من سوگند مي دهم تو را، سوگند یاد کن. فرمود: بگو از حول و قوه ی حضرت حق سبحانه و تعالی بیرون آمدم و به حول و قوت خود رفتم اگر این سخن که مي گويم دروغ است، آن خارجي به همین عبارت سوگند یاد کرد في الحال بیفتاد و به دروخ رفت. «مهدي» دستور داد از پای مردار آن خارجي بکشیدند و بیرون بردند و از امام عذرخواهي کرد و او را روانه گردانید و چنین اثری غریب و کرامتی عجیب از آن حضرت ظاهر شد).

آن حضرت بر اسرار غیبی به تعلیم خداوند آگاه است.

(و این اشاره است به اطلاع آن حضرت بر اسرار غیبی که ائمه ی هدی علیهم السلام هم به الهام و تعلیم الهی این علم را داشته اند چنانچه روایت کرده اند که یکی از محبان امام جعفر صادق علیه السلام گفت: من در بغداد بودم و «منصور» خلیفه ی عباسی قصد کرده بود که به حج برود. من به مکه آمدم به امام صادق علیه السلام عرض کردم که منصور امسال قصد حج دارد آن حضرت فرمود: منصور کعبه را نمی بیند، چون موسم حج شد، منصور به عزم حج از بغداد بیرون آمد. من به امام جریان را عرض کردم فرمود: منصور کعبه را نمی بیند. چون به مدینه رسید، رفتم و دیگر بار تکرار کردم، همان سخن فرمود. چون از مدینه متوجه مکه شد، و نزدیک مکه رسید، مرا شکی پیدا شد چون به محل چاه میمون رسید که از آنجا تا مکه یک دو فرسخ است، شب در آنجا وفات کرد، صبح با عده ای به استقبال منصور رفتم و من درباره ی امام به تردید افتاده بودم. عده ای آمدند و خبر دادند که منصور دیشب فوت کرد. من بازگشتم و آن خبر را به اطلاع امام رساندم و درخواست کردم که برای من استغفار کند چون آن حضرت بر دستان خود رؤف و مهربان بود جهت من استغفار نمود).

آن حضرت به غایت مهربان بود بر هر دوستی که مصادقت آن حضرت اختیار کرده بود.

(و این اشاره است بدانچه روایت کرده اند که آن حضرت شامل شیعه ی اهل بیت علیهم السلام را جمع فرمود و جهت ایشان مجلس درس دائر نمود و قبل از آن حضرت هرگز جماعت موالیان اهل بیت چنان نبوده اند که در زمان آن حضرت ایشان را جمیعت بوده).

کنیت آن حضرت «ابوعبدالله» است. و او از طرف خداوند صاحب گوش شنونده است.

و سرانجام در مدینه ی منوره به درود حیات گفت و در قبرستان بقیع در کنار قبر عم بزرگوارش امام حسن علیه السلام و جد و پدرش مدفون گردید و تمامی در یک قبه مدفونند.

اللهم صل علی سیدنا محمد و آل سیدنا محمد سیما الإمام السادس جعفر الصادق علیه السلام (1).

ص: 928

فضيل نيز از غلامان امام صادق عليه السلام و از اصحاب آن حضرت نيز شمرده شده است. نام او در اسناد صدوق در «باب نوادر وصايا» آمده است؛ ولي بيش از اين چيزي درباره ي او گفته نشده است.

### فضيلت انفاق

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

سه چيز است كه هر كس يكي از آنها را به درگاه خداوند برد خدا بهشت را بر او واجب مي گرداند: انفاق در حال تنگدستي، خوشروئي با همه مردم و انصاف نشان دادن از خود. (1).

ص: 929

ابوخنیس کوفی می گوید: من وارد مجلس امام صادق علیه السلام شدم. پس دیدم عده ای از نصاری نزد آن حضرت نشستند و می گویند: مقام موسی و عیسی و محمد (علیهم السلام) یکسان است؛ زیرا همه ی آنها صاحب شریعت و کتاب بوده اند. امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت محمد صلی الله علیه و آله از موسی و عیسی اعلم و افضل است و خداوند به او دانشی عطا نموده، که به دیگران چنین دانشی را عطا نکرده است. آنها گفتند: آیا آیه ای در این زمینه در قرآن وجود دارد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آری درباره ی موسی علیه السلام آیه ی شریفه ی: (و کتبنا له فی الألواح من کل شیء) (1) یعنی «ما برای موسی در الواح تورات از هر چیزی مقداری نوشتیم.» و درباره ی عیسی علیه السلام آیه ی شریفه ی: (و لیبین لکم بعض الذی تختلفون فیہ) (2) یعنی «عیسی برای شما بخشی از آنچه در آن اختلاف دارید را بیان خواهد نمود» و لکن درباره ی سید مصطفی صلی الله علیه و آله می فرماید: (جننا بک شهیدا علی هؤلاء و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء) (3) یعنی «روز قیامت ما تو را شاهد بر این پیامبران قرار خواهیم داد و بر تو کتابی فرستادیم که بیان کننده ی همه ی چیزهاست.» و می فرماید: (لیعلم أن قد أبلغوا رسالات ربهم و أحاط بما لديهم و أحصی کل شیء عدداً) (4) یعنی «تا خداوند بداند که پیامبران رسالت های پروردگار خویش را ابلاغ نموده و او به همه چیز آنان احاطه دارد و همه چیز را [در این کتاب] جمع آوری نموده.»

سپس فرمود: به خدا سوگند! پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اعلم از موسی و عیسی علیهم السلام می باشد و اگر موسی و عیسی علیهما السلام از من چنین سؤالی می پرسیدند و یا من از ایشان سؤال می پرسیدم؛ حقا پاسخی جز این وجود نداشت. (5).

نگارنده گوید: با توجه به این که امیرالمؤمنین علیه السلام، باب مدینه ی علم رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد؛ و اولاد آن حضرت نیز، وارثین علم اویند. ائمه ی اطهار از لحاظ علم و تقوی از همه ی مردم و حتی از پیامبران نیز برتر خواهند بود.

ص: 930

1- اعراف / 145.

2- زخرف / 63.

3- نحل / 89.

4- جن / 28.

5- بحار الانوار ج 10 / 207.

## فضیلت حضرت بر دیگران

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که امر دنیایت خوب شد به شکر این نعمت به دینت پرداز و در این امر دین اهتمام به خرج بده.

و محمد بن مسلم گفت:

خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم، معلی بن خنیس گریان وارد شد. حضرت فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفت: جمعی بر در خانه هستند و گمان می کنند که شما فضیلتی بر آنها ندارید و شما و آنها برابرید، حضرت ساکت شد. سپس طبق خرمایی خواست و دانه ای از آن برداشت، دو نیمه کرد، خرما را خورد و هسته اش را کاشت. خدا آن هسته ی خرما را رویاند و همان دم خرمایی نیم رس داد؛ دانه ای از آن را چید و دو نصف کرد و خورد و ورقه ای از آن بیرون آورد و به معلی داد و فرمود: بخوان. معلی دید در آن نوشته: معبودی جز خدا نیست. محمد پیامبر خدا است. علی مرتضی؛ حسن؛ حسین؛ و علی بن الحسین؛ و یک یک ائمه را شمرد تا به حضرت عسکری و فرزندش رسید.

## فضیلت روزه روز عرفه چیست؟

حسین بن ابوغندر از پدرش روایت می کند که گفت: از امام صادق - علیه السلام - راجع به روزه ی روز عرفه سؤال کردم.

حضرت فرمود: عیدی است از اعیاد مسلمین، و روز دعا و مسألت است. (1).

ص: 931

---

1- امالی الطوسی: ج 2 ص 279، بحار الأنوار: ج 94 ص 124 ح 6.

محمد بن قیس حکایت کند:

روزی در محضر مبارک امام جعفر صادق علیه السلام نام گروهی از مسلمانان به میان آمد و من گفتم: سوگند به خدا، من شب‌ها شام نمی‌خورم، مگر آن که دو یا سه نفر از این افراد با من باشند؛ و من آن‌ها را دعوت می‌کنم و می‌آیند در منزل ما غذا می‌خورند.

امام صادق علیه السلام به من خطاب کرد و فرمود: فضیلت آن‌ها بر تو بیشتر از فضیلتی است، که تو بر آن‌ها داری.

اظهار داشتیم: فدایت شوم، چنین چیزی چطور ممکن است؟!

در حالی که من و خانواده ام خدمتگذار و میزبان آن‌ها هستیم؛ و من از مال خودم به آن‌ها غذا می‌دهم؛ و پذیرایی و انفاق می‌نمایم!!

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون هنگامی که آن‌ها بر تو وارد می‌شوند، از جانب خداوند همراه با رزق و روزی فراوان میهمان تو می‌گردند و زمانی که خواستند بیرون بروند، برای تو رحمت و آمرزش به جا خواهند گذاشت. (1).

ص: 932

فطرت بشر، پاک و بي آلايش است. منتها نگهداري فطرت اوليه کار آساني نيست. البته انسان مي تواند هنگامي که وارد زندگي شد و به راههاي مختلف رسيد، اين طهارت و پاكي را حفظ کند و راهي را انتخاب کند که راه سلامت است و در صورتي که به سوء اختيار، راه خطا در پيش گيرد، تقصير از خود اوست و با اصل خلقت او ارتباط ندارد.

بني الانسان علي خصال، فمهما بني عليه فانه لا يبني علي الخيانة و الكذب. (1).

نهاد بشر بر چند خصلت آفريده شده و بر هر چه آفريده شده باشد، بر خيانت و دروغ آفريده نشده است.

ص: 933

---

1- بحار. ج 75، ص 203.



## فطرتي که انسان بر آن آفریده شده چیست؟

زراره گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ي معني - فطرت در فرمایش خدا: (فطرت الله التي فطر الناس عليها) (1) «فطرتي که خدا انسانها را بر آن آفریده» پرسیدم.

حضرت فرمودند: همه را بر توحید و اعتقاد به یکتائی آفرید.

- مقصود حدیث این است: یکتاگرایی، و اعتقاد به خدای واحد در وجود هر انسانی نهاده شده است. (2).

2- علاء بن فضیل گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ي معني قول خدای عزوجل: «فطرتي که خداوند، انسانها را بر آن آفریده» سؤال کردم.

فرمود: یعنی آنان را بر توحید آفرید. (3).

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ي فرمایش خدای عزوجل:

(فطرت الله التي فطر الناس عليها) «این فطرتي است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده»؛ سؤال کردم که آن فطرت چیست؟

حضرت فرمودند: آن اسلام است که خداوند آنان را بر آن آفرید، آنگاه که از آنان بر توحیدش پیمان گرفت. (4).

ص: 934

---

1- سوره ي روم آیه ي 30.

2- بحارالانوار: ج 3 ص 278 ح 8.

3- کتاب التوحید: 341، بحارالأنوار: ج 64 ص 132 ح 3.

4- الکافي ج 2 ص 12، بحارالأنوار، ج 62 ص 135 ح 6.

## فقط اجازه رفتن می خواهیم

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس فردایش از امروزش بدتر باشد فریب خورده به حساب می آید، یعنی فریب هواهای نفسانی و دنیا را خورده است.

و از معاویه بن عمار؛ و علا بن سیابه؛ و ظریف بن ناصح نقل می کند که: چون منصور کسی را فرستاد که حضرت صادق علیه السلام را حاضر کند، آن حضرت دست بلند کرد و گفت: خدایا! تو آن دو پسر را (که خداوند در سوره ی کهف نقل می کند) برای شایستگی پدر و مادرشان حفظ کردی؛ تا آن جا که گفت: هنگامی که ربیع جلوی خانه ی منصور با آن حضرت مواجه شد، گفت: ای ابوعبدالله (کنیه حضرت صادق علیه السلام است) چقدر دل منصور از شما پر است؟! شنیدم که می گفت: به خدا! کلیه ی نخل های آنها را قطع می کنم؛ و کلیه ی اموالشان را غارت می کنم و همه ی فرزندانشان را اسیر می کنم؛ پس آن حضرت آهسته چیزی گفت و لبهای مبارک خود را حرکت داد. هنگامی که وارد شد، سلام کرد و نشست؛ منصور جواب داد و گفت: به خدا! تصمیم گرفتم که کلیه ی نخل های شما را ببرم و همه ی اموالتان را بگیرم؛ تا آن جا که گفت: اینک هر حاجتی داری بیان کن؛ فرمود: فقط اجازه ی رفتن می خواهیم. گفت: اختیار با شماست، پس حضرت به منزل بازگشت.

## فقهایی حوزه درس صادق (ع)

فقه جعفری که احکام و قوانین اسلام است و بیان صریح ائمه اطهار اهل بیت رسالت می باشد به وسیله حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تدریس و تعلیم و تشریح گردید و فقهای معروف حوزه درس آن حضرت عبارت است از مالک و ابوحنیفه، سفیانین، ایوب و غیره که ابن ابی الحدید در باب فقه مذاهب اربعه شرح آن را داده است. (1).

شکی نیست که فقه (قانون اجتماع) نظام عالم بشریت و ناموس اجتماع است و این علم را حضرت صادق مشروحا تعلیم فرموده و در سطح فرهنگ و معارف بشری قانونی برای حفظ نظام اجتماع از فقه جعفری استوارتر و جامعتر نیست.

امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید مقام شیعیان ما را از فقه آنها دریابید که افق اندیشه و فکرشان تا کجا توسعه یافته.

اعرفوا منزل شیعتنا بقدر ما یحسنون من روایاتهم عنانا نالنا نعد الفقیه منهم فقیها حتی یرون محدثا (2).

و درباره روایت و فضیلت آن می فرماید:

الروایة للحدیث المتفقہ فی الدین افضل من الف عابد لا فقه له ولا روایة .

ص: 935

1- شرح نهج البلاغه ص 6 ج 1.

2- بحار الانوار ص 89 ج 1 - حیات الصادق 4 ع ص 161 ج 1.

جمیل بن دراج (1) در صحیح خود از حضرت امام صادق علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که در شب معراج عده ای از ملائک را دیدم که مشغول ساختن خانه های مجللی از خشت های طلا و نقره اند. گاهی کار می کنند و گاهی دست نگه می دارند. از آنها پرسیدم: چرا دست از کار می کشید؟ گفتند: منتظر مصالح می مانیم. پرسیدم: مصالحی که با آنها این قصرها را می سازید چیست؟ گفتند: ذکر «سبحان الله، الحمد لله، لا اله الا الله و الله اکبر». و این خانه ها برای کسانی ساخته می شود که این ذکرها را می گویند. وقتی مصالح نمی رسد، ما دست نگه می داریم و منتظر می مانیم تا دوباره مصالح به ما برسد.

حضرت امام صادق علیه السلام به شیعیان امر می کنند که در ذکر گفتن اکتفا کنند و بسیار ذکر بگویند.

حکایت :

پیروان برخی از ادیان تحریف شده گفته اند: خدا پسر دارد! زن دارد! بر الاغ سوار می شود! و... سبحان الله یعنی این که خدا منزه است از این نسبت های ناشایست که بدو می بندند.

نقل شده است که ابن جوزی روی منبر گفته است: اسئلونی عن الله ما خلا الذکر و اللحیة، یعنی غیر از آلت تناسلی و ریش از دیگر اعضای خداوند هر چه می خواهید از من پرسید، از چشم خدا، از پای خدا، از دندان خدا، از بینی خدا و... فقط این دو را بلد نیستم. واقعا این یاوه گویی ها و ادعاهای، علاوه بر اسائه ادب حاکی از بی عقلی نیز هست و خداوند از این نسبت ها منزه است. قدوس، یعنی خدا از همه ی پلیدی ها دور است. ذکر خدا بر قیمت انسان ها می افزاید.

ذکر خدا و اکتفا نیز دو نوع است، یک نوع آن در تزکیه نفس مدخلیت دارد و روح عدالت را در انسان زنده می کند که در این صورت واجب عینی است؛ زیرا افراد باید سعی کنند دل خود را همیشه آماده پذیرش حق کنند. اما گاهی انسان به عنوان یک کار مستحبی می خواهد ذکر بگوید که این کار بسیار پسندیده و لازم است.

ناگفته نماند ذکر گفتن، اگر با کار مهم تری تداخل و تزامم نداشته باشد خوب است؛ چرا که بعضی از کارها مانند کسب علم، از ذکر گفتن فضیلت بیشتری دارند. اباصلت از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که بهترین اعمال یاد گرفتن علوم ما و آموختن آن به دیگران است. بنابراین اگر امر بین طلب علم و ذکر گفتن دائر شد، مسلما طلب علم مقدم است. گاهی اوقات طلب رزق و روزی نیز از ذکر و عبادت اهمیت بیشتری دارد. در روایات آمده است که امام صادق علیه السلام احوال کسی را پرسیدند و فرمودند: فلانی کجاست؟ گفتند: وضع کاسبی اش خوب شده و احتیاج ندارد خودش در مغازه بایستد، شاگردی در مغازه گذاشته و خودش صبح تا شب در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز می خواند. امام صادق علیه السلام فرمودند: به او بگوئید سر کسب و کارش برگردد و کاسبی کند. اگر خودش احتیاج ندارد با اموال خود صله رحم کند و به فقیران کمک کند و این کار بهتر است. این در حالی است که در روایات آمده است: «با فضیلت ترین مکان ها برای نماز خواندن مسجد الحرام و مسجد النبی است». غرض این که انسان نباید برای رسیدن به مستحبات، واجبات و کارهای مهم تر را از دست بدهد.

1- ابوعلی جمیل بن دراج بن عبدالله نخعی از محدثین ثقه امامیه و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بوده و از آن بزرگواران بدون واسطه روایت می کرده است. کتابی نیز دارد که ظاهراً یکی از اصول اربعه است. وی در عهد امام رضا علیه السلام وفات یافت (ریحانة الادب، ج 7، ص 516).

## فیض بن مختار جعفی کوفی

از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت کاظم علیهم السلام است. او ثقه و مورد اعتماد ائمه (ع) بوده (1)، و شیخ مفید (ره) او را از بزرگان اصحاب امام صادق علیه السلام و خواص او شمرده، و از ثقات فقهای صالحین می داند. (2).

او همان است که روایت معروف، از امام صادق (ع)، که نص بر امامت حضرت موسی بن جعفر (ع) است را نقل کرده:

علامه مجلسی (ره)، در بحار الانوار، از کتاب غیبت نعمانی، از فیض بن مختار، روایت کرده که گفت: از حضرت امام جعفر صادق (ع)، راجع به مسئله ای، سؤال کردم. حضرت سؤال مرا جواب فرمود. اسماعیل، فرزند حضرت، از جواب امام، اظهار شگفتی نموده، عرض کرد: «یا ابتاه لم یحفظ»، ای پدر، هیچ گاه چنین سخنی از شما نشنیده ام! حضرت فرمود: ای پسرک من! به همین جهت است که پیوسته به تو سفارش می کنم که از من مفارقت نکنی و غافل از خدمت و محضر من نشوی؛ و چون تو عالم به مسائل نیستی همواره به تو گفته ام که با من باشی تا از علوم من بهره مند شوی.

اسماعیل برخاست و رفت. من خدمت حضرت عرض کردم: فدایت شوم، چه شده که اسماعیل ملازم خدمت شما نمی شود، تا چون شما درگذری، امور (امامت) را مفوض به او فرمایی، چنان که امور بعد از پدرت به شما مفوض شد. حضرت فرمود: ای فیض! اسماعیل نسبت به من، مانند من نسبت به پدرم نیست. عرض کردم: فدایت شوم، بی شک و شبهه، چون شما درگذری، مردم بر او وارد شوند؛ و اگر واقع شود آن چه ما از آن می ترسیم، و سؤال می کنم از خدا عافیت را در آن، پس ما به جانب که باید برویم؟

حضرت سکوت فرمود. من برخاستم و زانوی آن بزرگوار را بوسیدم، و عرض کردم: رحم کن بر پیری من، «فانما هی النار»، اگر بعد از شما ندانیم که باید به چه کسی توسل جوئیم، جای ما در آتش خواهد بود (یا آنکه ندانستن ما، خلیفه بعد از شما را، آتشی است سوزان) به درستی که من، به خدا سوگند، اگر می دانستم پیش از شما خواهم مرد هیچ باکی نداشتم، و لیکن می ترسم از اینکه بعد از شما در دنیا زنده بمانم.

حضرت به من فرمود: به جای خود بنشین. بعد از آن برخاست و پرده ای را که در کنار اتاق آویخته بود بالا زد و پشت پرده رفت، و پس از چند لحظه مرا صدا زد و فرمود: داخل شو. چون من به آن محل وارد شدم، دیدم آن جا مسجد آن حضرت است. حضرت در آن جا نماز خواند، آن گاه منحرف از قبله نشست؛ من نیز در مقابل آن حضرت قرار گرفتم که ناگاه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شد، و در آن وقت به سن پنج سالگی بود، و در دست خود تازیانه ای داشت. امام صادق (ع) او را بر روی زانوی خود نشانید و فرمود: پدر و مادرم فدایت باد، این تازیانه چیست در دستت؟ گفت: به برادرم علی گذشتم این را به دست داشت، و بهیمنه ای را می زد، که از دست او گرفتم.

آن گاه حضرت فرمود: ای فیض! همان صحف ابراهیم و موسی به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت آن را به علی (ع) سپرد و او را بر آن امین دانست، و بعد از آن، امین ساخت علی (ع) بر آن، حسن (ع) را، و بعد از آن حسن (ع)، ایمن قرار داد بر آن، حسین (ع) را، و سپس امین قرار داد حسین (ع)، بر آنها، علی بن الحسین (ع) را، و بعد از آن، امین گردانید علی بن الحسین (ع) محمد بن علی (ع) را، و امین گردانید مرا بر آن ها پدرم و آن ها اکنون در نزد من است، و من امین دانستم بر آن ها پسرم را، با کمی سنش، و اینک نزد اوست.

فیض گوید: مراد آن حضرت را دانستم، لیکن گفت: فدایت شوم، بیانی زیاده بر این می خواهم. فرمود: ای فیض! پدرم هر گاه می خواست

که دعایش مستجاب شود، مرا در طرف راست خود می‌نشانید و دعا می‌کرد و من آمین می‌گفتم، پس دعای او مستجاب می‌گشت، و من نیز با این پسر چنین هستم؛ و دیروز هم تو را در موقف به خیر یاد کردیم. من از شوق گریستم و گفتم: سید من! زیادتیر کن بیان را. فرمود: هر گاه پدرم به سفر می‌رفت من نیز با او بودم: موقعی که بر روی راحله خود می‌خواست بخوابد، من راحله خود را نزدیک راحله او می‌بردم و بازوی خود را بالش او قرار می‌دادم، یک میل و دو میل راه، تا از خواب برمی‌خاست، و این پسر نیز با من چنین می‌نماید. عرض کردم: فدایت شوم، بیشتر بفرمایید، فرمود: من می‌یابم از این پسر آن چه را که یعقوب از یوسف یافت. گفتم: ای سید من! زیاده بر این بفرما. فرمود: این همان است که از آن سؤال نمودی، اقرار کن به حق او. من برخاستم و سر مبارکش را بوسیدم و برای او دعا کردم.

سپس فیض اجازه خواست که به بعضی، مطلب را اظهار کند، حضرت فرمود: با اهل و اولاد و رفقای بگو. فیض در آن سفر با عایله رفته بود، چون به آنان اطلاع داد، همگی شکر و حمد خدای را به جا آوردند.

یکی از رفقای فیض، یونس بن ظبیان بود. چون به یونس خبر داد، او گفت: باید خودم از آن حضرت بلاواسطه بشنوم. و او مردی عجول بود. پس به سوی خانه حضرت روانه شد، فیض هم به دنبالش رفت. همین که به در خانه آن جناب رسید، صدای حضرت بلند شد که امر چنان است که فیض به تو گفته، سکوت نما و قبول کن. یونس عرض کرد: شنیدم و اطاعت کردم.

فیض گوید: بعد از آن، چون داخل شدم بر امام صادق (ع) به من فرمود: فیض! با یونس مدارا کن (یا مراقت کن). عرض کردم: چنان می‌کنم. (3).

ص: 937

---

1- رجال نجاشی، ص 220.

2- ارشاد، مفید، باب نص بر امامت موسی بن جعفر (ع)، ص 264.

3- بحار الانوار، ج 47، ص 261 - 259 - بحرالثلثی، ص 291 - 288 - در کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص 33، این روایت با اختلافی آمده است.

## قلم چیست؟

1- یحیی بن ابوالعلاء رازی گوید: مردی بر حضرت صادق - علیه السلام - وارد شد و عرض کرد: فدایت شوم؛ خبر ده مرا از معنی فرمایش خدای عزوجل: (ن - و القلم و ما یسطرون) (1) «ن، سوگند به قلم و آنچه می نویسند».

و خبر ده مرا از معنی فرمایش خدای عزوجل به ابلیس: (فانك من المنظرین - إلی یوم الوقت المعلوم) (2) «همانا تو از مهلت یافتگانی (امانه تا روز رستاخیز، بلکه) تا روز و وقت معینی».

و خبر ده مرا از این خانه (کعبه) چگونه بر مردم واجب شد زیارت آن.

حضرت صادق - علیه السلام - به او نگاهی کرد و فرمود: چنین سؤالی پیش از تو کسی از من ننمود.

خداوند عزوجل هنگامی که به فرشتگان فرمود: (انی جاعل فی الأرض خلیفة) (3) «همانا من در روی زمین جانشینی - نماینده ای - قرار خواهم داد.» فرشتگان از این خبر ضجه و ناله کردند، و عرض کردند: پروردگارا! اگر حتما خلیفه ای در زمین قرار خواهی داد پس از میان ما قرار بده تا مطابق فرمان تو در میان مخلوقات عمل کند.

خدا در پاسخ آنان فرمود: (انی أعلم ما لا تعلمون) (4) «همانا من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید».

فرشتگان خیال کردند که این سخن که خدا فرمود از روی غضب بود، لذا به عرش پناه بردند و دور او طواف کردند، و لذا خداوند عزوجل امر فرمود برای آنها خانه ای از مرمر که سقف آن از یاقوت سرخ بود، و ستونهای آن از زبرجد ساختند که در آن هر روز هفتاد هزار فرشته وارد می شود که دیگر - پس از آن - تا روز معلوم داخل نمی شوند.

سپس حضرت فرمود: و روز معلوم؛ روزی است که در صور يك نَفَخَه دمیده می شود، و ابلیس میان دمیدن اولی و دمیدن دومی می میرد.

و اما «نون» پس نهی است در بهشت که از یخ سفیدتر، و از عسل شیرین تر است خدا به آن فرمود: مداد (جوهر) باش، مداد شده.

سپس درختی را گرفت و آن را با دست خود نشانید.

سپس حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: مرادم از دست؛ قدرت است، نه آنچه مشبهه می گویند و معتقدند، سپس فرمود: قلم باش.

سپس به آن فرمود: بنویس.

عرض کرد: پروردگارا! چه بنویسم؟

حضرت فرمود: آنچه تا روز قیامت واقع می شود.

و آن چنین کرد، سپس روی آن مهر زد.

سپس فرمود: تا روز معلوم (قیامت) سخن مگو. (5).

2- سفیان ثوري گوید: از امام صادق - علیه السلام - از معني (ن) «ن» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: آن نهري است در بهشت که خداوند عزوجل به آن فرمود: جامد شو، پس او جامد گردید و مداد شد.

سپس خدای عزوجل به قلم فرمود: بنویس، قلم در لوح محفوظ نوشت آنچه واقع شد و آنچه تا روز قیامت واقع می شود.

پس مداد؛ مدادی است از نور، و قلم؛ قلمی است از نور، و لوح؛ لوحی است از نور.

سفیان گوید: به حضرت صادق - علیه السلام - عرض کردم: ای فرزند پیامبر؛ برای ما امر لوح و قلم و مداد را به بیانی کامل؛ بیان کن، و مرا از علمی که به تو تعلیم نمود تعلیم نما.

حضرت فرمود: ای پسر سعید؛ اگر نه اینکه تو اهل پاسخ و جواب بودی هرگز به تو پاسخ نمی دادم.

نون فرشته ای است که به قلم منتقل می کند، و قلم به لوح منتقل می نماید، و آن فرشته ای است، و لوح به جبرئیل، و جبرئیل به انبیاء و فرستادگان الهی منتقل می کنند.

راوی گوید: سپس حضرت فرمود: ای سفیان، برخیز؛ زیرا من مطمئن نیستم که آسیبی به تو نرسد. (6).

3- عبدالرحیم قصیر گوید: از امام صادق - علیه السلام - از معني (ن - و القلم) «ن، سوگند به قلم» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: خداوند قلم را از درختی در بهشت آفرید که نامش «خلد» است، سپس به نهري از بهشت فرمود: مداد باش، آن نهر منجمد شد، و از یخ سفیدتر، و از عسل شیرین تر بود.

سپس به قلم فرمود: بنویس، عرض کرد: پروردگارا؛ چه بنویسم؟

فرمود: بنویس آنچه واقع شد و آنچه تا روز قیامت واقع می شود.

پس قلم نوشت در برگه ای که از نقره سفیدتر، و از یاقوت شفاف تر است، سپس آن را پیچید و در رکن عرش قرار داد.

سپس بر دهان قلم مهر زد، و پس از آن سخنی نگفت، و هرگز سخن نخواهد گفت.

و آن کتاب؛ کتاب مستوری که از آن همه چیز نسخ می شود.

مگر شما عرب زبان نیستید؟ چگونه معني کلام را نمی شناسید، در حالی که به همدیگر می گوید آن کتاب را نسخ (و استنساخ) کن؟!!

مگر نه اینکه استنساخ می شود کتابی از کتاب مادر دیگری، و این است معني فرمایش خدا: (انا کنا نستسخ ما کنتم تعملون) (7) «ما آنچه را انجام می دادید می نوشتیم!» (8).



- 1- سورة ي قلم آيه ي 1.
- 2- سورة ي حجر آيه ي 37 و 38.
- 3- سورة ي بقره آيه ي 30.
- 4- سورة ي بقره آيه ي 30.
- 5- بحار الأنوار: ج 11 ص 108 ح 17.
- 6- معاني الاخبار: ص 23، بحار الأنوار: ج 54 ص 368 ح 5.
- 7- سورة ي جائيه آيه 29.
- 8- تفسير القمي: 960، بحار الأنوار: ج 54 ص 365 ح 3.

## قدرت ابلیس و تسلط او تا چه حدی است؟

مفضل بن عمر گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛

ابلیس چقدر قدرت دارد؟

حضرت فرمود: همین قدر که در سینه انسانها وسوسه کند.

عرض کردم: ملك الموت چه قدر قدرت دارد؟

فرمود: همین قدر که جان انسانها را بگیرد.

عرض کردم: آیا آن دو بر هر کس که شرق و غرب است مسلط هستند؟

فرمود: بله.

عرض کردم: شما چقدر تسلط دارید؟

حضرت فرمود: می دانم آنچه در شرق و در غرب هست، و آنچه در آسمانها و زمین، و آنچه در دریا و خشکی، و عدد آنچه در آنها است، و چنین چیزی نه برای ابلیس است و نه برای ملك الموت. (1).

ص: 939

## قصر و ازدها در میان دریا

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: خشم، کلید تمام بدیها و شرور است.

روایت شده است که منصور دوانیقی شبی به پسر خود گفت: برو جعفر را بیاور تا او را بکشم. وزیر منصور گفت: کسی که در گوشه ای نشسته باشد عزلت گرفته و به عبادت حق مشغول شده و دست از ملک تو کوتاه کرده باشد، کشتن او چه حاصلی دارد و هر چه گفت، سودی نداشت.

ناچار کسی را به دنبال حضرت فرستاد. منصور به غلامان گفت: وقتی که او آمد و من با او مشغول صحبت شدم و عمامه از سر برداشتم شما همان موقع او را بکشید. پس چون حضرت داخل مجلس شد، منصور از تخت پایین پرید و پیش پای او دوید و آن حضرت را در صدر مجلس نشانید. و خود به رسم ادب زانو زد و گفت: ای مولای من! چرا زحمت کشیدید.

حضرت فرمود: تو مرا طلبیدی. منصور گفت: امروز هر چه شما بفرمائید من اطاعت می کنم. حضرت فرمود: می خواهم که دیگر مرا نخوانی. منصور گفت: سمیع و مطیعم. غلامان و وزیر منصور بسیار تعجب کردند. چون امام جعفر صادق علیه السلام از آن مجلس بیرون رفت. منصور از شدت خوف و ترس و اضطرابی که بر وجود او چیره شده بود، لحاف روی سر کشید و بیهوش افتاد و تا نصف شب به هوش نیامد. چون به هوش آمد وزیر از اضطراب او سؤال نمود.

منصور گفت: ای وزیر! چون امام جعفر صادق علیه السلام به این جا وارد شد، من این قصر خود را دیدم که موج می زند چون کشتی در میان دریا و ازدهایی عظیم دیدم که یک لب به زیر کشتی نهاده و یک لب بر بالای آن و می گفت: ای منصور اگر به ایشان تعرض کنی یا بیازاری تو را با این قصر فرو می برم. چون او را دیدم و شنیدم عقل از من زایل شد و مدهوش شدم.

## قدرت نماز شب ندارم

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: بر تو است به دست آوردن دوستان با وفا که چنین دوستانی روز شادی پشتیبان و روز گرفتاری سپر بلای تو هستند.

شیخ طوسی در کتاب تهذیب از حسن بن موسای حناط نقل می کند که گفت: من و جمیل دراج و عائد حمسی به حج رفتیم. عائد می گفت: من مسأله ای دارم که می خواهم از حضرت صادق علیه السلام بپرسم. من گفتم: باشد تا او را ببینی. هنگامی که خدمت حضرت رسیده سلام کردیم و نشستیم. حضرت به ما فرمود: هر که واجبات را به جا آورد و بر خدا وارد شود، از چیز دیگری از او سؤال نمی کنند. عائد به ما چشمک زد و هنگامی که برخاستیم، گفتم: چه سؤالی داشتی؟ گفت: همان که شنیدید؛ گفتم: به چه مناسبت این مسأله را می خواستی بپرسی؟ گفت: من مردی هستم که قدرت نماز شب ندارم، ترسیدم مرا مواخذه کنند و هلاک شوم.

## قصد داشتند قرآن را نقض کنند

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: اسلام عریان است و لباسش حیا و شرم است و زیورش وقار و مردانگی، آن کار خوب است و ستونش ورع و اساس اسلام دوستی ما اهل بیت است.

احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج از هشام بن حکم نقل می کند که: ابن ابوالعوجا و ابوشاکر دیصانی و عبدالملک

بصري و ابن مقفع نزد خانه ي خدا جمع شده و حاجيان را مسخره مي کردند و به قرآن طعنه مي زدند، ابن ابي العوجا گفت: بيائيد هر کدام از ما ربع قرآن را نقض کنيم (يعني مثل آن را بياوريم) و وعده ي ما سال آینده همين جا؛ که همه ي قرآن را نقض و اينجا گرد آئيم.

سال آینده همه همان جا جمع شدند ولي نتوانسته بودند چيزي از قرآن را نقض کنند و به عجز و ناتواني خویش اقرار کردند. هشام گفت: در اين میان حضرت صادق عليه السلام به آنها رسيد و اين آيه را خواند:

«بگو اگر جن و انس متفق شوند که مثل اين قرآن بياورند، نتوانند آورد، هر چند به پشتيباني يکديگر برخيزند. سوره اسري؛ آيه: 88»

آنها به يکديگر نگاه کرده گفتند: اگر اسلام حقيقي داشته باشد وصيت محمد صلي الله عليه و آله به غير جعفر بن محمد نرسیده است. به خدا! ما هيچ وقت او را نديديم جز اين که از او ترسيديم و از هيبت او بدنمان لرزيد؛ سپس با اقرار به ناتواني خویش متفرق شدند.

## قطان

ابوسعيد يحيي بن سعيد قطان بصري نیز از شاگردان امام صادق عليه السلام است. او بين اهل سنت نه تنها جزء ائمه حديث، بلکه به عنوان محدث زمان خویش شمرده مي شد. صاحبان صحاح سته افراد ديگر به احاديث او تمسك نموده اند. از ابن قتيبه نقل شده که او قطان را از رجال شيعه دانسته، اما شيعه او را از رجال حديث خود نمي داند. نويسندگان کتاب هاي «تهذيب»، «ينابيع» و ديگران شاگرد ي او در محضر امام صادق عليه السلام را از اهل سنت نقل نموده اند و در بين علماي شيعه نیز شيخ طوسي و ابن داود و نجاشي او را از شاگردان آن حضرت دانسته اند. او در سال 198 (ه ق) وفات يافت.

## قلب، مرکز طاعت و معرفت

بسياري از اعمال جزء مظاهر ايمان است، مانند نماز، روزه، حج، زکات و... ولي مرکز تمام اينها قلب است. در صلوات شعبانیه مي خوانيم «واعمر قلبي بطاعتك (1)؛ قلب مرا به طاعت خود آباد کن». اگر هر دو پاي انسان قطع شود انسان زنده مي ماند، اما اگر قلب کوچک ترين مسئله اي پيدا کند زندگي تمام مي شود. حج، خمس، روزه، عبادت است، ولي اصل تمام معارف و طاعات قلب است. ريشه همه عبادت ها قلب است و اعمال ديگر ظاهر امرند. اين قلب است که صبح ها انسان را وادار مي کند تا بيدار شود و نماز بخواند. کسي که قلبش طاعت نداشته باشد مانند ميوه اي گنديده است که نمي شود از آن استفاده کرد.

همان طور که گفته شد حضرت مي فرمايند بالاترين درجه احسان به نفس، طاعت خداوند است، و اگر طاعت در عقل انسان رسوخ نمايد، انجام دادن آن آسان مي شود. اگر دل چيزي بخواهد انسان به اندازه ي قدرتش به دنبال آن مي رود. آن که سوداي سفر در سر دارد، از شوق سفري که در پيش دارد شب تا به صبح کارهايش را انجام مي دهد و اصلا خستگي را احساس نمي کند. صبح هم سر زنده و با نشاط بيدار مي شود. اما اگر شوق و ذوقی نداشته باشد، هر چند تمام شب را خوابيده باشد صبح دير از خواب بيدار مي شود و حوصله هيچ کاري را ندارد.

ص: 940

هر چیزی قیمتی دارد که معمولاً انسان برای به چنگ آوردن آن، بهایش را باید بپردازد و اگر انتظار دریافت آن شیء را بدون پرداخت بهای آن داشته باشد انتظاری بی مورد و خلاف عرف و عادت است. بهشت نیز محلی است که برای آسایش و اقامت دائمی اشخاص مؤمن در نظر گرفته شده است. انسان باید نخست ایمانی در خود به وجود بیاورد و بر طبق آن عمل کند، آن وقت با امید به فضل پروردگار توقع بهشت هم داشته باشد. خلاصه اول سعی کنید بهای بهشت را به دست آورید تا بتوانید بهشت را به وسیله آن بخرید. می دانید بهای آن چیست؟ توحید کامل است که باقی معتقدات صحیح را به دنبال دارد.

ثمن الجنة لا اله الا الله و الله اكبر. (1)

قیمت بهشت: لا اله الا الله (خدایی نیست جز خدای بر حق) و الله اكبر (خدا بزرگتر از آن است که وصف شود) می باشد.

ص: 941

1- روایت شده است: مردی از امام صادق - علیه السلام - درباره ی قضا و قدر سؤال کرد؟

حضرت فرمودند: آنچه که می توانی انسان را به خاطر آن ملامت و مورد سرزنش قرار دهی آن عمل از ناحیه ی خود انسان است (و کار خدا نیست)، و آنچه که به خاطر آن نمی توانی انسان را ملامت و سرزنش کنی آن از ناحیه ی خدا (و فعل او) است.

خداوند متعال به بنده می گوید: چرا معصیت کردی؟ چرا فسق کردی؟ چرا شراب خوردی؟ چرا زنا کردی؟ پس اینها کار انسان است.

ولی به او نمی گوید: چرا بیمار شدی؟ چرا کوتاه شدی؟ چرا سفید شدی؟ چرا سیاه شدی؟ زیرا این امور فعل خداست. (1).

2- جمیل گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی قضا و قدر سؤال نمودم.

حضرت فرمود: آنها دو مخلوق از مخلوقات خدا هستند، و خداوند در مخلوق خود هر طوری که بخواهد کم و زیاد می کند.

جمیل گوید: خواستم درباره ی مشیت سؤال کنم، حضرت به من نگاه کردند، و فرمودند: در این زمینه به تو پاسخ نمی دهم. (2).

3- ابن اذینه گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: فدایت شوم؛ درباره ی قضا و قدر چه می گوئی؟

حضرت فرمود: خداوند هنگامی که روز قیامت بندگان را جمع می کند، از عهدی که بین او و آنها هست سؤال خواهد نمود، ولی از چیزی که بر آنها مقدر نموده سؤال نخواهد کرد. (3).

ص: 942

---

1- بحار الأنوار: ج 5 ص 59 ح 109.

2- بحار الأنوار: ج 5 ص 120 ح 62.

3- بحار الأنوار: ج 5 ص 112 ح 38.

## قصد زنا ایمان را از بین می برد؟

صبح بن سیاه گوید: خدمت امام صادق - علیه السلام - بودم که محمد بن عبده به حضرت عرض کرد: آیا زانی در حال زنا کردن مؤمن است؟

فرمود: نه، زمانی که روی شکم آن زن است، ایمان از او سلب می شود، و چون برمی خیزد، ایمان به او برمی گردد.

من عرض کردم: اگر قصد دارد دوباره هم زنا کند.

فرمود: چه بسا قصد می کند دوباره زنا کند. ولی نمی کند (پس با قصد زنا ایمانش سلب نمی شود). (1).

ص: 943

---

1- اصول کافی: ج 3 ص 383 ح 13.

## قوم مجوس به حق نزدیکتر بود یا عرب؟

زندیق گفت: به من خبر ده آیا قوم مجوس در دوران خودشان به درستی نزدیکتر بودند یا عربها (در دوران جاهلیت)؟

حضرت فرمودند: عرب در دوران جاهلیت به دین پاک (ابراهیمی) از مجوس نزدیکتر بودند، زیرا قوم مجوس به تمام پیامبران و کتابهایشان کفر ورزیدند، و براهین و دلایل آنان را رد کردند، و به هیچ سنتی از سنتها و آثار آنها اخذ نکردند.

و کیخسرو پادشاه مجوس - در دوران اول - سیصد پیامبر را کشت.

و قوم مجوس از جنابت غسل نمی کردند و عربها غسل می کردند، و غسل نمودن یکی از شرایع دین حنیفی (دین ابراهیمی) است.

و قوم مجوس ختنه نمی کردند در حالی که آن یکی از سنن پیامبران است، و نخستین کسی که آن را انجام داد ابراهیم خلیل است.

و قوم مجوس مردگان خود را نه غسل می دادند و نه کفن می کردند، در حالی که عرب این کار را می کردند.

و قوم مجوس مرده های خود را در صحراها رها می کردند ولی عربها اموات را در قبرها پنهان می کردند، و برای آنها لحد می ساختند و این سنت پیامبران بود، و نخستین کسی که گور برایش کنده و لحد برای او ساخته شد حضرت آدم ابوالبشر بود.

و قوم مجوس با مادران و دختران و خواهران خود نزدیک می کردند، و عربها آن را تحریم می کردند.

و قوم مجوس خانه ی کعبه را انکار می کردند و آن را خانه ی شیطان می نامیدند در حالی که عربها حج می کردند و دور آن طواف می نمودند آن را بزرگ می شمردند و می گفتند: خانه ی پروردگاران، و به تورات و انجیل اعتراف می کردند و از اهل کتاب سؤال می کردند، و بسیار تعالیم خود را از آنها می گرفتند.

بنابراین؛ عربها در تمامی این زمینه ها به دین حنیفی (دین ابراهیمی) از مجوس نزدیکتر بودند. (1).

ص: 944



## قرآن مخلوق است یا نیست؟

عبدالرحيم مي گوید: توسط عبدالملك بن أعين نامه اي به محضر امام صادق - عليه السلام - نوشتم كه: فدایت شوم؛ مردم درباره ي قرآن نظريه هاي مختلف مي دهند اختلاف نمودند، گروهی مدعي شدند كه قرآن كلام خدا است مخلوق نیست، و گروهی دیگر مي گویند: كلام خدا مخلوق است.

حضرت در جواب نوشتند: قرآن كلام خدا است، و حادث است و مخلوق نیست، و با خدای متعال ازلی نیست، خداوند برتر و بالاتر از این است.

خداوند عزوجل بود در حالی كه چیزی - نه شناخته شده و نه چیز ناشناخته - با خدا نبود.

و خدای عزوجل بود در حالی كه نه متكلم و نه مرید (و خواستار چیزی)، و نه متحرك، و نه فاعل و كنده ي كاری بود، بلند مرتبه و عزیز است پروردگار ما، تمامی این صفات محدث است و به هنگام حدوث فعل از او حادث شدند بلند مرتبه و عزیز است پروردگار ما.

و قرآن کریم كلام خدا است مخلوق نیست، در آن خبرهایی از گذشتگان است، و خبرهایی از آنچه در آینده بعد از شما خواهد پیش آید، از ناحیه ي خدا بر محمد رسول الله - صلي الله عليه و آله و سلم - نازل شد. (1).

- مرحوم صدوق - رحمه الله - مي فرماید: معني فرمایش امام - عليه السلام - كه فرمود: «مخلوق نیست» يعني تكذيب نمي شود، نه اينكه مقصود این باشد كه حادث نیست چرا كه خود حضرت فرمودند: حادث است و مخلوق نیست و با خدای تعالی ازلی نیست... تا آخر.

ص: 945

## قرائت قرآن با صدای بلند جایز است؟

معاویة بن عمار گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: شخصی فکر می کند دعا یا قرآن نخوانده است تا وقتی که آن را با صدای بلند نخوانده است (نظر شما درباره ی چنین فکری چیست)؟

حضرت فرمود: هیچ اشکالی ندارد. حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - دارای بهترین صدا در خواندن قرآن میان مردم بود، و چنان به هنگام تلاوت قرآن صدای خود را بلند می نمود که تمامی اهل خانه آن را می شنیدند.

و حضرت باقر - علیه السلام - دارای بهترین صدا در خواندن قرآن میان مردم بود، و هرگاه برای نماز شب بلند می شد و قرآن قرائت می فرمود، صدای خود را چنان می کرد که سقاهای عابر و دیگر عابران هرگاه بر در خانه ایشان عبور می کردند همانجا می ایستادند و به صدای قرآنش گوش فرا می دادند. - (1).

ص: 946

---

1- السرائر: ص 476، بحار الأنوار: ج 89 ص 194 ح 9.

## قائم از اهل بیت کیست؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه السلام - شنیدم که می فرمود: تمامی سنتهای الهی در زمینه ی غیبت که در مورد انبیاء - علیهم السلام - واقع شده، در قائم از ما اهل بیت، موبه مو جاری است.

ابوبصیر گوید: گفتم: ای فرزند رسول خدا؛ قائم از شما اهل بیت - علیهم السلام - کیست؟

فرمود: ای ابوبصیر؛ او پنجمین فرزند از اولاد (نواده های) فرزندان موسی - علیه السلام - است.

او فرزند سیده ی کنیزان است که غایب می شود آنچنان غیبتی که موجب شك پیروان باطل می شود، سپس خدای عزوجل او را ظاهر می سازد، و مشارق و مغارب زمین را برای او فتح می کند، و روح الله عیسی بن مریم - علیه السلام - بر او نازل می شود و پشت سر او نماز می خواند.

و زمین به نور پروردگارش روشن می شود، و روی زمین بقعه ای نمی ماند که در آن غیر خدا عبادت می شد مگر اینکه خداوند عزوجل در او عبادت می شود، و دین حاکم بر جهان بشر فقط دین خدا می شود گر چه مشرکین کراهت داشته باشند. (1).

ص: 947

## قبل از خلق آسمان و زمین چه بودید؟

مفضل به امام صادق - علیه السلام - عرض کرد: پیش از اینکه خدا آسمانها و زمینها را آفرید شما چه بودید؟

حضرت فرمود: ما موجودات نورانی بودیم پیرامون عرش، که تسبیح خدا می گفتیم، و او را تقدیس می نمودیم تا وقتی که خداوند سبحان فرشته ها را آفرید، خدا به آنها فرمود: تسبیح بگوئید.

آنها گفتند: ما نمی دانیم (چگونه تسبیح بگوئیم)؟

خدا به ما فرمود: تسبیح بگوئید.

ما تسبیح گفتیم: ملائکه نیز مطابق تسبیح ما تسبیح گفتند.

ما از نور خدا آفریده شدیم، و شیعیان ما از چیزی پائین تر از آن نور آفریده شدند، و هرگاه روز قیامت فرا رسد، طبقه ی پائین به طبقه بالا ملحق می شود (و در کنار هم قرار می گیرند).

سپس بین دو انگشت سبابه و وسطی خود جمع نمود، و فرمود: مانند این دو.

سپس فرمود: ای مفضل؛ هیچ می دانی چرا به شیعیان شیعه گفتند؟

ای مفضل؛ شیعیان ما از ما هستند، و ما از شیعیان هستیم، آیا می بینی این آفتاب از کدام سو طلوع می کند؟

عرض کردم: از طرف مشرق.

فرمود: به کجا بازمی گردد؟

عرض کردم: به سوی مغرب.

حضرت فرمود: این چنین هستند شیعیان ما، از ما هستند، و به سوی ما باز می گردند. (1).

ص: 948

## قبل از بعثت پیامبر اسلام حج بود یا خیر؟

حلبی گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال شد که آیا قبل از بعثت پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - فریضه ی حج انجام می شد؟

حضرت فرمود: بله، و شاهدش قول شعیب به موسی در قرآن کریم است (حضرت موسی) هنگامی که می خواست (با دختر شعیب) ازدواج کند گفت: (علی آن تاجر نی ثمانی حجج) (1) «به این شرط که هشت حج (سال) برای من کار کنی» و نگفت: هشت سال.

و شاهد دیگر اینکه آدم و نوح حج نمودند و سلیمان بن داوود با انس و جن و پرنده و باد خانه ی خدا را حج نمود.

و حضرت موسی سوار بر شتر سرخ حج نمود در حالی که می گفت: لیبک لیبک.

و شاهد دیگرش فرمایش خداست: (ان اول بیت وضع للناس للذي بیکة مبارکا و هدی للعالمین) (2) «نخستین خانه ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شده همان است که در سرزمین مکه است؛ که پربرکت، و مایه ی هدایت جهانیان است».

و (در جایی دیگر از قرآن) می فرماید: (و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل) (3) «و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه ی (کعبه) را بالا می بردند».

(و در موضع دیگر): «أن طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود) (4) «اینکه خانه ی مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان، پاک و پاکیزه کنید!».

و همانا خداوند سنگ سیاه (حجرالاسود) را برای آدم نازل نمود، در حالی که کعبه وجود داشت. (5).

ص: 949

1- سوره ی قصص آیه ی 27.

2- سوره ی آل عمران آیه ی 96.

3- سوره ی بقره آیه ی 127.

4- سوره ی بقره آیه ی 125.

5- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 346، بحار الأنوار: ج 96 ص 65 ح 43.

## قتل مورچه جایز است؟

امام کاظم - علیه السلام - می فرماید از امام صادق - علیه السلام - راجع به قتل مورچه سؤال کردم؟

حضرت فرمود: آن را مکش مگر اینکه تو را اذیت کند. (1).

ص: 950

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 271.

## کاشتن هسته خرما و رشد و میوه دادن آن در يك لحظه

محمد بن مسلم مي گوید: نزد امام صادق عليه السلام بودم که معلي بن خنيس با حال گريان، وارد شد، حضرت پرسید: «چرا گريه مي کنی؟!»

او گفت: «دم درب، جماعتي هستند که خيال مي کنند شما بر آنها هيچ فضل و برتري نداريد و شما و آنان با هم مساوي هستيد.»

حضرت مدتي سکوت کرد و سپس يك طبق خرما خواست و از ميان آنها يك خرما برداشت و هسته اش را در آورد و آن خرما را خورد.

سپس آن هسته را نيز در زمين کاشت، ناگهان آن هسته در همان لحظه رويد و میوه آورد.

بعد يکي از آن میوه ها را دو نيمه کرد و خورد و از ميان آن، ورقه اي در آورد و به معلي داد و فرمود: «بخوان.»

پس معلي شروع به خواندن آن ورقه نمود. در آن نوشته شده بود: «بسم الله الرحمن الرحيم، لا اله الا الله، محمد رسول الله، علي المرتضي، الحسن و الحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسي بن جعفر و علي بن موسي و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسن بن علي و الحجة بن الحسن.» (1).

ص: 951

## کوه به حضور حضرت آمد

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: اشد عذاب در قیامت برای مردی است که نطفه ی خود را در رحم حرامی قرار دهد.

عبدالرحمن بن الحجاج روایت می کند که روزی من در ملازمت امام جعفرالصادق علیه السلام از مکه به مدینه می رفتم. آن حضرت بر شتری سوار بود و من بر الاغی نشسته بودم و شخص سومی با ما نبود. گفتم: آقای من! علامت امام چیست؟ فرمود: آن که این کوه را طلب نماید و این کوه به خدمت آید. عبدالرحمن می گوید به خدا قسم که من دیدم آن کوه به جانب ما روان شد. پس آن حضرت رو به من کرد و بعد به آن کوه فرمود که من تو را نطلبیده ام به حال خود باش. آن کوه به جای خود قرار گرفت.

## کیفیت نماز شخصی که به دار آویخته شده

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: به پدران خود محبت کنید و احترام بنمائید تا فرزندان شما به شما احترام گذارند.

و از ابوهاشم جعفری نقل می کند که گفت: از حضرت رضا علیه السلام راجع به کیفیت نماز دار کشیده سؤال کردم، فرمود: مگر نمی دانی که (حضرت صادق علیه السلام بر عمویش زید بن علی) نماز خواند. گفتم: چرا ولی به طور واضح نمی دانم؛ فرمود: برای تو بیان می کنم: اگر صورت شخصی که به دار آویخته شده رو به قبله است، به سمت راست او بایست و اگر پشتش به قبله است به سمت چپش بایست و بر او نماز بخوان. «وجه اعجاز این است که حضرت صادق علیه السلام در مدینه بود و زید در کوفه به قتل رسید و به دار آویخته شد و نماز آن حضرت بر او مانند نماز علی علیه السلام است که در مدینه بود و بر جنازه ی سلمان در مدائن نماز خواند».

## کفنی از مکه

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: از بزرگی به خود بستن و تکبر پرهیز کنید، زیرا بزرگی رداء خداست و هر که با خدا در رداء او بجنگد خدا او را بشکند و در قیامت خوار سازد.

و از ابراهیم بن عبدالحمید نقل شده که گفت:

بردی از مکه خریدم و قسم خوردم از ملک خود بیرونش نکنم تا کفنم باشد. آن را پوشیده و به عرفات رفتم و در موقف (جایی که حاجیان عصر عرفه می مانند) ماندم؛ از آن جا به مشعر رفته و موقع نماز آن را برداشتم و تا کردم. سپس به سراغ وضو رفتم وقتی که برگشتم، آن را ندیدم. سخت غمگین شدم. هنگام صبح برخاستم، وضو گرفتم و با مردم به طرف منی حرکت کردم. در مسجد خیف بودم که پیک حضرت صادق علیه السلام آمده و گفت: حضرت می فرماید: همین ساعت نزد ما بیا. شتابان به حضور حضرت رفته و وارد خیمه ی ایشان شدم. سلام کردم و نشستم. حضرت سر بلند کرده و به من رو کرد و فرمود: ای ابراهیم! می خواهی بردی به تو بدهم که کفنت باشد؟ گفتم: به خدا قسم برد من گم شد. غلامش را صدا زد؛ بردی آورد؛ به خدا! عین برد خودم بود و به همان صورت که پیچیده بودم باقی بود. فرمود: بگیر و خدا را شکر کن.

## کاغذی برای تبرک

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: از حسد پرهیزید، زیرا ریشه ی کفر حسد ورزیدن است.



و از هشام بن احمر نقل می کند که:

حضرت صادق علیه السلام کاغذی نوشت که چیزهایی برای او بخرم. همیشه کاغذ را پاره می کردم ولی این بار اجناس را که خریدم، کاغذ را برای تبرک نگهداشته و در کیفم گذاشتم. هنگامی که خدمت حضرت رسیدم فرمود: هشام! لوازم را خریدی؟ گفتم: آری، فرمود: کاغذ را پاره کردی؟ گفتم: به جهت تبرک آن را در کیف گذاشته و در آن را قفل کردم و این کلید آن است. حضرت کنار جانمازش را بلند کرد و کاغذ را به من داد و فرمود: آن را پاره کن؛ کاغذ را پاره کردم و برگشتم. هر چه کیف را جستجو کردم چیزی نیافتم. (شاید دستور پاره کردن کاغذ به جهت تقیه بوده که دست دشمنان نیفتد).

## کشتی در دریای شیرین و سفید

ابو جعفر طبری به نقل از داود رقی حکایت کند:

روزی وارد شهر مدینه شدم و منزل امام جعفر صادق علیه السلام رفتم به حضرتش سلام کرده و با حالت گریه نشستم، حضرت فرمود: چرا گریان هستی؟

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! عده ای به ما زخم زبان می زنند و می گویند: شما شیعه ها هیچ برتری بر ما ندارید و با دیگران یکسان می باشید.

حضرت فرمود: آن ها از رحمت خدا محروم هستند و دروغ گو می باشند.

سپس امام علیه السلام از جای خود برخاست و پای مبارک خود را بر زمین سائید و اظهار نمود: به قدرت و اذن خداوند تبارک و تعالی ایجاد شو، پس ناگهان یک کشتی قرمز رنگ نمایان گردید؛ و در وسط آن درّی سفید رنگ و بر بالای کشتی پرچمی سبز وجود داشت که روی آن نوشته بود:

«لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله، يقتل القائم الاعداء، ويبعث المؤمنون، ينصره الله» یعنی؛ نیست خدائی جز خدای یکتا، محمد رسول خدا، علی ولی خداست، قائم آل محمد علیهم السلام دشمنان را هلاک و نابود می گرداند و خداوند او را به وسیله ملائکه یاری می نماید.

در همین بین متوجه شدم که چهار صندلی درون کشتی وجود دارد، که از انواع جواهرات ساخته شده بود، پس امام صادق علیه السلام روی یکی از صندلی ها نشست و دو فرزندش حضرت موسی کاظم و اسماعیل را کنار خود نشانید؛ و به من فرمود: تو هم بنشین. چون همگی روی صندلی ها نشستیم؛ به کشتی خطاب کرد و فرمود: به امر خداوند متعال حرکت کن.

پس کشتی در میان آب دریائی که از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر بود، حرکت کرد تا رسیدیم به سلسله کوه هائی که از دُر و یاقوت بود؛ و سپس به جزیره ای برخوردیم که وسط آن چندین قبه و گنبد سفید وجود داشت و ملائکه الهی در آن جا تجمع کرده بودند.

هنگامی که نزدیک آن ها رسیدیم با صدای بلند گفتند: یا ابن رسول الله! خوش آمدی.

بعد از آن، حضرت فرمود: این گنبدها و قبه ها مربوط به آل محمد، از ذریه حضرت رسول صلوات الله عليهم است، که هر زمان یکی از آن ها رحلت نماید، وارد یکی از این ساختمان ها خواهد شد تا مدت زمانی را که خداوند متعال تعیین و در قرآن بیان نموده است:

ثم ردنا لكم الكربة عليهم و امددناكم بأموال و بنين و جعلناكم اكثر نفيرا(1) یعنی؛ شما اهل بیت رسالت را مرتبه ای دیگر به عالم دنیا باز می گردانیم....

و بعد از آن، دست مبارك خود را درون آب دریا کرد و مقداری درّ و یاقوت بیرون آورد و به من فرمود: ای داود! چنانچه طالب دنیا هستی این جواهرات را بگیر.

عرضه داشتیم: یا ابن رسول الله! من به دنیا رغبت و علاقه ای ندارم، پس آن ها را به دریا ریخت و سپس مقداری از شن های کف دریا را بیرون آورد که از مُشک و عنبر خوشبوتر بود؛ و چون همگی، آن را استشمام کردیم به دریا ریخت؛ و بعد از آن فرمود: برخیزید تا به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، ابو محمد حسن بن علی، ابو عبدالله حسین بن علی، ابو محمد علی بن الحسین و ابو جعفر محمد ابن علی سلام کنیم.

پس به امر حضرت برخاستیم و حرکت کردیم تا به گنبدی در میان گنبدها رسیدیم و حضرت پرده ای را که آویزان بود بلند نمود پس امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام را مشاهده کردیم که در آنجا نشسته بود، بر حضرتش سلام کردیم.

سپس وارد قبه ای دیگر شدیم و امام حسن مجتبی علیه السلام را دیدیم و سلام کردیم، تا پنج گنبد و قبه رفتیم و در هر يك امامی حضور داشت تا آخر، که امام محمد باقر علیه السلام بود و بر یکایک ایشان سلام کردیم.

بعد از آن، حضرت صادق آل محمد صلوات الله عليهم فرمود: به سمت راست جزیره نگاه کنید، همین که نظر کردیم چند قبه دیگر را دیدیم که بدون پرده بود، پس عرضه داشتیم: یا ابن رسول الله! چطور این قبه ها بدون پرده است!؟

در پاسخ اظهار نمود: این ها برای من و دیگر امامان بعد از من خواهد بود؛ و سپس فرمود: به میان جزیره توجه نمائید؛ و چون دقت کردیم گنبدی رفیع و بلندتر از دیگر قبه ها را دیدیم که وسط آن تختی قرار داشت.

بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: این قبه مخصوص قائم آل محمد عليهم السلام است؛ و سپس فرمود: آماده باشید تا بازگردیم، و کشتی را مخاطب قرار داد و فرمود: به قدرت و امر خداوند متعال حرکت کن، پس ناگهان بعد از لحظاتی در همان محل قرار گرفتیم.(2).

ص: 952

1- سوره اسراء: 6.

2- نوادر المعجزات طبري: ص 146، ح 15، مدينة المعاجز: ج 5، ص 302، ح 1633، دلائل الامامة: ص 294، ح 249.

ابوجعفر محمد هلالی - پیر مردی 128 ساله - حکایت کند:

در آن سالی که حضرت ابوعبدالله، امام صادق علیه السلام به شهر حیره منتقل شده بود، جهت زیارت و ملاقات آن حضرت عازم آن دیار گشتم.

هنگامی که وارد حیره شدم، کثرت و انبوه جمعیت که برای دیدار حضرت آمده بودند، مانع شد که من خود را به حضرت برسانم و تا سه روز به درون منزل راه نیافتم.

و چون روز چهارم شد مقداری خلوت شد، جلو رفتم، آن گاه حضرت مرا دید و به نزدیک خود دعوت نمود.

پس از گذشت ساعتی به همراه حضرتش جهت زیارت قبر حضرت امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام عازم آن دیار شدیم، پس مقداری از مسافت را که پیمودیم، امام صادق علیه السلام از جاده کناره گرفت و در گوشه ای نشست و خاک زمین را نرم کرد؛ و سپس در آن خاک نرم ادرار نمود، بعد از آن با آبی که همراه داشت، وضو ساخت و دو رکعت نماز به جا آورد و دست به دعا بلند نمود.

و چون دعایش پایان یافت، حرکت کردیم و در مسیر راه، حضرت نکاتی چند مطرح نمود:

دریا، همسایه شناس و همسایه پذیر نیست؛ پادشاه، آشنا و دوست نمی شناسد؛ سلامتی و تندرستی قابل تخمین و قیمت نیست، چه نعمت های مهم و ارزشمندی که در اختیار انسان ها است؛ ولی قدر آن ها را نمی دانند.

همچنین امام علیه السلام در ادامه فرمایشات خود افزود: همیشه پنج چیز را سرلوحه برنامه زندگی خود قرار دهید تا سعادت مند و رستگار باشید:

برای هر کاری استخاره کنید، به وسیله شادمانی و شادابی جذب برکت و رحمت نمائید، خود را به وسیله بردباری و صبر و استقامت آرایش دهید، در هر حال از دروغ پرهیز و دوری نمائید؛ و در معاملات اجناس را به طور کامل دریافت و پرداخت کنید. (1).

ص: 953

مُعَلِّي بن خُنيس - که يکي از اصحاب امام جعفر صادق عليه السلام و از راويان حديث است - حکايت کند:

در شبی تاريخ و باراني امام صادق عليه السلام از منزل خارج شد و به سوي محله بني ساعده روانه گشت، من نيز به دنبال آن حضرت حرکت کردم.

در بين راه، چیزی از دست آن حضرت روي زمين افتاد، فرمود: خداوندا! آن را به ما باز گردان.

من جلورفتم و سلام کردم، حضرت پس از جواب سلام، اظهار داشت: مُعَلِّي هستي؟

عرض کردم: بلي، فدائيت شوم.

فرمود: در همین دور و بر دقت کن و دستي روي زمين بکش، اگر چیزی پيدا کردی، آن را بردار و به من بده.

مُعَلِّي گوید: مقداري تفحص کردم و روي زمين را جستجو نمودم تا آن که زنبيلي را يافتم که داخل آن نان بود، آن را برداشتم و تحويل امام صادق عليه السلام دادم و عرض کردم: اي مولاي من! اجازه بفرمائيد من آن را حمل کنم و همراه شما بياورم؟

حضرت فرمود: خير، من خودم براي اين امر سزاوارترم؛ وليکن اگر ماييل باشي مي تواني با من همراهي کنی.

مُعَلِّي گفت: من نيز همراه امام صادق عليه السلام حرکت کردم تا آن که به محله بني ساعده رسيديم، افراي را در آن جا ديدم که خوابيده بودند.

حضرت به هر يك از آن افراد که مي رسيد، يك قرص نان از درون زنبيل برداشته و کنار او مي گذاشت؛ و به همین منوال تا آخرين نفر به هر کدام يك قرص نان داد؛ و سپس با هم برگشتيم.

در بين راه، به حضرت عرض کردم: يا ابن رسول الله! آن ها که متوجه نشدند و شما را نشناختند؟!

فرمود: خير، اگر مي خواستم متوجه شوند، بايد نمک هم برايشان مي آوردم؛ و سپس افزود: خداوند امور همه چیزها را از جهت محاسبه، در اختيار ملائکه قرار داده است مگر صدقه را، که مستقيما خودش آن را تحويل مي گيرد و مورد محاسبه و پاداش قرار مي دهد.

پس از آن فرمود: پدرم امام محمد باقر عليه السلام هرگاه صدقه اي به فقير مي داد، آن را در دست فقير مي گذاشت و دست خود را مي بوسيد؛ چون صدقه قبل از آن که به دست سائل و فقير برسد، مورد توجه خداوند قرار خواهد گرفت. (1).

ص: 954

## کینه توزان نیرنگ باز

بسیاری از محدثین و مورّخین آورده اند، که ربیع بن یونس از طرف منصور عباسی استاندار شهر مدینه بود؛ پسر ربیع که فضل نام دارد حکایت کند:

منصور خلیفه عباسی - در سال 147 - پس از مراسم حجّ وارد مدینه منوره شد و به پدرم، ربیع گفت: هر چه زودتر جعفر بن محمد علیه السلام را با حالتی توهین آمیز احضار کن، می خواهم او را به قتل برسانم.

پدرم ربیع گوید: خود را به حال فراموشی زدم؛ ولی منصور دو مرتبه پیام شدیدی بر احضار آن حضرت برایم فرستاد و من نیز اهمال کردم و خود را به فراموشی زدم تا شاید پشیمان گردد.

ولیکن منصور در مرتبه سوم رسماً نامه ای را برایم فرستاد، با تهدید بر این که اگر چنان کاری را انجام ندهم، مورد تهدید و خطر قرار خواهم گرفت.

به همین جهت ناچار شدم و حضرت را نزد خود آوردم؛ و اظهار داشتم: منصور چنین تصمیم شومی را در حق شما دارد، از خداوند طلب کن که از شر او در امان باشی.

امام صادق علیه السلام با شنیدن چنین مطلبی، لب به سخن گشود و اظهار نمود: **لِلَّهِ «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»**.

و هنگامی که حضرت بر منصور وارد شد، منصور با حالت تندی و درشتی با وی سخن گفت؛ و سپس حضرت را مورد خطاب و سرزنش قرار داد و اظهار داشت: دشمنان و مخالفین ما در عراق تو را به عنوان امام و رهبر خود برگزیده اند، خدا مرا هلاک کند اگر تو را نکشم و از بین نبرم.

حضرت صادق علیه السلام اظهار داشت: آنچه برایت گفته اند دروغ است، مگر نمی دانی که حضرت سلیمان مورد لطف قرار گرفت شکر و سپاس انجام داد و حضرت ایوب مبتلی گردید و صبر و شکیبائی نشان داد، حضرت یوسف مورد ظلم قرار گرفت و عفو و بخشش کرد.

چون منصور چنین کلماتی را شنید، غضب خود را فرو نشانند؛ و آن گاه امام علیه السلام را نزد خود دعوت کرد و ضمن عذرخواهی و پوزش، گفت: ساحت شما از آنچه گفته اند پاک است؛ ولی فلانی گزارشاتی را برای ما مطرح کرده است، که خواستم شك و شبهه برطرف شود.

حضرت فرمود: او را احضار نما تا ثابت شود.

هنگامی که آن شخص وارد مجلس شد، منصور دوانیقی به او گفت: مگر تو این مطالب و گزارشات را بر علیه جعفر بن محمد حکایت نکرده ای؟

آن شخص اعتراف کرد و گفت: بلی، من گفته ام.

امام علیه السلام فرمود: او را بر آنچه می گوید، قسم دهید.

همین که طبق روش خاصی قسم خورد، ناگهان به دَرَك، واصل شد و پس از آن منصور، حضرت صادق علیه السلام را مورد احترام و تکریم قرار داد؛ و روانه منزلش نمود.

و از آنجا که دشمنان و منافقان کینه توز نمی توانند لحظه ای آرام بنشینند، در نهایت منصور دوانیقی، حضرت صادق آل محمد صلوات الله و سلامه علیه را به وسیله انگور زهرآلود مسموم کرده و به شهادت رسانید.

و یکی دو روز پس از مسموم شدن حضرت، هنگامی که بعضی از اصحاب به ملاقات آمدند، دیدند که آن امام مظلوم در بستر قرار گرفته؛ و رنگ چهره مبارکش زرد و بیش از حد، لاغر و ضعیف گردیده است، به همین جهت بسیار گریستند.

و همچنین مرحوم کلینی رحمة الله علیه از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است:

چون پدرم به شهادت نائل آمد او را پس از غسل، با دو لباس و پارچه ای که در ایام حج با آن ها احرام می بست، کفن کردم.

و نیز عمامه ای را که از جدش، امام سجّاد علیه السلام به ارث برده بود بر سرش بستم؛ و سپس جسد مطهرش را در پارچه ی بُرد یمانی پوشاندم.

و بعد از آن، بدن مقدّس و مطهر حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم را پس از وداع با قبر جدّ بزرگوارش، رسول خدا صلی الله علیه و آله، در قبرستان بقیع - کنار مرقد شریف پدر و جد و عمویش - دفن کردند. (1).

«صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ اسْتَشِدَّ هِدَى وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا، جَعَلْنَا اللَّهُ مِنْ مُحِبِّهِمْ وَ مَوَالِيهِمْ، وَ رَزَقْنَا اللَّهُ فِي الدُّنْيَا زِيَارَتَهُمْ وَ فِي الْآخِرَةِ شَفَاعَتَهُمْ، آمِينَ.»

ص: 955

---

1- اعیان الشّیعة: ج 1، ص 666، إعلام الوری طبرسی: ص 270، دلائل الامامة: ص 328، ح 285، ارشاد شیخ مفید: ص 272، بحار الانوار: ج 47، ص 174 با تفاوت مختصر.

روزي مردی از یاران امام جعفر صادق (علیه السلام) ایشان را در حالی می بیند که بیلی بر دست گرفته، در بستان خویش، مشغول کار کردن است و از شدت خستگی و گرما، عرق از سر و روی مبارك امام صادق علیه السلام می ریخت.

آن مرد می گوید به امام عرض کردم: فدای تو شوم، بیل را به من بده تا من کارهای بستان را انجام دهم.

امام فرمودند: «همانا من دوست دارم که مرد اذیت شود به حرارت آفتاب در طلب معیشت». (1).

ص: 956

---

1- منتهی الآمال، ج 2.

## کمک به نیازمندان

از یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: شبی امام جعفر صادق (علیه السلام) از خانه بیرون رفت در حالی که کیسه ای بر دوش مبارک خود داشت.

حس کنجکاوی مرا بر آن داشت تا دنبال حضرت بروم و ببینم، حضرت به کجا می رود و با چه کسی کار دارد.

در حال تعقیب امام بودم که ناگهان چیزی از دست ایشان به زمین افتاد و امام خم شد تا آن را پیدا کند.

من در همین لحظه، نزدیک تر رفتم و سلام کردم.

حضرت بعد از جواب سلام فرمود: «بیا کمک کن تا چیزی را که گم کرده ام، پیدا کنم» من هم به زمین دست مالیدم و تکه ای نان یافتم و آن را به حضرت دادم؛ سپس به حضرت عرض کردم: ای مولای من! فدایت شوم، اجازه بده تا این کیسه را من بردارم.

فرمود: «نه، این وظیفه ی من است که این کار را انجام دهم؛ ولی به تو اجازه می دهم که با من بیایی».

با حضرت به راه افتادیم تا به محلی به نام ظلّه بنی ساعده رسیدیم.

ظلّه ی بنی ساعده، محلی بود که در روز، مردم آن جا جمع می شدند و از سایبان آن جا استفاده می کردند و در شب فقرا و افراد غریب در آن جا می خوابیدند.

در آن جا دیدم، حضرت، زیر لباس فردی که آن جا خوابیده، تکه نانی گذاشت و این کار را برای تمام افراد آن جا، انجام داد.

## کار و کوشش

انمه ی ما گذشته از آنکه به مردم تأکید می کردند که مشغول کسب شوند و از بیکاری و تن آسایی اجتناب کنند، عملاً نیز این موضوع را به مردم تذکر می دادند. به این معنی که خودشان زحمت می کشیدند و کار می کردند، خلاصه به مردم نشان می دادند، که باید از راه فعالیت و کوشش، رزق خود و عائله شان را به دست آورند.

انی لاعمل فی بعض ضیاعی حتی اعرق، و ان لی من یکفینی لیعلم الله عزوجل انی اطلب الرزق الحلال. (1).

با آنکه اشخاصی هستند که کار مرا انجام دهند، مع ذلك من شخصا در بعضی از املاک (مزروعی) خودم کار می کنم تا عرق نمایم. برای اینکه خداوند بداند که من رزق حلال می طلبم.

ص: 957



کشاورزان کسب حلالی دارند و مواد اولیه ای را که خداوند به آنها لطف فرموده است تهیه کرده و در دسترس عموم قرار می دهند. البته در قبال این شغل اصیل و پر مشقت، نزد خداوند مقام ارجمندی دارند.

الزارعون کنوز الانام، یزرعون طیباً اخرجہ اللہ، و ہم یوم القیامة احسن الناس مقاما و اقربهم منزلة، یدعون المبارکین. (1).

کشاورزان گنجور مردم می باشند. چیز حلال و پاکی را که خداوند از زمین بیرون می آورد، کشت می کنند. در روز قیامت مقام آنان از دیگران بهتر و منزلت آنان از همه مردم به خداوند نزدیکتر است و آنان را مبارکین (اشخاص با خیر و برکت) می خوانند.

ص: 958

این فرقه در زمان امام صادق علیه السلام وجود داشته و اعتقاد آنان این بوده که محمد بن الحنفیه فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از آن حضرت امام می باشد و در لقب او به حنفیه اختلاف است. و این فرقه دارای چند گروه است:

1- گروهی که می گویند: محمد حنفیه همان مهدی موعود و وصی امیرالمؤمنین علیه السلام است و هیچ کدام از اهل بیت او حق مخالفت با او را نداشته و مصالحه ی امام حسن علیه السلام با معاویه و خروج امام حسین علیه السلام به اذن او بوده است؛ همان گونه که خروج مختار نیز برای انتقام از خون شهدای کربلا به اذن او بوده است.

2- فرقه ای که قایل به امامت محمد حنفیه اند و او را بعد از امام حسن و امام حسین علیهم السلام امام مهدی می دانند و می گویند: امیرالمؤمنین علیه السلام او را این گونه نامیده است و او زنده است و نخواهد مرد، لکن غایب است و کسی محل او را نمی داند و زود است که ظاهر گردد و مالک روی زمین شود و بعد از غیبت او امامی نخواهد بود تا او قیام کند و این گروه را اصحاب این کرب و کریه می نامند.

3- گروهی که می گویند: محمد حنفیه در کوه های رضوی بین مکه و مدینه اقامت دارد و او امام منتظر می باشد.

4- گروهی که می گویند: محمد حنفیه از دنیا رفته و امام بعد از او فرزند او عبدالله، مکنای به ابوهاشم است و او فرزند بزرگ او بوده و محمد حنفیه او را وصی خود قرار داده است. این رو، این فرقه را هاشمیه می گویند و اعتقاد آنها این است که می گویند: «عبدالله فرزند محمد حنفیه مهدی این امت است و او زنده خواهد بود بلکه درباره ی او غلو نموده و می گویند: او مرده ها را زنده می کند.» و لکن هنگامی که عبدالله از دنیا رفت پیروان او به چند فرقه تقسیم شدند.

البته در بین کیسانیه مردانی از اهل ذکر و عبادت و جلالت وجود داشته که عزت فراوانی داشته اند. از آن جمله است شاعر معروف سید اسماعیل حمیری که از اشعار او نیز معلوم است که دارای چنین اعتقادی بوده است. هر چند وی به برکت سخنان امام صادق علیه السلام از این عقیده دست برداشت که این معنا نیز در اشعار او مشهود است.

یکی دیگر از کیسانیه حیان سراج است که او نیز روزی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و آن حضرت به او فرمود: «ای حیان! دوستان تو درباره ی محمد بن الحنفیه چه می گویند؟» او گفت: آنان می گویند: او زنده است و مانند مردم روزی می خورد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: «پدرم امام باقر علیه السلام می فرمود: «من در بیماری او، او را عیادت نمودم و از کسانی بودم که چون او مرد چشمان او را بستم و او را داخل قبر نمودم و همسران او تزویج نمودند و اموال او بین وارثین تقسیم گردید.» او گفت:

یا ابا عبدالله! مثل محمد حنفیه در این امت مثل عیسی بن مریم علیه السلام که امر او برای مردم مشتبه و نامعلوم گردید. امام صادق علیه السلام فرمود: «امر او برای دوستان او نامعلوم گردید و یا برای دشمنان او؟» او گفت: برای دشمنان نامعلوم گردید. امام صادق علیه السلام فرمود: «آیا تو گمان می کنی که ابوجعفر امام باقر علیه السلام دشمن عموی خود محمد بن الحنفیه بوده است؟» او گفت: خیر. امام صادق علیه السلام فرمود: «ای حیان! شما از آیات قرآن رو گردان شده اید و خداوند در قرآن می فرماید: (سنجزی الذین یصدفون عن آیاتنا سوء العذاب بما کانوا یصدفون) (1) یعنی: زود است ما کسانی که از آیات ما اعراض می کنند را به کیفر و عذاب بدی مجازات نماییم.» (2).

بريد عجلی از اصحاب معروف و معتمد امام صادق عليه السلام مي گوید: بر آن حضرت وارد شدم. پس امام عليه السلام به من فرمود: «اگر چند لحظه زودتر آمده بودي حيان سراج را مي دیدي.» سپس، به محلي در اتاق اشاره نمود و فرمود: «در اين محل نشسته بود و نام محمد بن حنفیه و زنده بودن او را مطرح مي نمود و از او استمداد و درخواست مي کرد. پس من به او گفتم: اي حيان! آیا به گمان تو و هم کيشان تو چنان که روايت مي کنيد چنين نيست که هر چه در بني اسرائيل رخ داده در اين امت نیز بدون کم و کاست رخ خواهد داد؟ او گفت: آري. گفتم: آیا ما و شما تاکنون شنیده ايم که عالمي مقابل چشم مردم بميرد و زن هاي او ازدواج کنند و اموال او تقسيم شود و [باز] او زنده باشد و نميرد؟ پس حيان برخواست و جوابي به من نداد و رفت. (3).

البته کيسانيه از فرقه هايي است که منقرض گردیده و امروزه پيروي ندارد.

ص: 959

---

1- انعام / 157.

2- اکمال الدين، ص 22 رجال کشي، ص 203.

3- رجال کشي، ص 202، ذيل کلمه «حيان».

کیسانیه آنها بودند که به امامت محمد بن حنفیه قائل بودند و آنها هم چند فرقه می شدند فرقه ای گفتند محمد حنفیه مهدی است و وصی امیرالمؤمنین است و مصالحه امام حسن مجتبی و خروج سیدالشهداء هم به اذن او بوده است.

یک طایفه هم معتقد بودند محمد حنفیه پس از امام حسین علیه السلام خلیفه بود و او زنده است که نمرده و نمی میرد و غایب است و امامی هم پس از او نخواهد آمد تا رجعت او و آنها را کربیه گویند زیرا ابن کرب اول کسی است که به این عقیده افتاد.

دسته ای هم گفتند محمد حنفیه امامی منتظر است که بین مکه و مدینه سیر می کند

یک دسته هم گفتند او مرده عبدالله مکنی به ابوهاشم بزرگترین اولادش وصی او بود و لذا این طایفه را هاشمیه خواندند.

کیسانیه در همان نیمه دوم قرن اول شروع کردند و سید حمیری شاعر شهیر از آن طایفه بود که برگشت و از پیروان امام صادق و از امامیه اثنی عشریه گردید و حضرت صادق همه آنها را به عقیده صاف و مستقیم هدایت فرمود. (1).

نگارنده گوید از این طایفه کمتر کسی شهرت دارد و کیسان محلی بوده که مختار خروج کرده و مذهبی نبوده است و مصداق حقیقی هم نداشته.

ص: 960

## کمترین چیزی که با آن انسان کافر می شود

حلبی گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: کمترین چیزی که به وسیله ی آن انسان کافر می شود، چیست؟

حضرت فرمودند: این است که انسان بدعتی بگذارد و او را ملائک محبت و ولایت خود قرار دهد، و از کسی که با آن مخالفت کند تبری بجوید و دوری کند. (1).

برید عجلای گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: کمترین چیزی که انسان به وسیله ی آن کافر می شود، چیست؟

حضرت ریگی از زمین برداشتند و گفتند: اینکه بگوید: این ریگ هسته است، و از کسی که مخالفت کند با او تبری بجوید و از او دوری کند، و این (دوری از مخالفت) را دین خود قرار دهد که به وسیله ی آن به خدا تقرب جوید، این شخص یک ناصبی است به خدا شرک ورزیده و بدون اینکه بداند کافر شده است. (2).

ص: 961

---

1- معانی الاخبار، ص 393، بحار الأنوار: ج 69 ص 220 ح 5.

2- معانی الأخبار: ص 393، بحار الأنوار: ج 69 ص 230 ح 6.

## کدام عمل بهتر و کدام گناه بزرگتر است؟

محمد بن سماعه گوید: یکی از اصحاب ما از امام صادق - علیه السلام - سؤال کرد: به من خبر ده کدام اعمال بهتر است؟

حضرت فرمودند: توحید پروردگار.

سؤال کرد: کدام يك از گناهها بزرگتر است؟

حضرت فرمود: تشبیه خدا به مخلوق. (1).

ص: 962

---

1- بحار الأنوار: ج 3 ص 8 ح 18.

## کسي که درباره خدا يا پيغمبر شك کند

محمد بن مسلم گوید: خدمت حضرت صادق - علیه السلام - بودم و من در طرف چپ آن حضرت و زراره در سمت راستش نشسته بودیم، پس ابوبصیر وارد شد و عرض کرد: یا ابا عبدالله؛ چه می فرمائی در مورد کسی که درباره ی خدا شك کند؟

فرمود: کافر است ای ابا محمد (کنیه ابوبصیر).

عرض کرد: اگر در پیغمبر شك کند (چطور؟)

فرمود: کافر است.

پس آن حضرت رو به زراره کرد و فرمود: همانا کافر می شود در صورتی که انکار کند. (یعنی کفر خود را با زبان ابراز کند). (1).

2- منصور فرزند حازم گوید: به حضرت صادق - علیه السلام - عرض کردم: کسی که درباره ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - شك دارد حکمش چیست؟

فرمود: کافر است.

پرسیدم: کسی که شك در کفر شك کننده دارد او هم کافر است؟

حضرت چیزی نفرمود، و از پاسخ خودداری کرد تا سه بار تکرار کردم. دیدم آثار خشم در چهره ی حضرتش ظاهر شد (من هم ساکت شدم).

ص: 963

## کمتريں چيزي که انسان را مشرک ميکنند

ابوالعباس گويد: از حضرت صادق - عليه السلام - پرسيدم کمتريں چيزي که انسان به سبب آن مشرک مي شود چيست؟

فرمود: هر کس رأبي را بدعت گزارد و به واسطه ي آن محبوب گردد يا مبعوض شود؟ (1).

ص: 964

---

1- اصول کافی: ج 4 ص 114 ح 2.



## كفر جلوتر است يا شرك؟

مسعدة بن صدقه گوید: شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - در جواب این سؤال که کدام يك جلوتر است كفر يا شرك؟

فرمود: كفر جلوتر است، زیرا ابليس نخستین کسی بود که کافر شد، و كفر او شرك نبود، زیرا او به پرستش غیر خدا دعوت نکرد، بلکه پس از آن (مردم را به پرستش غیر خدا) خواند و مشرك شد. (1).

ص: 965

---

1- اصول کافی: ج 4 ص 97 ح 8.

## كفري هست كه به درجه شرك نرسد؟

عبدالغفار جازي گوید: کسی از امام صادق - علیه السلام - سؤال کرد: آیا كفري هست كه به درجه ي شرك نرسد؟

حضرت فرمودند: كفر خود شرك است.

سپس برخاستند و وارد مسجد شدند، و به سوي من متوجه شده و فرمود: بله، شخصي حديثي را بر دوستش عرضه مي دارد، و او چون آن حديث را نمي شناسد رد مي کند، اين نعمتي است كه آن را كفران کرده است، ولي به درجه ي شرك نرسیده است. (1).

ص: 966

---

1- معاني الأخبار: ص 137، بحار الأنوار: ج 69 ص 96 ح 10.

## کلماتي که خدا ابراهيم را با آن آزمایش کرد

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: مراد از کلمات در فرمایش خدا که مي فرماید: (و اذا ابتلي ابراهيم ربه بكلمات) (1) «و به خاطر آورید هنگامی که خداوند، ابراهيم - علیه السلام - را با کلماتي آزمود» چیست؟

حضرت فرمود: همان کلماتي است که حضرت آدم - علیه السلام - آن را از پروردگارش دریافت نمود، و خداوند توبه ي او را قبول نمود، و آن عبارت است از اینکه گفت:

«پروردگارا! از تو مسألت مي نمايم به حق محمد و علي و فاطمه و حسن و حسين که توبه مرا قبول کنی».

و خداوند توبه او را قبول نمود، زیرا خدا توبه پذیر و مهربان است.

سپس گفتم: ای فرزند رسول خدا! مقصود خداوند از (فأتمهن) چیست؟

فرمود: یعنی عدد دوازده امام را تا حضرت قائم (عج) کامل نمود که نه نفر از آنان از فرزندان امام حسين - علیه السلام - مي باشند. (2).

ص: 967

---

1- سوره ي بقره آیه ي 124.

2- بحار الأنوار: ج 12 ص 66 ح 12.

## کیفیت جمع بین دو آیه

نوح بن شعیب و محمد بن حسن گویند: ابن ابی العوجاء از هشام بن الحکم سؤال نمود مگر نه اینکه خداوند حکیم است؟

فرمود: بله او حکیمترین حکیمان است.

گفت: پس خبر ده مرا از معنی قول خداوند متعال: (فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم أن لا تعدلوا فواحدة) (1) «پس با زنان پاک ازدواج نمائید، دو یا سه یا چهار همسر و اگر می ترسید عدالت را (درباره ی همسران متعدد) رعایت نکنید تنها یک همسر بگیرید»، مگر نه این است که واجب است؟

هشام گفت: بله.

گفت: پس خبر ده مرا از معنی فرمایش خدای متعال: (ولن تستطعوا أن تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل) (2) «و شما هرگز نمی توانید در میان زنان عدالت برقرار کنید، هر چند کوشش نمایید! ولی تمایل خود را به کلی متوجه یک طرف نسازید». کدام حکیم چنین سخن می گوید؟

هشام پاسخی نداشت، و لذا به مدینه سفر نمود و خدمت امام صادق - علیه السلام - رسید.

حضرت فرمود: ای هشام؛ چه شده است که در غیر زمان حج یا عمره به اینجا آمده ای؟

هشام گفت: فدایت شوم؛ برای امر مهمی آمده ام. ابن ابی العوجاء از من سؤالی نمود که پاسخ آن را ندارم.

حضرت فرمود: آن چیست؟

هشام: داستان را برای حضرت بازگو کرد.

حضرت فرمود: اما گفته ی خدای متعال: «پس با زنان پاک ازدواج نمائید، دو یا سه یا چهار همسر و اگر می ترسید عدالت را (درباره ی همسران متعدد) رعایت نکنید تنها یک همسر بگیرید» یعنی در نفقه (نمی توانید عدالت را رعایت کنید).

و اما فرمایش خدا: «و شما هرگز نمی توانید در میان زنان عدالت برقرار کنید، هر چند کوشش نمایید! ولی تمایل خود را به کلی متوجه یک طرف نسازید که دیگری به صورت زنی که شوهرش را از دست داده در آورید! یعنی در محبت.

راوی گوید: چون هشام با این پاسخ به سوی ابن ابی العوجاء برگشت، و او را از آن مطلع ساخت، ابن ابی العوجاء گفت: به خدا قسم؛ این پاسخ مال تو نیست. (3).

2- روایت شده است هنگامی که مردی از زندیقان از ابوجعفر احول سؤال نمود و گفت: خبر ده مرا از فرمایش خدا: (فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم أن لا تعدلوا فواحدة) (4) «پس با زنان پاک ازدواج نمائید، دو یا سه یا چهار همسر و اگر می ترسید عدالت را (درباره ی همسران متعدد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید». و آنچه در آخر سوره فرموده است یعنی: (ولن تستطعوا أن تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل) (5) «و شما هرگز نمی توانید در میان زنان، عدالت برقرار کنید، هر چند

كوشش نماييدا ولي تمايل خود را به كلي متوجه يك طرف نسازيد» بين اين دو كلام فرق و تباین هست.

ابوجعفر احوال گويد: من پاسخي بر اين سؤال نداشتم، به مدينه سفر كردم و بر امام صادق - عليه السلام - وارد شدم و از نسبت اين دو آيه به همدیگر پرسيدم.

امام - عليه السلام - فرمودند: اما فرمايش او: (فان خفتم أن لا تعدلوا فواحدة) «و اگر مي ترسيد عدالت را (درباره ي همسران متعدد) رعايت نكنيد، تنها يك همسر بگيريد». يعني در نطقه.

و فرمايش او: «و شما هرگز نمي توانيد در ميان زنان، عدالت برقرار كنيد، هر چند كوشش كنيد!» مقصود محبت و مودت است، زيرا كسي نمي تواند در محبت بين دو همسر عدالت را رعايت كند.

ابوجعفر احوال به آن مرد بازگشت، و پاسخ را به اطلاع او رسانيد.

آن مرد گفت: اين را از حجاز آورده اي. (6).

ص: 968

- 
- 1- سوره ي نساء آيه ي 3.
  - 2- سوره ي نساء آيه ي 129.
  - 3- الكافي: ج 5 ص 362، بحار الأنوار: ج 47 ص 225 ح 13.
  - 4- سوره ي نساء آيه ي 3.
  - 5- سوره ي نساء آيه ي 129.
  - 6- بحار الأنوار: ج 10 ص 202 ح 6.

## کسی از صحابه پیامبر بر قضیه سقیفه اعتراض نمود؟

ابان بن تغلب گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: فدایت شوم؛ آیا در اصحاب پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کسی بود که بر ابوبکر اعتراض کند، و نشستن او را در مجلس و مکان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - تقبیح نماید؟

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: بله. دوازده نفر (از مهاجرین و انصار) بر ابوبکر اعتراض نمودند، آنان از مهاجرین عبارت بودند از: خالد بن سعید بن عاص - و او مردی از بنی امیه بود - و سلمان فارسی، و ابوذر غفاری، و مقداد بن اسود، و عمار بن یاسر، و بریده اسلمی.

و اما از انصار عبارت بودند از: ابوالهیثم بن التیهان، و سهل، و عثمان - دو فرزند حنیف - و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، و ابی بن کعب و ابویوب انصاری.

سپس حضرت فرمود: هنگامی که ابوبکر به منبر رفت این چند نفر با هم مشورت نمودند، بعضی گفتند: به خدا؛ او را از منبر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - پائین می کشیم، و دیگران گفتند: به خدا، اگر چنین نمودید به هلاکت خود کمک کرده اید، در حالی که خداوند در قرآن کریم می فرماید: (و لا تلقوا بأيديکم إلى التهلكة) (1) «و خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید» پس بیائید زود برویم نزد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - تا با او مشورت کنیم، و نظر او را جویا شویم و بدانیم چه باید بکنیم.

همگی به طرف آقا امیرالمؤمنین - علیه السلام - شتافتند و به او گفتند: یا امیرالمؤمنین؛ حقی را که شما از دیگران به آن سزاوارترید رها کرده اید؟ زیرا ما مکرر شنیدیم که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - می فرمود: «علی با حق است و حق با علی، حق با علی به هر طرف که برود می رود و میل می کند» و ما قصد داشتیم برویم و او را از منبر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - پائین بکشیم، ولی آمدیم ابتداءً با شما مشورت کنیم و نظر شما را جویا شویم و ببینیم ما را به چه چیز دستور می دهید. (2).

حضرت امیر - علیه السلام - فرمودند: «به خدا قسم؛ اگر چنین کاری را می کردید کار شما با آنها به جنگ می کشید، ولی شما مانند نمک در غذا، و سورمه در چشم، باشید (هستید).

به خدا قسم اگر چنین می کردید به جایی می کشید که نزد من می آمدید در حالی که شمشیرها را از نیام کشیده و آماده جنگ و کارزار شده اید، و در این صورت می آمدند و بالا جبار مرا وادار به مبیعت (با آن شخص) می کردند، و می گفتند بیعت کن وگرنه تو را می کشیم، و من ناچار می شدم که از خود دفاع کنم (و کشت و کشتار واقع می شد) در حالی که پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - قبل از وفاتشان به من - سرّاً - فرمودند: ای ابوالحسن، امت پس از من به تو غدر و خیانت خواهند کرد و عهد مرا (که مربوط به خلافت و جانشینی تو است) نقض خواهند نمود و تو نسبت به من به منزله ی هارون از موسی هستی، و امت پس از من کاری را که سامری و پیروان او با هارون و پیروانش کردند با تو خواهند کرد.

من گفتم: یا رسول الله، پس شما چه سفارشی به من دارید اگر چنین شد؟

حضرت رسول فرمودند: اگر یارانی را یافتی پس اقدام کن و با آنان جهاد کن، و اگر یارانی را نیافتی دست نگهدار، و خون خود را حفظ کن تا با مظلومیت به من ملحق شوی.

و هنگامی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - وفات یافت به غسل و کفن و دفن آن حضرت مشغول شدم، سپس قسم خوردم که تا قرآن را جمع نکنم عبا بر دوش نگذارم مگر برای نماز، و چنین کردم.

سپس دست فاطمه - سلام الله علیها - و دو فرزندم حسن و حسین - علیهما السلام - را گرفتم و بر اهل بدر و اهل سابقه (و سابقین در اسلام) مرور کردیم و آنها را به حقم یادآوری کردم، و به نصرت و یاریم دعوت نمودم، ولی هیچ یک از آنان به من پاسخ مثبت ندادند مگر چهار نفر: سلمان، عمار، ابوذر و مقداد - رضی الله عنهم -، و در این امر با بقیه خویشاوندانم گفتگو کردم ولی همگی امتناع کردند، و ترجیح دادند که سکوت اختیار شود، چون می دانستند در سینه ی آن گروه چه کینه هائی انباشته شده است، و می دانستند چه بغضی نسبت به خدا و پیغمبر و اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در دل دارند.

پس همگی بروید نزد آن مرد (یعنی ابابکر) و او را از آنچه از فرمایشات پیامبرتان محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیده اید آشنا کنید، تا حجت را بدین طریق بر او تمام کنید، و دیگر برای او عذری نماند، و آنان با مخالفت با این فرمایشات از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - دورتر باشند هنگامی که بر او (روز قیامت) وارد می شوند.

آن گروه به طرف مسجد حرکت کردند، تا اینکه منبر رسول خدا را در میان گرفتند، و آن روز؛ روز جمعه بود و هنگامی که ابوبکر به منبر رفت مهاجرین به انصار گفتند: شما آغاز کنید و سخن بگوئید، و انصار به مهاجرین گفتند: بلکه شما آغاز کنید و سخن بگوئید، - تا اینکه گوید -: پس اولین کسی که سخن گفت خالد بن سعید بن العاص بود، سپس باقی مهاجرین سپس انصار.

و روایت شده است که: آنان هنگام وفات رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - حاضر نبودند، و زمانی به مدینه آمدند که ابوبکر در مقام خلافت نشسته بود، و آنها آن زمان از سرشناسان مسجد رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بودند.

1- خالد بن سعید بن العاص برخاست و گفت: ای ابوبکر؛ از خدا بترس، تو حتما می دانی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در حالی که دور او را گرفته بودیم روز واقعه ی قریظه هنگامی که خداوند فتحي نصیب آن حضرت کرده بود، و علی - علیه السلام - آن روز عده ای از قهرمانان و سرشناسان معروف آنها را کشته بود حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «ای گروه مهاجرین و انصار، به شما وصیتی می کنم آن را حفظ کنید، و فراموش ننمائید، و امانتی به ودیعت نزد شما می گذارم از آن نگاهداری کنید؛

بدانید علی بن ابی طالب - علیه السلام - امیر شما و خلیفه ی من بعد از من است، بدین مطلب پروردگار مرا سفارش نمود. بدانید که اگر سفارش و وصیت درباره ی او را حفظ نکنید، و او را یاری و کمک نکنید، در احکامتان اختلاف خواهید کرد، و امر دینتان بر شما مضطرب خواهد شد، و اشرار از شما بر شما مسلط خواهد شد.

بدانید اهل بیت من وارثان امر من هستند و دانا به امر امت من بعد از من هستند.

خداوندا؛ کسی را که از آنان اطاعت کند و سفارش و وصیت مرا درباره ی آنها حفظ کند در زمره و گروه من محشور بنما، و نصیبی از مرافقت من برای او قرار بده که به وسیله ی آن نور آخرت را درک کند. (و آن روز گرفتار ظلمت و تاریکی نشود).

خداوندا؛ هر کس با اهل بیت من پس از من بدرفتاری کند از بهشتی که وسعت و پهنی آن به اندازه ی عرض آسمان و زمین است محروم کن.

عمر بن خطاب به او گفت: ساکت باش خالد، ساکت باش، تو نه از اهل مشورت هستی، و نه از کسانی هستی که از آن نظر بشود پیروی کرد.

خالد گفت: تو ساکت باش ای پسر خطاب، زیرا تو از زبان دیگری سخن می گوئی، به خدا قسم؛ قریش می داند که تو از پست ترین قریش هستی از نظر حسب، و منصب، و ارزش، و گمنام ترین شخص می باشی، و عاجزترین فرد در دفاع از خدا و پیامبرش هستی، تو در جنگها زبون و ترسو، و در زمینه ی بذل و بخشش بخیل، و دارای عنصری خبیث هستی، نه در میان قریش افتخاری داری، و نه در جنگها نامی.

و تو در این قصه به مثابه ی شیطان هستی، که به انسان گفت: (اذ قال للانسان اُكفر فلما كفر قال اني بري ء منك اني أخاف الله رب العالمين - فكان عاقبتهما أنهما في النار خالدین فيها و ذلك جزاء الظالمين ) (3) «کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم) اما هنگامی که کافر شد گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم، سرانجام کارشان این شد که هر دو در آتش دوزخ خواهند بود، جاودانه در آن می مانند؛ و این است کیفر ستمکاران». پس عمر خالد بن سعید را نشانده.

2- سپس سلمان فارسی برخاست و گفت: کردید و نکردید، و ندانید چه کردید؟ و قبلا از بیعت امتناع کرده بود تا اینکه گردن او را به دست فشار دادند و مضروب ساختند.

آنجا بود که گفت: ای ابوبکر؛ در امر خود به چه کس اعتماد می کنی هر گاه بر تو چیزی وارد شد که او را نمی شناسی؟ و به سویی چه کسی پناه می بری هنگامی که از تو سؤال می شود مطلبی را که نمی دانی؟ و عذر تو چیست در پیشی گرفتن بر کسی که از تو داناتر است، و به رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نزدیکتر است، و به تأویل کتاب خدای عزوجل و سنت پیامبرش داناتر است.

و کسی که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - سفارش او را به شما قبل از وفاتش نموده است. ولی شما قول او را دور انداختید و توصیه ی او را به فراموشی سپردید، و به وعده ی خود عمل نکردید، و عهدش را نقض کردید، و عقده ی او را بر شما قرار داده بود - که زیر لوای اسامه بن زید باشید - بهم زدید.

پس بترسید از عملی که انجام دادید، و مردم باید بدانند که با مخالفت امر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - گناهی بزرگ مرتکب شدید، و نزدیک است که شرایط برای تو فراهم شود در حالی که بار گناهت سنگین تر شده، و به سویی قبرت برده شده ای در حالی که با خود می بردی آنچه دو دستت آن را کسب کرده است.

پس اگر زود به حق برگردی و تدارک کنی و توبه کنی به خدا از گناه بزرگی که مرتکب شده ای به نجاتت نزدیکتر خواهی بود، آن روزی که در حفره ات تنها خواهی بود، و کسانی که تو را یاری کردند، تو را می گذارند و می روند، زیرا تو شنیدی آنچه ما شنیدیم، و دیدی آنچه را ما دیدیم ولی آنها تو را از آن چیزی که به آن چنگ زده ای باز نداشتند یعنی این امر (و مقامی) که هیچ عذری در اشغال آن نداری، و برای دین و مسلمین هیچ نفعی در قیام توبه به آن نیست.

پس خدا را! خدا را! در نظر بگیر و خود را نجات بده، آنکه بیم داد عذری باقی نگذاشت، و مباش مانند کسی که (از حق) روگرداند و تکبر ورزد.

3- سپس ابوذر برخاست و گفت: ای جماعت قریش؛ کار قبیحی مرتکب شدید، و قرابت را رها کردید.



به خدا قسم؛ (به وسیله ی کار شما) گروهی از عرب مرتد خواهند شد، و در دین شك خواهند کرد. و اگر شما امر را به اهل بیت پیامبرتان بسپارید هیچ اختلاف و جنگی واقع نخواهد شد.

به خدا قسم؛ این امر به دست کسی افتاد که با غلبه و قهر او را به دست آورد (نه با شایستگی)، و از این به بعد چشم کسانی که هیچ اهلیت ندارند به آن دوخته خواهد شد، و خونهای بسیاری در طلبش ریخته خواهد شد.

(و همان واقع شد که ابوذر گفت..).

سپس ابوذر گفت: شما می دانید و خوبان شما می دانند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «امر (خلافت و زعامت) پس از من از آن علی - علیه السلام - است، سپس از آن فرزندانم حسن و حسین - علیهما السلام -، و پاکان و مطهران از ذریه ام».

ولی شما گفته ی پیامبرتان را دور انداختید و آنچه را نزد شما به ودیعت گذاشت به فراموشی سپردید، آری شما از دنیای فانی پیروی کردید، و آخرت باقی را که هرگز جوانیش به پیری نمی انجامد، و نعمتش زائل نمی شود، و ساکنانش محزون نمی گردند، و اهلش نمی میرند، در مقابل بهای حقیر و ناچیز و فانی و زائلی فروختید.

درست مانند امتهای گذشته که بعد از پیامبرانشان کفر ورزیدند و به عقب برگشتند، و تغییر دادند، و تبدیل کردند، و اختلاف کردند، و شما درست مانند آنان عمل کردید، و در این جهت با آنان یکسان شدید، طابق النعل بالنعل، و چه زود نتیجه ی شوم و تلخ این کارتان را خواهید چشید و به سبب آنچه با دستان خود کسب کردید مجازات (سخت) خواهید شد، و هرگز خدا به بندگان ظلم نمی کند.

4- سپس مقدار برخاست و گفت: ای ابابکر؛ از ظلم و ستم خود برگرد (و دست بردار) و به سوی پروردگارت توبه کن، و ملازم خانه ی خود شو، و بر گناهت گریه کن، و امر را به صاحب اصلیش که از تو سزاوارتر است بسپار، زیرا تو می دانی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - چه پیمان و عهده ی بر گردن تو گذاشت، و چه بیعتی از تو گرفت، و چگونه تو را ملزم کرد که زیر پرچم اسامه بن زید حرکت کنی و او مولای تو است.

و به شما فهمانید که این امر (یعنی خلافت) از آن تو و کسی که تو را در آن کمک کرد نیست به وسیله ی ضمیمه نمودن نشانه ی نفاق و کانون شقاق عمرو بن عاص که خداوند در توصیفش بر پیامبرش - صلی الله علیه و آله و سلم - این آیه نازل فرمود: (ان شانک هو الأبر) (4) «(و بدان) دشمن تو قطعاً بریده نسل و بی عقب است!» - زیرا اختلافی میان اهل علم و دانش نیست که این کلام الهی درباره ی عمرو نازل شد - و او بر شما و تمامی منافقین آن زمان که پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - برای غزوه ذات السلاسل فرستاد، امیر بود، و عمرو شما را نگهبان لشکرش نمود، پس؛ از نگهبانی تا خلافت؟ (نگهبانی کجا و خلافت کجا).

از خدا بترس، و مبادرت کن به استعفای از این کار پیش از آنکه فرصت فوت شود، زیرا این برای تو در زندگیست و برای پس از مرگت سالم تر است، و به دنیایت اعتماد نکن، و قریش و غیر قریش تو را فریب ندهند.

پس به زودی دنیایت مضمحل می شود و از بین می رود، و سپس نزد پروردگارت حاضر می شوی، و تو را به سبب عملت مجازات خواهد کرد، و تو دانستی (و می دانی) و یقین داری که علی بن ابی طالب - علیه السلام - صاحب (واقعی) این امر بعد از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است، پس این امر (خلافت) را به او بسپار؛ زیرا خدا آن را (به خاطر کمالاتی) برای او قرار داد.

اگر چنین کردی، برای ستر (سایر عیوبت) بهتر و کاملتر است، و برای سبک کردن بارت بهتر است، و به خدا من تو را نصیحت کردم اگر نصیحت مرا قبول کنی، و بازگشت تمامی امور به خدا است.

5- سپس بریده ی اسلامی برخاست و گفت: انا لله و انا الیه راجعون، حق چه کشید از دست باطل ای ابابکر؛ آیا فراموش کردی یا به فراموشی سپردی، یا اینکه نفست تو را فریب داد، و باطلها را برایت زینت داد؟ یا اینکه به یاد نمی آوری آنچه رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - ما را به آن دستور داد آن هنگام که علی بن ابی طالب - علیه السلام - را امیرالمؤمنین نامید، در حالی که رسول خدا هنوز در میان ما بود و فراموش کردی فرموده ی او را که بارها تکرار نمود: «این امیرالمؤمنین، و کشنده ی قاسطین، و منحرفین است».

پس از خدا بترس، و خود را زود نجات بده پیش از آن که نتوانی آن را نجات دهی، و از آنچه آن را هلاک می کند خلاص کن، این امر را به آن کسی که از تو سزاوارتر است به آن برگردان، و در این امر غاصبانه ادامه نده، و برگرد، تا هنوز می توانی برگردی.

من خالصانه به تو نصیحت کردم، و تو را به راه نجات دلالت کردم، پس پشتیبان مجرمان و جنایتکاران مباش.

6- سپس عمار بن یاسر برخاست و گفت: ای جماعت قریش؛ ای مسلمانان؛ اگر می دانید (چه خوب) و اگر نمی دانید پس بدانید که اهل بیت پیامبران از همه به او سزاوارترند، و به ارث او احقند، و از همه در تدبیر امور دین تواناترند، و نسبت به شؤون مؤمنین امانت دارترند، و نگهبانی آنها از ملت و دین او بیشتر است، و دارای اخلاص بیشتری نسبت به امت او هستند.

پس رفیقتان را وادار کنید که حق را به صاحبانش برگرداند، پیش از اینکه وحدتتان متلاشی شود، و شوکتتان ضعیف شود، و دشمنانتان بر شما چیره شود، و تفرقتان آشکار شود، و فتنه به وسیله ی شما بزرگ شود، و اختلاف پیدا کنید، و دشمنتان در شما طمع کند.

پس شما می دانید که بنی هاشم از شما به این امر (خلافت) سزاوارترند، و علی - علیه السلام - از میان آنان مولای شما است به وسیله ی عهد خدا و پیامبر (و سفارش و دستور آنان)، و شما دیدید که میان علی - علیه السلام - و دیگر فرق آشکار است، زیرا شما دیدید که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - تمامی درهای خانه های شما را که به داخل مسجد باز می شد بست ولی در خانه علی - علیه السلام - را نبست.

و دختر گرامی خود را به او داد در حالی که دست رد به سینه ی تمامی کسانی که از شما از او خواستگاری کردند، زد.

و درباره ی او پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «من شهر علمم، و علی - علیه السلام - دروازه ی آن شهر است پس هر کس خواهان حکمت است (و می خواهد وارد شهر علم شود) از راه دروازه ی این شهر وارد شود».

و شما همگی دست نیاز - در امور و مشکلات دینتان - به سوی او دراز می دارید، در حالی که او از همگی شما بی نیاز است. و همچنین سوابق و فضائل دیگری دارد که حتی آنکه خود را از همه ی شما بهتر می داند از آنها عاری و بی بهره است.

پس چرا از او روی گردانده اید؟ و چرا بر حق او حمله ور شده اید، و زندگی دنیوی را بر آخرت ترجیح داده اید؟ بدهید به او آنچه را که خدا به او داد.

7- سپس ابی بن کعب برخاست و گفت: ای ابوبکر، حقی را که خداوند آن را برای غیر تو قرار داده انکار مکن و نادیده مگیر، و نخستین

کسی مباحث که امر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را در مورد وصی و صفی (و برگزیده اش) مخالفت کرد، و راه عصیان پیش گرفت، و از دستورش سر باز زد، حق را به صاحبانش برگردان تا در امان باشی، و در ضلالت خود ادامه مده که پشیمان می شوی.

و به سرعت توبه کن تا بار گناهت سبک شود و این امر را که خدا آن را برای تو قرار نداده است به خود اختصاص مده، که نتیجه ی شوم عمل خود را ملاقات خواهی کرد، و به زودی این را که در آن هستی مفارقت خواهی نمود، و نزد پروردگارت خواهی رفت، و از جنایتی که مرتکب شده ای سؤال خواهد کرد پروردگارت نسبت به بندگانش ظالم نیست.

8- سپس خزیمه برخاست و گفت: ای مردم مگر نمی دانید که پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - شهادت مرا به تنهایی قبول کرد، و در کنار من شاهد دیگری نخواست؟

گفتند: بله.

گفت: پس شهادت می دهم که من شنیدم از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - که می گفت: «اهل بیت من حق را از باطل جدا می کنند، و آنها امامانی هستند که باید به آنان اقتدا شود و من آنچه که دانستم گفتم، و نیست بر فرستاده ای مگر رساندن آشکاری».

9- سپس ابوالهیثم بن التیهان برخاست و گفت: و من شهادت می دهم که پیامبر ما - صلی الله علیه و آله و سلم - علی - علیه السلام - را در روز غدیر منصوب نمود، و انصار گفتند: او را منصوب نمود مگر برای خلافت، و بعضیها گفتند: او را منصوب نمود مگر برای اینکه مردم بدانند که او مولای هر کسی است که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مولای او است، و مطالب بسیاری.

پس ما مردانی به نزد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فرستادیم که از مراد آن حضرت پرسند.

حضرت فرمود: «بگوئید به آنها که: علی - علیه السلام - ولی مؤمنان پس از من است و او ناصحترین شخص برای امت می باشد».

و من شهادت می دهم به آنچه خود شاهد و حاضر در آن بودم، پس هر کس خواست ایمان بیاورد و هر کس خواست کافر شود، قیامت روز قضاوت و جداسازی است.

10- سپس سهل بن حنیف برخاست و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر اکرم محمد و آل او - علیهم السلام - گفت: ای جماعت قریش، شاهد باشید که من شهادت می دهم که رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - را در همین مکان - یعنی روضه - دیدم در حالی که دست علی بن ابی طالب - علیه السلام - را گرفته بود، و می گفت:

«ای مردم، این علی - علیه السلام - امام شما پس از من است، و وصی من در حیات، و پس از وفات من است، و پرداخت کننده دین من است، و برآورنده ی وعده ی من است، و نخستین کسی است که با من کنار حوض کوثر مصافحه می کند، پس خوشا به حال کسی که از او پیروی کند، و او را یاری نماید، و وای بر کسی که از او تخلف کند، و او را یاری ننماید».

11- و در کنارش برادرش عثمان بن حنیف ایستاد و گفت: از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدیم که می گفت: (لا تخونوا الله و الرسول و تخونوا أماناتکم و أنتم تعلمون) (5) «اهل بیت من ستاره گان زمینند، پس بر آنان پیشی نگیرید، بلکه آنان را مقدم بدارید (و پشت سر آنها حرکت کنید) آنها رهبران شما بعد از من هستند».

در این هنگام مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا، چه کسانی اهل بیت شما هستند؟

پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «علی و پاکان از فرزندان» و این مطلب را توضیح داد.

پس ای ابوبکر، نخستین کافر به آن حضرت مباش، و به خدا و پیامبر خیانت نکنید! و (نیز) در امانات خود خیانت روا مدارید، در حالی که می دانید (این کار، گناه بزرگی است).

12- سپس ابویوب انصاری برخاست و گفت: بندگان خدا؛ از خدا بپرهیزید درباره ی اهل بیت پیامبرتان و به آنها برگردانید حقی را که خداوند آن را برای آنان قرار داده، من هر آنچه برادرانم شنیدند شنیدم در جاهای متعدد که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به علی - علیه السلام - اشاره می کرد و می فرمود:

«علی امام نیکان، و کشنده ی کافران است، خذلان شده است کسی که او را خذلان کند، و پیروز است کسی که او را یاری کند».

پس توبه کنید از این ظلم و ستمتان که خدا توبه پذیر و مهربان است، و پشت به او ننمائید، و از او اعراض نکنید.

امام صادق - علیه السلام - می فرماید: اینجا بود که ابوبکر روی منبر به طوری مجاب شد که دیگر ندانست در پاسخ آنها چه بگوید، سپس گفت: من رهبر شما شدم در حالی که از شما بهتر نیستم مرا از این کار معاف بدارید، معاف بدارید.

عمر بن الخطاب گفت: پائین بیا ای احمق! اگر نمی توانی از قریش با دلایل قوی دفاع کنی پس چرا خود را در این مقام قرار دادی؟ به خدا؛ قصد داشتم تو را از این منصب خلع کنم، و واگذار کنم آن را به «سالم» غلام و برده ی ابوحنیفه.

ابوبکر پائین آمد، و عمر دست او را گرفت و هر دو به شتاب به منزلش رفتند و سه روز در خانه ماندند، و به مسجد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - نمی آمدند.

هنگامی که روز چهارم شد «خالد بن الولید» آمد به همراه هزار نفر (رجاله) و به آنها گفت: چرا نشسته اید، به خدا بنی هاشم چشم طمع به این مقام دوخته اند. و «سالم» غلام و برده ابوحنیفه با هزار نفر آمد و «معاذ بن جبل» با هزار نفر آمد و همین طور از این سو و آن سوی یکی یکی جمع شدند تا اینکه چهار هزار نفر مرد جمع شدند و شمشیرها را از نیام کشیدند و سپس به راه افتادند در حالی که در پیشاپیش آنان عمر بن الخطاب حرکت می کرد تا به مسجد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - رسیدند.

عمر گفت: ای اصحاب علی؛ اگر کسی از شما سخنانی که دیروز گفت بار دیگر تکرار کند گردن او را می زنیم. «خالد بن سعید بن العاص» برخاست و گفت: ای فرزند صهاک حبشیه، با شمشیرتان ما را تهدید می کنید؟ به خدا قسم شمشیرهای ما از شمشیرهای شما تیزتر است، و ما از شما بیشتر هستیم گر چه عدلمان اندک است، چون حجت و دلیل با ما است.

به خدا قسم اگر نبود طاعت امامم هر آینه شمشیر خود را از نیام برمی کشیدم، و با تو می جنگیدم تا جایی که دیگر عذری نماند.

امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمودند: «ای خالد، بنشین خداوند مقام تو را می داند، و تلاش تو را سپاسگزار است». خالد نشست.

سپس «سلمان فارسی» برخاست و گفت: الله اکبر الله اکبر من از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - با این دو گوشم شنیدم - و

گرنه کر باد - که فرمود: «در حالی که برادرم و پسرعمم در مسجد با گروهی از اصحابش نشسته است گروهی از سگان جهنم بر او یورش می برند، و اراده ی قتل او و قتل یارانش می کنند» و من شك نمی کنم که آنها شما باشید.

عمر ابن الخطاب که این سخن را از سلمان شنید به او حمله کرد، که علی - علیه السلام - به سرعت برخاست و یقه ی او را گرفت به زمین زد و فرمود: «ای صهاك حبشیه؛ اگر نبود کتاب و وصیتی که قبلا از ناحیه رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به من رسیده، به تو نشان می دادم که کدام يك از ما یاران کمتری و یاوران ضعیف تری دارد».

سپس حضرت رو به اصحابش نمود و فرمود: (اذهب انت و ربك فقاتلا انا هاهنا قاعدون) (6) «بروید خدای رحمتتان کند، به خدا وارد مسجد نمی شوم مگر آنسان که دو برادرم موسی و هارون وارد شدند، هنگامی که اصحابش به او گفتند: تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همین جا نشسته ایم.

به خدا قسم؛ وارد نمی شوم به مسجد مگر برای زیارت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - یا برای قضیه ای که در آن نظر بدهم چون جایز نیست اهمال آن بدلیل نهی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از اینکه مردم در حیرت رها شوند». (7).

ص: 969

- 
- 1- سوره ی بقره آیه ی 195.
  - 2- البحار، ج 28، ص 191.
  - 3- سوره ی حشر آیه ی 16 - 17.
  - 4- سوره ی کوثر آیه ی 3.
  - 5- سوره ی انفال آیه ی 27.
  - 6- سوره ی مائده آیه ی 24.
  - 7- الاحتجاج للطبرسی 47 - 50، بحار الأنوار: ج 28 ص 189 ح 2.

## کلماتي که خداوند ابراهيم را با آن آزمایش نمود

مفضل گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ي فرمایش خدای عزوجل: (و اذا ابتلي ابراهيم ربه بكلمات) (1) «(به خاطر آورید) هنگامی که خداوند ابراهيم را با وسایل گوناگونی آزمود» سؤال نمودم که این کلمات چیست؟

حضرت فرمود: این کلمات همان کلماتي است که آدم از ناحیه ي خدا دریافت نمود (و با توسل به آنها) خداوند توبه ي آدم را قبول نمود، و آن کلمات عبارت است از این که آدم گفت:

«يا رب اسألك بحق محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين الا تبت عني».

یعنی: بارالها؛ مسألت می نمایم از توبه حق محمد و علي و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - که توبه ي مرا قبول کنی».

خداوند توبه ي او را قبول نمود، زیرا خداوند بسیار توبه پذیر و رحیم و مهربان است.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا؛ پس معنی فرمایش خدا: (أتمهن) (2) یعنی: تمامشان نمود، چیست؟

حضرت فرمود: یعنی: آنها که تا نام حضرت قائم - علیه السلام - تمام می کنند، که دوازده تا امام هستند که نه نفر آنها از اولاد حسین - علیه السلام - می باشند. (3).

ص: 970

---

1- سوره ي بقره آیه ي 234.

2- سوره ي بقره آیه ي 124.

3- بحار الأنوار: ج 11 ص 177 ح 24.

## کدام يك از اعياد برتر است؟

فرات بن احنف گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: فدایت شوم؛ آیا برای مسلمین عیدي هست که برتر از عید فطر، و قربان، و جمعه و عرفه باشد؟

حضرت فرمود: بله عیدي است که از همه عیدها برتر و بزرگتر، و نزد خدا شریفتر، و آن روزي است که خداوند دین را در آن کامل کرد، و بر پیامبرش محمد - صلي الله عليه و آله و سلم - این آیه را فرو فرستاد: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا).

«امروز دین شما را تکمیل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم».

گفتم: آن چه روزي است؟

حضرت فرمود: هرگاه یکی از انبیاء بنی اسرائیل می خواست کسی را برای جانشینی پس از خودش تعیین کند و چنین می نمود، آن روز را عید قرار می دادند، و آن روز روزي است که پیامبر خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - علي - علیه السلام - را در آن برای مردم به عنوان راهنما (و جانشین پس از خودش) منصوب نمود و بر او نازل فرمود آنچه که نازل فرمود، و دین در او کامل شد، و نعمت بر مؤمنین تمام گردید.

گفتم: کدام روز از سال است؟

حضرت فرمود: چون ایام پس و پیش می شود، لذا ممکن است يك سال شنبه یا يك شنبه یا دوشنبه، و هکذا یکی از سایر ایام هفته باشد.

گفتم: چه کاری سزاوار است در آن روز ما انجام دهیم؟

فرمود: آن روز عبادت و نماز و شکر و ستایش خدا و سرور و خوشحالی به خاطر آنچه که خداوند بر شما به وسیله ی آن منت گذاشت از ولایت ما است. و من دوست دارم برای شما که این روز را روزه بگیرید. (1).

ص: 971

## کسی از فشار قبر در امان است؟

علي بن أبوحزمة از ابوبصير نقل مي کند که گفت: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: آیا کسی هست که از فشار قبر در امان باشد؟

حضرت فرمود: پناه مي بریم به خدا، چه کم هستند کسانی که از فشار قبر در امان باشند!

هنگامي که عثمان؛ رقيه - دختر پیامبر خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - را کشت،

رسول اکرم - صلي الله عليه و آله و سلم - کنار قبر او ایستاد، و سر مبارك خود را به طرف آسمان نمود، و اشک از دیدگانش سرازير شد، و به مردم فرمود: همانا به یاد رقيه و آنچه او ملاقات کرد افتادم، و دلم سوخت، و از خدا خواستم، که او را از فشار قبر مصون بدارد.

حضرت فرمود: بارالها؛ رقيه را به من ببخش و او را از فشار قبر مصون بدار.

خداوند نیز دعای او را به اجابت رساند و رقيه را به حضرت رسول - صلي الله عليه و آله و سلم - بخشید.

و نیز حضرت صادق - عليه السلام - فرمود: رسول اکرم - صلي الله عليه و آله و سلم - در تشييع جنازه ي سعد بن معاذ شرکت نمود، در حالی که هفتاد هزار فرشته او را تشييع مي کردند.

در اینجا بود که رسول خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - سر مبارك خود را به سوي آسمان بلند نمود و فرمود: (آیا سزاوار است شخصی) مانند سعد فشار داده شود؟

راوي گوید: به حضرت صادق - عليه السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛ به ما روایت شده که آن فشار به این جهت بود که سعد از (اصابت) بول اجتناب نمی کرد.

حضرت فرمود: پناه به خدا؛ فشار به خاطر بداخلاقي او با خانواده اش بود.

حضرت فرمود: مادر سعد گفت: خوشا به حالت اي سعد!

حضرت رسول اکرم - صلي الله عليه و آله و سلم - به او فرمود: اي مادر سعد؛ بر خدا لازم و حتمي مکن (يعني گشایش بر سعد بستگی به لطف خدا دارد). (1).

ص: 972



## کدام دروغ روزه را باطل می کند؟

ابوبصیر گوید: شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می فرمود: همانا دروغ روزه را باطل می کند.

پرسیدم: کدام يك از ما است که چنین کاری از او سر نزنند (و دروغ نگویند)؟

فرمود: آن دروغ که تو خیال کردی (منظور) نیست، بلکه آن دروغ بستن به خدا و پیغمبر و ائمه - علیهم السلام - است. (1).

ص: 973

---

1- اصول کافی: ج 4 ص 33 ح 4 و ص 37 ح 9.

## کدام شب؛ شب قدر است؟

حمران گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به شب قدر سؤال نمودم.

حضرت فرمود: شب بیست و سوم، یا شب بیست و چهارم است.

عرض کردم: از این دو یکی را معین کنید.

حضرت فرمود: چه می شود در هر دو شب اعمال شب قدر را انجام دهی که یکی از آنها شب قدر است. (1)

حسان بن مهران گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به شب قدر سؤال کردم.

حضرت فرمود: آن را در شب بیست و یکم، و شب بیست و سوم طلب کن. (2)

ص: 974

---

1- السرائر: ص 463، بحار الأنوار: ج 94 ص 24 ح 58.

2- الخصال: ج 2 ص 102، بحار الأنوار: ج 94 ص 16 ح 32.

## كلام و عمل صالح كه خوب است روزه به آن ختم شود چیست؟

محمد بن زياد ازدي از ابان - وغير ابان - روايت مي كند كه گفت: امام صادق - عليه السلام - فرمود:

هر كس روزه ي خود را به قول صالح و عمل صالح ختم كند خداوند روزه ي او را از او قبول خواهد كرد.

به حضرت گفته شد: اي فرزند رسول خدا؛ قول صالح (و كلام نيك) چیست؟

حضرت فرمود: گفتن: لا اله الا الله، و عمل صالح (و كار نيك) اخراج ساختن و دادن فطريه است. (1).

ص: 975

---

1- امالي الصدوق: ص 34، بحار الأنوار: ج 93 ص 313 ح 8.

## كدام يك از اهل عرفات جرمش بزرگتر است؟

ادريس بن يوسف گوید: به امام صادق - عليه السلام - عرض کردم: کدام يك از اهل عرفات جرمش بزرگتر است؟

حضرت فرمود: کسی که از عرفات خارج شود در حالی که گمان می کند که خدا او را نیامرزیده است. (1).

ص: 976

---

1- کتاب الغایات: ص 84، بحار الأنوار: ج 96 ص 263 ح 44.

## کدام غذا گوارا است؟

محمد بن علي الحلبي گوید: از امام صادق - عليه السلام - راجع به غذای خوب سؤال کردم.

حضرت فرمود: بر تو باد استفاده از سرکه و روغن زیتون، که گوارا (و سهل الهضم و بر معده سبک است).

و علي - عليه السلام - بسیار از آن استفاده می نمود، و من نیز بسیار از آن استفاده می کنم، زیرا گوارا (و هضم آن آسان است). (1).

ص: 977

---

1- المحاسن: 483، بحار الأنوار: ج 63 ص 180 ح 10.

## کدام سبزي مفيد است؟

احمد بن سليمان روايت مي کند که ابوبصير گفت: مردی به امام صادق - عليه السلام - در حالی که من نزد او حاضر بودم - از سبزیجات سؤال کرد.

حضرت فرمود: «هندبا» مال ما است. (1).

- توضیح: هندبا یعنی کاسنی.

ابوبصير گوید: شخصی از امام صادق - عليه السلام - راجع به سبزیجات مفید سؤال کرد در حالی که من آنجا بودم.

حضرت فرمود: «بادروج» مال ما است. (2).

- توضیح: بادروج: ريحان کوهي است و «بادرويه» نیز گویند.

ص: 978

---

1- المحاسن: ص 508، بحار الأنوار: ج 663 ص 207 ح 10.

2- المحاسن: ص 514، بحار الأنوار: ج 63 ص 214 ح 7.

## كسيكه بدقولي و خيانت كند چه منزلتي دارد؟

يزيد صائغ گويد: به امام صادق - عليه السلام - عرض كردم مردی است كه مسلمان و شيعي مذهب هرگاه خبر دهد دروغ گويد، و هرگاه وعده دهد خلف وعده كند، و هرگاه مورد اعتماد قرار گيرد خيانت كند، او چه منزلتي دارد؟

حضرت فرمود: در نزديكترين مراتب و منازل به كفر قرار دارد، ولي كافر نيست (يعني نزديك است كه گناهانش او را به كفر برساند) (1).

ص: 979

---

1- اصول كافي: ج 3 ص 397 ح 5.

## کشتن هدهد جایز است؟

از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: آیا کشتن هدهد جایز است؟

حضرت فرمود: آن را اذیت نکن و آزار مده و آن را نکش، زیرا خوب پرنده ای است این پرنده. (1).

ص: 980

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 271.



## کشتن حشرات جایز است؟

ابن زیاد گوید: شنیدم از امام صادق - علیه السلام - درباره ی کشتن مورچه ها و مارها و کرمها اگر آزار بدهند سؤال نمودم.

حضرت فرمود: کشتن و سوزاندن آنها اگر آزار بدهند اشکالی ندارد، ولی مارهای ساکن در خانه ها را نکشید. (1).

ص: 981

---

1- قرب الاسناد: ص 55، بحار الأنوار: ج 73 ص 339 ح 5.

## کمترین مقدار تمجید خدا چیست؟

1- علي بن حسان از يکي از اصحابش روايت مي کند که امام صادق - عليه السلام - فرمود: هر دعائي که پيش از آن تمجيد و ستايش خدا نباشد ابتر و ناقص است، اول تمجيد است سپس مدح و ثنا.

عرض کردم: کمترین مقدار تمجید چیست؟

حضرت فرمود: اين است که بگوئي: بارالها، تویی اول که پيش از تو هيچ چيز نيست، و تویی آخر که بعد از تو هيچ چيز نيست، و تویی ظاهر و غالب که هيچ چيز بالاي تو نيست، و تویی باطن و عارف به همه چيز که هيچ حجابي بين تو و آن نيست و تویی عزيز و حکيم.

2- و به همين سند آمده است که گوید: از امام صادق - عليه السلام - سؤال کردم: کمترین مقداري که در تمجيد کفايت مي کند؛ چیست؟

حضرت فرمود: اينکه بگوئي: حمد خدای را که به خاطر بلند مرتبه گي همه چيز را مقهور خود ساخت، و حمد و سپاس خدای را که بر همه چيز مالک شد و بر همه چيز توانا است، و حمد خدای را که علم او به همه چيز نفوذ نمود، و لذا به همه چيز آگاه است.

و حمد خدای را که مردگان را زنده مي کند و زنده ها را مي ميراند و بر همه چيز قادر و توانا است. (1).

توضیح: تمجید یعنی بیان مجد و عظمت و بلند مرتبه گي حق تعالی.

ص: 982

---

1- بحار الأنوار: ج 90 ص 221 ح 4.

## کدامین صدقه بهتر و افضل است؟

از امام صادق - علیه السلام - سؤال شد: کدامین صدقه بهتر و افضل است؟

حضرت فرمود: اینکه صدقه بدهی در حالی که تو هنوز سالم و کم پول هستی، و به بقا امید داری، و از فقر می ترسی، و مهلت داده نشوی تا وقتی که جان به گلو برسد.

راوی گوید: من همانجا ثروتم را به محتاجان بخشیدم، و گفتم: فلان مقدار برای فلانی، و فلان مقدار برای فلانی، و آنچه را که فقط برای شخصی منظور کرده بودم بهم زد. (1).

ابو بصیر گوید: به یکی از دو امام (باقر یا صادق - علیهما السلام -) عرض کردم: کدامین صدقه بهتر و افضل است؟

حضرت فرمود: دادن تنها چیزی که داری، مگر نشنیده ای فرموده ی خدای عزوجل را که می فرماید: (و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة) (2) «و آنها را بر خود مقدم می دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند».

آیا اینجا چیز زیادی می بینید؟ (3).

ص: 983

---

1- بحار الأنوار: ج 93 ص 182 ح 29.

2- سوره ی حشر آیه ی 9.

3- ثواب الاعمال: ص 127، بحار الأنوار: ج 93 ص 178 ح 15.

## کدامین صدقه ثوابش عظیمتر است؟

از امام صادق - علیه السلام - راجع به صدقه سؤال شد که به چه کسی سزاوار است صدقه داده شود؟ آیا به کسانی که درب خانه ها را می زنند و درخواست صدقه می کنند؟ یا اینکه به آنها ندهد بلکه به خویشاوندش بدهد؟

حضرت فرمود: خیر، بفرستد برای کسی که بین او و آن رابطه ی خویشاوندی است، این ثوابش عظیمتر است. (1).

ص: 984

---

1- بحار الأنوار: ج 93 ص 159.

## کدام عمل ارزشمندتر است؟

مفضل بن عمر گوید: خدمت امام صادق - علیه السلام - بودم که موضوع اعمال مطرح گردید، من گفتم: عمل من چه اندازه کم و ضعیف است؟!

حضرت فرمود: خاموش باش، از خدا آمرزش بخواه، آنگاه فرمود: عمل کم با تقوا بهتر از عمل بسیار بی تقوا است.

گفتم: چگونه عمل بسیار بی تقوا می باشد؟

فرمود: آری؛ مانند مردی که از غذای خود به مردم می خوراند، و با همسایگانش مهربانی می کند، و درب خانه اش باز است ولی چون دری از حرام به نظرش می رسد بدان روی می آورد، این است عمل بدون تقوا، و دیگری هست که اینها را ندارد ولی چون در -حرامی به نظرش رسد، بدان وارد نمی شود. (1).

ص: 985

---

1- اصول کافی: ج 3 ص 121 ح 7.

## کدام عمل بهترین اعمال است؟

منصور بن حازم گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم چه اعمالی بهتر است؟

فرمود: (خواندن) نماز در وقتش، و نیکی با پدر و مادر، و جهاد در راه خدای عزوجل. (1).

ص: 986

---

1- اصول کافی: ج 3 ص 231 ح 4.

## کدام ساعت از شب دعا مستجاب می گردد؟

عمر بن اذینه گوید: از حضرت صادق - علیه السلام - شنیدم که می فرمود:

همانا در شب ساعتی است که هر بنده ی مسلمانی آن را درك کند و در آن ساعت نماز گزارد، و خدای را در آن ساعت بخواند دعایش مستجاب می گردد، و این ساعت در هر شب هست.

پرسیدم: خدایت خیر دهد، آن چه ساعتی از شب است؟

فرمود: هنگامی که نیمی از شب بگذرد و آن يك ششم از اول نیمه شب است. (1).

ص: 987

---

1- اصول کافی: ج 4 ص 228 ح 10.

## کدام فقر مرگ سرخ است؟

علي بن اسباط از شخصي روايت مي کند که امام صادق - عليه السلام - فرمود: «فقر مرگ سرخ است».

گفتم: آیا مراد فقر مادي، و نداشتن دينار و درهم است؟

حضرت فرمود: خير، مقصود فقر ديني و اعتقادي است. (1).

ص: 988

---

1- الكافي: ج 2 ص 266، بحار الأنوار: ج 69 ص 5 ح 3.



## کمترین مرحله انحراف از خدا چیست؟

حکیم گوید: از امام صادق - علیه السلام - در مورد کمترین مرتبه ی الحاد سؤال کردم؟

حضرت فرمود: کمترین آن تکبر ورزیدن است. (1).

ص: 989

---

1- الکافی: ج 2 ص 309، بحار الأنوار: ج 70 ص 190 ح 1.

## کبر چیست؟

عبدالأعلي گوید: امام صادق - علیه السلام - فرمود: هر کس در حالی که از کبر و تکبر پاك و خالي باشد وارد مکه شود گناهش آمرزیده می شود.

عرض کردم: کبر چیست (یعنی به چه چیز محقق می شود)؟

فرمود: غمص مردم، و تحقیر حق.

عرض کردم: این چگونه است؟

فرمود: حق را نداند، و پیروانش را مورد طعن و تحقیر قرار دهد. (1)

توضیح: مراد از حق، مکتب اهل بیت - علیهم السلام - است.

ص: 990

---

1- معاني الاخبار: ص 242، بحار الأنوار: ج 70 ص 236 ح 42.

## کدام مسجد بر اساس تقوي بنا شد؟

حلبی گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم: کدام مسجد بر اساس تقوي بنا و تأسیس شد؟

حضرت فرمود: مسجد قبا. (1).

- توضیح: مسجد قبا، اولین مسجدی است که پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در خارج مدینه بنا نمود، و الآن در خود مدینه واقع شده است.

ص: 991

---

1- فروع الکافی: ج 1 ص 81، بحار الأنوار: ج 119 ص 120 ح 6.

## کدام يك ابتدا آفریده شد، شب يا روز؟

زنديق گفت: آیا روز قبل از شب آفریده شد؟

حضرت صادق فرمود: بله روز را قبل از شب، و آفتاب را پیش از ماه، و زمین را پیش از آسمان، و زمین را پیش از نهنگ، و نهنگ را در آب، و آب را در صخره ای مجوف و توخالی، و صخره را روی شانه ی فرشته ای، و فرشته را روی خاک، و خاک را روی باد عقیم (ونازا)، و باد را روی هوا قرار داد، و هوا را قدرت نگه داشته است، و زیر باد عقیم و نازا هیچ چیزی جز هوا و ظلمات، و ماورای آن هیچ گستردگی یا تنگی و هیچ چیزی قابل تصور باشد؛ نیست.

سپس خدا کرسی را آفرید و آسمانها و زمین را در آن جای داد، و کرسی بزرگتر از هر چیزی است که آفرید، سپس عرش را آفرید و آن را بزرگتر از عرش قرار داد. (1).

همه ي این موارد از جمله سؤالاتي است که زندیقي از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمود.

ص: 992

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 188.

- سرورم! وقتی خداوند به ابوهارون پسری عطا کرد، از وی سؤال فرمودید نام او را چه گذاشتی؟ عرض کرد: محمد، حضرت عالی چون نام محمد را شنیدید صورت مبارک را تا نزدیک زمین بردید و فرمودید: محمد، محمد، محمد، در آن هنگام چه فرمودید؟

گفتم: جانم، مادرم، پدرم و تمامی اهل زمین فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله باد و خطاب به ابوهارون گفتم این پسر را دشنام مده، این پسر را مزین و با او بدرفتاری مکن و بدان که نیست خانه ای که در آن اسم محمد باشد مگر آن که آن خانه در هر روزی پاکیزه و تقدیس شود (1).

- سرورم! علت این که علما وارث انبیاء هستند چیست که فرمودند العلماء ورثة الانبیاء؟

(برای این که پیغمبران پول، طلا، و نقره به ارث نگذارند و تنها بعضی از احادیثشان را به جای گذارند و بر کسی که از آن احادیث بیشتر استفاده کند، بهره ی بسیاری برده است.) (2).

- مولای من! علت این که برخی پیامبران را اولوالعزم می گویند چیست؟

(زمانی که خداوند بر محمد و اوصیای او عهد و پیمان گرفت، این ها عزم خود را جزم کردند و اقرار بر این مطلب نمودند.) (3).

- سرورم! علت این که حضرت نوح علیه السلام را بدین نام می خوانند، چیست؟

(اسم آن حضرت عبدالغفار، عبدالملک و عبدالاعلی می باشد؛ ولی چون ایشان حدود 500 سال نوحه و گریه کرد، به او نوح می گویند (علت گریه او به خاطر این بود که بر قوم خود نفرین کرد و همه هلاک شدند)) (4).

- سرورم! چرا سیده زنان عالم (حضرت فاطمه علیها السلام، دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زهرا می خوانند؟

(زیرا وقتی در محراب برای عبادت می ایستادند، برای اهل آسمان نور افشانی می کردند. چنان که ستارگان برای اهل زمین نورافشانی می کنند.) (5).

- مولای من! علت این که گروهی آتش پرست شدند، چه بود؟

(آتش پرستی از زمان قایل، فرزند حضرت آدم شروع شد و از این قرار است که چون آتشی آمد و قربانی هاییل را به نشانی قبولی سوزاند ولی قربانی قایل را نسوزاند، ابلیس پیش قایل ظاهر شد و گفت: «این هاییل آتش را می پرستد که قربانی او قبول شد.» قایل در جواب گفت: «من آتشی که هاییل آن را می پرستد نمی پرستم، لکن آتش دیگری را می پرستم و برای آن قربانی می کنم تا قربانی مرا قبول کند، لذا بیت النار (خانه آتش) را ساخت و برای آن قربانی کرد.» (6).

- سرورم! وقتی شیعیان به حرم مطهر حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف می شوند چه انجام دهند و چه بگویند؟

وقتی به زیارت قبر حضرت ابوالفضل رفتند، زیارت نامه آن حضرت را بخوانند، روی قبر آن بزرگوار بیفتند و آن را ببوسند و بگویند: «بابی و امی یا ناصر دین الله...» (7).

- سرورم! با توجه به این که در نقاط مختلف دنیا مکانهای خوش آب و هوا، سرسبز و خرم و باصفای طبیعی وجود دارد، چرا خداوند خانه کعبه را در سرزمین گرم و کوهستانی و دور از دریا و جنگل و سرسبزی قرار داده است؟

«خداوند می توانست آن را در جای دیگری که خوش آب و هوا باشد قرار دهد ولی برای آزمایش مردم، کعبه را در چنین جایی قرار داد تا مدعیان دروغین ایمان از مؤمنان خالص شناخته شوند.» (8).

- مولای من! چرا به شهر قم، این نام را داده اند؟

«به این جهت این شهر را قم نامیدند که اهل آن با قائم آل محمد (عج)، اجتماع می کنند و با او قیام می نمایند و بر این امر استقامت می کنند و او را یاری می رسانند.» (9).

- سرورم! علت این که محبوب ترین مکان ها نزد خداوند مسعی (محل انجام سعی) است، چیست؟

«زیرا در آن جا هر گردنکشی، ذلیل و خوار می گردد.» (10).

- سرورم! علت این که به صحرای عرفات، این نام را داده اند چیست؟

زیرا حضرت جبرئیل در روز عرفه به حضرت ابراهیم گفت: «ای ابراهیم به گناهت اعتراف نما و به مناسک خود معرفت پیدا کن، چون حضرت جبرئیل فرمود: ای ابراهیم اعتراف بکن (و به مناسک معرفت پیدا کن) از این جهت به عرفات معروف گردید.» (11).

- مولای من! علت این که در عمل سعی هروله واجب شده، چیست؟

«زیرا (در این مکان) ابلیس نزد ابراهیم ظاهر شد. جبرئیل به او امر کرد که او را دور نماید و حضرت ابراهیم هم به صورت هروله او را دنبال کرد. ابلیس فرار نمود و این اعمال در موقع حج به صورت سنت درآمد.» (12).

- سرورم! علت این که بهشتیان همیشه در بهشت و (بعضی از) جهنمیان همیشه در جهنم می مانند، (و حال این که آنها مدت کوتاهی در دنیا کار خوب یا بد انجام داده اند) چیست؟

«زیرا بهشتیان نیت داشتند که اگر برای همیشه در دنیا بمانند، خدا را اطاعت کنند و جهنمیان نیت داشتند که اگر برای همیشه در دنیا بمانند خدا را معصیت نمایند.» (13).

- مولای من! چرا انسانها از مدت عمر و زمان مرگ خود اطلاع ندارند؟

«اگر انسان به عمر کوتاهش پی ببرد، هیچ لذتی از آن نمی برد و با علم به مرگ (انتظار آن)، زندگی برای او گوارا و شیرین نمی شود. اگر انسان به طول عمر خود پی ببرد، در دریای لذات و معاصی غرق می گردد. انسان به این امید که در پایان عمر توبه خواهد کرد، همواره در راه رسیدن به لذات می کوشد و به این ترتیب بهتر است که زمان مرگ و مدت عمر وی پوشیده ماند.» (14).

- سرورم! علت این که از چشمان محتضر اشک می آید چیست؟

«چون رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را مي بيند لذا از خوشحالي اشك مي ريزد، همان طور كه انسان هنگام خوشحالي از چشمش اشك مي ريزد و مي خندد» (15).

- مولاي من! علت اينكه در زمان تلقين ميت، كراهت دارد كه زنان حائض و اشخاص جنب حضور داشته باشند چيست؟

«چون ملائكه به واسطه ي حضور چنين افراي متأذي و ناراحت مي شوند (زيرا در آن وقت ملائكه حضور دارند)» (16).

- سرورم! حضرت عالي در پاسخ به سؤال كننده اي كه پرسيد «چرا هر كدام از ائمه عليهم السلام به يك نحو عمل نموديد؟» چه فرموديد؟

گفتم: «جبرئيل صحيفه اي را براي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آورد كه پيش از اين و بعد از آن نياورده بود و در آن خاتم هايي از طلا بود» و گفت: «اي محمد اين وصيت براي نجيب از اهل تو مي باشد حضرت پرسيد براي چه كسي؟ جبرئيل گفت: براي علي عليه السلام.» بنا بر اين هنگامی كه از دنيا رفتي او بايد خاتم را باز كند و به آن عمل نمايد. حضرت علي عليه السلام بعد از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به آن عمل نمودند. سپس به امام حسن عليه السلام رسيد و بعد از ايشان به امام حسين عليه السلام. همين كه حضرت، خاتم را باز كردند نوشته بود «اخرج بقوم الي الشهادة» امام حسين عليه السلام به آن عمل نمودند. سپس به امام چهارم رسيد در آن نوشته بود «اطراق و اصحت و الزم منزلك و اعبد ربك حتي ياتيك اليقين» (سكوت كن و ملازم خانه باشد و پروردگارت را عبادت كن تا مرگت فرا رسد). سپس آن وصيت به امام پنجم رسيد در آن نوشته شده بود كه «حدث الناس و انشر علم آبائك (با مردم سخن گو و دانش پدرانت را منتشر كن) حضرت باقر عليه السلام به آن عمل نمودند. سپس به من رسيد چون خاتم را باز كردم و در آن نوشته بود «حدث الناس و افتهم و صدق آبائك» (با مردم سخن گو و فتوا بده و پدرانت را تصديق نما. سرانجام آن وصيت به امامهاي بعدي رسيد و هر كدام به آن عمل نمودند.» (17).

- مولاي من! علت اين كه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام دست از قوم برداشت چه بود؟

«به جهت ترس از اين كه قوم كافر شوند دست از آن ها برداشت.» (18).

- مولاي من! علت اين كه خداوند عمر حضرت خضر را طولاني ساخته، چيست؟

«زيرا خداوند مي خواست به قائم ما (حضرت مهدي موعود)، عمر طولاني بدهد و مي دانست كه بندگان بر طول عمر او اشكال خواهند كرد. به همين جهت عمر بنده اش حضرت خضر را طولاني گردانيد كه عمر طولاني حضرت قائم (عج) به آن تشبيه شود.» (19).

- سرورم! در پاسخ شخصي كه از شما سؤال نمود چرا خداوند حضرت ايوب را مدت ها بيمار و مريض كرد چه فرموديد؟

«گفتم مريضي و بيماري او به خاطر گناه نبود، بلكه چون شيطان گفت خدايا اين عبادت هايي كه ايوب مي كند به خاطر آن است كه نعمت فراوان به وي داده اي اگر نعمتها را از وي بگيري، ديگر تو را عبادت و شكر نمي كند. به همين جهت خداوند براي اين كه به شيطان بفهماند كه ايوب از روي اخلاص عبادت مي كند، چنين امري را براي ايوب مقدر فرمود.» (20).

- مولاي من! علت اين كه قرآن مي گويد: «دختر شعيب به پدرش گفت اين مرد (موسي) قوي و امين است و حال آن كه با حضرت موسي عليه السلام هيچ آشنائي نداشت، نيرومندي موسي و امين بودن وي را از كجا فهميد؟

«نیرومندی موسی را از راه آب دادن به گوسفندان و آمینی او را از این راه فهمید که از جانب پدر آمده بود تا موسی را به خانه دعوت کند. هنگامی که دختر جلو افتاد موسی سبقت گرفت به دختر فرمود: تو از پشت سر من بیا، راه را به من نشان بده، چون ما مردمی هستیم که پشت سر زنان را نگاه نمی کنیم.»

- سرورم! چرا خداوند پیامبر اسلام را یتیم کرد؟

«برای این که احدی حق طاعت بر او نداشته باشد.» (21).

- روزی حضرت عالی فرمودید «خداوند به موسی بن عمران دستوری داد» آن دستور چه بود؟

«فرمود وظیفه ای که بین خود و مردم داری این است که برای مردم آن را بخواهی که برای خود می خواهی و بالعکس.» (22).

- در خصوص پرهیز از پیروی هواهای نفسانی، فرمایشی داشتید. خواهش می کنم آن را شرح دهید؟

«از هواها و تمایلات خود بر حذر باشید همانطور که از دشمنان خویش حذر می کنید. دشمنی هیچ چیز برای مردم به پایه ی پیروی از هوای نفس و گفتارهای انسان نمی رسد.» (23).

- در خصوص سفارش نیکی به پدر و مادر چه فرمودید؟

گفتم: «به پدران خود نیکی کنید تا فرزندان شما هم به این سنت مقدس عمل کنند و به شما نیکی نمایند.» (24).

- نظر حضرت عالی در خصوص گریه برای امام حسین علیه السلام چیست؟

«گریه و بی تابي کردن در تمام ناملايمات و مصایب ناپسند است مگر در مصیبت حسین بن علی علیه السلام که آدمی در این گریه و جزع، پاداش نیز خواهد داشت.» (25) (26).

- حضرت عالی در پاسخ سؤال کننده که پرسید چرا نیت مؤمن از عملش بهتر است، چه فرمودید؟

گفتم: «زیرا عمل گاهی ریایی است، در حالی که نیت خالص برای پروردگار عالمیان است. بنابراین خدا بر نیت پاداشی می دهد که بر عمل نمی دهد.» (27).

- سرورم! نظر حضرت عالی پیرامون غنا، مجلس غنا و خوانندگی چیست؟

«غنا، روح نفاق را پرورش می دهد و فقر و بدبختی را می آفریند.

خانه ای که در آن غنا باشد، ایمن از مرگ و مصیبت دردناک نیست، اگر دعا در آن شد به اجابت نمی رسد و فرشتگان وارد آن نمی شوند. نیز گفتم مجلس غنا، خوانندگی و لهو و باطل، مجلسی است که خدا به اهل آن نمی نگرد، چون غنا سبب تشویق فساد اخلاقی و غافل شدن از یاد خدا بوده آثار زیان باری بر اعصاب دارد و یکی از ابزار کار استعمارگران است.» (28).



- سرورم! نظر حضرتعالی در خصوص ربا چیست؟

«اگر رباخواری حلال بود، مردم تجارت و خرید و فروش ها را ترك مي کردند و فقط به سراغ ربا مي رفتند.

خداوند ربا را حرام کرده است تا مردم از رباخواری دوری کرده و به سوی تجارت و خرید و فروش بروند و قرض الحسنه همیشه در میان مردم شیوع داشته باشد. (29).

رباخواری گرچه به ظاهر منبع درآمد و عامل کامیابی است، لیکن زمینه محرومیت ها و عذاب ها نیز می باشد. (30).

- سرورم! چرا خداوند در قرآن مجید حرمت ربا را زیاد تکرار نموده است؟

«برای این که مردم کارهای نیک (از جمله صدقه دادن و قرض الحسنه) را ترك ننمایند (31) گناه يك درهم ربا گرفتن از 70 مرتبه زنا کردن با محرم خود نزد خداوند بیشتر است. (32).

- سرورم! چرا اسلام چشم چرانی را حرام کرده است؟

«زیرا نگاه ها حسرت طولانی به دنبال دارد. (33).

- مولای من!! لطفا بفرمایید چرا در پایان نماز باید سلام داد؟

«معنای سلام در پایان هر نماز، امان است یعنی هر کس امر خدا و سنت پیامبرش را با خشوع قلبی در مقابل خدا به جا آورد از بلاي دنیا در امان و از عذاب آخرت بر کنار است. (34).

- سرورم! لطفا بفرمائید چرا بعضی از نمازها 2 رکعتی، بعضی 3 رکعتی و بعضی 4 رکعتی است؟

«اول نمازها 2 رکعتی بوده است، نماز صبح به حال خود باقی ماند و چون حضرت زهرا علیهاالسلام در وقت نماز مغرب به دنیا آمد، به شکرانه ي آن يك رکعت به نماز دو رکعتی مغرب اضافه شد و نماز مغرب 3 رکعتی شد. پیامبر طبق مصلحتی، به هر يك از نمازهای ظهر، مغرب و عشاء 2 رکعت اضافه کردند. (35).

- سرورم! چرا در نماز عمل سجده واجب شده است؟

«سجده، سبب نزدیک شدن بنده به خداوند است. (چون سجده ظاهراً آخرین مرتبه ي تواضع و تکریم است که انسان نسبت به دیگری انجام می دهد تا در پیش او مقرب گردد) (36).

- سرورم! علت این که جناب عالی تارك الصلاة را کافر می شمارید چیست؟

«زانی و امثال او عمل را به خاطر شهوت انجام می دهند. چون شهوت بر او غلبه می کند ولي تارك الصلاة به خاطر استخفاف نماز، نماز را ترك می کند. زانی به خاطر لذت این کار را انجام می دهد ولي تارك الصلاة قصد لذت ندارد بلکه قصدش استخفاف است و هرگاه استخفاف آمد کفر می آید. (37).

- سرورم! چرا از میان نمازهای شبانه روزی فقط نماز صبح ثوابش دو برابر است؟

چون خداوند می فرماید: نماز صبح را فرشته ی روز و فرشته ی شب، هر دو مشاهده می کنند. پس هرگاه بنده نماز صبح را با طلوع فجر بخواند دو مرتبه برای او (پاداش) نوشته می شود. هم فرشته صبح می نویسد و هم فرشته ی شب. (38).

- سرورم! لطفا بفرمائید شرابخوار در وقت مردن چه وضعیتی دارد؟

«شرابخوران در موقع مردن تشنه می میرند. فردای قیامت تشنه محشور می گردند و با حال تشنگی داخل جهنم خواهند شد.» (39).

- مولای من! وقتی خواستگار شرابخوار برای دختر مسلمان می آید و دختر به او می دهند مثل چیست؟

«کسی که دختر خود را به شرابخوار بدهد مثل آن است که او را به عمل زنا راهنمایی کرده باشد.» (40).

- سرورم! بعضی از جوانان از ترس فقر از ازدواج خودداری می نمایند. حضرت عالی چه نظری دارید؟

«چون چنین کاری سوء ظن به خداوند است و قرآن می فرماید: ان یكونوا فقراء یغنهم الله من فضله، (اگر فقیر باشند خداوند آنها را از فضل خودش بی نیاز می سازد.)» (41).

- سرورم! نقش دنیا برای تحصیل آخرت چیست؟

«دنیا یاور خوبی برای تحصیل آخرت است (42) ثروتی که تو را از ظلم بازدارد بهتر از فقری است که تو را به گناه وادار کند.» (43).

- سرورم! علت وجوب زکات چیست؟

«زکات برای آزمایش اغنیا و کمک به فقرا واجب شد. (44) اگر مردم زکات مال را ادا می کردند، هیچ مسلمان فقیر و محتاجی وجود نداشت. پس فقر، گرسنگی و برهنگی فقرا به خاطر اغنیاست.» (45).

- مولای من! علت وجوب زکات فطره چیست؟

«اگر کسی زکات فطره را ندهد، احتمال دارد که مرگ به سراغش بیاید.» (46).

- سرورم! روزی شخصی خدمت حضرت عالی آمد و عرض کرد: من نمی توانم با دست کار کنم و تجارت را نیز نمی توانم به نیکی انجام دهم، از این رو فقیر و مستمند هستم. جناب عالی در پاسخ وی چه فرمودید؟

گفتم: «کار کن (اگر با دست نمی توانی) با سرت حمل کن (به این ترتیب کار را ادامه بده) و از مردم بی نیازی بجوی.» (47).

- مولای من! روزی یکی از شاگردان حضرت عالی به شما عرض کرد من دنیا را دوست دارم شما فرمودید: می خواهی با دنیا چه کنی؟ او گفت می خواهم ازدواج کنم، حج بروم، به اهل و عیالم انفاق کنم. به زندگی برادرانم سامان بخشم و به بینوایان انفاق کنم جناب عالی چه فرمودید؟

گفتم: «ليس هذا من الدين، هذا من الآخرة، این روش از دنیا نیست بلکه از آخرت است.» (48).

- سرورم! حضرت عالی در مورد کار کردن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام چه فرمودید؟

گفتم: «امیر مؤمنان علی که صلوات خدا بر او باد در زمین بیل می زد و مواهب زمین را (با کشاورزی خود) خارج می ساخت. آن حضرت هزار برده از مال شخصی و دست رنج خویش (که به دست آورده بود) خرید و آزاد کرد.» (49).

ص: 993

- 
- 1- علل الشرایع، ص 240.
  - 2- اصول کافی، ج 1، ص 39.
  - 3- علل الشرایع، ص 122.
  - 4- علل الشرایع، ص 28.
  - 5- علل الشرایع، ص 181.
  - 6- علل الشرایع، ص 3.
  - 7- ستارگان درخشان، ج 15، صص 177 - 178.
  - 8- بحار، ج 99، ص 29.
  - 9- بحار، ج 60، ص 216.
  - 10- من لا یحضر، ج 2، ص 196.
  - 11- علل الشرایع، ص 436.
  - 12- علل الشرایع، صص 432 - 433.
  - 13- علل الشرایع ص 523.
  - 14- توحید مفضل ص 79 - 77.
  - 15- مجالس الموعظ ص 152.
  - 16- علل الشرایع، ص 298.
  - 17- علل الشرایع ص 172.
  - 18- علل الشرایع، ص 150.
  - 19- ره توشه راهیان نور، سال 1380.
  - 20- علل الشرایع ص 75.
  - 21- علل الشرایع ص 131.
  - 22- محجة البیضاء، ج 3، ص 371.
  - 23- کافی ج 2 ص 335.
  - 24- بحار ج 17، ص 184.
  - 25- کامل الزیارات، ص 100، بحار، ج 44، ص 291.

- 26- علاله، ج 17، ص 533.
- 27- علل الشرايع، ص 524.
- 28- تفسير نمونه ج 17 ص 27.
- 29- ستارگان، درخشان، ج 10 ص 211.
- 30- تفسير نور، ج 2 ص 500.
- 31- وسايل الشيعه - گناهان كبيره ج 1 ص 185.
- 32- كافي - گناهان كبيره، ج 1 ص 185.
- 33- بحارالانوار، ج 71 ص 393.
- 34- نكته هاي نوراني حسن ديلمي، ص 138.
- 35- من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 289.
- 36- مصباح الشريعه، ص 191.
- 37- علل الشرايع، ج 2، ص 339.
- 38- نكته هاي نوراني حسين ديلمي، ص 125.
- 39- من لا يحضره الفقيه، صدوق.
- 40- ستارگان درخشان، ج 10، ص 229.
- 41- مكارم الاخلاق، ج 1، ص 430.
- 42- وسائل الشيعه، ج 12، ص 17.
- 43- همان.
- 44- جامع السعادات، ج 2، ص 128.
- 45- همان.
- 46- علل الشرايع، ص 390.
- 47- وسايل الشيعه، ج 12، ص 17.
- 48- بحارالانوار، ج 73، ص 106.
- 49- فروع كافي، ج 5، ص 74.

از اکابر و رؤسای علمای شافعی (متوفی 625 هـ) که در فقه و اصول و حدیث و علم خلاف و ترسل و انشاء به دیگران تفوق داشته در کتاب «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول» درباره ی امام صادق علیه السلام می نویسد:

«جعفر بن محمد هو من علماء أهل البيت و ساداتهم ذو علوم جمّة و عبادة موفورة، و اوراد متواصلة، و زهادة بينة و تلاوة كثيرة يتتبع معاني القرآن و يستخرج من بحره جواهره و يستنتج عجائبه و يقسم اوقاته علي أنواع الطاعات بحيث يحاسب عليها نفسه، رؤيته تذكر بالآخرة، و استماع كلامه يزهّد في الدنيا و الاقتداء بهديه يورث الجنة، نور قسماته شاهد انه من سلالة النبوة، و طهارة أفعاله تصدع انه من ذرية الرسالة، نقل عنه الحديث و استفاد منه العلم جماعة من أعيان الأمة و أعلامهم، مثل «يحيى بن سعيد الأنصاري، و ابن جريح و مالك بن انس، و الثوري، و ابن عيينة، و ايوب السجستاني و غيرهم» (1).

«جعفر بن محمد از علمای اهل بیت و بزرگان آنها و دارای علوم بسیاری بود، عبادتش فراوان و اوراد و اذکار او دائم و زهد فوق العاده ای داشت و قرآن زیاد تلاوت فرموده و در معانی آن تتبع می نمود و از دریای عمیق کتاب الهی گوهرهای گرانبهائی استخراج می فرمود و عجائب آن را روشن می ساخت و اوقات خود را به انواع عبادت تقسیم کرده بود که به وسیله ی آن از نفس خود حساب می کشید قیافه ی او انسان را به یاد آخرت می انداخت و استماع کلامش انسان را در دنیا روگردان می نمود. و پیروی از او موجب رفتن به بهشت می گردید و چهره ی نورانی او نشان می داد که او ذریه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله است، مناقب و فضائل او قابل شمارش نبود و از او روایات فراوانی نقل شده و جمع کثیری از بزرگان امت مثل «یحيى بن سعيد انصاري، ابن جريح، مالك بن انس، سفیان ثوري، ابن عيينه و ايوب سجستاني» و غیر اینها از علوم او بهره ها بر گرفته اند».

ص: 994

در بخش گذشته، حقوق برادران دینی بیان شد و کمک نمودن به آنان نیز یکی از آن حقوق بود، و در روایات منقول از امام صادق علیه السلام کمک کردن به برادران دینی عنوان ویژه ای نیز دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «بنگر خداوند چه نعمت هایی به تو داده و [به شکرانه ی آنها] برادران دینی خود را از آنها بهره مند گردان.» (1).

و یا می فرماید: «به وسیله ی کمک و یاری کردن برادران دینی خود، به خداوند تقرب پیدا کنید.» (2).

از آن جایی که کمک و یاری به برادران دینی برای مردم، کار سخت و دشواری است امام صادق علیه السلام می فرماید: «سخت ترین چیزی که خداوند بر بندگان خود واجب نموده سه چیز است 1- انصاف با برادران مؤمن به گونه ای که برای برادر مؤمن خود نپسندد، مگر آنچه را برای خود می پسندد. 2- کمک و یاری به برادران دینی در مال 3- یاد خدا نمودن در همه ی حالات [سپس فرمود: مقصود از یاد خدا گفتن «سبحان الله و الحمد لله...»]

نیست؛ بلکه مقصود این است که هنگام برخورد با حرام، خدا را به یاد بیاورد و از حرام دوری نماید.» (3).

در حقیقت رعایت این سه خصلت، برای مردم از سخت ترین اعمال است؛ زیرا با شدیدترین غرایز و شهوات نفسانی آنان مانند حب نفس و حب مال و حب شهرت روبه رو می باشد و چون انصاف و کمک به مردم، کار بزرگ و سختی است، امام صادق علیه السلام بر آنها نام واجب و فریضه نهاده، گر چه از نظر فقهی از واجبات نیستند.

ص: 995

---

1- وسائل ج 8 / 415.

2- خصایل صدوق باب الواحد.

3- وسائل ج 8 / 415.

- 1- آن اندازه دانستن کافي است که انسان را از خدا بترساند و آن اندازه جهل کافي است که انسان را مغرور و خود خواه سازد
- 2- مرد مؤمن مدارات مي کند ولي مردم را گول نمي زند
- 3- کسي که از دوست خود انتظار داشته باشد او را بر خود ترجيح دهد همیشه از او ناراضي خواهد بود
- 4- کسي که عيب خود را نبيند همیشه ناقص و معيوب خواهد ماند و کسي که همیشه ناقص و معيوب است مردنش بهتر از زندگي است
- 5- در کارهاي مردم تفتيش و بازجوئي نکن زیرا بي دوست و رفيق خواهي شد
- 6- کسي که بدون قصد مرتکب گناهي شود شايسته ي عفو است
- 7- کسي که خود را به مردم بچسباند قيمت و اعتبارش کم مي شود
- 8- ترس از خدا ميراث و نتيجه ي علم است و علم پرتوي از معرفت و قلب ايمان است و کسي که از خدا ترسد عالم نيست ولو در متشابهات موي خود را سفيد کرده باشد
- 9- هر کس که از او هر چه پرسند جواب دهد ديوانه است
- 10- هرکس که دو روز او يك جور باشد مغبون است و هر کس روزي که در آن هست بهتر از روز پيش او باشد مورد غبطه ي مردم مي گردد
- 11- پنج نفرند که خواب ندارند 1- کسي که در فکر ريختن خون ديگريست 2- کسي که مال زيادي داشته و شخص اميني با او نباشد 3- کسي که به مردم زور گفته و بهتان بزند تا مالي به دست آورد 4- کسي که دوستي داشته و انتظار فراق او را دارد 5- کسي که قرض زيادي داشته و پولي ندارد بدهد
- 12- سلامتي نعمتي است که انسان از شکرگذاري آن عاجز است
- 13- بهترين صدقات آن است که دل سوخته اي را سرد مي کند و آن را به دست مي آورد
- 14- نتيجه ي علوم اين چهار چيز است 1- اول آن که خدای خود را بشناسي 2- بداني خدا با تو چه کرده 3- آن که از تو چه مي خواهد 4- و چه چيز انسان را از دين دور مي سازد
- 15- کمک آن چيزي است که بدون سؤال بدهي و اگر چيزي بعد از سؤال بدهي در مقابل آبروي سؤال کننده است و ياري نيست
- 16- پنج چيز چنان است که من مي گويم بخيل راحتي ندارد - حسود لذت نمي برد - ملول و افسرده وفا ندارد - دروغگو مروت و مردانگي ندارد و مرد سفیه هیچ وقت به رياست و آقائي نمي رسد

17- منت گذاردن خدمت را از بین می برد

18- هر کس در دل خود واعظی ندارد و در نفس خود مانعی نبیند و دوست راهنمایی هم نداشته باشد - دشمنش بر او مسلط می گردد

19- چهار چیز است که اگر زیاد شد و رواج پیدا کرد چهار نتیجه ی قطعی از آن بروز می کند - رواج زنا سبب بروز زلزله های بسیار می گردد - امساک در زکوة سبب هلاک احشام و اغنام می شود - اگر حاکم در قضاوت خود ظلم کند آسمان از باران امساک می نماید و اگر تقض عهد باب بشود مشرکین بر مسلمانان غالب می گردند (زیرا اعتماد بین مردم از بین رفته و قلبا از هم متفرق می باشند و دشمن بر مردم متفرق به زودی چیره خواهد شد)

20- علامت تواضع این است که انسان به هر کس برخورد به او سلام کند

21- صبر و نیکی و حلم و حسن خلق از اخلاق پیغمبران است

22- مدارات با مردم ثلث عقل است

23- چهار چیز است که هدر می شود خوردن بعد از سیری و چراغ در ماهتاب و زراعت در زمین شوره و خدمت به نااهل

24- کسی بعد از مشورت گمراه و هلاک نمی شود (با تذکر فرمایش دیگر امام علیه السلام که باید با دیندار مشورت کرد)

25- مردم در این دنیای فانی طالب چهار چیزند - بی نیازی - راحتی کمی گرفتاری - عزت - اما بی نیازی در قناعت نهفته است و کسی که آن را در زیادی مال بخواهد به دستش نمی رسد - و اما کمی گرفتاری در آن است که کارهای شخصی و مشغله ی او زیاد نباشد و کسی که برای خود مشغله ی زیاد تهیه می کند ناراحتی فکر و خیال او زیاد است و اما عزت در خدمت به خدا است (بنا به فرمایش ائمه خدمت به خدا همان خدمت صادقانه ی به خلق است)

26- نشانه ی دین دوستی برادر دوستی است

27- با سه طایفه اگر دشمنی کنی ذلیل خواهی شد با پدر - با سلطان با طلبکار -

28- شرف مؤمن به این است که نماز شب بخواند و عزت او در اینست که دست به آزار کس دراز نکند

29- با مواسات با برادران ایمانی خود به خدا نزدیک شوید.

30- من ضامن مرد مقتصد هستم که هیچ وقت فقیر نشود.

31- هر کس کاری را بی موقع شروع کند نتیجه اش بی موقع به او می رسد

32- مردم به سه وسیله سرشناس می شوند بعضی به مال بعضی به مقام و بعضی به زبان خود و وسیله ی سوم از آن دو بهتر است (کنایه از علم است)



33- هر کس در مقابل محبت‌های تو دشمنی کرد صبر کن زیرا کسی که خدا را در مورد تو عصیان کند تو نمی‌توانی او را مکافات دهی

34- هر کسی راضی به قضاء خدا شد قضاء او می‌رسد و اجر می‌برد ولی اگر راضی نباشد قضاء می‌رسد و عمل او بی‌اجر خواهد ماند

35- برای یکدیگر هدیه بفرستید تا محبت شما نسبت به هم زیادتر شود و هدیه کینه را از دل می‌برد

36- خدا را به بهترین وجه عبادت کنید و آن در سکوت - و رفتن به خانه ی خداست

37- از دو چیز تو را نهی می‌کنم زیرا کسانی با داشتن آن دو خصلت هلاک شده‌اند 1- پرستیدن خدا از راه باطل 2- فتوی دادن بدون علم

38- حقیقت ایمان این است که حق را بر هر چیز ترجیح دهی اگر چه بر ضرر تو باشد و باطل را از خود دور کنی اگر چه بر نفع تو باشد و هیچ وقت اضافه بر آنچه می‌کنی نگوئی

39- حریص از دو خصلت محروم است و دو چیز دامن گیر او خواهد شد قناعت را از دست می‌دهد و لازمه ی آن ناراحتی است و همچنین رضای به موجود را از دست می‌دهد و ناچار یقین او خواهد رفت

40- در تأمل و تعقل سلامتی است و در عجله و دستپاچگی پشیمانی است

41- شایسته ترین افراد که باید آرزوی بی‌نیازی مردم را بنمایند مردمان بخیل هستند زیرا اگر مردم بی‌نیاز شوند از اموال خود منصرف گشته و به آنها می‌رسد و شایسته ترین فرد که باید آرزوی اصلاح حال مردم را بنمایند آنهایی باید باشند که خود عیوبی دارند زیرا اگر مردم بی‌عیب شوند آنها هم از دنبال کردن عیوب مردم دست برمی‌دارند و شایسته ترین طبقه که باید آرزوی حلم و بردباری برای مردم بنمایند مردمان طبقه ی سوم و ضعیف هستند تا از حلم مردم استفاده نمایند ولی مردمان بخیل تمنای فقر مردم داشته و مردمان معیوب میل دارند که مردم هم معیوب باشند و مردم طبقه سوم و سفیهان آرزو می‌کنند که مردم همه مثل آنها باشند و فرمود - فقر موجب ایجاد بخل و فساد موجب می‌شود که مردم دنبال عیوب هم بروند و در هرج و مرج فکری (سفاهت) گناهان زیاد خواهد شد

42- کامل ترین مردم از حیث عقل کسانی هستند که خلق آنها خوب است

43- ثواب هر کس به قدر عقل اوست

44- پایه و تکیه گاه انسانی عقل است

45- مطالعه ی زیاد عقل انسان را زیاد می‌کند

46- اگر بخواهی محترم باشی با مردم به نرمی رفتار کن و اگر بخواهی کسی به تو اعتناء نکند با مردم با خشونت معامله کن

47- هر کس در هر کاری افراط کند بالا-خره دچار انحراف می‌گردد و کسی که از عاقبت بیمناک است از دخول در امری که نمی‌داند چیست پرهیز می‌نماید

48- کسی که با شتاب و عجله در امری وارد شود بینی خود را به خاک مالیده است

49- هرکسی به کاری که نمی داند شروع کند مثل کسی است که بیراهه می رود و به سرعت رفتن در بیراهه راه و مقصد را دورتر خواهد کرد

50- کمال عقل در سه چیز است - تواضع برای خدا و حسن یقین و سکوت مگر در موارد ضروری

51- سه چیز دلیل بر جهل است تکبر و خودسازی و خداناشناسی

52- پنج خصلت شرط دوستی است و الا نمی توان کسی را که این خصال در او نیست دوست دانست آنکه خوبی و آسایش دوست خود را خوبی و آسایش خود بداند و سروعلن خود را بر او معلوم دارد و مال و ثروت او را نسبت به دوست خود تغییر ندهد و او را شایسته تمام محبت‌های خود بداند و در گرفتاریها دوست خود را رها نکند

53- چهار چیز است که هر شریف و آقایی نباید از آن دوری کند باید در مقابل پدر در موقع ورود او برخیزد و باید شخصا از مهمانان خود پذیرائی کند و باید شخصا مراقب اسب سواری خود باشد ولو یکصد غلام داشته باشد و باید نسبت به معلم خود خدمتگذاری کند.

54- نیکی هر کار نیک آنست که با سه چیز توأم باشد- زود انجام دهد و آن را کوچک بشمارد و آن را پنهان نماید

55- انسان هر چه را دید به آن نمی رسد و به هر چه دسترس او بود موفق به تحصیل آن نمی گردد و هر کس که موفق به تحصیل آن شد نتیجه از آن نمی گیرد پس قصد و قدرت و توفیق و وصول به هدف اگر با هم جمع شد سعادت حاصل شده است

56- چهار چیز است که کم آن هم زیاد است آتش، دشمن، فقر، مرض

57- هم نشینی بیست روز یک نوع خویشاوندی است

58- هر کس در غیاب دیگری حیاء نکند، و در پیری در کارهای خود رعایت سن و وضع خود را ننماید و از خدائی که ندیده است ترسد - خیری در او نیست.

59- هر کس از تو احترام کرد تو هم از او احترام کن و هر کس تو را سبک شمرد خود را از او دور بگیر و خود احترامت را نگاهدار

60- مانع شدن از بخشش بدگمانی به خداست

61- عائله و خانواده ی شخص اسپران او هستند و کسی که خدا به او نعمت داده باید بر اسپران خود وسعت دهد و اگر چنین نکرد ممکن است نعمت از او گرفته شود

62- سه چیز است که اگر در شخص مسلمانی بود خداوند عزت او را زیاد می کند، از ستمکار خود بگذرد و به کسی که از او امساک کرده عطاء کند و به کسی که از او بریده نزدیک گردد

63- مؤمن کسی است که اگر خشمگین شد از راه حق دور نشود و اگر از وضع خود راضی بود رضایت او او را به باطل نکشاند

64- مکارم اخلاق ده چیز است مردم را راستگو بدانند و خود زبان راستگویی داشته باشد - امانت مردم را رد کند، صلح رحم نماید، و مهمان نواز باشد و سائل اطعام کند و در مقابل محبت کند و از همسایه خود حمایت نماید و نسبت به دوست خود غیرت بکشد، و در رأس تمام این حالات حیاء است

65- از نشانه های صحت یقین در يك فرد مسلمان آنست که برای راضي نگاه داشتن مردم از خود خدا را به خشم نیاورد و در چیزهائی که خدا نخواستہ مردم را به آنها هدایت نکند و بداند که روزي اشخاص با حرص شخص فراهم نمی گردد و بي ميلي مردم مانع روزي آنها نخواهد شد، و اگر هر يك از شما از روزي خود مثل گرگ فرار کنید او به شما خواهد رسید

66- بي نیازترین فرد آن کس است که اسیر حرص خود نشود

67- از خودنمائی دوری کنید زیرا این حال سبب از بین رفتن نعمت شده و عیوب انسان را ظاهر می سازد

68- در مقام اغفال مردم نباش زیرا ارزش تو را از بین می برد و شوخی نکن زیرا شوخی مردم را بر تو جری می نماید

69- دلهاي خود را به گذشته مشغول نسازید زیرا از فکر کردن به آینده و مهیا کردن خود برای آن باز می مانید

70- زندانی کسی است که دنیای او او را در خود نگاه داشته و از فکر آخرت حبس کرده است

71- غیبت نکن تاغیبت نکنند - و برادر خود را تحقیر مکن تا تحقیر نشوی زیرا هر طور با مردم رفتار کنی مردم هم با تو همان رفتار را می نمایند

72- داناترین فرد به خدا کسی است که به قضای الهی راضي تر باشد

73- از کسی تعجب می کنم که دنیا به او رو آورده و بخل می کند و از کسی که دنیا از او برگشته و بذل می نماید زیرا نه اتفاق در حال اقبال دنیا و نه بخل در حال ادبار دنیا هیچ کدام به نفع او نیست

74- کسی که (بول) ادرار خود را نگاه می دارد رأی ندارد این مثل است (لا- رأی لحاقن) یعنی آراء او در آن حال مضطرب است و اشخاص افسرده و ملول دوست یا دوستانی نخواهند داشت و حسود هیچ وقت بی نیاز نمی شود و کسی که عاقبت اندیش نیست نمی تواند به طور قطع اظهار عقیده کند و مآل اندیشی به منزله ی لقاح دلها است

75- سخاوت و حسن خلق دو وسیله ی زینت مردان است همان طور که گردن بند زینت زنان است.

76- چه بسا کسانی که خداوند به آنها نعمت داده و مغرور شده اند و چه بسا گول خورده ها که خداوند پرده بر آنها کشیده و چه بسا مردمی که به مدح و ثنای دیگران مفتون شده اند

77- عافیت و سلامتی نعمت پنهانی است که تا هست انسان آن را بیاد ندارد و هر وقت از دست رفت انسان به یاد آن می افتد.

78- سه چیز موجب سعادت است، زوجه همراه و موافق، فرزند مهربان، و روزی به قدر کفایت که مرد صبح دنبال آن برود و شب آن را برای عائله و فرزندانش بیاورد

79- خواب موجب راحتی بدن و نطق موجب راحتی روح و سکوت موجب راحتی عقل است

80- فال بد یا بدبینی در سه مورد است در زن در خانه در مال سواری در زن از آن جهت است که صداقتش زیاد و شوهر از او ناراضی باشد (چنین زنی وجودش موجب ناراحتی و بدبینی است) و در مال سواری از آن جهت است که بد رکاب و چموش باشد و در خانه از آن جهت است که تنگ و کم فضا بوده و همسایگان بد و عیوب فراوان هم داشته باشد

81- هنگامی می شود کسی را دوست خود دانست که در سه چیز او را امتحان کرده باشد - اگر او را به خشم آورد از جاده ی مستقیم حق خارج نگردد و اگر حساسی با او پیدا کرد امانت به خرج دهد و در سفر مزاحم او نشود چنین شخصی را باید دوست خود دانست

83- اگر سوار به پیاده بگردد راه بده این عمل خود یک نوع عذاب و تعدی است

84- چه بسا خداوند به بنده ی خود بدون آنکه او کاری برای رضای خدا کرده باشد نعمتی می دهد و چه بسا آرزوهائی که انسانی دارد ولی به آن نمی رسد ولی به دیگران رسیده است و چه بسا کسانی که برای نابودی خود تلاش می کنند ولی به آرزوی خود یا به سهم خود دیر می رسند یا خوشبختی از آنها دور است

85- به امام صادق علیه السلام عرض کردند چه خصلتهائی خوب است که در شخص باشد فرمود وقار بدون مهایت و گذشت بدون انتظار مکافات و اشتغال به امور غیر دنیائی

86- چه بسا یک ساعت صبر خوشی طولانی در دنبال داشته و بسا یک لذت دنباله اش اندوه بی حد باشد

87- کسی که خشم او ظاهر شود کینه اش هم علنی می گردد و کسی که هوای نفس در او قوی است حزم و احتیاط او کم است

88- کسی که قبل از اعتماد به اشخاص آنها را امتحان ننماید و کسی که قبل از اعتماد به مردم با آنان دوست شود دوستی چنین شخص پشیمانی بار می آورد

89- هیچ جهل و نادانی بدتر و مضرت تر از عجب و خودپسندی نیست

90- با هم مصافحه نمائید زیرا مصافحه دل چرکی را می برد

91- از خدا بپرهیز ولو در موارد معدود و بین خود و خدا حجاب و پرده رقیقی را نگاهدار

92- مطالعه ی بسیار در حکمت لقاح عقل است (یعنی عقل انسانی را بارور می سازد).

93- صفت عدل را از امام علیه السلام پرسیدند فرمود مرد عادل کسی است که چشم خود را از محرمات و زبان خود را از گناهان و دست خود را از ستم گری بازدارد

94- طرز نگاه کردن انسان قسمتی از شخصیت او است

95- کسی که مستبد به رأی خود است بر پرتگاه لغزش ایستاده است

96- کسی که از فضل خدا چیزی نخواهد فقیر می گردد

97- نفوذ دعاء از نیزه بیشتر است

98- وسیله ی رسیدن برادران به یکدیگر در شهرها دیدار از هم و در حال مسافرت نامه نگاری است

99- انسان بالفطره دوستدار کسی است که به او نفعی برساند و دشمن کسی است که به او ضرر زده است

100- قرض موجب اندوه در شب و ذلت در روز است

101- به پدران خود از طریق نیکی به فرزندان خود نیکی نمائید و چشم از زنان مردم بپوشید تا مردم به زنان شما نگاه نکنند

102- مصاحبت و دوستی با کسی که آنچه برای خود می خواهد برای تو نخواهد خیر و فائده ندارد

103- کسی که برای احدی برتری نشناسد مرد خودخواهی است

104- هر کس ولو اسباب برای او از هر جهت فراهم باشد به خوشی زندگی نمی رسد مگر در خلال ناراحتیها و ناکامیها و کسی که به منظور به دست آوردن فرصت صبر کند و دنبال کاری نرود فرصت را هم از دست داده است زیرا رویه ی روزگار این است که فرصت را از دست ابناء خود می گیرد

105- برادرت را در هنگام داشتن نعمت امتحان کن یا در گرفتاری

106- سه دسته اند که آنچه به آنها می رسد خیر است - مردمان خاموش و کسانی که دنبال بدیها نمی روند و کسانی که در یاد خدا هستند

107- مردمان بدخلق اگر بدانند خود را آزار می دهند اخلاق خود را اصلاح می نمایند

108- در مقابل هر مشکل و هر امر گیج کننده که موجب ناراحتی است و در برابر هر پیش آمدی که راه چاره بر انسان بسته شده باشد مدارات و ملایمت به منزله ی کلید تمام مشکلات است

109- اگر کسی جز با اشخاص کم عیب رفاقت نکند دوستان او کم خواهند بود و کسی که از دوست خود ناراضی باشد مگر در صورتی که برای او از خود بگذرد همیشه از رفقای خود در خشم خواهد بود - و آنکه هر کس را بر هر گناهی سرزنش کند باید همیشه مشغول ملامت مردم گردد

110- سینه ی تو برای اسرار خود جادارتر است

111- راز تو جزء خون تو است آن را در رگهای دیگران جاری نساز

112- از نشانه ی اخلاق جاهل این است که قبل از شنیدن جواب دهد و پیش از فهمیدن مطلب با گوینده معارضه کند و حکم چیزی را

که نمی داند بدهد

113- زکوة نعمت هاي الهي کار نيك کردن - و شفاعت (در کارهاي خطاکاران) زکوة جاه و مقام است و دردها زکوة بدن و عفو و بخشش زکوة پيروي است و کسی که زکوة خود را داده باشد از بي چیز شدن و از دست دادن نعمت مأمون و محفوظ است

114- گذشت نیکو آنست که شخص بر گناه دیگران ملامت ننماید و صبر جمیل آن است که انسان از چیزی شکایت نکند

115- دوستان خود را از بين مردمان راستگو انتخاب کن زیرا آن دسته از مردم در موقع سختي به منزله ي قوايي هستند که سپر بلاي تو خواهند شد

116- پريهاترين چیزها فهم است و بهترين درجه ي فهم حلم و بردباري است و زينت حلم مهرباني و زينت مهرباني نرمي و ملايمت بوده و زينت نرمي و ملايمت سبک گرفتن کارهاست

117- کار برادر خود را بر محمل درست و صحيح حمل کن و هر حرفي را از او شنيدني به بدني تعبير نکن و تا بتواني براي آن محمل صحيحي در نظر بگير

118- اگر کسی خود را در معرض تهمت قرار دهد به کسانی که به او بدگمان می شوند نباید بدگمان گردد

119- هر کسی که سر خود را کتمان کند اختیار خود را به دست خود دارد و هر صحبتی که از دو نفر تجاوز کرد فاش می گردد

120- پرفائده ترین عمل شخص آنست که زودتر از مردم به عیب خود آگاه شود و مشکل ترین کار آنست که انسان فقر خود را مخفی کند و سخت ترین درجه ي تحمل آنست که انسان به اشخاصي نصيحت کند که به او گوش ندهند

121- کسی که در بلاها صبر و در نعمت ها شکر نکند مرد عاجزي است

122- نرسیدن به مقصود بهتر از آنست که از کسی حاجت بخوای که شایسته و اهل نباشد و سخت تر از مصیبت سوء خلقي است که انسان بعد از مصیبت دچار آن می گردد

123- از امام عليه السلام پرسیدند مروت چیست فرمود آنکه خدا تو را در جاني نبیند که نهی کرده و جاني که می خواهد باشي تو را ببیند

124- از کسی که به تو محبت کرد تشکر کن و به هر کس از تو تشکر کرد محبت کن زیرا شکر بر نعمت تو را می افزاید و اگر کفران نمائی نعمت از دستت خواهد رفت

125- برادران و دوستان بر سه دسته اند بعضي در مقابل تو از خود مي گذرند و بعضي در مقابل تو از مال خود مي گذرند و اين دو دسته راستگو هستند و دسته ي سوم کسانی هستند که از تو استفاده می کنند و تو را براي استفاده خود مي خواهند نباید به اين طبقه اعتماد داشت

126- هر کسی که سه خصلت در او نباشد ایمان به درد او نمی خورد: حلم در مقابل جاهل و ورع از ورود در محرمات و حسن خلقي که بشود با مردم مدارات کند

- 127- روزگار انسان سه قسمت شده روزي که گذشته و ديگر بر نمي گردد و روزي که در آن هستي که بايد آن را غنيمت شمرد و روزي که نيامده است
- 128- مردم بر سه دسته اند عاقل و احمق و فاجر، عاقل کسي است که اگر از او چيزي پرسيدند جواب دهد و اگر صحبتي کرد درست بگويد و اگر ديگري صحبت کرد گوش بدهد و احمق کسي است که در صحبت کردن تند و عجول باشد و پرت و پلا بگويد و اگر او را به کار قيحي واداشتند انجام دهد و فاجر کسي است که اگر به او امانت دهند خيانت کند و اگر به او محبت کنند بدگو باشد
- 129- سه چيز است که انسان با داشتن آن صفات غريب نيست ولو در شهر غربت باشد، حسن ادب و بي آزاري و دوري از کارهاي مشکوک
- 130- سه صفت است که دليل اصابت رأي و عقل مي باشد خوش برخورد با مردم و گوش دادن به صحبت گوينده و جواب خوب دادن به اشخاص
- 131- انساني در سه خصلت مسرور خواهد بود، در رفاهيت، و در رعايت حقوق مردم، و در وقتي که از مشکلي فارغ مي گردد
- 132- فرزند بر پدر خود سه حق دارد، آنکه مادر او را از زنان شايسته انتخاب کند و نام او را مناسب تعيين کند و در تاديب او کوشا باشد
- 133- حق پدر و مادر بر فرزند آنست که فرزند از آنها سپاسگذار بوده و از آنها اطاعت کند (در غير معصيت خدا) و نسبت به آنها در خفا و علانيه صميمي و مهربان و دلسوز باشد
- 134- شجاعت بر سه اصل پايه گذاري شده که هر يك از اين اصول متضمن فضيلتي است که در صفت ديگر نيست از خود گذشتگي بيزاري از خواري - طلب خوش نامي اين سه صفت در هر کسي بود شجاع و پهلواني است که هيچ کس نمي تواند در راه او مانعي بترشد و در عصر خود معروف به قدرت مي گردد و اگر يکي از اين سه خصلت بر ديگري فزوني گرفت در آن خصلت شجاع است
- 135- انسان در خانه بين زن و بچه اش نيازمند به سه حالت و صفت است که اگر اين اوصاف طبيعي او نيست بايد خود را به آنها و اوارد با زن و بچه اش به خوشي و مهرباني معاشرت کند، در زندگي آنها به قدر امکان وسعت دهد، و در باره ي آنها غيرت داشته باشد تا بتواند آنها را نگاهداري نمايد
- 126- سه چيز است که اگر انسان به آن دچار شد عقلش را از دست مي دهد نعمتش از دست رفته باشد، زن فاسدي در خانه داشته باشد، دوستي که به او دلبنستي داشته از بين برود
- 137- مردم هر شهر از سه چيز بي نياز نخواهند بود تا امر دنيا و آخرت آنها تأمين گردد و اگر اين سه چيز را نداشته باشند مانند طفيلي و حشرات زندگي خواهند کرد دانشمند با تقوي، حاکم مختار و مطاع، طبيب موثق و بينا
- 138- مردم اگر از سه چيز دوري کنند از هر جهت سالم مي مانند: زبان بد، دست متعدي، کارهاي ناشايست
- 139- مرد عاقل و محتاط از سه چيز دوري مي کند: خوردن سم براي تجربه ولو از آن نجات يابد، افشاء سر خود براي خويشاوند حسود ولو از شر او خلاص شود، در دريا سفر کردن ولو او را به ثروت برساند

140- اگر مردم دنبال سه چیز بدون استحقاق بروند از سه چیز محروم می گردند کسی که دنیا را بدون استحقاق بخواهد از آخرت به استحقاق محروم می گردد، کسی که بدون استحقاق طالب ریاست گردد از او اطاعت نمی نمایند، کسی که بدون استحقاق طالب مال گردد مال در دست او نمی ماند.

141- سه چیز انسان را محروم می کند اصرار و سماجت در خواستن تمامی، مسخرگی

142- سه خصلت را اگر کسی داشت مرد کاملی خواهد بود: عقل، زیبایی - فصاحت

143- مسکن انسانی نیکو نمی شود مگر با سه شرط: هوای خوب آب فراوان، زمین مسطح قابل کشت

144- سه چیز زندگانی را تیره می سازد: سلطان ستمکار، همسایه ی بد، زن بد دهن

145- مردم به سه چیز احتیاج دارند امنیت کامل عدالت، رفاه

146- مرد عاقل هیچکس را سبک نمی شمارد خاصه سه دسته علماء و سلطان و برادران دینی و ملی خود زیرا کسی که به علما وقعی نگذارد دیانت او فاسد می شود و کسی که به سلطان تحقیر کند دنیای او و کسی که به برادران و همکیشان خود بی اعتنائی کند احترام او از بین می رود

147- پادشاهان باید در سه چیز افراط نمایند در حفظ حدود و ثغور کشور در رسیدگی و تحقیق در مظالم مردم در انتخاب مردم صالح برای اداره ی مملکت

148- بهترین پادشاهان پادشاهی است که مهربان و عادل و با سخاوت باشد

149- کسانی که این سه کار را می کنند دین و دنیای آنان فاسده می شود بدگمانی، زودباوری، اختیار خود به دست زنان دادن

150- کسی که به سه چیز اعتماد کند گول خورده است - باور کند به چیزی که شدنی نیست - و اعتماد کند به کسی که به او اعتماد حقیقی ندارد - طمع کند در چیزی که مال او نیست

151- سه چیز دلالت بر کرم شخصی می کند - نیکوئی خلق - فرو نشانیدن خشم - و بستن چشم از چیزهایی که نباید به آنها نظر کند

152- هر انسانی باید از سه چیز دوری کند - دوستی با اشرار - درد دل با زنان - و همنشینی با اهل بدعت

153- هر کس به سه چیز بی میل شده از آنها دوری کند به سه چیز گرفتار خواهد شد - هر که از سلامت نفس دوری کند به خواری و آنکه از کارهای نیک دوری کند به پشیمانی و کسی که به داشتن دوستان بی رغبت باشد به خسارت و زیان مبتلا می گردد

154- انسان از سه چیز بی نیاز نیست - مشورت با مردم ناصح - مدارات با حسودان - اظهار محبت به مردم

155- دارنده ی سه خصلت بی نیاز کامل است - قناعت به آنچه دارد بریدن طمع از مردم - به ترك اضافات



156- انس و خوشي انسان در سه چيز است - زوجه ي موافق - فرزند خير خواه و مهربان، دوست با صفا

157- حزم و تعقل در سه كار لازم است، در خدمتگزارى سلطان، اطاعت پدر، خضوع نسبت به خدا

158- چيز مانع ترقي شخص مي گردد، کوتاهی همت، کمی حياء، سستی رای،

159- انسان از سه چيز خسته مي شود، عوض کردن دوستان، مخالفت با مردم بدون دليل، تجسس در كاري كه مربوط به او نيست

160- در سه چيز بلاغت نهفته است، مقصود را نزديك كند و از مطالب غير لازم پرهيز نمايد - و كلمات مخصوص و پر معني اداء نمايد.

161- در هر كس اين سه چيز باشد آقا و بزرگوار خواهد شد، فرو نشاندن خشم گذشت از كسي كه بد کرده است و كمك كردن با مال و جان به مردم

162- زنان بر سه دسته اند، يكي براي تو است و ديگري عليه تو، و سومي هم له و هم عليه تو است - زن مخصوص به تو دختر باكره است و زن عليه تو زني است كه بيوه بوده و از شوهر سابق خود فرزند داشته باشد و زني كه هم له و هم عليه تو است زن بيوه اي است كه از ديگري فرزند نداشته باشد

163- چهار دسته اند كه پيري آنها زودتر مي رسد، خوردن قديد، نشستن در جاي مرطوب، و از پله بالا رفتن، و همخوابي با پيرزنان

164- چهار چيز از چهار چيز سیر نمی شود: زمین از باران، چشم از دیدن، زن از مرد، دانشمند از دانش

165- هر كس در سه چيز افراط كند از آنها محروم مي گردد از مرد سخي و كريم اصرار در جلب كرم او كند، دانشمندی را از مصاحبت خود خسته كند، و نسبت به سلطان استمالت زياد مصرانه نمايد.

166- سه چيز جلب محبت مي كند - ديانت، تواضع، بخشش

167- سه چيز است كه اگر از انسان دور شود به سه چيز مي رسد: هر كس از شر دوری كند به عزت مي رسد، و هر كس از تكبر دوری نمايد به كرامت و آقائي مي رسد و هر كس از بخل دوری كند به شرف مي رسد

168- هر كس يكي از اين سه خصلت در او نباشد مرد شريفی نيست: كسي كه عقلي نداشته باشد كه او را زينت دهد يا مالي نداشته باشد كه آبروي او را حفظ كند، يا عشيره و قبيله و خانواده اي نداشته باشد كه تكيه گاه او باشند

169- سه چيز انسان را مبعوض مي سازد: نفاق، عجب، ظلم

170- سه چيز در مواقع معين آشكار مي گردد: مرد بردبار هنگام خشم، شجاعت در جنگ، صفاي در برادري در موقع نيازمندی

171- سه چيز اگر در كسي جمع شد منافق است اگر چه نماز بخواند و روزه بگيرد، كسي كه در حرف دروغ بگويد - و در وعده تخلف كند و چون امين كسي شد خيانت نمايد.

172- از سه دسته مردم پرهیز باید نمود - از خائن و نمام و ستمکار چون هر کس به نفع تو خیانت کند به ضرر تو هم خیانت خواهد کرد و اگر به نفع تو نمایی کند به ضرر تو هم خواهد کرد و اگر به نفع تو ستم نماید به ضرر تو هم خواهد کرد

173- امانت شخص سه مورد آشکار می گردد - تأمین در مال و اولاد و ناموس

174- با احمق مشورت نکن و از دروغ گو کمک نگیر و به دوستی مردم افسرده اعتماد منما زیرا دروغ گو مطالب دور را نزدیک و نزدیک را دور می کند و احمق خود را خسته می کند و به مقصود نمی رسد و مردم افسرده تو را در موقع حاجت به حال خود می گذارند

175- سخاوت دلیل هوشمندی است

176- افشاء سر - سقوط و پستی است، و کم صبری موجب فضیحت است

177- بدگوئی، دشمنی است، و تقیث در کار مردم موجب تفرقه

178- اولین کسی مباش که طرف شور واقع شوی از رأی ناپخته پرهیز داشته باش

179- شایسته ترین کس به عفو آنست که قدرت عقوبت دارد و بی عقل ترین فرد کسی است که به زیر دست خود ستم نماید و از کسی که از او عذر خواسته نگذرد

180- کسی که بیش از استحقاق خود بخواهد محروم می گردد

181- جاهل سخاوتمند بهتر از ناسک عاید بخیل می باشد

182- کسی که حزم و احتیاط نگهبان او و راستی قرین او باشد، خوشی و سرور او زیاد شده و مردانگی او کامل می گردد

183- مرد متکبر نباید از مردم طمع نیکی و از دوستان خود انتظار مهربانی داشته باشد و مرد بی ادب نباید متوقع احترام از مردم باشد و مرد بخیل هم نباید از خویشان خود صله ی رحم بخواهد و کسی که مردم را مسخره می کند نباید از مردم متوقع دوستی گردد و شخص کم فهم نباید خود را برای قضاوت معرفی کند و هم چنین شخصی که از مردم غیبت می کند نباید منتظر سلامتی و راحتی باشد و حسود هم نمی تواند قلب آرام و راحت داشته باشد و هم چنین کسانی که بر گناهان کوچک عقوبت می کنند نمی توانند منتظر بزرگی باشند و کسی که کم تجربه و خودخواه است نمی تواند متوقع ریاست گردد

184- هفت طایفه اند که احوالشان را خود فاسد می سازند دانشمند بردباری که خود را به این صفات شناساند - حکیم فهمیده ای که مردمان دروغ گو را در کارهای خود وارد کند کسانی که از مکر و حيله ی سایرین بی اطلاع و به مردم خیانت کار اعتماد می کنند و بزرگی که رحم و عاطفه ندارد و مادری که سر خود را از فرزندش پنهان می کند ولی سر او را فاش می سازد و کسانی که از دوستان خود به زودی می رنجند و گله می کنند و کسانی که دائما با برادران خود مجادله و طرفیت می کنند

185- مروت انسان یک نوع نسب شریف برای بازماندگان و قبیله ی او خواهد بود

186- هیچ مالی از دادن صدقه و زکوة کم نمی شود - و هر مظلومی که قدرت مکافات دادن به ظالم خود را ندارد خداوند او را عزیز می

کند - و من قسم مي خورم که اينها حق است،

187- نماز قرباني هر پرهيزگار و حج جهاد هر ضعيف است - و هر چيزي زکوة دارد، زکوة بدن روزه است و بهترين اعمال انتظار فرج از طرف خداست و کسي که بدون عمل دعا کند مثل کسي است که بدون گمان بخواهد تيراندازي کند.

188- بهترين مردم کساني هستند که در آنها پنج خصلت باشد، اگر کار نيك کنند خوشحال مي گردند و اگر بد کردند استغفار مي نمايند و اگر چيزي به آنها داده شد شکر مي کنند و اگر مبتلا شدند صبر دارند و اگر ستمي به آنها شد مي گذرند

189- هر کس که دشمني بکارد آن را درو خواهد کرد

190- خشم محنت هر حکيم و کلید هر شر است

191- کسي که نتواند به خشم خود مسلط شود عقل خود را هم نمي تواند نگه دارد

192- حسد ايمان را مي خورد هم چنان که آتش چوب را

193- آفت دين حسد و خودخواهي و فخرفروشي است

194- هيچکس گمراه نمي گردد مگر از لغزش نفس خود

195- چه قبيح است مؤمن علاقمند به چيزي باشد که او را دليل مي نمايد

196- سفاقت خوي بدني است که آدمي را نسبت به زيردست سرکش ساخته و نسبت به زيردست فروتن مي کند

197- خدا دروغگويان را فراموش کار ساخته تا مفتضح شوند

198- هرکس طالب رياست شود هلاک خواهد شد

199- غيبت از شخصي که در معاشرت خود با مردم به آنها ستم نکند و در صحبت کردن به آنها دروغ نگويد و اگر وعده اي کرد، تخلف نکند حرام است زيرا چنين فردي کامل و عادل بوده و برادري با او لازم است

200- کار نيکوني که خدا دوست دارد اصلاح ذات البين و نزديک کردن دلها به هم است

201- دليل اعتماد دوست به دوست خود آنست که حاجت خود را از او بخواهد

202- کسي که دست را براي ستم به مردم بلند نکند دست ستم نکرده و دستهاي بسياري به کمک او بلند مي شود

203- اگر فطرتا حلیم و بردبار نيستي خود را به آن وادار

204- بهترين ياور انسان حلم و بردباري است

- 205- صله ي رحم خوي انسان را نيكو و نفس را پاك و مال را زياد مي كند و اجل را دور مي سازد.
- 206- نيازمندي از مردم عزت و حياء انسان را مي برد و بریدن طمع از مردم سبب عزت مي گردد و طمع فقر مي آورد.
- 207- شرف انسان به شب زنده داري و عبادت و عزت او در بي نيازي از مردم است
- 208- كسي كه درباره ي خود انصاف دهد مردم به حكمت او تن خواهند داد
- 209- عدالت هر چه كم باشد نفوذش زياد است
- 110- عدالت شريف تر و گوارتر از آبي است كه به تشنه مي رسد و لازم تر است
- 211- اگر آنچه داري تو را كفايت مي كند پس بي نيازت هم مي سازد و حتي كمتر از آن هم تو را بي نياز خواهد كرد و اگر براي كافي نباشد زيادترش هم كفايت نخواهد كرد
- 212- كسي كه به آنچه خدا به او داده قانع باشد بي نياز از همه است
- 213- هر كس داراي رفق و نرمي است آنچه از مردم توقع دارد به او مي رسد
- 214- هر خانواده كه به هم مهربان باشند خداوند روزي آنها را زياد مي كند مداراي در معيشت بهتر از وسعت در مال است و رفق با هر وضعي سازگار است و تبذير چيزي باقي نمي گذارد و خداوند رفيق است و رفق را دوست مي دارد
- 215- هيچ حالي بهتر از خاموشي و هيچ دشمني بدتر از ناداني و هيچ دردي بدتر از دروغگوئي نيست
- 216- سه چيز اگر در كسي بود هيچ چيز به او زيان نمي رساند، دعاء در هنگام سختي و استغفار در گناه و شكر در نعمت
- 217- مؤمن خون گرم است و كسي كه خون گرم نيست خيري در او نيست
- 218- كسي كه زبانش راستگو شد كارش پاكيزه مي گردد و كسي كه نيتش خوب شد روزيش زياد مي شود و كسي كه به خانواده اش نيكوئي كند عمرش دراز مي گردد
- 219- حياء از ايمان است
- 220- كسي كه شرم داشت دانش او محكم خواهد بود
- 221- سه چيز از مكارم دنيا و آخرت است گذشت از كسي كه به تو ستم كند نزديكي با كسي كه با تو قطع علاقه نموده باشد و بردباري در برابر كسي كه تو را نشناسد
- 222- اگر زمانه زمانه ي جور و ستم گشت و مردم خيانت كار شدند اعتماد به هر كس دليل عجز است

223- جابجا کردن کوه آسان تر است از جابجا کردن دل

224- امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر گفت تو را به شش خصلت سفارش می کنم که به شیعیان من برسانی اداء امانت و آنکه هر چه برای خود می خواهی برای برادرت بخواهی و بدان که هر کاری عاقبتی دارد که آن را همیشه باید در نظر داشت و در کارها پیش آمدهائی می کند که همیشه باید مراقب کار خود باشی و از راهی که رفتنش آسان و برگشتن از آن مشکل است نرو وعده ای نکن که انجام آن به دست تو نیست

225- اگر خویشاوندان در سه چیز بین خود هم فکر نباشند به زودی در معرض از هم پاشیدگی و شماتت دشمنان قرار می گیرند - به یکدیگر حسد نبرند تا دسته دسته نشده و در نتیجه متفرق نگردند و همواره همدیگر را ببینند تا الفت آنها زیاد شود و به هم کمک نمایند تا عزت آنها افزوده گردد

226- سه چیز در هر کس بود به زیانش تمام می شود - مکر و حيله - ظلم - نقض عهد

227- ای شیعه ای آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر کس در هنگام خشم نتواند خودداری کند از ما نیست و کسانی که با مصاحبین خود به خوشی رفاقت نکنند و با دوستان خود هم صحبت خوبی نباشند و با هر کس با آنها در حال صفا است صفا نباشند و با هر کس با آنها مخالف است مخالف نباشند از ما نیستند ای شیعیان تا می توانید خدا را در نظر داشته باشید

### کمال احسان به سه چیز

لا یتیم المعروف الا بثلاث خصال: تعجیله و تقلیل کثیره و ترک الامتنان به. (1).

احسان و نیکی کامل نباشد، مگر با سه خصلت: شتاب در آن، کم شمردن بسیار آن، و منت نهادن بر آن.

ص: 996

1- تحف العقول، ص 323.

یحیی بن علاء و اسحاق بن عمار هر دو گفتند:

حضرت صادق علیه السلام هیچ گاه با ما خدا حافظی نمی کرد مگر این که به دو کار سفارشمان می فرمودند: بر شما باد به راستگویی و بازگرداندن امانت به نیک و بد؛ زیرا که این دو خصلت کلید روزی هستند. (1).

ص: 997

---

1- امالی شیخ طوسی: 676 / 1429، همان، همان، 21785.

## کلاس اول یا مرحله نخستین مدرسه جعفری

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برای رساندن معانی از حروف و الفاظ و کلمات شروع فرمود چه این کلمات نماینده معانی است و حروف و الفاظ واسطه انتقال احساسات و ادراکات است. آموزنده مدرسه جعفری از حروف و کلمات شروع کرد تا معانی و احساسات را به مردم تعلیم دهد و این آغاز ادب و آداب و ادبیات است.

از طرف دیگر در مرحله و کلاس بالاتر از اعداد شروع کرد تا حاصل جمع و تفریق و ضرب و تقسیم و جذر و کعب و جبر و مثلثات را بیاموزد و آن را مقدمه ریاضیات قرار داد و علوم ریاضی و فلکی را به مسلمین آموخت.

از جانب دیگر در مرحله و کلاس رشته دیگر اعداد و حروف را با هم به مقایسه و مقابله قرار داده تبدیل عدد به حروف و تبدیل حروف به اعداد و تعیین جداول و اعمال اصلی حساب و جبر را آموخت تا از علوم غریبه و رمل و جفر و طلسمات و اوقاف و اقسام حروف «که در جلد دوم گفتیم» تعلیم فرموده و علوم مختلفه غریبه ریاضی را تعلیم فرمود.

و با این مقدمات ابتدائی در کشف علوم طبیعی و طب از راه گیاه شناسی و جانورشناسی پرداخت و در فلزات و اجسام و عناصر راهنمایی فرموده و امکان تبدیل جسم به نیرو را و فلز به فلز دیگری را آموخت و همه علوم را بدین روش تعلیم فرموده است.

### کمال نعمت چیست؟

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

نعمت دنیا، امنیت و تندرستی است و کمال نعمت آخرت وارد شدن به بهشت است و بنده ای که به بهشت نرود هرگز نعمت بر او تمام نشده است. (1).

ص: 998

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در سفارش خود به عبدالله بن جندب فرمودند:

ای پسر جندب، شب کم بخواب و روز کم سخن بگو؛ زیرا در بدن آدمی عضوی کم سپاس تر از چشم و زبان نیست. مادر سلیمان به سلیمان گفت: فرزندم، از خواب بپرهیز؛ زیرا خواب (زیاد) تو را در آن روزی که مردم به اعمال خود نیازمندند، تهیدست می گرداند. (1).

ص: 999

---

1- تحف العقول: 302، همان، همان، 20916.



چشم پوشی از لغزش دیگران و گذشت از حق خویش، از اخلاق پسندیده بوده و از ارزش های والای انسانی است. این خصلت نیک تنها زینده انسان های وارسته می باشد. در مقابل انسان های وارسته، دو گروه قرار دارند که در حقوق اجتماعی خویش گذشت ندارند. برخی از اینان به استیفای حق خویش قانع اند. تنها خواستار احقاق حقوق خویش می باشند که راه اعتدال را در پیش می گیرند. بر رفتار اینان نیز نکوهش متوجه نمی شود؛ زیرا استیفای حق بر خلاف ارزش های انسان نیست.

گروه دوم افرادی می باشند که اکتفا به استیفای حق خویش نمی کنند. بلکه در صدد تجاوز و دست اندازی به حقوق دیگران می باشند که خواستگاه ناهنجاری ها، رفتار این گروه می باشد.

رفتار گروه اول که از حق خویش گذشت می کنند افزون بر هنجار بخشیدن به ناهنجاری ها، خلق و خوی پسندیده را پدیدار می سازد و تزکیه و پاکی جامعه را مورد ستایش قرار می دهد، و العافین عن الناس. (1).

عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که راهبران جامعه می باشند، بار شد و تعالی این اخلاق پسندیده نقش محوری در ساختار فرهنگی و رفتار اجتماعی به عهده دارند. عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این ارزش قرآنی را در جامعه عینیت و تحقق بخشیده است.

عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در رفتار، تبلور عفو و گذشت می باشند و آینه تمام نمای ارزش های انسانی می باشند. عترت در رفتار خویش این ارزش را آنگونه پایدار ساخته است که بر همگان الگو می باشد. عترت به لحاظ نقش محوری در رهبری جامعه همواره مورد تعرض چالشگران بوده است و حقوق آنان بیش از دیگران در خطر تجاوز بوده است.

لیکن آنچه در این راستا به عنوان یک ارزش اجتماعی و الهی از عترت پدیدار است، گذشت و عفو از حقوق مسلم خویش است. این حقیقت نه به عنوان یک رخداد موردی، بلکه رفتار مستمری است که در سیره عترت شفاف می درخشد.

صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از معرفی عترت و خویشان در این راستا این گونه سخن می گوید: مروت و جوان مردی ما (عترت) گذشت و عفو از کسانی است که بر حقوق ما، ستم روا می دارند، انا اهل البيت مروتنا العفو عن ظلمنا. (2) این نوع عفو و گذشت سیره و الگو بر همگان است.

این تجلی و تبلور صفات عترت و استقرار ارزش های انسانی در سیره عترت است. این سخن امام صادق علیه السلام در مورد کسی است که در سفر حج همیانش که هزار دینار در آن بوده گم می شود. وی که امام همام را نمی شناخته، به حضرت گمانه زنی نموده در هنگامی که امام در مسجد نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز بود، به وی مراجعه نمود و از حضرت دینارهای خود را مطالبه می نماید. حضرت از وی می پرسد چند دینار در همیان بوده است. می گوید هزار دینار؛ حضرت هزار دینار را به وی می پردازد. وی هنگامی که بر می گردد دینارهای خود را پیدا می کند. سپس مجدداً به مسجد باز می گردد، تا هزار دینار امام را به وی بر گرداند. امام به وی می گوید ما چیزی را که دادیم، پس نمی گیریم، شیء خرج من یدی فلا یعود الی. (3) وی می پرسد این شخص کیست. می گویند جعفر الصادق علیه السلام. آنگاه می گوید از همانند این شخص، جز این انتظار نیست.

1- آل عمران 134.

2- خصال، ج 1، ص 10.

3- مناقب، ج 4، ص 274؛ اعلام الهداية، ج 8، ص 30.

## گفتگو با ملك الموت براي مهلت دادن به زن شيعه

عبدی کوفی می گوید: زخم به من گفت: «از ملازمت امام صادق علیه السلام محروم شده ام، اگر به حج می رفته و به خدمت آن حضرت می رسیدم، سعادت عظیمی بود.»

به او گفتم: «به خدا قسم که در دست من هیچ مالی نمی باشد.»

گفت: «من مقداری زیور آلات و رخت زیادی دارم، آنها را ببر و بفروش.»

پس من آنها را فروختم و اسباب سفر را مهیا کردم و حرکت کردیم. چون به مدینه رسیدیم او بیمار شد و روزی که داخل مدینه شدیم به مردن نزدیک شده بود. من خانه ای گرفتم و زخم را به آن حال گذاشته و به خدمت امام صادق علیه السلام رفتم. چون سلام کردم از حال او پرسید.

گفتم: «او در حال احتضار بود که من به خدمت شما آمدم و شاید که الان مرده باشد.»

امام صادق علیه السلام تأملی نموده و فرمود «آیا بخاطر این موضوع ناراحت هستی؟» گفتم: «بلی ای فرزند رسول خدا.»

حضرت فرمود: «ناراحت نباش! حق تعالی او را شفا داد.»

پس به خانه برگشتم و دیدم که صحیح و سالم نشسته است. به او گفتم: «بر تو چه گذشت؟»

او گفت: «وقتی که تورفتی من وقت مرگم شده بود، که ناگهان شخصی آمد و از من پرسید: «حالت چگونه است؟»

گفتم: «اینک ملك الموت به قبض روح من آمده است.»

گفت: «یا ملك الموت!»

ملك الموت در جواب او گفت: «لبیک ای امام من!»

او فرمود: «مگر حق تعالی به تو امر نکرده است که فرمانبردار ما باشی؟»

ملك الموت گفت: «بلی! چنین است.»

فرمود: «پس من به تو امر می نمایم که بیست سال دیگر به او مهلت بدهی.»

ملك الموت گفت: «شنیدم و اطاعت کننده ام.»

بعد هر دو از نزد من بیرون رفتند و آن شخص دو جامه و عمامه ای با مشخصات چنین و چنان پوشیده بود.»

و نشانه های امام صادق علیه السلام را در آن موقعی که من در خدمت آن حضرت بودم را بیان کرد. پس ماجرای خود را با امام صادق علیه

السلام و صحبتهاي آن حضرت را به او گفتم و معلوم شد که آن لحظه اي که حضرت تأمل کرد و بعدش فرمود که خدای تعالی او را شفا داد، مشغول صحبت با ملك الموت بوده است. (1).

ص: 1001

---

1- خراج.

## گنجهای زمین و کلیدهای آن

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: دوستی انسان را با دوستش سه چیز با صفا می کند: با چهره ی باز برخورد داشتن، در مجلس برای او جا باز کند، هر گاه خواست نزد او بنشیند به هر نامی که دوست می دارد او را بخواند.

و از یونس بن ظبیان، و مفضل بن عمر و ابوسلمه؛ و حسین بن ثویر روایت می کند که گفتند:

خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم، فرمود: گنجهای زمین و کلیدهای آنها نزد ماست و اگر بخواهم با پا به زمین اشاره کنم که: آن چه طلا در خود داری بیرون کن؛ خواهد کرد و آن گاه حرکت کرد و با پا خطی به زمین کشید؛ زمین شکافته شد، سپس دست دراز کرد و شمش طلائی به قدر یک و جب بیرون آورد و فرمود: خوب نگاه کنید. نگاه کرده و شمشهای زیادی دیدیم که روی هم چیده شده و می درخشد. یکی از ما گفت: قربانت شوم شما این گنجها را دارید و شیعیان محتاجند؟ فرمود: به زودی خداوند دنیا و آخرت را برای ما و شیعیانمان جمع خواهد کرد و آنان را در بهشتهای پر نعمت وارد می کند و دشمنان ما را وارد دوزخ می کند.

## گوسفند لاغر و معجزه حضرت

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به چهار نفر در قیامت نظر لطف می اندازد: کاسبی که جنس پس آورده را قبول کند، آن که غمی را از دلی بزدايد، کسی که بنده ای را آزاد کند و آن که انسان بی زنی را زن دهد.

و از ابراهیم بن وهب روایت کرده که گفت:

گوسفند آبستن بسیار لاغری را نزد حضرت صادق علیه السلام آوردند؛ حضرت دست به پستان گوسفند کشید، شیر آورده و لاغریش بر طرف شد.

## گناه بی اعتنائی سواره

طبق روایتی که در کتاب های معتبر وارد شده است:

در یکی از سال ها امام صادق علیه السلام به همراه بعضی از اصحاب و دوستان خود، برای انجام مناسک حجّ خانه خدا، به سوی مکه معظمه حرکت کردند.

در مسیر راه، جهت استراحت در محلی فرود آمدند، آن گاه حضرت به بعضی از افراد حاضر فرمود: چرا شما ما را سبک و بی ارزش می کنید؟

یکی از افراد - که از اهالی خراسان بود و در آن مجلس حضور داشت - از جا برخاست و گفت: یا ابن رسول الله! به خداوند پناه می بریم از این که خواسته باشیم به شما بی اعتنائی و توهینی کرده و یا دستورات شما را عمل نکرده باشیم.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چرا، تو خودت یکی از آن اشخاص هستی.

آن شخص گفت: پناه به خدا، من هیچ جسارت و توهینی نکرده ام.

حضرت فرمود: وای بر حالت، در بین راه که می آمدی در نزدیکی جُحفه، تو با آن شخصی که می گفت: مرا سوار کنید و با خود ببرید، چه کردی؟

و سپس حضرت افزود: سوگند به خدا، تو برای خود کسر شأن دانستی؛ و حتی سر خود را بالا نکردی؛ و او را سبک شمردی و با حالت بی اعتنائی از کنار او رد شدی.

و سپس حضرت در ادامه فرمایش خود افزود: هرکس به یک فرد مؤمن بی اعتنائی و بی حرمتی کند، در حقیقت نسبت به ما بی اعتنائی کرده است؛ و حرمت و حق خدا را ضایع کرده است. (1).

ص: 1002

---

1- کافی: ج 8، ص 88، ح 73، وسائل الشیعة: ج 12، ص 272، ح 1.

خوش گمانی همان خوش بینی و بدگمانی همان بدبینی است که هم نسبت به اشخاص و هم نسبت به اشیاء اطلاق می شود. مثلاً وقتی که می گوئیم به فلانی خوش بینم، مقصود این است که امید خیر به او هست و یا می گوئیم درباره ی او بدبین هستم، مقصود آن است که انتظار خوبی از او نمی رود. اما درباره ی خدا، شکی نیست که ما نسبت به پروردگار، خوش گمان و خوش بین هستیم. اعتماد به فضل و کرم او داریم، ولی باید رفتار ما طوری باشد که این چنین امیدی را بر باد ندهد و این انتظار را از بین نبرد.

بنابراین آدم باید همیشه و در هر حال، به خدا گمان نیک ببرد؛ به این معنی که خدا را کریم، آمرزنده و مهربان بداند و در پرتو این معنی راهی برای بازگشت و توبه به سوی خدا باز ببیند. اما نه تا آن حد که جرئت مخالفت و معصیت در او پدید آید و مادام العمر به این موضوع دلش را خوش کند و خود را در هر کاری آزاد بنگرد.

حسن الظن بالله الا ترجوا الا الله، و لا تخاف الا ذنبا. (1).

خوش گمانی به خدا آن است که جز به خدا امیدوار نباشی، و جز از گناهت نترسی.

ص: 1003

هر گناهی اثر مخصوصی دارد و نوعی ناراحتی ایجاد می کند. اینک پاره ای از گناهان و آثار آنها:

الذنوب التي تغير النعم: البغي. و الذنوب التي تورث الندم: القتل. و الذنوب التي تنزل النقم: الظلم. والتي تهتك الستر: شرب الخمر. و التي تحبس الرزق: الزنا. و التي تعجل الفناء قطيعة الرحم و التي ترد الدعاء و تظلم الهوآء: عقوق الوالدين. (1).

گناهی که نعمت را تغییر می دهد: تکبر و سرکشی است. گناهی که موجب پشیمانی می شود: قتل (ناحق) است. گناهی که عذاب فرود می آورد: ستم است. گناهی که پرده را پاره می کند: شرب خمر است. گناهی که روزی را باز می دارد: زناست. گناهی که مرگ را نزدیک می کند: بریدن از خویشان است و گناهی که از اجابت دعا جلوگیری و فضای زندگی را تاریک می نماید، ناراضی بودن پدر و مادر است.

ص: 1004



## گرامي ترين بندگان خدا کيست؟

از امام - عليه السلام - سؤال شد: گرامي ترين بندگان نزد خدا کيست؟

امام - عليه السلام - فرمودند: کسي که بيشتر از همه به ياد خدا باشد و در عبادت بيشتر از همه عمل کند.

گفتم: چه کسي مبعوض ترين بندگان نزد خداست؟

حضرت فرمود: کسي که خدا را متهم کند.

گفتم: مگر کسي خدا را متهم مي کند؟

حضرت فرمود: آري؛ کسي که استخاره بگيرد (و با خدا مشورت کند) و خدا چيزي را که او کراهت دارد براي او انتخاب کند، ناراحت و خشمگين شود چنين شخصي خدا را متهم نموده است.

گفتم: ديگر چه کسي؟

فرمودند: کسي که از خدا شکايت کند.

گفتم: مگر کسي از خدا شکايت مي کند؟

فرمودند: بلي. کسي که هرگاه مبتلا به مشکل يا مصيبي شود بيش از اندازه از آن مصيبت شکايت کند.

گفتم: ديگر چه کسي؟

فرمودند: کسي که هرگاه به او عطا شود تشکر نکنند، و هرگاه مبتلا بشود صبر نکنند و شکيبا نباشد.

گفتم: چه کسي گرامي ترين مخلوق نزد خدا است؟

حضرت فرمودند: کسي که هرگاه به او عطا شود شکرگزار باشد، و هرگاه گرفتار شود صبر کند. (1).

ص: 1005

## گوش فرا دادن به قرآن واجب است؟

زراره گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم هنگامی که مردی قرآن می خواند آیا بر کسی که صدای او را می شنود واجب است سکوت کند و گوش فرا دهد؟

حضرت فرمود: بله، اگر قرآن نزد تو خوانده شد بر تو واجب است گوش فرا دهی و سکوت کنی. (1).

ص: 1006

---

1- السرائر: ص 469، بحار الأنوار: ج 89 ص 222 ح 7.

## گريستن به ياد مردگان جايز است؟

اسحاق بن عمار گوید: به حضرت صادق - عليه السلام - عرض کردم: من دعا مي کنم و ميل دارم گريه کنم ولي گريه ام نمي آيد، و بسا به ياد برخي از مردگان خانواده ي خودم مي افتم، پس رقت مي کنم و گريه مي کنم آیا اين کار جايز است؟

فرمود: آري، آنها را به ياد آور چون رقت كردي گريه كن و پروردگار تبارك و تعالي را بخوان و به درگاهش دعا كن. (1).

ص: 1007

---

1- اصول الكافي: ج 4 ص 235 ح 7.

## گریه، موقع خواندن قرآن در حال نماز جایز است؟

امام کاظم - علیه السلام - می فرماید: از حضرت صادق - علیه السلام - سؤال نمودم: آیا جایز است انسان نمازگزار هرگاه در حال قرائت (حمد یا سوره) به آیه ای برسد، که در آن تهدید باشد، گریه کند و آیه را تکرار نماید؟

حضرت فرمود: هر قدر خواست تکرار کند، و هرگاه گریه اش آمد اشکالی ندارد. (1).

ص: 1008

---

1- بحار الأنوار: ج 10 ص 276.

## گناهان کبیره کدامند؟

احمد بن عمیر حلبی گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی معنی فرمایش خدای عزوجل: (ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم) (1) «اگر از گناهان بزرگی که نهی شده اید اجتناب کنید ما از گناهان دیگر شما درمی گذریم» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: هر کس اجتناب کند از آنچه که خداوند وعده ی آتش بر آن داده است، در حالی که مؤمن باشد گناهان دیگرش آمرزیده می شود:

کبائر هفتگانه که موجب آتش جهنم هستند عبارتند از:

1- قتل نفس محترمه.

2- و عاق شدن پدر و مادر.

3- و خوردن ربا.

4- و صحرانشینی پس از هجرت.

5- و متهم کردن زن شوهر دار به زنا.

6- و خوردن مال یتیم.

7- و فرار از حمله در جنگ و جهاد. (2).

2- عبید بن زراره گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به کبائر پرسیدم؟

فرمود: آنها در کتاب علی - علیه السلام - هفت است:

1- کفر به خدا.

2- آدمکشی.

3- عاق پدر و مادر.

4- خوردن ربا بعد از دانستن.

5- خوردن مال یتیم به ناحق.

6- فرار از جهاد.

7- تعرب بعد از هجرت. (يعني برگشتن به صحرانسيني پس از هجرت به شهر).

پرسيدم: اينها بزرگترين گناهانند؟

فرمود: آري.

عرض کردم: گناه خوردن يك درهم از مال يتيم به ناحق بزرگتر است يا ترك نماز؟

فرمود: ترك نماز.

عرض کردم: شما كه ترك نماز را از كبائر نشمردي؟

فرمود: نخستين چيزي كه به تو گفتم چه بود؟

عرض کردم: كفر.

فرمود: همانا تارك نماز كافر است، يعني بدون علت و عذر. (3).

عبید بن زرارہ گوید: از امام صادق - عليه السلام - راجع به گناهان کبیره سؤال نمودم:

حضرت فرمود: از جمله ي آن خوردن مال يتيم است به ظلم و ستم، (و بدون حق)، و الحمد لله در اين مورد ميان اصحاب ما اختلافي نيست. (4).

ص: 1009

1- سوره ي نساء آيه ي 38.

2- ثواب الاعمال: ص 117، بحار الأنوار: ج 74 ص 13 ح 14.

3- اصول كافي: ج 3 ص 381 ح 8.

4- العياشي: ج 1 ص 225، بحار الأنوار: ج 72 ص 10 ح 22.

## گناهان کبیره در کتاب خدا کدامند؟

عمرو بن عبید محضر امام صادق - علیه السلام - شرفیاب شد و این آیه را تلاوت نمود: (ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه) (1) «اگر از کبائر اجتناب کنید...» سپس گفت: دوست دارم کبائر گناهان کبیره را از کتاب خدا (قرآن) بدانم.

حضرت فرمود: آری، ای عمرو؛ سپس کبائر را به طور مفصل بیان نموده و فرمود: کبائر عبارتند از:

1- شرك ورزیدن به خداوند متعال: (ان الله لا یغفر أن یشرك به) (2) «همانا خداوند نمی آمرزد اینکه به او شرك ورزیده شود».

2- یأس و نومیدی: (و لا تأسوا من روح الله) (3) «از رحمت و لطف خدا مأیوس نشوید».

3- عاق پدر و مادر شدن، زیرا شخص عاق ستمگر و بدبخت است. (و برا بوالدتی و لم یجعلنی جباراً شقیماً) (4) «حضرت عیسی گفت: و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار بده، و مرا ستمگر و جبار و بدبخت قرار نده».

4- و قتل نفس: (و من یقتل مؤمناً معتمداً) (5) «هر کس مؤمنی را عمداً بکشد پس جزای او جهنم است که در آن جاودانه خواهد بود».

5- و تهمت زنا زدن به زنان شوهردار.

6- و خوردن مال یتیم: (ان الذین یأکلون أموال الیتامی ظلماً) (6) «آنانکه اموال ایتام را بناحق و ستمگرانه می خورند».

7- و فرار از حمله در جنگ: (و من یولهم یومئذ دبره) (7) «و هر کس به دشمن پشت کند...».

8- و خوردن ربا: (الذین یأکلون الربوا) (8) «آنانکه ربا می خورند...».

9- و سحر: (و لقد علموا لمن اشتریه) (9) «و به تحقیق دانستند که با سحر چه چیزی در آخرت برای خود می خرند».

10- و زنا: (و لا یزنون و من یفعل ذلك یلق أثاماً) (10) «و آنان (یعنی مؤمنان) زنا نمی کنند و هر کس زنا کند مرتکب گناه و معصیت شده است و گرفتار عقاب بد خواهد شد».

11- و قسم دروغ: (ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمناً) (11) «همانا آنانکه با عهد و قسم دروغشان در صدد جلب منفعت برای خود هستند...».

12- و خیانت: (و من یغلل یأت بما غل) (12) «و هر کس خیانت کند با خیانت به صحنه ی قیامت خواهد آمد».

13- و ندادن زکات: «یوم یحیی علیها فی نار جهنم» (13) «آن روز؛ روزی است که اموال زکات داده نشده را داغ کنند و بر بدن آنها در جهنم گذارند».

14- و شهادت باطل، و کتمان شهادت: (و من یکتّمها فانه آثم قلبه) (14) «و هر کس شهادت را کتمان کند قلب و دل او معصیت کار و زشت است».

15- و شرب خمر، زیرا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «شارب الخمر مانند بت پرست است».

16- و ترك نماز، زیرا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «هر کس نماز را عمدا ترك کند از خدا و پیامبر بریده است».

17- و پیمان شکنی.

18- و قطع رحم: (الذین ینقضون عهد الله) (15) «آنانکه قطع می کنند عهد خدا را».

19- و سخن باطل: (و اجتنبوا قول الزور) (16) «و از کلام باطل اجتناب کنید».

20- و جسارت بر خدا: (أفأمنوا مکر الله) (17) «آیا از مکر خدا در امانند»؟

21- و کفران نعمت: (و لئن کفرتم ان عذابی لشدید) (18) «اگر نعمت مرا کفران کنید بدانید عذاب من سخت و شدید است».

22- و کم فروشی: (ویل للمطففین) (19) «وای بر کم فروشان».

23- و لواط و همجنس گرایی: (الذین یجتنبون کبائر الاثم) (20) «آنانکه از گناهان بزرگ اجتناب کنند».

24- و بدعت، چون پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: «هر کس در چهره ی بدعت گذاری تبسم کند بر منهدم کردن دین خود یاری کرده است».

(راوی گوید: عمرو بن عبید (که از بنیانگذاران مکتب معتزله بود) هنگامی که این بیان مفصل و مستدل را شنید از منزل حضرت خارج شد در حالی که بلند بلند گریه می کرد، و می گفت: هلاک شد هر کس ارث (حق) شما را ضایع کرد، و ملک شما را سلب نمود، و در فضل و دانش با شما منازعه و کشمکش نمود. (21).

- توضیح: حضرت - علیه السلام - به قسمتی از آیه مورد استدلال اشاره نموده که با مراجعه به خود قرآن مطلب به طور کامل روشن می شود.

ص: 1010

1- سوره ی نساء آیه ی 31.

2- سوره ی نساء آیه ی 48.

3- سوره ی یوسف آیه ی 87.

4- سوره ی مریم آیه ی 32.

5- سوره ی نساء آیه ی 93.

6- سوره ی نساء آیه ی 10.

7- سوره ی انفال آیه ی 16.

8- سوره ی بقره آیه ی 275.



- 9- سورة ي بقره آيه ي 102.
- 10- سورة ي فرقان آيه ي 68.
- 11- سورة ي آل عمران آيه ي 77.
- 12- سورة ي آل عمران آيه ي 161.
- 13- سورة ي توبه آيه ي 35.
- 14- سورة ي بقره آيه ي 283.
- 15- سورة ي بقره آيه ي 27.
- 16- سورة ي حج آيه ي 30.
- 17- سورة ي اعراف آيه ي 99.
- 18- سورة ي ابراهيم آيه ي 7.
- 19- سورة ي مطففين آيه ي 1.
- 20- سورة ي نجم آيه ي 32.
- 21- المناقب: ج 3 ص 375، بحار الأنوار: ج 47 ص 216 ح 4.

## گوشت لابلاي دندان را مي شود فرو برد؟

شخصي گوید: از امام صادق - عليه السلام - راجع به فرو بردن گوشت باقي مانده لابلاي دندانها را سؤال نمودم.

حضرت فرمود: آنکه لابلاي دندانهاي مقدم دهان است، مانعي ندارد فرو بيري، ولي آنکه لابلاي دندانهاي آسيابي است بيانداز. (و فرومبر). (1).

ص: 1011

---

1- المحاسن: 559، بحار الأنوار: ج 63 ص 440 ح 17.

## گرامي ترين بندگان نزد خدا چه کسي است؟

از امام صادق - عليه السلام - سؤال شد گرامي ترين بندگان نزد خدا چه کسي است؟

حضرت فرمود: کسي است که اگر به او عطا شود سپاسگزاري کند، و اگر مبتلا به بلا شود شکیبائي پيشه گيرد. (1).

ص: 1012

---

1- بحار الأنوار: ج 68 ص 53 ح 82.

## گناهان كوچك شمردہ شدہ كدامند؟

ابو اسامہ زید شحام گوید: امام صادق - عليه السلام - فرمود: بپرهیزید از گناهان كوچك شمردہ شدہ؟

عرض كردم: گناهان كوچك شمردہ شدہ كدامند؟

حضرت فرمود: اينكه شخص گناه كند و بگويد: خوشا به حال من اگر غير از اين (گناه ديگري) نداشته باشم. (1).

ص: 1013

---

1- الكافي: ج 2 ص 287، بحار الأنوار: ج 70 ص 345 ح 29.

## لعن به ابوبکر و عمر

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: مسواک زدن و رعایت بهداشت دندان از اخلاق انبیاء الهی است.

و از محمد بن ابی کثیر کوفی نقل می کند که گفت:

من در اول و آخر هر نماز ابوبکر و عمر را لعنت می کردم، شبی در خواب دیدم پرنده ای با ظرفی از گوهر که در آن چیزی شبیه خلوق است (خلوق نوعی از عطر است) در بقعه ی پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و آن دو نفر را از قبر در آورد و از آن خلوق به گونه های آنها مالید و باز آنها را به قبر برگرداند و بالا رفت. از اطرافیانم پرسیدم: این پرنده کیست؟ و این خلوق چیست؟ گفتند: این فرشته ای است و هر شب جمعه می آید و از این خلوق به آنها می مالد و می رود. این خواب مرا مضطرب کرد و دیدم دیگر به لعن کردن آنها خوشدل نیستم. حضور حضرت صادق علیه السلام رسیدم. هنگامی که مرا دید خندید و فرمود: پرنده را دیدی؟ گفتم: آری، فرمود: این آیه را بخوان:

«راز گویی از شیطان است (تا مؤمنان را محزون کند) سوره مجادله، آیه 10»

(خواندن این آیه هنگام دیدن خوابهای پریشان مستحب است) به خدا! آن فرشته مأمور اکرام آنها نیست، بلکه فرشته ای است که به مشرق و مغرب زمین موکل است و وقتی که کسی مظلوم کشته شود، مقداری از خون وی را می گیرد و در گردن آنها می آویزد. چون که آنها سبب هر ظلمی شدند که بعد از خودشان واقع شد.

## لقب امیرالمؤمنین مخصوص حضرت علی است؟

عمر بن زاهر گوید: مردی از امام صادق - علیه السلام - پرسید که به امام (قائم) به عنوان امیرمؤمنان سلام می کنند؟

فرمود: نه، آن نام را خدا مخصوص امیرالمؤمنین (علی بن ابی طالب - علیه السلام -) نموده، پیش از او کسی بدان نام؛ نامیده نشده و بعد از او هم جز کافر آن را بر خود نبندد.

پرسیدم: پس چگونه بر او سلام می کنند؟

فرمود: می گویند: «السلام عليك يا بقية الله» سپس این آیه را قرائت نمود: (بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين) (1) «اگر مؤمن هستید بقية الله برای شما بهتر است». (2).

ص: 1014

1- سوره ی هود آیه ی 86.

2- اصول کافی: ج 2 ص 275 ح 2.

## لمم يعني چه؟

محمد بن مسلم گوید: به حضرت صادق - علیه السلام - عرض کردم: تفسیر گفتار خدای تعالی که می فرماید: (الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم) (1) «آنانکه دوری می جویند از گناهان بزرگ و ناشایسته ها جز لمم» چیست؟ (و لمم یعنی چه)؟

حضرت فرمود: لمم گناهی است که شخص بدان دست زند، سپس تا خدا خواهد (تا مدتی) خودداری می کند، و باز دوباره بدان دست می زند. (2).

ص: 1015

1- سوره ی نجم آیه ی 32.

2- اصول کافی: ج 4 ص 175 ح 1.

## محمد بن جعفر

محمد فرزند امام صادق علیه السلام مردی شجاع و با سخاوت [و اهل عبادت] بود. او همیشه يك روز روزه می گرفت و روز دیگر افطار می نمود. همسر او خدیجه، دختر عبدالله بن الحسین بن علي بن ابیطالب علیهم السلام، می گوید: «محمد هیچ روزی از خانه بیرون نمی رفت جز آن که لباس خود را به فقیری داده بود و هر روز برای مهمانان خود يك گوسفند ذبح می نمود (1) و از بس زیبا و جمیل بود او را دیباچه می نامیدند.»

وی همانند زیدیه بر این اعتقاد بود که امام باید قیام مسلحانه کند. از این رو در سال 199 در مکه علیه مأمون قیام نمود و زیدیه و جارودیه از او پیروی نمودند. (2).

هنگامی که مردم با او به عنوان خلیفه بیعت نمودند و گرد او جمع شدند و او را امیرالمؤمنین خواندند، حضرت رضا علیه السلام نزد او رفت و به او فرمود: «ای عمو، با این عمل پدر و برادر خود را تکذیب مکن، زیرا چنین چیزی برای تو انجام نخواهد گرفت.» پس چیزی نگذشت که والی مأمون در مکه، به نام عیسی جلودي، علیه او قیام نمود و چون محمد مغلوب گشت، درخواست امان کرد و همانند عباسیان به عنوان تسلیم لباس سیاه پوشید و بالایی منبر رفت و خود را خلع نمود و گفت: «خلافت حق مأمون است و من در آن حقی ندارم.» (3).

و چون خواست به لشکر جلودي بپیوندد، حضرت رضا علیه السلام غلام خود، مسافر، را نزد او فرستاد و فرمود: «به او بگوید فردا خارج شو که مغلوب خواهی شد و یاران تو کشته می شوند و اگر گفت: از کجا دانستی بگو: در خواب دیدم.» چون غلام حضرت رضا علیه السلام نزد او آمد و او را از حرکت و قیام نهی نمود، او از علت آن سؤال نمود و غلام گفت که من در خواب چنین دیدم. محمد گفت: «این غلام بدون این که عورت خود را بشوید، خوابیده و چنین دیده است.» اما همان گونه که امام علیه السلام به غلام گفته بود، محمد چون قیام کرد، مغلوب گردید و یاران او کشته شدند. (4).

و چون خود را از خلافت خلع نمود، جلودي او را نزد مأمون فرستاد و چون مأمون او را دید به او اکرام نمود و در کنار خود نشاند و به او احسان نمود و جایزه نیکی به او داد. پس در خراسان ماند و با عموزاده های خود نزد مأمون رفت و آمد می کرد و مأمون بیش از مردم دیگر در حق او احترام می نمود.

تا این که روزی مأمون به خاطر همراه شدن محمد با عده ای از طالبین - که علیه مأمون در سال 200 (ه ق) خروج نموده بودند و به آنان امان داده بود - اظهار کراهت نمود و نامه ای نیز به دست آنان رسید که با محمد بن جعفر نیاید؛ بلکه با عبدالله بن الحسین بیاید. پس آنها این دستور را نپذیرفتند و در خانه های خود نشستند و نزد مأمون نرفتند؛ تا این که نامه ی دیگری آمد که با هر که می خواهید بیاید، پس آنها با محمد بن جعفر می آمدند و با او بازمی گشتند. (5) تا این که روزی چون محمد با همراهان خود بر مأمون وارد شد، حضرت رضا علیه السلام از او دوری نمود و فرمود: «من با خود عهد کرده ام که هرگز با محمد زیر يك سقف قرار نگیرم» عمر بن یزید که در آن مجلس حاضر بود می گوید:

«من پیش خود گفتم که امام علیه السلام همواره امر به احسان و صلح رحم می کند و اکنون به عموی خود بی اعتنایی می نماید! پس حضرت رضا علیه السلام به من توجه نمود و فرمود: این کار نیز احسان و صلح می باشد، زیرا او هر زمانی نزد من می آید از من تعریف می

کند و مردم او را تصدیق می نمایند [و این برای من و او در حکومت مأمون خطرناک خواهد بود]؛ اما اگر نزد منم نیاید و من نزد او نروم، سخنان او درباره ی من پذیرفته نخواهد بود [و رعایت تقیه خواهد شد].» (6).

از معجزات حضرت رضا علیه السلام درباره ی محمد بن جعفر این است که چون او بیمار گردید و به آن حضرت خبر دادند که محمد بیمار گردیده، به گونه ای که چانه ی او را بسته اند. حضرت رضا علیه السلام با عده ای از اصحاب خود به عیادت او آمد و دید محاسن او را بسته اند و برادر او اسحاق و فرزندان او و عده ای از علویین گرد او نشسته و گریه می کنند. حضرت رضا علیه السلام بالای سر او نشست و به او نگاه نمود و تبسم کرد، کسانی که در آن مجلس بودند از آن حضرت گلایه کردند و گفتند: تبسم آن حضرت شماتت به عموی خود می باشد. و چون امام علیه السلام برای نماز خارج گردید و به مسجد رفت. بعضی از اصحاب گفتند: فدای شما شویم چون شما تبسم نمودید ما از اینها چیزهای ناشایسته ای درباره ی شما شنیدیم. حضرت رضا علیه السلام فرمود: من از گریه اسحاق بر او تعجب نمودم، زیرا او قبل از محمد خواهد مرد و محمد برای او گریه خواهد کرد و همان گونه که آن حضرت فرموده بود، محمد بهبودی پیدا کرد و اسحاق از دنیا رفت. (7).

هنگامی که محمد در خراسان ساکن گردید، نفس قدرت طلب او اجازه نمی داد که در مقابل او شخصی مانند مأمون دارای تاج و تخت باشد. او گرچه در واقع زندانی آن شهر و تحت سلطه ی مأمون بود؛ اما نفس او مایل به خضوع و تحمل حاکمیت مأمون نبود. از این رو روزی به او گفتند: غلامان وزیر مأمون «ذی الریاستین» غلامان تو را برای دریافت هیزمی که خریده بودند، کتک زده اند. پس محمد لباس مخصوص خود را پوشید و عصای خود را برگرفت و رجز خواند و گفت: «مرگ برای من بهتر از زندگی با ذلت است. سپس با عده ای از مردم آمد و غلامان وزیر مأمون را کتک زدند و هیزم ها را از آنان پس گرفتند. چون این خبر به مأمون رسید. مأمون به ذوالریاستین گفت: «باید نزد محمد بن جعفر بروی و از او عذرخواهی کنی و غلامان خود را در اختیار او قرار دهی.»

پس ذوالریاستین به طرف محمد حرکت نمود و چون به محمد گفته شد که این وزیر مأمون است که به طرف تو می آید. محمد گفت: «او باید در مقابل من روی زمین بنشیند.» پس دستور داد فرش ها را جمع کردند و تنها برای او بالش و جایگاهی برای نشستن باقی گذاردند. چون ذوالریاستین وارد شد، محمد برای او مجلس خود را آماده نمود؛ اما او روی زمین نشست و از محمد عذرخواهی نمود و غلامان خود را در اختیار او قرار داد.

و چون محمد بن جعفر در خراسان از دنیا رفت، مأمون برای تشییع جنازه ی او حرکت کرد؛ اما هنگامی رسید که جنازه را حرکت داده بودند. پس مأمون پیاده شد و خود را به جنازه رساند و همواره زیر جنازه حرکت نمود تا آن را بر روی زمین گذاردند. پس مأمون جلو رفت و بر او نماز خواند و همراه جنازه رفت تا به قبر رسید و خود داخل قبر رفت و ایستاد تا جنازه را دفن کردند. پس عبدالله الحسین به او دعا کرد و گفت: «یا امیرالمؤمنین، شما خود را به زحمت انداختید، خوب بود سوار می شدید.» مأمون گفت: «این عمل رعایت خویشی و صله ی رحمی بود که از دوستان سال قبل تاکنون قطع شده بود.»

هنگامی که محمد بن جعفر از دنیا رفت، دین زیادی داشت. پس فرزند او اسماعیل بن محمد موقعیت را غنیمت دانست که از مأمون بخواهد دین او را بپردازد. پس به برادر خود که در کنار مأمون ایستاده بود گفت: «خوب است ما درباره ی دین پدر خود با مأمون صحبت کنیم، زیرا فرصتی بهتر از این نیست.» پس مأمون خود شروع به سخن نمود و گفت: «دین او چه قدر است؟» اسماعیل گفت: «بیست و پنج هزار دینار. مأمون گفت: «خداوند دین او را پرداخت نمود، بگوئید بدانم وصی او کیست؟» گفتند: «وصی او یحیی می باشد که در مدینه است.» مأمون گفت: «او در مدینه نیست بلکه در مصر می باشد و ما می دانیم او در مصر است، اما نخواستیم به او خبر دهیم که از



مدینه خارج گردیده است و چون او می دانست ما از خروج او کراهت داریم، ما این خبر را به او ندادیم تا آزرده نشود.» (8).

ص: 1016

---

- 1- ارشاد مفید، ص 286.
- 2- همان.
- 3- بحار الأنوار ج 47 / 246.
- 4- ارشاد، ص 314.
- 5- همان، ص 286.
- 6- بحار الأنوار ج 47 / 246.
- 7- عیون اخبار الرضا علیه السلام، 42، ص 206.
- 8- ارشاد مفید، ص 287.

محمد به دیباج معروف است. از بس زیبا بود که وی را به دیباج تشبیه کرده بودند.

مردی شجاع و پارسا بود.

در ارشاد می نویسد که این محمد در طول عمر خود «سواي ماه رمضان» يك روز روزه می گرفت و روز دیگر روزه دار نبود.

همسرش خدیجه دختر عبدالله محض می گوید:

هر روز که شوهرم جامه ی فاخری به تن می پوشید و از خانه بیرون می رفت، هنگامی که به خانه برمی گشت دیگر آن جامه را بر تن نداشت زیرا آن جامه فاخر را به مستمندان می بخشید.

این محمد روزی يك گوسفند سر می برید و از مهمانانش پذیرائی می کرد.

وی در خلافت مأمون بر ضد حکومت وقت قیام کرد.

عیسی جلوی فرمانده نیروی خلیفه در حجاز وی را دستگیر کرد و به مرو فرستاد.

مأمون خلاف انتظار با محمد که اسیرش بود بی نهایت مهربانی کرد و از اکرام و تعظیم درباره ی وی فرو نگذاشت و او را پهلوی خود نگاه داشت.

محمد بن جعفر معروف به دیباج در خراسان زندگی را بدرود گفت.

### مناظرات امام صادق در توحید

هشام بن حکم می گوید: در مصر زندیقی به نام عبدالملک با کنیه ی ابوعبدالله بود که نام امام صادق علیه السلام به گوش او رسیده بود؛ او چون به مدینه آمد تا با آن حضرت مناظره کند، به او گفتند: امام صادق علیه السلام به مکه رفته است، پس او به مکه آمد و در حالی که ما در طواف خانه ی خدا خدمت آن حضرت بودیم؛ او نیز رسید، پس شانه ی خود را به شانه ی امام صادق علیه السلام زد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: اسم تو چیست؟ او گفت: عبدالملک. فرمود: کنیه ی تو چیست؟ گفت: ابوعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: آن پادشاهی که تو بنده ی او بی کیست؟ آیا او از پادشاهان زمین است یا از پادشاهان آسمان؟ و این که گفتی: پدر عبدالله هستی؛ آیا فرزند تو عبد خدای آسمان است و یا عبد خدای زمین؟ هر چه بگویی محکوم خواهی بود. پس او نتوانست پاسخی بدهد و امام صادق علیه السلام به او فرمود: هنگامی که از طواف فارغ گردیدم نزد من بیا [تا پاسخ کامل تو را بدهم]. چون امام علیه السلام از طواف فارغ گردید، آن زندیق آمد و همانند ما مقابل آن حضرت نشست. پس امام صادق علیه السلام به او فرمود: آیا تو می دانی که زمین بالا و پایینی دارد. گفت: آری. فرمود: آیا تو زیر زمین رفته ای؟ گفت: خیر. فرمود: تو از کجا می دانی که زیر زمین چه چیز موجود است او گفت: من گمان می کنم که زیر زمین چیزی نیست. امام صادق علیه السلام فرمود: این که می گویی گمان می کنم؛ دلیل ناتوانی تو است، برای چه دنبال نمی کنی تا به یقین برسی؟

سپس به او فرمود: آیا به آسمان رفته ای؟ گفت: خیر. امام علیه السلام فرمود: آیا می دانی در آسمان چه چیز وجود دارد؟ گفت: خیر. امام صادق علیه السلام به او فرمود: چقدر سخن تو شگفت انگیز است؛ تو که نه مشرق را دیده ای و نه مغرب را، نه به آسمان رفته ای و نه به داخل زمین، چگونه می گویی گمان می کنم چیزی آنجا نباشد؟ آیا انسان عاقل، چیزی را که نمی داند انکار می نماید؟ مرد زندیق گفت: تاکنون کسی این گونه با من سخن نگفته بود.

امام صادق علیه السلام به او فرمود: پس تو شك داری و نمی دانی که آیا چیزی در آسمان ها و زیر زمین هست و یا نیست؟ مرد زندیق گفت: شاید چنین باشد. امام علیه السلام فرمود: ای مرد، کسی که نادان است و حجتي در دست ندارد؛ نمی تواند با عالم و صاحب دانش سخني بگوید و دلیلی بیاورد. سپس فرمود: «ای برادر مصری، بدان که ما هرگز درباره ی ذات پروردگار خود شکی نداریم. آیا تو به چشم خود خورشید و ماه و روز و شب را می بینی که به سیر خود ادامه می دهند، در حالی که چاره ای جز این ندارند، و اگر می توانستند سیر خود را تغییر می دادند و یا متوقف می شدند، و یا اگر مجبور و مقهور قدرت خدا نبودند باید شب، روز می شد و روز، شب می گردید. به خدا سوگند! ای برادر مصری، آنها مجبور به ادامه سیر خود هستند و کسی که آنان را مجبور نموده صاحب قدرت و عظمت والایی است.» پس مرد زندیق گفت: آری، حقیقتا همین گونه است.

امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای برادر مصری، چیزی که شما نام آن را طبیعت می گذارید و فکر می کنید که او عالم را به وجود آورده، اگر حیات مردم و موجودات به دست اوست؛ چگونه نمی تواند مرده ها را زنده کند و اگر زنده می کند، چگونه نمی تواند بمیراند؟ بنابراین همه ی عالم و موجودات مقهور قدرت الهی هستند. تو می بینی که آسمان در بالا استوار است و زمین در پایین قرار دارد، پس بگو بدانم چگونه آسمان به زمین سقوط نمی کند و زمین واژگون نمی گردد و زمین و اهلس با آسمان ها برخورد نمی کنند؟ پس مرد زندیق [موحد گردید و] گفت: پروردگار جهانیان آنها را نگاه داشته است.

هشام بن حکم می گوید: مرد زندیق با ادله و گفتار امام صادق علیه السلام مسلمان شد و به خدای خود ایمان آورد. و حمران بن اعین به آن حضرت گفت: فدای شما شوم، اگر زنداقه به دست شما ایمان می آورند کفار نیز به دست پدرتان [و جدتان] ایمان آوردند. پس آن زندیق [و منکر خدا] ایمان آورد و به آن حضرت گفت: مرا از شاگردان خود قرار دهید. امام علیه السلام به هشام فرمود: «او را ببر و با تعالیم اسلامی آشنا ساز.» هشام نیز او را تعلیم داد؛ و او معلم شامیان و مصریان گردید و اسلام او نیکو شد و امام صادق علیه السلام از او راضی گردید.

هشام می گوید: زندیق دیگری نزد امام صادق علیه السلام آمد و سؤالاتی از آن حضرت نمود که ما بخش هایی از آن را بیان می کنیم:

1- زندیقی به امام صادق علیه السلام گفت: چگونه مردم خدایی را عبادت می کنند که ندیده اند؟ امام علیه السلام به او فرمود: «قلب ها با نور ایمان، او را می بینند و عقل های بیدار به روشنی او را اثبات می کنند و چشم ها با دیدن نظام عالم وجود و اسرار خلقت و حکمت های آن، او را مشاهده می کنند، سپس پیامبران با معجزات و کتاب های متن آسمانی [عظمت و جلال و قدرت و حکمت و علم] او را معرفی می نمایند و علما [و اولیای الهی] بدون نیاز به دیدن او، با چشم دل عظمت او را مشاهده می نمایند.»

مرد زندیق گفت: آیا او نمی تواند خود را بر مردم ظاهر کند تا او را ببینند و بشناسند و از روی یقین او را بپرستند؟ امام علیه السلام فرمود: درخواست چیزی که محال است پاسخ ندارد.

با توجه به سخنان امام علیه السلام تردیدی نیست که دیدن با چشم، مربوط به جسم است و چون خداوند جسم نیست دیدن او با چشم

محال خواهد بود، و این امر به خاطر نقص در خالق نیست بلکه به علت نقص در مخلوق است.

مرد زندیق گفت: پس شما با چه دلایلی وجود پیامبران و انبیا را اثبات می کنید؟

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که برای ما ثابت شد خالق و آفریننده ای حکیم وجود دارد که به هیچ کدام از مخلوقاتش شباهت ندارد و منزّه است از این که نسبت جسم بودن به او داده شود و دیدن و لمس کرد و مباشرت و تکلم با او امکان ندارد؛ مشخص می شود که چنین خدای حکیمی، فرستادگان و نمایندگان دارد که از جانب او مأمورند انسان را به مصالح و منافع خود آگاه سازند و آنچه مایه ی سعادت و کمال و یا شقاوت و هلاکت اوست را بیان کنند. در حقیقت از طرف خدای حکیم عده ای باید بین مردم بشارت دهند به خوبی ها و انداز دهند از بدی ها باشند و سخن خدا را به آنان ابلاغ کنند، چنین مبلغانی پیامبران و برگزیدگان خدا و حکما و تربیت کنندگان مردم هستند که در خلقت همانند بقیه ی افراد می باشند؛ جز آن که از طرف خداوند تأیید گردیده اند و دارای علم و حکمت و دلایل متقن و معجزاتی همانند زنده کردن مردگان و شفا دادن کور و ابرص [و...] می باشند.

مرد زندیق گفت: پیامبران از چه آفریده شده اند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: از «لا شیء» یعنی از عدم به وجود آمده اند.

مرد زندیق گفت: چگونه چیزی می تواند از «لا شیء» به وجود آید؟ امام علیه السلام فرمود: آفرینش اشیاء از این دو حالت خارج نیست یا از «شیء» آفریده شده اند و یا از «لا شیء»؛ حال اگر آنها از شیء آفریده شده باشند، لازم است که همیشه همراه آن شیء باشند بنابراین آن «شیء» قدیم خواهد بود و قدیم با حادث سازگار نیست، و از آن جایی که قدیم تغییر نمی کند، آن شیء نیز باید دارای جوهر و لون واحد باشد، پس این الوان مختلف و جواهر کثیر از کجا آمده اند و اگر شیء قدیم که چیزهای دیگر از آن به وجود آمده است، زنده باشد مرگ از کجا به وجود آمده؛ و اگر مرده باشد حیات از کجا به وجود آمده است. پس نمی توان گفت که همواره اشیاء از یک موجود زنده ی قدیم و یک موجود مرده ی قدیم آفریده شدند، چرا که از حی و زنده، مرده به وجود نمی آید و آن حی نیز باید همیشه حی و زنده باشد؛ از سویی شیء مرده نیز نمی تواند همیشه قدیم باشد؛ چرا که مرده قدرت و بقا ندارد. [از این رو، خداوند همه چیز را از لا شیء آفریده است].

نگارنده گوید: امام علیه السلام با دلایل عقلانی چنین مسأله ی ظریف و دقیق را با زیباترین بیان روشن نمود. و مقدماتی برای آن بیان کرد که عقل راه فراری از آنها نداشته باشد.

حقا اگر چیزی که اشیای دیگر [از دیدگاه مادیان] از آن به وجود آمده قدیم باشد، [و او خدای آفریننده نباشد] باید که همیشه همراه وجود خداوند چیزی قدیمی باشد که مخلوق او نباشد و اگر کسی بگوید که آن نیز مخلوق خداست، باز این سؤال تکرار می شود که او نیز از چه آفریده شده است؟ علاوه بر این، قدیم نیز نمی تواند حادث باشد و از مرده نیز چیز زنده به وجود نمی آید و از زنده نیز چیز مرده به وجود نمی آید.

از سویی حیات و ممات نمی توانند یک چیز مرکب باشند و اگر آنها را یک چیز مرکب فرض کنیم، همان سخن سابق پیش می آید، چرا که اشیاء زنده نمی توانند هم دارای مرگ و هم حیات باشند و مرگ نیز نمی تواند دارای حیات و بقا باشد تا خداوند اشیاء زنده را از آن خلق نماید، از این رو چاره ای جز این نیست که بگوییم: خداوند اشیاء را از «لا شیء» آفریده است.

سپس مرد زندیق گفت: پس به چه دلیل عده ای می گویند که اشیاء عالم ازلی است یعنی همواره بوده است؟ امام صادق علیه السلام

فرمود: این اعتقاد کسانى است که مدبر عالم و پیامبران و مرسلین را انکام می کنند و سخنان آنان را باطل و کتاب های آسمانی را افسانه می دانند و با عقاید پوچ و گمان های باطل خود دینی تراشیده و آن را پسندیده اند در حالی که حرکت فلک و افلاک هفتگانه آن [یعنی خورشید و انواع حرکت آن] و حرکت زمین و آنچه بر آن قرار دارد و دگرگونی زمان ها و اختلاف حوادث عالم که دارای زیادی و نقصان و مرگ و پیری و فرسودگی است، دلیل حدوث عالم است و انسان ها به ناچار باید اقرار کنند، که عالم، خالق و صانع و مدبری دارد. تا این که فرمود:

آیا نمی بینی که شیرینی تبدیل به ترشی می شود و آب گوارا تبدیل به تلخی می گردد و هر چیز جدید و تازه ای کهنه و فرسوده می شود و همه چیز رو به تغییر و فنا می رود؟ (1).

استدلال امام صادق علیه السلام به دگرگونی زمان ها و حرکت فلک از دقیق ترین استدلال های علمی برای اثبات حدوث عالم است که حتی بسیاری از فلاسفه ی بزرگ هم به آن پی نبرده اند. کما این که فلک - یعنی منظومه ی خورشید - را واحد قرار دادن و سپس آن را به هفت فلک تفسیر نمودن، جز با علوم جدید قابل تطبیق نیست؛ زیرا مقصود از فلک، منظومه ی خورشید است و از طرفی اشاره ی امام علیه السلام به حرکت زمین از جمله اکتشافات علوم جدید است که فلاسفه و علمای هیئت قدیم به آن معتقد نبودند.

ص: 1017

## مناظرات امام صادق با ابن ابی العوجا

امام صادق علیه السلام مناظرات فراوانی با ابن ابی العوجای ملحد داشته که برخی از آنها در زمینه ی توحید بوده است. ابن ابی العوجا که نام اصلی او عبدالکریم می باشد از ملحدین و منکرین ادیان آسمانی و از جمله کسانی بود که به اعتراف خودش، احادیث دروغین را به احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله آمیخته بود، که وضعیت روحی او از مناظرات آینده اش با امام صادق علیه السلام روشن می گردد، او با وجود مناظرات بسیاری که با امام علیه السلام داشت، سرانجام همانند ابن مقفع ملحد در حالت کفر و الحاد کشته شد.

یکی از مناظرات ابن ابی العوجا با امام صادق علیه السلام این است که روزی او و دوستش ابن مقفع در مسجد الحرام نشسته بودند، پس ابن مقفع در حالی که با دست خود به طواف کنندگان اشاره می کرد به ابن ابی العوجا گفت: این مردم را که می بینی، هیچ کدام از آنان را نمی توان انسان نامید مگر آن پیرمرد - یعنی امام صادق علیه السلام - و اما بقیه ی آنان، افرادی اراده و بی منطق همچون حیواناتی هستند [که دور این خانه می گردند].

ابن ابی العوجا به او گفت باید به من ثابت کنی که این پیرمرد همانند آنان نیست، و نمی توان به وی چنین نسبتی داد. ابن مقفع به او گفت: من چیزهایی از او دیده ام که از بقیه ندیده ام. ابن ابی العوجا گفت: باید برویم و با او صحبت کنیم تا سخن تو درباره ی او ثابت شود پس ابن مقفع به او گفت: با او سخن مگو، چرا که می ترسم وی افکار تو را دگرگون کند. ابن ابی العوجا گفت: شاید تو می ترسی به خاطر این رفتارت [یعنی احترام به امام صادق علیه السلام] محکوم شوی! ابن مقفع به او گفت: حال که چنین می گویی، برخیز تا نزد او برویم، لکن مواظب سخنان خود باش و هر سخنی را مطرح مکن، زیرا او تو را محکوم خواهد کرد و دست و پای تو را خواهد بست پس ابن ابی العوجا برخاست و نزد آن حضرت رفت و چون بازگشت به ابن مقفع گفت: وای بر تو! این آقا را نمی توان بشر عادی دانست. او مردی روحانی و معنوی است که اگر بخواهد در قالب انسان ظاهر می شود و اگر بخواهد، می تواند پرواز کند و به عالم دیگری برود. ابن مقفع گفت: مگر او چگونه بود؟ ابن ابی العوجا گفت: من نزد او نشستم و چون تنها شدیم، رو به من کرد و فرمود: اگر اعتقاد کسانی که به دور کعبه می گردند صحیح باشد، که به نظر من صحیح خواهد بود، آنها به سعادت رسیده اند و شما گرفتار عذاب خواهید شد و اگر اعتقاد شما که برای عالم مبدی قایل نیستید صحیح باشد که البته هرگز صحیح نخواهد بود، شما و آنان مساوی خواهید بود و به آنان زبانی نخواهد رسید. پس من گفتم: خدا شما را رحمت کند مگر ما چه می گوئیم و آنان چه می گویند؟ همانا سخن ما و آنان یکی است.

فرمود: چگونه امکان دارد سخن تو و آنان یکی باشد؛ در حالی که آنان به معاد و جهان آخرت و پاداش و جزای اخروی اعتقاد دارند و می گویند آسمان خدایی دارد که آن را خلق کرده است، و شما می گوئید خدایی وجود ندارد و آسمان خراب است و احدی در آن نیست. پس من فرصت را غنیمت شمردم و گفتم: اگر برای آسمان خالق و آفریدگاری است پس چرا او خود را بر مخلوقاتش ظاهر نمی کند و آنان را به عبادت خود دعوت نمی کند، تا احدی درباره ی او شك نداشته باشد؟ و چرا او خود را از مخلوقاتش پنهان کرده و پیامبران و رسولانی را از سوی خود به نزد آنان فرستاده است؟ در حالی که اگر خود مستقیماً با مردم تماس پیدا می کرد، مردم زودتر به او ایمان می آوردند.

پس او به من فرمود: «وای بر تو! چگونه خدا خود را از تو پنهان کرده، در حالی که قدرتش را به تو نشان داده است؛ [مگر جز این است که] او تو را آفرید در حالی که تو وجود نداشتی؛ و تو را به رشد و کمال رسانید بعد از آن که ناتوان و کوچک بودی؛ و به تو نیرو داد بعد از آن که ضعیف بودی؛ و تو را ضعیف نمود بعد از آن که قوی بودی و تو را مریض نمود بعد از آن که سالم بودی؛ و شفا بخشید بعد از آن که مریض بودی؛ و خشنود نمود بعد از آن که خشمناک بودی؛ و خشمناک نمود بعد از آن که خشنود بودی؛ و محزون نمود بعد از آن که شاد بودی؛ و شاد نمود بعد از آن که محزون بودی؛ و تو را محبوب نمود بعد از آن که مبغوض بودی؛ و مبغوض نمود بعد از آن که محبوب

بودی؛ و به تو نیروی عزم و اراده داد بعد از آن که کندي و ناتواني داشتی؛ و ناتوان نمود بعد از آن که توانا و صاحب اراده بودی؛ و علاقه و محبت داد بعد از آن که کراهت داشتی؛ و کراهت داد بعد از آن که رغبت و علاقه داشتی؛ و جرأت و رغبت داد بعد از آن که می ترسیدی؛ و ترساند بعد از آن که علاقه و رغبت داشتی؛ و امیدوار نمود بعد از آن که ناامید بودی؛ و ناامید نمود بعد از آن که امیدوار بودی و به فکر و خاطر تو آورد چیزهایی را که تو فکر نمی کردی. سپس فرمود: «چقدر از حقیقت دور است آنچه که تو به خیال خود به آن معتقد شده ای» سپس همه ی قدرت های پروردگار خود را در وجود من برشمرد و من نتوانستم آن را انکار کنم، به گونه ای که گمان کردم او بر من غالب گشته است. (1).

ابن ابی العوجا روزی بر امام صادق علیه السلام وارد شد و گفت: آیا شما چنین گمان می کنید که خدای متعال همه چیز را آفریده است؟ امام علیه السلام فرمود: آری. ابن ابی العوجا گفت: من نیز می توانم چیزی را خلق کنم. امام علیه السلام فرمود: چگونه خلق می کنی؟ او گفت: من نطفه خود را در رحم می ریزم و صبر می کنم تا آن به انسان کاملی تبدیل شود و در این صورت من او را خلق کرده ام.

امام صادق علیه السلام به او فرمود: آیا کسی که چیزی را خلق می کند، نباید بداند که چه تعداد خلق نموده و مخلوق او چگونه است؟ گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: آیا تو هنگامی که نطفه خود را در رحم می ریزی می دانی او مرد می شود یا زن؟ و آیا می دانی او چقدر عمر خواهد کرد؟ پس ابن ابی العوجا سکوت نمود و چیزی نگفت.

امام علیه السلام این مناظره را با جعده بن درهم نیز داشتند. او نیز مردی گمراه و بدعت گذار بود و به همین علت والی کوفه روز عید قربان او را گشت. ابن شهر آشوب نقل نموده که جعده بن درهم، مقداری آب و خاک در شیشه ای ریخت و پس از مدتی آنها تبدیل به کرم و حیوانات ریز شد به اصحاب خود گفت: من اینها را خلق نمودم، چرا که من اسباب به وجود آمدن این کرم ها را فراهم نمودم. چون این سخن به گوش امام صادق علیه السلام رسید فرمود: اگر او خالق است پس باید بگوید تعداد کرم ها و جنسیت آنها و وزن هر کدام از آنها چقدر و چگونه است و اگر راست می گوید، دستور دهد که آن کرم ها به چیز دیگری تبدیل شوند. پس جعده محکوم گردید و فرار کرد.

ابن ابی العوجا روز دوم نیز نزد امام صادق علیه السلام رفت و در حالی که ساکت بود کنار آن حضرت نشست. پس امام علیه السلام به او فرمود: مثل این که آمده ای سخنان قبل خود را دوباره بازگویی کنی؟ او گفت: ای فرزند رسول خدا، چنین اراده نموده ام. امام علیه السلام فرمود: عجیب است که تو منکر خدا هستی در حالی که شهادت می دهی من فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. ابن ابی العوجا گفت: عادت مرا به چنین سخنی واداشته است. امام علیه السلام به او فرمود: برای چه سخن نمی گویی؟

او گفت: عظمت و بزرگی شما نمی گذارد من سخن بگویم، چرا که من با علما و متکلمین بوده ام و با آنان نیز سخن گفته ام، ولی چنین هیبتی را که در شما احساس می کنم در هیچ کدام از آنان ندیده ام. امام علیه السلام رو به او کرد و فرمود: این چنین است که می گویی، ولی من سؤالی از تو دارم. بگو بدانم آیا تو مخلوق هستی یا خالق؟ ابن ابی العوجا گفت: من خالق هستم. امام علیه السلام فرمود: اگر مخلوق بودی چه ویژگی هایی داشتی؟ او متحیر ماند و پاسخی نداد، سپس با دقت به چوبی که مقابلش بود نگاه کرد و گفت: طویل، عریض، عمیق، قصیر، متحرک و ساکن، سپس گفت: همه ی این صفات نشانه های مخلوق بودن است. پس امام علیه السلام به او فرمود:

اگر نشانه ی مخلوق بودن همین هاست که می گویی پس خود را مخلوق فرض کن و بین آیا نشانه های مخلوق بودن را در خود می یابی یا نه؟ ابن ابی العوجا گفت: شما از من سؤالی پرسیدید که تاکنون کسی چنین سؤالی از من پرسیده و نخواهد پرسید. امام علیه السلام به او فرمود: اگر کسی تاکنون چنین سؤالی را از تو پرسیده است، چه اطمینانی داری که بعد از این هم چنین سؤالی از تو پرسیده نشود؟ از طرفی تو سخنان قبلی خود را مبنی بر این که همه ی چیزها از اول یکسان بوده اند را انکار کرده ای، پس چگونه چیزی را مقدم و چیزی را

مؤخر مي داني؟ آیا مي خواهي بيشتر براي تو توضيح بدهيم؟ پس فرمود: بگو بدانم اگر تو كيسه اي داشته باشي كه حاوي درهم و دينار است و كسي از تو پرسد كه آیا در اين كيسه ديناري هست يا نه؟ و تو در جواب بگويي در اين كيسه ديناري نيست. سپس آن شخص از تو بخواهد كه دينار را برايش توصيف كني، و تو توصيفات دينار را نمي داني؛ آیا صحيح است كه چون صفات دينار را نمي داني، اصل وجود دينار را انكار كني؟ ابن ابي العوجاء گفت: خير.

امام عليه السلام فرمود: عالم از آن كيسه بزرگتر و وسيع تر است و شايد در آن مخلوقاتي باشد كه تو صفات آنان را نمي شناسي و نمي داني چگونه است، آیا مي تواني اصل آنها را انكار كني؟ پس ابن ابي العوجا پاسخي نداد. و بعضي از همراهان او مسلمان شدند؛ ولي او و عده ي ديگري از همراهانش به كفر خود باقي ماندند.

ابن ابي العوجاء روز سوم نيز نزد امام صادق عليه السلام رفت و گفت: من مي خواهم سؤال قبلي خود را دوباره از شما پرسم. امام صادق عليه السلام فرمود: هر سؤالي كه مي خواهي پرس. ابن ابي العوجا گفت: دليل حدوث عالم چيست؟

امام عليه السلام فرمود: من هيچ چيز كوچك و بزرگي را نديدم؛ مگر آن كه اگر چيزي از جنس خودش به آن اضافه شود، آن چيز بزرگ تر خواهد شد و اين دليل زوال و انتقال از حالت اول به حالت ديگر است. حال اگر چيزي قديم باشد، تغيير و تبديلي در آن صورت نمي گيرد و اگر چيزي تغيير و تبديل پيدا كند، امكان فرسودگي و نابودي در آن وجود دارد، و همين تبديل و نابودي دليل حدوث آن است. اين بديهي است كه هرگز صفت ازلي بودن با صفت عدم در يك چيز جمع نمي شود. (يعني چيزي كه از ازل وجود داشته عدم و نابودي در آن راه ندارد).

ابن ابي العوجاء گفت: اگر من پذيرم كه اين دو حالت مختلف در دو زمان، دليل حدوث آن موجود است؛ اين سؤال براي من مطرح مي شود كه اگر اشيا بر حالت صغر خود باقي بمانند، شما حدوث آنها را چگونه اثبات مي كنيد؟ امام صادق عليه السلام فرمود: ما در مورد وضعيت اين عالم با تو سخن مي گويم، حال اگر اين عالم را برداريم و عالم ديگري جاي آن بگذاريم، مسلما استدلال «لا شيء» دلالت روشن تري بر حدوث عالم خواهد بود زيرا فرض تبديل عالم به عالم ديگر، عين معنای حدوث است. و طبق سؤالي كه پرسيدي، تو معتقدي كه عالم قديم است يعني تبديل و تغيير پيدا نمي كند و به حال خود باقي مي ماند، حال ما پاسخ اين سؤالات را همان گونه كه مطرح کرده اي، براي بيان مي كنيم. اگر اشيا بر صغر و كوچكي خود نيز باقي بمانند، باز هم اگر چيزي به چيز ديگري اضافه شود در ذهن انسان ثابت است كه آن چيز بزرگ تر خواهد شد. همين كه چيزي قابل تغيير و تبديل باشد، از صفت قديمي بودن خارج مي شود، چنان كه در مثال نيز ثابت شد و خداوند همه چيز را از «لا شيء» خلق نموده است پس ابن ابي العوجا از سخن باز ماند و سرافكننده گرديد.

طبق سخنان و براهين امام صادق عليه السلام، اگر چيزي از اجزاي اين عالم به چيز ديگري افزوده شود، مسلما آن چيز دوم بزرگ تر خواهد شد و حالت اول خود را از دست خواهد داد و اين نشانه ي حدوث (و مخلوق بودن) است. حتي اگر اين تركيب فرضي باشد، و طبق ادعای ابن ابي العوجاء اشياء بر صغر خود باقي بمانند باز هم اگر چيزي به چيز ديگري اضافه شود و هر کدام از آنها حالت اول خود را از دست مي دهند و افزايش و يا كاستي پيدا مي كنند، و اين از بديهيات چهارگانه است كه اساس علوم رياضي مي باشد، و امام عليه السلام دليل حدوث عالم را مبتني بر واضح ترين بديهيات نمود كه هيچ كس در آن ترديدي نمي كند. حال آن كه قديم، داراي چنين تحولاتي نيست و هرگز تغيير و تبديلي در آن به وجود نمي آيد.

علاوه ي بر اين امام عليه السلام فرضيه ي ابن ابي العوجا - مبني بر اين كه: فرض كنيم چيزي به اشيا افزوده نشود تا دليل حدوث آنها نباشد - را اين گونه پاسخ داد و فرمود: بر اساس اين فرض يعني در فرض عدم تغيير، دليل حدوث در حقيقت جواز تغيير است چرا كه اگر



فرض شود اشیاء عالم به یکدیگر افزوده شوند؛ حالت جدیدی پیدا می کنند و آن دلیل حدوث آنها خواهد بود. و اگر به فرض این عالم را برداریم و عالم دیگری به جای آن قرار دهیم، در آن صورت استدلال حدوث عالم روشن تر خواهد بود (چرا که فرض تغییر و تبدیل عالم به عالم دیگری دلیل حدوث آن است).

این استدلال امام صادق علیه السلام به قدری دقیق و ظریف بود که ابن ابی العوجا با شنیدن آن سکوت نمود و از پاسخ آن عاجز ماند. ابن ابی العوجا پس از این مناظره در سال بعد امام صادق علیه السلام را در مکه ملاقات کرد. و بعضی از شیعیان به آن حضرت گفتند: ابن ابی العوجا مسلمان شده است. امام علیه السلام فرمود: او کورتر از این است که مسلمان شود. ابن ابی العوجا چون امام علیه السلام را دید گفت: سیدی و مولایی، امام علیه السلام فرمود: برای چه به اینجا آمده ای؟ او گفت: طبق عادت و سنت معمول و همچنین برای دیدن وضع این مردم دیوانه به هنگام مراسم حج به اینجا آمده ام.

امام صادق علیه السلام به او فرمود: تو هنوز بر گمراهی و انکار خود باقی مانده ای. و چون او خواست با آن حضرت مباحثه و مجادله کند؛ امام علیه السلام عباي خود را بر سر کشید و فرمود: جدال در حج حرام است. و پس از مراسم حج به او فرمود: اگر اعتقاد تو صحیح باشد که هرگز چنین نخواهد بود ما و تو نجات یافته ایم و اگر اعتقاد ما صحیح باشد که مسلما چنین خواهد بود ما نجات یافته ایم و تو هلاک شده ای. (2).

روزي ابن ابی العوجا درباره ی آیه (کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها) (3) با امام صادق علیه السلام مناظره ای کرد و گفت: در این آیه بیان شده که اهل دوزخ چون پوست های بدنشان سوخته می شود خداوند پوست های جدیدی برای آنها قرار می دهد تا همواره عذاب دوزخ را بچشند سپس گفت: پوست هایی که با آنها گناه کرده اند حقیقتا مستحق عذاب هستند، ولی پوست های جدید برای چه عذاب می شود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: این پوست های جدید را هم می توان همان پوست های قدیمی دانست و هم می توان آنها را پوستی جدید فرض کرد. ابن ابی العوجا گفت: این سخن را به من بفهمانید. امام علیه السلام فرمود: آیا اگر کسی خشتی را بشکند و آب بر آن بریزد تا گل شود و سپس خشت تازه ای از آن تهیه نماید، صحیح است که بگوید این همان است [از نظر ماده] و آن نیست [از نظر هیئت]. ابن ابی العوجا گفت: آری، خدا به شما خیر دهد. (4).

استدلال فوق چیزی است که فلاسفه ی بزرگ از تأمل ها و بحث های طولانی درباره ی عذاب گنهکاران در آتش دوزخ، به آن رسیده اند، و شبهه آکل و مآکول را پاسخ داده اند. آن شبهه این است که اولاً ذرات بدن گنهکار، دائما تغییر می کند و ثانيا جسم انسان خوراک حیوانات می شود و یا تبدیل به گیاه و مواد غذایی می گردد و دیگران از آن استفاده می کنند، و آن اجزایی که با آن معصیت شده، تغییر پیدا می کند.

امام صادق علیه السلام با بیان زیبا و دقیق و ساده ی خود، پاسخ این شبهه را بیان فرمود؛ حال آن که در آن زمان کسی به این گونه مسایل آگاه نبوده است؛ جز امام علیه السلام که علم ایشان از جانب خداوند بوده و همین راز این مسأله است.

ص: 1018

1- کافی ج 1 / 72، کتاب التوحید باب حدوث العالم و اثبات المحدث.

2- توحید صدوق باب حدوث العالم.

3- النساء / 56.



## مناظرات امام صادق با ابوشاکر دیصانی

ابوشاکر دیصانی از منکرین خدا، با امام صادق علیه السلام مناظراتی داشته است؛ و همچنین وی سؤالاتی از هشام بن حکم نموده و هشام پاسخ آنها را از آن حضرت گرفته و برای او نقل کرده است.

ابوشاکر روزی به هشام بن حکم گفت، در قرآن آیه ای بیان شده که مطابق با اعتقاد ماست و آن آیه این است: (و هو الذي في السماء اله و في الأرض اله) (1).

هشام می گوید: من نتوانستم پاسخ او را بدهم، تا این که به حج رفتم و سؤال او را خدمت امام صادق علیه السلام مطرح نمودم. امام علیه السلام فرمود: «این سخن زندیق خبیثی است» سپس فرمود: «هنگامی که بازگشتی از او بپرس، نام تو در کوفه چیست؟ او خواهد گفت: عبدالله. پس دوباره بپرس: نام تو در بصره چیست؟ او باز خواهد گفت: عبدالله. پس به او بگو: پروردگار ما نیز این چنین است نام او در آسمان اله است. و در هر مکان دیگری نیز اله است.» و چون من به عراق بازگشتم و این پاسخ را به ابوشاکر دادم او گفت: «تو این پاسخ را از حجاز آورده ای.» (2).

روزی ابوشاکر از هشام بن حکم پرسید: آیا تو به خدا اعتقاد داری؟ هشام پاسخ داد: آری. ابوشاکر پرسید: خدای خود را قادر می دانی؟ هشام پاسخ داد: آری، ابوشاکر پرسید: آیا او می تواند همه ی دنیا را درون یک تخم مرغ جای دهد، به گونه ای که نه تخم مرغ بزرگ تر و نه دنیا کوچک تر شود؟ هشام گفت: باید به من مهلت بدهی. ابوشاکر گفت: یک سال به تو مهلت می دهم. پس هشام بر مرکب سوار شد و خود را به امام صادق علیه السلام رساند و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله عبدالله دیصانی سؤالی از من پرسیده و جز خدا و شما پاسخ آن را نمی داند. امام صادق علیه السلام فرمود: ای هشام، کدام یک از حواس پنج گانه ی تو از همه کوچک تر است؟ هشام گفت: چشم هایم.

امام علیه السلام فرمود: مقدار بینایی آن چقدر است؟ هشام گفت: به اندازه ی یک عدس یا کمتر. امام علیه السلام فرمود: با چشم هایت به اطراف خویش بنگر و به من بگو چه می بینی؟ هشام گفت: آسمان، زمین، خانه ها، قصرها، بیابان ها، کوه ها و نهرها را می بینم. امام صادق علیه السلام فرمود: آن خدایی که می تواند آنچه را تو دیدی در درون یک عدس و کمتر از آن قرار دهد؛ می تواند همه ی دنیا را درون تخم مرغ جای دهد؛ به گونه ای که نه تخم مرغ بزرگ تر و نه دنیا کوچک تر می شود. پس هشام خود را در آغوش امام صادق علیه السلام انداخت و صورت و دست و پای آن حضرت را بوسید و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، پاسخ شما کافی است. و سپس به خانه ی خود بازگشت.

[نگارنده گوید:] چنین پاسخی به منظور اقتناع و توجیه ظاهری مدعی بیان شده و حضرت صادق علیه السلام دلیل برهانی آن را بیان نکرده است. دلایل برهانی چنین سؤالاتی این است که این عمل محال و انجام شدنی نیست؛ همان گونه که اموری چون وجود شریک برای خداوند و اجتماع نقیضین و ضدین محال است. این به علت ضعف در قدرت خداوند نیست؛ بلکه ضعف در مقدر است. چرا که قدرت بر چیزی تعلق می گیرد که امکان وجود خارجی داشته باشد. و این کاملاً واضح است. و شاید امام علیه السلام می دانسته که اگر این گونه به دیصانی پاسخ دهد یا قانع نمی شود و یا نمی فهمد.

و روایت شده که همین سؤال را از امیرالمؤمنین نیز پرسیدند و آن حضرت فرمود: «به خداوند نمی توان نسبت عجز و ناتوانی داد و آنچه تو سؤال کردی امکان وجود ندارد.» و در حقیقت پاسخ صحیح همین است.

سپس دیصانی نزد هشام آمد و هشام به او گفت: اگر برای گرفتن پاسخ آمده ای، پاسخ تو این است. دیصانی گفت: من برای گرفتن پاسخ نیامده ام، بلکه برای سلام کردن به نزد تو آمده ام. پس دیصانی از نزد هشام خارج شد و به در خانه امام صادق علیه السلام رفت و اجازه ی ورود خواست و چون وارد شد گفت: «ای جعفر بن محمد، مرا به پروردگار خود راهنمایی کن». امام صادق علیه السلام فرمود: نام تو چیست؟ او جواب نداد و از خانه امام خارج شد. اصحاب امام به او گفتند: برای چه نام خود را نبردی. دیصانی گفت: اگر می گفتم: نام من عبدالله است، او می پرسید: آن خدایی که تو بنده ی او هستی کیست؟ به او گفتند: بازگرد و بخواه که تو را از معبود خویش آگاه سازد؛ بدون آن که از نام تو سؤال کند.

پس دیصانی به خانه امام علیه السلام بازگشت و گفت: مرا به پروردگارم راهنمایی کنید و از نام من سؤال نفرمایید. امام صادق علیه السلام فرمود: بنشین و چون نشست، در آن مجلس کودکی بود که تخم مرغی در دست داشت و با آن بازی می کرد. پس امام صادق علیه السلام به دیصانی فرمود: ای دیصانی، چنان که می بینی این تخم مرغ، بسته است و پوسته ی غلیظی بر روی آن قرار گرفته و زیر این پوسته ی غلیظ و محکم، پوسته ی رقیق و نازکی قرار دارد و درون پوسته ی رقیق، دو مایع روان نقره ای و طلایی وجود دارد؛ که هیچ کدام داخل دیگری نمی شوند و همان گونه که می دانی نه کسی از آن خارج شده که خبر از سلامت آن بدهد و نه کسی در آن داخل شده که خبر از فساد آن بدهد. و معلوم نیست آیا برای پیدایش جوجه نر آفریده شده و یا برای پیدایش جوجه ماده. از این تخم مرغ انواع طاووس ها [و جوجه های گوناگون دیگر] بیرون می آید؛ آیا فکر نمی کنی که برای این آفرینش مدبری [حکیم] لازم است؟ ابوشاکر دیصانی چیزی نگفت و سر به زیر انداخت و پس از اندکی تأمل، رو به آن حضرت کرد و گفت:

«أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له و أن محمدا عبده و رسوله، و أنك امام و حجة من الله علي خلقه، و أنا نائب مما كنت فيه»؛ یعنی شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و او شریکی ندارد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست و تو امام و حجت خدا بر مردم هستی و من از اعمال گذشته خود توبه می کنم.

ص: 1019

1- زخرف / 84.

2- کافی ج 1 / 125، باب الحركة و الانتقال.

## مناظره امام صادق با طبیب هندی

روزي امام صادق عليه السلام در مجلس منصور حضور داشت و طبيبي از هند كتاب خود را براي منصور مي خواند و امام عليه السلام به سخنان او گوش مي داد و چون آن طبیب از سخنان خود فارغ گرديد رو به امام صادق عليه السلام کرد و گفت: آیا شما مایلید که من اندکی از این قوانین طبي را در اختیار شما بگذارم؟ امام صادق عليه السلام فرمود: خیر، آنچه از طب نزد من می باشد بهتر است از آنچه که تو می دانی. طبیب هندی گفت: شما از طب چه می دانید؟ امام عليه السلام فرمود: من طب گرم را به سردی و طب سرد را به گرمی و طب رطب را به یابس و یابس را به رطب معالجه می نمایم. و همه ی امور را به خدا وامی گذارم [یعنی شفا را از خدا می خواهم] و به آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده، عمل می کنم. سپس فرمود: بدان که پر کردن معده، سبب هر دردی است و پرهیز [از پرخوری] داروی هر دردی است و بدن را باید به آنچه عادت نموده، تأمین نمود.

مرد طبیب گفت: مگر طب جز این است؟ امام صادق عليه السلام فرمود: آیا فکر می کنی که من این سخنان را از کتاب های طب برگرفته ام؟ طبیب گفت: آری. امام عليه السلام فرمود: به خدا سوگند! آنچه که بیان کردم جز از جانب خداوند نبود. سپس فرمود: آیا تو داناتر به طب هستی یا من؟ طبیب هندی گفت: البته من. امام صادق عليه السلام فرمود: پس من می خواهم از تو سؤالی بپرسم. طبیب هندی گفت: بپرس.

امام عليه السلام فرمود: بگو بدانم آیا تو اجزاء مغز و جایگاه هر کدام از آنها را می دانی؟ طبیب گفت: نمی دانم. امام عليه السلام فرمود: آیا می دانی برای چه موها روی سر قرار گرفته؟ گفت: نمی دانم. فرمود: آیا می دانی برای چه پیشانی خالی از مو می باشد؟ گفت: نمی دانم.

فرمود: آیامی دانی خط های روی پیشانی برای چیست؟ [و نشانه ی چیست؟] گفت: نمی دانم. فرمود: آیا می دانی برای چه ابروها بالای چشم قرار گرفته است؟ گفت: نمی دانم. فرمود: آیا می دانی برای چه چشم ها به شکل بادام می باشد؟ گفت: نمی دانم. فرمود: آیا می دانی برای چه بینی بین دو چشم قرار دارد؟ گفت: نمی دانم. فرمود: آیا می دانی برای چه سوراخ های بینی در پایین قرار گرفته؟ گفت: نمی دانم. فرمود: آیا می دانی برای چه شارب و لب بالای دهان قرار دارد؟ گفت: نمی دانم. فرمود: آیا می دانی برای چه دندان های جلو برنده؛ و دندان های آخر پهن؛ و دندان های نیش بلند است؟ گفت: نمی دانم. فرمود: آیا می دانی برای چه به مردها محاسن و ریش داده شده؟ گفت نمی دانم. فرمود: آیا می دانی برای چه کف دست ها مو ندارد؟ گفت: نمی دانم. فرمود: آیا می دانی برای چه مو و ناخن دارای روح و حیات نیست؟ گفت: نمی دانم. فرمود: آیا می دانی برای چه قلب مانند دانه ی صنوبر گرد و دراز است؟ گفت: نمی دانم. فرمود: آیا می دانی برای چه ریه دو قسمت است و هر قسمت در جایگاه خود حرکت می کند؟ گفت: نمی دانم. فرمود: آیا می دانی برای چه کبد محدب [و دارای برآمدگی] می باشد؟ گفت: نمی دانم. فرمود: آیا می دانی برای چه کلیه مانند دانه ی لوبیا می باشد؟ گفت: نمی دانم. فرمود: آیا می دانی برای چه زانوها به عقب بسته می شود؟ گفت: نمی دانم. فرمود: آیا می دانی برای چه کف پاها صاف و یکنواخت نیست و میان آنها گودی دارد؟ گفت: نمی دانم. امام صادق عليه السلام فرمود: من این اسرار را می دانم. طبیب هندی گفت: پس همه ی این اسرار را برای من بازگو کن.

امام صادق عليه السلام فرمود: سر دارای قسمت های مختلفی است که روابط فراوان و پیچیده ای بین اجزای آن وجود دارد. این در حالی است که اگر در چیز مجوف فضایی خالی وجود داشت دچار درد و بیماری فراوانی می شد، ولی چون دارای بخش های گوناگونی است، کمتر دچار بیماری می شود. و خداوند روی سر را با مو پوشاند، تا به وسیله آن چربی به مغز برسد و بخار سر از اطراف آن خارج شود؛ موها، جلوی سرما و گرما را بگیرد.

و خداوند پیشانی را بدون موقرار داد تا نور به چشم ها برسد؛ و در پیشانی خطوطی قرار داد تا عرقی که از سر پایین می آید، داخل چشم نشود و انسان بتواند با دست عرق پیشانی اش را بگیرد؛ در حقیقت این خطوط و گودی های پیشانی همانند نهرها روی زمین است که آب را به خود جذب می کند.

و خداوند ابروها را بالای چشم قرار داد؛ تا نور بیش از اندازه به چشم وارد نشود. همان گونه که اگر کسی در برابر نور شدید قرار گیرد، دست خود را جلوی آن می گیرد تا نور بیش از اندازه به چشم هایش نرسد.

و خداوند بینی را بین دو چشم قرار داد تا نور به طور یکسان به چشم ها وارد شود. و خداوند چشم را مانند بادام قرار داد تا دارو به وسیله میل در آن وارد شود و درد آن برطرف گردد؛ و اگر چشم به شکل مربع و یا مدور [و گرد] می بود، دارو به وسیله میل در آن وارد نمی شد و درد آن برطرف نمی گردید.

و خداوند سوراخ های بینی را به طرف پایین قرار داد تا مواد زاید از آنها خارج شود و بوی خوش به مشام برسد؛ ولی اگر سوراخ های بینی به طرف بالا می بود، هرگز مواد زاید [و چرک ها] از آنها خارج نمی شد و بوی خوش به مشام نمی رسید.

و خداوند لب و شارب را بالای دهان قرار داد تا مواد زایدی از بینی خارج می شود بلافاصله وارد دهان نشود. و شخص بتواند آن را برطرف سازد؛ بدون این که مواد زاید با آب و غذا آمیخته شود.

و برای مردها ریش و محاسن قرار داد تا به وسیله آن، مرد از زن شناخته شود و نیاز به کشف عورت نباشد. و خداوند دندان های جلو را برنده قرار داد، تا انسان بتواند بعضی از چیزها را به دهان بگیرد؛ و دندان های آخر را پهن قرار داد تا بتواند غذا را به وسیله آنها بجود و آسیاب کند؛ و دندان های کناری [و نیشی] را بلند قرار داد تا تکیه گاه دندان های پیش و عقب باشد؛ همانند ستونی که در ساختمان قرار می دهند.

و خداوند بر کف دست ها موقرار نداد، تا انسان بتواند به وسیله آنها چیزها را لمس کند و در غیر این صورت انسان نمی توانست چیزی را لمس کند.

و خداوند در مو و ناخن حیات قرار نداد، چرا که آنها رشد می کنند و لازم است که کوتاه شوند؛ و اگر مو و ناخن حیات داشت، کوتاه کردن آن با درد و الم بسیاری همراه بود؛ و اگر کوتاه نمی شد بسیار زشت ناهماهنگ با بقیه ی اعضای بدن می بود.

و خداوند قلب را مانند دانه ی صنوبر وارونه ای [که گرد و بلند است] آفرید و سر آن را باریک قرار داد تا داخل ریه شود و به این صورت قلب خنک گردد و به سبب حرارت خود به بینی آزار نرساند.

و خداوند ریه را در دو بخش مجزا آفرید تا قلب بین آن دو بخش قرار گیرد و به سبب تنفس، قلب خنک گردد.

و خداوند کبد [جگر] را به شکل محدب [و دارای برآمدگی] آفرید و آن را روی معده قرار داد تا با سنگینی بر معده به آن فشار وارد کند و در نتیجه بخار آن خارج گردد.

و خداوند کلیه ها [قلوه ها] را مانند دانه ی لوبیایی آفرید تا منی بر همه ی نقاط آن ریخته شود و به همه جای آن برسد. با توجه به این نکته

که منی از ستون فقرات به کلیه ها منتقل می شود و کلیه ها مانند کرمی که منقبض و منبسط می شود منی را در چند نوبت همانند بندقه کمان به مئانه می پاشانند در نتیجه اگر کلیه به صورت مربع یا مدور باشد؛ منی به همه ی نقاط آن نمی رسد و با خارج شدن آن، لذتی حاصل نمی شود.

و خداوند زانوها را به گونه ای آفرید که بتوانند به طرف پشت خم شوند با توجه به این که انسان به جلو حرکت می کند این امر سبب اعتدال حرکت پاها می شود؛ و در غیر این صورت انسان به رو می افتاد.

و خداوند کف پا را گود قرار داده تا به وسیله ی آن راه رفتن آسان شود و از افتادن جلوگیری شود؛ و اگر سر تا سر کف پا همانند سنگ آسیاب صاف و یک دست بود و کاملاً روی زمین قرار می گرفت، راه رفتن سخت دشوار می شد و انسان همواره به زمین می افتاد و برخاستن و دوباره راه رفتن برای او دشوار می بود.

طیب هندی گفت: شما این علوم را از کجا آموخته ای؟ امام صادق علیه السلام فرمود: از پدرم، و پدرم از پدراش و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل و جبرئیل از پروردگار عالم (جل جلاله) که این ابدان و ارواح را آفریده است. طیب هندی گفت: راست می گویند و من شهادت می دهم به یگانگی خداوند و این که حضرت محمد، بنده و رسول اوست و شما نیز اعلم اهل زمان خود هستید. (1).

ص: 1020

سفیان ثوری [صوفی] نزد امام صادق علیه السلام رفت، و دید که آن حضرت لباس سفیدی پوشیده، پس به آن حضرت گفت: این لباس در شأن شما نیست. امام علیه السلام به او فرمود: اگر می خواهی بر طریقه ی دین و سنت الهی بمانی و از بدعت گزاران مباحی، به سخن من گوش کن که برای دنیا و آخرت تو نیکو خواهد بود. سپس فرمود: بدان که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان فقر و کمبود امکانات زندگی می کرد. اما اکنون که نعمت های خداوند فراوان شده، سزاوارتر است که صالحان و مؤمنان از این نعمت ها استفاده کنند، نه منافقان و کافران. پس تو برای چه استفاده کردن از نعمت های الهی را منع می کنی؟ به خدا سوگند! من از هنگامی که حقیقت را یافتم و در آن تأمل نمودم، این شیوه زندگی را به حق یافتم؛ و هیچ روز و شبی بر من نگذشته مگر این که حق واجب که در مال من بوده است را ادا کرده ام.

همچنین عده ی دیگری از زاهد نمایان که مردم را به کهنه پوشی دعوت می کردند، نزد آن حضرت آمدند و گفتند: بزرگ ما [سفیان ثوری] مقهور سخنان شما شد و نتوانست دلیل قانع کننده ای برای شما بیاورد. امام علیه السلام فرمود: اگر شما دلیل روشنی دارید بیاورید، پس آنها گفتند: دلیل ما از کتاب خدا می باشد، امام فرمود: از قرآن هر چه می خواهید بیاورید، چرا که حقانیت آن بر همگان مسلم است. پس آنها گفتند: خداوند از حالات بعضی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر می دهد و می فرماید: (و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصة (1)) یعنی: «دیگران را بر خود مقدم می دارند گر چه خود در سختی و فقر به سر می برند.»

و پس از آن می فرماید: (و من یوق شح نفسه فأولئك هم المفلحون) (2) یعنی: «کسانی که بخل را از خود دور می نمایند حقیقتاً رستگار هستند.»

و در آیه ی دیگر می فرماید: (و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و أسیراً) (3) یعنی «آنان غذای خود را که به شدت به آن نیاز دارند به فقیر و یتیم و اسیر می دهند» و ما به همین چند آیه بسنده می کنیم، بعضی دیگر از آنان گفتند: ما دیده ایم که شما از غذاهای طیب و نیکو پرهیز می کنید و در عین حال به مردم می گوید تا حقوق واجب اموال خود را بپردازند تا شما از آنها استفاده کنید.

امام صادق علیه السلام به آنان فرمود: از این سخنان بیهوده بگذرید و به من بگویید بدانم، آیا شما دانش کاملی نسبت به آیات ناسخ، منسوخ، محکم و متشابه قرآن دارید؟ چرا که افراد بسیاری به دلیل بی اطلاعی از این آیات، به گمراهی کشیده شده اند؟ آنان گفتند: ما این آیات را نمی دانیم. امام علیه السلام فرمود: علاوه بر این که نسبت به این آیات آگاهی کاملی ندارید، نسبت به سخنان رسول صلی الله علیه و آله نیز درک درستی نداشته اید، به همین دلیل چنین ادعایی را می کنید.

سپس فرمود: و اما آیه ی شریفه ی: (و من یوق شح نفسه...) الی قوله: (و من یوق شح نفسه...) که خداوند در آن خبر از عمل نیک عده ای داده در حالی که این عمل بر آنان واجب نبوده، خداوند خلاف این عمل را به آنان توصیه کرده است [چنان که فرموده است: (و الذین اذا أنفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا)] (4) نهی خداوند از ایشار کردن در چنین شرایطی، نهی رحمت است، و حقیقت این است که خداوند پاداش انفاق آنها را خواهد داد یعنی خداوند نمی خواسته آنان به خود و خانواده ی خود که بعضی از آنها صغیر و ضعیف و خردسال، و پیرمرد و یا پیرزن بودند و طاقت و صبر کمی داشتند سختی و فشاری وارد کنند. یعنی در وضعیتی که من یک قرص نان بیشتر ندارم شایسته نیست که آن را به فقیر بدهم و عیال من از گرسنگی هلاک شوند. از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر کسی مالک پنج دانه خرما و یا پنج قرص نان و یا پنج دینار و یا درهم باشد و بخواهد آن را مصرف کند قبل از هر چیز پدر و مادر او سزاوار آن هستند و سپس خود او و فرزندانش و بعد خویشان فقیر او و بعد از آن همسایگان فقیر او و در نهایت در راه خدا به مصارف خیر برساند که پاداش بیشتری



خواهد داشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی کسی که هنگام مرگش مال او تنها پنج یا شش غلام بود و او آنها را آزاد کرد، در حالی که فرزندان خردسالی داشت فرمود: اگر زودتر به من خبر داده بودید اجازه نمی دادم که او را در قبرستان مسلمانان دفن کنید. چرا که اموال خود را انفاق نموده و فرزندان خویش را محتاج دیگران کرده است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای انفاق به ترتیب از نان خورهای خود شروع کن.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: این همان چیزی است که برخلاف گفته ی شما، خداوند عزیز و حکیم نازل کرده است؛ چنان که می فرماید: (و الذین اذا أنفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما) (5)؛ یعنی «بندگان خدای رحمان کسانی هستند که... در انفاق و مصرف زیاده روی نمی کنند و بر خود سخت نمی گیرند بلکه معتدل هستند.» یعنی [اول واجب النفقه خویش را تأمین می کنند و سپس به دیگران می دهند].

سپس فرمود: آیا نمی بینید خداوند در قرآن برخلاف آنچه شما می گوید، امر کرده و سخنان شما را اسراف می داند و در چندین آیه از آیات قرآن می فرماید: (انه لا یحب المفسرین) (6) و مردم را از اسراف در انفاق و از سخت گیری بر خود و خانواده ی خود نهی کرده است؛ و همچنین می فرماید: هر مسلمانی باید در انفاق میانه رو باشد و نباید همه ی دارایی خود را انفاق کند. و سپس از خدا طلب روزی کند. که در این صورت دعای او مستجاب نخواهد شد. چنان که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: دعای چند دسته از امت من مستجاب نخواهد شد:

1- کسی که به پدر و مادر خود نفرین کند؛ 2- کسی که مال خود را به دیگری بدهد و امضا و شهادتی بر آن نگیرد و چون مال او را ندهند بر آنان نفرین کند؛ 3- کسی که به همسر خود نفرین کند در حالی که خداوند اختیار طلاق را به دست او داده است؛ 4- کسی که در خانه خود بنشیند و بگوید خدایا! روزی مرا برسان و دنبال کار و تلاش نرود، پس خداوند به او گوید: بنده ی من مگر من دستور تلاش و طلب روزی را به تو ندادم و بدنی سالم به تو عطا ننموده ام و برای تو عذری در طلب روزی باقی نگذازدم و آیا به تو نگفتم که بار زندگی خود را به دوش اهل خود قرار مده، پس اکنون اگر بخواهم دعای تو را مستجاب می کنم و اگر بخواهم بر تو سخت می گیرم و برای تو عذری نخواهد بود؛ 5- کسی که خداوند مال فراوانی به او داده و او رعایت اقتصاد را نکرده و همه را تباه نموده و رو به خدا آورده گوید: خدایا! به من روزی بده، پس خداوند به او می فرماید: آیا من به تو روزی فراوان ندادم و به تو نگفتم که رعایت اقتصاد و میانه روی را از دست مده و از اسراف و زیاده روی در مصرف و از بین بردن مال پرهیز کن و تو رعایت اقتصاد و اعتدال را نکردی؟؛ 6- کسی که برای جدایی از خویشان و قطع رحم دعا کند.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به پیامبر خود، تعلیم داد که چگونه انفاق کند و علت آن این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری طلا داشت و نمی پسندید که شب را صبح کند در حالی که آن طلاها نزد او باشد، پس همه را انفاق نمود و چون صبح شد سائلی آمد و از او درخواست کمک کرد و چون آن حضرت چیزی برای بخشش نداشت، سائل او را ملامت کرد. و از آن جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله مردی رقیق القلب و رحیم بود از این مسئله سخت اندوهگین شد و خداوند پیامبر را به این شکل تأدیب نمود و آیه شریفه ی: (و لا تجعل یدک مغلوله الی عنقک و لا تبسطها کل البسط فتعبد ملوما محسورا) (7) را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل فرمود که در آن به پیامبر گفته می شود که: «مردم ممکن است از تو سؤالی بکنند و عذر تو را نپذیرند» و اگر هر چه داری یکجا در راه خدا بدهی دست خالی می مانی [و مورد حسرت و ملامت واقع خواهی شد].

این سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که قرآن آنها را تصدیق می نماید و قرآن را نیز اهل آن از مؤمنین [یعنی ائمه معصومین علیهم السلام] و پس از آنان کسانی که شما آنان را می شناسید مانند سلمان و ابوذر رضی الله عنه آن را تصدیق نموده و به آن عمل کرده اند. اما سلمان: هنگامی که سهم خود را از بیت المال می گرفت خرج یکسال خود را از آن جدا می کرد تا سال آینده برسد و باز سهم خود را از بیت المال بگیرد. از او پرسیدند: ای سلمان، تو با زهدی که داری در حالی که نمی دانی امروز و فردا زنده هستی یا نه چگونه نفقه یک سال خود را ذخیره می کنی. سلمان در جواب گفت: چرا شما احتمال مردن من را در نظر می گیرید؟ حال آن که امکان زنده بودنم نیز هست. سپس گفت: ای نادان ها، مگر نمی دانید اگر انسان مالی که معاش او را تأمین می کند، ذخیره نکند نفس او همیشه در اضطراب است، و من چون معاش خود را تأمین می کنم اطمینان خاطر می یابم.

و اما ابوذر رحمه الله که شتران و گوسفندانی داشت و بعضی از آنها را ذبح می کرد و از گوشت آنها استفاده می نمود و گاهی نیز از شیرشان استفاده می کرد، و اگر میهمانی بر او وارد می شد و یا می دید که همسایگان او فقیر هستند به اندازه نیاز، شتر و یا گوسفندی را ذبح می نمود و بین آنان تقسیم می کرد و خود نیز به اندازه یکی از آنان برمی داشت و خود را بر آنان ترجیح نمی داد و این در حالی است که آنان زاهدترین افراد زمان خود بودند، و سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیده و به آن عمل می کردند ولی آنها هرگز تمام دارایی خود را انفاق نمی کردند، در حالی که شما، مردم را به چنین کاری امر می کنید.

سپس فرمود: بدانید که پدرم از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد که آن حضرت روزی فرمود: من از هیچ چیزی به اندازه ی احوال مؤمن در دنیا تعجب نکردم چرا که اگر بدن او را با مقرض جدا کنند خیر او خواهد بود و اگر مالک مشرق و مغرب شود نیز خیر او خواهد بود و هر چه برای او مقدر شود خیر او خواهد بود.

سپس امام صادق علیه السلام به آنان فرمود: ای کاش می دانستم که آنچه امروز برای شما گفتم کافی خواهد بود یا باید بیشتر بگویم؟ آیا نمی دانید که خداوند در هنگام جنگ قبل از هر چیزی، بر مؤمنان واجب ساخت که هر کدام از آنان در مقابل ده نفر از مشرکین قرار گیرند و فرار نکنند، و اگر کسی در آن روز پشت به دشمن کند و از جبهه فرار کند، جایگاه خود را در آتش دوزخ فراهم نموده است، و سپس خداوند به آنان ترحم نمود و واجب کرد که هر کدام از مؤمنان فقط در مقابل دو تن از مشرکین قرار گیرد و فرار نکند، و این رحمت خداوند نسبت به مؤمنان بود که اگر سربازان مشرکین بیش از دو برابر مؤمنان باشند فرار کردن برای آنان جایز است.

هنگامی که مسلمانان از مکه به مدینه هجرت نمودند، در ابتدای ورود به مدینه نه خانه ای داشتند و نه غذایی، پس ایثار اهل مدینه نسبت به آنان در آن شرایط لازم به نظر می رسید. ولی هنگامی که نیازهای لازم مهاجرین تأمین شد ایثار به عنوان یک تکلیف از دوش انصار برداشته شد.

و سخن امام صادق علیه السلام در مورد مقاومت یک نفر از مسلمانان در مقابل ده نفر از مشرکان مربوط به جنگ های صدر اسلام بود که تعداد مسلمانان کمتر از مشرکان بود. ولی با گذشت زمان که تعداد مسلمانان بیشتر و بیشتر شد این تکلیف ساقط شد.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: آیا اگر قضات حکم کنند که مرد باید نفقه ی همسر خود را پردازد؛ و همسر او که زاهد است بگوید: من چیزی برای پرداخت نفقه ندارم. آیا حکم قضات ظالمانه است، حال اگر بگویند حکم آنان ظالمانه است، خلاف حق گفته اید و در حق مسلمانان ظلم کرده اید و اگر بگویند قضات به حق حکم کرده اند، باز هم با اعتقاد شما سازگار نیست و محکوم شده اید. همچنین در مورد حکم قضات نسبت به کسی که زمان مرگش فرا رسیده و بیش از ثلث اموالش را وصیت کرده است. در صورتی که قضات مقدار بیش از ثلث اموال را امضا نمی کنند، این هم برخلاف اعتقاد شما باشد.

امام صادق علیه السلام سپس به آنان فرمود: آیا اگر همه ی مردم طبق گفته ی شما [این گونه] زاهد باشند و نیازی به دیگران نداشته باشند، پس مردم کفاره ی قسم ها و نذرها و همچنین زکات طلا- و نقره و خرما و کشمش و شتر و گاو و گوسفند و امثال اینها را به چه کسانی بپردازند؟ در حالی که شما می گوئید: سزاوار نیست کسی برای خود چیزی ذخیره کند و باید هر چه دارد در راه خدا بدهد حتی اگر فقیر و تهی دست شود.

سپس فرمود: شما چه اعتقاد زشتی دارید و مردم را نیز به آن واداشته اید. و این اعتقاد نادرست شما به خاطر جهل و نادانی شما نسبت به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است و همچنین بی اطلاعی از احادیثی که کتاب خدا شاهد صدق آنهاست. در حقیقت شما به قرآن، و ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه و امر و نهی آن نادان هستید.

تا این که فرمود: شما درباره ی حضرت سلیمان بن داود علیهما السلام چه می گوئید، او از خدای خود سلطنتی را درخواست کرد که احدی بعد از او سزاوار آن نباشد و خداوند چنین سلطنتی را به او عطا فرمود؛ در حالی که در تمام دوران سلطنتش سخن حق می گفت و به آن عمل می کرد. و نه تنها خداوند بلکه همه ی مؤمنان از او راضی بودند. همچنین قبل از حضرت سلیمان، حضرت داوود نیز ملک و سلطنت وسیعی داشت. یوسف علیه السلام نیز به پادشاه مصر گفت: «اجعلنی علی خزائن الأرض انی حفیظ علیم» (8) او کشور مصر تا یمن و اطراف آن را در اختیار گرفت و مردمان گرسنه که از قحطی رنج می بردند، نزد او می آمدند و او سخن حق می گفت و به آن عمل می کرد و همه از او راضی بودند و احدی او را بر چنین عملی سرزنش نکرد.

سپس به آنان فرمود: شما به دستوراتی که خداوند برای مؤمنان تعیین نموده، عمل کنید و به امر و نهی خداوند بسنده نمایید و چیزی که بر شما مشتبه است و به آن علم ندارید را کنار بگذارید. و هر دانشی را به اهلش واگذار کنید تا نزد خداوند مأجور و معذور باشید و برای قرب به درگاه الهی و دوری از جهالت بکوشید تا ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه و حلال و حرام خدا را بشناسید، و جهالت را به اهلش واگذار کنید چرا که اهل آن زیاد و اهل علم و دانش کم هستند و خداوند در قرآن می فرماید: (و فوق کل ذی علم علیم) (9) سپس به آنان فرمود:

انسان در جهالت و گمراهی قرار نمی گیرد، مگر به علت تکیه نمودن به آراء و افکار بشری و دوری از مراجعه به کتاب خدا و سخنان عترت رسول الله صلی الله علیه و آله که عالم به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله می باشند. بنابراین ما وظیفه ای جز اطاعت از خدا و رسول و عترت رسول الله صلی الله علیه و آله نداریم.

ص: 1021

1- خصاصه؛ یعنی فقر و تنگدستی.

2- الحشر / 9.

3- دهر / 8.

4- فرقان / 67.

5- فرقان / 67.

6- انعام / 141.

7- بنی اسرائیل / 29. محسور به معنای دست خالی بودن و نداشتن مال است.

8- يوسف / 55.

9- يوسف / 76.

ترديدی نيست که اگر انسان ها به خود تکیه کنند و به اهل علم و دانش حقیقی مراجعه نمایند در بیابانی از جهل و نادانی سرگردان خواهند شد، در حالی که پیش خود گمان می کنند که به معارف دین آگاه هستند و هدایت یافته اند. حال اگر علما و دانشمندان نیز فریفته ی علم و دانش اندک خود باشند و به صاحبان حقیقی علوم که همان پیامبران و ائمه علیهم السلام هستند. مراجعه نکنند؛ دیگر از مردم عادی چه انتظاری می توان داشت؟!

شگفت آور است حال کسی که در جهل و نادانی به سر می برد؛ و ادعای علم و دانش می کند. برای نمونه مناظره ی امام صادق علیه السلام با فرد نادانی که ادعای علم و دانش می کرد را بیان می کنیم.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «یکی از کسانی که خود را عالم می دانست و به خویش مغرور گشته بود مردی بود که عامه ی مردم او را تعظیم و تکریم می نمودند؛ و من تصمیم گرفتم به گونه ای که مرا نشناسد با او ملاقات کنم. پس روزی مردم گرد او جمع شدند و او مشغول گفتگویی با آنان و عوام فریبی بود، هنگامی که از مردم جدا شد و به راه خود رفت، من هم به دنبال او رفتم. ناگهان دیدم به دکان خبازی رسید، و خباز را غافل نمود و دو قرص نان از دکان او دزدید؛ بسیار تعجب کردم و پیش خود گفتم: شاید معامله ای در کار بوده؛ ولی باز با خود گفتم اگر معامله بوده برای چه مخفیانه و به صورت سرقت انجام گرفته است؛ دوباره به دنبال او رفتم تا به دکان انار فروشی رسید، پس با او نیز به سخن پراکنی پرداخت و دو عدد انار نیز از دکان او سرقت نمود، دوباره تعجب نمودم و با خود گفتم: شاید معامله ای در کار بوده؛ ولی با خود گفتم: اگر چنین بوده، برای چه به صورت سرقت و دزدی انجام گرفته است؛ همچنان به دنبال او بودم تا این که دیدم به مریضی رسید و آن دو قرص نان و دو انار را نزد او گذاشت. پس من از کار او سؤال نمودم و او به من نگاهی کرد و گفت: شاید تو جعفر بن محمد هستی؟ گفتم: آری. پس به من گفت: چگونه با داشتن چنان خاندان و نسب شریفی، این گونه نادان و جاهل هستی؟ گفتم: از چه چیزی من جاهل می باشم؟ گفت: از سخن خدا که می فرماید: (من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها و من جاء بالسيئة فلا يجزي الا مثلها) (1) و من چون دو قرص نان و دو عدد انار دزدیدم، چهار گناه انجام دادم و چون هر کدام را صدقه دادم برای من چهل پاداش و حسنه پیدا شد که اگر آن چهار گناه را از چهل حسنه کسر کنیم، سی و شش حسنه دیگر برای من باقی می ماند. پس من به او گفتم: مادر در عزایت گریه کند! تو به کتاب خدا جاهل هستی؛ مگر سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید: (انما يتقبل الله من المتقين) (2) سپس به او گفتم تو با دزدیدن دو قرص نان و دو عدد انار چهار گناه انجام دادی و چون آنها را به غیر صاحبانش دادی، چهار گناه دیگر نیز به آن افزودی و هرگز چهل حسنه انجام ندادی تا چهار گناه را از آن کم کنی. پس او از روی تعجب نگاهی به من نمود و من از او جدا شدم.

امام صادق علیه السلام سپس فرمود: «دانشمندان اهل تسنن با چنین تأویل زشت و ناپسندی نه تنها خود را، بلکه دیگران را نیز گمراه نموده اند.» (3).

در میان اهل تسنن افرادی همچون این نادان بسیار هستند؛ البته از کسانی که خود را از چشمه های زلال علم و دانش - یعنی ائمه اطهار علیهم السلام - محروم کرده اند و به سراب دانایی اکتفا نموده، چنین جهالت هایی بعید نیست.

آنچه در این مختصر گنجانده شد، برخی از مناظرات امام صادق علیه السلام با کسانی بود که از جاده ی دین و معرفت و راه حق منحرف شده بودند، و در حقیقت این کتاب قطره ی ناچیزی در برابر دریای پر عظمت حیات علمی امام صادق علیه السلام می باشد.

---

1- انعام / 160.

2- مائده / 27.

3- وسائل الشيعه ج 2 / 57 باب استحباب الصدقه با طيب المال.

## مناظره امام جعفر صادق با ابوحنیفه

در زندگینامه های پیشوایان بزرگوار (ع) سخن از احتجاجات (مناظره های) آنها با دهري ها (مادي ها) و مردم فرقه های دیگر به میان آمد. برای نمونه یکی از مناظره های قاطع و کوبنده و در عین حال مختصر حضرت صادق (ع) را نقل می کنیم تا به درجه ی قدرت کلام و منطق امام (ع) تا حدی پی برید که (مشت نمونه ی خروار است).

روزي ابوحنيفه (1) براي ملاقات با امام صادق (ع) در خانه ي امام آمد، و اجازه ي ملاقات خواست امام اجازه نداد. ابوحنيفه گوید: دم در مقداري توقف کردم تا اینکه عده اي از مردم کوفه آمدند، و اجازه ي ملاقات خواستند، به آنها اجازه داد. من هم با آنها داخل خانه شدم وقتي به حضورش رسيدم گفتم: «شايسته است که شما نماينده اي به کوفه بفرستيد و مردم آن سامان را از ناسزا گفتن به اصحاب محمد نهي کنید. بيش از ده هزار نفر در اين شهر به ياران پيامبر ناسزا مي گویند».

امام: مردم از من نمی پذیرند.

ابوحنيفه: چگونه ممکن است سخن شما را نپذيرند در صورتی که شما فرزند پيامبر خدا هستيد؟

امام: تو خودت یکی از همانها هستی که گوش به حرف من نمی دهی. مگر بدون اجازه ي من داخل خانه نشدی؟ و بدون اینکه بگویم نشستې؟ و بی اجازه شروع به سخن گفتن نمودی؟ شنیده ام که تو بر اساس قیاس فتوا می دهی (2).

ابوحنيفه: آری.

امام: وای بر تو اولین کسی که بر این اساس نظر داد شیطان بود. وقتي که خداوند به او دستور داد که به آدم سجده کند، گفت: من سجده نمی کنم، زیرا که مرا از آتش آفریدی و او را از خاک و (آتش گرامی تر از خاک است).

(سپس امام برای باطل بودن قیاس مواردی از قوانین اسلام را که بر خلاف این اصل است ذکر نمود) و فرمود:

به نظر تو کشتن کسی به ناحق مهمتر است یا زنا؟

ابوحنيفه گفت: کشتن کسی به ناحق.

امام: بنابراین اگر عمل کردن به قیاس صحیح باشد، پس چرا برای اثبات قتل دو شاهد کافی است ولی برای ثابت نمودن زنا چهار شاهد لازم است؟ آیا این قانون اسلام با قیاس سازگار است؟

ابوحنيفه: نه.

امام: بول کثیف تر است یا منی؟ (3).

ابوحنيفه: بول.

امام: پس چرا خداوند در مورد اول مردم را به وضو گرفتن امر کرده، ولی در مورد دوم دستور غسل کردن صادر فرموده؟ آیا این حکم با

قیاس سازگار است؟

ابوحنیفه: نه.

امام: نماز مهمتر است یا روزه؟

ابوحنیفه: نماز.

امام: پس چرا بر زن حائض قضای روزه واجب است ولی قضای نماز واجب نیست؟ آیا این حکم با قیاس سازگار است؟

ابوحنیفه: نه.

امام فرمود: شنیده ام که این آیه را (ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم) (4) یعنی (در روز قیامت به طور حتم از نعمتها سؤال می شوید) چنین تفسیر می کنی که: خداوند مردم را از غذاهای لذیذ و آبهای خنک که در فصل تابستان می خورند مؤاخذه و بازخواست می کند.

ابوحنیفه گفت: درست است من این آیه را این طور تفسیر کرده ام.

امام فرمود: اگر مردی تو را به خانه اش دعوت کند و با غذای لذیذ و آب خنکی از تو پذیرایی کند و بعد برای این پذیرایی به تو منت بگذارد، درباره ی چنین کسی چگونه قضاوت می کنی؟

ابوحنیفه گفت: می گویم آدم بخیلی است.

امام فرمود: آیا خداوند بخیل است تا اینکه در روز قیامت در مورد غذاهایی که به ما داده ما را بازخواست کند؟

ابوحنیفه گفت: پس مقصود از نعمتهایی که قرآن می گوید انسان مؤاخذه می شود چیست؟

امام فرمود: مقصود نعمت دوستی ما خاندان رسالت و اهل بیت است (5).

ص: 1023

---

1- نامش نعمان بن ثابت رئیس فرقه ی حنفی (یکی از چهار مذهب اهل سنت).

2- سنجش دو مطلب که هر کدام حکم جداگانه ای دارد با هم مثل اینکه بگوئیم: هر گردی گردوست.

3- آبی که از مرد در موقع شهوت خارج می شود.

4- سوره ی تکاثر آیه 8.

5- مناظره، محمدی ری شهری، ص 130، به نقل از بحارالانوار.



## مناظره امام صادق با ابوحنیفه

روزي ابوحنيفه براي ملاقات با امام صادق عليه السلام به خانه ي امام آمد و اجازه ي ملاقات خواست. امام اجازه نداد.

ابوحنيفه مي گوید: دم در، مقداري توقف کردم تا اینکه عده اي از مردم کوفه آمدند، و اجازه ي ملاقات خواستند. امام به آنها اجازه داد. من هم با آنها داخل خانه شدم، وقتي به حضورش رسيدم گفتم:

شايسته است که شما نماينده اي به کوفه بفرستيد و مردم آن سامان را از ناسزا گفتن به اصحاب محمد صلي الله عليه و آله و سلم نهي کنيد، بيش از ده هزار نفر در اين شهر به ياران پيامبر ناسزا مي گویند. امام فرمود:

- مردم از من نمي پذيرند.

- چگونه ممکن است سخن شما را نپذيرند، در صورتي که شما فرزند پيامبر خدا هستيد؟

- تو خود يکي از همانهايي هستي که گوش به حرف من نمي دهی. مگر بدون اجازه ي من داخل خانه نشدي، و بدون اینکه بگويم نشستي، و بي اجازه شروع به سخن گفتن نمودي؟

آنگاه فرمود:

- شنیده ام که تو بر اساس قياس (1) فتوا مي دهی؟

- آری.

- وای بر تو! اولین کسی که بر این اساس نظر داد شیطان بود؛ وقتي که خداوند به او دستور داد به آدم سجده کند، گفت: «من سجده نمي کنم، زیرا که مرا از آتش آفريدي و او را از خاک و آتش گرامي تر از خاک است».

(سپس امام براي اثبات بطلان «قياس»، مواردی از قوانين اسلام را که بر خلاف این اصل است، ذکر کرد و فرمود:)

- به نظر تو کشتن کسی به ناحق مهمتر است، يا زنا؟

- کشتن کسی به ناحق.

- بنابراین اگر عمل کردن به قياس صحيح باشد پس چرا براي اثبات قتل، دو شاهد کافي است، ولي براي ثابت نمودن زنا چهار گواه لازم است؟ آیا این قانون اسلام با قياس توافق دارد؟

- نه.

- بول کثيف تر است يا مني؟

- بول.

- پس چرا خداوند در مورد اول مردم را به وضو امر کرده، ولي در مورد دوم دستور داده غسل کنند؟ آیا این حکم با قیاس توافق دارد؟  
- نه.

- نماز مهمتر است یا روزه؟

- نماز.

- پس چرا بر زن حائض قضای روزه واجب است، ولي قضای نماز واجب نیست؟ آیا این حکم با قیاس توافق دارد؟  
- نه.

- آیا زن ضعیف تر است یا مرد؟

- زن.

- پس چرا ارث مرد دو برابر ارث زن است؟ آیا این حکم با قیاس سازگار است؟  
- نه.

- چرا خداوند دستور داده است که اگر کسی ده درهم سرقت کرد، دستش قطع شود، در صورتی که اگر کسی دست کسی را قطع کند، ديه ي آن پانصد درهم است؟ آیا این با قیاس سازگار است؟  
- نه.

- شنیده ام که این آیه را: (در روز قیامت به طور حتم از نعمتها سؤال مي شوید) (2) چنین تفسیر مي کنی که: خداوند مردم را در مورد غذاهای لذیذ و آبهای خنک که در فصل تابستان مي خورند، مؤاخذه مي کند.

- درست است، من این آیه را این طور معنا کرده ام.

- اگر شخصی تورا به خانه اش دعوت کند و با غذاهای لذیذ و آب خنکی از تو پذیرایی کند، و بعد به خاطر این پذیرایی بر تو منت گذارد، درباره ي چنین کسی چگونه قضاوت مي کنی؟

- مي گویم آدم بخيلي است.

- آیا خداوند بخيل است (تا اینکه روز قیامت در مورد غذاهایی که به ما داده، ما را مورد مؤاخذه قرار دهد)؟

پس مقصود از نعمت هایی که قرآن مي گوید انسان درباره ي آن مؤاخذه مي شود، چیست؟

- مقصود، نعمت دوستي ما خاندان رسالت است (3).

- 
- 1- قیاس عبارت است از این که حکمی را خداوند برای موردی بیان نموده باشد و بدون اینکه وجود علت آن حکم در مورد دیگری شناخته گردد، در مورد دوم هم جاری گردد.
  - 2- (لتسئلن یومئذ عن النعیم) (سوره ی تکاثر: 8).
  - 3- بحار الانوار، ج 10، ص 22؛ مناظره درباره ی مسائل ایدئولوژیکی، محمدی ری شهری، قم، انتشارات دارالفکر، ص 132 - 130؛ سیره ی پیشوایان، ص 365 - 363.

## مناظره با فردي دهري مذهب

ابو منصور مي گويد: يکي از دوستانم براي من نقل کرد که با ابن ابي العوجاء و عبدالله بن مقفع - [که هر دو از دهري مذهب آن زمان بودند] - در مکه، در مسجد الحرام نشسته بوديم؛ ابن مقفع گفت: «اين مردم را مي بينيد؟ - و به سوي جايي که حاجيان طواف مي کردند اشاره کرد - هيچ يك از آنان شايسته ي نام انسان نيستند، مگر آن مرد بزرگ که نشسته است (يعني امام صادق عليه السلام، اما ديگران همگي سفله و حيوانند!)»

ابن ابي العوجاء گفت: «چرا از اين همه فقط آن مرد را انسان مي داني؟!»

- زيرا در او چيزهايي - [از دانش و فضل و بزرگي] - ديده ام که در غير او نيافتم.

- بايد ادعاي تو را درباره ي او از خود او جوياء شوم، و خودم دريابم.

- از اين کار صرف نظر کن، چرا که من بيمناکم اگر با او سخن بگويم آنچه در دست داري تباہ سازد (يعني تو را از عقیده ات که به خدا و دين قائل نيستي بازگرداند).

- نظر تو اين نيست، بلکه مي خواهي من او را نينيم تا نادرستي آنچه درباره ي او گفتم آشکار نشود، وگفتار تو دروغ در نيابد.

- اکنون که درباره ي من چنين مي انديشي، نزد او برو و هر چه مي تواني دقت کن تا لغزشي نداشته باشي و زمام اختيار را از دست نده که دست بسته تسليم خواهي شد و آنچه را مي خواهي بگويم حساب کن کدام به سود و کدام به زيان توست و آنها را نشانه و علامت گذاري کن (تا در موقع گفتگو حيران نشوي و اشتباه نکني).

ابن ابي العوجاء براي ديدار امام رفت، و من و ابن مقفع بر جاي خويش مانديم.

چون بازگشت گفت: «اي پسر مقفع! واي بر تو، تو گفتم او انساني است، اما من ديدم او از جنس بشر نيست! اگر در جهان يك تن باشد که هر گاه بخواهد روح محض است و هر گاه بخواهد در بدن جسماني ديده مي شود، تنها اوست!!»

ابن مقفع پرسيد: «مگر چه شده است؟»

گفت: به خدمت او رفتم و نشستم وقتي که ديگران رفتند و من و او تنها مانديم، آغاز سخن کرد و فرمود: «اگر مطلب - [دين و ايمان] - چنان باشد که اينها مي گویند - اشاره به مسلماناني که طواف مي کردند - و مسلما هم چنان است که آنان مي گویند؛ [يعني خدا و دين و آخرت بر حق است] در اين صورت آنان به راه سلامت رفته اند و شما از سعادت دور مانده ايد و در هلاکت خواهيد بود. و اگر مطلب چنان باشد که شما مي گوئيد، [يعني خدائي و آخرتي در کار نباشد] و قطعاً چنان نيست که شما مي گوئيد، در اين صورت شما با مسلمانان مساوي هستيد. [يعني مسلمانان که به دين معتقدند به مهلکه اي نيفتاده اند چرا که اگر به فرض محال خدا و آخرتي هم نباشد و چنان که شما دهري مذهب آن مي پنداريد با مرگ همه چيز پايان پذيرد و حساب و کتابي در کار نباشد باز مسلمانان زيان نديده اند و عاقبتشان مثل شما خواهد بود.]»

گفتم: «خدا تو را رحمت کند، مگر ما چه مي گوئيم و آنان چه مي گویند، اعتقاد ما با آنان تفاوتي ندارد و يکي است!»

فرمود: «چگونه سخن تو و آنان یکی است؟ در حالی که آنان به معاد و پاداش اخروی و کیفر الهی و به خدای آسمان معتقدند و آسمان را به وجود خدا آباد می‌دانند، در حالی که شما آسمان را ویرانه ای می‌پندارید که کسی در آن نیست!»

من این فرصت را که امام سخن از خدا به میان آورد برای بیان اعتقاد خود غنیمت شمردم و گفتم: «اگر چنان است که آنان می‌گویند، پس چرا خدا خود را بر آفریدگان خویش آشکار نمی‌سازد و رویاروی، ایشان را به پرستش خود دعوت نمی‌کند تا دو نفر از خلائق با هم اختلاف نداشته باشند، چرا خود را از ایشان پنهان می‌دارد و پیامبران را می‌فرستد؟ اگر خودش می‌آمد برای ایمان آوردن مردم مؤثرتر بود!»

فرمود: «وای بر تو، چگونه کسی که قدرتش را در وجود خودت به تو نشان داده بر تو پوشیده مانده است؟ آفریدنت در حالی که قبلاً نبود، بزرگ شدنت بعد از کوچک بودن، توان و نیرویت بعد از ناتوانیت، و باز ناتوانیت بعد از توانائیت، بیماریت بعد از سلامتیت، و سلامتیت بعد از بیماریت، خشنودیت بعد از خشم، و خشم بعد از خشنودیت، اندوه بعد از سرور و سرور بعد از اندوه، دوستیت بعد از دشمنیت و دشمنیت بعد از دوستیت، پایداریت بعد از تأنی و سستیت، و تأنی و سستیت بعد از عزم و پایداریت، خواستنت بعد از بیزاریت و بیزاریت بعد از خواستنت، تمایل و رغبت بعد از بی میلیت و بی میلیت بعد از تمایل و رغبت، امیدت بعد از یأس و یأس بعد از امیدت، آگاه شدن و به ذهن آوردن چیزی را که در ذهن نبود، و رها کردن و فراموش نمودن چیزی را که در ذهن داشتی...».

و همچنین آثار قدرت و خلقت خدا را که در وجود من است و نمی‌توانم انکار کنم متصلاً بر من می‌شمرد؛ چنانکه گمان کردم هم اکنون خدا میان من و او آشکار می‌گردد. (1)

ص: 1025

## مناظره با فردي که به خدا اعتقاد نداشت

عبدالله ديصاني که به خدا اعتقاد نداشت به خانه ي امام صادق عليه السلام رفت. اجازه خواست و داخل شد و نشست و عرض کرد: «اي جعفر بن محمد! مرا به معبودم دلالت کن».

امام فرمود: «نامت چیست؟»

ديصاني هيچ نگفت و برخاست و بيرون آمد! دوستانش چون از جريان آگاه شدند

گفتند: «چرا نام خود را نگفتي؟»

گفت: «اگر مي گفتم نامم عبدالله است بي ترديد مي گفت: اين كيست که تو عبد و بنده ي اويي؟»

گفتند: «بازگرد و از او بخواه تو را به خدا دلالت کند و از نامت سؤال نکند».

ديصاني بازگشت و به امام عرض کرد: «مرا به معبودم دلالت کن و از نامم نیز نپرس!»

امام فرمود: «بنشین!»

فرزند کوچک امام تخم مرغی در دست داشت و با آن بازی می کرد، امام تخم مرغ را از او گرفت، و فرمود: «اي ديصاني! اين حصاري سربسته است که پوستي محکم دارد، و در زیر پوست محکم باز پوسته اي نازک است، و درون پوسته ي نازک، طلايي محلول و نقره اي مذاب است که هيچ يك با ديگري مخلوط نمي شود و بر همين حالت باقي است؛ نه چيزي که سلامت بخش است از درونش بيرون مي آيد که خبر از سلامتش بدهد و نه چيزي که فاسد کننده ي آن باشد به درونش راه دارد که ما را از فساد درونش آگاه سازد. هيچ معلوم نيست براي آفرينش جنس نر يا ماده است، و در اين حالت شکافته مي شود و رنگ هاي طاووسي از آن بيرون مي آيد. آيا براي آن [با اين همه شگفتي] هيچ مدبر و خالقي قائل نيستي؟»

ديصاني به فکر فرو رفت و مدتي ساکت ماند، و سرانجام سر برداشت و گفت: «گواهي مي دهم که خدائي جز الله نيست که يکتاست و شريکي ندارد، و گواهي مي دهم که محمد بنده و فرستاده ي اوست، و گواهي مي دهم که شما امام و حجت بر خلایق هستيد، و من از گذشته ي خویش پشیمان و تائبم». (1).

3- هشام مي گوید: زندیقي از امام صادق عليه السلام ضمن سؤالات خود پرسید: «خدا چیست؟»

امام فرمود: «او شئي است بر خلاف همه ي اشیاء، و منظوم از اين کلام اثبات معنای اين سخن است و اين که او شئي است به حقيقت [شئي و چيزي بودن] [حقيقتا چيزي است که وجود دارد] جز آنکه نه جسمي دارد و نه شکلي و نه دريافته مي شود و نه لمس مي گردد و نه با حواس پنجگانه درک مي شود و نه خيال و اوهام او را درک مي کند و نه هلاکت و نابودي در او راه دارد که نقصاني در او به وجود آورد و نه گذشت زمان در او تغييری ايجاد مي کند».

-آيا مي گويي او شنوا و بيناست؟

- او شنوا و بیناست؛ شنوا بدون عضوی برای شنیدن و بینا بدون وسیله ای جهت دیدن؛ بلکه او به نفس خویش می شنود و به نفس خویش می بیند، سخن من چنین نیست که وقتی می گویم «به نفس خود می بیند و به نفس خویش می شنود» چنان باشد که او چیزی است و نفس او چیز دیگری، بلکه این عبارت را برای تفهیم و تفاهم به کار می برم؛ بنابراین می گویم که او با «کل وجود خود» شنواست، و باز نه به این معنا که وقتی می گویم «کل او» یعنی وجود او بعض و جزء داشته باشد، و لکن می خواهم مطلب را به تو بفهمانم، و منظورم جز این نیست که او شنوا و بینا و آگاه است بدون هیچ اختلافی در ذات و بدون هیچ اختلافی در معنا.

- پس او چیست؟

- او رب و معبود است، او الله است؛ و باز مراد من از رب و الله حروف «ا، ل، ه» و «ر، ب» نیست، بلکه منظور من آن معنا و وجودی است که خالق همه ی اشیاء است و سازنده ی آنهاست و منظورم از به کار بردن این حروف همان معناست که به الله و الرحمن و رحیم و عزیز و اسم های دیگر نامیده می شود، و او خدای معبود است که عزیز و جلیل باد.

- ولی ما هیچ چیزی که به فکر آید نمی یابیم مگر آنکه مخلوق است!

- اگر چنین باشد تکلیف توحید از ما برداشته می شود زیرا در مورد چیزی که اصلاً به فکر نیاید تکلیفی نداریم و لکن ما می گوئیم هر چه از طریق حواس به فکر ما راه یابد و محدود به حواس گردد و شکلی در حواس ما داشته باشد که بتوان همانندی برای آن تصور نمود، آن مخلوق است؛ بنابراین در اثبات خالق اشیاء باید خدا را از دو جهت ناسزاوار او، بیرون بدانیم؛ یکی نفی که نفی او موجب ابطال و انکار اوست، و دیگری تشبیه چرا که شباهت داشتن از صفات مخلوقات است که آشکار است، از اجزایی ترکیب و تألیف یافته اند، پس از اثبات صانع و خدای متعال ناگزیریم، به خاطر آنکه مخلوقات نیازمند اویند، و همه مصنوعات و صانع آنان غیر از خودشان است و مثل آنان نیست، چرا که مثل ایشان شبیه به ایشان خواهد بود در ترکیب و تألیفی که در آنان آشکار است و نیز شبیه به ایشان خواهد بود در این که قبلاً نبودند و بعداً به وجود آمدند، و از خردی به بزرگی و از سیاهی به سپیدی و از نیرومندی به ناتوانی منتقل می شوند، و در احوال دیگری که در مخلوقات موجود است و حاجتی نیست ما آن را بیشتر بیان کنیم.

- وقتی خدا را اثبات کنی در واقع برای او حد قائل شده ای!

- نه هرگز برای او حدی قائل نشده ام، بلکه فقط بودن او را اثبات می کنم و بین نفی و اثبات هیچ مرتبه ای نیست.

- آیا او هستی دارد؟

- آری، هیچ چیز جز به هستی که دارد اثبات نمی شود.

- آیا او کیفیت و چگونگی دارد؟

نه؛ زیرا کیفیت و چگونگی از جهت صفت است. و به واسطه ی احاطه بر چیزی می توان کیفیت و چگونگی او را بیان کرد؛ ولی در اثبات خدای متعال باید از دو جهت تعطیل؛ (نفی کردن و هیچ انگاشتن او) و تشبیه؛ (او را چون دیگر اشیاء پنداشتن) بیرون رفت؛ زیرا هر کس او را نفی کند انکار او کرده و پروردگاری او را کنار گذاشته و بر بطلان او قائل شده است، و هر کس او را تشبیه به غیر او نماید، او را به صفت مخلوقات و مصنوعات که سزاوار پروردگاری و خدایی نیستند اثبات کرده است؛ پس باید گفت برای او کیفیتی است که جز او

سزاوار آن نیست، و غیر او در آن شرکت ندارد و هیچ کس بر آن احاطه ای ندارد و هیچ کس جز او نمی داند که چگونه است.

- آیا او به وجود خود با اشیاء مباشرت دارد و کاری را انجام می دهد؟

- او برتر از آن است که به وجود خود با اشیاء مباشرت داشته و کاری انجام دهد؛ چرا که این صفت مخلوق است که با وجود خود با اشیاء تماس و مباشرت دارند [و کارهایشان با بدن و اعضاء انجام می شود] و خدای متعال اراده و مشیت او نافذ در همه چیز است، و هر چه بخواهد [با اراده] انجام می دهد. (2).

ص: 1026

---

1- اصول کافی، ج 1، ص 79، حدیث 4 از کتاب توحید.

2- اصول کافی، ج 1، ص 83، حدیث 6.



امام صادق علیه السلام بحث بین شاگرد و استاد و یا بین شاگردان را برقرار می نمود تا در علوم مختلف متبحر شوند. شاگردان و اصحاب امام صادق از این جهت با حضرت بحث می کردند که علوم را بهتر درک کنند.

به عنوان نمونه، جابر بن حیان درباره ی مسائل مختلف با امام به بحث و گفت و گو می پردازد و در ضمن آن سؤالات خود را از حضرت می پرسد. برخی از این سؤالات عبارتند از: سؤال درباره ی وحدت وجود، فلسفه ی احکام، همگانی شدن احکام، فلسفه ی نسخ، فلسفه ی تغییر قبله، فلسفه ی انتخاب کعبه برای قبله، فلسفه ی انتحار، مرگ، زندگی، آفرینش، فلسفه ی کم شدن حافظه در پیری، فلسفه ی بیماری و آغاز آفرینش و پایان جهان. (1).

امام صادق علیه السلام اصحاب و راویان خود را از جدایی بین قول و عمل و عقیده و سلوک بر حذر می داشت و آنها را نصیحت می کرد که مردم را با رفتار تان آموزش دهید نه با مواظظ و ارشادات. (2) هدف امام از فعالیت های فکری و علمی، درمان جهل امت از لحاظ عقیده به مکتب و نظام، ایستادگی در برابر امواج کفرآمیز و شبهه های گمراه کننده ی آن، و نیز حل مشکلاتی بود که از انحراف ناشی شده بود.

آزادی بحث در مسائل مذهبی، از زمانی شروع شد که امام صادق فرهنگ شیعی را به وجود آورد. در آن فرهنگ، مباحث مذهبی وارد مباحث علمی شد و در مراحل بعدی با آن یکی گردید و در قرون بعد به جایی رسید که دانشمندان مذهب شیعه، آن مذهب را با قوانین علمی به ثبوت می رساندند.

در نتیجه ی فکر بیگانگان، از راه ترجمه کتابهای یونانی، فارسی، هندی و پدید آمدن گروههای خطرناک از قبیل «غلات»، «زناده»، «جاعلان حدیث»، «اهل رأی و قیاس»، و «متصوفه»، زمینه های مساعدی برای رشد انحراف فکری فراهم شد که امام صادق در برابر آنها ایستادگی کرده و در سطح علمی، با آنها به گفت و گو و بحث و مناظره پرداخت و خطوط فکری آنها را برای امت اسلامی افشا نمود. (3).

فعالیت های امام در ایستادگی قاطعانه در برابر شبهه های غرض آلود در زمینه عقاید و نظریات دینی که از لحاظ اغراض سیاسی به منظور از بین بردن روح حقیقی اسلام منتشر می شد، متمرکز بود.

محضر درس امام جعفر صادق یک جلسه بحث آزاد بود که در آن هر شاگرد می توانست به استاد ایراد بگیرد و اگر بتواند، نظریه اش را رد کند. امام صادق نظریه اش را به شاگردان تحمیل نمی کرد و آنها را در پذیرش نظریه استاد آزاد می گذاشت. آنچه سبب می شد که شاگردان امام نظریه او را بپذیرند، تأثیر درس استاد بود.

امام صادق علیه السلام علاوه بر این که به همه سؤالات پاسخ می دادند، در بحث های طولانی نیز با صبر و متانت، به مباحث گوش می داد و با اتخاذ شیوه های مختلف، طرف مقابل را مجاب می کردند. به طور مثال مناظره ای طولانی بین امام صادق و یک زندیق صورت گرفت که یونس بن ظبیان آن را روایت کرده است. این مناظره مشتمل بر 85 سؤال است که آن زندیق مطرح نموده و حضرت نیز با ادب، احترام، و صبر به تمامی آنها پاسخ گفته است. البته ضمن آن مباحث، امام صادق نیز سؤالی از زندیق می پرسد. (4).

- 1- مناظره در رابطه با مسائل ایدئولوژی، محمدی ری شهری، محمد، صص 72-104، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1359 ش.
- 2- الامام الصادق دراسات و أبحاث، المستشارية الثقافية للجمهورية الإسلامية الإيرانية بدمشق ص 329، 1412 هـ.
- 3- زندگانی تحلیلی پیشوایان ما ائمه دوازده گانه (ع)، ادیب، عادل، مترجم: دکتر اسدالله مبشری، ص 190 و 191.
- 4- برای اطلاع بیشتر درباره ی این مناظره، رك: الاحتجاج، ج 3، صص 264-323؛ بحار الانوار، ج 10، صص 165-194.

غلات گروه‌های کوچکی بودند که در عصر ائمه علیهم السلام ظاهر شدند و مردم را به عقاید و اندیشه‌های خود دعوت می‌کردند. از آنجا که ائمه آنها را لعنت می‌کردند و ایشان را به همه مردم معرفی می‌نمودند، هیچ شبهه‌ای بر مردم مسلمان شیعی و سنی در شناخت آنان باقی نمی‌ماند و غالباً پس از چند صباحی نابود می‌شدند.

شأن حضرت صادق و پدر بزرگوارش امام باقر علیهما السلام به اندازه‌ای عظیم بود که جمعی از شیعیان و پیروان ناآگاه، در حق ایشان غلو کردند و مقام ایشان را تا مرتبه‌ی الوهیت بالا بردند. از جمله‌ی این اشخاص، ابوالخطاب محمد بن ابی‌زینب مقلاص بن الخطاب الاجدع اسدی است که بارها به خاطر عقاید افراطی و غلو آمیز در حق آن حضرت، از سوی ایشان مورد لعن و نفرین قرار گرفته است. (1)

در یکی از این روایات، حضرت صادق علیه السلام صریحاً عقیده‌ی ابوالخطاب را درباره‌ی این که حضرت علم غیب دارد، نفی نموده و فرموده است:

فوالله الذي لا اله الا هو ما أعلم الغيب فلا آجرني الله في أمواتي ولا بارك لي في أحيائي ان كنت قلت له... (2).

سوگند به خدایی که آفریننده‌ی جز او نیست که من غیب نمی‌دانم و خداوند از مردگان من پاداش نیک به من ندهد و از خویشانم مرا خیر و برکت نبخشاید اگر من چنین چیزی به او گفته باشم...

در روایت دیگر، ابوبصیر به حضرت صادق عرض می‌کند که آن‌ها (یعنی خطاییه) می‌گویند شما تعداد قطره‌های باران، عدد ستارگان، برگ‌های درختان، خاکها، و وزن دریاها را می‌دانید. حضرت سر به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «سبحان الله، سبحان الله، نه به خدا که این همه را جز خدا کسی نمی‌داند»

شهرستانی (م: 548 ه) دانشمند مشهور علم کلام که در عقاید، مقلد اشعری و در فقه، مقلد شافعی بوده است، پس از معرفی فرقه‌های غلات و بیان مبارزه ائمه علیهم السلام با آنان می‌گوید:

وتبرأ من هؤلاء كلهم جعفر بن محمد الصادق و طردهم و لعنهم (3).

جعفر بن محمد صادق از تمامی فرقه‌های نامبرده بی‌زاری جست، و آنان را از خود راند و لعنت نمود. (4).

امام صادق علیه السلام به غلات اجازه نمی‌داد در مورد او و اهل بیت چیزی را بگویند که در آنها وجود ندارد. در مقابل آنها با جدیت می‌ایستاد، آنها را

لعن و تکفیر می‌نمود و از آنها تبری می‌جست. (5).

2- بحار الأنوار، ج 25، ص 321 (باب 10 نفي الغلو في النبي والأئمة).

3- الممل والنحل، شهرستاني، ابوالفتح محمد بن عبدالكريم، ج 1، صص 181-173، ترجمه و تعليقات: سيد محمدرضا جلالى نائينى، تهران، 1358 ش.

4- نقش ائمه در احياء دين، عسكرى، علامه سيد مرتضى، ج 9، ص 87، چاپ چهارم، انتشارات مجمع علمى اسلامى، 1374 ش.

5- الامام الصادق دراسات و ابحاث، ص 329.

امام صادق در برخورد با صوفیان، اولاً به راهنمایی آنها می پردازد و با استناد به آیات قرآن، محروم کردن مردم از نعمتهای الهی را جایز نمی داند. (1).

روزی سفیان ثوری در مسجدالحرام امام را در حالی که لباس گران قیمتی پوشیده بود، دید. سفیان با خود گفت الآن نزد او می روم و به خاطر پوشیدن لباس گران قیمت، او را سرزنش می کنم. وی به امام نزدیک شد و عرض کرد: یا بن رسول الله، به خدا قسم پیغمبر و علی چنین لباس فاخري نپوشیدند، بلکه هیچ کدام از پدران چنین لباس گرانبهائی بر تن نکردند. امام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان تنگدستی و فقر مردم می زیست و به تناسب تنگدستی مردم، لباس می پوشید. دنیا پس از آن زمان نعمتش زیاد شد و سزاوارترین افراد به استفاده از این نعمتها نیکوکاران هستند. سپس این آیه را تلاوت فرمود:

قل من حرم زينة الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق (2).

بگو چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش پدید آورده و رزق پاکیزه ی او را حرام کرده است؟

حضرت در ادامه فرمودند: پس ما نسبت به آنچه خداوند عطا فرموده است، سزاوارتریم. البته این لباسی را که می بینی، برای ظاهر پوشیده ام که مردم ببینند و هماهنگ با جامعه لباس پوشیده باشم. سپس دست سفیان را گرفت و آن لباس را کنار زد و جامه ی خشنی را که بر تن کرده بود، به او نشان داد و به او فرمود: این لباس را برای تهذیب خود پوشیده ام. سپس جامه ی خشن سفیان را کنار زد و لباس نرم و لطیفی را که زیر آن بر تن کرده بود به او نشان داد و فرمود: تو این جامه ی خشن را برای تظاهر به زهد پوشیده ای و این لباس لطیف را برای تن آسایی، بر تن کرده ای. (3).

ص: 1029

1- كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج 2، ص 369.

2- اعراف / 32.

3- اصول کافی، ج 6، ص 442.

از جمله مخاطبان امام صادق علیه السلام، معتزله بودند که گاهی به قصد مناظره و احتجاج، و گاهی به قصد سؤال کردن از مسائلی چون تفسیر قرآن و... نزد حضرت می آمدند. در تمام این برخوردها، امام سؤالات مخاطب خود را به نحوی شایسته پاسخ می دهد. به طوری که در پایان جلسه مخاطب امام که معمولاً از رؤسا و دانشمندان معتزله محسوب می شدند، در برابر عظمت علمی، تواضع و اخلاق کریمانه امام، سر تعظیم فرود می آورند.

روزی عمرو بن عبید که از دانشمندان و سران معتزله محسوب می شد، نزد امام علیه السلام آمد و گفت می خواهم گناهان کبیره را از کتاب خدا بشناسم. امام نیز 22 گناه کبیره را با استناد به آیات قرآن برای وی بر شمردند. هنگامی که عمرو بن عبید از خانه خارج می شد، در حالی که می گریست می گفت:

هلك من سلب تراثكم و نازعكم في الفضل والعلم (1).

هر کس میراث شما را غصب کرد و در فضل و علم با شما به منازعه پرداخت، هلاک شد.

به نظر می رسد برخورد متواضعانه امام با آن دسته از علمای اهل سنت بوده که مناصب حکومتی را نمی پذیرفتند و به طور رسمی با حکومت همکاری نداشتند؛ زیرا برخورد امام با علمای متصدی مناصب حکومتی، فرق می کرده است.

ابن ابی لیلی از فقهای مدینه بود. سعد بن ابی الخصیب می گوید: با ابن ابی لیلی در مسجد الرسول به امام صادق برخوردیم. امام از من احوالپرسی کرد و پرسید: این مرد کیست؟ گفتم: ابن ابی لیلی، قاضی مسلمانان. امام برخورد تندی با او کرد. به طوری که رنگ رخسار ابن ابی لیلی زرد شد. امام فرمودند: با شخص دیگری هم صحبت شو و الله یک کلمه هم با تو سخن نخواهم گفت. (2).

این برخورد امام با عالمی بود که مقام قضاوت را از طرف حکومت پذیرفته بود. مقام قضاوت از طرف حکومت، به معنی تأیید طرفینی حاکم و قاضی بود. قاضی، حکومت را تأیید می کرد، علم خود را در اختیار حکومت قرار می داد و فتاوی مورد نیاز حکومت را صادر می کرد. حکومت هم قاضی را حمایت و تأیید می نمود و حکم او را به رسمیت می شناخت.

این گونه برخورد نشان می دهد که امام علیه السلام در مخاطب شناسی، بسیار دقیق و در برخورد با افراد مختلف، بسیار حساس بوده است.

ص: 1030

1- مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 251.

2- بحار الانوار، ج 4، ص 334.

## مناظره با ابوحنیفه (رئیس مذهب حنفیه)

ابوحنیفه نعمان بن ثابت متوفای سال 150 هجری، از جمله کسانی است که درباره مسایل مختلف، پرسش های فراوانی از امام صادق پرسیده است. وی همواره می گفت:

ما رأیت أعلم من جعفر بن محمد

کسی را عالم تر از جعفر بن محمد ندیدم. (1)

مرحوم مجلسی به نقل از کنز الفوائد روایت می کند: روزی امام صادق با ابوحنیفه غذا می خورد. در پایان غذا، یک بحث علمی بین آن دو رد و بدل شد. روز دیگر ابوحنیفه در مراسم حج، نزد امام صادق آمد و امام با او معانقه نمود و از احوال او و خانواده اش پرسید. فردی سؤال کرد: یابن رسول الله، آیا این مرد را می شناسی؟ امام فرمود: من از او و خانواده اش احوالپرسی می کنم و تو می پرسی آیا او را می شناسم؟ این ابوحنیفه فقیه ترین مردم شهر خودش است. (2)

البته بارها امام به کارهای اشتباه ابوحنیفه نیز اعتراض داشته و بارها به او می فرمودند که قیاس مکن. روزی فتوایی از ابوحنیفه صادر شد که وقتی امام صادق آن را شنید، فرمود:

في مثل هذا القضاء و شبهه تحبس السماء ماءها و تمنع الأرض برکتها (3)

چنین فتواها و قضاوتهایی است که آسمان و زمین برکت خود را حبس می کنند.

کنایه از این که خداوند از نزول برکات آسمانی و زیادی برکات زمینی بر اثر غضبش جلوگیری می کند.

ص: 1031

---

1- الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج 1، صص 295-279.

2- بحار الانوار، ج 47، ص 240.

3- اصول کافی، ج 5، ص 290.

ابو عبدالله مالک بن انس متوفای سال 179 هجری، یکی دیگر از مخاطبان امام صادق بود. او امام یکی از چهار مذهب رسمی اهل سنت و از اصحاب رأی و قیاس و استحسان بود. (1) وی می گوید:

كنت أدخل علي الصادق جعفر بن محمد عليه السلام فيقدم لي مخدة و يعرف لي قدرا و يقول يا مالك اني أحبك فكنت أسر بذلك و أحمد الله عليه قال و كان عليه السلام رجلا لا يخلو من احدي ثلاث خصال اما صائما و اما قائما و اما ذاكرا و كان من عظماء العباد و أكابر الزهاد الذين يخشون الله عزوجل و كان كثير الحديث، طيب المجالسة و كثير الفوائد (2).

وقتي بر جعفر بن محمد صادق وارد مي شدم مرا اكرام مي كرد و بالش خود را به من مي داد و مي گفت: اي مالك، من تورا دوست دارم و به خاطر آن خوشحالم و خدای را حمد مي كنم بر اين دوستي. مالك بن انس مي گوید: هر بار كه جعفر بن محمد را دیدم، يا در حال نماز بود و يا روزه دار بود، يا قرآن تلاوت مي كرد. وي از بزرگترین عبادت كنندگان و زاهدان بود، آن كسانی كه در برابر خداوند عزوجل خشوع دارند. وي بسيار حديث مي گفت و مجالست با او نيكو بود و فوايد بسياري داشت.

امام صادق چنان اثری بر مالک نهاده بود که مالک درباره ی امام گفته است:

با فضیلت تر و برتر از جعفر بن محمد از بعد علمی، عبادت، و تقوا، هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است. (3).

ص: 1032

---

1- الامام الصادق والمذاهب الاربعة، ج 1، ص 70.

2- الخصال، شيخ صدوق، ج 1، ص 167، الطبعة الثانية، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، 1403 ه؛ بحار الانوار، ج 47، ص 16.

3- الامام الصادق والمذاهب الاربعة، ج 1، ص 53، مناقب آل أبي طالب، ج 4، ص 248.



از مخاطبان امام صادق علیه السلام، خلفا و حکام بودند. حکام و خلفا، معمولاً زمانی مورد خطاب امام قرار می گرفتند که آنها امام را احضار می کردند وگرنه هیچ کدام از مورخان نقل نکرده اند که امام صادق به نزد یکی از حکام و یا خلفا رفته باشد مگر برای شفاعت از فرد مظلومی و یا حفظ مال و یا جان بی گناهی. البته این جزء سیره ی امام بود که از دربار و حکام دوری می گزید و هرگز حرکتی که موجب تأیید آنها شود، از امام مشاهده نشد.

خطابه‌های امام با این دسته از مخاطبان، عموماً تند و بی باکانه است، مگر در جایی که برای خود و یا نظام شیعه احساس خطر جدی می کردند. احضارهای منصور معمولاً جهت بهانه گیری و گاهی قتل ایشان بود. لذا سخنان و حرکت‌های امام همراه با احتیاط و تقیه بود. اولین بار هشام بن عبدالملک، امام صادق را به همراه پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام به شام فرا خواند و این احضار به خاطر سخنانی بود که امام صادق در سفر حج ایراد کرده بود.

ابوالعباس سفاح، اولین خلیفه ی عباسی که از ناحیه ی امام برای حکومت نوپای خود احساس خطر می کرد، آن حضرت را از مدینه به عراق طلبید. اما با دیدن معجزاتی از حضرت، از آزار رساندن به ایشان منصرف شد. (1).

منصور نیز که از کثرت شیعیان و میزان نفوذ امام در میان مردم آگاه بود بیش از پنج مرتبه امام را از مدینه به عراق احضار کرد و هر بار که اراده قتل او را کرد، با معجزه ای رو به رو می شد که توان قتل امام را از دست می داد. (2).

منصور در سفرهای حج خود نیز معمولاً با امام دیدارهایی داشته است. روزی منصور به امام گفت: مردم گمان می کنند تو حجت خدا، دارای علم الهی، و ملائک عدل الهی و چراغ روشنگری هستی که طالبان نور و هدایت به دنبال آن می باشند و چیزهایی را می گویند که در تو نیست.

امام علیه السلام می فرماید: من شاخه ای از شاخه های درخت زیتون و قندیلی از قندیلهای خاندان نبوت هستم، در خانه کرامت تربیت شده ام، و چراغی از چراغهای مشكاة هستم که نورالنور در آن است و....

منصور خطاب به حاضران در مجلس گفت: این مرد مرا به دریای مواجی فرستاد که ساحل آن معلوم نیست و عمق آن نیز مشخص نمی باشد. علما در آن حیران و شناگران در آن غرق می شوند و فضا برای شنا کننده در آن تنگ است، این استخوانی است که در گلوگیر کرده، نه می شود آن را بیرون آورد و نه فرو برد، و اگر رابطه ی فامیلی من با او نبود، به نحو بدی با او برخورد می کردم.

امام صادق علیه السلام در پاسخ به وی او را نصیحت می کند به این که از واسطه های دروغگو، نام، و فاسق که خبرهای کذب برای منصور می آورند پرهیزد. همچنین حرمت خویشاوندی خود را با علویین مراعات کند. از این طریق به نرمی با منصور سخن می گوید تا او را از غضب و شدت عمل نسبت به شیعیان و سادات علوی باز دارد. (3).



امام صادق علیه السلام در مناظرات و برخورد با اهل کتاب سعی می کردند از مطالب مورد قبول طرفین که هم در قرآن و هم در کتب آسمانی آنها وجود داشت، به عنوان ادله ی مدعای آنها استفاده کنند و ضمن سفارش اصحاب خود به مهربانی با اهل کتاب که با مسلمانان معاند نبودند، آنها را به تشریف به دین اسلام تشویق می کردند.

زکریا بن ابراهیم می گوید: من نصرانی بودم و اسلام آوردم. خدمت امام صادق رسیدم و به امام عرض کردم، پدر، مادر، و خاندانم مسیحی هستند. مادرم نابینا است و من با آنها زندگی می کنم و در ظروف آنها غذا می خورم. امام فرمود: آیا گوشت خوک هم می خورند؟ عرض کردم: خیر. امام فرمودند: اشکالی ندارد. با مادرت نیکی کن و هرگاه از دنیا رفت، کار تکفین و تدفین او را خودت به عهده بگیر و به دیگری واگذار مکن.

وی می گوید: پس از این ماجرا به کوفه رفتم و با مادرم به مهربانی رفتار می کردم و با دست خود به او غذا می دادم و لباس و سر او را تمیز می کردم و به او خدمت می نمودم. مادرم گفت: پسرم تا وقتی به دین نصرانی بودی، این گونه نبودی و آنچه از تو می بینم از زمانی است که مسافرت نموده ای. بگو ببینم آیا مسلمان شده ای؟ گفتم: مردی از فرزندان پیامبر اسلام مرا به این کارها امر نمود.

گفت: آیا این مرد پیامبر است؟ گفتم: نه، او پسر پیامبر است. گفت: پسرم، این شخص پیامبر است؛ زیرا اینها سفارشات پیامبران است. گفتم: نه مادرم، بعد از پیامبر اسلام، پیامبر دیگری وجود ندارد و لیکن او پسر پیامبر اسلام است.

گفت: پسرم دین تو بهترین دین ها است. آن را به من هم بیاموز. من نیز اسلام را بر او عرضه نمودم و او مسلمان شد و پس از خواندن نماز ظهر، عصر، مغرب، و عشا، در نیمه شب حالش منقلب شد و از من خواست شهادتین را مجدداً بخوانم و او تکرار کند. پس از این کار، او از دنیا رفت و من خود بر او نماز خواندم. (1).

ص: 1034

## مناظره با زنادقه و دهریون

منحرف نمودن مسلمانان از مسیر حقیقی دین، سبب بروز عقاید و آرای متکلمان شد و مخصوصاً نیروی زر و زور معاویه که موجب جنگ جمل، صفین و نهروان گردید و واقعه حکمین را به وجود آورد، عقاید مختلفی را در میان مسلمانان ایجاد کرد که موجب بروز حوادث دامنه داری شد. از این رو یک قدرت علمی لازم بود که این افکار و اوهام پریشان را با استدلال و براهین مستند به قرآن و سنت و عقل از میان بردارد و راه راست و روشن را به مردم نشان دهد.

نام زندیق نخست در زبان عرب به پیروان مانی اطلاق می شد که جهان را از دو اصل ازلی نور و ظلمت می پنداشتند و به همین سبب آنها را به عنوان دوگانه پرست می شناختند. سپس این نام به مادیون اطلاق شد، که منکر خدا، پیامبران، و کتابهای آسمانی هستند، به ابدیت جهان معتقدند و منکر دنیای دیگر و عوالم مابعد الطبیعه می باشند. سپس این نام بر کسی اطلاق شد که منکر یکی از اصول دین اسلام باشد و یا رأی و نظری داشته باشد که آن رأی در نتیجه انکار یکی از اصول عقاید باشد. و بعد این نام به هر کس که مخالف مذهب اهل سنت بود، اطلاق گردید و در آخر به هر شاعر یاوه گوئی که بی ملاحظه دم از معشوق می زد و یا هر نویسنده ای از این قبیل و نیز طرفداران آنها گفته می شد. (1).

گروهی از افرادی که مخاطب امام بودند و در جلسات مناظره شرکت می کردند، دهری بودند که درباره مسائل مختلف از جمله حدوث و قدم عالم، بحث می کردند.

به نقل از مجمع البحرین، دهری یعنی ملحد و آنها گروهی هستند که معتقدند خدا و بهشت و جهنمی در کار نیست و بر این باورند که ما را جز روزگار از بین نمی برد. آنها این اعتقاد خود را بر اساس استحسان خودشان شکل داده بودند نه تحقیق و تعمق. (2).

بنابراین گروههای غیر مذهبی نیز که ملحدان و مشرکان آن زمان و بعضی نیز مادی گرا بودند، با امام صادق علیه السلام به مناظره می نشستند و از مخاطبان آن حضرت محسوب می شدند. این گروه با خود امام و گاهی با شاگردان امام در مسائلی چون اثبات صانع، وحدانیت خالق، اصالت ماده، ملاک بودن حس در ادراک موجودات عالم و رد عالم ماوراء الطبیعه به بحث و گفت و گو می پرداختند.

امام با همه ی گروهها به بحث و مناظره می نشست. هر چند افرادی، آنها را از خود طرد کرده باشند؛ از جمله ابن ابی العوجاء که زندیقی منکر بود و علما از هم نشینی و بحث به او به جهت خبث لسان و فساد درونی اش، کراهت داشتند. وی با وجود این که انجام مناسک عبادی مسلمانان از جمله مناسک حج را مسخره می نماید، حضرت از او می خواهد که هر سؤالی که دارد، بپرسد. امام نیز در پاسخ به او، عقاید خود را صریحاً اعلام می دارد و می گوید که او گمراه است. (3).

امام و شاگردان او در این مناظرات همواره حافظ ارکان شریعت و اعتقادات اسلامی بودند. رفتار امام با این طبقه از جامعه، برخوردی حکیمانه و همراه با حلم و صبر بود.

امام به ادعاهای و ادله آنها با متانت و صبوری گوش می داد و معمولاً از ادله خود خصم، با ظرافت خاصی استفاده می کرد و آنچه را که مبنای اعتقادات خود آنها بود و مورد قبولشان واقع می شد، برای رد مدعای آنها و اثبات اعتقادات اسلامی استفاده می کرد.

مهم ترین ابزار امام در برخورد با این گروهها، همان اخلاق معنوی، کریمانه و روحیه بردباری وی بود که سرانجام مخاطب را به تسلیم و اداری می کرد و آنها زبان به ستایش امام می گشودند.

ابوشاکر دیصانی از بزرگترین متکلمان زنداقه و ملحدان به شمار می رود. وی که سابقه بحث های متعددی را با امام علیه السلام دارد، هنگامی که می خواهد نظر و دلیل امام را در حدوث عالم بداند به امام می گوید:

انك أحد النجوم الزواهر و كان أبأؤك بدورا بواهر و أمهاتك عقيلات عباهر و عنصرك من أكرم العناصر و اذا ذكر العلماء فبك تثني الخناصر فخبرنی أیها البحر الخضم الزاخر ما الدلیل علی حدوث العالم (4).

تویکی از ستارگان درخشان هستی و پدران ماههای درخشانده ی آسمان معرفت و مادران دانایان و اهل جمال و کمال هستند و نهاد تو از بهترین نهادها و سرشت هاست و هرگاه ذکر از علما می شود، انگشتان به سوی تو اشاره می کنند. ای دریای پر آب و گرانیام، دلیل حدوث عالم چیست؟

امام علیه السلام در مناظره با ابوشاکر دیصانی برای اثبات حدوث عالم از يك تخم مرغ استفاده می کند و چگونگی تغییر آن و تبدیل شدن تخم مرغ به جوجه را نشانه ی حدوث عالم می داند.

ابوشاکر از امام تشکر می کند و می گوید:

تو چون می دانستی که عادت ما بر این است که تا چشمانمان نبیند و امری را با یکی از حواس خود حس نکنیم، آن را نمی پذیریم، شما هم از همین راه ما را قانع کردید. (5).

در زمان امام جعفر صادق چند نفر به زنداقه شهرت داشتند که معروف ترین آنها ابن ابی العوجاء، ابن طالوت، ابن اعمی، و ابن مقفع بودند که در ایام حج به مسجدالحرام می آمدند و با مردم تماس داشتند و نیز با امام صادق درباره ی مسائل مختلف مناظره و احتجاج می کردند. (6) لذا در این قسمت به معرفی بعضی از این شخصیت ها و نیز افکار آنها می پردازیم:

ابن مقفع: چنان که گفته شد، زنداقه يك معنی عام و وسیع داشت که عبارت از الحاد، بی دینی و استهزا نسبت به شعایر دینی، یا اهمیت ندادن به این شعایر و بی اعتنایی به آنها بود. معنی خاص و محدودی هم داشت که پیروی از دین مانی بود. از همان آغاز استعمال و رواج این کلمه در میان مسلمانان، هر دو معنی آن شایع و رایج بود و از این رو درباره ی کسانی که به زنداقه مشهور شده اند، پرده ای از ابهام و شبهه ایجاد شده است که آیا کسی که به زنداقه متهم بوده است، ملحد و بی دین و بی اعتنا به شعایر مذهبی بوده است، یا متدین به دین مانوی؟

درباره ی ابن مقفع هم چنین ابهام وجود دارد. بعضی او را زندیق خوانده اند و بعضی مانند ابوریحان بیرونی او را پیرو دین مانوی دانسته اند. (7) سید مرتضی در امالی خود می گوید: در زمان جاهلیت و صدر اسلام قومی دهری و گروهی مشرک بودند: اولی صانع را منکر و به دهر معتقد و دومی نیز معبودی غیر از خالق یگانه را می پرستیدند. پس از آنکه عزت و شوکت اسلام عالمگیر شد، گروهی دیگر ظهور کردند که در باطن زندیق و بی دین بودند، ولی در ظاهر به خاطر حفظ جان و مالشان، اظهار اسلام کرده و در حوزه ی مسلمانان وارد شدند.

صدمه اینها به اسلام و مسلمانان بیشتر از دهریون و مشرکانی بود که با اسلام ظاهری و به نام دین صوری از در تدلیس وارد شده و ضعفای مسلمانان را از جاده ی حق منحرف می ساختند. سید مرتضی، عبدالله بن المقفع را جزء این گروه به شمار می آورد. (8).

ابومحمد عبدالله بن مقفع ملحد و زندیق، معتقد بود روح ابومسلم خراسانی در وی حلول کرده است. وی مذهبی به نام «مبینه» را اختراع کرد، آن را نشر داد و جمعی از جهال هم به او گرویدند.

شیخ حسن مظفر می نویسد: ابن مقفع دین مجوس داشت و به ظاهر مسلمان شد لیکن گفتار و کردارش نشان می داد که به اسلام نگرویده است. او مردی فارسی زبان بوده و در ادبیات و فن نویسندگی مهارت داشت. کتاب کلیله و دمنه را نیز به عربی ترجمه کرده است. او نیز به فرمان منصور عباسی در سال 143 ق. به دست والی بصره، به سبب داشتن کفر و الحاد، مانند ابن ابی العوجاء به قتل رسید. (9).

علامه عسکری در کتاب یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، ضمن معرفی کامل ابن مقفع می نویسد: ابن مقفع با وجود این که از زرتشت به اسلام روی آورد، در قبول یکی از ادیان شک و تردید داشت. (10).

ابن ابی لیلی: محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی انصاری کوفی (148 - 74 ق / 765 - 693 م) فقیه، محدث، مفتی و قاضی کوفه، پدرش عبدالرحمن از بزرگان تابعین بوده است. شیخ طوسی او را از شاگردان امام جعفر صادق علیه السلام می داند و طبرسی حدیثی آورده که گرایش شدید وی را به امام صادق نشان می دهد. اما روشن است که او شیعی مذهب نبوده؛ زیرا گفته اند که او به رأی خود فتوا می داده است. (11).

ابن ابی لیلی، سمت قضاوت بنی امیه و سپس قضاوت بنی عباس را بر عهده داشت. وی قبل از ابوحنیفه، قائل به قیاس و اجتهاد به رأی بود و در حالی که قاضی منصور بود، در سال 148 ه در گذشت.

ابن ابی العوجاء: عبدالکریم، زندیق معروف و آشنا به علم کلام در سده ی دوم هجری، پس از شکست در مباحثه ای، گروهی از مریدانش به اسلام گرویدند و گروهی به پیروی او ادامه دادند. (12).

در بحارالانوار آمده است که وی از شاگردان حسن بصری بود که از توحید منحرف شد. با این ترمرد به مکه رفت و علما از مجالست با او به خاطر خبث لسان و فساد ضمیرش اکراه داشتند. (13).

وی از دوستی و تحسین افرادی چون ابن مقفع هم برخوردار بود و همانند دیگر زندیقان زمان منصور و مهدی، ظاهری آراسته و پاکیزه داشت. از مجموع احتجاجات منسوب به او می توان دریافت که مردی جسور و بی باک بود و از محیط نسبتاً آزاد زمان خویش بهره گرفته، به تبلیغ عقاید الحادی خود می پرداخت. از آن گذشته در عقاید خود سخت استوار بود و با این که در مباحثاتی مغلوب می شد، از اندیشه های خویش دست بر نمی داشت و تا دم مرگ بر نظراتش باقی بود.

ابن ابی العوجاء نیز مانند بسیاری دیگر از زندیقان، در تخریب مبانی اعتقادی مسلمانان کوشا بود. به جعل اخبار و احادیث و پراکندن آنها در میان مردم اهتمام داشت. وی هنگام مرگ خود اعلام کرد که 4000 حدیث جعل کرده تا حرام را حلال و حلال را حرام نماید. مؤلفان کتب تاریخ و کلام او را در شمار زندیقان آورده اند و قتل او نیز به همین اتهام بوده است.

از احتجاجاتی که بارها با امام جعفر صادق علیه السلام داشته است، گرایشهای دهری وی آشکار می شود. از احتجاجات مزبور چنین به نظر می رسد که او به وجود آفریدگار اعتقاد نداشته، یا درباره ی خداوند به بحث و جدل می پرداخته و در جایی دیگر خدا را غایب شمرده است.

در گفت و گویی میان وی و امام صادق علیه السلام، امام او را متهم می کند که نه به خدا اعتقاد دارد و نه به پیامبر. و عبدالکریم نیز این گفته را رد نمی کند. وی در مواردی سعی می کند وجود صانع را نفی نماید. در جایی می پرسد اگر خدایی هست، چرا خود را آشکار نمی کند و توسط واسطه ها (پیامبران) مردمان را به پرستش خویش دعوت می نماید یا در جای دیگر سؤال می کند که چگونه خداوند در دو یا چند جا می تواند باشد.

ابن ابی العوجاء به قدم جهان معتقد بود و این تفکرش از سؤالی که امام از وی می پرسد مشخص می شود. او می پرسد: «ما الدلیل علی حدث الاجسام؛ دلیل حدوث اجسام چیست؟»

در گفت و گویی دیگر معلوم می شود که معتقد به ازلیت اشیا بوده است و یا خود را غیر مخلوق می داند. در گفت و گویی در حضور مفضل، سخن را به نفی صنع و صانع می کشاند و می گوید که همه چیز به اقتضای طبیعت خود موجود شده است؛ نه مدبری در کار است و نه صانعی، عالم پیوسته چنین بوده و خواهد بود. او می پنداشت که پس از مرگ بازگشتی نیست. در یک مناظره امام صادق علیه السلام انکار روز واپسین و بهشت و دوزخ را به او نسبت می دهد و او نیز این قول را رد نمی کند.

ابن ابی العوجاء از طعنه به قرآن خودداری نمی کرد و رسالت پیامبر اکرم و به طور کلی نبوت را منکر بود. طبرسی می گوید ابن ابی العوجاء، ابوشاکر دیصانی، عبدالملک بصری و ابن مقفع به پیشنهاد ابن ابی العوجاء بر آن شدند که هر کدام یک ربع از قرآن را نقض کنند؛ زیرا با این کار نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و سپس اسلام باطل می شد، ولی البته نتوانستند. (14) وی احکام دین را بی اعتبار می دانست و حتی به تمسخر آنها می پرداخت. چنان که گاهی حجاج را استهزا می کرد و مناسک حج را خوار و وضع چنین آدابی را ناروا می شمرد. (15).

دهخدا درباره ی ابن ابی العوجاء می نویسد که او به عبدالکریم خال معن بن زائد معروف است. او باطنا از پیروان کیش مانی بود و در سال 155 والی کوفه او را بی اجازت خلیفه به قتل رسانید و بعضی مورخان گویند وی به همین جهت معزول گردید. هنگامی که او را برای کشتن می بردند، گفت چهار هزار حدیث مخالف با اوامر و نواهی شریعت اسلامی جعل کرده و آن را به امام جعفر صادق علیه السلام نسبت داده اند و صاحب الفهرست در ضمن رؤسای مانوی که تظاهر به اسلام کرده و در معنی مانوی بودند، نام او را نعمان بن ابی العوجاء می آورد. (16).

ابن ابی العوجاء نیز که مشهورترین متکلم ملحد زمان امام صادق محسوب می شود، امام علیه السلام را در بحث علمی به دانه های سرخ آتش تشبیه می کند که مخاطب را در آن مخمسه راه فراری نیست که گرفتار حملات علمی امام می شود و به ناچار باید خود را تسلیم کند. وی زمانی که در مسجدالحرام در میان جمعی از یاران خود به بحث با امام می پردازد و وقتی در برابر براهین و دلایل امام حرفی برای گفتن ندارد، به اطرافیان خود می گوید:

سألتکم أن تلتمسوا لی خمرۃ فآلقیتونی علی جمرة (17).

من از شما خواستم یک بحث و کار آسوده برایم فراهم کنید و شما مرا بر روی آتش گداخته انداختید.

- 1- خمسون و مائة صحابي مختلق، العسكري، علامه سيد مرتضي، ج 1، ص 32، التوحيد للنشر، 1414 هـ، 1993 م.
- 2- مجمع البحرين، ج 3، ص 42.
- 3- مناقب آل أبي طالب، ج 2، ص 260 و 261.
- 4- بحار الأنوار، ج 3، ص 39؛ كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج 2، ص 39.
- 5- الارشاد، ص 548.
- 6- زندگانی معلم كبير حضرت صادق، عمادزاده، عمادالدين، ج 1، ص 397، چاپ دوم، انتشارات گنجينه نشر محمد (ص)، ص 1362 ه.ش.
- 7- دائرة المعارف بزرگ اسلامي، موسوي بجنوردي، كاظم، ج 4، ص 670، چاپ اول، مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامي، تهران 1369 ش.
- 8- ريحانة الادب، مدرس تبريزي، علامه محمدعلي، ج 8، ص 222-226، چاپ سوم، كتابفروشي خيام، چاپ سوم، 1369 ش.
- 9- زندگانی امام جعفر صادق، ص 272.
- 10- خمسون و مائة صحابي مختلق، الجزء الاول، ص 45.
- 11- دائرة المعارف بزرگ اسلامي، ج 2، ص 696.
- 12- همان، ص 688.
- 13- خمسون و مائة صحابي مختلق، صص 47-58.
- 14- الاحتجاج، ج 2، ص 377.
- 15- دائرة المعارف بزرگ اسلامي، ج 2، ص 689.
- 16- لغتنامه دهخدا، ج 2، ص 289.
- 17- الفقيه من لا يحضره الفقيه، الصدوق، ابوجعفر بن علي بن الحسين، ج 2، ص 250؛ الارشاد، ص 547.



## مناظره امام با زندیق مصري

امام: تو مي داني که زمين زير و زبري دارد؟

گفت: آري.

امام: زير زمين رفته اي؟

گفت: نه.

امام: پس چه مي داني زير زمين چيست؟

گفت: نمي دانم، ولي به گمانم که زير زمين چيزي نيست.

امام: ظن و گمان، اظهار در ماندگي است، نسبت به چيزي که نتواني يقين کني.

امام: به آسمان بالا رفته اي؟

زنديق: نه.

امام: مي داني در آن چيست؟

زنديق: نمي دانم.

امام: از تو عجب است که نه به مشرق رسیده اي و نه به مغرب، نه به زير زمين فرو شده اي و نه به آسمان بالا رفته اي و نه به آنجا گذر کرده اي تا بفهمي چه آفریده اي دارند در حالي که منکر هر چه در آن هاست، هستي. آيا خردمند چيزي را که نداند، منکر آن مي شود؟

زنديق: هيچ کس جز تو با من اين سخن را نگفته است.

امام: پس تو در اين شك داري، شايد که آن همان باشد و شايد هم نباشد.

زنديق: شايد همين طور است.

امام: اي مرد، کسي که نمي داند، بر کسي که مي داند، دليلي ندارد؛ اي برادر مصري، نادان که دليلي ندارد. از طرف من اين نکته را خوب بفهم که ما هرگز درباره خدا ترديدي نداريم، مگر نمي بيني خورشيد و ماه و شب و روز غروب مي کنند و بي اشتباه و کم و بيش بر مي گردند؟ ناچار و مسخرند، جز مدار خود مکاني ندارند، اگر مي توانستند مي رفتند و بر نمي گشتند. اگر ناچار نبودند، چرا شب، روز نمي شد و روز، شب نمي شد.

اي برادر اهل مصر، به خدا قسم آن دو مسخر و ناچارند که به وضع خود ادامه دهند و آنکه آنها را مسخر و ناچار کرده است، از آنها محکم تر و حکيم تر و بزرگتر است.

زندیق: درست می فرماید:

امام: ای برادر مصری، به راستی آنچه را شما به آن گرویده اید و گمان می کنید که دهر است، اگر دهر است، آن گاه که مردم را از بین می برد، چرا آنها را بر نمی گرداند؟ اگر آنها را بر می گرداند، چرا نمی برد؟ (یعنی چون دهر شعور و حکمت ندارد، اگر مؤثر باشد باید افعال صادره از او مختل باشد و به جای ایجاد، از بین ببرد و به جای از بین بردن، ایجاد کند؛ زیرا ترجیح بین آنها را نمی فهمد).

ای برادر مصری، همه ناچارند. راستی چرا خداوند آسمان افراشته است و زمین را هموار و زیر پا نهاده است و چرا آسمان بر زمین نمی افتد و زمین بالای طبقات آسمان فرو نمی رود و به هم نمی چسبند و کسانی که در آنها هستند، به هم نمی چسبند؟

زندیق: خداوند پرورنده و سید و سرورشان، آنها را نگه داشته است.

در پایان این مناظره آن زندیق به دست امام صادق علیه السلام مؤمن شد. آن تازه مسلمان به امام عرض کرد: مرا به شاگردی خود بپذیر. امام به هشام بن حکم فرمود: او را با خود ببر و به او تعلیم ده. هشام او را تعلیم داد. (1).

علامه مجلسی در توضیح این مناظره چنین می نویسد:

در این حدیث امام صادق به طرز استادانه ای با این زندیق برخورد می کند و به آسانی او را درمان می کند. این زندیق دچار خودبینی و جهل مرکب بود و به این دلیل دریچه عقل خدانشناسی او بسته شده بود، پایه خودبینی او تا آنجا بود که شهرت علمی امام صادق از مدینه او را ناراحت کرده بود و به راه افتاده که با طی مسافتهای دور و دراز، در برخورد و بحث علمی با امام صادق، پیروز گردد. وی وقتی در طواف به امام صادق می رسد، به آن حضرت شانه ای می زند! حضرت از عمل وی به دردش پی برد، هر چند امام خود حقایق نهفته را می داند. به این خاطر برای شکستن سد خودبینی و دریدن پرده ی سیاه و ستبر خودخواهی که دریچه تعقل او را بسته است، امام یک نیشتر عمیق به دل او می زند و بی درنگ از او می پرسد نام و کنیه ات چیست.

عبدالمملک نام دارد، «بنده پادشاه»؛ امام او را به این نکته متوجه می کند که شعور بی زبان خدانشناسی، پدرت را به این اعتراف رهبری کرده که تو بنده هستی و خودت را هم مسخر کرده که تاکنون آن را پذیرفته و درصدد عوض کردن نامت برنیامده ای، پس تو از ته دل معترفی که بنده ی ملکی هستی؛ این پادشاه زمینی است یا آسمانی؟

البته یک مغز مغرور به دانش، هرگز حاضر نیست بگوید من بنده فلان پادشاهم. اینجاست که دلش چنان می لرزد که پرده سیاه آن دریده می شود. وی برای این که عذر و بهانه بیاورد می گوید: این نام را پدرم گذارده و بخاطر احترام به او آن را عوض نکرده ام.

به علاوه امام او را یادآور کنیه اش می کند که دلالت دارد بر این که پسرش به نام عبدالله است. امام از نامی که او خود بر پسرش نهاده او را متوجه شعور بی زبان خودش می کند و پرده مانع تعقل او را می شکافد؛ این خود در حقیقت یک عمل جراحی روحی بسیار ماهرانه بود که امام انجام داد.

در جلسه گفت و گوی بعدی، امام در آغاز سخن پرده غفلت و جهل او را کنار زد و فکر او را به زیر زمین و فراز آسمان برد، و به مشرق و مغرب کشانید تا از سستی و خمودی سالیان دراز درآید، و دل او به زیور شک و تردید که مبدأ کاوش و جستجو است، متوجه گردد.

بزرگترین آفت روح انسانی، غفلت عمیق و عدم توجه است که گاهی با جهل مرکب و اعتقاد به باطل، توأم می شود و در این صورت بیماری روحی خطرناکی در شخص به وجود می آید. امام به خاطر این که روح این زندیق را به طور کامل معالجه نماید وارد تعلیمات اساسی شد و در درجه اول مقام استادی و دانش خود را به او تلقین کرد و فرمود: «ما درست می دانیم و درباره خدا هرگز شك و تردید نداریم».

یکی از شرایط تأثیر تعلیمات، این است که استاد به گفته خود معتقد باشد و با قاطعیت و تصمیم، مطلب خود را به شاگردان بیاموزد تا به دل آنها بنشیند. استادی که خود نسبت به گفتارش تردید دارد و یا بدان عقیده ندارد، نمی تواند در روح و دل شاگرد تأثیر کند و او را معتقد سازد، و شاید عیب بزرگ تعلیمات عصر ما همین است که غالباً مبلغانی می خواهند به مردم عقیده و ایمان بیاموزند که خود از نظر وجدان درونی فاقد آن هستند.

امام این شاگرد آماده را، سر کلاس برد و کتاب خلقت را برای او ورق زد و فرمود: به چشم خود ببین و این سطور را مطالعه کن:

1. گردش مرتب خورشید و ماه.

2. پیدایش منظم و متعاقب شب و روز.

در اینجا هم نظم کامل وجود دارد، هم نیروی قدرت و تسخیر و به خاطر این که نظم کامل درک می شود، نمی توان گفت به طور تصادفی انجام می پذیرد. زیرا طبیعت ماده، سکون و آرامش است پس ذات و ماهیت خود آفتاب، ماه، شب و روز هم نمی تواند علت این انتظام و گردش و رفت و آمد منظم باشد بلکه علتی دارد که اینها به ناچار این مسیر را طی می کنند و آن همان خداوند است. با همین درس ساده و مختصر، آن زندیق حق را باور کرد و تصدیق نمود. (2).

ص: 1036

---

1- اصول کافی، مترجم: آية الله محمد باقر كمره اي، ج 1، صص 217-211، چاپ دوم، انتشارات اسوه، چاپ دوم، 1372.

2- اصول کافی، ج 1، صص 538-535.

## مناظره با ابن ابی العوجاء

احمد بن محسن میثمی گوید: پیش منصور. طیب بودم و او به من گزارش داد که یکی از رفقای من گفت: من و ابن ابی العوجاء و عبدالله بن مقفع در مسجدالحرام بودیم. ابن مقفع گفت: این خلق را می بینی، هیچ یک شایسته نام انسان نیستند، بلکه در شمار فرومایگان و چهارپایانند مگر آن شیخ که در یک سو نشسته است.

ابن ابی العوجاء در حالی که به اشارت دست عبدالله بن مقفع، امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام را که در گوشه ای نشسته بود می نگریست، گفت: از چه روی در میان جمع، تنها این شیخ را شایسته نام انسان می دانی؟

عبدالله بن مقفع پاسخ داد: زیرا آنچه از وی در دانش و فضیلت

دیده ام، در نزد دیگران نیست.

عبدالکریم بن ابی العوجاء گفت: به ناچار، او را در آنچه گفتی باید بیازمایم.

ابن مقفع گفت: زنهار، این کار را مکن؛ زیرا بیم آن دارم که اگر با وی گفتگو آغاز کنی، اندیشه خویش تباه گردانی.

«ابن ابی العوجاء» گفت: از تباهی اندیشه من بیم نداری، بلکه می ترسی در سخن بر وی چیره گردم و سستی رأی تو، از آن توصیف که درباره او کردی بر من آشکار شود.

عبدالله بن مقفع به او گفت: حال که چنین گمان می کنی، برخیز و به نزد او برو، لیکن تا می توانی از لغزش خودداری کن و زبان خود را نگه دار و مهار از دست مده که تو را در بند کند.

ابن ابی العوجاء به سوی امام صادق علیه السلام رفت و اندکی بعد نزد دوست خود ابن مقفع باز آمد و به او گفت: وای بر تو، ای پسر مقفع! او نه مردی از ابنای بشر است، بلکه اگر در این جهان موجودی روحانی باشد که هر گاه بخواهد، تجسم یابد و هر گاه مایل باشد چون روح مستور گردد، جز او نیست!

به او گفت: چطور؟

گفت: من پیش او نشستم و چون حاضران همه رفتند، بی پرسش من سخن آغاز کرد و فرمود:

اگر حقیقت همان است که اینان گویند و بی تردید حقیقت همان است که آنها می گویند (یعنی طواف کنندگان) آنها نجات یافته و شما هلاک می شوید و اگر حق این است که شما می گویند و مسلما چنین نیست، در این صورت شما و آن ها یکسانید.

من گفتم: خدایت رحمت کناد، ما چه می گوئیم و آنها چه می گویند؟ گفته ما و آنها یکی است.

فرمود: چگونه گفته تو و گفته آن ها یکی است با اینکه آن ها معتقدند معادی دارند و ثواب و عقابی، و عقیده دارند که در آسمان ها معبودی است و آسمان ها آباد، و به وجود ساکنان خود معمورند. شما معتقدید که آسمان ها ویرانند و کسی در آن ها نیست.

گوید: من این فرصت را غنیمت دانستم و به او عرض کردم: اگر راست گویند که آسمان خدایی دارد، چه مانعی دارد که خود را بر خلق عیان کند و آن‌ها را به پرستش خود بخواند تا دو شخص از آنها هم اختلافی نکنند؟ چرا خود در پرده شده است و رسولان را برای دعوت خلش گسیل داشته؟ اگر به شخص خود قیام به دعوت می‌کرد، برای ایمان مردم به او مؤثرتر بود.

فرمود: وای بر تو چطور موجودی نسبت به تو در پرده است با اینکه قدرت خود را در وجود شخص خودت به تو نشان داده است؟ پیدا شدی در حالی که چیزی نبود، بزرگت کرده با اینکه کوچک و خرد بودی، توانایت نموده پس از اینکه ناتوان بودی، بیماریت کرده پس از تندرستی و تندرستت کرده پس از بیماری، خشنودت کند پس از خشم و به خشم آرد پس از خشنودی، و ناراحتیت دهد پس از شادی و شادیت دهد پس از اندوه، مهرت دهد بعد از دشمنی و دشمنی پس از مهر، به تصمیم آرد پس از سستی و به سستی اندازد پس از تصمیم، به تو رغبت بخشد پس از هراس و هراس پس از رغبت، امیدت دهد پس از نومیدی و نومیدی پس از امیدواری، آنچه در وهم و خیالت نیست به خاطر آرد و آنچه در خاطر داری محو کند.

وی گوید: قدرت نمایی‌های خدا را که در وجود خود من بود پی در پی برشمرد و من نتوانستم جوابی بدهم تا آنجا که معتقد شدم در این گفتگویی که میان ما جاری است محققا او پیروز است و حق با اوست.

گوید: ابن ابی العوجاء روز دیگر به حضور امام صادق علیه السلام رفت و خاموش نشست و سخنی نگفت. امام به او فرمود: گویا آمده‌ای که قسمتی از گفتگویی که داشتیم را اعاده کنی؟ عرض کرد: یابن رسول الله مقصودم همین است.

امام فرمود: چه بسیار شگفت آور است که تو خدا را منکری و مرا پسر رسول خدا می‌خوانی؟

وی گفت: این طبق عادت بود نه عقیده.

امام فرمود: چه چیز مانع سخن گفتن توست؟

عرض کرد: از جلال و هیبت شما زبانم یارای سخن گفتن ندارد. من همه دانشمندان را دیده‌ام، با همه متکلمان بحث کرده‌ام، هرگز هیبتی چنین در دلم نیفتاده است!

امام فرمود: آری چنین است من در پرستش را به روی تو می‌گشایم؛ توجه کن. سپس به او فرمود: آیا تو را ساخته‌اند یا موجودی غیر مصنوع هستی؟

گفت: من ساخته شده نیستم.

امام فرمود: برای من شرح بده اگر ساخته و مصنوع آفریننده‌ای بودی، چه وصفی داشتی؟

عبدالکریم مدتی ساکت شد و پاسخی نداشت و با چوبی که پیشش بود بازی کرده و می‌گفت: دراز و پهن و عمیق و کوتاه و متحرک و ساکن است، همه اینها صفت آفریده‌هاست!

امام فرمود: در صورتی که تو صفت مصنوعات را جز اینها ندانی، باید خود را ساخته شده و مصنوع بدانی؛ زیرا در خودت این امور را درک می‌کنی.

عبدالکریم گفت: از من سؤالی کردی که هیچ کس پیش از تو از من نپرسیده است و بعد از تو هم مانند آن را از من نمی پرسند.

امام فرمود: فرض کن می دانی کسی پیش از این از تو نپرسیده است. از کجا می دانی که بعد از این هم نخواهند پرسید؟ به علاوه، ای عبدالکریم تو گفتار خود را نقض کردی؛ زیرا تو معتقدی که همه چیز از نخست با هم برابرند، چطور در اشیا تقدیم و تأخیر قائل شدی؟

سپس امام فرمود: ای عبدالکریم، توضیح بیشتری به تو بدهم. بگو اگر یک کیسه جواهر داری و کسی به تو گوید در این کیسه سکه طلا هم هست و تو جواب بدهی که نیست و بگوید آن دینار غیر موجود را برایم توصیف کن و تو وصف آن را ندانی، آیا درست است که تو ندانسته بگویی در میان کیسه اشرفی نیست؟ گفت: نه.

امام فرمود: سراسر جهان، بزرگ تر و درازتر و پهن تر از یک کیسه است. شاید در این جهان مصنوعی باشد که ساخته خداست، چون تو نمی توانی مصنوع را از غیر مصنوع تشخیص بدهی.

ابن ابی العوجا در دادن پاسخ عاجز ماند و بعضی از یارانش به اسلام گرویدند و بعضی با او ماندند.

روز سوم خدمت امام آمد و عرض کرد: می خواهم سؤالی از شما بپرسم.

امام فرمود: از هر چه می خواهی بپرس.

گفت: دلیل حدوث اجسام چیست؟

فرمود: من هیچ جسم کوچک و بزرگی را در این جهان درک نمی کنم جز اینکه در صورتی که مانند آن، به آن بیوندند، بزرگتر می شود و حقیقت شخصیت خود را تغییر می دهد. این موضوع زوال و انتقال حالت اولی است و اگر جسم قدیم بود، زوال و تحولی نمی پذیرفت؛ زیرا چیزی که زوال پذیرد و دگرگون شود، شایسته است که پیدا شود و نابود گردد. وجودش پس از نبود عین حدوث است، بودنش در ازل عین نیستی اوست (زیرا فرض تحول شده و صورت جدید در ازل نبوده است) و هرگز صفت ازلیت و عدم حدوث و قدم، در یک چیز جمع نگردد.

ابن ابی العوجا گفت: فرض کن از نظر جریان دو حالت کوچکی و بزرگی و فرض دو زمان چنانکه فرمودی و استدلال کردی حدوث اجسام را دانستی ولی اگر همه چیز به همان حال کوچکی می ماند، از چه راهی شما دلیل بر حدوث آن داشتی؟ امام فرمود:

1. ما روی همین عالم موجود که خردها درشت می شوند، بحث و گفت و گو داریم و اگر آن را از میان برداریم و عالم دیگری که تو می گویی به جای آن بگذاریم، دلیل روشن تری است برای حدوث؛ زیرا بر حدوث عالم دلیلی بهتر و روشن تر از این نیست که ما آن را از ریشه برداریم و عالم دیگری به جای آن بگذاریم، ولی باز بر اساس فرض خودت به تو جواب می دهم. (1)(2)

2. اگر همه چیز این عالم جسمانی به حال کوچکی بماند، این فرض صحیح است که اگر بر هر خردی مثل و مانند آن افزوده شود، بزرگ تر خواهد شد. همین صحت امکان تغییر وضع، آن را از قدم بیرون می آورد. چنانکه تغییر و تحول آن را در حدوث داخل می کند. دنبال این سخن چیزی نداری ای عبدالکریم حرفت تمام شد. سپس عبدالکریم در ماند و رسوا شد. (3).

در سال بعد ابن ابی العوجا در حرم مکه به امام علیه السلام برخورد و یکی از شیعیان آن حضرت به وی عرض کرد: راستی آیا ابن ابی

العوجاء راه مسلماني در پيش گرفته است؟

امام عليه السلام فرمود: او کور دل تر از اين است که مسلمان شود و چون چشمش به امام افتاد گفت: اي آقا و مولاي من.

امام به او فرمود: براي چه به اينجا آمدي؟

وي پاسخ داد: از روي عادت و همراهي روش و سنت کشور و براي تماشاي جنون و ديوانگي اين مردم که سرهايشان را مي تراشند و سنگ مي پرانند.

امام فرمود: اي عبدالکریم، تو هنوز به سرکشي و گمراهي خود هستي؟

وي خواست شروع به سخن گفتن کند که امام فرمود:

در حال حج جدال روا نيست و فرمود: اگر حقيقت آن است که تو مي گويي ما و تو هر دو نجات مي يابيم و اگر آنچه که ما به آن معتقديم درست باشد، پس ما نجات يافته و تو هلاک مي شوي.

عبدالکریم به همراهان خود رو کرد و گفت: قلبم سوزشي و دردي گرفت، مرا برگردانيد. (4).

مناظره سوم

عبدالله ديصاني از هشام بن حکم پرسيد: آيا تو را پروردگاري است؟

هشام گفت: آري.

ديصاني: تواناست؟

هشام: آري، قادر است و قاهر.

ديصاني: مي تواند دنيا را در يك تخم مرغ جاي دهد به گونه اي که نه تخم مرغ بزرگ شود و نه دنيا کوچک گردد؟

هشام: به من مهلت جواب بده.

ديصاني: من تا يك سال به تو مهلت دادم.

هشام به خدمت امام صادق عليه السلام رسيد و عرض کرد: يابن رسول الله، عبدالله ديصاني مسئله اي را براي من طرح کرده که در آن به جز به شما و خدا؛ پناهي نيست.

امام فرمود: از تو چه پرسیده؟ هشام سؤال ديصاني را بازگو کرد.

امام: اي هشام حواس تو چند تا است؟

هشام: پنج تا.

امام: کدام يك از آن ها از همه كوچك تر است؟

هشام: دیده ي من كه همه چيز را مي بيند.

امام: اندازه مركز ديد چشم تو چه قدر است؟

هشام: به اندازه يك عدس يا كمتر از آن.

امام: به پيش روي و بالاي سرت بنگر و به من بگو چه مي بيني.

هشام: آسمان و زمين و خانه ها و كاخها و بيابانها و كوهها و نهرها را مي بينم.

امام: آنكه قادر است آنچه را كه تو مي بيني در يك عدس يا كمتر از آن در آورد، قادر است همه دنيا را در يك تخم مرغ جاي دهد به طوري كه نه دنيا كوچك شود و نه تخم مرغ بزرگ گردد.

هشام به زمين افتاد و دست و سر و پاي امام را بوسيد و عرض كرد: مرا بس است يابن رسول الله. سپس به منزل خود بازگشت و فرداي آن روز ديصاني به نزد او رفت و گفت: اي هشام آدم سلامي بدهم، نيامده ام كه پاسخ پرسش خود را بگيرم.

هشام گفت: اگر به درخواست پاسخ خود هم آمده اي اين جواب توست (و بيانات امام را به او گفت).

ديصاني از منزل هشام بيرون آمد و به خانه امام صادق عليه السلام رفت و چون در محضر امام نشست عرض كرد: اي جعفر بن محمد، مرا به معبودم راهنمايي كن.

امام فرمود: نامت چيست؟ تا اين جمله را شنيد برخاست و بيرون رفت.

يارانش به او گفتند: چرا نام خود را نگفتي؟

گفت: اگر به او مي گفتم نام عبدالله است، مي گفت: اين كيست كه تو بنده او هستي؟

گفتند: به حضور او برگرد و بگو از پرسيدن نامت صرف نظر كند و تو را به معبودت راهنمايي كند.

وي خدمت حضرت برگشت و گفت: اي جعفر بن محمد، از نامم مپرس و مرا به معبودم راهنمايي كن. امام به او فرمود: بنشين، در اين ميان پسر بچه اي تخم مرغی در دست داشت با آن بازي مي كرد، امام به آن پسرک گفت: اين تخم مرغ را به من بده، پسرک نیز آن را به امام داد.

امام فرمود: اي ديصاني، اين تخم مرغ قلعه اي است در بسته، پوست ضخيمي دارد و زير آن، پوست بسيار نازكي است و زير آن پوست نازك، مایع طلايي است كه روان است و ماده نقره اي رنگ ذوب شده. نه طلايي روان به نقره آب شده مي آميزد و نه نقره آب شده به طلايي



روان، نه مصلحي از درون آن برآید و از نيکي آن گزارش دهد و نه مفسدي درونش رود و از تباهي آن خبر دهد، نمي توان دانست براي توليد نر آفريده شده است يا ماده. با اين حال شکافته مي شود و مانند طاووس هاي زيبا و رنگارنگ از آن بيرون مي آيد، آيا اين را درک مي کنی؟

راوي گوید: ديصاني مدتي سر به زير افکند و سپس سر برداشت و گفت: اشهد أن لا اله الا الله، گواهي مي دهم که جز خدا شايسته پرستشي نيست، يکتاست و شريك ندارد، گواهي مي دهم که محمد صلي الله عليه و آله و سلم بنده و رسول اوست و تو به راستي امام و حجت بر خلق هستي و من از راهي که مي رفتم بازگشتم. (5).

#### مناظره چهارم

هشام بن حکم در ضمن حديث زنديقي که خدمت امام صادق رسیده است نقل کرده است که: امام صادق عليه السلام در ضمن بياناتش فرمود: اينکه تو مي گويي دو مبدأ وجود دارد، از اين بيرون نيست که يا هر دو قديمند و توانا، و يا هر دو قديمند و ضعيف، يا يکي تواناست و ديگري ناتوان. اگر هر دو توانايند، چرا هر کدام به دفع ديگري پردازند و خود را در تدبير جهان بي همتا سازند؟ اگر بگويي يکي تواناست و ديگري ناتوان، ثابت شود که همان توانا خداست و آن ناتوان در مانده خدا نيست.

اگر تو بگويي که آنها دو تا هستند، يا از هر جهت يگانه اند يا از هر جهت جدايند و بر هم امتياز دارند. وقتي ملاحظه مي کنی مي بيني خلقت رشته منظمي دارد و گردون گردش يکنواختي و تدبير يکسان است و شب و روز و خورشيد و ماه را هم مي بيني. درستي کار و تدبير همان هم آهنگي جريان هستي دلالت دارند که مدبر يکي است. (6).

باز هم اگر تو مدعي دو مبدأ آفرينش گروي، بر تو لازم شود که بين آنها رخنه اي را معتقد شوي تا دو تا باشند. اين رخنه خود مبدأ قديم سومي گردد، و بايد به سه مبدأ قديم معتقد شوي و اگر به سه مبدأ معتقد شدي، لازم است دو رخنه بين اين سه باشد و سه قديم، پنج تا مي شود و به همين تقرير شماره بالا مي گيرد و تا از کثرت به لانهايت رسد.

هشام گوید: آن زنديق به پرسش خود ادامه داد و گفت: چه دليلي بر وجود خدای يگانه است؟ امام عليه السلام فرمود: وجود افعال دليل است که سازنده اي آنها را ساخته. تو چون به ساختمان محکمي که مصنوع است نگاه کنی مي دانی که بنايي داشته اگرچه خود بنا را ندیده اي.

زنديق: حقيقت آن خدای يگانه چيست؟

امام: چيزي است بر خلاف هر چيز ديگر که دیده اي و درک کرده اي.

گفته مرا به اين برگردان که يك معنایي اثبات مي کند و مي فهماند که او چيزي است واجد حقيقت هستي جز اينکه جسم نيست، صورت نيست، محسوس نيست، قابل ستايش نيست، در حواس خمسه نيابد، اوهام درکش نکنند، گذشت روزگارها از او نگاهد و گذشت زمانها او را دگرگون نسازد. (7).

مرحوم مجلسي در کتاب مرآت العقول در شرح اين خبر مي گوید: حکما در اثبات نبوت برهاني دارند که مبتني بر مقدماتي به اين شرح است:

الف. ما را آفریدگاری است توانا.

ب. آفریدگار جسمانی و مادی نیست و برتر از این است که با چشم سر، یا یکی دیگر از حواس ظاهری ادراک و احساس شود.

ج. آفریدگار حکیم است؛ یعنی به خیر و منفعت نظام جهان، دانا و به طرق صلاح مردم در زندگی و ادامه حیات آگاه است.

د. مردم در معاش و معاد خود به مدیر و مدبری که کارهای آنان را اداره نموده و طریق زندگی دنیا و نجات از عذاب آخرت را به ایشان بیاموزد، نیازمند می باشند.

به حکم ضرورت مقنن باید از نوع بشر باشد و ملک برای این معنی صلاحیت ندارد؛ چرا که قوای اکثر مردم قادر بر دیدن ملک نیست، مگر آنکه به صورت بشر متشکل شوند و فقط عده ی مخصوصی که انبیا هستند، به نیروی قدسی و روحانی می توانند ملک را ببینند، و بر فرض اینکه ملک به صورت بشر ظاهر شود و همه او را مشاهده کنند، امر بر مردم مشتبه می شود.

از مقدمات بالا نتیجه گرفته می شود که:

1. وجود پیغمبر و سفیر لازم است.

2. سفیر باید انسان باشد.

3. سفیر باید دارای مزیت و خصوصیتی باشد که دیگران فاقد آن باشند و آن مزیت همان معجزات و خارق عادات است.

4. لازم است که سفیر، قوانینی را برای مردم به اذن و وحی خداوند تشریح کنند.

مناظره پنجم

از عیسی بن یونس روایت شده که ابن ابی العوجاء به خدمت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: یا اباعبدالله آیا به من اجازه سؤال کردن می دهی؟ حضرت فرمود: هر سؤالی که می خواهی بیان نما.

ابن ابی العوجاء گفت: چقدر شما در این آستانه را می کوید و به این سنگ پناه می برید و این خانه ای که از خاک و سنگ ساخته شده را عبادت می کنید و در میان صفا و مروه به مانند شتر گریزان هروله می کنید! هر کس در این باره عاقلانه تفکر و تدبیر نماید، متوجه می شود که بنیان گذار این افعال، حکیم مدبر و صاحب نظر نمی باشد. ای اباعبدالله تو که بزرگ این گروه هستی و پدرت مؤسس آن، علت این کار را بیان نما؟

حضرت فرمودند: هر کس را که خداوند عزوجل گمراه گرداند و دلش را تاریک و از رحمت دور نماید، امر حق با نظرش موافق نیست و اصلاً آمادگی اطاعت از امر خداوند را ندارد و شیطان ولی او می شود و او را هلاک می گرداند.

حضرت باری تعالی از تمامی بندگان خواسته که این خانه را عبادت کنند و آنها را در انجام این کار مختار نموده است. خداوند این خانه را محل انبیا و قبله نمازگزاران و... قرار داده است؛ زیرا این خانه، عظمت و جلال خداوند متعال است و خداوند این خانه را قبل از گسترانیدن زمین، ایجاد نمود.

ابن ابی العوجاء گفت: از الله یاد کردی، در حالی که او غایب است.

امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: ای وای بر تو! چگونه خداوند تبارک و تعالی غایب باشد در حالی که همواره با مخلوقات خود حاضر است و شاهد آنهاست و از رگ گردن هم به آنها نزدیک تر و به اسرار آشکار و نهان آنها، آگاه است.

ابن ابی العوجاء گفت: پس خداوند در همه ی مکان هاست. ای اباعبدالله هرگاه خداوند در آسمان باشد، چگونه می تواند در زمین باشد و اگر در زمین باشد، چگونه می تواند در آسمان هم باشد؟

حضرت فرمود: آنچه تو توصیف کردی، صفت مخلوق است نه صفت خالق؛ زیرا وقتی مخلوق از یک مکان به مکان دیگری منتقل می شود، مکان اول از او خالی می گردد و از امور و حوادث مکان اول بی خبر می شود. اما هیچ مکانی از خدای عظیم الشان خالی نیست و به هیچ مکانی نزدیک تر از مکان دیگر نمی باشد. (8) . 6.

ص: 1037

---

1- اصول کافی، مترجم: آیه الله محمد باقر کمره ای، ج 1، صص 217-211، چاپ دوم، انتشارات اسوه، چاپ دوم، 1372.

2- اصول کافی، ج 1، صص 538-535.

3- همان، ص 543.

4- همان، صص 228-216.

5- همان، صص 235-231؛ الاحتجاج، ج 2، ص 335.

6- این يك استدلال اني است که از معلول به علت پی می برند. به این صورت که یکنواختی و جریان منظم هستی و گردش منظم شب و روز و خورشید و ماه، دلیل یگانگی خالق و مدبر است.

7- همان، صص 239-235.

8- الاحتجاج، ج 2، ص 336.

## مناظره با رؤسای معتزله

عبدالکریم بن عتبه ی هاشمی می گوید: وقتی که ولید (یکی از خلفای مروانی) کشته شد، در میان مردم شام اختلاف به وجود آمد. خدمت امام صادق علیه السلام بودم که عده ای از رؤسا و سردمداران معتزله که در بین آنان عمرو بن عبید، واصل بن عطاء و حفص بن ابی سالم بودند، خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند تا درباره ی بیعت با محمد بن عبدالله بن حسن مثنی بحث و گفتگو کنند. سخنان زیادی گفتند، تا آنجا که امام علیه السلام فرمود: سخن به درازا کشید. یک نفر را از میان خود انتخاب کنید تا به طور مختصر به عنوان نماینده صحبت کند.

عمرو بن عبید را معرفی کردند. او هم گفت: اهل شام خلیفه ی خود را کشتند و خدا آن ها را به جان هم انداخت و پراکنده و متفرقشان ساخت. در این میان، ما کسی را پیدا کردیم که متدین، عاقل و با مروت است و برای امر خلافت لیاقت و شایستگی دارد و نام او، محمد بن عبدالله بن حسن، است. ما تصمیم گرفته ایم اطراف او جمع شویم و با وی بیعت کنیم، سپس با او قیام کنیم و مردم را به بیعت با او دعوت کنیم. هر کس با او بیعت کرد و از او فرمان برد، ما با او هستیم و اگر از ما دوری جست و کاری با ما نداشت، او را کنار خواهیم زد و با وی کاری نخواهیم داشت، اما هر کس در برابر ما بایستد و از فرمان ما سرباز زند، ما نیز در برابر او خواهیم ایستاد و او را به حق و اهل حق بر خواهیم گرداند. با این همه دوست داشتیم، این مطلب را با شما در میان گذاریم، چون از فکر و ارشادهای افرادی مانند شما بی نیاز نیستیم، چرا که شما دارای فضیلت و دانش هستید و شیعیان و پیروان زیادی دارید.

پس از آن که سخنان عمرو به پایان رسید، امام صادق علیه السلام فرمود: همه ی شما با عمرو در این باره هم عقیده اید؟

گفتند: آری.

امام پس از حمد و ستایش پروردگار و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما خاندانی هستیم که هر گاه معصیت خدا می شود، به خشم می آیم و زمانی که مردم خدا را اطاعت می کنند، خشنود می شویم. ای عمرو! اگر امت اسلام حق حاکمیت را به تو بدهند و تو بدون جنگ و خونریزی و زحمت آن را به دست بیاوری، آن گاه به تو بگویند حکومت را به هر کس خواستی، واگذار کن، آن را به چه کسی واگذار می کنی؟

عمرو: آن را به مشورت مسلمین واگذار می کنی؟

امام: مشورت با همه ی مسلمین؟

عمرو: آری.

امام: مشورت را با فقها و نیکان مسلمین؟

عمرو: آری.

امام: (مشورت) با قریش و غیر قریش؟

عمرو: مشورت با عرب و عجم.

امام: اي عمرو! آيا ابوبكر و عمر را دوست داري يا از آن دو بيزاري مي جويي؟ عمرو: آن ها را دوست دارم.

امام: اگر تو از كساني بودي كه از آن ها بيزاري مي جويند، مي توانستي برخلاف نظر آن ها كاري انجام دهی، ولي تو مدعي هستي كه آن ها را دوست داري و برخلاف روش آن ها عمل مي كني. چون عمر طبق قراردادي كه با ابوبكر داشت با او بيعت كرد و در اين كار با هيچ كس مشورت نكرد، ابوبكر هم بدون اين كه با كسي مشورت كند، خلافت را به عمر برگردانيد. سپس عمر خلافت را به شوراي شش نفره واگذاشت و از انصار جز همان شش نفر را در شورا شركت نداد و با اين همه راجع به آن شش نفر هم سفارش كرد كه شايد از نظر تو و يارانت كار پسنديده اي نباشد.

عمرو: عمر چه كرد؟

امام: عمر به صهيب دستور داد سه روز با مردم نماز جماعت برگزار كند و در اين سه روز آن شش نفر به بحث و مشورت پردازند و در آن جلسه هيچ كس جز پسر عمر شركت نكند، آن هم فقط به عنوان مشاور نه به عنوان كسي كه حق دارد در امر خلافت دخالت كند. عمر به مهاجر و انصار كه در حضور او بودند، سفارش كرد كه اگر سه روز گذشت و شورا خاتمه پيدا نكرد و درباري يك نفر به توافق نرسيدند، گردن هر شش نفر زده شود، و قبل از اين كه سه روز تمام شود، اگر چهار نفر درباري يكي موافقت كردند، ولي دو نفر مخالفت ورزيدند، گردن آن دو نفر زده شود. آيا شما درباري خلافتي كه با شوراي مسلمين به چنين شيوه اي صورت پذيرد، راضي هستيد؟ گفتند: نه.

امام فرمود: اي عمرو! اين كار را رها كن! به نظر تو اگر مردم را براي بيعت با محمد دعوت كرديد و تا آنجا در اين امر موفق شديد كه همه ي مردم با شما هم صدا شدند، به گونه اي كه دو نفر هم مخالفت نكردند و آن گاه با مشركان رو به رو شديد كه نه اسلام مي آورند و نه جزيه مي دهند، آيا شما و كسي كه او را براي خلافت انتخاب کرده ايد، مي دانيد كه روش رسول خدا عليه السلام درباري مشركان براي پرداخت جزيه چيست و چگونه عمل مي كرد؟

گفتند: آري.

امام: چه مي كنيد؟

عمرو: آنان را به اسلام دعوت مي كنيم و اگر نپذيرفتند، از آن ها جزيه مي گيريم.

امام: اگر مجوس و آتش پرست و يا از پرستش كندگان چهارپايان باشند و اهل كتاب نباشند، چگونه با آن ها برخورد مي كنيد؟

عمرو: همه از نظر ما يكسان هستند.

امام: قرآن مي خوانيد؟

عمرو: آري.

امام: اين آيه را بخوان كه مي فرمايد:

(قاتلو الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله ولا يدينون دين الحق من الذين او الكتاب حتي يعطوا

الجزية عن يدهم صاغرون) (1) .

با کسانی از اهل کتاب که نه ایمان به خدا و نه به روز جزا دارند و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده اند حرام می شمردند و نه آیین حق را می پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که جزیه را با دست خود با خضوع و تسلیم بپردازند.

خداوند استثناء نموده و فقط جزیه را در مورد اهل کتاب شرط کرده است و شما می گوید اهل کتاب و دیگران مساوی هستند؟

عمرو: آری، یکسانند.

امام: این علم را از چه کسی فرا گرفته ای؟

عمرو: مردم چنین می گویند.

امام: از این بگذر! اگر آن ها از قبول اسلام و پرداخت جزیه خودداری ورزیدند و با یکدیگر جنگ کردید و بر آن ها پیروز شدید، با غنائم جنگی چه می کنید؟

عمرو: يك پنجم آن را کنار می گذاریم و چهار پنجم بقیه را بین کسانی که به همراه ما جنگیدند، تقسیم می کنیم.

امام: میان تمام جنگجویان تقسیم می کنی؟

عمرو: آری.

امام: با این کار، تو با سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کرده ای و اگر از فقهایی اهل مدینه و بزرگان آن ها این مطلب را سؤال کنی، در این باره اختلافی ندارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله با عرب های بیابان نشین این گونه مصالحه کرد که آن ها در سرزمین های خود بمانند و هجرت نکنند، با این شرط که اگر دشمن علیه مسلمین قیام کرد، پیامبر آن ها را وادار کند که بروند و با دشمن نبرد کنند و از غنائم جنگی هم بهره ای نداشته باشند، اما تو می گویی باید غنیمت بین همه تقسیم شود و با این سخن برخلاف روش پیامبر در جنگ با مشرکان عمل می کنی؟ از این هم که صرف نظر کنیم، نظر تو درباره ی صدقه و زکات چیست؟

عمرو این آیه را تلاوت کرد:

(انما الصدقات للفقراء و المساکین و العالمین علیها...)

زکات مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن کار می کنند. (2) .

امام: آری، پس آن را چگونه بین آنان تقسیم می کنی؟

عمرو: آن را به هشت جزء تقسیم می کنم و به صنف از آن هشت گروه يك قسمت می دهم.

امام: اگر تعداد يك گروه ده هزار نفر ولی صنف دیگر فقط يك نفر یا حداکثر سه نفر باشد، باز هم همان مقدار که به ده هزار دادی به آن سه

نفر هم همین مقدار می دهی؟

عمرو: آری.

امام: درباره ی سهم شهرنشین و صحرانشین چه می کنی؟ سهم آن ها را هم به طور مساوی پرداخت می کنی؟

عمرو: آری.

امام: بنابراین، تو با تمام کارهای پیامبر مخالفت می ورزی؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله صدقه و زکات صحرانشین ها را به فقرا و مستحقان صحرانشین می پرداخت و زکات شهرنشینان را میان اهل شهر تقسیم می کرد و به طور مساوی بینشان تقسیم می کرد، بلکه آن را به کسانی که حاضر بودند، می داد. اگر درباره ی آنچه گفتم تردید داری، از فقهای مدینه و بزرگان و اساتیدشان سؤال کن، چرا که همه ی آنان معتقدند رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه رفتار می کرد.

سپس امام صادق علیه السلام به عمرو فرمود: ای عمرو و ای کسانی که از همفکران او هستید! از خدا بترسید، زیرا پدرم - که بهترین مرد روی زمین و داناترین آنان به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود - فرمود: کسی که شمشیر به رخ مردم بکشد و آن ها را به سوی خود دعوت کند، با این که در بین مسلمین کسی باشد که از او داناتر است، گمراه شده و بی جهت خود را به زحمت انداخته است (چون صلاحیت احراز آن مقام را ندارد). (3).

مرحوم مظفر پس از نقل این مناظره می نویسد: ممکن است خواننده ی این بحث در اولین نگاه چنین تصور کند که سؤال های امام با مسأله ی بیعت برای محمد ارتباطی ندارد، ولی پس از اندکی دقت و تأمل. قصد امام را به خوبی در می یابد و مناسبت آشکاری را که بین سؤال های امام و جواب های عمرو وجود دارد، می فهمد. چون مقصود امام از طرح این مسائل آن بود که به آنان بفهماند که از شریعت اسلام و احکام اطلاعی ندارند و از این طریق رهبری و امامت کسی را که مدعی است، برای این کار لیاقت و شایستگی دارد، مورد خدشه قرار دهد و به آن ها ثابت کند کسی که آن ها به عنوان پیشوا برگزیده اند، از دستورها و مقررات دین بی اطلاع است و چگونه ممکن است کسانی که از اسلام و قوانین آن به طور کامل بی بهره اند، متصدی امور مسلمین شوند، با این که در بین آن ها عالم تر و با فضیلت تر از همه وجود دارد؟ .

ص: 1038

1- سوره ی توبه، آیه ی 29.

2- سوره ی توبه، آیه ی 60.

3- الاحتجاج، ج 2، ص 272؛ الامام الصادق علیه السلام مظفر، ج 1، ص 207.

## معلي بن خنيس

معلي بن خنيس از غلامان امام صادق عليه السلام است که آن حضرت در تدبير امور زندگي به وي بسيار اعتماد داشت. او نیز از جمله راويان موثقي بود که برخي از اوقات حافظ اسرار آن بزرگوار نیز محسوب مي شد. و همان گونه که قبلا نیز بيان شد او از مشاهير راويان و مورد اعتماد امام صادق عليه السلام بوده است.

### معتب

از غلامان معروف آن حضرت معتب است که علماي رجال او را از اصحاب امام صادق و امام کاظم عليهما السلام نیز شمرده اند از امام صادق عليه السلام نقل شده که فرمود: «غلامان من ده نفر هستند و بهترين آنان معتب است». و فرمود: «در بين آنان يك نفر خائن است و او صغير مي باشد.» در روايت ديگر نیز فرمود: «غلامان من ده نفر هستند و بهترين آنها معتب است و معتب به يقين، مرا سزاوارتر از همه ي مردم [به امامت] مي داند».

و بزرگان حديث مانند يونس به يعقوب، معلي بن خنيس، اسحاق بن عمار و... از معتب رواياتي نقل نموده اند که نشان دهنده ي معرفت و فضيلت وي و اطمینان و امانت داري وي در نقل حديث است. چنان که مرحوم علامه حلي در کتاب «خلاصه» بدون هيچ گونه شك و ترديدي وي را از راويان موثق و مورد اعتماد شمرده است.

### مسلم

يکي ديگر از غلامان آن حضرت مسلم است که امام کاظم عليه السلام در مورد وي فرمود: «مسلم زنگي بوده است» امام صادق عليه السلام نیز به او فرمود: «من اميدوارم تو به اين اسم موفق گردي [يعني همانند اسمت مسلمان حقيقي شوي] همچنين از آن حضرت نقل شده که فرمود: «همانا قرآن را در شبي به مسلم آموختند و چون صبح شد به همه ي آن عالم بود.» اين روايت از حضرت رضا عليه السلام نیز نقل شده است. همچنين بعضي از روايات بر معرفت خاص او به امام صادق عليه السلام و اين که او حافظ اسرار آن حضرت نیز بوده است دلالت دارد.

### مصادف

مصادف نیز از غلامان امام صادق عليه السلام است که علماي رجال او را از راويان و اصحاب امام صادق و امام کاظم عليهما السلام نیز شمرده اند. برخي از راويان مورد اعتماد و موثق مانند حسن بن محبوب و علي بن رئاب و... از او روايت نموده اند و اين شاهد بر امانتداری و معرفت او نسبت به احاديث و مقام امامت امام عليه السلام مي باشد.

در مورد وي قبلا نیز سخناني بيان شد، و برخورد امام عليه السلام در معامله ي پرسودي که او انجام داده بود، بسيار مشهور است، و آن داستان چنين است که امام صادق عليه السلام هزار دينار به او داد و او را براي تجارت به مصر فرستاد و او در آن تجارت هزار دينار سود برد، ولي امام عليه السلام از چنين سودي تعجب نمود و آن را زياد دانست. پس مصادف گفت: ما متاعي را خريدیم که در شهر ديگر وجود نداشت [و يا کمیاب بود] پس با تجار ديگر عهد و سوگند ياد نمودیم که آنها را به دو برابر قيمت بفروشيم. پس امام عليه السلام از اين کار مصادف ناراحت شد و سود معامله را حرام دانست و اصل مال خود را برداشت و سود را رها نمود و فرمود: «اي مصادف، مقابل شمشير قرار گرفتن آسان تر از به دست آوردن روزي حلال است».



همچنین داستان همراهی مصادف و ملازم با امام صادق علیه السلام به حیره - چنان که گذشت - بسیار مشهور است. و در آن سفر آنها از حلم و بردباری امام علیه السلام درس بزرگی گرفتند.

### مغیره

او از غلامان امام صادق علیه السلام است که علمای رجال او را از اصحاب آن حضرت نیز شمرده اند. از او تنها يك روایت نقل شده و بیش از این چیزی درباره ی او گفته نشده است.

### موسی

موسی از غلامان امام صادق علیه السلام و جزء اصحاب آن حضرت نیز شمرده شده است. درباره ی وی چیز دیگری گفته نشده و همان گونه که بیان شد، همین اندازه نیز توفیق بزرگی است که خداوند به او مرحمت نموده است.

### معجزه امام

منصور عباسی شبی وزیر خود را احضار کرد گفت جعفر صادق علیه السلام را بیاور تا او را بکشم وزیر گفت او در گوشه ای نشسته و عزلت گرفته به عبادت مشغول است و دست از دنیا و مال دنیا کشیده و تو را رنجی از او نرسیده که چنین قصدی داری از کشتن چنین کس به تو چه نفعی می رسد.

وزیر را مرخص کرد رو به غلامان خود کرد بروید جعفر صادق علیه السلام را بیاورید و تا من کلاه از سر بردارم یکباره بر او حمله کنید او را بکشید.

رفتند امام ششم را آوردند تا چشم منصور بر او افتاد برخاست استقبال کرد و تعظیم و تکریم نمود و او را برد به جای خود نشاند و مقابلش چون يك شاگردی که برابر استاد بنشیند نشست گفت یا ابوعبدالله حاجتی داری؟!

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود حاجت من این است مزاحم من نشوی بگذار به عبادت خود مشغول شوم.

منصور دستور داد آن حضرت را با عزت تمام به منزلش برگردانیدند و يك لرزه ای بر اندام منصور افتاد که بدنش تکان می خورد و سر در گریبان گرفت بیهوش شد تا سه نماز از وی ترك شد - چون به هوش آمد وزیرش گفت این چه حالی بود در تو دیدم - منصور گفت چون امام صادق علیه السلام آمد یکباره از دهائی دیدم بر اطاق وارد شد و لبی به زیر و لبی بر بالای صفا نهاد به من گفت اگر او را بیازاری تو را با این صفا فروبرم من از بیم او ندانستم چه کنم و چه گویم از او عذر خواستم و بیهوش شدم. (1).

ص: 1039

يکي از اصحاب مالي براي آن حضرت آورد که در نظرش خيلي زياد نمود چون وارد شد امام صادق عليه السلام يکي از غلامان خود را صدا کرد فرمود آن طشت که کنار منزل است بياور و کلماتي تلفظ فرمود آن غلام طشت را آورد تا رسيد مقابل امام دينارهاي طلا از آن مي ريخت آن قدر دينار مقابل امام ريخت که بين او و آن مرد حائل شد.

آنگاه رو به يکي ديگر کرده فرمود گمان مي کنيد ما محتاج هستيم و به آنچه دست توانگران است مي نگريم اگر ما از شما مبلغی را قبول مي کنيم به دستور الهي براي تزکيه مال شما است. (1).

ص: 1040

---

1- خرايج راوندي.

## معلي بن خنيس و يك خارق عادت

در دنباله اخبار طي الارض و خوارق عادات امام ششم مي نويسند: معلي بن خنيس آمد حضور امام جعفر صادق عليه السلام حضرت ديد او خيلي محزون و مغموم و گرفته است فرمود تو را چه مي شود كه چنين دلتنگي عرض كردم از بي خبري يا خبرهاي آشوب انگيز عراق ناراحت شده ام و دلم براي زن و فرزندم تنگ شده است.

امام صادق عليه السلام فرمود روي خود را برگردان به پشت سر چون برگشتم خود را در خانه خود در كوفه نزد زن و فرزندم ديدم با آنها احوال پرسني كردم از ديدن آنها مشعوف شدم كوچك و بزرگ از ديدن من خوشحال شدند و من نظم و ترتيب زندگي داخلي خود را مشاهده كردم راحت شدم نگاه امام صادق عليه السلام فرمود روي خود را برگردان چون رو برگرداندم هيچ چيز از آنچه مي ديدم نديدم.

اين تصرف ولايت مطلقه الهيه است كه در زمان و مكان ناظر و منظر مي فرمايد و حقايق را نشان مي دهد كه مانند مرائي و مناظر كهنه و جادوگران نيست كه اكثر خلاف واقع باشد بلكه رؤيت و شهود حقايق است.

## منصور و گزري آهنين

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: هر كس در جستجوي نقص و كسري در وجود خود نباشد، هميشه ناقص مي ماند و كسي كه دائما ناقص است و روي به كمال نمي رود، مرگ براي او بهتر است.

هم چنين ابن طاووس از ربيع روايت کرده كه وي گفت: با ابو جعفر منصور عازم حج شدم. در نيمه ي راه گفتم: اي ربيع! وقتي به مدينه رسيديم، جعفر بن محمد بن علي بن حسين عليه السلام را به ياد من آور، كه به خدا سوگند! او را كسي جز من نكشد. متوجه باش كه فراموش نكني! ربيع مي گويد: از قضا من در مدينه فراموش كردم كه او را به ياد جعفر صادق عليه السلام بيندازم، تا به مكه رسيديم. منصور گفت: مگر نگفته بودم، در مدينه جعفر را به ياد من بياور؟ ربيع پاسخ داد: اي سرور من و اي امير! فراموش كردم. منصور با خشم گفت: در راه بازگشت حتما او را به ياد من بياور كه ناگريز بايد او را بكشم و اگر اين بار هم فراموش كني، گردن خودت را خواهيم زد. ربيع گويد: گفتم: چشم اي امير! و آن گاه به غلامان و خدمتكاران خودم سفارش كردم كه منزل به منزل امام صادق عليه السلام را به ياد من آورند تا به مدينه وارد شديم.

نزد منصور رفتم و گفتم: اي امير! جعفر بن محمد عليه السلام. منصور خنده اي كرد و گفت: آري، هم اکنون برو و كشان كشان او را نزد من بياور. ربيع مي گويد: گفتم: اطاعت مي كنم اي سرور من و براي خاطر شما اين كار را انجام خواهيم داد. سپس بلند شدم و حالي عجيب داشتم كه چگونه اين جنائت بزرگ را مرتكب شوم و سرانجام به راه افتادم و به منزل امام جعفر صادق عليه السلام رسيدم. حضرت در ميان اطاق نشسته بود. به حضرت عرض كردم: قربانت كردم، امير شما را احضار کرده است. حضرت فرمود: بسيار خوب، همين الان. آن گاه بلند شد و با من به راه افتاد. عرض كردم: اي فرزند رسول! او به من دستور داده كه شما را كشان كشان نزد او ببرم. حضرت فرمود: هر چه گفته عمل كن. آن گاه آستين امام را گرفته و حضرت را با آن به قتل برساند. من به جعفر بن محمد عليه السلام نگاه مي كردم و مي ديدم كه لبهاي حضرت تكان مي خورد. شكني نداشتم كه منصور امام را خواهد كشت و كلماتي را هم كه امام زير لب زمزمه مي كرد، نمي فهميدم. پس، ايستاده و به هر دو نگاه مي كردم تا اين كه امام جعفر صادق عليه السلام كاملا نزديك منصور رسيد. منصور گفت: جلوتر تشریف بياوريد اي عموزاده! و روي او هم چون هلال شده بود. آن گاه حضرت را در كنار خود روي تخت نشانيد و دستور داد مشك و

غالبه آوردند و با دست خود، سر و صورت حضرت را معطر ساخت و سپس گفت: استری آوردند و امام را سوار کرد و يك كيسه زر و خلعتي گرانبها به حضرت داد و ایشان را به منزل روانه ساخت. ربیع می گوید: پس از آن که امام از مجلس منصور بیرون آمد، من پیشاپیش او را مشایعت می کردم تا حضرت به منزل رسید. به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو ای فرزند رسول! من تردیدی نداشتم که منصور قصد کشتن شما را دارد و شما در هنگام ورود به مجلس، لبهایتان تکان می خورد و زیر لب دعایی می خواندید؛ آن دعا چه بود؟ حضرت فرمود: این دعا بود: «حسبي الرب من المرئيين و حسبي الخالق من المخلوقين... (مهج الدعوات، ص 185)» و دعا را کامل برای من قرائت فرمود.

## معجزات پیامبران توسط امام صادق

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تمام برگزیدگان خود را مأموریت داد که مردم را به راستگویی و اداء امانت که ندای فطرت است دعوت نمایند.

داوود بن کثیر رقی و ابوالحفاظ و مفضل بن عمر و ابوعبدالله بلخی نقل می کنند که: زمانی در محضر امام صادق علیه السلام به سفر حج می رفتیم هنگامی که از مدینه دور شدیم ابوعبدالله بلخی رو به حضرت کرد و گفت: ای امام معصوم از شما کرامات و معجزاتی نقل می کنند من نیز اعتقاد دارم اما با چشم هایم ندیده ام.

حضرت فرمود: ان شاء الله خواهی دید. اما به یاد داری آن شبی را که در کنار رودخانه بودی و فلانی کنیز خود را به تو داد که برای او بفروشی وقتی از رودخانه گذشتی در زیر درختی با کنیزك جمع شدی؟ بلخی از شنیدن این سخن به سجده افتاد و گفت: به خدا قسم که از آن زمان تا به حال چهل سال گذشته است و من از آن کار توبه کرده و به سویی خدای خود بازگشت نمودم.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: توبه تو قبول باشد. بعد از آن رفتیم تا به مکانی رسیدیم که در آنجا چاهی بود. حضرت به بلخی فرمود: از این چاه به ما آب بده. بلخی نگاه کرد و گفت: یابن رسول الله این چاه بسیار عمیق است و آب در آن دیده نمی شود. سپس حضرت بر سر چاه آمد و ملاحظه نمود همانطور است که بلخی گفت و بعد حضرت به چاه آب فرمود: ایها الجب المطیع السامع لربنا اسقنا مما جعل الله فيك باذن الله تعالی. تا این کلمات بر زبان مبارك حضرت جاری شد دیدیم آب در چاه شروع به جوشش و بالا آمدن نمود و آن قدر بالا آمد که از سر چاه لبریز و بر روی زمین جاری شد و ما همه از آن آب نوشیدیم.

و وقتی حضرت از سر چاه دور شد مجدداً آب فرو نشست و همچنان شد که بود. مفضل بن عمر خدمت حضرت عرض کرد یابن رسول الله فدای تو شوم این معجزه شما مانند معجزه حضرت موسی بود در روزی که از شر فرعون فرار کرد و نزد حضرت شعیب رفت. حضرت فرمود: درست است خدا تو را رحمت کند بعد از آن به راه خود ادامه دادیم تا به درخت خرماي خشکی رسیدیم که خرما نداشت و زمان خرما هم نبود. حضرت به آن درخت نزدیک شد و فرمود: ايتها النخلة اطعمنا مما جعل الله فيك تا این عبارت را فرمود آن درخت خشک سبز و بارور شد و خرماي فراوانی به بار آورد به طوری که خرماها از آن می ریخت و همگی ما از آن خرماها خوردیم سپس مفضل گفت: یابن رسول الله این معجزه شما مانند معجزه حضرت عیسی بود. حضرت فرمود: درست است خدا تو را رحمت کند.

سپس به راه خود ادامه دادیم در بین راه ناگهان آهویی نزد حضرت آمد و سر خود را به خاک می مالید و فریاد می زد.

حضرت به آهو فرمود: تو برگرد من همان کاری را می کنم که تو آرزو داری. آهو برگشت. یکی از حاضرین گفت: این آهو چه می

خواست؟ حضرت فرمود: او به ما پناه آورده است و گفت: صیادی جفت مرا شکار کرده و بچه های من هنوز به چرا نیامده اند. حضرت ادامه دادند که: آهو از من توقع داشت که جفت او را از دست صیاد رها کنم. و صیاد مدینه جفت این آهو را گرفته است. مفضل گفت: یابن رسول الله این معجزه شما هم مثل معجزه سلیمان پیامبر بود. حضرت فرمود: درست گفתי خدا تو را رحمت کند.

سپس رو به قبله کرد و گفت: الحمد لله كما هو اهله و این آیه را خواند: ام يحسدون الناس علي ما اتاهم الله من فضله فقد هم ملكا عظيما. پس از آن فرمود: به خدا قسم آن مردانی که به آن ها حسد برده اند ما هستیم و سپس عازم کعبه شدیم و معجزات بسیاری نیز در اوقات حج از حضرت ظهور کرد. بعد به مدینه برگشتیم وقتی به مدینه رسیدیم بلافاصله حضرت به دنبال صیاد فرستاد و جفت آهو را از صیاد خریداری نمود و آزاد کرد و به حضار فرمود: شما اسرار ما را کتمان کنید و آنچه از ما می بینید به نامحرمان و غیر شیعه اظهار نکنید. آن کسی که حالات ما را برای مخالفان اظهار کند از آنها به او ضرر و زیان خواهد رسید.

## مائده های آسمانی

ابی بصیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مردی کم بضاعت با افراد متمکن و ثروتمند رفیق سفر می شود. آنان با ثروت بسیاری که دارند آزادانه مصارف مسافرت را می پردازند ولی او قادر نیست مانند آنها خرج کند. امام فرمود: دوست ندارم که خود را ذلیل و پست نماید، البته با کسانی رفیق راه شود که در ثروت همانند وی هستند.

داوود بن کثیر رقی نقل می کند که: روزی در مجلس امام صادق علیه السلام بودم که ناگهان امام موسی علیه السلام به مجلس پدر بزرگوارش آمد. امام صادق علیه السلام از فرزند گرامیش سؤال کرد: در کنف الطاف الهی محفوظم و از نعمت های نامتناهی حضرت حق محفوظم. ای پدر بزرگوار امروز به انار و انگور بسیار میل دارم. داوود بن کثیر نقل می کند من گفتم سبحان الله الان زمستان است. انار و انگور از کجا می شود تهیه کرد؟!

امام صادق علیه السلام فرمود: ای داوود خداوند متعال بر هر چیزی قادر است. داخل آن باغ شو و برای فرزندم انار و انگور بیاور. من به جهت اطاعت امر حضرت به باغ رفتم دیدم که بر درختی خوشه های انگور و بر درخت دیگری انارهای بزرگ و لطیفی ظاهر شده است. گفتم: این از برکت و معجزات اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. سپس از آن انگورها و انارها چیدم و خدمت حضرت بردم. امام موسی کاظم علیه السلام از آن میوه ها تناول نمود و فرمود: این مائده به خدا قسم فضل خدای متعال است. همچنان که به مریم عمران عنایت فرمود.

## ما به اموال شما نیاز نداریم

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که می خواهد با نداشتن خویش و قوم، عزیز و محترم باشد، با نداشتن ثروت، غنی و بی نیاز باشد، با نداشتن مقام شامخ اجتماعی دارای ابهت و عظمت باشد، باید خویشتن را از ذلت گناه و ناپاکی به محیط با عزت اطاعت الهی منتقل کند.

یکی از شیعیان نقل می کند که مقداری از درهم و دینار را که به عنوان هدیه داشتم خدمت امام صادق علیه السلام می بردم و به نظرم زیاد می آمد. وقتی نزد حضرت رسیدم امام به خادم خود دستور داد طشتی را که در گوشه خانه بود نزدیک آورد و حضرت ذکر بر زبان مبارک جاری ساختند دیدم آن قدر دینارهای سرخ طلا در طشت ظاهر شد که بین من و حضرت حائل شد. سپس امام رو به من نموده و فرمود

که: آیا تصور می کنید که ما محتاجیم به آنچه در نزد شماست ما از مال و اموال شما نمی گیریم مگر به خاطر تطهیر و برائت ذم شما.

## مناظره مرد شامی

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: حسن خلق مایه افزایش روزی است.

یونس بن یعقوب نقل می کند که: روزی در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی شامی نزد حضرت آمد و گفت: من اهل شام هستم و علم فقه و فرائض و علم کلام را خوب می دانم و آمده ام که با اصحاب شما مناظره نمایم. امام فرمود: کلام تو از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؟

مرد شامی گفت: بعضی از رسول و بعضی از خودم است.

امام فرمود: پس تو شریک رسول هستی؟

مرد شامی گفت: نه.

امام فرمود: پس از طرف خدا به تو وحی شده است.

گفت: نه

حضرت فرمود: بنابراین اطاعت تو واجب است همان گونه که اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واجب بود؟

گفت: نه

یونس بن یعقوب نقل می کند که: در این هنگام امام روی مبارک به طرف من نمود و فرمود: این مرد قبل از آن که حرف بزند حجت بر خودش تمام می کند. برو کسی از اهل کلام را پیدا کن و بیاور تا با او سخن بگوید.

من گفتم: یا بن رسول الله شما از کلام نهی می کنید و شنیده ایم که فرموده اید ویل لاصحاب الکلام

فرمود: بلی، آنها کسانی هستند که گفتارها را رها می کنند و هر چه خودشان می خواهند می گویند. سپس من رفتم و حمران ابن اعین و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و قیس بن ناصر که همه از متکلمان و اصحاب حضرت بودند را آوردم و آنها با مرد شامی وارد صحبت و بحث شدند در این هنگام حضرت از شکاف خیمه نگاه کردند و شخصی را دیدند که از دور می آید و فرمودند: هشام ورب الکعبه.

اهل مجلس تصور کردند که هشام عقیل است که به حضرت بسیار محبت داشت. وقتی نزدیک آمد دیدیم هشام بن الحکم است بعد از آن که سلام و احترام کرد او را در مجلس جای دادند. حضرت فرمود: این هشام به دل و زبان یاور ماست. به مرد شامی فرمودند: با این جوان حرف بزن و مرد شامی رو به هشام نموده و گفت: می خواهم در امامت جعفر بن محمد با تو حرف بزنم.

وقتی هشام این سخن را شنید در حالی که بر خود می لرزید، گفت: آیا خداوند سبحان بر این مردم مهربانتر است یا مردم به خود مهربانترند؟ مرد شامی گفت: خداوند متعال مهربانتر است. هشام گفت: مهربانی خداوند با مردم در دین و مذهب چگونه است؟

مرد شامي گفت: اين كه مردم را به آن تكليف نموده و حجت و دليل براي آنچه تكليف نموده اقامه کرده است.

هشام گفت: آن دليل و حجت کدام است.

مرد شامي گفت: آن رسول خدا بود كه خداوند متعال براي مردم فرستاد.

هشام گفت: بعد از آن كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از ميان رفت آن حجت و دليل چه كسي مي تواند باشد؟

مرد شامي گفت: بعد از آن كتاب خدا و سنت رسول است.

هشام گفت: آيا كتاب و سنت در مسائلي كه در آن اختلاف واقع شود براي ما نفع مي بخشد و رفع اختلاف مي نمايد و موجب وحدت و اتفاق نظر مي شود؟

مرد شامي گفت: بلي

هشام گفت: پس چرا ميان ما و تو اختلاف است و تو از شام آمده اي كه با ما بحث كني و تصور تو اين است كه نظر تو در دين كفايت مي كند و حال آن كه اقرار كردي به اين كه رأي هر كسي تفاوت دارد وقتي سخن هشام به اينجا رسيد شامي به فكر فرو رفت و مدتي ساكت بود. سپس امام جعفر صادق عليه السلام به او فرمود: چرا حرف نمي زني؟

مرد شامي گفت: اگر بگويم بين ما و شما اختلاف نيست مكابره کرده ام و اگر بگويم كتاب و سنت رفع اختلاف مي كند؛ چگونه مي توانم آن را بگويم در حالي كه چنين اختلافي در ميان است و ليكن مرا با او معاوضه است و مانند آن چه او گفت مي توانم بگويم.

حضرت فرمود: بگو او در نمي ماند و جوابش آماده است.

سپس مرد شامي دليل هشام را رد كرد و گفت: خداوند به مردم مهربانتر است يا مردم نسبت به خود مهربانترند؟

هشام گفت: خداوند متعال

مرد شامي گفت: آيا خداوند متعال براي مردم دليلي كه مورد اتفاق آنها باشد و بين آنها رفع اختلاف كند و حق را از باطل جدا كند قرار داده است يا خير؟

هشام گفت: بلي

مرد شامي گفت: آن کدام است؟

هشام گفت: در ابتدا شريعت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بود و بعد غير آن

مرد شامي گفت: غير آن کدام است؟

هشام گفت: در غير اين زمان يا در همين زمان؟

مرد شامي گفت: در همين زمان

هشام اشاره به امام جعفر صادق عليه السلام نمود و گفت: اين امام كه نشسته است و به ما از آسمان و زمين خبر مي دهد و از هر چه كه سؤال كني و هر چه مي خواهي به علمي كه از پدر و جدش تا رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به ارث برده است.

مرد شامي گفت: اين معنا چگونه ثابت خواهد شد؟

هشام گفت: بدين طريق كه هر چه سؤال به ذهن تو مي آيد از او پيروي.

مرد شامي گفت: ديگر عذري باقي نمي ماند و بر من لازم است كه سؤال كنم.

امام صادق عليه السلام فرمود: من زحمت سؤال كردن را از دوش تو بر مي دارم و به تو خبر مي دهم از راه و سفر و سير تو و فرمود: تو فلان روز از خانه ات بيرون آمدي و در مسير در هر منزل فلان ديدي و فلان گفتي و فلان چيز خوردي و فلان وقت حركت كردي و هر كدام را كه حضرت مي فرمود، مرد شامي مي گفت: راست گفتي، درست است، به خدا قسم كه همين طور بود وقتي اين سخنان را از حضرت شنيد گفتم: هم اكنون مسلمان شدم.

امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: بگو هم اكنون ايمان به خدا آوردم زيرا اسلام قبل از ايمان است و مدار نكاح و ميراث و حفظ مال و خون به اسلام است و مدار ثواب و گناه به ايمان است.

مرد شامي گفت: درست فرمودي: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انك وصي الانبياء.

يعني گواهي مي دهم نيست خدائي و معبودي جز معبود حقيقي و گواهي مي دهم كه محمد صلي الله عليه و آله و سلم رسول خداست و گواهي مي دهم كه تو امام و وصي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و جانشين او هستي.

### ما نور هستيم و نور سايه ندارد

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: كه خداوند به داوود پيامبر وحي فرستاد اي داوود به وجود من شادي كن و از ياد من لذت ببر و با مناجات من متنعّم باش.

مفضل روايت مي كند كه روزي نزد مولاي خود امام جعفر صادق عليه السلام رفتم و براي مطلبي نشستم. آن حضرت برخاست و به صحن خانه آمد. چون نگاه كردم ديدم كه آن حضرت در آفتاب ايستاده بود ولي سايه نداشت. من بعد از مشاهده اين حال در نفس خود تفكر مي كردم كه در آن حال حضرت صدا زد و فرمود: اي مفضل ما نوريم و نور سايه ندارد هر كه تسليم امر ما كند، در بهشت با ما باشد.

### مرگ من نزديك است

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: آن كس كه از گناه توبه واقعي کرده مانند كسي است كه از اصل گناه نكرده است.

مخزومه الكندي روايت مي كند كه روزي منصور در مكاني كه ربه نام داشت، رفت و حضرت امام جعفر عليه السلام هم در آن مكان



بود. منصور گفت: مرا معذور دارید اگر جعفر صادق علیه السلام را به قتل برسانم زیرا از او می ترسم. پس کسی را دنبال آن حضرت فرستاد. چون آن حضرت به مجلس منصور آمد فرمود:

ای امیر! از قتل من بگذر که زمان زیادی از مصاحبت من با تو نمانده است. منصور گفت: به تو رخصت می دهم. پس آن حضرت بیرون رفت. منصور به عیسی بن علی گفت: که خود را به جعفر بن محمد الصادق علیه السلام برسان و از او پرس که سبب قطع مصاحبت مرگ من باشد یا مرگ تو؟ عیسی به دنبال آن حضرت رفت و سؤال کرد. حضرت فرمود: مرگ من نزدیک شده است.

### مقام شیعه در بهشت

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: شنوایان سخن، بدون ملال و دلتنگی به کسی که گوشش سنگین است صدقه گوارایی است.

ابوبصیر روایت می کند که روزی امام جعفر صادق علیه السلام از من احوال ابوحمزه را پرسید. من خدمت آن حضرت عرض کردم او را سلامت دیدم. حضرت فرمود: چون به نزد وی برسی سلام ما را به او برسان و بگو که در فلان روز از فلان ماه او وفات خواهد نمود. من گفتم: آیا ابوحمزه شیعه شماست؟ فرمود: بلی. گفتم: فدایت شوم شیعه شما با شماست؟ گفت: آری، اگر از حق سبحانه و تعالی بترسند و از گناه دوری کنند، در درجات بهشت با ما باشند. ابوبصیر گوید چون برگشتم چیزی نگذشت که ابوحمزه در آن روز و آن ساعت که حضرت فرموده بودند وفات نمود.

### مشاهده سگ و خوک در طواف

دو نفر به مخاصمه، شرفیاب محضر حضرت امام صادق علیه السلام شدند و هر یک برای غلبه بر دیگری تلاش می کرد. امام علیه السلام فرمود: آن کس که با ظلم و ستم بر خصم خود غلبه می کند باید بداند که پیروزی خوب و شرافتمندانه ای به دست نیاورده است.

هم چنین ابوبصیر روایت می کند که سالی در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام به حج می رفتم، در هنگام طواف خدمت آن حضرت عرض کردم یابن رسول الله حق سبحانه و تعالی این خلق را می آمرزد؟

حضرت فرمود: ای ابوبصیر این جماعتی را که می بینی، بیشتر ایشان سگان و خوکانند. گفتم: ایشان را چنان چه هستند به من نشان ده. پس آن حضرت سخن چند بر زبان مبارک جاری ساخت و دست بر چشم من کشید. من آن جماعت را چنان که آن حضرت فرمود دیدم.

پس خدمت آن حضرت عرض کردم، که چشم مرا به حالت اول برگردان. چنان کرد، پس ایشان را مثل اول دیدم. سپس آن حضرت فرمود: یا ابامحمد انتم فی الجته تجرون و بین اطباق النار تطلبون فلا توجدون. یعنی شما در بهشت شادمان و خوشحال باشید و شما را در طبقات جهنم طلب کنند و نیابند.

### من نسب شناس هستم

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که برای طلب دانش از خانه خارج می شود تا وقتی که به خانه خود بر می گردد مانند کسی است که در راه خدا با دشمن می جنگد.

محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از کلبی نسابه در حدیثی روایت می کند که: مذهب حق را نمی شناخت و وارد مدینه شد؛ پرسید:

اعلم این خانواده (اهل بیت) کیست؟ گفتند: خدمت جعفر بن محمد برو که دانشمندترین آنهاست.

گفت: تا در منزل او رفتم و در زدم. غلامی بیرون آمده و گفت: ای مرد کلبی وارد شو، و به خدا! این قضیه مرا در وحشت انداخت (که مرا از کجا شناخت) مضطرب وارد شدم. پیرمردی را دیدم که بدون بالش و گلیم در جای نماز خود نشسته؛ سلام کردم. فرمود: کیستی؟ با خود گفتم: سبحان الله؛ غلامش می گوید ای مرد کلبی داخل شو؛ و خودش می پرسد تو کیستی؟ گفتم: من کلبی نسب شناس هستم. حضرت دست بر پیشانی زد و فرمود: مشرکان دروغ گفتند، تا آن جا که فرمود: خدا می فرماید:

«(و قوم عاد و ثمود، و اصحاب رس و ملت‌های زیاد دیگری در این میان را (هلاک کرده و عبرت مردم قرار دادیم) سوره فرقان؛ آیه 38»

نسب اینها را می شناسی؟ گفتم: نه؛ فدایت شوم. فرمود: نسب خودت را می دانی؟ گفتم: آری من فلان پسر فلان پسر فلانم و عده ای از پدرانم را شمردم. فرمود: صبر کن، چنین نیست، که گمان کردی. وای بر تو فلان بن فلان را می شناسی؟ گفتم: آری پسر فلان است؛ فرمود: نه پسر او نیست، پسر فلان چوپان کردی است که در فلان کوه چوپانی می کرد و از کوه پایین آمد و نزد فلان زن عیال فلان مرد رفت و غذایی به او داد و با وی هم بستر شد و فلان کس از او متولد شد، و فلان کس پسر فلان از فلان زن و فلان مرد پیدا شد.

سپس فرمود: این نامها را می شناسی؟ گفتم: نه به خدا! فدایت شوم؛ اگر صلاح بدانی مرا از این قسمت معاف داری، فرمود: تو گفتی من نسب شناسم و من هم گفتم: پس اینها را معرفی کن. گفتم: دیگر این سخن را نمی گویم. فرمود: ما هم دیگر بر نمی گردیم، اینک آن چه به منظور آن آمدی بپرس.

سپس ذکر می کند که: مسائل زیادی پرسید و بهترین پاسخها را گرفت، تا آن جا که گفت: سپس آن حضرت برخاست و من هم برخاسته و بیرون رفتم و می گفتم: اگر چیزی هست این است. و از آن پس همیشه کلبی دوستی اهل بیت علیه السلام را دین خود قرار داده بود تا از دنیا رفت.

## ماجرای غلام فراری

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز نشانه ی نادانی است: هر روز دوستی گرفتن و دوست قبلی را وا گذاشتن و ترك دوستی بدون جهت و تجسس از آن چه که بی فایده است.

و از رفید غلام ابن هبیره نقل می کند که گفت:

ابن هبیره از دست من عصبانی شد و قسم خورد که مرا بکشد؛ من فرار کرده و به حضرت صادق علیه السلام پناه بردم و قصه را به عرض ایشان رساندم. فرمود: برگرد و سلام مرا به او برسان و بگو: من رفید غلام تو را پناه داده ام، او را آزار نده؛ و به او بدی نکن. گفتم: فدایت شوم، این مرد شامی پلیدی است؛ فرمود: برو و آن چه به تو گفتم به او بگو.

رفتم و هنگامی که به بیابانی رسیدم، یک اعرابی به من رسید و گفت: کجا می روی؟ من صورت مقتول در تو می بینم. بعد گفت: دستت را بیرون بیاور، بیرون آوردم، گفت: دست مقتول است، باز گفت: پایت را نشان بده؛ نشان دادم گفت: پای مقتول است، سپس گفت: بدنت را نشان بده، بدنم را به او نشان دادم، گفت: بدن مقتول است. آن گاه گفت: زبانت را بیرون بیاور. زبانم را نشان دادم، گفت: برو که ترسی برای تو نیست؛ زیرا پیامی بر زبان داری که اگر آن را به کوههای استوار ببری برای تو نرم می شود. (در عرب عده ای بودند که خصوصیات زیادی

را در قیافه ي اشخاص مي دیده اند و ظاهرا این اعرابي از آنها بوده؛ و از نشانه هايي به مطلب پي برد.)

و در این حدیث است که:

ابن هبیره خواست غلام را بکشد و دستش را بست و سفره ي چرمي و شمشیر آماده کرد و هنگامی که غلام پیغام را رساند، آزادش کرد؛ و مهر خود را به او داد و گفت: کارهاي من به دست تو هر گونه که مي خواهی اداره کن.

### مولاي تو به وعده ي خود وفا کرد

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به سه چیز توجه کند به مقصود دنیا و عقبی برسد: به خدا پناه برد و به او خوشبین باشد و راضی به قضای خدا باشد.

از ابوبصیر در حدیثی نقل می کند که:

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: فلان مرد شراب می خورد و کارهاي حرام انجام می دهد. فرمود: هنگامی که به کوفه برگشتی، به دیدن تو می آید. به او بگو: جعفر بن محمد می فرماید: این کارهايی که می کنی ترک کن، من ضامن می شوم که خدا بهشت را به تو عنایت کند. هنگامی که به کوفه برگشتم، او هم به همراه اشخاص دیگر به دیدن من آمد. او را نگهداشتم تا منزل خلوت شد و پیغام حضرت را به او رساندم. سپس ذکر می کند که پذیرفت و دست از آن کارها کشید؛ تا آن جا که می گوید:

آن گاه چند روزی بیشتر نگذشت که پیغام داد من بیمارم؛ پیش من بیا. من به منزل او رفتم و آمد کرده و او را مداوا می کردم تا هنگام مرگ او رسید. موقع جان دادن کنار بستر او بودم؛ حمله ي غشی به او دست داد و هنگامی که به هوش آمد گفت: ابوبصیر! مولاي تو به وعده ي خود وفا کرد؛ این را گفت و از دنیا رفت، و چون سال آینده به حج رفتم، خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم و هنگامی که اجازه خواسته و وارد شدم، هنوز يك پایم در صحن خانه و پای دیگرم در دالان بود و پیش از آن که سخنی بگویم از داخل اطاق فرمود:

ای ابوبصیر! ما به وعده ي رفیقت وفا کردیم.

### می دانم که شما هم مثل او کشته می شوید

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: میل و علاقه به دنیا سبب غم و اندوه می شود و بی میلی به دنیا موجب آسایش تن و آرامش خاطر است.

در صحیفه ي سجادیه از متوکل بن هارون در حدیثی طولانی نقل می کند که:

یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام به من گفت: عمویم، محمد باقر علیه السلام به پدرم دستور می داد که خروج نکند و می فرمود: اگر خروج کنی و از مدینه بیرون روی، چنین و چنان می شود و عاقبت خروج را به او معرفی کرد. آیا تو پسر عمویم: امام جعفر صادق علیه السلام را دیده ای؟ گفتم: آری، گفت: چیزی درباره ي من از او شنیده ای، گفتم: آری، گفت: چه فرموده؟ بگو، گفتم: قربانت! من نمی خواهم آن چه از او شنیده ام در حضور شما بگویم؛ گفت: مرا از مرگ می ترسانی؟! آن چه شنیده ای بگو؛ گفتم: شنیدم که فرمود: تو هم مانند پدرت کشته می شوی و به دار آویخته خواهی شد؛ پس رنگش متغیر شد و گفت:

«خدا هر چه را بخواهد محو می کند و ثبت می کند و ام الكتاب نزد او است، سوره ی رعد آیه ی 29».

تا آنجا که گفت: آن گاه جعبه ای را خواست و صحیفه ای سر بسته و مهر کرده از آن بیرون آورد و به مهر نگاه کرد و آن را بوسید و گریست. سپس مهر را برداشت و قفل را باز کرد و صحیفه را گشود و بر چشم گذاشت و به صورت کشید و گفت: ای متوکل به خدا! اگر نبود آن چه از پسر عمم راجع به کشته شدن و به دار آویختن من نقل کردی، این را به تونمی دادم و نسبت به آن بخل می ورزیدم؛ ولی می دانم که گفتار او حق است و از پدرانش گرفته و به زودی صحتش ظاهر می شود؛ و من ترسیدم که چنین علمی به دست بنی امیه بیفتد و آن را کتمان کرده و در خزانه ها برای خودشان ذخیره کنند. پس تو آن را بگیر و به جای من حفظ کن و منتظر باش، چون قضای خداوندی درباره ی من و این مردم جاری شد. این امانتی است نزد تو به عموزاده هایم: محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام برسان که پس از من آنها در این امر قیام می کنند.

متوکل گفت: صحیفه را گرفتم و هنگامی که یحیی کشته شد به مدینه رفتم و حضرت صادق علیه السلام را ملاقات کردم. تا آن جا که گفت: سپس از آن حضرت اجازه خواستم که صحیفه را به پسران عبدالله بن حسن بدهم. فرمود: خدا به شما امر می کند که امانتها را به صاحبانش برسانید، آری به ایشان بده.

هنگامی که به قصد ملاقات آنها برخاستم، فرمود: بنشین و کسی را به دنبال محمد و ابراهیم فرستاد؛ آمدند. فرمود: این میراث پسر عموی شما یحیی است که از پدرتان مانده؛ و آن را به برادران خود نداده و به شما اختصاص داده و ما درباره ی آن با شما شرطی می کنیم. گفتند: خدا تو را رحمت کند، بفرما؛ که هر چه بگویی می پذیریم. فرمود: این صحیفه را از مدینه بیرون نبرید. گفتند: چرا؟ فرمود: آن ترسی که پسر عموی شما درباره ی آن داشت من هم آن ترس را درباره ی شما دارم (یعنی می ترسم به دست دیگران بیفتد) گفتند: او وقتی می ترسید که فهمید کشته می شود؛ فرمود: شما هم در امان نیستید به خدا! من می دانم که شما هم مثل او خروج می کنید و مثل او کشته می شوید.

پس برخاستند و می گفتند: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

## معنای (المص) سوره اعراف

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: برای ابلیس لشکری سخت تر از زنها و خشم نیست.

ابن بابویه صدوق در کتاب معانی الاخبار از رحمة بن صدقه نقل می کند که:

یکی از منشیان بنی امیه که مردی بی دین و منافق بود، خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و گفت: این کلام خدا در قرآن «المص، سوره ی اعراف؛ آیه 1 «چه معنی دارد؟ و چه حلال و حرامی در آن است؟ و چه فایده ای برای مردم دارد؟ حضرت خشمگین شد و فرمود: بس است وای بر تو، الف (در حروف ابجد) یکی است؛ و لام؛ سی و میم؛ چهل و صاد؛ نود، حاصل جمع چقدر است؟ گفت: صد و شصت و یک. حضرت فرمود: چون سال صد و شصت و یکم بگذرد دولت اربابهای تو (بنی امیه) به باد رود.

و نگاه کردیم چون عاشورای 161 رسید سیاهپوشان وارد کوفه شدند و سلطنت امویها تمام شد. (بر حسب تاریخ انقراض بنی امیه به دست عباسیان و هوا خواهانشان که شعارشان لباس سیاه بود، سال 132 اتفاق افتاد).

## مؤمن به نور خدا می بیند

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که با رفیق بد رفاقت کند، سالم نمی ماند.

و از محمد بن حرب حکومت مدینه نقل می کند که گفت:

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: یابن رسول الله! مسأله ای در دل دارم، می خواهم از شما بپرسم، فرمود: اگر می خواهی قبل از پرسش از سؤال تو خبر دهم و اگر هم می خواهی پرس. گفتم: چگونه قبل از پرسش از قلب من خبر می دهی؟ فرمود: از باریک بینی و فراست؛ مگر کلام خدا را نشنیده ای:

«در این (هلاکت قوم لوط) برای باریک بینان (و اهل فراست) نشانه هایی است؛ سوره ی حجر آیه 75».

و هم چنین کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را که می فرماید: از فراست مؤمن برحذر باشید که به نور خدا می بیند؟ گفتم: یابن رسول الله! از سؤال من خبر بده، فرمود: می خواستی پرسشی چرا هنگام ریختن بتها از بام کعبه، علی علیه السلام با آن قوت و شدتی که داشت نتوانست پیامبر صلی الله علیه و آله را حمل کند؟ عرض کرد: به خدا! همین را می خواستم بپرسم، اینک جوابش را بفرمائید.

سپس پاسخهای عجیبی از آن حضرت نقل می کند تا آن جا که می گوید: پس برخاستم و سر مبارک حضرت را بوسیدم و گفتم: خدا بهتر می داند پیامبری خود را کجا قرار دهد.

## مردی از قادیسیه

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: ابلیس جهت فریب شما دامهایش را قرار داده است.

و نیز صدوق در کتاب ثواب الاعمال از موسی بن قاسم حضرمی نقل می کند که گفت: در اول سلطنت منصور حضرت صادق علیه السلام به نجف تشریف آورد و فرمود: ای موسی! برو سر راه بزرگ بایست و نگاه کن، مردی از طرف قادیسیه در آید، هنگامی که نزدیک شد به او بگو: یکی از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله این جاست و تو را می خواهد، همراه تو می آید.

من رفتم و سر راه ایستادم و هوا هم بسیار گرم بود؛ مدتی ایستادم و نزدیک بود نافرمانی کرده و برگردم؛ ناگاه دیدم از دور چیزی به شکل شتر سواری می آید. هم چنان نگاه کردم تا نزدیک شد. گفتم: ای مرد! یکی از اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله اینجا است و تو را طلب می کند و اوصاف تو را برای من فرموده است.

گفت: برو تا با هم به خدمت ایشان برویم. او را آوردم تا شتر خود را نزدیک خیمه ی آن حضرت خواباند، حضرت او را صدا زد و اعرابی وارد شد. «تا آخر حدیث»

و در این حدیث است که آن مرد از یمن برای زیارت حسین علیه السلام آمده بود و امام علیه السلام ثواب زیارت او را بیان می فرمود.

## مرا خدایی است که می پرستم

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: خدا نسبت به بندگان مدارا کننده است و دوست می دارد بنده ای را که اهل مدارا و نرمی باشد و

مي بخشد به مدارا كننده آن چه را كه هرگز به يك سخت گير نمي بخشد.

و از خالد بن نجیح نقل مي كند كه گفت:

خدمت حضرت صادق عليه السلام بوديم؛ من با خود گفتم: اينها مي دانند در برابر چه كسي هستند؟ پس مرا به خود نزديك كرد تا مقابلش نشستم. سپس سه مرتبه فرمود: اي مرد مرا خدائي است كه مي پرستم.

(از حديث بعد معلوم مي شود كه خالد حضرت صادق عليه السلام را خدا مي دانسته است).

### من بنده اي مخلوقم

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: هر كه از طرف خود به مردم حق بدهد، مسلم است كه حكم مردم را درباره ي ديگري مي پسندد.

و نيز از خالد بن نجیح نقل مي كند كه گفت:

بر حضرت صادق عليه السلام وارد شدم و سرم را پوشانده، كناري نشستم و با خود گفتم: چقدر شما غافلديد! نزد چه كسي تكلم مي كنيد؟! نزد پروردگار جهانيان، پس مرا صدا زده و فرمود:

و اي بر تو اي خالد، به خدا! من بنده اي مخلوقم.

### مردي از اهل كوفه

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: اگر حاجت از دست برود بهتر است از اين كه در خانه ي فرومايه اي بروي و به او بگويي حاجتم را روا كن.

و از حارث بن حصيره ي ازدي نقل مي كند كه:

مردي به خراسان آمد و مردم را به ولايت و دوستي حضرت صادق عليه السلام دعوت كرد، عده اي پذيرفتند و جمعي منكر شدند، و گروهی به مقتضاي ورع و پرهيزگاري، نه قبول كردند و نه رد، و از هر عده اي يك نفر خدمت حضرت صادق عليه السلام رفت و آن كه در مجلس سخن مي گفت از دسته ي سوم بود؛ و يكي از آنها كنيزي داشت و همين مرد سخنگو با او خلوت كرد و همبستر شد؛ هنگامي كه به مجلس حضرت رفتند و مشغول سخن گفتن شد؛ گفت: خدا تو را شايسته دارد! مردی از اهل كوفه نزد ما آمده و مردم را به اطاعت و دوستي تو مي خواند، دسته اي پذيرفته اند و جماعتي رد کرده اند و طائفه اي پرهيزكاري کرده و سكوت کرده اند. فرمود: تو از کدام دسته اي؟ گفت: از پرهيزكارانم، فرمود: پس پرهيزكاري تو فلان روز با آن كنيزك كجا بود؟ آن مرد به شك افتاد و متزلزل شد.

### مسأله را فراموش كردم

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: در كار خود با آنان كه از خدا مي ترسند مشورت كن.

و از شهاب بن عبدربه نقل مي كند كه گفت:

به حضور حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم و می خواستم از حکم دست زدن جنب در حب آب سؤال کنم؛ هنگامی که خدمت حضرت رفتم، مسأله را فراموش کردم. آن حضرت به من نگاه کرد و فرمود:

ای شهاب! مانعی ندارد که جنب با دست؛ آب از حب بردارد.

### من او را نمی شناختم

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که اعتماد به پنج چیز کند مغرور است: اول اگر باور شدنی را قبول کند، به غیر مورد اعتماد، اعتماد کند، به حرف غریب و کودک اعتماد کند و به آن چه مالش نیست دل ببندد و طمع بورزد.

و از شهاب بن عبدربه نقل می کند که گفت:

حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: هنگامی که محمد بن سلیمان خبر مرگ مرا به تو می دهد چگونه ای؟ و به خدا! من نه محمد بن سلیمان را می شناختم و نه می دانستم که او کیست؟

سپس مالم زیاد شد و به کوفه و بصره تجارت می کردم. روزی در بصره نزد محمد بن سلیمان حکومت آن جا بودم. نامه ای پیش من انداخت و گفت: ای شهاب! خدا اجر تو و ما را در مصیبت امامت جعفر بن محمد زیاد کند.

### می ترسم اموالم پراکنده شود

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: خوب نیست برای کسانی که در رأس کشور هستند کوتاهی کردن در نگهداری از مرزها و دلجوئی ستم رسیده و اختیار نمودن شایستگان در کارهای مملکت.

و از اسحاق بن عمار نقل می کند که گفت:

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: من اموالی دارم و با مردم معامله می کنم و می ترسم اگر اتفاقی رخ دهد و از دنیا بروم، اموالم پراکنده شود. حضرت فرمود: در هر ماه ربیعی مالت را جمع کن. علی بن اسماعیل گفت: اسحاق در ماه ربیع از دنیا رفت.

### معجزه ای شبیه معجزه ابراهیم

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: مردم همه از هر دین و مرام احتیاج به امنیت و عدالت و فراوانی نعمت دارند.

و از یونس بن ظنیان نقل شده که گفت:

با عده ای خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم؛ گفتم: مرغهایی که خدا به حضرت ابراهیم فرمود:

«چهار مرغ بگیر و نزد خویش پاره پاره کن، سوره ی بقره، آیه 260»

از چهار نوع مختلف بود یا از یک نوع؟ حضرت فرمود: می خواهید نظیر آن را ببینید؟ گفتیم: آری؛ حضرت صدا زد: ای طاووس؛ ای

کلاغ؛ اي باز؛ اي کبوتر؛ يك پرنندگان حاضر شدند. سپس حضرت دستور داد آنها را کشتند و قطعه قطعه کرده و پره‌های آنها را کردند و با یکدیگر مخلوط کردند. سپس سر طاووس را گرفت و فرمود:

اي طاووس؛ دیدیم که گوشت و استخوان و پره‌های او جدا شد و به یکدیگر پیوست و به سر متصل شد و زنده از مقابل حضرت پرواز کرد؛ آن گاه کلاغ و باز و کبوتر را يك يك صدا زد و همه در برابر او زنده شدند.

### میمون ده مرد

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که خدا را بشناسد از خدا می ترسد و حیا می کند.

بزنطی نقل می کند که: مردی از اهل حربابل گفت:

در ده مردی بود که مرا آزار می داد و می گفت: اي رافضی؛ و حرفهای زشت می زد و مرا سرزنش می کرد. به زبان نبطی (نبط گروهی از عجم بودند که میان کوفه و بصره منزل کرده بودند و زبان خاص و طبیعت مخصوصی داشتند) به او میمون ده می گفتند. سالی به حج رفتم و حضرت صادق علیه السلام را ملاقات کردم. از حال آن مرد پرسید و بی مقدمه به زبان نبطی فرمود: میمون ده مرد. گفتم: چه موقع؟ فرمود: هم اکنون. پس از خدمت حضرت مرخص شده و روز و ساعت را یادداشت کردم. هنگامی که به کوفه برگشتم، برادرم را دیدم و پرسیدم: چه کسی در ده ما مرده؟ از جمله کسانی که نام برد همان میمون ده بود. گفتم: کی مرد؟ گفت: فلان روز، فلان ساعت، دقیقا همان تاریخ و ساعتی که حضرت فرموده بود.

### مردی که سعادت هدایت داشت

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: خرد و زیبایی چهره و شیوایی در کلام را هر کس داراست، کامل است.

و حدیثی طولانی از عمر بن یزید نقل می کند که حاصلش این است که:

هشام بن حکم عقیده ی جهمی را داشت، (جهمی اتباع جهم بن صفوان از فرق جبری هستند) و در آنها هم خبیث و پلید بود. خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید؛ حضرت مسأله ای از او پرسید؛ متحیر ماند و مهلت گرفت و چند روزی به فکر جواب بود و نتوانست جوابی تهیه کند. باز به حضرت رجوع کرد و حضرت جوابش را فرمود و مسأله ی دیگری از او پرسید که دلیل بر بطلان مذهبش بود. هشام غمگین و حیران بیرون رفت و چند روزی را در حیرت و سرگردانی به سر برد و دوباره اجازه ی ورود خواست. حضرت پیغام داد در حیره (نزدیک نجف) بایستد من می آیم. هشام خشنود و مسرور زودتر رفت و آن جا ماند تا حضرت سوار استری به آن جا وارد شد. هشام گفت: چون به من نزدیک شد منظره ی او به طوری مرا ترساند که نتوانستم حرف بزنم و زبانم بسته شد. حضرت مدتی توقف کرد و ماندن ایشان رعب و حیرت مرا زیاد می کرد. هنگامی که مرا به این حالت دید. از آن جا رفت. من دانستم این حالتی که به من دست داد چیزی جز امری از جانب خدا نبود و از آن پس هشام از عقیده خود برگشت و به حضرت صادق علیه السلام گرویده و دین حق را اختیار کرد.

### می خواست به حضرت تازیانه بزند

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین زنان شما زنی است که چون با شوهر خلوت کند و جامه از تن برگیرد پرده حیا را نسبت به شوهر خود به دور افکند و چون جامه بر تن پوشد، لباس حیا را نیز همراه آن بپوشد.



از مفضل بن عمر نقل می کند که گفت:

حضرت صادق علیه السلام سواره می رفت و من هم در خدمت ایشان بودم. در راه به عبدالله بن حسن رسیدیم که او نیز سوار بود؛ تازیانه اش را بلند کرد که به حضرت بزند. حضرت اشاره ای کرد و همین طور که تازیانه در دستش بود، دستش خشک شد. گفت: ای اباعبدالله! (کنیه ی حضرت صادق علیه السلام) تو را به خویشاوندی قسم مرا ببخش. باز حضرت اشاره کرد و دست او به حال اول برگشت.

هر کس به فرقه ی صوفی تمایل پیدا کند، از ما نیست

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: دزدان سه طایفه اند: آنان که از پرداخت زکات بخل می ورزند، کسانی که خوردن و به غارت بردن مهر زن را حلال می دانند و مردمی که قرض می گیرند و خیال ادای آن را ندارند.

مولانا احمد اردبیلی در کتاب حقیقة الشیعه از احمد بن محمد بن ابی نصر نقل می کند که:

یکی از اصحاب ما به حضرت صادق علیه السلام گفت: در این زمان گروهی پیدا شده اند که به آنها صوفی می گویند؛ شما درباره ی آنها چه می فرمائید؟ حضرت فرمود: اینها از دشمنان ما هستند، هر کس به آنها مایل شود از آنها است و با آنها محشور می شود و به زودی عده ای پیدا می شوند که مدعی دوستی ما هستند ولی به اینها مایل می شوند و به ایشان شبیه می شوند و لقبهای آنان را بر خود می گذارند و کلمات آنها را تأویل می کنند. بدان! هر کس به آنها میل کند از ما نیست و ما از او بیزاریم و هر که آنها را رد و انکار کند مانند کسی است که مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله با کفار جهاد کرده است.

## معجزه حیات چهار پرنده

یکی از اصحاب حضرت ابا عبدالله، امام جعفر صادق علیه السلام حکایت کند:

روزی به همراه بعضی از دوستان به مجلس شریف و مبارک آن حضرت شرفیاب شدم؛ و من از محضر مقدّسش پیرامون این آیه شریفه قرآن:

حُذِّ اُزْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصَرَّهُنَّ اِلَيْكَ (1) سؤال کردم بر این که آیا آن پرندگان از یک جنس و یک نوع؛ و یا آن که از انواع پرندگان متفاوت بودند؟

امام صادق علیه السلام فرمود: آیا دوست دارید تا همانند آن را به شما ارائه و نشان دهم؟

همگی در پاسخ گفتیم: بلی.

حضرت در همان حالتی که نشسته بود صدا زد: طاووس!

ناگهان طاووسی پرواز کنان جلوی حضرت آمد، بعد از آن صدا زد: کلاغ! و کلاغی هم نزد حضرت آمد؛ و سپس یک کبوتر و یک باز شکاری را صدا نمود و آن دو نیز نزد حضرت حاضر شدند.

بعد از آن امام علیه السلام دستور داد تا سر آن چهار پرنده را ببرند؛ و پر و بال آن ها را کنند و بدن های آن ها را قطعه قطعه کردند و

سپس تمام گوشت و پوست آن ها را درهم آمیختند.

پس از آن امام علیه السلام سر طاووس را به دست خود گرفت و آن را صدا زد.

ناگهان دیدم مقداری از استخوان ها، گوشت ها و پرها حرکتی کردند و از مابقی جدا گشته و به هم پیوستند.

بعد از آن، حضرت سر طاووس را رها نمود و آن سر به بدن متصل شد؛ و طاووس حرکت کرد و صحیح و سالم جلوی امام صادق علیه السلام ایستاد.

سپس حضرت کلاغ و باز شکاری و کبوتر را یکی پس از دیگری صدا زد و جریان را به همان شکل انجام داد؛ و آن ها هم زنده شدند و در مقابل حضرت سر پا ایستادند. (2).

ص: 1041

---

1- سوره توبه: آیه 103.

2- اثبات الهداة: ج 3، ص 114، ح 135.

یکی از اصحاب نزدیک امام جعفر صادق علیه السلام به نام زید شحّام حکایت کند:

روزی به همراه عده ای در محضر پربرکت آن حضرت بودیم، یکی از شعراء به نام جعفر بن عفّان وارد شد و حضرت او را نزد خود فرا خواند و کنار خود نشانید و فرمود: ای جعفر! شنیده ام که درباره جدّم، حسین علیه السلام شعر گفته ای؟

جعفر شاعر پاسخ داد: بلی، فدایت گردم.

حضرت فرمود: چند بیتی از آن اشعار را برایم بخوان.

همین که جعفر مشغول خواندن اشعار در رثای امام حسین علیه السلام شد، امام صادق علیه السلام به قدری گریست که تمام محاسن شریفش خیس گردید؛ و تمام اهل منزل نیز گریه ای بسیار کردند.

سپس حضرت فرمود: به خدا قسم، ملائکه مقرب الهی در این مجلس حضور دارند و همانند ما مرثیه جدّم حسین علیه السلام را می شنوند؛ و بر مصیبت آن بزرگوار می گریند.

آن گاه خطاب به جعفر بن عفّان نمود و اظهار داشت: خداوند تو را به جهت آن که بر مصائب حسین سلام الله علیه، مرثیه سرائی می کنی اهل بهشت قرار داد و گناهان تو را نیز مورد مغفرت و آمرزش خود قرار داد.

بعد از آن، امام علیه السلام فرمود: آیا مایل هستی بیش از این درباره فضیلت مرثیه خوانی و گریه برای جدّم، حسین علیه السلام، برایت بگویم؟

جعفر بن عفّان شاعر گفت: بلی، ای سرورم.

حضرت فرمود: هرکس درباره حسین علیه السلام شعری بگوید و بگیرد و دیگران را نیز بگیراند، خداوند او را می آمرزد و اهل بهشت قرارش می دهد. (1).

ص: 1042

## مناظره ابوحنیفه و امام صادق

روزي ابو حنیفه - یکی از پیشوایان و رهبران اهل سنت - به همراه عده ای از دوستانش به مجلس امام جعفر صادق علیه السلام وارد شد و اظهار داشت:

یابن رسول الله! فرزندت، موسی کاظم علیه السلام را دیدم که مشغول نماز بود و مردم از جلوی او رفت و آمد می کردند؛ و او آن ها را نهی نمی کرد، با این که رفت و آمدها مانع معنویت می باشد؟!

امام صادق علیه السلام فرزند خود موسی کاظم علیه السلام را احضار نمود و فرمود: ابو حنیفه چنین می گوید که در حال نماز بودی و مردم از جلوی تو رفت و آمد می کرده اند و مانع آن ها نمی شدی؟

پاسخ داد: بلی، صحیح است، چون آن کسی که در مقابلش ایستاده بودم و نماز می خواندم، او را از هر کسی نزدیک تر به خود می دانستم، بنابر این افراد را مانع و مزاحم عبادت و ستایش خود در مقابل پروردگار متعال نمی دانستم.

سپس امام جعفر صادق علیه السلام فرزند خود را در آغوش گرفت و فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد، که نگه دارنده علوم و اسرار الهی و امامت هستی.

بعد از آن خطاب به ابو حنیفه کرد و فرمود: حکم قتل، شدیدتر و مهمتر است، یا حکم زنا؟

ابو حنیفه گفت: قتل شدیدتر است.

امام علیه السلام فرمود: اگر چنین است، پس چرا خداوند شهادت بر اثبات قتل را دو نفر لازم دانسته؛ ولی شهادت بر اثبات زنا را چهار نفر قرار داده است؟!

سپس حضرت به دنباله این پرسش فرمود: بنابر این باید توجه داشت که نمی توان احکام دین را با قیاس استنباط کرد.

و سپس افزود: ای ابوحنیفه! ترك نماز مهمتر است، یا ترك روزه؟

ابو حنیفه گفت: ترك نماز مهمتر است.

حضرت فرمود: اگر چنین است، پس چرا زنان نمازهای دوران حیض و نفاس را نباید قضا کنند؛ ولی روزه ها را باید قضا نمایند، پس احکام دین قابل قیاس نیست.

بعد از آن، فرمود: آیا نسبت به حقوق و معاملات، زن ضعیف تر است، یا مرد؟

ابوحنیفه در پاسخ گفت: زنان ضعیف و ناتوان هستند.

حضرت فرمود: اگر چنین است، پس چرا خداوند متعال سهم مردان را دو برابر سهم زنان قرار داده است، با این که قیاس برخلاف آن می باشد؟!

سپس حضرت افزود: اگر به احکام دین آشنا هستی، آیا غائط و مدفوع انسان کثیف تر است، یا منی؟

ابو حنیفه گفت: غائط کثیف تر از منی می باشد.

حضرت فرمود: اگر چنین است، پس چرا غائط با قدری آب یا سنگ و کلوخ پاک می گردد؛ ولی منی بدون آب و غسل، تطهیر نمی شود، آیا این حکم با قیاس سازش دارد؟!

پس از آن ابوحنیفه تقاضا کرد: یا ابن رسول الله! فدایت گردم، حدیثی برای ما بیان فرما، که مورد استفاده قرار دهیم؟

امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم از پدرانش، و ایشان از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال میثاق و طینت اهل بیت رسول الله صلوات الله علیهم را از اعلی علیین آفریده است.

و طینت و سرشت شیعیان و دوستان ما را از خمیر مایه و طینت ما خلق نمود و چنانچه تمام خلائق جمع شوند، که تغییری در آن به وجود آورند هرگز نخواهند توانست.

بعد از آن که امام صادق علیه السلام چنین سخنی را بیان فرمود ابوحنیفه گریان شد؛ و با دوستانش که همراه وی بودند برخاستند و از مجلس خارج گشتند. (1).

ص: 1043

## مسافري فوق العاده در سفر

مسافري فوق العاده در سفر

### مناظره با شامي به وسيله شاگردان

مرحوم شيخ طوسي رضوان الله تعالى عليه به نقل از هشام بن سالم حكايت فرمايد:

روزي به همراه جماعتي از اصحاب حضرت ابو عبدالله، امام جعفر صادق عليه السلام، در مجلس و محضر مبارکش نشسته بوديم، كه شخصي از اهالي شهر شام اجازه گرفت و سپس وارد مجلس شد و سلام كرد.

امام عليه السلام جواب سلام او را داد و فرمود: بنشين.

پس از آن كه نشست، حضرت او را مخاطب قرار داد و فرمود:

اي مرد شامي! خواسته ات چيست؟

و براي چه به اين جا آمده اي؟

آن شخص اظهار داشت: شنیده ام كه شما نسبت به تمام علوم و به همه مسائل آشنا و عالم هستي، لذا آمده ام تا مناظره كنم.

حضرت فرمود: در چه موردی؟

عرضه داشت: پيرامون قرآن؛ و حروف مقطعه و اعراب آن.

حضرت فرمود: مطالب خود را در اين رابطه با حمران بن اعين در ميان بگذار.

مرد شامي گفت: مي خواهم با شخص خودت مباحثه و مناظره نمايم، نه با ديگران.

امام عليه السلام فرمود: مسائل خود را با حمران مطرح كن، چنانچه بر او غلبه كردي، بر من نيز غالب خواهي شد.

پس از آن، شامي با حمران مشغول مذاكره و مناظره گرديد، به طوري كه خود خسته و عاجز گشت.

حضرت فرمود: اي مرد شامي! او را چگونه يفتي؟

پاسخ داد: او را شخصي متخصص و آشنا يافتم، هر آنچه سوال كردم، جواب كاملي شنيدم.

سپس عرضه داشت: چنانچه ممكن باشد مي خواهم با خودت پيرامون علوم عربي مناظره نمايم؟

امام صادق عليه السلام اشاره به ابان بن تغلب نمود و اظهار داشت: آنچه مي خواهي با اين شخص مناظره كن.

مرد شامي کنار ابان بن تغلب رفت و در مناظره با او مغلوب شد، اين بار به حضرت گفت: مي خواهم در علم فقه مناظره کنم.

حضرت در اين مرحله يکي ديگر از شاگردان خویش را به نام زراره، معرفي نمود و به مرد شامي فرمود: با او مناظره کن، که تو را در مسائل، قانع مي نمايد.

و چون با زراره مباحثه و مناظره کرد، نيز مغلوب گشت و شکست خورد؛ حضرت را مخاطب قرار داد و گفت: اين بار مي خواهم با خودت درباره علم کلام مناظره نمايم.

امام عليه السلام اين بار نيز به يکي ديگر از شاگردان خود به نام مؤمن طاق خطاب نمود و فرمود: اي مؤمن طاق! با اين مرد شامي در آنچه که مي خواهی مناظره نما.

پس او طبق دستور حضرت با مرد شامي در علم کلام مناظره نمود و بر او غالب گرديد.

و بر همين منوال با هشام بن سالم در توحيد و خداشناسي؛ و بعد از آن با هشام بن حکم پيرامون امامت و خلافت مناظره انجام گرفت و مرد شامي شکست خورد.

و امام جعفر صادق عليه السلام شادمان بود و تبسم مي نمود.

سپس شامي اظهار داشت: مثل اين که، خواستي به من بفهماني، که در بين شيعيان شما اين چنين افراي وجود دارند که در علوم مختلف آشنا و مسلط مي باشند؟!

حضرت فرمود: اين چنين فکر کن.

و پس از صحبت هائي حضرت فرمود: خداوند متعال حق و باطل را در کنار يکديگر قرار داد؛ و پيامبران و اوصياء را فرستاد تا بين آن دورا جدا سازند؛ و انبياء را قبل از اوصياء منصوب نمود تا فضيلت و عظمت هر يك بر ديگري روشن شود.

مرد شامي در اين لحظه گفت: خوشا به حال کسي که با شما هم نشين باشد.

امام عليه السلام در پايان فرمود: جبرئيل و ميکائيل و اسرافيل با رسول خدا - صلوات الله عليهم - هم نشين بودند؛ و اخبار و جريانات را از طرف خداوند متعال براي آن حضرت مي آوردند.

سپس مرد شامي اظهار داشت: يا ابن رسول الله! آيا ممکن است، که من هم جزء شيعيان شما قرار گيرم؟ و مرا نيز از علوم و برکات خود بهره مند فرمائي؟

حضرت هم او را پذيرفت و به هشام فرمود: مسائل مورد نياز او را تعليمش بده، که براي شاگردي شايسته باشد. (1).





مأمون رقی - که یکی از دوستان امام جعفر صادق علیه السلام است - حکایت نماید:

در منزل آن حضرت بودم، که شخصی به نام سهل بن حسن خراسانی وارد شد و سلام کرد و پس از آن که نشست، با حالت اعتراض به حضرت اظهار داشت:

یا ابن رسول الله! شما بیش از حد عطف و مهربانی دارید، شما اهل بیت امامت و ولایت هستید، چه چیز مانع شده است که قیام نمی کنید و حق خود را از غاصبین و ظالمین باز پس نمی گیرید، با این که بیش از یک صد هزار شمشیر زن آماده جهاد و فداکاری در رکاب شما هستند؟!!

امام صادق علیه السلام فرمود: آرام باش، خدا حق تو را نگه دارد و سپس به یکی از پیش خدمتان خود فرمود: تنور را آتش کن.

همین که آتش تنور روشن شد و شعله های آتش زبانه کشید، امام علیه السلام به آن شخص خراسانی خطاب نمود: برخیز و برو داخل تنور آتش بنشین.

سهل خراسانی گفت: ای سرور و مولایم! مرا در آتش، عذاب مگردان، و مرا مورد عفو و بخشش خویش قرار بده، خداوند شما را مورد رحمت و اسعه خویش قرار دهد.

در همین لحظات شخص دیگری به نام هارون مکی - در حالی که کفش های خود را به دست گرفته بود - وارد شد و سلام کرد.

حضرت امام صادق سلام الله علیه، پس از جواب سلام، به او فرمود: ای هارون! کفش هایت را زمین بگذار و حرکت کن برو درون تنور آتش و بنشین.

هارون مکی کفش های خود را بر زمین نهاد و بدون چون و چرا و بهانه ای، داخل تنور رفت و در میان شعله های آتش نشست.

آن گاه امام علیه السلام با سهل خراسانی مشغول مذاکره و صحبت شد و پیرامون وضعیت فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و دیگر جوانب شهر و مردم خراسان مطالبی را مطرح نمود مثل آن که مدت ها در خراسان بوده و تازه از آن جا آمده است.

پس از گذشت ساعتی، حضرت فرمود: ای سهل! بلند شو، برو بین در تنور چه خبر است.

همین که سهل کنار تنور آمد، دید هارون مکی چهار زانو روی آتش ها نشسته است، پس از آن امام علیه السلام به هارون اشاره نمود و فرمود: بلند شو بیا؛ و هارون هم از تنور بیرون آمد.

بعد از آن، حضرت خطاب به سهل خراسانی کرد و اظهار داشت: در خراسان شما چند نفر مخلص مانند این شخص - هارون که مطیع ما می باشد - پیدا می شود؟

سهل پاسخ داد: هیچ، نه به خدا سوگند! حتی یک نفر هم این چنین وجود ندارد.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای سهل! ما خود می دانیم که در چه زمانی خروج و قیام نمائیم؛ و آن زمان موقعی خواهد بود، که حداقل پنج نفر هم دست، مطیع و مخلص ما یافت شوند، در ضمن بدان که ما خود آگاه به تمام آن مسائل بوده و هستیم. (1).

ص: 1045

---

1- بحارالانوار: ج 47، ص 123، ح 176، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.

در زمان امامت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شخصی به نام نجاشی استاندار و حاکم اهواز و فارس بود و از مردم مالیات زیادی می گرفت.

یکی از اهالی اهواز که مالیات سنگینی پرداخت کرده بود، حضور امام صادق علیه السلام آمد و اظهار داشت: یا بن رسول الله! نجاشی از مردم مالیات بسیاری می گیرد، گرچه من مالیات خود را پرداخته ام ولی برایم خیلی مشکل و سخت است.

و با توجه به این که او شخصی مسلمان و متدین و از ارادتمندان و پیروان شما است، اگر ممکن است نامه ای برایش بنویس تا رعایت حال مرا بنماید؟

لذا امام جعفر صادق علیه السلام نامه ای برای نجاشی بدین مضمون نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، سَرَّ أَخَاكَ يَسْرُكَ اللَّهُ...»، برادرت را خوشحال کن تا خداوند متعال تو را خوشحال نماید.

مرد اهوازی نامه حضرت را گرفت و سپس تحویل نجاشی داد، چون نجاشی نامه را خواند آن را بوسید و بر چشم نهاد و آن گاه گفت: ای مرد! خواسته ات چیست؟

اهوازی گفت: مأموران شما مالیات زیادی برایم تعیین کرده است و پرداخت آن برای من مشکل است، گرچه آن را پرداخته ام.

نجاشی پرسید: مگر مالیات دریافتی از تو چه مقدار بوده است؟ جواب داد: مقدار ده هزار درهم.

نجاشی دستور داد که آنچه از او گرفته اند، باز پس دهند و پس از آن به آن مرد گفت: آیا اکنون راضی و خوشحال شدی؟

اظهار داشت: بلی، جانم به فدایت.

آن گاه نجاشی دستور داد تا یک حیوان سواری و یک کنیز پیش خدمت، همچنین یک دست لباس کامل نیز به او داده شود.

سپس مرد اهوازی به شهر مدینه منوره آمد و جریان نجاشی را برای امام صادق علیه السلام تعریف کرد و حضرت بسیار شادمان و مسرور گردید.

اهوازی گفت: یا بن رسول الله! گویا شما هم شاد و خوشحال گشته ای؟

حضرت صادق آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین فرمود: بلی، قسم به خداوند بی همتا! پیامبر خدا نیز از این کار خوشحال می باشد. (1).

## مهمترین سفارش در آخرین لحظات

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

منصور دوانیقی در یکی از روزها بعضی از علماء و دانشمندان شهر مدینه منوره را در مجلسی به حضور خود دعوت کرد، که من نیز یکی از آنان بودم.

همین که به دربار خلیفه عباسی وارد شدیم، دربان او - که ربیع نام داشت - جلو آمد و گفت: خلیفه دستور داده است که دو نفر، دو نفر وارد شوید.

به همین جهت من با عبدالله بن حسن وارد شدیم؛ و چون کنار منصور قرار گرفتیم و نشستیم، منصور به من گفت: شنیده ام علم غیب می دانی؟

گفتم: کسی غیر از خداوند متعال غیب نداند.

اظهار داشت: شنیده ام مردم مالیات و حقوق و صدقات خود را تحویل شما می دهند؟

گفتم: مالیات ها همه برای شما می باشد.

بعد از آن، پرسید: آیا می دانید که شما را برای چه؛ و به چه منظور دعوت کرده ام؟

اظهار داشتم: خیر.

گفت: شما را دعوت کرده ام تا آن که خانه ها و باغات شما را تخریب و خودتان را در جزیره ای یا منطقه ای تبعید و منتقل کنم، که تحت نظر و ممنوع الملاقات باشید تا آن که در جامعه، صلح و آرامش برقرار باشد.

گفتم: همانا حضرت ایوب به بلاهای سختی مبتلا شد و صبر نمود؛ و حضرت یوسف مورد ظلم و ستم قرار گرفت و عفو نمود، و حضرت سلیمان به مُلکی عظیم رسید و شکر خدا کرد؛ و توازن نسل همان ها می باشی.

منصور خوشحال شد و گفت: مرا به آن موعظه هائی که گاهی مطرح می فرمودی، موعظه نما؟

گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رابطه رَحِم و خویشاوندی، همچون ریسمانی است که از زمین به آسمان ها متصل می باشد؛ که هر که قطع رابطه کند، قطع آن ریسمان نموده و هر که صله رحم نماید با آن وصل نموده است.

منصور گفت: حدیثی دیگر برایم بگو؟

اظهار داشتم: جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله به نقل از فرمایش خداوند متعال فرموده است: من رحمان هستم و خویشاوندی را بر قرار کردم و هر که قطع صله رحم نماید با من قطع رابطه کرده است.

منصور اظهار داشت: من چنین حدیثی را نخواستم، حدیث دیگری را بیان کن؟

پس از آن، گفتم: یکی از پادشاهان بنی اسرائیل، سی سال از عمرش بیشتر باقی نمانده بود، ولی چون قطع صله رحم کرد، خداوند عمرش را از سی سال به سه سال کاهش داد.

منصور در پایان گفت: منظورم این بود و همین را خواستم؛ و سپس هدایایی به من داد و با خوشحالی با ما خداحافظی کرد؛ و از مجلس بیرون آمدیم. (1).

ص: 1047

---

1- مستدرک الوسائل: ج 15، ص 242، ح 29، به نقل از عوالي اللئالی: ج 1، ص 362، ح 45.

مرحوم شيخ صدوق رضوان الله تعالى عليه و ديگر بزرگان آورده اند:

يكي از راويان حديث و از اصحاب و دوستان امام جعفر صادق عليه السلام به نام ابوبصير ليث مرادي حكايت كند:

پس از آن كه امام جعفر صادق عليه السلام به شهادت رسيد، روزي جهت اظهار هم دردي و عرض تسليت به اهل منزل حضرت، رهسپار منزل آن امام مظلوم عليه السلام گرديدم.

همين كه وارد منزل حضرت شدم، همسرش حميده را گريان ديدم؛ و من نيز در غم و مصيبت از دست دادن آن امام همام عليه السلام بسيار گريستم.

و چون لحظاتي به اين منوال گذشت، افراد آرامش خود را باز يافتند. آن گاه همسر آن حضرت به من خطاب كرد و اظهار داشت:

اي ابوبصير! چنانچه در آخرين لحظات عمر امام جعفر صادق عليه السلام در جمع ما و ديگر اعضاء خانواده مي بودي، از كلامي بسيار مهم استفاده مي بردي.

ابوبصير گويد: از آن بانوي كريمه توضيح خواستم؟

پاسخ داد: در آن هنگام، كه ضعف شديدي بر امام عليه السلام وارد شده بود فرمود: تمام اعضاء خانواده و آشنايان و نزديكان را بگوئيد كه در كنار من حاضر و جمع شوند.

وقتي تمامي افراد حضور يافتند، حضرت به يكايك آنان نگاهی عميق انداخت و سپس خطاب به جمع حاضر فرمود:

كساني كه نسبت به نماز بي اعتنا باشند، شفاعت ما اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام شامل حالشان نمي گردد. (1).

قابل دقت است كه حضرت فرمود: شفاعت ما شامل افراد بي نماز نمي شود؛ بلكه فرمود: شفاعت ما شامل حال افراد بي اعتناء به نماز، نمي شود.

ص: 1048

منظور از نوشتن این چند صفحه این است که مذهب شیعه و جعفری همان مذهب اهل بیت و عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است. از روی تعصب مانند سایر مذاهب با قدرت جبر خلفای وقت ظهور پیدا نکرده است بلکه مرام شیعه همان مرام سلمان و اباذر و مقداد و عمار یاسر و کمیل بن زیاد و مالک بن نویره و سعد بن عباده و عبدالله بن عباس و قیس بن سعد بن عباده و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و هزاران اشخاص علمی و برجسته اصحاب کبار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و صدها تن از تابعین اصحاب صحیح الاراده بوده است که در آن زمان ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد حنبل وجود نداشته اند زیرا که این چهار رئیس نوظهور در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هنوز به دنیا نیامده بودند و دین مبین اسلام با وجود پیغمبر ظهور کرده و بعد از رحلت آن حضرت ابوحنیفه در سال 80 هجری در کابل متولد و در سال 150 فوت کرد. مالک بن انس در سال 93 هجری، شافعی در سال 150 هجری و احمد بن حنبل در سال 165 به دنیا آمد و شافعی و احمد بن حنبل به ترتیب در سال 198 و 241 درگذشتند. ولی شیعه در زمان پیغمبر از آن حضرت پیروی می کردند و بعد از رحلت ایشان نیز از عترت و فضیلت و کرامت و علم و دانش حضرت و طبق سنت و رسم رسول خدا تبعیت می کردند و آن همه شدت عمل و صبر و شکیبایی را در مقابل زجر و شکنجه های مخالفین تحمل می کردند و این مطالب درباره شیعه در همه اعصار و قرون در دفتر روزگار به ثبت رسیده و به هیچ وجه قابل انکار و تردید نبوده بلکه تابعین حق و حقیقت (شیعه) معنی مرام و آیین جعفری را محضر اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یافته اند و تمام آزارها و جور و جفا و تنبیه های بدنی آنها را در راه دین سست نمی کند بلکه استوارتر نمود و مردم آنها را مایه سعادت بشر می دانند. جمعیت شیعه طبق روایات متواتره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت پیغمبر را عدل (همردیف) قرآن و کشتی نجات می دانند.

اما اشتباه برادران اهل تسنن در تعیین اهل بیت پیغمبر پرواضح است و به نظر می رسد چنان مغرورند که از شدت تکبر نمی توانند آن را قبول نمایند و معلوم نیست آیا در این اشتباه متعمد هستند یا تعمد ندارند؛ زیرا که احادیث بسیاری از جمله حدیث متواتر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دانشمندان اهل تسنن در خصوص فضیلت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده به حدی که هیچ منصفی قدرت انکار آن را ندارد مانند حدیث منزله و حدیث ثقلین و حدیث غدیر خم و حدیث طیر مشوی و قضیه مباحله و قضیه خانم بنخس و قضیه لیلۃ المبیث و سایر قضایای دیگر قطع نظر از تأویل آیات قرآنی که شماره ی آن آیات در این مختصر نمی گنجد.

مذهب جعفری (شیعه)، مذهب اهل بیت

طبق عقیده مذهب جعفری مقام خلافت و جانشینی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آن علی بن ابیطالب و یازده فرزند مطهرش می باشد و این منصب الهی با نص تعیین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به فرمان خدای عزوجل ثابت شده است. شیعه ها همین مذهب الهی را که مذهب اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است از آن زمان نگه داری کرده اند.

اصحاب خاص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز برای احقاق حق خود از لحظات اول در مقابل زمامداران خودسر حاکمان عادل فداکاری های مالی و جانی کرده اند و در زمان خلیفه اول و دوم و سوم زشت کاریهای آنان را فاش می کردند و شیعه ها بودند که از سلاطین بنی امیه شکنجه ها دیدند و به ظلم ها و ستم ها و جفاهایی که این خائنین دین بر مسلمانان کردند صبر نمودند. با این رویدادها دولت بنی امیه در نتیجه اعمال شدید و قبیح خود رو به ضعف گرایید. جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله و سلم در این برهه از زمان موقعیت را برای قیام علمی مساعد دیدند مردمی که برای به دست آوردن حقیقت تشنه بودند و به دنبال پناهگاه واقعی می گشتند از اطراف و اکناف عالم دور چشمه زلال علم پیغمبر را که در آن زمان مخصوص حضرت بود فراگرفتند.

## محمد بن علي بن نعمان صيرفي كوفي (مؤمن طاق)

مورخين سني و شيعي نوشته اند كه رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم مسلمانان را در حجة الوداع در محلي كه آن را غدیر خم مي گفتند جمع كرد و بر بالاي بلندي يا بالاي چند چوب كه براي او گذاردند يا بر بالاي چند جهاز شتر ايستاد و به خلافت علي بن ابيطالب عليه السلام بعد از خود در برابر چشم و گوش ده ها هزار مردم تصريح كرد و من جمله از فرمايشات رسول صلي الله عليه و آله و سلم كه گفت اين بود (من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم و ال من و الاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله الي آخر) يعني اي مردم بر هر كس كه من مولاي او بودم علي مولاي اوست خداوند هر كس با او دوست است تو با او باش و هر كس با او دشمني كرد تو دشمن او باش خداوند ايران علي را ياري كن و كساني كه او را تنها مي گذارند - خوارساز

در آن وقت عمر بن الخطاب برخاست و بعلي بن ابيطالب عليه السلام گفت بخ بخ لك يا علي اصبحت مولاي و مولاكل مؤمن و مؤمنه - به به اي علي تو مولاي من و مولاي هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه شدي و در خطابه ي رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم مطالب ديگري هست كه شيعه به آن استدلال مي نمايند و تاريخ آن را به طور تفصيل نقل کرده است شيعه ي اماميه به اين نص صريح كه به شهادت هزاران نفس از مسلمانان اثبات شده تكيه کرده اند و از آن تجاوز نمي كنند و ايمان دارند كه علي بن ابيطالب امام مفترض الطاعة است و معتقدند كه امامان و پيشوايان آنها هر يك به موجب نص و تصريح امام قبل امام هستند چنانكه علي عليه السلام نسبت به فرزندش حسن و بعد از او به حسين فرزندان رسول صلي الله عليه و آله و سلم تصريح كرد و حسين بن علي عليه السلام نسبت به فرزندش علي بن الحسين عليه السلام و او به فرزندش تا امام دوازدهم قائم آل محمد مهدي عليه السلام - تصريح فرموده است.

## محمد بن مسلم بن رباح ثقيفي، ابو جعفر

محمد بن علي بن نعمان، ابو جعفر، كوفي صيرفي معروف به احوال و ملقب به مؤمن طاق

يكي از ثقات (1) و برجستگان اصحاب امام صادق (ع) (2) است (3) كه لقب مؤمن طاق دارد (4)؛ چون در طاق المحامل كوفه دكاني داشته؛ نه آن چنان كه صاحب قاموس و تاج اللغة گفته اند كه طاق قلعه اي در طبرستان بوده و محمد بن نعمان در آن جا سكونت داشته (5)، كه اين اشتباه است.

در زمان محمد بن نعمان پول قلبي پيدا شده بود كه اكثر مردم تشخيص نمي دادند، مؤمن طاق قلب و سالم را از يكديگر تشخيص مي داد و از هم جدا مي كرد، لهذا دشمنان وي و بدخواهان مذهب جعفري، او را شيطان طاق مي خواندند. (6).

مؤمن طاق نيز، مانند هشام بن حكم، در علم كلام قدرتي تمام داشت، و از متكلمان عصر خویش محسوب مي گشت (7)، و امام صادق (ع) در اين زمينه او را ستوده بود. (8).

او مصنفات بسياري، مانند: كتاب الاحتجاج در امامت اميرالمؤمنين (ع) و كتاب رد بر معتزله در امامت مفضول، و كتابي در امر طلحه و زبير و عايشه (9)، و كتابي در رد خوارج و مناظراتش با آنان، و كتابي در مجالس وي با ابوحنيفه و فرقه مرجئه دارد. (10).

او كتابي نيز به نام «افعل لا تفعل» دارد كه مرحوم ثقة الاسلام آقاي حاج شيخ آقا بزرگ تهراني، قدس سره، در الذريعه، فرموده: «كتاب افعل لا تفعل لا بي جعفر محمد بن علي بن نعمان بن ابي طريفة البجلي الاحول الصيرفي الاحول الصيرفي الملقب بمؤمن الطاق يروي عن الامام ابي عبدالله الصادق عليه السلام و هو احد الاربعة الذين هم احب الناس اليه احياء و امواتا. قال النجاشي: رايته هذا الكتاب



عند احمد بن ابي عبدالله الحسين عبيدالله بن الغضائري و هو كتاب كبير حسن»، صاحب كتاب افعال لا تعفل، ابوجعفر محمد بن علي بن نعمان احول صيرفي است كه ملقب به مؤمن طاق است، و از امام صادق (ع) روايت مي كند، و او جزء چهار نفر است كه، مرده و زنده ايشان، محبوب ترين مردم نزد امام جعفر صادق (ع) بوده. نجاشي گفته: من آن كتاب را نزد ابن غضائري ديده ام، و آن كتاب بزرگ و خوبي است. (11).

مؤمن طاق مناظرات و مباحثاتي با مخالفين داشته كه ما بعضي از آن ها را ذكر مي كنيم: .

ص: 1049

- 
- 1- رجال الطوسي، ص 359.
  - 2- رجال الطوسي، ص 302.
  - 3- مؤمن طاق از اصحاب امام كاظم (ع) نيز شمرده شده است (رجال الطوسي، ص 359 - خلاصه، علامه حلي، ص 67).
  - 4- رجال نجاشي، ص 228.
  - 5- تاج العروس، مجلد 6، ص 428 و قاموس اللغة، باب القاف، فصل الطاء.
  - 6- اختصاص، شيخ مفيد، ص 204 - رجال كشي، ص 163 - رجال نجاشي، ص 228 - خلاصه، علامه حلي، ص 67 - بحار الانوار، ج 47، ص 394.
  - 7- فهرست ابن النديم، ص 250.
  - 8- اختصاص، ص 204 - بحار الانوار، ج 47، ص 394.
  - 9- فهرست ابن النديم، ص 250.
  - 10- رجال نجاشي، ص 228.
  - 11- الذريعه، ج 2، ص 261.

در خلاصه، علامه حلی، ص 84، مسمع بن مالک، آمده است.

کردین، به کسر کاف و دال.

سید بکر بن وائل، و رئیس آنان در شهر بصره، و صاحب جاه و منزلت در میان ایشان (1)، و از اصحاب امام باقر (ع) (2)، و امام صادق (ع) (3) بوده، و ثقة است (4)، او از حضرت باقر (ع) اندکی روایت کرده، و لیکن از حضرت صادق (ع) بسیار روایت نموده، و اختصاص تمام به آن حضرت داشته تا آن که آن جناب روزی به او فرمود: «انی لا عدک لامر عظیم یا اباسیار»، اباسیار، من تو را از برای امری بزرگ مهیا و آماده داشته ام. (5).

روایت شده که وقتی امام صادق (ع) به او فرمود: ای مسمع! تو از اهل عراقی، آیا به زیارت قبر امام سحین (ع) می روی؟ عرض کرد: نه، چون من مردی معروف و در بین اهل بصره مشهورم، و نزد ما جماعتی هستند که تابع خلیفه اند، و از قبایل عرب و ناصبیان و غیر ایشان، دشمنان بسیار داریم، و من ایمن نیستم که احوال مرا به والی خبر ندهند، به طور قطع گزارش می دهند، و از ایشان به من ضررها خواهد رسید. حضرت فرمود: آیا مصائب آن حضرت با به خاطر می آوری؟ عرض کرد: آری. فرمود: آیا بر آن حضرت جزع می کنی؟ عرض کرد: آری، به خدا سوگند که بی تابی می کنم و می گریم بر آن بزرگوار تا آن که اهل خانه من، اثر اندوه در من می یابند، و حتی از غذا خوردن امتناع می کنم تا از حال من، آثار مصیبت ظاهر می شود. حضرت فرمود: خدا رحم کند بر گریه تو، به درستی که تو شمرده می شوی از کسانی که جزع می کنند از برای ما، و شاد می شوند برای شادی ما، و اندوهناک می شوند برای اندوه ما، و خائف می گردند برای خوف ما، و ایمن می گردند برای ایمنی ما، و زود باشد که ببینی، در وقت مرگ خود، که پدران من حاضر شوند نزد تو، و سفارش کنند به ملک الموت درباره تو، و بشارت دهند تو را که دیده ات روشن گردد، و شاد شوی؛ و ملک الموت بر تو مهربان تر باشد از مادری مهربان نسبت به فرزند خویش.

پس حضرت گریست و مسمع نیز گریست، تا آخر حدیث که چشم را روشن و دل را نورانی می سازد. (6).

ص: 1050

- 1- رجال نجاشی، ص 298.
- 2- رجال الطوسی، ص 136.
- 3- رجال الطوسی، ص 321.
- 4- رجال کشی، ص 262.
- 5- رجال نجاشی، ص 298.
- 6- کامل الزیارات، باب 32، ص 101.

شیخ طوسی (ره)، در رجالش، او را از موالیان و ملازمان امام صادق و امام کاظم (ع) شمرده است. (1).

کشی، از عیاشی، از علی بن عطیه، از مصادف نقل کرده که گفت: حضرت ابوالحسن موسی الکاظم (ع) یک قطعه زمین زراعتی در مدینه (یا نزدیک آن) خرید، و سپس به من فرمود: من این زمین را برای دختر بچه (دختر مصادف) خریده ام. (2).

داستان سفر مصادف به مصر، برای تجارت، از طرف حضرت صادق (ع)، مشهور است (3) و ما آن را در ذیل اخلاق امام صادق (ع) نقل کرده ایم.

در روضه کافی، روایتی از حلم امام صادق (ع) نقل شده که ما ترجمه آن را ذکر می کنیم. محمد بن مرزم، از پدرش نقل کرده که گفت: در خدمت امام صادق (ع)، از حیره خارج شدیم (آن زمانی که منصور دوانیقی ایشان را خواسته بود و اجازه بازگشتن داده بود)، مقداری آمدیم تا به ساحلین (4) رسیدیم. اول شب بود. مردی از کارکنان منصور که سمت تحصیلداری داشت و در سالحین زندگی می کرد، جلو حضرت را گرفت و گفت: نمی گذارم از این جا بگذری؛ و شدیداً بر ممانعتش پافشاری نمود.

من و مصادف در خدمت حضرت بودیم، مصادف عرض کرد: این سگ، شما را خیلی آزار می کند و ممکن است بازگرداند، باز معلوم نیست منصور چه کند؛ اگر اجازه فرمایی او را می کشیم و بدنش را در رود می اندازیم. حضرت فرمود: مصادف! خویشتن داری کن. مصادف پی در پی از آن مرد تقاضای آزاد کردن می نمود و او مانع بود، تا بیشتر از شب گذشت، آن گاه دست از جلوگیری برداشت و رفت. حضرت فرمود: این کار بهتر بود (که مقداری صبر کنیم و بردباری نماییم) یا آن چه شما می گفتید که او را بشکیم؟ عرض کردیم: این عمل بهتر بود. حضرت فرمود: «ان الرجل یخرج من الذل الصغیر فیدخله ذلک فی الذل الکبیر»، گاهی مرد در گرفتاری کوچکی است اما به واسطه عدم تحمل خود را در ذلت بزرگ تر می اندازد. (5).

مصادف فرزندی به نام محمد داشته که از پدر خود روایت کرده است. ابن غضائری در یکی از کتاب هایش، محمد را توثیق و تعدیل کرده (6)، اما مصادف را چیزی نمی شمارد. (7).

ص: 1051

1- رجال الطوسی، ص 359.

2- رجال کشی، ص 380.

3- فروع کافی، ج 5، ص 161 - وسائل الشیعه، ج 12، ص 311.

4- چهار فرسخی غرب بغداد.

5- روضه کافی، ج 49، ص 73.

6- گر چه در جای دیگر او را ضعیف دانسته است (معجم الثقات، ص 117).

7- رجال مامقانی، ج 3، ص 217، ردیف 11822.

از شيوخ اصحاب حضرت صادق (ع) (1)، و از ثقات ايشان، و از كساني است كه نص بر امامت حضرت موسي بن جعفر را از پدرش صلوات الله عليهما روايت کرده است. (2).

و در روايت «تهذيب» است كه معاذ كرباس فروش بود، وقتي ترك كسب كرد، حضرت صادق (ع) احوال او را پرسدند (3)، گفتند: تجارت را ترك.

ص: 1052

---

1- رجال الطوسي، ص 314.

2- ارشاد، مفيد، فصل نص بر موسي بن جعفر (ع)، ص 264.

3- تهذيب الاحكام، ج 7، كتاب التجارات، ص 4.

شیخ طوسي، در رجالش، او را از اصحاب حضرت صادق (ع) شمرده (1)، و در فهرست گفته: او کتابی دارد که بزرگان از او نقل کرده اند. (2).

نجاشی گوید: معاوية بن وهب، ابوالحسن، عربي خالص، ثقه و بر طریق مستقیم بوده. او از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام روایت کرده، و کتابی به نام «فضائل الحج» دارد که ابن ابی عمیر از او روایت می کند. (3).

در کافی، نقل شده که معاوية بن وهب به امام صادق (ع) عرض کرد: چگونه شایسته است برای ما که با شیعیان، و مردمانی که با آمیزش دارند و شیعه نیستند، رفتار کنیم؟ حضرت فرمود: نگاه کنید به پیشوایان خود، از آنان که پیروی می کنید، هر طور آنان رفتار کنند، شما نیز همان گونه رفتار کنید؛ به خدا سوگند، آنان بیمار نشان را عیادت می کنند، و بر سر جنازه هایشان حاضر گردند، و برای آنان گواهی و شهادت دهند و امانت های آنان را به آنان رد کنند. (4).

معاوية بن وهب گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: «اطلبوا العلم و تزینوا معه بالحلم و الوقار و تواضعوا لمن تعلمونه العلم و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم، و لا تكونوا علماء جبارین فیذهب باطلکم بحقکم»، دانش بیاموزید و دانش خود را با خویشان داری و وقار زینت بخشید، نسبت به شاگردان خود متواضع و نسبت به استادان خود فروتن باشید، و از علمای جبار نباشید که رفتا باطلتان، حق شما را نیز از بین ببرد. (5).

ص: 1053

1- رجال الطوسي ص 310.

2- فهرست طوسي، ص 334.

3- رجال نجاشی، ص 293.

4- اصول کافی، ج 2، کتاب معاشرت، ص 464.

5- اصول کافی، ج 1، باب صفت علماء، ص 28 - امالی صدوق، مجلس 57، ح 9، ص 294.

## معروف بن خربوذ مکی

شیخی جلیل القدر و عابدی بلند پایه و یکی از اصحاب اجماع است که حدیث منقول از او در شمار صحاح آورده می شود (1) او بین عامه و خاصه معروف بوده است. (2).

معروف بن خربوذ از اعظام صحابه ائمه بزرگوار، حضرات علی بن الحسین (3) و محمد بن علی (4) و جعفر بن محمد الصادق (5) علیهم السلام بوده، و امتیاز مخصوص وی به کثرت عبادت اوست.

همان گونه که در شرح حال جمیل بن دراج گذشت، وقتی که فضل بن شاذان از سجده طولانی ابن ابی عمیر در شگفت شد، ابن ابی عمیر داستان شگفتی خود را از سجده های جمیل بن دراج ذکر کرد و گفت که جمیل بن دراج به او گفته بود که سجده طولانی اش در مقایسه با سجده های طولانی معروف بن خربوذ، بس ناچیز بوده است. (6).

معروف بن خربوذ، به کثرت عبادت و طول سجده که غایت خضوع و منتهای عبادت است، و اقرب حالات بنده به نزد پروردگار، و اشد اعمال بر ابلیس است، معروف و محل توجه بوده است. او این نشانه از شیعه راستین علی (ع) بودن را، که - به فرموده امام صادق (ع) - معروف بودن به عبادت است (7)، به خوبی دارا بود.

مرحوم کلینی، در کافی، باب علامات و صفات مؤمن، از معروف بن خربوذ، از امام باقر (ع) روایت می کند که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام نماز صبح را، در عراق، به جماعت گزارد؛ چون رو برگردانید، مردم را موعظه فرمود و از خوف خدا گریست و آنان را نیز گریاند، سپس فرمود: هان به خدا، در زمان دوست و رفیق پیغمبر (ص)، مردمی را می شناختم که در بامداد و شام ژولیده و گرد آلود و گرسنه بودند، پیشانی آنان (در اثر سجده) مانند زانوی بز بود، شب را برای پروردگار خود با سجود و قیام می گذرانیدند، گاهی روی پا ایستاده و گاهی پیشانی به زمین می گذاشتند، با پروردگار خود مناجات نموده، و آزادی خویش را از آتش دوزخ طلب می کردند. به خدا که آنان را، با این حال، دیدم که ترسان و نگران بودند. (8).

ابن اثیر، در اسد الغابه، در ذیل حالات بشیر بن تیم صحابی، نقل کرده که معروف بن خربوذ از بشیر بن تیم روایت می کند که در شب ولادت نبی اکرم (ص)، موبد کسری (9) در خواب دید که شتران و گروه اسبان از دجله گذشتند و دریاچه ساوه خشک شد، و آتشکده فارس خاموش گردید... (10).

نویسنده گوید: بنابراین روایت، معروف باید از تابعین به شمار آید.

علی بن ابراهیم تیمی از محمد اصبهانی نقل کرده که گفت: در مکه معظمه، با معروف بن خربوذ نشسته بودیم، و عده ای نیز حضور داشتند؛ ناگاه جمعی از اهالی مدینه که بر چهارپایان سوار بودند بر ما گذشتند. معروف گفت از ایشان پرسید که در مدینه چه خبر تازه ای است. ما پرسیدیم، گفتند؛ عبدالله بن حسن (11) وفات کرده است. ما به معروف خبر دادیم. طولی نکشید، عده دیگری آمدند، معروف گفت: از ایشان هم از خبر تازه مدینه پرسید. آنان گفتند: عبدالله بن حسن غش کرده بود و به هوش آمد. معروف گفت: نمی دانم ایشان چه می گویند، الا آن که ابن المکرمة (حضرت صادق علیه السلام) به من خبر داد که قبر عبدالله و اهل بیتش در کنار فرات است. و چنان شد که او شنیده و خبر داده بود؛ منصور ایشان را به کوفه برد و در حبس افکند، و تمامی بر کنار فرات شهید گشتند. (12).

از محمد بن مروان روایت شده که گفت: من با معروف نزد حضرت صادق (ع) نشسته بودیم، پس او برای من شعر می خواند و من برای او

شعر مي خواندم، او از من سؤال مي كرد و من از او سؤال مي نمودم، و امام صادق (ع) مي شنيد، پس فرمود كه رسول خدا (ص) فرموده: دل آدمي از چرك پر شود، از براي او بهتر است كه از شعر پر شود. «فقال معروف: وانما يعني بذلك الذي يقول الشعر. فقال (ع): ويحك او ويلك، قد قال ذلك رسول الله (ص)» - معروف گفت: شايد مراد رسول خدا (ص)، گوینده شعر باشد، نه خواننده شعر، حضرت فرمود: واي بر تو! رسول خدا (ص) اين طور فرموده است - (13).

نویسنده گوید: جمله «قد قال» يعني فرمایش رسول خدا (ص)، آن طور كه تو خيال كردي و گفتي، نيست؛ بلكه فرمایش ايشان شامل گوینده، و حفظ کننده و خواننده شعر است. خدا و رسولش آگاه ترند. (14).

مرحوم پدرم فرموده: سيد بن طاووس (ره)، در طريق اين روايت قدح فرموده. (15).

از جابر جعفي روايت شده كه گفت: وارد شدم بر امام باقر (ع) و زید، برادر آن حضرت، نیز حاضر بود؛ ناگاه معروف بن خربوذ به مجلس وارد شد، حضرت فرمود: اي معروف! از اشعار شیرین و لطيفت، براي ما انشاد كن. معروف اين شعر را خواند: لعمرك ما ان ابومالك

بواه و لا بضعيف قواه و لا بالالدي قوله

يعادي الحكيم اذا مانهاه و لکنه سيد بارع

كريم الطبائع حلو ثناه اذا سده سدت مطواعة

و مهما و كلت اليه كفاه (16). حضرت دست بر شانه زید گذاشت، و فرمود: اين ها صفات تو است. (17).

ص: 1054

1- الرواشح السماويه، راشحه سوم، ص 45.

2- سفينة البحار، ج 2، ص 178.

3- رجال الطوسي، ص 101.

4- رجال الطوسي، ص 135.

5- رجال الطوسي، ص 320.

6- رجال كشي، ص 184.

7- اصول كافي، ج 2، باب علامات مؤمن، ص 183.

8- اصول كافي، ج 2، ص 185.

9- داناترين عالم زرتشتي.

10- اسد الغابة في معرفة الصحابة، ج 1، ص 192.

11- عبدالله بن حسن بن علي بن ابيطالب (ع)، معروف به عبدالله محض، و شيخ بني هاشم.

12- رجال كشي، ص 185.

13- رجال كشي، 185 - 184.

14- در زمینه شعر، و انواع آن می توان این گونه توضیح داد که: شعر همچون وسیله ای است که هرگاه در جهت ناصواب به کار گرفته شود و بر اساس تخیل شکل گیرد و با تزئینات خیالی و تصویرهای واهی عرضه شود، جلوگیری راه حق می شود و به جای رشد، غی را به بار می آورد، و طبیعی است که پردازندگان به این نوع شعر، یا پرداختن به شعر از این دیدگاه، سرانجامی جز گمراهی نخواهد داشت. سرودن این دسته اشعار و سرخوش بودن به این نوع شعر، انحراف از حق به غیر حق است، و این است معنی قول خدای تعالی: «الشعراء يتبعهم الغاوان»؛ و در همین زمینه است که پیغمبر (ص) فرموده است که اگر جوف یکی از شما پر از چرک شود، بهتر از آن است که پر از شعر گردد. از چنین اشعاری در اخبار و روایات نهی شده است. بر عکس هرگاه که شعر در طریق صواب قرار گیرد و بر پایه شناخت صحیح و ایمان سروده شود، و تعهدآور و آگاهی از و انتقام گیرنده از ظالمین و یاری بخش مظلومین باشد، عمل صالح محسوب می گردد، و از این رو است که خداوند تعالی این دسته از شعرا را استثناء فرموده، می فرماید: «الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و ذكروا الله كثيرا و انتصروا من بعد ما ظلموا» (سوره شعراء، آیه 227) مگر آن شاعران که اهل ایمان و عمل صالح بوده و یاد خدا بسیار کرده، و برای انتقام از ستمی که در حق آنها و سایر مؤمنان شده، از حق یاری جستند (و به شمشیر زبان با دشمنان دین جهاد کردند). مسعودی، در مروج الذهب (ج 3، ص 246 - 242)، منشاء اختلافات داخلی را که یکی از موجبات سقوط رژیم بنی امیه بوده، به شعر کمیت نسبت می دهد.

15- تحفة الاحباب، ص 369.

16- به جان تو سوگند، که ابومالك سهل انگار و سست ضعیف نیست - او آن چنان نیست که اگر حکیمی او را نهی کند، با او به ستیز برخیزد - بلکه او سروری است برتر از همه که سرشتی بخشنده دارد و نیک منش است - اگر بر او فخر کنی تنها بر فرمانبردارنش فخر نموده ای، ولی اگر کار را بدو واگذار کنی او تمامی امور تو را کفایت خواهد نمود.

17- امالی صدوق، مجلس 10، ح 12، ص 43.



## معلي بن خنيس بزاز کوفي

از کبار اصحاب، و یکی از کارگزاران و موالیان حضرت صادق (ع) بوده (1)؛ و از روایات استفاده می شود که او از اولیاء الله و اهل بهشت است؛ و حضرت صادق (ع) او را دوست می داشت، و او وکیل و قیم بر نفقات عائله حضرت بود. (2).

او کتابی دارد که از آن روایت شده است. (3).

بعضی گفته اند که او در اول امر، معتزلی، و سپس از پیروان محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) - نفس زکیه - بود (4)، و در آخر کار، از اصحاب حضرت صادق (ع) گردید، و حق آن است که او از بزرگان اصحاب حضرت صادق (ع) و از ممدوحین است.

شیخ طوسی، رحمه الله، در کتاب غیبت، فرمود: معلی بن خنيس از ممدوحین است، و از کارگزاران حضرت صادق (ع)، و بدین سبب، داود بن علی (والی مدینه) او را کشت. وی نزد حضرت پسندیده بود، و بر طریقه امام صادق (ع) در گذشت. (5).

و نیز گفته شده که داود بن علی، او را از این جهت گرفت و به زندان افکند که نام اصحاب و شیعیان امام صادق (ع) را فاش کند، و آنان را معرفی نماید ولی معلی نپذیرفت. داود او را تهدید به قتل نمود، و معلی بر کتمان پافشاری کرد و گفت: به خدا سوگند، اگر آنان در زیر پایم باشند، پایم را برندارم، و تو را از نامشان آگاه نکنم؛ و چون مرا بکشی سعادت مندم ساخته ای. آن گاه داود دستور قتل معلی را صادر کرد. (6) در بعضی از روایات وارد شده که سبب قتلش اشاعه و ابراز بعضی از اسرار بوده. در بصائر الدرجات، از حفص ایض تمار روایت شده که گفت: ای حفص! من معلی را به چیزی امر کردم، و او مخالفت کرد، و به آهن مبتلا شد. روزی او را افسرده و دلتنگ دیدم، گفتم، تو را چه می شود، شاید به یاد زن و بچه و مالت افتاده ای؟ گفت: آری. گفتم: پیش بیا، پیش آمد، دستم را به صورتش کشیدم و به او گفتم چه می بینی؟ گفت: خود را در خانه ام، در کنار همسر و اولادم، می بینم. سپس دوباره دستم را به صورتش کشیدم و گفتم: خود را در کجا می بینی؟ گفت: در مدینه، در خانه شما. به او توصیه کردم که این راز را پوشیده بدارد، مخالفت کرد، و به آن مصیبت مبتلا شد... (7).

و از بعضی از روایات استفاده می گردد که امام صادق (ع)، در موقع کشتن او، در مدینه نبوده، و بعد از قتل او به مدینه برگشته اند.

علامه مجلسی (ره) فرموده: امام صادق (ع) در خارج شهر مدینه به سر می برد که داود بن علی، عموی منصور که حکومت مدینه را داشت، معلی بن خنيس را، که یکی از کارگزاران و موالی حضرت بود، به آن تعمت که به منظور قیام امام خریداری اسلحه می کند، کشت.

همین که امام صادق (ع) به مدینه بازگشت، از فاجعه قتل معلی سخت اندوهگین شد، و با خشم به نزد داود بن علی رفت، و بر وی عتاب آورد و گفت: به کدام گناه معلی را کشته ای؟ داود، از خشم امام، در وحشت افتاد و رئیس شرطه (شهربانی) خود را که نامش سیرافی بود عامل قتل معلی معرفی کرد.

امام صادق (ع)، از قدرت دستگاه خلافت و سطوت فرمانروای مدینه که عموی منصور بود، بیم نکرد و در قصاص قاتل پافشاری نمود، تا به جایی که که داود بن علی ناگزیر در امثال فرمان وی، رئیس شرطه خویش را به کیفر رسانید؛ هر چند که قاتل معلی به وقت مکافات خود بر داود اعتراض می کرد و به فریاد می گفت: خود بر من فرمان قتل مردم را می دهند، و خود نیز مرا به آن گناه می کشند. (8).

شیخ کشی، از ابن ابی نجران، از حماد ناب، از مسمعی روایت کرده که گفت: داود بن علی، حاکم مدینه، موقعی که خواست معلی را به

قتل برساند، معلي گفت: مرا به سوي مردم بيرون بريد، چون من دين و قرض بسياري دارم، و مال فراوان، و مي خواهم كه مردم را بر قروض خود شاهد بگيرم. او را به بازار بردند. همين كه مردم گرد او جمع شدند، گفت: اي مردم! من معلي بن خنيس مي باشم، هر كس مرا شناخته است، چه بهتر، و هر كه مرا نشناخته، بشناسد؛ شاهد باشيد، آن چه از من به جا مانده، از كم و زياد، از اعيان و اموال و ديون و خانه و غلام و كنيز، تماما متعلق است به امام صادق (ع). رئيس شرطه چون اين بشنيد بر او غضب كرد و او را به قتل رسانيد.

همين كه اين خبر به حضرت صادق (ع) رسيد، غضبناك از خانه بيرون آمد، در حالي كه ردايش به زمين كشيده مي شد، و اسماعيل، فرزندش، همراه بود. حضرت نزد داود بن علي رفت و فرمود: كشتي كارگزار و مولاي مرا، و گرفتي مال مرا. عرض كرد: من او را نكشتم، رئيس شرطه او را كشت. حضرت فرمود: با اجازه تو بود، يا بدون اجازه تو؟ داود گفت: بدون اجازه من بوده. حضرت به اسماعيل فرمود: خود داني، هر چه خواهي بكن. اسماعيل برفت و به شمشيري كه همراه داشت رئيس شرطه را بكشت.

مسمعي گوید: امام صادق (ع) فرمود: هر آینه نفرين كنم، به درگاه خدا، بر كسي كه مولاي مرا كشته و مال مرا ربوده است، داود بن علي گفت: آيا مرا به نفرين خود تهديد مي كني؟

مسمعي گوید: معتب (خادم امام) براي نقل كرد كه آن شب حضرت صادق (ع) پيوسته در ركوع و سجود بود، و چون سحر شد، شنيدم كه در سجده اين دعا را يم خواند: «اللهم اني اسالك بقوتك القويه و بمحالك الشديد و بعزتك التي خلقك لها دليل ان تصلي علي محمد و آل محمد و ان تاخذ الساعة الساعة».

معتب گفت: به خدا سوگند، آن حضرت سر از سجده بر نداشته بود كه فرياد شيون از خانه داود بن علي برخاست و خبر رسيد كه داود بن علي مرد؛ حضرت صادق (ع) سر از سجده برداشت و فرمود: من خدا را خواندم، و خداوند فرشته اي را فرستاد كه با حربه اي آهني چنان بر سر او زد كه مثانه اش از آن ضربت شكافت و مرد. (9).

در كتاب بصائرالدرجات، از ابن سنان روايت شده كه گفت: موقعي كه داود بن علي فرستاد معلي بن خنيس را به قتل رسانيدند، ما در مدينه بوديم؛ و حضرت صادق (ع) بعد از ان واقعه، يك ماه گذشت كه به نزد داود بن علي تشريف نبرد، و داود هر كس را به خدمت آن حضرت مي فرستاد، ايشان از رفتن به جانب او امتناع مي فرمود. داود ناگزير پنج تن از نگهبانان خود را فرستاد، و دستور داد كه حضرت صادق (ع) را حاضر سازند، و اگر از آمدن امتناع ورزد، سر از تنش بگيرند، نتيجه يا خودش و يا سرش را حاضر نمايند.

چون نگهبانان بر حضرت وارد شدند، ايشان مشغول نماز بود، و ما با حضرت نماز ظهر را به جا مي آورديم، همين كه از نماز فارغ شديم، آن جماعت گفتند: اجابت كن داود بن علي را. حضرت فرمود: اگر اجابت كنم، چه خواهد شد؟ آنان گفتند: به ما دستور داده: اگر نيامد سرش را همراه بياوريد. حضرت فرمود: گمان نمي كنم كه شما پسر پيغمبر را بكشيد. آنان گفتند: ما نمي فهميم كه تو چه مي گويي، ما دستور داود بن علي را اطاعت مي كنيم. حضرت فرمود: برگرديد كه خير دنيا و آخرت شما در همين است. مأمورين گفتند: به خدا سوگند، از اين جا نمي رويم تا آن كه خودت يا سرت را همراه بيري. حضرت چونديد كه آنان دست بردار نيستند و تصميم قتلش را دارند، دو دستش را بلند كرد و بر شانه هاي خود گذاشت، و سپس دست ها را گشود و با انگشت سبابه خود اشاره فرمود، و شنيديم كه مي گفت: «الساعة الساعة»، كه ناگاه ناله بلندي شنیده شد. حضرت به ايشان فرمود: صاحب شما الساعة مرد، و اين صدای ناله او بود؛ شما يك تن را بفرستيد تا خبر بياورد، اگر نمرده بود، و اين ناله او نبود، من با شما خواهم آمد. آنان يكي را فرستادند، طولي نكشيد كه برگشت و خبر آورد كه داود مرده، و ناله، ناله او بوده.

همین که آنان رفتند، ما عرض کردیم: خدا ما را به قربان تو گرداند، حال آن ملعون چگونه بود؟ فرمود: او يك تن از موالیان مرا که معلي بن خنیس بود به قتل رسانیده، و يك ماه بود که به منزل او نمی رفتیم. او کسی را به دنبال من فرستاد که باید در همین ساعت پیاپی. من نرفتم، این عده را فرستاد که گردن مرا بزنند. من هم خدا را به اسم اعظمش خواندم و خداوند ملکی را فرستاد که با حریره ای او را کشت. (10).

شیخ کلینی، و شیخ طوسی، رحمهما الله، به سند صحیح، از ولید بن صبیح، روایت کرده اند که گفت: مردی خدمت حضرت صادق (ع) شرفیاب شد، و گفت: معلي به من مدیون بود، و حق مرا از بین برد. حضرت فرمود: آن کسی که او را کشت، حق تو را برده؛ سپس به من دستور داد: برخیز و حق این مرد را بده، همانا می خواهم خنک کنم بدن معلي را، و بدن او خنک هست؛ یعنی حرارت جهنم به آن نرسیده. (11) و نیز کلینی (ره)، از ولید بن صبیح روایت کرده که گفت: روزی خدمت حضرت صادق (ع) مشرف شدم، حضرت پارچه هایی نزد من افکند و فرمود: این ها را تاه کن. چون برخاستم و در مقابل حضرت ایستادم، حضرت فرمود: خدا رحمت کند معلي بن خنیس را. من گمان کردم حضرت ایستادن مرا، مقابل خود، به ایستادن معلي در خدمتش تشبیه کرد. سپس فرمود: اف باد بر دنیا که خانه بلا است، مسلط فرموده پروردگار عالم، در دنیا، دشمنش را بر دوستش. (12).

از عقبه بن خالد روایت شده که گفت: من و معلي و عثمان بن عمران شرفیاب محضر امام صادق (ع) شدیم، همین که حضرت ما را دید، فرمود: مرحبا به شما! این چهره ها دوست دارند ما را، و ما دوست داریم ایشان را، «جعلکم الله معافی الدنيا والاخرة»، خداوند شما را در دنیا و آخرت با ما قرار دهد. (13).

شیخ کشی (ره) روایت کرده که چون روز عید می شد، معلي بن خنیس به صحرا بیرون می رفت، ژولیده مو و گردآلوده در پوشش ستمدیدگان؛ همین که خطیب به منبر می رفت، معلي دست خود را به آسمان بلند می کرد و می گفت:

«اللهم هذا مقام خلفائك واصفيائك ومواضع امنائك الذين خصصتهم ابتزوها وانت المقدر للاشياء لا يغالب قضاؤك ولا يجاوز المحتوم من تدبيرك كيف شئت واني شئت علمك في ارادتك كعلمك في خلقك صفوتك و خلفائك مغلوبين مقهورين مبتزين يرون حكمك مبدلا و كتابك منبوذا و فرائضك محرفة عن جهات شرايعك و سنن نبيك صلواتك عليه و آله متروكة، اللهم العن اعدائهم من الاولين و الاخرين و الغاوين و الرائحين و الماضين و الغابرين اللهم العن جبابرة زماننا و اشياعهم و احزابهم و اعوانهم انك علي كل شيء قدير». (14).

معلي بن خنیس از امام صادق (ع) از حقوقی که مسلمانی بر مسلمان دیگر دارد سؤال می کند، و حضرت او را بدین نحو پاسخ می دهد: مسلمین را بر یکدیگر هفت حق واجب است که هر گاه یکی از آنها را ضایع کنند از ولایت و طاعت خدا بیرون روند. معلي عرض کرد: قربانت، آن هفت حق چیست؟

امام صادق (ع) فرمود: ای معلي! من بر تو نگرانم و می ترسم آنها را ضایع گذاری و مراعات نکنی و بدانی و عمل ننمایی. معلي عرض کرد: «لا قوة الا بالله»، نیرویی نیست مگر از خدا. آن گاه امام صادق (ع) فرمود:

آسانترین آن حقوق این است که آن چه بر خویشتن می پسندی بر وی هم پسندی، و آن چه بر خود زشت می داری بر او زشت شماری.

حق دوم آن که از خشم و ناخشنودی وی بپرهیزی و در طلب رضا و فرمانبرداری او بکوشی.

سومین حق آن است که او را با جان و مال و زبان و دست و پای خویش یاری دهی.

حق چهارم آن که او را به منزله چشم و آینه باشی و راهنمایی کنی.

پنجمین حق آن که با گرسنگی و تشنگی و برهنگی او، سیر و سیراب و پوشیده نباشی.

حق ششم آن است که اگر خدمتگزاری داری و برادر مسلمانان ندارد، خادم خویش را به شستشوی جامه ها و ترتیب طعام و تنظیم بستر وی و ابداری.

هفتمین حق آن که سوگند وی را راست گیری و دعوتش را بپذیری و به هنگام بیماری به عیادتش روی و در وقت مرگ بر جنازه اش حاضر گردی؛ و چون دانستی که او را حاجتی است، پیش از آن که سؤال کند، حاجتش را بر آوری.

چون چنین کردی دوستی خود را به دوستی او، و دوستی او را به دوستی خود پیوسته ای. (15).

ص: 1055

- 
- 1- رجال الطوسی، ص 310.
  - 2- کتاب الغیبة، طوسی، ص 210.
  - 3- فهرست طوسی، ص 334.
  - 4- و به همین اتهام، داود بن علی او را کشت (خلاصة الاقوال، علامه مجلسی، ص 127).
  - 5- غیبت، طوسی، ص 210 - خلاصه، علامه، ص 127 و بحار، ج 47، ص 342 به نقل از غیبت طوسی.
  - 6- رجال کشی، ص 326.
  - 7- بصائر الدرجات، جزء 8، باب 13، ص 403 - اختصاص، شیخ مفید، ص 321 - رجال کشی، ص 324.
  - 8- رجال کشی، ص 325 - بحار الانوار، ج 47، ص 353.
  - 9- رجال کشی، ص 324 - 323 - بحار الانوار، ج 47، ص 352.
  - 10- بصائر الدرجات، جزء 5، باب 2، ص 218 - 217.
  - 11- فروع کافی، ج 5، باب الدین، ص 94 - تهذیب الاحکام، طوسی، ج 6، کتاب الدیون ص 186 - وسائل الشیعه، ج 13، ص 91 - بحار الانوار، ج 47، ص 337 - خاتمه مستدرک الوسائل، فائده پنجم، ص 681.
  - 12- روضه کافی، ح 469 ص 252.
  - 13- خاتمه مستدرک الوسائل، فائده پنجم، ص 681.
  - 14- بارالها! این مقام خلفاء و برگزیدگان تو، و جایگاه امنایی که آنان را مخصوص گردانیده ای، می باشد که به زور و ستم ربوده و غصب شده، و تو تقدیر گر همه چیزی که بر حکم تو چیرگی نخواهد بود، و تدبیر حتی تو به هر صورت که باشد تجاوز ناپذیر است؛ دانش تو درخواست و اراده ات همچون علمت در مخلوق می باشد؛ این چنین، برگزیدگان شکست خورده، از پا افتاده، و غارت شده؛ دیده شود که احکام تو مبدل گشته، و کتابت به کناری نهاده شده، و واجبات تو از چهارچوب اصلی دینت تحریف یافته و سنت پیامبرت متروکه باشد. بارالها! دشمنان آنان را، از اولین و آخرین، گذشتگان و آیندگان، رفتگان و ماندگان، لعنت فرما. بارالها! تمام جباران زمان ما، و پیروانشان، و گروهشان، و مدد کارانشان را لعنت فرما؛ به درستی که تو بر هر کاری قادری - رجال کشی ص 327 - 326 - بحار الانوار،

ج 47، ص 363.

15- اصول كافي، ج 2، باب حق برادر مؤمن، ص 135 - اختصاص، شيخ مفيد، ص 29 - 28.

## مفضل بن عمر، ابو عبدالله، جعفي کوفي

شیخ طوسی، در رجالش، او را از اصحاب امام صادق (ع) (1) و نیز از اصحاب حضرت موسی بن جعفر (ع) می شمارد. (2).

بزرگان رجال درباره مفضل بن عمر اختلاف دارند: پاره ای از محققان او را تقه و مورد اعتماد دانسته (3) و در شمار اجله ی راویان امام صادق (ع) آورده اند، و گروهی او را ضعیف و فاسد المذهب و مضطرب الروایه خوانده اند. (4).

گروه اول - مانند: شیخ مفیدکه، در ارشاد، فرموده:

مفضل از بزرگان اصحاب امام صادق (ع) و خواص، و ثقات از فقهای صالحین است. (5).

و نیز شیخ طوسی، در کتاب غیبت، مفضل را از قوام ائمه و پسندیده نزد آن بزرگواران می داند، و می گوید که او بر منہاج و رویه آنان بوده است. (6).

ظاهر فرمایش محقق وحید نیز چنین است که او مورد اعتماد بوده است. (7).

گروه دوم - مانند ابن الغضائری که گوید:

مفضل ضعیف، و خطابی (پیرو ابوخطاب) بوده است. (8).

نجاشی و علامه نیز او را فاسد المذهب، و مضطرب الروایه، می دانند که به احادیثش اعتمادی نیست. (9).

ابن داود نیز او را ضعیف می داند، و در رجالش به این مطلب تصریح کرده است. (10).

هر دو گروه برای اثبات عقیده خود به روایاتی استشهد کرده اند که ما به ایراد چند روایات، از دسته روایات مدح و ذم، در اینجا، اکتفا می کنیم.

اول - روایات مستفیضه ای که در مدح مفضل وارد شده، و ما چند روایت را ذکر می کنیم: شیخ صدوق، رحمه الله، در عیون، در فصل «نصوص بر حضرت ثامن الحجج (ع)»، به سند خود، از محمد بن سنان، از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت کرده که حضرت به او فرمود: ای محمد! مفضل مایه انس و استراحت من است. (11).

شیخ کلینی، رحمه الله، در کافی، روایت کرده که مابین ابوحنیفه سابق الحاج، و دامادش بر سر میراثی مشاجره و نزاع بود، مفضل از آن جا می گذشت، همین که مشاجره ایشان را دید، آنان را به منزل برد و بین ایشان به چهارصد درهم اصلاح داد، آن پول را هم خودش پرداخت و از آن دو نسبت به دیگری تعهد گرفت (که دیگر ادعا نکنند)، و گفت: این پول از مال من نیست، بلکه امام صادق (ع) مالی را نزد من گذاشته و دستور داده که هرگاه مابین دو نفر از شیعیان نزاع شود، من میان آنها صلح دهم و مال المصالحه را از پول آن حضرت بپردازم. (12).

و نیز در کافی، از مفضل نقل شده که گفت: امام صادق (ع) فرمود: هر گاه میان دو نفر از شیعیان ما نزاعی دیدی از مال من فدیة بده (آن چه را که یکی بر علیه دیگری ادعا می کند از مال من بپرداز تا نزاع برطرف شود). (13).

روزي مفضل بن عمر به محضر امام صادق (ع) مشرف شد. امام به دیدار وي خرسند گردید، و با تبسم به او فرمود: اي مفضل! به خدا سوگند که تو را دوست مي دارم، و نیز دوستدار آنم که تو را دوست مي دارد. (14).

از عبدالله بن فضل هاشمي روايت شده که گفت: در خدمت امام صادق (ع) بودم که مفضل بن عمر وارد شد. چون حضرت او را دید، به صورت او خندید و فرمود: به نزد من بيا، اي مفضل! قسم به پروردگار که من دوست مي دارم تو را، و دوست مي دارم کسی که تو را دوست مي دارد، و اگر مي شناختند جميع اصحاب من آن چه تو مي شناختي، دو نفر مختلف نمي شدند.

مفضل گفت: يا ابن رسول الله، گمان مي کنم که مرا بالاتر از مقام فرود آوردید. امام فرمود: بلکه تو را در مقام خودت، و به منزلي که خدا تو را فرود آورده، منزل دادم. آن گاه مفضل عرض کرد: جابر بن يزيد نزد شما چه مقامي دارد؟ فرمود: مقام سلمان نزد رسول خدا (ص). گفت: داود بن کثير رقي نزد شما چه منزلي دارد؟ حضرت فرمود: به منزله مقداد است نزد رسول الله (ص).

راوي مي گوید: سپس حضرت رو کرد به من و فرمود: اي عبدالله بن فضل! به درستي که خداوند تبارك و تعالي ما را از نور عظمت خود خلق کرد و در رحمت خود غوطه ور ساخت و ارواح شما را از ما خلق کرد؛ پس ما آرزومند و مايليم به سوي شما، و شما آرزومند و مايليد به سوي ما. به خدا قسم که اگر کوشش کنند اهل مشرق و مغرب که زياد کنند در شيعيان ما يك نفر را و کم کنند يکي را، نتوانند؛ و همانا ايشان نامهايشان نزد ما ثبت است، و نام هاي پدرانشان و فاميل هايشان و نسبهايشان همه نوشته شده. اي عبدالله بن فضل! اگر بخواهي، نامت را در صحيفه مان، نشانت خواهم داد. پس دفتری را طلبيد و آن را گشود، ديدم آن صفحه سفيد است و اثر نوشته در آن نيست، گفتم: يا ابن رسول الله، در اين صحيفه اثر نوشته نمي بينم، حضرت دست خود را بر آن کشيد، نوشته هايي در آن ديدم و در آخر آن، اسم خود را يافتم، و براي خدا سجده شکر به جا آوردم. (15).

شيخ کشي (ره)، از محمد بن سنان، روايت کرده که عده اي از اهالي کوفه به محضر امام صادق (ع) نامه اي نوشتند که مفضل بن عمر با گروهی زشتکار رفاقت و دوستي دارد، شما به او مرقوم درآيد که رفاقتش را با آن جميعت ترک کند.

حضرت، توسط آن عده اي که نامه نوشته بودند، نامه اي براي مفضل فرستاد و دستور داد که نامه را به دست خودشان به مفضل دهند. آن عده، که زراره و محمد بن مسلم و عبدالله بن بکير و ابوبصير و حجر بن زائده جزء آنان بودند، نامه را به مفضل رساندند.

مفضل در حضور جميع نامه را گشود، و ديد امام صادق (ع) مرقوم فرموده:

بسم الله الرحمن الرحيم، فلان چيز و فلان چيز را خريداري کن. و کم و زيادي، از آن چه درباره اش نامه نوشته بودند، مرقوم نشده بود. همين که نامه را قراوت کرد، آن را به دست زراره داد. زراره نامه را به محمد بن مسلم داد و او به ديگري، خلاصه نامه دست به دست گرديد. مفضل گفت: چه مي گوييد؟ گفتند: اين پول زيادي لازم دارد، بايد فکري کرد تا تدريجا جمع آوري گردد، اما فعلا ميسر نيست؛ پس از جمع آوري به شما مراجعت مي نماييم.

همين که خواستند بروند، مفضل آنان را براي صرف غذا نگه داشت و به دنبال رفقاي آن چناني خودش فرستاد؛ چون حاضر شدند، نامه حضرت را براي آنان خواند. هنوز آورندگان نامه از صرف غذا فارغ نشده بودند که دوستان مفضل بازگشتند، و مبلغ دو هزار دينار طلا و ده هزار درهم جمع آوري شده را به مفضل تحويل دادند.

مفضل به زراره و رفقايش گفت: شما مي گوييد من اين گروه را رها سازم و با آنان قطع رابطه کنم، در حالي که در موارد لزوم از آنان

کارهای بزرگ ساخته است، و شما گمان کرده اید که خداوند محتاج به نماز و روزه شماست؟ (16).

مرحوم شیخ طوسی در کتاب غیبت، از هشام بن احمد، روایت کرده که اموالی را برای حضرت موسی بن جعفر (ع) به مدینه بردم، حضرت فرمود تا آنها را به کوفه برگردانم و به مفضل تحویل دهم. من هم تمامی آن ها در کوفه به مفضل تحویل دادم. (17).

شیخ کلینی (ره)، در کافی، در باب صبر، از یونس بن یعقوب، روایت کرده که گفت: امام صادق (ع) به من امر فرمود که نزد مفضل روم و او را در مرگ اسماعیل تسلیت دهم و سلام حضرت را به او برسانم و بگویم: «ما به مصیبت اسماعیل (فرزندم) مبتلا شدیم و صبر کردیم تو نیز مانند ما صبر کن. ما چیزی خواستیم، و خدای عزوجل چیز دیگری خواست، پس ما تسلیم امر خدای عزوجل گشتیم». (18).

و نیز در کافی، از مفضل بن عرم نقل شده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: بنویس، و علمت را در میان دوستانت منتشر ساز، و چون مرگت فرارسید آن را به پسرانت میراث ده؛ زیرا برای مردم، زمان فتنه و آشوبی خواهد رسید که در آن هنگام، جز با کتاب، انس نگیرند. (19).

شیخ کشی (ره)، از عیسی بن سلیمان روایت کرده که گفت: بر حضرت موسی بن جعفر (ع) وارد شدم و عرض کردم: فدایت شوم، دوست شما، مفضل، بیمار بود، برایش دعا بفرمایید. فرمود: خدا رحمت کند مفضل را که آسوده شد. من نزد دوستانم رفتم و گفتم: مفضل وفات کرده. هنگامی که به کوفه وارد شدیم، گفتند که او از دنیا رفته است. (20).

و نیز شیخ کشی، از موسی بن بکر، روایت کرده که چون خبر وفات مفضل به حضرت موسی بن جعفر (ع) رسید، فرمود: خدا رحمت کند او را، او والدی بود بعد از والد، همانا او راحت گردید. (21).

نویسنده گوید: منظور از والد، پدر روحانی و مربی و معلم است، از شفقتی که او بر شیعه و دوستان اهل بیت (ع) داشت. و البته این مقام بسیار عالی و ارجمندی است که هر کس لایق آن نیست.

از مجموع این روایات، و روایات دیگر، کاملاً معلوم می گردد که مفضل مورد لطف و وثوق ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین بوده و نسبتهایی که به وی داده شده از قبیل غلو و یا خطایی (از پیروان ابوالخطاب) بودن، پایه و اصلی ندارد و تمامی آن ها کذب محض است. چگونه ممکن است مفضل غالی یا خطایی باشد، و امام او را امین بر اموالش قرار دهد، یا بر او رحمت فرستد، یا آن که او را مایه انس و استراحت خود خواند.

دوم - در مورد قدح مفضل، به دو خبر اکتفا می کنیم.

روایت شده که امام صادق (ع) به اسماعیل بن جابر فرمود: برو نزد مفضل و به او بگو: ای کافر! ای مشرک! از پسر اسماعیل چه می خواهی، آیا اراده داری او را به قتل رسانی؟ (22).

در روایت دیگر است که در سفر زیارت امام حسین (ع)، چون چهار فرسنگ از کوفه دور شدند، وقت نماز صبح رسید، رفقای مفضل پیاده شدند و نماز خواندند، پس به مفضل گفتند: چرا برای نماز پیاده نمی شوی؟ گفت: من نمازم را، قبل از آن که از منزل بیرون آیم، خواندم. (23).



و امثال این روایات که با اخبار مدح قابل معارضه نیست.

مرحوم محدث نوری و مرحوم مامقانی، در حالات مفضل، کلام را بسط داده و روایات قدح را جواب داده اند، و هر که خواستار تفصیل آن است می تواند به خاتمه مستدرک و رجال مامقانی مراجعه نماید. (24).

در ادامه این مبحث، لازم است که مختصر و خلاصه ای از «توحید مفضل» ذکر شود. کسی که به توحید مفضل، که حضرت صادق (ع) برای او فرموده، رجوع کند خواهد دانست که مفضل نزد آن حضرت چه مقام و منزلتی داشته، و قابل تحمل علوم ایشان بوده است.

توحید مفضل رساله بسیار شریفی است که سید بن طاووس رحمه الله، فرموده که هر کس به سفر می رود آن را با خود همراه داشته باشد (25)، و در «کشف المحجّة» به پسرش وصیت می فرماید که در رساله توحید مفضل دقت کند. (26).

علامه مجلسی رحمه الله، آن را به فارسی ترجمه کرده تا فارسی زبانان از آن استفاده کنند.

ص: 1056

- 1- رجال الطوسی، ص 314.
- 2- رجال الطوسی، ص 360.
- 3- معجم الثقات، ص 122.
- 4- رجال نجاشی، ص 296 - خلاصه، علامه حلی، ص 126.
- 5- ارشاد، مفید، فصل نص بر امامت موسی بن جعفر (ع)، ص 264.
- 6- کتاب الغیبة، طوسی، ص 210.
- 7- رجال مامقانی، ج 3، ص 238، ردیف 12084.
- 8- رجال مامقانی، ج 3، ص 238، ردیف 12084.
- 9- رجال نجاشی، ص 295 - خلاصه الاقوال، علامه حلی، ص 126.
- 10- رجال ابن داود، الجزء الثاني، باب المیم.
- 11- عیون اخبار الرضا (ع)، باب 4، ح آخر.
- 12- اصول کافی، ج 2، باب اصلاح بین مردم، ص 167.
- 13- اصول کافی، ج 2، باب اصلاح بین مردم، ص 167.
- 14- بحار الانوار، ج 47، ص 395.
- 15- اختصاص، شیخ مفید، ص 216 - بحار الانوار، ج 47، ص 395.
- 16- رجال کشی، ص 277 - 276.
- 17- کتاب الغیبة، طوسی، ص 224 - بحار الانوار، ج 47، ص 342.
- 18- اصول کافی، ج 2، ص 75 - وسائل الشیعه، ج 2، ص 904.
- 19- اصول کافی، ج 1، باب فضیلت کتابت، ص 42.
- 20- رجال کشی، ص 278.

- 21- رجال كشي، ص 273 - 272 - جمله «او والدي بود بعد از والد»، درباره او، از امام صادق (ع) نیز نقل شده است (بحار الانوار، ج 47، ص 69).
- 22- رجال كشي، ص 274 و ص 272.
- 23- رجال كشي، ص 276 - 275.
- 24- استاد اسد حيدر، در كتاب الامام الصادق (ع)، ج 3، ص 122، گوید: فرق است ما بين مفضل بن عمر جعفي، و مفضل بن عمر صيرفي، كه اولي ثقه و مورد اعتماد، و دومي فاسد المذهب و از خطاييه و مخالفين اصول اسلام مي باشد. و شايد مخالفان بعمد، بين اين دو خلط کرده اند تا مقام مفضل بن عمر جعفي را كه از خواص امام صادق (ع) بوده، نزد شيعة تنزل بخشند.
- 25- سفينة البحار، ج 2، ص 372.
- 26- كشف المحجة، فصل 16.

شیخ طوسی او را از اصحاب حضرت باقر (1) و حضرت صادق (2) علیهما السلام می داند. او از خواص اصحاب امام صادق (ع) (3)، و برگزیده و خوب بود (4)، و روایاتی در مدحش نقل شده است. (5).

مفضل بن قیس گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: اگر اصحاب ما در چیزی اختلاف ورزند، من گویم: همان را خواهم گفت که جعفر بن محمد (ع) گوید... (6).

کشی از مفضل روایت کرده که گفت: وقتی به خدمت امام صادق (ع) رسیدم و از وضع خودم به آن حضرت شکایت کردم و از آن بزرگوار استدعای دعا نمودم (7) حضرت کنیز خود را طلبید و فرمود: بیاور آن کیسه ای را که ابوجعفر منصور دوانیقی برای ما فرستاده. کنیز کیسه را آورد. حضرت فرمود: در این کیسه چهارصد اشرفی است بردار و به کار خود گشایشی بده. گفتم: نه، به خدا، فدایت شوم، من پول نخواستم بلکه تقاضای دعا از شما داشتم. فرمود: برای تو دعا خواهم کرد، ولیکن بدان اگر به مردم از پریشانی و گرفتاری خود خبر دهی در نظر آنان خوار و بی مقدار خواهی شد. (8).

این روایت دلالت بر لطف تام حضرت بر او دارد، از این جهت که می خواستند او با پوشیده داشتن حال و وضعش از مردم، عزیز و محترم باقی بماند. (9).

ص: 1057

- 1- رجال الطوسی، ص 136.
- 2- رجال الطوسی، ص 314.
- 3- مناقب ابن شهر آشوب، مجلد 2، جزء 7، باب 1، فصل 7، ص 350.
- 4- جامع الروات، ج 2، ص 260.
- 5- خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص 82 و تحت نام رجال علامه حلی، ص 167.
- 6- رجال کشی، ص 162.
- 7- در روایت دیگر کشی جمله «... استدعای دعا نمودم» وجود ندارد - رجال کشی، ص 161.
- 8- رجال کشی، ص 162 - فروع کافی، ج 4، کتاب الزکاة، ص 21 - وسائل الشیعه، ج 6، ص 311 - بحار الانوار، ج 47، ص 34.
- 9- تنقیح المقال ج 7، ص 242، ردیف 12086.

ثقه، صدوق، و از اجله و فقهای اصحاب صادقین (ع) (1) بوده، و از امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) نقل حدیث کرده است. (2).

اورا تصانیفی بوده است که از آن میان کتاب اصول الشرایع لطیف و کتاب الحج است. (3).

شیخ طوسی گوید: او کتابی دارد که ابن ابی عمیر ناقل آن است. (4).

منصور بن حازم گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: خداوند اجل و اکرم از این است که به وسیله مخلوقش شناخته شود، بلکه مخلوق به وسیله خدا شناخته می شوند. فرمود: درست گفتی.

عرض کردم، هر که خدا را شناخت و دانست که خدایی دارد، سزاوار است که بداند خداوند خشنودی و خشمی دارد (5)، و خشنودی و خشم او جز به وسیله وحی و پیامبر معلوم نشود؛ و آنکه وحی بر او نازل نشود باید که در جستجوی پیامبران باشد و چون آنان را یافت بداند که ایشان حجت خدایند و اطاعتشان لازمست. من به مردم (اهل سنت) گفتم: مگر نمی دانید که رسول خدا (ص) حجت خداوند بر خلقش بود؟ گفتند: آری. گفتم: مگر نمی دانید که رسول خدا (ص) حجت خداوند بر خلقش بود؟ گفتند: آری. گفتم: چون پیامبر درگذشت حجت خدا کیست؟ گفتند: قرآن. من در قرآن نظر کردم و دیدم مرجئه، قدری، و حتی زندیقی که به آن ایمان ندارد برای غلبه در بحث به آن استشهاد می کند، پس دانستم که قرآن بدون قیم (و سرپرستی که معنی واقعی آن را بیان کند) حجت نخواهد بود، و آن قیم هر چه نسبت به قرآن بگوید حق است. پس به آنان گفتم: قیم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود قرآن می دانست، عمر هم می دانست، حذیفه هم می دانست. گفتم: همه قرآن را؟ گفتند: نه. پس نیافتم احدی را که گوید کسی جز علی (ع) تمام قرآن را می دانست و آن گاه که هر کدام می گفتند نمی دانم، علی (ع) می گفت: می دانم (6)، پس شهادت می دهم که علی (ع) قیم قرآن بود و اطاعتش واجب و بعد از پیامبر حجت خدا بر مردم بود، آن چه او درباره قرآن گفت حق است. حضرت فرمود: خدا تو را رحمت کند.

عرض کردم: علی (ع) از دنیا نرفت تا آنکه برای پس از خود حجتی بر جای گذاشت، همان گونه که رسول خدا (ص) بر جای گذاشت، و حجت بعد از علی (ع)، حسن بن علی (ع) است (7) و شهادت می دهم که امام حسن (ع) از دنیا نرفت مگر آن که برای پس از خود حجتی گذاشت همان طور که پدر و جدش گذاردند و حجت بعد از حسن (ع)، حسین (ع) بود و اطاعتش واجب. حضرت فرمود: خدایت رحمت کند. من سر حضرت را بوسیدم و عرض کردم: شهادت می دهم که امام حسین (ع) از دنیا نرفت تا اینکه حجت بعد از خود را بر جای گذاشت و حجت بعد از او علی بن الحسین (ع) است و اطاعتش واجب. حضرت فرمود: خدایت رحمت کند. من سر حضرت را بوسیدم و گفتم: شهادت می دهم که علی بن الحسین (ع) از دنیا نرفت مگر آنکه برای پس از خود حجتی بر جای گذاشت که او محمد بن علی ابوجعفر (ع) است و اطاعتش واجب بود. فرمود: خدایت رحمت کند. عرض کردم سرت را پیش آور تا ببوسم، حضرت خندید و عرض کرد: اصلحك الله، می دانم که پدرت از دنیا نرفت تا این که حجت پس از خود را بر جای گذاشت چنان که پدرش این کار را کرده بود، و خدا را گواه می گیرم که تویی آن حجت، و اطاعت تو واجب است. حضرت فرمود: بس است، خدایت رحمت کند. عرض کردم: سرت را پیش آور تا ببوسم، پس سرش را بوسیدم، حضرت خندید، و سپس فرمود: هر چه می خواهی از من سؤال کن که بعد از این تو را باور کرده، هرگز انکار نخواهم کرد. (8).

- 1- در رجال الطوسي، ص 138، منصور بن حازم از اصحاب امام باقر (ع)، و در ص 313، جزء اصحاب امام صادق (ع) شمرده شده است. در رجال مامقاني، در ج 3، ص 249، ردیف 12166، و همچنین در ج 1، فائده 22، ص 209، به نقل از شيخ مفيد، منصور بن حازم از فقهاي اصحاب صادقين (ع) شمرده شده است.
- 2- رجال نجاشي، ص 294 - خلاصة الاقوال، علامه حلي، ص 82، و تحت نام رجال علامه حلي، ص 167 - رجال كبير، ص 345.
- 3- رجال نجاشي، ص 294.
- 4- فهرست طوسي، ص 339.
- 5- در امالي صدوق، مجلس 47، ح 6، آمده است که امام صادق (ع) در جواب سؤالي از رضا و سخط خداوندي، فرمود: آري، خداوند داراي رضا و سخط است، اما نه مانند مخلوق، خشم خدا عقاب اوست و رضايش ثواب او.
- 6- در رجال کشي، پس از «مي دانم»، اضافه شده: «و بر او پوشيده نبود و گفته گفته او بود».
- 7- در رجال کشي پس از «حسن بن علي است»، آمده است که: «و شهادت مي دهم که حسن (ع) حجت خدا بود و اطاعتش واجب؛ حضرت فرمود: خدا تو را رحمت کند؛ سر آن حضرت را بوسيدم و گفتم: و شهادت مي دهم...».
- 8- اصول کافي، ج 1، باب وجوب اطاعت ائمه، ص 145 - رجال کشي، ص 359 - 358 - علل الشرايع، باب 152، ح 1، ص 192.

شيخ طوسي (ره)، او را جزء اصحاب حضرت باقر (ع) بر شمرده است (1) و او همان است که خدمت حضرت صادق (ع) مي رسيد، و از حضرت سؤال مي کرد و جواب مي شنيد، آن گاه نزد ابوالخطاب مي رفت، و ابوالخطاب بر خلاف قول امام صادق (ع) او را خبر مي داد، و موسي گفته حضرت را مي گذاشت و گفته ابوالخطاب را قبول مي کرد. (2).

هنگامي در محضر امام صادق (ع) بود که مردی راجع به آيه اي از قرآن سؤال کرد و حضرت جوابش فرمود، پس مرد ديگري وارد شد و همان آيه را پرسيد، حضرت او را بر خلاف معني اول خبر داد.

موسي گويد: از اختلاف گويي آن حضرت خيالات و شکوکي در دلم وارد شد که خدا داند، چنانکه گويا دلم را با کارد قطعه قطعه مي کردند، با خود گفتم که من ابوقتاده را که يك «واو» و شبه آن اشتباه نمي کرد، در شام، رها کردم و به سوي اين امر چنين اشتباه بزرگي مي کند آمدم. پس در آن حال که من دچار چنين افکري بودم، شخص ديگري وارد شد و از همان آيه پرسيد، حضرت برخلاف آن دو جواب پيشين جواب فرمود. آن وقت دلم آرام گرفت. زيرا دانستم که اين اختلاف از روي تعمد و تقيه است. (3).

سپس آن حضرت به من توجه نمود و فرمود: اي پسر اشيم! خدای عزوجل امر را به سلیمان بن داود واگذار نمود و فرمود: «هذا عطاؤنا فامنن اوامسک بغير حساب» (4) - اين است عطاي ما، خواهي ببخش يا نگهدار که عطاي ما بي حساب است - (5) و به پیامبر (ص) واگذار کرد و فرمود: «ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (6) - آنچه پیامبر به شما داد بگيريد و از آن چه شما را نهي کرد باز ايستيد - و آنچه را به رسول خدا (ص) واگذار نموده، به ما واگذار کرده است. (7).

اي پسر اشيم! «من یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضيقا حرجا» (8) - هر که را که خدا هدايتش را بخواهد او را، براي اسلام، شرح صدر دهد و دلش را به نور اسلام روشن گرداند، و هر که را که گمراهي اش را خواهد سینه و دل او را براي پذيرش ايمان تنگ و حرج نمايد - هيچ مي داني حرج چيست؟ عرض کردم:

نه حضرت دست خود را محکم بست و به من فهماند حرج هر چيز میان پري است که نه چيزي از آن بيرون شود و نه چيزي بتواند در آن داخل گردد. (9).

ص: 1059

1- رجال الطوسي، ص 136.

2- رجال کشي ص 294 - قسم دوم خلاصة الاقوال، ص 126، که علامه حلي او را جزء ضعفاء قرار داده است - رجال کبير، ص 347.

3- در اصول کافي، ج 1، باب اختلاف حديث، از منصور بن حازم نقل شده که از امام صادق (ع) پرسيد: چگونه است که من از مشايخ مطلبي مي پرسم و شما جواب مرا مي گوييد سپس ديگري نزد شما مي آيد و به او جواب ديگري مي فرمايد! حضرت فرمود: ما مردم را به زياد و کم (و به اندازه درک و فهمشان) پاسخ مي گوييم....

4- سوره ص، آيه 39.

5- و چون امام از طرز گفتار مردم مقدار فهم و استعداد و ايمان آنان را دانسته و درجه آمادگي و پذيرش آنان را تشخيص مي دهد، از اين جهت در پاسخ، هر کس را به قدر ظرفيتش مي بخشد - رجوع شود به اصول کافي، ج 1، ص 346 چاپ اسلاميه).

6- سوره حشر، آیه 7.

7- تا اینجا؛ در اصول کافی، ج 1، باب تقویض امر دین به پیامبر و ائمه علیهم السلام، ص 208 - بصائرالدرجات، جزء 8، باب 5، ح 8، ص 385 - بحارالانوار، ج 47، ص 50.

8- سوره انعام، آیه 125.

9- اختصاص، شیخ مفید، ص 331 - 330 - بصائرالدرجات، جزء 8، باب 5، ح 11، ص 386 - در تفسیر المیزان، در بحث روایتی آیه 125 سوره انعام، علامه طباطبائی پس از نقل این حدیث گوید: مسئله تقویض و واگذاری امر به سلیمان و به رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (ع) گر چه روایات بسیاری در تفسیرش وارد شده، لیکن از خود این حدیث و این که آیه 125 سوره انعام را با داستان سلیمان تطبیق کرده می توان فهمید که معنای آن این است که علمی که خداوند از معنای قرآن به ایشان داده منحصر در یک یا دو معنا نیست، بلکه برای هر آیه قرآن معنای زیادی در نزد ایشان است، و ایشان از آن معانی مقداری را انتشار می دهند که خدایشان اذن داده باشد و بعید نیست که مقصود امام از خواندن آیه راجعه به سلیمان اشاره به همین معنا باشد، گو اینکه روایت ظهور دارد در اینکه مقصود از تلاوت آیه بیان حال دل ها و تعریض بر موسی بن اشیم و اضطراب خاطر اوست.

میسر بن عبدالعزیز النخعی المدائنی. (رجال الطوسی ص 135).

ثقه، مورد اعتماد (1)، از اصحاب امام باقر (ع) (2) و امام صادق (ع) (3) و از خواص آنان بوده است. (4).

عقیقی گوید: آل محمد (ص) او را ستوده اند، و از کسانی است که در زمان رجعت مجاهده خواهد کرد. (5).

چندین مرتبه اجل میسر رسید بود لیکن چون صله رحم به جای می آورد مرگش به تأخیر افتاد (6) تا در زمان امام صادق (ع)، ظاهراً به سال 136 هجری (7)، وفات یافت. (8).

روایت شده که از زمانی کودکی که به بازار می رفت و روزی دو درهم مزد می گرفت، یک درهم آن را به عمه و یک درهم را به خاله خود می داد (9)، به همین جهت امام باقر (ع) به او فرمود: «قد حضر اجلك غیر مرة و لا مرتین کل ذلك یؤخره الله بصلتك قرابتك»، تاکنون چندین بار اجلت رسیده بود ولی به واسطه صله رحم خداوند آن را تأخیر انداخت. (10).

ابن مسکان از میسر روایت کرده که گفت: امام باقر (ع) به من فرمود: آیا شما خلوت می نمایید و گفتگو می کنید و آنچه بخواهید می گوید؟ عرض کردم: آری به خدا که ما خلوت می نماییم و گفتگو کرده و هر چه بخواهیم می گوئیم. فرمود: به خدا سوگند، دوست دارم که در بعضی از آن مجالس با شما باشم؛ همانا به خدا که بوی شما و ارواح شما را دوست دارم و شما بر دین خدا و دین ملائکه او هستید، پس با پرهیز از حرام و کوشش در طاعات، مرا کمک کنید. (11).

در کافی، از میسر بن عبدالعزیز روایت شده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: ای میسر! دعا کن و مگو که کار گذشته است و آنچه مقدر شده همان شود؛ همانا نزد خداوند منزلت و مقامی است که بدان نتوان رسید جز به درخواست و مسئلت، و اگر بنده ای دهان خود ببندد و درخواست نکند چیزی به او داده نشود، پس درخواست کن تا به تو داده شود؛ ای میسر! هیچ دری نیست که کوبیده شود جز این که امید آن رود که بر روی کوبنده باز شود. (12).

ص: 1060

- 
- 1- رجال علامه حلی، ص 171.
  - 2- رجال الطوسی، ص 135.
  - 3- رجال الطوسی، ص 317.
  - 4- مناقب ابن شهر آشوب، مجلد 2، جزء 7، باب 1، فصل 9، ص 350.
  - 5- خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص 83. علامه مجلسی، در بحار الانوار، ج 53، باب الرجعة، ص 40، از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: گویا حمران و میسر را می بینم که با شمشیرهای خود مردم (بی دین) را بین صفا و مروه به خاک می اندازند.
  - 6- رجال کبیر، ص 351.
  - 7- رجال مامقانی، ج 3، ص 264، ردیف 12347.
  - 8- رجال الطوسی، ص 317.



- 9- رجال كشي، ص 211 - در كتاب الخرائج والجرائح راوندي، ج 2، باب 15، ح 11، ص 714، آمده است كه امام صادق (ع) به ميسر فرمود: همانا عمرت فزوني گرفته، چه عملي انجام داده اي؟ ميسر در پاسخ عرض كرد: در نوجواني براي ديگران كار مي كردم و پنج درهم دستمزد مي گرفتم و آن را در اختيار خاله خود قرار مي دادم. - در كتاب بصائر الدرجات، جزء 6، باب 1، ح 14، ص 256، و نيز در بحارالانوار، ج 47، ص 78، روايت فوق با تفاوت ذكر «دائي» به جاي «خاله» آمده است.
- 10- رجال كشي، ص 211 - در وسائل الشيعه، ج 6، ص 270، به نقل از سيد بن طاووس (ره)، اين روايت با اندكي تفاوت از امام صادق (ع) نقل شده است.
- 11- اصول كافي، ج 2، باب مذاكره برادران، ص 149 - وافي، ج 3، باب 96، ح 2792، ص 650.
- 12- اصول كافي، ج 2، كتاب الدعاء، ص 338.

محمد بن نعمان، (1) از اصحاب امام جعفر صادق و یکی از متکلمان حاذق شیعه بود. وی در فصاحت و بلاغت، علم فقه، کلام، حدیث و مناظره درباره‌ی امامت تبحر زیادی داشت و نیز بسیار حاضر جواب بود.

گویند وی در محله‌ای به نام «طاق المحال» مغازه‌ی صراف‌ی داشت و سکه‌های تغلبي را به راحتی تشخیص می‌داد و به این خاطر «مؤمن الطاق» نامیده شد اما دشمنانش او را شیطان الطاق می‌نامیدند. روزی ابوحنیفه با گروهی در مجلسی نشسته بودند که مؤمن الطاق وارد شد. ابوحنیفه گفت:

شیطان به سوی شما می‌آید. وی نیز بی‌درنگ این آیه را تلاوت کرد که:

الم تر انا أرسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزهم ازا (2).

آیا ندیدی که شیاطین را بر سر کافران فرستادیم تا آنها را سخت آزار دهند؟ (3).

کتابهای امامه، المعرفة، الرد علی المعتزلة فی امامة المفضول و کتاب فی امر طلحة والزبیر و عایشه، از اوست. وی با ابوحنیفه و رؤسای معتزله و خوارج مناظرات بسیار داشته است. (4).

روایت شده که ابوحنیفه به او گفت: آیا شما شیعیان به رجعت اعتقاد دارید؟ مؤمن الطاق گفت: آری.

ابوحنیفه گفت: پس هزار دینار به من قرض بده تا در رجعت که به دنیا برگشتم آن را به تو پس می‌دهم. وی در پاسخ گفت: برای من ضامنی بیاور که وقتی به دنیا بر می‌گردی به صورت انسان بر گردی. (5).

او در مناظراتش از استدلال‌های روشن و متقن استفاده می‌کرد و به قدرت در بحث و جدل و نیز مهارت در استنباط مشهور است. مؤمن الطاق و دیگر اصحاب ائمه، تلاش فراوانی در جهت مقابله با دشمنان انجام دادند. دشمنانی که هدفشان نابودی اسلام و مسلمانان بود و به این منظور عقاید باطل خود را رواج می‌دادند. (6).

ص: 1061

1- الفهرست، ص 250؛ الملل والنحل، ج 1، ص 113.

2- مریم / 83.

3- صادق آل محمد (ص)، محمود منشی، ص 210.

4- لغتنامه دهخدا، ج 14، ص 21835، به نقل از رجال نجاشی، ص 228.

5- الاحتجاج، ج 2، ص 382.

6- الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج 2، صص 69-76.

«مفضل بن عمر جعفي» از اصحاب و یاران تراز اول امام صادق علیه السلام بود. وی یکی از معدود خواص آن حضرت علیه السلام و از فقیهان و دانشمندان بزرگ و مورد وثوق است. (1) وی به علاوه متصدی و عهده دار برخی امور امام صادق علیه السلام نیز بود.

«گروهی از شیعیان به مدینه آمدند و از امام صادق علیه السلام تقاضا کردند تا فردی را به آنان معرفی کند که هنگام نیاز در امور دینی و احکام شرعی به وی مراجعه کنند. امام علیه السلام فرمود: هر کس سؤالی داشت، نزد من بیاید، از خودم بپرسد و برود. آنان عذر آوردند که این کار برای شان مقدور نیست و از این رو اصرار کردند که آن حضرت علیه السلام حتماً شخصی را تعیین فرماید. امام علیه السلام فرمود: مفضل بن عمر جعفي را برایتان تعیین کردم. آنچه بگوید پذیرا باشید؛ زیرا او جز حق چیزی نمی گوید.» (2).

حضرت امام صادق علیه السلام برای مفضل بن عمر جعفي، درس توحید و یگانه پرستی می فرمود، که مجموع آن دروس به صورت کتاب «توحید مفضل» مشهور است. این درس ها خود شاهدهی است بر عنایت مخصوص امام علیه السلام به مفضل و علو مرتبت و مقام وی، نزد خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله درباره ی محبت مخصوص حضرت امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر جعفي نقل شده است که امام علیه السلام به او فرمود: «ای مفضل! به خدا سوگند، تو را دوست دارم و کسی را که تو را دوست بدارد نیز، دوست می دارم.»

ص: 1062

1- جامع الرواة، ج 2.

2- کتاب رجال / علامه کشی.

## مالك بن انس

يکي ديگر از شاگردان امام صادق عليه السلام، مالك بن انس مدني است. او نيز يکي از امامان اهل سنت و ريبس يکي از مذاهب آنان بود و ابن ندیم در کتاب «فهرست» مي گوید: «مالك بن انس فرزند ابي عامر از طایفه ي حمير و از قبيله ي بني تيم بن مره قرشي است.» سپس مي گوید: از مالك بن انس نزد والي مدینه، جعفر بن سليمان عباسي، بدگويي شد و به او گفتند که مالك بن انس به بيعت با شما اعتقادي ندارد، پس جعفر بن سليمان او را احضار نمود و بدن او را برهنه کرد و به او تازیانه زد و دست او را کشید تا از کتف جدا شد.

وي در سال 179 (ه ق) در سن 84 سالگي از دنيا رفت چنان که ابن خلکان نيز مثل آن را گفته است.

شاگردي مالك بن انس در محضر امام صادق عليه السلام معلوم و مشهور است؛ چنان که اين موضوع را نووي در کتاب «تهذيب»، شبلنجي در کتاب «نور الأبصار» سبط بن جوزي در کتاب «تذکره» شافعي در کتاب «مطالب السؤال»، ابن حجر در کتاب «صواعق» شيخ سليمان قندوزي در کتاب «ينابيع»، ابونعيم در کتاب «حليه» و ابن صباغ در کتاب «فصول» و علماي ديگر اهل سنت نيز در کتاب هاي خود ذکر نموده اند.

## محمد بن اسحاق

يکي ديگر از شاگردان امام صادق عليه السلام، محمد بن اسحاق بن يسار است که صاحب کتاب «المغازي و السير» مي باشد. او اهل مدینه و ساکن مکه بود و ابن خلکان از وي بسيار تعريف نموده است. بين او و مالك بن انس کينه و نفرتي وجود داشت که هر کدام از آنان، ديگري را تضعيف مي نمود. وي زماني که منصور در حيره مي زيست، نزد او رفت و کتاب «مغازي» را براي او نوشت. و سپس به بغداد رفت وي در سال 151 (ه ق) طبق گفته ي مشهور علماي اهل سنت، از دنيا رفت. بعضي از علماي اهل سنت مانند صاحب «تهذيب» و «ينابيع» و... شاگردي او در محضر امام صادق عليه السلام را نقل کرده اند و از علماي شيعه نيز شيخ طوسي در کتاب «رجال» و علامه ي حلي در کتاب «خلاصه» و کشي در «رجال» خود و ديگران نيز چنين مطلبي را نقل نموده اند.

## مفضل بن عمر نجفي

مفضل از بزرگان ياران امام صادق و از خواص او و يکي از فقهاي بزرگ موثق است. (1) او از نزديکان امام محسوب مي شد و متصدي برخي از امور آن حضرت بود. (2).

گروهی از شيعيان به مدینه آمدند و از امام صادق عليه السلام تقاضا کردند شخصي را به ايشان معرفي نمايند که به هنگام نياز در امور ديني و احکام شرعي به او مراجعه کنند، امام فرمود: «هر کس سؤالي داشت نزد من بيايد و از خودم بپرسد و برود».

آنان اصرار کردند که حتما شخصي را نيز تعيين فرمايد، فرمود: «مفضل را براي تان تعيين کردم، آنچه بگويد پذيريد، زيرا او جز حق نمي گوید...» (3).

امام صادق عليه السلام در چند جلسه درسهاي ويژه اي در توحيد براي مفضل فرمودند که مجموع آن به صورت کتاب توحيد مفضل، مشهور است و قبل آن را معرفي و فرازهايي از آن را ذکر کردیم. اين درسها شاعدي است بر عنايت مخصوص امام نسبت به مفضل و علو مرتبت و مقام او نزد امام.

مفضل نزد امام صادق علیه السلام چنان محبوب بود که يك بار امام به او فرمود، «به خدا سوگند تو را دوست دارم و کسی را که تو را دوست دارد نیز دوست می دارم...». (4).

امام کاظم علیه السلام در مورد مفضل می فرمود: «مفضل همدم و موجب راحتی من است». (5) و هنگامی که مفضل از دنیا رفت فرمود: «خدا او را رحمت کند، او پدری بود بعد از پدر، هم اکنون او راحت و آسوده شد». (6).

ص: 1063

- 
- 1- جامع الرواة، ج 2، ص 258.
  - 2- جامع الرواة، ج 2، ص 258.
  - 3- رجال کشی، ص 327.
  - 4- بحار، ج 47، ص 395 - اختصاص شیخ مفید، ص 216.
  - 5- تحفة الاحباب، ص 376.
  - 6- تحفة الاحباب، ص 376.

«وقار» متعلق به ظاهر آدمی است و «سکینه» مربوط به باطن و درون اوست. به کسی که در هنگام غذا خوردن، گفت و گو، راه رفتن، گوش دادن، نگاه کردن و... آرامش وطمأنینه داشته باشد و می گویند شخص باوقاری است. پس مورد استفاده ی وقار اعضا و جوارح است.

اما آرامش و وقار دل را سکینه می گویند، و در واقع سکینه، وقار و آرامش دل است. لفظ سکینه از ماده ی سکون است و سکون بیشتر برای دل است تا برای ظاهر و بدن. به عبارت دیگر سکون با ظاهر تناسب ندارد؛ چرا که بنا نیست ظاهر انسان آرام باشد. ظاهر انسان به طور مرتب در جنب و جوش است. اما دل حکم وزنه ی سنگینی را دارد که نباید تکان بخورد و پیش آمدهای سخت و ناگوار آن را بلرزاند. سکینه مکمل وقار است و این دو را باید با همدیگر داشت. انسان برای حفظ آبروی خویش سعی می کند وقار داشته باشد. وقتی وقار ظاهری پیدا کرد باید سعی کند در دلش هم آرامش و وقار حاکم گردد که این همان «سکینه» است. اگر انسان نتواند دلش را تحت تصرف خود در آورد، وقار ظاهری اش را نیز از دست خواهد داد. از طرف دیگر اگر وقار ظاهری نباشد، سکینه ی دل نیز وجود نخواهد داشت. پس این دو در یکدیگر تأثیر و تأثر دارند و نباید از هیچ کدام آنها غافل ماند. روایتی از حضرت امیر علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

«ما أضمر أحدكم شيئاً الا و أظهره الله علي صفحات وجهه و فلتات لسانه (1)؛ هیچ کس چیزی را در دل نهان نمی کند مگر آن که در سخنان بی تأملش یا در چهره اش ظاهر می گردد.»

اگر انسان نتواند مهار دل خود را به دست گیرد سرانجام تأثیرات آن ظاهر می شود و همه از آن باخبر می شوند. حتی آنهایی که قوی النفس و با اراده هستند نیز در نهایت درونشان آشکار می گردد، اما دیرتر از دیگران.

«علیکم» اسم فعل و به معنای «الزموا» است. اما در این جا از شیعیان می خواهند که در ظاهر و باطن خود آرامش داشته باشند و البته به کار بستن این دستورها تمرین و جدیت می خواهد و در هر کاری تمرین لازم است.

پس کسی که می خواهد درون و بیرون خود را به صفت آرامش و وقار بیاراید باید بسیار تمرین کند و تلاش و استقامت فراوانی به خرج دهد.

ص: 1064

محاسبه ي نفس از بهترین تمرین ها برای کسب وقار و سکینه است. در اهمیت این کار همین بس که در روایت آمده است: «لیس منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم (1)؛ آن که هر روز نفس خود را محاسبه نکند از پیروان ما اهل بیت نیست». و با تمرین و استمرار است که انسان پخته می شود و ظاهر و باطن خود را آرامش بخشیده، سکون را در وجود خویش حکمفرما می کند.

اهل علم مثالی برای لزوم تکرار و استقامت در مطالعه و تحقیق دارند؛ می گویند: «اما تري الحبل بتكراره، في الصخرة الصماء قد أثار؛ آیا نمی بینی طنابی که از لیف خرماست بر اثر تکرار و آمد و رفت بسیار، در سنگ خارا اثر کرده است؟» دلوی که با آن از چاه آب می کشند به يك طناب وصل است، لبه چاه از جنس سنگ، و طناب بسیار نرم است، اما همین طناب نرم آن قدر بر روی این سنگ کشیده می شود و بالا و پایین می رود که در محل تماس خود با سنگ ساییدگی ایجاد می کند. می گویند علم از آن طناب لطیف تر نیست و ذهن دانش پژوه نیز از آن سنگ سخت تر نیست. پس با تکرار و ممارست همه می توانند عالم شوند. دانش پژوهان باید درس ها را بارها مطالعه کنند و بر اثر تکرار، در وجود خویش ملکه سازند.

برای نهادینه کردن صفات خوب اخلاقی نیز باید با نفس همین کار را کرد. آن قدر باید آن را تمرین داد تا صفتی در آن به صورت ملکه درآید. حضرت امام صادق علیه السلام نیز با بیان عبارت «علیکم» درصدد بیان همین نکته اند. باید تصمیم گرفت و عمل کرد. به صرف تصمیم کاری از پیش نمی رود. در همین روایت آمده است که شیعیان این نامه را در مصلاهی خانه های خود قرار می دادند و هر بار که از نماز فارغ می شدند، آن را مطالعه می کردند. بر اثر عمل به این سفارش ها است که بزرگانی همچون ابن ابی عمیر، و محمد بن مسلم (2) و دیگران پرورش می یابند.

نباید از سختی کار ترسید، و باید به خود تلقین کرد که آدم شدن و ایجاد صفات پسندیده در وجود خود ناممکن نیست.

در هیچ کاری نباید احساس ناامیدی به انسان راه یابد؛ زیرا در این صورت موفقیتی به دست نمی آید. سختی کار نباید انسان را به هراس اندازد، اگر ممکن نبود دیگران هم نمی توانستند، اما تاریخ گواهی می دهد که کسانی توانسته اند بر قله های افتخار قدم نهند و صاحب اخلاق و رفتار اسلامی در حد اعلاهی آن شوند. این خود، بالاترین دلیل بر امکان تهذیب نفس و کسب فضایل اخلاقی است.

ص: 1065

1- کافی، ج 2، ص 453.

2- محمد بن مسلم بن عبدالله بن شهاب الزهري (124 - 58 ق) از اعیان فقها و محدثین و تابعین بوده است. مالک بن انس، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه و جمع دیگری از محدثین از وی روایت کرده اند، وی احادیث بسیاری از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده است. بعضی از علمای رجال او را از اصحاب امام صادق علیه السلام نیز شمرده اند. علمای اهل سنت بیش از اندازه او را ستوده اند و جلال الدین سیوطی او را اولین کسی می داند که حدیث را تدوین نموده است. (ریحانة الادب، ج 2، ص 398 و 399).

## نصر بن ساعد

نصر بن ساعد از غلامان امام صادق علیه السلام است و تنها يك روايت از آن حضرت نقل نموده است. او نیز مانند فضيل و مغیره و موسی از کسانی است که توفیق مصاحبت و کرامت امام صادق علیه السلام را پیدا نموده است.

## ناگهان بهار

«کاش می شد تا دعا را، سبز کرد

زیر باران، دست ها را سبز کرد» (1).

داشتیم می رفتیم. به فکرمان هم نمی رسید که چیزی از «او» بخواهیم، اگر آن درخت خرماي خشکیده نبود! باز هم چیزی نگفتیم. خودش نگاهي به نخل و بي برگ و باري اش انداخت؛ -اي درخت فرمانبردار پروردگار! از آنچه خدايت بخشیده، به ما ارزاني دار. و... ناگهان بهار، باران، باز باران، نه! انگار خرماهاي تازه بودند؛ به رنگ هايي عجيب که بر زمین می ریخت.

همراهمان فقط گفت: -مثل داستان مریم! (2).

ص: 1066

1- غریب آشنا؛ برگرفته از: مقدمه؛ م. طلوع.

2- همان، ج 11، ص 126؛ از زبان «سلیمان بن خالد» و «ابی عبدالله بلخي».



دو نفر از اهالي مدینه به قصد زیارت اهل قبور به بیرون شهر رفتند. در بین راه به سبب خستگی و گرمای شدید، یکی از آن دو نفر، دچار تشنگی شدیدی شد به حدی که تاب و توان از او گرفته شد و از مرکبش به زمین افتاد.

مرد دیگر که برادرش بود، ناراحت و حیران گشت و تصمیم گرفت، برای نجات برادرش، نماز بخواند و دعا کند.

آن مرد به نماز، دعا و ائمه معصومین خصوصاً امام زمانش، یعنی امام جعفر صادق (علیه السلام) متوسل گردید و از آنها درخواست کمک کرد.

پس از مدتی، ناگهان فردی را مشاهده کرد که به طرف آنها می آید. آن غریبه به آنها رسید؛ تکه چوبی را در دهان خشکیده ی آن مرد تشنه گذاشت با این کار حضرت، او به هوش آمد و تشنگی اش رفع شد؛ سپس آن دو برادر به زیارت اهل قبور رفتند و آن گاه به مدینه باز گشتند.

بعد از رسیدن به مدینه، یکی از آنها خدمت امام جعفر صادق (علیه السلام) مشرف شدند، امام صادق (علیه السلام) به او فرمود:

«حال برادرت چگونه است و آن چوب کجاست؟»

عرض کرد: ای آقای من! وقتی برادرم را به آن حال دیدم، بسیار ناراحت شدم و از خداوند خواستم، او را نجات دهد و وقتی عنایت حق تعالی، نصیب ما شد و برادرم نجات پیدا کرد از آن چوب غافل شدیم.

حضرت فرمود: «همان ساعت که تو در غم برادر خود بودی، برادر من، حضرت خضر (علیه السلام) نزد من آمد و من قطعه ی چوبی از درخت طوبی را توسط خضر برای تو فرستادم.»

سپس امام رو به خادم خود کرد و فرمود: «آن سبد را بیاور.» چون خادم سبد را آورد، حضرت در آن را برداشت و از آن قطعه ی چوبی را بیرون آورد؛ آن همان تکه چوبی بود که برادرم به وسیله اش از مرگ حتمی، نجات یافته بود. (1).

ص: 1067

ابو بصير مي گويد: در راهي با امام صادق عليه السلام مي رفتم. من به خدمت ايشان عرض كرد: «ما چه فضيلتي بر مخالفان خود داريم، در حالي كه من افراي از آنان را مي بينم كه همتشان بالاست و زندگي خود را بهتر نموده و حالشان را نيكو کرده و به بهشت طمع مي ورزند.»

امام صادق عليه السلام ساكت شد تا اينكه به ابطح مکه رسيديم و مردمي را ديديم كه بسوي خدا مي ناليدند. حضرت فرمود: «اي ابو محمد! آنچه را كه من مي شنوم تو نيز مي شنوي؟»

گفتم: «من صدای ناله ي مردم را مي شنوم.»

حضرت فرمود: «سر و صدا چه زياد است ولي حاجي چقدر كم مي باشد! سوگند به كسي كه محمد صلي الله عليه و اله را به پيامبري برگزيده، خداوند فقط از تو و ياران تو قبول مي كند.»

آنگاه دست مباركش را به صورتم كشيد، نگاه كردم و ناگهان ديدم اكثر مردم به صورت خوك و الاغ و ميمون هستند. (1).

در نقل ديگري ابو بصير مي گويد: با امام صادق عليه السلام حج بجاي مي آوردم. وقتي كه در طواف بودم، عرض كردم: «اي فرزند رسول خدا! آيا خداوند اين مردم را مي بخشد؟»

حضرت فرمود: «بيشتر كساني كه مي بيني ميمون و خوك هستند.»

گفتم: «آنان را به من نشان بده.»

پس امام صادق عليه السلام دعايي كرد و دستش را بر چشم من كشيد و ناگهان همانطور كه آن حضرت فرموده بود آنها را به شكل ميمون و خوك ديدم.

سپس گفتم: «اي مولاي من! چشمم را به حالت اول باز گردان.»

پس حضرت دعا كرد و من آنها را مانند اول ديدم.

سپس فرمود: «به شما در بهشت، نعمت داده مي شود. و در ميان طبقه هاي آتش جستجو مي شويد، ولي پيدا نمي گرديد. به خدا سوگند! دو نفر از شما در آتش جمع نمي شوند! نه، به خدا سوگند يك نفر هم جمع نمي شود. (2).

## نذر سالانه هزار دینار به امام صادق

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که کار خود را با لطف و مدارا انجام دهد به آن چه از مردم متوقع است نائل خواهد شد.

مردی از حدود خراسان که از محبان خاندان اهل بیت علیهم السلام بود از ثروت و نعمت فراوانی برخوردار بود و هر سال هزار دینار نذر امام صادق علیه السلام کرده بود و همسرش که دخترعمویش بود نیز ثروت زیادی داشت و چون شوهرش دوستدار اهل بیت علیهم السلام بود روزی به او گفت: ای پسر عمو امسال خیلی آرزوی طواف خانه کعبه را دارم چه می شود که مقدمات سفر مرا فراهم کنی تا همچنانکه در اینجا انیس تو هستم در سفر در کجاوه نیز جلیس تو باشم. شوهر تقاضای او را پذیرفت و مقدمات سفر او را نیز فراهم کرد. آن زن صالحه برای خانواده و فرزندان امام صادق علیه السلام هدایای نفیسی از جواهرات و پارچه و غیره همراه برداشت و شوهرش نیز هزار دینار طلای احمر برای نذری که داشت داخل کیسه ای کرد و به همسرش سپرد و زن کیسه را با مقداری پارچه در صندوقی گذاشت و عازم شدند بالاخره بعد از طی مسافتهای طولانی به مدینه رسیدند و شوهر خواست که به خدمت امام صادق علیه السلام برسد. کیسه زر را از همسرش طلب کرد و زن هر چه جستجو کرد کیسه زر پیدا نشد به شوهرش گفت: تمامی وسائل موجود است به غیر از کیسه زر که شما نذر حضرت کرده بودی. و هر دو مأیوس شدند و شوهر مقداری از زیورآلات همسرش را به امانت و گرویی نزد افراد قافله گذاشت و هزار دینار از آنان گرفت تا نذرش را ادا کند. و سپس آن را نزد حضرت آورد و با کمال احترام و تواضع از حضرت اجازه خواست که همسرش به حضور خانواده امام مشرف شود.

حضرت اجازه دادند و بعد فرمودند: این کیسه را بردار که ما آن کیسه را گرفتیم. آن مرد گفت: یابن رسول الله کیفیت گرفتن آن چگونه است؟ که غیر از من و همسر من کسی از آن اطلاع ندارد. حضرت فرمود: ما برای آن وجه مراجعه کننده ای داشتیم و اجنه خدمتکار ما هستند وقتی در کاری عجله باشد از آن ها استفاده می کنیم آن ها هم به سرعت کار را انجام می دهند و یکی از آن ها کیسه زر را از میان وسائل همسرت برداشت و آورد و آن را برای امری مصرف کردیم. وقتی خراسانی این سخن را شنید موجب افزایش بصیرت و ایمان او نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گردید و کیسه را برداشت و دینارهایی را که قرض گرفته بود به رفقای خود پس داد و جواهر آلات همسرش را از گرویی بیرون آورد و به منزل خود برد. وقتی برگشت دید همسرش در حال احتضار است از کنیز خدمتگذارش سؤال کرد چه شده است؟ گفت: هنوز ساعتی نگذشته است که او درد دل شد و احوال او بسیار متغیر شد.

وقتی خراسانی آثار موت را بر چهره همسرش دید چشم هایش را پوشانید و بیرون رفت تا مقدمات کفن و دفن را آماده کند و بعد از خرید سدر و کافور و بقیه چیزهای لازم خدمت امام صادق علیه السلام آمد و مسئله فوت همسرش را به اطلاع حضرت رسانید و از امام خواهش کرد که برای خواندن نماز میت بر سر جنازه همسرش تشریف بیاورند.

حضرت فرمود: من برای سلامت و صحت همسر تو دو رکعت نماز خواندم و او را دعا کردم نگران نباش او هم اکنون در خانه نشسته است و خدمتگذاران به او خدمت می کنند وقتی به خانه بروی آن چه گفتم برای تو روشن می شود وقتی خراسانی به خانه آمد دید همسرش کاملاً سالم است و بعد از چند روز از حضرت اجازه گرفته و عازم مکه شدند و بالاخره به مکه رسیدند. روزی با همسرش در حال طواف کعبه بود اتفاقاً امام صادق علیه السلام نیز در حال طواف بود ناگهان نظر همسر خراسانی به امام افتاد از نهایت شوق مدهوش شد و از شوهرش پرسید این مرد کیست؟

شوهرش گفت: او امام صادق علیه السلام است. زن گفت: به خدا قسم همین مرد بود که من او را دیدم که دست به پای عرش زد و شفاعت مرا نمود تا روح مرا به من برگرداندند.

## نعمت خداوند برای شیعیان

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: شایسته است مسلمان عاقل ساعتی از روز خود را برای کارهایی که بین او و خداوند انجام می گیرد اختصاص دهد و ساعتی برادران ایمانی و دوستان خود را ملاقات کند و در امور معنوی و اخروی با آنان گفتگو نماید و ساعتی نفس خود را با لذت و مشتیهاتش که گناه نباشد آزاد بگذارد و این ساعت لذت، آدمی را در انجام وظائف دو ساعت دیگر کمک می کند.

عبدالله بن سنان روایت می کند که روزی از حالات و خوشی بهشت از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم. حضرت فرمود می خواهی که آن را ببینی، گفتم: آری. دست مرا گرفت و به بیرون مدینه برد و پای بر زمین زد. من جویی عظیم دیدم که کناره های آن پیدا نبود و از یک طرف آبی سردتر از برف دیدم. از جانب دیگر شیری در نهایت سفیدی و در میان آن شرابی از یاقوت سرخ تر. گفتم یابن رسول الله این جویها از کجا می آید. فرمود: این آن است که حقتعالی در قرآن وعده کرده است. هم چنین در کنار جوی درختانی دیدم و بالای آن درختان کنیزکان دیدم که از آنها بهتر و زیباتر کسی ندیده است.

حضرت امام صادق علیه السلام به یکی از کنیزکان اشاره فرمود آب خواست. کنیز از درخت پایین آمد و درخت نیز خم گردید، پس آن کنیز آب برداشت و به آن حضرت داد. آن حضرت آب را آشامید و به من داد من نیز آشامیدم و هرگز از آن خوش تر و خوش بوتر هیچ آبی نیاشامیده بود. گفتم یابن رسول الله فکر نمی کردم که کار چنین است.

حضرت فرمود: آن چه دیدی کمترین چیز است که حقتعالی از برای شیعیان ما ساخته است. مؤمن چون وفات کند روح او را به اینجا آورند و از این شراب می دهند و دشمن ما چون وفات کند روح وی را به وادی برهوت می برند و حمیم و زقوم به او می دهند پس از وادی برهوت به حقتعالی پناه گیرید. حقتعالی بهشت را برای دوستان ما آفریده و دوزخ را برای دشمنان ما خلق کرده است.

## نفرین حضرت

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: دورترین فاصله از خداوند برای آدمی هنگامی است که همانند حیوان جز پر کردن شکم و ارضاء شهوت، همت و هدفی نداشته باشد.

اسماعیل بن جابر روایت می کند که من در مکه در خانه حضرت ابوعبدالله بودم. آن حضرت طعام میل می کرد. غلام خود را به زمزم فرستاد تا برای او آب بیاورد. غلام رفت و بسیار دیر آمد. چون مراجعت کرد آب همراه نداشت.

حضرت جریان را از او پرسید. غلام گفت: چون نزدیک چاه زمزم رفتم صاحب زمزم به من گفت: تو غلام کیستی؟ گفتم: غلام جعفر بن محمد علیه السلام. او در جواب گفت: فدای اهل عراق، حضرت بعد از شنیدن این سخنان دست به دعا برداشت و دعا کرد و فرمود: برو نگاه کن بین چه می بینی.

غلام رفت و بعد از لحظه ای برگشت و گفت: او را مرده دیدم. مردم او را بیرون می آوردند و می گفتند بر پای ایستاده و هم چنان ایستاده مرد.

## نفرین حضرت به داوود بن علی

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: کبر عبارت از این است که آدمی، مردم را با دیده پستی و حقارت نگاه کند و حق را خوار و ناچیز

بشمرده و آن را بر وفق واقع نیند.

ابوبصیر روایت می کند که چون داوود بن علی، معلی بن حنینس را کشت و به دار آویخت، امام جعفر علیه السلام از این کار زشت بسیار ناراحت شد. به پیش داوود بن علی رفت و فرمود: ای داوود! به چه علت بی گناهی را کشتی و قیم مال و عیال مرا به قتل رساندی.

داوود گفت: من او را نکشتم. حضرت فرمود: پس او را چه کسی کشت؟ گفت: نمی دانم. حضرت فرمود: دروغ نیز می گویی. به خدا راضی نشدی تا این که او را به دشمنی و ظلم کشتی و به دار آویختی و خواستی که نام تو به این سبب بلند شود. به خدا قسم که جاه و منزل او پیش حق تعالی عظیم تر از توست. تو را به سبب آن پیش حقتعالی موقفی (1) خواهد بود، نگاه کن که چگونه از آن خلاصی خواهی یافت.

به خدا که از خدا بخواهم تا انتقام او را از تو بکشد. داوود گفت: مرا از دعای خود می ترسانی. هر دعایی که می خواهی بکن.

پس حضرت از آن مجلس بیرون آمد و چون شب شد، غسل کرد و جامه دعا پوشید و ساعتی با حضرت ایزد متعال مناجات نمود، بعد از تضرع و زاری گفت: پروردگارا! تیری از تیرهای خود بر داوود بزن تا دل او بشکافد. چون از دعا فراغت یافت به غلام خود فرمود: ای غلام! گوش کن، آیا هیچ صدایی می شنوی؟ در این سخن بودند که ناگاه فریاد کنندگان فریاد بر آوردند و بر داوود بن علی زاری می کردند.

پس حضرت ابی عبدالله علیه السلام به سجده افتاد و گریه می کرد تا صبح شد و در سجده می گفت: شکر العزیز، شکر الکریم، شکر الدائم، شکر القائم، الذي يجيب المضطر ويكشف سوء.

بعد از صبح مردم پیش امام جعفر صادق علیه السلام می آمدند و آن حضرت را به مردن داوود تهنیت می دادند و بعد از آن حضرت فرمود: به خدا قسم که داوود بر دین ابی لهب مرد و من هلاک او را به خاطر معلی از خدا خواستم.

حق تعالی دعای مرا اجابت کرد و او را به تعجیل به هاویه فرستاد. در کتاب شریف کافی روایت شده که آن حضرت در اکثر آن شب در رکوع و سجود بود. هنگامی که سحرگاه شد به سجده رفت و در سجده این دعا می خواند:

اللهم اني اسئلك بقوتك القوي و بجلالك الشديد الذي كل خلقك له ذليل ان تصلي علي محمد و آل محمد ان تأخذ الساعة و هنوز در سجده بود که صدای گریه از خانه داوود بن علی بر آمد، پس حضرت سر از سجده برداشت و فرمود: که حقتعالی به سبب دعای من ملکی را برانگیخت و آن ملک عصای آهنین بر مغز داوود زد و او را هلاک گردانید.

ص: 1069

## نامه و مهر تر بود

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: انسان عارف، چهره‌ی باز و خندان دارد و دلی حزین و ترسان.

و از یکی از اصحاب ما نقل می‌کند که گفت:

خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم و گفتم: من اینجا می‌مانم تا شما حرکت کنید، حضرت فرمود: نه؛ تو برو تا ابوالفضل سدیر بیاید؛ و اگر کارهای ما مرتب شد برای تو می‌نویسیم.

پس من حرکت کردم و بعد از دو شبانه روز که راه رفته بودم، مردی بلند قامت و گندمگون نامه‌ای که هنوز تر بود و مهر آن خشک نشده بود، برای من آورد: نوشته بود: ابوالفضل آمد و ما هم انشاءالله حرکت می‌کنیم، تو بایست تا ما به تو برسیم. هنگامی که حضرت تشریف آورد، گفتم: قربانت! نامه و مهر تر بود؟! فرمود:

ما پیروانی از جن داریم، چنان که تابعینی از انس داریم و هرگاه کاری سریع داشته باشیم، آنها را می‌فرستیم.

## نگهبانی از جانب خداوند

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر چه محبت همسر در قلب شوهرش زیادتر شود، ایمانش زیادتر می‌شود.

عبدالملك بن حكيم در كتابي كه هارون بن موساي تلحكيري از او روايت مي‌كند، از بشير نبال نقل مي‌كند كه گفت:

بالاي كوه صفا بودم و حضرت صادق عليه السلام هم آن جا ايستاده بود. با هم از كوه سرازير شدیم، منصور دوانقي بر الاغ خود سوار بود و با لشكريانش كه سوار اسب و شتر بودند، آمدند و راه را بر آن حضرت تنگ كردند، به طوري كه ترسيدم آن حضرت را پايمال كنند و من براي حفظ وجود مبارك حضرت مقابلش ايستادم و در دل گفتم: خدايا! اين بنده و بهترين خلق تو در زمين است، و اينها كه از سگ بدترند هميشه او را به رنج و زحمت مي‌اندازند. پس حضرت نگاهی به من كرد و فرمود: بشير! گفتم: بلي. فرمود: سرت را بالا بگير، بين چه مي‌بینی؟ به خدا! دیدم نگهبانی از جانب خداوند، بزرگتر از آن که بتوانم وصف کنم؛ بالای سر آن حضرت است. فرمود: ای بشیر آن چه می‌بینی خدا به ما داده ولی ما مأمور به صبریم، لذا صبر می‌کنیم.

## نصر بن قابوس لخمی کوفی

شيخ طوسي (ره)، او را از اصحاب امام صادق (ع) (1) و امام كاظم (ع) (2) شمرده است. او از سه امام: حضرت جعفر بن محمد و موسي بن جعفر و علي بن موسي الرضا عليهم السلام روايت کرده، و در پيشگاه اين بزرگوران منزلت و تقرب بسيار داشته است. (3).

شيخ طوسي، رحمه الله، در كتاب غيبت، فرموده كه نصر در طول بيست سال وكيل امام جعفر صادق (ع) بود و شناخته نشد. (4).

نویسنده گوید: وکالت نصر از طرف حضرت صادق (ع) دلیل عدالت و وثاقت اوست، و گرنه حضرت امام جعفر صادق (ع) او را بر اموال مسلمانان امین قرار نمی‌داد.

نصر مردی فاضل و نیکوکار بود (5)، و شیخ مفید در ارشاد فرموده که او از خواص و ثقات حضرت موسی بن جعفر (ع)، و از اهل علم و

ورع و فقه بود، و از شیعیان آن حضرت است. (6).

از نصر بن قابوس روایت شده که گفت: به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: من از پدر شما پرسیدم که امام بعد از او کیست؟ آن جناب شما را تعیین فرمود، پس چون آن حضرت رحلت نمود مردم به راست و چپ گراییدند ولی من و اصحابم بر یقین خود بر امامت شما باقی بودیم، اکنون بفرمایید کدام يك از پسران شما جانشین شماست؟

حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود: پسر، علی (ع). (7).

شیخ کشی پس از نقل روایت فوق گوید: این حدیث دلیل بر کمال عقل و اهتمام نصر در امر دینش می باشد. (8).

شیخ کشی، از حمدویه از حسن بن موسی از سلیمان صیدی، از نصر بن قابوس روایت کرده که گفت: من در منزل حضرت موسی بن جعفر (ع) بودم که آن حضرت دست مرا گرفت و به پشت در یکی از اطاق های منزل برد، و بر سر پا نگه داشت، و در را باز کرد. چون در باز شد، پسرش حضرت رضا (ع) را دیدم که کتابی در دست داشت و آن را مطالعه می کرد.

حضرت کاظم (ع) به من فرمود: ای نصر! آیا این شخص را می شناسی؟ گفتم: آری، این فرزندت علی (ع) است. حضرت فرمود: می دانی این کتاب چیست که در آن نظر می کند؟ گفتم: نه. فرمود: این کتاب جفر است که فقط نبی یا وصی نبی اطلاع بر حقایق و معانی آن پیدا می کند.

حسن بن موسی گوید: به جان خودم سوگند که نصر، موقعی که از وفات حضرت موسی بن جعفر (ع) آگاه شد، دیگر شك و تردیدی در امر امامت حضرت رضا (ع) (همانند دیگران که متوقف شدند) پیدا نکرد. (9).

در کافی، از نصر بن قابوس روایت شده که گفت: حضرت صادق (ع) فرمود: اطعام دادن به يك مؤمن نزد من محبوب تر است از آزاد کردن ده بنده و گزاردن ده حج.

نصر گوید: با تعجب عرض کردم: ده بنده و ده حج؟! فرمود: یا نصر! اگر شما طعامش ندهید می میرد یا زبوش می سازید، زیرا او، از فرط گرسنگی، نزد ناصبی می رود و از او سؤال می کند، و مردن برایش ز سؤال کردن از ناصبی بهتر است. ای نصر! هر که مؤمنی را حیات بخشد چنان است که همه مردم را حیات بخشیده است؛ و اگر به او اطعام نکنید او را کشته اید، و اگر اطعام کنید او را حیات بخشیده اید. (10).

نویسنده گوید: نصر بن قاموس لخمی از آل ابوالجهم قابوسی است که از اولاد قابوس بن نعمان بن منذر بود، و ایشان در کوفه بیتی کبیر و جلیل بودند، و از ایشان است: ابو حسین سعید بن ابی جهم و پسران او: حسین بن سعید و منذر بن سعید؛ و محمد بن منذر، و منذر بن محمد بن منذر، و سعید مردی ثقه و موجه در شهر کوفه بوده است.

ص: 1070

1- رجال الطوسی، ص 324.

2- رجال الطوسی، ص 362.

- 3- رجال نجاشي، ص 301 - رجال علامه حلي، ص 175 - رجال ابن داود، جزء اول، باب نون.
- 4- كتاب الغيبة، طوسي، ص 210.
- 5- كتاب الغيبة، طوسي، ص 210.
- 6- ارشاد، مفيد، فصل نص بر امامت علي بن موسي الرضا (ع)، ص 278.
- 7- اصول كافي، ج 1، باب اشاره و نص بر ابوالحسن الرضا (ع)، ص 250 - عيون اخبار الرضا (ع)، باب 4، ح 22 - ارشاد مفيد، فصل نص بر امامت علي بن موسي الرضا (ع)، ص 279 - كتاب الغيبة، طوسي، ص 27 - رجال كبير، ص 353.
- 8- اختيار معرفة الرجال، ص 451.
- 9- رجال كشي، ص 382.
- 10- اصول كافي، ج 2، باب اطعام مؤمن، ص 163.



و اياکم أن تذلقوا ألسنتکم بقول الزور و البهتان و الاثم و العدوان (1).

مبادا زبانتان را به گفتار دروغ و تهمت و گناه و دشمني آلوده سازيد.

«اياکم» در اين روايت نهي نيست بلکه تحذير است؛ به اين معنا که حضرت امام صادق عليه السلام مي فرمايد: اي مؤمنان، مواظب باشيد که زبان شما نلغزد و مرتکب گناه نشود چرا که انسان در معرض اشتباه و فراموشي است و بايد هميشه هوشيار و مواظب باشد.

«ذلاقت» به معنای فصاحت و زبان آوری و «زلاقت» به معنای لغزش است.

عبارت بعد از «اياکم» اگر «تذلقوا» باشد، معنای عبارت اين است که از اين که زبانتان به لغزش دچار گردد، و قول زور و بهتان بر آن جاري گردد حذر کنيد، اما اگر «تذلقوا» باشد، يعنی خوش زباني هايتان را در قول زور و بهتان قرار ندهيد.

کنترل زبان نسبت به تقوا مانند آب است نسبت به زندگي. همان طور که بدون آب زندگي ناممکن است بدون بازداشتن زبان از گناه به دست آوردن ملکه تقوا ممکن نيست. اگر زبان کنترل گردد جلو بسياري از گناهان گرفته مي شود. انسان ها همان طور که با دست و پا و چشم و گوش خود گناه مي کنند با زبان نيز مرتکب گناه مي شوند، اما اگر تمام گناهان اعضاي بدن را با هم جمع کنند به اندازه ي گناهان زبان نمي شود.

امام زين العابدين عليهم السلام مي فرمايد: ان لسان ابن آدم يشرف علي جميع جوارحه كل صباح فيقول كيف أصبحتم فيقولون بخير ان ترکتنا... (2)؛ هر روز صبح زبان از اعضاي بدن مي پرسد: حال شما چطور است؟ آنها جواب مي دهند که اگر تو بگذاري حال ما خوب است...» زبان منشأ گناهان بزرگي چون دروغ، غيبت و تهمت است. زبان ممکن است باعث دگرگوني حق و باطل شود، و حق را باطل جلوه دهد و لباس حق بر تن باطل پوشاند. اين زبان است که باعث مي گردد يزيد بن معاويه خليفه مسلمانان شناخته شده، و امام حسين عليه السلام خارجي و سرکش معرفي گردد.

ص: 1071

1- در بعضي از نسخه ها تذلقوا آمده است. (متن نامه).

2- کافي، ج 2، ص 115، باب الصمت و حفظ اللسان.

گاهی در روایات به مطالبی درباره چگونگی استفاده از نعمت های خدای بزرگ بر می خوریم؛ به عنوان مثال در روایت آمده است: «من أكل التمر علي شهوة رسول الله اياه لم يضره (1)»؛ هر کس چون پیامبر خرما دوست داشت خرما بخورد، ضرر خرما گریبان گیر او نخواهد شد».

آری، در روایات آمده است که رسول گرامی اسلام خرما را دوست می داشتند. پیامبری که در طول عمر خویش حتی يك بار هم شکم خود را از غذا سیر نکردند، خرما را دوست داشتند. درباره حضرت امیر علیه السلام نیز آمده است که خرما را دوست داشتند و از آن میل می فرمودند تا قوای تحلیل رفته بدنشان باز آید. به هر حال بر آوردن نیازهای طبیعی انسان در حد لازم و ضروری نه تنها حرص نیست، بلکه در روایات از آن به قناعت تعبیر شده است؛ یعنی انسان در این حالت به مقدار مورد نیاز قانع است.

یکی از علمای اخلاق می گوید: «هر چیزی که به دست انسان می رسد معنایش این نیست که مال خود او است و حتما باید آن را مورد استفاده قرار دهد». انسان نباید پول و غذا و دیگر نعمت هایی که به دست او می رسد همه و همه را به تنهایی مصرف کند. اگر کسی بخواهد هر آنچه دارد به تنهایی بخورد دچار سوء هاضمه و عواقب ناگواری می شود و می میرد. نباید فکر کند هر چه پول در اختیار دارد مال اوست.

پول و خوراک و نعمت های دیگر که اکنون در اختیار آدمی است امتحانی بیش نیست. باید معلوم شود از این عزت و نعمتی که خداوند به انسان عطا فرموده چگونه استفاده می کند و آیا همه را برای خود می خواهد یا به فکر هموعان نیز هست. نعمت ها و امکاناتی که در اختیار انسان قرار گرفته اگر از ضرورت و مقدار نیاز او بیشتر باشد و آن را فقط صرف خود نماید دچار حرص گردیده است. این حرص اگر ادامه یابد و مهار نشود کم کم به «شره» تبدیل می شود. حضرت در این بخش از نامه مبارکشان مؤمنان را از شره باز داشته و فرموده اند: «ایاکم أن تشره أنفسکم الي شیء». فعل تشره، در این جا با «الي» متعدی شده است. در روایات گاهی این فعل با «علي»، و در بیشتر جاها با «الي» متعدی شده است. در کلام بلیغ «الي» بر انتهای غایت دلالت می کند و مثال معروف آن این جمله است: «سرت من الکوفة الي البصرة». در این صورت معنای روایت این است که نهایت و غایت حرص و زیاده طلبی شره است. اما اگر با علي متعدی شود، شاید به این جهت باشد که در حالت شره نوعی سلطه و سطوت خفته است. کسی که به جای پانصد گرم غذای مورد نیاز بدنش، ششصد یا هفتصد گرم غذا بخورد در واقع مبتلا به نوعی سلطه طلبی و چیرگی خواهی است.

در جایی که به «الي» اختصاص دارد، استفاده از «علي» معنا نخواهد داشت، همچنان که در جمله «سرت من الکوفة الي البصرة» نمی توان به جای «الي»، «علي» نهاد؛ چون شخصی که از شهری به شهر دیگر می رود، بر آن شهر تسلط ندارد. اما اگر همین شخص که از کوفه به بصره می رود حاکم بصره باشد، استفاده از «علي» بلامانع است و «سرت» با «علي» متعدی می شود.

در این کلام نورانی آمده است: «أن تشره أنفسکم» و فعل «شره» به نفس نسبت داده شده است. در واقع این نفس اماره است که انسان را به شره می اندازد. نوع انسان ها معمولا از شره در امان نیستند و از این نظر بین عالم و غیر عالم فرقی نیست. حتی آن که دارای درجات بالایی علمی است از این مسئله در امان نیست، و باید این مشکل را حل نماید. شره در انسان ها به گونه های متفاوت نمود می یابد: یکی در غریزه جنسی شره دارد، دیگری در غذا خوردن، و آن یکی در خواب و استراحت. این صفت در افراد گوناگون متفاوت است.

در کتاب های روایی و اخلاقی همچون حلیة المتقین و بحار الانوار، حد و مرز هر يك از این غرایز به تفصیل بیان شده است. به طور کلی

می توان گفت در هر گزینه اگر پا از حد نیاز طبیعی بدن فراتر نهاده شود، انسان دچار حرص می گردد و اگر این حرص مهار نشود و شدت یابد به شره منتهی می شود. شره نیز دنیا و آخرت انسان را تلف می کند، و به کوتاه شدن عمر و نزدیک شدن اجل می انجامد. در روایات آمده است: «کل داء من التخمة ما خلا الحمي (2)؛ همه بیماری ها به جز تب از پر خوری و سوء هاضمه است.»

کسانی که پر خوری می کنند و هنوز غذایی قبلی هضم نشده، غذایی دیگری را به معده خود تحمیل می کنند، در نتیجه ی سوء هاضمه و مرض های ناشی از آن به مرگ زودرس دچار می گردند. همچنین افراط در گزینه جنسی منتهی به جنون می گردد. جوانی در همسایگی ما زندگی می کرد که انسان خوب و صالحی بود ولی متأسفانه بر اثر این کار، کم کم دچار حواس پرتی شد و کارش به جنون کشید. از قضا پدر و مادر خوبی هم داشت. بندگان خدا جوانشان را برای عوض کردن آب و هوا و بهبود به تفریحات گوناگونی می بردند. اما طاقت نیاورد و مرد. همان گونه که گفته شد حد و مرز تمام گزینه ها در روایات معین شده است. و نباید در برآورده کردن غرایز و شهوات گوناگون زیاده روی کرد.

«ایاکم أن تشره أنفسکم الی شیء مما حرم الله علیکم».

کلمه «شیء» در این جمله نکره در سیاق نفی است و افاده عموم می کند، هر چند ادات صریح نفی قبل از آن قرار نگرفته است؛ ولی معنای جمله، معنای منفی است. «ایاکم» یعنی «احذروا»؛ از ارتکاب اعمالی که خداوند حرام کرده دوری نمایید. مبدا حرص و طمع و در نهایت شره شما را به ارتکاب اعمال حرام وادار کند.

«فانه من انتھک ما حرم الله علیه هاهنا فی الدنيا حال الله بینه و بین الجنة و نعمیها و لذتها و کرامتها القائمة الدائمة لأهل الجنة أبداً الآبدین».

«انتھاک»، یعنی پاره کردن پرده. خداوند پیرامون انسان ها حدود و پرده هایی قرار داده است. این حد و حدود دیوار نیست که عبور از آن غیر ممکن باشد، بلکه مانند پرده هستند در این بخش امام علیه السلام می فرمایند از ارتکاب محرمات الهی دوری کنید، نگاه حرام، گوش دادن به حرام، لمس حرام، فکر حرام، همه و همه حریم هایی هستند که نباید انسان به هیچ یک از این ها نزدیک شود.

مرحوم شیخ انصاری در مکاسب تمام اینها را ذکر کرده اند. در اینجا محرمات الهی به پرده تشبیه شده اند که مؤمن نباید این پرده ها را بدرد و مرتکب حرام گردد. استفاده از کلمه انتھاک در این روایت، نوعی استخدام است، و استخدام از اقسام مجاز به شمار می رود. آن که مرتکب محرمات می شود و پرده در می می کند خداوند بین او و بهشت دیوار نفوذناپذیری قرار خواهد داد.

کسی که با استفاده از قدرت و اختیار خدادادی حدود الهی را بشکند و حرمت نگاه ندارد، در روز قیامت خداوند بین او و بهشت دیوار نفوذناپذیری ایجاد می کند: «فضرب بینهم بسور (3)؛ در این هنگام میان آنها دیواری زده می شود».

انسان می تواند خود را از بالای یک برج بیست طبقه پایین بیاندازد و برای این کار قدرت تکوینی دارد، اما شرع به او گفته است که چنین کاری را مرتکب نشود. این جا شارع با گفتن این مطلب مانع ایجاد کرده و پرده ای قرار داده است.

در این روایت سه وصف برای بهشت ذکر شده است که شره باعث از دست دادن آنها می شود: نعیم، لذت، کرامت. نعمت های بهشتی لذت می آورد و لذت همراه و مصحوب کرامت است. ولی دنیا چنین نیست و هیچ کس تا به حال در دنیا این سه امتیاز را یک جا نداشته است. حتی حضرت سلیمان علیه السلام که خداوند او را استثنا قرار داده و همتایی برای او قرار نداده است، قدرت و نعمت هایی که در

اختیار او بود، این اوصاف را نداشت؛ چرا که نعمت های این جهان با نعم جوادان آن جهان قابل مقایسه نیست. نعمت های این دنیا مانند صحت، غذاهای لذیذ و گوارا و تفریح، گاهی اوقات وجود دارند، اما با لذت همراه نیستند؛ به عنوان مثال شخصی را تصور کنید که در حال میل کردن بهترین و خوشمزه ترین غذاها است، اما فکرش مشغول دادگاهی است که پیش رو دارد. چنین کسی در حال استفاده از بهترین نعمت های دنیایی است، اما از این نعمت ها کم ترین لذتی نمی برد.

یکی از تجار بزرگ می گفت اهل علم از دنیایشان لذت بیشتری نسبت به ما می برند، چون صبح نان و پنیر و چای شیرین ساده ای می خورند و لذت هم می برند، اما میز صبحانه ما آن قدر شلوغ و دارای غذاهای متنوع است که نمی دانیم از کدام یک از آنها میل کنیم. اگر بخواهیم سر همان میز شش کیلو غذا در معده جا بدهیم می توانیم، اما هیچ وقت از خوردن صبحانه لذت نمی بریم؛ چرا که اول صبح دل مشغولی های ما نیز شروع می شود. چون رادیو همزمان با وقت صبحانه قیمت اجناس را اعلام می کند و ما هم در حال خوردن صبحانه گوش می دهیم. تا می گوید قیمت فلان چیز سقوط کرد ما با خود می گوئیم ای وای! چقدر ضرر کردیم. ای کاش، دیروز این قلم جنس را فروخته بودیم! و مرتب در حال فکر و خیال هستیم. آری، نعمت های دنیا این چنین است و گاهی انسان از داشتن آنها لذتی نمی برد، اما نعمت های بهشت چنین نیست و با کامل ترین لذت ها همراه است. آیا حیف نیست آن نعمت های ابدی را با لذت چهار روزه دنیا عوض کنیم؟ چهار روز دنیا در مقابل میلیاردها سال بهشت! در بهشت علاوه بر نعمت و لذت، کرامت نیز هست. گاهی ممکن است در دنیا انسان از سلامت و بهترین نعمت ها برخوردار باشد، اما در جامعه ارزش و احترام نداشته باشد، حال یا در واقع انسان بی ارزشی باشد و یا محیطی که در آن قرار داد برای او احترام قائل نباشد.

کرامت امتیازی است که هیچ چیز جایش را پر نمی کند. از این گذشته نعمت، لذت، و کرامت دنیایی، روزی تمام می شود و جاوید نیست، ولی بهشت نعمت هایش با لذت و کرامت همراه است و تمام شدنی نیست.

حضرت می فرمایند شره پیدا نکنید تا از این نعمت های ابدی محروم نگردید. شخصی برای من نقل می کرد که روزی سر سفره فلان شخصیت سیاسی در عراق افراد زیادی از جمله سید صالح حلی که از منبری های معروف بود، مهمان بودند. روی این سفره غذاهای گوناگون و لذیذی قرار داشت اما برای میزبان، آبگوشت فلان حیوان حرام گوشت را آوردند؛ آبگوشتی بدون هیچ ادویه و چاشنی و نمک. آقا سید صالح پرسید: چرا چنین غذایی می خوری؟ گفت: این غذاهای گوناگون که سر سفره است هیچ کدام با طبع من سازگار نیست و به خاطر بیماری هایی که دارم فقط باید از این غذا استفاده کنم. دنیا همین است گاهی نعمت هایش لذتی در بر ندارند. شخصی در جوانی با فقر و فلاکت زندگی می کرد، اما در ایام پیری آب لای پوستش رفته بود و ثروتی به دست آورده بود. با خودش می گفت: من آن وقتی که دندان داشتم، نان برشته نداشتم و نان جو و خمیر می خوردم، اکنون که نان برشته دارم نمی توانم بخورم.

آن که پا را از حد خود فراتر گذارد بنا به فرموده امام صادق علیه السلام خدای متعال بین او و نعمت ها و لذت ها و کرامت بهشت که دائم و مهیا است حایل ایجاد می کند. «الدائمة» یعنی مستمر. «القائمة»، یعنی آماده و حاضر. یعنی نعمتهای بهشتی هر لحظه در دسترسند و پشت سر هم ادامه دارند. در دنیا اگر کسی به عنوان مثال جایی منظره زیبایی دیده باشد و دوباره بخواهد آن منظره را ببیند، گاهی لازم است یک هفته رنج سفر را تحمل کند تا به مقصود خویش برسد، اما نعمت های بهشت جاویدان و همیشه در دسترس و مهیا است.

لازم است افراد گاهی روایات مربوط به بهشت و نعمت های آن را بخوانند، تا شوق بهشت به عنوان یک جزء سبب، مانع از دست و پا زدن آنها در باتلاق و زباله دان دنیا شود. نعمت های بهشت جاوید و در دسترس اهل بهشت است و اهل جهنم نیز تا ابد در جهنم ماندگارند. در روایت آمده است که: روز قیامت مرگ را به شکل حیوانی برای اهل قیامت مجسم می کنند و به آنها می گویند این مرگ است. این

حيوان را به جايي مي برند که تمام اهل بهشت و اهل دوزخ او را ببينند و آن گاه بين بهشت و جهنم آن را سر مي برند. و به بهشتيان و دوزخيان اعلام مي شود، ديگر مرگ نيست (4).

طبق مضمون روايتي: اگر مرگ وجود داشت اهل بهشت از شدت اندوه و اهل جهنم از شادمانی مي مردند (5). چرا که نعمتهاي بهشت براي بهشتيان ابدی است و اهل جهنم نیز تا ابد در عذاب خواهند بود و از آن عذاب دردناك خلاصي ندارند. کليد اين خوشبختي و بدبختي در حال حاضر در دست ما است. اين کليد از دست مردگان گرفته شده و پرونده هايشان بسته شده است، اما آنها که در قيد حياتند پرونده هايشان هنوز باز است.

ص: 1072

- 
- 1- بحار الأنوار، ج 63، ص 140.
  - 2- بحار الأنوار، ج 63، ص 336.
  - 3- حديد، آيه ي 13.
  - 4- بحار الأنوار، ج 8، ص 345.
  - 5- همان.

در میان قبائل عرب چه قبل و چه بعد از اسلام، رسم بر این بوده که اگر کسی به خانه ای رفت و از آنها امان خواست و تقاضا کرد که به او پناه دهند و به او امان و پناه می دهند و جا و غذا و دیگر وسایل آرامش او را مهیا می کنند، چه شخص پناهنده دوست باشد چه دشمن. حتی اگر قاتلی به خانواده مقتول پناه می برد به او پناه می دادند و چه بسا او را احترام می کردند. این مسئله در سابق بیشتر رعایت می شده است. بنده خودم در عراق بارها این مسئله را مشاهده کرده و شنیده ام. برای عرب عیب بسیار بزرگی است که کسی از او پناه بخواهد، اما به او پناه ندهد. هیچ عربی حاضر نیست چنین کاری کند و اگر کسی چنین کاری انجام دهد، و به پناهنده ای پاسخ منفی دهد، ننگ تلقی می شود.

در بحار الانوار آمده است که «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خرج في الموسم يعرض نفسه علي القبائل» (1) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ایام برگزاری مناسک حج خود را بر قبایل عرب که برای زیارت خانه خدا آمده بودند عرضه می کرد؛ به این معنا که هر قبیله و عشیره ای که بدان جا می آمد، پیامبر نزد آنها می رفت و می فرمود: آیا اجازه می دهید بنشینم و برایتان صحبت کنم؟ «فلم يقبله أحد منهم» (2) کلمه احد، نکره ی در سیاق نفی است و افاده عموم می کند. یعنی احدي به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه چنین کاری را نمی داد؛ زیرا مشرکان مکه بر قبایل عرب فشار آورده بودند که با پیامبر گفت و گو نکنند. در تمام تاریخ جزیره العرب فقط يك نفر است که با او چنین برخورد شده است، و غیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مورد دیگری در تاریخ ثبت نشده و نبوده است. رسم و مرامی که حتی در مورد قاتلان هم ترک نمی شد، در خصوص ایشان ترک شد و هنگامی که سید صالحان، پیامبر اسلام، با آن سیمای جذاب و نورانی و ملاحظت و زیبایی کلام، در ایام حج از قبایل عرب دعوت می کردند که به سخنان آن حضرت گوش دهند، دست رد بر سینه اش می زدند. در بحار آمده که «فجعل يعرض نفسه علي قبائل العرب فاذا أتاهم قالوا كذاب امض عنا» (3) نعوذ بالله، به پیامبر می گفتند: «دروغ گویی از کنار ما رد شو». این کار خرق عادت و شکستن سنت بود که نزد عرب بسیار ناپسند شمرده می شد و عرب ها حتی با يك قاتل چنین رفتاری نمی کردند، اما در مورد پیامبر اکرم از این بی حرمتی و اهانت ابا نکردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آن که بسیار با حیا بودند با وجود همه این اهانت ها دست از تبلیغ بر نداشتند. از میان این همه قبایل و با این همه خون دل خوردن فقط عده ای انگشت شمار ایمان آوردند. اما چنین کسانی بسیار نادر بودند و «النادر كالمعدوم؛ چیزی که کمیاب است، گویا نیست و وجودش مثل نبود است». اما از آن جا که این کار از طرف خدا به رسولش امر شده بود، پیامبر همچنان به وظیفه خود عمل می کردند. هر سال فقط افراد نادری به اسلام می گرویدند و بعضی از سال ها هیچ کس اسلام نمی آورد. در یکی از این سال ها عده ای از مشرکان قبیله ی خزرج از مدینه برای به جا آوردن زیارت (4) خانه ی خدا به مکه آمده بودند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد آنها رفت و فرمود: آیا اجازه می دهید برای شما صحبت کنم؟ گفتند: بلی، بیا صحبت کن. پیامبر نیز برای آنها از دین اسلام و خداوند یگانه گفت و آنها با گوش دادن به سخنان پیامبر ایمان آوردند.

ص: 1073

1- بحار الانوار، ج 19، ص 23، باب 5 (باب دخوله الشعب و ما جري بعده الي الهجرة و عرض نفسه علي القبائل و...).

2- همان، ص 6.

3- همان، ص 18.

4- مراسم حج قبل از اسلام و از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام در میان عرب ها مرسوم بوده است. مشرکان قبل از اسلام نیز حج به

جا مي آوردند و خانه خدا را طواف مي کردند، اما در حين طواف مرتكب اعمال زشتي مي شدند. (شيرازي).

در روایات آمده است: روز قیامت بسیاری از اعمالی که انسان در دنیا انجام داده، در نامه اعمال خویش مشاهده نمی‌کند؛ مثلاً می‌بیند خمسی که پرداخته یا نماز و روزه‌ای که به جا آورده در نامه اعمالش ثبت نشده، و این مطلب را زمانی در می‌یابد که بیشترین احتیاج را به این اعمال دارد. تصور کنید شخصی تصمیم بگیرد در مسافرت فقط پول با خود ببرد؛ چرا که غذا و دیگر لوازم سفر را می‌شود با پول تهیه کرد، اما وقتی به مقصد می‌رسد متوجه می‌شود پول هایش را نیاورده یا گم کرده است؛ از سوی دیگر نه کسی را می‌شناسد و نه جایی را بلد است. چنین مسافری چه حالی پیدا می‌کند؟ چه خوب است انسان کمی به عقب برگردد و اعمال و واجبات خود را از نو یاد بگیرد. اگر مقلد است رساله عملیه را ببیند و اگر مجتهد است ادله را بازبینی نماید. مرحوم شیخ عبدالرحیم قمی می‌فرمودند: نکند علم عالم، علم سینه به سینه [یعنی بدون پژوهش و بازبینی ادله] باشد.

اگر دقت و تأمل به خرج دهیم چه بسا معلوم شود که اشتباهات زیادی در آموخته‌هایمان وجود دارد. بارها در قرآن کریم آمده است: «أفلا يتدبرون (1)؛ آیا اندیشه نمی‌کنند؟» برای مثال بسیاری از ما گمان می‌کنیم که در برابر خطاهای خانواده و بستگانمان وظیفه‌ای جز امر به معروف، آن هم به صورت زبانی، نداریم؛ حال آن که خدای متعال می‌فرماید: «قوا أنفسكم وأهليكم نارا وقودها الناس والحجارة (2)؛ خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگها است حفظ کنید». در جاهای گوناگون قرآن آمده است که باید امر به معروف کرد، اما آیا صرف امر به معروف و نهی از منکر کافی است. قرآن درباره کسانی که تحت تکفل انسان هستند، نگفته امر به معروف و نهی از منکر کنید، بلکه فرموده: «قوا»؛ کاری کنید که اینها خوب شوند. قسمتی از این هدف با امر به معروف و نهی از منکر به دست می‌آید، اما قسمت دیگر با عمل کردن تأمین می‌شود. باید خود انسان عمل کند و با عمل الگویی کوچک ترها باشد. اگر خود انسان دروغ نگوید اهل خانه نیز راستگویی را از او یاد می‌گیرند. شکی نیست که خداوند در حد قدرت انسان از او توقع دارد تا خود را از آتش جهنم دور سازد، اما از آن طرف قدرت کوشش کردن را نیز به انسان عطا کرده است.

مؤمن باید پشت کار را از کاسب‌ها یاد بگیرد. اگر صبح، اول وقت از يك کاسب بپرسند: آیا می‌دانی که امروز ضرر می‌کنی یا سود می‌بری؟ می‌گوید: نه نمی‌دانم. ممکن است ضرر کنم. اگر بپرسند: حال که احتمال ضرر هست چرا به دنبال کسب می‌روی؟ می‌گوید: چاره‌ای جز این نیست، يك روز ضرر می‌کنم و روز دیگر سود می‌کنم. بارها کسانی به خود من مراجعه کرده و گفته‌اند: کاسب هستیم و مثلاً هشت سالی سود نبرده بودیم، اما امسال سود خوبی کرده ایم و می‌خواهیم خمس بدهیم. ممکن است شخصی با يك بار گفتن و ده بار گفتن اثری در فرزند خود نبیند، اما باید به امید این که روزی این گفتن‌ها به عمل تبدیل شود هم چنان ادامه دهد. در کتاب‌های حوزه تعبیر معروفی هست مبنی بر این که «ما من عام الا وقد خص؛ هیچ عامی نیست مگر آن که استثنایی داشته باشد». در کتاب معالم (3) آمده است که خود این عام نیز تخصیص خورده است؛ چرا که عام‌هایی وجود دارد که تخصیص نخورده‌اند؛ مثل: «ان الله علي كل شيء قدير (4)؛ و خدا بر همه چیز توانا است». این عامی است که تخصیص نخورده و قدرت الهی مافوق همه چیز است. خداوند بر همه موجودات قدرت دارد و چیزی نیست که از دایره قدرت او بیرون باشد. در این فقره از رساله حضرت می‌فرمایند: هیچ کس راهی به جز عبادت و طاعت ندارد، و بعد در ادامه برای تأکید بیشتر، موجودات و الا مرتبه‌ای همچون نبی و ولی را نیز مشمول این حکم عام دانسته‌اند. این فرمایش امام نیز از آن دسته عموماًتی است که تخصیص نخورده است.



2- تحریم، آیه 6.

3- یکی از کتاب های درسی حوزه های علمیه که موضوع آن علم اصول است و طلاب علوم دینی به عنوان اولین کتاب درسی اصول، آن را می خوانند.

4- بقره، آیات 20 و 106؛ و نیز جاهای دیگر.

قرآن يك كلمه گفته است كه كاري كنيد كه جهنم نرويد، اما به جا آوردن اين كار، مستلزم انجام دادن هزاران كار ديگر است.

اطراف انسان پر از تله های شیطانی است؛ قلاب های آهنی و زنجیرهای محکمی که شیطان بر گردن آدمی می اندازد و او را به طرف جهنم هدایت می کند. در اطراف هر يك از انسان ها شیاطین بسیاری وجود دارد. در روایت آمده است که در قلب انسان 25 شیطان، و در کنار آنها نیز 25 فرشته وجود دارد. این شیاطین بسیار سریع تر از انسان عمل می کنند. خدای حکیم به انسان نیروی بیشتری عطا فرموده تا توان مقابله با آنها را داشته باشد. آنها خواب و خوراک ندارند و بابت این کارها وقتی صرف نمی کنند، اما انسان ها گرفتاری های متعددی دارند. شیاطین در کار خود تخصص دارند ولی انسان در مبارزه با شیطان و شناخت نیرنگ ها محتاج آموزش و یادآوری است. انسان ها چه بسا در طی روز با صدها نفر سر و کار داشته باشند، اما شیاطین فقط با يك نفر کار دارند. خلاصی از دست شیطان با این اوصاف کار بسیار مشکل و طاقت فرسایی است.

در قرآن کریم بارها و بارها آمده است: «أكثرهم لا يعقلون (1)؛ بیشتر آنان نمی اندیشند»، «أكثرهم لا يعلمون (2)؛ بیشتر آنان نمی دانند». شیطان وسواس الخناس است، گاهی مطلبي را در دل انسان می اندازد تا برای او شك و شبهه ایجاد کند.

من با چشم خودم کسی را دیدم که لب حوض نشسته بود و بیش از هفتاد بار دستش را داخل آب می برد و بیرون می آورد. بنده خدا می خواست دست خود را بشوید، ولی دچار وسواس بود. این شخص فکر می کرد چنین کاری دقت در اعمال است، اما در واقع شیطان او را هدایت می کند و این همان زنجیر جهنمی است که بر گردن انسان ها می اندازد.

قرآن کریم درباره چنین افرادی که می پندارند عبادت می کنند اما در واقع شیطان بر آنها سوار شده است، می فرماید: «و هم يحسبون أنهم يحسنون صنعا (3)؛ و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند». همچنین آنان را «الأخسرین أعمالا (4)؛ زیانکارترین مردم» خوانده است. افعّل التفضیل یا با «من» یا با «عن» و یا با الف و لام می آید و اگر با الف و لام بیاید عمومیت و شمول بیشتری دارد. در این آیه «اخرین» با الف و لام آمده است. «اخرین» در بین همین انسان ها و امثال من و شما هستند. کسی بودند که بیست و سه سال پای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشستند و بیست و سه سال پشت سر آن حضرت نماز خواندند، اما سرانجام از خاسرین شدند. شمر در جنگ صفین و جنگ جمل زیر پرچم امیر مؤمنان علیه السلام می جنگید، اما عاقبتش چه شد؟ .

ص: 1075

1- مائده، آیه 103.

2- انعام، آیه 37.

3- کهف، آیه 104.

4- همان، آیه 103.

صبروا النفس علي البلاء في الدنيا فان تتابع البلاء فيها و الشدة في طاعة الله و ولايته و ولاية من امر بولايته خير عاقبة عندالله في الاخرة من ملك الدنيا و ان طال تتابع نعيمها و زهرتها و غصارة عيشها (1)؛ خود را در دنیا بر بلا شکبیا سازید؛ زیرا پی در پی رسیدن بلا و سختی در راه اطاعت خدا و ولایت او و ولایت کسانی که خدا به ولایت آنان فرمان داده، سرانجام آن در آخرت نزد خدا بهتر از دارایی و پادشاهی دنیا است، هر چند نعمت و خرمی و جلوه و کام آن به درازا کشد.

نفس به خودی خود، چیزی به نام صبر نمی شناسد و آتشی شعله ور و زبانه کش است که هیچ چیز جز عقل جلو دار خواسته هایش نیست. عقل قدرت مهار کردن این اسب سرکش را دارد و طوق صبر بر گردن آن می اندازد. آری، نفس تاکنون میلیونها انسان را جهنمی کرده و به راستی که «ان النفس لأمارة بالسوء (2)؛ قطعاً نفس بسیار به بدی امر می کند». اماره، صیغه مبالغه و لام آن، لام قسم است. ان نیز مفید تأکید است. نفس از همه ی اعضای بدن قوی تر است و تنها عقل است که قدرت مقابله با آن را دارد. البته به شرط آن که انسان ها از نیروی عقل استفاده کرده؛ مهار امور را به دست او دهند. در غیر این صورت سرنوشتی به جز تباهی و هلاک در انتظار انسان نخواهد بود. امام صادق علیه السلام در این فقره از رساله می فرمایند: «صبروا النفس» یعنی از نیروی عقل که خدای مهربان به شما عطا کرده استفاده کنید و نفس خود را به صبر وادارید.

ص: 1076

---

1- متن نامه امام صادق(ع).

2- یوسف، آیه 53.

دانايي علایمي دارد که در رفتار و گفتار انسان نمایان است. آدم دانا هر چه مي کند، و هر چه مي گوید، از روي عقل و بینش است. متین مي گوید و گفته ي او از نزاکت خارج نیست و ایمان محکمي نیز دارد. پس مي توان فهمید یا لااقل حدس زد که صاحب این گونه کردار و سخن، آدم دانايي است.

ناداني نیز نشانه هايي دارد که از روي آنها مي توان به وجود آن پي برد؛ آدم نادان بصیرت ندارد، کار و گفتارش نسنجیده است. و ایماني هم در کار او نیست. الجهل في ثلاث: الکبر، و شدة المرآء، و الجهل با لله. (1).

بي خردي در سه چیز است: تکبرورزي، ستیزه جويي و خدانشناسي.

ص: 1077

کسی که به مکه مشرف شد و اعمال حج را طبق دستور انجام داد، آن اعمال او را دگرگون می کند و وضع روحی او را تغییر می دهد. تیرگیهای باطنی را از قلب او می زداید و روشنایی خاصی در دلش پدید می آورد. نورانیتی به او می دهد که تا آن موقع دارا نبوده است، آن هم نوری با ارزش و گرانبها، نوری خدایی و قابل نگهداری. کسی که موفق شد و آن نور را به دست آورد، باید قدر آن را بداند و عزیز و محترمش بشمارد، تا در تاریکیهای مراحل آینده ی خویش و جهان آخرت، آن مشعل فروزان معنوی را فراراه خویش داشته باشد.

الحاج لا يزال عليه نور الحج ما لم يلم بذنوب. (1).

حاجی تا زمانی که گناه نکرده، همیشه نور حج با او هست.

ص: 1078

کسی که ایمان محکمی داشته باشد و واقعا به وظایف دینی خود از جمله نماز عمل کند - یعنی روزی پنج نوبت با خداوند ارتباط داشته و در برقراری این ارتباط، دقیق و مواظب باشد - و از طرف دیگر با سخاوت طبع و برابری با دوستان، اثبات کند که طمعی به مال دنیا ندارد. چنین کسی جز نیکی از او انتظار نمی رود. اما کسی که این صفات را دارا نباشد، شایسته معاشرت نیست و باید از او دوری جست.

خصلتان من کانتا فیه، و الا فاعزب ثم اعزب ثم اعزب، قیل و ما هما؟ قال: الصلوة فی مواقیتها و المحافظة علیها و المواساة. (1).

دو صفت است که اگر در کسی بود (به او نزدیک شو)، و گرنه دور شو، دور شو، دور شو. گفته شد: آن دو صفت کدام است؟ فرمود: به جا آوردن نماز در اوقات خود و مسامحه نکردن در آن. و کمک کردن و برابری نمودن با دیگران.

ص: 1079

## نشر مذاهب اربعه در جهان اسلام

مذهب جعفري در عراق - لبنان - ايران - پاكستان - هندوستان

مذهب مالكي در مغرب اقصي و الجزائر و تونس و طرابلس.

مذهب شافعي در مصر اكثريت دارد.

مذهب حنفي در شام - و در فلسطين: هر چهار مذهب معمول است.

در عراق: حنفي - شافعي - جعفري - كمي حنبلي و مالكي.

در تركيه: حنفي - در اكراد: شافعي - در افغان: حنبلي و حنفي - شافعي - در هند: حنفي و شافعي - در چين: شافعي - در امريكا: مذاهب اربعه و امامي بيستر است.

در حجاز: شافعي - حنبلي و كمي حنفي و مالكي - در يمن و عدن و عمان و حضر موت:

شافعي - در قطر و بحرين و احسا و كويت: شافعي و مالكي و جعفري.

## نظر اسلام درباره علم ستاره شناسي

زنديق گفت: نظر شما درباره ي علم ستاره شناسي چيست؟

حضرت فرمودند: آن علم و دانشي است كه فوائدهش كم و زيانهايش بسيار، زيرا نمي توان به وسيله ي آن مقدرات را دفع نمود، و يا از خطري در امان بود.

اگر منجم از بلا و واقعه اي خبر دهد نمي تواند از مقدر الهي خود را نجات دهد، و چنانچه به خيري خبر دهد نمي تواند در حصول و تحقق آن تعجيلي كند، و اگر مصيبي بر او وارد شود نمي تواند به وسيله ي اين علم آن را از خود دفع كند.

منجم با علم خدا به وسيله ي ادعاهاش مخالفت مي كند، چون ادعا مي كند كه مي تواند قضاي الهي را در مورد بندگان تغيير دهد، و آن را دفع كند. (1).

ص: 1080

## نظر امام درباره قرآن چیست؟

علي بن سالم از پدرش نقل نمود که از امام صادق - عليه السلام - سؤال نمودم:

اي فرزند رسول الله - صلي الله عليه وآله وسلم -؛ نظر شما درباره ي قرآن چیست؟

حضرت فرمود: آن کلام خدا است، و قول خداست، و کتاب خدا است، و وحی خدا، و تنزیل او است، و آن کتاب عزیز و منیعی است که باطل از هیچ سویی به آن راه ندارد، تنزیلی است از ناحیه خداوند حکیم و ستوده. (1).

ص: 1081

---

1- أمالي الصدوق: ص 326، بحار الأنوار: ج 89 ص 117 ح 3.



## ناسخ و منسوخ محکم و متشابه چیست؟

مسعدة بن صدقه گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به معنی ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه سؤال نمودم.

حضرت فرمود: ناسخ آن چیزی است که ثابت و برای عمل است.

و منسوخ آن چیزی است که به آن عمل می شده. سپس چیزی آمد که او را از بین برده و نسخ کرده است.

و متشابه چیزی است که جاهل به آن مشتبه باشد. (1).

ابو محمد همدانی از مردی نقل می کند که از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم از معنی ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه.

حضرت فرمود: ناسخ یعنی ثابت، و منسوخ آن است که گذشت، و محکم آن است که به آن عمل می شود، و متشابه آن است که بعضی شبیه دیگری باشد. (2).

ص: 1082

---

1- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 11، بحار الأنوار: ج 89 ص 383 ح 22.

2- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 10، بحار الأنوار: ج 89 ص 383 ح 19.

قاسم بن معاویه گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: اینان (یعنی عامه) حدیثی را روایت می کنند در معراجشان، که هنگامی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به معراج برده شد، روی عرش دید نوشته شده است: لا اله الا الله، محمد رسول الله، ابوبکر الصدیق.

حضرت فرمود: سبحان الله همه چیز را تغییر دادند حتی این!!

عرض کردم: بله.

حضرت فرمود: هنگامی که خداوند عزوجل عرش را آفرید روی ستونهای آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین.

و هنگامی که خدای عزوجل آب را آفرید در محل جریان آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین.

و هنگامی که خدای عزوجل کرسی را آفرید روی پایه های آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین.

و هنگامی که خدای عزوجل لوح را آفرید در آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین.

و هنگامی که خدای عزوجل اسرافیل را آفرید روی پیشانی او نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین.

و هنگامی که خدای عزوجل جبرئیل را آفرید روی بال او نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین.

و هنگامی که خدای عزوجل آسمانها را آفرید روی دامنه های آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین.

و هنگامی که خدای عزوجل زمینها را آفرید روی طبقات آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین.

و هنگامی که خدای عزوجل کوهها را آفرید روی قله های آنها نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین.

و هنگامی که خدای عزوجل آفتاب را آفرید روی آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین.

و هنگامی که خدای عزوجل ماه را آفرید روی آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین.

پس هرگاه کسی از شما گفت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، حتما بگوید: علی امیرالمؤمنین ولی الله. (1).

ص: 1083

ابوبصیر گوید: نزد امام صادق - علیه السلام - بودم هنگامی که مفضل بن عمر بر او وارد شد و گفت: ای فرزند رسول خدا، يك مسئله دارم.

حضرت فرمود: پرس ای مفضل؛

مفضل گفت: نهایت علم امام چقدر است؟

حضرت فرمود: سؤال سنگینی کردی، و از امری بس مهم پرسیدی. آسمان دنیا در مقایسه با آسمان دوم نیست مگر حلقه ی زرهی که روی زمین در صحرائی افتاده است، و همچنین هر آسمانی در مقایسه با آسمان دیگر، و همچنین آسمان هفتم در مقایسه با ظلمت، و ظلمت نیست در مقایسه با نور، و همچنین همه ی آنها در مقایسه با فضا و نه زمینها هر طبقه نسبت به یکدیگر، و همه و همه در مقایسه با علم و دانش امام نیست مگر مانند مدی (ده سیر) از خردل است که آن را بسیار سائیده باشی، سپس با آب مخلوط کرده و به هم زده باشی تا جایی که کف کند، سپس انگشتی در آن کف زده باشی، (یعنی همه این عوالم در مقایسه با علم امام به مقدار کفی است که سر انگشت تو است).

و همچنین علم و دانش امام در مقایسه با علم و دانش خدای متعال نیست مگر مانند مدی از خردلی که او را بسیار سائیده باشی سپس آن را با آب مخلوط ساخته و زده باشی تا جایی که کف شود، و با سر سوزن ذره ای از آن گرفته باشی.

سپس حضرت فرمود: همین مقدار بیان برای تو کافیست تا به وسیله آن و با نظر در احوال و اخبار امامان پاسخ خود را دریابی. (1).

ص: 1084

## نرول «و آنها که پیوندهایی...» درباره کیست؟

1- عمر بن زید گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی آیه ی: (و الذین یصلون ما أمر الله به أن یوصل) (1) «آنها که پیوندهایی را که خداوند دستور به برقراری آن داده، برقرار می دارند»، سؤال کردم.

حضرت فرمود: درباره ی خاندان آل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - نازل فرمود، و ممکن است درباره ی خویشاوندان نیز باشد.

سپس فرمود: از آن کسانی نباشید که در تفسیر آیه می گویند: مراد همین یکی است.

مرحوم علامه مجلسی در ذیل این حدیث می نویسد:

«قد» گاهی برای تحقیق و تاکید، گاهی برای تقلیل است مجازاً، و تعبیر امام در این حدیث با لفظ «قد» کنایه از این است که اصل در آیه ی مزبور همان اولی است.

و جمله ی امام - علیه السلام - که می فرماید: مباش از آنها... تا آخر، معنایش این است: هرگاه آیه ای در مورد خاصی نازل شد شما حکم آن را مخصوص به همان مورد نکنید، بلکه به نظائر و اشباه آن معنی تعمیم دهید.

یا معنایش این است که: هرگاه معنایی برای آیه ای ذکر نمودیم سپس معنای دیگر ذکر نمودیم تو آن را انکار نکن، زیرا آیات هم ظاهر و هم باطن دارد، و ما در هر مقامی معنایی را متذکر می شویم که مناسبت داشته باشد، و همه ی آنها حق است، و با هم منافات ندارد.

و بدین طریق ممکن است بین اخباری که در ظاهر از جهت معنی با هم اختلاف در معنی دارند و آن اخباری که در تفسیر آیات و تأویل آنها آمده است؛ جمع کنیم. (2).

2- عمر بن مریم گوید: به امام صادق - علیه السلام - درباره ی معنی فرمایش خدا:

(و الذین یصلون ما أمر الله به أن یوصل) (3) «و آنها که پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده، برقرار می دارند»، سؤال نمودم.

حضرت فرمود: از مصادیق آن صله رحم است، و عالی ترین تأویل آن این است رابطه ات را با ما حفظ کنی. (4).

ص: 1085

1- سوره ی رعد آیه ی 21.

2- الکافی: ج 2 ص 156؛ بحار الأنوار: ج 71 ص 130 ح 95.

3- سوره ی رعد آیه ی 21.

4- تفسیر العیاشی: ج 2 ص 208، بحار الأنوار: ج 23 ص 268 ح 14.

## نماز بر خرمن گندم جایز است؟

از امام صادق - علیه السلام - سؤال شد: آیا نماز بر خرمن جایز است؟ حضرت از آن نهی فرمود.

از حضرت سؤال شد: اگر پهن شوند و مانند سطح بشود چطور؟

حضرت فرمود: نباید بر چیزی از طعام نماز خواند همانا آن روزی خدا برای بندگانش و نعمت او بر آنها است، پس آن را احترام کنید و حرمت آن را داشته باشید و پا روی آن نگذارید، و آن را تحقیر نکنید.

همانا مردمی بودند، پیش از شما که خداوند در زندگی آنها توسعه داده بود و محصولات آنها را زیاد قرار داده بود، و آنها از نان شکلی مانند سنگ، قرار دادند، و به وسیله ی آن محل غائط خود را پاک و تمیز می کردند.

خداوند آنان را به بلا گرفت و گرفتار قحطی و گرسنگی و بی محصولی کرد، آنان از روی ناچاری همان نانهای آلوده را پیدا می کردند و می خوردند.

و این آیه درباره ی آنها نازل شد: (و ضرب الله مثلا قرية كانت آمنة مطمئنة يأتها رزقها رغدا من كل مكان فكفرت بأنعم الله فأذاقها الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون) (1) «خداوند (برای آنان که کفران نعمت می کنند) مثلی زده است: منطقه ی آبادی که امن و آمان و آرام و مطمئن بود، و همواره روزیش از هر جا و مکانی می رسید، اما به نعمت های خدا ناسپاسی کردند و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می دادند لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید». (2).

ص: 1086

1- سوره ی نحل آیه ی 112.

2- دعائم الاسلام: ج 1 ص 179، بحار الأنوار: ج 81 ص 98 ح 16.

## نماز شارب الخمر قبول مي شود؟

1- ابي الصحاري گوید: از امام صادق - عليه السلام - راجع به شارب الخمر سؤال کردم.

حضرت فرمود: تا وقتی که از شراب چيزي در رگهاي او است هيچ نمازي از او قبول نمي شود. (1).

2- علي بن زيد گوید: خدمت امام صادق - عليه السلام - بودم که مردی از حضرتش سؤال کرد: آیا نماز شارب الخمر قبول مي شود؟

حضرت فرمود: نماز شارب الخمر چهل روز قبول نمي شود مگر اينکه توبه کند.

آن مرد گفت: اگر همان روز يا همان ساعت بميرد چطور؟

حضرت فرمود: توبه و نمازش قبول مي شود اگر در حال شعور توبه کرد، اما اگر در حال مستي و بي شعوري توبه کرد هرگز توبه او قبول نمي شود. (2).

3- عمار گوید: از امام صادق - عليه السلام - درباره ي حال شخصي که به وسيله ي شراب خوردن مست بشود پرسیده شد.

حضرت فرمود: خدا نماز او را چهل روز قبول نخواهد کرد و در اين چهل روز توبه او قبول نمي شود، و چنانچه در اثناي اين مدت بميرد در آتش وارد مي شود. (3).

ص: 1087

---

1- ثواب الاعمال: ص 218، بحار الأنوار: ج 76 ص 139 ح 44.

2- بحار الأنوار: ج 81 ص 317 ح 2.

3- ثواب الاعمال: ص 219، بحار الأنوار: ج 76 ص 140 ح 49.

## نماز را به صورت زیبا خواندن ریا است؟

عبید گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: اگر شخصی که نماز می خواند و نماز را قشنگ و زیبا بخواند به هدف اینکه کسی که او را می بیند به او تمایل کند، (آیا این عمل ریا محسوب می شود)؟

حضرت فرمود: این از ریا محسوب نیست. (1).

ص: 1088

---

1- بحار الأنوار: ج 69 ص 301 ح 39.

## نشستن در خانه و بسنده به عبادت کافي است؟

عمر بن یزید گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: مردی است که می گوید: من در خانه می نشینم، و نماز می گزارم، و روزه می گیرم، و پروردگارم را عبادت می کنم، و اما روزی من پس خودش نزد من می آید (و نیاز به تلاش و کسب نیست) آیا این منطق درست است؟

حضرت فرمود: این یکی از سه نفری است که دعایش مستجاب نمی شود.

عرض کردم: دو نفر دیگر کدامند؟

حضرت فرمود: مردی است که همسر بدی دارد، و مرتباً دعا می کند که خدا او را از دست آن زن خلاص کند، و راحت نماید.

به چنین شخصی گفته می شود: امر این زن دست خودت می باشد طلاقش بده.

و مردی که حقی به گردن انسان دیگری دارد، و بر او شاهد نگرفته، و مرتب دعا می کند که خدایا! حق (پول) مرا به من برگردان.

به چنین شخصی گفته می شود: ما به تو دستور دادیم که شاهد و وثیقه بگیری و تو چنین نکردی. (1).

ص: 1089



زنديق گويد: خبر ده مرا از چراغ هنگامي که خاموش مي شود نور آن کجا مي رود؟

حضرت [صادق - عليه السلام -] فرمود: مي رود و برنمي گردد.

زنديق گفت: پس نمي تواني انکار کني که انسان نيز چنين است، پس هرگاه مرد روح او از بدنش مفارقت مي کند، و مي رود و ديگر برنمي گردد، همان طوري که نور چراغ هرگاه خاموش شد اصلا برنمي گردد.

حضرت فرمود: در مقايسه اشتباه کردي، زيرا آتش از اجسام مخفي و ناپيداست، و اجسام با اعيان خود قائم مي باشند مانند آهن و سنگ، پس هرگاه يکي از آنها به همدیگر برخورد کند آتشي از آنها منبث و ظاهر مي شود که نور چراغ را از آن مي گيرند و روشنايي مي دهند. پس آتش در اجسام ثابت و باقي است، و روشنايي رفتني است.

و اما روح پس جسم رقيقي است که در پوشش و قالبی غليظ قرار دارد، و مشابه چراغي که گفتي نيست.

خداوند در رحم (زنان) از آب صافي جنيني مي آفريند و در آن انواع گوناگوني از عروق و اعصاب و دندانها و مو و استخوان و غيره تعبیه مي کند، و او آن را پس از مرگ زنده مي کند، و پس از فنا اعاده مي نمايد. (1).

ص: 1090

از دیدگاه امام صادق علیه السلام نماز با شکوه ترین عبادت بعد از توحید و شناخت خدای سبحان می باشد. اندیشه امام صادق علیه السلام در مورد نماز این گونه شفاف است که نماز را برترین وسیله تقرب به خدای سبحان عنوان می نماید، ما تقرب العبد الي الله بعد المعرفة افضل من الصلوة، (1) «بعد از شناخت خدا هیچ وسیله برای تقرب به خدا برتر از نماز نیست.» نماز را برترین و زیباترین عمل انسان در قیامت معرفی می نماید، ان افضل الاعمال يوم القيمة الصلوة، «برترین اعمال انسان در قیامت نماز است».

نماز با شکوه ترین کرنش انسان در برابر معبود است و محبوب ترین رفتار انسان در پیشگاه خداست، احب الاعمال الي الله عز و جل الصلوة. (2) امام صادق علیه السلام: اقرب ما يكون العبد الي الله عز و جل و هو ساجد (3)، «نزدیکترین حالت انسان در قرب الهی سجده است».

نماز آخرین وصیت پیامبران است، و هي آخر الوصايا انبياء. (4) و همچنین آخرین وصیت امام صادق علیه السلام است. ابو بصیر از زبان حمیده همسر امام صادق علیه السلام می گوید: هنگام رحلت فرمود تمام خویشان مرا خبر کنید و آنگاه که همه آمدند خطاب به آنان فرمود: ان شفاعتنا لا تنال مستخفا بالصلوة. (5).

«شفاعت ما (اهل بیت) نصیب آنان که نماز را سبک شمارند نمی شود».

ص: 1091

---

1- مجموعه ورام، ج 2، ص 86؛ اعلام الهدایة، ج 8، ص 31.

2- فروع کافی، ج 3، ص 264.

3- الفقیه، ج 1، ص 134، باب فضل الصلوة.

4- الفقیه، ج 1، ص 136.

5- وسائل، ج 3، ص 17.

نماز اولین واجب از فروع دینی است که در دین اسلام مقرر شده است. از آغازین روزهای تشریح آن هم به صورت جماعت برگزار شده است. اولین نماز جماعت با شرکت دو نفر (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام) و یا سه نفر (به امامت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و با شرکت امیر المؤمنین علیه السلام و خدیجه کبری (سلام الله علیها) تشکیل شده است. (1).

ثواب نماز جماعت به آن مقدار است که بنا بر روایتی اگر تعداد نماز گزاران از ده نفر بگذرد، جن و انس و فرشتگان توان نگاشتن ثواب یک رکعت آن را نخواهند داشت. (2).

نماز جماعت از آن مقدار اهتمام برخوردار است که نماز جماعت با تأخیر، از فردای اول وقت افضل می باشد. از امام صادق علیه السلام پرسیده شد، نماز اول وقت یا با تأخیر با جماعت کدامیک افضل است؛ فرمود: امام جماعت نماز را با تأخیر انجام می دهد. امام کاظم علیه السلام نیز فرمود: یصلونها جماعة افضل، (3) «با جماعت بخوانند (با تأخیر) افضل است».

امام صادق علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند: شخصی نابینا به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد من در برخی اوقات صدای اذان را می شنوم، لیکن کسی نیست که مرا کمک کند تا به مسجد بیایم. حضرت فرمودند: از منزل خویش تا مسجد ریسمانی را وصل کن تا به کمک آن به مسجد بیایی، شد من منزلک الی المسجد حبلا و احضر الجماعة. (4).

حتی امام صادق علیه السلام در مورد شرکت در نماز جماعت اهل سنت فرمود: کسی که با آنان نماز بخواند، همانند این است که در صف اول نماز جماعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شرکت نموده باشد، کان کمن صلی خلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الصف الاول. (5) اینک بر پیروان امام صادق علیه السلام است که رهنمودهای حضرت را در برپایی نماز جماعت آویزه گوش خویش قرار دهند.

ص: 1092

1- اسد الغابة، ج 4، ص 101؛ وسائل، ج 4، ص 373.

2- روض الجنان، ج 2، ص 965؛ مستدرک الوسائل، باب 1 از ابواب صلوة الجماعة.

3- وسائل، ج 5، ص 388.

4- همان، ص 377؛ روض الجنان، ج 2، ص 963.

5- همان، ج 5، ص 281، محجة البیضاء، ج 1، ص 343.

من يثق الله يكفه ما أهمه من أمر دنياه و آخرته و يحفظ له ما غاب عنه، و قد عجز من لم يعد لكل بلاء صبيرا و لكل نعمة شكرا و لكل عسر يسرا. (1).

هر که به خدا اعتماد ورزد، خدا مهم دنيا و آخرتش را کفایت کند و هر چه از او غایب است برایش حفظ کند. درمانده و ناتوان است هر که برای هر بلا صبري، و برای هر نعمت شکري، و برای هر دشواري آسانی ندارد.

ص: 1093

---

1- تحف العقول ، ص 304.

أكثر من الدعاء، فان الله يحب من عباده الذين يدعون، وقد وعد عباده المؤمنين الاستجابة، والله مصير دعاء المؤمنين يوم القيمة لهم عملا يزيدهم به في الجنة. (1).

زیاد دعا کنید، زیرا خداوند بندگان دعا کننده ی خود را دوست دارد و به بندگان مؤمنش وعده ی اجابت داده است، و خداوند در روز قیامت دعای مؤمنان را از کردارشان محسوب دارد و در بهشت بر پاداش آنها بیفزاید.

ص: 1094

---

1- تحف العقول، ص 314.

ثلاث من كن فيه فهو منافق و ان صام و صلي: من اذا حدث كذب، و اذا وعد أخلف. و اذا اتتمن خان. (1).

سه چیز است در هر که باشد منافق است، اگر چه روزه بدارد و نماز بخواند: آنکه چون سخن گوید دروغ گوید، و چون وعده کند خلاف ورزد، و چون امینش دانند خیانت نماید.

ص: 1095

---

1- تحف العقول، ص 316.

ثلاث من كن فيه كان سيّدا: كظم الغيظ والعفو عن المسيء و الصلّة بالنفس و المال. (1).

سه چیز است که در هر که باشد آقا و سرور است: خشم فروخوردن، گذشت از بدکردار، و صلّه با جان و مال.

ص: 1096

---

1- تحف العقول، ص 317.

ثلاثة فيهن البلاغة: ألتقرب من معني البغية، و التبعد من حشو الكلام، و الدلالة بالقليل علي الكثير. (1).

سه چیز است که در آن بلاغت و شیوایی است: معني مقصود را رساندن، و از سخن بیهوده دوری جستن، و با لفظ کم، معني بسیار را رساندن.

ص: 1097

---

1- تحف العقول، ص 317.



النجاة في ثلاث: تمسك عليك لسانك، ويسعك بيتك و تندم علي خطيئتك. (1).

نجات در سه چیز است. زبانت را نگهداري، و در خانه ات بماني! و بر خطايت پشيمان شوي.

ص: 1098

---

1- تحف العقول، ص 317.

## نشانه هاي كرم و بزرگواري

ثلاثة تدل علي كرم المرء: حسن الخلق، و كظم الغيظ و غض الطرف. (1).

سه چيز است كه دليل بزرگواري شخص است: خوشخويي، فروبردن خشم، و فروهستن چشم.

ص: 1099

---

1- تحف العقول، ص 319.

## نتيجه ي تمايل به دنيا و اعراض از آن

الرغبة في الدنيا تورث الغم والحزن والزهد في الدنيا راحة القلب والبدن. (1).

رغبت و تمايل به دنيا ما يه ي غم و اندوه، و زهد و بي ميلي به دنيا سبب راحتي قلب و بدن است.

ص: 1100

---

1- تحف العقول، ص 358.

## نگه داري دين

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

از خدا پيروي كنيد و دين خود را با پارسايي نگاهداريد.

ص: 1101

## نحوه نوشتن وصیت نامه توسط حضرت جبرئیل

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمودند: هر کس در هنگام فوت خود وصیت نکند، این کار نقصی در نقل و مروت اوست. عرض کردند: ای رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) وصیت چگونه است.

حضرت فرمودند: چون کسی زمان مرگش فرارسد و مردم (خویشان و کسان او) پیرامونش جمع شدند، بگوید:

ای خدای آفریننده ی آسمان ها و زمین، دانای نمان و آشکار و بخشنده مهربان، من در این سرای دنیا در پیشگاه تو اعتراف می کنم که گواهی می دهم معبودی جز تو نیست، یگانه و بی نیازی، محمد (صلي الله عليه و آله و سلم) بنده و فرستاده ی توست و قیامت آمدنی است و شکی در آن نیست و تو خفتگان گورها را برمی انگیزی و حساب راست است و بهشت راست است و نعمت های بهشتی از خوردنی و نوشیدنی و زناشویی که خداوند به آنها وعده داده است راست است و دوزخ راست است و ایمان راست است و دین چنان است که تو وصف کرده ای و اسلام همان گونه است که تو تشریح فرموده ای و سخن همان است که تو گفته ای و قرآن چنان است که تو نازل کرده ای و تو همان معبود حقیقی و آشکار هستی.

من در این سرای دنیا در نزد تو اعتراف می کنم که تو را به عنوان پروردگار پذیرفته ام و اسلام را به عنوان دین و محمد (صلي الله عليه و آله و سلم) را به پیامبری و علی علیه السلام را به امامت، قرآن را به عنوان کتاب آسمانی خود و این که اهل بیت پیامبر تو (علیه و علیهم السلام) امامان من هستند. بار خدایا! در هنگام شدایدم تو تکیه گاه من هستی و به هنگام غم و اندوهم تو امید منی و به گاه گرفتاری هایی که به من هجوم می آورد، تو نیروی ذخیره منی و ولی نعمت من تو هستی و معبود من و معبود پدرانم تو هستی.

بر محمد و آل او علیهم السلام درود فرست و هرگز چشم بر هم زدنی مرا به خودم وامگذار و در تنهایی وحشتناک قبر تو مونس من باش و در آن روز که با تو دیدار می کنم از خودت به من عهد و زنهاری ده. و این پیمان میت است در روزی که وصیت می کند و وصیت حقیقی است بر ذمه هر مسلمانی.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: مؤید این وصیت، این سخن خدای تبارک و تعالی در سوره ی مریم است که می فرماید: (اختیار شفاعت ندارند مگر کسی که از جانب (خدای) رحمان پیمانی گرفته است) و این همان پیمان است.

حضرت رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) به علی علیه السلام فرمودند: این وصیت را بیاموز و آن را به خاندان و شیعیان نیز تعلیم ده. حضرت فرمودند: این را جبرئیل به من تعلیم داد. (1).

ص: 1102

شبی به دستور منصور (خلیفه ی عباسی) حضرت صادق علیه السلام را در نیمه های شب، با سر برهنه و بدون روپوش مناسب به حضور او آوردند. منصور با کمال جسارت و خشونت به آن حضرت علیه السلام گفت: ای جعفر! با این سن و سال، آیا شرم نمی کنی که خواهان ریاست هستی و می خواهی بین مسلمانان فتنه و آشوب به پا کنی؟! سپس شمشیر خود را از غلاف بیرون کشید و قصد جان امام علیه السلام را نمود. ناگاه جناب پیامبر اسلام رسول خدا علیه السلام در نظرش متمثل شد که خشمگین به او نگاه می کند؛ ترسید و شمشیرش را در غلاف نهاد. برای دومین بار نیز همین کار را تکرار کرد و باز رسول خدا صلی الله علیه و اله را با همان هیأت در برابر خود دید. این ماجرا تا سه بار اتفاق افتاد. سرانجام از ترس و به ناچاری از کشتن امام صادق علیه السلام منصرف گردید. (1).

ص: 1103

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

از (نشانه ي) توکل این است که از کسی جز خدا نترسی. (1).

ص: 1104

---

1- بحار: 71 / 158 / 75، میزان الحکمه: ج 14، ح 22528.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

چه مانعی دارد که یکی از شما به پدر و مادرش، زنده باشند یا مرده، نیکی کند. از طرف آنها نماز بخواند، از جانب آنها صدقه بدهد و از طرف آنها حج بگذارد و روزه بگیرد تا ثوابش هم به آنها برسد و هم به همان اندازه برای خودش ثواب منظور شود و خداوند عزوجل به واسطه ی نیکوکاری و صله ی او، خیر و برکت فراوان برایش بیفزاید. (1).

ص: 1105

---

1- کافی: 2 / 159 / 7، میزان الحکمه: ج 14، ح 22689.



## نگاه كينه توزانه به پدر و مادر

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

هر كه به پدر و مادر خود كه به او ستم کرده اند كينه توزانه نگاه کند، خداوند هیچ نمازي را از او نمي پذيرد. (1).

ص: 1106

---

1- بحار: 26 / 61 / 74، ميزان الحکمه: ج 14، ح 22721.

## نيكي نمودن مرد

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

نيكي مرد به فرزندش، نيكي اوست به پدر و مادرش. (1).

ص: 1107

---

1- بحار: 67 / 236 / 78، ميزان الحكمة: ج 14، ح 22739.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

از نشانه های یقین این است که با به خشم درآوردن خداوند، مردم را خشنود نسازید و از این که خداوند از فضل خود به شما عطا نکرده است، آنان را نکوهش و ملامت نکنید؛ زیرا نه حرص زدن آزمندی، روزی را به سوی او سوق می دهد و نه بی میلی شخصی بی میلی آن را از او باز می دارد. (1).

ص: 1108

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) نگاه هاي خود را ميان اصحابش تقسيم مي کرد و به اين و آن يکسان مي نگريست. (1).

ص: 1109

---

1- کافي: 8 / 268 / 393، همان، همان، 19933.

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

اي پسر جنذب! عيسي بن مريم عليه السلام به ياران خود گفت: از نگاه کردن بپرهيزيد؛ زیرا که آن بذر شهوت در دل مي کارد و اين خود براي به فتنه و گناه انداختن صاحب آن نگاه کافي است. خوشا به حال کسي که دیده اش را در دل خویش قرار داد و آن را در چشم خود قرار نداد. (1).

ص: 1110

---

1- تحف العقول: 305، میزان الحکمه: ج 13، ح 20249.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در پاسخ به سوال از آیه ی (بعلم خائنة الاعین) فرمودند: دیده ای که گاه انسان به چیزی طوری می نگرد که انگار به آن نگاه نمی کند! این است معنای نگاه های دزدانه. (1)

ص: 1111

---

1- معانی الاخبار: 147، میزان الحکمه: ج 13، ح 20276.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

نگاه کردن یکی از تیرهای زهرآلود ابلیس است. هر که به خاطر خدای عزوجل و نه به خاطر غیر او، چشم خود را فرویندد در پی آن ایمانی به او ارزانی می دارد که مزه اش را بچشد. (1)

ص: 1112

---

1- من لا یحضره الفقیه: 4 / 18 / 4969، همان، همان، 20284.

## نعمت ها مانند همسایه اند

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

حق همسایگی نعمت ها را نیکو به جا آورید و مواظب باشید که از شما به دیگری منتقل نشود. بدانید که اگر نعمت از جوار کسی رخت بر بندد کمتر پیش می آید که دوباره به سوی او باز گردد.

## نعمت های خداوند را بازگو کن

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره ی معنای آیه (و اما نعمت پروردگارت را بازگو کن) فرمودند:

معنای آن این است که نعمت خدا را یاد کن و آن را آشکار ساز و برای مردم بازگو نما. و در حدیث آمده است: (کسی که از مردم تشکر نکند از خدا تشکر نکرده است و کسی که از کم تشکر نکند از زیاد هم تشکر نمی کند و بازگو کردن نعمت خدا خود تشکر است و بازگو نکردن آن ناسپاسی است)

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

معنای این آیه این است که آنچه را خداوند به تو عطا فرموده و بر تری که به تو بخشیده و آنچه را به تو روزی کرده و احسانی که به تو نموده و حدیثی را که ارزانیت داشته است (برای مردم) بازگو کن. (1).

ص: 1113



حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

چهار چیز از نشانه های نفاق است: سختدلی، خشکیدگی چشم، مداومت بر گناه و آزمندی به دنیا. (1).

ص: 1114

---

1- الاختصاص: 228، میزان الحکمه: ج 13، ح 20573.

## نیت برتر از عمل است

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

نیت برتر از عمل است. بدانید که نیت همان عمل است. (1) سپس آیه ی (قل کل یعمل علی شاکلته) (بگو هر کس بر حسب ساختار (روانی و بدنی) خود عمل می کند.) (اسرا/84) را قرائت نمودند، (و حضرت فرمودند) یعنی بر پایه ی نیت خود. (2).

ص: 1115

- 
- 1- این جمله ی حضرت که: نیت همان عمل است، اشاره به اتحاد عنوان و معنوی آن دو دارد، تفسیر المیزان، ج 13، ص 212.
  - 2- وسایل الشیعه: 5 / 36 / 1، میزان الحکمه: ج 13، ح 20952.

## وای بر کسی که یاریش نکند

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: دعوت کننده به خوبی که خود اهل عمل نیست مانند تیراندازی است که کمان ندارد.

محمد بن علی بن الحسین صدوق در کتاب عیون از ابو عبدون در حدیثی از حضرت رضا از پدرش علیهما السلام نقل می کند که فرمود:

شنیدم، پدرم حضرت صادق علیه السلام می فرمود، خداوند عمویم: زید را رحمت کند، او مردم را به امام پسندیده از آل محمد دعوت می کرد و اگر پیروز می شد به آن چه می گفت، عمل می کرد (و خود به فکر دعوی امامت نبود) و درباره ی خروج با من مشورت کرد. گفتم: عمو! اگر می خواهی تو آن کشته ی دار کشیده ی در کناسه باشی راه خود را پیش بگیر؛ و چون زید رفت، پدرم فرمود:

وای بر آن کسی که فریاد مظلومی او را بشنود و یاریش نکند.

## وظیفه به هنگام ورود حدیثی پس از حدیث دیگر چیست

ابن خنیس گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: اگر حدیثی از امام سابق رسد، و حدیثی برخلافش از امام بعدی برسد به کدام یک عمل کنیم؟

فرمود: به یکی از آن دو عمل نما تا از امام زنده بیانی برسد، و چون از امام زنده بیانی رسید به آن عمل کنید.

سپس فرمود: به خدا ما شما را به راهی در آوریم که در وسعت باشد.

و در روایت دیگر است که: به حدیثی که جدیدتر است عمل کنید. (1).

ص: 1116

## ولادت حضرت فاطمه چگونه بود؟

مفضل بن عمر گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: ولایت حضرت فاطمه - سلام الله علیها - چگونه بود؟

حضرت فرمود: بله، هنگامی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - با خدیجه - سلام الله علیها - ازدواج نمود، زنان مکه از خدیجه فاصله گرفتند، و از آن پس نه بر او وارد می شدند، و نه به او سلام می کردند، و نه می گذاشتند زنی بر او وارد شود، لذا ایشان را وحشتی فراگرفت، و ناراحتی و نگرانی او به خاطر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بود.

و هنگامی که به فاطمه - سلام الله علیها - حامله شد از درون شکم مادر با او سخن می گفت، و او را دلداري می داد، و خدیجه - سلام الله علیها - این مطلب را از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - پنهان می کرد.

ولي يك روز هنگامی که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - بر خدیجه - سلام الله علیها - وارد شد شنید خدیجه - سلام الله علیها - با فاطمه - سلام الله علیها - سخن می گوید، به خدیجه فرمود: خدیجه؛ با چه کسی سخن می گویی؟

خدیجه گفت: بچه ای که در شکم می باشد با من سخن می گوید، و مرا دلداري می دهد.

حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: ای خدیجه؛ این جبرئیل است که مرا خبر می دهد، و مرا بشارت می دهد که او دختر است، و او دارای نسلی طاهر و پاک و با میمنت است، و خدای تبارک و تعالی نسل مرا از او قرار خواهد داد، و از نسل او امامانی قرار خواهد داد، و آنها را جانشینان خود در زمین پس از انقطاع و حی خود قرار خواهد داد.

خدیجه بر همین حالت بود تا اینکه ولادت فاطمه - سلام الله علیها - فرا رسید، خدیجه - سلام الله علیها - به سوی زنان قریش و بنی هاشم قاصدی فرستاد که بیاید تا قیام کنید به آنچه زنان به آن - به هنگام زایمان - قیام می کنند.

آنان پاسخ فرستادند: که شما ما را نافرمانی کردید، و کلام ما را قبول ننمودی، و با محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - یتیم ابوطالب ازدواج کردی در حالی که او فقیر و بی پول بود، پس ما نمی آئیم، و ما از برای تو هیچ کاری نخواهیم کرد.

حضرت خدیجه از این بابت غمگین شد، و لذا در این حال بود که چهار زن بر او وارد شدند که گندمگون و قد بلند بودند، مثل اینکه زنان و بانوان بنی هاشم بودند.

خدیجه از دیدن آنان ترسید و وحشت کرد، ولي یکی از آنان گفت: ای خدیجه؛ محزون مباش پروردگارت ما را به سوی تو فرستاد و ما خواهران تو هستیم، من ساره و این آسیه دختر مزاحم - که همراه تو در بهشت است -، و این مریم دختر عمران، و این کلثوم خواهر موسی بن عمران است، خداوند ما را به نزد تو فرستاد، تا آنچه زنان به هنگام زایمان برای زنان انجام می دهند، انجام دهیم.

سپس یکی از آنان در طرف راست خدیجه، و دیگری در طرف چپ، و سومی مقابل او، و چهارمی در پشت سر او نشستند، و فاطمه زهرا - سلام الله علیها - پاک و پاکیزه متولد شد.

و هنگامی که زهرا - سلام الله علیها - روی زمین قرار گرفت نوری از او درخشید که وارد خانه های مکه شد، و هیچ نقطه ای از شرق و غرب زمین نبود مگر اینکه آن نور در آنجا درخشید.

و بیست نفر از زنان بهشتی (حور العین) وارد شدند که به دست هر کدام از آنها طشتی و آفتابه ای بهشتی بود، و در آن آفتابه آبی از کوثر قرار داشت، و آن بانویی که مقابل خدیجه نشست به آفتابه را گرفت و فاطمه - سلام الله علیها - را با آب کوثر شستشو نمود، و دو عدد پارچه سفید که از شیر سفیدتر، و بوی عطرش از مشک و عنبر خوشبوتر بود بیرون آورد، در یکی از آنها فاطمه - سلام الله علیها - را پیچید و دیگری را مقنعه او قرار داد، سپس با او سخن گفت، حضرت به سخن درآمد و شهادتین را اجرا کرد و فرمود:

«أشهد أن لا اله الا الله و أن أبي رسول الله سيد الأنبياء و أن بعلي سيد الأوصياء و ولدي سادة الأسباط».

یعنی: شهادت می دهم که خدائی نیست جز الله، و پدرم رسول الله سرور پیامبران، و شوهرم علی سرور اوصیاء، و فرزندانم سروران اسباط و نواده هایم هستند.

سپس بر همه سلام داد، و هر کدام از آن زنان را با نام خود خواند، و آنان با او خندیدند و حور العین به همدیگر بشارت دادند، و اهل آسمان به همدیگر ولادت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - را بشارت دادند، و در آسمان نوری پدیدار گشت که فرشته ها پیش از آن نظیر آن را ندیده بودند.

و آن زنان گفتند: ای خدیجه؛ بگیر زهرا را پاك و پاکیزه و با میمنت و با برکت، خدا به او و فرزندانش برکت بدهد.

خدیجه با خوشحالی و شادی او را گرفت، و پستان خود را در دهان او نهاد، شیر فراوان سرازیر شد. و فاطمه - سلام الله علیها - در هر روز به اندازه يك ماه، و در هر ماه به اندازه يك سال کودکان دیگر رشد می کرد. (1).

ص: 1117

## واصله و موصوله کیانند؟

عمار ساباطي گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: مردم روایت می کنند که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - واصله و موصوله را لعن نموده است (آیا این درست است)؟

حضرت فرمود: بله درست است.

عرض کردم: آیا زنی که شانه می زند زنان را (به جهت زیبایی)، و موی اضافی به گیسوان آنها وصل می کند (کار بدی انجام می دهد)؟

حضرت فرمود: نه، این کار اشکالی ندارد.

عرض کردم: پس واصله (وصل کننده) و موصوله (وصل شونده) چیست؟

حضرت فرمود: مراد زن زناکار، و زنی است که برای رسیدن دو حرام به هم پا درمیانی (وقوادی) می کند. (1).

ص: 1118

---

1- بحار الأنوار: ج 73 ص 105 ح 1.

## وادار کردن حیوانات به جنگ باهم

ابوالعباس می گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی وادار ساختن حیوانات به جنگ با هم سؤال نمودم.

حضرت فرمود: همه ی انواع این کار مکروه (و ناپسند) است مگر سگها. (1).

مسمع کردین گوید: از امام صادق - علیه السلام - درباره ی وادار ساختن حیوانات به جنگ با همدیگر شنیدم که حضرت فرمود:

تمام انواع این کار را کراهت دارم (و نمی پسندم) مگر بین سگها.

توضیح: شاید تجویز این کار در مورد سگها به این علت است که این شیوه می تواند این حیوان را در دفع متجاوز ورزیده تر کند. (2).

ص: 1119

---

1- المحاسن: 628، بحار الأنوار: ج 61 ص 226 ح 16.

2- بحار الأنوار: ج 61 ص 226 ح 15.

1- حفص بن غياث گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال کردم: شخص با ورع کیست؟

فرمود: کسی است که از محرمات الهی اجتناب کند. (1).

2- فضیل بن عیاض گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: شخص با ورع کیست؟ حضرت فرمود: (فقط دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین) (2) «کسی که از محرمات الهی دوری کند». (3).

و اگر از شبهات اجتناب نکند در حرام می افتد، بدون اینکه متوجه شود و اگر منکر را ببیند و آن را انکار نکند در حالی که توانایی بر تغییر آن دارد پس او در حقیقت دوست داشته که خدا معصیت شود، و هر کس دوست داشته باشد که خدا معصیت شود با دشمنی با خدا اعلام جنگ کرده است.

و هر کس دوست داشته باشد که ظالمان و ستمگران بمانند (و سلطه ی آنان ادامه پیدا کند) در حقیقت دوست داشته است که خدا معصیت شود؛ در حالی که خداوند متعال خود را بر هلاک کردن ستمگران ستایش و مدح کرده است. «و (به این ترتیب) دنباله ی (زندگی) جمعیتی که ستم کرده بودند، قطع شد، و ستایش مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است».

ص: 1120

---

1- الکافی: ج 2 ص 77، بحار الأنوار: ج 67 ص 299 ح 8.

2- سوره ی أنعام آیه ی 44.

3- معانی الاخبار: ص 252، بحار الأنوار: ج 67 ص 304 ح 15.



## وصیت لقمان به فرزندش چه بوده است؟

حارث بن مغیره - یا پدرش - به امام صادق - علیه السلام - عرض کرد: وصیت لقمان به پسرش چه بود؟

فرمود: در آن وصیت مطالب شگفتی بود، و شگفت تر از همه این بود که به پسرش گفت: از خدای عزوجل چنان بترس که اگر اعمال خوب جن و انس را بیاوری تو را عذاب کند، و به خدا چنان امیدوار باش که اگر گناه جن و انس را بیاوری به تو رحم کند. (1).

ص: 1121

---

1- اصول کافی: ج 3 ص 109 ح 1.

خدای سبحان دستورات دینی را راهی برای نورانیت و پاکی انسان قرار داده است. هدف هر دستوری از خدا که به عنوان عبادت بر انسان متوجه شده است؛ پاکی و نورانیت انسان است.

خدای سبحان هنگامی که سخن از وضو و غسل و حتی تیمم دارد، هدف آنها را پاکی انسان عنوان می نماید. وضو و غسل گرچه شستشوی بدن که پاکی ظاهری است را در بردارند، لیکن هدف اصلی پاکی روح است که وضو و غسل روح انسان را پاک می گردانند. به همین خاطر در مورد تیمم هم که در ظاهر شستشو بدن نیست، بلکه به عکس خاک مال نمودن بدن است، سخن از پاکی دارد. در پایان دستور وضو و غسل و تیمم می فرماید: **یرید لیطهرکم، (1)** خدا می خواهد شما را با وضو و غسل تیمم پاک گرداند.

امام صادق علیه السلام در مورد نقش وضو در پاکی انسان می فرماید: **من توضع فذكر اسم الله طهر جميع جسده و من لم یبسم لم یطهر من جسده الا ما اصابه الماء. (2)** «هر کس در هنگام وضو نام خدا را ببرد تمام بدنش پاک خواهد شد و هر کس نام خدا را نبرد تنها اعضای وضو که به آنها آب وضو رسیده است، پاک خواهند شد».

امام صادق علیه السلام فرمود هنگام وضو این گونه دعا کن: **اللهم اجعلني من المطهرين، (3)** «خدایا مرا از پاکان قرار ده.» در هنگام شستن صورت بگو: **اللهم بیض وجهی یوم تسود فیہ الوجوه، (4)** «خدایا صورت مرا در روزی که صورت ها سیاه می شوند سفید و نورانی گردان.» امام صادق علیه السلام وضو را نور معرفی می کند و وضو بعد از وضو را نور بر نور معرفی می نماید، **الوضو علی الوضو نور علی نور. (5)**

امام صادق علیه السلام در مورد غسل می فرماید: **هنگام غسل بگوید اللهم طهر قلبي... و اجعلني من المتطهرين. (6)** «خدا قلب مرا پاک گردان، مرا از پاکان قرار ده».

امام صادق علیه السلام در مورد تیمم می فرماید: **خدای آب، خدای خاک نیز می باشد، ان رب الماء هو رب الارض. (7)** خدای سبحان آب و زمین را برای تطهیر قرار داده است، **ان الله عزوجل جعلهما طهورا. (8)** خدای سبحان زمین را مسجد و طهور (سبب پاکی) قرار داده است، **جعل الله الارض مسجدا طهورا. (9)**

در همه این عبارات ها سخن از پاکی است. همه یک هدف را پی می گیرند و آن هدف انگیزه اصلی از زندگی انسان است که تلاش کند خویش را از همه آلاینده ها پاک گرداند. انسان از این مسؤولیت هیچگاه نباید غافل شود. امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس با وضو در بستر بیآرد، بستر او مسجد او خواهد بود، **من تطهر ثم آوی الي فراشه بات و فراشه كمسجده. (10)** حتی اگر در بستر استراحت بدون طهارت و وضو قرار گرفته است، امام صادق علیه السلام فرمود بر همان لباس و رختخواب خویش تیمم کند و با طهارت و پاکی بخوابد تا یاد خدا باشد، که روح در هنگام خواب پیش خداست، **الله یتوفی الا نفس حین موتها و التي لم تمت فی منامها. (11)** «خدا جان ها را در هنگام مرگ می گیرد، و آنان که نمرده اند در هنگام خواب».

- 2- وسائل، ج 1، ص 298.
- 3- وسائل، ج 1، ص 298.
- 4- همان، ص 309.
- 5- همان، ص 302.
- 6- وسائل، ج 1، ص 520.
- 7- همان، ج 2، ص 966.
- 8- همان، ص 997.
- 9- همان، ص 969.
- 10- همان، ج 1، ص 265.
- 11- زمر، 42.

وصیت و نصیحت به فرزندان، سیره و سجیه ائمه معصومین علیهم السلام بوده است. این روش، درسی است از مکتب ائمه معصومین علیهم السلام برای شیعیانشان در بهتر تربیت کردن فرزندان. این سیره نشان می دهد که نصیحت و وصیت فرزندان از وظایف پدری است و پدران باید بدان توجه کنند.

یکی از اصحاب حضرت می گوید: به محضر امام صادق علیه السلام مشرف شدم. فرزندش موسی بن جعفر (امام هفتم) را در مقابل حضرت دیدم، در حالی که امام صادق این سخنان را به او وصیت می کرد و می فرمود:

فرزندم! وصیت مرا حفظ کن که اگر آن را به خاطر داشته باشی، به سعادت و بزرگی خواهی زیست و به درست کاری و خوبی خواهی مرد. ای فرزندم! هر که به قسمت خدا قانع شود، غنی خواهد شد. هر کس چشمش به آنچه در دست دیگران است باشد، فقیر خواهد شد. هر کس به قسمت خدا راضی نباشد، خدا را در قضا و قدرش متهم ساخته است... هر کس عیب های دیگران را آشکار سازد، رسوا خواهد شد و هر که شمشیر ستم پیشه کند، به همان کشته خواهد شد و هر کس چاهی برای دوستش بکند، خود در آن گرفتار شود... (1).

ص: 1123

---

1- برای دیدن تفصیل وصیت حضرت نك: حلیة الاولیاء، ج 3، ص 195؛ تهذیب الکمال، ج 3، ص 427؛ جمال الدین ابی الفرج جوزی، المنتظم، بیروت، دارالفکر، 1420 ه. ق، ح 5، ص 2274؛ حوادث سنة، ص 148.

روزي عده اي از شيعيان خدمت امام صادق عليه السلام رسيدند و شنيدند که آن حضرت سفارشاتى به فرزند خود، امام کاظم عليه السلام، مي کند و در حين سفارشات خود مي فرمايد: «اي فرزند عزيزم، به سفارشات من توجه کن و آن ها را حفظ کن تا در زندگي دنيوي و اخروي خود سعادت مند شوي. سپس فرمود:

اي فرزند عزيزم، هر که به داده هاي خود قانع باشد، بي نياز خواهد بود، و هر که چشم طمع به مال مردم داشته باشد، فقير از دنيا خواهد رفت و هر که به تقدير خدا راضي نباشد، خدا را متهم نموده است، و هر که لغزش و اشتباه خود را ناچيز بداند، لغزش ديگران را بزرگ خواهد دانست، و هر که آبروي ديگري را ببرد آبرويش خواهد رفت، و هر که به روي مردم شمشير بکشد به وسيله آن شمشير کشته خواهد شد، و هر که براي نابودي برادر خود چاهي بکند در آن چاه هلاک خواهد شد، و هر که با افراد سفيه و نادان همنشين شود تحقير خواهد شد، و هر که با علما و دانشمندان همنشين شود عزيز خواهد شد، و هر که در مجالس گناه وارد شود متهم خواهد گرديد.

اي فرزند عزيزم، به حق اعتراف کن خواه به سود تو باشد و خواه به ضرر تو، و از سخن چيني پرهيز کن که در دل هاي مردم براي تو دشمني ايجاد مي کند.

اي فرزند عزيزم، بخشش و کرم را از سرچشمه و معدن آن طلب کن؛ زيرا جود و کرم سرچشمه هايي دارد و هر سرچشمه اي اصلي دارد و هر اصلي فرعي دارد و هر فرعي ميوه اي دارد و هيچ ميوه اي جز از درخت خود چيده نمي شود و هيچ اصلي بدون معدن نيست.

اي فرزند عزيزم، اگر خواستي به زيارت برادران خود بروي به زيارت خوبان آنان برو و به زيارت اشرار و اهل گناه مرو زيرا آنها مانند صخره اي هستند که آبي از آن نمي جوشد و يا مانند درختي هستند که سبز نمي شود و يا زميني که گياهي از آن نمي رويد.» (1).

برخي از اين سخنان از اميرالمؤمنين عليه السلام نيز در «نهج البلاغه» نقل شده؛ اما استبعادی ندارد که امام صادق عليه السلام يا از آنها اقتباس نموده باشد و يا به آنها استشهاد نموده باشد.

ص: 1124

## وصیت نامه به اصحاب و شیعیان

مرحوم کلینی در ابتدای کتاب روضه کافی می گوید: «این وصیت نامه را امام صادق علیه السلام برای شیعیان خود نوشت و به آنان دستور داد که در آن دقت کنند و همواره به یکدیگر تعلیم دهند و به آن عمل نمایند و آن را نگهداری کنند. اصحاب و شیعیان آن حضرت نیز آن را در نمازخانه ها قرار داده بودند و چون از نماز فارغ می شدند در آن نظر می کردند.» با توجه به این وصیت نامه امام علیه السلام بسیار طولانی است، ما تنها بخشی از آن را که بسیار زیبا و حکمت آمیز است، بیان می کنیم. البته واجب است به چنین وصیت نامه هایی که در برگزیده ی نکات اخلاقی و ارزش های والای دین اسلام است بیشتر توجه کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

«... اما بعد، از خدای خود عافیت [دنیا و آخرت] طلب کنید و بر شما باد به فراغت از دنیا و وقار و آرامش و حیا و دوری از آنچه صالحین از آن دوری می جستند، از خدا بترسید و زبان های خود را جز از سخن خیر بیندید، از دروغ و بهتان و گناه و دشمنی پرهیز نمایید؛ چرا که اگر شما زبان های خود را از آنچه خداوند نمی پسندد و شما را از آن باز داشته است، نگه دارید و هر سخنی را نگوئید، پاداش شما نزد خداوند نیکو خواهد بود.

مبادا با تندي و خشونت سخن بگوئید؛ زیرا این گونه سخن گفتن در جاهایی که خدا کراهت دارد واز آن نهی نموده، سبب پستی بنده و خشم خدا می شود و در آن صورت بنده همان گونه که خداوند فرموده: (صم بکم عمی فهم لا یعقلون) (1) در روز قیامت کر و گنگ و کور خواهد بود و اجازه سخن گفتن به او داده نمی شود تا بتواند عذری برای خود بیان کند، و بر شما باد به خاموشی، مگر در جایی که برای آخرت شما سودی داشته باشد و پاداشی بر آن بیان شده باشد.

فراوان خدای خود را بخوانید؛ زیرا خداوند از بین بندگان خویش کسانی که اهل دعا هستند را دوست می دارد، و به بندگان خود وعده ی اجابت داده و دعای مؤمنان را در روز قیامت جزء اعمالی قرار می دهد که به سبب آن درجات بهشتی آنان بالا می رود؛ پس تا می توانید در ساعت های شبانه روز خدای خود را یاد کنید؛ زیرا او به شما امر نموده که فراوان او را یاد نمایید و خداوند به یاد هر مؤمنی است که او را یاد کند. [همان گونه که می فرماید: (فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی و لا تکفرون)] (2).

و بدانید که احدی از بندگان مؤمن، خدا را یاد نمی کند جز آن که خداوند نیز او را به خوبی یاد خواهد نمود. پس هر چه توان دارید در راه اطاعت خداوند صرف نمایید؛ چرا که هیچ خیری از جانب خداوند به کسی نمی رسد مگر به وسیله ی اطاعت از او و دوری از آنچه او در ظاهر قرآن و باطن آن نهی نموده است.

خداوند در قرآن می فرماید: (و ذروا ظاهرکم الاثم و باطنه) (3) شما بدانید که هر چه را خداوند امر به اجتناب آن نموده حرام خواهد بود، پس شما از هوس ها و آرای خود پیروی نکنید که گمراه خواهید شد. همانا گمراه ترین مردم نزد خداوند کسی است که از هوی و هوس و نظر خود بدون توجه به راهنمایان الهی [یعنی امامان معصوم علیهم السلام] پیروی کند. و تا می تواند کارهای سودمند انجام دهید؛ زیرا هر کار زشت و یا سودمندی را که انجام دهید برای خود ذخیره نموده اید.

و بدانید که ایمان هیچ بنده ای از بندگان خدا پذیرفته نیست مگر آن که آن بنده از تقدیرات تلخ و شیرین خدای خویش راضی باشد و خداوند پاداش بنده ی صابر و راضی به تقدیرات خود را جز با فضل و کرم خود نخواهد داد و این برای او بهتر از هر چیزی است. و بر شما

باد به محافظت از نمازها به ویژه نماز وسطی و به خضوع و تضرع به پیشگاه خداوند، همان گونه که امر الهی به مؤمنان پیشین چنین بوده است.

و از تکبر و بزرگی پرهیز کنید؛ چرا که بزرگی مخصوص خدای عزوجل است و هر که در مقابل او تکبر و بزرگی کند، خداوند کمر او را می شکند و او را در روز قیامت ذلیل و خوار خواهد نمود. و از ظلم و آزار به یکدیگر پرهیز کنید که آن از خصلت های صالحین نیست؛ زیرا هر که به دیگران ظلم کند به خود ظلم نموده و خداوند یاور مظلوم خواهد بود و هر که خدا یاور او باشد غالب و پیروز خواهد شد.

و از حسد پرهیز کنید؛ چرا که ریشه ی کفر، حسد می باشد [چنان که شیطان با حسد ورزیدن کافر شد].

و بترسید از این که علیه مسلمان مظلومی حرکت کنید؛ زیرا اگر او به شما نفرین کند، نفرینش پذیرفته خواهد شد. همانا جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «نفرین مسلمان مظلوم مستجاب است.»

و از کمک به یکدیگر دریغ نکنید، چرا که جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پاداش کمک نمودن به مسلمان، بهتر و بیش تر از پاداش يك ماه اعتكاف و روزه گرفتن در مسجدالحرام است.»

و بدانید که اسلام به معنای تسلیم است و تسلیم نیز مساوی با اسلام است. پس هر که تسلیم باشد مسلمان خواهد بود و هر که روح تسلیم و اطاعت در او نباشد بهره ای از اسلام نخواهد داشت و کسی که دوست داشته باشد در حق خود احسان کند باید از خدای خویش اطاعت نماید و هر که از خدای خود اطاعت نماید در حقیقت به خود احسان نموده است.

از معصیت و نافرمانی خدا بترسید و گناه نکنید؛ زیرا هر که به ساحت مقدس خداوند هتک حرمت کند، در نهایت به خود هتک حرمت نموده است و بدانید که بین نیکی و بدی منزلتی نیست. اهل احسان و نیکی به بهشت می روند و اهل زشتی و بدی به آتش خواهند رفت، پس خدا را اطاعت کنید و از معصیت و نافرمانی او پرهیزید.

ص: 1125

1- بقره / 171.

2- بقره / 152.

3- انعام / 12.

## وصیت به محمد بن احو

ای پسر نعمان از خودسازی پرهیز زیرا ریاکاری عمل انسان را از بین می برد و از جدل و جر و بحث دوری کن زیرا این کار تو را هلاک خواهد کرد و از طرفیت با مردم احتراز نما زیرا این حال تو را از خدا دور می سازد

منفورترین افراد در نظر من کسانی هستند که ریاست طلب بوده و دو بهم زن و تمام می باشند و نسبت به برادران خود حسد می برند - این طبقه از مردم از ما نیستند و من هم از آنها نیستم به خدا قسم اگر هر یک از شما به وسعت زمین طلا به مردم بدهد ولی نسب به مؤمنی حسد ورزد آن طلاها در آتش گداخته شده و او را با آنها داغ می کنند

ای پسر نعمان از هر کس چیزی پرسند و او نداند و در جواب بگویند نمی دانم نیمی از علم را دارد (علم را دو نیمه کرده است) و مرد مؤمن ممکن است در مجلسی حقد پیدا کند ولی چون از آن مجلس رفت حقد دل او هم می رود

ای پسر نعمان راز خود را به دوستت نگوزیرا ممکن است آن دوست روزی دشمن شود مطلبی را باید به دوست خود گفت که اگر روزی دشمن شود نتواند از آن مطلب علیه تو استفاده نماید.

ای پسر نعمان بلاغت به حدت و طلاق زبان نیست و پرحرفی هم دلیل بلاغت نخواهد بود بلکه بلاغت آن است که مقصود را با دلیل و برهان قاطع در عبارتی کوتاه و رسا بیان نمایی

وصیت امام به حمران بن اعین

ای حمران همیشه به زیردستان خود نگاه کن و به بالادستان خود منگر زیرا این کار تو را بیشتر به زندگانی خود علاقه مند می سازد و از وضع خود راضی شده و شایسته تر به توجه خدا خواهی شد و بدان که عمل کم و دائم که بر مبنای یقین باشد بهتر از عمل زیاد بدون یقین است

و بدان که هیچ تقوی و پرهیزکاری نافع تر از دوری از محرّمات الهی و خودداری از آزار مردم مؤمن و غیبت آنها نیست و برای زندگانی خوش و گوارا بهتر از حسن خلق نیست و قناعت به کم و کافی از هر مالی بهتر است و جهلی بالاتر از خودخواهی نیست

## وضو نصف ایمان است

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

وضو، جزء (یا نصف) ایمان است. (1)

ص: 1126



حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

وضو روي وضو، روشنايي روي روشنايي است. (1).

ص: 1127

---

1- وسائل الشيعه: 1 / 263 باب 8، عوامل اللالي: 1 / 23 / 3 همان، همان، 21924.

## ولي خداوند چه کسی است؟

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

زکریا علیه السلام فرزند خود یحیی را پیوسته غمگین و گریان و در خود فرورفته می دید. عرض کرد: پروردگارا، من از تو فرزندی خواستم که از او بهره مند شوم و تو فرزندی روزیم کردی که از او بهره ای نمی برم؟ فرمود: تو ولی خواستی و ولی جز چنین نباشد. بی گناهان آماج بلاها هستند. (1).

ص: 1128

---

1- تنبیه الخواطر: 1 / 86، میزان الحکمه: ج 14، ح 22850.

## هاتفي در آسمان

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: پليدترين گناه قتل نفس، خودداري از پرداخت مهر، و نپرداختن اجرت مزدور است.

و از داوود رقي نقل شده كه گفت:

قرضي داشتم كه مرا غمگين كرده بود؛ شنيدم هاتفي بالاي سرم مي گويد: قرضت ادا نشود تا قرآن را حفظ كني؛ سر برداشتم و حضرت صادق عليه السلام را در آسمان ديدم. قرآن را حفظ كردم و قرضم ادا شد.

## هدايي پادشاه هند به امام صادق

حضرت امام صادق عليه السلام به بعضي از اصحاب خود فرمود: دوست خود را از اسرار زندگيت آگاه مكن مگر آن سري كه اگر به فرض دشمنت بداند به توزيان نمي رساند، زيرا دوست كنوني ممكن است روزي دشمن تو گردد.

يكي از پادشاهان هند از فضائل و صفات پسنديده امام صادق عليه السلام مطالب زيادي شنيده بود و محبت حضرت در دل ايشان جاي گرفته بود و روز به روز هم بر محبت او افزوده مي شد. روزي كنيزي را كه در نهايت زيبايي و كمال بود همراه با سوغاتيهاي فراوان ديگر توسط گروهی از نيروهاي مورد اعتماد خود براي امام صادق عليه السلام فرستاد. وقتي فرستاده پادشاه هند و همراهان به در خانه امام صادق عليه السلام رسيد به او اجازه ورود ندادند و مدتي در خانه حضرت بود و به او اجازه نمي دادند وارد شود تا اينكه بر يد بن سلیمان التماس نمود و بالاخره فرستاده پادشاه را اجازه دادند تا وارد شود. فرستاده پادشاه سلام كرد و گفت: من از راه دور و از طرف پادشاه هند آمده ام و نامه اي سربسته با مهر پادشاه همراه دارم و مدتي است كه سرگردانم و مرا اجازه ورود ندادند آیا اولاد پيامبر چنين عمل مي كنند؟

حضرت سرش را پايين انداخت و جواب او را نداد و بعد از اندكي فرمود: به زودي علت آن را خواهي دانست و بعد وقتي سر نامه را باز كردند. پادشاه نوشته بود كه: بسم الله الرحمن الرحيم. به سوي جعفر بن محمد الصادق طاهر و پاك از هر رجس و بدئي از طرف پادشاه هند كه خداوند متعال مي خواهد من را به وسيله شما هدايت كند. كنيزي را كه بهتر از او ندیده ام به همراه مقداري سوغات از جواهر و قماش و عطريات و ديگر اجناس به خدمت شما ارسال نمودم و چون هيچ كس را لايق اين كنيز نمي دانستم لذا هزار نفر از ميان بزرگان، كاتبان و امانتداران خود كه صلاحيت امانتداري داشتند را انتخاب نمودم و از بين هزار نفر صد نفر و صد نفر ده نفر و از آن ده نفر يك نفر را بيشتر از همه به امانتداري و ديانت او اعتماد داشتم انتخاب نمودم و هديه خود را به او سپردم و به خدمت شما فرستادم وقتي نامه خوانده شد، حضرت روي مبارك به آن هندي نموده و فرمود: اکنون برگرد و آنچه آورده اي برگردان كه ما چيزي را كه در آن خيانت كنند قبول نمي كنيم. هندي شروع به قسم خوردن نمود و انكار كرد.

حضرت فرمود: اگر آن لباسي كه پوشيده اي شهادت بدهد قبول مي كني و در آن صورت مسلمان مي شوي؟ گفت: مرا معاف كنيد. حضرت فرمود: پس هر چه كرده اي به كسي كه تو را فرستاده مي نويسم. گفت: اگر من كاري كرده ام بنويسيد. حضرت رو به قبله كرد و گفت: خداوندا پوستيني را كه اين مرد پوشيده به سخن بياور، بعد به آن مرد هندي فرمود: پوستين خود را در آور او پوستين را از تن بيرون كرد و مقابل خود گذاشت. پوستين به زبان درآمد و گفت: اي پسر رسول خدا پادشاه هند اين مرد را امين خود قرار داد و مكرر به او سفارش امانت داري نمود و در بين راه به منزلي رسيديم و به علت ريزش باران همه تر شده بوديم. اين مرد خادمي به نام بشير را كه همراه

کنیز بود به دنبال کاری فرستاد و راه پر از گل بود و کنیز لباس خود را بالا گرفت که لباسش گل آلود نشود و در این هنگام نگاه خائن این مرد به ساق پای کنیز افتاد و او را نزد خود طلبید و با او فسق نمود.

وقتی سخن پوستین به اینجا رسید مرد هندی به خاک افتاد و به گناه خود اعتراف نمود و بعد پوستین را پوشید، پوستین آن قدر بر بدن و حلق او فشار آورد که صورتش سیاه شد و نزدیک بود بمیرد در این هنگام حضرت به پوستین فرمود: او را رها کن که صاحبش پادشاه هند به کشتن او سزاوارتر است و بعد به مردی هندی فرمود: هدایا را برگردان. اما به اصرار حاضرین غیر از کنیز بقیه هدایا را نگه داشتند و کنیز را به او داد که برگردد. مرد هندی گفت: مجازات پادشاه هند سخت تر است و مرا به کشتن می دهید. اگر کنیز را برگردانم. حضرت فرمود: مسلمان شو کنیز هم مال تو باشد. مرد هندی قبول نکرد که مسلمان شود و به اتفاق کنیز به هند برگشت. پادشاه که مرد زیرکی بود متوجه شد که باید خیانتی در کار باشد. کنیز را جداگانه احضار کرد و تهدید نمود. کنیز تمامی قصه را نقل نمود و پادشاه دستور داد که هر دو را به قتل رساندند و بعد نامه ای به خدمت حضرت صادق علیه السلام فرستاد و در آن پس از دعا و ثنای فراوان نوشت وقتی دیدم شما کنیز را پس فرستاده ای، با خود گفتم: آنها باید خیانت کرده باشند و بر فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله این خیانت مخفی نمی ماند. لذا کنیز را تهدید نمودم و او اقرار نمود و قصه پوستین را برای من نقل کرد و دستور دادم هر دو را گردن زدند و شهادت می دهم که خدا یکی است و غیر از او خدایی نیست و محمد که جد توست رسول خداست و تو وصی و جانشین رسول اوئی و امیدوارم به دنبال نامه توفیق یابم خدمت شما برسم و بعد از مدتی به خدمت حضرت آمد و از جمله شیعیان و دوستان حضرت شد و ملازمت حضرت را بر پادشاهی ترجیح داد تا به بهشت رسید.

## هدایت افراد و کمک محرمانه

مسعدة بن زیاد - که یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام و راویان حدیث است - حکایت کند:

روزی از روزها در محضر مبارک امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم، که شخصی بر آن حضرت وارد شد و عرضه داشت:

یا ابن رسول الله! پدر و مادرم فدایت باد، من همسایه ای دارم که صدای موسیقی و رقص و ساز و آواز از منزلشان بلند است.

و من هرگاه برای قضای حاجت به مستراح می روم، صدای آن ها را که می شنوم، نشستن خود را برای شنیدن آن، طولانی می کنم؛ آیا این امر اشکال دارد؟

حضرت در پاسخ فرمود: این کار را نکن.

آن مرد گفت: به خدا سوگند، من نزد آن ها نمی روم و فقط صدای آن ها را می شنوم؟

حضرت فرمود: خدا تو را خیر دهد، مگر کلام خداوند متعال را نشنیده ای که می فرماید:

إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً (1).

یعنی؛ همانا گوش و چشم و قلب - شما انسان ها - مورد سوال قرار خواهند گرفت.

مرد اظهار داشت: بلی، سوگند به خدا، این آیه شریفه را از هیچکس نشنیده ام؛ و انشاء الله از این به بعد دیگر چنین کار خلافی را مرتکب

نمی‌شوم و تکرار نخواهم کرد، و از خداوند متعال برای کار خلاف خود طلب مغفرت و آمرزش می‌نمایم.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: تو چه کار زشتی انجام داده‌ای؛ و روزگار بدی داشته‌ای، و آیا اگر به همین وضع از دنیا می‌رفتی چه می‌کردی؟!

و سپس حضرت افزود: باید از گناه خویش جداً توبه و استغفار نمایی تا خداوند متعال تو را ببخشد و بیامرزد. (2).

روزی عبّاد بصری - در حالی که لباس شهرت بر تن پوشیده بود - به محضر مبارک ابو عبدالله امام صادق علیه السلام وارد شد. (3).

امام علیه السلام او را مخاطب قرار داد و فرمود: ای عبّاد! این چه لباسی است، که پوشیده‌ای؟

عبّاد در جواب حضرت گفت: آیا این را هم بر من عیب می‌گیری؟

حضرت فرمود: بلی، چون رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که لباس شهرت بر تن نماید و بپوشد، خداوند روز قیامت بر او لباس ذلّت و خواری می‌پوشاند.

عبّاد گفت: چه کسی این حدیث را به شما گفته است؟

امام علیه السلام فرمود: آیا می‌خواهی مرا متّهم سازی؟

و آن گاه افزود: این حدیث را پدرانم از رسول خدا صلوات الله علیهم برایم بازگو کرده‌اند. (4).

همچنین آورده‌اند:

وقتی تاریکی شب همه جا را فرا می‌گرفت، امام جعفر صادق علیه السلام کیسه‌ای را برمی‌داشت و در آن نان و گوشت می‌ریخت و بر دوش مبارک خود حمل می‌نمود؛ و نیز با مقداری پول بر می‌داشت و به سوی محل سکونت نیازمندان و بی‌نویان اهالی مدینه می‌برد؛ و آن‌ها را در بین آن‌ها تقسیم می‌کرد، بدون آن‌که آنان امام علیه السلام را بشناسند.

و هنگامی که آن حضرت به شهادت رسید و به لقاء الله پیوست، فقراء دیدند آن شخص گمنام دیگر نمی‌آید، پس از مدّتی فهمیدند که او امام جعفر صادق علیه السلام بوده است. (5).

ص: 1129

1- سوره اسراء: آیه 36.

2- جامع أحادیث الشّیعة: ج 17، ص 206، ح 6.

3- لباس شهرت، لباسی است که از جهت رنگ، نوع دوخت و... دیگران نپوشند و انگشت نما باشد.

4- رجال کشی: ج 2، ص 690، ح 737.

5- اعیان الشّیعة، ج 1، ص 666.

گاهی رابطه بین دو نفر به عللی تیره می شود. البته برای رفع آن تیرگی و کدورت، راههای بسیاری وجود دارد که شخص با توجه به امکانات می تواند یک یا چند راه را انتخاب کرده، عمل کند. یکی از این طرق، هدیه دادن است. هنگامی که دو نفر به یکدیگر هدیه دادند، یا یکی از آنها پیشقدم شده و چیزی به عنوان هدیه به دیگری داد، آن شخص طبعاً عاطفه اش تحریک شده احساس محبت می کند، و قلبش مهربان و نرم می شود و همین امر سبب می شود که آن تیرگی از میان برود و جای خود را به صمیمیت بدهد.

تهادوا تحابوا، فان الهدیه تذهب بالضغائن. (1).

به یکدیگر هدیه بدهید تا همدیگر را دوست داشته باشید که قطعاً هدیه دادن، کینه ها را از بین می برد.

ص: 1130

---

1- خصال. ج 1، ص 27.

مرحوم شیخ طوسی در کتاب خود، به نقل از امام هادی علیه السلام آورده است:

امام موسی کاظم علیه السلام حکایت نمود: روزی پدرم امام جعفر صادق علیه السلام در بستر بیماری خوابیده بود، و من کنار بالین آن حضرت نشسته بودم، که یکی از شعراء به نام اشجع سلمی به دیدار پدرم آمد.

اشجع پس از آن که وارد اتاق شد، کنار بستر پدرم نشست و در فکر و اندوه فرو رفت؛ پدرم امام صادق علیه السلام خطاب به او کرد و فرمود: ای اشجع! به چه می اندیشی؛ و برای چه این قدر غمگینی، خواسته ات را بگو؟

اشجع در مدح و ثنای حضرت، همچنین برای شفا و بهبودی آن بزرگوار دو بیت شعر سرود، پس از آن پدرم به یکی از غلامان خود فرمود: چه مقدار پول باقی مانده است؟

غلام گفت: چهارصد درهم.

حضرت فرمود: آن ها را به اشجع تحویل بده، همین که شاعر هدیه حضرت را گرفت، تشکر کرد و رفت.

پدرم فرمود: او را باز گردانید، وقتی اشجع بازگشت، گفت: ای سرور و مولایم! آنچه می خواستم به من دادی و مرا بی نیاز نمودی، پس چرا مرا برگرداندی؟

حضرت فرمود: پدرم از پدران بزرگوارش، از پیغمبر خدا صلوات الله و سلامه علیهم نقل فرمود: بهترین هدیه، آن است که ماندگار باشد؛ و آنچه را دادم، ناچیز بود؛ این انگشتر را نیز بگیر و موقع نیاز آن را بفروش.

اشجع گفت: یا ابن رسول الله! مرا تأمین و بی نیاز نمودی؛ ولی من مسافرت های زیاد و طولانی می روم؛ و در بعضی مواقع وحشت مرا فرا می گیرد، چنانچه ممکن باشد، دعائی را به من بیاموز تا از برکت آن در امان باشم؟

حضرت در همان حالتی که قرار داشت، فرمود: هرگاه وحشت کردی، دست راست خود را روی سر بگذار و با صدای بلند بخوان: اَفْغِیر دین الله یبغون و له أسلم من فی السموات طوعا و کرها و إلیه یرجعون (1).

سپس راوی از قول اشجع افزود، که گفت: چون از حضرت خداحافظی کردم و به سفری که در پیش داشتم، رفتم، در مسیر راه به بیابانی ترسناک قرار گرفتم و صدای وحشتناکی را شنیدم که گفت: او را دست گیر کنید.

و من فوراً آن دعای حضرت را خواندم، آن گاه صدائی را شنیدم که گفت: چگونه او را بگیریم؛ و حال آن که ناپدید گشته است؛ و در نتیجه سالم و صحیح از آن بیابان گذر کردم. (2).

2- أمالي شيخ طوسي: ص 176، بحار الانوار: ج 47، ص 310.



## هر سوره اي را با استعاذه بايد شروع نمود؟

حلبی گوید: از امام صادق - علیه السلام - سؤال نمودم درباره ي استعاذه از شیطان که هر سوره اي را باید با آن آغاز نمود؟

حضرت فرمودند: بله، پناه ببر به خدا از شیطان رجیم، و فرمود: رجیم از خبیث ترین شیطانها است.

گفتم: چرا او رجیم نامیده شده است؟

فرمود: برای اینکه رانده شده است.

گفتم: آیا هرگاه چیزی رانده شود تغییر ماهیت می دهد.

فرمود: خیر، ولی در ذهن و علم رانده شده می باشد. (1).

ص: 1132

---

1- تفسیر العیاشی: ج 2 ص 27، بحار الأنوار: ج 89 ص 215 ح 16.

انسان به طور کلی طالب درستی و مخالف نادرستی است بنابراین هرکس در هر وضعی که باشد و هر مرام و مسلکی که داشته باشد و به هر ترتیبی که زندگی کند، خود را در آن وضع و مرام و کیفیت زندگانی، محق می داند و به نظر خودش راه صحیح را می پیماید و خطا و اشتباه نمی کند. چه در غیر این صورت، راه خویش را عوض کرده روش دیگری را انتخاب می کند.

ثلاث خلال يقول كل انسان انه علي صواب منها: دینه الذي يعتقدہ، و هواہ الذي، يستعلي عليه، و تدبيره في امورہ. (1).

سه چیز است که هر انسانی می گوید من درست و صحیح آن را دارا هستم؛ دینی که بدان اعتقاد دارد، میل و خواسته ای که بر او مسلط است (و او را به کار وادار می کند) ، تدبیر و سیاست او در امور زندگی خود.

ص: 1133

مقریزی در کتاب خود گمان کرده است تشیع بدعتی از بدعت‌های یهود است که به دست عبدالله بن سبأ به ظهور پیوسته پس از او مورخین در این باره تحقیق و تتبع کردند معلوم شد که مقریزی به خطا رفته تشیع از زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر گردیده است و بعد هم هر چه خواستند با میان آوردن اشیاع و شیعیان بنی امیه و بنی عباس و غیره این نام را کتمان کنند و بپوشانند نشد و اینک شمه ای از مظاهر آن را به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

تردیدی نیست که پیشرفت اسلام چه از جهت فتوحات و جنگها و مجاهدات و مدافعات چه از نظر اشاعه علم و احکام شریعت و عمل به فروع و تعلیمات قرآن سهم بزرگی نصیب حضرت علی بن ابیطالب ارواحنا فداه می‌باشد که از خصایص ممتازه اوست و فداکاری او در این طریق از ممیزات مخصوص بلکه منحصر به او بوده و لذا نسخه فرد گفته اند - هر قدر خواسته اند کتمان کنند و بپوشانند میسر نشده است سبقت او در اسلام که اول مرد مسلمان و اول مؤمن بقرآن است - توفیق مجاهدت و فداکاری او در مکه از کوه صفا - در تبعید - در دعوت و بیتوته در بستر پیغمبر خدا با علم به آنکه چهل نماینده از چهل عشیره قصد کشتن پیغمبر را دارند - تقدم و تفوق او در علم و قدرت فصاحت و بلاغت - نیروی بازوی او در جنگ فتوحات متوالی او در مدت دعوت اسلام - جود و سخاوت بزرگمنشی او عبادت و زهد و تقوای او همه از ممیزات و مخصوص و منحصریست که در هیچ کس به این اندازه ظهور و بروز نداشته و قوت و قدرت نگرفته.

با این حال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم اگر غیر از علی را به خلافت و وصایت معرفی کرده بود شاید مورد اعتراض قرار می‌گرفت.

نصب و نص بر خلافت، وزارت و وصایت و ولایت امیرالمؤمنین آسمانی بوده و هیچ کس را نمی‌رسد که درباره او شک و تردید نماید.

حضرت علی بن ابی طالب در هر واقعه از وقایع موجب پیشرفت اسلام و سهمی به سزا داشت و در تمام مراتب و مراحل هم به حد کمال و علو مقام ارتقاء و اعتلا رسید.

در جنگ بدر شصت و چند نفر از کفار را علی به تنهایی کشت و بیست و چند نفر را علی با قوم با هم کشتند.

در واقعه حنین همه فرار کردند مگر هفت نفر که شش نفر محافظ پیغمبر بودند و علی به تنهایی با دشمن می‌جنگید.

شگفتی‌های کار او یکی و دو تا نیست و قابل شماره و حساب نمی‌باشد و همین حوادث موجب می‌شد از يك طرف علی محبوب عامه می‌گردید از طرف دیگر محسود و مبعوض خواص می‌شد.

در زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم مکرر فرمود یا علی انت و شیعتکم الفائزون که او را با شیعیانش و دوستان ثابت قدمش پیغمبر وعده رستگاری داده است و ما در کتاب سر تفوق الشیعه این حقیقت را به اثبات رسانیده ایم.

چون پیغمبر خدا (ص) علی را در غدیر خم به صراحت لهجه و خصوصیات دیگر شخصا سردست بلند کرد با تمام ممیزات معرفی و منصوب فرمود سبب بغض و عداوت و کینه و حسد دشمن شده و سقیفه بنی ساعده را در حالی که هنوز جسد پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم روی زمین بود برپا کردند و القاء شبهه نمودند که پیغمبر خلیفه معین نکرده است و خود به خود طبق نقشه مقام خلافت را به اسامی مختلفه خلافت الله خلافت رسول الله خلافة الخلق احراز کردند و بعد به صورت ولایتعهدی بدست یکدیگر چون گوی سپرده دست به

دست دادند.

ولي براي بزرگ نمودن خود و تحقير علي بن ابي طالب ناچار شدند جعل حديث کنند تا بر گردن مردم سوار شوند و دیدیم که چه احاديثي جعل شد و چه عواملی پیدا شد تا 25 سال گذشت ناچار علي را آوردند و بر مسند خلافت نشانند اما رقيب ديگري به میان آمد و جنگهاي جمل و صفين - نهروان را برپا کرد و عقايد ملل و نحل مختلفی پديدار گردید و راه اغوا و ضلالت رهبري شد تا بالاخره علي را کشتند و به کام دل رسيدند.

اما آنها که گوهر وجود شخصيت علمي علي را شناخته بودند از عقايد خود برنگشتند و انحرافي نيافتند و سخت دنبال کار خود به پيروي علي عليه السلام مي رفتند.

پس تشيع از زمان خود پيغمبر در میان بود و قرآن هم حاكي اين کلمه و معاني عاليه او درباره پيغمبران و اوليائي او در گذشته بوده و خاتم النبيين هم علي را به بزرگواري و پيروان او به شيعه ياد و دعا فرمود و شيعه در همان عصر و اعصار پس از او همچنان بر کار خود ادامه مي داد تا به کمال خود رسيد.

يکي از مميزات شيعه اين است که از باب مدينه علم درس کمال و فضيلت آموخته اند و در مشعلداري دانش و بينش پرچم معارف و فرهنگ هميشه به دست آنها بوده است.

شيعه همواره نگهبان علم و دانش بوده و پيوسته حمايت از احکام و اصول و فروع شريعت مي کرده است و در نشر معارف از فضاييل و مناقب رهبر بزرگوار خود که اين همه علم و دانش به آنها آموخته ياد کرده و سپاس و تشکر و تقدير نموده است.

شيعيان علي عليه السلام از طبقه فاضله بشر و از دانشمندان و منبر زين صفوف آدميان هستند و اکثر آنها عمر خود را در میان کتابخانه ها و مدارس و مساجد طي کرده و حقايق علمي را که از شاه ولايت فراگرفته اند به ديگران آموخته اند.

نکات و دقايق علمي - اسرار و حقايق تاريخي - حکمت و فلسفه عقلي و دقت در علوم طبيعي و رياضي همه از خواص اين طايفه فاضله است اين ها بودند که هميشه مورد خشم و غضب در درجه اول به سعادت بداندیشان و بعد مورد لطف و محبت سلاطين امرا و بزرگان قرار مي گرفتند - و طبقه فاضله مسلمين و مؤمنين را اين صف تشکيل دادند.

شيعه اماميه بود که زندگاني خود را وقف اعتلا و ارتقاء احکام دين نمود و در نشر و اشاعه علوم و فنون اسلامي فداکاري و مجاهدت بي حد و حصري کرد - آنها همانطور که در زمان خود پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم به تهذيب نفس مشغول بودند در ادوار بعد هم به نشر علوم و تنزيه خویش و ديگران مي پرداختند و چه فداکاري و از خودگذشتيگها که نشان دادند - چه جانبازي و قرباني که نمودند تا دين را حفظ کردند و به پيروي از ائمه معصومين مصالح نوع را بر منافع شخصي ترجيح دادند تا به کمال مطلوب رسيدند.

سيوطي در الدر المنثور در تفسير آيه شريفه اولئك هم خير البريه مي نويسد ابن عساكر از جابر بن عبدالله انصاري روايت کرده که پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم علي را صدا کرد فرمود

والذي نفسي بيده ان هذا و شيعته لهم الفائزون يوم القيومه و نزلت ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البريه

یعنی به حق خدائی که جان محمد به دست قدرت اوست این علی و شیعیانش در روز قیامت رستگاران هستند و این آیه درباره آنها نازل شده که می فرماید کسانی که ایمان آورده اند و عمل نیکو دارند آنها بهترین نیکوکاران می باشند - یعنی علی و شیعیان او بهترین طبقه فاضله نیکوکار امت اسلام هستند.

ابن عدی از ابن عباس روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود در شأن نزول آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات

پیغمبر به علی فرمود انت و شیعتک یوم القيامة راضون مرضیون

مردویه از علی علیه السلام نقل می کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود قال لی رسول الله الم تسمع قول الله ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه اولئک انت و شیعتک و موعدی و موعدکم الحوض اذا جائت الامم للحساب تدعون غمرا محجلین انتهى

فرمود آن کسانی که ایمان آورده و عمل صالح کرده اند آنها بهترین نیکوکاران هستند و آنها تو و شیعیان تو می باشید که وعده گاه ما سر حوض کوثر است وقتی که همه امم برای حساب دعوت می شوند تو آنها را به حساب می خوانی.

ابن حجر در الصواعق از دار قطنی نقل می کند که ام سلمه گفت شنیدم پیغمبر به علی علیه السلام فرمود یا علی انت و اصحابک فی الجنة انت و شیعتک فی الجنة تو و یارانت و تو و دوستانت و پیروانت در بهشت هستید.

ابن اثیر در نهایت در ماده قمح می نویسد ان رسول الله قال لعلی انت ستقدم علی انت و شیعتک راضین مرضیین... علیک عدوک غضابا مقمحين ثم جمع یدیه الی عنقه لیریهم کیف الأفماح

یعنی یا علی تو و شیعیانت راضی و مرضی هستید و دشمنان بر شما دست تجاوز بهم می دهند - سر به هوا می باشند - آنگاه دست را در پشت گردن به هم بست فرمود این طور است معنی اقماح - یعنی برای غصب حق تو دست به دست هم می دهند.

زمخشری در ربیع الابرار از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود.

اذا کان یوم القيامة اخذت بحجزة الله تعالی و اخذت انت بحجرتی و اخذ ولدک بحجرتک و اخذ شیعة ولدک بحجزهم فتری این یوم بنا

فرمود یا علی روز قیامت که می شود من ساق عرش الهی را می نگرم و تو ذیل دامن مرا خواهی گرفت و فرزندان تو لباس تو را به دست می گیرند و شیعیان تو دامن آنها را می گیرند آن وقت معلوم می شود کی به ما ایمان آورده و کی از ما روگردان شده است.

ما این احادیث را برای عظمت مقام شیعه آوردیم تا صواب کار و راه راست و صحیح آنها روشن گردد و اهل تتبع و تحقیق می دانند با داشتن این اخبار و احادیث که بزرگان اهل سنت درباره علی و شیعیان او روایت کرده اند تعصب و رنگ مذهبی نیست بلکه حقیقت و راه مستقیم و صاف و روشن و کوتاه متصل به مطلوب است این روش از قوت ایمان و یقین به صحت روایات نبوی و بزرگواری و کرامت علی علیه السلام می باشد که جمعی را بر تحکیم مبانی تشیع و مزایا و مختصات آن واداشت و حق دارند بدان مفاخره کنند چه اگر در حقیقت و صفا و وفا به دنبال آن بروند به کمال مطلوب می رسند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش علی را شناختند و ایرانیان گوهر وجود او را دریافتند و او را از ارکان علم و فضیلت و دین

دانستند - و به فرمان پیغمبر اطاعت او را واجب شمردند.

علی بن ابیطالب مردی بود که دین به وجود او شناخته شد مفهوم شجاعت - عبادت انفاق - ایثار - فداکاری از وجود او پدیدار شد - او باب مدینه علم، منادی سلونی قبل ان تقدونی مباحی به لو کشف الغطاء ما ازدت یقینا بوده

و شیعیان علی آنها که به امامیه شهرت یافتند آن گوهر تابناک را شناختند و به پیشوائی او مفتخر هستند کی آنها را رهبری می کند که به حتم و یقین در آغوش سعادت می رساند.

ابومحمد حسن نوبختی در کتاب «الفرق و المقالات» می نویسد

الشیعة هم فرقة علی بن ابیطالب المسمون بشیعة علی زین النبی و بالعدة معروفون بانقطاعهم الیه والقول بامامته منهم المقداد بن الاسود و سلمان الفارسی و ابوذر الغفاری و عمار بن یاسر و من دافق مودته مودة علی و هم اول من سمي باسم التشیع من هذه الامة

شیعه فرقه ای هستند که پیروان علی در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدان شهرت یافتند و آنها معروف به پیروی علی و امامت او می باشند و مشهورترین آنها زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مقداد بن اسود و سلمان فارسی - ابوذر غفاری - عمار بن یاسر و غیره می باشند و آنها اول کسی هستند که به تشیع شهرت داشته اند.

حاجی خلیفه در کشف الظنون از کتاب الزینة تألیف ابن حاتم سهل بن محمد سجستانی چنین نقل کرده:

ان لفظ الشیعة فی عهد رسول الله کان لقب اربعة من الصحابة سلمان الفارسی - ابي ذر الغفاری - مقداد بن الاسود الکندی - عمار بن یاسر.

ابن ابی الحدید می گوید: ان القول بتفضیل علی قول قدیم قال به کثیر من الصحابه و التابعین فمن الصحابه و المقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبدالله و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابویوب و سهل و عثمان ابن حنیف و ابوالهیثم بن التیهان و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و ابوالطفیل و العباس بن عبدالمطلب و بنوه و بنوهاشم کافة و بنو عبدالمطلب کافة و کان الزبیر من القائلین به فی بدء الامر ثم رجع و کان من بنی امیه قوم یقولون بذلك ثم قال و اما من قال بتفضیله علی الناس کافة من التابعین فخلق کثیر کاوس القرنی و زید بن صوحان و صعصعة اخیه و جندب الخیر و غیرهم ممن لا یحیی

یعنی در تفضیل علی بن ابیطالب قدماء قائل بودند و از اصحاب و تابعین بسیار هستند که این اسامی را می شمارد و می گوید قابل اشاره و احصاء نیستند و همه آنها به تشیع شهرت داشتند - و معتقد به تفضیل علی بن ابیطالب علیه السلام بوده اند.

## هشام بن حکم

ابومحمد یا ابوالحکم (1)، کندی یا شبانی (2)، بغدادی یا کوفی (3)، و از اعظام ائمه کلام و از کیای اعلام (4)، از بهترین شاگردان مکتب امام صادق (ع) (5)، و از خواص اصحاب امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) بوده است. (6).

هشام دانشمندی جامع در علوم عقلی و نقلی، خوش قریحه، بدیهه گو، حاضر جواب، خوش بیان، و عقاید شناسی بزرگ بوده است. (7).

تاریخ ولادتش به طور تحقیق معلوم نیست، اما می توان حدس زد که در اوائل قرن دوم هجری بوده است. (8).

زادگاه هشام طبق گفته اکثر دانشمندان و علمای رجال، شهر کوفه و محل نشو و نمای وی شهر واسط است (9) ولیکن از فضل بن شاذان نقل شده که اصل هشام کوفی، اما محل تولد و نشو و نمای او در شهر واسط بوده است. (10).

احمد امین گوید: نشو نمای هشام در کوفه بوده. (11).

اقامتگاه هشام در کوفه بود (12)، و خانه ای هم در واسط داشت، و مرکز تجارتش در محله کرخ بغداد بود (13) او در پایان عمر، در سال 199 هجری (14)، به بغداد منقل شد و در قصر وضاح منزل گزید. (15).

شیخ صدوق (ره)، گوید: هشام از بغداد به کوفه تغییر مکان داد (16) به هر حال او برای تجارت از شهری به شهر دیگر منتقل می شد. (17).

تجارت هشام، به گفته شیخ صدوق، فروش کرباس بوده (18)، و ابن شهر آشوب این نظر را تأیید می کند. (19).

استاد عبدالله نعمه، با استفاده از گفته مسعودی در مروج الذهب، و به لحاظ مشارکت تجاری هشام با عبدالله بن یزید اباضی خراز، شغل او را خرازی ذکر کرده است. (20).

اما با استفاده از نقل خود هشام می توان پی برد که او فروشنده سابری (21) بوده؛ چنانکه گوید: روزی، در سایه، مشغول فروش سابری بودم که امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) سواره از آن جا عبور کرد و خطاب به من فرمود: ای هشام! فروش کالا در سایه، خدعه و نیرنگ به حساب می آید، و کسب آلوده به نیرنگ حلال نیست. (22).

ابن ندیم، شیخ طوسی، شیخ مفید، کشی، و نجاشی از هشام بن عنوان مولی (23) نام می برند. ابن ندیم و شیخ طوسی و شیخ مفید او را مولی بنی شیبان می دانند (24)، و کشی او را مولی کنده معرفی می کند (25)، و نجاشی می گوید که او مولی کنده بوده اما در بنی شیبان منزل داشته است (26) از گفته آنان چنین استنباط می شود که هشام از نژاد عرب نبوده، چون کلمه مولی بر غیر عرب اطلاق می شود. (27).

لیکن مرحوم سید صدر تصریح فرموده که اصل هشام از قبیله خزاعه می باشد (28) و این به معنای آن است که او از نژاد عرب بوده. آقای عبدالله نعمه، در تأیید احتمال عربی بودن نژاد هشام، گوید: یکی از مؤیدات این مطلب، نام خود، پدر، عمو، و برادر اوست که به ترتیب: هشام، حکم، عمر بن یزید، و محمد بوده است. (29).

ص: 1134

1- کنیه معروف او ابو محمد است.

2- چون او (به گفته کشی) از موالی قبیله کنده یا (به گفته ابن ندیم) از موالی بنی شیبان بوده است.

3- بغدادی، به تعبیر ابن ندیم و کوفی، به تعبیر دیگران.

4- مجالس المؤمنین، ج 1، ص 358.

5- فهرست ابن ندیم، تکملة الفهرست، ص 7 - رجال الطوسي، ص 329 - فصول المختاره، ص 28.

6- فهرست طوسي، ص 355.

7- رجوع شود به فهرست ابن ندیم، تکمله، ص 7 و خلاصة الاقوال، علامه حلي، ص 86 و مجالس المؤمنین، ج 1، ص 358 و المراجعات، مراجعه 110، ص 344 و ضحي الاسلام، ج 3، ص 268. بر حذاقت هشام در علم كلام و حاضر جوابي و بديهه گويي او همگان مهر تأييد نهاده اند: ابن ندیم در ص 249 الفهرست، نمونه از حاضر جوابي او را اين گونه نقل کرده است: روزي از هشام پرسيدند که آیا معاويه در جنگ بدر حاضر بود؟ هشام پاسخ داد: آري، اما از آن طرف (در لشکر مخالفين اسلام).

8- استاد عبدالله نعمه، در کتاب هشام بن الحكم، ص 37، محدوده سال تولد هشام را اين گونه ترسيم مي کند: «اگر به گفته ابن ندیم در فهرست، هشام از اصحاب جهم بن صفوان - مقتول در سال 128 هجري - باشد، و حداقل سن قابليت شاگردي را پانزده سال بگيريم، هشام متولد 113 هجري است. و اگر مناظره هشام با عمرو بن عبید متوفي در سال 144 هجري را در سال وفات عمرو بن عبید فرض کرده و سن او را در زمان مناظره بيست سال حدس بزنيم، او متولد 124 هجري است».

9- رجال نجاشي، ص 305 - خلاصة الاقوال، ص 86.

10- رجال كشي، ص 220 - رجال كبير، ص 360.

11- ضحي الاسلام، ج 3، ص 286.

12- فصول المختاره، ص 28.

13- رجال كشي، ص 220. ابن ندیم، در فهرست ص 250، و ابن حجر در لسان الميزان، ج 6، ص 194، گفته اند که محل سکونت او در کرخ بغداد بوده است.

14- چون وفات هشام را در سال 197 هجري نیز ذکر کرده اند (الامام الصادق، استاد اسد حيدر، ج 3، ص 81)، ممکن است که انتقال او به بغداد در سال 197 صورت گرفته باشد.

15- رجال نجاشي، ص 305 - تأسيس الشيعة، ص 360.

16- جامع الروات، ج 2، ص 314 - تنقيح المقال، ج 3، ص 294، ردیف 12853.

17- الامام الصادق، استاد اسد حيدر، ج 3، ص 81.

18- جامع الروات، ج 2، ص 314 - تنقيح المقال، ج 3، ص 294.

19- هشام بن الحكم، آقاي صفائي، ص 12.

20- هشام بن الحكم، استاد قرن دوم در كلام و مناظره، ص 44.

21- نوعي پارچه و جامه ابريشمي گرانمايه منسوب به سابور فارس.

22- فروع كافي، ج 5، كتاب المعيشة، باب الغش، ص 160 - من لا يحضره الفقيه، ج 3، باب البيع في الظلال، ص 172 - تهذيب الاحكام، ج 7، كتاب التجارات، ص 13.

23- غلام آزاد شده.

24- فهرست ابن ندیم، ص 249. فهرست طوسي، ص 355. فصول المختاره، ص 28.

25- رجال كشي، ص 220.

26- رجال نجاشي، ص 304.

27- هشام بن الحكم، مرحوم صفائي، ص 13.

28- تأسيس الشيعة، ص 360.





هشام بن حکم (1)، مکنی به ابومحمد، از اصحاب امام صادق علیه السلام بود. وی در شمار متکلمان شیعه و از کسانی است که در فن کلام تبحر ویژه ای داشت. به طوری که کسی نمی توانست با او برابری کند. بحث های او در فنون کلامی و مباحث ایدئولوژیکی، هر کس را به نیرومندی او در احتجاج و استدلال و قدرتش در سرکوبی مخالفان واقف می سازد. امام صادق، هشام را در عین حالی که بسیار جوان و کم سن و سال بود، بر بسیاری از اصحاب کهنسال و پیش کسوت خویش مقدم می داشت و درباره اش می فرمود: هشام با دل، زبان و دستش ما را نصرت و یاری می کند. (2).

وی برای تجارت از شهری به شهر دیگر می رفت و مردم را نیز راهنمایی می کرد و از مکتب اهل بیت دفاع می کرد. وی با ملحدان مناظره می کرد و با قدرت استدلال و خضوع در برابر حق آنها را به توحید هدایت می کرد.

زرکلی می گوید: هشام بن حکم فقیه، متکلم، مناظره کننده و از بزرگان شیعه بود. (3).

کتابهای الامامة، الدلالات علی حدوث الاشياء، الرد علی الزنادقة، الرد علی هشام الجوالیقی، الرد علی اصحاب الطبايع و... از اوست. (4).

در کوفه به دلیل انتشار علم کلام و نیز شکل گیری مذاهب مختلف، حلقه های علمی فراوانی تشکیل می شد و مناظراتی بین پیروان مذاهب مختلف انجام می گرفت و هر گروه برای پیروزی بر گروه دیگر از علم کلام بهره می گرفتند هشام بن حکم از برجسته ترین شخصیت های آن عصر بود.

هارون الرشید درباره هشام بن حکم گفته است:

لسان هشام أوقع في نفوس الناس من ألف سيف

زبان هشام کارسازتر از هزار شمشیر در جان های مردم است. (5).

ص: 1135

1- الفهرست، ص 249؛ الملل والنحل، ج 1، ص 308؛ المراجعات (رهبری امام علی علیه السلام در قرآن و سنت)، سید شرف الدین موسوی، مترجم: محمد جعفر امامی، صص 530-534، چاپ سوم، شرکت چاپ و نشر بین الملل، 1382.

2- زندگانی امام جعفر صادق، مظفر، محمدحسین، مترجم: سید ابراهیم علوی، ص 145، چاپ اول، انتشارات رسالت، قم، 1367، ه. ش.

3- الاعلام، زرکلی، خیرالدین، ج 3، ص 1123، بیروت، دارالعلم للملایین، 1986 م.

4- لغتنامه دهخدا، ج 15، ص 23478.

5- الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج 2، ص 78 و 79.

## هشام بن سالم جو الیقی جعفی علاف

ولید کننده یا فروشنده جوق که پارچه پشمین و خشن جوال و خرچین است - جوالباف، جوال فروش.

شیخ طوسی، رحمه الله، او را از اصحاب حضرت صادق (ع) شمرده (1) و نیز او را در عداد اصحاب حضرت موسی بن جعفر (ع) یاد کرده است. (2).

و در فهرست فرموده: هشام بن سالم، اصلی (کتابی) دارد که بزرگان از آن نقل کرده اند، و سند آن به ابن ابی عمیر منتهی می گردد. (3).

نجاشی گوید: هشام بن سالم از امام صادق و موسی الکاظم سلام الله علیهما روایت کرده است؛ او ثقة می باشد، و کتبی همچون کتاب الحج و کتاب تفسیر و کتاب معراج دارد که محدثینی مانند ابن ابی عمیر از وی نقل کرده اند. (4).

هشام بن سالم از معدود کسانی است که در مورد آنان دو مرتبه کمله ثقة به کار برده شده است. (5).

ابن ادریس گوید: هشام بن سالم از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: بر ماست که اصول را به شما بیاموزیم و بر شماست که فروع آن را بر گوئید. (6).

یونس بن یعقوب نقل کرده که امام صادق (ع) به هشام بن سالم دستور فرمود تا با مرد شامی که برای مناظره با حضرت به مدینه آمده بود در بحث توحید مناظره کند، و این نشانه تبحر و تخصص و علمیت او در باب توحید است. (7).

هشام بن سالم گوید: من و ابوجعفر مؤمن طاق بعد از وفات امام جعفر صادق (ع) در مدینه بودیم. مردم بر گرد عبدالله بن جعفر، پسر امام، جمع شده بودند و گمان می کردند او بعد از پدر، امام است. من و ابوجعفر بر او وارد شدیم، دیدم مردم به خاطر روایت مشهور که امر امامت در پسر بزرگ است در صورتی که عیبی در او نباشد (8) او را امام می پندارند. ما بعد از ورود از او مسأله ای پرسیدیم همچنان که از پدرش می پرسیدیم. از او سؤال کردیم که زکات در چه مقدار واجب می گردد؟ گفت: در دوست درهم پنج درهم. سؤال کردیم در صد درهم چه کنیم؟ گفت: دو درهم و نیم زکات باید داد (9) گفتم: واللہ، مرجئه چنین چیزی نمی گویند که تو گفتی. عبدالله دستها را به آسمان بلند کرد و گفت: واللہ، من نمی دانم مرجئه چه می گویند.

از نزد او بیرون آمدیم و با حالی پریشان به راه افتادیم و در یکی از کوچه های مدینه گریان و حیران نشستیم در حالی که نمی دانستیم کجا باید رفت؟ و چه باید کرد؟ و چه کس را قصد نمود؟ با خود می گفتیم آیا باید به سوی مرجئه، یا قدریه، یا زیدیه، یا معتزله، یا خوارج رفت؟! ناگاه دیدم پیرمردی که من او را نمی شناختم، با دست خود، به سوی من اشاره کرد که بیا. من ترسیدم که او جاسوس منصور باشد، چون منصور در مدینه جاسوسان زیادی گماشته بود که هرگاه شیعه بر شخص معنی اتفاق کنند او را گردن بزنند، و من ترسیدم که او از آنان باشد. به ابوجعفر گفتم: تو دور شو که من بر خودم و بر تو خائفم، لیکن این مرد مرا خواسته نه تو را، پس دور شو که بی جهت خود را به کشتن ندهی. ابوجعفر قدری دور شد. من همراه آن پیرمرد به راه افتادم و گمان داشتم که از دست وی خلاص نخواهم شد؛ پیوسته به دنبالش می رفتم و تن به مرگ داده بودم. او مرا به در خانه حضرت موسی بن جعفر (ع) برد، و سپس تنهایم گذاشت و رفت.

ناگاه دیدم خادمی بر در سرای است. خادم به من گفت داخل شو، خدا تو را رحمت کند. وارد شدم، دیدم حضرت موسی بن جعفر (ع) نشسته. ابتداءً به من فرمود: نه به سوی مرجئه، نه سوی قدریه، نه به سوی زیدیه، نه به سوی معتزله و نه به سوی خوارج؛ به سوی من، به

سوي من، به سوي من. گفتم: فدایت شوم، پدرم از دنیا رفت؟ فرمود: آری. گفتم: به موت درگذشت. فرمود: آری. گفتم: فدایت شوم، کی از برای ما است، بعد از او؟ فرمود: اگر خدا بخواهد تو را هدایت خواهد کرد. گفتم: فدایت کردم، عبدالله گمان می کند که او بعد از پدرت امام است. حضرت فرمود: «یرید عبدالله ان لا یعبدالله»، عبدالله می خواهد که خدا پرستش نشود. دوباره پرسیدم که کی بعد از پدر شماست؟ حضرت همان جواب اول را فرمود. گفتم: شما امامی؟ فرمود: این را نمی گویم. با خود گفتم: خوب سؤال نکردم. گفتم: فدایت شوم بر تو امامی هست؟ فرمود: نه.

آن گاه چندان هیبت و عظمت از آن حضرت مرا فراگرفت که جز خدا نمی داند، حتی زیادت از آنچه از پدرش مرا فرا می گرفت، در وقتی که خدمتش می رسیدم. گفتم: فدایت شوم، سؤال کنم از شما، از آنچه از پدرت سؤال می کردم؟ فرمود: سؤال کن و جواب بشنو و فاش مکن که اگر فاش کنی بیم کشته شدن است. پس پیوسته از آن حضرت سؤال کردم و دریافتم که او دریاست. گفتم: فدایت شوم، شیعه تو و شیعه پدرت در گمراهی و حیرتند، آیا مطلب را به سوي ایشان القاء کنم و آنان را به امامت شما بخوانم؟ فرمود: هر کدام را که آثار رشد و صلاح از او مشاهده می کنی اطلاع ده، و از ایشان پیمان بگیر که مطلب را کتمان کنند که اگر آن را آشکار نمایند بیم قتل است، و با دست مبارکش اشاره به گلوی مقدسش نمود.

چون هشام از محضر حضرت (ع) بیرون آمد، به مؤمن طاق، مفضل بن عمر، ابوبصیر، و سایر شیعیان اطلاع داد. شیعیان خدمت آن حضرت می رسیدند و به امامت آن حضرت یقین پیدا می کردند. و کم کم جمعیت از اطراف عبدالله پراکند و مردم دیگر نزد او نمی رفتند، مگر عده قلیلی. عبدالله از سبب آن تحقیق کرد، گفتند: هشام بن سالم مردم را از دور تو متفرق ساخته.

هشام گوید: عبدالله گروهی را گماشته بود که هرگاه مرا پیدا کنند بزنند. (10).

مرحوم قاضی نورالله شوشتری، در مجالس المؤمنین، پس از نقل روایت فوق گوید: از این روایت نهایت شدت تقیه در زمان حضرت امام موسی (ع) ظاهر می شود. تا آنجا که اصحاب و راویان آن حضرت به واسطه شدت تقیه از ایشان به عالم، فقیه، عبدصالح، و گاهی به رجل تعبیر می کردند. (11).

در کافی، از هشام بن سالم روایت شده که امام صادق (ع) درباره قول خدای عزوجل: «اولئك یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا و یدرءون بالحنسة السینة» (12) - ایشان برای صبری که کردند دوبار پاداش خود را دریابند و با حسنه سینة را دفع کنند - فرمود: برای صبری که بر تقیه کردند و حسنه (خوبی) تقیه و سینة (بدی) فاش کردن است. (13).

در ذم هشام بن سالم نیز روایتی گویای این که هشام گمان آن دارد که خدا به صورت انسان است، نقل شده، که با توجه به غیر موثق بودن راوی و ضعیف بودن روایت، غیر قابل اعتماد و اعتناست. (14).

و در صورت صحت چنین روایاتی، اصل طعن ساخته و پرداخته مخالفین بوده (15) سپس به ضعفای شیعه سرایت می کرده، و آنان در این باره از ائمه (ع) سؤال می کردند و امامان (ع) در پاسخ به نفی تجسیم و تشبیه می کوشیدند. (16).

ص: 1136

- 2- رجال الطوسي، ص 363.
- 3- فهرست طوسي، ص 356.
- 4- رجال نجاشي، ص 305.
- 5- رجال ابن داود، پایان قسم اول.
- 6- سرائر، مستطرفات جامع بزني، ص 477. عبدالحليم الجندي، در كتاب «الامام جعفر الصادق» ص 239 و 240، پس از نقل اين روايت به توضيح آن پرداخته است.
- 7- بحارالانوار، ج 47، ص 408.
- 8- در اصول كافي، ج 1 ص 225، باب اموري كه امامت امام را ثابت مي كند، از هشام بن سالم نقل شده كه امام صادق (ع) فرمود: «امر امامت به فرزند بزرگ مي رسد در صورتي كه عيبي در (خلق و خلق) او نباشد». عبدالله بن جعفر، پس از اسماعيل (كه در زمان امام صادق (ع) وفات يافت) بزرگترين فرزند حضرت بود ولي دو عيب داشت: 1 - عيبي در خلقت كه پاهایش بي اندازه پهن و بزرگ بود (و گفته شده كه داراي سري بزرگ بود) 2 - از دانش بي بهره بود و نزد پدرش آبرويي نداشت.
- 9- اولين نصاب نقره: 200 درهم بابر با 105 مثقال نقره است (كه يك چهلم آن بابت زكات پرداخت مي شود) و كمتر از آن زكات ندارد. (عروة الوثقي، ص 395).
- 10- اصول كافي، ج 1، ص 286 - 285 - رجال كشي، ص 241 - 239 - ارشاد مفيد، باب فضائل ابي الحسن موسي (ع)، ص 266 - رجال كبير، ص 367 - 366 - بحارالانور، ج 47، ص 262 و ص 343. در بصائر الدرجات جزء 5، باب 12، ح 4، ص 252 - 251، و در خرائج راوندي، ج 1، باب 8، ح 23، ص 333 - 331، اين روايت با حذف قسمت آخر و اندكي تفاوت آمده است.
- 11- مجالس المؤمنين، ج 1، مجلس پنجم، ص 373 - 371.
- 12- سوره قصص، آيه 54.
- 13- اصول كافي، ج 2، باب تقيه، ص 172.
- 14- تنقيح المقال، ج 3، ص 302 - معجم رجال الحديث، ج 19، ص 301.
- 15- در انساب سماعيلاني، برگ 590 (چاپ ليدن)، پس از تقسيم هشاميه به دو دسته و منسوب كردن اولي به هشام بن حكيم و دومي به هشام بن سالم؛ سپس هشام بن سالم متهم شده است كه مي پنداشته كه خدا جسم است و به صورت انسان، اما نه از گوشت و پوست، بلكه نوري ساطع است.
- 16- قاموس الرجال، ج 9، ص 361.

عالم بزرگوار و مشهور به فضل و علم، عارف به ایام و انساب، از علمای مذهب ما است (1) که در کوفه نشو و نما کرده، و در سال 204 هجری درگذشته است. (2).

در «انساب» سمعانی (3) است که هشام، نسبش عالی و در شیعه گری غالی بوده است. (4).

از هشام روایت شده که گفت: به بیماری سختی دچار شدم که تمام دانستیهای خود را فراموش کردم. خدمت امام صادق (ع) رسیدم، حضرت علم را در کاسه ای به من نوشانید پس دانش من، به من بازگشت. (5).

امام صادق (ع) به او عنایت داشت و او را نزدیک خود می نشانده و با گشاده رویی و انبساط با او برخورد می کرد. (6).

در تاریخ بغداد، از هشام، نقل شده که گفت: عمویم مرا سرزنش نمود که چرا قرآن را حفظ نمی کنم. من وراث منزل شدم و سوگند یاد کردم که از خانه خارج نشوم تا قرآن را حفظ کنم. پس در مدت سه روز حافظ قرآن گشتم. (7).

مرحوم پدرم گوید: قرآن را در سه روز حفظ کردن، از کسی که علم را از دست امام صادق (ع) نوشیده، بعید نیست. (8).

ابن خلکان در تاریخ خود، ضمن معرفی هشام به عنوان دانشمندترین مردم در علم انساب و دارای بهترین کتب در این فن، او را از حافظان مشهور خوانده است. (9).

ابن قتیبه در المعارف، ابن ندیم در الفهرست، ابن خلکان در وفیات الاعیان، ذهبی در میزان الاعتدال، ابن حجر در لسان المیزان (خود و به نقل از ابوالفرج اصفهانی)، و کاتب چلبی در کشف الظنون، هشام را پیشگام همگان در علم انساب دانسته و او را علامه نسابه خوانده اند. (10).

هشام تألیفات بسیاری دارد که از آن جمله: کتاب المذیل الکبیر در علم نسب، کتاب الجمهره (11)، کتاب جنگهای اوس و خزرج، کتاب مشاتمات بین الاشراف، کتاب قداح و میسر، کتاب اسواق العرب (12)، کتاب اخبار ربیعه و بسوس و جنگ های تغلب و بکر، کتاب انساب الامم، کتاب المعمرین، کتاب الاوائل (13)، کتاب اخبار قریش، کتاب اخبار جرهم، کتاب اخبار لقمان بن عاد، کتاب اخبار بنی تغلب و ایامهم و انسابهم، کتاب اخبار بنی عجل و انسابهم، کتاب بنی حنیفه، کتاب کلب، کتاب اخبار تنوخ و انساب ها، کتاب مثالب بنی امیه، کتاب الطاعون فی العرب، کتاب الاصنام، کتاب فتوح العراق، کتاب فتوح الشام، کتاب الردة، کتاب فتوح خراسان، کتاب فتوح فارس، کتاب مقتل عثمان، کتاب الجمل، کتاب صفین، کتاب النهروان، کتاب الغارات، کتاب مقتل امیرالمؤمنین (ع)، کتاب مقتل حجر بن عدی، کتاب مقتل رشید و میثم و جویریة بن مسهر، کتاب عین الوردة، کتاب الحکمین، کتاب مقتل الحسین (ع)، کتاب قیام الحسن (ع)، کتاب اخبار محمد بن الحنفیه، کتاب التباشیر بالاولاد، کتاب المؤودات، کتاب من نسب الی امه من قبائل العرب، کتاب الطائف، کتاب رموز العرب، کتاب غرائب قریش و بنی هاشم و سائر العرب، کتاب اجراء النخیل، کتاب الرواد، کتاب الحیران، و کتاب الخطب است. (14).

ابن ندیم در الفهرست کتاب های هاشم را به اقسام گوناگون تقسیم می کند، و متجاوز از 140 کتاب برای وی می شمارد. (15).

ابن خلکان پس از برشمردن تعدادی از کتب هشام گوید: تصانیف هشام افزون بر 150 تصنیف است (16) و بهترین و سودمندترین آنها کتاب معروف به الجمهره در شناخت انساب است که در این زمینه چنین کتاب نگاشته نشده است. (17).

احمد امین گوید: نسخ خطی کتاب الجمهره در چند کتابخانه هنوز باقی است، و کتاب الاصنام او در مصر چاپ شده است. (18).

ص: 1137

- 1- رجال نجاشی، ص 305 - رجال علامه حلی، ص 179.
- 2- میزان الاعتدال، ج 4، ص 305 و لسان المیزان، ج 6، ص 196 (چاپ بیروت) به نقل از تاریخ بلاذری - وفيات الاعیان، ج 6، ص 83، ردیف 782 - كشف الظنون، ج 1، علم الانساب، ص 157. در فهرست ابن الندیم، ص 140 و در تذكرة الحفاظ، ج 1، ط 7. ص 343، ردیف 326، سال وفات هشام، 206 هجری ذکر شده است.
- 3- ابوسعده، عبدالکریم بن محمد بن ابی المظفر منصور تمیمی مروزی شافعی، حافظ، فقیه و مورخ، صاحب کتاب انساب، فضائل صحابه، تزییل تاریخ بغداد و غیر ذلك است. وی برای فراگرفتن علم و حدیث، سفرها به شرق و غرب جهان کرد و به شهرهای خراسان، شهری ری، اصفهان، همدان، موصل، جزیره، شام، و کشور حجاز مسافرت نمود و با بسیاری از علما ملاقات کرده و از آنان روایت نموده است. گفته شده که عده شیوخش به چهار هزار نفر رسیده است. پدر و جدش نیز از علمای بزرگ بوده اند. عبدالکریم سمعانی در روز اول ربیع الاول سال 562 هجری از دنیا رفت. سمعانی منسوب به سمعان است که بطنی از تمیم می باشد.
- 4- انساب سمعانی، باب الکاف و اللام، برگ 486 (چاپ لیدن).
- 5- رجال نجاشی، ص 305 - رجال علامه حلی، ص 179 - رجال ابن داود، جزء اول باب الهاء - رجال کبیر، ص 367.
- 6- رجال نجاشی، ص 305 - رجال علامه حلی، ص 179 - رجال ابن داود، جزء اول باب الهاء - رجال کبیر، ص 367.
- 7- تاریخ بغداد، ج 14، ص 45، ردیف 7386 - تذكرة الحفاظ، ج 1، ط 7، ص 343، ردیف 326 - وفیات الاعیان، ج 6، ص 82، ردیف 782 - اعیان الشیعه، ج 51، ص 58.
- 8- الکنی و الالقاب، ج 3، ص 102 - تحفة الاحباب، ص 410.
- 9- تاریخ ابن خلکان، ج 2، ص 332 و وفیات الاعیان، ج 6، ص 82، ردیف 782.
- 10- المعارف، ص 233 (چاپ مصر) - الفهرست، ص 140 - وفيات الاعیان، ج 6، ص 82 - میزان الاعتدال، ج 4، ص 304، ردیف 9237 (چاپ بیروت) - لسان المیزان، ج 6، ص 196 (چاپ بیروت) - كشف الظنون، ج 1، علم الانساب، ص 157.
- 11- در معجم المؤلفین، ج 13، ص 14، جمهرة الانساب ذکر شده است.
- 12- کتب هشام در اخبار شهرها و مناطق (به نقل ابن ندیم)، گذشته از کتاب اسواق العرب، کتاب الاقالیم، کتاب البلدان الکبیر، کتاب البلدان الصغیر، کتاب تسمیة الارضین، کتاب الانهار، کتاب الحیره، کتاب منازل الیمن، و کتاب العجائب الاربعه می باشد که دلیل تقدم شیعه بر دیگران در زمینه جغرافیا در صدر اسلام است (الشیعه و فنون الاسلام، ص 65 (چاپ صیدا)).
- 13- اول کسی که در «اوائل» کتاب تصنیف کرده است، هشام بن محمد می باشد (الشیعه و فنون الاسلام، ص 76).
- 14- رجال نجاشی، ص 306 - 305.
- 15- فهرست ابن الندیم، ص 143 - 140.
- 16- بلاذری، در تاریخ خود، آورده است که مصنفات هشام زیاده از 150 تصنیف می باشد.
- 17- وفيات الاعیان، ج 6، ص 84.





## هفت آسمان چیست؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه السلام - راجع به آسمانهای هفتگانه سؤال کردم.

حضرت فرمود: هفت آسمان که هیچ آسمانی از آنها نیست مگر اینکه در آن مخلوقات هست و میان هر آسمانی و آسمانی دیگر مخلوقاتی است تا آسمان هفتم.

گفتم: زمین چي؟

حضرت فرمود: هفت طبقه می باشد که در پنج طبقه از آنها مخلوقی است از مخلوقات خدا، و دو طبقه آن هوا هستند که در آن چیزی نیست. (1).

ص: 1138

سفیان ثوری گفت: خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم عرض کردم: به من سفارشی (پندی) فرماید تا بعد از شما آن را به کار بندم. حضرت فرمودند: به گوش می گیری، ای سفیان؟

عرض کردم: آری، ای پسر دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت فرمودند: ای سفیان، دروغگو را مردانگی نیست و حسود را آسایش و شاهان را برادری و مغرور و متکبر را دوستی و بداخلاق را سروری نیست.

حضرت سپس دم فروبستند. من گفتم: ای پسر دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، بیشتر بفرمائید، حضرت فرمودند: ای سفیان، به خدا اعتماد کن، تا عارف باشی و به آن چه قسمت تو کرده است خرسند باش، تا توانگر باشی، چنان رفاقت کن که با تو رفاقت می کنند، تا بر ایمانت بیفزایی و با بدکار همنشینی مکن، که تو را بدکاری می آموزد و در کارهایت با کسانی مشورت کن که از خداوند عزوجل می ترسند.

پس حضرت دوباره دم فروبستند. گفتم: ای پسر دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیشتر بفرمائید. حضرت فرمودند: ای سفیان، هر که عزت خواهد بی آن که پادشاهی داشته باشد و قدرت خواهد بی آن که برادران (و دوستان) داشته باشد و هیبت و شکوه خواهد بی آن که مال و ثروت داشته باشد، باید از خواری معاصی خداوند به عزت طاعت او درآید.

باز حضرت دم فروبستند. عرض کردم: ای پسر دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باز هم بفرمائید. حضرت فرمودند: ای سفیان پدرم سه نکته ی ادب به من آموخت و از سه چیز نهی فرمود: اما آن سه نکته ی ادب که به من آموخت این بود که به من فرمود: فرزندانم، هر که با یار بد بنشیند، به سلامت نماند و هر که گفتارش را در بند نکشد، پشیمان گردد و هر که به جاهای بدنام آمد و شد کند، مورد بدگمانی و اتهام قرار گیرد. عرض کردم: ای پسر دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن سه چیز که شما را از آنها نهی نمودند چیست؟

حضرت فرمودند: مرا از همنشینی با کسی که بر نعمت (دیگران) حسادت می ورزد و از گرفتاری و معصیت (دیگران) شاد می شود و یا کسی که سخن چین است نهی فرمود. (1).

يکي از اصحاب معصومين عليهم السلام روزي خدمت ايشان رسيد و عرض کرد: يابن رسول الله، سال هاي سال است که در خدمت شما هستم و تاکنون چيزي از شما نخواستہ ام. حضرت فرمود عيبي ندارد، از ما حاجتي بخواه. عرض کرد: مي روم تا فکر کنم چه چيزي از شما بخوام. پس از مدتي خدمت آن حضرت رسيد و عرض کرد: يابن رسول الله، من از شما مي خواهم بهشت را براي من ضمانت کنيد. حضرت مقداري تأمل کردند و بعد فرمودند: من بهشت را براي من ضمانت مي کنم. سپس فرمودند: اگر حاجت ديگري داري بگو. عرض کرد: يابن رسول الله، من در مورد خواسته ام بسيار فکر کردم. ديدم اگر از شما پول بخوام، سرانجام آن را در اين دنيا بر جاي مي گذارم و مي ميرم. اگر طول عمر بخوام، سرانجام همه مرگ است. بنا بر اين، تصميم گرفتم که آخرت را از شما بخوام.

### همسايه خوبي باشيد

از حقيقي که دين مقدس اسلام آن را واجب دانسته است، حق همسايه است. انسان بايد همسايه ي خود را مانند خانواده اش مورد لطف قرار دهد و با او انس و الفت داشته باشد و در مواقع لزوم به او کمک کند. اگر شخص حق همسايه را رعايت کرد، از انعکاس و مزايای اين عمل نيك بهره مند مي شود. علي (ع) در آخرين وصيت خود فرمود: «پيغمبر خدا آن قدر درباره ي همسايه به من سفارش کرد که گمان کردم آن حضرت، براي همسايه سهمي از ارث قرار خواهد داد. (1) ملاحظه کنيد، اگر اين مسئله عملي شود و همه ي همسايگان نسبت به هم معاشرت نيكو داشته باشند، همه در خوشي به سر مي برند و همين خوشي باعث آبادي خانه ها و طولاني شدن عمرها مي شود.

حسن الجوار يعمر الديار و يزيد في الأعمار. (2).

خوب همسايگي کردن، خانه ها را آباد و عمرها را زياد مي کند.

ص: 1140

1- نهج البلاغه. ص 422.

2- اصول کافی. ج 2، ص 667.

همسر حضرت منحصر به علویه مخدره فاطمه دختر حسین اصغر عموی آن بزرگوار است و نیز کنیز ام ولد به نام حمیده می باشد.

### همه چیز طلا و جواهرات می شود

روزی عده ای از دوستان و اصحاب خاص امام جعفر صادق علیه السلام همانند یونس بن ظبیان، مفضل بن عمر، ابوسلمه سراج، حسین بن ابی فاخته و... در محضر شریف و مبارک آن حضرت، شرف حضور داشتند.

امام علیه السلام در آن جمع فرمود: تمام گنج های زمین و نیز کلید تمام جواهرات درون آن، نزد ما اهل بیت - عصمت و طهارت علیهم السلام - می باشد؛ و چنانچه هم اکنون اراده کنم و به یکی از دو پایم بگویم که آنچه از طلا و نقره زیر آن پنهان شده درآورد و آشکار سازد، فوراً انجام خواهد داد.

سپس در ادامه فرمایش خود، اظهار داشت: توجه کنید؛ و آن گاه با پای مبارک خود روی زمین خطی کشید و زمین شکافته شد و گنجی پر از طلا و نقره نمایان گردید.

بعد از آن با دست مبارک خود اشاره به گنج کرد و فرمود: ما کراماتی این چنین انجام می دهیم؛ و سپس یکی از آن شمش های طلا را که به اندازه یک وجب بود برداشت و به تمامی افراد حاضر نشان داد و فرمود:

خوب نگاه کنید و دقت نمائید و چشمان خود را باز دارید که اشتباه نکنید و فردا در شک و شبهه قرار نگیرید.

و همگی آن افراد پس از دقت کامل گفتند: یا بن رسول الله! این ها طلاي خالص است؛ و چقدر جالب برق می زند و می درخشد.

پس از آن، حضرت خطاب به افراد کرد و فرمود: اینک درون زمین را نگاه کنید.

و چون درون زمین را نگاه کردند، شمش های فراوانی را از طلا و نقره دیدند؛ و با حالت ناباوری عرضه داشتند: یا بن رسول الله! قربان شما گردیم، آیا واقعا شما چنین قدرت و چنین خزائن گرانبهائی را دارید؛ و حال آن که شیعیان و دوستان شما در فقر و بیچارگی به سر می برند؟

حضرت در پاسخ فرمود: به همین زودی خداوند متعال خزائن دنیا و آخرت را برای ما و شیعیان ما جمع و فراهم می نماید؛ و ما در میان نعمت های وافر بهشتی قرار خواهیم گرفت؛ و آن گاه دشمنان ما به عذاب دردناک الهی مبتلا می گردند. (1).

ص: 1141

## هنگام فرود جبرئیل و نزول وحی پیامبر

از امام صادق - علیه السلام - سؤال شد آیا به هنگام فرود جبرئیل بر پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - حضرت بیهوش می شدند؟

حضرت صادق - علیه السلام - فرمودند: نه، بلکه جبرئیل هرگاه نزد پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - می آمد بر او وارد نمی شد مگر پس از اجازه گرفتن از او، هنگامی که بر حضرتش وارد می شد مانند غلام و برده در برابرش می نشست.

و اما حالتی که گفتمی هنگامی بود که خدا با او بدون واسطه و ترجمان سخن می گفت.

این حدیث را ابن ادریس از پدرش از جعفر بن محمد بن حسین بن زید از حسین بن علوان از عمرو بن ثابت از امام صادق - علیه السلام - روایت کرد. (1).

ص: 1142

---

1- کمال الدین: 51، بحار الأنوار: ج 18 ص 260 ح 12.

## هوس مايه ي درد و دروغ است

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

نفس را با هوس هایت رها مکن که هوای نفس موجب هلاکت آن می گردد و وا گذاشتن نفس با هوسش مايه ي درد و رنج آن است و باز داشتن نفس از هوا و هوسش باعث درمان آن می باشد. (1).

ص: 1143

---

1- کافي: 2 / 336 / 4، میزان الحکمه: ج 13، ح 20549.

انسان در اداره کردن امور خود باید مدبر باشد. در راههایی که او را به هدف می رسانند گام بردارد و از راههایی که او را از مقصود دور می کند، اجتناب کند. از جمله موانعی که در راه پیشرفت آدمی وجود دارد، دشمن است که همیشه می کوشد تا سد راه ترقی شخص شود و در کارهایی که به نفع اوست کارشکنی کند. انسان با هشیاری کامل باید فعالیت دشمنان خود را خنثی و بی اثر کند تا به مقصودش نائل آید.

یکی دیگر از موانع پیشرفت و سعادت آدمی، هوای نفس و خواسته های بی مصلحت اوست که باید آنها را زیر نظر داشته باشد، از میدان دادن به آنها خودداری کند، با نیروی عقل با آنها مبارزه نماید، به فرمان عقل عمل کند و خلاصه آنچه مصلحت اوست انجام دهد، نه آنچه میل اوست.

احذروا اهوئکم کما تحذرون اعدائکم (1).

از هوی و هوسهای خود بپرهیزید، همچنان که از دشمنان خود بپرهیز می کنید.

ص: 1144

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

